



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



رسالت
علیهما السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

دانشتیهای

قضایوت

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دانستیهای قضاوت

نویسنده:

واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۳۹	دانستنیهای قضاوت
۱۳۹	مشخصات کتاب
۱۳۹	احادیث
۱۳۹	قضاوت
۱۳۹	حدیث ۱
۱۳۹	حدیث ۲
۱۳۹	حدیث ۳
۱۳۹	حدیث ۴
۱۳۹	حدیث ۵
۱۴۰	حدیث ۶
۱۴۰	حدیث ۷
۱۴۰	حدیث ۸
۱۴۰	حدیث ۹
۱۴۰	حدیث ۱۰
۱۴۰	حدیث ۱۱
۱۴۱	حدیث ۱۲
۱۴۱	حدیث ۱۳
۱۴۱	حدیث ۱۴
۱۴۱	حدیث ۱۵
۱۴۱	حدیث ۱۶
۱۴۱	حدیث ۱۷
۱۴۲	حدیث ۱۸

۱۴۲	حدیث ۱۹
۱۴۲	حدیث ۲۰
۱۴۲	حدیث ۲۱
۱۴۲	حدیث ۲۲
۱۴۲	حدیث ۲۳
۱۴۲	حدیث ۲۴
۱۴۳	حدیث ۲۵
۱۴۳	حدیث ۲۶
۱۴۳	حدیث ۲۷
۱۴۳	حدیث ۲۸
۱۴۳	حدیث ۲۹
۱۴۳	گواهی دادن
۱۴۳	حدیث ۱
۱۴۳	حدیث ۲
۱۴۴	حدیث ۳
۱۴۴	حدیث ۴
۱۴۴	حدیث ۵
۱۴۴	حدیث ۶
۱۴۴	حدیث ۷
۱۴۴	حدیث ۸
۱۴۴	حدیث ۹
۱۴۵	حدیث ۱۰
۱۴۵	حدیث ۱۱
۱۴۵	حدیث ۱۲

۱۴۵	حدیث ۱۳
۱۴۵	حدیث ۱۴
۱۴۵	حدیث ۱۵
۱۴۵	حدیث ۱۶
۱۴۵	حدیث ۱۷
۱۴۶	حدیث ۱۸
۱۴۶	قوانین قضایی
۱۴۶	حدیث ۱
۱۴۶	حدیث ۲
۱۴۶	حدیث ۳
۱۴۶	حدیث ۴
۱۴۶	حدیث ۵
۱۴۷	حدیث ۶
۱۴۷	حدیث ۷
۱۴۷	حدیث ۸
۱۴۷	حدیث ۹
۱۴۷	حدیث ۱۰
۱۴۷	حدیث ۱۱
۱۴۷	کتابخانه
۱۴۷	۱- نظام حقوق زن در اسلام
۱۴۷	مشخصات کتاب
۱۴۸	مقدمه
۱۴۸	قسمت اول
۱۵۰	قسمت دوم

- ۱۵۲ قسمت سوم
- ۱۵۴ پیشگفتار
- ۱۵۵ توضیحات
- ۱۵۵ مشکل جهانی روابط خانوادگی
- ۱۵۵ مستقل باشیم یا از غرب تقلید کنیم؟
- ۱۵۶ جبر تاریخ
- ۱۵۶ ما و قانون اساسی
- ۱۵۶ عواطف مذهبی جامعه ایرانی
- ۱۵۷ بخش اول خواستگاری و نامزدی
- ۱۵۷ توضیحات
- ۱۵۷ آیا خواستگاری مرد از زن اهانت به زن است؟
- ۱۵۸ گزینه مرد طلب و نیاز است و گزینه زن جلوه و ناز
- ۱۵۸ مرد خریدار وصال زن است نه رقبه او
- ۱۵۹ رسم خواستگاری یک تدبیر ظریفانه و عاقلانه برای حفظ حیثیت و احترام زن
- ۱۵۹ اشتباه نویسنده چهل ماده در قانون مدنی
- ۱۶۰ بخش دوم ازدواج موقت
- ۱۶۰ توضیحات
- ۱۶۱ ازدواج موقت
- ۱۶۲ زندگی امروز و ازدواج موقت
- ۱۶۲ جوان امروز و دوره بلوغ و بحران جنسی
- ۱۶۲ کدامیک؟ رهبانیت موقت یا کمونیسم جنسی یا ازدواج موقت؟
- ۱۶۳ ازدواج آزمایشی
- ۱۶۳ راسل و نظریه ازدواج موقت
- ۱۶۶ نکاح منقطع و تعدد زوجات

- ۱۶۶ سرنوشت فرزندان در ازدواج موقت
- ۱۶۷ انتقادات
- ۱۶۸ ازدواج موقت و مسأله حرمسرا
- ۱۶۸ علل اجتماعی حرمسراسازی
- ۱۶۹ آیا تشریع ازدواج موقت برای تأمین هوسرانی است ؟
- ۱۶۹ حرمسرا در دنیای امروز
- ۱۷۰ منع خلیفه از ازدواج موقت
- ۱۷۱ حدیثی از علی علیه السلام
- ۱۷۱ بخش سوم زن و استقلال اجتماعی
- ۱۷۲ توضیحات
- ۱۷۲ استقلال در انتخاب سرنوشت
- ۱۷۲ شوهر دادن قبل از تولد
- ۱۷۳ معاوضه دختران با خواهران
- ۱۷۳ پیغمبر اکرم دخترش زهرا را در انتخاب شوهر آزاد می‌گذارد
- ۱۷۳ نهضت اسلامی زن ، سفید بود
- ۱۷۴ مسأله اجازه پدر
- ۱۷۴ مرد بنده شهوت است و زن اسیر محبت
- ۱۷۶ بخش چهارم اسلام و تجدد زندگی
- ۱۷۶ توضیحات
- ۱۷۷ اسلام و تجدد زندگی (۱)
- ۱۷۷ مقتضیات زمان
- ۱۷۸ اسلام و مقتضیات زمان
- ۱۷۸ خصلت انطباق اسلام با زمان از نظر خارجیان
- ۱۷۹ اشکالات

- ۱۷۹ خود زمان با چه چیز منطبق شود ؟
- ۱۸۰ انطباق یا نسخ ؟
- ۱۸۱ اسلام و تجدد زندگی (۲)
- ۱۸۱ توضیحات
- ۱۸۲ جامدها و جاهلها
- ۱۸۳ تمثیل قرآن
- ۱۸۴ اسلام و تجدد زندگی (۳)
- ۱۸۴ توضیحات
- ۱۸۴ راز و رمز تحرک و انعطاف در قوانین اسلامی
- ۱۸۵ توجه به روح و معنی و بی تفاوتی نسبت به قالب و شکل
- ۱۸۶ قانون ثابت برای احتیاج ثابت و قانون متغیر برای احتیاج متغیر
- ۱۸۷ مسأله تغییر خط
- ۱۸۷ طفیلیگری حرام است نه کلاه لگنی
- ۱۸۸ مسأله اهم و مهم
- ۱۸۸ قوانینی که حق " و تو " دارند
- ۱۸۸ اختیارات حاکم
- ۱۸۸ اصل اجتهاد
- ۱۸۹ بخش پنجم مقام انسانی زن از نظر قرآن
- ۱۸۹ توضیحات
- ۱۸۹ مقام انسانی زن از نظر قرآن
- ۱۹۰ فلسفه خاص اسلام درباره حقوق خانوادگی
- ۱۹۰ تساوی یا تشابه ؟
- ۱۹۱ مقام زن در جهان بینی اسلامی
- ۱۹۳ تشابه ، نه و تساوی ، آری

- ۱۹۵ اعلامیه حقوق بشر فلسفه است نه قانون
- ۱۹۶ فلسفه را با کوپن نمی‌توان اثبات کرد
- ۱۹۶ نگاهی به تاریخ حقوق زن در اروپا
- ۱۹۸ حیثیت و حقوق انسانی
- ۱۹۸ نکات مهم مقدمه اعلامیه حقوق بشر
- ۱۹۹ مقام و احترام انسان
- ۱۹۹ تنزل و سقوط انسان در فلسفه‌های غربی
- ۲۰۰ غرب ، درباره انسان دچار تناقض شده است
- ۲۰۱ غرب هم خود را فراموش کرده و هم خدای خود را
- ۲۰۱ بخش ششم مبانی طبیعی حقوق خانوادگی
- ۲۰۱ توضیحات
- ۲۰۱ مبانی طبیعی حقوق خانوادگی (۱)
- ۲۰۲ اشاره
- ۲۰۲ رابطه حقوق طبیعی و هدفداری طبیعت
- ۲۰۳ حقوق اجتماعی
- ۲۰۳ حقوق خانوادگی
- ۲۰۴ مبانی طبیعی حقوق خانوادگی (۲)
- ۲۰۴ توضیحات
- ۲۰۵ آیا زندگی خانوادگی طبیعی است یا قراردادی ؟
- ۲۰۵ فرضیه چهار دوره
- ۲۰۶ زن در طبیعت
- ۲۰۷ بخش هفتم تفاوت‌های زن و مرد
- ۲۰۷ اشاره
- ۲۰۸ تفاوت‌های زن و مرد (۱)

- توضیحات ۲۰۸
- تناسب است یا نقص و کمال ؟ ۲۰۸
- نظریه افلاطون ۲۰۹
- افلاطون و ارسطو ، رو در روی یکدیگر ۲۱۰
- نظر دنیای امروز ۲۱۰
- دو گونه‌ی ها ۲۱۰
- از لحاظ جسمی ۲۱۰
- از لحاظ روانی ۲۱۱
- از نظر احساسات بیکدیگر ۲۱۱
- تفاوت‌های زن و مرد (۲) ۲۱۱
- توضیحات ۲۱۱
- شاهکار خلقت ۲۱۲
- پیوندی بالاتر از شهوت ۲۱۳
- دو گونه‌ی احساسات مرد و زن نسبت به هم ۲۱۳
- نظریه یک خانم روانشناس ۲۱۴
- نهضت عجولانه ۲۱۵
- نظریه ویل دورانت ۲۱۵
- بخش هشتم مهر و نفقه ۲۱۷
- اشاره ۲۱۷
- مهر و نفقه (۱) ۲۱۷
- اشاره ۲۱۷
- تاریخچه مهر ۲۱۷
- مهر در نظام حقوقی اسلام ۲۱۸
- نگاهی به تاریخ ۲۱۹

- ۲۱۹ فلسفه حقیقی مهر
- ۲۲۱ مهر در قرآن
- ۲۲۱ معاشقه فرنگی از ازدواجش طبیعی تر است
- ۲۲۲ مهر و نفقه (۲)
- ۲۲۲ توضیحات
- ۲۲۲ رسوم جاهلیت که در اسلام منسوخ شد
- ۲۲۳ سیستم مهری اسلام خاص خودش است
- ۲۲۴ آیین فطرت
- ۲۲۴ انتقادات
- ۲۲۶ مهر و نفقه (۳)
- ۲۲۶ اشاره
- ۲۲۷ محجوریت زن فرنگی تا نیمه دوم قرن نوزدهم
- ۲۲۷ چرا اروپا ناگهان استقلال مالی داد ؟
- ۲۲۷ قرآن و استقلال اقتصادی زن
- ۲۲۸ یک مقایسه
- ۲۲۸ انتقاد و پاسخ
- ۲۲۹ سه نوع نفقه
- ۲۳۰ رعایت جانب زن در مسائل مالی
- ۲۳۱ فلسفه تبلیغ علیه نفقه
- ۲۳۱ دولت به جای شوهر
- ۲۳۳ آیا اعلامیه جهانی حقوق بشر به زن توهین کرده است ؟
- ۲۳۳ بخش نهم مسأله ارث
- ۲۳۳ توضیحات
- ۲۳۴ مسأله ارث

- ۲۳۴ علل محرومیت زن از ارث
- ۲۳۵ ارث پسر خوانده
- ۲۳۵ ارث هم پیمان
- ۲۳۵ زن ، جزء سهم الارث
- ۲۳۵ ارث زن در ایران ساسانی
- ۲۳۶ ایراد غرب پرستان
- ۲۳۷ ایراد زنادقه صدر اسلام بر مسأله ارث
- ۲۳۷ بخش دهم حق طلاق
- ۲۳۷ اشاره
- ۲۳۸ حق طلاق (۱)
- ۲۳۸ توضیحات
- ۲۳۸ افزایش طلاق در زندگی جدید
- ۲۳۹ طلاق در ایران
- ۲۳۹ محیط طلاقزای آمریکا
- ۲۴۰ فرضیه‌ها
- ۲۴۱ طلاق (۲)
- ۲۴۲ توضیحات
- ۲۴۲ طلاقیهای ناجوانمردانه
- ۲۴۳ شایعه بی اساس
- ۲۴۵ چرا اسلام طلاق را تحریم نکرد ؟
- ۲۴۵ طلاق (۳)
- ۲۴۵ اشاره
- ۲۴۶ قوانین فطرت در مورد ازدواج و طلاق
- ۲۴۷ مقام طبیعی مرد ، در حیات خانوادگی

- ۲۴۸ نظر یک بانوی روانشناس
- ۲۴۸ بنیانی که بر اساس عواطف بنا شده است
- ۲۴۹ آنچه بنیان خانوادگی را استوار می‌سازد بیش از تساوی است
- ۲۵۰ تساوی در فساد
- ۲۵۰ طلاق (۴)
- ۲۵۰ توضیحات
- ۲۵۱ طبیعت صلح خانوادگی با سایر صلحها جدا است
- ۲۵۲ اسلام ، از هر عامل انصراف از طلاق استقبال می‌کند
- ۲۵۴ سوابق خدمت زن در خانواده
- ۲۵۵ طلاق (۵)
- ۲۵۵ اشاره
- ۲۵۶ حق طلاق ، ناشی از نقش خاص مرد در مسأله عشق است نه از مالکیت او
- ۲۵۶ طلاق ، از آن جهت رهایی است که ماهیت طبیعی ازدواج ، تصاحب است
- ۲۵۷ طلاق قضائی
- ۲۵۷ توضیحات
- ۲۵۹ بن بستها
- ۲۵۹ بن بست طلاق
- ۲۶۰ نظر آیت الله حلی
- ۲۶۱ شواهد و دلایل دیگر
- ۲۶۲ نظر شیخ الطائفه
- ۲۶۲ بخش یازدهم تعدد زوجات
- ۲۶۲ اشاره
- ۲۶۳ تعدد زوجات
- ۲۶۳ تعدد زوجات

- ۲۶۳ کمونیسم جنسی
- ۲۶۴ نظریه افلاطون
- ۲۶۴ اشکال چند شوهری
- ۲۶۵ تعدد زوجات
- ۲۶۵ اسلام و تعدد زوجات
- ۲۶۶ تعدد زوجات در ایران
- ۲۶۷ علل تاریخی تعدد زوجات (۲)
- ۲۶۷ اشاره
- ۲۶۸ علت شکست چند همسری
- ۲۶۹ شکست اشتراکیت جنسی
- ۲۷۱ علل تاریخی تعدد زوجات (۳)
- ۲۷۱ توضیحات
- ۲۷۱ عوامل جغرافیائی
- ۲۷۲ وضع چند همسری در مغرب زمین
- ۲۷۴ عادت ماهانه
- ۲۷۴ محدود بودن دوره فرزند زائی زن
- ۲۷۴ عوامل اقتصادی
- ۲۷۵ عامل عدد و عشیره
- ۲۷۵ فزونی عدد زنان بر مردان
- ۲۷۵ بررسی علل و عوامل
- ۲۷۶ حق زن در چند همسری
- ۲۷۶ توضیحات
- ۲۷۸ علل فزونی عدد زنان آماده به ازدواج از مردان
- ۲۷۹ مقاومت بیشتر زن در برابر بیماریها

- ۲۸۰ حق زن در چند همسری
- ۲۸۰ نظریه راسل
- ۲۸۱ از هر ده انگلیسی
- ۲۸۱ تعدد زوجات ممنوع و همجنس بازی روا است ! ؟
- ۲۸۲ آیا طبیعت مرد چند همسری است ؟
- ۲۸۲ اشاره
- ۲۸۳ چند همسری ، عامل نجات تک همسری
- ۲۸۴ چهره واقعی بحث
- ۲۸۴ نیرنگ مرد قرن بیستم
- ۲۸۵ بحران ناشی از محرومیت زنان بی شوهر
- ۲۸۶ عکس العملهای مختلف در زمینه پدیده فزونی زن
- ۲۸۶ اشکالات و معایب چند همسری
- ۲۸۷ توضیحات
- ۲۸۷ بررسی صحیح
- ۲۸۷ از نظر روحی
- ۲۸۸ از نظر تربیتی
- ۲۸۹ از نظر اخلاقی
- ۲۹۰ از نظر حقوقی
- ۲۹۱ نقش اسلام در چند همسری
- ۲۹۱ محدودیت
- ۲۹۲ عدالت
- ۲۹۳ مسأله بیم از عدم عدالت
- ۲۹۴ حرمسراها
- ۲۹۴ شرائط و امکانات دیگر

- ۲۹۴ مرد امروز و تعدد زوجات
- ۲۹۵ ۲- پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله و رعایت حقوق اقلیت‌ها و ارتداد
- ۲۹۵ مشخصات کتاب
- ۲۹۵ مقدمه ناشر
- ۲۹۶ پیشگفتار
- ۲۹۶ بخش اول: حقوق عقیدتی
- ۲۹۷ بخش دوم: حمایت در پناه قانون
- ۲۹۷ بخش سوم: حقوق مالی و اقتصادی
- ۲۹۸ بخش چهارم: حقوق اجتماعی
- ۲۹۸ بخش پنجم: حقوق مدنی
- ۲۹۹ بخش ششم: حفظ کرامت مخالفان
- ۳۰۰ اسلام و ارتداد
- ۳۰۰ اشاره
- ۳۰۱ مفهوم ارتداد
- ۳۰۱ حدود ارتداد
- ۳۰۱ ارتداد از منظر قرآن
- ۳۰۲ ارتداد در روایات اهل بیت علیهم السلام
- ۳۰۲ ارتداد در روایات عامه
- ۳۰۳ اقسام مرتد
- ۳۰۳ سه تعریف از مرتد فطری
- ۳۰۴ احکام ارتداد
- ۳۰۴ دیدگاه‌ها در مورد حکم مرتد
- ۳۰۵ شروط مرتد
- ۳۰۶ چرا مرتد کشته می‌شود؟

- آزادی در اسلام ۳۰۶
- ارزش‌های اخلاقی فرع عقیده ۳۰۶
- آزادی اختیار عقیده ۳۰۷
- آزادی اظهار عقیده ۳۰۷
- چگونگی آزادی تفکر با وحدت حق ۳۰۸
- جلوگیری از دعوت به عقیده فاسد ۳۰۹
- کشتن مرتد، دفاع از حقوق انسان ۳۰۹
- تفصیل در حکم ۳۱۰
- فهرست منشورات مسجد مقدس جمکران ۳۱۰
- پی نوشتها ۳۱۲
- ۳- پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله و حقوق زن ۳۱۳
- مشخصات کتاب ۳۱۳
- مقدمه ناشر ۳۱۳
- پیشگفتار ۳۱۳
- قانون زوجیت جهان طبیعت ۳۱۴
- زوجیت در خلقت انسان ۳۱۴
- عدم تأثیر جنسیت در فعلیت انسان ۳۱۵
- توزیع توانمندی ۳۱۵
- تقسیم وظایف ۳۱۶
- حقیقت عقل ۳۱۶
- موارد اشتراک بین زن و مرد ۳۱۶
- موارد اختلاف بین زن و مرد ۳۱۷
- سفارش اکید نسبت به زنان ۳۱۹
- بررسی مسائل شبهه‌انگیز درباره زن ۳۲۰

- ۳۲۰ اشاره
- ۳۲۰ ۱ - زن و سنّ بلوغ
- ۳۲۱ ۲ - زن و دیه متفاوت
- ۳۲۲ ۳ - زن و نقصان ایمان
- ۳۲۲ ۴ - زن و نقصان سهم ارث
- ۳۲۳ ۵ - زن و نقصان عقل
- ۳۲۴ ۶ - عقل زن در جمال او است
- ۳۲۴ ۷ - گواهی زنان
- ۳۲۶ ۸ - زن و جهاد
- ۳۲۷ ۹ - زن و اجتماع
- ۳۲۷ توضیح
- ۳۲۸ زن و پرورش فرزند
- ۳۲۸ زن، محور خانواده
- ۳۳۱ ۱۰ - زن و قضاوت
- ۳۳۱ ۱۱ - زن و مرجعیت
- ۳۳۱ ۱۲ - زن و مهریه
- ۳۳۲ ۱۳ - خواستگاری از زن
- ۳۳۲ ۱۴ - ازدواج زن و اذن پدر
- ۳۳۳ ۱۵ - تنبیه زن
- ۳۳۳ ۱۶ - قرار دادن طلاق به دست مرد
- ۳۳۴ ۱۷ - اطاعت زن از مرد
- ۳۳۴ ۱۸ - زن شرّ است
- ۳۳۴ اسلام و تعدّد همسران پیامبر صلی الله علیه وآله
- ۳۳۵ علل تعدّد همسران پیامبر

- از دواج پیامبر صلی الله علیه وآله با عایشه ۳۳۷
- کثرت همسر داشتن از ویژگی‌های پیامبر صلی الله علیه وآله ۳۳۸
- از اخلاق انبیا ۳۳۸
- مقایسه‌ای بین پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و حضرت عیسی علیه السلام ۳۳۸
- تعدد همسران حضرت داوود علیه السلام ۳۳۸
- اتهامی در این راستا ۳۳۹
- فهرست منشورات مسجد مقدّس جمکران ۳۴۰
- پی نوشتها ۳۴۱
- ۴- امام علی (ع) و مسائل حقوقی ۳۴۳
- مشخصات کتاب ۳۴۳
- سرآغاز ۳۴۳
- الگوهای رفتاری و عنصر زمان و مکان ۳۴۴
- اقسام الگوهای رفتاری ۳۴۵
- ضرورت ها ۳۴۵
- فلسفه حقوق متقابل ۳۴۵
- عناوین مربوط به حقوق متقابل (در خطبه ۲۱۶) ۳۴۶
- حقوق متقابل مردم و دولت ۳۴۶
- حقوق الهی ۳۴۶
- حقوق اجتماعی مردم ۳۴۷
- حقوق متقابل در روابط اجتماعی ۳۴۷
- اشاره ۳۴۷
- حقوق متقابل پدر و فرزند ۳۴۷
- عناوین حقوق متقابل پدر و فرزند (در حکمت ۳۹۹) ۳۴۸
- حقوق متقابل مردم و حکومت ۳۴۸

- ۳۴۸ اشاره
- ۳۴۸ حقوق مردم بر حکومت
- ۳۴۸ اشاره
- ۳۴۹ حقوق مردم بر رهبر
- ۳۴۹ اخلاق فرماندهی کل
- ۳۴۹ وظایف فرماندهان نظامی
- ۳۴۹ حقوق متقابل مردم و حکومت
- ۳۴۹ اشاره
- ۳۵۰ حقوق اجتماعی
- ۳۵۰ حقوق متقابل رهبری و مردم
- ۳۵۰ اشاره
- ۳۵۰ عناوین کلی خطبه ۲۱۶ به شرح زیر است
- ۳۵۲ خطبه ۳۴ نهج البلاغه
- ۳۵۳ رعایت حقوق حیوانات
- ۳۵۳ اشاره
- ۳۵۴ عناوین حقوق حیوانات (در نامه ۲۵)
- ۳۵۴ رعایت حقوق انسان ها
- ۳۵۴ اشاره
- ۳۵۴ کمک مساوی به دو زن فقیر
- ۳۵۵ حقوق انسانی زندانیان
- ۳۵۵ رعایت حقوق مجرم حدّ خورده
- ۳۵۵ عزل فرماندار برای چند کیلو گندم
- ۳۵۶ ادای حق همسفر مسیحی
- ۳۵۶ آزادی مردم در بیعت (حقّ انتخاب داشتن)

- بیعت گلیب ۳۵۶
- آزادی و شادی مردم در انتخاب رهبری ۳۵۷
- مطرح کردن حق انتخاب مردم ۳۵۷
- حق مهمان ۳۵۸
- حمایت از حقوق کارگران و مردم ۳۵۸
- دفاع از شخصیت اجتماعی مردم ۳۵۹
- سفارش به استیفای حق مردم ۳۵۹
- سفارش به مردم داری ۳۶۰
- اشاره ۳۶۰
- اخلاق رهبری (روش برخورد با مردم) ۳۶۰
- اخلاق اجتماعی ۳۶۱
- حقوق اقلیت های مذهبی ۳۶۱
- صدور حکم به نفع یهودی ۳۶۱
- رعایت حقوق اقلیت های مذهبی (اهل ذمه) ۳۶۲
- نکوهش استاندار فارس به جهت بد رفتاری با زرتشتیان ۳۶۲
- حق باز نشستگی برای پیر مرد نصرانی ۳۶۳
- حقوق حیوانات ۳۶۳
- پرسش از حقوق حیوانات ۳۶۳
- رعایت حقوق حیوانات ۳۶۴
- اشاره ۳۶۴
- امام و حقوق حیوانات ۳۶۴
- پرهیز از ستمکاری به حیوانات ۳۶۵
- دفاع از حقوق زن ۳۶۵
- اشاره ۳۶۵

- ۳۶۵ دفاع از زن مظلوم
- ۳۶۶ تحمّل مشکلات دفاع از مظلوم
- ۳۶۶ رعایت احترام زنان دشمن
- ۳۶۷ رعایت حقوق دشمن
- ۳۶۷ پرداخت دیه به دشمن شکست خورده
- ۳۶۷ رعایت حقوق دشمن در جنگ
- ۳۶۷ عفو دشمن شکست خورده
- ۳۶۸ عفو عائشه
- ۳۶۹ حقوق متقابل
- ۳۶۹ اشاره
- ۳۷۰ حقوق رهبر و ملت
- ۳۷۰ رعایت حقوق مردم
- ۳۷۰ رعایت حقوق فرهنگی، سیاسی
- ۳۷۰ گرفتن حق مردم از ستمکاران
- ۳۷۱ ره آورد حقوق متقابل
- ۳۷۱ آفات عدم رعایت حقوق متقابل
- ۳۷۲ حقوق متقابل اجتماعی
- ۳۷۲ یاری رساندن به یکدیگر
- ۳۷۲ رعایت حقوق محرومان
- ۳۷۲ رعایت عدالت و تساوی نسبت به مردم
- ۳۷۳ ترحم به گناهکاران
- ۳۷۴ حقوق پدر و فرزند
- ۳۷۴ حقوق دوستان
- ۳۷۶ حقوق نظامیان

۳۷۷ امور مالی
۳۷۷ همدلی و رازداری
۳۷۸ حقوق پاکان
۳۷۸ حقوق قضات و داوران
۳۷۹ حقوق کارمندان دولتی
۳۸۰ حقوق تجار و صاحبان صنایع
۳۸۰ حقوق محرومان
۳۸۱ حقوق مراجعه کنندگان
۳۸۲ حقوق زنان در فصل چهارم (دفاع از حقوق زن)
۳۸۲ حقوق مردان و همسران
۳۸۲ اشاره
۳۸۳ حفظ اموال شوهر
۳۸۳ اجازه گرفتن برای بیرون رفتن
۳۸۳ خوب شوهرداری کردن
۳۸۳ حقوق اجتماعی مردم
۳۸۷ حقوق حاجیان
۳۸۸ حقوق خویشاوندان
۳۸۹ حقوق یتیمان
۳۸۹ حقوق همسایگان
۳۸۹ حقوق اجتماعی دشمن
۳۸۹ حقوق حیوانات
۳۸۹ حقوق اقلیت های مذهبی
۳۸۹ در چشمه سار نهج البلاغه
۳۸۹ حقوق متقابل مردم و دولت

- خطبه ۲۱۶ نهج البلاغه ۳۸۹
- اشاره ۳۸۹
- الحقوق الاجتماعیة ۳۹۰
- الحقوق المتبادلة بین القائد و الامة ۳۹۰
- العلاقات السلیمة بین القائد و الامة ۳۹۱
- قسمتی از خطبه ۰۳۴ ۳۹۲
- حقوق متقابل پدر و فرزند ۳۹۲
- حقوق حیوانات ۳۹۲
- اشاره ۳۹۲
- الجباه و الاخلاق الاجتماعیة ۳۹۳
- حمایة حقوق حیوانات ۳۹۳
- حقوق متقابل اجتماعی ۳۹۴
- اشاره ۳۹۴
- الامام علی(ع) و اجتناب الظلم ۳۹۴
- عدالة الامام علی(ع) ۳۹۴
- ۵- امام علی(ع) و مسائل قضائی ۳۹۵
- مشخصات کتاب ۳۹۵
- سرآغاز ۳۹۵
- الگوهای رفتاری و عنصر زمان و مکان ۳۹۷
- اقسام الگوهای رفتاری ۳۹۷
- ضرورت ها ۳۹۸
- اگر های داوری ۳۹۸
- ضرورت شناخت انسان ها ۳۹۸
- اشاره ۳۹۸

- ۳۹۹ سیر ارتجاعی امت اسلامی
- ۳۹۹ اقسام مردم
- ۳۹۹ وصف پاکان در جامعه مسخ شده
- ۳۹۹ روش برخورد با دنیا
- ۴۰۰ ضرورت قضا و داوری
- ۴۰۱ ویژگی های قضائی امام علی(ع)
- ۴۰۱ اشاره
- ۴۰۱ نوآوری ها و خلاقیت و ابتکار امام علی(ع) در قضاوت
- ۴۰۲ استفاده از قرآن در مسائل قضائی
- ۴۰۲ استفاده از رهنمودهای پیامبر(ص)
- ۴۰۲ استفاده از علم غیب [۱]
- ۴۰۲ به کارگیری علوم در قضاوت
- ۴۰۲ قاطعیت در اجرای احکام قضائی
- ۴۰۳ توجه به ارزش و صفات قاضی
- ۴۰۳ استقلال قاضی
- ۴۰۳ اشاره
- ۴۰۳ قضا، قضاوت [۱]
- ۴۰۳ امام و مسائل قضائی
- ۴۰۴ عدالت رفتاری قاضی
- ۴۰۴ اشاره
- ۴۰۴ عزل قاضی بد اخلاق
- ۴۰۴ رعایت عدالت نسبت به طرفین ادعا
- ۴۰۴ کاربرد علم روانشناسی در قضاوت
- ۴۰۴ اشاره

- ۴۰۵ استفاده از رفتار شناسی در قضاوت
- ۴۰۵ دعوی عبد و مولا
- ۴۰۵ جدا کردن شاهدان
- ۴۰۶ جایگاه عفو در قضاوت
- ۴۰۶ اشاره
- ۴۰۶ عفو دزدی که قرآن می دانست
- ۴۰۶ عفو زن زناکار
- ۴۰۷ جوان آلوده ای عفو گردید
- ۴۰۷ شرابخواری که عفو شد
- ۴۰۷ متوقف کردن حد زناکار
- ۴۰۸ عفو و نرمش
- ۴۰۸ آفات قضاء
- ۴۰۸ اشاره
- ۴۰۸ بد اخلاقی
- ۴۰۹ رشوه خواری
- ۴۰۹ امتیاز ندادن به یکی از طرفین دعوا
- ۴۰۹ قاطعیت در اجرای قانون
- ۴۰۹ اشاره
- ۴۱۰ اجرای حدّ نسبت به دوست
- ۴۱۰ برخورد با دختر خود
- ۴۱۰ برخورد با برادر
- ۴۱۰ برخورد با پسر عمو
- ۴۱۱ اشاره
- ۴۱۱ اسباب دمّ احد الولاة الخونة

- ۴۱۱ ذمّ الخیانه فی بیت المال
- ۴۱۱ المواجهه الصارمه للخونه
- ۴۱۲ تازیانه زدن بر استاندار خلیفه سوم
- ۴۱۳ محکوم کردن خلیفه
- ۴۱۳ روش برخورد با قاضی
- ۴۱۳ تنبیه قاضی با عزل چند روزه
- ۴۱۴ شرایط و صفات قاضی
- ۴۱۴ قضاوت در نوجوانی
- ۴۱۴ حلّ مشکلات قضائی جامعه
- ۴۱۴ لیاقت های قضائی
- ۴۱۵ والاترین قاضی
- ۴۱۵ قضاوت در مجلس پیامبر
- ۴۱۵ قضاوت در یمن
- ۴۱۵ قضاوت در یک قتل دسته جمعی
- ۴۱۶ دعای پیامبر(ص) برای قضاوت امام علی (ع)
- ۴۱۶ حلّ مشکلات قضائی
- ۴۱۶ آزمایش کر بودن
- ۴۱۷ آزمایش کردن بویایی و گویایی
- ۴۱۷ ضعف بینایی
- ۴۱۷ ضعف بینایی هر دو چشم
- ۴۱۷ نقص زبان
- ۴۱۸ سوگند دادن ظالم
- ۴۱۸ قصاص چشم (کور کردن با آینه)
- ۴۱۸ وزن زنجیر

- ۴۱۹ تدبیر
- ۴۱۹ سوگند مشکل
- ۴۱۹ مشکل وزن کردن دَرَب خانه
- ۴۱۹ تشخیص نقص در تنفس
- ۴۲۰ حیوان تُخم گذار و بچه زا
- ۴۲۰ نقش پیری پدر در فرزند
- ۴۲۰ مبارزه عقل و جنون
- ۴۲۰ تاثیر آفتاب در بدن
- ۴۲۰ انتخاب زن شیرده
- ۴۲۱ معیار زیبایی
- ۴۲۱ نقش چهل روز
- ۴۲۱ راه حل مشکلات فرزند دو سر
- ۴۲۱ نقش قرآن در قضاوت
- ۴۲۱ قرآن و دوران شیرخوارگی
- ۴۲۲ حکم ازدواج مادرزن
- ۴۲۲ رد گواهی یهود و پذیرش گواهی نصاری
- ۴۲۳ قضاوت در مورد حجرالأسود
- ۴۲۳ معنای «حین» در قرآن
- ۴۲۳ حکم ديه علقه
- ۴۲۴ نوآوری ها در قضاوت امام علی (ع)
- ۴۲۴ جدائی افکندن میان متهمان، در یکی از قضاوت های امام علی
- ۴۲۵ قضاوت در نزاع دسته جمعی
- ۴۲۶ دو نوزاد به هم چسبیده
- ۴۲۶ نجات یک دوشیزه

- ۴۲۷ اعدام عروس
- ۴۲۸ حکم سه نفر مُجرم
- ۴۲۸ تا چوبه دار
- ۴۲۹ کشف یک توطئه
- ۴۳۰ راز جنازه ای در محراب
- ۴۳۲ فردی کردن مجازات
- ۴۳۲ قضاوت نسبت به فرزندی سفید پوست
- ۴۳۲ جلوگیری از دو دفعه قصاص
- ۴۳۳ نوآوری ها
- ۴۳۳ کاربرد علوم در قضاوت
- ۴۳۳ رفع تهمت از دختری یتیم
- ۴۳۴ زنی که بچه ای شش ماهه به دنیا آورد
- ۴۳۴ امانت دو مرد
- ۴۳۵ دو رفیق و هشت قرص نان
- ۴۳۶ سه شریک و هفده شتر
- ۴۳۶ رهنمودهای کیفی
- ۴۳۶ زندان و شلاق
- ۴۳۶ مجازات نیروهای اطلاعاتی متخلف
- ۴۳۷ زندانی کردن استاندار خائن
- ۴۳۷ زندانی کردن فرماندار
- ۴۳۷ شلاق زدن ولید
- ۴۳۸ انواع مجازات
- ۴۳۸ اشاره
- ۴۳۸ مجازات نجاشی شاعر

- ۴۳۸ مجازات جوان دزد
- ۴۳۸ مجازات زن شوهر دار زنا کار
- ۴۳۸ مجازات مرد مجرد
- ۴۳۹ مجازات خوردن گوشت خوک
- ۴۳۹ مجازات خلافکار
- ۴۳۹ مجازات معرکه گیر
- ۴۳۹ مجازات عبدالله سبا
- ۴۳۹ قطع دست متولی بازار
- ۴۳۹ مجازات مرد زناکار
- ۴۴۰ مجازات زن زناکار
- ۴۴۱ قطع دست غلام سیاه
- ۴۴۲ حکم جَعَلَ مَهْر
- ۴۴۳ مجازات کَفَن دزد
- ۴۴۳ حبس با شکنجه
- ۴۴۳ دو رویه مختلف
- ۴۴۳ بر خورد با اسیران شامی
- ۴۴۳ شیوه های صحیح کیفر دادن
- ۴۴۳ روش صحیح کیفر دادن
- ۴۴۴ کیفر و هدایت
- ۴۴۴ رعایت اصول انسانی در اجرای حدّ شرعی
- ۴۴۴ مهلت توبه دادن به گناهکار
- ۴۴۴ نماز خواندن و دفن کردن حدّ خورده [۱]
- ۴۴۵ دست جیب بُری که قطع نشد
- ۴۴۵ معالجه و درمان حد خورده ها

- ۴۴۵ فردی کردن مجازات (یک عمل و پنج حکم)
- ۴۴۶ در چشمه سار نهج البلاغه
- ۴۴۶ افشای قضاوت دروغین
- ۴۴۶ خطبه ۱۸ نهج البلاغه
- ۴۴۶ اشاره
- ۴۴۶ نقد مسلک اهل الرأی
- ۴۴۶ کمال الدین
- ۴۴۶ شناسائی قاضی جاهل
- ۴۴۷ خطبه ۱۷ نهج البلاغه
- ۴۴۷ اشاره
- ۴۴۷ معرفة أشقى الناس
- ۴۴۷ نفسیة ادعیاء القضاء
- ۴۴۸ قسمتی از خطبه ۸۷ نهج البلاغه
- ۴۴۸ ضرورت وجود سیستم قضائی
- ۴۴۹ ۶- حقوق متقابل رهبری و مردم از دیدگاه امام علی علیه السلام
- ۴۴۹ مشخصات کتاب
- ۴۴۹ مقدمه
- ۴۴۹ مفهوم حق
- ۴۵۰ حقوق متقابل رهبری و امام
- ۴۵۰ ویژگی‌های حقوق رهبری و مردم
- ۴۵۱ حقوق رهبری بر مردم
- ۴۵۱ اشاره
- ۴۵۱ وفاداری مردم نسبت به رهبر برگزیده‌ی خویش
- ۴۵۱ خیرخواهی و اندرز دهی مسلمین

- ۴۵۲ پذیرش و اجابت دعوت رهبری
- ۴۵۲ اطاعت فرمان رهبری و انجام اوامر وی
- ۴۵۲ حقوق مردم بر رهبری
- ۴۵۲ اشاره
- ۴۵۲ اندرز و خیرخواهی مسلمین
- ۴۵۳ تامین مالی - اقتصادی مسلمین
- ۴۵۳ رسیدگی به امور آموزش و پرورش
- ۴۵۳ تهذیب و پالایش روحی - اخلاقی مردم
- ۴۵۴ راهکارهای اجرای حقوق مردم و اداره‌ی دولت اسلامی
- ۴۵۴ اشاره
- ۴۵۴ لزوم مردم داری و خوش رفتاری با مردم
- ۴۵۵ عفو و گذشت از لغزش‌های مردم
- ۴۵۵ عدالت گستری و ایجاد نظام و عدل اسلامی
- ۴۵۵ ضرورت اهتمام به جماعت مسلمین
- ۴۵۶ احتیاط در برابر خواسته‌های نا به جای نزدیکان
- ۴۵۶ راندن افراد سخن چین و تفرقه جو
- ۴۵۶ ضرورت پوشاندن بدی‌ها توسط زمامدار اسلامی
- ۴۵۷ مشورت نکردن با زر اندوزان، طمع کاران و بزدلان
- ۴۵۷ دقت در انتخاب و گزینش وزیران و کارگزاران نظام اسلامی
- ۴۵۸ تشویق نیکان و مجازات بدکاران
- ۴۵۸ حفظ آداب و رسوم نیک گذشتگان
- ۴۵۹ رایزنی و مجالست بسیار با دانشمندان و فرزندان
- ۴۵۹ اداره‌ی سپاه اسلام و تعیین فرمانده‌ای شایسته
- ۴۶۰ اهتمام بسیار رهبری به امور سپاهیان اسلام

- ۴۶۰ رسیدگی به امر قضاوت و دادگستری
- ۴۶۱ گزینش کارگزاران و عوامل اجرایی نظام
- ۴۶۱ اهتمام به امور عوامل اجرائی نظام
- ۴۶۲ مراقبت و نظارت بر عوامل و کارگزاران حکومتی
- ۴۶۲ اداره‌ی امور اقتصادی و دارایی
- ۴۶۳ صرف کردن مالیات و عوارض به آبادانی شهرها
- ۴۶۳ سهل گیری در اخذ مالیات از مردم
- ۴۶۴ رسیدگی به امور بازرگانان، کسبه و تجار
- ۴۶۵ مبارزه با احتکار و گرانفروشی
- ۴۶۵ رسیدگی و اهتمام بسیار به امور محرومان جامعه
- ۴۶۵ ادای حقوق محرومان و مستضعفان
- ۴۶۶ عدم غفلت و سهل انگاری در ادای حقوق محرومان
- ۴۶۷ سرپرستی یتیمان و کهنسالان
- ۴۶۷ استماع درخواست‌های مردم و حضور نزد آنها
- ۴۶۹ پرهیز از ظلم و ستم و اجحاف بر مردم
- ۴۶۹ عدم استفاده خصوصی از بیت‌المال مسلمین
- ۴۷۰ ۷- زندگانی امام زین العابدین علی بن الحسین علیهم‌السلام
- ۴۷۰ مشخصات کتاب
- ۴۷۰ مقدمه مترجم
- ۴۷۲ مقدمه مؤلف
- ۴۷۲ زین العابدین علی بن الحسین ابن علی بن ابیطالب چهارمین امام، از اهل بیت طاهرین علیهم‌السلام
- ۴۷۲ تولد و وفات و مدت عمر و مدفن آن حضرت
- ۴۷۴ احتجاج امام زین‌العابدین با محمد بن حنفیه
- ۴۷۵ مادر آن حضرت

- ۴۷۶ علی اکبر یا علی اصغر؟
- ۴۷۶ کنیه‌ی آن حضرت
- ۴۷۶ لقب آن حضرت
- ۴۷۷ دربان آن حضرت
- ۴۷۷ شاعر آن حضرت
- ۴۷۷ سلاطین عصر آن حضرت
- ۴۷۷ اولاد امام
- ۴۷۸ لباس آن حضرت
- ۴۷۸ اخلاق آن حضرت
- ۴۸۱ مناقب و فضایل امام
- ۴۸۲ اشاره
- ۴۸۲ علم آن حضرت
- ۴۸۴ حلم امام
- ۴۸۷ شجاعت امام
- ۴۸۸ سخاوت و کرم امام
- ۴۸۸ کثرت صدقات آن حضرت
- ۴۸۹ آزاد کردن بندگان در راه خدا
- ۴۹۱ فصاحت و بلاغت امام
- ۴۹۱ ورع و پارسایی امام
- ۴۹۲ احسان به مادر
- ۴۹۳ رفق و مدارا با حیوان
- ۴۹۳ هیبت و عظمت امام
- ۴۹۶ اخبار و احوال امام
- ۴۹۹ اخبار مربوط به امام در واقعه‌ی کربلا

- ۵۰۰ گریه‌ی آن حضرت در شهادت پدر بزرگوار خود امام حسین و اهل بیت
- ۵۰۱ مختار سر ابن زیاد را نزد امام زین‌العابدین می‌فرستد
- ۵۰۱ اخبار مربوط به آن حضرت در واقعه‌ی حره
- ۵۰۴ آنچه در علوم مختلفه از آن حضرت روایت شده است
- ۵۰۴ در امر به معروف و نهی از منکر
- ۵۰۴ در کتمان علم
- ۵۰۴ درباره‌ی صبر
- ۵۰۵ در عبادت
- ۵۰۵ درباره‌ی قناعت
- ۵۰۵ درباره‌ی صدقه
- ۵۰۵ علما و دانشمندانی که از علی بن الحسین نقل روایت کرده‌اند
- ۵۰۶ کتب و آثار آن حضرت
- ۵۰۶ صحیفه‌ی الکامله
- ۵۰۷ صحیفه‌ی ثانیه‌ی سجادیه
- ۵۰۷ صحیفه‌ی ثالثه‌ی سجادیه
- ۵۰۸ صحیفه‌ی رابعه‌ی سجادیه
- ۵۰۸ صحیفه‌ی خامسه‌ی سجادیه
- ۵۰۸ رساله‌ی الحقوق
- ۵۰۸ اشاره
- ۵۰۹ بزرگترین حق خدا
- ۵۰۹ حق نفس
- ۵۰۹ حق زبان
- ۵۱۰ حق گوش
- ۵۱۰ حق چشم

۵۱۰	حق پا
۵۱۰	حق دست
۵۱۰	حق شکم
۵۱۰	حق عضو تناسلی
۵۱۱	حق نماز
۵۱۱	حق روزه
۵۱۱	حق صدقه
۵۱۲	حق قربانی
۵۱۲	حق سلطان
۵۱۲	حق معلم
۵۱۳	حق مالک
۵۱۳	حق رعیت
۵۱۳	حق شاگرد
۵۱۳	حق زن
۵۱۴	حق مملوک و غلام
۵۱۴	حق مادر
۵۱۴	حق پدر
۵۱۵	حق فرزند
۵۱۵	حق برادر
۵۱۵	حق مولایی که تو را آزاد ساخته
۵۱۵	حق بنده‌ای که او را آزاد ساخته‌ای
۵۱۵	حق کسی که به تو احسان کرده
۵۱۵	حق مؤذن
۵۱۶	حق امام و پیشوای نماز

۵۱۶	حق مصاحب و همنشین
۵۱۶	حق همسایه
۵۱۶	حق دوست
۵۱۷	حق شریک
۵۱۷	حق مال
۵۱۷	حق طلبکار
۵۱۷	حق معاشر
۵۱۷	حق کسی که بر تو ادعایی دارد
۵۱۸	حق دشمنی که بر او دعوی داری
۵۱۸	حق کسی که با تو مشورت کند
۵۱۸	حق کسی که تو را مشورت کند
۵۱۸	حق کسی که از تو نصیحت جوید
۵۱۸	حق ناصح
۵۱۹	حق بزرگتر
۵۱۹	حق کوچکتر
۵۱۹	حق سائل
۵۱۹	حق کسی که از وی چیزی بخواهند
۵۱۹	حق کسی که وسیله‌ی شادی گردد
۵۲۰	حق کسی که بدی کرده
۵۲۰	حق همکیشان
۵۲۰	حق اهل ذمه
۵۲۰	کلمات مأثور امام زین‌العابدین در حکمت و موعظه و سخنان حکیمانه‌ی آن حضرت از کتاب نثر الدرر
۵۲۱	سخنان حکیمانه‌ی آن حضرت نقل از تحف العقول
۵۲۵	کلمات قصار آن حضرت نقل از تذکره‌ی ابن حمدون

- ۵۲۵ کلمات آن حضرت نقل از تذکره الخواص
- ۵۲۵ سخنان حکیمانه‌ی آن حضرت نقل از فصول المهمه
- ۵۲۶ حکم و مواظب آن حضرت از کتب مختلف
- ۵۲۷ اشعار منسوب به امام زین‌العابدین
- ۵۲۷ پاورقی
- ۵۲۹ ۸- شناخت حقوق و مراحم حضرت مهدی علیه السلام
- ۵۲۹ مشخصات کتاب
- ۵۳۰ مقدمه ناشر
- ۵۳۰ وجوب شناخت امام زمان «علیه‌السلام»
- ۵۳۰ اشاره
- ۵۳۰ ۱ - دلیل عقلی
- ۵۳۲ ۲ - دلیل نقلی
- ۵۳۲ قسمت اول
- ۵۳۵ قسمت دوم
- ۵۳۶ اثبات امامت حضرت حجه بن الحسن العسکری «علیه‌السلام»
- ۵۳۶ قسمت اول
- ۵۳۹ قسمت دوم
- ۵۴۱ فصل اول: قسمتی از احادیث متواتره که به طور خاص
- ۵۴۳ فصل دوم: در بیان مقدار کمی از معجزات و کرامات متواتر
- ۵۴۳ قسمتی از حقوق و مراحم آن حضرت، نسبت به ما
- ۵۴۳ توضیح
- ۵۴۴ اول: حق وجود و هستی
- ۵۴۵ دوم: حق بقا در دنیا
- ۵۴۶ سوم: حق قرابت و خویشاوندی پیغمبر صلی الله علیه وآله

- چهارم و پنجم: حقّ منعم بر متنعّم و حقّ واسطه نعمت ۵۴۷
- ششم: حقّ پدر بر فرزند ۵۴۷
- هفتم: حقّ آقا و ارباب بر بنده ۵۴۸
- هشتم: حقّ عالم بر متعلّم ۵۴۸
- نهم: حقّ امام بر رعیت ۵۴۸
- فهرست منشورات مسجد مقدّس جمکران ۵۴۹
- پی نوشت ها ۵۵۱
- ۹- حقوق متقابل والدین و فرزندان ۵۵۲
- مشخصات کتاب ۵۵۲
- طلیعه سخن ۵۵۲
- بخش اول : حقوق فرزندان(مسئولیت والدین) ۵۵۳
- مقدمه ۵۵۳
- ۱ انتخاب پدر صالح ۵۵۴
- ۲ توجه به نقش مادر ۵۵۴
- ۳ تکریم مادر ۵۵۶
- ۴ زمینه سازی تربیت ۵۵۷
- ۵ گزینش نام زیبا ۵۵۷
- ۶ دعا برای نیک بختی کودک ۵۵۹
- ۷ تقویت عزت نفس ۵۶۱
- ۸ - فقر عاطفی ۵۶۲
- مقدمه ۵۶۲
- مقام فرزندان دختر ۵۶۳
- در این جا سه نکته مهم و ضروری را در ارتباط با محبت به فرزندان یاد آور می شویم : ۵۶۴
- ۹ تهیه رزق حلال ۵۶۶

۵۶۷	۱۰ ایجاد فضای پر نشاط
۵۶۷	۱۱ توجه به بازی کودکان
۵۶۸	۱۲ هدیه دادن
۵۶۸	۱۳ پرهیز از توقعات بی جا
۵۷۰	۱۴ بهداشت و سلامتی
۵۷۱	۱۵ ضرورت تربیت معنوی
۵۷۲	۱۶ توجه به خواسته ها
۵۷۲	۱۷ تقویت ارتباط کلامی
۵۷۴	۱۸ پرورش استعداد های فرزندان
۵۷۵	۱۹ پاسخ های مشفقانه
۵۷۵	۲۰ آموختن کمالات
۵۷۸	۲۱ تعلیم قرآن
۵۷۸	۲۲ پرورش عشق اهل بیت علیهم السلام
۵۸۰	۲۳ ورزش و تفریحات سالم
۵۸۰	۲۴ انتخاب شغل مناسب
۵۸۰	۲۵ یاری کردن در ازدواج
۵۸۱	۲۶ موعظه و راهنمایی
۵۸۲	بخش دوم : حقوق پدر و مادر
۵۸۲	مقدمه
۵۸۳	فصل اول : اهمیت حقوق پدر و مادر
۵۸۵	فصل دوم : شماری از حقوق والدین
۵۸۵	مقدمه
۵۸۵	۱ حقوق مادر
۵۸۵	توضیح

۵۸۶	برتری مقام مادر
۵۸۸	۲ حقوق پدر
۵۸۹	۳ نیکی به والدین
۵۹۲	۴ حفظ شخصیت والدین
۵۹۲	۵ بذل اموال
۵۹۴	۶ حق شناسی از والدین
۵۹۶	۷ اطاعت در مسیر حق
۵۹۷	۸ در دوران پیری
۵۹۹	۹ حقوق بعد از مرگ
۶۰۱	فصل سوم : آثار نیکی به والدین
۶۰۱	اشاره
۶۰۱	۱ بهشت
۶۰۲	۲ ثواب شهادت
۶۰۲	۳ سروری نیکان
۶۰۲	۴ بالاتر از جهاد
۶۰۲	۵ عزت دنیا و آخرت
۶۰۵	۶ انجام بهترین اعمال
۶۰۵	۷ طول عمر و فراوانی روزی
۶۰۶	۸ داشتن فرزندان صالح
۶۰۶	۹ راحتی در حال مرگ
۶۰۶	۱۰ ثواب حج مقبول
۶۰۶	۱۱ آمرزش گناهان
۶۰۷	۱۲ عروج به قله کمال
۶۰۷	۱۳ کامرانی در زندگی

- ۱۴ اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله ۶۰۷
- فصل چهارم : در سیره صالحان ۶۰۷
- سید رضی و تجیل از مادر ۶۰۸
- محدث قمی و تواضع در مقابل پدر ۶۰۸
- اویس قرنی و عشق به مادر ۶۰۹
- امیر مؤمنان علیه السلام در فراق مادر ۶۱۰
- فصل پنجم : عواقب بدی به پدر و مادر ۶۱۱
- مقدمه ۶۱۱
- ۱ مطرود پیامبر صلی الله علیه و آله ۶۱۲
- ۲ دور شدن از عدالت ۶۱۲
- ۳ محرومیت از الطاف خداوندی ۶۱۲
- ۴ گرفتاری در دنیا ۶۱۲
- ۵ عذاب وجدان ۶۱۳
- ۶ خشم الهی ۶۱۴
- ۷ کوتاه شدن عمر ۶۱۵
- ۸ محرومیت از حقوق اجتماعی ۶۱۶
- پی نوشت ۶۱۶
- ۱ تا ۱۰۴ ۶۱۶
- ۱۰۵ تا ۲۱۸ ۶۱۸
- ۲۱۹ تا ۳۲۷ ۶۲۰
- ۱۰- پاسخ‌های حضرت آیت‌الله‌العظمی روحانی (مد ظله العالی) به استفتائات قوه قضائیه و موسسه حقوقی وکلای بین‌الملل ۶۲۱
- مشخصات کتاب ۶۲۱
- اجتهاد، رمز جاوید ماندن اسلام ۶۲۱
- اجتهاد، رمز جاوید ماندن اسلام ۶۲۲

- ۱ - عقل یکی از منابع ومدارک احکام است ۶۲۲
- ۲ - در اسلام برای هر موضوعی حکمی است ۶۲۳
- استفتائات: قضائیه ۶۲۵
- ۱» ۶۲۵
- «۲» ۶۲۵
- «۳...» ۶۲۵
- «۴» ۶۲۶
- «۵» ۶۲۶
- «۶» ۶۲۶
- «۷» ۶۲۶
- «۸» ۶۲۷
- «۹» ۶۲۷
- «۱۰» ۶۲۷
- «۱۱» ۶۲۷
- «۱۲» ۶۲۸
- «۱۳» ۶۲۸
- «۱۴» ۶۲۸
- «۱۵» ۶۲۸
- «۱۶» ۶۲۹
- «۱۷» ۶۲۹
- «۱۸» ۶۲۹
- «۱۹» ۶۲۹
- «۲۰» ۶۳۰
- «۲۱» ۶۳۰

۶۳۰	«۲۲»
۶۳۰	«۲۳»
۶۳۱	«۲۴»
۶۳۱	«۲۵»
۶۳۱	«۲۶»
۶۳۲	«۲۷»
۶۳۲	«۲۸»
۶۳۲	«۲۹»
۶۳۳	«۳۰»
۶۳۳	«۳۱»
۶۳۴	«۳۲»
۶۳۴	«۳۳»
۶۳۴	«۳۴»
۶۳۴	«۳۵»
۶۳۵	«۳۶»
۶۳۵	«۳۷»
۶۳۵	«۳۸»
۶۳۶	«۳۹»
۶۳۶	«۴۰»
۶۳۶	«۴۱»
۶۳۷	«۴۲»
۶۳۷	«۴۳»
۶۳۸	«۴۴»
۶۳۸	«۴۵»

۶۳۸	«۴۶»
۶۳۹	«۴۷»
۶۳۹	«۴۸»
۶۳۹	«۴۹»
۶۴۰	«۵۰»
۶۴۰	«۵۱»
۶۴۰	«۵۲»
۶۴۱	«۵۳»
۶۴۱	«۵۴»
۶۴۱	«۵۵»
۶۴۱	«۵۶»
۶۴۲	«۵۷»
۶۴۲	«۵۸»
۶۴۲	«۵۹»
۶۴۲	«۶۰»
۶۴۳	«۶۱»
۶۴۳	«۶۲»
۶۴۳	«۶۳»
۶۴۴	«۶۴»
۶۴۴	«۶۵»
۶۴۴	«۶۶»
۶۴۴	«۶۷»
۶۴۵	«۶۸»
۶۴۵	«۶۹»

۶۴۵	«۷۰»
۶۴۶	«۷۱»
۶۴۶	«۷۲»
۶۴۷	«۷۳»
۶۴۷	«۷۴»
۶۴۷	«۷۵»
۶۴۷	«۷۶»
۶۴۸	«۷۷»
۶۴۸	«۷۸»
۶۴۸	«۷۹»
۶۴۸	«۸۰»
۶۴۹	«۸۱»
۶۴۹	«۸۲»
۶۴۹	«۸۳»
۶۵۰	«۸۴»
۶۵۰	«۸۵»
۶۵۰	«۸۶»
۶۵۰	«۸۷»
۶۵۱	«۸۸»
۶۵۱	«۸۹»
۶۵۱	«۹۰»
۶۵۲	«۹۱»
۶۵۲	«۹۲»
۶۵۲	«۹۳»

۶۵۲	«۹۴»
۶۵۳	«۹۵»
۶۵۳	«۹۶»
۶۵۴	«۹۷»
۶۵۴	«۹۸»
۶۵۴	«۹۹»
۶۵۵	«۱۰۰»
۶۵۵	«۱۰۱»
۶۵۵	«۱۰۲»
۶۵۶	«۱۰۳»
۶۵۶	«۱۰۴»
۶۵۷	«۱۰۵»
۶۵۷	«۱۰۶»
۶۵۷	«۱۰۷»
۶۵۸	«۱۰۸»
۶۵۸	«۱۰۹»
۶۵۸	«۱۱۰»
۶۵۹	«۱۱۱»
۶۵۹	«۱۱۲»
۶۵۹	«۱۱۳»
۶۵۹	«۱۱۴»
۶۶۰	«۱۱۵»
۶۶۰	«۱۱۶»
۶۶۰	«۱۱۷»

۶۶۰	«۱۱۸»
۶۶۱	«۱۱۹»
۶۶۱	«۱۲۰»
۶۶۱	«۱۲۱»
۶۶۱	«۱۲۲»
۶۶۲	«۱۲۳»
۶۶۲	«۱۲۴»
۶۶۲	«۱۲۵»
۶۶۲	«۱۲۶»
۶۶۲	«۱۲۷»
۶۶۳	«۱۲۸»
۶۶۳	«۱۲۹»
۶۶۳	«۱۳۰»
۶۶۳	«۱۳۱»
۶۶۳	«۱۳۲»
۶۶۴	«۱۳۳»
۶۶۴	«۱۳۴»
۶۶۴	«۱۳۵»
۶۶۴	«۱۳۶»
۶۶۴	«۱۳۷»
۶۶۵	«۱۳۸»
۶۶۵	«۱۳۹»
۶۶۵	«۱۴۰»
۶۶۵	«۱۴۱»

۶۶۶	«۱۴۲»
۶۶۶	«۱۴۳»
۶۶۶	«۱۴۴»
۶۶۶	«۱۴۵»
۶۶۶	«۱۴۶»
۶۶۶	«۱۴۷»
۶۶۷	«۱۴۸»
۶۶۷	«۱۴۹»
۶۶۷	«۱۵۰»
۶۶۷	«۱۵۱»
۶۶۸	«۱۵۲»
۶۶۸	«۱۵۳»
۶۶۸	«۱۵۴»
۶۶۸	«۱۵۵»
۶۶۸	«۱۵۶»
۶۶۸	«۱۵۷»
۶۶۹	«۱۵۸»
۶۶۹	«۱۵۹»
۶۶۹	«۱۶۰»
۶۶۹	«۱۶۱»
۶۶۹	«۱۶۲»
۶۷۰	«۱۶۳»
۶۷۰	«۱۶۴»
۶۷۰	«۱۶۵»

۶۷۰	«۱۶۶»
۶۷۱	«۱۶۷»
۶۷۱	«۱۶۸»
۶۷۱	«۱۶۹»
۶۷۱	«۱۷۰»
۶۷۱	«۱۷۱»
۶۷۱	«۱۷۲»
۶۷۲	«۱۷۳»
۶۷۲	«۱۷۴»
۶۷۲	«۱۷۵»
۶۷۲	«۱۷۶»
۶۷۲	«۱۷۷»
۶۷۳	«۱۷۸»
۶۷۳	«۱۷۹»
۶۷۳	«۱۸۰»
۶۷۳	«۱۸۱»
۶۷۳	«۱۸۲»
۶۷۴	«۱۸۳»
۶۷۴	«۱۸۴»
۶۷۴	«۱۸۵»
۶۷۴	«۱۸۶»
۶۷۴	«۱۸۷»
۶۷۵	«۱۸۸»
۶۷۵	«۱۸۹»

۶۷۵	«۱۹۰»
۶۷۵	«۱۹۱»
۶۷۵	«۱۹۲»
۶۷۶	«۱۹۳»
۶۷۶	«۱۹۴»
۶۷۶	«۱۹۵»
۶۷۶	«۱۹۶»
۶۷۶	«۱۹۷»
۶۷۷	«۱۹۸»
۶۷۷	«۱۹۹»
۶۷۷	«۲۰۰»
۶۷۷	«۲۰۱»
۶۷۷	«۲۰۲»
۶۷۸	«۲۰۳»
۶۷۸	«۲۰۴»
۶۷۸	«۲۰۵»
۶۷۸	«۲۰۶»
۶۷۹	«۲۰۷»
۶۷۹	«۲۰۸»
۶۷۹	«۲۰۹»
۶۷۹	«۲۱۰»
۶۷۹	«۲۱۱»
۶۷۹	«۲۱۲»
۶۸۰	«۲۱۳»

۶۸۰	«۲۱۴»
۶۸۰	«۲۱۵»
۶۸۰	«۲۱۶»
۶۸۱	«۲۱۷»
۶۸۱	«۲۱۸»
۶۸۱	«۲۱۹»
۶۸۱	«۲۲۰»
۶۸۱	«۲۲۱»
۶۸۲	«۲۲۲»
۶۸۲	«۲۲۳»
۶۸۲	«۲۲۴»
۶۸۲	«۲۲۵»
۶۸۲	«۲۲۶»
۶۸۳	«۲۲۷»
۶۸۳	«۲۲۸»
۶۸۳	«۲۲۹»
۶۸۳	«۲۳۰»
۶۸۴	«۲۳۱»
۶۸۴	«۲۳۲»
۶۸۴	«۲۳۳»
۶۸۴	«۲۳۴»
۶۸۴	«۲۳۵»
۶۸۵	«۲۳۶»
۶۸۵	«۲۳۷»

۶۸۵	«۲۳۸»
۶۸۵	«۲۳۹»
۶۸۵	«۲۴۰»
۶۸۶	«۲۴۱»
۶۸۶	«۲۴۲»
۶۸۶	«۲۴۳»
۶۸۶	«۲۴۴»
۶۸۷	«۲۴۵»
۶۸۷	«۲۴۶»
۶۸۷	«۲۴۷»
۶۸۷	«۲۴۸»
۶۸۷	«۲۴۹»
۶۸۸	«۲۵۰»
۶۸۸	«۲۵۱»
۶۸۸	«۲۵۲»
۶۸۸	«۲۵۳»
۶۸۸	«۲۵۴»
۶۸۹	«۲۵۵»
۶۸۹	«۲۵۶»
۶۸۹	«۲۵۷»
۶۸۹	«۲۵۸»
۶۹۰	«۲۵۹»
۶۹۰	«۲۶۰»
۶۹۰	«۲۶۱»

۶۹۰	«۲۶۲»
۶۹۰	«۲۶۳»
۶۹۱	«۲۶۴»
۶۹۱	«۲۶۵»
۶۹۱	«۲۶۶»
۶۹۱	«۲۶۷»
۶۹۱	«۲۶۸»
۶۹۲	«۲۶۹»
۶۹۲	«۲۷۰»
۶۹۲	«۲۷۱»
۶۹۲	«۲۷۲»
۶۹۳	«۲۷۳»
۶۹۳	«۲۷۴»
۶۹۳	«۲۷۵»
۶۹۳	«۲۷۶»
۶۹۳	«۲۷۷»
۶۹۳	«۲۷۸»
۶۹۴	«۲۷۹»
۶۹۴	«۲۸۰»
۶۹۴	«۲۸۱»
۶۹۴	۱۱- آشنایی با وظایف و حقوق زن
۶۹۴	مشخصات کتاب
۶۹۵	بخش اول
۶۹۵	مقام زن در اسلام

۶۹۷	زن و حجاب
۷۰۵	ازدواج و فواید آن
۷۰۷	حقوق و وظایف متقابل زن و شوهر
۷۱۰	مهر زن و فلسفه آن
۷۱۳	نقعه و فلسفه آن
۷۱۴	ارث زن در اسلام
۷۱۶	اسلام و چند همسری
۷۱۸	طلاق در اسلام
۷۲۲	بخش دوم
۷۲۲	حقوق و وظایف زن در آینه پرسش و پاسخ
۷۲۶	ناهماهنگی در تبلیغ و آموزش
۷۵۸	کتاب‌نامه
۷۵۸	۱۲- حجاب و حقوق زن در ترازوی اندیشه و ایمان
۷۵۸	مشخصات کتاب
۷۵۸	پیشگفتار
۷۵۹	فصل اول : حکمت و فواید حجاب و زیان های بی حجابی
۷۵۹	اشاره
۷۵۹	حجاب برای دیده شدن زن
۷۶۰	حجاب مایه ی مصونیت و امنیت زن
۷۶۱	حجاب عامل استحکام خانواده
۷۶۱	حجاب باعث بقای انگیزه ی ازدواج
۷۶۲	حجاب زن مایه ی آرامش روحی مرد
۷۶۳	حجاب رمز پیشرفت و کمال جامعه
۷۶۳	حجاب مایه ی تقویت علاقه ی مرد به همسرش

- ۷۶۳ حجاب مایه ی افزونی مطلوبیت زن
- ۷۶۴ حجاب بیانگر والایی ارزش زن
- ۷۶۴ حجاب شرط تعالی معنوی
- ۷۶۵ حجاب مایه ی مقبولیت زن نزد خداوند
- ۷۶۵ حجاب مایه ی محبوبیت زن نزد پروردگار
- ۷۶۵ حجاب رمز پذیرفته شدن زن در درگاه الهی
- ۷۶۶ حجاب مایه ی تقویت روح حیا و عفاف
- ۷۶۶ حجاب مایه ی سلامت و نشاط جسم و جان
- ۷۶۷ حجاب زمینه ساز برخورداری یکسان زنان از آرامش و شادی
- ۷۶۷ حجاب عامل سهولت زندگی زن
- ۷۶۸ حجاب مایه ی رهایی زن از رنج و خرج تحمیلی
- ۷۶۸ فصل دوم : مبانی و حدود شرعی حجاب در اسلام
- ۷۶۸ اشاره
- ۷۶۸ قرآن بیانگر کلیات احکام
- ۷۶۹ عمل به احکام مایه ی نیل به روحیات و کمالات درونی
- ۷۶۹ خطر و ضرر رویکرد حداقلی به احکام
- ۷۷۰ کمال روحی مایه ی شوق به انجام بیشتر احکام
- ۷۷۰ حجاب در قرآن
- ۷۷۳ حجاب در احادیث
- ۷۷۴ الگوهای عفاف
- ۷۷۶ حدّحجاب
- ۷۷۸ فصل سوم : آسیب شناسی حجاب در جامعه ی ما
- ۷۷۸ اشاره
- ۷۷۸ ناشناخته ماندن منطق حجاب

- ۷۷۸ رسانه های جمعی و تخریب حجاب
- ۷۷۹ بدآموزی در محیط های خانوادگی و جلسات دینی
- ۷۷۹ تخریب حجاب و معلمان و استادان زن
- ۷۷۹ بازار لباس و لوازم آرایش و تخریب حجاب
- ۷۸۰ محیط های اداری و آموزشی و تخریب حجاب
- ۷۸۱ تأخیر ازدواج و تخریب حجاب
- ۷۸۱ معیارهای غلط در همسرگزینی و تخریب حجاب
- ۷۸۱ تضعیف غیرت و تخریب حجاب
- ۷۸۲ توطئه ی دشمن و تخریب حجاب
- ۷۸۲ بدحجابی نماد انتقاد و اعتراض
- ۷۸۳ سیاسی کاری و مساله ی حجاب
- ۷۸۳ خودباختگی مسوولان و تخریب حجاب
- ۷۸۴ دانشگاه های مختلط و تخریب حجاب
- ۷۸۴ فصل چهارم : درمان بیماری خود آ رایی، بدحجابی و جلوه فروشی بر خی زنان
- ۷۸۴ اشاره
- ۷۸۴ انتصاب مسوولان باورمند و شجاع
- ۷۸۶ شناساندن و تفهیم منطق حجاب
- ۷۸۷ الگو سازی
- ۷۸۷ تحول بنیادین د ر رسانه ها
- ۷۸۷ هدایت و کنترل بازار پوشاک و لوازم آرایش
- ۷۸۸ اولویت دادن به باحجابان در ادارات و دانشگاه ها
- ۷۸۹ ایجاد امکانات و تسهیل ازدواج
- ۷۸۹ تصحیح معیارها در همسرگزینی
- ۷۹۰ عدم تشویق زنان به خانه گریزی و ایجاد فضاهای اختصاصی

- ۷۹۰ امر به معروف و نهی از منکر
- ۷۹۰ برخورد انتظامی و قضایی با مغرضان
- ۷۹۱ تصحیح معیار در تجلیل و ستایش زنان
- ۷۹۱ ترویج معنویت و عرفان
- ۷۹۲ تفهیم پیامدهای بدحجابی برای زنان
- ۷۹۲ ایجاد فضای امن برای انتقاد و اعتراض
- ۷۹۳ فصل پنجم : مردان و معضل خود آ رایی و خودنمایی برخی زنان در جامعه
- ۷۹۳ اشاره
- ۷۹۳ رفتار زن زمینه ساز لغزش مرد
- ۷۹۴ تحریک جنسی و اشتباهی کاذب نامحدود
- ۷۹۴ صرف نظر کردن و ندیدن
- ۷۹۴ نگاه نکردن و نظر ندوختن
- ۷۹۷ ازدواج
- ۷۹۷ چند تذکر مهم
- ۷۹۸ فصل ششم : پاسخ به پرسش هایی در زمینه ی احکام و حقوق زن در اسلام
- ۷۹۸ اشاره
- ۷۹۸ ذائقه ی روح و مقدرات و مقررات الهی
- ۷۹۸ چرایی احکام الهی
- ۸۰۰ حکمت و عدالت الهی در مورد زن و مرد
- ۸۰۰ زن و مرد از دید اسلام
- ۸۰۴ چرا قرآن مرد را حاکم و بالاتر از زن قرار داده است؟
- ۸۰۵ چرا اسلام ولایت، قضاوت و جهاد را به مرد اختصاص داده است؟
- ۸۰۶ چرا در اسلام شهادت دو زن برابر شهادت یک مرد است؟
- ۸۰۶ چرا در اسلام دیه و ارث زن نصف مرد است؟

- ۸۰۷ چرا قرآن به مرد اجازه داده است همسر خود را بزند؟
- ۸۰۸ چرا در برخی احادیث، زنان مورد نکوهش قرار گرفته اند؟
- ۸۱۰ ختم سخن
- ۸۱۰ ۱۳- حقوق زنان؛ برابری یا نابرابری
- ۸۱۰ مشخصات کتاب
- ۸۱۱ پیشگفتار
- ۸۱۱ فصل اول : فاطمه بداغی
- ۸۱۱ اجازه شوهر برای عمل جراحی زن
- ۸۱۲ قتل فرزند توسط پدر
- ۸۱۲ قتل زن توسط شوهر
- ۸۱۳ مهریه زنان
- ۸۱۳ تابعیت زن ایرانی در ازدواج با مرد غیر ایرانی
- ۸۱۴ فصل دوم : فریبا عباسوند
- ۸۱۴ نقش مردان در مدیریت خانواده
- ۸۱۶ اختیار طلاق در دست مردان
- ۸۱۷ چند همسری مردان
- ۸۱۸ تفاوت دیه زن با مرد
- ۸۱۹ سنگسار زنان
- ۸۲۰ فصل سوم : زهرا آیت اللهی
- ۸۲۰ زن در قانون اساسی
- ۸۲۰ دخالت شوهر در رفت و آمد زن با خانواده اش
- ۸۲۱ اجازه پدر برای ازدواج دختر
- ۸۲۲ سن مسئولیت کیفری دختران
- ۸۲۳ شهادت زن در دادگاه

- ۸۲۵ مجازات قتل زن توسط مرد
- ۸۲۶ تمکین زن
- ۸۲۶ اختیارات پدر در ازدواج دختر بچه‌ها
- ۸۲۷ حضانت فرزند توسط مادر
- ۸۲۹ ریاست مرد در خانه
- ۸۳۲ تفاوت ارث زنان با مردان
- ۸۳۴ شوهران و مسکن غیر قابل تحمل برای زنان
- ۸۳۵ مادر و افتتاح حساب بانکی برای فرزند
- ۸۳۶ ولایت پدر بر فرزند
- ۸۳۶ تمکین در مقابل مهریه
- ۸۳۷ حق زنان در طلاق
- ۸۴۰ دستمزد مادر برای شیر دادن فرزند
- ۸۴۰ حقوق نابرابر زنان با مردان
- ۸۴۰ اشاره
- ۸۴۱ الف) قوانین حمایتی در قانون مدنی
- ۸۴۲ ب) قوانین حمایتی در حقوق کار
- ۸۴۴ د) قوانینی حمایتی در حقوق جزا
- ۸۴۵ ه) قوانین حمایت اجتماعی خاص از زنان
- ۸۴۷ و) سایر قوانین حمایتی
- ۸۴۷ جایگاه های مختص به زنان
- ۸۴۸ سخن پایانی
- ۸۵۰ ۱۴- دفاع از حقوق زن
- ۸۵۰ مشخصات کتاب
- ۸۵۰ پیشگفتار

۸۵۳	بخش نخست
۸۵۴	بخش دوم
۸۵۵	بخش سوم
۸۵۸	بخش چهارم
۸۶۲	بخش پنجم
۸۶۵	بخش ششم
۸۶۹	بخش هفتم
۸۷۰	روانشناسی اختلافی
۸۷۰	اشاره
۸۷۱	آ- رشد دختر و پسر
۸۷۱	ب- قدرت بدنی و توان کاری
۸۷۲	ج- غدد جنسی و تولید مثل
۸۷۳	د- بُعد عاطفی
۸۷۴	ه- مقاومت در برابر بیماری
۸۷۴	و- بُعد عقلی
۸۷۴	اشاره
۸۷۶	تواناییهای شناختی
۸۷۷	رفتار اجتماعی
۸۷۷	بخش هشتم
۸۷۸	بخش نهم
۸۸۰	بخش دهم
۸۸۲	بخش یازدهم
۸۸۶	جانبداری افزون بر حقوق
۸۸۶	اشاره

۱. مساوات میان فرزندان ۸۸۷
۲. برخورد عاطفی با دختران ۸۸۷
۳. زن و مقام مادری ۸۸۷
۴. آخرین وصیت ۸۹۰
۵. مایه ی برکت ۸۹۰
۶. برتر از جهاد ۸۹۰
۷. فرشته ی وحی و زنان ۸۹۱
۸. معیار برتری ۸۹۱
۹. پاداش بزرگ ۸۹۱
۱۰. احساس هنری زنان ۸۹۲
۱۱. دوستی زنان و پایگاه ایمانی آن ۸۹۲
۱۲. نیمی از پاداش شهیدان ۸۹۳
- معرفی کتاب ۸۹۵
- ۱- حقوق بیماران ۸۹۵
- ۲- آیین دادرسی مدنی ۸۹۵
- ۳- پیام آموزش ۸۹۵
- ۴- کتاب کیفرشناسی ۸۹۵
- ۵- حقوق جزا مسئولیت کیفری ۸۹۶
- ۶- حقوق جزای اختصاصی جرایم علیه عفت و اخلاق عمومی ۸۹۶
- ۷- حقوق جزای اختصاصی ۸۹۶
- ۸- اعترافات یک نت ورکر ۸۹۶
- ۹- خانواده از رؤیای عشق تا واقعیت قانون ۸۹۷
- ۱۰- حقوق والدین و فرزندان ۸۹۷
- ۱۱- تعلیق در قراردادهای ۸۹۷

- ۱۲- اهداف و مبانی مجازات ۸۹۷
- ۱۳- مالکیت خصوصی در اسلام ۸۹۸
- ۱۴- مجموعه قوانین و مقررات وصیت ارث و امور حسبی ۸۹۸
- ۱۵- مجموعه مقالات فقهی و حقوقی ۸۹۸
- ۱۶- حق الناس ۸۹۸
- ۱۷- مسائل زنان / پرسشگری و شبهه شناسی ۸۹۹
- ۱۸- حقوق زنان در ایران ۹۰۰
- ۱۹- مسائل حقوقی آپارتمان ها ۹۰۲
- ۲۰- رساله حقوق امام سجاد (ع) ۹۰۳
- ۲۱- بررسی فقهی شهادت زن در اسلام ۹۰۳
- پرسش و پاسخ ۹۰۴
- حقوق اساسی و نهادهای سیاسی ۹۰۴
- آیا کاندیدای مجلس شورای اسلامی می تواند در سخنرانی های خود آزاد باشد و آن چه دلش می خواهد بگوید؟ ۹۰۴
- پرسش ۹۰۵
- پاسخ ۹۰۵
- چرا دولت ، قانون دو فرزندی را در کشور اجباری نمی کند؟ ۹۰۵
- پرسش ۹۰۵
- پاسخ ۹۰۵
- اگر کسی از نظر جانی بر گردن شخصی حقی داشته باشد، وظیفه آن شخص در مقابل آن شخص چیست ۹۰۵
- پرسش ۹۰۵
- پاسخ ۹۰۵
- چرا زنان از حقوق پایین تری نیست به مردان برخوردارند؟ ۹۰۶
- پرسش ۹۰۶
- پاسخ ۹۰۶

چرا دیه زن نصف دیه مرد است ۹۰۶

پرسش ۹۰۷

پاسخ ۹۰۷

آیا انسانهای ژنیتیکی در حقوق و تکلیف همانند انسانهای طبیعی هستند؟ ۹۰۷

پرسش ۹۰۷

پاسخ ۹۰۷

طبق اصل ۱۰۹ قانون اساسی در صورت تعدد واجدین رهبری ارجحیت به شخصی داده شده که دارای بینش فقهی و سیاسی قوی تر باشد؟ چرا به عد

پرسش ۹۰۷

پاسخ ۹۰۷

آیا شورای نگهبان حق نظارت استصوابی در انتخابات مجلس ، ریاست جمهوری و سایر انتخابات را دارد؟ ۹۰۸

پرسش ۹۰۸

پاسخ ۹۰۸

نظارت استطلاعی و استصوابی چیست و فلسفه آنها چیست ؟ ۹۰۹

پرسش ۹۰۹

پاسخ ۹۰۹

دلیل تشکیل دادگاه ویژه روحانیت و فلسفه وجودی آن چیست ؟ ۹۰۹

پرسش ۹۰۹

پاسخ ۹۰۹

چرا اسلام از نظر حقوقی تفاوتی بین حر و عبد ، زن و مرد و برده و آزاد قائل شده اند؟ چرا در اسلام افراد به حر و عبد تقسیم شده اند؟ ۹۰۹

پرسش ۹۱۰

پاسخ ۹۱۰

دیه یکی از قوانین اسلام است. چرا دیه زن نصف مرد است (حتی اگر اقتصاد خانواده به دست زن باشد). ۹۱۱

پرسش ۹۱۱

پاسخ ۹۱۱

۹۱۳ آیا قانون اساسی جعلی است یا اعتباری؟

۹۱۳ پرسش

۹۱۳ پاسخ

۹۱۴ آیا قانون اساسی ایران الگویی از قانون های فرانسه و دیگر کشورها است؟

۹۱۴ پرسش

۹۱۴ پاسخ

آیاسنگسار کردن عملی وحشیانه نیست؟ چرا در این حکم تجدید نظری صورت نگرفته تاچهره اسلام آلوده و خشن جلوه نکند؟ چرادرمایه های حرام

۹۱۵ پرسش

۹۱۵ پاسخ

اصل براءت در قانون اساسی به چه معناست؟

۹۱۷ پرسش

۹۱۷ پاسخ

بر پایه تصریح آیه قرآن مجید و روایات اهل بیت (ع)، هر گاه کسی مسلمانی را بکشد و خانواده فرد مقتول نخواهد قاتل را عفو کند می تواند قصاص

۹۱۸ پرسش

۹۱۸ پاسخ

در خرداد سال ۱۳۶۸ پس از وفات امام خمینی "ره" هنوز قانون اساسی سال ۱۳۵۸ اعتبار داشته است، در شب ۱۵ خرداد سال ۱۳۶۸ مجلس خب

۹۲۰ پرسش

۹۲۰ پاسخ

۱- چرا با این که خودکشی در دین اسلام حرام است و کسی حق این عمل را ندارد اما پدر و یا پدربزرگ در صورتی که بچه اش را بکشد نباید مجا

۹۲۱ پرسش

۹۲۱ پاسخ

۱- آیا دین اسلام معتقد به تشابه حقوق زن و مرد است یا معتقد به تساوی حقوق آنان است؟

۹۲۱ پرسش

۹۲۱ پاسخ

۱- چرا با این که خودکشی در دین اسلام حرام است و کسی حق این عمل را ندارد اما پدر و یا پدربزرگ در صورتی که بچه اش را بکشد نباید مجا

پرسش ۹۲۳

پاسخ ۹۲۳

آیا مردم حق دارند برای نسل آینده قانون تصویب کنند؟

پرسش ۹۲۳

پاسخ ۹۲۳

دادگاه ویژه روحانیت بر چه اساس قانونی است ؟

پرسش ۹۲۳

پاسخ ۹۲۴

جایگاه قانونی دادگاه ویژه روحانیت را بیان کنید.

پرسش ۹۲۴

پاسخ ۹۲۴

چرا زن نمی تواند رئیس جمهور، رهبر، مرجع تقلید و قاضی بشود؟

پرسش ۹۲۴

پاسخ ۹۲۴

وظایف و اختیارات ولی فقیه در قانون اساسی چیست ؟

پرسش ۹۲۶

پاسخ ۹۲۶

قانون اساسی عراق (موقت) چه معایبی دارد که بعضی از مراجع چه در عراق و چه در ایران و حتی دولت ایران نسبت به آن واکنش نشان داده اس

پرسش ۹۲۷

پاسخ(قسمت اول) ۹۲۷

پاسخ(قسمت دوم) ۹۳۰

پاسخ(قسمت سوم) ۹۳۳

پاسخ(قسمت چهارم) ۹۳۵

تاریخچه حقوق بشر و چگونگی تدوین آن را توضیح دهید؟ ۹۳۸

پرسش ۹۳۸

پاسخ ۹۳۸

اعلامیه جهانی حقوق بشر از چه موادی تشکیل شده است؟ ۹۳۹

پرسش ۹۳۹

پاسخ ۹۳۹

به اعلامیه جهانی حقوق بشر چه انتقاداتی از دیدگاه اسلامی وارد است؟ ۹۳۹

پرسش ۹۳۹

پاسخ ۹۴۰

حقوق عمومی و حقوق اساسی مردم، تا چه اندازه در حکومت دینی تضمین شده است؟ آیا قوانین اساسی و عمومی متعلق به مردم، در حکومت دین

پرسش ۹۴۳

پاسخ ۹۴۳

مقصود از «حقوق بشر» که این همه در مجامع بین المللی از آن سخن به میان می‌آید چیست؟ ۹۴۴

پرسش ۹۴۴

پاسخ ۹۴۵

اگر مذهب جعفری در قانون اساسی به عنوان مذهب رسمی قید شود یا قید نشود چه تفاوتی دارد؟ ۹۴۵

پرسش ۹۴۵

پاسخ ۹۴۵

طریقه اخذ مالیات در حکومت اسلامی چگونه است و آیا در صدر اسلام نیز روش اخذ مالیات به گونه امروزی بوده است؟ ۹۴۵

پرسش ۹۴۵

پاسخ ۹۴۵

چرا در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران هیچ ماده‌ای درباره اهل سنت وجود ندارد؟ ۹۴۷

پرسش ۹۴۷

پاسخ ۹۴۷

آقای خاتمی در جمع دانشجویان دانشگاه شهید مدرس به طور صریح بیان داشت که صلاحیت اجرای قانون اساسی را ندارد. چه کسی یا چه گروه

پرسش ۹۴۹

پاسخ ۹۴۹

دادگاه ویژه روحانیت چگونه است و آیا در قانون آمده است؟ ۹۴۹

پرسش ۹۴۹

پاسخ ۹۵۰

فلسفه وجودی دادگاه ویژه روحانیت چیست؟ ۹۵۰

پرسش ۹۵۰

پاسخ ۹۵۰

در اسلام همه افراد در برابر قانون مساویند، پس چرا دادگاهی به نام دادگاه ویژه روحانیت داریم؟ ۹۵۰

پرسش ۹۵۰

پاسخ ۹۵۰

با توجه به منع حجاب در کشور فرانسه که نظر مسلمانان در مورد آن نقض حقوق بشر می‌باشد، آیا حجاب اجباری نیز نقض حقوق بشر نمی‌باشد

پرسش ۹۵۱

پاسخ ۹۵۱

زندان سیاسی چه نوع زندانی است؟ ۹۵۲

پرسش ۹۵۲

پاسخ ۹۵۲

در حکومت اسلامی وظیفه دستگاه قضائی چیست؟ ۹۵۲

پرسش ۹۵۲

پاسخ ۹۵۲

زندان سیاسی چه نوع زندانی است؟ ۹۵۲

پرسش ۹۵۲

پاسخ ۹۵۲

- ۹۵۲ حقوق اساسی چیست و فرق آن با سایر مقررات اجتماعی کدام است؟
- ۹۵۳ پرسش
- ۹۵۳ پاسخ
- ۹۵۳ وظیفه مسلمان در برخورد با شخص متجاوز به حقوق دیگران چه می باشد؟
- ۹۵۳ پرسش
- ۹۵۳ پاسخ
- ۹۵۳ به نظر اسلام، یک مسلمان می تواند برای دفاع از حق مستقیماً اقدام نموده و یا باید به حکومت و مراجع صلاحیت دار مراجعه کند.
- ۹۵۳ پرسش
- ۹۵۳ پاسخ
- ۹۵۴ حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟
- ۹۵۴ پرسش
- ۹۵۴ پاسخ
- ۹۵۴ مقصود از «حقوق بشر» که این همه در مجامع بین المللی از آن سخن به میان می آید چیست؟
- ۹۵۴ پرسش
- ۹۵۴ پاسخ
- ۹۵۵ اگر مذهب جعفری در قانون اساسی به عنوان مذهب رسمی قید شود یا قید نشود چه تفاوتی دارد؟
- ۹۵۵ پرسش
- ۹۵۵ پاسخ
- ۹۵۵ مقصود از «حقوق بشر» که این همه در مجامع بین المللی از آن سخن به میان می آید چیست؟
- ۹۵۵ پرسش
- ۹۵۵ پاسخ
- ۹۵۵ مقصود از «حقوق بشر» که این همه در مجامع بین المللی از آن سخن به میان می آید چیست؟
- ۹۵۵ پرسش
- ۹۵۶ پاسخ

نظارت استصوابی یعنی چه؟ ۹۵۶

پرسش ۹۵۶

پاسخ ۹۵۶

چرا نیروی انتظامی کسانی که سال ۸۱ و قبل بازنشست شدند به حق و حقوقشان را نمی دهند، ولی کسانی که سال ۸۲ بازنشست شده‌اند نصف یا

پرسش ۹۵۶

پاسخ ۹۵۷

چرا حقوق زن و مرد مساوی نیست و مرد حق بیشتری دارد؟ ۹۵۷

پرسش ۹۵۷

پاسخ ۹۵۷

گسترش حقوق انسانها، در اسلام چه اهمیتی دارد؟ ۹۵۸

پرسش ۹۵۸

پاسخ ۹۵۸

چه کسانی در اسلام امنیت دارند؟ ۹۵۹

پرسش ۹۵۹

پاسخ ۹۵۹

آیا اسلام حقوق زن و مرد را در همه موارد مشابه قرار داده است آیا حقوق زن و مرد مساوی و مشابه باشد بهتر است یا نه فقط مساوی باشد و نه

پرسش ۹۵۹

پاسخ ۹۵۹

قرآن کریم حقوق و سیاست را دارای چه روابطی می‌داند؟ ۹۶۰

پرسش ۹۶۰

پاسخ ۹۶۰

برای احقاق حق (مالی به ویژه جانی تضعیف شده چه سوره یا آیات و دعاهایی وجود دارد؟ ۹۶۱

پرسش ۹۶۱

پاسخ ۹۶۱

۹۶۲ نهاد هبری

۹۶۲ در مورد چگونگی انتخاب رهبر و وظایف آن توضیح دهید و کتابی را در این باره معرفی نمایید؟

۹۶۲ پرسش

۹۶۲ پاسخ

۹۶۲ آیت الله منتظری چه عقایدی داشتند و چه اشتباهی کردند که امام با ایشان مخالفت کردند؟

۹۶۲ پرسش

۹۶۲ پاسخ

۹۶۲ مجازات رهبر چگونه و بر عهده چه کسی است؟

۹۶۳ پرسش

۹۶۳ پاسخ

۱: طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران رهبر و ولی فقیه توسط خبرگان رهبری انتخاب می‌شود، و مجلس خبرگان می‌بایست از صافی ش

۹۶۳ پرسش

۹۶۳ پاسخ

۹۶۴ آیا انتخاب رهبر توسط خبرگان و تایید صلاحیت خبرگان توسط شورای نگهبان مستلزم دور نیست؟

۹۶۴ پرسش

۹۶۴ پاسخ

۹۶۷ آیا در قانون اساسی نامی از مشاورین رهبری برده شده است؟ لطفاً اعضای آن را معرفی کنید.

۹۶۷ پرسش

۹۶۷ پاسخ

۹۶۷ نقش مردم در تعیین رهبر چگونه است آیا درست است که تعیین رهبری به عهده خبرگان است؟

۹۶۸ پرسش

۹۶۸ پاسخ

۹۶۸ وظایف و اختیارات رهبری چیست؟

۹۶۸ پرسش

پاسخ ۹۶۸

چرا مسئولینی که به حرف رهبر گوش نمی دهند عوض نمی شوند؟ ۹۶۹

پرسش ۹۶۹

پاسخ ۹۶۹

بودجه نهاد رهبری از کدام ارگان تامین می شود؟ آیا از ایران خودرو سهمی دریافت می کند؟ لطفاً صریح جواب دهید. ۹۶۹

پرسش ۹۶۹

پاسخ ۹۶۹

سلام. لطفاً در مورد چرخه زیر توضیح دهید! شورای نگهبان مسئولیت نظارت بر تمامی انتخاباتها از جمله انتخابات مجلس خبرگان را دارد. مع

پرسش ۹۷۰

پاسخ ۹۷۰

نظر به اینکه شورای نگهبان را رهبری تعیین می نمایند، و شورای محترم نگهبان، خبرگان رهبری را تأیید می نمایند و خبرگان، رهبری را تعیین

پرسش ۹۷۲

پاسخ ۹۷۲

۱- چرا رهبر مستقیماً نظارت و پیگیری عملکرد مسئولین کشور را پی گیری نمی کنند و رسیدگی به تخلفات را به دست دیگران می سپارند؟ م

پرسش ۹۷۳

پاسخ ۹۷۳

وظایف رهبری چیست و چرا در جامعه عدالت اجرا نمی شود؟ ۹۷۴

پرسش ۹۷۴

پاسخ ۹۷۴

آیا رهبر می تواند به رئیس جمهور حکم تنفیذ ندهد؟ ۹۷۵

پرسش ۹۷۵

پاسخ ۹۷۵

آیا مقام معظم رهبری با ولایت مطلقه ای که دارد می تواند مجلس خبرگان را منحل کند؟ ۹۷۵

پرسش ۹۷۵

پاسخ ۹۷۵

فرماندهی کل قوا چه وظایفی دارند این سمت به عهده چه کسی باید باشد چرا بنی صدر مدتی فرماندهی کل قوا را بر عهده داشته اند. مگر قوا

پرسش ۹۷۶

پاسخ ۹۷۶

در رابطه با رهبری انقلاب گفته می شود که انتخاب ایشان بر اساس قانون اساسی تغییر یافته بوده که هنوز به تأیید آرای عمومی نرسیده است

پرسش ۹۷۹

پاسخ ۹۷۹

مقام رهبری در یک کشور چه اختیاراتی دارد؟ چه کسی باید آشفتگی‌ها و نابسامانی های یک کشور را سازماندهی کند؟ پس رهبری اینجا چه

پرسش ۹۸۱

پاسخ ۹۸۱

در مورد شرط مرجعیت برای رهبری و اینکه در انتخاب رهبر معظم انقلاب این شرط رعایت نشده، توضیح دهید؟

پرسش ۹۸۳

پاسخ ۹۸۳

چرا پیشنهاد بازنگری قانون اساسی در انحصار ولایت فقیه است؟

پرسش ۹۸۴

پاسخ ۹۸۴

رهبر از طرف چه کسی انتخاب شده و چه کسانی می‌توانند او را عزل کنند؟

پرسش ۹۸۵

پاسخ ۹۸۵

آیا انتخاب رهبر در حکومت اسلامی ایران مستلزم دور نیست؟ زیرا رهبری، اعضای شورای نگهبان و آن‌ها کاندیداهای مجلس خبرگان را تأیید

پرسش ۹۸۶

پاسخ ۹۸۶

چرا در نظام جمهوری اسلامی با وجود جایگاه ریاست جمهوری ولایت فقیه نیز وجود دارد؟

پرسش ۹۸۷

۹۸۷ پاسخ

۹۸۸ مجلس خبرگان

۹۸۸ ملاک و معیار علمی برای نمایندگان مجلس خبرگان چیست و چقدر باید درس خوانده باشند؟

۹۸۸ پرسش

۹۸۸ پاسخ

۹۸۸ چرا نمایندگان مجلس خبرگان , فقط فقیهانند و دیگر متخصصان و اندیشه گران بدان مجلس راه ندارند ؟

۹۸۸ پرسش

۹۸۸ پاسخ

۹۹۰ در فقه شیعه , مبنای فقهی کار مجلس خبرگان چیست ؟

۹۹۰ پرسش

۹۹۰ پاسخ

۹۹۲ آیا انتخاب خبرگان برای تعیین رهبر , نوعی (قرارداد اجتماعی) است ؟

۹۹۲ پرسش

۹۹۲ پاسخ

۹۹۲ چه ضرورتی دارد اعضای خبرگان فقیه باشند ؟

۹۹۲ پرسش

۹۹۳ پاسخ

۹۹۳ چرا نمایندگان مجلس خبرگان , فقط فقیهانند و دیگر متخصصان و اندیشه گران بدان مجلس راه ندارند ؟

۹۹۳ پرسش

۹۹۳ پاسخ

۹۹۵ شرایط اعضای خبرگان چیست؟

۹۹۵ پرسش

۹۹۵ پاسخ

آیا در قانون اساسی اصلی مبنی بر نظارت مجلس خبرگان بر تمام کارهای رهبری وجود دارد؟ اگر جواب مثبت است به چه علت و چرا و ت

۹۹۵ پرسش

۹۹۵ پاسخ

چرا جلسات مجلس خبرگان حداقل مانند شورای اسلامی مستقیماً برای مردم پخش نمی شود؟ یا حداقل اینکه متن جلسه از طریق روزنامه

۹۹۶ پرسش

۹۹۶ پاسخ

وظایف و اختیارات مجلس خبرگان رهبری چیست؟

۹۹۷ پرسش

۹۹۷ پاسخ

آیا غیر از مجتهدان مجلس خبرگان، دیگر اصناف می توانند بر عملکرد رهبری نظارت نمایند؟

۹۹۷ پرسش

۹۹۷ پاسخ

آیا مجلس خبرگان رهبری می تواند ولی فقیه را عزل نماید؟

۹۹۸ پرسش

۹۹۸ پاسخ

اگر نماینده مجلس خبرگان رهبری شرایط نمایندگی را از دست داد آیا هم چنان عضو مجلس است؟

۹۹۸ پرسش

۹۹۸ پاسخ

ساز و کار نظارت بر رهبری از سوی مجلس خبرگان چگونه است؟

۹۹۹ پرسش

۹۹۹ پاسخ

از دیدگاه حقوقی رابطه مجلس خبرگان و رهبری چگونه است؟ آیا به دلیل عزل و نصب رهبر از سوی خبرگان، این مجلس جایگاه رفیع‌تری

۹۹۹ پرسش

۱۰۰۰ پاسخ

در فرض وقوع هم‌زمان عزل رهبری از سوی مجلس خبرگان و انحلال مجلس خبرگان به وسیله رهبر، کدام یک مقدم است؟

۱۰۰۰ پرسش

۱۰۰۰ پرسش

۱۰۰۰ پاسخ

۱۰۰۰ آیا خبرگان علاوه بر کشف و تعیین ولی فقیه به عنوان رهبر، وظیفه دیگری هم دارند؟

۱۰۰۰ پرسش

۱۰۰۱ پاسخ

۱۰۰۱ فلسفه وجودی مجلس خبرگان چیست و به چه علت امام خمینی(ره) از سوی خبرگان انتخاب نشدند؟

۱۰۰۱ پرسش

۱۰۰۱ پاسخ

۱۰۰۲ شرایط اعضای خبرگان چیست؟

۱۰۰۲ پرسش

۱۰۰۲ پاسخ

۱۰۰۲ چه ضرورتی دارد اعضای خبرگان فقیه باشند؟

۱۰۰۲ پرسش

۱۰۰۲ پاسخ

۱۰۰۳ جایگاه مجلس خبرگان چیست؟ و وظایف آن کدام است؟

۱۰۰۳ پرسش

۱۰۰۳ پاسخ

۱۰۰۴ چرا اعضای خبرگان رهبری، باید فقیه باشند؟

۱۰۰۴ پرسش

۱۰۰۴ پاسخ

۱۰۰۵ مجمع تشخیص مصلحت

۱۰۰۵ مرز بین مصلحت و حقیقت دین در کجاست؟

۱۰۰۵ پرسش

۱۰۰۵ پاسخ

وظیفه مجمع تشخیص مصلحت نظام چیست و چرا باید در رأس همه ارگان‌ها از جمله مجلس قرار گیرد؟ در حالی که نماینده‌هایی که در

پرسش ----- ۱۰۰۶

پاسخ ----- ۱۰۰۶

وظیفه مجمع تشخیص مصلحت نظام چیست و اگر مصوبه‌ای مخالف با شرع و قانون باشد، می‌تواند آن را تاءیید کند؟

پرسش ----- ۱۰۰۷

پاسخ ----- ۱۰۰۸

آیا وظیفه مجمع تشخیص مصلحت نظام آن است که نزاع بین مجلس و شورای نگهبان را صرفاً با یک رای گیری سیاسی حل کند؟ آیا مسا

پرسش ----- ۱۰۰۸

پاسخ ----- ۱۰۰۸

چگونگی ایجاد مجمع تشخیص مصلحت و عدم تعارض آن با مجلس شورای اسلامی را بیان نمایید؟

پرسش ----- ۱۰۰۹

پاسخ ----- ۱۰۰۹

قوای سه گانه ----- ۱۰۱۰

مجریه ----- ۱۰۱۰

آیا در قانون اساسی آمده است که اگر یکی از وزرای کابینه ۹ ماه مانده به اتمام دوره ریاست جمهوری استعفا دهد یا برکنار شود، رئیس جم

پرسش ----- ۱۰۱۰

پاسخ ----- ۱۰۱۰

لطفاً توضیح دهید که چرا در گذشته هم نخست وزیر داشتیم و هم رئیس جمهور . وظایف هر یک چه بوده است و چگونه انتخاب می شدند

پرسش ----- ۱۰۱۰

پاسخ ----- ۱۰۱۱

مقننه ----- ۱۰۱۲

وجود عدالت و تقوی در نمایندگان چه لزومی دارد؟ ----- ۱۰۱۲

پرسش ----- ۱۰۱۲

پاسخ ----- ۱۰۱۳

نمایندگان مجلس شورای اسلامی که خود آنها عامل اغتشاشات اخیر هستند به جای اینکه در شهرستانها به سخنرانی بپردازند و به فکر رفع

پرسش ۱۰۱۳

پاسخ ۱۰۱۳

در مورد فراکسیون های مجلس (حزب مشارکت-وفاق- اکثریت- اقلیت- دوم خرداد- همبستگی کارگزاران - فراکسیون های حقوقی و قضا

پرسش ۱۰۱۳

پاسخ ۱۰۱۴

جایگاه قوه مقننه و ملاک بودن رأی نمایندگان مردم -با توجه به اینکه رأی ولی فقیه در تمام شئون جامعه جاری است چگونه است؟ ۱۶۰

پرسش ۱۰۱۶

پاسخ ۱۰۱۶

شورای نگهبان ۱۰۱۶

چرا شورای نگهبان قانون منع شکنجه در زندان ها را در زمان مجلس ششم تأیید نکرد؟ ۱۰۱۶

پرسش ۱۰۱۶

پاسخ ۱۰۱۶

در عصر ارتباطات و فناوری اطلاعات چرا شورای نگهبان از تصویب استفاده از آنتنهای ماهواره‌ای سرباز می زند؟ آیا ممکن است در مج

پرسش ۱۰۱۷

پاسخ ۱۰۱۷

چرا شورای نگهبان قانون منع شکنجه در زندان ها را در زمان مجلس ششم تأیید نکرد؟ ۱۰۱۸

پرسش ۱۰۱۸

پاسخ ۱۰۱۸

سؤال ۱۲: در عصر ارتباطات و فناوری اطلاعات چرا شورای نگهبان از تصویب استفاده از آنتنهای ماهواره‌ای سرباز می زند؟ آیا ممکن ا

پرسش ۱۰۱۸

پاسخ ۱۰۱۹

چرا شورای نگهبان دلیل رد صلاحیت کاندیداها را اعلام نمی کند؟ ۱۰۲۰

پرسش ۱۰۲۰

پاسخ ۱۰۲۰

بخشی از مطالب حجت الاسلام کروی درباره تاریخچه نظارت استصوابی - سایت جبهه مشارکت - جمعه ۲۲/۶/۸۱ - بنقل از کتاب «نظار

پرسش ۱۰۲۱

پاسخ ۱۰۲۱

نظارت استصوابی به چه معنی است؟ ضرورت آن چیست؟ دلیل مخالفت برخی از افراد یا جریان‌های سیاسی با آن چیست؟ آیا در کشورها

پرسش ۱۰۲۳

پاسخ ۱۰۲۳

با توجه به نظارت استصوابی شورای نگهبان، شبهه دور در انتخاب مقام رهبری از طریق مجلس خبرگان رهبری چگونه قابل حل است؟

پرسش ۱۰۲۴

پاسخ ۱۰۲۵

نقش کلی شورای نگهبان در رابطه با مسایل اجرایی شرعی - اجتماعی - سیاسی چگونه است؟

پرسش ۱۰۲۶

پاسخ ۱۰۲۶

تعیین صلاحیت نامزدهای انتخاباتی، امری اجرایی است، آیا تکفل آن از سوی شورای نگهبان، دخالت در قوه مجریه نیست؟

پرسش ۱۰۲۷

پاسخ ۱۰۲۷

چگونه اعضای شورای نگهبان - که احتمالاً خودشان نامزد عضویت در مجلس **ОШт.....О** می‌باشند صلاحیت خود را تعیین می‌کنند؟

پرسش ۱۰۲۸

پاسخ (قسمت اول) ۱۰۲۸

پاسخ (قسمت دوم) ۱۰۳۰

برخی می‌گویند: نظارت استصوابی شورای نگهبان در زمان امام و مورد تأیید ایشان نبوده و بعد از رحلت حضرت امام برای حذف جریان‌ها

پرسش ۱۰۳۲

پاسخ ۱۰۳۲

اگر حقوقدانان شورای نگهبان به وسیله قوه قضائیه تعیین شود چه اشکالی دارد؟ راه حل قضیه چیست؟

پرسش ۱۰۳۳

۱۰۳۳ پرسش

۱۰۳۳ پاسخ

۱۰۳۴ قضائیه

۱۰۳۴ سازمان بازرسی کل کشور چه وظایف و اختیاراتی دارد؟

۱۰۳۴ پرسش

۱۰۳۴ پاسخ

۱۰۳۴ حقوق مدنی

۱- آیا به این علت حق ارث مرد بیشتر است که دیه زن کمتر از مرد است یا غیر مسلمان، به طور مثال دیه مرد غیر مسلمان با مسلمان یکی نیست

۱۰۳۴ پرسش

۱۰۳۵ پاسخ

۱۰۳۵ با توجه به اینکه حکم شرعی درباره گنج پرداخت خمس و تملیک مابقی است، پس چرا دولت آن را مصادره می کند؟

۱۰۳۵ پرسش

۱۰۳۵ پاسخ

۱۰۳۵ چرا در اسلام حضانت دختر تا هفت سالگی و حضانت پسر تا دو سالگی بر عهده مادر است؟

۱۰۳۵ پرسش

۱۰۳۵ پاسخ

۱۰۳۶ زنی که شوهرش کارمند بوده فوت کرده می تواند در حقوق فرزند صغیر تصرف بکند و خرج آنها بکند یا باید حقوق آنها را کنار بگذارد؟

۱۰۳۶ پرسش

۱۰۳۷ پاسخ

۱۰۳۷ آیا دختری که از تحصیل محروم بوده، می تواند در تقسیم ارث چیز بیشتری مطالبه بکند؟

۱۰۳۷ پرسش

۱۰۳۷ پاسخ

خانه پدری پدرم داشته که مادر پدرم آن را می فروشد که سهم هر یک را می دهد و سهم پدرم و عمویم و عمه ام می ماند که خانه ای در هاشمیه

۱۰۳۷ پرسش

پاسخ ۱۰۳۸

چرا حضانت و سرپرستی اطفال به پدر واگذار می‌شود، مگر مادر عاطفه ندارد و یا اطفال به مادر و محبت‌های روحی مادر نیاز ندارند؟ ۱۰۳۸

پرسش ۱۰۳۸

پاسخ(قسمت اول) ۱۰۳۸

پاسخ(قسمت دوم) ۱۰۴۰

سرانجام پس از یک سال که از فروش منزل ما گذشت با صاحبخانه توافق کردیم که تا زمانی که مشکلمان حل شود در منزل بمانیم و در پشت و

پرسش ۱۰۴۳

پاسخ ۱۰۴۳

در یک اردوی دانشجویی بر اثر یک سانحه که اشتباه محض بود اینجانب دچار سوختگی شدید از ناحیه دو پا گردیدم که متعاقب آن یک ماه از در

پرسش ۱۰۴۴

پاسخ ۱۰۴۴

حقوق مدنی طفل و آنچه در فقه درباره طفل هست مساوی است؟ ۱۰۴۵

پرسش ۱۰۴۵

پاسخ ۱۰۴۶

یک طبقه آپارتمان که ۷۴ متر است ، خریداری کرده ام که بر روی آن سه طبقه دیگر هست که هر طبقه را خریداری کرده اند و تعداد افراد خانوا

پرسش ۱۰۴۶

پاسخ ۱۰۴۶

کارمند بیمارستان و در عین حال دانشجوی رشته رایانه هستیم . چند ماهی است ازدواج کرده ام ، ولی هنوز عروسی رسمی صورت نگرفته است .

پرسش ۱۰۴۷

پاسخ ۱۰۴۷

دو نفر زن و مرد که سی سال پیش ازدواج کرده اند و اکنون زن درخواست مهریه خود را می کند، درحالی که مهریه او مبلغ ناچیزی بوده است ، ا

پرسش ۱۰۴۷

پاسخ ۱۰۴۷

میزان حقوق مرد و زن نسبت به یک دیگر را بیان کنید. ۱۰۴۸

پرسش ۱۰۴۸

پاسخ ۱۰۴۸

مدت سه سال است ازدواج کرده ام و یک پسر دارم . شوهرم مرادر روستا همراه با مادر و خواهر و برادرانش مسکن داده است ، در حالی که در ح

پرسش ۱۰۴۸

پاسخ ۱۰۴۸

آیا بعد از طلاق شوهر می تواند مخارجی را که در دوران نامزدی به همسرش داده است مطالبه کند

پرسش ۱۰۴۹

پاسخ ۱۰۴۹

شرکت سهامی بودن قطار خلاف قانون اساسی نیست؟

پرسش ۱۰۴۹

پاسخ ۱۰۴۹

در چه صورت وکیل می تواند از موکل اجرت دریافت کند؟

پرسش ۱۰۴۹

پاسخ ۱۰۵۰

آیا ازدواج موقت نیازی به مراجعه به محضر دارد؟

پرسش ۱۰۵۰

پاسخ ۱۰۵۰

اگر در مدت ازدواج موقت زن حامله شود آیا فرزندی که بعدا به دنیا می آید متعلق به پدر است و مسئولیتی بر عهده اوست

پرسش ۱۰۵۰

پاسخ ۱۰۵۰

فرق وضع ید و خلع ید چیست؟

پرسش ۱۰۵۰

پاسخ ۱۰۵۰

قانون مدنی چیست؟

پرسش ۱۰۵۱

پرسش ۱۰۵۱

پاسخ ۱۰۵۱

اگر زن یا مرد از وظایف خویش در زندگی شانه خالی کرد از نظر جزایی و حقوقی چه کیفی دارد؟ ۱۰۵۱

پرسش ۱۰۵۱

پاسخ ۱۰۵۱

اگر مرد مدتی از دادن نفقه به زن خودداری نماید و زن به دادگاه شکایت نماید چه حکمی صادر خواهد کرد؟ ۱۰۵۲

پرسش ۱۰۵۲

پاسخ ۱۰۵۲

در صورتی که زن ناشزه باشد و مرد به دادگاه رجوع کند دادگاه چه حکمی صادر می کند؟ ۱۰۵۲

پرسش ۱۰۵۲

پاسخ ۱۰۵۲

اگر مرد و زن هر دو از وظایف زناشویی امتناع کنند دادگاه چه حکمی صادر می کند ۱۰۵۲

پرسش ۱۰۵۲

پاسخ ۱۰۵۲

آیا ازدواج موقت از نظر قانونی آزاد است ؟ ۱۰۵۳

پرسش ۱۰۵۳

پاسخ ۱۰۵۳

همسر که چند سال است او را نامزد کرده ام در دانشگاه یکی از شهرستان های دور قبول شده و اصرار دارد که به تحصیل ادامه دهد آیا از نظر شر

پرسش ۱۰۵۳

پاسخ ۱۰۵۳

آیا از نظر قانون مرد می تواند بدون رضایت همسرش همسر دوم اختیار کند؟ ۱۰۵۴

پرسش ۱۰۵۴

پاسخ ۱۰۵۴

اگر در جایی قسمتی از اموال یک شخص به ناحق مصادره شد او می تواند تقاض نماید؟ ۱۰۵۴

پرسش ۱۰۵۴

پاسخ ۱۰۵۴

بعد از واگذاری یک قطعه زمین از سوی هیئت هفت نفره ، مالک آن مدعی زمین است ، وظیفه ما چیست ؟

پرسش ۱۰۵۴

پاسخ ۱۰۵۴

مال صغیر را چگونه می توان در شرکتی سرمایه گذاری کرد؟

پرسش ۱۰۵۵

پاسخ ۱۰۵۵

از نظر حقوقی در اطاعت از پدر و مادر کدام یک مقدمند؟

پرسش ۱۰۵۵

پاسخ ۱۰۵۵

وضعیت حقوقی (ارث ، حضانت) فرزندان متولد شده از عمل تلقیح چگونه است ؟

پرسش ۱۰۵۵

پاسخ ۱۰۵۵

فلسفه برده داری و مشروعیت آن در اسلام چیست؟ چرا اسلام که دین آزادی و رهایی بخش است برده داری را به طور کلی لغو نکرده است؟

پرسش ۱۰۵۶

پاسخ ۱۰۵۶

چرا حضانت و سرپرستی اطفال به پدر واگذار می شود، مگر مادر عاطفه ندارد و یا اطفال به مادر و محبت های روحی مادر نیاز ندارند؟

پرسش ۱۰۵۷

پاسخ ۱۰۵۷

با توجه به اینکه مادرم فروشنده منزل بوده و در شرایط نابسامان روحی اقدام به این کار کرده آیا او می تواند حق ضایع شده خود را به خاطر تاخیر

پرسش ۱۰۵۷

پاسخ ۱۰۵۸

آیا من که جزء شاهدین این معامله بودم و بنگاه هم به اجبار قرارداد اجاره منزل را بنام من تنظیم نموده می توانم برای مادرم شهادت دهم؟ و حت

پرسش ۱۰۵۸

پاسخ ۱۰۵۸

دیگر بچه های مادرم که صغیر می باشند می توانند ادعایی داشته باشند مبنی بر اینکه مادرشان مورد اجحاف و ضرر و زیان قرار گرفته و حق فرزند

پرسش ۱۰۵۸

پاسخ ۱۰۵۸

با توجه به اینکه بنگاه دارای پروانه کسب نمی باشد آیا این معامله صحیح بوده است و آیا ما می توانیم آن را در دادخواست بنویسیم؟ در ضمن شا

پرسش ۱۰۵۹

پاسخ ۱۰۵۹

مسائل حقوقی نفقه در اسلام را بیان کنید؟

پرسش ۱۰۵۹

پاسخ ۱۰۵۹

سوالی که دارم اینه که حق طلاق چه اختیارات و امتیازاتی به زنان میده و آیا امکان این هست که مشروط حق طلاق داده بشه به فرض اینکه اگر ز

پرسش ۱۰۶۰

پاسخ ۱۰۶۰

با احترام ، بسیار ساسگزارم از اینکه اینجانب را راهنمایی فرمایید . اینجانب مدرس دانشگاه می باشم . دو سالی است که ازدواج کرده و تا کنون هم

پرسش ۱۰۶۰

پاسخ ۱۰۶۱

با سلام ، در صورتی که مرد نتواند به منظور طلاق مهریه زن را نقدا بپردازد تکلیف چیست ؟ آیا پرداخت به اقساط موضوعیت دارد؟ چگونه دادگاه

پرسش ۱۰۶۲

پاسخ ۱۰۶۲

۱- با توجه به آن آیه قرآن که خداوند فرموده است انسانها با هم برابرند و برتری بر هم ندارند پس به چه علت در اسلام حق طلاق با مرد قرار داد

پرسش ۱۰۶۲

پاسخ ۱۰۶۲

۲- چرا حق ارث مرد دو برابر زن قرار داده شده؟

..... ۱۰۶۳

پرسش ۱۰۶۳

پاسخ ۱۰۶۴

۱- آیا به این علت حق ارث مرد بیشتر است که دیه زن کمتر از مرد است یا غیر مسلمان، به طور مثال دیه مرد غیر مسلمان با مسلمان یکی نیست

پرسش ۱۰۶۴

پاسخ ۱۰۶۴

۱- با توجه به آن آیه قرآن که خداوند فرموده است انسانها با هم برابرند و برتری بر هم ندارند پس به چه علت در اسلام حق طلاق با مرد قرار داده

پرسش ۱۰۶۵

پاسخ ۱۰۶۵

۲- چرا حق ارث مرد دو برابر زن قرار داده شده؟

پرسش ۱۰۶۶

پاسخ ۱۰۶۶

سه برادر هستند که پدرشان را کسی کشته است. برادر اول می‌گوید: «او را می‌بخشم و از خونس می‌گذرم و خونبها می‌خواهم» برادر دوم می‌گوید:

پرسش ۱۰۶۷

پاسخ ۱۰۶۷

آیا تقسیم ارث دختران و پسران با عدالت منافات ندارد؟

پرسش ۱۰۶۷

پاسخ ۱۰۶۷

دین اسلام برای زن و مرد حقوق مساوی در نظر گرفته است اما در مبحث ارث، چرا زن نصف مرد سهم می‌برد و یا در بحث شهادت شهود چرا نه

پرسش ۱۰۷۰

پاسخ ۱۰۷۰

آیا اجرا نشدن بعضی از احکام اسلامی مانند حکم مفسد فی الارض به خاطر ترس از حقوق بشر سازمان ملل می‌باشد؟

پرسش ۱۰۷۱

پاسخ ۱۰۷۱

حق پدر و مادر بر فرزندان و بالعکس بر چه اساسی است؟ آیا چنین حقوقی را می‌توان حق الناس حساب کرد؟

پرسش ۱۰۷۲

۱۰۷۲ پرسش

۱۰۷۲ پاسخ

۱۰۷۲ آیا قانون منع حجاب در فرانسه با قانون اساسی آن هماهنگ است؟

۱۰۷۲ پرسش

۱۰۷۲ پاسخ

روایت شده که زنی نزد رسول اکرم(ص) آمد و اظهار داشت: از همسرم جدا شده ام و او قصد دارد فرزندم را از من جدا کند، پیامبر(ص) با اشاره به

۱۰۷۳ پرسش

۱۰۷۳ پاسخ

۱۰۷۴ سن قانونی ازدواج چقدر است؟

۱۰۷۴ پرسش

۱۰۷۴ پاسخ

۱۰۷۴ آیا سنی که برای ازدواج دختران گذاشته اند کافی است؟

۱۰۷۴ پرسش

۱۰۷۴ پاسخ

۱۰۷۵ با توجه به این که در اسلام ازدواج موقت دختر مشکلی ندارد، ولی قانون جمهوری اسلامی آن را منع کرده است، چرا؟

۱۰۷۵ پرسش

۱۰۷۵ پاسخ

۱۰۷۵ با توجه به این که در اسلام ازدواج موقت دختر باکره مشکلی ندارد، چرا جمهوری اسلامی آن را منع کرده است؟

۱۰۷۶ پرسش

۱۰۷۶ پاسخ

چرا با توجه به اینکه شرع ازدواج دختر را به طور موقت بلامانع دانسته قانون جمهوری اسلامی ایران آن را ممنوع اعلام کرده است؟(پ) - ۱۰۷۶

۱۰۷۶ پرسش

۱۰۷۶ پاسخ

۱۰۷۶ سن قانونی ازدواج چقدر است؟

۱۰۷۷ پرسش

۱۰۷۷ پاسخ

۱۰۷۷ مشکل مهریه با کاهش ارزش پول چگونه برطرف می‌شود؟

۱۰۷۷ پرسش

۱۰۷۷ پاسخ

۱۰۷۷ چرا دیه مرد دو برابر دیه زن است؟

۱۰۷۷ پرسش

۱۰۷۸ پاسخ

۱۰۷۸ فرق دو مفهوم ((حق)) و ((ملک)) چیست؟

۱۰۷۸ پرسش

۱۰۷۸ پاسخ

۱۰۷۸ اگر کسی با وجود وارث دیگر، در زمینی زراعتی ارثی کار کند، مالک آن می‌شود؟

۱۰۷۸ پرسش

۱۰۷۸ پاسخ

آیا می‌توان اعتقاد داشت که شیوه کنونی بانکداری ما واقعاً اسلامی است؟ متلادرمورد انواع قراردادهای، قرارداد مضاربه می‌باشد که همانطور که می‌

۱۰۷۹ پرسش

۱۰۷۹ پاسخ

همسری بسیار بد برخورد از نظر رفتار و کردار اسلامی نسبت به من و فرزندان خودش و خودم دارم در حدی که دو فرزند قبلی من چندین بار بدو

۱۰۸۰ پرسش

۱۰۸۰ پاسخ

۱۰۸۰ هبه به چه معناست و چند نوع است؟

۱۰۸۰ پرسش

۱۰۸۰ پاسخ

۱۰۸۱ چه فرقی بین اشخاص حقیقی و حقوقی وجود دارد؟

۱۰۸۱ پرسش

۱۰۸۱ پاسخ

۱۰۸۱ آیا والدین می توانند تنها به یکی از فرزندان خود ارث بدهند و آیا این کار گناهی ندارد؟

۱۰۸۱ پرسش

۱۰۸۱ پاسخ

۱۰۸۱ منظور از نفقه واجب زن بر همسر چیست؟

۱۰۸۱ پرسش

۱۰۸۱ پاسخ

۱۰۸۱ آیا ازدواج موقت به قشر خاصی اختصاص دارد؟ اگر مراکزی در این زمینه وجود دارد، معرفی کنید.

۱۰۸۲ پرسش

۱۰۸۲ پاسخ

۱۰۸۲ علی رغم این که ازدواج موقت بسیار آسان می باشد، چرا اگر پسر و دختری صیغه را جاری کردند مسئولین قضایی آن را نمی پذیرند؟

۱۰۸۲ پرسش

۱۰۸۲ پاسخ

۱۰۸۲ آیا در اسلام مرد می تواند زن را بلامتکلیف رها نموده و در برابر طلاق از او وجهی مطالبه نماید؟

۱۰۸۲ پرسش

۱۰۸۲ پاسخ

۱۰۸۳ در مورد حبس زن زناکار در منزل در آیه ۱۴ سوره نساء توضیح دهید

۱۰۸۳ پرسش

۱۰۸۳ پاسخ

۱۰۸۳ حقوق جزا

۱۰۸۳ چرا می گویند: جنایتکار به صحنه جنایت بر می گردد؟

۱۰۸۳ پرسش

۱۰۸۳ پاسخ

سال گذشته پدرم مرتکب قتل خطایی شد و به شش میلیون تومان دیه محکوم گردید و روانه زندان شد و سپس با ضمانت آزاد شد. مدتی بعد در

پرسش ۱۰۸۴

پاسخ ۱۰۸۴

مجازات چشم چرانی و استمناء چیست؟ ۱۰۸۴

پرسش ۱۰۸۴

پاسخ ۱۰۸۴

در کتاب تاریخ طبری آمده که: چرا اوایان اسلام و مسلمان کلمه مرتد را به هر دو دسته اطلاق کرده اند؟ آیا از نظر فقهی امروزه هم این دو دسته

پرسش ۱۰۸۵

پاسخ ۱۰۸۵

آیا حد مرتد در قرآن آمده است؟ پرسش ۱۰۸۵

پاسخ ۱۰۸۵

مرتد فطری و ملی یعنی چه؟ و حکم هر کدام چیست؟ ۱۰۸۶

پرسش ۱۰۸۶

پاسخ ۱۰۸۶

چرا در اسلام برای مرتد سختگیری شده است؟ ۱۰۸۶

پرسش ۱۰۸۶

پاسخ ۱۰۸۶

آیا حد شراب خوار در قرآن آمده است؟ حد شراب خوار چقدر است؟ ۱۰۸۷

پرسش ۱۰۸۷

پاسخ ۱۰۸۷

آیا حد لواط در قرآن آمده است؟ حد لواط چیست؟ ۱۰۸۷

پرسش ۱۰۸۷

پاسخ ۱۰۸۷

آیا حد مساحقه در قرآن آمده است؟ حد مساحقه چیست؟ ۱۰۸۸

۱۰۸۸ پرسش

۱۰۸۸ پاسخ

۱۰۸۸ آیا حد قیادت در قرآن آمده است؟ حد قیادت چقدر است؟ پرسش

۱۰۸۸ پاسخ

با توجه به اینکه در تعزیرات، نوع و میزان تعزیر به نظر قاضی بستگی دارد، آیا راه حلی وجود دارد که از احکام گوناگون برای جرم واحد جلوگیری

۱۰۸۸ پرسش

۱۰۸۹ پاسخ

۱۰۸۹ آیا تعزیر منحصر به شلاق است؟

۱۰۸۹ پرسش

۱۰۸۹ پاسخ

۱۰۸۹ معنای تخییر حاکم در تعزیرات چیست؟ پرسش

۱۰۸۹ پاسخ

۱۰۹۰ تاریخ پیدایش زندان در اسلام، چه زمانی است؟

۱۰۹۰ پرسش

۱۰۹۰ پاسخ

۱۰۹۰ فلسفه وجود زندان چیست؟

۱۰۹۰ پرسش

۱۰۹۰ پاسخ

۱۰۹۱ زندان ایذایی و مجازاتی چه نوع زندانی است؟

۱۰۹۱ پرسش

۱۰۹۱ پاسخ

۱۰۹۱ زندان اصلاحی چه نوع زندانی است؟

۱۰۹۱ پرسش

۱۰۹۱ پاسخ

- ۱۰۹۱ زندان احتیاطی چه نوع زندانی است؟
- ۱۰۹۱ پرسش
- ۱۰۹۲ پاسخ
- ۱۰۹۲ زندان استحقاقی چه نوع زندانی است؟
- ۱۰۹۲ پرسش
- ۱۰۹۲ پاسخ
- ۱۰۹۲ زندان حفاظتی چه نوع زندانی است؟
- ۱۰۹۲ پرسش
- ۱۰۹۲ پاسخ
- ۱۰۹۲ آیا حکم زندان در قرآن آمده است؟
- ۱۰۹۳ پرسش
- ۱۰۹۳ پاسخ
- ۱۰۹۳ آیا در روایات اسلامی موارد زندان وجود دارد؟
- ۱۰۹۳ پرسش
- ۱۰۹۳ پاسخ
- ۱۰۹۴ دیدگاه روایات اسلامی نسبت به حقوق زندانیان چیست؟
- ۱۰۹۴ پرسش
- ۱۰۹۴ پاسخ
- ۱۰۹۴ ابو یوسف در حمایت از زندانیان، چه طرحی به هارون الرشید ارائه کرد؟ پرسش
- ۱۰۹۴ پاسخ
- ۱۰۹۶ تاریخ پیدایش زندان در اسلام، چه زمانی است؟ پرسش
- ۱۰۹۶ پاسخ
- ۱۰۹۶ زندان ایدایی و مجازاتی چه نوع زندانی است؟ پرسش
- ۱۰۹۶ پاسخ

۱۰۹۶ زندان اصلاحی چه نوع زندانی است؟ پرسش

۱۰۹۷ پاسخ

۱۰۹۷ زندان احتیاطی چه نوع زندانی است؟ پرسش

۱۰۹۷ پاسخ

۱۰۹۷ زندان تأدیبی چه زندانی است؟ پرسش

۱۰۹۷ پاسخ

۱۰۹۷ زندان سیاسی چه نوع زندانی است؟ پرسش

۱۰۹۷ پاسخ

۱۰۹۷ زندان حفاظتی چه نوع زندانی است؟ پرسش

۱۰۹۷ پاسخ

۱۰۹۸ فلسفه حدود و تعزیرات در اسلام چیست؟ پرسش

۱۰۹۸ پاسخ

۱۰۹۸ معنای حدود و تعزیر چیست؟ پرسش

۱۰۹۸ پاسخ

۱۰۹۸ کدام یک از حدود در قرآن آمده است؟ پرسش

۱۰۹۹ پاسخ

۱۰۹۹ آیا حد مرتد در قرآن آمده است؟ پرسش

۱۰۹۹ پاسخ

با توجه به اینکه در تعزیرات، نوع و میزان تعزیر به نظر قاضی بستگی دارد، آیا راه حلی وجود دارد که از احکام گوناگون برای جرم واحد جلوگیری

۱۱۰۰ پاسخ

۱۱۰۰ آیا تعزیر منحصر به شلاق است؟ پرسش

۱۱۰۰ پاسخ

۱۱۰۱ معنای تخییر حاکم در تعزیرات چیست؟ پرسش

۱۱۰۱ پاسخ

- ۱۱۰۱ فلسفه وجود زندان چیست؟
- ۱۱۰۱ پرسش
- ۱۱۰۱ پاسخ
- ۱۱۰۱ زندان ایدایی و مجازاتی چه نوع زندانی است؟
- ۱۱۰۱ پرسش
- ۱۱۰۱ پاسخ
- ۱۱۰۲ زندان اصلاحی چه نوع زندانی است؟
- ۱۱۰۲ پرسش
- ۱۱۰۲ پاسخ
- ۱۱۰۲ زندان احتیاطی چه نوع زندانی است؟
- ۱۱۰۲ پرسش
- ۱۱۰۲ پاسخ
- ۱۱۰۲ زندان استحقاقی چه نوع زندانی است؟
- ۱۱۰۲ پرسش
- ۱۱۰۲ پاسخ
- ۱۱۰۳ زندان حفاظتی چه نوع زندانی است؟
- ۱۱۰۳ پرسش
- ۱۱۰۳ پاسخ
- ۱۱۰۳ آیا حکم زندان در قرآن آمده است؟
- ۱۱۰۳ پرسش
- ۱۱۰۳ پاسخ
- ۱۱۰۳ آیا در روایات اسلامی موارد زندان وجود دارد؟
- ۱۱۰۳ پرسش
- ۱۱۰۴ پاسخ

۱۱۰۴ دیدگاه روایات اسلامی نسبت به حقوق زندانیان چیست؟

۱۱۰۴ پرسش

۱۱۰۴ پاسخ

آیا دیه بر عاقله، معلول ساختار زندگی قبیله ای عصر پیامبر نبوده است؟ و اکنون که کیفیت زندگی دگرگون شده، آیا این حکم به قوت خود باقی

۱۱۰۵ پرسش

۱۱۰۵ پاسخ

سه برادر هستند که پدرشان را کسی کشته است. برادر اوّل می گوید: «او را می بخشم و از خونش می گذرم و خونبها می خواهم.» برادر دوم می گ

۱۱۰۵ پرسش

۱۱۰۵ پاسخ

حکم کسی که چند نفر را کشته و بعد از اینکه توبه نموده شهید شود چیست؟

۱۱۰۵ پرسش

۱۱۰۶ پاسخ

دیه کامل چیست؟

۱۱۰۶ پرسش

۱۱۰۶ پاسخ

سه برادر هستند که پدرشان را کسی کشته است. برادر اوّل می گوید: «او را می بخشم و از خونش می گذرم و خونبها می خواهم.» برادر دوم می گ

۱۱۰۷ پرسش

۱۱۰۷ پاسخ

سه برادر هستند که پدرشان را کسی کشته است. برادر اوّل می گوید: «او را می بخشم و از خونش می گذرم و خونبها می خواهم.» برادر دوم می گ

۱۱۰۸ پرسش

۱۱۰۸ پاسخ

اگر دزدی برای دزدی وارد خانه ای شود و صاحب خانه برای دفاع از مال و ناموس خود او را عمد یا غیر عمد بکشد. حکم اسلام در مورد قاتل چه

۱۱۰۸ پرسش

۱۱۰۸ پاسخ

آیا در صورتی که مسلمانی به هر دلیلی دین دیگری غیر از اسلام انتخاب بکند، در این صورت حکم کافر را دارد و به طور کلی آیا همه غیر مسلما

پرسش ۱۱۰۸

پاسخ ۱۱۰۸

حکم اسلام را درباره مرتدان و کسانی که پیامبر ۶ و معصومین را دشنام دهند بیان کنید؟

پرسش ۱۱۰۹

پاسخ ۱۱۰۹

نظر اسلام و قرآن کریم در مورد اعدام چیست اعدام در اسلام چگونه معرفی شده است

پرسش ۱۱۱۱

پاسخ ۱۱۱۱

خداوند در مورد اعدام چه نظری دارد؟

پرسش ۱۱۱۲

پاسخ ۱۱۱۲

با توجه به آیات سوره بقره که قصاص انسان آزاد را در مقابل آزاد و برده را در مقابل برده بیان فرمود، آیا این نوعی بی‌عدالتی و بی‌ارزش شمردن ج

پرسش ۱۱۱۳

پاسخ ۱۱۱۳

آیا پرداخت دیه در قتل "خطایی محض از سوی" عاقله جانی با توجه به این که گاهی عاقله جانی را هیچ ندیده‌اند و خود جانی توان پرداخت دیه

پرسش ۱۱۱۴

پاسخ ۱۱۱۴

حکم مرتد چیست وظیفه ما در برابر کسی که به صراحت به قرآن پیامبر و ائمه اطهار دشنام می‌دهند چیست آیا کشتن وی با این که در عرف ارت

پرسش ۱۱۱۵

پاسخ ۱۱۱۵

چه آیاتی در قرآن کریم درباره حقوق جزایی وجود دارد؟ و منابعی را در این مورد معرفی نمایید؟

پرسش ۱۱۱۷

پاسخ ۱۱۱۷

۱۱۱۷ اگر فقیر و یا ثروتمندی مثل هم دزدی کنند آیا برای هر دو یک مجازات در نظر گرفته می شود؟

۱۱۱۷ پرسش

۱۱۱۷ پاسخ

۱۱۱۷ چرا در جمهوری اسلامی حکم قطع دست دزد اجرا نمی شود؟

۱۱۱۸ پرسش

۱۱۱۸ پاسخ

۱۱۱۸ خانواده ای که کودکشان را تنبیه بدنی کرده اند و موجب سرخی و کبودی بدنش شده آیا باید دیه بدهند و آیا خداوند آنها را خواهد بخشید؟

۱۱۱۸ پرسش

۱۱۱۸ پاسخ

نوجوانی اظهار می کند با فریب و تهدید به قتل ، به عمل لواط تن داده است از نظر اسلام چه کسی گناه کار است ؟ آیا اجازه دارد به ناموشش تج

۱۱۱۸ پرسش

۱۱۱۸ پاسخ

۱۱۱۹ آیا در اسلام بعضی رفتارها با کنیزان و غلامان با تساوی حقوق انسانی سازگار است ؟

۱۱۱۹ پرسش

۱۱۱۹ پاسخ

۱۱۱۹ چرا بعضی از حدود مثل حد سرقت در محاکم قضایی اجرا نمی شود

۱۱۲۰ پرسش

۱۱۲۰ پاسخ

۱۱۲۰ آیا می توان افرادی که مهدور الدم هستند بدون مراجعه به دادگاه آنها را به قتل رساند؟

۱۱۲۰ پرسش

۱۱۲۰ پاسخ

۱۱۲۰ اگر در قتل مجوز آن نیست و رافع مسوولیت از مباشر نیست ، علت چیست ؟

۱۱۲۰ پرسش

۱۱۲۰ پاسخ

۱۱۲۱ آیا همه گناهان کبیره دارای حد شرعی است؟

۱۱۲۱ پرسش

۱۱۲۱ پاسخ

۱۱۲۲ قطع دست سارق چه شرایطی دارد که برخی جاها می شود برخی جاها نمی شود؟

۱۱۲۲ پرسش

۱۱۲۲ پاسخ

۱۱۲۲ آیا در زمان پیامبر دیه مسلمان با غیرمسلمان (مثلا مسیحی یا یهودی) یکی بود؟

۱۱۲۲ پرسش

۱۱۲۲ پاسخ

در کتاب «قضاوت‌های حضرت علی بن ابیطالب» تألیف سید اسماعیل رسول زاده، انتشارات دهقان، قسمت پنجم، بند ۱۲۶ (قاتل و مقتولی) بعد از

۱۱۲۳ پرسش

۱۱۲۳ پاسخ

۱۱۲۴ چرا حدود قضایی اسلام توسط قوه قضائیه ما اجرا نمی شود.

۱۱۲۴ پرسش

۱۱۲۴ پاسخ

در احکام حقوقی اگر پدری فرزند خود را بکشد، حق قصاص برای او نیست، در حالیکه اگر فرزند پدر خود را بکشد قصاص می شود. آیا این امر تب

۱۱۲۴ پرسش

۱۱۲۵ پاسخ

یکی از موضوعاتی که امروزه در جامعه مطرح می باشد بحث افزایش دیه به میزان یک سوم دیه معمولی در ماههای حرام می باشد با توجه به اینکه

۱۱۲۵ پرسش

۱۱۲۵ پاسخ

۱۱۲۷ مجازات مرتد به عهده کیست؟

۱۱۲۷ پرسش

۱۱۲۷ پاسخ

در رابطه با ماده ۲۶۸ قانون مجازات اسلامی که عفو جانی قبل از مرگ توسط مجنی علیه را عامل سقوط قصاص می داند و در این حالت اولیای د

پرسش ۱۱۲۷

پاسخ ۱۱۲۷

آیا قاضی در جرائمی مانند زنا که در فقه ادله اثبات آن احصا شده (اقرار و شهادت) می تواند با استناد به علوم و معاینات پزشکی حکم صادر کند .

پرسش ۱۱۲۷

پاسخ ۱۱۲۸

چرا زنی که همسرش به قتل رسیده حق قصاص ندارد..... ۱۱۲۸

پرسش ۱۱۲۸

پاسخ ۱۱۲۸

چند ماه پیش در یکی از نقاط شهرمان زنی در اثر ضربات چاقوی همسرش به قتل می‌رسید. بعد از این‌که مرد مقصر شناخته شد، حکم اعدام و قه

پرسش ۱۱۲۹

پاسخ ۱۱۲۹

با توجه به آیه لا اکراه فی الدین چرا مرتد را اعدام می کنند؟..... ۱۱۳۲

پرسش ۱۱۳۲

پاسخ ۱۱۳۲

وظیفه انسان هنگام دیدن زن و مردی در حال زنا چیست ؟..... ۱۱۳۳

پرسش ۱۱۳۳

پاسخ ۱۱۳۳

یکی از مسائلی که مورد انتقاد قرار گرفته، قصاص مشروط مرد در قبال قتل زن است. سؤال این است که چرا اگر مردی، زنی را به قتل رساند، اولی

پرسش ۱۱۳۳

پاسخ(قسمت اول)..... ۱۱۳۳

پاسخ(قسمت دوم)..... ۱۱۳۶

آیا در اعمال مجازات از دیدگاه نظام قضایی اسلام تعلیق و یا تأخیر مجازات وجود دارد؟..... ۱۱۳۸

پرسش ۱۱۳۸

پاسخ ۱۱۳۸

چرا زنان مشمول حکم اعدام و قصاص نفس نمی‌شوند؟ ۱۱۳۸

پرسش ۱۱۳۸

پاسخ ۱۱۳۸

متأسفانه در مدت ۲۰ سال اخیر در مورد اعدام قاچاقچیان دو نوع برخورد مشاهده می‌شود، یک زمان تعدادی را ب خاطر مقداری مواد مخدر اعدا،

پرسش ۱۱۳۹

پاسخ ۱۱۳۹

چرا در بعضی از دادگاه‌ها افراد را قبل از اثبات جرم زندانی و محکوم می‌کنند؟ ۱۱۳۹

پرسش ۱۱۳۹

پاسخ ۱۱۳۹

اینجانب عضو پایگاه مقاومت بسیج در سال ۷۹ در درگیری با ارادل و اوباش گوش یکی از آن‌ها را گاز گرفتم تا خودم را از دست آن‌ها نجات ده

پرسش ۱۱۴۰

پاسخ ۱۱۴۰

چرا اعدام افراد را قبل از اذان صبح اجرا می‌کنند؟ ۱۱۴۰

پرسش ۱۱۴۱

پاسخ ۱۱۴۱

آیا چاقوکشی با شوخی و خنده جرم محسوب می‌شود، با جدی چطور؟ قاضی چگونه برخورد می‌کند؟ ۱۱۴۱

پرسش ۱۱۴۱

پاسخ ۱۱۴۱

آیا این مجازات‌ها از منبع اسلامی (ائمه و آیات دریافت شده است؟ ۱۱۴۲

پرسش ۱۱۴۲

پاسخ ۱۱۴۲

تعریف جامع و مانع جرم از نظر حقوقی چیست؟ ۱۱۴۲

پرسش ۱۱۴۲

پاسخ ۱۱۴۲

چرا در قانون اگر مردی به علت ناموسی خواهر یا همسر خود را بکشد و بعد متوجه شود که جریان را به اشتباه متوجه شده است، در مورد هیچ کس

پرسش ۱۱۴۳

پاسخ ۱۱۴۳

چرا حدود الهی در ایران تعطیل شده است و به جای آن جریمه می‌گیرند؟

پرسش ۱۱۴۴

پاسخ ۱۱۴۴

با نام صیغه همه نوع فساد در جامعه رخ می‌دهد و اگر کسی در دادگاه جمله صیغه را بلد نباشد، سنگسار می‌شود و اگر باشد تبرئه می‌شود. آیا د

پرسش ۱۱۴۵

پاسخ ۱۱۴۵

تعریف جامع و مانع "جرم" چیست؟

پرسش ۱۱۴۵

پاسخ ۱۱۴۵

تعریف جامع و مانع "جرم" چیست؟

پرسش ۱۱۴۶

پاسخ ۱۱۴۶

حکم قصاص قتل خلاف وجدان و شعور اجتماعی و علمی است. زیرا با قتل نفر اول یک فرد از جامعه کم می‌شود و با قصاص قاتل او فردی دیگر

پرسش ۱۱۴۷

پاسخ ۱۱۴۷

مجازات بر چند گونه و هر یک مخصوص چه چیزی است؟

پرسش ۱۱۴۷

پاسخ ۱۱۴۷

مجازات بر چند گونه و هر یک مخصوص چه چیزی است؟

پرسش ۱۱۴۸

۱۱۴۸ پاسخ

۱۱۴۸ مجازات‌هایی که بر طبق قوانین قرار دادی انجام می‌شود، چه فایده‌هایی دارد؟

۱۱۴۸ پرسش

۱۱۴۸ پاسخ

۱۱۴۸ مجازات‌هایی که بر طبق قوانین قرار دادی انجام می‌شود، چه فایده‌هایی دارد؟

۱۱۴۸ پرسش

۱۱۴۸ پاسخ

۱۱۴۹ آیا تربیت مجرم، جای مجازات او را می‌گیرد؟

۱۱۴۹ پرسش

۱۱۴۹ پاسخ

۱۱۴۹ چرا وضع مجازات برای جوامع بشری لازم است و هیچ چیز جای آن را نمی‌گیرد؟

۱۱۴۹ پرسش

۱۱۴۹ پاسخ

۱۱۵۰ چرا وضع مجازات برای جوامع بشری لازم است و هیچ چیز جای آن را نمی‌گیرد؟

۱۱۵۰ پرسش

۱۱۵۰ پاسخ

۱۱۵۰ معنای حدود و تعزیر چیست؟ پرسش

۱۱۵۰ پاسخ

۱۱۵۰ کدام یک از حدود در قرآن آمده است؟ پرسش

۱۱۵۱ پاسخ

۱۱۵۱ چرا در ایران دست دزد قطع نمی‌شود؟

۱۱۵۱ پرسش

۱۱۵۲ پاسخ

۱۱۵۲ حکم اعدام افراد تحت الشمول ساب النبی و مرتد را چه کسی می‌تواند اجرا کند؟

۱۱۵۲ پرسش

۱۱۵۲ پاسخ

لطفاً در مورد آیه "ولکم فی القصاص حیات توضیح دهید و بفرمایید چگونه در قصاص حیات است در صورتی که فردی از بین می‌رود؟ جایگاه قصا

۱۱۵۲ پرسش

۱۱۵۳ پاسخ

۱۱۵۴ فلسفه و مبانی حقوق

اگر مردم یک کشور آن قدر از نظر سطح علمی، اقتصادی، اجتماعی، اعتقادی و سیاسی و... بالا باشند (مدینه فاضله) که هیچ کس گناه و تخلف ان

۱۱۵۴ پرسش

۱۱۵۴ پاسخ

۱۱۵۵ فرق میان قوانین بشری و قوانین الهی از نظر روح عمل، چیست؟

۱۱۵۵ پرسش

۱۱۵۵ پاسخ

۱۱۵۵ شرایط قانون‌گذار از نظر اسلام چگونه است و از نظر قرآن این شرایط در چه کسی وجود دارد؟

۱۱۵۵ پرسش

۱۱۵۵ پاسخ

۱۱۵۷ اگر در نظام الهی، قانون‌گذاری، جز خدا و قانونی جز قانون او وجود ندارد پس نقش مجتهدان و فقیهان چیست؟

۱۱۵۷ پرسش

۱۱۵۷ پاسخ

در خصوص فلسفه حقوق جزا و مجازات‌ها و حقوق جزای عمومی و حقوق جزای اختصاصی و جرم‌شناسی و آیین دادرسی کیفری و قضای اسلامی

۱۱۵۸ پرسش

۱۱۵۸ پاسخ

۱۱۵۹ قاعدهٔ مرور زمان چیست؟

۱۱۵۹ پرسش

۱۱۵۹ پاسخ

- ۱۱۶۰ ضمانت اجرائی قوانین از نظر قرآن و دنیای امروز چگونه است؟
- ۱۱۶۰ پرسش
- ۱۱۶۰ پاسخ
- ۱۱۶۰ ضمانت اجرائی قوانین از نظر قرآن و دنیای امروز چگونه است؟ پرسش
- ۱۱۶۰ پاسخ
- ۱۱۶۱ چه شخصی صلاحیت و شرایط قانونگذاری جامعه بشری را دارا می‌باشد؟
- ۱۱۶۱ پرسش
- ۱۱۶۱ پاسخ
- ۱۱۶۳ ضمانت اجرایی قوانین اسلامی چیست؟
- ۱۱۶۳ پرسش
- ۱۱۶۳ پاسخ
- ۱۱۶۵ «پاداش» چه نقشی در ارتباط با قوانین اسلامی دارد؟
- ۱۱۶۵ پرسش
- ۱۱۶۵ پاسخ
- ۱۱۶۵ ویژگیهای قوانین اسلامی چیست؟
- ۱۱۶۵ پرسش
- ۱۱۶۵ پاسخ
- ۱۱۶۶ ضمانت اجرایی قوانین اسلامی چیست؟
- ۱۱۶۶ پرسش
- ۱۱۶۶ پاسخ
- ۱۱۶۷ ویژگیهای قوانین اسلامی چیست؟
- ۱۱۶۸ پرسش
- ۱۱۶۸ پاسخ
- ۱۱۶۸ ضمانت اجرایی قوانین اسلامی چیست؟

۱۱۶۸ پرسش

۱۱۶۸ پاسخ

۱۱۷۰ چه شخصی صلاحیت و شرایط قانونگذاری جامعه بشری را دارا می‌باشد؟

۱۱۷۰ پرسش

۱۱۷۰ پاسخ

۱۱۷۲ شرایط قانون‌گذار از نظر اسلام چگونه است و از نظر قرآن این شرایط در چه کسی وجود دارد؟

۱۱۷۲ پرسش

۱۱۷۲ پاسخ

۱۱۷۳ «پاداش» چه نقشی در ارتباط با قوانین اسلامی دارد؟

۱۱۷۳ پرسش

۱۱۷۳ پاسخ

۱۱۷۴ فرق اساسی مفاهیم ((حقوق)) و ((قانون)) چیست؟

۱۱۷۴ پرسش

۱۱۷۴ پاسخ

۱۱۷۴ حق چیست آن را تعریف نمایید.

۱۱۷۴ پرسش

۱۱۷۵ پاسخ

۱۱۷۵ حق چه لوازمی دارد؟

۱۱۷۵ پرسش

۱۱۷۵ پاسخ

۱۱۷۵ حق و تکلیف چه رابطه‌ای باهم دارند و این شامل تکلیف به معنای شرعی هم می‌شود یا خیر؟

۱۱۷۶ پرسش

۱۱۷۶ پاسخ

۱۱۷۶ خاستگاه حق از دیدگاه اسلام چیست؟

۱۱۷۶ پرسش

۱۱۷۶ پاسخ

۱۱۷۶ حق چگونه انتزاع و از چه راههایی اثبات می‌شود؟

۱۱۷۶ پرسش

۱۱۷۷ پاسخ

۱۱۷۷ ضرورت وجود حقوق و قواعد حقوقی در جامعه چیست؟

۱۱۷۷ پرسش

۱۱۷۷ پاسخ

۱۱۷۸ حقوق دارای چند قسمند و موضوع هر کدام چیست؟

۱۱۷۸ پرسش

۱۱۷۸ پاسخ

۱۱۷۸ مبانی حقوق یعنی چه و شامل چه احکامی می‌شود؟

۱۱۷۸ پرسش

۱۱۷۹ پاسخ

۱۱۷۹ منشأ اعتبار قانون چیست انظار متفاوت در این بحث و نظر صحیح را بیان کنید.

۱۱۷۹ پرسش

۱۱۷۹ پاسخ

۱۱۸۰ خاستگاه مشروعیت قانون در سه تلقی معروف چیست؟

۱۱۸۰ پرسش

۱۱۸۰ پاسخ

۱۱۸۰ از دیدگاه اسلامی حقوق بر چند قسم است و مرجع قانونگذاری در هر یک کجاست؟

۱۱۸۰ پرسش

۱۱۸۱ پاسخ

۱۱۸۱ اساساً چه التزامی دارد که انسان قانونی را معتبر بشمارد و به آن عمل کند؟

۱۱۸۱ پرسش

۱۱۸۱ پاسخ

آن نظام‌های حقوقی که دارای پشتوانه حقیقی نیستند و سازندگان آنها بر این باورند که قوام احکام و مقررات حقوقی به قرار داد و اعتبار است حق

۱۱۸۲ پرسش

۱۱۸۲ پاسخ

از سویی در حقوق دینی حکم فقط از آن خداست و از سوی دیگر عقل هم یکی از منابع حقوق شمرده شده است. این دو چگونه قابل جمع اند؟ *

۱۱۸۳ پرسش

۱۱۸۳ پاسخ

چه لزومی بر وضع مقررات و احکام توسط مقامی برتر وجود دارد؟

۱۱۸۴ پرسش

۱۱۸۴ پاسخ

قوانینی که در قرآن بیان شده دارای چه ویژگی‌ای هستند؟

۱۱۸۴ پرسش

۱۱۸۵ پاسخ

معصومین (ع) چند قسم قانونگذاری دارند؟

۱۱۸۵ پرسش

۱۱۸۵ پاسخ

شرایط اساسی قانونگذار در عصر غیبت چیست؟

۱۱۸۵ پرسش

۱۱۸۵ پاسخ

به چه دلیلی وضع قانون فقط در انحصار خ..... متعال باشد؟

۱۱۸۶ پرسش

۱۱۸۶ پاسخ

در اسلام و ادیان آسمانی که حق قانونگذاری از آن خدای متعال است چگونه جایی برای قانونگذاری غیر باقی می‌ماند؟

۱۱۸۶ پرسش

۱۱۸۶ پرسش

۱۱۸۶ پاسخ

۱۱۸۷ دیدگاه‌های مختلف در مورد حق را بیان کنید.

۱۱۸۷ پرسش

۱۱۸۷ پاسخ

۱۱۸۸ دیدگاه‌های مختلف در مورد حق را بیان کنید.

۱۱۸۸ پرسش

۱۱۸۸ پاسخ

۱۱۸۹ علت این که فساد سراسر کشورهای اسلامی را گرفته است چیست آیا علت این نیست که دین ضامن اجرایی ندارد؟

۱۱۸۹ پرسش

۱۱۸۹ پاسخ

۱۱۹۰ حق چه مفهومی دارد؟

۱۱۹۰ پرسش

۱۱۹۰ پاسخ

۱۱۹۰ حق چه مفهومی دارد؟

۱۱۹۰ پرسش

۱۱۹۰ پاسخ

۱۱۹۰ آیا علم فقه موجود قادر به جواب دادن به جمیع مسائل حقوقی جدید است؟

۱۱۹۰ پرسش

۱۱۹۰ پاسخ

حق چیست آیا می‌توان گفت خواسته‌های شرعی و قانونی مردم همان حق است یا حقی که در قرآن و نهج‌البلاغه آورده شده حق می‌باشد، پس آگ

۱۱۹۱ پرسش

۱۱۹۱ پاسخ

الف - برخی قوانین اسلام مانند قصاص شلاق ارث در جهان امروز، دست‌آویزی برای مبارزه با اسلام قرار گرفتند، چگونه می‌توان برای افرادی که از

۱۱۹۲ پرسش

۱۱۹۲ پاسخ

۱۱۹۴ رعایت حق الناس بهتر است یا انجام واجبات ؟

۱۱۹۴ پرسش

۱۱۹۴ پاسخ

۱۱۹۴ فلسفه برده داری در اسلام چیست ؟

۱۱۹۴ پرسش

۱۱۹۴ پاسخ

۱۱۹۵ آیا عدم اجرای کامل احکام و حدود اسلامی به خاطر عکس العمل کشورهای غربی است ؟

۱۱۹۵ پرسش

۱۱۹۵ پاسخ

۱۱۹۶ سخنانی از پیامبر اکرم (ص) در مورد قضاوت بیان کنید.

۱۱۹۶ پرسش

۱۱۹۶ پاسخ

جواب سؤال ۵ نامه قبلی ام (۹۸۹۹) مرا چندان قانع نکرد. نظر شخصی ام این است که یکی از امتیازات شیعه، همین اجتهاد و فقه پویاست که با

۱۱۹۶ پرسش

۱۱۹۷ پاسخ

۱۱۹۸ آیا قوانینی که در جامعه ما پیاده می‌شود عادلانه است؟

۱۱۹۸ پرسش

۱۱۹۸ پاسخ

۱۱۹۹ فرق قضاوت حقوقی و قضاوت علمی و فلسفی چیست ؟

۱۱۹۹ پرسش

۱۱۹۹ پاسخ

۱۲۰۰ فرق قضاوت حقوقی و قضاوت علمی و فلسفی چیست ؟

۱۲۰۰ پرسش

۱۲۰۰ پاسخ

۱۲۰۱ مقصود از بعد قانونی قسط و عدل چیست؟

۱۲۰۱ پرسش

۱۲۰۱ پاسخ

۱۲۰۱ فرق میان قوانین بشری و قوانین الهی از نظر روح عمل، چیست؟

۱۲۰۱ پرسش

۱۲۰۱ پاسخ

۱۲۰۲ فرق میان قوانین بشری و قوانین الهی از نظر روح عمل، چیست؟

۱۲۰۲ پرسش

۱۲۰۲ پاسخ

۱۲۰۲ در حکومت اسلامی وظیفه دستگاه قضائی چیست؟

۱۲۰۳ پرسش

۱۲۰۳ پاسخ

۱۲۰۳ دیدگاه قرآن نسبت به نظام قضائی چیست؟

۱۲۰۳ پرسش

۱۲۰۳ پاسخ

۱۲۰۴ فلسفه حدود و تعزیرات در اسلام چیست؟ پرسش

۱۲۰۴ پاسخ

۱۲۰۴ بهترین قانونها باید واجد چه شرایطی باشد؟ پرسش

۱۲۰۴ پاسخ

۱۲۰۵ اگر قانونی وجود نداشت چه می‌شد؟ پرسش

۱۲۰۵ پاسخ

۱۲۰۵ بهترین قانونها باید واجد چه شرایطی باشد؟ پرسش

پاسخ ۱۲۰۵

بهترین قانونها کدام قانون است؟ ۱۲۰۵

پرسش ۱۲۰۵

پاسخ ۱۲۰۶

دیدگاه قرآن درباره ضمانت اجرای قوانین چیست؟ ۱۲۰۶

پرسش ۱۲۰۶

پاسخ ۱۲۰۶

دیدگاه قرآن نسبت به نظام قضائی چیست؟ ۱۲۰۷

پرسش ۱۲۰۷

پاسخ ۱۲۰۸

از دیدگاه اسلام چه کسی حق قضاوت دارد؟ پرسش ۱۲۰۸

پاسخ ۱۲۰۸

از دیدگاه قرآن، چه کسی حق قضاوت دارد؟ پرسش ۱۲۰۹

پاسخ ۱۲۰۹

از دیدگاه روایات اسلامی، چه کسی حق نشستن بر مسند قضا را دارد؟ پرسش ۱۲۱۰

پاسخ ۱۲۱۰

تفاوت کیفیت قضا، در اسلام و مکاتب مادی چیست؟ پرسش ۱۲۱۰

پاسخ ۱۲۱۰

چه آیاتی از قرآن، قانون گذاری را ویژه خداوند می‌داند؟ پرسش ۱۲۱۱

پاسخ ۱۲۱۱

بهترین قانونها کدام قانون است؟ ۱۲۱۲

پرسش ۱۲۱۲

پاسخ ۱۲۱۲

از دیدگاه قرآن، اصول لازم برای قانون گذاری چیست؟ ۱۲۱۳

۱۲۱۳ پرسش

۱۲۱۳ پاسخ

۱۲۱۴ دیدگاه قرآن درباره ضمانت اجرای قوانین چیست؟

۱۲۱۴ پرسش

۱۲۱۴ پاسخ

۱۲۱۵ اگر قانونی وجود نداشت چه می‌شد؟

۱۲۱۵ پرسش

۱۲۱۵ پاسخ

۱۲۱۶ بهترین قانونها باید واجد چه شرایطی باشد؟

۱۲۱۶ پرسش

۱۲۱۶ پاسخ

۱۲۱۶ اگر قانونی وجود نداشت چه می‌شد؟ پرسش

۱۲۱۶ پاسخ

۱۲۱۷ کلیات

۱۲۱۷ از دیدگاه اسلام چه کسی حق قضاوت دارد؟

۱۲۱۷ پرسش

۱۲۱۷ پاسخ

۱۲۱۷ از دیدگاه قرآن، چه کسی حق قضاوت دارد؟

۱۲۱۷ پرسش

۱۲۱۷ پاسخ

۱۲۱۸ از دیدگاه روایات اسلامی، چه کسی حق نشستن بر مسند قضا را دارد؟

۱۲۱۸ پرسش

۱۲۱۸ پاسخ

۱۲۱۹ از دیدگاه امام علی(ع) در عهدنامه مالک اشتر، قاضی باید دارای چه صفاتی باشد؟

پرسش ۱۲۱۹

پاسخ ۱۲۱۹

آداب قضاوت از دیدگاه روایات و فقها چیست؟ ۱۲۱۹

پرسش ۱۲۱۹

پاسخ ۱۲۱۹

از دیدگاه مرحوم محقق در شرایع، قاضی چه وظایفی دارد؟ ۱۲۲۰

پرسش ۱۲۲۰

پاسخ ۱۲۲۰

تفاوت کیفیت قضا، در اسلام و مکاتب مادی چیست؟ ۱۲۲۱

پرسش ۱۲۲۱

پاسخ ۱۲۲۱

سخنانی از پیامبر اکرم (ص) در مورد قضاوت بیان کنید. ۱۲۲۱

پرسش ۱۲۲۱

پاسخ ۱۲۲۱

عدالت یکی از شرایط قاضی است . حال اگر کسی گناه کرده باشد و بعد توبه کند، آیا می تواند قاضی شود و حدود الهی را جاری کند؟ اگر گناهی

پرسش ۱۲۲۲

پاسخ ۱۲۲۲

چرا در بعضی از دادگاه‌ها افراد را قبل از اثبات جرم زندانی و محکوم می‌کنند؟ - ۱۲۲۲

پرسش ۱۲۲۲

پاسخ ۱۲۲۲

آیا سیستم تعدد قاضی در صدور حکم؛ در نظام قضائی اسلام جایز است؟ ۱۲۲۳

پرسش ۱۲۲۳

پاسخ ۱۲۲۳

بر فرض پذیرش سیستم تعدد قضا در محاکم، آیا همه آنها باید دارای صفات مورد نظر شارع جهت تصدی سمت قاضی باشند یا بعضی از آنها؟ ا

۱۲۲۴ پرسش

۱۲۲۴ پاسخ

۱۲۲۴ لطفاً در مورد حدود اختیارات یک قاضی و رئیس قوه قضائیه توضیح بفرمایید.

۱۲۲۴ پرسش

۱۲۲۴ پاسخ

۱۲۲۵ آیا مجرمی که نزد قاضی بگوید توبه کردم ، قاضی باید توبه او را قبول کند؟

۱۲۲۵ پرسش

۱۲۲۵ پاسخ

۱۲۲۶ منابع و اطلاعاتی در مورد نظام حقوق فضایی و ماورای جو خواستم. لطفاً راهنمایی بفرمایید.

۱۲۲۶ پرسش

۱۲۲۶ پاسخ

۱۲۲۶ چرا هنگامی که یک فرد مسلمان از دین خود خارج شود و به دین دیگری گرایش پیدا کند، از نظر علمای دین اسلام مرتد می‌باشد؟

۱۲۲۶ پرسش

۱۲۲۶ پاسخ

۱۲۲۷ چرا در بحث شهادت شهود شهادت دو زن عادل به اندازه شهادت یک مرد عادل ارزش دارد؟ توضیح دهید.

۱۲۲۷ پرسش

۱۲۲۷ پاسخ

۱۲۲۹ فرق قضاوت حقوقی و قضاوت علمی و فلسفی چیست ؟

۱۲۲۹ پرسش

۱۲۲۹ پاسخ

۱۲۳۰ فرق قضاوت حقوقی و قضاوت علمی و فلسفی چیست ؟

۱۲۳۰ پرسش

۱۲۳۰ پاسخ

قرآن مجید از یک طرف مردم را دعوت به قصاص نموده و آن را مایه حیات و وسیله بقا در روی زمین می داند ، آنجا که می گوید : و لکم ف

۱۲۳۱ پرسش

۱۲۳۱ پاسخ

۱۲۳۲ فرق قضاوت حقوقی و قضاوت علمی و فلسفی چیست؟

۱۲۳۲ پرسش

۱۲۳۲ پاسخ

۱۲۳۳ از دیدگاه امام علی(ع) در عهدنامه مالک اشتر، قاضی باید دارای چه صفاتی باشد؟ پرسش

۱۲۳۳ پاسخ

۱۲۳۳ آداب قضاوت از دیدگاه روایات و فقها چیست؟ پرسش

۱۲۳۳ پاسخ

۱۲۳۴ از دیدگاه مرحوم محقق در شرایع، قاضی چه وظایفی دارد؟ پرسش

۱۲۳۴ پاسخ

۱۲۳۴ لطفا در مورد حدود اختیارات یک قاضی و رییس قوه قضاییه توضیح بفرمایید.

۱۲۳۵ پرسش

۱۲۳۵ پاسخ

۱۲۳۶ وظیفه قاضی چیست؟

۱۲۳۶ پرسش

۱۲۳۶ پاسخ

۱۲۳۶ در شخص قاضی وجود چه شرطهایی لازم است؟

۱۲۳۶ پرسش

۱۲۳۶ پاسخ

۱۲۳۶ وظیفه قاضی چیست؟

۱۲۳۶ پرسش

۱۲۳۶ پاسخ

۱۲۳۶ در شخص قاضی وجود چه شرطهایی لازم است؟

پرسش ۱۲۳۷

پاسخ ۱۲۳۷

در قرآن حدّ زناى غيرمحصن آمده حکم زناى محصن از کجا به دست مى آید؟ ۱۲۳۷

پرسش ۱۲۳۷

پاسخ ۱۲۳۷

چرا انسان، نمیتواند از روی ظن و گمان، قضاوت نماید؟ ۱۲۳۷

پرسش ۱۲۳۸

پاسخ ۱۲۳۸

چرا در اسلام شهادت دو زن برابر شهادت یک مرد است ۱۲۳۸

پرسش ۱۲۳۸

پاسخ ۱۲۳۸

آیا اثبات جرم به غیر از دستورات شرع از طرق دیگر مثل نظریه پزشک قانونی امکان پذیر است ؟ و آیا نظر پزشکی قانونی می تواند حکم مستند بر

پرسش ۱۲۳۹

پاسخ ۱۲۳۹

آیا اقرار و اعترافی که با زور گرفته می شود اعتبار قانونی دارد؟ ۱۲۳۹

پرسش ۱۲۳۹

پاسخ ۱۲۳۹

میانجی گری بین مشاجرات مردم یا گروه های کوچک مذهبی اصلاح بین مردم است یا قضاوت ؟ (با توجه به شرایط قضاوت) ۱۲۴۰

پرسش ۱۲۴۰

پاسخ ۱۲۴۰

به نظر شما هنگام وقوع مسأله ای قضاوت کردن یک مرد با یک زن تفاوت دارد؟ (در زندگی روزمره با آن مواجه هستیم) ۱۲۴۰

پرسش ۱۲۴۰

پاسخ ۱۲۴۰

اخلاق و منش قضایی و کلیه مسائل مربوط به شغل قضا و مشخصه یک قاضی اسلامی را بیان کنید ؟ ۱۲۴۱

۱۲۴۱ پرسش

۱۲۴۱ پاسخ

مگر نه این که حضرت علی (ع) شخصا در مقابل آن پهودی که زره او را برده بود در دادگاه حاضر شد، پس چگونه است که در این نظام برای محاکمه

۱۲۴۱ پرسش

۱۲۴۲ پاسخ

خداوند متعال، در آیه ۶۱ سوره احزاب میفرماید: "این مردم نفرین شده را هر کجا یافتید بکشید،" ... آیه قبلی نیز درباره مشخصات این افراد توضیح

۱۲۴۳ پرسش

۱۲۴۴ پاسخ

۱۲۴۴ حقوق بین الملل

قرآن در مورد رعایت حقوق ملل و اقلیتها چه دیدگاهی دارد؟

۱۲۴۴ پرسش

۱۲۴۴ پاسخ

دادگاه بلژیک به چه علت آقای هاشمی رفسنجانی را محکوم کرد؟

۱۲۴۵ پرسش

۱۲۴۵ پاسخ

حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟

۱۲۴۶ پرسش

۱۲۴۶ پاسخ

حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟

۱۲۴۶ پرسش

۱۲۴۶ پاسخ

حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟

۱۲۴۶ پرسش

۱۲۴۷ پاسخ

- ۱۲۴۷ حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟
- ۱۲۴۷ پرسش
- ۱۲۴۷ پاسخ
- ۱۲۴۷ حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟
- ۱۲۴۷ پرسش
- ۱۲۴۷ پاسخ
- ۱۲۴۸ حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟
- ۱۲۴۸ پرسش
- ۱۲۴۸ پاسخ
- ۱۲۴۸ حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟
- ۱۲۴۸ پرسش
- ۱۲۴۸ پاسخ
- ۱۲۴۸ چه فرقی بین سفیر، کاردار، رایزن و سفیر اکرودیته وجود دارد؟
- ۱۲۴۸ پرسش
- ۱۲۴۸ پاسخ
- ۱۲۴۹ آیا فروش یا کرایه شرکت یا سازمانی به غیر مسلمان بخصوص غیرایرانی اشکالی دارد؟ آیا این قاعده نفی سبیل نیست؟
- ۱۲۴۹ پرسش
- ۱۲۴۹ پاسخ
- ۱۲۴۹ چرا دولت جمهوری اسلامی برای اجرای حکم سلمان رشدی اقدام نمی کند؟
- ۱۲۴۹ پرسش
- ۱۲۴۹ پاسخ
- ۱۲۴۹ مقاله نامه؟ حضانت فرزند؟
- ۱۲۴۹ پرسش
- ۱۲۵۰ پاسخ

- فرم های حقوقی ----- ۱۲۵۱
- دادخواستهای حقوقی ----- ۱۲۵۱
- داد خواست الزام به تنظیم سند رسمی انتقال پلاک ثبتی ملک ----- ۱۲۵۱
- داد خواست الزام به تنظیم سند رسمی انتقال و مطالبه وجه التزام ----- ۱۲۵۱
- داد خواست الزام به تنظیم سند رسمی انتقال حقوق اعیانی ----- ۱۲۵۱
- به تنظیم سند رسمی انتقال و تسلیم مبیع و بدوا صدور قرار دستور موقت ----- ۱۲۵۱
- داد خواست الزام به تنظیم سند رسمی انتقال با کسر بهای پارکینگ ----- ۱۲۵۱
- داد خواست الزام به تنظیم سند رسمی ۵/۱ دانگ مشاع از ۶ دانگ ----- ۱۲۵۱
- داد خواست الزام به حضور در دفترخانه و تنظیم سند رسمی انتقال (از سوی وکیل) ----- ۱۲۵۱
- داد خواست الزام به تنظیم سند رسمی انتقال (موقعی که در مبیاعه نامه تعهد فروشنده به تنظیم سند رسمی درج نشده باشد) ----- ۱۲۵۱
- داد خواست الزام به فک رهن ----- ۱۲۵۱
- داد خواست الزام به اجرای تعهد و بدوا صدور دستور موقت بر منع تصرف و استفاده ----- ۱۲۵۱
- داد خواست الزام به ایفای تعهد و اجرای مفاد قرارداد و بدوا صدور قرار تامین خواسته ----- ۱۲۵۲
- دادخواست صدور قرار تامین خواسته و توقیف عین پلاک ثبتی ----- ۱۲۵۲
- دادخواست الزام به پرداخت میزان بدهی بانک مرتبط به مورد معامله و فک رهن ----- ۱۲۵۲
- دادخواست الزام به اخذ پایان کار، تفکیک و الزام به تنظیم سند رسمی انتقال ----- ۱۲۵۲
- دادخواست الزام به تفکیک مورد معامله ----- ۱۲۵۲
- دادخواست تسلیم مورد معامله و الزام به حضور در دفترخانه و انتقال پلاک ثبتی و بدوا صدور قرار دستور موقت ----- ۱۲۵۲
- دادخواست تحویل مورد معامله و بدوا صدور قرار دستور موقت ----- ۱۲۵۲
- دادخواست الزام به انجام تعهد و پرداخت بدهی مالیات مشاغل ----- ۱۲۵۲
- دادخواست الزام به تنظیم سند رسمی انتقال، اخذ پایان کار و تفکیک و تسلیم مورد معامله و بدوا صدور دستور موقت بر منع نقل و انتقال (از سو؛ ----- ۱۲۵۲
- دادخواست توقیف عملیات اجرایی، ابطال مزایده، دستور موقت و الزام به تنظیم سند رسمی انتقال ----- ۱۲۵۲
- دادخواست صدور و اجرای قرار تامین دلیل (در خصوص مبیاعه نامه) ----- ۱۲۵۲
- نمونه فرم مبیاعه نامه پلاک ثبتی ----- ۱۲۵۳

- ۱۲۵۳----- دادخواست تسلیم مورد معامله و صدور دستور موقت بر منع نقل و انتقال و جلوگیری از تخریب و احداث بنا
- ۱۲۵۳----- دادخواست صدور قرار تامین دلیل و اجرای آن جهت ضبط حضور یا عدم حضور طرفین در دفترخانه
- ۱۲۵۳----- دادخواست صدور دستور موقت بر منع نقل و انتقال پلاک ثبتی
- ۱۲۵۳----- دادخواست صدور دستور موقت بر جلوگیری و منع ادامه عملیات ساختمانی
- ۱۲۵۳----- دادخواست فسخ قولنامه از سوی خریدار به لحاظ در تصرف زمین شهری بودن ملک
- ۱۲۵۳----- دادخواست تقاضای ابطال رای کمیسیون ماده ۱۲ و صدور حکم بر دایر بودن ملک
- ۱۲۵۳----- دادخواست خلع ید و قلع و قمع بنا، اجرت المثل دوران تصرف و بدوا صدور قرار تامین خواسته
- ۱۲۵۳----- دادخواست فسخ قولنامه از سوی فروشنده به لحاظ تاخیر خریدار در مراجعه به دفتر خانه
- ۱۲۵۳----- دادخواست تایید فسخ قرارداد، خلع ید، پرداخت اجرت المثل و بدوا صدور قرار تامین خواسته
- ۱۲۵۳----- دادخواست اجازه انجام معامله نسبت به سهم مشمول خدمت وظیفه عمومی
- ۱۲۵۴----- نمونه برگ (صفحه) اول سند مالکیت (ملک)
- ۱۲۵۴----- دادخواست مطالبه اجرت المثل مورد معامله و بدوا صدور قرار تامین خواسته
- ۱۲۵۴----- دادخواست تخلیه و تحویل عین مستاجر به لحاظ انقضا مدت اجاره
- ۱۲۵۴----- دادخواست تخلیه آپارتمان به لحاظ انقضای مدت اجاره
- ۱۲۵۴----- دادخواست تخلیه و تحویل اماکن مسکونی به لحاظ انقضای مدت اجاره
- ۱۲۵۴----- دادخواست تخلیه و تحویل عین مستاجر به لحاظ انقضاء مدت اجاره و الزام خواننده به پرداخت اجور معوقه
- ۱۲۵۴----- دادخواست تخلیه مورد اجاره به لحاظ امتناع مستاجر از تنظیم سند رسمی اجاره
- ۱۲۵۴----- دادخواست تخلیه اماکن تجاری به لحاظ احتیاج شخصی
- ۱۲۵۴----- دادخواست تخلیه مورد اجاره به دلیل نیاز شخصی جهت اشتغال به شغل
- ۱۲۵۴----- دادخواست تخلیه به علت نیاز شخصی مالک یا بستگانش به محل برای سکنی
- ۱۲۵۵----- دادخواست تخلیه به لحاظ نیاز شخصی موجر یا مالک به محل کسب
- ۱۲۵۵----- دادخواست تخلیه به منظور نوسازی ملک مورد اجاره
- ۱۲۵۵----- نمونه پروانه ساختمان (جهت تخلیه ملک مورد اجاره)
- ۱۲۵۵----- نمونه فرم (برگ) مفاصاحساب نوسازی

- ۱۲۵۵ نمونه برگ گواهی ساختمان (پایان کار)
- ۱۲۵۵ دادخواست تخلیه مورد اجاره به لحاظ تجدید بنا
- ۱۲۵۵ دادخواست تخلیه اماکن تجاری به لحاظ احداث ساختمان جدید
- ۱۲۵۵ دادخواست تخلیه به علت انتقال به غیر بدون مجوز (مورد اجاره)
- ۱۲۵۵ دادخواست تخلیه مورد اجاره به لحاظ انتقال به غیر و صدور قرار تامین دلیل
- ۱۲۵۵ دادخواست تخلیه و تحویل مورد اجاره در موارد انتقال به غیر
- ۱۲۵۵ دادخواست تخلیه به علت تغییر نحوه استفاده از عین مستاجر
- ۱۲۵۶ دادخواست تخلیه مورد اجاره به لحاظ تغییر شغل
- ۱۲۵۶ دادخواست تخلیه و تحویل مورد اجاره به لحاظ تغییر شغل
- ۱۲۵۶ دادخواست صدور قرار تامین دلیل و تخلیه مورد اجاره به لحاظ تغییر شغل
- ۱۲۵۶ دادخواست تخلیه و تحویل مورد اجاره در موارد ایجاد مرکز فساد
- ۱۲۵۶ دادخواست تخلیه به علت تاخیر در پرداخت اجاره بها
- ۱۲۵۶ دادخواست تخلیه به علت تعدی و تفریط (مستاجر)
- ۱۲۵۶ دادخواست تخلیه مورد اجاره به لحاظ تعدی یا تفریط و صدور قرار تامین دلیل (از سوی وکیل)
- ۱۲۵۶ دلایل و منضمات دادخواست های تخلیه ید (در رابطه استیجاری)
- ۱۲۵۶ دادخواست صدور و اجرای قرار تامین دلیل در موارد تعدی و تفریط مستاجر
- ۱۲۵۶ دادخواست تعدیل اجاره بهای اماکن اداری، تجاری
- ۱۲۵۶ دادخواست تعدیل اجاره بهای اماکن تجاری
- ۱۲۵۷ دادخواست تعدیل اجاره بها و الزام به پرداخت ما به التفاوت
- ۱۲۵۷ دادخواست تعیین اجاره بها و الزام به تنظیم سند رسمی اجاره
- ۱۲۵۷ دادخواست الزام به تنظیم اجاره نامه رسمی
- ۱۲۵۷ دادخواست الزام به حضور در دفترخانه و تنظیم سند رسمی اجاره
- ۱۲۵۷ دادخواست الزام خوانده به پرداخت اجور معوقه
- ۱۲۵۷ دادخواست فسخ اجاره و تخلیه و تحویل در موارد انتقال قطعی

- ۱۲۵۷ دادخواست فسخ اجاره و تخلیه و تحویل عین مستاجر(در موارد اجاره نامه رسمی)
- ۱۲۵۷ دادخواست فسخ اجاره و تخلیه و تحویل عین مستاجر(در موارد اجاره نامه عادی)
- ۱۲۵۷ دادخواست فسخ اجاره و تخلیه و تحویل عین مستاجر و الزام خوانده به پرداخت اجور معوقه
- ۱۲۵۷ دادخواست مطالبه اجرت المثل
- ۱۲۵۷ دادخواست الزام به تادیه اجور معوقه و تخلیه مورد اجاره به علت عدم پرداخت اجاره بها
- ۱۲۵۸ دادخواست تخلیه مورد اجاره به لحاظ تاخیر در پرداخت اجاره بها(اجاره نامه عادی)
- ۱۲۵۸ دادخواست عسر و حرج موجر
- ۱۲۵۸ دادخواست صدور قرار تامین دلیل با کارشناس
- ۱۲۵۸ دادخواست تامین دلیل در مورد رابطه استیجاری
- ۱۲۵۸ دادخواست صدور قرار تامین خواسته
- ۱۲۵۸ نمونه برگ دادخواست به دادگاه عمومی نخستین
- ۱۲۵۸ دادخواست الزام به تنظیم سند رسمی اجاره (از سوی مستاجر)
- ۱۲۵۸ دادخواست الزام به تنظیم سند رسمی اجاره (از سوی مستاجر جدید)
- ۱۲۵۸ دادخواست الزام به تنظیم سند انتقال سر قفلی
- ۱۲۵۸ دادخواست الزام به تنظیم سند رسمی حقوق سر قفلی مغازه
- ۱۲۵۹ دادخواست تعیین اجاره بها و الزام به تنظیم سند اجاره رسمی(در موارد وجود اجاره نامه عادی)
- ۱۲۵۹ دادخواست تعیین اجاره بها و الزام به تنظیم سند اجاره رسمی(در موارد توافق شفاهی)
- ۱۲۵۹ دادخواست الزام به تعمیرات اساسی(در مورد اجاره)
- ۱۲۵۹ دادخواست الزام به تجویز انتقال منافع و حق کسب و پیشه و تجارت
- ۱۲۵۹ دادخواست تجویز انتقال منافع مورد اجاره به ثالث (از سوی وکیل)
- ۱۲۵۹ دادخواست اخذ مهلت به دلیل عسر و حرج مستاجر
- ۱۲۵۹ دادخواست تأمین دلیل تخلیه و تحویل ملک مورد اجاره به علت انقضای مدت اجاره
- ۱۲۵۹ دادخواست تأمین دلیل تخلیه و تحویل ملک مورد اجاره به علت فسخ بقیه اجاره
- ۱۲۵۹ دادخواست الزام اداره ثبت اختراعات و ابتکارات به ثبت اختراع

- ۱۲۵۹ دادخواست اجازه فروش ملک (مشاع) غیر قابل افراز
- ۱۲۵۹ دادخواست خلع ید از زمین کشاورزی
- ۱۲۶۰ دادخواست مطالبه وجه چک از صادر کننده و ظهرنویس (به نحو تضامن)
- ۱۲۶۰ نمونه ای از برگه چک (کامل)
- ۱۲۶۰ دادخواست صدور قرار تامین خواسته و مطالبه وجه چک بلامحل و خسارت تادیه
- ۱۲۶۰ دادخواست مطالبه وجه چک حقوقی متعلق به شرکت
- ۱۲۶۰ مدارک لازم برای تهیه و تنظیم دادخواست حقوقی چک بلامحل
- ۱۲۶۰ نمونه چک و شرایط صوری آن
- ۱۲۶۰ نمونه فرم گواهی نامه عدم پرداخت چک
- ۱۲۶۰ نمونه فرم گواهی نامه کسر موجودی حساب (چک)
- ۱۲۶۰ دادخواست مطالبه وجه سفته وخواست شده از متعهد و صدور قرار تأمین خواسته
- ۱۲۶۰ نمونه فرم مخصوص وخواست نامه سفته
- ۱۲۶۱ نمونه دیگر برگ وخواست نامه
- ۱۲۶۱ نمونه سفته
- ۱۲۶۱ دادخواست مطالبه وجه سفته وخواست شده و صدور قرار تأمین خواسته
- ۱۲۶۱ دادخواست مطالبه وجه سفته از متعهد و ظهرنویس (به نحو تضامن)
- ۱۲۶۱ دادخواست مطالبه وجه برات وخواست شده
- ۱۲۶۱ دادخواست مطالبه وجه کارکرد قرارداد پیمانکاری
- ۱۲۶۱ دادخواست مطالبه هزینه های انجام شده از شرکت
- ۱۲۶۱ دادخواست مطالبه وجه با توجه به رسید عادی (کتبی)
- ۱۲۶۱ دادخواست الزام کانون وکلای دادگستری به اعطای پروانه وکالت
- ۱۲۶۱ دادخواست برای صدور قرار تامین خواسته
- ۱۲۶۱ نمونه برگ دادخواست تجدید نظر
- ۱۲۶۲ دادخواست تجدید نظر به دادگاه تجدید نظر استان

- ۱۲۶۲ دادخواست تجدید نظر به دیوان عالی کشور
- ۱۲۶۲ دادخواست اعاده دادرسی و تاخیر اجرای حکم
- ۱۲۶۲ نمونه برگ دادخواست تجدید نظر (واخواهی)
- ۱۲۶۲ صفحه دوم دادخواست تجدید نظر (واخواهی)
- ۱۲۶۲ دادخواست وخواهی (اعتراض به رای غیابی)
- ۱۲۶۲ دادخواست ورود ثالث
- ۱۲۶۲ دادخواست جلب ثالث
- ۱۲۶۲ دادخواست اعتراض ثالث نسبت به حکم
- ۱۲۶۲ شرایط دعاوی ورود ، جلب و اعتراض ثالث
- ۱۲۶۳ دادخواست ابطال شناسنامه و صدور شناسنامه جدید
- ۱۲۶۳ دادخواست اصلاح شناسنامه از لحاظ تاریخ تولد
- ۱۲۶۳ آیا می توان سن مندرج در شناسنامه را تغییر داد ؟
- ۱۲۶۳ دادخواست تغییر نام کوچک
- ۱۲۶۳ دادخواست تغییر نام کوچک فرزند توسط ولی قهری
- ۱۲۶۳ دادخواست صدور گواهی حصر وراثت
- ۱۲۶۳ نمونه دیگر دادخواست صدور گواهی انحصار وراثت
- ۱۲۶۳ دادخواست صدور گواهی حصر وراثت (شهید)
- ۱۲۶۳ مدارک لازم برای اخذ گواهی انحصار وراثت
- ۱۲۶۳ نمونه برگ استشهادیه برای اخذ گواهی انحصار وراثت
- ۱۲۶۳ صفحه دوم استشهادیه
- ۱۲۶۴ نمونه دیگر برگ استشهادیه برای اخذ گواهی انحصار وراثت
- ۱۲۶۴ صفحه دوم استشهادیه
- ۱۲۶۴ نمونه رونوشت آگهی حصر وراثت
- ۱۲۶۴ دادخواست اثبات صحت و اصالت وصیت نامه

- ۱۲۶۴ دادخواست تقاضای اثبات صحت و اصالت وصیت نامه عادی
- ۱۲۶۴ دادخواست تنفیذ وصیت نامه عادی
- ۱۲۶۴ دادخواست صدور قرار مهر و موم و تحریر ترکه متوفی
- ۱۲۶۴ دادخواست تقسیم ماترک متوفی
- ۱۲۶۴ مدارک لازم برای درخواست تقسیم ترکه
- ۱۲۶۴ دادخواستهای خانوادگی
- ۱۲۶۴ دادخواست صدور گواهی عدم سازش (طلاق توافقی)
- ۱۲۶۵ دادخواست طلاق به لحاظ سوء رفتار و یا سوء معاشرت زن
- ۱۲۶۵ دادخواست گواهی عدم امکان سازش به لحاظ عدم رعایت دستور دادگاه در مورد اشتغال به کار یا حرفه
- ۱۲۶۵ دادخواست فسخ نکاح به لحاظ بروز عیب در طرف
- ۱۲۶۵ دادخواست فسخ نکاح باتوجه به عیوب مذکور در ماده ۱۱۲۳ قانون مدنی
- ۱۲۶۵ دادخواست فسخ نکاح به جهت بیماری برص (پیسی) زوجه
- ۱۲۶۵ دادخواست فسخ نکاح به لحاظ جنون ادواری زوجه
- ۱۲۶۵ دادخواست فسخ نکاح به لحاظ بیماری صرع زوجه
- ۱۲۶۵ دادخواست فسخ نکاح به جهت تدلیس
- ۱۲۶۵ دادخواست الزام به تمکین زوجه
- ۱۲۶۵ دادخواست الزام به تمکین (خاص و عام)
- ۱۲۶۵ دادخواست تقاضای صدور حکم تمکین (خاص)
- ۱۲۶۶ دادخواست استرداد هدایای داده شده در دوران نامزدی
- ۱۲۶۶ دادخواست مطالبه خسارات ناشی از برهم زدن نامزدی
- ۱۲۶۶ دادخواست ملاقات فرزند از سوی زوج
- ۱۲۶۶ دادخواست الزام به ملاقات فرزند مشترک
- ۱۲۶۶ دادخواست صدور حکم حضانت فرزند برای پدر
- ۱۲۶۶ دادخواست صدور مجوز ازدواج مجدد برای زوج

- سایت های مرتبط ۱۲۶۶
- ۱- پایگاه علائم و نامهای تجاری ایران ۱۲۶۶
- ۲- انجمن طرحهای صنعتی استان اصفهان ۱۲۶۶
- ۳- روزنامه رسمی ایران ۱۲۶۶
- ۴- ثبت اسناد کشور ۱۲۶۶
- ۵- خبرگزاری ایران ۱۲۶۷
- ۶- پایگاه اطلاع رسانی قوه قضائیه ۱۲۶۷
- ۷- مجلس شورای اسلامی ۱۲۶۷
- ۸- پایگاه تخصیص شناسه ملی اشخاص حقوقی کشور ۱۲۶۷
- ۹- وزارت دادگستری ۱۲۶۷
- ۱۰- کاداستر ایران ۱۲۶۷
- ۱۱- کانون سردفتران و دفتریاران ۱۲۶۷
- ۱۲- کانون وکلای دادگستری مرکز ۱۲۶۷
- ۱۳- سامانه پرداخت الکترونیکی وجوه دفاتر اسناد رسمی ۱۲۶۷
- ۱۴- سامانه مدیریت اطلاعات و مستند سازی املاک دولتی (ماد) ۱۲۶۷
- ۱۵- سازمان امور مالیاتی کشور ۱۲۶۷
- ۱۶- سامانه ملی رسیدگی به شکایات و اعلامات ۱۲۶۸
- ۱۷- سایت حقوق فناوری اطلاعات ۱۲۶۸
- ۱۸- فهرست اسامی دفاتر اسناد رسمی کشور ۱۲۶۸
- ۱۹- پرتال دفاتر پیشخوان خدمات دولت و بخش عمومی و غیر دولتی کشور ۱۲۶۸
- ۲۰- پایگاه اطلاع رسانی اصناف کشور ۱۲۶۸
- ۲۱- بزرگترین بانک اطلاعات حقوق ایران ۱۲۶۸
- ۲۲- اولین خدمات ترجمه از طریق نامبر و پست الکترونیک در ایران ۱۲۶۸
- ۲۳- ستاد مردمی رسیدگی به امور دیه و کمک به زندانیان نیازمند ۱۲۶۸

- ۲۴- مرکز ارتباطات مردمی قوه قضائیه ۱۲۶۸
- ۲۵- اداره کل اجتماعی و فرهنگی قوه قضائیه ۱۲۶۸
- ۲۶- روزنامه حمایت ۱۲۶۸
- ۲۷- ماوی (نشریه داخلی قوه قضائیه) ۱۲۶۹
- ۲۸- ستاد مرکزی مبارزه با قاچاق کالا و ارز ۱۲۶۹
- ۲۹- سازمان تعزیرات حکومتی ۱۲۶۹
- ۳۰- مرکز شوراهای حل اختلاف ۱۲۶۹
- ۳۱- دیوان عالی کشور ۱۲۶۹
- ۳۲- دادستانی کل کشور ۱۲۶۹
- ۳۳- دیوان عدالت اداری ۱۲۶۹
- ۳۴- سازمان زندانها و اقدامات تامینی و تربیتی کشور ۱۲۶۹
- ۳۵- شوراهای حل اختلاف کشور ۱۲۶۹
- ۳۶- سازمان قضایی نیروهای مسلح ۱۲۶۹
- ۳۷- سازمان ثبت اسناد و املاک کشور ۱۲۶۹
- ۳۸- سازمان پزشکی قانونی کل کشور ۱۲۷۰
- ۳۹- سازمان بازرسی کل کشور ۱۲۷۰
- ۴۰- نشانی دادگستری های کشور ۱۲۷۰
- آذربایجان شرقی ۱۲۷۰
- آذربایجان غربی ۱۲۷۰
- اردبیل ۱۲۷۰
- البرز ۱۲۷۰
- اصفهان ۱۲۷۰
- ایلام ۱۲۷۰
- بوشهر ۱۲۷۰

۱۲۷۰	تهران
۱۲۷۱	چهارمحال و بختیاری
۱۲۷۱	خراسان جنوبی
۱۲۷۱	خراسان رضوی
۱۲۷۱	خراسان شمالی
۱۲۷۱	خوزستان
۱۲۷۱	زنجان
۱۲۷۱	سمنان
۱۲۷۱	سیستان و بلوچستان
۱۲۷۱	فارس
۱۲۷۱	قزوین
۱۲۷۱	قم
۱۲۷۲	کردستان
۱۲۷۲	کرمان
۱۲۷۲	کرمانشاه
۱۲۷۲	کهگیلویه و بویراحمد
۱۲۷۲	گلستان
۱۲۷۲	گیلان
۱۲۷۲	لرستان
۱۲۷۲	مازندران
۱۲۷۲	مرکزی
۱۲۷۲	هرمزگان
۱۲۷۳	همدان
۱۲۷۳	یزد

- ۱۲۷۳----- پایگاه های اطلاع رسانی استانی اداره کل ثبت اسناد و املاک ۴۱-
- ۱۲۷۳----- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان آذربایجان شرقی ۱-
- ۱۲۷۳----- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان اردبیل ۲-
- ۱۲۷۳----- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان اصفهان ۳-
- ۱۲۷۳----- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان ایلام ۴-
- ۱۲۷۳----- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان چهارمحال و بختیاری ۵-
- ۱۲۷۳----- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان خراسان رضوی ۶-
- ۱۲۷۳----- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان خراسان شمالی ۷-
- ۱۲۷۳----- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان خوزستان ۸-
- ۱۲۷۳----- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان تهران ۹-
- ۱۲۷۴----- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان زنجان ۱۰-
- ۱۲۷۴----- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان سمنان ۱۱-
- ۱۲۷۴----- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان سیستان و بلوچستان ۱۲-
- ۱۲۷۴----- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان فارس ۱۳-
- ۱۲۷۴----- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان کرمان ۱۴-
- ۱۲۷۴----- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان گلستان ۱۵-
- ۱۲۷۴----- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان گیلان ۱۶-
- ۱۲۷۴----- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان هرمزگان ۱۷-
- ۱۲۷۴----- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان همدان ۱۸-
- ۱۲۷۴----- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان مازندران ۱۹-
- ۱۲۷۴----- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان مرکزی ۲۰-
- ۱۲۷۵----- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان آذربایجان غربی ۲۱-
- ۱۲۷۵----- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان قزوین ۲۲-
- ۱۲۷۵----- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان قم ۲۳-

- ۱۲۷۵----- ۲۴- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان لرستان
- ۱۲۷۵----- ۲۵- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان کردستان
- ۱۲۷۵----- ۲۶- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان البرز
- ۱۲۷۵----- ۲۷- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان یزد
- ۱۲۷۵----- ۲۸- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان خراسان جنوبی
- ۱۲۷۵----- ۲۹- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان کرمانشاه
- ۱۲۷۵----- آزمون های حقوقی
- ۱۲۷۵----- ۱- آغاز ثبت‌نام کارشناسان رسمی دادگستری ۸۹؛ - ۱۳۸۹
- ۱۲۷۶----- ۲- دانشکده علوم قضایی آزمون جامع علمی حقوق برگزار می‌کند - ۱۳۸۹
- ۱۲۷۶----- ۳- مدیرکل آموزش قضات خبرداد: آزمون تصدی امر قضا ۹ مهر برگزار می‌شود - ۱۳۸۹
- ۱۲۷۶----- ۴ - اختبار شهريور ۱۳۷۸ کانون وکلا - آئين دادرسی کیفری - ۱۳۸۸
- ۱۲۷۷----- ۵ - دروس گرایشهای مختلف حقوق - ۱۳۸۸
- ۱۲۷۷----- ۶ - سؤالات کیفری اختیار کار آموزان وکالت کانون وکلای دادگستری منطقه فارس ۱۸/۸/۸۶ - ۱۳۸۶
- ۱۲۸۰----- ۷ - سؤالات اختبار کتبی دوره دوم سال - ۱۳۸۶
- ۱۲۸۵----- ۸ - آزمون اختبار کتبی حقوقی اسفند ۱۳۸۶ - کانون فارس - ۱۳۸۶
- ۱۲۹۰----- ۹ - سؤالات اختبار دوره اول سال - ۱۳۸۶
- ۱۲۹۳----- ۱۰ - سؤالات آزمون ورودی کانون وکلای دادگستری سال - ۱۳۸۶
- ۱۳۰۳----- ۱۱ - سؤالات حقوقی اختبار کارآموزان وکالت کانون وکلای دادگستری منطقه فارس ۱۷/۸/۸۶ - ۱۳۸۶
- ۱۳۰۶----- ۱۲ - سؤالات آزمون وکالت - آبان ماه سال ۱۳۸۴ - اصول فقه - ۱۳۸۴
- ۱۳۰۷----- ۱۳ - سؤالات آزمون وکالت - آبان ماه سال ۱۳۸۴ - حقوق تجارت - ۱۳۸۴
- ۱۳۰۹----- ۱۴ - سؤالات آزمون وکالت - آبان ماه سال ۱۳۸۴ - آیین دادرسی کیفری - ۱۳۸۴
- ۱۳۱۰----- ۱۵ - سؤالات آزمون وکالت - آبان ماه سال ۱۳۸۴ - حقوق جزای عمومی و اختصاصی - ۱۳۸۴
- ۱۳۱۲----- ۱۶ - سؤالات آزمون وکالت - آبان ماه سال ۱۳۸۴ - آیین دادرسی مدنی - ۱۳۸۴
- ۱۳۱۵----- ۱۷ - سؤالات آزمون وکالت - آبان ماه سال ۱۳۸۴ - حقوق مدنی - ۱۳۸۴

- ۱۸ - سوالات اختبار سال ۱۳۸۴ كانون وکلای دادگستری استان قزوین و زنجان - آئین دادرسی مدنی - ۱۳۸۴ ۱۳۱۷
- ۱۹ - سوالات اختبار سال ۱۳۸۴ كانون وکلای دادگستری استان قزوین و زنجان - حقوق جزای عمومی - ۱۳۸۴ ۱۳۱۷
- ۲۰ - سوالات اختبار سال ۱۳۸۴ كانون وکلای دادگستری استان قزوین و زنجان - حقوق تجارت - ۱۳۸۴ ۱۳۱۸
- ۲۱ - سوالات اختبار سال ۱۳۸۴ كانون وکلای دادگستری استان قزوین و زنجان - آئین دادرسی کیفری - ۱۳۸۴ ۱۳۱۸
- ۲۲ - سوالات اختبار سال ۱۳۸۴ كانون وکلای دادگستری استان قزوین و زنجان - حقوق جزای اختصاصی - ۱۳۸۴ ۱۳۱۹
- ۲۳ - سوالات اختبار سال ۱۳۸۴ كانون وکلای دادگستری استان قزوین و زنجان - حقوق ثبت و امور حسبی - ۱۳۸۴ ۱۳۲۰
- ۲۴ - سوالات اختبار سال ۱۳۸۴ كانون وکلای دادگستری استان قزوین و زنجان - حقوق مدنی - ۱۳۸۴ ۱۳۲۱
- ۲۵ - اختبار تیرماه ۱۳۸۳ كانون وکلا - آئین دادرسی مدنی - ۱۳۸۳ ۱۳۲۱
- ۲۶ - اختبار تیرماه ۱۳۸۳ كانون وکلا - حقوق تجارت - ۱۳۸۳ ۱۳۲۲
- ۲۷ - اختبار تیرماه ۱۳۸۳ كانون وکلا - حقوق مدنی - ۱۳۸۳ ۱۳۲۳
- ۲۸ - اختبار تیرماه ۱۳۸۳ كانون وکلا - حقوق ثبت و امور حسبی - ۱۳۸۳ ۱۳۲۴
- ۲۹ - سوالات آزمون ورودی اعضای هیات علمی - مهر ۸۲ - اصول استنباط - ۱۳۸۲ ۱۳۲۴
- ۳۰ - سوالات آزمون ورودی اعضای هیات علمی - مورخ ۸۲/۷/۲۵ - حقوق جزا - ۱۳۸۲ ۱۳۲۴
- ۳۱ - اختبار آذرماه ۱۳۸۲ كانون وکلا - ثبت و امور حسبی - ۱۳۸۲ ۱۳۲۵
- ۳۲ - اختبار آذرماه ۱۳۸۲ كانون وکلا - آئین دادرسی مدنی - ۱۳۸۲ ۱۳۲۵
- ۳۳ - اختبار آذرماه ۱۳۸۲ كانون وکلا - آئین دادرسی کیفری - ۱۳۸۲ ۱۳۲۵
- ۳۴ - اختبار آذرماه ۱۳۸۲ كانون وکلا - حقوق جزا - ۱۳۸۲ ۱۳۲۷
- ۳۵ - اختبار آذرماه ۱۳۸۲ كانون وکلا - حقوق مدنی - ۱۳۸۲ ۱۳۲۸
- ۳۶ - اختبار آذرماه ۱۳۸۲ كانون وکلا - حقوق تجارت - ۱۳۸۲ ۱۳۲۸
- ۳۷ - سوالات آزمون ورودی اعضای هیات علمی - مهر ۸۲ - حقوق مدنی - ۱۳۸۲ ۱۳۲۸
- ۳۸ - سوالات آزمون ورودی اعضای هیات علمی - مهر ۸۲ - حقوق تجارت - ۱۳۸۲ ۱۳۲۸
- ۳۹ - سوالات آزمون ورودی اعضای هیات علمی - مهر ۸۲ - آئین دادرسی کیفری - ۱۳۸۲ ۱۳۲۹
- ۴۰ - سوالات آزمون ورودی اعضای هیات علمی - مورخ ۸۲/۷/۲۵ - قانون تجارت - ۱۳۸۲ ۱۳۳۰
- ۴۱ - اختبار خرداد ۱۳۸۱ كانون وکلا - حقوق ثبت - ۱۳۸۱ ۱۳۳۰

- ۴۲ - اختبار اسفند ۱۳۸۱ کانون وکلا - آئین دادرسی مدنی - ۱۳۸۱ - ۱۳۳۰
- ۴۳ - اختبار خرداد ۱۳۸۱ کانون وکلا - امور حسبی - ۱۳۸۱ - ۱۳۳۱
- ۴۴ - اختبار اسفند ۱۳۸۱ کانون وکلا - ثبت و امور حسبی - ۱۳۸۱ - ۱۳۳۱
- ۴۵ - اختبار اسفند ۱۳۸۱ کانون وکلا - آئین دادرسی کیفری - ۱۳۸۱ - ۱۳۳۲
- ۴۶ - اختبار خرداد ۱۳۸۱ کانون وکلا - آئین دادرسی مدنی - ۱۳۸۱ - ۱۳۳۳
- ۴۷ - اختبار خرداد ۱۳۸۱ کانون وکلا - حقوق جزا - ۱۳۸۱ - ۱۳۳۴
- ۴۸ - اختبار خرداد ۱۳۸۱ کانون وکلا - حقوق مدنی - ۱۳۸۱ - ۱۳۳۵
- ۴۹ - اختبار خرداد ۱۳۸۱ کانون وکلا - حقوق تجارت - ۱۳۸۱ - ۱۳۳۵
- ۵۰ - اختبار خرداد ۱۳۸۱ کانون وکلا - آئین دادرسی کیفری - ۱۳۸۱ - ۱۳۳۵
- ۵۱ - اختبار تیر ۱۳۸۰ کانون وکلا - آئین دادرسی مدنی - ۱۳۸۰ - ۱۳۳۶
- ۵۲ - اختبار آبان ۱۳۸۰ کانون وکلا - ثبت و امور حسبی - ۱۳۸۰ - ۱۳۳۷
- ۵۳ - اختبار آبان ۱۳۸۰ کانون وکلا - آئین دادرسی مدنی - ۱۳۸۰ - ۱۳۳۷
- ۵۴ - اختبار آبان ۱۳۸۰ کانون وکلا - حقوق مدنی - ۱۳۸۰ - ۱۳۳۸
- ۵۵ - اختبار آبان ۱۳۸۰ کانون وکلا - آئین دادرسی کیفری - ۱۳۸۰ - ۱۳۳۹
- ۵۶ - اختبار بهمن ۱۳۸۰ کانون وکلا - حقوق جزا - ۱۳۸۰ - ۱۳۴۰
- ۵۷ - اختبار بهمن ۱۳۸۰ کانون وکلا - حقوق تجارت - ۱۳۸۰ - ۱۳۴۱
- ۵۸ - اختبار بهمن ۱۳۸۰ کانون وکلا - آئین دادرسی مدنی - ۱۳۸۰ - ۱۳۴۱
- ۵۹ - اختبار بهمن ۱۳۸۰ کانون وکلا - آئین دادرسی کیفری - ۱۳۸۰ - ۱۳۴۲
- ۶۰ - اختبار بهمن ۱۳۸۰ کانون وکلا - ثبت و امور حسبی - ۱۳۸۰ - ۱۳۴۲
- ۶۱ - اختبار تیر ۱۳۸۰ کانون وکلا - حقوق تجارت - ۱۳۸۰ - ۱۳۴۳
- ۶۲ - اختبار تیر ۱۳۸۰ کانون وکلا - حقوق مدنی - ۱۳۸۰ - ۱۳۴۴
- ۶۳ - اختبار تیر ۱۳۸۰ کانون وکلا - آئین دادرسی کیفری - ۱۳۸۰ - ۱۳۴۵
- ۶۴ - اختبار تیر ۱۳۸۰ کانون وکلا - ثبت و امور حسبی - ۱۳۸۰ - ۱۳۴۵
- ۶۵ - اختبار آبان ۱۳۸۰ کانون وکلا - حقوق تجارت - ۱۳۸۰ - ۱۳۴۶

- ۶۶ - اختبار آبان ۱۳۸۰ کانون وکلا - حقوق جزا - ۱۳۸۰ ۱۳۴۷
- ۶۷ - اختبار تیر ۱۳۸۰ کانون وکلا - حقوق جزا - ۱۳۸۰ ۱۳۴۸
- ۶۸ - اختبار فروردین ۱۳۷۹ کانون وکلا - ثبت و امور حسبی - ۱۳۷۹ ۱۳۴۹
- ۶۹ - اختبار بهمن ۱۳۷۹ کانون وکلا - ثبت و امور حسبی - ۱۳۷۹ ۱۳۵۰
- ۷۰ - اختبار بهمن ۱۳۷۹ کانون وکلا - آئین دادرسی مدنی - ۱۳۷۹ ۱۳۵۱
- ۷۱ - اختبار بهمن ۱۳۷۹ کانون وکلا - حقوق مدنی - ۱۳۷۹ ۱۳۵۱
- ۷۲ - اختبار بهمن ۱۳۷۹ کانون وکلا - آئین دادرسی کیفری - ۱۳۷۹ ۱۳۵۲
- ۷۳ - اختبار بهمن ۱۳۷۹ کانون وکلا - حقوق جزا - ۱۳۷۹ ۱۳۵۳
- ۷۴ - اختبار مرداد ۱۳۷۹ کانون وکلا - ثبت و امور حسبی - ۱۳۷۹ ۱۳۵۴
- ۷۵ - اختبار مرداد ۱۳۷۹ کانون وکلا - حقوق تجارت - ۱۳۷۹ ۱۳۵۵
- ۷۶ - اختبار مرداد ۱۳۷۹ کانون وکلا - آئین دادرسی مدنی - ۱۳۷۹ ۱۳۵۵
- ۷۷ - اختبار مرداد ۱۳۷۹ کانون وکلا - حقوق جزا - ۱۳۷۹ ۱۳۵۶
- ۷۸ - اختبار مرداد ۱۳۷۹ کانون وکلا - حقوق مدنی - ۱۳۷۹ ۱۳۵۷
- ۷۹ - اختبار فروردین ۱۳۷۹ کانون وکلا - حقوق تجارت - ۱۳۷۹ ۱۳۵۸
- ۸۰ - اختبار فروردین ۱۳۷۹ کانون وکلا - آئین دادرسی کیفری - ۱۳۷۹ ۱۳۵۸
- ۸۱ - اختبار فروردین ۱۳۷۹ کانون وکلا - حقوق جزا - ۱۳۷۹ ۱۳۵۹
- ۸۲ - اختبار فروردین ۱۳۷۹ کانون وکلا - حقوق مدنی - ۱۳۷۹ ۱۳۶۰
- ۸۳ - اختبار بهمن ۱۳۷۹ کانون وکلا - حقوق تجارت - ۱۳۷۹ ۱۳۶۱
- ۸۴ - اختبار فروردین ۱۳۷۹ کانون وکلا - آئین دادرسی مدنی - ۱۳۷۹ ۱۳۶۲
- ۸۵ - اختبار مرداد ۱۳۷۹ کانون وکلا - آئین دادرسی کیفری - ۱۳۷۹ ۱۳۶۲
- ۸۶ - اختبار آذر ۱۳۷۸ کانون وکلا - حقوق تجارت - ۱۳۷۸ ۱۳۶۳
- ۸۷ - اختبار آذر ۱۳۷۸ کانون وکلا - حقوق جزا - ۱۳۷۸ ۱۳۶۴
- ۸۸ - اختبار آذر ۱۳۷۸ کانون وکلا - حقوق مدنی - ۱۳۷۸ ۱۳۶۴
- ۸۹ - اختبار آذر ۱۳۷۸ کانون وکلا - ثبت و امور حسبی - ۱۳۷۸ ۱۳۶۵

- ۹۰ - اختبار آذر ۱۳۷۸ کانون وکلا - آئین دادرسی کیفری - ۱۳۷۸ ۱۳۶۵
- ۹۱ - اختبار شهريور ۱۳۷۸ کانون وکلا - آئین دادرسی مدنی - ۱۳۷۸ ۱۳۶۶
- ۹۲ - اختبار شهريور ۱۳۷۸ کانون وکلا - حقوق جزا - ۱۳۷۸ ۱۳۶۶
- ۹۳ - اختبار شهريور ۱۳۷۸ کانون وکلا - ثبت و امور حسبی - ۱۳۷۸ ۱۳۶۷
- ۹۴ - اختبار آذر ۱۳۷۸ کانون وکلا - آئین دادرسی مدنی - ۱۳۷۸ ۱۳۶۸
- ۹۵ - اختبار شهريور ۱۳۷۸ کانون وکلا - حقوق مدنی - ۱۳۷۸ ۱۳۶۹
- ۹۶ - اختبار شهريور ۱۳۷۸ کانون وکلا - حقوق تجارت - ۱۳۷۸ ۱۳۷۰
- ۹۷ - اختبار بهمن ۱۳۷۷ کانون وکلا - حقوق تجارت - ۱۳۷۷ ۱۳۷۰
- ۹۸ - اختبار بهمن ۱۳۷۷ کانون وکلا - حقوق مدنی - ۱۳۷۷ ۱۳۷۱
- ۹۹ - اختبار بهمن ۱۳۷۷ کانون وکلا - حقوق جزا - ۱۳۷۷ ۱۳۷۱
- ۱۰۰ - اختبار بهمن ۱۳۷۷ کانون وکلا - آئین دادرسی مدنی - ۱۳۷۷ ۱۳۷۲
- ۱۰۱ - اختبار بهمن ۱۳۷۷ کانون وکلا - آئین دادرسی کیفری - ۱۳۷۷ ۱۳۷۳
- ۱۰۲ - اختبار بهمن ۱۳۷۷ کانون وکلا - حقوق ثبت و امور حسبی - ۱۳۷۷ ۱۳۷۴
- ۱۰۳ - اختبار خرداد ۱۳۷۵ کانون وکلا - حقوق تجارت - ۱۳۷۵ ۱۳۷۴
- ۱۰۴ - اختبار خرداد ۱۳۷۵ کانون وکلا - آئین دادرسی کیفری - ۱۳۷۵ ۱۳۷۵
- ۱۰۵ - اختبار خرداد ۱۳۷۵ کانون وکلا - آئین دادرسی مدنی - ۱۳۷۵ ۱۳۷۶
- ۱۰۶ - اختبار خرداد ۱۳۷۵ کانون وکلا - حقوق ثبت و امور حسبی - ۱۳۷۵ ۱۳۷۷
- ۱۰۷ - اختبار خرداد ۱۳۷۵ کانون وکلا - حقوق مدنی - ۱۳۷۵ ۱۳۷۷
- ۱۰۸ - اختبار خرداد ۱۳۷۵ کانون وکلا - حقوق جزا - ۱۳۷۵ ۱۳۷۷
- ۱۰۹ - اختبار خرداد ۱۳۷۳ کانون وکلا - حقوق جزا - ۱۳۷۳ ۱۳۷۸
- ۱۱۰ - اختبار اسفند ۱۳۸۱ کانون وکلا - حقوق جزا - ۱۳۷۳ ۱۳۷۸
- ۱۱۱ - سوالات حقوق مالیاتی قسمت ارزیابی اموال - ۱۳۷۳ ۱۳۷۹
- ۱۱۲ - اختبار خرداد ۱۳۷۳ کانون وکلا - آئین دادرسی کیفری - ۱۳۷۳ ۱۳۸۴
- ۱۱۳ - اختبار خرداد ۱۳۷۳ کانون وکلا - آئین دادرسی مدنی - ۱۳۷۳ ۱۳۸۵

- ۱۱۴ - اختبار خرداد ۱۳۷۳ کانون وکلا - حقوق ثبت و امور حسبی - ۱۳۷۳ - ۱۳۸۷
- ۱۱۵ - اختبار خرداد ۱۳۷۳ کانون وکلا - حقوق مدنی - ۱۳۷۳ - ۱۳۸۷
- ۱۱۶ - سوالات حقوق تجارت - ۱۳۷۳ - ۱۳۸۷
- دانشکده های حقوق کشور - ۱۳۹۴
- ۱- دانشکده حقوق دانشگاه تهران - ۱۳۹۴
- ۲- دانشکده حقوق شهیدبهشتی - ۱۳۹۴
- ۳- دانشکده حقوق تربیت مدرس - ۱۳۹۴
- ۴- دانشکده حقوق علامه طباطبایی - ۱۳۹۴
- ۵- دانشکده حقوق امام صادق - ۱۳۹۴
- ۶- دانشکده علوم قضائی و خدمات اداری وابسته به قوه قضائیه - ۱۳۹۴
- ۷- دانشکده علوم انسانی تبریز - ۱۳۹۵
- ۸- دانشکده حقوق فردوسی - ۱۳۹۵
- ۹- دانشکده حقوق امام خمینی قزوین - ۱۳۹۵
- ۱۰- دانشکده حقوق مفید قم - ۱۳۹۵
- ۱۱- دانشکده حقوق دانشگاه شیراز - ۱۳۹۵
- ۱۲- دانشکده حقوق دانشگاه مازندران - ۱۳۹۵
- ۱۳- دانشکده حقوق آزاداسلامی جنوب تهران - ۱۳۹۵
- ۱۴- دانشکده علوم انسانی آزاداسلامی شمال تهران - ۱۳۹۵
- ۱۵- دانشکده حقوق آزاداسلامی مرکزی تهران - ۱۳۹۵
- ۱۶- دانشکده حقوق آزاداسلامی اراک - ۱۳۹۵
- ۱۷- دانشکده حقوق آزاداسلامی اسلامشهر - ۱۳۹۶
- ۱۸- دانشکده علوم انسانی آزاداسلامی اردبیل - ۱۳۹۶
- ۱۹- دانشکده حقوق آزاداسلامی ارومیه - ۱۳۹۶
- ۲۰- دانشکده حقوق آزاداسلامی اهر - ۱۳۹۶

- ۲۱- دانشکده حقوق آزاداسلامی اهواز ۱۳۹۶
- ۲۲- دانشکده حقوق آزاداسلامی بندرانزلی ۱۳۹۶
- ۲۳- دانشکده حقوق آزاداسلامی بندرعباس ۱۳۹۶
- ۲۴- دانشکده حقوق آزاداسلامی بوشهر ۱۳۹۶
- ۲۵- دانشکده حقوق آزاداسلامی بیرجند ۱۳۹۶
- ۲۶- دانشکده حقوق آزاداسلامی تبریز ۱۳۹۶
- ۲۷- دانشکده حقوق آزاداسلامی خوراسگان اصفهان ۱۳۹۷
- ۲۸- دانشکده حقوق آزاداسلامی نراق ۱۳۹۷
- ۲۹- دانشکده حقوق آزاداسلامی نوشهرچالوس ۱۳۹۷
- ۳۰- دانشکده حقوق آزاداسلامی ورامین ۱۳۹۷
- ۳۱- دانشکده حقوق آزاداسلامی همدان ۱۳۹۷
- ۳۲- دانشکده حقوق آزاداسلامی خرم آباد ۱۳۹۷
- ۳۳- دانشکده حقوق آزاداسلامی بهبهان ۱۳۹۷
- ۳۴- دانشکده حقوق آزاداسلامی مراغه (آذربایجان شرقی) ۱۳۹۷
- ۳۵- دانشکده حقوق آزاداسلامی لارستان (فارس) ۱۳۹۷
- ۳۶- دانشکده حقوق دانشگاه شهیداشرفی اصفهانی ۱۳۹۷
- درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۷

دانستنیهای قضاوت

مشخصات کتاب

سرشناسه: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۰ عنوان و نام پدید آور: دانستنیهای قضاوت / واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان. گرد آوری مطالب از کلیه سایت های حقوقی و قضائی ایران صورت گرفته است. مشخصات نشر دیجیتالی: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۰. مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه ، رایانه و کتاب موضوع: دانستنیها

احادیث

قضاوت

حدیث ۱

امام صادق علیه السلام : إِذَا قَامَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ حَكَمَ بَيْنَ النَّاسِ بِحُكْمِ دَاوُدَ ، لَا يَحْتَاجُ إِلَى بَيِّنَةٍ ، يُلْهِمُهُ اللَّهُ تَعَالَى فَيَحْكُمُ بِعِلْمِهِ . زمانی که قائم آل محمد علیه السلام ، قیام کند ، به حکم داود میان مردم داوری می کند و نیازی به بیینه (شهود و مدرک) ندارد . خداوند متعال این حکم را به او الهام می کند و او به علمش قضاوت می کند . بحار الأنوار : ۱۴ / ۱۴ / ۲۳ منتخب میزان الحکمه : ۴۷۲

حدیث ۲

امام علی علیه السلام : حَمَسَةُ أَشْيَاءَ يَجِبُ عَلَى الْقَاضِي الْأَخْذُ فِيهَا بِظَاهِرِ الْحُكْمِ : الْوِلَايَةُ وَالْمَنَاحِكُ وَالْمَوَارِيثُ وَالذَّبَائِحُ وَالشَّهَادَاتُ ، إِذَا كَانَ ظَاهِرُ الشُّهُودِ مَأْمُونًا جازَتْ شَهَادَتُهُمْ وَلَا يَسْأَلُ عَنْ بَاطِنِهِمْ . پنج چیز است که باید قاضی (در باره آنها) به ظاهر حکم عمل کند : ولایت (حق ولایت و سرپرستی که خداوند ، یا امام برای هر کس ، یا ولئی طفل قرار داده است) ، همسران (یعنی مسأله زناشویی که بین مسلمانان مشهور است) ، میراثها ، ذبایح (حلال بودن کشتار مسلمانان) و شهادت . هر گاه شهود ، در ظاهر امین و در خور اعتماد باشند ، شهادتشان پذیرفته است و لازم نیست از باطن آنها جست وجو کرد . الخصال : ۳۱۱ / ۸۸ منتخب میزان الحکمه : ۴۷۲

حدیث ۳

امام باقر علیه السلام : إِنَّ الْمَرْأَةَ لَا تُؤَلَّى الْقَضَاءَ وَلَا تُؤَلَّى الْإِمَارَةَ . زن ، نه عهده دار مسند قضاوت می شود و نه عهده دار منصب امارت . بحار الأنوار : ۱۰۴ / ۲۷۵ / ۱

حدیث ۴

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم : لَا تَكُونُ الْمَرْأَةُ حَكَمَا تَقْضِي بَيْنَ الْعَامَّةِ . زن ، نباید قاضی باشد و میان مردم داوری کند . کنز العمال : ۱۴۹۲۱ منتخب میزان الحکمه : ۴۷۲

حدیث ۵

امام صادق علیه السلام: الْقُضَاءُ أَرْبَعَةٌ: ثَلَاثَةٌ فِي النَّارِ وَوَاحِدٌ فِي الْجَنَّةِ: رَجُلٌ قَضَى بِجَوْرِ وَهُوَ يَعْلَمُ فَهُوَ فِي النَّارِ، وَرَجُلٌ قَضَى بِجَوْرِ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ فَهُوَ فِي النَّارِ، وَرَجُلٌ قَضَى بِالْحَقِّ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ فَهُوَ فِي النَّارِ، وَرَجُلٌ قَضَى بِالْحَقِّ وَهُوَ يَعْلَمُ فَهُوَ فِي الْجَنَّةِ. قاضیان چهار گروهند: سه گروه در آتشند و یک گروه در بهشت. مردی که دانسته حکم ناحق صادر کند، این قاضی در آتش است. مردی که ندانسته (و بی اطلاع از احکام و قوانین) حکم ناحق دهد، این نیز در آتش است. مردی که ندانسته حکم درست و حق صادر کند، این هم در آتش است و مردی که دانسته حکم حق و درست را صادر کند، این قاضی در بهشت است. الکافی: ۱ / ۴۰۷ / ۷

منتخب میزان الحکمة: ۴۷۲

حدیث ۶

امام علی علیه السلام: يَدُ اللَّهِ فَوْقَ رَأْسِ الْحَاكِمِ تُرْفَرُ بِالرَّحْمَةِ، فَإِذَا حَافَ وَكَلَّهُ اللَّهُ إِلَى نَفْسِهِ. دست رحمت خدا، بر فراز سر قاضی در حرکت است. پس هر گاه ستم و حق کشی کند، خداوند او را به خودش و می گذارد. الکافی: ۱ / ۴۱۰ / ۷

حدیث ۷

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم: مَا مِنْ قَاضٍ مِنْ قُضَاءِ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا وَمَعَهُ مَلَكَانِ يُسَيِّدَانِهِ إِلَى الْحَقِّ مَا لَمْ يُرِدْ غَيْرَهُ، فَإِذَا أَرَادَ غَيْرَهُ وَجَرَ مُتَعَمِّدًا تَبَرَّأَ مِنْهُ الْمَلَكَانِ وَوَكَّلَاهُ إِلَى نَفْسِهِ. هیچ قاضی‌ای از قاضیان مسلمانان نیست، مگر این که دو فرشته با اویند و تا زمانی که خواهان حقیقت باشد، او را به سوی آن راهنمایی می کنند. اما هر گاه در پی حقیقت نبود و عمدا ستم و حق کشی کرد، آن دو فرشته از او بیزاری می جویند و وی را به خودش و می گذارند. کنز العمال: ۱۴۹۹۳

حدیث ۸

امیر المؤمنین علی علیه السلام لِشَرِيحٍ: لَا تُسَارَّ أَحَدًا فِي مَجْلِسِكَ، وَإِنْ غَضِبْتَ فَقُمْ، فَلَا تَقْضِيَنَّ فَأَنْتَ غَضْبَانٌ. امام علی علیه السلام - خطاب به شریح - فرمودند: در مجلس قضاوت با کسی در گوشی صحبت مکن و اگر عصبانی شدی، برخیز و در حال خشم هرگز داوری مکن. الکافی: ۵ / ۴۱۳ / ۷

حدیث ۹

امیر المؤمنین علی علیه السلام لِشَرِيحٍ: وَلَا تَقْعَدَنَّ فِي مَجْلِسِ الْقَضَاءِ حَتَّى تَطْعَمَ. امام علی علیه السلام - خطاب به شریح - فرمودند: در مجلس قضاوت منشین، مگر این که قبلاً چیزی بخوری. الکافی: ۱ / ۴۱۳ / ۷

منتخب میزان الحکمة: ۴۷۲

حدیث ۱۰

امیر المؤمنین علی علیه السلام لِشَرِيحٍ: إِيَّاكَ وَالتَّصَبُّرَ وَالتَّأَدَّى فِي مَجْلِسِ الْقَضَاءِ، الَّذِي أَوْجَبَ اللَّهُ فِيهِ الْأَجْرَ، وَيُحْسِنُ فِيهِ الدُّخْرَ لِمَنْ قَضَى بِالْحَقِّ. امام علی علیه السلام - خطاب به شریح - فرمودند: مبادا در مجلس قضاوت اظهار خستگی و ناراحتی کنی؛ مجلسی که خداوند در آن پاداش قرار داده و برای کسی که به حق داوری کند ذخیره خوبی در نظر گرفته است. الکافی: ۱ / ۴۱۳ / ۷

حدیث ۱۱

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم: مَنْ ابْتُلِيَ بِالْقَضَاءِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ فَلْيَعْدِلْ بَيْنَهُمْ فِي لَحْظِهِ وَإِشَارَتِهِ وَمَقْعَدِهِ وَمَجْلِسِهِ . هر که به داوری کردن میان مسلمانان مبتلا شود، باید در نگاهها و اشاره کردنها و جای نشستن و نحوه نشستن خود نسبت به آنها به یکسان رفتار کند . کنز العمال : ۱۵۰۳۲ منتخب میزان الحکمه : ۴۷۰

حدیث ۱۲

امیر المؤمنین علی علیه السلام لِشَرِيحٍ: ثُمَّ وَاسٍ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ بَوَجْهِكَ وَمَنْطِقِكَ وَمَجْلِسِكَ ، حَتَّى لَا يَطْمَعَ قَرِيبُكَ فِي حَيْفِكَ ، وَلَا يَأْسَ عَدُوُّكَ مِنْ عَدْلِكَ . امام علی علیه السلام - خطاب به شریح - فرمودند: میان مسلمانان در نگاه کردن و سخن گفتن و نشستنت برابری را رعایت کن، تا نزدیکیات به جانبداری (و ستم) تو امید نبندند و دشمنانت از دادگری تو، نومید نشوند . وسائل الشیعه : ۱ / ۱۵۵ / ۱۸

حدیث ۱۳

امام صادق علیه السلام: لَا يَطْمَعَنَّ قَلِيلُ الْفِقْهِ فِي الْقَضَاءِ . کسی که اندکی فقه (مسائل حقوقی و احکام قضایی) می‌داند، هرگز نباید به کار قضاوت چشم طمع داشته باشد . بحار الأنوار : ۱۰۴ / ۲۶۴ / ۵

حدیث ۱۴

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم: مَنْ ابْتَغَى الْقَضَاءَ وَسَأَلَ فِيهِ الشُّفْعَاءَ وَكَلَّ إِلَى نَفْسِهِ ، وَمَنْ أْكْرَهُ عَلَيْهِ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ مَلَكًا يُسَدِّدُهُ . هر که جویای منصب قضاوت باشد و برای رسیدن به آن متوسل به این و آن شود، خداوند او را به خودش واگذارد و هر که مجبور به پذیرفتن آن شود، خداوند فرشته‌ای بر او فرو فرستد که استوارش بدارد . کنز العمال : ۱۴۹۹۴ منتخب میزان الحکمه : ۴۷۰

حدیث ۱۵

امام صادق علیه السلام: إِنَّ النَّوَافِسَ شَكَتْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ شِدَّةَ حَرِّهَا ، فَقَالَ لَهَا عَزَّ وَجَلَّ : اسْكُنِي ؛ فَإِنَّ مَوَاضِعَ الْقَضَاءِ أَشَدُّ حَرًّا مِنْكَ ! نوافیس (که جایگاهی است در دوزخ) از گرمای سخت خود به درگاه خداوند عز و جل شکایت کرد . پس خداوند عز و جل خطاب بدان فرمود : ساکت باش ؛ همانا جایگاه قاضیان (ناعادل)، گرمایش سخت‌تر از توست! الفقیه : ۳ / ۶ / ۳۲۲۶ منتخب میزان الحکمه : ۴۷۰

حدیث ۱۶

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم: إِنَّ الْقَاضِيَ الْعَدْلَ لَيَجَاءُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيُلْقَى مِنْ شِدَّةِ الْحِسَابِ مَا يَتَمَنَّى أَنْ لَا يَكُونَ قَضَى بَيْنَ اثْنَيْنِ فِي تَمَرَةٍ قَطُّ . در روز قیامت قاضی دادگر را می‌آورند و چنان حساب سختی از او کشیده می‌شود، که آرزو می‌کند کاش هرگز حتی درباره یک خرما میان دو نفر داوری نکرده بود . کنز العمال : ۱۴۹۸۸ منتخب میزان الحکمه : ۴۷۰

حدیث ۱۷

امام صادق علیه السلام: اتَّقُوا الْحُكُومَةَ ؛ فَإِنَّ الْحُكُومَةَ إِنَّمَا هِيَ لِلْإِمَامِ الْعَالِمِ بِالْقَضَاءِ ، الْعَادِلِ فِي الْمُسْلِمِينَ ، لِنَبِيِّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيِّ . از داوری کردن پرهیزید ؛ زیرا (منصب) داوری در حقیقت از آن امامی است که در قضاوت دانا باشد و در میان مسلمانان به عدالت

حکم کند؛ از آن پیغمبر یا وصی پیغمبر . الکافی : ۷ / ۴۰۶ / ۱ منتخب میزان الحکمه : ۴۷۰

حدیث ۱۸

امام علی (سلام الله علیه): أَفْضَلُ الْخَلْقِ أَقْضَاهُمْ بِالْحَقِّ؛ برترین مردم، داورترین آنها به حق است. غررالحکم ودررالکلم، ح ۳۳۲۳

حدیث ۱۹

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمایند: من حکم بین اثین تحاکما إليه فلم یقض بینهما بالحقّ فعليه لعنة الله؛ هر که میان دو کس که داوری بدو برند، داوری کند و به حق میانشان قضاوت نکند لعنت خدا بر او باد. نهج الفصاحه

حدیث ۲۰

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمایند: قاضیان فی النار و قاض فی الجنّه: قاض عرف الحقّ فقضى به فهو فی الجنّه، و قاض عرف الحقّ فجار متعمداً أو قضی بغير علم فهما فی النار؛ دو قاضی در جهنم و قاضی ای در بهشت است: قاضی ای که حق را بشناسد و بدان حکم کند در بهشت است، و قاضی ای که حق را بشناسد و دانسته منحرف شود، یا ندانسته قضاوت کند هر دو در جهنم اند. نهج الفصاحه

حدیث ۲۱

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمایند: إنَّ الله تعالى مع القاضی ما لم یحف عمدا؛ خداوند تا هنگامی که قاضی از روی عمد ستم نکند، یار اوست. نهج الفصاحه

حدیث ۲۲

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمایند: الله مع القاضی ما لم یجر فإذا جار تخلى الله عنه و لزمه الشیطان؛ خداوند یار قاضی است تا موقعی که ستم نکند، وقتی ستم کرد خدا او را رها می کند و شیطان قرین او می شود. نهج الفصاحه

حدیث ۲۳

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمایند: إذا أراد الله بقوم خیرا ولیّ علیهم حلماهم و قضی بینهم علمائهم و جعل المال فی سمحائهم و إذا أراد بقوم شرا ولیّ علیهم سفهائهم و قضی بینهم جهّالهم و جعل المال فی بخلائهم؛ وقتی خداوند برای قومی نیکی خواهد خردمندانشان را بر آنها فرمانروا سازد و دانشمندانشان میان آنها قضاوت کند و مال را به دست بخشندگان دهد و وقتی برای قومی بدی خواهد سفیهانشان را بر آنها فرمانروا سازد و نادانان میان آنها قضاوت کنند و مال را به دست بخیلانسان دهد. نهج الفصاحه

حدیث ۲۴

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمایند: إذا ابتلی أحدکم بالقضاء بین المسلمین فلا یقض و هو غضبان و لیسوّ بینهم فی النّظر و المجلس و الإشارة؛ اگر یکی از شما بکار قضاوت میان مسلمانان دچار شود باید به هنگام غضب از قضاوت خودداری کند

و میان ارباب دعوی در نگاه و نشیمن گاه و اشاره تفاوتی نگذارد. نهج الفصاحه

حدیث ۲۵

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: أَخَذَ الْأَمِيرُ الْهَدِيَّةَ سَحْتًا وَ قَبُولُ الْقَاضِي الرَّشْوَةَ كُفْرٌ؛ هَدِيَّةٌ كَرَفْتَنَ امِيرٌ نَارِوَا سْتِ وَ رَشْوَةٌ كَرَفْتَنَ قَاضِيٌ كُفْرٌ اسْتِ. نهج الفصاحه

حدیث ۲۶

امام صادق علیه السلام می فرماید: خَيْرُ النَّاسِ قُضَاءُ الْحَقِّ؛ بَهْتَرِينَ مَرْدَمِ كَسَانِي هَسْتَنْدِ كِه بِه حَقِّ قِضَاوَتِ كَنْدِنْدِ. بحار الانوار، ج ۱۰۴، ص ۲۶۶، ح ۲۰.

حدیث ۲۷

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: إِذَا حَكَمْتُمْ فَأَعْدِلُوا وَإِذَا قُلْتُمْ فَأَحْسِنُوا فَإِنَّ اللَّهَ مُحْسِنٌ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ؛ هِرْ كَا ه قِضَاوَتِ مِي كَنِيد، عَادِلَانِه قِضَاوَتِ كَنِيد وَ هِرْ كَا ه سَخْنِ مِي كَوِييد، نِيكو بگوويد، زيرا خداوند نيكو كار است و نيكو كاران را دوست دارد. نهج الفصاحه، ح ۲۰۰.

حدیث ۲۸

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْعَبْدَ أَنْ يَكُونَ سَهْلَ الْبَيْعِ وَ سَهْلَ الشَّرَاءِ وَ سَهْلَ الْقَضَاءِ وَ سَهْلَ الْإِقْتِضَاءِ؛ خِداوَنْدِ بِنْدِه‌ای رَا كِه دَر خَرِيْدِ وَ فَرُوشِ وَ قِضَاوَتِ وَ پَذِيْرشِ قِضَاوَتِ آسَانِ كِيْرِ بَاشَدِ دُوسْتِ دَارْدِ. دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۱۷.

حدیث ۲۹

قال الامام على - عليه السلام - : لَيْسَ مِنَ الْعَدْلِ الْقَضَاءُ عَلَى التَّقْبِ بِالظَّنِّ. امام علی - علیه السلام - فرمودند: قضاوتی که با تکیه به ظن و گمان باشد، عادلانه نیست. «نهج البلاغه، حکمت ۲۲۰»

گواهی دادن

حدیث ۱

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وقد سئل عن الشهادة: هل ترى الشمس؟ على مثلها فأشهد أو دَعُ . پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم - در پاسخ به پرسش از شهادت دادن - فرمودند: آفتاب را می بینی؟ هرگاه موضوع به همین روشنی بود شهادت بده و گرنه خودداری کن. وسائل الشیعه: ۱۸ / ۲۵۰ / ۳

حدیث ۲

امیر المؤمنین علی علیه السلام لِشَرِيحٍ: إَعْلَمُ أَنَّ الْمُسْلِمِينَ عُدُولٌ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ، إِلَّا مَجْلُودًا فِي حَدٍّ لَمْ يَتَّبِعْ مِنْهُ، أَوْ مَعْرُوفًا بِشَهَادَةِ الزُّورِ، أَوْ ظَنِينًا. امام علی علیه السلام - خطاب به شریح - فرمودند: بدان که مسلمانان نسبت به یکدیگر عادل به شمار می آیند، مگر الزور، أو ظنیناً.

کسی که به کیفر گناهی حدّ خورده و توبه نکرده باشد یا به شهادت دروغ دادن شهرت داشته باشد یا گمان بد درباره او برده شود (و مظنون باشد). الفقیه: ۱۳ / ۱۵ / ۳۲۴۳ منتخب میزان الحکمه: ۳۰۴

حدیث ۳

امام صادق علیه السلام: لا أَقْبَلُ شَهَادَةَ الْفَاسِقِ إِلَّا عَلَى نَفْسِهِ . شهادت فاسق را جز بر ضدّ خودش نمی پذیرم . الکافی: ۷ / ۳۹۵ / ۵

حدیث ۴

امام صادق علیه السلام: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ لَا يَقْبَلُ شَهَادَةَ فَحَّاشٍ ، وَلَا ذِي مُخْزِيَةٍ فِي الدِّينِ . امیر المؤمنین علیه السلام نه شهادت آدم فحّاش و بد زبان را می پذیرفت و نه شهادت کسی را که سوء پیشینه دینی داشت. الکافی: ۷ / ۳۹۶ / ۷ منتخب میزان الحکمه: ۳۰۴

حدیث ۵

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم: مَنْ رَجَعَ عَنْ شَهَادَتِهِ وَ كَتَمَهَا ، أَطَعَمَهُ اللَّهُ لَحْمَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْخَلَائِقِ ، وَ يَدْخُلُ النَّارَ وَ هُوَ يُلُوكُ لِسَانَهُ . هر که از شهادت خود برگردد و آن را کتمان کند ، خداوند در حضور خلائق گوشتش را به وی بخوراند و در حالی که زبان خود را می جود به دوزخ رود. ثواب الأعمال: ۳۳۳ منتخب میزان الحکمه: ۳۰۴

حدیث ۶

امام صادق علیه السلام: إِذَا دُعِيَ إِلَى الشَّهَادَةِ فَأَجِبْ . هر گاه برای شهادت دادن فرا خوانده شدی ، اجابت کن . التهذیب: ۶ / ۲۷۵ / ۷۵۲ منتخب میزان الحکمه: ۳۰۴

حدیث ۷

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم: مَنْ كَتَمَ شَهَادَةً إِذَا دُعِيَ إِلَيْهَا كَانَ كَمَنْ شَهِدَ بِالزُّورِ . هر کسی هنگامی که برای شهادت دادن فرا خوانده شود آن را کتمان کند، همانند کسی است که شهادت دروغ دهد. کنز العمال: ۱۷۷۴۳

حدیث ۸

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم: مَنْ شَهِدَ شَهَادَةً حَقًّا لِيُحْيِيَ بِهَا حَقَّ امْرَأٍ مُسْلِمٍ أَتَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلِوَجْهِهِ نُورٌ مَدَّ الْبَصَرَ ، يَعْرِفُهُ الْخَلَائِقُ بِاسْمِهِ وَ نَسَبِهِ . کسی که برای زنده کردن حقّ یک نفر مسلمان شهادت حقّ بدهد ، روز قیامت در حالی آورده می شود که پرتو نور چهره اش تا چشم کار می کند دیده می شود و خلائق او را به نام و نسب می شناسد . بحار الأنوار: ۱۰۴ / ۳۱۱ / ۹ منتخب میزان الحکمه: ۳۰۴

حدیث ۹

امام علی علیه السلام: الْقِسْطُ رُوحُ الشَّهَادَةِ . عدالت ، روح شهادت دادن است . غرر الحکم: ۳۵۶ منتخب میزان الحکمه: ۳۰۴

حدیث ۱۰

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: وَمَنْ شَهِدَ شَهَادَةً حَقًّا لِيُحْيِيَ بِهَا حَقَّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ أَتَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَوْجِهَهُ نَوْزٌ مَدَّ الْبَصِيرَ تَعْرِفُهُ الْخَلَائِقُ بِاسْمِهِ وَنَسَبِهِ؛ کسی که برای زنده کردن حق یک مسلمان، شهادت حق بدهد، روز قیامت در حالی آورده می شود که پرتو نور چهره اش، تا چشم کار می کند دیده می شود و خلائق او را به نام و نسب می شناسند. (کافی، ج ۷، ص ۳۸۱، ح ۱)

حدیث ۱۱

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) می فرمایند: مَنْ شَهِدَ شَهَادَةً يَسْتَبَاحُ بِهَا مَالَ امْرِئٍ مُسْلِمٍ أَوْ يَسْفِكُ بِهَا دَمَ فَقْدٍ أَوْ جَبَّ النَّارِ؛ هر که شهادتی دهد که به سبب آن مال مرد مسلمانی را بخورند یا خونی بریزند مستحق جهنم است. نهج الفصاحه

حدیث ۱۲

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) می فرمایند: مَنْ كَتَمَ شَهَادَةً إِذَا دُعِيَ إِلَيْهَا كَانَ كَمَنْ شَهِدَ بِالزُّورِ؛ هر که شهادتی را که از او خواسته اند نهان دارد چنان است که شهادت دروغ داده باشد. نهج الفصاحه

حدیث ۱۳

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) می فرمایند: لَنْ تَزُولَ قَدَمُ شَهِيدِ الزُّورِ حَتَّى يَوجِبَ اللَّهُ لَهُ النَّارَ؛ شاهد دروغ از جا نرود تا خداوند جهنم را بر او واجب کند. نهج الفصاحه

حدیث ۱۴

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) می فرمایند: شَهِيدُ الزُّورِ لَا تَزُولُ قَدَمَاهُ حَتَّى يَوجِبَ اللَّهُ لَهُ النَّارَ؛ شاهد دروغ قدم بر ندارد تا جهنم بر او واجب شود. نهج الفصاحه

حدیث ۱۵

أَكْرَمُوا الشَّهْرِدَ فَإِنَّ اللَّهَ يَسْتَخْرِجُ بِهِمُ الْحَقَّ وَيُدْفَعُ بِهِمُ الظُّلْمَ؛ شاهدان را گرامی شمارید زیرا خدا حقوق کسان را به وسیله آنان احقاق می کند و ستم را به وسیله آنها دفع می نماید. نهج الفصاحه

حدیث ۱۶

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) می فرمایند: أَكْبَرُ الْكِبَائِرِ الْإِشْرَاقُ بِاللَّهِ وَقَتْلُ النَّفْسِ وَعُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ وَشَهَادَةُ الزُّورِ؛ بزرگترین گناهان بزرگ شرک به خدا و قتل نفس و بد رفتاری با پدر و مادر و شهادت دروغ است. نهج الفصاحه

حدیث ۱۷

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) می فرمایند: وَمَنْ شَهِدَ شَهَادَةً حَقًّا لِيُحْيِيَ بِهَا حَقَّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ أَتَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَوْجِهَهُ نَوْزٌ مَدَّ

الْبَصِيرِ تَعْرِفُهُ الْخَلَائِقُ بِاسْمِهِ وَنَسَبِهِ ؛ کسی که برای زنده کردن حق یک مسلمان، شهادت حق بدهد، روز قیامت در حالی آورده می‌شود که پرتو نور چهره‌اش، تا چشم کار می‌کند دیده می‌شود و خلایق او را به نام و نسب می‌شناسند. کافی، ج ۷، ص ۳۸۱، ح ۱.

حدیث ۱۸

امام صادق علیه‌السلام: لَا تَشْهَدَنَّ بِشَهَادَةٍ حَتَّى تَعْرِفَهَا كَمَا تَعْرِفُ كَفَّكَ . نباید شهادتی بدهی، مگر هنگامی که آن را مانند کف دست بشناسی . کافی : ۷ / ۳۸۳ / ۳

قوانین قضایی

حدیث ۱

امام صادق علیه‌السلام: إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يُطْعَمُ مَنْ خَلَمَدَ فِي السَّجْنِ مِنْ بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ . علی علیه‌السلام کسی را که زندانی می‌شد، از بیت‌المال مسلمانان غذا می‌داد . وسائل الشیعه : ۱۱ / ۶۹ / ۲ منتخب میزان الحکمه : ۲۰

حدیث ۲

امام صادق علیه‌السلام: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَلْقَى صِيَانُ الْكُتَابِ أَلْوَا حَهُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ لِيُخَيَّرَ بَيْنَهُمْ ، فَقَالَ : أَمَا إِنَّهَا حُكُومَةٌ ! وَالْجُورُ فِيهَا كَالْجُورِ فِي الْحُكْمِ ! أَلْبُغُوا مُعَلِّمَكُمْ إِنْ ضَرَبْتُمْ فَوْقَ ثَلَاثِ ضَرْبَاتٍ فِي الْأَدَبِ اقْتَصَّ مِنْهُ . کودکان مکتبی دستخطهای خود را در مقابل امیرالمؤمنین نهادند ، تا بهترین آنها را انتخاب کند ؛ حضرت فرمود : هان ! این یک داوری است ! و ظلم در این باره ، مانند ظلم در قضاوت است ! به معلم خود بگویند که اگر برای تنبیه بیش از سه ضربه بزند ، قصاص می‌شود . وسائل الشیعه : ۱۸ / ۵۸۲ / ۲ منتخب میزان الحکمه : ۴۷۲

حدیث ۳

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم : مَنْ عَفَا عَنْ دَمٍ لَمْ يَكُنْ لَهُ ثَوَابٌ إِلَّا الْجَنَّةُ . هر که از (قصاص) خونی گذشت کند ، او را پاداشی جز بهشت نباشد . کنز العمال : ۳۹۸۵۴

حدیث ۴

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم : مَا مِنْ رَجُلٍ مُسْلِمٍ يُصَابُ بِشَيْءٍ فِي جَسَدِهِ فَيَتَصَدَّقُ بِهِ إِلَّا رَفَعَهُ اللَّهُ بِهِ دَرَجَةً وَحَطَّ عَنْهُ بِهِ خَطِيئَةً . هیچ مرد مسلمانی نیست که به قسمتی از بدنش آسیبی وارد شود و از (قصاص) آن درگذرد ، مگر این که خداوند به سبب آن یک درجه بالایش برد و یک گناه از او بزداید . کنز العمال : ۳۹۸۵۰ منتخب میزان الحکمه : ۴۶۶

حدیث ۵

امام علی علیه‌السلام: الْحَبْسُ بَعْدَ مَعْرِفَةِ الْحَقِّ ظُلْمٌ . زندانی کردن ، پس از پی بردن به حقیقت، ظلم است . مستدرک الوسائل : ۱۷ / ۴۰۳ / ۲۱۶۷۲ منتخب میزان الحکمه : ۱۳۰

حدیث ۶

امام علی علیه‌السلام: إِذَا ارْتَدَّتِ الْمَرْأَةُ عَنِ الْإِسْلَامِ لَمْ تُقْتَلْ، وَلَكِنْ تُحْبَسُ أَبَدًا. هرگاه زن مرتد شود، کشته نمی‌شود بلکه به زندان ابد محکوم می‌گردد. تهذیب الأحکام: ۱۰ / ۱۴۲ / ۵۶۹ منتخب میزان الحکمه: ۱۲۸

حدیث ۷

امام صادق علیه‌السلام: لَا يُقَطَّعُ السَّارِقُ فِيعَامِ سَنَةٍ يَعْنِي فِي عَامِ مَجَاعَةٍ. در سالهای قحطی و گرسنگی، دست سارق قطع نمی‌شود. الکافی: ۷ / ۲۳۱ / ۲ منتخب میزان الحکمه: ۲۷۲

حدیث ۸

امام صادق علیه‌السلام: السَّارِقُ إِذَا جَاءَ مِنْ قِبَلِ نَفْسِهِ تَائِبًا إِلَى اللَّهِ، وَرَدَّ سِرْقَتَهُ عَلَى صَاحِبِهَا، فَلَا قَطْعَ عَلَيْهِ. دزد اگر با پای خود بیاید و خودش را معرفی کند و به درگاه خدا توبه برد و مال دزدی را به صاحبش برگرداند، دستش قطع نمی‌شود. تهذیب الأحکام: ۱۰ / ۱۲۲ / ۴۸۹ منتخب میزان الحکمه: ۲۷۲

حدیث ۹

امام صادق علیه‌السلام: لَا يُقَطَّعُ الْأَجِيرُ وَالضَّيْفُ إِذَا سَرَقَ؛ لِأَنَّهُمَا مُؤْتَمَنَانِ. کارگر و میهمان اگر دزدی کنند دستشان قطع نمی‌شود؛ چون آنها مورد اعتمادند. علل الشرائع: ۵۳۵ / ۱ / ۱ / ۲۷۲

حدیث ۱۰

الإمام الصادق عليه السلام لما سُئِلَ: الْمُؤْمِنُ يَقْتُلُ الْمُؤْمِنَ مُتَعَمِّدًا هَلْ لَهُ تَوْبَةٌ؟: إِنْ كَانَ قَتَلَهُ لِإِيْمَانِهِ فَلَا تَوْبَةَ لَهُ، وَإِنْ كَانَ قَتَلَهُ لِغَضَبٍ أَوْ لِسَبَبٍ شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا فَإِنَّ تَوْبَتَهُ أَنْ يُقَادَ مِنْهُ. امام صادق علیه‌السلام - در پاسخ به این پرسش که: اگر مؤمن عمدا مؤمنی را بکشد آیا توبه دارد؟- فرمودند: اگر به خاطر ایمانش او را کشته باشد، توبه ندارد. ولی اگر از روی خشم یا به انگیزه امری از امور دنیا بکشد، توبه‌اش این است که قصاص شود. الکافی: ۷ / ۲۷۶ / ۲ / ۴۵۸

حدیث ۱۱

الإمام علي عليه السلام: يَجِبُ عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَحْبِسَ الْفَسَّاقَ مِنَ الْعُلَمَاءِ، وَالْجُهَّالَ مِنَ الْأَطِبَّاءِ. امام علی علیه‌السلام: بر امام، لازم است عالمان تبهکار و پزشکان ناآگاه را به زندان درافکند. تهذیب الأحکام، جلد ۶، صفحه ۳۱۹، حدیث ۸۷۸، کتاب من لا يحضره الفقيه، جلد ۳، صفحه ۳۱، حدیث ۳۲۶۶ دانش نامه احادیث پزشکی: ۱ / ۶۸

کتابخانه

- نظام حقوق زن در اسلام

عنوان و نام پدیدآور: نظام حقوق زن در اسلام/مرتضی مطهری مشخصات نشر: قم: حکمت، ۱۳۵۷ مشخصات ظاهری: بیست و نه، ۴۳۷ص. وضعیت فهرست نویسی: در انتظار فهرست نویسی (اطلاعات ثبت) یادداشت: چاپ هشتم شماره کتابشناسی ملی: ۱۸۳۶۵۶۵

مقدمه

قسمت اول

صفحه ۱۱ با سمة تعالی مقتضیات عصر ما ایجاب می‌کند که بسیاری از مسائل مجدداً مورد ارزیابی قرار گیرد و به ارزیابیهای گذشته بسنده نشود. "نظام حقوق و تکالیف خانوادگی" از جمله این سلسله مسائل است. در این عصر، به عللی که بعداً به آنها اشاره خواهیم کرد، چنین فرض شده که مسأله اساسی در این زمینه "آزادی زن و "تساوی حقوق" او با مرد است، همه مسائل دیگر فرع این دو مسأله است. ولی از نظر ما، اساسی‌ترین مسأله در مورد "نظام حقوق خانوادگی" - "و لا اقل در ردیف مسائل اساسی - اینست که آیا نظام خانوادگی نظامی است مستقل از سایر نظامات اجتماعی و منطق و معیار ویژه‌ای دارد جدا از منطقها و معیارهائی که در سایر تأسیسات اجتماعی به کار می‌رود؟ یا هیچگونه تفاوتی میان این واحد اجتماعی با سایر واحدها نیست؟ بر این واحد همان منطق و همان فلسفه و همان معیارها حاکم است که بر سایر واحدها و مؤسسات اجتماعی؟. ریشه این تردید "دو جنسی" بودن دو رکن اصلی صفحه ۱۳ این واحد از یک طرف و توالی نسلی والدین و فرزندان از جانب دیگر است. دستگاه آفرینش اعضاء این واحد را در وضعهای "نامشابه" و "ناهمسانی" و با کیفیات و چگونگیهای مختلفی قرار داده است. اجتماع خانوادگی، اجتماعی است "طبیعی قراردادی" یعنی حد متوسطی است میان یک اجتماع غریزی مانند اجتماع زنبور عسل و موریانه که همه حدود و حقوق و مقررات از جانب طبیعت معین شده و امکان سرپیچی نیست و یک اجتماع قراردادی مانند اجتماع مدنی انسانها که کمتر جنبه طبیعی و غریزی دارد. چنانکه می‌دانیم، قدمای فلاسفه، فلسفه زندگی خانوادگی را بخش مستقلی از "حکمت عملی" می‌شمردند و معتقد به منطق و معیار جداگانه‌ای برای این بخش از حیات انسانی بودند. افلاطون در رساله جمهوریت، و ارسطو در کتاب سیاست، و بوعلی در کتاب الشفا با چنین دیدی و از این زاویه به موضوع نگریسته‌اند. در مورد حقوق زن در اجتماع نیز طبعاً چنین تردید و پرسشی هست که آیا حقوق طبیعی و انسانی زن و مرد همانند و متشابه است یا ناهمانند و نامتشابه. یعنی آیا خلقت و طبیعت که یک سلسله حقوق به انسانها ارزانی داشته است، آن حقوق را دو جنسی آفریده است یا یک جنسی؟ آیا "ذکوریت" و "انوثیت" در حقوق و تکالیف اجتماعی راه یافته است یا از نظر طبیعت و در منطق تکوین و آفرینش، حقوق یک جنسی است؟. در دنیای غرب، از قرن هفدهم به بعد، پا به پای نهضتهای علمی و فلسفی، نهضتی در زمینه مسائل اجتماعی و به نام "حقوق بشر" صورت گرفت. نویسندگان و متفکران قرن هفدهم و هجدهم افکار خویش را درباره حقوق طبیعی و فطری و غیر قابل سلب بشر با پشتکار قابل تحسینی در میان مردم پخش کردند. ژان ژاک روسو و ولتر و منتسکیو از این گروه نویسندگان و متفکرانند. این گروه حق عظیمی بر جامعه بشریت صفحه ۱۴ دارند، شاید بتوان ادعا کرد که حق اینها بر جامعه بشریت از حق مکتشفان و مخترعان بزرگ کمتر نیست. اصل اساسی مورد توجه این گروه این نکته بود که انسان بالفطره و به فرمان خلقت و طبیعت، واجد یک سلسله حقوق و آزادیها است. این حقوق و آزادیها را هیچ فرد یا گروه به هیچ عنوان و با هیچ نام نمی‌توانند از فرد یا قومی سلب کنند، حتی خود صاحب حق و نیز نمی‌تواند به میل و اراده خود، آنها را به غیر منتقل نماید و خود را از اینها عریان و منسلخ سازد. و همه مردم: اعم از حاکم و محکوم، سفید و سیاه، ثروتمند و مستمند در این حقوق و آزادیها با یکدیگر "متساوی" و برابرند. این نهضت فکری و اجتماعی ثمرات خود را ظاهر ساخت، اولین بار در انگلستان و

سپس در امریکا و بعد در فرانسه به صورت انقلابها و تغییر نظامها و امضاء اعلامیه‌ها بروز و ظهور نمود و به تدریج به نقاط دیگر سرایت کرد. در قرن نوزدهم افکار تازه‌ای در زمینه حقوق انسانها در مسائل اقتصادی و اجتماعی و سیاسی پیدا شد و تحولات دیگری رخ داد که منتهی به ظهور سوسیالیسم و لزوم تخصیص منافع به طبقات زحمتکش و انتقال حکومت از طبقه سرمایه‌دار به مدافعان طبقه کارگر گردید. تا اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، آنچه درباره حقوق انسانها گفتگو شده و یا عملاً اقدامی صورت گرفته مربوط است به حقوق ملتها در برابر دولتها و یا حقوق طبقه کارگر و زحمتکش در برابر طبقه کارفرما و ارباب. در قرن بیستم مسأله "حقوق زن" در برابر "حقوق مرد" مطرح شد و برای اولین بار در اعلامیه جهانی حقوق بشر که پس از جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۸ میلادی از طرف سازمان ملل متحد منتشر گشت تساوی حقوق زن و مرد صریحا اعلام شد. در همه نهضت‌های اجتماعی غرب، از قرن هفدهم تا قرن حاضر، محور اصلی دو چیز بود: "آزادی" و "تساوی". صفحه ۱۵ و نظر به اینکه نهضت حقوق زن در غرب، دنباله سایر نهضتها بود، و بعلاوه تاریخ حقوق زن در اروپا از نظر آزادیها و برابریها فوق العاده مرارتبار بود، در این مورد نیز، جز درباره "آزادی" و "تساوی" سخن نرفت. پیشگامان این نهضت، آزادی زن و تساوی حقوق او را با مرد مکمل و متمم نهضت حقوق بشر که از قرن هفدهم عنوان شده بود دانستند و مدعی شدند که بدون تأمین آزادی زن و تساوی حقوق او با مرد سخن از آزادی و حقوق بشر بی معنی است، و بعلاوه، همه مشکلات خانوادگی ناشی از عدم آزادی زن و عدم تساوی حقوق او با مرد است و با تأمین این جهت، مشکلات خانوادگی یک جا حل می‌شود. در این نهضت، آنچه ما آنرا "مسأله اساسی در نظام حقوق خانوادگی" خواندیم، یعنی اینکه آیا این نظام بالطبع نظام مستقلى است و منطق و معیاری دارد جدا از منطق و معیار سایر مؤسسات اجتماعی یا نه؟ به فراموشی سپرده شد. آنچه اذهان را به خود معطوف ساخته بود همان تعمیم اصل آزادی و اصل تساوی در مورد زنان نسبت به مردان بود. به عبارت دیگر: در مورد حقوق زن نیز تنها موضوع بحث "حقوق طبیعی و فطری و غیر قابل سلب بشر" بود و بس. همه سخنها در اطراف این یک مطلب دور زد که زن با مرد در انسانیت شریک است و یک انسان تمام عیار است، پس باید از حقوق فطری و غیر قابل سلب بشر، مانند مرد، و برابر با او، برخوردار باشد. در برخی از فصول این کتاب درباره "منابع حقوق طبیعی" بحث نسه کافی شده است. در آنجا ثابت کرده‌ایم که اساس و مبنای حقوق طبیعی و فطری خود طبیعت است. یعنی اگر انسان از حقوق خاصی برخوردار است که اسب و گوسفند و مرغ و ماهی از آنها بی‌بهره‌اند ریشه‌اش طبیعت و خلقت و آفرینش است، و اگر انسانها همه در حقوق طبیعی مساوی هستند و همه باید "آزاد" زیست کنند فرمانی است که در متن خلقت صادر شده است، دلیلی غیر از آن ندارد، دانشمندان صفحه ۱۶ طرفدار تساوی و آزادی به عنوان حقوق فطری انسانها نیز دلیلی جز این نداشتند. طبعاً در مسأله اساسی نظام خانوادگی نیز مرجع و مأخذی جز طبیعت نیست. اکنون باید ببینیم چرا مسأله‌ای که ما آنرا مسأله اساسی در نظام حقوق خانوادگی نامیدیم مورد توجه واقع نشد؟ آیا در پرتو علوم امروز معلوم شد که تفاوت و اختلاف زن و مرد یک تفاوت ساده عضوی است و در اساس ساختمان جسمی و روحی آنها و حقوقی که به آنها تعلق می‌گیرد و مسؤولیتهائی که باید بر عهده بگیرند تأثیری ندارد؟ و بدین جهت در فلسفه‌های اجتماعی امروز حسابی جداگانه برای آن باز نشد؟. اتفاقاً قضیه بر عکس است، در پرتو اکتشافات و پیشرفتهای علمی زیستی و روانی تفاوت‌های دو جنس روشنتر و مستدلتر گشت و ما در برخی از فصول این کتاب با استناد به تحقیقات زیست‌شناسان و فیزیولوژیستها و روانشناسان در این باره بحث کرده‌ایم. با همه اینها مسأله اساسی به فراموشی سپرده شد و این مایه شگفتی است. منشأ این بی‌توجهی شاید اینست که این نهضت خیلی عجولانه صورت گرفت. لذا این نهضت در عین اینکه یک سلسله بدبختیها را از زن گرفت، بدبختیها و بیچارگیهای دیگری برای او و برای جامعه بشریت به ارمغان آورد. بعداً در فصول این کتاب خواهیم دید که زن غربی تا اوایل قرن بیستم از ساده‌ترین و پیش پا افتاده‌ترین حقوق محروم بوده است. و تنها در اوایل قرن بیستم بود که مردم مغرب زمین به فکر جبران مافات افتادند و چون این نهضت دنباله نهضت‌های دیگر در زمینه "تساوی" و "آزادی" بود همه

معجزه‌ها را از معنی این دو کلمه خواستند. غافل از اینکه تساوی و آزادی مربوط است به رابطه بشرها با یکدیگر از آن جهت که بشرند، و به قول طلاب "تساوی و آزادی حق انسان بماهو انسان است" زن از آن جهت که انسان است مانند هر انسان دیگر آزاد آفریده شده است و از حقوق مساوی بهره‌مند است، ولی زن انسانی است با چگونگیهای خاص و مرد انسانی است با چگونگیهای دیگر، صفحه ۱۷ زن و مرد در انسانیت "برابرند" ولی دو گونه انسانند، با دو گونه خصلتها و دو گونه روانشناسی. و این اختلاف ناشی از عوامل جغرافیائی و یا تاریخی و اجتماعی نیست، بلکه طرح آن در متن آفرینش ریخته شده. طبیعت از این دو گونه‌ها هدف داشته است و هر گونه عملی بر ضد طبیعت و فطرت عوارض نامطلوبی به بار می‌آورد. ما همانطور که آزادی و برابری انسانها و از آن جمله زن و مرد را از طبیعت الهام گرفته‌ایم، درس "یک گونگی" یا "دو گونگی" حقوق زن و مرد را و همچنین اینکه اجتماع خانوادگی، یک اجتماع لا اقل نیمه طبیعی است یا نه باید از طبیعت الهام بگیریم.

قسمت دوم

این مسأله لا اقل قابل طرح هست که آیا دو جنسی شدن حیوانات و از آن جمله انسان یک امر تصادفی و اتفاقی است یا جزء طرح خلقت است؟ و آیا تفاوت دو جنس صرفاً یک تفاوت سطحی ساده عضوی است و یا به قول آلکسیس کارل در هر سلول از سلولهای انسان شناسی از جنسیت او هست؟ آیا در منطق و زبان فطرت هر یک از زن و مرد رسالتی مخصوص به خود دارند، یا نه؟ آیا حقوق یک جنسی است یا دو جنسی؟ آیا اخلاق و تربیت دو جنسی است یا یک جنسی؟ مجازاتها چه طور؟ و همچنین مسؤولیتها و رسالتها. در این نهضت به این نکته توجه نشد که مسائل دیگری هم غیر از تساوی و آزادی هست. تساوی و آزادی شرط لازم‌اند نه شرط کافی. تساوی حقوق یک مطلب است و تشابه حقوق مطلب دیگر، برابری حقوق زن و مرد از نظر ارزشهای مادی و معنوی یک چیز است و همانندی و همشکلی و همسانی چیز دیگر. در این نهضت عمداً یا سهواً "تساوی" به جای "تشابه" به کار رفت و "برابری" با "همانندی" یکی شمرده شد، "کیفیت" تحت الشعاع "کمیت" قرار گرفت. انسان "بودن زن" موجب فراموشی "زن" بودن وی گردید. حقیقت اینست که این بی توجهی را نمی‌توان تنها به حساب یک غفلت فلسفی ناشی از شتابزدگی گذاشت. عوامل دیگری نیز در کار بود که می‌خواست از عنوان "آزادی" و صفحه ۱۸ "تساوی" زن استفاده کند. یکی از آن عوامل این بود که مطامع سرمایه‌داران در این جریان بی دخالت نبود. کارخانه‌داران برای اینکه زن را از خانه به کارخانه بکشند و از نیروی اقتصادی او بهره‌کشی کنند، حقوق زن، استقلال اقتصادی زن، آزادی زن، تساوی حقوق زن با مرد را عنوان کردند و آنها بودند که توانستند به این خواسته‌ها رسمیت قانونی بدهند. ویل دورانت در فصل نهم از کتاب لذات فلسفه، پس از نقل برخی نظریات تحقیرآمیز نسبت به زن از ارسطو و نیچه و شوپنهاور و برخی کتب مقدس یهود، و اشاره به اینکه در انقلاب فرانسه با آنکه سخن از آزادی زن هم بود اما عملاً هیچ تغییری رخ نداد می‌گوید: تا حدود سال ۱۹۰۰ زن به سختی دارای حقی بود که مرد ناگزیر باشد از روی قانون آن را محترم بدارد. "آنگاه درباره علل تغییر وضع زن در قرن بیستم بحث می‌کند، و می‌گوید: "آزادی زن از عوارض انقلاب صنعتی است." سپس به سخن خود چنین ادامه می‌دهد...: "زنان کارگران ارزانتری بودند و کارفرمایان آنها را بر مردان سرکش سنگین قیمت ترجیح می‌دادند. یک قرن پیش در انگلستان کار پیدا کردن بر مردان دشوار گشت اما اعلانها از آنان می‌خواست که زنان و کودکان خود را به کارخانه‌ها بفرستند... نخستین قدم برای آزادی مادران بزرگ ما قانون ۱۸۸۲ بود. به موجب این قانون زنان بریتانیای کبیر از امتیاز بی سابقه‌ای برخوردار می‌شدند و آن اینکه پولی را که به دست می‌آوردند حق داشتند که برای خود نگهدارند (۱) پاورقی ۱- در شرح قانون مدنی ایران، تألیف دکتر علی شایگان صفحه ۳۶۶ می‌نویسد: "استقلالی که زن در دارائی خود دارد و فقه شیعه از ابتدا آنرا شناخته است در یونان و روم و ژرمن و تا چندی پیش هم در حقوق غالب کشورها وجود نداشته، یعنی مثل صغیر و مجنون، محجور و از تصرف در اموال خود ممنوع بوده.

همه جاندارانی که به صورت "زوج" زندگی می‌کنند چنینند، در همه این نوع جانداران، جنس نر به حکم غریزه به حمایت جنس ماده برمی‌خیزد. در نظر گرفتن وضع طبیعی و فطری هر یک از زن و مرد، با توجه به تساوی آنها در انسان بودن و حقوق مشترک انسانها، زن را در وضع بسیار مناسبی قرار می‌دهد که نه شخصش کوبیده شود و نه شخصیتش. برای اینکه اندکی آگاهی بیابیم که به فراموشی سپردن موقعیت فطری و طبیعی هر یک از زن و مرد، و تنها تکیه بر آزادی و تساوی کردن به کجا منتهی می‌شود، بهتر است بینیم آنانکه پیش از ما در این راه افتاده‌اند و به پایان راه رسیده‌اند چه می‌گویند و چه می‌نویسند؟ در مجله خواندنیها شماره ۷۹ از سال ۳۴ مورخه ۴ تیرماه / ۵۳ مقاله‌ای از مهنامه شهربانی تحت عنوان "سرگذشتهای از زنان کارگر در جامعه امریکا" نقل کرده است. این مقاله ترجمه‌ای است از مجله کورونت.

قسمت سوم

این مقاله مفصل و خواندنی است. ابتدا درد دل خانمی را نقل می‌کند که چگونگی به عنوان تساوی زن و مرد، رعایتی که سابقا از زنان کارگر می‌شد که مثلا "وزنه‌های بیش از ۲۵ پوندی را بلند نکنند، در حالی که برای مردان صفحه ۲۲ چنین محدودیتی وجود نداشت" دیگر امروز وجود ندارد، او می‌گوید: "حالا شرایط کار در کارخانه جنرال موتور ایالت اهایو یا به عبارت بهتر همان جایی که قریب ۲۵۰۰ زن در حال زجر کشیدن هستند تغییر یافته است... خانم مذکور همچنین خود را در حال نگهداشتن یک ماشین بخار بسیار قوی، یا پاک کردن یک تنور فلزی ۲۵ پوندی که چند لحظه قبل مرد قوی هیکلی آن را بر جای گذاشته می‌بیند. و با خود می‌گوید سر تا پا کوفته و مجروح شدم." او می‌گوید "در هر دقیقه باید یک دسته ۲۵ تا ۵۰ اینچی را که بالغ بر ۳۵ پوند وزن دارد به قلابها آویزان کنم، همیشه دستهایم متورم و درد آلود است." این مقاله سپس درد دلها و تشویش و اضطرابهای خانم دیگری را بازگو می‌کند که شوهرش یک ملوان نیروی دریائی است و اخیرا دریا سالار تصمیم گرفته است تعدادی زن را در کشتی مردان به کار بگمارد. می‌نویسد: "در این میان نیروی دریائی یک کشتی را با ۴۰ زن و ۴۸۰ ملوان مرد به مأموریت فرستاد. اما وقتی این کشتی پس از اولین سفر دریائی "مخلط" خود به بندر بازگشت ترس و وحشت همسران ملوانها مورد تأیید قرار گرفت. زیرا به زودی معلوم شد که نه تنها داستانهای عشقی زیادی در کشتی اتفاق افتاده، بلکه اغلب زنان به جای یک نفر با چند نفر آمیزش جنسی داشته‌اند." می‌نویسد: "در ایالت فلوریدا، نگرانی بعد از آزادی، گریبانگیر زنان "بیوه" گردیده است. زیرا یکی از قضاه این ایالت به نام "توماس تستا" اخیرا قانونی را که برای زنان بیوه تا ۵۰۰ دلار بخشودگی مالیاتی در نظر گرفته بود غیر قانونی اعلام کرده است و اظهار می‌دارد که این قانون تبعیضی علیه مردان به شمار می‌رود." آنگاه اضافه می‌کند: "خانم مک دانیل در دستهایش احساس سوزش می‌کند، خانم استون (آنکه شوهرش ملوان بود) دچار تشویش و اضطراب گردیده است. زنان بیوه ایالت فلوریدا جریمه نقدی شده‌اند و سایرین هم هر یک به سهم خود طعم صفحه ۲۳ آزادی را خواهند چشید. برای خیلی‌ها این سؤال پیش آمده است که آیا خانمها بیش از این چیزی که کسب کرده‌اند، از دست نداده‌اند. حالا دیگر بحث بی فایده است، زیرا این بازی شروع شده و تماشاچیان تازه موفق به پیدا کردن صندلیهای خود شده‌اند، امسال قرار است بیست و هفتمین ماده اصلاحی قانون اساسی کشور امریکا تصویب شود و به موجب آن کلیه برتریهای ناشی از جنسیت غیر قانونی اعلام گردد... و بدین ترتیب اظهارات "رسکوباوند" استاد دانشکده حقوق هاروارد که آزادی زنان را مبدأ نتایج تأسف آور مقام قانونی زن در کشور امریکا می‌خواند، تحقق خواهد پذیرفت... یکی از سناتورهای ایالت کارولینای شمالی به نام "جی اروین" بعد از مطالعه جامعه امریکائی زنان و مردان متساوی الحقوق پیشنهاد می‌کند... قوانین خانوادگی همه باید تغییر کند، دیگر مردان نباید مسؤول قانون تأمین مخارج خانواده باشند... این مجله می‌نویسد "خانم مک دانیل می‌گوید: یکی از زنان به علت برداشتن وزنه‌های سنگین دچار خونریزی داخلی شده است ما می‌خواهیم به وضع سابق برگردیم، دلمان

می‌خواهد مردان با ما مثل زن رفتار کنند نه مثل یک کارگر. برای طرفداران آزادی زنان این موضوع خیلی ساده است که در اتاقهای مجلل خود بنشینند و بگویند زنان و مردان با هم برابرند، زیرا تا کنون گذارشان به کارخانه‌ها نیافتاده است. آنها خبر ندارند که بیشتر زنان مزدبگیر این کشور باید مثل من در کارخانه‌ها کار کنند و جان بکنند. من این برابری را نمی‌خواهم، زیرا انجام کارهای مخصوص مردان از عهده‌ام بر نمی‌آید. مردان از نظر جسمی از ما قوی‌ترند و اگر قرار باشد که ما با آنها رقابت شغلی داشته باشیم و کارمان نسبت به کار آنها سنجیده شود من به سهم خودم ترجیح می‌دهم که از کار برکنار شوم. امتیازاتی را که زنان کارگر ایالت‌های او از دست داده‌اند به مراتب بیش از آن مزایایی است که توسط قانون حمایت کارگران کسب کرده‌اند. ما شخصیت زن بودن صفحه ۲۴ را از دست داده‌ایم، من نمی‌توانم بفهمم از آن وقتی که آزاد شده‌ایم چه چیزی عایدمان شده است، البته امکان دارد عده معدودی از زنان وضعشان بهتر شده باشد ولی مسلماً ما جزء آنها نیستیم. " این بود خلاصه‌ای از آن مقاله از محتوای مقاله پیدا است که این بانوان از ناراحتیهائی که به نام آزادی و برابری بر آنها تحمیل شده است آن چنان به ستوه آمده‌اند که دشمن این دو کلمه شده‌اند. غافل از اینکه این دو کلمه گناهی ندارند. زن و مرد دو ستاره‌اند در دو مدار مختلف، هر کدام باید در مدار خود و فلک خود حرکت نماید. « لا الشمس ینبغی لها ان تدرک القمر و لا اللیل سابق النهار و کل فی فلک ینسبحون » شرط اصلی سعادت هر یک از زن و مرد و در حقیقت، جامعه بشری، اینست که دو جنس هر یک در مدار خویش به حرکت خود ادامه دهند. آزادی و برابری آنگاه سود می‌بخشد که هیچ کدام از مدار و مسیر طبیعی و فطری خویش خارج نگردند. آنچه در آن جامعه ناراحتی آفریده است قیام بر ضد فرمان فطرت و طبیعت است نه چیز دیگر. اینکه ما مدعی هستیم مسأله " نظام حقوقی زن در خانه و اجتماع " از مسائلی است که مجدداً باید مورد ارزیابی قرار گیرد و به ارزیابیهای گذشته بسنده نشود به معنی اینست که اولاً- طبیعت را راهنمای خود قرار دهیم، ثانیاً از مجموع تجربیات تلخ و شیرین، چه در گذشته و چه در قرن حاضر، حداکثر بهره‌برداری نمائیم و تنها در این وقت است که نهضت حقوق زن به معنی واقعی تحقق می‌یابد. قرآن کریم، به اتفاق دوست و دشمن، احیا کننده حقوق زن است. مخالفان، لاقلاً این اندازه اعتراف دارند که قرآن در عصر نزولش گامهای بلندی به سود زن و حقوق انسانی او برداشت. ولی قرآن هرگز به نام احیای زن به عنوان " انسان " و شریک مرد در انسانیت و حقوق انسانی، زن بودن زن و مرد بودن مرد را به فراموشی نسپرد. به عبارت دیگر، صفحه ۲۵ قرآن زن را همانگونه دید که در طبیعت هست. از اینرو هماهنگی کامل میان فرمانهای قرآن و فرمانهای طبیعت برقرار است. زن در قرآن همان زن در طبیعت است. این دو کتاب بزرگ الهی یکی تکوینی و دیگری تدوینی با یکدیگر منطبقند. در این سلسله مقالات اگر کار مفید و تازه‌ای صورت گرفته باشد. توضیح این انطباق و هماهنگی است. آنچه اکنون از نظر خواننده محترم می‌گذرد مجموع مقالاتی است که به مناسبت خاصی، این بنده در سالهای ۴۵ - ۴۶ در مجله زن روز تحت عنوان " زن در حقوق اسلامی " نشر داد و توجه فراوانی جلب کرد. برای افرادی که سابقه کار را نمی‌دانند و در آن اوقات در جریان نبودند و اکنون می‌شنوند که این مقالات در آن مجله اولین بار نشر یافته است قطعاً موجب شگفتی خواهد بود که چگونه این بنده آن مجله را برای این سلسله مقالات انتخاب کردم؟ و چگونه آن مجله را برای این سلسله مقالات انتخاب کردم؟ و چگونه آن مجله حاضر شد بدون هیچ دخل و تصرفی این مقالات را چاپ کند. از اینرو لازم می‌دانم " شأن نزول " این مقالات را بیان نمایم: در سال ۴۵ تب تعویض قوانین مدنی در مورد حقوق خانوادگی، در سطح مجلات، خصوصاً مجلات زنانه، سخت بالا گرفت. و نظر به اینکه بسیاری از پیشنهادهایی که می‌شد بر ضد نصوص مسلم قرآن بود، طبعاً ناراحتیهائی در میان مسلمانان ایران به وجود آورد. در این میان، قاضی فقید ابراهیم مهدوی زنجانی، عفی الله عنه، بیش از همه گرد و خاک می‌کرد و حرارت به خرج می‌داد. مشارالیه لایحه‌ای در چهل ماده به همین منظور تنظیم کرد و در مجله فوق‌الذکر چاپ نمود. مجله مزبور نیز با چاپ صفحاتی جدول دار و به اصطلاح آن روز " کوپن "، از خوانندگان خود درباره چهل ماده پیشنهادی نظر خواست. مشارالیه ضمناً وعده داد طی یک سلسله مقالات در مجله فوق‌الذکر، به

طور مستدل از چهل ماده پیشنهادی خود دفاع نماید. مقارن این ایام یکی از مقامات محترم و مشهور صفحه ۲۶ روحانی تهران به این بنده تلفن کردند و اظهار داشتند در مجلسی با مدیران مؤسسه کیهان و مؤسسه اطلاعات ملاقاتی داشتم و درباره برخی مطالب که در مجلات زنانه این دو مؤسسه درج می‌شود تذکراتی دادم. مشارالیهما اظهار داشتند اگر شما مطالبی دارید بدهید، ما قول می‌دهیم که در همان مجلات عینا چاپ شود. معظم له پس از نقل این جریان، به من پیشنهاد کردند که اگر وقت و فرصت اجازه می‌دهد، این مجلات را بخوانم و برخی تذکرات لازم در هر شماره بدهم. بنده گفتم من به این صورت که در هر شماره حاشیه‌ای بر گفته‌ای بنویسم حاضر نیستم، ولی نظر به اینکه آقای مهدوی قرار است یک سلسله مقالات دیگر در دفاع از چهل ماده پیشنهادی خود در مجله زن روز بنویسد، من حاضر طی سلسله مقالاتی درباره همان چهل ماده در همان مجله در صفحه مقابل بحث کنم. تا هر دو منطبق در معرض افکار عمومی قرار گیرد. معظم له از من فرصت خواستند تا بار دیگر با متصدیان تماس بگیرند. مجدداً به من تلفن کردند و موافقت آن مجله را با این شکل اعلام داشتند. پس از این جریان این بنده نامه‌ای به آن مجله نوشتم و آمادگی خود را برای دفاع از قوانین مدنی تا آن حد که با فقه اسلام منطبق است اعلام کرد و درخواست نمود که مقالات اینجانب و مقالات آقای مهدوی دوش به دوش یکدیگر و در برابر یکدیگر در آن مجله چاپ شود. ضمناً یادآوری کرد که اگر آن مجله با پیشنهاد من موافق است عین نامه مرا به علامت موافقت چاپ کند. مجله موافقت کرد و عین نامه در شماره ۸۷ مورخه ۴۵ / ۸ / ۷ آن مجله چاپ شد و اولین مقاله در شماره ۸۸ درج گردید. من قبلاً ضمن مطالعات خود درباره حقوق زن، کتابی از مهدوی فقید در این موضوعات خوانده بودم و مدت‌ها بود که به منطبق او و امثال او آشنا بودم. به علاوه، سالها بود که حقوق زن در اسلام مورد علاقه شدید من بود و یادداشتهای زیادی در این زمینه تهیه کرده و آماده بودم. مقالات مهدوی فقید چاپ شد و این مقالات نیز رو در روی آنها قرار گرفت. صفحه ۲۷ طبعاً من از موضوعی شروع کردم که مشارالیه بحث خود را شروع کرده بود. درج این سلسله مقالات مشارالیه را در مشکل سختی قرار داد، ولی شش هفته بیشتر طول نکشید که با سکت قلبی در گذشت و برای همیشه از پاسخگوئی راحت شد. در آن شش هفته این سلسله مقالات جای خود را باز کرد. علاقه‌مندان، هم از من، و هم از مجله تقاضا کردند که این سلسله مقالات مستقلاً ادامه یابد، با این تقاضاها موافقت شد و تا ۳۳ مقاله ادامه یافت. این بود "شأن نزول" این مقالات. اگر چه در این ۳۳ مقاله فقط قسمتی از آنچه در نظر بود نگارش یافت و مطالب زیادی باقی ماند، ولی این بنده به علت خستگی و مشاغل دیگر از تنظیم و نگارش آنها خودداری کردم. علاقه‌مندان به این مقالات از آن وقت تا کنون مکرر تقاضای تجدید چاپ آنها را به صورت کتابی مستقل کرده‌اند و این بنده به انتظار اینکه آنها را تکمیل و یک دوره کامل از "نظام حقوق زن در اسلام" یک جا چاپ کنم، از تجدید چاپ خودداری می‌کردم، اخیراً چون احساس کردم که این انتظار از خودم چندان به جا نیست به آنچه موجود است قناعت شد. مسائلی که در این سلسله مقالات طرح شد عبارت است از: خواستگاری، ازدواج موقت (متع)، زن و استقلال اجتماعی، اسلام و تجدد زندگی، مقام زن در قرآن، حیثیت و حقوق انسانی، مبانی طبیعی حقوق خانوادگی، تفاوت‌های زن و مرد، مهر و نفقه، ارث، طلاق، تعدد زوجات. مسائلی که باقی ماند و یادداشتهایش آماده است عبارت است از: حق حکومت مرد در خانواده، حق حضانت کودک، عده و فلسفه آن، زن و اجتهاد و افتاء، زن و سیاست، زن در مقررات قضائی، زن در مقررات جزائی، اخلاق و تربیت زن، پوشش زن، اخلاق جنسی: غیرت، عفاف، حیا و غیره، مقام مادری، زن و کار خارج و یک عده مسائل دیگر. اگر صفحه ۲۸ خداوند توفیق عنایت فرمود این قسمت نیز بعداً جمع و تدوین و به صورت جلد دوم چاپ و منتشر خواهد شد. از خداوند توفیق و هدایت مسألت می‌نماید. قلهک - ۲۸ شهریور ماه / ۵۳ شمسی مطابق دوم رمضان المبارک / ۹۴ قمری مرتضی مطهری صفحه ۲۹ نظام حقوق زن در اسلام صفحه ۳۱ صفحه ۳۳

توضیحات

خوشوقتم که مجله زن روز درخواست مرا راجع به بحث درباره پیشنهادهای چهل گانه آن مجله برای تغییر مواد قانون مدنی ایران در مسائل مربوط به امور خانوادگی، پذیرفت، و در شماره پیش آمادگی خود را برای درج این سلسله مقالات ضمن نشر نامه اینجانب اعلام کرد. من این فرصت را مغتنم می‌شمارم که به اینوسیله گوشه‌ای از فلسفه اجتماعی اسلام را با جوانان در میان می‌گذارم امیدوارم بتوانم ذهن آنها را درباره مسائل مربوط بروابط خانوادگی از نظر اسلام روشن کنم. همانطوریکه در نامه خودم متذکر شدم من نمیخواهم از قانون مدنی دفاع کنم و آنرا کامل و جامع و صد در صد منطبق با قوانین اسلامی و موازین صحیح اجتماعی معرفی کنم. شاید خود من هم ایرادهائی به آن داشته باشم. و هم نمیخواهم روشی را که در میان اکثریت مردم ما معمول بوده صحیح و منطبق با عدالت بدانم. برعکس، من هم بوضوح بی نظمیها و نابسامانی‌هایی در روابط خانوادگی مشاهده میکنم و معتقدم باید اصلاحات اساسی صفحه ۳۵ در این زمینه بعمل آید. اما برخلاف کسانی نظیر نویسندگان کتاب انتقاد بر قوانین اساسی و مدنی ایران و کتاب پیمان مقدس یا میثاق ازدواج، مردان ایرانی را صد در صد تبرئه نمیکنم و آنها را بی تقصیر معرفی نمی‌نمایم و تمام گناهان را بگردن قانون مدنی نمی‌اندازم و گناه قانون مدنی را تبعیت از فقه اسلام نمیدانم و یگانه راه اصلاح را تغییر مواد قانون مدنی نمی‌شناسم. من آن عده از قوانین اسلامی را که مربوط به حقوق زوجین و روابط آنها با یکدیگر یا فرزندان یا افراد خارج است و روی آنها انگشت گذاشته شده و پیشنهاد برای تغییر آنها داده شده است یک یک در این سلسله مقالات مطرح میکنم و ثابت میکنم که این قوانین با ملاحظات دقیق روانی و طبیعی و اجتماعی همراه است و حیثیت و شرافت انسانی زن و مرد مساویا در آنها ملحوظ شده است و در صورت عمل و حسن اجرا بهترین ضامن حسن روابط خانوادگی است. از خوانندگان محترم اجازه می‌خواهم پیش از ورود در مسائل مورد نظر چند نکته را با آنها در میان بگذارم.

مشکل جهانی روابط خانوادگی

۱ - مشکل روابط خانوادگی در عصر ما نه آنچنان سهل و ساده است که بتوان با پر کردن کوپن از طرف پسران و دختران یا تشکیل سمینارهایی از نوع سمینارهایی که دیدیم و شنیدیم که در چه سطح فکری است آنرا حل کرد و نه مخصوص کشور و مملکت ماست و نه دیگران آنرا حل کرده‌اند و یا مدعی حل واقعی آن هستند. "ویل دورانت" فیلسوف و نویسنده معروف تاریخ تمدن میگوید: "اگر فرض کنیم در سال ۲۰۰۰ مسیحی هستیم و بخواهیم صفحه ۳۶ بدانیم که بزرگترین حادثه ربع اول قرن بیستم چه بوده است، متوجه خواهیم شد، که این حادثه، جنگ و یا انقلاب روسیه نبوده است، بلکه همانا دگرگونی وضع زنان بوده است، تاریخ چنین تغییر تکان دهنده‌ای در مدتی به این کوتاهی کمتر دیده است و خانه مقدس که پایه نظم اجتماعی ما بود، شیوه زناشویی که مانع شهوترانی و ناپایداری وضع انسان بود، قانون اخلاقی پیچیده‌ای که ما را از توحش به تمدن و آداب معاشرت رسانده بود همه آشکارا در این انتقال پرآشوبی که همه رسوم و اشکال زندگی و تفکر ما را فرا گرفته است گرفتار گشته‌اند." اکنون نیز که ما در ربع سوم قرن بیستم بسر میبریم ناله متفکران غربی از بهم خوردن نظم خانوادگی و سست شدن پایه ازدواج، از شانه خالی کردن جوانان از قبول مسئولیت ازدواج، از منفور شدن مادری، از کاهش علاقه پدر و مادر و بالاخص علاقه مادر نسبت بفرزندان، از ابتدال زن دنیای امروز و جانشین شدن هوسهای سطحی بجای عشق، از افزایش دائم التراید طلاق، از زیادی سرسام آور فرزندان نامشروع، از نادر الوجود شدن وحدت و صمیمیت میان زوجین، بیش از پیش بگوش میرسد.

مستقل باشیم یا از غرب تقلید کنیم؟

موجب تأسف است که گروهی از بی‌خبران می‌پندارند مسائل مربوط به روابط خانوادگی، نظیر مسائل مربوط به راهنمایی، تاکسیرانی، اتوبوسرانی، لوله‌کشی و برق سالهاست که در میان اروپائیان بنحو احسن حل شده و این ما هستیم که عرضه و لیاقت نداشته‌ایم و باید هر چه زودتر از آنها تقلید و پیروی کنیم. این، پندار محض است، آنها از ما در این مسائل بیچاره‌تر و گرفتارتر و فریاد فرزانگان‌شان بلندتر است. از مسائل مربوط به مدرسه و تحصیل زن که بگذریم در سایر مسائل خیلی از ما گرفتارترند صفحه ۳۷ و از سعادت خانوادگی کمتری برخوردار می‌باشند.

جبر تاریخ

بعضی دیگر تصور دیگری دارند، تصور میکنند که سستی نظم خانوادگی و راه یافتن فساد در آن، معلول آزادی زن است و آزادی زن نتیجه قهری زندگی صنعتی و پیشرفت علم و تمدن است، جبر تاریخ است و چاره‌ای نیست از اینکه به این فساد و بی‌نظمی تن دهیم و از آن سعادت خانوادگی که در قدیم بود برای همیشه چشم‌پوشیم. اگر اینچنین فکر کنیم بسیار سطحی و ناشیانه فکر کرده‌ایم. قبول دارم که زندگی صنعتی خواه ناخواه بر روی روابط خانوادگی اثر گذاشته و میگذارد. ولی عامل عمده از هم گسیختگی نظم خانوادگی در اروپا دو چیز دیگر است. یکی رسوم و عادات و قوانین ظالمانه و جاهلان‌های که قبل از این قرن در میان آنها درباره زن جاری و حاکم بوده است تا آنجا که زن برای اولین بار در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در اروپا، دارای حق مالکیت شد. دیگر اینکه کسانی که به فکر اصلاح اوضاع و احوال زنان افتادند از همان راهی رفتند که بعضی از مدعیان روشنفکری امروز ما میروند و مواد پیشنهادی چهل‌گانه یکی از مظاهر آن است، خواستند ابروی زن بیچاره را اصلاح کنند چشمش را کور کردند. بیش از آنکه زندگی صنعتی مسئول این آشفتگی و بی‌نظمی باشد، آن قوانین قدیم متقدمان اروپا و اصلاحات جدید متجددانشان مسئول است. لهذا برای ما مردم مسلمان مشرق زمین هیچ ضرورت اجتناب ناپذیری نیست که از هر راهی که آنها رفته‌اند برویم و در هر منجلابی که آنها فرو رفته‌اند فرو رویم. صفحه ۳۸ ما باید بزنگی غربی، هوشیارانه بنگریم. ضمن استفاده و اقتباس علوم و صنایع و تکنیک و پاره‌ای مقررات اجتماعی قابل تحسین و تقلید آنها باید از اخذ و تقلید رسوم و عادات و قوانینی که برای خود آنها هزاران بدبختی بوجود آورده است که تغییر قوانین مدنی ایران و روابط خانوادگی و تطبیق آن با قوانین اروپایی یکی از آنهاست پرهیز نمائیم.

ما و قانون اساسی

۲ - صرفنظر از اینکه این پیشنهادها خانمان برانداز و مخالف مقتضیات روانی، طبیعی و اجتماعی است، چنانکه بعداً توضیح داده خواهد شد، از نظر انطباق با قانون اساسی چه فکری شده است؟ از طرفی قانون اساسی تصریح میکند هر قانونی که مخالف قوانین اسلامی باشد "قانونیت" ندارد و قابل طرح در مجلسین نیست. از طرف دیگر بیشتر مواد این پیشنهادها مخالف صریح قانون اسلام است. آیا خود مغرب‌زمینی‌ها که غرب‌زدگان ما اینچنین کورکورانه از آنها پیروی میکنند قانون اساسی کشورشان را اینطور بازیچه قرار میدهند. صرفنظر از مذهب، خود قانون اساسی هر کشوری برای افراد آن کشور مقدس است. قانون اساسی ایران نیز مورد احترام قاطبه ملت ایران است. آیا با سمینارهای کذائی و چاپ کوپن و قیام و قعود نمایندگان میتوان قانون اساسی را زیر پا گذاشت؟

۳- از معایب پیشنهادها و از مخالفت صریح آنها با قانون اساسی چشم می‌پوشیم. هر چیز را اگر انکار کنیم این قابل انکار نیست که الان هم نیرومندترین عطفه‌ای که بر روحیه ملت ایران حکومت میکند عطفه مذهبی اسلامی است. بگذریم از عده بسیار صفحه ۳۹ معدودی که قید همه چیز را زده‌اند و از هر بی بند و باری و هرج و مرج طرفداری میکنند، اکثریت قریب باتفاق این مردم پابند مقررات مذهبی می‌باشند. تحصیل و درس خواندگی بر خلاف پیش بینی‌هایی که از طرف عده‌ای میشد، نتوانست میان این ملت و اسلام جدائی بیندازد. بر عکس با اینکه تبلیغات مذهبی صحیح کم است و بعلاوه تبلیغات استعماری ضد مذهب زیاد است، درس خواندگان و تحصیلکردگان بنحو روز افزونی بسوی اسلام گرایش پیدا کرده‌اند. اکنون می‌رسم این قوانین با این زمینه روانی که خواه ناخواه وجود دارد چگونه سازگار میشود؟ یعنی وقتی قانون عرف مطابقه با حکم صریح شرع اسلام نداشته باشد چگونه نتیجه‌ای گرفته میشود؟ فرض کنید زنی در اثر اختلافها و عصبانیتها بمحکمه رجوع کرد و علی رغم رضای شوهر حکم طلاقش صادر شد و سپس بعقد ازدواج مرد دیگری درآمد. این زن و شوهر جدید در عین اینکه خود را بحکم قانون عرف، زن و شوهری میدانند، در عمق وجدان مذهبی خود، خود را اجنبی و بیگانه و آمیزش خود را نامشروع و فرزندان خود را زنازاده و خود را از نظر مذهبی مستحق اعدام میدانند. در اینحال فکر کنید چه وضع ناراحت کننده‌ای از نظر روانی برای آنها پیش خواهد آمد، دوستان و خویشاوندان مذهبی آنها با چه چشمی به آنها و فرزندان آنها نگاه خواهند کرد. ما که نمی‌توانیم با تغییر و وضع قانون، وجدان مذهبی مردم را تغییر بدهیم، متأسفانه یا خوشبختانه وجدان اکثریت قریب باتفاق این مردم، از عطفه مذهبی فارغ نیست. شما اگر متخصص حقوق و روانی از خارج بیاورید و مشاوره کنید و بگوئید ما چنین قوانینی میخواهیم وضع کنیم اما زمینه روانی اکثریت مردم ما اینست و این. ببینید آیا در همچو صفحه ۴۰ زمینه‌ای نظر موافق خواهد داد؟ آیا نخواهد گفت اینکار هزاران ناراحتی‌های روحی و اجتماعی تولید میکند. مقایسه اینگونه قوانین با قوانین جزائی از لحاظ میزان آثار سوئی که بار می‌آورد بسیار غلط است. تفاوت میان آنها از زمین تا آسمان است، ضربه‌ای که از ناحیه تغییر و تعطیل قوانین جزائی وارد میشود متوجه اجتماع است و فقط افراد منحرف را جری میکند. اما قوانین مربوط بروابط زوجین و اولاد، بزندگی خصوصی و فردی افراد مربوط است و مستقیماً با عطفه مذهبی شخصی هر فرد در جنگ است. اینگونه قوانین یا در اثر نفوذ مذهب و غلبه وجدان بی اثر و بلاعمل میماند و خواه ناخواه ناراحتی‌هایی که اینگونه قوانین ایجاد میکند موجب خواهد شد که این قوانین رسماً لغو گردد و یا پس از کشمکش روانی جانکاهی نیروی مذهبی را تضعیف میکند. صفحه ۴۱

بخش اول خواستگاری و نامزدی

توضیحات

آیا خواستگاری مرد از زن اهانت به زن است؟ غریزه مرد، طلب و نیازاست و غریزه زن جلوه و ناز. مرد خریدار وصال زن است نه رقبه او رسم خواستگاری مرد از زن یک تدبیر بسیار عاقلانه و ظریفانه است که برای حفظ احترام و حیثیت زن به کار رفته است. اشتباه نویسنده چهل ماده در قانون مدنی صفحه ۴۳ نمیشویم. با اینکه پیشنهاد کننده مرتکب اشتباهات عظیمی شده است و حتی از درک مفهوم صحیح آن چند ماده ساده عاجز بوده است. اما از دو مطلب در اینجا نمیتوانیم صرفنظر کنیم. صفحه ۴۵

آیا خواستگاری مرد از زن اهانت به زن است؟

۱- پیشنهاد کننده میگوید: "قانون گذار ما حتی در این چند ماده کذائی (مربوط بخواستگاری و نامزدی) هم این نکته ارتجاعی و غیر انسانی را فراموش نکرده است که مرد اصل است و زن فرع، در تعقیب فکر مزبور ماده ۱۰۳۴ را که اولین ماده قانون در

کتاب نکاح و طلاق است بنحو زیر تنظیم نموده است: (ماده ۱۰۳۴ - از هر زنی که خالی از موانع نکاح باشد میتوان خواستگاری نمود .) بطوریکه ملاحظه میشود بموجب ماده مزبور با اینکه هیچگونه حکم و الزامی بیان نشده است ، ازدواج بمعنی " زن گرفتن " برای مرد مطرح شده و او بعنوان مشتری و خریدار تلقی گردیده و در مقابل زن نوعی کالا وانمود شده است . این قبیل تعبیرات در قوانین اجتماعی اثر روانی بسیار بد و ناگوار ایجاد میکند و مخصوصا تعبیرات مزبور در قانون ازدواج بر روی رابطه زن و مرد اثر میگذارد و بمرد ژست آقائی و مالکیت و بزنی وضع مملوکی و بندگی میبخشد . " بدنبال این ملاحظه دقیق روانی ! موادی که خود پیشنهاد کننده تحت عنوان خواستگاری ذکر می کند برای اینکه خواستگاری جنبه یکطرفه و حالت " زن گرفتن " بخود نگیرد خواستگاری را هم وظیفه زنان دانسته و هم وظیفه مردان ، تا در ازدواج تنها " زن گرفتن " صدق نکند ، " مرد گرفتن " هم صدق کند ، یا لاقبل نه زن گرفتن صدق کند و نه مرد گرفتن . اگر بگوئیم زن گرفتن ، یا اگر همیشه مردان را موظف کنیم که بخواستگاری زنان بروند حیثیت زنا پائین آورده و آنرا بصورت کالای خریدنی در آورده ایم . صفحه ۴۶

غریزه مرد طلب و نیاز است و غریزه زن جلوه و ناز

اتفاقا یکی از اشتباهات بزرگ همین است . همین اشتباه سبب پیشنهاد الغاء مهر و نفقه شده است و ما در جای خود مشروحا درباره مهر و نفقه بحث خواهیم کرد . اینکه از قدیم الایام ، مردان به عنوان خواستگاری نزد زنان میرفته‌اند و از آنها تقاضای همسری میکرده‌اند از بزرگترین عوامل حفظ حیثیت و احترام زن بوده است . طبیعت ، مرد را مظهر طلب و عشق و تقاضا آفریده است و زن را مظهر مطلوب بودن و معشوق بودن . طبیعت زن را گل ، و مرد را بلبل ، زن را شمع و مرد را پروانه قرار داده است . این یکی از تدابیر حکمانه و شاهکارهای خلقت است که در غریزه مرد نیاز و طلب و در غریزه زن ناز و جلوه قرار داده است . ضعف جسمانی زنا در مقابل نیرومندی جسمانی مرد ، با این وسیله جبران کرده است . خلاف حیثیت و احترام زن است که بدنبال مرد بدود . برای مرد قابل تحمل است که از زنی خواستگاری کند و جواب رد بشنود و آنگاه از زن دیگری خواستگاری کند و جواب رد بشنود تا بالاخره زنی رضایت خود را بهمسری با او اعلام کند ، اما برای زن که میخواهد محبوب و معشوق و مورد پرستش باشد و از قلب مرد سر در آورد تا بر سراسر وجود او حکومت کند ، قابل تحمل و موافق غریزه نیست که مردی را بهمسری خود دعوت کند و احيانا جواب رد بشنود و سراغ مرد دیگری برود . بعقیده " ویلیام جیمز " فیلسوف معروف امریکائی : حیا و خودداری ظریفانه زن غریزه نیست ، بلکه دختران حوا در طول تاریخ دریافته‌اند که عزت و احترامشان باین است که بدنبال مردان نروند ، خود را مبتذل نکنند و از دسترس مرد خود را دور نگهدارند ، زنان این درسها را در طول تاریخ دریافته‌اند و بدختران صفحه ۴۷ خود یاد دادند . اختصاص بجنس بشر ندارد ، حیوانات دیگر نیز همینطورند ، همواره این مأموریت به جنس نر داده شده است که خود را دلباخته و نیازمند بجنس ماده نشان بدهد . مأموریتی که بجنس ماده داده شده این است که با پرداختن بزینائی و لطف و با خودداری و استغناء ظریفانه ، دل جنس خشن را هر چه بیشتر شکار کند و او را از مجرای حساس قلب خودش و به اراده و اختیار خودش در خدمت خود بگمارد .

مرد خریدار وصال زن است نه رقبه او

عجبا ، می گویند چرا قانون مدنی لحنی بخود گرفته است که مرد را خریدار زن نشان میدهد . اولاً این مربوط بقانون مدنی نیست ، مربوط بقانون آفرینش است ، ثانياً مگر هر خریداری از نوع مالکیت و مملوکیت اشیاء است . طلبه و دانشجو خریدار علم است . متعلم خریدار معلم است . هنرجو خریدار هنرمند است . آیا باید نام اینها را مالکیت بگذاریم و منافی حیثیت علم و عالم و هنر و

هنرمند بشمار آوریم؟ مرد خریدار وصال زن است نه خریدار رقبه او. آیا واقعا شما از این شعر شاعر شیرین سخن ما حافظ، اهانت بجنس زن میفهمید که میگوید: شیراز معدن لب لعل است و کان حسن من جوهری مفلس از آنروز مشوشم شهریست پر کرشمه و خوبان ز شش جهت چیزیم نیست ورنه "خریدار" هر ششم حافظ افسوس میخورد که چیزی ندارد نثار خوبان کند و التفات آنها را بخود جلب کند. آیا این اهانت بمقام زن است یا مظهر عالیترین احترام و مقام زن در دل‌های زنده و حساس است که با همه مردی و مردانگی در پیشگاه زیبایی و جمال زن خضوع صفحه ۴۸ و خشوع میکند و خود را نیازمند بعشق او و او را بی نیاز از خود معرفی میکند. منتهای هنر زن این بوده است که توانسته مرد را در هر مقامی و هر وضعی بوده است به آستان خود بکشاند. اکنون ببینید بنام دفاع از حقوق زن چگونه بزرگترین امتیاز و شرف و حیثیت زن را لکه‌دار میکنند؟ اینست که گفتیم این آقایان به نام اینکه ابروی زن بیچاره را میخوانند اصلاح کنند چشم وی را کور میکنند.

رسم خواستگاری یک تدبیر ظریفانه و عاقلانه برای حفظ حیثیت و احترام زن

است گفتیم، اینکه در قانون خلقت، مرد مظهر نیاز و طلب و خواستاری، و زن مظهر مطلوبیت و پاسخگویی آفریده شده است، بهترین ضامن حیثیت و احترام زن و جبران کننده ضعف جسمانی او در مقابل نیرومندی جسمانی مرد است و هم بهترین عامل حفظ تعادل و توازن زندگی مشترک آنهاست. این، نوعی امتیاز طبیعی است که به زن داده شده و نوعی تکلیف طبیعی است که بدوش مرد گذاشته شده است. قوانینی که بشر وضع میکند، و بعبارت دیگر تدابیر قانونی که بکار میرسد باید این امتیاز را برای زن و این تکلیف را برای مرد حفظ کند. قوانین مبنی بر یکسان بودن زن و مرد از لحاظ وظیفه و ادب خواستاری بر زیان زن و منافع و حیثیت و احترام اوست، و تعادل را بظاهر بنفع مرد، و در واقع بزبان هر دو بهم میزند. از اینرو موادی که از طرف نویسندگان چهل پیشنهاد مبنی بر شرکت دادن زن بوظیفه خواستگاری پیشنهاد شده، هیچگونه ارزشی ندارد و بر زیان جامعه بشری است. صفحه ۴۹

اشتباه نویسنده چهل ماده در قانون مدنی

مطلب دومی که بمناسبت این فصل لازم است تذکر دهم اینست که آقای مهدوی نویسنده چهل پیشنهاد در شماره ۸۶ مجله زن روز صفحه ۷۲ مینویسند: "بموجب ماده ۱۰۳۷ هر یک از نامزدها که بدون علت موجه وصلت مزبور را بهم زند باید هدایائی را که طرف مقابل و یا والدین او و یا اشخاص ثالث بمنظور وصلت مذکور داده‌اند مسترد دارد و در صورتیکه عین آنها باقی نباشد، قیمت آنها را باید رد کند، مگر این که هدایا بدون تقصیر طرف، تلف شده باشد. طبق مقررات ماده مذکور، نامزدی هم از نظر قانون گذار ما مانند وعده ازدواج هیچ اثر قانونی و ضمانت اجرائی نداشته و نسبت بطرفین هیچ نوع تعهدی ایجاد نمیکند و تنها اثر آن اینست که طرف متخلف که بقول نویسنده قانون مزبور "بدون علت موجه" وصلت مزبور را بهم زند، عین یا قیمت هدایائی را که بمنظور وصلت از طرف دریافت داشته باید مسترد دارد، و حال اینکه غالبا در دوران نامزدی، طرفین بمنظور وصلت چیزی بیکدیگر نمیدهند، ولی برای خاطر خود نامزدی متحمل مخارج فوق العاده سنگین میشوند". . . . چنانکه ملاحظه میفرمائید ایراد آقای مهدوی بر این ماده قانونی اینست که برای نامزدی اثر قانونی و ضمانت اجرائی قائل نشده است. تنها اثری که قائل شده اینست که طرف متخلف باید عین هدایائی که دریافت داشته یا قیمت آنها را بطرف بپردازد، و حال آنکه عمده خسارتیکه شخص بواسطه نامزدی متحمل میشود خسارتهای دیگر است، مثل خسارتیکه بواسطه جشن نامزدی یا مهمانی کردن نامزد و گردش با او متحمل میشود. من میگویم ایراد دیگری نیز بر این ماده قانونی وارد است. صفحه ۵۰ و آن اینکه می‌گوید اگر طرف متخلف "بدون علت موجه" وصلت را بهم زند باید عین یا قیمت هدایائی که دریافت داشته مسترد دارد، و حال آن که طبق قاعده اگر با

علت موجه نیز وصلت را بهم زند باید لااقل عین هدایائی که دریافت داشته در صورت مطالبه طرف متقابل مسترد دارد. اما حقیقت اینست که هیچکدام از این ایرادها وارد نیست. قانون مدنی در ماده ۱۰۳۶ چنین میگوید: "اگر یکی از نامزدها وصلت منظور را بدون علت موجهی بهم زند در حالی که طرف مقابل یا ابوبین او یا اشخاص دیگر با اعتماد وقوع ازدواج مغرور شده و مخارج کرده باشند، طرفی که وصلت را بهم زده است باید از عهده خسارت وارده برآید. ولی خسارت مزبور فقط مربوط بمخارج متعارفه خواهد بود." این ماده قانون همان چیزی را که آقای مهدوی خیال میکنند قانون پیش بینی نکرده است بیان میکند در این ماده است که قید "بدون علت موجه" ذکر شده است. طبق این ماده نه تنها طرف متخلف ضامن مخارجی که شخص نامزد متحمل شده است میباشد، ضامن مخارج ابوبین یا اشخاص دیگر نیز میباشد. در این ماده با تکیه روی کلمه "مغرور شده" بریشه این ماده قانونی که بنام قاعده "غرور" معروف است اشاره میکند. بعلاوه در قانون مدنی، تسبیب یکی از موجبات ضمان قهری شناخته شده و از ماده ۳۳۲ که مربوط به تسبیب است نیز میتوان ضمان طرف متخلف را در اینگونه موارد استفاده کرد. علیهذا قانون مدنی نه تنها درباره خسارتهای نامزدی (که بقول نویسندگان پیشنهادها بخاطر خود نامزدی صورت میگیرد) سکوت نکرده است، در دو ماده آنرا گنجانیده است. اما ماده ۱۰۳۷ قانون مدنی اینست: "هر یک از نامزدها میتوانند در صورت بهم خوردن وصلت منظور، هدایائی را که صفحه ۵۱ بطرف دیگر یا ابوبین او برای وصلت منظور داده است مطالبه کند. اگر عین هدایا موجود نباشد، مستحق قیمت هدایائی خواهد بود که عادتاً نگاه داشته میشود. مگر اینکه آن هدایا بدون تقصیر طرف دیگر تلف شده باشد." این ماده مربوط به اشیائست که طرفین بیکدیگر اهدا میکنند و چنانکه ملاحظه میفرمائید در این ماده هیچگونه قید نشده است که یکطرف بدون علت موجه وصلت را بهم زده باشد، قید "بدون علت موجه" استنباط بی جایی است که آقای مهدوی کرده اند. عجب کسانی که از درک مفهوم چند ماده ساده قانون مدنی ناتوانند (با اینکه یک عمر کارشان بررسی آنها بوده است و سالها بودجه مملکت را بنام تخصص فنی در درک این قوانین مصرف کرده اند) چگونه داعیه تغییر قوانین آسمانی را که هزاران ملاحظات و ریزه کاریها در آنها بکار رفته است در سر می‌پروراند. این نکته نیز ناگفته نماند که آقای مهدوی تا پنج سال قبل که مشغول تألیف کتاب "پیمان مقدس یا میثاق ازدواج" بوده اند، جمله بالا- را بصورت "بدون علت و موجهی" قرائت میکردند. در کتاب خودشان فصل مشبعی داد و فریاد راه انداخته‌اند که مگر در دنیا کاری بدون علت و موجب ممکن است، اما اخیراً متوجه شده‌اند که سالها این جمله را غلط قرائت میکردند و میفهمیده‌اند و جمله مزبور "بدون علت موجهی" بوده است. از ایرادات دیگری که در فصل خواستگاری به نویسندگان پیشنهادها وارد است، فعلاً صرف نظر میکنم. صفحه ۵۲

بخش دوم ازدواج موقت

توضیحات

زندگی امروز و ازدواج موقت. آیا رهبانیت موقت عملی است؟ کدامیک؟ رهبانیت موقت، یا کمونیسیم جنسی، یا ازدواج موقت؟ جوانان امروز در سنین کم نمی‌توانند ازدواج کنند، پس با بلوغ و بحران جنسی چه کنند؟ اگر طرح ازدواج موقت از غرب رسیده بود یکی از مترقی‌ترین طرحها در میان تجدد ما بها تلقی می‌شد. زندگی امروز بیش از زندگی دیروز طرح ازدواج موقت را ضروری کرده است. ازدواج آزمایشی. نظریه راسل درباره ازدواج موقت. دامهای مرد قرن بیستم بر سر راه زن. شرافت زن قرن بیستم در خدمت سرمایه‌داری اروپا و امریکا کدام زن، زن کرایه‌ای است، این یا آن؟ قرآن، حامی جدی و راستگوی زن. اشکالات ازدواج موقت و پاسخ آنها. ازدواج موقت و مسأله تشکیل حرمسرا. مرد قرن بیستم مسابقه کامجویی از زنها از هارون الرشید و فضل برمکی برده است. مرد قرن بیستم جز هزینه گراف چیزی از دست نداده است. مرد "ذواق" در اسلام، ملعون

شناخته شده است . صفحه ۵۳

ازدواج موقت

من بر خلاف بسیاری از افراد ، از تشکیکات و ایجاد شبهه‌هایی که در مسائل اسلامی میشود با همه علاقه و اعتقادی که باین دین دارم بهیچوجه ناراحت نمیشوم . بلکه در ته دلم خوشحال میشوم . زیرا معتقدم و در عمر خود بتجربه مشاهده کرده‌ام که این آئین مقدس آسمانی در هر جبهه از جبهه‌ها که بیشتر مورد حمله و تعرض واقع شده ، با نیرومندی و سرفرازی و جلوه و رونق بیشتری آشکار شده است . خاصیت حقیقت همین است که شک و تشکیک بروشن شدن آن کمک میکند ، شک ، مقدمه یقین ، و تردید ، پلکان تحقیق است . در رساله زنده بیدار از رساله میزان العمل غزالی نقل میکند که . . " : گفتار ما را فائده این بس باشد که ترا در عقاید کهنه و موروثی بشک میافکند . زیرا شک پایه تحقیق است و کسی که شک نمیکند درست تأمل نمیکند . و هر که درست ننگرد خوب نمی‌بیند و چنین کسی در کوری و حیرانی بسر میبرد . " بگذارید بگویند و بنویسند و سمینار بدهند و ایراد بگیرند ، تا آنکه بدون آنکه خود بخوانند وسیله روشن شدن صفحه ۵۵ حقایق اسلامی گردند . یکی از قوانین درخشان اسلام از دیدگاه مذهب جعفری که مذهب رسمی کشور ماست اینست که ازدواج به دو نحو میتواند صورت بگیرد : دائم و موقت : ازدواج موقت و دائم در پاره‌ای از آثار با هم یکی هستند و در قسمتی اختلاف دارند . آنچه در درجه اول ، این دو را از هم متمایز میکند یکی اینست که زن و مرد تصمیم میگیرند بطور موقت با هم ازدواج کنند و پس از پایان مدت ، اگر مایل بودند تمدید کنند تمدید میکنند و اگر مایل نبودند از هم جدا میشوند . دیگر اینکه از لحاظ شرایط ، آزادی بیشتری دارند که بطور دلخواه بهر نحو که بخواهند پیمان می‌بندند . مثلاً در ازدواج دائم خواه ناخواه مرد باید عهده‌دار مخارج روزانه و لباس و مسکن و احتیاجات دیگر زن از قبیل دارو و طبیب بشود ، ولی در ازدواج موقت بستگی دارد بقرارداد آزادی که میان طرفین منعقد میگردد . ممکن است مرد نخواهد یا نتواند متحمل این مخارج بشود ، یا زن نخواهد از پول مرد استفاده کند . در ازدواج دائم ، زن خواه ناخواه باید مرد را بعنوان رئیس خانواده بپذیرد و امر او را در حدود مصالح خانواده اطاعت کند . اما در ازدواج موقت بسته بقراردادی است که میان آنها منعقد میگردد . در ازدواج دائم ، زن و شوهر خواه ناخواه از یکدیگر ارث میبرند . اما در ازدواج موقت چنین نیست . پس تفاوت اصلی و جوهری ازدواج موقت با ازدواج دائم در اینست که ازدواج موقت از لحاظ حدود و قیود " آزاد " است ، یعنی وابسته باراده و قرارداد طرفین است . حتی موقت صفحه ۵۶ بودن آن نیز در حقیقت نوعی آزادی بطرفین میبخشد و زمان را در اختیار آنها قرار میدهد . در ازدواج دائم ، هیچکدام از زوجین بدون جلب رضایت دیگری حق ندارند از بچه‌دار شدن و تولید نسل جلوگیری کنند ، ولی در ازدواج موقت جلب رضایت طرف دیگر ضرورت ندارد . در حقیقت این نیز نوعی آزادی دیگر است که بزوجین داده شده است . اثری که از این ازدواج تولید می‌شود یعنی فرزندی که بوجود می‌آید با فرزند ناشی از ازدواج دائم هیچگونه تفاوتی ندارد . مهر ، هم در ازدواج دائم لازم است و هم در ازدواج موقت . با این تفاوت که در ازدواج موقت ، عدم ذکر مهر موجب بطلان عقد است و در ازدواج دائم ، عقد باطل نیست . مهرالمثل تعیین میشود . همانطوریکه در عقد دائم ، مادر و دختر زوجه بر زوج ، و پدر و پسر زوج بر زوجه حرام و محرم میگردند در عقد منقطع نیز چنین است و همانطوریکه خواستگاری کردن زوجه دائم بر دیگران حرام است ، خواستگاری زوجه موقت نیز بر دیگران نیز حرام است ، همانطوریکه زنای با زوجه دائم غیر ، موجب حرمت ابدی میشود ، خواستگاری زوجه موقت نیز بر دیگران ابدی میشود ، زنای با زوجه موقت نیز موجب حرمت ابدی میشود . همانطور که زوجه دائم بعد از طلاق باید مدتی عده نگهدارد ، زوجه موقت نیز بعد از تمام شدن مدت یا بخشیدن آن باید عده نگهدارد . با این تفاوت که عده زن دائم سه نوبت عادت ماهانه است و عده زن غیر دائم دو نوبت یا چهل و پنج روز . در ازدواج دائم جمع میان دو خواهر جایز نیست ، در ازدواج موقت نیز روا نیست . اینست آنچه‌ای که بنام ازدواج موقت یا نکاح منقطع

صفحه ۵۷ در فقه شیعه آمده است و قانون مدنی ما نیز عین آنرا بیان کرده است. بدیهی است که ما طرفدار این قانون با این خصوصیات هستیم، و اما اینکه مردم ما بنام این قانون سوء استفاده‌هایی کرده و میکنند، ربطی بقانون ندارد. لغو این قانون، جلوی آن سوء استفاده‌ها را نمیگیرد بلکه شکل آنها را عوض میکند. بعلاوه صدها مفاسدی که از خود لغو قانون برمیخیزد. ما نباید آنجا که انسانها را باید اصلاح و آگاه کنیم بدلیل عدم عرضه و لیاقت در اصلاح انسانها مرتبا بجان مواد قانونی بیفتیم، انسانها را تبرئه کنیم و قوانین را مسئول بدانیم. اکنون بینیم با بودن ازدواج دائم، چه ضرورتی هست که قانونی بنام قانون ازدواج موقت بوده باشد، آیا ازدواج موقت بقول نویسندگان زن روز با حیثیت انسانی زن و با روح اعلامیه حقوق بشر منافات دارد؟ آیا ازدواج موقت اگر هم لازم بوده است در دوران کهن لازم بوده است. اما زندگی و شرایط و اقتضای زمان حاضر با آن موافقت ندارد؟ ما این مطلب را تحت دو عنوان بررسی میکنیم: الف - زندگی امروز و ازدواج موقت. ب - مفاسد و معایب ازدواج موقت.

زندگی امروز و ازدواج موقت

چنانکه قبلا دانستیم، ازدواج دائم مسئولیت و تکلیف بیشتری برای زوجین تولید میکند، بهمین دلیل پسر یا دختری نمیتوان یافت که از اول بلوغ طبیعی که تحت فشار گزینه قرار میگیرد آماده ازدواج دائم باشد. خاصیت عصر جدید این است که فاصله بلوغ طبیعی را با بلوغ اجتماع و قدرت تشکیل عائله زیادتر کرده است. اگر در دوران ساده قدیم یک پسر بچه در صفحه ۵۸ سنین اوایل بلوغ طبیعی از عهده شغلی که تا آخر عمر بعهد او گذاشته میشد برمیاید، در دوران جدید ابد امکان پذیر نیست. یک پسر موفق در دوران تحصیل که دبستان و دبیرستان و دانشگاه را بدون تأخیر و رد شدن در امتحان آخر سال و یا در کنکور دانشگاه گذرانده باشد در ۲۵ سالگی فارغ التحصیل میگردد و از این بعد میتواند درآمدی داشته باشد. قطعا سه چهار سال هم طول میکشد تا بتواند سر و سامان مختصری برای خود تهیه کند و آماده ازدواج دائم گردد. همچنین است یک دختر موفق که دوران تحصیل را میخواهند طی کند.

جوان امروز و دوره بلوغ و بحران جنسی

شما اگر امروز یک پسر محصل هجده ساله را که شور جنسی او باوج خود رسیده است، تکلیف بازواج بکنید بشما میخندند. همچنین است یک دختر محصل شانزده ساله. عملا ممکن نیست این طبقه در این سن زیر بار ازدواج دائم بروند و مسئولیت یک زندگی را که وظایف زیادی برای آنها نسبت بیکدیگر و نسبت بفرزندان آینده‌شان ایجاد میکند بپذیرند.

کدامیک؟ رهبانیت موقت یا کمونیسم جنسی یا ازدواج موقت؟

از شما میپرسم، آیا با این حال، با طبیعت و گزینه چه رفتاری بکنیم؟ آیا طبیعت حاضر است بخاطر اینکه وضع زندگی ما در دنیای امروز اجازه نمیدهد که در سنین شانزده سالگی و هجده سالگی ازدواج کنیم، دوران بلوغ را بتأخیر بیندازد و تا ما فارغ التحصیل نشده‌ایم، گزینه جنسی از سر ما دست بردارد؟ آیا جوانان حاضرند یکدوره "رهبانیت موقت" را طی کنند و خود را سخت تحت فشار و ریاضت قرار دهند تا زمانی که صفحه ۵۹ امکانات ازدواج دائم پیدا شود؟ فرضا جوانی حاضر گردد رهبانیت موقت را بپذیرد آیا طبیعت حاضر است از ایجاد عوارض روانی سهمگین و خطرناکی که در اثر ممانعت از اعمال گزینه جنسی پیدا میشود و روانکاوای امروز از روی آنها پرده برداشته است صرفنظر کند؟ دو راه بیشتر باقی نمیماند، یا اینکه جوانان را بحال خود رها کنیم و بروی خود نیاوریم. بیک پسر بچه اجازه دهیم از صدها دختر کام برگیرد، و بیکدختر اجازه دهیم با دهها پسر رابطه

نامشروع داشته باشد و چندین بار سقط جنین کند. یعنی عملاً کمونیسم جنسی را بپذیریم. و چون به پسر و دختر "متساویا" اجازه داده‌ایم، روح اعلامیه حقوق بشر را از خود شاد کرده‌ایم، زیرا روح اعلامیه حقوق بشر از نظر بسیاری از کوه فکرا اینست که زن و مرد اگر بناست بجهنم دره هم سقوط کنند دوش بدوش یکدیگر و بازو بازوی هم و بالاخره "متساویا" سقوط کنند. آیا این چنین پسران و دخترانی با چنین روابط فراوان و بیحدی در دوران تحصیل پس از ازدواج دائم، مرد زندگی و زن خانواده خواهند بود؟ راه دوم، ازدواج موقت و آزاد است. ازدواج موقت در درجه اول زن را محدود میکند که در آن واحد زوجه دو نفر نباشد، بدیهی است که محدود شدن زن مستلزم محدود شدن مرد نیز خواه ناخواه هست. وقتی که هر زنی بمرد معینی اختصاص پیدا کند قهرا هر مردی هم بزن معین اختصاص پیدا میکند. مگر آنکه از یکطرف عدد بیشتری باشند. بدین ترتیب پسر و دختر دوران تحصیل خود را میگذرانند بدون آنکه رهبانیت موقت و عوارض آنرا تحمل کرده باشند و بدون آنکه در ورطه کمونیسم جنسی افتاده باشند. صفحه ۶۰

ازدواج آزمایشی

این ضرورت، اختصاص بایام تحصیل ندارد، در شرایط دیگر نیز پیش میاید. اصولاً ممکن است زن و مردی که خیال دارند با هم بطور دائم ازدواج کنند و نتوانسته‌اند نسبت بیکدیگر اطمینان کامل پیدا کنند بعنوان ازدواج آزمایشی برای مدت موقتی با هم ازدواج کنند. اگر اطمینان کامل بیکدیگر پیدا کردند ادامه میدهند و اگر نه از هم جدا میشوند. من از شما میپرسم: اینکه اروپائیان وجود یک عده از زنان بدکار را در محل معین از هر شهری تحت نظر و مراقبت دولت لازم و ضروری میدانند برای چیست؟ آیا جز اینست که وجود مردان مجردی را که قادر بازدواج دائم نیستند خطر بزرگی برای خانواده‌ها بحساب می‌آورند.

راسل و نظریه ازدواج موقت

"برتراند راسل" فیلسوف معروف انگلیسی در کتاب زناشویی و اخلاق میگوید... "در واقع اگر درست بیندیشیم، پی میبریم که فواحش، معصومیت کانون خانوادگی و پاکی زنان و دختران ما را حفظ میکنند. هنگامی که این عقیده را "لکی" در بحبوحه عصر "ویکتوریا" ابراز کرد اخلاقیون سخت آزرده شدند، بی آنکه خود علت آنرا بدانند. اما هرگز نتوانستند خطای عقیده "لکی" را به ثبوت رسانند. زبان حال اخلاقیون مزبور با تمام منطقتشان این است که "اگر مردم از تعلیمات ما پیروی میکردند دیگر فحشاء وجود نمیداشت" اما ایشان بخوبی میدانند که کسی توجه به حرفشان نمیکند. "اینست فورمول فرنگی چاره‌جویی خطر مردان و زنانی که قادر بازدواج دائم نیستند و آن بود فورمولی که اسلام پیشنهاد صفحه ۶۱ کرده است. آیا اگر این فورمول فرنگی بکار بسته شود و گروهی زن بدبخت بایفای این وظیفه اجتماعی. اختصاص داده شوند آنوقت زن بمقام واقعی و حیثیت انسانی خود رسیده است و روح اعلامیه حقوق بشر شاد شده است؟ برتراند راسل رسماً در کتاب خود فصلی تحت عنوان ازدواج تجربی باز کرده است. وی میگوید: "قاضی لیندزی، که سالیان متمادی مأمور دادگاه دنور بوده و در این مقام فرصت مشاهده حقایق زیادی داشته پیشنهاد میکند که ترتیبی بنام "ازدواج رفاقتی" داده شود. متأسفانه پست رسمی خود را (در امریکا) از دست داد. زیرا مشاهده شد که او بیش از ایجاد حس گناهکاری در فکر سعادت جوانان است. برای عزل او کاتولیکها و فرقه ضد سیاه پوستان از بذل مساعی خودداری نکردند. پیشنهاد ازدواج رفاقتی را یک محافظه کار خردمند کرده است و منظور از آن ایجاد ثباتی در روابط جنسی است. لیندزی متوجه شده که اشکال اساسی در ازدواج، فقدان پول است. ضرورت پول فقط از لحاظ اطفال احتمالی نیست، بلکه از این لحاظ است که تأمین معیشت از جانب زن برآورنده نیست. و به این ترتیب نتیجه میگیرد که جوانان باید

مبادرت بازدواج رفاقتی کنند که از سه لحاظ با ازدواج عادی متفاوت است: اولاً منظور از ازدواج تولید نسل نخواهد بود. ثانیاً مادام که زن جوان فرزندی نیاورده و حامله نشده طلاق با رضایت طرفین میسر خواهد بود. ثالثاً زن در صورت طلاق مستحق کمک خرجی برای خوراک خواهد بود... من هیچ تردیدی در مؤثر بودن پیشنهادات لیندزی ندارم و اگر قانون آنرا میپذیرفت تأثیر زیادی در بهبود اخلاق میکرد. " آنچه لیندزی و راسل آنرا ازدواج رفاقتی مینامند گرچه با ازدواج موقت اسلامی اندک فرقی دارد، اما حکایت میکند که متفکرانی مانند لیندزی و راسل باین نکته پی برده‌اند که تنها صفحه ۶۲ ازدواج دائم و عادی وافی بهمه احتیاجات اجتماع نیست. مشخصات قانون ازدواج موقت و ضرورت وجود آن را عدم کفایت ازدواج دائم بتنهائی برای رفع احتیاجات بشری بالاخص در عصر حاضر مورد بررسی قرار گرفت. اکنون میخواهیم باصطلاح آنطرف سکه را مطالعه کنیم. ببینیم ازدواج موقت چه زیانهای ممکن است در برداشته باشد. مقدمه میخواهم مطلبی را تذکر دهم: در میان تمام موضوعات و مسائل و زمینه‌های اظهار نظر که برای بشر وجود داشته و دارد هیچ موضوع و زمینه‌ای باندازه بحث در تاریخ علوم و عقائد و سنن و رسوم و آداب بشری گنگ و پیچیده نیست. و بهمین جهت در هیچ موضوعی بشر باندازه این موضوعات، یاهه نبافته است و اتفاقاً در هیچ موضوعی هم باندازه این موضوعات شهوت اظهار نظر نداشته است. از باب مثال اگر کسی اطلاعاتی در فلسفه و عرفان و تصوف و کلام اسلامی داشته باشد و آنگاه پاره‌ای از نوشته‌های امروز را که غالباً اقتباس از خارجیها و یا عین گفته‌های آنها است خوانده باشد میفهمد که من چه میگویم. مثل اینست که مستشرقین و اتباع و اذناشان، برای اظهار نظر در اینگونه مسائل همه چیز را لازم میدانند مگر اینکه خود آنمسائل را عمیقاً بفهمند و بشناسند. مثلاً در اطراف مسئله‌ای که در عرفان اسلامی بنام " وحدت وجود " معروف است، چه حرفها که زده نشده است، فقط جای یک چیز خالی است و آن اینکه وحدت وجود چیست و قهرمانان آن در عرفان اسلامی از قبیل محی الدین عربی و صدرالمتهالین شیرازی چه تصویری از وحدت وجود داشته‌اند؟ من وقتی که برخی اظهار نظرهای مندرج در چند شماره صفحه ۶۳ مجله زن روز را درباره نکاح منقطع خواندم بی اختیار بیاد مسئله وحدت وجود افتادم. دیدم همه حرفها بمیان آمده است جز همان چیزی که روح این قانون را تشکیل میدهد و منظور قانون گذار بوده است. البته این قانون چون یک " میراث شرقی " است، این اندازه مورد بی مهری است و اگر یک " تحفه غربی " بود اینطور نبود. قطعاً اگر این قانون از مغرب زمین آمده بود، امروز کنفرانسها و سمینارها داده میشد که منحصر کردن ازدواج به ازدواج دائم با شرایط نیمه دوم قرن بیستم تطبیق نمیکند، نسل امروز زیر بار اینهمه قیود ازدواج دائم نمیروند، نسل امروز میخواهد آزاد باشد و آزاد زندگی کند و جز زیر بار ازدواج آزاد که همه قیود و حدودش را شخصاً انتخاب و اختیار کرده باشد نمیروند... و بهمین دلیل اکنون که این زمزمه از غرب بلند شده و کسانی امثال " برتراند راسل " مسئله‌ای تحت عنوان " ازدواج رفاقتی " پیشنهاد میکنند پیش بینی می‌شود که بیش از آن اندازه که اسلام خواسته استقبال شود و ازدواج دائم را پشت سر بگذارد و ما در آینده مجبور بشویم از ازدواج دائم دفاع و تبلیغ کنیم. معایب و مفاصدی که برای نکاح منقطع ذکر شده از این قرار است: ۱- پایه ازدواج باید بر دوام باشد، و زوجین از اول که پیمان زناشویی می‌بندند باید خود را برای همیشه متعلق بیکدیگر بدانند و تصور جدائی در مخیله آنها خطور نکند، علیهذا ازدواج موقت نمی‌تواند پیمان استواری میان زوجین باشد. اینکه پایه ازدواج باید بر دوام باشد بسیار مطلب درستی است، ولی این ایراد وقتی وارد است که بخواهیم ازدواج موقت را جانشین ازدواج دائم کنیم و ازدواج دائم را منسوخ نماییم. صفحه ۶۴ بدون شک هنگامیکه طرفین قادر به ازدواج دائم هستند و اطمینان کامل نسبت بیکدیگر پیدا کرده‌اند و تصمیم دارند برای همیشه متعلق بیکدیگر باشند پیمان ازدواج دائم می‌بندند. ازدواج موقت از آنجهت تشریح شده است که ازدواج دائم به تنهائی قادر نبوده است که در همه شرائط و احوال رفع احتیاجات بشر را بکند و انحصار به ازدواج دائم مستلزم این بوده است که افراد یا به رهبانیت موقت مکلف گردند و یا در ورطه کمونیسم جنسی غرق شوند. بدیهی است که هیچ پسر یا دختری آنجا که برایش زمینه یک زناشویی دائم و همیشگی فراهم است خود را با یک امر موقتی سرگرم نمیکند. ۲- ازدواج موقت از طرف زنان و دختران ایرانی

که شیعه مذهب میباشند استقبال نشده است و آنرا نوعی تحقیر برای خود دانسته‌اند، پس افکار عمومی خود مردم شیعه نیز آنرا طرد میکند. جواب اینست که اولاً منفوریت متعه در میان زنان، مولود سوء استفاده‌هایی است که مردان هوسران در این زمینه کرده‌اند و قانون باید جلو آنها را بگیرد و ما درباره این سوء استفاده‌ها بحث خواهیم کرد. ثانیاً انتظار اینکه ازدواج موقت باندازه ازدواج دائم استقبال شود در صورتیکه فلسفه ازدواج موقت، عدم آمادگی یا عدم امکان طرفین با یکطرف برای ازدواج دائم است انتظار بیجا و غلطی است. ۳- نکاح منقطع. بر خلاف حیثیت و احترام زن است، زیرا نوعی کرایه دادن آدم و جواز شرعی آدم فروشی است. خلاف حیثیت انسانی زن است که در مقابل وجهی که از مردی میگیرد وجود خود را در اختیار او قرار دهد. این ایراد از همه عجیب‌تر است. اولاً- ازدواج موقت با مشخصاتی که در مقاله پیش گفتیم چه ربطی با جاره و کرایه دارد و صفحه ۶۵ آیا محدودیت مدت ازدواج موجب میشود که از صورت ازدواج خارج و شکل اجاره و کرایه بخود بگیرد؟ آیا چون حتماً باید مهر معین و قطعی داشته باشد کرایه و اجاره است؟ که اگر بدون مهر بود و مرد چیزی نثار زن نکرد، زن حیثیت انسان خود را باز یافته است؟ ما درباره مسئله مهر جداگانه بحث خواهیم کرد. از قضا فقها تصریح کرده‌اند و قانون مدنی نیز بر همان اساس مواد خود را تنظیم کرده است که ازدواج موقت و ازدواج دائم از لحاظ ماهیت قرارداد هیچگونه تفاوتی با هم ندارند و نباید داشته باشند. هر دو ازدواجند و هر دو باید با الفاظ مخصوص ازدواج صورت بگیرند و اگر نکاح منقطع را با صیغه‌های مخصوص اجاره و کرایه بخوانند باطل است. ثانیاً از کی و چه تاریخی کرایه آدم منسوخ شده است؟ تمام خیاطها و باربرها تمام پزشکها و کارشناسها، تمام کارمندان دولت از نخست وزیر گرفته تا کارمند دون رتبه، تمام کارگران کارخانه‌ها آدمهای کرایه‌ای هستند. ثالثاً زنی که به اختیار و اراده خود با مرد بخصوصی عقد ازدواج موقت می‌بندد آدم کرایه‌ای نیست و کاری بر خلاف حیثیت و شرافت انسانی نکرده است، اگر میخواهید زن کرایه‌ای را بشناسید، اگر میخواهید بردگی زنا ببینید باروپا و امریکا سفر کنید و سری بکمپانیهای فیلمبرداری بزنید تا ببینید زن کرایه‌ای یعنی چه؟ ببینید چگونه کمپانیهای مزبور حرکات زن، ژستهای زن، اطوار زنانه زن، هنرهای جنسی زن را بمعرض فروش میگذارند. بلیطهایی که شما برای سینماها و تاترهای میخرید در حقیقت اجاره بهای زنهای کرایه‌ای را میپردازید. ببینید در آنجا زن بدبخت برای اینکه پولی بگیرد تن به چه کارهایی میدهد؟ مدتها تحت نظر متخصصان کار آزموده و شریف باید رموز تحریکات جنسی را بیاموزد، بدن و روح و شخصیت خود را در اختیار صفحه ۶۶ یک مؤسسه پول درآوری قرار دهد برای اینکه مشتریان بیشتری برای آن مؤسسه پیدا کند. سری به کاباره‌ها و هتلها بزنید ببینید زن چه شرافتی بدست آورده است و برای اینکه مزد ناچیزی بگیرد و جیب فلان پولدار را پرتر کند چگونه باید همه حیثیت و شرافت خود را در اختیار مهمانان قرار دهد. زن کرایه‌ای آن مانکن‌ها هستند که اجیر و مزدور فروشندگیهای بزرگ می‌شوند و شرف و عزت خود را وسیله پیشرفت و توسعه حرص و آز آنها قرار میدهند. زن کرایه‌ای آن زنی است که برای جلب مشتری برای یک مؤسسه اقتصادی با هزاران اطوار که اغلب آنها مصنوعی و بخاطر انجام وظیفه مزدوری است روی صفحه تلویزیون ظاهر میشود و بنفع یک کالای تجارتنی تبلیغ میکند. کیست که نداند امروز در مغرب زمین زیبایی زن، جاذبه جنسی زن، آواز زن، هنر و ابتکار زن، روح و بدن زن و بالاخره شخصیت زن، وسیله تحقیر و ناچیزی در خدمت سرمایه‌داری اروپا و امریکا است؟ و متأسفانه شما دانسته یا ندانسته زن شریف و نجیب ایرانی را بسوی اینچنین اسارتی میکشانید. من نمیدانم چرا اگر زنی با شرایط آزاد با یک مرد بطور موقت ازدواج کند زن کرایه‌ای محسوب میشود. اما اگر زنی در یک عروسی یا شب‌نشینی در مقابل چشمان حریص هزار مرد و برای ارضاء تمایلات جنسی آنها حنجره خود را پاره کند و هزار و یک نوع معلق بزند تا مزد معینی دریافت دارد زن کرایه‌ای محسوب نمیشود؟ آیا اسلام که جلو مردان را از اینگونه بهره‌برداری‌ها از زن گرفته است و خود زن را باین اسارت آگاه و او را از تن دادن به آن و ارتزاق از آن منع کرده است مقام زن را پائین آورده است یا اروپای نیمه دوم قرن بیستم؟ صفحه ۶۷ اگر روزی زن بدرستی آگاه و بیدار شود و دامهایی که مرد قرن بیستم در سر راه او گذاشته و مخفی کرده بشناسد، علیه تمام این فریب‌ها قیام خواهد کرد

و آنوقت تصدیق خواهد کرد یگانه پناهگاه و حامی جدی و راستگوی او قرآن است و البته چنین روزی دور نیست. مجله زن روز در شماره ۸۷ صفحه ۸ رپورتاژی از زنی بنام مرضیه و مردی بنام رضا تحت عنوان "زن کرایه‌ای" تهیه کرده است و بدبختی زن بیچاره‌ای را شرح داده است. این داستان طبق اظهارات رضا از خواستگاری زن آغاز شده. یعنی برای اولین بار از فورمول ۴۰ پیشنهاد پیروی شده است و زن بخواستگاری مرد رفته است. بدیهی است داستانی که از خواستگاری زن از مرد آغاز گردد پایانی بهتر از آن نمیتواند داشته باشد. اما طبق اظهارات مرضیه مردی هوسران و قسی القلب، زنی را بعنوان اینکه میخواهد او را زوجه دائم خود قرار دهد و از او و فرزندان او حمایت و سرپرستی کند اغفال کرده و بدون آنکه زن بدبخت خواسته باشد او را بنام اینکه صیغه کرده است مورد کامجویی و سپس بی اعتنائی قرار داده است. اگر این اظهارات صحیح باشد، عقدی است باطل. مردی قسی، زنی بی خبر و بی اطلاع از قانون شرعی و عرفی را مورد تجاوز قرار داده و باید مجازات شود. قبل از اینکه امثال رضاها مجازات شوند، باید تربیت شوند و قبل از آنکه رضاها مجازات یا تربیت شوند باید مرضیه‌ها آگاهانیده شوند. جنایتی که از قساوت مردی و بیخبری و غفلت زنی سرچشمه گرفته است چه ربطی به قانون دارد که مجله زن روز قیافه حق بجانب به رضا میدهد و بعد نیز تیغ خود را متوجه قانون میکند. صفحه ۶۸ آیا اگر قانون ازدواج موقت نمیبود، رضای قسی القلب مرضیه غافل و بی خبر را آرام میگذاشت؟ چرا از زیر بار تربیت و آگاهانیدن زن و مرد شانه خالی میکنید، حقوق و وظایف شرعی زن و مرد را کتمان میکنید و زنان بیچاره را اغفال کرده یگانه قانون حامی و راستگوی زن را دشمن او معرفی میکنید و با دست خود او میخواهید یگانه پناهگاه او را بکوبید؟

نکاح منقطع و تعدد زوجات

۴- نکاح منقطع، چون بهر حال نوعی اجازه تعدد زوجات است و تعدد زوجات محکوم است پس نکاح منقطع محکوم است. راجع باینکه نکاح منقطع برای چه گونه افرادی تشریح شده در دنباله همین مبحث و راجع به خود تعدد زوجات بیاری خدا جداگانه و مفصل بحث خواهیم کرد.

سرنوشت فرزندان در ازدواج موقت

۵- نکاح منقطع، از نظر اینکه دوام ندارد، آشیانه نامناسبی برای کودکانی است که بعدا بوجود می‌آیند. لازمه نکاح منقطع این است که فرزندان آینده، بی سرپرست و از حمایت پدری مهربان و مادری دلگرم بخانه و آشیانه محروم بمانند. این ایراد، ایرادی است که مجله زن روز بسیار روی آن تکیه کرده است. ولی با توضیحاتی که دادیم گمان نمیکنم جای بحث و ایرادی باشد. در مقاله پیش گفتیم که یکی از تفاوت‌های ازدواج موقت و ازدواج دائم مربوط به تولید نسل است. در ازدواج دائم هیچیک از زوجین بدون جلب رضایت دیگری نمی‌تواند از زیر بار تناسل شانه خالی کند. بر خلاف ازدواج موقت که هر دو طرف آزادند. در ازدواج موقت، زن صفحه ۶۹ نباید مانع استمتاع مرد بشود ولی می‌تواند بدون آنکه لطمه‌ای به استمتاع مرد وارد آید مانع حاملگی خود بشود و این موضوع با وسائل ضد آبستنی امروز کاملا حل شده است. علیهذا اگر زوجین در ازدواج موقت مایل باشند تولید فرزند کنند و مسئولیت نگهداری و تربیت فرزند آتیه را بپذیرند تولید فرزند می‌کنند. بدیهی است که از نظر عاطفه طبیعی فرقی میان فرزند زوجه دائم با زوجه موقت نیست و اگر فرضا پدر یا مادر از وظیفه خود امتناع کند قانون آنها را مکلف و مجبور می‌کند همانگونه که در صورت وقوع طلاق قانون باید دخالت کند و مانع ضایع شدن حقوق فرزندان گردد و اگر مایل نباشند که تولید فرزند نمایند و هدفشان از ازدواج موقت فقط تسکین غریزه است از بوجود آمدن فرزند جلوگیری میکنند. همچنانکه میدانیم کلیسا

جلوگیری از آبستنی را امر نامشروع میدانند ولی از نظر اسلام اگر زوجین از اول مانع پیدایش فرزند بشوند مانعی ندارد اما اگر نطفه منعقد شد و هسته اولی تکوین فرزند بوجود آمد اسلام بهیچوجه اجازه معدوم کردن آن را نمی‌دهد. اینکه فقهای شیعه می‌گویند هدف ازدواج دائم تولید نسل است و هدف ازدواج موقت، استمتاع و تسکین غریزه است همین منظور را بیان می‌کنند.

انتقادات

نویسنده چهل پیشنهاد، در شماره ۸۷ مجله زن روز نکاح منقطع را مورد نقد قرار داده است. اولاً می‌گوید: "موضوع قانون نکاح یا ازدواج منقطع طوری ناراحت کننده است که حتی نویسندگان قانون ازدواج نتوانسته‌اند در خصوص آن شرح و تفصیل بدهند. مثل اینکه از صفحه ۷۰ کار خودشان ناراضی بوده‌اند که فقط برای حفظ ظاهر، بموجب مواد ۱۰۷۵ - ۱۰۷۶ - ۱۰۷۷ الفاظ و عباراتی سر هم بندی کرده گذشته‌اند. تنظیم کنندگان مواد قانونی مربوط به نکاح منقطع (متعہ) طوری از کار خودشان ناراضی بوده‌اند که اساساً عقد مزبور را تعریف نکرده‌اند و تشریفات و شرایط آنرا توضیح نداده‌اند". . . . سپس آقای نویسنده خودشان این نقص قانون مدنی را جبران میکنند و نکاح منقطع را تعریف میکنند و می‌گویند "نکاح مزبور عبارت است از اینکه زن مجرد در برابر اخذ اجرت و دستمزد معین و مشخص در مدت و زمانی معلوم و معین ولو چند ساعت و یا چند دقیقه خودش را برای قضای شهوت و تمتع و اجرای اعمال جنسی در اختیار مرد میگذارد". "آنگاه می‌گویند": "برای ایجاب و قبول عقد نکاح مزبور در کتب فقه شیعه الفاظ عربی مخصوص ذکر شده است که قانون مدنی به آنها اشاره و توجه نکرده و مثل اینکه از نظر قانون گذار بهر لفظی که دلالت بر مقصود بالا- (یعنی مفهوم اجاره و دستمزد گرفتن) نماید ولو غیر عربی هم باشد واقع میشود". "از نظر آقای نویسنده: الف - قانون مدنی، نکاح منقطع را تعریف نکرده و شرایط آنرا توضیح نداده است. ب - ماهیت نکاح منقطع اینست که زن خود را در مقابل دستمزد معینی بمردی اجاره میدهد. ج - از نظر قانون مدنی، هر لفظی که دلالت بر مفهوم مورد اجاره واقع شدن زن بکند برای ایجاب و قبول نکاح منقطع کافی است. من از آقای نویسنده دعوت میکنم یک بار دیگر قانون مدنی را مطالعه کنند و با دقت مطالعه کنند و همچنین از خوانندگان صفحه ۷۱ مجله زن روز خواهش میکنم هر طور هست یک نسخه از قانون مدنی تهیه و در قسمتهای ذیل دقت کنند. در قانون مدنی، فصل ششم از کتاب نکاح، مخصوص نکاح منقطع است و سه جمله ساده هم پیش نیست. اول اینکه نکاح وقتی منقطع است که برای مدت معینی واقع شده باشد. دوم اینکه مدت نکاح منقطع باید کاملاً معین شود، سوم اینکه احکام مربوط به مهر و ارث در نکاح منقطع همان است که در فصلهای مربوط به مهر و ارث گفته شده است. نویسنده محترم چهل پیشنهاد خیال کرده است که آنچه از اول کتاب نکاح در پنج فصل گفته شده است همه مربوط به نکاح دائم است و تنها این سه ماده به نکاح منقطع مربوط است. غافل از اینکه تمام مواد آن پنج فصل جز آنجا که تصریح شده است مانند ماده ۱۰۶۹ و یا آنچه مربوط بطلاق است، مشترک است میان نکاح دائم و منقطع مثلاً ماده ۱۰۶۲ که می‌گوید: "نکاح واقع میشود بایجاب و قبول بالفاظیکه صریحاً دلالت بر قصد ازدواج نماید" مخصوص نکاح دائم نیست، بهر دو نکاح مربوط است. شرائطی که برای عاقد یا عقد یا زوجین ذکر کرده است نیز مربوط بهر دو نکاح است. اگر قانون مدنی نکاح منقطع را تعریف نکرده است برای اینست که نیازی به تعریف نداشته است. همچنانکه نکاح دائم را نیز تعریف نکرده است و مستغنی از تعریف دانسته است. قانون مدنی هر لفظ صریحی که دلالت بر ازدواج و وقوع زوجیت بکند برای عقد کافی دانسته است خواه در نکاح منقطع. ولی اگر لفظی مفهوم دیگری غیر از زوجیت داشته باشد از قبیل معاوضه و داد و ستد و اجاره و کرایه برای صحت عقد نکاح چه دائم و چه منقطع کافی نیست. صفحه ۷۲ من بموجب این نوشته متعهد میشوم که اگر عده‌ای از قضات فاضل و کارشناسان واقعی قانون که خوشبختانه در دادگستری زیادند تشخیص دادند که ایراد وارده بر قانون مدنی که در بالا شرح داده شده وارد است، من از هم اکنون از انتقاد سایر نوشته‌های زن روز خودداری میکنم. صفحه ۷۳

ازدواج موقت و مسأله حرمسرا

یکی از سوژه‌هایی که مغرب زمین علیه مشرق زمین در دست دارد و برخ او میکشد و برایش فیلمها و نمایشنامه‌ها تهیه کرده و میکند ، مسئله تشکیل حرمسراست که متأسفانه در تاریخ مشرق زمین نمونه‌های زیادی میتوان از آن یافت . زندگی برخی از خلفا و سلاطین مشرق زمین ، نمونه کاملی از این ماجرا بشمار میرود و حرمسراسازی مظهر اتم و اکمل هوسرانی و هواپرستی یک مرد شرقی قلمداد میگردد . میگویند - مجاز شمردن ازدواج موقت مساوی است با مجاز دانستن تشکیل حرمسرا که نقطه ضعف و مایه سرافکنندگی مشرق زمین در برابر مغرب زمین است . بلکه مساوی است با مجاز شمردن هوسرانی و هوی پرستی که بهر شکل و هر صورت باشد منافی اخلاق و پیشرفت و عامل سقوط و تباهی است . عین این مطلب درباره تعدد زوجات گفته شده است . جواز تعدد زوجات را به عنوان جواز تشکیل حرمسرا تفسیر کرده‌اند . ما درباره تعدد زوجات جداگانه بحث خواهیم کرد و اکنون بحث خود را اختصاص میدهم به ازدواج موقت . صفحه ۷۴ این مسئله را از دو جهت باید بررسی کرد : یکی از این نظر که عامل تشکیل حرمسرا از جنبه اجتماعی چه بوده است ؟ آیا قانون ازدواج موقت در تشکیل حرمسراهای مشرق زمین تأثیری داشته است یا نه ؟ دوم اینکه آیا منظور از تشریح قانون ازدواج موقت این بوده است که ضمناً وسیله هوسرانی و حرمسرا سازی برای عده‌ای از مردان فراهم گردد ، یا نه ؟

علل اجتماعی حرمسراسازی

اما بخش اول - پیدایش حرمسرا معلول دست بدست دادن دو عامل است . اولین عامل حرمسرا سازی تقوا و عفاف زن است ، یعنی شرایط اخلاقی و اجتماعی محیط باید طوری باشد که بزنان اجازه ندهد در حالی که با مرد بخصوصی رابطه جنسی دارند با مردان دیگر نیز ارتباط داشته باشند . در این شرایط مرد هوسران عیاش متمکن چاره خود را منحصر می‌بیند که گروهی از زنان را نزد خود گرد آورده حرمسرائی تشکیل دهد . بدیهی است که اگر شرایط اخلاقی و اجتماعی ، عفاف و تقوا را بر زن لازم نشمارد و زن رایگان و آسان خود را در اختیار هر مردی قرار دهد و مردان بتوانند هر لحظه با هر زنی هوسرانی کنند و وسیله هوسرانی همه جا و هر وقت و در هر شرایطی فراهم باشد ، هرگز اینگونه مردان زحمت تشکیل حرمسراهائی عریض و طویل با هزینه هنگفت و تشکیلات وسیع بخود نمیدهند . عامل دیگر ، نبودن عدالت اجتماعی است . هنگامیکه عدالت اجتماعی برقرار نباشد ، یکی غرق دریا دریا نعمت و دیگری گرفتار کشتی کشتی فقر و افلاس و بیچارگی باشد ، گروه صفحه ۷۵ زیادی از مردان از تشکیل عائله و داشتن همسر محروم میمانند و عدد زنان مجرد افزایش مییابد و زمینه برای حرمسرا سازی فراهم میگردد . اگر عدالت اجتماعی برقرار و وسیله تشکیل عائله و انتخاب همسر برای همه فراهم باشد قهراً هر زنی به مرد معینی اختصاص پیدا میکند و زمینه عیاشی و هوسرانی و حرمسراسازی منتفی میگردد . مگر عده زنان چه قدر از مردان زیادتر است که با وجود اینکه همه مردان بالغ از داشتن همسر برخوردار باشند باز هم برای هر مردی و لاقل برای هر مرد متمکن و پولداری امکان تشکیل حرمسرا باقی بماند ؟ عادت تاریخ اینست که سرگذشت حرمسراهای دربارهای خلفا و سلاطین را نشان دهد ، عیاشها و عشرتهای آنها را مو بمو شرح دهد اما از توضیح و تشریح محرومیتها و ناکامیها و حسرتها و آرزو و بگور رفتنهای آنانکه در پای قصر آنها جان داده‌اند و شرایط اجتماعی به آنها اجازه انتخاب همسر نمیداده است سکوت نمایند . دهها و صدها زنانیکه در حرمسراها بسر میبرده‌اند در واقع حق طبیعی یک عده محروم و بیچاره بوده‌اند که تا آخر عمر مجرد زیسته‌اند . مسلماً اگر این دو عامل معدوم گردد ، یعنی عفاف و تقوا برای زن امر لازم شمردن شود و کامیابی جنسی جز در کادر ازدواج (اعم از دائم یا موقت) ناممکن گردد و از طرف دیگر ناهمواریهای

اقتصادی، اجتماعی از میان برود و برای همه افراد بالغ امکان استفاده از طبیعی‌ترین حق بشری یعنی حق تاهل فراهم گردد تشکیل حرمسرا امری محال و ممتنع خواهد بود. یک نگاه مختصر به تاریخ نشان می‌دهد که قانون ازدواج موقت کوچکترین تأثیری در تشکیل حرمسرا نداشته است. خلفاء صفحه ۷۶ عباسی و سلاطین عثمانی که بیش از همه به این عنوان شهرت دارند هیچکدام پیرو مذهب شیعه نبوده‌اند که از قانون ازدواج موقت استفاده کرده باشند. سلاطین شیعه مذهب با آنکه می‌توانسته‌اند این قانون را بهانه کار قرار دهند هرگز بنیادهای عباسی و سلاطین عثمانی نرسیده‌اند. این خود می‌رساند که این ماجرا معلول اوضاع خاص اجتماعی دیگر است.

آیا تشریح ازدواج موقت برای تأمین هوسرانی است؟

اما بخش دوم - در هر چیزی اگر بشود تردید کرد در این جهت نمیتوان تردید کرد که ادیان آسمانی عموماً بر ضد هوسرانی و هواپرستی قیام کرده‌اند، تا آنجا که در میان پیروان غالب ادیان ترک هوس رانی و هواپرستی بصورت تحمل ریاضت‌های شاقه درآمده است. یکی از اصول واضح و مسلم اسلام مبارزه با هواپرستی است. قرآن کریم هواپرستی را در ردیف بت پرستی قرار داده است. در اسلام آدم "ذواق" یعنی کسی که هدفش اینست که زنان گوناگون را مورد کامجویی و "چشش" قرار دهد ملعون و مبعوض خداوند معرفی شده است. ما آنجا که راجع به طلاق بحث میکنیم مدارک اسلامی این مطلب را نقل خواهیم کرد. امتیاز اسلام از برخی شرایع دیگر به اینست که ریاضت و رهبانیت را مردود می‌شمارد، نه اینکه هواپرستی را جایز... مباح میدانند. از نظر اسلام تمام غرائز اعم از جنسی و غیره باید در حدود اقتضاء و احتیاج طبیعت اشباع و ارضاء گردد. اما اسلام اجازه نمیدهد که انسان آتش غرائز را دامن بزند و آنها را بشکل صفحه ۷۷ یک عطش پایان ناپذیر روحی درآورد. از اینرو اگر چیزی رنگ هواپرستی یا ظلم و بی عدالتی بخود بگیرد کافی است که بدانیم مطابق منظور اسلام نیست. جای تردید نیست که هدف مقنن قانون ازدواج موقت این نبوده است که وسیله عیاشی و حرمسرا سازی برای مردم هواپرست و وسیله بدبختی و دربدری برای یک زن و یک عده کودک فراهم سازد. تشویق و ترغیب فراوانی که از طرف ائمه دین به امر ازدواج موقت شده است، فلسفه خاصی دارد که عن قریب توضیح خواهیم داد.

حرمسرا در دنیای امروز

اکنون بینیم دنیای امروز با تشکیل حرمسرا چه کرده است؟ دنیای امروز رسم حرمسرا را منسوخ کرده است. دنیای امروز حرمسرا داری را کاری ناپسند میدانند و عامل وجود آنرا از میان برده است. اما کدام عامل؟ آیا عامل ناهمواریهای اجتماعی را از میان برده است. و در نتیجه همه جوانان رو به ازدواج آورده‌اند و از این راه زمینه حرمسراسازی را از میان برده است؟ خیر، کار دیگری کرده است، با عامل اول یعنی عفاف و تقوای زن مبارزه کرده، و بزرگترین خدمت را از اینراه بجنس مرد انجام داده است. تقوا و عفاف زن بهمان نسبت که به زن ارزش میدهد و او را عزیز و گرانبها میکند برای مرد مانع شمرده میشود. دنیای امروز کاری کرده است که مرد عیاش این قرن نیازی به تشکیل حرمسرا با آنهمه خرج و زحمت ندارد. برای مرد این قرن از برکت تمدن غرب همه جا حرمسراست. مرد این قرن برای خود لازم نمیداند که باندازه هارون الرشید و فضل بن یحیی برمکی پول و قدرت داشته باشد تا باندازه آنها جنس زن را صفحه ۷۸ در نوعهای مختلف و رنگهای مختلف مورد بهره‌برداری قرار دهد. برای مرد این قرن داشتن یک اتومبیل سواری و ماهی دو سه هزار تومان درآمد کافی است تا آنچنان وسیله عیاشی و بهره‌برداری از جنس زن را فراهم کند که هارون الرشید هم در خواب ندیده است. هتلها و رستورانها و کافه‌ها از پیشتر آمادگی خود را بجای حرمسرا برای مرد این قرن اعلام

کرده‌اند. جوانی مانند عادل کوتوالی در این قرن با کمال صراحت ادعا میکند که در آن واحد بیست و دو معشوقه در شکلها و قیافه‌های مختلف داشته است، چه از این بهتر برای مرد این قرن. مرد این قرن از برکت تمدن غربی چیزی از حرمسراداری جز مخارج هنگفت و زحمت و دردسر از دست نداده است. اگر قهرمان هزار و یکشب سر از خاک بردارد و امکانات وسیع عیش و عشرت و ارزانی و رایگانی زن امروز را ببیند، بهیچ وجه حاضر به تشکیل حرمسرا با آنهمه خرج و زحمت نخواهد شد. و از مردم مغرب زمین که او را از زحمت حرمسراداری معاف کرده‌اند تشکر خواهد کرد و بیدرننگ اعلام خواهد کرد تعدد زوجات و ازدواج موقت ملغی، زیرا اینها برای مردان در برابر زنان تکلیف و مسئولیت ایجاد میکند. اگر برسید برنده این بازی دیروز و امروز معلوم شد، پس بازنده کیست؟ متأسفانه باید بگویم آنکه هم دیروز و هم امروز بازی را باختی است، آن موجود خوش‌باور و ساده دلی است که بنام جنس زن معروف است.

منع خلیفه از ازدواج موقت

ازدواج موقت از مختصات فقه جعفری است، سایر رشته‌های فقهی اسلامی آنرا مجاز نمیشمارند. من بهیچوجه صفحه ۷۹ مایل نیستم وارد نزاع اسلام برانداز شیعه و سنی بشوم. در اینجا فقط اشاره مختصری به تاریخچه این مسئله میکنم. مسلمانان اتفاق و اجماع دارند که در صدر اسلام ازدواج موقت مجاز بوده است و رسول اکرم در برخی از سفرها که بانها اجازه ازدواج موقت میداده است. و همچنین مورد اتفاق مسلمانان از همسران خود دور میافتادند و در ناراحتی بسر میبردند به آنها اجازه ازدواج موقت میداده است. و همچنین مورد اتفاق مسلمانان است که خلیفه دوم در زمان خلافت خود نکاح منقطع را تحریم کرد. خلیفه دوم در عبارت معروف و مشهور خود چنین گفت: " دو چیز در زمان پیغمبر روا بود من امروز آنها را ممنوع اعلام میکنم و مرتکب آنها را مجازات مینمایم: متعه زنها و متعه حج. " گروهی از اهل تسنن عقیده دارند که نکاح منقطع را پیغمبر اکرم خودش در اواخر عمر ممنوع کرده بود و منع خلیفه در واقع اعلام ممنوعیت آن از طرف پیغمبر اکرم بوده است. ولی چنانکه میدانیم عبارتی که از خود خلیفه رسیده است خلاف این مطلب را بیان میکند. توجیه صحیح این مطلب همان است که علامه کاشف الغطاء بیان کرده‌اند. خلیفه از آنجهت بخود حق داد این موضوع را قدغن کند که تصور میکرد این مسئله داخل در حوزه اختیارات ولی امر مسلمین است هر حاکم و ولی امری میتواند از اختیارات خود بحسب مقتضای عصر و زمان در این گونه امور استفاده کند. بعبارت دیگر نهی خلیفه نهی سیاسی بود نه نهی شرعی و قانونی، طبق آنچه از تاریخ استفاده میشود، خلیفه در دوره زعامت، نگرانی خود را از پراکنده شدن صحابه در اقطار کشور تازه وسعت یافته اسلامی و اختلاط با ملل تازه مسلمان پنهان نمیکرد، تازه بود مانع پراکنده شدن آنها از مدینه بود، بطریق اولی از امتزاج خونی آنها با تازه مسلمانان قبل از آنکه تربیت صفحه ۸۰ اسلامی عمیقاً در آنها اثر کند ناراضی بود و آنرا خطری برای نسل آینده بشمار می‌آورد، و بدیهی است که این علت امر موقتی بیش نبود. و علت این که مسلمین آنوقت زیر بار این تحریم خلیفه رفتند این بود که فرمان خلیفه را بعنوان یک مصلحت سیاسی و موقتی تلقی کردند نه بعنوان یک قانون دائم. والا ممکن نبود خلیفه وقت بگوید پیغمبر چنان دستور داده است و من چنین دستور میدهم و مردم هم سخن او را بپذیرند. ولی بعدها در اثر جریانات بخصوصی " سیره " خلفای پیشین، بالاخص دو خلیفه اول یک برنامه ثابت تلقی شد و کار تعصب، به آنجا کشید که شکل یک قانون اصلی بخود گرفت. لهنذا ایرادی که در اینجا بر برادران اهل سنت ما وارد است بیش از آن است که بر خود خلیفه وارد است. خلیفه بعنوان یک نهی سیاسی و موقت (نظیر تحریم تنباکو در قرن ما) نکاح منقطع را تحریم کرد. دیگران نمیبایست به آن شکل ابدیت بدهند. بدیهی است که نظریه علامه کاشف الغطاء ناظر بدین نیست که آیا دخالت خلیفه از اصل صحیح بود یا نبود؟ و هم ناظر بدین نیست که آیا مسأله ازدواج موقت جزء مسائلی است که ولی شرعی مسلمین می‌تواند ولو برای مدت موقت قدغن کند یا نه؟ بلکه صرفاً ناظر بدین جهت است که آنچه در آغاز صورت گرفت با این

نام و این عنوان بود و به همین جهت مواجه با عکس العمل مخالف از طرف عموم مسلمین نگردید. بهر حال نفوذ و شخصیت خلیفه و تعصب مردم در پیروی از سیرت و روش کشور داری او سبب شد که این قانون در محاق نسیان و فراموشی قرار گیرد و این سنت که مکمل ازدواج دائم است و تعطیل آن ناراحتیها بوجود می‌آورد برای همیشه متروک بماند. اینجا بود که ائمه اطهار که پاسداران دین مبین هستند صفحه ۸۱ بخاطر اینکه این سنت اسلامی، متروک و فراموش نشود آنرا ترغیب و تشویق فراوان کردند. امام جعفر صادق (ع) میفرمود یکی از موضوعاتی که من هرگز در بیان آن تقیه نخواهم کرد موضوع متعه است. و اینجا بود که یک مصلحت و حکمت ثانوی با حکمت اولی تشریح نکاح منقطع توأم شد و آن کوشش در احیاء یک " سنت متروکه " است. بنظر این بنده آنجا که ائمه اطهار مردان زن دار را از این کار منع کرده‌اند به اعتبار حکمت اولی این قانون است خواسته‌اند بگویند این قانون برای مردانی که احتیاجی ندارند وضع نشده است. همچنان که امام کاظم علیه السلام به علی بن یقظین فرمود: " تو را با نکاح متعه چه کار و حال آنکه خداوند تو را از آن بی‌نیاز کرده است. " و به دیگری فرمود: " این کار برای کسی روا است که خداوند او را با داشتن همسری از اینکار بی‌نیاز نکرده است. و اما کسی که دارای همسر است، فقط هنگامی میتواند دست باین کار بزند که دسترسی بهمسر خود نداشته باشد. " و اما آنجا که عموم افراد را ترغیب و تشویق کرده‌اند بخاطر حکمت ثانوی آن یعنی " احیاء سنت متروکه " بوده است. زیرا تنها ترغیب و تشویق نیازمندان برای احیاء این سنت متروکه کافی نبوده است. این مطلب را بطور وضوح از اخبار و روایات شیعه میتوان استفاده کرد. بهر حال آنچه مسلم است این است که هرگز منظور و مقصود قانون گذار اول از وضع و تشریح این قانون و منظور ائمه اطهار از ترغیب و تشویق به آن این نبوده است که وسیله هوسرانی و صفحه ۸۲ هواپرستی و حرمسرا سازی برای حیوان صفتان و یا وسیله بیچارگی برای عده‌ای زنان اغفال شده و فرزندان بی سرپرست فراهم کنند.

حدیثی از علی علیه السلام

آقای مهدوی نویسنده چهل پیشنهاد در شماره ۸۷ مجله زن روز مینویسد: در کتاب الاحوال الشخیصیه تألیف شیخ محمد ابو زهره از امیرالمؤمنین نقل شده است «: لا اعلم احدا تمتع و هو محصن الا رجتمه بالحجاره. " « آقای مهدوی این عبارت را اینچنین ترجمه کرده‌اند: " هر گاه بدانم شخص نا اهلی متعه کرده است حد زنای محصن را بر او جاری ساخته و سنگسارش خواهم کرد. " اولاً اگر بناست ما در مقابل گفتار امیرالمؤمنین علیه السلام تسلیم باشیم چرا اینهمه روایاتی که از آنحضرت در کتب شیعه و غیر شیعه در باب متعه روایت شده کنار بگذاریم و به این یک روایت که ناقل آن یکی از علماء اهل تسنن است و سند معلومی ندارد بچسبیم. از سخنان بسیار پر ارزش امیرالمؤمنین اینست که " - اگر عمر سبقت نمی‌جست و متعه را تحریم نمیکرد، احدی جز افرادیکه سرشت‌شان منحرف است زنا نمیکرد. " یعنی اگر متعه تحریم نشده بود هیچکس از نظر گزینه اجبار زنا پیدا نمیکرد. تنها کسانی مرتکب این عمل میشدند که همواره عمل خلاف قانون را بر عمل قانونی ترجیح میدهند. ثانیاً معنی عبارت بالا این است: " هر گاه بدانم شخص زن داری متعه کرده است او را سنگسار می‌کنم. " صفحه ۸۳ من نمیدانم چرا آقای مهدوی کلمه " محصن " را که بمعنی مرد زنده دار است " نا اهل " ترجمه کرده‌اند. علیهذا مقصود روایت اینست که افراد زن دار حق ندارند نکاح منقطع کنند! و اگر مقصود این بود که هیچکس حق ندارد متعه بگیرد قید " و هو محصن " لغو بود. پس این روایت اگر اصلی داشته باشد آن نظر را تأکید میکند که میگوید: " قانون متعه برای مردمان نیازمند به زن یعنی افراد مجرد یا افرادی که همسرانشان نزدشان نیستند تشریح شده است " پس این روایت دلیل بر جواز ازدواج موقت است نه دلیل بر حرمت آن. صفحه ۸۴

توضیحات

شوهر دادن قبل از تولد. معاوضه دختران. پیغمبر اکرم در پاسخ علی (ع) که به خواستگاری حضرت زهرا (ع) آمده بود فرمود: با زهرا در میان می‌گذارم. نهضت اسلامی زن، سفید بود. از نظر اسلام، در اینکه پدر اختیاردار مطلق نیست حرفی نیست. مرد بنده شهوت است و زن اسیر محبت. اسلام، زنا بی اراده تلقی نکرده است، بلکه او را در مقابل حس شکارچیگری مرد حمایت کرده است. بحثی درباره ولایت پدر بر دختر. صفحه ۸۵

استقلال در انتخاب سرنوشت

دخترک نگران و هراسان آمد نزد رسول اکرم: - یا رسول الله از دست این پدر... - مگر پدرت با تو چه کرده است؟ - برادر زاده‌ای دارد و بدون آن که قبلاً نظر مرا بخواهد مرا بعقد او درآورده است. - حالا که او کرده است، تو هم مخالفت نکن، صحنه بگذار و زن پسر عمویت باش. - یا رسول الله من پسر عمویم را دوست ندارم. چگونه زن کسی بشوم که دوستش ندارم؟ - اگر او را دوست نداری، هیچ. اختیار با خودت، برو هر کس را خودت دوست داری بشوهری انتخاب کن. - اتفاقاً او را خیلی دوست دارم و جز او کسی دیگر را دوست ندارم و زن کسی غیر از او نخواهم شد. اما چون پدرم بدون آنکه نظر مرا بخواهد این کار را کرده است، عمداً آدمم با شما سؤال و جواب کنم تا از شما این جمله را بشنوم و به همه زنان اعلام کنم از این پس پدران حق ندارند سر خود هر تصمیمی صفحه ۸۷ که میخواهند بگیرند و دختران را بهر کس که دل خودشان میخواهد شوهر دهند. این روایت را فقها مانند شهید ثانی در مسالک و صاحب جواهر در جواهر الکلام از طرق عامه نقل کرده‌اند. در جاهلیت عرب، مانند جاهلیت غیر عرب، پدران خود را اختیاردار مطلق دختران و خواهران و احیانا مادران خود میدانستند و برای آنها در انتخاب شوهر، اراده و اختیاری قائل نبودند. تصمیم گرفتن حق مطلق پدر یا برادر و در نبودن آنها حق مطلق عمو بود. کار این اختیارداری به آنجا کشیده بود که پدران بخود حق میدادند دخترانی را که هنوز از مادر متولد نشده‌اند پیش پیش بعقد مرد دیگری در آورند که هر وقت متولد شد و بزرگ شد آن مرد حق داشته باشد آن دختر را برای خود ببرد.

شوهر دادن قبل از تولد

در آخرین حجی که پیغمبر اکرم انجام داد، یکروز در حالی که سواره بود و تازیانه‌ای در دست داشت، مردی سر راه بر آنحضرت گرفت و گفت: - شکایتی دارم. - بگو. - در سالها پیش در دوران جاهلیت، من و طارق بن مرقع در یکی از جنگلها شرکت کرده بودیم. طارق وسط کار احتیاج به نیزه‌ای پیدا کرد. فریاد برآورد کیست که نیزه‌ای بمن برساند و پاداش آنرا از من بگیرد؟ من جلو رفتم و گفتم چه پاداش میدهی؟ گفت قول میدهم اولین دختری که پیدا کنم برای تو بزرگ کنم. من قبول کردم و نیزه خود را به او دادم. قضیه گذشت. سالها سپری شد. اخیراً بفکر افتادم و اطلاع پیدا کردم او دختردار شده و دختر رسیده‌ای در خانه دارد. رفتم و قصه را بیاد او آوردم صفحه ۸۸ و دین خود را مطالبه کردم. اما او دبه در آورده و زیر قولش زده میخواهد مجدداً از من مهر بگیرد. اکنون آمده‌ام پیش تو بینم آیا حق با من است یا با او؟ - دختر در چه سنی است؟ - دختر بزرگ شده. موی سپید هم در سرش پیدا شده. - اگر از من میرسی حق نه با تو است، نه با طارق. برو دنبال کارت و دختر بیچاره را بحال خود بگذار. مردک غرق حیرت شد. مدتی پیغمبر خیره شد و نگاه کرد. در اندیشه فرو رفته بود که این چه جور قضاوتی است. مگر پدر اختیاردار دختر خود نیست؟! چرا اگر مهر جدیدی هم پسر دختر بردازم و او بمیل و رضای خود دخترش را تسلیم من کند این کار نارواست؟ پیغمبر از نگاههای متحیرانه او به اندیشه مشوش او پی برد و فرمود: - مطمئن باش با این ترتیب که من گفتم نه

تو گنهکار میشوی و نه رفیقت طارق."

معاوضه دختران با خواهران

نکاح "شغار" یکی دیگر از مظاهر اختیارداری مطلق پدران نسبت به دختران بود. نکاح شغار یعنی معاوضه کردن دختران. دو نفر که دو دختر رسیده در خانه داشتند با یکدیگر معاوضه میکردند به این ترتیب که هر یک از دو دختر مهر آن دیگر بشمار میرفت و به پدر او تعلق میگرفت. اسلام این رسم را نیز منسوخ کرد. صفحه ۸۹

پیغمبر اکرم دخترش زهرا را در انتخاب شوهر آزاد می‌گذارد

پیغمبر اکرم خود چند دختر شوهر داد. هرگز اراده و اختیار آنها را از آنها سلب نکرد. هنگامی که علی بن ابی طالب (ع) برای خواستگاری زهراء مرضیه (ع) نزد پیغمبر اکرم رفت، پیغمبر اکرم فرمود تا کنون چند نفر دیگر نیز به خواستگاری زهرا آمده‌اند و من شخصا با زهرا در میان گذاشته‌ام. اما او بعلافت نارضائی چهره خود را برگردانده است. اکنون خواستگاری تو را به اطلاع او میرسانم. پیغمبر رفت نزد زهرا و مطلب را با دختر عزیزش در میان گذاشت. ولی زهرا بر خلاف نوبتهای دیگر چهره خود را برنگرداند، با سکوت خود رضایت خود را فهماند. پیغمبر اکرم تکبیر گویان از نزد زهرا بیرون آمد.

نهیض اسلامی زن، سفید بود

اسلام بزرگترین خدمتها را نسبت بجنس زن انجام داد. خدمت اسلام بزن تنها در ناحیه سلب اختیار داری مطلق پدران نبود. بطور کلی به او حریت داد، شخصیت داد، استقلال فکر و نظر داد، حقوق طبیعی او را برسمیت شناخت. اما گامی که اسلام در طریق حقوق زن برداشت با آنچه در مغرب زمین میگردد و دیگران از آنها تقلید میکنند دو تفاوت اساسی دارد. اول در ناحیه روانشناسی زن و مرد: اسلام در این زمینه اعجاز کرده است. ما در ضمن مقالات آینده در این باره بحث خواهیم کرد و نمونه‌هایی از آن بدست خواهیم داد. تفاوت دوم اینکه در اینست که اسلام در عین آنکه زنانرا بحقوق صفحه ۹۰ انسانیشان آشنا کرد و به آنها شخصیت و حریت و استقلال داد هرگز آنها را به تمرد و عصیان و طغیان و بدبینی نسبت بجنس مرد وادار نکرد. نهضت اسلامی زن، سفید بود، نه سیاه و نه قرمز و نه کبود و نه بنفش. احترام پدران را نزد دختران، و احترام شوهران را نزد زنان از میان نبرد، اساس خانواده‌ها را متزلزل نکرد. زنان را بشوهرداری و مادری و تربیت فرزندان بدین نکرد. برای مردان مجرد و شکارچی اجتماع که دنبال شکار مفت میگرددند وسیله درست نکرد. زنان را از آغوش پاک شوهران و دختران را از دامن پر مهر پدران و مادران تحویل صاحبان پست اداری و پولداران نداد. کاری نکرد که از آن سوی اقیانوسها ناله‌ها به آسمان بلند شود که ای وای کانون مقدس خانواده متلاشی شد، اطمینان پدری از میان رفت، با اینهمه فساد چه کنیم؟ با این همه بچه‌کشی و سقط جنین چه کنیم؟ با چهل درصد نوزاد زنا چه کنیم؟ نوزادانی که پدران آنها معلوم نیست و مادران آنها چون آنها را در خانه پدری مهربان بدنیا نیاورده‌اند علاقه‌ای به آنها ندارند و همینکه آنها را به یک مؤسسه اجتماعی تحویل میدهند هیچوقت بسراغ آنها نمی‌آیند. در کشور ما نیازمندی به نهضت زن هست. اما نهضت سفید اسلامی نه نهضت سیاه و تیره اروپائی. نهضتی که دست جوانان شهوت پرست از شرکت و دخالت در آن کوتاه باشد، نهضتی که براستی از تعلیمات عالیه اسلامی سرچشمه بگیرد، نه اینکه بنام تغییر قانون مدنی، قوانین مسلم اسلامی دستخوش هوا و هوس قرار گیرد، نهضتی که در درجه اول به یک بررسی عمیق و منطقی بپردازد تا روشن کند در اجتماعاتی که نام اسلام بر خود نهاده‌اند چه اندازه تعلیمات اسلامی اجرا میگردد. صفحه ۹۱ اگر بیاری

خدا توفیق ادامه این مقالات همراه باشد پس از آنکه در همه مسائل لازم بحث خود را پایان رساندیم کارنامه نهضت اسلامی زن را منتشر خواهیم کرد. آنوقت زن ایرانی خواهد دید می‌تواند نهضتی بپا کند که هم نو و دنیا پسند و منطقی باشد و هم از فلسفه مستقل چهارده قرنی خودش سرچشمه گرفته باشد، بدون اینکه دست در یوزگی بطرف دنیای غرب دراز کرده باشد.

مسئله اجازه پدر

مسئله‌ای که از نظر ولایت پدران بر دختران مطرح است اینست که آیا در عقد دوشیزگان که برای اولین بار شوهر میکنند اجازه پدر نیز شرط است یا نه؟ از نظر اسلام چند چیز مسلم است: پسر و دختر هر دو از نظر اقتصادی استقلال دارند. هر یک از دختر و پسر اگر بالغ و عاقل باشند و بعلاوه رشید باشند یعنی از نظر اجتماعی آن اندازه رشد فکری داشته باشند که بتوانند شخصا مال خود را حفظ و نگهداری کنند ثروت آنها را باید در اختیار خودشان قرار داد. پدر یا مادر یا شوهر یا برادر و یا کس دیگر حق نظارت و دخالت ندارد. مطلب مسلم دیگر مربوط به امر ازدواج است. پسران اگر بسن بلوغ برسند و واجد عقل و رشد باشند خود اختیاردار خود هستند و کسی حق دخالت ندارد. اما دختران: دختر اگر یکبار شوهر کرده است و اکنون بیوه است، قطعا از لحاظ اینکه کسی حق دخالت در کار او ندارد مانند پسر است. و اگر دوشیزه است و اولین بار است که میخواهد با مردی پیمان زناشویی ببندد چطور؟ در اینکه پدر اختیاردار مطلق او نیست و نمیتواند بدون میل و رضای او، او را به هر کس که دلش می‌خواهد شوهر صفحه ۹۲ بدهد حرفی نیست. چنانکه دیدیم پیغمبر اکرم صریحا در جواب دختری که پدرش بدون اطلاع و نظر او، او را شوهر داده بود فرمود اگر مایل نیستی میتوانی با دیگری ازدواج کنی. اختلافی که میان فقها هست در این جهت است که آیا دوشیزگان حق ندارند بدون آنکه موافقت پدران را جلب کنند ازدواج کنند و یا موافقت پدران بهیچ وجه شرط صحت ازدواج آنها نیست؟ البته یک مطلب دیگر نیز مسلم و قطعی است که اگر پدران بدون جهت از موافقت با ازدواج دختران خود امتناع کنند حق آنها ساقط میشود و دختران در اینصورت به اتفاق همه فقهای اسلام در انتخاب شوهر آزادی مطلق دارند. راجع باینکه آیا موافقت پدر شرط است یا نه؟ چنانکه گفتیم میان فقهاء اختلاف است و شاید اکثریت فقها خصوصا فقهای متأخر موافقت پدر را شرط نمیدانند ولی عده‌ای هم آنرا شرط میدانند. قانون مدنی ما از دسته دوم که فتوای آنها مطابق احتیاط است پیروی کرده است. چون مطلب یک مسئله مسلم اسلامی نیست از نظر اسلامی درباره آن بحث نمیکنیم ولی از نظر اجتماعی لازم میدانم در این باره بحث کنم. بعلاوه نظر شخصی خودم اینست که قانون مدنی از اینجهت راه صوابی رفته است.

مرد بنده شهوت است و زن اسیر محبت

فلسفه اینکه دوشیزگان لازم است - یا لااقل خوب است - بدون موافقت پدران با مردی ازدواج نکنند ناشی از این نیست که دختر قاصر شناخته شده و از لحاظ رشد اجتماعی کمتر از مرد بحساب آمده است. اگر به این جهت بود چه فرقی است میان بیوه و دوشیزه که بیوه شانزده ساله نیازی به موافقت پدر ندارد و دوشیزه هجده ساله طبق این قول نیاز دارد. بعلاوه اگر دختر صفحه ۹۳ از نظر اسلام در اداره کار خودش قاصر است چرا اسلام بدختر بالغ رشید استقلال اقتصادی داده است و معاملات چند صد میلیونی او را صحیح و مستغنی از موافقت پدر یا برادر یا شوهر میداند؟ این مطالب فلسفه دیگری دارد که گذشته از جنبه ادله فقهی، از این فلسفه نمیتوان چشم پوشید و به نویسندگان قانون مدنی باید آفرین گفت: این مطلب به قصور و عدم رشد عقلی و فکری زن مربوط نیست. به گوشه‌ای از روانشناسی زن و مرد مربوط است. مربوط است بحس شکارچی گری مرد از یک طرف و به خوش باوری زن نسبت به وفا و صداقت مرد از طرف دیگر. مرد بنده شهوت است و زن اسیر محبت. آنچه مرد را می‌لغزاند و از پا در

می‌آورد شهوت است، و زن باعتراف روانشناسان صبر و استقامتش در مقابل شهوت از مرد بیشتر است. اما آن چیزی که زن را از پا در می‌آورد و اسیر می‌کند اینست که نغمه محبت و صفا و وفا و عشق از دهان مردی بشنود. خوش باوری زن در همینجاست. زن مادامی که دوشیزه است و هنوز صابون مردان به جامه‌اش نخورده است، زمزمه‌های محبت مردان را بسهولت باور میکند. نمدانم نظریات پروفیسور ریک، روانشناس امریکائی را تحت عنوان " : دنیا برای مرد و زن یک جور نیست " در شماره ۹۰ مجله زن روز خواندید یا نخواندید؟ او میگوید: بهترین جمله‌ای که یکمرد میتواند بزنی بگوید، اصطلاح " عزیزم، تو را دوست دارم " است. هم او میگوید " : خوشبختی برای یک زن یعنی بدست آوردن قلب یکمرد و نگهداری او برای تمام عمر. " رسول اکرم، آن روانشناس خدائی، این حقیقت را صفحه ۹۴ چهارده قرن پیش به وضوح بیان کرده است. می‌فرماید " : سخن مرد به زن " تو را دوست دارم، هرگز از دل زن بیرون نمی‌رود " مردان شکارچی از این احساس زن همواره استفاده میکنند. دام " عزیزم، از عشق تو میمیرم " برای شکار دخترانی که درباره مردان تجربه‌ای ندارند بهترین دامها است. در این روزها داستان زنی بنام افسر که میخواست خودکشی کند و مردی بنام جواد که او را اغفال کرده بود سر زبانها بود و کارشان بدادسرا کشید. آن مرد برای اغفال افسر از فورمول فوق استفاده میکند و افسر طبق نقل مجله زن روز چنین می‌گوید " : اگر چه با او حرف نمیزدم اما دلم می‌خواست هر روز و هر ساعت او را بینم ". " عاشقش نشده بودم. اما بعشقی که ابراز میداشت نیاز روحی داشتم. همه زنها همینطورند قبل از آنکه عشق را دوست داشته باشند عاشق را دوست دارند و همیشه برای دختران و زنان پس از پیدا شدن عاشق عشق بوجود می‌آید. من نیز از این قاعده مستثنی نبودم. " تازه این یک زن بیوه و تجربه دیده است. وای بحال دختران نا آزموده. اینجاست که لازم است دختر مرد نا آزموده، با پدرش که از احساسات مردان بهتر آگاه است و پدران جز در شرایط استثنائی برای دختران خیر و سعادت میخواهند مشورت کند و لزوما موافقت او را جلب کند. در اینجا قانون بهیچوجه زن را تحقیر نکرده است، بلکه دست حمایت خود را روی شانه او گذاشته است. اگر پسران ادعا کنند که چرا قانون ما را ملزوم به جلب موافقت پدران یا مادران نکرده است، آنقدر دور از منطق نیست که کسی بنام صفحه ۹۵ دختران بلزوم جلب موافقت پدران اعتراض کند. من تعجب میکنم از کسانی که هر روز با داستانهای از قبیل داستان بیوک و زهره و عادل و نسرين مواجه هستند و می‌بینند و میشوند و باز هم دختران را به تمرد و بی‌اعتنائی نسبت به اولیاءشان توصیه میکنند. این کارها از نظر من نوعی تبانی است میان افرادی که مدعی دلسوزی نسبت به زن هستند و میان صیادان و شکارچیان زن در عصر امروز، اینها برای آنها طعمه درست میکنند، تیر آوری مینمایند و شکارها را بسوی آنها رم میدهند. نویسنده ۴۰ پیشنهاد در شماره ۸۸ مجله زن روز میگوید " : ماده ۱۰۴۳ مخالف و ناقض همه مواد قانونی مربوط به بلوغ و رشد است. و نیز مخالف اصل آزادی انسانها و منشور ملل متحد است " . . . مثل اینکه نویسنده چنین تصور کرده است که مفاد ماده مزبور اینست که پدران حق دارند از پیش خود دختران را بهر کس که بخواهند شوهر دهند. یا حق دارند بی جهت مانع ازدواج دختران خود بشوند. اگر اختیار ازدواج بدست خود دختران باشد و موافقت پدر را شرط صحت ازدواج بدانیم بشرط اینکه پدر سوء نیت یا کج سلیقگی خاصی که مانع ازدواج دختر نباشد نداشته باشد چه عیبی دارد و چه منافاتی با اصل آزادی انسانها دارد؟ این یک احتیاط و مراقبتی است که قانون برای حفظ زن تجربه نکرده کرده است و ناشی از نوعی سوء ظن بطبیعت مرد است. نویسنده مزبور میگوید " : - قانونگذار ما دختر را در سن سیزده سالگی، پیش از آنکه رشد فکری پیدا کند و اصولا معنی ازدواج و همسر صفحه ۹۶ بودن و همسر داشتن را بدرستی درک کند صالح برای ازدواج میدانند و اجازه میدهد یک چنین موجودی که هنوز برای خرید و فروش چند کیلو سبزی صلاحیت ندارد ازدواج کند و برای خودش شریک زندگی مادام العمر انتخاب نماید. اما بدختری که بیست و پنج یا چهل سال دارد و درس خوانده و دانشگاه دیده است و بمقام عالی از دانش رسیده است اجازه نمیدهد بدون اجازه و تصویب پدر یا جد پدری عوام و بیسواد خود ازدواج کند " . . . اولاً از کجای قانون استفاده میشود که دختر سیزده ساله میتواند بدون اجازه پدر ازدواج کند و دختر بیست و پنج یا چهل ساله دانشگاه دیده نمی‌تواند

؟ ثانیاً شرطیت اجازه پدر در حدودی است که از عاطفه پدری و درک احساسات مرد نسبت به زنان سرچشمه میگیرد و اگر شکل مانع تراشی بخود بگیرد اعتبار ندارد. ثالثاً گمان نمیکنم یک نفر قاضی تا کنون پیدا شده باشد و مدعی شده باشد که از نظر قانون مدنی رشد عقلی و فکری در ازدواج شرط نیست و یک دختر سیزده ساله که بقول نویسندگان معنی ازدواج و انتخاب همسر را نمیفهمد میتواند ازدواج کند. قانون مدنی در ماده ۲۱۱ چنین میگوید: " برای اینکه متعاملین اهل محسوب شوند باید بالغ و عاقل و رشید باشند. " هر چند در این جمله کلمه متعاملین بکار رفته و باب نکاح باب معامله نیست، اما چون دنباله یک عنوان کلی است، (عقود، معاملات و الزامات) که از ماده ۱۸۱ آغاز می شود، کارشناسان قانون مدنی ماده ۲۱۱ را بعنوان " اهلیت عام " تلقی کرده اند که در همه عقود لازم است. در تمام قبایله های قدیم نام مرد را پس از " البالغ العاقل - صفحه ۹۷ الرشید " و نام زن را پس از " البالغة العاقله الرشیده " ذکر میکردند. چگونه ممکن است نویسندگان قانون مدنی از این نکته غافل مانده باشند؟! نویسندگان قانون مدنی باور نمیکردند که کار انحطاط فکری به اینجا بکشد که با آنکه اهلیت عام را ذکر کرده اند لازم باشد که مجدداً ماده ای در باب نکاح به بلوغ و عقل و رشد اختصاص دهند. یکی از شارحین قانون مدنی (آقای دکتر سیدعلی شایگان) ماده ۱۰۶۴ را که میگوید: " عاقد باید بالغ و عاقل و قاصد باشد " بخیال اینکه مربوط بزوجین است و اهلیت آنها را برای نکاح بیان میکند و شرط رشد را ذکر نکرده است، با ماده ۲۱۱ که اهلیت عام را ذکر کرده است منافی دانسته و سپس در مقام توجیه برآمده است. در صورتیکه ماده ۱۰۶۴ مربوط به عاقد است و لازم نیست عاقد رشید باشد. آنچه در این مورد قابل اعتراض است عمل مردم ایرانی است نه قانون مدنی و نه قانون اسلام. در میان مردم ما غالب پدران هنوز مانند دوران جاهلیت، خود را اختیاردار مطلق میدانند و اظهار نظر دختر را در امر انتخاب همسر و شریک زندگی و پدر فرزندان آینده اش، بی حیائی و خارج از نزاکت میدانند و به رشد فکری دختر که لزوم آن از مسلمات اسلام است توجهی نمیکنند. چه بسیار است عقدهائی که قبل از رشد دختران صورت میگیرد و شرعاً باطل و بلا-اثر است. عاقدها از رشد دختر تحقیق و جستجو نمیکنند. بلوغ دختر را کافی می دانند. در صورتیکه میدانیم چه داستانها از علماء بزرگ صفحه ۹۸ در زمینه آزمایش رشد عقلی و فکری دختران در دست است. بعضی از علماء رشد دینی دختر را شرط میدانسته اند. تنها به عقد بستن دختری تن میدادند که در اصول دین بتواند استدلال کند و متأسفانه غالب اولیاء اطفال و عاقدها این مراعاتها را نمیکنند. اما مثل اینکه بنا نیست عمل این مردم انتقاد شود، باید همه کاسه ها و کوزه ها را سر قانون مدنی شکست و افکار مردم را متوجه معایب قانون مدنی که زائیده قوانین اسلامی است کرد. ایرادی که بنظر من بر قانون مدنی وارد است مربوط بماده ۱۰۴۲ است. این ماده میگوید: " بعد از رسیدن به سن پانزده سال تمام نیز اناث نمیتوانند مادام که بسن هیجده سال تمام نرسیده اند بدون اجازه ولی خود شوهر کنند. " طبق این ماده دختر میان پانزده و هیجده هر چند بیوه باشد بدون اجازه ولی نمیتواند شوهر کند. در صورتیکه نه از نظر فقه شیعه و نه از نظر اعتبار عقلی اگر زنی واجد شرایط بلوغ و رشد باشد و یک بار هم شوهر کرده است لزومی ندارد که موافقت پدر را جلب کند. صفحه ۹۹

بخش چهارم اسلام و تجدد زندگی

توضیحات

مقتضیات زمان. دین و مقتضیات زمان از نظر نهر و. خاصیت انطباق اسلام با پیشرفتهای زندگی اعجاب خارجیان را برانگیخته است. اسلام برای احتیاجات ثابت، قوانین ثابت و برای احتیاجات متغیر، وضع ناثابت و متغیری در نظر گرفته است. اگر همه چیز را با زمان منطبق کنیم پس خود زمان را با چه چیز منطبق سازیم؟ فکر عدم انطباق اسلام با زمان ناشی از جمود گروهی و جهالت گروهی دیگر است. قرآن جامعه اسلامی را به گیاهی که در حال رشد است تشبیه می کند. کلمه " پدیده قرن " خانواده های بی

شماری را متلاشی کرده است. جامد جز با کهنه خو نمی‌گیرد، و جاهل هر فسادی را به نام مقتضیات زمان موجه می‌شمارد. پیچ و لولاهائی که در ساختمان قوانین اسلامی به کار رفته و به آنها خاصیت تحرک و انعطاف داده است. کلاه لگنی حرام نیست، طفیلیگری حرام است. اسلام برای قاعده ضرر و قاعده حرج حق " و تو " قائل شده است. صفحه ۱۰۱

اسلام و تجدد زندگی (۱)

مقتضیات زمان

اینجانب در مقدمه کتاب "انسان و سرنوشت" که مسئله عظمت و انحطاط مسلمین را بررسی کرده‌ام تحقیق در علل انحطاط مسلمین را در سه بخش قابل بررسی دانسته‌ام: بخش اسلام، بخش مسلمین، بخش عوامل بیگانه. در آن مقدمه، یکی از موضوعات بیست و هفتگانه‌ای که بررسی و تحقیق در آنها را لازم شمرده‌ام همین موضوع است و وعده داده‌ام که رساله‌ای تحت عنوان "اسلام و مقتضیات زمان" در این زمینه منتشر کنم و البته یادداشتهای زیادی قبلاً برای آن تهیه کرده‌ام. در این سلسله مقالات نمیتوان تمام مطالبی که باید بصورت یک رساله درآید، گنجانید، ولی تا آنجا که اجمالاً ذهن خوانندگان محترم این مقالات را درباره این موضوع روشن کنم توضیح خواهم داد. صفحه ۱۰۳ موضوع مذهب و پیشرفت از موضوعاتی است که بیشتر و بیشتر از آنکه برای ما مسلمانان مطرح باشد برای پیروان سایر مذاهب مطرح بوده است. بسیاری از روشنفکران جهان فقط از آن جهت مذهب را ترک کرده‌اند که فکر می‌کرده‌اند میان مذهب و تجدد زندگی ناسازگاری است. فکر می‌کرده‌اند لازمه دینداری توقف و سکون و مبارزه با تحرک و تحول است، و به عبارت دیگر خاصیت مذهب را ثبات و یک نواختی و حفظ شکلها و صورتهای موجود میدانسته‌اند. نهر و نخست وزیر فقید هند عقاید ضد مذهبی داشته است و بهیچ دین و مذهبی معتقد نبوده است. از گفته‌های وی چنین بر می‌آید که چیزی که وی را از مذهب متنفر کرده است، جنبه "دگم" و یکنواختی مذهب است. نهر و در اواخر عمر در وجود خودش و در جهان یک (خلاء) احساس میکند و معتقد میشود این خلاء را جز نیروی معنوی نمیتواند پر کند. در عین حال از نزدیک شدن به مذهب بخاطر همان حالت جمود و یکنواختی که فکر میکند در هر مذهبی هست وحشت میکند. یک روزنامه‌نگار هندی بنام کارانجیا در اواخر عمر نهر و با وی مصاحبه‌ای بعمل آورده است (بفارسی چاپ شده است) و ظاهراً آخرین اظهار نظری است که نهر و درباره مسائل کلی جهانی کرده است. کارانجیا آنجا که راجع به گاندی با وی مذاکره میکند می‌گوید: بعضی از روشنفکران و عناصر مترقی عقیده دارند که گاندی جی با راه‌های احساساتی و روشهای معنوی و روحانی صفحه ۱۰۴ خود اعتقادات ابتدائی شما را به سوسیالیسم علمی متزلزل و ضعیف ساخت. نهر و ضمن جوابی که میدهد می‌گوید: استفاده از روشهای معنوی و روحانی نیز لازم و خوب است. من همیشه در این مورد با گاندی جی هم عقیده بودم و چه بسا که امروز استفاده از این وسائل را لازمتر می‌شمارم زیرا امروز در برابر خلاء معنوی تمدن جدیدی که رواج می‌پذیرد بیش از دیروز باید پاسخهای معنوی و روحانی بیابیم. کارانجیا سپس راجع به مارکسیسم از وی سؤالاتی میکند و نهر و برخی نارسائی‌های مارکسیسم را گوشزد میکند و دوباره همان راه‌های روحی را طرح میکند. در این وقت کارانجیا بوی می‌گوید: آقای نهر و، آیا اظهارات شما که اکنون از مفاهیم راه‌های اخلاقی و روحی سخن می‌گوئید میان جنابعالی با جواهر لعل دیروز (یعنی خود نهر و در زمان جوانی) تفاوتی بوجود نمی‌آورد؟ آنچه شما می‌گوئید این تصور را ایجاد میکند که آقای نهر و در شامگاه عمرش در جستجوی خداوند برآمده است. نهر و می‌گوید آری، من تغییر یافته‌ام، تأکید من بر روی موازین و راه‌های اخلاقی و روحی بدون توجه و نادانسته نیست... سپس خود وی می‌گوید: "اکنون این مسئله پیش می‌آید که چگونه میتوان اخلاق و روحیات را به سطح عالیتری بالا برد

"و اینطور جواب میدهد: بدیهی است برای این منظور مذهب وجود دارد، اما متأسفانه مذهب به شکلی کوتاه نظرانه و به صورت پیروی از دستورهای خشک و قالبی و انجام بعضی تشریفاتی معین پائین آمده صفحه ۱۰۵ است. شکل ظاهری و صدف خارجی آن باقیمانده است در حالی که روح و مفهوم واقعی آن از میان رفته است.

اسلام و مقتضیات زمان

در میان ادیان و مذاهب هیچ دین و مذهبی مانند اسلام در شئون زندگی مردم مداخله نکرده است. اسلام در مقررات خود به یک سلسله عبادات و اذکار و اوراد و یک رشته اندرزهای اخلاقی اکتفا نکرده است، همانطوریکه روابط بندگان با خدا را بیان کرده است خطوط اصلی روابط انسانها و حقوق و وظایف افراد را نسبت بیکدیگر نیز در شکلهای گوناگون بیان کرده است. قهرا پرسش انطباق با زمان درباره اسلام که چنین دینی است بیشتر مورد پیدا میکند.

خصلت انطباق اسلام با زمان از نظر خارجیان

اتفاقاً بسیاری از دانشمندان و نویسندگان خارجی، اسلام را از نظر قوانین اجتماعی و مدنی مورد مطالعه قرار داده‌اند و قوانین اسلامی را بعنوان یک سلسله قوانین مترقی ستایش کرده و خاصیت زنده و جاوید بودن این دین و قابلیت انطباق قوانین آن را با پیشرفتهای زمان مورد توجه و تمجید قرار داده‌اند. برنارد شاو نویسنده معروف و آزاد فکر انگلیسی گفته است: "من همیشه نسبت بدین محمد بواسطه خاصیت زنده بودن عجیبش نهایت احترام را داشته‌ام. بنظر من اسلام تنها مذهبی است که استعداد توافق و تسلط بر حالات گوناگون و صور متغیر زندگی و مواجهه با قرون مختلف را دارد. صفحه ۱۰۶" چنین پیش بینی میکنم و از همین اکنون آثار آن پدیدار شده است که ایمان محمد مورد قبول اروپای فردا خواهد بود". روحانیون قرون وسطی در نتیجه جهالت یا تعصب، شمایل تاریکی از آئین محمد رسم میکردند، او بچشم آنها از روی کینه و عصبیت ضد مسیح جلوه کرده بود، من درباره این مرد فوق العاده مطالعه کردم و به این نتیجه رسیدم که نه تنها ضد مسیح نبوده بلکه باید نجات دهنده بشریت نامیده شود. بعقیده من اگر مردی چون او صاحب اختیار دنیای جدید بشود طوری در حل مسائل و مشکلات دنیا توفیق خواهد یافت که صلح و سعادت آرزوی بشر تأمین خواهد شد. "دکتر شبلی شمیل یک عرب لبنانی مادی مسلک است. او برای اولین بار بنیاد انواع دارون را بضمیمه شرح بوختر آلمانی، بعنوان حرب‌ای علیه عقائد مذهبی، بزبان عربی ترجمه کرد و در اختیار عربی زبانان قرار داد. وی با آنکه ماتریالیست است از اعجاب و تحسین نسبت باسلام و عظمت آورنده آن خودداری نمیکند و همواره اسلام را بعنوان یک آئین زنده و قابل انطباق با زمان ستایش میکند. این مرد در جلد دوم کتابی که بنام فلسفه النشوء والارتقاء بعربی منتشر کرده است مقاله‌ای دارد تحت عنوان "القرآن وال عمران" این مقاله را در رد یکی از خارجیان که به کشورهای اسلامی مسافرت کرده و اسلام را مسئول انحطاط مسلمین دانسته نوشته است. شبلی شمیل سعی دارد در این مقاله ثابت کند که علت انحطاط مسلمین انحراف از تعالیم اجتماعی اسلامی است نه اسلام و آن عده از غربی‌ها که به اسلام حمله میکنند یا اسلام را نمی‌شناسند و صفحه ۱۰۷ یا سوء نیت دارند و میخواهند با بد بین کردن شرقی‌ها بقوانین و مقرراتی که بهر حال از میان خودشان برخاسته، طوق بندگی خود را بگردن آنها بگذارند. در عصر ما این پرسش که آیا اسلام با مقتضیات زمان هماهنگی دارد یا نه عمومیت پیدا کرده است. اینجانب که با طبقات مختلف و مخصوصاً طبقه تحصیل کرده و دنیا دیده برخورد و معاشرت دارم، هیچ مطلبی را ندیده‌ام به اندازه این مطلب مورد سؤال و پرسش واقع شود.

اشکالات

گاهی به پرسش خود رنگ فلسفی میدهند و میگویند در این جهان همه چیز در تغییر است، هیچ چیزی ثابت و یکنواخت باقی نمیماند. اجتماع بشر نیز از این قاعده مستثنی نیست و چگونه ممکن است یک سلسله قوانین اجتماعی برای همیشه بتواند ثابت و باقی بماند؟ اگر صرفاً از نظر فلسفی این مسئله را مورد توجه قرار دهیم جوابش واضح است. آنچه‌ای که همواره در تغییر است، نو و کهنه میشود، رشد و انحطاط دارد، ترقی و تکامل دارد همانا مواد و ترکیبات مادی اینجهان است. و اما قوانین جهان ثابت است، مثلاً موجودات زنده طبق قوانین خاصی تکامل پیدا کرده و میکنند و دانشمندان قوانین تکامل را بیان کرده‌اند. خود موجودات زنده دائماً در تغییر و تکاملند. اما قوانین تغییر و تکامل چگونه متغیر و متکامل نیستند و سخن ما درباره قوانین است. در اینجهت فرق نمیکند که قانون مورد نظر یک قانون طبیعی باشد یا صفحه ۱۰۸ یک قانون وضعی و قراردادی، زیرا ممکن است یک قانون وضعی و قراردادی از طبیعت و فطرت سرچشمه گرفته باشد. و تعیین کننده خط سیر تکاملی افراد و اجتماعات بشری باشد. ولی پرسشهاییکه در زمینه انطباق و عدم انطباق اسلام با مقتضیات زمان وجود دارد تنها جنبه کلی و فلسفی ندارد. آن پرسشی که بیش از هر پرسش دیگر تکرار میشود اینست که قوانین در زمینه احتیاجات وضع میشود و احتیاجات اجتماعی بشر ثابت و یک نواخت نیست، پس قوانین اجتماعی نیز نمیتواند ثابت و یکنواخت باشد. این پرسش چه پرسش خوب و ارزنده‌ای است. اتفاقاً یکی از جنبه‌های اعجاز‌آمیز دین مبین اسلام که هر مسلمان فهمیده و دانشمندی از آن احساس غرور و افتخار میکند اینست که اسلام در مورد احتیاجات ثابت فردی یا اجتماعی قوانین ثابت و در مورد احتیاجات موقت و متغیر وضع متغیری در نظر گرفته است و ما بیاری خداوند تا اندازه‌ای که با این سلسله مقالات متناسب باشد شرح خواهیم داد.

خود زمان با چه چیز منطبق شود؟

اما قبل از آنکه وارد این مبحث بشویم ذکر دو مطلب را لازم میدانم: یکی اینکه اکثر افرادی که از پیشرفت و تکامل و تغییر اوضاع زمان دم میزنند خیال میکنند هر تغییری که در اوضاع اجتماعی پیدا میشود خصوصاً اگر از مغرب زمین سرچشمه گرفته باشد باید بحساب تکامل و پیشرفت گذاشت، و این از گمراه صفحه ۱۰۹ کننده‌ترین افکاری است که دامنگیر مردم امروز شده است. به خیال این گروه چون وسائل و ابزارهای زندگی روز بروز عوض می‌شود و کاملتر جای ناقص‌تر را میگیرد و چون علم و صنعت در حال پیشرفت است پس تمام تغییراتی که در زندگی انسان‌ها پیدا میشود نوعی پیشرفت و رقاء است و باید استقبال کرد، بلکه جبر زمان است و خواه ناخواه جای خود را باز میکند. در صورتیکه نه همه تغییرات نتیجه مستقیم علم و صنعت است و نه ضرورت و جبری در کار است. در همان حالی که علم در حال پیشروی است طبیعت هوسباز و درنده خوی بشر هم بیکار نیست. علم و عقل، بشر را بسوی کمال جلو میبرد و طبیعت هوسباز و درنده خوی بشر سعی دارد بشر را بسوی فساد و انحراف بکشاند. طبیعت هوسباز و درنده‌خو همواره سعی دارد علم را بصورت ابزاری برای خود درآورد و در خدمت هوسهای شهوانی و حیوانی خود بگمارد. زمان همانطوریکه پیشروی و تکامل دارد فساد و انحراف زمان هم دارد. باید با پیشرفت زمان پیشروی کرد و با فساد و انحراف زمان هم باید مبارزه کرد. مصلح و مرتجع هر دو علیه زمان قیام میکنند، با این تفاوت که مصلح علیه انحراف زمان و مرتجع علیه پیشرفت زمان قیام میکند. اگر زمان و تغییرات زمان را مقیاس کلی خوبی‌ها و بدی‌ها بدانیم پس خود زمان و تغییرات آنرا با چه مقیاسی اندازه‌گیری کنیم؟ اگر همه چیز را با زمان باید تطبیق کنیم خود زمان را با چه چیزی تطبیق دهیم؟ اگر بشر باید دست بسته در همه

چیز تابع زمان و تغییرات زمان باشد پس نقش فعال و خلاق و سازنده اراده بشر کجا رفت؟ انسان که بر مرکب زمان سوار است و در حال حرکت است صفحه ۱۱۰ نباید از هدایت و رهبری این مرکب، آنی غفلت کند. آنانکه همه از تغییرات زمان دم می‌زنند و از هدایت و رهبری زمان غافلند نقش فعال انسان را فراموش کرده‌اند و مانند اسب سواری هستند که خود را در اختیار اسب قرار داده است.

انطباق یا نسخ؟

مطلب دومی که لازم است در اینجا یادآوری کنم اینست که بعضی از افراد، مشکل "اسلام و مقتضیات زمان" را با فورمول بسیار ساده و آسانی حل کرده‌اند. می‌گویند دین اسلام یک دین جاودانی است و با هر عصر و زمانی قابل انطباق است. همینکه می‌پرسیم کیفیت این انطباق چگونه است؟ و فرمول آن چیست؟ می‌گویند: اگر دیدیم اوضاع زمان عوض شد فوراً آن قوانین را نسخ می‌کنیم و قانون دیگر بجای آنها وضع می‌کنیم! نویسنده ۴۰ پیشنهاد این مشکل را بهمین صورت حل کرده است. می‌گوید قوانین دنیوی ادیان باید حالت نرمش و انعطاف داشته و با پیشرفت علم و دانش و توسعه تمدن هماهنگ و سازگار باشد و این قبیل نرمشها و انعطاف و قابل تطبیق باقتضای زمان بودن نه تنها برخلاف تعالیم عالیه اسلام نیست بلکه مطابق روح آن می‌باشد (مجله زن روز شماره ۹۰ صفحه ۷۵). نویسنده مزبور در قبل و بعد این جمله‌ها می‌گوید چون مقتضیات زمان در تغییر است و هر زمانی قانون نوینی ایجاد میکند و قوانین مدنی و اجتماعی اسلام متناسب است با زندگی ساده عرب جاهلیت و غالباً عین رسوم و عادات عرب جاهلی است و با زمان حاضر تطبیق نمی‌کند، پس باید قوانین دیگری امروز بجای آنها صفحه ۱۱۱ وضع شود. از اینگونه اشخاص باید پرسید اگر معنی قابلیت انطباق با زمان، قابلیت آن برای منسوخ شدن است کدام قانون است که این نرمش و انعطاف را ندارد؟ کدام قانون است که به این معنی قابل انطباق با زمان نیست؟! این توجیه برای نرمش و قابلیت انطباق اسلام با زمان، درست مثل اینست که کسی بگوید: کتاب و کتابخانه بهترین وسیله لذت بردن از عمر است. اما همینکه از او توضیح بخواهید، بگوید برای اینکه انسان هر وقت هوس کیف و لذت بکند فوراً کتابها را حراج میکند و پول آنها را صرف بساط عیش و نوش میکند. نویسنده مزبور می‌گوید - تعلیمات اسلام بر سه قسم است. قسم اول اصول عقائد است از قبیل توحید و نبوت و معاد و غیره. قسم دوم عبادات است از قبیل مقدمات و مقارنات نماز و روزه و وضو و طهارت و حج و غیره. قسم سوم قوانینی است که بزندگی مردم مربوط است. قسم اول و دوم جزء دین است و آنچه‌ای که مردم باید برای همیشه برای خود حفظ کنند همانها هستند. اما قسم سوم جزء دین نیست، زیرا دین با زندگی مردم سر و کار ندارد و پیغمبر هم این قوانین را بعنوان اینکه جزء دین است و مربوط بوظیفه رسالت است نیاورده، بلکه چون اتفاقاً آنحضرت زمامدار بود باین مسائل هم پرداخت و گرنه شأن دین فقط اینست که مردم را بعبادت و نماز و روزه وادار کند. دین را با زندگی دنیای مردم چه کار؟ من نمیتوانم باور کنم یک نفر در یک کشور اسلامی زندگی کند و این اندازه از منطق اسلام بی‌خبر باشد. صفحه ۱۱۲ مگر قرآن هدف انبیاء و مرسلین را بیان نکرده است؟ مگر قرآن در کمال صراحت می‌گوید: «لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الكتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط» ما همه پیغمبران را با دلائل روشن فرستادیم و با آنها کتاب و مقیاس فرود آوردیم تا مردم بعدالت قیام کنند. قرآن عدالت اجتماعی را بعنوان یک هدف اصلی برای همه انبیاء ذکر میکند. اگر میخواهید بقرآن عمل نکنید چرا گناه بزرگتری مرتکب میشوید و به اسلام و قرآن تهمت می‌زنید. اکثر بدبختی‌هاییکه امروز گریبانگیر بشر شده از همین جا است که اخلاق و قانون یگانه پشتوانه خود را که دین است از دست داده‌اند. ما با این نغمه که اسلام خوب است اما بشرط اینکه محدود به مساجد و معابد باشد و به اجتماع کاری نداشته باشد. در حدود نیم قرن است که آشنائیم. این نغمه از ماوراء مرزهای کشورهای اسلامی بلند شده و در همه کشورهای اسلامی تبلیغ شده

است. بگذارید من این جمله را بزبان ساده‌تر و فارسی‌تر تفسیر کنم تا مقصود گویندگان اصلی آنرا بهتر توضیح دهم. خلاصه معنی آن اینست "اسلام تا آنجا که در برابر کمونیسیم بایستد و جلو آنرا بگیرد باید بماند. اما آنجا که با منافع غرب تماس دارد باید برود." مقررات عبادی اسلام از نظر مردم مغرب زمین باید باقی باشد تا در مواقع لزوم بتوان مردم را علیه کمونیسیم بعنوان یک سیستم الحادی و ضد خدا بحرکت آورد. اما مقررات اجتماعی اسلامی که فلسفه زندگی مردم مسلمان بشمار میرود و مسلمانان با داشتن آنها در مقابل مردم مغرب زمین احساس استقلال و شخصیت میکنند و مانع هضم شدن آنها در هاضمه صفحه ۱۱۳ حریص مغرب زمین است باید از میان برود. متأسفانه ابداع کنندگان این تر کور خوانده‌اند. اولاً چهارده قرن است که قرآن اصل "نؤمن ببعض و نکفر ببعض" را از اعتبار انداخته است و اعلام داشته است که مقررات اسلام تفکیک ناپذیر است. ثانیاً گمان میکنم وقت آن رسیده است که مردم مسلمان دیگر فریب این نیرنگها را نخورند، قوه نقادی مردم کم و بیش بیدار شده است و تدریجاً میان مظاهر پیشرفت و ترقی که محصول شکفتن نیروی علمی و فکری بشر است و میان مظاهر فساد و انحراف هر چند از مغرب سرچشمه گرفته باشد فرق میگذارند. مردم سرزمین‌های اسلامی بیش از پیش بارزش تعلیمات اسلامی پی برده‌اند و تشخیص داده‌اند یگانه فلسفه مستقل زندگی آنها اسلام و مقررات اسلامی است و با هیچ قیمتی آنرا از دست نخواهند داد. مردم مسلمان پی برده‌اند که تبلیغ علیه قوانین اسلامی جز یک نیرنگ استعماری نیست. ثالثاً ابداع کنندگان این تر باید بدانند اسلام هنگامی قادر است در مقابل یک سیستم الحادی یا غیر الحادی مقاومت کند که بصورت یک فلسفه زندگی بر اجتماعی حکومت کند و بگوشه مساجد و معابد محدود نباشد، اسلامی که او را بگوشه معابد و مساجد محصور کرده باشند همانطوریکه میدانرا برای افکار غربی خالی میکنند برای افکار ضد غربی نیز خالی خواهد کرد. غرامتی که امروز غرب در برخی کشورهای اسلامی میپردازد ثمره همین اشتباه است. صفحه ۱۱۴

اسلام و تجدد زندگی (۲)

توضیحات

انسان تنها جاننداری نیست که اجتماعی زندگی میکند، بسیاری از حیوانات، بالاخص حشرات، زندگی اجتماعی دارند و از یک سلسله مقررات و نظامات حکیمانه پیروی میکنند، اصول تعاون، تقسیم کار، تولید و توزیع، فرماندهی و فرمانبری، امر و اطاعت بر اجتماع آنها حکمفرماست. زنبور عسل و بعضی از مورچه‌ها و موریانه‌ها از تمدن و نظامات و تشکیلاتی برخوردارند که سالها بلکه قرن‌ها باید بگذرد تا انسان که خود را از اشرف مخلوقات می‌شمارد بپایه آنها برسد. تمدن آنها، بر خلاف تمدن بشر، ادواری از قبیل عهد جنگل، عهد حجر، عهد آهن، عهد اتم طی نکرده است. آنها از اولی که پا به این دنیا گذاشته‌اند دارای همین تمدن و تشکیلات بوده‌اند که امروز هستند و تغییری در اوضاع آنها رخ نداده است. این انسان است که بمصداق «و خلق الانسان ضعيفا» زندگیش از صفر شروع شده و بسوی بی نهایت پیش میرود. صفحه ۱۱۵ برای حیوانات، مقتضیات زمان همیشه یک جور است، اقتضاهاى زمان زندگى آنها را دگرگون نمیکند. برای آنها تجدد خواهی و نوپرستی معنی ندارد، جهان نو و کهنه وجود ندارد. علم برای آنها هر روز کشف تازه‌ای نمیکند و اوضاع آنها را دگرگون نمیسازد، صنایع سبک و سنگین هر روز بشکل جدیدتر و کاملتری به بازار آنها نمی‌آید. چرا؟ چون با غریزه زندگی میکنند، نه با عقل. اما انسان: زندگی اجتماعی انسان دائماً دستخوش تغییر و تحول است. هر قرنی برای انسان دنیا عوض میشود. راز اشرف مخلوقات بودن انسان هم در همین جاست، انسان فرزند بالغ و رشید طبیعت است. به مرحله‌ای رسیده است که دیگر نیازی به قیمومت و سرپرستی مستقیم طبیعت، به اینکه نیروی

مرموزی بنام غریزه او را هدایت کند ندارد. او با عقل زندگی میکند نه با غریزه. طبیعت، انسان را بالغ شناخته و آزاد گذاشته و سرپرستی خود را از او برداشته است. آنچه را حیوان با غریزه و با قانون طبیعی غیر قابل سرپیچی انجام میدهد. انسان با نیروی عقل و علم و با قوانین وضعی و تشریحی که قابل سرپیچی است باید انجام دهد. راز فسادها و انحرافهاییکه انسانها از مسیر پیشرفت و تکامل پیدا میکنند، راز توقفها و انحطاطها، راز سقوطها و هلاکتها نیز در همین جاست. برای انسان همانطور که راه پیشرفت و ترقی باز است، راه فساد و انحراف و سقوط هم بسته نیست. صفحه ۱۱۶ انسان رسیده به آن مرحله که به تعبیر قرآن کریم، بار امانتی که آسمانها و زمین و کوهها نتوانستند کشید بدوش بگیرد. یعنی زندگی آزاد را بپذیرد و مسئولیت تکلیف و وظیفه و قانون را قبول کند، و بهمین دلیل از ظلم و جهل، از خودپرستی و اشتباه کاری نیز مصون نیست. قرآن کریم آنجا که این استعداد عجیب انسان را در تحمل امانت تکلیف و وظیفه بیان میکند بلافاصله او را با صفتهای "ظلم" و "جهول" نیز توصیف مینماید. این دو استعداد در انسان، استعداد تکامل و استعداد انحراف، از یکدیگر تفکیک ناپذیرند. انسان مانند حیوان نیست که در زندگی اجتماعی نه بجلو برود و نه به عقب، نه به چپ برود و نه بر راست، در زندگی انسانها گاهی پیشروی است و گاهی عقب گرد، در زندگی انسانها اگر حرکت و سرعت هست توقف و انحطاط هم هست. اگر پیشرفت و تکامل هست فساد و انحراف هم هست، اگر عدالت و نیکی هست ظلم و تجاوز هم هست. اگر مظاهر علم و عقل هست مظاهر جهل و هواپرستی هم هست. تغییرات و پدیده‌های نوی که در زمان پیدا میشود ممکن است از قسم دوم باشد.

جامدها و جاهلها

از جمله خاصیت‌های بشر افراط و تفریط است، انسان اگر در حد اعتدال بایستد کوشش میکند میان تغییرات نوع اول و نوع دوم تفکیک کند. کوشش میکند زمان را با نیروی علم و ابتکار و سعی و عمل جلو ببرد، کوشش میکند خود را با مظاهر ترقی و پیشرفت صفحه ۱۱۷ زمان تطبیق دهد و هم کوشش میکند جلو انحرافات زمان را بگیرد و از همرنگ شدن با آنها خود را برکنار دارد. اما متأسفانه همیشه اینطور نیست، دو بیماری خطرناک همواره آدمی را در این زمینه تهدید میکند: بیماری جمود و بیماری جهالت، نتیجه بیماری اول توقف و سکون و باز ماندن از پیشروی و توسعه است و نتیجه بیماری دوم سقوط و انحراف است. جامد از هر چه نو است متنفر است و جز با کهنه خو نمیگیرد و جاهل هر پدیده نوظهوری را بنام مقتضیات زمان، بنام تجدد و ترقی موجه میشمارد. جامد هر تازه‌ای را فساد و انحراف می‌خواند و جاهل همه را یک جا بحساب تمدن و توسعه علم و دانش می‌گذارد. جامد میان هسته و پوسته، وسیله و هدف فرق نمی‌گذارد، از نظر او دین مأمور حفظ آثار باستانی است، از نظر او قرآن نازل شده است برای اینکه جریان زمان را متوقف کند و اوضاع جهان را بهمان حالی که هست می‌خکوب نماید. از نظر او عمه جزو خواندن، با قلم نی نوشتن، از قلمدان مقوائی استفاده کردن، در خزانه حمام شستشو کردن، با دست غذا خوردن، چراغ نفتی سوختن، جاهل و بیسواد زیستن را بعنوان شعائر دینی باید حفظ کرد. جاهل برعکس، چشم دوخته به بیند در دنیای مغرب چه مد تازه و چه عادت نوی پیدا شده است که فوراً تقلید کند و نام تجدد و جبر زمان روی آن بگذارد. جامد و جاهل متفقا فرض میکنند که هر وضعی که در قدیم بوده است، جزء مسائل و شعائر دینی است، با این تفاوت که جامد صفحه ۱۱۸ نتیجه میگیرد این شعائر را باید نگهداری کرد و جاهل نتیجه میگیرد اساساً دین ملازم است با کهنه پرستی و علاقه به سکون و ثبات. در قرون اخیر مسئله تناقض علم و دین در میان مردم مغرب زمین زیاد مورد بحث و گفت و گو واقع شده است. فکر تناقض دین و علم دو ریشه دارد، یکی این که کلیسا پاره‌ای از مسائل علمی و فلسفی قدیم را بعنوان مسائل دینی که از جنبه دینی نیز باید به آنها معتقد بود پذیرفته بود و ترقیات علوم خلاف آنها را ثابت کرد. دیگر از اینراه که علوم وضع زندگی را دگرگون کرد، و شکل زندگی را تغییر داد.

جامدهای متدین نما همانطوریکه به پاره‌ای مسائل فلسفی بی جهت رنگ مذهبی دادند شکل ظاهری مادی زندگی را هم میخواستند جزء قلمرو دین بشمار آورند، افراد جاهل و بی خبر نیز تصور کردند که واقعا همین طور است و دین برای زندگی مادی مردم شکل و صورت خاصی در نظر گرفته است. و چون به فتوی علم باید شکل مادی زندگی را عوض کرد پس علم فتوی منسوخیت دین را صادر کرده است. جمود دسته اول و بی خبری دسته دوم فکر موهوم تناقض علم و دین را بوجود آورد.

تمثیل قرآن

اسلام دینی است پیشرو و پیش برنده، قرآن کریم برای اینکه مسلمانانرا متوجه کند که همواره باید در پرتو اسلام در حال رشد و نمو و تکامل باشند، مثلی می‌آورد، میگوید: مثل صفحه ۱۱۹ فرنگی بشوند، تمام عادات و آداب و سنن آنها را بپذیرند، قوانین مدنی و اجتماعی خود را کورکورانه با قوانین آنها تطبیق دهند، بهانه‌ای بدست جامدها داده که بهر وضع جدیدی با چشم بدبینی بنگرند و آنرا خطری برای دین و استقلال و شخصیت اجتماعی ملتشان بشمار آورند. در این میان آنکه باید غرامت اشتباه هر دو دسته را بپردازد صفحه ۱۲۰ اسلام است. جمود جامدها به جاهلها میدان تاخت و تاز میدهد و جهالت جاهلها جامدها را در عقاید خشکشان متصلب‌تر میکند. عجا این جاهلان متمدن نما گمان میکنند زمان "معصوم" است. مگر تغییرات زمان جز بدست بشر بدست کس دیگر ساخته میشود؟ از کی و از چه تاریخی بشر عصمت از خطا پیدا کرده است تا تغییرات زمان از خطا و اشتباه معصوم بماند؟ بشر همانطوریکه تحت تأثیر تمایلات علمی، اخلاقی، ذوقی، مذهبی، قرار دارد و هر زمان ابتکار تازه‌ای در طریق صلاح بشریت میکند، تحت تأثیر تمایلات خودپرستی، جاه طلبی، هوسرانی، پولدوستی، استثمارگری هم هست. بشر همانطوری که موفق به کشفهای تازه و پیدا کردن راههای بهتر و وسائل بهتر میشود احیانا دچار خطا و اشتباه هم میشود. اما جاهل خود باخته این حرفها را نمیفهمد، تکیه کلامش اینست که دنیا امروز چنین است، دنیا امروز چنان است. عجیب‌تر اینکه اینها اصول زندگی را از روی کفش، کلاه و لباسشان قیاس می‌گیرند. چون کفش و کلاه نو و کهنه دارد و در زمانی که نو است و تازه از قالب در آمده قیمت دارد و باید خرید و پوشید و همینکه کهنه شد باید آنرا دور انداخت پس همه حقایق عالم از این قبیل است. از نظر این جاهلان، خوب و بد مفهومی جز نو و کهنه ندارد، از نظر این جاهلان، خوب و بد مفهومی جز نو و کهنه ندارد، از نظر اینها فتوالمیسم یعنی اینکه یک زورمند بناحق نام مالک روی خود بگذارد و سر جای خود بنشیند و صدها دست و بازو کار کنند که دهان آن یکی بجنبد به ایندلیل بد است که دیگر کهنه شده است، دنیای امروز صفحه ۱۲۱ نمی‌پسندد، دوره‌اش گذشته و از "مد" افتاده است. اما روز اولی که پیدا شد و تازه از قالب در آمده و به بازار جهان عرضه شده بود خوب بود. از نظر اینها استثمار زن بد است، چون دنیای امروز دیگر نمی‌پسندد و زیر بار آن نمیرود. اما دیروز که بز ن ارث نمی‌دادند، حق مالکیت برایش قائل نبودند، اراده و عقیده‌اش را محترم نمیشمردند خوب بود چون نو بود و تازه بازار آمده بود. از نظر اینگونه افراد، چون عصر عصر فضاست و دیگر نمیتوان هواپیما را گذاشت و الاغ سواری کرد. برق را گذاشت و چراغ نفتی روشن کرد، کارخانه‌های عظیم ریسندگی را گذاشت و با چرخ دستی نخریسی کرد، ماشینهای گول پیکر چاپ را گذاشت و دستنویسی کرد، همینطور نمیشود در مجالس رقص شرکت نکرد، به "مایو" پارتی و "آشپز خونه" پارتی نرفت، عربده مستانه نکشید، پوکر نزد، مد بالای زانو نپوشید زیرا همه اینها پدیده قرن میباشند و اگر نکنند به عصر الاغ سواری برگشته‌اند. کلمه "پدیده قرن" چه افراد بسیاری را بدبخت و چه خانواده‌های بی شماری را متلاشی نموده است. میگویند عصر علم است، قرن اتم است، زمان قمر مصنوعی است، دوره موشک فضا پیماست. بسیار خوب، ما هم خدا را شکر میکنیم که در این عصر و زمان و در این قرن و عهد زندگی میکنیم و آرزو می‌کنیم که هر چه بیشتر و بهتر از مزایای علوم و صنایع استفاده کنیم. اما آیا در این عصر، همه سرچشمه‌ها جز سرچشمه علم

خشک شده است؟ تمام پدیده‌های این قرن محصول پیشرفتهای علمی است؟ آیا علم چنین ادعائی دارد که طبیعت شخص صفحه ۱۲۲ عالم را صد در صد رام و مطیع و انسانی بکند؟ علم درباره شخص عالم چنین ادعائی ندارد تا چه رسد به آنجا که گروهی عالم و دانشمند با کمال صفا و خلوص نیت به کشف و جستجو میپردازند و گروههایی جاه طلب، هوسران، پولپرست حاصل زحمات علمی آنها را در راه مقاصد پلید خودشان استخدام میکنند. ناله علم همواره از اینکه مورد سوء استفاده طبیعت سرکش بشر قرار میگیرد بلند است. گرفتاری و بدبختی قرن ما همین است. علم در ناحیه فیزیک پیش میرود و قوانین نور را کشف میکند، گروهی سودجو همین را وسیله تهیه فیلمهای خانمان برانداز قرار میدهند. علم شیمی جلو میرود و خواص ترکیبات اشیاء را بدست می‌آورد آنگاه افرادی به فکر استفاده میافتند و بلائی برای جان بشر بنام "هروئین" میسازند. علم تا درون اتم راه می‌یابد و نیروی شگفت‌انگیز اتم را مهار میکند. اما پیش از آنکه کوچکترین استفاده‌ای در راه مصالح بشر بشود. جاه طلبان دنیا از آن بمب اتمی می‌سازند و بر سر مردم بی‌گناه میریزند. وقتی به افتخار "اینشتاین" دانشمند بزرگ قرن بیستم جشنی بپا کردند، خود وی پشت تریبون رفت و گفت شما برای کسی جشن میگیرید که دانش او سبب ساختن بمب اتم شده است؟! اینشتاین نیروی دانش خود را بخاطر بمب بکار نینداخت، جاه طلبی گروهی دیگر از دانش او اینچنین استفاده کرد. هروئین و بمب اتمی و فیلمهای چنین و چنان را فقط بدلیل صفحه ۱۲۳ اینکه "پدیده قرن" می‌باشند نمی‌توان موجه دانست. اگر کاملترین بمبها را با آخرین نوع بمب افکنها بوسیله زبده‌ترین تحصیلکرده‌ها بر سر مردم بیگناه بریزند از وحشیانه بودن این کار ذره‌ای نمی‌کاهد. صفحه ۱۲۴

اسلام و تجدد زندگی (۳)

توضیحات

دلیل عمده کسانیکه می‌گویند در حقوق خانوادگی باید از سیستمهای غربی پیروی کنیم اینست که وضع زمان تغییر کرده و مقتضیات قرن بیستم اینچنین اقتضا میکند، از اینرو اگر ما نظر خود را درباره این مسئله روشن نکنیم بحثهای دیگر ما ناقص خواهد بود. اگر بنا بشود تحقیق کافی و مشبعی در این مسئله صورت گیرد این سلسله مقالات گنجایش آنرا ندارد. زیرا مسائل زیادی باید طرح و بحث شود که بعضی فلسفی و بعضی فقهی و بعضی دیگر اخلاقی و اجتماعی است. امیدوارم در رساله‌ای که در نظر دارم در موضوع "اسلام و مقتضیات زمان" بنگارم و یادداشتهایش آماده است همه آنها را بررسی و در اختیار علاقمندان بگذارم. فعلا کافی است که دو مطلب روشن شود: یکی اینکه هماهنگی با تغییرات زمان به این سادگی نیست که مدعیان بی‌خبر پنداشته و ورد زبان ساخته‌اند. در زمان هم صفحه ۱۲۵ پیشروی وجود دارد و هم انحراف، باید با پیشرفت زمان پیش رفت و با انحراف زمان مبارزه کرد. برای تشخیص این دو از یکدیگر باید دید پدیده‌ها و جریانهای نوی که در زمان رخ میدهد از چه منابعی سرچشمه میگیرد و بسوی چه جهتی جریان دارد، باید دید از کدام تمایل از تمایلات وجود آدمیان و از کدام قشر از قشرهای اجتماع سرچشمه گرفته است؟ از تمایلات عالی و انسانی انسانها یا از تمایلات پست و حیوانی آنها؟ آیا علماء و دانشمندان و تحقیقات بی‌غرضانه آنها منشاء بوجود آمدن این جریان است یا هوسرانی و جاه طلبی و پول پرستی قشرهای فاسد اجتماع؟ این مطلب در دو مقاله پیش روشن شد.

راز و رمز تحرک و انعطاف در قوانین اسلامی

مطلب دیگری که باید روشن شود این است که متفکران اسلامی عقیده دارند که در دین اسلام راز و رمزی وجود دارد که به این دین خاصیت انطباق با ترقیات زمان بخشیده است. عقیده دارند که این دین با پیشرفتهای زمان و توسعه فرهنگ و تغییرات حاصله از توسعه هماهنگ است. اکنون باید ببینیم آن راز و رمز چیست؟ و عبارت دیگر آن "پیچ و لولائی" که در ساختمان این دین بکار رفته و به آن خاصیت تحرک بخشیده که بدون آنکه نیازی به کنار گذاشتن یکی از دستورها باشد میتواند با اوضاع متغیر ناشی از توسعه علم و فرهنگ هماهنگی کند و هیچگونه تصادمی میان آنها رخ ندهد، چیست؟ این مطلبی است که در این مقاله باید روشن شود. بعضی از خوانندگان توجه دارند و خودم بیش از همه متوجه هستم که این مطلب جنبه فنی و تخصصی دارد و تنها در محیط اهل صفحه ۱۲۶ تخصص باید طرح شود. اما نظر به اینکه در میان پرسش کنندگان و علاقمندان فراوان این مسئله که همواره با آنها مواجه هستیم افراد بدبین زیادند و باور نمیکنند که چنین خاصیتی در اسلام وجود داشته باشد ما تا حدودی که بد بینان را از بدبینی خارج کنیم و برای دیگران نمونه‌ای بدست دهیم وارد مطلب میشویم. خوانندگان محترم برای اینکه بدانند اینگونه بحثها از نظر دور اندیش علماء اسلام دور نمانده می‌توانند به کتاب بسیار نفیس "تنبیه الامه" تألیف مرحوم آیه الله نائینی اعلی الله مقامه و به مقاله گرانبهای "ولایت و زعامت" به قلم استاد و علامه بزرگ معاصر آقای طباطبائی مدظله که در کتاب "مرجعیت و روحانیت" چاپ شده است و هر دو کتاب به زبان فارسی است مراجعه نمایند. راز اینکه دین مقدس اسلام با قوانین ثابت و لا-یتغیری که دارد با توسعه تمدن و فرهنگ سازگار است و با صور متغیر زندگی قابل انطباق است چند چیز است و ما قسمتی از آنها را شرح میدهم.

توجه به روح و معنی و بی تفاوتی نسبت به قالب و شکل

۱- اسلام به شکل ظاهر و صورت زندگی که وابستگی تام و تمامی بمیزان دانش بشر دارد نپرداخته است. دستورهای اسلامی مربوط است به روح و معنی و هدف زندگی و بهترین راهی که بشر باید برای وصول به آن هدفها پیش بگیرد، علم نه هدف و روح زندگی را عوض میکند و نه راه بهتر و نزدیکتر صفحه ۱۲۷ و بی خطرتری بسوی هدفهای زندگی نشان داده است، علم همواره وسائل بهتر و کاملتری برای تحصیل هدفهای زندگی و پیمودن راه وصول به آن هدفها در اختیار قرار می‌دهد. اسلام با قرار دادن هدفها در قلمرو خود و وا گذاشتن شکلهای و صورتهای و ابزارها و در قلمرو علم و فن از هرگونه تصادمی با توسعه فرهنگ و تمدن پرهیز کرده است، بلکه با تشویق عوامل توسعه تمدن یعنی علم و کار و تقوا و اراده و همت و استقامت، خود نقش عامل اصلی پیشرفت تمدن را بعهده گرفته است. اسلام شاخصهائی در خط سیر بشر نصب کرده است. آن شاخصها از طرفی مسیر و مقصد را نشان میدهد و از طرف دیگر با علامت خطر انحرافها و سقوطها و تباهیها را ارائه می‌دهد. تمام مقررات اسلامی یا از نوع شاخصهای قسم اول است و یا از نوع شاخصهای قسم دوم. وسائل و ابزارهای زندگی در هر عصری بستگی دارد بمیزان معلومات و اطلاعات علمی بشر، هر اندازه معلومات و اطلاعات توسعه یابد ابزارها کاملتر می‌گردند و جای ناقصترها را بحکم جبر زمان میگیرند. در اسلام یک وسیله و یا یک شکل ظاهری و مادی نمی‌توان یافت که جنبه "تقدس" داشته باشد تا یک نفر مسلمان خود را موظف بداند آن وسیله و شکل را برای همیشه حفظ کند. اسلام نگفته که خیاطی، بافندگی، کشاورزی، حمل و نقل، جنگ و یا هر کاری دیگر از این قبیل باید با فلان ابزار مخصوص باشد تا با پیشرفت علم که آن ابزار منسوخ میگردد میان علم و دستور اسلام تضاد و تناقضی پیدا شود. اسلام نه برای کفش و لباس صفحه ۱۲۸ مد خاصی آورده و نه برای ساختمانها سبک و استیل معینی در نظر گرفته و نه برای تولید و توزیع ابزارهای مخصوصی معین کرده است. این یکی از جهاتی است که کار انطباق این دین را با ترقیات زمان آسان کرده است.

قانون ثابت برای احتیاج ثابت و قانون متغیر برای احتیاج متغیر

۲- یکی دیگر از خصوصیات دین اسلام که اهمیت فراوانی دارد اینست که برای احتیاجات ثابت بشر، قوانین ثابت و برای احتیاجات متغیر وی وضع متغیری در نظر گرفته است. پاره‌ای از احتیاجات چه در زمینه فردی و شخصی و چه در زمینه‌های عمومی و اجتماعی وضع ثابتی دارد، در همه زمانها یکسان است، آن نظامی که بشر باید به غرائز خود بدهد و آن نظامی که باید به اجتماع خود بدهد از نظر اصول، کلیات در همه زمانها یکسان است. من بمسئله "نسبیت اخلاق" و مسئله "نسبیت عدالت" که طرفدارانی دارند واقفم و با توجه بنظریات طرفداران آنها عقیده خود را اظهار میکنم. قسمتی دیگر از احتیاجات بشر احتیاجات متغیری است و قوانین متغیر و ناثابتی را ایجاب می‌کند، اسلام درباره این احتیاجات متغیر وضع متغیری در نظر گرفته است از اینراه که اوضاع متغیر را با اصول ثابتی مربوط کرده است و آن اصول ثابت در هر وضع متغیری قانون فرعی خاصی را بوجود می‌آورد. صفحه ۱۲۹ من این مطلب را بیش از این در این مقاله نمی‌توانم توضیح بدهم. اما ذهن خوانندگان محترم را با ذکر چند مثال میتوانم روشن کنم: در اسلام یک اصل اجتماعی هست به اینصورت «: و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه» یعنی ای مسلمانان تا آخرین حد امکان، در برابر دشمن نیرو تهیه کنید. از طرف دیگر در سنت پیغمبر یک سلسله دستورها رسیده است که در فقه بنام "سبق و رمایه" معروف است. دستور رسیده است که خود و فرزندان‌تان تا حد مهارت کامل، فنون اسب سواری و تیراندازی را یاد بگیرید، اسب دوانی و تیراندازی جزء فنون نظام آن عصر بوده است. بسیار واضح است که ریشه و اصل قانون "سبق و رمایه" اصل «: و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه» است. یعنی تیر و شمشیر و نیزه و کمان و قاطر و اسب از نظر اسلام اصالت ندارد، آنچه اصالت دارد نیرومند بودن است. آنچه اصالت دارد اینستکه مسلمانان در هر عصر و زمانی باید تا آخرین حد امکان از لحاظ قوای نظامی و دفاعی در برابر دشمن نیرومند باشند. لزوم مهارت در تیراندازی و اسب دوانی جامه‌ای است که به تن لزوم نیرومندی پوشانیده شده است و بعبارت دیگر شکل اجرائی آن است. لزوم نیرومندی در مقابل دشمن قانون ثابتی است که از احتیاج ثابت و دائمی سرچشمه گرفته است. اما لزوم مهارت در تیراندازی و اسب دوانی مظهر یک احتیاج موقت و متغیر است و به تناسب عصر و زمان تغییر میکند و با تغییر شرائط تمدن چیزهای دیگر از قبیل تهیه سلاحهای گرم امروزی و مهارت و تخصص در بکار بردن آنها جای آنها را میگیرد. صفحه ۱۳۰ مثال دیگر: اصل اجتماعی دیگر در قرآن بیان شده که به مبادله ثروت مربوط است. اسلام اصل مالکیت فردی را پذیرفته است، و البته میان آنچه اسلام بنام مالکیت میپذیرد با آنچه در دنیای سرمایه‌داری میگذرد تفاوتی وجود دارد که اکنون جای گفتگو در آنها نیست. لازمه مالکیت فردی "مبادله" است. اسلام برای "مبادله" اصولی مقرر کرده است که از آنجمله این اصل است «: و لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل» یعنی ثروت را بیهوده در میان خود بجریان نیندازید. یعنی مال و ثروت که دست بدست میگردد و از دست تولیدکننده و صاحب اختیار اول خارج شده بدست دیگری می‌افتد، و از دست آن دیگری بدست سومی می‌افتد، باید در مقابل، فائده مشروعی باشد که بصاحب ثروت عاید میشود. دست بدست شدن ثروت بدون آنکه یک فایده‌ای که ارزش انسانی داشته باشد عاید صاحب ثروت بشود ممنوع است. اسلام مالکیت را مساوی با اختیار مطلق نمی‌داند. از طرف دیگر در مقررات اسلامی تصریح شده که خرید و فروش بعضی چیزها از آنجمله خون و مدفوع انسان ممنوع است. چرا؟ چون خون انسان یا گوسفند مصرف مفیدی که آنها را با ارزش کند و جزء ثروت انسان قرار دهد نداشته است. ریشه ممنوعیت خرید و فروش خون و مدفوع، اصل «: و لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل» است. ممنوعیت خون و مدفوع از نظر اسلام اصالت ندارد، آنچه اصالت دارد اینست که مبادله باید میان دو شیء مفید بحال بشر صورت بگیرد. ممنوعیت امثال خون و مدفوع انسان، جامه‌ای است که به تن ممنوعیت گردش بیهوده ثروت پوشانیده شده است، بعبارت دیگر شکل اجرائی اصل

« لا- تأكلوا اموالکم بینکم بالباطل » صفحه ۱۳۱ است، بلکه اگر پای مبادله هم در میان نباشد هیچ ثروتی را نمی‌توان بیهوده از دیگری تملک کرد و بمصرف رسانید. این اصل یک اصل ثابت و همه‌زمانی است و از احتیاج اجتماعی ثابتی سرچشمه گرفته است، اما اینکه خون و مدفوع ثروت شمرده نشود و قابل مبادله نباشد مربوط است بعصر و زمان و درجه تمدن، و با تغییر شرائط و پیشرفت علوم و صنایع و امکان استفاده‌های صحیح و مفیدی از آنها تغییر حکم می‌دهند. مثال دیگر - امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در اواخر عمر با اینکه مویش سپید شده بود رنگ نمی‌بست، محاسنش همچنان سپید بود. شخصی به آن حضرت گفت مگر پیغمبر اکرم دستور نداد که " موی سپید را با رنگ بپوشانید " فرمود: چرا. گفت: پس چرا تو رنگ نمی‌بندی؟ فرمود: در آنوقت که پیغمبر اکرم این دستور را داد مسلمانان از لحاظ عدد اندک بودند، در میان آنها عده‌ای پیرمرد وجود داشت که در جنگها شرکت میکردند، دشمن که به صف سربازان مسلمان نظر می‌افکند و آن پیر مردان سپید مو را میدید اطمینان روحی پیدا می‌کرد که با عده‌ای پیرمرد طرف است و روحیه‌اش قوی می‌شد پیغمبر اکرم دستور داد که رنگ ببندند تا دشمن به پیری آنها پی نبرد. آنگاه علی فرمود این دستور را پیغمبر اکرم در وقتی صادر کرد که عدد مسلمانان کم بود و لازم بود از اینگونه وسائل نیز استفاده شود. اما امروز که اسلام سراسر جهان را فرا گرفته است نیازی به اینکار نیست. هر کسی آزاد است که رنگ ببندد یا رنگ نبندد. از نظر علی علیه‌السلام دستور پیغمبر اکرم به اینکه " رنگ صفحه ۱۳۲ ببندید " اصالت نداشته است. شکل اجرائی دستور دیگری بوده است. جامه‌ای بوده است که بتن یک قانون اصلی یعنی کمک نکردن به تقویت روحیه دشمن پوشانیده شده بوده است. اسلام هم به شکل و ظاهر و پوسته اهمیت میدهد و هم بروح و باطن و مغز، اما همواره شکل و ظاهر را برای روح و باطن، پوسته را برای هسته، قشر را برای مغز و جامه را برای تن میخواهد.

مسأله تغییر خط

امروز در کشور ما مسئله‌ای مطرح است بنام " تغییر خط " این مسئله همچنان که از نظر زبان و ادب فارسی قابل بررسی است از نظر اصول اسلامی نیز قابل بررسی است. این مسئله را از نظر اسلامی به دو شکل میتوان طرح کرد. یکی به این شکل که آیا اسلام الفبای مخصوصی دارد و میان الفباها فرق میگذارد؟ آیا اسلام الفبای امروز ما را که بنام الفباء عربی معروف است از آن خود میداند و الفباهای دیگر را مانند الفبای لاتین بیگانه می‌شمارد؟ البته نه. از نظر اسلام که یک دین جهانی است همه الفباهای علی السویه است. شکل دیگر این مسئله اینست که تغییر خط و الفبا چه تأثیری در جذب شدن و هضم شدن ملت مسلمان در بیگانگان دارد؟ چه تأثیری در قطع روابط این ملت با فرهنگ خودش دارد که به هر حال معارف اسلامی و علمی خود را در طول چهارده قرن با این الفباء نوشته است؟ و آیا نقشه تغییر خط بدست چه کسانی طرح صفحه ۱۳۳ شده و چه کسانی مجری آن می‌باشند؟ اینهاست که باید بررسی شود.

طفلیگری حرام است نه کلاه لگنی

امثال من گاهی با سئوالاتی مواجه میشویم که با لحن تحقیر و مسخره آمیزی می‌پرسند: آقا سواره (ایستاده) غذا خوردن شرعا چه صورتی دارد؟! با قاشق و چنگال خوردن چطور؟! آیا کلاه لگنی بسر گذاشتن حرام است؟! آیا استعمال لغت بیگانه حرام است؟!... در جواب اینها میگوئیم: اسلام دستور خاصی در این موارد نیاورده است، اسلام نه گفته با دست غذا بخور و نه گفته با قاشق بخور، گفته بهر حال نظافت را رعایت کن. از نظر کفش و کلاه و لباس نیز اسلام مد مخصوصی نیاورده است. از نظر اسلام

زبان انگلیسی و ژاپنی و فارسی یکی است . اما . . . اما اسلام یک چیز دیگر گفته است . گفته شخصیت باختن حرام است . مرعوب دیگران شدن حرام است . تقلید کورکورانه کردن حرام است ، هضم شدن و محو شدن در دیگران حرام است . طفیلی گری حرام است . افسون شدن در مقابل بیگانه مانند خرگوشی که در مقابل مار افسون می‌شود حرام است ، الاغ مرده بیگانه را قاطر پنداشتن حرام است . انحرافات و بدبختیهای آنها را بنام " پدیده قرن " جذب کردن حرام است اعتقاد به اینکه ایرانی باید جسما و روحا و ظاهرا و باطنا فرنگی بشود حرام است ، چهار صباح به پاریس رفتن و مخرج " را " را صفحه ۱۳۴ به مخرج " غین " تبدیل کردن و بجای " رفتم " ، " غفتم " گفتن حرام است .

مسئله مهم و مهم

۳- یکی دیگر از جهاتی که به اسلام امکان انطباق با مقتضیات زمان می‌دهد جنبه عقلانی دستورهای این دین است ، اسلام به پیروان خود اعلام کرده است که همه دستورهای او ناشی از یک سلسله مصالح عالیه است ، و از طرف دیگر در خود اسلام درجه اهمیت مصلحت‌ها بیان شده است ، این جهت کار کارشناسان واقعی اسلام را در زمینه‌هایی که مصالح گوناگونی در خلاف جهت یکدیگر پدید می‌آیند آسان می‌کند . اسلام اجازه داده است که در اینگونه موارد کارشناسان اسلامی درجه اهمیت مصلحتها را بسنجند و با توجه به راهنمایی‌هایی که خود اسلام کرده است مصلحتهای مهمتر را انتخاب کنند . فقهاء این قاعده را بنام " اهم و مهم " می‌نامند . در اینجا نیز مثالهای زیادی دارم اما از ذکر آنها صرفنظر می‌کنم .

قوانینی که حق " تو " دارند

۴- یکی دیگر از جهاتی که به این دین خاصیت تحرک و انطباق بخشیده و آنرا زنده و جاوید نگه میدارد اینست که یک سلسله قواعد و قوانین در خود این دین وضع شده که کار آنها کنترل و تعدیل قوانین دیگر است . فقهاء این قواعد را قواعد " حاکمه " مینامند . مانند قاعده " لا حرج " و قاعده " لا ضرر " که بر سراسر فقه حکومت می‌کنند کار این سلسله قواعد ، کنترل و تعدیل قوانین دیگر است . در حقیقت اسلام برای این قاعده‌ها نسبت به سایر صفحه ۱۳۵ قوانین و مقررات حق " تو " قائل شده است . اینها نیز داستان درازی دارد که نمی‌توانم وارد آن بشوم .

اختیارات حاکم

علامه بر آنچه گفته شد یک سلسله " پیچ ولولا- " های دیگر نیز در ساختمان دین مقدس اسلام بکار رفته است که به این دین خاصیت ابدیت و خاتمیت بخشیده است . مرحوم آیه الله نائینی و حضرت علامه طباطبائی در این جهت بیشتر بر روی اختیاراتی که اسلام به حکومت صالحه اسلامی تفویض کرده است تکیه کرده‌اند .

اصل اجتهاد

اقبال پاکستانی میگوید : " اجتهاد قوه محرکه اسلام است " این سخن ، سخن درستی است اما عمده خاصیت " اجتهاد پذیری "

اسلام است، اگر چیز دیگری بجای اسلام بگذاریم می‌بینیم کار اجتهاد چه قدر دشوار است بلکه راه آن بسته است. عمده اینست که در ساختمان این دین عجیب آسمانی چه رمزهایی بکار رفته است که اینگونه به آن خاصیت هماهنگی با پیشرفت تمدن داده است. بوعلی در شفا نیز ضرورت "اجتهاد" را روی همین اصل بیان میکند و میگوید: چون اوضاع زمان متغیر است و پیوسته مسائل جدیدی پیش می‌آید: از طرف دیگر اصول کلی اسلامی ثابت و لا-یتغیر است، ضرورت دارد در همه عصرها و زمانها افرادی باشند که با معرفت و خبرویت کامل در مسائل اسلامی و با توجه بمسائل نوی که در هر عصر پدید می‌آیند پاسخگوی احتیاجات مسلمین بوده باشند. در متمم قانون اساسی ایران نیز چنین پیش بینی شده است صفحه ۱۳۶ که در هر عصری هیئتی از مجتهدین که کمتر از پنج نفر نباشند و "مطلع از مقتضیات زمان" هم باشند بر قوانین مصوبه نظارت نمایند. منظور نویسندگان این ماده این بوده است که همواره افرادی که نه "جامد" باشند و نه "جاهل" نه مخالف با پیشرفتهای زمان باشند و نه تابع و مقلد دیگران بر قوانین مملکتی نظارت نمایند. نکته‌ای که لازم است تذکر دهم این است که "اجتهاد" به مفهوم واقعی کلمه، یعنی تخصص و کارشناسی فنی در مسائل اسلامی، چیزی نیست که هر "از مکتب گریخته‌ای" به بهانه اینکه چند صباحی در یکی از حوزه‌های علمیه بسر برده است بتواند ادعا کند. قطعاً برای تخصص در مسائل اسلامی و صلاحیت اظهار نظر یک عمر اگر کم نباشد زیاد نیست. آنهم بشرط اینکه شخص از ذوق و استعداد نیرومندی برخوردار و توفیقات الهی شامل حالش بوده باشد. گذشته از تخصص و اجتهاد، افرادی می‌توانند مرجع رأی و نظر شناخته شوند که از حداکثر تقوا و خداشناسی و خداترسی بهره‌مند بوده باشند، تاریخ اسلام افرادی را نشان می‌دهد که با همه صلاحیت علمی و اخلاقی، هنگامی که می‌خواستند اظهار نظری بکنند مانند بید بر خود میلرزیده‌اند. بار دیگر از خوانندگان محترم معذرت می‌خواهم که دامنه سخن در این بحث به این مطالب کشید. صفحه ۱۳۷

بخش پنجم مقام انسانی زن از نظر قرآن

توضیحات

اسلام اصل مساوات انسانها را درباره زن و مرد نیز رعایت کرده است. اسلام با تساوی حقوق زن و مرد مخالف نیست، با تشابه حقوق آنها مخالف است. اسلام نظریات تحقیر آمیزی که نسبت به زن وجود داشته منسوخ کرده است. قرآن در داستانهای خود توازن را حفظ کرده، قهرمانان داستانها را منحصر به مردان نکرده است. زن اگر بخواهد از حقوقی مساوی با مرد بهره‌مند شود باید مشابَهت حقوقی با مرد را از میان بردارد. علمای اسلام با تبیین اصل (عدل) پایه فلسفه حقوق را بنا نهادند. شرقی، انسانیت را در گذشت و نیکی می‌بیند و غربی در به دست آوردن حقوق. اعلامیه حقوق بشر، فلسفه است نه قانون، باید به تصدیق فیلسوفان برسد نه به تصویب نمایندگان. احترام به انسان که اساس اعلامیه حقوق بشر است، از دیر زمان مورد تأیید شرق و اسلام است. دنیای غرب از طرفی تا آخرین حد ممکن مقام انسانی را پائین می‌آورد و از طرف دیگر به نام حقوق بشر اعلامیه بالا بلند صادر می‌کند. بیچارگی‌های بشر امروز از آنست که "خود" را از یاد برده است. احترام انسان با فلسفه شرق سازگار است نه با فلسفه غرب. صفحه ۱۳۹

مقام انسانی زن از نظر قرآن

اسلام زن را چگونه موجودی میداند؟ آیا از نظر شرافت و حیثیت انسانی او را برابر با مرد میداند و یا او را جنس پست‌تر می‌شمارد؟ این پرسشی است که اکنون می‌خواهم پاسخ آن پردازم.

فلسفه خاص اسلام درباره حقوق خانوادگی

اسلام در مورد حقوق خانوادگی زن و مرد فلسفه خاصی دارد که با آنچه در چهارده قرن پیش میگذشته و با آنچه در جهان امروز میگذرد مغایرت دارد. اسلام برای زن و مرد در همه موارد یک نوع حقوق و یک نوع وظیفه و یک نوع مجازات قائل نشده است. پاره‌ای از حقوق و تکالیف و مجازاتها را برای مرد مناسبتر دانسته و پاره‌ای از آنها را برای زن. و در نتیجه در مواردی برای زن و مرد وضع مشابه و در موارد دیگر وضع نامشابهی در نظر گرفته است. چرا؟ روی چه حسابی؟ آیا بدانجهت است که اسلام نیز صفحه ۱۴۱ مانند بسیاری از مکتبهای دیگر نظریات تحقیر آمیزی نسبت بزن داشته و زن را جنس پست‌تر می‌شمرده است و یا علت و فلسفه دیگری دارد؟ مکرر در نطقها و سخنرانیها و نوشته‌های پیروان سیستمهای غربی شنیده و خوانده‌اید که مقررات اسلامی را در مورد مهر و نفقه و طلاق و تعدد زوجات و امثال اینها بعنوان تحقیر و توهینی نسبت بجنس زن یاد کرده‌اند. چنین وانمود میکنند که این امور هیچ دلیلی ندارد جز اینکه فقط جانب مرد رعایت شده است. میگویند تمام مقررات و قوانین جهان قبل از قرن بیستم بر این پایه است که مرد جنسا شریف‌تر از زن است و زن برای استفاده و استمتاع مرد آفریده شده است، حقوق اسلامی نیز بر محور مصالح و منافع مرد دور میزنند. میگویند اسلام دین مردان است و زنها انسان تمام عیار نشناخته و برای او حقوقی که برای یک انسان لازم است وضع نکرده است، اگر اسلام زن را انسان تمام عیار میدانست تعدد زوجات را تجویز نمیکرد، حق طلاق را بمراد نمیداد، شهادت دو زن را با یک مرد برابر نمیکرد، ریاست خانواده را به شوهر نمیداد، ارث زن را مساوی با نصف ارث مرد نمیکرد، برای زن قیمت بنام مهر قائل نمیشد، بزن استقلال اقتصادی و اجتماعی میداد و او را جیره خوار و واجب‌النفقه مرد قرار نمیداد. اینها می‌رساند که اسلام نسبت به زن نظریات تحقیر آمیزی داشته است و او را وسیله و مقدمه برای مرد می‌دانسته است. می‌گویند: اسلام با اینکه دین مساوات است و اصل مساوات را در جاهای دیگر رعایت کرده است در مورد زن و مرد رعایت نکرده است. صفحه ۱۴۲ میگویند اسلام برای مردان امتیاز حقوقی و ترجیح حقوقی قائل شده است، و اگر امتیاز و ترجیح حقوقی برای مردان قائل نبود مقررات بالا را وضع نمیکرد. اگر بخواهیم به استدلال این آقایان شکل منطقی ارسطویی بدهیم به اینصورت در می‌آید: اگر اسلام زن را انسان تمام عیار میدانست حقوق مشابه و مساوی با مرد برای او وضع میکرد، لکن حقوق مشابه و مساوی برای او قائل نیست. پس زن را یک انسان واقعی نمی‌شمارد.

تساوی یا تشابه؟

اصلی که در این استدلال بکار رفته اینست که لازمه اشتراک زن و مرد در حیثیت و شرافت انسانی، یکسانی و تشابه آنها در حقوق است، مطلبی هم که از نظر فلسفی باید انگشت روی آن گذاشت این است که لازمه اشتراک زن و مرد در حیثیت انسانی چیست؟ آیا لازمه‌اش اینست که حقوقی مساوی یکدیگر داشته باشند. بطوریکه ترجیح و امتیاز حقوقی در کار نباشد، یا لازمه‌اش این است که حقوق زن و مرد علاوه بر تساوی و برابری، متشابه و یکنواخت هم بوده باشند و هیچگونه تقسیم کار و تقسیم وظیفه‌ای در کار نباشد، شک نیست که لازمه اشتراک زن و مرد در حیثیت انسانی و برابری آنها از لحاظ انسانیت، برابری آنها در حقوق انسانی است، اما تشابه آنها در حقوق چطور؟ اگر بنا بشود تقلید و تبعیت کورکورانه از فلسفه غرب را کنار بگذاریم و در افکار و آراء فلسفی که از ناحیه آنها میرسد صفحه ۱۴۳ بخود اجازه فکر و اندیشه بدهیم اول باید به بینیم آیا لازمه تساوی حقوق، تشابه حقوق هم هست یا نه؟ تساوی غیر از تشابه است، تساوی برابری است و تشابه یک نواختی. ممکن است پدری ثروت خود را بطور متساوی میان فرزندان خود تقسیم کند اما بطور متشابه تقسیم نکند. مثلا ممکن است این پدر چند قلم ثروت داشته باشد، هم تجارخانه داشته باشد و هم ملک مزروعی و هم مستغلات جاری، ولی نظر باینکه قبلا فرزندان خود را استعدادیابی کرده است،

در یکی ذوق و سلیقه تجارت دیده است و در دیگری علاقه بکشاورزی و در سومی مستغل داری، هنگامی که می‌خواهد ثروت خود را در حیات خود میان فرزندان تقسیم کند با در نظر گرفتن اینکه آنچه بهمه فرزندان می‌دهد از لحاظ ارزش مساوی با یکدیگر باشد و ترجیح و امتیازی از این جهت در کار نباشد، بهر کدام از فرزندان خود همان سرمایه را می‌دهد که قبلاً در آزمایش استعدادیابی آنرا مناسب یافته است. کمیت غیر از کیفیت است، برابری غیر از یکنواختی است. آنچه مسلم است این است که اسلام حقوق یک جور و یک نواختی برای زن و مرد قائل نشده است. ولی اسلام هرگز امتیاز و ترجیح حقوقی برای مردان نسبت بزنان قائل نیست، اسلام اصل مساوات انسانها را درباره زن و مرد نیز رعایت کرده است. اسلام با تساوی حقوق زن و مرد مخالف نیست، با تشابه حقوق آنها مخالف است. کلمه تساوی و مساوات چون مفهوم برابری و عدم امتیاز در آنها گنجانیده شده است جنبه " تقدس " پیدا کرده‌اند، جاذبه دارند، احترام شنونده را جلب میکنند، خصوصاً اگر با کلمه صفحه ۱۴۴ " حقوق " توأم گردند. تساوی حقوق! چه ترکیب قشنگ و مقدسی! چه کسی است که وجدانی و فطرت پاکی داشته باشد و در مقابل این دو کلمه خاضع نشود؟! اما نمیدانم چرا کار ما که روزی پرچمدار علم و فلسفه و منطق در جهان بوده‌ایم باید به آنجا بکشد که دیگران بخواهند نظریات خود را در باب " تشابه حقوق زن و مرد " با نام مقدس " تساوی حقوق " بما تحمیل کنند! این درست مثل اینست که یک نفر لبو فروش بخواهد لبو بفروشد اما بنام گلایی تبلیغ کند. آنچه مسلم است اینست که اسلام در همه جا برای زن و مرد حقوق مشابهی وضع نکرده است، همچنانکه در همه موارد برای آنها تکالیف و مجازاتهای مشابهی نیز وضع نکرده است، اما آیا مجموع حقوقی که برای زن قرار داده ارزش کمتری دارد از آنچه برای مردان قرار داده؟ البته خیر چنانکه ثابت خواهیم کرد. در اینجا سؤال دومی پیدا میشود، و آن اینکه علت اینکه اسلام حقوق زن و مرد را در بعضی موارد نامشابه قرار داده چیست؟ چرا آنها را مشابه یکدیگر قرار نداده است؟ آیا اگر حقوق زن و مرد هم مساوی باشد و هم مشابه بهتر است یا این که فقط مساوی باشد و مشابه نباشد. برای بررسی کامل این مطلب لازم است که در سه قسمت بحث کنیم: ۱- نظر اسلام درباره مقام انسانی زن از نظر خلقت و آفرینش. ۲- تفاوت‌هاییکه در خلقت زن و مرد هست برای چه هدفی است؟ آیا این تفاوتها سبب میشود که زن و مرد از لحاظ حقوق صفحه ۱۴۵ طبیعی و فطری وضع نامشابهی داشته باشند یا نه؟ ۳- تفاوت‌هاییکه در مقررات اسلامی میان زن و مرد هست که آنها را در بعضی قسمتها در وضع نامشابهی قرار میدهد بر اساس چه فلسفه‌ای است؟ آیا آن فلسفه‌ها هنوز هم به استحکام خود باقی است یا نه؟

مقام زن در جهان بینی اسلامی

اما قسمت اول: قرآن تنها مجموعه قوانین نیست، محتویات قرآن صرفاً یک سلسله مقررات و قوانین خشک بدون تفسیر نیست، در قرآن هم قانون است و هم تاریخ و هم موعظه و هم تفسیر خلقت و هم هزاران مطلب دیگر، قرآن همانطوریکه در مواردی بشکل بیان قانون دستورالعمل معین میکند در جای دیگر وجود و هستی را تفسیر میکند. راز خلقت زمین و آسمان و گیاه و حیوان و انسان راز موتها و حیاتها، عزتها و ذلتها، ترقی‌ها و انحطاطها، ثروتها و فقرها را بیان میکند. قرآن کتاب فلسفه نیست، اما نظر خود را درباره جهان و انسان و اجتماع که سه موضوع اساسی فلسفه است بطور قاطع بیان کرده است، قرآن، به پیروان خود تنها قانون تعلیم نمیدهد و صرفاً بموعظه و پند و اندرز نمیپردازد، بلکه با تفسیر خلقت به پیرامون خود طرز تفکر و جهان بینی مخصوص میدهد، زیر بنای مقررات اسلامی درباره امور اجتماعی از قبیل مالکیت، حکومت، حقوق خانواد... و غیره همانا تفسیری است که از خلقت و اشیاء میکند. از جمله مسائلی که در قرآن کریم تفسیر شده موضوع خلقت زن و مرد است، قرآن در این زمینه سکوت نکرده، و به یاوه گویان صفحه ۱۴۶ مجال نداده است که از پیش خود برای مقررات مربوط به زن و مرد فلسفه بتراشند و مبنای این مقررات را نظر تحقیر آمیز اسلام نسبت به زن معرفی کنند. اسلام پیشاپیش. نظر خود را درباره زن بیان کرده

است. اگر بخواهیم به بینیم نظر قرآن درباره خلقت زن و مرد چیست لازم است به مسئله سرشت زن و مرد که در سایر کتب مذهبی نیز مطرح است توجه کنیم. قرآن نیز در این موضوع سکوت نکرده است. باید به بینیم قرآن زن و مرد را یک سرشتی میداند یا دو سرشتی؟ یعنی آیا زن و مرد دارای یک طینت و سرشت میباشند و یا دارای دو طینت و سرشت. قرآن با کمال صراحت در آیات متعددی میفرماید که زنان را از جنس مردان و از سرشتی نظیر سرشت مردان آفریده‌ایم. قرآن درباره آدم اول میگوید: همه شما را از یک پدر آفریدیم و جفت آن پدر را از جنس خود او قرار دادیم، (سوره نساء آیه ۱) درباره همه آدمیان میگوید خداوند از جنس خود شما برای شما همسر آفرید. (سوره نساء و سوره آل عمران و سوره روم). در قرآن از آنچه در بعضی از کتب مذهبی هست که زن از مایه‌ای پست‌تر از مایه مرد آفریده شده و یا اینکه به زن جنبه طفیلی و چپی داده‌اند و گفته‌اند که همسر آدم اول از عضوی از اعضاء طرف چپ او آفریده شد، اثر و خبری نیست. علیهذا در اسلام نظریه تحقیر آمیزی نسبت به زن از لحاظ سرشت و طینت وجود ندارد. یکی دیگر از نظریات تحقیر آمیزی که در گذشته وجود داشته است و در ادبیات جهان آثار نامطلوبی بجا گذاشته است صفحه ۱۴۷ اینست که زن عنصر گناه است، از وجود زن شر و وسوسه برمیخیزد، زن شیطان کوچک است، میگویند در هر گناه و جنایتی که مردان مرتکب شده‌اند زنی در آن دخالت داشته است، میگویند مرد در ذات خود از گناه مبرا است و این زن است که مرد را بگناه میکشاند، میگویند شیطان مستقیماً در وجود مرد راه نمیابد و فقط از طریق زن است که مردان را میفرید، شیطان زن را وسوسه میکند و زن مرد را، میگویند آدم اول که فریب شیطان را خورد و از بهشت سعادت بیرون رانده شد از طریق زن بود، شیطان حوا را فریفت و حوا آدم را. قرآن داستان بهشت آدم را مطرح کرده ولی هرگز نگفته که شیطان یا مار حوا را فریفت و حوا آدم را، قرآن نه حوا را بعنوان مسئول اصلی معرفی میکند و نه او را از حساب خارج میکند، قرآن میگوید به آدم گفتیم خودت و همسرت در بهشت سکنی گزینید و از میوه‌های آن بخورید، قرآن آنجا که پای وسوسه شیطانی را بمیان میکشد ضمیرها را به شکل " تشبیه " میاورد، میگوید « فوسوس لهما الشیطان ». شیطان آن دو را وسوسه کرد. « فدلایما بغرور » شیطان آن دو را بفریب راهنمایی کرد، « و قاسمهما انی لکما من الناصحین » یعنی شیطان در برابر هر دو سوگند یاد کرد که جز خیر آنها را نمیخواهد. به این ترتیب قرآن با یک فکر رائج آن عصر و زمان که هنوز هم در گوشه و کنار جهان بقایائی دارد سخت بمبارزه پرداخت و جنس زن را از این اتهام که عنصر وسوسه و گناه، و شیطان کوچک است مبرا کرد. یکی دیگر از نظریات تحقیر آمیزی که نسبت به زن وجود صفحه ۱۴۸ داشته است در ناحیه استعداد های روحانی و معنوی زن است، میگفتند زن به بهشت نمی‌رود، زن مقامات معنوی و الهی را نمیتواند طی کند، زن نمیتواند بمقام قرب الهی آنطور که مردان میرسند، برسد. قرآن در آیات فراوانی تصریح کرده است که پاداش اخروی و قرب الهی به جنسیت مربوط نیست، به ایمان و عمل مربوط است، خواه از طرف زن باشد یا از طرف مرد، قرآن در کنار هر مرد بزرگ و قدیسی از یک زن بزرگ و قدیسه یاد میکند، از همسران آدم و ابراهیم و از مادران موسی و عیسی در نهایت تجلیل یاد کرده است، اگر همسران نوح و لوط را بعنوان زنانی ناشایسته برای شوهران‌شان ذکر میکند، از زن فرعون نیز بعنوان زن بزرگی که گرفتار مرد پلیدی بوده است غفلت نکرده است، گوئی قرآن خواسته است در داستانهای خود توازن را حفظ کند و قهرمانان داستانها را منحصر بمردان ننماید. قرآن درباره مادر موسی میگوید ما بمادر موسی وحی فرستادیم که کودک را شیر بده و هنگامی که بر جان او بیمناک شدی او را بدریا بیافکن و نگران نباش که ما او را بسوی تو باز پس خواهیم گردانید. قرآن درباره مریم مادر عیسی میگوید کار او به آنجا کشیده شده بود که در محراب عبادت همواره ملائکه با او سخن میگفتند و گفت و شنود میکردند، از غیب برای او روزی میرسید، کارش از لحاظ مقامات معنوی آنقدر بالا گرفته بود که پیغمبر زمانش را در حیرت فرو برده او را پشت سر گذاشته بود، زکریا در مقابل مریم مات و مبهوت مانده بود. در تاریخ خود اسلام زنان قدیسه و عالیقدر فراوانند. کمتر صفحه ۱۴۹ مردی است بپایه خدیجه برسد، و هیچ مردی جز پیغمبر و علی بپایه حضرت زهرا نمیرسد، حضرت زهرا بر فرزندان خود که امامند و بر پیغمبران غیر از خاتم الانبیا برتری دارد. اسلام در سیر من

الخلق الی الحق یعنی در حرکت و مسافرت بسوی خدا هیچ تفاوتی میان زن و مرد قائل نیست، تفاوتی که اسلام قائل است در سیر من الحق الی الخلق است، در بازگشت از حق بسوی مردم و تحمل مسئولیت پیغامبری است که مرد را برای اینکار مناسبتر دانسته است. یکی دیگر از نظریات تحقیر آمیزی که نسبت به زن وجود داشته است، مربوط است به ریاضت جنسی و تقدس تجرد و عزوبت، چنانکه میدانیم در برخی آیین‌ها رابطه جنسی ذاتا پلید است، بعقیده پیروان آن آئین‌ها تنها کسانی بمقامات معنوی نائل میگردند که همه عمر مجرد زیست کرده باشند، یکی از پیشوایان معروف مذهبی جهان میگوید: "با تیشه بکارت درخت ازدواج را از بن بر کنی" همان پیشوایان ازدواج را فقط از جنبه دفع افسد به فاسد اجازه میدهند یعنی مدعی هستند که چون غالب افراد قادر نیستند با تجرد صبر کنند و اختیار از کفشان ربوده میشود و گرفتار فحشا میشوند و با زنان متعددی تماس پیدا میکنند، پس بهتر است ازدواج کنند تا با بیش از یک زن در تماس نباشند، ریشه افکار ریاضت طلبی و طرفداری از تجرد و عزوبت بدینی به جنس زن است، محبت زن را جزء مفاسد بزرگ اخلاقی بحساب میاورند. اسلام با این خرافه سخت نبرد کرد، ازدواج را مقدس، و تجرد را پلید شمرد، اسلام دوست داشتن زن را جزء اخلاق انبیا معرفی کرد و گفت: «من اخلاق الانبیا حب النساء». پیغمبر اکرم صفحه ۱۵۰ میفرمود من به سه چیز علاقه دارم، بوی خوش، زن، نماز. برتراندراسل میگوید: در همه آئینها نوعی بدینی به علاقه جنسی یافت میشود مگر در اسلام، اسلام از نظر مصالح اجتماعی حدود و مقرراتی برای این علاقه وضع کرده اما هرگز آنرا پلید نشمرده است. یکی دیگر از نظریات تحقیر آمیزی که درباره زن وجود داشته اینست که میگفته‌اند زن مقدمه وجود مرد است و برای مرد آفریده شده است. اسلام هرگز چنین سخنی ندارد، اسلام اصل علت غائی را در کمال صراحت بیان می‌کند، اسلام با صراحت کامل می‌گوید، زمین و آسمان، ابر و باد، گیاه و حیوان، همه برای انسان آفریده شده‌اند، اما هرگز نمیگوید زن برای مرد آفریده شده است، اسلام میگوید هر یک از زن و مرد برای یکدیگر آفریده شده‌اند، «هن لباس لکم و انتم لباس لهن». زنان زینت و پوشش شما هستند و شما زینت و پوشش آنها. اگر قرآن زن را مقدمه مرد و آفریده برای مرد میدانست قهرا در قوانین خود اینجهت را در نظر میگرفت، ولی چون اسلام از نظر تفسیر خلقت چنین نظری ندارد و زن را طفیلی وجود مرد نمیداند در مقررات خاص خود درباره زن و مرد به اینمطلب نظر نداشته است. یکی دیگر از نظریات تحقیر آمیزی که در گذشته درباره زن وجود داشته این است که زن را از نظر مرد یک شر و بلای اجتناب ناپذیر میدانسته‌اند، بسیاری از مردان با همه بهره‌هایی که از وجود زن میبرده‌اند، او را تحقیر و مایه بدبختی و گرفتاری صفحه ۱۵۱ خود میدانسته‌اند، قرآن کریم مخصوصا اینمطلب را تذکر میدهد که وجود زن برای مرد خیر است، مایه سکونت و آرامش دل او است. یکی دیگر از آن نظریات تحقیر آمیز اینست که سهم زن را در تولید فرزند بسیار ناچیز میدانسته‌اند، اعراب جاهلیت و بعضی از ملل دیگر مادر را فقط بمنزله ظرفی میدانسته‌اند که نطفه مرد را که بذر اصلی فرزند است در داخل خود نگه میدارد و رشد میدهد. در قرآن ضمن آیاتی که میگوید شما را از مرد و زنی آفریدیم و برخی آیات دیگر که در تفاسیر توضیح داده شده است به این طرز تفکر خاتمه داده شده است. از آنچه گفته شد معلوم شد اسلام از نظر فکر فلسفی و از نظر تفسیر خلقت نظر تحقیر آمیزی نسبت به زن نداشته است بلکه آن نظریات را مردود شناخته است اکنون نوبت اینست که بدانیم فلسفه عدم تشابه حقوقی زن و مرد چیست؟. صفحه ۱۵۲

تشابه، نه و تساوی، آری

گفتیم اسلام در روابط و حقوق خانوادگی زن و مرد فلسفه خاصی دارد که با آنچه در چهارده قرن پیش میگذشته مغایرت دارد و با آنچه در جهان امروز میگذرد نیز مطابقت ندارد. گفتیم از نظر اسلام این مسئله هرگز مطرح نیست که آیا زن و مرد دو انسان متساوی در انسانیت هستند یا نه؟ و آیا حقوق خانوادگی آنها باید ارزش مساوی با یکدیگر داشته باشند یا نه؟ از نظر اسلام زن و مرد هر دو انسانند و از حقوق انسانی متساوی بهره‌مندند. آنچه از نظر اسلام مطرح است اینست که زن و مرد بدلیل اینکه یکی زن

است و دیگری مرد، در جهات زیادی مشابه یکدیگر نیستند، جهان برای آنها یکجور نیست، خلقت و طبیعت آنها را یکنواخت نخواسته است. و همین جهت ایجاب میکند که از لحاظ بسیاری از حقوق و تکالیف و مجازاتها وضع مشابهی نداشته باشند. در دنیای غرب اکنون سعی میشود میان زن و مرد از صفحه ۱۵۳ قوانین و مقررات و حقوق و وظایف وضع واحد و مشابهی بوجود آورند و تفاوت‌های غریزی و طبیعی زن و مرد را نادیده بگیرند. تفاوتی که میان نظر اسلام و سیستمهای غربی وجود دارد در اینجاست. علیهذا آنچه اکنون در کشور ما میان طرفداران حقوق اسلامی از یکطرف و طرفداران پیروی از سیستمهای غربی از طرف دیگر، مطرح است مسئله وحدت و تشابه حقوق زن و مرد است نه تساوی حقوق آنها. کلمه "تساوی حقوق" یک مارک تقلبی است که مقلدان غرب بر روی این ره آورد غربی چسبانیده‌اند. این بنده همیشه در نوشته‌ها و کنفرانسها و سخنرانیهای خود از اینکه این مارک تقلبی را استعمال کنم و این فرضیه را که جز ادعای تشابه و تماثل حقوق زن و مرد نیست بنام تساوی حقوق یاد کنم، اجتناب داشته‌ام. من نمیگویم در هیچ جای دنیا ادعای تساوی حقوق زن و مرد معنی نداشته و ندارد و همه قوانین گذشته و حاضر جهان حقوق زن و مرد را بر مبنای ارزش مساوی وضع کرده‌اند و فقط مشابهت را از میان برده‌اند. خیر. چنین ادعائی ندارم. اروپای قبل از قرن بیستم بهترین شاهد است. در اروپای قبل از قرن بیستم زن قانونا و عملا فاقد حقوق انسانی بود. نه حقوقی مساوی با مرد داشت و نه مشابه با او... در نهضت عجزلانه‌ای که در کمتر از یک قرن اخیر بنام زن و برای زن در اروپا صورت گرفت، زن کم و بیش حقوقی مشابه با مرد پیدا کرد. اما با توجه بوضع طبیعی و احتیاجات جسمی و روحی زن، هرگز حقوق مساوی با مرد پیدا نکرد، زیرا زن اگر بخواهد حقوقی مساوی حقوق مرد و سعادت مساوی سعادت مرد صفحه ۱۵۴ پیدا کند راه منحصرش اینست که مشابهت حقوقی را از میان بردارد، برای مرد حقوقی متناسب با مرد و برای خودش حقوقی متناسب با خودش قائل شود. تنها از این راه است که وحدت و صمیمیت واقعی میان مرد و زن برقرار می‌شود، و زن از سعادت مساوی با مرد بلکه بالاتر از آن برخوردار خواهد شد، و مردان از روی خلوص و بدون شائبه اغفال و فریب کاری برای زنان حقوق مساوی و احیانا بیشتر از خود قائل خواهند شد. و همچنین من هرگز ادعا نمیکنم حقوقی که عملا در اجتماع بظاهر اسلامی ما نصیب زن می‌شد ارزش مساوی با حقوق مردان داشته است. بارها گفته‌ام که لازم و ضروری است بوضع زن امروز رسیدگی کامل بشود و حقوق فراوانی که اسلام به زن اعطا کرده و در طول تاریخ عملا- متروک شده به او باز پس داده شود، نه اینکه با تقلید و تبعیت کورکورانه از روش مردم غرب که هزاران بدبختی برای خود آنها بوجود آورده نام قشنگی روی یک فرضیه غلط بگذاریم و بدبختیهای نوع غربی را بر بدبختیهای نوع شرقی زن بیفزائیم. ادعای ما اینست که عدم تشابه حقوق زن و مرد در حدودی که طبیعت زن و مرد را در وضع نامشابهی قرار داده است هم با عدالت و حقوق فطری بهتر تطبیق می‌کند. و هم سعادت خانوادگی را بهتر تأمین می‌نماید، و هم اجتماع را بهتر به جلو می‌برد. کاملا- توجه داشته باشید، ما مدعی هستیم که لازمه عدالت و حقوق فطری و انسانی زن و مرد عدم تشابه آنها در پاره‌ای از حقوق است. پس بحث ما صددرصد جنبه فلسفی دارد، بفلسفه حقوق مربوط است، به اصلی مربوط است بنام "اصل عدل" که یکی از ارکان کلام و فقه اسلامی است. اصل عدل همان اصلی است صفحه ۱۵۵ که قانون تطابق عقل و شرع را در اسلام بوجود آورده است. یعنی از نظر فقه اسلامی و لا اقل فقه شیعه اگر ثابت بشود که عدل ایجاب می‌کند فلان قانون باید چنین باشد نه چنان و اگر چنان باشد ظلم است و خلاف عدالت است، ناچار باید بگوئیم حکم شرع هم همین است. زیرا شرع اسلام طبق اصلی که خود تعلیم داده، هرگز از محور عدالت و حقوق فطری و طبیعی خارج نمی‌شود. علماء اسلام با تبیین و توضیح اصل "عدل" پایه فلسفه حقوق را بنا نهادند، گو اینکه در اثر پیشامدهای ناگوار تاریخی نتوانستند راهی را که باز کرده بودند ادامه دهند. توجه به حقوق بشر و به اصل عدالت بعنوان اموری ذاتی و تکوینی و خارج از قوانین قراردادی اولین بار بوسیله مسلمین عنوان شد، پایه حقوق طبیعی و عقلی را آنها بنا نهاده‌اند. اما مقدر چنین بود که آنها کار خود را ادامه ندهند و پس از تقریبا هشت قرن دانشمندان و فیلسوفان اروپائی از آن را دنبال کنند و این افتخار را بخود اختصاص

دهند، از یکسو فلسفه‌های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی بوجود آورند و از سوی دیگر افراد و اجتماعات و ملت‌ها را با ارزش حیات و زندگی و حقوق انسانی آنها آشنا سازند، نهضت‌ها و حرکت‌ها و انقلاب‌ها بوجود آورند و چهره جهانرا عوض کنند. بنظر من گذشته از علل تاریخی، یک علت روانی و منطقه‌ای نیز دخالت داشت در اینکه مشرق اسلامی مسئله حقوق عقلی را که خود پایه نهاد بود دنبال نکند. یکی از تفاوت‌های روحیه شرقی و غربی در اینست که شرق تمایل به اخلاق دارد و غرب به حقوق، شرق شیفته اخلاق است و غرب شیفته حقوق، شرقی بحکم صفحه ۱۵۶ انسانیت خود را در این می‌بیند که حقوق خود را بشناسد و از آن دفاع کند و نگذارد دیگری به حریم حقوق او پا بگذارد. بشریت هم به اخلاق نیاز دارد و هم بحقوق، انسانیت هم بحقوق وابسته است و هم به اخلاق، هیچکدام از حقوق و اخلاق به تنهایی معیار انسانیت نیست. دین مقدس اسلام این امتیاز بزرگ را دارا بوده و هست که حقوق و اخلاق را توأما مورد عنایت قرار داده است. در اسلام همچنانکه گذشت و صمیمیت و نیکی بعنوان اموری اخلاقی "مقدس" شمرده می‌شوند. آشنائی با حقوق و دفاع از حقوق نیز "مقدس" و انسانی محسوب می‌شود و این داستان مفصلی دارد که اکنون وقت توضیح آن نیست. اما روحیه خاص شرقی کار خود را کرد. با آنکه در آغاز کار، حقوق و اخلاق را با هم از اسلام گرفت، تدریجا حقوق را رها کرده و توجهش را به اخلاق محصور کرد. غرض اینست، مسئله‌ای که اکنون با آن روبرو هستیم یک مسئله حقوقی است. یک مسئله فلسفی و عقلی است، یک مسئله استدلالی و برهانی است. مربوط است به حقیقت عدالت و طبیعت حقوق. عدالت و حقوق قبل از آنکه قانونی در دنیا وضع شود وجود داشته است. با وضع قانون نمی‌توان ماهیت عدالت و حقوق انسانی بشر را عوض کرد. منتسکیو می‌گوید "پیش از آنکه انسان قوانینی وضع کند. صفحه ۱۵۷ روابط عادلانه‌ای بر اساس قوانین بین موجودات امکان پذیر بوده، وجود این روابط موجب وضع قوانین شده است. حال اگر بگوئیم جز قوانین واقعی و اولیه که امروز نهی می‌کنند هیچ امر عادلانه یا ظالمانه دیگر وجود ندارد مثل این است که بگوئیم قبل از ترسیم دایره تمام شعاع‌های آن دایره مساوی نیستند." هر بارت اسپنسر می‌گوید "عدالت غیر از احساسات با چیزی دیگر آمیخته است که عبارت از حقوق طبیعی افراد بشر است و برای آنکه عدالت وجود خارجی داشته باشد باید حقوق و امتیازات طبیعی را رعایت و احترام کنند." حکماء اروپائی که این عقیده را داشتند و دارند و فراوانند، حقوق بشر که اعلانها و اعلامیه‌ها برای آن تنظیم شد و موادی بعنوان حقوق بشر تعیین شد از همین فرضیه حقوق طبیعی سرچشمه گرفت. یعنی فرضیه حقوق طبیعی و فطری بود که بصورت اعلامیه‌های حقوق بشر ظاهر شد. و باز چنانکه می‌دانیم آنچه منتسکیو، اسپنسر و غیر آنها درباره عدالت گفته‌اند عین آن چیزی است که متکلمین اسلام درباره حسن و قبح عقلی و اصل عدل گفته‌اند. در میان علماء اسلامی افرادی بودند که منکر حقوق ذاتی بوده و عدالت را قراردادی می‌دانسته‌اند. همچنانکه در میان اروپائیان نیز این عقیده وجود داشته است. هوزینگلیسی منکر عدالت بصورت یک امر واقعی است.

اعلامیه حقوق بشر فلسفه است نه قانون

مضحک اینست که می‌گویند متن اعلامیه حقوق بشر را مجلسین صفحه ۱۵۸ تصویب کرده‌اند و چون تساوی حقوق زن و مرد جزء مواد اعلامیه حقوق بشر است پس بحکم قانون مصوب مجلس زن و مرد باید دارای حقوقی مساوی یکدیگر باشند. مگر متن اعلامیه حقوق بشر چیزی است که در صلاحیت مجلسین باشد که آنرا تصویب یا رد کنند. محتویات اعلامیه حقوق بشر از نوع امور قراردادی نیست که قوای مقننه کشورها بتوانند آنرا تصویب بکنند یا نکنند. اعلامیه حقوق بشر، حقوق ذاتی و غیر قابل سلب و غیر قابل اسقاط انسانها را مورد بحث قرار داده است، حقوقی را مطرح کرده است که به ادعای این اعلامیه لازمه حیثیت انسانی انسانهاست و دست توانای خلقت و آفرینش آنها را برای انسانها قرار داده است، یعنی مبداء و قدرتی که به انسانها عقل و اراده و شرافت انسانی داده است این حقوق را هم طبق ادعای اعلامیه حقوق بشر به انسانها داده است. انسانها نمی‌توانند محتویات اعلامیه

حقوق بشر را برای خود وضع کنند و نه می‌توانند از خود سلب و اسقاط نمایند. از تصویب مجلسین و قوای مقننه گذشته یعنی چه؟ اعلامیه حقوق بشر فلسفه است نه قانون، باید بتصدیق فیلسوفان برسد نه بتصویب نمایندگان. مجلسین نمی‌توانند با اخذ رأی و قیام و قعود، فلسفه و منطق برای مردم وضع کنند. اگر این چنین است پس فلسفه نسیت اینشتاین را هم ببرند بمجلس و از تصویب نمایندگان بگذرانند، فرضیه وجود حیات در کرات آسمانی را نیز به تصویب برسانند. قانون طبیعت را که نمی‌شود از طریق تصویب قوانین قراردادی تأیید یا رد کرد. صفحه ۱۵۹ مثل اینست که بگوئیم مجلسین تصویب کرده‌اند که اگر گلابی را با سیب پیوند بزنند پیوندش میگیرد و اگر با توت پیوند بزنند نمی‌گیرد. وقتی که چنین اعلامیه‌ای از طرف گروهی که خود از متفکرین و فلاسفه بوده‌اند صادر می‌شود ملتها باید آنرا در اختیار فلاسفه و مجتهدین حقوق خویش قرار دهند. اگر از نظر فلاسفه و متفکرین آن ملت مورد تأیید قرار گرفت همه افراد ملت موظفند آنها را بعنوان حقایق فوق قانون رعایت کنند. قوه مقننه نیز موظف است قانونی بر خلاف آنها تصویب نکند. ملتهای دیگر تا وقتی که از نظر خودشان ثابت و محقق نشده که چنین حقوقی در طبیعت بهمین کیفیت وجود دارد ملزم نیستند آنها را رعایت کنند و از طرف دیگر این مسائل جزء مسائل تجربی و آزمایشی نیست که احتیاج بوسائل و لابراتوار و غیره دارد و این وسائل برای اروپائیان فراهم است و برای دیگران نیست. شکافتن اتم نیست که رموز و وسائش در اختیار افراد محدودی باشد، فلسفه و منطق است، ابزارش مغز و عقل و قوه استدلال است. اگر فرضاً ملتهای دیگر مجبور باشند در فلسفه و منطق مقلد دیگران باشند و در خود شایستگی تفکر فلسفی احساس نکنند، ما ایرانیان نباید این چنین فکر کنیم. ما در گذشته شایستگی خود را بحد اعلی در بررسی‌های منطقی و فلسفی نشان داده‌ایم. ما چرا در مسائل فلسفی مقلد دیگران باشیم؟ عجا، دانشمندان اسلامی آنجا که پای اصل عدالت و حقوق ذاتی بشر بمیان می‌آید آنقدر برایش اهمیت قائل میشوند که بدون صفحه ۱۶۰ چون و چرا بموجب قاعده تطابق عقل و شرع می‌گویند حکم شرع هم همین است. یعنی احتیاجی به تأیید شرعی نمی‌بینند. اما امروز کار ما به آنجا کشیده که میخواهیم با تصویب نمایندگان صحت این مسائل را تأیید نمائیم.

فلسفه را با کوپن نمی‌توان اثبات کرد

از این مضحکتر اینست که آنجا که می‌خواهیم حقوقی انسانی زن را بررسی کنیم به آراء پسران و دختران جوان مراجعه کنیم. کوپن چاپ کنیم و بخواهیم با پر کردن کوپن کشف کنیم که حقوق انسانی چیست؟ و آیا حقوق انسانی زن و مرد یک جور است و یا دو جور؟ بهر حال ما مسئله حقوق انسانی زنها بشکل علمی و فلسفی و بر اساس حقوق ذاتی بشری بررسی میکنیم می‌خواهیم ببینیم همان اصولی که اقتضا می‌کند انسانها بطور کلی دارای یک سلسله حقوق طبیعی و خدادادی باشند، آیا ایجاب می‌کند که زن و مرد از لحاظ حقوق دارای وضع مشابهی بوده باشند یا نه؟ لذا از دانشمندان و متفکران و حقوقدانان واقعی کشور که یگانه مرجع صلاحیتدار اظهار نظر در این گونه مسائل میباشد درخواست می‌کنیم بدلائل ما با دیده تحقیق و انتقاد بنگرند. موجب کمال امتنان اینجانب خواهد بود اگر مستدلاً نظر خود را در تأیید یا رد این گفته‌ها ابراز نمایند. برای بررسی این مطلب لازم است اولاً بحثی درباره اساس و ریشه حقوق انسانی انجام دهیم و سپس حقوق زن و مرد را مورد مطالعه قرار دهیم. صفحه ۱۶۱ بد نیست قبلاً اشاره مختصری به نهضتهای حقوقی قرون جدیدی که بنظریه تساوی حقوق زن و مرد منتهی شد بنمائیم.

نگاهی به تاریخ حقوق زن در اروپا

در اروپا از قرن ۱۷ به بعد بنام حقوق بشر زمزمه‌هایی آغاز شد. نویسندگان و متفکران قرن ۱۷ و ۱۸ افکار خود را درباره حقوق طبیعی و فطری و غیر قابل سلب بشر با پشتکار عجیبی در میان مردم پخش کردند. ژان ژاک روسو و ولتر و منتسکیو از ایندسته از

متفکران و نویسندگانند. اولین نتیجه عملی که از نشر افکار طرفداران حقوق طبیعی بشر حاصل شد این بود که در انگلستان یک کشمکش طولانی میان هیئت حاکمه و ملت بوجود آمد. ملت موفق شد در سال ۱۶۸۸ میلادی پاره‌ای از حقوق اجتماعی و سیاسی خود را طبق یک اعلام نامه حقوق پیشنهاد کنند و مسترد دارند (ترجمه تاریخ البرماله جلد ۴ صفحه ۳۶۶). نتیجه علمی بارز دیگر شیوع این افکار در جنگهای استقلال امریکا علیه انگلستان ظاهر شد. سیزده مستعمره انگلستان در امریکای شمالی در اثر فشار و تحمیلات زیادی که بر آنها وارد می‌شد سر به طغیان و عصیان بلند کردند و بالاخره استدلال خویش را بدست آوردند. در سال ۱۷۷۶ میلادی کنگره‌ای در فیلادلفیا تشکیل شد که استقلال عمومی را اعلان و اعلامیه‌ای در این زمینه منتشر کرد و در مقدمه آن چنین نوشت: "جمع افراد بشر در خلقت یکسانند و خالق بهر فردی حقوق ثابت و لا یتغیری تفویض فرموده است. مثل حق حیات و حق آزادی، و علت غائی تشکیل حکومتها حفظ صفحه ۱۶۲ حقوق مزبور است و قوه حکومت و نفوذ کلمه او منوط برضایت ملت خواهد بود" (... ترجمه تاریخ البرماله جلد ۵ صفحه ۲۳۴). اما آنکه بنام اعلامیه حقوق بشر در جهان معروف شد آن چیزی است که پس از انقلاب کبیر فرانسه بنام اعلان حقوق منتشر شد. این اعلامیه عبارت است از یک سلسله اصول کلی که در آغاز قانون اساسی فرانسه قید شده و جزء لا ینفک قانون اساسی فرانسه محسوب میشود. این اعلامیه مشتمل است بر یک مقدمه و هفده ماده. ماده اول آن اینست: "افراد بشر آزاد متولد شده و مادام العمر آزاد مانده و در حقوق با یکدیگر مساویند" ... در قرن ۱۹ تحولات و افکار تازه‌ای در زمینه حقوق بشری در مسائل اقتصادی و اجتماعی و سیاسی رخ داد که منتهی بظهور سوسیالیسم و لزوم تخصیص منافع بطبقات زحمتکش و انتقال حکومت از دست سرمایه‌دار بدست کارگر گردید. تا اوایل قرن بیستم هر چه در اطراف حقوق بشر بحث شده است مربوط است بحقوق ملتها در برابر دولتها و یا حقوق طبقات رنجبر و زحمتکش در برابر کارفرمایان و اربابان. در قرن بیستم برای اولین بار مسئله "حقوق زن" در برابر حقوق مرد عنوان شد، انگلستان که قدیمترین کشور دموکراسی بشمار میرود فقط در اوایل قرن بیستم برای زن و مرد حقوق مساوی قائل شد. دول متحده آمریکا با آنکه در قرن هجده ضمن اعلان استقلال، بحقوق عمومی بشر اعتراف کرده بودند در سال ۱۹۲۰ میلادی قانون تساوی زن و مرد را در حقوق سیاسی تصویب کردند و همچنین فرانسه در قرن بیستم تسلیم این امر شد. صفحه ۱۶۳ بهر حال در قرن بیستم گروههای زیادی در همه جهان طرفدار تحول عمیقی در روابط مرد و زن از نظر حقوق و وظایف گردیدند. بعقیده اینها تحول و دگرگونی در روابط ملتها با دولتها و روابط زحمتکشان و رنجبران با کارفرمایان و سرمایه‌داران، مادامی که در روابط حقوقی مرد و زن اصلاحاتی صورت نگیرد وافی به تأمین عدالت اجتماعی نیست. از اینرو برای اولین بار در اعلامیه جهانی حقوق بشر که پس از جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۸ میلادی (۱۳۲۷ هجری شمسی) از طرف سازمان ملل متحد منتشر شد در مقدمه آن چنین قید شد: "از آنجا که مردم ملل متحد ایمان خود را بحقوق بشر و مقام و ارزش فرد انسانی و تساوی حقوق مرد و زن مجدا در منشور اعلام کرده‌اند ..."

"تحول و بحران ماشینی قرن نوزدهم و بیستم و بفلاکت افتادن کارگران و بخصوص زنان بیش از پیش سبب شد که بموضوع حقوق زن رسیدگی شود. در تاریخ البرماله جلد ۶ صفحه ۳۲۸ مینویسد: "تا زمانی که دولتها به احوال کارگران و طرز رفتار کارفرمایان با آن طبقه توجه نداشتند سرمایه داران هر چه می‌خواستند میکردند ... صاحبان کارخانه‌ها زنان و کودکان خردسال را با مزد بسیار کم بکار میگماشتند، و چون ساعات کار ایشان زیاد بود غالباً گرفتار امراض گوناگون می‌شدند و در جوانی می‌مردند. این بود تاریخچه مختصری از نهضت حقوق بشر در اروپا. چنانکه میدانیم همه مواد اعلامیه‌های حقوق بشر که برای اروپائیان صفحه ۱۶۴ تازگی دارد در ۱۴ قرن پیش در اسلام پیش بینی شده و بعضی از دانشمندان عرب و ایرانی آنها را با مقایسه به این اعلامیه‌ها در کتابهای خود آورده‌اند. البته اختلافاتی در بعضی قسمتها میان آنچه در این اعلامیه‌ها آمده با آنچه اسلام آورده وجود دارد و این خود بحث دلکش و شیرینی است. از آنجمله است مسئله حقوق زن و مرد که اسلام تساوی را می‌پذیرد اما تشابه و وحدت و یک نواختی را در زمینه حقوق زن و مرد نمی‌پذیرد. صفحه ۱۶۵"

حیثیت و حقوق انسانی

"از آنجا که شناسائی حیثیت ذاتی کلیه اعضای خانواده بشری و حقوق یکسان و انتقال ناپذیر آنان، اساس آزادی و عدالت و صلح را تشکیل میدهد." از آنجا که عدم شناسائی و تحقیر حقوق بشر منتهی به اعمال وحشیانه‌ای گردیده است که روح بشریت را بعضیان واداشته، و ظهور دنیائی که در آن افراد بشر در بیان عقیده، آزاد و از ترس و فقر فارغ باشند بعنوان بالاترین آمال بشر اعلام شده است." از آنجا که اساساً حقوق انسانی را باید با اجرای قانون حمایت کرد تا بشر بعنوان آخرین علاج به قیام بر ضد ظلم و فشار مجبور نگردد. از آنجا که اساساً لازم است توسعه روابط دوستانه بین ملل را مورد تشویق قرار داد." "از آنجا که مردم ملل متحد، ایمان خود را بحقوق اساسی بشر و مقام و ارزش فرد انسانی و تساوی حقوق مرد و زن مجدداً صفحه ۱۶۶ در منشور اعلام کرده‌اند و تصمیم راسخ گرفته‌اند که به پیشرفت اجتماعی کمک کنند و در محیطی آزادتر وضع زندگی بهتری بوجود آورند. از آنجا که "... مجمع عمومی، این اعلامیه جهانی حقوق بشر را آرمان مشترکی برای تمام مردم و کلیه ملل اعلام میکند تا جمیع افراد و همه ارکان اجتماع این اعلامیه را دائماً در مد نظر داشته باشند و مجاهدت کنند که بوسیله تعلیم و تربیت، احترام این حقوق و آزادیها توسعه یابد و با تدابیر تدریجی ملی و بین المللی، شناسائی و اجرای واقعی و حیاتی آنها، چه در میان خود ملل عضو و چه در بین مردم کشورهایی که در قلمرو آنها می‌باشد تأمین گردد." ... جمله‌های پلانی بالا مقدمه اعلامیه جهانی حقوق بشر است، مقدمه همان اعلامیه‌ایست که ه درباره‌اش می‌گویند: "بزرگترین توفیقی است که تا این تاریخ در طریق تأیید حقوق انسانی، نصیب عالم بشریت شده است." روی هر کلمه و هر جمله آن حساب شده است، و چنانکه در مقاله پیش گفتیم مظهر افکار چندین قرن فلاسفه آزادیخواه و حقوق‌شناس جهان است.

نکات مهم مقدمه اعلامیه حقوق بشر

این اعلامیه در ۳۰ ماده تنظیم شده است. بگذریم از اینکه بعضی مسائل در برخی مواد مکرر شده و یا لا اقل ذکر یک مطلب در یک ماده از ذکر مندرجات بعضی مواد دیگر بی نیاز کننده است و یا بعضی مواد اعلامیه بمواد مختلفی قابل تجزیه است. صفحه ۱۶۷ نکات مهم مقدمه این اعلامیه که شایسته است مورد توجه قرار گیرد چند تا است: ۱- بشر از یک نوع حیثیت و احترام و حقوق ذاتی غیر قابل انتقال برخوردار است. ۲- حیثیت و احترام و حقوق ذاتی بشر، کلی و عمومی است، تمام افراد انسانی را در بر می‌گیرد، تبعیض بردار نیست، سفید و سیاه، بلند و کوتاه، زن و مرد یکسان از آن برخوردارند. همانطوریکه در میان اعضاء یک خانواده احدی نمی‌تواند گوهر خود را از سایر اعضاء شریف‌تر و اصیل‌تر بداند، همه افراد بشر نیز که عضو یک خانواده بزرگتر و اعضاء یک پیکر می‌باشند از لحاظ شرافت متساویند، هیچکس نمی‌تواند خود را از فرد دیگر شریفتر بداند. ۳- اساس آزادی و صلح و عدالت اینست که همه افراد در عمق وجدان خود به این حقیقت حیثیت و احترام ذاتی همه انسانها ایمان و اعتراف داشته باشند. این اعلامیه می‌خواهد بگوید: منشاء کلیه ناراحتیهای که افراد بشر برای یکدیگر بوجود می‌آورند کشف کرده است، منشاء بروز جنگها و ظلمها و تجاوزها و اعمال وحشیانه افراد و اقوام نسبت بیکدیگر، عدم شناسائی حیثیت و احترام ذاتی انسان است. این عدم شناسائی از طرف عده‌ای، طرف مقابل را وادار به عصیان و طغیان می‌کند و از همین راه صلح و امنیت بخطر می‌افتد. ۴- بالاترین آرزویی که همه در راه تحقق بخشیدن به آن باید بکوشند، ظهور دنیائی است که در آن آزادی عقیده و امنیت و رفاه مادی بطور کامل وجود داشته باشد، اختناق، ترس، فقر صفحه ۱۶۸ ریشه کن شده باشد. مواد سی گانه اعلامیه برای تحقق بخشیدن باین آرزو تنظیم شده است. ۵- ایمان به حیثیت ذاتی انسانها و احترام بحقوق غیر قابل سلب و انتقال آنها تدریجاً بوسیله تعلیم و تربیت باید در همه افراد بوجود آید.

مقام و احترام انسان

اعلامیه حقوق بشر چون بر اساس احترام به انسانیت و آزادی و مساوات تنظیم شده و برای احیاء حقوق بشر بوجود آمده مورد احترام و تکریم هر انسان با وجدانی است، ما مردم مشرق زمین از دیر زمان از ارزش و مقام و احترام انسان دم زده‌ایم. در دین مقدس اسلام چنانکه در مقاله پیش گفتیم، انسان، حقوق انسان، آزادی و مساوات آنها نهایت ارزش و احترام را دارد. نویسندگان و تنظیم کنندگان این اعلامیه و همچنین فیلسوفانیکه در حقیقت الهام دهنده نویسندگان این اعلامیه هستند مورد ستایش و تعظیم ما میباشند. ولی چون این اعلامیه یک متن فلسفی است، بدست بشر نوشته شده نه بدست فرشتگان، استنباط گروهی از افراد بشر است، هر فیلسوفی حق دارد آن را تجزیه و تحلیل کند و احيانا نقاط ضعفی که در آن می‌بیند تذکر دهد. این اعلامیه خالی از نقاط ضعف نیست، ولی ما در این مقاله روی نقاط ضعف آن انگشت نمی‌گذاریم. روی نقطه قوت آن انگشت می‌گذاریم. تکیه گاه این اعلامیه "مقام ذاتی انسان" است، شرافت و حیثیت ذاتی انسان است، از نظر این اعلامیه انسان بواسطه یک نوع صفحه ۱۶۹ کرامت و شرافت مخصوص بخود دارای یک سلسله حقوق و آزادیها شده است که سایر جانداران بواسطه فاقد بودن آن حیثیت و شرافت و کرامت ذاتی از آن حقوق و آزادیها بی بهره‌اند. نقطه قوت این اعلامیه همین است.

تنزل و سقوط انسان در فلسفه‌های غربی

اینجاست که بار دیگر با یک مسئله فلسفی کهن مواجه می‌شویم: ارزیابی انسان، مقام و شرافت انسان نسبت به سایر مخلوقات، شخصیت قابل احترام انسان. باید پرسیم آن حیثیت ذاتی انسانی که منشاء حقوقی برای انسان گشته و او را از اسب و گاو و گوسفند و کبوتر متمایز ساخته چیست؟ و همین جاست که یک تناقض واضح میان اساس اعلامیه حقوق بشر از یک طرف و ارزیابی انسان در فلسفه غرب از طرف دیگر نمایان می‌گردد. در فلسفه غرب سالهاست که انسان از ارزش و اعتبار افتاده است. سخنانیکه در گذشته درباره انسان و مقام ممتاز وی گفته می‌شد و ریشه همه آنها در مشرق زمین بود، امروز در اغلب سیستم‌های فلسفه غربی مورد تمسخر و تحقیر قرار می‌گیرد. انسان از نظر غربی تا حدود یک ماشین تنزل کرده است، روح و اصالت آن مورد انکار واقع شده است. اعتقاد به علت غائی و هدف داشتن طبیعت یک عقیده ارتجاعی تلقی می‌گردد. در غرب از اشرف مخلوقات بودن انسان نمی‌توان دم زد، زیرا بعقیده غرب عقیده به اشرف مخلوقات بودن انسان و اینکه سایر مخلوقات طفیلی انسان و مسخر انسان می‌باشند ناشی از یک صفحه ۱۷۰ عقیده بظلمیوسی کهن درباره هیئت زمین و آسمان و مرکزیت زمین و گردش کرات آسمانی بدور زمین بود، با رفتن این عقیده جائی برای اشرف مخلوقات بودن انسان باقی نمی‌ماند. از نظر غرب اینها همه خود خواهیهای بوده است که در گذشته دامنگیر بشر شده است، بشر امروز متواضع و فروتن است، خود را مانند موجودات دیگر بیش از مثنی خاک نمی‌داند، از خاک پدید آمده و به خاک باز می‌گردد و بهمین جا خاتمه می‌یابد. غربی، متواضعانه، روح را بعنوان جنبه‌ای مستقل از وجود انسان و بعنوان حقیقتی قابل بقاء نمی‌شناسد و میان خود و گیاه و حیوان از اینجهت فرقی قائل نمی‌شود، غربی، میان فکر و اعمال روحی و میان گرمای زغال سنگ از لحاظ ماهیت و جوهر تفاوتی قائل نیست، همه را مظاهر ماده و انرژی می‌شناسد، از نظر غرب صحنه حیات برای همه جانداران و از آن جمله انسان میدان خونینی است که نبرد لا ینقطع زندگی آن را بوجود آورده است، اصل اساسی حاکم بر وجود جانداران و از آنجمله انسان اصل تنازع بقا است، انسان همواره می‌کوشد خود را در این نبرد نجات دهد، عدالت و نیکی و تعاون و خیرخواهی و سایر مفاهیم اخلاقی و انسانی همه مولود اصل اساسی تنازع بقا می‌باشد و بشر این مفاهیم را بخاطر حفظ موقعیت خود ساخته و پرداخته است. از نظر برخی فلسفه‌های نیرومند

غربی، انسان ماشینی است که محرک او جز منافع اقتصادی نیست، دین و اخلاق و فلسفه و علم و ادبیات و هنر همه رو بناهایی هستند که زیر بنا آنها طرز تولید و پخش و تقسیم ثروت است، همه اینها جلوه‌ها و مظاهر جنبه‌های اقتصادی زندگی انسان است. صفحه ۱۷۱ خیر، اینهم برای انسان زیاد است. محرک و انگیزه اصلی همه حرکت‌ها و فعالیت‌های انسان عوامل جنسی است، اخلاق و فلسفه و علم و دین و هنر همه تجلیات و تظاهرات رقیق شده و تغییر شکل داده عامل جنسی وجود انسان است. من نمی‌دانم اگر بناست منکر هدف داشتن خلقت باشیم و باید معتقد باشیم که طبیعت جریانات خود را کورکورانه طی می‌کند، اگر یگانه قانون ضامن حیات انواع جاندارها تنازع بقا و انتخاب اصلح و تغییرات کاملاً تصادفی است و بقاء و موجودیت انسان مولود تغییرات تصادفی و بی هدف و یک سلسله جنایات چند میلیون سالی است که اجداد وی نسبت به انواع دیگر روا داشته تا امروز به این شکل باقی مانده است، اگر بناست معتقد باشیم که انسان خود نمونه‌ای است از ماشینهایی که اکنون خود بدست خود می‌سازد، اگر بنا است اعتقاد به روح و اصالت و بقاء آن خود خواهی و اغراق و مبالغه درباره خود باشد، اگر بنا است انگیزه و محرک اصلی بشر در همه کارها امور اقتصادی یا جنسی یا برتری طلبی باشد، اگر بنا است نیک و بد بطور کلی مفاهیم نسبی باشند و الهامات فطری و وجدانی سخن یاهو شمرده شود، اگر انسان جنسا بنده شهوات و میل‌های نفسانی خود باشد و جز در برابر زور سر تسلیم خم نکند، و اگر... چگونه می‌توانیم از حیثیت و شرافت انسانی و حقوق غیر قابل سلب و شخصیت قابل احترام انسان دم بزنیم و آن را اساس و پایه همه فعالیت‌های خود قرار دهیم؟! صفحه ۱۷۲

غرب، درباره انسان دچار تناقض شده است

در فلسفه غرب تا آنجا که ممکن بوده به حیثیت ذاتی انسان لطمه وارد شده و مقام انسان پائین آمده است. دنیای غرب از طرفی انسان را از لحاظ پیدایش و عللی که او را بوجود آورده است، از لحاظ هدف دستگاه آفرینش درباره او، از لحاظ ساختمان و تار و پود وجود و هستیش، از لحاظ انگیزه و محرک اعمالش، از لحاظ وجدان و ضمیرش، تا این اندازه او را پائین آورده که گفتیم. آنگاه اعلامیه بالا- بلند درباره ارزش و مقام انسان و حیثیت و کرامت و شرافت ذاتی و حقوق مقدس و غیر قابل انتقالش صادر می‌کند و همه افراد بشر را دعوت می‌کند که به این اعلامیه بالا بلند ایمان بیاورند. برای غرب لازم بود اول در تفسیری که از انسان می‌کند تجدید نظری بعمل آورد. آنگاه اعلامیه‌های بالا بلند در زمینه حقوق مقدس و فطری بشر صادر کند. من قبول دارم که همه فلاسفه غرب انسان را آنچنان که شرح داده شد تفسیر نکرده‌اند. عده زیادی از آنها انسان را کم و بیش آنچنان تفسیر کرده‌اند که شرق تفسیر می‌کند. نظر من طرز تفکری است که در اکثریت مردم غرب بوجود آمده و مردم جهان را تحت تأثیر قرار داده است. اعلامیه حقوق بشر را باید کسی صادر کند که انسان را در درجه‌ای عالی‌تر از یک ترکیب مادی ماشینی می‌بیند، انگیزه‌ها و محرک‌های انسان را منحصر به امور حیوانی و شخصی نمی‌داند. صفحه ۱۷۳ برای انسان وجدان انسانی قائل است. اعلامیه بشر را باید شرق صادر کند که به اصل «انی جاعل فی الارض خلیفه» ایمان دارد. و در انسان نمونه‌ای از مظاهر الوهیت سراغ دارد، کسی باید دم از حقوق بشر بزند که در انسان آهنگ سیر و سفری تا سر منزل «یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه» قائل است. اعلامیه حقوق بشر شایسته آن سیستم‌های فلسفی است که بحکم «و نفس و ما سویها فالهمها فجورها و تقواها» در سرشت انسان تمایل به نیکی قائلند. اعلامیه بشر را باید کسی صادر کند که به سرشت بشر خوشبین است و بحکم «و لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم» آنرا معتدلترین و کاملترین سرشت‌ها می‌داند. آنچه شایسته طرز تفکر غربی در تفسیر انسان است، اعلامیه حقوق بشر نیست. بلکه همان طرز رفتاری است که غرب عملاً درباره انسان روا می‌دارد، یعنی کشتن همه عواطف انسانی، بازی گرفتن ممیزات بشری، تقدم سرمایه بر انسان، اولویت پول بر بشر، معبود بودن ماشین، خدائی ثروت، استثمار انسانها، قدرت بی نهایت سرمایه‌داری. که اگر احياناً یک نفر میلیونر ثروت خود را برای بعد از خودش به سگ محبوبش منتقل

کند آن سگ احترامی مافوق احترام انسانها پیدا می‌کند، انسانها در خدمت یک سگ ثروتمند بعنوان پیشکار، منشی، دفتردار استخدام می‌شوند و در مقابل او دست بسینه می‌ایستند و تعظیم می‌کنند.

غرب هم خود را فراموش کرده و هم خدای خود را

مسئله مهم اجتماع بشر در امروز اینست که بشر به تعبیر قرآن صفحه ۱۷۴ "خود" را فراموش کرده است، هم خود را فراموش کرده و هم خدای خود را، مسئله مهم اینست که "خود" را تحقیر کرده است، از درون بینی و توجه به باطن و ضمیر غافل شده و توجه خویش را یکسره به دنیای حسی و مادی محدود کرده است، هدفی برای خود جز چشیدن مادیات نمی‌بیند و نمی‌داند، خلقت را عبث می‌انگارد، خود را انکار می‌کند، روح خود را از دست داده است. بیشتر بدبختیهای امروز بشر ناشی از این طرز تفکر است و متأسفانه نزدیک است جهانگیر شود و یکباره بشریت را نیست و نابود کند. این طرز تفکر درباره انسان سبب شده که هر چه تمدن توسعه پیدا می‌کند و عظیم‌تر می‌گردد، متمدن بسوی حقارت می‌گراید، این طرز تفکر درباره انسان موجب گشته که انسانهای واقعی را همواره در گذشته باید جستجو کرد و دستگاه عظیم تمدن امروز بساختن هر چیز عالی و دست اول قادر است جز به ساختن انسان. گاندی می‌گوید: "غربی برای آن مستحق دریافت لقب خدائی زمین است که همه امکانات و موهبتهای زمینی را مالک است، او بکارهای زمینی قادر است که ملل دیگر آنها را در قدرت خدا می‌دانند. لکن غربی از یک چیز عاجز است و آن تأمل در باطن خویش است، تنها این موضوع برای اثبات پوچی درخشندگی کاذب تمدن جدید کافی است. تمدن غربی اگر غریبان را مبتلا بخوردن مشروب و توجه باعمال جنسی نموده است، بخاطر اینست که غربی بجای "خویشتن جوئی" در پی نسیان و هدر ساختن خویشتن است... قوه عملی او بر اکتشاف و اختراع و تهیه وسائل جنگی، صفحه ۱۷۵ ناشی از فرار غربی از "خویشتن" است نه قدرت و تسلط استثنائی وی بر خود... ترس از تنهائی و سکوت، و توسل به پول، غربی را از شنیدن ندای باطن خود عاجز ساخته و انگیزه فعالیت‌های مداوم او همین‌ها است. محرک او در فتح جهان، ناتوانی او در "حکومت بخویشتن" است، بهمین علت غربی پدید آورنده آشوب و فساد در سراسر دنیا است... وقتی انسان روح خود را از دست بدهد فتح دنیا بچه درد او می‌خورد... کسانی که انجیل به آنان تعلیم داده است که در جهان مبشر حقیقت و محبت و صلح باشند خودشان در جستجوی طلا و برده بهر طرف روانند، بجای اینکه مطابق تعالیم انجیل در مملکت خداوند در جستجوی بخشش و عدالت باشند، برای تیرئه سیئات خود از حربه مذهب استفاده می‌کنند، و به جای نشر کلام الهی، بر سر ملتها بمب می‌ریزند. "و به همین علت، اعلامیه حقوق بشر بیش از همه و پیش از همه از طرف خود غرب نقض شده است، فلسفه‌ای که غرب عملاً در زندگی طی می‌کند راهی جز شکست اعلامیه حقوق بشر باقی نمی‌گذارد. صفحه ۱۷۶

بخش ششم مبانی طبیعی حقوق خانوادگی

توضیحات

یگانه مرجع صلاحیتدار برای شناسائی حقوق واقعی انسانها، کتاب آفرینش است. در اجتماع "مدنی" جنبه‌های قراردادی و در اجتماع "خانوادگی" جنبه‌های طبیعی غلبه دارد. فرضیه چهار دوره در حقوق خانوادگی، تقلید ناشیانه‌ای است از فرضیه سوسیالیستها درباره مالکیت. آیا زن و مرد دارای دو طبیعت حقوقی می‌باشند؟ صفحه ۱۷۷

مبانی طبیعی حقوق خانوادگی (۱)

اشاره

گفتیم که روح و اساس اعلامیه حقوق بشر اینست که انسان از یک نوع حیثیت و شخصیت ذاتی قابل احترام برخوردار است و در متن خلقت و آفرینش، یک سلسله حقوق و آزادیها به او داده شده است که بهیچ نحو قابل سلب و انتقال نمی‌باشند. و گفتیم این روح و اساس مورد تأیید اسلام و فلسفه‌های شرقی است و آنچه با روح و اساس این اعلامیه ناسازگار است و آنرا بی پایه جلوه می‌دهد همانا تفسیرهایی است که در بسیاری از سیستمهای فلسفی غرب درباره انسان و تار و پود هستیش می‌شود. بدیهی است که یگانه مرجع صلاحیتدار برای شناسائی حقوق واقعی انسانها کتاب پر ارزش آفرینش است، با رجوع به صفحات و سطور این کتاب عظیم، حقوق واقعی مشترک انسانها و وضع حقوقی زن و مرد در مقابل یکدیگر مشخص می‌گردد. عجیب اینست که بعضی از ساده دلان بهیچوجه حاضر نیستند این مرجع عظیم را به رسمیت بشناسند. از نظر اینها یگانه مرجع صفحه ۱۷۹ صلاحیتدار گروهی از افراد بشر هستند که دست در کار تنظیم این اعلامیه بوده‌اند و امروز بر همه جهان سیادت و حکمرانی دارند. هر چند خودشان عملاً چندان پابند مواد این اعلامیه نیستند، دیگران را نرسد در آنچه آنها می‌گویند چون و چرا کنند. ولی ما بنام همان حقوق بشر برای خود حق چون و چرا قائل هستیم، دستگاه با عظمت آفرینش را که کتاب گویای الهی است یگانه مرجع صلاحیت‌دار می‌دانیم. من بار دیگر از خوانندگان محترم معذرت می‌خواهم از اینکه برخی مسائل را در این سلسله مقالات مطرح می‌کنم که اندکی رنگ فلسفی دارد و خشک بنظر می‌رسد و برای بعضی از خوانندگان محترم خستگی آور است، خودم تا حد امکان از طرح اینگونه مسائل اجتناب دارم، ولی گاهی ارتباط مسائل حقوق زن با این مسائل خشک فلسفی بقدری است که بحث درباره آنها اجتناب ناپذیر است.

رابطه حقوق طبیعی و هدفداری طبیعت

از نظر ما حقوق طبیعی و فطری از آنجا پیدا شده که دستگاه خلقت با روشن بینی و توجه بههدف موجودات را بسوی کمالاتی که استعداد آنها را در وجود آنها نهفته است سوق می‌دهد. هر استعداد طبیعی مبنای یک "حق طبیعی" است و یک "سند طبیعی" برای آن بشمار می‌آید. مثلاً فرزند انسان حق درس خواندن و مدرسه رفتن دارد، اما بچه گوسفند چنین حقی ندارد. چرا؟ برای اینکه استعداد درس خواندن و دانا شدن، در فرزند صفحه ۱۸۰ انسان هست، اما در گوسفند نیست. دستگاه خلقت این سند طلبکاری را در وجود انسان قرار داده و در وجود گوسفند قرار نداده است. همچنین است حق فکر کردن و رأی دادن و اراده آزاد داشتن. بعضی خیال می‌کنند فرضیه "حقوق طبیعی" و اینکه خلقت و آفرینش انسان را به نوعی از حقوق ممتاز ساخته است یک ادعای پوچ و خود خواهانه است و باید آنرا دور افکنند، هیچ فرقی میان انسان و غیر انسان از لحاظ حقوق نیست. خیر، اینطور نیست. استعدادهای طبیعی مختلف است، دستگاه خلقت هر نوعی از انواع موجودات را در مداری مخصوص بخود او قرار داده است و سعادت او را هم در این قرار داده که در مدار طبیعی خودش حرکت کند. دستگاه آفرینش در این کار خود هدف دارد و این سندها را بصورت تصادف و از روی بی‌خبری و ناآگاهی بدست مخلوقات نداده است. در این سلسله مقالات توضیح بیشتر درباره این مطلب میسر نیست. ریشه و اساس حقوق خانوادگی را که مسئله مورد بحث ماست، مانند سایر حقوق طبیعی در طبیعت باید جستجو کرد. از استعدادهای طبیعی زن و مرد و انواع سندهائیکه خلقت بدست آنها سپرده است می‌توانیم بفهمیم آیا زن و مرد دارای حقوق و تکالیف مشابهی هستند یا نه؟ فراموش نکنید، همچنانکه در مقاله‌های پیش گفتیم مسئله مورد بحث حقوق خانوادگی زن و مرد است نه تساوی حقوق آنها. صفحه ۱۸۱

حقوق اجتماعی

افراد بشر از لحاظ حقوق اجتماعی غیر خانوادگی یعنی از لحاظ حقوقی که در اجتماع بزرگ، خارج از محیط خانواده، نسبت یکدیگر پیدا میکنند هم وضع مساوی دارند و هم وضع مشابه. یعنی حقوق اولی طبیعی آنها برابر یکدیگر و مانند یکدیگر است. همه مثل هم حق دارند از مواهب خلقت استفاده کنند، مثل هم حق دارند کار کنند، مثل هم حق دارند در مسابقه زندگی شرکت کنند، همه مثل هم حق دارند خود را نامزد هر پست از پستهای اجتماعی بکنند و برای تحصیل و بدست آوردن آن از طریق مشروع کوشش کنند. همه مثل هم حق دارند استعدادهای علمی و عملی وجود خود را ظاهر کنند. و البته همین تساوی در حقوق اولیه طبیعی، تدریجا آنها را از لحاظ حقوق اکتسابی در وضع نامساوی قرار میدهد، یعنی همه بطور مساوی حق دارند کار کنند و در مسابقه زندگی شرکت نمایند، اما چون پای انجام وظیفه و شرکت در مسابقه میان می‌آید، همه در این مسابقه یکجور از آب در می‌آیند، بعضی پر استعدادترند و بعضی کم استعدادتر، بعضی پر کارترند و بعضی کم کارتر، بالاخره بعضی عالمتر، با کمال تر، با هنرتر، کارآمدتر، لایقتر از بعضی دیگر از کار در می‌آیند قهرا حقوق اکتسابی آنها صورت نامتساوی بخود میگیرد، و اگر بخواهیم حقوق اکتسابی آنها را نیز مانند حقوق اولی و طبیعی آنها مساوی قرار دهیم، عمل ما جز ظلم و تجاوز نامی نخواهد داشت. چرا از لحاظ حقوق طبیعی اولی اجتماعی همه افراد وضع صفحه ۱۸۲ مساوی و مشابهی دارند؟ برای اینکه مطالعه در احوال بشر ثابت می‌کند که افراد بشر طبیعتا هیچکدام رئیس یا مرئوس آفریده نشده‌اند هیچکس کارگر یا صنعتگر یا استاد یا معلم یا افسر یا سرباز یا وزیر بدنیا نیامده است، اینها مزایا و خصوصیات است که جزء حقوق اکتسابی بشر است، یعنی افراد در پرتو لیاقت و استعداد و کار و فعالیت باید آنها را از اجتماع بگیرند و اجتماع با یک قانون قراردادی آنها را به افراد خود واگذار می‌کند. تفاوت زندگی اجتماعی انسان با زندگی اجتماعی حیوانات اجتماعی از قبیل زنبور عسل در همین جهت است، تشکیلات زندگی آن حیوانات صد در صد طبیعی است، پستها و کارها بدست طبیعت در میان آنها تقسیم شده نه بدست خودشان، طبیعتا بعضی رئیس و بعضی مرئوس، بعضی کارگر و بعضی مهندس و بعضی مأمور انتظامی آفریده شده‌اند. اما زندگی اجتماعی انسان اینطور نیست. بهمین جهت بعضی از دانشمندان یک باره این نظریه قدیم فلسفی را که می‌گوید "انسان طبیعتا اجتماعی است" انکار کرده و اجتماع انسانی را صددرصد "قراردادی" فرض کرده‌اند.

حقوق خانوادگی

این، در اجتماع غیر خانوادگی، اما در اجتماع خانوادگی چطور؟ آیا افراد بشر در اجتماع خانوادگی نیز از لحاظ حقوق اولیه طبیعی وضع مشابه و همانندی دارند و تفاوت آنها در حقوق اکتسابی است؟ یا میان اجتماع خانوادگی یعنی اجتماعی که از صفحه ۱۸۳ زن و شوهر، پدر و مادر و فرزندان، و برادران و خواهران تشکیل می‌شود، با اجتماع غیر خانوادگی از لحاظ حقوق اولیه نیز تفاوت است و قانون طبیعی حقوق خانوادگی را بشکلی مخصوص وضع کرده است؟ در اینجا دو فرض وجود دارد: یکی اینکه زن و شوهری و پدر و فرزندی یا مادر و فرزندی مانند سایر روابط اجتماعی و همکاریهای افراد با یکدیگر در مؤسسات ملی یا در مؤسسات دولتی، سبب نمی‌شود که بعضی افراد طبعا وضع مخصوص بخود داشته باشند، فقط مزایای اکتسابی سبب می‌شود که یکی مثلا- رئیس و دیگری مرئوس، یکی مطیع و دیگری مطاع، یکی دارای ماهانه بیشتر و یکی کمتر باشد، زن بودن یا شوهر بودن، پدر یا مادر بودن و فرزندی بودن نیز سبب نمی‌شود که هر کدام وضع مخصوص بخود داشته باشند، فقط مزایای اکتسابی

می‌تواند وضع آنها را نسبت بیکدیگر معین کند. فرضیه "تشابه حقوق زن و مرد در حقوق خانوادگی" که بغلط نام تساوی حقوق به آن داده‌اند مبتنی بر همین فرض است. طبق این فرضیه زن و مرد با استعدادها و احتیاجات مشابه و با سندهای حقوقی مشابهی که از طبیعت در دست دارند در زندگی خانوادگی شرکت می‌کنند، پس باید حقوق خانوادگی بر اساس یکسانی و همانندی و تشابه تنظیم شود. فرض دیگر اینست که خیر، حقوق طبیعی اولیه آنها نیز متفاوت است، شوهر بودن از آنجهت که شوهر بودن است و وظائف و حقوق خاصی را ایجاب می‌کند و زن بودن از آنجهت که زن بودن است و وظائف و حقوق دیگری ایجاب میکند، همچنین صفحه ۱۸۴ است پدر یا مادر بودن و فرزند بودن و بهر حال اجتماع خانوادگی با سایر شرکتها و همکاریهای اجتماعی متفاوت است. فرضیه "عدم تشابه به حقوق خانوادگی زن و مرد" که اسلام آنرا پذیرفته مبتنی بر این اصل است. حالا کدامیک از دو فرض بالا درست است، و از چه راه میتوانیم درستی یکی ازین دو فرض را بفهمیم؟ صفحه ۱۸۵

مبانی طبیعی حقوق خانوادگی (۲)

توضیحات

برای اینکه خوانندگان محترم بتوانند خوب نتیجه گیری کنند باید مطالبی که در فصل گذشته گفته شد در نظر داشته باشند. گفتیم: ۱- حقوق طبیعی از آنجا پیدا شده که طبیعت هدف دارد و با توجه بههدف، استعدادهایی در وجود موجودات نهاده و استحقاق‌هایی به آنها داده است. ۲- انسان از آن جهت که انسان است، از یک سلسله حقوق خاص که حقوق انسانی نامیده می‌شود برخوردار است و حیوانات از این نوع حقوق برخوردار نمی‌باشند. ۳- راه تشخیص حقوق طبیعی و کیفیت آنها مراجعه بخلقت و آفرینش است، هر استعداد طبیعی یک سند طبیعی است برای یک حق طبیعی. ۴- افراد انسان از لحاظ اجتماع مدنی همه دارای حقوق طبیعی مساوی و مشابهی می‌باشند و تفاوت آنها در حقوق اکتسابی صفحه ۱۸۶ است، که بستگی دارد به کار و انجام وظیفه و شرکت در مسابقه انجام تکالیف. ۵- علت اینکه افراد بشر در اجتماع مدنی دارای حقوق طبیعی مساوی و مشابهی هستند اینستکه مطالعه در احوال طبیعت انسانها روشن می‌کند که افراد انسان (بر خلاف حیوانات اجتماعی از قبیل زنبور عسل) هیچکدام طبیعتاً، رئیس یا مرئوس، مطیع یا مطاع، فرمانده یا فرمانبر، کارگر یا کارفرما، افسر یا سرباز دنیا نیامده‌اند. تشکیلات زندگی انسانها طبیعی نیست، کارها و پستها و وظیفه‌ها بدست طبیعت تقسیم نشده است. ۶- فرضیه تشابه حقوق خانوادگی زن و مرد، مبتنی بر اینستکه اجتماع خانوادگی مانند اجتماع مدنی است. افراد خانواده دارای حقوق همانند و مشابهی هستند. زن و مرد با استعدادها و احتیاجهای مشابه در زندگی خانوادگی شرکت می‌کنند و سندهای مشابهی از طبیعت در دست دارند. قانون خلقت بطور طبیعی برای آنها تشکیلاتی در نظر نگرفته و کارها و پستها را میان آنها تقسیم نکرده است. و اما فرضیه عدم تشابه حقوق خانوادگی مبتنی بر اینست که حساب اجتماع خانوادگی از اجتماع مدنی جداست، زن و مرد با استعدادها و احتیاجهای مشابهی در زندگی خانوادگی شرکت نمی‌کنند و سندهای مشابهی از طبیعت در دست ندارند. قانون خلقت آنها را در وضع نامشابهی قرار داده و برای هر یک از آنها مدار و وضع معینی در نظر گرفته است. اکنون بینیم کدامیک از دو فرضیه بالا درست است و از چه راه باید درستی یکی از این دو فرض را بفهمیم؟ صفحه ۱۸۷ با مقیاسی که قبلاً در دست دادیم تعیین اینکه کدامیک از دو فرض بالا صحیح است کار چندان دشواری نیست. به استعدادها و احتیاجهای طبیعی زن و مرد، بعبارت دیگر به سندهای طبیعی که قانون خلقت بدست هر یک از زن و مرد داده است مراجعه می‌کنیم تکلیف روشن می‌شود.

آیا زندگی خانوادگی طبیعی است یا قراردادی؟

در مقاله پیش گفتیم که درباره "زندگی اجتماعی انسان" دو نظر است. بعضی زندگی اجتماعی انسان را طبیعی می‌دانند، به اصطلاح انسان را "مدنی بالطبع" می‌دانند. بعضی دیگر برعکس، زندگی اجتماعی را یک امر قراردادی می‌دانند که انسان به اختیار خود و تحت تأثیر عوامل اجبار کننده خارجی (نه عوامل درونی) آنرا انتخاب کرده است. در باب زندگی خانوادگی چطور؟ آیا در اینجا هم دو نظر است؟ خیر. در اینجا یک نظر بیشتر وجود ندارد. زندگی خانوادگی بشر صددرصد طبیعی است، یعنی انسان طبیعتاً "منزلی" آفریده شده است. فرضاً در طبیعی بودن زندگی "مدنی" انسان تردید کنیم، در طبیعی بودن زندگی "منزلی" یعنی زندگی خانوادگی او نمی‌توانیم تردید کنیم. همچنانکه بسیاری از حیوانات با آنکه زندگی اجتماعی طبیعی ندارند بلکه بکلی از زندگی اجتماعی بی‌بهره‌اند. دارای نوعی زندگانی زناشویی طبیعی می‌باشند، مانند کبوتران و بعضی حشرات که بطور "جفت" زندگی می‌کنند. حساب زندگی خانوادگی از زندگی اجتماعی جداست. در صفحه ۱۸۸ طبیعت تدابیری بکار برده شده که طبیعتاً انسان و بعضی حیوانات بسوی زندگانی خانوادگی و تشکیل کانون خانوادگی و داشتن فرزند گرایش دارند. قرائن تاریخی دوره‌ای را نشان نمی‌دهد که در آن دوره انسان فاقد زندگی خانوادگی باشد، یعنی زن و مرد منفرد از یکدیگر زیست کنند و یا رابطه جنسی میان افراد صورت اشتراکی و عمومی داشته باشد. زندگی قبائل وحشی عصر حاضر که نمونه‌ای از زندگانی بشر قدیم بشمار میرود نیز چنین نیست. زندگی بشر قدیم خواه بصورت "مادر شاهی" و خواه بصورت "پدر شاهی" شکل خانوادگی داشته است.

فرضیه چهار دوره

در مسأله مالکیت این حقیقت مورد قبول همگان واقع شده که در ابتدا صورت اشتراکی داشته است و اختصاص بعداً پیدا شده است. ولی در مسأله جنسیت هرگز چنین مطلبی نیست. علت اینکه مالکیت در آغاز زندگی بشری جنبه اشتراکی داشته اینست که در آنوقت اجتماع بشر قبیله‌ای بوده و صورت خانوادگی داشته است، یعنی افراد قبیله که با هم میزیسته‌اند از عواطف خانوادگی بهره‌مند بوده‌اند و بهمین جهت از لحاظ مالکیت وضع اشتراکی داشته‌اند. در ادوار اولیه فرضاً قانون و رسوم و عاداتی نبوده که زن و مرد را در مقابل یکدیگر مسئول قرار دهد. خود طبیعت و احساسات طبیعی آنها، آنها را بوظائف و حقوقی مقید میکرده است و هرگز زندگی و آمیزش جنسی بدون قید و شرط نداشته‌اند. همچنانکه حیواناتی که بصورت "جفت" زندگی صفحه ۱۸۹ میکنند، قانون اجتماعی و قراردادی ندارند ولی به حکم قانون طبیعی حقوق و وظائفی را رعایت می‌کنند و زندگی و آمیزش آنها بدون قید و شرط نیست. خانم مهرانگیز منوچهریان در مقدمه کتاب انتقاد بر قوانین اساسی و مدنی ایران می‌گویند: "از نظر جامعه شناسی زندگی زن و مرد در نقاط مختلف زمین یکی از این چهار مرحله را می‌پیماید: ۱- مرحله طبیعی، ۲- مرحله تسلط مرد، ۳- مرحله اعتراض زن، ۴- مرحله تساوی حقوق زن و مرد. در مرحله اول زن و مرد بدون هیچگونه قید و شرطی با هم خلطه و آمیزش دارند". . . . جامعه شناسی این گفته را نمی‌پذیرد، آنچه جامعه شناسی می‌پذیرد حداکثر اینست که احیاناً در میان بعضی قبایل وحشی چند برادر مشترکاً با چند خواهر ازدواج می‌کرده‌اند، همه آن برادرها با همه این خواهرها آمیزش داشته‌اند و فرزندان هم بهمه تعلق داشته است، و یا اینست که پسران و دختران قبل از ازدواج هیچ محدودیتی نداشته‌اند و تنها ازدواج آنها را محدود میکرده است، و اگر احیاناً در میان بعضی قبائل وحشی وضع جنسی از این هم عمومی‌تر بوده و باصطلاح، زن "ملی" بوده است جنبه استثنائی داشته و انحراف از وضع طبیعی و عمومی بشمار میرود. ویل دورانت در جلد اول تاریخ تمدن صفحه ۵۷ می‌گوید:

ازدواج از اختراعات نیاکان حیوانی ما بوده است، در بعضی از پرندگان چنین بنظر میرسد که حقیقه هر پرنده فقط بهمسر خود اکتفا میکند. در گوریلها و اورانگوتانها رابطه میان نر و ماده تا پایان دوره پرورش نوزاد ادامه دارد، و این ارتباط از بسیاری از صفحه ۱۹۰ نظرها شبیه به روابط زن و مرد است و هرگاه ماده بخواهد با نر دیگری نزدیکی کند به سختی مورد تنبیه نر خود قرار میگیرد. دو کرسپینی در خصوص او را نگوتهای برنثو می گوید که " آنها در خانواده‌های بسر میبرند که از نر و ماده و کودکان آنها تشکیل می شود. " و دکتر ساواژ در مورد گوریلها می نویسد که " عادت آنها چنین است که پدر و مادر زیر درختی می نشینند و بخوردن میوه و پرچانگی می پردازند، و کودکان دور و بر پدر و مادر بر درختها جستن می کنند، زناشوئی در صفحات تاریخ پیش از ظهور انسان آغاز شده است. اجتماعاتی که در آنها زناشوئی موجود نباشد بسیار کم است، ولی کسی که در جستجو باشد می تواند عده‌ای از چنین جامعه‌ها را پیدا کند. " غرض اینست که احساسات خانوادگی برای بشر یک امر طبیعی و غریزی است، مولود عادت و نتیجه تمدن نیست، همچنانکه بسیاری از حیوانات بطور طبیعی و غریزی دارای احساسات خانوادگی میباشند. علیهذا هیچ دوره‌ای بر بشر نگذشته که جنس نر و جنس ماده بطور کلی بدون هیچگونه قید و شرط و تعهد ولو تعهد طبیعی با هم زیست کرده باشند. چنان دوره فرضی مساوی است با اشتراکیت جنسی که حتی طرفداران اشتراکیت مالی در ادوار اولیه چنان دوره‌ای را ادعا نمی کنند. فرضیه چهار دوره در روابط زن و مرد یک تقلید ناشیانه‌ای است از فرضیه چهار دوره‌ای که سوسیالیست‌ها درباره مالکیت قائلند. آنها میگویند بشر از لحاظ مالکیت چهار دوره را طی کرده است: مرحله اشتراک اولیه، مرحله فتودالیسم، صفحه ۱۹۱ مرحله کاپیتالیسم و مرحله سوسیالیسم و کمونیسم که بازگشت به اشتراک اولیه ولی در سطح عالتر است. جای خوشوقتی است که خانم منوچهریان نام دوره چهارم روابط زن و مرد را تساوی حقوق زن و مرد گذاشته‌اند و در این جهت از سوسیالیست‌ها تقلید نکرده و آخرین مرحله را بازگشت بحالت اشتراک اولین نام نهاده‌اند. اگر چه مشارالیها میان دوره چهارم آنطور که خودشان تصور کرده‌اند و دوره اول شباهت زیادی قائلند زیرا تصریح می کنند که " در مرحله چهارم که شباهت زیادی بمرحله اول دارد، زن و مرد بدون هیچگونه سلطه و تفوقی نسبت بیکدیگر با هم زندگانی میکنند. " من هنوز نتوانسته‌ام مقصود ایشان را از این " شباهت زیاد " بفهمم. اگر مقصود تنها عدم سلطه و تفوق مرد و تساوی تعهدات و شرایط آنها نسبت بیکدیگر باشد، دلیل نمی شود میان این دوره و دوره‌ای که بعقیده مشارالیها هیچگونه تعهد و شرط و قیدی وجود نداشته و زندگی زن و مرد شکل خانوادگی نداشته است شباهت وجود داشته باشد. و اگر مقصود اینست که در دوره چهارم تدریجا همه قیود و تعهدات از میان می رود و زندگی خانوادگی منسوخ می گردد و نوعی اشتراک جنسی میان افراد بشر حکمفرما میگردد، معلوم می شود مفهوم ایشان از " تساوی حقوق " که طرفدار جدی آن هستند چیزی است غیر آنچه‌ای که سایر طرفداران تساوی حقوق طالب آن هستند و احیانا برای آنها وحشتناک است. صفحه ۱۹۲ اکنون ما باید توجه خود را بسوی طبیعت حقوقی خانوادگی زن و مرد معطوف کنیم، و در این زمینه دو چیز را باید در نظر بگیریم یکی اینکه آیا زن و مرد از لحاظ طبیعت اختلافاتی دارند یا نه؟ بعبارت دیگر آیا اختلافات زن و مرد فقط از لحاظ جهاز تناسلی است؟ یا اختلافات آنها عمیقتر از اینها است. دیگر اینکه اگر اختلافات و تفاوت‌های دیگری در کار است، آیا آن اختلافات از نوع اختلافات و تفاوت‌هایی است که در تعیین حقوق و تکالیف آنها مؤثر است، یا از نوع اختلاف رنگ و نژاد است که با طبیعت حقوقی بشر بستگی ندارد.

زن در طبیعت

در قسمت اول گمان نمیکنم جای بحث باشد، هر کس فی الجمله مطالعه‌ای در این زمینه داشته باشد می داند که اختلافات و تفاوت‌های زن و مرد منحصر به جهاز تناسلی نیست، اگر سخنی هست در این جهت است که آیا آن تفاوتها در تعیین حقوق و

تکالیف زن و مرد تأثیر دارد یا ندارد. دانشمندان و محققان اروپا قسمت اول را بطور شایسته‌ای بیان کرده‌اند، دقت در مطالعات زیستی و روانی و اجتماعی این دانشمندان کوچکترین تردیدی در این قسمت باقی نمی‌گذارد. آنچه کمتر مورد توجه این دانشمندان واقع شده اینست که این تفاوتها در تعیین حقوق و تکالیف خانوادگی مؤثر است و زن و مرد را از این جهت در وضع نامشابهی قرار میدهد. الکسیس کارل فیزیولوژیست و جراح و زیست‌شناس معروف فرانسوی که شهرت جهانی دارد در کتاب بسیار نفیس خود "انسان صفحه ۱۹۳" موجود ناشناخته " به هر دو قسمت اعتراف میکند. یعنی هم میگوید زن و مرد بحکم قانون خلقت متفاوت آفریده شده‌اند و هم می‌گوید این اختلافات و تفاوتها وظائف و حقوق آنها را متفاوت میکند. وی در فصلی که تحت عنوان "اعمال جنسی و تولید مثل" در کتاب خود باز کرده است (چاپ سوم صفحه ۱۰۰) می‌گوید "بیضه‌ها و تخمدانها اعمال پرده‌مانه‌ای دارند، نخست اینکه سلول‌های نر یا ماده می‌سازند که پیوستگی این دو موجود تازه انسانی را پدید می‌آورد، در عین حال موادی ترشح می‌کنند و در خون می‌ریزند که در نسوج و اندامها و شعور ما خصایص جنس مرد یا زن را آشکار می‌سازد. همچنین تمام اعمال بدنی ما شدت میدهند. ترشح بیضه‌ها موجد تهور و جوش و خروش و خشونت میگردد و این همان خصایصی است که گاو نر جنگی را از گاو بی‌خطر برای شخم بکار می‌رود متمایز می‌سازد. تخمدان نیز بهمین طریق بر روی وجود زن اثر می‌کند...". اختلافی که میان زن و مرد موجود است تنها مربوط به شکل اندامهای جنسی آنها و وجود زهدان و انجام زایمان نزد زن و طرز تعلیم خاص آنها نیست بلکه نتیجه علتی عمیقتر است که از تأثیر مواد شیمیائی مترشح غدد تناسلی در خون ناشی می‌شود". بعلت عدم توجه به این نکته اصلی و مهم است که طرفداران نهضت زن فکر می‌کنند که هر دو جنس می‌توانند یک قسم تعلیم و تربیت یابند و مشاغل و اختیارات و مسئولیت‌های یکسانی بعهده گیرند. زن در حقیقت از جهات زیادی با مرد متفاوت است. یکایک صفحه ۱۹۴ سلولهای بدنی، همچنین دستگاههای عضوی مخصوصا سلسله عصبی نشانه جنس او را بر روی خود دارد. قوانین فیزیولوژی نیز همانند قوانین جهان ستارگان سخت و غیر قابل تغییر است. ممکن نیست تمایلات انسانی در آنها راه یابد، ما مجبوریم آنها را آنطوری که هستند بپذیریم، زنان باید به بسط مواهب طبیعی خود در جهت و مسیر سرشت خاص خویش بدون تقلید کورکورانه از مردان بکوشند. وظیفه ایشان در راه تکامل بشریت خیلی بزرگتر از مردها است و نبایستی آن را سرسری گیرند و رها کنند. "کارل پس از توضیحاتی درباره کیفیت پیدایش سلول نطفه مرد و تخمک زن و پیوستن آنها بیکدیگر و اشاره به اینکه وجود ماده برای تولید نسل ضروری است، بر خلاف وجود نر، و اینکه بارداری، جسم و روح زن را تکمیل می‌کند، در آخر فصل می‌گوید "نبایستی برای دختران جوان نیز همان طرز فکر و همان نوع زندگی و تشکیلات فکری و همان هدف و ایده‌آلی را که برای پسران جوان در نظر میگیریم معمول داریم، متخصصین تعلیم و تربیت باید اختلافات عضوی و روانی جنس مرد و زن و وظائف طبیعی ایشان را در نظر داشته باشند و توجه به این نکته اساسی در بنای آینده تمدن ما حائز کمال اهمیت است". چنانکه ملاحظه می‌فرمائید این دانشمند بزرگ، هم تفاوتهای طبیعی زیاد زن و مرد را بیان می‌کند و هم معتقد است این تفاوتها زن و مرد را از لحاظ وظیفه و حقوق در وضع نامشابهی قرار میدهد. در فصل آینده نیز نظریات دانشمندان را درباره تفاوتهای زن و مرد نقل خواهیم کرد و سپس نتیجه‌گیری خواهیم کرد که زن و مرد در چه قسمتهائی دارای استعدادها و احتیاجهای مشابهی صفحه ۱۹۵ هستند و باید حقوق مشابهی داشته باشند و در چه قسمتها وضع مشابهی ندارند و باید حقوق و تکالیف نامشابهی داشته باشند. برای بررسی و تعیین حقوق و تکالیف خانوادگی زن و مرد این قسمت حساسترین قسمتهاست. ۱۹۶ صفحه

بخش هفتم تفاوتهای زن و مرد

آیا فکر تفاوت زن و مرد یک فکر قرون وسطائی است؟ حقوق زن، افلاطون و ارسطو را رو در روی یکدیگر قرار داده است. قانون خلقت با ایجاد تفاوت در آفرینش زن و مرد پیوند آنها را محکمتر کرده است. مرد جهانگیر و زن مردگیر آفریده شده است. چیزهایی که تازه مقلدان غرب را در زمینه روابط زن و مرد به نشئه فرو برده است، خود غریبان دوره خمار آنها را طی می‌کنند. صفحه ۱۹۷

تفاوتهای زن و مرد (۱)

توضیحات

تفاوتهای زن و مرد! عجب حرف مزخرفی، معلوم می‌شود هنوز هم با این که نیمه دوم قرن بیستم را طی می‌کنیم، در گوشه و کنار افرادی پیدا می‌شوند که طرز تفکر قرون وسطائی دارند و فکر کهنه و پوسیده تفاوت زن و مرد را دنبال می‌کنند و خیال می‌کنند زن و مرد با یکدیگر تفاوت دارند، و لابد می‌خواهند مانند مردم قرون وسطی نتیجه بگیرند که زن جنس پست‌تر است، زن انسان کامل نیست، زن برزخ میان حیوان و انسان است، زن لیاقت و شایستگی اینکه در زندگی مستقل و آزاد باشد ندارد، و باید تحت قیمومت و سرپرستی مرد زندگی کند، در صورتیکه امروز دیگر این حرفها کهنه و پوسیده شده است، امروز معلوم شده همه این حرفها جعلیاتی بوده که مردان بحکم زورگوئی در دوره تسلط بر زن ساخته بودند. معلوم شده برعکس است، زن جنس برتر و مرد جنس پست‌تر و ناقص‌تر است. خیر آقا، در قرن بیستم و در پرتو پیشرفتهای حیرت‌انگیز علوم، تفاوتهای زن و مرد بیشتر روشن و مشخص شده است. جعل صفحه ۱۹۹ و افترا نیست، حقایق علمی و تجربی است. اما این تفاوتها بهیچوجه به اینکه مرد یا زن جنس برتر است، و دیگری جنس پائین‌تر و پست‌تر و ناقص‌تر مربوط نیست. قانون خلقت از این تفاوتها منظوری دیگری داشته است، قانون خلقت این تفاوتها را برای این بوجود آورده است که پیوند خانوادگی زن و مرد را محکمتر کند و شالوده وحدت آنها را بهتر بریزد. قانون خلقت این تفاوتها را به این منظور ایجاد کرده است که بدست خود حقوق و وظائف خانوادگی را میان زن و مرد تقسیم کند. قانون خلقت تفاوتهای زن و مرد را به منظوری شبیه منظور اختلافات میان اعضاء یک بدن ایجاد کرده است، اگر قانون خلقت هر یک از چشم و گوش و پا و دست و ستون فقرات را در وضع مخصوصی قرار داده است نه از آنجهت است که با دو چشم به آنها نگاه می‌کرده و نظر تبعیض داشته و به نیکی نسبت به دیگری جفا روا داشته است.

تناسب است یا نقص و کمال؟

یکی از موضوعاتی که برای من موجب تعجب است اینست که بعضی اصرار دارند که تفاوت زن و مرد را در استعدادهای جسمی و روانی بحساب ناقص بودن زن و کاملتر بودن مرد بگذارند، چنین وانمود میکنند که قانون خلقت بنا بمصلحتی زن را ناقص آفریده است. ناقص الخلقه بودن زن پیش از آنکه در میان ما مردم مشرق زمین مطرح باشد در میان مردم غرب مطرح بوده است. غریبان در طعن به زن و ناقص خواندن وی بیداد کرده‌اند. گاهی از زبان مذهب و کلیسا گفته‌اند: "زن باید از اینکه زن است شرمسار باشد" گاهی گفته‌اند: "زن همان موجودی است که صفحه ۲۰۰ گیسوان بلند دارد و عقل کوتاه"، "زن آخرین موجود وحشی است که مرد او را اهلی کرده است"، "زن برزخ میان حیوان و انسان است" و امثال اینها. از این عجیب‌تر اینکه برخی از غریبان اخیرا با یک گردش صد و هشتاد درجه‌ای اکنون می‌خواهند با هزار و یک دلیل ثابت کنند که مرد موجود ناقص الخلقه و پست و

زبون، و زن موجود کامل و برتر است. اگر کتاب "زن جنس برتر" اشلی مونتگومری را که در مجله زن روز منتشر می‌شد خوانده باشید می‌دانید که این مرد با چه زور زدن‌ها و مهمل بافی‌ها می‌خواهد ثابت کند که زن از مرد کاملتر است. این کتاب تا آنجا که مستقیماً مطالعات پزشکی یا روانی یا آمار اجتماعی را عرضه میدارد بسیار گرانها است، ولی آنجا که خود نویسنده شخصاً به "استنتاج" می‌پردازد و میخواهد برای هدف خود که همان عنوان کتاب است نتیجه‌گیری کند مهمل بافی را به نهایت میرساند. چرا باید یک روز زن را اینقدر پست و زبون و حقیر بخوانند که روز دیگر مجبور شوند برای جبران مافات، همه آن نواقص و نقائص را از روی زن بردارند و روی مرد بگذارند. چه لزومی دارد که تفاوت‌های زن و مرد را به حساب ناقص بودن یکی و کاملتر بودن دیگری بگذاریم که مجبور شویم گاهی طرف مرد را بگیریم و گاهی طرف زن را؟ اشلی مونتگومری از طرفی اصرار دارد زن را جنس برتر از مرد معرفی کند و از طرف دیگر امتیازات مرد را مولود عوامل تاریخی و اجتماعی بشمارد نه مولود عوامل طبیعی. به هر حال تفاوت‌های زن و مرد "تناسب" است نه نقص و صفحه ۲۰۱ کمال. قانون خلقت خواسته است با این تفاوتها تناسب بیشتری میان زن و مرد که قطعاً برای زندگی مشترک ساخته شده‌اند و مجرد زیستن انحراف از قانون خلقت است بوجود آورد. این مطلب از بیانات بعدی ضمن توضیح تفاوتها روشن تر می‌شود.

نظریه افلاطون

این مسئله، یک مسئله تازه که در قرن ما مطرح شده باشد نیست، حداقل دو هزار و چهارصد سال سابقه دارد. زیرا این مسئله بهمین صورت در کتاب جمهوریت افلاطون مطرح است. افلاطون با کمال صراحت مدعی است که زنان و مردان دارای استعدادهای مشابهی هستند و زنان می‌توانند همان وظائفی را عهده‌دار شوند که مردان عهده‌دار میشوند و از همان حقوقی بهره‌مند گردند که مردان بهره‌مند میگردند. هسته تمام افکار جدیدی که در قرن بیستم در مورد زن پیدا شده و حتی آن قسمت از افکار که از نظر مردم قرن بیستم نیز افراطی و غیرقابل قبول به نظر میرسد، در افکار افلاطون پیدا میشود. و بهمین جهت موجب اعجاب ناظران نسبت به این مرد که پدر فلسفه نامیده میشود گردیده است. افلاطون در رساله جمهوریت کتاب پنجم حتی درباره اصلاح نژاد و بهبود نسل و محروم کردن بعضی از زنان و مردان از تناسل و اختصاص دادن تناسل به افرادی که از خصائص عالیتری برخوردارند، درباره تربیت فرزندان در خارج از محیط خانواده، درباره اختصاص دادن تناسل به سنین معینی از عمر زن و مرد که سنین قوت و جوشش نیروی حیاتی آنها بشمار میرود بحث کرده است. صفحه ۲۰۲ افلاطون معتقد است همانطوری که به مردان تعلیمات جنگی داده میشود به زنان نیز باید داده شود، همانطوری که مردان در مسابقات ورزشی شرکت می‌کنند، زنان نیز باید شرکت کنند. اما دو نکته در گفته افلاطون هست: یکی اینکه اعتراف میکند که زنان از مردان چه در نیروهای جسمی، چه در نیروهای روحی و دماغی ناتوان‌ترند، یعنی تفاوت زن و مرد را از نظر "کمی" اعتراف دارد هر چند مخالف تفاوت کیفی آنها از لحاظ استعدادها است. افلاطون معتقد است استعدادهایی که در مردان و زنان وجود دارد مثل یکدیگر است. چیزی که هست زنان در هر رشته‌ای از رشته‌ها از مردان ناتوان‌ترند و این جهت سبب نمی‌شود که هر یک از زن و مرد بکاری غیر از کار دیگری اختصاص داشته باشند. افلاطون روی همین جهت که زن را از مرد ضعیف‌تر می‌داند، خدا را شکر می‌کند که مرد آفریده شده نه زن. میگوید: "خدا را شکر میکنم که یونانی زائیده شدم نه غیر یونانی، آزاد دنیا آمدم نه برده، مرد آفریده شدم نه زن." دیگر اینکه افلاطون آنچه در موضوع بهبود نسل، پرورش مساوی استعدادهای زن و مرد، اشتراکیت زن و فرزند و غیره گفته همه مربوط است بطبقه حاکمه، یعنی فیلسوفان حاکم و حاکمان فیلسوف که وی آنها را منحصرأ شایسته حکومت می‌داند. چنانکه میدانیم افلاطون در روش سیاسی مخالف دموکراسی و طرفدار ارستو کراسی است. آنچه افلاطون در زمینه‌های بالا گفته مربوط

است به طبقه آریستوکرات ، و در غیر طبقه آریستوکرات طور دیگری نظر می دهد . صفحه ۲۰۳

افلاطون و ارسطو ، رو در روی یکدیگر

بعد از افلاطون ، کسی که آراء و عقائدش در دنیای قدیم در دست است ، شاگرد وی ارسطو است . ارسطو در کتاب " سیاست " عقاید خویش را درباره تفاوت زن و مرد اظهار داشته و با عقاید استاد خود افلاطون سخت مخالفت کرده است . ارسطو معتقد است که تفاوت زن و مرد تنها از جنبه " کمی " نیست ، از جنبه کیفی نیز متفاوتند ، او میگوید : نوع استعداد های زن و مرد متفاوت است و وظائفی که قانون خلقت بعهد هر یک از آنها گذاشته و حقوقی که برای آنها خواسته در قسمتهای زیادی با هم تفاوت دارد . بعقیده ارسطو فضائل اخلاقی زن و مرد نیز در بسیاری از قسمتها متفاوت است ، یک خلق و خوی می تواند برای مرد فضیلت شمرده شود و برای زن فضیلت نباشد ، برعکس یک خلق و خوی دیگر ممکن است برای زن فضیلت باشد و برای مرد فضیلت شمرده نشود . نظریات ارسطو نظریات افلاطون را در دنیای قدیم نسخ کرد ، دانشمندانی که بعدها آمدند نظریات ارسطو را بر نظریات افلاطون ترجیح دادند .

نظر دنیای امروز

اینها که گفته شد مربوط به دنیای قدیم بود ، اکنون باید ببینیم دنیای جدید چه میگوید ؟ دنیای جدید تنها به حدس و تخمین متوسل نمی شود ، سر و کارش با مشاهده و آزمایش است ، با آمار و ارقام است ، با مطالعات عینی است . در دنیای جدید در پرتو مطالعات عمیق پزشکی ، روانی و اجتماعی تفاوت های بیشتر و فراوانتری میان زن و مرد کشف شده است که در دنیای قدیم صفحه ۲۰۴ بهیچوجه به آنها پی نبرده بودند . مردم دنیای قدیم زن و مرد را که ارزیابی می کردند تنها از این جهت بود که یکی درشت اندام تر است و دیگری کوچکتر ، یکی خشن تر است و دیگری ظریف تر ، یکی بلندتر است و دیگری کوتاه تر ، یکی کلفت آواز تر است و دیگری نازک آواز تر ، یکی پر پشم و مو تر است و دیگری صاف تر ، حداکثر که از این حد تجاوز میکردند این بود که تفاوت آنها را از لحاظ دوره بلوغ در نظر میگرفتند و یا تفاوت آنها را از لحاظ عقل و احساسات بحساب می آوردند ، مرد را مظهر عقل و زن را مظهر مهر و عاطفه می خواندند . اما امروزه علاوه بر اینها قسمتهای زیاد دیگری کشف شده است ، معلوم شده است دنیای زن و مرد در بسیاری از قسمتها با هم متفاوت است . ما مجموع تفاوت های زن و مرد را تا آنجا که از نوشته های اهل تحقیق بدست آورده ایم ، ذکر می کنیم و سپس به فلسفه این تفاوتها و اینکه چه قدر از این تفاوتها از طبیعت ناشی میشود و چه قدر از آنها مولود عوامل تاریخی و فرهنگی و اجتماعی است می پردازیم : البته قسمتی از این تفاوتها را هر کس می تواند با مختصر تجربه و مطالعه بدست آورد و قسمتی هم آنچنان واضح و بدیهی است که قابل انکار نیست .

دو گونه‌ی ها

از لحاظ جسمی

مرد بطور متوسط درشت اندام تر است و زن کوچک اندام تر ، مرد بلند قدر است و زن کوتاه قدر ، مرد خشن تر است و زن ظریفتر ، صدای مرد کلفت تر و خشن تر است و صدای زن نازکتر و لطیف تر ، رشد بدنی زن سریعتر است و رشد صفحه ۲۰۵ بدنی مرد

بطی‌تر، حتی گفته میشود جنین دختر از جنین پسر سریعتر رشد می‌کند، رشد عضلانی مرد و نیروی بدنی او از زن بیشتر است، مقاومت زن در مقابل بسیاری از بیماریها از مقاومت مرد بیشتر است. زن زودتر از مرد به مرحله بلوغ میرسد و زودتر از مرد هم از نظر تولید مثل از کار می‌افتد، دختر زودتر از پسر به سخن می‌آید، مغز متوسط مرد از مغز متوسط زن بزرگتر است، ولی با در نظر گرفتن نسبت مغز بمجموع بدن، مغز زن از مغز مرد بزرگتر است. ریه مرد قادر به تنفس هوای بیشتری از ریه زن است، ضربان قلب زن از ضربان قلب مرد سریعتر است.

از لحاظ روانی

میل مرد به ورزش و شکار و کارهای پر حرکت و جنبش بیش از زن است. احساسات مرد مبارزانه و جنگی و احساسات زن صلحجویانه و بزمی است. مرد متجاوزتر و غوغاگرتر است و از زن آرامتر و ساکت‌تر. زن از توسل به خشونت درباره دیگران و درباره خود پرهیز میکند و بهمین دلیل خودکشی زنان کمتر از مردان است. مردان در کیفیت خودکشی نیز از زنان خشن‌ترند. مردان به تفنگ، دار، پرتاب کردن خود از روی ساختمان‌های مرتفع متوسل می‌شوند، و زنان بقرص خواب‌آور و تریاک و امثال اینها. احساسات زن از مرد جوشانتر است، زن از مرد سریع‌الهیجان‌تر است یعنی زن در مورد اموری که مورد علاقه یا ترسش هست زودتر و سریعتر تحت تأثیر احساسات خویش قرار می‌گیرد و مرد سرد مزاجتر از زن است، زن طبعاً به زینت و زیور و جمال و آرایش و مدهای مختلف علاقه زیاد دارد بر خلاف مرد، احساسات زن بی‌ثبات‌تر از مرد است، زن از مرد محتاط‌تر، صفحه ۲۰۶ مذهبی‌تر، پرحرف‌تر و ترسوتر و تشریفاتی‌تر است، احساسات زن مادرانه است، و این احساسات از دوران کودکی در او نمودار است، علاقه زن به خانواده و توجه ناآگاهانه او به اهمیت کانون خانوادگی بیش از مرد است. زن در علوم استدلالی و مسائل خشک عقلانی بی‌ای مرد نمی‌رسد ولی در ادبیات، نقاشی و سایر مسائل که با ذوق و احساسات مربوط است دست کمی از مرد ندارد. مرد از زن بیشتر قدرت کتمان راز دارد و اسرار ناراحت‌کننده را در درون خود حفظ می‌کند و بهمین دلیل ابتلای مردان به بیماری ناشی از کتمان راز بیش از زنان است. زن از مرد رقیق‌القلب‌تر است و فوراً به گریه و احیانا به غش متوسل می‌شود.

از نظر احساسات بیکدیگر

مرد بنده شهوت خویشان است و زن در بند محبت مرد است، مرد زنی را دوست می‌دارد که او را پسندیده و انتخاب کرده باشد و زن مردی را دوست می‌دارد که ارزش او را درک کرده باشد و دوستی خود را قبلاً اعلام کرده باشد، مرد میخواهد شخص زن را تصاحب کند و در اختیار بگیرد و زن میخواهد دل مرد را مسخر کند و از راه دل او بر او مسلط شود، مرد می‌خواهد از بالای سر زن بر او مسلط شود و زن می‌خواهد از درون قلب مرد بر مرد نفوذ کند، مرد می‌خواهد زن را بگیرد، زن می‌خواهد او را بگیرد، زن از مرد شجاعت و دلیری می‌خواهد و مرد از زن زیبایی و دلبری، زن حمایت مرد را گرانبهارترین چیزها برای خود می‌شمارد، زن بیش از مرد قادر است بر شهوت خود مسلط شود شهوت مرد ابتدائی و تهاجمی است و شهوت زن انفعالی و تحریکی. صفحه ۲۰۷

تفاوتهای زن و مرد (۲)

توضیحات

در شماره ۹۰ مجله زن روز نظریه یک پروفیسور روانشناس مشهور آمریکائی بنام " پروفیسور ریک " که سالیان دراز به تفحص و

جستجو در احوال زن و مرد پرداخته و نتایجی بدست آورده و در کتاب بزرگی تفاوت‌های بی شمار زن و مرد را نوشته است ، منعکس شد . این پروفیسور میگوید : دنیای مرد با دنیای زن بکلی فرق می کند ، اگر زن نمی تواند مانند مردم فکر کند یا عمل نماید از اینروست که دنیای آنها با هم فرق می کند . میگوید : در تورات آمده است " زن و مرد از یک گوشت بوجود آمده اند . " بلی با وجودی که هر دو از یک گوشت به وجود آمده اند جسمهای متفاوت دارند و از نظر ترکیب بکلی با هم فرق می کنند ، علاوه بر این ، احساس این دو موجود هیچوقت مثل هم نخواهند بود ، و هیچگاه یک جور در مقابل حوادث و اتفاقات عکس العمل نشان نمی دهند ، زن و مرد بنا بمقتضیات جنسی رسمی خود بطور متفاوت عمل می کنند و درست مثل دو ستاره روی دو مدار مختلف حرکت می کنند ، آنها میتوانند همدیگر صفحه ۲۰۸ را بفهمند و مکمل یکدیگر باشند ولی هیچگاه یکی نمی شوند و بهمین دلیل است که زن و مرد میتوانند با هم زندگی کنند ، عاشق یکدیگر بشوند و از صفات و اخلاق یکدیگر خسته و ناراحت نشوند . پروفیسور ریک مقایسه‌هایی میان روحیه زن و مرد بعمل آورده و تفاوت‌هایی بدست آورده است . از آنجمله میگوید " : برای مرد خسته کننده است که دائم نزد زنی که دوستش دارد بسر برد . اما هیچ لذتی برای زن بالاتر از این نیست که همیشه در کنار مرد مورد علاقه اش بسر برد " . مرد دلش می خواهد هر روز به همان حالت همیشگی باقی بماند . اما یک زن همیشه می خواهد موجود تازه ای باشد و هر صبح با قیافه تازه تری از بستر برخیزد " . بهترین جمله ای که یک مرد می تواند بزنی بگوید : اصطلاح " عزیزم ترا دوست دارم " است . زیباترین جمله ای که یک زن بمرد مورد علاقه اش می گوید ، جمله " من بتو افتخار می کنم " میباشد " . اگر مردی در دوران زندگی با چندین معشوقه بسر برده باشد بنظر زنان دیگر مردی جالب توجه می آید . مردها از زنی که بیش از یک مرد در زندگی وجود داشته باشد بدشان می آید " . مردها وقتی که پیر میشوند احساس بدبختی می کنند ، چون تکیه گاه خود یعنی کارشان را از دست می دهند . زنهای مسن احساس رضایت می کنند . چون بهترین چیزها را از نظر خودشان دارا هستند : یک خانه و چندین نوه " . خوشبختی از نظر مردها بدست آوردن مقام و شخصیتی صفحه ۲۰۹ قابل احترام در میان اجتماع است " . خوشبختی برای یک زن یعنی بدست آوردن قلب یکمرد و نگاهداری او برای تمام عمر " . یکمرد همیشه می خواهد که زن مورد علاقه اش را بدین و ملیت خود در آورد " . برای یک زن همانقدر که تغییر دادن نام خانوادگی بعد از ازدواج آسان است ، عوض کردن دین و ملیت نیز بخاطر مردی که دوستش دارد آسان است " .

شاهکار خلقت

صرفنظر از اینکه تفاوت‌های زن و مرد موجب تفاوت‌هایی در حقوق و مسئولیت‌های خانوادگی زن و مرد می شود یا نمی شود ، اساسا این مسئله یکی از عجیب ترین شاهکارهای خلقت است ، درس توحید و خداشناسی است ، آیت و نشانه‌ای است از نظام حکیمانه و مدبرانه جهان ، نمونه بارزی است از اینکه جریان حکیمانه و مدبرانه جهان ، نمونه بارزی است از اینکه جریان خلقت تصادفی نیست ، طبیعت جریانات خود را کورمال کورمال طی نمی کند ، دلیل روشنی است از اینکه بدون دخالت دادن اصل " علت غائی " نمی توان پدیده‌های جهان را تفسیر کرد . دستگاه عظیم خلقت برای اینکه به هدف خود برسد و نوع را حفظ کند ، جهاز عظیم تولید نسل را بوجود آورده است ، دائما از کارخانه خود هم جنس نر بوجود می آورد و هم جنس ماده ، و در آنجا که بقاء و دوام نسل احتیاج دارد بهمکاری و تعاون دو جنس ، مخصوصا در نوع انسان ، برای اینکه این دو را به کمک یکدیگر در این کار وادارد طرح وحدت و اتحاد آنها را ریخته است ، کاری صفحه ۲۱۰ کرده است که خود خواهی و منفعت طلبی که لازمه هر ذیحیاتی است تبدیل بخدمت و تعاون و گذشت و ایثار گردد ، آنها را طالب همزیستی با یکدیگر قرار داده است ، و برای اینکه طرح کاملا عملی شود و جسم و جان آنها را بهتر بهم بیوند تفاوت‌های عجیب جسمی و روحی در میان آنها قرار داده است و همین

تفاوتها است که آنها را بیشتر بیکدیگر جذب می‌کند، عاشق و خواهان یکدیگر قرار می‌دهد. اگر زن دارای جسم و جان و خلق و خوی مردانه بود محال بود که بتواند مرد را بخدمت خود وادارد و مرد را شیفته وصال خود نماید، و اگر مرد همان صفات جسمی و روانی زن را می‌داشت ممکن نبود زن او را قهرمان زندگی خود حساب کند و عالی‌ترین هنر خود را صید و شکار و تسخیر قلب او بحساب آورد. مرد جهانگیر و زن مردگیر آفریده شده است. قانون خلقت زن و مرد را طالب و علاقه‌مند به یکدیگر قرار داده است، اما نه از نوع علاقه‌ایکه باشیاء دارند. علاقه‌ای که انسان باشیاء دارد از خودخواهی او ناشی می‌شود، یعنی انسان اشیاء را برای خود می‌خواهد، بچشم ابزار به آنها نگاه می‌کند، می‌خواهد آنها را فدای خود و آسایش خود کند، اما علاقه زوجیت باین شکل است که هر یک از آنها سعادت و آسایش دیگری را می‌خواهد، از گذشت و فداکاری درباره دیگری لذت میبرد.

پیوندی بالاتر از شهوت

عجیب است که بعضی از افراد نمی‌توانند میان شهوت و رأفت فرق بگذارند، خیال کرده‌اند که آنچیزی که زوجین را بیکدیگر پیوند می‌دهد منحصرآطعم و شهوت است، حس استخدام صفحه ۲۱۱ و بهره برداری است، همان چیزی است که انسان را با ماکولات و مشروبات و ملبوسات و مرکوبات پیوند می‌دهد، اینها نمی‌دانند که در خلقت و طبیعت علاوه بر خودخواهی و منفعت طلبی علائق دیگری هم هست، آن علائق ناشی از خودخواهی نیست، از علاقه مستقیم به غیر ناشی می‌شود، آن علائق است که منشاء فداکاریها و گذشتها و رنج خود را راحت غیر خواستنها واقع میشوند. آن علائق است که نمایش دهنده انسانیت انسان است، بلکه قسمتی از آنها یعنی در حدودیکه بجفت و فرزند مربوط است در حیوانات نیز دیده می‌شود. این افراد گمان کرده‌اند که مرد به زن همیشه به آن چشم نگاه می‌کرده و می‌کند که احیانا یک جوان عزب به یک زن هر جائی نگاه می‌کند، یعنی فقط شهوت است که آن دو را بیکدیگر پیوند می‌دهد، در صورتیکه پیوندی بالاتر از شهوت هست که پایه وحدت زوجین را تشکیل می‌دهد آن همان چیزی است که قرآن کریم از آن بنامهای "مودت و رحمت" یاد کرده است، می‌فرماید «: و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیها و جعل بینکم موده و رحمه.» «چقدر اشتباه است که تاریخ روابط زن و مرد را فقط از نظر حس استخدام و استثمار و بر پایه اصل تنازع بقاء تفسیر کنیم و چقدر مهملات در این زمینه بافته شده است، راستی من وقتی که برخی نوشته‌ها را می‌خوانم و می‌بینم در تفسیر تاریخ روابط زن و مرد، یگانه اصلی را که بکار می‌برند، اصل تضاد است، زن و مرد را مانند دو طبقه دیگر اجتماعی که دائماً در جنگ و کشمکش بوده است فرض می‌کنند، دچار تعجب می‌شوم و بر جهالت صفحه ۲۱۲ و نادانی آنها تأسف می‌خورم، اگر تاریخ روابط پدران و فرزندان را بتوان از نظر حس استخدام و استثمار تفسیر کرد روابط تاریخی زنان و شوهران را نیز می‌توان از این نظر تفسیر کرد. درست است که مرد از زن همیشه زورمندتر بوده است اما قانون خلقت مرد را از نظر غریزی بشکلی قرار داده است که نمیتوانسته است نوع ستمهایی که به غلامان و بردگان و زیردستان و همسایگان خود روا میداشته درباره زن روا دارد، همانطوری که نمی‌توانسته است آن نوع ستمها را بر فرزندان خود روا دارد. من منکر ستمهای مردان بر زنان نیستم، منکر تفسیری هستم که از این ستمها می‌شود، مردان بر زنان در طول تاریخ ستمهای فراوانی کرده‌اند اما ریشه این ستمها همان چیزهایی است که سبب شده بفرزندان خود نیز با کمال علاقه‌ای که به آنها و سرنوشت آنها و سعادت آنها داشته‌اند ستم کنند، همان چیزهایی است که سبب شده به نفس خود نیز ستم کنند، یعنی ریشه جهالت و تعصب و عادت دارد نه ریشه منفعت طلبی، شاید فرصتی پیش آمد و در موقع مناسبی بحث مفصلی درباره تفسیر تاریخ روابط زن و مرد بنمایم.

نه تنها علاقه خانوادگی زن و مرد بیکدیگر با علاقه باشیاء فرق می‌کند، علاقه خود آنها بیکدیگر نیز متشابه نیست، یعنی نوع علاقه مرد به زن با نوع علاقه زن به مرد متفاوت است، با اینکه تجاذب طرفینی است اما بالعکس اجسام بیجان، جسم کوچکتر جسم بزرگتر را به سوی خود می‌کشاند، آفرینش مرد را مظهر صفحه ۲۱۳ طلب و عشق و تقاضا و زن را مظهر محبوبیت و معشوقیت قرار داده است، احساسات مرد نیاز آمیز و احساسات زن ناز خیز است. احساسات مرد طالبانه و احساسات زن مطلوبانه است. چندی پیش یکی از روزنامه‌های خبری عکس یک دختر جوان روسی را که خودکشی کرده بود چاپ کرده بود. این دختر در نوشته‌ای که از او باقی مانده نوشته است: هنوز مردی مرا نبوسیده است، بنابراین زندگی برای من قابل تحمل نیست. برای یک دختر این جهت شکست بزرگی است که محبوب مردی واقع نشده است، مردی او را نبوسیده است. اما پسر جوان کی از زندگی نومید میشود؟ وقتی که دختری او را نبوسیده است؟ خیر، وقتی که دختری را نبوسیده باشد. ویل دورانت در بحثهای مفصل و جامع خود پس از آنکه میگوید اگر مزیت دختری فقط در دانش و اندیشه باشد نه در دل انگیزی طبیعی و زرنگی نیمه آگاهی، در پیدا کردن شوهر چندان کامیاب نخواهد شد، شصت درصد زنان دانشگاه بی شوهر میمانند میگوید: "خانم مونی کوالوسکی که دانشمند برجسته‌ای بود شکایت می‌کرد که کسی با او ازدواج نمی‌کند و می‌گفت: چرا کسی مرا دوست ندارد؟ من می‌توانم از بیشتر زنان بهتر باشم، با اینهمه بیشتر زنان کم اهمیت مورد عشق و علاقه هستند و من نیستم." ملاحظه میفرمائید که نوع احساس شکست این خانم با نوع احساس شکست یک مرد متفاوت است. میگوید چرا کسی مرا دوست ندارد. "؟ صفحه ۲۱۴ مرد آنگاه در امر زناشویی احساس شکست می‌کند که زن محبوب خود را پیدا نکرده باشد، یا اگر پیدا کرده است نتوانسته باشد او را در اختیار خود بگیرد. همه اینها یک فلسفه دارد. پیوند و اتحاد محکمتر و عمیقتر. برای چه این پیوند؟ برای اینکه زن و مرد از زندگی لذت بیشتری ببرند؟ نه، تنها این نیست، شالوده اجتماع انسانی و بنیان تربیت نسل آینده بر این اساس نهاده شده است.

نظریه یک خانم روانشناس

در مجله زن روز شماره صد و یک یک بحث روانشناسی از یک خانم روانشناس بنام کلیودالسون نقل کرده است. این خانم میگوید: "بعنوان یک زن روانشناس، بزرگترین علاقه‌ام مطالعه روحیه مردهاست. چندی پیش بمن مأموریت داده شد که تحقیقاتی درباره عوامل روانی زن و مرد بعمل آورم و باین نتیجه رسیده‌ام: ۱- تمام زنها علاقمندند که تحت نظر شخص دیگری کار کنند و بطور خلاصه از مرئوس بودن و تحت نظر رئیس کار کردن بیشتر خوششان می‌آید. ۲- تمام زنها می‌خواهند احساس کنند که وجودشان مؤثر و مورد نیاز است." سپس این خانم اینطور اظهار عقیده می‌کند: "بعقیده من این دو نیاز روحی زن از این واقعیت سرچشمه میگیرد که خانمها تابع احساسات و آقایان تابع عقل هستند. بسیار دیده شده که خانمها از لحاظ هوش نه فقط با مردان برابری صفحه ۲۱۵ می‌کنند، بلکه گاهی در این زمینه از آنها برتر هستند. نقطه ضعف خانمها فقط احساسات شدید آنهاست. مردان همیشه عملی‌تر فکر می‌کنند، بهتر قضاوت می‌کنند، سازمان دهنده بهتری هستند و بهتر هدایت می‌کنند. پس برتری روحی مردان بر زنان چیزی است که طراح آن طبیعت میباید. هر قدر هم خانمها بخواهند با این واقعیت مبارزه کنند بی فائده خواهد بود. خانمها بعلت اینکه حساستر از آقایان هستند باید این حقیقت را قبول کنند که به نظارت آقایان در زندگی‌شان احتیاج دارند... بزرگترین هدف خانمها در زندگی "تأمین" است. و وقتی به‌هدف خود نائل شدند دست از فعالیت می‌کشند، زن برای رسیدن باین هدف از روبرو شدن با خطرات بیم دارد. ترس تنها احساسی است که زن در برطرف کردن آن به کمک احتیاج دارد... کارهایی که به تفکر مداوم احتیاج دارد زن را کسل و خسته می‌کند."

نهضت عجولانه

نهضتی که در اروپا برای احقاق حقوق پایمال شده زن صورت گرفت، به دلیل اینکه دیر باین فکر افتاده بودند با دستپاچگی و عجله زیادی انجام گرفت. احساسات مهلت نداد که علم نظر خود را بگوید و راهنما قرار گیرد. از اینرو تر و خشک با یکدیگر سوخت، این نهضت یک سلسله بدبختی‌ها را از زن گرفت و حقوق زیادی به او داد و درهای بسته‌ای به روی او باز کرد. اما در عوض بدبختیها و بیچارگی‌های دیگری برای خود زن و برای جامعه بشریت بوجود آورد. مسلماً اگر آنچنان شتابزدگی بخرج داده نمیشد احقاق حقوق زن بشکل بسیار بهتری صورت میگرفت و صفحه ۲۱۶ فریاد فرزانشان از وضع ناهنجار حاضر و از آینده بسیار وحشتناک تر بفلک نمیرسید، ولی این امید باقی است که علم و دانش جای خود را باز کند و نهضت زن بجای آنکه مانند گذشته از احساسات سرچشمه گیرد، از علم و دانش الهام گیرد. اظهار نظرهای دانشمندان اروپائی در این زمینه خود نشانه امیدبخشی از این جریان است. بنظر میرسد - آن چیزهایی که مقلدان غرب را در زمینه روابط زن و مرد تازه به نشئه فرو برده است خود غریبان دوره خمار آنها را طی می‌کنند.

نظریه ویل دورانت

ویل دورانت در کتاب لذات فلسفه قسمت چهارم، بحثهای بسیار مفصل و جامعی در زمینه مسائل جنسی و خانوادگی بعمل آورده است، ما قسمتهای مختصری از آن کتاب را برای خوانندگان انتخاب می‌کنیم تا بهتر و بیشتر به جریانات فکری که در میان دانشمندان غربی وجود دارد آشنا بشوند. و از قضاوت‌های عجولانه خودداری کنند. ویل دورانت در فصل هفتم از قسمت چهارم کتاب خود تحت عنوان عشق میگوید: "نخستین نغمه صریح عشق با فرا رسیدن بلوغ آغاز میگردد، کلمه "پوبرتی" که در زبان انگلیسی معنی بلوغ میدهد با توجه باصل لاتینی آن معنی "سن موی" است یعنی سنی که در آن موی بر بدن پسران می‌روید و مخصوصاً موی سینه که پسران اینهمه به آن می‌نازند و موی صورت که با صبر سی سی فوس آنرا می‌تراشند. کیفیت و کمیت مو (در صورت تساوی امور دیگر) ظاهراً با قدرت توالد و تناسل صفحه ۲۱۷ بستگی دارد و بهترین وضع آن هنگام اوج گرفتن نشاط زندگی است. این نمو ناگهانی موی توأم با خشونت صدا جزء صفات ثانوی جنسی است که بهنگام بلوغ عارض پسر میشود. اما طبیعت در این سن بدختران، نرمش اطراف و حرکات میبخشد که دیدگانرا خیره می‌سازد و کفل آنانرا پهن تر می‌کند تا امر مادری آسانتر شود و سینه‌شانرا برای شیر دادن به کودک پر و برجسته میسازد. علت ظهور این صفات ثانوی چیست؟ کسی نمیداند ولی نظریه پروفیسور ستارلینگ در این میان طرفدارانی پیدا کرده است. بموجب این نظریه سلولهای تناسلی بهنگام بلوغ نه تنها تخم و نطفه تولید می‌کنند بلکه همچین نوعی هرمون نیز میسازند که داخل خون میشود و مایه تغییرات جسمی و روحی میگردد، در این سن نه تنها جسم از نیروهای تازه بهره‌مند میگردد، روح و خوی نیز به هزاران نوع متأثر می‌گردد، رومن رولاند می‌گوید: "در طی سالهای زندگی زمانی فرا میرسد که تغییرات جسمانی آهسته‌ای در وجود یک مرد صورت میگیرد و در وجود زن آنچه گفتیم مهمترین همه این تغییرات است... دلیری و توانائی دل‌های نرم را به تپش می‌آورد و نرمی و لطافت میل و هوس زورمندان را بر می‌انگیزد."... دموسه می‌گوید: "تمام مردان دروغزن و مکار و گزافه گو و دورو و ستیزه جو هستند و همه زنان خود پسند و ظاهر ساز و خیانتکار. ولی در جهان فقط یک چیز مقدس و عالی وجود دارد و آن آمیزش این دو موجود ناقص است".... آداب جفتجویی در بزرگسالان عبارت است از حمله برای تصرف در مردان، و عقب نشینی برای دلبری و فریبندگی در زنان (البته در بعضی جاها استثنائاتی دیده میشود). چون مرد صفحه ۲۱۸ طبعاً جنگی و حیوان شکاری است عملش مثبت و تهاجمی است،

زن برای او همچون جایزه‌ای است که باید آنرا برآید و مالک شود جفتجویی جنگ و پیکار است و ازدواج تصاحب و اقتدار".

عفت فراوان زن خادم مقاصد توالد است، زیرا امتناع محجوبانه او کمکی به انتخاب جنس است. عفت زنان را توانا میسازد که با جستجوی بیشتر عاشق خود را یعنی کسی را که افتخار پدری فرزندان او را خواهد داشت برگزیند. منافع گروه و نوع از زبان زن سخن میگوید. همچنانکه منافع فرد از گلوی مرد بیرون می‌آید... در عشقبازی زن از مرد ماهرتر است زیرا میل او چندان شدید نیست که دیده عقل او را ببندند". داروین ملاحظه کرده است که در بیشتر انواع، ماده بعالم عشق بی‌علاقه است. لمبرزو، و کیش و کرافت ایننگ می‌گویند: زنان بیشتر بدنبال ستایشها و تحسین‌های مطلق و مبهم مردانند و بیشتر می‌خواهند مردان بخواست آنها توجه کنند و این امر از میل آنها بلذات جنسی بیشتر است. لمبرزو می‌گوید: پایه طبیعی عشق زن فقط یک صفت ثانوی از مادری اوست و همه احساسات و عواطفی که زنی را بمردی می‌پیوندد از دواعی جسمی بر نمی‌خیزد بلکه از غرائز برای انطباق با اوضاع بوجود آمده است. ویل دورانت در فصلی که تحت عنوان مردان و زنان منعقد کرده می‌گوید: "کار خاص زن خدمت به بقاء نوع است و کار خاص مرد خدمت به زن و کودک، ممکن است کارهای دیگری هم داشته باشند ولی همه از روی حکمت و تدبیر تابع این دو کار اساسی گشته است، صفحه ۲۱۹ این مقاصد اساسی است اما نیمه ناآگاه است و طبیعت معنی انسان و سعادت را در آن نهفته است... طبیعت زن بیشتر پناهجویی است نه جنگجویی، بنظر میرسد که در بعضی انواع ماده اصلا غریزه جنگی وجود ندارد، اگر ماده خود بجنگ آید برای کودکان خویش است...". زن از مرد شکیباتر است، گرچه شجاعت مرد در کارهای خطیر و بحرانی زندگی بیشتر است اما تحمل دائمی و روزانه زن در مقابل ناراحتی‌های جزئی بیشتر است... جنگجویی زن در وجود دیگری است، زن سربازانرا دوست دارد و از مرد توانا خوشش می‌آید، در مشاهده قدرت نوعی عامل عجیب خوشی فرودستانه "مازوشیستیک" او را تحریک می‌کند، اگر چه خودش قربانی اینقدرت باشد...". "این خوشی دیرین در لذت از قدرت و مردانگی گاهی بر احساسات اقتصادی زن نوین غالب می‌آید چنانکه گاهی ترجیح میدهد با دیوانه شجاعی ازدواج کند، زن به مردی که فرماندهی بلد است با خوشحالی تسلیم می‌شود، اگر اینروزها فرمان برداری زن کمتر شده است برای آن است که مردان در قدرت و اخلاق ضعیف‌تر از پیش شده‌اند... توجه زن به امور خانوادگی است و محیط او معمولا خانه خویش است. او مانند طبیعت عمیق است. اما مانند خانه محدود خود محصور هم هست، غریزه او را به سنن دیرین می‌پیوندد، زن نه در ذهن اهل آزمایش است نه در عادت، (باید بعضی از زنان شهرهای بزرگ را استثنا کرد) اگر هم به عشق آزاد رو می‌آورد نه برای آن است که در آن آزادی صفحه ۲۲۰ میجوید، بلکه برای آن است که در زندگی خود از ازدواج معمولی با یک مرد مسئول مأیوس شده است، اگر گاهی در سالهای جوانی مفتون عبارات و اصطلاحات سیاسی میگردد و احساس خود را بهمه جنبه‌های انسانی بسط می‌دهد، پس از یافتن شوهر وفاداری از تمام آن فعالیتها چشم می‌پوشد و بسرعت خود و شوهرش را از این فعالیت عمومی بیرون می‌کشد و به شوهرش یاد میدهد که حس وفاداری شدید خود را بخانه محدود کند. زن بی‌اینکه نیاز به تفکر داشته باشد میدانند که تنها اصلاحات سالم از خانه برمی‌خیزد. زن آنجا که مرد خیالی سرگردان را به مرد فداکار و پای بست بخانه و کودکان خود تبدیل میسازد عامل حفظ و بقاء نوع است، طبیعت به قوانین و دولتها اعتناء ندارد، عشق او بخانه و کودک است اگر در حفظ اینها موفق شود به دولتها بی‌قید و بی‌علاقه است و به کسانی که سرگرم تغییر این قوانین اساسی هستند می‌خندد، اگر امروز طبیعت در حفظ خانواده و کودک ناتوان بنظر میرسد برای آنست که زن مدتی است که طبیعت را از یاد برده است، ولی شکست طبیعت همیشگی نیست، هر وقت که بخواد میتواند بصدها مصالحی که در ذخیره دارد برگردد، هستند اقوام و نژادهای دیگری که در وسعت و عده از ما بیشترند و طبیعت دوام قطعی و نامشخص خود را میتواند از میان آنها تأمین کند." این بود بیان کوتاهی از تفاوت‌های زن و مرد و نظریات دانشمندان در این زمینه. صفحه ۲۲۱ در نظر داشتیم تحت عنوان "راز تفاوتها" در اطراف اینکه عوامل تاریخی و اجتماعی چه اندازه میتوانند مؤثر باشد بحثی بکنم، برای

پرهیز از دراز شدن دامنه مطلب از بحث مستقل در آن صرفنظر می‌کنم، در ضمن مباحث آینده کاملاً مطلب روشن خواهد شد.

صفحه ۲۲۲

بخش هشتم مهر و نفقه

اشاره

آیا مهر و نفقه یادگار عهد مملوک بودن زن است؟ قرآن کریم مهر را به عنوان هدیه‌ای از جانب مرد و نشانه‌ای از صداقت او یاد کرده است. مهر از آنجا پیدا شده که طبیعت در مسأله عشق برای هر یک از مرد و زن نقش جداگانه‌ای قائل شده است. اسلام رسوم جاهلیت را درباره مهر منسوخ کرد. عشق زن اگر از خودش آغاز شود، هم عشق شکست می‌خورد، هم شخصیت زن. باید مردمی را که به قانون اسلام عمل نمی‌کنند اصلاح کنیم، چرا قانون را خراب کنیم؟ سیستم مهری اسلام مخصوص به خود آن است و باید جدا از سایر سیستمهای مهری مطالعه شود. اروپا در صد سال پیش و اسلام در چهارده قرن پیش به زن استقلال اقتصادی داد. سه نوع نفقه از نظر فقه اسلامی. زن اروپائی باید ممنون ماشین باشد نه ممنون قانونگذاران. اسلام استقلال اقتصادی داد، اما خانه براندازی نکرد. توانائی زن در تحصیل ثروت، از مرد کمتر و استهلاک ثروتش بیشتر است. مرد امروز می‌خواهد با الغاء حق نفقه از اسرافکاری زن انتقام بگیرد. الغاء حق نفقه زن بر شوهر، راه را برای مردان شکارچی هموار می‌کند. آیا اعلامیه حقوق بشر به زن توهین کرده است؟ صفحه ۲۲۳

مهر و نفقه (۱)

اشاره

یکی از سنن بسیار کهن در روابط خانوادگی بشری اینست که مرد هنگام ازدواج، برای زن "مهر" قائل می‌شده است. چیزی از مال خود به زن یا پدر زن خویش می‌پرداخته است، و بعلاوه در تمام مدت ازدواج عهده‌دار مخارج زن و فرزندان خویش بوده است. ریشه این سنت چیست؟ چرا و چگونه بوجود آمده است؟ مهر دیگر چه صیغه‌ایست؟ نفقه دادن به زن برای چه؟ آیا اگر بنا باشد هر یک از زن و مرد بحقوق طبیعی و انسانی خویش نائل گردند و روابط عادلانه و انسانی میان آنها حکمفرما باشد و با زن مانند یک انسان رفتار شود مهر و نفقه مورد پیدا می‌کند؟ یا اینکه مهر و نفقه یادگار عهدهایی است که زن مملوک مرده بوده است، مقتضای عدالت و تساوی حقوق انسانها، خصوصاً در قرن بیستم، اینست که مهر و نفقه ملغی گردد، ازدواجها بدون مهر صورت گیرد و زن خود مسؤلیت مالی زندگی خویش را بعهده بگیرد. صفحه ۲۲۵ و در تکفل مخارج فرزندان نیز با مرد متساویا شرکت کند. سخن خود را از مهر آغاز می‌کنیم. ببینیم مهر چگونه پیدا شده و چه فلسفه‌ای داشته و جامعه‌شناسان پیدایش مهر را چگونه توجیه کرده‌اند؟

تاریخچه مهر

میگویند در ادوار ما قبل تاریخ که بشر بحال توحش میزیسته و زندگی شکل قبیله‌ای داشته، به علل نامعلومی، ازدواج با همخون جائز شمرده نمی‌شده است، جوانان قبیله که خواستار ازدواج بوده‌اند ناچار بوده‌اند از قبیله دیگر برای خود همسر و معشوقه انتخاب

کنند، از اینرو برای انتخاب همسر بمیان قبایل دیگر میرفته‌اند. در آن دوره‌ها مرد بنقش خویش در تولید فرزند واقف نبوده است، یعنی نمی‌دانسته که آمیزش او با زن در تولید فرزند مؤثر است، فرزندان را به عنوان فرزند همسر خود می‌شناخته نه بعنوان فرزندان خود، با اینکه شباهت فرزندان را با خود احساس می‌کرده نمی‌توانسته علت این شباهت را بفهمد. قهرا فرزندان نیز خود را فرزندان زن میدانسته‌اند نه فرزند مرد، و نسب از طریق مادران شناخته می‌شد نه از طریق پدران. مردان موجودات عقیم و نازا بحساب می‌آمده‌اند و پس از ازدواج بعنوان یک طفیلی که زن فقط به رفاقت با او و به نیروی بدنی او نیازمند است در میان قبیله زن بسر میرده است، این دوره را دوره "مادر شاهی" نامیده‌اند. دیری نپائید که مرد بنقش خویش در تولید فرزند واقف شد و خود را صاحب اصلی فرزند شناخت، از این وقت زن را تابع صفحه ۲۲۶ خود ساخت و ریاست خانواده را بعهده گرفت و باصطلاح دوره "پدرشاهی" آغاز شد. در این دوره نیز ازدواج با همخون جائز شمرده نمی‌شد و مرد ناچار بود از میان قبیله دیگر برای خود همسر انتخاب کند و بمیان قبیله خود بیاورد. و چون همواره حالت جنگ و تصادم میان قبائل حکمفرما بود انتخاب همسر از راه ربودن دختر صورت میگرفت. یعنی جوان دختر مورد نظر خویش را از میان قبیله دیگر می‌ربود. تدریجا صلح جای جنگ را گرفت و قبائل مختلف می‌توانستند همزیستی مسالمت آمیز داشته باشند، در این دوره رسم ربودن زن منسوخ شد و مرد برای اینکه دختر مورد نظر خویش را به چنگ آورد میرفت بمیان قبیله دختر اجیر پدر زن می‌شد و مدتی برای او کار می‌کرد و پدر زن در ازاء خدمت داماد دختر خویش را به او می‌داد و او آن دختر را به میان قبیله خویش می‌برد. تا اینکه ثروت زیاد شد، در این وقت مرد دریافت که بجای اینکه سالها برای پدر عروس کار کند بهتر اینست که یکجا هدیه لایقی تقدیم او کند و دختر را از او بگیرد، این کار را کرد و از این جا "مهر" پیدا شد. روی این حساب، در مراحل اولیه، مرد بعنوان طفیلی زن زندگی می‌کرده و خدمتکار زن بوده است، در این دوره زن بر مرد حکومت میکرده است. در مرحله بعد که حکومت بدست مرد افتاد، مرد زن را از قبیله دیگر می‌ربوده است. در مرحله سوم مرد برای اینکه زن را به چنگ آورد بخانه پدر زن میرفته و سالها برای او کار می‌کرده است، در مرحله چهارم مرد مبلغی بعنوان صفحه ۲۲۷ "پیشکش" تقدیم پدر زن میکرده است و رسم مهر از اینجا ناشی شده است. میگویند - مرد از آنوقتی که سیستم "مادر شاهی" را ساقط کرد و سیستم "پدر شاهی" را تأسیس نمود زن را در حکم برده و لااقل در حکم اجیر و مزدور خویش قرار داد و به او بچشم یک ابزار اقتصادی که احیانا شهوت او را نیز تسکین می‌داد نگاه میکرد. به زن استقلال اجتماعی و اقتصادی نمی‌داد. محصول کارها و زحمات زن متعلق بدیگری یعنی پدر یا شوهر بود. زن حق نداشت به اراده خود شوهر انتخاب کند و به اراده خود و برای خود فعالیت اقتصادی و مالی داشته باشد و در حقیقت پولی که مرد بعنوان مهر می‌داده و مخارجی که بعنوان نفقه می‌کرده است در مقابل بهره اقتصادی بوده که از زن در ایام زناشویی میرده است.

مهر در نظام حقوقی اسلام

مرحله پنجمی هم هست که جامعه‌شناسان و اظهار نظر کنندگان درباره آن سکوت می‌کنند، در این مرحله مرد هنگام ازدواج یک "پیشکشی" تقدیم خود زن می‌کند و هیچیک از والدین حقی به آن پیشکشی ندارند، زن در عین اینکه از مرد پیشکشی دریافت میدارد استقلال اجتماعی و اقتصادی خود را حفظ می‌کند، اولاً به اراده خود شوهر انتخاب می‌کند نه به اراده پدر یا برادر، ثانیاً در مدتی که در خانه پدر است، همچنین در مدتی که بخانه شوهر میرود کسی حق ندارد او را بخدمت خود بگمارد و استثمار کند، محصول کار و زحمتش بخودش تعلق دارد نه بدیگری و در معاملات صفحه ۲۲۸ حقوقی خود احتیاجی بقیومت مرد ندارد. مرد از لحاظ بهره برداری از زن، فقط حق دارد در ایام زناشویی از وصال او بهره‌مند شود و مکلف است مادامی که زناشویی ادامه دارد و از وصال زن بهره‌مند می‌شود زندگی او را در حدود امکانات خود تأمین نماید. این مرحله همان است که اسلام آنرا پذیرفته و

زناشویی را بر این اساس بنیان نهاده است. در قرآن کریم آیات زیادی هست درباره اینکه مهر زن بخود زن تعلق دارد نه بدیگری. مرد باید در تمام مدت زناشویی عهده‌دار تأمین مخارج زندگی زن بشود و در عین حال درآمدی که زن تحصیل می‌کند و نتیجه کار او به شخص خودش تعلق دارد نه بدیگری پدر یا شوهر. اینجاست که مسئله مهر و نفقه شکل معاوشی پیدا می‌کند، زیرا در وقتی که مهر به پدر دختر تعلق می‌گرفت و زن مانند یک برده بخانه شوهر می‌رفت و شوهر او را استثمار می‌کرد، فلسفه مهر باز خرید دختر از پدر بود و فلسفه نفقه مخارج ضروری است که هر مالکی برای مملوک خود میکند، اگر بناست چیزی به پدر زن داده نشود و شوهر هم حق ندارد زن را استثمار و از او بهره‌برداری اقتصادی بکند، و زن از لحاظ اقتصادی استقلال کامل دارد و حتی از جنبه حقوقی نیازی به قیمومت و اجازه و سرپرستی ندارد، مهر دادن و نفقه پرداختن برای چه؟

نگاهی به تاریخ

اگر بخواهیم بفلسفه مهر و نفقه در مرحله پنجم پی ببریم باید اندکی توجه خود را بدوره‌های چهارگانه‌ای که قبل از این صفحه ۲۲۹ مرحله گفته شده معطوف کنیم. حقیقت اینست آنچه در این باره گفته شده جز یک سلسله فرضها و تخمینها چیزی نیست. نه حقایق تاریخی است و نه حقایق علمی و تجربی. پاره‌ای قرائن از یکطرف و بعضی فرضیه‌های فلسفی درباره انسان و جهان از طرف دیگر منشاء پدید آمدن این فرضها و تخمینها درباره زندگی بشر ما قبل تاریخ شده است. آنچه درباره دوره باصطلاح مادرشاهی گفته شده چیزی نیست که باین زودیها بتوان باور کرد، و همچنین چیزهایی که درباره فروختن دختران از طرف پدران و استثمار زنان از طرف شوهران گفته‌اند. در این فرضها و تخمینها دو چیز به چشم می‌خورد یکی اینکه سعی شده تاریخ بشر اولیه فوق العاده قساوت آمیز و خشونت بار و عاری از عواطف انسانی تفسیر شود، دیگر اینکه نقش طبیعت از لحاظ تدابیر حیرت انگیزی که برای رسیدن به هدفهای کلی خود بکار میبرد نادیده گرفته شده است. اینگونه تفسیر و اظهار نظر درباره انسان و طبیعت برای غربی میسر است اما برای شرقی - اگر افسون شده تقلید غرب نباشد - میسر نیست، غربی بعقل خاصی با عواطف انسانی بیگانه است، قهرا نمی‌تواند برای عاطفه و جرقه‌های انسانی نقش اساسی در تاریخ قائل شود، غربی اگر از دنده اقتصاد برخیزد نان می‌بیند و بس، تاریخ از نظر او ماشینی است که تا نان به خوردش ندهی حرکت نمی‌کند و اگر از دنده مسائل جنسی برخیزد انسانیت و تاریخ انسانیت با همه مظاهر فرهنگی و هنری و اخلاقی و مذهبی و با همه تجلیات عالی و با شکوه معنوی، جز بازیهای تغییر شکل یافته جنسی نیست. صفحه ۲۳۰ و اگر از دنده سیادت و برتری طلبی برخیزد سرگذشت بشریت از نظر او یک سره خونریزی و بیرحمی است. غربی در قرون وسطی از مذهب و بنام مذهب شکنجه‌ها دیده و آزارها کشیده و زنده زنده در آتش انداختن‌ها مشاهده کرده است، بهمین جهت از نام خدا و مذهب و هر چیزی که این بو را بدهد وحشت می‌کند و از اینرو با همه آثار و علائم فراوان علمی که از هدف داشتن طبیعت و گذار نبودن جهان بخود می‌بیند کمتر جرئت میکند به اصل " علت غائی " اعتراف کند. ما از این مفسران نمی‌خواهیم که به وجود پیامبران که در طول تاریخ ظهور کرده‌اند و منادی عدالت و انسانیت بوده‌اند و با انحرافات مبارزه می‌کرده‌اند و نتایج ثمر بخشی از مبارزات خود می‌گرفته‌اند اقرار و اعتراف کنند، از آنها می‌خواهیم که لا اقل نقش آگاهانه طبیعت را فراموش نکنند. در تاریخ روابط زن و مرد قطعاً مظالم فراوان و قساوتهای بی شماری رخ داده است. قرآن قساوت آمیزترین آنها را حکایت کرده است، اما نمی‌توان گفت سراسر این تاریخ، قساوت و خشونت بوده است.

به عقیده ما پدید آمدن مهر نتیجه تدبیر ماهرانه‌ای است که در متن خلقت و آفرینش برای تعدیل روابط زن و مرد و پیوند آنها یکدیگر بکار رفته است. مهر از آنجا پیدا شده که در متن خلقت نقش هر یک از زن و مرد در مسئله عشق مغایر نقش دیگری است. عرفا این قانون صفحه ۲۳۱ را بسراسر هستی سرایت می‌دهند، می‌گویند قانون عشق و جذب و انجذاب بر سراسر موجودات و مخلوقات حکومت می‌کند، با این خصوصیت که موجودات و مخلوقات از لحاظ اینکه هر موجودی وظیفه خاصی را باید ایفا کند متفاوتند، سوز در یک جا و ساز در جای دیگر قرار داده شده است. فخرالدین عراقی شاعر معروف می‌گوید: ساز طرب عشق که داند که چه ساز است کز زخمه آن نه فلک اندر تک و تاز است رازی است در این پرده گر آنرا بشناسی دانی که حقیقت ز چه در بند مجاز است عشق است که هر دم بدگر رنگ درآید ناز است بجائی و بیک جای نیاز است در صورت عاشق چه درآید همه سوز است در کسوت معشوق چه آید همه ساز است ما در مقاله چهارده از این سلسله مقالات آنجا که تفاوت‌های زن و مرد را بیان می‌کردیم گفتیم که نوع احساسات زن و مرد نسبت بیکدیگر یک جور نیست. قانون خلقت، جمال و غرور و بی‌نیازی را در جانب زن، و نیازمندی و طلب و عشق و تغزل را در جانب مرد قرار داده است. ضعف زن در مقابل نیرومندی بدنی به همین وسیله تعدیل شده است و همین جهت موجب شده که همواره مرد از زن خواستگاری می‌کرده است، قبلا دیدیم که طبق گفته جامعه‌شناسان، هم در دوره مادرشاهی و هم در دوره پدرشاهی مرد بوده است که بسراغ زن میرفته است. صفحه ۲۳۲ دانشمندان می‌گویند: مرد از زن شهوانی‌تر است، در روایات اسلامی وارد شده که مرد از زن شهوانی‌تر نیست بلکه بر عکس است، لکن زن از مرد در مقابل شهوت تواناتر و خوددارتر آفریده شده است، نتیجه هر دو سخن یکی است، بهرحال مرد در مقابل غریزه از زن ناتوان‌تر است، این خصوصیت همواره به زن فرصت داده است که دنبال مرد نرود و زود تسلیم او نشود و بر عکس مرد را وادار کرده است که به زن اظهار نیاز کند و برای جلب رضای او اقدام کند، یکی از آن اقدامات این بوده که برای جلب رضای او و باحترام موافقت او هدیه‌ای نثار او می‌کرده است. چرا افراد جنس نر همیشه برای تصاحب جنس ماده با یکدیگر رقابت می‌کرده‌اند و بجنگ و ستیز با یکدیگر می‌پرداخته‌اند اما هرگز افراد جنس ماده برای تصاحب جنس نر حرص و ولع نشان نداده‌اند؟ برای اینکه نقش جنس نر و جنس ماده یکی نبوده است. جنس نر همواره حالت و نقش متقاضی را داشته نه جنس ماده، و جنس ماده هرگز با حرص و ولع جنس نر دنبال او نمی‌رفته است، همواره از خود نوعی بی‌نیازی و استغنا نشان می‌داده است. مهر، باحیا و عفاف زن یک ریشه دارد، زن به الهام فطری دریافته است که عزت و احترام او به این است که خود را رایگان در اختیار مرد قرار ندهد و به اصطلاح شیرین بفروشد. همین‌ها سبب شده که زن توانسته با همه ناتوانی جسمی، مرد را بعنوان خواستگار به آستانه خود بکشاند، مردها را بر رقابت با یکدیگر وادار کند، با خارج کردن خود از دسترسی مرد عشق رمانتیک بوجود آورد، مجنونها را دنبال لیلی‌ها بدواند و آنگاه که تن بازدواج با مرد می‌دهد عطیه و پیشکشی از او بعنوان صفحه ۲۳۳ نشانه‌ای از صداقت او دریافت دارد. می‌گویند در بعضی قبائل وحشی دخترانی که با چند خواستگار و عاشق بی‌قرار مواجه می‌شده‌اند آنها را وادار به "دوئل" می‌کرده‌اند، هر کدام که دیگری را مغلوب می‌کرده یا میکشسته شایستگی همسری با آن دختر را احراز می‌کرده است. چندی پیش روزنامه‌های تهران نوشتند که یک دختر، دو پسر خواستگار خود را در همین تهران به "دوئل" وادار کرد. آنها را در حضور خود با اسلحه سرد به جان یکدیگر انداخت. از نظر کسانی که قدرت را فقط در زور بازو می‌شناسند و تاریخ روابط زن و مرد را یکسره ظلم و استثمار مرد می‌بیند. باوری نیست که زن، این موجود ضعیف و ظریف، بتواند این چنین افراد جنس خشن و نیرومند را بجان یکدیگر بیندازد، اما اگر کسی اندکی با تدابیر ماهرانه خلقت و قدرت عجیب و مرموز زنانه‌ای که در وجود زن تعبیه شده آشنا باشد می‌داند که این چیزها عجیب نیست. زن در مرد تأثیر فراوان داشته است، تأثیر زن در مرد از تأثیر مرد در زن بیشتر بوده است، مرد بسیاری از هنرمائی‌ها و شجاعتهای و دلاوریها و نبوغها و شخصیت‌های خود را مدیون زن و خودداریهای ظریفانه زن است، مدیون حیا و عفاف زن است، مدیون "شیرین فروشی" زن است. زن همیشه مرد را می‌ساخته و مرد اجتماع را، آنگاه که حیا و عفاف و

خودداری زن از میان برود و زن بخواهد در نقش مرد ظاهر شود اول به زن مهر باطله می‌خورد و بعد مرد مردانگی خود را فراموش میکند و سپس اجتماع منهدم میگردد. صفحه ۲۳۴ همان قدرت زنانه که توانسته در طول تاریخ شخصیت خود را حفظ کند و بدنبال مرد نرود و مرد را بعنوان خواستگار به آستان خود بکشاند، مردان را به رقابت و جنگ با یکدیگر درباره خود وادارد و آنها را تا سر حد کشته شدن ببرد، حیا و عفاف را شعار خود قرار دهد، بدن خود را از چشم مرد مستور نگهدارد و خود را اسرار آمیز جلوه دهد، الهام بخش مرد و خالق عشق او باشد، هنرآموز و شجاعت بخش و نبوغ آفرین او واقع شود. در او حس " تغزل " و ستایشگری بوجود آورد و او به فروتنی و خاکساری و ناچیزی خود در مقابل زن بخود بیالسد، همان قدرت میتوانسته مرد را وادار کند که هنگام ازدواج عطیه‌ای بنام مهر تقدیم او کند. مهر، ماده‌ای است از یک آئین‌نامه کلی که طرح آن در متن خلقت ریخته شده و با دست فطرت تهیه شده است.

مهر در قرآن

قرآن کریم مهر را بصورتی که در مرحله پنجم گفتیم ابداع و اختراع نکرد، زیرا مهر باینصورت ابداع خلقت است، کاری که قرآن کرد این بود مهر را به حالت فطری آن برگردانید. قرآن کریم با لطافت و ظرافت بی نظیری میگوید «: و آتوا النساء صدقاتهن نحله» یعنی کابین زنان را که بخود آنها تعلق دارد (نه به پدران یا برادران آنها) و عطیه و پیشکشی است از جانب شما به آنها بخودشان بدهید. قرآن کریم در این جمله کوتاه به سه نکته اساسی اشاره کرده است. اولاً با نام " صدقه " (بضم دال) یاد کرده است نه با نام مهر، صفحه ۲۳۵ صدقه از ماده صدق است و بدانجهت بمهر صدق یا صدقه گفته میشود که نشانه راستین بودن علاقه مرد است، بعضی مفسرین مانند صاحب کشف به این نکته تصریح کرده‌اند. همچنانکه بنا بگفته راغب اصفهانی در مفردات غریب القرآن علت اینکه صدقه (بفتح دال) را صدقه گفته‌اند اینست که نشانه صدق ایمان است. دیگر اینکه با ملحق کردن ضمیر (هن) به این کلمه می‌خواهد بفرماید که مهریه به خود زن تعلق دارد نه پدر و مادر، مهر مزد بزرگ کردن و شیر دادن و نان دادن به او نیست. سوم اینکه با کلمه " نحله " کاملاً تصریح میکند که مهر هیچ عنوانی جز عنوان تقدیمی و پیشکشی و عطیه و هدیه ندارد. دو گونگی احساسات در حیوانات اختصاص بانسان ندارد، در همه جاندارها آنجا که قانون دو جنسی حکمفرماست با اینکه دو جنس بیکدیگر نیازمندند، جنس نر نیازمندتر آفریده شده، یعنی احساسات او نیازمندانه‌تر است و همین جهت بنوبه خود سبب شده که جنس نر گامهائی در طریق جلب رضایت جنس ماده بردارد و هم سبب شده که روابط دو جنس تعدیل شود و جنس نر از زور و قدرت خود سوء استفاده نکند، حالت فروتنی و خضوع بخود بگیرد. هدیه و کادو در روابط نامشروع منحصر بازدواج و پیمان مشروع زناشویی نیست، آنجا هم که زن و مرد به صورت نامشروع می‌خواهند از وجود یکدیگر لذت ببرند و باصطلاح می‌خواهند از عشق آزاد بهره ببرند باز صفحه ۲۳۶ مرد است که به زن هدیه میدهد. اگر احیاناً قهوه یا چائی یا غذائی صرف کنند مرد وظیفه خود میدانند که پول آنها را پردازد. زن برای خود نوعی اهانت تلقی می‌کند که بخاطر مرد مایه بگذارد و پول خرج کند. عیاشی برای پسر مستلزم داشتن پول و امکانات مالی است و عیاشی برای یک دختر وسیله‌ای است برای دریافت کادوها. این عادات که حتی در روابط نامشروع و غیر قانونی هم جاری است ناشی از نوع احساسات نامتشابه زن و مرد نسبت بیکدیگر است.

معاشقه فرنگی از ازدواجش طبیعی‌تر است

در دنیای غرب هم که بنام تساوی حقوق انسانها حقوق خانوادگی را از صورت طبیعی خارج کرده‌اند و سعی می‌کنند علی‌رغم

قانون طبیعت زن و مرد را در وضع مشابهی قرار دهند و رلهای مشابهی در زندگی خانوادگی بعهده آنها بگذارند، آنجا که باصطلاح پای عشق آزاد بمیان می‌آید و قوانین قراردادی آنها را از مسیر طبیعت خارج نکرده است مرد همان وظیفه طبیعی خود یعنی نیاز و طلب و مایه گذاشتن و پول خرج کردن را انجام میدهد، مرد به زن هدیه می‌دهد و متحمل مخارج او میشود. در صورتیکه در ازدواج فرنگی مهر وجود ندارد و از لحاظ نفقه نیز مسئولیت سنگینی بعهده زن میگذارند. یعنی معاشقه فرنگی از ازدواج فرنگی با طبیعت هماهنگ‌تر است. مهر یکی از نمونه‌هایی است که میرساند زن و مرد با استعدادهای نامتشابهی آفریده شده‌اند و قانون خلقت از لحاظ حقوق فطری و طبیعی سندهای نامتشابهی بدست آنها داده است. صفحه ۲۳۷

مهر و نفقه (۲)

توضیحات

در فصل پیش فلسفه و علت اصلی پیدایش مهر را ذکر کردیم. معلوم شد مهر از آنجا پیدا شده که قانون خلقت در روابط دو جنس، بعهده هر یک از آنها نقش جداگانه‌ای گذاشته است. معلوم شد مهر از احساسات رقیق و عطوفت‌آمیز مرد ناشی شده نه از احساسات خشن و مالکانه او، آنچه از ناحیه زن در این امر دخالت داشته، حس خودداری مخصوص او بوده نه ضعف و بی‌اراده بودن او، مهر تدبیری است از ناحیه قانون خلقت برای بالا بردن ارزش زن و قرار دادن او در سطح عالیتری. مهر به زن شخصیت میدهد. ارزش معنوی مهر برای زن بیش از ارزش مادی آن است.

رسوم جاهلیت که در اسلام منسوخ شد

قرآن کریم رسوم جاهلیت را درباره مهر منسوخ کرد و آنرا بحالت اولی و طبیعی آن برگردانید. صفحه ۲۳۸ در جاهلیت پدران و مادران، مهر را بعنوان حق الزحمه و "شیربها" حق خود می‌دانستند. در تفسیر کشاف و غیره مینویسند، هنگامی که دختری برای یکی از آنها متولد میشد و دیگری می‌خواست به او تبریک بگوید می‌گفت: "هنیئا لک النافجه" یعنی این مایه افزایش ثروت، ترا گوارا باد. کنایه از این که بعدا این دختر را شوهر میدهی و مهر دریافت میداری. در جاهلیت، پدران و در نبودن آنها برادران، چون از طرفی برای خود حق ولایت و قیمومت قائل بودند و دختر را به اراده خودشان شوهر میدادند و نه به اراده او، و از طرف دیگر مهر دختر را متعلق به خود میدانستند نه به دختر، دختران را معاوضه میکردند. باین نحو که مردی به مرد دیگر میگفت که من دختر یا خواهرم را بعقد تو درمی‌آورم که در عوض دختر یا خواهر تو زن من باشد و او هم قبول میکرد، به این ترتیب هر یک از دو دختر مهر دیگری بشمار میرفت و به پدر یا برادر دیگری تعلق می‌گرفت، این نوع نکاح را نکاح "شغار" مینامیدند. اسلام این رسم را منسوخ کرد، پیغمبر اکرم فرمود «لا-شغار فی الاسلام» یعنی در اسلام معاوضه دختر یا خواهر ممنوع است. در روایات اسلامی آمده است که پدر نه تنها حقی به مهر ندارد، بلکه اگر در عقد ازدواج برای پدر به عنوان امری جداگانه از مهر چیزی شرط شود و مهر به خود دختر داده شود باز هم صحیح نیست. یعنی پدر حق ندارد برای خود در ازدواج دختر بهره‌ای قائل شود، هر چند بصورت امر جداگانه از مهر باشد. صفحه ۲۳۹ اسلام، آئین کار کردن داماد برای پدر زن را که طبق گفته جامعه شناسان در دوره‌هایی وجود داشته که هنوز ثروت قابل مبادله‌ای در کار نبوده منسوخ کرد. کار کردن داماد برای پدر زن تنها از این جهت نبوده است که پدران می‌خواستند از ناحیه دختران خود بهره‌ای برده باشند، علل و ریشه‌های دیگر نیز داشته است که

احیانا لازمه آن مرحله از تمدن بوده است و در حد خود ظالمانه هم نبوده است. به هر حال چنین رسمی قطعا در دنیای قدیم وجود داشته است. داستان موسی و شعیب که در قرآن کریم آمده است از وجود چنین رسمی حکایت میکند. موسی در حال فرار از مصر وقتی که به سر چاه "مدین" رسید به حالت دختران شعیب که در کناری با گوسفندان خویش ایستاده بودند و کسی رعایت حال آنها را نمی‌کرد رحمت آورد و برای گوسفندان آنها آب کشی کرد، دختران پس از مراجعت نزد پدر، جریان روز را برای پدر نقل کردند و او یکی از آنها را پی موسی فرستاد و او را بخانه خویش دعوت کرد. پس از آشنا شدن با یکدیگر، یک روز شعیب به موسی گفت من دلم می‌خواهد یکی از دو دختر خود را به تو به زنی بدهم باین شرط که تو هشت سال برای من کار کنی، و اگر دل خودت خواست دو سال دیگر هم اضافه کن، ده سال برای من کار کن. موسی قبول کرد و به این ترتیب موسی داماد شعیب شد. این چنین رسمی در آن زمان بوده و ریشه این رسم دو چیز است: اول نبودن ثروت. خدمتی که داماد به زن یا پدر زن میتوانسته بکند غالبا منحصر باین بوده که برای آنها کار کند، دیگر رسم جهاز دادن. جامعه شناسان معتقدند که رسم جهاز دادن ۲۴۰ صفحه به دختر از طرف پدر یکی از رسوم و سنن کهن است، پدر برای اینکه بتواند جهاز برای دختر خود فراهم کند داماد را اجیر خود میکرد و یا از او پولی دریافت میکرد، عملا آنچه پدر از داماد میگرفت به نفع دختر و برای دختر بوده است. بهر حال در اسلام این آئین منسوخ شد و پدر زن حق ندارد مهر را مال خود بداند، هر چند هدف و منظور این باشد که آنرا صرف و خرج دختر کند. این خود دختر است که اختیار آن مال را دارد که بهر نحو بخواهد مصرف کند. در روایات اسلامی تصریح شده که اینگونه مهر قرار دادن در دوره اسلامی روا نیست. در زمان جاهلیت، رسوم دیگری نیز بود که عملا موجب محروم بودن زن از مهر میشد، یکی از آنها رسم ارث زوجیت بود، اگر کسی میمرد وارثان او از قبیل فرزندان و برادران همانطوریکه ثروت او را بارث میبردند همسری زن او را نیز بارث می‌بردند پس از مردن شخص، پسر یا برادر میت حق همسری میت را باقی می‌پنداشت و خود را مختار می‌دانست که زن او را به دیگری تزویج کند و مهر را خودش بگیرد و یا او را بدون مهر جدیدی و بموجب همان مهری که میت قبلا پرداخته زن خود قرار دهد. قرآن کریم رسم ارث زوجیت را منسوخ کرد فرمود «: یا ایها الذین آمنوا لا یحل لکم ان ترثوا النساء کرها» ای مردمی که به پیغمبر و قرآن ایمان دارید باید بدانید که برای شما روا نیست که زنان مورثان خود را بارث ببرید، در حالیکه خود آن زنان میل ندارند که همسر شما باشند. قرآن کریم در آیه دیگر بطور کلی ازدواج با زن پدر را صفحه ۲۴۱ قلعن کرد هر چند بصورت ارث نباشد و بخواهند آزادانه با هم ازدواج کنند. فرمود «: و لا تنکحوا ما نکح آبائکم» . با زنان پدران خود ازدواج نکنید. قرآن کریم هر رسمی که موجب تضییع مهر زنان میشد منسوخ کرد، از آنجمله اینکه وقتی که مردی نسبت به زنش دلسرد و بی میل میشد او را در مضیقه و شکنجه قرار میداد، هدفش این بود که با تحت شکنجه قرار دادن او، او را به طلاق راضی کند و تمام یا قسمتی از آنچه بعنوان مهر به او داده از او پس بگیرد. قرآن کریم فرمود «: و لا تعضلوهن لتذهبوا ببعض ما آتیتموهن» یعنی زنان را بخاطر اینکه چیزی از آنها بگیرید و قسمتی از مهری که به آنها داده‌اید جبران کنید تحت مضیقه و شکنجه قرار ندهید! یکی دیگر از آن رسوم این بود که مردی با زنی ازدواج میکرد و برای او احیانا مهر سنگینی قرار میداد، اما همینکه از او سیر میشد و هوای تجدید عروسی بسرش میزد زن بیچاره را متهم میکرد به فحشا و حیثیت او را لکه‌دار میکرد و چنین وانمود میکرد که این زن از اول شایستگی همسری مرا نداشته و ازدواج باید فسخ شود و من مهری که داده‌ام باید پس بگیرم. قرآن کریم این رسم را نیز منسوخ کرد و جلو آنرا گرفت.

سیستم مهری اسلام خاص خودش است

یکی از مسلمات دین اسلام اینست که مرد حقی به مال زن و کار زن ندارد، نه میتواند باو فرمان دهد که برای من فلان کار را بکن

، و نه اگر زن کاری کرد که بموجب آن کار ثروتی باو تعلق صفحه ۲۴۲ میگیرد مرد حق دارد که بدون رضای زن در آن ثروت تصرف کند، و از این جهت زن و مرد وضع مساوی دارند. و بر خلاف رسم معمول در اروپای مسیحی که تا اوایل قرن بیستم رواج داشت، زن شوهردار از نظر اسلام در معاملات و روابط حقوقی خود تحت قیمومت شوهر نیست، در انجام معاملات خود استقلال و آزادی کامل دارد. اسلام در عین اینکه به زن چنین استقلال اقتصادی در مقابل شوهر داد و برای شوهر هیچ حقی در مال زن و کار زن و معاملات زن قرار نداد، آئین مهر را منسوخ نکرد، این خود میرساند که مهر از نظر اسلام بخاطر این نیست که مرد بعد از وجود زن بهره اقتصادی میبرد و نیروی بدنی او را استثمار میکند، پس معلوم میشود اسلام سیستم مهری مخصوص بخود دارد، این سیستم مهری و فلسفه‌اش را نباید با سایر سیستمهای مهری اشتباه کرد و ایراداتی که بر آن سیستمها وارد است بر این سیستم وارد دانست.

آیین فطرت

همچنانکه در مقاله پیش گفتیم قرآن کریم تصریح میکند که مهر "نحله" و عطیه است. قرآن این عطیه و پیشکشی را لازم میداند، قرآن رموز فطرت بشر را با کمال دقت رعایت کرده است و برای اینکه هر یک از زن و مرد نقش مخصوصی که در طبیعت از لحاظ علائق دوستانه به عهده آنها گذاشته شده، فراموش نکنند لزوم مهر را تأکید کرده است. نقش زن اینست که پاسخگوی محبت مرد باشد، محبت زن خوب است بصورت عکس العمل محبت مرد باشد نه بصورت ابتدائی. عشق ابتدائی زن، یعنی عشقی که از صفحه ۲۴۳ ناحیه زن شروع بشود و زن بدون آنکه مرد قبلا او را خواسته باشد عاشق مردی بشود، همواره مواجه با شکست عشق و شکست شخصیت خود زن است، بر خلاف عشقی که بصورت پاسخ به عشق دیگری در زن پیدا میشود، اینچنین عشق نه خودش شکست می‌خورد و نه به شخصیت زن لطمه و شکست وارد می‌آورد. آیا راست است که زن وفا ندارد؟ پیمان محبت زن سست است؟ به عشق زن نباید اعتماد کرد؟ این، هم راست است و هم دروغ، راست است اگر عشق از زن شروع شود، اگر زنی ابتدا عاشق مردی بشود و به او دل ببندد آتشش زود سرد میشود، بچنین عشقی نباید اعتماد کرد. اما دروغ است در صورتیکه عشق آتشین زن صفحه ۲۴۴ یک اساسنامه کلی است و بدست طراح طبیعت تدوین شده، بنام تساوی حقوق زن و مرد ملغی گردد. چنانکه ملاحظه فرمودید قرآن در باب مهر، رسوم و قوانین جاهلیت را علیرغم میل مردان آنروز عوض کرد. آنچه خود قرآن در باب مهر گفت رسم معمول جاهلیت نبود که بگوئیم قرآن اهمیتی به بود و نبود مهر نمیدهد، قرآن میتواند مهر را بکلی منسوخ کند و مردان را از این نظر راحت کند، ولی این کار را نکرد.

انتقادات

اکنون که نظر اسلام را درباره مهر دانستید و معلوم شد مهر از نظر اسلام چه فلسفه‌ای دارد، خوب است سخن کسانی را که باین قانون اسلامی انتقاد دارند. نیز بشنوید. خانم منوچهریان در کتاب انتقاد بر قوانین اساسی و مدنی ایران در فصلی که تحت عنوان مهر باز کرده‌اند چنین نوشته‌اند: "همچنانکه برای داشتن باغ یا خانه یا اسب یا استر، مرد باید مبلغی بپردازد، برای خریدن زن هم باید پولی از کیسه خرج کند، و همچنانکه بهای خانه و باغ و استر بر حسب بزرگی و کوچکی و زشتی و زیبایی و بهره و فائده متفاوت است بهای زن هم بر حسب زشتی و زیبایی و پولداری و بی پولی او تفاوت میکند. قانونگذاران مهربان و جوانمرد ما قریب ۱۲ ماده درباره قیمت زن نوشته‌اند و فلسفه آنان آنست که اگر پول در میان نباشد رشته استوار زناشوئی سخت سست و زود گسل

میشود. " اگر قانون مهر از طرف اجنبی آمده بود، آیا باز هم این قدر صفحه ۲۴۵ مورد بی مهری و تهمت و افترا بود؟ مگر هر پولی که کسی بکسی میدهد می‌خواهد او را بخرد، پس باید رسم هدیه و بخشش و پیشکش را منسوخ کنند. ریشه قانون مهر که در قانون مدنی آمده قرآن است. قرآن تصریح میکند که مهر عنوانی جز عطیه و پیشکشی ندارد. بعلاوه اسلام قوانین اقتصادی خود را آنچنان تنظیم کرده که مرد حق هیچگونه بهره برداری اقتصادی از زن ندارد. در این صورت چگونه میتوان مهر را بعنوان قیمت زن یاد کرد. ممکن است بگوئید عملاً مردان ایرانی از زنان خود بهره‌برداری اقتصادی میکنند. من هم قبول دارم که بسیاری از مردان ایرانی اینطورند، ولی این چه ربطی بمهر دارد، مردان که نمی‌گویند ما بموجب اینکه مهر پرداخته‌ایم به زنان خود تحکم میکنیم، تحکم مرد ایرانی به زن ایرانی ریشه‌های دیگری دارد. چرا بجای اینکه مردم را اصلاح کنید قانون فطرت را خراب میکنید و بر مفاسد میافزائید؟ در تمام این گفته‌ها یک منظور بیشتر نهفته نیست و آن اینکه ایرانی و مشرق زمینی باید خود را و فلسفه زندگی خود را و معیارهای انسانی خود را فراموش کند و رنگ و شکل اجنبی بخود بگیرد تا بهتر آماده بلعیده شدن باشد. خانم منوچهریان میگویند " اگر زن از نظر اقتصادی مانند مرد باشد، دیگر چه حاجت است که ما برای او نفقه و کسوه و مهر قائل شویم. همچنانکه هیچیک از این پیش بینها و محکم کاریها در مورد مرد بمیان نمی‌آید، در مورد زن هم آنوقت نباید وجود داشته باشد. " اگر این سخن را خوب بشکافیم معنی اینست: در دوره‌هایی صفحه ۲۴۶ محتاج خلق کرد و در این احتیاج هر دوی آنها وضع مساوی دارند، و لذا الزام یکی به دادن وجه بدیگری بلا دلیل خواهد بود. و لکن از نظر اینکه طلاق در اختیار مرد بوده و زن برای زندگی مشترک با مرد تأمین نداشته، لذا به زن حق داده شده علاوه بر اعتماد به شخصیت زوج نوعی وثیقه و اعتبار مالی نیز از مرد مطالبه نماید. " در صفحه ۷۲ میگوید: اگر ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی که مقرر میدارد: " مرد میتواند هر وقت که بخواهد زن خود را طلاق دهد، " اصلاح گردد و طلاق بسته بمیل و هوس مرد نباشد، اساساً صفحه ۲۴۷ صداق و مهر فلسفه وجودی خود را از دست خواهد داد. از آنچه تا کنون گفته‌ایم بی پایگی این سخنان روشن گشت، معلوم شد که مهر، بها یا اجرت نیست و منطق عقلانی هم دارد، هم معلوم شد زن و مرد در احتیاج بیکدیگر وضع مساوی ندارند و خلقت، آنها را در دو وضع مختلف قرار داده است. از همه بی پایه‌تر اینکه فلسفه مهر را وثیقه مالی در مقابل حق طلاق برای مرد ذکر کرده است و مدعی است علت اینکه اسلام مهر را مقرر کرده است، همین جهت است. از اینگونه اشخاص باید پرسید: چرا اسلام حق طلاق را بمرد داد تا زن بوثیقه مالی احتیاج پیدا کند؟ بعلاوه معنی این سخن اینست: علت اینکه پیغمبر اکرم برای زنان خود مهر قرار میداد این بود که می‌خواست به آنها در مقابل خودش وثیقه مالی بدهد و علت اینکه در ازدواج علی و فاطمه برای فاطمه مهر قرار داد این بود که می‌خواست برای فاطمه در مقابل علی یک وثیقه مالی و وسیله اطمینان فکری بگیرد. اگر این چنین است پس چرا پیغمبر اکرم زنان را توصیه کرد که متقابلاً مهر خود را بشوهر ببخشند و برای این بخشش پاداشها ذکر کرد؟ بعلاوه چرا توصیه کرد که حتی الامکان مهر زنان زیاد نباشد؟ آیا جز اینست که از نظر پیغمبر اسلام هدیه زناشوئی مرد بنام مهر، و بخشش مهر یا معادل آن از طرف زن به مرد موجب استحکام الفت و علقه زناشوئی میشود؟ اگر نظر اسلام باین بود که مهر یک وثیقه مالی باشد، چرا در کتاب آسمانی خود گفت: " و آتوا النساء صدقاتهن نحله. " چرا نگفت " و آتوا النساء صدقاتهن وثیقه. " صفحه ۲۴۸ گذشته از همه اینها، نویسندگان مزبور پنداشته که رسم مهر در صدر اسلام همین بوده که امروز هست، معمول امروز اینست که مهر بیشتر جنبه ذمه و عهده دارد، یعنی مرد مبلغی را طبق عقد و سند بعنوان مهر بعهده میگیرد و زن معمولاً آنرا مطالبه نمیکند مگر وقتی که اختلاف و مشاجره‌ای بمیان آید، اینگونه مهرها میتواند جنبه وثیقه بخود بگیرد. در صدر اسلام معمول این بود که مرد هر چه بعنوان مهر متعهد میشد، نقد میپرداخت. علیهذا بهیچ وجه نمی‌توان گفت که نظر اسلام از مهر این بوده که وثیقه‌ای در اختیار زن قرار دهد. تاریخ نشان میدهد که پیغمبر اکرم بهیچوجه حاضر نبود زنی را بدون مهر در اختیار مردی قرار دهد. داستانی با اندک اختلاف در کتب شیعه و سنی آمده است، از اینقرار: زنی آمد بخدمت پیغمبر اکرم و در حضور جمع ایستاد و گفت: - یا رسول الله مرا

بهمسری خود بپذیر. رسول اکرم در مقابل تقاضای زن سکوت کرد، چیزی نگفت، زن سر جای خود نشست. مردی از اصحاب پیاخواست و گفت: یا رسول الله، اگر شما مایل نیستید، من حاضریم. پیغمبر اکرم سؤال کرد: - مهر چی میدهی؟ - هیچی ندارم. - اینطور که نمیشود، برو بخانه‌ات شاید چیزی پیدا کنی و بعنوان مهر باین زن بدهی. صفحه ۲۴۹ مرد بخانه‌اش رفت و برگشت و گفت: - در خانه‌ام چیزی پیدا نکردم. - باز هم برو بگرد، یک انگشتر آهنی هم که بیاوری کافی است. دو مرتبه رفت و برگشت و گفت انگشتر آهنی هم در خانه ما پیدا نمیشود، من حاضریم همین جامه که بتن دارم مهر این زن کنم. یکی از اصحاب که او را میشناخت گفت: یا رسول الله، بخدا این مرد جامه‌ای غیر از این جامه ندارد. پس نصف این جامه را مهر زن قرار دهید. پیغمبر اکرم فرمود: اگر نصف این جامه مهر زن باشد کدامیک پوشند؟ هر کدام پوشند دیگری برهنه میماند، خیر اینطور نمیشود. مرد خواستگار سر جای خود نشست. زن هم بانتظار، جای دیگری نشسته بود، مجلس وارد بحث دیگری شد و طول کشید. مرد خواستگار حرکت کرد برو، رسول اکرم او را صدا کرد: - آهای بیا. - آمد. - بگو بینم قرآن بلدی؟ - بلی یا رسول الله، فلان سوره و فلان سوره را بلدم. - میتوانی از حفظ قرائت کنی؟ - بلی میتوانم. - بسیار خوب، درست شد، پس این زن را بعقد تو در صفحه ۲۵۰ آوردم و مهر او این باشد که تو باو قرآن تعلیم بدهی. مرد دست زن خود را گرفت و رفت. در باب مهر مطالب دیگری هست ولی ما سخن را همینجا کوتاه میکنیم. صفحه ۲۵۱

مهر و نفقه (۳)

اشاره

نظر اسلام را درباره مهر و فلسفه مهر بیان کردیم. اکنون نوبت آن است که مسئله نفقه را مورد بحث قرار دهیم. قبلا باید بدانیم که در قوانین اسلامی، نفقه نیز مانند مهر وضع مخصوصی بخود دارد و نباید با آنچه در دنیای غیر اسلامی میگذشته یا میگذرد یکی دانست. اگر اسلام به مرد حق میداد که زن را در خدمت خود بگمارد و محصول کار و زحمت و بالاخره ثروتی که زن تولید میکند مال خود بداند، علت و فلسفه نفقه دادن مرد به زن روشن بود، زیرا واضح است اگر انسان، حیوان یا انسان دیگری را مورد بهره‌برداری اقتصادی قرار دهد ناچار است مخارج زندگی او را نیز تأمین کند. اگر گاریچی به اسب خود کاه و جو نهد آن اسب برای او بارکشی نمی‌کند. اما اسلام چنین حقی برای مرد قائل نیست. به زن حق داد مالک شود. تحصیل ثروت کند و بمرد حق نداده در ثروتی که به صفحه ۲۵۲ او تعلق دارد تصرف کند و در عین حال بر مرد لازم دانسته که بودجه خانواده را تأمین کند، مخارج زن و فرزندان و نوکر و کلفت و مسکن و غیره را بپردازد. چرا و بچه علتی؟ متأسفانه غرب مابهای ما بهیچوجه حاضر نیستند درباره این امور ذره‌ای فکر کنند، چشمها را بروی هم میگذارند و عین انتقاداتی را که غربیان بر سیستمهای حقوقی خودشان میکنند، و البته آن انتقادات صحیح هم هست، اینها در مورد سیستم حقوقی اسلام ذکر میکنند. واقعا اگر کسی بگوید نفقه زن در غرب تا قرن نوزدهم چیزی جز جیره خواری و نشانه بردگی زن نبوده است راست گفته است، زیرا وقتی که زن موظف باشد مجانا داخله زندگی مرد را اداره کند و حق مالکیت نداشته باشد نفقه‌ای که باو داده میشود از نوع جیره‌ای است که به اسیر یا علوفه‌ای است که ب حیوانات بارکش داده میشود. اما اگر قانون بخصوصی در جهان پیدا شود که اداره داخله زندگی مرد را بعنوان یک وظیفه لازم از دوش زن بردارد و به او حق تحصیل ثروت و استقلال کامل اقتصادی بدهد، در عین حال او را از شرکت در بودجه خانوادگی معاف کند، ناچار فلسفه دیگری در نظر گرفته و باید در اطراف آن فلسفه تأمل کرد.

محجوریت زن فرنگی تا نیمه دوم قرن نوزدهم

در شرح قانون مدنی ایران تألیف دکتر شایگان صفحه ۳۶۲ چنین نوشته شده: "استقلالی که زن در دارائی خود دارد و فقه شیعه از ابتدا صفحه ۲۵۳ آنرا شناخته است در حقوق یونان و رم و ژاپن و تا چندی پیش هم در حقوق غالب کشورها وجود نداشته، یعنی زن مثل صغیر و مجنون، محجور و از تصرف در اموال خود ممنوع بوده است. در انگلستان که سابقاً شخصیت زن کاملاً در شخصیت شوهر محو بود دو قانون یکی در سال ۱۸۷۰ و دیگری در سال ۱۸۸۲ میلادی با اسم قانون مالکیت زن شوهردار از زن رفع حجر نمود. در ایتالیا قانون ۱۹۱۹ میلادی زن را از شمار محجورترین خارج کرد. در قانون مدنی آلمان (۱۹۰۰ میلادی) و در قانون مدنی سویس (۱۹۰۷ میلادی) زن مثل شوهر خود اهلیت دارد. ولی زن شوهردار در حقوق پرتغال و فرانسه هنوز در عداد محجورین است. گو که قانون ۱۸ فوریه ۱۹۳۸ در فرانسه در حدودی حجر زن شوهردار را تعدیل کرده است. " چنانکه ملاحظه می‌فرمائید هنوز یک قرن نمیگذرد از وقتی که اولین قانون استقلال مالی زن در مقابل شوهر (۱۸۸۲ در انگلستان) در اروپا تصویب شد و به اصطلاح از زن شوهردار رفع محجوریت شد.

چرا اروپا ناکهان استقلال مالی داد؟

حالا- چطور شد که در یک قرن چنین حادثه مهمی رخ داد؟ آیا احساسات انسانی مردان اروپائی به غلیان آمد و به ظالمانه بودن کار خود پی بردند؟ پاسخ این پرسش را از "ویل دورانت" بشنوید. وی در لذات فلسفه صفحه ۱۵۸ بحثی تحت عنوان "علل" باز کرده است و در آنجا به اصطلاح علل آزادی زن را در اروپا شرح میدهد. صفحه ۲۵۴ متأسفانه در آنجا به حقیقت وحشتناکی بر میخوریم. معلوم میشود، زن اروپائی برای آزادی و حق مالکیت خود از ماشین باید تشکر کند نه از آدم، و در مقابل چرخهای عظیم ماشین باید سر تعظیم فرود آورد نه در مقابل مردان اروپائی. آزمندی و حرص صاحبان کارخانه بود که برای اینکه سود بیشتری ببرند و مزد کمتری بدهند، قانون استقلال اقتصادی را در مجلس انگلستان گذارند. "ویل دورانت" میگوید - این واژگونی سریع عادات و رسوم محترم و قدیمتر از تاریخ مسیحیت را چگونه تعلیل کنیم؟ علت عمومی این تغییر، فراوانی و تعدد ماشین آلات است، "آزادی" زن از عوارض انقلاب صنعتی است "... یک قرن پیش در انگلستان کار پیدا کردن بر مردان دشوار گشت. اما اعلانها از آنان میخواست که زنان و کودکان خود را به کارخانه‌ها بفرستند، کار فرمایان باید در اندیشه سود و سهام خود باشند و نباید خاطر خود را با اخلاق و رسوم حکومتها آشفته سازند، کسانی که ناآگاه بر "خانه براندازی" توطئه کردند کارخانه‌داران وطن دوست قرن نوزدهم انگلستان بودند. "نخستین قدم برای آزادی مادران بزرگ ما قانون ۱۸۸۲ بود. بموجب این قانون زنان بریتانیای کبیر از آن پس از امتیاز بی سابقه‌ای برخوردار میشدند و آن اینکه پولی را که بدست می‌آوردند حق داشتند برای خود نگه دارند. این قانون اخلاقی عالی و مسیحی را کارخانه‌داران مجلس عوام وضع کردند تا بتوانند زنان انگلستان را به کارخانه‌ها بکشانند، از آن سال تا به امسال سود جوئی مقاومت ناپذیری، آنان را از بندگی و جان کندن در خانه رها نیده، گرفتار بندگی و جان کندن در مغازه و صفحه ۲۵۵ کارخانه کرده است. " چنانکه ملاحظه می‌فرمائید سرمایه‌داران و کارخانه‌داران انگلستان بودند که به خاطر منافع مادی این قدم را بنفع زن برداشتند.

فرآن و استقلال اقتصادی زن

اسلام در هزار و چهارصد سال پیش این قانون را گذراند و گفت «لررجال نصیب مما اكتسبوا وللنساء نصیب مما اكتسبن» مردان را از آنچه کسب میکنند و بدست می‌آورند بهره‌ای است و زنان را از آنچه کسب می‌کنند و بدست می‌آورند بهره‌ای است. قرآن مجید در آیه کریمه همانطوری که مردان را در نتایج کار و فعالیتشان ذی حق دانست زنان را نیز در نتیجه کار و فعالیتشان ذی حق شمرد. در آیه دیگر فرمود «لررجال نصیب مما ترك الوالدان والاقربون وللنساء نصیب مما ترك الوالدان والاقربون.» یعنی مردان را از مالی که پدر و مادر و یا خویشاوندان بعد از مردن خود باقی می‌گذارند بهره‌ای است و زنانرا هم از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان از خود باقی می‌گذارند بهره‌ای است. این آیه حق ارث بردن زن را تثبیت کرد. ارث بردن یا نبردن زن تاریخچه مفصلی دارد که بخواست خدا بعدا ذکر خواهیم کرد. عرب جاهلیت حاضر نبود به زن ارث بدهد، اما قرآن کریم این حق را برای زن تثبیت کرد. صفحه ۲۵۶

یک مقایسه

پس قرآن کریم سیزده قرن قبل در اروپا به زن استقلال اقتصادی داد. با این تفاوت: اولاً - انگیزه‌ای که سبب شد اسلام به زن استقلال اقتصادی بدهد جز جنبه‌های انسانی و عدالت دوستی و الهی اسلام نبوده. در آنجا مطالبی از قبیل مطامع کارخانه‌داران انگلستان وجود نداشت که بخاطر پر کردن شکم خود این قانون را گذراندند. بعد با بوق و کرنا دنیا را پر کردند که ما حق زن را برسمیت شناختیم و حقوق زن و مرد را مساوی دانستیم. ثانیاً - اسلام به زن استقلال اقتصادی داد، اما به قول "ویل دورانت" خانه براندازی نکرد، اساس خانواده‌ها را متزلزل نکرد، زنان را علیه شوهران و دختران را علیه پدران به تمرد و عصیان وادار نکرد. اسلام با این دو آیه انقلاب عظیم اجتماع بوجود آورد، اما آرام و بی‌ضرر و بی‌خطر. ثالثاً - آنچه دنیای غرب کرد این بود که به قول "ویل دورانت" زن را از بندگی و جان‌کندن در خانه رها کنید و گرفتار بندگی و جان‌کندن در مغازه و کارخانه کرد. یعنی اروپا غل و زنجیری از دست و پای زن باز کرد و غل و زنجیر دیگری که کمتر از اولی نبود به دست و پای او بست. اما اسلام زن را از بندگی و بردگی مرد در خانه و مزارع و غیره رها کنید و با الزام مرد به تامین بودجه اجتماع خانوادگی، هر نوع اجبار و الزامی را از دوش زن برای تأمین مخارج خود و خانواده برداشت، زن از نظر اسلام در عین اینکه حق دارد طبق غریزه انسانی به تحصیل ثروت و حفظ و افزایش صفحه ۲۵۷ آن پردازد، طوری نیست که جبر زندگی، او را تحت فشار قرار دهد و غرور و جمال و زیبایی را که همیشه با اطمینان خاطر باید همراه باشد از او بگیرد. اما چه باید کرد، چشمها و گوشهای برخی نویسندگان ما بسته‌تر از آنست که درباره این حقایق مسلم تاریخی و فلسفی بیندیشند.

انتقاد و پاسخ

خانم منوچهریان در کتاب انتقاد بر قوانین اساسی و مدنی ایران صفحه ۳۷ مینویسند: "قانون مدنی ما از یک سو مرد را و او می‌دارد که به زن خود نفقه بدهد، یعنی جامه، خوراک و مسکن وی را آماده کند. همچنانکه مالک اسب و استر باید برای آنان خوراک و مسکن فراهم آورد مالک زن نیز باید صفحه ۲۵۸ و قانون هم این موضوع را رعایت میکرد." ما از این نویسنده می‌پرسیم که از کجای قانون مدنی و از کجای قانون اسلام (یا بقول شما فلسفه بردگی زن) شما استنباط کردید که مرد مالک زن است و علت نفقه دادن مرد مملوک بودن زن است. این چطور مالکی است که حق ندارد به مملوک خود بگوید این کاسه آب را بمن بده. این چطور مالکی است که مملوکش هر کاری بکند بخودش تعلق دارد نه بمالک، این چطور مالکی است که مملوکش در کوچکترین

قدمی که برای او بردارد اگر دل خودش بخواهد حق دارد مطالبه مزد بکند، این چطور مالکی است که حق ندارد به مملوک خودش تحمیل کند که بچه‌ای را که در خانه مالک خود زائیده است مجانا شیر دهد. ثانیاً - مگر هر کس نفقه خور کسی بود مملوک اوست؟ از نظر اسلام و هر قانون دیگری فرزندان، واجب النفقه پدر یا پدر و مادرند. آیا این دلیل است که همه قوانین جهان فرزندان را مملوک پدران میدانند؟ در اسلام پدر و مادر اگر فقیر باشند واجب النفقه فرزند میباشند بدون اینکه فرزند حق تحمیلی به آنها داشته باشد، پس آیا باید بگوئیم اسلام پدران و مادران را مملوک فرزندان خود شناخته است؟ ثالثاً - از همه عجیبتر اینست که میگویند: چرا نفقه زن در عده وفات واجب نیست. در صورتی که زن در این وقت که شوهر خود را از دست میدهد بیشتر پول شوهر احتیاج دارد. مثل اینست که این نویسنده گرامی در اروپای صد سال پیش زندگی می‌کند. ملاک نفقه دادن مرد به زن احتیاج زن نیست. اگر صفحه ۲۵۹ از نظر اسلام، زن در مدتی که با شوهر خود زندگی میکند حق مالکیت نمی‌داشت، این مطلب درست بود که بعد از مردن شوهر بلافاصله وضع زن مختل میشود. ولی قانونی که به زن حق مالکیت داده است و زنان بواسطه تأمین شدن از جانب شوهران همیشه ثروت خود را حفظ میکنند چه لزومی دارد که پس از بهم خوردن آشیانه زندگی باز هم تا مدتی نفقه بگیرند؟ نفقه حق زینت بخشیدن به آشیانه مرد است. پس از خرابی آشیانه لزومی ندارد که این حق برای زن ادامه پیدا کند.

سه نوع نفقه

در اسلام سه نوع نفقه وجود دارد. نوع اول نفقه‌ای که مالک باید صرف مملوک خود بکند، مخارجی که مالک حیوانات برای آنها میکند از این قبیل است. ملاک این نوع نفقه مالکیت و مملوکیت است. نوع دوم - نفقه‌ای است که انسان باید صرف فرزندان خود، در حالی که صغیر یا فقیرند و یا صرف پدر و مادر خود که فقیرند، بنماید. ملاک این نوع نفقه، مالکیت و مملوکیت نیست، بلکه حقوقی است که طبیعتاً فرزندان بر وجود آورندگان خود پیدا میکنند و حقوقی است که پدر و مادر بحکم شرکت در ایجاد فرزند و بحکم زحماتی که در دوره کودکی فرزند خود متحمل شده‌اند بر فرزندان پیدا می‌کنند. شرط این نوع از نفقه، ناتوان بودن شخص واجب النفقه است. نوع سوم نفقه‌ای است که مرد در مورد زن صرف میکند، ملاک این نوع از نفقه نه مالکیت و مملوکیت است و نه حق صفحه ۲۶۰ طبیعی بمفهومی که در نوع دوم گفته شد و نه عاجز بودن و ناتوان بودن و فقیر بودن زن. زن فرضاً میلیونر و دارای درآمد سرشاری باشد و مرد ثروت و درآمد کمی داشته باشد باز هم مرد باید بودجه خانوادگی و از آنجمله بودجه شخصی زن را تأمین کند. فرق دیگری که این نوع از نفقه با نوع اول و دوم دارد، اینست که در نوع اول و دوم اگر شخص از زیر بار وظیفه شانه خالی کند و نفقه ندهد گناهکار است، اما تخلف وظیفه، بصورت یک دین قابل مطالبه و استیفا در نمی‌آید، یعنی جنبه حقوقی ندارد. ولی در نوع سوم اگر از زیر بار وظیفه شانه خالی کند زن حق دارد بصورت یک امر حقوقی اقامه دعوا کند و در صورت اثبات از مرد بگیرد. ملاک این نوع از نفقه چیست؟ انشاءالله در مقاله آینده درباره آن بحث خواهیم کرد. صفحه ۲۶۱ دارای ثروت هنگفتی بوده و چندین برابر شوهر دارائی داشته باشد، ملزم نیست در این بودجه شرکت کند. شرکت زن در این بودجه، چه از لحاظ پولی که بخواهد خرج کند و چه از لحاظ کاری که بخواهد صرف کند، اختیاری و وابسته به میل و اراده خود اوست. از نظر اسلام با اینکه بودجه زندگی زن جزء بودجه خانوادگی و بر عهده مرد است، مرد هیچگونه تسلط اقتصادی و حق بهره برداری از نیرو و کار زن ندارد، نمی‌تواند او را استثمار کند، نفقه زن از این جهت مانند نفقه پدر و مادر است که در موارد خاصی بر عهده فرزند است، اما فرزند در مقابل این وظیفه که انجام میدهد هیچگونه حقی از نظر استخدام پدر و مادر پیدا نمی‌کند. صفحه ۲۶۲

رعایت جانب زن در مسائل مالی

اسلام به شکل بی سابقه‌ای جانب زن را در مسائل مالی و اقتصادی رعایت کرده است، از طرفی به زن استقلال و آزادی کامل اقتصادی داده و دست مرد را از مال و کار او کوتاه کرده و حق قیمومت در معاملات زن را که در دنیای قدیم سابقه ممتد دارد و در اروپا تا اوایل قرن بیستم رایج بود از مرد گرفته است. و از طرف دیگر با برداشتن مسئولیت تأمین بودجه خانوادگی از دوش زن، او را از هر نوع اجبار و الزام برای دوییدن به دنبال پول معاف کرده است. غرب پرستان، آنگاه که میخواهند بنام حمایت از زن از این قانون انتقاد کنند چاره‌ای ندارند از اینکه به یک دروغ شاخدار متوسل شوند. اینها میگویند: فلسفه نفقه اینست که مرد خود را مالک زن میدانند و او را به خدمت خود میگمارد. همانطوری که مالک حیوان ناچار است مخارج ضروری حیوانات مملوک خود را پردازد تا آن حیوانات بتوانند با سواری بدهند و برایش بارکشی کنند، قانون نفقه هم برای همین منظور حداقل بخور و نمیر را برای زن واجب کرده است. اگر کسی قانون اسلام را در این مسائل از آن جهت مورد حمله قرار دهد که اسلام بیش از حد لازم زن را نوازش کرده و مرد را زیر بار کشیده و او را بصورت خدمتکار بی مزد و اجری برای زن در آورده است بهتر میتواند به ایراد خود آب و رنگ و سر و صورتی بدهد، تا این که به نام زن و به نام حمایت زن بر این قانون ایراد بگیرد. صفحه ۲۶۳ حقیقت اینست که اسلام نخواسته بنفع زن و علیه مرد، یا بنفع مرد و علیه زن قانونی وضع کند. اسلام نه جانبدار زن است و نه جانبدار مرد. اسلام در قوانین خود سعادت مرد و زن و فرزندانی که باید در دامن آنها پرورش یابند و بالاخره سعادت جامعه بشریت را در نظر گرفته است. اسلام راه وصول زن و مرد و فرزندان آنها و جامعه بشریت را به سعادت، در این می‌بیند که قواعد و قوانین طبیعت و اوضاع و احوالی که بدست توانا و مدبر خلقت بوجود آمده نادیده گرفته نشود. همچنانکه مکرر گفته‌ایم، اسلام در قوانین خود این قاعده را همواره رعایت کرده است که مرد مظهر نیاز و احتیاج و زن مظهر بی نیازی باشد، اسلام مرد را بصورت خریدار و زن را به صورت صاحب کالا- میشناسد، از نظر اسلام در وصال و زندگی مشترک زن و مرد، این مرد است که باید خود را بعنوان بهره‌گیر بشناسد و هزینه این کار را تحمل کند. زن و مرد نباید فراموش کنند که در مسئله عشق از نظر طبیعت دو نقش جداگانه بعهد آنها واگذار شده است. ازدواج هنگامی پایدار و مستحکم و لذت بخش است که زن و مرد در نقش طبیعی خود ظاهر شوند. علت دیگر که برای لزوم نفقه زن بر مرد در کار است اینست که مسؤولیت و رنج و زحمات طاقت فرسای تولید نسل از لحاظ طبیعت بعهد زن گذاشته شده است، آنچه در این کار از نظر طبیعی بعهد زن گذاشته شده است، آنچه در این کار از نظر طبیعی بعهد مرد است یک عمل لذت بخش آنی بیش نیست، این زن است که باید این بیماری ماهانه را (در غیر ایام کودکی و پیری) تحمل کند، سنگینی دوره بارداری و بیماری مخصوص این دوره را بعهد بگیرد، سختی زایمان و عوارض آن را تحمل نماید، صفحه ۲۶۴ کودک را شیر بدهد و پرستاری کند. اینها همه از نیروی بدنی و عضلانی زن میکاهد، توانائی او را در کار و کسب کاهش می‌دهد. اینهاست که اگر بنا بشود قانون، زن و مرد را از لحاظ تأمین بودجه زندگی در وضع مشابهی قرار دهد و به حمایت زن بر نخیزد، زن وضع رقت باری پیدا خواهد کرد. و همین‌ها سبب شده که در جاندارانی که بصورت جفت زندگی میکنند جنس نر همواره به حمایت جنس ماده برخیزد او را در مدت گرفتاری تولید نسل در خوراک و آذوقه کمک کند. بعلاوه زن و مرد از لحاظ نیروی کار و فعالیتهای خشن تولیدی و اقتصادی مشابه و مساوی آفریده نشده‌اند. اگر بنای بیگانگی باشد و مرد در مقابل زن قد علم کند و به او بگوید ذره‌ای از درآمد خودم را خرج تو نمی‌کنم هرگز زن قادر نیست خود را به پای مرد برساند. گذشته از اینها و از همه بالاتر اینکه احتیاج زن به پول و ثروت از احتیاج مرد افزونتر است، تجمل و زینت جزو زندگی زن و از احتیاجات اصلی زن است آنچه یک زن در زندگی معمولی خود خرج تجمل و زینت و خودآرائی می‌کند برابر است با مخارج

چندین مرد . میل به تجمل به نوبت صفحه ۲۶۵ ثروت زن بمراتب از مرد افزونتر است . بعلاوه ، زن باقی ماندن زن ، یعنی باقی ماندن جمال و نشاط و غرور در زن مستلزم آسایش بیشتر و تلاش کمتر و فراغ خاطر زیادتری است . اگر زن مجبور باشد مانند مرد دائما در تلاش و کوشش و در حال دویدن و پول درآوردن باشد ، غرورش در هم میشکند ، چین‌ها و گره‌هایی که گرفتاریهای مالی به چهره و ابروی مرد انداخته است در چهره و ابروی او پیدا خواهد شد . مکرر شنیده شده است زنان غربی که بیچاره‌ها در کارگاهها و کارخانه‌ها و ادارها اجبارا در تلاش معاشند ، آرزوی زندگی زن شرقی را دارند . بدیهی است زنی که آسایش خاطر ندارد فرصتی نخواهد یافت که بخود برسد و مایه سرور و بهجت مرد نیز واقع شود . لذا نه تنها مصلحت زن ، بلکه مصلحت مرد و کانون خانوادگی نیز در اینست که زن از تلاشهای اجباری خرد کننده معاش معاف باشد . مرد هم میخواهد کانون خانوادگی برای او کانون آسایش و رفع خستگی و فراموشخانه گرفتاریهای بیرونی باشد . زنی قادر است کانون خانوادگی را محل آسایش و فراموشخانه گرفتاریها قرار دهد که خود باندازه مرد خسته و کوفته کار بیرون نباشد . وای بحال مردی که خسته و کوفته پا به خانه بگذارد و با همسری خسته‌تر و کوفته‌تر از خود روبرو شود . لهذا آسایش و سلامت و نشاط و فراغ خاطر زن برای مرد نیز ارزش فراوان دارد . سر اینکه مردان حاضرند با جان کندن پول در آورند و دو دستی تقدیم زن خود کنند تا او با گشاده دستی خرج سر و بر خود کند اینست که مرد نیاز روحی خود را به زن دریافته است ، دریافته صفحه ۲۶۶ است که خداوند زن را مایه آسایش و آرامش روح او قرار داده است (« و جعل منها زوجها لیسکن الیها ») دریافته است که هر اندازه موجبات آسایش و فراغ خاطر همسر خود را فراهم کند غیر مستقیم بسعدت خود خدمت کرده است و کانون خانوادگی خود را رونق بخشیده است . دریافته است که از دو همسر لازم است لااقل یکی مغلوب تلاشها و خستگیها نباشد تا بتواند آرامش دهنده روح دیگری باشد و در این تقسیم کار آنکه بهتر است در معرکه زندگی وارد نبرد شود مرد است و آنکه بهتر میتواند آرامش دهنده روح دیگری باشد زن است . زن از جنبه مالی و مادی نیازمند بمرد آفریده شده است و مرد از جنبه روحی ، زن بدون اتکاء بمرد نمیتواند نیازهای فراوان مادی خود را که چندین برابر مرد است رفع کند ، از اینرو اسلام همسر قانونی زن (فقط همسر قانونی او را) نقطه اتکاء او معین کرده است . زن اگر بخواهد آنطور که دلش میخواهد با تجمل زندگی کند ، اگر به همسر قانونی خود متکی نباشد بمردان دیگر متکی خواهد شد ، این همان وضعی است که مع الاسف نمونه‌های زیادی پیدا کرده و رو به افزایش است .

فلسفه تبلیغ علیه نفقه

مردان شکارچی این نکته را دریافته‌اند و یکی از علل تبلیغ علیه نفقه زن بر شوهر همین است که احتیاج فراوان زن بیول اگر از شوهر بریده شود زن به آسانی بدام شکارچی خواهد افتاد . اگر در فلسفه حقوقهای گزافی که در مؤسسات به خانمها صفحه ۲۶۷ . زن باید در کارخانه با شوهر خود کار کند ، زن بجای آنکه در اتاق خلوتی بنشیند و مرد را ناگزیر صفحه ۲۶۸ سازد که برای جبران بیحاصلی او دو برابر کار کند ، باید در کار و پاداش و حقوق و تکالیف با او برابر باشد . " آنگاه بصورت طنز میگوید : " معنی آزادی زن اینست . "

دولت به جای شوهر

این جهت که وظایف طبیعی زن در تولید نسل ایجاب میکند که زن از نقطه نظر مالی و اقتصادی نقطه اتکائی داشته باشد مطلبی نیست که قابل انکار باشد . در اروپای امروز افرادی هستند که طرفداری از آزادی زن را به آنجا رسانده‌اند که از بازگشت دوره "

مادرشاهی" و طرد پدر بطور کلی از خانواده دم میزنند، بعقیده اینها با استقلال کامل اقتصادی زن و تساوی او در همه شئون با مرد، در آینده پدر عضو زائد شناخته خواهد شد و برای همیشه از خانواده حذف خواهد شد. در عین حال همین افراد دولت را دعوت میکنند که جانشین پدر شود و به مادران که قطعاً حاضر نخواهند بود به تنهایی تشکیل عائله بدهند و همه مسؤولیتها را بعهده بگیرند پول و مساعده بدهد تا از بارداری جلوگیری نکنند و نسل اجتماع منقطع نگردد. یعنی زن خانواده که در گذشته نفقه خور و بقول اعتراض کنندگان مملوک مرد بوده است از این ببعد نفقه خور و مملوک دولت باشد. وظائف و حقوق پدر بدولت منتقل گردد. ای کاش افرادی که تیشه برداشته کورکورانه بنیان استوار کانون مقدس خانوادگی ما را که بر اساس قوانین مقدس آسمانی بنیان شده است خراب میکنند، میتوانند به عواقب کار صفحه ۲۶۹ بیندیشند و شعاع دورتری را ببینند". برتراند راسل" در کتاب زناشویی و اخلاق فصلی تحت عنوان خانواده و دولت باز کرده است، در آنجا پس از آنکه درباره بعضی دخالتهای فرهنگی و بهداشتی دولت درباره کودکان بحثی میکند، میگوید: "ظاهراً چیزی نمانده که پدر علت وجودی بیولوژیک خود را از دست بدهد... یک عامل نیرومند دیگر در طرد پدر مؤثر است و آن تمایل زنان به استقلال مادی است، زنانی که در رأی دادن شرکت میکنند، غالباً متأهل نیستند و اشکالات زنان متأهل امروز بیش از زنان مجرد است و با وجود امتیازات قانونی در رقابت برای مشاغل عقب میمانند... برای زنان متأهل دو راه است که استقلال اقتصادی خود را حفظ کنند: یکی آن است که در مشاغل خود باقی بمانند و لازمه این فرض اینست که پرستاری اطفال خود را به پرستاران مزد بگیر و گذار کنند و بالتیجه کودکانها و پرورشگاهها توسعه زیادی خواهد یافت و نتیجه منطقی این وضع اینست که از لحاظ روانشناسی برای کودک نه پدری وجود خواهد داشت نه مادری، راه دیگر آن است که به زنان جوان مساعده‌ای پردازند که خودشان از اطفال نگهداری کنند. طریقه اخیر به تنهایی مفید نبوده و باید با مقررات قانونی مبتنی بر استخدام مجدد مادر پس از آنکه طفلش بسن معینی رسید تکمیل شود، اما این طریقه این امتیاز را دارد که مادر میتواند خود طفلش را بزرگ کند بدون اینکه برای این امر تحت تعلق حقارت آور مردی قرار گیرد... با فرض تصویب چنین قانونی باید انتظار عکس العمل آنرا بر روی اخلاق فامیل داشت. قانون ممکن است مقرر دارد که مادر طفل نامشروع حق مساعده صفحه ۲۷۰ ندارد و یا اینکه در صورت وجود دلایلی حاکی از زناي مادر، مساعده بپدر خواهد رسید. در اینصورت پلیس محلی موظف خواهد بود که رفتار زنان متأهل را تحت نظر بگیرد، اثرات این قانون چندان درخشان نخواهد بود، ولی این خطر را دارد که در ذائقه کسانی که موجد این تکامل اخلاقی بوده‌اند چندان خوشایند واقع نشود. بالتیجه میتوان احتمال داد که دخالتهای پلیس در این باره قطع شده و حتی مادرهای نامشروع از مساعده برخوردار شوند. در اینصورت وظیفه اقتصادی پدر در طبقات کارگر بکلی از میان رفته و اهمیتش بیش از سگها و گربه‌ها برای اولادشان نخواهد بود... تمدن یا لا اقل تمدنی که تا کنون توسعه یافته متمایل به تضعیف احساسات مادری است". محتملاً برای حفظ تمدنی که تحول و تکامل زیادی یافته لازم خواهد شد به زنان برای بارداری آنقدر پول بدهند که آنان در این کار نفع مسلمی بیابند. در اینصورت لازم نیست که تمام زنان یا اکثریتشان شغل مادری را برگزینند. این هم شغلی چون مشاغل دیگر که زنان آنرا با جدیت و وقوف کامل استقبال خواهند کرد. اما تمام اینها فرضیاتی بیش نیست و منظورم اینست که نهضت زنان باعث زوال خانواده پدرشاهی است که از ماقبل تاریخ نماینده پیروزی مرد بر زن بوده است. جانشین شدن دولت بجای پدر در مغرب زمین که با آن مواجه هستیم پیشرفتی شمرده میشود... الغاء نفقه زن، بقول این آقایان استقلال مادی زنان، طبق گفته‌های بالاتیاج و آثار ذیل را خواهد داشت: - سقوط و طرد پدر از خانواده و لا-اقل از اهمیت افتادن پدر و بازگشت بدوره مادرشاهی، جانشین شدن دولت بجای پدر و صفحه ۲۷۱ مساعده و نفقه گرفتن مادران از دولت بجای پدر، تضعیف احساسات مادری، در آمدن مادری از صورت عاطفی بصورت شغل و کار و کسب. بدیهی است که نتیجه همه اینها سقوط کامل خانواده است که قطعاً مستلزم سقوط انسانیت است. همه چیز درست خواهد شد و فقط یک چیز جای خالی خواهد داشت و آن سعادت و مسرت و برخورداری از لذات معنوی مخصوص کانون

خانوادگی است. بهر حال منظورم اینست که حتی طرفداران استقلال و آزادی کامل زن و طرد پدر از محیط خانواده، وظیفه طبیعی زن را در تولید نسل مستلزم حقی و مساعده‌ای و احیانا مزد و کرایه‌ای میدانند که بعقیده آنها دولت باید این حق را پردازد. بر خلاف مرد که وظیفه طبیعی او هیچ حقی را ایجاب نمیکند. در قوانین کارگری جهان حداقل مزدی که برای یک مرد قائل میشوند شامل زندگی زن و فرزندانش نیز میشود، یعنی قوانین کارگری جهان حق نفقه زن و فرزند را به رسمیت می‌شناسد.

آیا اعلامیه جهانی حقوق بشر به زن توهین کرده است؟

در اعلامیه حقوق بشر ماده ۲۳ بند ۳ چنین آمده است: "هر کس که کار میکند بمزد منصفانه و رضایت بخشی ذیحق میشود که زندگی او و خانواده‌اش را موافق شئون انسانی تأمین کند." در ماده ۲۵ بند ۱ میگوید: "هر کس حق دارد که سطح زندگی او، سلامت و رفاه خود و خانواده‌اش را از حیث خوراک صفحه ۲۷۲ و مسکن و مراقبتهای طبی و خدمات لازم اجتماعی تأمین کند". در این دو ماده ضمناً تأیید شده است که هر مردی که عائله‌ای تشکیل میدهد باید متحمل مخارج و نفقه زن و فرزندان خود بشود، مخارج آنها جزو مخارج لازم و ضروری آن مرد محسوب میشود. اعلامیه حقوق بشر با اینکه تصریح میکند که زن و مرد دارای حقوق مساوی میباشند نفقه دادن مرد به زن را با تساوی حقوق زن و مرد منافی ندانسته است. علیهذا کسانی که همواره با اعلامیه حقوق بشر و تصویب آن در مجلسین استناد می‌کنند، باید مسئله نفقه را یک مسئله خاتمه یافته تلقی کنند و آیا غرب پرستانیکه بهر چیزی که رنگ اسلامی دارد نام ارتجاع و تأخر میدهند بخود اجازه خواهند داد که بساحت قدس اعلامیه حقوق بشر هم توهین کنند و آنرا از آثار مالکیت مرد و مملوکیت زن معرفی کنند. از این بالاتر اینکه اعلامیه حقوق بشر در ماده بیست و پنجم چنین میگوید: "هر کس حق دارد که در موقع بیکاری، بیماری، نقص اعضاء، بیوگی، پیری، یا در تمام مواردی که بععلل خارج از اراده انسان وسائل امرار معاش از دست رفته باشد، از شرائط آبرومندان زندگی برخوردار شود" در اینجا اعلامیه حقوق بشر گذشته از اینکه از دست دادن شوهر را بعنوان از دست دادن وسیله معاش برای زن معرفی کرده است، بیوگی را در ردیف بیکاری، بیماری، نقص اعضاء ذکر کرده است، یعنی زنان را در ردیف بیکاران و بیماران و پیران و افراد ناقص اعضاء ذکر کرده است. آیا این یک توهین بزرگ نسبت به زن نیست؟ مسلماً اگر در یکی از کتابها یا صفحه ۲۷۳ دفترچه‌های قانونی مشرق زمین چنین تعبیری یافت میشد فریاد اعتراض به آسمان بلند بود، همچنانکه نظیر آنرا در مورد بعضی قوانین ایران خودمان دیدیم. اما یک انسان واقع بین که تحت تأثیر هو و جنجال نباشد و تمام جوانب را ببیند میدانند که نه قانون خلقت که مرد را یکی از وسائل معاش زن قرار داده و نه اعلامیه حقوق بشر که "بیوگی" را به عنوان از دست دادن وسیله معیشت یاد کرده است و نه قانون اسلام که زن را واجب النفقه مرد شمرده است، هیچکدام به زن توهین نکرده‌اند، چون این یک جانب قضیه است که زن نیازمند بمرد آفریده شده است و مرد نقطه اتکاء زن شمرده میشود. قانون خلقت برای اینکه زن و مرد را بهتر و بیشتر بیکدیگر پیوندد و کانون خانوادگی را که پایه اصلی سعادت بشر است استوارتر سازد زن و مرد را نیازمند بیکدیگر آفریده است. اگر از جنبه مالی مرد را نقطه اتکاء زن قرار داده است، از جنبه آسایش روحی زن را نقطه اتکاء مرد قرار داده است. این دو نیاز مختلف بیشتر آنها را بیکدیگر نزدیک و متحد میکند. صفحه ۲۷۴

بخش نهم مسأله ارث

توضیحات

اسلام ناهمواریهای ارث زن را اصلاح کرد. وضع ارثی زن معلول مهر و نفقه است نه علت آن. اگر تنها جنبه اقتصادی مطرح بود، اسلام تفاوتی میان ارث زن و مرد قائل نمی‌شد. دو برابر شدن ارث مرد به خاطر تحمیلی است که از جهات دیگر بر بودجه مرد وارد شده است. صفحه ۲۷۵

مسأله ارث

دنایای قدیم یا به زن اصلا ارث نمیداد و یا ارث میداد، اما با او مانند صغیر رفتار میکرد، یعنی به او استقلال و شخصیت حقوقی نمیداد. احوانا در بعضی از قوانین قدیم جهان اگر به دختر ارث میدادند و به فرزندان او ارث نمی‌دادند، بر خلاف پسر که هم خودش میتوانست ارث ببرد و هم فرزندان او میتوانستند و ارث مال پدر بزرگ بشوند، و در بعضی از قوانین دیگر جهان که به زن مانند مرد ارث میدادند نه به صورت سهم قطعی و به تعبیر قرآن "نصیباً مفروضاً" بود، بلکه به این صورت بود که به مورث حق میدادند که درباره دختر خود نیز اگر بخواهد وصیت کند. تاریخچه ارث زن طولانی است، محققین و مطلعین بحث‌های فراوانی کرده و نوشته‌های زیادی در اختیار گذاشته‌اند لزومی نمی‌بینم به نقل گفته‌ها و نوشته‌های آنها بپردازم، خلاصه‌اش همین بود که ذکر شد. صفحه ۲۷۷

علل محرومیت زن از ارث

علت اصلی محرومیت زنان از ارث، جلوگیری از انتقال ثروت خانواده‌ای به خانواده دیگر بوده است. طبق عقاید قدیمی نقش مادر در تولید فرزند ضعیف است، مادران فقط ظروفی هستند که در آن ظرفها نطفه مردان پرورش می‌یابد و فرزند به وجود می‌آید، از اینرو معتقد بودند که فرزند زادگان پسری یک مرد، فرزندان او و جزء خانواده او هستند، و اما فرزند زادگان دختری او فرزندان او و جزء خانواده او نیستند بلکه جزء خانواده پدر شوهر دختر محسوب میشوند. روی این حساب اگر دختر ارث ببرد و بعد ارث او به فرزندان او منتقل شود سبب میشود که ثروت یک خانواده بیک خانواده بیگانه منتقل گردد. در کتاب "ارث در حقوق مدنی ایران" تألیف مرحوم دکتر موسی عمید صفحه هشت پس از آنکه میگوید: در دوره‌های قدیم مذهب اساس خانواده‌ها را تشکیل میداده نه علقه طبیعی، میگوید: "ریاست مذهبی در این خانواده (پدر شاهی) با پدر بزرگ خانواده بود و پس از او اجرای مراسم و تشریفات مذهب خانوادگی فقط بواسطه اولاد ذکور از نسلی به نسل بعد منتقل میشد و پیشینیان مردان را فقط وسیله ابقای نسل میدانستند و پدر خانواده چنانکه حیات بخش پسر خویش بود همچنین عقاید و رسوم دینی خود و حق نگهداشتن آتش و خواندن ادعیه مخصوصه مذهبی را نیز بدو انتقال میداد، چنانکه در وداهای هند و قوانین یونان و رم مسطور است که قوه تولید منحصر، بمردان است و نتیجه این عقیده کهن این شد که ادیان خانوادگی بمردان اختصاص صفحه ۲۷۸ یابد و زنان را بی واسطه پدر یا شوهر هیچگونه دخالتی در امر مذهب نبوده... و چون در اجرای مراسم مذهبی سهم نبودند از سایر مزایای خانوادگی نیز قهرابی بهره بودند، چنانکه بعدها که وراثت ایجاد شد زنان از این حق محروم شدند." محرومیت زن از ارث علل دیگر نیز داشته است، از آن جمله ضعف قدرت سربازی زن است، آنجا که ارزشها بر اساس قهرمانیها و پهلوانیها بود و یکی مرد جنگی را به از صد هزار آدم ناتوان میدانستند زن را بخاطر عدم توانائی بر انجام عملیات دفاعی و سربازی از ارث محروم میکردند. عرب جاهلیت از همین نظر مخالف ارث بردن زن بود و تا پای مردی ولو در طبقات بعدی در میان بود به زن ارث نمیداد، لهذا وقتی که آیه ارث نازل شد و تصریح کرد به اینکه «: للرجال نصیب مما ترك الوالدان و الاقربون و للنساء نصیب مما ترك الوالدان و الاقربون مما قل منه او كثر نصیباً مفروضاً» باعث تعجب اعراب شد. اتفاقاً در آن اوقات برادر حسان بن ثابت شاعر معروف عرب مرد و از او زنی با چند

دختر باقی ماند. پسر عموهای او همه دارائی او را تصرف کردند و چیزی به زن و فرزندان او ندادند، زن او شکایت نزد رسول اکرم برد. رسول اکرم آنها را احضار کرد. آنها گفتند زن که قادر نیست سلاح بپوشد و در مقابل دشمن بایستد این ما هستیم که باید شمشیر دست بگیریم و از خودمان و از این زنها دفاع کنیم. پس ثروت هم باید متعلق بمردان باشد، ولی رسول اکرم حکم خدا را به آنها ابلاغ کرد. لصفحه ۷۹

ارث پسر خوانده

اعراب جاهلیت گاهی کسی را پسر خوانده قرار میدادند و در نتیجه، آن پسر خوانده مانند یک پسر حقیقی و ارث میت شمرده میشد. رسم پسر خواندگی در میان ملت‌های دیگر و از آن جمله ایران و رم قدیم موجود بوده است. طبق این رسم، یک پسر خوانده به دلیل اینکه پسر است از مزایای برخوردار بود که دختران نسلی برخوردار نبودند. از جمله مزایای پسر خوانده ارث بردن بود، همچنان ممنوعیت ازدواج شخص با زن پسر خوانده یکی دیگر از این مزایا و آثار بود. قرآن کریم این رسم را نیز منسوخ کرد.

ارث هم پیمان

اعراب رسم دیگری نیز در ارث داشتند که آنرا نیز قرآن کریم منسوخ کرد و آن رسم "هم پیمانی" بود، دو نفر بیگانه با یکدیگر پیمان می‌بستند که "خون من خون تو و تعرض بمن تعرض به تو، و من از تو ارث ببرم و تو از من ارث ببری" به موجب این پیمان این دو نفر بیگانه در زمان حیات از یکدیگر دفاع میکردند و هر کدام زودتر میمیرد دیگری مال او را به ارث میرسد.

زن، جزء سهم الارث

اعراب گاهی زن میت را جزء اموال و دارائی او بحساب می‌آوردند و به صورت سهم الارث او را تصاحب می‌کردند، اگر میت پسری از زن دیگر میداشت آن پسر میتواند بعلامت صفحه ۲۸۰ تصاحب جامه‌ای بر روی آن زن بیندازد و او را از آن خویش بشمارد. بسته به میل او بود که آن زن را به عقد نکاح خود درآورد و یا او را به زنی به شخص دیگری بدهد و از مهر او استفاده کند. این رسم نیز منحصر باعراب نبوده است و قرآن آن را منسوخ کرد. در قوانین قدیم هندی و ژاپنی و رومی و یونانی و ایرانی تبعیضهای ناروا در مسئله ارث زیاد وجود داشته است و اگر بخواهیم به نقل آنچه مطلعین گفته‌اند پردازیم چندین مقاله خواهد شد.

ارث زن در ایران ساسانی

مرحوم سعید نفیسی در تاریخ اجتماعی ایران از زمان ساسانیان تا انقراض امویان صفحه ۴۲ مینویسد: "در زمینه تشکیل خانواده نکته جالب دیگری که در تمدن ساسانی دیده میشود، اینست که چون پسری بسن رشد و بلوغ میرسید پدر یکی از زنان متعدد خود را بعقد زناشویی وی در می‌آورد. نکته دیگر اینست که زن در تمدن ساسانی شخصیت حقوقی نداشته است و پدر و شوهر اختیارات بسیار وسیعی در دارائی وی داشته‌اند. هنگامی که دختری پانزده سالگی میرسید و رشد کامل کرده بود پدر یا رئیس خانواده مکلف بود او را بشوی بدهد، اما سن زناشویی پسر را بیست سالگی دانسته‌اند و در زناشویی رضایت پدر شرط بود، دختری که به شوی میرفت دیگر از پدر یا کفیل خود ارث نمیرد و در انتخاب شوهر هیچگونه حقی برای او قائل نبودند، اما اگر

در سن بلوغ، پدر در زناشویی صفحه ۲۸۱ وی کوتاهی میکرد حق داشت بازدواج نامشروع اقدام بکند و در اینصورت از پدر ارث نمیبرد. شماره زنانی که مردی می‌توانست بگیرد نامحدود بود و گاهی در اسناد یونانی دیده شده است که مردی چند صد زن در خانه داشته است. اصول زناشویی در دوره ساسانی چنانکه در کتابهای دینی زردشتی آمده بسیار پیچیده و در هم بوده و پنج قسم زناشویی رواج داشته است. ۱- زنی که به رضای پدر و مادر شوهر میرفت فرزندان میزاد که در این جهان و آن جهان از او بودند و او را "پادشاه زن" میگفتند. ۲- زنی که یگانه فرزند پدر و مادرش بود، او را "اوگ زن" یعنی زن یگانه میگفتند و نخستین فرزندی که می‌زاد پیدر و مادرش داده می‌شد تا جانشین فرزندی بشود که از خانه آنها رفته است و شوهر کرده و پس از آن این زن را هم پادشاه زن میگفتند. ۳- اگر مردی در سن بلوغ بی زن می‌مرد، خانواده‌اش زن بیگانه‌ای را جهیز می‌داد و او را بکابین مرد بیگانه‌ای در می‌آورد و آن زن را "سدر زن" یعنی زن خوانده می‌گفتند و هر چه فرزند او می‌شد و نیمی به آن مرد مرده تعلق میگرفت و در آنجهان فرزند او می‌شد و نیمی دیگر از آن شوهر زنده بود. ۴- زن بیوه‌ای که دوبار شوهر کرده بود "چغر زن" می‌گفتند که بمعنی چاکر زن یعنی زن خادمه باشد و اگر از شوی اول خود فرزند نداشت او را "سدر زن" میدانستند... ۵- زنی که بی رضای پدر و مادرش به شوهر می‌رفت در میان صفحه ۲۸۲ زنان پست‌ترین پایه را داشت و او را "خودسرای زن" یعنی زن خود سر می‌گفتند و از پدر و مادر خود ارث نمی‌برد. مگر پس از آنکه پسرش بسن بلوغ برسد و او را به عنوان "اوگ زن" به عقد درآورد. "در قوانین اسلام هیچیک از ناهمواریهای گذشته در مورد ارث وجود ندارد. چیزی که در قوانین اسلامی مورد اعتراض مدعیان تساوی حقوق است، اینستکه سهم الارث زن در اسلام معادل نصف سهم الارث مرد است. از نظر اسلام پسر دو برابر دختر، و برادر دو برادر خواهر، و شوهر دو برابر زن ارث میبرد، تنها در مورد پدر و مادر است که اگر میت فرزندان داشته باشد و پدر و مادرش نیز زنده باشد، هر یک از پدر و مادر یک ششم از مال میت را به ارث میبرند. علت اینکه اسلام سهم الارث زن را نصف سهم الارث مرد قرارداد وضع خاصی است که زن از لحاظ مهر و نفقه و سربازی و برخی قوانین جزائی دارد. یعنی وضع خاص ارثی زن معلول وضع خاصی است که زن از لحاظ مهر و نفقه و غیره دارد. اسلام بموجب دلائلی که در مقالات پیش گفتیم مهر و نفقه را اموری لازم و مؤثر در استحکام زناشویی... و تأمین آسایش خانوادگی و ایجاد وحدت میان زن و شوهر می‌شناسد. از نظر اسلام الغاء مهر و نفقه و خصوصاً نفقه موجب تزلزل اساس خانوادگی و کشیده شدن زن بسوی فحشاء است، و چون مهر و نفقه را لازم میدانند و باین سبب قهراً از بودجه زندگی زن کاسته شده است و تحمیلی از این نظر بر مرد شده است، اسلام میخواهد این تحمیل از طریق ارث جبران بشود، لهذا برای مرد دو برابر زن سهم الارث صفحه ۲۸۳ قرار داده است. پس مهر و نفقه است که سهم الارث زن را تنزل داده است.

ایراد غرب پرستان

برخی از غرب پرستان وقتی که در این مسئله داد سخن میدهند و نقص سهم الارث زن را یک وسیله تبلیغ و هیاهو علیه اسلام قرار میدهند، موضوع مهر و نفقه را پیش میکشند، میگویند چه لزومی دارد که ما سهم زن را در ارث از سهم مرد کمتر قرار دهیم و آنگاه این کمبود را بوسیله مهر و نفقه جبران کنیم؟ چرا چپ اندر قیچی کار کنیم و لقمه را از پشت گردن بدهان ببریم؟ از اول سهم الارث زن را معادل سهم الارث مرد قرار میدهیم تا مجبور نشویم با مهر و نفقه آن را جبران کنیم. اولاً این دایگان مهربانتر از مادر، علت را بجای معلول، و معلول را بجای علت گرفته‌اند. اینها خیال کرده‌اند مهر و نفقه معلول وضع خاص ارثی زن است، غافل از اینکه وضع خاص ارثی زن معلول مهر و نفقه است. ثانیاً گمان کرده‌اند آنچه در اینجا وجود دارد صرفاً جنبه مالی و اقتصادی است. بدیهی است اگر تنها جنبه مالی و اقتصادی مطرح بود دلیلی نداشت که مهر و نفقه‌ای در کار باشد و یا سهم الارث زن و مرد تفاوت داشته باشد. چنانکه در مقاله پیش گفتیم، اسلام جهات زیادی را که بعضی طبیعی و بعضی روانی است در نظر

گرفته است. از یکطرف احتیاجات و گرفتاری‌های زیاد زن از لحاظ تولید نسل در صورتیکه مرد طبعاً از همه آنها آزاد است. از طرف دیگر قدرت کمتر او از مرد در تولید و تحصیل ثروت، و از جانب سوم استهلاک ثروت صفحه ۲۸۴ بیشتر او از مرد، بعلاوه ملاحظات روانی و روحی خاص زن و مرد و بعبارت دیگر روانشناسی زن و مرد و اینکه مرد همواره باید بصورت خرج کننده برای زن باشد و بالاخره ملاحظات دقیق روانی و اجتماعی که سبب استحکام علقه خانوادگی میشود، اسلام همه اینها را در نظر گرفته و مهر و نفقه را از این جهات لازم دانسته است. این امور ضروری و لازم بطور غیرمستقیم سبب شده که بر بودجه مرد تحمیل وارد شود، از اینرو اسلام دستور داده که بخاطر جبران تحمیلی که بر مرد شده است مرد دو برابر زن سهم الارث ببرد. پس تنها جنبه مالی و اقتصادی در میان نیست که گفته شود چه لزومی دارد در یک جا سهم زن کسر شود و در جای دیگر جبران گردد.

ایراد زنادقه صدر اسلام بر مسأله ارث

گفتیم از نظر اسلام مهر و نفقه علت است و وضع ارثی زن معلول، این مطلبی نیست که تازه ابراز شده باشد، از صدر اسلام مطرح بوده است. ابن ابی العوجا مردی است که در قرن دوم میزیسته و بخدا و مذهب اعتقاد نداشته است، این مرد از آزادی آن عصر استفاده میکرد و عقائد الحادی خود را همه جا ابراز میداشت، حتی گاهی در مسجد الحرام یا مسجد النبی می‌آمد و با علماء عصر راجع به توحید و معاد و اصول اسلام به بحث میپرداخت. یکی از اعتراضات او به اسلام همین بود. میگفت ما بال المرثه المسکینه الضعیفه تأخذ سهما و يأخذ الرجل سهمین؟ یعنی چرا زن بیچاره که از مرد ناتوانتر است باید یک سهم ببرد و مرد که تواناتر است دو سهم صفحه ۲۸۵ ببرد؟ این خلاف عدالت و انصاف است. امام صادق فرمود: این برای اینست که اسلام سربازی را از عهده زن برداشته و بعلاوه مهر و نفقه را بنفع او بر مرد لازم شمرده است و در بعضی جنایات اشتباهی که خویشاوندان جانی باید دیه پردازند زن از پرداخت دیه و شرکت با دیگران معاف است، از اینرو سهم زن در ارث از مرد کمتر شده است. امام صادق صریحاً وضع خاص ارثی زن را معلول مهر و نفقه و معافیت از سربازی و دیه شمرده. نظیر این پرسشها از سایر ائمه دین شده است و همه آنها بهمین نحو پاسخ گفته‌اند. صفحه ۲۸۶

بخش دهم حق طلاق

اشاره

افزایش روز افزون طلاق، یا بیماری قرن بیستم. دنیای امروز از طرفی بر عوامل اجتماعی طلاق می‌افزاید و از طرفی می‌خواهد با زور قانون جلو طلاق را بگیرد. پنج فرضیه درباره طلاق. آیا لازمه تقدس ازدواج اینست که راه طلاق به کلی بسته باشد؟ مشکلات اجتماعی با قانون تنها حل نمی‌شود. طلاق از نظر اسلام مبعوضترین چیزها است. آیا راست است که امام حسن " مطلاق " بوده است؟ آنجا که رکن اساسی، عاطفه است از اجبار قانونی کاری ساخته نیست. خاموشی شعله محبت مرد به حیات خانوادگی پایان می‌دهد و خاموشی شعله محبت زن، آنرا نیمه جان می‌سازد. اسلام با چسباندن زن به مرد با زور موافق نیست. دنیای غرب در افزودن بر فساد و انحراف به زن و مرد سهم " مساوی " داده است. مرد، کوهسار است و زن، چشمه، فرزندان به منزله گلها و شکوفه‌ها. صلح و سازش میان زن و مرد از نوع " صلح مسلح " نمی‌تواند باشد. موانعی که اسلام برای طلاق ایجاد کرده است. دادگاه خانوادگی از نظر قرآن. همان قانونی که ماهیت ازدواج را " تصاحب " قرار داده، ماهیت طلاق را " رهائی " قرار داده است. حق طلاق، غیر از حق فسخ است. طلاق به صورت یک حق طبیعی، مخصوص مرد است، اما صفحه ۲۸۷ به صورت یک حق قراردادی، زن نیز می‌تواند از آن بهره‌مند باشد. طلاق قضائی. آنجا که طلاق، مانند یک زایمان غیر طبیعی به

کمک جراح و عمل جراحی صورت می‌گیرد. اسلام، قانونی که بتوان آنرا سرطان نامید ندارد. نمونه‌ای از راه‌حلهای اسلامی در زمینه بن بستهایی که حق مالکیت به وجود می‌آورد. اصل اسلامی: "یا نگهداری به شایستگی و یا رها کردن به نیکی." صفحه ۲۸۸

حق طلاق (۱)

توضیحات

هیچ عصری مانند عصر ما خطر انحلال کانون خانوادگی و عوارض سوء ناشی از آنرا مورد توجه قرار نداده است، و در هیچ عصری مانند این عصر عملاً بشر دچار این خطر و آثار سوء ناشی از آن نبوده است. قانونگذاران، حقوقدانان، روانشناسان هر کدام با وسائلی که در اختیار دارند سعی میکنند بنیان ازدواجها را استوارتر و پایدارتر و خلل‌ناپذیرتر سازند. اما "از قضا سرکنگبین صفرافزود." آمارها نشان می‌دهد که سال بسال بر عدد طلاقها افزوده میشود و خطر از هم پاشیدن بر بسیاری از کانون‌های خانوادگی سایه افکنده است. معمولاً هر وقت یک بیماری مورد توجه قرار میگیرد و مساعی مادی و معنوی برای مبارزه و جلوگیری از آن بکار میرود از میزان تلفات آن کاسته میشود و احیاناً ریشه کن میگردد، اما بیماری طلاق بر عکس است. صفحه ۲۸۹

افزایش طلاق در زندگی جدید

در گذشته کمتر درباره طلاق و عوارض سوء آن و علل پیدایش و افزایش آن و راه جلوگیری از وقوع آن فکر میکردند، در عین حال کمتر طلاق صورت میگرفت و کمتر آشیانه‌ها بهم میخورد. مسلماً تفاوت دیروز و امروز در اینستکه امروز علل طلاق فزونی یافته است. زندگی اجتماعی شکلی پیدا کرده است که موجبات جدائی و تفرقه و از هم گسستن پیوندهای خانوادگی بیشتر شده است و از همین جهت مساعی دانشمندان و خیرخواهان تا کنون بجائی نرسیده است و متأسفانه آینده خطرناکتری در پیش است. در شماره ۱۰۵ مجله زن روز مقاله جالبی از مجله نیوزویک تحت عنوان "طلاق در امریکا" درج شد. این مجله مینویسد: "طلاق گرفتن در امریکا به آسانی تا کسی گرفتن است.. و هم مینویسد: در میان مردم امریکا دو ضرب‌المثل از همه ضرب‌المثلهای دیگر درباره طلاق معروفتر است. یکی اینکه "حتی دشوارترین سازشها هم میان زن و شوهر از طلاق بهتر است." این ضرب‌المثل دوم که از شخصی است بنام "سروانتس" در حدود چهار قرن پیش گفته است، ضرب‌المثل دوم که از شخصی است بنام "سامی کاهن"، در نیمه دوم قرن بیستم گفته شده است و درست نقطه مقابل ضرب‌المثل اول است و شعاری است بر ضد او و آن اینست: "عشق دوم دلپذیرتر است." از متن مقاله نامبرده برمی‌آید که ضرب‌المثل دوم کار خود را در امریکا کرده است، زیرا مینویسد: "سراب طلاق نه تنها تازه پیوندها، بلکه مادران آنها و زن و شوهران دیرینه پیوند" را هم بخود میکشد، بطوری که از جنگ دوم باینطرف سطح صفحه ۲۹۰ طلاق در امریکا بطور متوسط از سالی ۴۰۰۰۰۰ طلاق پائین‌تر نرفته است و ۴۰ درصد ازدواجهای بهم خورده دهسال یا بیشتر و ۱۳ درصد آن ازدواجها بیش از ۲۰ سال دوام داشته است، سن متوسط دو میلیون زن مطلقه امریکائی ۴۵ سال است، ۶۲ درصد زنان مطلقه بهنگام جدائی، کودکان کمتر از ۱۸ سال داشته‌اند، زنان مزبور در واقع نسل خاصی را تشکیل می‌دهند. "سپس مینویسد: با وجودی که پس از طلاق، زن امریکائی خویشتن را "آزادتر از آزاد"

حس میکند، ولی مطلقه‌های امریکائی چه جوان و چه میان سال، شادکام نیستند و این ناشادی را میتوان از میزان روزافزون مراجعات زنان به روانکاو و روانشناس، یا از پناه بردن آنها بالکل و یا از افزایش سطح خودکشی در میان آنان دریافت. از هر ۴ زن مطلقه یکی الکی میشود و میزان خودکشی میان آنها سه برابر زنان شوهردار است. خلاصه اینکه زن امریکائی همینکه از دادگاه طلاق با پیروزی بیرون می‌آید میفهمد که زندگی بعد از طلاق آنچنان که مینداشته بهشت نیست. . دنیائی که ازدواج را بعد از قوانین طبیعی، محکم‌ترین رابطه انسانی دانسته، بسیار دشوار است که عقیده خوبی درباره زنی که این پیوند را گسسته نشان دهد. ممکن است جامعه چنین زنی را گرامی بدارد، پرستش کند و حتی بر او غبطه خورد، ولی هرگز بچشم کسی که در زندگی خصوصی دیگران وارد شود و ایجاد خوشبختی کند بدو نمی‌نگرد. " این مقاله ضمناً این پرسش را طرح میکند که آیا علت طلاق‌های فراوان، ناسازگاری و عدم توافق اخلاقی میان زن و شوهر است یا چیز دیگر است؟ میگوید " اگر ناسازگاری را عامل جدائی صفحه ۲۹۱ " جوانان نوظیوند " بدانیم پس جدائی زوجهای " دیرینه پیوند " را چگونه باید توجیه کرد؟ با توجه بامتیازی که قوانین امریکا به زن مطلقه میدهد جواب اینستکه: علت طلاق در ازدواجهای ده یا بیست ساله ناسازگاری نیست، بلکه بی میلی به تحمل ناسازگاریهای دیرین و هوس برای درک لذات بیشتر و کامجویی‌های دیگر است. در عصر قرص‌های ضدحاملگی در دوران انقلاب جنسی و اعتلای مقام زن، این عقیده در میان بسیاری از زنان قوت گرفته که خوشی و لذت، مقدم بر استواری و نگهداری کانون خانوادگی است. زن و شوهری را می‌بینید که سالها با هم زندگی میکنند، بچه‌دار میشوند و در غم و شادی هم شرکت داشته‌اند، ولی ناگهان زن برای طلاق تلاش میکند بدون آنکه هیچ تغییری در وضع مادی و معنوی شوهرش پدید آمده باشد. علت اینست که تا دیروز حاضر بود یکنواختی کسل کننده زندگی را تحمل کند ولی اکنون بتحمل یکنواختی تمایلی ندارد. زن امریکائی امروز کامجوتر از زن دیروزی بوده و در برابر نارسائی آن، کم تحملتر از مادر بزرگ خویش است. "

طلاق در ایران

افزایش طلاق منحصر بامریکا نیست، بیماری عمومی قرن است. در هر جا که آداب و رسوم جدید غربی بیشتر نفوذ کرده است، آمار طلاق هم افزایش یافته است. مثلاً اگر ایران خودمان را در نظر بگیریم، طلاق در شهرها بیش از ولایات است، و در تهران که آداب و عادات غربی رواج بیشتری دارد بیش از شهرهای صفحه ۲۹۲ دیگر است. در روزنامه اطلاعات شماره ۱۱۵۱۲ آمار مختصری از ازدواجها و طلاقهای ایران ذکر کرده بود، نوشته بود: " بیش از یک چهارم طلاقهای ثبت شده سراسر کشور مربوط به تهران است، یعنی ۲۷ درصد طلاقهای ثبت شده را تهران تشکیل میدهد، با اینکه نسبت جمعیت تهران به جمعیت سراسر کشور ۱۰ درصد می‌باشد. بطور کلی درصد طلاق در شهر تهران بیش از درصد ازدواج است. وقایع ازدواج تهران ۱۵ درصد کل ازدواج کشور است. "

محیط طلاقزای آمریکا

بگذارید حالا که سخن از افزایش طلاق در امریکا بمیان آمد و از مجله نیوزویک نقل شد که زن امریکائی کامجویی و لذت را بر استواری و نگهداری کانون خانوادگی مقدم میدارد، گامی جلوتر برویم و ببینیم چرا زن امریکائی چنین شده است؟ مسلماً مربوط به سرشت زن امریکائی نیست، علت اجتماعی دارد، این محیط امریکاست که این روحیه را به زن امریکائی داده است، غرب پرستان ما سعی دارند بانوان ایرانی را در مسیری بیندازند که زنان امریکائی رفته‌اند. اگر این آرزو جامه عمل بپوشد مسلماً زن

ایرانی و کانون خانوادگی ایرانی نیز سرنوشتی نظیر سرنوشت زن امریکائی و خانواده امریکائی خواهد داشت. هفته نامه بامشاد در شماره ۶۶ (۴/۵/۴۴) چنین نوشته بود ببینید کار بکجا کشیده که صدای فرانسویان هم بلند شده که "آمریکائی‌ها دیگر شورش را در آورده‌اند." عنوان برجسته مقاله روزنامه فرانس سوار اینستکه در بیش از ۲۰۰ رستوران صفحه ۲۹۳ و کاباره ایالت کالیفرنیا پیشخدمتهای زن با سینه باز کار می‌کنند. در این مقاله نوشته شده که "مونو کینی"، مایوئی که سینه‌های زنان را نمی‌پوشاند، در سانفرانسیسکو ولوس آنجلس بعنوان لباس کار شناخته شده است. در شهر نیویورک دهها سینما فیلمهائی را نشان میدهند که فقط در زمینه مسائل جنسی است و تصاویر برهنه زنان بر بالای در آنها بچشم میخورد. اسامی بعضی از آنها از این قرار است: "مردانی که زنان خود را با هم عوض می‌کنند" "دخترانی که مخالف اخلاقند"، "تنکه‌ای که هیچ چیز را نمی‌پوشاند." "در ویتترین کتابخانه‌ها کمتر کتابی است که عکس زن لخت در پشت آن نباشد، حتی کتابهای کلاسیک هم از این قاعده مستثنی نیست و در میان آنها کتابهائی از این قبیل بحد و فور دیده میشود: "وضع جنسی شوهران امریکائی". "وضع جنسی مردان غرب". "وضع جنسی جوانهای کمتر از بیست سال". "شیوه‌های جدید در امور جنسی بر اساس تازه‌ترین اطلاعات". "نویسنده روزنامه فرانس سوار آنگاه با تعجب و نگرانی از خودش میپرسد که امریکا دارد بکجا میرود؟ با مشاد آنگاه مینویسد: "راستش اینکه هر کجا که می‌خواهد برود. من فقط دلم برای آن عده از مردم مملکت میسوزد که خیال میکنند در پهنه جهان سرمشق مناسبی پیدا کرده‌اند و در این راه سر از پا نمی‌شناسند." پس معلوم میشود اگر زن امریکائی سر بهوا شده است و کامجوئی را بر وفاداری بشوهر و خانواده ترجیح میدهد زیاد مقصر نیست، این محیط اجتماعی است که چنین تیشه بریشه کانون مقدس خانوادگی زده است. صفحه ۲۹۴ عجباً پیشقروان قرن ما روز بروز عوامل اجتماعی طلاق و انحلال کانون خانوادگی را افزایش میدهند و با یکدیگر در اینراه مسابقه میدهند و آنگاه فریاد میکشند که چرا طلاق اینقدر زیاد است؟ اینها از طرفی عوامل طلاق را افزایش می‌دهند و از طرف دیگر میخواهند با قید و بند قانون جلو آنرا بگیرند"، این حکم چنین بود که کج دارو مریز.

فرضیه‌ها

اکنون مطلب را از ریشه مورد بحث قرار دهیم، اول از جنبه نظری ببینیم آیا طلاق خوب است یا بد؟ آیا خوب است راه طلاق بطور کلی باز باشد؟ آیا خوب است که کانونهای خانوادگی پشت سر هم از هم بپاشند؟ اگر این خوب است پس هر جریانی که بر افزایش طلاقها بیفزاید عیب ندارد. و یا باید راه طلاق بکلی بسته باشد و پیوند ازدواج اجبارا شکل ابدیت داشته باشد و جلو هر جریانی که موجب سستی پیوند مقدس ازدواج میشود گرفته شود. یا راه سومی در کار است. قانون نباید راه طلاق را بطور کلی بر زن و مرد ببندد، بلکه باید راه را باز بگذارد، طلاق احیانا ضروری و لازم تشخیص داده میشود، در عین حال که قانون راه را بکلی نمی‌بندد، اجتماع باید مساعی کافی بکار برد که موجبات تفرقه و جدائی میان زنان و شوهران بوجود نیاید، اجتماع باید با عللی که سبب تفرقه و جدائی زنان و شوهران و بی‌آشیا شدن کودکان میگردد مبارزه کند. و اگر اجتماع موجبات طلاق را فراهم کند منع و بست قانون نمیتواند کاری صورت بدهد. اگر بنا بشود قانون راه طلاق را باز بگذارد، آیا بهتر است صفحه ۲۹۵ به چه شکلی باز بگذارد؟ آیا باید این راه تنها برای مرد یا برای زن باز باشد یا باید برای هر دو باز باشد؟ و بنا بر شق دوم آیا بهتر است راهی که باز میگذازد برای زن و مرد بیک شکل باشد؟ راه خروجی زن و مرد را از حصار ازدواج بیک نحو قرار دهد؟ یا بهتر اینستکه برای هر یک از زن و مرد یک در خروجی جداگانه قرار دهد؟ مجموعا پنج فرضیه در مورد طلاق میتوان اظهار داشت: ۱- بی‌اهمیتی طلاق و برداشتن همه قید و بندهای قانونی و اخلاقی جلوگیری از طلاق. کسانیکه به ازدواج تنها از نظر کامجوئی فکر میکنند، جنبه تقدس و ارزش خانواده را برای اجتماع در نظر نمیگیرند و از طرفی فکر میکنند پیوندهای زناشوئی هر چه زودتر تجدید و

تبدیل شود لذت بیشتری به کام زن و مرد میریزد، این فرضیه را تأیید میکنند. آنکس که میگوید "عشق دوم همیشه دلپذیرتر است" طرفدار همین فرضیه است. در این فرضیه هم ارزش اجتماعی کانون خانوادگی فراموش شده است و هم مسرت و صفا و صمیمیت و سعادت که تنها در اثر ادامه پیوند زناشویی و یکی شدن و یکی دانستن دو روح پیدا میشود نادیده گرفته شده است. این فرضیه ناپخته‌ترین و ناشیانه‌ترین فرضیه‌ها در این زمینه است. ۲- اینکه ازدواج یک پیمان مقدس است، وحدت دلها و روحهاست و باید برای همیشه این پیمان ثابت و محفوظ بماند و طلاق از قاموس اجتماع بشری باید حذف شود، زن و شوهری که با یکدیگر ازدواج میکنند، باید بدانند که جز مرگ چیزی آنها را از یکدیگر جدا نمیکند. صفحه ۲۹۶ این فرضیه همانست که کلیسای کاتولیک قرنهای طرفدار آنست و بهیچ قیمتی حاضر نیست از آن دست بردارد. طرفداران این فرضیه در جهان رو به کاهشند، امروز جز در ایتالیا و در اسپانیای کاتولیک باین قانون عمل نمیشود. مکرر در روزنامه‌ها میخوانیم که فریاد زن و مرد ایتالیایی از این قانون بلند است و کوششها میشود که قانون طلاق به رسمیت شناخته شود و بیش از این ازدواجهای ناموفق بوضع ملالت بار خود ادامه ندهند. چندی پیش در یکی از روزنامه‌های عصر مقاله‌ای از روزنامه دلیلی اکسپرس تحت عنوان "ازدواج در ایتالیا یعنی بندگی زن" ترجمه شده بود و من خواندم. در آن مقاله نوشته بود: در حال حاضر بواسطه عدم وجود طلاق در ایتالیا عملاً افراد بسیاری از مردم بصورت نامشروع روابط جنسی برقرار میکنند. طبق نوشته آن مقاله "در حال حاضر بیش از پنج میلیون نفر ایتالیایی معتقدند که زندگی آنها چیزی نیست جز گناه محض و روابط نامشروع." در همان روزنامه، از روزنامه فیگارو نقل کرده بود که ممنوعیت طلاق مشکل بزرگی برای مردم ایتالیا بوجود آورده است، بسیاری تابعیت ایتالیا را به همین خاطر ترک کرده‌اند، یک مؤسسه ایتالیایی اخیراً از زنان آن کشور نظر خواسته است که آیا اجرای مقررات طلاق بر خلاف اصول مذهبی است یا نه؟ ۹۷ درصد از زنان باین پرسش پاسخ منفی داده‌اند. "کلیسا در نظر خود پافشاری میکند و به تقدس ازدواج و لزوم استحکام هر چه بیشتر آن استدلال میکند. صفحه ۲۹۷ تقدس ازدواج و لزوم استحکام و خلل ناپذیر بودن آن مورد قبول است. اما بشری که عملاً این پیوند میان زوجین محفوظ باقی مانده باشد. مواردی پیش می‌آید که سازش میان زن و شوهر امکان پذیر نیست، در اینگونه موارد نمیتوان بزور قانون آنها را به هم چسباند و نام آن را پیوند زناشویی گذاشت، شکست نظریه کلیسا قطعی است، بعید نیست کلیسا اجباراً در عقیده خود تجدید نظر کند، لهذا لزومی ندارد ما بیش از این درباره نظر کلیسا و انتقاد از آن بحث کنیم. ۳- اینکه ازدواج از طرف مرد قابل فسخ و انحلال است و از طرف زن بهیچ نحو قابل انحلال نیست. در دنیای قدیم چنین نظری وجود داشته است، ولی امروز گمان نمیکنم طرفدارانی داشته باشد و بهر حال این نظر نیز احتیاجی بی‌حسب و انتقاد ندارد. ۴- اینکه ازدواج مقدس و کانون خانوادگی محترم است، اما راه طلاق در شرایط مخصوص برای هر یک از زوجین باید باز باشد و راه خروجی زوج و زوجه از این بن بست باید بیک شکل و یکجور باشد. مدعیان تشابه حقوق زن و مرد در حقوق خانوادگی که بغلط از آن به تساوی حقوق تعبیر میکنند طرفدار این فرضیه‌اند، از نظر این گروه همان شرایط و قیود و حدودی که برای زن وجود دارد باید برای مرد وجود داشته باشد و همان راهها که برای خروج مرد از این بن بست باز میشود عیناً باید برای زن باز باشد و اگر غیر از این باشد ظلم و تبعیض و نارواست. ۵- اینکه ازدواج مقدس و کانون خانوادگی محترم و طلاق امر منفور و مبغوضی است، اجتماع موظف است که علل وقوع صفحه ۲۹۸ طلاق را از بین ببرد. در عین حال قانون نباید راه طلاق را برای ازدواجهای ناموفق ببندد. راه خروج از قید و بند ازدواج هم برای مرد باید باز باشد و هم برای زن، اما راهی که برای خروج مرد از این بن بست تعیین می‌شود با راهی که برای خروج زن تعیین میشود دو تاست و از جمله مواردی که زن و مرد حقوق نامشابهی دارند طلاق است. این نظریه همان است که اسلام ابداع کرده و کشورهای اسلامی بطور ناقص (نه بطور کامل) از آن پیروی می‌کنند. صفحه ۲۹۹

توضیحات

طلاق در عصر ما یک مشكله بزرگ جهانی است، همه مینالند و شکایت دارند، آنانکه طلاق در قوانین شان بطور کلی ممنوع است از نبودن طلاق و بسته بودن راه خلاص از ازدواجهای ناموفق و نامناسب که قهرا پیش می‌آید مینالند. آنانکه بر عکس، راه طلاق را بروی زن و مرد متساویا باز کرده‌اند فریادشان از زیادی طلاقها و ناستواری بنیان خانواده‌ها با همه عوارض و آثار نامطلوبی که دارد به آسمان رسیده است، و آنانکه حق طلاق را تنها به مرد داده‌اند از دو ناحیه شکایت دارند: ۱- از ناحیه طلاقهای ناجوانمردانه بعضی از مردان که پس از سالها پیوند زناشویی ناگهان هوس زن نو در دلشان پیدا میشود و زن پیشین را که عمر و جوانی و نیرو و سلامت خود را در خانه آنها صرف کرده و هرگز باور نمی‌کرده که روزی آشیانه گرم او را از او بگیرند با یک رفتن به محضر طلاق او را دست خالی از آشیانه خود میرانند. صفحه ۲۳۰- از ناحیه امتناعهای ناجوانمردانه بعضی مردان، از طلاق زنیکه امید سازش و زندگی مشترک میان آنها وجود ندارد. بسیار اتفاق میافتد که اختلافات زناشویی به علل خاصی بجائی میکشد که امید رفع آنها از میان میرود، تمام اقدامات برای اصلاح بی نتیجه میماند، تنفر شدید میان زن و شوهر حکمفرما میشود و آن دو عملا یکدیگر را ترک میکنند و جدا از هم بسر میبرند. در همچو وضعی هر عاقلی میفهمد راه منحصر بفرد اینستکه این پیوند که عملا بریده شده قانونا نیز بریده شود و هر کدام از اینها همسر دیگری برای خود اختیار کند. اما بعضی از مردان برای اینکه طرف را زجر بدهند و او را در همه عمر از برخورداری از زندگی زناشویی محروم کنند از طلاق خودداری میکنند و زن بدبخت را در حال بلا تکلیفی (و به تعبیر قرآن: کالمعلقه) نگه میدارند. چون اینگونه افراد که قطعا از اسلام و مسلمانی جز نامی ندارند بنام اسلام و به اتکاء قوانین اسلامی این کارها را میکنند، این شبهه برای بعضی که با عمق و روح تعلیمات اسلامی آشنا نیستند پیدا شده که آیا اسلام خواسته است کار طلاق بهمین نحو باشد؟! اینها با لحن اعتراض میگویند: آیا واقعا اسلام به مردان اجازه داده که گاهی بوسیله طلاق دادن و گاهی بوسیله طلاق ندادن هر نوع زجری که دلشان میخواهد به زن بدهند و خیالشان هم راحت باشد که از حق مشروع و قانونی خود استفاده کرده و میکنند. میگویند: مگر این کار ظلم نیست؟ اگر این کار ظلم نیست؟ صفحه ۳۰۱ پس ظلم چیست؟ مگر شما نمیگوئید اسلام با ظلم بهر شکل و بهر صورت مخالف است و قوانین اسلامی بر اساس عدل و حق تنظیم شده است؟ اگر این کار ظلم است و قوانین اسلامی نیز بر اساس حق و عدالت تنظیم شده است پس بگوئید بینیم اسلام برای جلوگیری از اینگونه ظلمها چه تدبیری اندیشیده است؟ در ظلم بودن اینگونه کارها بحثی نیست و بعدا خواهیم گفت اسلام برای این جریانها تدابیری اندیشیده و بحال خود نگذاشته است، اما یک مطلب دیگر هست که نمیتوان و از آن غافل بود و آن اینستکه راه جلوگیری از این ظلم و ستمها چیست؟ آیا آن چیزی که سبب شده اینگونه ظلمها صورت بگیرد تنها قانون طلاق است و تنها با تغییر دادن قانون میتوان جلو آنرا گرفت؟ یا ریشه این ظلمها را در جای دیگر باید جست و جو کرد و تغییر قانون نیز نمیتواند جلو آنها را بگیرد؟ فرقی که میان نظر اسلام و برخی نظریات دیگر در حل مشکلات اجتماعی هست اینست که بعضی تصور میکنند همه مشکلات را با وضع و تغییر قانون می‌توان حل کرد. اسلام باین نکته توجه دارد که قانون فقط در دائره روابط خشک و قراردادی افراد بشر میتواند مؤثر باشد. اما آنجا که پای روابط عاطفی و قلبی در میان است تنها از قانون کار ساخته نیست، از علل و عوامل دیگر و از تدبیر دیگر نیز باید استفاده کرد. ما ثابت خواهیم کرد که اسلام در این مسائل در حدودی که قانون میتوانسته مؤثر باشد از قانون استفاده کرده است و از اینجهت کوتاهی نکرده است. صفحه ۳۰۲

نخست درباره مشکله اول امروز ما ، یعنی طلاقهای ناجوانمردانه بحث میکنیم : اسلام با طلاق سخت مخالف است ، اسلام میخواهد تا حدود امکان طلاق صورت نگیرد ، اسلام طلاق را بعنوان یک چاره جوئی در مواردی که چاره منحصر به جدائی است تجویز کرده است . اسلام مردانی را که مرتب زن میگیرند و طلاق میدهند و به اصطلاح " مطلق " میباشند دشمن خدا میداند در کافی مینویسد " رسول خدا بمردی رسید و از او پرسید : با زنت چه کردی ؟ گفت - او را طلاق دادم . فرمود - آیا کار بدی از او دیدی ؟ گفت - نه ، کار بدی هم از او ندیدم . قضیه گذشت و آن مرد بار دیگر ازدواج کرد . پیغمبر از او پرسید - زن دیگر گرفتی ؟ گفت - بلی . پس از چندی که باز به او رسید پرسید : - با این زن چه کردی ؟ گفت - طلاقش دادم . فرمود - کار بدی از او دیدی ؟ گفت - نه کار بدی هم از او ندیدم . این قضیه نیز گذشت و آن مرد نوبت سوم ازدواج کرد . پیغمبر اکرم از او پرسید باز زن گرفتی ؟ گفت - بلی یا رسول الله . صفحه ۳۰۳ مدتی گذشت و پیغمبر اکرم با او رسید و پرسید : - با این زن چه کردی ؟ - این را هم طلاق دادم . - بدی از او دیدی ؟ - نه بدی از او ندیدم . رسول اکرم فرمود : خداوند دشمن میدارد و لعنت میکند مردی را که دلش می خواهد مرتب زن عوض کند و زنی را که دلش میخواهد مرتب شوهر عوض کند . به پیغمبر اکرم خبر دادند که ابویوب انصاری تصمیم گرفته زن خود ام ایوب را طلاق دهد ، پیغمبر که ام ایوب را میشناخت و میدانست طلاق ابو ایوب بر اساس یک دلیل صحیحی نیست فرمود « : ان طلاق ام ایوب لحوب » یعنی طلاق ام ایوب گناه بزرگ است . ایضا پیغمبر اکرم فرمود جبرئیل آن قدر بمن درباره زن سفارش و توصیه کرد که گمان کردم طلاق زن جز در وقتی که مرتکب فحشاء قطعی شده باشد سزاوار نیست . امام صادق از پیغمبر اکرم نقل کرده که فرمود " : چیزی در نزد خدا محبوبتر از خانه‌ای که در آن پیوند ازدواجی صورت گیرد وجود ندارد و چیزی در نزد خدا مبغوضتر از خانه‌ای که در آن خانه پیوندی با طلاق بگسلد وجود ندارد " امام صادق آنگاه فرمود اینکه در قرآن نام طلاق مکرر آمده و جزئیات کار طلاق مورد عنایت و توجه قرآن واقع شده ، از آن است که خداوند جدائی را دشمن میدارد . طبرسی در مکارم الاخلاق از رسول خدا نقل کرده است که صفحه ۳۰۴ فرمود " ازدواج کنید ولی طلاق ندهید ، زیرا عرش الهی از طلاق بلرزه در می آید . " امام صادق فرمود هیچ چیز حلالی مانند طلاق مبغوض و منفور پیشگاه الهی نیست . خداوند مردمان بسیار طلاق دهنده را دشمن میدارد . اختصاص به روایات شیعه ندارد . اهل تسنن نیز نظیر اینها را روایت کرده اند . در سنن ابو داود از پیغمبر اکرم نقل میکند « ما احل الله شیئا ابغض الیه من الطلاق » یعنی خداوند چیزی را حلال نکرده که در عین حال آنرا دشمن داشته باشد مانند طلاق . مولوی در داستان معروف موسی و شبان ، اشاره به همین حدیث نبوی میکند آنجا که میگوید : تا توانی پا منه اندر فراق ابغض الاشیاء عندی الطلاق آنچه در سیرت پیشوایان دین مشاهده میشود اینست که تا حدود امکان از طلاق پرهیز داشته‌اند و لهذا طلاق از طرف آنها بسیار بندرت صورت گرفته است و هر وقت صورت گرفته دلیل معقول و منطقی داشته است . مثلاً امام باقر زنی اختیار میکند و آن زن خیلی مورد علاقه ایشان واقع میشود . در جریان امام متوجه میشود که این زن " ناصیه " است . یعنی با علی بن ابیطالب علیه السلام دشمنی میورزد و بغض آنحضرت را در دل میپروراند . امام او را طلاق داد . از امام پرسیدند تو که او را دوست داشتی چرا طلاقش دادی ؟ فرمود : نخواستم قطعه آتشی از آتشیهای جهنم در کنارم باشد . صفحه ۳۰۵

شایعه بی اساس

در اینجا لازم است بیک شایعه بی اساس که دست جنایتکار خلفاء عباسی آنرا بوجود آورده و در میان عموم مردم شهرت یافته ، اشاره مختصر بکنم : در میان عموم مردم شهرت یافته و در بسیاری از کتابها نوشته شده که امام مجتبی فرزند برومند امیرالمؤمنین علیه السلام از کسانی بوده که زیاد زن می گرفته و طلاق میداده است . و چون ریشه این شایعه تقریباً از یک قرن بعد از وفات امام

بوده است بهمه جا پخش شده است و دوستان آن حضرت نیز بدون تحقیق در اصل مطلب و بدون توجه باینکه این کار از نظر اسلام یک کار مبعوض و منفوری است و شایسته مردم عیاش و غافل است نه شایسته مردی که یکی از کارهایش این بود که پیاده به حج میرفت، متجاوز از بیست بار تمام ثروت و دارائی خود را با فقرا تقسیم کرد و نیمی را خود برداشت و نیم دیگر را به فقرا و بیچارگان بخشید، تا چه رسد بمقام اقدس امامت و طهارت آنحضرت. چنانکه میدانیم در گردش خلافت از امویان به عباسیان، عباسیان، بنی الحسن یعنی فرزند زادگان امام حسن با بنی العباس همکاری داشتند. اما بنی الحسن یعنی فرزند زادگان امام حسین که در رأس آنها در آنوقت امام صادق بود از همکاری با بنی العباس خودداری کردند. بنی العباس با اینکه در ابتدا خود را تسلیم و خاضع نسبت به بنی الحسن نشان می‌دادند و آنها را از خود شایسته‌تر می‌خواندند، در پایان کار به آنها خیانت کردند و اکثر آنها را با قتل و حبس از میان بردند. بنی العباس برای پیشبرد سیاست خود شروع کردند بتبلیغ صفحه ۳۰۶ علیه بنی الحسن. از جمله تبلیغات ناروای آنها این بود که گفتند ابوطالب که جد اعلای بنی الحسن و عموی پیغمبر است مسلمان نبود و کافر از دنیا رفت و اما عباس که عموی دیگر پیغمبر است وجد اعلای ماست مسلمان شد و مسلمان از دنیا رفت. پس ما که اولاد عموی مسلمان پیغمبریم از بنی الحسن که اولاد عموی کافر پیغمبرند برای خلافت شایسته‌تریم. در اینراه پولها خرج کردند و قصه‌ها جعل کردند. هنوز هم که هست گروهی از اهل تسنن تحت تأثیر همان تبلیغات و اقدامات، فتوا به کفر ابوطالب می‌دهند. هر چند اخیرا تحقیقاتی در میان محققان اهل تسنن در این زمینه بعمل آمده و افق تاریخ ازین نظر روشنتر میشود. موضوع دومی که بنی العباس علیه بنی الحسن عنوان کردند این بود که گفتند نیای بنی الحسن بعد از پدرش علی بخلافت رسید. و اما چون مرد عیاشی بود و به زنان سرگرم بود و کارش زن گرفتن و زن طلاق دادن بود از عهده برنیامد، از معاویه که رقیب سر سختش بود پول گرفت و سرگرم عیاشی و زن گرفتن و طلاق دادن شد و خلافت را بمعواویه واگذار کرد. خوشبختانه محققان با ارزش عصر اخیر در این زمینه تحقیقاتی کرده و ریشه ایندروغ را پیدا کرده‌اند. ظاهرا اول کسی که این سخن از او شنیده شده است قاضی انتصابی منصور دوانیقی بوده که به امر منصور مأمور بوده این شایعه را بپراکند. بقول یکی از مورخان: اگر امام حسن اینهمه زن گرفته است پس فرزندان کجا هستند؟! چرا عدد فرزندان امام اینقدر کم بوده است. امام که عقیم نبوده و از طرفی رسم جلوگیری با سقط جنین هم که معمول نبوده است. صفحه ۳۰۷ من از ساده دلی بعضی از ناقلان حدیث شیعی مذهب تعجب میکنم که از طرفی از پیغمبر اکرم و ائمه اطهار اخبار و احادیث بسیار زیادی روایت میکنند که خداوند دشمن میدارد یا لعنت میکند، مردمان بسیار طلاق را، پشت سرش مینویسند: امام حسن مرد بسیار طلاقى بوده. این اشخاص فکر نکرده‌اند که یکی از سه راه را باید انتخاب کنند. یا بگویند طلاق عیب ندارد و خداوند مرد بسیار طلاق را دشمن نمیدارد، یا بگویند امام حسن مرد بسیار طلاق نبوده است، یا بگویند العیاذ بالله امام حسن یا بند دستوره‌های اسلام نبوده است، اما این آقایان محترم از یکطرف احادیث مبعوضیت طلاق را صحیح و معتبر میدانند و از طرف دیگر نسبت بمقام قدس امام حسن خضوع و تواضع میکنند و از طرف دیگر نسبت بسیار طلاقى را برای امام حسن نقل میکنند و بدون اینکه انتقاد کنند از آن میگذارند. بعضی کار را به آنجا کشانیده‌اند که گفته‌اند امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام از این کار فرزندش ناراحت بود. در منبر بمردم اعلام کرد که پیغمبر حسن زن ندهید زیرا دختران شما را طلاق میدهد. اما مردم جواب دادند ما افتخار داریم که دخترانمان همسر فرزند عزیز پیغمبر بشود. او دلش خواست نگهمیدارد و اگر دلش نخواست طلاق میدهد. شاید بعضی‌ها موافقت دختران و فامیل دختران را بطلاق برای اینکه مبعوضیت و منفوریت طلاق از میان برود کافی بشمارند خیال کنند طلاق آنوقت منفور است که طرف راضی نباشد، اما در مورد زنیکه مایل است بافتخاری نائل گردد و چند صباحی با مرد مایه افتخارش زندگی کند طلاق مانعی ندارد. صفحه ۳۰۸ اما چنین نیست، رضایت پدران دختران بطلاق و همچنین رضایت خود دختران بطلاق از مبعوضیت طلاق نمیکاهد، زیرا آنچه اسلام میخواهد اینستکه ازدواج پایدار و کانون خانوادگی استوار بماند، تصمیم زوجین بجدائی تأثیر زیادی در این جهت ندارد. اسلام که طلاق را مبعوض و منفور شناخته تنها

بخاطر زن و برای تحصیل رضایت زن نبوده است که با رضایت زن و فامیل زن مبعوضیتش از میان برود. علت اینکه موضوع امام حسن را طرح کردم، گذشته از اینکه یک تهمت تاریخی را از یک شخصیت تاریخی در هر فرصتی باید رفع کرد، اینست که بعضی از خدا بی خبران ممکن است این کار را بکنند و بعد هم امام حسن را به عنوان دلیل و سند برای خود ذکر کنند. بهر حال آنچه تردید در آن نیست اینست که طلاق و جدائی زوجین فی حد ذاته از نظر اسلام مبعوض و منفور است.

چرا اسلام طلاق را تحریم نکرد؟

در اینجا یک سؤال مهم پیش می‌آید و آن اینکه اگر طلاق تا این اندازه مبعوض است که خداوند مرد این کاره را دشمن میدارد، پس چرا اسلام طلاق را تحریم نکرده است؟ چه مانعی داشت که اسلام طلاق را تحریم کند و فقط در موارد خاص و معینی آنرا مجاز بشمارد؟ عبارت دیگر آیا بهتر نبود که اسلام برای طلاق شرایط قرار میداد و تنها در صورت وجود آن شرایط بمراد اجازه طلاق میداد؟ و چون طلاق مشروط بود قهرا جنبه قضائی صفحه ۳۰۹ پیدا میکرد. هر وقت مردی میخواست زن خود را طلاق دهد مجبور بود اول دلیل خود را از نظر تحقق شرایط بمحکمه عرضه بدارد، محکمه اگر دلایل او را کافی میدانست به او اجازه طلاق میداد و الا نه. اساسا معنی این جمله "مبعوضترین حلالها در نزد خدا طلاق است" چیست؟ طلاق اگر حلال است مبعوض نیست و اگر مبعوض است حلال نیست، مبعوض بودن با حلال بودن ناسازگار است. بعد از همه اینها آیا اجتماع، یعنی آن هیئتی که بنام محکمه و غیره نماینده اجتماع است، حق دارد در امر طلاق که میگوئید از نظر اسلام منفور و مبعوض است اینقدر مداخله کند که از تسریع در تصمیم بطلاق جلوگیری کند و آنقدر طلاق را بتأخیر بیندازد که مرد از تصمیم خود پشیمان شود، و یا بر اجتماع، یعنی همان هیئت، روشن شود که ازدواج مورد نظر سازش پذیر نیست و بهتر اینست که زناشویی فسخ شود... صفحه ۳۱۰

طلاق (۳)

اشاره

مطلب به اینجا رسید که طلاق از نظر اسلام سخت منفور و مبعوض است، اسلام مایل است پیمان ازدواج محکم و استوار بماند. آنگاه این پرسش را طرح کردیم: اگر طلاق تا این اندازه مبعوض و منفور است چرا اسلام آنرا تحریم نکرده است؟ مگر نه اینست که اسلام هر عملی را که منفور میداند، مانند شرابخواری و قمار بازی و ستمگری، آنرا تحریم کرده است؟ پس چرا طلاق را یکباره تحریم نکرده و برای آن مانع قانونی قرار نداده است؟ و اساسا این چه منطقی است که طلاق، حلال مبعوض است. اگر حلال است مبعوض بودن چه معنی دارد؟ و اگر مبعوض است چرا حلال شده است؟ اسلام از طرفی مرد طلاق دهنده را زیر نگاههای خشم آلود خود قرار میدهد، از او تنفر و بیزاری دارد، از طرف دیگر وقتی که مرد میخواهد زن خود را طلاق دهد مانع قانونی در جلو او قرار نمی‌دهد. چرا؟ این پرسش بسیار بجاست. همه رازها در همین نکته نهفته صفحه ۳۱۱ است. راز اصلی مطلب اینست که زوجیت و زندگانی زناشویی یک علقه طبیعی است نه قراردادی، و قوانین خاصی در طبیعت برای او وضع شده است. این پیمان با همه پیمانهای دیگر اجتماعی از قبیل بیع و اجاره و صلح و رهن و وکالت و غیره این تفاوت را دارد که آنها همه صرفا یک سلسله قراردادهای اجتماعی هستند، طبیعت و غریزه در آنها دخالت ندارد و قانونی هم از نظر طبیعت و غریزه برای آنها

وضع نشده است. بر خلاف پیمان ازدواج که بر اساس یک خواهش طبیعی از طرفین که باصطلاح مکانیسم خاصی دارد باید تنظیم شود. از اینرو اگر پیمان ازدواج مقررات خاصی دارد که با سایر عقود و پیمانها متفاوت است نباید مورد تعجب واقع شود.

قوانین فطرت در مورد ازدواج و طلاق

یگانه قانون طبیعی در اجتماع مدنی قانون آزادی، مساوات است. تمام مقررات اجتماعی باید بر اساس دو اصل آزادی و مساوات تنظیم شود، نه چیز دیگر. بر خلاف پیمان ازدواج که در طبیعت جز اصل‌های آزادی و مساوات قوانین دیگری نیز برای آن وضع شده است و چاره‌ای از رعایت و پیروی آن قوانین نیست. طلاق مانند ازدواج قبل از هر قانون قراردادی در متن طبیعت دارای قانون است. همانطوریکه در آغاز کار و وسط کار یعنی در ازدواج باید رعایت قانون طبیعت بشود (ما قسمتهائی تحت عنوان خواستگاری و مهر و نفقه و مخصوصاً تحت عنوان تفاوت‌های زن و مرد گفتیم) در طلاق نیز که پایان کار است باید آن قوانین رعایت شود سر بسر گذاشتن با طبیعت فائده ندارد، بقول "الکسیس کارل" صفحه ۳۱۲ قوانین حیاتی و زیستی، مانند قوانین ستارگان سخت و بیرحم و غیر قابل مقاومت است. ازدواج، وحدت و اتصال است، و طلاق، جدائی و انفصال. وقتی که طبیعت قانون جفتجویی و اتصال زن و مرد را باینصورت وضع کرده است که از طرف یک نفر اقدام برای تصاحب است و از طرف نفر دیگر عقب نشینی برای دلبری و فریبندگی، احساسات یکطرف را بر اساس در اختیار گرفتن شخص طرف دیگر و احساسات آن طرف دیگر را بر اساس در اختیار گرفتن قلب او قرار داده است، وقتی که طبیعت، پایه ازدواج را بر محبت و وحدت و همدلی قرار داده نه بر همکاری و رفاقت، وقتی که طبیعت منظور خانوادگی را بر اساس مرکزیت جنس ظریفتر و گردش جنس خشن‌تر بگرد او قرار داده است، خواه ناخواه جدائی و انفصال و از هم پاشیدگی این کانون و متلاشی شدن این منظومه را نیز تابع مقررات خاصی قرار میدهد. در مقاله ۱۵ از یکی از دانشمندان نقل کردیم که "جفتجویی عبارت است از حمله برای تصرف در مردان و عقب نشینی برای دلبری و فریبندگی در زنان. چون مرد طبعاً حیوان شکاری است عملش تهاجمی و مثبت است و زن برای مرد همچون جایزه‌ای است که باید آنرا برآید، جفتجویی جنگ است و پیکار و ازدواج تصاحب و اقتدار." پیمانی که اساسش بر محبت و یگانگی است نه بر همکاری و رفاقت، قابل اجبار و الزام نیست، با زور و اجبار قانونی می‌توان دو نفر را ملزم ساخت که با یکدیگر همکاری کنند و پیمان همکاری خود را بر اساس عدالت محترم بشمارند و سالیان دراز صفحه ۳۱۳ بهمکاری خود ادامه دهند. اما ممکن نیست با زور و اجبار قانونی دو نفر را وادار کرد که یکدیگر را دوست داشته باشند نسبت به هم صمیمیت داشته باشند. برای یکدیگر فداکاری کنند، هر کدام از آنها سعادت دیگری را سعادت خود بدانند. اگر بخواهیم میان دو نفر باین شکل رابطه محفوظ بماند باید جز اجبار قانونی، تدابیر عملی و اجتماعی دیگری بکار بریم. مکانیسم طبیعی ازدواج که اسلام قوانین خود را بر آن اساس وضع کرده این است که زن در منظومه خانوادگی محبوب و محترم باشد. بنابراین اگر به عللی زن از این مقام خود سقوط کرد و شعله محبت مرد نسبت باو خاموش، و مرد نسبت باو بی‌علاقه شد، پایه و رکن اساس خانوادگی خراب شده. یعنی یک اجتماع طبیعی بحکم طبیعت از هم پاشیده است. اسلام بچنین وضعی با نظر تأسف می‌نگرد، ولی پس از آنکه می‌بیند اساس طبیعی این ازدواج متلاشی شده است نمی‌تواند از لحاظ قانونی آنرا یک امر باقی و زنده فرض کند. اسلام کوششها و تدابیر خاصی بکار میبرد که زندگی خانوادگی از لحاظ طبیعی باقی بماند، یعنی زن در مقام محبوبیت و مطلوبیت و مرد در مقام طلب و علاقه و حضور بخدمت باقی بماند. توصیه‌های اسلام بر اینکه زن حتماً باید خود را برای شوهر خود بیاراید، هنرهای خود را در جلوه‌های تازه برای شوهر به ظهور برساند، رغبت‌های جنسی او را اشباع کند و با پاسخ منفی دادن بتقاضاهای او در او ایجاد عقده و ناراحتی روحی نکند، و از آن طرف بمرد توصیه کرده به زن خود محبت و مهربانی کند، باو اظهار عشق و علاقه نماید. محبت خود را

کتمان نکند. و صفحه ۳۱۴ همچنین تدابیر اسلام مبنی بر اینکه التذاذات جنسی محدود به محیط خانوادگی باشد، اجتماع بزرگ محیط کار و فعالیت باشد نه کانون التذاذات جنسی، توصیه‌های اسلام مبنی بر اینکه بر خوردهای زنان و مردان در خارج از کادر زناشویی لزوماً و حتماً باید پاک و بی‌آلایش باشد، همه و همه برای اینستکه اجتماعات خانوادگی از خطرات از هم پاشیدگی مصون و محفوظ بمانند.

مقام طبیعی مرد، در حیات خانوادگی

از نظر اسلام منتهای اهانت و تحقیر برای یک زن اینست که مرد بگوید من ترا دوست ندارم، از تو تنفر دارم، و آنگاه قانون بخواهد بزور و اجبار آن زن را در خانه آنمرد نگهدارد. قانون میتواند اجباراً زن را در خانه مرد نگهدارد، ولی قادر نیست زن را در مقام طبیعی خود در محیط زناشویی، یعنی مقام محبوبیت و مرکزیت نگهداری کند. قانون قادر است مرد را مجبور به نگهداری از زن و پرداخت نفقه و غیره بکند، اما قادر نیست مرد را در مقام و مرتبه یک فداکار و بصورت یک نقطه "گردان" در گرد یک نقطه مرکزی نگهدارد. از این رو هر زمان که شعله محبت و علاقه مرد خاموش شود ازدواج از نظر طبیعی مرده است. اینجا پرسش دیگری پیش می‌آید و آن اینکه اگر این شعله از ناحیه زن خاموش بشود چطور؟ آیا حیات خانوادگی با از میان رفتن علاقه زن بمراد باقی است یا از میان می‌رود؟ اگر باقی است چه فرقی میان زن و مرد است که سلب علاقه مرد موجب پایان حیات خانوادگی میشود و سلب علاقه زن موجب پایان این حیات صفحه ۳۱۵ نمیشود؟ و اگر با سلب علاقه زن نیز حیات خانوادگی پایان می‌یابد پس در صورتیکه زن از مرد سلب علاقه کند باید ازدواج را پایان یافته تلقی کنیم و به زن هم مثل مرد حق طلاق بدهیم. جواب اینست که حیات خانوادگی وابسته است به علاقه طرفین نه یک طرف. تنها چیزی که هست روانشناسی زن و مرد در این جهت متفاوت است و ما در مقالات گذشته با استناد به تحقیقات دانشمندان آنرا بیان کردیم. طبیعت علائق زوجین را به این صورت قرار داده است که زن را پاسخ دهنده بمراد قرار داده است. علاقه و محبت اصیل و پایدار زن همانست که بصورت عکس العمل به علاقه و احترام یک مرد نسبت با وجود می‌آید. از اینرو علاقه زن به مرد معلول علاقه مرد به زن و وابسته باوست. طبیعت، کلید محبت طرفین را در اختیار مرد قرار داده است، مرد است که اگر زن را دوست بدارد و نسبت باو وفادار بماند زن نیز او را دوست میدارد و نسبت باو وفادار میماند. بطور قطع زن طبعاً از مرد وفادارتر است، و بی‌وفائی زن عکس العمل بی‌وفائی مرد است. طبیعت کلید فسخ طبیعی ازدواج را بدست مرد داده است، یعنی این مرد است که با بی‌علاقگی و بی‌وفائی خود نسبت به زن او را نیز سرد و بی‌علاقه میکند. بر خلاف زن که بی‌علاقگی اگر از او شروع شود تأثیری در علاقه مرد ندارد بلکه احیاناً آنرا تیزتر میکند. از اینرو بی‌علاقگی مرد منجر به بی‌علاقگی طرفین میشود، ولی بی‌علاقگی طرفین منجر به بی‌علاقگی طرفین نمیشود. سردی و خاموشی علاقه مرد، مرگ ازدواج و پایان حیات خانوادگی است، اما سردی و خاموشی علاقه زن به مرد آنرا بصورت مریضی نیمه جان در می‌آورد که امید بهبود و شفا دارد. در صورتی که صفحه ۳۱۶ بی‌علاقگی از زن شروع شود مرد اگر عاقل و وفادار باشد میتواند با ابراز محبت و مهربانی علاقه زن را باز گرداند و از این کار برای مرد اهانت نیست که محبوب رمیده خود را بزور قانون نگهدارد تا تدریجاً او را رام کند، ولی برای زن اهانت و غیر قابل تحمل است که برای حفظ حامی و دلباخته خود بزور و اجبار قانون متوسل شود. البته این در صورتی است که علت بی‌علاقگی زن فساد اخلاق و ستمگری مرد نباشد. اگر مرد ستمگری آغاز کند و زن بخاطر ستمگری و اضرار مرد باو بی‌علاقه گردد مطلب دیگری است و ما جداگانه آنجا که درباره مسئله دوم این بحث یعنی خودداریهای ناجوانمردانه از طلاق بحث میکنیم درباره آن بحث خواهیم کرد و خواهیم گفت که بمراد اجازه داده نخواهد شد که سوء استفاده کند و زوجه را برای اضرار و ستمگری نگهدارد. بهر حال تفاوت زن و مرد در اینست که مرد به

شخص زن نیازمند است و زن به قلب مرد . حمایت و مهربانی قلبی مرد آنقدر برای زن ارزش دارد که ازدواج بدون آن برای زن قابل تحمل نیست .

نظر یک بانوی روانشناس

در شماره ۱۱۳ زن روز مقاله‌ای از یک کتاب بنام "روانشناسی مادران" بقلم یک بانوی فرانسوی بنام "بئاتریس ماریو" درج شده بود . این خانم طبق مندرجات آن مقاله دکتر در روانشناسی است ، روانشناس و روانکاو مخصوص بیمارستانهای پاریس است و خودش نیز مادر است و سه فرزند دارد . صفحه ۳۱۷ در قسمتهائی از اینمقاله ، نیازمندیهای یک زن در حالیکه باردار یا بچه‌دار است به محبت و مهربانی شوهر بخوبی تشریح شده است . میگوید "از وقتیکه یک زن حس میکند که بزودی بچه‌دار خواهد شد شروع میکند بنگریستن ، جستجو کردن و بو کشیدن بدن و اندام خود ، مخصوصا اگر بچه اولش باشد . این حالت کنجکاوی بسیار شدید است ، درست مثل این که زن با خود بیگانه است ، میخواهد وجود خویشتن را کشف کند ، وقتی که زن نخستین ضربه‌های کوچولوی بچه‌اش را در شکم خویش احساس کرد شروع میکند بگوش دادن بهمه صداهای اندام خود ، حضور موجود دیگری در بدن زن چنان سعادت و خوشحالی باو میدهد که کم کم میل به انزوا و تنهائی پیدا میکند و از دنیای خارج قطع ارتباط میکند ، زیرا میخواهد با کوچولوئی که هنوز بدنیا نیامده است خلوت کند مردها در روزهای آبستنی همسرانشان وظایف بسیار مهمی بعهدہ دارند و متأسفانه همیشه از انجام این وظایف شانه خالی می‌کنند . ما در آینده نیاز دارد که حس کند شوهرش او را میفهمد دوست دارد و پشتیبان او است و گر نه وقتی دید که شکمش بالا آمده است ، زیبائیش لطمه خورده ، حالت استفراغ دارد و از زایمان میترسد ، همه این ناراحتی‌ها را بحساب شوهرش خواهد گذاشت که او را آبستن ساخته است . . . مرد وظیفه دارد که در ماههای آبستنی بیشتر از پیش در کنار زنش باشد ، خانواده به پدری مهربان نیاز دارد تا زن و بچه‌ها بتوانند از همه مشکلات و شادیه‌ها اندوه‌های خود با او حرف بزنند . حتی اگر حرفهایشان بی معنی یا خسته کننده باشد ، زن آبستن خیلی نیازمند آن است که صفحه ۳۱۸ از بچه‌اش با او حرف بزنند . تمام غرور و افتخار یک زن مادر شدن اوست ، و وقتی احساس کند که شوهرش نسبت بکودکی که او بزودی بدنیا خواهد آورد بی اعتنا است ، این احساس غرور و افتخار جایش را به احساس حقارت و بیهودگی میدهد ، از مادر بودن بیزار میشود و آبستنی برایش معنی یک "احتضار" پیدا میکند . ثابت شده است که چنین زنانی دردهای آبستنی را خیلی بدشواری تحمل میکنند . . . رابطه مادر و فرزند یک رابطه دو نفری نیست ، بلکه یک رابطه سه نفری است : مادر کودک پدر ، و پدر حتی اگر غایب باشد (زن را طلاق داده باشد) در زندگی درونی مادر ، در تخیلات و تصورات او ، و نیز در احساس مادری نقش اساسی دارد " . . . اینها بود سخنان یک بانوی دانشمند که هم روانشناس است و هم مادر .

بنیانی که بر اساس عواطف بنا شده است

اکنون درست فکر کنید موجودی که تا این اندازه به عواطف و علائق قلبی و حمایت و مهربانی موجود دیگر نیازمند است ، همه چیز را با عواطف و مهربانی او میتواند تحمل کند ، بدون عواطف و مهربانیهای او حتی فرزند برای او مفهوم درستی ندارد ، موجودی که به قلب و احساسات موجود دیگر نیازمند است نه تنها بوجود او ، چگونه ممکن است با زور قانون او را به آن موجود دیگر که نامش مرد است چسبانید ؟ آیا این اشتباه نیست که ما از طرفی موجبات بلهوسی و بی علائقی مردان را نسبت بهمسرانشان فراهم کنیم و زمینه‌های صفحه ۳۱۹ هوسرانی را هر روز فراهم‌تر سازیم و آنگاه بخواهیم با زور قانون آنها را بمردان متصل کنیم و به

اصطلاح به ریش مردان بچسبانیم؟ اسلام کاری کرده که مرد عملاً زن را بخواهد و دوستدار او باشد، اسلام هرگز نخواسته که بزور زن را بمرد بچسباند. بطور کلی هر جا که پای علاقه و ارادت و اخلاص در میان باشد و این امور پایه و رکن کار محسوب شوند جای اجبار قانونی نیست. ممکن است جای تأسف باشد ولی جای اجبار و الزام و اکراه نیست. مثالی ذکر کنم - میدانم که در نماز جماعت عدالت امام و اعتقاد مأمومین بعدالت او شرط است. ارتباط و اجتماع امام و مأمومین ارتباط و اجتماعی است که بر اساس عدالت امام و ارادت و علاقه و اخلاص مأمومین استوار شده است. قلب و احساسات رکن اساسی این ارتباط و اجتماع است. بهمین دلیل این اجتماع و ارتباط اجبار بردار و الزام بردار نیست. قانون نمیتواند ضامن بقاء و ادامه آن باشد. اگر مأمومین نسبت بامام جماعت خود بی علاقه گردند و اراده و اخلاصشان سلب گردد این ارتباط و اجتماع طبعاً از هم پاشیده است خواه سلب اراده و علاقه و اخلاص مأمومین از امام بجا باشد یا بیجا. فرضاً امام جماعت دارای عالیتترین درجه عدالت و تقوا و صلاحیت باشد نمیتوان مأمومین را مجبور به اقتدا کرد. مضحک است اگر امام جماعتی به دادگستری عرض حال بدهد چرا مردم بمن ارادت ندارند؟ چرا مردم بمن اعتقاد ندارند؟ و بالاخره چرا مردم بمن اقتدا نمیکند؟ بلکه منتهای اهانت بمقام یک امام جماعت اینست که مردم را با قوه جبریه باقتداء به او وادار کنند. صفحه ۳۲۰ همچنین است رابطه انتخاب کنندگان و نمایندگان. این ارتباط نیز یک ارتباطی است که بر اساس علاقه و عقیده و ایمان باید استوار باشد. قلب و احساسات رکن این ارتباط و اجتماع است. مردم باید معتقد و علاقمند و مؤمن باشند به نماینده‌ای که انتخاب میکنند. حالا اگر مردمی شخصی را انتخاب نکنند نمیتوان و نباید مردم را به انتخاب او مجبور کرد هر چند آن مردم در اشتباه باشند و شخص مورد نظر در منتهای صلاحیت، و واجد شرایط باشد. زیرا طبیعت انتخاب کردن و رأی دادن با اجبار ناسازگار است و چنین شخصی نمیتواند به استناد صلاحیت خود به دادگاه شکایت کند که چرا مردم مرا که چنین و چنانم انتخاب نمیکند. کاری که در این قبیل موارد باید انجام داد اینست که سطح فکر مردم بالا برده شود. تربیت آنها بشکل صحیح در آید تا اینکه در وقتی که می‌خواهند فریضه دینی خود را ادا کنند عادلانه‌ای واقعی را پیدا کنند و به آنها ارادت بورزند و اقتدا کنند، و وقتی که می‌خواهند فریضه اجتماعی خود را ادا کنند افراد صلاحیت‌دار را پیدا کنند و از روی میل و علاقه به آنها رأی بدهند و اگر احیاناً مردم پس از مدتی ارادت، تغییر عقیده دادند و بسوی کس دیگر رفتند و بی جهت هم اینکار را کردند، جای تأسف و تأثر هست، اما جای اجبار و اکراه و دخالت زور نیست. فریضه خانوادگی نیز درست مانند همان فریضه دینی و فریضه اجتماعی است. پس عمده اینست که بدانیم اسلام زندگی خانوادگی را یک اجتماع طبیعی میدانند و برای این اجتماع طبیعی یک مکانیسم مخصوص تشخیص داده است، و رعایت آن مکانیسم را لازم و غیر قابل تخلف دانسته است. صفحه ۳۲۱ بزرگترین اعجاز اسلام در تشخیص این مکانیسم است. علت اینکه دنیای غرب نتوانسته است بر مشکلات خانوادگی فائق آید و هر روز مشکلی بر مشکلات آن افزوده است عدم توجه بهمین جهت است. اما خوشبختانه تحقیقات علمی تدریجاً آنرا روشن میکند. من مانند این آفتاب عالمتاب روشن می‌بینم که دنیای غرب در پرتو علم تدریجاً اصول اسلامی را در مقررات خانوادگی خواهد پذیرفت. و البته من هرگز تعلیمات متین و نورانی اسلام را با آنچه باین نام در دست مردم است یکی نمی‌دانم.

آنچه بنیان خانوادگی را استوار می‌سازد بیش از تساوی است

آنچه دنیای غرب در حال حاضر خود را فریفته آن نشان می‌دهد "تساوی" است. غافل از آنکه مسئله تساوی را در چهارده قرن پیش اسلام حل کرده است. در مسائل خانوادگی که نظام خاصی دارد چیزی بالاتر از "تساوی" وجود دارد. طبیعت در اجتماع مدنی فقط قانون تساوی را وضع کرده و گذشته ولی در اجتماع خانوادگی جز تساوی قوانین دیگری نیز وضع کرده است. تساوی

به تنهایی کافی نیست که روابط خانوادگی را تنظیم کند. سایر قوانین طبیعت را در اجتماع خانوادگی باید شناخت.

تساوی در فساد

متأسفانه کلمه تساوی بواسطه تکرار و تلقین زیاد خاصیت اصلی خودشرا از دست داده است. کمتر فکر میکنند که مقصود از تساوی، تساوی در حقوق است. خیال میکنند همین قدر که مفهوم "تساوی" در یک موردی صدق کرد کار تمام است. بعقیده صفحه ۳۲۲ این بی خبران، در گذشته مردها به زنها زور میگفتند، اما امروز چون آنها نیز بمردها زور می گویند، پس همه چیز درست شد، زیرا تساوی در زورگوئی برقرار شده است. در گذشته در حدود ده درصد ازدواجها از ناحیه مردها منجر بطلاق و جدائی میشد، اما حالا- در بعضی نقاط جهان چهل درصد ازدواجها منجر بطلاق میشود و نیمی از این طلاقها را زنها بوجود می آورند، پس جشن بگیریم، و شادی کنیم زیرا "تساوی" کامل حکم فرما است. در گذشته فقط مردها بودند که به زنها خیانت میکردند، مردها بودند که پابند عفت و تقوی نبودند، اما امروز بحمدالله زنها نیز خیانت میکنند، پابند عفت و تقوا نیستند، چه از این بهتر؟ زنده باد تساوی، مرگ بر تفاوت. در گذشته مردها مظهر بی رحمی و قساوت بودند، مردها بودند که با داشتن چند کودک دلبنده، زن و فرزند را رها کرده بدنبال معشوقه نو میرفتند، امروز زنان دیرینه پیوند نیز پس از سالها زناشوئی و داشتن چند کودک در اثر یک آشنائی در مجلس رقص با یک مرد دیگر، با کمال قساوت و بیرحمی خانه و آشیانه را رها میکنند و بدنبال هوس دل خود میروند، به به، چه از این بالاتر؟ زن و مرد در یکپایه قرار گرفتند و "تساوی" برقرار شد. اینست که بجای درمان دردهای بی پایان اجتماع و بجای اصلاح نقاط ضعف مردان و زنان، و استوار ساختن کانون خانوادگی، روز بروز پایه کانون خانوادگی را سست تر و متزلزل تر میکنیم، در عوض رقص و پایکوبی میکنیم که بحمداله هر چه هست بسوی تساوی می رویم. بلکه تدریجا زنها در فساد و انحراف و قساوت و بیرحمی از مردان گوی سبقت میربایند. صفحه ۳۲۳ از آنچه گفته شد معلوم شد که چرا اسلام با اینکه طلاق را مبعوض و منفور میداند مانع قانونی در جلو آن قرار نمیدهد. معلوم شد معنی حلال مبعوض چیست؟ چطور می شود یک چیز هم حلال باشد و هم بی نهایت منفور و مبعوض. صفحه ۳۲۴

طلاق (۴)

توضیحات

از بحثهای پیش معلوم شد اسلام با طلاق و انحلال کانون خانوادگی نظر مخالف دارد، آنرا دشمن میدارد، انواع تدابیر اخلاقی و اجتماعی برای حفظ این کانون از خطر انحلال بکار برده است، برای جلوگیری از وقوع طلاق بهر وسیله ای متوسل شده و از هر سلاحی استفاده کرده است، جز وسیله زور و سلاح قانون. اسلام با اینجهت که از زور و سلاح قانون برای جلوگیری مرد از طلاق استفاده شود و زن با زور قانون در خانه مرد بماند مخالف است، آنرا با مقام و موقعی که زن باید در محیط خانواده داشته باشد مغایر می داند، زیرا رکن اساسی زندگی خانوادگی احساسات و عواطف است و آنکس که باید احساسات و عواطف زناشوئی را دریافت و جذب کند تا بتواند بنوبه خود بفرزندان خود مهر و محبت پاشد زن است. بی مهری شوهر و خاموش شدن شعله احساسات شوهری او نسبت به زن محیط خانوادگی را سرد و تاریک میکند. زیرا حتی احساسات صفحه ۳۲۵ مادرانه یک زن نسبت بفرزندان بستگی زیادی دارد به احساسات شوهر درباره او. بقول خانم بناتریس ماریو که قسمتی از گفتار او را در مقاله پیش نقل

کردیم احساسات مادری غریزه نیست، باین معنی که چنین نیست که بهرحال مادر مقادیری احساسات ثابت و غیر قابل کاهش و افزایش نسبت بفرزندان خود داشته باشد، و برخورداری او از عواطف شوهر تأثیر فراوانی در احساسات مادری او دارد. نتیجه اینکه وجود زن باید از وجود مرد عواطف و احساسات بگیرد تا بتواند فرزندان را از سرچشمه فیاض عواطف خود سیراب کند. مرد مانند کوهسار است و زن بمنزله چشمه و فرزندان بمنزله گلها و گیاهها. چشمه باید باران کوهساران را دریافت و جذب کند تا بتواند آنرا بصورت آب صاف و زلال بیرون دهد و گلها و گیاهها و سبزه‌ها را شاداب و خرم نماید. اگر باران به کوهساران نبارد یا وضع کوهسار طوری باشد که چیزی جذب زمین نشود، چشمه خشک و گلها و گیاهها میمیرند. پس همانطوریکه رکن حیات دشت و صحرا، باران و بالا-خص باران کوهستانی است، رکن حیات خانوادگی احساسات و عواطف مرد نسبت به زن است. از این عواطف است که هم زندگی زن و هم زندگی فرزندان صفا و جلا و خرمی میگیرد. وقتی که احساسات و عواطف مرد نسبت به زن اینچنین وضع و موقعی در روح زندگی خانوادگی دارد، چگونه ممکنست از قانون بعنوان یک سلاح و یک تازیانه علیه مرد استفاده کرد؟ اسلام با طلاقهای ناجوانمردانه، یعنی با اینکه مردی پس از صفحه ۳۲۶ امضاء پیمان زناشویی، و احیاناً مدتی زندگی مشترک، به خاطر هوس زن نو یا یک هوس دیگر زن پیشین را از خود براند، سخت مخالف است، اما راه چاره از نظر اسلام این نیست که "ناجوانمرد" را مجبور به نگهداری زن کند، اینچنین نگهداری با قانون طبیعی زندگی خانوادگی مغایرت دارد. اگر زن با زور قانون و قوه مجریه بخواهد بخانه شوهر برگردد، میتواند آن خانه را اشغال نظامی کند، اما نمیتواند بانوی آن خانواده و رابطه جذب احساسات از شوهر و دفع احساسات بفرزندان بوده باشد، و هم نمیتواند وجدان نیازمند به مهر خود را اشباع و اقیاع نماید. اسلام کوششها کرده که ناجوانمردی و طلاقهای ناجوانمردانه از میان برود و مردان جوانمردانه از زنان نگهداری و پذیرائی کنند. ولی اسلام بر خود بعنوان یک قانونگذار، و بر زن بعنوان مرکز منظومه خانوادگی و رابط جذب و دفع احساسات، نمی‌پسندد که زن را به زور و اجبار در نزد مرد ناجوانمرد نگهداری کند. آنچه اسلام کرده است درست نقطه مقابل کاری است که غرب و غرب پرستان کرده و میکنند. اسلام با عوامل ناجوانمردی و بی وفائی و هوسبازی سخت نبرد میکند اما حاضر نیست زن را بزور به ناجوانمرد و بی وفا بچسباند. اما غریبان و غرب پرستان روزبروز بر عوامل ناجوانمردی و بی وفائی و هوسبازی مرد میافزایند آنگاه میخواهند زن را بزور بمرد هوسباز و بی وفا و ناجوانمرد بچسبانند... تصدیق میفرمائید که اسلام با اینکه ناجوانمردان را بهیچوجه صفحه ۳۲۷ در نگهداری زن مجبور نکرده و آنها را آزاد گذاشته است و همه مساعی خود را در راه زنده نگهداشتن روح انسانیت و جوانمردی بکار برده است، عملاً توانسته است بمیزان بسیار قابل توجهی از طلاقهای ناجوانمردانه بکاهد. در صورتیکه دیگران که توجهی به اینمسائل ندارند و همه سعادت‌ها را از زور و سر نیزه طلب می‌کنند موفقیت‌های بسیار کمتری در این زمینه داشته‌اند، گذشته از طلاق‌هاییکه به تقاضای زنان در اثر ناسازگاری و بقول مجله نیوزویک بخاطر "کامجویی" زنان صورت میگیرد، طلاق‌هاییکه بوسیله بوالهوسی مردان در آنها صورت گرفته و میگیرد از آنچه در میان ما صورت میگیرد بسی افزونتر است.

طبیعت صلح خانوادگی با سایر صلحها جدا است

بطور قطع در میان زن و مرد باید صلح و سازش برقرار باشد. اما صلح و سازشی که در زندگی زناشویی باید حکمفرما باشد با صلح و سازشی که میان دو همکار، دو شریک، دو همسایه، دو دولت مجاور و هم مرز باید برقرار باشد تفاوت بسیار دارد. صلح و سازش در زندگی زناشویی نظیر صلح و سازشی است که میان پدران و مادران با فرزندان باید برقرار باشد که مساوی است با گذشت و فداکاری و علاقمندی بسرنوشت یکدیگر و شکستن حصار دوگانگی، و سعادت او را سعادت خود دانستن و بدبختی او

را بدبختی خود دانستن . بر خلاف صلح و سازش میان دو همکار یا دو شریک یا دو همسایه یا دو دولت مجاور . اینگونه صلحها عبارت است از عدم تعرض و عدم تجاوز به حقوق یکدیگر . در میان دو دولت متخاصم " صلح مسلح " هم کافی صفحه ۳۲۸ است . اگر نیروی سومی دخالت کند و نوار مرزی دو کشور را اشغال کند و مانع تصادم نیروهای دو کشور شود صلح برقرار شده است . زیرا صلح سیاسی جز عدم تعرض و عدم تصادم مفهومی ندارد . اما صلح خانوادگی غیر از صلح سیاسی است . در صلح خانوادگی عدم تجاوز بحقوق یکدیگر کافی نیست ، از صلح مسلح کاری ساخته نیست . چیزی بالاتر و اساسی تر ضرورت دارد ، اتحاد و یگانگی و آمیخته شدن روحها باید تحقق پذیرد ، همچنانکه در صلح و سازش میان پدران و فرزندان نیز چیزی بالاتر از عدم تعرض ضروری است . متأسفانه مغرب زمین به علل تاریخی و احیانا منطقه‌ای ، با عواطف (حتی در محیط خانوادگی) بیگانه است ، صلح خانوادگی از نظر غربی با صلح سیاسی یا اجتماعی تفاوتی ندارد . غربی همانطوریکه با تمرکز نیرو در مرز دو کشور صلح برقرار می کند ، می خواهد با تمرکز قوه دادگستری در مرز حیات زن و مرد صلح برقرار کند ، غافل از اینکه اساس زندگی خانوادگی برچیده شدن مرز است ، وحدت است ، بیگانه شمردن هر نیروی دیگر است . غرب پرستان بجای اینکه مغرب زمین را به اشتباهاتش در مسائل خانوادگی واقف کنند و به افتخارات خود بنازند ، چنان در همرنگ شدن با آنها سر از پا نمی‌شناسند که خودشانرا هم فراموش کرده‌اند . اما این خود گم کردن دیری نخواهد پائید و با زمانیکه مشرق زمین شخصیت خود را باز یابد و قلاده بندگی غرب را پاره نماید و به فکر مستقل و فلسفه مستقل زندگی خویش تکیه کند فاصله زیادی نداریم . در اینجا ذکر دو مطلب لازم است : صفحه ۳۲۹

اسلام ، از هر عامل انصراف از طلاق استقبال می کند

۱ - ممکنست بعضی افراد از گفته‌های پیش چنین نتیجه گیری کنند که ما مدعی هستیم برای طلاق مرد هیچگونه مانعی نباید به وجود آورد ، همینکه مردی تصمیم به طلاق گرفت باید راهرا از هر جهت بروی او باز گذاشت . خیر ، چنین نیست آنچه ما درباره نظر اسلام گفتیم فقط این بود که از زور و جبر قانون نباید به عنوان مانع در جلو مرد استفاده کرد . اسلام از هر چیزی که مرد را از طلاق منصرف کند استقبال می کند ، اسلام عمدا برای طلاق شرائط و مقرراتی قرار داده که طبعاً موجب تأخیر افتادن طلاق و غالباً موجب انصراف از طلاق می گردد . اسلام علاوه بر اینکه مجریان صیغه و شهود و دیگرانرا توصیه کرده که با کوششهای خود مرد را از طلاق منصرف کنند ، طلاق را جز در حضور دو شاهد عادل صحیح نمایند ، یعنی همان دو نفری که اگر بنا باشد طلاق در حضور آنها صورت بگیرد بواسطه خاصیت عدالت و تقوی خود منتهای سعی و کوشش را برای ایجاد صلح و صفا میان زن و مرد بکار میبرند . اما اینکه امروز معمول شده است که مجری طلاق صیغه طلاق را در حضور دو نفر عادل جاری میکند که زوجین را هرگز ندیده و نمی‌شناسند و فقط اسمی از زوجین در حضور آنها برده میشود ، مطلب دیگری است و ربطی بنظر و هدف اسلام ندارد ، معمول میان ما اینست که مجریان طلاق دو نفر عادل را پیدا می کنند و نام زوجین را در حضور آنها میبرند . مثلاً میگویند : زوج ، احمد و زوجه فاطمه ، من بوکالت از زوج زوجه را طلاق دادم . اما این احمد و فاطمه کیست ؟ آیا عدلین که بعنوان شهود صفحه ۳۳۰ صیغه طلاق را گوش می کنند آنها را دیده‌اند ؟ آیا اگر روزی بنای شهادت شد میتوانند شهادت بدهند که در حضور ما طلاق این دو نفر بالخصوص جاری شده است ؟ البته نه . پس این چه جور شهادتی است ؟ من نمی‌دانم . بهر حال یکی از اموری که موجب انصراف مردان از طلاق میگردد لزوم حضور عدلین است ، اگر به صورت صحیحی عمل بشود . اسلام برای ازدواج که آغاز پیمان است حضور عدلین را شرط ندانسته است ، زیرا نمیخواسته است عملاً موجبات تأخیر افتادن کار خیری را فراهم کند . ولی برای طلاق با اینکه پایان کار است حضور عدلین را شرط دانسته است . همچنین اسلام در مورد ازدواج ، عادت ماهانه زن را

مانع وقوع عقد قرار نداده است، اما آنرا مانع وقوع طلاق قرار داده است، با اینکه چنانکه میدانیم عادت ماهانه زن چون مانع آمیزش زناشویی زن و مرد است با ازدواج مربوط میشود نه با طلاق که فصل جدائی است و زن و مرد از آن به بعد با هم کاری ندارند. قاعدتا میبایست اسلام اجراء صیغه ازدواج را در حال عادت ماهانه زن جایز نشمارد. زیرا ممکنست زن و مردی که تازه بهم میرسند رعایت لزوم پرهیز در وقت عادت را نکنند، بر خلاف طلاق که فصل جدائی است و عادت ماهانه در آن تأثیر ندارد. ولی اسلام از آنجا که طرفدار "وصل" و مخالف "فصل" است، زمان عادت را مانع صحت طلاق قرار داده، ولی مانع صحت عقد ازدواج قرار نداده است. در بعضی از مواقع سه ماه "تربص" لازم است تا اجازه صیغه طلاق داده شود. بدیهی است این همه عائق و مانع ایجاد کردن به منظور اینست صفحه ۳۳۱ که در اینمدت ناراحتیها و عصبانیتهایی که موجب تصمیم به طلاق شده است از میان برود و زن و مرد بزندگی عادی خود برگردند. بعلاوه، آنجا که کراهت از طرف مرد باشد و طلاق بصورت رجعی صورت گیرد، مدتی را بنام "عده" برای مرد مهلت قرار داده که می‌تواند در آن مدت رجوع کند. اسلام به ملاحظه اینکه هزینه ازدواج و هزینه عده و نگهداری فرزندان را به عهده مرد گذاشته است یک مانع عملی برای مرد تراشیده است. مردی که بخواهد زن خود را طلاق دهد و زن دیگر بگیرد، باید نفقه عده زن اول را بدهد، هزینه فرزندان که از او دارد بر عهده بگیرد، برای زن نو مهر قرار دهد، و از نو زیر بار هزینه زندگی او و فرزندان که بعد از او متولد می‌شود برود. این امور به علاوه مسؤلیت سرپرستی کودکان بی‌مادر، دورنمای وحشتناکی از طلاق برای مرد می‌سازد و خود به خود جلو تصمیم او را به طلاق می‌گیرد. گذشته از همه اینها، اسلام آنجا که بیم انحلال و از هم پاشیدگی کانون خانوادگی در میان باشد لازم دانسته است که دادگاه خانوادگی تشکیل و حکمیت برقرار گردد. باین ترتیب که یک نفر داور به نمایندگی از طرف مرد و یک نفر داور دیگر به نمایندگی از طرف زن برای رسیدگی و اصلاح معین می‌شوند. داوران منتهای کوشش خود را درباره اصلاح آنها بعمل می‌آورند و اختلافات آنها را حل میکنند و احيانا با مشورت قبلی با خود زن و مرد اگر جدائی میان آنها را اصلح تشخیص دادند آنها را از یکدیگر جدا میکنند. البته اگر در میان خاندان زوجین افرادی باشند که صلاحیت حکمیت داشته باشند آنها نسبت به صفحه ۳۳۲ دیگران اولویت دارند. این نص قرآن کریم است که در آیه ۳۵ از سوره النساء میفرماید: «و ان خفتم شقاق بینهما فابعثوا حکما من اهلہ و حکما من اهلها، ان یریدا اصلاحا یوفق الله بینهما ان الله کان علیما خیرا». یعنی اگر بیم آن داشته باشید که میان زن و شوهر شکاف و جدائی بیفتد، یک نفر داور از خاندان مرد و یک نفر داور از خاندان زن برانگیزید، اگر داوران نیت اصلاح داشته باشند خداوند میان آنها توافق ایجاد میکند، خداوند دانا و مطلع است. صاحب تفسیر کشاف در تفسیر کلمه "حکم" می‌گوید: "ای رجلا مقنعا رضیا یصلح لحکومه العدل والاصلاح بینهما". یعنی کسی که بعنوان داور انتخاب میشود، باید مورد اعتماد و دارای نفوذ کلام و منطق نافذ بوده باشد، پسندیده و شایسته برای داوری عادلانه و برای اصلاح باشد. سپس می‌گوید علت اینکه در درجه اول باید داورها از میان خاندان زوج و زوجه انتخاب شوند اینست که نزدیکان زوجین از واقعیات جاری میان آنها باخبرترند، و هم علاقه آنها به اصلاح، بواسطه خویشاوندی، از بیگانه بیشتر است. بعلاوه زوجین اسرار دل خود را در حضور خویشاوند بهتر از بیگانه آشکار می‌کنند. اسراری را که حاضر نیستند به بیگانه بگویند به خویشاوندان می‌گویند. راجع باینکه آیا تشکیل حکمیت واجب است یا مستحب، میان علما اختلاف است، محققین عقیده دارند این کار وظیفه حکومت است و واجب است. شهید ثانی در مسالک صریحا فتوا میدهد که مسئله داوری بترتیبی که گفته شد واجب و ضروری است و وظیفه حکام است که همواره اینکار را بکنند. صفحه ۳۳۳ سید محمد رشید رضا صاحب تفسیر المنار پس از آنکه رأی میدهد که تشکیل حکمیت واجب است، به اختلاف علماء اسلامی راجع به وجوب و استحباب این کار اشاره می‌کند و سپس می‌گوید: آنچه عملا در میان مسلمین وجود ندارد خود این کار و استفاده از مزایای بی‌پایان آن است، طلاقها مرتب صورت می‌گیرد و شقاقها و خلافها در خانه‌ها راه می‌یابد بدون آنکه از اصل حکمیت که نص قرآن کریم است کوچکترین استفاده‌ای بشود، تمام نیروی علماء مسلمین صرف بحث و جدل در اطراف وجوب

و استحباب این کار شده است. کسی پیدا نشد که بگوید بالاخره چه واجب و چه مستحب، چرا قدمی برای عملی شدن آن بر نمدارید؟ چرا همه نیروها صرف بحث و جدل میشود؟ اگر بنا است عمل نشود و مردم از مزایای آن استفاده نکنند چه فرق میکند که واجب باشد یا مستحب؟ شهید ثانی راجع به شروطی که داورها بخاطر اصلاح میان زوجین می‌توانند بزوج تحمیل کنند اینطور میگوید: "مثلا داوران زوج را ملزم میکنند که زوجه را در فلان شهر یا فلان خانه سکنی دهد، یا اینکه فی المثل مادر خود را یا زن دیگر خود را در خانه او ولو در اتاق جداگانه سکنی ندهد. یا مثلا مهر زن را که بدمه گرفته است نقد پردازد. یا اگر پولی از زن بقرض گرفته است فوراً پردازد." غرض اینست که هر اقدامی که سبب تأخیر اقدام زوج در تصمیم بطلاق بشود، از نظر اسلام عمل صحیح و مطلوبی است. از اینجا پاسخ پرسشی که در مقاله ۲۲ باینصورت مطرح شد: "آیا اجتماع یعنی آن هیئتی که بنام محکمه و غیره نماینده صفحه ۳۳۴ اجتماع است، حق دارد در امر طلاق که از نظر اسلام مبعوض و منفور است مداخله کند باینصورت که از تسریع در تصمیم مرد بطلاق جلوگیری کند."؟ جواب اینست: البته میتواند چنین کاری بکند. زیرا همه تصمیمهایی که بطلاق گرفته میشود نشانه مرگ واقعی ازدواج نیست، بعبارت دیگر همه تصمیم‌هاییکه درباره طلاق گرفته میشود دلیل خاموش شدن کامل شعله محبت مرد و سقوط زن از مقام و موقع طبیعی خود و عدم قابلیت مرد برای نگهداری از زن نیست. غالب تصمیمها در اثر یک عصبانیت و یا غفلت و اشتباه پیدا میشود. جامعه هر اندازه و بهر وسیله اقداماتی بعمل آورد که تصمیمات ناشی از عصبانیت و غفلت عملی نشود بجاست و مورد استقبال اسلام است. محاکم بعنوان نمایندگی از اجتماع، میتوانند متصدیان دفاتر طلاق را از اقدام بطلاق، تا وقتی محکمه عدم موفقیت خود را در ایجاد صلح و سازش میان زوجین باطلاع آنها نرسانده است منع کنند، محاکم کوشش خود را در ایجاد صلح و سازش میان زوجین به عمل می‌آورند و فقط هنگامی که بر محکمه ثابت شد که امکان صلح و سازش میان زوجین نیست گواهی عدم امکان سازش صادر و به اطلاع صاحبان دفاتر میرساند.

سوابق خدمت زن در خانواده

۲ - مطلب دیگر اینکه طلاق‌های ناجوانمردانه علاوه بر انحلال کانون مقدس خانوادگی اشکالات خاصی برای شخص زن بوجود می‌آورد که نباید آنها را نادیده گرفت. زنی سالها با صمیمیت در صفحه ۳۳۵ خانه مردی زندگی میکند و چون میان او و خودش دوگانگی قائل نیست و آن خانه را خانه خود و لانه خود میداند منتهای خدمت و مجاهدت را برای سر و سامان دادن به آن خانه بکار میرسد. غالباً زن (به استثنای زنان باصطلاح طبقات متجدد شهری "کار خدمت و زحمت و صرفه‌جویی در خوراک و لباس و هزینه خانه را بجائی میرسانند که خود مردان را ناراضی میکنند، از آوردن خدمتکار بخاطر اینکه در هزینه زندگی صرفه‌جویی شود مضایقه مینمایند. نیرو و جوانی و سلامت خود را فدای خانه و لانه و آشیانه و در واقع فدای شوهر میکنند. اکنون فرض کنید شوهر چنین زنی پس از سالها زندگی مشترک، هوس زن نو و طلاق همسر کهنه بسرش میزند و میخواهد زن نو را به لانه و آشیانه زن اول که به قیمت عمر و جوانی و سلامت و آرزوهای بر باد رفته او تمام شده بیاورد. میخواهد با محصول دسترنج زن اول با زن دیگر عیاشی و هوسرانی کند، تکلیف این کار چیست؟ اینجا دیگر تنها مسئله بهم خوردن کانون خانوادگی و گسیخته شدن رابطه زوجیت مطرح نیست که گفته شود ناجوانمردی شوهر مرگ ازدواج است و تحمیل زن بمرد ناجوانمرد دون شأن و مقام طبیعی زن است. مسئله دیگری مطرح است: مسئله آواره و بی آشیانه شدن، مسئله تحویل دادن آشیانه خود ساخته را برقیب، مسئله هدر رفتن رنجها و کارها و زحمتهای و خدمتها مطرح است. شوهر و کانون خانوادگی و خاموش شدن شعله حیات خانوادگی به جهنم، هر انسانی لانه و آشیانه‌ای می‌خواهد و به لانه و آشیانه‌ای که به دست خود برای صفحه ۳۳۶ خود ساخته است علاقه‌مند است. اگر مرغی را از خانه و لانه‌ای که برای خود ساخته است بیرون کنند از خود دفاع میکند، آیا زن حق ندارد از لانه و آشیانه خود دفاع

کند؟ آیا این کار از طرف مرد ظلم واضح نیست؟ اسلام از این نظر چه فکری کرده است؟ بعقیده ما این مشکله کاملاً قابل توجه است. غالب ناراحتی‌هایی که بواسطه طلاق‌های ناجوانمردانه صورت می‌گیرد از این ناحیه است. در اینگونه موارد است که طلاق تنها فسخ زوجیت نیست، ورشکستگی و نابودی زن است. اما همانطوری که در متن پرسش اشاره شد، مسئله خانه و آشیانه با مسئله طلاق دو تاست، این دو را از یکدیگر باید تفکیک کرد. از نظر اسلام و مقررات اسلامی این مشکل حل شده است. این مشکل از جهل بمقررات اسلامی و از سوء استفاده مردان از حسن نیت و وفاداری زنان بوجود آمده است. این مشکل از آنجا پیدا شده که غالباً مردان و زنان گمان میکنند کار و خدمتی که زن در خانه مرد میکند و محصولی که از آن کارها پدید می‌آید به مرد تعلق دارد، بلکه گمان می‌کنند مرد حق دارد که به زن مانند یک برده یا مزدور فرمان دهد و بر زن واجب است که فرمان او را در این مسائل بپذیرد. در صورتی که مکرر گفته‌ایم که زن از نظر کار و فعالیت آزادی کامل دارد و هر کاری که می‌کند بشخص خود او تعلق دارد و مرد حق ندارد بصورت یک کارفرما در مقابل زن ظاهر شود. اسلام با استقلال اقتصادی که به زن داده و به علاوه هزینه زندگی او و فرزندانش را بعهده مرد گذاشته است به او فرصت کافی و کامل داده که خود را از صفحه ۳۳۷ نظر مال و ثروت و امکانات یک زندگی آبرومندان از مرد مستغنی نماید بطوری که طلاق و جدائی از این نظر برای او نگرانی به وجود نیارد، زن تمام چیزهایی که خود برای لانه و آشیانه خود فراهم آورده باید متعلق بخود بداند و مرد حق ندارد آنها را از او بگیرد. اینگونه نگرانیها در رژیمهایی وجود دارد که زن را مجبور به کار کردن در خانه شوهر میدانند و محصول کار او را هم متعلق به شوهر میدانند نه بخود او. نگرانیهایی هم که در میان مردم ما وجود دارد غالباً ناشی از جهالت و بی‌خبری از قانون اسلامی است. علت دیگر این ناراحتی‌ها سوء استفاده مرد از وفاداری زن است، برخی از زنان نه بخاطر بی‌خبری از قانون اسلام بلکه بخاطر اعتماد بشوهران در خانه آنها فداکاری می‌کنند. دلشان می‌خواهد حساب من و تو در کار نباشد. سخن مال من و تو در میان نباشد. از اینرو در فکر خود و در فکر استفاده از فرصتی که اسلام به آنها داده است نمی‌افتند. یک وقت چشم باز می‌کنند که می‌بینند عمر خود را در فداکاری برای یک عنصر بی‌وفا صرف کرده‌اند و فرصتهای کافی که اسلام به آنها داده است از کف داده‌اند. اینگونه زنان از اول باید توجه داشته باشند که "چه خوش بی‌مهربانی از دو سر بی" اگر بناست زن از حق شرعی خود در اندوختن مال و ثروت و تشکیل لانه و آشیانه بنام خود صرف نظر کند و نیروی کار خود را هدیه مرد نماید. مرد هم در عوض به حکم «و اذا حیتم بتحیه فحیوا باحسن منها او ردوها» باید به همان اندازه یا بیشتر بعنوان هدیه و بخشش نثار زن نماید، در میان صفحه ۳۳۸ مردان با وفا همیشه معمول بوده و هست که در عوض فداکاریها و خدمات صادقانه زن، اشیاء گرانبها و خانه و یا مستغل دیگری به زن خود هدیه کرده‌اند. بهر حال مقصود اینست که مشکله بی‌آشیانه شدن زن بقانون طلاق مربوط نیست. تغییر قانون طلاق آنرا اصلاح نمی‌کند. این مشکله بمسئله استقلال و عدم استقلال اقتصادی زن مربوط است و اسلام آنرا حل کرده است. این مشکله در میان ما از بی‌خبری گروهی از زنان از تعالیم اسلامی، و غفلت و ساده دلی گروهی دیگر ناشی میشود. زنان اگر به فرصتی که اسلام در این زمینه به آنها داده است آگاه شوند و در فداکاری و گذشت در راه شوهر ساده دلی نشان ندهند این مشکل خود بخود حل شده است. صفحه ۳۳۹

طلاق (۵)

اشاره

خواننده محترم در یاد دارد که در فصل ۲۲ گفتیم ناراحتیهای طلاق در میان ما از دو ناحیه است: یکی از ناحیه طلاقهای

ناجوانمردانه و ناشی از بی وفائی و نامردمی برخی از مردان، دیگر از ناحیه خودداریهای ناجوانمردانه برخی مردان از طلاق زنی که امید سازش میان آنها نیست و فقط بخاطر زجر دادن زن، نه بخاطر زندگی با او، از طلاق خودداری میکنند. در دو فصل پیش راجع به قسمت اول بحث کردیم، گفتیم اسلام از هر وسیله‌ای که مانع طلاقهای ناجوانمردانه بشود استقبال میکند و خود با تدابیر خاصی سعی کرده که اینگونه طلاقها صورت نگیرد، اسلام فقط با استعمال زور و استفاده از قوه قهریه برای برقراری روابط خانوادگی مخالف است. از آنچه گفته شد معلوم شد که خانواده از نظر اسلام یک واحد زنده است و اسلام کوشش میکند این موجود زنده بحیات خود ادامه دهد. اما وقتی که این موجود زنده مرد، اسلام با نظر صفحه ۳۴۰ تأسف به آن مینگرد و اجازه دفن آنرا صادر میکند ولی حاضر نیست پیکره او را با مومیای قانون مومیائی کند و با جسد مومیائی شده او خود را سرگرم نماید. معلوم شد علت اینکه مرد حق طلاق دارد اینست که رابطه زوجیت بر پایه علقه طبیعی است و مکانیسم خاصی دارد، کلید استحکام بخشیدن و هم کلید سست کردن و متلاشی کردن آنرا خلقت بدست مرد داده است. هر یک از زن و مرد بحکم خلقت نسبت بهم وضع و موقع خاصی دارند که قابل عوض شدن یا همانند شدن نیست. اینوضع و موقع خاص بنوبه خود علت اموری است و از آنجمله حق طلاق است. و به عبارت دیگر علت این امر نقش خاص و جداگانه‌ای است که هر یک از زن و مرد در مسئله عشق و جفتجویی دارند نه چیز دیگر.

حق طلاق، ناشی از نقش خاص مرد در مسأله عشق است نه از مالکیت او

از اینجا شما می‌توانید به ارزش تبلیغات عناصر ضد اسلامی پی ببرید. این عناصر گاهی میگویند علت اینکه اسلام بمرد حق طلاق داده است اینست که زن را صاحب اراده و میل و آرزو نمیشناسد، او را در ردیف اشیاء میدانند نه اشخاص، اسلام مرد را مالک زن میدانند و طبعاً بحکم «الناس مسلطون علی اموالهم» به او حق می‌دهد هر وقت بخواهد مملوک خود را رها کند. معلوم شد منطق اسلام مبتنی بر مالکیت مرد و مملوکیت زن نیست، معلوم شد منطق اسلام خیلی دقیق‌تر و عالیت‌تر از سطح افکار این نویسندگان است. اسلام باشعاع وحی به نکات و رموزی صفحه ۳۴۱ در اساس و سازمان بنیان خانوادگی پی برده است که علم پس از چهارده قرن خود را به آنها نزدیک می‌کند.

طلاق، از آن جهت رهائی است که ماهیت طبیعی ازدواج، تصاحب است

و گاهی میگویند: طلاق چرا صورت رهائی دارد؟ حتماً باید صورت قضائی داشته باشد. به اینها باید گفت طلاق از آن جهت رهائی است که ازدواج تصاحب است، شما اگر توانستید قانون جفتجویی را در مطلق جنس نر و ماده عوض کنید و حالت طبیعی ازدواج را از صورت تصاحب خارج کنید، اگر توانستید در روابط جنس نر و جنس ماده اعم از انسان و حیوان، برای هر یک از آنها نقش مشابه یکدیگر بوجود آورید و قانون طبیعت را تغییر دهید، میتوانید طلاق را از صورت رهائی خارج کنید. یکی از این عناصر مینویسد: "عقد ازدواج را عموماً فقهای شیعه از عقود لازمه شمرده‌اند و قانون مدنی ایران را هم بظاهر آنرا عقد لازم میدانند، و لیکن من می‌خواهم بگویم عقد نکاح مطابق فقه اسلام و قانون مدنی ایران فقط نسبت به زن لازم است، نسبت بمرد عقدی است جایز، زیرا او هر وقت می‌تواند اثر عقد مذکور را از بین برده ازدواج را بهم بزند." سپس میگوید: "عقد ازدواج نسبت بمرد جایز است و نسبت به زن لازم می‌باشد و این یک بی‌عدالتی قانونی است که زن را اسیر مرد قرار داده است. من هر وقت عبارت ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی کشور شاهنشاهی ایرانرا (قانون حق مرد بطلاق) میخوانم، از بانوان ایرانی و از این مدارس و

دانشگاهها و از این قرن اتم صفحه ۳۴۲ و اقرار و دموکراسی خجالت می کشم. " این آقایان اولاً نتوانسته‌اند یک امر واضحی را درک کنند و آن اینکه طلاق غیر از فسخ ازدواج است، اینکه میگویند عقد ازدواج طبیعتاً لازم است، یعنی هیچیک از زوجین (به استثناء موارد خاصی) حق فسخ ندارند، اگر عقد فسخ شود تمام آثار آن از میان می‌رود و کان لم یکن میشود، در مواردی که عقد ازدواج فسخ میگردد تمام آثار، و از آنجمله مهر از میان می‌رود، زن حق مطالبه آن را ندارد. همچنین نفقه ایام عده ندارد، بر خلاف طلاق که علقه زوجیت را از میان میبرد ولی آثار عقد را بکلی از میان نمی‌برد، اگر مردی زنی را عقد کند و برای او فرضاً پانصد هزار تومان مهر قرار دهد و بعد از یک روز زندگی زناشویی بخواهد زن را طلاق دهد باید تمام مهر را بعلاوه نفقه ایام عده بپردازد، و اگر مرد بعد از عقد و قبل از ارتباط زناشویی زن را طلاق دهد باید نصف مهر را بپردازد و چون چنین زنی عده ندارد نفقه ایام عده طبعاً موضوع ندارد. پس معلوم میشود طلاق نمی‌تواند همه آثار عقد را از میان ببرد، در صورتیکه اگر ازدواج نامبرده فسخ بشود، زن حق مهر ندارد، از همین جا معلوم میشود طلاق غیر فسخ است. حق طلاق با لازم بودن عقد ازدواج منافات ندارد. اسلام دو حساب قائل شده است: حساب فسخ و حساب طلاق. حق فسخ را در مواردی قرار داده است که پاره‌ای از عیوب در مرد یا زن باشد. این حق را هم به مرد داده و هم به زن بر خلاف حق طلاق که در صورت مردن و بی جان شدن حیات خانوادگی صورت میگیرد و منحصر به مرد است. اینکه اسلام حساب طلاق را از حساب فسخ جدا کرده و برای صفحه ۳۴۳ طلاق مقررات جداگانه‌ای وضع کرده است میرساند که در منطق اسلام، اختیار صفحه ۳۴۴ که هم در فقه اسلام مورد قبول است، و هم قانون مدنی ایران به آن تصریح کرده است. ضمناً برای اینکه مرد از توکیل خود صرف نظر نکند و این حق تفویضی را از زن سلب نماید یعنی به صورت وکالت بلا عزل در آید معمولاً این توکیل را به عنوان شرط ضمنی در یک عقد لازم قرار میدهند. بموجب این شرط، زن مطلقاً یا در موارد خاصی که قبلاً معین شده است می‌تواند خود را مطلقه نماید. لهذا از قدیم الایام زنانی که از بعضی جهات نسبت بشوهران آینده‌شان نگرانی داشتند، بصورت شرط ضمن العقد برای خود حق طلاق را محفوظ میداشتند و عنداللزوم از آن استفاده میکردند. علیهذا از نظر فقه اسلامی، زن حق طلاق بصورت طبیعی ندارد. اما بصورت قراردادی، یعنی بصورت شرط ضمن العقد می‌تواند داشته باشد. ماده ۱۱۱۹ قانون مدنی چنین می‌گوید " طرفین عقد ازدواج میتوانند هر شرطی که مخالف با مقتضای عقد مزبور نباشد در ضمن عقد ازدواج یا عقد لازم دیگر بنمایند، مثل اینکه شرط شود هر گاه شوهر، زن دیگر بگیرد، یا در مدت معینی غایب شود، یا ترک انفاق نماید، یا بر علیه حیات زن سوء قصد کند، یا سوء رفتاری نماید که زندگانی آنها با یکدیگر غیر قابل تحمل شود، زن وکیل و وکیل در توکیل باشد که پس از اثبات تحقق شرط در محکمه و صدور حکم نهائی خود را مطلقه نماید. " چنانکه ملاحظه میفرمائید، اینکه میگویند از نظر فقه اسلامی و قانون مدنی ایران، طلاق حق یکجانبه است که به مرد داده شده صفحه ۳۴۵ و از زن بکلی سلب شده سخن صحیحی نیست. از نظر فقه اسلامی و هم از نظر قانون مدنی ایران حق طلاق بصورت یک حق طبیعی برای زن وجود ندارد ولی بصورت یک حق قراردادی و تفویضی میتواند وجود داشته باشد. اکنون نوبت آن است که بقسمت دوم بحث خود یعنی موضوع امتناع‌های ناجوانمردانه و ستمگرانه بعضی از مردان از طلاق بپردازیم. ببینیم آیا اسلام راه حلی برای این مشکل که حقیقتاً هم مشکل بزرگی است پیش بینی کرده یا نه؟ در فصل آینده در اطراف این مطلب تحت عنوان " طلاق قضائی " بحث خواهیم کرد، ضمناً از اینکه سخن ما در قسمت اول طولانی شد معذرت میخواهم. صفحه ۳۴۶

طلاق قضائی

طلاق قضائی، یعنی طلاق که بوسیله قاضی نه بوسیله زوج صورت بگیرد. در بسیاری از قوانین جهان، اختیار طلاق مطلقاً در دست قاضی است و تنها محکمه است که می‌تواند به طلاق و انحلال زوجیت رأی بدهد، از نظر این قوانین تمام طلاقها طلاق قضائی است. ما در مقالات گذشته با توجه بروح ازدواج و هدف از تشکیل کانون خانوادگی و مقام و موقعی که زن باید در محیط خانوادگی داشته باشد بطلان این نظریه را روشن کردیم و ثابت کردیم طلاقهایی که جریان عادی خود را طی میکند نمیتواند بسته بنظر قاضی باشد. بحث فعلی ما در اینست که آیا از نظر اسلام، قاضی با همه شرایط سخت و سنگینی که اسلام برای قاضی قائل است در هیچ شرایط و اوضاع و احوالی حق طلاق ندارد، یا اینکه در شرایط خاصی چنین حقی برای قاضی پیدا میشود؟ هر چند آن صفحه ۳۴۷ را طلاق دهد، یعنی از طلاق او امتناع نکند، حقوق واجبه او را بعلاوه مبلغی دیگر به عنوان سپاسگزاری به او بپردازد (« و متعوهن علی الموسع قدره و علی المقتر قدره ») و علقه زناشویی را پایان یافته اعلام کند. اما اگر جریان طبیعی خود را طی نکند چطور؟ یعنی اگر مردی پیدا شود که نه سرزندگی و حسن معاشرت و تشکیل کانون خانوادگی سعادت‌مندانه و اسلام پسندانه دارد، و نه زن را آزاد میگذارد که دنبال کار خود برود، عبارت دیگر نه بوظایف زوجیت و جلب نظر و رضایت زن تن می‌دهد، و نه به طلاق رضایت می‌دهد، در اینجا چه باید کرد؟ طلاق طبیعی نظیر زایمان طبیعی است که خود بخود جریان طبیعی خود را طی می‌کند. اما طلاق از طرف مردی که نه بوظائف خود عمل می‌کند و نه به طلاق تن می‌دهد، نظیر زایمان غیر طبیعی است که با کمک پزشک و جراح نوزاد را باید بیرون آورد. آیا بعضی از دواها سرطان است و زن باید بسوزد و بسازد؟ اکنون بینیم اسلام درباره اینگونه طلاقها و اینگونه مردان چه میگوید؟ آیا باز هم میگوید کار طلاق صددرصد بسته بنظر مرد است و اگر چنین مردی بطلاق رضایت نداد، زن باید بسوزد صفحه ۳۴۸ و بسازد و اسلام دستها را روی یکدیگر میگذارد و از دور این وضع ظالمانه را تماشا می‌کند؟ عقیده بسیاری همینست. میگویند: از نظر اسلام این کار چاره‌پذیر نیست، این یک نوع سرطان است که احیاناً افرادی گرفتار آن میشوند و چاره ندارد، زن باید بسوزد و بسازد تا تدریجاً شمع حیاتش خاموش شود. بعقیده اینجانب، این طرز تفکر با اصول مسلم اسلام تضاد قطعی دارد. دینی که همواره دم از عدل میزند، "قیام بقسط" یعنی برقراری عدالت را بعنوان یک هدف اصلی و اساسی همه انبیا می‌شمارد (« لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط ») چگونه ممکن است برای چنین ظلم فاحش و واضحی چاره اندیشی نکرده باشد؟! مگر ممکن است اسلام قوانین خود را بصورتی وضع کند که نتیجه‌اش این باشد که بیچاره‌ای مانند یک بیمار سرطانی رنج بکشد تا بمیرد؟! موجب تأسف است که برخی افراد با اینکه اقرار و اعتراف دارند که اسلام دین "عدل" است و خود را از "عدلیه" می‌شمارند، اینچنین نظر میدهند. اگر بنا بشود قانون ظالمانه‌ای را تحت عنوان "سرطان" به اسلام ببندیم مانعی نخواهد بود که قانون ستمگرانه دیگر را بعنوان "کزاز" و قانون دیگر را به بهانه "سل" و قانون دیگر را بعنوان "فلج اعصاب" و قوانین ستمگرانه دیگر را به بهانه‌های دیگر بپذیریم. اگر اینچنین است پس اصل "عدل" که رکن اساسی تقنین اسلامی است کجا رفت؟! "قیام بقسط" که هدف انبیا است کجا رفت؟ صفحه ۳۴۹ میگویند - سرطان. عرض میکنم بسیار خوب، سرطان، آیا اگر بیماری دچار سرطان شد، و با یک عمل ساده بشود سرطان را عمل کرد، نباید فوری اقدام کرد و جان بیمار را نجات داد؟ زنی که بهمسری مردی برای زندگی با او تن می‌دهد و بعد اوضاع و احوال بصورتی در می‌آید که آن مرد از اختیارات خود سوء استفاده می‌کند و از طلاق زن نه بخاطر زندگی و همسری، بلکه برای اینکه از ازدواج آینده او با یک شوهر واقعی و مناسب جلوگیری کند و به تعبیر قرآن او را "کالمعلقه" نگهدارد، خودداری میکند، حقا چنین زنی مانند یک بیمار سرطانی گرفتار است. اما این سرطان، سرطانی است که بسهولت قابل عمل است، بیمار پس از یک عمل ساده شفای قطعی و کامل خود را باز میابد. این گونه عمل و جراحی بدست حاکمان و قاضیان شرعی واجد شرایط امکان پذیر است. همچنانکه در مقالات پیش اشاره کردیم یکی از دو مشکل بزرگ در جامعه ما امتناعهایی است که برخی مردان ستمگر از طلاق می‌کنند. و از این راه به نام دین و به بهانه دین ستم بزرگی مرتکب میشوند. این

ستمگریها بضمیمه آن طرز تفکر غلط بنام اسلام و دین که میگوید: زن باید اینگونه ستمها را بعنوان یک سرطان غیر قابل علاج تحمل کند، بیش از هر تبلیغ سوء دیگر علیه اسلام اثر گذاشته است. با اینکه بحث در اینمطلب جنبه فنی و تخصصی دارد، و از حدود این سلسله مقالات خارج است، لازم میدانم اندکی در اطراف این مطلب بحث کنم، تا بر بد بینان روشن کنم که آنچه اسلام میگوید غیر از این حرفها است. صفحه ۳۵۰

بن بستها

اینگونه بن بستها منحصر بمسائل ازدواج و طلاق نیست، در موارد دیگر از قبیل مسائل مالی نیز پیش می‌آید، نخست ببینیم آیا اسلام در غیر مورد ازدواج و طلاق با این بن بستها چه کرده است؟ آیا اینها را بصورت بن بست و بصورت یک پدیده چاره ناپذیر پذیرفته است یا بن بست را از میان برده و چاره کرده است. فرض کنید دو نفر از راه ارث یا از راه دیگر، مالک یک کالای غیر قابل تقسیم از قبیل یک گوهر یا یک انگشتر یا اتومبیل یا تابلو نقاشی می‌شوند و حاضر نیستند مشترکاً از آن استفاده کنند: به اینکه گاهی در اختیار یکی از آنها باشد و گاهی در اختیار دیگری، هیچکدام از آنها هم حاضر نیست سهم خود را بدیگری بفروشد و هیچگونه توافق دیگری نیز در زمینه استفاده از آن مال در میان آنها صورت نمیگیرد. از طرفی میدانیم تصرف هر یک از آنها در آن مال موقوف به اذن و رضایت طرف دیگر است. در این گونه موارد چه باید کرد؟ آیا باید آن مال را معطل و بلا استفاده گذاشت و موضوع را بصورت یک مشکله لا ینحل و یک حادثه بغرنج غیر قابل علاج رها کرد؟ یا اینکه اسلام برای اینگونه امور راه چاره معین کرده است. حقیقت اینست که فقه اسلامی این مسائل را بصورت یک مشکله لا ینحل نمی‌پذیرد. حق مالکیت و اصل تسلط بر مال را آنجا که منجر به بی استفاده ماندن مال باشد محترم نمیشمارد. در اینگونه موارد بخاطر جلوگیری از بلا استفاده ماندن ثروت، به حاکم شرعی بعنوان یک امر اجتماعی و یا به قاضی به عنوان یک مسأله اختلافی اجازه می‌دهد که علیرغم صفحه ۳۵۱ لجاجت و امتناع صاحبان حقوق، ترتیب صحیحی بدهند. مثلاً مال مورد نظر اجاره داده شود و مال الاجاره میان آنها تقسیم شود و یا آن مال فروخته شود و قیمت آن در میان آنها قسمت بشود. به هر حال وظیفه حاکم یا قاضی است که بعنوان "ولی ممتنع" ترتیب صحیحی باین کار بدهد، هیچ ضرورتی ندارد که صاحبان اصلی مال رضایت بدهند یا ندهند. چرا در اینگونه موارد رعایت حق مالکیت که یک حق قانونی است نمیشود؟ برای اینکه اصل دیگری در کار است: اصل جلوگیری از ضایع شدن و بلا استفاده ماندن مال. رعایت مالکیت و تسلط صاحبان مال تا آنجا لازم است که منجر بر کود و تعطیل و بلا استفاده ماندن مال و ثروت نشود. فرض کنید مال مورد اختلاف گوهر یا شمشیر یا چیز دیگری از این قبیل است، و هیچیک از آنها حاضر نیست سهم خود را به دیگری بفروشد، اما هر دو نفر حاضرند آن را دو نیم کنند و هر کدام نیمی از آن را ببرند، یعنی کار لجاجت را به آنجا کشانده‌اند که توافق کرده‌اند آن مال را از ارزش بیندازند. بدیهی است گوهر یا شمشیر یا اتومبیلی که دو نیم بشود از ارزش میافتد. آیا اسلام اجازه میدهد؟ خیر. چرا؟ چون تزییع مال است. علامه حلی از بزرگان درجه اول فقهاء اسلام میگوید اگر آنها بخواهند چنین کاری بکنند حاکم باید جلو آنها را بگیرد، توافق صاحبان ثروت کافی نیست که به آنها اجازه چنین کاری داده شود. صفحه ۳۵۲

بن بست طلاق

اکنون ببینیم در مسأله طلاق چه باید کرد. اگر مردی سر ناسازگاری دارد، حقوق و وظائفی را که اسلام بر عهده او گذاشته است

که بعضی مالی است (نفقات) و بعضی اخلاقی است (حسن معاشرت) و بعضی مربوط بامر جنسی است (حق همخوابگی و آمیزش) انجام نمی‌دهد ، خواه هیچ یک از این حقوق و وظائف را ادا نکند یا بعضی از آنها را ، در عین حال حاضر هم نیست زن را طلاق دهد ، در اینجا چه باید کرد ؟ آیا اصل لازم و مورد اهمیتی از نظر اسلام وجود دارد که اسلام بحاکم یا قاضی شرعی اجازه مداخله بدهد همانطوریکه در مورد اموال چنین اجازه‌ای میدهد یا چنین اصلی وجود ندارد ؟

نظر آیت الله حلی

من در اینجا رشته سخن را بدست یکی از فقهاء طراز اول عصر حاضر ، آیت الله حلی مقیم نجف اشرف میدهم . معظم له در رساله‌ای بنام " حقوق الزوجیه " درباره این مطلب نظر داده‌اند . خلاصه نظریه ایشان در آنچه مربوط بحقوق زن و امتناع مرد است این است : ازدواج پیمان مقدسی است ، در عین حال نوعی شرکت میان دو انسان است و یک سلسله تعهدات برای طرفین بوجود می‌آورد ، تنها با انجام آن تعهدات است که سعادت طرفین تأمین میگردد . بعلاوه سعادت اجتماع نیز بستگی دارد به سعادت آنها و انجام یافتن تعهدات آنها در برابر یکدیگر . حقوق عمده زوجه عبارت است از نفقه و کسوه ، حق هم - صفحه ۳۵۳ خوابگی و زناشوئی ، حسن معاشرت اخلاقی . اگر مرد از انجام تعهدات خود نسبت به زن شانه خالی کند ، و از طلاق نیز خودداری کند تکلیف زن چیست ؟ و چگونه باید با مرد مقابله شود ؟ در اینجا دو راه فرض میشود ، یکی اینکه حاکم شرعی حق دخالت داشته باشد و با اجرای طلاق کار را یکسره کند ، دیگر اینکه زن نیز بنوبه خود از انجام تعهدات خود در برابر مرد خودداری نماید . اما از نقطه نظر اول یعنی دخالت حاکم شرعی ، ببینیم روی چه اصل و چه مجوزی حاکم شرعی در اینگونه موارد حق دخالت دارد ؟ قرآن کریم در سوره بقره چنین می‌فرماید « : الطلاق مرتان فامساک بمعروف او تسریح باحسان » . . . یعنی حق طلاق (و رجوع) دو نوبت بیش نیست . از آن پس یا نگهداری به شایستگی و یا رها کردن به نیکی . و باز در سوره بقره می‌فرماید « : و اذا طلقتم النساء فبلغن اجلهن فامسکوهن بمعروف او سرحوهن بمعروف و لا تمسکوهن ضرارا لتعتدوا و من یفعل ذلک فقد ظلم نفسه » . یعنی هر گاه زنان را طلاق دادید و موقع عده آنها رسید ، یا از آنها بخوبی نگهداری کنید و یا بخوبی جلوشانرا باز بگذارید . مبادا برای اینکه به آنها ستم کنید آنها را بشکل زیان آوری نگهداری کنید . هر که چنین کند باید بداند که به خویشتن ستم کرده است . از این آیات یک اصل کلی استفاده میشود و آن اینکه هر مردی در زندگی خانوادگی یکی از دو راه را باید انتخاب کند ، صفحه ۳۵۴ یا تمام حقوق و وظائف را بخوبی و شایستگی انجام دهد (امساک بمعروف - نگهداری به شایستگی) و یا علقه زوجیت را قطع و زن را رها نماید (تسریح باحسان - رها کردن به نیکی) . شق سوم یعنی اینکه زن را طلاق ندهد و بخوبی و شایستگی هم از او نگهداری نکند ، از نظر اسلام وجود ندارد . جمله « و لا تمسکوهن ضرارا لتعتدوا » همان شق سوم را نفی میکند . و بعید نیست که جمله فوق مفهوم اعمی داشته باشد ، هم شامل مواردی بشود که زوج عمدا و تقصیرا زندگی را بر زن سخت و زیان آور می‌کند ، و هم شامل مواردی بشود که هر چند زوج تقصیر و عمدی ندارد ولی بهر حال نگهداری زن جز زیان و ضرر برای زن چیزی نیست . این آیات هر چند در مورد عده و رجوع و عدم رجوع مرد وارد شده و تکلیف مرد را روشن می‌کند که رجوع او باید بر پایه اساسی باشد ، به خاطر این باشد که بخواهد از زن بشایستگی نگهداری کند ، نه بخاطر اینکه بخواهد زن بیچاره را اذیت کند ، اما اختصاص باین مورد ندارد ، یک اصل کلی است و حقوق زوجیت را در همه وقت و همه حال بیان میکند . یعنی زوج بطور کلی در زندگی باید یکی از دو راه گذشته را انتخاب کند و راه سومی برایش وجود ندارد . بعضی از فقها از همین جا دچار لغزش شده خیال کرده‌اند این آیات مخصوص مردانی است که می‌خواهند در عده رجوع کنند . خیر ، این آیات تکلیف همه مردان را در هر حال در برابر همسرشان روشن میکند . دلیل ما بر این مطلب ، گذشته از سیاق آیات اینست که ائمه

اطهار باین آیات در غیر مورد عده نیز استدلال و استشهاد کرده‌اند. مثل اینکه امام باقر (ع) فرمود: ایلا کننده صفحه ۳۵۵ (یعنی کسی که قسم می‌خورد که با زن خود نزدیکی نکند) پس از چهار ماه اجبارا باید قسم خود را بشکند و کفاره بدهد و یا زن خود را طلاق دهد. زیرا خداوند می‌فرماید: «امساک بمعروف او تسریح باحسان». امام صادق در مورد مردی که بمرد دیگر وکالت داده بود که زنی برای او عقد کند و از جانب او مهر معین کند و وکیل اینکار را کرد، اما موکل وکالت خود را انکار کرد. امام فرمود بر آن زن حرجی نیست که برای خود شوهر دیگری انتخاب کند. اما اگر آن مرد واقعا وکالت داده و عقدی که صورت گرفته است از روی وکالت بوده است، بر او واجب است فی ما بینه و بین الله این زن را طلاق بدهد، نباید این زن را بلاطلاق بگذارد. زیرا خداوند در قرآن می‌فرماید: «فامساک بمعروف او تسریح باحسان». پس معلوم می‌شود ائمه اطهار این آیه را یک اصل کلی میدانند، اختصاص بمورد خاص ندارد. حاکم شرعی آنجا که مرد نه بوظایف زوجیت عمل می‌کند و نه طلاق می‌دهد باید زوج را احضار کند. اول به او تکلیف طلاق کند. اگر طلاق نداد خود حاکم طلاق می‌دهد. امام صادق در روایتی که ابوبصیر از آن حضرت نقل کرده است فرمود "هر کس زنی دارد و او را نمی‌پوشاند و نفقه او را نمی‌پردازد، بر پیشوای مسلمین لازم است که آنها را (بوسیله طلاق) از یکدیگر جدا کند." این بود خلاصه بسیار مختصری از نظریه یک فقیه طراز اول عصر حاضر، هر کس که تفصیل بیشتری بخواهد باید برساله حقوق الزوجیه از تقریرات درس معظم له مراجعه کند. چنانکه ملاحظه فرمودید جمله "امساک بمعروف او تسریح باحسان صفحه ۳۵۶" یک اصل و قاعده کلی است که قرآن کریم در چهار چوب آن، حقوق زوجیت را مقرر داشته است. علیهذا اسلام بحکم این اصل و بخصوص بموجب تأکیدی که با جمله "و لا تمسکوهن ضراارا لتعتدوا" فرموده است بهیچوجه اجازه نمی‌دهد که مرد از خدا بی خبری از اختیارات خود سوء استفاده کند و زنی را نه بخاطر زندگی با او بلکه بخاطر در مضیقه قرار دادن او و جلوگیری او از ازدواج با مرد دیگر در قید ازدواج نگهدارد.

شواهد و دلایل دیگر

علاوه بر شواهد و دلائلی که در رساله حقوق الزوجیه ذکر شده است، شواهد و دلایل زیادتر دیگری هست که میرساند جمله "امساک بمعروف او تسریح باحسان" از نظر اسلام یک اصل کلی است و حقوق زوجیت باید در چهار چوب آن رعایت شود. هر چه انسان بیشتر در اطراف و جوانب این مطلب مطالعه می‌کند، آنرا روشتر می‌یابد و بیشتر به استحکام مقررات دین مبین اسلام پی میبرد. در کافی جلد ۵ صفحه ۵۰۲ از امام صادق روایت میکند که فرمود: «اذا اراد الرجل ان يتزوج المرأه فليقل: اقررت بالميثاق الذي اخذ الله: امساک بمعروف او تسریح باحسان». یعنی وقتی که مردی می‌خواهد ازدواج کند بگوید اعتراف می‌کنم به پیمانی که خداوند از من گرفته است و آن اینکه زن را به شایستگی نگهداری کنم و یا به نیکی طلاق دهم. در آیه ۲۱ از سوره النساء می‌فرماید: «و كيف تأخذونه و قد افضى بعضكم الى بعض و اخذن منكم» صفحه ۳۵۷ «ميثاقا غليظا» یعنی چگونه مهری که به زنان داده‌اید (با زور و با در مضیقه قرار دادن) از آنها می‌گیرید؟ و حال آنکه بیکدیگر رسیده و از یکدیگر کام گرفته‌اید و زنان از شما پیمان استوار و شدیدی گرفته‌اند. مفسرین شیعه و سنی اعتراف دارند که مقصود از پیمان استوار و شدید همان پیمان خداست، که خداوند با جمله «امساک بمعروف او تسریح باحسان» از مردان گرفته است. یعنی همان پیمانی که امام صادق علیه‌السلام فرمود: مرد هنگام ازدواج باید بدان اعتراف و اقرار کند، که زن را بشایستگی نگهداری کند و یا به نیکی رها نماید. پیغمبر اکرم جمله معروفی دارد که در حجه الوداع فرمود و شیعه و سنی آنرا نقل کرده‌اند. پیغمبر اکرم فرمود: «اتقوا الله فی النساء فانکم اخذتموهن بامانه الله و استحلتتم فروجهن بکلمه الله». یعنی ایها الناس در مورد زنان خدا را در نظر بگیرید و از او بترسید، شما آنها را بعنوان امانت خدا نزد خود برده‌اید و عصمت آنها را با "کلمه خدا" بر خود حلال کرده‌اید. ابن اثیر در

کتاب‌نهایه مینویسد " : مقصود از کلمه خدا که پیغمبر اکرم فرمود بموجب آن عصمت زنان بر مردان حلال میشود همان است که با این جمله در قرآن ادا شده : « امساک بمعروف او تسریح باحسان »

نظر شیخ الطائفه

شیخ طوسی در کتاب خلاف جلد ۲ صفحه ۱۸۵ پس از آنکه درباره " عنه " یعنی ناتوانی جنسی نظر میدهد و میگوید پس از صفحه ۳۵۸ آنکه ثابت شد که مرد " عنین " است ، زن خیار فسخ دارد . میگوید اجماع فقها بر اینمطلب است ، آنگاه می گوید و نیز به این آیه استدلال شده است « امساک بمعروف او تسریح باحسان » « عنین چون قادر نیست از زن بخوبی و شایستگی نگهداری کند پس باید او را رها نماید . از مجموع اینها بخوبی و بصورت قاطع میتوان فهمید که اسلام هرگز بمرد زورگو اجازه نمیدهد که از حق طلاق سوء استفاده کند و زن را بعنوان یک محبوس نگهداری کند . ولی از آنچه گفته شد نباید چنین استفاده شود که هر کسی که نام قاضی روی خود گذاشته حق مداخله در اینگونه مسائل دارد . قاضی از نظر اسلام شرایط سخت و سنگینی دارد که اکنون جای بحث در آن نیست . مطلب دیگری که باید به آن توجه داشته باشیم اینست که طلاق قضائی از نظر اسلام با آن همه عنایتی که اسلام در ابقاء کانون خانوادگی دارد خیلی استثنا و نادرالوجود صورت میگیرد . اسلام بهیچوجه اجازه نمی دهد که طلاق به آنصورتی در آید که در امریکا و اروپا وجود دارد و نمونه اش را مرتب در روزنامه ها میخوانیم . مثلاً زنی از شوهر خودش شکایت و تقاضای طلاق می کند بخاطر اینکه فیلمی که من دوست دارم او دوست ندارد ، یا فی فی سگ عزیزم را نمیبوسد و از این قبیل مسائل مسخره که مظهر سقوط بشریت است . خواننده محترم از آنچه در این چند مقاله گفتیم ، ضمناً بمفهوم مطلبی که در مقاله ۲۱ گفتیم پی برد ، ما در آن مقاله پنج صفحه ۳۵۹ نظریه درباره طلاق ذکر کردیم به این ترتیب : ۱ - بی اهمیتی طلاق و برداشتن همه قیود اخلاقی و اجتماعی از جلو آن . ۲ - ابدیت همه ازدواجها و جلوگیری از طلاق بطور کلی (نظریه کلیسای کاتولیک) . ۳ - ازدواج از طرف مرد قابل انحلال و از طرف زن بهیچوجه قابل انحلال نباشد . ۴ - ازدواج هم از طرف مرد و هم از طرف زن در شرایط خاصی قابل انحلال باشد ، و راهی که برای هر یک از زن و مرد قرار داده میشود یک جور و همانند باشد . (نظریه مدعیان تساوی حقوق) ۵ - راه طلاق همانطوریکه برای مرد باز است ، برای زن نیز بسته نیست . اما در خروجی مرد با در خروجی زن دو تا است . در آن مقاله گفتیم که اسلام نظر پنجم را تأیید میکند . از آنچه در مورد شرط ضمن العقد و هم در مورد طلاق قضائی گفتیم معلوم شد که اسلام هر چند طلاق را بصورت یک حق طبیعی برای زن نمی شناسد ، اما راه را بکلی بر او نبسته است و درهای خروجی مخصوصی برای زن باز گذاشته است . درباره طلاق قضائی بیش از اینها میتوان بحث کرد . خصوصاً با توجه به عقائدی که ائمه و فقهاء سایر مذاهب اسلامی دارند و عملی که در سایر کشورهای اسلامی بر طبق آنها میشود . اما ما همینقدر را برای این مقالات کافی میدانیم . صفحه ۳۶۰

بخش یازدهم تعدد زوجات

اشاره

انواع چند همسری در تاریخ زندگی انسان . اسلام ، سه نوع از چهار نوع زناشویی جاهلیت را لغو کرد . کمونیسیم جنسی و چند شوهری . چرا چند شوهری شکست خورد و چند زنی رواج یافت . برای زن ، بر خلاف مرد ، عنصر معنوی زناشویی بیش از عنصر مادی اهمیت دارد . تعدد زوجات جزء حقوق زن است نه حقوق مرد . علل تاریخی تعدد زوجات . آیا تعدد زوجات ، زائیده آب و

هوای مشرق زمین است؟ چند همسری فورم غربی و چند همسری فورم شرقی. علت مرسوم نشدن تعدد زوجات در مغرب زمین رواج فحشا بوده نه مقررات دین مسیح. مرد از نظر تعدد زوجات، گاهی زورگوئی کرده، گاهی مجوز حقوقی داشته، گاهی ادا کننده حق زن بوده است. حق زن در چند همسری. آمار و ارقام سخن می‌گویند. همیشه رقم زن آماده برای ازدواج از رقم مرد آماده برای ازدواج فزونی دارد. چرا؟ اعلامیه حقوق بشر درباره یکی از بزرگترین حقوق انسانی سکوت کرده است. به فتوای مردم انگلستان اگر "هووی زن" ریش و سیل داشته باشد چند همسری مانعی ندارد. آیا طبیعت مرد چند همسری است؟ می‌گویند مرد، قانونا تک همسر باشد و عملا چند همسر. صفحه ۳۶۱ عوامل خیانت مرد را محیط فاسد به وجود می‌آورد نه طبیعت ذاتی او. مرد قرن بیستم موفق شده از تعهدات خود نسبت به زن بکاهد و بر کامگیریهای خود بیفزاید. بحرانی که زنان از شوهر مانده ایجاد می‌کنند از هر بحرانی خطرناکتر است. اشکالات و معایب چند همسری. به عقیده اکثر مردان: خدا یکی، زن یکی. عشق و احساسات قابل تقسیم و جیره بندی نیست. چند همسری، محیط خانوادگی را که باید الهام بخش مهر و نیکی باشد به میدان جنگ تبدیل می‌کند. مرد، چگونه منافع زناشویی خود را که یک بار فروخته، بار دیگر می‌فروشد؟ نقش اسلام در مسأله چند همسری. اسلام، چند همسری را هم محدود کرد و هم مشروط. شرط مالی و جسمی در تعدد زوجات. علل تنفر مرد امروز از چند همسری. آنچه جای چند همسری را در این قرن پر کرده "گناه" است نه "وفا". صفحه ۳۶۲

تعدد زوجات

تعدد زوجات

"تک همسری" طبیعی‌ترین فرم زناشویی است. در تک همسری روح اختصاص، یعنی مالکیت فردی و خصوصی که البته با مالکیت خصوصی ثروت متفاوت است، حکمفرما است. در تک همسری هر یک از زن و شوهر احساسات و عواطف و منافع جنسی دیگری را "از آن" خود و مخصوص شخص خود میداند. نقطه مقابل تک همسری "چند همسری" یا زوجیت اشتراکی است. چند همسری یا زوجیت اشتراکی بچند شکل ممکن است فرض شود.

کمونیسم جنسی

یکی اینکه اختصاص در هیچ طرف وجود نداشته باشد، نه مرد به زن معین اختصاص داشته باشد، و نه زن مخصوص مرد معین باشد، این فرض همان است که از آن به کمونیسم جنسی تعبیر میشود. کمونیسم جنسی مساوی است با نفی زندگی صفحه ۳۶۳ خانوادگی. تاریخ و حتی فرضیات مربوط به ما قبل تاریخ، دوره‌ای را نشان نمیدهد که در آن دوره بشر بکلی فاقد زندگی خانوادگی بوده و کمونیسم جنسی بر آن حاکم بوده است. آنچه را به این نام خوانده‌اند و مدعی هستند که در میان بعضی از مردمان وحشی وجود داشته، حالت متوسطی بوده میان زندگی اختصاصی خانوادگی و کمونیسم جنسی. میگویند در بعضی قبائل چند برادر مشترکا با چند خواهر ازدواج میکردند، یا گروهی از مردان یک طائفه بالا-اشتراک با گروهی از زنان طائفه دیگر ازدواج می‌کرده‌اند. ویل دورانت، در جلد اول تاریخ تمدن صفحه ۶۰ میگوید: "در بعضی نقاط، ازدواج بصورت دسته جمعی صورت میپذیرفته، به این معنی، که گروهی از مردان یک طائفه، گروهی از زنان طائفه دیگر را به زنی می‌گرفته‌اند. در تبت مثلا عادت بر آن بوده است که چند برادر، چند خواهر را بتعداد خود بهمسری اختیار میکردند، بطوریکه هیچ معلوم نبود کدام خواهر

، زن کدام برادر است ، و یک نوع کمونیسم در زناشوئی وجود داشته و هر مرد با هر زن که می‌خواسته همخوابه می‌شده است . سزار بعدادت مشابهی در میان مردم قدیم انگلستان اشاره کرده است . از بقایای این حوادث ، عادت همسری با زن برادر پس از مرگ برادر را باید شمرد که در میان قوم یهود و اقوام دیگر قدیم شایع بوده است ."

نظریه افلاطون

آنچنانکه از کتاب جمهوریت افلاطون بر می‌آید و عموم صفحه ۳۶۴ مورخین آنرا تأیید می‌کنند ، افلاطون در نظریه " حاکمان فیلسوف و صفحه ۳۶۵ به کناره‌گیری خودش ادامه میداد ، همینکه روشن میشد آبستن شده با او نزدیکی میکرد . این کار را در مورد کسانی می‌کردند که آنها را برای تولید فرزند از خود شایسته‌تر میدانستند . و در حقیقت اینکار را برای بهبود نسل و اصلاح نژاد انجام می‌دادند ، این نوع زناشوئی را که در واقع زناشوئی در خلال ایام زناشوئی دیگر بود نکاح استبضاع می‌نامیدند . نوع دیگر زناشوئی این بود : گروهی که عده‌شان کمتر از ده نفر میبود با یک زن معین رابطه برقرار می‌کردند ، آن زن آبستن میشد و فرزندی بدنیاء می‌آورد ، در اینوقت آن زن همه آن گروه را نزد خود دعوت میکرد و طبق عادت و رسم آنزمان آن مردان نمی‌توانستند از آمدن سرپیچی کنند ، همه می‌آمدند ، در این هنگام آنزن هر کدام از آن مردان را که خود مایل بود بعنوان پدر برای فرزند خود انتخاب می‌کرد و آن مرد حق نداشت از قبول آن فرزند امتناع کند . باین ترتیب ، آن فرزند ، فرزند رسمی و قانونی آن مرد محسوب میشد . نوع چهارم این بود که زنی رسماً بعنوان " روسپی گری " داشت ، هر مردی بدون استثناء می‌توانست با او رابطه داشته باشد ، اینگونه زنان معمولاً پرچی بالای خانه خود میزدند ، و با آن علامت شناخته میشدند ، اینچنین زنان پس از آن که فرزندان بدنیاء می‌آوردند همه مردانی را که با آنها ارتباط داشتند جمع می‌کردند و آنگاه کاهن و قیافه شناس می‌آوردند ، قیافه شناس از روی مشخصات قیافه رأی می‌داد که این فرزند از آن کیست ، و آن مرد هم مجبور بود نظر قیافه شناس را بپذیرد و آن فرزند را فرزند رسمی و قانونی خود بداند . همه این زناشوئی‌ها در جاهلیت وجود داشت ، تا خداوند صفحه ۳۶۶ محمد (ص) را به پیغمبری برگزیدند و او همه آنها را جز آنچه اکنون معمول است ، از میان برد . " از اینجا معلوم میشود که رسم چند شوهری در جاهلیت عرب وجود داشته است . منتسکیو در روح القوانین میگوید : " ابوالظہیر الحسن ، جهانگرد عرب ، در قرن نهم میلادی که بهندوستان و چین رفت این رسم را (چند شوهری) مشاهده کرد و آنرا دلیل بر فحشا شمرد " و هم او مینویسد : " در سواحل مالابار قبیله‌ای بنام قبیله نائیر زندگی می‌کنند ، مردان این قبیله نمی‌توانند بیش از یک زن بگیرند ، در صورتیکه زنهای آنها می‌توانند شوهرهای متعددی انتخاب کنند . بعقیده من علت وضع این قانون اینست که مردان قبیله نائیر سلحشورترین قبائل میباشند و بواسطه اصلتی که دارند حرفه جنگ با آنهاست ، و همانطوری که ما در اروپا سربازان را از ازدواج منع می‌کنیم تا علائق زناشوئی مانع از انجام حرفه سربازی آنها نشود ، قبائل مالابار هم سعی کرده‌اند حتی المقدور مردان قبیله نائیر را از علائق خانوادگی معاف دارند ، و چون بواسطه گرمی آب و هوا ممکن نمی‌شد مطلقاً آنها را از ازدواج ممانعت کنند ، لذا مقرر داشته‌اند چند مرد دارای یک زن باشند تا علاقه خانوادگی آنها سست باشد و مانع انجام حرفه جنگی آنها نشود ."

اشکال چند شوهری

اشکال عمده و اساسی که چند شوهری بوجود می‌آورد و همان بیشتر سبب شده که این رسم عملاً موفقیتی نداشته باشد صفحه ۳۶۷ طبیعت بشری است . این که احیانا و استثنا در میان بعضی طوائف بشری چند شوهری وجود پیدا کرده است ، دلیل نمی‌شود که

تشکیل عائله اختصاصی خواسته طبیعت مرد نیست، همانطوریکه انتخاب تجرد و پرهیز از زندگی زناشوئی از طرف عده‌ای از مردان یا زنان صرفاً دلیل بر نوعی انحراف است، و دلیل نمی‌شود که بشر طبعاً خواهان زندگی زناشوئی نمیشد. چند شوهری نه تنها با طبیعت انحصار طلبی و فرزند دوستی مرد ناموافق است، با طبیعت زن نیز مخالفت دارد. تحقیقات روانشناسی ثابت کرده است که زن بیش از مرد خواهان تک همسری است.

تعدد زوجات

شکل دیگر و نوع دیگر چند همسری، چند زنی یا تعدد زوجات است. چند زنی یا تعدد زوجات، بر خلاف چند شوهری و کمونیسم جنسی، رواج و موفقیت بیشتری داشته است. نه تنها در میان قبائل وحشی وجود داشته است، بسیاری از ملل متمدن نیز آنرا پذیرفته‌اند. گذشته از عرب جاهلیت، در میان مردم قوم یهود و ملت ایران در زمان ساسانیان و بعضی ملل دیگر این رسم و قانون وجود صفحه ۳۶۸ داشته است. منتسکیو میگوید: "در قانون مالایو گرفتن سه زن مجاز بود" و هم او میگوید: "والا تنینین امپراطور روم بعلل و جهات مخصوص اجازه داد مردها چندین زن بگیرند، ولی چون این قانون با آب و هوای اروپا مناسب نبود از طرف سایر امپراطوران روم مثل "تئودور" و "آکاردیوس" و "مونوریوس" لغو گردید."

اسلام و تعدد زوجات

اسلام چند زنی را، بر خلاف چند شوهری، بکلی نسخ و لغو نکرد، بلکه آنرا تحدید و تقیید کرد، یعنی از طرفی نامحدودی را از میان برد و برای آن حداکثر قائل شد که چهارتاست، و از طرف دیگر برای آن قیود و شرائطی قرار داد و بهر کس اجازه نداد که همسران متعدد انتخاب کند. در آینده درباره آن قیود و شرائط و همچنین درباره اینکه چرا اسلام چند زنی را بکلی لغو نکرد بحث خواهیم کرد. عجیب اینست که در قرون وسطی از جمله تبلیغاتی که به ضد اسلام میکردند این بود که میگفتند پیغمبر اسلام برای اولین بار رسم تعدد زوجات را در جهان اختراع کرد! و مدعی بودند شالوده اسلام تعدد زوجات است و علت پیشرفت سریع اسلام در میان اقوام و ملل گوناگون اجازه تعدد زوجات است، و هم ادعا میکردند که علت انحطاط مشرق زمین نیز تعدد زوجات است. ویل دورانت در جلد اول تاریخ تمدن صفحه ۶۱ میگوید: "علمای دینی در قرون وسطی چنین تصور می‌کردند که تعدد زوجات از ابتکارات پیغمبر اسلام است، در صورتیکه چنین صفحه ۳۶۹ نیست، و چنانکه دیدیم در اجتماعات ابتدائی جریان چند همسری بیشتر مطابق آن بوده است. عللی که سبب پیدایش عادت تعدد زوجات در اجتماعات ابتدائی گشته، فراوان است. بواسطه اشتغال مردان بجنگ و شکار، زندگی مرد بیشتر در معرض خطر بود و بهمین جهت مردان بیشتر از زنان تلف میشدند و فزونی عده زنان بر مردان سبب میشد که یا تعدد زوجات رواج پیدا کند و یا عده‌ای از زنان در بی شوهری بسر برند، ولی در میان آن ملل که مرگ و میر فراوان بود هیچ شایستگی نداشت که عده‌ای زن مجرد بمانند و تولید مثل نکنند... بی شک تعدد زوجات در اجتماعات ابتدائی امر متناسبی بوده، زیرا عده زنان بر مردان فزونی داشته است، از لحاظ بهبود نسل هم باید گفت که سازمان تعدد زوجات بر تک همسری فعلی ترجیح داشته است، چه همانگونه که میدانیم تواناترین، و محتاط ترین مردان عصر جدید غالباً طوری است که دیر موفق به اختیار همسر میشوند و بهمین جهت کم فرزند می‌آورند، در صورتی که در آن ایام گذشته تواناترین مردان ظاهراً به بهترین زنان دست می‌یافته و فرزندان بیشتر تولید می‌کرده‌اند، به همین جهت است که تعدد زوجات مدت مدیدی در میان ملت‌های ابتدائی بلکه ملت‌های متمدن توانسته است دوام کند، و فقط در همین اواخر و در زمان ما است که رفته رفته دارد از

کشورهای خاوری رخت بر می‌بندد. در زوال این عادت، عواملی چند دخالت کرده است: زندگانی کشاورزی که حالت ثباتی دارد، سختی و ناراحتی زندگی مردان را تقلیل داد و مخاطرات کمتر شد، و بهمین جهت عدد مرد و زن تقریباً مساوی یکدیگر شد، و در این هنگام چند زنی، حتی در اجتماعات ابتدائی از امتیازات اقلیت صفحه ۳۷۰ مزبور از جمله تصوراتی است که هیچ مدرک و اساسی برای آن نیست. اگر خوانندگان این کتاب از اهل اروپا برای مدت کمی تعصبات اروپائی را از خود دور سازند، تصدیق خواهند کرد که رسم تعدد زوجات برای نظام اجتماعی شرق یک رسم عمده‌ای است که بوسیله آن، اقوامی که این رسم میان آنها جاری است روح اخلاقی ایشان در ترقی، و تعلقات و روابط خانوادگی آنها قوی و پایدار مانده و بالاخره در نتیجه همین رسم است که در مشرق اعزاز و اکرام زن بیش از اروپاست. ما قبل از شروع به اقامه دلیل و اثبات مدعای خود از ذکر این مطلب ناچاریم که رسم تعدد زوجات ابتدا مربوط باسلام نیست، چه قبل از اسلام هر رسم مذکور در میان تمام اقوام شرقی از یهود، ایرانی، عرب و غیره شایع بوده است. اقوامی که در مشرق قبول اسلام کردند صفحه ۳۷۱ از این حیث فائده‌ای از اسلام حاصل نکردند و تا کنون هم در دنیا یک چنین مذهب مقتدری نیامده که اینگونه رسوم مانند تعدد زوجات را بتواند ایجاد کند و یا آنرا منسوخ سازد. رسم مذکور فقط بر اثر آب و هوای مشرق و در نتیجه خصائص نژادی و علل و اسباب دیگری که بطرز زندگانی مشرق مربوط بوده پیدا شده است، نه اینکه مذهب آنرا آورده باشد. در مغرب هم با وجود اینکه آب و هوا و طبیعت هیچیک مقتضی برای وجود چنین رسمی نیست، معذک رسماً وحدت زوجه، رسمی است که ما آنرا فقط در کتابهای قانون می‌بینیم درج است، و الا خیال نمیکنم بشود این را انکار کرد که در معاشرت واقعی ما اثری از این رسم (رسم وحدت زوجه) نیست. راستی من متحیرم و نمی‌دانم که تعدد زوجات مشروع مشرق از تعدد زوجات سالوسانه اهل مغرب چه کمی دارد و چرا کمتر است؟ بلکه من می‌گویم که اولی از هر حیث بهتر و شایسته‌تر از دومی است. اهل مشرق وقتی بلاد معظمه ما را سیاحت می‌کنند، از این اعتراضات و حملات ما دچار بهت و حیرت گردیده، متغیر میشوند "... آری، اسلام تعدد زوجات را ابتکار نکرد، بلکه آنرا از طرفی محدود ساخت و برای آن حداکثر قائل شد، و از طرف دیگر قیود و شرائط سنگینی برای آن مقرر کرد. اقوام و مللی که بدین اسلام گرویدند غالباً در میان خودشان این رسم وجود داشت و بواسطه اسلام مجبور بودند حدود و قیودی را گردن نهند.

تعدد زوجات در ایران

کریستن سن در کتاب "ایران در زمان ساسانیان" صفحه ۳۴۶ صفحه ۳۷۲ می‌گوید: "اصل تعدد زوجات اساس تشکیل خانواده، (در ایران زمان ساسانیان) بشمار میرفت. در عمل، تعداد زنانیکه مرد میتوانست داشته باشد بنسبت استطاعت او بود. ظاهراً مردمان کم بضاعت بطور کلی بیش از یک زن نداشتند. رئیس خانواده از حق ریاست دودمان بهره‌مند بود. یکی از زنان سوگلی و صاحب حقوق کامله محسوب شده و او را "زن پادشاهیها" (پادشاه زن) یا زن ممتاز می‌خواندند. از او پست‌تر زنی بود که عنوان خدمتکاری داشت و او را زن خدمتکار (زنی چگاریها) می‌گفتند. حقوق قانونی این دو نوع زوجه مختلف بود. ظاهراً کنیزان زر خرید و زنان اسیر جزو طبقه چاکر زن بوده‌اند. معلوم نیست که عده زنان ممتاز یکمرد محدود بوده است یا خیر، اما در بسی از مباحثات حقوقی از مردی که دو زن ممتاز دارد سخن بمیان آمده است. هر زنی از این طبقه عنوان بانوی خانه داشته است، و گویا هر یک از آنها دارای خانه جداگانه بوده‌اند. شوهر مکلف بود که مادام العمر زن ممتاز خود را نان دهد و نگهداری کند. هر پسری تا سن بلوغ و هر دختری تا سن ازدواج دارای همین حقوق بوده‌اند، اما زوجه‌هایی که عنوان چاکر زن داشته‌اند فقط اولاد ذکور آنان در خانواده پدری پذیرفته میشده است. "در تاریخ اجتماعی ایران از انقراض ساسانیان تا انقراض امویان (تألیف مرحوم سعید نفیسی) مینویسد: "شماره زنانی که مردی می‌توانست بگیرد نامحدود بود، و گاهی در اسناد یونانی دیده شده است که

مردی چند صد زن در خانه داشته است. " منتسکیو در روح القوانین از آکاتیاس مورخ رومی نقل صفحه ۳۷۳ میکند که " : در زمان ژوستی نین چند نفر از فلاسفه رومی که مورد آزار و اذیت مسیحیان قرار گرفته و نمی‌خواستند مذهب مسیح را قبول کنند روم را ترک گفته و بدربار خسرو پرویز پادشاه ایران پناه آوردند و در آنجا چیزی که بیشتر موجب حیرت آنها شد، این بود که نه تنها تعداد زوجات مرسوم بود، بلکه مردها با زنهای دیگران آمیزش میکردند. " ناگفته نماند که فلاسفه رومی به دربار انوشیروان پادشاه ایران پناه آوردند نه خسرو پرویز. ذکر خسرو پرویز در کلام منتسکیو اشتباه است. در میان اعراب، تعداد زوجات حد و حصری نداشت. محدود کردن اسلام تعداد زوجات را و حداکثر معین کردن برای آن، برای آن عده از اعراب که بیش از چهار زن داشتند اشکال بوجود می‌آورد، افرادی بودند که احیاناً ده زن داشتند و مجبور بودند که شش تای آنها را رها کنند. پس معلوم شد، اسلام تعداد زوجات را ابتکار و اختراع نکرده، بلکه برعکس برای آن حدود و قیودی مقرر کرده است، ولی آنرا بکلی لغو و نسخ هم نکرده است. در فصلهای آینده ببینیم علت پیدایش تعداد زوجات در میان بشر چیست؟ آیا علت آن زورگویی مرد و تحکم او بر زن بوده است، یا ضرورت‌های خاصی در کار بوده که آنرا ایجاب میکرد است؟ آن ضرورتها چیست؟ آیا از نوع عوامل منطقه‌ای و جغرافیائی است، یا از نوع دیگر است؟ و بالاخره چرا اسلام این رسم را الغا نکرد؟ حدود و قیودی که اسلام برای تعداد زوجات مقرر کرده چیست؟ و بالاخره صفحه ۳۷۴ علت اینکه بشر امروز اعم از مرد و زن علیه تعداد زوجات قیام کرده چیست؟ آیا یک ریشه انسانی و اخلاقی دارد، یا علل دیگری در کار است؟ اینها مطالبی است که در آینده درباره آن بحث خواهیم کرد. صفحه ۳۷۵

علل تاریخی تعداد زوجات (۲)

اشاره

علل تاریخی و اجتماعی تعداد زوجات چیست؟ چرا بسیاری از ملل جهان و مخصوصاً ملل شرقی این رسم و سنت را پذیرفتند و بعضی از ملل مانند ملل غربی هیچوقت آنرا نپذیرفتند؟ چرا در میان شکل‌های سه گانه چند همسری، چند زنی رواج و مقبولیت بسزائی یافت، بر خلاف چند شوهری و اشتراکیت جنسی، که یا هرگز صورت عمل بخود نگرفته است و یا بسیار بندرت واقع شده و جنبه استثنائی داشته است؟ تا درباره این علل تحقیق نکنیم نمی‌توانیم درباره تعداد زوجات از نظر اسلام بحث کنیم و هم نمی‌توانیم این مسئله را از نظر احتیاجات امروز بشر مورد بررسی قرار دهیم. اگر ملاحظات روانی و اجتماعی زیادی که وجود دارد از نظر دور بداریم، و مانند بسیاری از نویسندگان سطحی فکر کنیم، کافی است که برای توضیح و توجیه علل تاریخی و اجتماعی تعداد زوجات همان " ترجیع بند " معروفی که در اینگونه زمینه‌ها همواره بازگو صفحه ۳۷۶ میشود تکرار کنیم و بگوئیم " : خیلی واضح است که علت تعداد زوجات چیست و چه بوده است؟ علتش زورگویی و تسلط مرد و بردگی زن است، علتش پدرشاهی است، مرد چون بر زن تسلط و حکمرانی داشته است، رسوم و قوانین را بنفع خود می‌چرخانده است، و لهذا رسم چند زنی را بنفع خود و علیه زن، قرن‌ها معمول داشته است. و زن چون محکوم مردم بوده است نتوانسته است چند شوهری را بنفع خود مجری دارد. امروز که دوره پایان زورگویی مرد است امتیاز چند زنی نیز مانند بسیاری از امتیازات غلط دیگر جای خود را بحقوق متساوی و متقابل زن و مرد میدهد. " اگر اینچنین فکر کنیم، بسیار سطحی و ناشیانه فکر کرده‌ایم نه علت رواج یافتن چند زنی، زورگویی مرد بوده است، و نه علت شکست چند شوهری ضعف و محکومیت زن بوده است، و نه علت اینکه امروز تعداد زوجات عملاً منسوخ میشود اینست که دوران زورگویی مرد پایان رسیده است، و نه مرد امروز بواسطه ترک تعداد زوجات واقعا امتیازی را از

دست می‌دهد. بلکه برعکس امتیازی بنفع خود علیه زن کسب می‌کند. من منکر عامل "زور و قدرت" بعنوان یکی از عوامل گرداننده تاریخ بشری نیستم، و هم منکر اینکه مرد در طول تاریخ از قدرت خود علیه زن سوء استفاده کرده نمی‌باشم. اما معتقدم که منحصر کردن عاملها به عامل زور و قدرت مخصوصا در توجیه و توضیح روابط خانوادگی زن و مرد ناشی از کوه فکری است. اگر نظریه بالا درست باشد، الزاما باید قبول کنیم که مواقع نادر و استثنائی که چند شوهری معمول شده، مانند دوره جاهلیت عرب، و یا زمانی که بقول منتسکیو در میان قبیله نائیر در سواحل صفحه ۳۷۷ مالایا چند شوهری معمول شده است، زمانی بوده که زن فرصتی یافته و قدرتی علیه مرد بدست آورده تا توانسته است چند شوهری را بمراد تحمیل کند، و باید قبول کنیم که این دوره‌ها دوره طلایی زن بوده است. و حال آنکه می‌دانیم دوره جاهلیت عرب یکی از دوره‌های سیاه و تاریک زندگی زن است. در مقاله پیش، از منتسکیو نقل کردیم که رواج چند شوهری در میان قبیله نائیر مربوط بقدرت و احترام زن نبوده است. علت این امر تصمیم اجتماع بدور نگهداشتن سربازان از علائق خانوادگی و حفظ روحیه سربازی بوده است. بعلاوه اگر علت تعدد زوجات ناشی از پدرشاهی و پدر سالاری است چرا در میان ملل غربی رائج نشده است؟ آیا پدرشاهی منحصر بمشرق زمین است. مغرب زمینی‌ها آنچنان عیسی رشته و مریم بافته بوده‌اند که از ابتدا برای زن حقوق متساوی و متقابل نسبت بمراد قائل بوده‌اند؟ آیا فقط در مشرق زمین عامل قدرت بنفع مرد کار کرده است و در مغرب زمین این عامل در جهت عدالت سیر می‌کرده است؟ زن غربی تا نیم قرن پیش از بدبخت‌ترین زنان دنیا بود. حتی در اموال خود نیازمند قیمومت شوهر بود. به اقرار خود غربی‌ها در قرون وسطی زن شرقی از زن غربی وضع بسیار بهتری داشته است. گوستاولوبون میگوید "در دوره تمدن اسلام به زنان عینا همان درجه و مقام داده شد که زنان اروپا بعد از مدت طولانی آنها دارا شدند. یعنی بعد از آنکه رفتار بهادرانه اعراب اندلس در اروپا بنای اشاعت را گذاشت... در اهالی اروپا اخلاق بهادرانه که یک جزء عمده آن رفتار با زنان است از مسلمین آمده صفحه ۳۷۸ و از آنها تقلید شده است، و مذهبی که توانست زن را از درجه پست و ذلت نجات بخشیده و باوج عزت و رفعت نائل سازد، مذهب اسلام بوده است، نه مذهب مسیح چنانکه عامه خیال می‌کنند. زیرا می‌بینیم که در قرون وسطی رؤساء و سردارهای ما با آنکه مسیحی بودند معهدا پاس احترام زن را نگه نمی‌داشتند و از بررسی تواریخ قدیمه در این مطلب شبهه‌ای باقی نمی‌ماند که قبل از اینکه مسلمین رعایت و احترام زن را به اسلاف ما بیاموزند، امرا و سرداران ما نسبت به زن با کمال وحشیگری سلوک مینمودند." دیگران نیز کم و بیش اوضاع زن غربی را در قرون وسطی همینطور وصف کرده‌اند. با همه این احوال، با اینکه پدرشاهی و زور و تحکم مرد بحد اعلا در اروپای قرون وسطی حکومت می‌کرده است چرا تعدد زوجات معمول نبوده است؟ حقیقت اینستکه نه آنجا که چند شوهری معمول شده است بواسطه فرصت و قدرت زن بوده است، و نه علت شکست چند شوهری ضعف و ناتوانی زن بوده است و نه موجب رواج تعدد زوجات در مشرق زمین زور و تحکم مرد بوده است، و نه منشأ عدم رواج تعدد زوجات در مغرب زمین قدرت و برابری زن با مرد بوده است.

علت شکست چند همسری

علت شکست چند شوهری، اینست که نه با طبیعت مرد موافق است و نه با طبیعت زن. اما از نظر مرد برای اینکه اولاً- با روحیه انحصار طلبی مرد ناسازگار است و ثانياً با اصل اطمینان‌پذیری مخالف است. علاقه بفرزند، طبیعی و غریزی بشر است. بشر صفحه ۳۷۹ طبعاً می‌خواهد توالد و تناسل کند و می‌خواهد رابطه‌اش با نسل آینده و نسل گذشته مشخص و اطمینان بخش باشد. می‌خواهد بداند پدر کدام فرزند است و فرزند کدام پدر است. چند شوهری زن با این غریزه و طبیعت آدمی ناسازگار بوده است، بر خلاف چند زنی مرد که از این نظر نه بمراد لطمه می‌زند و نه به زن... می‌گویند گروهی از زنان، در حدود چهل نفر، گرد

آمدند و بحضور علی بن ابیطالب علیه‌السلام رسیدند ، گفتند چرا اسلام بمردان اجازه چند زنی داده ، اما به زنان اجازه چند شوهری نداده است . آیا این امر یک تبعیض ناروا نیست ؟ علی (ع) دستور داد ظرفهای کوچکی از آب آوردند و هر یک از آنها را بدست یکی از آن زنان داد . سپس دستور داد همه آن ظرفها را در ظرف بزرگی که وسط مجلس گذاشته بود خالی کنند . دستور اطاعت شد ، آنگاه فرمود اکنون هر یک از شما دو مرتبه ظرف خود را از آب پر کنید اما باید هر کدام از شما عین همان آبی که در ظرف خود داشته بردارد . گفتند این چگونه ممکن است ؟ آنها با یکدیگر مزوج شده‌اند ، و تشخیص آنها ممکن نیست . علی (ع) فرمود اگر یک زن چند شوهر داشته باشد ، خواه ناخواه ، با همه آنها هم بستر می‌شود ، و بعد آبستن می‌گردد . چگونه میتوان تشخیص داد که فرزندی که بدنیا آمده است از نسل کدام شوهر است ؟ این از نظر مرد . اما از نظر زن ، چند شوهری هم با طبیعت زن منافی است و هم با منافع وی . زن از مرد فقط عاملی برای ارضاء غریزه جنسی خود نمی‌خواهد که گفته شود هر چه بیشتر برای زن بهتر . زن از صفحه ۳۸۰ مرد موجودی می‌خواهد که قلب آن موجود را در اختیار داشته باشد ، حامی و مدافع او باشد . برای او فداکاری نماید ، زحمت بکشد و پول درآورد و محصول کار و زحمت خود را نثار او نماید ، غمخوار او باشد . پولی که مرد به زن بعنوان یک " روسپی " می‌دهد و میدهد ، همچنین پولی که زن از راه کار و فعالیت بدست آورده و می‌آورد ، نه به احتیاجات مالی وسیع زن که چندین برابر احتیاجات مرد است وافی بوده ، و نه ارزش آن پولی را داشته که مرد به خاطر علاقه و محبت و در راه عشق به زن می‌پرداخته است . احتیاجات مالی وسیع زن را همواره مرد بعنوان یک فداکار تأمین کرده است . بهترین و نیرومندترین مشوق مرد بکار و فعالیت نیز کانون خانوادگی او یعنی همسر و فرزندان او بوده است . زن در چند شوهری هرگز نمی‌توانسته است حمایت و محبت و عواطف خالصانه و فداکاری یک مرد را نسبت بخود جلب کند . از اینرو چند شوهری نظیر روسپی‌گری همواره مورد تنفر زن بوده است . علیهذا چند شوهری نه با تمایلات و خواسته‌های مرد موافقت داشته است و نه با خواسته‌ها و تمایلات زن .

شکست اشتراکیت جنسی

همچنانکه علت شکست اشتراکیت جنسی نیز همین است . اشتراکیت جنسی و از میان رفتن اختصاص از دو طرف ، که نه زن بمرد معینی اختصاص داشته باشد و نه مرد به زن معینی ، همچنانکه اشاره کردیم ، از طرف افلاطون پیشنهاد شد ، منتها در شعاع طبقه حاکمه ، یعنی طبقه حاکمان فیلسوف و فیلسوفان حاکم بعقیده افلاطون . این پیشنهاد نه تنها مورد پذیرش دیگران واقع نشده بلکه خود صفحه ۳۸۱ افلاطون نیز از عقیده خود عدول کرد . در یک قرن اخیر فردریک انگلس پدر دوم کمونیسم نیز این فرضیه را پیشنهاد و از آن دفاع کرد . اما دنیای کمونیسم آنرا نپذیرفت . میگویند دولت شوروی در اثر تجربیات تلخ فراوان در اجرای تئوری اشتراکی خانوادگی انگلس در سال ۱۹۳۸ قوانینی بنفع خانواده گذرانید و تک همسری را بعنوان زناشویی رسمی کمونیستی پذیرفت . چند زنی برای یک مرد میتوانسته امتیازی شمرده شود ، اما چند شوهری هیچوقت برای زن امتیازی نبوده و نخواهد بود . علت این تفاوت اینست که مرد طالب شخص زن است ، و زن طالب قلب مرد و فداکاریهای او . برای مرد مادامیکه شخص زن را در اختیار دارد اهمیتی ندارد که قلب زن را از دست بدهد ، از اینرو مرد اهمیتی نمیداده که در چند زنی قلب و عواطف زن را از دست میدهد . ولی برای زن ، قلب و عواطف مرد اصالت دارد . اگر آن را از دست بدهد همه چیز را از دست داده است . بعبارت دیگر در امر زناشویی دو عنصر دخالت دارد : یکی مادی و دیگری معنوی . عنصر مادی زناشویی جنبه‌های جنسی آن است که در جوانی در منتهای اوج و غلیان است و تدریجا رو به کاهش و آرامش میرود . جنبه معنوی آن عواطف رقیق و صمیمانه‌ایست که میان آنها حکمفرما میشود و احیانا هر چه زمان می‌گذرد نیرومندتر میگردد . یکی از تفاوت‌های زن و مرد اینست که برای زن عنصر دوم بیش از عنصر اول اهمیت دارد بر خلاف مرد ، زناشویی برای زن بیشتر جنبه معنوی دارد و برای مرد بیشتر جنبه مادی و لا اقل

جنبه مادی و معنوی زناشویی برای مرد مساوی است. صفحه ۳۸۲ گذشته از اینها در مقاله ۲۴ گفتیم و سخنان یک بانوی روانشناس اروپایی را نیز شاهد آوردیم که زن از آن نظر که پرورش دهنده فرزند در رحم و دامن است، حالات روانی مخصوصی دارد، که سخت او را به محبت و عواطف مهرآمیز شوهر بعنوان پدر فرزندش نیازمند میسازد. حتی میزان محبت زن بفرزندان، بستگی زیادی دارد بمیزان محبت و علاقه مرد باو بعنوان پدر فرزندش و بعنوان عاملی که موجب بوجود آمدن فرزند شده است. این نیاز زن منحصر در تک شوهری برآورده میشود. علیهذا مقایسه چند شوهری به چند زنی، و تصور اینکه فرقی میان چند زنی و چند شوهری نیست و علت اینکه چند زنی در قسمتی از جهان معمول و مجری شده است، اینست که مرد زورمندتر بوده است، و علت اینکه زن نتوانسته است چند شوهری را بعنوان یک امتیاز برای خود حفظ کند ضعف و ناتوانی زن بوده است، اشتباه فاحش است. خانم منوچهریان در کتاب انتقاد بر قوانین اساسی و مدنی ایران صفحه ۳۴ میگوید "قانون مدنی ماده ۱۰۴۹ میگوید: هیچکس نمی‌تواند دختر برادر یا دختر خواهر زن را بگیرد مگر با اجازه زن خود... زن اگر اجازه دهد شوهر وی میتواند دختر برادر یا خواهر او را بگیرد. حالا باید دید که اگر اجازه ندهد چه میشود؟ هیچ. باصطلاح آنکه عوض دارد گله ندارد، مرد با دیگری ازدواج میکند. خوب حالا اگر قضیه را بعکس کنیم آنوقت چه خواهد شد؟ مثلا اگر بگوئیم زن نمی‌تواند با پسر برادر یا پسر خواهر شوهر خود ازدواج کند (در همان حالی که زن این شوهر است) مگر با اجازه شوهر، از شنیدن این سخن صفحه ۳۸۳ خون رگهای متعصب بجوش می‌آید و فریاد میزنند این پیشنهاد بر خلاف اصول انسانیت است و اصلا طبع و نهاد زن هم با آن مابینت دارد. در پاسخ باید گفت تنها این پیشنهاد مخالف با اصل بردگی زن است. همچنانکه یک مال بیشتر از یک مالک ندارد و یا اگر هم داشته باشد محصول آن پس از افراز باز بیک مالک بر می‌گردد. زن هم چون بنا بقوانین صریح و ضمنی کشور ما در حکم اموال است از این رو نباید بیشتر از یک مالک داشته باشد "... در صفحه ۷۳ آن کتاب میگوید: "ما میتوانیم بگوئیم همچنانکه مرد تا چهار زن می‌تواند داشته باشد، زن هم چون بشر است و با مرد برابر، باید بتواند حقوقی را که او دارد دارا شود. نتیجه این صغری، کبری منطقی برای مردان بسیار وحشت آور میشود. اینجاست که خون در رگهای آنان بجوش می‌آید و با چهره‌ای برافروخته و چشمانی آتشبار فریاد میزنند چگونه زن می‌تواند بیش از یک شوهر داشته باشد؟ ما در پاسخ با سردی و آرامی میگوئیم چرا مرد می‌تواند بیش از یک زن داشته باشد؟ ما در اینجا نمیخواهیم ترویج فساد اخلاق کنیم، و نمی‌خواهیم عفت و پاکدامنی زنان را ناچیز و بیهوده بگیریم، ولی می‌خواهیم به مردان بفهمانیم که درباره زن عقیده آنان چنانکه میبندارند بر پایه‌ای محکم و تزلزل ناپذیر جای ندارد. زن یکی است و مرد یکی. هر دو با هم برابرند. اگر بمردان از لحاظ اینکه مردند حق داده شده است که تا چهار زن بگیرند، باید زنان هم همین حق را داشته باشند. اگر فرضا از لحاظ عقل توانا تر از مرد نباشد، باید اذعان کرد که تجلی روح و کیفیات نفسانی در زن ضعیف‌تر از صفحه ۳۸۴ مرد نیست. " چنانکه ملاحظه میفرمائید در بیانات فوق هیچ فرقی میان چند زنی و چند شوهری گذاشته نشده است جز اینکه مرد چون زور داشته است برفع خود چند زنی را معمول داشته است، بر خلاف زن که آزادی نداشته از چند شوهری که تنها اصل مخالف بردگی اوست، دفاع کند. و نیز در بیانات فوق چنین بیان شده که علت رواج چند زنی و شکست چند شوهری، مالکیت مرد و مملوکیت زن بوده است. مرد چون مالک زن بوده است میتواند است زنان متعدد یعنی اموال فراوان داشته باشد. اما زن چون مملوک بوده است و مملوک نمی‌توانسته است بیش از یک مالک داشته باشد از موهبت چند شوهری محروم مانده است. اتفاقا بر خلاف نظر خانم نویسنده، پذیرش نیافتن چند شوهری خود دلیل است که مرد به زن بچشم یک مال نگاه نمیکرده است. زیرا شرکت در مال و مالک شدن چند نفر یک مال را و استفاده مشترک از آن یکی از قوانین جاری و ساری بشری در اموال است. اگر مرد به زن بچشم یک مال نگاه میکرد شرکت در آنرا جایز میشمرد، همچنانکه شرکت در مال و استفاده مشترک از آنرا جایز شمرده است. در کجای دنیا معمول است که مال بیشتر از یک مالک نمی‌تواند داشته باشد تا قانون تک شوهری را ناشی از آن بدانیم. میگویند چون مرد یکی است و زن یکی، باید حقوق برابر داشته

باشند. چرا مرد بتواند از حقوق چند زنی بهره‌مند شود و زن نتواند از حق چند شوهری استفاده کند؟ می‌گوییم اشتباه شما همین جاست که خیال کرده‌اید تعدد صفحه ۳۸۵ زوجات جزء حقوق مرد است و تعدد شوهر جزء حقوق زن. در صورتیکه تعدد زوجات جزء حقوق زن است، و تعدد شوهر نه جزء حقوق مرد است و نه جزء حقوق زن. هم بر خلاف مصالح و منافع مرد است و هم بر خلاف مصالح و منافع زن. ما بعداً ثابت خواهیم کرد که قانون تعدد زوجات در اسلام بمنظور احیاء و احقاق حقوق زن وضع شده است و اگر بنا بود جانب مرد رعایت شود، اسلام همانکاری را میکرد که دنیای غرب کرده است، بمراد حق استفاده و بهره‌برداری از زنان دیگر جز زن اول میداد ولی هیچ تعهدی برای مرد بنفع زن و فرزندان او بعنوان همسر قانونی و فرزندان قانونی قائل نمیشد. چند شوهری بنفع زن نبوده که حقی از او سلب شده باشد. می‌گویید می‌خواهیم بمراد بفهمانیم که عقاید آنها درباره زن آنچنانکه خود می‌پندارند محکم و تزلزل ناپذیر نیست. از قضا آنچه ما می‌خواهیم همین است. ما در مقالات آینده مبنای نظر اسلام را درباره تعدد زوجات خواهیم گفت. از این نویسنده و هر صاحب نظر دیگر ملتمسانه طلب میکنیم ببینند و نظر بدهند که آیا نظر اسلام مبتنی بر یک اصل تزلزل ناپذیر است یا نه؟ من قول شرف میدهم اگر کسی توانست خللی در مبنای نظر اسلامی راجع باین مسئله پیدا کند، من از تمام گفته‌های خود در زمینه حقوق زن صرف‌نظر میکنم. صفحه ۳۸۶

علل تاریخی تعدد زوجات (۳)

توضیحات

هوسرانی و تسلط بیچون و چرای مرد، بتهائی برای پیدایش رسم "چند زنی" کافی نیست، حتماً علل و عوامل دیگر نیز دخالت داشته است. زیرا برای مرد هوسران راه سهل‌تر و بی دردسرت‌تر از چند زنی اینست که حس تنوع طلبی خود را از راه زن بازی آزاد و ریفقه و معشوقه گیری ارضاء کند، بدون آنکه زن مورد نظر خود را بعنوان "همسری" بپذیرد و نسبت بفرزندان احتمالی او تعهد و مسؤولیتی بعهده بگیرد. از اینرو در اجتماعاتی که چند زنی معمول بوده است یا موانع اخلاقی و اجتماعی راه معشوقه گیری و زن بازی آزاد را برای مرد هوسباز بسته بوده است و مرد هوسباز مجبور بوده غرامت تنوع طلبی خود را با بهای قبول همسری قانونی زن مورد استفاده خود و پدری فرزندانش پردازد، و یا باید فرض کنیم علل دیگری: جغرافیائی یا اقتصادی یا اجتماعی، غیر از هوسبازی و تنوع طلبی مرد در کار بوده است. صفحه ۳۸۷

عوامل جغرافیائی

"منتسکیو" و "گوستاولوبون" اصرار زیادی دارند که علل جغرافیائی را دخالت دهند. بعقیده این مفکران، آب و هوای مشرق زمین مقتضی رسم تعدد زوجات بوده است. در آب و هوای مشرق زمین، زن زودتر بالغ میشود و هم زودتر پیر میشود و از این جهت، مرد به زن دوم و سوم احتیاج پیدا میکند. بعلاوه مرد پرورده آب و هوای مشرق زمین، از لحاظ نیروی جنسی طوری است که یک زن نمی‌تواند او را اقناع کند. "گوستاولوبون" در تاریخ تمدن اسلام و عرب صفحه ۵۰۹ می‌گوید: "رسم مذکور (رسم تعدد زوجات) فقط بر اثر آب و هوای مشرق و در نتیجه خصائص نژادی و علل و اسباب دیگری که بطرز زندگانی مشرق مربوط بوده پیدا شده است، نه اینکه مذهب آنرا آورده باشد، و معلوم است آب و هوا و خصائص قومی از جمله عواملی است که فوق العاده قوی و مؤثر بوده و حتی ما لازم هم نمی‌دانیم که راجع به آن زیاد قلمفرسائی کنیم. بعلاوه اصل طبیعت و ساختمان

مخصوص زنان مشرق و لزوم حضانت طفل و امراض و عوارض و غیره، آنها را اغلب مجبور ساخته که از شوهر کناره‌گیری اختیار کنند، و چون آب و هوای مشرق و جبلت قومی طوری است که برای مرد تحمل این کناره‌جویی موقت غالباً غیر ممکن بوده لهذا تعدد زوجات لزوم پیدا نموده است. " منتسکیو " در روح القوانین صفحه ۴۳۰ میگوید: " در کشورهایی که دارای آب و هوای گرم میباشند زنها در سنین هشت و نه و ده سالگی بالغ هستند و بعد از اینکه شوهر کردند بارور میشوند، بطوری که می‌توان گفت در کشورهای گرمسیر، صفحه ۳۸۸ ازدواج و باروری زنها بلافاصله پشت هم صورت میگیرد. " پریدو " در شرح حال پیغمبر اسلام میگوید که آنحضرت در پنجسالگی خدیجه را بحاله نکاح درآورد و در هشت سالگی با وی همخواب شد. اینست که زنهاى کشورهای گرمسیر در بیست سالگی پیر هستند و هنگامی که تازه می‌خواهند عقلشان به طرف کمال برود پیر شده‌اند... در کشورهاییکه هوا معتدل است نظر باینکه زیبایی زنها مدتی باقی می‌ماند و دیرتر بحد بلوغ می‌رسند و وقتیکه ازدواج میکنند، بواسطه زیادی سن تجربیاتی دارند، و در موقع بچه‌دار شدن مقداری از سن آنها گذشته و زن و شوهر تقریباً در یک سن و در یک موقع پیر میشوند، اینست که مساواتی بین زن و مرد برقرار شده و مردها بیش از یک زن نمیگیرند... بنابراین، قانون منع تعدد ازدواج در اروپا و مجاز کردن این عمل در آسیا مربوط بمقتضیات آب و هواست "... این توجیه بهیچوجه صحیح نیست، زیرا اولاً رسم تعدد زوجات در مشرق زمین منحصر بمناطق گرمسیر نبوده است. در ایران با اینکه از لحاظ آب و هوا معتدل است از قبل از اسلام تعدد زوجات معمول بوده است. اینکه منتسکیو میگوید در مناطق گرمسیر زنان در بیست سالگی پیر میشوند گزافه‌ای بیش نیست. از آن گزافه‌تر اینکه بنقل از پریدو و میگوید: پیغمبر اسلام در پنجاه سالگی خدیجه را بعقد خویش درآورد و در هشت سالگی با وی زفاف کرد. در صورتیکه همه میدانند پیغمبر اسلام در بیست و پنجسالگی با خدیجه که در آنوقت چهل سال از سنش میگذشت ازدواج کرد. صفحه ۳۸۹ ثانیاً اگر زود پیر شدن زن و غلیان نیروی جنسی مرد موجب اصلی اینکار بوده است چرا مردم مشرق زمین همان راه مردم مغرب زمین را در قرون وسطی و قرون جدید پیش نگرفتند و بجای تعدد زوجات، طبیعت خود را با فحشاء و زن بازی آزاد اقتناع نکردند؟ زیرا در مغرب زمین بقول " گوستاولوبون " رسم وحدت زوجه رسمی است که فقط در کتابهای قانون درج است و در معاشرتهای مغرب زمین اثری از آن نیست. و باز بقول او - در مشرق زمین تعدد زوجات بشکل قانونی یعنی قبول تعهد همسری نسبت به زن و مسؤولیت پدری نسبت بفرزندان او وجود داشته است و در مغرب زمین بشکل سالوسانه و غیر قانونی: یعنی بشکل معشوقه‌بازی و رفیقه‌بازی بدون قبول تعهد همسری نسبت به زن و تعهد پدری نسبت به فرزندان او.

وضع چند همسری در مغرب زمین

من در اینجا لازم میدانم شرح مختصری از وضع چند همسری بشکل مغرب زمینی در قرون وسطی از زبان یکی از مورخان محقق مغرب زمین نقل کنم تا خوانندگان محترم و همه کسانی که مشرق زمین را بنام تعدد زوجات و احیاناً بنام حرمسرداری مورد انتقاد قرار میدهند و آنرا مایه سرافکنندگی مشرق زمین در مقابل مغرب زمین می‌شمارند بدانند که آنچه در مشرق زمین وجود داشته با همه معایب و جنبه‌های ننگین آن، نسبت به جریاناتی که از این نظر در مغرب زمین میگذشته، هزار درجه فضیلت دارد. " ویل دورانت " در جلد ۱۷ تاریخ تمدن فصلی دارد تحت عنوان " سستی اخلاق. " در این فصل وضع اخلاق عمومی را در ایتالیا صفحه ۳۹۰ در دوره رنسانس شرح میدهد. تمام این فصل که در یازده قسمت ذکر شده، خواندنی است. من خلاصه‌ای از آنچه تحت عنوان " اخلاق در روابط جنسی " ضمن این فصل آمده است نقل میکنم. ویل دورانت اول مقدمه کوتاهی ذکر می‌کند و مثل اینکه با این مقدمه قبلاً می‌خواهد معذرت خواهی کرده باشد. مقدمه چنین میگوید: " حال با پرداختن باخلاقیات مردم غیر روحانی و با آغاز

از روابط جنسی باید نخست متذکر شویم که مرد ذاتا طبیعت چند همسری دارد، و فقط نیرومندترین قیود اخلاقی، میزان مناسبی از فقر و کار سخت، و نظارت دائمی زوجه می‌تواند یک همسری را باو تحمیل کند. "آنگاه باصل مطلب پرداخته می‌گوید: "معلوم نیست زناهی محصنه در قرون وسطی کمتر بوده است تا رنسانس، و همانگونه که در قرون وسطی زنا با بهادری تلطیف میشد بهمان طریق در دوره رنسانس در میان طبقات تحصیل کرده با آرمانی ساختن ظرافت و سحرآمیزی روحی زن تربیت شده نرمش میافت. . . دختران خانواده‌های اصیل تا حدی از مردانی که با خاندان خودشان تعلق نداشتند نسبتا مجزا نگهداشته میشدند. مزایای عفت پیش از زناشوئی جدا به آنان تعلیم داده میشد. گاه این تعلیم چنان مؤثر می‌افتاد که بنا به روایت، زن جوانی پس از تجاوزی که بناموشش شد خود را در آب غرق کرد. آن زن بی شک منحصر بفرد بوده است. زیرا پس از مرگ او اسقفی در صدد برآمد تا مجسمه‌ای از او بر پا کند. ماجراهای قبل از ازدواج میبایست قابل ملاحظه باشد. و الا مشکل بتوان برای اطفال نامشروع بشماری که در هر یک از صفحه ۳۹۱ شهرهای ایتالیای رنسانس یافت میشد دلیلی جست. فرزند حرامزاده نداشتن امتیازی بشمار میرفت. اما داشتن آن ننگ فاحشی نبود. مرد معمولا- بهنگام ازدواج زن خود را ترغیب میکرد که طفل حرامزاده خویش را بخانه بیاورد تا با سایر فرزندان آن مرد پرورش یابد. حرامزاده بودن از قدر کسی نمیکاست. داغی که جامعه بر آن میزد چندان مهم نبود. وانگهی مشروعیت را میشد با رشوه دادن به یکی از اعضای کلیسا بدست آورد. در نبودن وارثان مشروع یا ذیصلاحیت پسران حرامزاده ممکن بود بملک یا حتی به تاج و تخت برسند. همانگونه که "فرته" اول وارث سلطنت "الفونسو" ی اول پادشاه ناپل و "لئونلودسته" جانشین نیکولوی سوم امیر فرارا شد. وقتی که "پیوس" دوم در سال ۱۴۵۹ به فرارا آمد، مورد پذیرائی هفت شاهزاده قرار گرفت، که همه نامشروع بودند. رقابت حرامزادگان با حلال زادگان منشاء مهمی از کشمکشهای دوره رنسانس بود. . . اما در مورد همجنس گرائی باید بگوئیم که تقریبا یک قسمت اجباری از احیای رسوم یونان باستان بود " . . . سان برناردینو" موارد این عمل شنیع را در ناپل چندان زیاد دید که شهر را بسرنوشت سدوم و عموره تهدید کرد. "آرتینو" این انحراف را در رم نیز بهمان اندازه شایع یافت. . . در مورد فحشاء نیز میتوانیم همینگونه سخن بگوئیم. بنابر روایت اینفسورا " که دوست میداشت آمار خود را در رم پاپ نشین سنگین تر سازد. بسال ۱۴۹۰ در میان نفوس نود هزار نفری رم ۶۸۰۰ روسپی ثبت شده وجود داشت، و این رقم البته شامل روسپیان مخفی و غیر رسمی نمیشد. درونیز طبق آمار سال هزار و پانصد صفحه ۳۹۲ و نه، ۱۱۶۵۴ فاحشه در میان نفوس سیصد هزار نفری آن شهر وجود داشت. . . در قرون پانزدهم دختری که در ۱۵ سالگی هنوز بشهر نرفته بود ننگ خانواده بشمار می‌رفت. در سده شانزدهم "سن ننگین" بهفده سالگی رسانده شد، تا تحصیلات عالی تر را برای دختر ممکن سازد. مردان که از تمام مزایا و تسهیلات فحشاء برخوردار بودند فقط در صورتی مجذوب ازدواج می‌شدند که زن برایشان جهاز معتابهی بیاورد. . . . بنابر آئین ازدواج قرون وسطائی، چنین انتظار میرفت که در مراحل مختلف دوران زناشوئی، عشق میان زن و مرد نضج گیرد، چنانکه در شادی و اندوه، خوشبختی و بدبختی شریک یکدیگر باشند و ظاهرا در بسیاری از موارد چنین انتظاری برآورده میشد. . . با اینحال زناهی محصنه رایج بود. چون بیشتر ازدواجهای طبقات عالی، اتحادی دیپلماتیک بخاطر منافع سیاسی و اقتصادی بود. بسیاری از شوهران خود را بداشتن معشوقه‌ای ذیحق میدانستند و زن گرچه ممکن بود از این امر اندوهگین شود، معمولا دیده بر آن میبست یا لب نمیگشود. در میان طبقات متوسط، برخی از مردان گمان داشتند که زنا تفریح مشروعی است. "ماکیاولی" و دوستانش ظاهرا از داستان‌هایی که درباره بیوفائیهای خود با یکدیگر رد و بدل میکردند ناراحت نمیشدند. وقتی که در این موارد زن با تقلید از شوی خود انتقام میگرفت شوهر غالبا بر عمل او چشم میپوشید و کلاه غیرت را بالاتر میکشید. "آری این بود نمونه‌ای از زندگی مردمی که همواره تعدد زوجات را بر مشرق یک گناه نابخشدنی می‌شمارند و احیانا آب و صفحه ۳۹۳ هوای مشرق زمین را مسئول اینعمل باصطلاح غیر انسانی! میدانند و اما آب و هوای سرزمین آنها بهیچوجه به آنها اجازه بیوفائی به زن و تخطی از تک همسری نمی‌دهد ضمنا این نکته نیز ناگفته نماند که نبودن تعدد زوجات بصورت مشروع در میان غربیها، چه

خوب و چه بد، مربوط به مذهب مسیح نیست. در اصل دین مسیح، نصی بر منع تعدد زوجات نیست، بلکه چون حضرت مسیح مقررات تورات را تأیید کرده است و در توراہ تعدد زوجات برسمیت شناخته شده است باید بگوئیم در اصل دین مسیح تعدد زوجات تجویز شده است. حتی گفته میشود که قدمای مسیحیون دارای زوجات متعدد بوده‌اند. پس خودداری غرب از تعدد زوجات بصورت شرعی و قانونی علت یا علل دیگری داشته است.

عادت ماهانه

بعضی دیگر بیماری ماهانه زن و عدم آمادگی او را برای تمتع مرد در مدت بیماری، همچنین خستگی زن از فرزند زائیدن و میل او بکناره‌گیری از زندگی زناشویی و رسیدگی به غذا و پرورش فرزندان را منشاء تعدد زوجات دانسته‌اند. ویل دورانت میگوید: در اجتماعات ابتدائی زنان بسرعت پیر میشوند و بهمین جهت خود غالباً مردان را به زناشویی جدید تشویق می‌کردند تا بتوانند مدت درازتری غذای کودکان خود را تأمین کنند و در عین حال فاصله میان دوره‌های حمل خود را طولانی‌تر سازند بی آنکه از میل مردان در تولید نسل و دفع شهوت خود چیزی بکاهند، غالباً دیده شده که زن اول، شوهر صفحه ۳۹۴ خود را ترغیب میکرده است تا زن تازه بگیرد که کار او سبکتر شود، و زن تازه برای خانواده اطفال دیگری بیاورد و بهره‌برداری و ثروت زیادتر شود. " بدون شک بیماری ماهانه زن، و همچنین خستگی او از فرزند زادن، زن و مرد را از لحاظ امر جنسی در وضع نامشابهی قرار میدهد و سبب میگردد که مرد کم و بیش رو بسوی زن دیگر بیاورد. اما هیچیک از دو علت بالا بتنهائی موجب رسم تعدد زوجات نمیشود، مگر آنکه یک مانع اخلاقی یا اجتماعی برای مرد وجود داشته باشد که نتواند هوس خود را با معشوقه‌گیری، و زن بازی آزاد تسکین دهد. پس هر یک از دو عامل فوق هر زمان دخالت داشته‌اند در زمینه‌ای بوده که مرد آزادی کامل در هوسبازی نداشته است.

محدود بودن دوره فرزند زائی زن

بعقیده بعضی، محدود بودن سن زن از نظر تولید فرزند، بر خلاف مرد، و رسیدن او بسن " یائسگی " یکی از علل پیدایش رسم تعدد زوجات بوده است. احیانا زنی باین سن میرسیده است، در حالی که بقدر کافی برای مرد فرزند نیآورده بوده است، یا فرزندان قبلی تلف شده بودند. میل مرد بداشتن فرزند بعلاوه عدم میل او بطلاق زن اول سبب شده که مرد بدنبال زن دوم یا سوم برود، همچنانکه نازا بودن زن اول عامل دیگری برای رو آوردن مرد بازدواج ثانوی بوده است. صفحه ۳۹۵

عوامل اقتصادی

برای تعدد زوجات، ریشه‌های اقتصادی نیز ذکر کرده‌اند و گفته‌اند در دوران قدیم، بر خلاف امروز، زن و فرزند زیاد از لحاظ اقتصادی بنفع مرد بوده است. مرد از زنان و فرزندان خود مانند بردگان کار میکشیده است و احیانا فرزندان خود را میفروخته است. منشاء بردگی بسیاری از افراد، اسارت در جنگ نبوده است، بلکه پدران آنها، آنها را ببازار آورده و فروخته‌اند. این جهت می‌تواند علت تعدد زوجات واقع شود، زیرا مرد تنها با قبول همسری رسمی زن می‌تواند از مزیت کثرت اولاد بهره‌مند شود. معشوقه‌گیری و زن بازی آزاد نمی‌تواند این مزیت را برای مرد تأمین کند، ولی چنانکه میدانیم این علت را بهمه مواردی که تعدد

زوجات وجود داشته است نمی‌توان تعمیم داد. فرضا ملل ابتدائی باین منظور زنان متعدد میگرفته‌اند، همه ملل اینطور نبوده‌اند در دنیای قدیم رسم تعدد زوجات در میان طبقاتی معمول بود که با تجمل و تعین و تشخیص زندگی میکردند و معمولا پادشاهان، امیران، سرداران، روحانیون و بازرگانان متعین زنان متعدد داشته‌اند. و چنانکه میدانیم این طبقات، از وجود زنان و فرزندان زیاد خود، بهره اقتصادی نمی‌برده‌اند.

عامل عدد و عشیره

علاقه بکثرت فرزند و توسعه نفوس فامیل نیز بنوبه خود عامل دیگری بوده برای تعدد زوجات. یکی از جهاتی که زن و مرد را در وضع متفاوتی قرار میدهد، اینست که عدد فرزندان که یک صفحه ۳۹۶ زن میتواند تولید کند بسیار معدود و محدود است، خواه تک شوهر باشد یا چند شوهر، اما عدد فرزندان که مرد می‌تواند تولید کند بستگی دارد بتعداد زنانیکه در اختیار دارد، ممکن است یک مرد بتهنائی از صدها زن، هزارها فرزند از نسل خود تولید کند. در دنیای قدیم، بر خلاف دنیای امروز، عدد و عشیره، عامل اجتماعی مهمی بشمار میرفته است. قبائل و طوایف از هر وسیله‌ای برای تکثیر عدد و جلوگیری از کاهش آن استفاده میکردند. یکی از افتخارات آن مردم افتخار به کثرت عدد افراد قبیله بوده است. بدیهی است که تعدد زوجات یگانه وسیله تکثیر عدد بوده است.

فزونی عدد زنان بر مردان

آخرین عامل تعدد زوجات که ضمنا مهمترین عوامل است، فزونی عدد زنان بر عدد مردان بوده است. موالید دختران از موالید پسران زیادتر نبوده و نیست. احيانا اگر در برخی سرزمینها موالید دختر از موالید پسر بیشتر است، در بعضی سرزمین‌های دیگر بر عکس است، موالید پسر از موالید دختر افزونتر است. چیزی که همواره سبب میشود که عدد زنان آماده ازدواج از عدد مردان آماده ازدواج بیشتر باشد، اینست که تلفات مرد همیشه از تلفات زن بیشتر بوده و هست. کثرت تلفات مرد همواره سبب شده و میشود که در صورت تک همسری گروه فراوانی از زنان از داشتن شوهر قانونی و خانه و زندگی و فرزند مشروع محروم بمانند. در اینکه در اجتماعات ابتدائی اینطور بوده بحثی نیست. صفحه ۳۹۷ قبل از ویل دوران نقل کردیم که "در اجتماعات ابتدائی بواسطه اشتغال مردان بجنگ و شکار، زندگی مرد در معرض خطر بود و بهمین جهت مردان بیشتر از زنان تلف میشدند. فزونی عده زنان بر مردان سبب میشد که یا تعدد زوجات رواج پیدا کند و یا عده‌ای از زنان بحال عزوبت بسر برند."

بررسی علل و عوامل

عللی را که از لحاظ تاریخی می‌توان مبداء و منشاء چند زنی فرض کرد همینهاست که گفته شد. اما چنانکه ملاحظه شد بعضی از این علل در واقع علت نبوده و بیجهت در ردیف علل تعدد زوجات ذکر شده است، مانند آب و هوا. از این یک که بگذریم به سه نوع علت برمیخوریم. نوع اول آن که در رو آوردن مرد بتعدد زوجات تأثیر داشته، بدون آنکه مجوزی برای مرد شمرده شود، فقط جنبه زور و ظلم و استبداد داشته است. علت اقتصادی که قبلا ذکر شد از این قبیل است. بدیهی است که فروختن فرزند یکی از وحشیانه‌ترین و ظالمانه‌ترین کارهای بشری است و تعدد زوجاتی که بخاطر این هدف وحشیانه و ظالمانه باشد مانند خود آن

عمل نامشروع است. نوع دوم آن علل از جنبه حقوقی قابل مطالعه است و میتواند "مجوزی" برای مرد یا برای اجتماع شمرده شود، از قبیل نازا بودن زن یا یائسه شدن او و احتیاج مرد بفرزند یا نیازمندی قبیله یا کشور به کثرت نفوس. بطور کلی علل طبیعی که زن و مرد را از لحاظ ارضاء جنسی و یا از لحاظ تولید فرزند در وضع نامساوی قرار می‌دهد می‌تواند از جنبه حقوقی "مجوز" تعدد زوجات صفحه ۳۹۸ محسوب شود. اما در میان علل گذشته نوع سومی هست که اگر فرض کنیم در دنیای گذشته وجود داشته و یا در دنیای امروز وجود دارد، بیش از آن است که فقط "مجوز" تعدد زوجات برای مرد یا اجتماع محسوب گردد، بلکه موجب "حقی" است از جانب زن و موجب تکلیفی است بعهدہ مرد و اجتماع، آن علت فزونی عدد زن بر مرد است. اگر فرض کنیم در گذشته یا زمان حاضر عدد زنان آماده ازدواج بر عدد مردان آماده ازدواج فزونی دارد بطوریکه اگر تک همسری تنها صورت قانونی ازدواج باشد، گروهی از زنان بی شوهر، از تشکیل زندگی خانوادگی محروم می‌مانند، از چند زنی بعنوان "حقی" از زنان محروم و "تکلیفی" بعهدہ مردان و زنان متأهل محسوب میشود. حق تأهل از طبیعی‌ترین حقوق بشری است. هیچ بشری را از این حق بهیچ نامی و تحت هیچ عنوانی نمی‌توان محروم کرد. حق تأهل حقی است که هر فرد بر اجتماع خود پیدا می‌کند. اجتماع نمی‌تواند کاری بکند که نتیجتاً گروهی از این حق محروم بمانند. همانطوری که مثلاً حق کار، حق خوراک، حق مسکن، حق تعلیم و تربیت، حق آزادی جزء حقوق اصلی و اولی بشر شمرده میشود و بهیچوجه و بهیچ عنوان نمی‌توان از او سلب کرد، حق تأهل نیز یک حق طبیعی است و نظر باینکه در صورت فزونی عدد زنان آماده ازدواج از مردان آماده ازدواج قانون انحصار ازدواج به تک همسری با این حق طبیعی منافی است پس این قانون بر خلاف حقوق طبیعی بشر است. صفحه ۳۹۹ اینها مربوط بگذشته است. در زمان حاضر چه باید گفت؟ آیا علل "مجوز" تعدد زوجات و همچنین علتی که تعدد زوجات را بعنوان "حق زن" رسمیت میدهد در این زمان وجود دارد یا خیر؟ بفرض اینکه این علل وجود داشته باشد از جنبه حق زن سابق چه باید گفت؟ صفحه ۴۰۰

حق زن در چند همسری

توضیحات

علل شکست چند شوهری و رواج چند زنی را شرح دادیم. روشن کردیم که در پیدایش چند زنی علل گوناگونی تأثیر داشته است. بعضی از آن علل از روحیه تحکم و استبداد جنس مرد سرچشمه گرفته است و بعضی دیگر ناشی از تفاوت وضع طبیعی زن و مرد از لحاظ سنین استعداد تولید فرزند و قابلیت تعداد تولید فرزند بوده است و میتوانسته "مجوزی" برای چند زنی مرد بشمار رود. اما علت خاصی همواره در طول تاریخ در کار بوده که چند زنی را بعنوان "حقی" برای زن و "وظیفه‌ای" برای مرد ایجاب میکرده است. آن، فزونی نسبی عدد زنان آماده به ازدواج از عدد مردان آماده به ازدواج است. ما برای اینکه از درازی سخن خودداری کنیم از بحث درباره علت‌هاییکه ممکن است "مجوز" تعدد زوجات برای مرد محسوب شود خودداری می‌کنیم، سخن را محدود میکنیم به علتی که اگر وجود داشته باشد تعدد زوجات بصورت "حقی" برای صفحه ۴۰۱ طبقه نسوان در می‌آید. برای اثبات این مدعا دو مقدمه باید روشن شود: یکی اینکه ثابت شود طبق آمار قطعی و مسلم، عده زنان آماده ازدواج بر عدد مردان آماده ازدواج فزونی دارد. دیگر اینکه اگر چنین چیزی وجود پیدا کند، از جنبه حقوق بشری و انسانی موجب حقی میشود برای زنان محروم بر عهده مردان و زنان متأهل. اما از نظر اول: خوشبختانه در دنیای امروز آمار نسبتاً صحیحی در این زمینه وجود دارد. همه کشورهای جهان در هر چند سال یک بار سرشماری می‌کنند. در این سرشماری‌ها که در کشورهای پیشرفته بصورت دقیقی

صورت میگیرد نه تنها عدد مجموع جنس ذکور و مجموع جنس اثاث بدست می آید، بلکه نسبت عدد دو جنس در سنین مختلف بدست می آید. مثلاً روشن میگردد که عدد پسران از بیست ساله تا بیست و چهار ساله چقدر است؟ و عدد دختران از عدد بیست ساله تا بیست و چهار ساله چقدر است؟ همچنین در سایر سنین عمر. سازمان ملل متحد در سالنامه‌های جمعیت شناسی خود همواره این آمار را منتشر میکند و ظاهراً تا کنون شانزده نشریه در این زمینه منتشر کرده است. آخرین نشریه مربوط است به سال ۱۹۶۴ که در سال ۱۹۶۵ منتشر شده است. البته قبلاً باید به این نکته توجه داشته باشیم که برای مدعای ما کافی نیست که بدانیم مجموع عدد جنس ذکور مردم یک کشور چقدر است؟ و مجموع عدد اناث آنها چقدر؟ آنچه مفید و لازم است اینست که بدانیم نسبت مردان و زنان آماده به ازدواج چه نسبت است؟ غالباً نسبت مردان و زنان آماده به ازدواج با نسبت صفحه ۴۰۲ مجموع جنس ذکور و جنس اناث متفاوت است، و این دو علت دارد. یکی اینکه دوره بلوغ دختران قبل از دوره بلوغ پسران است. بهمین جهت معمولاً در قوانین جهان سن قانونی دختران از سن قانونی پسران پائین تر است و عملاً در همه جهان اکثریت قریب باتفاق ازدواجها میان مردان و زنانی صورت میگیرد که مردان بطور متوسط پنجسال از زنان بزرگترند. علت دیگر که علت اساسی است و مهمتر است، اینست که با اینکه موالید دختر از موالید پسر بیشتر نیست و احياناً در بعضی کشورها موالید پسر بیشتر است، همواره بواسطه اینکه تلفات جنس ذکور از تلفات جنس اناث بیشتر است، در سنین ازدواج توازن بهم می خورد. گاهی بصورت فاحشی تفاوت پیدا میشود و عدد زنان آماده ازدواج بر عدد مردان آماده ازدواج بمقیاس وسیعی فرونی میگیرد. و لهذا ممکن است مجموع عدد جنس ذکور یک کشور با عدد جنس اناث آن مساوی، یا از آن بیشتر باشد، اما در طبقه آماده به ازدواج یعنی طبقه‌ای که به سن قانونی ازدواج رسیده‌اند کار بر عکس بوده باشد. این مطلب از آماری که در آخرین نشریه جمعیت شناسی سازمان ملل متحد مربوط بسال ۱۹۶۴ درج شده کاملاً روشن است. مثلاً در جمهوری کره، طبق آمار این نشریه مجموع جمعیت ۲۶ / ۲۷۷ / ۶۳۵ نفر است از این مجموع ۱۳ / ۱۴۵ / ۲۸۹ نفر از جنس ذکورند و ۱۳۲ / ۱۳۴۶ / ۱۳ نفر از اناث، یعنی در مجموع جمعیت عدد ذکور ۱۲۹۴۳ نفر بیش از اثاث است. این نسبت در اطفال کمتر از یکساله و اطفال از یکساله تا چهار ساله و از پنج ساله تا ۹ ساله و از دوازده ساله تا چهارده ساله و از ۱۵ ساله صفحه ۴۰۳ تا ۱۹ ساله همچنان محفوظ است. آمار نشان میدهد که در همه این سنین، تعداد ذکور بیش از اناث است. اما از بیست ساله تا بیست و چهار ساله این نسبت عوض میشود. مجموع عدد ذکور در این سنین ۱ / ۰۸۳ / ۳۶۴ نفر است و مجموع اناث ۱۱۱۰۰۵۱ نفر است. از این سنین ببالا که سنین ازدواج قانونی زنان و مردان است هر چه بالا برویم عدد جنس اناث بیش از عدد جنس ذکور است. تازه جمهوری کره وضع استثنائی دارد که در مجموع جمعیت عدد ذکور بیش از اناث است، اکثریت قریب به اتفاق کشورها نه تنها در سنین ازدواج، عدد جنس اناث بیش از جنس ذکور است در مجموع جمعیت نیز عدد اناث بیش از ذکور است. مثلاً در کشور جمهوری شوروی مجموع جمعیت ۱۰۱ / ۰۰۰ / ۲۱۶ است و از این مجموع ۹۷ / ۸۴۰ / ۰۰۰ از جنس ذکور و ۱۱۸ / ۲۶۱ / ۰۰۰ از جنس اناث است و این تفاوت در سنین قبل از ازدواج و همچنین سنین ازدواج، یعنی از بیست ساله تا ۲۴ ساله و از ۲۵ ساله تا ۲۹ ساله و از ۳۰ ساله تا ۳۴ ساله و همچنین تا ۸۰ ساله و ۸۴ ساله همچنان محفوظ است. و همچنین است کشورهای انگلستان - فرانسه - آلمان غربی - آلمان شرقی - چکسلواکی لهستان - رومانی - مجارستان - امریکا - ژاپن و غیره و البته در بعضی نقاط مانند برلن غربی و شرقی تفاوت عدد زن و مرد تفاوت فاحشی است. در هندوستان حتی در سنین ازدواج عدد مرد بر عدد زن می‌چربد. فقط از سنین پنجاه به بالا است که عدد زن بر عدد مرد فرونی می‌گیرد. ظاهراً علت نقصان زن در هند صفحه ۴۰۴ عادت قدیمی مردم خرافاتی آن سرزمین است که زن شوهر مرده را از میان می‌برند. سرشماری که سال گذشته در ایران بعمل آمد، نشان داد که ایران از کشورهای استثنائی است که در مجموع جمعیت، عدد ذکور بیش از عدد اناث است. مجموع جمعیت ایران طبق این سرشماری ۲۵ / ۷۸۱ / ۰۹۰ نفر است و از این مجموع ۱۳ / ۳۳۷ / ۳۳۴ نفر از جنس ذکورند و ۱۲ / ۴۴۳ / ۵۷۶ نفر از جنس اناث میباشند و مجموعاً عدد ذکور ۸۹۳ / ۵۷۸ / ۵۷۸ بیش از عدد اناث است.

یادم هست که در همان اوقات بعضی نویسندگان که درباره تعدد زوجات بحث کرده بودند نوشته بودند بینید بر خلاف ادعای طرفداران تعدد زوجات، عدد مرد در کشور ما بیش از عدد زن است. پس قانون تعدد زوجات باید لغو شود. من همانوقت تعجب میکردم از این نویسندگان. اینها فکر نمیکنند که اولاً قانون تعدد زوجات مخصوص ایران نیست و ثانیاً آنچه برای این موضوع مفید است اینست که بدانیم عدد مردان آماده ازدواج با عدد زنان آماده ازدواج برابر است یا از آن بیشتر است. اینکه در مجموع عدد، عده جنس مذکور بیش از جنس انثا باشد برای موضوع مورد نظر کافی نیست. دیدیم که در جمهوری کره و بعضی کشورهای دیگر نیز در مجموع نفوس، عدد جنس مذکور بیشتر است، ولی در افراد آماده ازدواج عدد جنس انثا بیشتر است. بگذریم از اینکه در کشورهایمانند ایران چندان اعتمادی باین آمارها نیست. اگر تنها "ژست پسرزائی" زنان ایران را در نظر بگیریم که حاضر نیستند حتی در جواب مأموران سرشماری خود را دخترزا معرفی کنند و به جای صفحه ۴۰۵ دختر پسر قلمداد میکنند، کافی است که اعتماد ما را سلب کند. جریان عملی عرضه و تقاضا در کشور ما دلیل قاطعی است بر اینکه عدد زنان آماده به ازدواج در این کشور از عدد مردان بیشتر است. زیرا با اینکه تعدد زوجات در همه جای این کشور از شهرها و دهات و حتی میان ایلات معمول بوده و هست، هرگز کسی در این کشور تا کنون احساس کمبود زن نکرده و زن بازار سیاه پیدا نکرده است. بر عکس همواره عرضه بر تقاضا میچربیده است. دختران یا زنان بیوه و جوانی که اجباراً بدون شوهر میمانند از مردان مجرد بسی افزونتر بوده‌اند. هیچوقت یک مرد هر اندازه فقیر و بدقیافه بوده، اگر زن میخواست بدون زن نمیمانده است، در صورتی که زنانیکه اجباراً بدون شوهر مانده‌اند زیاد بوده‌اند. این جریان مشهود و محسوس بیش از هر آماری قاطعیت دارد. "اشلی مونتگومری" در کتاب "زن جنس برتر" ضمن اینکه بیهوده میکوشد میل زن را به تجمل و زینت ناشی از عوامل اجتماعی بداند، باین حقیقت اعتراف میکند و میگوید "در سراسر عالم پیوسته میزان زنان آماده ازدواج بر مردان فزونی دارد. آمارگیری سال ۱۹۵۰ نشان داد که زنان آماده ازدواج امریکا باندازه یک میلیون و چهارصد و سی هزار تن بر مردان افزایش دارد." (مجله زن روز، شماره ۶۹ صفحه ۷۱ "برتراندراسل" در کتاب زناشوئی و اخلاق، فصل مربوط به نفوس، صفحه ۱۱۵ میگوید: "در انگلستان کنونی بیش از دو میلیون زن زائد بر مردان وجود دارد که بنا بر عرف باید همواره عقیم بمانند و این برای ایشان محرومیت بزرگی است." صفحه ۴۰۶ در چند سال پیش در روزنامه‌های ایران خواندیم که در اثر فشار زیاد زنان مجرد آلمان که پس از تلفات عظیم آلمان در جنگ دوم جهانی از داشتن شوهر قانونی و کانون خانوادگی محروم مانده‌اند، رسماً از دولت آلمان تقاضا کرده‌اند که قانون تک همسری را لغو کند و اجازه تعدد زوجات بدهد. دولت آلمان ضمن یک درخواست رسمی از دانشگاه اسلامی الازهر فورمول این کار را خواسته و البته بعد هم اطلاع حاصل کردیم که کلیسا سخت با این تقاضا مخالفت کرد. کلیسا محروم ماندن زنان را، و در واقع شیوع فحشا را بر تعدد زوجات صرفاً بخاطر اینکه یک فورمول شرقی و اسلامی است ترجیح داد.

علل فزونی عدد زنان آماده به ازدواج از مردان

علت این امر چیست؟ چرا با اینکه موالید دختر از موالید پسر بیشتر نیست، عدد زنان آماده ازدواج از مردان بیشتر است؟ علت این امر واضح است. تلفات جنس مرد از تلفات جنس زن بیشتر است. این تلفات معمولاً در سنینی واقع میشود که مرد باید سرپرست خانواده‌ای باشد. اگر اندکی به مرگهائی که در اثر حوادث پیش می‌آید توجه کنیم از جنگها غرق شدن آنها سقوطها زیر آوار ماندن آنها تصادفها و غیر اینها خواهیم دید همه این حوادث و تلفات متوجه جنس مرد است. ندره زنی در میان اینها دیده میشود. چه در مبارزه انسان با انسان، چه در مبارزه انسان با طبیعت، تلفات متوجه مرد می‌شود. اگر تنها جنگها را در نظر بگیریم که از اول تاریخ بشریت روزی نبوده که در چند نقطه جهان صفحه ۴۰۷ جنگ نباشد و تلفاتی بر مردان وارد نیورد، کافی است که بدانیم چرا توازن

زن و مرد در سنین ازدواج بهم میخورد. میزان تلفات جنگ در عصر صنعت صدها برابر عصرهای شکار و کشاورزی است. تلفاتی که در دو جنگ اخیر جهانی بر جنس مرد وارد شد که ظاهرا در حدود هفتاد میلیون نفر بوده است مساوی است با تلفاتی که سابقا در چند قرن از راه جنگ بر بشر وارد میشد. شما اگر تنها تلفاتی را که در چند سال اخیر در جنگ‌های منطقه‌ای خاور دور و خاورمیانه و افریقا وارد آمده و هنوز هم در جریان است در نظر بگیرید مدعای ما را تصدیق خواهید کرد. "ویل دورانت" میگوید: "در زوال این عادت (تعدد زوجات) عواملی چند دخالت کرده است. زندگانی کشاورزی که حالت ثباتی دارد، سختی و ناراحتی زندگی مردان را تقلیل داد و مخاطرات کمتر شد و بهمین جهت عده مرد و زن تقریبا مساوی یکدیگر شد. " این سخن از "ویل دورانت" خیلی عجیب است. اگر تلفات مرد منحصر بود به تلفاتی که در مبارزه با طبیعت متحمل میشود البته میان دوره شکار و دوره کشاورزی از این جهت تفاوت است، در صورتی که عمده تلفات جنس مرد از راه جنگ است که در دوره کشاورزی از دوره شکار کمتر نبوده است، و دیگر از اینراه است که مرد همواره زن را تحت حمایت خود گرفته و کارهای سخت و خطرناک را که خطر مرگ داشته خود بعهده میگرفته است، و لهذا این عدم توازن در دوره کشاورزی نیز مانند دوره شکار وجود داشته است. صفحه ۴۰۸ "ویل دورانت" از دوره ماشینی و صنعتی نام نمیبرد، و حال آنکه در این دوره است که تلفات مرد بیداد میکند و توازن را به صورت فاحشی بر هم میزند.

مقاومت بیشتر زن در برابر بیماریها

چیز دیگری که سبب میشود تلفات جنس مرد از تلفات جنس زن بیشتر باشد، موضوعی است که اخیرا در پرتو پیشرفت علوم کشف شده است، و آن اینکه مقاومت مرد در برابر بیماریها از مقاومت زن کمتر است و در نتیجه تلفات مرد بواسطه بیماریها از تلفات زن بیشتر است. در دیماه ۱۳۳۵ روزنامه اطلاعات نوشت "اداره آمار فرانسه اطلاع میدهد که با اینکه در فرانسه عدد مولود پسر از دختر بیشتر است و به ازاء هر صد دختر، صد و پنج پسر متولد میشود معذکک عدد زنان، یک میلیون و هفتصد و شصت و پنجهزار نفر از مردان بیشتر است و آنها علت این تفاوت را مقاومت جنس زن در مقابل بیماری ذکر کرده‌اند. " در مجله سخن سال ششم شماره یازدهم مقاله‌ای تحت عنوان "زن در سیاست و اجتماع" از مجله ماهانه و مصور یونسکو بوسیله دکتر زهرا خانلری ترجمه شد. در آن مقاله از "اشلی مونتاک" نقل شد که: "طبیعت زن از نظر علمی بر طبیعت مرد تفوق دارد. کروموزوم X مربوط به جنس ماده از کروموزوم Y مربوط به جنس نر قویتر است. لهذا عمر زن از عمر مرد درازتر است، حد متوسط عمر زن از مرد بیشتر است، زن عموما از مرد سالمتر است، مقاومتش در برابر بسیاری از امراض از مرد بیشتر است، اغلب صفحه ۴۰۹ زودتر معالجه می‌شود، در برابر یک زن الکن پنج مرد الکن یافت می‌شود، در برابر یک زن کوررنگ ۱۶ مرد کوررنگ یافت می‌شود، استعداد نرف الدم تقریبا منحصر بجنس مرد است، زن در برابر حوادث بیش از مرد قوه مقاومت دارد. همه جا در جریان جنگ اخیر محقق شده است که در اوضاع مشابه، زن بسیار بهتر از مرد توانسته مشقت محاصره زندان اردوگاه زندانیان را تحمل کند. . تقریبا در همه کشورها تعداد انتحار در مردها سه برابر زنها است. " نظریه اشلی مونتاک راجع بمقاومت بیشتر جنس زن در برابر بیماری، بعدها ضمن کتاب "زن جنس برتر" بوسیله آقای حسام الدین امامی ترجمه شد و در شماره ۷۰ مجله زن روز چاپ شد. قدرت بیشتر مقاومت زن در برابر بیماری سبب می‌شود که فرضا روزی مرد قدرت پیدا کند و انتقام خود را از جنس زن بگیرد و پای او را بکارهای سخت و خطرناک که منجر بمرگ و میر میشود بکشد، مخصوصا او را بمیدان جنگ برده تن ظریف او را هدف توپ و مسلسل و بمب قرار داده مزه این کارها را باو بچشانند، باز هم بواسطه مقاومت بیشتر زن در مقابل بیماری، توازن عدد جنس زن و جنس مرد محفوظ نخواهد ماند. اینها همه راجع به مقدمه اول یعنی فزونی نسبی عدد زنان آماده ازدواج بر عدد

مردان آماده ازدواج . پس معلوم شد واقعا چنین حقیقتی وجود دارد و معلوم شد علت آن چیست ؟ و آن علت یا علتها از اول تاریخ بشر تا این ساعت وجود داشته و دارد . صفحه ۴۱۰

حق زن در چند همسری

اما مقدمه دوم - یعنی اینکه فزونی عدد زن آماده ازدواج بر عدد مرد آماده ازدواج برای طبقه زن تولید " حق " میکند و برای مردان و زنان متاهل ایجاد وظیفه : در اینکه حق تأهل از طبیعی ترین و اصیل ترین حقوق بشری است جای سخن نیست . هر کسی اعم از زن یا مرد حق دارد زندگی خانوادگی داشته باشد ، از داشتن زن یا شوهر و فرزند بهره‌مند باشد . همانطوری که حق دارد کار کند مسکن داشته باشد از تعلیم و تربیت بهره‌مند شود ، از بهداشت استفاده کند ، امنیت و آزادی داشته باشد . اجتماع نه تنها نباید مانعی در راه استیفای این حقوق ایجاد کند ، بلکه باید وسیله تأمین این حقوق را فراهم سازد . از نظر ما یک نقیصه بزرگ در اعلامیه جهانی حقوق بشر این است که به حق " تأهل " توجهی نکرده است . این اعلامیه از حقوقی مانند حق آزادی و امنیت ، حق رجوع مؤثر بمحاکم ملی ، حق تابعیت و ترک تابعیت ، حق آزادی ازدواج با اهل هر نژاد و مذهب ، حق مالکیت ، حق تشکیل اتحادیه ، حق استراحت و فراغت ، حق آموزش و پرورش یاد می‌کند . اما از حق تأهل ، یعنی حق داشتن یک قانون خانوادگی قانونی نامی بمیان نمی‌آورد . این حق مخصوصا از ناحیه زن بیشتر اهمیت دارد ، زیرا زن بیش از مرد بداشتن قانون خانوادگی نیازمند است . در مقاله ۲۷ گفتیم ازدواج برای مرد از جنبه مادی اهمیت دارد و برای زن از جنبه‌های معنوی و عاطفی . مرد اگر خانواده را از دست بدهد با فحشاء و رقیقه‌بازی لا اقل نیمی از احتیاجات خود را بر می‌آورد ، اما اهمیت صفحه ۴۱۱ خانواده برای زن بیش از اینهاست . زن اگر محیط خانوادگی را از دست بدهد با فحشاء و رقیق بازی نمی‌تواند بهیچوجه احتیاجات مادی و معنوی خود را ، ولو به حداقل تأمین کند . حق تأهل برای یک مرد ، یعنی حق اشباع غریزه ، حق همسر و شریک و همدل داشتن ، حق فرزند قانونی داشتن . اما حق تأهل برای یک زن ، علاوه بر همه اینها یعنی حق حامی و سرپرست داشتن ، حق پشتوانه عواطف داشتن . اکنون پس از اثبات دو مقدمه بالا : ۱ - فزونی نسبی عدد زنان بر عدد مردان . ۲ - حق تأهل یک حق طبیعی بشری است . نتیجه اینست - اگر تک همسری تنها صورت قانونی ازدواج باشد عملا گروه زیادی از زنان از حق طبیعی انسانی خود (حق تأهل) محروم میمانند . تنها با قانون تجویز تعدد زوجات است (البته با شرائط خاصی که دارد) که این حق طبیعی احیاء میگردد . بر عهده زنان روشن بین مسلمان است که شخصیت واقعی خود را باز یابند و بنام حمایت از حقوق حقه زن ، بنام حمایت از اخلاق بنام حمایت از نسل بشر بنام یکی از طبیعی ترین حقوق بشر به کمیسیون حقوق بشر در سازمان ملل پیشنهاد کنند که تعدد زوجات را در همان شرایط منطقی که اسلام گفته ، بعنوان حقی از حقوق بشر ، برسمیت بشناسد ، و از اینراه بزرگترین خدمت را به جنس زن و به اخلاق بنمایند . صرف اینکه یک فورمول از جانب شرق آمده و غرب باید از شرق پیروی کند ، گناه محسوب نمی‌شود .

صفحه ۴۱۲

نظریه راسل

" برتراند راسل " چنانکه قبلا اشاره کردیم ، باین نکته توجه دارد که اگر تک همسری تنها صورت قانونی ازدواج باشد مستلزم محرومیت گروه زیادی از زنان میشود . لهذا راه حلی پیشنهاد میکند . اما چه راه حلی ؟ ! خیلی ساده ، پیشنهاد میکند که باین زنان اجازه داده شود برای اینکه از داشتن فرزند محروم نمانند با شکار کردن مردان ، فرزندان بی پدر بوجود آورند . و نظر باینکه زن در

حالی که فرزند در رحم یا دامن دارد احتیاج به کمک مادی دارد و معمولاً پدر بنام نفقه باو کمک می‌کند، دولت از این جهت جانشین پدر شود و باینگونه زنان کمک اقتصادی کند. "راسل" پس از اینکه می‌گوید: "در انگلستان کنونی بیش از دو میلیون زن زای...بر مردان وجود دارد و بنا بر عرف (عرف تک همسری) باید همواره عقیم بمانند و این برای آنها محرومیت بزرگی است" می‌گوید: "وحدت ازدواج کامل (تک همسری) مبتنی بر فرض تساوی تقریبی زنان و مردان است. جائیکه تساوی وجود ندارد قساوت زیادی درباره کسانی میشود که بحکم قانون ریاضی باید مجرد بمانند. حال اگر مایل به ازدیاد نفوس باشیم این قساوت گذشته از نظر خصوصی از لحاظ عمومی نیز مجاز نخواهد بود." این است راه حلی که یک فیلسوف قرن بیستم برای این مسئله اجتماعی پیشنهاد میکند، و آن بود راه حلی که اسلام پیشنهاد کرده است. اسلام می‌گوید: این مشکل را باین صورت حل کنید که یک نفر مرد واجد شرایط مالی و اخلاقی و جسمی بیش از یک زن را تکفل کند، زن دوم را همسر قانونی و شرعی صفحه ۴۱۳ خود قرار دهد، میان او و همسر اولش و همچنین میان فرزندان این زن و فرزندان همسر اولش هیچگونه تبعیض و تفاوتی قائل نشود. زن اول تحت عنوان یک وظیفه اجتماعی نسبت به خواهر خودش از حق خود بگذرد و فداکاری کند و این نوع اشتراک و سوسیالیزم را که ضروری‌ترین انواع سوسیالیزم است بپذیرد. اما این فیلسوف قرن بیستم می‌گوید: زنان محروم، شوهران زنان دیگر را بدزدند، بچه‌های بی‌پدری که از اینراه بوجود می‌آیند دولت تکفل کند. از نظر این فیلسوف قرن بیستم، احتیاج زن به تأهل فقط از سه ناحیه است: یکی از ناحیه جنسی که با زرنگی و دلربایی زن بخوبی تأمین میشود، دیگر از ناحیه فرزند که آنها را با دزدی تأمین می‌گردد. سوم از ناحیه اقتصادی که بوسیله دولت باید تأمین شود. از نظر این فیلسوف چیزی که اهمیت ندارد یکی اینست که زن احتیاج دارد به عواطف صمیمانه شوهر، احتیاج دارد به اینکه مردی او را زیر بال حمایت خود بگیرد و تماس با او تنها از ناحیه احتیاج جنسی نباشد. موضوع دیگری که از نظر این فیلسوف اهمیت ندارد وضع پریشان و ناراحت کننده کودکی است که از اینراه دنیا می‌آید. هر کودکی، بلکه هر انسانی نیاز دارد به پدر شناخته شده و مادر شناخته شده. هر کودکی نیاز دارد به عواطف صمیمانه پدر و مادر. تجربه نشان داده است مادری که فرزندش پدر مشخصی ندارد، و قلبش از منبع عواطف پدر آن فرزند سیراب نمیشود، کمتر نسبت به فرزندش مهر می‌ورزد. این کسر محبتها را از کجا باید تأمین کرد؟ آیا دولت می‌تواند تأمین کند؟ آقای راسل متأسف است که اگر پیشنهاد او قانونی نشود، صفحه ۴۱۴ گروه زیادی از زنان مجرد عقیم میمانند، اما خود آقای راسل بهتر میداند که زنان مجرد انگلستان شکیبائی انتظار چنین قانونی را ندارند. عملاً از پیش خود مشکل تجرد و فرزند بی پدر را حل کرده‌اند.

از هر ده انگلیسی ...

در اطلاعات ۲۵ / ۹ / ۳۸ تحت عنوان "از هر ده انگلیسی یکی حرامزاده است" چنین نوشته بود "لندن - رویتر - ۱۶ دسامبر - خبرگزاری فرانسه، در گزارشی که دکتر ژاسکات مأمور پزشکی شهرداری لندن تهیه کرده است، خاطر نشان شده سال گذشته در لندن از هر ده کودکی که بدنیا آمدند یکی غیر مشروع بوده است. دکتر اسکات تأکید کرده است که تولدهای غیر قانونی در حال افزایش دائمی است و از ۳۳۸۳۸ نفر در سال ۱۹۵۷، به ۵۳۴۳۳ نفر در سال بعدی افزایش یافته است." ملت انگلستان بدون اینکه انتظار قانونی شدن پیشنهاد آقای راسل را بکشد خودش مشکل را حل کرد.

تعدد زوجات ممنوع و همجنس بازی روا است!؟

اما دولت انگلستان درست بر خلاف نظر آقای راسل عمل کرد، بجای اینکه تکلیف زنان مجرد را روشن کند و حقی برای آنها در وجود مردان قرار دهد، کاری کرد که زنان بیش از پیش از وجود مردان محروم گردند. در هفته گذشته قانون "همجنس بازی" را بتصویب نهائی رسانید. در تاریخ ۱۴/۴۶/۴ روزنامه اطلاعات خبر داد: "لندن - مجلس عوام بریتانیا پس از یک بحث هشت ساعته قانون همجنس بازی را تصویب کرد و متن لایحه صفحه ۴۱۵ را برای تصویب نهائی بمجلس اعیان فرستاد." در ده روز بعد یعنی در ۴۶/۴/۲۴ نوشت: "مجلس لردهای انگلیس قانون "همجنس بازی" را در شور دوم تصویب کرد. این قانون که قبلا بتصویب مجلس عوام انگلیس رسیده بزودی از طرف الیزابت دوم ملکه بریتانیا توشیح خواهد شد." در حال حاضر در انگلستان تعدد زوجات ممنوع است. اما همجنس بازی روا است. از نظر این مردم اگر یک مرد برای زن خود "هوئی" از جنس زن بیاورد جایز نیست، یک عمل غیر انسانی کرده است. اما اگر "هوئی" از جنس مرد بیاورد، عمل شرافتمندانه و انسانی و متناسب با مقتضیات قرن بیستم انجام داده است. بعبارت دیگر بفتوای اهل حل و عقد انگلستان، اگر "هووی" زن ریش و سیبیل داشته باشد چند همسری اشکالی ندارد! اینکه میگویند دنیای غرب، مسائل جنسی و خانوادگی را حل کرده و ما باید از راه حل‌های آنها استفاده کنیم، باین نحو حل کرده که دانستید. اینها برای من چندان مایه تعجب نیست. راهی که غرب در مسائل مربوط بامور جنسی و امور خانوادگی پیش گرفته، به نتایجی جز این نتایج نمیرسد، اگر به نتایجی غیر اینها برسد تعجب دارد. آنچه مایه تعجب و تأسف من است اینست که مردم ما چرا منطق خود را از دست داده‌اند؟! چرا جوانان و تحصیلکرده‌های امروز ما کمتر قدرت تجزیه و تحلیل قضایا را دارند؟! چرا شخصیت صفحه ۴۱۶ خود را باخته‌اند؟! چرا اگر گوهری در دست داشته باشند و مردم آنسوی جهان بگویند این گردو است باور می‌کنند و دور می‌اندازند و اما اگر گردوئی در دست اجنبی ببینند و به آنها گفته شود این گوهر است باور کرده شیفته‌اش می‌گردند؟! . صفحه ۴۱۷

آیا طبیعت مرد چند همسری است؟

اشاره

حتما تعجب خواهید کرد اگر بشنوید عقیده رایج روانشناسان و فیلسوفان اجتماعی غرب بر اینست که مرد، چند همسری آفریده شده، تک همسری بر خلاف طبیعت اوست. ویل دورانت در "لذات فلسفه" صفحه ۹۱ پس از آنکه شرحی درباره آشفته‌گیهای اخلاقی امروز از نظر امور جنسی میدهد، میگوید: "بی شک بسیاری از آن، نتیجه علاقه "اصلاح ناپذیری" است که به تنوع داریم و طبیعت بیک زن بسنده نمیکند." هم او میگوید: "مرد ذاتا طبیعت چند همسری دارد، و فقط نیرومندترین قیود اخلاقی، میزان مناسبی از فقر و کار سخت، و نظارت دائمی زوجه می‌تواند تک همسری را باو تحمیل کند." در شماره ۱۱۲ مجله زن روز تحت عنوان "آیا مرد طبیعتا خیانتکار است؟" نوشته است: "پروفسور اشمید آلمانی گفته است: ... در طول تاریخ، مرد همیشه خیانتکار بوده و زن دنباله - صفحه ۴۱۸ رو خیانت، حتی در قرون وسطی نیز برابر شواهد موجود ۹۰ درصد از جوانان بدفعات رفیقه عوض می‌کردند و ۵۰ درصد از مردان زن دار بهمسرانشان خیانت می‌ورزیدند. رابرت کینزی محقق معروف امریکائی در گزارشش (که به کینزی راپورت مشهور شده) نوشته است: مردان و زنان امریکائی در بیوفائی و خیانت دست سایر ملل دنیا را از پشت بسته‌اند. . کینزی در قسمت دیگر گزارشش آورده است زن بر خلاف مرد از تنوع جوئی در عشق و لذت بیزار است. بهمین دلیل بعضی اوقات از رفتار مرد سر در نمی‌آورد. ولی مرد تنوع جوئی را نوعی ماجراجوئی تلقی می‌کند، آسان از راه به در می‌رود و بنظر او آنچه مهم است لذت جسمی است نه لذت عاطفی و روحی. تظاهر به تماس عاطفی و روحی در مرد فقط تا وقتی است که

فرستی برای درک لذت جسمی پیش نیامده است. روزی پزشک مشهوری بمن گفت: "پولیگام" بودن مرد (تنوع دوستی و تعدد خواهی) و "منوگام" بودن زن (انحصار خواهی و یکه‌شناسی) یک امر بدیهی است، زیرا در مرد میلیونها سلول "اسپرم" تولید میشود، در حالی که زن در دوران آمادگی جز یک تخم از تخمدان تولید نمیکند. صرفنظر از فرضیه کینزی، بد نیست از خودمان پرسیم آیا وفادار بودن برای مرد مشکل است؟ "هانری دومترلان" فرانسوی در پاسخ این سؤال نوشته است "وفادار بودن برای مرد مشکل نیست، بلکه غیر ممکن است، یک زن برای یک مرد آفریده شده است و یک مرد برای زندگی و همه زنها. مرد اگر بتاریکی میپرد و بزنش خیانت می کند تقصیر خودش نیست، تقصیر خلقت و طبیعت است که همه عوامل صفحه ۴۱۹ خیانت را در او بوجود آورده است." در شماره ۱۲۰ همین مجله تحت عنوان "عشق و ازدواج به سبک فرانسوی" چنین مینویسد: "زن و شوهر فرانسوی مسئله بی وفائی را بین خودشان حل کرده و برای آن قاعده و قانون و حد و حدودی قائل شده‌اند، اگر مرد از مرز این قاعده و قانون تجاوز نکند پرش به تاریکیش بی اهمیت است. آیا اصولاً یک مرد بعد از دو سال زندگی زناشویی میتواند وفادار بماند؟ بطور یقین، نه. زیرا این خلاف طبیعتش است. اما در مورد زنان تا اندازه‌ای تفاوت می کند و خوشبختانه آنها به این تفاوت واقفند. در فرانسه اگر شوهری مرتکب خیانت شود، زنش احساس نارضائی نمیکند یا عصبانی نمیشود، زیرا بخودش دلداری میدهد: او فقط جسمش را با خودش نزد دیگری برده نه روح و احساساتش را، روح و احساساتش مال من است." در چند سال پیش نظریه یک پروفیسور زیست شناس بنام دکتر "راسل لی" در همین زمینه در روزنامه کیهان منتشر شد و مدتی مورد بحث و گفت و گوی نویسنده‌گان ایرانی بود. بعقیده دکتر راسل لی، قناعت مرد بیک زن خیانت بنسل است، نه از نظر کمیت بلکه از نظر کیفیت، زیرا بسنده کردن مرد به یک زن، نسل او را ضعیف میکند. نسل در چند همسری قوی و نیرومند میگردد. بعقیده ما این توصیف از طبیعت مرد بهیچوجه صحیح نیست، الهام بخش این مفکران در این عقیده، اوضاع خاص محیط اجتماعی آنها بوده نه طبیعت واقعی مرد. صفحه ۴۲۰ البته ما مدعی نیستیم که زن و مرد از لحاظ زیست شناسی و روانشناسی وضع مشابهی دارند، برعکس معتقدیم زیست شناسی و روانشناسی مرد و زن متفاوت است و خلقت از این تفاوت هدف داشته است و بهمین جهت نباید تساوی حقوق انسانی زن و مرد را بهانه برای تشابه و یکنواختی حقوق آنها قرار داد. از نظر روحیه تک همسری نیز قطعاً زن و مرد روحیه‌های متفاوتی دارند، زن طبعاً تک شوهر است. چند شوهری بر ضد روحیه اوست. نوع تمنیات زن از شوهر با چند شوهری سازگار نیست. اما مرد طبعاً تک همسر نیست. باین معنی که چند زنی بر ضد روحیه او نیست. چند زنی با نوع تمنیاتی که مرد از وجود زن دارد ناسازگار نیست. اما ما با آن عقیده که روحیه مرد با تک همسری ناسازگار است مخالفیم. ما منکر این نظر هستیم که میگوید: علاقه مرد به تنوع "اصلاح ناپذیر" است. ما با این عقیده مخالفیم که وفاداری برای مرد غیر ممکن است و یک زن برای یک مرد آفریده شده و یک مرد برای همه زنها. بعقیده ما عوامل خیانت را محیط های اجتماعی در مرد بوجود می آورد نه خلقت و طبیعت. مسؤول خیانت مرد خلقت نیست، محیط اجتماعی است. عوامل خیانت را محیطی بوجود می آورد که از یک طرف زن را تشویق میکند تمام فنون اغوا و انحراف را برای مرد بیگانه بکار ببرد. هزار و یک نیرنگ برای از راه بیرون رفتن او بسازد، و از طرف دیگر، بهانه اینکه یگانه صورت قانون ازدواج تک همسری است صدها هزار، بلکه میلیونها زن آماده و نیازمند بازواج را از حق زناشویی محروم می کند و آنها صفحه ۴۲۱ را برای اغواء مرد روانه اجتماع میسازد. در مشرق اسلامی، پیش از آنکه آداب و رسوم غربی رائج گردد، نود درصد مردان تک همسر واقعی بودند، نه بیش از یک زن شرعی داشتند و نه با رفیقه و معشوقه سرگرم بودند. زوجیت اختصاصی بمفهوم واقعی کلمه بر اکثریت قریب باتفاق خانواده‌های اسلامی حکمفرما بود.

تعجب می‌کنید اگر بگویم تعدد زوجات در مشرق اسلامی مهمترین عامل نجات تک همسری بود. بلی مجاز بودن تعدد زوجات بزرگترین عامل نجات تک همسری است. باین معنی که در شرایطی که موجبات تعدد زوجات پیدا میشود و عدد زنان نیازمند به ازدواج از مردان نیازمند بازدواج فزونی میگیرد، اگر حق تأهل این عده زنان برسمیت شناخته نشود و بمردانی که واجد شرایط اخلاقی و مالی و جسمی هستند اجازه چند همسری داده نشود رقیقه‌بازی و معشوقه‌گیری ریشه تک همسری واقعی را میخشانند. در مشرق اسلامی از طرفی تعدد زوجات مجاز بود، و از طرف دیگر اینهمه مهیجات و محرکات اغوا کننده نبود، لهذا تک همسری واقعی بر اکثریت خانواده‌ها حکمفرما بود و کار معشوقه‌بازی مردان به آنجا نکشید که کم کم برایش فلسفه بسازند و بگویند آفرینش مرد چند همسری است و تک همسری برای مرد جزو ممتنعات و محالات جهان است. ممکن است برسید، بنا بعقیده این دانشمندان که از نظر قانون طبیعت، مرد را چند همسری میدانند و از نظر قانون صفحه ۴۲۲ اجتماع، تعدد زوجات را محکوم می‌کنند، تکلیف مرد در میان این دو قانون چه میشود؟ تکلیف مرد در مکتب این آقایان واضح است. مرد باید قانونا تک همسر باشد و عملا چند همسر، یک زن شرعی و قانونی بیشتر نداشته باشد، اما معشوقه و رقیقه هر چه دلش میخواهد مانعی ندارد. بعقیده این آقایان رقیقه‌گیری و معشوقه‌بازی حق طبیعی و مسلم و مشروع مرد است! و بسنده کردن مرد در همه عمر بیک زن نوعی "نامردی" است.

چهره واقعی بحث

گمان میکنم وقت آن رسیده است که خواننده محترم درک کند که مسئله‌ای که از لحاظ چند همسری برای بشر مطرح بوده و هست چیست؟ مسئله این نیست که آیا تک همسری بهتر است یا چند همسری؟ در اینکه تک همسری بهتر است تردیدی نیست. تک همسری یعنی اختصاص خانوادگی، یعنی اینکه جسم و روح هر یک از زوجین از آن یکدیگر باشد. بدیهی است که روح زندگی زناشویی که وحدت و یگانگی است در زوجیت اختصاصی بهتر و کاملتر پیدا میشود. آن دو راهی که بشر بر سر آن قرار گرفته این نیست که از میان تک همسری و چند همسری کدامیک را انتخاب کند. مسئله‌ایکه از این لحاظ برای بشر مطرح است اینستکه بواسطه ضرورت‌های اجتماعی، مخصوصا فزونی نسبی عده زنان نیازمند بازدواج بر مردان نیازمند تک همسری مطلق عملا در خطر افتاده است. تک همسری مطلق که شامل تمام خانواده‌ها بشود افسانه‌ای بیش نیست. یکی از دو راه در پیش است: یا صفحه ۴۲۳ رسمیت یافتن تعدد زوجات و یا رواج معشوقه‌بازی. بعبارت دیگر یا چند همسر شدن معدودی از مردان متأهل که حتما از ده درصد تجاوز نخواهد کرد و سر و سامان یافتن و خانه و زندگی پیدا کردن زنان بی شوهر، و یا باز گذاشتن راه معشوقه‌بازی و چون در صورت دوم هر معشوقه‌ای میتواند با چندین مرد ارتباط داشته باشد، اکثریت قریب باتفاق مردان متأهل عملا چند همسر خواهند بود. آری اینست صورت صحیح طرح مسئله چند همسری. اما مبلغان شیوه‌های غربی حاضر نیستند صورت صحیح مسئله را طرح کنند، حاضر نیستند حقیقت را آشکارا بگویند. آنها واقعا مدافع مترس بازی و معشوقه‌گیری هستند، زن شرعی و قانونی را سر بار و مزاحم می‌دانند و یکیش را هم زیاد می‌دانند چه رسد به دو زن و سه زن و چهار زن. لذت را در آزادی از قیود ازدواج میشناسند، اما در گفته‌های خود برای ساده دلان چنین وانمود میکنند که ما مدافع تک همسری هستیم، با لحنی معصومانه میگویند ما طرفدار آنیم که مرد، تک همسر و با وفا باشد نه چند همسر و بی وفا!

مرد قرن بیستم در بسیاری از مسائل مربوط بحقوق خانوادگی توانسته است نعل وارونه بزند و با نامهای قشنگ تساوی و آزادی، زن را اغفال کرده از تعهدات خود نسبت به او بکاهد و بر کامگیری‌های بیحساب خود بیفزاید. اما در کمتر مسئله‌ای باندازه تعدد زوجات از این جهت موفقیت داشته است صفحه ۴۲۴ راستی من گاهی در آثار بعضی از نویسندگان ایرانی چیزهایی می‌بینم که دچار تردید می‌شوم. نمیدانم ساده دلی است یا اغفال؟ یکی از این نویسندگان نظر خود را درباره تعدد زوجات این چنین نوشته است: "در حال حاضر در ممالک پیشرفته، روابط زوجین متکی بر تکالیف حقوقی متقابل است و بنابراین شناخت تعدد زوجات بهر شکل و عنوان (دائم یا منقطع) از جانب زن همان اندازه دشوار است که از مرد بخواهند وجود رقبای خود را در عرصه زناشویی تحمل کند." من نمی‌دانم اینگونه اشخاص تصور واقعی‌شان از این مسأله همین است یا نعل وارونه می‌زنند؟! آیا اینها واقعا نمی‌دانند که تعدد زوجات ناشی از یک مشکل اجتماعی است که بر دوش تمام مردان و زنان متأهل سنگینی میکند و راه حل بهتری از تعدد زوجات تا کنون برای این مشکل پیدا نشده است؟ آیا اینها نمی‌دانند که چشمها را رویهم گذاشتن و شعار دادن و فریاد زنده باد تک همسری، و مرگ بر چند همسری دردی دوا نمی‌کند؟ آیا اینها نمی‌دانند که تعدد زوجات جزو حقوق زن است نه حقوق مرد و ربطی بحقوق متقابل زن و مرد ندارد؟ مضحک اینست که می‌گویند: "تعدد زوجات از جانب زن همان اندازه دشوار است که از مرد بخواهند وجود رقبای خود را در عرصه زناشویی تحمل کند." گذشته از اینکه مقایسه غلطی است، شاید نمی‌دانند که دنیای امروز که این آقایان هر پدیده‌ای را باین نام جذب می‌کنند و هیچ تردیدی را در صحت صفحه ۴۲۵ رویدادهای آن روا نمی‌دارند، مرتبا از مرد می‌خواهند که عشق زن خویش را محترم بشمارد و وجود رقبای خود را در عرصه زناشویی تحمل کند. دنیای امروز، این "نابرداری‌ها" را بنام حسادت، تعصب، فئاتیسم و غیره محکوم میکند. ای کاش جوانان ما لاقل از عمق جریان‌اتیکه از این لحاظ در مغرب میگذرد اندکی آگاهی داشتند. روشن شد که تعدد زوجات ناشی از یک مشکل اجتماعی است نه طبیعت ذاتی مرد، بدیهی است که اگر در اجتماعی مشکله فزونی نسبی عدد زنان نیازمند بر مردان نیازمند وجود نداشته باشد، تعدد زوجات از میان خواهد رفت و یا بسیار کم خواهد شد. و اگر بخواهیم در چنین شرایطی (فرضا چنین شرایطی وجود پیدا کند) تعدد زوجات نه کافی است و نه صحیح. برای این منظور چند چیز دیگر لازم است. اولاً- عدالت اجتماعی و کار و درآمد کافی برای هر مرد نیازمند بازدواج تا بتواند به تشکیل کانون خانوادگی اقدام نماید دوم آزادی اراده و اختیار همسر برای زن که از طرف پدر یا برادر یا شخص دیگر اجبارا بعقد یک مرد زن دار پولدار در آورده نشود. بدیهی است که اگر زن آزاد و مختار باشد و امکان همسری با یک مرد مجرد برایش فراهم باشد هرگز زن مرد زن دار نخواهد شد و سر "هو" نخواهد رفت. این اولیاء زن هستند که بطمع پول، دختر یا خواهر خود را بمردان زن دار پولدار میفروشدند. سوم اینکه عوامل تحریک و تهییج و اغوا و خانه خراب کن اینقدر زیاد نباشد. عوامل اغوا، زنان شوهردار را از خانه شوهر صفحه ۴۲۶ بخانه بیگانه میکشد، چه رسد به زنان بی شوهر. اجتماع اگر سر اصلاح دارد و طرفدار نجات تک همسری واقعی است، باید در راه برقراری این سه عامل بکوشد، والا منع قانونی تعدد زوجات جز اینکه راه فحشا را باز کند اثر دیگری ندارد.

بحران ناشی از محرومیت زنان بی شوهر

اما اگر عدد زنان نیازمند بر مردان نیازمند فزونی داشته باشد، منع تعدد زوجات خیانت به بشریت است، زیرا تنها پامال کردن حقوق زن در میان نیست. اگر مطلب به پامال شدن حقوق عده‌ای از زنان ختم میشد باز قابل تحمل بود. بحرانی که از این راه عارض اجتماع میشود از هر بحران دیگر خطرناکتر است. همچنانکه خانواده از هر کانون دیگر مقدس تر است. زیرا آنکه از حق طبیعی خود محروم می‌ماند یک موجود زنده است با همه عکس‌العملهایی که یک موجود زنده در محرومیت‌ها نشان میدهد. یک

انسان است با همه عوارض روانی و عقده‌های روحی در زمینه ناکامیها، زن است با همه نیرنگهای زنانه، دختر حواست با قدرت کامل "آدم فریبی". او گندم و جو نیست که زائد بر مصرف را بدریا بریزند یا در انباری برای "روز مبادا" ذخیره کنند. خانه و اتاق نیست که اگر مورد احتیاج نبود قفلی بان بزنند. بلی، او یک موجود زنده است، یک انسان است، یک زن است. نیروی شگرف خود را ظاهر خواهد کرد و دمار از روزگار اجتماع برخواهد آورد. او خواهد گفت: صفحه ۴۲۷ سخن درست بگویم نمی‌توانم دید که می‌خورند حریفان و من نظاره کنم همین "نمی‌توانم دید" کارها خواهد کرد. خانه‌ها و خانواده‌ها ویران خواهد ساخت، عقده‌ها و کینه‌ها بوجود خواهد آورد. وای بحال بشر آنگاه که غریزه و عقده دست بدست هم بدهند. زنان محروم از خانواده نهایت کوشش را برای اغوای مرد که قدمش در هیچ جا این اندازه لرزان و لغزان نیست بکار خواهند برد. و بدیهی است که "چو گل بسیار شد پیلان بلغزند" و متأسفانه از این "گل" مقدار کمی هم برای لغزیدن این پیل کافی است. آیا مطلب بهمین جا خاتمه پیدا میکند؟ خیر. نوبت به زنان خانه‌دار میرسد. زنانی که شوهران خود را در حال خیانت می‌بینند. آنها هم بفکر انتقام و خیانت می‌افتند. آنها هم در خیانت دنباله‌رو مرد میشوند. نتیجه نهائی چه خواهد بود؟ نتیجه نهائی در گزارشی که به "کینزی راپورت" مشهور شده ضمن یک جمله خلاصه شده است: "مردان و زنان امریکائی در بیوفائی و خیانت دست سایر ملل دنیا را از پشت بسته‌اند." ملاحظه میفرمائید که تنها با فساد و انحراف مرد خاتمه نمی‌یابد. شعله این آتش در نهایت امر دامن زنان خانه‌دار را هم می‌گیرد.

عکس‌العملهای مختلف در زمینه پدیده فزونی زن

پدیده فزونی نسبی زن همیشه در زندگی بشر وجود داشته. چیزیکه هست عکس‌العملها در برابر این پدیده که مشکله‌ای برای صفحه ۴۲۸ اجتماع بوجود می‌آورد یکسان نبوده است. ملت‌هاییکه روحشان با تقوا و عفاف، پیوند بیشتری داشته به رهبری ادیان بزرگ آسمانی این مشكله را با تعدد زوجات حل کرده‌اند، و ملت‌هاییکه تقوا و عفاف چندان با روحیه‌شان سازگار نبوده این پدیده را وسیله‌ای برای فحشا قرار داده‌اند. نه تعدد زوجات در مشرق ناشی از دین اسلام است، و نه ترک آن در مغرب مربوط بدین مسیح است، زیرا قبل از اسلام در مشرق زمین تعدد زوجات وجود داشته و ادیان شرقی آنرا مجاز کرده بودند، و در اصل دین مسیح هم نصی بر منع تعدد زوجات وجود ندارد. هر چه هست مربوط به خود ملل غرب است نه دین مسیح. ملت‌هاییکه در مسیر فحشا قرار گرفته‌اند بیش از ملت‌هاییکه تعدد زوجات را تجویز کرده‌اند به تک همسری ضربه زده‌اند. دکتر محمدحسین هیکل نویسنده کتاب "زندگانی محمد" پس از ذکر آیات قرآن درباره تعدد زوجات می‌گوید: "این آیات اکتفا بیک زن را بهتر می‌شمارد و می‌گوید اگر می‌تسید مطابق عدالت رفتار نکنید فقط یک زن بگیرید، ضمناً تأکید می‌کند که نمی‌توانید بعدالت رفتار کنید. اما در عین حال چون ممکنست در زندگی اجتماعی حوادثی پیش آید که تعدد زنان را ایجاب می‌کند بدین جهت آنرا بشرط عدالت روا شمرده است. محمد (ص) در اثنای جنگهای مسلمانان که گروهی از آنان کشته میشدند و طبعاً زنانشان بیوه ماندند بدینطریق رفتار کرد. واقعا آیا می‌توانید بگوئید که پس از جنگها و امراض عمومی و شورشها که هزارها و میلیونها اشخاص تلف میشوند و عده زیادی زنان بی شوهر می‌مانند اکتفا بیک زن بهتر از چند زن است که صفحه ۴۲۹ بطور استثناء و بقید عدالت روا شمرده شده است؟ آیا مردم مغرب زمین می‌توانند ادعا کنند که پس از جنگ جهانگیر، قانون اکتفا بیک زن همانطور که اسما وجود دارد عملاً نیز اجرا شده است."؟ صفحه ۴۳۰

توضیحات

سعادت و خوشبختی زناشویی در گرو صفا - صمیمیت - گذشت - فداکاری - وحدت و یگانگی است. و همه اینها در چند همسری بخطر میافتد. گذشته از وضع ناهنجار زنان و فرزندان دو مادری، از نظر خود مرد آنقدر مسؤولیتهای تعدد زوجات سنگین و خرد کننده است که رو آوردن به آن پشت کردن بمسرت و آسایش است. اکثر مردانی که از تعدد زوجات راضی و خشنودند آنها هستند که عملاً از زیر بار مسؤولیتهای شرعی و اخلاقی آن شانه خالی می کنند، زنی را مورد توجه قرار داده زن دیگر را از حساب خارج می کنند و به تعبیر قرآن کریم، او را "کالمعلقه" رها می کنند. آنچه اینگونه افراد نام تعدد زوجات به آن می دهند در واقع نوعی تک همسری است توأم با ستمکاری و جنایت و بیدادگری. مثل عامیانه‌ای در میان مردم رایج است، میگویند: "خدا یکی، زن یکی." عقیده اکثر مردان بر این بوده و هست و حقا اگر خوشی و مسرت را مقیاس قرار دهیم و مسئله را از زاویه فردی و شخصی صفحه ۴۳۱ بسنجیم عقیده درستی است. اگر درباره همه مردان صادق نباشد درباره اکثریت مردان صادق است. اگر مردی خیال کند که تعدد زوجات با قبول همه مسؤولیتهای شرعی و اخلاقی برفع اوست و او از نظر تن آسائی از این کار صرفه میبرد سخت در اشتباه است. مسلماً تک همسری از نظر تأمین خوشی و آسایش بر چند همسری ترجیح دارد، اما...

بررسی صحیح

بررسی درستی و نادرستی مسائلی مانند تعدد زوجات که ناشی از ضرورت‌های شخصی یا اجتماعی است باین نحو صحیح نیست که آنرا با تک همسری مقایسه کنیم. بررسی صحیح اینگونه مسائل منوط باینست که از طرفی علل و موجبات ایجاب کننده آنها را در نظر بگیریم و ببینیم عواقب وخیم بی اعتنائی به آنها چیست. از طرف دیگر نظری به مفسد و معایبی که از خود این مسائل ناشی میشود بیفکنیم، آنگاه یک محاسبه کلی روی مجموع آثار و نتایجی که از دو طرف مسئله پیدا میشود بعمل آوریم. تنها در اینصورت است که اینگونه مسائل بصورت واقعی خود طرح و مورد بررسی قرار گرفته‌اند. توضیحا مثالی ذکر می کنم: فرض کنید می‌خواهیم درباره "سربازی اجباری" نظر بدهیم. اگر تنها از زاویه منافع و تمایلات خانواده‌ای که سرباز به آنها تعلق دارد بنگریم شک ندارد که قانون سرباز وظیفه قانون خوبی نیست، چه از این بهتر که قانونی بنام قانون سربازی وظیفه وجود نداشته باشد و عزیز دل خانواده از کنارشان دور نرود و احیاناً بمیدان جنگ و خاک و خون کشیده نشود؟ صفحه ۴۳۲ اما بررسی این مسئله به این نحو صحیح نیست. بررسی صحیح آن به این نحو است که ضمن توجه بجدا شدن فرزندی از خانواده‌ای و احتمالاً داغدار شدن آن خانواده، عواقب وخیم سرباز مدافع نداشتن را برای کشور در نظر بگیریم. آن وقت است که کاملاً معقول و منطقی بنظر میرسد که گروهی از فرزندان وطن بنام "سرباز" آماده دفاع و جانبازی برای کشور باشند و خانواده‌های آنها رنجهای ناشی از سربازی را تحمل کنند. ما در مقالات گذشته بضرورت‌های شخصی و اجتماعی که احیاناً مجوز تعدد زوجات می‌شود اشاره کردیم. اکنون می‌خواهیم معایب و مفسد ناشی از تعدد زوجات را بررسی کنیم تا زمینه برای یک محاسبه کلی فراهم گردد و ضمناً روشن شود که ما بیک سلسله معایب برای تعدد زوجات اعتراف داریم، هر چند بعضی از ایرادات و اشکالات را وارد نمی‌دانیم، چنانکه عنقریب روشن خواهد شد. معایبی که می‌شود برای تعدد زوجات ذکر کرد زیاد است و ما از جنبه‌های مختلف وارد بحث می‌شویم. اینک بیان آن اشکالات و معایب:

از نظر روحی

روابط زناشویی منحصر به امور مادی و جسمانی، یعنی تماسهای بدنی و حمایت‌های مالی نیست. اگر منحصر باین امور بود تعدد زوجات قابل توجیه بود، زیرا امور مادی و جسمانی را میتوان میان افراد متعدد قسمت کرد و بهر کدام سهمی داد. در روابط زناشویی آنچه عمده و اساس است، امور روحی و معنوی است، عشق و عاطفه و احساسات است، کانون ازدواج صفحه ۴۳۳ و نقطه پیوند دو طرف بیکدیگر دل است، عشق و احساسات مانند هر امر روحی دیگر قابل تجزیه و تقسیم نیست، نمی‌توان آنها را میان افراد متعدد سرشکن و جیره‌بندی کرد. مگر ممکن است دل را دو نیم کرد یا در دو جا به گرو گذاشت؟ مگر میشود قلب را به دو نفر تسلیم کرد؟ عشق و پرستش یکه شناس است، شریک و رقیب نمی‌پذیرد. جو و گندم نیست که بشود پیمانانه کرد و بهر نفر سهمی داد. بعلاوه احساسات قابل کنترل نیست، آدمی در اختیار دل است، نه دل در اختیار آدمی. پس آن چیزی که روح ازدواج است و جنبه انسانی آنست و روابط دو انسان را از روابط دو حیوان که صرفاً شهوانی و غریزی است متمایز می‌کند نه قابل قسمت است و نه قابل کنترل. پس تعدد زوجات محکوم است. بعقیده ما، در این بیان قدری اغراق وجود دارد، زیرا راست است که روح ازدواج، عاطفه و احساسات است، هم راست است که احساسات قلبی تحت اختیار آدمی نیست، اما اینکه گفته میشود احساسات قابل تقسیم نیست، یک تخیل شاعرانه، بلکه یک مغالطه است، زیرا سخن در این نیست که احساسات بخصوصی را مانند یک قطعه جسم دو قسمت کنند و بهر کدام سهمی بدهند، تا گفته شود که امور روحی قابل تقسیم نیست. سخن در ظرفیت روحی بشر است، مسلماً ظرفیت روحی آدمی آنقدر محدود نیست که نتواند دو علاقه را در خود جای دهد. پدری صاحب ده فرزند میشود و هر ده نفر را تا حد پرستش دوست می‌دارد، برای همه آنها فداکاری می‌کند. بلی، یک چیز مسلم است و آن اینکه عشق و احساسات هرگز در صورت تعدد آنقدر اوج نمی‌گیرد که در وحدت می‌گیرد. اوج صفحه ۴۳۴ اعلاهی عشق و احساسات با تعدد سازگار نیست، همچنانکه با عقل و منطق نیز سازگار نیست. راسل "در زناشویی و اخلاق میگوید": بسیاری از مردم امروز عشق را یک مبادله منصفانه احساسات میدانند و همین دلیل به تنهایی صرف نظر از دلایل دیگر برای محکوم کردن تعدد زوجات کافی است. "من نمی‌دانم چرا اگر بناست مبادله احساسات منصفانه باشد باید انحصاری باشد؟ مگر پدر که فرزندان متعدد خود را دوست میدارد و متقابلاً آنها پدر را دوست می‌دارند مبادله احساسات آنها بطور منصفانه نیست؟ اتفاقاً با اینکه فرزندان متعددی علاقه پدر به هر یک از فرزندان بر علاقه هر یک از فرزندان نسبت پدر می‌چربد. عجیب اینست که این سخن را کسی می‌گوید که دائماً به شوهران توصیه می‌کند که عشق زن خود را به بیگانه محترم بشمارند و مانع روابط عاشقانه آنها نشوند. متقابلاً چنین توصیه‌هایی بزنان میکند. آیا بعقیده راسل باز هم مبادله احساسات زن و شوهر منصفانه است؟

از نظر تربیتی

هووگری ضرب المثل ناسازگاری است. برای زن دشمنی بالاتر از "هوو" وجود ندارد. چند همسری زنان را بقیام و اقدام علیه یکدیگر و احیاناً شوهر و می‌دارد و محیط زناشویی را که باید محیط صفا و صمیمیت باشد بمیدان جنگ و جدال و کانون کینه و انتقام تبدیل می‌کند. دشمنی و رقابت و عداوت میان صفحه ۴۳۵ مادران، فرزندان آنها نیز سرایت می‌کند، دو دستگیها و چند دستگیها بوجود می‌آید، محیط خانوادگی که اولین مدرسه و پرورشگاه روحی کودکان است و باید الهام بخش نیکی و مهربانی باشد درس آموز نفاق و نامردی میگردد. در اینکه تعدد زوجات زمینه همه این آثار ناگوار تربیتی است شکی نیست. اما یک نکته را نباید فراموش کرد و آن اینکه باید دید چقدر از این آثار ناشی از طبیعت تعدد زوجات است، و چه قدر از آنها ناشی از ژستی است که مرد و زن دوم میگیرند. بعقیده ما همه این ناراحتیها معلول طبیعت تعدد زوجات نیست، بیشتر معلول طرز اجراء آن است.

مردی و زنی با هم زندگی میکنند و زندگی آنها جریان عادی خود را طی می‌کند. در این بین آن مرد در یک برخورد فریفته زنی میگردد و فوراً هوس چند همسری بسرش میزند. پس از یک قول و قرار محرمانه، ناگهان زن دوم مثل اجل معلق پابخانه و لانه زن اول می‌گذارد و شوهر و زندگی او را تصاحب می‌کند و در حقیقت بزندگی او شیخون می‌زند. واضح است که عکس العمل روحی زن اول جز کینه و انتقام چیز دیگر نیست. برای زن هیچ چیزی ناراحت کننده‌تر از این نیست که مورد تحقیر شوهر قرار بگیرد، بزرگترین شکست برای یک زن اینست که احساس کند نتوانسته قلب شوهر خود را نگهداری کند، و ببیند که دیگری او را تصاحب کرده است. وقتی که مرد ژست خودسری و هوسرانی میگیرد و زن دوم ژست شیخون زنی، انتظار تحمل و بردباری از زن اول انتظار بی جایی است. اما اگر زن اول بداند که شوهرش "مجوز" دارد، از او صفحه ۴۳۶ سیر نشده است و رو آوردن بچند همسری بمعنی پشت کردن به او نیست، و مرد ژست استبداد و خودسری و هوسرانی را از خود دور کند و بر احترامات و عواطف خود نسبت بزنی اول بیفزاید، و همچنین اگر زن دوم توجه داشته باشد که زن اول حقوقی دارد و حقوق او محترم است و تجاوز به آنها جایز نیست، خصوصاً اگر همه توجه داشته باشند که در راه حل یک مشکل اجتماعی قدم برمیدارند، مسلماً از ناراحتیهای داخلی کاسته میشود. قانون تعدد زوجات یک راه حل مترقیانه ناشی از یک دید اجتماعی وسیعی است. حتماً اجرا کنندگان آن نیز باید در سطح عالیتری فکر کنند و از یک تربیت عالی اسلامی برخوردار باشند. تجربه نشان داده است که در مواردی که مرد ژست خودسری و هوسرانی نداشته و زن احساس کرده که شوهرش نیازمند بزنی دوم است، خود داوطلب شده و زن دوم را بخانه شوهرش آورده است و هیچیک از ناراحتیهای مزبور وجود نداشته است. اکثر ناراحتیها ناشی از طرز رفتار وحشیانه‌ای است که مردان در اجراء این قانون بکار میبرند.

از نظر اخلاقی

میگویند - اجازه تعدد زوجات اجازه "شهره" و شهوت است. بمراد اجازه میدهد هواپرستی کند. اخلاق ایجاب می‌کند که انسان شهوات خود را به حداقل ممکن تقلیل دهد. زیرا مقتضای طبیعت آدمی این است که هر اندازه جلو شهوت را باز گذارد رغبت و تمایلش فزونی میگیرد و آتش شهوتش مشتعلتر میگردد. صفحه ۴۳۷ منتسکیو در روح القوانين صفحه ۴۳۴ درباره تعدد زوجات میگوید: "پادشاه مراکش در حرمسرای خود از تمام نژادها اعم از سفید و زرد و سیاهپوست زن دارد. اما اگر این شخص دو برابر زنهای کنونی خود نیز زن داشته باشد باز هم خواهان زن تازه خواهد بود. زیرا شهوترانی مثل خست و لثامت است و هر چه شدت کرد زیادتر میشود، چنانکه تحصیل سیم و زر زیاد باعث ازدیاد حرص و آز میگردد. تعدد زوجات رسم عشقبازی مستهجن و مخالف طبیعت (همجنس بازی) را نیز می‌آموزد و رائج میکند. زیرا در عرصه شهوترانی هر عملی که از حدود معین خارج گردید، باعث اعمال بی قاعده میگردد. در اسلامبول وقتی که شورش در گرفت، در حرمسرای یک حکمران، حتی یک زن وجود نداشت، چه آن حکمران با عشقبازیهای مخالف طبیعت روزگار خود را میگذرانید." این ایراد را از دو نظر باید مورد بررسی قرار داد. یکی از این نظر که میگویند اخلاق پاک با اعمال شهوت منافات دارد و برای پاک‌ی نفس باید شهوترا بحداقل ممکن تقلیل داد. دیگر از نظر آن اصل روانی که میگوید مقتضای طبیعت آدمی اینست که هر چه بیشتر با آن موافقت شود بیشتر طغیان می‌کند و هر چه بیشتر با آن مخالفت شود آرام میگیرد. اما از نظر اول باید بگوئیم متأسفانه این یک تلقین غلطی است که اخلاق مسیحی که بر پایه ریاضت است و از اخلاق هندی و بودائی و کلبی متأثر است، القاء کرده است. اخلاق اسلامی بر این پایه نیست. از نظر اسلام چنین نیست که هر چه از شهوات صفحه ۴۳۸ تقلیل شود با اخلاق سازگارتر است (و اگر به حد صفر برسد صد درصد اخلاقی است). از نظر اسلام، اخلاق با افراط در شهوترانی ناسازگار است. برای اینکه بدانیم تعدد زوجات یک عمل

افراطی است یا نه، باید ببینیم آیا مرد بالطبع تک همسری است یا نه؟ از مقاله ۳۱ معلوم شد که شاید امروز یک نفر هم پیدا نشود که طبیعت مرد را محدود به تک همسری بداند و چند همسری را یک عمل انحرافی و افراطی بشناسد. بر عکس عقیده بسیاری اینست که طبیعت مرد چند همسری است و تک همسری چیزی است نظیر مجرد که بر خلاف طبیعت مرد است. اگر چه ما با آن نظر که طبیعت مرد چند همسری است مخالفیم، اما با این نظر هم موافق نیستیم که طبیعت مرد تک همسری است و چند همسری بر ضد طبیعت مرد است و نوعی انحراف و مخالف طبیعت است، نظیر همجنس بازی. کسانی مانند "منتسکیو" که تعدد زوجات را مساوی با شهوت پرستی میدانند نظرشان به حرمسرا بازی است. خیال کرده‌اند که اسلام با قانون تعدد زوجات خواسته است جواز حرمسرا برای خلفای عباسی و عثمانی و امثال آنها صادر کند. اسلام بیش از همه با آن کارها مخالف است. حدود و قیودی که اسلام برای تعدد زوجات قائل است، آزادی مرد هوسران را بکلی از او سلب میکند. اما از نظر دوم - این عقیده که میگوید "طبیعت آدمی هر اندازه ارضا شود بیشتر طغیان میکند و هر اندازه مخالفت شود صفحه ۴۳۹ بهتر آرام میگیرد" درست نقطه مقابل عقیده‌ای است که امروز در میان پروان "ف روید" پیدا شده و مرتباً بنفع آن تبلیغ میشود. فرویدیست‌ها میگویند: "طبیعت بر اثر ارضاء و اقناع آرام میگیرد و در اثر امساک فزونی میگیرد و طغیان میکند." لهذا این عده صددرصد طرفدار آزادی و شکستن آداب و سنن، خصوصاً در مسائل جنسی میباشند. ای کاش "منتسکیو" زنده میبود و میدید که امروز چگونه فرضیه او مورد تمسخر فرویدیست‌ها قرار گرفته است. از نظر اخلاق اسلامی هر دو عقیده خطاست. طبیعت، حقوق و حدودی دارد و آن حقوق و حدود را باید شناخت. طبیعت، در اثر دو چیز طغیان میکند و آرامش را بهم میزند. یکی در اثر محرومیت، و دیگر در اثر آزادی کامل دادن و برداشتن همه قیود و حدود از مقابل او. بهر حال نه تعدد زوجات ضد اخلاق و بهم زننده آرامش روحی و مخالف پاک‌نفسی است، آنچنانکه امثال "منتسکیو" میگویند، و نه قناعت ورزیدن به زن یا زنان مشروع خود ضد اخلاق است آنچنانکه فرویدیست‌ها عملاً تبلیغ میکنند.

از نظر حقوقی

صفحه ۴۴۰ مرد و زن دیگری صورت میگیرد در حقیقت معامله "فضولی" است. زیرا کالای مورد معامله، یعنی منافع زناشویی مرد قبلاً بزن اول فروخته شده و جزء ما یملک او محسوب میشود. پس آنکس که در درجه اول باید نظرش رعایت شود و اجازه او تحصیل گردد زن اول است. پس اگر بناست اجازه تعدد زوجات داده شود باید موقوف به اجازه و اذن زن اول باشد و در حقیقت این زن اول است که حق دارد درباره شوهر خود تصمیم بگیرد که زن دیگر اختیار بکند یا نکند. بنابراین زن دوم و سوم و چهارم گرفتن درست مثل اینست که شخصی یک بار مال خود را بشخص دیگر بفروشد و همان مال فروخته شده را برای نوبت دوم و سوم و چهارم بافرد دیگر بفروشد. صحت چنین معامله‌ای بستگی دارد برضایت مالک اول و دوم و سوم و اگر عملاً شخص فروشنده، مال مورد نظر را در اختیار افراد بعدی قرار دهد قطعاً مستحق مجازات است. این ایراد مبتنی بر اینست که طبیعت حقوقی ازدواج را مبادله منافع بدانیم و هر یک از زوجین را مالک منافع زناشویی طرف دیگر فرض کنیم. من فعلاً راجع به این مطلب که البته قابل خدشه و ایراد است بحثی نمیکنم. فرض میکنیم طبیعت حقوقی ازدواج همین باشد. این ایراد وقتی وارد است که تعدد زوجات از جانب مرد فقط جنبه تفنن و تنوع داشته باشد. بدیهی است که اگر طبیعت حقوقی ازدواج مبادله منافع زناشویی باشد و زن از هر لحاظ قادر باشد که منافع زناشویی مرد را تأمین کند مرد هیچگونه مجوزی برای تعدد زوجات نخواهد داشت. اما اگر جنبه تفنن و تنوع نداشته باشد، بلکه مرد یکی از مجوزهایی که در مقالات پیش صفحه ۴۴۱ اشاره کردیم داشته باشد این ایراد مورد ندارد. مثلاً اگر زن عقیم باشد، یا بسن یا نسیب رسیده باشد و مرد نیازمند بفرزند باشد، یا زن مریض و غیر قابل استمتاع باشد، در اینگونه

موارد حق زن مانع تعدد زوجات نخواهد بود. تازه این در صورتی است که مجوز تعدد زوجات، امر شخصی مربوط به مرد باشد. اما اگر پای یک علت اجتماعی در کار باشد و تعدد زوجات بواسطه فزونی عدد زنان بر مردان و یا بواسطه احتیاج اجتماع به کثرت نفوس تجویز شود این ایراد صورت دیگری پیدا می‌کند. در اینگونه موارد تعدد زوجات یک نوع تکلیف و واجب کفائی است، وظیفه‌ای است که برای نجات اجتماع از فساد و فحشا و یا برای خدمت به تکثیر نفوس اجتماع باید انجام شود. بدیهی است آنجا که پای تکلیف و وظیفه اجتماعی میان می‌آید رضایت و اجازه و اذن مفهوم ندارد. اگر فرض کنیم اجتماع واقعا مبتلا بفزونی زن بر مرد است یا نیازمند بتکثیر نفوس است، یک وظیفه، یک واجب کفائی متوجه همه مردان و زنان متأهل میشود، پای یک فداکاری و از خود گذشتگی بخاطر اجتماع برای زنان متأهل میان می‌آید. درست مثل وظیفه سربازی است که متوجه خانواده‌ها میشود و باید بخاطر اجتماع از عزیزشان دل بکنند و او را روانه میدان کارزار کنند. در اینگونه موارد، غلط است که موکول به رضایت و اجازه شخص یا اشخاص ذی نفع بشود. کسانیکه مدعی هستند حق و عدالت ایجاب می‌کند که تعدد زوجات با اجازه همسر پیشین باشد فقط از زاویه تفنن و تنوع طلبی مرد مطلب را نگریسته‌اند و ضرورت‌های فردی و اجتماعی را از یاد برده‌اند. اساسا اگر ضرورت فردی یا اجتماعی در کار نباشد صفحه ۴۴۲ در اینجا همینقدر میگوئیم اگر مبنای فلسفه اسلام در تعدد زوجات وارث و شهادت تحقیر و بی‌اعتنائی بحقوق زن بود و اسلام صفحه ۴۴۳ میان زن و مرد از لحاظ انسانیت و حقوق ناشی از انسانیت تفاوت قائل بود همه جا یک جور نظر میداد، زیرا این فلسفه همه جا یک جور حکم می‌کند. یک جا نمی‌گفت یک زن نصف یک مرد ارث ببرد و در جای دیگر نمی‌گفت یک زن با یک مرد برابر ارث ببرد، و در جای دیگر نمی‌گفت یک مرد تا چهار زن بگیرد و همچنین در باب شهادت در هر موردی بنحوی حکم نمیکرد. از اینها بخوبی میتوان فهمید که اسلام فلسفه‌های دیگری در نظر گرفته است. ما در یکی از مقالات گذشته راجع به ارث توضیح دادیم و در مقاله دیگری گفتیم مسئله تساوی زن و مرد در انسانیت و حقوق ناشی از انسانیت از نظر اسلام جزء الفباء حقوق بشری است. از نظر اسلام در حقوق زن و مرد مسائلی بالاتر از تساوی وجود دارد که لازم است آنها دقیقا منظور گردد و اجرا شود. صفحه ۴۴۴

نقش اسلام در چند همسری

اسلام نه چند همسری را اختراع کرد، زیرا قرن‌ها پیش از اسلام در جهان وجود داشت، و نه آنرا نسخ کرد، زیرا از نظر اسلام برای اجتماع مشکلاتی پیش می‌آید که راه چاره آنها منحصر بتعدد زوجات است. ولی اسلام رسم تعدد زوجات را اصلاح کرد.

محدودیت

اول اصلاحی که بعمل آورد این بود که آن را محدود کرد، قبل از اسلام تعدد زوجات نامحدود بود، یک نفر به تنهایی میتوانست صدها زن داشته باشد و از آنها حرمسرائی بوجود آورد، ولی اسلام حداکثر برای آن معین کرد، بیکنفر اجازه نداد بیش از چهار زن داشته باشد. در حکایات و روایات نام افرادی در صدر اسلام دیده میشود که در حالیکه اسلام آوردند بیش از چهار زن داشتند و اسلام آنها را مجبور کرد مقدار زائد را رها کنند. صفحه ۴۴۵ از آن جمله نام مردی بنام غیلان بن اسلمه برده میشود که ده زن داشت و پیغمبر اکرم او را مجبور کرد که شش تای آنها را رها کند و همچنین مردی بنام نوفل بن معاویه پنج زن داشت. پس از آنکه اسلام اختیار کرد رسول اکرم امر کرد که یکی از آنها را حتما رها کند. در روایات شیعه وارد شده که یکنفر ایرانی مجوسی در زمان امام صادق اسلام اختیار کرد در حالیکه هفت زن داشت، از امام صادق سؤال شد تکلیف این مرد که اکنون مسلمان شده

با هفت زن چیست؟ امام فرمود حتما باید سه تای آنها را رها کند.

عدالت

اصلاح دیگری که اسلام بعمل آورد این بود که عدالت را شرط کرد و اجازه نداد بهیچوجه تبعیضی میان زنان یا میان فرزندان آنها صورت بگیرد. قرآن کریم در کمال صراحت فرمود «فان خفتم ان لا تعدلوا فواحدہ» اگر بیم دارید که عدالت نکنید، یعنی اگر بخود اطمینان ندارید که با عدالت رفتار کنید، پس بیکی اکتفا کنید. در دنیای قبل از اسلام اصل عدالت بهیچوجه رعایت نمی‌شد، نه میان خود زنان و نه میان فرزندان آنها. در مقاله ۲۷ از کریستینسن و دیگران نقل کردیم که در ایران ساسانی رسم تعدد زوجات شایع بود و میان زنان و همچنین میان فرزندان آنها تبعیض قائل می‌شدند یکی یا چند زن، زنان ممتاز (پادشاه زن) خوانده می‌شدند و از حقوق کامل برخوردار بودند، سایر زنان بعنوان چاکر زن و غیره صفحه ۴۴۶ خوانده می‌شدند و مزایای قانونی کمتری داشتند. فرزندان چاکر زن اگر از جنس ذکور بودند در خانه پدر بفرزندی پذیرفته می‌شدند و اگر دختر بودند به فرزند پذیرفته نمی‌شدند. اسلام همه این رسوم و عادات را منسوخ کرد، اجازه نداد که برای یک زن یا فرزندان او امتیازات قانونی کمتری قائل گردند. ویل دورانت در جلد اول تاریخ تمدن ضمن بحث از تعدد زوجات می‌گوید "بتدریج که ثروت نزدیک فرد بمقدار زیاد جمع میشد و از آن نگرانی پیدا میکرد که چون ثروتش بقسمتهای زیادی منقسم شود سهم هر یک از فرزندان کم خواهد شد، این فرد بفکر میافتاد که میان زن اصلی و سوگلی، و همخوابه‌های خود فرق بگذارد تا میراث تنها نصیب فرزندان زن اصلی شود." این جمله میرساند که تبعیض میان زنان و فرزندان آنها در دنیای قدیم امر رائجی بوده است. ولی عجیب اینست که ویل دورانت بعد بسخنان خود چنین ادامه میدهد: "تانسلی معاصر، تقریبا زناشویی در قاره آسیا بدین ترتیب بوده است. کم کم زن اصلی مقام زن منحصر بفرد را پیدا کرد و زنان دیگر یا محبوبه‌های سری مرد شدند و یا اصلا از میان رفتند." ویل دورانت توجه نکرده یا نخواست توجه کند که چهارده قرن است که در آسیا در پرتو دین مقدس اسلام رسم تبعیض میان فرزندان منسوخ شده است. یک زن اصلی و چند محبوبه سری داشتن جزء رسوم اروپائی است نه آسیائی. این رسم اخیرا از اروپا به آسیا سرایت کرده است. صفحه ۴۴۷ بهر حال اصلاح دومی که اسلام در تعدد زوجات انجام داد این بود که تبعیض را چه در میان زنان و چه در میان فرزندان ملغی ساخت. از نظر اسلام "سوگلی" بازی بهر صورت و بهر شکلی جایز نیست. علماء اسلام تقریبا وحدت نظر دارند که تبعیض میان زنان تحت هیچ عنوانی جایز نیست. فقط بعضی از نحله‌های فقهی اسلامی حق زن را طوری توجیه کرده‌اند که با تبعیض سازگار است. بنظر من نباید تردید کرد که این نظر درست نیست و بر خلاف مفهوم آیه کریمه قرآن است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم جمله‌ای در این باره فرموده است که شیعه و سنی بالاتفاق آن را نقل و روایت کرده‌اند. فرمود "هر کس دو زن داشته باشد و در میان آنها بعدالت رفتار نکند، یکی از آنها بیشتر از دیگری اظهار تمایل کند، در روز قیامت محشور خواهد شد در حالیکه یکطرف بدن خود را بزمین میکشد تا سرانجام داخل آتش شود." عدالت عالیترین فضیلت انسانی است، شرط عدالت یعنی شرط واجد بودن عالیترین نیروی اخلاقی. با توجه باینکه معمولا احساسات مرد نسبت بهمه زنهای یکسان و در یک درجه نیست، رعایت عدالت و پرهیز از تبعیض میان زنان، یکی از مشکلترین وظایف بشمار میرود. همه میدانیم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در ده سال آخر عمر خود یعنی در دوره مدینه که دوره جنگهای اسلامی بود و زنان بی سرپرست در میان مسلمین زیاد بودند زنان متعدد اختیار کرد. اکثریت زنان پیغمبر بیوه و بزرگسال بودند و غالبا از شوهران سابق خود فرزندان داشتند. تنها دوشیزه‌ای که پیغمبر صفحه ۴۴۸ اکرم با او ازدواج کرد عایشه بود. عایشه بهمین جهت همیشه تفاخر میکرد و میگفت من تنها زنی هستم که جز پیغمبر شوهر دیگری او را لمس نکرده است. رسول اکرم منتهای عدالت را درباره همه آنها رعایت

میکرد و هیچگونه تبعیضی میان آنها قائل نمیشد. عروه بن زبیر خواهرزاده عایشه است، درباره طرز رفتار پیغمبر اکرم با زنان خود از خاله خویش عایشه سؤالاتی کرده است. عایشه گفت: رسم پیغمبر این بود که هیچیک از ما را بر دیگری ترجیح نمیداد. با همه بعدالت و تساوی کامل رفتار میکرد. کمتر روزی اتفاق میافتاد که بهمه زنان خود سر نزنند و احوالپرسی و تفقد نکند، ولی نوبت هر کس بود نسبت به دیگران به احوالپرسی قناعت میکرد و شب را در خانه آنکس بسر میبرد که نوبت او بود. اگر احیانا در وقتی که نوبت زنی بود میخواست نزد زن دیگر برود رسماً می‌آمد و اجازه میگرفت، اگر اجازه داده میشد میرفت و اگر اجازه داده نمیشد نمیرفت. من شخصا اینطور بودم که هر وقت از من اجازه میخواست نمیدادم. رسول اکرم حتی در بیماری که منجر به فوت ایشان شد که توانائی حرکت نداشت عدالت را در کمال دقت اجرا کرد. برای اینکه عدالت و نوبت را رعایت کرده باشد هر روز بسترش را از اتاقی دیگر منتقل میکردند، تا آنکه یک روز همه را جمع کرد و اجازه خواست در یک اتاق بماند و همه اجازه دادند در خانه عایشه بماند. علی ابن ابیطالب علیه السلام در اوقاتی که دو زن داشت حتی اگر میخواست وضو بسازد، در خانه زنی که نوبتش نبود صفحه ۴۴۹ وضو نمیساخت. اسلام برای شرط عدالت آن اندازه اهمیت قائل است که حتی اجازه نمی‌دهد مرد و زن دوم در حین عقد توافق کنند که زن دوم در شرائطی نامساوی با زن اول زندگی کند. یعنی از نظر اسلام رعایت عدالت تکلیفی است که مرد نمی‌تواند با قرار قبلی با زن، خود را از زیر بار مسؤولیت آن خارج کند. مرد و زن هیچکدام حق ندارند چنین شرطی در متن عقد بنمایند. زن دوم کاری که می‌تواند بکند فقط اینست که عملاً از حقوق خود صرفنظر کند. اما نمی‌تواند شرط کند که حقوقی مساوی با زن اول نداشته باشد، همچنانکه زن اول نیز میتواند کاری کند که قانوناً حقی نداشته باشد. از امام باقر علیه‌السلام سؤال شد آیا مرد میتواند با زن خود شرط کند که فقط روزها هر وقت بخواهد با او سر بزند، یا ماهی یکبار یا هفته‌ای یکبار نزد او برود. یا شرط کند که نفقه بطور کامل و مساوی با زن دیگر با او ندهد و خود آن زن هم از اول این شرطها را بپذیرد؟ امام فرمود: "خیر، چنین شرطهایی صحیح نیست، هر زنی به موجب عقد ازدواج خواه ناخواه حقوق کامل یک زن را پیدا می‌کند. چیزی که هست پس از وقوع ازدواج هر زنی میتواند عملاً برای جلب رضایت شوهر که او را رها نکند یا بعلت دیگری همه یا قسمتی از حقوق خود را ببخشد." تعدد زوجات با این شرط اخلاقی اکید و شدید بجای آنکه وسیله‌ای برای هوسرانی مرد واقع گردد، شکل و قیافه انجام وظیفه بخود میگیرد. هوسرانی و شهوت پرستی جز با آزادی کامل و دنبال هوای دل رفتن سازگار نیست، هوسرانی آنگاه صورت صفحه ۴۵۰ عمل بخود میگیرد که آدمی خود را در اختیار دل قرار دهد و دل را در اختیار خواهشها و میلها. دل و خواهشهای دل منطق و حساب بر نمیدارد. آنجا که پای انضباط و عدالت و انجام وظیفه بمیان می‌آید، هوسرانی و هواپرستی باید رخت بر بندد. ازینرو بهیچوجه تعدد زوجات را در شرائط اسلامی نمی‌توان وسیله‌ای برای هوسرانی شناخت. کسانیکه تعدد زوجات را وسیله هوسرانی قرار داده‌اند، قانون اسلامی را بهانه برای یک عمل ناروا قرار داده‌اند، اجتماع حق دارد آنها را مؤاخذه و مجازات و این بهانه را از دست آنها بگیرد.

مسأله بیم از عدم عدالت

انصاف باید داد که افرادی که شرایط اسلامی را در تعدد زوجات کاملاً رعایت میکنند بسیار کم‌اند. در فقه اسلامی می‌گویند "اگر بیم داری که استعمال آب برای بدنت زیان دارد وضو نگیر" "اگر بیم داری که روزه برایت زیان دارد روزه نگیر." این دو دستور در فقه اسلامی رسیده است. شما افراد بسیاری را می‌بینید که می‌رسند می‌ترسم آب برایم زیان داشته باشد، وضو بگیرم یا نگیرم؟ می‌ترسم روزه برایم ضرر داشته باشد، روزه بگیرم یا نگیرم؟ البته این پرسشها پرسشهای درستی است. چنین اشخاصی نباید وضو بسازند و نباید روزه بگیرند. ولی نص قرآن کریم است که "اگر بیم دارید که نتوانید میان زنان خود به عدالت رفتار

کنید یک زن بیشتر نگیرید. " با این حال آیا شما در عمر از یک نفر شنیده‌اید که بگوید می‌خواهم صفحه ۴۵۱ زن دوم بگیرم اما بیم دارم که رعایت عدالت و مساوات میان آنها نکنم، بگیرم یا نگیرم؟ من که نشنیده‌ام. حتما شما هم نشنیده‌اید. سهل است، مردم ما با علم و تصمیم اینکه بعدالت رفتار نکنند. زنان متعدد میگیرند و این کار را بنام اسلام و زیر سرپوش اسلامی انجام میدهند. اینها هستند که با عمل ناهنجار خود اسلام را بدنام میکنند. اگر تنها کسانی اقدام به تعدد زوجات نمایند که لاقفل این یک شرط را واجد باشند جای هیچگونه بهانه و ایرادی نبود.

حرمسراها

موضوع دیگری که سبب شده تعدد زوجات را بر قانون اسلام عیب بگیرند، دستگاہهای حرمسراداری خلفا و سلاطین پیشین است، برخی از نویسندگان و مبلغین مسیحی تعدد زوجات اسلامی را مساوی با حرامسراداری با همه مظاهر ننگین و مظالم بی پایان آن معرفی کرده‌اند و چنین وانمود میکنند که تعدد زوجات در اسلام یعنی همان حرمسراداریها که تاریخ در دستگاہهای خلفا و سلاطین پیشین نشان میدهد. متأسفانه بعضی از نویسندگان خودمان نیز که حرف بحرف باز گو کننده افکار و عقاید و منویات غربی‌ها هستند، هر جا که نام تعدد زوجات میرند آنرا با حرمسرا ردیف میکنند. این قدر شخصیت و استقلال فکری ندارند که میان آنها تفکیک کنند.

شرائط و امکانات دیگر

گذشته از شرط عدالت، شرائط و تکالیف دیگری نیز متوجه مرد است. همه میدانیم که زن مطلقاً یک سلسله حقوق مالی صفحه ۴۵۲ و استمتاعی بعهده مرد دارد، مردی حق دارد آهنگک چند همسری کند که امکانات مالی او با اجازه این کار را بدهد. شرط امکان مالی در تک همسری نیز هست، اکنون فرصتی نیست که وارد این بحث بشویم. امکانات جسمی و غریزی نیز بنوبه خود شرط و واجب دیگری است. در کافی و وسائل از امام صادق روایت شده است که فرمود " هر کس گروهی از زنان نزد خود گرد آورد که نتواند آنها را از لحاظ جنسی اشباع نماید و آنگاه آنها به زنا و فحشا بیفتند گناه این فحشا بگردن اوست " تاریخچه‌های حرمسراها داستانها ذکر می‌کنند از زنان جوانی که از لحاظ غریزه تحت فشار قرار میگرفتند و مرتکب فحشاء میشدند و احیاناً پشت سر آن فحشاهای کشتارها و جنایتها واقع میشد. خواننده محترم از مجموع هفت مقاله‌ای که درباره چند همسری نوشتیم کاملاً به ریشه و علل و موجبات تعدد زوجات، و اینکه چرا اسلام آنرا نسخ نکرد؟ و چه شرائط و حدود و قیودی برای آن قائل شد کاملاً آگاه گشت، برایش روشن شد که اسلام با تجویز تعدد زوجات نخواسته است زن را تحقیر کند، بلکه از اینراه بزرگترین خدمت را بجنس زن کرده است. اگر تعدد زوجات، مخصوصاً در شرائط فزونی نسبی عدد زنان آماده ازدواج بر مردان آماده ازدواج که همیشه در دنیا بوده و هست، اجازه داده نشود زن به بدترین شکلی ملعبه مرد خواهد شد. رفتار مرد با او از یک کنیز بدتر خواهد بود. زیرا انسان در مقابل یک کنیز لاقفل این صفحه ۴۵۳ اندازه تعهد میپذیرد که فرزند او را فرزند خود بداند اما در مقابل معشوقه و رفیقہ این اندازه تعهد هم ندارد.

مرد امروز و تعدد زوجات

مرد امروز از تعدد زوجات رو گردان است. چرا؟ آیا بخاطر اینکه می‌خواهد به همسر خود وفادار باشد و به یک زن قناعت کند یا بخاطر اینکه می‌خواهد حس تنوع طلبی خود را از طریق گناه که به حد اشباع وسیله برایش فراهم است ارضاء نماید؟ امروز گناه جای تعدد زوجات را گرفته است نه وفا. و بهمین دلیل مرد امروز سخت از تعدد زوجات که برای او تعهد و تکلیف ایجاد میکند متنفر است. مرد دیروز اگر می‌خواست هوسرانی کند راه گناه چندان برای او باز نبود ناچار بود تعدد زوجات را بهانه قرار داده هوسرانی کند. در عین اینکه شانه از زیر بار بسیاری از وظائف خالی میکرد از انجام بعضی تعهدات مالی و انسانی درباره زنان و فرزندان چاره‌ای نداشت. اما مرد امروز هیچ الزام و اجباری نمی‌بیند که کوچکترین تعهدی در زمینه هوسرانیهای بی پایان خود بپذیرد. ناچار علیه تعدد زوجات قیام میکند. مرد امروز تحت عنوان سکرتر، ماشین نویس و صدها عنوان دیگر کام خود را از زن میگیرد و بودجه آنرا بصندوق دولت یا شرکت یا مؤسسه‌ای که در آن کار می‌کند تحمیل می‌کند بدون آنکه دیناری از جیب خود بپردازد. مرد امروز هر چند صباح یکبار معشوقه خود را عوض میکند بدون اینکه احتیاجی به تشریفات مهر و نفقه و طلاق داشته باشد. مسلماً موسی چومبه با تعدد زوجات مخالف است زیرا او صفحه ۴۵۴ همیشه یک سکرتر مو بور جوان زیبا در کنار خود دارد و هر چند سال یکبار آن را عوض می‌کند. با چنین امکاناتی چه حاجت بتعدد زوجات؟ در شرح حال برتراند راسل که یکی از مخالفین سرسخت تعدد زوجات است چنین می‌خوانیم "در نخستین دوران زندگی او علاوه بر مادر بزرگش، دو زن دیگر نقش بزرگی داشته‌اند که یکی از آنها "آلیس" نخستین همسرش و دیگری رفیقه‌اش بنام "اتولین مورل" میباشند". مورل "از زنان سرشناس آن دوره بود و با بسیاری از نویسندگان اوایل قرن بیستم دوستی داشت." مسلماً چنین شخصی با تعدد زوجات روی موافق نشان نمی‌دهد. گویا همین رفیقه بازی او بود که به ازدواج او با همسرش "آلیس" پایان داد. زیرا از زبان خود راسل چنین نوشته‌اند: "در بعد از ظهر یکی از روزها هنگامیکه با دو چرخه عازم یکی از ییلاقات نزدیک شهر بودم ناگهان احساس کردم که دیگر "آلیس" را دوست ندارم." صفحه ۴۵۵

۲- پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و رعایت حقوق اقلیتها و ارتداد

مشخصات کتاب

نام کتاب: پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و رعایت حقوق اقلیتها و ارتداد (سلسله مباحث دفاع از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله)
 مؤلف: علی اصغر رضوانی صفحه‌آرا: امیرسعید سعیدی ناشر: انتشارات مسجد مقدس جمکران تاریخ نشر: تابستان ۱۳۸۵ نوبت چاپ: اول چاپ: اسوه تیراژ: ۵۰۰۰ جلد قیمت: ۳۰۰ تومان شابک: ۹۶۴ - ۸۴۸۴ - ۹۷ - X مرکز پخش: انتشارات مسجد مقدس جمکران فروشگاه بزرگ کتاب واقع در صحن مسجد مقدس جمکران تلفن و نامبر: ۷۲۵۳۳۷۰، ۷۲۵۳۳۴۰ - ۰۲۵۱ قم - صندوق پستی: ۶۱۷ «حق چاپ مخصوص ناشر است» سلسله مباحث دفاع از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و رعایت حقوق اقلیتها و ارتداد تألیف: علی اصغر رضوانی

مقدمه ناشر

در عصر کنونی که پیروان ادیان و فرق، در راستای اهداف خود دست به تبلیغ گسترده‌ای زده و با تمام امکانات دنبال اهداف باطل خود می‌باشند، بر پیروان راستین و حقیقی دین اسلام و مذهب حقه جعفری است که در این شلوغ بازار جهانی، اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله را بر مردم جهان عرضه نمایند. لذا بر آن شدیم تا سلسله مباحث دفاع از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را به صورت مختصر خدمت مشتاقان حق و حقیقت عرضه نماییم، باشد که مورد رضای حضرت حق جل و علا قرار گیرد. مدیر

مسؤول انتشارات مسجد مقدس جمکران حسین احمدی

پیشگفتار

اسلام گرچه تمام مردم از جمله پیروان ادیان دیگر را به پذیرش از دین خود دعوت می‌کند، ولی از آنجا که اکراه در دین را نمی‌پذیرد با کسانی که این دین را نمی‌پذیرند با مسالمت رفتار کرده و برای آنان حقوقی تحت عنوان «حقوق اقلیت‌ها» قرار داده است. ما در این بحث به این موضوع می‌پردازیم. انواع اقلیت‌ها با مطالعه کتب تاریخی می‌توان به این موضوع پی برد که اقلیت‌ها به دو شکل در جوامع مسلمین ظهور پیدا کرده‌اند: ۱- اقلیت‌های نژادی در این مورد مسلمانان هیچ گونه مشکل عمده و اساسی نداشتند؛ زیرا اسلام با اجرای طرح مساوات و اخوت اسلامی، هر گونه تبعیض و برتری نژادی را از بین برده است. خداوند متعال در این باره می‌فرماید: «یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»؛ (۱) «ای مردم! ما شما را از یک زن و مرد آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید، به طور حتم گرامی‌ترین شما نزد خداوند باتقواترین شما است.» لذا در عصر ظهور اسلام مشاهده می‌کنیم که افرادی؛ از قبیل «سلمان» از ایران، «صهیب» از روم و «بلال» از حبشه، به عنوان نمونه عضو فعال و اصلی جامعه اسلامی بودند. ۲- اقلیت‌های مذهبی دین مبین اسلام به دلیل آن که احترام ویژه‌ای نسبت به پیامبران بزرگ الهی می‌گذارد، برای فرد یا گروه‌هایی که ادعای پیروی از این پیامبران عظیم الشان را دارند نیز به دیده احترام می‌نگرد. انواع حقوق اقلیت‌های دینی حقوق اقلیت‌های دینی را می‌توان در چند بخش خلاصه کرد:

بخش اول: حقوق عقیدتی

این قسمت از حقوق را می‌توان به چند مورد تقسیم کرد: ۱- حق اعتقاد و تدین اسلام گرچه مردم خصوصاً اهل کتاب را به دین حقیقی و اصیل دعوت می‌کند ولی در انتخاب آن، مردم را آزاد می‌گذارد و هرگز پذیرفتن به اکراه دین را تجویز نمی‌کند. قرآن می‌فرماید: «لا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ...»؛ (۲) «در قبول دین اکراهی نیست [زیرا] راه درست از راه انحرافی، روشن شده است.» علامه طبرسی در تفسیر این آیه می‌فرماید: «مقصود از آیه این است که در دین اکراهی از جانب خدا نیست، و بنده در انتخاب آن مخیر است؛ زیرا دین در حقیقت از افعال قلبی است... و کسی که با اکراه اظهار شهادتین کرده در حقیقت دین ندارد.» (۳) علامه طباطبایی رحمه الله می‌فرماید: «این آیه یکی از آیاتی است که دلالت دارد بر این که اسلام بر اساس شمشیر و خون بنا نشده و به اکراه و زور فتوا نداده است، بر خلاف آنچه برخی از افراد محقق تازه وارد، چنین می‌پندارند که اسلام دین شمشیر است... جنگی را که اسلام به آن دعوت کرده به جهت احراز پیشی گرفتن و گسترش دین به زور و اکراه نیست، بلکه به جهت زنده کردن حق و دفاع از توحید فطری است... و لذا می‌توان گفت که آیه «لا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» به آیه قتال با شمشیر نسخ نشده است.» (۴) این مطلب از روش و سیره عملی رسول خدا صلی الله علیه و آله به خوبی به دست می‌آید؛ زیرا حضرت هیچ کس را بر عقیده و شریعت اسلامی مجبور نکرد. و این مطلبی است که غیر مسلمانان از اهل کتاب به آن اعتراف کرده‌اند. یکی از شخصیت‌های مسیحی به نام «سیمون» می‌گوید: «عربی که خداوند سلطنت و حکومت بر زمین را به او داد، هرگز بر دین مسیحی هجوم نیاورد... بلکه آنان ما را مساعدت کرده و خدای ما و قدیس ما را محترم می‌شماردند...» (۵) «گوستاو لوبون» می‌گوید: «قوت و قدرت، عامل انتشار و گسترش اسلام نبود... و حق آن است که امت‌ها فاتحانی را رحیم‌تر و با گذشت‌تر از عرب (مسلمانان) ندیدند.» (۶) «سیر توماس» می‌گوید: «ما می‌توانیم از ارتباطات دوستانه‌ای که بین مسیحیان و مسلمانان عرب برقرار شد به این نتیجه برسیم که قوت و قدرت، عامل اساسی در گرایش مردم به اسلام نبوده است.» (۷) «توماس کاریل» می‌گوید: «اتهام زدن به محمد - صلی الله علیه و آله - که بر وادار کردن مردم به اجابت دعوتش به شمشیر تکیه کرد، سخنی سخیف و بی‌معنا است.» (۸) «روبرتسون»

می‌گوید: «تنها مسلمانان بودند که بین جهاد و روحیه گذشت نسبت به ادیان دیگر که بر آن‌ها غلبه پیدا می‌کردند، جمع نموده و آنان را در برپایی شعارهای دینی‌شان آزاد گذاشتند». (۹) «میشون» نیز می‌گوید: «از امور ناگوار بر امت‌های مسیحی این بود که روحیه گذشت دینی که بزرگ‌ترین ناموس برای محبت بین جماعت‌ها است را باید از مسلمانان فرا بگیرند». (۱۰) ۲ - آزادی اندیشه و حق اظهار نظر اسلام آزادی اندیشه و حق اظهار رأی و نظر را حتی به پیروان ادیانی که در سایه حکومت و مجتمع اسلامی زندگی می‌کنند داده است؛ زیرا مبنای اسلام بر آزادی عقل و تفکر با اقامه حجت و برهان است و لذا انسان را دعوت می‌کند که رأی خود را بدون تقلید و متابعت از دیگری و بر اساس فکر و تعقل و گفت و گو اظهار دارد، گرچه با واقع مخالف باشد. قرآن کریم درباره عقاید اهل کتاب می‌فرماید: «وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارًا تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»؛ (۱۱) «و آن‌ها گفتند: هیچ کس جز یهود و نصارا، هرگز داخل بهشت نخواهد شد. این آرزوی آن‌هاست. بگو: اگر راست می‌گویید، دلیل خود را [بر این موضوع بیاورید]. قرآن دستور می‌دهد که هنگام جدال با صاحبان ادیان با بهترین اسلوب برخورد کنند و این خود دلالت بر اجازه آزادی به آن‌ها برای اظهار نظر در مسائل مختلف را دارد. قرآن در این باره می‌فرماید: «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»؛ (۱۲) «با اهل کتاب جز با روشی که از همه نیکوتر است مجادله نکنید، مگر کسانی از آنان که ستم کردند و [به آن‌ها] بگویید: ما به تمام آنچه از سوی خدا بر ما و بر شما نازل شده ایمان آورده‌ایم و معبود ما و شما یکی است، و ما در برابر او تسلیم هستیم.» و لذا مشاهده می‌کنیم که یهود و نصارا در مدینه به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده و با او در عقایدشان مباحثه می‌کردند، و این روش بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز ادامه پیدا کرد، گرچه در عهد خلافت شیخین - ابوبکر و عمر - به جهت قدرت نداشتن پاسخگویی به آنان از این حریت ممانعت می‌کردند.

بخش دوم: حمایت در پناه قانون

از مصادیق رأفت و رحمت اسلام به پیروان ادیان دیگر، حمایت در پناه قانون از هر گونه ظلم و تعدی است. آنان در صورتی که به شرایط ذمه عمل کنند جان و مال و آبرویشان در امان است. بررسی موقعیت اهل ذمه در مدینه منوره در صدر اسلام گویای این مدعا است. و نیز حکومت حضرت علی علیه السلام نیز گواه این واقعیت است. حضرت در جایی می‌فرماید: «... و قد بلغني ان الرجل منهم - ای من جند معاویه - كان يدخل على المرأة المسلمة و الأخرى المعاهدة فينتزع حجلها و قلبها و قلائدها... فلو ان امرأة مسلماً مات من بعد هذا أسفاً ما كان به ملوماً»؛ (۱۳) «... به من خبر رسیده که فردی از لشکر معاویه بر زن مسلمان و زنی دیگر از اهل کتاب که هم‌پیمان با مسلمانان است وارد شده و خلخال و دستبند و گردنبند آن‌ها را به زور گرفته است... لذا اگر انسان مسلمانی بعد از این واقعه به جهت تأسف بر آن بمیرد نباید سرزنش شود.»

بخش سوم: حقوق مالی و اقتصادی

اسلام برای غیر مسلمانان نیز ضمانت حقوق اقتصادی و مالی کرده است و تعدی بر اموال آن‌ها به سرقت و غضب و غش و حيله را حرام نموده و تنها جزیه را بر آنان فرض کرده است. و این ممکن است به این جهت باشد که مملکت خرج دارد و از آنجا که اهل کتاب، خمس و زکات و سایر حقوق مالی نمی‌دهند لذا از این طریق امور مالی بر آنان مقرر شده است. شیخ مفید رحمه الله می‌فرماید: «خداوند متعال جزیه را به جهت حفظ خون اهل کتاب و منع از بردگی کشاندن آنان و حفظ اموالشان قرار داده است». (۱۴) اسلام حتی در گرفتن جزیه از اهل کتاب مراعات تفاوت اقتصادی را کرده است. از باب نمونه این که از کسانی که عاجز از پرداختن جزیه‌اند و نیز کودکان و زنان و بردگان و پیرمردان مسن و کسانی که بیماری جسمی و عقلی دارند، جزیه را عفو کرده است. (۱۵)

و حتی از آن کسانی که جزیه گرفته می‌شود مراعات حال آن‌ها را نموده است. زراره می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: حدّ جزیه بر اهل کتاب چه مقدار است؟ و آیا حدّ و اندازه‌ای در جزیه بر آنان است که نمی‌توان از آن تجاوز کرد؟ حضرت فرمود: «امر آن به دست امام است که از هر انسانی از اهل کتاب آنچه را خواسته، اخذ کند، لکن به مقدار مالش، به قدری که در توان او است». (۱۶) اسلام در حفظ اموال اهل ذمه چنان مقید است که حتی برای شرابی را که کافر آن را مخفی داشته حرمت قائل شده و اجازه نداده است تا کسی آن را سرقت نماید. شهید اول می‌فرماید: «شراب کافری که استتار کرده محترم است و کسی که آن را غصب نماید قیمت موجود نزد حلال شمرده را ضامن است. و همچنین است خوک». (۱۷)

بخش چهارم: حقوق اجتماعی

اهل کتاب حقّ هر گونه شغلی را در کشورهای اسلامی دارند مگر شغلی را که اسلام اجازه نداده است و نمی‌توانند علناً به آن تظاهر کنند. و نیز نمی‌توان آنان را بر کار خاصی مجبور کرد. اسلام حقوق اجتماعی اهل کتاب را نیز مراعات کرده و در صورتی که به درجه فقر و استضعاف رسیدند برای آنان حقوقی مقرر نموده است. روایت شده که امیرالمؤمنین علیه السلام گذرش به پیرمردی افتاد که از مردم گدایی می‌کرد. حضرت فرمود: او کیست؟ عرض کردند: ای امیرالمؤمنین! او مردی نصرانی است. حضرت فرمود: «استعملتموه حتی اذا کبر و عجز منعمومه، انفقوا علیه من بیت المال»؛ (۱۸) «از او کار کشیدید و هنگامی که مسن و پیر شد و از کار عاجز گشت او را رها کرده و از او منع نمودید؟! از بیت المال به او انفاق نمایید.» سید عاملی در کتاب «مفتاح الکرامة» می‌فرماید: «قول قریب‌تر به واقع آن است که صدقه دادن به ذمی جایز می‌باشد آن گونه که در لمعه آمده است. و ظاهر اطلاق کلام شهید اول و دوم آن است که در این امر بین رَحِم و اجنبی فرقی نیست. و بر جواز آن به ذمی گرچه اجنبی باشد در شرایع و تذکره و تحریر و ارشاد و تبصره و دروس و روض و مسالک و روضه و مفاتیح و جامع المقاصد تصریح شده است». (۱۹) حتی قانون اسلامی ضمانت کرده در صورتی که کافر ذمی مسلمانی را از روی خطا بکشد و استطاعت مالی برای پرداخت دیه او نداشته باشد و نتواند کوشش کند تا دیه او را بپردازد، از بیت المال مسلمین دیه او پرداخت شود. (۲۰) ما مشاهده می‌کنیم که اسلام بالاتر از این حدّ، حتی به مسلمانانی که در کشورهای مسیحی در اقلیت هستند اجازه تعدی به حقوق آنان را نداده و التزام به مقررات و قوانین آنان را لازم دانسته است. اینک به برخی از این قوانین اشاره می‌کنیم: ۱ - بر هر مسلمانی حرام است به کسی که او را بر مال یا کاری امین قرار داده گرچه کافر باشد، خیانت کند. ۲ - سرقت اموال غیر مسلمانان؛ چه اموال خصوصی و چه عمومی و نیز تلف کردن آن جایز نیست. ۳ - اگر مسلمانی از شرکت اجنبی در یکی از کشورهای اسلامی چیزی بخرد و فروشنده از روی اشتباه بیش از آنچه خریده به او بدهد، خریدار مسلمان نمی‌تواند آن زیادتى را اخذ کند و اگر گرفت باید آن را ارجاع دهد. ۴ - متوقف کردن شمارش کنتور برق یا آب و یا گاز یا بازی با آن در کشورهای غیر اسلامی جایز نیست. ۵ - غشّ و حيله در شرکت‌های بیمه در کشورهای غیر اسلامی جایز نیست؛ گرچه مطمئن شود که عمل او به شوکت اسلام و مسلمین ضرر نمی‌رساند. ۶ - جایز نیست بر مسلمانان که به دواير حکومتی در اروپا اطلاعات غیر صحیح به جهت دسترسی به مزایا و تسهیلات مالی یا معنوی، بدهند. (۲۱)

بخش پنجم: حقوق مدنی

اسلام حقوق مدنی اهل ذمه را نیز محترم شمرده و بر عقود و ایقاعاتی که نزد آنان منعقد می‌شود تا مادامی که اعتقاد به صحت آن‌ها دارند، ترتیب اثر داده است، گرچه با احکام اسلام مخالفت داشته باشد، به استثنای عقود و ایقاعاتی که سبب تضعیف مسلمانان باشد؛ همچون پیمان‌های جنگی با دشمنان اسلام. اینک به برخی از این نوع حقوق‌ها اشاره می‌کنیم: ۱ - عقد ازدواج و

طلاق اسلام عقد و طلاق آنان را ترتیب اثر داده است. و لذا از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «انّ لكلّ امّة نکاحاً»؛ (۲۲) «همانا برای هر امتی نکاحی است.» ۲ - حقّ ارث اسلام حقّ ارث را بین غیر مسلمین امضا کرده است، و لذا اگر یکی از اهل کتاب از بین برود اموال او به ورثه‌اش منتقل می‌شود و کسی حقّ تصاحب آن را ندارد، و این متفرّع بر امضا کردن اسلام انتساب و اسباب بین اهل کتاب است. حلبی در «الکافی» می‌گوید: «کافران از یکدیگر ارث می‌برند؛ گرچه جهات کفرشان مختلف باشد.» (۲۳) ۳ - وصیت اسلام بر وصایای غیر مسلمین ترتیب اثر گذاشته و آن‌ها را محترم شده است. محمد بن مسلم می‌گوید: از امام صادق علیه السلام درباره مردی سؤال کردم که وصیت کرده بود تا مالش را در راه خدا صدقه دهند. حضرت فرمود: «اعطه لمن اوصی به له و ان کان یهودیاً او نصرانیاً...»؛ (۲۴) «آن مال را به کسانی که بر آن‌ها وصیت کرده بپرداز؛ گرچه یهودی یا نصرانی باشند.» اسلام اجازه نمی‌دهد تا محتوای وصیت بر غیر مسلمین تغییر کرده یا الغا شود. ریان بن شیب می‌گوید: خواهرم دو فرش برای قومی از نصارا وصیت کرد. اصحاب ما گفتند: ما آن را در بین فقرا مؤمنین از اصحاب تو تقسیم می‌کنیم. من مسأله را از امام رضاعلیه السلام سؤال کردم و عرض کردم: خواهرم برای قومی از نصارا وصیت کرده و من می‌خواهم آن را در بین قومی از اصحاب مسلمان خودمان مصرف کنم؟ حضرت فرمود: «امض الوصیة علی ما اوصت بها»؛ (۲۵) «به وصیت در آنچه به آن وصیت کرده عمل کن.» ۴ - صدقه و وقف اسلام بر صدقات و وقوف ترتیب اثر داده و هرگز اجازه نداده تا کسی آن را ابطال کرده یا تغییر و تحول دهد و یا آن را در غیر موردش مصرف نماید. حلبی می‌گوید: «بر غیر مسلمان جایز است که بر یکدیگر صدقه داده و اموالشان را در آنچه مصالحشان در آن است و نیز در معبدهای خود مصرف نمایند.» (۲۶) او نیز می‌گوید: «اگر ذمی چیزی را ببخشد یا صدقه دهد یا چیزی را از زمین صلح بر کسی وقف کند، آن زمین به او منتقل می‌شود.» (۲۷) شیخ طوسی رحمه الله می‌فرماید: «و اگر وقف بر یکی از مواضعی باشد که اهل کتاب در آن به خدای متعال تقرّب پیدا می‌کنند، وقف او صحیح است. و هر گاه چیزی را بر فقرا وقف کند وقف او نافذ در فقرا اهل ملتش می‌باشد، نه فقرا از دیگر ملت‌ها.» (۲۸)

بخش ششم: حفظ کرامت مخالفان

انسان در نظر اسلام، مخلوقی متمایز از سایر مخلوقات است. انسان مخلوقی است دارای کرامت، هر چند عقیده‌ای خاص برای خود داشته باشد. و لذا مشاهده می‌کنیم که آیات تکریم و کرامت انسان که در قرآن وارد شده اختصاص به انسان مسلمان ندارد، بلکه شامل تمام اصناف مردم با دیدگاه‌ها و عقاید مختلف می‌شود. از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «اذا اتاکم کریم قوم فاکرموه و ان خالفکم»؛ (۲۹) «هر گاه نزد شما شخصی کریم از قومی آمد او را اکرام کنید گرچه با شما مخالف است.» سیره حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بر تکریم غیر مسلمین استوار بود. و لذا هنگامی که دختر حاتم طایی اسیر شد حضرت او را اکرام کرده و پوشانید و نفقه‌اش داده و او را آزاد کرد. و نیز هنگامی که عدی بن حاتم به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد حضرت برای او زیراندازی را پهن کرد و او را بر آن نشانند. بدین جهت است که اسلام خدعه و نیرنگ را حرام کرده؛ زیرا با کرامت انسانی سازگاری ندارد. امام علی علیه السلام طبق سفارشی به یکی از والیانش درباره اهل ذمه می‌فرماید: «... و جعل الله عهدہ و ذمّته اماناً افصاه بین العباد برحمته، و حریماً یسکون الی منعتہ، و یستفیضون الی جواره، فلا خداع و لامدلسة و لا ادغال فیه»؛ (۳۰) «... به تحقیق خداوند عهد و ذمه اهل کتاب را مایه امنیت او قرار داده و آن را به جهت رحمتش بین تمام بندگان کشیده است. و نیز حریمی قرار داده که در حصار آن سکنی می‌گزینند، و از جوار آن فیض می‌برند. پس هرگز خدعه و نیرنگ و دغلیکاری نیست.» و بدین جهت است که اسلام محرمات مربوط به کرامت انسان را به تمام انسان‌ها تعمیم داده است؛ از قبیل: ۱ - حرمت قذف غیر مسلمان اسلام نسبت ناشایست را حرام کرده و در این جهت بین مسلمان و غیر مسلمان فرقی نگذاشته است. ابی الحسن حدّاء می‌گوید: من نزد امام صادق علیه السلام بودم، کسی از من سؤال کرد: بدهکار تو چه کرد؟ من به او گفتم: او فرزند

زن زناکار است. در این هنگام امام صادق علیه السلام نگاه تندی به من کردند. عرض کردم: فدایت گردم، او مجوسی است و مادرش خواهرش می‌باشد. حضرت فرمود: «او لیس ذلک فی دینهم نکاحاً»؛ (۳۱) «آیا این ازدواج در دینشان نکاح به حساب نمی‌آید؟» عمر بن عجلان می‌گوید: امام صادق علیه السلام رفیقی داشتند که هرگز از حضرت جدا نمی‌شد. آن مرد روزی به غلامش گفت: ای فرزند زن بدکار، کجا بودی؟ در این هنگام حضرت دست مبارک خود را بلند کرد و بر پیشانی خود زد، سپس فرمود: «سبحان الله! تقذف امه، قد كنت اری ان لک ورعاً، فاذا لیس لک ورع»؛ «منزه است خدا، تو مادرش را نسبت ناروا می‌دهی؟! من نظرم نسبت به تو آن بود که دارای ورع هستی، ولی الآن مشخص شد که ورع نداری.» آن مرد گفت: فدایت گردم! مادرش از اهالی سند و مشرک است. حضرت فرمود: «أما علمت ان لكل امه نکاحاً، تنح عنی...»؛ (۳۲) «آیا ندانستی که برای هر امتی نکاح است. از من دور شو...» ۲ - حمایت قانونی دستورات اسلام متکفل حمایت از آبروی هر انسانی است؛ گرچه مسلمان نباشد. در عصر حکومت حضرت علی علیه السلام والی آن حضرت بر مصر درباره عقوبت مسلمانی که با زن نصرانی زنا کرده بود، از حضرت سؤال کرد؟ او فرمود: «ان اقم الحدّ علی المسلم... و ادفع النصرانیة الی النصراری یقضون فیها ماشاؤوا»؛ (۳۳) «این که حد را بر مسلمان جاری کن... و زن مسیحی را به مسیحیان بسپار تا درباره او خودشان آن گونه که می‌خواهند حکم نمایند.» ۳ - حسن رفتار اسلام به جهت تکمیل مکارم اخلاق و پیاده کردن آن در سطح جامعه آمده است، و گسترده‌گی آن به حدی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ارزش‌های اخلاقی را در معاشرت و رفتار با غیر مسلمانان نیز تعمیم داده است. لذا در این روایت آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله همسایه‌ای یهودی داشت و در وقتی به عیادت او رفت. (۳۴) در وقتی یکی از همسران حضرت بر جماعتی از یهود که به جای «سلام علیک» «سام علیک» گفته بودند که دلالت بر نفرین دارد، غضب کرد. حضرت به او فرمود: «... ان الفحش لو کان ممثلاً لکان مثال سوء. ان الرفق لم یوضع علی شیء قط الا زانه، و لم یرفع عنه قط الا شانه»؛ (۳۵) «... همانا فحش اگر به صورت تمثالی درآمده بود بد تمثالی بود. و همانا مدارات بر چیزی قرار نگرفت جز آن که او را زینت داد. و هرگز از چیزی رفع نشد جز آن که او را خوار کرد.» امام علی علیه السلام در عهد خود به والی‌اش بر مصر می‌فرماید: «و اشعر قلبک الرحمة للریة و المحبة لهم و اللطف بهم، و لا-تکوننّ علیهم سبعا ضارياً تغتم اکلهم، فانهم صنفان: اما اخ لک فی الدین، او نظیر لک فی الخلق»؛ (۳۶) «و مهربانی بر رعیت را برای دل خود پوششی گردان و دوستی ورزیدن با آنها را و مهربانی کردن با همگان. و مباش همچون جانوری شکاری که خوردنشان را غنیمت شماری؛ چه رعیت دو دسته‌اند: دسته‌ای برادر دینی تواند و دسته دیگر در آفرینش با تو همانند می‌باشند.» عبدالرحمن بن حجاج می‌گوید: به امام کاظم علیه السلام عرض کردم: بفرماید اگر من احتیاج به طبیب نصرانی پیدا کردم آیا بر او سلام کرده و برایش دعا کنم؟ حضرت فرمود: آری. (۳۷) از جمله وصایای امام باقر علیه السلام این است که فرمود: «... و ان جالسک یهودی فاحسن مجالسته»؛ (۳۸) «و اگر شخصی یهودی با تو مجالست کرد، همنشینی او را نیکو بدار.» از امام صادق علیه السلام نقل شده که روزی امام علی علیه السلام با مردی ذمی در راه مصاحبت پیدا کرد. و چون خواست که از او جدا شود چند قدمی او را مشایعت نمود. شخص ذمی به او عرض کرد: چرا با من به عدالت رفتار کردی؟ حضرت فرمود: «هذا من تمام حسن الصحبة ان یشیع الرجل صاحبه هینة اذا فارقه، و کذلک امرنا نبینا صلی الله علیه و آله»؛ «این از تمام حسن مصاحبت است که انسان رفیقش را هنگامی که می‌خواهد از او جدا شود چند لحظه‌ای مشایعت نماید.» شخص ذمی گفت: آری، کسانی که او را پیروی کردند به جهت همین رفتار کریمانه او بوده است. (۳۹)

یکی از احکام مسلم اسلامی، حکم قتل مرتد ملی و فطری در صورت تحقق شرایط آن است. از آنجا که برخی افراد روشن فکر نمای غربزده پی به جوانب این حکم نبرده و از فلسفه آن آگاهی ندارند لذا درصدد تخریب آن برآمده و این حکم را به باد مسخره و استهزا گرفته‌اند و آن را مخالف با حقوق مسلم بشر و آزادی می‌دانند. لذا جا دارد جوانب مختلف این حکم را مورد بررسی قرار دهیم.

مفهوم ارتداد

در «معجم مقاییس اللغه» آمده است: «راء و دالّ اصل واحدی که دلالت بر رجوع کردن چیزی دارد... مرتد را مرتد می‌گویند؛ زیرا خودش را به کفر برگردانده است». (۴۰) راغب اصفهانی می‌نویسد: «ردّ به معنای بازگرداندن چیزی است به ذاتش، یا به حالتی از احوالش... از موارد ردّ به ذات این قول خداوند است: «وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ» (۴۱) و از موارد ردّ به حالت دیگر، این قول خداوند است: «يُرُدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ» (۴۲) و ارتداد و رده به معنای بازگشت به آن راهی است که از آن آمده است، ولی رده اختصاص به رجوع به کفر دارد و ارتداد در کفر و غیر کفر هر دو به کار می‌رود». (۴۳)

حدود ارتداد

معروف آن است که حدود ارتداد، همان حدود کفر است به اضافه انکار خدا و رسول. فقهای امامیه می‌گویند: انکار یکی از ضروریات دین نیز موجب ارتداد است. و مقصود از ضروری دین چیزی است که جزئیتش در دین به مرحله‌ای رسیده که هیچ مسلمانی که در مجتمع اسلامی زندگی می‌کند آن را انکار نمی‌کند. ولی برخی می‌گویند: انکار ضروری دین به طور مستقل موجب کفر نمی‌شود مگر در صورتی که ملازم با انکار توحید و نبوت گردد. این ملازمه باید نزد منکر تحقق یابد نه حاکم، به این معنا که بر حاکم شرع است که یقین پیدا کند شخص منکر ضروری، علم به ملازمه بین انکار ضروری دین و انکار اصل توحید یا نبوت داشته است.

ارتداد از منظر قرآن

قرآن کریم در آیات فراوانی اشاره به مسأله ارتداد کرده و بر مرتد وعده عذاب دردناک و خواری در دنیا و آخرت را داده است، ولی اشاره به حکم مرتد با تفصیلاتش؛ از کشتن و جدایی زن او، و سقوط مالکیت از املاکش، و تقسیم ارث و مسأله توبه او نکرده است. اینک به برخی از این آیات اشاره می‌کنیم: ۱ - خداوند می‌فرماید: «وَمَنْ يَزِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»؛ (۴۴) «ولی کسی که از آیینش برگردد، و در حال کفر بمیرد، تمام اعمال نیک [گذشته او در دنیا و آخرت، بر باد می‌رود، و آنان اهل دوزخند و همیشه در آن خواهند بود.» ۲ - و نیز می‌فرماید: «وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»؛ (۴۵) «به تو و همه پیامبران پیشین وحی شده که اگر مشرک شوی، تمام اعمال تباه می‌شود و البته از زیان کاران خواهی بود.» ۳ - «وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»؛ (۴۶) «و کسی که انکار کند آنچه را که باید به آن ایمان بیاورد، اعمال او تباه می‌گردد، و در سرای دیگر، از زیانکاران خواهد بود.» ۴ - «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعِيدَ إِيْمَانِهِمْ ثُمَّ إِذْ دَاوُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ»؛ (۴۷) «کسانی که بعد از ایمان کافر شدند، و سپس بر کفر [خود] افزودند، [و در این راه اصرار ورزیدند] هیچ گاه توبه آنان [که از روی ناچاری یا در آستانه مرگ صورت می‌گیرد] قبول نمی‌شود، و آن‌ها گمراهان [واقعی اند] چرا که هم راه خدا را

گم کرده‌اند و هم راه توبه را]. ۵ - « كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ * أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنْ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ * خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَخَفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ...» (۴۸) «چگونه خداوند جمعیتی را هدایت می‌کند که بعد از ایمان و گواهی به حقانیت رسول و آمدن نشانه‌های روشن برای آن‌ها، کافر شدند؟! و خدا، جمعیت ستمکاران را هدایت نخواهد کرد. کیفر آن‌ها، این است که لعن [و طرد] خداوند و فرشتگان و مردم همگی بر آن‌هاست، همواره در این لعن [و طرد و نفرین می‌مانند، مجازاتشان تخفیف نمی‌یابد، و به آن‌ها مهلت داده نمی‌شود.»

ارتداد در روایات اهل بیت علیهم السلام

در روایات اهل بیت علیهم السلام نیز به طور گسترده به حکم مرتد اشاره شده است: ۱ - علی بن جعفر می‌گوید: به برادرم موسی بن جعفر صلی الله علیه و آله عرض کردم: شخصی نصرانی اسلام آورده و سپس مرتد می‌شود، حکمش چیست؟ حضرت فرمود: «یستتاب فان رجع و الا قتل» (۴۹) «او را توبه می‌دهند، اگر به اسلام بازگشت [به او کاری ندارند و گرنه کشته خواهد شد.» ۲ - محمد بن مسلم در حدیثی از امام باقر علیه السلام نقل کرده که فرمود: «و من جحد نبیاً مرسلأ نبوته و کذبہ فدمه مباح...» (۵۰) «و هر کس منکر نبوت نبی مرسل شود و او را تکذیب کند خونش مباح است.»

ارتداد در روایات عامه

در روایات اهل سنت نیز اشاره‌ای به مسأله ارتداد به طرق مختلف شده است: الف) برخی روایات اشاره به عملکرد پیامبر صلی الله علیه و آله با مرتدین دارد، از حیث این که توبه برخی را پذیرفته و آن‌ها را عفو کرده و برخی دیگر را به قتل رسانده است. ب) روایاتی که دلالت بر مذمت ارتداد از ناحیه رسول خدا صلی الله علیه و آله دارد. ج) روایاتی که به طور مطلق اشاره به حکم مرتد دارد. د) روایاتی که حکم مرتد را بین زن و مرد تفصیل داده است. ه) روایاتی نیز اشاره به سیره و اقوال صحابه دارد. اینک به برخی از این روایات اشاره می‌کنیم: ۱ - رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ان من ابغض الخلق الى الله تعالى لمن آمن ثم كفر» (۵۱) «از مبغوض‌ترین خلق نزد خداوند متعال کسی است که ایمان آورده و سپس کافر شده است.» ۲ - و نیز فرمود: «لا یحل دم امریء مسلم الا فی احدی ثلاث: رجل زنی و هو محصن، فرجم. او رجل قتل نفساً بغير نفس. او رجل ارتد بعد اسلامه» (۵۲) «ریختن خون مسلمان مگر در سه مورد جایز نیست: مردی که زنا کرده در حالی که محصن است که باید رجم شود. یا مردی که کسی را بدون جهت کشته است. یا مردی که بعد از اسلامش به کفر بازگشته است.» ۳ - و نیز فرمود: «من ارتد عن دینه فاقتلوه» (۵۳) «هر کس از دین خود خارج شود او را بکشید.» ۴ - و نیز فرمود: «من بدل دینه فاقتلوه، لا یقبل الله توبه عبد کفر بعد اسلامه» (۵۴) «هر کس دین خود را تبدیل کرد او را بکشید. خداوند توبه بنده‌ای را که بعد از اسلامش کافر شود نمی‌پذیرد.» ۵ - و نیز فرمود: «ایما رجل ارتد عن الاسلام فادعها فان تاب فاقبل منه و ان لم یتب فاضرب عنقه. و ایما امرأة ارتدت عن الاسلام فادعها فان تابت فاقبل منها و ان ابت فاستتبهها» (۵۵) «هر مردی که از اسلام برگشته است او را به اسلام دعوت کن، اگر توبه کرد از او قبول نما و گرنه گردن او را بزن. و هر زنی که از اسلام خارج شد او را به اسلام دعوت کن، اگر توبه کرد از او بپذیر و اگر ابا کرد باز از او طلب توبه نما.» ۶ - سعید بن عبدالعزیز تنوخی می‌گوید: «زنی به نام ام قرنه بعد از اسلام اختیار کردنش به کفر بازگشت، ابوبکر او را به توبه دستور داد، ولی او قبول نکرد تا او را به قتل رسانید.» (۵۶) ۷ - سلیمان بن موسی می‌گوید: «عثمان بن عفان، سه بار مرتد را به اسلام دعوت می‌کرد و در صورت نپذیرفتن، او را می‌کشت.» (۵۷)

اقسام مرتد

در روایات، مطابق تقسیمی که برای مرتد آورده به دو قسم از آن اشاره کرده است: یکی فطری و دیگری ملی. علی بن جعفر از برادرش امام کاظم علیه السلام سؤال کرد از مسلمانی که مسیحی شده حکمش چیست؟ حضرت فرمود: «یقتل و لایستتاب»؛ «کشته می شود و او را توبه نمی دهند». باز سؤال کرد: درباره شخصی مسیحی که اسلام آورده و سپس از آن برگشته است؟ حضرت فرمود: «یستتاب فان رجع و الا قتل»؛ «توبه داده می شود، اگر برگشت [او را رها کنید] و در غیر این صورت باید کشته شود.» (۵۸) از این روایت نیز استفاده می شود که حکم مرتد فطری که از ابتدا مسلمان بوده و در خانواده اسلامی بزرگ شده، شدیدتر است. شهید ثانی می گوید: «مشهور بین اصحاب آن است که مرتد بر دو قسم است: فطری و ملی، مرتد فطری کسی است که بر اسلام متولد شده و از آن خارج شده است، به این که نطفه او در حال اسلام یکی از پدر و مادرش منعقد شده باشد.» (۵۹)

سه تعریف از مرتد فطری

در مورد مرتد فطری و این که این عنوان بر چه کسی اطلاق می شود سه دیدگاه مختلف وجود دارد: ۱ - اسلام یکی از والدین هنگام انعقاد نطفه برخی از فقها معتقدند مقصود از مرتد فطری این است که هنگام انعقاد نطفه فرد، والدین یا یکی از آن دو مسلمان باشند. چنین فرزندی اگر مرتد شود مرتد فطری بوده و بی هیچ شرطی محکوم به قتل می شود. طرفداران این مبنای مانند شهید ثانی، (۶۰) و صاحب جواهر، (۶۱) به ظواهر روایاتی استناد کرده اند که در آنها تعبیری چون «ولد علی الاسلام» و «ولد علی الفطره» آمده است. ۲ - اسلام یکی از والدین هنگام تولد دیدگاه دوم، روایات را حمل بر ظاهر خود کرده و معتقدند که مقصود از فطری در مرتد فطری این است که هنگام تولد فرد، والدین یا یکی از آنها مسلمان باشند، هر چند بعد از تولد از اسلام خارج شوند. علامه حلی (۶۲) و محقق جزایری (۶۳) موافق با این قول هستند. ۳ - درک اسلام در دوران بلوغ دیدگاه دیگری بر این باور است که مقصود از اسلام والدین در هنگام تولد - که در روایات آمده - اسلام آنان حدوداً و استمراراً است؛ به این معنا که والدین فرزند به اسلام خود باقی مانده و او را در محیطی اسلامی تربیت کرده و فرزند نیز با مشاهده اسلام والدین یا یکی از آنان و همچنین جامعه اسلامی که ملازم با تبلیغات و بستر مناسب برای پذیرفتن اسلام است، در دوران رشد و بلوغ خود آیین مقدس اسلام را برگزیند. حال اگر بعد از آن راه ارتداد را پیش گیرد وصف ارتداد فطری تحقق می یابد. یحیی بن سعید (۶۴)، فاضل هندی (۶۵) و محقق اردبیلی (۶۶) از موافقان این دیدگاه به شمار می آیند. دیدگاه فوق چندان مورد توجه فقها قرار نگرفته است. تعریف سوم از ظاهر مسلمین ارتد عن الاسلام و حجد محمداً نبوته و کذبہ فان دمه مباح...» (۶۷) «هر مسلمانی بین مسلمانان که از اسلام بازگشته و نبوت محمد را انکار و او را تکذیب کند، همانا خون او مباح است.» در این روایت اشاره ای به تولد نشده و موضوع ارتداد مسلمانی ذکر گردیده که در میان مسلمانان و جامعه اسلامی باشند؛ یعنی متأثر از تبلیغات اسلامی بوده و دوره ای از عمر خود را به آن آیین گذرانده باشد و سپس مرتد شود. استاد جوادی آملی در این باره می فرماید: «ارتداد آن است که کسی محققانه دین را بپذیرد، سپس دین را کنار بگذارد. در ارتداد یک نکته مهم این است که پیش از این، دین را با برهان منطقی پذیرفته باشد. اگر کسی واقعاً شاک متفحص است؛ یعنی هر چند در خانواده مسلمان تربیت شده ولی اسلامی را قبول کرده، که اسلام روان شناختی است نه اسلام معرفت شناختی و یقین منطقی؛ دید پدر و مادرش مسلمان هستند، او هم مسلمان شد، نه از معصوم شنید و نه از حکیم متأله دریافت کرد. اسلام موروثی دارد که اگر هم یقین داشته باشد یقین روانی است نه یقین منطقی. چنین شخصی اگر به ایمان خود باقی بماند ممکن است خداوند متعال منت گذاشته و دین او را بپذیرد. اما اگر شک کرد، معلوم نیست که خداوند احکام ارتداد بر آن بار

کند، معلوم نیست که تعریف ارتداد شامل آن بشود. بنابراین، ارتداد یعنی کسی که یقین معرفت شناختی دارد، با این حال دین را بازی بگیرد و از آن اعلام بیزاری نماید». (۶۸)

احکام ارتداد

فقیهان برای مرتد احکام مختلفی از متون دینی (کتاب و سنت) استنتاج کرده‌اند که در ذیل به آن‌ها اشاره می‌کنیم: ۱ - قتل حساس‌ترین و مهم‌ترین حکم مرتد، حکم قتل است که با تحقق شرایط آن، فقهای شیعه و سنی بر آن اتفاق نظر دارند. نکته شایان ذکر این است که این حکم اختصاص به مرتد مرد دارد و زن مرتد به هیچ وجه کشته نمی‌شود، بلکه به حبس دائم محکوم می‌گردد، و در صورت توبه، توبه‌اش پذیرفته می‌شود. همچنین اجرای حکم قتل در مرتد ملی منوط به عدم توبه اوست. ۲ - انفساخ عقد نکاح با ارتداد مسلمان، مشروعیت عقد زناشویی از بین می‌رود و ادامه آن حرام می‌شود. ۳ - تقسیم اموال یکی دیگر از احکام مرتد، تقسیم اموال وی در بین ورثه شرعی اوست. لکن نکته قابل توجه، اختصاص این حکم به مرتد فطری و عدم تقسیم اموال مرتد ملی است. در مرتد ملی اموال وی توقیف شده و در صورت بازگشت به اسلام به او برگردانده می‌شود.

دیدگاه‌ها در مورد حکم مرتد

در اینجا به تحلیل و ارزیابی فقها در مورد حکم قتل مرتد می‌پردازیم. ۱ - قتل مطلق مرتد (با توبه یا بدون توبه) این رهیافت متعلق به اکثر فقها است که بر این باورند که حکم مرتد فطری؛ یعنی قتل به صورت عموم بوده و شامل صورت توبه و عدم توبه می‌شود، به این معنا که توبه مرتد هیچ اثری در حکم قتل وی ندارد. ۲ - تفصیل بین مرتد تائب و غیرتائب این دیدگاه مدعی است که حکم قتل مرتد فطری، منوط به عدم توبه است و در صورت توبه، نه تنها توبه‌اش در آخرت پذیرفته می‌شود، بلکه در این دنیا نیز پذیرفته شده و حکم قتل از او برداشته می‌شود. همان‌طور که اشاره شد مرتد به دو قسم مرتد از دین و مرتد منکر ضروری تقسیم می‌شود. حال سؤال اینجاست که آیا در هر دو مورد توبه پذیرفته می‌شود؟ برخی از فقهای متقدم و متأخر قائل به رفع حکم قتل با توبه مرتد فطری هستند. اسکافی (متوفای ۳۸۲ ه.ق) از متقدمان معروفی است که از این دیدگاه جانبداری کرده و معتقد است که ارتداد یک قسم دارد، اگر توبه کرد به او کاری ندارند و گرنه کشته می‌شود. (۶۹) صاحب جواهر معتقد است که شهید ثانی تمایل به نظریه اسکافی دارد. (۷۰) دیدگاه پذیرفتن توبه منکر ضروری دین، از موافقان بیشتری نسبت به توبه منکر دین برخوردار است. ۳ - تفصیل بین مرتد عالم و جاهل به ضروری دین برخی انکار ضروری دین را موضوع و سبب مستقل برای تحقق کفر و ارتداد تفسیر می‌کنند؛ چه منکر ضروری، عالم و آگاه به ضروری بودن باشد یا بدان جاهل باشد. برخی دیگر، اصل انکار ضروری را در طول انکار دین و شارع تفسیر می‌کنند و بر موضوعیت آن معتقد نیستند بلکه تأکید دارند که حصول کفر و ارتداد با انکار ضروری به دلیل برگشت آن به انکار اصل دین و شارع است. بر این اساس، اگر انکار توأم با علم به ضروری بودن باشد، ره آورد آن تکذیب و انکار اصل دین است، اما اگر بدون علم و آگاهی باشد چون به انکار دین منتهی نمی‌شود، نمی‌توان از آن کفر و ارتداد را استنتاج کرد. هر دو قرائت طرفدارانی دارد. شهید اول در باب نجاسات، ارتداد را به جحد ضروریات دین بدون قید علم تفسیر می‌کند. (۷۱) علامه حلی بعد از تعریف ارتداد به تحلیل حرام الهی و بالعکس، برای آن ادعای اجماع کرده است، لکن شخص جاهل و شبهه‌دار را از آن استثنا می‌کند و حکم نخستین در حق وی را استتابة می‌داند. (۷۲) محقق حلی (۷۳)، مقدس اردبیلی، (۷۴) فاضل هندی (۷۵) و صاحب جواهر (۷۶) ارتداد منکر ضروری دین را توجه و التفات به قید ضروری شرط کرده‌اند. ۴ - تفصیل بین ارتداد علنی و غیرعلنی این دیدگاه قائل به توقف حکم ارتداد بر ابزار عقیده باطنی فرد منکر است، مادامی که او شخصاً به انکار اسلام نپرداخته، نمی‌توان

حکم ارتداد را بر او جاری ساخت. حتی اگر ما از راه‌های دیگر به عقیده باطنی او علم پیدا کنیم. ابوالصلاح حلبی از فقهای است که می‌توان دیدگاه فوق را از تعریف ایشان از ارتداد استظهار کرد. (۷۷) «صهر دشتی» از شاگردان سید مرتضی می‌گوید: «الارتداد هو ان يظهر الكفر بالله تعالى و برسوله و الجحد بما نعم به»؛ (۷۸) «ارتداد آن است که شخصی اظهار کفر به خدا و رسولش کرده و نعمت‌هایی را که به او داده انکار نماید». ۵ - تفصیل بین ارتداد عنادی و اعتقادی این دیدگاه مرتد را با توجه به انگیزه او به دو قسم تقسیم می‌کند: الف) مرتد معاند، که غرض از ارتدادش عناد و لجاجت با اسلام یا پیامبر است. چنین مرتدی مستحق قتل است. ب) مرتد اعتقادی، که هدف وی عناد نیست، بلکه ارتدادش محصول شک، شبهه، جهل و یا تحقیق ناقص و به اصطلاح علم ظاهری و ناصواب است. حکم چنین مرتدی قتل نیست. گفته می‌شود تمام یا اکثر ارتدادهایی که در صدر اسلام اتفاق می‌افتاد از قسم اول بوده که منشأ و خاستگاه نه اعتقادی و شبهه فکری بلکه عناد و لجاجت و حفظ منافع مادی و جاه‌طلبی داشته است، و برخی دیگر از این ارتدادها گروهی و صرفاً به دلیل تبعیت از رئیس قبیله خود بوده است؛ مانند ارتداد قبیله بنوحنیفه در پذیرش دعوت مسیلمه. (۷۹) از این رو می‌توان گفت که اکثر نصوص ارتداد در صدر اسلام، از مرتد اعتقادی و شبهه‌دار منصرف است. برخی از فقها را می‌توان از موافقان دیدگاه فوق برشمرد؛ چرا که ملاک آنان در عدم تکفیر منکر ضروری دین در صورت شک و جهل، قبح تکلیف و انصراف روایات از آن است. از این رو اکثر آنان در صورت وجود شبهه قائل به رفع حکم مرتد هستند، که آرای علامه حلی، شهید اول، و فاضل هندی پیش‌تر گذشت. ۶ - تفصیل بین مرتد محارب و غیرمحارب با تأمل در معنای «عناد» می‌توان مرتد را به دو قسم تقسیم کرد: الف) مرتدی که به صرف عناد از اسلام برگشته و در حال شک به سر می‌برد یا آیین خاصی را برگزیده است، اما با وجود این دست به هیچ‌گونه اقدام مسلحانه یا فرهنگی؛ مانند نشر و ترویج افکار باطل خود و تضعیف اسلام نمی‌زند و به زندگی شخصی خود با حفظ موضع عنادش مشغول است. ب) مرتدی که علاوه بر عناد، دست به انواع توطئه بر علیه اسلام می‌زند و درصدد تضعیف باورهای دینی مسلمانان برمی‌آید و افکار انحرافی خود را در جامعه اسلامی تبلیغ می‌کند یا دست به اقدام مسلحانه بر علیه اسلام می‌زند. در تحلیل این دیدگاه باید به این نکته اشاره کرد که با فحص در روایات، ما شاهد چنین تفصیلی نیستیم و روایات به صورت مطلق شامل مرتد معاند می‌شود. ۷ - تقييد ارتداد به استخفاف دین احتمال دیگر این که مقصود از مرتدی که مشمول حکم قتل می‌شود، اقسام پیشین مرتد نیست، بلکه مقصود مرتدی است که علاوه بر ارتداد و کفر، در مقام استخفاف دین و آموزه‌های آن به توسط ارتداد خود باشد. ادعای انصراف روایات مرتد به معاند مقید به قید استخفاف بعید به نظر نمی‌رسد، اگر ظواهر روایات با این تقييد مساعدت داشته باشد.

شروط مرتد

از خلال کلمات فقها به دست می‌آید که برای مرتد چهار شرط لازم است تا حکم به ارتداد او شود: ۱ - بلوغ: لذا اعتباری به انکار صبی غیربالغ نیست، لذا امام فرمود: «و ان الصبی لایجرى علیه القلم حتى یبلغ»؛ (۸۰) «و صبی قلم تکلیف و مؤاخذه بر او نیست تا بالغ شود». ۲ - عقل: لذا اعتباری به انکار مجنون در حال جنونش و نیز انسان مست در حال مستی‌اش نیست. از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: «انما یداق الله العباد فی الحساب یوم القیمه علی قدر ما آتاهم من العقول فی الدنیا»؛ (۸۱) «همانا خداوند با بندگانش در روز قیامت در امر حساب به مقدار آنچه در دنیا به آنها عقل داده حساب خواهد کرد». ۳ - اختیار: لذا اگر کسی در حال اکراه به کفر نطق کند مرتد نیست. و حتی اگر ادعای چنین امری را نماید حد از او برطرف می‌گردد. (۸۲) خداوند متعال می‌فرماید: «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ»؛ (۸۳) «کسانی که بعد از ایمان کافر شوند، به جز آنها که تحت فشار واقع شده‌اند در حالی که قلبشان آرام و باایمان است». ۴ - قصد: به معنای این که قاضی بداند که منکر ضروری در کلامش قصد داشته است، لذا اعتباری به کلام انسان خواب یا غافل یا اهل سهو یا فرد بیهوش نیست. ۵ - نبود شبهه: لذا اگر

شبهه‌ای در کار باشد؛ مثل این که احتمال داده شود که در حال جنون سخنی گفته یا در حال اکراه و بدون قصد بوده، حکم مرتد را ندارد؛ زیرا در روایات آمده است: «تدرء الحدود بالشبهات»؛ «حدود با شبهات دفع خواهد شد».

چرا مرتد کشته می‌شود؟

قبل از ذکر حکمت کشته شدن مرتد به این نکته اشاره می‌کنیم که ما به دنبال علت تامه این حکم نیستیم؛ زیرا آن را جز خالق مطلق کسی دیگر نمی‌داند و عقل بشر از رسیدن به علت واقعی احکام با تمام ابعادش قاصر است، مگر شارع مقدس به آن اشاره کرده باشد. و امّا این که چرا خداوند تصریح به علت تامه و واقعی همه احکام نکرده است حکمت‌ها و مصالحی دارد که یکی از آنها تسلیم بودن انسان در برابر دستورات مولی است؛ امری که انسان به توسط آن امتحان می‌شود. همان‌گونه که نماز موضوع مستقلی است، تسلیم در برابر امر نماز نیز موضوع مستقل دیگری است. خداوند متعال می‌فرماید: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يَحْكُمُوا بِمَا شَآءَ رَبُّهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»؛ (۸۴) «به پروردگارت سوگند که آن‌ها مؤمن نخواهند بود، مگر این که در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند، و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند، و کاملاً تسلیم باشند.» جهت دیگری که هست این که عقل انسان از ادراک جزئیات عاجز است و تنها کلیات امور را درک می‌کند، و لذا نمی‌توان به علل واقعی احکام رسید. نکته سومی که در اینجا مطرح است این که تکالیف الهی برای تکامل روحی و ارتباط انسان با عالم طبیعت و مسائل اجتماعی است که انسان به علت عدم اطلاع از این امور به علت تامه آن‌ها نیز نمی‌رسد.

آزادی در اسلام

آزادی به مفهوم و معنای صحیح آن در روایات اهل بیت علیهم السلام بسیار به آن اشاره شده است، ولی مفهوم آن اختلاف اساسی با آنچه دموکراسی غربی از آن اراده کرده دارد. از امام علی علیه السلام نقل است که فرمود: «ای مردم! انسان عبد یا کنیز آفریده نشده است و همانا تمام مردم آزادند...» (۸۵) و نیز فرمود: «بنده غیر مباح؛ زیرا که خداوند تو را آزاد آفریده است.» (۸۶) اسلام تأکید می‌کند که انسان بدان دلیل که آزاد است نباید بنده دیگری باشد و زیر یوق اسارت سلطه‌گران برود. همچنین نباید بنده و اسیر شهوت و غضب و سایر قوا و صفات رذیله خود باشد. آزادی در اسلام بدین معنا نیست که انسان به دلیل آزاد بودنش، خود را از سلطه و حکومت خداوند و رسولان خارج کرده و بی‌نیاز ببیند و قانون‌گریزی و قانون‌شکنی کند. اسلام در مورد آزادی خود به حقایقی فکر می‌کند که فرهنگ غربی هرگز بدان توجهی نداشته یا در تضاد با آن عمل کرده است. اسلام حقیقت انسان را در روح او می‌داند و درصدد حفظ کرامت و حریت و آزادی روح اوست. اگر می‌گوید: به خاطر اموال کسی، او را تعظیم نکن، به جهت حفظ کرامت و شخصیت انسان است. آزادی در غرب بر اصل مسئولیت نداشتن پایه‌گذاری شده است، ولی در اسلام بر اساس احساس مسئولیت و عبودیت در برابر خداوند متعال بنا نهاده شده است.

ارزش‌های اخلاقی فرع عقیده

عقیده که از ماده «عقد» به معنای احکام و بستن و ارتباط دو چیز به یکدیگر است، در اصطلاح بر ارتباط و استقرار نظریه‌ای خاص در ذهن انسان اطلاق می‌شود. عقاید و تصدیقات انسان اموری هستند که می‌توانند شخصیت انسان و شاکله او را ترسیم کرده و هیئت باطنی و حقیقت واقعی او را بسازند. عقیده است که انسان را به عمل وامی‌دارد و موقعیت زندگانی او را ترسیم می‌کند. اگر عقیده انسان صحیح و مطابق با واقع باشد روش و راه حیات و زندگی انسان نیز صحیح خواهد بود و در غیر این صورت روش

زندگانی او بر باطل بوده و عقیده فاسد، انسان را به خسران خواهد کشید. به همین جهت است که اسلام اهمیت فوق‌العاده‌ای را نسبت به عقیده از خود نشان داده است. و به طور کلی عقیده در منطق اسلام معیار اساسی سنجش اعمال است. لذا خداوند متعال می‌فرماید: «إِلَيْهِ يَصِيرُ عَدُوُّ الْكَلِمِ الطَّيِّبِ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»؛ (۸۷) «سخنان پاکیزه، به سوی او صعود می‌کند، و عمل صالح را بالا می‌برد.» علامه طباطبایی رحمه الله می‌فرماید: «مقصود از (کلم الطیب) اعتقادات بر حق است که انسان را با اذعان به آن‌ها بالا می‌برد و عملکرد خود را بر اساس آن اعتقادات بنا می‌کند... اگر اعتقاد و ایمان بر حق باشد عمل آن را تصدیق می‌کند یعنی عمل بر طبق آن صادر می‌شود؛ زیرا عمل، از فروع و آثار علم است و از آن جدا نمی‌شود. و هر مقدار عمل تکرار شود اعتقاد راسخ‌تر و از جلای بیشتری برخوردار می‌شود...» (۸۸) امام باقر علیه السلام فرمود: «لا يَنْفَعُ مَعَ الشُّكِّ وَالْجُحُودِ عَمَلٌ»؛ (۸۹) «هرگز با وجود شک و انکار، عملی انسان را نفع نمی‌رساند.» این به معنای آن است که صحت عمل و فایده و موقعیت آن در تکامل انسان، منوط به صحت عقیده عمل‌کننده است. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «لَا خَيْرَ فِي عَمَلِ الْآمِنِ وَالْوَرَعِ»؛ (۹۰) «هرگز در عملی که بدون یقین و ورع است خیری نیست.»

آزادی اختیار عقیده

عقل حکم می‌کند که انسان در اختیار عقیده آزاد باشد؛ زیرا عقاید انسان در تملک اراده او یا دیگران نیست، و لذا نمی‌توان انسان را بر عقیده‌ای اجبار کرد. علامه طباطبایی رحمه الله می‌فرماید: «عقیده به معنای حصول ادراک تصدیقی که در ذهن انسان منعقد می‌شود عملی اختیاری برای او نیست تا متعلق منع یا جواز یا... قرار گیرد؛ آری، آنچه قبول منع یا اباحه می‌کند التزام به لوازم عقیده از اعمال انسان است همانند دعوت به عقیده و قانع کردن مردم به آن و نوشتن آن، و فاسد کردن عقیده رایج بین مردم و عمل بر خلاف آن‌ها، این‌ها اموری است که قبول منع و جواز می‌کند...» (۹۱) انسان می‌تواند در یک صورت عقیده شخصی را تغییر دهد و آن تغییر در منشأ عقیده است، به این صورت که در صدق مقدمات عقیده، مناقشه نماید. اسلام این موضوع را به صراحت تصدیق می‌کند. خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ...»؛ (۹۲) «در قبول دین اکراهی نیست، [زیرا] راه درست از راه انحرافی، روشن شده است...». علامه طباطبایی رحمه الله در تفسیر آیه فوق می‌فرماید: «آیه دین اجباری را نفی می‌کند؛ زیرا دین یک سلسله معارف علمی است که عمل را به دنبال دارد و جامع آن‌ها اعتقادات است. و اعتقاد و ایمان از امور قلبی است که اکراه و اجبارپذیر نیست. اکراه تنها در اعمال ظاهری و افعال و حرکات بدنی مادی تأثیرگذار است، و اما اعتقاد قلبی دارای علل و اسباب دیگر قلبی است که از سنخ اعتقاد و ادراک است. و محال است که جهل منتج علم باشد، یا مقدمات غیر علمی تصدیق علمی ایجاد کند.» (۹۳) جمله «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» جمله‌ای است خبری که خداوند بعد از آن جمله «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ» را آورده است. جمله‌ای که در مقام تعلیل بر جمله اول است، به این معنا که بعد از روشن شدن راه و انکشاف حق، حاجتی به اکراه در عقیده نیست. لذا خداوند متعال در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: «وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ»؛ (۹۴) «بگو: این حق است از سوی پروردگارتان! هر کس می‌خواهد ایمان بیاورد [و این حقیقت را بپذیرد] و هر کس می‌خواهد کافر گردد.»

آزادی اظهار عقیده

آزادی اظهار عقیده از منظر عقل از اولیات حقوق انسان به حساب می‌آید. و این شبیه آزادی انسان در انتخاب شکل حیات شخصی و اداره شؤون خاصه اوست، لکن به شرط این که معارض با حقوق دیگران نباشد؛ زیرا این گونه آزادی منجر به تبادل افکار و نمو

آن می‌شود و در نتیجه انسان به فکر صحیح می‌رسد. در عین این که عقل دعوت به حریت تظاهر به عقیده می‌کند، از طرفی هم تصحیح عقاید باطل را واجب می‌شمارد؛ زیرا عقیده اساس هر عمل است، و عقیده اشتباه و باطل است که مجتمع اسلامی را به فساد و فروپاشی می‌کشاند. مقابله با عقاید فاسد در حقیقت گامی در راه آزادی فکر است. عقل، اقدام بر تصحیح عقاید دیگران را امری ضروری و واجب می‌داند و از آنجا که تصحیح عقاید با زور و اجبار ممکن نیست لذا راه برای رسیدن به این هدف را تنویر افکار و هدایت آن‌ها به عقاید صحیح می‌داند. ولی اگر فرد یا افرادی از این عمل جلوگیری کردند راهی جز آن نیست که با قوت و قهر و غلبه مانع سعادت مردم را بر کنار زنند تا راه برای ثمر دادن عقاید صحیح و زوال عقاید فاسد هموار شود. از طرفی دیگر مشاهده می‌کنیم که اسلام در تمام ابعاد در اظهار عقیده، به انسان آزادی می‌دهد، و لذا درهای مناظره و بحث را بر اساس منطق استدلال بر روی صاحبان مذاهب و ادیان باز می‌گذارد. و در عین حال از تزویر و خدعه و مکر جلوگیری می‌کند. خداوند متعال می‌فرماید: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ...»؛ (۹۵) «با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما، و با آن‌ها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن...». و نیز می‌فرماید: «فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»؛ (۹۶) «پس بندگان مرا بشارت ده، همان کسانی که سخنان را می‌شنوند و از نیکوترین آن‌ها پیروی می‌کنند.» از ناحیه عملی نیز به صاحب دینی که دارای کتاب است در بلاد اسلامی اجازه اظهار دین و مذهب و عقیده خود را داده و سفارشات لازم را نیز در حق آنان نموده است، آنجا که می‌فرماید: «لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يَخْرُجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»؛ (۹۷) «خدا شما را از نیکی کردن و مراعات عدالت نسبت به کسانی که در امر دین، با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند نهی نمی‌کند، چرا که خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد.»

چگونگی آزادی تفکر با وحدت حق

سؤالی که در اینجا مطرح است این که در صورتی که حق یکی است و آن در اسلام متجلی شده است، دیگر چه جای فکر و بحث و نقد است؟ و فایده آن چیست؟ در پاسخ به این سؤال می‌گوییم: از جمله مفاهیمی که اسلام مطرح می‌کند وحدت حق و حقیقت است. خداوند متعال می‌فرماید: «فَدَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعِدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصِرُّوْنَ»؛ (۹۸) «آن است خداوند، پروردگار حق شما [دارای همه این صفات! با این حال، بعد از حق، چه چیزی جز گمراهی وجود دارد؟! پس چرا [از پرستش او] رویگردان می‌شوید؟!» اصل حق به معنای مطابقت و موافقت چیزی با واقع است؛ خواه عقیده باشد یا عمل. حال چگونه ممکن است که دو شیء متخالف، هر دو مطابق با واقع باشند. خداوند می‌فرماید: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»؛ (۹۹) «این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید، و از راه‌های پراکنده [و انحرافی] پیروی نکنید، که شما را از طریق حق دور می‌سازد. این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می‌کند، شاید پرهیزگاری پیشه کنید.» قرآن در جایی دیگر این مسأله را از مسلمات برشمرده و می‌فرماید: «وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَى هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»؛ (۱۰۰) «و ما یا شما بر [طریق] هدایت یا در ضلالت آشکاری هستیم.» قرآن کریم انسان را به متابعت از دین حق که مطابق با فطرت است دعوت می‌کند؛ زیرا فطرت انسان بر قبول حق و خضوع در برابر آن بنا شده است، و عقل او نیز چنین حکمی را دارد. آزادی فکر به این معنا نیست که انسان با حکم عقل و فطرت که امر به متابعت حق می‌کند مخالفت کند، بعد از آن که حق و حقیقت به وضوح برای او روشن شده است. اسلام به رغم این که دعوت به حریت و آزادی و اظهار عقیده می‌کند به اعتبار این که منجر به تکامل انسان می‌شود، از طرفی دیگر دعوت به مقابله با افکار و عقاید انحرافی به شکل ریشه‌ای می‌نماید. اسلام از انسان می‌خواهد که جهت تبیین حق برای دیگران سعی کند و مردم را به سوی آن ارشاد نماید. این امر باعث می‌شود که فکر و عقیده انسان که بر حق است رشد پیدا کرده و تکامل یابد.

جلوگیری از دعوت به عقیده فاسد

عقل همان گونه که انسان را دعوت به مقابله با افکار و عقاید فاسد می‌کند همچنین به انسان منحرف اجازه نمی‌دهد تا افکار باطل و خرافی خود را در جامعه‌ای که قدرت تحلیل و نقد ندارد، منتشر سازد. عقاید انحرافی امراض بسیار خطرناک مسری هستند که جوامعی را که واکسن آمادگی در برابر آن‌ها را نداشته باشند، مسموم خواهد کرد. و لذا باید از نشر آن‌ها جلوگیری کرد، مگر آن که به دست افرادی برسد که قدرت تجزیه و تحلیل آن را داشته باشند. نتیجه این که: آزادی در عقیده و فکر به آن نحو که ذکر شد غیر از دعوت به عقیده است.

کشتن مرتد، دفاع از حقوق انسان

اسلام به حیات و حق زندگی برای هر موجود اهمیت فراوان داده است، و لذا: ۱- به حیات گیاهان و درختان اهتمام ورزیده و آن را رحمت الهی دانسته است: «فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»؛ (۱۰۱) «به آثار رحمت الهی بنگر که چگونه زمین را بعد از مردنش زنده می‌کند.» و نیز برای گیاهان حق زندگی قائل بوده و آب دادن به آن‌ها را لازم می‌داند. ۲- اسلام بر حقوق حیوانات نیز تأکید کرده است. ۳- فقها بر حرمت سقط جنین اتفاق دارند. ۴- کشتن فرد بی گناه به منزله کشتن تمام مردم شمرده شده است: «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا»؛ (۱۰۲) «هر کس انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که همه انسان‌ها را کشته باشد.» ۵- هر کس که استطاعت بر حفظ کسی از ضرر یا مرگ دارد، وظیفه دارد تا در این امر اهمال نکند. ۶- انتحار و خودکشی حرام شمرده شده است: «وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا * وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصَلِّيهِ نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا»؛ (۱۰۳) «و خودکشی نکنید. خداوند نسبت به شما مهربان است. و هر کس این عمل را از روی تجاوز و ستم انجام دهد، به زودی او را در آتشی وارد خواهیم ساخت و این کار برای خدا آسان است.» لذا امام صادق علیه السلام فرمود: «من قتل نفسه متعمداً فهو فی نار خالداً فیها»؛ (۱۰۴) «هر کس خود را عمداً به قتل برساند او در آتش جهنم همیشه خواهد بود.» ۷- انسان در مرحله نطفه حق استمرار حیات دارد و لذا می‌تواند ارث ببرد. ۸- کسی حق پناه دادن قاتل یا مخفی کردن او را ندارد. این امور و موارد دیگر شاهد بر این مطلب است که شارع مقدس اهتمام فراوانی برای حفظ جان موجودات؛ خصوصاً انسان قائل شده است. حال سؤالی که مطرح است این که اسلام با این همه اهتمام به حفظ جان انسان چرا حیات و زندگانی مرتد را بی‌ارزش جلوه داده و حکم به قتل او نموده است؟ در جواب می‌گوییم: حقیقت ارتداد آن است که انسان می‌گوید: من داخل در اسلام شدم و به آن معرفت پیدا کردم و همه جوانب آن را جست و جو کردم ولی آن را رد می‌کنم و از آن خارج می‌شوم. دشمنان اسلام از این راه برای ضربه زدن به اسلام و جلوگیری از اسلام آوردن مردم استفاده می‌کردند. خداوند متعال می‌فرماید: «وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَجَّهَ النَّهَارِ وَكَفَرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»؛ (۱۰۵) «و جمعی از اهل کتاب [از یهود] گفتند: [بروید در ظاهر] به آنچه بر مؤمنان نازل شده، در آغاز روز ایمان بیاورید، و در پایان روز، کافر شوید [و باز گردید] شاید آن‌ها [از آیین خود] بازگردند؛ [زیرا شما را، اهل کتاب و آگاه از بشارات آسمانی پیشین می‌دانند، و این توطئه کافی است که آن‌ها را متزلزل کند].» این کار، اثر عجیبی در قلوب عوام مردم داشت؛ زیرا با خود می‌گفتند: اگر اسلام بر حق بود آنان خارج نمی‌شدند. لذا دستور به کشتن مرتد در حقیقت دفاع از حقوق انسان و عملکردی منطقی است که با نظر اسلام مطابقت دارد؛ زیرا: الف) این کار دفاع از دینی است که اساس انسانیت انسان و شخصیت او را تشکیل می‌دهد و حقی از حقوق او به حساب می‌آید؛ زیرا که صلاح دین و دنیای او در آن است. ب) این عمل در

حقیقت دفاع از حق آزادی عمومی است؛ زیرا این گونه افراد، مانع تحرک انسان به سوی تکامل اند. (ج) این کار در حقیقت دفاع از آزادی عقیده است، عقیده‌ای که اساس هر عملی است. (د) کشتن مرتد در حقیقت دفاع از مجتمع اسلامی صالح است، گرچه یک نفر کشته می‌شود ولی با نابودی او جامعه احیا می‌گردد، همانند آن که یک عضو سرطانی که قطع می‌شود سبب حیات بقیه اعضای بدن انسان می‌گردد. و لذا قرآن درباره قصاص می‌فرماید: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»؛ (۱۰۶) «و برای شما در قصاص، حیات و زندگی است، ای صاحبان خرد! شاید شما تقوا پیشه کنید.» (ه) این عمل، دفاع از حق کرامت انسان است که خداوند او را چنین آفریده است: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ...»؛ (۱۰۷) «ما آدمیزادگان را گرامی داشتیم.» (و) ارتداد از آن جهت که در آن انکار و عناد و تمرد و سرکشی نسبت به خداوند متعال و خروج و تجاوز از دایره حق است، انسان را مستحق نابودی می‌کند. (ز) از آن جهت که کافر هر چه در روی زمین بماند عذاب او بیشتر خواهد شد، لذا کشتن او در حقیقت رحمت و تحفیف عذاب وی خواهد بود. (ح) کسی که تحت سلطه نظام اسلامی وارد شده همه قوانین آن را بر ذمه خود گرفته و قبول کرده است که یکی از آن‌ها قتل مرتد است، لذا حتی مطابق نظام دمکراسی نیز طبق التزامی که انسان نسبت به قوانین نظام داده است، باید احکام و قوانین بر او نیز جاری شود.

تفصیل در حکم

البته این مطلب قابل توجه است که ظاهراً بین شخص معاندی که برای ضربه زدن به اسلام و تضعیف روحیه مسلمانان به آن وارد شده و از آن خارج شده است، و بین کسی که بدون تحقیق وارد اسلام شده و در لفظ اسلام را پذیرفته و قصد دارد که از آن خارج شود را باید فرق گذاشت. معلوم نیست که در صورت دوم نیز شارع مقدس اصرار بر قتل و کشته شدن مرتد داشته باشد.

فهرست منشورات مسجد مقدس جمکران

۱ قرآن کریم / چهار رنگ - گلاسه رحلی خط نیریزی / الهی قمش‌ای ۲ قرآن کریم / (وزیری، جیبی، نیم جیبی) خط نیریزی / الهی قمش‌ای ۳ قرآن کریم / نیم جیبی (کیفی) خط عثمان طه / الهی قمش‌ای ۴ قرآن کریم / وزیری (ترجمه زیر، ترجمه مقابل) خط عثمان طه / الهی قمش‌ای ۵ قرآن کریم / وزیری (بدون ترجمه) خط عثمان طه ۶ صحیفه سجاده ویرایش حسین وزیری / الهی قمش‌ای ۷ کلیات مفاتیح الجنان / عربی انتشارات مسجد مقدس جمکران ۸ کلیات مفاتیح الجنان / (وزیری، جیبی، نیم جیبی) خط افشاری / الهی قمش‌ای ۹ منتخب مفاتیح الجنان / (جیبی، نیم جیبی) خط افشاری / الهی قمش‌ای ۱۰ منتخب مفاتیح الجنان / جیبی، نیم جیبی) خط خاتمی / الهی قمش‌ای ۱۱ ارتباط با خدا واحد تحقیقات ۱۲ آشنایی با چهارده معصوم (۲/۱) / شعر و رنگ آمیزی سید حمید رضا موسوی ۱۳ آئینه اسرار حسین کریمی قمی ۱۴ آخرین پناه محمود ترحمی ۱۵ آخرین خورشید پیدا واحد تحقیقات ۱۶ آقا شیخ مرتضی زاهد محمد حسن سیف اللهی ۱۷ آیین انتظار (مختصر مکیال المکارم) واحد پژوهش ۱۸ از زلال ولایت واحد تحقیقات ۱۹ اسلام‌شناسی و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی ۲۰ امامت، غیبت، ظهور واحد پژوهش ۲۱ امامت و غیبت از دیدگاه علم کلام علم الهدی / واحد تحقیقات ۲۲ امام رضا علیه السلام در رزمگاه ادیان سهراب علوی ۲۳ امام‌شناسی و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی ۲۴ انتظار بهار و باران واحد تحقیقات ۲۵ انتظار و انسان معاصر عزیز الله حیدری ۲۶ اهمیت اذان و اقامه محمد محمدی اشتهاردی ۲۷ با اولین امام در آخرین پیام حسین ایرانی ۲۸ بامداد بشریت محمد جواد مروّجی طبری ۲۹ بهتر از بهار / کودک شمسی (فاطمه) وفائی ۳۰ پرچمدار نینوا محمد محمدی اشتهاردی ۳۱ پرچم هدایت محمد رضا اکبری ۳۲ تاریخ امیر المؤمنین علیه السلام / دو جلد شیخ عباس صفایی حائری ۳۳ تاریخ پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله / دو جلد شیخ عباس صفایی حائری ۳۴ تاریخچه مسجد مقدس جمکران / (فارسی، عربی، اردو، انگلیسی) واحد تحقیقات ۳۵ تاریخ سید الشهداء علیه السلام

شیخ عباس صفایی حائری ۳۶ تجلیگاه صاحب الزمان علیه السلام سید جعفر میرعظیمی ۳۷ جلوه‌های پنهانی امام عصر علیه السلام حسین علی پور ۳۸ چهارده گفتار ارتباط معنوی با حضرت مهدی علیه السلام حسین گنجی ۳۹ چهل حدیث / امام مهدی علیه السلام در کلام امام علی علیه السلام سید صادق سیدنژاد ۴۰ حضرت مهدی علیه السلام فروغ تابان ولایت محمد محمدی اشتهاوردی ۴۱ حکمت‌های جاوید محمد حسین فهیم‌نیا ۴۲ ختم سوره‌های یس و واقعه واحد پژوهش ۴۳ خزائن الاشعار (مجموعه اشعار) عباس حسینی جوهری ۴۴ خورشید غایب (مختصر نجم الثاقب) رضا استادی ۴۵ خوشه‌های طلایی (مجموعه اشعار) محمد علی مجاهدی (پروانه) ۴۶ دار السلام شیخ محمود عراقی میثمی ۴۷ داستان‌هایی از امام زمان علیه السلام حسن ارشاد ۴۸ داغ شقایق (مجموعه اشعار) علی مهدوی ۴۹ در جستجوی نور صافی، سبحانی، کورانی ۵۰ در کربلا چه گذشت؟ (ترجمه نفس المهموم) شیخ عباس قمی / کمره‌ای ۵۱ دلشده در حسرت دیدار دوست زهرا قزلقاشی ۵۲ دین و آزادی محمد حسین فهیم‌نیا ۵۳ رجعت احمد علی طاهری ورسی ۵۴ رسول ترک محمد حسن سیف‌اللهی ۵۵ روزنه‌هایی از عالم غیب سید محسن خرازی ۵۶ زیارت ناحیه مقدسه واحد تحقیقات ۵۷ سحاب رحمت عباس اسماعیلی یزدی ۵۸ سرود سرخ انار الهه بهشتی ۵۹ سقا خود تشنه دیدار طهورا حیدری ۶۰ سلفی‌گری (وهابیت) و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی ۶۱ سیاحت غرب آقا نجفی قوچانی ۶۲ سیمای امام مهدی علیه السلام در شعر عربی دکتر عبد‌اللهی ۶۳ سیمای مهدی موعود علیه السلام در آئینه شعر فارسی محمد علی مجاهدی (پروانه) ۶۴ شرح زیارت جامعه کبیره (ترجمه الشمس الطالعه) محمد حسین نائیجی ۶۵ شمس وراء السحاب / عربی السید جمال محمد صالح ۶۶ ظهور حضرت مهدی علیه السلام سید اسد الله هاشمی شهیدی ۶۷ عاشورا تجلی دوستی و دشمنی سید خلیل حسینی ۶۸ عریضه نویسی سید صادق سیدنژاد ۶۹ عطر سیب حامد حجّتی ۷۰ عقد الدرر فی أخبار المنتظر علیه السلام / عربی المقدس الشافعی ۷۱ علی علیه السلام مروارید ولایت واحد تحقیقات ۷۲ علی علیه السلام و پایان تاریخ سید مجید فلسفیان ۷۳ غدیرشناسی و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی ۷۴ غدیرخم (روسی، آذری لاتین) علی اصغر رضوانی ۷۵ فتنه وهابیت علی اصغر رضوانی ۷۶ فدک ذوالفقار فاطمه علیها السلام سید محمد واحدی ۷۷ فروغ تابان ولایت علی اصغر رضوانی ۷۸ فرهنگ اخلاق عباس اسماعیلی یزدی ۷۹ فرهنگ تربیت عباس اسماعیلی یزدی ۸۰ فرهنگ درمان طبیعی بیماری‌ها (پخش) حسن صدری ۸۱ فوز اکبر محمد باقر فقیه ایمانی ۸۲ کرامات المهدی علیه السلام واحد تحقیقات ۸۳ کرامت‌های حضرت مهدی علیه السلام واحد تحقیقات ۸۴ کمال‌الدین و تمام النعمه (دو جلد) شیخ صدوق رحمه الله / منصور پهلوان ۸۵ کهکشان راه نیلی (مجموعه اشعار) حسن بیاتانی ۸۶ گردی از رهگذر دوست (مجموعه اشعار) علی اصغر یونسیان (ملتجی) ۸۷ گفتمان مهدویت آیت الله صافی گلپایگانی ۸۸ گنجینه نور و برکت، ختم صلوات مرحوم حسینی اردکانی ۸۹ مشکاة الانوار علامه مجلسی رحمه الله ۹۰ مفرد مذکر غائب علی مؤذنی ۹۱ مکیال المکارم (دو جلد) موسوی اصفهانی / حائری قزوینی ۹۲ منازل الآخرة، زندگی پس از مرگ شیخ عباس قمی رحمه الله ۹۳ منجی موعود از منظر نهج البلاغه حسین ایرانی ۹۴ منشور نینوا مجید حیدری فر ۹۵ موعودشناسی و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی ۹۶ مهدی علیه السلام تجسم امید و نجات عزیز الله حیدری ۹۷ مهدی منتظر علیه السلام در اندیشه اسلامی العمیدی / محبوب القلوب ۹۸ مهدی موعود علیه السلام، ترجمه جلد ۱۳ بحار - دو جلد علامه مجلسی رحمه الله / ارومیه‌ای ۹۹ مهر بیکران محمد حسن شاه‌آبادی ۱۰۰ مهربان‌تر از مادر / نوجوان حسن محمودی ۱۰۱ میثاق منتظران (شرح زیارت آل یس) سید مهدی حائری قزوینی ۱۰۲ ناپیدا ولی با ما / (فارسی، ترکی استانبولی، انگلیسی، بنگالا) واحد تحقیقات ۱۰۳ نجم الثاقب میرزا حسین نوری رحمه الله ۱۰۴ نجم الثاقب (دو جلدی) میرزا حسین نوری رحمه الله ۱۰۵ نشانه‌های ظهور او محمد خادمی شیرازی ۱۰۶ نشانه‌های یار و چکامه انتظار مهدی علیزاده ۱۰۷ ندای ولایت بنیاد غدیر ۱۰۸ نماز شب واحد پژوهش مسجد مقدّس جمکران ۱۰۹ نهج البلاغه / (وزیری، جیبی) سید رضی رحمه الله / محمد دشتی ۱۱۰ نهج الکرامه گفته‌ها و نوشته‌های امام حسین علیه السلام محمد رضا اکبری ۱۱۱ و آن که دیرتر آمد الهه بهشتی ۱۱۲ واقعه عاشورا و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی ۱۱۳ وظایف منتظران واحد تحقیقات ۱۱۴ ویژگی‌های حضرت زینب علیها

السلام سید نور الدین جزائری ۱۱۵ هدیہ احمدیہ / (جیبی، نیم جیبی) میرزا احمد آشتیانی رحمه الله ۱۱۶ همراه با مهدی منتظر مهدی فتلاوی/بیژن کرمی ۱۱۷ یاد مهدی علیه السلام محمد خادمی شیرازی ۱۱۸ یار غائب از نظر (مجموعه اشعار) محمد حجّتی ۱۱۹ ینابیع الحکمہ / عربی - پنج جلد عباس اسماعیلی یزدی جهت تهیه و خرید کتاب‌های فوق، می‌توانید با نشانی: قم - صندوق پستی ۶۱۷، انتشارات مسجد مقدّس جمکران مکاتبه و یا با شماره تلفن های ۷۲۵۳۷۰۰ ، ۷۲۵۳۳۴۰ - ۰۲۵۱ تماس حاصل نمایید. کتاب‌های درخواستی بدون هزینه پستی برای شما ارسال می‌گردد. سایر نمایندگی‌های فروش: تهران: ۶۶۹۳۹۰۸۳ ، ۶۶۹۲۸۶۸۷ - ۰۲۱ یزد: ۶۲۴۶۴۸۹، ۶۲۸۰۶۷۱-۲ - ۰۳۵۱ فریدونکار: ۱۴ - ۵۶۶۴۲۱۲ - ۰۱۲۲

پی‌نوشتها

۱) سوره حجرات، آیه ۱۳. ۲) سوره بقره، آیه ۲۵۶. ۳) مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۶۴. ۴) المیزان، ج ۲، ص ۳۴۳. ۵) روح الاسلام، سید امیر علی، ص ۲۶۵، به نقل از او. ۶) حضارۃ العرب، گوستاو لوبون، ص ۱۴۵ و ۱۴۶. ۷) الدعوة الی الاسلام، سیر تومانس، ص ۶۵. ۸) حقایق الاسلام و اباطیل خصومه، عباس محمود عقاد به نقل از او، ص ۲۲۷. ۹) الاسلام فی قفص الاتهام، شوقی ابوخلیل به نقل از او. ۱۰) حاضر العالم الاسلامی، ج ۳، ص ۲۱۱ به نقل از او. ۱۱) سوره بقره، آیه ۱۱۱. ۱۲) سوره عنکبوت، آیه ۴۶. ۱۳) کافی، ج ۵، ح ۶، باب فضل الجهاد، کتاب الجهاد. ۱۴) المقنعه، شیخ مفید، ص ۲۶۹. ۱۵) الکافی فی الفقه، ص ۲۴۹. ۱۶) کافی، ج ۳، ص ۵۶۶، ح ۱. ۱۷) اللمعة الدمشقیة، شهید اول، ص ۲۳۴. ۱۸) تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۹۳. ۱۹) مفتاح الکرامه، ج ۹، ص ۱۵۳. ۲۰) الکافی فی الفقه، ص ۳۹۵. ۲۱) الفقه للمغربین، آیت الله العظمی سیستانی، ص ۱۷۹. ۲۲) وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۷، ح ۲. ۲۳) الکافی فی الفقه، ص ۳۷۵. ۲۴) کافی، ج ۷، ص ۱۴، ح ۱، باب انفاذ الوصیة علی جهتها، کتاب الوصایا. ۲۵) کافی، ج ۷، ص ۱۶، ح ۲، کتاب الوصایا، باب آخر من انفاذ الوصیة. ۲۶) الکافی فی الفقه، ص ۳۲۶. ۲۷) همان، ص ۲۶۰. ۲۸) النهایة، ص ۵۹۷. ۲۹) دلائل الامامة، محمد بن جریر طبری، ص ۸۱. ۳۰) تحف العقول، ص ۹۷. ۳۱) کافی، ج ۷، ص ۲۴۰، ح ۳، کتاب الحدود، باب کراهیة قذف من لیس علی الاسلام. ۳۲) وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۷، حدیث ۱، کتاب جهاد النفس، باب تحریم القذف حتّی للمشرك. ۳۳) همان، ج ۲۸، ص ۱۵۲، ح ۱، کتاب الحدود و التعزیرات، باب حکم المسلم اذا فجر بالنصرانیة. ۳۴) مکارم الاخلاق، ص ۳۵۹. ۳۵) کافی، ج ۲، ص ۶۴۸، ح ۱، کتاب العشرة، باب التسليم علی اهل الملل. ۳۶) نهج البلاغه، ص ۴۲۷. ۳۷) کافی، ج ۲، ص ۶۵۰، باب التسليم علی اهل الملل، کتاب العشرة. ۳۸) الامالی، شیخ مفید، مجلس ۲۳. ۳۹) کافی، ج ۲، ص ۶۷۰، ح ۵، کتاب العشرة، باب حسن الصحبة. ۴۰) معجم مقاییس اللغه، ج ۲، ص ۳۸۶. ۴۱) سوره انعام، آیه ۲۸. ۴۲) سوره آل عمران، آیه ۱۴۹. ۴۳) مفردات الفاظ القرآن، ص ۳۴۸. ۴۴) سوره بقره، آیه ۲۱۷. ۴۵) سوره زمر، آیه ۶۵. ۴۶) سوره مائده، آیه ۵. ۴۷) سوره آل عمران، آیه ۹۰. ۴۸) سوره آل عمران، آیه ۸۶-۸۸. ۴۹) [وسائل الشیعه، ج ۲۸، ابواب حدّ مرتدّ، باب ۳، ح ۱. ۵۰) همان، باب ۱، ح ۱. ۵۱) کتزر العمال، ج ۱، ص ۹۰. ۵۲) سنن ترمذی، ج ۴، ص ۴۰۰. ۵۳) کتزر العمال، ج ۱، ص ۹۰. ۵۴) همان. ۵۵) کتزر العمال، ج ۱، ص ۹۱. ۵۶) کتزر العمال، ج ۱، ص ۳۱۵. ۵۷) همان، ص ۳۱۳. ۵۸) وسائل الشیعه، ج ۲۸، باب ۱؛ ح ۵؛ کافی، ج ۷، ص ۲۵۷، ح ۱۰. ۵۹) مسالک الافهام، ج ۲، ص ۳۵۸. ۶۰) مسالک الافهام، ج ۱۵، ص ۲۲ و ۲۳. ۶۱) جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۶۰۴ و ۶۰۵. ۶۲) ارشاد الاذهان، ج ۴۰، ص ۱۹۱. ۶۳) جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۶۰۴، به نقل از او. ۶۴) ینابیع الفقهیه، ج ۲۳، ص ۳۹۱. ۶۵) کشف اللثام، ج ۲، ص ۴۳۵. ۶۶) مجمع الفائدة و البرهان، ج ۱۳، ص ۳۱۸. ۶۷) وسائل الشیعه، ج ۱۸، ابواب حدّ المرتد، باب ۱، ج ۳. ۶۸) روزنامه جمهوری اسلامی، ویژه‌نامه صحیفه حوزه، شماره ۴۸، ص ۱۴. ۶۹) مسالک الافهام، ج ۲، ص ۴۵۱، به نقل از او. ۷۰) جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۶۰۸. ۷۱) الدروس الشرعیة، ج ۱، ص ۲۲۹. ۷۲) تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۲۳۶. ۷۳) المعتمر، کتاب الصوم. ۷۴) مجمع الفائدة و البرهان، ج ۱۳، ص ۳۶۰. ۷۵) کشف اللثام، ج ۲، کتاب الحدود، المقصد الثالث. ۷۶) جواهر الکلام، ج ۶، ص

۴۶ و ۷۷. الکافی فی الفقه، ص ۳۱۱. ۷۸) ینابیع الفقهیه، ج ۹، ص ۱۷۱. ۷۹) کتاب الرّده، واقدی، ص ۸۳ و ۱۴۴. ۸۰) جامع الاحادیث الشیعیه، ج ۱، باب ۱۲، ح ۱. ۸۱) وسائل الشیعیه، ج ۱، باب ۳، ح ۳. ۸۲) شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۹۶۲. ۸۳) سوره نحل، آیه ۱۰۶. ۸۴) سوره نساء، آیه ۶۵. ۸۵) بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۱۳۳. ۸۶) بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۲۸. ۸۷) سوره فاطر، آیه ۱۰. ۸۸) المیزان، ج ۱۷، ص ۲۳. ۸۹) کافی، ج ۲، ص ۲۸۸. ۹۰) غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۴۵. ح ۱۰۹۱۴. ۹۱) المیزان، ج ۴، ص ۱۲۰. ۹۲) سوره بقره، آیه ۲۵۶. ۹۳) المیزان، ج ۲، ص ۳۴۷. ۹۴) سوره کهف، آیه ۲۹. ۹۵) سوره نحل، آیه ۱۲۵. ۹۶) سوره زمر، آیات ۱۷ و ۱۸. ۹۷) سوره ممتحنه، آیه ۸. ۹۸) سوره یونس، آیه ۳۲. ۹۹) سوره انعام، آیه ۱۵۳. ۱۰۰) سوره سبأ، آیه ۲۴. ۱۰۱) سوره روم، آیه ۵۰. ۱۰۲) سوره مائده، آیه ۳۲. ۱۰۳) سوره نساء، آیات ۲۹ و ۳۰. ۱۰۴) وسائل الشیعیه، ج ۲۹، ص ۲۴. ح ۱۰۵. ۲. سوره آل عمران، آیه ۷۲. ۱۰۶) سوره بقره، آیه ۱۷۹. ۱۰۷) سوره اسراء، آیه ۷۰.

۳- پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و حقوق زن

مشخصات کتاب

نام کتاب: پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و حقوق زن (سلسله مباحث دفاع از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله) مؤلف: علی اصغر رضوانی صفحه آرا: امیر سعید سعیدی ناشر: انتشارات مسجد مقدّس جمکران تاریخ نشر: تابستان ۱۳۸۵ نوبت چاپ: اول چاپ: اسوه تیراژ: ۵۰۰۰ جلد قیمت: ۴۵۰ تومان شابک: ۶ - ۹۹ - ۸۴۸۴ - ۹۶۴ مرکز پخش: انتشارات مسجد مقدّس جمکران فروشگاه بزرگ کتاب واقع در صحن مسجد مقدّس جمکران تلفن و نمابر: ۷۲۵۳۷۰۰، ۷۲۵۳۳۴۰ - ۰۲۵۱ قم - صندوق پستی: ۶۱۷ «حق چاپ مخصوص ناشر است»

مقدمه ناشر

در عصر کنونی که پیروان ادیان و فرق، در راستای اهداف خود دست به تبلیغ گسترده‌ای زده و با تمام امکانات دنبال اهداف باطل خود می‌باشند، بر پیروان راستین و حقیقی دین اسلام و مذهب حقه جعفری است که در این شلوغ بازار جهانی، اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله را بر مردم جهان عرضه نمایند. لذا بر آن شدیم تا سلسله مباحث دفاع از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را به صورت مختصر خدمت مشتاقان حقّ و حقیقت عرضه نماییم، باشد که مورد رضای حضرت حقّ جلّ و علا قرار گیرد. مدیر مسؤول انتشارات مسجد مقدّس جمکران حسین احمدی

پیشگفتار

نظریاتی که درباره زن از سوی مکاتب گوناگون ارائه شده است؛ چون دیگر ره‌آورد های فکری بشری، از افراط و تفریط بیرون نیست. مجموع تلاش‌های علمی اندیشمندان در این زمینه‌ها، در عین حال که به حقایق راه یافته، از زیاده‌روی یا کم‌انگاری دور نبوده است. از این رو این موضوع درخور ژرف‌نگری گسترده و حقیقت‌جویانه است. موضوع زن به عنوان بدنه‌ای از جامعه انسانی بدان پایه قابل بررسی و ژرف‌نگری است که انسان شایسته شناخت و بررسی است. هر گونه تحلیل و بررسی ابعاد حیات زن منهای ویژگی‌های صنفی و جنسی، تحلیل حیات انسان به شمار می‌آید. شناخت زن و منزلت و مقام او در حقیقت شناخت انسان و کرامت اوست. لذا جا دارد به مسأله حقوق زن از دیدگاه اسلام بدون افراط و تفریط بپردازیم. قبل از ورود به بحث به چند نکته اشاره می‌کنیم: ۱ - نظام عالم با آنچه در آن از کثرت و مجردات و مادیات و ملکوتیات و بسائط و مرکبات است، همگی نظامی واحد و

بر اساس توحید الهی و مبنی بر قاعده‌ای متین و طرز بدیع و بنایی عظیم است، که هر جزئی از آن با کمال اتقان به دیگری مرتبط است. خداوند متعال می‌فرماید: «صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أْتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ»؛ (۱) «این صُنِع و آفرینش خداوندی است که همه چیز را متقن آفریده.» ۲ - خداوند متعال بعد از آن که انسان را آفرید، او را به حال خود رها نکرد، بلکه از ابتدای خلقت و شروع قابلیت و استعداد تا نهایت خلقتش او را همراهی کرده و با دستورات و برنامه‌هایش انسان را دعوت به کمال و سعادت فعلی او نموده است. خداوند متعال می‌فرماید: «الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى * وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى»؛ (۲) «همان خدایی که آفرید و منظم کرد و همان که اندازه‌گیری کرد و هدایت نمود.» ۳ - خداوند متعال حق هیچ صاحب حقی را سلب ننموده، بلکه آن را به طور کامل عطا کرده است؛ زیرا مردم را به عدل دعوت نموده است و می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ»؛ (۳) «خداوند به عدل فرمان می‌دهد.» خداوند متعال می‌فرماید: «وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ»؛ (۴) «و به خاطر آن است که خداوند به بندگان [خود] ستم نمی‌کند.» عدل آن است که به هر صاحب حقی حقتش بدون افراط و تفریط داده شود. خداوند متعال می‌فرماید: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»؛ (۵) «خداوند هیچ کس را، جز به اندازه توانایی‌اش، تکلیف نمی‌کند.» لذا اگر مشاهده می‌کنیم که برخی از امور؛ همچون قضاوت، حکومت‌داری، جهاد، بروز در میان مردان، کشف حجاب و... از زنان ممنوع شده، این امور، سلب حقوق آنان به شمار نمی‌آید، بلکه در حقیقت اعطای حق آنان به نحو اتم و اکمل است؛ زیرا خداوند متعال زنان را با شاکله و غریزه‌ای آفریده که با این امور تناسب و سنخیت ندارند. ۴ - بدیهی به نظر می‌رسد که زن و مرد در جهات مختلفی؛ از قبیل ظاهری و باطنی، جسمی و روحی، خلقی و خُلُقی، فکری و عاطفی با هم فرق داشته باشند تا نظام جامعه بر اساس آن پیش برود. خداوند متعال می‌فرماید: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ»؛ (۶) «و خزاین همه چیز، تنها نزد ماست، ولی ما جز به اندازه معین آن را نازل نمی‌کنیم.» ۵ - هر گاه زن و مرد را از آن جهت ملاحظه کنیم که عضوی مفید در جامعه بوده و با وجود آن‌ها جامعه به پیش می‌رود، پی می‌بریم که هر دو وجودشان ضروری به نظر می‌رسد. ولی هر گاه به لحاظ مواهب طبیعی خدادادی به آن‌ها بنگریم مشاهده می‌کنیم که مرد از جهت بنیه و عقلانیت و سعه تفکر و تدبیر از زن قوی‌تر است. خداوند متعال می‌فرماید: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ»؛ (۷) «مردان، سرپرست و نگهبان زنانند، به خاطر برتری‌هایی که خداوند [از نظر نظام اجتماع برای بعضی نسبت به بعضی دیگر] قرار داده است.» و نیز می‌فرماید: «وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ»؛ (۸) «و برای زنان، همانند وظایفی که بر دوش آن‌هاست، حقوق شایسته‌ای قرار داده شده، و مردان بر آنان برتری دارند.» ولی اگر هر کدام از آن دو را به لحاظ سلوک به سوی خداوند و لقا و سیر الی الله ملاحظه کنیم، راه برای هر دو باز بوده و هر دو می‌توانند به لقای الهی نایل شوند. به همین جهت است که قرآن در امور معنوی مرد و زن را همپای هم آورده و در رسیدن به معرفت و لقای پروردگار یکسان می‌داند. ۶ - اصالت و حقیقت و انسانیت انسان به روح او است. انسان آن هنگامی به سعادت دنیا و آخرت می‌رسد که از بدن عنصری خود بهره‌جسته و در راه تکامل روحی و معنوی خود از آن بهره‌گیرد. لذا اگر اسلام زن را از برخی مشاغل مادی و اجتماعی برحذر داشته، این به معنای نرسیدن او به تکامل نیست، بلکه کمال او را در دخالت نکردن در این امور می‌داند.

قانون زوجیت جهان طبیعت

عالم امکان در تمامی مراحل و ابعاد و زوایای خلقتش از علیت و قانون‌مندی و اصول‌مندی برخوردار است که یکی از این اصول، اصل زوجیت است. خداوند متعال به عنوان یک قاعده عام می‌فرماید: «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»؛ (۹) «و از هر چیز یک جفت آفریدیم، شاید متذکر شوید.»

زوجیت در خلقت انسان

خداوند متعال می‌فرماید: «یا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً...» (۱۰) «ای مردم! از [مخالفت] پروردگارتان بپرهیزید. همان کسی که همه شما را از یک انسان آفرید، و همسر او را [نیز از جنس او خلق کرد...]. زراره می‌گوید: از امام صادق علیه السلام درباره آفرینش حوا سؤال شد که برخی می‌گویند: خداوند حوا را از دنده پایین و چپ آدم آفرید. امام علیه السلام فرمود: خداوند منزه و برتر است از این نسبت. آن کس که چنین می‌گوید می‌پندارد که خداوند قدرت نداشت برای آدم همسری از غیر دنده‌اش بیافریند. اینان راه را بر خرده‌گیران باز می‌کنند... چه می‌گویند؟ خداوند میان ما و آنان داوری کند. خداوند بزرگ آن‌گاه که آدم را از خاک آفرید و به ملائکه دستور داد تا او را سجده کنند، خوابی عمیق او را چیره ساخت. سپس مخلوقی جدید بیافرید... وقتی به حرکت آمد، آدم از حرکت او به خود آمد. چون بدان نگرست دید زیباست و همانند خود اوست، جز آن‌که زن است... آدم در این هنگام گفت: خداوند! این مخلوق زیبا کیست که من به او چنین احساس انس می‌کنم؟ خداوند فرمود: این بنده من حوا است...» (۱۱) علامه مجلسی رحمه الله بعد از نقل این روایت می‌گوید: «مشهور مورخان و مفسران اهل سنت بر آنند که حوا از دنده آدم آفریده شده و به این معنا برخی از احادیث نیز دلالت دارد، ولی این حدیث و احادیث دیگر، این موضوع را رد می‌کند.» (۱۲) آن‌گاه از ابوالفتوح رازی در تفسیر آیه فوق نقل می‌کند که در جمله «وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا» دو احتمال است: یکی این‌که مقصود آن است که حوا از دنده چپ آدم آفریده شده است. دیگر این‌که مراد آن است که حوا از جنس و گوهر آدم آفریده شده است؛ همان‌گونه که در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: «وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا»؛ «خداوند برای شما از جنس خودتان همسرانی را قرار داده است.» و همان‌طور که فرموده است: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ»؛ «به سوی شما پیامبری از خودتان آمد.»

عدم تأثیر جنسیت در فعلیت انسان

در کتب عقلی به اثبات رسیده که ذکورت و انوخت، به ماده برمی‌گردد نه به صورت، و چون شیئیت هر چیز را صورت آن شکل تشکیل می‌دهد پس مذکر و مؤنث بودن اشیا، در فعلیت و شیئیت آن‌ها دخیل نیست. بزرگان اهل حکمت می‌گویند: مذکر و مؤنث بودن از شؤون ماده شیء است، نه از شؤون صورت آن. یعنی این دو در بخش صورت و فعلیت بی‌تأثیر است و تنها در بخش ماده نقش دارد. لذا آنجا که فرق بین جنس و ماده را ذکر می‌کنند می‌گویند: ماده اصنافی دارد که بعضی از آن اصناف مذکر و بعضی مؤنث است. و دلیل این مطلب این است که این دو صفت اختصاص به انسان نداشته بلکه در حیوان و حتی در گیاهان نیز وجود دارد.

توزیع توانمندی

از آن زمان که خداوند سبحان، مبدأ زوجیت را در خلقت انسان قرار داد، مسؤولیت‌های زندگی را میان دو زوج به گونه‌ای عادلانه تقسیم کرد، و به تبع آن به هر یک توانایی‌ها و گرایش‌های متناسب با وظیفه خواسته شده از او بخشید. بنابراین، هر یک از زن و مرد به واسطه مواهب و گرایش‌هایی که خداوند به او داده است نسبت به انجام وظایفش از دیگری تواناتر است. عدالت الهی بار دیگر در اینجا ظاهر می‌شود که خداوند سبحان از انسان چیزی جز آنچه که شایستگی و صلاحیت انجام آن را داشته طلب نمی‌کند. خداوند متعال می‌فرماید: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»؛ (۱۳) «خداوند هیچ نفسی را جز به اندازه وسع و توانایی‌اش مکلف نساخته است.» بر این اساس هر گاه زن و مرد هر دو به وظایف خاص خود عمل کنند به نیروی عظیمی که حاصل از عملکرد آن دو است دست می‌یابیم، که می‌تواند به نظام جامعه کمک کرده و در راه سعادت آن عمل کند.

تقسیم وظایف

خداوند به زن امر زادن فرزند و تربیت او را عطا کرده است، و لذا به همین منظور به او رحم عنایت کرده است. و نیز تحمّل دردهای بارداری و وضع حمل، و پس از آن شکیبایی بر تربیت، تغذیه و نظافت کودک را به او داده است. و در عین حال به او عاطفه بسیاری برای مهربانی و مدارا و سازگاری با کودک را عطا کرده است. و به همین جهت است که در انجام این وظایف، به زودی احساس خستگی نمی‌کند. در مورد مرد، خداوند او را مکلف به حمایت از خانواده‌ای کرده که در آن کودکان در سایه مادرشان زندگی می‌کنند. به همین دلیل، خداوند عقل و توانایی‌های بیشتری را به مرد عطا نموده است، چرا که مرد با دوراندیشی خود می‌تواند مصلحت خانواده را بسنجد و با قدرت عضلانی و غیرتش، کیان خانواده را حمایت کند.

حقیقت عقل

علما عقل را چنین تعریف کرده‌اند: «عقل، معرفت و شناخت به کار گرفته شده در جهت دست‌یابی به منفعت و پرهیز از ضرر است. بنابراین، عقل، صاحبش را بر آن می‌دارد تا بر طبق حکمت و مصلحتی که او را از اطاعت خداوند خارج نسازد، رفتار کند. چنان که عقل نیز انسان را از پیروی هوای نفس و انجام اعمال زشت باز می‌دارد».

موارد اشتراک بین زن و مرد

با مراجعه به قرآن کریم پی می‌بریم که زن و مرد در امور مختلفی با یکدیگر مشترک بوده و در یک خط مساوی قرار دارند، اموری که جوهره آن دو را تشکیل می‌دهد. اینک به برخی از این امور اشاره می‌کنیم: ۱- اکتساب مرد و زن در اکتساب خیرات زن و مرد یکسانند. خداوند متعال می‌فرماید: «لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَا»؛ (۱۴) «مردان نصیبی از آنچه به دست می‌آورند دارند، و زنان نیز نصیبی [و نباید حقوق هیچ یک پایمال گردد]». ۲- کرامت و برتری انسان بر بسیاری از مخلوقات انسان چه زن باشد یا مرد، بر سایر مخلوقات برتری دارد. خداوند متعال می‌فرماید: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»؛ (۱۵) «ما آدمیزادگان را گرامی داشتیم، و آن‌ها را در خشکی و دریا، [بر مرکب‌های راهوار] حمل کردیم، و از انواع روزی‌های پاکیزه به آنان روزی دادیم، و آن‌ها را بر بسیاری از موجوداتی که خلق کرده‌ایم، برتری بخشیدیم». ۳- دمیدن روح مرد و زن هر دو از جانب خداوند دمیده شده است. خداوند متعال می‌فرماید: «... ثُمَّ جَعَلْ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ * ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ...»؛ (۱۶) «... سپس نسل او را از عصاره‌ای از آب ناچیز و بی‌قدر آفرید. سپس [اندام او را موزون ساخت و از روح خویش در وی دمید...». ۴- تبریک بر خلقت انسان خداوند بر خلقت زن و مرد هر دو تبریک گفته است. آنجا که می‌فرماید: «ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَبَارَكُ اللَّهُ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ»؛ (۱۷) «سپس نطفه را به صورت علقه [خون بسته و علقه را به صورت مضغه [چیزی شبیه گوشت جویده شده و مضغه را به صورت استخوان‌هایی در آوردیم. و بر استخوان‌ها گوشت پوشاندیم. سپس آن را آفرینش تازه‌ای دادیم، پس آفرین بر خدایی که بهترین آفرینندگان است». ۵- تقوا و پرهیزکاری در تقوا و پرهیزکاری زن و مرد به طور یکسان می‌توانند طی طریق کنند. خداوند متعال می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»؛ (۱۸) «ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید [این‌ها ملاک امتیاز نیست] گرامی‌ترین شما نزد خدا باتقواترین شماست. خداوند دانا و آگاه است». ۶- ضایع نشدن عمل انسان خداوند عمل هیچ کدام از زن و مرد را ضایع نخواهد کرد. «... أَنِّي لَا أُضَيِّعُ عَمَلًا مِنْكُمْ

مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى...»؛ (۱۹) «... من [خداوند] عمل هیچ عمل کننده‌ای را از شما، زن باشد یا مرد، ضایع نخواهم کرد...» ۷ - رسیدن به مغفرت و پاداش الهی در رسیدن به مغفرت و پاداش الهی زن و مرد یکسانند. خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا»؛ (۲۰) «به یقین، مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان با ایمان و زنان با ایمان، مردان مطیع فرمان خدا و زنان مطیع فرمان خدا، مردان راستگو و زنان راستگو، مردان صابر و شکبیا و زنان صابر و شکبیا، مردان با خشوع و زنان با خشوع، مردان انفاق کننده و زنان انفاق کننده، مردان روزه‌دار و زنان روزه‌دار، مردان پاکدامن و زنان پاکدامن، و مردانی که بسیار به یاد خدا هستند و زنانی که بسیار به یاد خدا هستند، خداوند برای همه آنان مغفرت و پاداشی عظیم فراهم ساخته است.» و نیز می‌فرماید: «وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا»؛ (۲۱) «و کسی که چیزی از اعمال صالح را انجام می‌دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که ایمان داشته باشد، پس چنان کسانی داخل بهشت می‌شوند و کمترین ستمی به آنها نخواهد شد.» و نیز می‌فرماید: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ (۲۲) «هر دو مرد و زن که کار نیکو انجام دهند، اگر ایمان آورده باشند زندگی خوش و پاکیزه‌ای به آنها داده و پاداشی بهتر از کردارشان به آنان جزا خواهیم داد.» ۸ - ملکه هدایت از آیات قرآن استفاده می‌شود که ملکه هدایت که در سرشت انسان به ودیعت گذارده شده، اختصاص به مرد ندارد بلکه زن را نیز در بر می‌گیرد: خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»؛ (۲۳) «ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد [و پذیرا گردد] یا ناسپاس.» و نیز می‌فرماید: «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا»؛ (۲۴) «و قسم به جان آدمی و آن کس که آن را [آفریده و منظم ساخته. سپس فجور و تقوا [شر و خیر] را به او الهام کرده است.» ۹ - اهلیت برای تعلّم زن و مرد هر دو برای فراگیری علم اهلیت دارند. خداوند متعال می‌فرماید: «الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ»؛ (۲۵) «خداوند رحمان، قرآن را تعلیم فرمود. انسان را آفرید. به او بیان را آموخت.» و نیز می‌فرماید: «اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»؛ (۲۶) «بخوان که پروردگارت [از همه بزرگوارتر است. همان کسی که به وسیله قلم تعلیم نمود. و به انسان آنچه را نمی‌دانست یاد داد.» ۱۰ - پذیرش امانت الهی زن و مرد در این جهت با یکدیگر شریکند که اهلیت برای تحمّل امانت الهی را دارند. خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ...»؛ (۲۷) «ما امانت [تعهد، تکلیف، ولایت الهی را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم، آنها از حمل آن سربزافتند، و از آن هراسیدند، اما انسان آن را بر دوش کشید...».

موارد اختلاف بین زن و مرد

بین زن و مرد در یک سری سطوح و عرصه‌ها اختلاف و تفاوت وجود دارد: ۱ - تشخیص خیر و شر و نفع و ضرر قدرت تشخیص از جمله امور اساسی است که در میان انسان‌ها به طور مساوی وجود دارد، ولی در امور فرعی و دقیق، سطح تشخیص و تمییز هر انسانی با دیگری متفاوت است. عنصر و شخصیت نوع مردان به جهت وظایفی که بر دوش دارند اندکی بر عنصر و شخصیت نوع زنان برتری دارد، لذا این مسأله مانع از آن نمی‌شود که برخی از زنان بر برخی از مردان برتری یابند. ۲ - استفاده بهتر از قدرت عقل زن از آنجا که فطرتاً عاطفی است در پی تمایلات و هواهای خود به سرعت پیش می‌رود، بی آن‌که از طریق عقلش محکم کاری کرده و آن را بر محکم شرع عرضه کرده و با ترازوی حکمت بسنجد. به همین سبب قلب او به طرف شهوات بیش از تسلیم در برابر ندای عقل گرایش دارد. در مقابل، مردان به واسطه دوراندیشی و صلابت در مورد بنیادی که آن را می‌سازند با زنان متفاوتند. زنان با کوچک‌ترین امر ناگهانی به سرعت متأثر شده و با کم‌ترین محنت و سختی، عزم و اراده‌شان از بین می‌رود، و به جای این‌که عقل

خود را به کار گیرند تا از تنگنایی که در آن گرفتار شده‌اند رهایی یابند، شروع به گریه و آه و ناله می‌کنند. بدین جهت است که شارع حکیم شهادت دو زن را معادل شهادت یک مرد قرار داده است. (۲۸) ۳- نوع عقل و ذکاوت بر اساس تحقیقات علم روان‌شناسی جدید در حالی که جنس مرد و زن از لحاظ ذکاوت عمومی با یکدیگر برابرند ولی از این بُعد، تفاوتی اساسی بین مرد و زن است. برخی می‌گویند: عقل بر دو قسم است: قسمی حفظ‌کننده و قسمی نیز نوآور است. بخش نوآور از بخش حفظ‌کننده مطالبی را می‌گیرد تا نوآوری و ابداع کند. در طبیعت عقل زن تمایل بیشتری به قوای حفظ‌کننده است در حالی که طبیعت عقل مردان به قوای نوآوری و ابداع نزدیک‌تر است. از بعد ذکاوت و هوش، زنان قدرت بیشتری برای حفظ دانسته‌ها دارند در حالی که مردان به واسطه قدرت تفکر، در زمینه ابداع و اختراع بر زنان برتری دارند. طبیعت نوآور مرد در مزین شدن او به عقاید و اخلاق و بهره‌گیری از حکمت‌های جدید در زندگی و حرکت او در راه کشف دانش‌های نظری و تطبیقی متجلی می‌شود، بدون آن که اهمیتی به شهرت و دیدگاه مردم نسبت به خود دهد؛ بر خلاف زنان. به همین جهت است که گفته شده: «تمدن، ساخته مردان است نه زنان». ۴- تحول و پختگی عقل مرد اگر دیرتر به حد رشد و بلوغ می‌رسد بدین جهت است که موجب شود تا فعالیت او تا سطح وسیعی ادامه یابد. ۵- ترجیح عقل بر عاطفه انسان به جهت ساختار روحی‌اش، از عقل و عاطفه ترکیب یافته است، ولی خداوند سبحان در مرد عقل را نسبت به عاطفه‌اش بیشتر قرار داده و عاطفه زن را نسبت به عقلش فزونی بخشیده است، و این به جهت سازگاری با نقشی است که هر کدام در زندگی دارند. و این اختلاف برای انس و الفت و گرایش آنان به یکدیگر ضروری است. روان‌شناسان می‌گویند: «دختران به حکم احساس رقیق و عواطف پاکی که دارند زودتر از پسران تحت تأثیر برنامه‌های اصلاحی قرار می‌گیرند و خیلی زودتر از پسران به راه می‌آیند. به گفته «موریس دبس» مخصوصاً به سبب مادری و خانوادگی آینده خود تربیتی دارند، که اندکی با تربیت پسران جوان متفاوت است». (۲۹) بُعد مادری در رشد عواطف زن نقش ویژه‌ای دارد. از این رو روان‌شناسان، این بُعد در زنان را کانون بسیاری از حالات روانی و عاطفی می‌دانند که از کیان و هستی زن جدایی‌ناپذیر است. ۶- مسائل روحی علم روان‌شناسی میان روحيات مرد و زن تفاوت آشکاری بیان می‌کند. تحقیقات نشان داده که روحیه مرد «عمل‌گرا» و جنبه فَعَال دارد، در حالی که روحیه زن جنبه «انفعالی» داشته و تأثیرپذیر است. این مطلب، گرایش مرد به تجاوز و برتری‌طلبی نسبت به دیگران را توجیه می‌کند، چنان‌که تمایل زن را به زندگی در سایه مردی که تأمین‌کننده حمایت و سعادتش باشد، تبیین می‌نماید. ۷- دلسوزی و مهربانی زن به جهت عطف و مهربانی و حسّاس بودن و شدت تأثیرپذیری از مرد متمایز است. همچنان‌که زن به واسطه صبر و بردباری و قدرت تحمل با مرد متفاوت است. این ویژگی با وظیفه زن در زندگی متناسب است؛ زیرا تربیت کودک نیاز به دلسوزی، مهربانی، عطف و رحمت دارد؛ همچنان‌که به صبر و بردباری و تحمل نیاز دارد. مرد نیز به واسطه دوراندیشی، عزم و اراده، شجاعت و خویشتن‌داری و مقاومتش برجسته می‌شود. این‌ها ویژگی‌هایی است که طبیعت وظیفه‌ای که به او موكول شده برایش ایجاب می‌کند، و این وظیفه همان تأمین نیازهای خانواده و حمایت از آن است. و وظیفه زن نیز پاکیزگی، زیبایی و دوستدار تربیت بودن است. ۸- توجه به ظاهر و شهرت‌طلبی زن بیشتر از مرد به حفظ ظواهر توجه دارد، گرچه به مقامات علمی بالا-هم برسد. در حالی که مرد به جوهر و اصل وجودی خویش توجه و اهتمام می‌ورزد. خداوند سبحان این ویژگی را در زن قرار داده تا زن بتواند توجه مرد را به خود جلب کند. ۹- افشای راز بیشتر زنان زبانشان را حفظ نمی‌کنند، و پیوسته سخن می‌گویند، و از سخن گفتن در مورد دیگران ابایی ندارند و این منشأ در عاطفی بودن آنان دارد، و در این زمینه به عاقبت این حرف‌ها نمی‌اندیشد. و لذا زن قادر به حفظ سر نیست به خلاف مرد که رازدار است. ۱۰- تحمل مصایب زن از آنجا که عاطفی است لذا مصایب و مشکلات و جنایات را نمی‌تواند تحمل کند و از مرد زودتر متأثر می‌شود. ۱۱- التزام به عرفیات زن تدبیر و التزامش به عرف رایج در محل و خانواده‌اش بیشتر است، و دیرتر از مرد دست از آن برمی‌دارد. ۱۲- دست به خشونت زدن مرد سریع‌تر از زن دست به مبارزه و معارضه و انتقام و خشونت می‌زند، برخلاف زن، که او غالباً درصدد صلح است و از به

در ایمان بیشتر است.» ۱۰ - تکامل دین به زن پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من تزوج احرز نصف دینه فلیتیق الله فی النصف الآخر»؛ (۴۱) «هر کس ازدواج کند نصف دین خود را احراز کرده است، پس باید برای کسب نصف دیگرش تقوای الهی را رعایت نماید.» ۱۱ - نیمی از پاداش شهیدان «جاء رجل الی رسول الله صلی الله علیه و آله فقال: ان لی زوجة اذا دخلت تلقتنی و اذا خرجت شیعتنی، و اذا رأتنی مهموماً قالت لی: مایهمک؟ ان کنت تهتم لرزقک فقد تکفل لک غیرک، و ان کنت تهتم لأمر آخرتک فزادک الله همًا. فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: ان لله عمالاً - و هذه من عماله، لها نصف اجر الشهید»؛ (۴۲) «شخصی به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: همسری دارم که چون بر او وارد می شوم به استقبال می آید و چون از خانه خارج می شوم مرا مشایعت می نماید. و چون مرا مهموم می بیند به من می گوید: چه چیز تو را مهموم کرده است؟ اگر به جهت روزیات غصه می خوری که غیر تو [خداوند] آن را تکفل نموده است. و اگر هم تو به جهت امر آخرت می باشی، خداوند این هم و غم را زیاد کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا برای خداوند عاملانی است و این زن از عاملان خداوند می باشد. برای او نصف اجر شهید است.» ۱۲ - حمایت از زن مظلوم خداوند متعال می فرماید: «یا ایها الذین آمنوا لا یحل لکم ان ترثوا النساء کرهاً و لا تعضوا لهن لئن ذهبن ببعض ما آتیتموهن إلا ان یتین بفاحشه مبینة و عاشروهن بالمعروف فان کرهتموهن فعسی ان تکرهوا شیئا ویجعل الله فیهِ خیراً کثیراً»؛ (۴۳) «ای کسانی که ایمان آورده اید! برای شما حلال نیست که از زنان از روی اکراه [و ایجاد ناراحتی برای آنها] ارث ببرید. و آنان را تحت فشار قرار ندهید که قسمتی از آنچه را که به آنها داده اید [از قهر] تملک کنید مگر این که آنها عمل زشت آشکاری انجام دهند. و با آنان، به طرز شایسته رفتار کنید. و اگر از آنها [به جهتی] کراهت داشتید [فوراً تصمیم به جدایی نگیرید] چه بسا چیزی خوشایند شما نباشد و خداوند خیر فراوانی در آن قرار می دهد.» و نیز می فرماید: «ولکن تشیطیعوا ان تعدلوا بین النساء ولو حرصتکم فلا تمیلوا کل المیل فتذروها کالمعلقة»؛ (۴۴) «شما هرگز نمی توانید [از نظر محبت قلبی در میان زنان، عدالت ایجاد کنید، هر چند کوشش نمایید ولی تمایل خود را به کلی متوجه یک طرف نسازید که دیگری را به صورت زنی که شوهرش را از دست داده در آورید.» و نیز می فرماید: «أسکنوهن من حیث سکنتم من وجدکم ولا تضاروهن لتضیقوا علیهن وإن کن أولات حمل فأنفقوا علیهن حتی یضعن حملهن...»؛ (۴۵) «آنها [زنان مطلقه] را هر جا که خودتان سکونت دارید و در توانایی شماست سکونت دهید. و به آنها زیان نرسانید تا کار را بر آنها تنگ کنید [و مجبور به ترک منزل شوند] و اگر باردار باشند، نفقه آنان را بدهید تا وضع حمل کنند...». و نیز می فرماید: «وإذا طلقتم النساء فبلغن أجلهن فأمسکوهن بمعروف أو سیروهن بمعروف ولا تمسکوهن ضراً لیتعدوا و من یفعل ذلک فقد ظلم نفسه ولا تتخذوا آیات الله هزواً»؛ (۴۶) «و هنگامی که زنان را طلاق دادید، و به آخرین روزهای عده رسیدند، یا به طرز صحیحی آنها را نگه دارید [و آشتی کنید] و یا به طرز پسندیده‌ای آنها را رها سازید، و هیچ گاه به خاطر زیان رساندن و تعدی کردن، آنها را نگاه ندارید. و کسی که چنین کند، به خوشتن ستم کرده است. و با [این اعمال و سوء استفاده از قوانین الهی] آیات خدا را به استهزا نگیرید...».

بررسی مسائل شبه‌انگیز درباره زن

اشاره

برخی از احکام اسلامی درباره زنان مورد شبهه و اشکال مغرضان یا جاهلان قرار گرفته است. جا دارد این موارد را مورد بحث و بررسی قرار دهیم.

برخی کم بودن حد بلوغ در زن و تقدّم او در رسیدن به تکلیف را زحمتی زودرس برای او دانسته و لذا از این جهت مرد را خوش شانس‌تر و برتر از زن دانسته‌اند. در حالی که می‌توان گفت: توفیق زن بیش از مرد است و اگر انسان تنزل کند حداقل باید بگوید زن همانند مرد است؛ زیرا تقریباً شش سال قبل از این که مرد مکلف شود زن را ذات اقدس خداوند به حضور پذیرفته است. زن همین که از نه سالگی گذشت و وارد دهمین سال زندگی شد خداوند او را به حضور می‌پذیرد و با او سخن می‌گوید. آن وقتی که هنوز مرد به عنوان یک نوجوان مشغول بازی است زن مشغول راز و نیاز با خداوند و نماز است، و همچنین تکالیف دیگر. همه نشانه آن است که زن برای دریافت فضایل، از مرد شایسته‌تر است. بنابر این اساس، بلوغ یک شرافت است. آن‌ها که اهل سلوکند می‌گویند: ما مشرف شدیم نه مکلف؛ زیرا زحمت و مشقّتی در کار نیست، بلکه شرف در کار است. از طرفی متخصصان می‌گویند: «رشد دختران سریع‌تر از پسران است. به این معنا که رشد استخوان‌بندی، رویش دندان‌ها و رشد غدد تناسلی در آن‌ها سریع‌تر از پسرها است. سبقت متوسط دخترها از پسرها که در حدود یک یا دو سال می‌باشد، در تمام مدّت کودکی و بلوغ پایدار است.» (۴۷)

۲- زن و دیه متفاوت

مطابق آنچه که در بحث دیات آمده، دیه زن نصف دیه مرد است ولی این نکته قابل توجه است که دیه در اسلام بر معیار ارزش معنوی انسان مقتول استوار نیست، بلکه یک دستور خاصی است که ناظر به مرتبه بدن انسان کشته شده می‌باشد. نشانه آن این است که اسلام بسیاری از افراد اعم از مرد و زن را که دارای اختلاف علمی یا عملی‌اند و آنان را از این جهت متفاوت می‌بیند، ولی در عین حال دیه آن‌ها را مساوی می‌داند. مثلاً خداوند متعال با وجود آن که می‌فرماید: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَكْفُرُونَ وَالَّذِينَ لَا يَكْفُرُونَ؟» (۴۸) «آیا کسانی که می‌دانند، با کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟» و نیز می‌فرماید: «لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»؛ (۴۹) «[هرگز] افراد باایمان که بدون بیماری و ناراحتی، از جهاد بازنشستند، با مجاهدانی که در راه خدا جهاد کردند، یکسان نیستند.» و نیز می‌فرماید: «لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا...»؛ (۵۰) «کسانی که قبل از پیروزی انفاق کردند و جنگیدند [با کسانی که پس از پیروزی انفاق کردند] یکسان نیستند، آن‌ها بلند مقام‌تر از کسانی هستند که بعد از فتح انفاق نمودند و جهاد کردند...». ولی در عین حال با تصریح بر تفاوت معنوی آنان، تصریح به تساوی آنان در مورد قصاص و دیه دارد و در این باره می‌فرماید: «وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ...»؛ (۵۱) «و مقرر کردیم بر ایشان که جان در مقابل جان و چشم در مقابل چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان می‌باشد و زخم‌ها به همان ترتیب قصاص دارند...». لکن همین عموم یا اطلاق در آیه دیگر تفسیر و تخصیص می‌خورد؛ زیرا خداوند در آیه دیگر می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرِّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَىٰ بِالْأُنثَىٰ»؛ (۵۲) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! درباره کشتگان بر شما قصاص مقرر شده، آزاد عوض آزاد و بنده در مقابل بنده و زن در برابر زن.» با این آیه، عموم یا اطلاق آیه قبلی تخصیص یا تفسیر می‌پذیرد؛ یعنی زن در قبال زن قصاص می‌شود نه مرد، و حکم دیه هم در اسلام با تفاوت بین زن و مرد تدوین شده است، و این ممکن است که بدین جهت باشد که از مرد کار بیشتری نسبت به زن با وجود عقل اقتصادی و معیشتی بیشتر که در او است برمی‌آید. ولی از جهت ارزش‌های معنوی ممکن است زنی بیش از مرد مقرب نزد خدا باشد. بنابراین، تساوی دیه عالم و جاهل نه از ارج و منزلت عالم می‌کاهد و نه بر مقام جاهل می‌افزاید. و نیز تفاوت دیه مرد و زن نه بر منزلت مرد می‌افزاید و نه از مقام زن می‌کاهد؛ زیرا برخی از تفاوت‌های مادی و مالی هیچ‌گونه ارتباطی به مقام‌های معنوی ندارد، و هیچ تلازم عقلی یا نقلی بین دیه و کمال معنوی وجود ندارد تا هر اندازه دیه بیشتر شود قداست روح مقتول و تقرب وی نزد خداوند افزون‌تر باشد. آری حکم کلامی، قتل، ناظر بر ارزش معنوی انسان مقتول است. لذا قتل عمدی مرد یا زن مؤمن از این جهت یکسان است یعنی اگر قتل عمدی مؤمن،

عذاب ابد یا دراز مدت را به دنبال دارد هرگز فرقی بین آن که مؤمن مقتول عمدی زن باشد یا مرد، وجود ندارد، همان گونه که از جهت لزوم کفاره هیچ فرقی بین قتل زن و مرد نیست.

۳ - زن و نقصان ایمان

امام علی علیه السلام بعد از فارغ شدن از جنگ جمل در مذمت زنان می‌فرماید: «معاشر الناس! ان النساء نواقص الایمان... فاما نقصان ایمانهن ففعودهن عن الصلاة و الصیام فی ایام حیضهن...»؛ (۵۳) «ای جماعت مردم! همانا زنان دارای نقصان ایمان، نقصان بهره‌ها [ارث و نقصان عقل می‌باشند... و اما [از آثار] نقصان ایمان زنان کناره‌گیری آنان از نماز و روزه در ایام حیضشان است...». توجه به یک نکته ضروری است و آن این که مسأله حیض زن در حالات طبیعی زن است. و از طرفی خداوند متعال زن را در ایام حیض از نماز و روزه بازداشته است. حال چگونه می‌توان با این وضع مسأله نقص ایمان زن را توجیه نمود؟ پاسخ: اولاً: حضرت امیرمؤمنان علیه السلام، این خطبه را بعد از جنگ جمل ایراد فرموده‌اند، جنگی که محرک اصلی آن زنی به نام عایشه دختر ابوبکر بود و در آن جنگ خون عده بی‌شماری بی‌گناه بر زمین ریخت. این جنگ به سبب موضع انفعالی و احساساتی عایشه نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام در گرفت و تعدادی از اصحاب نیز که با حضرت دشمنی داشتند و خیال قدرت را در سر می‌پروراندند او را کمک و تشویق کردند. موقعیت و منزلت عایشه به سبب آن که همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود در نزد عموم مردم بسیار بزرگ شمرده می‌شد. و این منزلت سرچشمه تأثیر بر عامه مردم بود. ثانیاً: عارف کامل، علامه تهرانی رحمه الله می‌نویسد: «زن باید همانند مرد پیوسته راه تقرب را پیماید و آن وقتی است که دوش با دوش مرد نماز بخواند و روزه بگیرد و طواف کند. و این فقط در وقتی است که حامله باشد و یا طفل خود را شیر بدهد. این زن قرین رحمت خداست که حائض نیست و اجازه رکوع، سجود و قیام و طهارت به وی داده شده است. و اجازه صیام به وی داده شده است. بنابراین، باید پیوسته یا حامله باشند و یا شیر دهند تا در کاروان انسانیت و حرکت به سوی معبود و محبوب و قبله مشتاقان و کعبه عاشقان و پویندگان به سوی حرم و حریم امن و امان او با مردان هم‌آهنگ باشند. حائض شدن زنان موقعی است که در این کاروان نشسته‌اند و از حرکت افتاده و متوقف گشته‌اند. بنابراین اصل در زنان عبادت است یعنی اصل در زنان حمل و رضاع است. حیض زنان خلاف اصل است؛ یعنی عدم حمل و عدم رضاع خلاف است. این حقیر روزی با یکی از پزشکان حاذق و بصیر و متعهد که سخن از این موضوع به میان آمده بود گفتم: سلامت و سعادت زن در این است که یا حامله باشد و یا بچه در زیر پستان خود داشته باشد. قدری تأمل کرد و گفت: آقا، این گفتار مطابق آخرین نتیجه‌کنگره‌های پزشکی است که امسال در آمریکا در همین موضوع قرار داده‌ام. آن‌گاه گفت: طبق آخرین مدارک و آمار اخیر، دخترانی که قبل از هجده سال بچه بزایند سرطان پستان نمی‌گیرند، و هر چه دیرتر بچه بزایند درصد خطر تهدید سرطان پستان در آنان زیاد می‌شود، تا چون از بچه زاییدنشان سی سال بگذرد خطر سرطان پستان به نحو مضاعف بالا می‌رود». (۵۴)

۴ - زن و نقصان سهم ارث

امیرمؤمنان علیه السلام درباره زنان می‌فرماید: «ان النساء نواقص الایمان، نواقص الحفظ... و اما نقصان حظوظهن فمواریتهن علی الأنصاف من مواریث الرجال...»؛ (۵۵) «ای جماعت مردم! همانا زنان دارای نقصان ایمان، نقصان بهره‌ها [ارث و نقصان عقل می‌باشند... و اما نقصان بهره آن‌ها، به همین جهت است که ارث آنان نصف ارث مردان است...». اشکال شده که این حدیث با کرامت زن سازگاری ندارد. پاسخ: در این باره به نکاتی چند تذکر می‌دهیم تا کسی گمان نبرد که در این موضوع به زن ظلم شده است: ۱ - عمده مخارج زندگی مشترک بر عهده مرد است؛ از قبیل: نفقه عیال، اعم از مسکن و لباس و خورد و خوراک. مهریه به

عهدده شوهر است. دیه خطایی بر عهدده اقوام مرد قاتل است و بر زنان توزیع نمی‌گردد. و نمونه‌هایی دیگر از مخارج سنگین که بر دوش مرد سنگینی می‌کند و اقتضای منبع مالی عظیمی را می‌نماید. مخارجی که غالب زنان به آن مبتلا نیستند. ۲- باید توجه داشت که زن همانند مرد همراه با تمام طبقات ارث، حضور حقوقی دارد و در تمامی مراتب طبقه‌بندی شده سهم خود را اخذ می‌کند. ۳- این طور نیست که سهم زن از ارث دائماً کمتر از مرد باشد بلکه گاهی با مرد مساوی است و گاهی کمتر از آن و زمانی نیز بیشتر از سهم مرد می‌باشد. مواردی را که زن همتای مرد ارث می‌برد عبارتند از این که میت فرزند داشته باشد با پدر و مادر، که در این صورت سهم هر کدام از پدر و مادر ۱۶ است. و مورد دیگر: برادر و خواهر مادری میت است که به اندازه مساوی ارث می‌برند. و اما موردی که زن کمتر از مرد ارث می‌برد مانند دختر که کمتر از پسر ارث می‌برد. اما موردی که سهم زن بیش از سهم مرد می‌باشد مانند موردی که میت غیر از پدر و دختر وارث دیگری نداشته باشد که در این مورد ۱۶ برای پدر است و بقیه برای دختر می‌باشد.

۵- زن و نقصان عقل

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در مذمت زنان می‌فرماید: «معاشر الناس! ان النساء نواقص الايمان، نواقص الحفظ، نواقص العقول... و اما نقصان عقولهن فشهاده امرأتين كشهاده الرجل الواحد...»؛ (۵۶) «ای جماعت مردم! همانا زنان دارای نقصان ایمان، نقصان بهره‌ها [ارث] و نقصان عقل می‌باشند... و اما نقصان عقول آنها، به همین جهت که گواهی دو زن همانند گواهی یک مرد است...». اشکال شده که این حدیث با کرامت زن سازگاری ندارد. پاسخ: اولاً: عقلی که مرد بیش از زن دارد یک فضیلت است نه معیار فضل. توضیح مطلب این که: عقلی که در زن و مرد متفاوت است عقل اجتماعی؛ یعنی در نحوه مدیریت، در مسائل سیاسی، علمی و تجربی و ریاضی است، ولی آیا می‌توان گفت: هر کس در این مسائل برتر بوده و عقلش بیشتر باشد به خدا نزدیک‌تر است؟ آیا این عقل مایه تقرب به خداست؟ یا آن عقلی که به توسط آن خداوند عبادت شده و کسب بهشت می‌شود مایه تقرب است؟ عقلی که موجب تقرب می‌باشد همان است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره نام گذاری آن به این اسم چنین آمده است که: عقل چیزی است که انسان به وسیله آن نیرو، غرایز و امیال را عقل کرده و می‌بندد. اگر کسی در مسائل سیاسی یا اجرایی عاقل‌تر و خردمندتر بود، نشانه آن نیست که به خدا نزدیک‌تر است، چه بسا همین هوش سیاسی یا علمی او را به جهنم بکشاند. چه بسا مردی در علوم اجرایی بهتر از زن بفهمد اما توان عقل کردن غرایز خویش را نداشته باشد. هر کس بتواند بهتر از دیگری غرایز را در هم بکوبد و امیال نفسانی را تعدیل کند و بهشت را کسب نماید او به معنای حقیقی عاقل‌تر است. پس اگر تفاوتی هست در مسائلی است که سود و زیان ندارد. ثانیاً: روایات در صدد تعریف جایگاه واقعی و تکوینی زن است؛ زیرا همان گونه که گفتیم زن به جهت شاکله وجودی که دارد برخی شغل‌ها و کارها از او برداشته شده است. پس نقص عقل زن نتیجه غلبه ملکاتی است که در سرشت او به ودیعت گذارده شده است و با موقعیت او در به حرکت درآوردن جامعه تأثیر دارد. و این منجر به نقص ذاتی عقل زن نیست، بلکه به جهت ضرورت اجتماعی، زن احتیاج به تعقل این گونه امور ندارد. زن به لحاظ موقعیت اجتماعی که دارد عقلش در اداره امور کشور و جنگ و قضاوت و... ناقص است، گرچه در مورد دیگر وظایف الهی که بر عهدده او گذارده شده عقلش در حد خود کامل می‌باشد. ثالثاً: این روایت به قرینه ذیل آن که شهادت و گواهی دو زن را برابر با یک مرد می‌داند اشاره به این نکته دارد که زن به جهت غلبه عاطفه و احساساتی که دارد ممکن است که نتواند درست مطلب را تشخیص دهد لذا شاهد دیگری لازم است بر خلاف مرد. رابعاً: این کلام از حضرت در ضمن خطبه‌ای است که بعد از جنگ جمل ایراد شده است و معلوم است که حضرت دسته خاصی از زنان را مورد سرزنش قرار داده است؛ زیرا ما در بین زنان افرادی همانند حضرت زهرا علیها السلام و خدیجه کبری و ام‌سلمه و دیگران را داریم که از زنان صالحه اسلامند. خامساً: مضافاً به این که در سند این روایت نیز مناقشه شده و

تنها از مصادر اهل سنت نقل شده است. سادساً: عقل بر دو قسم است: الف) عقل معاد؛ که در روایات درباره آن گفته شده که «ما عبد به الرحمان و اكتسب به الجنان» و در این جهت مرد بر زن برتری ندارد. ب) عقل معاش؛ که مرد به جهت وظیفه اجتماعی که دارد باید اضافه‌ای در عقل داشته باشد. سابعاً: در مقایسه این حدیث با احادیث دیگر نیز به احادیث مخالفی دست می‌یابیم. از امام علی علیه السلام حدیث دیگری نقل شده است که کلام نهج البلاغه را تفسیر می‌کند: حضرت فرمود: «إياك و مشاوره النساء الآمن جُربِت بكمال عقل»؛ (۵۷) «از مشورت با زنان پرهیزید مگر زنانی که کمال عقل آنان آزمایش شده باشد.» بنابراین، احادیث نقص عقل زنان با این گونه احادیث نسبت اطلاق و تفسیر را پیدا می‌کند و کلیت احادیث نقص عقل از میان می‌رود و نتیجه این می‌شود که کلام حضرت علیه السلام در نهج البلاغه درباره همه زنان نیست و مواردی استثنا دارد.

۶ - عقل زن در جمال او است

در برخی از روایات چنین آمده که حضرت علی علیه السلام فرمود: «عقول النساء فی جمالهن و جمال الرجال فی عقولهن»؛ (۵۸) «عقول زنان در جمالشان و جمال مردان در عقولشان است.» اشکال شده که این حدیث نیز با کرامت زن سازگاری ندارد. پاسخ: اولاً: این روایت یک امر دستوری نیست بلکه امر تعریفی است. ثانیاً: مقصود از عقل در این روایت، عقل نظری است نه عقلی که توسط آن خداوند رحمان عبادت می‌شود. در چنین عقلی جمال زن و مرد هر دو در آن است که به توسط آن عقل، خداوند رحمان عبادت می‌شود و بهشت را کسب می‌نمایند. خداوند متعال می‌فرماید: «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»؛ (۵۹) «آیا مردم را به نیکی دعوت می‌کنید، اما خودتان را فراموش می‌نمایید.» از این آیه استفاده می‌شود که عقلی در انسان وجود دارد که انسان را به کار خیر دعوت می‌کند و در این زمینه مرد و زن را از هم جدا نکرده و بین این دو فرقی نمی‌گذارد.

۷ - گواهی زنان

از جمله احکام اسلام که مورد هجوم افراتیون قرار گرفته، مسأله شهادت و گواهی زنان در دعاوی کیفری است. یکی از افراتیون در این زمینه می‌گوید: «در مسائل کیفری، زن گاهی اصلاً به حساب نمی‌آید و آن جرمی است که تنها با شهادت مردان ثابت می‌شود. ماده ۷۴ قانون مجازات اسلامی در این باره می‌گوید: زنا چه موجب حدّ جلد (شلاق) و چه موجب حدّ رجم (سنگسار) باشد با شهادت چهار مرد عادل یا سه مرد عادل و دو زن عادل ثابت می‌شود، در چنین موردی شهادت زنان به تنهایی جرم را ثابت نمی‌کند. ماده ۷۶ قانون مجازات اسلامی این طور می‌گوید: شهادت زنان به تنهایی یا به انضمام شهادت یک مرد عادل زنا را ثابت نمی‌کند بلکه در مورد شهود مذکور حدّ قذف جاری می‌شود.» (۶۰) پاسخ: در چند مورد شهادت زنان مورد قبول نیست: ۱ - مورد اجماعی؛ این مورد در جرایم غیر مربوط به حقّ الناس به جز زنا است؛ زیرا حکم خداوند در باب حدود بر این است که به کمترین بهانه‌ای حد اجرا نگردد، و تضییق دایره شهود در مورد زنان یکی از طرق دست‌یابی به این هدف است. ۲ - موارد اختلافی؛ در برخی موارد فقها بحث دارند که شهادت زن پذیرفته است یا نه؟ نظر مشهور فقها در مواردی چون دعوی وکالت، وصیت، نسب، ثبوت هلال، و دعوی طلاق، بر عدم پذیرش شهادت زن است. و نیز فقها در مورد دعاوی مربوط به قصاص به جهت اختلاف روایات اختلاف نظر دارند. و مورد دیگر از موارد اختلاف دعاوی مربوط به نکاح است، که اغلب فقها به پذیرش شهادت زنان در نکاح فتوا داده‌اند. (۶۱) ۳ - موارد ضمیمه شهادت مردان به زنان؛ در برخی از موارد است که گواهی زنان همراه با ضمیمه شدن گواهی مردان مورد قبول است، که عبارت است از: الف) زنا؛ مشهور فقها گواهی زنان را برای اثبات آن به صورت مستقل کافی

نمی‌دانند، بلکه با شهادت سه مرد و دو زن، مجازات سنگسار و با شهادت دو مرد و چهار زن فقط مجازات شلاق در زنا ثابت می‌گردد. در این مورد صاحب جواهر ادعای نفی خلاف کرده است. (۶۲) و این به جهت خصوصیتی است که در مورد حفظ حیثیت افراد در زنا مورد نظر شارع است. ب) شهادت در امور مالی؛ در امور مالی یا در اموری که مقصود آن مال باشد، شهادت زن به تنهایی کافی نیست. و برخی علی‌رغم این که در مورد اثبات دعاوی مالی با یک شاهد مرد و قسم مدعی محدودیت‌هایی قائل شده‌اند ولی در مورد اثبات دعاوی مالی با دو شاهد زن و یک مرد تردید نکرده و پذیرفته‌اند، (۶۳) زیرا دو شاهد زن و یک مرد را بینه شرعیه گویند. مستند این حکم علاوه بر روایات متعدد، آیه شریفه قرآن است. خداوند متعال می‌فرماید: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَيْتُمْ بَدِينِ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُب بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْب كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسِيْرَ تَطِيْعُ أَنْ يُمْلَ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَيْلَهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى ..»؛ (۶۴) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که بدهی مدت‌داری [به خاطر وام یا داد و ستد] با یکدیگر پیدا می‌کنید، آن را بنویسید. و باید نویسنده‌ای از روی عدالت، [سند را] در میان شما بنویسد. و کسی که قدرت بر نویسندگی دارد، نباید از نوشتن - همان طور که خدا به او تعلیم داده - خودداری کند. پس باید بنویسد. و آن کس که حق بر عهده اوست، باید املا کند و از خدا که پروردگار اوست بپرهیزد، و چیزی را فروگذار ننماید. و اگر کسی که حق بر ذمه اوست، سفیه [یا از نظر عقل ضعیف] و مجنون است، یا [به خاطر لال بودن توانایی بر املا کردن را ندارد، باید ولی او] [به جای او] با رعایت عدالت، املا کند. و دو نفر از مردان [عادل خود را] [بر این حق شاهد بگیرید، و اگر دو مرد نبودند، یک مرد و دو زن، از کسانی که مورد اطمینان و رضایت شما هستند را انتخاب کنید] [و این دو زن، باید با هم شاهد قرار گیرند] تا اگر یکی انحراف یافت، دیگری به او یادآوری کند...». در پاسخ به این پرسش که چرا در دعاوی مالی، دو شاهد زن مورد نیاز است برخی از مفسرین به ذیل آیه تمسک کرده‌اند آنجا که می‌فرماید: «أَنْ تَضِلَّ إِحْدَهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَهُمَا الْأُخْرَى تا اگر یکی از آن دو زن موضوع شهادت را فراموش نمود دیگری او را یادآوری کند. کلمه «فتذکر» به اعتقاد اکثر مفسرین در مقابل «نسیان» است. (۶۵) فیض کاشانی می‌گوید: «و هذه علمة لاعتبار العدد» (۶۶) یعنی جمله مذکور در آیه شریفه علت لزوم تعدد شهود زن را که همان نسیان باشد بیان نموده است. طبرسی در تحلیل آیه مذکور می‌گوید: «لأنَّ النسيان يغلب على النساء أكثر مما على الرجال»، (۶۷) زیرا فراموشی بر زنان بیش از مردان عارض می‌شود. حافظه زنان از دیدگاه روان‌شناسان؛ مسأله فراموشی در حافظه زنان در هنگام ادای شهادت از نظر روان‌شناسان قابل توجیه است؛ زیرا از دیدگاه روان‌شناسی، فراموشی حافظه با میزان احساسات و هیجانات فرد، رابطه مستقیم دارد. هر قدر شخص بیشتر تحت تأثیر احساسات و هیجانات روحی واقع گردد به همان نسبت حوادث و وقایعی را که به خاطر سپرده زودتر فراموش نموده و دقت کمتری در نقل آن دارد. یک روان‌شناس قضایی می‌گوید: «یک شیء یا موضوع که در ذهن ما انعکاس شدید هیجانی با صبغه کراهت ایجاد می‌کند مخصوصاً می‌تواند موجب تسهیل یا تسریع در انصراف توجه ما شود». (۶۸) یکی دیگر از روان‌شناسان می‌گوید: «... نتایج تحقیقات حاکی از آن است که هیجان می‌تواند بر بازیابی از حافظه درازمدت حداقل از چهار راه مشخص اثر بگذارد... در برخی از موارد هیجان‌های منفی محلّ با زیبایی می‌شوند». (۶۹) برخی روان‌شناسان موضوع ارتباط فراموشی حافظه و هیجانات روحی را بر روی مجموعه‌ای از دانش‌آموزان آزمایش نموده‌اند، بدین ترتیب که آن‌ها را وا داشتند تا هیجان‌های بی‌معنی را به خاطر بسپارند، سپس آنان را آزمودند. پس از آن ناگهان در اطقی که دانش‌آموزان نشسته بودند وضع وحشتناکی ایجاد کردند. بدین صورت که تخته‌ای از سقف افتاد و صدای تیری شنیده شد و چراغ‌ها خاموش شد. وقتی چراغ‌ها روشن شد دوباره دانش‌آموزان را امتحان کردند تا مشاهده نمایند چه مقدار از کلماتی که یاد گرفته بودند، به یادشان مانده است. دیده شد که در اثر هیجانات شدیدی که در آن‌ها ایجاد شده بود یادآوری آن‌ها در مورد آنچه که به خاطر سپرده بودند آشکارا کاهش یافته است. (۷۰) به

اعتقاد برخی از روان‌شناسان، یکی دیگر از علل فراموشی حافظه اشخاص «شرم و حیا و عفت» است که این عامل همانند عامل احساسات و عواطف ناشی از حوادث در زنان به مراتب بیشتر از مردان یافت می‌شود. (۷۱) گرچه این دو عامل در وجود زن از نعمت‌های الهی است که خداوند به ودیعت نهاده است و می‌تواند در رشد و ترقی او تأثیرگذار باشد، و در قوام جامعه و تحکیم نظام خانواده نیز تأثیر بسزایی دارد. ۴ - قبول شهادت دو زن با قسم مدعی؛ لازم به ذکر است که در امور مالی با دو شاهد زن بدون گواهی مردان و فقط با ضمیمه قسم مدعی پذیرفته است. (۷۲) و در این مورد صاحب جواهر ادعای شهرت قوی کرده است. (۷۳) و کلام شیخ طوسی رحمه الله در مبسوط نیز اشعار بر اتفاق امامیه بر این مسأله دارد، و قول به عدم قبول را به اکثر اهل سنت نسبت داده است. (۷۴) صاحب جواهر معتقد است که مستفاد از نصوص آن است که اساساً در کلیه دعاوی مربوط به حق الناس (اعم از حقوق مالی و غیر مالی مانند حق قصاص، وصایت، وکالت و امثال آن) شهادت دو مرد با قسم مدعی و به تبع آن گواهی دو زن و یک مرد یا گواهی دو زن و قسم مدعی پذیرفته است، مگر در موارد استثنایی که با دلیل خاص مثل اجماع خارج است. (۷۵)

۸ - زن و جهاد

از مجموعه روایات اسلامی استفاده می‌شود که جهاد و جنگ از زن برداشته شده است، برخی این حکم را منشأ نقص در زن می‌دانند در حالی که این چنین نیست؛ زیرا: اولاً: جهاد با مقتضی و شاکله وجودی و جسمانی زن سازگاری ندارد، و لذا از او خواسته نشده است. ثانیاً: ظاهر عبارات علما عدم وجوب و سقوط است نه این که شرکت زنان در جهاد حرام باشد. ثالثاً: برای زن حرب و جنگی قرار داده شده که در آن با مرد شریک است و آن رفتن در محراب عبادت و مبارزه با نفس اماره است. محراب یعنی محلّ جنگ، و محراب عبادت محلّ جنگ و نماز، جنگ بین جنود عقل و جهل است. خداوند متعال درباره حضرت مریم می‌فرماید: «فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ»؛ (۷۶) «پس ملائکه او را ندا دادند در حالی که او در محراب نماز ایستاده بود.» رابعاً: اگر اشتغال به نبرد و جنگ در جبهه از زنان برداشته شده، ولی شرکت آنان در جنگ به جهت کمک‌رسانی و مداوا برداشته نشده است همان گونه که در برخی از جنگ‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله زنان در این زمینه حضور فعال داشته و برخی از یاران امام زمان علیه السلام نیز از زنانند که در این زمینه از آنان استفاده می‌شود. علامه طباطبایی رحمه الله می‌فرماید: «اجازه ندادن به زن برای شرکت در جهاد تنها در مورد جنگ و قتال است نه این که او از مطلق حضور و کمک کردن در امور منع شده باشد.» (۷۷) علامه حلی رحمه الله می‌فرماید: «يجوز اخراج النساء للانتفاع بهن»؛ (۷۸) «جایز است که زنان را برای نفع بردن در جبهه با خود همراه برند.» او نیز در جای دیگر آورده است: «و لو اخرج الامام معه العبيد باذن ساداتهم و النساء و الصبيان جاز الانتفاع بهم في سقى الماء و الطبخ و مداواة الجرحى. و كان النبي يخرج معه ام سليم و غيرها من نساء الانصار»؛ (۷۹) «و اگر امام با خود بردگان را به اذن صاحبانشان و زنان و کودکان را همراه ببرد جایز است که از آنان در آب دادن و پخت و پز و مداوای مجروحان بهره گیرد. و پیامبر صلی الله علیه و آله همیشه با خود ام سلیم و دیگر زنان را به جنگ می‌برد.» شیخ طوسی رحمه الله می‌فرماید: «و كان النبي صلى الله عليه وآله يحمل معه النساء في الغزوات»؛ (۸۰) «همیشه پیامبر صلی الله علیه و آله با خود زن‌ها را در غزوات می‌آورد.» خامساً: اگر از زن، جهاد و جنگ با مشرکان برداشته شده است این در جنگ‌های ابتدایی است نه جنگ‌هایی که حکم دفاع را دارد؛ زیرا در این نوع جنگ‌ها شرکت زن و مرد به مقدار کفایت واجب است. البته در صورتی که تعداد مردها در آن جنگ‌ها کفایت نکنند. سادساً: در مقابل جهاد و جنگ متداول که از زنان برداشته شده جهاد دیگری برای آن‌ها قرار داده شده که می‌توان خلأ فضیلتی را از این بخش برای زنان جبران کرد. شیخ کلینی رحمه الله در روایتی نقل کرده که جهاد زن خوب شوهرداری کردن است. (۸۱) و نیز از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمود: «... و جهاد المرء ان تصبر على ماترى من أذى زوجها و غیرته»؛ (۸۲) «و جهاد زن آن است که بر آنچه از اذیت و آزار و غیرت مرد خود می‌بیند صبر کند.» از پیامبر صلی الله علیه

وآله سؤال شد: آیا برای زنان نیز جهاد است؟ حضرت فرمود: آری، جهادی که در آن قتال نیست: و آن حج و عمره است. (۸۳)

۹- زن و اجتماع

توضیح

امیرمؤمنان علیه السلام در سفارشاتشان به امام حسن علیه السلام می‌فرماید: «... اگر می‌توانی کاری کنی که همسرت غیر از تو کسی را نشناسد پس چنین کن». (۸۴) ابن شهر آشوب در کتاب «مناقب» روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله از فاطمه علیها السلام پرسید: «بهترین چیز برای زن چیست؟» حضرت عرض کرد: «این که مردی را نبیند و مردی نیز او را نبیند». پیامبر صلی الله علیه و آله ایشان را در بر گرفت و فرمود: «فرزندی که پاره تن من است». (۸۵) علامه حسینی تهرانی رحمه الله می‌فرماید: «به طور استثنایی و به عنوان ثانوی زن حق دارد صدای خود را بلند کند و در برابر مردان پرخاش خود را از ظالم در ظلمی که به وی رسیده است جهراً و علناً اعلام نماید، نه آن که هر وقت و همه جا و به هر شرطی می‌تواند در میتینگ‌ها شرکت کند و خطبه بخواند و دوش به دوش مردان قدم بردارد. این عمل خلاف اسلام است و خلاف بنیه و سازمان فطری و خلقی زن و خلاف مصالح و عوائد او است. بلند نمودن زن صدای خود را در شرایط عادی در میان مردان، در سخنرانی‌ها و شرکت در مجالس و محافل مردان و یا مجالس و محافلی که در آن زن و مرد وجود دارد خلاف نصوص صریحه وارده در اسلام است... اگر خطبه خواندن و سخنرانی نمودن زن در شرایط عادی هم جایز بود، پس چرا همین دخت پیامبر صلی الله علیه و آله صدیقه کبری فاطمه زهرا علیها السلام در زمان حیات پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله یک سخنرانی هم در مسجد نکرد؟! چرا در مسجد و غیر مسجد مجلس درس تشکیل نداد؟ و برای همه اصحاب اعم از مرد و زن تفسیر قرآن و سیره پدرش را بیان نکرد؟ چرا او و نه غیر او از زنان مدینه در میان آن‌ها و نه از زنان مکه و نه از زنان کوفه و بصره دیده نشد؟!...» (۸۶) این گونه شبهات در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز مطرح بوده و حضرت با جمله‌ای کوتاه به این نقدها و اشکالات پاسخ داده است: سیوطی در «در المنثور» از بیهقی به این مضمون نقل می‌کند که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در جمع یاران و اصحابش نشسته بود. اسماء دختر یزید انصاریه یکی از زنان انصار به حضور پیامبر رسیده و عرض کرد: من نماینده تمام زنان هستم به سوی شما. این سؤال تنها سؤال زنان انصار و زنان مدینه نیست بلکه سؤال همه زن‌ها است و هیچ زنی در مشرق و یا مغرب نیست مگر این که وقتی سخن مرا بشنود آن را می‌پذیرد، پس من در حقیقت نماینده همه زنان عالم هستم؛ زیرا شما پیامبر همه جوامع بشری اعم از زن و مرد هستید... او گفت: پدر و مادر و جان خودم به فدای تو! خداوند عزوجل تو را به سوی مردان و زنان هر دو دسته مبعوث کرده است ما نیز به تو و خدایت ایمان آورده‌ایم... چرا باید ما زن‌ها محصور و خانه‌نشین و مایه دفع شهوات شما و حامل فرزندان شما مردان باشیم، و حال آن که شما مردان بر ما به شرکت در نماز جمعه و جماعات و عیادت مریمان و حضور در تشییع جنازه‌ها و حج مکرر و بهتر از همه جهاد در راه خدا فضیلت داده شده‌اید؟ هر گاه یکی از شما برای به جا آوردن حج یا عمره یا جهاد از خانه خارج می‌شود ما هستیم که برای شما امواتان را حفظ می‌کنیم ولی ما زن‌ها با شما مردان در هیچ یک از این فضیلت‌ها شریک نیستیم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله تمام رخ رو به اصحاب خود کرد و فرمود: «آیا سؤال زنی را تا کنون بهتر از این زن در امرش شنیده‌اید؟ اصحاب عرض کردند: ما گمان نمی‌کردیم که زن از این گونه مطالب مطلع باشد. آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله رو به آن زن کرد و فرمود: خوب درک کن ای زن و به زن‌های دیگر نیز اعلان کن که خوب شوهرداری زن برای همسرش و طلب خوشنودی او و دنبال کردن موافقت و رضایت او معادل تمام آن فضایی است که برای مردها ذکر کردی. آن زن در حالی که «لا اله الا الله» می‌گفت به میان زنان قوم خود بازگشت». (۸۷)

زن و پرورش فرزند

علم اثبات کرده است: مادری در زنان ضرورتی حیاتی برای جسم و بدن زن است و احساس مادری از نظر روانی لذت بخش‌ترین بخش زندگی زنانه است، که زندگی آنان را با معنا و مفهوم می‌سازد، و عشق مادری کانون همه عشق‌ها است، و تهی ساختن زن از این احساس، انکار برخی از کیان و هستی اوست. این نیز ثابت شده است که فرزندان که در دامن مادر تربیت نشوند ناقص‌اند، اعتماد به نفس ندارند، و از کارآیی لازم نیز برای جامعه بشری برخوردار نیستند. نیز ثابت شده است که بازده اقتصادی این افراد کاهش می‌یابد. همچنین ضرورت تشکیل خانواده و آثار و نقش سازنده آن در مرد و زن و فرزندان از نتایج یافته‌های علمی است. از این رو، گرچه مدرنیسم برای فروپاشی خانواده گسترده و سنتی کوشید، لیکن موفقیتی چندان به دست نیاورد، بلکه دچار پیامدهای ویرانگر اجتماعی نیز گردید، و پست مدرنیسم شتابزده به خانواده سنتی روی آورد و آن را معیار سامان بخشی به وضع نابسامان جامعه‌های انسانی دانست. بنابراین، نظریه مردنمایی زنان و همانندسازی رفتاری با مردان به معنای سلب شخصیت واقعی زن و ارزش والای اوست.

زن، محور خانواده

اهمیت خانواده بر کسی پوشیده نیست، محوریت و نقش حیاتی و زیربنایی آن در تربیت نسل، سامان بخشی به فکر و اعصاب افراد خانواده و از آن جمله مرد، و تشکیل هسته اصلی جامعه، روشن است. حتی برخی از نویسندگان که به زندگی انسان، ماشینی می‌نگرند و از مادرهای سفارشی و پدر و مادرهای بیولوژیک و والدین حرفه‌ای و فرزندان ساخته دستگاه و ماشین، سخن می‌گویند، (۸۸) نتوانسته‌اند نگرانی خود را از تلاشی خانواده، به عنوان هسته اصلی جامعه و تمدن بشری، پنهان دارند: «از هم پاشیدگی خانواده، امروزه در واقع بخشی است از بحران عمومی نظام صنعتی که در آن همه ما شاهد از هم گسیختگی تمامی نهادهای عصر موج دوم هستیم. امروز کلاً شنیده می‌شود که در آینده خانواده از هم می‌پاشد، یا این که «خانواده» مهم‌ترین مسئله روز است... در سال‌های اخیر به قدری طلاق و متارکه در خانواده‌های هسته‌ای اتفاق افتاده که امروز از هر هفت کودک آمریکایی یک نفر تحت سرپرستی یکی از والدین قرار دارد، و در نواحی شهری این رقم بالاتر است؛ یعنی به یک نفر از چهار نفر می‌رسد...» (۸۹). «اکثر دانشمندان... خانواده را مهم‌ترین نهادی دانسته‌اند که جامعه و کودک را تغذیه و پرورش می‌دهد، و خانواده در سلامت و عدم سلامت، در شرافت و انحراف، در سازگاری و انحراف کودک نقش اساسی... دارد... کودک نخستین و اساسی‌ترین درس‌های زندگی را در این نهاد کسب می‌کند... فداکاری، محبت، عشق، آداب و رسوم، مراسم فرهنگی و دینی، وظایف و مسئولیت‌پذیری را در خانواده می‌آموزد... محیط خانواده در تشکیل شخصیت کودک و نوجوان مؤثر می‌باشد... تأمین سلامت فردی و اجتماعی بدون در نظر گرفتن نقش خانواده... امکان‌پذیر نمی‌باشد... خانواده می‌تواند عامل سازنده کودک در زمینه جسمی، روانی، عاطفی، ذهنی و... باشد یا عامل نابودی و ویرانی او» (۹۰). برخی از کارشناسان و جامعه‌شناسان نظام‌های صنعتی، متلاشی شدن خانواده را در نظام‌های صنعتی امروز از علل اصلی نشیب‌گرایی تمدن کنونی می‌دانند. از این رو، مدرنیسم که به «خانواده هسته‌ای» می‌اندیشید و مروج آن بود، مورد انتقادهای کوبنده و اصولی پست مدرنیسم واقع شد، و دیگر بار گرایش‌ها به سوی خانواده گسترده و سنتی قرار گرفت، و سامان‌یابی جامعه‌های صنعتی را در این گرایش دانست. «دکتر ایروین گرین برگ، پروفیسور روان‌پزشک در دانشکده پزشکی آلبرت اینشتین، معتقد است: "مردم در پی ساختاری با ثبات ازدواج خواهند کرد". طبق این نظریه، خانواده همچون ریشه‌ای است که فرد هر جا می‌رود، آن را با خود می‌برد، و به مثابه لنگرگاهی است که

انسان را در برابر طوفان تغییرات محفوظ نگاه می‌دارد. خلاصه کلام آن که محیط پیرامون هر چقدر ناپایدارتر و تازه‌تر بشود، اهمیت خانواده بیشتر خواهد شد.» (۹۱) «... به هر حال آنچه از خلال همه این تغییرات رخ می‌نماید و اهمیت همه آن‌ها را ناچیز می‌کند، و در محافی فرو می‌برد، چیز بسیار ظریف و لطیفی است؛ در کارها و اعمال انسان آهنگی پنهان وجود دارد که در آن باره بحث چندانی نکرده‌اند، و از گذشته‌ها تا کنون همچون یکی از نیروهای متعادل کننده در جامعه به انسان خدمت کرده است و آن دور خانواده است... این دور، آن چنان قدمتی دارد، به قدری خود به خود و خود کار عمل می‌کند و چنان نظم پر صلابتی دارد که مردم آن را همچون امری مسلم و بدیهی دانسته و در آن باره پرسشی نکرده‌اند... این سلسله وقایع خانوادگی پی‌درپی و قابل پیش‌بینی به تمام انسان‌ها از هر قبیله و جامعه‌ای احساس تداوم و داشتن پایگاه و جایگاهی در طرح ناپایدار امور اعطا می‌کند. دور خانواده در هستی انسان، همواره یکی از پایه‌های حفظ سلامت روانی به شمار می‌رود.» (۹۲) در مقدمه کتاب «به سوی تمدن جدید» نیز آمده است: «از سوی دیگر تافلر معتقد است که یکی از مهم‌ترین پدیده‌های موج سوم، بازگشت دوران اقتدار و احترام و اهمیت خانواده است؛ زیرا در موج دوم (تمدن صنعتی) نهاد قدرتمند «خانواده» رو به زوال گذاشت و تمام آنچه طی دوران موج اول از ویژگی‌های خانواده محسوب می‌شد از دستش رفت. به این ترتیب که: بیماران را به جای پرستاری در منزل، روانه بیمارستان‌ها کردند؛ کودکان به مدرسه و مهد کودک رفتند؛ سالخوردگان را به خانه سالمندان فرستادند؛ و زوج‌ها وقت خود را بیشتر در میهمانی و رستوران و تفریحگاه‌های گوناگون گذراندند. و لذا آنچه از خانواده باقی ماند فقط پیوندهای عاطفی بود که البته می‌توانست به آسانی قابل گسستن باشد. اما موج سوم مجدداً خانواده را احیا می‌کند و اختیارات و قدرت‌های گذشته را به خانه و خانواده بازمی‌گرداند. به این ترتیب که: بسیاری با استفاده از کامپیوتر و فاکس و تلفن‌های چندکاره و سایر وسایل ارتباطی مدرن به آموزش فرزندان خود در خانه خواهند پرداخت؛ اغلب نیازهای پزشکی - حتی جراحی‌های معمولی - را می‌توان با بهره‌گیری از کامپیوترهای رابوتیک متصل به مراکز پزشکی در منزل انجام داد و... نتیجه این که وقتی بیشتر وقت اعضای خانواده در منزل گذشت، روابط عاطفی نیز استحکام خواهد یافت و اهمیت و اقتدار خانواده به مراتب بیش از آن خواهد شد که در موج دوم وجود داشت یا دارد.» (۹۳) «برای من، به دلایلی که قبلاً گفتم، هیچ کدام از آن‌ها کانون اصلی جامعه فردا نخواهد بود، بلکه در واقع این خانه است که مرکز تمدن آینده می‌شود. به اعتقاد من، خانه در تمدن موج سوم از اهمیت شگفت‌انگیز و تازه‌ای برخوردار خواهد شد. رواج شیوه تولید برای مصرف، گسترش کلبه الکترونیک، ابداع ساختارهای جدید تشکیلاتی در اقتصاد، صنایع خودکار و تولید انبوه‌زدایی شده، همه این‌ها به بازگشت خانه به عنوان واحد مرکزی جامعه فردا اشارت دارند. واحدی که وظایف اقتصادی، بهداشتی، تربیتی و اجتماعی آن در آینده افزایش خواهد یافت، نه کاهش.» (۹۴) زن در خانواده، همراه با بسیاری نقش‌های پیدا و ناپیدای دیگر دو نقش اصلی دارد، که در این ارزیابی، به دو نقش محوری اشاره می‌شود: ۱ - زن در خانه، سازنده مجدد شخصیت، توانایی و کارآیی مفید مرد است. آرامش و سکونی را که زن به مرد می‌بخشد با هیچ شیوه و ابزاری نمی‌توان پدید آورد. به گفته ویل دورانت: «زن از آنجا که مرد خیالی سرگردان را به مرد فداکار و پای‌بست به خانه و کودکانش تبدیل می‌سازد، عامل حفظ و بقای نوع است...» (۹۵) از این حقیقت والا در نقش‌آفرینی زنان، قرآن کریم پرده برمی‌دارد: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»؛ (۹۶) «و از نشانه‌های قدرت اوست که برایتان از جنس خودتان همسرانی آفرید، تا با ایشان آرامش یابید، و میان شما دوستی و مهربانی نهاد. در این پندها نشانه‌هایی [برای حکمت الهی است برای مردمی که تفکر می‌کنند.] سکون، آرامش عمیقی است که مردان در کنار زنان و در آغوش خانواده می‌یابند، که در پرتو آن زندگی چون قایقی به ساحل می‌رسد، و اضطراب‌ها و نگرانی‌ها و سرگردانی‌ها از محیط اندیشه و زندگی مردان رخت برمی‌بندد. دیگر این که، مردان را با مسئولیت و تکلیف و ضابطه‌گرایی آشنا می‌سازد، حس مسئولیت و تعهد را به تدریج پدید می‌آورد و به باور مرد می‌دهد، و سرپرستی و مدیریت در مدار کوچکی را به او می‌آموزد. و

این موضوع بسیار ارزشمندی است که در هیچ آموزشگاهی نمی‌توان بدینسان عینی و ملموس و در عین حال انسانی و عاطفی، مدیریت و تعهدشناسی را به انسان‌ها آموخت. بنابراین کارآیی مردان و ایفای نقش درست در جامعه و دیگر انتظاراتی که از مردان هست، در پرتو خانواده و در کنار همسران به فعلیت می‌رسد و شکوفا می‌گردد، و این نقش همسری زنان است. ۲ - دیگر نقش حیاتی زن، رسالت مادری است. این نقش نیز، از مهم‌ترین نقش‌های اصولی و زیربنایی و انسان‌ساز است. رسالت مادری، دورانی طولانی دارد و زن از آغاز تشکیل نطفه در رحم، به راستی پرورش دهنده فرزند است تا دوران مدرسه؛ و در دوران بعد گرچه فرزندان استقلال می‌یابند، لیکن همواره و تا واپسین لحظات حیات، مادران تأثیرهای اصولی بر راه و کارهای فرزندان دارند. البته نقش بسیار آشکار مادر در دوران شیرخوارگی و کودکی است. در این دوران نسبتاً طولانی، همه ابعاد شخصیت کودک به دست مادر و در آغوش گرم او شکل می‌گیرد و کودک به آنجا که باید برسد در همین دوران می‌رسد، و سرمایه‌های اصلی را در این دوره از مادر دریافت می‌کند. محیط‌های آموزشی نیز بر پایه‌ای که مادر ریخته است کار خویش را استوار می‌سازند. از این رو می‌بینیم، در آیین اسلام توصیه‌های بسیاری در دوران بارداری و پس از زایمان و شیر دادن و... به مادران شده است. دستورها و راه کارهای فیزیکی، چون شیر دادن و تغذیه مناسب و... و راه کارهای روحی و تربیتی و آرامشی را که برای فرزندان باید فراهم آورند. که این‌ها همه در ایفای نقش اصلی زن و رسالت مادری، در تربیت فرزندان بسیار مؤثر است، و زیباترین هنرنمایی زن است؛ هنر و نقشی که جز زن کسی نمی‌تواند این نقش را با این زیبایی بازی کند. «باید زن تندرستی را که به کودکش شیر می‌دهد نقطه اعلای زیبایی عالم بدانیم». (۹۷) بدین جهت آموزش‌های خیرخواهانه و جانبداری‌های اصولی و انسانی از حقوق زن، باید به عظمت این بُعد از حیات زنان توجهی ژرف داشته باشد، و هیچ گاه آن را فدای برخی نقش‌های زودگذر اجتماعی نکند. «نبوغ در مادری همان اندازه امکان دارد که نبوغ در سیاست و ادب و جنگ. درباره برابری در نبوغ نباید از روی برابری در قدرت یا توانایی در اجرای امور با مهارت مساوی حکم کرد... بلکه برابری در نبوغ را باید از روی توانایی در اجرای مشاغل و وظایفی دانست که طبیعت بر هر یک از زن و مرد گذاشته است...». (۹۸) در اسلام بر نقش مادری تأکیدهای فراوان شده، و در عظمت آن سخنها گفته شده است، تا پیوند فرزندان با محور خانواده استوارتر گردد و نظام خانواده پاینده‌تر شود. نیز می‌نگریم که اندیشمندان دلسوز، که در اندیشه سامان‌یابی اجتماعات و تمدن بشری هستند، زنان را به اصالت نقش مادری بسیار توجه می‌دهند، و همواره تأکید می‌کنند که جنجال تبلیغاتی تساوی زن و مرد، مبادا زنان را از ایفای کامل نقش مادری باز دارد که این فاجعه‌ای جبران‌ناپذیر است، که در فرزندان که مادران را در کنار خود نمی‌بینند و یا در خانواده‌هایی که با طلاق متلاشی شده است، نمونه‌های آن را بسیار می‌بینیم. «... دختران جوان برای آن که مادران لایقی برای پرورش فرزندان شریفی گردند، باید تعلیمات عالی بگیرند، نه به خاطر آن که دکتر یا قاضی یا استاد شوند...». (۹۹) نیز به زنان باید آموخت که نقش مادری اصولی‌ترین نقش آنان در زندگی است، و تکامل و رشد مادی و معنوی، حتی سلامت بدنی آنان نیز در پرتو ایفای این نقش است: «... به نظر می‌آید که جنس ماده لااقل نزد پستانداران مگر بعد از یک یا چند آبستنی به کمال خود نمی‌رسد. زن‌هایی که بچه ندارند، خیلی عصبانی‌ترند و تعادل روحی و جسمی ایشان زودتر از دیگران به هم می‌خورد، زن‌ها عموماً به اهمیتی که اعمال تولید مثل برای آن‌ها دارد، واقف نیستند. در حالی که این عمل برای کمال رشد ایشان ضروری است. در این صورت منطقی نیست که توجه زنان را از وظایف مادری منحرف سازند. نایستی برای دختران جوان نیز همان طرز فکر و همان نوع زندگی و تشکیلات فکری و همان هدف و ایده‌آلی را که برای پسران جوان در نظر می‌گیریم معمول داریم». (۱۰۰) شعارهای آزادی و همسانی، نباید این رسالت مهم را لرزان و سست کند و آرمان والای مادری را در تیرگی فرو برد. همه نگرانی‌ها از آینده تمدن بشری در نظر اندیشمندان واقع‌گرا، بیشتر متوجه مسائل خانواده، و نقش اصولی زنان است که باید بر عهده داشته باشند، تا خانواده گسیخته نگردد و زنان با تمام وجود، به سکان داری آن پردازند. و مباد که زنان در میدان مردان و کارهای مردانه گام بگذارند و رسالت اصلی خویش و نقش زندگی‌ساز خود را فراموش کنند؛

رسالت و نقشی که بسیار بالاتر از انجام کارهای مردانه و تقلید از جنس مذکر است. «... هنگامی که از آزادی تبلیغ می‌کنند، بدانند که مرد ناقص شدن اهمیتی ندارد؛ بلکه مهم زن کامل بودن است... اگر امروز طبیعت در حفظ خانواده و کودک ناتوان به نظر می‌رسد، برای آن است که زن مدتی طبیعت را از یاد برده است و شکست طبیعت همیشگی نیست.» (۱۰۱)

۱۰ - زن و قضاوت

صاحب وسایل به سندش از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله در وصیتی به حضرت علی علیه السلام فرمود: «ای علی! بر زن نماز جمعه و... و تولی و قضاوت نیست.» (۱۰۲) درباره عدم قضاوت زن گرچه برخی؛ امثال شیخ مفید در «مقنعه»، شیخ طوسی در «نهایه»، ابن ادریس در «سرائر»، ابی حمزه در «غنیة النزوع» و ابن سعید در «جامع الشرایع» سخنی به میان نیاورده و شرط قضاوت قاضی را ذکورت معین نکرده‌اند، ولی غالب و اکثر علمای امامیه این شرط را قبول کرده و به ادله‌ای از این قبیل استدلال کرده‌اند: ۱ - اجماع در مسأله ۲ - سیره عملیه مستمزه ۳ - روایات. گرچه در برخی روایات، خدشه وارد شده و از حیث سند یا دلالت، قابل نقد و بررسی است. ولی از مجموع ادله می‌توان استفاده کرد که زن به جهاتی دیگر نیز غیر از تعبید به نصوصات، از قضاوت کردن ممنوع شده است. اولاً: حکم قضاوت از تکالیف شاقی است که با شاکله زن تناسب ندارد. ثانیاً: از آنجا که زن موجودی عاطفی است لذا با قرار گرفتن در مسند قضاوت سازگاری ندارد. ثالثاً: داوری بین متخاصمان نیازمند بروز در جامعه و حضور در بین مردم بوده تا تشخیص متخاصمان و تشخیص شاهدان آنها ممکن باشد و این با شرایط خصوصی زن سازگاری ندارد.

۱۱ - زن و مرجعیت

گاهی می‌پرسند که چرا زن نمی‌تواند به مقام مرجعیت برسد؟ و آنان چه چیز از مردان کمتر دارند؟ در جواب باید بگوییم: اولاً: مرجعیت عامه مسلمین احتیاج به رفت و آمد و دید و بازدیدهایی دارد که من حیث المجموع با شاکله و شئون زن سازگاری ندارد. ثانیاً: مرجعیت امانت است ولی فقاهاست ملک است. زن می‌تواند به مقام فقاهاست برسد و دارای این ملک شود، هر چند به جهت مصالحی مرجعیت عموم به او واگذار نمی‌شود. مرجعیتی که امانتی سخت و خطیر است.

۱۲ - زن و مهریه

یکی از سنن بسیار کهن در روابط خانوادگی بشری این است که مرد هنگام ازدواج برای زن «مهر» قائل می‌شده است؛ یعنی چیزی از مال خود را به زن یا پدر زن خویش می‌داده است. این سنت چیست؟ آیا این عمل یادگار عهدهایی است که زن مملوک مرد بوده است؟ آیا مقتضای عدالت و تساوی حقوق انسان‌ها و کرامت زن در این زمان آن است که مهریه ملغی گردد و ازدواج‌ها بدون مهر صورت گیرد؟ پاسخ: حقیقت این است که «مهر» نتیجه تدبیر ماهرانه‌ای است که در متن خلقت و آفرینش برای تعدیل روابط زن و مرد و پیوند آنها به یکدیگر به کار رفته و اسلام آن را امضا کرده است. «مهر» از آنجا پدید آمده که در متن خلقت، نقش هر زن و مرد در مسأله عشق، مغایر نقش دیگری است. نوع احساسات زن و مرد نسبت به یکدیگر یک جور نیست. قانون خلقت، جمال و غرور و بی‌نیازی را در جانب زن، و نیازمندی و طلب و عشق را در جانب مرد قرار داده است، و ضعف زن در مقابل نیرومندی بدنی مرد به همین وسیله تعدیل شده است و همین جهت موجب شده که همواره مرد از زن خواستگاری می‌کرده است.

۱۳ - خواستگاری از زن

برخی می‌گویند: ازدواج در اسلام به معنای زن گرفتن برای مرد مطرح شده و او به عنوان مشتری و خریدار تلقی گردیده، و در مقابل زن، نوعی کالا- وانمود شده است. این قبیل تعبیرها در قوانین اجتماعی اثر روانی بسیار بد و ناگواری ایجاد می‌کند و مخصوصاً تعبیرات مزبور در قانون ازدواج بر روی روابط زن و مرد اثر می‌گذارد و به مرد، ژست آقایی و مالکیت و به زن، وضع مملوکی و بندگی می‌بخشد. پاسخ: این که از قدیم الایام مردان به عنوان خواستگاری نزد زن می‌رفته‌اند و از آن‌ها تقاضای همسری می‌کرده‌اند از بزرگ‌ترین عوامل حفظ حیثیت و احترام زن بوده است. خداوند، مرد را مظهر طلب و عشق و تقاضا آفریده و زن را مظهر مطلوب بودن و معشوق بودن. زن را مانند گل و مرد را به مانند بلبل، زن را شمع و مرد را پروانه قرار داده است. یکی از تدابیر حکیمانه و شاهکار خلقت است که در غریزه مرد، نیاز و طلب و در غریزه زن، ناز و جلوه قرار داده است. و بدین وسیله ضعف جسمانی زن را در مقابل نیروی جسمانی مرد جبران کرده است. خلاف حیثیت و احترام زن است که به دنبال مرد بدود؛ زیرا برای مرد قابل تحمیل است که از زن خواستگاری کند و جواب رد بشنود و آن‌گاه از زن دیگری خواستگاری کند تا بالأخره زنی رضایت خود را به همسری با او اعلام دارد، اما برای زن که می‌خواهد محبوب و معشوق بوده و از قلب مرد سر در آورد تا بر سراسر وجود او حکومت کند، قابل تحمل و موافق غریزه او نیست که مردی را به همسری خود دعوت کند و احیاناً جواب رد بشنود و سراغ مرد دیگری برود. این موضوع به جنس بشر اختصاص ندارد، بلکه حیوانات دیگر نیز همین طور هستند و همواره این مأموریت به جنس نر داده شده است که خود را دلباخته و نیازمند جنس ماده ابراز کند. مأموریتی که به جنس ماده داده شده این است که با پرداختن به زیبایی و لطف و با خودداری و استغناظریفانه، دل جنس مقابل را هر چه بیشتر شکار کند و او را از مجرای حساس خودش و به اراده و اختیار او در خدمت خود گمارد. پس این موضوع مربوط به قانون آفرینش است، و هیچ توهینی به زن به حساب نمی‌آید. مگر هر خریداری از نوع مالکیت و مملوکیت اشیا است؟ طلبه و دانشجو خریدار علم است، متعلم خریدار معلم است. هنرجو خریدار هنرمند است، آیا باید نام این‌ها را مالکیت بگذاریم و منافی حیثیت علم و عالم و هنر و هنرمند تلقی کنیم؟ در مورد بحث نیز می‌گوییم: مرد خریدار وصال زن است نه خریدار مالکیت او.

۱۴ - ازدواج زن و اذن پدر

برخی لزوم اذن پدر در ازدواج دختر را مانع استقلال و آزادی زن پنداشته‌اند، در حالی که: اولاً: میان فقها اختلاف است، عده‌ای خصوصاً فقهای متأخر موافقت و اذن پدر را در نکاح زن لازم نمی‌دانند. ثانیاً: اذن پدر را کسانی هم که شرط دانسته‌اند در نکاح زن باکره شرط می‌دانند. و برخی از کسانی هم که شرط می‌دانند در صورتی که بدون اذن باشد نکاح زن را باطل نمی‌دانند. ثالثاً: فلسفه این که دوشیزگان لازم است - یا لااقل خوب است - بدون موافقت پدران با مردی ازدواج نکنند ناشی از این نیست که دختر قاصر شناخته شده و از لحاظ رشد اجتماعی کمتر از مرد به حساب آمده است. اگر به این جهت بود چه فرقی است میان بیوه و دوشیزه، که بیوه نیازی به موافقت پدر ندارد ولی دوشیزه و دختر باکره نیاز به اذن دارد؟ رابعاً: اگر دختر از نظر اسلام در اداره کار خودش قاصر است، چرا اسلام به دختر بالغ رشید، استقلال اقتصادی داده است و معاملات مهم او را نیز صحیح و مستغنی از موافقت پدر می‌داند؟ خامساً: مسأله اذن پدر به موضوعی روان‌شناسانه بین زن و مرد باز می‌گردد. این موضوع به حس شکارچی‌گری مرد از یک طرف و به خوش‌باوری زن نسبت به وفا و صداقت مرد از طرف دیگر باز می‌گردد. مرد بنده شهوت است و زن اسیر محبت. چیزی که زن را از پای در می‌آورد و اسیر می‌کند این است که نغمه محبت و صفا و وفا و عشق را از دهان مرد بشنود. زن تا مادامی که دوشیزه است و هنوز با مردان برخورد نزدیک با زندگی مشترک نداشته است، زمزمه‌های محبت مردان را به سهولت باور

می‌کند. اینجا است که لازم است دختر ناآزموده با پدرش - که از احساسات مردان بهتر آگاه است و پدران جز در شرایط استثنایی برای دختران خیر و سعادت می‌خواهند - مشورت کند و لزوماً موافقت او را جلب کند که به نفع خود او است. در اینجا قانون به هیچ وجه زن را تحقیر نکرده است، بلکه دست حمایت خود را بر روی شانه او گذارده است. سادساً: فقها می‌گویند: گرچه ازدواج زن باکره بدون اجازه و اذن ولی‌اش صحیح نیست ولی تزویج زن باکره یا ثبیه نیز بدون اذن و رضایت او صحیح نبوده و احراز قبول کامل او به این ازدواج لازم است. و لذا زن می‌تواند از خواستگاری که برای او شده سرباز زند، و هیچ کس حق ندارد که زن را در قبول همسر اجبار نماید. و این حکمی اجماعی است که با سنت نیز موافق است. سابعاً: و نیز فقها گفته‌اند که اگر ولی، زن را از ازدواج با کفو و همتای واقعی‌اش منع کند ولایت او ساقط می‌گردد، و لذا می‌تواند با کفوی که تشخیص داده شده ازدواج کند؛ گرچه ولی‌اش اذن و اجازه نمی‌دهد؛ زیرا در نفوذ ولایت ولی شرط است که او حریص بر مصلحت دخترش باشد.

۱۵ - تنبیه زن

خداوند متعال می‌فرماید: «وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ»؛ (۱۰۳) «و آن دسته از زنان را که از سرکشی و مخالفتشان بیم دارید پند و اندرز دهید و [اگر مؤثر واقع نشد] در بستر از آنان دوری نمایید و [اگر هیچ راهی جز شدت عمل و وادار کردن آن‌ها به انجام وظایفشان نبود] آن‌ها را تنبیه کنید.» گفته شده که این نوع معامله با زن با شأن او سازگاری ندارد و با عصر جاهلیت که زن در حقارت و خواری به سر می‌برد تناسب دارد! پاسخ: اولاً: کسی که به کتب تفسیر و تاریخ و کلمات فقها در این مسأله رجوع کند پی می‌برد که این حکم اسلامی هرگز تناسبی با موقعیت و حکم زن در جاهلیت ندارد. زن در عصر جاهلی بسیار در موقعیت پایینی قرار داشت و این اسلام است که دست او را گرفته و به مقام و شأنی عظیم سوق داد. اسلام با برخی از عادات و رسوم جاهلیت سخت مخالف بود ولی با آن‌ها به طور کلی و یک مرتبه مقابله نکرد، بلکه تا حدودی آن‌ها را پذیرفته و آثاری را هم بر آن‌ها مترتب کرد؛ همانند برده‌داری، طلاق ظهار و مسأله مورد بحث که مقابله مرد با نافرمانی و نشوز زن باشد. ثانیاً: در تفسیر جمله «وَاضْرِبُوهُنَّ» آمده است که زدن نباید شدید و دردآور باشد. شیخ طوسی رحمه الله می‌فرماید: «و اما ضرب، به اتفاق نباید شدید باشد». و از امام باقر علیه السلام نقل شده که با مسواک باشد». (۱۰۴) قاضی ابن براج طرابلسی (۴۸۱ ه.ق) می‌نویسد: «و اما ضرب و زدن، باید به قصد و حد تأدیب باشد، آن گونه که بچه‌ها بر نافرمانی کتک می‌خورند. و نباید زن را شدید و به نحوی که او را زمین گیر کند و خون آلود نماید، بزنند و آن را باید بر کل بدنش تقسیم کنند به جز صورتش. و برخی از علمای اهل سنت گفته‌اند که باید با حوله‌ای پیچیده باشد نه چوب و تازیانه». (۱۰۵) ثالثاً: مسأله زدن زن در موردی است که زن ناشزه شده و حقوق مرد را رعایت نمی‌کند. امری که ممکن است مرد را وادار به تصمیم به طلاق نماید. و از آنجا که طلاق افسد است و ممکن است با زدن او از این امر جلوگیری کرد لذا با زدن او دفع افسد به فاسد می‌شود. رابعاً: گاهی زدن زن به جهت دفع افسد به فاسد است؛ زیرا در صورت کنترل نکردن این گونه زنان با زدن، ممکن است وضع بدتر شده و کار به طلاق یا قتل کشیده شود.

۱۶ - قرار دادن طلاق به دست مرد

در فقه به اثبات رسیده که طلاق به دست مرد است جز در مواردی خاص. برخی از روشنفکران نمایان، این حکم شرع را منافی با حقوق زن دانسته‌اند و می‌گویند: اسلام شأن زن را پایین‌تر از مرد قرار داده و به همین جهت است که زمام او را به دست مرد سپرده است. برای پاسخ به این اعتراض و توجیه مسأله به چند مقدمه اشاره می‌کنیم: ۱ - اسلام به طلاق به عنوان علاج یک مشکلی نگاه

می‌کند که راهی برای علاج آن به جز طلاق نیست، و در غیر این صورت طلاق امری مبعوض به حساب آمده و شارع مقدس شدیداً از آن نهی کرده است. ۲- شکی نیست که طلاق همانند نکاح یک ضرورت اجتماعی به حساب می‌آید؛ زیرا گاهی کانون خانواده به صورت جهنمی می‌شود که طاقت ادامه آن برای زن و مرد یا یکی از آن دو مقدور نیست، لذا طلاق تنها راه خلاصی زن و مرد به حساب می‌آید. ۳- حقیقت طلاق عبارت است از باز کردن میثاق و عهده‌ی که با ازدواج برای مرد و زن حاصل شده بود. ۴- در شرع مقدس حقوقی برای زن مطلقه قرار داده شده است که باید مرد به او پردازد؛ از قبیل: الف) پرداخت تمام مهریه در صورت دخول و نصف آن در صورت عدم دخول. ب) استحقاق نفقه تا مادامی که در عده است، در صورتی که طلاق او رجعی باشد. ج) حق مسکن داشتن تا مادامی که در عده است، و طلاق او رجعی باشد. د) احقیقیت مادر به شیر دادن فرزندش از دیگران. ه) استحقاق مادر بر حضانت فرزند تا مدتی. و) عدم جواز محرومیت زن از اولادش، حتی بعد از انقضای مدت حضانت. ز) در صورتی که ...J...S... در زمان عده زن بمیرد، زن از او ارث می‌برد. ۵- مرد اگر از زنش کراهت دارد و او را دوست ندارد بسیار دشوار به نظر می‌رسد که بتوان او را مجبور به محبت و رغبت به زنش نمود. با ذکر این مقدمات به پاسخ از اصل سؤال می‌پردازیم: اولاً- مرد از آنجا که عاطفه کمتری نسبت به زن در او وجود دارد، لذا در صورتی که محبت زن را در دل نداشته باشد با کوچک‌ترین مشکلی در صدد انتقام برمی‌آید که اگر راه را بر او ببندیم دست به خشونت و جنایت می‌زند، لذا شرع مقدس در این مورد امر طلاق را به دست او داده تا با امری فاسد از افسد جلوگیری شود. و این در حالی است که زن به جهات مختلف، قدرت و تحملش در این مسأله بیشتر است. او گاهی آینده خود را می‌بیند که بی سرپرست خواهد شد، و گاهی فرزندان خود را مشاهده می‌کند و لذا سپردن طلاق به دستش ضرورتی وجود ندارد. ثانیاً: زن از آنجا که موجودی عاطفی است و لذا سریع تصمیم‌گیری می‌کند، و در برخی موارد نیز زود از تصمیم خود پشیمان می‌گردد و لذا اگر شارع طلاق را به دست او قرار دهد، سریع با آینده و موقعیت خود بازی می‌کند و این درست بر خلاف ویژگی مرد است که آینده‌نگر بوده و عقلش بر عاطفه‌اش غلبه دارد.

۱۷- اطاعت زن از مرد

برخی سؤال می‌کنند که چرا زن باید مطیع شوهر خود باشد مگر کنیز اوست یا او را اجاره کرده است؟ پاسخ: اولاً: لزوم اطاعت از شوهر در مواردی است که تقاضای مرد مشروع باشد؛ زیرا مطابق روایات کسی حق ندارد از مخلوق در چیزی اطاعت کند که در آن معصیت خالق باشد. ثانیاً: اطاعتی که بر زن واجب شده تنها در حدود شئون و وظایف حیات زوجیت و همسراری است؛ زیرا همان‌گونه که اشاره کردیم وظایف هر یک از زن و مرد تقسیم شده است. نتیجه این که: حق اطاعت برای مرد منحصر به حدود شئون زوجیت و نظام خانواده می‌شود.

۱۸- زن شراست

مطابق برخی از روایات زن موجودی شر معرفی شده است. (۱۰۶) حال با وجود این مطلب گاهی سؤال می‌شود که چرا در اسلام حق زن زیر پا نهاده شده است. پاسخ: اولاً: سیاق روایات بر این دلالت دارد که زن از آنجا که مورد عشق و حاجت جنسی مرد است لذا منجر به بسیاری از شرور در روی زمین خواهد شد. ثانیاً: برخی با زن گرفتن و قرار تشکیل خانواده و به جهت رسیدن به زن حاضرند دست به هر کسب و کاری زده و از هر راهی پول درآورند تا به وصال زن خود برسند و زن گرفتشان مایه وقوع در انواع گناهان می‌شود. بدین جهت زن نسبت به برخی شر به حساب می‌آید.

یکی از موضوعاتی که مخالفان بر آن بسیار پافشاری کرده و آن را نقطه ضعفی در زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته‌اند، این است که چرا پیامبر صلی الله علیه و آله همسران متعددی را انتخاب کرد؟ و گاه آن را با تعدد زوجات در زمان ما - که معمولاً ناشی از شهوترانی و رسیدن به مال پدر زن و استعمار زنان برای کارهای شخصی است - مقایسه می‌کنند، و بدین جهت نسبت‌های ناروایی به آن حضرت می‌دهند. ما در این بحث این موضوع را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

علل تعدد همسران پیامبر

تعدد انتخاب همسر از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله عوامل گوناگونی داشته است: ۱ - بزرگواری پیامبر صلی الله علیه و آله در انتخاب همسران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هرگز برای رسیدن به خواسته‌های شخصی یا رسیدن به مال و یا استعمار زنان و بهره‌بری از آنان در کارهای تجاری و یا کشاورزی ازدواج نکرده است. اساساً این دیدگاه که اکنون مطرح است در آن زمان هرگز مطرح نبوده است. و لذا هرگز پیامبر صلی الله علیه و آله بر این کار خود از ناحیه مخالفان مورد اعتراض واقع نشد. ۲ - اشتیاق مردم به وصلت با پیامبر صلی الله علیه و آله از آنجا که حضرت محمد صلی الله علیه و آله رسول خدا و پیامبر از جانب خدا بود و به مقام و منزلت بسیار عالی دست یافته بود لذا عموم مردم اشتیاق داشتند با وصلت و انتساب به حضرت، خود را عزیز کرده و به خاندان وحی - گرچه از راه سبب - مرتبط سازند. و این مطلبی بود که حتی زنان نیز به آن میل و رغبت نشان می‌دادند. در مورد ازدواج‌های پیامبر صلی الله علیه و آله می‌توان مواردی را از این قبیل نام برد. ۳ - مشکلات زندگی و تعدد همسر جا دارد بین این دوران و دوران گذشته مقایسه‌ای داشته باشیم. در زندگی ما زندگی شهری پیشرفته و دارای امکانات وسیع است و لذا می‌توان گفت در چنین جامعه‌ای هر یک از زن و مرد بدون وجود دیگری می‌توانند بسیاری از کارهای خود را انجام دهند، و ازدواج فقط برای فرزنددار شدن و ارضای قوای شهوانی است و لذا تعدد زوجات در ظاهر دلیل بر شهوت زیاد و خروج از حد اعتدال است. اما در عصر جاهلیت و ظهور اسلام وضع زندگی بسیار سخت بود. لذا تعدد همسر غالباً می‌توانست در بهبود زندگی خانواده تأثیر بسزایی داشته باشد. ۴ - اقتصاد ضعیف و نبود امکانات قرآن در چند آیه مردم آن عصر را از کشتن فرزند نهی می‌کند. پس معلوم می‌شود در برخی موارد به علت کمبود امکانات، دختران و پسران را به مسلخ می‌بردند و یا زنده به گور می‌کردند. خداوند در آیه‌ای می‌فرماید: «وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ»؛ (۱۰۷) «و به خاطر فقر فرزندان خود را نکشید، ما شما و آنان را روزی می‌دهیم.» در آیه دیگر چنین آمده است: «وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنْ قَتَلْتُمْ كَانَتْ خِطَاءً كَبِيرًا»؛ (۱۰۸) «فرزندان خود را به خاطر ترس از فقر نکشید، ما آنان و شما را روزی می‌دهیم. مسلماً کشتن آن‌ها خطای بزرگی است.» از اینجاست که تعدد همسر و تحت تکفل قرار دادن دختران متعدد، کمکی به نظام خانواده عیال بار و فقیر به حساب می‌آمد. امام علی علیه السلام وضعیت اقتصادی جامعه عصر جاهلیت را این چنین توصیف می‌کند: «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا... وَ أَنْتُمْ مَعْشَرُ الْعَرَبِ عَلَى شَرِّ دِينٍ وَ شَرِّ دَارٍ، مَنِخُونَ بَيْنَ حِجَارَةٍ خَشَنٍ وَ حَيَاتٍ صَمِّمٍ، تَشْرَبُونَ الْكَدِيرَ وَ تَأْكُلُونَ الْجَشِبَ...»؛ (۱۰۹) «همانا خداوند در حالی محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری برگزید که شما گروه عرب بر بدترین دین و در بدترین سرزمین بودید، در بین سنگ‌های سخت و مارهای کر رحل اقامت می‌گشودید. آب‌های لجن‌دار سیاه را می‌نوشیدید و غذاهای خشن می‌خوردید...». ۵ - مبارزه با سنت‌های باطل یکی دیگر از عوامل و جهات ازدواج‌های پیامبر صلی الله علیه و آله مبارزه عملی با سنت‌های غلط در بین مردم بود. از آنجا که سنت‌های عملی که در بین مردم رسوخ کرده و رواج نموده، تنها با گفتار برداشته نمی‌شد لذا در برخی موارد احتیاج بود که عملاً با آن مخالفت شود. که از باب نمونه می‌توان به موضوع ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله با زینب همسر زید بن حارثه اشاره کرد. خداوند متعال می‌فرماید: «وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ وَ تَخْفَى فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ...»؛ (۱۱۰) «[به خاطر بیاور] زمانی را که به آن کس که خداوند به او نعمت

داده بود و تو نیز به او نعمت داده بودی [به فرزند خوانده‌ات زید] می‌گفتی: همسرت را نگاه دار و از خدا بپرهیز. [و پیوسته این امر را تکرار می‌کردی و در دل چیزی را پنهان می‌داشتی که خداوند آن را آشکار می‌کند، و از مردم می‌ترسیدی در حالی که خدا سزاوارتر است که از او بترسی...]. اهل سنت گرچه در تفسیر آیه شریفه شأن نزولی را نقل کرده‌اند که هرگز با قداست و عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله سازگاری ندارد، ولی مطابق با رأی و نظر اهل بیت علیهم السلام آیه و دستور آن به جهت محو یک عادت معروف در جاهلیت بوده است؛ زیرا اعراب در آن زمان ازدواج با همسران پسرخوانده را بعد از طلاق، همانند ازدواج با همسر فرزندان حقیقی جایز نمی‌دانستند. مقابله با این سنت جاهلی و باطل احتیاج به یک عملکرد قاطع از طرف رهبر دینی بود تا بتواند این سنت را بشکند، لذا این کار را شخص پیامبر بر عهده گرفت. خداوند به رسولش وحی فرستاد که زید بن حارثه پسر خوانده‌اش در آینده‌ای نه چندان دور همسرش را طلاق خواهد داد، و تو به جهت شکستن عادت جاهلیت باید با او ازدواج کنی. بعد از مدتی بین زید و همسرش مشاجره‌ای در گرفت. او خواست تا همسرش را طلاق دهد. ابتدا پیامبر صلی الله علیه و آله او را نصیحت کرد و به او فرمود: «أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ». آن‌گاه خداوند به حضرت فرمود: «وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ»؛ یعنی تو می‌دانی که در پشت این قضیه امری تدبیر شده که در شرف وقوع است و این که زید به زودی همسرش را طلاق خواهد داد و تو با او ازدواج می‌کنی. تو از مردم می‌ترسی که سرزنشت کنند: «وَتَخْشَى النَّاسَ» در حالی که خداوند سزاوارتر به ترسیدن است: «وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ...» (۱۱۱) ۶- ازدواج، راهی برای پیوند قبایل یکی از آداب بسیار مهم زندگی در عصر جاهلیت، انتساب به قبایل بود و در صورت پیوند یک نفر از یک قبیله با فردی از قبیله دیگر رابطه جدیدی بین آن دو قبیله برقرار می‌شد. ازدواج با دختر رئیس قبیله‌ای می‌توانست پیمان عملی بین دو قبیله باشد یا لاقل می‌توانست بین دو قبیله پیوند دوستی برقرار کند و طایفه‌ای که هر لحظه ممکن بود به جان یکدیگر بیفتند به این طریق در صلح و امنیت به سر برند. با این حکمت در تعدد زوجات در عصر جاهلیت، نکته برخی از ازدواج‌های پیامبر صلی الله علیه و آله روشن می‌شود. ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله با جویریة دختر رئیس قبیله بنی مصطلق باعث شد تا مسلمانان، آن قبیله را از خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله بدانند و تمامی اسیران آنان را آزاد سازند و لذا از خوشحالی ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله با دختر رئیس قبیله، تمامی افراد قبیله به اسلام می‌گرویدند. تفصیل قصه از این قرار است که در غزوه بنی مصطلق، جویریة دختر حارث - رئیس قبیله بنی مصطلق - همراه با عده‌ای از زنان و مردان اسیر شد. جویریة در تقسیم غنایم سهم ثابت بن قیس شد. او با مولای خود عقد کتابت بست تا در پرداخت مقدار معینی از پول آزاد شود. جویریة برای تهیه پول نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: «من جویریة دختر رئیس قبیله بنی مصطلق هستم بلاها و مصایبی که بر من رسیده بر شما مخفی نیست. من عقد مکاتبه برای آزادی خود نوشته‌ام». این را گفت و سر خود را از خجالت پایین انداخت و بغض گلویش را گرفت و با صدای حزین عرض کرد: «مرا برای تهیه پول یاری کنید». پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «یا بهتر از تهیه کمک برای تهیه پول؟» سپس حضرت چنین ادامه داد: «آیا حاضری آن مقدار پولی را که با ارباب خود مکاتبه کرده‌ای پردازم و تو را به ازدواج خود درآورم؟» جویریة گفت: آری، حاضرم. و رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین کرد. وقتی خبر به مسلمانان رسید، گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله داماد این قبیله شد، و ما خویشان رسول خدا صلی الله علیه و آله را به اسارت در پیش خود گرفته‌ایم؟! عجب کار بدی است. لذا فوراً هر چه اسیر از قبیله بنی المصطلق نزد آنان بود آزاد کردند و به این ترتیب حدود صد اسیر آزاد شد. (۱۱۲) بعد از انتشار این خبر در بین قبیله بنی المصطلق، همگی اسلام را اختیار نمودند. (۱۱۳) همان‌گونه که ازدواج با عایشه به جهت پیوند حضرت با قبیله بنی تمیم بوده است. و نیز ازدواج با صفیه این فایده و اثر را در بر داشت. ۷- عیب بودن نداشتن شوهر از تاریخ استفاده می‌شود که در آن زمان، نداشتن همسر برای زن و بیوه به سربردن او گرچه یک بار هم ازدواج کرده باشد عیب محسوب می‌شد، و لذا بعد از فوت شوهر یا طلاق گرفتن از او به فکر شوهر دیگری بودند، و این کار بر عهده پدران بود. حفصه دختر عمر بن خطاب از زانی بود که از مدینه هجرت کرد، در حالی که همسر خنیس بن حدافه سهمی از مجاهدان بدر

بود. بعد از وفات شوهرش، عمر به ابوبکر پیشنهاد کرد تا او را به همسری بپذیرد، ولی او قبول نکرد و لذا عمر غضبناک شد و... بعد از آن این پیشنهاد را به عثمان داد، او نیز قبول نکرد. عمر زبان شکایت نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله گشود. حضرت فرمود: «حفصه با کسی که بهتر از عثمان است ازدواج می‌کند...». سپس پیامبر صلی الله علیه و آله او را از پدرش خواستگاری کرده و با او ازدواج نمود. این ازدواج در سال سوم هجرت رخ داد. (۱۱۴) ۸ - تجدید روحیه گاهی پیامبر صلی الله علیه و آله از زنی برای تجدید روحیه و تثبیت ایمان او به اسلام دعوت به خواستگاری می‌نمود. که ازدواج با ام‌حبیبه از این قبیل است. یکی از همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله ام‌حبیبه دختر ابوسفیان بود. او همسر عبیدالله بن جحش بود. هر دو در مکه مسلمان شدند و در اثر فشار مشرکان و اذیت و آزار آنان با گروهی از مسلمانان به حبشه هجرت نمودند. در آنجا دارای فرزندی به نام حبیبه شدند، و لذا کنیه او از همین فرزند گرفته شده است. در حبشه همسر او عبیدالله مسیحیت را برگزید و نصرانی شد و همان جا از دنیا رفت. ام‌حبیبه بدون همسر در کشوری غریب ماند و روحیه وی در اثر این دو حادثه، ضعیف شد. پیامبر صلی الله علیه و آله مصلحت دید او را به ازدواج خود در آورد تا به گونه‌ای روحیه او را تقویت کند. از این رو نامه‌ای به نجاشی نوشت و از او خواست تا ام‌حبیبه را برای او خواستگاری کند. و او چنین کرد. ام‌حبیبه چنان از شنیدن این خبر خوشحال شد که تمام النگوهای خود را به غلامی که این خبر مسرت‌بخش را به وی داده بود، بخشید. پیامبر صلی الله علیه و آله با زنی ازدواج کرد که او را ندیده بود، ولی در عین حال در آن شرایط حساس از او خواستگاری نمود. مورد خواستگاری پیامبر صلی الله علیه و آله از صفیه نیز به همین جهت بود که بعداً به آن اشاره می‌کنیم. ۹ - تکریم بزرگ زادگان قوم گاهی پیامبر صلی الله علیه و آله به جهت تکریم برخی از بزرگ زادگان قوم و قبیله‌ای، طرح ازدواج با آنان را پیشنهاد می‌کرد، و این امر تأثیر بسزایی در آن عصر و زمان داشت. یکی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله صفیه دختر حنّ بن اخطب است، که در غزوه خیبر به اسارت مسلمانان درآمد. بلال پس از فتح خیبر، صفیه و دختر عمویش را به اسارت گرفت و آنان را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورد... در این هنگام چشم حضرت به صورت کبود صفیه افتاد و پرسید: «چرا صورتت کبود شده است؟» صفیه عرض کرد: شبی در خواب دیدم که ماه در دامان من واقع شده است. صبحگاهان که خواب خود را برای شوهرم - کنانه بن ابی حقیق - بیان کردم، او سیلی محکمی به صورتم زد و گفت: مثل این که آرزوی محمّد را در دل می‌پرورانی؟» پیامبر صلی الله علیه و آله به پاس ضربه‌ای که او خورده بود، فرمود: «اگر اسلام را قبول کنی تو را به همسری خود برمی‌گزینم و اگر بر یهودیت باقی باشی تو را آزاد می‌کنم تا به قبیله‌ات برگردی.» صفیه جواب داد: قبل از این که مرا به اسلام دعوت کنی ایمان آورده‌ام و ماندن نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برایم ارزشمندتر است. (۱۱۵) علمت ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله با صفیه علاوه بر تمامی ثمرات عمومی که ازدواج‌های پیامبر صلی الله علیه و آله داشت، نظیر ایجاد دوستی بین یهودیان و مسلمانان، تشویق و ترغیب یهودیان به پذیرش اسلام و... نکته دیگری نیز در آن بود. صفیه دختر رئیس قبیله بود. او نباید همراه زنان به اسارت رود، و در هر جا و خانه هر کسی وارد شود، بلکه باید شخصیت اجتماعی او حفظ شود. بانویی همچون صفیه که از رؤیایش روشن می‌شود که عشق اسلام را در سر داشته و در همان خیبر - در کنار کشته‌های پدر و اقوامش - مسلمان شده (۱۱۶) و حتی با عبور از کنار کشته‌های آنان اگرچه قلبش غمگین شده ولی فریاد و فغان به راه نینداخته است، (۱۱۷) و وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله او را بین ماندن در خیبر و اسلام آوردن و همسر پیامبر شدن مخیر می‌کند، دومی را انتخاب می‌کند، این چنین زنی سزاوار است که همسر پیامبر صلی الله علیه و آله باشد.

ازواج پیامبر صلی الله علیه و آله با عایشه

پیامبر صلی الله علیه و آله تنها با یک دختر ازدواج کرد و آن عایشه بود. حضرت در آن هنگام بیش از پنجاه سال سن داشت و این در حالی است که عایشه حدوداً شش ساله بود. بخاری در کتاب «النکاح» به سندش از عروه نقل کرده که گفت: «پیامبر صلی الله

علیه و آله با عایشه که در سنّ شش سالگی بود، ازدواج کرد، و با او در سن نه سالگی واقعه نمود و نه سال نیز نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بود. (۱۱۸) او نیز به سند خود از عایشه نقل کرده که گفت: «در حالی که شش ساله بودم، پیامبر صلی الله علیه و آله با من ازدواج نمود...» (۱۱۹) این موضوع منشأ اعتراض برخی از افراد واقع شده است، لذا در توجیه آن می‌گوییم: اولاً: از تاریخ استفاده می‌شود که شوهر دادن در سنین کم، در آن عصر و زمان امری متداول بوده است. ثانیاً: زنان و مردان در آن محیط گرمسیر رشد سریع داشتند و لذا زنان در سن نه سالگی قابلیت ازدواج را داشتند. ثالثاً: مطابق برخی از نقل‌ها ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله با عایشه به پیشنهاد و درخواست ابوبکر - پدر عایشه - بوده است.

کثرت همسر داشتن از ویژگی‌های پیامبر صلی الله علیه و آله

قرآن کریم تعدّد همسران دائمی را برای مردان تا چهار تا اجازه داده است و بیش از آن را مشروع نمی‌داند. همان‌گونه که روایات نیز به طور وضوح و تفصیل به آن اشاره کرده‌اند. ولی از این حکم پیامبر صلی الله علیه و آله مستثنی شده؛ زیرا ایشان به عنوان مشرّع و مؤسس دین مطرح است و با اعلان عمومی برای دعوت به اسلام، تحوّلی عظیم را در جامعه ایجاد نموده است، و لذا مسأله تعدّد و کثرت زوجات و همسران برای پیامبر صلی الله علیه و آله بیش از چهار زن دائمی ضروری و طبیعی به نظر می‌رسد.

از اخلاق انبیا

در برخی از روایات وارد شده که کثرت جماع از اخلاق انبیا است. در حدیثی در این باره می‌خوانیم: «من اخلاق الانبیاء کثرة الطرقة». (۱۲۰) در توجیه این حدیث می‌گوییم: از آنجا که پیامبران جنبه ارتباطشان با عالم ملکوت قوی است و شدت ارتباط و اتصال با آن عوالم ممکن است که آنان را از این عالم بریده و به آن عالم بکشاند و یا لاقلاً میل آنان را به این عالم کم کند، لذا خداوند متعال این مشکل را با قوی کردن بنیه جنسی آنان و میلشان به زنان حل کرده است. لذا معروف است که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله ارتباطش با عالم بالا و ملکوت قوی می‌شد برای کنترل و تعدیل آن و انس دادن خود با عالم دنیا به عایشه می‌فرمود: «کلمینی یا حمیراء»؛ «ای حمیراء با من سخن بگو». و از طرف دیگر هر گاه ارتباطشان با عالم دنیا زیاد می‌شد به بلال دستور می‌داد که «ارحنی یا بلال»؛ «ای بلال! مرا [با اذن خود] راحت کن.»

مقایسه‌ای بین پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و حضرت عیسی علیه السلام

برخی از مسیحیان در طعن بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مقایسه‌ای بین آن حضرت و حضرت عیسی علیه السلام می‌کنند، به این نحو که حضرت عیسی مجرد زیست و ازدواج نکرد، بر خلاف پیامبر شما که در مسائل جنسی و شهوانی افراط کرده است!! پاسخ: اولاً: عزوبت و ازدواج نکردن، با نظام خلقت سازگاری ندارد؛ لذا در اسلام از آن نهی شده است. ثانیاً: حضرت مسیح علیه السلام در سه سالی که مبعوث به رسالت بود، تنها برای اعلان خبر از ملکوت سماوات و رفع برخی از تحریفات یهودیان بر بنی اسرائیل فرستاده شد. ثالثاً: از آنجا که پیامبر صلی الله علیه و آله مأمور به تشکیل حکومت در سطح گسترده بود لذا ازدواج‌های متعدد ایشان بر طبق اقتضائات و مصالحی بوده است، بر خلاف حضرت عیسی علیه السلام... رابعاً: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دینی جهانی داشته و لذا تعلیماتش جهانی بوده است و این‌گونه تعلیمات با عزوبت سازگاری ندارد.

تعدد همسران حضرت داوود علیه السلام

موضوع تعدّد همسران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مسأله‌ای جدید در میان انبیای الهی نبوده است بلکه حضرت داوود علیه السلام

که یکی از انبیای بنی اسرائیل است نیز دارای همسران متعددی بوده است. حال چگونه یهودیان در این جهت به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله خرده می‌گیرند. در «شموئیل» آمده است: «میشل، دختر دوم شائول، اولین عیال داوود بود. در دورانی که داوود مغضوب بود این زن از او گرفته شد. از آن به بعد با چندین زن یکی پس از دیگری ازدواج کرد، ولی با این حال همیشه خواستار پس گرفتن زن اول خود بود. قبل از این که این زن نزد داوود، بازگشت کند، بایستی از شوهرش که او را به شدت دوست می‌داشت با اجبار گرفته شود، و در هنگامی که این زن را از شوهرش پس می‌گرفتند، شوهر تا جایی که می‌توانست پشت سر او می‌دوید و مانند کودکی گریه می‌کرد». (۱۲۱)

اتهامی در این راستا

یکی از تهمت‌هایی که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله زده شده این است که: آن حضرت از آن جهت که به دنبال مسایل جنسی بوده است - نعوذ بالله تعالی - لذا بهشتی را که در قرآنش توصیف می‌کند جنبه شهوانی دارد؛ زیرا در آن، سخن از زنان و حوری‌های بهشتی آمده است... پاسخ: در پاسخ به این اتهام تنها به نقل کلمات یکی از منصفین غرب به نام «جان دیون پورت» اکتفا می‌کنیم. او در پاسخ از اتهام فوق می‌گوید: «... پس از تفکر آشکار می‌شود که آنچه مسیحیان در این باره عموماً تصور کرده‌اند بسیار بیهوده و بی‌معناست. و به طوری که به ما گفته‌اند، با توجه به این که اجسام ما در قیامت به شکل کاملی در خواهند آمد که به طور نامحدود بر هر چه می‌توانیم مشاهده کنیم برتری خواهد داشت. و حواس ما چنان فعالیت فوق العاده‌ای از لحاظ کار قوت به خود خواهد گرفت که برای درک بزرگ‌ترین لذت‌ها مهیّا و مستعدّ خواهد شد، هر یک به اختلاف موضوعات و زمینه‌ها؛ زیرا در حقیقت اگر از هر یک از آن عوامل عملیات مخصوص به آن‌ها را سلب کنیم، و اگر آن‌ها را از وصول به چیزهایی که برای خوشی و تسکین آن‌ها مناسب است محروم نماییم، معنای آن غیر از این نخواهد بود که فرض شود نه فقط آن عوامل برای هیچ مقصودی به ما داده نشده است، بلکه حتی به این منظور داده شده که برای ما ایجاد یأس و زحمت کند؛ زیرا در حقیقت با تصور به این که روح و بدن به وضع کاملی به ما برگشت می‌کند، معلوم نیست به چه دلیل می‌توان تصور کرد که حواس، آن چیزهایی را که باید روی آن عمل کنند، نداشته باشند تا این که قادر شوند از لذایذ برخوردار گردند. آیا استفاده و برخورداری از آن لذایذ، گناه یا جرم یا انفعال یا انحطاطی خواهد بود؟ این که محمّد صلی الله علیه و آله در قرآن به مؤمنین استفاده از زن‌ها را وعده داده است و از باغ‌های لذت‌بخش و سایر لذایذ و بهره‌ها بحث می‌کند، صحیح است ولی تصور این که مهم‌ترین لذت را در این قبیل چیزها قرار می‌دهد اشتباه است؛ زیرا چون روح شریف‌تر از جسم است بنابراین او (محمّد صلی الله علیه و آله) برای روح و جسم هر کدام سهمی جداگانه قائل بود. و به همین جهت است که با کمال سهولت توانست عرب‌هایی را که جز لذت‌های جنسی به فکر چیز دیگری نبودند به این خیال بیندازد تا در عبادت خدای یگانه و حقیقتی که در تعلیماتش می‌کرد مستغرق شوند، ولی محمّد صلی الله علیه و آله همیشه برای روح، سهم مخصوص به خود را از لذت‌ها قائل بود به این بیان که مشاهده جمال خدا را بزرگ‌ترین لذت‌ها دانست؛ چون کمال مسرت و لذتی است که تمام لذت‌های حیوانیت را از یاد می‌برد، و سایر لذت‌ها جنبه حیوانی دارد و مشترک با حیوانات است که در مراتع می‌چرند. کسی که به مشاهده باغ‌ها و زن‌ها (حوریه‌ها) و نعمت‌ها و خدمت‌گذاران (غلمان) در فضایی که طول مسافت آن هزار سال است مشغول باشد میان مردم بهشت فقط در نازل‌ترین درجه‌ای قرار دارد، ولی در میان این جمعیت آن کسی در عالی‌ترین درجه افتخار و شرف از لحاظ قرب خدا خواهد بود که هر روز با او مواجه باشد، یعنی شاهد و ناظر جمال و جلال او باشد. وانگهی این که لذایذ بهشت محمّد صلی الله علیه و آله کلاً جنبه لذایذ جسمی داشته باشد نیز دروغ است؛ زیرا برخلاف این نظریه برخی معتقدند که این بیانات جنبه تمثیل و تشبیه دارد، و مقصود از آن‌ها لذایذ روحانی است، همان طور که علمای مکتب مسیحیت معتقدند که (سرود سلیمان) برای عروسی و داماد نیست بلکه باید معنایی روحانی از آن اراده کرد و

نمونه‌ای از عشق به مسیح و کلیسایش دانست. هاید معروف در صفحه ۱۲ کتاب خودش می‌نویسد: آن لذت‌های جنسی مربوط به بهشت به نظر مسلمانان آگاه‌تر جنبه مجازی دارند...» (۱۲۲) قرآن کریم گرچه به انواع نعمت‌های مادی و جسمی انسان در بهشت اشاره می‌کند ولی به نعمت‌های معنوی نیز پرداخته و آن‌ها را برتر از مادی می‌داند. خداوند متعال می‌فرماید «وَعِدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عِدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»؛ (۱۲۳) «خداوند به مردان و زنان با ایمان باغ‌هایی از بهشت وعده داده که نهرها از زیر درختانش جاری است، جاودانه در آن خواهند ماند، و مسکن‌های پاکیزه‌ای در بهشت‌های جاودان [نصیب آن‌ها ساخته] و [خشنودی و] رضای خدا، [از همه این‌ها] برتر است، و پیروزی بزرگ، همین است».

فهرست منشورات مسجد مقدس جمکران

۱ قرآن کریم / چهار رنگ - گلاسه رحلی خط نیریزی / الهی قمش‌های ۲ قرآن کریم / (وزیری، جیبی، نیم‌جیبی) خط نیریزی / الهی قمش‌های ۳ قرآن کریم / نیم‌جیبی (کیفی) خط عثمان طه / الهی قمش‌های ۴ قرآن کریم / وزیری (ترجمه زیر، ترجمه مقابل) خط عثمان طه / الهی قمش‌های ۵ قرآن کریم / وزیری (بدون ترجمه) خط عثمان طه ۶ صحیفه سجاده ویرایش حسین وزیری / الهی قمش‌های ۷ کلیات مفاتیح الجنان / عربی انتشارات مسجد مقدس جمکران ۸ کلیات مفاتیح الجنان / (وزیری، جیبی، نیم‌جیبی) خط افشاری / الهی قمش‌های ۹ منتخب مفاتیح الجنان / (جیبی، نیم‌جیبی) خط افشاری / الهی قمش‌های ۱۰ منتخب مفاتیح الجنان / جیبی، نیم‌جیبی) خط خاتمی / الهی قمش‌های ۱۱ ارتباط با خدا واحد تحقیقات ۱۲ آشنایی با چهارده معصوم (۲/۱) / شعر و رنگ آمیزی سید حمید رضا موسوی ۱۳ آئینه اسرار حسین کریمی قمی ۱۴ آخرین پناه محمود ترحمی ۱۵ آخرین خورشید پیدا واحد تحقیقات ۱۶ آقا شیخ مرتضی زاهد محمد حسن سیف اللهی ۱۷ آیین انتظار (مختصر مکیال المکارم) واحد پژوهش ۱۸ از زلال ولایت واحد تحقیقات ۱۹ اسلام‌شناسی و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی ۲۰ امامت، غیبت، ظهور واحد پژوهش ۲۱ امامت و غیبت از دیدگاه علم کلام علم الهدی / واحد تحقیقات ۲۲ امام رضا علیه السلام در رزمگاه ادیان سهراب علوی ۲۳ امام‌شناسی و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی ۲۴ انتظار بهار و باران واحد تحقیقات ۲۵ انتظار و انسان معاصر عزیز الله حیدری ۲۶ اهمیت اذان و اقامه محمد محمدی اشتهاردی ۲۷ با اولین امام در آخرین پیام حسین ایرانی ۲۸ بامداد بشریت محمد جواد مروّجی طبسی ۲۹ بهتر از بهار / کودک شمسی (فاطمه) وفائی ۳۰ پرچمدار نینوا محمد محمدی اشتهاردی ۳۱ پرچم هدایت محمد رضا اکبری ۳۲ تاریخ امیر المؤمنین علیه السلام / دو جلد شیخ عباس صفایی حائری ۳۳ تاریخ پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله / دو جلد شیخ عباس صفایی حائری ۳۴ تاریخچه مسجد مقدس جمکران / (فارسی، عربی، اردو، انگلیسی) واحد تحقیقات ۳۵ تاریخ سید الشهداء علیه السلام شیخ عباس صفایی حائری ۳۶ تجلیگاه صاحب الزمان علیه السلام سید جعفر میرعظیمی ۳۷ جلوه‌های پنهانی امام عصر علیه السلام حسین علی‌پور ۳۸ چهارده گفتار ارتباط معنوی با حضرت مهدی علیه السلام حسین گنجی ۳۹ چهل حدیث / امام مهدی علیه السلام در کلام امام علی علیه السلام سید صادق سیدنژاد ۴۰ حضرت مهدی علیه السلام فروغ تابان ولایت محمد محمدی اشتهاردی ۴۱ حکمت‌های جاوید محمد حسین فهیم‌نیا ۴۲ ختم سوره‌های یس و واقعه واحد پژوهش ۴۳ خزائن الاشعار (مجموعه اشعار) عباس حسینی جوهری ۴۴ خورشید غایب (مختصر نجم الثاقب) رضا استادی ۴۵ خوشه‌های طلایی (مجموعه اشعار) محمد علی مجاهدی (پروانه) ۴۶ دار السلام شیخ محمود عراقی میثمی ۴۷ داستان‌هایی از امام زمان علیه السلام حسن ارشاد ۴۸ داغ شقایق (مجموعه اشعار) علی مهدوی ۴۹ در جستجوی نور صافی، سبحانی، کورانی ۵۰ در کربلا چه گذشت؟ (ترجمه نفس المهموم) شیخ عباس قمی / کمره‌ای ۵۱ دلشده در حسرت دیدار دوست زهرا قزلقاشی ۵۲ دین و آزادی محمد حسین فهیم‌نیا ۵۳ رجعت احمد علی طاهری ورسی ۵۴ رسول ترک محمد حسن سیف اللهی ۵۵ روزه‌هایی از عالم غیب سید محسن خرازی ۵۶ زیارت ناحیه مقدسه

واحد تحقیقات ۵۷ سحاب رحمت عباس اسماعیلی یزدی ۵۸ سرود سرخ انار الهه بهشتی ۵۹ سقا خود تشنه دیدار طهورا حیدری ۶۰ سلفی گری (وهابیت) و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی ۶۱ سیاحت غرب آقا نجفی قوچانی ۶۲ سیمای امام مهدی علیه السلام در شعر عربی دکتر عبد اللهی ۶۳ سیمای مهدی موعود علیه السلام در آئینه شعر فارسی محمد علی مجاهدی (پروانه) ۶۴ شرح زیارت جامعه کبیره (ترجمه الشموس الطالعه) محمّد حسین نائیجی ۶۵ شمس وراء السحاب / عربی السید جمال محمّد صالح ۶۶ ظهور حضرت مهدی علیه السلام سید اسد الله هاشمی شهیدی ۶۷ عاشورا تجلی دوستی و دشمنی سید خلیل حسینی ۶۸ عریضه نویسی سید صادق سید نژاد ۶۹ عطر سبب حامد حجّتی ۷۰ عقد الدرر فی أخبار المنتظر علیه السلام / عربی المقدس الشافعی ۷۱ علی علیه السلام مروارید ولایت واحد تحقیقات ۷۲ علی علیه السلام و پایان تاریخ سید مجید فلسفیان ۷۳ غدیرشناسی و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی ۷۴ غدیر خم (روسی، آذری لاتین) علی اصغر رضوانی ۷۵ فتنه وهابیت علی اصغر رضوانی ۷۶ فدک ذوالفقار فاطمه علیها السلام سید محمد واحدی ۷۷ فروغ تابان ولایت علی اصغر رضوانی ۷۸ فرهنگ اخلاق عباس اسماعیلی یزدی ۷۹ فرهنگ تربیت عباس اسماعیلی یزدی ۸۰ فرهنگ درمان طبیعی بیماری‌ها (پخش) حسن صدری ۸۱ فوز اکبر محمد باقر فقیه ایمانی ۸۲ کرامات المهدی علیه السلام واحد تحقیقات ۸۳ کرامت‌های حضرت مهدی علیه السلام واحد تحقیقات ۸۴ کمال الدین و تمام النعمه (دو جلد) شیخ صدوق رحمه الله / منصور پهلوان ۸۵ کهکشان راه نیلی (مجموعه اشعار) حسن بیاتانی ۸۶ گردی از رهگذر دوست (مجموعه اشعار) علی اصغر یونسیان (ملتجی) ۸۷ گفتمان مهدویت آیت الله صافی گلپایگانی ۸۸ گنجینه نور و برکت، ختم صلوات مرحوم حسینی اردکانی ۸۹ مشکاة الانوار علامه مجلسی رحمه الله ۹۰ مفرد مذکر غائب علی مؤذنی ۹۱ مکیال المکارم (دو جلد) موسوی اصفهانی / حائری قزوینی ۹۲ منازل الآخرة، زندگی پس از مرگ شیخ عباس قمی رحمه الله ۹۳ منجی موعود از منظر نهج البلاغه حسین ایرانی ۹۴ منشور نینوا مجید حیدری فر ۹۵ موعودشناسی و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی ۹۶ مهدی علیه السلام تجسم امید و نجات عزیز الله حیدری ۹۷ مهدی منتظر علیه السلام در اندیشه اسلامی العمیدی / محبوب القلوب ۹۸ مهدی موعود علیه السلام، ترجمه جلد ۱۳ بحار - دو جلد علامه مجلسی رحمه الله / ارومیه‌ای ۹۹ مهر بیکران محمد حسن شاه آبادی ۱۰۰ مهربان‌تر از مادر / نوجوان حسن محمودی ۱۰۱ میثاق منتظران (شرح زیارت آل یس) سید مهدی حائری قزوینی ۱۰۲ ناپیدا ولی با ما / (فارسی، ترکی استانبولی، انگلیسی، بنگالا) واحد تحقیقات ۱۰۳ نجم الثاقب میرزا حسین نوری رحمه الله ۱۰۴ نجم الثاقب (دو جلدی) میرزا حسین نوری رحمه الله ۱۰۵ نشانه‌های ظهور او محمد خادمی شیرازی ۱۰۶ نشانه‌های یار و چکامه انتظار مهدی عزیزاده ۱۰۷ ندای ولایت بنیاد غدیر ۱۰۸ نماز شب واحد پژوهش مسجد مقدّس جمکران ۱۰۹ نهج البلاغه / (وزیری، جیبی) سید رضی رحمه الله / محمد دشتی ۱۱۰ نهج الکرامه گفته‌ها و نوشته‌های امام حسین علیه السلام محمّد رضا اکبری ۱۱۱ و آن که دیرتر آمد الهه بهشتی ۱۱۲ واقعه عاشورا و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی ۱۱۳ وظایف منتظران واحد تحقیقات ۱۱۴ ویژگی‌های حضرت زینب علیها السلام سید نور الدین جزائری ۱۱۵ هدیه احمدیه / (جیبی، نیم جیبی) میرزا احمد آشتیانی رحمه الله ۱۱۶ همراه با مهدی منتظر مهدی فتلاوی / بیژن کرمی ۱۱۷ یاد مهدی علیه السلام محمد خادمی شیرازی ۱۱۸ یار غائب از نظر (مجموعه اشعار) محمد حجّتی ۱۱۹ ینابیع الحکمه / عربی - پنج جلد عباس اسماعیلی یزدی جهت تهیه و خرید کتاب‌های فوق، می‌توانید با نشانی: قم - صندوق پستی ۶۱۷، انتشارات مسجد مقدّس جمکران مکاتبه و یا با شماره تلفن های ۷۲۵۳۷۰۰ ، ۷۲۵۳۳۴۰ - ۰۲۵۱ تماس حاصل نمایید. کتاب‌های درخواستی بدون هزینه پستی برای شما ارسال می‌گردد. سایر نمایندگی‌های فروش: تهران: ۶۶۹۳۹۰۸۳ ، ۶۶۹۲۸۶۸۷ - ۰۲۱ یزد: ۶۲۴۶۴۸۹ ، ۶۲۸۰۶۷۱-۲ - ۰۳۵۱ فریدونکار: ۱۴ - ۵۶۶۴۲۱۲ - ۰۱۲۲

پی‌نوشتها

(۱) سوره نمل، آیه ۸۸ (۲) سوره اعلی، آیات ۳ و ۲ (۳) سوره نحل، آیه ۹۰ (۴) سوره آل عمران، آیه ۱۸۲ (۵) سوره بقره، آیه ۲۸۶ (۶)

سوره حجر، آیه ۲۱ (۷) سوره نساء، آیه ۳۴ (۸) سوره بقره، آیه ۲۲۸ (۹) سوره ذاریات، آیه ۴۹ (۱۰). [سوره نساء، آیه ۱ (۱۱) بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۲۲۱ (۱۲) همان، ص ۲۲۲ (۱۳) سوره بقره، آیه ۲۸۶ (۱۴) سوره نساء، آیه ۳۲ (۱۵) سوره اسراء، آیه ۷۰ (۱۶) سوره سجده، آیات ۹۸ (۱۷) سوره مؤمنون، آیه ۱۴ (۱۸) سوره حجرات، آیه ۱۳ (۱۹) سوره آل عمران، آیه ۱۹۵ (۲۰) سوره احزاب، آیه ۳۵ (۲۱) سوره نساء، آیه ۱۲۴ (۲۲) سوره نحل، آیه ۹۷ (۲۳) سوره انسان، آیه ۲ (۲۴) سوره شمس، آیات ۷ و ۸ (۲۵) سوره رحمن، آیات ۱-۲۶]. [سوره علق، آیات ۳-۵ (۲۷) سوره احزاب، آیه ۷۲ (۲۸) سوره بقره، آیه ۲۸۲ (۲۹) دنیای نوجوانی دختران، دکتر علی قائمی، ص ۳۸۶ (۳۰) وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۵۱۴، باب استحباب شراء التحف للعیال (۳۱) وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۳۶۷ (۳۲) مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۸۱ (۳۳) همان، ج ۲۱، ص ۴۹۲، باب استحباب زیاده فی بز الام (۳۴) بحار الأنوار، ج ۱۰۳، ص ۲۵۳ (۳۵) وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۵۰۷ (۳۶) همان، ج ۱۲، ص ۱۵۳، باب استحباب حسن الخلق مع الناس (۳۷) وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۱۲۴ (۳۸) بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۲۹۱ (۳۹) کافی، ج ۶، ص ۴۷۶ (۴۰) وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۱ (۴۱) کافی، ج ۵، ص ۳۲۹ (۴۲) الفقیه، ج ۳، ص ۳۸۹، باب ما یستحب و یحمد من اخلاق النساء (۴۳) سوره نساء، آیه ۱۹ (۴۴) سوره نساء، آیه ۱۲۹ (۴۵) سوره طلاق، آیه ۶ (۴۶) سوره بقره، آیه ۲۳۱ (۴۷) روان‌شناسی اختلافی، ص ۲۰۲ و ۲۰۳ (۴۸) سوره زمر، آیه ۹ (۴۹) سوره نساء، آیه ۹۵ (۵۰) سوره حدید، آیه ۱۰ (۵۱) سوره مائده، آیه ۴۵ (۵۲) سوره بقره، آیه ۱۷۸ (۵۳) نهج البلاغه، خطبه ۸۰ (۵۴) نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۷۸ و ۱۷۹ (۵۵) نهج البلاغه، خطبه ۸۰ (۵۶) نهج البلاغه، خطبه ۸۰ (۵۷) الحیاء، حکیمی، ج ۱، ص ۱۹۳ (۵۸) بحار الأنوار، ج ۱۰۳، ص ۲۲۴ (۵۹) سوره بقره، آیه ۴۴ (۶۰) عبادی، شیرین، نشریه ایران، شماره ۳، ص ۱۸ (۶۱) جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۱۶۳ (۶۲) جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۳۰۴ (۶۳) همان، ج ۴۰، ص ۲۷۵ و ج ۴۱، ص ۱۶۵-۱۶۷ (۶۴) سوره بقره، آیه ۲۸۲ (۶۵) التبیان، طوسی رحمه الله، ج ۲، ص ۳۷۳ (۶۶) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۲۳۵ (۶۷) مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۹۸ (۶۸) روان‌شناسی قضایی، ج ۱، ص ۲۷۵ (۶۹) درآمدی بر روان‌شناسی، ج ۱، ص ۲۸۵ و ۲۸۶ (۷۰) اصول روان‌شناسی، ص ۲۶۱ (۷۱) المیزان، ج ۲، ص ۲۷۸ (۷۲) مجمع الفائده و البرهان، ج ۱۲، ص ۴۳۳ (۷۳) جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۱۶۹ (۷۴) المبسوط، ج ۸، ص ۱۷۴ (۷۵) جواهر الکلام، ج ۴۰، ص ۲۷۴ و ج ۴۱، ص ۱۶۷ و ۱۶۵ (۷۶) سوره آل عمران، آیه ۳۹ (۷۷) المیزان، ج ۲، ص ۲۸۴ (۷۸) تحریر الاحکام، کتاب الجهاد، ص ۱۳۴ (۷۹) تذکره الفقهاء، کتاب الجهاد، ص ۱ (۸۰) المبسوط، کتاب الجهاد، ص ۵ (۸۱) فروع کافی، ج ۵، ص ۹ (۸۲) همان (۸۳) المبسوط، شیخ طوسی رحمه الله، ج ۲، ص ۵ (۸۴) نهج البلاغه (۸۵) مناقب ابن شهر آشوب (۸۶) نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۵۹-۶۱ (۸۷) المیزان، ج ۴، ص ۳۷، چاپ اول به نقل از درّ المثور (۸۸) شوک آینده، الوین تافلر، ۲۳۹-۲۴۹ (۸۹) موج سوم، الوین تافلر، ۲۸۹ و ۳۹۶ (۹۰) روان‌شناسی ارشد (از کودکی تا نوجوانی)، حسین نجاتی، ص ۶۷، چاپ اول، مؤسسه مهشاد، پاییز ۱۳۷۱ (۹۱) شوک آینده، ص ۲۴۰ (۹۲) شوک آینده، ص ۲۵۸ و ۲۵۹ (۹۳) به سوی تمدن جدید، الوین تافلر، ص ۱۲ و ۱۳ (۹۴) موج سوم، ص ۴۹۰ (۹۵) لذات فلسفه، ص ۱۴۹ (۹۶) سوره روم، آیه ۲۱ (۹۷) لذات فلسفه، ص ۲۴۷ (۹۸) همان، ص ۱۴۹ (۹۹) انسان موجود ناشناخته، ص ۳۱۴ (۱۰۰) انسان موجود ناشناخته، ص ۱۰۳ (۱۰۱) لذات فلسفه، ص ۱۵۴ و ۱۴۹ (۱۰۲) وسائل الشیعه، کتاب القضاء، باب ۲ از ابواب صفات قاضی (۱۰۳) سوره نساء، آیه ۳۴ (۱۰۴) تفسیر تبیان، ج ۳، ص ۱۹۱ (۱۰۵) المهدب، ج ۲، ص ۲۶۴ (۱۰۶) نهج البلاغه، حکمت ۵۳۸ (۱۰۷) سوره انعام، آیه ۱۵۱ (۱۰۸) سوره اسراء، آیه ۳۱ (۱۰۹) نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۲۶ (۱۱۰) سوره احزاب، آیه ۳۷ (۱۱۱) سوره احزاب، آیه ۳۷ (۱۱۲) اسد الغابه، ج ۷، ص ۱۲۶؛ کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۵۷۸ (۱۱۳) کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۵۷۹ و ۵۷۸ (۱۱۴) کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۹۷ (۱۱۵) طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۱۲۰ (۱۱۶) طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۱۲۰ (۱۱۷) همان (۱۱۸) فتح الباری، ج ۹، ص ۲۲۴؛ صحیح مسلم، کتاب النکاح، باب تزویج الاب البکر الصغیره (۱۱۹) فتح الباری، ج ۷، ص ۲۲۳؛ صحیح مسلم، ح ۶۹ (۱۲۰) کافی، ج ۵، ص ۵۶۷، باب نوادر (۱۲۱) شموئیل، فصل ۲۵، ص ۴۶ (۱۲۲) عذر به تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن، ص ۲۲۳ - ۲۲۷ (۱۲۳) سوره توبه، آیه ۷۲.

۴- امام علی (ع) و مسائل حقوقی

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: امام علی ع و مسائل حقوقی مولف محمد دشتی، ۱۳۳۰ - ۱۳۸۰. با همکاری ستاد امیرالمومنین علی علیه‌السلام .. [و دیگران . مشخصات نشر: قم نشر موسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمومنین علیه‌السلام ۱۳۷۹. مشخصات ظاهری: ۲۶۶ص. فروست: الگوهای رفتاری امام علی علیه‌السلام ج ۱۰. شابک: ۶-۳۰-۶۴۲۲-۹۶۴:۱۰۰۰۰:۹۶۴-۶۴۲۲-۳۰-۶. ریال ۱۰۰۰۰؛ ریال (چاپ دوم)؛ ۲۲۰۰۰ ریال چاپ سوم ۸-۳۰-۶۴۲۲-۹۶۴-۹۷۸-۹۶۴:۱۳۸۱. یادداشت: چاپ دوم ۱۳۸۱. یادداشت: چاپ سوم: زمستان ۱۳۸۶. یادداشت: کتابنامه ص [۲۳۵] - ۲۶۶؛ همچنین به صورت زیرنویس موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- فضایل موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- نظریه درباره حقوق شناسه افزوده: موسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمومنین (ع) ستاد امیرالمومنین علی (ع) رده بندی کنگره: ۴/۳۷۷/۵الف ۱۰، ۷. ج رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۱ شماره کتابشناسی ملی: م ۷۹-۷۸۸۶

سرآغاز

نوشتار نورانی و مبارک و ارزشمندی که در پیش روی دارید، تنها برخی از «الگوهای رفتاری» آن یگانه بشریت، باب علم نبی، پدر بزرگوار امامان معصوم علیهم السلام، تنها مدافع پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به هنگام بعثت و دوران طاقت فرسای هجرت، و جنگ ها و یورش های پیاپی قریش، و نابود کننده خط کفر و شرک و نفاق پنهان، اول حافظ و جامع قرآن، و قرآن مجسم، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است. که همواره با قرآن بود، و با قرآن زیست و از قرآن گفت، و تا بهشت جاویدان، در کنار چشمه کوثر و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، وحدتشان جاودانه است. مباحث ارزشمند آن در حال تکامل و گسترش است، نورانی است، نور نور است، عطر آگین از جذبه های عرفانی و شناخت و حضور است، که با نام های مبارک زیر، در آسمان پُر ستاره اندیشه ها خواهد درخشید مانند: ۱- امام علی علیه السلام و اخلاق اسلامی الف- اخلاق فردی ب- اخلاق اجتماعی ج- آئین همسر داری ۲- امام علی علیه السلام و مسائل سیاسی ۳- امام علی علیه السلام و اقتصاد الف- کار و تولید ب- انفاق و ایثار گری ج- عمران و آبادی د- کشاورزی و باغداری ۴- امام علی علیه السلام و امور نظامی الف- اخلاق نظامی ب- امور دفاعی و مبارزاتی ۵- امام علی علیه السلام و مباحث اطلاعاتی و امنیتی ۶- امام علی علیه السلام و علم و هنر الف- مسائل آموزشی و هنری ب- مسائل علمی و فرهنگی ۷- امام علی علیه السلام و مدیریت ۸- امام علی علیه السلام و امور قضائی الف- امور قضائی ب- مسائل جزائی و کیفری ۹- امام علی علیه السلام و مباحث اعتقادی ۱۰- امام علی علیه السلام و مسائل حقوقی ۱۱- امام علی علیه السلام و نظارت مردمی (امر به معروف و نهی از منکر) ۱۲- امام علی علیه السلام و مباحث معنوی و عبادی ۱۳- امام علی علیه السلام و مباحث تربیتی ۱۴- امام علی علیه السلام و مسائل بهداشت و درمان ۱۵- امام علی علیه السلام و تفریحات سالم الف- تفریحات سالم ب- تجمل و زیبایی مطالب و مباحث همیشه نورانی مباحث یاد شده، از نظر کاربردی مهم و سرنوشت سازند، زیرا تنها جنبه نظری ندارند، بلکه از رفتار و سیره و روشهای الگویی امام علی علیه السلام نیز خبر می دهند، تنها دارای جذبه «قال» نیست که در بردارنده جلوه های «حال» نیز می باشد. دانه های انگشت شماری از صدف ها و مروارید های همیشه درخشان دریای علوم نبوی است از رهنمودها و راهنمایی های جاودانه علوی است از محضر حق و حقیقت است و از زلال و جوشش همیشه جاری واقعیت هاست که تنها نمونه هائی اندک از آن مجموعه فراوان و مبارک را در این جزوات می یابید و با مطالعه مطالب نورانی آن، از چشمه زلال ولایت می نوشید که هر روز با شناسائی منابع جدید در حال گسترش و ازدیاد و کمال و قوام یافتن است. (۱). و در

آینده به عنوان یک کتاب مرجع و تحقیقاتی مطرح خواهد بود تا: چراغ روشنگر راه قصه پردازان و سناریو نویسان فیلم نامه ها و طراحان نمایشنامه ها و حجت و برهان جدال احسن گویندگان و نویسندگان متعهد اسلامی باشد، تا مجالس و محافل خود را با یاد و نام آن اول مظلوم اسلام نورانی کنیم. که رسول گرامی اسلام فرمود: *تَوْرُوا مَجَالِسَكُمْ بِذِكْرِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (جلسات خود را با نام و یاد علی علیه السلام نورانی کنید)* با کشف و شناسائی «الگوهای رفتاری امام علی علیه السلام» حقیقت «چگونه بودن؟!» برای ما روشن می شود و آنگاه چگونه زندگی کردن؟! نیز مشخص خواهد شد. پیروی از امام علی علیه السلام و الگو قرار دادن راه و رسم زندگی آن بزرگ معصوم الهی، بر این حقیقت تکیه دارد که با مطالعه همه کتب و منابع و مآخذ روایی و تاریخی و سیاسی موجود کشف کنیم که: «امام علیه السلام چگونه بود؟» آنگاه بدانیم که: «چگونه باید باشیم» زیرا خود فرمود: *أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَحْتُكُم عَلَى طَاعَةِ إِلَّا وَأَشْبِقُكُمْ إِلَيْهَا، وَلَا أَنهَاكُمْ عَنْ مَعْصِيَةِ إِلَّا وَأَتْنَاهِي قَبْلَكُمْ عَنْهَا (۲)*. (ای مردم! همانا سوگند به خدا من شما را به عمل پسندیده ای تشویق نمی کنم جز آنکه در عمل کردن به آن از شما پیشی می گیرم، و شما را از گناهی باز نمی دارم جز آنکه پیش از نهی کردن، خود آن را ترک کرده ام) پس توجه به الگوهای رفتاری امام علی علیه السلام برای مبارزان و دلاوران که با نام او جنگیدند، و با نام او خروشدند، و هم اکنون در جای جای زندگی، در صلح و سازندگی، در جنگ و ستیز با دشمن، در خودسازی و جامعه سازی و در همه جا بدنبال الگوهای کامل رواند، بسیار مهم و سرنوشت ساز است تا در تداوم راه امام رحمه الله بجوشند، و در همسویی با امیر بیان بکوشند، که بارها پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «آنانکه از علی پیروی کنند اهل نجات و بهشتند» و به علی علیه السلام اشاره کرد و فرمود: «این علی و پیروان او در بهشت جای دارند» (۳). و امیدواریم که کشف و شناسائی «الگوهای رفتاری امام علی علیه السلام» آغاز مبارکی باشد تا این راه تداوم یابد، و به کشف و شناسائی «الگوهای رفتاری» دیگر معصومین علیهم السلام بیانجامد. در اینجا توجه به چند تذکر اساسی لازم است. الگوهای رفتاری و عنصر زمان و مکان اقسام الگوهای رفتاری **** تاکنون هزاران فیش تحقیقاتی از حدود ۷۰۰ عنوان در یک هزار جلد، کتاب پیرامون حضرت امام علی علیه السلام فراهم آمده است. خطبه ۶ / ۱۷۵، نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف. ینایع المودّه ص ۴۰، قالت فاطمه (س): *نَظَرَ رَسُولَ اللَّهِ (ص) إِلَى عَلِيٍّ (ع) وَقَالَ: هَذَا وَشَيْعَتُهُ فِي الْجَنَّةِ.*

الگوهای رفتاری و عنصر زمان و مکان

رفتارهای امام علی علیه السلام برخی اختصاصی و بعضی عمومی است، که باید در ارزیابی الگوهای رفتاری دقت شود. گاهی عملی یا رفتاری را امام علی علیه السلام در شرائط زمانی و مکانی خاصی انجام داده است که متناسب با همان دوران و شرائط خاص قابل ارزیابی است، و الزامی ندارد که دیگران همواره آن را الگو قرار داده و به آن عمل کنند، که در اخلاق فردی امام علی علیه السلام نمونه های روشنی را جمع آوری کرده ایم، و دیگر امامان معصوم علیه السلام نیز توضیح داده اند که: شکل و جنس لباس امام علی علیه السلام تنها در روزگار خودش قابل پیاده شدن بود، اما هم اکنون اگر آن لباس ها را بپوشیم، مورد اعتراض مردم قرار خواهیم گرفت. یعنی عنصر زمان و مکان، در کیفیت ها تأثیر بسزائی دارد. پس اگر الگوهای رفتاری، درست تبیین نگردد، ضمانت اجرائی ندارد و از نظر کار بُردی قابل الگو گیری یا الگو پذیری نیست، مانند: - غذاهای ساده ای که امام علی علیه السلام میل می فرمود، در صورتی که فرزندان و همسران او از غذاهای بهتری استفاده می کردند. - لباس های پشمی و ساده ای که امام علی علیه السلام می پوشید، اما ضرورتی نداشت که دیگر امامان معصوم علیهم السلام بپوشند. - در برخی از مواقع، امام علی علیه السلام با پای برهنه راه می رفت، که در زمان های دیگر قابل پیاده شدن نبود. امام علی علیه السلام خود نیز تذکر داد که: *لَنْ تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ وَلَكِنْ أَعْيُونِي بَوْرَعٍ وَاجْتِهَادٍ (شما نمی توانید همانند من زندگی کنید، لکن در پرهیزکاری و تلاش برای خوبی ها مرا یاری دهید) (۱)*. وقتی عاصم بن زیاد، لباس پشمی پوشید و به کوه ها می رفت و دست از زندگی شُست و تنها عبادت می

کرد، امام علی علیه السلام او را مورد نکوهش قرار داد، که چرا اینگونه زندگی می کنی؟ عاصم بن زیاد در جواب گفت: قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هَذَا أَنْتَ فِي حُسُونِهِ مَلْبَسِكَ وَجُسُوبِيَهُ مَا كَلِمَتِكَ! (عاصم گفت، ای امیر مؤمنان، پس چرا تو با این لباس خشن، و آن غذای ناگوار بسر میبری؟) امام علی علیه السلام فرمود: قَالَ: وَيَحْكُكَ، إِنِّي لَسْتُ كَأَنْتَ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَرَضَ عَلَيَّ أَيْمَةَ الْعِدْلِ أَنْ يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بَضْعَفَةِ النَّاسِ، كَيْلًا يَتَّبِعُ بِالْفَقِيرِ فَقْرُهُ! (۲). وای بر تو، من همانند تو نیستم، خداوند بر پیشوایان حق واجب کرده که خود را با مردم ناتوان همسو کنند، تا فقر و نداری، تنگدست را به هیجان نیاورد، و به طغیان نکشاند. **** نامه ۵/۴۵ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف. خطبه ۳/۲۰۹ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف.

اقسام الگوهای رفتاری

بعضی از رفتارهای امام علی علیه السلام زمان و مکان نمی شناسد، و همواره برای الگو پذیری ارزشمند است مانند: ۱- ترویج فرهنگ نماز ۲- اهمیت دادن به نماز اول وقت ۳- ترویج فرهنگ اذان ۴- توجه فراوان به باز سازی، عمران و آبادی و کشاورزی و کار و تولید ۵- شهادت طلبی و توجه به جهاد و پیکار در راه خدا ۶- حمایت از مظلوم و... زیرا طبیعی است که کیفیت ها متناسب با زمان و مکان و شرائط خاص فرهنگ و آداب و رسوم اجتماعی در حال دگرگونی است. گرچه اصول منطقی همان کیفیت ها، جاودانه اند، یعنی همواره ساده زیستی، خودکفائی، ساده پوشی ارزشمند است، اما در هر جامعه ای چهار چوب خاص خودش را دارد، پس کمیّت ها و اصول منطقی الگوهای رفتاری ثابت، و کیفیت ها، و چگونگی الگوهای رفتاری متغیر و در حال دگرگونی است.

ضرورت ها

فلسفه حقوق متقابل

در زندگی اجتماعی، حقوق و مقررات و شرائطی بر روابط انسانی حاکم است که باید دقیقاً مورد شناسائی قرار گرفته و رعایت گردد. یکی از حقوق اجتماعی «حقوق متقابل» است که: فرد بر فرد «در روابط فردی» و فرد بر جمع «در روابط اجتماعی» و جمع بر جمع «در روابط اجتماعی» و جمع بر فرد «در روابط اجتماعی» حق و حقوقی دارند، که با رعایت حقوق متقابل، عدالت اجتماعی استقرار یافته و جامعه انسانی مراحل کمال را خواهد پیمود، و نظم اجتماعی بر روابط انسان ها حاکم شده و هرگونه بی نظمی و بی بندوباری رخت بر می بندد. ارزش های اخلاقی رشد کرده و روابط اجتماعی سازمان شایسته ای می یابد پس زندگی کردن در جامعه، و با مردم بودن، حقوق متقابل را به همراه خواهد داشت. اگر ما از مردم انتظارات و توقعاتی داریم مردم نیز از ما انتظاراتی خواهند داشت، اگر مردم در بسیاری از زمینه ها، تخصص ها، نیازمندیها به ما احتیاج دارند، ما نیز در بسیاری از رشته ها، و نیازها به دیگران محتاجیم. اگر همه اقشار جامعه نسبت به دولت، و دولت نسبت به مردم، حقوق متقابل را محترم بشمارند، و از حد و مرز عدالت تجاوز نکنند، زمینه های رشد و کمال تحقق خواهد یافت که: امام علی علیه السلام فرمود: وَأَعْظَمُ مَا افْتَرَضَ - سُبْحَانَهُ - مِنْ تِلْكَ الْحُقُوقِ حَقُّ الْوَالِي عَلَى الرَّعِيَّةِ، وَحَقُّ الرَّعِيَّةِ عَلَى الْوَالِي، فَرِيضَةٌ فَرَضَهَا اللَّهُ - سُبْحَانَهُ - لِكُلِّ عَلَى كُلِّ، فَجَعَلَهَا نِظَامًا لَأَلْفَتِهِمْ، وَعِزًّا لِدِينِهِمْ. فَلَيْسَتْ تَضِلُّحُ الرَّعِيَّةِ إِلَّا بِصَلَاحِ الْوَلَاةِ، وَلَا تَضِلُّحُ الْوَلَاةِ إِلَّا بِاسْتِقَامَةِ الرَّعِيَّةِ، فَإِذَا أَدَّتِ الرَّعِيَّةُ إِلَى الْوَالِي حَقَّهُ، وَأَدَّى الْوَالِي إِلَيْهَا حَقَّهَا عَزَّ الْحَقُّ بَيْنَهُمْ، وَقَامَتْ مَنَاهِجُ الدِّينِ، وَاعْتَدِلَتْ مَعَالِمُ الْعِدْلِ، وَجَرَتْ عَلَى أَدْلَالِهَا السُّنَنُ، فَصَلِحَ بِذَلِكَ الزَّمَانُ، وَطَمِعَ فِي بَقَاءِ الدَّوْلَةِ، وَوَيْسَتْ مَطَامِعُ الْأَعْيَادِ. وَإِذَا غَلَبَتِ الرَّعِيَّةُ وَالْيَهَا، أَوْ أَجْحَفَ الْوَالِي بَرَعِيَّتِهِ، اخْتَلَفَتْ هُنَالِكَ الْكَلِمَةُ، وَظَهَرَتْ مَعَالِمُ الْجَوْرِ، وَكَثُرَ الْإِدْغَالُ فِي الدِّينِ، وَتَرَكَّتْ مَحَاجُّ السُّنَنِ، فَعَمِلَ بِالْهَوَى، وَعُطِّلَتِ الْأَحْكَامُ، وَكَثُرَتْ عِلَلُ النُّفُوسِ، فَلَا يَسْتَوْحِشُ لِعَظِيمِ حَقِّ عَطْلٍ،

وَلَمَّا لِعَظِيمٍ بَاطِلٍ فُعِلَ! فَهَنَالِكَ تَذَلُّ الْأَبْرَارِ، وَتَعَزُّ الْأَشْرَارُ، وَتَعْظُمُ تَبَعَاتُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عِنْدَ الْعِبَادِ. فَعَلَيْكُمْ بِالتَّنَاصُحِ فِي ذَلِكَ، وَحُسْنِ التَّعَاوُنِ عَلَيْهِ. فَلَيْسَ أَحَدٌ - وَإِنْ اشْتَدَّ عَلَى رِضَى اللَّهِ حِرْصُهُ، وَطَالَ فِي الْعَمَلِ اجْتِهَادُهُ - بِبَالِغِ حَقِيقَةِ مَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَهْلُهُ مِنَ الطَّاعَةِ لَهُ. وَلَكِنْ مِنْ وَاجِبِ حُقُوقِ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ النَّصِيحَةُ بِمَنْبَعِ جُهْدِهِمْ، وَالتَّعَاوُنُ عَلَى إِقَامَةِ الْحَقِّ بَيْنَهُمْ. وَلَيْسَ امْرُؤٌ - وَإِنْ عَظُمَتْ فِي الْحَقِّ مَنَزَلَتُهُ، وَتَقَدَّمَ فِي الدِّينِ فَضِيلَتُهُ - بِفَوْقِ أَنْ يُعَانَ عَلَى مَا حَمَلَهُ اللَّهُ مِنْ حَقِّهِ. وَلَا امْرُؤٌ - وَإِنْ صَغُرَتْ النَّفُوسُ، وَافْتَحَمَتِ الْعُيُونُ - بِدُونِ أَنْ يُعِينَ عَلَى ذَلِكَ أَوْ يُعَانَ عَلَيْهِ. «و در میان حقوق الهی بزرگ ترین حق، حق رهبر بر مردم، و حق مردم بر رهبر است، حق واجب که خدای سبحان، بر هر دو گروه لازم شمرد، و آن را عامل پایداری پیوند ملت و رهبر، و عزت دین قرار داد. پس رعیت اصلاح نمی شود جز آن که زمامداران اصلاح کردند، و زمامداران اصلاح نمی شوند جز با درستکاری رعیت. و آنگاه که مردم حق رهبری را اداء کنند، و زمامدار حق مردم را بپردازد، حق در آن جامعه عزت یابد، و راه های دین پدیدار، و نشانه های عدالت برقرار، و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله پایدار گردد، پس روزگار اصلاح شود، و مردم در تداوم حکومت امیدوار، و دشمن در آرزوهایش مأیوس می شود. اما اگر مردم بر حکومت چیره شوند، یا زمامدار بر رعیت ستم کند، وحدت کلمه از بین می رود، نشانه های ستم آشکار، و نیرنگ بازی در دین فراوان می گردد، و راه گسترده سنت پیامبر صلی الله علیه و آله متروک، هواپرستی فراوان، احکام دین تعطیل، و بیماری های دل فراوان گردد، مردم از اینکه حق بزرگی فراموش می شود، یا باطل خطرناکی در جامعه رواج می یابد، احساس نگرانی نمی کنند، پس در آن زمان نیکان خوار، و بدان قدرتمند می شوند، و کیفر الهی بر بندگان بزرگ و دردناک خواهد بود پس بر شماست که یکدیگر را نصیحت کنید، و نیکو همکاری نمایید. درست است که هیچ کس نمی تواند حق اطاعت خداوندی را چنانکه باید بگذارد، هرچند در به دست آوردن رضای خدا حریص باشد، و در کار بندگی تلاش فراوان نماید، لکن باید بمقدار توان، حقوق الهی را رعایت کند که یکی از واجبات الهی، یکدیگر را به اندازه توان نصیحت کردن، و بر پا داشتن حق، و یاری دادن به یکدیگر است. هیچ کس هر چند قدر او در حق بزرگ، و ارزش او در دین بیشتر باشد، بی نیاز نیست که او را در انجام حق یاری رسانند، و هیچ کس گرچه مردم او را خوار شمارند، و در دیده ها بی ارزش باشد، کوچک تر از آن نیست که کسی را در انجام حق یاری کند یا دیگری به یاری او برخیزد.» (۱). عناوین مربوط به حقوق متقابل (در خطبه ۲۱۶) حقوق متقابل مردم و دولت حقوق الهی حقوق اجتماعی مردم *** خطبه ۲۱۶ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف، که مدارک آن به شرح زیر است: ۱- روضه کافی ج ۸ ص ۳۵۲: مرحوم کلینی (متوفای ۳۲۸ هجری) ۲- منهاج البراعه ج ۲ ص ۳۴۸: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ هجری) ۳- نسخه خطی نهج البلاغه ص ۱۸۴: نوشته سال ۴۲۱ هجری ۴- دعائم الاسلام ج ۲ ص ۵۳۹: قاضی نعمان (متوفای ۳۶۳ هجری) ۵- بحار الانوار ج ۸ ص ۷۰۷ و ج ۲۷ ص ۲۵۱: مرحوم مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هجری).

عناوین مربوط به حقوق متقابل (در خطبه ۲۱۶)

حقوق متقابل مردم و دولت

۱ - حق رهبر بر مردم جعل الله سبحانه لی علیکم حقاً خطبه ۱/۲۱۶ ۲ - حقوق مردم بر رهبر ولکم علی من الحق خطبه ۱/۲۱۶ ۳ - مبانی حقوق اجتماعی الف - حکم الهی جعل الله... مثل الذی لی علیکم خطبه ۱/۲۱۶ ب - حق و حق گرائی

حقوق الهی

- ۱ - گستردگی جوانب حق فالحقّ أوسع الأشياء خطبه ۱/۲۱۶ - مشکلات اجرائی حق وأصیقها فی التناصف خطبه ۲/۲۱۶ - ۳ - مسئولیت در اجرای حق لایجری لاحد الا جری علیه خطبه ۲/۲۱۶ - ۴ - برتری خدا از مسئولیت ها ولو كان لاحد ان یجری خطبه ۲/۲۱۶ - ۵ - حق خدا بر بندگان جعل حقّه علی العباد خطبه ۳ - ۴/۲۱۶ - ۶ - حق مردم بر خداوند جزاء هم علیه مضاعفه خطبه ۴/۲۱۶ - ۷ - حق الله بودن حقوق اجتماعی من حقوقه حقوقاً خطبه ۵/۲۱۶ - ۸ - انسان و ادای حقوق من حقّ من عظم جلال الله خطبه ۱۶ - ۱۸/۲۱۶

حقوق اجتماعی مردم

- ۱ - نصیحت کردن یکدیگر فعلیکم بالتناصح فی ذلك خطبه ۱۲/۲۱۶ - کمک کردن به همدیگر وحسن التعاون علیه خطبه ۱۲ - ۱۳/۲۱۶ - تلاش در خیرخواهی بمبلغ جهدهم خطبه ۱۴/۲۱۶ - کمک در ادای حق التعاون علی اقامه الحق خطبه ۱۴/۲۱۶

حقوق متقابل در روابط اجتماعی

اشاره

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پس از آنکه فلسفه حقوق اجتماعی را مطرح فرمود و این حقیقت را بیان می دارد که «زندگی اجتماعی» با «حقوق متقابل» به هم آمیخته است و رشد و کمال بدون رعایت حقوق متقابل ممکن نیست، که در سخنرانی های خود به برخی از موارد و انواع آن اشاره می فرماید، مانند: حقوق متقابل پدر و فرزند عناوین حقوق متقابل پدر و فرزند (در حکمت ۳۹۹) حقوق متقابل مردم و حکومت حقوق مردم بر حکومت حقوق مردم بر رهبر اخلاق فرماندهی کل وظایف فرماندهان نظامی حقوق متقابل مردم و حکومت حقوق اجتماعی حقوق متقابل رهبری و مردم عناوین کلی خطبه ۲۱۶ به شرح زیر است حقوق اجتماعی شناخت حق ره آورد اجرای حقوق خطرات رعایت نکردن حقوق حقوق اجتماعی مردم فلسفه حقوق اجتماعی وظایف انسان با خدا اوصاف زمامداران صفات نکوهیده صفات پسندیده خطبه ۳۴ نهج البلاغه حقوق متقابل زمامداران و مردم حقوق مردم بر زمامداران حقوق زمامداران بر مردم ویژگی های امام علی رعایت حقوق حیوانات عناوین حقوق حیوانات (در نامه ۲۵)

حقوق متقابل پدر و فرزند

یکی از جوانب حقوق متقابل، «حقوق متقابل پدر و فرزند» است، اگر پدر نسبت به کودک و فرزند خویش حقوقی دارد، فرزند نیز حقوقی خواهد داشت که با رعایت آن، محیط خانواده، گرم می شود که فرمود: **إِنَّ لِلْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ حَقًّا، وَإِنَّ لِلْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ حَقًّا. فَحَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُطِيعَهُ فِي كُلِّ شَيْءٍ، إِلَّا فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ؛ وَحَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُحَسِّنَ اسْمَهُ، وَيُحَسِّنَ أَدَبَهُ، وَيُعَلِّمَهُ الْقُرْآنَ.** (همانا فرزند را به پدر، و پدر را به فرزند حقی است، پس حق پدر بر فرزند این است که فرزند در همه چیز جز نافرمانی خدا، از پدر اطاعت کند، و حق فرزند بر پدر آن که نام نیکو بر فرزند نهد، خوب تربیتش کند، و او را قرآن بیاموزد). (۱). عناوین حقوق متقابل پدر و فرزند (در حکمت ۳۹۹) **** حکمت ۳۹۹ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف، که مدارک آن به شرح زیر است: ۱- محاضرات الادباء ج ۱ ص ۱۵۷: راغب اصفهانی (متوفای ۵۱۳ هجری) ۲- تیسیر المطالب ص ۳۰۷: حسینی

(متوفای ۴۲۴ هجری) ۳- کتاب أمالی: سید ابوطالب (متوفای ۴۲۴ هجری).

عناوین حقوق متقابل پدر و فرزند (در حکمت ۳۹۹)

۱- اطاعت پدر بحق الوالد علی الولد ان یطیعه ۲- اطاعت نکردن در گناه الا فی معصیة الله سبحانه ۳- انتخاب نام نیکو و حق الولد علی الوالد ان یحسن اسمہ ۴- تربیت صحیح و یحسن ادبه ۵- آموزش قرآن و یعلمه القرآن

حقوق متقابل مردم و حکومت

اشاره

یکی دیگر از اقسام حقوق متقابل، «حقوق متقابل مردم و حکومت» است، اگر حکومت‌ها و حاکمان حقوق مردم را رعایت کنند، و به مردم ظلم و ستم روا ندارند، و مردم نیز حقوق حکومت و دولت و حاکمان را محترم بشمارند. می‌توانند جامعه متکامل و صالحی داشته باشند که این بحث را در چند بخش باید به نقد و ارزیابی گذاشت: حقوق مردم بر حکومت حقوق مردم بر رهبر اخلاق فرماندهی کل وظایف فرماندهان نظامی حقوق متقابل مردم و حکومت حقوق اجتماعی حقوق متقابل رهبری و مردم عناوین کلی خطبه ۲۱۶ به شرح زیر است حقوق اجتماعی شناخت حق ره آورد اجرای حقوق خطرات رعایت نکردن حقوق حقوق اجتماعی مردم فلسفه حقوق اجتماعی وظایف انسان با خدا اوصاف زمامداران صفات نکوهیده صفات پسندیده خطبه ۳۴ نهج البلاغه حقوق متقابل زمامداران و مردم حقوق مردم بر زمامداران حقوق زمامداران بر مردم ویژگی های امام علی

حقوق مردم بر حکومت

اشاره

امام علی علیه السلام در نامه ۵۰ توضیح داد که: فَإِنَّ حَقًّا عَلَى الْوَالِي أَلَّا يُغَيِّرَهُ عَلَى رِعِيَّتِهِ فَضْلٌ نَالَهُ، وَلَا طَوْلٌ خُصَّ بِهِ، وَأَنْ يَزِيدَهُ مَا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ مِنْ نِعْمِهِ دُنُوًّا مِنْ عِبَادِهِ؛ وَعَطْفًا عَلَى إِخْوَانِهِ. أَلَّا وَإِنَّ لَكُمْ عِنْدِي أَلَّا أَحْتَجِزَ دُونَكُمْ سِوَرًا إِلَّا فِي حَرْبٍ، وَلَا أَطْوِي دُونَكُمْ أَمْرًا إِلَّا فِي حُكْمٍ، وَلَا أُوخِّرُ لَكُمْ حَقًّا عَنْ مَحَلِّهِ، وَلَا أَقِفُ بِهِ دُونَ مَقْطَعِهِ، وَأَنْ تَكُونُوا عِنْدِي فِي الْحَقِّ سَوَاءً. فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ وَجَبَتْ لِلَّهِ عَلَيْكُمُ النَّعْمَةُ، وَلِي عَلَيْكُمُ الطَّاعَةُ؛ وَأَلَّا تَنْكُصُوا عَنْ دَعْوَتِهِ، وَلَا تَفْرَطُوا فِي صِدَاقِهَا، وَأَنْ تَخُوضُوا الْعَمْرَاتِ إِلَى الْحَقِّ، فَإِنَّ أَنْتُمْ لَمْ تَسْتَقِيمُوا إِلَى ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ أَهْوَنَ عَلَيَّ مِمَّنْ اعْوَجَّ مِنْكُمْ، ثُمَّ أُعْظِمُ لَهُ الْعُقُوبَةَ، وَلَا يَجِدُ عِنْدِي فِيهَا رُخْصَةً. فَخُذُوا هَذَا مِنْ أَمْرَائِكُمْ، وَأَعْطُوهُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ مَا يُصْلِحُ اللَّهُ بِهِ أَمْرَكُمْ، «همانا بر زمامدار واجب است که اگر اموالی به دست آورد، یا نعمتی مخصوص او شد، دچار دگرگونی نشود، و با آن اموال و نعمتها، بیشتر به بندگان خدا نزدیک، و به برادرانش مهربانی روا دارد. آگاه باشید! حق شما بر من آن است که جز اسرار جنگی هیچ رازی را از شما پنهان ندارم، و کاری را جز حکم شرع، بدون مشورت با شما انجام ندهم، و در پرداخت حق شما کوتاهی نکرده، و در وقت تعیین شده آن بپردازم، و با همه شما بگونه ای مساوی رفتار کنم. پس وقتی من مسؤولیت های یاد شده را انجام دهم، بر خداست که نعمتهای خود را بر شما ارزانی دارد، و اطاعت من بر شما لازم است، و نباید از فرمان من سرپیچی کنید، و در انجام آن چه صلاح است شستی ورزید، و در سختیها برای رسیدن به حق تلاش کنید، حال اگر شما پایداری نکنید، خوارترین افراد نزد من انسان کج رفتار است، که او را به سختی کیفر

خواهم داد، و هیچ راه فراری نخواهد داشت، پس دستورالعملهای ضروری را از فرماندهان دریافت داشته، و از فرماندهان خود در آن چه که خدا امور شما را اصلاح می کند، اطاعت کنید.» (۱). حقوق مردم بر رهبر اخلاق فرماندهی کل وظایف فرماندهان نظامی ***** نامه ۵۰ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف، که مدارک آن به شرح زیر است: ۱- کتاب صفین ص ۱۰۷: نصر بن مزاحم (متوفای ۲۰۲ هجری) ۲- کتاب أمالی ج ۱ ص ۲۲۱: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ هجری) ۳- بحار الانوار ج ۸ ص ۶۲۸ کمپانی: مرحوم مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هجری).

حقوق مردم بر رهبر

۱- رعایت عدالت اجتماعی الّا- یغیره علی رعیتة فضل ناله نامه ۲۲/۵۰- پرهیز از غرور زدگی ولا- طول خصّ به نامه ۳۲/۵۰- ارتباط تنگاتنگ با مردم من نعمه دنوا من عبادہ نامه ۴۲/۵۰- رأفت و مهربانی نسبت بمردم و عطا علی اخوانه نامه ۲/۵۰

اخلاق فرماندهی کل

۱- همدلی با فرماندهان نظامی الّا احتجز دونکم سزا نامه ۲۳/۵۰- پرهیز از افشای اسرار نظامی الّا فی حرب نامه ۳۳/۵۰- رعایت اصل مشورت با فرماندهان و لا اطوی دونکم امرا نامه ۴۳/۵۰- قاطعیّت در اجرای فرمان الهی الّا فی حکم نامه ۵۳/۵۰- پرهیز از تأخیر در پرداخت حقوق و لاؤ خیرکم حقّا عن محلّه نامه ۶۳/۵۰- رعایت عدالت رفتاری با فرماندهان و ان تکونوا عندی فی الحقّ سواء نامه ۷۴/۵۰- برخورد قاطع با متخلفان فان انتم لم تستقیمو الی.. ممّن اعوجّ منکم نامه ۸۵/۵۰- کیفر دادن مجرمان فان انتم لم تستقیمو الی.. ممّن اعوجّ منکم نامه ۹۵/۵۰- شدّت عمل نسبت به منحرفان ثم اعظم له العقوبه نامه ۶/۵۰

وظایف فرماندهان نظامی

۱- اطاعت از فرمان رهبر ولی علیکم الطاعة نامه ۲۴/۵۰- پرهیز از سرپیچی نسبت به فرمان رهبر و الّا تنکصوا عن دعوه نامه ۵/۵۰
۳- پرهیز از سستی در راه اصلاح امور نظامیان ولا- تفرطوا فی صلاح نامه ۴۵/۵۰- تحمیل مشکلات حق گرائی و ان تخوضوا الغمرات الی الحقّ نامه ۵۵/۵۰- اطاعت از فرماندهان فخذوا هذا من امرائکم نامه ۶۶/۵۰- اصلاح و بازسازی امور نظامیان و اعطوهم من انفسکم ما یصلح الله به امرکم نامه ۶/۵۰

حقوق متقابل مردم و حکومت

اشاره

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ۲۱۶ به «حقوق متقابل مردم و حکومت» پرداخته و جوانب گسترده آن را مشروحاً بیان فرمود و آن را یکی از بزرگترین حقوق واجب الهی شمرد، زیرا فرد به تکامل نمی رسد جز آنکه جامعه به کمال برسد، و جامعه به کمال نخواهد رسید جز آنکه حقوق متقابل رعایت گردد. فلسفه الحقوق الاجتماعیه اّمّا بعد، فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِي عَلَيْنُكُمْ حَقًّا بِيُولَايَةِ أَمْرِكُمْ، وَلَكُمْ عَلَيَّ مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ الَّذِي لِي عَلَيْكُمْ، فَالْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَاصُفِ، وَأَضْيَقُهَا فِي التَّنَاصُفِ، لَا يَجْرِي لِأَحَدٍ إِلَّا جَزَى عَلَيْهِ، وَلَا يَجْرِي عَلَيْهِ إِلَّا جَزَى لَهُ. وَلَوْ كَانَ لِأَحَدٍ أَنْ يَجْرِيَ لَهُ وَلَا يَجْرِيَ عَلَيْهِ، لَكَانَ ذَلِكَ خَالِصًا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ دُونَ خَلْقِهِ، لِتَقْدَرَتِهِ عَلَى عِبَادِهِ، وَلَعَدْلِهِ فِي كُلِّ مَا جَزَتْ عَلَيْهِ صُرُوفُ قَضَائِهِ، وَلَكِنَّهُ سُبْحَانَهُ جَعَلَ حَقَّهُ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ يُطِيعُوهُ، وَجَعَلَ جَزَاءَهُمْ عَلَيْهِ مُضَاعَفَةً الثَّوَابِ تَفْضُلًا مِنْهُ، وَتَوْسَعًا بِمَا هُوَ مِنَ الزَّمِيدِ أَهْلُهُ. الْحَقُوقُ الْمَتَبَادَلَةُ بَيْنَ الْقَائِدِ وَالْإِمَّةِ ثُمَّ جَعَلَ - سُبْحَانَهُ - مِنْ حُقُوقِهِ حُقُوقًا افْتَرَضَهَا لِبَعْضِ النَّاسِ عَلَى بَعْضٍ، فَجَعَلَهَا تَنَكُّافًا فِي وُجُوهِهَا، وَيُوجِبُ بَعْضُهَا بَعْضًا، وَلَا يُسْتَوْجَبُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ.

حقوق اجتماعی

پس از ستایش پروردگار! خداوند سبحان، برای من، بر شما به جهت سرپرستی حکومت، حقی قرار داده، و برای شما همانند حق من، حقی تعیین فرموده است، پس حق گسترده تر از آن است که توصیفش کنند، ولی به هنگام عمل تنگنایی بی مانند دارد. حق اگر به سود کسی اجرا شود، ناگزیر به زیان او نیز روزی به کار رود، و چون به زیان کسی اجراء شود روزی به سود او نیز جریان خواهد داشت. اگر بنا باشد حق به سود کسی اجراء شود و زیانی نداشته باشد، این مخصوص خدای سبحان است نه دیگر آفریده ها، به خاطر قدرت الهی بر بندگان، و عدالت او بر تمام موجوداتی که فرمانش بر آنها جاری است، لکن خداوند حق خود را بر بندگان، اطاعت خویش قرار داده، و پاداش آن را دو چندان کرده است، از روی بخشندگی، و گشایشی که خواسته به بندگان عطا فرماید.

حقوق متقابل رهبری و مردم

اشاره

پس خدای سبحان! برخی از حقوق خود را برای بعضی از مردم واجب کرد، و آن حقوق را در برابر هم گذاشت، که برخی از حقوق برخی دیگر را واجب گرداند، و حقی بر کسی واجب نمی شود مگر همانند آن را انجام دهد. (۱). **** برخی از اسناد و مدارک این خطبه به این شرح است: ۱- روضه کافی ج ۸ ص ۳۵۲: مرحوم کلینی (متوفای ۳۲۸ هجری) ۳- دعائم الاسلام ج ۲ ص ۵۳۹: قاضی نعمان (متوفای ۳۶۳ هجری) ۴- بحار الانوار ج ۸ ص ۷۰۷ و ج ۲۷ ص ۲۵۱: مرحوم مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هجری) ۵- بحار الانوار ج ۱۷ ص ۹۳: مرحوم مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هجری).

عناوین کلی خطبه ۲۱۶ به شرح زیر است

حقوق اجتماعی

۱- حق رهبر بر مردم جعل الله سبحانه لی علیکم حقاً خطبه ۱/۲۱۶ ۲- حقوق مردم بر رهبر ولکم علی من الحق خطبه ۱/۲۱۶ ۳- مبانی حقوق اجتماعی الف - حکم الهی جعل الله مثل الذی لی علیکم خطبه ۱/۲۱۶ ب - حق و حق گرائی

شناخت حق

۱- گستردگی جوانب حق فالحق أوسع الأشياء خطبه ۱/۲۱۶ ۲- مشکلات اجرائی حق وأضيقها فی التناصف خطبه ۲/۲۱۶ ۳- مسئولیت همگانی اجرای حق لایجری لاحد الا جری علیه خطبه ۲/۲۱۶ ۴- برتر بودن خدا از مسئولیت ها ولو كان لاحد خطبه ۲/۲۱۶ ۵- حق خدا بر بندگان جعل حقه علی العباد خطبه ۳ - ۴/۲۱۶ ۶- حق مردم بر خداوند وجعل جزاءهم علیه مضاعفة خطبه ۴/۲۱۶ ۷- حق الله بودن حقوق اجتماعی من حقوقه حقوقاً خطبه ۵/۲۱۶ ۸- ناتوانی از ادای حقوق حق من عظم جلال الله خطبه ۱۶ - ۱۸/۲۱۶

ره آورد اجرای حقوق

۱- ایجاد نظم و آرامش فجعلها نظاماً لألفتهم خطبه ۷/۲۱۶ ۲- عزیز و نیرومند شدن دین وعزاً لدینهم خطبه ۷/۲۱۶ ۳- اصلاح

- اجتماعی تصلح الزعیة الا بصلاح الولاة الا باستقامة الزعیة خطبه ۷ - ۵/۲۱۶ -
 عزیز شدن حق عز الحق بینهم خطبه ۶/۲۱۶ - پایدار شدن جاده های دین وقامت مناہج الدین خطبه ۷/۲۱۶ - استوار شدن نشانه
 های عدالتواعتدلت معالم العدل خطبه ۸ - ۸/۲۱۶ - برقرار شدن عدالت اجتماعی واعتدلت معالم العدل خطبه ۸ - ۹/۲۱۶ -
 حاکم شدن سنت های نیکو وجرت علی اذلالها السنن خطبه ۹/۲۱۶ - ۱۰ - اصلاح شدن روزگار فصلح بذالك الزمان خطبه ۹/۲۱۶
 ۱۱ - امیدواری در بقاء دولت وطمع فی بقاء الدولة خطبه ۹/۲۱۶ - ۱۲ - ناامید شدن دشمنان ویست مطامع الاعداء خطبه ۹/۲۱۶

خطرات رعایت نکردن حقوق

- ۱ - نابودی وحدت اجتماعی اختلاف هنالك الکلمة خطبه ۱۰/۲۱۶ - ۲ - آشکار شدن ظلم وظهرت معالم الجور خطبه ۱۰/۲۱۶ - ۳ -
 زیاد شدن نیرنگ بازی وكثر الادغال فی الدین خطبه ۱۰/۲۱۶ - ۴ - متروک شدن آداب اسلامی وترکت محاج السنن خطبه ۱۱/۲۱۶
 ۵ - هواپرستی فعمل بالهوى خطبه ۱۱/۲۱۶ - ۶ - تعطیل شدن احکام الهی وعطلت الاحکام خطبه ۱۱/۲۱۶ - ۷ - زیاد شدن بیماری های
 اخلاقی وكثرت علل النفوس خطبه ۱۱/۲۱۶ - ۸ - تعطیل شدن حقوق فلايستوحش لعظیم حق عطل خطبه ۱۱/۲۱۶ - ۹ - بی تفاوتی در
 رواج باطل ولا- لعظیم باطل فعل خطبه ۱۲/۲۱۶ - ۱۰ - خوار و ذلیل شدن نیکان فهناک تذلل الابرار خطبه ۱۲/۲۱۶ - ۱۱ - عزت یافتن
 اشرار وتعز الاشرار خطبه ۱۲/۲۱۶ - ۱۲ - بزرگ شدن مجازاتها وتعظم تبعات الله خطبه ۱۲/۲۱۶

حقوق اجتماعی مردم

- ۱ - نصیحت کردن یکدیگر فعلیکم بالتناصح خطبه ۱۲/۲۱۶ - ۲ - کمک کردن به همدیگر وحسن التعاون خطبه ۱۲ - ۳/۲۱۶ -
 تلاش در خیرخواهی بمبلغ جهدهم خطبه ۱۴/۲۱۶ - ۴ - همکاری در برقراری حق والتعاون علی اقامة الحق خطبه ۱۴/۲۱۶

فلسفه حقوق اجتماعی

- ۱ - نیازمندی به تعاون و همکاری والتعاون علی اقامة الحق بینهم خطبه ۱۴/۲۱۶ - ۲ - نیاز بزرگان در اجرای حق ولیس امرؤ وان
 عظمت خطبه ۱۴ - ۳/۲۱۶ - نیازمندی به عموم مردم ولا امرؤ وان صغرته النفوس خطبه ۱۵ - ۱۶/۲۱۶

وظایف انسان با خدا

- ۱ - کوچک شمردن غیر خدا ان یصغر عنده خطبه ۱۶/۲۱۶ - ۲ - بزرگ شمردن خدا وجل موضعه من قلبه.. کل ما سواه خطبه ۱۶ -
 ۳/۲۱۶ - ۳ - بزرگ شمردن نعمتها وان احق من کان كذلك خطبه ۱۷/۲۱۶ - ۴ - بزرگ شمردن حقوق نعمتها فانه لم تعظم نعمه الله
 خطبه ۱۸/۲۱۶

اوصاف زمامداران

صفات نکوهیده

- ۱ - فخرفروشی اسخف حاله الولاة.. حب الفخر خطبه ۱۸/۲۱۶ - ۲ - خود بزرگ بینی ویوضع امرهم علی الکبر خطبه ۱۹/۲۱۶ - ۳ -
 برتری جوئی ویوضع امرهم علی الکبر خطبه ۱۹/۲۱۶ - ۴ - لذت از ثنا گوئی فلاتشنو علی بجمیل ثناء خطبه ۱۹ - ۵/۲۱۶ - ۵ - دوست
 داشتن چاپلوسی احب الاطراء خطبه ۱۹/۲۱۶ - ۶ - ظاهر سازی ولا- تتحفظوا منی خطبه ۲۲/۲۱۶ - ۷ - تظاهر به دوستی ولاتخالطونی

بالمصانعة خطبه ۲۲/۲۱۶-۸- گریز از حق ولا تظنوا بی استثقلا فی حق خطبه ۲۳/۲۱۶-۹- عدل گریزی ولا تظنوا بی استثقلا.. او العدل خطبه ۲۳/۲۱۶-۱۰- نفی آراء عمومی فلاتکفوا عن مقاله بحق خطبه ۲۴/۲۱۶-۱۱- خود برتر بینی فانی لست فی نفسی بفوق ان اخطی خطبه ۲۴/۲۱۶-۱۲- فراموش کردن خداوند الا ان یکفی الله من نفسی خطبه ۲۵/۲۱۶

صفات پسندیده

۱- پرهیز از فخر فروشی اسخف حالات الولاة.. حب الفخر خطبه ۱۸/۲۱۶-۲- پرهیز از خود بزرگ بینی اعظام لنفسی خطبه ۲۳/۲۱۶ و ۱۹-۳- کراهت از ثنا گوئی فلاتثنوا علی بجمیل ثناء خطبه ۱۹-۴- کراهت از چاپلوسی کرهت... احب الاطراء خطبه ۱۹/۲۱۶-۵- ادا کردن حقوق الهی فی حقوق لم افرغ من ادائها خطبه ۲۱/۲۱۶-۶- ادا کردن حقوق مردم فی حقوق لم افرغ من ادائها خطبه ۲۱/۲۱۶-۷- پایبندی به واجبات و فرائض لابد من امضائها خطبه ۲۲/۲۱۶-۸- پرهیز از خود کامگی بما تکلم به الجابرة خطبه ۲۲/۲۱۶-۹- گوش کردن به حرفهای مردم بما يتحفظ به عند اهل البادرة خطبه ۲۲/۲۱۶-۱۰- کراهت از کارهای تصنعی ولا تخالطونی بالمصانعة خطبه ۲۲/۲۱۶-۱۱- شجاعت در بیان حق ولا تظنوا بی استثقلا فی حق خطبه ۲۳/۲۱۶-۱۲- تسلیم حق بودن فانه من استقل الحق خطبه ۲۳/۲۱۶-۱۳- تسلیم عدل بودن فانه من استقل الحق خطبه ۲۳/۲۱۶-۱۴- آزاد گذاشتن مردم در بیان حق فلاتکفوا عن مقاله بحق خطبه ۲۴/۲۱۶-۱۵- مصون ندانستن خود لست فی نفسی بفوق ان اخطی خطبه ۲۴/۲۱۶-۱۶- بنده خدا بودن انا وانتم عبيد مملو کون لرب خطبه ۲۵/۲۱۶-۱۷- توجه دادن مردم به قدرت خدا يملک منا مالا- نملک من انفسنا خطبه ۲۵- ۲۶/۲۱۶-۱۸- توجه دادن مردم به هدایتگری خداوند واعطانا البصيرة بعد العمی خطبه ۲۶/۲۱۶

خطبه ۳۴ نهج البلاغه

اشاره

أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا، وَلَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ: فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالِنِّصَّةُ يَحَهُ لَكُمْ، وَتَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ عَلَيْنَا، وَتَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا- تَجَهَّلُوا، وَتَأْدِيبُكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا. وَأَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ، وَالنِّصَّةُ يَحَهُ فِي الْمَشْهَدِ وَالْمَغِيبِ، وَالْإِجَابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ، وَالطَّاعَةُ حِينَ أَمُرُّكُمْ. «ای مردم، مرا بر شما و شما را بر من حقی واجب شده است، حق شما بر من، آن که از خیرخواهی شما دریغ نورزم و بیت المال را میان شما عادلانه تقسیم کنم، و شما را آموزش دهم تا بی سواد و نادان نباشید، و شما را تربیت کنم تا راه و رسم زندگی را بدانید. و اما حق من بر شما این است که با من وفادار باشید، و در آشکار و نهان خیرخواهی کنید، هرگاه شما را فرا خواندم اجابت نمایید و فرمان دادم اطاعت کنید.»(۱). *****(۱). خطبه ۳۴ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف، که برخی از اسناد آن به این شرح است: ۱- تاریخ طبری ج ۶ ص ۵۱ و ۳۳۸۶: طبری (متوفای ۳۱۰ هجری) ۲- الامامة السياسة ج ۱ ص ۱۵۰: ابن قتیبة (متوفای ۲۷۶ هجری) ۳- أنساب الاشراف ج ۳ ص ۳۸۰: بلاذری (متوفای ۲۷۹ هجری) ۴- کتاب المجالس ص ۷۹: شیخ مفید استاد سید رضی (متوفای ۴۱۳ ه) ۵- کتاب تذكرة ص ۱۰۶: ابن الجوزی (متوفای ۵۶۷ هجری) ۶- اختصاص ص ۱۵۳: شیخ مفید استاد سید رضی (متوفای ۴۱۳ ه) ۷- کتاب سلیم بن قیس ص ۱۱۰: از اصحاب امام سجاد علیه السلام ۸- الغارات ج ۱ ص ۳۵ تا ۳۸: ابن هلال ثقفی (متوفای ۲۸۳ هجری) ۹- بحار الانوار ج ۸ ص ۶۷۲ (قدیم): مرحوم مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هجری).

حقوق متقابل زمامداران و مردم

حقوق مردم بر زمامداران

۱ - خیرخواهی زمامداران فا النصیحه لکم خطبه ۹ / ۳۴ - تأمین حقوق اجتماعی مردم و توفیر فیئکم خطبه ۹ / ۳۴ - فراهم نمودن آموزش و پرورش عمومی تعلیمکم.. تأدبکم کیما تعلموا خطبه ۹ / ۳۴ *****

حقوق زمامداران بر مردم

۱ - وفاداری به رهبری فالوفاء بالبیعه خطبه ۱۰ / ۳۴ - خیرخواهی و النصیحه فی المشهد و المغیب خطبه ۱۰ / ۳۴ - پاسخ به دعوت رهبری و الاجابه حین ادعوکم خطبه ۱۰ / ۴۳۴ - اطاعت از رهبر و الطاعه حین آمرکم خطبه ۱۰ / ۳۴

ویژگی های امام علی(ع)

۱ - گوشزد کردن خطرات اجتماعی انی لا ظن بکم خطبه ۵ / ۳۴ - فرصت ندادن به دشمن فو الله دون ان اعطی خطبه ۸ / ۳۳۴ - قاطعیت در مبارزه ذلك ضرب با المشرفیه خطبه ۸ / ۴۳۴ - نهر اسیدن در میدان جنگ و تطیح السواعد و الاقدام خطبه ۸ / ۳۴

رعایت حقوق حیوانات

اشاره

در جامعه صالح توحیدی نه تنها انسان ها در روابط اجتماعی دارای حقوق متقابل می باشند بلکه حیوانات نیز از این اصل ارزشمند جدا نیستند، این موجودات بی آزاری که در خدمت انسان قرار دارند، و بار سنگین اجتماعی را بر دوش خود گرفته اند. امام علی علیه السلام در خطبه ۵/۱۶۷ به مسئولیت انسان ها نسبت به حیوانات اشاره می فرماید: **بَادِرُوا أَمْرَ الْعَامَّةِ وَخَاصَّةَ أَحَدِكُمْ وَهُوَ الْمَوْتُ، فَإِنَّ النَّاسَ أَمَامَكُمْ، وَإِنَّ السَّاعِيَةَ تَخِدُوكُمْ مِنْ خَلْفِكُمْ. تَخَفُّوْا تَلْحَقُوا، فَإِنَّمَا يُنْتَظَرُ بِأَوْلِيكُمْ آخِرُكُمْ. اتَّقُوا اللَّهَ فِي عِبَادِهِ وَبِلَادِهِ، فَإِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ حَتَّى عَنِ الْبِقَاعِ وَالْبُهَائِمِ. أَطِيعُوا اللَّهَ وَلَا تَعْصُوهُ، وَإِذَا رَأَيْتُمُ الْخَيْرَ فَخُذُوا بِهِ، وَإِذَا رَأَيْتُمُ الشَّرَّ فَأَعْرِضُوا عَنْهُ.** «به سوی مرگ که همگانی است، و فرد فرد شما را از آن گریزی نیست بشتابید، همانا مردم در پیش روی شما می روند، و قیامت از پشت سر، شما را می خواند. سبکبار شوید تا به قافله برسید، که پیش رفتگان در انتظار بازماندگانند، از خدا بترسید، و تقوا پیشه کنید زیرا شما در پیشگاه خداوند، مسئول بندگان خدا، و شهرها، و خانه ها و حیوانات هستید(۱) خدا را اطاعت کنید و از فرمان خدا سرباز مدارید، اگر خیری دیدید بر گزینید، و اگر شر و بدی دیدید از آن دوری کنید.»(۲). و آنگاه در نامه ۲۵ حقوق حیوانات را مشروحاً به کارگزاران امور مالیاتی تذکر می دهد. **وَلَا تَوَكَّلْ بِهَا إِلَّا نَاصِحَةً حَسَنَةً وَأَمِينًا حَفِيظًا، غَيْرَ مُعْنِفٍ وَلَا مُجْحِفٍ، وَلَا مُلْغِبٍ وَلَا مُتْعِبٍ. ثُمَّ اخِذْزُ إِلَيْنَا مَا اجْتَمَعَ عِنْدَكَ نُصِيْرُهُ حَيْثُ أَمَرَ اللَّهُ بِهِ، فَإِذَا أَخَذَهَا أَمِينُكَ فَأَوْعِزْ إِلَيْهِ. أَلَّا يَحُولَ بَيْنَ نَاقِهِ وَبَيْنَ فَصِّ يَلْهَاهَا، وَلَا يَمْصُرَ لَبَنَهَا فَيَضُرَّ ذَلِكَ بَوْلِدَهَا؛ وَلَمَّا يَجْهَدْنَهَا رُكُوبًا، وَيُعِيدَلْ بَيْنَ صَوَابَاتِهَا فِي ذَلِكَ وَيَنْهَاهَا، وَلِيُرْفَهُ عَلَى اللَّاغِبِ، وَلِيَسْتَأْنِ بِالنَّقَبِ وَالظَّالِعِ، وَلِيُورِدَهَا مَا تَمُرُّ بِهِ مِنَ الْعُدْرِ، وَلَا يَعْدِلْ بِهَا عَنْ نَبْتِ الْأَرْضِ إِلَى جَوَادِ الطَّرِيقِ، وَلِيُرْوِحَهَا فِي السَّاعَاتِ، وَلِيَمْهَلَهَا عِنْدَ النَّطَافِ وَالْأَعْشَابِ. حَتَّى تَأْتِيَنَا بِإِذْنِ اللَّهِ بُدْنًا مُنْقِيَاتٍ، غَيْرِ مُتْعَبَاتٍ وَلَا مَجْهُودَاتٍ، لِنَقْسِمَهَا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَسِيْنَةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَإِنَّ ذَلِكَ أَعْظَمُ لِأَجْرِكَ، وَأَقْرَبُ لِرُشْدِكَ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ.** در رساندن حیوانات آن را به دست چوپانی که خیرخواه و مهربان، امین و حافظ، که نه سختگیر باشد و نه ستمکار، نه تند براند و نه حیوانات را خسته کند، بسپار، سپس آن چه از بیت المال جمع آوری شد برای ما بفرست، تا در نیازهایی که خدا اجازه فرمود مصرف کنیم، هرگاه حیوانات را به دست فردی امین سپردی، به او سفارش کن تا: «بین شتر و نوزادش جدایی نیفکند، و شیر آن را ندوشد تا به بچه اش زیانی وارد نشود، در سوار شدن بر شتران عدالت را رعایت کند، و

مراعات حال شتر خسته یا زخمی را که سواری دادن برای او سخت است بنماید، آنها را در سر راه به درون آب ببرد، و از جاده هایی که دو طرف آن علف زار است به جاده بی علف نکشاند، و هرچند گاه شتران را مهلت دهد تا استراحت کنند، و هرگاه به آب و علفزار رسید، فرصت دهد تا علف بخورند و آب بنوشند» تا آنگاه که به اذن خدا بر ما وارد شوند، فربه و سرحال، نه خسته و کوفته، که آنها را بر اساس رهنمود قرآن، و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله تقسیم نماییم، عمل به دستورات یاد شده مایه بزرگی پاداش و هدایت تو خواهد شد. اگر خداوند بخواهد. ***** می بینیم که «حمایت از حیوانات» قرن ها قبل از مدعیان دروغین غرب که شعار حمایت از حیوانات می دهند اما میلیون ها انسان را آواره می سازند و بخاک و خون می کشند، از طرف حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مطرح و به آن عمل شده است. اسناد و مدارک خطبه ۱۶۷ به شرح زیر است: ۱- عقدالفرید ج ۲ ص ۴۱۴: ابن عبدربه (متوفای ۳۲۸ هجری) ۲- عقدالفرید ج ۱ ص ۴۴ و ۹۸: ابن عبدربه (متوفای ۳۲۸ هجری) ۳- عیون الاخبار ج ۲ ص ۱۲۳: ابن قتیبه (متوفای ۲۷۶ هجری) ۴- آغانی ج ۱۲ ص ۶: ابوالفرج اصفهانی (متوفای ۳۵۶ هجری) ۵- کتاب أمالی ج ۲ ص ۹۱: ابوعلی قالی (متوفای ۳۵۶ هجری) ۶- جامع العلم ص ۷۷: ابن عبدالبر (متوفای ۳۳۸ هجری) ۷- تحف العقول ص ۱۳۸: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ هجری) ۸- کتاب أمالی ج ۲ ص ۲۳۸: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ هجری).

عناوین حقوق حیوانات (در نامه ۲۵)

۱- دور نکردن حیواناتاً یحول بین ناقه و بین فضیلهها نامه ۱۲/۲۵ ۲- کم دوشیدن شیر و لا یمصر لبنها نامه ۱۲/۲۵ ۳- خسته نکردن شتران و لایجهدنّها رکوباً نامه ۱۲/۲۵ ۴- عدالت در سوار شدن و لیعدل بین صواحباتها نامه ۱۲/۲۵ ۵- مراعات حال شتران خسته و لیرفه علی اللّاعب نامه ۱۳/۲۵ ۶- آهسته راندن شتر و لیستأن بالثقب والظّالغ نامه ۱۳/۲۵ ۷- عرضه کردن به آب تمرّ به من الغدر نامه ۱۳/۲۵ ۸- راه رفتن کنار علفزارها لایعدل بها عن نبت الأرض نامه ۱۴/۲۵ ۹- مهلت دادن به حیوانات و لیروّحها فی السّاعات نامه ۱۴/۲۵ ۱۰- استراحت دادن و لیروّحها فی السّاعات نامه ۱۴/۲۵

رعایت حقوق انسان ها

اشاره

یکی از مسائل ارزشمند و سرنوشت ساز، مسائل «حقوقی» است، اگر در یک جامعه انسانی حقوق همه افراد رعایت شود، و هر کسی به حق طبیعی و خدادادی خود برسد، و حق فردی پایمال نگردد و انواع اختلافات نژادی، و امتیازات سیاسی و اجتماعی مانع استیفای حقوق انسان ها نشود، عدالت اجتماعی تحقق می یابد و نعمت آزادی همگان را به کمال نهائی خواهد رساند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به مسائل حقوقی «انسان ها» و حتی «حیوانات» بسیار حسّاس و دقیق است تا حقوق کسی ضایع نگردد و تا ظلمی به مورچه ای روا ندارد، به بعضی از نمونه ها توجه کنید.

کمک مساوی به دو زن فقیر

دو زن فقیر که یکی عرب و دیگری از عجم بود خدمت امام علی علیه السلام آمدند و تقاضای کمک کردند. امام به هر کدام «بیست و پنج درهم» و ظرفی از غذا داد. زن عرب خطاب به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: یا امیرالمؤمنین، من زنی از

زنان عرب و او از عجم می باشد چرا به هر دو نفر ما مساوی انفاق می کنی؟ امام علی علیه السلام فرمود: به خدا قسم من هیچ فرقی برای فرزندان اسماعیل بر فرزندان اسحاق در انفاق این مال نمی بینم. (۱). و برخی نقل کردند که: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مشت خاکی بر داشت و به زن عرب فرمود: بیا تا برای عرب بودن بیشتر برداری. **** الغارات، ج ۱، ص ۶۹؛ ابی اسحاق همدانی - و وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۴۳۱ - و بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۱۳۷ - و اصول کافی، ج ۱، ص ۴۰۶ - و کشف البیان، ص ۲۶۳.

حقوق انسانی زندانیان

امام علی علیه السلام در دستور العمل به حاکم اهواز «رُفَاعَةُ» نسبت به حقوق انسانی زندانیان متذکر شد که: - اگر برای زندانی، خوردنی و نوشیدنی یا لباسی آوردند، مانع نشو تا آنها را به زندانی برسانند. - به هنگام نماز، دست و پای زندانی را از زنجیرها آزاد کن. - زندانیان را هر روز به صحن حیاط بیاور، تا تفریح و هواخوری داشته باشند. (۱). **** مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۲۰۷.

رعایت حقوق مجرم حد خورده

شخصی را پس از محاکمه و اثبات جرم به دست قنبر دادند تا حد شرعی را بر او جاری کند. قنبر شلاق را گرفت و سرگرم اجرای حد شرعی شد، پس از اتمام حد شرعی، عصبانی شده کنترل خود را از دست داد و سه ضربه شلاق، اضافه بر حد شرعی بر بدن مجرم نواخت، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که نظارت داشت؛ فأَعَادَهُ عَلَي قَنْبَرٍ ثَلَاثَةَ أَسْوَاطِ شَلَّاقٍ را گرفت و سه ضربه بر بدن قنبر زد تا قصاص شود که چرا اضافه بر حد شرعی، انسانی را آزوده است. (۱). **** اصول کافی، ج ۷، ص ۲۰۶ - و وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۱۸۲.

عزل فرماندار برای چند کیلو گندم

زنی به نام «سوده همدانی» از شیعیان امام بود، در جنگ صفین برای تشجیع سربازان و فرزندان دلاورش، اشعار حماسی می خواند، که سخت بر معاویه گران آمد و نام او را ثبت کرد، روزگار گذشت و امام علی علیه السلام به شهادت رسید، و فرماندار معاویه بسر بن ارطاة، بر شهر همدان مسلط گشت، و هرچه می خواست انجام می داد، و کسی جرئت اعتراض یا مخالفت را نداشت سرانجام سوده، سوار بر شتر به دربار معاویه در شام رفت، و از قتل و غارت و فساد فرماندار به معاویه شکایت کرد. معاویه او را شناخت و سرزنش کرد، و گفت: یاد داری که در جنگ صفین چه می کردی؟ حال دستور می دهم تو را سوار بر شتری برهنه تحویل فرماندارم بدهند تا هرگونه دوست دارد، با تو رفتار کند؟ سوده، در حالی که اشک می ریخت این اشعار را خواند: صَلَّى إِلَهِ عَلَي جَسْمٍ تَضَمَّنَهُ قَبْرٍ فَاصْبَحَ فِيهِ الْعَدْلُ مَدْفُونًا قَدْ حَالَفَ الْحَقُّ لِأَيُّغِي بِهٖ بَدَلًا فَصَارَ بِالْحَقِّ وَالْإِيْمَانِ مَقْرُونًا «خدایا درود بر پیکر پاکی فرست که چون دفن شد عدالت هم دفن شد، و خدا سوگند خورده که همتائی برای او نیاورد، و تنها او با حق و ایمان همراه بود» معاویه با شگفتی پرسید: چه کسی را می گوئی؟ و این اشعار را پیرامون چه شخصی خواندی؟ سوده گفت: علی علیه السلام را می گویم که چون رفت، عدالت هم رفت. معاویه! فرماندار علی علیه السلام در همدان چند کیلو گندم از من اضافه گرفت، به کوفه رفتم وقتی رسیدم که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای نماز مغرب بپاخاسته بود تا مرا دید نشست و فرمود: حاجتی داری؟

اردو زدند، کلیب می گوید: خدمت امام رسیدم، امام علی علیه السلام را عاقل ترین، و هوشیار ترین انسان ها یافتم، از من سئوالاتی راجع به بزرگان قبائل کرد و من پاسخ دادم. فرمود: نامه ای برای رئیس قبیله «بنی راسب» و «بنی قدامه» می نویسم آیا برای آنان می بری؟ گفتم: آری سپس کسانی که همراه بودند با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کردند، و همه اطرافیان و یاران امام که از کثرت سجده پینه بر پیشانی داشتند به من می گفتند: بیعت کن. امام علی علیه السلام فرمود: رهائش کنید تا خود تصمیم بگیرد. سپس بگونه ای حساب شده با من صحبت کرد که هدایت شدم و بیعت کردم. (۱). این واقعه در خطبه ۱۷۰ به شرح زیر آمده است: *أَرَأَيْتَ لَوْ أَنَّ الَّذِينَ وَرَاءَكَ بَعُثُوكَ رَأْتَدَأُ تَبْتَغِي لَهُمْ مَسَاقِطَ الْغَيْثِ، فَرَجَعْتَ إِلَيْهِمْ وَأَخْبَرْتَهُمْ عَنِ الْكَلَاءِ وَالْمَاءِ، فَخَالَفُوا إِلَى الْمَعَاظِ وَالْمَجَادِبِ، مَا كُنْتَ صَانِعًا؟ قَالَ: كُنْتُ تَارِكُهُمْ وَمُخَالِفُهُمْ إِلَى الْكَلَاءِ وَالْمَاءِ. فَقَالَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -: فَاْمُدُّ إِذَا يَدُكَ. فَقَالَ الرَّجُلُ: فَوَاللَّهِ مَا اسْتِطَعْتُ أَنْ أُمَّتِنَعَ عِنْدَ قِيَامِ الْحُجَّةِ عَلَيَّ، فَبَايَعْتُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَالرَّجُلُ يُعْرَفُ بِكَلِيبِ الْجَزْمِيِّ. اِذَا كُنْتُ تَارِكُهُمْ وَمُخَالِفُهُمْ إِلَى الْكَلَاءِ وَالْمَاءِ، فَخَالَفُوا إِلَى الْمَعَاظِ وَالْمَجَادِبِ، مَا كُنْتَ صَانِعًا؟ قَالَ: كُنْتُ تَارِكُهُمْ وَمُخَالِفُهُمْ إِلَى الْكَلَاءِ وَالْمَاءِ. فَقَالَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -: فَاْمُدُّ إِذَا يَدُكَ. فَقَالَ الرَّجُلُ: فَوَاللَّهِ مَا اسْتِطَعْتُ أَنْ أُمَّتِنَعَ عِنْدَ قِيَامِ الْحُجَّةِ عَلَيَّ، فَبَايَعْتُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَالرَّجُلُ يُعْرَفُ بِكَلِيبِ الْجَزْمِيِّ. اِذَا كُنْتُ تَارِكُهُمْ وَمُخَالِفُهُمْ إِلَى الْكَلَاءِ وَالْمَاءِ، فَخَالَفُوا إِلَى الْمَعَاظِ وَالْمَجَادِبِ، مَا كُنْتَ صَانِعًا؟ قَالَ: كُنْتُ تَارِكُهُمْ وَمُخَالِفُهُمْ إِلَى الْكَلَاءِ وَالْمَاءِ. فَقَالَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -: فَاْمُدُّ إِذَا يَدُكَ. فَقَالَ الرَّجُلُ: فَوَاللَّهِ مَا اسْتِطَعْتُ أَنْ أُمَّتِنَعَ عِنْدَ قِيَامِ الْحُجَّةِ عَلَيَّ، فَبَايَعْتُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَالرَّجُلُ يُعْرَفُ بِكَلِيبِ الْجَزْمِيِّ.* اگر آنها تو را می فرستادند که محل ریزش باران را بیابی، سپس به سوی آنان باز می گشتی واز گیاه و سبزه و آب خبر می دادی، اگر مخالفت می کردند و به سرزمینهای خشک و بی آب روی می آوردند تو چه می کردی؟ (گفت: آنها را رها می کردم و به سوی آب و گیاه می رفتم، امام فرمود) پس دستت را برای بیعت کردن بگشای. (مرد گفت: سوگند بخدا به هنگام روشن شدن حق توانایی مخالفت نداشتم و با امام علیه السلام بیعت کردم) (۲). **** کتاب جمل شیخ مفید، ص ۱۵۶ - و تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۹۲. اسناد و مدارک خطبه ۱۷۰ به شرح زیر است: ۱- عقدالفرید ج ۴ ص ۱۳۸ خطب امیرالمؤمنین: ابن عبدربه مالکی (متوفای ۳۲۸ ه) ۲- النهایه ج ۲ ص ۱۲۸ (ماده دکک): ابن اثیر شافعی (متوفای ۶۰۶ ه) ۳- کتاب الجمل: ابی مخنف (متوفای ۱۵۷ ه).

آزادی و شادی مردم در انتخاب رهبری

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آزادی مردم در انتخابات رهبری خویش را در خطبه ۲۲۹ اینگونه زیبا مطرح می فرماید: *وَبَسَّطْتُمْ يَدِي فَكَفَفْتُمَهَا، وَمَدَدْتُمُوهَا فَفَقَبَضْتُمَهَا، ثُمَّ تَدَاكَكُمْ عَلَيَّ تَدَاكَ الْإِبِلِ الْهِيمِ عَلَى حِيَاضَةٍ يَوْمَ وِرْدِهَا، حَتَّى انْقَطَعَتِ النَّعْلُ، وَسَقَطَ الرَّدَاءُ، وَوُطِئَ الضَّعِيفُ، وَنَلَّغَ مِنْ سِرُّورِ النَّاسِ بَيْنَهُمْ إِيَّايَ أَنْ ابْتِهَجَ بِهَا الصَّغِيرُ، وَهَدَجَ إِلَيْهَا الْكَبِيرُ، وَتَحَامَلَ نَحْوَهَا الْعَلِيلُ، وَحَسِرَتْ إِلَيْهَا الْكِعَابُ.* (وصف روز بیعت مردم با امام علی علیه السلام) ویژگی های بیعت مردم با امام علی علیه السلام «دست مرا برای بیعت می گشودید و من می بستم، شما آن را به سوی خود می کشیدید و من آن را می گرفتم، سپس چونان شتران تشنه که به طرف آبشخور هجوم می آورند بر من هجوم آوردید، تا آن که بند کفشم پاره شد، و عبا از دوشم افتاد، و افراد ناتوان پایمال گردیدند، آنچنان مردم در بیعت با من خشنود بودند که خردسالان شادمان، و پیران برای بیعت کردن لرزان به راه افتادند، بیماران بر دوش خویشان سوار، و دختران جوان بی نقاب به صحنه آمدند» (۱). **** خطبه ۲۲۹ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف، که برخی از اسناد آن به شرح زیر است: ۱- استیعاب ج ۲ ص ۷۸ ش ۷۷۷ و ص ۳۱۸ ش ۱۲۸۹: ابن عبدالبر مالکی (متوفای ۳۳۸ ه) ۲- اسد الغابه ج ۲ ص ۶۱ (ترجمه طلحه): ابن اثیر شافعی (متوفای ۶۰۶ ه) ۳- کتاب الجمل ص ۲۶۷ خطبه علی علیه السلام بذی قار: شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ ه) ۴- کتاب النهایه ج ۳ ص ۳۱۸/ج ۱ ص ۱۷۱: ابن اثیر شافعی (متوفای ۶۰۶ ه) ۵- الامامة والسياسة ج ۱ ص ۱۵۴: ابن قتیبه (متوفای ۲۷۶ ه) ۶- كشف المحجّة: سیدبن طاووس (متوفای ۶۶۴ ه) ۷- تاریخ طبری ج ۶ ص ۳۱۴۳: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ ه).

مطرح کردن حق انتخاب مردم

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای پاسخ دندان شکن به معاویه و رفع شبهات فکری نسبت به امامت و رهبری، در نامه ۶ نهج البلاغه به معاویه نوشت: *إِنَّهُ يَا بَعْنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ يَبَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَيَّ مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ، فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ، وَلَا*

لِلْغَائِبِ أَنْ يَزُدَّ. وَإِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَسَمَّوْهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضَى، فَإِنْ خَرَجَ عَنْ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ بَطْغَنٍ أَوْ بَدْعِيٍّ رَدُّوهُ إِلَى مَا خَرَجَ مِنْهُ، فَإِنْ أَبِي قَاتَلُوهُ عَلَى اتِّبَاعِهِ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ، وَوَلَّاهُ اللَّهُ مَا تَوَلَّى. وَلَعُمْرِي، يَا مُعَاوِيَةَ، لَئِنْ نَظَرْتُ بِعَقْلِكَ دُونَ هَوَاكَ لَتَجِدَنِي أَبْرَأَ النَّاسِ مِنْ دَمِ عُثْمَانَ، وَلَتَعْلَمَنَّ أَنِّي كُنْتُ فِي عَزْلَةٍ عَنْهُ إِلَّا أَنْ تَتَجَنَّبَنِي؛ فَتَجَنَّبَنِي مَا بَدَأَ لَكَ! وَالسَّلَامُ.

علل مشروعیت حکومت امام علی علیه السلام «همانا کسانی با من بیعت کرده اند که با ابابکر و عمر و عثمان، با همان شرایط بیعت نمودند، پس آن که در بیعت حضور داشت نمی تواند خلیفه ای دیگر برگزیند، و آن که غایب است نمی تواند بیعت مردم را نپذیرد، و همانا شورای مسلمین از آن مهاجرین و انصار است، پس اگر بر امامت کسی گرد آمدند، و او را امام خود خواندند، خشنودی خدا هم در آن است. حال اگر کسی کار آنان را نکوهش کند یا بدعتی پدید آورد، او را به جایگاه بیعت قانونی باز می گردانند، اگر سرباز زد با او پیکار می کنند، زیرا که به راه مسلمانان در نیامده، خدا هم او را در گمراهی و می گذارد. بجانم سوگند! ای معاویه اگر دور از هوای نفس، به دیده عقل بنگری، خواهی دید که من نسبت به خون عثمان پاک ترین افرادم، و می دانی که من از آن دور بوده ام، جز اینکه از راه خیانت مرا متهم کنی، و حق آشکاری را پوشانی. با درود.» (۱). * * * * * نامه ۶ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف، که برخی از اسناد آن به شرح زیر است: ۱- کتاب صفین ص ۲۹ و ۹۱: نصر بن مزاحم (متوفای ۲۰۲ هـ) ۲- الامامة والسياسة ج ۱ ص ۹۳: ابن قتیبه (متوفای ۲۷۶ هـ) ۳- عقد الفرید ج ۵ ص ۳۷۵ و ۷۹: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ هـ) ۴- تاریخ طبری ج ۵ ص ۲۳۵: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ هـ) ۵- اخبار الطوال ص ۱۶۶: دینوری حنفی (متوفای ۲۹۰ هـ) ۶- عقد الفرید ج ۲ ص ۲۸۴: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ هـ) ۷- بحار الانوار ج ۳۳ ص ۷۶ ح ۴۰۰: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ).

حق مهمان

حضرت امام عسگری علیه السلام می فرماید: پدر و پسری در منزل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مهمان شدند، امام آنها را احترام کرد و مقابل آنها نشست، و هنگام غذا سفره انداختند و با هم غذا خوردند. پس از صرف غذا، امام علی علیه السلام از جا بلند شد چون دید قبر حوله و آفتابه ای آورده تا دست مهمان را بشوید. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از دست قبر گرفت که خود دست مهمان را بشوید، آن شخص خود رابه پای حضرت افکند، و اصرار فراوان کرد که نمی گذارم بر دست من آب بریزی. امام علی علیه السلام او را سوگند داد و فرمود: همانگونه که اگر قبر بر دست تو آب می ریخت آرام بودی، آرام باش. و بر دست مهمان آب ریخت تا شسته شد. سپس حوله و آفتابه را به دست پسرش محمد بن حنفیه داد و فرمود: تو هم بر دست پسرش آب بریز تا دستش را بشوید. امام عسگری علیه السلام فرمود: هر کس در اینگونه رفتارها از علی علیه السلام پیروی نماید شیعه واقعی او می باشد. (۱). یعنی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تا آنجا حق مهمان را متناسب با سن و سال آنها رعایت می کرد که خود بر دست پدر، و فرزندش محمد حنفیه بر دست پسر مهمان آب ریختند. * * * * * بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۱۴۸.

حمایت از حقوق کارگران و مردم

از منطقه فرمانداری «قرظة بن کعب» گروهی خدمت امام علی علیه السلام رسیدند و گفتند: در سرزمین ما رودخانه بزرگی بود که در طول زمان نابود شد، وهم اکنون پر از شن و لایه هاست، اگر بازسازی و لایروبی شود کشاورزی ما رونق می گیرد. و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خواستند، دستور دهد که فرماندار شهر، مردم آن سامان رابه کار اجباری وادار کند تا همه مردم آن سرزمین، رودخانه را بحال اول برگردانند. امام علی علیه السلام با پیشنهاد لایروبی رودخانه موافقت فرمود، اما بیگاری مردم را

نپذیرفت و طی نامه ای از فرماندارش خواست تا رودخانه را احیاء کند، اما: - کسی رابه کار اجباری وادار نسازد. - از مردم بیگاری نکشد، بلکه هرکس علاقه دارد با اختیار خود کمک کند. - هرکس دوست دارد کار کند، و مزد مناسب بگیرد. و البته پس از احیاء رودخانه کسانی در آن سهم بیشتری دارند که در احیاء آن کار و تلاش بیشتری کردند.(۱). که در این دستورالعمل دو اصل اساسی نهفته است: اول - حق آزادی کار دوم - اختصاص منافع به آنانکه کار کردند و تلاش نمودند که از نظر روانشناسی کار، با این شیوه انسانی مردم بیشتری رامی توان آگاهانه به کار گماشت. **** عدالت و قضاء در اسلام، ص ۷۷.

دفاع از شخصیت اجتماعی مردم

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در آستانه جنگ صفین، ارتش خود را به سوی مرزهای شام حرکت داد و به شهر مرزی «انبار» رسید. مردم وقتی اطلاع از حضور امام علیه السلام یافتند برای استقبال به بیرون شهر آمده در صف های گوناگون اجتماع کردند و آنگاه که امام و دیگر فرماندهان نظامی را می دیدند، جهت احترام (به رسم منطقه خودشان)، پیشاپیش آنحضرت می دویدند و هلله می کردند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از آنها پرسید: وقال علیه السلام وقد لقيه عند مسيره إلى الشام دهاقين الأنبار، فترجلوا له و اشتدوا بين يديه، فقال: ما هذا الذي صيغتموه؟ فقالوا: خلق منا نعظم به أمراءنا، فقال: واللّه ما ينتفع بهذا أمراؤكم! وإنكم لتشققون على أنفسكم في دنيائكم، وتشققون به في آخرتكم. وما أخسیر المسقفة وراءها العقب، وأزبح الدعة معها الأمان من النار! چرا چنین می کنید؟ گفتند: عادتی است که پادشاهان خود را احترام می کردیم. امام فرمود: «به خدا سوگند! که امیران شما از این کار سودی نبردند، و شما در دنیا با آن خود را به زحمت می افکنید، و در آخرت دچار رنج و زحمت می گردید، و چه زیانبار است رنجی که عذاب در پی آن باشد، و چه سودمند است آسایشی که با آن امان از آتش جهنم باشد.»(۱). یعنی انسان ها در دیدگاه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دارای شخصیت والائی بوده، نباید تحقیر گردند، و در برابر امام خود با پای پیاده بدوند. اینگونه آداب و رسوم به حکومت های سلطه گر باز می گردد که مردم را برده خود دانسته و آنها را تحقیر می کردند. روزی دیگر آنگاه که امیرالمؤمنین علیه السلام در شهر کوفه سوار بر اسب به سوی منزل خویش در حرکت بود و جمعی از بزرگان قبائل با آن حضرت ملاقات کردند. امام علی علیه السلام متوجه شد که در پی او آهسته آهسته می آیند. خطاب به رئیس قبیله شمامیین فرمود: ارجع، فإنّ مسی مثاک مع مثلی فتنه للوالی، ومیدلة للمؤمن. ضرورت تقویت روحیه مردم پس از جنگ باز گرد، که پیاده رفتن رئیس قبیله ای چون تو پشت سر من، موجب انحراف زمامدار و زبونی مؤمن است.»(۲). **** حکمت ۳۷ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف، که برخی از اسناد آن به این شرح است: ۱- کتاب صفین ص ۱۴۴: نصر بن مزاحم (متوفای ۲۱۲ هـ) ۲- منهاج البراءة ج ۳ ص ۲۷۵: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ هـ) ۳- بحار الانوار ج ۳۲ ص ۳۹۷: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ). حکمت ۳۲۲ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف، که برخی از اسناد آن به این شرح است: ۱- کتاب صفین ص ۳۵۱ / ۵۲۸: نصر بن مزاحم (متوفای ۲۱۲ هـ) ۲- تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۱۰۴: عیاشی (متوفای ۳۰۰ هـ) ۳- کتاب أمالی ج ۲ ص ۶۰۲ م ۲۷ ح ۲/۱۲۴۵: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ هـ) ۴- مجمع الزوائد ج ۹ ص ۲۹۹: طبرانی ۵- تاریخ کامل ج ۳ ص ۱۹۸ سنه ۳۷: ابن اثیر شافعی (متوفای ۶۰۶ هـ) ۶- تاریخ طبری ج ۴ ص ۴۴ سنه ۳۷: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ هـ) ۷- تاریخ الکامل ج ۳ ص ۱۶۴: مبرد (متوفای ۲۵۸ هـ).

سفارش به استیفای حق مردم

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کارگزاران حکومتی، فرمانداران و استانداران خود را همواره به حق گرائی و گزارش واقعیت ها

سفارش می کرد تا حقوق اجتماعی مردم استیفا شود و کاستی ها از جامعه اسلامی رخت بریندد، که خطاب به جمع مسئولان نظام فرمود: فَلَمَّا تَكَلَّمْتُمُونِي بِمَا تَكَلَّمْتُمْ بِهِ الْجَبْرِ ابْرَهُ، وَلَمَّا تَحَفَّظُوا مِنِّي بِمَا يَتَحَفَّظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبَادِرَةِ، وَلَا تُخَالِطُونِي بِالْمَصَانِعِ، وَلَا تَطْنُوا بِي اسْتِثْقَالًا فِي حَقِّ قَبْلِ لِي، وَلَا التَّمَّاسَ إِعْظَامَ لِنَفْسِي، فَإِنَّهُ مِنْ اسْتِثْقَالِ الْحَقِّ أَنْ يُقَالَ لَهُ أَوْ الْعِدْلَ أَنْ يُعْرَضَ عَلَيْهِ، كَانَ الْعَمَلُ بِهِمَا أَثْقَلَ عَلَيْهِ. فَلَا تَكْفُؤُوا عَنْ مَقَالِهِ بِحَقِّ، أَوْ مَسْوَرَةٍ بَعْدِلٍ، فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُحْطِيَ، وَلَا آمَنْ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي، إِلَّا أَنْ يُكْفِيَ اللَّهُ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنِّي، فَإِنَّمَا أَنَا وَأَنْتُمْ عَيْبِدُ مَمْلُوكُونَ لِرَبِّ لَأَرْبَّ غَيْرُهُ؛ يَمْلِكُ مِنَّا مَا لَا نَمْلِكُ مِنْ أَنْفُسِنَا، وَأَخْرَجَنَا مِمَّا كُنَّا فِيهِ إِلَى مَا صَيَّرْنَا عَلَيْهِ، فَأَبْدَلْنَا بَعْدَ الضَّلَالَةِ بِالْهُدَى، وَأَعْطَانَا الْبَصِيرَةَ بَعْدَ الْعَمَى. پس با من چنانکه با پادشاهان سرکش سخن می گویند، حرف نزنید، و چنانکه از آدم های خشمگین کناره می گیرند دوری نجوید، و با ظاهر سازی با من رفتار نکنید، و گمان مبرید اگر حقی به من پیشنهاد دهید بر من گران آید، یا در پی بزرگ نشان دادن خویشم. زیرا کسی که شنیدن حق، یا عرضه شدن عدالت بر او مشکل باشد، عمل کردن به آن دشوارتر خواهد بود. پس، از گفتن حق، یا مشورت در عدالت خودداری نکنید، زیرا خود را برتر از آن که اشتباه کنم و از آن ایمن باشم نمی دانم، مگر آن که خداوند مرا حفظ فرماید، پس همانا من و شما بندگان و مملوک پروردگاریم که جز او پروردگاری نیست، او مالک ما، و ما را بر نفس خود اختیاری نیست، ما را در آن چه بودیم خارج و بدانچه صلاح ما بود در آورد، به جای گمراهی هدایت، و به جای کوری بینایی به ما عطا فرمود.»(۱). **** خطبه ۲۲/۲۱۶ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف، که برخی از اسناد آن به این شرح است: ۱- روضه کافی ج ۸ ص ۳۵۲ ح ۵۵۰: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه) ۲- منهاج البراعه ج ۲ ص ۳۴۸: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ ه) ۳- دعائم الاسلام ج ۲ ص ۵۴۱ ح ۱۹۲۶: قاضی نعمان (متوفای ۳۶۳ ه) ۴- بحار الانوار ج ۳۴ ص ۱۸۴ و ج ۲۷ ص ۲۵۱: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه) ۵- ربيع الابرار ج ۵ ص ۱۹۱ ح ۱۸۶: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ ه).

سفارش به مردم داری

اشاره

امام علی علیه السلام در تمام نامه ها، فرمانداران و استانداران خود را نسبت به حقوق اجتماعی مردم، و باز پس گرفتن حق محرومان از ستمکاری سفارش می کرد. و از نظر اخلاق اجتماعی، مسئولان نظام را به مردم داری، ابراز محبت و لطف نسبت به رعیت و مردم دستور می داد. به مالک اشتر نوشت:

اخلاق رهبری (روش برخورد با مردم)

وَأَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحِمَةَ لِلرَّعِيَةِ، وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ، وَاللُّطْفَ بِهِمْ، وَلَمَّا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا تَعْتَبِمُ أَكْلَهُمْ، فَإِنَّهُمْ صِتْفَانِ: إِمَّا أَحْ لَكَ فِي الدِّينِ، أَوْ نَظِيرٌ لِمَكَ فِي الْخَلْقِ، يَفْرُطُ مِنْهُمْ الزَّلْمُ، وَتَعْرَضُ لَهُمُ الْعِلْمُ، وَيُؤْتَى عَلَى أَيْدِيهِمْ فِي الْعَمِدِ وَالْخَطَا، فَأَعْطِهِمْ مِنْ عَفْوِكَ وَصَفْحِكَ مِثْلَ الَّذِي تُحِبُّ وَتَرْضَى أَنْ يُعْطِيكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَصَفْحِهِ. فَإِنَّكَ فَوْقَهُمْ، وَوَالِي الْأَمْرِ عَلَيْكَ فَوْقَكَ، وَاللَّهُ فَوْقَ مَنْ وَلَاكَ! وَقَدْ اسْتَكْفَاكَ أَمْرُهُمْ، وَابْتَلَاكَ بِهِمْ. «مهربانی با مردم را پوشش دل خویش قرار ده، و با همه دوست و مهربان باش. مبدا هرگز، چونان حیوان شکاری باشی که خوردن آنان را غنیمت دانی، زیرا مردم دو دسته اند، دسته ای برادر دینی تو، و دسته دیگر همانند تو در آفرینش می باشند، اگر گناهی از آنان سر می زند، یا علت هایی بر آنان عارض می شود، یا خواسته و ناخواسته، اشتباهی مرتکب می گردند، آنان را ببخشای و بر آنان آسان گیر، آن گونه که دوست داری خدا تو را ببخشاید و بر تو آسان گیرد. همانا تو از آنان برتر، و امام تو از تو برتر، و خدا بر آن کس که تو را فرمانداری مصر داد والا-تر است، که انجام امور مردم مصر را به تو

واگذار ده، و آنان را وسیله آزمودن تو قرار داده است.»(۱). حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه ۲۷ به محمد بن ابی بکر، شیوه های مردم داری و رعایت حقوق اجتماعی انسان ها را اینگونه تذکر می دهد؛ ***** نامه ۸/۵۳ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف که برخی از اسناد آن به این شرح است: ۱- تحف العقول ص ۱۲۶: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ ه) ۲- دعائم الاسلام ج ۱ ص ۳۵۰: قاضی نعمان (متوفای ۳۶۳ ه) ۳- نهایه الارب ج ۶ ص ۱۹: نویری شافعی (متوفای ۷۳۲ ه) ۴- فهرست نجاشی ص ۷: نجاشی (متوفای ۴۵۰ ه) ۵- فهرست ص ۳۷: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ ه) ۶- تاریخ دمشق ج ۳ ص ۲۸۹ ح ۱۳۱۱ و ۱۳۱۴: ابن عساکر شافعی (متوفای ۵۷۳ ه) ۷- بحار الانوار ج ۱۷ ص ۶۸ و ج ۷۲ ص ۹۶: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه).

اخلاق اجتماعی

فَاخْفِضْ لَهُمْ جَنَاحَكَ، وَأَلِنْ لَهُمْ جَانِبَكَ، وَابْسِطْ لَهُمْ وَجْهَكَ، وَأَسِ بَيْنَهُمْ فِي اللَّحْظَةِ وَالنَّظَرَةِ، حَتَّىٰ لَمَّا يَطْمَعِ الْعُظَمَاءُ فِي حَيْفِكَ لَهُمْ، وَلَمَّا يَتَأَسَّ الضُّعَفَاءُ مِنْ عَدْلِكَ عَلَيْهِمْ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَىٰ يُسَيِّئُ لَكُمْ مَعَشَرَ عِبَادِهِ عَنِ الصَّغِيرَةِ مِنْ أَعْمَالِكُمْ وَالْكَبِيرَةِ، وَالظَّاهِرَةِ وَالْمُسْتُورَةِ، فَإِنْ يُعَذِّبْ فَأَنْتُمْ أَظْلَمُ، وَإِنْ يُعْفُ فَهُوَ أَكْرَمُ. «با مردم فروتن باش، نرمخو و مهربان باش، گشاده رو و خندان باش، در نگاه هایت، و در نیم نگاه و خیره شدن به مردم به تساوی رفتار کن، تا بزرگان در ستمکاری تو طمع نکنند، و ناتوانها در عدالت تو مأیوس نگردند، زیرا خداوند از شما بندگان درباره اعمال کوچک و بزرگ، آشکار و پنهان پرسش می کند، اگر کیفر دهد شما استحقاق بیش از آن را دارید، و اگر ببخشد از بزرگواری اوست.»(۱). ***** نامه ۲۷ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف، که برخی از اسناد آن به این شرح است: ۱- کتاب الغارات ج ۱ و ۲۳۰ و ۲۲۳ و ۲۳۵ و ۲۴۹: ابن هلال ثقفی (متوفای ۲۸۳ ه) ۲- تحف العقول ص ۱۷۶ و ۱۷۷: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ ه) ۳- کتاب مجالس ص ۲۶۰ م ۳۱ ح ۳: شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ ه) ۴- کتاب أمالی ص ۲۴-۲۵ م اول ح ۳۱/۳۱: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ ه) ۵- بشاره المصطفی ص ۴۴: طبری شافعی (متوفای ۵۵۳ ه) ۶- مجموعه ورام ص ۱۹ و ۴۹۷: شیخ ورام (متوفای ۶۰۵ ه) ۷- تاریخ طبری ج ۳ ص ۵۵۶ سنه ۳۶: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ ه).

حقوق اقلیت های مذهبی

صدور حکم به نفع یهودی

در طول تاریخ کمتر حاکمی، پادشاهی، قدرتمندی پیدا شد که به قوانین و مقررات کشور خود، و مقررات بین المللی و دیگر کشورهای جهان احترام بگذارد، و اصول گرا باشد، و محاکم قضائی او، بر ضد او رأی صادر کنند بلکه هر چه خواستند کردند، و محاکم قضائی و اجرائی را فدای منافع خود نمودند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تنها الگوی اصول گرائی است که از نظر حقوقی به قوانین اسلام و دیگر مقررات ادیان و ملل، احترام می گذاشت، و عدالت در قضاوت را تحقق بخشید. امام علی علیه السلام زره گمشده خود را در دست یکی از یهودیان کوفه دید و فرمود: این زره مال من است. و یهودی انکار کرد و گفت: زره در دست من است، شما که ادعا می کنید باید دلیل بیاورید. چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دلیل و بینه ای نداشت، تا زره خود را تصاحب کند، شریح، قاضی محکمه، به نفع یهودی حکم صادر کرد. وقتی یهودی، اصول گرائی امام علی علیه السلام را دید، مسلمان شد و گفت: این زره مال امام علی علیه السلام است که از اسبی خاکستری رنگ پس از جنگ صفین افتاد و من برداشتم. آنگاه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: حال که مسلمان شدی، زره را نیز به شما بخشیدم.(۱). ***** مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۰۵ - و بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۵۶ - و کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۰۱ - و الغارات، ج ۱، ص ۱۱۴ - و

اخبارالقضاء، ج ۲، ص ۲۰۰ - و عبقریه الامام، ص ۴۹؛ عباس عقاد مصری - و حلیه الاولیاء.

رعایت حقوق اقلیت های مذهبی (اهل ذمه)

معاویه افسری به نام «سفیان بن عوف غامدی» را دستور داد تا به مرزهای کشور امام یورش آورد، و با قتل و غارت ایجاد وحشت کند. و مرد (غامدی) به شهر (انبار) حمله کرد و با غارت اموال رعب و وحشت ایجاد کرد. در این میان زنان و مردان غیر مسلمان که در حمایت حکومت اسلامی بودند نیز آسیب دیدند این خبر امام علی علیه السلام را بسیار نگران کرد، در حالیکه خصمناک بود و یک طرف عبای آنحضرت بر روی زمین کشیده می شد. به «نخیله» کوفه رفت، ابتداء این خبر دردناک را بگوش همگان رساند که: وَهَذَا أَخُو غَامِدٍ وَقَدْ وَرَدَتْ حَيْلَةُ الْأَنْبِيَارِ، وَقَدْ قَتَلَ حَسَّانَ بْنَ حَسَّانَ الْبَكْرِيَّ، وَأَزَالَ حَيْلَكُمْ عَنْ مَسَالِحِهَا. وَلَقَدْ بَلَّغَنِي أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ كَانَ يَدْخُلُ عَلَى الْمَرْأَةِ الْمُسْلِمَةِ، وَالْآخَرَى الْمُعَاهِدَةَ، فَيَنْتَرِعُ حِجْلَهَا وَقَلْبَهَا وَقَلْبَ دَهَا وَرُعْنَهَا، مَا تَمْتَنِعُ مِنْهُ إِلَّا بِالْأَسْتِزْحَامِ وَالْأَسْتِزْحَامِ. ثُمَّ أَنْصَرَفُوا وَافْرِينَ مَا نَالَ رَجُلًا مِنْهُمْ كَلْمٌ، وَلَا أَرِيقَ لَهُمْ دَمٌ؛ فَلَوْ أَنَّ أَمْرًا مُسْلِمًا مَاتَ مِنْ بَعْدِ هَذَا أَسْفًا مَا كَانَ بِهِ مَلُومًا، بَلْ كَانَ بِهِ عِنْدِي جَدِيرًا. (۱). (و اینک، فرمانده معاویه، (مرد غامدی) با لشکرش وارد شهر انبار شده و فرماندار من، «حسان بن حسان بکری» را کشته و سربازان شما را از مواضع مرزی بیرون رانده است. به من خبر رسید که مردی از لشکر شام به خانه زن مسلمان و زنی غیر مسلمان که در پناه حکومت اسلام بود وارد شد، و خلخال و دستبند و گردن بند و گوشواره های آنها را بغارت برد، در حالی که هیچ وسیله ای برای دفاع، جز گریه و التماس کردن، نداشتند لشکریان شام با غنیمت فراوان رفتند بدون اینکه حتی یک نفر آنان، زخمی بردارد، و یا قطره خونی از او ریخته شود، اگر برای این حادثه تلخ، مسلمانی از روی تأسف بمیرد، ملامت نخواهد شد، و از نظر من سزاوار است). ***** خطبه ۲۷ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف، که برخی از اسناد آن به شرح زیر است: ۱- المصنّف ج ۱۰ ص ۱۵۴: عبدالرزاق بن هشام (متوفای ۲۱۱هـ) ۲- حيلة الأبرار ج ۲ ص ۳۹۰: بحرانی (متوفای ۱۱۰۷هـ) ۳- تاریخ دمشق ج ۳ ص ۳۲۲ و ۳۵۹ و ج ۱ ص ۳۰۵: ابن عساکر شافعی (متوفای ۵۷۱هـ) ۴- تاریخ بغداد ج ۱۲ ص ۳۰۵: خطیب بغدادی شافعی (متوفای ۴۶۳هـ) ۵- تذكرة الخواص ص ۱۶۰: ابن جوزی حنفی (متوفای ۶۵۴هـ) ۶- بحار الانوار ج ۳۴ ص ۱۹ و ۱۵۹: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰هـ).

نکوهش استاندار فارس به جهت بد رفتاری با زرتشتیان

استاندار امام علی علیه السلام در فارس ایران مردی به نام «عمر بن ابی سلمه ارجبی» بود، و چون در آنجا زرتشتیان زیاد بودند، فرماندار نسبت به کسبه و تجار و مالکین زرتشتی خوش رفتاری نمی کرد. و با آنان درشت خو بود. این خبر به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید که فوراً به او نوشت: أَمَا بَعْدُ، فَإِنَّ دَهَاقِينَ أَهْلِ بَلَدِكَ شَكَوْا مِنْكَ غِلْظَةً وَقَسْوَةً، وَاحْتِقَارًا وَجَفْوَةً. وَنَظَرْتُ فَلَمْ أَرَهُمْ أَهْلًا لِأَنْ يُدْنَوْا لِشِرْكِهِمْ، وَلَا أَنْ يُفْصَوْا وَيُجَفَّوْا لِعَهْدِهِمْ، فَالْبَسْ لَهُمْ جِلْبَابًا مِنَ اللَّيْنِ تَشْوِبُهُ بِطَرَفٍ مِنَ الشَّدَّةِ، وَدَاوِلْ لَهُمْ بَيْنَ الْقَسْوَةِ وَالرَّأْفَةِ، وَامْرِجْ لَهُمْ بَيْنَ التَّقْرِيبِ وَالْإِدْنَاءِ، وَالْإِبْعَادِ وَالْإِقْصَاءِ. إِنْ شَاءَ اللَّهُ. (پس از نام خدا و درود. همانا دهقانان مرکز فرمانداریت، از خشونت و قساوت و تحقیر کردن مردم و سنگدلی تو شکایت کردند، من درباره آنها اندیشیدم، نه آنان را شایسته نزدیک شدن یافتم، زیرا که مشرکند، و نه سزاوار قساوت و سنگدلی و بد رفتاری هستند، زیرا که با ما هم پیمانند، پس در رفتار با آنان، نرمی و درشتی را به هم آمیز، رفتاری توأم با شدت و نرمش داشته باش، اعتدال و میانه روی را در نزدیک کردن یا دور نمودن، رعایت کن). (۱). ***** نامه ۱۹ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف، که برخی از اسناد آن به این شرح است: ۱- أنساب الاشراف ج ۲ ص ۱۶۱: بلاذری (متوفای ۲۷۹هـ) ۲- تاریخ یعقوبی (ابن واضح) ج ۲ ص ۲۰۳: یعقوبی (متوفای ۲۹۲هـ) ۳- بحار الانوار ج ۳۳

ص ۴۸۹: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ).

حق باز نشستگی برای پیر مرد نصرانی

مردی نصرانی که جوانی خود را به کار و تلاش گذرانده بود، و کور و فقیر شده با کمال درماندگی در کنار خیابان گدائی می کرد، و مردم از روی ترخیم چیزی به او می دادند. روزی امیرالمؤمنین علیه السلام از آنجا عبور می کرد و او را دید و از حال او پرسید. گفتند: پیر مرد نصرانی است که از روی پیری و کوری، گدائی می کند. امام علی علیه السلام فرمود: إِشِي تَعْمَلْتُمُوهُ حَتَّى إِذَا كَبُرَ وَعَجَزَ مَنَعْتُمُوهُ؟ (در روزگار جوانی و سلامت، او را به کار گرفتید، و اکنون که پیر و کور شده او را از حق خویش محروم ساخته بحال خود رها کرده اید؟) (۱). بر حکومت است که تا او زنده است مخارج زندگی او را تأمین کند. سپس به مسئول بیت المال دستور داد: أَنْفِقُوا عَلَيْهِ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ (از بیت المال مسلمین او را اداره کنید) (۲). ***** نقش ائمه در احیاء دین، ص ۱۶۹ (علامه عسگری) - و وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۹. در صورتی که در سال ۱۶۴۸ قانونی از پارلمان انگلستان گذشت که بر اساس آن، هر کسی که عقیده ای مخالف با اصل «تثلیث» ابراز کند، محکوم به اعدام می گردد. و نیز در سال ۱۶۸۸ همین پارلمان، مذهب رسمی کشور را «پروتستان» معرفی کرد و مقرر داشت که هیچ مسیحی «کاتولیک» حق ندارد در قلمرو حکومت انگلستان به مراسم مذهبی خود عمل کند. در فرانسه تا اواخر قرن هفدهم مسیحی، طبق مقررات خاصی که از طرف حکومت های کاتولیک وضع شده بود، «پروتستان ها» دچار مشکلاتی بودند، آنها حتی برای دفن مردگان خود آزادی نداشتند و تنها در مواقع مخصوصی، چنین اجازه ای به آنها داده می شد و هنگام تشییع جنازه شان تنها سی نفر اجازه این کار را داشتند و در مواقع عروسی و غسل تعمید، نمی بایست افراد از دوازده نفر، تجاوز کنند! حوادث و صحنه های رقت باری که در این زمینه در کشورهای مختلف مسیحی تا قرن هفدهم روی داد، سرانجام موجب گردید که در بیشتر عهدنامه های قرون ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ مانند عهدنامه معروف «وستفالی» و «وین» به مسأله آزادی مذهب توجه شود. و در عهدنامه پاریس به سال ۱۸۵۶ مقرر گردید که نه فقط از نظر مذهبی بلکه از لحاظ نژادی نیز تبعیض الغاء گردد و در عهدنامه «برلن» به سال ۱۸۷۸ دولت های بزرگ آن زمان، دولت های متعصب را مجبور به شناسائی آزادی مذهبی نمودند، ولی نسبت به مسائل نژادی و زبانی و ملیت، ابهام فراوانی به جای ماند. (حقوق بین الملل: دکتر صفدری ج ۳ ص ۲۳۴).

حقوق حیوانات

پرسش از حقوق حیوانات

امروزه بسیاری از جنگ افروزان بین المللی که دنیا را به آتش و خون کشیدند، دم از حقوق بشر، و حقوق حیوانات می زنند، و فکر می کنند، دفاع از حقوق حیوانات از ابتکارات آنهاست در حالی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در ۱۴ قرن قبل فرمود. (۱). اتَّقُوا اللَّهَ فِي عِبَادِهِ وَبَلَادِهِ، فَإِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ حَتَّى عَنِ الْبِقَاعِ وَالْبَهَائِمِ. أَطِيعُوا اللَّهَ وَلَا تَعْصُوهُ، وَإِذَا رَأَيْتُمُ الْخَيْرَ فَخُذُوا بِهِ، وَإِذَا رَأَيْتُمُ الشَّرَّ فَأَعْرِضُوا عَنْهُ. خدا را اطاعت کنید و از فرمان خدا سرباز مدارید، اگر خیری دیدید بر گزینید، و اگر شر و بدی دیدید از آن دوری کنید. (۲). یعنی «حقوق حیوانات» و عدالت رفتاری نسبت به حیوانات، و مسئولیت الهی در قیامت نسبت به حیوانات را امام علی علیه السلام قبل از اروپائی ها تذکر دادند، و به آن عمل کردند. ***** خطبه ۱۶۷ نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلف. خطبه ۱۶۷ نهج

البلاغه، معجم المفهرس مؤلف.

رعایت حقوق حیوانات

اشاره

در روزگاران ما که اروپائی‌ها خواستند تظاهر به طرفداری از حقوق بشر و حقوق حیوانات نمایند و با طرفند های تبلیغاتی، از حیوانات گوناگونی حمایت و برای بقاء نسل آنها مقرراتی گذراندند. گرچه همه متفکران سیاسی جهان می دانند که آنان دنیا را به آتش و خون کشیده و برای پرده پوشی برخی از واقعیت‌ها، اینگونه از مسائل را مطرح می کنند، اما حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در چهارده قرن قبل نسبت به حقوق حیوانات به مأموران مالیاتی خود نوشت: وَلَا تَأْمَنَنَّ عَلَيْهَا إِلَّا مَنْ تَتَّقُ بِدِينِهِ، رَافِقًا بِمَالِ الْمُسْلِمِينَ حَتَّى يُوَصَّلَهُ إِلَىٰ وَلِيِّهِمْ فَيَقْسِمَهُ بَيْنَهُمْ. وَلَا تُوَكَّلْ بِهَا إِلَّا نَاصِحًا شَفِيقًا وَأَمِينًا حَفِيزًا، غَيْرَ مُعْنِفٍ وَلَا مُجْحِفٍ، وَلَا مُلْغِبٍ وَلَا مُتَعَبٍ. ثُمَّ إِذَا رُزِيَ مَا اجْتَمَعَ عِنْدَكَ نَصِيْرُهُ حَيْثُ أَمَرَ اللَّهُ بِهِ، فَإِذَا أَخَذَهَا أَمِينُكَ فَأَوْعِزْ إِلَيْهِ. أَلَّا يَحُولَ بَيْنَ نَاقَتِهِ وَبَيْنَ فَصِّ يَلْهَاهَا، وَلَا يَمْضِرَ لَبْنَهَا فَيَضُرَّ ذَلِكُ بَوْلِهَا؛ وَلَا يَجْهَدْنَهَا رُكُوبًا، وَلَا يَغْدِلُ بَيْنَ صَوَابَاتِهَا فِي ذَلِكَ وَبَيْنَهَا، وَلَا يَرْفَعُ عَلَى اللَّاغِبِ، وَلَا يَسْتَأْنِ بِالنَّقَبِ وَالطَّالِعِ، وَلَا يُورِدُهَا مَا تَمُرُّ بِهِ مِنَ الْعُدْرِ، وَلَا يَغْدِلُ بِهَا عَنْ نَبْتِ الْأَرْضِ إِلَى جَوَادِّ الطَّرِيقِ، وَلَا يَرَوِّحُهَا فِي السَّاعَاتِ، وَلَا يَمْهَلُهَا عِنْدَ النَّطَافِ وَالْأَعْشَابِ. حَتَّى تَأْتِيَهَا بِإِذْنِ اللَّهِ بُدْنًا مُنْفِيَاتٍ، غَيْرَ مُتْعَبَاتٍ وَلَا مَجْهُودَاتٍ، لِنَفْسِهَا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَسَيِّئَةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَإِنَّ ذَلِكَ أَعْظَمُ لِأَجْرِكَ، وَأَقْرَبُ لِرُشْدِكَ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ. و به فردی که اطمینان نداری، و نسبت به اموال مسلمین دلسوز نیست، مسپار، تا آن را به پیشوای مسلمین رسانده، در میان آنها تقسیم گردد. در رساندن حیوانات آن را به دست چوپانی که خیرخواه و مهربان، امین و حافظ، که نه سختگیر باشد و نه ستمکار، نه تند براند و نه حیوانات را خسته کند، بسپار، سپس آن چه از بیت المال جمع آوری شد برای ما بفرست، تا در نیازهایی که خدا اجازه فرمود مصرف کنیم، هرگاه حیوانات را به دست فردی امین سپردی، به او سفارش کن تا: «بین شتر و نوزادش جدایی نیفکند، و شیر آن را ندوشد تا به بچه اش زبانی وارد نشود، در سوار شدن بر شتران عدالت را رعایت کند، و مراعات حال شتر خسته یا زخمی را که سواری دادن برای او سخت است بنماید، آنها را در سر راه به درون آب ببرد، و از جاده‌هایی که دو طرف آن علف زار است به جاده بی علف نکشانند، و هرچند گاه شتران را مهلت دهد تا استراحت کنند، و هرگاه به آب و علفزار رسید، فرصت دهد تا علف بخورند و آب بنوشند» تا آنگاه که به اذن خدا بر ما وارد شوند، فربه و سرحال، نه خسته و کوفته، که آنها را بر اساس رهنمود قرآن، و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله تقسیم نمایم، عمل به دستورات یاد شده مایه بزرگی پاداش و هدایت تو خواهد شد. انشاءالله (۱). در این نامه توجه به نکات زیر ضروری است: رعایت حال فرزندان حیوانات عدم جدائی بین مادر و نوزاد رعایت شیر و غذای نوزاد رعایت عدالت در سوار شدن بر شتران رعایت حال شتر خسته رعایت حال شتر زخمی رفع تشنگی حیوانات و عبور دادن از رودخانه‌ها رفع گرسنگی حیوانات و عبور از جاده‌های پُر علف رعایت استراحت حیوانات عناوین کلی این نامه به شرح زیر است: ***** نامه ۲۵ نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلف.

امام و حقوق حیوانات

- ۱- فاصله نینداختن بین حیوانات الا يحول بين ناقة وبين فصيلها نامه ۱۲/۲۵-۲ کم دوشیدن شیر و لا يمصر لبنها فيضر ذلك بولدها
- نامه ۱۲/۲۵-۳ خسته نکردن شتران و لا يجهدنّها ركوباً نامه ۱۲/۲۵-۴ عدالت در سوار شدن و ليعدل بين صواباتها نامه ۱۲/۲۵-۵
- مراعات شتران خسته و ليرفقه على اللاغب نامه ۱۳/۲۵-۶ آهسته راندن شتر ناتوان و ليستأن بالنقب والظالع نامه ۱۳/۲۵-۷ عرضه شتران بر آب و ليوردها تمرّ به من الغدر نامه ۱۳/۲۵-۸ حرکت حیوانات در علفزارها و لا يعدل بها عن نبت الأرض نامه ۱۴/۲۵-۹

مهلت دادن به حیوانات و لیروحهها فی الساعات نامه ۱۴/۲۵-۱۰ استراحت دادن حیوانات و لیروحهها فی الساعات نامه ۱۴/۲۵

پرهیز از ستمکاری به حیوانات

امام علی علیه السلام هم چنانکه به حقوق انسان‌ها احترام می‌گذاشت و از ظلم و تجاوز پرهیز داشت، نسبت به حیوانات نیز با همان عواطف والای انسانی برخورد می‌کرد که فرمود: وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِيَ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا، عَلَى أَنْ أَعْصَى اللَّهَ فِي نَمَلِهِ أَسْلُبَهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مِا فَعَلْتُهُ، وَإِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لَأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِ جَرَادَةٍ تَقْضُهَا. مَا لِعَلِّي وَلِنَعِيمٍ يَفْنَى، وَلَمَذَّةٍ لَا تَبْقَى! نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سَيِّئَاتِ الْعُقُولِ، وَقُبْحِ الزَّلَّلِ. وَبِهِ نَشِيتَعِينُ. (به خدا سوگند! اگر هفت اقلیم را با آن چه در زیر آسمان هاست به من دهند تا خدا را نافرمانی کنم که پوست جوای را از مورچه‌ای ناروا بگیرم، چنین نخواهم کرد، و همانا این دنیای آلوده شما نزد من از برگ جویده شده دهان ملخ پست تر است. علی را با نعمت‌های فنا پذیر، و لذت‌های ناپایدار چه کار؟! به خدا پناه می‌بریم از خفتن عقل، و زشتی لغزشها، و از او یاری می‌جوییم). (۱). *****(۲۲۴ خطبه نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلف).

دفاع از حقوق زن

اشاره

یکی از ویژگی‌های تفکر واقع‌بینانه امام آن است که با شناخت ماهیت افراد، هر کسی را در جایگاه ارزشی خویش بحساب می‌آورد و از نظر کاربردی عدالت را متناسب با روح و روان و شرائط حاکم بر هر موجودی رعایت می‌کرد، به زن و مرد، یکسان نمی‌نگریست، بلکه جایگاه ارزشی هر کدام را به روشنی می‌شناخت و به آن عمل می‌فرمود، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه‌ای به فرزندش امام مجتبی علیه السلام نوشت: وَلَا تُمْلِكِ الْمَرْأَةَ مِنْ أَمْرِهَا مَا جَاوَزَ نَفْسَهَا، فَإِنَّ الْمَرْأَةَ رَيْحَانَةٌ، وَلَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ وَلَا تَعْدُ بِكَرَامَتِهَا نَفْسَهَا، وَلَا تَطْمَعُهَا فِي أَنْ تَشْفَعَ لِعَبْدٍ غَيْرِهَا. وَإِيَّاكَ وَالْتِغَايِرَ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ غَيْرِهِ، فَإِنَّ ذَلِكَ يَدْعُو الصَّحِيحَةَ إِلَى السَّقَمِ، وَالْبَرِيئَةَ إِلَى الرَّيْبِ. وَاجْعَلْ لِكُلِّ إِنْسَانٍ مِنْ خَدَمِكَ عَمَلًا تَأْخُذُهُ بِهِ، فَإِنَّهُ أُخْرَى أَلَّا يَتَوَاكَلُوا فِي خِدْمَتِكَ. (کاری که برتر از توانایی زن است به او وا نگذار، که زن گل بهاری است، نه پهلوانی سخت‌کوش، مبادا در گرامی داشتن زن زیاده روی کنی که او را به طمع ورزی کشانده برای دیگران شفاعت نماید پرهیز از غیرت نشان دادن بیجا که درستکار را به بیمار دلی، و پاکدامن را به بدگمانی رساند. کار هر کدام از خدمتکارانت را معین کن که او را در برابر آن کار مسئول بدانی، که تقسیم درست کار سبب می‌شود کارها را به یکدیگر وا نگذارند، و در خدمت سستی نکنند. خویشاوندانت را گرامی دار، زیرا آنها پر و بال تو می‌باشند، که با آن پرواز می‌کنی، و ریشه تواند که به آنها باز می‌گردد، و دست نیرومند تواند که با آن حمله می‌کنی. دین و دنیای تو را به خدا می‌سپارم، و بهترین خواسته الهی را در آینده و هم اکنون، در دنیا و آخرت، برای تو می‌خواهم، با درود). (۱). در اینجا توجه به چند نمونه جالب است. *****(۳۱ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف. که اسناد آن به شرح زیر است: ۱- کتاب رسائل: کلینی (متوفای ۳۲۸ هـ) ۲- کتاب زواجر و مواعظ: حسن بن عبدالله بن سعید (متوفای قرن ۳ هـ) ۳- عقد الفرید ج ۳ ص ۹۰ و ۹۱ و ۱۴۳ و ج ۳ جدید ۱۱۴: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ هـ) ۴- من لایحضره الفقیه ج ۳ ص ۵۵۶: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ) ۵- من لایحضره الفقیه ج ۴ ص ۳۹۲ و ۳۸۶: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ).

دفاع از زن مظلوم

روزی امام علی علیه السلام در خیابانهای کوفه قدم می زد که زنی با شتاب آمد و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را شناخت و با اضطراب گفت: یا علی شوهرم به من ظلم کرده و سوگند خورده که مرا کتک بزند. امام علی علیه السلام اندکی درنگ کرد و فرمود: به خدا سوگند باید حقّ مظلوم را گرفت. نشانی منزل زن را گرفت و با شتاب راه را طی کرده جلوی درب ورودی خانه آن زن رسید. جوانی با پیراهن رنگین بیرون آمد، که شوهر همان زن بود. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به آن مرد فرمود: از خدا بترس، چرا زن خود را ترسانده ای؟ جوان مغرور امام را شناخت و گفت: تو با زن من چکار داری؟ حال سوگند می خورم که او را بسوزانم. امام علی علیه السلام فرمود: تو را امر به معروف می کنم، باید توبه کنی، و الاّ بشدّت تنبیه می گردی. در آن حال جمعی از مردم از راه رسیده، خدمت امام ایستادند، و احترام می گذاشتند که تازه جوان فهمید با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روبروست عرض کرد: مرا ببخش، به خدا سوگند مانند زمین آرام می شوم تا زنم بر روی من قدم بگذارد. امام علی علیه السلام با خشنودی در حالی که این آیه را می خواند بازگشت. (۱). لا- خَيْرِ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ اِلَّا مَنْ اَمَرَ بِصَدَقَةٍ اَوْ مَعْرُوفٍ اَوْ اِصْلَاحٍ بَيْنِ النَّاسِ (۲). **** سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۲۱. سوره نساء، آیه ۱۱۴.

تحمل مشکلات دفاع از مظلوم

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در کوچه های کوفه قدم می زد کنیزی را دید که گریه می کند. فرمود: چرا گریه می کنی؟ کنیز گفت: ارباب من پولی داد تا گوشت خریداری کنم، حال که گوشت را خریده به منزل بردم ارباب می گوید: گوشت مرغوب نیست پس بده، و قصّاب نیز قبول نمی کند، نه قصّاب می پذیرد، و نه صاحب من، مرا به منزل راه می دهد. امام علی علیه السلام همراه آن زن به قصّابی آمد، و از قصّاب خواست که گوشت را عوض کند، یا پول آن را بدهد. قصّاب عصبانی شد، و چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را نمی شناخت، مُشتی بر سینه امام کوبید و گفت: از مغازه خارج شو، این معامله به شما ربطی ندارد. امام علی علیه السلام مُشت آن قصّاب را تحمل کرد و بیرون آمد و کنیز را به خانه اربابش برد. آنها حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را شناختند و احترام گذاشتند، و آن کنیز را با محبت پذیرفتند. اما همسایگان قصّاب اطراف او جمع شده، گفتند: می دانی مُشت بر سینه چه کسی نواختی؟ آن شخص حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود. مرد قصّاب امام علی علیه السلام را بسیار دوست می داشت، امّا نمی شناخت، از جسارت و گناه خود در نزد امام فراوان عذر خواهی کرد. و برخی نوشتند که: با ساطور قصّابی آن دست که بر سینه امام کوبید را قطع کرد، که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ضمن دلداری او را شفا داد. (۱). **** بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۴۸، حدیث ۱.

رعایت احترام زنان دشمن

در روزگاران امام، بسیاری از سربازان، و فرماندهان نظامی، زنان خود را در جنگها همراه می بُردند، که پس از شکست از اسیران جنگی بشمار می آمدند، امام علی علیه السلام نسبت به زنان دشمن شکست خورده، کمال احترام را می گذاشت و حقوق آنها را رعایت می کرد. که در آغاز جنگ صفین به لشکریان خود فرمود: وَلَا تَهَيِّجُوا النِّسَاءَ بِأَذَى، وَإِنْ شَتَمْنَ أَعْرَاضَكُمْ، وَسَبَبْنَ أُمَّرَاءَكُمْ، فَإِنَّهُنَّ ضَعِيفَاتُ الْقُوَى وَالنَّفْسِ وَالْعُقُولِ؛ إِنْ كُنَّا لَنُؤْمَرُ بِمَا كَفَّ عَنْهُنَّ وَإِنَّهُنَّ لَمُشْرِكَاتٌ؛ وَإِنْ كَانَ الرَّجُلُ لَيَتَنَاوَلُ الْمَرْأَةَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ بِالْفَهْرِ أَوْ الْهَرَاوَةِ فَيَعَيِّرُ بِهَا وَعَقِبُهُ مِنْ بَعْدِهِ. (زنان را با آزار دادن تحریک نکنید هر چند آبروی شما را بریزند، یا امیران شما را دشنام دهند، که آنان در نیروی بدنی و روانی و اندیشه کم توانند، در روزگاری که زنان مشرک بودند مأمور بودیم دست از آزارشان برداریم، و در جاهلیت اگر مردی با سنگ یا چوب دستی به زنی حمله می کرد، او و فرزندانش را سرزنش می کردند). (۱).

**** نامہ ۱۴ نہج البلاغہ معجم المفہرس مؤلف. کہ اسناد و مدارک آن بہ شرح زیر است: ۱- تاریخ ج ۳ ص ۸۲ ج ۶: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ ہ) ۲- کتاب صفین ص ۲۰۳: نصر بن مزاحم (متوفای ۲۱۲ ہ) ۳- فروع کافی ج ۵ ص ۳۸ و ۳۳ و ۳۸ و ۴۱: کلینی (متوفای ۳۲۸ ہ) ۴- مروج الذهب ج ۲ ص ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۴۱۰: مسعودی (متوفای ۳۴۶ ہ) ۵- کتاب الفتوح ج ۳ ص ۴۴: ابن اعثم کوفی (متوفای ۳۱۴ ہ).

رعایت حقوق دشمن

پرداخت دیہ بہ دشمن شکست خورده

در جنگ جمل، وقتی مردم بصرہ، شکست خوردند و پا بہ فرار گذاشتند، سربازان اسلام آنها را تعقیب می کردند، در این جنگ و گریز، زنی حاملہ از اہالی بصرہ، وحشت زدہ می دوید، کہ بہ سختی بر زمین خورد واو و بچہ سقط شدہ اش مردند. این منظرہ رقت بار را وقتی بہ امام علی علیہ السلام اطلاع دادند، بسیار ناراحت شد، دستور داد کہ شوہر آن خانم را بیاورند. وقتی مرد حاضر شد، امام علیہ السلام از شاہدان واقعہ پرسید: کدامیک زودتر جان سپردند، مادر یا فرزند؟ جواب دادند: فرزند زودتر مرد. امام این دستور را صادر فرمود: دو ثلث دیہ فرزند، و نصف دیہ زن را بہ شوہر بدهند و یک ثلث دیہ فرزند و نصف دیہ زن را بہ خویشاوندان او بپردازند. (۱). با اینکہ مردم بصرہ شورش کردند، و ۵۰۰ تن از یاران امام را قبل از آغاز جنگ کشتند، و با امام علی علیہ السلام جنگیدند، و ہم اکنون شکست خوردند، در صورتی کہ برای ملت شکست خورده در تمام جنگها حق و حقوق و اختیاری قائل نیستند اما حضرت امیرالمؤمنین علیہ السلام کہ الگوی کامل بشریت است، حقوق دشمن خود را نیز می پردازد، واز حادثہ یاد شدہ، اندوہناک می شود. **** تہذیب ج ۸، و فروع کافی، ص ۳۵۴.

رعایت حقوق دشمن در جنگ

امام علی علیہ السلام در آغاز جنگ بہ سربازان خود رهنمود می داد کہ: إِذَا كَانَتِ الْهَزِيمَةُ بِإِذْنِ اللَّهِ أَنْكَاهُ مَا بَا يَارِي خُدا پیروز شدیم و دشمن شکست خورد. لَا تُقَاتِلُوهُمْ حَتَّى يَبْدُؤُوكُمْ، فَإِنَّكُمْ بِحَمْدِ اللَّهِ عَلَى حُجَّةٍ، وَتَرْكُكُمْ إِيَّاهُمْ حَتَّى يَبْدُؤُوكُمْ حُجَّةٌ أُخْرَى لَكُمْ عَلَيْهِمْ. فَإِذَا كَانَتِ الْهَزِيمَةُ بِإِذْنِ اللَّهِ فَلَا تَقْتُلُوا مُدْبِرًا، وَلَا تُصَيِّبُوا مُعَوَّرًا، وَلَا تُجْهِزُوا عَلَى جَرِيحٍ. با دشمن جنگ را آغاز نکنید تا آنها شروع کنند، زیرا سپاس خداوندی را کہ حجت با شماست، و آغازگر جنگ نبودن، تا آن کہ دشمن بجنگ روی آورد، حجت دیگر بر حقانیت شما خواهد بود، اگر بہ اذن خدا شکست خوردند و گریختند، آن کس را کہ پشت کردہ مکشید، و آن را کہ دفاع نمی تواند آسیب نرسانید، و مجروحان را نکشید. (۱). کہ عنوان نامہ ۱۴ بہ شرح زیر است: آموزش اخلاقی در جنگ ۱- آغازگر جنگ نبودن لا تقاتلوهم حتی یبدؤوکم نامہ ۱/۱۴ ۲- پرهیز از کشتن فراریان فلاقتلوا مدبرا نامہ ۲/۱۴ ۳- پرهیز از آزار ناتوان ها ولا تصیبوا معورا نامہ ۲/۱۴ ۴- پرهیز از کشتن مجروحان ولا تجہزوا علی جریح نامہ ۲/۱۴ ۵- پرهیز از آزار رساندن بہ زنان و لاتیہجو النساء بأذی نامہ ۲/۱۴ **** نامہ ۱۴ نہج البلاغہ، معجم المفہرس مؤلف.

عفو دشمن شکست خورده

پس از جنگ جمل و فرار مردم بصرہ، حضرت امیرالمؤمنین علیہ السلام عفو عمومی اعلام کرد در صورتی کہ در تمام جنگها، سرداران فاتح، جان و مال و ناموس شکست خوردگان را بر خود حلال می دانستند، و هر چه می خواستند با مردم شکست خورده

انجام می دادند، اما امام علی علیه السلام مردم بصره را عفو کرد، و زشتی‌ها و خشونت‌های آنان را نادیده انگاشت. البته در نامه ای هشدار دهنده آنان را از هرگونه قانون شکنی دوباره پرهیز داد. وَقَدْ كَانَ مِنْ اِنْتِشَارِ حَيْلِكُمْ وَشَقَاقِكُمْ مَا لَمْ تَعْبُوا عَنْهُ، فَعَفَوْتُ عَنْ مُجْرِمِكُمْ، وَرَفَعْتُ السَّيْفَ عَنْ مُدْبِرِكُمْ، وَقَبِلْتُ مِنْ مُقْبِلِكُمْ. فَإِنْ حَطَّتْ بِكُمْ الْأُمُورُ الْمُزْدِيَّةُ، وَسَدَّهَ الْأَرَاءِ الْجَائِزَةُ، إِلَى مُنَابَدَتِي وَخِلَافِي، فَهَذَا أَنْذَا قَدْ قَرَّبْتُ جِيَادِي، وَرَحَلْتُ رِكَابِي، وَلَيْتَنِي أَلْجَأْتُمُونِي إِلَى الْمَسِيرِ إِلَيْكُمْ لَأَوْقِعَنَّ بِكُمْ وَقَعَةً لَا يَكُونُ يَوْمَ الْجَمَلِ إِلَيْهَا إِلَّا كَلَعَقَتَهُ لَمَاعِي؛ مَعَ أَنِّي عَارِفٌ لِتَدْيِ الطَّاعِيَةِ مِنْكُمْ فَضْلَهُ، وَلِتَدْيِ النَّصِيحَةِ حَقَّهُ، غَيْرَ مُتَجَاوِزٍ مُتَهَمًا إِلَى بَرِيٍّ، وَلَا نَاكِثًا إِلَى وَفِيٍّ. (شما از پیمان شکستن، و دشمنی آشکارا با من آگاهید، با این همه جرم شما را عفو کردم، و شمشیر از فراریان برداشتم، و استقبال کنندگان را پذیرفتم، و از گناه شما چشم پوشیدم، اگر هم اکنون کارهای ناروا، و اندیشه‌های نابخردانه، شما را به مخالفت و دشمنی با من بکشاند، سپاه من آماده، و پا در رکابند و اگر مرا به حرکت دوباره مجبور کنید، حمله ای بر شما دارم که جنگ جمل در برابر آن بسیار کوچک باشد، با اینکه به ارزشهای فرمانبردارانتان آگاهم، و حق نصیحت کنندگان شما را می شناسم، و هرگز برای شخص متهمی، به انسان نیکوکاری تجاوز روا نمی دارم، و هرگز پیمان وفاداران را نخواهم شکست.) (۱). پس از بازگشت آرامش به شهر بصره، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام عبدالله بن عباس را فرماندار آن سامان قرار داد و خود به کوفه بازگشت. امام علی علیه السلام به آن حضرت گزارش دادند که ابن عباس با مردم شکست خورده بصره به خوبی رفتار نمی کند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فوراً نامه ۱۸ نهج البلاغه را اینگونه به ابن عباس نوشت: (إلى عبد الله بن عباس وهو عامله على البصرة) الاخلاق الاجتماعية وَاغْلَمَ أَنَّ الْبُصَيْرَةَ مَهْبُطٌ إِبْلِيسَ، وَمَغْرَسُ الْفِتَنِ، فَحَادِثُ أَهْلِهَا بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِمْ، وَاخْتُلِ عُمْدَةَ الْخَوْفِ عَنْ قُلُوبِهِمْ. وَقَدْ بَلَغَنِي تَنَزُّكُ لِبَنِي تَمِيمٍ، وَعَظْمَتُكَ عَلَيْهِمْ، وَإِنَّ بَنِي تَمِيمٍ لَمْ يَغِبْ لَهُمْ نَجْمٌ إِلَّا طَلَعَ لَهُمْ آخِرٌ، وَإِنَّهُمْ لَمْ يُسْبِقُوا بَوْعَمٍ فِي حِيَاهِلَيْهِ وَلَا إِسْلَامٍ، وَإِنَّ لَهُمْ بَنًا رَحِمًا مَاسَّهُ، وَقَرَايَةٌ خَاصَّةٌ، نَحْنُ مَأْجُورُونَ عَلَى صِلَتِهَا، وَمَأْزُورُونَ عَلَى قَطِيعَتِهَا. فَارْبَعُ أَبَا الْعَبَّاسِ، رَحِمَكَ اللَّهُ، فِيمَا جَرَى عَلَى لِسَانِكَ وَيَدِكَ مِنْ خَيْرٍ وَشَرٍّ! فَإِنَّا شَرِيكَانِ فِي ذَلِكَ، وَكُنْ عِنْدَ صَالِحِ ظَنِّي بِكَ، وَلَا يَفِيلَنَّ رَأْيِي فِيكَ، وَالسَّلَامُ. (نامه به فرماندار بصره عبدالله بن عباس) روش برخورد با مردم (اخلاق اجتماعی) «بدان، که بصره امروز جایگاه شیطان، و کشتزار فتنه هاست، با مردم آن به نیکی رفتار کن، و گره وحشت را از دلهای آنان بگشای، بد رفتاری تو را با قبیله «بنی تمیم» و خشونت با آنها را به من گزارش دادند، همانا «بنی تمیم» مردانی نیرومندند که هرگاه دلاوری از آنها غروب کرد، سلحشور دیگری جای آن درخشید، و در نبرد، در جاهلیت و اسلام، کسی از آنها پیشی نگرفت، و همانا آنها با ما پیوند خویشاوندی، و قرابت و نزدیکی دارند، که صله رحم و پیوند با آنان پاداش، و گسستن پیوند با آنان کیفر الهی دارد، پس مدارا کن ای ابوالعباس! امید است آن چه از دست و زبان تو از خوب یا بد، جاری می شود، خدا تو را بیامرزد، چرا که من و تو در اینگونه از رفتارها شریکیم. سعی کن تا خوش بینی من نسبت به شما استوار باشد، و نظرم دگرگون نشود، با درود.» (۲). * * * * * نامه ۲۹ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف که اسناد و مدارک آن بشرح زیر است: ۱- کتاب الغارات ج ۲ ص ۳۷۳ و ۴۱۲: ابن هلال ثقفی (متوفای ۲۸۳ ه) ۲- منهاج البراعة ج ۳ ص ۶۹: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ ه) ۳- بحار الانوار ج ۳۳ ص ۴۹۶ ح ۷۰۱: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه) ۴- انساب الاشراف ج ۲ ص ۴۳۰ و ۴۲۹: احمد بلاذری (من اعلام القرن ۳ ه) ۵- ربيع الابرار ج ۳ ص ۳۸۵ ح ۱۰۸ ب ۵۱: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ ه). نامه ۱۸ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف، که برخی از اسناد آن به این شرح است: ۱- کتاب صناعتین ص ۲۷۷: ابو هلال عسکری (متوفای ۳۹۵ ه) ۲- اعجاز القرآن ج ۱ ص ۱۰۳: باقلانی (متوفای ۴۰۳ ه) ۳- کتاب طراز ج ۱ ص ۲۱۹ و ۴۱۲: سید یمانی ۴- انساب الاشراف ج ۲ ص ۱۵۸ ح ۱۷۱: بلاذری (متوفای ۲۷۹ ه) ۵- کتاب صفین ص ۱۰۵: نصر بن مزاحم (متوفای ۲۰۲ ه) ۶- بحار الانوار ج ۳۳ ص ۴۹۲ ح ۶۹۹: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه) ۷- نرالدر ج ۱ ص ۳۲۳: وزیر ابی سعد آبی (متوفای ۴۲۱ ه).

وقتی جنگ جمل با پیروزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پایان یافت، عائشه دستگیر و توسط برادرش در بصره منزل عبدالله بن خزاعی، اسکان داده شد بسیاری از مردم و شخص عائشه نگران بودند که امام علی علیه السلام با او چه خواهد کرد؟ امام دستور داد تا زنانی لباس رزمی مردان به تن پوشیده و عائشه را با احترام به مدینه برسانند، و از پول بیت المال مقدار قابل توجهی به عنوان هزینه سفر در اختیار او گذاشت. (۱). ***** مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۷۱ «برای اطلاع بیشتر به جلد دوم، امام و مسائل سیاسی مراجعه کنید».

حقوق متقابل

اشاره

یکی از مسائل مهم حقوقی، حقوق متقابل اجتماعی، سیاسی است که اگر بدرستی شناسائی گردد و در جامعه تحقق پذیرد، آن جامعه به مدینه فاضله تبدیل خواهد شد، امام علی علیه السلام در یک سخنرانی جالب و ارزشمند، ابتدا به حقوق متقابل می پردازد. *أَمَا بَعِيدٌ، فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا بِلَوْلَايَةِ أَمْرِكُمْ، وَلَكُمْ عَلَيَّ مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ الَّذِي لِي عَلَيْكُمْ، فَالْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَاصُفِ، وَأَضْيَقُهَا فِي التَّنَاصُفِ، لَمَا يَجْرِي لِأَحَدٍ إِلَّا جَرَى عَلَيْهِ، وَلَمَا يَجْرِي عَلَيْهِ إِلَّا جَرَى لَهُ. وَلَوْ كَانَ لِأَحَدٍ أَنْ يَجْرِيَ لَهُ وَلَا يَجْرِيَ عَلَيْهِ، لَكَانَ ذَلِكَ خَالِصًا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ دُونَ خَلْقِهِ، لِقُدْرَتِهِ عَلَى عِبَادِهِ، وَلِعَدْلِهِ فِي كُلِّ مَا جَزَتْ عَلَيْهِ صُرُوفُ قَضَائِهِ، وَلِكِنَّهُ سُبْحَانَهُ جَعَلَ حَقَّهُ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ يُطِيعُوهُ، وَجَعَلَ جَزَاءَهُمْ عَلَيْهِ مُضَاعَفَةَ الثَّوَابِ تَفْضُلًا مِنْهُ، وَتَوْسَعًا بِمَا هُوَ مِنَ الْمَزِيدِ أَهْلُهُ. ثُمَّ جَعَلَ - سُبْحَانَهُ - مِنْ حُقُوقِهِ حُقُوقًا افْتَرَضَهَا لِبَعْضِ النَّاسِ عَلَى بَعْضٍ، فَجَعَلَهَا تَنَكُّافًا فِي وُجُوهِهَا، وَيُوجِبُ بَعْضُهَا بَعْضًا، وَلَا يُسْتَوْجَبُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ.* (پس از ستایش پروردگار! خداوند سبحان، برای من، بر شما به جهت سرپرستی حکومت، حقی قرار داده، و برای شما همانند حق من، حقی تعیین فرموده است، پس حق گسترده تر از آن است که توصیفش کنند، ولی به هنگام عمل تنگنایی بی مانند دارد. حق اگر به سود کسی اجرا شود، ناگزیر به زیان او نیز روزی به کار رود، و چون به زیان کسی اجراء شود روزی به سود او نیز جریان خواهد داشت. اگر بنا باشد حق به سود کسی اجراء شود و زبانی نداشته باشد، این مخصوص خدای سبحان است نه دیگر آفریده ها، به خاطر قدرت الهی بر بندگان، و عدالت او بر تمام موجوداتی که فرمانش بر آنها جاری است، لکن خداوند حق خود را بر بندگان، اطاعت خویش قرار داده، و پاداش آن را دو چندان کرده است، از روی بخشندگی، و گشایشی که خواسته به بندگان عطا فرماید. پس خدای سبحان! برخی از حقوق خود را برای بعضی از مردم واجب کرد، و آن حقوق را در برابر هم گذاشت، که برخی از حقوق برخی دیگر را واجب گرداند، و حقی بر کسی واجب نمی شود مگر همانند آن را انجام دهد. (۱). و آنگاه به جوانب گسترده آن دقیق می شود، مانند: حقوق رهبر و ملت رعایت حقوق مردم رعایت حقوق فرهنگی، سیاسی گرفتن حق مردم از ستمکاران ره آورد حقوق متقابل آفات عدم رعایت حقوق متقابل حقوق اجتماعی یاری رساندن به یکدیگر رعایت حقوق محرومان رعایت عدالت و تساوی نسبت به مردم ترحم به گناهکاران حقوق پدر و فرزند حقوق دوستان حقوق نظامیان امور مالی همدلی و رازداری حقوق پاکان حقوق قضات و داوران حقوق کارمندان دولتی حقوق تجار و صاحبان صنایع حقوق محرومان حقوق مراجعه کنندگان حقوق زنان در فصل چهارم (دفاع از حقوق زن) حقوق مردان و همسران حفظ اموال شوهر اجازه گرفتن برای بیرون رفتن خوب شوهرداری کردن حقوق اجتماعی مردم حقوق حاجیان حقوق خویشاوندان حقوق یتیمان حقوق همسایگان حقوق اجتماعی دشمن حقوق حیوانات حقوق اقلیت های مذهبی ***** خطبه ۲۱۶ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف که اسناد و مدارک آن به شرح زیر است: ۱- دعائم الاسلام ج ۲ ص ۵۴۱ ح ۱۹۲۶: قاضی نعمان (متوفای ۳۶۳ ه) ۲- بحار الانوار ج ۳۴ ص ۱۸۴ و ج ۲۷ ص ۲۵۱: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه) ۳- بحار الانوار ج ۷۴ ص ۳۵۴ ح ۳۲ ب ۱۴: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه) ۴- بحار الانوار ج ۴۱

ص ۱۵۲: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ) ۵- ربيع الابرار ج ۵ ص ۱۹۱ ح ۱۸۶: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ هـ).

حقوق رهبر و ملت

رعایت حقوق مردم

از نظر سیاسی، اجتماعی، هم ملت بر رهبری حقوقی دارد، و هم رهبر جامعه حقوقی بر عهده ملت دارد که فرمود: وَأَعْظَمُ مَا افْتَرَضَ - سُبْحَانَهُ - مِنْ تِلْكَ الْحُقُوقِ حَقُّ الْوَالِيِ عَلَى الرَّعِيَّةِ، وَحَقُّ الرَّعِيَّةِ عَلَى الْوَالِيِ، فَرِيضَةٌ فَرَضَهَا اللَّهُ - سُبْحَانَهُ - لِكُلِّ عَلَى كُلِّ، فَجَعَلَهَا نِظَامًا لِلْأَلْفِيَّةِ، وَعِزًّا لِدِينِهِمْ. فَلَيْسَتْ تَصِلُحُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِصِلَاحِ الْوَلَاةِ، وَلَا تَصْلُحُ الْوَلَاةُ إِلَّا بِاسْتِقَامَةِ الرَّعِيَّةِ. (و در میان حقوق الهی بزرگ ترین حق، حق رهبر بر مردم، و حق مردم بر رهبر است، حق واجبی که خدای سبحان، بر هر دو گروه لازم شمرد، و آن را عامل پایداری پیوند ملت و رهبر، و عزت دین قرار داد. پس رعیت اصلاح نمی شود جز آن که زمامداران اصلاح کردند، و زمامداران اصلاح نمی شوند جز با درستکاری رعیت.) (۱). **** خطبه ۲۱۶ نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلف.

رعایت حقوق فرهنگی، سیاسی

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ۳۴ به ابعاد فرهنگی، سیاسی و اجتماعی «حقوق متقابل رهبر و ملت» اشاره می فرماید که: أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا، وَلَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ: فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالْنِّصَّةُ يَحْتَجُّ لَكُمْ، وَتَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ عَلَيَّكُمْ، وَتَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا- تَجَهُّلُوا، وَتَأْدِيبُكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا. وَأَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ، وَالنِّصَّةُ يَحْتَجُّ فِي الْمَشْهَدِ وَالْمَغِيبِ، وَالْإِجَابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ، وَالطَّاعَةُ حِينَ أَمُرُّكُمْ. حقوق متقابل مردم و رهبری «ای مردم، مرا بر شما و شما را بر من حقی واجب شده است، حق شما بر من، آن که از خیرخواهی شما دریغ نورزم و بیت المال را میان شما عادلانه تقسیم کنم، و شما را آموزش دهم تا بی سواد و نادان نباشید، و شما را تربیت کنم تا راه و رسم زندگی را بدانید. و اما حق من بر شما این است که با من وفادار باشید، و در آشکار و نهان خیرخواهی کنید، هرگاه شما را فرا خواندم اجابت نمایید و فرمان دادم اطاعت کنید.» (۱). **** خطبه ۹/۳۴ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف، که برخی از اسناد آن به شرح زیر است: ۱- تاریخ طبری ج ۶ ص ۵۱ و ج ۳ ص ۱۲۴: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ هـ) ۲- الامامة السياسية ج ۱ ص ۱۵۰: ابن قتیبه (متوفای ۲۷۶ هـ) ۳- أنساب الاشراف ج ۲ ص ۳۸۰ و ص ۳۷۹: بلاذری (متوفای ۲۷۹ هـ) ۴- أنساب الاشراف ج ۱ ص ۱۹۹: بلاذری (متوفای ۲۷۹ هـ) ۵- کتاب مجالس ص ۱۴۶ م ۱۸ ح ۶: شیخ مفید استاد سید رضی (متوفای ۴۱۳ هـ) ۶- کتاب تذكرة ص ۱۰۱: ابن جوزی حنفی (متوفای ۶۵۴ هـ) ۷- اختصاص ص ۱۵۳: شیخ مفید استاد سید رضی (متوفای ۴۱۳ هـ).

گرفتن حق مردم از ستمکاران

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به یکی دیگر از حقوق اجتماعی، سیاسی مردم بر رهبر جامعه در خطبه ۳۷ نهج البلاغه اشاره فرمود و آن گرفتن حق مردم از ستمکاران است که فرمود: الدَّلِيلُ عِنْدِي عَزِيزٌ حَتَّى آخَذَ الْحَقَّ لَهُ، وَالْقَوِيُّ عِنْدِي ضَعِيفٌ حَتَّى آخَذَ الْحَقَّ مِنْهُ. «خوارترین افراد نزد من عزیز است تا حق او را باز گردانم، و نیرومندها در نظر من پست و ناتوانند تا حق را از آنها باز ستانم.» (۱). و آنگاه هشدار داد که: «لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَا يُؤْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوِيِّ غَيْرَ مُتَتَعَبٍ». ثُمَّ اخْتَمِلِ الْخُزُقَ مِنْهُمْ وَالْعِيَّ،

وَنَحَّ عَنْهُمْ الضُّيْقَ وَالْأَنْفَ يَبْسُطِ اللَّهُ عَلَيْكَ بِذَلِكَ أَكْنَافَ رَحْمَتِهِ، وَيُوجِبُ لَكَ ثَوَابَ طَاعَتِهِ. وَأَعْطِيَ مَا أُعْطِيََتْ هَيْئًا، وَأَمْنَعُ فِي إِجْمَالٍ وَإِعْدَارٍ! («ملتئی که حق ناتوانان را از زورمندان، بی اضطراب و بهانه ای باز نستانند، رستگار نخواهد شد» پس درستی و سخنان ناهموار آنان را بر خود هموار کن، و تنگ خویی و خود بزرگ بینی را از خود دور ساز تا خدا درهای رحمت خود را به روی تو بگشاید، و تو را پاداش اطاعت ببخشد، آن چه به مردم می بخشی بر تو گوارا باشد، و اگر چیزی را از کسی باز می داری با مهربانی و پوزش خواهی همراه باشد.) (۲). ***** خطبه ۳/۳۷ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف، که برخی از اسناد آن به شرح زیر است: ۱- کتاب أمالی ص ۲۰۰ مجلس ۴۲ ح ۱۱: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ) ۲- المحاسن والمساوی ج ۱ ص ۸۵: بیهقی شافعی (متوفای ۴۵۸ هـ) ۳- اعجاز القرآن ص ۱۸۹: باقلانی (متوفای ۳۷۲ هـ) ۴- عقد الفرید ج ۱ ص ۲۰۷: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ هـ) ۵- منهاج البراعه ج ۱ ص ۲۴۴: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ هـ) ۶- بحار الانوار ج ۳۹ ص ۳۵۱ ح ۲۵ ب ۹۰: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ) ۷- اصول کافی ج ۱ ص ۴۵۴ حدیث ۴: کلینی (متوفای ۳۲۸ هـ). نامه ۱۱۱/۵۳ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف، که برخی از اسناد آن به شرح زیر است: ۱- تحف العقول ص ۱۲۶: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ هـ) ۲- دعائم الاسلام ج ۱ ص ۳۵۰: قاضی نعمان (متوفای ۳۶۳ هـ) ۳- نهایه الارب ج ۶ ص ۱۹: نویری شافعی (متوفای ۷۳۲ هـ) ۴- فهرست نجاشی ص ۷: نجاشی (متوفای ۴۵۰ هـ) ۵- فهرست ص ۳۷: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ هـ) ۶- تاریخ دمشق ج ۳ ص ۲۸۹ ح ۱۳۱۱ و ۱۳۱۴: ابن عساکر شافعی (متوفای ۵۷۳ هـ) ۷- بحار الانوار ج ۱۷ ص ۶۸ ج ۷۲ ص ۹۶ ج ۸۵ ص ۹۲: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ) ۸- من لایحضره الفقیه ج ۴ ص ۴۰۹: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ).

ره آورد حقوق متقابل

در ادامه سخن، امام علی علیه السلام به ره آورد رعایت حقوق متقابل اشاره می کند که: فَإِذَا أَدَّتِ الرَّعِيَّةُ إِلَى الْوَالِي حَقَّهُ، وَأَدَّى الْوَالِي إِلَيْهَا حَقَّهَا عَزَّ الْحَقُّ بَيْنَهُمْ، وَقَامَتْ مَنَاهِجُ الدِّينِ، وَاعْتَدَلَتْ مَعَالِمُ الْعَدْلِ، وَجَرَتْ عَلَى أَذْلَالِهَا السُّنُنُ، فَصَلَحَ بِذَلِكَ الزَّمَانُ، وَطَمِعَ فِي بَقَاءِ الدُّوَلِ، وَبَسَّتْ مَطَامِعُ الْأَعْدَاءِ. (و آنگاه که مردم حق رهبری را اداء کنند، و زمامدار حق مردم را بپردازد، حق در آن جامعه عزت یابد، و راههای دین پدیدار، و نشانه های عدالت برقرار، و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله پایدار گردد، پس روزگار اصلاح شود، و مردم در تداوم حکومت امیدوار، و دشمن در آرزوهایش مأیوس می شود.) (۱). ***** خطبه ۲۱۶ نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلف.

آفات عدم رعایت حقوق متقابل

آنگاه هشدارگونه به ره آورد شوم و «آفات» عدم رعایت حقوق متقابل دقیق می شود و خطرات آن را مورد ارزیابی قرار می دهد که: وَإِذَا غَلَبَتِ الرَّعِيَّةُ وَالْيَهُودُ، أَوْ أَجْحَفَ الْوَالِي بَرَعِيَّتِهِ، اخْتَلَفَتْ هُنَالِكَ الْكَلِمَةُ، وَظَهَرَتْ مَعَالِمُ الْخِيَارِ، وَكَثُرَ الْأَذْعَالُ فِي الدِّينِ، وَتُرِكَتْ مَحَارِجُ السُّنَنِ، فَعَمِلَ بِالْهَوَى، وَعُطِّلَتِ الْأَحْكَامُ، وَكَثُرَتْ عِلَلُ النَّفْسِ، فَلَمَّا يَشْتَوْحُشْ لِعَظِيمِ حَقِّ عَطَّلَ، وَلَا لِعَظِيمِ بَاطِلِ فِعْلٍ! فَهَنَالِكَ تَذَلُّ الْأَبْرَارِ، وَتَعَزُّ الْأَشْرَارِ، وَتَعْظُمُ تَبَعَاتُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عِنْدَ الْعِبَادِ. فَعَلَيْكُمْ بِالتَّنَاضُحِ فِي ذَلِكَ، وَحَسَنِ التَّعَاوُنِ عَلَيْهِ. فَلَيْسَ أَحَدٌ - وَإِنْ اشْتَدَّ عَلَى رِضَى اللَّهِ حِرْصُهُ، وَطَالَ فِي الْعَمَلِ اجْتِهَادُهُ - بِبَالِغِ حَقِيقَتِهِ مَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَهْلُهُ مِنَ الطَّاعَةِ لَهُ. (اما اگر مردم بر حکومت چیره شوند، یا زمامدار بر رعیت ستم کند، وحدت کلمه از بین می رود، نشانه های ستم آشکار، و نیرنگ بازی در دین فراوان می گردد، و راه گسترده سنت پیامبر صلی الله علیه و آله متروک، هواپرستی فراوان، احکام دین تعطیل، و بیماری های دل فراوان گردد، مردم از اینکه حق بزرگی فراموش می شود، یا باطل خطرناکی در جامعه رواج می یابد، احساس نگرانی نمی کنند، پس در آن

زمان نیکان خوار، و بدان قدرتمند می شوند، و کیفر الهی بر بندگان بزرگ و دردناک خواهد بود پس بر شماست که یکدیگر را نصیحت کنید، و نیکو همکاری نمایید. درست است که هیچ کس نمی تواند حق اطاعت خداوندی را چنانکه باید بگذارد، هر چند در به دست آوردن رضای خدا حریص باشد، و در کار بندگی تلاش فراوان نماید. (۱). ***** خطبه ۲۱۶ نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلف.

حقوق متقابل اجتماعی

یاری رساندن به یکدیگر

پس از طرح «حقوق متقابل رهبر و ملت» حال به حقوق متقابل اجتماعی اشاره می کند که مردم در زندگی اجتماعی نسبت به یکدیگر چه حقوقی را باید رعایت کنند؟ فرمود: وَلَٰكِنْ مِنْ وَاجِبِ حُقُوقِ اللَّهِ عَلَىٰ عِبَادِهِ النَّصِيحَةُ بِمَبْلَغِ جُهْدِهِمْ، وَالتَّعَاوُنُ عَلَىٰ إِقَامَةِ الْحَقِّ بَيْنَهُمْ. وَلَيْسَ امْرُؤٌ - وَإِنْ عَظُمَتْ فِي الْحَقِّ مَنَزِلَتُهُ، وَتَقَدَّمَ فِي الدِّينِ فَضِيلَتُهُ - بِفَوْقِ أَنْ يُعَانَ عَلَىٰ مَا حَمَلَهُ اللَّهُ مِنْ حَقِّهِ. وَلَا امْرُؤٌ - وَإِنْ صَغُرَتْهُ النَّفْسُ، وَافْتَحَمَتْهُ الْعِيُونَ - بِدُونِ أَنْ يُعِينَ عَلَىٰ ذَلِكَ أَوْ يُعَانَ عَلَيْهِ. (لکن باید به مقدار توان، حقوق الهی را رعایت کند که یکی از واجبات الهی، یکدیگر را به اندازه توان نصیحت کردن، و بر پا داشتن حق، و یاری دادن به یکدیگر است. هیچ کس هر چند قدر او در حق بزرگ، و ارزش او در دین بیشتر باشد، بی نیاز نیست که او را در انجام حق یاری رسانند، و هیچ کس گرچه مردم او را خوار شمارند، و در دیده ها بی ارزش باشد، کوچک تر از آن نیست که کسی را در انجام حق یاری کند یا دیگری به یاری او برخیزد. (۱). ***** خطبه ۲۱۶ نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلف.

رعایت حقوق محرومان

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در میان انواع «حقوق متقابل اجتماعی» در نامه ۵۳ به رعایت حقوق محرومان می پردازد که: ثُمَّ الطَّبَقَةُ السُّفْلَىٰ مِنْ أَهْلِ الْحَاجَةِ وَالْمَسْكِنَةِ الَّذِينَ يَحِقُّ رِفْدُهُمْ وَمَعُونَتُهُمْ. وَفِي اللَّهِ لِكُلِّ سَعَةٍ، وَلِكُلِّ عَلَى الْوَالِي حَقٌّ بِقَدْرِ مَا يُصِيبُهَا، وَلَيْسَ يَخْرُجُ الْوَالِي مِنْ حَقِيقَتِهِ مَا أَلْزَمَهُ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ إِلَّا بِالْإِهْتِمَامِ وَالِاسْتِعَانَةِ بِاللَّهِ، وَتَوَطُّينِ نَفْسِهِ عَلَى لُزُومِ الْحَقِّ، وَالصَّبْرِ عَلَيْهِ فِيمَا حَفَّ عَلَيْهِ أَوْ ثَقُلَ. «قشر دیگر، طبقه پایین از نیازمندان و مستمندان که باید به آنها بخشش و یاری کرد. برای تمام اقشار گوناگون یاد شده، در پیشگاه خدا گشایشی است، و همه آنان به مقداری که امورشان اصلاح شود بر زمامدار حقی مشخص دارند، و زمامدار از انجام آن چه خدا بر او واجب کرده است نمی تواند موفّق باشد جز آن که تلاش فراوان نماید، و از خدا یاری بطلبد، و خود را برای انجام حق آماده سازد، و در همه کارها، آسان باشد یا دشوار، شکیبایی ورزد.» (۱). ***** نامه ۵۳ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف، که برخی از اسناد آن به این شرح است: ۱- تاریخ دمشق ج ۳ ص ۲۸۹ ح ۱۳۱۱ و ۱۳۱۴: ابن عساکر شافعی (متوفای ۵۷۳ هـ) ۲- بحارالانوار ج ۱۷ ص ۶۸ و ج ۷۲ ص ۹۶: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ) ۳- من لایحضره الفقیه ج ۴ ص ۴۰۹: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ) ۴- کتاب خصال ج ۱ ص ۱۰۲ باب ثلاثه ح ۵۷: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ) ۵- علل الشرائع ص ۱۷۸: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ) ۶- غرر الحکم ج ۱ ص ۱۸۵ و ۱۹۹ و ۳۶۰: آمدی (متوفای ۵۸۸ هـ).

رعایت عدالت و تساوی نسبت به مردم

امام علی علیه السلام در رهنمودی به فرماندار خود «اسود بن قطبه» در نامه ۵۹ نوشت: **أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الْوَالِيَّ إِذَا اخْتَلَفَ هَوَاهُ مَنَعَهُ ذَلِكَ كَثِيرًا مِنَ الْعَدْلِ، فَلْيَكُنْ أَمْرَ النَّاسِ عِنْدَكَ فِي الْحَقِّ سَوَاءً؛ فَإِنَّهُ لَيْسَ فِي الْجَوْرِ عَوْضٌ مِنَ الْعَدْلِ، فَاجْتَنِبْ مَا تُنْكِرُ أَمْثَالَهُ، وَابْتَدِلْ نَفْسَكَ فِيمَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْكَ، رَاجِيًا ثَوَابَهُ، وَمُتَخَوِّفًا عِقَابَهُ. وَاعْلَمْ أَنَّ الدُّنْيَا دَارٌ بَلِيَّةٌ لَمْ يَفْرُغْ صَاحِبُهَا فِيهَا قَطُّ سَاعَةً إِلَّا كَانَتْ فَرَعْتَهُ عَلَيْهِ حَسِيرَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَأَنَّهُ لَنْ يُعْتَبَرَ عَنِ الْحَقِّ شَيْءٌ أَبَدًا. وَمِنَ الْحَقِّ عَلَيْكَ حِفْظُ نَفْسِكَ، وَالِإِحْتِسَابُ عَلَى الرَّعِيَّةِ بِجُهْدِكَ، فَإِنَّ الَّذِي يَصِلُ إِلَيْكَ مِنْ ذَلِكِ أَفْضَلُ مِنَ الَّذِي يَصِلُ بِكَ، وَالسَّلَامُ.** (نامه به اسود بن قطبه فرمانده لشکر حُلوان در جنوب شهر سر پل ذهاب) مسؤولیت های فرماندهی «پس از یاد خدا و درود. اگر رأی و اندیشه زمامدار دچار دگرگونی شود، او را از اجرای عدالت بسیار باز می دارد، پس کار مردم در آن چه حق است نزد تو یکسان باشد. زیرا در ستمکاری بهایی برای عدالت یافت نمی شود، از آن چه که همانند آن را بر دیگران نمی پسندی پرهیز کن، و نفس خود را در آن چه خداوند بر تو واجب کرده است، وادار، در حالی که امیدوار به پاداش الهی بوده و از کیفر او هراسناک باشی و بدان که دنیا سرای آزمایش است، و دنیاپرست ساعتی در آن نمی آساید جز آن که در روز قیامت از آن افسوس می خورد، و هرگز چیزی تو را از حق بی نیاز نمی گرداند. و از جمله حقی که بر توست آن که، نفس خویش را نگهبان باشی، و به اندازه توان در امور رعیت تلاش کنی، زیرا آن چه در این راه نصیب تو می شود، برتر از آن است که از نیروی بدنی خود از دست می دهی. با درود.» (۱). ***** نامه ۵۹ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف، که برخی از اسناد آن به این شرح است: ۱- کتاب طراز ج ۱ ص ۱۷۰: سید یمانی ۲- کتاب صفین ص ۵۷: نصر بن مزاحم (متوفای ۲۱۲ هـ) ۳- منهاج البراعه ج ۳ ص ۲۰۸: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ هـ) ۴- غرر الحکم ج ۱ ص ۲۶۵: آمدی (متوفای ۵۸۸ هـ) ۵- بحار الانوار ج ۳۳ ص ۵۱۱ ح ۷۰۸: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ) ۶- اعلام الدین ص ۱۰۷ و ۱۰۸: دیلمی (متوفای قرن ۸هـ).

ترحم به گناهکاران

ارزش های والای اخلاقی، انسانی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تا آنجا جلوه گر است که نه تنها به دشمنان خود لطف و مدارا دارد، بلکه نسبت به گناهکاران امت اسلامی نیز با واقع نگری برخورد می کند و با دلسوزی و محبت پدران به فکر مدارا و بازپروری فکری و روانی آنهاست که به پاکان و خوبان جامعه سفارش می کند تا آنها را تربیت کنند، به راه پاکی ها دعوت کنند، از اینکه مشکلات و گناه، دامنگیر شان شد، آنها را از خود و جامعه خود نرانند که در خطبه ۱۴۰ فرمود: **وَإِنَّمَا يَنْبَغِي لِأَهْلِ الْعِصْمَةِ وَالْمَصْنُوعِ إِلَيْهِمْ فِي السَّلَامَةِ أَنْ يَرْحَمُوا أَهْلَ الذُّنُوبِ وَالْمَعْصِيَةِ، وَيَكُونَ الشُّكْرُ هُوَ الْعَالِبَ عَلَيْهِمْ، وَالْحَاجِزَ لَهُمْ عَنْهُمْ، فَكَيْفَ بِالْعَائِبِ الَّذِي عَيَّبَ أَخَاهُ وَعَيْبَهُ بِلَوْاهُ! أَمَّا ذَكَرَ مَوْضِعَ سِتْرِ اللَّهِ عَلَيْهِ مِنْ ذُنُوبِهِ مِمَّا هُوَ أَعْظَمُ مِنَ الذَّنْبِ الَّذِي عَيَّبَهُ بِهِ! وَكَيْفَ يَذُمَّ بِذَنْبٍ قَدْ رَكِبَ مِثْلَهُ! فَإِنَّ لَمْ يَكُنْ رَكِبَ ذَلِكَ الذَّنْبَ بَعَيْنِهِ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ فِيمَا سِوَاهُ، مِمَّا هُوَ أَعْظَمُ مِنْهُ. وَإِيمَ اللَّهِ لَئِنْ لَمْ يَكُنْ عَصَاهُ فِي الْكَبِيرِ، وَعَصِيَاهُ فِي الصَّغِيرِ، لَجَزَاءُ تَهُ عَلَى عَيْبِ النَّاسِ أَكْبَرُ! يَا عَبْدَ اللَّهِ، لِمَا تَعْجَلُ فِي عَيْبِ أَخِي بِذَنْبِهِ، فَلَعَلَّهُ مَغْفُورٌ لَهُ، وَلَا تَأْمَنْ عَلَى نَفْسِكَ صَغِيرَ مَعْصِيَةٍ، فَلَعَلَّكَ مُعَذَّبٌ عَلَيْهِ. فَلْيَكْفُفْ مَنْ عِلِمَ مِنْكُمْ عَيْبَ غَيْرِهِ لِمَا يَعْلَمُ مِنْ عَيْبِ نَفْسِهِ، وَلْيَكُنِ الشُّكْرُ شَاغِلًا لَهُ عَلَى مُعَافَاتِهِ مِمَّا ابْتُلِيَ بِهِ غَيْرُهُ.** پرهیز دادن از غیبت و بدگویی «به کسانی که گناه ندارند، و از سلامت دین برخوردارند، رواست که به گناهکاران ترحم کنند، و شکر این نعمت گذارند، که شکر گذاری آنان را از عیب جوئی دیگران بازدارد، چرا و چگونه آن عیب جو، عیب برادر خویش گوید؟ و او را به بلایی که گرفتار است سرزنش می کند؟ آیا به خاطر ندارد که خدا چگونه او را بخشید و گناهان او را پرده پوشی فرمود؟ چگونه دیگری را بر گناهی سرزنش می کند که همانند آن را مرتکب شده! یا گناه دیگری انجام داده که از آن بزرگتر است؟ به خدا سوگند! اگر خدا را در گناهان بزرگ عصیان نکرده و تنها گناه کوچک انجام داد، اما جرأت او بر عیبجوئی از مردم، خود گناه بزرگتری است. ای بنده خدا، در گفتن عیب کسی شتاب مکن، شاید خدایش بخشیده باشد، و بر

گناهان کوچک خود ایمن باش، شاید برای آنها کیفر داده شوی، پس هر کدام از شما که به عیب کسی آگاه است، به خاطر آن چه که از عیب خود می داند باید از عیب جویی دیگران خودداری کند، و شکر گذاری از عیوبی که پاک است او را مشغول دارد از اینکه دیگران را بیازارد.»(۱).***** خطبه ۱۴۰ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف، که برخی از اسناد آن به این شرح است: ۱- غرر الحکم ص ۱۳۵ و ۳۵۹ / ج ۳ ص ۸۹: آمدی (متوفای ۵۸۸ ه) ۲- منهاج البراعه ج ۲ ص ۵۸: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ ه) ۳- شرح ابن میثم ج ۳ ص ۱۷۵: بحرانی (متوفای ۶۷۹ ه) ۴- غرر الحکم ج ۶ ص ۴۵۹ و ج ۵ ص ۴۸ و ۴۲: مرحوم آمدی (متوفای ۵۸۸ ه) ۵- بحارالانوار ج ۷۲ ص ۲۶۰ ح ۶۳: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه) ۶- غرر الحکم ج ۴ ص ۴۷۵ و ۴۸۶: آمدی (متوفای ۵۸۸ ه).

حقوق پدر و فرزند

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در تداوم شناساندن حقوق اجتماعی به «حقوق پدر و فرزند» توجه دارد، و اینگونه جوانب ارزشمند آن را مورد بررسی قرار می دهد که: **إِنَّ لِلْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ حَقًّا، وَإِنَّ لِلْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ حَقًّا. فَحَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُطِيعَهُ فِي كُلِّ شَيْءٍ، إِلَّا فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ؛ وَحَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُحَسِّنَ اسْمَهُ، وَيُحَسِّنَ أَدَبَهُ، وَيُعَلِّمَهُ الْقُرْآنَ.** (همانا فرزند را به پدر، و پدر را به فرزند حقی است، پس حق پدر بر فرزند این است که فرزند در همه چیز جز نافرمانی خدا، از پدر اطاعت کند، و حق فرزند بر پدر آن که نام نیکو بر فرزند نهد، خوب تربیتش کند، و او را قرآن بیاموزد.)(۱).***** حکمت ۳۹۹ نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلف.

حقوق دوستان

یکی از جوانب حقوق متقابل، «حقوق دوستان» است، که در آئین دوست یابی و دوستی باید به حقوق یکدیگر احترام بگذارند تا دوستی ها تداوم یابد و آفات دوستی ریشه کن شود. امام علی علیه السلام در نامه ۱۰۳/۳۱ خطاب به فرزندش امام مجتبی علیه السلام می نویسد: **وَإِنْ أَرَدْتَ قَطِيعَةَ أَخِيكَ فَاسْتَبِقْ لَهُ مِنْ نَفْسِكَ بَقِيَّةً يَرْجِعُ إِلَيْهَا إِنْ بَدَا لَهُ ذَلِكَ يَوْمًا مَّا، وَمَنْ ظَنَّ بِكَ خَيْرًا فَصَدِّقْ ظَنَّهُ، وَلَمَّا تَضَعَنَّ حَقَّ أَخِيكَ اتِّكَالًا عَلَى مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ، فَإِنَّهُ لَيْسَ لَكَ بِأَخٍ مَنْ أَضَعَتْ حَقَّهُ. وَلَا يَكُنْ أَهْلَكَ أَشَقَى الْخَلْقِ بِكَ، وَلَا تَزْعَبَنَّ فِيمَنْ زَهَدَ عَنْكَ، وَلَا يَكُونَنَّ أَحْوَكَ أَقْوَى عَلَى قَطِيعَتِكَ مِنْكَ عَلَى صِلَتِهِ، وَلَا تَكُونَنَّ عَلَى الْإِسَاءَةِ أَقْوَى مِنْكَ عَلَى الْإِحْسَانِ. وَلَا يَكْبُرَنَّ عَلَيْكَ ظُلْمٌ مِنْ ظَلَمِكَ، فَإِنَّهُ يَسْغَى فِي مَضْرَبَتِهِ وَنَفْعِكَ، وَلَيْسَ جَزَاءُ مَنْ سَرَّكَ أَنْ تَسُوَّهُ.** «و هرگز حق برادرت را به اعتماد دوستی که با او داری ضایع نکن، زیرا آن کس که حقی را ضایع می کنی با تو برادر نخواهد بود، و افراد خانواده ات بدبخت ترین مردم نسبت به تو نباشند، و به کسی که به تو علاقه ای ندارد دل میند، مبادا برادرت برای قطع پیوند دوستی، دلیلی محکم تر از برقراری پیوند با تو داشته باشد، و یا در بدی کردن، بهانه ای قوی تر از نیکی کردن تو بیاورد، ستمکاری کسی که بر تو ستم می کند در دیده ات بزرگ جلوه نکند، چه او به زیان خود، و سود تو کوشش دارد، و سزای آن کس که تو را شاد می کند بدی کردن نیست.»(۱). و آنگاه آئین دوستی را اینگونه مطرح فرمود: **يَا بَنِي اجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَانًا فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ غَيْرِكَ، فَأَخِيبْ لِغَيْرِكَ مِمَّا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ، وَاکْرَهُ لَهُ مِمَّا تَكْرَهُ لِنَفْسِكَ، وَاعْرِضْ لِنَفْسِكَ مَا تَسْتَقْبِحُهُ مِنْ غَيْرِكَ، وَارْضَ مِنَ النَّاسِ بِمَا تَرْضَاهُ لَهُمْ مِنْ نَفْسِكَ، وَلَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ وَإِنْ قُلْ مَا تَعْلَمُ، وَلَا تَقُلْ مَا لَا تُحِبُّ أَنْ يُقَالَ لَكَ. وَاعْلَمْ أَنَّ الْأَعْجَابَ ضِدُّ الصَّوَابِ، وَأَفَةُ الْأَلْبَابِ. فَاسْعَ فِي كَدْحِكَ، وَلَا تَكُنْ خَازِنًا لِغَيْرِكَ، وَإِذَا أَنْتَ هُدَيْتَ لِقَصْدِكَ فَكُنْ أَحْسَنَ مَا تَكُونُ لِرَبِّكَ.** معیارهای روابط اجتماعی «ای پسر! نفس خود را میزان میان خود و دیگران قرار ده، پس آن چه را که برای

خود دوست داری برای دیگران نیز دوست بدار، و آن چه را که برای خود نمی پسندی، برای دیگران میسند، ستم روا مدار، آنگونه که دوست نداری به تو ستم شود، نیکوکار باش، آنگونه که دوست داری به تو نیکی کنند، و آن چه را که برای دیگران زشت می داری برای خود نیز زشت بشمار، و چیزی را برای مردم رضایت بده که برای خود می پسندی، آن چه نمی دانی نگو، گرچه آن چه را می دانی اندک است، آن چه را دوست نداری به تو نسبت دهند، درباره دیگران مگو، بدان که خود بزرگ بینی و غرور، مخالف راستی، و آفت عقل است، نهایت کوشش را در زندگی داشته باش، و در فکر ذخیره سازی برای دیگران مباش، آنگاه که به راه راست هدایت شدی، در برابر پروردگارت از هر فروتنی خاضع تر باش.» (۲). یکی دیگر از حقوق متقابل بین دوستان، «واقع نگری» و «دوراندیشی» است. ممکن است عیب جویمان بخواهند رشته های دوستی ما را قطع کنند و یا در شعله های حسادت و جهالت، پیوند دوستی ما را با دوستان بسوزانند. اگر به سخنان عیب جویمان بی اعتنا باشیم، و هر سخنی را که مطرح می کنند بدون مطالعه نپذیریم، دوستی ها دچار تزلزل نخواهد شد، و دشمنی ها جایگزین دوستی ها نخواهد گردید. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به این نکته نورانی در خطبه ۱۴۱ فرمود: *أَيُّهَا النَّاسُ، مَنْ عَرَفَ مِنْ أَخِيهِ وَثِقَةً دِينَ وَسَدَادَ طَرِيقٍ، فَلَا يَشِمَنَّ فِيهِ أَقَابِيلَ الرَّجَالِ. أَمَّا إِنَّهُ قَدْ يَزِمِي الرَّامِي، وَتُخَطِي السَّهَامُ، وَيُحِيلُ الْكَلَامُ، وَبَاطِلٌ ذَلِكَ يَبُورُ، وَاللَّهُ سَمِيعٌ وَشَهِيدٌ. أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ إِلَّا أَرْبَعُ أَصَابِعَ. فَسئَلُ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، عَنْ مَعْنَى قَوْلِهِ هَذَا، فَجَمَعَ أَصَابِعَهُ وَوَضَعَهَا بَيْنَ أُذُنِهِ وَعَيْنِهِ ثُمَّ قَالَ: الْبَاطِلُ أَنْ تَقُولَ سَمِعْتُ، وَالْحَقُّ أَنْ تَقُولَ رَأَيْتُ! پرهیز از شنیدن غیبت «ای مردم! آن کس که از برادرش اطمینان و استقامت در دین، و درستی راه و رسم را سراغ دارد، باید به گفته مردم درباره او گوش ندهد. آگاه باشید! گاهی تیرانداز، تیر افکند و تیرها به خطا می رود، سخن نیز چنین است، درباره کسی چیزی می گویند که واقعیت ندارد و گفتار باطل تباه شدنی است، و خدا شنوا و گواه است. بدانید که میان حق و باطل جز چهار انگشت فاصله نیست. شناخت حق و باطل (پرسیدند، معنای آن چیست؟ امام علی علیه السلام انگشتان خود را میان چشم و گوش گذاشت و فرمود: باطل آن است که بگویی شنیدم، و حق آن است که بگویی دیدم.» (۳). آنگاه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به معرفی الگوهای صحیح رفتاری بین دوستان و دوستی ها می پردازد و معیارهای دوستی را اینگونه بیان می دارد که: *يَا بَنِي إِجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَانًا فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ غَيْرِكَ، فَاحْبِبْ لِغَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ، وَاکْرَهُ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا، وَلَا تَطْلُمَ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُطْلَمَ، وَأَحْسِنْ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسِنَ إِلَيْكَ، وَاسْتَتْبِخْ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَتْبِخُهُ مِنْ غَيْرِكَ، وَارْضَ مِنَ النَّاسِ بِمَا تَرْضَاهُ لَهُمْ مِنْ نَفْسِكَ، وَلَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ وَإِنْ قُلْ مَا تَعْلَمُ، وَلَا تَقُلْ مَا لَا تُحِبُّ أَنْ يُقَالَ لَكَ. وَاعْلَمْ أَنَّ الْأَعْجَابَ ضِدُّ الصَّوَابِ، وَأَقْمُ الْأَلْبَابِ. فَاسْعُ فِي كَدْحِكَ، وَلِمَا تَكُنْ حَازِنًا لِغَيْرِكَ، وَإِذَا أَنْتَ هُدَيْتَ لِقَصِيدِكَ فَكُنْ أَحْشَعُ مَا تَكُونُ لِرَبِّكَ. معیارهای روابط اجتماعی «ای پسر! نفس خود را میزان میان خود و دیگران قرار ده، پس آن چه را که برای خود دوست داری برای دیگران نیز دوست بدار، و آن چه را که برای خود نمی پسندی، برای دیگران میسند، ستم روا مدار، آنگونه که دوست نداری به تو ستم شود، نیکوکار باش، آنگونه که دوست داری به تو نیکی کنند، و آن چه را که برای دیگران زشت می داری برای خود نیز زشت بشمار، و چیزی را برای مردم رضایت بده که برای خود می پسندی، آن چه نمی دانی نگو، گرچه آن چه را می دانی اندک است، آن چه را دوست نداری به تو نسبت دهند، درباره دیگران مگو، بدان که خود بزرگ بینی و غرور، مخالف راستی، و آفت عقل است، نهایت کوشش را در زندگی داشته باش، و در فکر ذخیره سازی برای دیگران مباش، آنگاه که به راه راست هدایت شدی، در برابر پروردگارت از هر فروتنی خاضع تر باش.» (۴). و در ادامه معرفی «ملاک ها» و «معیارهای ارزشی» در دوستی ها می فرماید: *احْمِلْ نَفْسَكَ مِنْ أَحْيِكَ عِنْدَ صِرْمِهِ عَلَى الصَّلَةِ، وَعِنْدَ صُدُودِهِ عَلَى اللَّطْفِ وَالْمَقَارَبَةِ، وَعِنْدَ جُمُودِهِ عَلَى الْبَدَلِ، وَعِنْدَ تَبَاعُدِهِ عَلَى الدُّنُوِّ، وَعِنْدَ شِدَّتِهِ عَلَى اللَّيْنِ، وَعِنْدَ جُرْمِهِ عَلَى الْعِذْرِ، حَتَّى كَأَنَّكَ لَهُ عَيْدٌ، وَكَأَنَّهُ ذُو نَعْمَةٍ عَلَيْكَ. وَإِيَّاكَ أَنْ تَضَعَ ذِمَّتَكَ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ، أَوْ أَنْ تَفْعَلَ بِغَيْرِ أَهْلِهِ. لَا تَتَّجِدَنَّ عَيْدُ وَصَدِيقَكَ صَدِيقًا فَتُعَادِيَ صَدِيقَكَ، وَأَمْحُضْ أَحَاكَ النَّصِيحَةَ، حَسَنَةً كَانَتْ أَوْ قَبِيحَةً، وَتَجَرَّعِ الْعَيْظَ فَإِنِّي لَمْ أَرْ جُرْعَةً أَحَلَى مِنْهَا عَاقِبَةً، وَلَا أَلَذَّ مَعْبَةً. وَلَنْ لِمَنْ غَالَطَكَ، فَإِنَّهُ يُوْشِكُ أَنْ يَلِينَنَّ لَكَ، وَخُذْ عَلَى عَيْدُوكَ بِالْفَضْلِ فَإِنَّهُ أَحَلَى الظَّفَرَيْنِ. وَإِنْ أَرَدْتَ قَطِيعَةَ أَحْيِكَ***

فَاسْتَبَقَ لَهُ مِنْ نَفْسِكَ بَقِيَّةً يَرْجِعُ إِلَيْهَا إِنْ بَدَا لَهُ ذَلِكَ يَوْمًا مَّا، وَمَنْ ظَنَّ بِكَ خَيْرًا فَصِدِّقْ ظَنَّهُ، وَلَا تُضَيِّعَنَّ حَقَّ أَحِيكَ اتِّكَالًا عَلَى مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ، فَإِنَّهُ لَيْسَ لَكَ بِأَخٍ مِنْ أَصْغَرٍ حَقَّهُ. وَلَا يَكُنْ أَهْلُكَ أَشَقَى الْخَلْقِ بِكَ، وَلَا تَوَعَّبَنَّ فِيمَنْ زَهَّدَ عَنْكَ، وَلَا يَكُونَنَّ أَحْوَكَ أَقْوَى عَلَى قَطِيعَتِكَ مِنْكَ عَلَى صَلَاتِهِ، وَلَا تَكُونَنَّ عَلَى الْإِسَاءَةِ أَقْوَى مِنْكَ عَلَى الْإِحْسَانِ. وَلَا يَكْبُرَنَّ عَلَيْكَ ظُلْمٌ مِنْ ظَلَمِكَ، فَإِنَّهُ يَسْمَعِي فِي مَضْرَبَتِهِ وَنَفْعِكَ، وَلَيْسَ جَزَاءُ مَنْ سَرَّكَ أَنْ تَسُوَّهُ. حقوق دوستان چون برادرت از تو جدا گردد، تو پیوند دوستی را برقرار کن، اگر روی برگرداند تو مهربانی کن، و چون بخل ورزد تو بخشنده باش، هنگامی که دوری می‌گزیند تو نزدیک شو، و چون سخت می‌گیرد تو آسان گیر، و به هنگام گناهش عذر او بپذیر، چنانکه گویا بنده او می‌باشی، و او صاحب نعمت تو می‌باشد. مبدا دستورات یاد شده را با غیر دوستان انجام دهی، یا با انسان‌هایی که سزاوار آن نیستند بجا آوری، دشمن دوست خود را دوست مگیر تا با دوست دشمنی نکنی، در پند دادن دوست بکوش، خوب باشد یا بد، و خشم را فرو خور که من جرعه‌ای شیرین تر از آن نوشیدم، و پایانی گوارتر از آن ندیدم با آن کس که با تو درشتی کرد، نرم باش که امید است به زودی در برابر تو نرم شود، با دشمن خود با بخشش رفتار کن، زیرا سرانجام شیرین‌دو پیروزی است (انتقام گرفتن یا بخشیدن) اگر خواستی از برادرت جدا شوی، جایی برای دوستی باقی گذار، تا اگر روزی خواست به سوی تو باز گردد بتواند، کسی به تو گمان نیک برد او را تصدیق کن، و هرگز حق برادرت را به اعتماد دوستی که با او داری ضایع نکن، زیرا آن کس که حَقِّش را ضایع می‌کند با تو برادر نخواهد بود، و افراد خانواده ات بدبخت‌ترین مردم نسبت به تو نباشند، و به کسی که به تو علاقه‌ای ندارد دل میند، مبدا برادرت برای قطع پیوند دوستی، دلیلی محکم تر از برقراری پیوند با تو داشته باشد، و یا در بدی کردن، بهانه‌ای قوی تر از نیکی کردن تو بیاورد، ستمکاری کسی که بر تو ستم می‌کند در دیده‌ات بزرگ جلوه نکند، چه او به زیان خود، و سود تو کوشش دارد، و سزای آن کس که تو را شاد می‌کند بدی کردن نیست. (۵). ***** نامه ۱۰۳/۳۱ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف، که برخی از اسناد آن به این شرح است: ۱- کتاب رسائل: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه) ۲- کتاب زواجر و مواعظ: حسن بن عبدالله بن سعید (متوفای قرن ۳ ه) ۳- عقد الفرید ج ۳ ص ۹۰ و ۹۱ و ۱۴۳: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ ه) ۴- من لایحضره الفقیه ج ۴ ص ۳۹۲ و ۳۸۶: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه) ۵- تحف العقول ص ۹۷/۵۲ و ۹۹/۶۸ و ۷۶: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ ه) ۶- کتاب وصایا: سید بن طاووس (متوفای ۶۶۴ ه) ۷- کتاب کشف المحجۃ (فصل ۱۵۴ ص ۲۲۰: سید بن طاووس (متوفای ۶۶۴ ه) ۸- فروع کافی ج ۵ ص ۳۳۸ و ۵۱۰ ح ۳: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه). نامه ۳۱ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف، (اسناد و مدارک گذشته). خطبه ۱۴۱ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف، که برخی از اسناد آن به این شرح است: ۱- دستور معالم الحکم ص ۱۳۹: قاضی قضاعی (متوفای ۴۵۴ ه) ۲- عین الادب والسیاسة ص ۲۱۵: ابن هذیل (متوفای ۳۸۹ ه) ۳- کتاب خصال ج ۱ ص ۲۳۶ ح ۷۸ باب الاربعه: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه) ۴- عقد الفرید ج ۶ ص ۲۶۸: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ ه) ۵- کتاب النهایه (در ماده صبح): ابن اثیر شافعی (متوفای ۶۰۶ ه) ۶- بحار الانوار ج ۷۲ ص ۱۹۶ و ۱۹۷: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه) ۷- شرح نهج البلاغه ج ۹ ص ۷۲: ابن ابی الحدید معتزلی (متوفای ۶۵۵ ه) ۸- غرر الحکم ج ۴ ص ۴۷۵ و ۴۸۶: آمدی (متوفای ۵۸۸ ه). نامه ۳۱ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف، که برخی از اسناد آن به این شرح است: ۱- کتاب رسائل: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه) ۲- کتاب زواجر و مواعظ: حسن بن عبدالله بن سعید (متوفای قرن ۳ ه) ۳- عقد الفرید ج ۳ ص ۹۰ و ۹۱ و ۱۴۳: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ ه) ۴- من لایحضره الفقیه ج ۴ ص ۳۹۲ و ۳۸۶: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه) ۵- تحف العقول ص ۹۷/۵۲ و ۹۹/۶۸ و ۷۶: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ ه) ۶- کتاب وصایا: سید بن طاووس (متوفای ۶۶۴ ه) ۷- کتاب کشف المحجۃ (فصل ۱۵۴ ص ۲۲۰: سید بن طاووس (متوفای ۶۶۴ ه) ۸- فروع کافی ج ۵ ص ۳۳۸ و ۵۱۰ ح ۳: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه). نامه ۹۸/۳۱ نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلف (مدارک گذشته).

امور مالی

یکی دیگر از «حقوق متقابل» حقوق نظامیان و سربازان بر جامعه و دولت اسلامی است، اگر حقوق نظامیان بدرستی تحقق پذیرد، و کاستی های زندگی فردی و اجتماعی آنان برطرف گردد، بهتر می توانند در دفاع از کشور اسلامی بکوشند که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: *فَالْجُنُودُ، بِإِذْنِ اللَّهِ، حُصُونُ الرَّعِيَّةِ، وَزَيْنُ الْوَلَاءِ، وَعِزُّ الدِّينِ، وَسَيْلُ الْأَمْنِ، وَلَيْسَ تَقْوَمُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِهِمْ. ثُمَّ لَا قِوَامَ لِلْجُنُودِ إِلَّا بِمَا يُخْرِجُ اللَّهُ لَهُمْ مِنَ الْخَرَاجِ الَّذِي يَقْوُونَ بِهِ عَلَى جِهَادِ عَدُوِّهِمْ، وَيَعْتَمِدُونَ عَلَيْهِ فِيمَا يُضِلُّهُمْ، وَيَكُونُ مِنْ وِرَاءِ حَاجَتِهِمْ.* «پس سپاهیان به فرمان خدا، پناهگاه استوار رعیت، و زینت و وقار زمامداران، شکوه دین، و راه های تحقق امتیت کشورند، امور مردم جز با سپاهیان استوار نگردد، و پایداری سپاهیان جز به خراج و مالیات رعیت انجام نمی شود که با آن برای جهاد با دشمن تقویت گردند، و برای اصلاح امور خویش به آن تکیه کنند، و نیازمندی های خود را برطرف سازند.» (۱). و نسبت به امور مادی در زندگی اجتماعی نظامیان به فرماندهی کل قوای ارتش خود، «مالک اشتر» دستور می دهد که: *وَلْيَكُنْ آثَرُ رُؤُوسِ جُنْدِكَ عِنْدَكَ مَنْ وَاسِيَاهُمْ فِي مَعُونَتِهِ، وَأَفْضَلَ عَلَيْهِمْ مِنْ جِدَّتِهِ، بِمَا يَسِيْرُهُمْ وَيَسَعُ مَنْ وَرَاءَهُمْ مِنْ خُلُوفِ أَهْلِيهِمْ، حَتَّى يَكُونَ هَمَّهُمْ هَمًّا وَاحِدًا فِي جِهَادِ الْعَدُوِّ. فَإِنَّ عَطْفَكَ عَلَيْهِمْ يَعْطِفُ قُلُوبَهُمْ عَلَيْكَ.* «برگزیده ترین فرماندهان سپاه تو، کسی باشد که از همه بیشتر به سربازان کمک رساند، و از امکانات مالی خود بیشتر در اختیارشان گذارد، به اندازه ای که خانواده هایشان در پشت جبهه، و خودشان در آسایش کامل باشند، تا در نبرد با دشمن، سربازان اسلام تنها به یک چیز بیندیشند. همانا مهربانی تو نسبت به سربازان، دلهايشان را به تو می کشاند.» (۲). * * * * * نامه ۴۴/۵۳ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف، که برخی از اسناد آن به این شرح است: ۱- تحف العقول ص ۱۲۶: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ ه) ۲- دعائم الاسلام ج ۱ ص ۳۵۰: قاضی نعمان (متوفای ۳۶۳ ه) ۳- نهایه الارب ج ۶ ص ۱۹: نویری شافعی (متوفای ۷۳۲ ه) ۴- فهرست نجاشی ص ۷: نجاشی (متوفای ۴۵۰ ه) ۵- فهرست ص ۳۷: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ ه) ۶- تاریخ دمشق ج ۳ ص ۲۸۹ ح ۱۳۱۱ و ۱۳۱۴: ابن عساکر شافعی (متوفای ۵۷۳ ه) ۷- بحار الانوار ج ۱۷ ص ۶۸ و ج ۷۲ ص ۹۶: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه). نامه ۵۶/۵۳ نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلف (مدارک گذشته).

همدلی و رازداری

یکی از حقوق اخلاقی و معنوی میان سربازان و فرماندهی کل، همدلی و رازداری است، یعنی فرماندهان کل باید نسبت به فرماندهان رده های پائین و سربازان جهادگر، مهربان و با محبت بوده و همدلی را رعایت کنند و در رعایت همدلی و یک رنگی نیز باید اسرار نظام اسلامی را حفظ کنند. که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه ۵۰ نهج البلاغه فرمود: *التحذير من الاغترار بالنعم من عبد الله علي بن أبي طالب أمير المؤمنين إلى أصحاب المسالِح: أما بعد، فإن حقا على الوالي ألا يغيره على رعيته فضل ناله، ولما طول خص به، وأن يزيد ما قسم الله له من نعمة دنوا من عباده؛ وعظما على إخوانه. مسؤوليات القيادة والقوات ألبا وإن لكم عندي ألبا أحتجز دنوكم سيرا إلا في حرب، ولأ أطوي دنوكم أمرا إلا في حكم، ولأ أؤخر لكم حقا عن محله، ولأ أفب به دنو مقطعه، وأن تكونوا عندي في الحق سواء. فإذا فعلت ذلك وجبت لله عليكم النعمة، ولي عليكم الطاعة؛ وألأ تنكصوا عن دعوته، ولأ تفرطوا في صلاح، وأن تخوضوا الغمرات إلى الحق، فإن أنتم لم تسبقتموا لي على ذلك لم يكن أريد أهون علي ممن اغوج منكم، ثم أعظم له العقوبة، ولأ يجد عندي فيها رخصه. فخذوا هذا من أمرائكم، وأعطوهم من أنفسكم ما يصلاح الله به أمركم، والسلام.* (نامه به فرماندهان سپاه) پرهیز از غرور زدگی در نعمت ها «از بنده خدا، علی بن ابیطالب، امیرمؤمنان به نیروهای مسلح و مرزداران کشور پس از یاد خدا و درود! همانا بر زمامدار واجب است که اگر اموالی به دست آورد، یا نعمتی مخصوص او شد، دچار دگرگونی نشود، و با آن اموال و نعمتها، بیشتر به بندگان خدا نزدیک، و به برادرانش مهربانی روا دارد. مسؤولیت های رهبری و نظامیان آگاه

باشید! حق شما بر من آن است که جز اسرار جنگی هیچ رازی را از شما پنهان ندارم، و کاری را جز حکم شرع، بدون مشورت با شما انجام ندهم، و در پرداخت حق شما کوتاهی نکرده، و در وقت تعیین شده آن پردازم، و با همه شما بگونه‌ای مساوی رفتار کنم. پس وقتی من مسؤولیت‌های یاد شده را انجام دهم، بر خداست که نعمت‌های خود را بر شما ارزانی دارد، و اطاعت من بر شما لازم است، و نباید از فرمان من سرپیچی کنید، و در انجام آن چه صلاح است سستی ورزید، و در سختی‌ها برای رسیدن به حق تلاش کنید، حال اگر شما پایداری نکنید، خوارترین افراد نزد من انسان کج رفتار است، که او را به سختی کیفر خواهم داد، و هیچ راه فراری نخواهد داشت، پس دستورالعمل‌های ضروری را از فرماندهان دریافت داشته، و از فرماندهان خود در آن چه که خدا امور شما را اصلاح می‌کند، اطاعت کنید، با درود. (۱). ***** نامه ۵۰ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف، که برخی از اسناد آن به این شرح است: ۱- کتاب صفین ص ۱۰۷: نصر بن مزاحم متوفای ۲۰۲ هـ) ۲- کتاب أمالی ج ۱ ص ۲۱۷ م ۸: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ هـ) ۳- کتاب أمالی: شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ هـ) ۴- منهاج البراعه ج ۳ ص ۱۵۸: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ هـ) ۵- بحار الانوار ج ۷۲ ص ۳۵۴: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ) ۶- بحار الانوار ج ۳۳ ص ۴۶۹ و ۷۵ و ۵۸۹: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ) ۷- تحف العقول ص ۱۸۰: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ هـ).

حقوق پاکان

رهبر و دولت اسلامی و دیگر دست اندرکاران امور سیاسی، فرهنگی کشور باید به این مسئله مهم اجتماعی توجه داشته باشند که پاکان در جامعه اسلامی باید جایگاه ارزشی خود را بیابند و مورد تشویق قرار گیرند که بین پاکان و فاسدان تفاوت باشد. نظام اسلامی باید زمینه‌های رشد و گسترش ارزش‌ها را فراهم سازد و ارزش‌گراها را تأیید کند و عوامل رشد و کمال آنها را تقویت کند، تا پاکان و ارزش‌گراها تشویق شوند و الگوهای کامل انسانیت به همه ارزش‌گراها معرفی شود و فاسدان و بدکاران سرافکنده شده، نتوانند در جامعه اسلامی نفوذ کنند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به حق پاکان به مالک اشتر دستور می‌دهد که: «وَلَا يَكُونَنَّ الْمُحْسِنُ وَالْمُسِيءُ عِنْدَكَ بِمَنْزِلَةٍ سَوَاءٍ، فَإِنَّ فِي ذَلِكَ تَرْهِيْدًا لِأَهْلِ الْإِحْسَانِ فِي الْإِحْسَانِ، وَتَدْرِيْبًا لِأَهْلِ الْإِسَاءَةِ عَلَى الْإِسَاءَةِ! وَالزَّمْ كَلًّا مِنْهُمْ مِمَّا أَلَزَمَ نَفْسَهُ. وَاعْلَمْ أَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ بِأَدْعَى إِلَى حُسْنِ ظَنِّ رَاعٍ بِرَعِيَّتِهِ مِنْ إِحْسَانِهِ إِلَيْهِمْ، وَتَخْفِيْفِهِ الْمُؤَوْنَاتِ عَلَيْهِمْ، وَتَوَكُّكِ اسْتِكْرَاهِهِ إِيَّاهُمْ عَلَى مِمَّا لَيْسَ لَهُ قَبْلَهُمْ. فَلْيَكُنْ مِنْكَ فِي ذَلِكَ أَمْرٌ يَجْتَمِعُ لَكَ بِهِ حُسْنُ الظَّنِّ بِرَعِيَّتِكَ، فَإِنَّ حُسْنَ الظَّنِّ يَقْطَعُ عَيْتَكَ نَصَبًا طَوِيْلًا. وَإِنْ أَحَقَّ مَنْ حَسَنَ ظَنُّكَ بِهِ لَمَنْ حَسَنَ بِلَاؤُكَ عِنْدَهُ، وَإِنْ أَحَقَّ مَنْ سَاءَ ظَنُّكَ بِهِ لَمَنْ سَاءَ بِلَاؤُكَ عِنْدَهُ.» هرگز نیکوکار و بدکار در نظرت یکسان نباشند، زیرا نیکوکاران در نیکوکاری بی رغبت، و بدکاران در بدکاری تشویق می‌گردند، پس هر کدام از آنان را بر اساس کردارشان پاداش ده. بدان ای مالک! هیچ وسیله‌ای برای جلب اعتماد والی به رعیت بهتر از نیکوکاری به مردم، و تخفیف مالیات، و عدم اجبار مردم به کاری که دوست ندارند، نمی‌باشد، پس در این راه آنقدر بکوش تا به وفاداری رعیت، خوشبین شوی، که این خوش بینی بار سنگین رنج آور مشکلات را از تو بر می‌دارد، پس به آنان که بیشتر احسان کردی بیشتر خوش بین باش، و به آنان که بدرفتاری نمودی بدگمان تر باش. (۱). ***** نامه ۳۴/۵۳ نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلف (مدارک گذشته).

حقوق قضات و داوران

یکی دیگر از حقوق اجتماعی، «حق قضات» و «داوران» است که اگر حقوق مادی و معنوی آنان تأمین شود، سیستم قضائی کشور با

سلامت و صلابت لازم تداوم یافته، مشکلات قضائی کشور به درستی برطرف خواهد شد. امام علی علیه السلام نسبت به حقوق قضاوت و داوران فرمود: **ثُمَّ اخْتَرْنَا لِلْحُكْمِ بَيْنَ النَّاسِ أَفْضَلَ رَعِيَّتِكَ فِي نَفْسِكَ، مِمَّنْ لَمَّا تَضَيَّقُ بِهِ الْأُمُورُ، وَلَمَّا تَمَحَّكُهُ الْخُصُومُ، وَلَا يَتِمَادَى فِي الزَّلَّةِ، وَلَا يَحْصِرُ مِنَ الْفَنَى إِلَى الْحَقِّ إِذَا عَرَفَهُ، وَلَا تُشْرِفُ نَفْسُهُ عَلَى طَمَعٍ، وَلَا يَكْتَفِي بِأَذْنِي فَهَم دُونَ أَفْصَاهُ؛ وَأَوْفَقَهُمْ فِي الشُّبُهَاتِ، وَأَخَذَهُمْ بِالْحَجِجِ، وَأَقْلَهُمْ تَبَرُّمًا بِمِرَاجِعِهِ الْخِصْمِ، وَأَصْبَرَهُمْ عَلَى تَكْشِيفِ الْأُمُورِ، وَأَصْبِرَهُمْ عِنْدَ اتِّصَاحِ الْحُكْمِ، مِمَّنْ لَا يَزِدُّهُ إِطْرَاءٌ، وَلَا يَسْتَمِيلُهُ إِغْرَاءٌ، وَأُولَئِكَ قَلِيلٌ. ثُمَّ أَكْثَرَ تَعَاهِدَ قَضَائِهِ، وَأَفْسَحَ لَهُ فِي الْبَدْلِ مَا يُزِيلُ عِلَّتَهُ، وَتَقَلُّ مَعَهُ حَاجَتُهُ إِلَى النَّاسِ. وَأَعْطَاهُ مِنَ الْمَنْزِلَةِ لَدَيْكَ مَا لَا يَطْمَعُ فِيهِ غَيْرُهُ مِنْ خَاصَّتِكَ، لِيَأْمَنَ بِذَلِكَ اغْتِيَالَ الرَّجَالِ لَهُ عِنْدَكَ. فَانظُرْ فِي ذَلِكَ نَظْرًا بَلِيغًا.** «سپس از میان مردم! برترین فرد نزد خود را برای قضاوت انتخاب کن، کسانی که مراجع فرآوان، آنها را به ستوه نیاورد، و برخورد مخالفان با یکدیگر او را خشمناک نسازد، در اشتباهاتش پافشاری نکند، و بازگشت به حق پس از آگاهی برای او دشوار نباشد، طمع را از دل ریشه کن کند، و در شناخت مطالب با تحقیقی اندک رضایت ندهد، و در شبهات از همه با احتیاط تر عمل کند، و در یافتن دلیل اصرار او از همه بیشتر باشد، و در مراجعه پیاپی شاکیان خسته نشود، در کشف امور از همه شکبیا تر، و پس از آشکار شدن حقیقت در فصل خصومت از همه برنده تر باشد، کسی که ستایش فرآوان او را فریب ندهد، و چرب زبانی او را منحرف نسازد و چنین کسانی بسیار اندکند!! پس از انتخاب قاضی، هرچه بیشتر در قضاوت‌های او بیندیش، و آنقدر به او بیخس که نیازهای او برطرف گردد، و به مردم نیازمند نباشد، و از نظر مقام و منزلت آنقدر او را گرمی دار که نزدیکان توبه نفوذ در او طمع نکنند، تا از توطئه آنان در نزد تو در امان باشد. در دستوراتی که دادم نیک بنگر.» (۱). * * * * * نامه ۶۵/۵۳ نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلف (مدارک گذشته).

حقوق کارمندان دولتی

یکی دیگر از حقوق اجتماعی، حق «کارمندان دولتی» است، اگر حقوق مادی و معنوی کارمندان دولت به خوبی استیفا شود، و کارمندان دولتی به خوبی اداره گردند، دل گرم می شوند، امیدوار می گردند، به خوبی کار می کنند، و امور سیاسی، اجتماعی کشور را به گونه مطلوبی اداره کرده مشکلات جامعه اسلامی را از سر راه ملت برمی دارند که امام علی علیه السلام فرمود: **ثُمَّ انظُرْ فِي أُمُورِ عَمَلِكَ فَاسْتَعْمِلْهُمْ اخْتِبَارًا، وَلَا تُؤَلِّهِمْ مُحَابَاةً وَأَثَرَةً، فَإِنَّهُمَا جِمَاعٌ مِنْ شُعْبِ الْجَوْرِ وَالْخِيَانَةِ. وَتَوَخَّ مِنْهُمْ أَهْلَ التَّجْرِبَةِ وَالْحَيَاءِ، مِنْ أَهْلِ الْبَيِّنَاتِ الصَّالِحَةِ، وَالْقَدَمِ فِي الْإِسْلَامِ الْمُتَقَدِّمَةِ، فَإِنَّهُمْ أَكْرَمُ أَخْلَاقًا، وَأَصْحُ أَعْرَاضًا، وَأَقْلُ فِي الْمَطَامِعِ إِشْرَاقًا، وَأَبْلَغُ فِي عَوَاقِبِ الْأُمُورِ نَظْرًا. ثُمَّ أَسْبِغْ عَلَيْهِمُ الْأَرْزَاقَ، فَإِنَّ ذَلِكَ قُوَّةٌ لَهُمْ عَلَى اسْتِصْلَاحِ أَنْفُسِهِمْ، وَغِيَّةٌ لَهُمْ عَنِ تَنَاقُلِ مَا تَحْتَ أَيْدِيهِمْ، وَحُجَّةٌ عَلَيْهِمْ إِنْ خَالَفُوا أَمْرَكَ أَوْ تَلَمَّوْا أَمَانَتَكَ. ثُمَّ تَفَقَّدْ أَعْمَةَ الْهَمِّ، وَابْعَثِ الْعِيُونَ مِنْ أَهْلِ الصِّدْقِ وَالْوَفَاءِ عَلَيْهِمْ، فَإِنَّ تَعَاهِدَكَ فِي السَّرِّ لِأُمُورِهِمْ حِدْوَةٌ لَهُمْ عَلَى اسْتِعْمَالِ الْأَمَانَةِ، وَالرَّفْقُ بِالرَّعِيَّةِ. وَتَحْفَظْ مِنَ الْأَعْوَانِ؛ فَإِنَّ أَحَدًا مِنْهُمْ بَسَطَ يَدَهُ إِلَى خِيَانَتِهِ اجْتَمَعَتْ بِهَا عَلَيْهِ عِنْدَكَ أَخْبَارُ عِيُونِكَ، اِكْتَفَيْتَ بِذَلِكَ شَاهِدًا، فَبَسَطَتْ عَلَيْهِ الْعُقُوبَةُ فِي بَدَنِهِ، وَأَخَذَتْهُ بِمَا أَصَابَ مِنْ عَمَلِهِ، ثُمَّ نَصَبْتَهُ بِمَقَامِ الْمَدْلَةِ، وَوَسَّيْتَهُ بِالْخِيَانَةِ، وَقَلَّدْتَهُ عَارَ التُّهْمَةِ.** «سپس در امور کارمندان بیندیش، و پس از آزمایش به کارشان بگمار، و با میل شخصی، و بدون مشورت با دیگران آنان را به کارهای مختلف وادار نکن، زیرا نوعی ستمگری و خیانت است. کار گزاران دولتی را از میان مردمی با تجربه و با حیا، از خاندانهای پاکیزه و با تقوی، که در مسلمانی سابقه درخشانی دارند انتخاب کن، زیرا اخلاق آنان گرمی تر، و آبرویشان محفوظتر، و طمع و ورزیشان کمتر، و آینده نگری آنان بیشتر است. سپس روزی فرآوان برآنان ارزانی دار، که با گرفتن حقوق کافی در اصلاح خود بیشتر می کوشند، و با بی نیازی، دست به اموال بیت المال نمی زنند، و اتمام حاجتی است بر آنان اگر فرمانت را نپذیرند یا در امانت تو خیانت کنند سپس رفتار کار گزاران را بررسی کن، و جاسوسانی راستگو، و وفا پیشه برآنان

بگمار، که مراقبت و بازرسی پنهانی تو از کار آنان، سبب امانت داری، و مهربانی با رعیت خواهد بود. و از همکاران نزدیک سخت مراقبت کن، و اگر یکی از آنان دست به خیانت زد، و گزارش جاسوسان تو هم آن خیانت را تأیید کرد، به همین مقدار گواهی قناعت کرده او را با تازیانه کیفر کن، و آن چه از اموال که در اختیار دارد از او باز پس گیر، سپس او را خوار دار، و خیانتکار بشمار، و طوق بدنامی به گردنش بیافکن.» (۱). ***** نامہ ۷/۵۳ نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلف (مدارک گذشته).

حقوق تجار و صاحبان صنایع

یکی دیگر از طبقات اجتماعی، صنف «تجار» و «صاحبان صنایع» می باشند که حقوقی بر دولت و امت اسلامی دارند و باید حقوق دیگر اقدار اجتماعی را نیز پردازند. اگر حقوق تجار و صاحبان صنایع رعایت گردد و زمینه های رشد و رونق تجارت آنان به خوبی فراهم شود، هم آنان به منافع دلخواه خود می رسند و هم دیگر طبقات اجتماعی را بهره مند می سازند که امام علی علیه السلام فرمود: **تَمَّ اسْتَوْصَ بِالتَّجَارِ وَذَوِي الصَّنَاعَاتِ، وَأَوْصَ بِهِمْ خَيْرًا: الْمُقِيمِ مِنْهُمْ وَالْمُضْطَرِبِ بِمَالِهِ، وَالْمُتَرَفِّقِ بِيَدَيْهِ، فَإِنَّهُمْ مَوَادُّ الْمَنَافِعِ، وَأَسْبَابُ الْمَرَافِقِ، وَجُلَابِهَا مِنَ الْمَبَاعِدِ وَالْمَطَارِحِ، فِي بَرِّكَ وَبَحْرِكَ، وَسِرِّهْلِكَ وَجَبَلِكَ، وَحَيْثُ لَا يَلْتَنِمُ النَّاسُ لِمَوَاضِعِهَا، وَلَا يَجْتَرِؤُونَ عَلَيْهَا، فَإِنَّهُمْ سَلَمٌ لَا تُخَافُ بَائِقَتَهُ، وَصَلْحٌ لَا تُخْشَى غَائِلَتَهُ. وَتَفَقَّدَ أُمُورَهُمْ بِحَضْرَتِكَ وَفِي حَوَاشِي بِلَادِكَ. وَاعْلَمْ - مَعَ ذَلِكَ - أَنَّ فِي كَثِيرٍ مِنْهُمْ ضَمِيمًا فَاحِشًا، وَشَحِيحًا قَبِيحًا، وَاحْتِكَارًا لِلْمَنَافِعِ، وَتَحَكُّمًا فِي الْبِيعَاتِ، وَذَلِكَ بَابٌ مَضْرُوبٌ لِلْعَامَّةِ، وَعَيْبٌ عَلَى الْوَلَاءِ. فَامْتَنِعْ مِنَ الْإِحْتِكَارِ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنَعَ مِنْهُ. وَلِيَكُنِ الْبَيْعُ بَيْعًا سَمِحًا: بِمَوَازِينِ عَدْلٍ، وَأَسْعَارٍ لَا تُجْحِفُ بِالْفَرِيقِينَ مِنَ الْبَائِعِ وَالْمُبْتَاعِ. فَمَنْ قَارَفَ حُكْرَةً بَعْدَ نَهْيِكَ إِيَّاهُ فَتَكَلَّمْ بِهِ، وَعَاقِبْهُ فِي غَيْرِ إِسْرَافٍ. سِيمَايَ بَازَرِگَانَانِ وَصَاحِبَانِ صَنَائِعِ «سپس سفارش مرا به بازرگانان و صاحبان صنایع بپذیر، و آنها را به نیکوکاری سفارش کن، بازرگانانی که در شهر ساکنند، یا آنان که همواره در سیر و کوچ کردن می باشند، و بازرگانانی که با نیروی جسمانی کار می کنند، چرا که آنان منابع اصلی منفعت، و پدید آورندگان وسایل زندگی و آسایش، و آورندگان وسایل زندگی از نقاط دور دست و دشوار می باشند، از بیابانها و دریاها، و دشتها و کوهستانها، جاهای سختی که مردم در آن اجتماع نمی کنند، یا برای رفتن به آنجاها شجاعت ندارند. بازرگانان مردمی آرامند، و از ستیزه جویی آنان ترسی وجود نخواهد داشت، مردمی آشتی طلبند که فتنه انگیزی ندارند، در کار آنها بیندیش چه در شهری باشند که تو به سر میبری، یا در شهرهای دیگر، با توجه به آن چه که تذکر دادم این را هم بدان که در میان بازرگانان، هستند کسانی که تنگ نظر و بد معامله و بخیل و احتکار کننده اند، که تنها با زورگویی به سود خود می اندیشند. و کالا را به هر قیمتی که می خواهند می فروشند، که این سودجویی و گران فروشی برای همه افراد جامعه زیانبار، و عیب بزرگی بر زمامدار است. پس از احتکار کالا جلوگیری کن، که رسول خداصلی الله علیه وآله از آن جلوگیری می کرد، باید خرید و فروش در جامعه اسلامی، به سادگی و با موازین عدالت انجام گیرد، با نرخهایی که بر فروشنده و خریدار زیانی نرساند، کسی که پس از منع تو احتکار کند، او را کیفر ده تا عبرت دیگران شود اما در کیفر او اسراف نکن.» (۱). ***** نامہ ۹۵/۵۳ نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلف (مدارک گذشته).**

حقوق محرومان

یکی دیگر از جنبه های حقوق اجتماعی، «حقوق مستضعفان» و «محرومان» است که باید بیشتر مورد توجه دولت اسلامی و سرمایه داران و همه طبقات اجتماعی کشور اسلامی قرار گیرد و محرومیت ز دانی جزو اهداف اصلی دولت و ملت باشد که فرمود: **تَمَّ اللَّهُ**

اللَّهُ فِي الطَّبَقَةِ السُّفْلَى مِنَ الَّذِينَ لَمَّا حِيلَهُ لَهُمْ، مِنَ الْمَسَاكِينِ وَالْمُحْتَاجِينَ وَأَهْلِ الْبُؤْسَى وَالزَّمْنَى، فَإِنَّ فِي هَذِهِ الطَّبَقَةِ قَانِعًا وَمُعْتَرًّا، وَاحْفَظْ لِلَّهِ مَا اسْتَحْفَظَكَ مِنْ حَقِّهِ فِيهِمْ، وَاجْعَلْ لَهُمْ قِسِمًا مِنْ بَيْتِ مَالِكَ، وَقِسِمًا مِنْ غَلَّتِ صَوَافِي الْإِسْلَامِ فِي كُلِّ بَلَدٍ، فَإِنَّ لِلْأَفْصَى مِنْهُمْ مِثْلَ الَّذِي لِلْأَدْنَى، وَكُلُّ قَدِ اسْتُرِعِيَتْ حَقُّهُ. فَلَا يَسْغَلَنَّكَ عَنْهُمْ بَطْرٌ، فَإِنَّكَ لَا تُعَذِرُ بِتَضْيِيعِكَ التَّافَةَ لِأَحْكَامِكَ الْكَثِيرِ الْمُهِمِّ. فَلَا تُشَخِّصْ هَمَّكَ عَنْهُمْ، وَلَمَّا نَصَبَ عَزْرُكَ لَهُمْ، وَتَفَقَّدَ أُمُورَ مَنْ لَا يَصِلُ إِلَيْكَ مِنْهُمْ مِمَّنْ تَفْتَحُمُهُ الْعُيُونُ، وَتَحْقِرُهُ الرِّجَالُ. فَفَرَّغْ لِلْإِيكَةِ ثِقَتَكَ مِنْ أَهْلِ الْخَشْيَةِ وَالنَّوَاضِعِ، فَلْيَرْفَعْ إِلَيْكَ أُمُورَهُمْ، ثُمَّ اعْمَلْ فِيهِمْ بِالْإِعْذَارِ إِلَى اللَّهِ يَوْمَ تَلْقَاهُ، فَإِنَّ هَوْلًا مِنْ بَيْنِ الرَّعِيَةِ أَخْوَجُ إِلَى الْإِنْصَافِ مِنْ غَيْرِهِمْ، وَكُلُّ فَاغِيذِرْ إِلَى اللَّهِ فِي تَأْدِيَةِ حَقِّهِ إِلَيْهِ. وَتَعَهَّدْ أَهْلَ الْيَتِيمِ وَذَوِي الرَّقَّةِ فِي السَّنِّ مِمَّنْ لَمَّا حِيلَهُ لَهُ، وَلَمَّا يَنْصَبُ لِلْمَسْأَلَةِ نَفْسَهُ، وَذَلِكَ عَلَى الْوَلَاءِ ثَقِيلٌ، وَالْحَقُّ كُلُّهُ ثَقِيلٌ؛ وَقَدْ يُخَفِّفُهُ اللَّهُ عَلَى أَقْوَامٍ طَلَبُوا الْعَاقِبَةَ فَصَبَرُوا أَنْفُسَهُمْ، وَوَثِقُوا بِصِدْقِ مَوْعُودِ اللَّهِ لَهُمْ. «سپس خدا را! خدا را! در خصوص طبقات پایین و محروم جامعه که هیچ چاره ای ندارند، از زمین گیران، نیازمندان، گرفتاران، دردمندان، همانا در این طبقه محروم گروهی خویشتن داری نموده، و گروهی به گدایی دست نیاز بر می دارند، پس برای خدا پاسدار حقی باش که خداوند برای این طبقه معین فرموده است، بخشی از بیت المال، و بخشی از غله های زمینهای غنیمی اسلام را در هر شهری به طبقات پایین اختصاص ده، زیرا برای دورترین مسلمانان همانند نزدیکترینشان سهمی مساوی وجود دارد و تو مسئول رعایت آن می باشی. مبدا سرمستی حکومت تو را از رسیدگی به آنان باز دارد، که هرگز انجام کارهای فراوان و مهم عذری برای ترک مسؤولیت های کوچک تر نخواهد بود، همواره در فکر مشکلات آنان باش، و از آنان روی بر نگردان، به ویژه امور کسانی را از آنان بیشتر رسیدگی کن که از کوچکی به چشم نمی آیند و دیگران آنان را کوچک می شمارند و کمتر به تو دسترسی دارند. برای این گروه از افراد مورد اطمینان خود که خدا ترس و فروتنند انتخاب کن، تا پیرامونشان تحقیق و مسائل آنان را به تو گزارش کنند. سپس در رفع مشکلاتشان بگونه ای عمل کن که در پیشگاه خدا عذری داشته باشی، زیرا این گروه در میان رعیت بیشتر از دیگران به عدالت نیازمندند، و حق آنان را بگونه ای بپرداز که در نزد خدا معذور باشی، از یتیمان خردسال، و پیران سالخورده که راه چاره ای ندارند. و دست نیاز بر نمی دارند، پیوسته دلجویی کن که مسؤولیتی سنگین بر دوش زمامداران است. اگر چه حق، تمامش سنگین است اما خدا آن را بر مردمی آسان می کند که آخرت می طلبند، نفس را به شکیبایی وا می دارند، و به وعده های پروردگار اطمینان دارند.» (۱). * * * * * نامه ۱۰۱/۵۳ نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلف (مدارک گذشته).

حقوق مراجعه کنندگان

بسیاری از مردم دارای مشکلات فراوانی هستند که با مراجعه به دولت مردان و ادارات مربوط به آن گرفتاری های آنان برطرف خواهد شد. مراکز اداری و دولتی پناهگاه امت اسلامی برای رفع نیازها و نیازمندی هاست که به همین علت، «حقوق مراجعه کنندگان» مطرح می شود که امام فرمود: وَاجْعَلْ لِذَوِي الْحَاجَاتِ مِنْكَ قِسِمًا تَفَرِّغُ لَهُمْ فِيهِ شَخْصَكَ، وَتَجْلِسُ لَهُمْ مَجْلِسًا عَامًّا فَتَوَاضِعَ فِيهِ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ، وَتَعِدَّ عَنْهُمْ جُنْدَكَ وَأَعْوَانَكَ مِنْ أَحْرَاسِكَ وَشُرَطِكَ، حَتَّى يُكَلِّمَكَ مُتَكَلِّمُهُمْ غَيْرَ مُتَتَعِّعٍ، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ فِي غَيْرِ مَرِوْطِينَ: «لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّهُ لَمَّا يُؤْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوِيِّ غَيْرَ مُتَتَعِّعٍ». ثُمَّ اخْتَبَلَ الْخُرْقَ مِنْهُمْ وَالْعِيَّ، وَنَحَّ عَنْهُمْ الضِّيْقَ وَالْمَأْنَفَ يَبْسِطُ اللَّهُ عَلَيْكَ بِذَلِكَ أَكْنَافَ رَحْمَتِهِ، وَيُوجِبُ لَكَ ثَوَابَ طَاعَتِهِ. وَأَعْطَى مَا أَعْطَيْتَ هَيْئًا، وَافْتَنَعَ فِي إِجْمَالٍ وَإِعْذَارٍ! «پس بخشی از وقت خود را به کسانی اختصاص ده که به تو نیاز دارند، تا شخصاً به امور آنان رسیدگی نمایی، و در مجلس عمومی با آنان بنشین و در برابر خدایی که تو را آفریده فروتن باش، و سربازان و یاران و نگهبانان خود را از سر راهشان دور کن تا سخنگوی آنان بدون اضطراب در سخن گفتن با تو گفتگو کند، من از رسول خداصلی الله علیه وآله بارها شنیدم که می فرمود: «ملتّی که حق ناتوانان را از زورمندان، بی اضطراب و بهانه ای باز نستاند، رستگار خواهد

شد» پس درستی و سخنان ناهموار آنان را بر خود هموار کن، و تنگ خویی و خود بزرگ بینی را از خود دور ساز تا خدا درهای رحمت خود را به روی تو بگشاید، و تو را پاداش اطاعت ببخشد، آن چه به مردم می بخشی بر تو گوارا باشد، و اگر چیزی را از کسی باز می داری با مهربانی و پوزش خواهی همراه باشد.»(۱). **** نامه ۱۰۹/۵۳ نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلف (مدارک گذشته).

حقوق زنان در فصل چهارم (دفاع از حقوق زن)

یکی دیگر از جنبه های حقوق متقابل اجتماعی، «حقوق زنان» و «بانوان» است که با ظرافت خاصی در نهج البلاغه مطرح شده است، مانند: ۱- فراهم آوردن زمینه های حفظ عفاف ۲- فراهم آوردن زمینه های حفظ فرهنگ پرهیز و حجاب ۳- واگذاری کارهای متناسب با روان بانوان ۴- پرهیز از واگذاری کارهای سنگین به بانوان ۵- پرداخت مخارج خانواده (که نامه ۲۴ نهج البلاغه را فقط برای باغات یتیم می نویسد که با درآمد آن زنان و فرزندان امام اداره شوند). که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: *وَكَفُّفَ عَلَيْهِنَّ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ بِحِجَابِكَ إِيَّاهُنَّ، فَإِنَّ شِدَّةَ الْحِجَابِ أَبْقَى عَلَيْهِنَّ، وَلَيْسَ خُرُوجُهُنَّ بِأَشَدَّ مِنْ إِدْخَالِكَ مَنْ لَا يُوثِقُ بِهِ عَلَيْهِنَّ، وَإِنْ اسْتِطَعَتْ أَلَّا يَعْرِفَنَّ غَيْرَكَ فَافْعَلْ. وَلَمَّا تَمَلَّكَ الْمَرْأَةُ مِنْ أَمْرِهَا مَا جَاوَزَ نَفْسَهَا، فَإِنَّ الْمَرْأَةَ رِيحَانَةٌ، وَلَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ وَلَا تَعُدُّ بِكَرَامَتِهَا نَفْسَهَا، وَلَا تُطْمَعُهَا فِي أَنْ تَشْفَعَ لِعَیْرَهَا. وَإِيَّاكَ وَالْتَعَايِرَ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ غَيْرِهِ، فَإِنَّ ذَلِكَ يَدْعُو الصَّحِيحَةَ إِلَى السَّقَمِ، وَالْبَرِيئَةَ إِلَى الرَّيْبِ. وَاجْعَلْ لِكُلِّ إِنْسَانٍ مِنْ خَدَمِكَ عَمَلًا تَأْخُذُهُ بِهِ، فَإِنَّهُ أُخْرَى أَلَّا يَتَوَكَّلُوا فِي خِدْمَتِكَ. وَأَكْرَمُ عَشِيرَتِكَ، فَإِنَّهُمْ جَنَاحُكَ الَّذِي بِهِ تَطِيرُ، وَأَضْيَلُكَ الَّذِي إِلَيْهِ تَصِيرُ، وَيَدُكَ الَّتِي بِهَا تَصُولُ. اسْتَوْدِعِ اللَّهَ دِينَكَ وَدُنْيَاكَ، وَاسْأَلْهُ خَيْرَ الْقَضَاءِ لَكَ فِي الْعَاجِلِ وَالْآجِلِ، وَالْأَخْرَى وَالسَّلَامَ.* «در پرده حجاب نگاهشان دار، تا نامحرمان را ننگرند، زیرا که سخت گیری در پوششش، عامل سلامت و استواری آنان است، بیرون رفتن زنان بدتر از آن نیست که افراد غیرصالح را در میانشان آوری، و اگر بتوانی بگونه ای زندگی کنی که غیر تو را نشانند چنین کن. کاری که برتر از توانایی زن است به او وا مگذار، که زن گل بهاری است، نه پهلوانی سخت کوش، مبدا در گرامی داشتن زن زیاده روی کنی که او را به طمع ورزی کشانده برای دیگران شفاعت نماید. پرهیز از غیرت نشان دادن بیجا که درستکار را به بیمار دلی، و پاکدامن را به بدگمانی رساند. کار هر کدام از خدمتکارانت را معین کن که او را در برابر آن کار مسئول بدانی، که تقسیم درست کار سبب می شود کارها را به یکدیگر وا نگذارند، و در خدمت شستی نکنند. خویشاوندانت را گرامی دار، زیرا آنها پر و بال تو می باشند، که با آن پرواز می کنی، و ریشه تواند که به آنها باز می گردی، و دست نیرومند تواند که با آن حمله می کنی. دین و دنیای تو را به خدا می سپارم، و بهترین خواسته الهی را در آینده و هم اکنون، در دنیا و آخرت، برای تو می خواهم، با درود.»(۱). **** نامه ۳۱ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف، که برخی از اسناد آن به این شرح است: ۱- کتاب رسائل: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه) ۲- کتاب زواجر و مواعظ: حسن بن عبدالله بن سعید (متوفای قرن ۳ ه) ۳- عقد الفرید ج ۳ ص ۹۰ و ۹۱ و ۱۴۳: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ ه) ۴- من لایحضره الفقیه ج ۴ ص ۳۹۲ و ۳۸۶: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه) ۵- تحف العقول ص ۹۷/۵۲ و ۹۹/۶۸ و ۷۶: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ ه) ۶- کتاب وصایا: سید بن طاووس (متوفای ۶۶۴ ه) ۷- کتاب کشف المحجبه (فصل ۱۵۴ ص ۲۲۰: سید بن طاووس (متوفای ۶۶۴ ه) ۸- فروع کافی ج ۵ ص ۳۳۸ و ۵۱۰ ح ۳: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه).

حقوق مردان و همسران

از دیدگاه امام علی علیه السلام «حقوق همسران» جزو حقوق متقابل اجتماعی است. هم زنان بر شوهران خود حقوقی دارند و هم مردان بر همسران خود حقوق فردی اجتماعی خواهند داشت.

حفظ اموال شوهر

که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در حکمت فرمود: خِيَارُ خِصَالِ النِّسَاءِ شَرَارُ خِصَالِ الرِّجَالِ: الزَّهْوُ، وَالْجُبْنُ، وَالْبُخْلُ؛ فَإِذَا كَانَتِ الْمَرْأَةُ مَرْهُوَّةً لَمْ تُمْكِنَنَّ مِنْ نَفْسِهَا، وَإِذَا كَانَتْ بِخَيْلَةٍ حَفِظَتْ مَالَهَا وَمَالَ بَعْلِهَا، وَإِذَا كَانَتْ جَبَانَةً فَرَقَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يَعْزِضُ لَهَا. تفاوت اخلاقی مردان و زنان «برخی از نیکوترین خلق و خوی زنان، زشت ترین اخلاق مردان است، مانند، تکبر و به خود بالیدن، ترس، بخل، هرگاه زنی متکبر باشد، بیگانه را بحریم خود راه ندهد، و اگر بخیل باشد اموال خود و شوهرش را نگاهبان است، و چون ترسان باشد از هر چیزی که به آبروی او زیان رساند فاصله می گیرد.»(۱). **** حکمت ۲۳۴ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف، که برخی از اسناد آن به این شرح است: ۱- قوت القلوب ج ۲ ص ۴۲۵ فصل ۴۵: ابو طالب مکی (متوفای ۳۸۲ هـ) ۲- ربيع الابرار ج ۵ ص ۲۵۲ ح ۱۱۴: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ هـ) ۳- غرر الحکم ص ۱۷۲ / ج ۳ ص ۴۳۰: آمدی (متوفای ۵۸۸ هـ) ۴- روضه الواعظین ص ۲۷۲: ابن قتال نیشابوری متوفای ۵۰۸ هـ) ۵- بحار الانوار ج ۱۰۰ ص ۲۳۸: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ).

اجازه گرفتن برای بیرون رفتن

که حضرت فرمود: وَلَا تُطِيعُوهُنَّ فِي الْمَعْرُوفِ حَتَّىٰ لَا يَطْمَعَنَّ فِي الْمُنْكَرِ. «در خواسته های نیکو، همواره فرمانبردارشان نباشید تا در انجام منکرات طمع ورزند.»(۱). چون مرد مدیر خانه است باید خود تصمیم بگیرد، و در خواست ها و پیشنهادات زن و فرزند را مطالعه کند که فرمود: «هرچه زن می خواهد مرد نباید اطاعت کند» بنابراین چون مرد مدیر خانواده است زن باید برای بیرون رفتن از خانه و دیگر کارهای فردی اجتماعی با شوهر هماهنگی لازم را پدید آورد و از او اجازه بگیرد. **** خطبه ۸۰ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف، که برخی از اسناد آن به این شرح است: ۱- تذکره الخواص ص ۷۹: ابن جوزی حنفی (متوفای ۶۵۴ هـ) ۲- قوت القلوب ج ۱ ص ۲۸۲: ابوطالب مکی (متوفای ۳۸۲ هـ) ۳- فروع کافی ج ۵ ص ۵۱۷ ح ۵ و ج ۲ ص ۶۳: کلینی (متوفای ۳۲۸ هـ) ۴- کتاب مسترشد ص ۴۱۸ ط جدید: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ هـ) ۵- شرح قطب رواندی ج ۱ ص ۳۱۰: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ هـ) ۶- کتاب امالی (مجلس ۵۰) ص ۲۵۰ ح ۸: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ) ۷- تاریخ طبری ج ۶ ص ۴۸: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ هـ).

خوب شوهرداری کردن

که امام علی علیه السلام فرمود: الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلُّ تَقِيٍّ، وَالْحَيْجُ جِهَادٌ كُلُّ ضَعِيفٍ. وَلِكُلِّ شَيْءٍ زَكَاةٌ، وَزَكَاةُ الْيَدَنِ الصِّيَامُ، وَجِهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعْلِ. فلسفه احکام الهی «نماز موجب نزدیکی هر پارسایی به خداست، و حج جهاد هر ناتوان است، هر چیزی زکاتی دارد، و زکات تن روزه است، و جهاد زن، نیکو شوهرداری است.»(۱). **** حکمت ۱۳۶ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف، که برخی از اسناد آن به این شرح است: ۱- تحف العقول ص ۲۲۱ و ۱۱۰: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ هـ) ۲- کتاب خصال ج ۲ ص ۶۲۰: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ) ۳- فروع کافی ج ۵ ص ۹ ح ۱: کلینی (متوفای ۳۲۸ هـ) ۴- غرر الحکم ج ۵ ص ۱۹: آمدی (متوفای ۵۸۸ هـ) ۵- فروع کافی ج ۳ ص ۲۶۴ ح ۶: کلینی (متوفای ۳۲۸ هـ).

حقوق اجتماعی مردم

یکی از حقوق ارزشمند متقابل، «حقوق اجتماعی مردم» است که رهبران و کارگزاران باید نسبت به آن احساس مسئولیت کنند و آن را محترم بشمارند و همواره در خدمت مردم باشند و به رفاه و سلامت و کمال فرد و جامعه ببینند. امام علی علیه السلام در نامه ۲۷ به استاندار مصر، «محمد بن ابی بکر» نوشت: فَاحْفَظْ لَهُمْ جَنَاحَكَ، وَالْزِنْ لَهُمْ جَانِبَكَ، وَابْسُطْ لَهُمْ وَجْهَكَ، وَأَسْرِ بَيْنَهُمْ فِي اللَّحْظَةِ وَالنَّظَرَةِ، حَتَّى لَا يَطْمَعَ الْعُظْمَاءُ فِي حَيْفِكَ لَهُمْ، وَلَا يَتَأَسَّ الضُّعَفَاءُ مِنْ عَيْدِكَ عَلَيْهِمْ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُسْأَلُكُمْ مَعَشَرَ عِبَادِهِ عَنِ الصَّغِيرَةِ مِنْ أَعْمَالِكُمْ وَالْكَبِيرَةِ، وَالظَّاهِرَةَ وَالْمُسْتَوْرَةَ، فَإِنْ يُعَذِّبْ فَأَنْتُمْ أَظْلَمُ، وَإِنْ يُعْفِ فَهُوَ أَكْرَمُ. «با مردم فروتن باش، نرمخو و مهربان باش، گشاده رو و خندان باش، در نگاه هایت، و در نیم نگاه و خیره شدن به مردم به تساوی رفتار کن، تا بزرگان در ستمکاری تو طمع نکنند، و ناتوانها در عدالت تو مأیوس نگردند، زیرا خداوند از شما بندگان درباره اعمال کوچک و بزرگ، آشکار و پنهان پرسش می کند، اگر کیفر دهد شما استحقاق بیش از آن را دارید، و اگر ببخشد از بزرگواری اوست.» (۱). آنگاه به مسئولیت های دیگر رهبری می پردازد و احساس تعهد و هم دردی و هماهنگی رهبر با مردم را مطرح کرده می فرماید: أَفْقَعُ مِنْ نَفْسِي بِأَنْ يُقَالَ: هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؟! وَلَا أُشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ، أَوْ أَكُونَ أُسْوَةً لَهُمْ فِي جُشُوبَةِ الْعَيْشِ! فَمَا حَلِقْتُ لِيَشْغَلَنِي أَكْلُ الطَّيِّبَاتِ، كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ، هَمَّهَا عَلْفُهَا، أَوْ الْمُرْسَلَةِ شُغْلُهَا تَفْتُمُّهَا، تَكْتَرِشُ مِنْ أَعْلَافِهَا، وَتَلْهُو عَمَّا يُرَادُ بِهَا، أَوْ أَتْرَكَ سُدى، أَوْ أَهْمَلْتُ عَابِثًا، أَوْ أَجَزَّ حَبْلَ الضَّلَالَةِ، أَوْ أَعْتَسَفَ طَرِيقَ الْمَتَاهَةِ! «آیا به همین رضایت دهم که مرا امیرالمؤمنین علیه السلام خوانند؟ و در تلخی های روزگار با مردم شریک نباشم؟ و در سختی های زندگی الگوی آنان نگردم؟ آفریده نشده ام که غذاهای لذیذ و پاکیزه مرا سرگرم سازد، چونان حیوان پرواری که تمام همت او علف، و یا چون حیوان رها شده که شغلش چریدن و پُر کردن شکم بوده، و از آینده خود بی خبر است. آیا مرا بیهوده آفریدند؟ آیا مرا به بازی گرفته اند؟ آیا ریسمان گمراهی در دست گیرم؟ و یا در راه سرگردانی قدم بگذارم؟» (۲). امام در نامه ۴۷ نهج البلاغه به حقوق برخی از اقشار جامعه اشاره می فرماید، مانند: الف - حقوق خویشاوندان ب - حقوق یتیمان ج - حقوق همسایگان که فرمود: أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ، وَالْأَلَّا تَبْغِيَا الدُّنْيَا وَإِنْ بَعَثْنَا عَلَيْكَ شَيْءٌ مِنْهُمَا زَوْيَ عَنكُمْ، وَقَوْلًا بِالْحَقِّ، وَاعْمَلَا لِلْأَجْرِ، وَكُونََا لِلظَّالِمِ خَصِيمًا، وَلِلْمَظْلُومِ عَوْنًا. أَوْصِيكُمْ، وَجَمِيعَ وَوَالِدِي وَأَهْلِي وَمَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي، بِتَقْوَى اللَّهِ، وَنَظْمِ أَمْرِكُمْ، وَصِلَاحِ ذَاتِ بَيْنِكُمْ، فَإِنِّي سَمِعْتُ جَدَّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: «صَلَاحِ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلَاةِ وَالصَّيَامِ». اللَّهُ اللَّهُ فِي الْأَيْتَامِ، فَلَا تُعْبُوا أَفْوَاهَهُمْ، وَلَا يَضِعُوا بِحَضْرَتِكُمْ وَاللَّهُ اللَّهُ فِي جِيرَانِكُمْ، فَإِنَّهُمْ وَصِيَّةٌ نَبِيِّكُمْ. مَا زَالَ يُوصِي بِهِمْ حَتَّى ظَنَّنَا أَنَّهُ سَيُورَثُهُمْ. «شما را به ترس از خدا سفارش می کنم، به دنیا پرستی روی نیاورید، گرچه به سراغ شما آید، و بر آن چه از دنیا از دست می دهید اندوهناک مباشید، حق را بگویید، و برای پاداش الهی عمل کنید. دشمن ستمگر و یاور ستمدیده باشید. شما را، و تمام فرزندان و خاندانم را، و کسانی را که این وصیت به آنها می رسد، به ترس از خدا، و نظم در امور زندگی، و ایجاد صلح و آشتی در میانان سفارش می کنم، زیرا من از جد شما پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می گفت: «اصلاح دادن بین مردم از نماز و روزه یکسال برتر است». خدا را! خدا را! درباره یتیمان، نکند آنان گاهی سیر و گاه گرسنه بمانند، و حقوقشان ضایع گردد خدا را! خدا را! درباره همسایگان، حقوقشان را رعایت کنید که وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله شماست، همواره به خوشرفتاری با همسایگان سفارش می کرد تا آنجا که گمان بردیم برای آنان ارثی معین خواهد کرد.» (۳). حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه ۵۱ به: الف - شیوه های مردم داری ب - حقوق اجتماعی، سیاسی ج - وظائف رهبران و مدیران نسبت به مردم د - وظائف کارگزاران مالیاتی ه - مسئولیت اداری کارمندان پرداخته و حقوق اجتماعی مردم را آشکارا و در جوانب گسترده بیان می فرماید و هشدار می دهد که تصدای امور در جامعه اسلامی یک وظیفه الهی، و عبادت به شمار می آید که فرمود: مِنْ عِبْدِ اللَّهِ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى أَصْحَابِ الْخِرَاجِ: أَمَّا بَعِيدٌ، فَإِنَّ مَنْ لَمْ يَحْدَرْ مَا هُوَ صَائِرٌ إِلَيْهِ لَمْ يُقَدِّمْ لِنَفْسِهِ مَا يُحْرِزُهَا. وَاعْلَمُوا أَنَّ مَا كَلَّفْتُمْ بِهِ يَسِيرٌ، وَأَنَّ ثَوَابَهُ كَثِيرٌ، وَلَوْ لَمْ يَكُنْ فِيمَا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ مِنَ الْبَغْيِ وَالْعُدْوَانِ عِقَابٌ يُخَافُ لَكَانَ فِي ثَوَابِ اجْتِنَابِهِ مَا لَا عُدْرَ فِي تَوَكُّكِ عَلَيْهِ. فَأَنْصِرُوا النَّاسَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ، وَاصْبِرُوا لِخَوَائِجِهِمْ. فَإِنَّكُمْ خِرَانُ الرَّعِيَّةِ، وَوُكَلَاءُ الْأُمَمِ، وَسِيفَرَاءُ الْأَنْبِيَاءِ. وَلَا تُحْسِبُوا أَحَدًا عَنْ حَاجَتِهِ وَلَا

تَحْسِبُوهُ عَنْ طَلَبْتِهِ، وَلَا تَبِيعَنَّ لِلنَّاسِ فِي الْحَرَجِ كِسْوَةَ شِتَاءٍ وَلَا صَيْفٍ، وَلَا ذَابَّةً يَغْتَمِلُونَ عَلَيْهَا، وَلَا عَبَدًا، وَلَا تَضْرِبَنَّ أَحَدًا سَوْطًا لِمَكَانِ دِرْهَمٍ وَلَا تَمَسَنَّ مَالَ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ، مُصَلٌّ وَلَا مَعَاهِدٍ، إِلَّا أَنْ تَجِدُوا فَرَسًا أَوْ سِلَاحًا يُعْطَى بِهِ عَلَى أَهْلِ الْإِسْلَامِ، فَإِنَّهُ لَا يَتَّبِعِي لِلْمُسْلِمِ أَنْ يَدَعَ ذَلِكَ فِي أَيْدِي أَعْدَاءِ الْإِسْلَامِ فَيَكُونَ شَوْكَةً عَلَيْهِ. وَلَا تَدْخُرُوا أَنْفُسَكُمْ نَصِيحَةً، وَلَا الْجُنْدَ حُسْنَ سِيرَةٍ، وَلَا الرَّعِيَّةَ مَعُونَةً، وَلَا دِينَ اللَّهِ قُوَّةً، وَأَبْلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا اسْتَوَجَبَ عَلَيْكُمْ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَدْ اضْطَرَّعَ عِنْدَنَا وَعِنْدَكُمْ أَنْ نَشْكُرَهُ بِجُهْدِنَا، وَأَنْ نَنْصُرَهُ بِمَا بَلَغَتْ قُوَّتِنَا، وَلَمَّا قُوَّةً إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ. (نامه به کارگزاران بیت المال) اخلاق اجتماعی کارگزاران اقتصادی (از بنده خدا علی امیرمؤمنان به کارگزاران جمع آوری مالیات. پس از یاد خدا و درود. همانا کسی از روز قیامت نترسد، زاد و توشه ای از پیش نخواهد فرستاد. بدانید، مسؤولیتی را که به عهده گرفته اید اندک اما پاداش آن فراوان است، اگر برای آن چه که خدا نهی کرد «مانند ستمکاری و دشمنی» کفیری نبود، برای رسیدن به پاداش در ترک آن نیز عذری وجود نداشت، در روابط خود با مردم انصاف داشته باشید، و در بر آوردن نیازهایشان شکبیا باشید. همانا شما خزانه داران مردم، و نمایندگان ملت، و سفیران پیشوایان هستید، هرگز کسی را از نیامندی او باز ندارید، و از خواسته های مشروعش محروم نسازید، و برای گرفتن مالیات از مردم، لباس های تابستانی یا زمستانی، و مرکب سواری، و برده کاری او را نفروشید، و برای گرفتن درهمی، کسی را با تازیانه نزنید، و دست اندازی به مال کسی «نماز گزار باشد، یا غیر مسلمانی که در پناه اسلام است» نکنید، جز اسب یا اسلحه ای که برای تجاوز به مسلمانها بکار گرفته می شود، زیرا برای مسلمان جایز نیست آنها را در اختیار دشمنان اسلام بگذارد، تا نیرومندتر از سپاه اسلام گردند. از پند دادن به نفس خویش هیچ گونه کوتاهی نداشته، و از خوشرفتاری با سپاهیان، و کمک به رعایا، و تقویت دین خدا، غفلت نکنید، و آن چه در راه خدا بر شما واجب است انجام دهید، همانا خدای سبحان از ما و شما خواسته است که در شکر گذاری کوشا بوده، و با تمام قدرت او را یاری کنیم، «و نیرویی جز از جانب خدا نیست». (۴). و در نامه ۵۳ نسبت به «حقوق اجتماعی مردم» به مالک اشتر رهنمود می دهد که باید در خدمت مردم باشد، و مردم را دوست بدارد و نسبت به آنها کمال مهر و محبت را داشته و در رفع مشکلات مردم بکوشد که نوشت: وَأَسْعُرْ قَلْبَكَ الرَّحِمَةَ لِلرَّعِيَّةِ، وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ، وَاللُّطْفَ بِهِمْ، وَلَمَّا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِبًا تَغْتَمُّ أَكْلَهُمْ، فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ: إِمَّا أَخُ لَكَ فِي الدِّينِ، أَوْ نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ، يَفْرُطُ مِنْهُمْ الزَّلَّلُ، وَتَعْرِضُ لَهُمُ الْعِلْلُ، وَيُؤْتِي عَلَى أَيْدِيهِمْ فِي الْعَمِيدِ وَالْخَطَا، فَأَعْطِهِمْ مِنْ عَفْوِكَ وَصِفِّحَكَ مِثْلَ الَّذِي تُحِبُّ وَتَرْضَى أَنْ يُعْطِيَكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَصِفِّحِهِ. فَإِنَّكَ فَوْقَهُمْ، وَوَأَلَى الْأَمْرِ عَلَيْكَ فَوْقَكَ، وَاللَّهُ فَوْقَ مَنْ وَوَلَاكَ! وَقَدْ اسْتَكْفَاكَ أَمْرُهُمْ، وَابْتَلَاكَ بِهِمْ. «مهربانی با مردم را پوشش دل خویش قرار ده، و با همه دوست و مهربان باش. مبادا هرگز، چونان حیوان شکاری باشی که خوردن آنان را غنیمت دانی، زیرا مردم دو دسته اند، دسته ای برادر دینی تو، و دسته دیگر همانند تو در آفرینش می باشند، اگر گناهی از آنان سر می زند، یا علت هایی بر آنان عارض می شود، یا خواسته و ناخواسته، اشتباهی مرتکب می گردند، آنان را ببخشای و بر آنان آسان گیر، آنگونه که دوست داری خدا تو را ببخشاید و بر تو آسان گیرد. همانا تو از آنان برتر، و امام تو از تو برتر، و خدا بر آن کس که تو را فرمانداری مصر داد والا تراست، که انجام امور مردم مصر را به تو وا گذارده، و آنان را وسیله آزمودن تو قرار داده است». (۵). و در ادامه رهنمودهای اخلاقی خود در مبحث حقوق اجتماعی مردم می فرماید: أَنْصِفِ اللَّهَ وَأَنْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ، وَمِنْ خَاصَّةِ أَهْلِكَ، وَمَنْ لَكَ فِيهِ هَوَى مِنْ رَعِيَّتِكَ، فَإِنَّكَ إِلَّا تَفْعَلْ تَظْلَمُ! وَمَنْ ظَلَمَ عِبَادَ اللَّهِ كَانَ اللَّهُ خَصَمَهُ دُونَ عِبَادِهِ، وَمَنْ خَاصَمَهُ اللَّهُ أَذْخَصَ حُجَّتَهُ، وَكَانَ لِلَّهِ حَرْبًا حَتَّى يَنْزِعَ أَوْ يُتَوَّبَ. وَلَيْسَ شَيْءٌ أَدْعَى إِلَى تَغْيِيرِ نِعْمَةِ اللَّهِ وَتَعْجِيلِ نِقْمَتِهِ مِنْ إِقَامَتِهِ عَلَى ظُلْمٍ، فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ دَعْوَةَ الْمُضْطَهَدِينَ، وَهُوَ لِلظَّالِمِينَ بِالْمَرْصِدِ. «با خدا و با مردم، و با خویشاوندان نزدیک، و با افرادی از رعیت خود که آنان را دوست داری، انصاف را رعایت کن، که اگر چنین نکنی ستم روا داشتی، و کسی که به بندگان خدا ستم روا دارد خدا به جای بندگانش دشمن او خواهد بود، و آن را که خدا دشمن شود، دلیل او را نپذیرد، که با خدا سر جنگ دارد، تا آنگاه که باز گردد، یا توبه کند، و چیزی چون ستمکاری نعمت خدا را دگرگون نمی کند، و کیفر او را نزدیک نمی سازد، که خدا دعای ستمدیدگان را می شنود

و در کمین ستمکاران است.» (۶). حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای آنکه در مانور های نظامی به جان و مال مردم ضرر و زیانی وارد نشود به فرمانداران مناطق جنگی و مانور نظامی، نامه هایی می نوشت که از مال مردم مراقبت کنند و اگر صدمه ای وارد شد آن را به امام گزارش دهند. امام در نامه ۶۰ نوشت: (إلى العمال الذين يطأ الجيوش عملهم) التعويض عن الخسائر فى المناورات العسكرية من عبد الله على أمير المؤمنين إلى من مر به الجيش من جباه الخراج وعمال البلاد. أما بعد، فإننى قد سيئت جوداً هى مارة بكم إن شاء الله، وقد أوصيتهم بما يجب لله عليهم من كف الأذى، وصرف الشدى، وأنا أبرأ إليكم وإلى ذمتكم من معزة الجيش، إلا من جوعه المضطر، لا يجد عنها مذنباً إلى شتيهه. فنكلوا من تناول منهم شيئاً ظلماً عن ظلمهم، وكفوا أيدي سفهائكم عن مضاررتهم، والتعرض لهم فيما استتنبأه منهم. وأنا بين أظهر الجيش، فارتفعوا إلى مظالمكم، وما عراكم مما يغلبكم من أمرهم، وما لا تطيقون دفعه إلا بالله وبى، فأنا أعيظه بمعونة الله، إن شاء الله. (نامه به فرماندارانی که لشکر از شهرهای آنان عبور می کند) جبران خسارت ها در مانور های نظامی «از بنده خدا! علی امیرمؤمنان به گرد آوران مالیات و فرمانداران شهرهایی که لشکریان از سرزمین آنان می گذرند. پس از یاد خدا و درود! همانا من سپاهیانى فرستادم که به خواست خدا بر شما خواهند گذشت، و آن چه خدا بر آنان واجب کرده به ایشان سفارش کردم، و بر آزار رساندن به دیگران، و پرهیز از هرگونه شرارتی تأکید کرده ام، و من نزد شما و پیمانی که با شما دارم از آزار رساندن سپاهیان به مردم بیزارم، مگر آن که گرسنگی سربازی را ناچار گرداند، و برای رفع گرسنگی چاره ای جز آن نداشته باشد، پس کسی را که دست به ستمکاری زند کيفر کنید، و دست افراد سبک مغز خود را از زیان رساندن به لشکریان، و زحمت دادن آنها جز در آن چه استثناء کردم باز دارید. من پشت سر سپاه در حرکتیم، شکایت های خود را به من رسانید، و در اموری که لشکریان بر شما چیره شده اند که قدرت دفع آن را جز با کمک خدا و من ندارید، به من مراجعه کنید، که با کمک خداوند آن را برطرف خواهم کرد. انشاء الله.» (۷). امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه ۷۶ نهج البلاغه خطاب به «ابن عباس» فرماندار شهر بصره، اصول مردم داری و اخلاق صحیح اجتماعی را به او تذکر می دهد، در صورتی که مردم بصره بر ضد آن حضرت شورش کردند و او را ناخواسته به یک جنگ تحمیلی کشاندند. اما پس از شکست و فرار و آرامش دوباره در شهر، از نگاه امام علی علیه السلام با دیگر مردم شهرها تفاوتی ندارند و همه از عدل و محبت آن حضرت برخوردار می گردند. امام علی علیه السلام به ابن عباس رهنمود داد که: اخلاق القائد سبع الناس بوجهك ومجلسك وحكمك، وإياك والغضب فإنه طيرة من الشيطان. واعلم أن ما قوبك من الله يباعدك من النار، وما باعدك من الله يقربك من النار. (نامه به عبدالله بن عباس، هنگامی که او را به فرمانداری بصره نصب فرمود): اخلاق فرماندهی «با مردم، به هنگام دیدار، و در مجالس رسمی، و در مقام داوری، گشاده رو باش، و از خشم پرهیز، که سبک مغزی، به تحریک شیطان است، و بدان! آن چه تو را به خدا نزدیک می سازد، از آتش جهنم دور می کند، و آن چه تو را از خدا دور می سازد، به آتش جهنم نزدیک می کند.» (۸). **** نامه ۲۷ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف، که برخی از اسناد آن به این شرح است: ۱- کتاب الغارات ج ۱ و ۲۳۰ و ۲۲۳ و ۲۳۵ و ۲۴۹: ابن هلال ثقفی (متوفای ۲۸۳ ه) ۲- تحف العقول ص ۱۷۶ و ۱۷۷: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ ه) ۳- کتاب مجالس ص ۲۶۰ م ۳۱ ح ۳: شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ ه) ۴- کتاب أمالی ص ۲۴-۲۵ م اول ح ۳۱/۳۱: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ ه) ۵- بشارة المصطفى ص ۴۴: طبری شافعی (متوفای ۵۵۳ ه) ۶- مجموعه ورام ص ۱۹ و ۴۹۷: شیخ ورام (متوفای ۶۰۵ ه) ۷- تاریخ طبری ج ۳ ص ۵۵۶ سنه ۳۶: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ ه). نامه ۴۵ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف، که برخی از اسناد آن به این شرح است: ۱- الخرائج و جرائح ج ۲ ص ۵۴۲ ح ۲ فصل ۲: قطب الدین راوندی (متوفای ۵۷۳ ه) ۲- کتاب مناقب ج ۲ ص ۱۰۱: ابن شهر آشوب (متوفای ۵۸۸ ه) ۳- ربیع الابرار ج ۳ ص ۲۴۱ ح ۲۱۵ ب ۴۴: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ ه) ۴- روضة الواعظین ص ۱۲۷: ابن قتال نیشابوری (متوفای ۵۰۸ ه) ۵- استيعاب ج ۲ ص ۲۱: عبدالبر مالکی (متوفای ۳۳۸ ه) ۶- أمالی (مجلس ۹۱ ص ۵۰۰ ح ۴: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه) ۷- كشف الغمة ج ۱ ص ۱۳۳: اربلی (متوفای ۶۸۷ ه) ۸- ارشاد القلوب ص ۲۱۴ و ۲۱۵: دیلمی (متوفای ۷۷۱ ه). نامه ۲/۴۷ نهج البلاغه معجم

المفهرس مؤلف، که برخی از اسناد آن به این شرح است: ۱- مقاتل الطالبین ص ۵۲ ذح ۳: ابوالفرج اصفهانی زیدی (متوفای ۳۵۶ هـ)
 ۲- معمر و وصایا ص ۱۴۹ و ۱۵۰: ابوحاتم سجستانی (متوفای ۲۴۸ هـ) ۳- تاریخ ج ۴ ص ۱۱۰ و ۱۱۳: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ هـ)
 ۴- کتاب أمالی ص ۱۱۲: زجاجی (متوفای ۳۲۹ هـ) ۵- فروع کافی ج ۷ ص ۵۱-۵۲: کلینی (متوفای ۳۲۸ هـ) ۶- مروج الذهب ج ۲ ص ۴۱۳-۴۲۵: مسعودی (متوفای ۳۴۶ هـ) ۷- تحف العقول ص ۱۹۸: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ هـ) ۸- من لایحضره الفقیه ج ۴ ص ۱۸۹ ح ۹۴۳۳: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ). نامه ۵۱ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف، که برخی از اسناد آن به این شرح است: ۱- کتاب صفین ص ۱۰۸ و ۱۳۲: نصر بن مزاحم (متوفای ۲۰۲ هـ) ۲- بحار الانوار ج ۳۳ ص ۴۷۱ ح ۶۸۴: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ) ۳- فروع کافی ج ۱/۳ ص ۵۴۰ ح ۸: کلینی (متوفای ۳۲۸ هـ) ۴- امالی سید ابوطالب ص ۳۵ ح ۲۱ ب ۳ به نقل نهج السعادة ۵- تاریخ دمشق ج ۳ ص ۲۴۸ ح ۱۲۶۴: ابن عساکر شافعی (متوفای ۵۷۱ هـ). نامه ۵۳ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف، که برخی از اسناد آن به این شرح است: ۱- تحف العقول ص ۱۲۶: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ هـ) ۲- دعائم الاسلام ج ۱ ص ۳۵۰: قاضی نعمان (متوفای ۳۶۳ هـ) ۳- نهایة الارب ج ۶ ص ۱۹: نویری شافعی (متوفای ۷۳۲ هـ) ۴- فهرست نجاشی ص ۷: نجاشی (متوفای ۴۵۰ هـ) ۵- فهرست ص ۳۷: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ هـ) ۶- تاریخ دمشق ج ۳ ص ۲۸۹ ح ۱۳۱۱ و ۱۳۱۴: ابن عساکر شافعی (متوفای ۵۷۳ هـ) ۷- بحار الانوار ج ۱۷ ص ۶۸ و ج ۷۲ ص ۹۶: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ). نامه ۵۳ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف (اسناد گذشته). نامه ۶۰ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف، که برخی از اسناد آن به این شرح است: ۱- کتاب صفین ص ۱۲۵: نصر بن مزاحم (متوفای ۲۱۲ هـ) ۲- شرح ابن میثم ج ۵ ص ۱۹۸: بحرانی (متوفای ۶۷۹ هـ) ۳- بحار الانوار ج ۳۳ ص ۴۸۶ ح ۶۹۱: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ). نامه ۷۶ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف، که برخی از اسناد آن به این شرح است: ۱- الامامة والسیاسة ج ۱ ص ۸۵: ابن قتیبة (متوفای ۲۷۶ هـ) ۲- کتاب جمل ص ۴۲۰: شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ هـ) ۳- کتاب طراز ج ۲ ص ۲۹۳: سید یمانی ۴- کتاب جمل: واقدی (متوفای ۲۰۷ هـ) ۵- بحار الانوار ج ۱۰۱ ص ۲۶۸: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ) ۶- تاریخ طبری ج ۳ ص ۱۲۷/۱۲۶ سنه ۳۸: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ هـ).

حقوق حاجیان

با توجه به ارزش و اهمیت سفر حج، و ضرورت اکرام و احترام حجاج بیت الله الحرام، امام علی علیه السلام حقوقی را برای حاجیان و مسافران خانه خدا، ضروری و لازم می‌داند که توجه به آنها نیز آثار چشم‌گیری در رشد ارزش‌ها دارد که در نامه ۶۷ به فرماندار خود در مکه نوشت: (إلی قثم بن العباس، وهو عامله علی مکه) خدمه الحجاج فی ایام الحج أمّا بَعْدُ، فَأَقِمِ لِلنَّاسِ الْحَجَّ، وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ، وَاجْلِسْ لَهُمُ الْعَصِيرَيْنِ، فَأَقْتِ الْمُسْتَفْتَى، وَعَلِّمِ الْجَاهِلَ، وَذَاكِرِ الْعَالِمَ. وَلَا يَكُنْ لَكَ إِلَى النَّاسِ سَفِيرٌ إِلَّا لِسَانُكَ، وَلَا حَاجِبٌ إِلَّا وَجْهُكَ. وَلَا تَحْجِبَنَّ ذَا حَاجِيَةٍ عَنْ لِقَائِكَ بِهَا، فَإِنَّهَا إِنْ ذِيدَتْ عَنْ أَبْوَابِكَ فِي أَوَّلِ وَرْدِهَا لَمْ تُحْمَدْ فِيمَا بَعْدَ عَلَى قَضَائِهَا. وَأَنْظُرْ إِلَى مَا اجْتَمَعَ عِنْدَكَ مِنْ مَالِ اللَّهِ فَاصْرِفْهُ إِلَى مَنْ قَبْلَكَ مِنْ ذَوِي الْعِيَالِ، وَالْمَجَاعَةِ، مُصَيِّباً بِهٖ مَوَاضِعَ الْفَاقَةِ وَالْخَلَّاتِ، وَمَا فَضَلَ عَنْ ذَلِكَ فَاحْمِلْهُ إِلَيْنَا لِنُقَسِّمَهُ فِيمَنْ قَبْلَنَا. لَوْصِيَّتُهُ بِقَضَاءِ حَوَائِجِ الْحَجَّاجِ وَمُرُؤَاتِهِمْ أَلَّا يَأْخُذُوا مِنْ سَاكِنِ أَجْرًا، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: «سَوَاءَ الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ» فَالْعَاكِفُ: الْمُقِيمُ بِهِ، وَالْبَادِي: الَّذِي يَخْرُجُ إِلَيْهِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهِ. وَوَقَفْنَا اللَّهُ وَإِيَّاكُمْ لِمَحَابَّتِهِ، وَالسَّلَامُ. (نامه به قثم بن عباس، فرماندار شهر مکه) رسیدگی به امور حاجیان در مراسم حج «پس از یاد خدا و درود! برای مردم حج را به پای دار، و روزهای خدا را به یادشان آور، در بامداد و شامگاه در یک مجلس عمومی با مردم بنشین، آنان که پرسش‌های دینی دارند با فتواها آشنایشان بگردان، و ناآگاه را آموزش ده، و با دانشمندان به گفتگو پرداز، جز زیانت چیز دیگری پیام رسانت با مردم، و جز چهره ات دربنای وجود نداشته باشد، و هیچ نیازمندی را از دیدار خود محروم مگردان، زیرا اگر در آغاز از درگاه تو رانده شود،

دیگر تو را نستاید گرچه در پایان حاجت او برآورده شود. در مصرف بیت المال که در دست تو جمع شده است اندیشه کن، و آن را به عیالمدان و گرسنگان پیرامون ببخش، و به مستمندان و نیازمندی که سخت به کمک مالی تو احتیاج دارند برسان، و مازاد را نزد ما بفرست، تا در میان مردم نیازمندی که در این سامان هستند تقسیم گردد. سفارش به رفع نیازهای حجاج به مردم مکه فرمان ده تا از هیچ زائری در ایام حج در مکه اجرت مسکن نگیرند، که خدای سبحان فرمود: «عاکف و بادی در مکه یکسانند» (۱). عاکف، یعنی اهل مکه، و بادی، یعنی زائرانی که از دیگر شهرها به حج می آیند، خدا ما و شما را به آن چه دوست دارد توفیق عنایت فرماید. با درود» (۲). ***** سوره حج، آیه ۲۵. نامه ۶۷ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف، که برخی از اسناد آن به این شرح است: ۱- فقه القرآن ج ۱ ص ۳۲۷: قطب راوندی (متوفای ۵۷۳ ه) ۲- مستدرک الوسائل ج ۹ ص ۳۵۸ ح ۲/۱۱۰۷۲: محدث نوری (متوفای ۱۳۲۰ ه) ۳- قرب الاسناد ص ۵۲ و ۶۵: ابوالفرج قزوینی ۴- بحارالانوار ج ۱۰۱ ص ۲۶۸: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه) ۵- تاریخ دمشق ج ۳ ص ۲۸۹: ابن عساکر شافعی (متوفای ۵۷۱ ه).

حقوق خویشاوندان

یکی دیگر از حقوق متقابل اجتماعی، «حقوق خویشاوندان» است که در روایات فراوانی با عنوان «صله رحم» مطرح است. رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم و دیگر رهبران معصوم علیهم السلام رهنمود داده اند که رسیدگی به مشکلات خویشاوندان به خصوص فامیلان دور، عمر انسان را طولانی می کند. سبب ازدیاد رزق و روزی می شود. و عامل تقویت پیوند دوستی ها و سلامت جامعه می گردد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ۲۳ فرمود که: «أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّهُ لَا يَشِيءُ تَعْنِي الرَّجُلُ - وَإِنْ كَانَ ذَا مَالٍ - عَنْ عَثْرَتِهِ، وَدَفَاعِهِمْ عَنْهُ بِأَيْدِيهِمْ وَالْأَسْتِثِيمِ، وَهُمْ أَعْظَمُ النَّاسِ حَيْطَةً مِنْ وَرَائِهِ، وَأَلْمَهُمْ لَشَعْنِهِ، وَأَعْظَفُهُمْ عَلَيْهِ عِنْدَ نَازِلِهِ إِذَا نَزَلَتْ بِهِ. وَلِسَانُ الصَّدَقِ يَجْعَلُهُ اللَّهُ لِلْمَرْءِ فِي النَّاسِ خَيْرٌ لَهُ مِنَ الْمَالِ يَرِثُهُ غَيْرُهُ. وَ مِنْهَا: أَلَّا لَا يَعْدِلَنَّ أَحَدُكُمْ عَنِ الْقُرَابَةِ يَرَى بِهَا الْخِصَامَةَ أَنْ يَسِيدَهَا بِالَّذِي لَا يَزِيدُهُ إِنْ أَمْسَكَهُ وَلَا يَنْقُصُهُ إِنْ أَهْلَكَهُ؛ وَمَنْ يَقْبِضْ يَدَهُ عَنِ عَشِيرَتِهِ، فَإِنَّمَا تُقْبِضُ مِنْهُ عَنْهُمْ يَدٌ وَاحِدَةٌ، وَتُقْبِضُ مِنْهُمْ عَنْهُ أَيْدٍ كَثِيرَةٌ؛ وَمَنْ تَلَّنَ حَاشِيَتَيْهِ يَسْتَدِيمُ مِنْ قَوْمِهِ الْمَوَدَّةَ. ضَرُورَتِ تَعَاوُنِ بَا خَوِيشَاوَنَدَانِ «ای مردم، انسان هر مقدار که ثروتمند باشد، باز از خویشاوندان خود بی نیاز نیست که از او با زبان و دست دفاع کنند، خویشاوندان انسان، بزرگ ترین گروهی هستند که از او حمایت می کنند، و اضطراب و ناراحتی او را می زدایند، و در هنگام مصیبت ها نسبت به او، پر عاطفه ترین مردم می باشند، نام نیکی که خدا از شخصی در میان مردم رواج دهد بهتر از میراثی است که دیگری بردارد. آگاه باشید، مبادا از بستگان تهیدست خود رو برگردانید، و از آنان چیزی را دریغ دارید، که نگاه داشتن مال دنیا زیادی نیارورد و از بین رفتنش کمبودی ایجاد نکند، آن کس که دست دهنده خود را از بستگانش باز دارد، تنها یک دست را از آنها گرفته اما دست های فراوانی را از خویش دور کرده است، و کسی که پر و بال محبت را بگستراند، دوستی خویشاوندانش تداوم خواهد داشت.» (۱). و در نامه ۳۱ در رهنمودی ارزشمند به فرزند خود امام مجتبی علیه السلام تذکر داد: «وَأَكْرَمُ عَشِيرَتِكَ، فَإِنَّهُمْ جَنَاحُكَ الَّذِي بِهِ تَطِيرُ، وَأَضْلُكُ الَّذِي إِلَيْهِ تَصِيرُ، وَيَدُكَ الَّتِي بِهَا تَصُولُ.» «خویشاوندانت را گرامی دار، زیرا آنها پر و بال تو می باشند، که با آن پرواز می کنی، و ریشه تواند که به آنها باز می گردی، و دست نیرومند تواند که با آن حمله می کنی.» (۲). ***** خطبه ۲۳ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف، که برخی از اسناد آن به این شرح است: ۱- اصول کافی ج ۲ ص ۲۹۴ ح ۱۵۴۰۵ ح ۱۹: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه) ۲- عقدالفرید ج ۲ ص ۱۸۳ فضل العشیره: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ ه) ۳- کتاب صفین ص ۱۰: نصرین مزاحم (متوفای ۲۰۲ ه) ۴- تاریخ ج ۲ ص ۲۰۷: ابن واضح (متوفای ۲۹۲ ه) ۵- ربیع الابرار ج ۳ ص ۱۴۶ و ج ۵ ص ۸۹: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ ه) ۶- کنز العمال ج ۱۶ ص ۱۹۲ و ص ۲۰۷ و ص ۲۲۶: متقی هندی حنفی (متوفای ۹۷۵ ه) ۷- تاریخ دمشق ج ۳ ص ۲۷۱: ابن عساکر شافعی (متوفای ۵۷۳ ه) ۸- غریب

الحديث ج ۲ ص ۱۸۳: ابو عبید ابن سلام (متوفای ۲۲۳ هـ) ۹- النهایه ج ۳ ص ۴۶۸: ابن اثیر شافعی (متوفای ۶۰۶ هـ). نامه ۳۱ نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلف، که برخی از اسناد آن به این شرح است: ۱- کتاب رسائل: کلینی (متوفای ۳۲۸ هـ) ۲- کتاب زواجر و مواعظ: حسن بن عبدالله بن سعید (متوفای قرن ۳ هـ) ۳- عقد الفرید ج ۳ ص ۹۰ و ۹۱ و ۱۴۳ و ج ۳ جدید ۱۱۴: ابن عبد ربہ مالکی (متوفای ۳۲۸ هـ) ۴- من لایحضره الفقیه ج ۴ ص ۳۹۲ و ۳۸۶: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ) ۵- تحف العقول ص ۹۷/۵۲ و ۹۹/۶۸ و ۷۶: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ هـ) ۶- کتاب وصایا: سید بن طاووس (متوفای ۶۶۴ هـ) ۷- کتاب کشف المحجّه (فصل ۱۵۴ ص ۲۲۰: سید بن طاووس (متوفای ۶۶۴ هـ) ۸- فروع کافی ج ۵ ص ۳۳۸ و ۵۱۰ ح ۳: کلینی (متوفای ۳۲۸ هـ).

حقوق یتیمان

رجوع شود به ۱۶ - حقوق اجتماعی مردم

حقوق همسایگان

رجوع شود به ۱۶ - حقوق اجتماعی مردم

حقوق اجتماعی دشمن

رجوع شود به فصل پنجم

حقوق حیوانات

رجوع شود به فصل سوم

حقوق اقلیت های مذهبی

رجوع شود به فصل دوم

در چشمه سار نهج البلاغه

حقوق متقابل مردم و دولت

خطبه ۲۱۶ نهج البلاغه

(حَطَبَهَا بِصِفِّين) ترجمه: خطبه ۲۱۶ (از سخنرانی های امام علی علیه السلام در صفین)

الحقوق الاجتماعیة

أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِي عَلَيْنِكُمْ حَقًّا بَوْلَايَةِ أَمْرِكُمْ، وَلَكُمْ عَلَيَّ مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ الَّذِي لِي عَلَيْكُمْ، فَالْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَاصُفِ، وَأَضْيَقُهَا فِي التَّنَاصُفِ، لَا يَجْرِي لِأَحَدٍ إِلَّا جَرَى عَلَيْهِ، وَلَا يَجْرِي عَلَيْهِ إِلَّا جَرَى لَهُ. وَلَوْ كَانَ لِأَحَدٍ أَنْ يَجْرِيَ لَهُ وَلَا يَجْرِيَ عَلَيْهِ، لَكَانَ ذَلِكَ خَالِصًا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ دُونَ خَلْقِهِ، لِقُدْرَتِهِ عَلَى عِبَادِهِ، وَلِعَدْلِهِ فِي كُلِّ مَا جَرَتْ عَلَيْهِ صُرُوفُ قَضَائِهِ، وَلِكِنَّهُ سُبْحَانَهُ جَعَلَ حَقَّهُ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ يُطِيعُوهُ، وَجَعَلَ جَزَاءَهُمْ عَلَيْهِ مُضَاعَفَةَ الثَّوَابِ تَفْضُلًا مِنْهُ، وَتَوْسَعًا بِمَا هُوَ مِنَ الْمَزِيدِ أَهْلُهُ. ترجمه: حقوق اجتماعی پس از ستایش پروردگار! خداوند سبحان، برای من، بر شما به جهت سرپرستی حکومت، حقی قرار داده، و برای شما همانند حق من، حقی تعیین فرموده است، پس حق گسترده تر از آن است که توصیفش کنند، ولی به هنگام عمل تنگنایی بی مانند دارد. حق اگر به سود کسی اجرا شود، ناگزیر به زیان او نیز روزی به کار رود، و چون به زیان کسی اجراء شود روزی به سود او نیز جریان خواهد داشت. اگر بنا باشد حق به سود کسی اجراء شود و زیانی نداشته باشد، این مخصوص خدای سبحان است نه دیگر آفریده ها، به خاطر قدرت الهی بر بندگان، و عدالت او بر تمام موجوداتی که فرمانش بر آنها جاری است، لکن خداوند حق خود را بر بندگان، اطاعت خویش قرار داده، و پاداش آن را دو چندان کرده است، از روی بخشندگی، و گشایشی که خواسته به بندگان عطا فرماید.

الحقوق المتبادلة بين القائد و الامة

ثُمَّ جَعَلَ - سُبْحَانَهُ - مِنْ حُقُوقِهِ حُقُوقًا افْتَرَضَهَا لِبَعْضِ النَّاسِ عَلَى بَعْضٍ، فَجَعَلَهَا تَنَكُّافًا فِي وُجُوهِهَا، وَيُوجِبُ بَعْضُهَا بَعْضًا، وَلَا يُسْتَوْجِبُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ. وَأَعْظَمُ مَا افْتَرَضَ - سُبْحَانَهُ - مِنْ تِلْكَ الْحُقُوقِ حَقُّ الْوَالِي عَلَى الرَّعِيَّةِ، وَحَقُّ الرَّعِيَّةِ عَلَى الْوَالِي، فَرِيضَةٌ فَرَضَهَا اللَّهُ - سُبْحَانَهُ - لِكُلِّ عَلَى كُلِّ، فَجَعَلَهَا نِظَامًا لِأَلْفَتِهِمْ، وَعِزًّا لِدِينِهِمْ. فَلَيْسَتْ تَصِلُحُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِصِلَاحِ الْوَلَاةِ، وَلَا تَصْلُحُ الْوَلَاةُ إِلَّا بِاسْتِقَامَةِ الرَّعِيَّةِ، فَإِذَا أَدَّتِ الرَّعِيَّةُ إِلَى الْوَالِي حَقَّهُ، وَأَدَّى الْوَالِي إِلَيْهَا حَقَّهَا عَزَّ الْحَقُّ بَيْنَهُمْ، وَقَامَتْ مَنَاهِجُ الدِّينِ، وَاعْتَدَلَتْ مَعَالِمُ الْعَدْلِ، وَجَرَتْ عَلَى أَذْلَالِهَا السُّنَنُ، فَصَلَحَ بِذَلِكَ الزَّمَانُ، وَطُمِعَ فِي بَقَاءِ الدُّوَلَةِ، وَبَسِطَتْ مَطَامِعُ الْأَعْيَادِ. وَإِذَا غَلَبَتِ الرَّعِيَّةُ وَالْيَهُاءُ، أَوْ أَجْحَفَ الْوَالِي بِرَعِيَّتِهِ، اخْتَلَفَتْ هُنَالِكَ الْكَلِمَةُ، وَظَهَرَتْ مَعَالِمُ الْجَوْرِ، وَكَثُرَ الْإِدْغَالُ فِي الدِّينِ، وَتُرِكَتْ مَحَاجِّ السُّنَنِ، فَعَمِلَ بِالْهَوَى، وَعَطَلَتْ الْأَحْكَامُ، وَكَثُرَتْ عِلَلُ النُّفُوسِ، فَلَا يَسِيءُ تَوْحِشٌ لِعَظِيمِ حَقِّ عَطَلٍ، وَلَا لِعَظِيمِ بَاطِلٍ فَعَلَ! فَهُنَالِكَ تَذَلُّ الْأَبْرَارِ، وَنَعَزُ الْأَشْرَارِ، وَتَعْظُمُ تَبَعَاتُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عِنْدَ الْعِبَادِ. فَعَلَيْكُمْ بِالتَّنَاصُحِ فِي ذَلِكِ، وَحُسْنِ التَّعَاوُنِ عَلَيْهِ. فَلَيْسَ أَحَدٌ - وَإِنْ اشْتَدَّ عَلَى رِضَى اللَّهِ جِرْصُهُ، وَطَالَ فِي الْعَمَلِ اجْتِهَادُهُ - بِبَالِغِ حَقِيقَةِ مَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَهْلُهُ مِنَ الطَّاعَةِ لَهُ. وَلَكِنْ مِنْ وَاجِبِ حُقُوقِ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ النَّصِيحَةُ بِمَنْبَلِ جُهْدِهِمْ، وَالتَّعَاوُنُ عَلَى إِقَامَةِ الْحَقِّ بَيْنَهُمْ. وَلَيْسَ امْرُؤٌ - وَإِنْ عَظُمَتْ فِي الْحَقِّ مَنَزِلَتُهُ، وَتَسَدَّمَتْ فِي الدِّينِ فَضِيلَتُهُ - بِفَوْقِ أَنْ يُعَانَ عَلَى مَا حَمَلَهُ اللَّهُ مِنْ حَقِّهِ. وَلَا امْرُؤٌ - وَإِنْ صَدَّعَتْهُ النُّفُوسُ، وَاقْتَحَمَتْهُ الْعُيُونُ - بِبُدُونِ أَنْ يُعِينَ عَلَى ذَلِكَ أَوْ يُعَانَ عَلَيْهِ. فَأَجَابَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ بِكَلَامٍ طَوِيلٍ، يَكْثَرُ فِيهِ الثَّنَاءُ عَلَيْهِ، وَيَذْكَرُ سَمْعَهُ وَطَاعَتَهُ لَهُ؛ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ مِنْ حَقِّ مَنْ عَظَّمَ جَلَالَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ فِي نَفْسِهِ، وَجَلَّ مَوْضِعُهُ مِنْ قَلْبِهِ، أَنْ يَصْدِرَ عِنْدَهُ - لِعَظَمِ ذَلِكَ - كُلُّ مَا سِوَاهُ، وَإِنْ أَحَقَّ مَنْ كَانَ كَذَلِكَ لَمَنْ عَظَّمَتْ نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ، وَلَطْفَ إِحْسَانِهِ إِلَيْهِ، فَإِنَّهُ لَمْ تَعْظُمِ نِعْمَةُ اللَّهِ عَلَى أَحَدٍ إِلَّا أَزْدَادَ حَقِّ اللَّهِ عَلَيْهِ عَظْمًا. ترجمه: حقوق متقابل رهبری و مردم پس خدای سبحان! برخی از حقوق خود را برای بعضی از مردم واجب کرد، و آن حقوق را در برابر هم گذاشت، که برخی از حقوق برخی دیگر را واجب گرداند، و حقی بر کسی واجب نمی شود مگر همانند آن را انجام دهد. و در میان حقوق الهی بزرگ ترین حق، حق رهبر بر مردم، و حق مردم بر رهبر است، حق واجبی که خدای سبحان، بر هر دو گروه لازم شمرد، و آن را عامل پایداری پیوند

ملت و رهبر، و عزت دین قرار داد. پس رعیت اصلاح نمی شود جز آن که زمامداران اصلاح کردند، و زمامداران اصلاح نمی شوند جز با درستکاری رعیت. و آنگاه که مردم حق رهبری را اداء کنند، و زمامدار حق مردم را بپردازد، حق در آن جامعه عزت یابد، و راه های دین پدیدار، و نشانه های عدالت برقرار، و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله پایدار گردد، پس روزگار اصلاح شود، و مردم در تداوم حکومت امیدوار، و دشمن در آرزوهایش مأیوس می شود. اما اگر مردم بر حکومت چیره شوند، یا زمامدار بر رعیت ستم کند، وحدت کلمه از بین می رود، نشانه های ستم آشکار، و نیرنگ بازی در دین فراوان می گردد، و راه گسترده سنت پیامبر صلی الله علیه و آله متروک، هواپرستی فراوان، احکام دین تعطیل، و بیماریهای دل فراوان گردد، مردم از اینکه حق بزرگی فراموش می شود، یا باطل خطرناکی در جامعه رواج می یابد، احساس نگرانی نمی کنند، پس در آن زمان نیکان خوار، و بدان قدرتمند می شوند، و کیفر الهی بر بندگان بزرگ و دردناک خواهد بود، پس بر شماست که یکدیگر را نصیحت کنید، و نیکو همکاری نمایید. درست است که هیچ کس نمی تواند حق اطاعت خداوندی را چنانکه باید بگذارد، هرچند در به دست آوردن رضای خدا حریص باشد، و در کار بندگی تلاش فراوان نماید، لکن باید بمقدار توان، حقوق الهی را رعایت کند که یکی از واجبات الهی، یکدیگر را به اندازه توان نصیحت کردن، و بر پا داشتن حق، و یاری دادن به یکدیگر است. هیچ کس هر چند قدر او در حق بزرگ، و ارزش او در دین بیشتر باشد، بی نیاز نیست که او را در انجام حق یاری رسانند، و هیچ کس گرچه مردم او را خوار شمارند، و در دیده ها بی ارزش باشد، کوچک تر از آن نیست که کسی را در انجام حق یاری کند یا دیگری به یاری او برخیزد. (پس یکی از یاران پیا خاست و با سخنی طولانی امام را ستود، حرف شنوایی و اطاعت از امام را اعلام داشت آنگاه امام فرمود:) کسی که عظمت خدا در جانش بزرگ، و منزلت او در قلبش والاست، سزاوار است که هرچه جز خدا را کوچک شمارد، و از او سزاوارتر کسی که نعمت های خدا را فراوان در اختیار دارد، و بر خان احسان خدا نشسته است، زیرا نعمت خدا بر کسی بسیار نگردد جز آن که حقوق الهی بر او فراوان باشد. العلاقات السلیمة بین القائد و الأئمة

العلاقات السلیمة بین القائد و الأئمة

وَإِنْ مِنْ أَسِخَفِ حَالَاتِ الْوُلَاةِ عِنْدَ صَالِحِ النَّاسِ، أَنْ يُظَنَّ بِهِمْ حُبُّ الْفَخْرِ، وَيُوضَعَ أَمْرُهُمْ عَلَى الْكِبَرِ، وَقَدْ كَرِهْتُ أَنْ يَكُونَ جَالَ فِي ظَنِّكُمْ أَنِّي أَحِبُّ الْأَطْرَاءَ، وَاسْتِمْاعَ النَّعَاءِ؛ وَلَسْتُ - بِحَمْدِ اللَّهِ - كَذَلِكَ، وَلَوْ كُنْتُ أَحِبُّ أَنْ يُقَالَ ذَلِكَ لَتَرَكْتُهُ انْحِطَاطًا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ عَنْ تَنَاوُلِ مَا هُوَ أَحَقُّ بِهِ مِنَ الْعُظْمَةِ وَالْكَبَرِيَاءِ. وَرُبَّمَا اسْتَحَلَى النَّاسُ النَّعَاءَ بَعْدَ الْبَلَاءِ، فَلَا تُتَنَوَّأُ عَلَيَّ بِجَمِيلِ نَعَاءٍ، لِإِخْرَاجِي نَفْسِي إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَإِلَيْكُمْ مِنَ التَّقِيَّةِ فِي حُقُوقٍ لَمْ أَفْرُغْ مِنْ أَدَائِهَا، وَفَرَائِضَ لَا بُدَّ مِنْ إِمْضَائِهَا. فَلَا تَكَلِّمُونِي بِمَا تَكَلَّمُ بِهِ الْجَبَابِرَةُ، وَلَا تَتَحَفَّظُوا مِنِّي بِمَا يَتَحَفَّظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبِدَارَةِ، وَلَا تَخَالِطُونِي بِالْمَصَانِعِ، وَلَا تَظُنُّوا بِي اسْتِثْقَالَ فِي حَقِّ قِيلِ لِي، وَلَا التَّمَسَّاسَ إِعْظَامَ لِنَفْسِي، فَإِنَّهُ مِنْ اسْتِثْقَالِ الْحَقِّ أَنْ يُقَالَ لَهُ أَوْ الْعِيدَلِ أَنْ يُعْرَضَ عَلَيْهِ، كَانَ الْعَمَلُ بِهِمَا أَثْقَلَ عَلَيْهِ. فَلَا تَكْفُوا عَنْ مَقَالَمِهِ بِحَقِّ، أَوْ مَشُورِهِ بِعَدَلٍ، فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُحْطِي، وَلَا آمَنْ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي، إِلَّا أَنْ يَكْفِي اللَّهُ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلِكُ بِهِ مِنِّي، فَإِنَّمَا أَنَا وَأَنْتُمْ عِبِيدٌ مَمْلُوكُونَ لِرَبِّ لِمَا رَبَّ غَيْرُهُ؛ يَمْلِكُ مِنَّا مَا لَا نَمْلِكُ مِنْ أَنْفُسِنَا، وَأَخْرَجْنَا مِمَّا كُنَّا فِيهِ إِلَى مَا صِلَحْنَا عَلَيْهِ، فَأَبْدَلْنَا بَعْدَ الضَّلَالَةِ بِالْهُدَى، وَأَعْطَانَا الْبَصِيرَةَ بَعْدَ الْعَمَى. ترجمه: روابط سالم و متقابل رهبر و مردم مردم! از پست ترین حالات زمامداران در نزد صالحان این است که گمان برند آنها دوستدار ستایش باشند، و کشورداری آنان بر کبر و خودپسندی استوار باشد، و خوش ندارم، در خاطر شما بگذرد که من ستایش را دوست دارم، و خواهان شنیدن آن می باشم، سپاس خدا را که چنین نبودم، و اگر ستایش را دوست می داشتم، آن را رها می کردم به خاطر فروتنی در پیشگاه خدای سبحان، و بزرگی و بزرگواری که تنها خدا سزاوار آن است. گاهی مردم، ستودن افرادی را برای کار و تلاش روا می دانند. اما من از شما می خواهم که مرا با سخنان زیبای خود مستایید، تا نفس خود را به

وظائفی که نسبت به خدا و شما دارم خارج سازم، و حقوقی که مانده است بپردازم، و واجباتی که برعهده من است و باید انجام گیرد اداء کنم، پس با من چنانکه با پادشاهان سرکش سخن می گویند، حرف نزنید، و چنانکه از آدم های خشمگین کناره می گیرند دوری نجوید، و با ظاهر سازی با من رفتار نکنید، و گمان مبرید اگر حقی به من پیشنهاد دهید بر من گران آید، یا در پی بزرگ نشان دادن خویشم. زیرا کسی که شنیدن حق، یا عرضه شدن عدالت بر او مشکل باشد، عمل کردن به آن دشوارتر خواهد بود. پس، از گفتن حق، یا مشورت در عدالت خودداری نکنید، زیرا خود را برتر از آن که اشتباه کنم و از آن ایمن باشم نمی دانم، مگر آن که خداوند مرا حفظ فرماید، پس همانا من و شما بندگان و مملوک پروردگاریم که جز او پروردگاری نیست، او مالک ما، و ما را بر نفس خود اختیاری نیست، ما را در آن چه بودیم خارج و بدانچه صلاح ما بود در آورد، به جای گمراهی هدایت، و به جای کوری بینایی به ما عطا فرمود.

قسمتی از خطبه ۰۳۴

الحقوق المتبادله بين الامام و الامية ائمة الناس، ان لي عليكم حقا، ولكم علي حقا: فاما حقاكم علي فالنصيحة لكم، و توفير فينكم عليكم، و تعليمكم كيلا تجهلوا، و تاديبكم كيما تعلموا. و اما حقي عليكم فالوفاء بالبيعة، و النصيحة في المشهد و المغيب، و الاجابة حين ادعوكم، و الطاعة حين امركم. ترجمه: حقوق متقابل مردم و رهبری ای مردم، مرا بر شما و شما را بر من حقی واجب شده است، حق شما بر من، آن که از خیرخواهی شما دریغ نورزم و بیت المال را میان شما عادلانه تقسیم کنم، و شما را آموزش دهم تا بی سواد و نادان نباشید، و شما را تربیت کنم تا راه و رسم زندگی را بدانید. و اما حق من بر شما این است که با من وفادار باشید، و در آشکار و نهان خیرخواهی کنید، هرگاه شما را فرا خواندم اجابت نمایید و فرمان دادم اطاعت کنید.

حقوق متقابل پدر و فرزند

حکمت ۳۹۹ نهج البلاغه الحقوق المتبادله بين الوالد و الولد و قال عليه السلام: ان للولد على الوالد حقا، و ان للوالد على الولد حقا. فحق الوالد على الولد ان يطيعه في كل شئ، ا لا في معصية الله سبحانه؛ و حق الولد على الوالد ان يحسن اسمه، و يحسن ادبه، و يعلمه القرآن. ترجمه: حکمت ۳۹۹ حقوق متقابل پدر و فرزند و درود خدا بر او فرمود: همانا فرزند را به پدر، و پدر را به فرزند حقی است، پس حق پدر بر فرزند این است که فرزند در همه چیز جز نافرمانی خدا، از پدر اطاعت کند، و حق فرزند بر پدر آن که نام نیکو بر فرزند نهد، خوب تربیتش کند، و او را قرآن بیاموزد.

حقوق حیوانات

اشاره

نامه ۲۵ نهج البلاغه کان یکتبها لمن یتعمله علی الصدقات و انما ذکرنا هنا جملا لیعلم بها أنه علیه السلام کان یقیم عماد الحق، و یشرع أمثلة العدل، فی صغیر الأمور و کبیرها و دقیقها و جلیلها. ترجمه: نامه ۲۵ (دستور العمل امام به مأموران جمع آوری مالیات) (ما بخشی از این وصیت را آوردیم تا معلوم شود که امام ارکان حق را به پا می داشت و فرمان به عدل صادر می کرد، در کارهای کوچک یا بزرگ، با ارزش یا بی مقدار)

الجهاء و الاخلاق الاجتماعیه

انطلق على تقوى الله وخيده لما شريك له، ولما تروعن مسليماً ولما تجتازن عليه كارهاً، ولا تأخذن منه أكثر من حق الله في ماله، فإذا قدمت على الحى فانزل بمائهم من غير أن تحالط أبايتهم، ثم امض إليهم بالسكينه والوقار؛ حتى تقوم بينهم فتسلم عليهم، ولا تحدج بالتحيه لهم، ثم تقول: عباد الله، أرسلنى إليكم ولئى الله وخليفته، لاخذ منكم حق الله فى أموالكم، فهل لله فى أموالكم من حق فتودوه إلى وليه. فإن قال قائل: لا، فلا تراجع، وإن أنعم لك منعم فانطلق معه من غير أن تخيفه أو توعده أو تغسه فمه أو ترهقه فخذ ما أعطاك من ذهب أو فضه، فإن كان له ماشيه أو إبل فلا تدخلها إلا بإذنه، فإن أكثرها له. فإذا أتيتها فلا تدخل عليها دخول متسلط عليه ولا عيف به. ولا تنفرن بهيمه ولا تفرعنها، ولا تسوءن صاحبها فيها، واضدع المال صيدعين ثم خيره، فإذا اختار فلا تعرضن لما اختاره. ثم اضدع الباقي صيدعين، ثم خيره، فإذا اختار فلا تعرضن لما اختاره فلا تزال كذلك حتى يبقى ما فيه وقاء لحق الله فى ماله؛ فأقبض حق الله منه. فإن استقالك فأقله، ثم اخلطهما ثم اصنع مثل الذى صنعت أولاً حتى تأخذ حق الله فى ماله. ولا تأخذن عوداً ولا هرمه ولا مكسوره ولا مهلوسيه، ولما ذات عوار، ولما تأمنن عليها إلا من يتق بدينه، رافقاً بمال المسلمين حتى يوصله إلى وليهم فيقتسمه بينهم.

ترجمه: اخلاق اجتماعى کارگزاران اقتصادى با ترس از خدایى که یکتاست و همتایى ندارد، حرکت کن، در سر راه هیچ مسلمانى را نترسان، یا با زور از زمین او نگذر، و افزون تر از حقوق الهی از او مگیر، هر گاه به آبادی رسیدی، در کنار آب فرود آی، و وارد خانه کسی مشو، سپس با آرامش و وقار به سوى آنان حرکت کن، تا در میانشان قرار گیری، به آنها سلام کن، و در سلام و تعارف و مهربانى کوتاهی نکن. سپس می گویی: «ای بندگان خدا، مرا ولئى خدا و جانشین او به سوى شما فرستاده، تا حق خدا را که در اموال شماست تحویل گیرم، آیا در اموال شما حقی است که به نماینده او بپردازید؟) اگر کسی گفت: نه، دیگر به او مراجعه نکن، و اگر کسی پاسخ داد: آری، همراهش برو، بدون آن که او را بترسانی، یا تهدید کنی، یا به کار مشکلی وادار سازی، هرچه از طلا و نقره به تو رساند بردار، و اگر دارای گوسفند یا شتر بود، بدون اجازه اش داخل مشو، که اکثر اموال از آن اوست. آنگاه که داخل شدی مانند اشخاص سلطه گر، و سخت گیر رفتار نکن، حیوانی را رم مده، و هراسان مکن، و دامدار را مرنجان، حیوانات را به دو دسته تقسیم کن و صاحبش را اجازه ده که خود انتخاب کند، پس از انتخاب اعتراض نکن، سپس باقیمانده را به دو دسته تقسیم کن و صاحبش را اجازه ده که خود انتخاب کند و بر انتخاب او خرده مگیر، به همین گونه رفتار کن تا باقیمانده، حق خداوند باشد. اگر دامدار از این تقسیم و انتخاب پشیمان است، و از تو درخواست گزینش دوباره دارد همراهی کن، پس حیوانات را درهم کن، و به دو دسته تقسیم نما همانند آغاز کار، تا حق خدا را از آن برگیری و در تحویل گرفتن حیوانات، حیوان پیر و دست و پا شکسته، بیمار و معیوب را به عنوان زکات نپذیر، و به فردی که اطمینان نداری، و نسبت به اموال مسلمین دلسوز نیست، مسپار، تا آن را به پیشوای مسلمین رسانده، در میان آنها تقسیم گردد.

حمایه حقوق الحيوانات

ولا تؤكل بها إلا ناصحاً شفيقاً وأميناً حفيظاً، غير مغنٍ ولا مجحفٍ، ولا ملغٍ ولا متعب. ثم احذرن إيننا ما اجتمع عندك نصيره حيث أمر الله به، فإذا أخذها أمينك فأوعز إليه. ألا يحول بين ناقه وبين فصيلةها، ولا يمضّر لبنها فيضّر ذلك بولدها؛ ولا يجهدها ركوباً، وليعبد بين صواحباتها فى ذلك وبينها، وليرفه على اللاغب، وليستأن بالنقب والظالع، وليوردّها ما تمر به من الغدر، ولا يعدل بها عن نبت الأرض إلى جواد الطرق، وليروحها فى الساعات، وليمهلها عند النطاف والأعشاب. حتى تأتينا بإذن الله بيدنا منقبات، غير متعبات

وَلَا مَجْهُودَاتٍ، لِنَقَسِ مَهْمَا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَسِدْنَةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَإِنَّ ذَلِكَ أَكْبَرُ لِأَجْرِكَ، وَأَقْرَبُ لِرُشْدِكَ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ. ترجمه: حمایت از حقوق حیوانات در رساندن حیوانات آن را به دست چوپانی که خیرخواه و مهربان، امین و حافظ، که نه سختگیر باشد و نه ستمکار، نه تند براند و نه حیوانات را خسته کند، بسیار، سپس آن چه از بیت المال جمع آوری شد برای ما بفرست، تا در نیازهایی که خدا اجازه فرمود مصرف کنیم، هرگاه حیوانات را به دست فردی امین سپردی، به او سفارش کن تا: «بین شتر و نوزادش جدایی نیفکند، و شیر آن را ندوشد تا به بچه اش زبانی وارد نشود، در سوار شدن بر شتران عدالت را رعایت کند، و مراعات حال شتر خسته یا زخمی را که سواری دادن برای او سخت است بنماید، آنها را در سر راه به درون آب ببرد، و از جاده هایی که دو طرف آن علف زار است به جاده بی علف نکشاند، و هرچند گاه شتران را مهلت دهد تا استراحت کنند، و هرگاه به آب و علفزار رسید، فرصت دهد تا علف بخورند و آب بنوشند» تا آنگاه که به اذن خدا بر ما وارد شوند، فربه و سرحال، نه خسته و کوفته، که آنها را بر اساس رهنمود قرآن، و سنت پیامبر صلی الله علیه وآله تقسیم نمایم، عمل به دستورات یاد شده مایه بزرگی پاداش و هدایت تو خواهد شد. انشاء الله

حقوق متقابل اجتماعی

اشاره

خطبه ۲۲۴ نهج البلاغه ترجمه: خطبه ۲۲۴

الامام علی (ع) و اجتناب الظلم

وَاللَّهِ لَأَنَّ آيَةَ عَلَى حَسَكِ السَّعِيدَانِ مَسْهَدًا، أَوْ أُجْرًا فِي الْأَعْلَالِ مُصَيِّدًا، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِمًا لِبَعْضِ الْعِيَادِ، وَعَاصِيَةً بَأْ لَشَيْءٍ مِنَ الْخَطَا، وَكَيْفَ أَظْلِمُ أَحَدًا لِنَفْسٍ يُشِيرُ إِلَى الْبَلَى قَوْلُهَا، وَيَطُولُ فِي التَّرَى حُلُولُهَا؟! ترجمه: پرهیز از ستمکاری سوگند به خدا! اگر بر روی خارهای سعدان بسر ببرم، و یا با غل و زنجیر به این سو یا آن سو کشیده شوم، خوش تر دارم تا خدا و پیامبرش را در روز قیامت، در حالی ملاقات کنم که به بعضی از بندگان ستم، و چیزی از اموال را غصب کرده باشم، چگونه بر کسی ستم کنم برای نفس خویش، که به سوی کهنگی و پوسیده شدن پیش می رود، و در خاک، زمان طولانی اقامت می کند.

عدالة الامام علی (ع)

وَاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُ عَقِيلًا وَقَدْ أَمْلَقَ حَتَّى اسْتَمَاحَنِي مِنْ بُرْكُمْ صَاعًا، وَرَأَيْتُ صَبِيَانَهُ شُعْتَ الشُّعُورِ، غُبْرَ الْأَلْوَانِ، مِنْ فَقْرِهِمْ، كَأَنَّمَا سُودَتْ وَجُوهُهُمْ بِالْعِظْمِ، وَعَاوَدَنِي مُوَكَّدًا. وَكَرَّرَ عَلَيَّ الْقَوْلَ مُرَدَّدًا، فَأَضَاعَتْ إِلَيْهِ سَمْعِي، فَظَنَّ أَنِّي أَبِيعُهُ دِينِي، وَأَتَّبِعَ قِيَادَهُ مُفَارِقًا طَرِيقَتِي، فَأَحْمَيْتُ لَهُ حَدِيدَةً، ثُمَّ أَذْنَيْتُهَا مِنْ جِسْمِهِ لِيَعْتَبِرَ بِهَا، فَضَجَّ ضَجِيجَ ذِي دَنْفٍ مِنَ أَلْمَهَا، وَكَادَ أَنْ يَحْتَرِقَ مِنْ مِيسْمَهَا، فَقُلْتُ لَهُ: تَكَلَّنَكَ التَّوَاكِلُ، يَا عَقِيلُ! أَتَنْتُ مِنْ حَدِيدَةٍ أَحْمَاهَا إِنْسَانُهَا لِلْعَبِيهِ، وَتَجُرُّنِي إِلَى نَارٍ سَجَرَهَا جَبَارُهَا لِعَضِّهِ! أَتَنْتُ مِنَ الْأَذَى وَلَا أَنْتُ مِنَ لَطْيِ؟! وَأَعْجَبُ مِنْ ذَلِكَ طَارِقٌ طَرَقَنَا بِمَلْفُوفَةٍ فِي وَعَائِهَا، وَمَعْجُونَةٍ شَبَّثَهَا، كَأَنَّمَا عُجِنَتْ بِرِيقِ حَيَّةٍ أَوْ قَيْتِهَا، فَقُلْتُ: أَصَلُّهُ، أَمْ زَكَاهُ، أَمْ صَدَقَهُ؟ فَذَلِكَ مُحَرَّمٌ عَلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ! فَقَالَ: لَا ذَا وَلَا ذَاكَ، وَلَكِنَّهَا هَدِيَّةٌ. فَقُلْتُ: هَبْلَتِكَ الْهَبُولُ! أَعَنْ دِينَ اللَّهِ أَتَيْتَنِي لَتَخْدَعَنِي؟ أَمْ حَبِطُ أَنْتَ أَمْ دُو جَنَّهُ، أَمْ تَهْجُرُ؟ وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقَالِيمَ السَّبْعِيَّةَ بِمَا تَحْتُ أَفْلَاكِهَا، عَلَيَّ أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمَلَةٍ أَسْلَبَهَا جُلْبَ شَعْبِيرَةٍ مَا فَعَلْتَهُ، وَإِنَّ

دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لَأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِ جَرَادَةٍ تَقْضُ مَهْمَا. مَا لِعَلِّي وَلِنَعِيمٍ يَفْنَى، وَلَذَلِكَ لَا تَبْقَى! نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سُبَاتِ الْعَقْلِ، وَفُجِحَ الزَّلَّلِ. وَبِهِ نَسْتَعِينُ. ترجمه: پرهیز از امتیاز خواهی به خدا سوگند، برادرم عقیل را دیدم که به شدت تهیدست شده و از من درخواست داشت تا یک من از گندمهای بیت المال را به او به خشم، کودکانش را دیدم که از گرسنگی دارای موهای ژولیده، و رنگشان تیره شده بود گویا با نیل رنگ شده بودند. پی در پی مرا دیدار و درخواست خود را تکرار می کرد، چون گفته های او را گوش فرا دادم پنداشت که دین خود را به او واگذار می کنم، و به دلخواه او رفتار و از راه و رسم عادلانه خود دست برمی دارم، روزی آهنی را در آتش گداخته به جسمش نزدیک کردم تا او را بیازمایم، پس چونان بیمار از درد فریاد زد و نزدیک بود از حرارت آن بسوزد. به او گفتم، ای عقیل: گریه کنندگان بر تو بگریند، از حرارت آهنی می نالی که انسانی به بازیچه آن را گرم ساخته است؟ اما مرا به آتش دوزخی می خوانی که خدای جبارش با خشم خود آن را گداخته است، تو از حرارت ناچیز می نالی و من از حرارت آتش الهی ننالم؟ و از این حادثه شگفت آورتر اینکه شب هنگام کسی به دیدار ما آمد (۱) و ظرفی سر پوشیده پر از حلوا داشت، معجونی در آن ظرف بود که از آن تنفر داشتم، گویا آن را با آب دهان مار سمی، یا قی کرده آن مخلوط کردند، به او گفتم: هدیه است؟ یا زکات یا صدقه؟ که این دو بر ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله حرام است. گفت: نه، نه زکات است نه صدقه، بلکه هدیه است. گفتم: زنان بچه مرده بر تو بگریند، آیا از راه دین وارد شدی که مرا بفریبی؟ یا عقلت آشفته شده یا جن زده شدی؟ یا هذیان می گویی؟ به خدا سوگند! اگر هفت اقلیم را با آن چه در زیر آسمانهاست به من دهند تا خدا را نافرمانی کنم که پوست جوای را از مورچه ای ناروا بگیرم، چنین نخواهم کرد، و همانا این دنیای آلوده شما نزد من از برگ جویده شده دهان ملخ پست تر است. علی را با نعمت های فنا پذیر، و لذت های ناپایدار چه کار؟! به خدا پناه می بریم از خفتن عقل، و زشتی لغزشها، و از او یاری می جویم. **** نوشتند که اشعث بن قیس بود.

۵- امام علی (ع) و مسائل قضائی

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: امام علی ع و مسائل قضایی مولف محمد دشتی ۱۳۳۰ - ۱۳۸۰، با همکاری ستاد امیرالمومنین علی علیه السلام .. [و دیگران . مشخصات نشر: قم نشر موسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمومنین ع ۱۳۷۹. مشخصات ظاهری: ۳۰۴ص. فروست: الگوهای رفتاری امام علی علیه السلام ج. ۸. شابک: ۱۰۰۰۰ ریال ۶-۲۸-۶۴۲۲-۹۶۴؛ ۱۰۰۰۰ ریال (چاپ دوم)؛ چاپ سوم-۹۶۴-۹۷۸-۵-۶۴۲۲-۲۸-۶۴۲۲: یادداشت: چاپ دوم ۱۳۸۱. یادداشت: عنوان روی جلد: امام علی ع و امور قضایی یادداشت: کتابنامه ص [۲۷۱] - ۳۰۴؛ همچنین به صورت زیرنویس عنوان روی جلد: امام علی ع و امور قضایی موضوع: علی بن ابی طالب ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق - قضاوتها موضوع: علی بن ابی طالب ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق - فضایل شناسه افزوده: موسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمومنین ع (ستاد امیرالمومنین علی ع) شناسه افزوده: الگوهای رفتاری امام علی علیه السلام؛ ج. ۸. رده بندی کنگره: BP۳۷/۴/۵الف ۷ ج. ۸ ۱۳۷۹ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۱ شماره کتابشناسی ملی: ۷۹-۵۴۱۴

سر آغاز

نوشتار نورانی و مبارک و ارزشمندی که در پیش روی دارید، تنها برخی از «الگوهای رفتاری» آن یگانه بشریت، باب علم نبی، پدر بزرگوار امامان معصوم علیهم السلام، تنها مدافع پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به هنگام بعثت و دوران طاقت فرسای هجرت، و جنگ ها و یورش های بی پای قریش، و نابود کننده خط کفر و شرک و نفاق پنهان، اول حافظ و جامع قرآن، و قرآن مجسم،

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است. که همواره با قرآن بود، و با قرآن زیست و از قرآن گفت، و تا بهشت جاویدان، در کنار چشمه کوثر و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، وحدشان جاودانه است. مباحث ارزشمند آن در حال تکامل و گسترش است، نورانی است، نور نور است، عطر آگین از جذبه های عرفانی و شناخت و حضور است، که با نام های مبارک زیر، در آسمان پُر ستاره اندیشه ها خواهد درخشید مانند: ۱- امام علی علیه السلام و اخلاق اسلامی الف- اخلاق فردی ب- اخلاق اجتماعی ج- آئین همسر داری ۲- امام علی علیه السلام و مسائل سیاسی ۳- امام علی علیه السلام و اقتصاد الف- کار و تولید ب- انفاق و ایثار گری ج- عمران و آبادی د- کشاورزی و باغداری ۴- امام علی علیه السلام و امور نظامی الف- اخلاق نظامی ب- امور دفاعی و مبارزاتی ۵- امام علی علیه السلام و مباحث اطلاعاتی و امنیتی ۶- امام علی علیه السلام و علم و هنر الف- مسائل آموزشی و هنری ب- مسائل علمی و فرهنگی ۷- امام علی علیه السلام و مدیریت ۸- امام علی علیه السلام و امور قضائی الف- امور قضائی ب- مسائل جزائی و کیفری ۹- امام علی علیه السلام و مباحث اعتقادی ۱۰- امام علی علیه السلام و مسائل حقوقی ۱۱- امام علی علیه السلام و نظارت مردمی (امر به معروف ونهی از منکر) ۱۲- امام علی علیه السلام و مباحث معنوی و عبادی ۱۳- امام علی علیه السلام و مباحث تربیتی ۱۴- امام علی علیه السلام و مسائل بهداشت و درمان ۱۵- امام علی علیه السلام و تفریحات سالم الف- تفریحات سالم ب- تجمل و زیبایی مطالب و مباحث همیشه نورانی مباحث یاد شده، از نظر کاربردی مهم و سرنوشت سازند، زیرا تنها جنبه نظری ندارند، بلکه از رفتار و سیره و روشهای الگویی امام علی علیه السلام نیز خبر می دهند، تنها دارای جذبه «قال» نیست که در بردارنده جلوه های «حال» نیز می باشد. دانه های انگشت شماری از صدف ها و مروارید های همیشه درخشان در یای علوم نبوی است از رهنمودها و راهنمایی های جاودانه علوی است از محضر حق و حقیقت است و از زلال و جوشش همیشه جاری واقعیت هاست که تنها نمونه هائی اندک از آن مجموعه فراوان و مبارک را در این جزوات می یابید و با مطالعه مطالب نورانی آن، از چشمه زلال ولایت می نوشید که هر روز با شناسائی منابع جدید در حال گسترش و ازدیاد و کمال و قوام یافتن است. (۱). و در آینده به عنوان یک کتاب مرجع و تحقیقاتی مطرح خواهد بود تا: چراغ روشنگر راه قصه پردازان و سناریو نویسان فیلم نامه ها و طراحان نمایشنامه ها و حجت و برهان جدال احسن گویندگان و نویسندگان متعهد اسلامی باشد، تا مجالس و محافل خود را با یاد و نام آن اول مظلوم اسلام نورانی کنیم. که رسول گرامی اسلام فرمود: *تَوَرُّوا مَجَالِسَكُمْ بِذِكْرِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ* (جلسات خود را با نام و یاد علی علیه السلام نورانی کنید) با کشف و شناسائی «الگوهای رفتاری امام علی علیه السلام» حقیقت «چگونه بودن؟!» برای ما روشن می شود و آنگاه چگونه زندگی کردن؟! نیز مشخص خواهد شد. پیروی از امام علی علیه السلام و الگو قرار دادن راه و رسم زندگی آن بزرگ معصوم الهی، بر این حقیقت تکیه دارد که با مطالعه همه کتب و منابع و مآخذ روایی و تاریخی و سیاسی موجود کشف کنیم که: «امام علیه السلام چگونه بود؟» آنگاه بدانیم که: «چگونه باید باشیم» زیرا خود فرمود: *أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَحْتُكُم عَلَى طَاعَةِ إِلَّا وَأَسْبِقُكُمْ إِلَيْهَا، وَلَا أَنهَاكُمْ عَنْ مَعْصِيَةِ إِلَّا وَأَتْنَاهِي قَبْلَكُمْ عَنْهَا* (۲). (ای مردم! همانا سوگند به خدا من شما را به عمل پسندیده ای تشویق نمی کنم جز آنکه در عمل کردن به آن از شما پیشی می گیرم، و شما را از گناهی باز نمی دارم جز آنکه پیش از نهی کردن، خود آن را ترک کرده ام) پس توجه به الگوهای رفتاری امام علی علیه السلام برای مبارزان و دلاورانی که با نام او جنگیدند، و با نام او خروشیدند، و هم اکنون در جای جای زندگی، در صلح و سازندگی، در جنگ و ستیز با دشمن، در خودسازی و جامعه سازی و در همه جا بدنبال الگوهای کامل روانند، بسیار مهم و سرنوشت ساز است تا در تداوم راه امام رحمه الله بجوشند، و در همسویی با امیر بیان بکوشند، که بارها پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «آنانکه از علی پیروی کنند اهل نجات و بهشتند» و به علی علیه السلام اشاره کرد و فرمود: «این علی و پیروان او در بهشت جای دارند» (۳). و امیدواریم که کشف و شناسائی «الگوهای رفتاری امام علی علیه السلام» آغاز مبارکی باشد تا این راه تداوم یابد، و به کشف و شناسائی «الگوهای رفتاری» دیگر معصومین علیهم السلام بیانجامد. در اینجا توجه به چند تذکر اساسی لازم است. الگوهای رفتاری و عنصر زمان و

مکان اقسام الگوهای رفتاری ***** تاکنون هزاران فیش تحقیقاتی از حدود ۷۰۰ عنوان در یک هزار جلد، کتاب پیرامون حضرت امام علی علیه السلام فراهم آمده است. خطبه ۶ / ۱۷۵، نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف. ینابیع الموده ص ۴۰، قالت فاطمه (س): نَظَرَ رَسُولَ اللَّهِ (ص) إِلَى عَلِيٍّ (ع) وَقَالَ: هَذَا وَشِيعَتُهُ فِي الْجَنَّةِ.

الگوهای رفتاری و عنصر زمان و مکان

رفتارهای امام علی علیه السلام برخی اختصاصی و بعضی عمومی است، که باید در ارزیابی الگوهای رفتاری دقت شود. گاهی عملی یا رفتاری را امام علی علیه السلام در شرائط زمانی و مکانی خاصی انجام داده است که متناسب با همان دوران و شرائط خاص قابل ارزیابی است، و الزامی ندارد که دیگران همواره آن را الگو قرار داده و به آن عمل کنند، که در اخلاق فردی امام علی علیه السلام نمونه های روشنی را جمع آوری کرده ایم، و دیگر امامان معصوم علیه السلام نیز توضیح داده اند که: شکل و جنس لباس امام علی علیه السلام تنها در روزگار خودش قابل پیاده شدن بود، اما هم اکنون اگر آن لباس ها را بپوشیم، مورد اعتراض مردم قرار خواهیم گرفت. یعنی عنصر زمان و مکان، در کیفیت ها تأثیر بسزائی دارد. پس اگر الگوهای رفتاری، درست تبیین نگردد، ضمانت اجرایی ندارد و از نظر کار بردی قابل الگو گیری یا الگو پذیری نیست، مانند: - غذاهای ساده ای که امام علی علیه السلام میل می فرمود، در صورتی که فرزندان و همسران او از غذاهای بهتری استفاده می کردند. - لباس های پشمی و ساده ای که امام علی علیه السلام می پوشید، اما ضرورتی نداشت که دیگر امامان معصوم علیهم السلام بپوشند. - در برخی از مواقع، امام علی علیه السلام با پای برهنه راه می رفت، که در زمان های دیگر قابل پیاده شدن نبود. امام علی علیه السلام خود نیز تذکر داد که: لَنْ تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ وَلَكِنْ أَعِينُونِي بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ (شما نمی توانید همانند من زندگی کنید، لکن در پرهیزکاری و تلاش برای خوبی ها مرا یاری دهید) (۱). وقتی عاصم بن زیاد، لباس پشمی پوشید و به کوه ها می رفت و دست از زندگی شُست و تنها عبادت می کرد، امام علی علیه السلام او را مورد نکوهش قرار داد، که چرا اینگونه زندگی می کنی؟ عاصم بن زیاد در جواب گفت: قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هَذَا أَنْتَ فِي خُسُونِهِ مَلْبَسَتِكَ وَجُسُوبِيهِ مَا كَلِمَتِكَ! (عاصم گفت، ای امیر مؤمنان، پس چرا تو با این لباس خشن، و آن غذای ناگوار بسر میبری؟) امام علی علیه السلام فرمود: قَالَ: وَيَحْكُ، إِنِّي لَسْتُ كَأَنْتَ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَرَضَ عَلَيَّ أُمَّةَ الْعَدْلِ أَنْ يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفِهِ النَّاسِ، كَيْلًا يَسْتَبِيحُ بِالْفَقِيرِ فِقْرَهُ! (۲). وای بر تو، من همانند تو نیستم، خداوند بر پیشوایان حق واجب کرده که خود را با مردم ناتوان همسو کنند، تا فقر و نداری، تنگدست را به هیجان نیاورد، و به طغیان نکشاند. ***** نامه ۵/۴۵ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف. خطبه ۳/۲۰۹ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف.

اقسام الگوهای رفتاری

بعضی از رفتارهای امام علی علیه السلام زمان و مکان نمی شناسد، و همواره برای الگو پذیری ارزشمند است مانند: ۱- ترویج فرهنگ نماز ۲- اهمیت دادن به نماز اول وقت ۳- ترویج فرهنگ اذان ۴- توجه فراوان به باز سازی، عمران و آبادی و کشاورزی و کار و تولید ۵- شهادت طلبی و توجه به جهاد و پیکار در راه خدا ۶- حمایت از مظلوم و... زیرا طبیعی است که کیفیت ها متناسب با زمان و مکان و شرائط خاص فرهنگ و آداب و رسوم اجتماعی در حال دگرگونی است. گرچه اصول منطقی همان کیفیت ها، جاودانه اند، یعنی همواره ساده زیستی، خود کفائی، ساده پوشی ارزشمند است، اما در هر جامعه ای چهار چوب خاص خودش را دارد، پس کمیّت ها و اصول منطقی الگوهای رفتاری ثابت، و کیفیت ها، و چگونگی الگوهای رفتاری متغیر و در حال دگرگونی است.

ضرورت‌ها

اگر های داوری

اگر همه انسان‌ها بر اساس فطرت خداجوی خویش، راه کمال و تکامل را تداوم می‌دادند. اگر همه انسان‌ها با روح حق گرائی و خویش به حقیقت می‌پیوستند و همه جا با حق، و برای حق، و در راه حق تلاش می‌کردند، و به حق خویش قانع می‌شدند. اگر همه انسان‌ها با جان عدالت خواه خود برای اجرای عدالت می‌کوشیدند، عدالت را در همه جوانب آن می‌شناختند. و عدالت جو، و عدالت خو، بودند. اگر همه انسان‌ها به یکدیگر احترام می‌گذاشتند و در احترام متقابل، برای حقوق فردی و اجتماعی یکدیگر ارزش قائل شده و به حریم حقوقی دیگران تجاوز نمی‌کردند. اگر انسان‌ها با ارزش‌های اخلاقی تربیت می‌شدند و با ارزش‌ها زندگی می‌کردند، و برای انسان‌ها و انسانیت ارزش قائل می‌شدند. اگر روح تجاوز طلبی، برتری جوئی، امتیاز خواهی، در بشریت ریشه کن می‌شد. اگر غرائز حیوانی انسان‌ها چونان شهوت و خشم و غضب و قدرت طلبی تعدیل می‌گردید. اگر همه انسان‌ها به وظائف خود آشنا بودند. اگر همه انسان‌ها تنها خدا را می‌پرستند، خداشناس و خدا ترس بودند و همه جا خدا را می‌دیدند و از سرانجام زشتی‌ها و اعمال نادرست می‌ترسیدند. روح تجاوز طلبی، ستیزه جوئی، برتری طلبی، غارتگری، جنگ طلبی، کینه توزی و انتقام از میان برداشته می‌شد و همه فرشته‌خو می‌شدند. دیگر نیازی به مبحث قضا و داوری نبود. دیگر نیازی به محاکم قضائی نداشتیم که نیکو سرودند: بهشت آنجاست آزاری نباشد کسی را با کسی کاری نباشد اما هزاران افسوس که بسیاری در پرتو تعالیم پیامبران آسمانی تربیت نشدند خودسازی نکردند. و نتوانستند غرائز حیوانی سرکش خود را کنترل و تعدیل کنند. و با انواع روش‌ها و شیوه‌های دروغین و شیطانی در فکر فریب دادن انسان‌ها هستند، به دیگران ستم می‌کنند، و با انواع حيله‌ها و نیرنگ‌ها به حریم اجتماعی و اقتصادی دیگران تجاوز می‌کنند. همه چیز را برای خود می‌خواهند، و برای رسیدن به مقاصد شوم خود در حق همه کس جفا می‌کنند، ارزش‌ها را نادیده می‌انگارند. اینجاست که مسئله قضا و داوری مطرح می‌شود و یک ضرورت اجتماعی است.

ضرورت شناخت انسان‌ها

اشاره

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به این مشکل انسانی، اجتماعی در خطبه ۳۲ فرمود: أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّا قَدْ أَصْبَحْنَا فِي دَهْرٍ عُنُودٍ، وَزَمَنٍ كُنُودٍ، يُعَدُّ فِيهِ الْمُحْسِنُ مُسِيئًا، وَيَزْدَادُ الظَّالِمُ فِيهِ عُنُودًا، لَمَا نَتَّبَعُ بِمَا عَلَّمْنَا، وَلَا نَسْأَلُ عَمَّا جَهِلْنَا، وَلَا نَتَّخِذُ قَارِعَهُ حَتَّى تَحُلَّ بِنَا. وَالنَّاسُ عَلَى أَرْبَعَةٍ أَصْنَافٍ: مِنْهُمْ مَنْ لَا يَمْنَعُهُ الْفَسَادُ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَهَانَةً نَفْسِهِ، وَكَلَالَةً حَدِّهِ، وَنَضِيضٌ وَفَرِهِ. وَمِنْهُمْ الْمُضِلُّ لِسَبِيغِهِ، وَالْمُغْلِبُ بِشَرِّهِ، وَالْمُجْلِبُ بِخِيَلِهِ وَرَجَلِهِ، قَدْ أَشْرَطَ نَفْسَهُ، وَأَوْبَقَ دِينَهُ لِحَطَامِ يَنْتَهِزُهُ، أَوْ مَقْنَبٍ يَقُودُهُ، أَوْ مِنْبَرٍ يَفْرَعُهُ. وَلَبِئْسَ الْمُتَجَرُّ أَنْ تَرَى الدُّنْيَا لِنَفْسِكَ تَمَنًّا، وَمِمَّا لَكَ عِنْدَ اللَّهِ عَوْضًا! وَمِنْهُمْ مَنْ يَطْلُبُ الدُّنْيَا بِعَمَلِ الْآخِرَةِ، وَلَا يَطْلُبُ الْآخِرَةَ بِعَمَلِ الدُّنْيَا، قَدْ طَامَنَ مِنْ شَخْصِهِ، وَقَارَبَ مِنْ خَطْوِهِ، وَشَمَّرَ مِنْ ثَوْبِهِ، وَرَحَرَفَ مِنْ نَفْسِهِ لِلْأَمَانَةِ، وَاتَّخَذَ سِتْرَ اللَّهِ ذَرِيَعَةً إِلَى الْمَعْصِيَةِ. وَمِنْهُمْ مَنْ أْبَعَدَهُ عَنْ طَلَبِ الْمُلْكِ ضُؤُولُهُ نَفْسِهِ، وَانْقِطَاعُ سَبَبِهِ، فَقَصَّرَتْهُ الْحَالُ عَلَى حَالِهِ، فَتَحَلَّى بِاسْمِ الْقِنَاعِيَّةِ، وَتَرَيَنَّ بِلِبَاسِ أَهْلِ الزَّهَادَةِ، وَلَيْسَ مِنْ ذَلِكَ فِي مَرَاكِحٍ وَلَا مَغْدَى. وَبَقِيَ رِجَالٌ غَضَّ أَبْصَارَهُمْ ذِكْرَ الْمَرْجِعِ، وَأَرَأَقَ دُمُوعُهُمْ خَوْفَ الْمُحْشَرِّ، فَهُمْ بَيْنَ شَرِيدِ نَادٍ، وَخَائِفِ مَقْمُوعٍ، وَسَاكِتِ مَكْهُومٍ، وَدَاعِ مُخْلِصٍ، وَتُكْلَانِ مُوجِعٍ، قَدْ أَخْمَلَتْهُمْ التَّقِيَّةَ، وَشَمِلَتْهُمْ الدَّلَّةَ، فَهُمْ فِي بَحْرِ أُجَاجٍ، أَفْوَاهُهُمْ ضَامِرَةٌ، وَقُلُوبُهُمْ قَرِحَةٌ،

قَدْ وَعَظُوا حَتَّىٰ مَلَّوْا، وَقَهَرُوا حَتَّىٰ ذَلُّوْا، وَقُتِلُوا حَتَّىٰ قَلَّوْا. فَلَتَكُنِ الدُّنْيَا فِي أَعْيُنِكُمْ أَضْغَرَ مِنْ حُثَالَةِ الْقَرْظِ، وَقُرَاضَةَ الْجَلَمِ، وَأَتَعِظُوا بِمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، قَبْلَ أَنْ يَتَّعِظَ بِكُمْ مَنْ بَعْدَكُمْ؛ وَارْضُوهَا دَمِيمَةً، فَإِنَّهَا قَدْ رَفَضَتْ مَنْ كَانَ أَشْغَفَ بِهَا مِنْكُمْ.

سیر ارتجاعی امت اسلامی

«ای مردم، در روزگاری کینه توز، و پراز ناسپاسی و کفران نعمت ها، صبح کرده ایم، که نیکوکار، بد کار به شمار می آید، و ستمگر بر تجاوز و سرکشی خود می افزاید، نه از آن چه می دانیم بهره می گیریم، و نه از آن چه نمیدانیم، می پرسیم، و نه از هیچ حادثه مهمی تا به ما فرود نیاید، می ترسیم.

اقسام مردم

(روانشناسی اجتماعی مسلمین، پس از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم) در این روزگاران، مردم چهار گروه اند گروهی اگر دست به فساد نمی زنند، برای این است که، روحشان ناتوان، و شمشیر شان گُند، و امکانات مالی، در اختیار ندارند. گروه دیگر، آنان که شمشیر کشیده، و شر و فساد شان را آشکار کرده اند، لشکر های پیاده و سواره خود را گرد آورده، و خود آماده کشتار دیگرانند، دین را برای به دست آوردن مال دنیا تباه کردند که یا رییس و فرمانده گروهی شوند، یا به منبری فرا رفته، خطبه بخوانند، چه بد تجارتي، که دنیا را بهای جان خود بدانی، و با آن چه که در نزد خداست معاوضه نمایی. گروهی دیگر، با اعمال آخرت، دنیا می طلبند، و با اعمال دنیا در پی کسب مقام های معنوی آخرت نیستند، خود را کوچک و متواضع جلوه می دهند، گام ها را ریاکارانه کوتاه بر می دارند، دامن خود را جمع کرده، خود را همانند مؤمنان واقعی می آریند، و پوشش الهی را وسیله نفاق و دورویی و دنیا طلبی خود قرار می دهند. و برخی دیگر، با پستی و ذلت و فقدان امکانات، از به دست آوردن قدرت محروم مانده اند، که خود را به زیور قناعت آراسته، و لباس زاهدان را پوشیده اند. اینان هرگز، در هیچ زمانی از شب و روز، از زاهدان راستین نبوده اند.

وصف پاکان در جامعه مسخ شده

در این میان گروه اندکی باقی مانده اند که یاد قیامت، چشمهایشان را بر همه چیز فرو بسته، و ترس رستاخیز، اشکهایشان را جاری ساخته است، برخی از آنها از جامعه رانده شده، و تنها زندگی می کنند، و برخی دیگر ترسان و سرکوب شده یا لب فرو بسته و سکوت اختیار کرده اند، بعضی مخلصانه همچنان مردم را به سوی خدا دعوت می کنند، و بعضی دیگر گریان و دردناکند که تقیه و خویشتن داری، آنان را از چشم مردم انداخته است، و ناتوانی وجودشان را فرا گرفته گویا در دریای نمک فرو رفته اند، دهن هایشان بسته، و قلب هایشان مجروح است، آنقدر نصیحت کردند که خسته شدند، از بس سرکوب شدند، ناتوانند و چندان که کشته دادند، انگشت شمارند.

روش برخورد با دنیا

ای مردم باید دنیای حرام در چشمانتان از پیر کاه خشکیده، و تُفاله های قیچی شده دام داران، بی ارزش تر باشد، از پیشینیان خود

پند گیرید، پیش از آن که آیندگان از شما پند گیرند، این دنیای فاسدِ نکوهش شده را رها کنید، زیرا مشتاقان شیفته تر از شما را رها کرد. (۱). ***** ۱- مطالب السؤل ج ۱ ص ۹۰: ابن طلحه شافعی (متوفای ۶۵۲ ه) ۲- البیان والتبیین ج ۱ ص ۱۷۵ و ۷۱: جاحظ (متوفای ۲۵۵ ه) ۳- میزان الاعتدال ج ۲ ص ۲۷۶: علامه ذهبی شافعی (متوفای ۷۴۸ ه) ۴- عیون الاخبار ج ۲ ص ۲۳۷: ابن قتیبه (متوفای ۲۷۶ ه) ۵- عقدالفرید ج ۲ ص ۱۷۳: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ ه).

ضرورت قضا و داوری

وقتی در جامعه انسان ها انواع فریب ها، حق کثی ها، بی عدالتی ها، تجاوزها، و امتیاز خواهی ها وجود دارد. یکی از وظائف مهم حکومت اسلامی ایجاد امتی اجتماع است، و امتی اجتماع بدون یک سیستم قضائی مقتدر و کارآمد به وجود نخواهد آمد زیرا: تشخیص ظلم و ظالم؛ شناخت خط تجاوز و متجاوز؛ شناسائی انواع جرم و بزهکاری و مجرمین؛ و آنگاه اجرای احکام الهی در احقاق حق فرد و جامعه، و تنبیه متجاوزان، و قصاص کردن قاتلان؛ و اجرای حید شرعی بر اندام کثیف مجرمان؛ و باز پس گرفتن حقوق از دست رفته محرومان و مظلومان همه و همه به سیستم قضائی و داوری قضات مؤمن و متعهد وابسته است. اگر سیستم قضائی مقتدر و کارآمدی موجود نباشد. یا قضات و داوران کارشناس و عالم و متخصص و متعهدی وجود نداشته باشند. و یا نگذارند که عدالت و قسط به وسیله سیستم قضائی به اجرا در آید. جامعه انسانی رنگ سلامت نخواهد دید و انواع ضد ارزش ها رواج پیدا خواهد کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ۱۸ نهج البلاغه با اندوه و تأسف فراوان از قضات و داوران دروغین می نالد که بدون ایمان و تخصیص و تعهد بر منصب قضاوت تکیه زدند و با ظن و گمان و رأی ناصواب خود احکام دروغین را صادر می کنند که فرمود: *تَرُدُّ عَلَی أَحَدِهِمُ الْقَضِیَّةَ فِی حُكْمٍ مِنَ الْأَحْکَامِ فِیْحُكْمٍ فِیْهَا بَرَأِیةٌ، ثُمَّ تَرُدُّ تِلْكَ الْقَضِیَّةَ بَعِیْنِهَا عَلَی غَیْرِهِ فِیْحُكْمٍ فِیْهَا بِخِلَافِ قَوْلِهِ، ثُمَّ یَجْتَمِعُ الْقَضَاءُ بِذَلِكَ عِنْدَ الْإِمَامِ الَّذِی اسْتَقْضَاهُمْ، فِیصَوِّبُ آرَاءَهُمْ جَمِیعًا. وَإِلَهُمْ وَاحِدًا! وَنَبِیَّهُمْ وَاحِدًا، وَكِتَابُهُمْ وَاحِدًا! أَمَّا مَرَهُمُ اللَّهُ - سُبْحَانَهُ - بِالْإِخْتِلَافِ فَأَطَاعُوهُ! أَمْ نَهَاَهُمْ عَنْهُ فَعَصَوْهُ!* «دعوایی نسبت به یکی از احکام اجتماعی نزد عالمی می برند که با رأی خود حکمی صادر می کند، پس همان دعوی را نزد دیگری می برند که او درست بر خلاف رأی اولی، حکم می دهد، سپس همه قضات نزد رییس خود که آنان را به قضاوت منصوب کرد، جمع می گردند، او رأی همه را بر حق می شمارد!» (۱). آنگاه در نامه ۴۲/۵۳ و ۴۶ خطاب به مالک اشتر به ضرورت سیستم قضائی و ضرورت وجود قضات و داوران اشاره می فرماید که: *وَإِعْلَمَنَّ أَنَّ الرَّعِیَّةَ طَبَقَاتٌ لَمَّا یَصِلُحُ بَعْضُهَا إِلَّا بِنَعْضِ، وَلَمَّا غَنَى بِنَعْضِهَا عَنْ بَعْضٍ: فَمِنْهَا جُنُودُ اللَّهِ، وَمِنْهَا كُتَّابُ الْعِیَامَةِ وَالْخَاصَّةِ، وَمِنْهَا قُضَاةُ الْعَدْلِ، وَمِنْهَا عُمَّالُ الْأَنْصَافِ وَالرَّفِیِّ، وَمِنْهَا أَهْلُ الْجَزِیَّةِ وَالْخَرَاجِ مِنْ أَهْلِ الذَّمِّهِ وَمُسْلِمِیهِ النَّاسِ، وَمِنْهَا التُّجَّارُ وَأَهْلُ الصَّنَاعَاتِ وَمِنْهَا الطَّبَقَةُ الشُّفَلَى مِنْ ذَوَى الْحَاجَةِ وَالْمَسْكِیْنَةُ، وَكُلُّ قَدْ سَمِیَ اللَّهُ لَهُ سَهْمُهُ، وَوَضَعَ عَلَی حَدِّهِ فَرِیضَةً فِی كِتَابِهِ أَوْ سُنَّةِ نَبِیِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَهْدًا مِنْهُ عِنْدَنَا مَحْفُوظًا.* «ای مالک بدان! مردم از گروههای گوناگونی می باشند که اصلاح هر یک جز با دیگری امکان ندارد، و هیچ یک از گروهها از گروه دیگر بی نیاز نیست از آن قشرها، لشکریان خدا، و نویسندگان عمومی و خصوصی، قضات دادگستر، کارگزاران عدل و نظم اجتماعی، جزیه دهندگان، پرداخت کنندگان مالیات، تجار و بازرگانان، صاحبان صنعت و پیشه وران، و طبقه پایین جامعه از نیازمندان و مستمندان می باشند، که برای هر یک خداوند سهمی مقرر داشته، و مقدار واجب آن را در قرآن یا سنت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم تعیین کرده که پیمانی از طرف خداست و نگهداری آن بر ما لازم است.» و در ادامه رهنمود خود به اهمیت و ضرورت کار ارزشمند قضات می پردازد و می فرماید: *فَالْجُنُودُ، بِإِذْنِ اللَّهِ، حُصُونُ الرَّعِیَّةِ، وَرِزْنُ الْوُلَاةِ، وَعِزُّ الدِّینِ، وَسَبِیلُ الْأَمْنِ، وَلَیْسَ تَقْوَمُ الرَّعِیَّةُ إِلَّا بِهِمْ. ثُمَّ لَا قِوَامَ لِلْجُنُودِ إِلَّا بِمَا یُخْرِجُ اللَّهُ لَهُمْ مِنَ الْخَرَاجِ الَّذِی یَقْوُونَ بِهِ عَلَی جِهَادِ عِدُوهُمْ، وَیَعْتَمِدُونَ عَلَیْهِ فِیْمَا یُضِلُّهُمْ، وَیَكُونُ مِنْ وَرَاءِ حَاجَتِهِمْ. ثُمَّ لَا قِوَامَ لِهَذِیْنِ الصَّنَفِیْنِ إِلَّا بِالصَّنَفِ الثَّلَاثِ مِنَ الْقَضَاءِ وَالْعَمَالِ وَالْکُتَّابِ، لِمَا یُحْکِمُونَ مِنَ الْمَعَاوِدِ، وَیَجْمَعُونَ مِنَ الْمَنَافِعِ، وَیُؤْتَمُونَ عَلَیْهِ*

مِنْ خَوَاصِّ الْأُمُورِ وَعَوَامِّهَا. وَلَمَّا قَوَّامَ لَهُمْ جَمِيعاً إِلَّا بِالتَّجَارِ وَذَوِي الصَّنَاعَاتِ، فِيمَا يَجْتَمِعُونَ عَلَيْهِ مِنْ مَرَافِقِهِمْ، وَيُقِيمُونَ مِنْ أَسْوَاقِهِمْ، وَيَكْفُونَهُمْ مِنَ التَّرَفِّقِ بِأَيْدِيهِمْ مَا لَا يَبْلُغُهُ رِفْقٌ غَيْرِهِمْ. «پس سپاهیان به فرمان خدا، پناهگاه استوار رعیت، و زینت و وقار زمامداران، شکوه دین، و راههای تحقق امتیت کشورند، امور مردم جز با سپاهیان استوار نگردد، و پایداری سپاهیان جز به خراج و مالیات رعیت انجام نمی شود که با آن برای جهاد با دشمن تقویت گردند، و برای اصلاح امور خویش به آن تکیه کنند، و نیازمندیهای خود را برطرف سازند. سپس سپاهیان و مردم، جز با گروه سوم نمی توانند پایدار باشند، و آن قضات، و کارگزاران دولت، و نویسندگان حکومتند، که قراردادها و معاملات را استوار می کنند، و آن چه به سود مسلمانان است فراهم می آورند، و در کارهای عمومی و خصوصی مورد اعتمادند. و گروه های یاد شده بدون بازرگانان، و صاحبان صنایع نمی توانند دوام بیاورند، زیرا آنان وسایل زندگی را فراهم می آورند، و در بازارها عرضه می کنند، و بسیاری از وسایل زندگی را با دست می سازند که از توان دیگران خارج است» (۲). **** ۱- مطالب السؤل ج ۱ ص ۱۴۱: ابن طلحة شافعی (متوفای ۶۵۲ هـ) ۲- احتجاج ۱۳۹ / ج ۱ ص ۶۲۰ و ۶۲۱: طبرسی (متوفای ۵۵۸ هـ) ۳- دعائم الاسلام ج ۱ ص ۹۳: قاضی نعمان (متوفای ۳۶۳ هـ) ۴- بصائر الدرجات: صفار (متوفای ۲۹۰ هـ) ۵- البصائر والذخائر ج ۱ ص ۷: ابوحيان توحیدی (متوفای ۳۸۰ هـ). ۱- تحف العقول ص ۱۲۶: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ هـ) ۲- دعائم الاسلام ج ۱ ص ۳۵۰: قاضی نعمان (متوفای ۳۶۳ هـ) ۳- نهایه الارب ج ۶ ص ۱۹: نویری شافعی متوفای ۷۳۲ هـ) ۴- فهرست نجاشی ص ۷: نجاشی (متوفای ۴۵۰ هـ) ۵- فهرست ص ۳۷: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ هـ).

ویژگی های قضائی امام علی (ع)

اشاره

با توجه به «اگر های داوری» و «ضرورت و اهمیت قضا و داوری» همه ملت ها و دولت ها به سازماندهی سیستم قضائی پرداختند تا مقتدرترین و کارآمدترین سیستم قضائی را داشته باشند که بتوانند عدالت اجتماعی را تحقق بخشند. یعنی سیستم قضائی از سیستم حکومت ها جدا نیست و باید به مسائل آن به گونه ای جدی نگریست. در حکومت پیامبران الهی، و رسول گرامی اسلام نیز سیستم قضائی سالم و کارآمدی وجود داشت و مسئولیت در اختیار پاکترین و بهترین و کارآمدترین انسان ها بود. در حکومت ۵ ساله امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز سیستم قضائی کارآمدی وجود داشت. و آن حضرت در انتخاب قضات، در نظارت دقیق بر امور قضائی دقت فراوان داشت که پس از قرن ها هنوز هم چراغ راه آیندگان است که در این قسمت به برخی از آنها اشاره می شود.

نوآوری ها و خلاقیت و ابتکار امام علی (ع) در قضاوت

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در مسئولیت سنگین قضاوت در شناسائی علل و عوامل جرم، در شناخت مجرم و بزهکار، در گرفتن اعترافات روشن و آشکار از مجرم، همواره الگو نمونه بود. هرگاه خلیفه اول در مشکلات قضائی به بن بست می رسید از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام الگو می گرفت. و خلیفه دوم در ده ها مورد قضائی از نوآوری و خلاقیت امام علی علیه السلام استفاده کرد. و بارها اعتراف کرد: اگر شیوه های قضائی آن حضرت نبود، خلیفه رسوا می شد. (۱). و خلیفه سوم نیز نتوانست از علوم و ابتکارات امیرالمؤمنین علیه السلام استفاده نکند. **** نمونه های فراوان آن را در همین کتاب می خوانید.

استفاده از قرآن در مسائل قضائی

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با رهنمودهای پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم اولین و آخرین قاضی موفق بود که در قضاوت و داوری حداکثر استفاده را از قرآن کریم می برد. از قرآن کمک می گرفت و با رهنمودهای قرآن مشکلات قضائی را برطرف می کرد. از قرآن می پرسید و با قرآن به داوری می نشست. (۱). گاهی برداشت های قرآنی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام همه اصحاب و یاران رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را به شگفتی وا می داشت. و خلفای پیش از امام علی علیه السلام همواره با شگفتی می گفتند: حکم این مشکل در کجای قرآن آمده است؟ کدام آیه قرآن در این مسئله داوری می کند؟ که پس از توضیحات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قانع شده با شگفتی به عظمت علمی و قضائی آن حضرت اعتراف می کردند. **** نمونه های فراوان آن را در همین کتاب می خوانید.

استفاده از رهنمودهای پیامبر (ص)

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بارها در قضاوت ها و حل بن بست های قضائی اظهار می داشت که: پیامبر گرامی اسلام، روش حل این مشکل را به من آموخته است. من این شیوه قضاوت را از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آموختم. سوگند به خدا نه من دروغ می گویم و نه آن کس که به من خبر داد دروغ گفته است.

استفاده از علم غیب [۱]

علم غیب و آگاهی از اسرار نهان یکی دیگر از نعمت هایی بود که در اختیار امیرالمؤمنین علی علیه السلام قرار داشت که به اذن خدا، با برخورداری از این نعمت بزرگ در امور قضائی و صدور حکم، و شناسائی مجرمان موفق بود و توانست عدالت اجتماعی را تحقق بخشد، و دست متجاوزان به حقوق اجتماعی را قطع کند و خائنان منکر خیانت را افشا کند، و ماسک های دروغین را از چهره ظالمان بدارند. **** برای عنوان های یاد شده در این کتاب نمونه های فراوانی آمده است.

به کارگیری علوم در قضاوت

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اولین و آخرین عالم آگاهی بود که از انواع علوم در حل بن بست های و مشکلات قضائی استفاده فرمود. بگونه ای که معاصران آن حضرت در شگفت ماندند و آیندگان با شگفتی از روش ها و شیوه های حکیمانه آن بزرگ یگانه بهره مند شدند و خواهند شد. جالب و شنیدنی آنکه دشمن سرسخت و در حال جنگ آن حضرت نیز از رهنمودهای قضائی و علوم سرشار امام استفاده می کرد، یا به صورت نامه، مشکلات قضائی را نوشته و از امام علی علیه السلام راه حل می طلبید. (۱). **** برای عنوان های یاد شده در این کتاب نمونه های فراوانی آمده است.

قاطعیت در اجرای احکام قضائی

یکی دیگر از ویژگی های قضائی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قاطعیت در اجرای احکام قضائی بود، آنگاه که جلسه قضاوت

برقرار می‌شد و جرم و مجرم شناسائی می‌شد. احکام قضائی را در حدود و دیات و قصاص اجرا می‌فرمود و هیچگونه تماس و سفارش و موقعیت اجتماعی مانع اجرای حکم نمی‌گردید. تا یار و همکار وفادارش «قنبر» در اجرای حید بر تن آلوده یک مجرم، دچار تندروری شده و یک ضربه شلاق اضافه بر او نواخت، امام علی علیه السلام او را قصاص کرد، و به شلاق خورده دستور داد تا یک ضربه بر بدن «قنبر» بنوازد. امروزه در جهان احکام قضائی فراوانی صادر می‌شود که در مرحله اجرائی معطل می‌ماند و عدالت اجرا نمی‌گردد.

توجه به ارزش و صفات قاضی

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام همانگونه که به اهمیت سیستم قضائی می‌اندیشید، به بازپروری و تربیت قضات هم توجه داشت. یکی از ویژگی‌های مهم قضائی آن حضرت، اصل نظارت در امور قضات بود که به وسیله نیروهای اطلاعاتی خود، مسائل آنان را زیر نظر داشت. یکی از قضات خود را که تنها یک روز مسئولیت قضائی داشت عزل فرمود، که وجود «قاضی یک روزه» اصل نظارت در سیستم قضائی آن حضرت را به اثبات می‌رساند.

استقلال قاضی

اشاره

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به استقلال فکری قاضی می‌اندیشید و اجازه نمی‌داد. پرونده‌ای که در دست یکی از قضات در حال بررسی است به قاضی دیگری سپرده شود که در حکومت بنی امیه این روش غلط با نفوذ قدرتمندان رواج پیدا کرد و سیستم قضائی را به انواع وابستگی‌ها آلوده کرد. (۱) و دیگر ویژگی‌هایی که از حوصله یک فصل خارج است. در اینجا توجه به فهارس مربوط به قضا و قضاوت در نهج البلاغه ضروری است، مانند: قضا، قضاوت **** تهذیب، ج ۶، ص ۳۰۰، حدیث ۶۸.

قضا، قضاوت [۱]

آفات قضاوت و داوری حکمت ۲۲۰ اصول داوری و قضاوت در اسلام خطبه ۳ - ۲/۱۲۵ افشای قضاوت دروغین خطبه ۵/۱۷ اوصاف قضات نالایق خطبه ۳/۱۷ تعهد و احساس مسئولیت نسبت به قضات نامه ۵۳ جایگاه قضات و کارمندان در حکومت نامه ۵۳ خطر خود محوری در امور قضائی خطبه ۱/۱۸ روانشناسی مدعیان دروغین قضاوت خطبه ۱۷ روش صحیح قضاوت حکمت ۲۷۱ روش قضاوت حکمت ۲۲۰ روش قضاوت نسبت به انسان‌ها حکمت ۲۲۰ ره آورد تأمین نیازهای قضات نامه ۶۹/۵۳ ره آورد قضاوت های ناآگاهانه خطبه ۱۷ سیمای قضات و داوران نامه ۵۳ شرایط گزینش قضاوت نامه ۵۳ ضرورت رسیدگی به امور قضات دادگاه‌ها نامه ۴۶/۵۳ قضاوت عادلانه حکمت ۳/۲۸۹ قضاوت و کارگزاران دولتی نامه ۵۳ قضاوت های ناآگاهانه خطبه ۱۰/۱۷ مبانی قضا و حکومت در اسلام خطبه ۱۸ نظارت بر قضات نامه ۵۳ نکوهش از اختلاف میان قضات خطبه ۱/۱۸ نکوهش اهل رأی (خود محوری در قضاوت) خطبه ۱۸ **** شماره‌های فهرست‌ها بر اساس نهج البلاغه نسخه معجم المفهرس مؤلف می‌باشد.

امام و مسائل قضائی

عدالت رفتاری قاضی

اشاره

قضاوت مسئولیت بسیار ارزشمند و حساسی است، طرفین دعوا در تمام محاکمات می‌خواهند حاکم شوند و از قاضی انتظار مساوات و عدالت دارند، اگر قاضی عدالت در رفتار و گفتار و حتی نگاه کردن را رعایت نکند، زود می‌رنجد، و نسبت به نظام اسلامی دلسرد می‌شوند. از این رو حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به عدالت رفتاری قاضی دقت لازم را داشت.

عزل قاضی بد اخلاق

ابوالاسود دوئلی، مردی شاعر، سیاستمدار و ادیب بود که علم نحو را با راهنمایی امام علی علیه السلام تدوین کرد، و قرآن را اعراب گذاری و نقطه گذاری نمود، و در دوران حکومت خلیفه دوم به بصره هجرت کرد. (۱). او تنها قاضی حکومت علی علیه السلام بود که در همان روز اول قضاوت عزل شد، چون فرمان عزل را دریافت کرد خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت: به خدا قسم نه خیانت کرده ام و نه به خیانت متهم شدم، چرا مرا عزل کردی؟ امام علی علیه السلام پاسخ داد: درست می‌گوئی و تو مردی امین و با ایمانی، امیرا بازرسان من اطلاع داده اند که چون طرفین دعوی به محکمه می‌آیند، تو بلند تر از ایشان سخن می‌گوئی، و دُرشتی در گفتار داری. (۲). یعنی تنها ایمان و سیاست کافی نیست، بلکه قاضی باید اخلاق اجتماعی رادر برخورد با مردم رعایت کند. و دیگر آنکه چقدر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به امور قضاوت حساس بود که بازرسان آن حضرت دقیقاً همه جا حضور داشته و رفتار قضات را کنترل و گزارش می‌دادند. ممکن است فردی لیاقت دیگر مدیریّت های کشور را داشته باشد اما برای قضاوت مناسب نباشد. **** و در عصر حکومت عمر بن عبدالعزیز در سن ۸۵ سالگی در گذشت. (اعیان الشیعه ج ۷ ص ۴۰۳). معالم القریه، ص ۲۰۳.

رعایت عدالت نسبت به طرفین ادعا

شیخ طوسی نقل می‌کند که: مردی به عنوان مهمان بر امام علی علیه السلام وارد شد و چند روزی پذیرائی شد، و نگفت که با شخصی دعوی کرده و در فلان روز باید محاکمه شوند وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام آگاه شد چون باید قضاوت می‌کرد و عدالت را نسبت به طرفین دعوی رعایت می‌فرمود به مهمان خود فرمود: أَخَصِّمُ أَنْتَ؟ آیا برای محاکمه و خصومت آمدی؟ پاسخ داد: آری حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: تَحَوَّلْ عَنَّا، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نَهَى أَنْ يُضَافَ خَصْمٌ إِلَّا وَ مَعَهُ خَصْمُهُ (اکنون از مهمانی ما خارج شو که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از پذیرائی یکی از طرفین دعوی نهی فرموده است). (۱). با اینکه امام علی علیه السلام در بزرگواری و اکرام به مهمان شهرت داشت، اما عدالت در قضاوت اصلی است که باید رعایت شود، و بر دیگر ارزش های رفتاری، برتری دارد. **** تهذیب، ج ۶، ص ۲۲۶، باب آداب الاحکام، حدیث ۵۴۴: شیخ طوسی.

کاربرد علم روانشناسی در قضاوت

اشاره

کشف واقعیت‌ها آرزوی هر قاضی متعهدی است، تا بر اساس «عدالت» و «واقعیت» قضاوت و حکم صادر کند، یکی از راه‌های کشف واقعیت‌ها، استفاده از علوم به خصوص «علم روانشناسی» در قضاوت است که می‌تواند ماهیت افراد را به خوبی آشکار سازد.

استفاده از رفتارشناسی در قضاوت

دو زن بر سر یک پسر بچه دعوی داشتند و هر یک ادعا می‌کرد که پسر بچه از آن اوست. هرچه آنها را سوگند دادند، تهدید و نصیحت کردند، از خدا و قیامت ترسانند فایده‌ای نداشت. وقتی خلیفه دوم در حلّ مشکل آنان درمانده شد آنها را نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرستاد. امام به جای سوگند و تهدید و فشار، از روانشناسی و رفتارشناسی در قضاوت استفاده کرد و فرمود: حال که هر دو ادعا دارید و شاهد و بینه می‌آورید و حاضر نیستید دست از دعوا بردارید، من این کودک را با شمشیر دو نصف کرده، بین شما تقسیم می‌کنم. آن زن که مادر واقعی بود فوراً گفت: یا علی من از حقّ خود گذشتم کودک سالم باشد، گرچه در دست دیگران قرار بگیرد. امام علی علیه السلام خطاب به آن زن فرمود: کودک را بردار و برو که مادر واقعی آن تو می‌باشی. «هَذَا ابْنُكَ دُونَهَا، وَلَوْ كَانَ ابْنُهَا لَرَقَّتْ عَلَيْهِ وَ أَشْفَقَتْ» (این کودک از آن توست بردار و برو، زیرا اگر فرزند آن زن بود، دلش می‌سوخت و حاضر نمی‌شد تا به بچه صدمه‌ای وارد شود). وقتی خلیفه دوم این شیوه قضاوت را شنید گفت: «لَوْلَا عَلِيٌّ لَهَلَكْتَ عُمَرُ» (۱). (اگر علی نبود عمر هلاک شده بود). *** مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۳۶۷ - و ثمرات الانوار، ص ۹۹ - و وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۴۴۳ - و وقایع الایام، ص ۲۱۴ - و ارشاد مفید، ص ۸۹.

دعوی عبد و مولا

برده‌ای بر مولا شورید و او را گرفت و ادعا می‌کرد که او مولا، و مولا برده اوست. هرچه کردند تا با نصیحت و سوگند و تهدید دست از ادعا بردارد فایده‌ای نداشت هر دو ادعا داشتند مولا هستند و برده نمی‌باشند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با استفاده از علم روانشناسی این مشکل را حلّ کرد، آنها را روبه دیوار نگهداشت که سر بر دیوار گذارند، و ناگهان (با یک صحنه سازی) به قنبر فرمود: شمشیر از نیام برکش. قنبر گفت: آماده‌ام. حضرت فرمود: گردن غلام را بزن. در این هنگام آن کس که غلام بود بی اختیار خود را کنار کشید و دعوا برطرف شد. (۱). *** خصائص الائمة، شریف رضی، ص ۸۶ - و مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۳۸۰ - و وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۴۴۲ - و ثمرات الانوار، ص ۱۰۸ - و فروع کافی.

جدا کردن شاهدان

شخصی با گروهی به مسافرت رفت، همراهان اموال فراوان او را گرفتند و به صورت دسته جمعی آن بیچاره را کشتند، وقتی به کوفه باز گشتند، گفتند: آن مرد ناپدید شد. شریح قاضی آنها را سوگند داد، همه سوگند خوردند و آزاد شدند. اما خانواده تاجر مقتول راضی نشدند و به امام علی علیه السلام شکایت کردند. امیرالمؤمنین علیه السلام به شریح قاضی فرمود: چرا اینگونه قضاوت کردی؟ سپس فرمود: من به روش داود پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم حکم می‌کنم. سپس آن گروه تاجر پیشه را در مسجد حاضر

کرد، و هر کدام را در کنار ستونی با سر پوشیده نگهداشت که دیگری را نتواند بنگرد، سپس به افراد پیرامون خود فرمود: هر گاه من تکبیر گفتم، شما هم بگوئید. متهم اول را آوردند، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سئوالاتی از او کردند که همه را به دروغ جواب داد، و تلاش کرد تا کتمان کند، امام و همراهان تکبیر گفتند، سپس او را به ستون خود باز گرداندند، دومی را که آوردند، امام علی علیه السلام به گونه ای با او برخورد کرد که باورش شد که نفر اول همه چیز را افشاء کرده است. ناگهان دومی واقعتاً را گفت، و اعتراف کرد که ما دسته جمعی پدر این جوان را کشتیم و اموال او را تقسیم کردیم. صدای تکبیر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و همراهان بار دیگر بلند شد. سومی نیز همین اعتراف را کرد. آنگاه امام علی علیه السلام اموال مقتول را باز پس گرفت، و آنان را مجازات کرد. (۱). یعنی با یک صحنه سازی و نمایش هدفدار، و جدائی انداختن بین شهود، و استفاده از حالات روانی حساب شده، راز قتل یک بی گناه آشکار گردید، و خیانتکاران مجازات شدند. **** حیوة القلوب، ج ۱، ص ۳۳۴ - و ارشاد شیخ مفید.

جایگاه عفو در قضاوت

اشاره

از دیدگاه امام علی علیه السلام باید تلاش کرد تا انسان های بزهکار بازسازی شوند، توبه کنند، و به سلامت بازگردند که اجرای حدود الهی نیز برای سالم سازی محیط زندگی است، از این رو حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تلاش دارد تا افراد مجرم را هدایت کند و به فطرت سالم خویش بازگرداند.

عفو دزدی که قرآن می دانست

روزی از روزهای حکومت امام علی علیه السلام شخصی خدمت امام آمد و اعتراف به دزدی کرد، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: حد دزد قطع دست است، آیا چیزی از آیات قرآن را حفظ داری و قرائت می کنی؟ گفت: آری، سوره بقره را حفظ و مدام قرائت می کنم امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: برو، دست تو رابه برکت سوره بقره به تو بخشیدم؛ (قَدْ وَهَبْتُ يَدَكَ لِسُورَةِ الْبَقَرَةِ) اشعث بن قیس که مردی منافق و ضعیف الایمان بود اعتراض کرد و گفت: آیا حدود الهی را تعطیل می کنی؟ امام علی علیه السلام فرمود: وَمَا يُدْرِيكَ مَا هَذَا؟ إِذَا قَامَتِ النَّبِيَّةُ، فَلَيْسَ لِلْإِمَامِ أَنْ يَعْفُوَ، وَإِذَا أَقْرَأَ الرَّجُلَ عَلَى نَفْسِهِ فَذَلِكَ إِلَى الْإِمَامِ إِنْ شَاءَ عَفَى وَ إِنْ شَاءَ قَطَعَ «تو چه می دانی حکم این مسئله را؟ هر گاه برای جرمی شاهد و دلیل اقامه شد، امام باید حد الهی را اجراء کند، اما اگر مجرمی خود اعتراف کرد، کار او با امام است می تواند عفو کند، و می تواند حد الهی را جاری سازد.» (۱). **** استبصار، ج ۴، ص ۲۵۲ - و وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۴۸۸، - و اصول کافی ج ۷، ص ۲۶۰ - و تهذیب، ج ۱۰، ص ۱۲۷.

عفو زن زناکار

زنی در زمان خلیفه دوم اعتراف به زنا کرد و اصرار داشت تا حد زنا بر او جاری گردد و از عذاب الهی در امان باشد. خلیفه دوم نیز برای مجازات زن فرمان داد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: از او پرسید چرا و در چه شرائطی مرتکب شد؟ زن گفت:

در بیابان تشنه در راه ماندم، از دور چادری دیدم، وارد شدم تقاضای آب کردم و آن مرد نداد و قصد تجاوز داشت که از خیمه بیرون آمدم، اما بار دیگر تشنگی مرا بی تاب کرد که چشمانم سیاهی می رفت، در این حالت به گناه تن دادم. امام علی علیه السلام فرمود: (این همان مورد اضطرار است که در قرآن کریم حد آن برداشته شد، او را رها کنید.) (۱). ***** مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۳۶۹، - و ارشاد مفید، ص ۹۹.

جوان آلوده ای عفو گردید

جوانی خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و به عمل زشت لواط اعتراف کرد. امام علی علیه السلام اقرار او را نادیده گرفت و فرمود: شاید ناراحت، یا عصبانی شده ای. تا سه بار جوان اعتراف کرد. و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به گونه ای او را روانه منزل ساخت. تا آنکه جوان مصمم به پاک شدن شد. امام علی علیه السلام فرمود: سه نوع مجازات وجود دارد: ۱- گردن زدن با شمشیر ۲- پرت کردن از جای بلند ۳- سوخته شدن در آتش کدامیک را انتخاب می کنی؟ جوان گفت: آتش را تا از آتش قیامت در امان بمانم. آنگاه هیزم آورده و آتش افروختند. وقتی شعله ها بالا رفت و جوان آماده شد، تا با دیدگان گریان وارد آتش شود. امام علی علیه السلام به گریه افتاد و اصحاب نیز گریه کردند. امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به آن جوان فرمود: برخیز که فرشتگان آسمان را به گریه انداختی. (۱). امام هادی علیه السلام فرمود: چون این جوان خود اعتراف کرد، اجرای حد یا عفو در اختیار امام بود. ***** فروع کافی، ج ۷ ص ۲۰۱، - و عین الحیاء، ص ۲۹۸، - و ثمرات الانوار، ص ۴۲۱ - و منهاج الدموع، ص ۱۷۵.

شرابخواری که عفو شد

جوانی در زمان خلافت خلیفه اول شراب خورد، خلیفه اول او را محاکمه و به ۸۰ ضربه شلاق محکوم کرد. قبل از اجرای حکم، شرابخوار گفت: من اطلاع نداشتم که شراب در اسلام حرام است. (چون تازه مسلمان شده بود.) خلیفه اول نتوانست مشکل قضائی نسبت به آن جوان را حل کند، که به امیرالمؤمنین علیه السلام متوسل شدند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آن جوان اگر بی اطلاع بود حدی بر او جاری نمی گردد. و آنگاه برای روشن شدن مطلب، دستور داد که جوان را در میان مهاجر و انصار ببرند و اعلام کنند: آیا کسی آیات تحریم شراب را بر او خوانده است؟ اگر دو نفر گواهی دادند که او را آگاه کردند، حد شرعی را بر او جاری کنید و گرنه آزاد است. و چون کسی شهادت نداد، آن جوان آزاد شد. (۱). ***** نگاهی به زندگی دوازده امام علیهم السلام: علامه حلی، ترجمه محمدی اشتهاردی ص ۱۵۱.

متوقف کردن حد زناکار

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در محاکمه دیگری زنی را از حد خوردن نجات داد. در زمان حکومت خلیفه دوم، زن حامله ای را آوردند که مرتکب زنا شده بود، پس از اعتراف زن، خلیفه دوم قصد اجرای حد شرعی بر او را داشت که امام علی علیه السلام مانع اجرای حد شرعی شد، و به خلیفه دوم فرمود: این زن فاسد است و گناه کرده، امیا کودکی که در رحم دارد بی گناه است. گفت: چه باید کرد؟ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: باید مهلت دهید تا فرزند متولد شود و دارای سرپرستی گردد، آنگاه حد الهی را بر این زن جاری کنید. (۱). خلیفه دوم ناچار شد آشکارا اعتراف کند که: «عَجَزَتِ النِّسَاءُ أَنْ تَلِدَنَّ مِثْلَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ».

«زن‌ها عاجزند از اینکه فرزندی مثل علی بن ابی طالب متولد کنند.» ***** نگاهی به زندگی دوازده امام علیهم السلام: علامه حلی، ترجمه محمدی اشتهاردی ص ۱۵۳ و ۱۵۴ - و کشف الغمّه، ج ۱، ص ۱۱۲.

عفو و نرمش

مردی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین من زنا کرده ام، پس مرا تطهیر کن. امام علی علیه السلام صورت از او گرداند، و آنگاه فرمود: بنشین و چون آن مرد نشست فرمود: آیا هرگاه یکی از شما مرتکب چنین گناهی شود، آیا نمی تواند آن گناه را پوشیده نگه دارد؟ همانطور که خدا آن را برای او مخفی نگه داشته است؟ در این موقع آن مرد از جای برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین من زنا کرده ام، مرا تطهیر کن. اما علی علیه السلام فرمود: کدام علت تو را به اعتراف واداشته است؟ مرد گفت: برای پاک شدن. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: کدام پاکی بهتر از توبه است. آنگاه رو به یاران کرد و با ایشان به گفتگو پرداخت تا بار دیگر آن مرد از جای برخاست و حرف پیشین خود را تکرار کرد. امام علی علیه السلام فرمود: آیا چیزی از قرآن می خوانی؟ مرد گفت: آری. آنگاه قسمتی از قرآن را درست خواند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آیا حقوقی را که از جهت نماز و زکات از خدا بر ذمه داری می شناسی؟ مرد گفت: آری. آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام درباره این مسائل از او سئوالاتی کرد و آن مرد جواب صحیح داد. سپس به او فرمود: آیا بیماری؟ یا در سر و بدن خود دردی احساس می کنی؟ مرد گفت: نه. امام علی علیه السلام فرمود: اکنون برو تا درباره تو تحقیق کنم، هرگاه به سوی ما باز نگردی، تو را طلب نخواهیم کرد. (۱). در کتاب «داوری های حیرت انگیز علی علیه السلام» تألیف «امین عاملی»، ص ۱۵۵ از علی بن ابراهیم روایت کرده است که آن مرد رفت و سه دفعه دیگر آمد و به گناه خود اقرار کرد، آنگاه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ناچار شد تا حدّ را بر او جاری کند. پس از آن امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «ای مردم هرکس که از او این عمل پلید سرزند، بین خود و خدای خود توبه کند، به خدا سوگند که توبه در پنهانی افضل و برتر است از اینکه کسی خود را رسوا کند و پرده خویش را بَدَرَد.» (۲). ***** عبارات عدالت و قضاء در اسلام، ص ۱۹۲. نقل از وافی، ج ۲، جزء ۹، ص ۴ - و پند تاریخ، ج ۴، ص ۲۳۹، جزء ۷ و فروع کافی، ص ۱۸۸ به تفصیل.

آفات قضاء

اشاره

آفات قضاوت فراوان است.

بد اخلاقی

یکی از آفات قضاوت، بد اخلاقی و برخورد خشونت آمیز با مردم است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قاضی یک روزه خود «ابوالاسود دوئلی» را جهت بد اخلاقی با مردم عزل کرد.

رشوه خواری

اشعث بن قیس، پدر زن امام مجتبی علیه السلام و از یاران امام بود که بعدها فریب معاویه را خورده و در تمام توطئه‌ها دخالت داشت، دختر او «اسماء» امام مجتبی علیه السلام را به شهادت رساند، و پسر او محمد اشعث در قتل مسلم و سپس در کربلا دخالت داشت. در دوران زندگی امام علی علیه السلام، اشعث با مردی دعوا داشت و فردا می‌بایست در محکمه علی علیه السلام حاضر شده محاکمه گردد. شب، حلوائی آماده کرده برای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برد تا از این راه امتیازی برای محاکمه فردا به دست آورد. امام علی علیه السلام در را گشود و نگاهی به حلوا کرد و فرمود: وَأَعْجَبُ مِنْ ذَلِكَ طَارِقُ طَرْقِنَا بِمَلْفُوفِهِ فِي وَعَائِهَا، وَمَعْجُونِهِ شَبِثُهَا، كَأَنَّمَا عُجِنَتْ بِرَبِيقِ حَيَّةٍ أَوْ فَيْئِهَا، فَقُلْتُ: أَصَلَّمَهُ، أَمْ زَكَأَهُ، أَمْ صَدَقَهُ؟ فَمَذَلِكُ مُحَرَّمٌ عَلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ! فَقَالَ: لَا ذَا وَلَا ذَاكَ، وَلَكِنَّهَا هَدِيَّةٌ. فَقُلْتُ: هَبْلَنَكَ الْهَبُولُ! أَعَنْ دِينَ اللَّهِ أَتَيْتَنِي لَتُخَدَعَنِي؟ أَمْ حَتَبْتَ أَنْتَ أَمْ دُو جِنَّةٍ، أَمْ تَهَجَّرُ؟ وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقَالِيمَ السَّبْعِيَّةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلاكِهَا، عَلَيَّ أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمْلِهِ أَسْدَلِبُهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ، وَإِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لِأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِ جَرَادَةٍ تَقْضُمُهَا. مَا لِعَلِّي وَلِنَعِيمٍ يَفْنَى، وَلَذَّةٍ لَا تَبْقَى! نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سُبَاتِ الْعَقْلِ، وَقُبْحِ الزَّلَلِ. وَبِهِ نَسْتَعِينُ. (و از این حادثه شکفت آورتر اینکه شب هنگام کسی به دیدار ما آمد (۱) و ظرفی سر پوشیده پر از حلوا داشت، معجونی در آن ظرف بود که از آن تنفر داشتیم، گویا آن را با آب دهان مار سمی، یا قی کرده آن مخلوط کردند، به او گفتم: هدیه است؟ یا زکات یا صدقه؟ که این دو بر ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله حرام است. گفت: نه، نه زکات است نه صدقه، بلکه هدیه است. گفتم: زنان بچه مرده بر تو بگریند، آیا از راه دین وارد شدی که مرا بفریبی؟ یا عقلت آشفته شده یا جن زده شدی؟ یا هذیان می‌گویی؟ به خدا سوگند! اگر هفت اقلیم را با آن چه در زیر آسمانهاست به من دهند تا خدا را نافرمانی کنم که پوست جوای را از مورچه ای ناروا بگیرم، چنین نخواهم کرد، و همانا این دنیای آلوده شما نزد من از برگ جویده شده دهان ملخ پست تر است علی را با نعمت های فنا پذیر، و لذت‌های ناپایدار چه کار؟! به خدا پناه می‌بریم از خفتن عقل، و زشتی لغزشها، و از او یاری می‌جوییم (۲). * * * * * نوشتند که اشعث بن قیس بود. خطبه ۲۲۴ نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلف.

امتیاز ندادن به یکی از طرفین دعوا

یکی دیگر از آفات قضاء، امتیاز دادن به یکی از طرفین دعواست، که مخالف عدالت است، و قاضی را می‌لغزاند، و به صدور حکم ظالمانه می‌کشاند، همه افراد با هرگونه شغل و مقام و امتیازات سیاسی، اجتماعی باید در برابر محکمه اسلامی و نگاه قاضی مساوی باشند. در دوران حکومت خلیفه دوم، شخصی ادعائی نسبت به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام داشت و کار به دادگاه قضائی کشید. وقتی طرفین دعوا حاضر شدند، خلیفه دوم خطاب به امام علی علیه السلام گفت: یا ابوالحسن در کنار مدعی قرار گیر تا قضاوت کنم. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ناراحت شد. خلیفه دوم پرسید: از اینکه شما را در کنار مدعی قرار دادم ناراحت شدید؟ امام علی علیه السلام پاسخ داد: از آن جهت ناراحت شدم که عدالت را بین ما رعایت نکردی، او را با نام خواندی و مرا با احترام و با کُنیه «ابوالحسن» صدا کردی شاید مدعی من ناراحت شده باشد. (۱). * * * * * شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۷، ص ۶۵.

قاطعیّت در اجرای قانون

بسیاری از حاکمان و پادشاهان و حتی مردم معمولی آنگاه که به قدرت و ثروت رسیدند، «روابط» را بر هر چیزی حاکم کردند، و هر چه خواستند به دوستان و فامیلان خود امتیاز دادند، و دیگران را فدا نمودند. اما حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در اجرای قانون و حدود الهی و تقسیم بیت المال، تنها الگوی کاملی است که قاطعیت بی نظیر دارد، و روابط و دیگر تعلقات خویشاوندی را در اجرای حدود الهی دخالت نمی داد.

اجرای حد نسبت به دوست

نجاشی شاعر (قیس بن عمرو) یکی از دوستان امام علی علیه السلام بود که در جنگ صفین حضور فعال داشته و برای تقویت روحیه سربازان امام اشعار حماسی می خواند. اما در روز اول ماه رمضان از کنار خانه «ابی سمّال» می گذشت. آن شخص نجاشی را در روز ماه رمضان دعوت به کباب و شراب نمود، و چون مرد ضعیف الایمانی بود، پذیرفت، و در آن روز با هم کباب و شراب خوردند که در اواخر روز شراب اثر خود را گذاشت و صدایشان به عربده بلند شد که همسایه ها به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گزارش دادند. مأموران امتیعی فوراً خانه ابی سمّال را محاصره کردند. او چون راه های فرار را می دانست، فرار کرد، ولی نجاشی دستگیر شد. امام علی علیه السلام دستور داد که ۸۰ ضربه حد شراب بر او زدند، و سپس ۲۰ ضربه دیگر نیز اضافه شد. نجاشی گفت: یا امیرالمؤمنین حد شراب را می دانستم، ولی بیست ضربه اضافی برای چیست؟ حضرت فرمود: برای آنکه جرأت کردی تا حرمت ماه رمضان را بشکنی. (۱). می بینم که دوستی ها و روابط دوستانه در اجرای حدود الهی اثری نداشت. یعنی دوستی های نجاشی با امام و شرکت او در جنگ صفین تأثیری در اجرای حد الهی نداشت. **** الغارات، ج ۲، ص ۵۳۳ - و بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۹ - و شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۴۷۸.

برخورد با دختر خود

وقتی یکی از دختران امام علی علیه السلام، گلوبند بیت المال را آنهم با اجازه کلیددار آن، تنها برای روز عید فطر، به عاریت گرفت، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر سر کلیددار بیت المال فریاد کشید، و گلوبند را به بیت المال بازگرداند و خطاب به دخترش فرمود: اگر اجازه نمی گرفتی، دست تو اولین دستی بود که در بنی هاشم قطع می گردید. (۱). **** تهذیب، ج ۱۰، ص ۱۵۱ - و وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۵۲۱.

برخورد با برادر

برادر امیرالمؤمنین علیه السلام، عقیل بن ایطالب چون مقداری اضافه از حقوق ماهیانه از آن حضرت درخواست داشت، و مکرر خواسته خود را بیان کرد، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آهنی را در آتش گرم و به دست برادر نزدیک کرد که از حرارت آن فریاد کشید. (۱). **** خطبه ۲۲۴ نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلف.

برخورد با پسر عمو

اشاره

وقتی یکی از فرزندان عباس، عموی امام علی علیه السلام به بیت المال خیانت کرد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نامه تندی به او نوشت و تهدید کرد: اگر اموال را به بیت المال باز نگرداند با شمشیر آدب خواهد شد.

اسباب ذم الولاة الخونة

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي كُنْتُ أَشْرَكْتُكَ فِي أَمِيَانَتِي، وَجَعَلْتُكَ شِعَارِي وَبِطَانَتِي، وَلَمْ يَكُنْ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِي أَوْثَقَ مِنْكَ فِي نَفْسِي لِمَوَاسِيَاتِي وَمَوَازِرَتِي وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَيَّ؛ فَلَمَّا رَأَيْتَ الزَّمَانَ عَلَى ابْنِ عَمِّكَ قَدْ كَلَبَ، وَالْعِيدُ قَدْ حَرَبَ، وَأَمَانَةَ النَّاسِ قَدْ خَزَيْتَ، وَهَذِهِ الْأُمَّةُ قَدْ فَكَتَتْ وَشَعَّرَتْ، قَلَبْتَ ابْنَ عَمِّكَ ظَهَرَ الْمَجْنُّ فَفَارَقْتَهُ مَعَ الْمُفَارِقِينَ، وَخَذَلْتَهُ مَعَ الْخَاذِلِينَ، وَخُنْتَهُ مَعَ الْخَائِنِينَ، فَلَا ابْنَ عَمِّكَ آسَيْتَ، وَلَا الْأَمَانَةَ أَدَيْتَ. وَكَأَنَّكَ لَمْ تَكُنِ اللَّهُ تُرِيدُ بِجِهَادِكَ، وَكَأَنَّكَ لَمْ تَكُنْ عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّكَ، وَكَأَنَّكَ إِنَّمَا كُنْتَ تَكِيدُ هَذِهِ الْأُمَّةَ عَنْ دُنْيَاهُمْ، وَتَنُوِي غِرَّتَهُمْ عَنْ فَيْئِهِمْ، فَلَمَّا أَمَكَّنْتِكَ الشَّدَّةَ فِي خِيَانَةِ الْأُمَّةِ أَسْرَعْتَ الْكِرَّةَ، وَعَاجَلْتَ الْوُثْيَةَ، وَاخْتَطَفْتَ مَا قَدَرْتَ عَلَيْهِ مِنْ أَمْوَالِهِمُ الْمَصُونَةَ لِأَرَامِلِهِمْ وَأَيْتَامِهِمْ اخْتِطَفَ الذُّنْبُ الْأَزَلَّ دَامِيَةَ الْمِعْرَى الْكَسِيرَةَ، فَحَمَلْتَهُ إِلَى الْحِجَازِ رَحِيبَ الصَّدْرِ بِحَمْلِهِ، غَيْرَ مُتَأَثِّمٍ مِنْ أَخْذِهِ، تَرْجَمَهُ: علل نکوهش یک کارگزار خیانتکار (پس از یاد خدا و درود! همانا من تو را در امانت خود شرکت دادم، و همراز خود گرفتم، و هیچ یک از افراد خاندانم برای یاری و مددکاری، و امانت داری، چون تو مورد اعتمادم نبود، آن هنگام که دیدی روزگار بر پسر عمویت سخت گرفته، و دشمن به او هجوم آورده، و امانت مسلمانان تباه گردیده، و امت اختیار از دست داده، و پراکنده شدند، پیمان خود را با پسر عمویت دگرگون ساختی، و همراه با دیگرانی که از او جدا شدند فاصله گرفتی، تو هماهنگ با دیگران دست از یاریش کشیدی، و با دیگر خیانت کنندگان خیانت کردی، نه پسر عمویت را یاری کردی، و نه امانت ها را رساندی. گویا تو در راه خدا جهاد نکردی! و برهان روشنی از پروردگارت نداری، و گویا برای تجاوز به دنیای این مردم نیرنگ می زدی، و هدف تو آن بود که آنها را بفریبی! و غنائم و ثروتهای آنان را در اختیار گیری، پس آنگاه که فرصت خیانت یافتی شتابان حمله ور شدی، و با تمام توان، اموال بیت المال را که سهم بیوه زنان و یتیمان بود، چونان گرگ گرسنه ای که گوسفند زخمی یا استخوان شکسته ای را می رباید، به یغما بردی، و آنها را به سوی حجاز با خطری آسوده، روانه کردی، بی آن که در این کار احساس گناهی داشته باشی

ذم الخيانة في بيت المال

كَأَنَّكَ لَا أَبَا لِعَيْرِكَ! حَدَرْتَ إِلَى أَهْلِكَ تُرَائِكَ مِنْ أَبِيكَ وَأُمَّكَ. فَسُبْحَانَ اللَّهِ! أَمَا تَوُ مِنْ بِالْمَعَادِ؟ أَوْ مَا تَخَافُ نِقَاشَ الْحِسَابِ؟! أَيُّهَا الْمَعْدُودُ - كَانَ - عِنْدَنَا مِنْ أَوْلَى الْأَلْبَابِ، كَيْفَ تُسَبِّغُ شَرَابًا وَطَعَامًا، وَأَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّكَ تَأْكُلُ حَرَامًا، وَتَشْرَبُ حَرَامًا، وَتَبْتَاعُ الْإِمَاءَ وَتَنْكِحُ النِّسَاءَ مِنْ أَمْوَالِ الْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُجَاهِدِينَ، الَّذِينَ أَقَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ هَذِهِ الْأَمْوَالَ، وَأَحْرَزَ بِهِمْ هَذِهِ الْبِلَادَ! تَرْجَمَهُ: نکوهش از سوء استفاده در بیت المال دشمنت بی پدر باد، گویا میراث پدر و مادرت را به خانه می بری! سبحان الله!! آیا به معاد ایمان نداری؟ و از حسابرسی دقیق قیامت نمی ترسی؟ ای کسی که در نزد ما از خردمندان بشمار می آمدی، چگونه نوشیدن و خوردن را بر خود گوارا نمودی در حالی که می دانی حرام می خوری! و حرام می نوشی! چگونه با اموال یتیمان و مستمندان و مؤمنان و مجاهدان راه خدا، کنیزان می خری و با زنان ازدواج می کنی؟ که خدا این اموال را به آنان وا گذاشته، و این شهرها را به دست ایشان امن فرموده است!

المواجهة الصارمة للخونة

فَاتَّقِ اللَّهَ وَارْزُقْ إِلَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ أَمْوَالَهُمْ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ ثُمَّ أَمْكَنِي اللَّهُ مِنْكَ لَأَعْزِدَنَّ إِلَى اللَّهِ فِيكَ، وَلَا ضَرْبَ بَنِكَ بِيَسْفِي الَّذِي مَا ضَرَبْتُ بِهِ أَحَدًا إِلَّا دَخَلَ النَّارَ وَاللَّهِ لَوْ أَنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ فَعَلَمَا مِثْلَ الَّذِي فَعَلْتَ، مَا كَانَتْ لَهُمَا عِنْدِي هَوَادَةٌ، وَلَا ظَفِرًا مَنِي يَارَادَهُ، حَتَّى آخِذَ الْحَقِّ مِنْهُمَا، وَأُزِيحَ الْبَاطِلَ عَن مَظْلَمَتِهِمَا، وَأُقْسِمُ بِاللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ مَا يَمِيرُنِي أَنْ مَا أَخَذْتَهُ مِنْ أَمْوَالِهِمْ حَلَالٌ لِي، أَتُرَكُّهُ مِيرَاثًا لِمَنْ بَعْدِي؛ فَضَحَّ رُوَيْدًا، فَكَانَكَ قَدْ بَلَغْتَ الْمَدَى، وَدَفَنْتَ تَحْتَ الثَّرَى، وَعَرِضْتَ عَلَيْكَ أَعْمَالَكَ بِالْمَحَلِّ الَّذِي يُنَادِي الظَّالِمَ فِيهِ بِالْحُسْرَةِ، وَيَتَمَنَّى الْمُضَيِّعُ فِيهِ الرَّجْعَةَ، «وَلَا يَتَّ حِينَ مَنَاصٍ» ترجمه: برخورد قاطع با خیانتکار پس از خدا بترس، و اموال آنان را بازگردان، و اگر چنین نکنی و خدا مرا فرصت دهد تا بر تو دست یابم، تو را کیفر خواهم نمود، که نزد خدا عذر خواه من باشد، و با شمشیری تو را می زنم که به هر کس زدم وارد دوزخ گردید. سوگند به خدا! اگر حسن و حسین چنان می کردند که تو انجام دادی، از من روی خوش نمی دیدند و به آرزو نمی رسیدند تا آن که حق را از آنان باز پس ستانم، و باطلی را که به ستم پدید آمده نابود سازم، به پروردگار جهانیان سوگند، آن چه که تو از اموال مسلمانان به ناحق بردی، بر من حلال بود، خشنود نبودم که آن را میراث بازماندگانم قرار دهم، پس دست نگهدار و اندیشه نما، فکر کن که به پایان زندگی رسیده‌ای، و در زیر خاک ها پنهان شده، و اعمال تو را بر تو عرضه داشتند، آنجا که ستمکار با حسرت فریاد می زند، و تباہ کننده عمر و فرصت ها، آرزوی بازگشت دارد اما راه فرار و چاره مسدود است. (۱). **** نامہ ۴۱ نہج البلاغہ، معجم المفہرس مؤلف.

تازیانه زدن بر استاندار خلیفه سوم

ولید بن عقبه، با قبیلہ «بنی المصطلق» در جاهلیت بر سر ریخته شدن خون نزاع داشتند. پس از اسلام در سال نهم او با همراهانش برای گرفتن زکات به سوی قبیلہ یاد شده رفتند: وقتی استقبال مردم را دید فکر کرد برای انتقام گرفتن می آیند، ناچار فرار کرد و به دروغ نزد رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم اظهار داشت: قبیلہ بنی المصطلق می خواستند مرا بکشند. که ناگاہ جبرئیل با آوردن آیه: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا (۱). «ای کسانی که ایمان آوردید اگر فاسقی خبری برای شما آورد، پیرامون آن تحقیق کنید.» پدر ولید «عقبه» در مکه همسایه پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم بود که پس از بعثت انواع آزارها را به آن حضرت روا می داشت. او بود که با گستاخی تمام آب دهان به صورت پیامبر انداخت رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم از آینده شوم او خبر داد و از شدت آزار و اذیت او می فرمود: (من در میان دو همسایه شرور «ابولهب و عقبه بن ابی معیط» قرار گرفته ام.) که در جنگ بدر، عقبه اسیر و کشته شد. ولی پسر او «ولید» برادر مادری خلیفه سوم بود که به ظاهر مسلمان شد، اما در دربار خلیفه سوم نفوذ کرد و استاندار کوفه شد و در کوفه به عیش و نوش و میگساری و غارت بیت المال پرداخت، از عبدالله بن مسعود با اصرار فراوان مبلغ زیادی از بیت المال قرض کرد که آن را نپرداخت، وقتی عبدالله به خلیفه سوم شکایت کرد به او نوشت: «تو خزانه دار ما هستی، کاری به ولید نداشته باش.» ای مسلمانان، صد هزار درهم ولید از بیت المال مسلمین گرفت و تاراج کرد ولی خلیفه مسلمین آن را بازخواست نکرد. سرانجام خلیفه سوم عبدالله را عزل و به مدینه بُرد تا ولید در کوفه آزاد باشد. استاندار کوفه شراب می خورد و با مستی وارد مسجد کوفه می شد، و نماز صبح را چهار رکعت می خواند، در یکی از صبح ها که مست و بیهوش در محراب افتاده بود، مالک اشتر و جندب بن زهیر و جمعی از بزرگان، انگشتر خلیفه را از دست او گرفتند و به مدینه رفتند و با شواهد و قرائن به خلیفه سوم شکایت کردند، خلیفه سوم به جای دادرسی، چند ضربه شلاق بر بدن «جندب» نواخت. وقتی اعتراضات بالا گرفت، خلیفه سوم ناچار شد سعید بن عاص را به استانداری کوفه نصب و ولید را عزل کند. ولید به مدینه آمد، و شهادت شاهدان تکمیل شد که می بایست حد شراب خواری (۸۰ ضربه شلاق) بر او جاری گردد، اما چون برادر مادری خلیفه سوم بود، کسی به خود این اجازه را نمی داد که حد شرعی را اجرا کند و خلیفه سوم نیز می گفت چه کسی بر بدن برادر من شلاق می

زند؟ در این هنگام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شلاق را گرفت و برخاست و فرمود: «بنی اسرائیل چون اجرای حدود الهی را تعطیل کردند نابود شدند.» و سپس ضربات پیاپی شلاق «۸۰ ضربه» را بر بدن استاندار خلیفه سوم در کوفه نواخت. خلیفه سوم ناراحت شده گفت: ای علی تو حق نداری با ولید اینگونه رفتار کنی. امام علی علیه السلام پاسخ داد: «ولید شراب خورده و حکم خدا باید در حق او اجرا شود.» (۲). ***** سوره حجرات، آیه ۶. حدیقه الشیعه، ص ۲۸۸ - و حق الیقین، ص ۲۶۸ - و نقش عایشه در اسلام، ص ۱۶۵ - و مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۳۴ - و منهاج البراعه، ج ۱۶، ص ۲۱۹ و در تاریخ ابن اثیر - و یعقوبی - و صحیح مسلم - و عقدالفرید - و مسند احمد - و اسدالغابه نیز آمده است.

محکوم کردن خلیفه

شیخ مفید در ارشاد و مجلسی در بحارالانوار نقل کردند که خلیفه دوم زنی را احضار کرد. چون مأموران خلیفه دوم نزد آن زن آمدند، زن چنان ترسید که در بین راه بچه او سقط شد. خبر به خلیفه دوم دادند، اصحاب خود را جمع کرد و از آنها نظر خواست. همه گفتند: بر تو چیزی نیست تو ادب کننده ای و قصدی جز خیر نداشتی. امیرالمؤمنین علیه السلام در میان آن جمع بود و چیزی نمی گفت، خلیفه دوم متوجه آن حضرت شده گفت: یا ابالحسن شما چه می گوئی؟ حضرت فرمود: جماعت گفتند و شما هم شنیدی. خلیفه دوم گفت: حکم شما چیست؟ آن حضرت فرمود: دیه بر عهده تو است، زیرا که قتل کودک به صورت خطائی است و جرم آن به تو باز می گردد. خلیفه دوم گفت: یا ابالحسن به خداوند سوگند که تو مرا بین این قوم نصیحت کردی، به خدا قسم از اینجا نرو تا اینکه دیه را به این خانواده برسانی. (۱). ***** قضاوت های محیرالعقول ید محسن عاملی، ص ۳۵ - و قضاوت های امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۶۷.

روش برخورد با قاضی

تنبیه قاضی با عزل چند روزه

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام زره خود را که در جنگ جمل گمشده بود، در دست یک یهودی دید، شکایت به محکمه خود برد. یهودی گفت: زره در دست من است شما باید دلیل بیاورید. در آن مجلس چون «شریح قاضی» به امیرالمؤمنین علیه السلام احترام کرد، و با یهودی برخورد مناسبی نداشت. آن حضرت ناراحت شد و عدالت رفتاری قاضی را به او تذکر داد. طبق درخواست قاضی باید افرادی شهادت می دادند که امام مجتبی علیه السلام و قنبر شهادت دادند. اشتباه دیگر قاضی این بود که: وقتی امام حسن علیه السلام و قنبر شهادت دادند که زره مال امام علی علیه السلام است، شریح خطاب به امام گفت: اما شهادت حسن پذیرفته نیست، زیرا پسر شماست و باید شاهد دیگری بیاوری. این جسارت و ضعف ایمان شریح، قابل عفو نبود، زیرا امام حسن مجتبی علیه السلام که رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم او را سید و بزرگ جوانان بهشتی نام نهاد و معصوم بود. که شریح نیز این حدیث را از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم شنیده بود، پس شهادت آن حضرت هرگز نمی بایست زیر سؤال برود. در آن محکمه، یهودی با مشاهده اخلاق و عدالت و رفتار انسانی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مسلمان شد و زره را به امیرالمؤمنین علیه السلام بازگرداند، و در شگفت ماند که: رهبر یک امت چونان افراد معمولی مملکت به دادگاه می آید و در کنار مدعی می نشیند که مسلمان هم نیست، و قاضی دادگاه خود را توبیخ می کند که چرا به او احترام گذاشته است. امیا شریح را به مدت ۲۰ روز از

قضاوت عزل و به روستای خودش فرستاد، و پس از آن مدّت، دوباره به او اجازه داد تا قضاوت را از سر گیرد. (۱). ***** کشف الغمه، ج ۱، ص ۱۸۱ و ۱۸۲.

شرایط و صفات قاضی

قضاوت در نوجوانی

امام علی علیه السلام با اینکه دوران جوانی را می گذراند، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم او را برای قضاوت و تبلیغ به یمن اعزام فرمود. حضرت علی علیه السلام فرمود: یا رسول الله، مرا برای قضاوت می فرستی، در حالی که جوان هستم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: نزدیک بیا. سپس دست بر سینه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گذاشت و این دعا را خواند: **اللَّهُمَّ اهْدِ قَلْبَهُ وَ ثَبِّتْ لِسَانَهُ** (خدایا قلب علی را هدایت کن، و زبان او را در حقگوئی استوار فرما). امام علی علیه السلام فرمود: پس از دعای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هرگز در قضاوت میان دو نفر دچار شک و تردید نشدم. (۱). ***** ارشاد شیخ صدوق، ص ۹۳ - و شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۸.

حل مشکلات قضائی جامعه

خلیفه دوم می خواست زن دیوانه ای را که شوهر نداشت و بچه شش ماهه ای به دنیا آورده بود، سنگسار کند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: **حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا** (مدّت حمل و شیرخواری اش سی ماه تمام است). (۱). و ادامه داد که: **إِنَّ اللَّهَ رَفَعَ الْقَلَمَ عَنِ الْمَجْنُونِ** (پروردگار خودداری از شهوت را از مجنون برداشته است). خلیفه دوم می گفت: **لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَمَكَ عُمَرُ** (اگر علی نبود عمر هلاک شده بود). سعد بن جبیر از ابن عباس روایت کرده است که گفت: هرگاه خبری از علی علیه السلام به ما می رسید، آن را با چیزی برابر نمی کردیم. و جوّیر از ضحاک بن مزاحم و او از عبدالله بن عباس روایت کرده است که گفت: **وَ اللَّهُ لَقَدْ أُعْطِيَ عَلِيٌّ بِنِ ابِيطَالِبِ تِسْعَةَ أَعْشَارِ الْعِلْمِ وَ أَيُّمُ اللَّهُ لَقَدْ شَارَكَهُمْ فِي الْعَشْرِ الْعَاشِرِ** (سوگند به پروردگار نه دهم علم به علی علیه السلام داده شده است و به بقیه انسان ها یک دهم، و علی علیه السلام در آن یک دهم نیز با آنها شریک است). (۲). *****
سوره احقاف، آیه ۱۵. جوهره، ص ۷۲: محمد بن ابی بکر انصاری.

لیاقت های قضائی

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نسبت به ویژگی ها و لیاقت های قضائی امام علی علیه السلام فرمود: **أَفْضَاكُمْ عَلِيٌّ** (بهترین شما در قضاوت علی علیه السلام است). (۱). و «علقمه از عبدالله» روایت کرده است که ما اصحاب رسول خدا هرگاه با هم سخن می گفتیم همه اعتراف می کردند که بهترین قاضی اهل مدینه، علی بن ابیطالب علیه السلام است. و سعید عبدالله روایت کرده است که: **أَعْلَمُ أَهْلِ الْمَدِينَةِ بِالْفَرَائِضِ ابْنُ أَبِيطَالِبٍ** (داناترین اهل مدینه به واجبات الهی علی بن ابیطالب است). و «احمد بن زهیر» از عبیدالله بن عمر قواریری و او از مؤمل بن اسماعیل، و او از سفیان بن ثوری و او از یحیی بن سعید و او از سعید بن مسیب نقل کرد که او گفت: **«كَانَ عُمَرُ يَتَعَوَّذُ بِاللَّهِ مِنْ مُعْصَلَمِهِ لَيْسَ لَهَا أَبُو حَسَنِ»** (عمر به خدا پناه می برد از مشکلی که ابوالحسن در آن نباشد). ***** فرائد

السمطین، ج ۱، ص ۹۷ - و الغدیر، ج ۳، ص ۹۶ - و کامل بهائی، ج ۱، ص ۶۸ - و مناقب خوارزمی، ص ۴۹ - و ارشاد مفید، ص ۳۲.

والاترین قاضی

یکی از ابعاد وجودی ارزشمند امیرالمؤمنین علی علیه السلام، علم قضا و قضاوت های شگفتی آور آن بزرگ رهبر راستین امت اسلامی است که رسول گرامی اسلامی صلی الله علیه وآله وسلم به والائی و برتری آن حضرت در قضاوت اشاراتی فرمودند که قابل دقت و ارزیابی است، مانند: پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «أَقْضَاكُمْ عَلِيٌّ» (۱). (بهترین شما در قضاوت علی علیه السلام است) و در حدیث دیگر فرمود: «أَقْضَاءُ أُمَّتِي عَلِيٌّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ» (۲). (بهترین امت من در قضاوت علی بن ابیطالب است). و فرمود: «وَأَعْلَمُ أُمَّتِي بِالسُّنَّةِ وَالْقَضَاءِ بَعْدِي عَلِيٌّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ» (۳). (دانشمندترین امت من نسبت به احکام الهی، و بهترین امت من در قضاوت علی بن ابیطالب است). در اینجا به اعترافات جمعی از اصحاب رسول خدا توجه می کنیم؛ ابن عباس گوید: روزی خلیفه دوم برای ما سخنرانی کرد و در ضمن خطابه گفت: علی در امر قضاوت از همه ما داناتر است. (۴). و در جای دیگر گفته است: پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم علی علیه السلام را پُر و لبریز از علم و دانش ساخت. (۵). به همین دلیل دستور داد تا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد حاضر است، هیچ کس حق رأی دادن و فتوا دادن ندارد. (۶). **** فرائد السَّمطین، ج ۱، ص ۹۷ - و نورالابصار، ص ۸۸ - و الغدیر، ج ۳، ص ۹۶ - و کامل بهائی، ج ۱، ص ۶۸ - و مناقب خوارزمی، ص ۴۹ - و مناقب مرتضوی ص ۷۹ - و کثر الحقایق به نقل احقاق الحق، ج ۴، ص ۳۲۰ - و ارشاد مفید، ص ۳۲ - و انوار نعمانیه، ص ۱۱ - و شرح حدیدی، ج ۱، ص ۱۸. ینابیع الموده، ج ۱، ص ۶۵ باب ۱۴ - و اسعاف الراغبین، ص ۱۷۱ - و ذخائر العقبی، ص ۸۳ ترجمه مناقب مغزالی. کفایه الطالب، به نقل احقاق الحق، ج ۴، ص ۳۲۴. مناقب خوارزمی، ص ۵۵ - و انساب الاشراف، ص ۹۷. علی و قرآن، ص ۵۵. امام علی، ج ۱، ص ۳۸۴ - و شرح حدیدی، ج ۱، ص ۱۸ (لا یفتین احدکم فی المسجد و علی حاضر).

قضاوت در مجلس پیامبر

ابن صباغ مالکی در فصول المهمه، و علامه شیخ محمد الصّیبان مصری در اسعاف الراغبین می گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم با جمعی از اصحاب خود نشسته بود. دو نفر وارد شدند، یکی از آنها به حضور پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم چنین عرض کرد: یا رسول الله؛ من الاغی داشتم که گاو این مرد آن را کشت. مردی از حاضرین جلسه فوراً نظر داد و گفت: چار پایان را ضمانتی نمی باشد. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم رو به علی علیه السلام کرد، فرمود: یا علی میان آنها داوری کن. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از آنها پرسید: آیا این حیوان ها هر دو بسته بودند و یا باز؟ یا یکی باز و دیگری بسته؟ آن مرد گفت: آری الاغ بسته بود، ولی گاو باز و صاحبش نیز با او بود. امام علی علیه السلام فرمود: صاحب گاو ضامن الاغ است. رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم قضاوت آن حضرت را تأیید فرمود. (۱). **** اسعاف الراغبین در حاشیه نور الابصار، ص ۱۷۱ - و فصول المهمه، ص ۴۳ - و ینابیع الموده، ج ۱، ص ۶۶.

قضاوت در یمن

قضاوت در یک قتل دسته جمعی

احمد بن حنبل با دو سند از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرد که آن حضرت فرمود: پیامبر خدا مرا به یمن فرستاد. در آنجا روزی بقبائلی چند می‌گذشتم که با هم دیگر نزاع داشتند. وقتی از جریان پرسیدم معلوم شد که چاهی جهت صید شیر، کنده بودند، که شیری در آن چاه افتاده بود، شخصی در حال سقوط کردن به درون چاه، دوومی را گرفت و دوومی با دست سوومی و سوومی هم به چهارمی چنگ زد و او را کشید و همه به درون چاه سقوط کردند. شیر همه را به سختی مجروح کرد، تا اینکه یکی از آنها پیش قدم شد و شیر را کشت. مردم، مجروحین را از چاه بیرون کشیدند. چهار نفر پس از مدتی همگی جان سپردند و میان چهار قبیله نزاع در گرفت که خون بهای هر کدام (اولی، دوومی، سوومی، چهارمی) با کیست؟ در این لحظات حساس امام علی علیه السلام جلو رفت و فرمود: با اینکه پیامبر خداصلی الله علیه وآله وسلم در روی زمین است می‌خواهید با هم بجنگید؟ من میان شما داوری می‌کنم. اگر به قضاوت من رضایت دادید که اختلافات برطرف می‌شود، یا شما را نزد پیامبر خداصلی الله علیه وآله وسلم برده تا آن حضرت در میان شما داوری کند. اهل یمن به قضاوت آن حضرت رضایت دادند و امیرالمؤمنین علیه السلام در مقام قضاوت فرمود: اکنون بروید و از قبائلی که این چاه را کنده اند، ربع دیه، ثلث دیه و نصف دیه و تمام دیه را جمع کنید. (۱). (یعنی دو هزار و هشتاد و سه دینار طلا جمع آوری کنید). پس از آماده شدن پول ها، فرمود: ۲۵۰ دینار به ورثه اولی بدهید، برای اینکه او باعث کشته شدن دوومی شد، در نتیجه از خون بهای خودش کم می‌شود. و ثلث دیه ۳۳۳ دینار) را باید به ورثه دوومی بدهید و نصف دیه ۵۰۰ دینار) را باید به ورثه سوومی و یک دیه کامل ۱۰۰۰ دینار) را باید به ورثه چهارمی بدهید. اما مردم قبائل راضی نشدند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ایشان را با مأمورانی خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرستاد، مردم یمن وقتی از راه رسیدند که آن جناب کنار مقام ابراهیم در مسجد الحرام بود. داستان خود را باز گفتند. پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: میان شما داوری می‌کنم. یکی از ایشان گفت: علی بن ابیطالب علیه السلام در میان ما قضاوت کرده است. آنگاه داوری او را شرح دادند. پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم همان را امضاء کرد و فرمود: داوری علی صحیح بود. (۲). **** مسند احمد حنبل، ج ۱، ص ۷۷. ذخائر العقبی، ص ۸۴ - و علی در کتب اهل سنت، ص ۲۵۱.

دعای پیامبر (ص) برای قضاوت امام علی (ع)

گاهی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم داوری می‌کرد. چون خبر آن به پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم می‌رسید، می‌فرمود: خدا را شکر می‌کنم که حکمت را در خاندان ما اهل بیت علیهم السلام قرار داده است. (۱). **** قضاوت‌های امیرالمؤمنین علیه السلام، تألیف علامه جبل عاملی، ص ۶۱ - و قضایای علی علیه السلام، تألیف شیخ محمد علی شوشتری، ص ۶۹.

حل مشکلات قضائی

آزمایش گر بودن

مردی استخوانی را به گوش دیگری زد، مضروب ادعا کرد که در اثر آن ضربه شنوایی او از بین رفته است. حضرت امیر علیه السلام فرمود: تا یک سال از او مراقبت نموده و او را غافلگیر کنند، پس اگر شنوایی او بر آنان ثابت گردید و یا دو مرد عادل بر آن گواهی دادند دیه ای طلب ندارد و گرنه او را بر عدم شنوایی سوگند داده دیه گوشش را به او بپردازند. کسانی گفتند: یا امیرالمؤمنین! اگر پس از گذشت یک سال شنوایی او ثابت گردید، حکمش چیست؟ حضرت علی علیه السلام فرمود: اثری ندارد

چه بسا خداوند شنوایش را بعد از یک سال مجدداً به او مرحمت نموده باشد. (۱). در ادامه این خبر حضرت رضا علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام چنین نقل فرمود که: اگر مورد ادعا، از دست دادن تمام شنوایی باشد... صبر می کنند تا به خواب سنگینی فرو رفته بر او فریاد می کشند. (۲). **** فروع کافی، ج ۷، ص ۳۲۲، حدیث ۳. فروع کافی، ج ۷، ص ۳۲۴، حدیث ۹.

آزمایش کردن بویایی و گویایی

از امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به مردی که دیگری بر سرش ضربه ای وارد کرد و مضروب ادعا می کرد بویایی و گویایی خود را از دست داده پرسش نمودند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اگر راست می گوید سه دیه طلب دارد. پرسیدند: چگونه معلوم می شود؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: بویایش بدین وسیله آزمایش می شود که پارچه نیم سوزی زیر بینی او بگیرند، اگر در جای خود ایستاده و حرکت نکرد راست گفته، و اگر بدون اختیار چشمان را بر هم زد دروغ گفته است. و امّا نسبت به قدرت تکلم، سوزنی در زبان او فرو می برید، پس اگر خون سرخ بیرون آمد دروغ گفته، و اگر خون سیاه خارج شد راست گفته است. (۱). **** فروع کافی، ج ۷، ص ۳۲۳، حدیث ۷.

ضعف بینایی

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به مردی که ضربه ای بر چشمش خورده و بینایش کم شده، ولی به ساختمان چشم او آسیبی نرسیده بود، چنین آزمایش کرد: پارچه ای بر چشم سالمش بست و آنگاه مردی به دستور آن حضرت تخم مرغی در برابر چشم معیوبش گرفته و اندک اندک از او دور شد تا جایی که مضروب ادعا کرد که آن را نمی بیند، سپس آن نقطه را نشانه کرد و چشم سالمش را نیز بدانگونه آزمایش نموده و آنگاه تفاوت دو مسافت را مشخص کرده، به همان نسبت به او ارش جنایت داد. (۱). **** فروع کافی، ج ۷، ص ۳۲۳، حدیث ۶.

ضعف بینایی هر دو چشم

مردی که ضربه ای به سرش کوبیدند خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده و ادعا کرد که در اثر آن ضربه بینایش ضعیف شده است. آن حضرت وی را در محلی نشانید و با نشان دادن تخم مرغی، دید چشمش را از چهار جانب آزمایش کرد و چون بینایی از چهار طرف مساوی بود به وی فرمود: ادعایت راست و پذیرفته است. و آنگاه مردی را در همان سنّ و سال پیش خواند و در کنار او نشانید و ابتداء دید چشمش را از چهار جانب آزمایش کرد و سپس تفاوت دو مسافت را تعیین نموده، به همان نسبت به مضروب دیه داد. (مثلاً اگر نصف بینایش کم شده بود نصف دیه چشم و اگر ثلث ثلث و...) (۱). **** عجایب القضاایا، قمی، ص ۹۳، حدیث ۱۴۸. مورد این خبر آزمایش هر دو چشم و مورد خبر او یک چشم بوده که با مقایسه با چشم دیگر آزمایش و تعیین ارش جنایت شده است.

نقص زبان

مردی ضربه ای بر زبان دیگری زد. به طوری که قدری از زبان شد و نتوانست بعضی از حروف را ادا کند. نزاع نزد خلیفه دوم بردند. خلیفه دوم حکمش را ندانست. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: حروف الفباء بیست و هشت تاست (۱) و باید دید که مضروب چند حرف را اداء نمی کند، پس به همان نسبت از جانی دیه می گیرد. (۲). **** در الفبای عرب. وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۲۷۵، حدیث ۶ (با اندک تفاوتی).

سوگند دادن ظالم

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اگر خواهید شخص ستمگری را سوگند دهید به او بگویید از حول و قوه خدا بیزاری جوید که اگر سوگندش دروغ باشد زود به عقوبت خواهد رسید، ولی اگر بگویید سوگند به خدای یگانه در عقوبتش تعجیل نخواهد شد، زیرا به یکانگی خداوند اعتراف کرده است. (۱). **** نهج البلاغه حکمت ۲۵۳ معجم المفهرس مؤلف.

قصاص چشم (کور کردن با آینه)

غلامی از قبیله قیس با مولای خود به نزد خلیفه سوم رفتند. غلام اظهار داشت که مولایش با زدن ضربه شدیدی چشم او را کور کرده، ولی ساختمان چشم سالم است، مولا به غلام می گفت: دیه چشمت را به تو می دهم از قصاص صرف نظر کن. غلام از گرفتن دیه خودداری کرده و تنها خواسته اش، قصاص بود. خلیفه سوم در حکم قضیه درماند. آنان را نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برد و از آن حضرت تقاضای داوری کرد. مولا یک دیه کامل به غلام تسلیم نمود تا از قصاص درگذرد. غلام نپذیرفت. مولا حاضر شد دو دیه پردازد، ولی باز هم غلام امتناع داشت و جز به قصاص راضی نبود. در این موقع امیرالمؤمنین علیه السلام به منظور قصاص کردن مولا، آینه ای طلبد، آن را داغ کرد و آنگاه مقداری پنبه خواست و آن را خیس کرد و بر اطراف چشم او، روی پلک ها گذاشت و چشم را در مقابل آفتاب نگهداشت و به وی فرمود: در آینه نگاه کن. و چون قدری نگاه کرد کور شد، بدون آن که آسیبی به ساختمان چشمش وارد شود. (۱). **** فروع کافی، ج ۷، ص ۳۱۹ حدیث ۱.

وزن زنجیر

غلامی زنجیر به پا از کنار دو مرد عبور می کرد، آن دو نفر در مقدار وزن زنجیر با هم شرط بندی کردند. یکی از آنان گفت: اگر وزن زنجیر فلان مقدار نباشد همسر من سه طلاقه است. دیگری گفت: اگر حدس تو درست باشد زن من سه طلاقه است. پس هر دو برخاسته و به همراه غلام نزد مولایش رفته به مولای غلام گفتند: زنجیر را باز کن تا آن را وزن نمایم. مولای غلام هم گفت: زنم طلاق است اگر بخوام زنجیر را باز کنم. همگی نزد خلیفه دوم رفتند و مشکل را نزد او مطرح کرده از او چاره جویی کردند. خلیفه دوم گفت: سوگند مولایش بر دو سوگند دیگر مقدم است. و آنگاه گفت: بیائید با هم به نزد علی بن ابیطالب برویم شاید او برای حل این مشکل تدبیری بیندیشد. پس به نزد آن حضرت رفته جریان را عرضه داشتند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: چقدر پاسخش آسان است. و سپس دستور داد ظرف بزرگی آوردند و زنجیر را با نخ به پای غلام بستند و سپس پای غلام را با زنجیر در میان ظرف گذاشته بر آن آب ریختند تا این که ظرف پر از آب شد. پس از آن فرمود: زنجیر را بالا ببرید. زنجیر را بالا بردند تا حدی که از آب بیرون شد، در این هنگام، آب قدری پائین رفت و آنگاه فرمود: پاره آهن در آب بریزند تا اندازه آب به جای

سابقش برگردد. چون دستور انجام گرفت فرمود: حالا پاره های آهن را وزن کنید، هرچه شد همان وزن زنجیر است. (۱). ****
 من لا یحضر، کتاب القضاء، باب الحیل فی الاحکام، حدیث ۲.

تدبیر

مردی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت: مقداری خرما جلویم بود، ناگهان زنم پیشدستی کرده دانه ای از آنها برداشته در دهانش انداخت، پس من سوگند یاد کردم که خرما را چه بخورد و چه بیرون بیندازد، او را طلاق دهم، مرا دریاب چه باید بکنم؟ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به وی فرمود: نصفش را بخورد و نصفش را بیندازد، در این صورت تو از سوگندت خلاصی یافته ای. (۱). **** ارشاد، مفید، ص ۱۱۸.

سوگند مشکل

مردی سوگند یاد کرده بود، اگر در روز ماه رمضان با همسرش آمیزش نکند، او را سه طلاقه کند. نزد امیرالمؤمنین آمدند. حضرت علی علیه السلام فرمود: «او را به سفر ببر، و به سوگندت عمل کن.» (۱). **** اذکیا، ابن جوزی، ص ۲۵. الباب الثامن.

مشکل وزن کردن دَرَب خانه

گروهی آهنگر یک دَرَب آهنی را به وزنی که صاحبان آن برای آن تعیین کرده بودند، معامله کردند و دَر را به طرف مقصد می بردند. در بین راه کسانی وزن دَرَب را از آنان پرسیده و خریداران جریان را گفتند. آنان اظهار داشتند: وزن دَرَب هرگز به این مقدار نمی باشد. خریداران برگشتند و از فروشندگان تقاضای کم نمودن قیمتِ دَرَب را کردند، که آنان امتناع کردند و نزاع بینشان دَر گرفت. سرانجام نزد امیرالمؤمنین علیه السلام رفتند، آن حضرت به آنان فرمود: دَرَب را به طرف رودخانه برده، آن را در میان قایقی گذارده و اندازه فرو رفتگی قایق را در آب نشانه گذاری کنید. سپس دَرَب را بیرون کشیده و به جای آن خرمای وزن شده قرار دهید تا به همان اندازه در آب فرو رود و بدانید که وزن دَرَب به مقدار وزن خرماها است.

تشخیص نقص در تنفس

مردی که ضربه ای بر سینه اش وارد شده و مدعی بود که بر اثر آن ضربه، عیبی در تنفس او پدید آمده است. شکایت نزد امیرالمؤمنین علیه السلام برده از آن حضرت داوری خواست. امام علی علیه السلام در صدد آزمایش او بر آمد و فرمود: نفس زمانی از سوراخ راست بینی و زمانی از سوراخ چپ خارج می شود و بامداد از موقع طلوع سپیده تا طلوع آفتاب غالباً از سوراخ راست بینی خارج می گردد. پس شماره نفس های مدعی را در همان زمان تعیین نمود. و روز دیگر مردی را در همان سن و سال و در همان زمان مورد آزمایش قرار داد و آنگاه به نسبتی که نقص وارد شده بود از جانی آرش جنایت گرفت. (۱). **** مناقب، سروی، ج ۱، ص ۵۰۹.

حیوان نخم گذار و بچه زار

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هر حیوانی که گوش هایش پنهان باشد تخم گذار است، و هر حیوانی که گوش هایش ظاهر باشد بچه زاست. (۱). ***** عیون ابن قتیبه، ج ۴، ص ۸۸.

نقش پیری پدر در فرزند

زنی را نزد خلیفه دوم آوردند، شوهر زن، مرد سالمندی بود که پس از ازدواج با آن زن از دنیا رفته بود و زن باردار شده و پسر زاییده بود. پسران پیرمرد (از زن دیگر پیرمرد) بر زن به زن تهمت زده، و بر آن گواهی دادند (و به این وسیله می خواستند پسر آن زن را از ارث پدر محروم کنند). خلیفه دوم دستور داد: زن را سنگسار کنند. اتفاقاً امیرالمؤمنین علیه السلام از کنار زن عبور می کرد. چون نگاه زن به آن حضرت افتاد، گفت: ای پسر عم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم کاغذی دارم. چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آن را مطالعه کرد، به همراهان زن فرمود: این زن تاریخ ازدواج با شوهر و تاریخ همبستر شدن با او و کیفیت آن را در این ورقه یادداشت کرده است، هرچه زودتر او را رها کنید. در روز دیگر آن حضرت علیه السلام کودکان هم سن و سال آن کودک را جمع کرد و کودکان را با پسر آن زن به بازی مشغول ساخت. و چون سرگرم بازی شدند به آنان فرمود: بنشینید! همه نشستند. سپس آنان را صدا زد که برخیزند. کودکان همه برخاستند، در این هنگام کودک آن زن خواست برخیزد، نتوانست، به ناچار بر دو دست خود تکیه زد و برخاست. امیرالمؤمنین علیه السلام از مشاهده این حالت فرمود: او فرزند همان پیرمرد است. سپس او را پیش خود خوانده، و از ارث پدر سهم او را پرداخت. آنگاه بر تمام برادرانش حد افتراء جاری کرد! خلیفه دوم حیرت زده گفت: یا علی چه کردی؟ حضرت فرمود: از تکیه پسر بر دست ها، ضعف پیرمرد را دریافتم. (۱). پس از قرن ها تلاش، امروزه، دانشمندان جهان با تجربیات گوناگون با این حقیقت آشنا شدند و اعلام کردند که مادران و پدران در سنین بالا سعی کنند که بچه دار نشوند. ***** فروع کافی، ج ۷، ص ۴۲۶.

مبارزه عقل و جنون

امام علی علیه السلام نسبت به عقل و جنون در دوران جوانی اظهار داشت که: تا دوران هجده سالگی عقل و جنون در مبارزه هستند. وقتی هجده سال تمام شد، هر کدام که بیشتر باشد بر دیگری غالب می آید. (۱). ***** بحارالانوار ج ۱ ص ۹۶ ابواب العقل و الجهل حدیث ۳۹.

تأثیر آفتاب در بدن

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به تأثیر تابش خورشید بر بدن انسان فرمود: اگر در آفتاب می نشینید به خورشید پشت کنید؛ زیرا که آن بیماری پنهان را آشکار می کند. (۱). ***** خصال، ج ۱، ص ۱۱۰.

انتخاب زن شیرده

در انتخاب زنی که فرزند شما را شیر می دهد خوب دقت کنید؛ زیرا آن شیر سبب پرورش و نشو و نمو فرزندان می شود و اخلاق و روحیات زن شیرده در فرزند اثر می گذارد. (۱). ***** فروع کافی، ج ۶، ص ۱۴۴، حدیث ۱۰.

معیار زیبایی

با زنانی ازدواج کنید که چشمی درشت، کف دستی بزرگ، رنگی گندمی و میانه ای بلند داشته باشند. آنگاه اگر رضایت نداشتید مهر شما به عهده من. (۱). ***** فروع کافی، ج ۵، ص ۳۳۵، حدیث ۲.

نقش چهل روز

حسین بن خالد می گوید: از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدم روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به ما رسیده که: «هرکس شراب نوشد تا چهل روز نمازش قبول نمی شود». امام علی علیه السلام فرمود: صحیح است. عرض کردم: به چه علت چهل روز، نه کم و نه زیاد؟ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خداوند آفرینش انسان را اندازه گیری کرده است، چهل روز به حالت نطفه، و آنگاه علقه نیز چهل روز، و پس از آن مُضغه نیز چهل روز... پس کسی که شراب نوشد تا چهل روز آن در «مشاش» او (نرمه سر استخوان که می توان آن را جوید) باقی می ماند به مقدار انتقال حالت های جنینی او. و آنگاه فرمود: و این چنین است تمام غذاها و نوشیدنیهایی که تناول می کنید. (۱). ***** تهذیب، ج ۹، ص ۱۰۸، حدیث ۲۰۳.

راه حل مشکلات فرزند دو سر

در زمان خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام کودکی که دارای دو سر و دو سینه بر یک کمر بود، به دنیا آمد. خانواده آن کودک میزان ارث او را از آن حضرت پرسیدند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هنگامی که خواب است بر او فریاد زنند، اگر هر دو سیر با هم بیدار شدند یک نفر است و یک ارث می برد و اگر یکی بیدار و دیگری همچنان خواب ماند دو ارث می برد. (۱). ***** فروع کافی ج ۷ ص ۱۵۹ حدیث ۱، در کافی از بزنطی از ابوجمیله نقل کرده که می گوید: در فارس زنی شوهردار را دیدم دارای دو سر و دو سینه بر یک کمر، که هر کدام نسبت به دیگری رشک می برد. و نیز از دیگری نقل کرده که می گوید: مردی به این کیفیت دیدم که هر دو به بافندگی مشغول بودند. (فروع کافی ج ۷ ص ۱۵۹ حدیث ۲ و ۳).

نقش قرآن در قضاوت

قرآن و دوران شیرخوارگی

در زمان خلافت خلیفه سوم، زنی در دوران شش ماهگی فرزندش را به دنیا آورد که شوهر آن زن او را متهم کرد. دعوا نزد خلیفه سوم بردند و او نتوانست مشکل را حل کند، و دستور رجم زن را صادر کرد، مردم به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مراجعه کردند، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: در یک جای قرآن آمده است که: **يُرْضِعَنَّ عَنْ أَوْلَادِهِنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ...** (۱). «زنان فرزندان

خود را دو سال کامل شیر دهند» و در جای دیگر فرموده است: «وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا (۲)». «دوران بارداری و باز گرفته شدن از شیرخوارگی ۳۰ ماه است» وقتی ایام شیرخوارگی بیست و چهار ماه از آن کسر گردد، مدت حمل شش ماه می شود. بنابر این خانمی که کودک شش ماهه آورده است، گناه نکرده و کودک از آن شوهرش می باشد. پس از قضاوت امام علی علیه السلام خلیفه سوم اقرار کرد که از این حکم بی خبر بوده است، بلافاصله دستور داد زن را برگردانند و رجم نکنند. (۳). اما وقتی مأمورین برای برگرداندن زن به محل اجرای حکم رفتند کار از کار گذشته و زن رجم شده بود. زن بی گناه قبل از شروع حکم به خواهرش گفته بود: خواهرم! ناراحت مباش به خدا قسم! هیچ کس غیر از شوهرم به من نزدیک نشده است و کودک از آن شوهرم می باشد. وقتی کودک بزرگ شد و به مرحله جوانی رسید، پدر اعتراف کرد که جوان از آن اوست زیرا شبیه پدر بود. راوی می گوید: آن مرد را دیدم که بدنش روی رختخواب قطعه قطعه شده بود و به مکافات عمل خود رسید. (۴). مرحوم علامه امینی می فرماید: آیا این برای مسلمانان عار نیست که جای پیغمبر را کسی بگیرد که مسئله ساده قضائی را نداند؟ آیا این عدالت است کسی بر جان و مال مردم مسلط شود که این مقدار آگاهی به مسائل ندارد. (۵). * * * * * سوره احقاف، آیه ۱۵. سوره بقره، آیه ۲۳۳. نظیر همین ماجرا در قضاوت‌های حضرت، در حکومت خلیفه دوم نیز گذشت. الموطأ، ج ۲، ص ۱۷۶؛ البیهقی فی السنن الکبری، ج ۷، ص ۴۴۲؛ الدرالمنتور، سیوطی، ج ۶، ص ۴۰. الغدیر، ج ۶، ص ۹۴ - و سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۳۵.

حکم ازدواج مادر زن

منصور بن حازم می گوید: در محضر امام صادق علیه السلام بودم که مردی نزد آن حضرت علیه السلام آمده پرسید: مردی با زنی ازدواج کرده و قبل از آن که با او همبستر شود، زن مرده است، آیا می تواند با مادرش ازدواج نماید؟ امام علی علیه السلام فرمود: شخصی از ما چنین کرده و مانعی در آن نیافته است؟ من عرضه داشتم: فدایت شوم! تنها افتخار شیعه به حکمی از امام علی علیه السلام است. در این مسئله ابن مسعود اظهار نظر کرده و آن را اجازه داد است، پس نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده و حکم مسئله را از آن حضرت جویا شد. امام علی علیه السلام به او فرمود: این حکم را از کجا گرفته ای؟ گفت از آیه قرآن: وَ رَبَّائِكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ (۱). «و حرام شد برای شما دختران زن که در دامن شما تربیت شده اند اگر با زن مباشرت کرده باشید.» آنگاه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: حرمت ازدواج با دختران یک زن در آیه مقید به دخول است، و لیکن آیه حرمت ازدواج با مادر زن: «وَأُمَّهَاتِ نِسَائِكُمْ» «و حرام شد بر شما مادر زن» مطلق است و مقید به دخول به دختران آنان نمی باشد. (۲). * * * * * سوره نساء، آیه ۲۲. فروع کافی، کتاب النکاح، (باب الرجل یتزوج...) ج ۴. مقصود امام علی علیه السلام در پاسخ اول از «یکی از بنی هاشم» از طالبین یا عباسین بوده نه یکی از آیاء گرامش که گفتار و کردار آنان گفتار و کردار امیرالمؤمنین علیه السلام است، و آن هم به علت تقیه بیان شده، و در آخر خبر هم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به طور صریح حق را آشکار نموده است.

رد گواهی یهود و پذیرش گواهی نصاری

هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام خطبه «ششقیه» را می خواند مردی نزد آن حضرت آمده و مسائلی سؤال کرد، از جمله پرسید؛ دو نفر یهودی بر اسلام یهودی دیگر گواهی داده اند، آیا گواهی آنان پذیرفته می شود؟ آن حضرت علیه السلام فرمود: نه؛ زیرا یهودیان کلام خدا را تغییر داده و گواهی دروغ می دهند. (۱). و نیز پرسیدند: آیا گواهی دو نفر نصرانی بر اسلام یک نفر مجوسی

پذیرفته می شود؟ آن حضرت فرمود: آری؛ زیرا خداوند در قرآن مجید می فرماید: «وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى» (و می یابی نزدیکترین مردم را از نظر دوستی با اهل ایمان کسانی که گفته اند ما ئیم ترسایان، برای این که بعضی از آنان کشیشان و صومعه نشینانند و آنها از عبادت خدا تکبر نمی کنند) (۲). و کسی که از عبادت خدا تکبر نمی ورزد گواهی دروغ نخواهد داد. (۳). **** شرح نهج البلاغه، ابن میثم، ج ۱، ص ۲۶۹۸. سوره مائده آیه ۸۲. شرح نهج البلاغه، ابن میثم، ج ۱، ص ۲۶۹.

قضاوت در مورد حجر الأسود

جلال الدین سیوطی در باب «شهادت الامکنه» از ابوسعید خدری روایت می کند که: من با خلیفه دوم به حج رفتم چون طواف کرد آمد حجرالاسود را استلام کند، گفت: من می دانم که تو سنگی هستی نه می توانی ضرر برسانی و نه منفعتی داری و اگر رسول خدا را نمی دیدم که تو را می بوسیدم و استلام می کرد نه ترا می بوسیدم و نه استلام می کردم. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ او فرمود: ای عمر این چنین قضاوت نکن، این سنگ هم نفع می رساند و هم ضرر. خلیفه دوم گفت: یا ابالحسن آیا دلیلی بر این هست. حضرت فرمود: اینک کتاب خداست که می فرماید: «وَإِذَا أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى «چون خداوند تعالی آدم ابوالبشر را خلق کرد پشت او را مسح نمود و از ذریه بنی آدم عهد و پیمان گرفت به ربوبیت خود و عبودیت آنها و آن عهد و میثاق را در کتابی نوشت و به این سنگ خورانید، سپس به آن سنگ فرمود شهادت بده در روز قیامت به ایمان و وفاء هر کس که در دنیا به زیارت تو آمده است و شهادت بده بر کفر و شرک هر کس که متمکن بوده است که ترا زیارت کند و نکرده است.» سپس فرمود: من شنیدم از رسول خدا که فرمود: حجرالاسود در روز قیامت می آید و با زبان فصیح و بلیغ، شهادت دهد برای هر کس که او را بوسید و مسح نموده است، (اقراراً بوحدانیه الله و اعترافاً بما فرضه الله) و شهادت دهد بر ضرر کسانی که او را زیارت نکردند. پس بدان ای عمر که این سنگ هم نفع می رساند و هم ضرر. پس خلیفه دوم گفت: أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَعِيشُ فِي قَوْمٍ لَسْتُ فِيهِمْ يَا أَيُّهَا الْحَسَنُ. (۱). «به خدا پناه می برم از اینکه در میان قومی زندگی کنم که علی بن ابیطالب در آن نباشد.» **** و نیز این روایت را «محمد بن یوسف شافعی» در کتاب «سبیل الهدی» و الرشاد در باب ششم در فضل حجرالاسود آورده و «خجندی» در کتاب «فضائل مکه» و بیهقی در شعب الیمان و «حاکم نیشابوری» در «مستدرک» و «غزالی در احیاء العلوم و ابن ابی الحدید» در شرح «نهج البلاغه» بنابر نقل «سید هاشم» از غایه المرام - و - علامه محمد قلی در کتاب تشیید المطاعن ص ۵۵۶.

معنای «حین» در قرآن

مردی برای حاجتی نذر کرد که من یک حین روزه بگیرم، و وقتی را معین نکرده بود، سپس دچار تردید شد که این «حین» چند مدّت است؟ داوری به نزد امام علی علیه السلام بردند، حضرت فرمود: باید شش ماه روزه بگیرد، و آنگاه این آیه را تلاوت فرمود: تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا «و اشجار از روزی که شکوفه می نماید تا به ثمر برسد شش ماه طول می کشد.» (۱). که در این آیه «حین» برای مدّت ۶ ماه به کار رفته است. **** سوره ابراهیم آیه ۲۵.

شیخ مفید در ارشاد می‌فرماید: مردی زنی را کتک زد، آن زن بر اثر آن بچه خود را که علقه بود سقط کرد. حکم آن را از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند. آن حضرت فرمود: دیه آن چهل دینار است. و این آیه را تلاوت فرمود: **وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (۱)**. «به تحقیق که ما خلق کردیم انسان را از صفوت صافی از گل پس قرار دادیم او را نطفه در قرار گاهی استوار پس گردانیدیم آنرا خون بسته شده، پس پارچه گوشتی پس گردانیدیم آن پارچه گوشت را استخوان پس آن پارچه استخوان را به گوشت پوشانیدیم پس آفریدیم او را آفریدن دیگر پس برتر آمد خداوند که بهترین آفرینندگان است.» سپس آن حضرت فرمود: «دیه سقط بیست دینار و علقه چهل دینار و مضغه شصت دینار و در استخوان، پیش از اینکه خلقی کامل گردد هشتاد دینار است و جنین که صورت گری شده باشد پیش از آنکه روح در او دمیده شود و بعد از تمامی خلقت بدن صد دینار است و هرگاه روح بر او دمیده شد هزار دینار است.» (۲). * * * * * سوره مؤنون آیه ۱۲. ارشاد شیخ مفید.

نوآوری‌ها در قضاوت امام علی (ع)

جدائی افکندن میان متهمان، در یکی از قضاوت‌های امام علی

نمونه ای شگفت‌انگیز از ابتکار و خلاقیت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در امور قضایی نسبت به مجرمانی است که در بیابان‌های دور دست، مرتکب جنایت و قتل شده و هیچ‌گونه دلیل و شاهدی بر جرم خود به جای نگذاشته بودند. حضرت علی علیه السلام آن جنایت را از پرده ابهام بیرون آورد و مجرمین را شناسایی و به کیفر رساند. از امام باقر علیه السلام آمده است که: «ابوعامر خزرچی» (یکی از بازرگانان مدینه) آهنگ سفر شام داشت تا کالایی از مدینه به شام ببرد و کالایی در خور بازار مدینه از شام فراهم سازد تا از این طریق، سودی ببرد، در این سفر با تنی چند از بازرگانان مدینه همسفر شد. مدتی زیاد به طول انجامید تا یک روز خاندان ابوعامر و پسرش متوجه شدند که کاروان برگشته، اما ابوعامر در میان آنها نیست، هرچه جستجو کردند اثری از وی نیافتند، فرزندش عامر با اضطراب و دلهره به خانه همسفران پدر رفت و از علت تأخیر پدرش جويا شد، آنها با لحنی حزین گفتند که: ابوعامر در بین راه درگذشت، و چون کالای او در بازار شام مرغوب نبود مالی هم از خود باقی نگذاشت. عامر نسبت به همسفران پدر سوء ظن پیدا کرده به شریح قاضی شکایت کرد. شریح قاضی، بازرگانان را به محکمه دعوت کرد، ولی آنها در کتمان حقیقت اصرار ورزیدند و چون عامر گواه و شاهدی بر مدعی خود نداشت، شریح ایشان را به ادای قسم تکلیف کرد، آن افراد قسم دروغ یاد کردند و از چنگال قضاوت نجات یافتند. عامر خدمت حضرت امیرالمؤمنین شکایت کرد. امیرالمؤمنین همین که وارد مسجد شد دید جوانی گریه می‌کند، و جمعی هم او را ساکت می‌کنند، امام علی علیه السلام پرسید: «جوان چرا گریه می‌کنی؟» عامر گفت: یا امیرالمؤمنین! شریح درباره ام قضاوتی نابجا کرده است. آنگاه داستان پدر و یاران همسفر را به تفصیل بازگو کرد، و مبلغ و مقدار کالا و نقدینه پدر را تشریح کرد و با اشاره به جمعی که در آنجا بودند گفت: اینها همسفران پدرم هستند. امیرالمؤمنین علیه السلام جوان را با آن جمع، نزد شریح برد و به او فرمود: ای شریح! چگونه میان آنان داوری کردی؟ شریح گفت: یا امیرالمؤمنین! این جوان می‌گوید: پدرم وقتی با آنها به سفر رفت مال زیادی همراه خود داشت نه خود بازگشت و نه اموالش را آورده اند. آنها را سوگند دادم و بدین گونه پرونده مختومه اعلام شد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به شریح فرمود: در چنین موارد مهمی اینگونه حکم می‌کنی؟ شریح گفت: پس چگونه حکم کنم؟ حضرت فرمود: قطعاً حکمی میان آنان خواهم کرد

که غیر از داوود پیغمبر هیچ کس چنین حکمی نکرده است. در این هنگام امیرالمؤمنین علیه السلام قنبر را فراخواند و فرمود: مأموران را خبر کن تا برای هر کدام از متهمان یک مأمور شود. سپس به صورت آنها نگاه کرد و فرمود: چه می گوئید؟ فکر می کنید من نمی دانم که شما چه بر سر پدر این جوان آورده اید؟ خیال می کنید من به ماجرا آگاهی ندارم؟ آنگاه دستور داد؛ بین آنها جدایی بیندازند تا یکدیگر را نبینند، و هر کدام را کنار ستونی از مسجد نگهدارند و در حالی که صورت هایشان را با لباس خودشان پوشانده بودند، امیرالمؤمنین علیه السلام دستور داد تا کاتب مخصوص آن حضرت عبیدالله بن ابی رافع حاضر شود. امام علی علیه السلام به او فرمود: کاغذ و قلم حاضر کن. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «هر وقت من تکبیر گفتم شما هم تکبیر بگوئید! بعد به مردم فرمود: اِفْرِجُوا از هم فاصله بگیرید.» آنگاه یکی از متهمان را احضار کرد و مقابل خود نشانید و صورتش را باز کرد و به کاتب فرمود: هر چه گفت و اقرار کرد ثبت کن. آنگاه رو کرد به متهم اول و به او فرمود: کی به شام مسافرت کردید؟ از کدام خانه خارج شدید که ابو عامر با شما بود؟ آن مرد جواب داد. امام علی علیه السلام فرمود: در کدام ماه، سفر را آغاز کردید؟ متهم گفت: ماه فلان، حضرت فرمود: در کدام سال؟ گفت: سال فلان و فلان. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: در کجای سفر بودید که پدر این جوان از دنیا رفت؟ گفت: فلان جا، حضرت فرمود: در خانه چه کسی از دنیا رفت؟ گفت: خانه فلانی. امام علی علیه السلام پرسید: مرض مرد چه بود و بیماری او چند روز طول کشید، و آن مرد جوابی داد. و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به پرسیدن ها ادامه داد؛ از ساعت مرگ آن مرد، و کسی که او را غسل داد و کجا غسل داد؟ و چه کسی او را کفن کرد؟ و با چه چیز کفن کرد؟ و چه کسی بر او نماز خواند؟ و کدامیک در قبرش وارد شد؟ و او را در قبر گذاشتند؟ و آن مرد هم پاسخ می داد و عبیدالله بن ابی رافع مرتب می نوشت. وقتی همه سؤالاتی که امیرالمؤمنین علیه السلام در نظر داشت تمام شد، آن حضرت تکبیر گفت و همه تماشاچیان نیز تکبیر گفتند. سایر متهمان که مرتکب جنایت شده بودند و به طور انفرادی نگهداری می شدند از شنیدن بانگ تکبیر بر خود لرزیدند و گمان بردند که همکارشان راز آنها را فاش و به ارتکاب قتل و غارت مال «ابو عامر» بر خود و دوستانش اقرار و اعتراف کرده است. آنگاه حضرت دستور داد: صورت این متهم را بیوشانند و به زندان ببرند. و مجرم دوم را احضار نمود و مقابل خود نشانید و صورتش را باز کرد و با او به سختی و درشتی سخن گفت و فرمود: خیر این طور نیست، تو گمان کردی نمی دانم شما چه جنایتی مرتکب شده اید؟ آن مجرم رو حیّه خود را از دست داد و از روی ناچاری گفت: یا امیرالمؤمنین! به خدا قسم من تنها نبودم بلکه رفقایم هم بودند، حتی من از رفتار یاران خود تنفر و کراهت داشتم و نمی خواستم او کشته شود و اموالش به غارت برود. به این نحو اقرار به گناه کرد پرده از راز آن جنایت وحشتناک برداشت. سپس امیرالمؤمنین علی علیه السلام بقیّه مجرمین را فراخواند و اعتراف رفیقشان را در میان نهاد و ایشان چون حال را بر این منوال دیدند ناگزیر به جرم خود معترف شدند که ابو عامر را کشته و اموالش را برده اند، حضرت مجرم اولی را نیز احضار کرد و سخن یارانش را برای او نقل کرد، او هم به جرم خود اعتراف کرد و سرانجام همگی آنها به قتل، اقرار کردند و مجازات شدند. (۱). ***** تهذیب شیخ طوسی، ج ۶ ص ۳۱۶ - و من لا - یحضره الفقیه، ج ۳ ص ۲۴، این حدیث در کافی ج ۷، ص ۳۱۷ از اصبع بن نباته است و حدیث را به طور اختصار در مطالب السؤل محمد بن طلحه شافعی، ص ۲۹، طبع تهران نقل کرده است. عبارات عدالت و قضاء در اسلام ص ۲۷۷ قضاوتهای محیرالعقول ص ۱۲۱ با تفاوت عبارات مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۳۷۸، ج ۱ - و سرمایه سخن، ص ۴۴۸ باختصار - و کیفر کردار، ج ۲، ص ۲۵۶ باختصار - و ثمرات الانوار، ج ۱، ص ۱۱۱ نقل از ج ۳ - و وسائل الشیعه، ص ۴۴۱، ج ۱۴ - و منهاج البراعه، ج ۷، ص ۱۶۱ - و فروع کافی، ص ۳۷۱ - و حدیقه الشیعه، ص ۴۷۱ باختصار - و ارشاد مفید، ص ۱۰۳ - و وسائل الشیعه، ج ۱۸، صحیفه ۲۰۴، حدیث ۱.

در عصر حکومت امیرمؤمنان علی علیه السلام چهار نفر شراب خوردند و در نتیجه مستی به روی یکدیگر چاقو کشیدند و به هر کدام جراحی وارد شد. عمل زشت آنان به محضر علی علیه السلام گزارش داده شد. حضرت دستور داد: همه آنها را حبس کردند تا پس از به هوش آمدن به اعمالشان رسیدگی شود. اتفاقاً دو نفر از آنان در زندان مردند، کسان آنها به نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده، عرضه داشتند که خون بهای کشتگان ما را از آن دو نفری که زنده اند بگیرید، زیرا این دو نفر اسباب قتل ایشان را فراهم آورده اند. امام علی علیه السلام به آنها فرمود: از کجا دانستید، دو نفری که زنده اند قاتل آن دو نفرند که مرده اند. ممکن است آن دو نفر که مرده اند هر کدام قاتل یکدیگر بوده باشند. در پاسخ عرض کردند: ما از این ماجرا بی خبریم آنگونه که خدا به تو آموخته است درباره آنان داوری کن؟ حضرت فرمود: دیه مقتولین به عهده هر چهار قبیله است که باید بپردازند، و دیه زخم آن دو نفر که مجروح اند از دیه کشته ها برداشته می شود. (۱). ***** ارشاد مفید، ص ۲۰۹ از فصل ۶۲، باب ۲ - و تهذیب شیخ طوسی، ج ۱۰، ص ۲۴ - و من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۱۸ - و - صاحب جواهر در ج ۳، ص ۹۲.

دو نوزاد به هم چسبیده

جمعی از علمای عامه و خاصه روایت کرده اند که در زمان حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام زنی در خانه شوهرش نوزادی عجیب به دنیا آورد که از کمر به بالا دارای دو بدن و دو سر بود. این خلقت خارق العاده کار را برای مادر و پدر کودک مشکل کرده بود که آیا این کودک یک انسان است یا دو انسان؟ (زیرا حکم ارث و عبادات و معاملات در یکی بودن یا دو تا بودن تأثیر دارد و آثار مهمی بر آن بار می شود)، پدر و مادر آن کودک ناچار شدند که علی بن ابی طالب علیه السلام بپرسند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آنگاه که کودک در خواب است یکی از آن بدن و سر را بیدار کنید، اگر هر دو با هم در یک لحظه بیدار شدند، آنها هر دو یک انسان هستند و اگر یکی بیدار شد و دیگری در خواب باقی ماند، آنها دو نفرند و دو ارث می برند. (۱). ***** ارشاد شیخ مفید، ص ۲۰۱، فصل ۶۲، باب ۲.

نجات یک دوشیزه

در زمان حکومت حضرت علی علیه السلام در یکی از روزها که مردم در محکمه عدالت حضرتش اجتماع کرده بودند ناگهان ده نفر جوان مسلح، زن جوانی را احاطه کرده بودند و به محضر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند، جوانان که بر صورت نقابی داشتند، نقاب ها را برداشتند و شرط تحیت و احترام را به جا آوردند و جالب توجه این که این جوانان همه شبیه یکدیگر و دختری که همراهشان بود شباهت کامل به آنان داشت، در این میان که همه در شگفتی ماندند. جوانی که از همه بزرگتر بود به سخن آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین! ما همگی فرزندان یک پدر و مادریم. و به سوی دختر جوان اشاره کرد و گفت: (واین زن) تنها خواهر ماست که او را چون جان عزیز می داشتیم و از بیم آن که مبادا شوهرش دهیم و قدرش را نشناسد او را به همسری ندادیم، و این راز را با او در میان نهادیم که ما همگی در راه تأمین رفاه تو کوشش خواهیم کرد و هرچه خدا به ما دهد در پای تو می ریزیم به شرط آن که ازدواج نکنی، خواهر ما به خواهش ما تن داد و شوهر نکرد، اما پس از مدتی پیمان خود را از یاد برد و راه خیانت را پیشه کرد و امروز که می بینید از راه نامشروع آبستن شده است و آبروی ما را در میان قوم و قبیله مان برده است، که چند تن از برادران قصد قتل او را داشتند تا لکه ننگی که به دامانشان آمده با خون گلویش شستشو کنند، ولی من و چند تن از برادران دیگر

آنها را از اجرای این تصمیم باز داشتیم و صلاح دیدیم ماجرای خود را به محضر شما عرضه داریم و علاج این مشکل را از رأی حکیم و فکر قوی شما بخواهیم. امّا آن دختر که به ظاهر حامله بود هر گناهی را انکار می کرد و از این اتّفاقی که برایش پیش آمده بود، اظهار بی اطلاعی می کرد. امام علی علیه السلام فرمان داد تا قابله محل را خبر کنند. قابله آمد، حضرت به او فرمود تا زن جوان را به خلوت ببرد و مقداری لُجَن و خزه تازه در طشتی بزرگ بریزد و آن دختر را بر روی طشت بنشاند، و نتیجه آزمایش خود را به آن حضرت اطلاع دهد. قابله، فرمان امیرالمؤمنین علیه السلام را به کار بست و پس از انجام آن آزمایش، عرض کرد: من این کار را کردم، پس از چند لحظه خون و خونابه ای در میان طشت جاری شد و بعد از آن دیدم زالوی بزرگی از رَجَم دختر به درون طشت آمد و به دنبال آن نیز مقداری خون و خونابه فرو ریخت و برآمدگی شکم دختر به حال طبیعی برگشت. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: راز کار این دوشیزه پاکدامن آن است که نوبتی پس از دوران حیض برای غسل به چشمه ای رفته و برای شستشوی خود در میان چشمه نشسته بود که در آنجا زالویی در رَجَم او وارد شده و از خون درونش تعذیه می کرد تا شکم او را به صورت زن حامله در آورده است، و اکنون که بوی «لُجَن» و «خزه» تازه به آن زالو رسید از رَجَم سرازیر شده و به درون طشت آمد، و بدانید که این راز از اسرار و علومی است که پیغمبر خداصلی الله علیه وآله وسلم به من آموخته است. (۱). ***** عدالت و قضا در اسلام، ص ۲۶۳ - و حدیقه الشیعه، ص ۳۹۶ - و خلاصه الاخبار، ص ۲۸۷.

اعدام عروس

«عنیزه» از قبیله «اسلم» با جوانی به نام «عقیل اسلمی» طرح دوستی و آشنایی ریخت. و چون کار عاشق هم شدند، بدون آن که مرتکب گناهی شوند عقیل به خواستگاری معشوقه اش «عنیزه» آمد، لیکن خانواده عنیزه او را به بهانه هایی به دامادی نپذیرفتند و علاقه و محبت او را نادیده گرفتند و سرانجام بر خلاف میل دختر شان عنیزه او را به عقد عموزاده اش (رماح بن سهم) در آوردند. این ازدواج چون سدّی در برابر آرزوهای عقیل و عنیزه قرار گرفت، امّا دل از هم نکندند و گاه و بیگاه در فرصت های کوتاه بین راه، محبت خود را به یکدیگر خاطر نشان می ساختند، تا شب زفاف «عنیزه و رماح» فرا رسید، عقیل از شنیدن این خبر سخت برآشفته و سوگند یاد کرد که هر چند به قیمت جانش باشد معشوقه اش را به رقیب تسلیم نکند. عقیل به حجله رماح رفت، امّا با توطئه ای که قبلاً توسط عقیل و عروس حجله (عنیزه) ریخته شده بود آن شب را عقیل پشت پرده مخفی شده بود تا در فرصتی مناسب وارد حجله شود و رقیب خود را که رماح باشد بکشد، اتفاقاً این طرح شیطانی به مرحله عمل در آمد و عقیل از پشت پرده وارد حجله شد و داماد را به مبارزه خواند، امّا رماح با چشم بر هم زدنی شمشیر خود را کشید و در قلب عاشق ناکام (عقیل) فرو بُرد و در همان حال خون از قلبش سرازیر شد و جان از لپش پرواز کرد. او در لحظه آخر گفت: ای عنیزه! خود را تسلیم رماح نکن و حرمت عشق و پاس عهد و وفا را منظور بدار. این را گفت و مرد. عقیل مُرد، امّا عنیزه خائن که عاشق فداکار را در آن حال دید تاب نیاورد و شمشیر را از نیام کشید و چون شیر خشمگینی بر شوهرش «رماح» حمله کرد و با ضربتی به حیاتش خاتمه داد و او هم روی زمین افتاد. بستگان عروس و داماد که منتظر پایان شب عروسی بودند، برای سرکشی و اطلاع از اوضاع حجله، زنان سر در حجله کشیدند تا خبر بگیرند. ناگهان خود را در برابر چنان منظره ای سهمگین و در کنار دو بدن بی جان و مرده یافتند، و چون از ماجرا آگاه شدند عروس را از حجله زفاف دستگیر و به محضر دادگاه بردند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه در میان مردم نشسته بودند که ناگهان صدای هیاهو بلند شد همه دیدند دوشیزه ای را که لباس عروسی بر تن داشت و انگشتانش به خون داماد آلوده بود، به مسجد کشاندند و تقاضای قصاص کردند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از ماجرا پرسید و هر کس چیزی گفت، امّا «عنیزه» پرده از راز برداشت و با صراحت تمام به جنایت خود اعتراف کرد که از آمدن عقیل به پشت پرده حجله

آگاه و با اطلاع بوده است که در نتیجه اگر عقیل در آن ماجرا پیروز می شد، با او پیوند زوجیت برقرار می کرد و اگر کشته می شد به خونخواهی او برخیزد، بستگان عقیل که در محضر دادگاه حاضر شدند فریاد می زدند که خون بهای او را از قاتلش رماح بگیرد، و از طرّفی خونخواهان «رماح» بانگ بر آوردند که «عنیزه» را قصاص کنند، هیاهو و فریاد خونخواهان وضع دادگاه را آشفته ساخته بود. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام همه را فرمان به سکوت داد، و تمام حاضران به لبان امام دوختند. امام علی علیه السلام چنین قضاوت کرد: الف- «عنیزه» محکوم است و باید دیه عقیل را که به شمشیر شوهرش از پا در آمده بپردازد، زیرا او عقیل را در معرض قتل قرار داده و جانش را به خطر انداخته است، و علت این که او به پرداخت غرامت و دیه سزاوارتر از مباشر قتل است این است که دست زدن به قتل عقیل برای رماح مجاز و روا بوده است، زیرا در مقام دفاع از جان و نیز دفاع از ناموس خود، عقیل را کشته است، پس اولیای عقیل هیچگونه حقی بر گردن ورثه رماح ندارند و نیز ورثه رماح هیچ گونه غرامتی بابت قتل عقیل نخواهد پرداخت. ب- «عنیزه» از نظر ارتکاب جرم قتل شوهر خود، محکوم به قتل است. همین که حکم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام صادر شد، صدای الله اکبر مردم بلند شد. (۱). **** عدالت و قضا در اسلام، ص ۲۴۷.

حکم سه نفر مجرم

سه نفر دست بسته که توسط قبیله «مزینه» گرفتار شده بودند به محضر دادگاه وارد کردند تا کیفر اعمال خویش را ببینند. مردان قبیله «مزینه» در مقام طرح دعوا به جانب یکی از آن سه نفر که دست بسته بودند اشاره کردند و گفتند: یا امیرالمؤمنین! مُورث ما به نام «ابو یزید» با این مرد که «قَصّی» نام دارد مشاجره ای داشتند، و این مرد مدعی است که «ابویزید» به او اهانت کرده است، پس برای جبران این هتک حرمت شب گذشته بین «عسفان» و «ابواء» آهنگ قتل او را کرد، اما ابویزید از چنگال او فرار کرد و چیزی نمانده بود که جان سالم بدر برد اما قَصّی مرد دومی را که «ابوحنظله» نام دارد به یاری طلید تا راه فرار را بر او بست و او را دستگیر کرد و تحویل قَصّی داد و او با شمشیر برهنه حمله کرد و کار ابویزید را ساخت، و نفر سوم نزدیک صحنه جنایت ایستاده و شاهد وقوع قتل بود و قاتل را از ارتکاب جرم باز نداشت و تضرّع مقتول را نادیده انگاشت، او را هم دستگیر کردیم. پس از تحقیقات و ثبوت جرم متهمان، امیرمؤمنان علیه السلام با اولیاء مقتول درباره صرف نظر از حقوق شخصی خود و قبول خون بها صحبت کرد. ولی ورثه مقتول امتناع کردند و اصرار می ورزیدند که حکم خدا و قصاص باید درباره این سه نفر اجرا شود، حضرت چون از گذشت اولیاء مقتول ناامید شد و جرم هم ثابت شده بود حکم را چنین صادر فرمود: الف- متهّم اوّل «قَصّی» قاتل است باید به وسیله شمشیر قصاص شود. ب- متهّم دوم «ابوحنظله» که مقتول را دستگیر کرده است به جرم شرکت در قتل به حبس ابد محکوم است. (۱). **** عدالت و قضا در اسلام، ص ۲۴۳ - و مستدرک نوری، ج ۲، ص ۲۵۴ - و مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۲۵۴.

تا چوبه دار

در روزگار حکومت امام علی علیه السلام در حالی که مردم در مسجد جمع بودند ناگهان پاسبانان کوفه متهمی که دستش آلوده به خون بود و خنجری خون آلود در دست داشت دست بسته وارد مسجد کردند و به دنبال آن جمعیتی انبوه با جنازه ای که آغشته به خون بود و روی دوش مردم قرار داشت وارد شدند و هر لحظه بر جمعیت افزوده می شد، و همه تقاضای قصاص داشتند. متهّم بیچاره که خود را دست بسته در چنگال عدالت می دید، چون برگ بید می لرزید، وقتی مجلس آرامش یافت و امیرالمؤمنین علیه السلام در مقام قضا قرار گرفت. یکی از مأموران پلیس چنین گزارش کرد: ما این مرد را در نزدیکی این جسد خون آلود در حالتی

دستگیر کردیم که همین خنجر خون آلود را در دست داشت و این پیکر بی جان هنوز در میان خاک و خون دست و پا می زد، و جز این مجرم کسی در نزدیکی آن صحنه نبود. از این رو ما به خود تردیدی راه ندادیم که این مجرم دست بسته قاتل است. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به بازپرسی پرداخت و از متهم پرسید: آیا تو این مرد را کشته ای؟ مرد گفت: آری. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اگر تو او را کشته باشی، باید قصاص شوی؟ اما اجرای حکم را به بعد از نماز عصر موکول کرد و فرمود: متهم را به زندان ببرید. در این میان که پاسبانان متهم را به طرف زندان می بردند، مردی از میان جمعیت به طرف آنها شتافت و بانگ برآورد که لحظه ای در بردن زندانی توقّف کنید، آنگاه به محضر امام علی علیه السلام آمد و فریاد زد: «یا امیرالمؤمنین علیه السلام من مرتکب جرم شدم، من قاتل هستم، این مرد قصاب بی گناه است، او مجرم نیست او را آزاد کنید.» مردم که از این پیش آمد ناگهانی در شگفت ماندند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بار دیگر از آن مرد پرسید. مرد با کمال صراحت با لحنی آرام مجدداً اقرار کرد و گفت: آری من او را کشتم. حضرت متهم اول را خواست و از سبب اعتراف کذب او سؤال کرد. مرد گفت: من مردی قصابم، و در منزل خود گوسفندی را ذبح کردم و کارد آلوده به خون گوسفندم در دستم بود که ناگهان آواز حزین و جانگازی از خرابه شنیدم، و با همین کارد که در دست داشتم با عجله وارد خرابه شدم، که این قاتل را دیدم و او تا صدای مرا شنید، فرار کرد، ناگاه من خود را در کنار این کشته که روی شانه مردم است یافتم تا این منظره را دیدم سخت ترسیدم بیرون دویدم که ناگهان در همین حال پاسبانان سر رسیده، مرا گرفتند و فریاد زدند و با هیاهو مرا قاتل خواندند، و چون مرا به محضر شما آوردند قرائن و شواهد بر اثبات جرم من چنان مهیا بود که فرصت انکار نداشتم، به ناچار اقرار کردم و کار خود را به خدای چاره ساز سپردم. امام علی علیه السلام فرمود: به عقیده شما در این قضیه چه باید کرد؟ همه گفتند: مرد اولی که قصاب است، باید رها شود و این دومی را به کیفر برسانید. حضرت علی علیه السلام فرمود: این حکم خلاف حق است. آنگاه به حسن بن علی علیهما السلام نگاه کرد و فرمود: رأی تو در این قضیه چیست؟ امام حسن مجتبی علیهما السلام فرمود: به عقیده من هر دو را باید آزاد کرد، زیرا متهم اول که هیچگونه گناهی ندارد، و آن مرد دیگر اگر چه انسانی را کشته است، ولی با اعتراف صریح خود انسان دیگری را از مرگ نجات داده است و خداوند متعال می فرماید: «وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» (۱). «کسی که یک نفر را زنده کند (زندگی یک نفر را نجات دهد) گویا همه مردم را زنده کرده است.» بنابر این رأی من آن است که هر دو آزاد گردند و خون بهای مقتول را از بیت المال پرداخت. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قضاوت فرزندش شادمان شد و بر دیدگان او را بوسه زد و خدای را در برابر این نعمت سپاس گفت و حکم حسن بن علی علیهما السلام را اجرا کرد. (۲). **** سوره مائده، آیه ۳۲. عدالت و قضا در اسلام، ص ۲۶۳.

کشف یک توطئه

قهرمان این داستان صفیه هوزان است. صفیه دوشیزه ای در کمال جمال و زیبایی بود. و عاشق جوانی از انصار شد که آن جوان به او اعتنائی نداشت. یک روز صفیه با گریبان چاک زده و گریان و فریاد کنان به مسجد آمد و ضمن اشاره به جانب جوان انصاری از او شکایت کرد و گفت: «در آن میان که من از خانه عمومیم به خانه خود باز می گشتم این جوان بر سیر راه من قرار گرفت و پیش از آنکه فرصت دفاع به من دهد، آبروی مرا بُرد.» آنگاه صفیه دامن جامه را به دست گرفت و ماده ای شبیه به «منی» را که به دامنش ریخته بود، نشان داد و گفت: «و اینک اثر آن تجاوز و پرده دری است که بر دامن جامه من آشکار است» سپس صفیه تقاضای حکم از خلیفه دوم کرد. در این هنگام خلیفه دوم رو به او کرد و بر صحت ادعایش گواه خواست. صفیه گفت: بهترین گواه بر صحت این ادعا، دامن آلوده من است، و هرگاه کسی در آن رهگذر می بود که ناظر این ماجرا باشد پیش از آنکه بخواهم

او را به عنوان شاهد جرم بگیرم، به عنوان فریادرس از او استفاده می‌کردم. چون سخن صفیه به اینجا رسید، خلیفه دوم جوان انصاری را به محضر قضاء فرا خواند و شکایت صفیه را بر او عرضه کرد، ولی جوان با لحنی حاکی از عفت و پاکی ادعای صفیه را انکار کرد. خلیفه دوم تصمیم گرفت تا جوان را در معرض کیفر قرار دهد، و جوان با سوگندهای پیاپی از خود دفاع می‌کرد. ناگاه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد و خلیفه از آن حضرت یاری طلبید. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمان داد تا: جامه صفیه را درآوردند و آنگاه ظرف آب جوشی حاضر کردند و جامه را در آن فرو بردند، دیدند مایعی که بر جامه بود به شکل ماده سفید رنگی جمع شد. آنگاه امام علی علیه السلام فرمود: اگر این مایع منی بود بی گمان در آب جوش گذاخته می‌شد، اما این ماده، سفیده تخم مرغ است که در اثر حرارت تغییر شکل داد و جمع شد. سپس قسمتی از آنرا بوئید و بوی تخم مرغ از آن استشمام کرد. و پرده از نیرنگ آن زن مکار برداشته شد. در این هنگام جوان انصاری که از بند اتهام رها شد، در برابر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ایستاد و گفت: من بدی رفتار صفیه را به عفو اغماض پاداش می‌دهم و از مطالبه حدّ قذف و کیفر افترائی که به من وارد آورده صرف نظر می‌کنم. (۱). * * * * * عبارات عدالت و قشاء در اسلام، ص ۲۵۴؛ قضاوت‌های محیر العقول، ص ۴۷ و ۱۳۲؛ آملی در ارشاد مفید، ص ۱۰۵ به اختصار قضاوت‌های امیرالمؤمنین علیه السلام؛ محلاتی، ص ۸۸، به اختصار.

راز جنازه ای در محراب

یک روز خلیفه دوم برای نماز صبح وارد مسجد شد و چون گام در محراب نهاد شخصی را در برابر خود خفته یافت. به غلام خود گفت تا او را برای شرکت در نماز بیدار کند. چون غلام نزدیک شد او را در جامه زنانه مشاهده کرد و گمان کرد زنی از زنان انصار است که شب را به تهجد گذرانده و سپس به خواب رفته است، اما هرچه او را حرکت داد از جای برنخاست و چون پرده از روی او گرفت او را مردی جوان و خوش سیما یافت که جامه زنانه بر تن و زخمی جانکاه بر گلو داشت که هنوز خون از رگ های او روان بود. خلیفه دوم چون از این ماجرا با خبر شد دستور داد تا پیکر خون آلود را در یکی از گوشه های مسجد جای دادند. بعد از نماز هرچه پیرامون آن جنازه مانده در محراب فکر کردند به جایی نرسیدند، از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کمک خواستند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دستور داد تا بدن مقتول را دفن کنند و منتظر بمانند تا آنکه کودکی را در همین محراب به زودی خواهی دید که با یافتن آن کودک به راز قتل و هویت قاتل آشنا می‌شوی. چون نه ماه از آن ماجرا گذشت، یک روز به هنگام اداء نماز صبح، گریه کودکی از کنار محراب توجه خلیفه را جلب کرد. به غلام خود دستور داد: تا کودک را بردارد و چون نماز صبح پایان یافت او را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام برد. امام علی علیه السلام فرمود: تا طفل را به زنی شیرده از انصار سپردند و چون نه ماه بر این ماجرا گذشت و عید فطر فرا رسید. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به دایه فرمود: کودک را درون مسجد ببر، هرگاه زنی به درون مسجد می‌آید و کودک را می‌بوسد و می‌گوید: «ای ستم زده، ای فرزندِ مادرِ ستم زده، ای فرزند پدرِ ستمکار، او را دستگیر کن و به نزد من بیاور.» دایه فرمان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را به کار بست و چون کودک را به نمازگاه برد زنی جوان که جمالی خیره کننده داشت او را آواز داد و گفت تو را به محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله وسلم قسم می‌دهم که لحظه ای صبر کن. چون دایه توقف کرد، آن زن فرا رسید و کودک را گرفت و با شوق و شَعَف فراوان او را بوسید و گفت: «ای ستم زده، ای فرزند مادر ستم زده، ای فرزند پدر ستمکار، چقدر به کودک من که مرگ او را از کنارم در ربود شباهت داری.» پس کودک را به دایه داد و خواست تا بازگردد. دایه آستینش را گرفت و او خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بُرد. آن زن داستان خود را اینگونه برای آن حضرت تعریف کرد؛ «من دوشیزه ای از انصارم، پدرم عامر بن سعد خزرجی در میدان جنگ در رکاب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم کشته شد، و مادرم در دوران خلافت خلیفه اول بدرود زندگی گفت و مرا تنها به جای

گذاشت تا از شدت غربت و رنج تنهائی با زنان همسایه مأنوس شدم، یک روز در آن میان که با جماعتی از زنان مهاجرین و انصار بودم پیرزنی که تسبیح در دست و تکیه بر عصا داشت آمد و سلام کرد و نام یکایک از بانوان را پرسید، تا اینکه نوبت به من رسید. گفت: نام تو چیست؟ گفتم: نام من جمیله است. گفت: دختر کیستی؟ گفتم: دختر عامر انصاریم. گفت: پدر نداری؟ گفتم: نه. گفت: شوهر کرده‌ای؟ گفتم: نه. در این موقع نسبت به من اظهار رحم و محبت کرد و بر حال زارم گریست و گفت: آیا زنی را می خواهی که با او مأنوس شوی و او تو را خدمت و کمک کند؟ گفتم: آری. گفت: اینک من حاضرم تا برای تو مادری مهربان باشم. من از شنیدن سخنان او خوشحال شدم و گفتم: به خانه من بیا خانه خانه تو و فرمان از آن تو است، پیر زن به خانه آمد و آب طلبید و وضوء گرفت، در این هنگام مقداری نان و خرما و شیر پیش او حاضر کردم و او را به صرف طعام فرا خواندم، چون آن غذاها را دید، سخت گریه کرد، از علت گریه اش پرسیدم، گفت: دخترم، طعام من مقداری نان جو و اندکی نمک است. آنگاه بار دیگر گریه آغاز کرد و گفت: اکنون زمان صرف طعام من نیست، بگذار تا نماز عشاء را بگذارم، سپس به نماز برخاست. چون نماز عشاء را خواند، مقداری نان جو و اندکی نمک حاضر کردم و چون طبق را در برابر او نهادم مقداری خاکستر طلبید و با نمک بیامیخت و سه لقمه از آن برگرفت و بار دیگر به نماز برخاست و تا طلوع فجر همچنان به نماز و دعا پرداخت. چون سپیده دمید، نزد او رفتم و سرش را بوسه زدم و گفتم: از خدا مسئلت کن تا مرا بیامرزد، زیرا دعای تو رد نخواهد شد. گفت: تو دوشیزه‌ای زیبایی و من چون از خانه بیرون شوم بر تنهائی تو بیم دارم، از اینرو تو به همدمی نیازمندی. من دختری خردمند و دانا و عابد و پارسا دارم که از تو بزرگ تر است، هرگاه بخواهی او را نزد تو می آورم تا یار و غمگسار تو باشد؟ گفتم: این که سؤال ندارد، اختیارم دست شماست. زن از خانه بیرون رفت و ساعتی بعد تنها بازگشت. گفتم: چرا خواهر مرا به همراه نیاوردی؟ گفت: دختر من با کسی دمساز نمی شود و آمد و رفت زنان مهاجرین و انصار به خانه تو او را از عبادت باز می دارد. گفتم: من عهد می کنم که تا او در خانه من باشد هیچکس را به خود راه ندهم. پیر زن بار دیگر از خانه بیرون رفت و چون ساعتی گذشت با زنی که روی خود را سخت پوشیده بود و جز چشمانش چیزی پیدا نبود، بازگشت، لیکن آن زن بر در حجره من ایستاد. گفتم: چرا وارد نمی شوی؟ پیر زن گفت: شدت شادی دیدن تو گام های او را از حرکت بازداشته است. گفتم: هم اکنون من می روم و قفل بر در خانه می نهم تا بیگانه ای به درون نیاید. آنگاه چون در خانه را بستم، دست به دامن زن جوان زدم و گفتم: نقاب از رخ بردار. اما او جوابی نداد، وقتی مقنعه را از سرش گرفتم، در برابر خود مردی جوان یافتم که ریشی سیاه و دست و پائی خضاب شده و لباسی زنانه بر تن داشت از تماشای این منظره سخت ترسیدم و بر سرش فریاد زدم؛ که از خانه من بیرون برو. آیا از خشم خلیفه دوم نمی ترسی. آنگاه قدمی به عقب گذاردم تا از کنار او دور شوم، لیکن مرا مهلت نداد و آبروی مرا بُرد. از شدت مستی بیهوش بر زمین افتاد، در این حال کاردی که در کمر بسته بود، درخشید و من آنرا برگرفته و بی درنگ گلوگاهش را قطع کردم و گفتم: «خدایا تو میدانی که او به من ستم کرد و مرا رسوا ساخت و پرده عقتم را درید و من کار خود را به تو واگذار کردم، ای کسی که چون بنده ای کارش را به او باز گذارد، بی نیازش خواهی ساخت، ای خدای پرده پوش و ای خالق رازدار. و چون شب شد، پیکرش را برداشتم و در محراب مسجد افکندم.» چون زن جوان داستان خود را تعریف کرد، خلیفه دوم زبان به مدح و ثنای امیرالمؤمنین علیه السلام گشود و گفت: من خود گواهم که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «من شهر علم هستم و علی دروازه آن شهر است» و نیز فرمود: «برادر من علی به زبان حق سخن می گوید» سپس رو به امیرالمؤمنین علیه السلام کرد و گفت: حکم این قضیه چیست. امام علی علیه السلام فرمود: «اُمّیا مقتول در این قضیه خون بهائی ندارد، زیرا مرتکب گناهی بزرگ شده است، و این زن هم مستوجب کیفری نیست، زیرا در انجام این عمل زشت مجبور بوده است.» سپس رو به زن جوان کرد و فرمود: «وظیفه تو است که پیر زن جنایتکار را به دادگاه عدالت حاضر کن تا به سزای اعمال خود برسد.» زن انجام آن وظیفه را برعهده گرفت. چند روز بعد پیرزن دستگیر شد و امام فرمان داد تا آن پیرزن حيله گر و نیرنگ باز را سنگسار کردند. (۱). ***** عدالت و قضاء در اسلام،

ص ۲۹۶ - و در قضاوت‌های محیر العقول، ص ۷۹ می نویسد پسر آن زن بزرگ شد و در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام در صفین شهید شد. کیفر کردار، ج ۱، ص ۲۴۱.

فردی کردن مجازات

ابن شهر آشوب در کتاب «مناقب» از «اصبغ بن نباته» روایت کرده که: پنج نفر را نزد خلیفه دوم آوردند که زنا کرده بودند خلیفه دوم امر کرد که: بر آنها حدّ شرعی زنا را بزنند. امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر بود و فرمود: ای عمر، حکم خداوند درباره اینها یکسان نیست. خلیفه دوم گفت: شما درباره اینها حکم کن و حدّ آنان را خود جاری ساز. پس حضرت؛ یکی را پیش آورد و گردن زد، و یکی را رجم کرد، و به یکی حدّ تمام زد، (صد تازیانه) و به یکی نصف حدّ جاری کرد، (پنجاه تازیانه) و یکی را تعزیر و تأدیب نمود. خلیفه دوم و مردم در شگفت ماندند. خلیفه دوم پرسید: یا ابوالحسن پنج نفر یک جنایت را انجام دادند، چرا شما پنج حکم مخالف با یکدیگر بر آنها اجرا کردی. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آری، اما اولی مردی بود ذمی و از ذمه خود بیرون آمد (و به زن مسلمانی تجاوز کرد) او را حدی جز شمشیر نبود، و دومی مردی زن دار بود که زنا کرد، او را رجم کردیم، سومی زن نداشت و زنا کرد، او را حدّ تمام زدیم، (یکصد تازیانه است) و اما چهارمی برده بود و زنا کرد، او را نصف حدّ تمام زدیم، و اما پنجمی مردی دیوانه بود که ناچار او را تعزیر کردیم. (یعنی چند تازیانه برای ادب زدیم). (۱). **** فروع کافی، ج ۷، ص ۲۶۵ - و ثمرات الانوار، ج ۱، ص ۹۸ - و داوریهای حیرت انگیز، ص ۴۵ - و قضاوت‌های امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۶۴ - و مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۳۶۱ - و شبهای پیشاور، ج ۲، ص ۶۹۶ - و کیفر کردار، ص ۲۵۵.

قضاوت نسبت به فرزندی سفید پوست

مردی همسرش را نزد خلیفه دوم برده و گفت: خودم و این زنم سیاه هستیم، اما او پسری سفید زاییده است. خلیفه دوم به اطرافیان خود گفت: نظر شما در این قضیه چیست؟ همه گفتند: زن باید سنگسار شود؛ زیرا او و شوهرش سیاهند و فرزندشان سفید. خلیفه دوم دستور داد: زن را سنگسار کنند. مأموران زن را برای اجرای حکم می بردند، در بین راه امیرالمؤمنین علیه السلام به آنان برخورد نموده و به زن و شوهر او فرمود: ماجرای شما چیست؟ آنان قصّه خود را بیان داشتند. آن حضرت فرمود: آیا زنت را متهم می سازی؟ گفت: نه. فرمود: آیا در حال قاعدگی با او همبستر شده ای؟ گفت: آری، یک شب ادعا می کرد که قاعده است و من گمان می کردم به جهت سرما عذر می آورد پس با او همبستر شدم. آن حضرت فرمود: آیا شوهرت در آن حال با تو نزدیکی کرده است؟ گفت: آری. پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به آنان فرمود: برگردید که این فرزندِ پسر شماست و علت سفید شدنش این است که خون حیض بر نطفه غلبه کرده است، آنگاه که این کودک بزرگ شود رنگ پوست او سیاه می گردد. (۱). **** فروع کافی، کتاب النکاح، باب انوادر، حدیث ۴۶.

جلوگیری از دو دفعه قصاص

مردی، مرد دیگر را کشت، برادر مقتول قاتل را نزد خلیفه دوم برد، خلیفه دوم به وی دستور داد تا قاتل برادر خود را بکشد، برادر مقتول قاتل را به قدری زد که یقین کرد او را کشته است. اولیای قاتل او را برداشته به خانه بردند و چون رمقی در بدن داشت به

معالجه اش پرداختند و پس از مدتی سلامت خود را به دست آورد. برادرِ مقتول چون قاتل را دید دوباره او را گرفت و گفت، تو قاتل برادر من هستی باید تو را بکشم، مرد فریاد برآورد تو یک بار مرا کشته ای و حقی بر من نداری. مجدداً نزاع را نزد خلیفه دوم بردند، خلیفه دوم دستور داد قاتل را بکشند، ولی نزاع ادامه یافت تا این که نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رفته و از او داوری خواستند. امام علی علیه السلام به قاتل فرمود: شتاب مکن. به خلیفه دوم فرمود: حکمی که درباره آنان کرده ای صحیح نیست. خلیفه دوم گفت: پس حکمشان چیست؟ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ابتدا قاتل شکنجه هایی را که برادرِ مقتول بر او وارد ساخته، بر او قصاص کند، آنگاه برادرِ مقتول می تواند او را بکشد. برادرِ مقتول با خود فکری کرد که در این صورت جانش در معرض خطر است پس از کشتن او صرف نظر کرد. (۱). خلیفه دوم دست به دعا برداشت و گفت: «سپاس خدای را، یا ابالحسن! شما خاندان رحمت هستید» و آنگاه گفت: «اگر علی نبود، عمر هلاک می شد.» ***** فروع کافی، ج ۷، ص ۳۶۰ - و مناقب سروی، ج ۱، ص ۴۹۷ - و تهذیب، ج ۱۰، ص ۲۷۸ حدیث ۱ - و من لایحضر، ج ۴، ص ۱۲۸، حدیث ۱۴.

نوآوری ها

جمعی از زنان مدینه از خلیفه دوم پرسیدند: چرا مردان می توانند همسران متعددی داشته باشند، ولی زنان از این کار منع شده اند؟ خلیفه دوم در جواب مبهوت و عاجز گردید، و از امام علی علیه السلام کمک خواست. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به زن ها فرمان داد تا هر کدام یک جام آب بیاورند. چون آوردند فرمود: همه را در یک ظرف بریزید. چون ریختند، فرمود: اکنون هر کدام آب خود را بردارید. گفتند: این محال است. حضرت فرمود: به این علت زن ها یک شوهر بیشتر نباید داشته باشند و گرنه میراث و نسب باطل و خانواده نابود می شود. خلیفه دوم گفت: (لا ابقانی الله بعدک یا علی) (۱). «ای علی، خدا من را پس از تو زنده نگه ندارد.» ***** تفسیر ابوالفتوح رازی.

کاربرد علوم در قضاوت

رفع تهمت از دختری یتیم

امام صادق علیه السلام نقل فرمود که: در زمان خلیفه دوم دختر تیمی را تهمت زدند که وی زنا کرده است. جریان او چنین بود که تاجری در مدینه برای کسب و کارش بیشتر به مسافرت می رفت، و برای اینکه همسرش تنها نماند دختر یتیمی را به خانه اش آورده و در کنار همسرش قرار می داد. چون آن دختر بزرگ شده و به کمال و جمال رسید، همسر آن تاجر از عاقبت کار ترسید، و نگران شد که شوهرش سرانجام با آن دختر ازدواج خواهد کرد. برای جلوگیری از این کار، روزی در غیاب شوهرش به آن دختر شراب خورانید، و آنگاه که مست شد و بکارت او را از بین بُرد، وقتی تاجر از سفر بازگشت به او گفت: دختر زنا داده است! سرانجام شکایت به خلیفه دوم تسلیم شد، و زنان همسایه نیز شهادت دادند که با چشم خود دیده اند که آن دختر بی چاره زنا داده است! او نیز از خودش دفاع کرد و گفت: من با کسی خلاف نکرده ام. سرانجام خلیفه دوم از قضاوت عاجز ماند و برای حل این موضوع به علی بن ابیطالب مراجعه کرد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از آن زن پرسید: آیا شما یتیمه و حجت دارید که این دختر زنا داده است؟ آن زن همسایه های خود را معرفی کرد و گفت: اینها دیده اند که این دختر کار خلاف کرده است. امام علی علیه السلام شمشیرش را از غلاف در آورد و بر روی زانوهاش قرار داد، و سپس فرمود: زنان همسایه را جداگانه در جاهائی نگهدارند. و

خطاب به زن فرمود: حقیقت را بگو. اما زن بر دروغ خود اصرار می ورزید. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سپس یکی از زنان شهود را حاضر کرد و به او گفت: مرا می شناسی؟ من علی بن ابیطالب هستم و این هم شمشیر من است. زن قبلی ماجرا را گفته است، و من به او امان داده ام، و تو اگر راست نگوئی، با شمشیرم تو را آبد خواهم کرد. زن گفت: یا امیرالمؤمنین! این دختر زنا نکرده است، بلکه چون زن تاجر نگران جمال و کمال آن دختر بود، و می ترسید که شوهرش با وی ازدواج کند، از این جهت او را مست کرد و بکارت وی را پاره کرد. حضرت تکبیر گفته و فرمود: من اولین کسی هستم که در میان شهود فاصله انداخته و از این راه حقیقت را فاش کردم و کسی جز «دانیال» پیامبر چنین کاری نکرده است. آنگاه زن تاجر به سزای عمل خود رسید. (۱). ****

فروع کافی ج ۷ ص ۴۲۵.

زنی که بچه ای شش ماهه به دنیا آورد

روایت کرده اند: زنی در شش ماهگی بچه ای زائید، و چون به نظر آنها زودتر از وقت معمولی بچه به دنیا آورد، به او شک کردند که قبل از ازدواج با آن مرد زنا داده باشد. او را برای اجرای حدّ پیش خلیفه دوم آوردند. شوهرش گفت: همسر من شش ماه پس از عروسی با من، بچه آورده است. زن نیز این مطالب را پذیرفت. خلیفه دستور داد او را سنگسار کنند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که حضور داشت فرمود: اگر این زن با کتاب خدا با تو به خصومت برخیزد، تو را محکوم می کند، زیرا خداوند می فرماید: وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا (۱). «مدّت بودن طفل در رحم و از شیر باز گرفتن او سی ماه است». و هم می فرماید: وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنَمِّمَ الرِّضَاعَةَ (۲). «مادران فرزندان خود را در صورتی که بخواهند شیر کامل دهند باید مدّت دو سال خصانت کنند.» و ادامه داد: از انضمام این دو آیه چنین استفاده می شود، چون مادر شیر دادن فرزندان خود را در عرض دو سال تکمیل می کند، از آنجائی که به حکم قرآن، مدّت شیر دادن و در رحم ماندن کودک سی ماه است، پس مدّت حملش شش ماه خواهد بود. خلیفه دوم با شنیدن سخنان امام علی علیه السلام به اشتباه خود پی برد و آن زن را از سنگسار شدن نجات داد و به داوری حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گردن نهاد. (۳). **** سوره احقاف، آیه ۱۴. سوره بقره، آیه ۲۳۳. ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۱۹۳ - و پژوهش عمیق، ص ۴۲۰ - و امام علی، ج ۱، ص ۱۸۵.

امانت دو مرد

دو مرد صد دینار در کیسه ای گذاشته و در نزد زنی به امانت سپردند و به او گفتند: هرگاه ما هر دو با هم نزد تو آمدیم امانت ما را بازگردان و اگر یکی از ما بدون دیگری بیاید، حق نداری امانت را باز پس دهی. چون مدّتی از این ماجرا گذشت، یکی از آن دو مرد برای دریافت کیسه پیش آن زن آمد و گفت: رفیق من وفات کرده است، صد دینار ما را پرداخت کن. زن از دادن امانت خودداری کرد آن مرد نزد اقوام زن رفت و مطلب را به آنان بازگو کرد و در اثر تحمیل و توصیه آنان زن امانت را رد کرد، پس از یک سال رفیق دیگرش آمد و گفت: صد دیناری را که در نزد تو به امانت گذاشته ایم، پس بده. زن گفت: مدّتی پیش رفیق تو آمد و اظهار نمود که تو وفات کرده ای و من به ناچار امانت را به او پس دادم. آن مرد در گرفتن امانت اصرار ورزید و کار به نزاع کشید و هر دو پیش خلیفه دوم رفتند و جریان امر را به او گفتند. خلیفه دوم به آن زن گفت: تو ضامن امانتی و باید پول را به این مرد بپردازی. زن گفت: تو در میان ما قضاوت نکن، و ما را خدمت امام علی علیه السلام بفرست، تا او میان ما حکم فرماید. خلیفه دوم قبول کرد، و چون آنها پیش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر شدند، حضرت دانست که آن دو مرد با هم تباخی کرده و

حیله ای به کار برده اند. از این جهت به آن مرد فرمود: در موقع سپردن امانت مگر شرط نکرده بودید که برای گرفتن آن باید هر دو با هم بیاید و اگر یکی از شما بیاید پول را پس نده. گفت: بله. امام علی علیه السلام که متوجه حیله آنان شد، فرمود: پول تو نزد ما حاضر است، اگر می خواهی برو رفیق خود را هم بیاور، تا پولتان را بدهم. آن مرد حیله گر سرافکننده بازگشت. (۱). ****

ذخائرالعقبی، ص ۷۹ - و علی کیست؟، ص ۱۵۰.

دو رفیق و هشت قرص نان

دو رفیق با یکدیگر به سفر رفتند. در یکی از منازل، هنگام ظهر، برای صرف غذا سفره ای گسترده، یکی از آنان پنج قرص نان و دیگری سه قرص نان بر سفره نهادند. در آن هنگام که دو رفیق خواستند دست به طعام برند شخصی عبور می کرد، بر آنها سلام کرد. صاحبان نان پس از جواب سلام، تازه وارد را به سیر سفره دعوت کردند، و مهمان بدون تعارف دعوت آنان را پذیرفت و بر سر سفره نشست. و هر سه نفر به طور مساوی از نان ها استفاده کردند وقتی غذا تمام شد، مرد مهمان از جا برخاست و مبلغ «هشت درهم» در کنار سفره نهاد و گفت: این مبلغ مختصر قیمت سهم من از آن سهام شما. میهمان رفت، اما میان میزبانان بر سر تقسیم آن مبلغ اختلاف و نزاع در گرفت، مردی که صاحب سه قرص نان بود گفت: نیمی از آن هشت درهم برای من و نیم دیگر برای تو باشد. اما آن مرد که صاحب پنج قرص نان بود گفت: عدالت چنین اقتضا می کند که هر درهم را بهای یک قرص نان به حساب آوریم، در نتیجه پنج درهم برای من و سه درهم باقی را برای تو بگذاریم. نزاع بالا گرفت و هیچ یک به نظر دیگری تسلیم نشد، خصومت به دادگاه بردند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چون مورد اختلاف را خیلی جزئی و بی ارزش دانست آنها را به سازش و صلح توصیه کرد، و به صاحب سه گرده نان فرمود: قَدْ عَرَضَ عَلَيْكَ صَاحِبُكَ مَا عَرَضَ، وَ خُبْرُهُ أَكْثَرُ مِنْ خُبْرِكَ فَارْضَ بِثَلَاثَةِ «رفیق تو شرط انصاف را درباره تو رعایت کرده و به نظر من بهتر آن است که پیشنهاد او را بپذیری و به گرفتن سه درهم قانع شوی.» مرد طماع از در لجاج و عناد در آمد و گفت: نه، به خدا سوگند، من جز به امر حق تسلیم نخواهم شد و فقط عدالت را می پذیرم. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چون سرسختی آن مرد را دید که حاضر نمی شود حق را بپذیرد، فرمود: لَيْسَ لَكَ فِي مَرُّ الْحَقِّ إِلَّا دِرْهَمٌ وَاحِدٌ وَ لَهُ سَبْعَةٌ «آگاه باش که بر اساس حق، نصیب تو بیش از یک درهم از مجموع هشت درهم نیست و هفت درهم دیگر حق آن دیگری است.» مرد طماع که به سه درهم راضی نبود وقتی که دید حق برای او یک درهم است، سخت برآشفته و گفت: سبحان الله یا امیرالمؤمنین او سه درهم به من می داد من ابا داشتم اکنون چگونه به یک درهم راضی شوم؟ حضرت فرمود: آن پیشنهاد صلح بود، لکن تو قسم یاد کردی که جز به حق تسلیم نشوی و مقتضای حق این است که تو بیش از یک درهم حق نداری. مرد گفت: اکنون که مقتضای مَرِّ حق این است پس مرا از آن راز آگاه کن و گره این مشکل را بگشای تا بپذیرم. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آیا نه چنین است که هشت قرص نان تو و رفیقت به ۲۴ سهم تقسیم می شود، که سه گرده نان تو به ۹ سهم و پنج گرده نان رفیقت به ۱۵ سهم تقسیم می گردد: ۱۵ و ۹ می شود ۲۴ تو هشت ثلث آن را خورده ای و میهمان و رفیق تو نیز هر یک هشت ثلث از آن را خورده اند و نتیجه چنان است که از نه ثلث تو یک ثلث، و از پانزده ثلث رفیقت هفت ثلث بهره میهمان شده است، از این رو هفت درهم در برابر هفت ثلث رفیق تو و یک درهم در برابر یک ثلث نصیب تو است. مرد گفت: الآن راضی شدم. (۱). اینگونه قضاوت کردن و به کار بردن علم ریاضی در حل اختلافات از شگفتی های قضاوت امیرالمؤمنین علیه السلام است. **** استیعاب در حاشیه اصابه، ج ۳، ص ۴۱ - و ذخائر العین، ص ۸۴ - و نزهة المجالس صفوری، ج ۲، ص ۲۱۱ - و تاریخ خلفا سیوطی، ص ۱۴۲ - و کنز العمال هندی، ج ۵، ص ۸۳۵، حدیث ۱۴۵۱۲ - و ثمرات الانوار، ص ۱۰۷ - و وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۴۴۲ - و لطائف الاخبار، ص ۷۶ - و ارشاد مفید، ص ۱۰۵.

سه شریک و هفده شتر

نراقی در کتاب «مشکلات العلوم» نقل کرده است: در زمان خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام سه نفر با هم شریک شدند و هفده شتر مشترکاً خریدند، ۱۲ بهای آن را یکی از شرکاء پرداخت و ۱۳ آن را دومی و ۱۹ بهای آن را سومی پرداخت کرد، خواستند شتران را بین خود تقسیم کنند، نتوانستند. نزد حضرت علی علیه السلام آمدند و گفتند: یا امیرالمؤمنین شرکت ما سه نفر به این صورت است که نصف شترها (۱۲) از آن اولی است، ثلث آن (۱۳) از دومی، و تسع (۱۹) آن از سومی است، به گونه ای برای ما شتران تقسیم کنید که چیزی باقی نیاید. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دستور داد یک شتر از بیت المال آوردند و بر هفده شتر اضافه کرد و هیجده شتر شد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نصف هیجده شتر را که نه شتر بود به اولی، و ثلث هیجده شتر را که شش شتر بود به دومی، و تسع هیجده شتر را که دو شتر می شود به سومی داد، که جمع آن می شود هفده شتر: (۹ و ۶ و ۲ می شود ۱۷) سپس یک شتر خود را برداشت و به بیت المال برگرداند. (۱). حاضران در شگفت ماندند و عظمت علمی امام علی علیه السلام را باور کردند. **** تکامل در اسلام احمد امین، ج ۴، ص ۱۵۹ (عربی) - و ثمرات الانوار، ج ۱، ص ۱۰۲.

رهنمودهای کیفی

زندان و شلاق

مجازات نیروهای اطلاعاتی متخلف

وقتی یکی از مأموران اطلاعاتی امیرالمؤمنین علی علیه السلام به نام «ابن هرمه» خیانت کرد و رشوه گرفت. امام علی علیه السلام برای مجازات او به حاکم اهواز «رُفاعه» نوشت: (وقتی که نامه ام به دست رسید و آنرا خواندی بلافاصله «ابن هرمه» را از مسئولیت بازار عزل کرده و به خاطر حقوق مردم او را زندانی کن و همه را باخبر کن تا اگر شکایتی دارند بگویند. و این مسأله را به همه کارمندان زیر دستت گزارش کن تا نظر مرا بدانند. در این کار نسبت به «ابن هرمه» غفلت و کوتاهی نداشته باش که هم نزد خدا هلاک خواهی شد و هم به بدترین وجه تو را از کار برکنار می کنم. به خدا پناهت می دهم که در این کار کوتاهی نشود). سپس حضرت دستور داد که: «روزهای جمعه او را از زندان خارج کن و سی تازیانه بر او بزن و او را در بازار بگردان. پس اگر کسی از او شکایتی با شاهد آورد، او و شاهدش را قسم بده، آن وقت حق او را از مال ابن هرمه پرداز، سپس دست بسته و با خواری به زندان باز گردان. و بر پایش زنجیر بگذار و فقط موقع نماز زنجیر را از پایش در آور و اگر برای او خوردنی و نوشیدنی یا لباس آوردند مانع نشو و به کسی هم اجازه نده که بر او وارد شود تا راه مخاصمه و طریق نجات رابه او بیاموزد. و اگر به تو گزارش رسید که کسی در زندان چیزی به او یاد داده که مسلمانی از آن ضرر می بیند آن شخص را مجازات کرده به زندان بیافکن تا توبه کند و از کرده خود پشیمان شود. ای رفاعه! همه زندانیان را برای تفریح به حیاط زندان بیاور غیر از «ابن هرمه» مگر آن که برای جانش بررسی که در این صورت او را با زندانیان دیگر به صحن زندان بیاور. اگر قدرت بدنی دارد هر سی روز، سی و پنج ضربه شلاق بر بدنش بزن و قضیه رابه من بنویس و نام جانشین او را هم گزارش کن و حقوق ابن هرمه را هم قطع کن». مسائل مهمی از نظر کیفی در دستورالعمل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وجود دارد که برخی از آنها را می توان در موارد زیر بیان داشت: ۱- عزل و برکناری از مسئولیت، و نصب جانشین ۲- زندان با اعمال شاقه ۳- جبران خسارتهای مالی که بر مردم روا داشته است ۴- شلاق،

هر ماه ۳۵ ضربه ۵- گرداندن در بازار، و بردن آبروی ابن هرمه ۶- دست و پا در زنجیر کردن ۷- ممنوع الملاقات شدن ۸- منع از تفریحات و هواخوری در داخل زندان ۹- شدت عمل در شلاق خوردن در صورت قدرت بدنی «هفته ای ۳۵ ضربه» (۱). *****(۱). مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۲۰۷.

زندانی کردن استاندار خائن

یزید بن حجه تیمی، استاندار امام علی علیه السلام در شهر ری بود که با خیانت به اموال مردم، برای خودش اموال و غنائم فراوانی ذخیره کرد وقتی گزارش خیانت او به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید، او را عزل و در شهر ری زندانی کرد. زندانی شدن یک استاندار، تأثیر زیادی در مردم داشت، و زندان بان او شخصی به نام «سعد» بود. گرچه توانست زندانبان را اغفال کرده بطرف شام و معاویه فرار کند، و پس از فرار به سوی معاویه، اشعاری در مذمت امام علی علیه السلام سرود، و مورد احترام معاویه قرار گرفت و معاویه جوایزی به او بخشید. (۱). *****(۱). امام علی (ع)، ج ۵، ص ۲۷۸.

زندانی کردن فرماندار

یکی دیگر از فرمانداران امام «منذر بن جارود» بود. پس از آنکه در بیت المال سوء استفاده نمود، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نامه تندی به او نوشت و فرمود: «إلى المنذر بن الجارود العبدی، وقد خان فی بعض ما ولّاه من أعماله» ذمّ الخیانه الاقتصادیه أماً بعدُ، فَإِنَّ صِلَاحَ أْبِیکَ عَزَّیْ مِنْکَ، وَظَنَنْتُ أَنَّکَ تَتَّبِعُ هِدْیَیْ، وَتَسْلِمُکَ سَبِیلَهُ، فَإِذَا أَنْتَ فِیْمَا رُقِیَ إِلَیَّ عَنْکَ لَا تَدْعُ لِهَوَاکَ انْقِیَاداً، وَلَا تُبْقِیَ لِأَخْرَجْتِکَ عَتَاداً. تَعْمُرُ دُنْیَاکَ بِخَرَابِ أَخْرَجْتِکَ، وَتَصِلُ عَشِیرَتَکَ بِقَطِیعِهِ دِینَکَ. وَلَئِنْ کَانَ مَا بَلَغَنِی عَنْکَ حَقّاً، لَجَمَلُ أَهْلِکَ وَشِیعِ نَعْلِکَ خَیْرٌ مِنْکَ، وَمَنْ کَانَ بِصَفَتِکَ فَلَیْسَ بِأَهْلٍ أَنْ یُسَدَّ بِهِ ثَغْرٌ، أَوْ یُنْفَذَ بِهِ أَمْرٌ، أَوْ یُعْلَى لَهُ قَدْرٌ، أَوْ یُشْرَکَ فِی أَمَانِهِ، أَوْ یُؤْمَنَ عَلَی جَبَانِهِ. فَأَقْبِلْ إِلَیَّ حِینَ یَصِلُ إِلَیْکَ کِتَابِی هَذَا، إِنْ شَاءَ اللَّهُ. وَ الْمَنْذَرُ بْنُ الْجَارُودِ هَذَا الَّذِی قَالَ فِیهِ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیُّ عَلَیهِ السَّلَامُ: إِنَّهُ لِنَظَارٍ فِی عِطْفِیهِ مَخْتَالٌ فِی بُرْدِیهِ، نَفَّالٌ فِی شِیرَاکِیهِ. (نامه به منذر بن جارود عبدی، که در فرمانداری خود خیانتی مرتکب شد سرزنش از خیانت اقتصادی پس از یاد خدا و درود! همانا، شایستگی پدرت مرا نسبت به تو خوشبین، و گمان کردم همانند پدرت می باشی، (۱) و راه او را می روی، ناگهان به من خبر دادند، که در هواپرستی چیزی فروگذار نکرده، و توشه ای برای آخرت خود باقی نگذاشته ای، دنیای خود را با تباه کردن آخرت آبادان می کنی، و برای پیوستن با خویشاوندان از دین خدا بریدی، اگر آن چه به من گزارش رسیده، درست باشد، شتر خانه ات، و بند کفش تو از تو باارزش تر است، و کسی که همانند تو باشد، نه لیاقت پاسداری از مرزهای کشور را دارد، و نه می تواند کاری را به انجام رساند، یا ارزش او بالا رود، یا شریک در امانت باشد یا از خیانتی دور ماند پس چون این نامه به دست تو رسید، نزد من بیا. ان شاء الله. (منذر کسی است که امیرمؤمنان درباره او فرمود: آدم متکبری است، به دو جانب خود می نگرند، و در دو جامه که بر تن دارد می خرامد، و پیوسته بر بند کفش خود می دمد که گرد نشیند). (۲). و آنگاه او را برای مدتی زندانی کرد. *****(۱). جارود پدر منذر در سال نهم هجرت خدمت پیامبر آمد و مسلمان شد، و فردی صالح و شایسته بود که در سال ۲۱ در جنگ های فارس شهید شد. نامه ۷۱ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف.

شلاق زدن ولید

آنگاه که ظلم و ستم خلیفه سوم و بنی امیه فراگیر شد، و کارگزاران خلیفه سوم هر چه می خواستند انجام می دادند و لید فرماندار کوفه آشکارا شراب می خورد، و در حال مستی نماز صبح را چهار رکعت خواند، که مالک اشتر، انگشتر از دست او در آورد و به مدینه رساند، و با شهودی که به همراه داشت، اثبات کردند که لید شراب خورده است. لید با اصرار امام علی علیه السلام و یاران او به مدینه آورده شد، و در حضور خلیفه سوم جنایات او ثابت شد. اما خلیفه سوم به جای مجازات و لید، با مالک و همراهان او درگیر شد و گفت: اگر هم جرم و لید اثبات شود چه کسی می تواند برادرم را شلاق بزند؟ در اینجا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بلند شد و پیراهن و لید را کشید و او را به رو افکند و ۸۰ تازیانه بر بدن او نواخت. خلیفه سوم خطاب به امام گفت: تو حق نداری که با لید چنین معامله ای بکنی. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: و لید شراب خورده و مرتکب فسق شده است، او شایسته کیفری بیش از اینهاست. (۱). **** اسد الغابه، تاریخ یعقوبی، صحیح مسلم، عقدالفرید، مسند احمد بن حنبل، حدیقه الشیعه ص ۲۸۸ - و حق الیقین ص ۲۶۸ - و مروج الذهب ج ۲، ص ۳۳۴ - و منهاج البراءه، ج ۱۶، ص ۲۱۹.

انواع مجازات

اشاره

اجرای انواع کیفرهای اسلامی امیرالمؤمنین علی علیه السلام در اجرای حکم الهی و در کیفر مجرمان هر کس که بود تردیدی به خود را نمی داد، به برخی از نمونه ها توجه کنید.

مجازات نجاشی شاعر

بر نجاشی شاعر، که دوست حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود و در صفین اشعار حماسی می خواند، هشتاد ضربه حد شراب (چون در روز ماه رمضان شراب خورد)، و ۲۰ ضربه شلاق (برای شکستن حرمت ماه رمضان) زد. (۱). **** الغارات، ج ۲، ص ۵۳۳ - و بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۹.

مجازات جوان دزد

جوانی را که دزدی کرده بود و انگشتان دست او را قطع کرد، چند روزی نگهداشت، و فرمود که از بیت المال به او لباس و غذا و دوا بدهند.

مجازات زن شوهر دار زنا کار

زنی شوهر دار، که سه بار اعتراف به زنا کرد را، رجم نمود.

مجازات مرد مجرد

زراره نقل می‌کند: مردی که با آلت خود بازی می‌کرد، بر دستهای او آنقدر شلاق زد تا قرمز شد و فرمود تا هزینه ازدواج او را از بیت المال بدهند. (۱). ***** فروع کافی، ج ۷، ص ۲۶۵.

مجازات خوردن گوشت خوک

مرد نصرانی تازه مسلمان، که گوشت خوک تهیه کرده بود تا بخورد را شدیداً مورد نکوهش قرار داد و فرمود: اگر می‌خوردی حدّ شرعی بر تو جاری می‌کردم. سپس چند ضربه شلاق بر او زد. (۱). ***** اصول کافی، ج ۷، ص ۲۶۵.

مجازات خلافت‌کار

امام در حالی که شلاقی در دست داشت به بازار رفت و آمد می‌کرد تا اگر تخلفی انجام گیرد فوراً مجازات کند. (۱). ***** دعائم الاسلام.

مجازات معرکه گیر

شخصی معرکه گیر و قصه پرداز در مسجد کوفه گروهی را گرد آورده بود و فریب می‌داد، که امام علی علیه السلام او را احضار و چند ضربه شلاق بر او زده و از مسجد بیرون کرد. (۱). ***** اصول کافی، ج ۷، ص ۲۶۸ - و وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۵۸۲.

مجازات عبدالله سبا

عبدالله سبا و ۷۰ نفر از قوم «زطّ» که در عقیده منحرف شدند و گفتند: علی خداست پس از نصیحت‌ها و توبه دادن، چون از انحراف دست برداشتند همه را گردن زد. (۱). ***** وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۵۵۳ - و ذخائر العقبی، طبری ص ۹۳.

قطع دست متولی بازار

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای کنترل بازار بصره، شخصی به نام «علی بن اصمغ» را مأموریت داد که بر بازار آن شهر نظارت کند، اما پس از چندی دست به خیانت گشود و پس از اثبات، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام انگشتان دست او را قطع کرد. (۱). ***** السوق فی ظل الدولة الاسلامیه، ص ۵۲: جعفر مرتضی.

مجازات مرد زناکار

در زمان خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام مردی در کوفه به محضر امام علی علیه السلام شرفیاب شد و عرض کرد، یا امیرالمؤمنین! من زنا کرده‌ام، مرا تطهیر کن. حضرت به او فرمود: از کدام طایفه و قبیله‌ای؟ عرض کرد: از طایفه مزینه هستم. حضرت

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آیا از قرآن چیزی خوانده‌ای؟ گفت: آری. حضرت فرمود: پس بخوان. مرد مقداری از آیات قرآن را خواند و خوب هم خواند، امام علی علیه السلام به او فرمود: آیا دیوانه‌ای؟ گفت: خیر، عاقلم. حضرت فرمود: برو تا درباره تو محرمانه سؤال کنم. مرد رفت. زمانی نگذشت که مجدداً برگشت و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! من زنا کرده‌ام، مرا پاک کن. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام این مرتبه از راه دیگر او را سؤال پیچ کرد. به او فرمود: آیا همسر هم داری؟ گفت: آری. حضرت فرمود: همسرت با تو در محل زندگیت بسر می‌برد؟ گفت: آری. حضرت مجدداً فرمود: برو تا درباره تو مخفیانه تحقیق کنم. امیرالمؤمنین علیه السلام فردی نزد قوم او فرستاد و از حال آن مرد خبر گرفت. آنان گفتند: یا امیرالمؤمنین! او مردی عاقل و دانا است. سپس آن مرد، برای سومین بار حرف خود را تکرار و گناه را بر زبان جاری کرد. امام علی علیه السلام برای سومین نوبت به او فرمود: برو تا درباره ات تحقیق کنم. آن مرد رفت. برای مرتبه چهارم آمد و اعتراف و اقرار به گناه کرد. (۱). حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دستور داد که قبر او را حبس کند، تا مجازات شود. آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «مَا أَقْبَحَ بِالرَّجُلِ مِنْكُمْ أَنْ يَأْتِيَ بَعْضَ هَذِهِ الْفَوَاحِشِ فَيَفْضَحَ نَفْسَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْمَلَائِكَةِ أَفَلَا تَابَ فِي بَيْتِهِ، فَوَاللَّهِ لَتُؤْتَبَهُ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ أَفْضَلَ مِنْ إِقَامَتِي عَلَيْهِ الْحَيْدُ» (چه قبیح و نازیباست که کسی از شما از این گناهان مرتکب شود، آنگاه خود را در برابر چشم همه مردم مفتضح و رسوا نماید، مگر نمی‌شد در خانه اش توبه کند! سوگند به خدا! هر آینه توبه او بین خود و خدایش بهتر است از این که من بر او اقامه حد نمایم.) آنگاه مرد زناکار را برای اجرای حد الهی بیرون آورد و میان مردم ندا داد: ای گروه مردم! از خانه خارج شوید تا حد خدا بر این مرد جاری شود، اما همه شما صورت های خود را بپوشانید تا هیچ کس دیگری را نشناسد. آن مرد را برای اقامه حد الهی به صحرا بردند، مرد عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! به من مهلت دهید، دو رکعت نماز بخوانم. وقتی نمازش را خواند، حضرت او را در چاله ای که برای این کار مهیا شده بود گذاشت، آنگاه رو به مردم کرد و فرمود: «يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ، إِنَّ هَذَا حَقٌّ مِنْ حُقُوقِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، فَمَنْ كَانَ لِلَّهِ فِي عُنُقِهِ حَقٌّ فَلْيَنْصِرْ رِفًّا، وَلَا يُقِيمِ حُدُودَ اللَّهِ مَنْ فِي عُنُقِهِ لِلَّهِ حَيْدٌ» (ای گروه مسلمانان! این حق از حقوق خداست و هر کس حقی از خدا به گردنش هست در اجرای حد شرکت نکند، زیرا کسی که حدی از حقوق خدا به گردنش باشد، اقامه حد نباید بکند.) (۲). * * * * * زناکار اگر چهار بار اقرار به زنا کند حد زنا بر او جاری می‌شود که این مرد چون متأهل بوده و چهار نوبت اعتراف به زنا کرد حد او رجم است. البته قاضی محکمه باید برای حفظ عفت عمومی و جلوگیری از اشاعه فحشا در حدّ توان کاری کند که جرم ثابت نشود و تا می‌شود شبهات القا کند و انکار گناه را به متهم تلقین نماید که این کار را امیرالمؤمنین علیه السلام در سه نوبت انجام داد. فروع کافی، ج ۷، ص ۱۸۸ و شبیه همین حدیث را من لایحضره الفقیه در ج ۴، ص ۳۱ و وسائل الشیعه ج ۱۸، ص ۳۲۸ آورده است البته مخفی نماند که مشهور بین فقهاست که شخصی که رجم می‌شود قبلاً غسل می‌کند، و اگر نکرده باشد بعداً غسل داده می‌شود لذا معلوم می‌شود این مرد قبلاً غسل کرده بود است.

مجازات زن زناکار

در عصر حکومت امام علی علیه السلام زنی که حامله بود و نزدیک زایمانش مرتکب عمل زنا شد، به محضر امیرالمؤمنین علیه السلام آمد عرض کرد: من زنا کرده‌ام، پس مرا پاکیزه کن که عذاب دنیا آسانتر از عذاب همیشگی آخرت است. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: از چه تو را طاهر کنم؟ زن گفت: از زناایی که کرده‌ام. امام علی علیه السلام فرمود: آیا شوهر داری؟ عرض کرد: بله صاحب شوهر هستم. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آیا آن زمانی که مرتکب زنا شدی شوهرت حاضر بود یا از تو دور بود؟ زن گفت: بله او در دسترس بود. امام علی علیه السلام فرمود: برو هر وقت بچه ات را به دنیا آوردی، بیا تا تو را طاهر کنم. وقتی زن می‌رفت، حضرت خیلی آرام بدون آن که کلام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را بشنود، فرمود:

«خدایا! این یک شهادت و اقرار بود» طولی نکشید که زن مجدداً به محضر امام علی علیه السلام آمد و عرض کرد: بچه ام به دنیا آمد مرا پاک کن. حضرت تجاهل کرد. (مثل این که هیچ نمی داند) فرمود: از چه چیز تو را پاک کنم؟ گفت: من زنا کرده ام پاکم کن. باز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سؤالات گذشته را تکرار کرد. زن هم قبل، جواب داد. امام علی علیه السلام فرمود: «برو و بچه ات را تا دو سال شیر بده همان گونه که خدا دستور داده (۱) تا تو را پاک کنم.» وقتی زن می رفت، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به آرامی به طوری که زن نفهمد فرمود: «خدایا! این شهادت و دوبار اعتراف» راوی می گوید، دو سال تمام شد، زن مجدداً آمد و گفت: من دو سال بچه ام را شیر دادم، پس مرا طاهر کن یا امیرالمؤمنین! این نوبت هم امام علی علیه السلام تجاهل کرد و زن مانند گذشته پاسخ داد. این بار حضرت به او فرمود: ای زن! برو بچه ات را کفالت کن تا به حدی که عقل خورده و آشامیدن را پیدا کند و بتواند خود را حفظ کند. از بلندی پرت نشود و در چاهی نیفتد، هر وقت فرزندت به این حد رسید بیا تا تو را طاهر کنم. راوی می گوید: زن می رفت و گریه می کرد. در همین حال حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آرام می گفت: «خدایا! این سه بار شهادت و اقرار.» بین راه «عمرو بن حرث مخزومی» از اصحاب امام علی علیه السلام دید که زنی از کنار محکمه قضای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می رود و گریه می کند. جلو آمد و سؤال کرد: ای زن! چرا گریه می کنی؟ من مکرر دیدم که خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رفتی و باز آمدی. زن در پاسخ گفت: آری! نزد امیرالمؤمنین رفتم تا مرا پاک کند، ولی به من فرمود: برو بچه ات را بزرگ کن وقتی عقل خورده پیدا کرد بیا تا تو را پاک کنم، ای عمرو! می ترسم مرگ من فرا رسد و پاکم نکرده باشد. عمرو بن حرث به خیال خود خواست به زن خدمتی کرده باشد گفت: ناراحت نباش من بچه تو را بزرگ می کنم، برگرد تا امام حکم خدا را درباره ات جاری سازد. زن برگشت، و پیشنهاد نگهداری فرزندش، توسط عمرو بن حرث را به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد. باز امام علی علیه السلام درباره زن تجاهل کرد و فرمود: برای چه عمرو کفالت فرزندت را عهده دار شده است؟ زن گفت: زنا کرده ام مرا پاکیزه کن. حضرت مجدداً سؤالات را تکرار کرد که: آیا شوهر داشتی؟ آیا او در زمان گناه در دسترس تو بود؟ زن هم جواب گذشته را داد. در این جا چهار بار، در چهار مجلس، زن اعتراف به گناه زنا کرد. آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام سر مبارک را به طرف آسمان بلند کرد و فرمود: «إِنَّهُ قَدْ ثَبَّتَ لَكَ عَلَيْهَا أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ...» (خدایا، برای تو چهار بار شهادت و اقرار او ثابت شد، با ر خدایا تو خود به پیامبرت خبر دادی که: ای محمد! هر کس حدی از حدود مرا تعطیل کند با من جنگ و معانده کرده است و با این ترک با من طلب ضدیت نموده است، ای خدا! من حدود تو را تعطیل نمی کنم و با تو طلب ضدیت نخواهم کرد، احکام تو را ضایع نمی کنم، بلکه من مطیع تو هستم و سنت پیامبرت را پیروی می کنم.) عمرو بن حرث که به نظر خود کار خوبی کرده بود می گوید: نگاه کردم در صورت حضرت علی علیه السلام مثل آن که اناری به صورتش ریخته شده، فهمیدم که حضرت از کار من ناراحت است، لذا پیشدستی کرده و گفتم: یا امیرالمؤمنین! من خواستم کفالت فرزندش کنم، زیرا گمان می کردم این کارم را دوست دارید، اگر می دانستم از این کار ناراحت می شوید، این کار را نمی کردم. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «أَبْعَدَ أَرْبَعِ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ؟ لَتَكْفُلَنَّهُ وَ أَنْتَ صَاغِرٌ» (آیا بعد از چهار بار شهادت که کار تمام شده، تو کفالت کردی در حالی که سر بزیر هستی؟) سپس حضرت دستور داد تا حد شرعی اجرا شود. (۲). ***** وَالْوَالِدَاتُ يُرِضْنَ عَنْ أَوْلَادِهِنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ» سوره بقره آیه ۲۳۳، مرحوم شهید در لمعه دارد: اگر شیر دهنده ای داشته باشد بنابر مشهور حد جاری می شود اگر چه آن حد رجم باشد ولی اگر شیر دهنده نباشد صبر می کنند تا بچه از شیر بی نیاز شود بعد حد جاری می شود. فروع کافی، ج ۷، ص ۱۸۵ - و کتاب تهذیب شیخ طوسی، ج ۱۰، ص ۹.

«اصبغ بن نباته» نقل می کند که: روزی در خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام بودم که بین مردم حکومت می کرد. ناگهان جماعتی بر آن حضرت وارد شدند و غلام سیاهی را دست بسته آوردند گفتند: یا امیرالمؤمنین این غلام دزدی کرده است، مجازاتش کن. حضرت فرمود: ای غلام آیا تو دزدی کردی؟ عرض کرد: آری، یا امیرالمؤمنین. حضرت علی علیه السلام فرمود: مادرت به عزای تو بنشیند، اگر برای مرتبه دوم اقرار کنی، دست تو را قطع می کنم. غلام گفت: دزدی کردم. حضرت علی علیه السلام فرمود: حکم خدا را درباره او جاری کنید. و آنگاه انگشتان او را قطع کردند. غلام انگشتان قطع شده خود را به دست چپ گرفت که خون از او جاری بود. ابن کَوّای یشکری او را دید و گفت: چه کسی دست تو را قطع کرد؟ غلام گفت: (قَطَعَ يَمِينِي سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ وَ قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ وَ أَوْلَى النَّاسِ بِالْمُؤْمِنِينَ، عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ إِمَامُ الْمَهْدِيِّ وَ زَوْجُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ بِنْتِ مُحَمَّدِ الْمُضَيَّطْفَى أَبُو الْحَسَنِ الْمُجْتَبَى وَ أَبُو الْحَسَنِ الْمُزْتَضَى...) «دست مرا رهبر مردان و زنان و سزاوارتر از مؤمنان به خودشان، علی بن ابیطالب پیشوای هدایت کننده و شوهر فاطمه زهرا علیها السلام دختر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم و پدر حسن و حسین قطع کرد.» ابن کَوّای گفت: بسیار عجب است او دست ترا قطع کرده و تو او را ستایش می گوئی؟ غلام گفت: دست مرا به حق قطع کرده چرا او را ثنا نگویم و حال آنکه محبت او در پوست و گوشت و خون من آمیخته شده است. به خدا قسم دست مرا قطع نکرد مگر بحق که خداوند متعال آنرا بر من روا داشته است. ابن کَوّای بر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد و آنچه بین او و غلام گذشته بود را شرح داد. حضرت فرمود: ما را دوستانی است که اگر آنها را با شمشیر پاره پاره کنیم محبت ما در دل های آنها زیادتیر می شود، و ما را دشمنانی است که هرچه بر آنها خدمت کنیم دشمنی آنها زیادتیر می شود. سپس به امام حسن علیه السلام فرمود: برو، این غلام سیاه را بیاور. وقتی حاضر شد، حضرت فرمود: ای غلام من دست تو را قطع کردم و تو مرا مدح و ثنا می گویی. غلام عرض کرد: چرا شما را ثنا نکنم و حال آن که پوست و گوشت و خون من به محبت شما آمیخته است و شما دست مرا به حق قطع نمودی و مرا از عذاب آخرت نجات دادی. آن حضرت فرمود: دست خود را نزدیک من آر. آن حضرت دست بریده را به جای خود گذارد و ردای خود را به روی او کشید، پس برخاست و دو رکعت نماز به جای آورد و دعائی قرائت فرمود. چون عبا را عقب زد، دیدیم دست آن غلام مثل اول صحیح و سالم شده است. غلام از جا برخاست و گفت: (أَمَنْتُ بِاللَّهِ وَ بِمُحَمَّدٍ رَسُولُهُ وَ لِعَلِيِّ الَّذِي رَدَّ الْيَدَ الْمُقَطَّوعَةَ بَعْدَ تَحْلِيَّتِهَا مِنَ الزَّنْدِ) «ایمان آوردم به خداوند و به رسالت محمد صلی الله علیه و آله وسلم و ایمان آوردم به امامت علی علیه السلام که انگشتان قطع شده را به جای خود باز گرداند.» پس روی قدم های آن حضرت افتاد و گفت: بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي «پدر و مادرم فدای تو، یا علی» (۱). ***** بحار الانور مرحوم مجلسی.

حکم جعل مهر

در زمان خلافت خلیفه دوم مردی به نام «معن بن زائده» مهری شبیه مهر خلیفه جعل کرده و با آن اموالی از مالیات کوفه را تصرف کرد. پس از آن که او را دستگیر کردند. روزی خلیفه دوم بعد از نماز صبح خطاب به مردم گفت: همگی بر جای خود بنشینید. و آنگاه قضیه «معن» را نقل کرد و در کیفیت مجازات او با آنان به مشورت پرداخت، از آن میان مردی گفت: ای خلیفه! دستش را قطع کن! و دیگری گفت: او را دار بزن! حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آنجا نشسته و سخنی نمی فرمود. خلیفه دوم به آن حضرت رو کرده و گفت: یا اباالحسن! نظر شما چیست؟ آن حضرت علیه السلام فرمود: این مرد مرتکب دروغی شده که باید تأدیب گردد. پس خلیفه دوم آن شخص را به شدت زد و آنگاه وی را به زندان انداخت. (۱). ***** فتوح البلدان، بلاذری،

مجازات کفن دزد

کفن دزدی را نزد معاویه آوردند. معاویه به یاران خود گفت: به نظر شما کیفر این مرد چیست؟ گفتند: او را عقوبت ده و آزادش کن. از آن میان مردی گفت: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چنین حکم نکرده است. معاویه پرسید: پس چگونه حکم کرد؟ گفت: آن حضرت فرمود، دست کفن دزد باید قطع شود؛ زیرا او هم دزد است و هم نسبت به مردگان هتّاک (۱). ***** فروع کافی، ج ۷، ص ۲۲۹، حدیث ۵.

حبس با شکنجه

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای مردی که سوگند یاد می کرد با زن خود همبستر نشود و او را هم طلاق ندهد، اتاقی از نی ساخت و او را در آنجا زندانی کرد و تنها ۱۴ خوراکش را به او داد، تا زنش را طلاق دهد (۱). ***** فروع کافی، ج ۶، ص ۱۳۲.

دو رویه مختلف

هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ جمل بر دشمن پیروز گردید به یاران خود فرمود: «دشمنی را که از جنگ گریخته تعقیب نکنید، مجروحان را نکشید و کسانی که در خانه ها پناهنده شده اند در امان هستند» ولی در جنگ صفین، دشمنان را بدون استثناء می کشت. ابان بن تغلب به ابن شریک گفت: چرا امیرالمؤمنین در دو جنگ جمل و صفین، دو رویه مختلف به کار گرفت؟ ابن شریک گفت: زیرا در جنگ جمل فرماندهان لشکر که طلحه و زبیر بودند، در همان ابتدای جنگ کشته شدند، ولی در جنگ صفین، فرمانده لشکر معاویه، زنده بود و لشکریان را جمع نموده به جنگ وا می داشت (۱). ***** وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۵۵.

برخورد با اسیران شامی

در جنگ جمل هرگاه دشمنی از شامیها به دست امام علی علیه السلام اسیر می شد، اگر کسی از یاران آن حضرت را نکشته بود او را آزاد می کرد و گرنه او را می کشت، و اگر پس از آزادی دوباره به جنگ می آمد و اسیر می شد، او را به قتل می رساند (۱). ***** صفین، نصر، ص ۵۱۹.

شیوه های صحیح کیفر دادن**روش صحیح کیفر دادن**

امام علی علیه السلام در کیفر دادن افراد مجرم، شیوه های اخلاقی، روانی را بگونه ای بکار می گرفت، که مجرم پس از مجازات نیز از ارادتمندان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قرار می گرفت زیرا: - در مجازات شتاب نمی کرد - در چند مرحله اعتراف می گرفت و زشتی گناه انجام شده را تذکر می داد. - در مجازات عقده زدائی نداشت و تنها حدّ شرعی را رعایت می کرد. تا قنبر در

شلاق زدن مجرمی ۳ عدد اضافه زد، امام علی علیه السلام او را قصاص کرد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چونان پدری دلسوز با مجازات شده رفتار می نمود، و مانند طبیبی شفا دهنده بود، که پس از اجرای حد یا قطع انگشتان دست دزد، از ستایش گران حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می شدند. به یک نمونه توجه کنید: شخصی به نام «أفلح» در مشکلات سخت زندگی سرانجام به دزدی آلوده شد. پس از دزدی ناراحت و پشیمان شد، خدمت امام علی علیه السلام رفت و چند بار اعتراف کرد، و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حد شرعی را با قطع چهار انگشت او، جاری کرد. یکی از فرصت طلبان به نام «ابن کوا» که از خوارج نهروان بود، تلاش کرد تا او را وسوسه کند و علیه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بشوراند، گفت: آه چه کسی انگشتان تو را قطع کرد؟ چقدر بی رحم بود؟ ناگهان «أفلح» در میان مردم بازار پیاخاست و شروع به مدح و ستایش امام علی علیه السلام کرد و گفت: (قَطَعَ يَمِينِي إِمَامٌ حَنَفِيٌّ، بَدْرِيٌّ، أُحَدِيٌّ، مَكِّيٌّ، مَدَنِيٌّ، أَبْطِحِيٌّ، هاشِمِيٌّ، قُرَشِيٌّ قَطَعَ يَمِينِي إِمَامُ التَّقِيِّ، وَابْنُ عَمِّ الْمُضَيِّطِي، شَقِيقُ النَّبِيِّ الْمُجْتَبِيِّ، لَيْثُ الثُّرَيِّ، عَيْثُ الْوَرِيِّ، حَتْفُ الْعِدِيِّ وَ مِصْبَاحُ الْهُدَى) (دست مرا امامی قطع کرد که یکتا پرست و مبارز بدر و اُحد است و در مکه و مدینه و سرزمین ابطح معروف است، از قبیله بنی هاشم و قریش است. دست مرا امام پرهیزکاران، پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم میوه دل رسول خدا، شیر بیشه شجاعت، عامل رحمت امت، و کوبنده دشمن، و چراغ هدایت، قطع کرد). همه مردم با شگفتی او را تحسین کردند. وقتی این خبر به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید او را طلبید و مورد محبت قرار داد. آنگاه خطاب به ابن کوا فرمود: ای فرزند کوا، ما را دوستانی است که اگر آنان را قطعه، قطعه کنیم، جز بر دوستی آنان نیفزاید، و ما را دشمنانی است که اگر غسل در گلوی آنان بریزیم، جز بر دشمنی و کینه توزی آنها نمی افزاید. (۱). **** بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۲۰۴ - و ناسخ امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۴، ص ۱۷۳.

کیفر و هدایت

رعایت اصول انسانی در اجرای حد شرعی

شخصی را خدمت امیرالمؤمنین علی علیه السلام آوردند تا حد شرعی بر او جاری کند. امام علی علیه السلام مشاهده فرمود که بدن آن فرد جانی زخم است، پس از اجرای حد خودداری کرد و فرمود: أَخْرُوهُ حَتَّى تَبْرَأَ (او را ببرید تا زخمهای بدنش بهبود یابد). (۱). **** النهایه، ج ۲، ص ۱۳۴ - و وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۳۰.

مهلت توبه دادن به گناهکار

شخصی در میان اصحاب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پیاخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین، مرتکب زنا شدم، مرا پاک کن. امام علی علیه السلام از او روی برگرداند و فرمود: بنشین. سپس روی به اصحاب کرد و فرمود: چه مانعی دارد که خطاکار بین خود و خدای خود پشیمان شود و توبه کند؟ و پرده پوشی کند، چنان که خدا پرده پوشی فرمود. آن شخص دوباره برخاست و گفت: مرا پاک کن. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: چرا این درخواست را داری؟ آن مرد گفت: برای پاک شدن. امام علی علیه السلام فرمود: کدام پاک شدن از توبه بالاتر است؟ و سخنان خود با مردم را ادامه داد. بار سوم آن شخص پیاخاست و گفت: مرا پاک کن!! حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مقداری با او گفتگو فرمود و رهنمود داد که در خلوت بیا تا از تو به صورت خصوصی سئوالاتی داشته باشم. (۱). **** من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۵۱/۲۱ - و وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۳۸.

نماز خواندن و دفن کردن حد خورده [۱]

امیرالمؤمنین علی علیه السلام مسلمانی را که مرتکب قتل عمد شد قصاص کرد و سپس بر جنازه او نماز گذارد و در قبرستان مسلمانان او را دفن کرد، یعنی همه ارزش‌ها را حتی نسبت به یک مجرم حد خورده رعایت می‌کرد ضرورت تحقیقات کامل برای اثبات جرم (۲). اجرای حد بر یهود و نصاری اگر حرمت اسلامی را رعایت نمی‌کردند (۳). ***** اصول کافی، ج ۷، ص ۱۸۸ - و وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۱۰۰. اصول کافی، ج ۷، ص ۲۳۹ - و وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۲۲۸ و ۱۴۱.

دست جیب بری که قطع نشد

شخصی را خدمت امام علی علیه السلام آوردند که جیب بری کرد. (طزار بود.) و منتظر مجازات او بودند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اگر از روی لباس‌ها (کت و شلوار یا پیراهنی که جیب آن پیدا است) دزدیده باشد، دست او را قطع نمی‌کنم، (و تنها ادای دین و تعزیر دارد)، اما اگر از لباس زیر چیزی دزدیده باشد، دست او را قطع می‌کنم. (۱). (چون لباس روی لباس‌ها و جیب‌های آن حالت حرز و حفظ و حراست شده ندارد و اگر کسی چیزی را خارج از حرز بدزدد، قطع دست نخواهد داشت، اما جیب‌های لباس زیرین حالت حرز دارد). ***** اصول کافی، ج ۷، ص ۲۲۶ - و وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۲۷۰.

معالجه و درمان حد خورده‌ها

وقتی جرم دزدی یا زنا کاری یا شراب‌خواری ثابت می‌شد، و حد شرعی بر او جاری می‌گشت، اگر انگشتان دست قطع می‌گشت، یا بدن زخم می‌گردید، امام علی علیه السلام دستور می‌دادند که او را درمان کنند. در حکومت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چند نفر دزدی کردند، پس از اثبات و اعتراف به جرم، امام علی علیه السلام دستور داد که انگشتان دست آنها را قطع کردند، سپس امر فرمود تا آنها را درمان کنند، و زخم آنها را جراح و طبیب مداوا کند، و آنها را به عنوان مریض بستری کرده تحت نظر بگیرند، و از غذاهای مقوی مانند روغن حیوانی و عسل و کباب به آنها بخوراند، تا دست آنها خوب شود و زخم التیام یابد، سپس با سخنان حکیمانه آنها را نصیحت می‌کرد و می‌فرمود: یا هؤلاء ان ایدیکم سبقتکم الی النار فان تبتنم و علم الله منکم صدق النبی تب علیکم و جررتکم الی الجنة، فان لم تتوبوا عما انتم علیه جررتکم الی النار (هان ای شما! همانا دست‌های شما پیش از شما وارد جهنم شدند، اگر توبه کنید و خداوند بنگرد که با صداقت توبه کردید، می‌پذیرد و دست‌های شما را وارد بهشت می‌کند، اما اگر از کردار زشت خود پشیمان نشوید و توبه نکنید شما و دست‌های بریده شما را وارد جهنم خواهد کرد). (۱). ***** اصول کافی، ج ۷، ص ۲۶۶ - و وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۳۰۱.

فردی کردن مجازات (یک عمل و پنج حکم)

وقتی پنج نفر با زنی رابطه نامشروع داشتند و آنها را نزد خلیفه دوم آوردند، دستور داد که: بر همه حد زنا جاری شود، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام او را باز داشت و به شرح زیر احکام الهی را اجراء کرد: - اولی را گردن زد، چون کافر ذمی بود که با زن مسلمان زنا کرد. - دومی را رجم و سنگسار کرد چون زن داشت و زنا کرد. - سومی را صد ضربه شلاق زد چون زن نداشت و زنا کرد. - چهارمی چون بنده بود ۵۰ ضربه شلاق بر او نواخت. - و پنجمی را ۲۵ ضربه شلاق زد (تعزیر کرد) چون اختلالات روانی داشت. خلیفه دوم با صدای بلند گفت: زنده نباشم در میان قومی که علی در آن نباشد. (۱). ***** تهذیب و مناقب ابن شهر آشوب و غایه المرام.

در چشمه سار نهج البلاغه

افشای قضاوت دروغین

خطبه ۱۸ - نهج البلاغه

اشاره

فی ذمّ اختلاف العلماء فی الفتیاء ذمّ أهل الرأی ترجمه: خطبه ۱۸ (نکوهش از اختلاف رأی عالمان در احکام قطعی اسلام)

نقد مسلک اهل الرأی

تَرَدُّ عَلَى أَحَدِهِمُ الْقَضِيَّةُ فِي حُكْمٍ مِنَ الْأَحْكَامِ فَيُحْكَمُ فِيهَا بِرَأْيِهِ، ثُمَّ تَرَدُّ تِلْكَ الْقَضِيَّةُ بِعَيْنِهَا عَلَى غَيْرِهِ فَيُحْكَمُ فِيهَا بِخِلَافِ قَوْلِهِ، ثُمَّ يَجْتَمِعُ الْقُضَاةُ بِذَلِكَ عِنْدَ الْإِمَامِ الَّذِي اسْتَقْضَاهُمْ، فَيَصُوبُ آرَاءَهُمْ جَمِيعًا. وَاللَّهُمُّ وَاحِدٌ! وَنَبِيُّهُمْ وَاحِدٌ، وَكِتَابُهُمْ، وَاحِدٌ! أَفَأَمَرَهُمُ اللَّهُ - سُبْحَانَهُ - بِالْاِخْتِلَافِ فَطَاعُوهُ! أَمْ نَهَاَهُمْ عَنْهُ فَعَصَوْهُ! ترجمه: نکوهش اهل رأی (خود محوری در قضاوت) دعوی نسبت به یکی از احکام اجتماعی نزد عالمی می برند که با رأی خود حکمی صادر می کند، پس همان دعوی را نزد دیگری می برند که او درست بر خلاف رأی اولی، حکم می دهد، سپس همه قضات نزد رییس خود که آنان را به قضاوت منصوب کرد، جمع می گردند، او رأی همه را بر حق می شمارد!!

کمال الدین

أَمْ أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ دِينًا نَاقِصًا فَاسْتَعَانَ بِهِمْ عَلَى إِيْتِمَامِهِ! أَمْ كَانُوا شُرَكَاءَ لَهُ، فَلَهُمْ أَنْ يَقُولُوا، وَعَلَيْهِ أَنْ يَرْضَى؟ أَمْ أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ دِينًا تَامِيًا فَقَصَرَ الرَّسُولُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ تَبْلِيغِهِ وَأَدَائِهِ. وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: «مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» وَفِيهِ تَبْيَانٌ لِكُلِّ شَيْءٍ. وَذَكَرَ أَنَّ الْكِتَابَ يُصِدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضًا، وَأَنَّهُ لَمَّا اِخْتَلَفَ فِيهِ فَقَالَ سُبْحَانَهُ: «وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اِخْتِلَافًا كَثِيرًا». وَإِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أُنِيقٌ وَبَاطِنُهُ عَمِيقٌ، لَا تَغْنَى عَجَائِبُهُ، وَلَا تَنْقِضِي غَزَائِبُهُ، وَلَا تُكْشِفُ الظُّلُمَاتُ إِلَّا بِهِ. ترجمه: مبانی وحدت امت اسلامی در صورتی که خدایشان یکی، پیغمبرشان یکی، و کتابشان یکی است، آیا خدای سبحان، آنها را به اختلاف امر فرمود؟ که اطاعت کردند؟ یا آنها را از اختلاف پرهیز داد و معصیت خدا نمودند؟ آیا خدای سبحان، دین ناقصی فرستاد و در تکمیل آن از آنها استمداد کرده است؟ آیا آنها شرکاء خدایند که هر چه می خواهند در احکام دین بگویند، و خدا رضایت دهد؟ آیا خدای سبحان، دین کاملی فرستاد پس پیامبر صلی الله علیه وآله در ابلاغ آن کوتاهی ورزید؟ در حالی که خدای سبحان می فرماید: «ما در قرآن چیزی را فرو گذار نکرد» (۱). و فرمود: «در قرآن بیان هر چیزی است» (۲) و یادآور شدیم که: بعض قرآن گواه بعض دیگر است و اختلافی در آن نیست. پس خدای سبحان فرمود: «اگر قرآن از طرف غیر خدا نازل می شد اختلافات زیادی در آن می یافتند» (۳) همانا قرآن دارای ظاهری زیبا، و باطنی ژرف و ناپیدا است، مطالب شگفت آور آن تمام نمی شود، و اسرار نهفته آن پایان نمی پذیرد، و تاریکی ها بدون قرآن بر طرف نخواهد شد. **** انعام آیه ۳۸. سوره نحل آیه ۸۹. سوره نساء آیه ۸۲.

شناسائی قاضی جاهل

خطبه ۱۷ - نهج البلاغه

اشاره

فی صفة من يتصدى للحكم بين الأمة وليس لذلك بأهل ترجمه: خطبه ۱۷ (در این خطبه مدعیان قضاوت را می شناساند)

معرفه اشقی الناس

إِنَّ أَبْغَضَ الْخَلَائِقِ إِلَى اللَّهِ رَجُلَانِ: رَجُلٌ وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَى نَفْسِهِ؛ فَهُوَ جَائِرٌ عَنِ قَصْدِ السَّبِيلِ، مَشْغُوفٌ بِكَلَامِ بَدْعِهِ، وَدُعَاءِ ضَلَالَةٍ، فَهُوَ فِتْنَةٌ لِمَنْ افْتَنَّ بِهِ، ضَالٌّ عَنْ هِدْيِ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ، مُضِلٌّ لِمَنْ اقْتَدَى بِهِ فِي حَيَاتِهِ وَبَعِيدٌ وَفَاتِيهِ، حَمَالٌ خَطَايَا غَيْرِهِ، رَهْنٌ بِخَطِيئَتِهِ. وَرَجُلٌ قَمَشَ جَهْلًا، مُوَضَّعٌ فِي جُهَالِ الْأُمَّةِ، عَادٍ فِي أَعْبَاسِ الْفِتْنَةِ، عَمَّ بِمَا فِي عَقْدِ الْهُدْنَةِ؛ قَدْ سَمَّاهُ أَشْبَاهَ النَّاسِ عَالِمًا وَلَيْسَ بِهِ، بَكَرٌ فَاسِدٌ تَكْتَرُ مِنْ جَمْعٍ؛ مَيَّا قَلَّ مِنْهُ خَيْرٌ مِمَّا كَثُرَ، حَتَّى إِذَا ارْتَوَى مِنْ مَيِّاءِ آجِنٍ، وَكَثُرَ مِنْ غَيْرِ طَائِلٍ. ترجمه: شناخت یدترین انسان ها دشمن ترین آفریده ها، نزد خدا دو نفرند، مردی که خدا او را بحال خود گذاشته، و از راه راست دور افتاده است، دل او شیفته بدعت، و مردم را گمراه کرده، به فتنه انگیزی می کشاند، و راه رستگاری گذشتگان را گم کرده، و طرفداران خود و آیندگان را گمراه ساخته است، بار گناه دیگران را بر دوش کشیده، و گرفتار زشتی های خود نیز می باشد. و مردی که مجهولاتی به هم بافته، و در میان انسان های نادان امت، جایگاهی پیدا کرده است، در تاریکیهای فتنه فرو رفته، و از مشاهده صلح و صفا کور است، آدم نماها او را عالم نامیدند که نیست، چیزی را بسیار جمع آوری می کند که اندک آن به از بسیار است، تا آن که از آب گندیده سیراب شود، و دانش و اطلاعات بیهوده فراهم آورد.

نفسیه ادعیاء القضاء

جَلَسَ بَيْنَ النَّاسِ قَاضِيًا ضَامِنًا لِتَحْلِيصِ مَيِّاءِ التَّبَسِّ عَلَى غَيْرِهِ، فَإِنِ نَزَلَتْ بِهِ إِخِيدَى الْمُبْهَمَاتِ هَيَّا لَهَا حَشْوًا رَثًا مِنْ رَأْيِهِ، ثُمَّ قَطَعَ بِهِ، فَهُوَ مِنْ لَبْسِ الشُّبُهَاتِ فِي مِثْلِ نَسِجِ الْعَنْكَبُوتِ. لَا يَزِدُّرِي أَصَابَ أَمْ أَحْطَأُ؛ فَإِنِ أَصَابَ خَافَ أَنْ يَكُونَ قَدْ أَحْطَأُ، وَإِنِ أَحْطَأَ رَجَا أَنْ يَكُونَ قَدْ أَصَابَ. جَاهِلٌ خَبَّاطٌ جَهَالَاتٍ، عَاشَ رَكَابَ عَشَوَاتٍ، لَمْ يَعْصَ عَلَى الْعِلْمِ بَضْرَسَ قَاطِعٍ. يَذُرُّو الرُّوَايَاتِ ذُرُو الرِّيْحِ الْهَشِيمِ. لَا مَلِيٌّ - وَاللَّهِ - يَضِدَارِ مَيَّا وَرَدَّ عَلَيْهِ، وَلَمَّا أَهْلٌ لَمَّا قَرُظَ بِهِ، لَا يَحْسَبُ الْعِلْمُ فِي شَيْءٍ مِمَّا أَنْكَرَهُ، وَلَا يَرَى أَنْ مِنْ وَرَاءَ مَا بَلَغَ مَيْذَهَبًا لِغَيْرِهِ، وَإِنْ أَظْلَمَ عَلَيْهِ أَمْرٌ أَكْتَمَ بِهِ لِمَا يَعْلَمُ مِنْ جَهْلِ نَفْسِهِ، تَضَيَّرُخُ مِنْ جَوْرِ قَضَائِهِ الدَّمَاءِ، وَتَعَجُّ مِنْهُ الْمَوَارِيثُ. إِلَى اللَّهِ أَشْكُو مِنْ مَعْشَرٍ يَعِيشُونَ جَهَالًا، وَيَمُوتُونَ ضَلَالًا، لَيْسَ فِيهِمْ سَلْمَةٌ أَبْوَرُ مِنَ الْكِتَابِ إِذَا تَلَى حَقَّ تِلَاوَتِهِ، وَلَا سَلْمَةٌ أَنْفَقُ، بَيْعًا وَلَا أَعْلَى تَمَنَّا مِنَ الْكِتَابِ إِذَا حَرَفَ عَنْ مَوَاضِعِهِ، وَلَا عِنْدَهُمْ أَنْكَرُ مِنَ الْمَعْرُوفِ، وَلَا أَعْرَفُ مِنَ الْمُنْكَرِ! ترجمه: روانشناسی مدعیان دروغین قضاوت در میان مردم با نام قاضی به داوری می نشیند، و حل مشکلات دیگری را به عهده می گیرد، پس اگر مشکلی پیش آید، با حرف های پوچ و تو خالی، و رأی و نظر دروغین، آماده رفع آن می شود. سپس اظهارات پوچ خود را باور می کند، عنکبوتی را می ماند که در شبها و بافته های تار خود چسبیده، نمی داند که درست حکم کرده یا بر خطاست؟ اگر بر صواب باشد می ترسد که خطا کرده، و اگر بر خطاست، امید دارد که رأی او درست باشد. نادانی است که راه جهالت می پوید، کوری است که در تاریکی گم شده خود را می جوید، از روی علم و یقین سخن نمی گوید، روایات را بدون آگاهی نقل می کند، چون تند بادی که گیاهان خشک را بر باد دهد، روایات را زیر و رو می کند، که بی حاصل است. به خدا سوگند نه راه صدور حکم مشکلات را می داند، و نه برای منصب قضاوت اهلیت دارد، آن چه را که نپذیرد علم به حساب نمی آورد، و جز راه و رسم خویش، مذهبی را حق نمی داند، اگر حکمی را نداند آن را می پوشاند تا نادانی او آشکار نشود، خون بی گناهان از حکم ظالمانه او در جوشش، و فریاد میراث بر باد رفتگان

بلند است. به خدا شکایت می‌کنم از مردمی که در جهالت زندگی می‌کنند، و با گمراهی می‌میرند، در میان آنها، کالایی خوار تر از قرآن نیست، اگر آن را آنگونه که باید بخوانند، و متاعی سود آورتر، گرانباتر از قرآن نیست اگر آن را تحریف کنند، و در نزد آنان، چیزی زشت تر از معروف، و نیکو تر از مُنکر نیست.

قسمتی از خطبه ۸۷ نهج البلاغه

وَآخِرُ قَدْ تَسَمَّى عَالِمًا وَلَيْسَ بِهِ، فَاقْتَبَسَ جِهَائِلَ مِنْ جِهَالٍ، وَأَصْلِيلَ مِنْ ضَلَالٍ، وَنَصَبَ لِلنَّاسِ أَشْرَاكَاً مِنْ حَبَائِلِ عُزُورٍ، وَقَوْلٍ زُورٍ؛ قَدْ حَمَلَ الْكِتَابَ عَلَى آرَائِهِ؛ وَعَطَفَ الْحَقَّ عَلَى أَهْوَائِهِ، يُؤْمِنُ النَّاسَ مِنَ الْعَطَائِمِ، وَيَهْوُنُ كَبِيرَ الْجَرَائِمِ. يَقُولُ: أَقِفْ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ، وَفِيهَا وَقَعْ؛ وَيَقُولُ: أَعْتَرَلُ الْبِدْعَ، وَبَيْنَهَا اضْطَجَعَ؛ فَالْصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ، وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانٍ، لَمَا يَعْرِفُ بَابَ الْهُدَى فَيَتَّبِعُهُ، وَلَا بَابَ الْعَمَى فَيَصِيدُ عَنْهُ. وَذَلِكَ مِثُّ الْأَحْيَاءِ! «فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ؟» «وَأَنَّى تُؤْفِكُونَ!» وَالْأَعْلَامُ قَائِمَةٌ، وَالْآيَاتُ وَاضِحَةٌ، وَالْمَنَارُ مَنْصُوبَةٌ، فَأَيْنَ يَتَاهُ بِكُمْ! وَكَيْفَ تَعْمَهُونَ وَبَيْنَكُمْ عِثْرَةٌ نَبِيَّكُمْ! وَهُمْ أَرْمَهُ الْحَقُّ، وَأَعْلَامُ الدِّينِ، وَالسَّنَةُ الصِّدْقِ! فَأَنْزَلُوهُمْ بِأَحْسَنِ مَنَازِلِ الْقُرْآنِ، وَرُدُّوهُمْ وَرُودَ الْهِيمِ الْعَطَاشِ. ترجمه: قسمتی از خطبه ۸۷ و دیگری که او را دانشمند نامند امیرا از دانش بی بهره است، یک دسته از نادانیها را از جمعی نادان فرا گرفته، و مطالب گمراه کننده از گمراهان آموخته، و به هم بافته، و دام هایی از طناب های غرور و گفته های دروغین بر سر راه مردم افکنده، قرآن را بر امیال و خواسته های خود تطبیق می دهد، و حق را به هوسهای خود تفسیر می کند، مردم را از گناهان بزرگ ایمن می سازد، و جرائم بزرگ را سبک جلوه می دهد، ادعا می کند از ارتکاب شبهات پرهیز دارد اما در آنها غوطه می خورد. می گوید: از بدعت ها دورم، ولی در آنها غرق شده است، چهره ظاهر او چهره انسان، و قلبش قلب حیوان درنده است، راه هدایت را نمی شناسد که از آن سو برود، و راه خطا و باطل را نمی داند که از آن پرهیزد، پس مرده ای است در میان زندگان. مردم! کجا می روید؟ چرا از حق منحرف می شوید؟ پرچم های حق برپاست و نشانه های آن آشکار است، با اینکه چراغهای هدایت روشنگر راهند، چون گمراهان به کجا می روید؟ چرا سرگردانید؟ در حالی که عترت پیامبر شما در میان شماست، آنها زمامداران حق و یقینند؛ پیشوایان دین، و زبانهای راستی و راستگویانند، پس باید در بهترین منازل قرآن جایشان دهید و همانند تشنگان که به سوی آب شتابانند، به سویشان هجوم آورید.

ضرورت وجود سیستم قضائی

قسمتی از نامه ۵۳ نهج البلاغه وَمِنْهَا قُضَاءُ الْعَدْلِ، وَمِنْهَا عُمَالُ الْأَنْصَافِ وَالرُّفْقِ، وَمِنْهَا أَهْلُ الْجَزِيَّةِ وَالْخَرَاجِ مِنَ أَهْلِ الدِّمَّةِ وَمِثْلِمَةِ النَّاسِ، وَمِنْهَا التُّجَّارُ وَأَهْلُ الصَّنَاعَاتِ وَمِنْهَا الطَّبَقَةُ السُّفْلَى مِنْ ذَوِي الْحَاجَةِ وَالْمَسْكِينَةَ، وَكُلُّ قَدْ سَمِيَ اللَّهُ لَهُ سَهْمُهُ، وَوَضَعَ عَلَى حَدِّهِ فَرِيضَةً فِي كِتَابِهِ أَوْ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَهْدًا مِنْهُ عِنْدَنَا مَحْفُوظًا. فَالْجُنُودُ، بِإِذْنِ اللَّهِ، حُصُونُ الرَّعِيَّةِ، وَزَيْنُ الْوُلَاةِ، وَعِزُّ الدِّينِ، وَسَبُلُ الْأَمْنِ، وَلَيْسَ تَقْوَمُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِهِمْ. ثُمَّ لَمَّا قَوَامَ لِلْجُنُودِ إِلَّا بِمَا يُخْرِجُ اللَّهُ لَهُمْ مِنَ الْخَرَاجِ الَّذِي يَقْوُونَ بِهِ عَلَى جِهَادِ عِدْوِهِمْ، وَيَعْتَمِدُونَ عَلَيْهِ فِيمَا يُضِلُّهُمْ، وَيَكُونُ مِنْ وَرَاءِ حَاجَتِهِمْ. ثُمَّ لَا قَوَامَ لِهَذَيْنِ الصَّنِفَيْنِ إِلَّا بِالصَّنْفِ الثَّلَاثِ مِنَ الْقُضَاءِ وَالْعُمَالِ وَالْكِتَابِ، لَمَّا يُخَكِّمُونَ مِنَ الْمَعَاقِدِ، وَيَجْمَعُونَ مِنَ الْمَعَاقِدِ، وَيَجْمَعُونَ مِنَ الْمَنَافِعِ، وَيُؤْتَمِنُونَ عَلَيْهِ مِنْ خَوَاصِّ الْأُمُورِ وَعَوَامِّهَا. ترجمه: قسمتی از نامه ۵۳ از آن قشرها، لشکریان خدا، و نویسندگان عمومی و خصوصی، قضات دادگستر، کارگزاران عدل و نظم اجتماعی، جزیه دهندگان، پرداخت کنندگان مالیات، تجار و بازرگانان، صاحبان صنعت و پیشه وران، و طبقه پایین جامعه از نیازمندان و مستمندان می باشند، که برای هر یک خداوند سهمی مقرر داشته، و مقدار واجب آن را در قرآن یا سنت پیامبر صلی الله علیه وآله تعیین کرده که پیمانی از طرف خداست و نگهداری آن بر ما لازم است. پس سپاهیان به فرمان خدا، پناهگاه استوار رعیت، و زینت و وقار

زامداران، شکوه دین، و راههای تحقق امتیت کشورند، امور مردم جز با سپاهیان استوار نگردد، و پایداری سپاهیان جز به خراج و مالیات رعیت انجام نمی شود که با آن برای جهاد با دشمن تقویت گردند، و برای اصلاح امور خویش به آن تکیه کنند، و نیازمندیهای خود را برطرف سازند. سپس سپاهیان و مردم، جز با گروه سؤم نمی توانند پایدار باشند، و آن قضات، و کارگزاران دولت، و نویسندگان حکومتند، که قراردادها و معاملات را استوار می کنند، و آن چه به سود مسلمانان است فراهم می آورند، و در کارهای عمومی و خصوصی مورد اعتمادند.

۶- حقوق متقابل رهبری و مردم از دیدگاه امام علی علیه السلام

مشخصات کتاب

نام کتاب: حقوق متقابل رهبری و مردم از دیدگاه امام علی نویسنده: سید محسن شیخ الاسلامی زبان اصلی: فارسی

مقدمه

در این بحث تلاش بر این است تا از یک سو مفهوم حق و حقوق، ماهیت و ویژگی‌های آن و اهداف ایجاد حقوق میان زامدار اسلامی و مردم، ریشه یابی شود و از سوی دیگر راهها و اسلوب حفظ و تداوم دولت اسلامی بررسی گردد. در این رابطه، دیدگاه امام علی (ع) پیرامون وظایف مسلمین و رهبر اسلامی و حقوق متقابل زامدار اسلامی و مردم بررسی می گردد. همچنین به موضوع دیدگاه امام خمینی (س) و سایر متفکرین اسلامی پیرامون حقوق و مسئولیت رهبر در برابر مردم و نیز حقوق و وظایف جامعه‌ی اسلامی در برابر رهبری پرداخته می شود و تلاش خواهد شد تا روشها، اسلوب و راهکارهای حفظ، بقا و تداوم دولت اسلامی مطرح و ارائه گردد. (صفحه ۲)

مفهوم حق

حق در لغت به معنای ثبوت و ثابت و موافقت و مطابقت است. (۱) در کتب اسلامی در تعریف آن گفته‌اند: حق عبارت است از قدرت یک فرد انسانی مطابق قانون بر انسان دیگر یا بر مال و یا بر هر دو. (۲) در اصطلاح حقوقی نیز حق عبارت است از توانایی که نظام حقوقی بر شخص در مقابل شخص دیگر قایل است. (۳) در تعریفی دیگر از مفهوم حق، می توان چنین بیان داشت که برای تنظیم روابط مردم و حفظ نظم در اجتماع، حقوق برای هر کس امتیازهایی در برابر دیگران می شناسد و توان خاصی به او می بخشد، این امتیاز و توانایی را «حق» می نامند. (۴) از دیدگاه امام علی (ع) حق دارای مفهومی گسترده در توصیف و تعریف است. اما به هنگام رعایت و اجرای آن دارای زمینه و ابعاد محدود است. از طرفی دیگر «حق» در روابط میان انسانها همیشه متقابل و دو جانبه است. هیچ حق و امتیازی انسان بر انسان دیگر ندارد، مگر آنکه متقابلا حق و قدرتی متقابل بر او وضع و جعل می گردد. و فالحق اوسع الاشياء فی التواصف، و اضيقها فی التناصف، لا یجری لاحد الا جری علیه، و لا یجری علیه الا جری له. (۵). (پس مفهوم حق وسیع است و محدوده‌ی آن در صورت رعایت انصاف تنگ. هیچ کس را حقی نیست مگر آنکه بر او نیز حقی استوار گردد، و بر او نیز رعایت حقی تحمیل نگردد مگر آنکه وی نیز دارای حقی بر دیگران گردد). ابن میثم بحرانی در شرح نهج البلاغه خود پیرامون توصیف امام (ع) از مفهوم حق، (صفحه ۳) نظر خود را بدین صورت ارائه کرده است که «کلام امام (ع) پیرامون ساده بودن توصیف حق و مشکل بودن اجرای آن بدین مفهوم است که هنگامی که مردم بخواهند حق را تعریف کنند آن را به راحتی تعریف کرده و بر زبان می آورند. چرا که «حق» دارای ابعاد بسیاری است. ولی موقعی که اجرای حق مطرح می گردد به خاطر سخت بودن

عمل بدان و مشکل بودن احقاق حق، مجال، فرصت و عرصه بر مردم تنگ می‌شود. این بدان خاطر است که اجرای حق، همیشه توأم با وجوب ترک نمودن بعضی از مقاصد مطلوب و محبوب برای مردم است. اطلاق گستردگی و تنگی بر واژه‌ی حق، آن هم به صورت استعاره، بدین خاطر است که بر مخاطب چنین متصور می‌شود که دامنه‌ی سخن وسیع است ولی دایره‌ی عمل به گفته‌ها تنگ و محدود است، آن هم دقیقا در جایی که انجام کاری نه چندان مهم - به سهولت انجام شود یا آنچه که از اهمیت بیش‌تری برخوردار است به سادگی انجام نشود. (۶). صفحه ۳. *****(۱) سید علی یشربی قمی، مقدمه‌ی علم حقوق و نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران، تهران، دفتر نشر نوید اسلام، ۱۳۷۴، ص ۱۱۵. (۲) دکتر محمد جعفر جعفری لنگرودی، مقدمه‌ی عمومی علم حقوق، تهران، گنج دانش، ۱۳۷۱، ص ۱۵. (۳) سید علی یشربی قمی، همان، ص ۲. (۴) دکتر ناصر کاتوزیان، مقدمه‌ی علم حقوق و مطالعه در نظام حقوقی ایران، تهران، شرکت انتشار، ۱۳۷۵، ص ۲. (۵) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۱۶. (۶) شرح نهج البلاغه، ابن میثم البحرانی، بیروت، دارحیاء لثراث اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۲ ه ق، ص ۱۲۰، خطبه‌ی ۲۰۷.

حقوق متقابل رهبری و امام

از منظر امام علی (ع) حقوق میان رهبری و مردم متقابل است. هر حقی از مردم که به عهده‌ی رهبری باشد و مسئولیت رعایت و انجام آن حق بر دوش زمامدار مسلمین باشد، متقابلا- وظیفه‌ای را بر مردم وضع و ایجاد می‌نماید و رعایت حق رهبری بر آنان را واجب می‌نماید. بنابراین رابطه‌ی میان حقوق رهبری و حقوق مردم، رابطه‌ای یک سویه نیست بلکه متقابل و دو جانبه است. در این زمینه امام (ع) در خطبه‌ی ۲۱۶ نهج البلاغه می‌فرماید: اما بعد! فقد جعل الله سبحانه لی علیکم حقا بولایه امرکم، و لکم علی من الحق مثل الذی لی علیکم. (صفحه ۴) (اما بعد، به درستی که خداوند با افاضه‌ی ولایت و حکومت، برای من بر شما حقوقی را قرار داد و شما را نیز بر من از جانب خدا حقوقی است همانند حقوق- رهبری- که بر شما وضع شده است). اما منشا این حقوق متقابل و الزام در رعایت و اعمال این حقوق که میان زمامدار اسلامی و مردم حاکم است، همانا جعل شارع مقدس است. به این عنوان که خداوند حکیم، برای استقرار عدل و داد و حاکمیت قانون الهی بر انسان‌ها، این حقوق متقابل را وضع و جعل نموده است و این برقراری حقوق متقابل میان رهبری و مردم بدین منظور بوده است که قشری از اقشار جامعه از حقوق خویش محروم نگردیده و عدالت و معنای واقعی آن اجرا گردد. به اعتقاد استاد مرتضی مطهری «در این بیان، همه‌ی سخن از خدا است و حق و عدالت و تکلیف و وظیفه نیز از او است، اما نه به این شکل که خداوند به بعضی از افراد مردم فقط حق و اعطا فرموده است و آنها را در برابر خود مسئول قرار داده است، و برخی دیگر را از حقوق محروم کرده آنان را در مقابل خودش و صاحبان حقوق، بی حد و نهایت مسئول قرار داده است و در نتیجه عدالت و ظلم میان حاکم و محکوم مفهوم ندارد.» (۱). امام (ع) پیرامون این موضوع مهم می‌فرماید: و اذا غلبت الرعیه و الیها، او اجحف الوالی برعیته، اختلف هنا لك الكلمه، و ظهرت معالم الجور، و كثر الادغال فی الدین، و تركت محاج السنن، فعمل بالهوی، و عطلت الاحكام، و كثرت علل النفوس، فلا يستوحش لعظیم حق عطل، و لا لعظیم باطل فعل! فهنا لك تذلل الابرار، و تعز الاشرار، و تعظم تبعات الله سبحانه عند العباد. (و هنگام چیرگی مردم بر زمامدار و ستم زمامدار بر مردم، وحدت پایمال و تفرقه حاکم شده و نشانه‌های ستمکاری پدیدار و خیانت در دین زیاد گردد. (صفحه ۵) سنت‌شکنی مرسوم و هوسرانی معمول شود. احکام الهی تعطیل و بیماری‌ها افزون گردد. پس، از فرو گذاری حق اگر چه بزرگ باشد باکی نداشته و از عقوبت تبهکاری پروا نباشد. در این هنگام نیکان خوار گردند و بدکاران عزیز، و بر دوش بندگان خدا عقوبتی سخت نهاده شود.) صفحه ۴، ۵. *****(۱) سیری در نهج البلاغه، مرتضی مطهری، تهران، انتشارات صدرا، چاپ نهم، ص ۱۲۵، خطبه‌ی ۲۱۶.

از دیدگاه امام (ع)، یکی از ویژگیهای مهم رعایت حقوق میان زمامدار اسلامی و امت مسلمان در این نکته است که خداوند متعال آن را پس از حق خود بر مخلوقات و وجوب اطاعت بندگان از ذات باری تعالی، از مهم‌ترین و بزرگ‌ترین فرایض و واجبات قرار داده است. امام (ع) در ادامه‌ی خطبه‌ی ۲۱۶ خود می‌فرماید: و اعظم ما افتراض - سبحانه - من تلك الحقوق حق الواعی علی الرعیه، و حق الرعیه علی الوالی. (و بزرگ‌ترین حقی را که خداوند واجب کرده است حق زمامدار بر مردم و حق مردم بر رهبری است.) از جانبی دیگر، رعایت و احترام کردن به این حقوق از سوی خداوند سبحان واجب و فریضه‌ای قلمداد شده است که تکلیف شرعی امام و ماموم، ولی و مولی و رهبری و مردم را مشخص و معین می‌کند. فریضه فرضاها الله - سبحانه - لکل علی کل. (۱). (خداوند این حقوق را واجب و حق هر یک را بر دیگری واگذار فرمود.) از دیگر ویژگی‌های حقوق رهبری و مردم، وابستگی متقابل سرنوشت مردم و رهبری است. به طوری که رعایت حقوق زمامدار اسلامی، اصلاح جامعه و سرفرازی دولت اسلامی را (صفحه ۶) به دنبال دارد. اما رابطه‌ای یک سویه از جانب هر یک از این دو مجموعه، دولت اسلامی را به نصرت و پیروزی رهنمون نخواهد ساخت. به اعتقاد امام علی (ع)، وارستگی و نیک رفتاری رهبر، بدون اطاعت مردم و یا با ناسازگاری، نا هم آهنگی و گمراهی جامعه‌ی اسلامی علاوه بر شکست دولت اسلامی، موجب می‌شود تا تحقق نظام عادلانه و استمرار آن و وارستگی و صلاح رهبر را نیز تحت الشعاع خود قرار دهد و نا میسر سازد. از جانب دیگر، اصلاح جامعه‌ی اسلامی امکان پذیر نیست مگر اینکه زمامدار و رهبر، مصلح و فرهمند باشد. بنابراین اصلاح جامعه اسلامی و رهبری به هم وارستگی دارند. فلیست تصلح الرعیه لا بصلاح الولاه، و لا تصلح الولاه الا باستقامه الرعیه. (۲). (پس حال مردم نیک نمی‌گردد مگر آنکه والیان رفتاری نیکو داشته باشند و والیان نیکوکار نمی‌شوند مگر آنکه مردم درستکار و پایدار باشند.) صفحه ۶. *****(۱) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۱۶. (۲) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۱۶.

حقوق رهبری بر مردم

اشاره

حقوق زمامدار اسلامی بر مردم را می‌توان از دیدگاه امام علی (ع) با عنایت و توجه به خطبه‌ی ۳۴ نهج البلاغه به شرح ذیل ارائه کرد و تشریح نمود:

وفاداری مردم نسبت به رهبر برگزیده‌ی خویش

در این رابطه یکی از عوامل تقویت اقتدار زمامدار اسلامی، پشتیبانی مسلمین و مقبولیت عامه می‌باشد. بدیهی است وفاداری نسبت به رهبری موجب انسجام ارکان دولت اسلامی و ناامید شدن دشمنان اسلام و از هم گسیختن ترفندهای دشمنان داخلی و خارجی می‌گردد. در این رابطه امام (ع) می‌فرماید: و اما حقی علیکم فالوفاء بالبیعه. (۱). (صفحه ۷) اما حق من بر شما این است که به بیعت خود وفا کرده و بر پذیرش رهبری‌ام بر شما وفادار باشید. صفحه ۷. *****(۱) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۳۴.

خیرخواهی و اندرز دهی مسلمین

همان طوری که قبلاً- ارائه شد، اصلاح امور و هم آهنگی در رفتار اصلاح طلبانه، میان جامعه‌ی اسلامی و زمامدار آن، موجب پیروزی و نصرت دولت اسلامی می‌گردد. یکی دیگر از عوامل سعادت دولت اسلامی، خیرخواهی و ارائه‌ی پیشنهادات اصلاحی مردم به زمامدار اسلامی است. به طوری که این مهم توسط دین اسلام، تکلیف و فریضه‌ای شرعی بر شمرده شده است. این تکلیف

بر مردم وضع شده و جامعه اسلامی مکلف است که در خلوت و جلوت و پنهان و آشکار نسبت به امورات جامعه خیراندیشی نماید. و النصیحه فی المشهد و المغیب (۱). (و در نهان و آشکار اندرز گو و خیرخواه باشید). **** (۱) نهج البلاغه خطبه‌ی ۳۴.

پذیرش و اجابت دعوت رهبری

جامعه اسلامی مکلف است که به هنگام فراخوانی آنها از سوی رهبری، دعوت وی را پذیرفته و آن را اجابت نماید. در مقاطعی خاص دولت اسلامی منوط بر فراخوانی مسلمین و حضور مردم در صحنه است. بسیج مردم و همایش و مشارکت سیاسی - اجتماعی مسلمین هنگامی اثر گذار و رهگشا است که توأم با دعوت رهبری و پذیرش به موقع فراخوانی وی از سوی مردم باشد. و الاجابه حین ادعواکم (۱). (و هنگامی که شما را فرا بخوانم دعوت را بپذیرید). **** (۱) نهج البلاغه خطبه‌ی ۳۴.

اطاعت فرمان رهبری و انجام اوامر وی

بسیج و فراخوانی مردم و پذیرش دعوت از سوی مسلمین می‌بایست همراه با اجرا و انجام فرامین حکومتی زمامدار اسلامی باشد. پذیرش راهنمایی و ارائه‌ی طریق رهبری، (صفحه ۸) هنگامی مثمر ثمر خواهد بود که اطاعت فرامین و اجرای احکام حکومتی نیز به همراه آن باشد. این اطاعت از فرامین زمامدار اسلامی، وظیفه‌ای است که در شریعت اسلامی بر عهده مردم نهاده شده است و از جمله حقوقی است که برای زمامدار و رهبری اسلامی در نظر گرفته شده است. در این رابطه امام علی (ع) می‌فرماید: و الطاعة حین آمرکم! (۱). (و هنگامی که بر شما فرمان می‌رانم آن را بپذیرفته و انجام دهید). صفحه ۸. **** (۱) نهج البلاغه خطبه‌ی ۳۴.

حقوق مردم بر رهبری

اشاره

پیرامون حقوق مردم در دولت اسلامی و وظیفه‌ی زمامدار مسلمان در رعایت و احترام بدان، می‌توان به حقوق و امتیازاتی به شرح ذیل اشاره نمود:

اندرز و خیرخواهی مسلمین

یکی از وظایف و مسئولیت‌های مهم رهبر و زمامدار اسلامی در قبال مردم، هدایت راهنمایی آنهاست. مشغولیت‌های روزمره برای مردم فرصتی برای شناخت صحیح ناهنجاریهای اجتماعی - سیاسی باقی نمی‌گذارد و از آنجایی که معمولاً سره از ناسره چندان متمایز نیست و بعضاً ناسره و باطل با پوششی حق گونه خود را به صورت حق جلوه گر می‌نماید، اگر رهبری، راه صحیح و خط مشی درست را برای مردم تعیین و تفهیم ننماید مردم به وادی تباهی و انحراف رفته و دولت اسلامی متزلزل می‌گردد. بنابراین وظیفه‌ی رهبر، خیرخواهی و نصیحت مردم است. در این رابطه امام علی (ع) در خطبه ۳۴ نهج البلاغه می‌فرماید: فاما حاکم علی فالنصیحه لکم (همانا حق شما بر این است که برایتان خیرخواه و اندرزگو باشم). (صفحه ۹) پیرامون مفهوم خیرخواهی، استاد محمدتقی جعفری اعتقاد دارد که «این خیرخواهی یک مفهوم اخلاقی محض نیست که معمولاً به لطف و محبت خویشاوند و غیر الزامی اطلاق می‌شود، بلکه با نگاهی به تعریف حکومت و سیاست در اسلام که عبارت است از اداره‌ی جامعه رو به بهترین هدف، زندگی در قلمرو فردی و اجتماعی، ضرورتی است که بدون آن، مفهومی برای حاکم و سیاستمدار و زمامدار وجود ندارد.

خیرخواهی زمامدار موقعی تحقق پیدا می‌کند که مردم جامعه مانند اجزا و عناصر شخصیت زمامدار تلقی شوند و در نتیجه خوشی‌ها و ناخوشی‌ها مردم و تضادهای مختل‌کننده‌ی زندگی در میان آنان را در درون خود احساس نمایند. (۱). صفحه ۹. *****(۱) ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، جلد نهم، چاپ پنجم، ۱۳۷۲، ص ۲۶.

تأمین مالی - اقتصادی مسلمین

مدیریت اقتصاد جامعه‌ی اسلامی و رسیدگی به امور رفاهی - مالی - اقتصادی مردم، یکی دیگر از وظایف رهبری در قبال مردم است. به عبارت دیگر یکی از حقوق حقه‌ی مردم تأمین اقتصادی و مالی آنهاست. بدیهی است مشارکت مردم در تأمین بودجه‌ی دولت اسلامی آن هم با پرداخت‌های مالیات و عوارض و غیره، متقابلاً وظیفه و مسئولیت مدیریت و توزیع صحیح این پرداخت‌های مردمی را از بودجه‌ی عمومی مملکت اسلامی بر زمامدار اسلامی متعین می‌سازد. بنابراین توزیع عادلانه‌ی بودجه و عایدات ناشی از مشارکت مالی مردم و همچنین درآمدهای منابع و ثروت دولت اسلامی از مسئولیت‌های مهم رهبر و زمامدار اسلامی به شمار می‌رود. و توفیر فیئکم علیکم. (و حقی را که از خزانه‌ی دولت اسلامی دارید ادا نمایم).

رسیدگی به امور آموزش و پرورش

جامعه‌ی اسلامی، جامعه‌ای است آگاه و دوستدار علم و دانش. علت عمده‌ی آن نیز (صفحه ۱۰) تشویق و ترغیب دین اسلام به علم و دانش و آموختن می‌باشد. بیهوده نیست که کتاب‌های معتبر اسلامی همچون اصول کافی، مبحث ابتدایی خود را به باب علم اختصاص داده‌اند. در این راستا سواد آموزی، اندوختن علم و دانش، تحصیلات عالی و رسیدن به درجات عالی علمی - پژوهشی از جمله حقوق و امتیازات مردم در دولت اسلامی را معلوم می‌نماید. دولت مدار اسلامی می‌بایست تمهیدات لازم را برای تحصیل یکسان و برابر کلیه‌ی آحاد مردم فراهم سازد. می‌بایست هر گونه مانع در برابر رشد و ترقی علمی، آموزشی و پژوهشی مردم ساکن در قلمرو دولت اسلامی، با بذل تلاش و جهد رهبری و زمامدار اسلامی برداشته شود. پیرامون این موضوع فرمایش امام علی (ع) چنین است: و تعلیمکم کیلا تجهلوا. (و حق دیگر شما مردم این است که شما را تعلیم دهم تا در جهل نمایند). صفحه ۱۰.

تهذیب و پالایش روحی - اخلاقی مردم

جامعه‌ی مهدب، با فرهنگ و مجهز به اخلاق اسلامی، جامعه‌ای است که علاوه بر ارج نهادن به علم و دانش، اخلاق و ایمان نیز در آن رواج داشته و حکمفرما باشد. تهذیب مردم و زدودن رفتار و اخلاق ناشایست و رواج فرهنگ و اخلاق اسلامی، یکی از حقوق حقه‌ی مردم است. زمامدار اسلامی می‌بایست تمهیدات لازم را برای تقویت ارکان اخلاقی و بنیادهای روحی - روانی امت مسلمان فراهم سازد. چه اینکه علم و ایمان دو بال نصرت و پیروزی جامعه‌ی اسلامی است. بنابراین آموزش فرهنگ اجتماعی صحیح، رفتار مناسب و آداب اسلامی یکی از عمده وظایف زمامدار اسلامی است. امام علی (ع) در این رابطه می‌فرماید: و تادیبکم کیما تعلموا (و از جمله‌ی حقوق شما مردم این است که شما را آداب آموزم تا آگاه و فهمیده (صفحه ۱۱) باشید). همچنین در خطبه‌ای دیگر، امام (ع) وظیفه‌ی پیشوای مسلمین را در امر اجرای احکام الهی مشخص می‌فرماید. امام (ع)، مجموعه‌ی وظایف رهبری مسلمین را در اندرز دادن به مسلمین و تلاش بر خیرخواهی برای امت اسلامی و زنده نگاه داشتن سنت (پیامبر اسلام) و اجرای حدود الهی بر مجرمان و تقسیم بیت‌المال اعم از سهم امام و سهم سادات (خمس) ما بین افراد مستحق می‌دانند. انه لیس علی الامام الا ما حمل من امر ربه: الا - بلاغ فی الموعظه، و الاجتهاد فی النصیحه، و الاحیاء للسنه، و اقامه الحدود علی مستحقیها و اصدار السهمان علی

اهلها. (۱). (همانا، به جز آنچه که از اوامر الهی بر دوش امام قرار گرفته، تکلیف دیگری نیست و آن عبارت از: رسانیدن احکام الهی به مسلمین، تلاش برای خیرخواهی و اندرز گویی مسلمین، بر پا کردن سنت، اعم از آیین اسلام و سیره پیامبر (ص)، اجرای حدود الهی بر مستحقان و تقسیم سهمین (خمس) میان افراد مستحق). صفحه ۱۱. **** (۱) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۰۵.

راهکارهای اجرای حقوق مردم و اداره‌ی دولت اسلامی

اشاره

پس از تبیین حقوق رهبری بر مردم و حقوق مردم بر زمامدار اسلامی و شناخت هر یک از آن دو و بررسی وظایف و مسئولیت‌های متقابل آنها، شایسته است به چگونگی اعمال و اجرای حقوق مردم توسط زمامدار اسلامی پرداخته شود. رعایت، احترام و اعمال حقوق جامعه‌ی اسلامی، در گرو شناخت و به کارگیری راهکارهایی است که با تمسک به آن، دولت اسلامی می‌تواند در بقا و استمرار خود موفق و مطمئن باشد. بخش عمده‌ای از این راهکارها را می‌توان در عهدنامه‌ی امام علی (ع) با مالک اشتر (صفحه ۱۲) نخعی - که به ولایت و حکومت مصر برگزیده شده بود - جستجو نمود. در این عهدنامه و منشور، امام علی (ع) وظایف، راهکارها و مسئولیت‌های زمامدار اسلامی را در هدایت دولت اسلامی مشخص می‌نماید. با دقت در راهنمایی‌های سیاسی - حکومتی امام (ع)، می‌توان چگونگی رعایت، احترام و اعمال حقوق مسلمین توسط زمامدار اسلامی را دریافت. بدیهی است به کارگیری صحیح این راهنمایی‌ها و راهکارهای اجرایی، دولت اسلامی و رهبری آن را به سوی موفقیت سوق خواهد داد. امام علی (ع) در عهدنامه‌ی خود، آیین حکومت داری را تبیین فرموده است و با دعوت زمامدار اسلامی به رعایت و احترام به حقوق مردم، الگوی صحیح مدیریت دولت اسلامی را ارائه نموده است. در این مبحث، با تشریح نامه‌ی ۵۳ امام (ع) در نهج البلاغه، به بررسی راهکارهای اجرایی اداره‌ی دولت اسلامی و اعمال حقوق مردم می‌پردازیم.

لزوم مردم داری و خوش رفتاری با مردم

امام علی (ع) در آیین حکومت داری خود، به ولاه و حکمرانان خویش در سرزمین‌های اسلامی، پس از توصیه به خویشتن داری و رعایت تقوا و پرهیز از دنباله روی از هواهای نفسانی و شهوات، لزوم مردم داری و برخورد خوش را با عموم مسلمین توصیه می‌نماید. و اشعر قلبک الرحمه للرعیه، و المحبه لهم، و اللطف بهم، و لا- تکونن علیهم سبعا ضاریا تغتمن اکلهم. (۱). (و با مردم مهربان باش و دوستی و صمیمیت با آنها را در قلب خود جای ده و همچون جانوری درنده مباش که خوردنشان را غنیمت شماری). در ضرورت توجه به خواسته‌های مردم از سوی زمامدار و جلب رضایت عموم مردم توسط حاکمیت اسلامی، استاد مرتضی مطهری با تمسک به فرمایشات امام (ع) چنین مطرح می‌نماید که ۳ یکی از چیزهایی که رضایت عموم بدان بستگی دارد این است (صفحه ۱۳) که حکومت با چه دیده‌ای به توده‌ی مردم و خودش نگاه می‌کند؟ با این چشم که آنها برده و مملوک، و خود صاحب اختیارند؟ و یا با این چشم که آنها صاحب حقند و او خود تنها وکیل و امین و نماینده است؟ در صورت، اول هر خدمتی انجام دهد از نوع بیماری است که مالک حیوان برای حیوان خویش انجام می‌دهد و در صورت دوم، از نوع خدمتی است که یک امین صالح انجام می‌دهد. اعتراف حکومت به حقوق واقعی مردم و احتراز از هر نوع عملی که مشعر بر نفی حق حاکمیت آنها باشد، از شرایط اولیه‌ی جلب رضا و اطمینان آنان است. (۲). صفحه ۱۳. **** (۱) نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳. (۲) سیری در نهج البلاغه، مرتضی مطهری، ص ۱۱۹-۱۱۸.

عفو و گذشت از لغزش‌های مردم

تا زمانی که انسان‌ها با هم مراوده و ارتباط دارند، تضاد منافع و اختلاف و درگیری امری است اجتناب ناپذیر. در این میان حاصل این اختلافات، عدم رعایت حقوق یکدیگر و تجاوز به حقوق دیگران می‌باشد. امام علی (ع) به زمامدار اسلامی توصیه نموده‌اند که از لغزش‌ها و خطاهای مردم تا حد میسر و ممکن درگذرد. این عفو و گذشت رهبری، روحیه‌ی ناامیدی و یاس مجرمین و گناهکاران را مبدل به امید و نوید سرنوشت و آینده‌ای بهتر می‌نماید و فرصتی را به خطا کاران می‌دهد تا با اصلاح خود، دولت اسلامی و رهبری را یاری و حمایت نمایند. در این رابطه امام علی (ع) می‌فرماید: یفرط منهم الزلل، و تعرض لهم العلل، و یوتی علی ایدیهم فی العمد و الخطا، فاعطهم من عفوک و صفحک مثل الذی تحب و ترضی ان یعطیک الله من عفوه و صفحه (۱). (گاهی اوقات از مردم گناه و لغزشی - خواسته و یا ناخواسته - سر می‌زند. پس گذشت و عفو خود را شامل حال آنها نما، همچنان که دوست می‌داری که (صفحه ۱۴) خداوند گذشت و عفو خود را شامل حال تو نماید.) صفحه ۱۴. **** (۱) نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳.

عدالت‌گستری و ایجاد نظام و عدل اسلامی

از مهم‌ترین اهداف تشکیل و ایجاد دولت اسلامی، اقامه‌ی قسط و عدل است. ثمره‌ی اجرای قوانین الهی و شریعت مقدس اسلام، ایجاد عدل و داد در میان جامعه‌ی اسلامی است. بنابراین از عمده وظایف و مسئولیت‌های زمامدار اسلامی، عدالت‌گستری و جلوگیری از ظلم و ستم و اجحاف است. امام علی (ع) پیرامون اقامه عدل و قسط می‌فرماید: انصف الله و انصف الناس من نفسک، و من خاصه اهلک، و من لک فیه هوی من رعیتک فانک الا- تفعل تظلم! (۱). (داد خداوند و مردم را از خود و خویشاوندان نزدیکت بده و نسبت به آن وعده از مردمان که آنان را دوست می‌داری دادرسی نما، که اگر حق آنها را ندهی و دادرسی ننمایی ستمکار خواهی بود.) **** (۱) نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳.

ضرورت اهتمام به جماعت مسلمین

امام (ع) در امر حکومت داری و آیین مدیریت دولت اسلامی، رعایت و اهتمام به اکثریت مسلمین و رضایت آنان را بر ناخشنودی عده‌ای معدود از خواص و نزدیکان توصیه می‌نماید. چه اینکه رضایت عموم مسلمین، نارضایتی و ناخشنودی اقلیت خواص را جبران می‌کند و اساس دولت اسلامی را استوارتر می‌سازد. همچنین در انجام حق، رعایت اعتدال و میانه روی را برای زمامدار اسلامی توصیه و راهنمایی می‌فرماید: ولیکن احب الامور الیک اوسطها فی الحق، و اعمها فی العدل، و اجمعها لرضی الرعیه، فان سخط العامه یجحف برضی الخاصه، و ان سخط الخاصه (صفحه ۱۵) یغتفر مع رضی العامه (۱). (بهترین کارها برای معتدل‌ترین آنها باشد، به طوری که نه حق را پایمال نماید و نه آن را فرو گذارد. همچنین کارهایی باشد که عدالت را گسترش دهد و رضایت مردم را تامین نماید. همانا، رضایت خواص با نارضایتی عموم مردم بی اثر ماند و ناخشنودی خواص هیچ لطمه‌ای به رضایت عموم مردم نمی‌رساند.) در این رابطه ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه خود چنین برداشت کرده است که «مثلا- اگر در شهری ده یا بیست نفر از ثروتمندان آن شهر ملازم با زمامدار باشند و در خدمت به او سر برند و زمامدار با آنها دوست باشد، همانا این عده‌ی معدود از ثروتمندان که از نزدیکان حاکم و شفاعت‌کنندگان نزد وی محسوب می‌شوند نمی‌توانند به هنگام نارضایتی و خشم عموم او را یاری کرده و به وی مدد رسانند. همچنین خشم و نارضایتی این ثروتمندان و خواص به هنگام رضایت و خشنودی عموم مردم از زمامدار، نمی‌تواند هیچ ضرری به حاکم و ارکان حکومتی برساند و دلیل آن این است که جماعت ثروتمند در صورت

یاری نشدن و حمایت نشدن توسط حاکم، می‌تواند با ثروت خویش به سر برند، حال آنکه، برای فقیران و تهیدستان به دلیل اینکه دارایی و ثروتی وجود ندارد تا بدان قانع و خشنود باشند به حمایت زمامدار نیازمندند. بنابراین در صورت عدم اهتمام حاکم به تهیدستان، اگر آنها بر علیه حاکم شورش نمایند همانند دریای پر تلاطم و پرخروش می‌گردند که هیچ کس نمی‌تواند با آن مقاومت نماید، در صورتی که خشم و نارضایتی خواص هرگز چنین پیامدی نخواهد داشت.» (۲). همچنین در ضرورت اهتمام و توجه زمامدار اسلامی به عموم مردم و رعایت حقوق اکثریت آنها امام علی (ع) می‌فرماید: (صفحه ۱۶) وانما عماد الدین، و جماع المسلمین، و العده للاعداء، العامه من الامة، فلیکن صغوک لهم، و میلک معهم! (۳). (و بدرستی که ستون دین و عامل تجمع مسلمین و پیکار گر دایمی با دشمنان عموم مردمند. پس باید تمایل و گرایش و علاقه‌ات نسبت به عموم مردم باشد). پیرامون این موضوع، فاضل مشهدی در نظام نامه‌ی حکومت چنین مرقوم داشته است: «این عوام امت‌اند که عمود دین، و جمعیت بخش مسلمین و قوام اسلام به ایشان و تهیه‌ی جهاد با دشمنان از ایشان است چنان که خیمه بدون ستون نیستند، ملت اسلام بی وجود عوام قوام نپذیرد.» (۴). صفحه ۱۵، ۱۶. *****(۱) نهج البلاغه نامه‌ی ۵۳. (۲) شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، بیروت، دار الهدی الوطنیه، جلد چهارم، ص ۱۲۱. (۳) نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳. (۴) نظام نامه‌ی حکومت، محمد کاظم فاضل مشهدی، قم، انتشارات انصاریان، چاپ اول، ۱۳۷۳، ص ۹۷.

احتیاط در برابر خواسته‌های نا به جای نزدیکان

امام علی (ع) نزدیکان و اقربای والیان را از جمله پرتوقع‌ترین و کم صبرترین اقشار جامعه را بر می‌شمرد و لزوم رعایت احتیاط و عدم اجابت تقاضاهای ناحق آنان را به رهبری اسلامی توصیه می‌فرماید و به نوعی طبیعت منفی و سرشت سلبی خواص و نزدیکان زمامداران را - اعم از رهبران اسلامی و یا غیر مسلمان - یادآوری می‌نماید. و لیس احد من الرعیه اثقل علی الوالی موونه فی الرخاء، و اقل معونه له فی البلاء، و اکره للانصاف، و اسال بالالحاف، و اقل شکرا عند الاعطاء و ابطا عذرا عند المنع، و اضعف صبیرا عند ملومات الدهر من اهل الخاصه. (۱). (و به هنگام رفاه، توقع نزدیکان و خواص زمامدار از همه‌ی مردم بیش‌تر است و هنگام سختی و گرفتاری خدمت آنان از همه کم‌تر می‌باشد. آنها دوستدار انصاف نیستند و بر درخواست خود از همه بیش‌تر اصرار می‌کنند. در برابر پاداش، کم شکر گذارند و به هنگام منع پاداش، دیرتر از همه عذر می‌پذیرند و (صفحه ۱۷) به هنگام پریشانی دهر، آنها از همه کم‌تر صبورند.) صفحه ۱۷. *****(۱) نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳.

راندن افراد سخن چین و تفرقه جو

امام علی (ع) به زمامداران اسلامی توصیه می‌فرماید که افراد عیب‌جو و سخن‌چین را که هدفی جز ایجاد تفرقه در میان مسلمین و جدایی افکندن میان مردم و رهبری ندارند از خود برانند. در حقیقت کسانی که عیب‌جو می‌باشند دائما بدنبال بزرگ کردن نکات منفی مردم، رهبری و دولت اسلامی می‌باشند. آنها با کار خود، رهبر اسلامی را نسبت به مردم بدبین نموده و بذر کینه‌ی مسلمین را در دل زمامدار می‌کارند و بدین ترتیب، چهره‌ای تاریک و مبهم از جامعه‌ی اسلامی برای رهبری ترسیم و به وی معرفی می‌کنند. و لیکن ابعده رعیتک منک، و اشنوهم عندک اطلبهم لمعائب الناس. (۱). (و می‌بایست مردودترین و منفورترین افراد برای زمامدار کسانی باشند که مردم را بیشتر عیبجویی می‌کنند.) *****(۱) نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳.

ضرورت پوشاندن بدی‌ها توسط زمامدار اسلامی

امام علی (ع) از رهبران می‌خواهند تا عیوب پنهان جامعه‌ی اسلامی و مردم را آشکار نمایند. و به جای آن، محسنات و اخلاق نیکوی مردم را آشکار و به صورت علنی ابراز نمایند تا، بدین ترتیب اعمال نیک و سنت حسنه در میان مسلمین مشهور و مرسوم و متداول گردیده و اعمال زشت و ناهنجاری‌های جامعه متروک گردد. فان فی الناس عیوبا، الوالی احق من سترها، فلا تکشفن عما غاب عنک منها، فانما علیک تطهیر ما ظهر لک، و الله یحکم علی ما غاب عنک، فاستر العوره ما استطعت یستر الله منک ما تحب ستره من رعیتک. اطلق عن الناس عقده کل حقد، و اقطع عنک سبب کل وتر، و تغاب عن کل ما لا یصح لک، و لا تعجلن الی تصدیق ساع، فان الساعی غاش، و ان تشبه بالناصحین! (۱). (همانا همه مردم دارای عیب و نقصانند ولی زمامدار می‌بایست عیوب مردم را (صفحه ۱۸) پوشاند. پس مبادا آنچه بر تو پنهان است را آشکار سازی. بلکه بر تو است تا عیوب پیدا را نیز پوشانی، چه اینکه خداوند بر آنچه بر تو پنهان است حکم خواهد داد. پس تا آنجا که می‌توانی عیب پوش باش، همان طوری که خداوند هر آنچه را تو دوست نمی‌داری آشکار شود پنهان نموده است. گره‌ی هر کینه‌ای را میان مردم بگشا، و رشته‌ی هر خصومت و دشمنی را پاره کن و آنچه را که بر تو پنهان است پی جو مباش و سخنان سخن چینان و عیب جویان را فوری مپذیر، چه اینکه سخن چین، خیانت کار است، اگر چه خود را خیره خواه وانمود کند.) صفحه ۱۸. **** (۱) همان، نامه‌ی ۵۳.

مشورت نکردن با زر اندوزان، طمع کاران و بزدلان

به اعتقاد امام علی (ع) زمامدار اسلامی نمی‌بایست در امور حکومتی با زر اندوزان مشورت نماید برای اینکه اینگونه افراد، والی را از پرداختن به امور نیک و نیکوکاری باز می‌دارند و والی را از شکست اقتصادی و کمبود بیت‌المال می‌ترسانند. همچنین مشورت با بزدلان و جماعت ترسو نیز شایسته نیست، چرا که این گونه افراد عزم راسخ والی را در حکومت داری سست می‌نمایند. جماعت طمع کار و حریص نیز با مشورت با والی، ستم بر مردم را به خاطر ارضای اطماع خود توصیه می‌کنند. و لا تدخلن فی مشورتک بخيلا يعدل بک عن الفضل و يعدک الفقر، و لا جبانا یضعفک عن الامور، و لا حريصا یزین لک الشره بالجور. (۱). (و با زر اندوز بخیل مشورت مکن چه اینکه او تو را از نیکوکاری باز می‌دارد و تو را از فقر و تنگدستی می‌ترساند. با ترسو نیز مشورت مکن که او عزم تو را در کارها سست می‌نماید. و با طمع کار و حریص نیز مشورت و رایزنی مکن که او ستمکار و جفا بر مردم را در برابر تو می‌آراید.) **** (۱) نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳.

دقت در انتخاب و گزینش وزیران و کارگزاران نظام اسلامی

امام (ع) زمامدار اسلامی را توصیه می‌نماید تا در گزینش وزیران و کارگزاران خود کمال (صفحه ۱۹) دقت و احتیاط را رعایت نماید. در انجام این مهم، توصیه‌ی آن حضرت به رهبران نظام اسلامی این است که وزرا و کارگزارانی را انتخاب نمایند که هیچ سوء سابقه‌ای در یاری حمایت و همکاری با نظام جور و ستم پیشین نداشته باشند. بدین خاطر به اعتقاد امام علی (ع) بدترین کارگزاران کسانی‌اند که با حکومت ظالمانه و ستمکار گذشته همکاری داشته‌اند. ان شر وزرائک من کان للاشرار قبلک وزیرا، و من شرکهم فی الاثم فلا- یكونن لک بطانه، فانهم اعوان الاثم، و اخوان الظلمه، و انت واجد منهم خیر الخلف ممن له مثل آرائهم و نفاذهم، و لیس علیه مثل آصارهم و اوزارهم و آثامهم، ممن لم یعاون ظلما علی ظلمه، و لا اثم علی اثم: اولئک اخف علیک موونه، و احسن لک معونه، و احنی علیک عطفها، و اقل لغيرک الفها. (۱). (بدترین وزیران تو کسانی هستند که وزیر ستمکاران بوده‌اند و آنانی که در ظلم و جور حکومت‌های جائز گذشته شریک بوده‌اند. همانا، آنها دوستان گنهکاران و برادران ستمگران می‌باشند. بنابراین تو نیز هرگز با آنان پیمان دوستی مبنند. با دوری از آنها جانشینانی را خواهی یافت که در رایزنی و مشورت و

اجرای امور همانند آنها باشند و گناهان و زشتکاری‌های آنان را نداشته باشند، کسانی که ظالمی را در ستمکاریش یاری نداده باشند و گناهکاری را در گناهش حامی نباشند. اینان بر دوش زمامدار سنگینی نمی‌کنند و حمایت، مهربانی و دوستی‌شان با تو از همه بیش‌تر است.) پیرامون رعایت توصیه‌ی امام (ع) در انتخاب نکردن وزرا و کارگزارانی که با نظام جور و ستم همکاری داشته‌اند، ابن ابی‌الحدید چنین مطرح می‌کند که «امام (ع) زمامدار را برحذر می‌دارد از اینکه جماعت حامی ستمگران را دوست داشته و آنان را برگزیند، برای (صفحه ۲۰) اینکه ستمکاری و تشویق به جور و ستم به صورت عادتی ثابت در آنها باقی مانده است. پس بعید است که آنها بتوانند خود را از این عادت زشت پاک نمایند، برای اینکه حمایت از ستمکاران در آنان به صورت سرشتی غریزی درآمده است. همانا آیات و احادیثی را در قرآن و سنت می‌یابیم که در آن مسلمانان را از حمایت از ستمکاران برحذر داشته است و یاری رساندن به ظالمان را تحریم نموده است. چه اینکه هر کس یاور ستمکار باشد از جمله‌ی آنان محسوب خواهد شد. خداوند فرموده است که تو ای پیامبر نمی‌بایست جماعت گمراه و تبه‌کار را یاری رسانی، همچنین فرموده است جماعتی را نمی‌یابی که به خدا و روز قیامت مومن باشند و یاری رساننده‌ی دشمنان خدا و رسولش باشند». و در حدیث - مرفوع - آمده است که در روز قیامت ندا می‌دهند که کجایند حامیان ستمکاران». (۲). سپس در چگونگی رفتار با وزیران امام (ع) چنین توصیه می‌فرماید که وزرای شایسته می‌بایست کسانی باشند که سخن تلخ را به اطلاع زمامدار اسلامی برسانند. زمامدار نیز می‌بایست آنان را به گرمی پذیرفته و آنان را دوستان خاص خود قرار دهد. فاتخدا اولئکک خاصه لخلواتک و حفلاتک، ثم لیکن آثرهم عندک اقولهم بمر الحق لک، و اقلهم مساعده فیما یکون منک مما کره الله لاولیائه، واقعا ذلک من هواک حیث وقع. (۳). (پس وزیران خود را در خلوت و خصوصی بپذیر و در مجلس‌های آنان را پذیرا باش. و شایسته‌ترین وزیران در نزدت می‌بایست کسی باشد که حق را هر چند تلخ باشد بیش‌تر به تو گوید و در اعمالی که از روی هواهای نفسانی از تو سرزند و در آنچه خداوند برای دوستانش ناشایست می‌داند کم‌تر تو را یاریگر و حامی باشد.) ***** (۱) نهج‌البلاغه نامه‌ی ۵۳. (۲) نهج‌البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ص ۱۲۴. (۳) نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۵۳.

تشویق نیکان و مجازات بدکاران

(صفحه ۲۱) امام علی (ع) زمامداری اسلامی را به تمیز دادن و فرق نهادن میان نیکوکاران و بدکاران جامعه راهنمایی کرده است. چرا که عدم تمیز میان نیکوکاران و بدکاران و یکسان بودن ارج و قرب و منزلت آنان نزد والی، نیکوکاران را به بدکاران تشویق نموده و بدکاران را به کارهای ناپسند، مشتاق. و لا- یکونن المحسن و المسیء عندک بمنزله سواء، فان فی ذلک تزهیدا لاهل الاحسان فی الاحسان، و تدریبا لاهل الاساءه علی الاساءه! و الزم کلا منهم ما الزم نفسه. (۱). (نیکوکار و گناهکار در نزدت یکسان نباشند. همانا که مساوات میان آن دو موجب می‌شود که نیکوکار در اعمال خود سست شود و گناهکار و بدکار در رفتارهای زشت خود استوار گردد، و بر اساس آنچه که آنها برعهده دارند و به آن عمل می‌نمایند با آنان رفتار نما.) صفحه ۲۱. ***** (۱) نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۵۳.

حفظ آداب و رسوم نیک گذشتگان

به اعتقاد امام (ع)، زمامدار اسلامی می‌بایست جامعه‌شناس نیز باشد. بدین صورت که وی عادات، رسوم و سنت‌های مرسوم میان مردم را ابتدا به درستی بشناسد و سپس آنها را به درستی ارزیابی نموده و در صورت وجود نوعی احترام در میان آنها نسبت به عادات مرسومه‌ی خویش و منافات نداشتن با شعایر اسلامی، بدانها ارج نهاده و با آنها مخالفت ننماید. ملاک نیک بودن آداب و

رسوم گذشتگان، همانا ایجاد وحدت و همبستگی میان مردم می‌باشد. بنابراین، زمامدار اسلامی علاوه بر پاس نهادن به ارزش‌های دیرین گذشتگان که همبستگی مردمی را افزون می‌نماید، مکلف است تا از ایجاد سنت‌ها و بدعت‌هایی که موجب درهم شکستن وحدت و وفاق ملی می‌شود اجتناب ورزد. و لا تنقض سنه صالحه عمل بها صدور هذه الامه، و اجتمعت بها الالفه، و صلحت علیها الرعیه. و لا تحدثن سنه تضر بشيء من ماضی تلک السنن، (صفحه ۲۲) فیکون الاجر لمن سنهها، و الوزر علیک بما نقضت منها! (۱). (و آیین شایسته‌ای که فرهیختگان این امت رهرو آن بوده‌اند را نقض مکن. چه این رسوم و عادات موجب پیوستگی میان مردم و انس و همبستگی میان آنها بوده است. همچنین سنتی را پایه ریزی مکن که به آیین‌های نیک گذشتگان آسیبی رساند، چه اینکه گناه شکستن آن آیین‌ها بر تو خواهد بود و پاداش سنت‌های نیک از آن پایه ریزان آن خواهد شد.) صفحه ۲۲. *****(۱) نهج البلاغه نامه‌ی ۵۳.

رایزنی و مجالست بسیار با دانشمندان و فرزندانگان

یکی دیگر از توصیه‌های امام علی (ع) به زمامدار اسلامی ضرورت هم نشینی، مذاکره، مشورت و مجالست بسیار با اندیشمندان و فرهیختگان است. تا بدین صورت امور حکومتی با رایزنی با آنان، صحیح‌تر انجام گردد. همچنین استمرار نظمی که در میان مردم حاکم بوده است با هم فکری و هم سخنی با حکیمان و تبادل آرا با دانشمندان، ممکن خواهد بود. و اکثر مدارسه العلماء و منافثه الحکماء، فی تثبیت ما صلح علیه امر بلاذک، و اقامه ما استقام به الناس قبلک! (۱). (و با دانشمندان، بسیار هم سخن باش و با فرزندانگان و خردمندان بسیار سخن گو و مشورت نما، و گفتارت با آنها پیرامون استواری شهرها و بی نظمی باشد که مردمان پیش پیرو آن بودند.) *****(۱) نهج البلاغه نامه‌ی ۵۳.

اداره‌ی سپاه اسلام و تعیین فرماندهای شایسته

تردید نیست که حفظ نظام اسلامی و تداوم بقای دولت اسلامی در گرو ایجاد سپاه و ارتشی مستحکم، مجرب، ورزیده و همیشه هوشیار و آماده است، تا از مرزهای دولت اسلامی محافظت و در برابر هجوم بیگانان چون سدی مقاوم و استوار جلوگیری نماید. وجود سپاهی نیرومند دشمنان اسلام را مایوس، امنیت داخلی را تضمین و قلوب مسلمین (صفحه ۲۳) را به سرافرازی دولت اسلامی امیدوار می‌نماید. استحکام چنین سپاه و ارتشی، منوط به گزینش فرماندهی است که علاوه بر تقوا و پاکی نفس، دارای شرایطی به شرح ذیل باشد. الف) خیرخواه نظام اسلامی و رهبری آن باشد، ب) پاکدامن و خوشنام باشد، ج) صبور و بردبار باشد، د) عذر پذیر و دیر خشم باشد، ه) دوستدار محرومین و ناتوانان باشد، و) دشمن مستکبران و زورگویان باشد، ز) در برابر سختی‌ها مصایب دلیر و استوار باشد، ح) در اداره‌ی سپاه اسلام ناتوان نباشد، ط) دارای حسن سابقه و شرافت و نجابت خانوادگی باشد، ی) دلیر و رزم آور و بخشنده و جوانمرد باشد. فول من جنودک انصحهم فی نفسک لله و لرسوله و لامامک، و انقاهم جیبا، و افضلهم حلما، ممن یبیطی عن الغضب و یستریح الی العذر، و یراف بالضعفاء، و ینو علی الاقویاء، و ممن لا یشیره العنف، و لا یقعد به الضعف! ثم الصق بذوی المروءات الاحساب، و اهل البیوتات الصالحه، و السوابق الحسنه. ثم اهل النجده و الشجاعه و السخاء و السماحه، فانهم جماع من الکرم و شعب من العرف (۱). (پس از میان سپاهیان خود فردی را- به عنوان فرمانده- برگزین که برای خدا و رسول او و امام تو از همه خیرخواه‌تر بوده و از همه پاک‌دامن‌تر و صبورتر باشد. دیر به خشم آید و در پذیرش عذر، پیش قدم باشد. بر ناتوانان رئوف و با قدرتمندان ستیزه جو باشد. کسی که شدت مصایب او را به هیجان نیاورده و (صفحه ۲۴) ناتوانی او را از پای در نیورد. پس پی جوی آنانی که در زمره‌ی دلاورانند و دلیری و بخشندگی و فتوت از صفات آنان است، که اینها بزرگواری و حسنات را در خود

فراهم کرده‌اند.) صفحه ۲۳، ۲۴. *****(۱) نهج البلاغه نامه‌ی ۵۳.

اهتمام بسیار رهبری به امور سپاهیان اسلام

امام علی (ع) به زمامدار اسلامی توصیه می‌نماید که در رسیدگی به سپاهیان خود همچون پدر و مادری که در کار فرزندان‌شان می‌اندیشند اهتمام ورزد. کاستی‌های آنان را در حد میسور رفع و خواسته‌های آنان را در حد امکان برآورده نماید. و در این کار محاسن یکی از سپاهیان را به حساب دیگری نگذارد و کوشش و تلاش سپاهیان را به زبان آورد. چه اینکه سخن از شجاعت و رشادت به میان آوردن، شجاعان را در انجام وظیفه‌ی خود راسخ‌تر و ضعیفان و تردید دارندگان را به انجام کوشش ترغیب می‌نماید. تفقد من امورهم ما یتفقد الولدان من ولدھما، و لا یتفاقم فی نفسک شیء قوتیهم به... فافسح فی آمالهم، و واصل فی حسن الثناء علیهم، و تعدید ما ابلی ذوو البلاء منهم، فان کثره الذکر لحسن افعالهم تھز الشجاع، و تحرض الناکل ان شاء الله! (۱). (پس در رسیدگی به امور سپاهیان خود همچون اهتمام پدر و مادر درباره‌ی فرزندان‌شان بیندیش و هرگز از آنچه که برای تقویت بنیه‌ی ارتشیان خود انجام داده‌ای غره مشو و آن را بزرگ شمار... پس خواسته‌ها و آرزوهای سپاهیان خود را برآورده کن و مداوم از آنان به نیکی یاد کن و کوشش و تلاش سخت لشکریان خود را که متحمل رنج و مشقت شده‌اند یادآوری نما. چه اینکه بسیار یاد کردن کارهای نیک آنان، اگر مشیت الهی به آن تعلق گیرد، دلاوران را مصمم تر کند و سست عناصران مردد را به تلاش وادارد.) (صفحه ۲۵) و پیرامون بذل توجه رهبری به تشویق به جا و مناسب سپاهیان شایسته‌ی خویش و دقت در فروگذاری نکردن از ترغیب و تشویق آنها و یادآوری رشادت‌های لشکریان اسلام، امام (ع) می‌فرماید: ثم اعرف لكل امری منهم ما ابلی، و لا تضيفن بلاء امری الی ان تعظم من بلائہ ما کان صغیرا، و لا صنعه امری الی ان تستصغر من بلائہ ما کان عظیما! (۲). (سپس میزان تلاش هر یک از سپاهیان خود را به حساب آور و دشواری تلاش یکی را به حساب دیگری مگذار و در تشویق و پاداش وی به قدر معقول تلاش نما و کوتاهی مکن. مبادا ارج و قرب یکی از لشکریان سبب گردد که رنج او را بزرگ شماری و یا دون رتبگی یکی از سپاهیان سبب شود که زحمات بسیار او را کوچک و خرد شماری.) صفحه ۲۵. *****(۱) نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳. (۲) نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳.

رسیدگی به امر قضاوت و دادگستری

یکی از مهم‌ترین اهداف استقرار دولت اسلامی، اقامه‌ی قسط و عدل در جامعه بشری است. وحی الهی نیز یکی از اهداف عمده‌ی دین اسلام را در گسترش عدالت و ایجاد نظام عادلانه‌ی الهی میان انسان‌ها می‌داند. می‌توان ثمره‌ی نزول وحی و ایجاد ادیان آسمانی و وضع مقررات و قوانین الهی را در ایجاد عدالت در میان انسان‌ها دانست. این مهم، تدبیر و درایت هر چه بیش‌تر رهبر دولت اسلامی را می‌طلبد تا در راس نظام قضایی و دادگستری دولت خود، فردی را قرار دهد که دارای صفاتی به شرح ذیل باشد: الف) از میان مردم- در علم و فضل- برترین باشد، ب) دشواری کارها بر او سهل و آسان باشد، ج) در برابر عناد دشمنان، لجوج و سرکش نگردد، (صفحه ۲۶) د) بر خطا و لغزش استوار نباشد، ه) پس از شناختن طریق صواب، در انجام آن درنگ نکند، و) برای رسیدن به حق، غور و تفحص عمیق نماید و به اندک اماره‌ای یقین نکند، ز) در شبهات تا رسیدن به حق و رای صائب، از همه بیش‌تر درنگ و توقف نماید، ح) در ارائه‌ی براهین و ادله‌ی، از همه بیش‌تر باشد، ط) از مراجعه‌ی اصحاب دعوی، به ستوه نیاید، ی) در حق یابی، از همه صبورتر باشد، ک) در صدور رای و اجرای حکم، از همه قاطع‌تر باشد، ل) ثنای ثناگویان او را مغرور نکند، م) ستایش و تملق چاپلوسان، او را مفتون نسازد، ن) طمع کار، آزمند و حریص به حقوق دیگران نباشد. ثم اختر للحکم بین

الناس افضل رعیتک فی نفسک، ممن لا تضیق به الامور، و لا تمحکه الخصوم، و لا یتمادی فی الزله، و لا یحصر من الفیء الی الحق اذا عرفه، و لا- تشرف نفسه علی طمع، و لا- یتکفی بادننی فهم دون اقصاه، و اوقفهم فی الشبهات، و آخذهم بالحجج، و اقلهم تبرما بمراجعه الخصم، و اصبرهم علی تکشف الامور، و اصرمهم عند اتضاح الحکم، ممن لا یزدهیه اطراء، و لا یتستمله اغراء، و اولئك قلیل (۱). (برای قضاوت و داوری میان مردم، برترین فرد را برگزین. فردی که انجام وظیفه قضاوت بر او دشوار نباشد و دشمنی اصحاب دعوا او را به لجاجت نیندازد. به خطا نیفتد و بر لغزش پافشاری نکند و چون طریق صواب را یافت در رجوع بدان در نماند، حریص و آزمند نباشد و به اندک اماره‌ای حکم نراند. در موارد مبهم و در شبهات، از همه بیش‌تر درنگ نموده و در ارائه‌ی (صفحه ۲۷) براهین و ادله، از همه پیش‌قدم‌تر باشد. مراجعه‌ی اصحاب دعوا او را کم‌تر از همه خسته نماید و در داوری خود تا روشن شدن امور، از همه صبورتر و هنگام صدور رای، از همه قاطع‌تر باشد. و می‌بایست فردی باشد که ستایش متملقین و ثناگویان، او را فریفته و مغرور نسازد. و این افراد اندکند.) همچنین پیرامون اهتمام و رسیدگی به امر قضاوت، امام (ع) به زمامدار دولت اسلامی توصیه می‌نماید که از جمله امور مهم قضات، تامین امور مالی و تمشیت امور رفاهی آنها است. چه اینکه داوری و قضاوت، آرامش فکری قضات را می‌طلبد و تامین نیازهای مالی و رفاهی آنان، آرامش و آسایش فکری را برایشان فراهم می‌سازد. همچنین به زمامدار اسلامی توصیه شده است که مقام ارشد نظام قضایی دولت خویش را بسیار تکریم و ستایش نماید تا از گزند دشمنان ایمن و به انجام وظیفه‌ی خویش شاغل باشد. ثم اکثر تعاهد قضائه، و افسح له فی البذل ما یزیل علتة، و تقل معه حاجته الی الناس. و اعطه من المنزله لیدیك ما لا- یطمع فیه غیره من خاصتک، لیامن بذلک اغتیال الرجال له عندک. فانظر فی ذلک نظرا بلیغا (۲). (پس قضاوت وی را بسیار پشتیبان باش و در تامین معیشت وی گشاده دست باش تا نیازمند به مردم نباشد، و منزلت او را آنچنان ارج نه که نزدیکانت درباره‌ی او طمع نورزند و از مکر و حیل‌های مردمان آسوده خاطر و ایمن باشد، و در رسیدگی و اهتمام به این امر ژرف، اندیشه‌نما و شایسته بنگر.) صفحه ۲۶، ۲۷. ***** (۱) نهج البلاغه نامه‌ی ۵۳. (۲) نهج البلاغه نامه‌ی ۵۳.

گزینش کارگزاران و عوامل اجرایی نظام

رهبری، هنگامی در اداره‌ی دولت اسلامی موفق است که عوامل اجرایی تحت فرمان وی، علاوه بر شایسته بودن، فرامین رهبری را به نحو صحیح و به موقع به اجرا درآورند. نظام اجرایی دولت اسلامی، بازوی توانمند رهبری است و نیاز به گزینش شایستگی دارد که (صفحه ۲۸) بتوانند در امور اجرایی مهارت داشته و کاردان و متعهد باشند. وجود مهارت و تجربه و نجابت و پاک دامن از شروط اصلی برای گزینش کارگزاران و عوامل اجرایی نظام اسلامی است. ثم انظر فی امور عمالک فاستعملهم اختبارا، و لا تولهم محاباه و اثره، فانهما جماع من شعب الجور و الخیانه. و توح منهم اهل التجربه و الحیاء، من اهل البیوتات الصالحه و القدم فی الاسلام المتقدمه، فانهم اکرم اخلاقا، و اصح اعراضا، و اقل فی المطامع اشرافا، و ابلغ فی عواقب الامور نظرا (۱). (پس در امور کارگزاران خود بیندیش و پس از گزینش و آزمون، آنها را به کار گیر. و بدون مشورت و با تمایل شخصی، آنها را انتخاب مکن که این گونه عمل کردن خیانت و ستمکاری است، و کسانی را برگزین که در کار خود خبره و همچنین پاکدامن باشند. از خاندان پارسا بوده و در راه نصرت اسلام پیش گام باشند. چه اینکه آنها اخلاقشان نیکوتر و آبروشان محفوظ‌تر و حرص و آزشان به مراتب کم‌تر و ژرف اندیشی و عاقبت‌نگری آنها از همه افزون‌تر است.) صفحه ۲۸. ***** (۱) نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳.

اهتمام به امور عوامل اجرایی نظام

امور اجرایی دولت اسلامی، به عهده‌ی کارگزاران و عوامل دولتی است. این گونه افراد مستقیما با مردم در تماس‌اند و مردم در

امور روزمره‌ی خویش، خواه و ناخواه با آنان در ارتباطند. از سوی دیگر اموال مردم، دارایی‌های مملکت و عوارض پرداخت شده‌ی مردم در دست عوامل اجرایی است. بنابراین برای حسن انجام کار عوامل اجرایی، امام علی (ع) توصیه‌هایی را به زمامدار و رهبر دولت اسلامی ارائه فرموده است. از جمله راهنمایی‌های امام (ع)، رسیدگی به امور رفاهی- مالی- کارگزاران و عوامل اجرایی دولت اسلامی است و عدم تامین مالی آنها، عوارضی همچون دست اندازی به (صفحه ۲۹) اموال مردم، تخطی از انجام وظایف و خیانت در امانت و ارتشا و رشوه‌خواری را به دنبال دارد. بنابراین برای حسن انجام کار عوامل اجرایی، امام علی (ع) توصیه‌هایی را به زمامدار و رهبر دولت اسلامی ارائه فرموده است. ثم اسع علیهم الارزاق، فان ذلک قوه لهم علی استصلاح انفسهم، و غنی لهم عن تناول ما تحت ایدیهم، و حجه علیهم ان خالفوا امرک اتو ثلموا امانتک. (۱). (پس به امور عوامل و کارگزاران خود بسیار اهتمام ورز. چه اینکه افزایش مقرری آنها موجب می‌شود تا در اصلاح امور خود نیرو یابند و از حیف و میل و چنگ اندازی بر اموال- دولتی- خودداری ورزند تا در صورت سرپیچی از فرامین و دستورات و خیانت در امانت حتی بر آنان باشد). صفحه ۲۹. *****(۱) نهج البلاغه نامه‌ی ۵۳.

مراقبت و نظارت بر عوامل و کارگزاران حکومتی

امام (ع) به حاکم دولت اسلامی توصیه می‌نماید تا بر مسؤولان نهادهای حکومتی و عوامل اجرایی خود، نظارت مستمر و دائم داشته باشد. این نظارت و مراقبت بدین خاطر است که کارکنان و مجریان نظام در اجرای مسئولیت‌ها و وظایف خود احساس مسئولیت نمایند و وجدان کاری داشته باشند. حسن اجرای وظایف، تسریع در روند جوابگویی به مردم و ارباب رجوع، تامین رضایت مراجعین به دوایر دولتی از جمله اهدافی است که این مراقبت و نظارت آن را می‌طلبد. در این راستا، تشکیل نهاد بازرسی بر دوایر دولتی و نهادهای حکومتی الزامی است. همچنین این نهاد بازرسی می‌بایست استقلال لازم را در نظارت و مراقبت بر دوایر و کارکنان دولت داشته باشد. مضافاً، این نهاد می‌بایست تخلفات اداری و تخطی از انجام وظایف کلیه‌ی کارگزاران و عوامل حکومتی را در اسرع وقت به اطلاع زمامدار اسلامی برساند تا اینکه رهبر دولت اسلامی بتواند اتخاذ تصمیم نموده و مجازات لازم را نسبت به متخلفین اعمال نماید. ثم تفقد اعمالهم، و ابعث العیون من اهل الصدق و الوفاء علیهم، فان (صفحه ۳۰) تعاهدک فی السر لامورهم حدوده لهم علی استعمال الامانه، و الرفق بالرعیه. و تحفظ من الاعوان، فان احد منهم بسط یده الی خیانه اجتمعت بها علیه عندک اخبار عیونک اکتفیت بذلک شاهدا، فبسطت علیه العقوبه فی بدنه و اخذته بما اصاب من عمله، ثم نصبته بمقام المذله، و ستمته بالخیانه و قلده عار التهمه! (۱). (پس بر اجرای وظایف کارگزاران نظارت کن و افراد راستگو و با وفا را به عنوان جاسوس بر آنها بگمار. همانا نظارت و مراقبت پنهانی تو بر آنها، موجب می‌شود تا آنها به امانت داری و برخورد خوش با مردم و ادار شوند. همچنین مراقب عوامل اجرایی خود باش و اگر یکی از آنها خیانت ورزید و جاسوسان خیانت وی را تایید کردند گواه آنها برایت کافی باشد، و مجازات بدنی را بر او جاری ساز و آنچه که بر اثر خیانت به دست آورده است. پس گیر. سپس او را خوار و دون پایه قرار بده و او را خائن برشمار و ننگ تهمت را بر گردنش بیاویز). صفحه ۳۰. *****(۱) نهج البلاغه نامه‌ی ۵۳.

اداره‌ی امور اقتصادی و دارایی

از جمله‌ی وظایف مهم رهبر دولت اسلامی، رسیدگی به اقتصاد مملکت اسلامی است. زمامدار اسلامی می‌بایست همچنان که مردم را به پذیرش فرهنگ اسلامی و رعایت تقوا و رذایل نفسانی دعوت و نصیحت کند، جامعه‌ی اسلامی را به سوی رفاه اقتصادی، تامین هر چه بیش‌تر نیازمندی‌های مادی و از بین بردن بی‌عدالتی‌های اقتصادی سوق دهد. در این راستا برنامه‌ریزی‌های صحیح و

مدون اقتصادی ضروری است. امام (ع) یکی از عوامل رشد اقتصادی و اصلاح امور مردم را در سامان دهی به امر مالیات و وصول خراج از مردم می‌دانند. به اعتقاد امام (ع)، اقتصاد جامعه‌ی اسلامی بر اساس وصول مالیات‌های مردم پی ریزی می‌شود و اصلاح اقتصاد دولت اسلامی امکان پذیر نیست مگر اینکه بر (صفحه ۳۱) ساختار امور مالیاتی، نظمی سامان یافته حاکم گردد. پرهیز از اخذ بیش از حد مالیات از صاحبان کسب و پیشه، یکی از اساسی‌ترین خط مشی اجرایی برای اصلاح امور مالیاتی حکومت اسلامی است و این مهم تنها با برنامه‌ریزی زمامدار اسلامی و توصیه به کارگزاران حکومتی در اجتناب از زیاده‌روی و افراط در اخذ مالیات امکان پذیر است. و تفقد امر الخراج بما یصلح اهله فان فی صلاحه و صلاحهم صلاحاً لمن سواهم، الا بهم، لان الناس کلهم عیال علی الخراج و اهله. (۱). (و در امر اخذ مالیات و عوارض چنان نظارت داشته باش که سامان دهی و اصلاح مالیات دهندگان در آن باشد. چه سامان دهی به مالیات و مالیات دهندگان، سامان دهی به سایر امور دولتی و افراد جامعه را به دنبال دارد، و امور دیگر آحاد جامعه سامان نیابد مگر بعد از نظم دهی به امور مالیات دهندگان، چه اینکه مردمان همگی - در امور اقتصادی - به مالیات و مالیات دهندگان وابسته‌اند و هزینه خوار آنانند). صفحه ۳۱. *****(۱) نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳.

صرف کردن مالیات و عوارض به آبادانی شهرها

هدف اصلی اخذ مالیات از صاحبان مشاغل پر درآمد و مالیات دهندگان، سامان دهی به امر اقتصاد جامعه و عمران و آبادانی شهرها می‌باشد. یکی از عمده‌ترین آثار ظاهری و چشمگیر خدمات یک حکومت، رسیدگی به امور شهروندان و افزایش خدمات رفاهی و تامین نیازمندی‌های عمومی مردم است. ایجاد مراکز مسکونی، راه‌سازی و ایجاد شبکه‌های ارتباطی، توسعه‌ی فضای سبز در شهرها و ایجاد تمهیداتی در زمینه‌ی تسهیل حمل و نقل شهروندان می‌تواند از مصادیق بارز آبادانی شهرها باشد. امام علی (ع)، تداوم و بقای حکومت را در گرو صرف کردن مالیات به امور یادشده می‌دانند و به زمامدار اسلامی توصیه می‌کنند که بیش از اهتمام داشتن به امر اخذ مالیات از مردم، به فکر (صفحه ۳۲) برنامه ریزی و اجرای اصلاحات عمرانی و تسهیل زندگی جامعه‌ی اسلامی باشد. چه اینکه یکی از عواقب سوء ناشی از نادیده گرفتن این مهم همانا کاهش توسعه، فقر و ویرانی و نهایتاً سرنگونی حکومت اسلامی خواهد بود. مضافاً اینکه افزایش نارضایتی عمومی زمینه ساز از بین رفتن پایگاه مردمی حاکم اسلامی خواهد شد. ولیکن نظرک فی عماره الارض ابلغ من نظرک فی استجلاب الخراج، لان ذلك لا یدرک الا بالعماره، و من طلب الخراج بغیر عماره اخرج البلاد و اهلک العباد، و لم یستقم امره الا قليلاً. (۱). (در امر اخذ مالیات می‌بایست رسیدگی به آبادانی قلمرو حکومت اسلامی در اولویت باشد. برای اینکه مالیات مردمی تنها از طریق صرف نمودن آن در امر خدمات عمرانی و تسهیل امور عامه تامین می‌گردد. هر زمامداری که بدون سامان دهی به آبادانی قلمرو خود، خواهان مالیات از مردم گردد همانا ویرانی شهرها و نابودی بندگان خدا را زمینه سازی کرده است و حکومتش جز اندک زمانی تداوم نیابد). صفحه ۳۲. *****(۱) نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳.

سهل گیری در اخذ مالیات از مردم

حکومت اسلامی در اخذ مالیات و عوارض از شهروندان خود می‌بایست برنامه ریزی خود را به سمتی سوق دهد که موجب فشار مالی بر صاحبان پیشه و مالیات دهندگان نگردد. تا زمانی که رسیدگی به اخذ مستقیم زکات از دامداران و کشاورزان به صورت مدون و برنامه ریزی شده توسط دولت اسلامی انجام نشده است، تنها صاحبان حرف و بازرگانان و صاحبان کسب و پیشه می‌باشند که به همراه عوامل اجرایی، کارمندان و کارگزاران دولت ناگزیرند قسمتی از درآمدهای حکومتی را تامین کنند. طبعاً در این زمینه نیز می‌بایست زمامدار اسلامی با توصیه و راهنمای خود به دستگاه‌های اجرایی، تمهیداتی به وجود آورد تا بر مالیات دهندگان

سخت گیری نگردد. بدیهی است (صفحه ۳۳) سهل گیری در امر اخذ مالیات و مراعات خال مالیات دهندگان علاوه بر افزایش محبوبیت حکومت اسلامی و رهبری آن، موجب تامین درآمدها دولتی توسط مشارکت مردمی خواهد شد. تخفیف و یا عفو مالیات از بعضی از صاحبان حرف و عوامل اجرایی و کارمندان دولت می‌تواند رفاه عمومی را افزایش داده و در عوض در هنگام تورم و بحران اقتصادی، مشارکت مالی مردم را برای رفع مشکلات اقتصادی به دنبال داشته باشد. امام علی (ع) با عنایت به این نکته که در زمان حکومت ایشان اکثریت مسلمین به دو پیشه‌ی کشاورزی و دامداری شاغل بودند و با عنایت به این که قاطبه‌ی جامعه‌ی اسلامی درآمد خود و معیشت خویش را از طریق این دو حرفه تامین می‌نمودند به زمامدار اسلامی توصیه می‌کنند که در اخذ زکات مراعات حال زکات دهندگان گردد و عذرهای آنان را زمامدار اسلامی بپذیرد و بر آنان آسان گیرد. فان شکوا ثقلا او عله، او انقطاع شرب او باله، او احاله ارض اغتمرها غرق او اجحف بها عطش، خفتت عنهم بما ترجوان يصلح به امرهم، و لا- یتقلن علیک شیء خفتت به المومنه عنهم فانه ذخر یعودون به علیک فی عماره بلادک، و تزیین ولایتک، مع استجلابک حسن ثنائهم، و تبجحک باستفاضه العدل فیهم، معتمدا فضل قوتهم، بما ذخرت عندهم من اجمامک لهم، و الثقه منهم بما عودتهم من عدلک علیهم و رفقک بهم، فرما حدث من الامور ما اذا عولت فیه علیهم من بعد احتملوه طیبه انفسهم به. (۱). (اگر از سنگینی مالیات و یا بروز آفات و یا خشکسالی و کمبود باران و یا بروز سیل و یا بی‌آبی شکایت نمودند و به تو عرض حال کردند، پس بر آنان آسان گیر تا آنکه سهل‌گیری کار آنان را سامان دهد و مبادا تخفیف و سهل‌گیری تو در امر اخذ مالیات بر تو سخت باشد. چه اینکه آنچه را تخفیف داده‌ای، (صفحه ۳۴) مالیات دهندگان در همیاری و مشارکت خود در امر آبادانی شهرها و زیبا سازی قلمرو دولت اسلامی، جبران نمایند. مضافاً، محبوبیت خود را نزد ایشان افزوده‌ای و از عدالت و انصاف خود آنان را مسرور ساخته‌ای و آسایش را برای آنان فراهم و اعتماد خود را نزدشان با عدالت و مهربانی خویش بیش‌تر ساخته‌ای و چه بسا اگر رخدادی در امر حکومت روی دهد و رسیدگی به آن را به این مردم واگذار نمایی، با طیب خاطر و رضایت کامل آن را بپذیرند و به انجام رسانند.) صفحه ۳۳، ۳۴. *****(۱) نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳.

رسیدگی به امور بازرگانان، کسبه و تجار

بخش تجاری، یکی از عمده‌ترین ارکان اقتصادی یک نظام سیاسی محسوب می‌شود. تدبیر و مدیریت این بخش، اهتمام و توجهی خاص را می‌طلبد. چون از رهگذر معیشتی مردم، تسهیل امور رفاهی جامعه و رونق دادن به اقتصاد دولت اسلامی امید داشت. بازرگانان، صنعتگران و صاحبان کسب و حرف، از جمله اقشار تشکیل دهنده‌ی بخش تجاری یک جامعه محسوب می‌شود. امام علی (ع) در خصوص با چگونگی خط مشی و عمل کرد حکومت با این اقشار، به زمامدار اسلامی در مرحله‌ی نخست توصیه می‌کنند که رفتار ملائمت، خوشرفتاری و اکرام را نسبت به آن دسته از بازرگانانی که با تلاش خود، رفاه اقتصادی جامعه را تامین می‌نمایند اعمال نمایند. این امر موجب تامین آسودگی خاطر و آرامش آنها برای پی‌گیری و استمرار تلاش و کوشش‌شان می‌شود و در شکوفایی اقتصاد جامعه‌ی اسلامی موثر خواهد بود. ثم استوض بالتجار و ذوی الصناعات، و اوص بهم خیرا: المقیم منهم، و المضطرب بماله، و المترفق ببدنه، فانهم مواد المنافع، و اسباب المرافق و جلابها من المباعده و المطارح، فی برک و بحرک، و سهلک و جبلک، و حیث لا یلتئم الناس لمواضعها، و لا یجترون علیها، فانهم سلم لا تخاف بائقته، و صلح (صفحه ۳۵) لا تخشی غائلته. و تفقد امورهم بحضرتک و فی حواشی بلادک. (۱). (پس بازرگانان و صاحبان صنایع را اکرام نما و به آنان نیکی کن، اعم از اینکه شهرنشین و کسبه باشند و یا اینکه بازرگان و مسافر بوده و با مال و یا دسترنج خود به کسب و پیشه مشغول باشند، که آنان منافع اقتصادی - را فراهم آورند و آسایش مردم را تامین کنند. آنان اسباب معیشت را از راه‌های دور و دشوار و از خشکی و دریا و صحرا کوهستان و مناطق صعب العبور تهیه می‌نمایند. آنان مردمانی‌اند آرام که از دشمنی‌شان بیمی نیست و صلح جویانی‌اند که از فتنه و

آشوب آنان باکی نمی‌باشد. پس بر آنان اهتمام ورز و اکرام کن، چه آنانی که در کنار تو به سر می‌برند و یا آنانی که در شهرهای دیگر ساکنند. (صفحه ۳۵. *****) (۱) نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳.

مبارزه با احتکار و گرانفروشی

نمی‌توان صلح جوایی و آرامش طلبی بازرگانان، تجار و صاحبان حرف را دلیل بر آن دانست که از آنان خلافی سر نمی‌زند. بلکه به اعتقاد امام علی (ع)، بسیاری از آنان در معامله مراعات عدل و انصاف را نمی‌کنند و دست به احتکار می‌زنند و با گرانفروشی و افزون خواهی به اقتصاد جامعه و منافع مردم لطمه وارد می‌کنند. چه اینکه سودجویی و گرانفروشی، متوجهی قاطبه‌ی مسلمین می‌گردد و به حقوق و منافع آنان آسیب می‌رساند. از طرفی دیگر احتکار و گرانفروشی، بیانگر ضعف زمامداران است که نمی‌توانند اقتصاد جامعه‌ی خود را سالم نگه دارند. زمامدار اسلامی موظف است برای جلوگیری از گرانفروشی و کمبود کالا و مایحتاج شهروندان خود، قاطعانه با احتکار مبارزه نماید. محتکران را مجازات نموده و چنان با آنان برخورد نماید تا دیگران جرات احتکار نیابند و اقتصاد سامان یابد. و اعلم - مع ذلک - ان فی کثیر منهم ضیقا فاحشا، و شحا قبیحا، و احتکارا (صفحه ۳۶) للمنافع، و تحکما فی البیاعات، و ذلک باب مضره للعامه، و عیب علی الولاه. فامنع من الاحتکار، فان رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - منع منه. و لیکن البیع بیعا سمحا: بموازين عدل، و اسعار لا تجحف بالفریقین من البائع و المبتاع. فمن قارف حکره بعد نهیک اياه فنکل به، و عاقبه فی غیر اسراف! (۱). (و بدان که - با وجود طبیعت نیک آنان - بسیاری از بازرگانان دست تنگ و بخیلند و حرص و آزی زشت دارند. کالاها را احتکار می‌کنند و در خرید و فروش، منافع خود را مصرانه دنبال می‌کنند. این احتکار و سودجویی برای قاطبه‌ی مردم زیان آور است و برای زمامداران، ضعف حکومت داری است. پس، از احتکار جلوگیری کن که همانا فرستاده‌ی خدا (ص) از آن جلوگیری می‌فرمود. می‌بایست معاملات به آسانی انجام پذیرد و عدل و انصاف در آن رعایت گردد و به نرخ‌هایی انجام پذیرد که در آن نه به فروشنده زیان رسد و نه به خریدار. پس بعد از اعلان ممنوعیت احتکار، اگر فردی به احتکار دست یازید بر او سخت گیر و مجازات کن ولی در کیفر او زیاده روی مکن. (صفحه ۳۶. *****) (۱) نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳.

رسیدگی و اهتمام بسیار به امور محرومان جامعه

یکی از توصیه‌های موکد امام (ع) به زمامدار اسلامی، رعایت حال مستمندان و رسیدگی به وضع محرومان جامعه است. طبقه‌ی فرودست در جامعه‌ی عدالتخواه می‌بایست مورد اکرام، توجه و احترام حاکمان اسلامی باشد. تحقق «عدالت» و گسترش آن که یکی از اهداف عمده‌ی ایجاد دولت اسلامی و اجرای قوانین و مقررات اسلامی است، در گرو رفع فقر و تهی‌دستی، ایجاد و تعادل اقتصادی میان کلمه‌ی اقشار جامعه و دادن امکانات بالسویه به کلیه اقشار جامعه در جهت رشد و تعالی معنوی و مادی است. از این رو، زمامدار اسلامی، مسئولیتی بسیار مهم در برابر طبقه‌ی محروم و در حمایت از مستضعفان و (صفحه ۳۷) تهی‌دستان دارد. صم الله الله فی الطبقة السفلی من الذین لا حیلہ لهم، من المساکین و المحتاجین و اهل البوسی و الزمنی، فان فی هذه الطبقة قانعا و معترا. (۱). (سپس به عزت الهی و عظمت ربوبیت، طبقه‌ی فرودست و تهی دست را دریاب. آنان کسانی‌اند که راه چاره - برای تامین معاش خود - ندارند و از فقیران و نیازمندان و دردمندان می‌باشند و زمین گیرند. همانا در این طبقه‌ی فرودست، نیازمندیانی یافت می‌شوند که دست نیاز به سوی - مردم - دراز می‌کنند، و محتاجانی هستند که از شرم و عفاف نیاز خود را با مردم در میان نمی‌گذارند.) (صفحه ۳۷. *****) (۱) نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳.

ادای حقوق محرومان و مستضعفان

یکی دیگر از وظایف مهم زمامدار اسلامی، در راستای ایجاد عدالت اجتماعی در نظام اسلامی، همانا ادای حقوق طبقه‌ی محروم و تهی دست جامعه است. آن وظیفه به مجموع امتیازات اجتماعی و مجموعه‌ی حقوق اقتصادی مستضعفان جامعه‌ی اسلامی تقسیم می‌شود. از جمله حقوق اقتصادی که شرع مقدس اسلام برای این طبقه‌ی فرودست تعیین نموده است انحصار نمودن سهمی از خزانه‌ی عمومی و در آمد سرانه‌ی نظام بر آنان است. در این راستا، امام (ع) به رهبر دولت اسلامی توصیه می‌فرماید تا بخشی از بیت‌المال را به آنان اختصاص دهد، مضافاً بخشی از فرآورده‌های غذایی تولیدی نظام را بین آنان توزیع نماید. بدیهی است اعمال چنین سیاست‌هایی، جامعه را به سوی عدالت اجتماعی سوق می‌دهد و اختلاف اقتصادی میان طبقات مختلف جامعه را به حداقل می‌رساند. در تحقق این هدف، نقش زمامدار اسلامی و سیاست‌های اقتصادی وی از اولویت خاص و اهمیت بسیاری برخوردار است. و احفظ لله ما استحفظک من حقه فیهم، و اجعل لهم قسما من بیت مالک، و قسما من غلات صوافی الاسلام فی کل بلد. (۱). (صفحه ۳۸) (پس حافظ و نگهبان حقوق محرومین که از جانب خداوند وضع شده، برای تقرب به خداوند باش و بخشی از در آمد خزانه‌ی عمومی دولت را به آنان اختصاص ده و بخشی از غله‌های تولید شده از مزارع هر شهر را برای آنان قرار ده). همچنین در جهت حمایت از محرومان، به زمامدار اسلامی توصیه شده است تا در امر احترام به حقوق آنها و ادای حقوقشان تفاوتی میان مستضعفان قائل نگردد و همه را به یک چشم بنگرد تا مستضعفان احساس تبعیض ننمایند و حقوق آنها را به درستی از جانب دولت‌مرد اسلامی ادا گردد. فان للاقصی منهم مثل الذی للادنی، و کل قد استرعیت حقه. (۲). (همانا حقوق محرومان از نزدیکان و اقربا با فرودستان غریب یکسان است و به درستی که وظیفه‌ی تو ادای حق همه‌ی آنهاست). صفحه ۳۸. **** (۱) نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۵۳. (۲) نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۵۳.

عدم غفلت و سهل‌انگاری در ادای حقوق محرومان

حرمت نهادن و ادای حقوق مستضعفان، همت عالی و طبع بلند زمامدار اسلامی را می‌طلبد و بدین منظور، امام (ع) زمامدار اسلامی را توصیه می‌کنند که سیاست‌های حکومتی و پرداختن به حکومت داری او را از رسیدگی به حال محرومان و تهی دستان جامعه باز ندارد. همچنین کمک رساندن و یاری رساندن به آنها می‌بایست توأم با آمیزه‌ای از اخلاق خوش و مهربانی باشد. یاری رساندن به آنها، وظیفه‌ی دولت اسلامی است و زمامدار در راس نظام سیاسی اسلام موظف به پرداختن به امور محرومان است. فلا یشغلنک عنهم بطر، فانک لا تعذر بتضییعک التافه لاحکامک الکثیر المهم، فلا تشخص همک عنهم، و لا تصعر خدک لهم، و تفقد امور من لا یصل الیک منهم ممن تقتحمه العیون، و تحقره الرجال. (۱). (صفحه ۳۹) (پس مبادا پرداختن به امری دیگر تو را از رسیدگی به حال محرومان باز دارد. همانا ضایع کردن امری کوچک برای پرداختن به امور بزرگ تو را معذور و معفو نمی‌دارد. پس بر تهی دستان تندی مکن و به امور محرومانی پرداز که دسترسی به تو ندارند، از کسانی که در دیدگان کوچکنند و مردم آنها را تحقیر می‌کنند). همچنین در جهت حسن مدیریت و اداره‌ی صحیح امور محرومان و رسیدگی به مشکلات تهی دستان، امام (ع) توصیه می‌فرماید که زمامدار اسلامی، فردی مطمئن و مورد اعتماد را برای رسیدگی به آنها منصوب نماید. از صفات این مسئول می‌بایست علاوه بر مطمئن بودن، تواضع و فروتنی و ترس و تقوای الهی باشد. ففرغ لاولئک ثقتک من اهل الخشیة و التواضع، فلیرفع الیک امورهم. (۲). (پس برای جماعت محروم، فردی مورد اعتماد قرار ده که فروتن و خداترس باشد، تا اینکه نیازها و تقاضاهای آنان را به تو برساند). و نهایتاً پیرامون رفتار با محرومان، توصیه‌ی امام (ع) این است که زمامدار اسلامی می‌بایست چنان به امور آنها رسیدگی کند که هیچ کوتاهی و تساهل روی ندهد و نزد خداوند متعال جای مواخذه و سوال باقی نماند. علت چنین تأکیدی در اهتمام به محرومان آن است که از میان تمامی اقشار و طبقات جامعه، نیازمندترین آنها به اجرای عدالت و انصاف محرومین و

فروستان می‌باشند. ثم اعمل فیهم بالاعذار الی الله یوم تلقاه، فان هولاء من بین الرعیه احوج الی الانصاف من غیرهم. (۳). (سپس با آنان چنان رفتار نما تا روزی که خداوند را ملاقات نمودی جای عذرت باقی ماند و عذرت پذیرفته شود، که همانا این طبقه‌ی محروم در میان مردم به انصاف نیازمندتر و محتاج‌ترند.) (صفحه ۴۰) صفحه ۳۹، ۴۰. **** (۱) نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳. (۲) نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳. (۳) نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳.

سرپرستی یتیمان و کهنسالان

از جمله وظایف رهبر نظام اسلامی، همانا ولایت و سرپرستی یتیمان، بی سرپرستان و کهنسالان می‌باشد. اهمیت رسیدگی به امور ایتام و سرپرستی آنان چندان مورد تاکید امام (ع) است که در وصیت نامه‌ی خود به فرزندانش امام حسن (ع) و امام حسین (ع) یعنی در نامه‌ی ۴۷ نهج البلاغه به آن تاکید می‌نماید: الله الله فی الایتام، فلا تغبوا افواههم، و لا یضیعوا بحضرتکم! (۱). (به حرمت خداوند و عظمت الهی. یتیمان را در یابید و حرمت نهدید. پس آنان را وامگذارید تا گرسنه بمانند و نزد خود ضایع و تباهشان مسازید.) در ادامه‌ی نامه‌ی ۵۳ نهج البلاغه امام (ع) ولایت ایتام و سرپرستی را از جمله‌ی وظایف زمامدار اسلامی بر شمرده‌اند و ایجاد مرکزی برای نگه داری، حضانت و رشد و تربیت یتیمان را به عهده‌ی والی و سرپرست نظام اسلامی نهاده‌اند. به عبارت دیگر دو گروه از طبقه‌ی فرودست مورد عنایت و توجه بیش‌تر امام (ع) قرار گرفته‌اند و امام (ع) به زمامدار و عوامل حکومتی توجه بدانها را توصیه کرده‌اند. آنها «دو گروه یتیمان و از کار افتاده‌هایی - هستند - که توانایی تامین هزینه‌های زندگی خود را ندارند و حاضر نیستند جهت امرار معاش خود تقاضای کمک از دیگران بنمایند و دست نیاز را به سوی آنان دراز کنند». (۲). و تعهد اهل الیتیم و ذوی الرقه فی السن ممن لا حیل له، و لا ینصب للمساله نفسه (۳). (سرپرستی یتیمان را بر عهده گیر و از کار افتادگان کهنسال را که وسیله‌ای برای امرار معاش نداشته و دست سوال به دیگران دراز نمی‌کنند را دریاب.) رسیدگی به محرومان، تهی دستان، طبقه‌ی فرودست و بالاخره یتیمان و بی سرپرستان، (صفحه ۴۱) یکی از دشوارترین وظایف رهبری است به طوری که امام (ع) نیز ادای حقوق این محرومان را از جمله‌ی دشوارترین مسئولیت‌های زمامدار اسلامی قلمداد می‌کنند. و ذلک علی الولاه ثقیل، و الحق کله ثقیل (۴). (و رسیدگی به امور آنها بر رهبران سنگین و دشوار است و ادای حق در همه امور دشوار است.) صفحه ۴۱. **** (۱) نهج البلاغه، نامه‌ی ۴۷. (۲) فرمان حکومتی پیرامون مدیریت، محمد قوچانی، مرکز آموزش مدیریت دولتی، چاپ دوم، ۱۳۷۴ی، ص ۲۲۰. (۳) نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳. (۴) نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳.

استماع درخواست‌های مردم و حضور نزد آنها

اگر چه در شرع مقدس اسلام، مشروعیت ولایت و رهبری دولت اسلامی منشا الهی دارد و اگر چه رهبری نظام اسلامی در زمان غیبت امام معصوم (ع) با اذن امام و با احراز شرایط رهبری اسلامی تحقق می‌یابد، اما، بی گمان مقبولیت مردمی جایگاهی مهم در استوار کردن ارکان حاکمیت اسلامی داشته و دارد. پذیرش حکومت اسلامی و رهبری آن در میان مسلمین و اطاعت از فرامین رهبری، در گرو رضایت مردم و محبوبیت زمامدار اسلامی نزد عموم و قاطبه‌ی مسلمین است. در این راستا امام علی (ع) به زمامدار دولت اسلامی توصیه می‌نمایند که برای رسیدگی به امور روزمره‌ی مردم و استماع شکایات آنها وقتی را برای حضور در میان مردم اختصاص دهد تا با مجالست و هم نشینی با آنان بتواند تقاضاها، درخواست و نیازهای مردم را مستقیماً استماع نماید و امورشان را رسیدگی و مشکلاتشان را حل کند. خوش رفتاری با مردم و مهربانی با آنها موجب افزایش مقبولیت و محبوبیت رهبر و حکومت اسلامی نزد عموم مردم خواهد شد و دولت اسلامی را استوارتر و مستحکم‌تر خواهد ساخت. و اجعل لذوی الحاجات منك قسما

تفرغ لهم فيه شخصك، و تجلس لهم مجلسا عاما فتتواضع فيه لله الذي خلقك، و تقعد عنهم جندك و اعوانك من احراسك و شرطك حتى يكلمك متكلمهم غير متتبع، فاني سمعت رسول الله - صلى الله عليه و آله و سلم - يقول في غير موطن: «لن تقدس امه لا (صفحه ۴۲) یوخذ للضعيف فيها حقه من القوی غیر متتبع. (۱). (برای نیازمندان، وقتی خاص را مشخص کن و برای ملاقات با آنان سایر امور را رها کن و در مجلس عمومی در حضورشان باش و در برابر پروردگارت متواضع و فروتن باش و سپاهیان خود را پاسدارانت را از آنان دور ساز تا اینکه سخنگوی آنان با تو بدون هیچ مشکلی سخن گوید. چه اینکه از فرستاده‌ی خدا (ع) چنین شنیدم که بارها می‌فرمود «هرگز امتی که در آن بدون هیچ واهمه‌ای، مردم نتوانند حق ناتوان را از توانا بگیرند منزّه و پاک نمی‌گردد.» سپس درباره‌ی رفتار با مردم، امام (ع) زمامدار اسلامی را سفارش می‌کنند که با آنها با خوش رویی رفتار کرده و به شکل صحیح معاشرت کند. چه اینکه نیازمندان و عدالت طلبان، معمولاً با توجه به رفتار و منش رهبران خود با آنان برخورد می‌نمایند و اگر درشتی و تندمی زمامدار را ملاحظه نمایند جرات مطرح کردن عریضه‌ها و درخواست‌های خود را نخواهند داشت. ملاحظه‌ی حال مردم، رسیدگی به مشکلات آنها و مجالست با عموم مسلمین تنها به منظور اجابت تقاضاهای آنان نیست بلکه موجب درک و آگاهی مشکلات مردم از سوی رهبری می‌شود. بدیهی است در صورت امکان پذیر نبودن اجابت درخواست‌های نیازمندان، عذر خواهی و مطرح کردن مشکلات دولت اسلامی می‌تواند تسکینی بر آلام مردم، باشد و مردم رهبر خود را از آن خود قلمداد نموده و دلسوز جامعه‌ی اسلامی بدانند. ثم احتمال الخرق منهم و العی، و نح الضیق و الانف یسط الله علیک بذلک اکناف رحمته، و یوجب لک ثواب طاعته. و اعط ما اعطیت هنیئاً، و امنع فی اجمال و اعدارا (۲). (پس تندمی و دشت سخن گفتن آنان را تحمل کن، و بر آنان تکبر مکن و غضبناک و تندخو مباش تا خداوند با رفت خود بر مردمان رحمتش را بر تو (صفحه ۴۳) بگشاید و پاداش اطاعت از خود را به تو بدهد. با طیب خاطر بدانان بخشش نما و با خوش رویی و عذر خواهی آنچه را برایت مقدر نیست از آنان باز دار). همچنین در خصوص حضور زمامدار در میان مردم و اطلاع از امور اجتماعی نظام و اثرات منفی ناشی از عدم حضور رهبر در میان مسلمین و غیبت دراز مدت وی در محافل و مجالس عمومی، امام علی (ع) به زمامدار دولت اسلامی هشدار می‌دهد که خود را از مردم پنهان ننماید. چه اینکه عدم حضور رهبر در محافل عمومی اجتناب از خیر خواهی و اندرز گویی مسلمین، موجب آن خواهد شد که مردم صلاح فساد امور را نتوانند از هم تشخیص دهند. همچنین اولویت دادن به امور سیاسی - اجتماعی در گرو جهت دهی و راهنمایی رهبری است و الا چه بسا امور روزمره‌ی بی اهمیت که به خاطر اهمال و سستی زمامدار در راهنمایی مردم، به صورت مهمی جلوه خواهد نمود و بالعکس، امور مهمی سیاسی نظام، به شکلی بی بها و کم اهمیت برای آنان جلوه گر می‌گردد. مضافاً، امور بر رهبر اسلامی نیز مشتبه می‌گردد. و اما بعد، فلا تطولن احتجاجک عن رعیتک، فان احتجاج الولاه عن الرعیه شعبه من الضیق، و قله علم بالامور، و الاحتجاج منهم یقطع عنهم علم ما احتجوا دونه، فیصغر عندهم الکبیر، و یعظم الصغیر، یقبح الحسن، و یحسن القبیح، و یشاب الحق بالباطل (۳). (و اما دیگر آنکه خود را از مردم به مدت طولانی پنهان ننمایی. چرا که دور شدن زمامداران از مردم، نشانه‌ای از کج خلقی و کم اطلاعی حاکم از امور - حکومت - است و دور شدن از مردم موجب بی اطلاعی رهبران از اموری است که بر آنان پوشیده است. پس کار مهم نزد آنان کم اهمیت می‌گردد و امور جزئی نزدشان مهم می‌گردد و کار نیک زشت شود و بدی و کژی خوب جلوه گر می‌شود و حق و باطل درهم آمیخته گردد.) (صفحه ۴۴) مضافاً، زمامدار اسلامی می‌بایست در زمانی که برنامه‌ریزی‌های سیاسی و تدبیرهای حکومتی به اهداف خود دست نمی‌یابد و در هنگامی که لغزش و یا خطایی از سوی دستگاه حاکم و یا کارگزاران و عوامل حکومتی سر می‌زند از مردم عذر خواهی، و آن لغزش‌ها را با پوزش خواهی جبران نماید. چه اینکه مردم با اطلاع از کاستی‌های موجود در نظام سیاسی و عذر زمامدار اسلامی در بروز این کاستی‌ها تلاش خواهند کرد تا کمبودها را تحمل نمایند و همچنین حکومت را از آن خود بدانند و با جان و دل زمامدار اسلامی را یاری کنند. و ان ظنت الرعیه بک حیفاً فاصحر لهم بعدرک، و اعدل عنک ظنونهم باصحرارک، فان فی ذلک ریاضه

منك لنفسك، و رفقا برعيتك و اعذار تبليغ به حاجتک من تقويمهم على الحق! (۴). (و اگر مردم بر تو گمان ستمکاری و ظلم بردند با آن پوزش و عذر خود را در میان نه، و با پوزش خواهی خود گمان آنان را به خود نیک دار، پس همانا با این کار خود نفس خود را رام می‌نمایی و مهربانی خود را به مردم نشان می‌دهی و با عذرخواهی خود مردم را به راه راست راهنمایی کرده و مقصود خود را به انجام می‌رسانی.) صفحه ۴۲، ۴۳، ۴۴. *****(۱) نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳. (۲) نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳. (۳) نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳. (۴) نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳.

پرهیز از ظلم و ستم و اجحاف بر مردم

یکی از عوامل اصلی در ضعیف شدن ارکان یک حاکمیت سیاسی ستمگری رهبران و اجحاف بر مردم و نادیده گرفتن خواست‌های عادلانه‌ی عموم مردم می‌باشد. تاریخ بیانگر این واقعیت است که سرنگونی تمام تمدن‌ها، نظام‌های سیاسی و ملل و اقوام ریشه در ظلم و ستم و خونریزی رهبران و سردمداران حکومتی داشته است. امام (ع) بر این نکته‌ی مهم تاکید فرموده و اهمیت پرهیز و اجتناب از ستمگری بر مردم و قتل بندگان خدا را یادآوری می‌نماید. در نظام مورد قبول مردم، دستگاه حاکم، حاکمیت بر قلوب دارد. (صفحه ۴۵) رهبریت و تمامی کارگزاران و عوامل حکومتی محبوبند. سرکوب بی معنی است. نظام مقبولیت عمومی دارد و نیازی به فشار و سرکوب برای مطیع کردن مردم و به اطاعت در آوردن آنها نیست و این دقیقا همان مطلب مهمی است که امام علی (ع) بر آن تکیه دارند و رعایت آن را به زمامدار دولت اسلامی توصیه و سفارش می‌نمایند. البته می‌بایست خاطر نشان ساخت که سرکوب معاندین نظام اسلامی و دشمنان قسم خورده‌ی مسلمین و یاغیان و اشرار و صیانت از کانون اجتماعی مسلمین با توصیه‌ی یاد شده، متفاوت است. از این رو امام (ع) اجتناب از ستمگری بر عامه‌ی مردم را توصیه فرموده‌اند. ایاک و الدماء و سفکها بغیر حلها، فانه لیس شیء ادعی لئقمه، و لا اعظم لتبعه و لا احری بزوال نعمه و انقطاع مده من سفک الدماء بغیر حقها. و الله سبحانه مبتدی بالحکم بین العباد فیما تسافکوا من الدماء یوم القیامه، فلا تقوین سلطانک بسفک دم حرام، فان ذلک مما یضعفه و یوهنه، بل یزیله و ینقله. و لا عذر لک عند الله و لا عندی فی قتل العمد، لان فیه قود البدن. و ان ابتلیت بنخا و افراط علیک سوطک او سفک او یدک بالعقوبه، فان هی الوکره فما فوقها مقتله، فلا- تطمحن بک نهوه سلطانک عن ان تودی الی اولیاء المقتول حقهم. (۱). (از خونریزی ناروا پرهیز که همانا هیچ چیزی همانند خونریزی بی دلیل و ناحق انسان را به مکافات نرساند و عواقب آن را هر چیز بزرگ‌تر است. با آن نعمت‌های الهی از بین می‌رود و ایام عمر حکومت کوتاه می‌گردد، و خداوند سبحان در روز قیامت داوری خود را در میان بندگان خود با سوال از خونریزی‌هایی که انجام داده‌اند آغاز می‌کند. پس با خونریزی ناحق، حکومت خود را استحکام مبخش، چرا که کشتار ناروا حکومت را ضعیف و موهن می‌کند، بلکه را سرنگون و حکومتی دیگر را جایگزین آن می‌کند. (صفحه ۴۶) پس در قتل عمد هیچ عذری نزد خداوند و همچنین نزد من برایت باقی نمی‌ماند. چرا که کیفر ارتکاب آن قصاص است. پس اگر اشتباه کردی و تازیانه‌ات و یا شمشیرت و یا دستت در مجازات مجرمین بیش از- قانون الهی- در مجازات افراط نمود- چه همانا در ضربه وارد کردن با مشت و یا بالاتر به دیگران، احتمال قتل وجود دارد- و کسی را کشتی، پس مبدا قدرت حکومتت تو را مغرور کند و حقوق صاحبان کشته شدگان و اولیای دم را ادا نکنی.) صفحه ۴۵، ۴۶. *****(۱) نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳.

عدم استفاده خصوصی از بیت‌المال مسلمین

یکی دیگر از عوامل مهمی که موجب ایجاد و افزایش نارضایی عمومی میان مردم می‌گردد استفاده‌ی خصوصی سردمداران و

دولتمردان از سرمایه‌های ملی مردم است. تاریخ بیانگر این نکته است که اکثر شورش‌ها و انقلاب‌های مردمی، ریشه در فقر و فشارهای اقتصادی و عدم اجرای عدالت اقتصادی-اجتماعی توسط زمامداران دارد، به گونه‌ای که حکام بی‌توجه به وضعیت اقتصادی مردم از سرمایه‌های آنان استفاده و بهره‌ی شخصی برده‌اند و بدون اهتمام به نیازهای مردم سعی در غارت و چپاول اموال عمومی داشتند. عدم توجه به عدالت اقتصادی، فاصله‌ی میان طبقات فقیر و غنی را روز به روز بیش‌تر نموده و زمینه را برای ایجاد آشوب و شورش از سوی مردمان تهیدست فراهم کرده است. بدین خاطر توصیه‌ی امام علی (ع) به زمامدار اسلامی در اجتناب از استفاده‌ی خصوصی از بیت‌المال مسلمین و اموال عمومی مردم است. چرا که رهبر مسلمین می‌بایست علاوه بر رعایت حقوق مردم، از بعد اقتصادی در وضعیتی باشد که با فرو دست‌ترین و فقیرترین بندگان خدا که در قلمرو حکومت وی به سر می‌برند برابر و مساوی باشد تا مردم، خصوصاً طبقه‌ی فرودست جامعه، رهبر را از آن خود قلمداد کنند و احساس تبعیض و نابرابری نمایند و این روش دقیقاً خط مشی انبیا و اوصیا و امامان و پیشوایان صالح بوده است. (صفحه ۴۷) و ایاک و الاستثثار بما للناس فیه اسوه، و التغابی عما تعنی به مما قد وضح للعیون، فانه ماخوذ منک لغیرک. و عما قلیل تنکشف عنک اغطیه الامور، و ینتصف منک للمظلوم (۱). (و پرهیز از بهره بدن از چیزی که متعلق به عموم مردم است. همچنین از غفلت و سهل‌انگاری در اموری که در برابر انظار عمومی مشهود است پرهیز نما. چه حقی را که از دیگران گرفته باشی از تو خواهند گرفت و به زودی پرده‌ی امور از برابر دیدگانت برمی‌دارند و حق ستم‌دیده را از تو گرفته و به وی خواهند داد.) صفحه ۴۷. *****(۱) نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۵۳.

۷- زندگانی امام زین‌العابدین علی بن‌الحسین علیهم‌السلام

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: زندگانی امام زین‌العابدین علی بن‌الحسین علیهما‌السلام به ضمیمه رساله حقوقی و کلمات قصار آن حضرت اثر محسن امین حسینی عاملی ۱۸۶۵ - ۱۹۵۲م، ترجمه و تالیف حسین وجدانی مشخصات نشر: تهران: امیر کبیر ۱۳۵۳. مشخصات ظاهری: ۱۱۹ص. شابک: ۹۶۴-۰۰-۱۳۴-۰۱؛ ۱۴۰۰ ریال (چاپ سوم) یادداشت: کتاب حاضر بخش چهارم از جلد چهارم کتاب "اعیان الشیعه" است. یادداشت: چاپ سوم: ۱۳۷۴. یادداشت: کتاب نامه به صورت زیرنویس عنوان دیگر: رساله الحقوق موضوع: علی بن حسین (ع)، امام چهارم ۳۸ - ۹۴ق -- سرگذشت نامه موضوع: احادیث اخلاقی شناسه افزوده: وجدانی حسین مترجم شناسه افزوده: امین محسن ۱۹۵۲ - ۱۸۶۵. اعیان الشیعه برگزیده شناسه افزوده: علی بن حسین (ع)، امام چهارم ۳۸ - ۹۴ق. رساله حقوق رده بندی کنگره: BP۴۳/الف/۸۱۳۵۳ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۴ شماره کتابشناسی ملی: م ۵۴-۶۱

مقدمه مترجم

بسم الله الرحمن الرحيم بررسی و دقت در زندگانی بزرگان اسلامی از نظر تاریخی و مذهبی و اجتماعی دارای فواید بسیاری است که در تقویت نیروی ایمان، که خود باعث اطمینان و آرامش قلبی است اثر بسزایی خواهد داشت. از مطالعه در اطراف رجال دینی بخصوص پیشوایان، از اهل بیت پیامبر بزرگ اسلام (ص) - که هر یک خود از قهرمانان تاریخ و نمونه‌ی بارزی از فضیلت و اخلاق بوده‌اند - درسی عظیم گرفته می‌شود. ما می‌بینیم که وقتی افراد معمولی در زندگی حقیقی خود دستخوش هوی و هوس می‌شوند و در راه اجرای مقاصد شوم خود به هر گونه ظلم و بیدادگری دست می‌زنند، چگونه به فساد و سقوط و بدبختی‌هایی که فاقد جنبه‌ی عظمت و جلال است سوق داده می‌شوند. از طرفی مردان خدا که در راه حق و حقیقت و عشق به انسانیت در سایه‌ی ایمان به خداوند گام برمی‌دارند به شکوه و عظمت واقعی دست یافته و نام آنان همچنان جاوید خواهد ماند، چنان که در واقعه‌ی کربلا - از

یک طرف تیرگی و ننگ حقارت دغل بازان و وظیفه خواران و لقمه ربایان لشکر یزید را مجسم می‌بینیم، و از طرفی شکوه ایمان مردان خدا و عظمت انسانیت را مشاهده می‌کنیم... یکی از این قهرمانان انسانیت و شجاعت و فضیلت و اخلاق که نامش همچنان پایدار خواهد بود، سرور آزادگان حسین بن علی علیه‌السلام است. حسین بن علی (ع) و اصحابش حتی در مرگ خود زنده بودند، و یزید و اتباعش حتی در زندگی خود مرده بودند. امام علی بن الحسین (ع) امام چهارم شیعیان جهان یکی از ستارگان درخشان آسمان امامت به شمار می‌رود، که پدر بزرگوارش امام حسین (ع) [صفحه ۶] و جد گرامیش رسول الله (ص) پیامبر بزرگ اسلام است. چنان که تاریخ نشان می‌دهد آیین پاک محمد (ص) که بر پایه‌ی عدل و داد و آزادی استوار گردیده از همان آغاز انتشار خود با استقبال ایرانیان که خود آماده‌ی پذیرفتن حکومت عدل و داد و انسانیت بودند، مواجه گردید، از طرفی به مناسبت همسر گرانقدر امام حسین (ع) شهربانو دختر یزدگرد، پادشاه ایران، ایرانیان بیشتر به پیامبر گرامی اسلام نزدیک گردیده و به دین محمد (ص) گرایش پیدا کردند و به صف مسلمانان پیوستند، و این خود ریشه‌ی پیوند خاندان علی (ع) را با ایرانیان نشان می‌دهد. امام سجاد زین‌العابدین علیه‌السلام پیشوای چهارم شیعه یکی از شخصیت‌های درخشان عالم اسلامی است که در علم و دانش و تقوی و فضیلت سرآمد اقران بود، و در سایه‌ی ایمان و تقرب به خداوند به تعالی روحی نایل آمد و تاریخ نام وی را جاوید و سرمدی در صفحات خود ثبت کرده است، چنان که در صفحات این کتاب آورده شده است: - شخصیت معنوی و عظمت روحانی امام سجاد (ع) به اندازه‌ای بود که حتی دشمنان آن حضرت نیز به هنگامی که با او روبرو می‌شدند تحت تأثیر جذب و روحانیت وی قرار می‌گرفتند. عبدالملک بن مروان می‌گوید: «به خدا سوگند، آنگاه که علی بن الحسین بر من وارد شد، ترس و وحشت بدنم را به لرزه درآورد» [۱]. در جای دیگر مسرف بن عقبه نیز گوید: «همین که علی بن الحسین را در مقابل خود دیدم ترس و بیم عجیبی مرا احاطه کرد» [۲]. و یا به هنگام زیارت خانه‌ی خدا هیچ کس به هشام بن عبدالملک با تمام قدرت و نفوذی که داشت، و با وجود آن عده از رجال اهل شام که به گردش حلقه زده بودند - و به ملک و سلطنت او کمترین اعتنایی نکرده و چنان به تحقیرش پرداختند که سخت برنجید و با تمام کوشش و تلاشی که خود و یارانش به عمل آورد، نتوانست خود را به حجرالاسود برساند. امام علی بن الحسین (ع) که جز نیروی دین و تقوی و پرهیزکاری و علم و دانش، قوای دیگری در اختیار نداشت و هیچگونه خدم و حشمی با وی نبود، همین که به قصد استلام حجرالاسود به راه افتاد، همگی به تجلیل و تکریمش پرداختند. [۳]. اما کتاب حاضر: پس از آن که به توفیق الهی کتاب زین‌العابدین علی بن الحسین علیهما‌السلام [۴] اثر استاد عبدالعزیز سید‌الاهل را به فارسی ترجمه کردم، در نظر داشتم که به تهیه‌ی کتابی جامع - که زوایای زندگانی و سیره‌ی امام سجاد (ع) را نشان دهد. بپردازم، اما خوشبختانه در ضمن مطالعه‌ی یکی از مجلدات کتاب اعیان [صفحه ۷] الشیعه - اثر علامه‌ی کبیر سید محسن امین حسینی عاملی - دریافتم که قسمت اعظم مطالبی را که در شرح زندگانی امام سجاد (ع) در نظر آورده بودم به احسن وجه پرورده و در دسترس من قرار دارد. و چون کتاب مزبور که جلد چهارم اعیان الشیعه محسوب می‌شود به طور خلاصه به ذکر مطالب پرداخته بود، نگارنده جهت تکمیل آن با مطالعه‌ی اسناد و مدارک تاریخی و اسلامی، قسمت‌های دیگری نیز بدان افزودم. و دعاهای صحیفه‌ی سجاده‌ی چون مکرر به فارسی ترجمه شده و انتشار یافته است، از این رو از آوردن آن‌ها در این کتاب، خودداری گردید. علامه سید محسن امین که با افکار متین و نوشته‌های مستدل خود در معرفی شیعه‌ی امامیه نقش عمده‌ای را ایفاء کرده است و آثار جالب و بی‌نظیری از خود بر جای گذاشته که از میان آن‌ها کتاب اعیان الشیعه است. جلد اول، مشتمل بر مطالبی است که به طور کلی از حقیقت شیعه و تشیع بحث می‌کند. جلد دوم، حاوی سیره و سرگذشت پیامبر اسلام (ص)، جلد سوم، سرگذشت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع)، جلد چهارم در شرح زندگانی سایر ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام و از جلد پنجم که به ترتیب حروف الفباء تنظیم یافته به ترجمه و شرح حال رجال شیعه پرداخته و تعداد آن‌ها به ۵۶ جلد می‌رسد. وی، درس‌های مختلف و متنوعی را در پیرامون مکتب شیعه و حقیقت تشیع بیان می‌دارد. هر چند بسیاری از محققان کوشیده‌اند کتب و آثار پر ارزشی در احوال رجال مذهبی و تاریخی از خود برجای

گذارند و چهره‌ی واقعی این مردان و حوادث زندگی آنها را نشان بدهند، اما کتاب حاضر که از میان اسناد و مدارک مستند تهیه گردیده جزئیات زندگی امام سجاد (ع) و مناقب و فضایل آن حضرت را به خوبی نشان می‌دهد، و از این جهت که امام زین العابدین (ع) وسیله‌ی ارتباط بین عرب و عجم گردیده است، امید است خدای تعالی توفیق عنایت فرماید که فرزندان این سرزمین از نتایج تربیتی و اخلاقی و اجتماعی و سخنان حکیمانه‌ی آن حضرت برخوردار گردند، و الله ولی التوفیق تهران - حسین وجدانی مرداد ماه ۱۳۵۲ [صفحه ۹]

مقدمه مؤلف

بسم الله الرحمن الرحيم سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است، و درود و رحمت بر سیدنا محمد و عترت طاهرین و اصحاب برگزیده‌اش باد، خداوند تابعین [۵] و تابعین تابعین [۶] و علما و صلحا را تا روز رستاخیز مشمول عنایت و خوشنودی خود قرار دهد. اما بعد، بنده‌ی نیازمند به عفو و بخشایش پروردگار بی‌نیاز محسن فرزند مرحوم سید عبدالکریم امین حسینی عاملی که امید است مورد لطف و تفضل الهی قرار گیرد چنین گوید: کتاب حاضر که بخش چهارم از کتاب (اعیان الشیعه) محسوب می‌شود در سیره و حالات ائمه‌ی اطهار (صلوات الله علیهم) تدوین گردیده و از درگاه خدای تعالی می‌خواهیم که در این امر ما را یاری و توفیق عنایت فرماید. [صفحه ۱۲]

زین العابدین علی بن الحسین ابن علی بن ابیطالب چهارمین امام، از اهل بیت طاهرین علیهم السلام

تولد و وفات و مدت عمر و مدفن آن حضرت

امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام که بی‌شک یکی از ستارگان درخشان آسمان امامت به شمار می‌رود مانند بیشتر آباء و اجدادش در مدینه می‌زیسته است و در روز جمعه نهم یا پنجشنبه پنجم و یا یکشنبه هفتم شعبان و یا پانزدهم جمادی الثانیه و یا جمادی الاولی سال ۳۸ یا ۳۷ یا ۳۶ هجری در شهر مدینه قدم به عرصه‌ی وجود نهاد، و پنجاه و هفت سال بعد به اختلاف روایات یعنی در روز شنبه ۱۲، ۱۸، ۱۹، ۲۲ و یا ۲۵ محرم سال ۹۵ و یا ۹۴ هجری در همان شهر چشم از جهان فرو بست. همان طور که در تاریخ تولد آن حضرت روایات مختلفی ذکر گردیده در تاریخ وفات آن حضرت نیز روایات متعددی آمده است. [۷]. سن آن حضرت را برخی ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸ و یا پنجاه و نه سال و چند ماه و چند روز بنا به اقوال و روایات مختلف ذکر کرده‌اند، با جد بزرگوارش امیرالمؤمنین (ع) دو سال یا بیشتر و با عموی ارجمندش امام حسن (ع) دوازده و یا ده سال معاصر بوده و با پدر عزیزش امام حسین (ع) بیست و سه و یا بیست و چهار [صفحه ۱۳] سال زندگی کرده و پس از وفات عمش امام حسن مدت ده سال با پدرش می‌زیسته است، و زندگانی او را پس از شهادت پدرش که مدت امامتش نیز محسوب می‌شود ۳۴ یا ۳۳ و یا ۳۵ سال ذکر کرده‌اند، و این مدت نیز بقیه‌ی مدتی است که سلطنت یزید بن معاویه و معاویه بن یزید و مروان بن حکم و عبدالملک بن مروان ادامه داشته است. وفات آن حضرت در عصر سلطنت ولید بن عبدالملک روی داده و در آرامگاه بقیع با عم بزرگوارش امام حسن بن علی (ع) در بقعه‌ای که قبر عباس بن عبدالمطلب علیهما السلام نیز در آن مدفون است به خاک سپرده شده است. شیخ مفید در ارشاد ج ۲ ص ۱۳۸ می‌نویسد: والامام بعد الحسین بن علی علیه السلام ابنه ابومحمد علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام و کان یکنی ایضا أبوالحسن،... و کانت امامته أربعا و ثلاثین سنه، و دفن بالبقیع مع عمه الحسن بن علی (ع) و ثبت له الامامه بوجوه: ۱- احدها: انه کان أفضل خلق الله تعالی بعد ابیه علما و عملا، و الامامه لأفضل دون المفضول بدلائل العقول. ۲- و منها: انه کان أولى بابیه الحسین علیه السلام وأحق بمقامه من بعده للفضل و النسب، و الا ولی بالامام الماضی أحق بمقامه من غیره بدلاله آیه ذوی

الارحام، و قصه زکریا علیه السلام. ۳- و منها: وجوب الامامة عقلا- فی کل زمان، و فساد دعوی کل مدع للامامة فی ایام علی بن الحسین علیهما السلام أو مدعا له، سواه، فثبتت فيه لاستحالة خلو الزمان من الامام. ۴- و منها: ثبوت الامامة ایضا فی العترة خاصة، بالنظر و الخبر عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم و فساد قول من ادعاها لمحمد بن الحنفیه رضی الله عنه بتعریه من النص علیه بها، فثبت انها فی علی بن الحسین علیهما السلام لا- مدعا له الامامة من العترة سوی محمد، و خروجه عنها بما ذکرناه. ۵- و منها: نص رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بالامامة علیه، فیما روی من حدیث اللوح الذی رواه جابر عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم، و رواه محمد بن علی الباقر علیهما السلام عن ابيه عن جده عن فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، و نص جده امیرالمؤمنین علیه السلام فی حياة ابيه الحسین علیه السلام بما ضمن ذلك من الاخبار، و وصية ابيه الحسین علیه السلام الیه و ایداعه ام السلمة ما قبضه علی من بعده، و قد كان جعل التماسه من ام سلمة علامة علی امامة الطالب له من الانام، و هذا باب يعرفه من تصفح الاخبار... [صفحة ۱۴] ترجمه: امام پس از حسین بن علی علیهما السلام، فرزندش ابومحمد علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام، و کنیهی دیگرش ابوالحسن بوده است... امامت آن حضرت سی و چهار سال بود، و در بقیع کنار قبر عمویش حسن بن علی (ع) دفن گردید، و امامت برای آن حضرت به راههایی ثابت شد: ۱- اول این که آن حضرت پس از پدر بزرگوارش در علم و عمل برترین مردمان بود. و امامت برای چنین کسی است که از همه افضل و برتر باشد. گواه بر این سخن خردهای مردم خردمند است. ۲- دوم این که آن حضرت به پدرش حسین (ع) از لحاظ مقام از همه نزدیکتر بود و از جهت فضیلت و نژاد به جانشینی او از دیگران سزاوارتر. و کسی که به امام پیشین نزدیکتر باشد به جانشینی او نیز از دیگران سزاوارتر است؛ و گواه آن آیهی ذوی الارحام است به این معنی که خدای تعالی فرمود: «و الوالارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله... (و خویشاوندان برخی از ایشان سزاوارترند به برخی در کتاب خدا...)» (سوره انفال، آیهی ۷۵) و دیگر داستان حضرت زکریا (ع) است که گفت: «و انی خفت الموالی من ورائی و کانت امرأتی عاقرا فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب... (و البته من می ترسم از اولیای ارث خود که بعد از من هستند از عموها و پسر عموها که مال مرا در غیر رضای تو خرج کنند از پس من و زن من نازا است پس ببخش و عطا فرما برای من از جانب خود فرزندی... که میراث گیرد مرا و آل یعقوب را...)» (سوره مریم، آیهی ۵) ۳- سوم در هر زمان به دلیل عقل واجب است امام و پیشوایی وجود داشته باشد. و چون ادعای هر کس که در زمان علی بن الحسین (ع) مدعی امامت بود یا هر کس که دیگران ادعای امامت او را می کردند جز آن حضرت، فاسد است، در نتیجه امامت او ثابت گردد. زیرا که محال است هر زمانی از امام و راهنمای دینی خالی باشد. ۴- چهارم این که به دلیل عقل، امامت تنها اختصاص به عترت پیغمبر (ص) داشته، و به دلیل خبری است که از پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیده است، و گفتار آن کس که امامت را دربارهی محمد بن حنفیه ادعا کند فاسد است. زیرا نصی دربارهی امامت او نرسیده. پس ثابت گردد که علی بن الحسین (ع) امام بوده. زیرا کسی جز دربارهی محمد بن حنفیه ادعای امامت برای دیگری نکرده، و او نیز به آنچه بیان کردیم از این منصب بیرون است. ۵- پنجم تصریحی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به امامت آن حضرت رسیده در حدیثی که معروف به حدیث لوح است. حدیث مزبور را جابر از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده. و نیز امام باقر (ع) از پدرش و او از جدش از حضرت فاطمه دختر رسول خدا (ص) آن را حدیث کرده. در اینجا مترجم کتاب ارشاد اضافه کرده می نویسد: «حدیث لوح را ثقة الاسلام کلینی (ره) در کافی، و صدوق در عیون اخبار [صفحه ۱۵] الرضا و شیخ در کتاب غیبت، و طبرسی در احتجاج، و نیز طبرسی در اعلام الوری و ابن شهر آشوب در مناقب و دیگر محدثین رضوان الله علیهم روایت کرده اند، و هر که از متن و ترجمه آن بخواهد استفاده کند به جلد دوم اثبات الهداة صفحهی ۲۸۵ - ۲۸۹ مراجعه کند» و دیگر تصریحی است که جدش امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان زنده بودن پدرش حسین (ع) دربارهی امامت او فرمود و اخباری در این باره رسیده، و هم چنین (نشانهی دیگر بر امامت آن حضرت) وصیت پدرش حسین (ع) به آن حضرت و آنچه حسین (ع) نزد ام سلمه به امانت گذارد و طلبیدن آن را از ام سلمه

می‌کنم که مبادا در شمار جاهلان باشی. ای عمو، پدرم صلوات الله علیه از آن پیش که به عراق توجه فرماید با من وصیت نهاد و یک ساعت پیش از شهادتش در امر امامت و وصیت عهد [صفحه ۱۷] و پیمان با من استوار فرمود و اینک می‌بینی که سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز نزد من است، پس گرد این امر مگرد، چه من بیم دارم عمرت کوتاه شود و در احوال تو آشوب و اختلال روی نماید. خداوند تبارک و تعالی ابا و امتناع دارد که امامت و وصیت را جز در نسل حسین علیه‌السلام مقرر فرماید. و چنانچه بخواهی بر این جمله نیک دانا شوی نزد من آی تا نزدیک حجرالاسود شویم و داوری از وی جویم و از حقیقت این امر از او پرسش کنیم.» محمد بن حنفیه قبول کرد و به جانب حجرالاسود روان شدند. حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام مقرر فرماید. «محمد بن حنفیه گفت: «تو ابتدا کن و در پیشگاه خدای تعالی به زاری و ضراعت خواستار شو تا حجرالاسود را از بهر تو به سخن در آورد؛ آنگاه از او پرسش کن.» پس محمد بن حنفیه روی مسألت و ابتهال به درگاه خالق متعال آورد و خدای را همی بخواند آنگاه حجرالاسود را خواند. حجر او را جواب نداد. حضرت فرمود: «ای عم اگر تو وصی و امام بودی حجر تو را جواب می‌داد.» محمد گفت: «ای برادرزاده، اکنون تو حجر را بخوان و پرسش کن.» آنگاه علی بن الحسین (ع) - همان طور که قبلاً اشاره شد - به دعا و ثنا پرداخت و گفت: «سوال می‌کنم از تو به حق خداوندی که عهد و میثاق پیغمبران و اوصیاء و تمامی مردمان را در تو قرار داد، خبر دهی ما را که بعد از حسین بن علی علیه‌السلام وصی و امام کیست.» پس حجر چنان به جنبش درآمد که گویی نزدیک است از جای خود برکنده شود. آنگاه خدایش به زبان عربی فصیح او را به نطق آورد؛ چنانکه همه‌ی آن‌ها که حضور داشتند بشنیدند، و به علی بن الحسین علیه‌السلام گفت: «وصیت و امامت بعد از حسین بن علی، پسر فاطمه، بنت رسول الله علیهم‌السلام مخصوص توست. و بر محمد بن حنفیه، و همه‌ی کسانی که در زمین و آسمان هستند، امام بوده و اطاعت وی واجب است، پس ای محمد بشنو و او را اطاعت کن.» آنگاه محمد بن حنفیه در حالی که می‌گفت: «سمعا و طاعة» خطاب به آن حضرت گفت: «ای کسی که حجت خدا در زمین و آسمان هستی.» به امامت امام زین‌العابدین (ع) برخود و بر جمیع مردمان اعتراف نموده وی را ترک کرد.

مادر آن حضرت

نام مادر آن حضرت را بعضی شهربانو یا شهربانویه دختر یزدگرد فرزند شهریار پسر شیرویه پسر پرویز پسر انوشیروان ثبت کرده‌اند و آخرین پادشاه ایران را یزدگرد نامیده‌اند. اما چنان که مورخ نامی «مبرد» در کامل می‌نویسد: نامش سلافه است که از اولاد یزدگرد باقی مانده و نسبش مشهور و از بهترین زنان جهان محسوب می‌شود، و برخی نام وی را خوله نوشته‌اند، اما در طبقات ابن سعد نام وی غزاله ذکر گردیده [صفحه ۱۸] و شیخ مفید [۱۱] مادر آن حضرت را شاه زنان دختر یزدگرد بن شهریار بن کسری ثبت کرده و برخی گویند نامش شهربانویه است. اما همان طور که شیخ مفید نقل کرده و از ظاهر روایات نیز برمی‌آید نام اصلی وی شاه زنان بوده و سپس بنا به گفته‌ی مبرد به سلافه تغییر یافته است. گویند وی را در زمان خلافت عمر به مدینه آوردند. قطب راوندی به سند خود از امام باقر (ع) روایت کرده است [۱۲] که آنگاه که عمر خلیفه‌ی وقت تصمیم گرفت وی را به فروش برساند علی (ع) [۱۳] وی را از این امر بازداشت و به عمر فرمود: به وی پیشنهاد کند که یکی از مسلمین را انتخاب و با وی ازدواج کند و مهریه‌ی او را از سهم بیت المال بردارد. در همین موقع بود که وی حسین بن علی علیه‌السلام را انتخاب کرد. امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام که از این امر خرسند گردید، در نگاهداری و احسان وی به فرزند خود امام حسین (ع) توصیه‌ی فراوان نمود. به این ترتیب شاه زنان فرزندی به دنیا آورد که از بهترین مردم روی زمین محسوب می‌شد. گویند مادر امام زین‌العابدین (ع) به هنگام وضع حمل چشم از [۱۴] جهان فروبست، و وی در کفالت یکی از کنیزان پدر بزرگوار خود درآمد که پرستاری وی را بر عهده گرفت و چون مادری مهربان در نگاهداری و سرپرستی وی بکوشید. هر چند علی بن الحسین (ع) در ظاهر مادری غیر از این بانو ندیده بود، اما به تدریج که رشد می‌یافت به این امر واقف گردید که بانویی که وی را سرپرستی می‌کند یکی از کنیزان است و اطرافیان، وی را به نام مادر

او می‌خوانند. آن حضرت پس از چندی وی را آزاد ساخت و به ازدواج خود درآورد. همین امر باعث گردید که عده‌ای او را به باد انتقاد گیرند تا آنجا که بعضی از سلاطین بنی‌امیه این موضوع را به دهان گرفتند و به غلط وی را مورد عتاب و سرزنش قرار دادند. اما در حقیقت این زن مادر وی نبود و تنها کفالت و سرپرستیش را بر عهده داشت. در آن مواقع چنان بود که اهالی مدینه بر خود عار می‌دانستند که از کنیز [صفحه ۱۹] و اسیر زاده فرزند بیاورند، و تا آن گاه که علی بن‌الحسین (ع) تولد نیافته بود حاضر به ازدواج با کنیزان نبودند.

علی اکبر یا علی اصغر؟

معروف است که برادر آن حضرت که در فاجعه‌ی کربلا به شهادت رسید بزرگتر از امام سجاد (ع) بوده، اما در عین حال برخی نیز وی را علی اصغر خوانده‌اند. [۱۵].

کنیه‌ی آن حضرت

کنیه‌ی آن حضرت را ابومحمد، ابوالحسن و بعضی ابوبکر نوشته‌اند. اما ابن سعد در کتاب طبقات به روایت ابی جعفر «ابا الحسین» آورده است. در روایات دیگر اغلب وی را ابامحمد نامیده‌اند. [صفحه ۲۰] محمد بن یعقوب کلینی در اصول کافی می‌نویسد: آن حضرت را ابن‌الخیرتین می‌خواندند، زیرا که در میان عرب بهترین آنها هاشم است و در عجم اهل فارس، و نسب شریف آن حضرت به این دو منتهی می‌شود، چنانچه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «لله تعالی من عباده خیرتان فخرته من العرب قریش و من العجم فارس». (خدای را از بندگانش دو گروه مختار و برتر باشند، از عرب قریش و از غیر عرب فارس). چنانکه ابو‌الاسود دوئلی در مدح علی بن‌الحسین (ع) به این مطلب اشاره کرده می‌گوید: «و ان غلاما بین کسری و هاشم لاکرم من نیطت علیه التمام (جوانی که از پیوند دو نژاد خسرو و هاشم به وجود آمده باشد، براستی که برترین و شایسته‌ترین کودک است که به گردنش حرز آویخته شده است).

لقب آن حضرت

ابن شهر آشوب در مناقب ج ۳ ص ۳۰۴، می‌نویسد: ابن‌عباس می‌گوید که پیامبر اسلام (ص) فرمود: «به روز رستاخیز فریاد کننده‌ای آواز کند: کجاست زینت عبادت کنندگان؟ گویا می‌بینم که فرزندم علی بن‌الحسین در آن هنگام در میان صفوف اهل محشر با تمام وقار و سکون گام همی‌سازد.» و نیز در همان صفحه‌ی ۳۰۴ مناقب چنین آمده است: «هر وقت زهری از علی بن‌الحسین (ع) حدیث می‌کرد با چشمانی اشکبار می‌گفت: زین‌العابدین.» در کشف‌الغمه آمده است که: «سبب ملقب شدن آن حضرت به امام زین‌العابدین این است که شبی در نمازگاه خویش به نماز ایستاده بود، پس شیطان به صورت اژدهایی به آن حضرت نمودار گشت، تا خاطر مبارکش را از عبادت بازدارد و آن حضرت همچنان به عبادت خود مشغول بود، و به شیطان التفاتی نمی‌فرمود. شیطان نزدیک شده انگشت ابهام امام‌علیه‌السلام را در دهان بگزید، امام‌علیه‌السلام که از این ماجرا آگاه بود، برای اتمام دعای خویش قیام فرمود، در این هنگام [صفحه ۲۱] صدایی بشنید و در حالی که گوینده را نمی‌دید سه بار گفت: زین‌العابدین، و این کلمه را دیگران بشنیدند.» [۱۶]. هر چند برای آن حضرت القاب بسیاری ذکر کرده‌اند، اما معروفترین لقب وی را زین‌العابدین، سید العابدین، سجاد و ذوالثنات می‌دانند.

دربان آن حضرت

دربان آن حضرت را ابو خالد کابلی و ابو جبله نوشته‌اند و بعضی یحیی بن [۱۷] ام الطویل مطعمی را که به دست حجاج به قتل رسید و در «واسط» به خاک سپرده شده نیز نام برده‌اند.

شاعر آن حضرت

معروفترین شعرای آن حضرت را فرزدق و کثیر عزه نوشته‌اند.

سلاطین عصر آن حضرت

در زمان آن حضرت یزید بن معاویه، معاویه بن یزید، مروان بن حکم، عبدالملک بن مروان و ولید بن عبدالملک سلطنت داشته‌اند.

اولاد امام

در میان فرزندان امام حسین (ع) توالد و تناسل تنها به امام زین العابدین (ع) اختصاص داشته و نسل ابو عبدالله الحسین (ع) به شخص علی بن الحسین (ع) انحصار یافت. شیخ مفید [۱۸] در ارشاد و ابن صباغ در فصول مهمه آورده‌اند که تعداد اولاد آن حضرت پانزده نفر بوده که یازده نفر از آنها پسر و چهار دختر بوده‌اند، به این ترتیب: ۱- امام محمد باقر (ع) که مادرش فاطمه، دختر عم آن حضرت، امام حسن مجتبی (ع) بوده و ام عبدالله کنیه داشته است. [صفحه ۲۲] ۲- عبدالله. ۳- حسن. ۴- حسین اکبر: مادر دو پسر اخیر از کنیزان بود و غیر از این دو، فرزند دیگری نیاورد. ۵- زید. ۶- عمر: مادر این دو نفر نیز از کنیزان بود. ۷- حسین اصغر. ۸- عبیدالله. ۹- سلیمان: مادر وی نیز بلا عقب بوده و فرزند دیگری نداشت. ۱۰- علی که از همه‌ی فرزندان امام کوچکتر بوده است. ۱۱- خدیجه: مادر این دو (علی و خدیجه) نیز کنیز بوده است. ۱۲- محمد اصغر که مادرش از کنیزان بود. ۱۳- فاطمه. ۱۴- علی. ۱۵- ام کلثوم. که مادر ایشان نیز کنیز بود. اما محمد بن سعد در کتاب خود الطبقات الکبیر تعداد اولاد آن حضرت را ده پسر و هفت دختر ثبت کرده و می‌نویسد: اولاد علی اصغر ابن حسین بن علی به این شرح است: حسن بن علی درج، حسین اکبر درج، محمد اباجعفر الفقیه، و عبدالله که مادر آنها ام عبدالله دخت حسن بن علی بن ابی طالب بوده است، یکی دیگر از اولاد آن حضرت عمر، و دیگری زید بود که در کوفه به شهادت رسید، و علی بن علی و خدیجه که مادرشان از کنیزان بود، حسین اصغر ابن علی و علیه که کنیه‌اش ام‌علی بود و مادر این دو نیز کنیز بود و کلثوم و دیگر سلیمان که مادرش غیر از او فرزند دیگری نیاورد، و ملیکه که مادرشان نیز کنیز بوده است، و قاسم، و ام‌الحسین، و فاعمه که اینها نیز مادرشان از کنیزان بود، و یکی دیگر از فرزندان آن حضرت کنیه‌اش ام‌الحسن بود [۱۹] اما در کشف الغمه آمده است که: برخی گویند علی بن الحسین (ع) دارای نه پسر بوده و اصولاً فرزند دختر نداشته است. و چنانکه ابن خشاب نحوی در موالید اهل بیت آورده، آن حضرت دارای هشت پسر بوده و اولاد دختر برای آن حضرت ذکر نکرده و می‌نویسد: محمد الباقر، و زید که در کوفه به شهادت رسیده، عبدالله، عبیدالله، حسن، حسین، علی و عمر. اما آنچه را که ابن شهر آشوب [۲۰] در مناقب آورده چنین است: فرزندان آن حضرت که تعداد آنها به سیزده نفر می‌رسید غیر از امام محمد باقر (ع) و عبدالله باهر که مادر آنها ام‌عبدالله دختر حسن بن علی (ع) بوده بقیه‌ی آنها مادرشان جزء کنیزان [صفحه ۲۳] بوده است، و ابوالحسین زید که در کوفه شهید گردیده و عمر با یکدیگر دو قلو بوده‌اند، محمد اصغر عبدالرحمن و سلیمان نیز سه قلو بوده، حسن و حسین و عبیدالله نیز با یکدیگر سه قلو بوده‌اند و محمد اصغر، و کوچکترین اولاد آن

حضرت را علی ذکر کرده، و خدیجه؛ و هر چند که برخی گویند اصولاً آن حضرت فرزند دختر نداشته، اما بعضی دیگر فاطمه، علیه و ام کلثوم را نیز از دختران آن حضرت دانسته‌اند. و در کتاب عمده الطالب چنین آمده است که: از امام زین العابدین (ع) شش فرزند به نام‌های امام محمد باقر، عبدالله باهر زید الشهید و عمر الاشرف و حسین الاصغر و علی الاصغر باقی مانده است.

لباس آن حضرت

در کتاب طبقات ابن سعد به نقل از فضل بن دکن می‌نویسد: حدیث کرد ما را نضر بن اوس طائی که روزی بر علی بن الحسین (ع) وارد شدم جامه‌ای بر تن داشت که روی آن را با پارچه‌ای به رنگ تیره و گرم پوشانیده بود و اغلب از آن استفاده می‌کرد و نیز به سند خود از موسی بن ابی حبيب الطائفی روایت کرده که: علی بن الحسین (ع) اغلب با حناء، همراه با گیاه دیگری به نام «کتَم» خضاب می‌نمود که به رنگ مشکی در می‌آمد، و نیز می‌نویسد: علی بن الحسین (ع) دارای جامه‌ای از خز بود که در روز جمعه می‌پوشید، و به سند خود روایت کرده که آن حضرت دو نوع جامه از خز بر تن می‌کرد، یکی کوتاهتر بود و جبه‌ای دیگر از همان نوع خز که بر روی لباس‌های خود از آن استفاده می‌کرد. و باز به سند خود از ابی جعفر روایت کرده که گوید: پوستینی که دارای آستین بلندی بود و در عراق تهیه گردیده به عنوان هدیه به علی بن الحسین (ع) اهداء کردم، آن حضرت اغلب از آن استفاده می‌کرد اما به هنگام ادای نماز از تن خود خارج می‌ساخت، و در جای دیگر به سند خود از ابی جعفر آورده است که در زمستان جامه‌ی خز به پنجاه دینار می‌خرید و چون تابستان فرا می‌رسید آن را به فروش می‌رسانید و پول آن را به فقرا صدقه می‌داد، در تابستان از دو نوع جامه از لباس‌های مصری استفاده می‌نمود که به بهای یک دینار خریداری کرده و در هر موقع یکی از آنها را بر تن کرده و می‌فرمود: قل من حرم زینة الله التي [صفحه ۲۴] اخرج لعباده [۲۱]. در حدیث دیگر می‌گوید: خبر داد ما را محمد بن اسماعیل بن ابی فدیک و عبدالله بن مسلمة و اسماعیل بن عبدالله ابی اویس که گویند حدیث کرد ما را از محمد ابن هلال که گوید: روزی به دیدار علی بن الحسین (ع) نایل آمدم در حالی که وی عمامه‌ای بر سر نهاده و قسمتی از آن را در پشت سر خود فرو آویخته بود.

اخلاق آن حضرت

امام سجاد (ع) یکی از ستارگان درخشان آسمان امامت است که در کلیه صفات بارز انسانیت و اخلاق و فضیلت به حد کمال بود، و نسبت به اهل زمان افضل و اعلم و افقه و اورع و اعبد و اکرم و احلم و اصبر و افصح و در مکارم اخلاق و در راه صدقه و انفاق و مهربانی و عطوفت نسبت به فقراء و مساکین و خیرخواهی، از نیکوترین افراد بوده و هیچ کس به پایه‌ی وی نمی‌رسید، و شخصیت و عظمت آن حضرت به اندازه‌ای بود که دور و نزدیک و دوست و دشمن را تحت تأثیر جذب و روحانیت خود قرار می‌داد تا آنجا که گویند: یزید بن معاویه پس از واقعه‌ی حره که دستور داد کلیه اهالی مدینه با وی بیعت کنند تنها علی بن الحسین (ع) بود که از این فرمان استثناء گردیده بود، و اگر از او نیز بیعت خواست بدان جهت بود که وی را برادر و ابن عم خود محسوب می‌داشت. در پوشیدن لباس و علم و فقه و عبادت به جد بزرگوار خود امیرالمؤمنین علیهماالسلام شباهت بسیار داشت، از صفات بارز آن حضرت این بود که هر کس نسبت به وی رفتار سوئی نشان می‌داد برعکس با وی به نیکی و احسان رفتار می‌کرد. فی المثل هشام بن اسماعیل به هنگامی که والی مدینه بود آن حضرت را به شدت مورد رنج و آزار قرار داد؛ اما به وقتی که از امارت معزول گردید، ولید دستور داد وی را بر در خانه‌ی مروان قرار دهند و چنانچه حق کسی را پایمال نموده از وی بازخواست نمایند و بدین ترتیب مردم وی را مورد سرزنش و دشنام قرار دادند، اما همین که امام وی را بدین حال مشاهده کرد بر او سلام

کرده و به نزدیکان خود دستور [صفحه ۲۵] داد هرگز متعرض او نگردیده، و به آزارش نپردازند. عجیب این که پسر عم آن حضرت که اغلب به آزار وی می‌پرداخت، شب‌ها به خانه‌ی وی مراجعه می‌کرد و بی‌آنکه خود را معرفی نماید مبالغه‌ی بسیاری پول به وی اعطا می‌فرمود، و وی بی‌آنکه از این امر اطلاعی داشته باشد و در حالی که به امام بدگویی می‌کرد، می‌گفت: اما علی بن الحسین هرگز یادی از من نمی‌نماید. آن حضرت همچنان این کلمات را استماع می‌نمود، و با صبر و شکیبایی تحمل می‌کرد و هرگز سخنی بر زبان نمی‌آورد، تا آنگاه که چشم از جهان فروبست و دیگر کسی به کمک وی نمی‌شتافت، دانست کسی که هر شب به خانه‌ی وی رفته و یاریش می‌نمود همان علی بن الحسین (ع) بوده است. و آنگاه که اهالی مدینه در واقعه‌ی حره بر بنی امیه شوریدند، مروان بن حکم به علی بن الحسین (ع) متوسل شده، از وی استمداد کرد. از طرفی خانواده‌ی او نیز که هیچ کس حاضر نشد آنها را بپذیرد به علی التجاء کرده و از او یاری خواستند. راستی عظمت و بزرگی امام زین‌العابدین (ع) تا چه اندازه بود که وقتی دشمن به او روی آورد، دست از عطوفت و مهربانی خویش برداشت. زنان شهر مدینه نیز در موقع بروز جنگ به خانه‌ی علی بن الحسین (ع) روی آورده، به وی پناه بردند. آنها که غالبا از زنان عبدمناف بودند و تعدادشان به چهارصد نفر می‌رسید تا آنگاه که این واقعه پایان یافت و سپاه مسرف بن عقبه متفرق شدند همچنان غذا و لباسشان را تأمین می‌کرد. امام سجاد معاش تعداد کثیری از خانواده‌ها را تأمین می‌کرد و هر شب به خانه‌ی آنها مراجعه می‌کرد و طعام و پول به آنان اعطاء می‌فرمود، و تا موقعی که چشم از جهان فروبست هیچ کس به این امر واقف نبود که چه کسی است که معیشت آنان را تأمین می‌نماید. و آنگاه که در برابر شخصی قرار گرفت که وی را به باد ناسزا و دشنام قرار داده بود فرمود: «اگر آنچه را که درباره‌ی من بر زبان آوردی درست بوده خداوند مرا ببخشد و اگر نسبت‌هایی که به من دادی نادرست بوده خداوند تو را عفو فرماید.» گویند بیست بار که با شتر خود به حج سفر کرد حتی یک تازیانه بر وی نزد غلامان را می‌خرید و آزاد می‌کرد، در میان این غلامان عده‌ای سیاه بودند که آن [صفحه ۲۶] حضرت آنان را به عرفات می‌برد و به کارشان وامی‌داشت، آنگاه حواجی آنها را برآورده می‌ساخت و آزادشان می‌کرد و سپس جوایزی به آنها اعطاء می‌فرمود. زهری که از اصحاب آن حضرت محسوب می‌شد روزی تازیانه‌ای به غلام خود زد و وی جان را به جان آفرین تسلیم کرد. وی از این ماجرا سخت مضطرب شده، انگشت ندامت بر دهان گرفت، و سرانجام به خدمت علی بن الحسین (ع) آمده حادثه را تعریف کرد. امام سجاد به وی فرمود: به نظر من گناهی مرتکب شده‌ای و می‌توانی توبه کنی و عمل خود را جبران نمایی، به این ترتیب که کنیز مؤمنه‌ای را آزاد و یا دو ماه متوالی روزه بگیری تا گناه تو بخشوده شود. زهری آنچه که زین‌العابدین (ع) برای او داوری فرمود به موقع اجرا گذاشت، و هم به وسیله‌ی امام سجاد (ع) بود که از اضطراب و غم و اندوه بیرون آمده از حالت تشویش و نگرانی رهایی یافت. امام سجاد اغلب با کسانی که سفر می‌رفت که وی را نشناسند و با آنها نیز شرط می‌کرد در اموری که در راه بدانها احتیاج دارند خود کمک کرده و شخصا انجام دهد. و آنگاه که از این موضوع از وی پرسیدند، فرمود: بیم دارم از این که به نام رسول الله (ص) بیش از آنچه استحقاق دارم با من رفتار نمایند [۲۲]. در کشف الغمه آمده است که: امام سجاد (ع) غالبا پیش از خواب وضو می‌گرفت. و روی ظرف آب را می‌پوشانید، و در شستشو وضو گرفتن خود از هیچ کس کمک نمی‌گرفت، همین که پاسی از شب می‌گذشت از خواب برمی‌خاست، پیش از گرفتن وضو ابتدا مسواک می‌نمود و سپس به نماز می‌پرداخت. در سفر و حضر هرگز نماز شب را ترک نکرد، و از نمازهای نافله آنچه را که در روز نتوانسته بود انجام دهد به هنگام شب آنها را جبران می‌نمود، در این مورد به فرزندان خود توصیه کرده می‌فرمود: هر چند که نمازهای نافله مانند فرایض بر شما واجب نگردیده، اما چون از عباداتی است که فضیلت بسیار دارد دوست دارم که خود را بدان عادت دهید و چنانچه در فرایض و واجبات خود قصور کرده‌اید به وسیله‌ی نوافل جبران نمایید. هر وقت سائلی به نزدش می‌آمد می‌فرمود: مرحبا بمن یحمل زادی الی - [صفحه ۲۷] الاخرة (مرحبا بر آنکس که توشه‌ی آخرت مرا فراهم می‌سازد، به هنگام راه رفتن هرگز دست‌های مبارکش از ران‌های مبارکش تجاوز نمی‌کرد، و بی‌آنکه کبر و غروری از خود نشان دهد به آرامی و وقار قدم

برمی‌داشت. امام صادق (ع) در این مورد فرمود: آن حضرت به هنگام راه رفتن هرگز به چپ و راست توجه نمی‌کرد و چنان با سکون و آرام راه می‌رفت که گویی برفراز سرش مرغی ایستاده باشد [۲۳] به هنگام شب در عرفه و بامدادان که به مشعر می‌رفت به آرامی گام برمی‌داشت و در سفر بین نمازهای ظهر و عصر و مغرب و عشاء را جمع می‌کرد و بی‌آنکه بین آنها فاصله قرار دهد ادا می‌کرد، و پیاده به رمی جمره می‌پرداخت. چنانکه ابن حجر در کتاب خود صواعق می‌نویسد: زین العابدین (ع) تنها کسی است که در علم و زهد و عبادت جای پدر بزرگوار خود را گرفته و در این امر سرآمد اقران بود و آن حضرت چنان بود که در وقت گرفتن وضو تغییر می‌یافت و رنگش به زردی می‌گرایید، وقتی از این موضوع از وی پرسیدند فرمود: شما نمی‌دانید در خدمت چه شخص با عظمتی حاضر می‌شوم! ابن بابویه از حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام روایت کرده است که پدرم علی بن الحسین علیه‌السلام هرگز نعمتی را از خدا یاد نکرد مگر آنکه سجده کرد برای شکر آن نعمت، و آیه‌ای از کتاب خدا را قرائت نکرد که در آن سجده باشد مگر آنکه سجده‌ای بجا می‌آورد و چنانچه حق تعالی از او زبانی را که از آن در بیم بود دفع می‌کرد یا مکر مکرکننده‌ای را از او می‌گردانید سجده می‌کرد، و هرگاه از نماز واجب فارغ می‌شد سجده بجا می‌آورد، و هرگاه به این امر توفیق می‌یافت که میان دو کس را اصلاح کند برای شکر آن سجده می‌کرد، و اثر سجده در جمیع مواضع سجود آن حضرت نمایان بود، از این رو آن حضرت را سجاد می‌گفتند. در عظمت و بزرگواری و عفو و اغماض، هیچکس به پایه‌ی وی نمی‌رسید، چنان که گویند مردی وی را به شدت ناسزا و دشنام داد اما آن حضرت سخنی نگفت و وی را به حال خود گذاشت، بار دیگر که به ملاقات امام نایل آمد، پیش خود چنین احساس کرد که وی را مجازات خواهد کرد، اما آن حضرت در حالی که این آیه را [صفحه ۲۸] قرائت می‌کرد: «خذ العفو و امر بالعرف و أعرض عن الجاهلین» [۲۴] به وی فرمود: تو را عفو کردم. شیخ صدوق در خصال به سند خود از امام باقر (ع) چنین آورده است که: علی بن الحسین (ع) در شب‌های تاریک جهت یاری و مساعدت به فقراء و مساکین به راه می‌افتاد، و در حالی که به یک دست مقداری پول و بر پشت مبارکش انبانی از غذا داشت به خانه‌ی فقرا می‌رفت، در را می‌کوبید و به آنها غذا و نان و پول مرحمت کرده و صورت خود را می‌پوشانید تا کسی او را نشناسد، و تا آنگاه که چشم از جهان فروبست این امر همچنان ادامه داشت. از آن پس اهالی مدینه کسی را نیافتند که معاش آنها را تأمین نماید، و در چنین موقع بود که به این امر واقف شدند که شخصی که همه شب به خانه‌های آنها رفته و به آنها غذا و پول می‌رساند علی بن الحسین (ع) بوده است. گویند روزی که جامه‌ای از خز بر تن کرده و از خانه به راه افتاد، سائلی به عنوان سؤال وی را مورد اعتراض قرار داد و به آن رداء در آویخت، آن حضرت بی‌آنکه به اعتراض وی پاسخ گوید، وی را ترک کرد و جامه بدو بگذاشت. در روز عرفه بود که جمعی توجه آن حضرت را جلب کرده که از مردم سؤال می‌کردند، رو کرد به آنها و فرمود: وای بر شما در چنین روزی که درهای رحمت الهی بر روی مردم تا آنجا گشوده است که امید می‌رود کودکان در شکم مادران خود خوشبخت گردند! چگونه از غیر خدا به سؤال پرداخته‌اید؟ با این که علی بن الحسین (ع) از هر کس، نسبت به مادر خود بیشتر به احسان و نیکی رفتار می‌نمود با این وصف اغلب از خوردن غذا با وی امتناع می‌ورزید، و آنگاه که یاران و نزدیکان آن حضرت درباره‌ی این موضوع از وی جويا شده و گفتند: شما از نیکوترین و اصیل‌ترین مردم هستید و از هر کس نسبت به مادر خود بیشتر به احسان رفتار می‌نمایید، پس چگونه است که از غذا خوردن با وی ابا دارید؟ فرمود: «من شرط ادب و احترام به جا می‌آورم، و بیم دارم که به لقمه‌ای دست برم که او زودتر متوجه آن شده باشد.» [صفحه ۲۹] و آنگاه که شخصی خطاب به آن حضرت گفت: یابن رسول الله، من شما را به جهت خدا دوست دارم، آن حضرت فرمود: خداوندا من به تو پناه می‌برم از اینکه مردم مرا به خاطر تو دوست بدانند و تو مرا دشمن بداری. از یکی از کنیزان [۲۵] امام از اخلاق آن حضرت جويا شدند، وی گفت: به اختصار یا به تفصیل شرح دهم؟ وقتی از وی خواستند که مختصر بیان کند، گفت: روزها هرگز برای او غذایی نیاوردم و شبها نیز هیچ گاه رختخواب پهن نکردم، و این بدان جهت بود که اغلب در روز روزه داشت و در شب به عبادت مشغول بود. روزی با عده‌ای مواجه گردید که وی را به باد ناسزا و بدگویی گرفته اما

آن حضرت رو کرد به آنها و فرمود: چنانچه سخن شما درباره‌ی من درست است خداوند مرا عفو کند، و اگر نسبت‌هایی که به من داده‌اید نادرست بوده از خدا می‌خواهم گناه شما را عفو فرماید، و آنگاه که طالب علمی در خدمت آن حضرت حاضر می‌شد می‌فرمود: «مرحباً بوسیله رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم» سپس می‌فرمود: طالب علم و دانش از همان وقت که از خانه‌ی خود خارج می‌شود، به هیچ‌تر و خشکی از زمین نیست که قدم می‌نهد مگر آن که همه برای او به تسبیح می‌پردازند. علی بن الحسین (ع) هر شب به تنهایی در یکصد خانه را می‌کوبید و به دست مبارک خود به درماندگان و بیچارگانی که از فرط آبرو و نجابت، فقر و تنگدستی خود را ابراز نمی‌کردند انفاق می‌کرد، در حالی که انبان غذا بر پشتش سنگینی می‌نمود و بی‌آنکه از غلامان و خدمتگزاران خود کمک بگیرد غذا را تقسیم می‌کرد، زیرا نمی‌خواست کسی از این امر آگاه شود، و از طرفی عده‌ای از فقرا و مساکین نیز مانند او میل نداشتند کسی آنها را بشناسد آن حضرت نیز می‌کوشید رازشان فاش نگردد. هیچ طعامی میل نمی‌فرمود مگر آنکه همانند آن را به عنوان صدقه به فقرا اعطا می‌نمود. مدت بیست سال بر پدر بزرگوار خود می‌گریست، و هر موقع غذا به نزد آن حضرت می‌آوردند بی‌درنگ آثار غم و اندوه در سیمایش آشکار می‌گردید و گریان می‌شد، تا آنجا که روزی یکی از غلامان به وی گفت: یابن رسول الله آیا لحظه‌ای می‌رسد که شما محزون و اندوهناک نباشید؟ زین العابدین (ع) فرمود: وای بر تو، من چه بگویم، یعقوب علیه‌السلام دوازده پسر داشت همین که به فراغ یکی از [صفحه ۳۰] آنها مبتلا شد آن قدر گریست که چشمانش از غم و اندوه نابینا گردید، در حالی که فرزند عزیزش یوسف حیات داشت، حال من چگونه غمگین باشم، که چون به هر طرف می‌نگرم از یک سو پدرم و از سوی دیگر برادر و عمویم و هفده نفر از خاندانم و عده‌ای از اصحاب پدرم در جلو چشم من به شهادت رسیدند؟ با این حال آیا می‌توانم لحظه‌ای آسوده باشم و از غم و اندوه بیرون آیم؟ چنانکه شیخ در امالی از امام صادق (ع) آورده است: علی بن الحسین (ع) می‌فرمود: هیچ جرعه‌ای نزد من محبوب‌تر از جرعه‌ی غضب نیست که با صبر و شکیبایی آن را فرو نشانم، و در جای دیگر فرمود: صدقه غضب پروردگار را فرو می‌نشانم و نیز فرمود که: من دوست ندارم که نعمت‌های بزرگ دریابم و اندک ذلتی بر خویش باز پذیرم با همه‌ی اینکه چون از کسی در خشم و غضب شوم و مکافات او لازم باشد ذلت فرو خوردن خشم را بر خود هموار کنم، و از مکافات او خودداری نمایم. آن حضرت چنان بود که پیش از آن که به دادن صدقه پردازد آن را می‌بوسید، و آنگاه که از این امر از وی پرسیدند، فرمود: این دست سائل نیست که من می‌بوسم، بلکه در حقیقت دست پروردگار است که من می‌بوسم، زیرا که صدقه قبل از آنکه به دست فقیر برسد در دست پروردگار قرار گرفته است. به هنگام مسافرت چنانچه در بین راه سنگی می‌یافت از شتر خود پیاده می‌شد و به دست خود آن را به کناری برده و سپس به راه خود ادامه می‌داد. روزی به عده‌ای از افرادی که به بیماری [۲۶] جذام مبتلا بودند برخورد که بر سفره‌ی غذا نشسته، همین که علی بن الحسین (ع) را مشاهده کردند وی را به خوردن غذا دعوت نمودند، آن حضرت ابتدا بر آنها سلام کرده و از آنجا عبور فرمود، اما دیری نپایید، در حالی که می‌فرمود: «ان الله لا- يحب المتكبرين» به طرف آنها مراجعت کرد. پس فرمود من روزه‌دار هستم، و به این وسیله از شرکت با آنها امتناع ورزید و در عوض از آنان به خانه‌ی خود دعوت کرد، پس از چندی دعوت وی را پذیرفته آن حضرت نیز به آنان اطعام کرده و عطایایی به آنان اهداء فرمود. جامه‌ای داشت که همین که زمستان پایان می‌یافت به عنوان صدقه به فقراء [صفحه ۳۱] اعطا می‌کرد و چون تابستان سپری می‌گردید لباسی که برای تابستان تهیه کرده بود به فقراء می‌بخشید، و در روایت دیگری آمده است که: آن حضرت همان لباس خود را صدقه می‌داد و آنگاه که از وی پرسیدند: «لباس خود را به کسی می‌بخشید که از بهای آن اطلاع نداشته و شاید لایق پوشیدن این لباس نباشد، بهتر نیست آن را به فروش برسانید و پول آن را اعطا نمایید؟» در پاسخ فرمود: من خوش ندارم لباسی را که با آن نماز گزارده‌ام به فروش رسانم.

اشاره

در طبقات ابن سعد چنین آمده است که: علی بن الحسین (ع) در گفتار و کردار شخصیتی موثق و امین بود و در بزرگی و علو همت و پارسایی و حلم و بردباری مقامی بس عالی داشت و در کلیه فضایل به حد کمال بود، «کان علی بن الحسین ثقۀ مأمونا کثیر الحدیث علیا رفیعا ورعا «اه»». و در کتاب مرآة الجنان می نویسد: مناقب و فضایل اخلاقی امام سجاد (ع) به اندازه‌ای است که شرح آنها در این مختصر نمی گنجد. چنانکه مبرد در کامل می نویسد: روزی یکی از مردمان قریش که مادرش از کنیزان بود در مجلس سعید بن مسیب حضور یافت، سعید برای این که به خوبی وی را بشناسد و از پدر و مادرش آگاه شود وی را مخاطب ساخته پرسید: خاله‌های شما چه کسانی بودند؟ مرد قریشی جواب داد: مادرم بانویی کنیز بود، همین که سخنش پایان یافت پیش خود احساس کرد که در نظر سعید چیزی کسر داشته و یا شاید نقصی در او مشاهده کرده زیرا به زودی از او رو گردانید و آن طور که انتظار داشت سعید به وی اعتنا نکرد، دیری نپایید که علی بن الحسین بن علی ابن ابی طالب علیهم السلام وارد شد، سعید از جای خود برخاسته و پس از سلام نسبت به وی تعظیم و تکریم فراوان نمود، در اینجا مرد قریشی رو کرد به سعید و گفت: آقا، پس این شخص کیست؟ سعید گفت: این آقایی است که ممکن نیست کسی مسلمان باشد و او را نشناسد، وی علی بن الحسین ابن علی بن ابی طالب است. مرد قرشی اضافه کرد و پرسید: مادر او کیست؟ سعید پاسخ داد: مادرش از کنیزان بود. [صفحه ۳۲] آنگاه قرشی به سعید گفت: پس من فکر کردم از موقعی که شما دانستید که مادرم کنیز بوده با نظر تحقیر به من نگرستید! و چنان که در محاضرات راغب آمده و ابن جوزی نیز در مناقب عمر بن عبدالعزیز آورده، روزی عده‌ای به مجلس عمر بن عبدالعزیز حاضر شده و با وی به مذاکره پرداختند. در همین اثنا بود که علی بن الحسین علیه السلام از جا برخاسته و آنان را ترک کرد. آنگاه عمر بن عبدالعزیز رو کرد به حضار و پرسید: آیا شریف‌ترین مردم کیست؟ همه یک صدا گفتند: شریف‌تر از همه کس شما هستید، وی بی درنگ به آنها گفت: خیر، هرگز چنین نیست، آنکه در فضیلت و شرافت هیچ کس به پایه‌ی او نمی‌رسد، علی بن الحسین (ع) و همان کسی است که چند لحظه قبل مجلس را ترک کرد، و او کسی است که همه کس دوست دارد به جای وی بوده و همانند وی به فضایل اخلاقی پیراسته گردد، اما او هرگز مایل نیست که خود را همانند دیگر مردمان قرار دهد. شیخ صدوق در کتاب العلل به سند خود از سفیان بن عیینة آورده که گفت: از زهری پرسیدم آیا علی بن الحسین را ملاقات کرده‌ای؟ وی گفت: بلی به دیدارش نایل شده‌ام و این را هم باید بگویم که به راستی احدی را افضل از او ندیده‌ام. به خدا سوگند که کمتر کسی را می‌شناسم که قادر باشد محبت او را مخفی داشته و یا چنانچه از دشمنان او است دشمنی خود را آشکار نماید، و آنگاه که از زهری در این مورد جويا شدند وی توضیح داده گفت: من هرگز کسی را ندیده‌ام که وی را دوست داشته مگر آن که به فضل و بزرگواری آن حضرت واقف گردیده، و این آگاهی به حدی است که گاه نسبت به وی به حسادت منتهی خواهد شد، و آنکس که با وی به دشمنی و عداوت پردازد چنان با وی به رأفت و ملایمت و مهربانی رفتار می‌نماید که وی از دشمنی با او شرم می‌نماید. هر چند مناقب و فضایل امام زین العابدین (ع) به اندازه‌ای است که شرح همه‌ی آنها امکان پذیر نیست، ولی ما در اینجا به ذکر مختصری از آنها که با گنجایش این کتاب مناسب است می‌پردازیم:

علم آن حضرت

همان طور که قبلا نیز بیان داشتیم، گفتار شیخ مفید به این ترتیب بود که، [صفحه ۳۳] آنچه را که فقها و دانشمندان در علوم مختلفه از آن حضرت نقل کرده‌اند به اندازه‌ای است که از شمار عدد بیرون است، و آنچه را که از مواعظ و ادعیه و فضایل قرآن کریم و

حلال و حرام و درباره‌ی حوادث و ایام و دیگر علوم مختلفه که بین علماء و دانشمندان مشهور است اغلب از کسانی به دست آورده‌اند. که در مکتب امام زین‌العابدین (ع) آموخته و از چشمه‌ی علوم آن حضرت سیراب گردیده است، و به دنبال آن اضافه کرده، می‌نویسد: چنانچه بخواهیم به شرح آنها پردازیم موجب اطاله‌ی کلام گردیده و از حوصله‌ی زمان نیز خارج است. و چنان که ابن شهر آشوب در مناقب می‌نویسد: کمتر کتابی می‌توان یافت که در موعظه و زهد و تقوی تنظیم یافته و عبارت «قال علی بن الحسین» یا «قال زین‌العابدین» در آن نیامده باشد. شیخ مفید در ارشاد ج ۲ ص ۱۴۱ به سند خود از عبدالله بن حسن بن حسن روایت کرده می‌گوید: - مادرم فاطمه بنت الحسین (ع) همیشه به من می‌فرمود با دایه بزرگوارت بنشین، سخنانش را بشنو و من هر وقت فرمان مادرم را اطاعت کرده، به حضور علی بن الحسین (ع) دایه نازنینم شرفیاب می‌شدم محال بود که بی‌خیر و فیض از حضورش برخیزم، و این نیز در اثر خوف و خشیت او بود که از پروردگار خود داشته و جذبه و روحانیت و کثرت علم و دانش وی بود که مرا نیز به شدت تحت تأثیر قرار می‌داد. چنان که ابونعیم در کتاب حلیه‌الاولیاء ص ۱۴۱ به سند خود از زهری روایت کرده می‌نویسد: روزی به خدمت علی بن الحسین علیه‌السلام شرفیاب شده، گفتم: من با جماعتی درباره‌ی روزه مذاکره نموده و به این نتیجه رسیدیم که روزه‌ی واجب تنها به ماه رمضان اختصاص دارد. نظر آن حضرت در این مورد چیست؟ امام سجاد (ع) فرمود: روزه به چهل نوع تقسیم می‌شود، ده قسم از آن جزء روزه‌های واجب محسوب می‌شود مانند روزه‌ی ماه رمضان و ده نوع آن جزء روزه‌ی حرام است و نوع دیگر که اقسام آن به چهارده نوع می‌رسد روزه‌ی مستحب است که شخص مختار است چنانچه بخواهد روزه می‌گیرد اگر مایل نباشد افطار می‌نماید. و روزه‌ی نذر و روزه‌ی اعتکاف نیز واجب محسوب می‌شود. [صفحه ۳۴] زهری بار دیگر رو کرد به آن حضرت و گفت: یا بن رسول الله، اقسام آنها را برای من بیان فرمایید. آن حضرت نیز ادامه داده، فرمود: اما روزه‌ی واجب روزه‌ی ماه رمضان و روزه‌ی دو ماه متوالی برای کسی که مرتکب قتل خطا و غیر عمد گردیده و از عهده‌ی کفاره‌ی آن که آزاد کردن بنده‌ای است برنیامده باشد، که در چنین موقع دو ماه پی‌درپی روزه می‌گیرد، چنان که خداوند تعالی می‌فرماید: و من قتل مؤمنا خطا [۲۷] «الایه» و سه روز نیز واجب است در کفاره‌ی قسم برای کسی که قادر به اطعام به فقراء نگردد، خدای عزوجل می‌فرماید: ذلک کفارة ایمانکم اذا حلفتم: (اینست کفاره‌ی قسم‌های شما وقتی قسم خوردید) سوره‌ی مائده آیه ۸۹. اما روزه‌ی کسی که در حال احرام سر خود را بتراشد: که در این صورت چنانچه از یکی از سه طریق کفاره‌ی آن یعنی روزه گرفتن و اطعام فقیر و یا قربانی کردن، روزه را انتخاب نماید، گرفتن سه روز روزه بر وی واجب می‌گردد. چنانکه خداوند تعالی فرمود: فمن کان منکم مریضا او به اذی من رأسه ففدیة من صیام او صدقة اونسک (پس هر که از شما ناخوش باشد یا در سر او ناخوشی باشد که مجبور به تراشیدن سر شود پس فدا بدهد از روزه گرفتن، یا تصدق دادن یا قربانی کردن). سوره‌ی بقره آیه ۱۹۶. اما روزه‌ای که به نام «دم‌متع» خوانده می‌شود روزه‌ای است که در حج تمتع انجام می‌گیرد برای کسی که نتواند قربانی نماید. خدای تعالی می‌فرماید: فاذا اتمتم فمن تمتع بالعمرة الی الحج فما استیسر من الهدی... (پس چون آسوده و ایمن باشید پس آن که حج تمتع کند و مشغول شود به افعال عمره پیش از اعمال حج پس هر چه ممکن است از گاو و شتر و گوسفند قربانی کند...) سوره‌ی بقره آیه ۱۹۶. اما روزه‌ای که در برابر جزای صید انجام می‌گیرد به نص آیه‌ی شریفه‌ی قرآن کریم که می‌فرماید: و من قتل منکم متعمدا فجزاء مثل ما قتل من النعم... (و هر کس از شما بکشد شکاری را عمدا پس جزای اوست مثل آنچه کشته است از شکار که آن مثل از گاو و گوسفند و شتر باشد...) سوره‌ی مائده آیه ۹۵. به این ترتیب است که بهای صید را تعیین کرده و مطابق قیمت آن گندم می‌پردازد، اما روزه‌های مباح که شخص در [صفحه ۳۵] انجام آنها مختار است، روزه‌ی روز دوشنبه و روز پنج‌شنبه و روزه‌ی شش روز اول ماه شوال پس از ماه رمضان و روز عرفه و روز عاشورا [۲۸] که در تمام این موارد شخص در گرفتن آن مختار است. و اما روزه‌ای که به نام اذن یا تطوع خوانده می‌شود به این ترتیب است که فی‌المثل زن در روزه‌های مستحبی و در غیر ماه رمضان جز با اجازه‌ی شوهر روزه، نمی‌گیرد، و به همین ترتیب است روزه‌ی غلام و کنیز که می‌بایست با اذن مولای خود روزه بگیرند. اما

روزه‌های حرام عبارتند از روزهی عید فطر و قربان و سه روز ایام تشریق، و یوم الشک نیز چنانچه به عنوان ماه رمضان محسوب دارد جزء روزه‌هایی است که گرفتن آن برای ما نهی شده است. دیگر از روزه‌های حرام روزهی وصال و روزهی صمت (سکوت) است و روزهی نذری که توأم با معصیت و گناه باشد و دیگر صوم الدهر (یعنی یک سال روزه گرفتن که عیدین نیز جزء آنست) از روزه‌های حرام محسوب می‌شود، و در روزه‌های غیر واجب میهمان جز با اجازه‌ی میزبان روزه نمی‌گیرد، چنانکه پیامبر اسلام (ص) فرمود: من نزل علی قوم فلا- یصومن تطوعا الا- باذنهم (کسی که بر قومی وارد شد جز به اذن صاحب خانه نایستی روزه بگیرد.) نوعی دیگر از انواع روزه، روزهی تأدیبی است که پدر کودک خود را تا آنگاه که هنوز به سن بلوغ نرسیده و بر وی واجب نشده امر به گرفتن روزه می‌نماید، و این جزء روزه‌های واجب محسوب نمی‌شود، و به همین ترتیب است موقعی که شخص به علل بیماری یا ضعف از اول روز افطار کرده اما چنانچه در وسط روز ضعف وی برطرف گردید، امر به امساک گردیده و این خود نوعی تأدیب از جانب خدای عزوجل به شمار می‌رود و البته واجب نیست، و حکم شخص مسافر نیز به همین ترتیب است، که وقتی شخص از اول روز به خوردن غذا پرداخته سپس به [صفحه ۳۶] مقصد برسد امر به امساک گردیده است. اما روزهی اباحه که شخص مخیر است روزه بگیرد یا افطار کند روزهی کسی است که از روی فراموشی و غیر عمد غذا خورده یا آب نوشیده، این امر برای او مباح گردیده و خداوند جزای روزهی تمام برای او محسوب خواهد داشت. اما درباره‌ی روزهی مریض و مسافر در میان عامه آرای مختلفی ذکر گردیده است. به این ترتیب که برخی گویند بایستی روزه بگیرد و بعضی بر این عقیده‌اند که نایستی روزه بگیرد، و عده‌ای نیز معتقدند در گرفتن روزه یا افطار کردن آن مخیر است، اما به عقیده‌ی ما (امامیه) در هر دو مورد (مریض یا مسافر) لازم است که از گرفتن روزه خودداری نماید، و چنانچه شخص به هنگام بیماری و سفر روزه بدارد بر وی لازم می‌شود که در غیر ماه رمضان قضای آن را بجا آورد، چنانکه خدای عزوجل می‌فرماید: فعدۀ من ایام اخر [۲۹]. و ابن سعد در کتاب طبقات به سند خود آورده است که: چنین افتاد که روزی زهری که مرتکب قتل خطا و غیر عمد گردیده و بشدت دستخوش اضطراب و تشویش گردیده بود و چنان در غم و اندوه فرو رفته که پیش خود می‌گفت هرگز مایل نیستم که سقف خانه بر من سایه افکند پس به ترک یار و دیار پرداخته و به غاری پنهان گردید. این امر همچنان ادامه داشت تا آنگاه که علی بن الحسین (ع) که عازم حج گردیده بود، وی را بدین حال مشاهده کرد و خطاب به وی فرمود: یابن شهاب، بدان که گناه نومیدی و یأس تو به مراتب شدیدتر از گناهی است که مرتکب شده‌ای. از خدا بپرهیز و به درگاهش توبه و استغفار کن و دیه‌ی آن را برای وارث مقتول بفرست و به خانه‌ی خود برگرد. و به این ترتیب نگرانی و غم و اندوه زهری برطرف گردید، «فکان الزهری یقول علی بن الحسین اعظم الناس علی منة» «به راستی که علی بن الحسین (ع) عظیم‌تر شخصیتی است که بر من منت نهاده و حق بزرگی بر من خواهد داشت» [۳۰].

حلم امام

امام سجاد علیه السلام در حلم و بردباری و عفو و گذشت چنان بود که در برابر هر [صفحه ۳۷] خطا و اشتباهی به عفو و اغماض پرداخته و در برابر هر بدی و رفتار سوئی به احسان و نیکی رفتار می‌نمود. کلینی در کافی به سند خود از علی بن الحسین علیهما السلام در حدیثی آورده است که فرمود: «ما تجرعت من جرعة احب الی من جرعة غیظ لا اکافیء بها صاحبها» «جرعه‌ای بهتر از جرعه‌ای نیست که انسان بی‌آنکه در مقام تلافی برآید با حلم و بردباری غیظ و غضب را فرو نشاند.» چنانکه شیخ مفید [۳۱] می‌نویسد: خبر داد مرا ابو محمد حسن بن محمد که حدیث کرد مرا جدم و او نیز برای من از محمد بن جعفر و دیگران حدیث کرده‌اند که: مردی از خاندان هاشم نسبت به علی بن الحسین (ع) جسارت کرده و ناسزا می‌گفت، و در پیش روی آن حضرت به ناشایست دهان گشود، اما امام سجاد (ع) هرگز لب به سخن نگشوده وی را به حال خود گذاشت. پس از چندی علی بن الحسین

(ع) از جا برخاست و به آنها که در حضورش بودند فرمود: کلمات این مرد را شنیدید، دوست دارم همراه من به ملاقاتش برویم و پاسخ مرا ببینید، آنها که مایل بودند آن مرد بدگو را به سزایش برسانند، همراه امام به راه افتادند، امام نیز در حالی که می‌گفت: «و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس و الله یحب المحسنین» [۳۲] به راه افتاد. همراهان آن حضرت با شنیدن این کلمات پیش خود احساس کردند که امام هرگز به تلافی و جبران نخواهد پرداخت. آن شخص نیز به محض مشاهده‌ی امام جای تردید برایش باقی نماند که وی برای تنبیه و جبران دشنام وی به ملاقاتش آمده است، اما بزودی دانست که اشتباه کرده و تصورش بیهوده بوده است. علی بن الحسین (ع) پیش آمد و رو کرد به وی و فرمود: - برادر من، تو با من خیلی حرف زدی، من نمی‌دانم چه می‌گفتی، اگر این نسبت‌ها که به من داده‌ای در من وجود دارد از درگاه خدا پوزش می‌خواهم و استغفار می‌کنم، اما اگر نسبت‌های تو دروغ بوده باز هم از درگاه خداوند مسئلت می‌دارم گناه تو را ببخشد. آن شخص که یک چنین عفو و گذشت و بزرگواری از امام سجاد مشاهده کرد جلو آمد و پیشانی مبارک آن حضرت را بوسید و با چشمانی [صفحه ۳۸] لبریز از اشک گفت: - یابن رسول الله آنچه به تو گفته‌ام صحیح نبوده، خود من به این دشنام‌ها و تهمت‌ها از تو هزاران بار سزاوارترم. و در جای دیگر می‌نویسد: خبر داد مرا حسن بن محمد از جد خود که گفت: روزی یکی از اهالی یمن که پا به سن گذاشته و سنش از نود سال گذشته بود برای من تعریف کرد، وی نیز گفت: خبر داد مرا مردی که به نام عبدالله بن محمد خوانده می‌شد و او نیز گفت، شنیدم از عبدالرزاق که از زبان یکی از کنیزان آن حضرت تعریف کرده می‌گفت: هنگامی که افتخار خدمت علی بن الحسین (ع) را داشت، روزی برای گرفتن وضو آب بر دست‌های او می‌ریخت. ناگاه ظرف آب از دستش رها شد و پیشانی مبارکش مجروح گردید. سر را بلند کرده بر وی نظری افکند لیکن سخنی نگفت. ترس و وحشت وی را فراگرفت، اما به زودی عفو و بخشش و بزرگواری آن حضرت را به یاد آورد و در مقابل عظمت و کرامتش به خود اطمینان داد، آنگاه به وی گفت: - خداوند می‌فرماید: و الکاظمین الغیظ. آن حضرت پاسخ داد: آری خشم و غضب خود را فروبردم. باز گفت: و العافین عن الناس. امام (ع) گفت: خداوند از گناه تو درگذرد. کنیز گفت: والله یحب المحسنین. زین العابدین (ع) فرمود: اذهبی فانت حره لوجه الله عزوجل (تو را به خاطر خداوند عزوجل آزاد کردم). و بیهقی نیز مانند این روایت را در کتاب خود آورده است. و در مناقب ابن شهر آشوب آمده است که: روزی یکی از کنیزان که کاسه‌ی بزرگی از طعام در دست داشت ناگهان از دستش رها شد و شکست. وی سخت بلرزید و رنگش به زردی گرایید، اما بی‌درنگ آن حضرت رو کرد به وی و فرمود: به خاطر خدا تو را آزاد کردم. در کشف الغمه آمده است که یکی از غلامان که نزد آن حضرت خدمت می‌کرد تعریف کرده می‌گوید: بیشتر اوقات تهیه‌ی غذا بر عهده‌ی من بود، یک روز که [صفحه ۳۹] عده‌ای میهمان بر او وارد شده بود و من به بریان کردن کباب مشغول بودم با عجله و شتاب سیخ‌های کباب را در حالی که از شدت حرارت یک پارچه آتش شده بود برداشته به طرف ایشان روانه شدم ناگهان سیخ‌های آتشین بر روی سر طفل کوچک علی بن الحسین (ع) که در کنار حیاط ایستاده بود بیفتاد و به سختی مجروح شد و جان سپرد. میهمانان غذا را تناول کرده و رفتند. آنگاه زین العابدین (ع) مرا صدا کرد، رنگ از رویم پرید و اضطراب و وحشت عجیبی بر من دست داد. به طرف او روانه شدم و سر را به زیر افکندم، او همین که مرا به این حال مشاهده کرد پیش از آن که پوزش بخواهم مرا عفو کرد و در حالی که مرا مخاطب ساخته بود گفت: چون از روی عمد و اختیار مرتکب این عمل نشدی تو را آزاد کردم و افزود: طفل را بپوشانید و کفن کنید و سپس خود نیز در کفن و دفن وی کمک کرده او را دفن کردند. یکی دیگر از غلامان آن حضرت سرگذشت خود را تعریف کرده می‌گوید: - من به غلامی در خدمت او بودم [۳۳] وی قسمتی از املاک خود را به من محول کرد که آن را آباد کنم و با استخراج آب از چاه زمین را مشروب سازم اما روزی که علی بن الحسین (ع) برای سرکشی و بازدید مزرعه تشریف آوردند مقداری از زمین ویران شده و آسیب زیادی به درختان رسیده بود و این بر اثر بی‌مبالاتی و اهمال من بود که در نگهداری و مواظبت آن قصور ورزیده بودم و وظیفه‌ی خود را به خوبی انجام نمی‌دادم. همین که زین العابدین (ع) آگاه گردید خشمناک و عصبانی شد و با تازیانه‌ای که در

دست داشت ضربتی بر بدنم زد، سپس از من رو برگرداند و از آنجا مراجعت فرمود. هنگامی که به منزل رسید، مرا احضار کرد من نیز اطاعت کرده به حضورش رفتم. وقتی که به وی نزدیک شدم دریافتم که آثار خشم و غضب در چهره‌اش نمایان است. تازیانه در جلوی من قرار داشت. سرپایم لرزید و ترس شدیدی بر من مستولی شد زیرا هنوز مرا عقوبت نکرده و در مقام تنبیه و جبران خطا و اشتباه من برنیامده بود. اما به زودی فهمیدم که زین العابدین (ع) در اندیشه‌ی دیگری است. او رو کرد به من و گفت: هنوز در [صفحه ۴۰] باره‌ی کسی این چنین رفتار نکرده بودم و به این سرعت خشم و غضب مرا فرا نمی‌گرفت و افزود: بگیر این تازیانه را و از من قصاص بگیر و تلافی کن. گفتم عجباً!! ای مولای من، گمان کردم که شما برای تنبیه مرا احضار فرموده‌اید، و می‌دانم که مستحق عقوبتم، حال چگونه جرأت کنم که چنین جسارتی درباره‌ی شما روا دارم، در صورتی که هنوز خود را گناهکار می‌دانم. علی بن الحسین (ع) دوباره در حالی که تازیانه را به دست من می‌داد فرمود: وای بر تو چرا از من انتقام نمی‌گیری؟ من از بزرگی و عظمت امام (ع) سر به زیر افکنده گفتم جانم فدای شما باد، پناه می‌برم به خدا که چنین روزی را برای من بیاورد. شما بالاتر از آنید که من چنین جسارتی را بنمایم. وی همچنان اصرار می‌کرد و من نیز در برابرش تعظیم کرده و هر آن بر تواضع و فروتنی خویش می‌افزودم، چون مشاهده کرد که این چنین امتناع می‌ورزم با لطف و ملایمت خاصی رو کرد به من و فرمود: حال که از قصاص من ابا داری ملک و زمین را به عنوان صدقه و خیرات به تو بخشیدم، از آن پس خوشبختی و سعادت مرا در آغوش گرفت و از ثروت و مال فراوانی نیز برخوردار شدم. چنان که واقدی روایت کرده می‌گوید: حدیث کرد مرا عبدالله بن محمد بن عمر بن علی (ع) موقعی که هشام بن اسماعیل [۳۴] بر مسند حکومت نشست، دست به - [صفحه ۴۱] کارهای زشت و ناپسند زده و با مردم شهر به خشونت و درشتی رفتار می‌کرد، و در این میان بیش از همه به آزار علی بن الحسین (ع) پرداخت. و آنگاه که ولید بن عبدالملک دستور داد وی را از فرمانداری معزول کنند و از مردم خواست در برابر خانه‌ی مروان بایستند تا چنانچه حقی از مردم پایمال نموده وی را بازخواست نمایند؛ اما هشام که از رفتار خود بیش از همه واقف بود خود می‌گفت: جز از علی بن الحسین (ع) از هیچ کس بیم ندارم. و بدین ترتیب هر کس از برابر او می‌گذشت وی را دشنام می‌داد و لعن و نفرین می‌کرد. در همین موقع بود که زین العابدین (ع) در حالی که عده‌ای از اهل بیت و غلامان گرد او حلقه زده بودند دیده شد که به سوی هشام پیش می‌آید. پس هشام دست و پای خود را گم کرد، گویی مرگ را به چشم خود می‌دید. اما برخلاف تصور وی امام (ع) بر وی سلام کرده و به یاران خود نیز توصیه فرمود که هرگز به وی آزار و آسیبی نرسانند. هشام با مشاهده‌ی این همه بزرگواری امام که هرگز چنین انتظاری را نداشت با لحن خاصی گفت: الله اعلم حیث يجعل رسالته (خداوند از هر کس داناتر است که چه کسی را به رسالت برگزیند). ابن فیاض در کتاب خود به دنبال این روایت اضافه کرده می‌گوید: عظمت و بزرگواری امام (ع) به اندازه‌ای بود که در برابر آن همه گستاخی و جسارت‌های هشام از ملاحظت و ملایمت روی نگرداند و دست عطفوت به سوی او دراز کرد و وی را استمالت نمود. هشام شرم کرده سر را به زیر انداخت، آنگاه امام (ع) وی را مخاطب ساخته فرمود: اگر حاجتی داری و یا در موقع حکومت مدیون کسی شده‌ای بگو تا در ادای آن بکوشم. وی در حالی که اشک از چشمانش جاری بود گفت: خداوند از هر کس داناتر است که چه کسی را به رسالت برگزیند. و ابن سعد در کتاب طبقات به سند خود از عبدالله بن علی بن الحسین روایت کرده می‌نویسد که: وی گفت: آنگاه که هشام بن اسماعیل از سمت خود معزول گردید پدرم علی بن الحسین (ع) ما را از آزار وی به شدت بر حذر داشت و آنگاه که همگی به حضورش بودیم فرمود که: هشام از حکومت معزول و اکنون نیرویی در اختیارش نیست و به امر ولید وی را در برابر خانه‌ی مروان بن حکم آورده و به مردم [صفحه ۴۲] گفته‌اند: هشام را به اینجا آورده‌ایم تا هر کس از وی شکایتی دارد و ناسزا و دشنامی از وی شنیده در مقام تلافی برآید. مردم نیز اغلب وی را به باد لعن و ناسزا گرفته‌اند. اما من به شما توصیه می‌کنم که از ایذاء و آزار وی خودداری کنید. در اینجا عبدالله رو کرد به پدر خود و گفت: پدر جان هنوز آثار ظلم و بیدادگری هشام بر ما باقی است و رنجمان می‌دهد. ما در پی چنین موقعیتی، روز شماری می‌کردیم. آنگاه علی بن الحسین

(ع) فرمود: - ای فرزند، بهتر این است که وی را به خدا واگذاریم. به خدا سوگند تا آنگاه که این امر خاتمه پذیرفت از خاندان حسین بن علی (ع) نسبت به وی کمترین آزاری مشاهده نگردید. و در مرآة الجنان آمده است که: گویند زین العابدین (ع) به مردی که وی را به باد انتقاد و تهمت و افتراء گرفته بود گفت: چنانچه گفتار تو درباره‌ی من درست باشد خداوند مرا ببخشد و اگر سخن تو نادرست است از خدا می‌خواهم تو را عفو فرماید، سپس آن مرد جلو آمده پیشانی آن حضرت را بوسید و در حالی که از خجلت سر را به زیر افکنده بود گفت: جانم فدای شما باد، آنچه درباره‌ی شما بر زبانم جاری شد نادرست بود و مرا عفو فرمایید. امام (ع) فرمود: خداوند تو را ببخشد. سپس آن مرد گفت: خداوند بهتر می‌داند چه کسی را به رسالت برگزیند. و چنان که در بحار آمده است: آنگاه که یکی از اهالی مدینه زین العابدین صلوات الله علیه را به باد ناسزا گرفته و کلمات ناروا به وی می‌گفت ناگاه عده‌ای از غلامان آن حضرت تحت تأثیر قرار گرفته و به طرف وی دویدند اما علی بن الحسین (ع) آنان را از این امر بازداشت و گفت: او را به حال خود گذارید. سپس رو کرد به وی و فرمود: خدای آنچه از کارهای ما را از تو پوشیده داشته بیشتر از آنست که تو بدانی و بگویی. پس از آن فرمود: آیا حاجت و درخواستی داری که در انجام آن تو را یاری کنم؟ وی می‌گوید: من شرم کرده، از خجلت سر را به زیر افکندم. چون آن حضرت مرا به این حال مشاهده کرد برای این که مرا از اضطراب و تشویش و شرم و [صفحه ۴۳] حیا برهاند جامه‌ای را که مخصوص خود او بود بر دوش من انداخت و دستور داد هزار درهم برای من بیاورند. از آن پس هر موقع آن مرد به دیدار آن حضرت نایل می‌شد می‌گفت: اشهد انک ابن رسول الله (گواهی می‌دهم که تو فرزند رسول خدایی...) و در مناقب ابن شهر آشوب ج ۳ ص ۲۹۶ آمده است: روزی علی بن الحسین (ع) غلام خود را دو بار صدا کرد و او جواب نداد، بار سوم که پاسخ داد امام (ع) رو کرد به او و گفت: - صدای مرا نشنیدی؟ - بلی شنیدم. - پس چه باعث شد که از جواب خودداری کردی؟ - چون می‌دانستم که در خدمت شما در امان هستم. آنگاه علی بن الحسین (ع) فرمود: الحمد لله الذی جعل مملوکی یا مننی (شکر و سپاس به درگاه خداوندی که غلام مرا در پناه من در امان قرار داد.) و در کتاب حیاة الحیوان آمده است که: هر وقت که علی بن الحسین (ع) از خانه خارج می‌شد می‌گفت: بار خدایا از تو می‌خواهم توفیق عنایت فرمایی که امروز به دادن صدقه و خیرات پرداخته و چنانچه کسی با من به بدی رفتار کرد، مورد عفو و بخشش قرار دهم و کار خود را به تو وا می‌گذارم. و در حلم و بردباری علی بن الحسین (ع) همان بس که وقتی مرد سالخورده‌ای از اهالی شام - که اهل بیت را اسیران خارجی می‌پنداشت - وی را مخاطب ساخته و در کمال جسارت گفت: «خدا را شکر که شما را به هلاکت رسانید و این بلاد را از رجال شما آسوده ساخت.» زین العابدین (ع) پاسخ وی را نداد و هرگز دشنام و ناسزا به وی نگفت، بلکه با نرمی و خونسردی خطاب به وی گفت: - آیا قرآن خوانده‌ای؟ پس آنگاه به ذکر آیاتی از قرآن کریم که در فضل اهل بیت نازل گردیده پرداخت و در همین موقع بود که آن مرد از کرده‌ی خود سخت پشیمان شد و انگشت ندامت بر دهان گرفت و توبه و استغفار کرد و همانطور که در شرح زندگانی امام حسین (ع) بدان اشاره شده وی به شدت تحت تأثیر جذبه‌ی فضیلت و حکمت و حلم و بردباری امام زین العابدین (ع) قرار گرفت. [صفحه ۴۴]

شجاعت امام

امام سجاد (ع) که در کلیه‌ی صفات حمیده و فضایل اخلاقی زبانزد خاص و عام بود، در شجاعت و قوای روحی و ثبات دل و جرأت و شهامت نیز به حد کمال بود. سخنان آن حضرت که در پاسخ عبیدالله بن زیاد ظالم و ستمگر - به وقتی که امر به قتل وی داده بود در برابرش بیان داشت، خود بالاترین دلیل بر شجاعت و شهامت آن حضرت است. به این ترتیب که خطاب به عبیدالله فرمود: یابن زیاد، ابالقتل تهددنی؟ (مرا به مرگ تهدید می‌کنی؟) تو نمی‌دانی که قتل برای ما امری عادی و شهادت مایه‌ی کرمت و

مباهات ماست. و آنگاه که از کوفه وی را به اسارت می‌بردند تا موقعی که به شام رسیدند با هیچ یک از آنها که با وی بودند لب به سخن نگشود، چنان که محفر بن ثعلبه که به این امر فجع دست زده بود چون به دربار یزید رسید در این مورد می‌گفت: او هرگز سخنی نگفت، اما یزید نیز در جواب محفر گفت: - مادر محفر آنچه زایید فاجرت و لثیم تر است. و سخنان آن حضرت در برابر یزید خود دلیل بارزی بر شهادت و شجاعت او است، و آن به هنگامی بود که یزید بر مسند حکومت و قدرت تکیه داشت. زین العابدین (ع) خطاب به پسر معاویه چنین فرمود: - یابن معاویه و هند و صخر، تو خود می‌دانی که پرچم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در جنگ بدر و احد و احزاب بر دست جدم علی بن ابی طالب (ع) قرار داشت، اما پدر تو و جد تو پرچم کفار را به دست داشتند. و در جای دیگر نیز به همین ترتیب یزید را مخاطب ساخت و گفت: وای بر تو، اگر به این فاجعه‌ای که دامن خود را آلوده ساخته‌ای کمی اندیشه می‌کردی، آن وقت به کوه و بیابان گریخته و فرش خود را جز خاکستر قرار نمی‌دادی، اکنون بر تو بشارت باد که سرانجام انگشت ندامت بر دهان گرفته و به ذلت و خواری و زیان بزرگی گرفتار خواهی شد.

سخاوت و کرم امام

اربلی در کشف الغمه از کتاب نثر الدرر از ابن اعرابی روایت کرده می‌نویسد: [صفحه ۴۵] آنگاه که یزید بن معاویه لشکریان خود را جهت قتل و غارت به مدینه گسیل داشت، علی بن الحسین علیهما السلام چهارصد زن همراه با شوهران خود از قبیله‌ی بنی عبد مناف را پناه داده و تا آنگاه که سپاه مسرف بن عقبه متفرق شدند و مدینه را ترک کردند همچنان در خانه‌ی علی بن الحسین (ع) به سر می‌بردند. علامه اربلی اضافه کرده می‌گوید: موقعی که ابن زبیر نیز به طرد و اخراج بنی امیه از حجاز پرداخت علی بن الحسین (ع) باز هم به همان ترتیب رفتار کرد و بسیاری از خانواده‌های مختلف را در کنف حمایت خود درآورد. و از زمخشری در ربیع الابرار چنین آمده است که: وقتی یزید بن معاویه مسلم بن عقبه را به قتل و غارت مدینه فرستاد، زین العابدین (ع) چهارصد نفر از زنان مدینه همراه با اولاد و حشم آنان را در کفالت خود درآورد و در خانه‌ی خود جای داد و تا وقتی که لشکر مسلم مدینه را ترک نکرده بود همچنان آذوقه و غذا و خوراک آنان را اداره می‌کرد، و آنگاه که در این مورد از یکی از زنان جو یا شدند، وی در پاسخ گفت: نعمت و آسایش و زندگی شیرینی که در خانه‌ی علی بن الحسین (ع) بر من می‌گذشت هرگز در خانه‌ی پدر و مادر خود مشاهده نکردم. و در تذکره الخواص از ابن ابی الدنیا آمده است که گفت حدیث کرد ما را محمد بن حسین از حمیدی و او نیز از سفیان ثوری که گفت: آنگاه که علی بن الحسین علیهما السلام عازم حج و عمره گردید سکنه دختر حسین بن علی (ع) برای وی توشه و سفره‌ای که هزار درهم خرج آن شده بود فرستاد، آن حضرت همین که به منطقه‌ی حره نزدیک شد دستور داد بین فقرا و مساکین تقسیم کنند.

کثرت صدقات آن حضرت

روایات بسیاری وارد شده که علی بن الحسین (ع) در شبهای مدینه از سکوت و ظلمت شهر استفاده می‌کرد و انبانی که پر از نان و خرما و غذا بود برمی‌داشت و در کوچه‌ها به راه می‌افتاد و میان خانواده‌های مستحق تقسیم می‌کرد، بخصوص در صدقه‌ی سری زبانزد خاص و عام بود. روایت است که هرگز غذایی را میل نمی‌کرد مگر آنکه مشابه آن را به عنوان [صفحه ۴۶] صدقه به فقرا اعطا می‌نمود. و چنان که ابونعیم [۳۵] در حلیه الاولیاء به سند خود از ابی حمزه‌ی ثمالی آورده است: علی بن الحسین (ع) شبها زنبیلی پر از نان بر دوش می‌گرفت و در تاریکی شب بین فقرا تقسیم می‌کرد، در حالی که می‌گفت: ان صدقه السر تطفی غضب

الرب عزوجل (صدقه‌ی سری غضب پروردگار عزوجل را فرو می‌نشانند.) و در جای دیگر ابونعیم به سند خود از شیبۀ بن نعامة نقل کرده می‌نویسد: موقعی که علی بن الحسین (ع) از دنیا رحلت فرمود اهالی مدینه به این امر واقف شدند که آن حضرت معاش صد خانواده از مردم مدینه را اداره می‌کرده است و از احمد بن حنبل و شیخ صدوق در خصال از امام باقر (ع) روایت است که علی بن الحسین (ع) چنان بود که غذا و نان صد خانه از فقرای مدینه را که در هر خانه جماعتی زندگی می‌کردند، بر عهده داشت و ابونعیم در کتاب حلیه به سند خود از محمد بن اسحاق آورده است که: بسیاری از مردم مدینه که زندگی آن‌ها اداره می‌گردید هرگز نمی‌دانستند که به دست چه کسی معاش آنها تأمین می‌شود. همین که علی بن الحسین (ع) دنیا را ترک کرد و این امر متوقف گردید احساس کردند دیگر کسی وجود ندارد که غذا و معاش آنها را برساند. و نیز در کتاب حلیه به سند خود از ابن عایشه و او از پدر خود روایت کرده است که از اهالی مدینه شنیدم که می‌گفتند صدقه‌ی سری تا آنگاه که علی بن الحسین (ع) در قید حیات بود ترک نگردیده بود. شیخ صدوق در کتاب علل به سند خود از سفیان بن عینیۀ آورده است که: چنین افتاد که زهری در یک شب سرد بارانی علی بن الحسین (ع) را در حالی که مقداری آرد با خود داشت ملاقات کرد و از وی جویا شد و گفت: یابن رسول الله، این چیست که با خود دارید؟ فرمود: قصد سفر کرده‌ام و این زاد و توشه‌ی من است که برای خود ذخیره می‌کنم. زهری گفت: بهتر است غلام من شما را کمک کند، یا اجازه دهید من بار را حمل کنم. امام در حالی که از این امر خودداری می‌کرد و می‌گفت: من خود مسئول این کار هستم؛ فرمود: خیر، این سفری است که کلیه‌ی امور آن بایستی به دست خود من انجام شود، هر چند ممکن است حمل آن برای من کمی باعث زحمت باشد، اما به [صفحه ۴۷] هنگام ورود به مقصد موجبات آسایش و نجات مرا فراهم خواهد ساخت. آن حضرت در حالی که به زهری می‌گفت از خداوند مسئلت دارم که حوائج تو را برآورده سازد، وی را ترک کرد. پس از چندی بار دیگر زهری وی را ملاقات کرد و گفت: یابن رسول الله، گویا قصد مسافرت داشتید؟ امام (ع) برای زهری بیان فرمود و گفت: - بله، سفر من آن طور که تو گمان کردی نبود، و اضافه کرد: سفر من از سفرهای دنیایی نیست، بلکه سفر مرگ است که من خود را برایش آماده می‌کنم، و آن زاد و توشه‌ای است که برای آخرت بایستی ذخیره کرد. این سفری است که هر کس بایستی خود را برایش آماده سازد و چیزی که انسان را برای این سفر مهیا می‌کند، اجتناب از حرام و توشه و ذخیره‌ی آن خیر و احسان به دیگران است. به این ترتیب علی بن الحسین (ع) انبانی که بر دوش خود حمل می‌کرد جهت صدقه و انفاق بود و توشه‌ای بود که برای سفر به آخرت می‌انداخت. و چنان که در بحار آمده است: امام (ع) همین که تاریکی شب فضای مدینه را در خود فرو می‌برد از سکوت و آرامش شب استفاده می‌کرد و به منزل می‌رفت و آنچه از غذا و خوراک در خانه داشت در انبانی قرار داده و بر گردن خود می‌آویخت. آنگاه از خانه خارج می‌شد و در حالی که روی خود را می‌پوشانید در کوچه‌ها به راه می‌افتاد. بسیار اتفاق می‌افتاد که عده‌ای از فقرا جلو خانه‌های خود به انتظارش می‌ایستادند و همین که وی را مشاهده می‌کردند در حالی که می‌گفتند صاحب انبان آمد به جانب وی می‌شتافتند. از کتاب سوق العروس از ابی عبدالله دامغانی روایت است که علی بن الحسین (ع) آجیلی را که مرکب از مغز بادام و شکر بود دوست می‌داشت و این آجیل را بیش از همه به تصدق می‌داد و می‌فرمود: چون من این خوراکی را دوست می‌دارم سزاوار می‌دانم از همین متاع محبوب خود در راه خدا به صدقه بگذارم. آنجا که در قرآن کریم می‌فرماید: *لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون* [۳۶]. [صفحه ۴۸] و چنان که ابونعیم در حلیه روایت کرده و ابن سعد در طبقات به سند خود از ابی جعفر آورده که وی گفت: پدرم علی بن الحسین (ع) دوبار اموال خود را در راه خدای عزوجل تقسیم کرد و می‌گفت: ان الله تعالى يحب المؤمن المذنّب التائب (خداوند تعالی بنده‌ی مؤمن گناهکاری را که توبه می‌کند، دوست می‌دارد).

ابونعیم [۳۷] در حلیه به سند خود از سعید بن مرجانه آورده است که: علی بن الحسین (ع) که در آزاد ساختن بندگان شهرت بسزایی داشت، روزی یکی از غلامان را از عبدالله بن جعفر به ده هزار درهم و یا هزار دینار خریداری کرد و وی را آزاد ساخت. ابن طاووس در کتاب شهر رمضان معروف به کتاب اقبال به سند خود از امام صادق (ع) روایت کرده است که: علی بن الحسین علیه‌السلام هرگز به زدن غلامان و کنیزان نمی پرداخت و همین که ماه رمضان فرا می‌رسید بیش از مواقع دیگر این امر را رعایت می‌فرمود. روش او چنان بود که هر گناه و خطایی را که غلام یا کنیزی مرتکب می‌شد به نام وی در دفتری ثبت می‌نمود و ساعت و روز وقوع آن را نیز یادداشت می‌کرد و از عقوبت آنان خودداری می‌فرمود و در این باره چیزی به آنان اظهار نمی‌کرد، تا آن که آخرین شب ماه مبارک رمضان فرا می‌رسید. در شب عید فطر همه‌ی آنها را به حضور می‌طلیید، دفتر را می‌گشود و خطاها و اشتباهات هر یک را به نام می‌خواند و به وی می‌گفت: در فلان روز چنین خطایی را مرتکب شده‌ای و من تو را عقوبت نکرده‌ام، آیا به خاطر داری؟ وی در پاسخ آن حضرت می‌گفت: بلی یا بن رسول الله. بدین ترتیب یک یک آنها به گناه خود اعتراف می‌کردند. آنگاه در میان آنها می‌ایستاد و از آنان می‌خواست که بگویند: یا علی بن الحسین، همچنان که اعمال ما را ثبت کرده‌ای پروردگارت نیز اعمال تو را به ثبت رسانده و نزد او کتابی است که ناطق به حق است و هرگز عمل کوچک یا بزرگی از نظر او مخفی و پوشیده نخواهد بود. پس از گناه ما در گذر، تا خداوند کریم تو را نیز عفو فرماید. او نیز می‌گفت: [صفحه ۴۹] و لیعفووا لیصفحوا الا- تحبون ان یغفر الله لکم. سپس در حالی که در میان آنها ایستاده بود دست به دعا بلند می‌کرد و به آنان نیز اشاره می‌فرمود که با وی بخوانند و خود با چشمانی گریان چنین می‌گفت: ربنا انک امرتنا ان تعفو عنم ظلمنا و قد عفونا عنم ظلمنا کما امرت فاعف عنا فانک اولی بذلک منا و من المأمورین، الهی کرمت فاکرمنی اذ کنت من سؤالک و جدت بالمعروف فاخلفنی باهل نوالک یا کریم. (پروردگارا، تو خود امر کردی، از آنکس که بر ما ستم کرده در گذریم، اکنون به فرمان تو آنان را بخشیدم، پس تو نیز ما را ببخش؛ زیرا که تو به بخشش از ما سزاوارتری. بارالها تو کریمی، پس درهای رحمت و کرمت را بر روی من نیز بگشا. همان طور که هر کس از درگاه تو مسئلت نموده از دریای احسان و بخشش تو بهره‌مند گردیده، مرا نیز در زمره‌ی نیکان قرار بده و توفیق نیکی و احسان عنایت فرما، ای خدای کریم.) آنگاه علی بن الحسین (ع) با عطوفت و مهربانی خاصی خطاب به آنان می‌گفت: شما را عفو کردم! آیا شما هم مرا که نسبت به شما مالکی ستمکار بوده‌ام مورد عفو قرار دادید؟ زیرا که من نیز خود بنده‌ی ناچیز و ستمکاری هستم در برابر پادشاهی کریم و بخشنده، و عادل و نیکوکاری که از دریای فضل و رحمتش همه کس بهره‌مند خواهد شد. آنگاه غلامان یکصد می‌گفتند: شما را عفو کردیم، و ما هرگز رفتار سوئی از شما مشاهده نکرده‌ایم. سپس از آنها می‌خواست دست به دعا و تضرع بلند کرده بگویند: خداوند علی بن الحسین (ع) را ببخش همچنان که او نیز ما را بخشید، پروردگارا همچنان که وی ما را از قید بندگی آزاد ساخت او را از آتش دوزخ آزاد فرما! به این ترتیب آنان به دعا پرداخته و آن حضرت نیز می‌گفت: اللهم آمین رب العالمین. سپس غلامان را آزاد می‌ساخت، به این امید که خداوند نیز وی را مورد عفو و بخشش قرار دهد. و اضافه کرده چنین می‌فرمود: اذهبوا فقد عفوت عنکم و اعتقت رقابکم رجاء للعفو عنی و عتق رقبتی. و همین که عید فطر فرا می‌رسید جوایز بسیاری به آنان عطا می‌فرمود و زندگی آنان را مطابق دیگر مردم تأمین می‌ساخت تا به دیگران احتیاج نداشته باشند. [صفحه ۵۰] این امر در تمام سنوات همچنان ادامه داشت و کمتر اتفاق می‌افتاد که در سالی که در آخرین شب ماه رمضان در حدود بیست نفر و گاه کمتر یا بیشتر از غلامان به دست امام زین‌العابدین (ع) آزاد نگردند. وی می‌گفت: خداوند تعالی در هر شب از ماه رمضان به هنگام افطار هفتاد هزار نفر از بندگان خود را که بدون شک مستوجب دوزخ هستند آزاد می‌سازد، و در یک شب آخر ماه رمضان به اندازه‌ی همه‌ی شب‌های ماه رمضان آزاد خواهد ساخت. و من دوست دارم آنگاه که به ملاقات پروردگار خود نایل می‌آیم غلامانی که در این دنیا در اختیارم بوده‌اند آزاد ساخته باشم به این امید که خداوند نیز مرا از آتش

دوزخ آزاد فرماید. علی بن الحسین (ع) غلامانی را که در خدمتش کار می‌کردند بیش از یک سال نگهداری نمی‌کرد و هنوز سال به پایان نرسیده آزادشان می‌کرد. روش آن حضرت چنان بود که اگر غلامی را در اول سال و یا در نیمه‌ی سال ابتیاع کرده بود همین که شب عید فطر فرا می‌رسید وی را آزاد می‌ساخت و در سال جدید یکی دیگر را به جای او خریداری می‌کرد. و سپس وی را نیز آزاد می‌ساخت. و چنان بود که این امر را تا پایان عمر و تا آنگاه که به لقای پروردگار خود نایل آمد همچنان ادامه می‌داد. چنانچه در ماه رمضان در مکه به سر می‌برد، به خریدن سیاهان می‌پرداخت، و آنان را به عرفات برده و اگر جاده و راه عبور احتیاج به مرمت و تعمیر داشت آنان را به کار و می‌داشت و همین که کار آنها پایان می‌یافت آنان را آزاد ساخته و جوایز و اموال بسیاری به آنان انفاق می‌فرمود.

فصاحت و بلاغت امام

خطبه‌ها و بیانات امام سجاد که در کوفه و شام و مدینه و در موارد دیگر در واقعه‌ی کربلا ایراد فرمود و نفوذ و اثراتش در دلها، خود بالاترین دلیل بر حسن بلاغت و کمال فصاحت آن حضرت است. تنها نگاهی به صحیفه‌ی کامله‌ی سجادیه، و بدایع معانی و فصاحت الفاظ و بلاغت عبارات و ترکیب کلمات و سخنان زیبا و لطایف و حقایق الهی و زیبایی و شکوه و قدرت روحی که در تعبیرات روح پرور حضرت سجاد علیه‌السلام دیده می‌شود خود این حقیقت را آشکار می‌سازد، که در فصاحت و [صفحه ۵۱] بلاغت هیچ کس به پایه‌ی آن حضرت نرسیده چنان که صحیفه‌ی کامله به انجیل آل محمد (ص) شهرت یافته، و کلمات معجزه آسا از صحیفه‌ی سجادیه و ادعیه و غیره که از آن حضرت باقی مانده است خود اعجازیست که تا حال کسی از فصاحتی عرب نتوانسته است بمانند آنها بیاورد و در برابر عظمت آن خاضع و خاشع گردیده‌اند، و ما در صفحات آینده در بخش کتب و آثار آن حضرت صحیفه‌ی کامله را به تفصیل مورد بحث قرار خواهیم داد.

ورع و پارسایی امام

امام سجاد (ع) که به کلیه‌ی فضایل اخلاق آراسته بود، در پارسایی و تقوی نیز در عصر خود سرآمد اقران بود. چنان که ابونعیم در کتاب الحلیه به سند خود از صالح بن حسان روایت کرده که مردی به سعید بن مسیب گفت: ما رأیت احدا اورع من فلان. (من از فلان شخص پارساتر ندیده‌ام). سعید گفت: هل رأیت علی بن الحسین؟ (آیا علی بن الحسین را دیده‌ای؟) وی گفت: خیر. سعید گفت: ما رأیت اورع منه. (در ورع و پارسایی هرگز مانند علی بن الحسین (ع) ندیده‌ام.) و در مرآة الجنان از قول جماعتی از پیشینیان که در میان آنها سعید بن مسیب را نیز می‌توان نام برد روایت است که گویند: ما هرگز در تقوی و پارسایی مانند علی بن الحسین (ع) ندیده‌ایم. حسن بن محمد بن یحیی [۳۸] به سند خود از سعید بن کثوم روایت کرده است که گفت: در محضر امام صادق جعفر بن محمد علیه‌السلام شرفیاب بودم، سخن از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه‌السلام به میان آمد، امام صادق (ع) او را بسیار ستود، و آنچه شایسته‌ی آن حضرت بود در مدح آن بزرگوار سخن گفت، آنگاه فرمود: به خدا علی علیه‌السلام در طول عمر خود ذره‌ای حرام نخورد، هرگز در راه خدا از هیچ گونه کار و کوشش فروگذار نکرد، و چنانچه پیشنهاد انجام دو کار که مورد خوشنودی خدا بود به وی می‌شد، آن که از همه سخت‌تر [صفحه ۵۲] و دشوارتر بود بر عهده می‌گرفت، و هرگز حادثه‌ای برای رسول الله (ص) پیش نیامد جز آن که علی (ع) را به یاری خواست و هرگز علی (ع) را به یاری نخواست جز آن که فرمانش را هر چه بود اطاعت کرد و دستورش را انجام داد، و این به خاطر اعتمادی بود که رسول خدا (ص) به وی داشت، و کسی از این امت

تاب انجام عمل رسول خدا (ص) را جز آن حضرت نداشت، و در آن هنگام که به اعمال خیر و عبادت می‌پرداخت چنان واهمه و هراس داشت که گویی هم اکنون میان بهشت و دوزخ ایستاده و سعی می‌کند بهشت را دریابد. علی (ع) از مال خود - مالی که با زور بازوی خویش به دست آورده بود - هزار بنده خرید و بخاطر خدا آزادشان کرد. این غلامان را در شرایطی می‌خرید که خوراک خانواده و زن و بچه‌ی خود را از زیتون و سرکه و خرما ترتیب داده بود (به این معنی که با خوراکی بسیار ساده آنان را اداره می‌کرد و زیادی آن را در این راه مصرف می‌نمود) و جامه‌اش جز از کرباس نبود و آنقدر به تجملات بی‌اعتنا بود که اگر آستین جامه‌اش زیادی می‌کرد خود آن را می‌برید و یک چنین علی‌ای (ع) در میان فرزندانش تنها یک نظیر داشت و او هم علی بن الحسین (ع) بود. تنها علی بن الحسین بود که می‌توانست دومین علی در علم و فقه و زهد و عبادت و مرحمت میان خاندان هاشم باشد، و کسی در میان فرزندان و خانواده‌ی او از علی بن الحسین به او در جامه و دانش شبیه‌تر نبود. فرزند بزرگوارش ابوجعفر محمد باقر علیه‌السلام می‌گوید: روزی به حضور پدرم علی بن الحسین (ع) رسیدم، از فرط عبادت بدانجا رسیده بود که احدی بدان حال در نیامده، به واسطه‌ی بیداری شب رنگش به زردی گراییده، و از بسیاری گریه چشمانش مجروح گشته، پیشانی وی از بسیاری سجده پینه بسته، و به قدری برای نماز روی پا ایستاده که پاها و ساق هایش ورم کرده بود. امام باقر می‌گوید: چون او را بدین حال مشاهده کردم نتوانستم خودداری کنم، به گریه افتادم، اما او بی‌آنکه از گریه‌ی من بیرسد در اندیشه‌های خود غرق بود. پس از چند لحظه نگاهش به من افتاد. فرمود: - برخیز پسر، آن صحیفه را که برنامه‌ی عبادت علی بن ابیطالب علیه‌السلام در آن ثبت شده برای من بیاور. من آن صحیفه را که خواسته بود به دستش دادم، اندکی از آن را بخواند. [صفحه ۵۳] آنگاه با اندوه فراوان آن را بر زمین نهاد و فرمود: کیست که تاب نیروی عبادت علی بن ابی طالب علیه‌السلام را داشته باشد؟ و محمد بن حسین از عبدالله بن محمد قرشی روایت کرده است [۳۹]: آنگاه که علی بن الحسین علیهما‌السلام برای نماز به وضو برمی‌خاست رنگ از چهره‌ی مقدسش می‌پرید. گفته می‌شد: - یابن رسول الله این چه تشویش و اضطراب است که به شما دست می‌دهد؟ در جواب می‌فرمود: - چطور اضطراب و تشویش نکنم، می‌دانید در برابر چه کسی می‌خواهم بایستم و با چه کسی سخن بگویم. ابوجعفر محمد باقر صلوات الله علیه می‌گوید: پدرم علی بن الحسین (ع) شب و روزی هزار رکعت نماز می‌گذاشت و هنگام نماز چنان از خود بیخود می‌شد که باد او را همانند خوشه‌ی گندم به این سو و آن سو می‌برد. علی بن الحسین (ع) [۴۰] با خلوص نیت به عبادت می‌پرداخت و حمد و سپاس او را بجای می‌آورد و به اندازه‌ای محو عبادت و پرستش بود که به احوال ظاهری دنیا و مردم و حتی به خود توجهی نداشت و اگر هنگام خواندن نماز حادثه‌ای از قبیل زلزله و امثال آن روی می‌داد احساس نمی‌کرد، چنانچه یک روز هنگامی که به نماز مشغول بود در خانه‌اش آتش زیادی شعله‌ور گردید تا آنجا که شعله‌های آن اطراف او را احاطه کرد. مردم فریاد کردند و او را بر حذر داشتند و ترسیدند که آتش او را فراگیرد، اما زین‌العابدین (ع) چنان غرق عبادت و بندگی شده بود که تا خاتمه‌ی نماز سر را بلند نکرد. آنان آتش را خاموش کردند و چون نماز امام (ع) پایان یافت مردم از او پرسیدند: - چه چیز موجب شد که شما به شعله‌های آتش اعتنا و توجهی نکردید؟ فرمود: ترس از آتش عظیم‌تر و سوزان‌تر [۴۱] باعث شد که من توجه [صفحه ۵۴] نداشته باشم.

احسان به مادر

یکی از صفات خاص آن حضرت این بود که نسبت به مادر بی‌اندازه نیکی و احسان می‌نمود، در مرآة الجنان آمده است که زین‌العابدین (ع) به طرز بی‌سابقه‌ای به مادر خود به نیکی رفتار می‌نمود، اما در عین حال از غذا خوردن با وی امتناع می‌ورزید، یاران و نزدیکان آن حضرت که پی‌درپی از این موضوع جويا شده و به وی می‌گفتند: «شما از نیکوترین و اصیل‌ترین مردم هستید

و نسبت به مادر بیش از همه به نیکی رفتار می‌نماید، پس چگونه است که از غذا خوردن با وی ابا دارید؟»، وی پاسخ می‌داد: بیم دارم به لقمه‌ای دست برم که او زودتر متوجه آن شده باشد و به همین جهت از من برنجد و عاقم کند. [۴۲].

رفق و مدارا با حیوان

ابونعیم [۴۳] در حلیه به سند خود از عمرو بن ثابت آورده است که علی بن الحسین (ع) که نسبت به هر کس به نیکی و احسان رفتار می‌نمود، به شتری که از مدینه به مکه سفر می‌کرد نیز هرگز کوچکترین صدمه‌ای وارد نمی‌ساخت. شیخ مفید در ارشاد به سند خود روایت کرده است که: شتر علی بن الحسین (ع) در یکی از سفرهای حج به کندی راه می‌پیمود. با تازیانه‌ای که بر دست داشت به آن اشاره کرد و سپس در حالی که گفت «آه، لولا القصاص»، ناگهان تازیانه را به کناری انداخت و شتر را به حال خود گذاشت. در روایت دیگری است که با تازیانه‌ای که بر دست داشت به وی اشاره کرد و گفت: اگر نمی‌ترسیدم به کیفر این یک تازیانه قصاص شوم حتما بر شترم تازیانه می‌زدم. روایت است که آن حضرت طی بیست بار که به حج سفر کرد حتی از زدن یک تازیانه بر حیوان، خودداری کرد. [صفحه ۵۵]

هیبت و عظمت امام

شخصیت معنوی و عظمت روحانی امام سجاد (ع) به اندازه‌ای بود که حتی دشمنان آن حضرت نیز به هنگامی که با او روبرو می‌شدند تحت تأثیر جذبه و روحانیت وی قرار می‌گرفتند، چنانکه عبدالملک بن مروان می‌گوید: به خدا سوگند، آنگاه که علی بن الحسین بر من وارد شد، ترس و وحشت بدنم را به لرزه درآورد. و مسرف بن عقبه نیز گوید: همین که علی بن الحسین را در مقابل خود دیدم ترس و بیم عجیبی مرا احاطه کرد. ابونعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء [۴۴] به سند خود از ابن عایشه و او نیز از پدر خود روایت کرده است که: هشام بن عبدالملک قبل از آنکه به خلافت برسد به مکه رفت، پس از انجام مناسک حج نوبت به روز استلام حجرالاسود رسید اما ازدحام و اجتماع مردم مانع رسیدن او به حجرالاسود گردید. در این اثنا ناگهان احساس کرد که مردم از حرکت وامانده‌اند و چشمها به یک سو دوخته شده است و همه برای شخصی راه باز می‌کنند تا استلام کند. او علی بن الحسین (ع) بود که به آرامی به طرف حجرالاسود در حرکت بود. در این هنگام هشام با تعجب به کناری رفت و بر مسندی که اطرافیانش تهیه کرده بودند بنشست و به آن منظره و ازدحام چشم تماشا دوخت. اهالی شام که همراه وی بودند از وی پرسیدند: یا امیر این شخص کیست؟ هشام که بیم داشت از شخصیت خود کاسته شود در پاسخ آنها گفت: من او را نمی‌شناسم، در میان این جمع همام بن غالب معروفترین شعرای قرن اول اسلام معروف به فرزددق که از دور ناظر بود، با شنیدن پاسخ هشام سخت برآشفته و گفت: من می‌دانم این کیست. این شخص علی بن الحسین است. و به این ترتیب به سرودن اشعار خود پرداخت و گفت: هذا ابن خیر عبادالله کلهم هذا التقی النقی الطاهر العلم [۴۵]. هذا الذی تعرف البطحاء وطأته و البیت يعرفه و الحل و الحرم [۴۶]. [صفحه ۵۶]

یکاد میسکه عرفان رکن الحطیم اذا ما جاء یستلم [۴۷]. اذا راته قریش قال قائلها الی مکارم هذا ینتهی الکرم [۴۸]. ان عد اهل التقی کانوا ائمتهم او قیل من خیر اهل الارض قیل هم [۴۹]. هذا ابن فاطمه ان کنت جاهله بجده انبیاء الله قد ختموا [۵۰]. و لیس قولک من هذا بضائره العرب تعرف ما انکرت و العجم [۵۱]. یغضی حیاء و یغضی من مهابته فلا یکلم الا حین یتسم [۵۲]. شیخ مفید در ارشاد ج ۲ ص ۱۵۰ به سند خود از ابی جعفر محمد بن اسماعیل روایت کرده می‌نویسد: موقعی که علی بن الحسین علیه‌السلام به خانه‌ی کعبه رفته بود و مناسک حج را بجا می‌آورد مردم اکثرا محو تماشای عظمت و جلال او شده و همه کس می‌خواست خود را به وی نزدیک سازد و در حالی که وی را به یکدیگر نشان می‌دادند پی در پی می‌گفتند این آقا کیست؟ در این

اثنا فرزدق که در میان آنها حضور داشت اشعاری انشاء کرده و چنین می‌گفت: هذا الذي تعرف البطحاء وطائه و البيت يعرفه و الحل و الحرم هذا ابن خیر عباد الله کلهم هذا التقى النقی الطاهر العلم یکاد یمسکه عرفان راحته رکن الحطیم اذا ما جاء یتسلم بغضی حیاء و بغضی من مهابته فما یکلم الا حین یتسم این الخلاق لیست فی رقابهم لا ولیة هذا اوله نعم من یعرف الله یعرف اولیة ذا فالدین من بیت هذا ناله الامم اذا راته قریش قال قائلها الی مکارم هذا ینتهی الکرّم [صفحه ۵۷] و سبط ابن جوزی نیز در تذکره الخواص همان روایت حلیه الاولیاء را آورده اما ابیاتی که ذکر کرده بیش از آن است که در حلیه آورده شده و سپس در توضیح این مطلب اضافه کرده می‌نویسد: چنانکه اشاره کردم ابو نعیم بیش از چند بیت در حلیه ذکر نکرده و بقیه‌ی ابیات را از دیوان فرزدق انتخاب کرده و بدان اضافه نموده‌ام. و این روایت را سبکی نیز در طبقات شافعیه به سند خود که سلسله‌ی روایت آن به ابن عایشه عبدالله بن محمد می‌پیوندد و او نیز از پدر خود آورده است که: به سالی که هشام بن عبدالملک و یا ولید روانه‌ی حج گردیده بود، پس از طواف، نوبت به استلام حجرالاسود رسید؛ اما هشام در اثر ازدحام و اجتماع مردم هر اندازه سعی کرد خود را به حجرالاسود برساند نتوانست؛ آنگاه بر مسندی که به خاطرش گذاشته بودند نشست و عده‌ای از اهالی شام با او بودند به مردم می‌نگریست. در این اثنا چشمشان به مردی افتاد که چهره‌ای نورانی داشت و آثار بزرگی و ابهت و زیبایی و جمال ملکوتی از ظاهرش نمایان بود، و در عظمت و وقار هرگز کسی مانند او دیده نشده بود. او علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب بود، که با وقار و آهستگی طواف کعبه را انجام می‌داد، همین که به قصد استلام حجر حرکت کرد مردم همگی متوجه او شده از حرکت باز ایستادند و به کناری رفته به تماشایش پرداختند تا به حجرالاسود نزدیک شده و آن را استلام کرد. در این هنگام یکی از اهالی شام رو کرد به هشام و گفت: این کیست، که این همه مردم به تعظیم و تکریمش پرداخته‌اند؟ هشام که بیم داشت مبادا شامیان نیز به او روی آورده و به وی تعظیم کنند پاسخ داد: - من او را نمی‌شناسم. فرزدق که در میان این جمع حاضر بود پیش آمده سخن آنها را قطع کرد و گفت: - من می‌دانم این کیست، از من پرسید این شخص کیست. مرد شامی گفت: - ابوفراس، پس تو می‌شناسی این مرد کیست؟ در این موقع بود که فرزدق به سرودن اشعار خود پرداخت. روایت سبط ابن جوزی و سبکی جز در چند بیت چندان تفاوتی نداشته و با [صفحه ۵۸] یکدیگر مطابق است: و اشعار فرزدق را به این ترتیب ذکر کرده‌اند: هذا الذي تعرف البطحاء وطائه و البيت يعرفه و الحل و الحرم هذا ابن خیر عباد الله کلهم هذا التقى النقی الطاهر العلم یکاد یمسکه عرفان راحته رکن الحطیم اذا ما جاء یتسلم اذا رآته قریش قال قائلها الی مکارم هذا ینتهی الکرّم ان عد اهل التقی کانوا ائمتهم او قیل من خیر اهل الارض قیل هم هذا ابن فاطمة ان کنت جاهله بجده انبیاء الله قد ختموا و لیس قولک من هذا بضائر العرب تعرف من انکرت و العجم بغضی حیاء و بغضی من مهابته فما یکلم الا حین یتسم ینمی الی ذروة العز التي قصرت عنها الاکف و عن ادراکها القدم من جده دان فضل الانبیاء له و فضل امته دانت له الامم ینشق نور الهدی عن صیح غرته کالشمس تنجاب عن اشراقها الظلم مشتقة من رسول الله نبعته طابت عناصره و الخیم و الشیم الله شرفه قدما و فضله جری بذاک له فی لوحه القلم کلتا یدیه غیاث عم نفعهما یتوکفان و لا یعروهما العدم سهل الخلیفة لا تخشی بوادره یزینه اثنان حسن الخلق و الکرّم حمال اثقال اقوام اذا فدحوا رحب الفناء اریب حین یعترم ما قال لا قط الا فی تشهده لولا التشهد کانت لاؤه نعم عم البریة بالاحسان فانقشعت عنه الغیابة لا هلق و لا کهم من معشر حبهم دین و بغضهم کفر و قربهم ملجا و معتصم لا یتستطیع جواد بعد غایتهم و لا یدانیهم قوم و ان کرموا هم الغیوث اذا ما ازمه ازمته و الاسد اسد الشری و الرأی محتدم لا ینقص العسر بسطا من اکفهم سیان ذلک ان اثر و اوان عدموا یتدفع السوء و البلوی بحبهم و یترب به الا حسان و النعم مقدم بعد ذکر الله ذکرهم فی کل بدء و مختوم به الکلم یا بی لهم ان یحل الذم ساحتهم خیم کریم و اید بالندی هضم [صفحه ۵۹] ای الخلاق لیست فی رقابهم لا ولیة هذا اوله نعم من یعرف الله یعرف اولیة ذا الدین من بیت هذا ناله الامم و به این ترتیب فرزدق شاعر معروف علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (ع) را معرفی نمود. هشام از این منظره سخت در خشم و غضب فرو رفت، و یارانش نیز به امر او فرزدق را در عسفان که محلی بین مکه و مدینه بود، به زندان افکندند. هنگامی که مراسم حج پایان یافت، علی بن الحسین (ع)

هزار دینار برای فرزندق فرستاد، اما وی نپذیرفت و به فرستاده‌ی امام (ع) گفت: - به علی بن الحسین (ع) عرض کن که من به خاطر خدا اشعار خود را سروده‌ام و برای پاداش و جایزه نبوده است. فرستاده‌ی علی (ع) دوباره به سوی فرزندق بازگشت و گفت: زین العابدین (ع) فرمود: آنچه از دست ما اهل بیت عطا شده پس نخواهیم گرفت. فرزندق این بار عطای امام (ع) را پذیرفت. آنگاه فرزندق که در زندان به سر می‌برد ایات زیر را در هجو هشام سرود و گفت: أیحبسني بين المدینة و التي اليها قلوب الناس يهوي منيها [۵۳]. یقلب رأسا لم یکن رأس سید و عینا له حواء باد عیوبها [۵۴]. پس از چندی که هشام از هجویه‌ی فرزندق که در زندان او به سر می‌برد آگاه شد فرمان آزادیش را صادر کرد [۵۵]. از مطالب گذشته درسی عظیم گرفته می‌شود و آن پی بردن به این حقیقت است که عزت و محبوبیت حقیقی و شخصیت و مقام واقعی، تنها در سایه‌ی دین و تقوی و علم و دانش به وجود آمده و به ملک و سلطنت متکی نیست و هرگز با توسل به زور و قهر و غلبه به دست نخواهد آمد، چنان که ملاحظه می‌کنیم هنگام زیارت خانه‌ی خدا هیچکس به هشام و به ملک و سلطنتش کمترین اعتنایی نکرده و چنان به تحقیرش پرداختند که سخت برنجید. اما علی بن الحسین (ع) که جز نیروی دین و تقوی و پرهیزگاری و علم و [صفحه ۶۰] دانش قوای دیگری در اختیار نداشت و همین که به قصد استلام حجر الاسود به راه افتاد همگی به تجلیل و تکریمش پرداختند. و این خود حقیقتی است که با اندکی بررسی و دقت برای هر کس به خوبی آشکار خواهد شد. (اینک برای روشن شدن قصیده‌ی فرزندق اشعاری را که جامی ۸۱۷ - ۸۹۸ هجری) در ترجمه‌ی آن قصیده سروده نقل می‌کنیم: پور عبدالملک به نام هشام در حرم بود با اهالی شام می‌زد اندر طواف کعبه قدم لیکن از ازدحام اهل حرم استلام حجر ندادش دست بهر نظاره گوشه‌ای بنشست ناگهان نخبه‌ی نبی و ولی زین عباد بن حسین علی در کسای بها و حله‌ی نور در حریم حرم فکند عبور هر طرف می‌گذشت بهر طواف در صف خلق می‌فتاد شکاف زد قدم بهر استلام حجر گشت خالی ز خلق راه و گذر شامی بی کرد از هشام سؤال کیست این با چنین جمال و جلال؟ از جهالت در آن تعلل کرد وز شناسایش تجاهل کرد گفت: شناسمش ندانم کیست، مدنی، یا یمانی، یا مکی است! بو فراس آن سخنور نادر بود در جمع شامیان حاضر گفت: من شناسمش نیکو، وز چه پرسى؟ به سوی من کن رو! آن کس است این که مکه و بطحا زمزم و بوقییس و خیف و منا حرم و حل و بیت و رکن و حطیم ناودان و مقام ابراهیم مروه، سعی، صفا و حجر عرفات طیبیه‌ی کوفه کربلا و فرات هر یک آمد به قدر او عارف بر علو مقام او واقف قره‌العین سید الشهداء است غنچه‌ی شاخ دوحه‌ی زهراست میوه‌ی باغ احمد مختار لاله‌ی راغ حیدر کرار چون کند جای در میان قریش رود از فخر بر زبان قریش که بدین سرور ستوده شیم به نهایت رسید فضل و کرم ذروه‌ی عزت است منزل او حامل دولت است محمل او از چنین عز و دولت ظاهر هم عرب هم عجم بود قاصر جد او را به مسند تمکین خاتم الانبیا است نقش نگین [صفحه ۶۱] لایح از روی او فروغ هدا فایح از خوی او شمیم وفا طلعتش آفتاب روز افروز روشنایی فزای و ظلمت سوز جد او مصدر هدایت حق از چنان مصدری شده مشتق از حیا نایدش پسندیده که گشاید بر وی کس دیده خلق ازو نیز دیده خوابانند کز مهابت نگاه نتوانند نیست بی سبقت تبسم او خلق را طاق تکلّم او در عرب در عجم بود مشهور گو مدانش مغفلی مغرور همه عالم گرفت پرتو خور گر ضریری ندید از او چه ضرر شد بلند آفتاب بر افلاک بوم اگر زان نیافت بهره چه باک بر نکو سیرتان و بدکاران دست او ابر موهبت باران فیض آن ابر بر همه عالم گر بریزد نمی نگرده کم هست از آن معشر بلند آیین که گذشته ز اوج علین حب ایشان دلیل صدق و وفاق بغض ایشان نشان کفر و نفاق گر شمارند اهل تقوی را طالبان رضای مولا را اندر آن قوم مقتدا باشند و اندر آن خیل پیشوا باشند گر پیرسند ز آسمان بالفرض سایی: من خیار اهل الارض؟ به زبان کواکب و انجم هیچ لفظی نیاید الا «هم» هم غیوث الندی اذا وهبوا هم لیوث الثری اذا نهیوا ذکرشان سابق است در افواه بر همه خلق بعد ذکر الله سر هر نامه را رواج افزای نام آنهاست بعد نام خدای ختم هر نظم و نثر را الحق باشد از یمن نامشان رونق هر چند اکثر مورخین اسلامی و بسیاری از بزرگان علما و دانشمندان و روات حدیث قصیده‌ی مزبور را که در مدح امام زین العابدین (ع) سروده شده به نام فرزندق ثبت کرده‌اند؛ اما در نقل تعداد ایات آن اختلاف است. بعضی از آنها تنها به چند بیت اول آن اکتفا کرده و برخی

همه‌ی ابیات آن را ذکر کرده‌اند چنانکه سید مرتضی در امالی ج ۱ ص ۴۸ چند بیت از آن را بیشتر ذکر نکرده و به این عنوان که قصیده‌ی مزبور نزد همه کس مشهور است از آوردن همه‌ی ابیات آن خودداری کرده است. [صفحه ۶۲] علامه‌ی اربلی در کشف الغمه ص ۲۰۰ دوازده بیت و در ص ۲۰۳ از کتاب خود ۱۹ بیت آن را نقل کرده است. شیخ مفید متوفای ۴۱۳، هفت بیت آن را آورده است. [۵۶] ابونعیم اصفهانی (متوفای سال ۴۳۰ ه) در حدود بیست بیت آن را نقل کرده است. [۵۷] سید مرتضی (متوفای ۴۳۶ ه) هفت بیت شیخ مفید را نقل کرده است [۵۸] ابن شهر آشوب (متوفای ۵۸۸ ه) در حدود بیست و دو بیت آن را آورده [۵۹] ابوالفرج بن جوزی (متوفای ۵۹۷ ه) بیست و پنج بیت نقل کرده است. [۶۰] محمد بن طلحه شافعی دوازده بیت آورده. [۶۱] ابن خلکان (۶۶۱ - ۶۰۸ ه) تمام ابیات قصیده را آورده و می‌نویسد: برای فرزددق با سرودن این اشعار امید بهشت می‌رود. عبدالرحمن جامی (۸۱۷ - ۸۹۸ ه) نیز بر آنها دست یافته و آن را به فارسی در آورده است. قصیده‌ی مزبور در کتب مختلف به این شرح آورده شده است: (تاریخ یعقوبی ج ۳ ص ۴۷ - مناقب ابن شهر آشوب ص ۲۵۹ ج ۲ - دیوان فرزددق چاپ مصر - الشعر و الشعراء ص ۹ چاپ ۱۳۰۵ - امالی ج ۱ ص ۴۸ - ارشاد مفید ص ۲۷۷ چاپ تهران - اربلی در کشف الغمه ص ۲۰۰ تا ۲۰۲ - طبقات الشافعیه سبکی ج ۱ ص ۱۵۳ - ابوالفرج اصفهانی در اغانی ج ۱۹ ص ۴۰ - شرح شواهد مغنی از سیوطی ص ۲۴۹ چاپ مصر سال ۱۳۳۲ - حلیه الاولیاء ابونعیم اصفهانی ج ۳ ص ۱۳۹ - مرآت الجنان یافعی ج ۱ ص ۲۳۹ چاپ حیدرآباد دکن ابن خلکان در شرح حال فرزددق - شرح شواهد الکبری محمود عینی در حاشیه‌ی خزانه‌ی الادب بغدادی ص ۵۱۳ ج ۲ - زهر الادب قیروانی حاشیه‌ی عقد الفرید ج ۱ ص ۶۶ - شذرات الذهب ابن عماد ج ۱ ص ۱۴۳ - ابن جوزی در تذکره‌ی الخواص ص ۱۸۵ - کفایه الطالب صدر الحافظ شافعی ص ۳۰۳ - فضول المهمه ابن صباغ مالکی ص ۱۸۹ نورالابصار شبلنجی ص ۱۲۸ - صواعق المحرقه ابن حجر ص ۱۱۹ - ثمرات الاوراق ابن حجه حموی حاشیه مستطرف ج ۲ ص ۲۰ - حیاة الحیوان دمیری در ماده‌ی اسد [صفحه ۶۳] مطالب السنول محمد بن طلحه شافعی ص ۷۹ - شرح رساله‌ی ابن زیدون محمد بن نباته مصری حاشیه‌ی شرح لامیه العجم صفدی ج ۲ ص ۱۶۳ - شرح دیوان حماسه خطیب تبریزی ج ۲ ص ۸۲ - ابن عساکر در حوادث شام در سیره‌ی امام زین العابدین (ع) و بسیاری دیگر از دانشمندان در کتابهای خود به ذکر قصیده‌ی فرزددق پرداخته‌اند.)

اخبار و احوال امام

چنانکه برقی [۶۲] در کتاب محاسن آورده است: وقتی عبدالملک اطلاع یافت که شمشیر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نزد علی بن الحسین (ع) بوده، به حضور امام کس فرستاد و به این عذر که بدان احتیاج دارد برای وی ارسال دارد، اما علی بن الحسین (ع) از این امر خودداری کرد؛ آنگاه عبدالملک نامه‌ای برای وی فرستاد و آن حضرت را تهدید کرده و اطلاع داد که مقرری او را از بیت المال قطع خواهد کرد. علی بن الحسین علیه السلام در نامه‌ای وی را پاسخ گفته و چنین فرمود: - اما بعد: فان الله ضمن للمتقين المخرج من حیث یکرهون و الرزق من حیث لا- یحتسبون و قال جل ذکره (ان الله لا یحب کل خوان کفور). [۶۳] فانظر اینا اولی بهذه الایه. (بدان که نجات پرهیزگاران به دست خداوند بوده و او ضامن است روزی هر کس را از جایی که هرگز گمان نبرند ارسال فرماید. و خدای عزوجل در قرآن کریم می‌فرماید: خداوند دوست ندارد کسی را که خیانت ورزد و خودستایی کند. اکنون بنگر که کدام یک از ما مشمول این آیه خواهیم بود؟) راوندی در کتاب دعوات خود از امام باقر (ع) آورده است که: پدرم علی بن الحسین (ع) تعریف کرده و گوید: آنگاه که به بیماری شدیدی مبتلا گردیدم و به شدت رنج می‌بردم، حسین بن علی (ع) بر بالین من حضور یافته و گفت: فرزند چه می‌خواهی بگو، چنانچه حاجتی داری بیان کن. من نیز در پاسخ گفتم: پدر جان میل دارم در زمره‌ی کسانی باشم که پیشنهاد و درخواستی از درگاه خداوندی نداشته و در کار او دخالت نمی‌نمایند. پدرم از این پاسخ شاد و خرسند گردیده، [صفحه ۶۴] رو کرد به من و فرمود: احسنت، پسر جان، از ابراهیم خلیل (ع) نیز جبرائیل پرسید: آیا حاجتی

داری که من به انجام رسانم؟ ابراهیم (ع) در جواب او گفت: هیچگونه حاجت و پیشنهادی ندارم؛ زیرا خداوند بهتر از من آگاهی دارد، و او بهترین و کیل بوده و خود می‌داند چگونه مرا کفایت کند. آنگاه پدرم حسین بن علی (ع) گفت: جواب تو نیز خیلی شبیه به سخن ابراهیم خلیل (ع) بود. شیخ صدوق در کتاب عیون به سند خود از امام صادق (ع) آورده است که: علی بن الحسین علیهما السلام اغلب با کسانی به سفر می‌رفت که وی را نشناسند، و با آنها نیز شرط می‌کرد که در تمام امور مسافرت با آنها کمک کند، و آنگاه که از این موضوع از وی جویا شدند، فرمود: بیم دارم از این که به نام رسول الله (ص) بیش از آنچه استحقاق دارم مرا رعایت کرده و مورد احترام قرار دهند. پس چنین افتاد که یک بار به هنگام مسافرت که عده‌ای با وی همراه بودند، یکی از آنها وی را شناخت و در حالی که او را نشان می‌داد گفت: این شخص علی بن الحسین است. در این هنگام بود که وی را در آغوش گرفته و همگی دست و پای آن حضرت را غرق در بوسه ساختند و گفتند: یا بن رسول الله، آیا اراده فرمودی که ما گرفتار آتش دوزخ گردیم؟ چنانچه از دست و زبان ما نسبت به شما جسارتی می‌رفت آیا این امر باعث هلاکت ما نمی‌گردید؟ و آنگاه که در این مورد از وی پرسیدند، فرمود: یک بار که من با جماعتی که مرا می‌شناختند سفر کرده؛ آنان به خاطر خوشنودی رسول الله (ص) بیش از استحقاق با من به عطف و مهربانی رفتار کردند، و این بار نیز چنین پنداشتم که شما نیز ممکن است همانگونه رفتار کنید. پس دوست داشتم که امر خود را پوشیده دارم. روایت ابن شهر آشوب در مناقب از روایت صدوق در عیون در این مورد صحیح‌تر به نظر می‌رسد. در مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۹۸ و احتجاج طبرسی آمده است که: روزی علی بن الحسین (ع) عازم حج بود. در راه مکه عباد بصری وی را ملاقات کرده و گفت: یا علی بن الحسین چگونه است که شما جهاد و مشکلات آن را رها کرده و حج که امری آسان است اختیار کرده‌ای؟ خدای عزوجل می‌فرماید: ان الله [صفحه ۶۵] اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون، [۶۴] تا آنجا که می‌فرماید، و بشر المؤمنین) علی بن الحسین (ع) در پاسخ وی گفت: اذا رأینا هؤلاء الذین هذه صفتهم فالجهاد افضل من الحج (چنانچه کسانی با این صفات وجود داشته و در چنین موقعیت باشند بدون شک جهاد به مراتب از حج بهتر است). عبدالملک بن مروان تا آنگاه که به حکومت نرسیده بود به ظاهر چنان وانمود می‌کرد که هر وقت بر مسند فرمانروایی بنشیند به عدل و داد با مردم رفتار خواهد کرد و این طور نشان می‌داد که منظورش از حکومت انجام تمایلات دوستان و خیرخواهی یاران می‌باشد. روزی که در سایه‌ی کعبه نشسته بود شخصی به نام عماره الفقیه نزدش آمد، عبدالملک گفت: عماره چنانچه تا چند روز دیگر زنده باشی خواهی دید که مردم چگونه به طرف من [۶۵] رو می‌آورند و در برابر شخصیت و نفوذم تعظیم خواهند کرد! اما به زودی معلوم شد آنچه را که گفته ادعایی بیش نبوده است. همین که آرزوی دیرینه‌اش تحقق یافت و به حکومت رسید، اعمال و رفتارش به صورت دیگری درآمده، زندگی را بر مردم تنگ گرفت، و با خشم و تندی با ایشان رفتار می‌کرد. لشکر خویش را به منظور جنگ و تسلیم کردن اهالی به حجاز فرستاد. کسی که پیش از همه در میان سپاه او جلب توجه می‌کرد یحیی غسانی بود که به امر عبدالملک به حجاز رفت که با ایشان به جنگ پرداخته و مردم را تسلیم کند. اعمال عبدالملک بقدری شدید و دور از رحم و شفقت انجام می‌گرفت که یحیی نیز به شگفت آمد [۶۶] و مبهوت و متحیر شد. در سال ۵۷ هجری عبدالملک به عزم سفر حج به مکه‌ی معظمه رهسپار گردید. پیش از آن که مدینه را ترک گوید، به مسجد رسول خدا (ص) رفت. بر منبر قرار گرفت و با خشم و تندی عجیبی با مردم به سخن پرداخت و آتش فتنه و آشوب را [صفحه ۶۶] در میان ایشان برافروخت و ایشان را به کینه و حسد و دشمنی تحریص کرد. سپس از شهر خارج شد و به طرف کعبه روانه گردید. هنگام طواف امام زین العابدین (ع) را دید که به طواف اشتغال دارد. ایستاد و وی را با صدای بلند بخواند. لیکن از طرف امام (ع) جوابی نشنید زیرا امام در آن هنگام جز خداوند به هیچ کس توجه نمی‌کرد و با خضوع و خشوع خاصی در پیشگاه پروردگار بزرگ به طواف و گفتن لبیک پرداخته بود. بی‌اعتنایی زین العابدین (ع) عبدالملک را به خشم آورد و برایش گران تمام شد. او تصور کرد پس از پایان طواف زین العابدین (ع) نزدش خواهد آمد؛ اما برخلاف تصور او بعد از اتمام طواف نیز امام (ع) به

او توجهی نکرد. پس به اطرافیان خود گفت علی را نزد من آورید. همین که امام (ع) به وی نزدیک شد عبدالملک گفت: من قاتل پدر شما نبوده‌ام، سبب چیست که از آمدن به نزد من خودداری کردید؟ زین العابدین (ع) او را مخاطب ساخته گفت: ای عبدالملک بدان که قاتل پدر بزرگوار من از طرفی زندگی خود را به سبب این جنایت بزرگ تاریک کرد و به بدبختی و مذلت گرفتار شد؛ از طرفی دیگر پدرم نیز او را از خیر و رستگاری آخرت محروم ساخت؛ حال چنانچه تو هم بخواهی به همین وضع دچار گردی و مانند او به خشم و غضب الهی گرفتار شوی هر چه می‌خواهی به انجام رسان. عبدالملک با لحن خاصی گفت: خیر!! چنین نخواهم کرد. شما نزد من بیایید و اگر حاجتی دارید بفرمایید تا انجام دهم. آنگاه زین العابدین (ع) گفت: ما اکنون در خانه‌ی خدا هستیم لذا از کسی جز او نباید حاجتی خواست. عبدالملک از سخن امام (ع) برآشفته و خشمناک گردید و سخن خود را تکرار کرد. امام علی بن الحسین (ع) به سخن او وقعی نگذاشت و در حالی که پرده‌های کعبه را به دست گرفته بود با خدای خود به راز و نیاز پرداخته چنین می‌گفت: پروردگارا! پادشاهان در کاخ‌های خود را بر روی مردم بسته و برای حفاظت آن پاسبانان گمارده‌اند، اما درهای رحمت تو به روی همه کس باز است و هرگز حاجتمندی را محروم نخواهی کرد. خداوندا! من به درگاه تو روی آورده‌ام به این امید که توجهی [۶۷] فرمایی و درهای رحمت و کرامت را به رویم بگشایی. عبدالملک، ابان بن عثمان بن عفان را که مردی بذله گو و شوخ طبع بود از فرمانداری [صفحه ۶۷] شهر مدینه معزول کرد و هشام بن اسماعیل مخزومی را به جای [۶۸] او منصوب کرد. هشام که مردی جسور و خشن و بد زبان بود چون بر مسند حکومت نشست و نفوذی یافت، دست به کارهای زشت و ناپسند زد و با مردم شهر به خشونت و درشتی رفتار کرد و با شدت بی‌سابقه‌ای به آزار فقها و زهاد بالخصوص امام زین العابدین (ع) و اهل بیتش پرداخت و جسارت را به جایی رساند که آشکارا در مسجد پیغمبر (ص) و در میان مردم به آل محمد (ص) ناسزا و دشنام می‌داد. علی بن الحسین (ع) هرگز در مقام تلافی برنیامد. حتی موقعی که یکی از اهل بیت بر آن شد که از اعمال هشام جلوگیری و رفتار خشونت آمیز او را پاسخ گوید، امام (ع) به این امر راضی نشد و وی را از این فکر منصرف کرد. باید دانست که بی‌شک اعمال و کردار مخزومی بسیار زشت و زننده بود و خوی شیطانی وی برای مردم قابل تحمل نبود و همه کس را رنج می‌داد و بیدادگری او ضرب المثل بود. ولی مثل این که عبدالملک هم با او نظر مساعدی نداشت. بدین جهت انتظار می‌رفت که به زودی دوران عزل [۶۹] او فرا رسیده و مردم از شرش آسوده شوند. امام زین العابدین (ع) همواره از روزگار و مردم بد سرشت رنج می‌برد و بار مشقت را تحمل می‌کرد. تنها موقعی که به نماز و دعا می‌پرداخت و به خصوص هنگامی که به حج و زیارت خانه‌ی خدا مشرف می‌شد از این ناملايمات و مصائب اندکی آسوده خاطر می‌گردید و چون غرق عبادت و محو عظمت خداوند می‌شد مردم را فراموش می‌کرد. آن حضرت همه ساله به حج می‌رفت، و هرگز انجام این فریضه‌ی بزرگ را ترک نکرد. هنگامی که امام سجاد (ع) لباس احرام بر تن می‌کرد و به شهر مکه وارد می‌شد بدنش می‌لرزید و رنگ چهره‌اش به زردی می‌گرایید و با ناله و تضرع دستها را به سوی آسمان بلند می‌کرد و لیک می‌گفت و چون به مسجد الحرام داخل می‌شد در زیر ناودان خانه‌ی کعبه می‌ایستاد و نام خدا را بر زبان می‌آورد و در حالی که می‌گریست به دعا می‌پرداخت و آنقدر ندبه و ناله می‌کرد که همه کس متوجه او شده بی‌اختیار اشک از چشمانش سرازیر می‌گردید. روزی طاوس که شخصی [صفحه ۶۸] زاهد [۷۰] و محدث بود علی بن الحسین (ع) را در آن حال مشاهده کرد. همین که دعا و ناله و زاریش تمام شد به خدمت او آمد و در حالی که امام (ع) را مخاطب ساخته بود گفت: یابن رسول الله، عجیب است! با این که سه مزیت و فضیلت است که بر دیگران دارید که شما را از ترس و خوف ایمن می‌دارد، پس علت این همه اضطراب چیست؟ امام زین العابدین (ع) از طاوس پرسید: این سه مزیت چیست؟ طاوس پاسخ داد: اول این که شما فرزند رسول خدا (ص) هستید. دوم شفاعت جد بزرگوارتان که شافع روز جزاست. سوم امید به رحمت الهی. امام زین العابدین (ع) گفت: بدان ای طاوس، اینکه می‌گویی فرزند رسول خدا (ص) هستم مرا ایمن نمی‌کند؛ زیرا که خداوند تعالی فرموده است: فاذا نفخ فی الصور فلا- انساب بینهم. سوره‌ی مؤمنون آیه‌ی ۱۰۱ (در روز جزا حسب و نسب به کار نیاید.) و اما

شفاعت جد بزرگوارم نیز بدون رضایت خداوند متعال میسر نخواهد بود؛ که فرموده است: و لا یشفعون الا لمن ارتضی. سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۲۸ (کسانی مورد عفو و شفاعت قرار می‌گیرند که رضایت و خوشنودی خدا را فراهم کنند). و اما امید به رحمت الهی را درست می‌گوییم؛ اما نشنیده‌ای که خداوند فرموده است: «ان رحمۃ الله قریب من المحسنین»؟ سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۵۶ (تنها نیکو کارانند که از عطایا و کرامت خداوندی برخوردار خواهند شد). سپس طاوس از خدمت امام (ع) مرخص شد در حالی که آنچه را که تا آن وقت نمی‌دانست بیاموخت. عده‌ای از اهالی بصره [۷۱] برای انجام مراسم حج به سوی مکه‌ی معظمه عزیمت کردند. همین که به کعبه رسیدند دریافتند که در شهر آب کمیاب شده و تشنگی مردم را به ستوه آورده است. زیرا در آن سال به کلی باران نباریده بود و مردم برای تهیه‌ی آب از خانه‌ها بیرون آمده به تکاپو افتاده بودند. اضطرابی عجیب در بین مردم مکه به وجود آمده بود، تا آنجا که به اهالی بصره رو آورده و از ایشان استمداد کردند. حجاج بصره در خانه‌ی خدا اجتماع کرده به طواف پرداختند و نماز گزارند و از خدا درخواست کردند برایشان باران بیارد تا سیراب گردند و از حالت پریشانی [صفحه ۶۹] بیرون آیند. اما دعایشان مستجاب نشد و بارانی نبارید. زندگی بر مردم تنگ شد و سخت در عطش و تشنگی باقی ماندند. آنگاه لب به شکایت گشوده به استغاثه پرداختند. نگران به هر سو نگاه می‌کردند. در این میان جوانی که چهره‌ای ملکوتی داشت توجه آنها را جلب کرد. وی که آرام آرام نزدیک می‌شد، با کسی تکلم نمی‌کرد. اما بدنش چون خوشه‌ای که در اثر وزش باد می‌لرزد مرتعش بود. آثار غم و اندوه نیز در چهره‌اش نمایان بود. گویی خوف و ترس از خدا سراسر اعضایش را فرا گرفته است. با این حال به طواف مشغول شد. همین که مردم او را مشاهده کردند به شگفت آمدند. مثل اینکه فرشته‌ی رحمت را یافته‌اند. چون طوافش پایان یافت به حضورش شتافتند و ازدحام عجیبی برپا شد. همه یک صدا می‌گفتند: ای جوان، تشنگی، ما را تهدید می‌کند؛ عطش نزدیک است ما را هلاک کند. فریاد مردم زین‌العابدین (ع) را متوجه نمود. به محض این که رو به طرف ایشان نمود، پرسید چرا تشنه‌اید؟ گفتند شما سیرابمان گردانید، ما نیز دعا می‌کنیم انشاءالله خداوند اجابت خواهد کرد. حضرت عده‌ای از مردم بصره را شناخت و آنگاه آنها را به اسم خواند و گفت: مالک، ثابت، ایوب، دور شوید از خانه‌ی کعبه، چنانچه در میان شما یک نفر خداپرست بود، بی‌شک دعایش مستجاب می‌شد. مردم امر او را اطاعت کرده از خانه‌ی خدا دور شدند. آن حضرت برخاست و دوباره به طواف پرداخت و در حالیکه بدنش می‌لرزید و رنگ چهره‌اش از خوف خدا به زردی گراییده بود، مجدداً به نماز و سجده و دعا مشغول شد. هنوز از دعا دست نکشیده بود که ابری متراکم آسمان را پوشانید و بارانی شدید باریدن گرفت و در اندک زمانی آب گودالها را پر کرد. امام زین‌العابدین (ع) قطره‌های باران را می‌نگریست و زیر لب این اشعار را زمزمه می‌کرد: من عرف الرب فلم تغنه معرفه الرب فذاک الشقی ماساء ذالطاعة ماناله فی طاعة الله و ماذا لقی ما یصنع العبد بغیر التقی و العز کل العز للمتی (هر کس خدا را بشناسد و شناسایی خدا وی را از غیر او بی‌نیاز نکند بدبخت است. مطیع خداوند را هر چه در راه اطاعت خدا برسد برای او بد نیست. بنده‌ی خدا [صفحه ۷۰] با غیر تقوی چه کار دارد، و عزت کامل برای پرهیزگاران است که جز تقوی و پرهیزگاری راه دیگر نپویند). مردمی که او را می‌دیدند از اهالی مکه می‌پرسیدند: این جوان کیست؟ اهالی مکه پاسخ می‌دادند: عجیب است که شما این جوان را نمی‌شناسید! این آقا زین‌العابدین علی بن الحسین (ع) است. [۷۲].

اخبار مربوط به امام در واقعه‌ی کربلا

اخبار مربوط به امام سجاد (ع) در بخش زندگانی امام حسین (ع) به تفصیل بیان گردیده و در اینجا احتیاج به تکرار آنها نخواهد بود. در این بخش تنها به ذکر وقایعی می‌پردازیم که در سیره‌ی امام حسین (ع) بدانها اشاره نشده است: بیشتر مورخین بر این عقیده‌اند که علی بن الحسین (ع) در واقعه‌ی کربلا ۲۴ ساله بوده و بعضی معتقدند که ۲۲ سال از سن شریفش می‌گذشته است. محمد بن سعد در طبقات می‌نویسد: علی بن الحسین (ع) در واقعه‌ی طف همراه پدر خود بود و در آن هنگام از عمر شریفش ۲۳

سال می گذشت. اما بیماری و مرض، سخت بر او هجوم کرده به شدت رنجش می داد. وی دارای همسر بوده و فرزندى داشت که نامش باقر بود و در واقعه‌ی کربلا چهار و یا سه سال از سنش می گذشت. بعضی از دانشمندان که در میان آنها می توان شیخ مفید را نام برد گویند که آن حضرت از برادرش علی که در کربلا به شهادت رسید بزرگتر بوده؛ اما قول اکثر، این است که امام سجاد کوچکتر بوده و از این رو وی را به نام علی اوسط خوانده و برخی نیز او را نسبت به برادرش علی اصغر که از هر دو کوچکتر بوده علی اکبر دانسته‌اند. و ما این موضوع را در شرح زندگانی علی که در کربلا- شهید گردیده به تفصیل شرح داده‌ایم. و چون زین العابدین (ع) در آن هنگام بیمار و بستری بود و به شدت رنج می برد در جهاد شرکت نکرد و از این معرکه جان سالم به در برد و نسل رسول الله (ص) [صفحه ۷۱] از فاطمه علیهاالسلام در ذریه‌ی امام حسین (ع) به امام سجاد و اولاد او منحصر گردید. و از ظاهر روایات چنین برمی آید یکی از فرزندان امام حسین (ع) که در راه کربلا به پدر خود گفت: «آیا ما بر حق نیستیم؟» همان برادرش علی بود که در کربلا به شهادت رسید. و از اخبار دیگر مربوط به آن حضرت از وقایع کربلا که در شرح زندگانی امام حسین (ع) بدان اشاره شده سخن او است که می گوید: همین که شب عاشورا فرا رسید پدرم اصحاب خود را فرا خواند، و با آنان به مذاکره پرداخت. من که در آن مجلس حضور داشتم به شدت از بیماری رنج می بردم و همان شبی است که صبح شوم آن پدرم به شهادت رسید. همین که اصحاب به گردش حلقه زدند خطاب به آنان فرمود: اثنی علی الله احسن الثناء (تا آخر خطبه) و به این ترتیب به آنان فرمود: بهترین نیایش و ستایش را به درگاه الهی می برم و در همه‌ی احوال حمد و ثنای او می گویم... پس از آن لازم می دانم که بگویم من اصحاب و یارانی باوفاتر و بهتر از اهل بیت خود ندیده‌ام. خدا به شما پاداش و اجر این همه خوبیهای تان را بدهد. من گمان می کنم روز ما در مقابل این دشمنان، فردا پایان می یابد. من در کار شما اندیشه کردم و مصالح شما را در نظر آوردم. همه‌ی شما آزاد هستید تا از همان راهی که آمدید باز گردید... زیرا که این قوم به دنبال من و در صدد کشتن من هستند و اگر بر من دست یافتند از غیر من صرف نظر می کنند... به هر حال این روایت از طریق امام سجاد (ع) نقل گردیده و به وسیله‌ی او است که این خاطره‌ی شوم تعریف شده. و پاسخی که یاران امام حسین (ع) به آن حضرت داده‌اند و استقبالی که آنان از بیانات امام خود نموده‌اند به تفصیل بیان گردیده است. همین که امام حسین (ع) شربت شهادت نوشید شمر به قصد کشتن امام زین العابدین نیز حمله برد. اما علی بن الحسین (ع) در بستر بیماری به سر می برد و حمید بن مسلم به دفاع پرداخت و حمله‌ی شمر به آن حضرت را مانع گردید. و همان طور که در بخش زندگانی امام حسین (ع) بدان اشاره شده عمر بن سعد آن حضرت را در حالی که از بیماری و مرض به شدت رنج می برد با اهل بیت به کوفه انتقال داد.

گریه‌ی آن حضرت در شهادت پدر بزرگوار خود امام حسین و اهل بیت

ابونعیم در حلیه الاولیاء به سند خود از ابی حمزه‌ی ثمالی از جعفر بن محمد (ع) [صفحه ۷۲] روایت کرده می نویسد: - آنگاه که از کثرت گریه‌ی امام زین العابدین (ع) پرسیدند، وی در حالی که سیل اشک از چشمانش سرازیر بود در جواب گفت: «من چگونه اندوهناک نباشم؟ یعقوب به فراغ یکی از پسران خود مبتلا شد و آن قدر گریست که چشمانش از غم و اندوه نابینا شد؛ در حالی که می دانست که فرزندش یوسف زنده است. من چگونه محزون نباشم؟ از یک سو پدرم و از سوی دیگر چهارده نفر از خاندانم در یک نبرد و در برابر دیدگانم به شهادت رسیدند. در چنین حال آیا می توانم غم و اندوه را فراموش کنم؟» و در مناقب ابن شهر آشوب ج ۳ ص ۳۰۳ از امام صادق (ع) آمده است که: علی بن الحسین (ع) مدت بیست سال بر پدر بزرگوارش می گریست، و همین که برایش سفره‌ی غذا آورده و چشمش به آب و نان می افتاد بی اختیار اشک از چشمانش مانند سیل سرازیر می گردید. تا آنجا که روزی یکی از غلامان رو کرد به آن حضرت و گفت: جعلت فداک یا ابن رسول الله انی اخاف ان تکون من الهالکین! (یا بن رسول الله جانم فدای شما باد، من می ترسم از شدت اندوه هلاک شوی!) امام در جوابش فرمود: انما اشکو بئى و حزنی الی

الله و اعلم من الله مالا تعلمون، انی لم اذکر مصرع بنی فاطمة الا خنقتنی العبرة. (من اندوه خود را به درگاه خدا می‌برم و آنچه من می‌دانم شما نمی‌دانید.) سپس اضافه کرده، می‌گوید: - دست خودم نیست. من هر وقت قتلگاه فرزندان فاطمه را به یاد می‌آورم نمی‌توانم خودداری کنم. شیخ صدوق در خصال می‌نویسد: امام سجاد (ع) به مدت بیست سال بر پدرش حسین بن علی (ع) گریست، و کمتر اتفاق می‌افتاد که غذایی برای وی حاضر کنند و اشک از چشمانش جاری نگردد تا روزی که غلامش به وی گفت: - یا ابن رسول الله، اما آن لحزنک ان ینقضی؟ (یا ابن رسول الله، آیا لحظه‌ای می‌رسد که شما محزون و اندوهناک نباشید؟) ابن قولویه در کامل الزیارة به سند خود روایت کرده است که: یکی از غلامان علی بن الحسین (ع) تعریف کرده و گوید: یک روز آقا و مولای خود علی (ع) را دیدم که سر به صحرا گذاشته. من نیز به دنبال وی به راه افتادم. او همچنان [صفحه ۷۳] می‌رفت و من نیز او را تعقیب می‌کردم. تا آن که مسافت زیادی را طی کرد. پس در گوشه‌ی سایبانی توقف فرمود و در حالی که اشک از چشمانش سرازیر بود به نماز ایستاد و سر به سجده گذاشت. من با حالی آشفته به وی گفتم: یا علی بن الحسین، ما آن لحزنک ان ینقضی؟ (هنوز وقت آن نرسیده که گریان نباشید، و از غم و اندوه شما کاسته شود؟) آن حضرت سر از سجده برداشته، از پشت موج اشک نگاهی بر من افکند و گفت: «وای بر تو! یعقوب با این که غم و اندوه وی به مراتب کمتر از گرفتاری و غم و اندوه من بود، گفت: «یا اسفا علی یوسف» و نزد پروردگار خود لب به شکوه و شکایت گشود، در حالی که تنها به فراغ یکی از پسرهایش مبتلا گردیده بود. من که خود ناظر بودم پدرم و عده‌ای از خاندانم در کنار آعشته به خون گردیدند، چگونه محزون و غمناک نباشم؟»

مختار سر ابن زیاد را نزد امام زین العابدین می‌فرستد

هنگامی که ابراهیم بن اشتر، در نزدیکی رودخانه‌ی «خازر» با عبیدالله بن زیاد به نبرد پرداخت و وی را به قتل رسانید، سر او و عده‌ای از رجال را که با وی بودند به نزد مختار فرستاد. مختار نیز بی‌درنگ سر ابن زیاد را برای محمد بن حنفیه و علی بن الحسین روانه ساخت. فرستاده‌ی مختار در حالی که سر عبیدالله بن زیاد را بالای نیزه به دست داشت به حضور زین العابدین (ع) رسید و سر را جلو او گذاشت. امام در حالی که به خوردن غذا مشغول بود، به سخن پرداخت و گفت: - یاد دارم هنگامی را که به مجلس ابن زیاد وارد شدم. او به خوردن غذا مشغول بود، در حالی که سر پدرم حسین بن علی (ع) را در جلوی من گذاشته بودند. پس من دست به دعا برداشتم و گفتم: اللهم لا تمتنی حتی ترینی رأس ابن زیاد و انا اتغدی فالحمد لله الذی اجاب دعوتی (بار خدایا مرا از دنیا مبر تا این که سر ابن زیاد را به هنگام صرف غذا در جلو خود بینم، شکر و سپاس به درگاه خداوندی که دعایم را استجابت فرمود.) سپس در حالی که آن حضرت از آن رو می‌گرداند، گفت: دور کنید آن را. و به روایت ابن نما علی بن الحسین علیهما السلام در این موقع سر به سجده‌ی [صفحه ۷۴] شکر نهاد و گفت: - الحمد لله الذی ادرک لی ثاری من عدوی و جزی الله المختار خیرا (شکر و سپاس به درگاه خداوندی که مرا به درک خونخواهی دشمنم نایل ساخت. خداوند مختار را جزای خیر دهد.) چنان که ابن قولویه در کامل الزیارة می‌نویسد: علی بن الحسین (ع) به بنی عقیل در میان بنی هاشم التفات برجسته‌ای داشت. وقتی از این امر از وی جوینا شده و گفتند: «چگونه است که شما در میان بنی اعمام خود به بنی عقیل بیش از آل جعفر توجه دارید؟» در پاسخ آن‌ها فرمود: «من بنی عقیل را از دیگران بیشتر دوست می‌دارم زیرا جانبازی آن‌ها را با پدرم ابی عبدالله الحسین (ع) از یاد نبرده‌ام. این خانواده در واقعه‌ی طف بیش از دیگران کوشیدند و به شهادت رسیدند.»

اخبار مربوط به آن حضرت در واقعه‌ی حره

واقعه‌ی حره [۷۳] که آغاز آن به روز چهارشنبه بیست و هشتم ذی حجه سال شصت و سوم هجری بود، در منطقه‌ای اتفاق افتاد منسوب به واقم که نام شخصی بود و به حره‌ی واقم معروف گردید. جریان به این قرار بود که گروهی از رجال مدینه جهت ملاقات یزید به شام اعزام گردیدند. اما همین که مشاهده کردند که اعمال یزید جز اهانت به دین و آیین اسلام نیست و جز اعمال زور، ستمگری و خشونت منظور دیگری ندارد بر این امر اتفاق کردند که با وی به مبارزه برخاسته و از حکومت بر کنارش سازند. و نیز از مدت‌ها قبل اخباری به مدینه می‌رسید که اغلب حاکی از سرگرم شدن یزید بن معاویه به عیش و نوش بود و این خود باعث تنفر و انزجار اهالی مدینه گردیده بود. پس مردم با آنان همدستان شده، همگی اعمال یزید را تقبیح کردند و اکثراً بر یزید شوریدند. از اطراف سیل اعتراض و حمله آغاز شد. وی را از خلافت و امارت خلع و عامل او عثمان بن محمد بن ابی سفیان را طرد کردند و هر کس که از بنی امیه با او بود در خانه‌ی مروان زندانی ساختند و سرانجام از مدینه اخراجشان کردند. طبری می‌نویسد: در این فاجعه یزید مسلم بن عقبه را که مردی خونخوار و [صفحه ۷۵] جسور و بی‌باک بود در رأس سپاهی بالغ بر دوازده هزار نفر برای این جنگ انتخاب کرد و بنا به فرمان وی چنانچه او به هلاکت می‌رسید حصین بن نمیر سکونی به جای وی فرماندهی سپاه را بر عهده می‌گرفت. به این ترتیب مسلم بن عقبه برای نبرد با مردم مدینه حرکت کرد. هر چند یزید به هنگام گفتگو با مسلم توصیه کرده بود که به امام سجاد صدمه و آزاری نرساند و گفته بود که او در اینگونه امور دخالت نخواهد کرد؛ اما علی بن الحسین (ع) خود در این بلوا که برخلاف رضایتش صورت می‌گرفت به عنوان کناره‌گیری و بی‌طرفی از چندی پیش مدینه را ترک کرده بود. باری، همین که اهالی مدینه بر بنی امیه شوریدند و ایشان را به طرف شام روانه ساختند، علی بن الحسین (ع) مروان بن حکم و همسرش عایشه دختر عثمان بن عفان را که به وی متوسل شده بودند در خانه‌اش پناه داد. باید دانست که هیچ کس در بزرگی و فضیلت به پایه‌ی امام زین‌العابدین (ع) نمی‌رسید. مروان بن حکم ابتدا از بیم جان خود به عبدالله بن عمر روی آورده بود و از وی خواسته بود که خانواده‌اش را پناه دهد؛ اما فرزند عمر از این امر شانه خالی کرده بود. پس مروان خانواده‌اش را به علی بن الحسین (ع) سپرد و حضرت سجاد (ع) آنان را همراه با خانواده‌ی خود از مدینه خارج ساخت و در محلی به نام یبیع جای داد. چنان که قبلاً نیز اشاره شد، علی بن الحسین (ع) که از این ماجرا ناراضی بود و می‌خواست از هیاهوی جنگ بر کنار باشد، در دهکده‌ای نزدیک مدینه اقامت کرده بود. عایشه دختر عثمان و همسر مروان نیز که به طایف رفته بود، جهت ملاقات با علی بن الحسین (ع) به دهکده‌ی مزبور مراجعه کرد. آن حضرت جهت محافظت وی فرزند خود عبدالله را همراهش به طایف فرستاد که تا پایان این ماجرا همچنان با او بود. مروان نیز از بزرگواری و احسان امام در این مورد تشکر نمود. و این بالاترین درجه‌ی فضیلت و بزرگواری و از مکارم اخلاق امام بود که در برابر آن همه آزاری که مروان نسبت به آن حضرت روا داشته بود اینک رفتار سوء وی را با نیکی و احسان جبران می‌کرد و این بزرگواری و عفو و گذشت از خاندان رسالت که خود منبع فضیلت و اخلاق بوده‌اند سرچشمه گرفته است و هرگز جای شگفتی و تعجب [صفحه ۷۶] نیست چنان که گویند: ملکنا فکان العفو منا سحیة فلما ملکتم سال بالدم أبطح و حسبکم هذا التفاوت بیننا و کل اناء بالذی فیه ینضح اما برخلاف گفته‌ی طبری که در ذیل بعضی از روایات خود اشاره کرده، سپاسگزاری مروان از علی بن الحسین مبتنی بر روابط دوستانه‌ی قدیمی نبوده است؛ زیرا دشمنی و عداوتی که مروان نسبت به علی بن الحسین و اهل بیت طاهرین علیهم‌السلام روا می‌داشت، احتیاج به توضیح ندارد و همه کس بدان آگاه است. آیا می‌توان تعیین کرد که این دوستی که به ادعای طبری از قدیم بین آن دو برقرار بوده از چه زمان آغاز گردیده؟ آیا از آن روز بوده است که مروان در جنگ جمل با جد آن حضرت علی بن ابی طالب (ع) به مبارزه و کارزار پرداخت؟! و یا آن روز که همراه با معاویه در جنگ صفین با وی جنگید؟ و یا از آن موقع بوده است که مروان درباره‌ی امام حسین (ع) به ولید گفت: «حسین بن علی هرگز بیعت نخواهد کرد، همین که با وی مواجه شدی بیدرنگ او را به قتل برسان!» و در جای دیگر نیز به وی گفت: «چنانچه حتی برای یک ساعت هم در این امر تأخیر نموده و امام حسین را به حال خود گذاری و از وی بیعت‌نگیری هرگز به پیروزی بر او دست نخواهی یافت؛ پس بهتر

این است که هر چه زودتر او را به زندان افکنی و در اولین فرصت از وی بیعت بگیری و در غیر این صورت در کشتن وی تسریع نمایی.» و یا سخن امام حسین (ع) که خطاب به وی گفت: - ویلی علیک یابن الزرقاء انت تأمر بضرب عنقی کذبت و الله و لؤمت (وای بر تو، ای پسر زرقاء، مرا به قتل تهدید می کنی! به خدا سوگند رفتار تو جز دروغ و تزویر نیست و بدون تردید سرانجام به پشیمانی و بدبختی شدیدی گرفتار خواهی شد) و گفته‌ی مروان به هنگامی که سر امام حسین (ع) را نزد وی آوردند چنان که گویی شهادت نور دیده‌ی پیامبر اسلام (ص) قلب وی را شاد کرده می گفت: یا حبذا بردک فی الیدین و لونک الاحمر فی الخدین کانما حف بوردتین شفیت نفسی من دم الحسین و سپس دوران عثمان را به خاطر آورده، گویی به انتقام خون او دست یافته، چنین می گفت: [صفحه ۷۷] «والله لکأنی انظر الی ایام عثمان» آیا با توجه به مطالبی که فوقاً اشاره شد باز هم می توان قبول کرد که بین مروان و علی بن الحسین (ع) رشته‌ی دوستی برقرار بوده؟ و آیا می توان مطالب فوق را علل و اسباب دوستی آنها دانست؟ و آیا باز هم می توان قبول کرد که مروان نسبت به علی بن الحسین (ع) دشمنی و عداوت نورزیده است؟ در جواب باید گفت: حاشا و کلا، هرگز چنین نبوده و توجه به مطالب فوق این حقیقت را آشکار می سازد که وجود اهل بیت علیهم السلام بر پایه‌ی فضایل و مکارم اخلاق پی‌ریزی گردیده و هر یک از آنها خورشید تابناکی بودند که همه کس و حتی دشمنان آنها نیز از انوار درخشان آن بهره‌مند می گردیدند، و شخصیت و فضیلت، چنان در وجود آنان جای داشت که هر کس به آزارشان می پرداخت با نیکی و احسان با وی رفتار می کردند. به این ترتیب که جوانمردی و عدل و انصاف و عفو و گذشت و بزرگواری در برابر دشمن از صفاتی بود که خداوند به ایشان اختصاص داده و به این صفات آنان را زینت بخشیده است، تا آنجا که در شخصیت و فضیلت و احسان و نیکی هیچکس به پایه‌ی آنها نمی‌رسید و هیچکس را یارای برابری با آنان نبوده است. امام زین العابدین (ع) همان کسی است که فرمود: لو ان قاتل الحسین (ع) استودعنی السیف الذی قتل به الحسین لرددته الیه. (چنانکه قاتل امام حسین (ع) همان شمشیری را که با آن پدرم حسین بن علی (ع) را به قتل رسانده نزد من سپارد، بر خود لازم می‌دانم که این امانت را به وی باز گردانم.) چنان که قبلاً نیز اشاره شد سرانجام سپاه مسلم بن عقبه بر مدینه پیروز شد و چون قهراً این شهر را به تصرف درآورد به سپاهیان دستور داد تا سه روز به دلخواه خود بدون رحم و شفقت در مدینه به قتل و غارت بپردازند. آنگاه مسرف [۷۴] به تصور اینکه همه بنده و غلام یزید بن معاویه هستند از مردم خواست که با او بیعت کنند و گفت یزید هر طور بخواهد با جان و مال و اهل و خانواده‌ی آنها فرمان خواهد کرد. در این اثنا مروان به حضور علی بن الحسین (ع) شتافت، آن حضرت نیز با مروان و پسرش عبدالملک که برای درخواست امان از مسرف با وی همراه شده بودند، نزد مسرف آمد. آنها ملتمسانه از مسلم خواستند که به زین العابدین (ع) آزاری نرساند، [صفحه ۷۸] همین که نزد مسرف رسیدند، زین العابدین (ع) را مخاطب ساخته و گفت: «به خدا سوگند اگر به خاطر این دو نفر بود هرگز از شما دست بر نمی‌داشتم، اما یزید سفارش کرده که شما را آزاری نرسانم» و سپس او را در کنار خود جای داد. در روایت دیگری است که وقتی علی بن الحسین (ع) را نزد مسرف آوردند پرسید این شخص کیست؟ گفتند او علی بن الحسین است. آنگاه مسلم بن عقبه با تجلیل و احترام بر وی سلام کرد و آن حضرت را در کنار تخت خود جای داد. پس رو کرد به آن حضرت و گفت: یزید قبلاً درباره‌ی شما سفارش بسیار کرده، اما رفتار عده‌ای مرا به خود مشغول ساخت و مانع گردید که من بتوانم به دیدار شما نایل شوم. در این جا مسلم اضافه کرده و گفت: گویا خانواده‌ی شما نیز از این واقعه بیمناک گردیده‌اند؟ علی بن الحسین (ع) فرمود: آری، و من از آنچه بر مدینه گذشته است بی‌نهایت افسوس دارم و این اقدام را هرگز نپسندیده‌ام. همین که امام (ع) خواست به خانه‌ی خود برگردد مسلم شخصاً رکاب او را گرفت و احترامات را تجدید کرد. و همان طور که در بخش کرم و سخاوت علی بن الحسین (ع) اشاره شد، آن حضرت در واقعه‌ی حره تا آنگاه که سپاه مسلم بن عقبه متفرق شدند چهار صد زن همراه با شوهران آنها را در کنف حمایت خود نگهداری کرد. و در روایت دیگری آمده است که: تعداد چهار صد زن همراه با فرزندانشان را در پناه خود جای داد.

آنچه در علوم مختلفه از آن حضرت روایت شده است

ابونعیم در حلیه الاولیاء به سند خود از علی بن الحسین (ع) آورده است: هر کس بی‌مورد بخندد از علم و ادب و وقار وی کاسته گردد. من ضحک ضحکه مج مجه من العلم

در امر به معروف و نهی از منکر

در حلیه الاولیاء [۷۵] به سند خود از علی بن الحسین (ع) روایت است که فرمود: [صفحه ۷۹] - التارک للامر بالمعروف و النهی عن المنکر کتاب الله وراء ظهره الا ان يتقى تقاه، قیل و ما تقاته؟ قال: يخاف جبارا عنيدا ان يفرط عليه او ان يطغى. (کسی که امر به معروف و نهی از منکر را ترک کند مانند کسی است که قرآن را پشت سر گذاشته و بدان عمل نکند. فرمود: این طایفه به خوف و ترس و ظلم و ستم و عناد و طغیان گرفتار خواهند شد. شبیه به این روایت را محمد بن سعد نیز در طبقات به سند خود از علی بن الحسین (ع) نقل کرده است.

در کتمان علم

در حلیه الاولیاء آمده است: قال علی بن الحسین من کتم علما احدا او اخذ علیه اجرا رفدا، فلا ینفعه ابدا. (کسی که علم خود را از دیگران مخفی بدارد و یا در برابر آن اجر و مزد بخواهد هرگز برای او مفید فایده‌ای نخواهد بود.)

درباره‌ی صبر

ابونعیم در حلیه الاولیاء [۷۶] به سند خود از ابی حمزه‌ی ثمالی از علی بن الحسین، علیهما السلام آورده است که فرمود: همین که قیامت برپا شود، منادی اعلام می‌کند اهل فضل پیاخیزند. پس عده‌ای از مردم برخاسته و آنان را به طرف بهشت فرا می‌خوانند. آنان نیز بی‌درنگ به سوی بهشت به راه می‌افتند. در این اثنا گروهی از ملائکه آنان را ملاقات کرده گویند به کجا می‌روید؟ گویند به طرف بهشت. از آنها می‌پرسند آیا قبل از حساب به بهشت می‌روید؟ گویند: بلی. باز می‌پرسند شما مگر چه کسانی هستید؟ گویند اهل فضل هستیم. باز به آنها گویند فضل شما در چیست؟ در پاسخ گویند: در هر مسأله‌ای که ما جاهل بودیم بردباری می‌نمودیم و هر وقت با ظلم و ستم مواجه می‌شدیم به صبر و شکیبایی رفتار می‌کردیم، و چنانچه کسی رفتار سوئی بر ما می‌نمود وی را مورد عفو و بخشش قرار می‌دادیم. آنگاه فرشتگان گویند: داخل بهشت گردید، چه خوب است پاداش نیکوکاران: سپس به اهل صبر خطاب می‌شود که به پاخیزند. و نیز به آنان گفته می‌شود، [صفحه ۸۰] به طرف بهشت بروید. گروهی ملائکه آنان را ملاقات کرده، همچنان از این امر جويا می‌شوند. آنها نیز در پاسخ خود را اهل صبر معرفی می‌نمایند. باز از آنان می‌پرسند: صبر شما در چه بوده است؟ گویند بر اطاعت خداوند صبر کرده، از معصیت خدای عزوجل دوری جستیم. پس به آنان گویند داخل بهشت گردید که بهشت نعیم اجر نیکوکاران است. آنگاه منادی اعلام می‌کند که همسایگان خدا برخیزند. پس عده‌ی معدودی برخاسته، به همان ترتیب گروهی از فرشتگان با آنان ملاقات کرده به گفتگو می‌پردازند و به آنها گویند: شما چگونه در ردیف همسایگان خدا قرار گرفتید؟ در پاسخ گویند: به خاطر رضای خدا به مساجد رفته به عبادت خدا می‌پرداختیم، و در راه خوشنودی خدای عزوجل همنشین بندگان خالص بودیم و برای رضای خدا بذل و بخشش می‌نمودیم. به آنان نیز گویند وارد بهشت شوید، چه خوب پاداشی است اجر عاملین. ابونعیم در حلیه الاولیاء به سند خود از عتبی و او نیز از پدر خود آورده است که: علی بن الحسین (ع) که

افضل بنی هاشم بود به فرزند خود فرمود: ای فرزند، در برابر مشکلات و مصایب شکیبا باش و متعرض حقوق دیگران مشو، و برادرت را به کاری که زیانش برای او بیشتر از نفع تو است وادار مکن. و نیز به سند خود از ابی حمزه‌ی ثمالی و او از علی بن الحسین (ع) آورده است که فرمود: آنگاه که قیامت برپا شود منادی اعلام می‌کند: کجا هستند اهل صبر؟ پس عده‌ای برخیزند. به آنها گفته می‌شود: صبر شما در چه بوده است؟ در پاسخ گویند: صبر ما در اطاعت از خدا و دوری از معصیت خدای عزوجل بوده است. پس به آنها گویند: راست گفتید. به بهشت داخل شوید.

در عبادت

در حلیه الاولیاء آمده است که: علی بن الحسین (ع) می‌فرمود مردم به طرق مختلف به عبادت و پرستش خداوند می‌پردازند. عده‌ای از روی ترس و بیم، که این عبادت مخصوص بندگان و غلامان است که به واسطه‌ی ترس از مولای خود انجام می‌دهند؛ و عبادت گروهی دیگر مبتنی بر حرص و طمع است که این، عبادت [صفحه ۸۱] بازرگانان است. و دسته‌ای نیز با خلوص نیت و شکر و سپاس پرستش خداوند را به جا می‌آورند، که این نوع عبادت و پرستش مخصوص مردان بزرگ و آزاده است.

درباره‌ی قناعت

ابونعیم در حلیه به سند خود از ابی حمزه‌ی ثمالی می‌نویسد: شنیدم که علی بن الحسین (ع) می‌گفت: من قنع بما قسم الله له فهو من اغنی الناس (هر کس به آنچه که خداوند روزی فرموده قانع و راضی باشد، خود از غنی ترین مردم است).

درباره‌ی صدقه

ابونعیم در حلیه به سند خود روایت کرده است که علی بن الحسین (ع) در موقع دادن صدقه به فقیر، ابتدا آن را می‌بوسید، و سپس اهدا می‌کرد. محمد بن سعد در کتاب طبقات آورده است که علی بن الحسین (ع) که در احسان و یاری فقرا و مساکین و دادن صدقه شهرت بسزایی داشت، چنان بود که غذا و نان برداشته و به خانه‌ی فقرا و مستمندان می‌رفت و جلو خانه‌ی ایشان می‌ایستاد و به دست خود به آنان اعطا کرده و می‌فرمود: ان الصدقة تقع فی یدالله قبل ان تقع فی ید السائل. (قبل از آنکه صدقه به دست سائل برسد در دست خداوند قرار می‌گیرد).

علما و دانشمندی که از علی بن الحسین نقل روایت کرده‌اند

شیخ طوسی در کتاب رجال خود نام کلیه‌ی کسانی را که از علی بن الحسین علیه‌السلام به نقل روایت پرداخته‌اند جمع‌آوری کرده و در این کتاب نیز در فصل مخصوص به خود، آنها را ملاحظه خواهید کرد. در مناقب ابن شهر آشوب [۷۷] چنین آمده است: در میان دانشمندانی که از آن حضرت روایت کرده‌اند می‌توان طبری و ابن البیع و احمد و ابن بطه و ابوداود و صاحب کتاب حلیه، اغانی، قوت القلوب، شرف المصطفی، اسباب نزول القرآن، فایق، ترغیب و ترهیب را نام برد که از زهری و سفیان بن عینیة و نافع و اوزاعی و مقاتل و واقدی و محمد بن اسحاق و غیر اینها نقل روایت کرده و روایات آنها اغلب با [صفحه ۸۲] واسطه از آن حضرت بوده است. ابن شهر آشوب در مناقب ج ۳ ص ۳۱۱ می‌نویسد: دربان آن حضرت یحیی ابن ام الطویل المطعمی بوده، و رجالی که با امام زین العابدین (ع) معاصر بوده‌اند، از میان صحابه جابر بن عبدالله انصاری، عامر بن وائله کنانی، سعید بن مسیب بن حزن و سعید بن جهان کنانی را می‌توان نام برد، و از میان تابعین نیز که با آن حضرت همزمان بوده‌اند نامشان به این شرح است: ابومحمد سعید

بن جبیر، محمد بن جبیر بن معطم، ابو خالد کابلی، قاسم بن عوف، اسماعیل بن عبدالله بن جعفر، ابراهیم و حسن که این دو از فرزندان محمد بن حنفیه بوده‌اند، حبیب بن ابی ثابت، ابویحیی اسدی، ابو حازم اعرج و سلمه بن دینار المدنی الاقرص القاص. و اما بعضی از اصحاب آن حضرت که بیش از دیگران شهرت داشته‌اند عبارت بودند از ابو حمزه‌ی ثمالی که تا ایام موسی بن جعفر (ع) در قید حیات بود، فرات بن احنف که تا زمان امام صادق (ع) باقی بود، جابر بن محمد بن ابی بکر، ایوب بن حسن، علی بن رافع، ابو محمد القرشی السدی الکوفی، ضحاک بن مزاحم خراسانی که اصل وی از کوفه بوده، طاوس بن کیسان، ابو عبدالرحمن، حمید بن موسی کوفی، ابان بن تغلب بن رباح، ابو الفضل سدید بن حکیم بن صهیب الصیرفی، قیس بن رمانه، عبدالله برقی و فرزدق شاعر. و از میان موالی و غلامان آن حضرت شعیب را نام برده است. و چنان که شیخ مفید در اختصاص می‌نویسد: اصحاب علی بن الحسین (ع) عبارت بودند از ابو خالد کابلی کنکر که برخی نام وی را وردان یاد کرده‌اند، یحیی بن ام‌الطویل، سعید بن مسیب مخزومی و حکیم بن جبیر.

کتاب و آثار آن حضرت

صحیفه الکامله

کتاب شریف صحیفه‌ی کامله‌ی سجاده‌ی که دریایی از لطایف روحی و حقایق الهی در آن نهفته شده و ابواب آن را که به صورت دعا آمده شصت و یک باب ذکر کرده‌اند، و درس بزرگی از مکارم و فضایل اخلاقی و انواع خیر و نیکی و طرق مختلف عبادت است و مشحون از حقایقی است که به ما می‌آموزد تا [صفحه ۸۳] چگونه درهای سعادت را به روی خویش بگشاییم و در شداید و مهمات و مشکلات چگونه به درگاه باری تعالی پناه ببریم و حوائج خود را از او بخواهیم. زیرا که این کتاب درباره‌ی موضوع مهم دعاست، و انسان را به این حقیقت واقف می‌سازد که از این آیه که خدای تعالی فرمود: (مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم)، چگونه بهره برگیرد. و دعاهای آن را به این ترتیب نام می‌برند: در ستایش و حمد و ثنای خدای عزوجل، در مقام فروتنی و تذلل به پیشگاه الهی و پناه جستن به درگاه او، دعا در تضرع و زاری، در اصرار بر طلب رحمت، در عذر خواهی، در اظهار ترس از خدا، درود بر محمد و آل او (ص)، درود بر حاملان عرش، طلب رحمت بر آنان که به پیامبران الهی ایمان آورده‌اند و بر صحابه و تابعین، دعا درباره‌ی پدر و مادر، دعا برای اولاد، دعا درباره‌ی همسایگان و دوستان، درباره‌ی نگهبانان مرزها، دعای آن حضرت درباره‌ی خود و خاصان خود، در دفع شر شیطان، دعای آن حضرت در پناه جستن به خدا، در طلب حوائج، در طلب عفو از گناهان و رحمت، در طلب پوشیدن عیب‌ها و محفوظ ماندن از آنها، دعا در طلب آمرزش، در طلب توبه، در طلب فرجام نیک، دعا به خاطر عافیت، در طلب روزی و یاری از خدا بر ادای دین، دعا در مکارم اخلاق، دعای آن حضرت در طلب خیر و رفع غم‌ها و شداید، در دفع مکر دشمنان و دفع بلیات، دعای آن حضرت هنگام صبح و شام، در هنگام بیماری، دعا به وقت شنیدن بانگ رعد، دعای آن حضرت هنگام یاد کردن از مرگ و به هنگام ختم قرآن و نگاه کردن به ماه نو و هنگام فرا رسیدن ماه مبارک رمضان، در وداع ماه رمضان، در عیدین (فطر و اضحی) و جمعه، در روز عرفه، و دعا در تمام ایام هفته و غیر اینها، و این گوشه‌ای از حقایق و لطایفی است که به صورت دعا در صحیفه‌ی سجاده آورده شده است. دعاهای صحیفه علاوه بر حسن بلاغت و کمال فصاحت بر عالیترین مضامین و عبارات و علوم الهی مشتمل است. زیبایی، شکوه و قدرت روحی‌ای که در تعبیرات روح پرور آن به کار رفته؛ و طرق مختلفی که در اوقات گوناگون در مقام فروتنی و توسل در پیشگاه الهی و درود و ثنا بر خداوند انتخاب شده، و اسلوب آن در طلب عفو و کرم خداوندی، خود بالاترین شاهد و دلیل است بر اینکه صدور آن از مقام امام معصوم قطعی است و احدی دست رد و انکار بر آن

نهاد، نام آن شهره‌ی آفاق [صفحه ۸۴] است و فروغش بر اکناف جهان گسترده؛ تا آنجا که هرگز شک و تردید در آن راه ندارد. و گوهری است از معدن علوم امام سجاد، و ثمره‌ای است که بر درخت معارف آن حضرت پرورده شده است. از طرفی رجال مشهوری که به ذکر اسانید آن پرداخته و کثرت اسانید آن که همه‌ی آن‌ها به امام سجاد صلوات الله علیه و علی آبائه و ابنائه الطاهرین متصل می‌گردد خود دلیل گویایی است که از مبدع و موجد آن ریشه گرفته است. بزرگان مصنفین این فن و روات ثقه به اسانید متعدد خود که همگی به امام زین العابدین (ع) می‌پیوندند از آن کتاب روایت کرده‌اند. به طوری که هیچ یک از کتب ادعیه معتبره از آن خالی نیست. علاوه بر نسخه‌ای که نزد امام باقر (ع) موجود بوده نسخه‌ای نیز نزد زید شهید بوده است و همانطور که در ابتدای آن ذکر گردیده پس از وی به اولاد او و سپس به اولاد عبدالله بن حسن مثنی منتقل شده است. کتاب صحیفه‌ی سجادیه پس از قرآن کریم دومین کتابی است که در صدر اسلام پدید آمده و مانند نسیم صبا در اطراف و اکناف عالم منتشر شده و از این رو مردم به طور بی‌سابقه‌ای آن را مورد اهتمام و توجه قرار داده‌اند و چون سراسر صحیفه‌ی شریفه مشحون از حقایقی است که خدای تعالی هنگام خلوت و حال آن را بر زبان آن حضرت روان ساخته است و هر کتاب دیگری که در این فن تنظیم یافته از آن کتاب بهره و نصیبی گرفته، دانشمندان دیگر نیز کتب ادعیه‌ی خود را بر مبنای دعا‌های آن به رشته‌ی تحریر درآوردند. چنانکه ملاحظه می‌کنیم دعا‌های آن در کلیه‌ی ایام و ساعاتی که انسان در مقام راز و نیاز با پروردگار خود و یاد آفریننده‌ی خود باشد به آن نیازمند بوده و در شب و روز و صبح و شام و ساعات غروب آفتاب و نیمه‌های شب و به مقتضای زمان‌های مختلف و در تضرع و زاری به درگاه خدای تعالی، طلب حوائج، مغفرت و رحمت، کامیابی، رستگاری، طلب فرجام نیک و رسیدن به بهشت، رهایی از دوزخ و در تمام موارد و حالات بدانها اشاره شده است. همین که علماء و دانشمندان در میان سایر کتب حدیث به مزایا و مضامین درخشان کتاب صحیفه پی بردند به طور بی‌سابقه‌ای بر آن اقبال کرده و مورد توجهش قرار دادند. و صاحب‌دلان بر استنساخ و مقابله و گرفتن اجازه در روایت آن همت [صفحه ۸۵] گماشتند. آنگاه به تعداد کثیری که از شماره بیرون است به تهیه‌ی نسخ آن پرداختند تا آنجا که ابواب آن را با خطوط طلایی و نسخه‌های نفیسی بر اوراق ترمه و انواع دیگر بنوشتند و به صورت چاپ سنگی در حفظ و نگهداریش سخت بکوشیدند. سپس علما و دانشمندان شروح متعددی بر آن تهیه و تنظیم کردند، که بعضی از آن‌ها بدین شرح است: شرح شیخ بهایی که به نام حدائق المقربین خوانده می‌شود؛ و از میان همه‌ی آنها عالیترین و نفیس‌ترین شرحی که از صحیفه‌ی شریفه تهیه گردیده شرح سید علی خان مدنی شیرازی صاحب کتاب سلافة العصر فی ادباء العصر و الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة و غیر اینها را می‌توان نام برد و شروح دیگری که تعداد آنها از شمار عدد بیرون است. شرح سید علی خان به زیباترین شکل با چاپ سنگی در یک مجلد به قطع بزرگ تنظیم یافته است. شروح و استدراکاتی که دانشمندان بر صحیفه‌ی شریفه نگاشته‌اند، و اغلب با چاپ سنگی مزین گردیده به این شرح است:

صحیفه‌ی ثانیه‌ی سجادیه

گرد آورده‌ی شیخ محمد بن حسن بن حر عاملی نزیل اصفهان. در این شرح که تنها به قسمتی از ادعیه‌ای که در صحیفه‌ی کامله از قلم افتاده اکتفا شده، بسیاری از دعاها دیده نمی‌شود. این شرح دوبار، یکبار با چاپ سنگی و یکبار با حروف به چاپ رسیده است.

صحیفه‌ی ثالثه‌ی سجادیه

که به وسیله‌ی میرزا عبدالله اصفهانی معروف به افندی صاحب کتاب ریاض العلماء جمع آوری شده است. وی نیز آنچه را که ابن

حر عاملی در استدراکات خود در صحیفه‌ی ثانیه از قلم انداخته ذکر کرده است، و آن نیز با چاپ سنگی به طبع رسیده است.

صحیفه‌ی رابعه‌ی سجادیه

گرد آورده‌ی میرزا حسین نوری. هر چند که وی نیز در این شرح قسمت‌هایی از ادعیه‌ی صحیفه‌ی میرزا عبدالله افندی جامع صحیفه‌ی ثالثه که از قلم انداخته در استدراک خود آورده است؛ اما همانطور که نسخه‌ی صحیفه‌ی ثالثه ناقص بوده شرح و استدراک از روی آن نیز ناقص و نامعلوم انجام گرفته است. این صحیفه نیز با چاپ سنگی انتشار یافته است.

صحیفه‌ی خامسه‌ی سجادیه

که به وسیله‌ی این فقیر (محسن امین) نویسنده‌ی این سطور [صفحه ۸۶] جمع آوری گردیده و در استدراک آن آنچه را که در صحیفه‌ی کامله ذکر نشده و آن قسمت از ادعیه که در صحیفه‌ی ثانیه و ثالثه و رابعه از قلم افتاده، آورده شده. و همان طور که اشاره شد استدراک از روی صحیفه‌ی ثالثه کاملاً محقق و مشخص نیست. اما شرح و استدراک از روی صحیفه‌ی رابعه جامع‌تر و با فحص و تحقیق بیشتری تهیه و تنظیم گردیده است.

رساله‌ الحقوق

اشاره

که بر مبنای حقوق و وظایف اخلاقی و انسانی تدوین گردیده. یکی از درخشانترین کتب و آثار علی بن الحسین علیه‌السلام است که رعایت آنها موجبات رفاه و آسایش و سعادت فرد و اجتماع را فراهم خواهد کرد. این رساله را که شیخ صدوق به سند معتبر در خصال آورده، حسن بن علی بن شعبه حلبی نیز در تحف العقول آن را روایت کرده است. هر چند اصول مطالب آن با یکدیگر مطابق است، اما در نقل روایت بین آن دو اندکی تفاوت از نظر زیاده و نقصان و غیر اینها دیده می‌شود. و در این کتاب روایت تحف العقول بیشتر مورد توجه بوده است. شیخ صدوق در خصال از علی بن احمد بن موسی از محمد اسدی از جعفر ابن محمد بن مالک فزاری از خیران بن داهر از احمد بن سلیمان جبلی و او از پدر خود از محمد بن علی از محمد بن فضیل و او از ابی حمزه ثمالی چنین روایت کرده است که گفت: - هذه رسالة علی بن الحسین علیهما السلام الی بعض اصحابه: اعلم ان الله عزوجل علیک حقوقاً الخ... اما در تحف العقول بدین ترتیب روایت شده است: رسالة علی بن الحسین علیهما السلام المعروفة برسالة الحقوق: اعلم رحمک الله ان الله علیک حقوقاً... از ابی حمزه‌ی ثمالی روایت است که گفت: این ساله‌ای است که علی بن الحسین علیهما السلام خطاب به بعضی از اصحاب خود چنین می‌فرماید: - بدان - خدای تو را رحمت کند - که بر تو حقوق و وظایفی است که تو را در هر جنبش و آرامش و در هر جا و مکان احاطه کرده است، و در کلیه‌ی اعضا و جوارح و در هر اندامی از بدنت که به جنبش درآوری و در هر ابزار و آلاتی که آن را به کار بندی، بعضی از حقوق بر بعضی بزرگترند؛ بزرگترین حقوق ربانی بر [صفحه ۸۷] تو، حقی است که خدای تبارک و تعالی برای خود بر تو واجب دانسته است. و آن در حقیقت اصل و ریشه‌ی حقوق است، و وظایف و حقوق دیگر از آن منشعب می‌شود. آنگاه خداوند بر تو حقوقی لازم داشته است که کلیه‌ی اعضا و جوارح تو را از سر تا به قدم شامل می‌گردد. و برای چشم، گوش، زبان، دست، پا، شکم و عضو تناسلی تو هر یک جداگانه حقی مقرر است. و اینها

اعضای هفت گانه ایست که افعال ظاهری از آنها پدید می‌آید. سپس خداوند بزرگ برای کارها و افعال تو حقوقی واجب دانسته و برای نماز، روزه، صدقه، زکات و قربانی و رفتار و کردارت حق و تکلیفی مقرر داشته است. آنگاه حقوق و تکالیفی است که در میانه‌ی تو و دیگران است، و انجام آن شدیداً لازم است و واجب‌ترین حقوق این دسته، حق پیشوایان توست. پس از آن حق رعایا و حقوق زیردستان و خویشاوندان. از این دسته از حقوق، حقوق دیگری نیز منشعب می‌گردد، و حق پیشوایان که بر تو است سه گونه است: واجب‌تر آنها حق سلطان است که تدبیر کار تو به دست او است. سپس حق آموزگار و سپس حق آقایی که مالک تو است. هر تدبیر کننده و سرپرستی پیشوا است. حقوق زیر دست هم بر سه گونه است: حق زیر دست حکومت تو و سپس حق شاگرد و آن که نزد تو کسب دانش کند. (زیرا نادان به منزله‌ی زیر دست و رعیت دانا محسوب می‌شود.) و حق آنان که در ملک تو هستند مانند زنان و کنیزان و حقوق ارحام و خویشاوندان و آن بسیار است. برای هر یک که در قرابت و خویشاوندی به تو نزدیکتر است حقوق واجب‌تری تعیین گردیده. واجب‌تر از همه حق مادر تو است. و سپس حق پدر تو و فرزندان و برادرت، و بعد به ترتیب هر یک از خویشان که به تو نزدیک‌تر است، آزاد کننده و ولی نعمت تو، آزاد شده‌ات که ولی نعمت اویی، سپس حق هر که به تو احسان کرده، اذان گوی نمازت، پیش نمازت، سپس حق همنشین تو، همسایه‌ات، شریکت، سپس حق مال تو، بدهکارت، بستانکارت، سپس حق رفیق معاشرت، سپس حق مدعی بر تو، و یا کسی که به او ادعا داری، کسی که با تو مشورت کند، آنکه با او مشورت کنی، و سپس حق کسی است که به نصیحت و اندرز وی اقدام کرده و یا او به راهنمایی و اندرز تو پرداخته است، سپس حق بزرگتر از تو، خردسال‌تر از تو، سائل از تو، کسی که از او سؤال کنی، سپس حق کسی است که گفتار و یا رفتار سوئی [صفحه ۸۸] نسبت به تو روا داشته و یا موجبات مسرت و شادی و خرسندی تو را به عمد یا غیر عمد فراهم ساخته است، سپس حق همه‌ی همکیشان و کفار ذمی و سپس حقوقی که در تغییر احوال و به اسباب پدید آیند. خوشا بر کسی که خداوند در ادای این حقوق یاریش کند و توفیق بخشد. آنگاه امام زین‌العابدین (ع) هر یک از حقوق نامبرده را بدین شرح مورد تفسیر و تشریح قرار داده، می‌فرماید:

بزرگترین حق خدا

حق بزرگ خدای تعالی بر تو این است که در برابر آفریدگار خود سر تواضع و فروتنی و پرستش فرود آوری و برای او شریک قرار ندهی، و چنانچه با خلوص نیت به عمل خود روح و روان بخشی، در چنین صورت به ادای بزرگترین حق که همان حق خدای بزرگ است موفق گردیده و متقابلاً به اخذ پاداش و حق بزرگی که شامل روبراه ساختن زندگی دنیا و آخرت است نائل آمده‌ای، و علاوه بر این خداوند آنچه را که دوست داری و از او بخواهی بخشنده است.

حق نفس

حق نفس بر تو این است که تمام نیرو و قدرت آن را تحت رهبری و اطاعت و فرمان خدا درآوری. به این ترتیب که وظایف و حقوق اعضای هفتگانه: گوش، چشم، دست، پا، شکم، زبان و عضو تناسلی را مراعات نموده و در این امر از خداوند یاری و استعانت جویی.

حق زبان

حق زبان این است که از بیان سخن ناهنجار خودداری نموده و آن را به نیکی عادت دهی و آن را وادار بر ادب نموده و جز به هنگام ضرورت و احتیاج و برای سود دین و دنیا آن را از پرگویی باز داری و از گفتار بیهوده و سخنان ناروا و از آنچه که ممکن

است انسان را با خطر مواجه سازد به شدت بر حذر داری. زبان شاهد و دلیل عقل است، جمال معنوی و روحی شخص عاقل به عقل آراسته گردد؛ همچنان که سیرت و آرایش ظاهر و جمال محسوس نیز به زبان آراسته است؛ و هرگز نیرویی جز به حول و قوه‌ی خداوند علی عظیم نیست. [صفحه ۸۹]

حق گوش

حق گوش یا عضو سمعی این است که از طریق آن سخنانی را به قلب خود راه دهی که آن را به خیر و نیکی وا دارد و یا اخلاق و سجایای پاک در آن به وجود آورد. زیرا که قلب به مثابه شهری است که معانی متنوع و گوناگون از اعمال نیک یا بد از دروازه‌ی آن که همان عضو شنوایی است بدان راه می‌یابد. و لا قوه الا بالله.

حق چشم

حق چشم این است که از هر چه روا نیست آن را ببوشانی و از نگاههای مبتذل و بیهوده بازداری. به این معنی که جز مواضعی را که برای آدمی درس عبرتی بوده و یا بر علم و فضل وی بیفزاید تحت نظر و رؤیت نگیری.

حق پا

حق پا این است که هرگز در راه حرام گام نهدی، و در هر طریق که برای خود انتخاب نمودی بنگر که تو را به خواری و ذلت و به پرتگاه نیستی و مرگ نکشاند. زیرا که پا عضوی است که می‌توانی به وسیله‌ی آن یا در راه خیر و یا در طریق شر گام برداری. و لا قوه الا بالله.

حق دست

اما حق دست این است که با آن در آنچه را که حلال گردیده بگشایی، و به انفاق و بذل و بخشش پردازی و به وسیله‌ی آن اعمالی را که خداوند فرض و واجب گردانیده به اجرا درآوری تا بدین وسیله از عقوبت و آفات و بلیات مصون مانده و از ملامت و سرزنش مردمان برکنار باشی و چنانچه رضا و خوشنودی خدا را در نظر گرفته و بسط مال با عقل و فضیلت توأم گردد، به اجر و ثواب نیک آخرت نایل خواهی شد.

حق شکم

حق شکم بر تو این است که آن را ظرف کم یا زیاد از حرام قرار ندهی، و از حلال هم به اندازه‌اش بدهی، زیرا چنانچه از حد تقویت جسم به مقداری که باعث ضعف و سستی است تقلیل یابد انسان را به خواری و کسالت می‌کشاند و سیری زیاد و تن پروری فزون از حد نیز باعث جهل و نادانی گردیده و از کار و کوشش و کسب علم باز می‌دارد. افراط در غذا به مستی و بیخبری و سفاهت و نادانی منجر می‌گردد، و این امر انسان را از نیکی و کرامت باز داشته و از حد انصاف و مروت [صفحه ۹۰] خارج خواهد ساخت، و شخص در چنین مواردی نه نیکی تواند نه کرامت.

حق عضو تناسلی

حق عضو تناسلی این است که آن را از محرّمات جنسی و تماسهای آلوده باز داری: با فرو بستن چشم از قیافه‌ها و مناظری که بر تو

حرام گردیده به عفت و پاکدامنی آن یاری و کمک نمایی. زیرا که چشم در احتراز از گناه اثر بسزایی خواهد داشت و نیز با یاد مرگ و با تهدید نفس به کیفیهای سنگین و سخت و ترس و خوف از خدا در پاک داشتن و حفظ و نگهداری آن عضو بکوشی، و به هر حال عصمت و نگهداری و تأیید به دست خدا و نیرو و گردش کلیه‌ی امور به اختیار او است. آنگاه امام زین‌العابدین علیه‌السلام هر یک از حقوقی را که می‌بایست انسان در اعمال و افعال خود رعایت نماید مورد تفسیر و تشریح قرار داده و می‌فرماید:

حق نماز

اما حق نماز این است که بدانی نماز یکی از اعمالی است که باعث می‌گردد به درگاه خداوند بار یافته و به او تقرب جویی، و بدانی که در پیشگاه او ایستاده‌ای، و چون به این امر واقف شدی به نماز قیام کرده و چون بنده‌ای ذلیل در برابر مولایی عظیم ایستاده و با خضوع و خشوع و خوف و ترس و در عین حال با یک دنیا امید به عفو و کرامت خداوندی و با تضرع و زاری به تعظیم و تکریم او پرداخته و با آرامش و وقار به نیایش و راز و نیاز با خدای توانا پردازی، و نیز به منظور استخلاص و نجات جسم و جان خود که غبار گناهان آن را تیره و تار ساخته و ممکن است آن را به هلاکت سوق دهد، طلب آمرزش نمایی و در هر حال تمامی قدرت‌ها به اختیار خداست. اما حق حج هر چند که در تحف العقول ذکر نگردیده اما در خصال چنین آمده است: - اما حق حج که خود از عبادات بزرگ محسوب می‌شود این است که بدانی که آن وسیله‌ای است که به پروردگار راه یافته و به سوی او رو آورده‌ای. و تسلیم در پیشگاه الهی خود فرار از گناهان به شمار می‌رود. و بدانی که این ایام خود از شریف‌ترین اوقاتی است که به درگاه خداوندی به توبه و انابه پرداخته و بهترین موقعیتی است که می‌توان به آمرزش گناهان و قبول توبه و برآوردن حوایج امیدوار بود، و کلیه‌ی مناسک [صفحه ۹۱] و اعمالی که خداوند بر تو فرض و واجب گردانیده می‌توانی در موقع حج به جا آورده و به این وسیله به کمال روحانی و معنوی نایل گردی.

حق روزه

اما حق روزه این است که بدانی روزه حجابی است که خداوند بر زبان و گوش و چشم و عضو تناسلی و شکم تو می‌کشاند، تا به این وسیله تو را از آتش دوزخ بیوشاند؛ چنان که در حدیث آمده: «روزه سپری است در برابر آتش.» اگر این عبادت، سراسر وجود تو را در بر گرفت؛ به این معنی که در ظاهر و باطن در انجام آن بکوشیدی، در پناه این حجاب از آتش دوزخ مصون مانی و اگر روزه را ترک کردی به دست خود این پرده و مانع را نابود ساخته و شعله‌های آتش تو را در میان خواهد گرفت. به هر حال روزه انسان را به تقوی و پرهیزگاری نزدیک ساخته و حجابی است که انسان را از خطاها و لغزش‌ها در امان می‌دارد. و نیست قوه و نیرویی جز به خداوند.

حق صدقه

حق صدقه این است که بدانی که آن ذخیره‌ای است که نزد پروردگار خود به ودیعه نهاده‌ای و امانتی است که احتیاج به شاهد و ناظر ندارد و چون به این امر واقف گردیدی و صدقه را پنهانی و بدون حضور شاهد به ودیعه گذاشتی اطمینان تو بیش از سپرده و امانتی است که آشکارا به دست کسی بسیاری و چه بهتر که این ودیعه و امر خیر را که به طور پنهانی و سری انجام داده‌ای همچنان بین خود و خدای خود محفوظ نگاه داشته و هرگز آن را آشکار نسازی و به استشهاد و استظهار گوشها و چشمها نپردازی، و هرگز چنین وانمود نکنی که اطمینان توبه گوشها و چشمها بیش از وثوق تو نسبت به خدا است. و سزاوار نیست که با این عمل خود بر

دیگران منت نهی؛ زیرا که خیریه و صدقه عملی است که نتیجه‌ی آن منحصرآ عاید تو خواهد شد. پس چون بر کسی منت نهی چنان باشد که کار خود را تقبیح کرده، و عمل خود را ضایع گردانیده‌ای و این، دلیل بر این است که خود را مراعات نکرده و مانند کسی است که نیک و بد نزد او یکسان است. و بدین ترتیب چگونه می‌توان گفت که چنین شخصی به اصول اخلاقی پایبند باشد؟
و لا قوة الا بالله. [صفحه ۹۲]

حق قربانی

حق قربانی این است که تنها به خاطر خدا و طلب رحمت از خدا به این امر بپرداز و با خلوص نیت از خداوند بخواهی که آن را مورد قبول قرار داده و از جلب نظر تحسین آمیز نظاره کنندگان خودداری نمایی. در این صورت بدون شک از ناراحتی‌ها و ظاهر سازی‌های ناشی از تکلف و تصنع که از خصایص مردم کومه بین و عاری از حقیقت است رهایی خواهی یافت. زیرا آنکس که در کارها صرفاً قصد خدا را بنماید حتماً از تکلف و رفتار ساختگی خلاص و آسوده خواهد شد. و این بدان علت است که خداوند در اوامر و نواهی انسان را به تکلف و مشقت و نداشتن و به سادگی و آسانی راضی و خوشنود گردد. خداوند از بندگان خود بیش از امور مشکل و سخت، کارهای آسان را خواسته است. علاوه بر این، سادگی و درویش منشی به مراتب برای شما بهتر از زندگانی پر زرق و برق و لرد منشی است. از طرفی لردان و کسانی که با زندگی اشرافی خود گرفته‌اند اغلب بیش از کسانی که به درویشی و سادگی می‌گذرانند با مشقت و سختی مواجه خواهند شد. زیرا که سادگی و بی‌پیرایه زیستن، خود از صفاتی است که با خلقت انسان آفریده شده و هر یک برای آدمی امری طبیعی محسوب می‌شود، و طبیعت هرگز همراه با مشقت و تکلف نخواهد بود. و لا قوة الا بالله.

حق سلطان

حق سلطان این است که خود را نسبت به او چون فرزندی بدانی که احتیاج به مراقبت و مواظبت دارد، و تو برای او وسیله‌ی آزمایش و امتحان بوده و او به تو گرفتار است، و بدانی که در برابر مقام و امتیازی که بر تو دارد می‌بایست جهت اداره‌ی امور مملکت ناراحتی‌های فراوانی را تحمل کند و گرفتاریها و مشقات بیشماری را بر عهده گرفته است. و می‌بایست خیرخواه او باشی و در حالی که وی در اوج اقتدار و سلطه تکیه زده و تو فردی ضعیف و کوچک به شمار می‌روی هرگز موجبات خشم و غضب وی را فراهم نیاورده و رفتاری توأم با لجاجت و عناد با وی نداشته باشی - که به این وسیله موجبات هلاکت خود و او را فراهم ساخته‌ای. رفتارت با وی چنان باشد که از حدود تواضع و انعطاف خارج نشوی و از تو خوشنود باشد، بدان اندازه که وی را از تو باز دارد و به دین و آیین تو صدمه‌ای [صفحه ۹۳] وارد نسازد. و جز با استمداد از خداوند به این امر اقدام نمایی. و لا حول و لا قوة الا بالله.

حق معلم

حق معلم و آموزگار تو این است که در تعظیم و تکریم وی بکوشی و محضر او را بس موقر و محترم شماری و در فراگیری علم و دانش به کلمات و بیانات او به نیکی گوش فرا داری و با رویی گشاده و خوئی آزاده و کامل و در کمال ادب و احترام به مجلس و محفل او روی آوری و هرگز صدای خویش را بر صدای او برتر و بلندتر نیاوری و آنگاه که در مسأله‌ای از وی پرسش نمایند تو خود اظهار دانش و شخصیت نمایی و خویشتن را شایسته‌ی پاسخ گفتن نشان ندهی و جواب را با خود او باز گذاری و شرط ادب نگاه داری تا چنان نماید که جز او گوینده‌ای و بیرون از او داننده‌ای در آن مجلس وجود ندارد. و نیز هیچ وقت در مجلس او با

دیگران سخن نگویی و خاطر او را از این کردار آزار نرسانی و هرگز در حضور او از هیچ کس لب به غیبت نگشایی؛ زیرا که این رفتار نیز نشانه‌ی خودخواهی و از طریق ادب بیرون شدن است. این امر باعث می‌شود که خاطرش از تو برنجد و بر تو بدگمان گردد و از رفتار تو به خویشتن پردازد و در اندیشه فرو رود. و نیز بر تو است که چون کسی را بنگری که از معلم تو به غیبت و بدگویی پرداخته از وی دفاع کنی و سخن نادرست او را پاسخ گویی و در برابر به تمجید و تحسین وی پردازی. و نیز می‌بایست که معایب آموزگار خویش را پوشیده داری و صفات حمیده‌ی او را آشکار بگردانی و با آنان که به دشمنی و عداوت وی پرداخته‌اند مجالست ننمایی، و با دوستان و نیک اندیشان وی دشمنی و عداوت نشان ندهی. همین که در کسب علم و رعایت معلم بر این منوال رفتار نمودی فرشتگان خداوند بر تو شاهد و گواه گردند که قصد و نیت تو در این کار حضرت باریتعالی بوده است، و در راه خدا و خوشنودی او به کسب علم پرداخته‌ای و در علم و دانش و ادب و فرهنگ به آهنگ مردمان و اراده‌ی مخلوق رنج برده‌ای.

حق مالک

اما حق آن کس که بر تو مالکیت و حکومت یا رهبری دارد، آنست که او را [صفحه ۹۴] در هر چه فرمان کند اطاعت کنی، و جز در موقعی که اطاعت از او خشم خدا را برانگیزد هرگز با وی عصیان و نافرمانی نکنی؛ زیرا که کاری که معصیت خدای عزوجل را در بر داشته و موجبات خشم و غضب او را فراهم می‌سازد، هیچ طاعتی برای هیچ مخلوقی نسزد، و چون حق خدای را ادا کردی آنگاه در مقام ادای حق مالک بر آیی. و لا قوة الا بالله.

حق رعیت

اما حق رعیت که به واسطه‌ی سلطنت و اقتدار تو نزد تو به کار مشغول است آن است که بدانی به واسطه‌ی ضعف و ناتوانی خویش و قدرت و توانایی تو به رعیتی تو درآمده است. پس بر تو واجب گردیده که در میان ایشان کار به عدالت کنی و آنان را چون پدری مهربان در سایه‌ی مهر و عطف فرو گیری، و بر جهالت و نادانی نادانان از در عفو و بخشایش درآمده و با عجله و شتاب به عقوبت و کیفرشان پردازی و خدای عزوجل را بر این سرافرازی و برتری تو که برایشان عنایت فرموده شکر و سپاس به جای آوری، و هر که شکر نعمت خدا کند نعمت بیشتری به او عطا فرماید، و نیست قوه و نیرویی جز به خداوند.

حق شاگرد

اما حق آنان که به سبب فزونی دانش و بینایی تو در محضر تو به آموختن و فراگیری از تو مشغول هستند، آنست که درست بدانی، خدای عزوجل به واسطه‌ی علم و دانشی که بر تو عنایت فرموده و خزانه‌ی حکمتی که به تو سپرده تو را بر ایشان سرپرست و قیم گردانیده است، و از گنجینه‌ی حکمت، ابواب دانش را بر روی تو گشوده است. پس چنانچه در آموزش و پرورش مردمان به نیکی روی و از ورود واردات و سؤالات ایشان دلتنگ و رنجور نگردی خدای تو را از فضیلت خود بیفزاید، و ابواب دانش بر روی تو بگشاید، و اگر مردمان را از آموختن دانش خویشتن ابا داری و بهره نرسانی، و یا آنگاه که جهت کسب علم و دانش به خدمت تو درآیند، آنان را از خوی و خصلت خود به دهشت و ملال درآوری، آن وقت است که خدای عزوجل لباس علم از تو برگیرد و فروغ دانش از تو دور کند و مقام و منزلت تو را از دل‌های کسان برافکند. [صفحه ۹۵]

حق زن

اما حق زن و همسر تو آنست که بدانی خدای تعالی او را از بهر آسایش و آرامش و مؤانست و مصاحبت تو مقرر فرموده، و بدانی که این نعمت بزرگی است که خدای عزوجل بر تو ارزانی داشته. پس وی را گرامی بداری و با او از در تکریم و رفق و ملایمت باشی و با او به نرمی و ملاطفت رفتار نمایی اگر چه حق تو بر وی افزون و رعایت این کار بر وی واجبتر است. اما چون وی اسیر تو و در اختیار تو است، بر تو لازم است که بر وی به رحمت و رأفت رفتار کنی، و در خوراک و پوشاک او به نیکی اقدام نمایی و اگر در کاری به نادانی رود بر وی بخشایش آوری. و نیرو و قوه‌ای جز به خداوند نیست.

حق مملوک و غلام

اما حق آن کس که مملوک و غلام تو است آنست که بدانی وی آفریده‌ی پروردگار تو است. به این معنی که او هم مانند تو از فرزندان آدم به وجود آمده، و فرزند پدر و مادر و از گوشت و خون تو است. پس تو در حقیقت بر وی مالک نیستی زیرا که او مصنوع و مخلوق خداوند است و هیچ یک از اعضاء و جوارح وی به دست تو آفریده نشده و از بهر وی روزی و معیشت پدیدار نکرده‌اید و در حقیقت خدای تعالی او را بیافرید و روزی داد و تو را در کار او کفایت کرد و از آن پس او را به اطاعت و فرمان تو درآورد و تو را بر وی امین گردانید و او را نزد تو به ودیعت نهاد تا به هرگونه نیکی و خوش رفتاری که با وی به پای گذاری در پیشگاه عدل خدای محفوظ بماند. پس تو با وی به نیکی باش چنانکه خدای با تو نیکی فرمود و اگر خدمت وی در نظر تو ناپسند آید و با روحیه و مزاج تو توافق نجوید او را با مملوکی دیگر تبدیل کن، و با هوای نفس، بندگان خدای را دستخوش رنج و شکنجه قرار مده که همه‌ی نیروها و توانایی‌ها از آن ذات مقدس متعال ایزد ذو الجلال است.

حق مادر

حق مادر این است که موقعیت او را بدانی. بدانی که وی قریب یک سال تو را در شکم خود و جایی که احدی، احدی را در آنجا مسکن نمی‌دهد جای داد و تحمل بار سنگین تو را پذیرفت. از محصول قلب خود تو را غذا داد و با گوش، چشم، دست، پا، مو، پوست، و جمیع اعضای خود از تو نگهداری کرد، و با شادی و [صفحه ۹۶] خرسندی و امید، توأم با سختی‌ها، و غم و اندوه فراوان، از تو مراقبت کرد؛ تا ساعت وضع حمل فرا رسید. این عمل برای او چنان سخت و طاقت فرسا بود که چنانچه امداد خداوندی شامل حالش نمی‌شد قطعا جان خود را از کف داده بود. تو را بر زمین گذاشت، و به دنبال آن بر اثر محبت و علاقه‌ای که خداوند در دلش جای داد چنان به تو دل بست که حاضر شد تو را سیر گرداند، و خود گرسنه بماند؛ به تو لباس بپوشاند و خود عریان بماند؛ تو را سیراب کند و خود با تشنگی بسازد؛ در زیر سایه بانها جایت دهد و خود در آفتاب سوزان، چهره‌ی تابناک خویش تیره سازد. این همان مادر پر عاطفه است که روزی شکمش جای تو، آغوش گرم و پر مهرش، خانه و منزل کوچک تو، پستان نرم و لطیف و پر شیرش سیراب کننده‌ی تو، و خودش پاسبان تو، و در سردی و گرمی روزگار مباشر و متصدی کارهای تو بود. پس تو نیز باید در برابرش سپاسگزاری و قدردانی کنی و این قدردانی و تشکر جز به یاری و توفیق خداوند میسر نخواهد بود.

حق پدر

حق پدر این است که وی را اصل و اساس، و خود را فرع و شاخه‌ی آن بدانی؛ و بدانی که وی علت و به وجود آورنده‌ی تو است. چنانچه اگر او نبود، تو هم به وجود نمی‌آمدی. چنانچه در وجود خود فضل و معلوماتی و یا آنچه مایه‌ی شگفتی و اعجاب است، مشاهده نمودی، بدان که سرچشمه‌اش همان پدر تو است. پس خدای را ستایش کن، و در برابر اصل و اساس وجود، و مقام خود که همان پدر است از تواضع، سپاسگزاری و قدردانی، خودداری مکن. و به هر حال همه‌ی نیرو از آن خدا است.

حق فرزند

اما حق فرزند تو آنست که بدانی که از تو است، و همه‌ی اعمال، از خیر و شر و خوشبختی و بدبختی و کردار پسندیده و رفتار نکوهیده که در این جهان ناپایدار از وی بروز کند بر تو خوانند، و رحمت و نفرینش بر تو منسوب دارند، و باید بدانی که تولیت اعمال و رفتارش و ادب کردنش به نیکی، و دلالت و راهنمایی او به سوی پروردگار عزوجل و آماده داشتنش بر اطاعت خدا، تو را واجب است، [صفحه ۹۷] و مسئول وی تو خواهی بود. اگر در تربیت او احسان کنی به اجر و ثواب رسی، و گرنه عقاب خواهی شد. به هر حال مقصود آنست که فرزند، نهال وجود تو است و وی را بر تو خوانند و هرگونه که با وی رفتار کنی، به خود کرده باشی و عقاب و ثواب بینی. خویشان را در کلیه‌ی امور او مکلف بدان، و حتی المقذور کار او را به دیگران وامگذار، که این امر را حاصلی نیست. و به هر حال مسئول و مؤاخذ تو باشی. و لا قوة الا بالله.

حق برادر

اما حق برادرت، بدان که او دست تو است که با آن کار می‌کنی و پشت تو است که به او پناه می‌بری و عزت تو است که به او اعتماد داری و نیروی تو است که با آن به حمله و یورش می‌پردازی. مبادا او را ساز و برگ نافرمانی خدا و یا وسیله‌ی ظلم و ستم به خلق خدا بدانی. او را درباره‌ی خودش یار باش و در برابر دشمن، کمک کار؛ و میان او و شیاطین او حایل شو و حق اندرز او را به جای آور، و برای رضا و خوشنودی خدا چنانچه به اطاعت خدا درآمد و به خوبی از او پذیرا گردید به او رو کن و گرنه خدا نزد تو مقدم باشد، و خدا گرامی‌تر از اوست.

حق مولایی که تو را آزاد ساخته

اما حق آقایی که تو را آزاد ساخته این است که بدانی مالش را در راه تو خرج کرده و تو را از خواری و ذلت بندگی و وحشت آن به عزت آزادی و آرامش آن رسانده و از بند ملکیت رهایت ساخته و حلقه‌های بندگی را از تو گشوده و نسیم عزت را برایت پدید آورده است.

حق بندهای که او را آزاد ساخته‌ای

اما حق آزاد کرده‌ی تو اینست که بدانی خداوند تو را حامی، یاور و پناهگاهش ساخته و او را وسیله و واسطه‌ای میان خودش و تو نموده و سزا است که تو را از دوزخ نجات دهد و این اجر و ثواب در آخرت از او برای تو باشد و در صورتی که خویشاوندی ندارد، و تو مال را خرج او کردی و به حق او قیام کردی، در دنیا هم میراث او را ببری. و چنانچه مراعات او را نکنی بیم آن می‌رود که میراثش بر تو گوارا نباشد، و لا قوة الا بالله. [صفحه ۹۸]

حق کسی که به تو احسان کرده

اما حق کسی که با تو به احسان و نیکی رفتار کرده این است که او را سپاس داری و احسانش را یاد کنی و گفتار خیر درباره‌ی او منتشر کنی و میان خود و خدای سبحان با اخلاص به دعایش پردازی؛ زیرا که به این وسیله در نهان و عیان از وی قدردانی کرده‌ای. علاوه بر این چنانچه به روزگاری میسرت گردید در جبران احسان وی بکوش.

حق مؤذن

اما حق مؤذن این است که بدانی تو را به یاد پروردگارت می‌آورد و به مقصد و مطلوبت دعوت می‌نماید. و بر انجام فریضه‌ای که خدا بر تو واجب گردانیده یاری می‌کند، پس همانند کسی که به تو احسان نموده از وی سپاس دار. و اگر در یک منزل با تو می‌زید هرگز بدبین مباش و بدان که بیشک رحمتی است که از جانب خداوند به تو رو آورده و با نعمت خدا خوش رفتاری کن، و در هر حال خدای را بر آن سپاس دار. و لا قوه الا بالله.

حق امام و پیشوای نماز

اما حق امام و پیشوای نماز تو اینست که بدانی او میانجی و واسطه بین تو و خداوند است و نماینده‌ی تو است که به درگاه پروردگارت رو آورده، اوست که به جای تو در پیشگاه خدا لب به سخن می‌گشاید و برایت دعا می‌کند و رحمت می‌خواهد، و در این امر مهم که ایستادن در برابر خداوند و خواهش کردن از او را برایت کفایت کرده، چنانچه در این اعمال تقصیری باشد متوجه او است، نه تو؛ و اگر گناهی مرتکب شود تو شریک او نیستی و او را بر تو برتری نیست. او خود را سپر تو قرار داده و نمازش را سپر نماز تو گردانیده، و بر تو است که بر این امر قدرش را بدانی. و لا حول و لا قوه الا بالله.

حق مصاحب و همنشین

اما حق همنشین این است که او را به خوبی بپذیری و با او خوشامد بگویی و در گفتگو با وی به انصاف رفتار کنی و یکباره دیده از او بر نگیری و به منظور آگاهی و اطلاعش به سخن پردازی. به این موضوع توجه داشته باش که اگر خود به مجلس او شتافته‌ای و با وی همنشین گردیده‌ای، به اختیار تو است؛ اگر خواستی می‌توانی [صفحه ۹۹] از مجلس برخیزی و وی را ترک کنی و چنانچه او به نزد تو آمده، اختیار با او است، و از جا برنخیز جز با اجازه‌ی او. و لا قوه الا بالله.

حق همسایه

اما حق همسایه حفظ او است به وقتی که در خانه نباشد، و آنگاه که حضور دارد از وی اکرام و احترام نمایی و در هر حال به کمک و یاری او پردازی و از عیب جوئی و کاوش در پی بردن به اعمال وی خودداری نمایی. چنانچه به رفتار سوئی از وی برخوردی مستور دار و هرگز به ناموس او چشم بر مدوز. اگر بی‌قصد و رنج، کردار ناپسندی از وی مشاهده کردی، چون قلعه‌ای محکم و پرده‌ای ضخیم همچون رازی در سینه مدفونش ساز و حراست بنمای تا هرگز نیزه‌ی بدخواهان قادر به شکافتنش نگردد. به طور پنهانی به سخنش گوش مگیر، به وقت دشواری به خویشش وا مگذار و در نعمت بر او حسد مبر. از لغزش او در گذر و از گناهش صرف نظر کن و اگر بر تو نادانی کرد بردباری بنمای و به مسالمت با وی رفتار کن و هرگز زبان به دشنامش مگشای. چنانچه کسی در نصیحت و اندرز وی راه خطا رفت و با وی به حيله و تزویر پرداخت جلوگیری کن، و به نیکی و خیر با وی معاشرت کن. و لا حول و لا قوه الا بالله.

حق دوست

اما حق دوست و مصاحب تو آن است که حتی المقدور با فضل و احسان بدو پردازی و اگر نتوانی لاقبل در رفتار با وی جانب انصاف را رعایت کنی. او را بدان اندازه که احترامت می‌کند محترم بداری، و چنانکه نگه می‌دارد نگاهش داری. مترصد باش تا در هیچ کرم و احسانی بر تو پیشی نگیرد و اگر پیشدستی کرد جبران کن. تا آنجا که شایسته است در دوستی او کوتاهی مکن. بر خود لازم بدان که در طاعت پروردگار، وی را خیرخواه و نگهدار و پشت و پناه باشی و یاریش کنی تا هرگز قصد نافرمانی و

سرپیچی از پروردگارش را نکند و بالاخره، بر او موجب رحمت باش و نه عذاب. و لا قوه الا بالله.

حق شریک

اما حق شریک آن است که اگر غایب باشد در انجام کار او بکوشی و چنانچه [صفحه ۱۰۰] حاضر است با او برابر کار کنی و با نظر و رأی خود بی آنکه با وی به مشورت پردازای تصمیم نگیری، و مالش را نگه داری و در آن کم یا بیش خیانت نورزی؛ زیرا به ما رسیده است که: دو نفر که با یکدیگر شرکت کرده‌اند تا آنگاه که به یکدیگر خیانت نورزند دست خداوند با آنهاست. و لا حول و لا قوه الا بالله.

حق مال

اما حق مال و دارایی اینست که جز از راه حلال آن را بر نگیری، و جز در راه حلال و به جا، آن را صرف نکنی. چون خداوند آن را عطا فرموده جز به راه خدا و آنچه وسیله‌ی رضای خدا است به کار نبری. و به وقتی که خود بدان نیاز داری، به کسی که بسا ممکن است از تو قدردانی هم نکند پردازای. سزا است که ترک طاعت خدا نکنی تا به جای تو میراث دیگران گردد، و سزاوار نیست که به وارث کمک کنی تا شاید بهتر از تو منظور دارد، و در طاعت خدا به مصرف رساند و غنیمت را او ببرد. در چنین موقع است که بار گناه و افسوس و پشیمانی و عقوبت بر دوش تو بماند. و لا قوه الا بالله.

حق طلبکار

اما حق بستانکار که مال خود را از تو مطالبه می‌کند: چنانچه برایت میسر است در پرداخت آن بکوش و کارش را رو به راه ساز و غنی و بی‌نیازش کن و به رفت و آمد و دویدن و ادارش مساز؛ زیرا که رسول خدا (ص) فرمود: «توانگری که وامش را پردازد نوعی ستم کرده است.» و چنانچه در پرداخت آن قادر نباشی، با خوش‌زبانی او را خوشنود ساز و از او به آرامی مهلت بخواه و با این که مالش را در اختیار گرفته‌ای با او بد رفتاری مکن که این از پستی آید و عملی ناپسند است و لا قوه الا بالله.

حق معاشر

اما حق معاشر با تو اینست که وی را فریب ندهی و از خدعه و نیرنگ و نادرستی و دروغ و گول زدن او پرهیزی. چون دشمنی که برای طرف خود به هیچ چیز پایبند نیست برای او کارشکنی مکن. چنانچه تو را مورد اعتماد قرار داد تا آنجا که می‌توانی برای او بکوش و بدان که مغبون کردن آن که به تو اعتماد نموده، خود نوعی ربا است. [صفحه ۱۰۱]

حق کسی که بر تو ادعایی دارد

اما حق کسی که بر تو ادعایی دارد و به دشمنی با تو پرداخته: چنانچه درست می‌گوید دلیل او را نقض مکن و دعوتش را باطل مساز. با خودت طرف شو و برایش حکم کن و خود به جای شهود گواه او باش زیرا که این حق خدا است بر تو، و اگر ادعای او باطل است، به رفق و مدارا با وی رفتار کن و او را بترسان و به دینش سوگند بده، و با یادآوری خداوند از خشونت و تندیش بکاه. از پرگویی و سخن ناروا پرهیز که تجاوز دشمن را از تو بر نگرداند؛ بلکه به گناه او گرفتار شوی و به این وسیله شمشیر عداوت او بر تو تیزتر گردد. زیرا که از سخن بد و ناروا دشمنی و عداوت خیزد و سخن نیک به خیر و فضیلت انجامد، و شر و فساد را خاموش سازد و لا حول و لا قوه الا بالله.

حق دشمنی که بر او دعوی داری

اما حق طرفی که تو بر او ادعایی داری اینست که اگر در ادعای خود ذیحق باشی برای اثبات آن آرام و ملایم با وی به سخن پردازی؛ زیرا که ادعا به زودی طرف را به درشتی و خشم وادار سازد. بکوش که با لطف و با مهلت و بیان روشن، دلیل خود را به او بفهمانی و با تندی و ستیز و قیل و قال ادعای خود را پامال نسازی که در این صورت دلیلت از دست برود و جبران آن را نتوانی کرد. و لا قوة الا بالله.

حق کسی که با تو مشورت کند

اما حق کسی که با تو به مشورت پرداخته اینست که چنانچه در بیان خود نظری صریح و روشن داری در نصیحت او بکوشی. در گفتار و آموختن وی چنان باش که اگر به جای او بودی خود آن را به کار می‌بستی. بکوش تا از طرف تو مورد مهر و نرمش قرار گیرد؛ زیرا که نرمش و آرامی، وحشت را از بین ببرد و سختگیری و تندی، انس و الفت را به وحشت و اضطراب بکشد و چنانچه نتوانستی به او نظری بدهی، اما کسی را می‌شناختی که رأی و نظرش مورد اعتمادت بود و وی را شایسته‌ی مشورت خودت می‌دانستی، به وی معرفی و ارشادش کن. درباره‌ی او کوتاهی مکن و نسبت به وی بخل موز و از نصیحتش کم مگذار و لا قوة الا بالله. [صفحه ۱۰۲]

حق کسی که تو را مشورت کند

اما حق کسی که بر تو مشورتی دهد این است که او را در رأی ناموافقی که به تو دهد متهم نسازی و نسبت به وی بدبین م باشی؛ زیرا که عقاید مردم، مختلف است و هرکس نظریه‌ی بخصوصی دارد. چنانچه برخلاف نظر تو رأی داد در قبول یا رد آن مختاری، اما بدبینی و سوءظن نسبت به وی روا نیست. چون نظر خود را نسبت به تو اظهار داشته بایستی وی را سپاس داری، و اگر به دلخواه تو رأی داد خدای را حمد و سپاس به جای آر و از برادر خود قدردانی و تشکر کن، و چنان باش که اگر روزی با تو به مشورت پرداخت آن را جبران کنی و وی را پاداش دهی. و لا قوة الا بالله.

حق کسی که از تو نصیحت جوید

اما حق کسی که از تو نصیحت خواهد این است که به اندازه‌ی استحقاق و تحمل به وی پند و اندرز دهی و از راهی وارد سخن شوی که به گوش وی خوش آید، و به اندازه‌ی عقلش با او سخن گویی، زیرا که نیروی درک و فهم همه‌ی افراد یکسان نیست. به هر حال در این امر طریق رحمت پوی و در روش خود با وی مهربان باش. و لا قوة الا بالله.

حق ناصح

اما حق آن کس که تو را نصیحت کند این است که نسبت به او تواضع کنی و جهت درک اندرز وی به او دل بدهی و گوش فرا داری و سپس در آن تأمل کنی و اگر سخنش درست بود حمد و سپاس خدای را به جا آوری و از وی پذیری و نصیحت او را قدر بدانی؛ و چنانچه گفته‌ی او نادرست باشد وی را مورد عفو و بخشش قرار داده، با او مهربان باشی و او را متهم نسازی و بدانی که ممکن است وی به خطا رفته، اما در خیرخواهی تو کوتاهی نکرده است. و اما چنانچه در نظر تو مستحق تهمت بوده، نصایحش قابل اعتماد نباشد، در این صورت به هیچ سخن او اعتنا مکن. و لا قوة الا بالله.

حق بزرگتر

اما حق آنکس که به سال از تو بزرگتر باشد اینست که به واسطه‌ی فزونی سال در تجلیل و احترام وی بکوشی؛ زیرا که وی قبل از تو به دین اسلام سرافراز گردیده و در [صفحه ۱۰۳] این فضیلت بر تو مقدم است، و هرگز به عداوت و خصومت با وی مواجه نگردی و در راه بروی سبقت‌گیری و به نادانی با وی رفتار نکنی. اگر به وقتی از وی نادانی و جهل مشاهده کردی تحمل کنی و به خاطر حق و حرمت اسلام و سن و سال، وی را گرامی داری و احترامش نمایی؛ زیرا که رعایت حق سن به اندازه‌ی حق مسلمانی است. و لا قوه الا بالله.

حق کوچکتر

اما حق خردسال آن است که وی را مورد مهر و محبت قرار دهی و در تعلیم و تربیتش بکوشی و نسبت به او عفو و گذشت و پرده پوشی و نرمش‌نمایی و وی را یاری کرده و خطاها و لغزشهای کودکانه‌اش را مستور داری. زیرا که این امر خود یکی از موجبات توبه است و به هر حال با وی به رفق و مدارا بوده و از ستیز و لجبازی خودداری کنی؛ زیرا که این امر به رشد و تکامل وی نزدیک‌تر است.

حق سائل

و حق سائل و فقیر این است که اگر به مقدار صدقه برای تو آماده باشد به وی ببخشی و نیاز او را برطرف سازی و برای رفع فقر او دعا کنی و به خواست وی کمک کنی. و چنانچه به صدق گفتارش شک و تردید داشته اما بدان یقین نداری (چه بسا که شیطان برای تو دامی نهاده و وسوسه کرده است تا از آنچه به تو روی آورده باز داردت و میان تو و تقرب به پروردگارت حایل شود)، او را به حال خود واگذار و به خوشی جواب کن. با این وصف باز هم چنانچه به وی چیزی عطا کردی کار شایسته و به جایی بوده و اجرش با خداوند است.

حق کسی که از وی چیزی بخواهند

اما حق کسی که از وی خواستار می‌شوند آنست که اگر چیزی بخشید، با تشکر از او پذیرفته شود و قدردانی گردد. و اگر چیزی عطا نکرد وی را به خوشی معذور دار و به او خوشبین باش و بدان که اگر در عطا و بخشش خود دریغ کرد، مال خود را دریغ کرده و نسبت به مال خود ملامتی نخواهد داشت، هر چند که ظالم باشد. و چنانچه توانا بوده و از انعام و بخشش خودداری نمود به خود ستم کرده؛ زیرا که انسان ظلوم کفار است. [صفحه ۱۰۴]

حق کسی که وسیله‌ی شادی گردد

اما حق آن کس که تو را شاد کرده اینست که چنانچه مقصود او شادی تو بوده نخست خدای را حمد و سپاس گویی و به اندازه‌ی آن که سزد وی را نیز شکر و سپاس داری و او را پاداش دهی و اگر وی بدین منظر نبوده است، باز هم حمد و شکر خدای را به جا آوری و بدانی که اوست که مایه‌ی شادی تو شده، و او را به این عنوان که وی نیز یکی از اسباب نعمت خدا برای تو گردیده و تو را به پروردگارت نزدیک ساخته دوست‌بداری و بدین جهت که وسیله‌ی نعم الهی، خود نوعی رحمت و برکت است، خیر او را بخواهی - هر چند که در این امر قصد نداشته باشد. و لا قوه الا بالله.

حق کسی که بدی کرده

اما حق کسی که از قضا در گفتار یا کردار خود نسبت به تو رفتار سوئی داشته اینست که اگر عمداً به ارتکاب آن دست زده بهتر است وی را مورد عفو قرار دهی و از او درگذری تا کدورت ریشه کن شود، و با این گونه مردم با ادب و اخلاق رفتار کرده باشی؛ زیرا که خداوند می‌فرماید: و لمن انتصر بعد ظلمه فأولئك ما عليهم من سیل الی قوله: من عزم الامور (و آنکس که به وی ستم شده و انتقام جوید مسئولیتی ندارد تا آنجا که می‌فرماید: این از کارهای پا برجا و درست است) (سوره‌ی شوری، آیه ۴۱ - ۴۳) و آنجا که خدای عزوجل می‌فرماید: و ان عاقبتهم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به و لئن صبرتم لهو خیر للصابرین (چنانچه کیفر دادید، به همان اندازه باشد که زخم خوردید و اگر صبر کنید و بگذرید برای صابران بهتر است). (سوره‌ی نحل آیه‌ی ۱۲۶) و این در صورتی است که عمداً مرتکب امری شده باشد و چنانچه رفتار سوء وی از روی عمد نبود، تو خطای او را به بدی عوض مده و با تعمد در انتقام، به او ستم مکن، و تا آنجا که مقدور است با نرمی و ملاحظت با وی رفتار کن. و لا قوة الا بالله.

حق همکیشان

اما حق همکیشان و همدینان آنست که به طور کلی نسبت به همه با حسن نیت و مهربانی و نرمش رفتار کنی. چنانچه رفتار سوئی از آنان مشاهده کردی با آنان به مدارا رفتار کنی و محبت آنان را جلب کنی و به اصلاح کار آنها پردازی و از نیکی و احسانی که نسبت به خود و تو نموده شکر و سپاس به جای آری زیرا که نیکی و [صفحه ۱۰۵] احسانی که او به خود نموده به مثابه نیکی به تو است؛ بدان جهت که از آزار و مزاحمت تو خودداری نموده و خودش را حفظ کرده و چیزی را بر تو تحمیل نکرده است. پس درباره‌ی همه‌ی آنها دعا کن و به یاری آنها پرداز و برای هر یک از آنها نسبت به خود مقامی منظور دار، بزرگتر را به منزله‌ی پدر خود و خردسال را فرزند و میانه حال را همانند برادر خود محسوب دار، و آن که نزد تو آمد با لطف و رحمت از وی دلجویی کن و با برادرت به حقوق برادری رفتار کن.

حق اهل ذمه

اما حق اهل ذمه: حکم درباره‌ی آنها اینست که آنچه را که خداوند از آنان پذیرفته تو نیز بپذیری، و آن ذمه و عهدی که خدا برای آنها مقرر داشته به آن وفادار باشی و آنها را بدانچه خواهند و خود به ناچار آن را پذیرفته‌اند حواله کنی، و در معامله با آنها به حکم خدا عمل کنی، و به مراعات اینکه در پناه اسلامند و به خاطر وفای به عهد خدا و رسول خدا (ص)، از ظلم و ستم نسبت به آنها خودداری نمایی. زیرا به ما رسیده که فرمود: هر که به معاهدی ستم کند، من مقابل او و دشمن او خواهم بود. پس از خدا بپرهیز. و لا حول و لا قوة الا بالله. این بود وظایف و حقوقی که امام زین‌العابدین (ع) بیان فرموده، و هر چند که در خصال به پنجاه و یک حق اشاره کرده اما در تحف العقول تعداد حقوق بیش از پنجاه حق ذکر نگردیده و در پایان آن چنین آمده است: آنچه بدانها اشاره شد، پنجاه حق است که سراسر وجود تو را احاطه کرده و در هیچ حال از آنها جدا نتوانی بود و بر تو باد که در رعایت و کار بستن آنها بکوشی و در این امر از خدای جل ثناؤه یاری و استعانت جویی. و لا حول و لا قوة الا بالله. و شکر و سپاس به درگاه خداوندی که پروردگار جهانیان است.

کلمات مأثور امام زین‌العابدین در حکمت و موعظه و سخنان حکیمانه‌ی آن حضرت از کتاب نثر الدرر

در کشف الغمه و فصول المهمه چنین آمده است که وزیر ابوسعید منصور بن حسن آبی در کتاب نثر الدرر می‌نویسد: علی بن

الحسین زین العابدین علیهما السلام [صفحه ۱۰۶] به مرد فقیری برخورد که یاری می‌جست و اشک از چشمانش سرازیر بود. در حالی که با تعجب به وی می‌نگریست، فرمود: «اگر تمام دنیا در ید اختیار او بوده، سپس همه را از دست می‌داد، باز هم سزاوار نبود این چنین محزون و گریان گردد!» و آنگاه که از آن حضرت پرسیدند: چگونه بود که نبی اکرم (ص) از پدر و مادر یتیم گردید؟ در پاسخ آنها فرمود: بدان جهت که از مخلوق خدا حقی بر گردن وی واجب نشود. به فرزند خود فرمود: ای فرزند من از دشمنی با مردمان پرهیز، زیرا چنانچه وی مردی حلیم و بردبار است از مکر وی در امان نباشی و اگر مردی فرومایه است دچار گرفتاری و مصیبت وی گردی. و آنگاه که سخن نافع بن جبیر را شنید که درباره‌ی معاویه گفته بود: کان یسکته الحلم و ينطقه العلم، به این معنی که حلم وی باعث می‌گردد که در برابر عده‌ای سکوت کرده و بیانش به هنگام لزوم در اثر علم او است، فقال علیه السلام: کذب بل کان یسکته الحصر و ينطقه البطر. آن حضرت فرمود: سخن نافع درست نبوده بلکه رفتار معاویه چنان بود که هرگاه از اقدام به امری خودداری می‌کرد بدان جهت بود که جز سکوت راه دیگری نمی‌یافت و مجبور به سکوت می‌گردید! منظور آن حضرت این است که چنان چه موانعی در سر راه او قرار می‌گرفت مجبور به سکوت می‌گردید؛ اما همین که زر و زیور دنیا وی را مغرور و بیخبر می‌ساخت از هر نوع رفتار سوئی فروگذار نمی‌کرد. وقتی از آن حضرت پرسیدند: پر ارزش‌ترین مردم کیست؟ در جواب فرمود: «آن که دنیا را مایه‌ی ارزش خود نداند.» و از جعفر بن محمد علیهما السلام روایت است که گفت: مردی از علی بن الحسین (ع) در مورد کینه و عداوت قریش نسبت به پدرش حسین بن علی (ع) پرسید، آن حضرت در جواب فرمود: اول آنها آتش و عاقبت و سرانجام آنها ننگ و بدبختی است. مردی به آن حضرت عرض کرد: کیف اصبحت؟ حال شما چگونه است؟ فرمود: «اصبحنا خائفین برسول الله و اصبح جميع اهل الاسلام آمینین به.» حال ما چنین است که بیم داریم از این که نسبت به اوامر و نواهی رسول الله [صفحه ۱۰۷] (ص) قصور کنیم، در حالی که همه‌ی اهل اسلام به اتکای وی خود را در امان می‌دانند. و آنگاه که از وی پرسیدند: چگونه است که شما به هنگام مسافرت از شناسایی خود به دوستان ابا دارید؟ در جواب فرمود: بیم دارم از اینکه به نام رسول الله (ص) بیش از آنچه استحقاق دارم مورد عطف و مهربانی قرار دهند.

سخنان حکیمانه‌ی آن حضرت نقل از تحف العقول

در تحف العقول [۷۸] آمده است که آنچه از کلمات قصار امام زین العابدین صلوات الله علیه در حکمت و موعظه روایت شده چنین است: - الرضا بمكروه القضاء ارفع درجات اليقين. بالاترین درجه‌ی یقین، رضا و خوشنودی به قضای الهی است، هر چند که به دلخواه آدمی نباشد. - من کرمت علیه نفسه هانت علیه الدنيا. هر که خود را ارجمند شمارد دنیا را ناچیز انگارد. و قال بحضرتة رجل اللهم اغنني عن خلقك فقال ليس هكذا انما الناس بالناس و لكن قل اللهم اغنني عن شرار خلقك. مردی در حضورش گفت: «بار خدایا مرا از خلق خود بی‌نیاز دار.» علی بن الحسین (ع) فرمود: «چنین نیست، همه‌ی مردم به یکدیگر بستگی دارند. بگو بار خدایا از مخلوق شرور خود، مرا بی‌نیاز گردان.» - من قنع بما قسم الله فهو من اغني الناس. غنی‌ترین مردم کسی است که به قسمت خدا راضی باشد. - لا یقل عمل مع تقوی و کیف یقل ما یتقبل. ارزش هر عمل که با تقوی و پرهیزگاری توأم است کم نباشد. پس چگونه ممکن است ارزش عملی که مورد قبول خداوند قرار گرفته کم باشد. و این بدان معنی است که شرط قبولی هر عمل تقوی است، و از این رو بالاترین درجه‌ی آن به وقتی است که خدای تعالی آن را پذیرفته باشد. - اتقوا الکذب، الصغیر منه و الکبیر فی کل جد و هزل فان الرجل اذا کذب فی الصغیر اجترأ علی الکبیر. از گفتن دروغ، کوچک یا بزرگ در هر جدی و شوخی پرهیزید؛ زیرا که دروغ کوچک باعث می‌گردد که شخص بر دروغ بزرگ بی‌پروا [صفحه ۱۰۸] گردد. - کفی بنصر الله لک ان تری عدوک یعمل بمعاصی الله فیک. در یاریت از خداوند همین بس که دشمن خود را بینی که درباره‌ات به ارتکاب معصیت و نافرمانی خدا پرداخته است. - الخیر کله صیانة الانسان نفسه. همه‌ی خیر این است که انسان خود نگهدار باشد. - و قال (ع) لبعض بنیه یا بنی ان

الله رضینی لک و لم یرضک لی فاوصاک بی و لم یوصنی بک، علیک بالبر فانه تحفه کبیره. به یکی از پسران خود فرمود: فرزند من، خدای تعالی بر تو فرض کرده است که رضای خاطر مرا به دست آوری و بر من این فرمان نرانده و تو را در نیکی و احسان با والدین امر فرموده و بر من در تو این حکم فرموده، بر توست که به نیکی رفتار کنی که این خود هدیه‌ی بزرگی است. - و قال له رجل ما الزهد؟ [۷۹] فقال الزهد عشرة اجزاء: فأعلى درجات الزهد أدنى درجات الورع و اعلى درجات اليقين ادنى درجات الرضا، و ان الزهد فى آیه من کتاب الله: لکی لا تأسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتاکم. مردی از وی پرسید: «زهد چیست؟» آن حضرت در پاسخ فرمود: «زهد دارای ده جزء است. بالاترین درجات زهد کمترین درجه‌ی ورع، و برترین درجات ورع پایین‌ترین درجات یقین است، و بالاترین درجات یقین کمترین درجه‌ی رضا است، و به راستی که بهترین معنی زهد در این آیه از کتاب خدا آمده است که: «تا بدانچه از دست داده‌اید افسوس نخورید و بدانچه به شما رسید شاد نشوید.» (سوره‌ی حدید: آیه ی ۲۳) - و قال (ع): طلب الحوائج الی الناس مذلةٌ للحیاء و مذهبةٌ للحياء و استخفاف بالوقار و هو الفقر الحاضر. طلب حوائج از مردم به خواری و مذلت کشد و حیا را ببرد و وقار را بکاهد و خود نوعی فقر حاضر است و آن که از مردم حاجتی نخواهد خود بی نیازی موجود است. - و قال (ع): ان احبکم الی الله أحسنکم عملا و ان اعظمکم عندالله عملا اعظمکم فیما عندالله رغبةً و ان انجاکم من عذاب الله اشدکم خشيةً لله و ان اقربکم [صفحه ۱۰۹] من الله اوسعکم خلقا و ان ارضاکم عندالله اسعاکم علی عیاله و ان اکرمکم علی الله اتقاکم لله. هر کس عملش نیکوتر، نزد خدا محبوبتر؛ و به راستی که بزرگوارترین شما نزد خدا کسی است که بدانچه نزد خداست راغبتر است؛ و آن که از همه به نجات از عذاب خدا نزدیکتر است، کسی است که ترس وی از خداوند بیشتر است؛ و آن که خلقش وسیعتر، به خدا نزدیکتر؛ و پسندیده‌ترین شما نزد خداوند کسی است که سعی و تلاش وی در جهت بهبود زندگی اهل و عیال خود بیشتر است. و به راستی که گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شما است. - و قال «ع» لبعض بنیه: یا بنی انظر خمسۃ فلا تصاحبهم و لا- تحادثهم و لا ترافقهم فی طریق، فقال یا أبه من هم؟ قال: ایاک و مصاحبه الكذاب فانه بمنزلة السراب یقرب لک البعید و یبعد لک القریب و ایاک و مصاحبه الفاسق فانه بائعک بأکله او اقل من ذلک، و ایاک و مصاحبه البخیل فانه یخذلک فی ماله احوج ما تكون الیه و ایاک و مصاحبه الاحمق فانه یرید ان ینفعک فیضرک و ایاک و مصاحبه القاطع لرحمه فانی وجدته ملعوناً فی کتاب الله. به یکی از فرزندان خود گفت: «پسر جانم بنگر که با پنج کس همنشینی و مصاحبت نکنی و در سفر و حضر از رفاقت و دوستی با ایشان بر حذر باشی.» وی گفت: «پدر عزیز، آنها چه کسانی هستند؟» فرمود: «مبادا با دروغگو همنشین شوی که چون سراب است؛ دور را نزدیک و نزدیک را به تو دور نماید. مبادا با فاسق و بدکار همنشین شوی که تو را به یک لقمه و یا کمتر بفروشد. مبادا هم صحبت بخیل شوی که او در نهایت احتیاج، تو را واگذارد. مبادا با فرومایه و نادان طرح دوستی بریزی که می‌خواهد سودت رساند، زیانت می‌زند. هرگز با قاطع رحم مصاحبت مکن که من او را در قرآن کریم ملعون یافتم. - و قال (ع): ان المعرفة و کمال دین المسلم ترکه الکلام فیما لا- یعنیه و قلۃ مرائه و حلمه و صبره و حسن خلقه. شخص مسلمان وقتی معرفت و دینش کامل است که سخنی را که برایش مفید نیست ترک گوید، و کمتر به بحث و جدل پردازد و بردبار و شکیبیا و خوشخو باشد. - و قال (ع) [۸۰]: ابن آدم انک لا تزال بخیر ما کان لک واعظ من نفسک و ما کانت المحاسبۃ من همک، و ما کان الخوف لک شعارا و الحذر لک دثارا، یا ابن [صفحه ۱۱۰] آدم انک میت و مبعوث و موقوف بین یدی الله جل و عز فاعد له جوابا. ای فرزند آدم، پیوسته خیر و نیکبختی با تو همراه است اما به این شرط که خود را پند دهی و به حساب خود رسیدگی کرده و ترس از خدا را شعار خود سازی و به لباس پرهیزگاری و حذر خود را آراسته داری. ای فرزند آدم، تو از این سرا به آن سرا خواهی رفت، و روزی برانگیخته شوی و برابر خدای عزوجل باز داشته شوی، پس بکوش تا برای سئوالات او جوابی آماده سازی. - و قال (ع): لا حسب لقرشی و لا لعربی الا- بتواضع، و لا- کرم الا- بتقوی، و لا عمل الا بنیة، و لا عبادۃ الا بالتفقه. برای قریشی و عربی حسب و نسب نیست جز به تواضع، و بزرگواری و کرامت نیست جز به تقوی و کرداری نیست جز به نیت و عبادت نیز جز به دانستن مسائل دینی نیست. - و قال (ع):

المؤمن من دعائه على ثلاث: اما ان يدخر له، و اما ان يعجل له و اما ان يدفع عنه بلاء يريده ان يصيبه. مؤمن کسی است که دعای او از یکی از سه اثر خارج نیست، یا برایش ذخیره گردد یا در دنیا برآورده شود یا بلایی را که امکان داشت بر وی هجوم کند از او بگرداند. - و قال (ع): ان المنافق ينهي و لا ينتهي و يأمر و لا يأتي اذا قام الى الصلوة اعترض و اذا ركع رخص و اذا سجد نقر، يمسي و همه العشاء و لم يصم، و همه النوم و لم يسهر، و المؤمن خلط علمه بحلمه يجلس ليعلم و ينصت ليسلم، لا يحدث بالامانة الا صدقاء و لا يكتم الشهادة للبعاء و لا يعمل شيئا من الحق رياء و لا يترکه حياء، ان زكى خاف مما يقولون و يستغفر الله لا يعلمون و لا يضره جهل من جهله. به راستی که شخص منافق دیگران را نهی کند و خود از عصیان و گناه باز نایستد، امر کند و خود به کار نبندد، و چون به نماز ایستد رو به هر سو کند، و چون به رکوع رود زانو زند و آن گاه که سجده کند همانند مرغی است که منقار به زمین زند. بی آنکه روزه بگیرد شام کند و جز خوردن شام فکر و هم دیگری ندارد. بی آنکه بیداری کشیده صبح کند و در فکر خوابیدن است. مؤمن کردارش آمیخته با حلم و بردباری است. بنشیند تا بر علم و اطلاع خود بیفزاید و خموشی گزیند تا سالم ماند. امانت را به دوستان هم نگوید، و شهادت بیگانه را نپوشد. کار حق را به خودنمایی نکند و از شرمش ترک نکند. اگرش از وی ستایش کنند و پاکش دانند از آنچه گویند [صفحه ۱۱۱] بیم کند و از آنچه ندانند آموزش خواهد، و جهل و نادانی هر که او را شناسد زیانش نرساند. - و رأى عليه السلام علياً قد برى فقال له يهنئك الطهور من الذنوب ان الله قد ذكرك فاذكره، و أقالك فاشكره. شخص بیماری را بدید که بهبود یافته، فرمود: گوارا باد بر تو که گناهانت پاک گردید، به راستی که خدا تو را یاد کرد، او را یاد کن. و از تو گذشت، شکر و سپاس او را به جای آور. - و قال (ع) خمس لو رحلتم فيهن لا نفيتموهن و ما قدرتم على مثلهن: لا يخاف عبد الا- ذنبه، و لا- يرجو الا ربه، و لا يستحيى الجاهل اذ سئل عمالا يعلم ان يتعلم، و الصبر من الايمان بمنزلة الرأس من الجسد. و لا- ايمان لمن لا- صبر له. پنج جمله است که اگر به دنبالش کوچ کرده و مرکب را لاغر سازید، مانند آنها را به دست نیاورید: هیچ بنده‌ای نترسد مگر از گناه خود. و امیدوار نباشد جز به پروردگار خود. نادان را به وقتی که بگوید نمی دانم شرم نیاید و یاد گیرد آنگاه که از او سؤالی شود که نداند. صبر نسبت به ایمان چون سر است نسبت به بدن. آن که صبر ندارد ایمان ندارد. - و قال عليه السلام: يَقُولُ اللَّهُ يَا ابْنَ آدَمَ اَرْضَ بِمَا آتَيْتَكَ تَكُنْ مِنْ أَزْهَدِ النَّاسِ ابْنِ آدَمَ اَعْمَلْ بِمَا افْتَرَضْتُ عَلَيْكَ تَكُنْ مِنْ أَعْبِدِ النَّاسِ ابْنِ آدَمَ اجْتَنِبْ مِمَّا حَرَّمْتُ عَلَيْكَ تَكُنْ مِنْ أَوْرَعِ النَّاسِ. خدا می فرماید: ای فرزند آدم، بدانچه تو را داده‌ام راضی باش تا از همه زاهدتر باشی. فرزند آدم به آنچه بر تو فرض کرده‌ام عمل کن تا از همه عابدتر باشی. فرزند آدم از آنچه بر تو حرام کرده‌ام دوری کن تا از همه پارساتر باشی. - و قال (ع): کم من مفتون بحسن القول فيه و کم من مغرور بحسن الستر عليه و کم من مستدرج بالاحسان اليه و قال يا سواتاه لمن غلبت احداته عشراته يريده ان السيئة بواحدة و الحسنه بعشرة. بسا کسا که وی را گفتند خوب است و فریفته شد، و چه بسیار کس که از پرده پوشی به خود مغرور گردید و چه بسیار کسی که از احسان به او غافلگیر شد. و فرمود: وای بر آنکس که یکی هایش بر ده هایش غالب آید، مقصود از یکی بد کرداری و منظور از کلمه‌ی ده، حسنه و عمل نیک است. [صفحه ۱۱۲] - و قال (ع): ان الدنيا قد ارتحلت مدبرة، و ان الاخرة قد تحلت مقبلة، و لكل واحدة منها بنون فكونوا من ابناء الاخرة و لا تكونوا من ابناء الدنيا، فكونوا من الزاهدين فى الدنيا الراغبين فى الاخرة، لان الزاهدين اتخذوا ارض الله بساطا و التراب فراشا و المدروسادا و الماء طيبا و قرضوا المعاش من الدنيا تقريضا، اعلموا انه من اشتاق الى الجنة سارع الى الحسنات و سلا عن الشهوات، و من اشفق من النار بادر بالتوبة الى الله من ذنوبه و راجع عن المحارم، و من زهد فى الدنيا هانت عليه مصائبها و لم يكرها و ان الله عزوجل لعبادا قلوبهم معلقة بالاخرة و ثوابها و هم كمن رأى اهل الجنة فى الجنة مخلصين منعمن، و كمن رأى اهل النار فى النار معذبين فأولئك شرورهم و بوائقهم عن الناس مأمونه و ذالك ان قلوبهم عن الناس مشغولة بخوف الله فطرفهم عن الحرام مغموض و حوائجهم الى الناس خفيفة قبلوا اليسير من الله فى المعاش و هو القوت فصبروا اياما قصارا لطول الحسرة يوم القيامة. دنیا کوچ کرده و پشت داده و آخرت نیز به راه افتاده و می آید و هر کدام فرزندانى دارند. پس شما فرزند آخرت باشید و از فرزندان دنیا نباشید. از

دنیا زهد ورزید و از آن کناره بگیریید و به آخرت رو کنید. زیرا زاهدان زمین را بساط زندگی دانند، و خاک را بستر سازند و کلوخ را بالش کنند و آب را عطر و تنها معاش را از دنیا قیچی زنند. بدانید هر کس شیفته‌ی بهشت است به حسنات شتابد و از شهوات باز گیرد. هر که از دوزخ ترسد برای توبه از گناهان خود به درگاه خدا بشتابد و از محارم باز پس رود. هر که در دنیا زاهد است هر مصیبت بر او سهل است و آن را بد ندارد. برای خدای عزوجل بندگانی هستند که دل‌های آنها به آخرت و ثوابش آویخته و آنان به کسانی مانند که اهل بهشت را در بهشت، جاویدان؛ و اهل دوزخ را در دوزخ معذب دیده‌اند. آنانند که شرور و ناگواری شان از مردم دور است زیرا دلشان از خوف خدا متوجه مردم نیست. دیده‌ها از حرام بر گرفته‌اند و حوائج آنها به مردم اندک است. اندک معاش را از خداوند پذیرفتند، که همان قوت است. به خاطر افسوس طولانی روز رستاخیز چند روز کوتاه را صبر کردند. - و قال له رجل: انی لاحبک فی الله حبا شدیداً فنکس رأسه ثم قال: اللهم انی اعوذ بک ان احب فیک و انت لی مبغض ثم قال له احبک الذی تحبنی فیه. مردی به او گفت: من برای خدا تو را سخت دوست دارم. آن حضرت [صفحه ۱۱۳] سر به زیر انداخت و سپس فرمود: بار خدایا به تو پناه برم که برای تو مرا دوست دارند، و توام دشمن باشی. سپس به او فرمود: من هم تو را دوست دارم برای آنچه مرا دربارهی آن دوست داری. - و قال (ع): ان الله لیبغض البخیل و السائل الملحف، و قال: رب مغرور مفتون یصبح لاهیاضاً حکماً یأکل و یشرّب و هو لا یدری لعله قد سبقت له من الله سخطة یصلی بها نار جهنم. خدا شخص بخیل و سائلی را که اصرار می‌ورزد دشمن دارد. و فرمود: بسا فریب خورده و گول خورده که بازیگر و خندان است. می‌خورد و می‌نوشد و نمی‌داند که شاید از خدا خشمی بر سرش آید که آتش دوزخش درگیرد. - و قال (ع): ان من اخلاق المؤمن الانفاق علی قدر الاقتار، و التوسع علی قدر التوسع، و انصاف الناس من نفسه و ابتداءه ایاهم بالسلام. از نشانه‌های اخلاق مؤمن اینست که در هر یک از حالات شدت و وسعت اندازه نگه دارد. به این معنی که به اندازه‌ی درآمد خود انفاق و بخشش کند، و هر اندازه در آمدش بیشتر، انفاق و خرجش بیشتر؛ و نسبت به مردم به حق و انصاف رفتار کند، و به هنگام سلام بر آنان پیشی گیرد. - و قال (ع): ثلاث منجیات للمؤمن: کف لسانه عن الناس و اغتیبهم و اشغاله نفسه بما ینفعه لاخرته و دنیا، و طول البكاء علی خطیئته. سه چیز مایه‌ی نجات مؤمن است: دم فرو بستن از مردم و خودداری از بدگویی و غیبت آنها، و داشتن خود بدانچه به آخرت و دنیایش سود دهد، و پر گریستن بر گناهش. - و قال (ع): نظر المؤمن فی وجه اخیه المؤمن للمودة و المجد له عبادة. نگاه مهرآمیز مؤمن به چهره‌ی برادر مؤمنش و دوستی و محبت کردنش با وی عبادت است. - و قال (ع): ثلاث من کن فیه من المؤمنین کان فی کنف الله و اظله الله یوم القیامة فی ظل عرشه، و آمنه من فزع الیوم الاکبر: من اعطی الناس من نفسه ما هو سائلهم لنفسه و رجل لم یقدم یدا و لا رجلاً حتی یعلم انه فی طاعة الله قدمها او فی معصيته، و رجل لم یعب احاه بعیب حتی یترک ذالک العیب من نفسه و کفی بالمرء شغلاً بعیبه لنفسه عن عیوب الناس. [صفحه ۱۱۴] سه چیز است که در هر مؤمنی باشد، در پناه خدا، و به روز رستاخیز در سایه‌ی عرش خدا است و خدایش از هراس آن روز بزرگ آسوده دارد: هر که به مردم همان دهد که از آنها توقع دارد؛ مردی که گامی پیش و پس ننهد تا بداند که در طاعت خدا پیش داشته یا در معصیتش؛ و مردی که برادرش را به چیزی عیب نکند تا آن عیب را از خود دور کند، و برای مرد همین بس که عیب خود گیرد و از عیب مردم چشم پوشد. - و قال (ع): ما من شیئی احب الی الله بعد معرفته عن عفة بطن و فرج، و ما من شیئی احب الی الله من أن یسأل. هیچ چیز نزد خداوند پس از معرفت او محبوبتر از پارسایی در شکم و عورت نیست. و چیزی نزد خدا محبوبتر از این نیست که حوائج خود را از او مسألت نمایی. - و قال لا بنه محمد علیهما السلام: افعّل الخیر الی کل من طلبه منك فان کان اهله فقد اصبت موضعه و ان لم یکن بأهل کنت انت اهله و ان شتمک رجل عن یمینک ثم تحول الی یسارک و اعتذر الیک فاقبل عذره. به فرزند خود محمد (ع) فرمود: هر که از تو طلب خیر کرد با وی به نیکی رفتار کن؛ چنانچه سزاوار بوده، به جا عمل کرده‌ای و اگر او اهل آن نیست تو خود شایسته‌ی آنی و اگر مردی از طرف راست تو را دشنام داد و سپس به سوی چپت گردید و از تو عذر خواست، عذرش را بپذیر. - و قال (ع): مجالسة الصالحین داعیة الی الصلاح و أدب

العلماء زیاده فی العقل، و طاعة وایان امر کمال عزت است؛ و استفاده از مال کمال مردانگی؛ و راهنمایی و ارشاد آن که از تو مشورت جوید، قضای حق نعمت؛ و خودداری از آزار دیگران کمال خرد است، و مایه‌ی راحت تن در دنیا و آخرت. و قال (ع): سبحان من جعل الاعتراف بالنعمة له حمدا، سبحان من جعل الاعتراف بالعجز عن الشکر شکرا. منزه است خدایی که اعتراف به نعمت خود را ستایش خود شناخته؛ منزه است آن که اعتراف به درماندگی از شکرش را شکر دانسته. [صفحه ۱۱۵]

کلمات قصار آن حضرت نقل از تذکره‌ی ابن حمدون

در کشف الغمه آمده است که: آنچه را که محمد بن حسن بن حمدون از سخنان حکیمانه‌ی امام زین‌العابدین (ع) در کتاب تذکره آورده چنین است که فرمود: - مؤمن در میان سه خصلت هرگز هلاک نگردد، شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شریک له، و شفاعة رسول الله (ص)، و سعة رحمة الله عزوجل. - از خدای عزوجل بترس به خاطر قدرتش بر تو، و از او شرم کن بدان جهت که به تو نزدیک است، و هر وقت به نماز بایستی چنان باش که گویی آخرین نمازی است که به پا داشته‌ای. به این معنی که به هنگام نماز چنان با خوف و خشیت باش که گویی که دیگر عمر تو کفاف ندهد که به این افتخار نایل آیی. - از خدای بترس، بی آنکه خود به کاری پردازی که عذر آن باید خواست. - از شادی بر گناه پرهیز، زیرا خوشنودی و شادی بر معصیت خدا گناهش از ارتکاب به آن به مراتب شدیدتر است.

کلمات آن حضرت نقل از تذکره‌ی الخواص

از کلمات آن حضرت است که فرمود: عجب دارم از کسی که خود را به نخوت و کبر و غرور آلوده ساخته در حالی که دیروز نطفه‌ی ناچیزی بود، و فردا نیز مرداری بیش نیست. و عجب دارم از آن که در وجود خدا با شک و تردید می‌نگرد، در حالی که این همه عجایب مخلوقات او را به چشم می‌بیند. و عجب دارم از آن کس که در نشئه و حیات آخرت شک دارد در حالی که نشئه‌ی اولی را می‌بیند، و عجب دارم از آن که برای دنیای فانی بکوشد و از کوشش برای سرای باقی خودداری کند.

سخنان حکیمانه‌ی آن حضرت نقل از فصول المهمة

آنچه از کلمات قصار امام سجاد (ع) در فصول المهمة آورده شده چنین است: که فرمود: آنکس که حکیم دانشمندی وی را ارشاد نکند به گمراهی سقوط کند، و آنکه جاهلی وی را هم بازو نشود به خواری و ذلت در افتد، (به این معنی که چه بسا ممکن است از نادان کاری ساخته شود که از دانایان دیده نشود...) [صفحه ۱۱۶] - و در جای دیگر فرمود: چهار چیز مایه‌ی ذلت است. اول دختر است هر چند که مریم باشد، دوم قرض هر چند که یک درهم بیشتر نباشد، سوم غربت اگر چه بیش از یک شب نباشد، و چهارم سؤال کردن هر چند که تنها یک جمله باشد مثل «راه از کجاست؟» - و فرمود: عجب دارم از کسی که از خوردن غذا در اثر ضرر و زیان آن ابا دارد اما از ارتکاب گناه با آن همه زشتی و زیانی که به دنبال دارد پرهیز نمی‌نماید. و قال علیه‌السلام: من ضحک ضحکةً مع من عقله مجه علم. - هر کس به نوعی بخندد از خردش کاسته گردد (به این معنی که در هر حال خندیدن، از خویشتن کاستن است). چنانچه به موقع باشد تبسمی باید، و گرنه ناچار از وقار آدمی بکاهد و عقل و دانش وی را در نظر مردمان ضعیف سازد. - هر کس به آنچه خداوند بر وی روزی فرموده قانع و راضی باشد خود از غنیرین مردم است. - و قال علیه‌السلام: ان الجسد اذا لم یمرض اشر و لا خیر فی جسد یاشر. آنکه جسمش بیمار نشود به غفلت و کبر و غرور مبتلا گردد، و شخص متکبر و مغرور و

آن که به غفلت و ناسپاسی خو گرفت هرگز منشاء خیر نخواهد بود. - و در حدیثی دیگر به اسناد از نبی اکرم (ص) می‌فرماید: انتظار الفرج عبادۀ. انتظار فرج خود عبادت است. - و آنکه به روزی کم راضی باشد خدای نیز به عمل کم وی خوشنود گردد.

حکم و مواظب آن حضرت از کتب مختلف

در کتاب حلیۀ الاولیاء به اسناد از جعفر بن محمد و او از پدر خود از علی بن الحسین علیهما السلام آمده است که فرمود: فَقَدْ الْأَحْبَبُ عُرْبَةً. از دست دادن دوستان، خود نوعی غربت است. چنانکه شیخ مفید در امالی به سند خود روایت کرده مردی به علی بن الحسین (ع) گفت: - کیف اصبحت یا بن رسول الله؟ قال: اصبحت مطلوباً بثمان: الله تعالی یطلبنی بالفرائض و النبى (ص) بالسنة و العیال بالقوت و النفس بالشهوة و الشیطان [صفحه ۱۱۷] باتباعه و الحافظان بصدق العمل و ملک الموت بالروح و القبر بالجسد فأنا بین هذه الخصال مطلوب. - حال شما چگونه است؟ فرمود: حال من چنین است که هشت خصلت مرا در میان گرفته و هر یک چیزی را از من می‌خواهند و در برابر هر یک وظیفه‌ای بر عهده دارم. نخست اینکه خدای تعالی از من می‌خواهد که در انجام فرایض بکوشد. دوم عمل به سنت نبی اکرم (ص). سوم خانواده‌ی خود، که در تهیه‌ی روزی و نفقه‌ی آنها بکوشم. چهارم، هوای نفس که مرا به شهوت می‌خواند. پنجم شیطان که به پیروی خود مرا دعوت می‌نماید. ششم، دو فرشته‌ی نگهبان که مرا به کردار نیک می‌خوانند. هفتم، ملک الموت که قبض روح مرا طالب است. هشتم قبر است، که همچنان در انتظار است که جسم مرا در خود جای دهد. و این خصالی است که مرا احاطه کرده و در برابر هر یک از آنها وظیفه‌ای بر عهده دارم که بایستی خود را آماده سازم. - در کشف الغمه آمده است: علی بن الحسین (ع) مردی را مشاهده کرد که شخصی را به شدت مورد بدگویی و دشنام قرار داده و وی را به اعمال سوء نسبت می‌داد. پس آنحضرت در حالی که وی را سخت بر حذر می‌داشت فرمود: ایاک و الغیبة فانها ادام کلاب النار. از غیبت بپرهیز، زیرا که آن خوراک سگهای دوزخ است. - ابوالبقاء دمیری در کتاب حیاة الحیوان می‌نویسد: علی بن الحسین علیهما السلام به مردی برخورد که پسرش از دنیا رفته و چون در معاصی خدای به اسراف رفته بود، به شدت بر وی ناله و جزع همی کرد. آن حضرت در حالی که وی را از این امر به شدت منع می‌کرد فرمود: ان من وراء ولدك خلاًلاً ثلاثاً، شهادة ان لا اله الا الله و شفاعۀ رسول الله و رحمۀ الله. فرزند تو را سه حالت همراه است. اول توحید او و کلمه‌ی طیبه‌ی لا اله الا الله، دوم شفاعت رسول الله (ص)، و سوم رحمت خدای تعالی. در حلیۀ الاولیاء آمده است که امام زین العابدین علیه السلام چنین می‌گفت: اللهم انی اعوذ بک ان تحسن فی لوائح العیون علانیتی، و تقبح فی خفیات العیون سریرتی، اللهم کما اسأت و احسنت الی فاذا عدت فعد علی: بار الها، به تو پناه می‌برم که در انظار مرا نیکو جلوه دهی، اما در خفا و باطن [صفحه ۱۱۸] بنده‌ی نافرمان تو باشم. بار خدایا، همچنان که من بد کردم و تو جزای نیکویم بخشیدی، پس به هنگامی که باز هم من به بدی رفتار کردم، باز هم جزای مرا به احسان عنایت فرما. شیخ مفید [۸۱] به سند خود از عبدالله بن محمد تمیمی آورده است که مرد سال خورده‌ای از عبد قیس و او از طاوس نقل کرده که می‌گفت: سالی در مکه به هنگام شب داخل در «حجر» گردیدم. ناگاه علی بن الحسین علیهما السلام را مشاهده کردم که وارد بر حجر گردید و به نماز ایستاد. من هم به تماشایش ایستادم. او همچنان رکوع و سجود می‌کرد. و من نگاهش می‌کردم. محو تماشایش شده بودم تا آنگاه که از نماز فراغت یافت و سر بر خاک گذاشت تا با خدای خود مناجات کند. پیش خود گفتم: مرد صالح و تهذیب شده‌ای از اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله است، بهتر است بروم جلوتر، خم شوم و مناجاتش را بشنوم. جلوتر رفتم و خم شدم و گوش دادم. او در سجود خود چنین می‌گفت: عبیدک بفنائک، مسکینک بفنائک، فقیرک بفنائک، سائلک بفنائک. - بنده‌ی کوچک تو بر در خانه‌ی توست، بیچاره‌ی تو بر در خانه‌ی توست، محتاج تو بر در خانه‌ی توست، گدای تو بر در خانه‌ی توست. طاوس می‌گوید: این کیفیت چنان قلبم را فشرده که اشکم سرازیر شد. از آن روز به هر بلایی که مبتلا شدم مناجات علی بن الحسین (ع) را به لب آوردم و از آن بلا خلاصی یافتم.

اشعار منسوب به امام زین العابدین

نحن بنو المصطفی ذو و غصص یجرعها فی الانام کاظمنا عظیمة فی الانام محنتنا اولنا مبتلی و آخرنا یفرح هذا الوری بعیدهم و نحن اعیادنا ماتمنا و الناس فی الامن و السرور و ما یامن طول الزمان خائفنا و ما خصصنا به من الشرف الطائل بین الانام آفتنا یحکم فینا و الحکم فیہ لنا جاحدنا حقنا و غاصبنا - ما فرزندان مصطفی همواره با غم و اندوه و ناگواری مواجه هستیم، [صفحه ۱۱۹] آن که از ما فرو برنده‌ی خشم است، در میان مردم جام بلایا را سر می‌کشد. - رنج و مصیبت در میان مردم سخت بزرگ و سنگین است، و اول و آخر دودمان ما بدین بلایا گرفتار و مبتلا است. - این مردم در عیدشان مسرور و خوشحالند، در حالی که عیدهای ما مبدل به مصائب و بلایا شده است. - مردم در آرامش و سرور غوطه‌ورند، در حالی که ترسان از خاندان ما در طول زمان آرامش ندارد. - آفت و مایه‌ی رنج ما آن شرف و بزرگواری فوق العاده‌ای است که در بین مردم به آن ممتاز گشته‌ایم. - پایمال کننده و منکر حق ما بر ما فرمانروایی می‌کند، با این که حکومت بر آنان به ما اختصاص دارد. ابن شهر آشوب نیز در مناقب ج ۳ ص ۳۱۰، اشعار زیر را به امام زین العابدین علیه السلام نسبت داده است: لکم ما تدعون بغیر حق اذا میز الصحاح من المراض عرفتم حقنا فجحدتمونا کما عرف السواد من البیاض کتاب الله شاهدنا علیکم و قاضینا الا له نعم قاض - آیا زمانی که درستی‌ها از نادرستی‌ها تمیز داده شود، آنچه را که به غیر حق بر خود می‌بستید به چنگ خواهید آورد؟ - همچنان که سفیدی از سیاهی شناخته شده است، شما نیز حق ما را شناختید، سپس در مقام انکار برآمدید. - گواه ما بر شما کتاب خدا است و او را هم ذات اقدس اوست، پس او نیکو داوری است.

باورقی

[۱] حلیة الاولیاء ابونعیم ج ۳ ص ۱۳۵. [۲] مروج الذهب ج ۲ ص ۹۶. [۳] طبقات الشافعیة از ابونصر عبدالوهاب بن تقی الدین سبکی. ج ۱ ص ۱۵۳. [۴] چاپ پنجم کتاب نام برده به زودی انتشار خواهد یافت. [۵] تابعین به کسانی گویند که به دین اسلام درآمده و به دیدار یکی از صحابه نایل آمده‌اند و با دین اسلام دنیا را ترک کرده‌اند. [۶] تابعین تابعین به کسانی اطلاق می‌شود که دین اسلام را پذیرفته و یکی از تابعین را دیده و به دین اسلام از دنیا رفته‌اند. [۷] روایات مختلفی که در ذکر میلاد با سعادت آن حضرت نقل گردیده در کتب مختلف به این شرح آورده شده است: مصباح کفعمی، کشف الغمہ اربلی، مزار دروس شهید، ابن صباغ مالکی در فصول المهمه ص ۲۱۲ شیخ یوسف بحرانی در مزار حدائق، ابن طلحه در مطالب السؤل، بحار الانوار مجلسی نقل از ذخیره روضه الواعظین ص ۱۷۲، جنات الخلود، شیخ طوسی در مصباح المتہجد. علامه حلی در تذکره در باب روزی ایام ذی‌قعدة، سید بن طاووس در اقبال، طبرسی در اعلام الوری، ابن شهر آشوب در مناقب ج ۳ ص ۳۱۰. [۸] الصحیفۃ الثانیة ص ۲۱۶ از حر عاملی چاپ مصر. [۹] کشف الغمہ اربلی ص ۲۰۸. [۱۰] موضوع احتجاج امام زین العابدین (ع) با محمد بن حنفیه در مقابل حجرالاسود و شهادت دادن آن بر امامت امام سجاد (ع) در کتب اسلامی مکرر ذکر گردیده در کافی در بخش فرق بین حق و باطل در امر امامت و بصائر الدرجات ص ۱۴۷ و دلائل الامامة ص ۱۵۳ و مناقب ابن شهر آشوب ج ۲ ص ۲۴۹ چاپ ایران و اعلام الوری ص ۱۵۳ و روضه الواعظین ص ۱۶۹ و کتاب خرایج ص ۴۷ و مختصر البصائر ص ۱۴ و ۱۷۰ به نقل از کتاب امام زین العابدین (ع) به قلم عبدالرزاق مقرر ص ۳۱۵ - ۳۱۶. [۱۱] ارشاد مفید ج ۲ ص ۱۳۸ - روضه الواعظین، ص ۱۷۲ و اعلام الوری ص ۱۵۱. [۱۲] بصائر الدرجات، ص ۹۶ و اثبات الوصیة مسعودی، چاپ تهران و ص ۱۴۳ چاپ نجف. [۱۳] ارشاد مفید ج ۲ ص ۱۳۸. [۱۴] عیون الاخبار شیخ صدوق ص ۲۷۰. [۱۵] اما کسانی که امام سجاد (ع) را که نسبت به برادرش کوچکتر بوده علی اصغر خوانده و علی شهید را به اکبر نام برده‌اند به این شرح است: تاریخ طبری ص ۲۶۰ ج ۶، معارف ابن قتیبة ص ۹۳، البدایة و النہایة ابن کثیر

شامی ص ۱۸۸ ج ۸ و ج ۹ ص ۱۰۳، اخبار الطوال دینوری ص ۲۵۴، تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۹۴ چاپ نجف، تاریخ قرمانی ص ۱۰۸، لوائح الانوار شعرانی ج ۱ ص ۲۳، تاریخ خمیس ابی الحسن دیار بکری ج ۲ ص ۳۱۹، روض الانف سهیلی ج ۲ ص ۳۲۶، تذکره الخواص سبط ابن جوزی ص ۱۵۶، اسعاف الراغیین صبان در حاشیه‌ی نورالابصار شبلنجی ص ۱۹۴، وفيات الاعیان ابن خلکان در ترجمه‌ی سجاد، فرق نوبختی ص ۱۰۷، امالی شیخ صدوق ص ۳۰ مجلس ۹۳. و گروهی تصریح کرده‌اند که امام سجاد علی اصغر و علی شهید اکبر بوده است. مانند کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۳۰، مروج الذهب ج ۲ ص ۹۱، التنبیه و الاشراف مسعودی ص ۲۶۳، شذرات الذهب ابن عماد ج ۱۲ ص ۶۶ - فصول المهمه ابن صباغ ص ۲۰۹ ذخایر العقبی محب الدین طبری ص ۱۵۱، غر الخصایص و طواط ص ۲۲۹ باب ۱۱، حیاة الحیوان دمیری ص ۱۶۹ ج ۱ در ماده‌ی بغل، الاتحاف بحب الاشراف شبرایوی ص ۴۷، مقالات الاسلامیین ابی الحسن اشعری ج ۱ ص ۱۴۲ مزار الدروس شهید اول و مزار السرائر ابن ادريس حلی، انیس الشیعۀ خطی، الذریعه الی تصانیف الشیعۀ شیخ آغا بزرگ تهرانی ج ۲ ص ۴۵۸، حدایق الوردیۀ خطی به نقل عبدالرزاق مقرر در کتاب امام زین العابدین ص ۳۰. [۱۶] بحار الانوار مجلسی ج ۱۱ ص ۲. [۱۷] مناقب ابن شهر آشوب ج ۳ ص ۳۱۱. [۱۸] ارشاد مفید ج ۲ ص ۱۵۴. [۱۹] تذکره ابن جوزی، ص ۱۸۷. [۲۰] مناقب ابن شهر آشوب، ص ۳۱۱، ج ۳. [۲۱] (کیست که حرام نماید آن زینت و زیوری که خدای از بهر بندگان خود از معادن و مقامات خود بیرون آورده) سوره‌ی اعراف آیه‌ی ۳۲. [۲۲] عیون اخبار الرضا، ص ۲۸۳. [۲۳] در معنی این جمله چنین آمده که پرنده اغلب در محلی می‌نشیند که حرکت نکرده و ساکن باشد. [۲۴] بگیری ای محمد عفو و گذشت از بدی بدکاران را و چشم پوشی از بدی ایشان را اختیار کن و حکم کن به نیکویی و دوری کن و رو بگردان از نادانان. (سوره‌ی اعراف آیه‌ی ۱۹۹). [۲۵] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۹۴. [۲۶] اصول کافی در حاشیه‌ی مرآة العقول، ج ۲، ص ۱۳۰، باب تواضع. [۲۷] و هر کس بکشد مؤمنی را از روی خطا باید که کفاره دهد... (سوره‌ی نساء آیه ۹۲). [۲۸] در کتب اسلامی فتاوی علماء دایر بر این است که عاشورا نصف روز روزه بگیرد و بقیه را افطار کند، زیرا دشمنان آل محمد (ص) در این روز به شکرانه‌ی آن جنایت بزرگ روزه گرفتند و برای آنکه دوستان با دشمنان امتیاز داشته باشند علمای امامیه روزه‌ی عاشورا را حرام دانسته‌اند و از نظر ثواب و امساک نصف روز آن را مباح و جایز شناخته‌اند. مترجم. [۲۹] فمن کان منکم مریضا او علی سفر فعدۀ من ایام اخر (پس هر کس از شما مریض باشد یا در سفر باشد پس روزه بگیرد به شماره‌ی آن از روزهای دیگر غیر ماه رمضان... (سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۴). [۳۰] شذرات الذهب ابن عماد ج ۱ ص ۱۰۵. [۳۱] ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۴۵. [۳۲] و آنان که خشم خود فرو خورند، و از مردم گذشت کنند، و خدا دوست دارد نیکوکاران را (سوره‌ی آل عمران آیه ۱۳۴). [۳۳] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۹۳. [۳۴] در کتاب طبقات ابن سعد، چنین آمده است که هشام بن اسماعیل بن هشام بن ولید بن مغیره بن عبدالله بن مخزوم ابتدا به علم و روایت مشهور بود و به امر عبدالملک بن مروان، والی مدینه گردید. دیری نپائید که عبدالملک از دنیا برفت، وی همان کسی است که سعید بن مسیب نیز به امر وی مورد ضرب و شتم قرار گرفت و آن به هنگامی بود که هشام از وی خواسته بود که با ولید بن عبدالملک بیعت نماید، زیرا که وی متعهد شده و قراردادی با پدر خود منعقد ساخته بود که امر خلافت را به وی واگذارد، اما سعید از بیعت با وی خودداری کرده و به وی گوشزد کرد که بایستی منتظر باشد تا مردم خود درباره‌ی وی چه قضاوت خواهند کرد. در همین موقع بود که به خشم و آزار سعید پرداخت و وی را روانه‌ی زندان ساخت، در اینجا مؤلف کتاب درباره‌ی هشام و اعمال وی اضافه کرده و می‌نویسد: به نظر من علم و دانش با آن همه اثراتی که بر هر فرد باقی می‌گذارد و شخص را به کمال معنوی و اخلاق سوق می‌دهد آیا برای هشام با آن همه ظلم و ستم و آزاری که بر اهل بیت رسالت وارد ساخته نیز مثمر ثمر بوده است؟ بدون شک این جمله که می‌گوید: من اعان ظالما بلی به کسی که به یاری ستمگر پردازد خود به ظلم و ستم وی گرفتار خواهد شد، درباره‌ی هشام کاملا صدق کرده و وی نیز دیری نپائید که به دست ولید معزول گردید و مورد خشم و ستم قرار گرفت و خود به همان اعمال سوئی که درباره‌ی دیگران اعمال کرده بود گرفتار آمد. [۳۵] مناقب ابن

شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۹۲. [۳۶] نمی‌رسید به نیکویی تا اینکه اتفاق بکنید از آن چیزهایی که دوست دارید. (سوره‌ی آل عمران آیه ۹۲). [۳۷] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۰۲. [۳۸] ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۴۲ - ۱۴۳. [۳۹] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۸۹. [۴۰] نقل از کتاب زین العابدین علی بن الحسین (ع)، اثر استاد عبدالعزیز سید الاهل که به وسیله‌ی این بنده به فارسی ترجمه شده است، ص ۱۰۱. [۴۱] صفوة الصفوة ابن جوزی، ج ۲، ص ۵۲. [۴۲] کامل مبرد، ج ۱، ص ۱۶۱ و عیون الاخبار ابن قتیبه ج ۳، ص ۹۷ و مناقب ابن شهر آشوب ج ۳، ص ۳۰۰. [۴۳] مناقب ابن شهر آشوب ج ۳، ص ۲۹۴. [۴۴] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۰۶. [۴۵] او پسر سید البشر است، او پرهیزکار و پاکیزه و منزّه و سرشناس است. [۴۶] این مرد کسی است که خاک بطحاء جای پایش را می‌شناسد، کعبه‌ی مقدس و حرم محترم می‌شناسدش. [۴۷] او دست به این سنگ می‌زند و این سنگ، همی خواهد که کف مقدسش را همچون جان به آغوش گیرد. [۴۸] وقتی قریش او را دید فریاد کشید که: مکارم نفسانی، این مرد کمال مکارم است. [۴۹] این قوم پیشوای پرهیز کارانند، این قوم بهترین مردم روی زمین و از بهترین بندگان خدایند. [۵۰] اگر او را نمی‌شناسید او فرزند فاطمه است، و جدش محمد (ص) خاتم پیغمبران است. [۵۱] می‌گویند این کیست؟ و این کلمه زیانش برساند، زیرا این ناشناس شما را عرب و عجم می‌شناسند. [۵۲] از فرط حیا دیده فرو می‌خواباند و دیگران از هیبتش پلک به هم می‌گذارند، تا لبخند نزنند کس را یارای سخن گفتن نیست. [۵۳] آیا مرا بین مدینه و آنجا که دل‌های مردم به سوی او متوجه است (مکه) به زندان می‌افکنی؟ [۵۴] حرکات هشام و طرز رفتارش هرگز مانند یک شخص معمولی و بزرگ نبود، زیرا چشمانش حول، و معایب بسیاری در وجودش آشکار بود. [۵۵] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۰۸. [۵۶] ارشاد مفید، ص ۲۷۷، چاپ تهران. [۵۷] حلیه الاولیاء، ج ۳، ص ۱۳۹. [۵۸] امالی سید مرتضی، ج ۱، ص ۴۸. [۵۹] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۲۶۵. [۶۰] تذکره الخواص، ص ۱۸۶. [۶۱] مطالب السئول، ص ۷۹. [۶۲] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۰۲. [۶۳] سوره‌ی حج، آیه‌ی ۳۸. [۶۴] البته خدا خرید از مؤمنین جان‌ها و مال‌های ایشان را به اینکه از برای ایشان باشد بهشت، جنگ می‌کنند و جهاد می‌کنند مؤمنین با کفار و مشرکین در راه خدا پس می‌کشند و کشته می‌شوند، این خریدن خدا جان و مال مؤمنین و بهاء دادن بهشت را برایشان وعده‌ای است بر خدا که خلف ندارد. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۱۱ و ۱۱۲. [۶۵] قصص العرب، ج ۱، ص ۲۲۲. [۶۶] تاریخ الخلفاء، ص ۱۴۵. [۶۷] الصحیفه‌ الخامسة، ص ۴۹۲ - ۳۳۰. [۶۸] قصص العرب، ج ۳، ص ۲۳۲. [۶۹] تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۱۷. [۷۰] کشف الغمه اربلی، ص ۲۰۵ - ۲۰۸. [۷۱] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۸۲. [۷۲] نقل از کتاب زین العابدین علی بن الحسین (ع) اثر عبدالعزیز سید الاهل که به وسیله‌ی نگارنده به فارسی ترجمه شده است. ص ۶۹ - ۷۳. [۷۳] حره به فتح اول به قسمتی از سرزمین خشک و سوزان حجاز گفته می‌شود. [۷۴] مسلم بن عقبه که در ظلم و بیادادگری به اسراف رفته بود به مسرف معروف گردید. [۷۵] جلد ۳ صفحه‌ی ۱۴۰. [۷۶] ج ۳ ص ۱۵۹ و تاریخ یعقوبی ج ۳ ص ۴۶ و اصول کافی ج ۲ ص ۱۲۱. [۷۷] ج ۳ ص ۲۹۹. [۷۸] از ابی محمد حسن بن علی بن حسین بن شعبه، ص ۲۸۵. [۷۹] اصول کافی، در باب مذمت دنیا، حاشیه‌ی مرآة العقول، ج ۲، ص ۱۳۴. [۸۰] امالی مفید، ص ۶۴ و مشکاة الانوار، ص ۶۶. [۸۱] ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۴۴ و مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۸۹.

۸- شناخت حقوق و مراحم حضرت مهدی علیه السلام

مشخصات کتاب

نام کتاب: شناخت حقوق و مراحم حضرت مهدی علیه السلام مؤلف: مرحوم آیت الله حاج سید محمد تقی موسوی اصفهانی مترجم: حجة الاسلام والمسلمین حاج سید مهدی حائری قزوینی صفحه‌آرا: امیرسعید سعیدی ناشر: انتشارات مسجد مقدس جمکران تاریخ نشر: تابستان ۱۳۸۵ نوبت چاپ: اول چاپ: اسوه تیراژ: ۵۰۰۰ جلد شابک: ۲ - ۰۰۵ - ۹۷۳ - ۹۶۴ قیمت: ۴۰۰ تومان مرکز

بخش: انتشارات مسجد مقدّس جمکران فروشگاه بزرگ کتاب واقع در صحن مسجد مقدّس جمکران تلفن و نمابر: ۷۲۵۳۷۰۰، ۷۲۵۳۳۴۰ - ۰۲۵۱ آدرس: قم - صندوق پستی ۶۱۷ «حق چاپ مخصوص ناشر است»

مقدمه ناشر

بسمه تعالی السلام علی القائم المنتظر والعدل المشتهر در جهان امروز که با تبلیغ بی دینی و افکار انحرافی توسط مدعیان جهان تک قطبی و حقوق بشر دروغین، جوانان مسلمان و دیگر ادیان را به بیراهه می کشانند، امید به منجی موعود و مهدی منتظر، چراغ هدایت پویندگان راه حق و حقیقت خواهد بود. لذا بر آن شدیم کتاب گران سنگ مکیال المکارم در فوائد دعا برای حضرت قائم - عجل الله فرجه الشریف - تألیف عالم فاضل مرحوم حضرت آیت الله سید محمد تقی موسوی اصفهانی - رضوان الله علیه - که توسط حضرت حجة الاسلام والمسلمین حاج سید مهدی حائری قزوینی - زید عزه - ترجمه گردیده است، را در پنج جلد و موضوعات مختصر به زیور طبع بیاراییم. امید است در عصر کنونی که انقلاب اسلامی ندای رسای منادیان دین حق و اسلام ناب محمدی - صلی الله علیه وآله - را به گوش جهانیان رسانده و می رساند، انجام وظیفه‌ای کرده باشیم. مدیریت انتشارات مسجد مقدس جمکران

وجوب شناخت امام زمان «علیه السلام»

اشاره

ایمان بدون شناخت امام زمان علیه السلام تحقق نمی پذیرد؛ در این مطلب هم دلیل عقلی هست و هم دلیل نقلی.

۱ - دلیل عقلی

علت‌ها و فلسفه‌هایی که برای ضرورت و لزوم وجود پیامبر گفته‌اند، همان علت‌ها برای ضرورت وجود جانشین و وصی پیغمبر نیز صادق است که پس از وفات آن حضرت لازم است بوده باشد تا مردم به جانشین پیغمبر در شؤون مختلف زندگی خود مراجعه کنند، همان گونه که به پیغمبر مراجعه می کردند، پس بر خداوند متعال واجب است که او را نصب فرماید و بر مردم نیز واجب است آن امام را بشناسند؛ زیرا که پیروی کردن بدون معرفت و شناخت امکان ندارد. اگر کسی اشکال کند که: علت برانگیختن پیغمبر با این مورد فرق می کند؛ زیرا که مردم در امور معاش و شؤون زندگی مادی و جنبه‌های اخروی و امور مربوط به معاد، به پیغمبر نیازمندند تا از جانب خداوند قانونی برای آنان بیاورد و مطابق آن عمل نمایند و چون پیغمبر آنچه مورد نیاز مردم است را برای آنان آورد و قواعد و احکامی برایشان بیان فرمود و مردم آن‌ها را شناختند و عمل کردند، دیگر نیاز برطرف می شود و برای بیان آموزش قواعد و احکام دین وجود علما و کتاب‌های مربوطه بسنده است، پس وجود وصی و جانشین پیغمبر لازم نیست! در جواب می گویم: این اشکال به چند جهت نادرست است: اول: پیغمبر صلی الله علیه وآله قواعد را به طور کلی بیان فرموده و دستورات دین را به مقدار مورد نیاز عموم در آن زمان تشریح کرده است، و این مطلب برای کسانی که به احادیث پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله مراجعه کنند واضح است. بنابراین احتیاج مردم با آن مقدار از بیان برطرف نشده، بلکه پاره‌ای از مسائل حتی بر علما و دانشمندان بزرگ پوشیده می ماند - تا چه رسد به دیگران - پس افراد بشر از وجود امام و پیشوای معصوم ناگزیر هستند تا به او مراجعه کنند و مطالب مورد نیاز خویش را از او بیاموزند. البته تردیدی نیست که پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله تمام احکام و علوم را به وصی خود سپرده که پس از آن حضرت علیه السلام، رهبری مردم را - از طرف خداوند - به عهده داشته است، و هر امامی به امام بعد از

خودش سپرده تا این که نوبت به امام زمان ما - عجل الله فرجه الشریف - رسیده است. باری، امامان علیهم السلام احکام الهی را که از پیغمبر گرفته‌اند برای مردم بیان می‌کنند و آنان را با مبانی و مفاهیم دین مقدس آشنا می‌سازند. همچنین تردیدی نیست که آن بیانگر احکام دین اگر معصوم نباشد، مردم به گفته‌های او اطمینان و اعتماد نخواهند کرد و هدف از برگزیدن او تحقق نخواهد یافت. دوم: افراد انسان به خاطر وضع طبیعی که دارند و با توجه به هواها و خواسته‌های نفسانی‌شان، در نزاع و کشمکش و اختلاف واقع می‌شوند، این معنی را با وجدان احساس نموده و با چشم می‌بینیم، لذا مقتضای لطف خداوند است که برای از میان رفتن هر گونه نزاع و اختلاف، شخصی را تعیین نماید که حقایق و واقعیات را کاملاً بداند، تا در هر زمان مردم به چنین شخصی رجوع کنند و در نزاع‌ها و مرافعه‌ها از او کمک بگیرند، و در نتیجه حق به حقدار برسد و عدالت الهی در میان مردم گسترش یابد. و آن شخص که خداوند او را برای رفع اختلاف و نزاع برگزیده، همان امام علی است که مردم وظیفه دارند از او پیروی کنند و در شؤون مختلف خود به او مراجعه و بر او اعتماد نمایند. اگر اشکال کنید که امامان ماعلیهم السلام در زمان حضورشان جز بر مبنای قواعد ظاهری حکم نمی‌کردند، و به عبارت دیگر: آنان روی قواعدی که علما در زمان غیبتشان حکم می‌کنند حکم می‌کردند. پس چگونه ادعا می‌شود که مقتضای لطف الهی تعیین و نصب امام است تا بر مبنای حق و واقعیات حکم کند؟ می‌گوییم: این روش به خاطر مانعی بود که از ناحیه مردم وجود داشت، چنان که مانع ظهور امام نیز از طرف مردم است. پس در این صورت هیچ گونه اعتراضی بر آنان وارد نیست و به هیچ وجه نباید خیال کرد که این امر با لطف الهی متناقض است. دلیل بر این مدعی روایاتی است که از خود ایشان وارد شده و تصریح می‌کند که چنانچه ریاست و خلافت به طور کامل به آنان واگذار می‌شد و در تصرّفات، دستشان باز می‌بود، به حکم آل داوود حکم می‌کردند و احکام واقعی را برای مردم آشکار می‌ساختند. از جمله روایتی است که در اصول کافی از ابو عبیده حذاء آمده است که حضرت ابو عبد الله صادق علیه السلام فرمود: ای ابو عبیده! هر گاه قائم آل محمد علیهم السلام بپاخیزد، به حکم داوود و سلیمان علیهما السلام حکم می‌کند و از بینه و شاهد نخواهد پرسید. (۱) و در همان کتاب در خبر صحیح از ابان منقول است که گفت: از حضرت ابو عبد الله صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: دنیا تمام نخواهد شد تا این که مردی از تبار من ظهور نماید که به حکم آل داوود حکومت کند و از بینه و شاهد نپرسد، به هر موجودی حَقّش را می‌دهد. (۲) و نیز در همان کتاب به سند صحیح از عتبار ساباطی آمده است که گفت: به حضرت امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: اگر حکومت به دست شما رسد چگونه حکم خواهید کرد؟ فرمود: به حکم الهی و به حکم داوود؛ پس هر گاه بر ما قضیه‌ای پیش بیاید که حکم آن نزد ما حاضر نباشد، روح القدس آن را به ما القا خواهد کرد. (۳) و نیز به سند خود از جُعید همدانی از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده است که گفت: از آن حضرت پرسیدم: روی چه مبنایی حکم می‌فرمایید؟ فرمود: به حکم آل داوود؛ و اگر کاری بر ما دشوار گردد، روح القدس بر ایمان خواهد آورد. (۴) می‌گوییم: در بخش چهارم همین کتاب حرف «ح» مطالبی در این زمینه خواهد آمد؛ ان شاء الله تعالی. سوم: اگر فرض کنیم تمام علما و دانشمندان به تمام احکام عمل کنند، باز هم وجود ایشان ما را از وجود امام بی‌نیاز نمی‌سازد، زیرا که آنان از سهو و اشتباه معصوم نیستند. پس در هر زمان از وجود شخص معصومی که از خطا و اشتباه محفوظ باشد ناگزیر هستیم. تا مرجع و پناه مردم بوده، حقایق احکام را برایشان بیان فرماید. و آن شخص معصوم هیچ کس جز امام نیست. در اینجا اگر کسی بگوید: نبودن امام با بودنش در حالی که از دیدگان مردم پنهان و غایب باشد چه فرق می‌کند؟ می‌گوییم اولاً: نظر به این که مانع ظهور و آشکار بودن آن حضرت، ناشی از خود مردم است، این مطلب منافاتی با لطف خداوند ندارد. و دلیل نمی‌شود بر این که احتیاجی به وجود آن حضرت علیه السلام نیست، بلکه بر مردم واجب است که موانع ظهور را برطرف سازند تا از نور مقدّسش بهرمنند شوند و از انواع علوم و معارفش استفاده کنند. ثانیاً: غیبت آن حضرت در همه زمان‌ها و از همه انسان‌های مؤمن نیست، بلکه برای بسیاری از بزرگان مؤمنین اتفاق افتاده است که به خدمت حضرتش شرفیاب شده و به محضر مقدّسش راه یافته‌اند. جریانات آنان در کتاب‌های علمای بزرگوار ما ضبط است، و بیان آن‌ها

فعلاً از بحث ما خارج است. و حکایات به خاطر این که به طور متواتر نقل شده برای ما موجب یقین است. ثالثاً: منافع وجود مبارک آن حضرت منحصر در بیان علوم نیست، بلکه همه آنچه از مبدأ و سرچشمه فیض الهی به مخلوقات می‌رسد، از برکات وجود او می‌باشد که در بخش سوم کتاب این موضوع را بیان خواهیم کرد؛ ان شاء الله تعالی.

۲ - دلیل نقلی

قسمت اول

روایات بسیاری که در حدّ تواتر است در این باره وارد شده که ما به خاطر رعایت اختصار به ذکر قسمتی از آنها که ثقه الاسلام محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی آورده است، اکتفا می‌کنیم: ۱ - خبر صحیح از معاویه بن عمیر است که: حضرت صادق علیه السلام درباره آیه مبارکه «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا» (۵)؛ و برای خداوند نیکوترین نام‌ها است، پس او را با آنها بخوانید. فرمود: به خدا قسم، ما آن اسماء حسنی (نیکوترین نام‌ها) هستیم که خداوند هیچ عملی را از بندگان نمی‌پذیرد، مگر با شناخت و معرفت ما. (۶) می‌گوییم: شاید تعبیر از امامان به «اسماء» به خاطر این باشد که آنان دلیل و راهنمای مردم به سوی خداوند هستند و نشانه‌های قدرت و جبروت الهی می‌باشند، همانطور که اسم نشانه‌ای است برای صاحب آن که بر او دلالت می‌کند؛ خدا داناست. ۲ - خبر صحیح از عبد صالح حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام آمده است که فرمود: حجت خداوند بر خلقش تمام نمی‌گردد مگر به وسیله امامی که شناخته شود. (۷) می‌گوییم: اشاره حضرت به وجوب برپا کردن دلیل و حجت بر خداوند متعال است، و شناخت خداوند ممکن نیست مگر به وجود امام علیه السلام، پس شناخت امام بر مردم واجب است و تعیین او بر خداوند لازم. ۳ - خبر صحیح خطبه‌ای از حضرت ابو عبد الله صادق علیه السلام روایت شده است که در آن، حال و صفات ائمه‌علیهم السلام را یاد می‌کند. در آن خطبه چنین آمده است: به راستی که خداوند - عزوجل - به وسیله امامان بر حق از خاندان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از دین خویش پرده برداری کرده و به وجود آنان راه و روش خود را آشکار ساخته، و از درون چشمه دانش خویش به وسیله ایشان عطا فرموده است. از امت محمد صلی الله علیه و آله هر که مقام ولایت امامش را درک کند، مزه شیرین ایمان را خواهد چشید، و برتری و زیبایی‌های اسلام را خواهد دانست؛ «لَأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى نَصَبَ الْإِمَامَ عَلَمًا لِحَلْقِهِ وَجَعَلَهُ حُجَّةً عَلَى أَهْلِ مَوَادِّهِ وَعَالَمِهِ»؛ زیرا خداوند تبارک و تعالی امام را نشانه‌ای برای ره‌یابی خلق خود قرار داده؛ او را بر اهل طبیعت و جهان خویش حجت ساخته و تاج وقار بر سر او نهاده است. چنان که نور جبروت او را فرا گرفته، با ارتباطی غیبی تا آسمان پیوسته، و فیوضات الهی از او قطع نگشته است، و آنچه پیش اوست جز به وسائل کامله او درک نشود. خداوند جز به معرفت امام اعمال بندگان را نمی‌پذیرد. هر چه از امور مشتبه و مشکل و سنن پیچیده و نامعلوم و فتنه‌های غلط انداز بر امام عرضه شود، کاملاً بر آنها آگاه و داناست. خداوند - تبارک و تعالی - برای همیشه امامان را از فرزندان حسین علیه السلام به خاطر هدایت خلق اختیار می‌کند و از نسل هر امام به منظور به عهده گرفتن منصب راهبری و امامت، یکی را برمی‌گزیند. آنان را پاک و معصوم ساخته و برای خلق خویش تعیین نموده و مورد پسند و رضای خویش قرار داده است. هر گاه یکی از امامان علیهم السلام وفات یابد، امام دیگری از نسل وی بر جای بگمارد، تا راهنمایی نشانگر راه راست آشکار، و نوربخش و هدایتگری درخشان، و حجتی آگاه بوده باشد. این امامان از طرف خداوند به پیشوایی مردم نصب شده‌اند (آنان مردم را) به حق هدایت نموده، بدین سان عدالت را اجرا کنند. حجت‌های الهی، راعیان و داعیان مردم به سوی اویند، که با راهنمایی‌های آنان، بندگان خدا دینداری کنند، و سرزمین‌ها به نورشان آباد گردد و از برکت آنان ثروت‌ها و ذخائر کهن فرونی گیرد. پروردگار، آنان را مایه حیات و زندگی مردم ساخته و به وسیله ایشان تاریکی‌ها را

روشن نموده، و آنان را کلیدهای سخن و ستون‌های اسلام قرار داده است و بدین ترتیب تقدیر حتمی الهی در مورد ایشان جاری شده است. پس امام همان شخصی است که خداوند او را پسندیده و برگزیده و رهبری مردم را به او تفویض نموده و محرم اسرار غیبی و امید بندگان خویش قرار داده است، که به فرمان او قیام نماید. باری پروردگار او را بدین امور برگزیده و در عالم ذر او را زیر نظر خود ساخته و پرداخته، و برای همین امور پرورش داده است. پیش از آفرینش موجودات، نور امام را همچون سایه‌ای در سمت راست عرش آفرید، و در علم غیب خویش حکمتش را به او عنایت فرمود. او را به علم خود برگزید و به خاطر پاکی اش انتخاب کرد. امام یادگاری از آدم، بهترین فرزند از نوح، برگزیده خاندان ابراهیم، سلاله اسماعیل و زبده از عترت محمدصلی الله علیه و آله است، که همیشه در رعایت و عنایت مخصوص خداست؛ او را حفظ می‌کند و به حمایت خود نگه می‌دارد؛ دام‌های شیطان و لشکریانش را از او دور می‌سازد، و حوادث شب هنگام و افسون جادوگران فاسق را از او دفع می‌نماید؛ بدی‌ها را از او برگردانده تا از بلاها دور و از آفت‌ها محفوظ بماند، از لغزش‌ها معصوم و از هرگونه زشت کاری و هرزگی مصون باشد. امام در آغاز کارش به خویشتن داری و نیکوکاری مشهور است و در انتهای امر به عفاف و علم و فضل موصوف. امر امامت پدرش به او می‌رسد ولی در زمان حیات پدر دم نمی‌زند. هنگامی که دوران امامت و حیات پدرش سپری گشت و مقدرات الهی در حقش تحقق یافت و اراده خداوند او را به سر منزل محبت خود برد، یعنی عمر پدر پایان یافت، امر خداوند پس از او به وی می‌رسد، و خداوند دین خود را به او می‌سپرد، وی را بر بندگان حجت؛ در جهان قیام و سرپرست؛ به روح خود تأیید؛ از علم خود برخوردار و به حق گویی آگاهش می‌نماید؛ راز خود را به وی می‌سپرد و برای امر بزرگش بپا می‌دارد و از فضیلت علمش او را مطلع می‌سازد؛ رهبر خلق و حجت مطلق اهل عالمش می‌گرداند و روشنایی اهل دین و ولی بندگانش قرار می‌دهد و برای امامت خلق، او را می‌پسندد و سر خویش بدو می‌سپرد، وی را حافظ علم خود می‌نماید و حکمتش را در او نهاده، زمامداری اهل دینش را از او می‌خواهد، و برای امر بزرگش او را مخصوص می‌گرداند و روش‌های دین و فرائض و حدود خود را به وجود او احیا می‌نماید. امام هم با نور درخشنده و درمان‌های سودمند، هنگام حیرت‌های نادانان که به دام اهل جدل گرفتار آمده‌اند، به عدل اقدام و قیام کرده، با بیان روشن و راهنمایی‌های واضح از هر سوی مردم را ارشاد می‌فرماید، و در همان خط مشی که پدران راستگوی درستکارش رفته‌اند می‌رود. پس هر که حق چنین عالمی را نادیده بگیرد، بدبخت و شقاوتمند و هر که او را انکار نماید گمراه است، و کسی علیه او کارشکنی نکند مگر این که بر خداوند - جل و علا - جرأت و جسارت کرده باشد. (۸) یکی از شرح کنندگان گوید: عالم - یعنی مخلوق - در عبارت: «وَجَعَلَهُ حُجَّةً عَلَىٰ مَوَادِّهِ وَعَالَمِهِ...» عطف است بر اهل یا بر مواد، و شاید منظور از این کلمه عقل‌ها باشد، زیرا که مواد معرفت همان عقل است و این دو اضافه، یعنی مواد و عالم به ضمیر خداوند، به تقدیر لام ملکیت و اختصاص است، یعنی خداوند امام را حجت قرار داد بر اهل عقول و غیر اهل عقول، زیرا که امام علیه السلام بر همه مخلوقات حجت است و هر چیزی باید که در تسییح و تقدیس و عبادت و نحوه خضوعش به امام مراجعه کند. احتمال دیگری نیز هست که منظور از مواد عالم، زمانیات و جسمانیات باشد و منظور از عالم، عالم مجزوات و روحانیات. اما احتمال این که مراد از اهل مواد، اهل محبت باشد بعید است. چنان که عطف را تفسیر و بیان مطلب قبل پنداریم. می‌گوییم: قول صحیح آن است که مجزودی غیر از خداوند متعال نیست، و سخن فوق در این باره - که مجزودی غیر خداوند فرض شود - دلیل محکمی ندارد، بلکه دلیل برخلاف آن هست که در جای خود ثابت شده است و اینجا جای گسترده بحث نیست. و اما عطف را تفسیر و بیان مطلب قبل دانستن بعید نیست، هر چند که قاعده این است که با عطف، معنی دیگری ذکر شود. ۴ - به سندی همچون صحیح از حضرت باقر یا حضرت صادق علیهما السلام روایت است که فرمود: بنده خدا مؤمن نخواهد بود مگر این که خدا و رسول و همه امامان علیهم السلام را بشناسد و نیز امام زمانش را بشناسد و در تمام امور خود به او مراجعه کند و تسلیم امر وی باشد. سپس فرمود: چگونه می‌شود که آخرین امام را بشناسد در صورتی که اولین امام را نشناخته باشد. (۹) ۵ - به سند صحیح از زراره روایت است که گفت: به حضرت امام باقر علیه السلام گفتم:

مرا از شناخت امام از شما خاندان آگاه ساز، آیا شناخت او بر همه مردم واجب است؟ فرمود: خداوند - عزوجل - حضرت محمدصلی الله علیه وآله را بر همه مردم جهان به عنوان رسول و حجت الهی بر همه خلایق در زمین برانگیخت. پس هر آن که به خداوند و حضرت محمدصلی الله علیه وآله رسول خدا ایمان آورد و از او پیروی نمود و رسالتش را تصدیق کرد، بر او واجب است که امام از ما را بازشناسد و هر آن که به خدا و رسول او ایمان نیاورده، از وی تبعیت نکرده، او را تصدیق ننموده و حق خدا و رسول او را نشناخته، چگونه شناخت امام بر او واجب باشد در حالی که هنوز ایمان به خدا و رسول او نیاورده و حق آن‌ها را نشناخته است؟ (۱۰) می‌گویم: منظور این است که وجوب معرفت و شناخت خدا و رسول از نظر رتبه مقدم است بر وجوب شناخت امام، نه این که نفی وجوب امام شده باشد از کسی که خدا و رسول را نمی‌شناسد. به عبارت دیگر بر هر کس در مرحله اول لازم و واجب است خدا و رسول او را بشناسد و در مرحله دوم نسبت به امام و پیشوایی که خداوند برای او تعیین فرموده شناخت و معرفت پیدا کند. ۶ - در خبر صحیح از محمد بن مسلم روایت است که گفت: شنیدم حضرت باقرعلیه السلام می‌فرمود: هر که دینداری خدا کند در حالی که خود را در آن به رنج اندازد ولی امام منصوب از طرف خدا برای او نباشد، تلاش او پذیرفته نیست و گمراه و سرگردان است، و خداوند کردار او را بد می‌شمارد. او به مانند گوسفندی است که از چوپان و گله خود گم شده و شب و روز می‌جهد و می‌دود، می‌رود، می‌آید و شب گله‌گریبی بیند و بدان دل نهد و فریب آن بخورد و با آن در آغوش شب را بگذراند، هنگامی که چوپان، گله خود را براند، آن چوپان و گله را نشناسد و سرگردان بجهد و چوپان و گله خود را بطلبد، و گله‌ای با چوپانش بیند و بدان دل نهد و فریفته گردد، و چوپان بر آن بانگ زند که: به چوپان و گله خودت پیوند، زیرا تو گم گشته و سرگردانی و از چوپان و گله‌ات برکناری، و آن گوسفند گم شده، هراسان و سرگردان و تنها بجهد و چوپانی ندارد که او را به چراگاه خودش رهبری کند یا برگرداند. در همین اثنا که حیران است، بناگاه گرگ از گم شدنش فرصت جویی کند و او را بخورد. «وَاللَّهِ يَا مُحَمَّدُ مَنْ أَصِيبَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ لَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ طَاهِرٍ [ظَاهِرٍ] عَادِلٍ أَصِيبَ ضَالًّا تَائِهًا...»؛ به خدا قسم ای محمد! حال کسی که در این امت به دامان امامی که طاهر [یا ظاهر] منصوب از طرف خداوند بوده باشد دست نزند، گم شده و سرگردان است و اگر بر این حال بمیرد در کفر یا نفاق مرده است. ای محمد! بدان که رهبران ستم و پیروانشان از دین خدا برکنارند، راستی که گمراهند و گمراه کننده و همه کارهایشان مانند خاکستری است در برابر گردباد روز طوفانی، به هیچ وجه بر آنچه کسب کرده‌اند دسترسی ندارند. این است همان گمراهی دور. (۱۱) می‌گویم: این که می‌فرماید: «مَنْ أَصِيبَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ لَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ طَاهِرٍ [ظَاهِرٍ] عَادِلٍ...»؛ اگر در متن حدیث طاهر باشد، منظور عصمت امام است، یعنی هر که دست به دامن امام معصومی نزند... و اگر ظاهر باشد، یعنی وجود امامی که آشکار است برای مردم با دلایل واضح و نشانه‌های روشن، هر چند که امام از نظرهای کوتاه‌بین غایب باشد. (۱۲) ۷ - به سندی که مانند صحیح یا بنا به بعضی وجوه، صحیح است از حضرت باقرعلیه السلام روایت است که فرمود: البته کسی خدای را می‌شناسد و عبادت می‌کند که خداوند را و امام خود را که از خاندان ما است بشناسد، و هر آن که خدای - عزوجل - را شناخته و امام از خاندان ما را نشناخته باشد، غیر خدا را شناخته و عبادت کرده است. به خدا سوگند گمراهی همین است. ۸ - در خبر صحیح از حضرت باقرعلیه السلام آمده است که فرمود: قلّه و بلندی امر و کلید آن و راه اشیا و رضایت پروردگار اطاعت از امام است، بعد از معرفت و شناخت او که خداوند - عزوجل - می‌فرماید: «مَنْ يَطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا...» (۱۳)؛ هر آن که از فرستاده حق پیروی می‌کند به راستی که خدای را اطاعت کرده است و هر که سر باز زند پس تو مسؤول او نیستی. و اگر شخصی شب‌ها به عبادت برخیزد و روزهایش را روزه بدارد و تمام مالش را صدقه دهد و همه سال‌های عمرش حج خانه کعبه را انجام دهد، اما ولایت ولی خدا را نشناسد تا از او پیروی کند و تمام اعمالش با راهنمایی او انجام پذیرد، حق ثواب نزد خداوند برای او نیست و او از اهل ایمان نمی‌باشد. (۱۴) ۹ - در خبر صحیح از عیسی بن السری ابوالیسع روایت شده است که گفت: به حضرت ابوعبد الله الصادق علیه السلام گفتم: پایه‌های اسلام را که هیچ کس

نمی‌تواند در شناختن آن‌ها تقصیر کند که اگر در آن‌ها اخلاص نماید دینش فاسد خواهد بود و اعمالش در درگاه الهی پذیرفته نیست و هر که آن‌ها را بشناسد و به آن‌ها عمل کند دینش مورد پسند پروردگار بوده و به خاطر ندانستن امور دیگر در فشار واقع نخواهد شد برای من بیان فرمایید؟

قسمت دوم

فرمود: شهادت لا إله إلا الله و ایمان به این که محمد صلی الله علیه و آله فرستاده و رسول خدا است و اقرار به آنچه آن حضرت از جانب خدا آورده، و حق زکات که در اموال هست و ولایتی که خداوند امر فرمود - ولایت آل محمد علیهم السلام - می‌باشد. راوی پرسید: «هل فی الولاية شیءٌ دون شیءٍ فضلٌ یعرف لمن أخذ به؟» آیا در ولایت چیزی کم‌تر از چیز دیگر هست (مرتبه‌های مختلف هست) که اقل مراتب آن فهمیده شود؟ فرمود: آری، خداوند متعال می‌فرماید: «يا أيها الذين آمنوا أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولى الأمر منكم» (۱۵)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا و رسول و اولیای امر خودتان را اطاعت کنید. و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده: «من مات ولم یعرف إمام زمانه مات میتة جاهلیة»؛ هر کس در حالی بمیرد که امام زمانش را نشناخته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است. و این امام، پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام بودند، ولی دیگران گفتند معاویه است. سپس حسن علیه السلام بود و بعد از او حسین علیه السلام و دیگران گفتند یزید بن معاویه!! نه! نه! این‌ها برابر نبودند. آن‌گاه ساکت شد بعد فرمود: آیا برایت نیفزایم؟ حکم الأعور یکی از حضار عرضه داشت: چرا، فدایت گردم. فرمود: سپس علی بن الحسین علیهما السلام بود، سپس ابو جعفر محمد بن علی علیهما السلام، و شیعیان پیش از زمان امامت حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام مناسک حج خود را نمی‌دانستند تا این که آن حضرت در علم را بر آنان گشود و مناسک حج و حلال و حرام را بیان فرمود تا این که مردم نیازشان به اهل بیت علیهم السلام شد، بعد از آن که به دیگران نیازمند بودند و بدین ترتیب خواهد گذشت و زمین جز با امام نخواهد بود. و هر کس بمیرد در حالی که امام خود را نشناخته باشد مانند آن است که در دوران جاهلیت مرده باشد، و نیازمندترین وقت برای تو نسبت به آنچه بر آن هستی، هنگامی است که روح به اینجا برسد - به گلوش اشاره کرد - و دنیا از تو جدا شود، خواهی گفت: من بر وضع خوبی بودم و مذهب نیکی داشتم. (۱۶) می‌گویم: این که راوی پرسید (آیا در ولایت چیزی کم‌تر از چیزی هست؟) دو احتمال دارد: الف) آیا حد معینی برای ولایت وجود دارد که کم‌تر از آن حد جایز نباشد که سائل آن را اخذ کند؟ که امام علیه السلام با ذکر دو امر او را پاسخ گفت: اول معرفت امام و دوم اطاعت از او، و استدلال نمود به آیه کریمه اطاعت و به روایت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره معرفت امام علیه السلام. این وجه را حدیث صحیحی که گذشت تأیید می‌کند. ب) این که منظور بیان دلیل از قرآن یا سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله است که بر وجوب ولایت آل محمد علیهم السلام دلالت کند تا بر مخالفین حجّت باشد، چون که وقتی حضرت فرمود: «ولایتی که خداوند به آن امر فرموده، ولایت آل محمد علیهم السلام است». راوی سؤال کرد: آیا در این باره چیزی هست یعنی دلیلی که نزد مخالفین معتبر باشد که نتوانند آن را ردّ یا انکار کنند؟ پس آن حضرت دو دلیل ذکر کرد، یکی از قرآن مجید و دیگری از سنت که آن‌ها را مخالفین نمی‌توانند ردّ کنند. توضیح: دلالت آیه و حدیثی که امام علیه السلام استدلال فرمود این که: هر کس کم‌ترین بینشی داشته باشد، اگر عقل خود را وادار سازد اعتراف خواهد کرد که خداوند متعال به بندگان مؤمن خود امر نمی‌کند از یک نفر فاسق فاجر معصیت کار ستمگر پیروی نمایند، بلکه آن‌ها را امر می‌کند که از یک انسان عالم زاهد معصوم پیروی نمایند. همچنین پیغمبر صلی الله علیه و آله حکم نمی‌کند که هر کس بمیرد در حالی که یک انسان متجاهر به انواع گناه و معصیت مثل معاویه و یزید و امثال این‌ها را نشناخته باشد به مردن جاهلیت مرده است، بلکه واجب است به کسی رجوع شود که جز به وسیله او احکام را نتوان شناخت. و مؤید این احتمال آخر

حدیث است که فرمود: «وَقَالَ الْآخَرُونَ يَزِيدُ بَنُ مَعَاوِيَةَ وَحَسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ وَلَا سَوَاءَ وَلَا سَوَاءَ». روایت صحیح محمد بن مسلم که قبلاً گذشت نیز مؤید این معناست. ۱۰ - در حدیث صحیح از حارث بن المغیره آمده که گفت: به حضرت ابو عبد الله صادق علیه السلام گفتم: آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «مَنْ مَاتَ وَلَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»؟ فرمود: آری. عرضه داشتم: این کدام جاهلیت است آیا جاهلیت مطلق یا جاهلیت کسی که امامش را نشناخته؟ فرمود: جاهلیت کفر و نفاق و ضلال. (۱۷) می گویم: احادیث وارده در این باب بسیار زیاد است. ۱۱ - در کمال الدین آمده که: امام ابو الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود: هر کس در چهار چیز شک کند به همه اموری که خداوند تبارک و تعالی نازل فرموده کافر است، یکی از آنها معرفت امام در هر زمان به شخص و صفتش می باشد. (۱۸) ۱۲ - همچنین در آن کتاب از امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام آمده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس قائم از فرزندان مرا در زمان غیبتش منکر شود به مرگ جاهلیت مرده است. (۱۹) ۱۳ - و در همان کتاب از حضرت صادق علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود: هر کس منکر قائم از فرزندانم شود مرا منکر شده است. (۲۰) ۱۴ - در غیبت نعمانی به سند خود از حضرت صادق علیه السلام آورده که آن حضرت فرمودند: هر کس شبی را به صبح آورد در حالی که امام زمانش را نشناسد به مردن جاهلیت می میرد. (۲۱) و اخبار بسیار دیگر که از ائمه اطهار علیهم السلام روایت شده است. اما منظور از معرفت و شناخت چیست؟ در اول باب هشتم خواهد آمد که آنچه واجب است در معرفت دو امر است: یکی شناختن شخص امام با اسم و نسب او. دوم: شناخت صفات و خصوصیات او که با آنها از دیگران امتیاز می یابد. ان شاء الله به تفصیل خواهد آمد. توجه: متأخرین از مجتهدین بر آنند که: خبر صحیح آن است که راوی آن در هر طبقه عادل امامی باشد. ولی متقدمین گفته اند: خبر صحیح خبری است که اطمینان حاصل شود که از معصوم صادر شده است. در این باب منظور من از صحیح همان معنی اول است و هر گاه تعبیر کرده ام که این خبر همچون صحیح است یا بنا بر بعضی وجوه صحیح، به معنی دوم است.

اثبات امامت حضرت حجه بن الحسن العسکری «علیه السلام»

قسمت اول

خواننده عزیز! خداوند من و شما را بر اندیشه محکم و استوار و ایمان به حق در دنیا و آخرت پایدار نماید، و بین ما و خلف منتظر از خاندان عصمت و طهارت جمع فرماید. بدان که هیچ راهی برای اثبات امامت نیست مگر نص و معجزه. زیرا همان طور که در جای خود ثابت شده از جمله شرایط امام، عصمت است که اگر امام معصوم نباشد، هدف از نصب او تحقق نمی یابد، و به اصطلاح نقض غرض لازم می آید. عصمت حالتی است نفسانی و مرتبه ای است که از نظر مردم پوشیده است و کسی آن را نمی داند مگر خداوند و کسانی که خداوند علم آن را به آنها الهام فرموده باشد. در این رابطه بر خداوند است که امام معصوم را با یکی از دو راه به مردم معرفی کند: ۱ - به وسیله پیغمبر صلی الله علیه و آله و یا امام قبلی. ۲ - به وسیله معجزه ای که به دست او انجام شود، و چون امام برای مردم معین شده بر آنها واجب است که به او مراجعه کنند و اعتماد نمایند که: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا» (۲۲)؛ و برای هیچ مرد و زن مؤمنی این حق نیست که هر گاه خدا و رسول او کاری را لازم کنند، ایشان در کارشان اختیار [و گزینشی داشته باشند. و هر آن که خدا و رسول او را نافرمانی نماید، حقا که در گمراهی آشکاری افتاده است. و شاهد بر آنچه گذشت احادیثی است که از نظر معنی متواتر است: ۱ - حدیثی است که شیخ ثقة جلیل احمد بن ابی طالب طبرسی (۲۳) در کتاب الاحتجاج آورده است. این حدیث هر چند که طولانی است ولی فواید بسیار و امور مهم دارد. در این حدیث امامت مولای ما - عجل الله فرجه الشریف - با نص و معجزه اثبات

شده و این که امت را شاید برای خود امامی اختیار کند، پس تعجیبی ندارد که تمام این حدیث را بیاوریم و از خداوند می‌خواهیم که ما را اهل پذیرش این حدیث قرار دهد. شیخ طبرسی - که خدایش رحمت کند - چنین گفته است: «احتجاج حضرت حجت قائم منتظر صاحب الزمان - درود خداوند بر او و پدرانش باد - سعد بن عبد الله قمی اشعری گفته است: به یک نفر ناصبی که از همه ناصبی‌ها در مجادله قوی‌تر بود دچار شدم. روزی هنگام مناظره به من گفت: مرگ بر تو و هم‌مسلکانت باد. شما رافضی‌ها، مهاجرین و انصار را مورد طعن قرار می‌دهید، و محبت پیغمبر صلی الله علیه و آله را نسبت به آنان انکار می‌کنید، و حال آن که صدیق، بالاترین افراد اصحاب است که به اسلام سبقت جسته، مگر نمی‌دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را شب هجرت از ترس بر جان او، با خود به غار برد چنان که بر جان خود ترسان بود. برای این که می‌دانست که او خلیفه و جانشین آن حضرت خواهد شد، لذا خواست که جان او را مانند جان خود حفظ کند تا مبادا وضع دین بعد از خودش مختل شود، در همان حال علی را در رختخواب خود قرار داد، چون که می‌دانست اگر او کشته شود وضع اسلام مختل نمی‌گردد، زیرا کسانی از اصحاب بودند که جای او را بگیرند، لذا خیلی به کشته شدنش اهمیت نمی‌داد. سعد می‌گوید: من جوابش را دادم، ولی جواب‌ها دندان‌شکن نبود. سپس گفت: شما رافضیان می‌گویید: اولی و دومی منافق بوده‌اند و به ماجرای لیلۃ العقبه استدلال می‌کنید. آن گاه گفت: بگو بینم آیا مسلمان شدن آن‌ها از روی خواست و رغبت بود یا اکراه و اجباری در کار بود؟ من در اینجا از جواب خودداری کردم، چون که با خود اندیشیدم اگر بگویم از روی اجبار و اکراه مسلمان شدند که در آن هنگام اسلام نیرومند نشده بود تا احتمال این معنی داده شود و اگر بگویم از روی خواست و رغبت اسلام آوردند که ایمان آن‌ها از روی نفاق نخواهد بود. از این مناظره با دلی پردرد بازگشتم، کاغذی برداشتم و چهل و چند مسأله‌ای که حل آن‌ها برایم دشوار بود نوشتم و با خود چنین گفتم: این نامه را به نماینده مولی ابومحمد حسن بن علی عسکری علیه السلام - یعنی احمد بن اسحاق که ساکن قم بود - تسلیم کنم، اما وقتی سراغ او رفتم دیدم سفر کرده است، به دنبال او مسافرت کردم تا این که او را یافتم و جریان را با او در میان گذاشتم. احمد بن اسحاق به من گفت: بیا با هم به سرّ من رأی (سامراء) برویم تا از مولایمان حسن بن علی علیهما السلام در این باره سؤال کنیم، پس با او به سرّ من رأی رفتیم تا به درب خانه مولایمان رسیدیم و اجازه ورود خواستیم، اجازه داده شد داخل خانه شدیم. احمد بن اسحاق کوله‌باری داشت که با عبای طبری آن را پوشانده بود که در آن صد و شصت کیسه از پول‌های طلا و نقره بود و بر هر یک از آن‌ها مهر صاحبش بود و چون چشممان به جمال حضرت ابومحمد الحسن بن علی علیهما السلام افتاد، دیدیم که صورتش مانند ماه شب چهارده می‌درخشد و بر روی رانش کودکی نشسته که در حسن و جمال مانند ستاره مشتری است و دو گیسو بر سر دارد و در پیشگاه آن حضرت انار زرینی قرار داشت که با جواهرات و نگین‌های قیمتی زینت شده بود، انار را یکی از رؤسای بصره اهدا کرده بود، امام علیه السلام قلمی در دست داشت و با آن روی کاغذ چیزی می‌نوشت، و هر گاه کودک دستش را می‌گرفت آن انار را می‌افکند تا آن کودک برود و آن را بیاورد و در این فرصت هر چه می‌خواست می‌نوشت. پس احمد بن اسحاق عبا و کوله‌بار را نزد حضرت هادی علیه السلام (یکی از القاب امام حسن عسکری علیه السلام است) گشود، پس از آن، حضرت نظری به کودک افکند و گفت: مهر از هدایای شیعیان و دوستانت بگیر. عرضه داشت: ای مولای من! آیا جایز است دست پاک به سوی هدایای نجس و اموال پلید دراز شود؟ آن حضرت به احمد بن اسحاق فرمود: آنچه در کوله‌بار هست بیرون آورد تا حرام و حلال از هم جدا شود. پس او کیسه‌ای را بیرون آورد، کودک گفت: این مربوط به فلان بن فلان از فلان محله قم است که شصت و دو دینار دارد، از پول منزلی که فروخته و ارث از پدرش چهل و پنج دینار است و از پول هفت پیراهن چهارده دینار و اجرت سه دکان سه دینار. مولای ما فرمود: راست گفتی فرزندم، حرام از آن را بیان کن. کودک گفت: در این کیسه دیناری است که در فلان سال در ری سکه خورده، نیمی از نقشش رفته و سه قطعه مقرض شده که وزن آن‌ها یک داتق و نیم است، حرام در این اموال همین مقدار است که صاحب این کیسه در فلان سال، فلان ماه نزد نساجی که همسایه‌اش بود یک من و ربع پشم ریسیده شده داشت که مدت

زیادی بر آن گذشته بود، پس آن را سارق دزدید، نساج به او ابلاغ کرد، ولی او سخن نساج را نپذیرفت و به جای آن به مقدار یک من و نیم پشم نرم‌تر از مال خودش که به سرقت رفته بود تاوان گرفت، سپس سفارش داد تا برایش پیراهنی از آن بافتند، این دینار و آن مقراض شده‌ها از پول آن پیراهن است. احمد بن اسحاق گره از کیسه گشود، دینار و مقراض شده‌ها را همان‌طور که خبر داده بود در آن دید. سپس کیسه دیگری بیرون آورد. آن کودک فرمود: این مال فلان بن فلان است از فلان محله قم، پنجاه دینار در آن هست، شایسته نیست برای ما که به آن‌ها دست بزنیم. احمد بن اسحاق گفت: چرا؟ فرمود: به خاطر این که این دینارها از پول گندمی است که صاحب این پول با کشاورزان قرارداد داشت ولی قسمت خودش را با پیمانانه کامل برداشت و قسمت آن‌ها را با پیمانانه ناقص داد. حضرت امام حسن علیه السلام فرمود: راست گفتی فرزندم. سپس گفت: ای پسر اسحاق! این کیسه را بردار و به صاحبانش گوشزد کن و آن‌ها را سفارش نمای که به صاحبان اصلی (= کشاورزان) برسانند که ما به آن نیاز نداریم. آن‌گاه فرمود: پیراهن آن پیرزن را بیاور. احمد بن اسحاق گفت: آن را - که در ساکی بوده - فراموش کرده‌ام. آن‌گاه رفت تا آن را بیاورد که در این هنگام مولایمان حضرت ابومحمد هادی علیه السلام به من نظر افکند و فرمود: چه عجب اینجا آمدی؟ عرضه داشتیم: احمد بن اسحاق مرا تشویق کرد که به دیدار شما بیایم. فرمود: پس سؤالاتی که داشتی چه شد؟ عرضه داشتیم: به همان حال است ای مولای من! فرمود: از نور چشمم هر چه می‌خواهی بپرس. - و به کودک اشاره کرد - عرضه داشتیم: ای سرور و مولی‌زاده ما! برای ما روایت شده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله طلاق همسران خود را به امیر المؤمنین علیه السلام واگذار کرده بود به طوری که روز جمل به عایشه پیغام داد: تو بر اسلام و اهل اسلام هلاکت وارد ساختی [و از مقامت سوء استفاده کردی] و فرزندان را از روی جهل به نابودی کشاندی، اگر از کارهایت دست برداری تو را طلاق خواهم داد. ای مولای من بفرماید که معنی طلاق در اینجا چیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله حکم آن را به امیر المؤمنین علیه السلام واگذار کرده بود؟ فرمود: خداوند پاک مقام همسران پیغمبر را بزرگ قرار داد و آنان را به شرافت مادران مؤمنین بودن افتخار بخشید، آن‌گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: یا ابالحسن! این شرافت تا وقتی برای آن‌ها باقی است که بر اطاعت خداوند استوار بمانند، پس هر کدامشان بعد از من خدای را معصیت کرد به این که علیه تو خروج نمود، او را از همسری من بیرون ساز و افتخار مادر مؤمنین بودن را از او بگیر. پس از آن گفتم: فاحشه مبینه چیست که اگر زن آن را مرتکب شود برای شوهر جایز است هرچند در ایام عده او را از خانه خود بیرون راند؟ فرمود: مساحقه است نه زنا؛ زیرا که اگر زنا کرد حد را بر او جاری می‌سازند و اگر کسی خواست با او ازدواج کند اشکال ندارد و حدی که بر او جاری شده مانع آن نیست. ولی اگر مساحقه کرد، واجب است که سنگسار شود و سنگسار خواری‌ای است که هر کس را خداوند امر فرموده سنگسار کنند، خوارش کرده، لذا برای کسی روا نیست که به او نزدیک شود. سپس گفتم: ای زاده پیامبر! از قول خدای - عزوجل - به پیغمبرش موسی علیه السلام خبرم ده که می‌فرماید: «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى» (۲۴)؛ کفش‌هایت را بیرون ساز که در جایگاه مقدس طوی هستی. فقهای فریقین چنین پندارند که نعلین‌های حضرت موسی علیه السلام از پوست مردار بوده؟ فرمود: هر کس این حرف را بزند بر حضرت موسی علیه السلام افترا بسته، و او را در نبوتش جاهل پنداشته است؛ زیرا که از دو حال خارج نبود که هر دو خطاست، یا این که نمازش با آن جایز بوده یا نه. اگر نماز جایز بوده پس در آن جایگاه نیز جایز بود که آن را پوشیده باشد هر چند که پاکیزه است و اگر نمازش جایز نبوده پس حضرت موسی باید حرام و حلال را نشناخته باشد و ندانسته باشد که با چه چیز می‌توان نماز خواند و با چه چیز نمی‌شود و این کفر است. گفتم: پس ای مولای من! تأویل این آیه را برایم بیان فرمای؟ فرمود: حضرت موسی در وادی مقدس بود که عرضه داشت: پروردگارا! من محبتم را نسبت به تو خالص ساختم و دلم را از غیر تو شستشو دادم، ولی موسی نسبت به خانواده‌اش سخت علاقه‌مند بود. پس خداوند متعال فرمود: «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ»؛ یعنی اگر محبت تو نسبت به من خالص و دلت از میل به غیر من خالی است پس محبت خانواده ات را از قلبت بیرون کن. عرضه داشتیم: بفرماید تأویل «کهیص» (۲۵) چیست؟ فرمود: این حروف از

خبرهای غیبی است که خداوند بنده‌اش زکریا را بر آن مطلع ساخت، سپس بر محمدصلی الله علیه وآله آن را حکایت فرمود، و آن چنین است که وقتی زکریا از پروردگار خواست که نام‌های پنج تن را به او تعلیم کند خداوند جبرئیل را بر او نازل فرمود و به او نام آنان را آموخت، پس هر گاه زکریا، نام محمّد و علی و فاطمه و حسن علیهم السلام را یاد می‌کرد هم و غم و اندوه از او دور می‌شد، ولی هر وقت حسین علیه السلام را یاد می‌کرد بغض گلویش را می‌فشرد و به نفس زدن می‌افتاد. روزی به پیشگاه خداوند عرضه داشت: الها! چگونه است که وقتی نام چهار تن از اینان را یاد می‌کنم تسلّی خاطر می‌یابم و چون حسین را یاد می‌کنم دیده‌ام گریان و ناله‌ام بلند می‌شود؟ خداوند متعال جریان [شهادت آن حضرت را به اطلاع زکریا رسانید و فرمود: «کهیص» پس «کاف» نام کربلا است و «ها» هلاکت عترت پیغمبر، و «یا» یزید است که ستم‌کننده بر حسین علیه السلام می‌باشد، و «عین» عطش حسین علیه السلام و «صاد» صبر اوست. هنگامی که زکریا این مطلب را شنید تا سه روز مسجدش را ترک نکرد و مردم را از ملاقات با خود ممنوع ساخت و به گریه و زاری پرداخت. بر حسین می‌گریست و می‌گفت: خدایا! آیا بهترین خلایق را به سوگ فرزندان خود خواهی نشانی؟ پروردگارا! آیا این مصیبت بزرگ را بر او وارد خواهی نمود؟ الهی! آیا جامه عزا بر تن علی و فاطمه خواهی پوشاند؟ آیا غم این مصیبت را به ساحت آن‌ها خواهی رساند؟ آن‌گاه می‌گفت: به من فرزندی روزی کن که چشمم در سنّ پیری به او روشن و محبتش در دلم فتنه انگیزد، سپس مرا در غم از دست دادنش نشان چنان که محمد حبیب خود را در سوگ فرزندان خواهی نشاند. خداوند یحیی را به وی داد، و پس از آن به شهادت او سوگوارش ساخت و مدّت حمل یحیی شش ماه بود هم‌چنان که مدّت حمل حسین علیه السلام. سپس گفتم: ای مولای من! بفرماید علت چیست که مردم نمی‌توانند امام برای خودشان برگزینند؟ فرمود: امام اصلاح‌گر است یا فساد‌گر؟ عرضه داشتم: اصلاح‌گر. فرمود: آیا امکان دارد که فاسدی را انتخاب کنند در حالی که ندانند که در اندیشه او چه می‌گذرد، فکر اصلاح دارد یا فساد؟ گفتم: آری. فرمود: همین است علت که با دلیل روشنی برای تو بیان می‌کنم که عقل تو آن را بپذیرد. عرضه داشتم: بفرماید. فرمود: بگو بینم پیامبرانی که خداوند آنان را برگزیده، و کتاب‌های آسمانی بر ایشان نازل کرده، و آنان را با وحی و عصمت تأیید فرموده و پیشوایان امم بودند، از جمله موسی و عیسی با علم و اندیشه برجسته‌ای که داشتند، امکان دارد منافقی را انتخاب کنند در حالی که گمان داشته باشند که مؤمن است؟ گفتم: خیر. فرمود: پس حضرت موسی کلیم الله چگونه شد که با آن همه عقل و علم و نزول وحی بر او، هفتاد نفر از بزرگان قوم و وجوه لشکریانش، کسانی که در ایمانشان و اخلاصشان تردید نداشت، ولی در واقع منافقین را انتخاب کرده بود. خداوند متعال می‌فرماید:

«وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ

قسمت دوم

سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا» (۲۶)؛ و موسی هفتاد نفر از قوم خود را برای میقات ما برگزید. ما که می‌بینیم شخصی که خداوند او را به نبوت برگزیده (موسی علیه السلام) به جای اصلح، افسد را انتخاب می‌کند، می‌فهمیم که انتخاب کردن جایز نیست جز برای آن که اسرار نهان و اندیشه‌های پنهان همه را می‌داند. و نیز می‌فهمیم که انتخاب مهاجرین و انصار ارزشی ندارد. بعد از آن که پیغمبران که می‌خواستند اهل صلاح را برگزینند، انتخاب آنان بر اهل فساد واقع شد. سپس فرمود: ای سعد! خصم تو ادعا می‌کند پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله برگزیده این امت را با خود به غار برد، چون که بر جان او می‌ترسید همان‌طوری که بر جان خودش می‌ترسید؛ زیرا می‌دانست خلیفه بر امت بعد از خودش اوست. چون لازمه مخفی شدن جز این نبود که او را با خود ببرد، اما علی را در جای خود خوابانید، چون که می‌دانست خللی که با کشته شدن ابوبکر وارد می‌شود با کشته شدن علی نیست، چون افرادی هستند که بتوانند جای او را پر کنند! چنین پاسخ‌ده: مگر نه شما معتقدید که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود: بعد از من خلافت سی سال است و خلافت را بر مدّت این چهار تن ابوبکر و عمر و عثمان و علی علیه السلام مخصوص گردانید؟ خصم به ناچار

جواب دهد: آری، به او بگو اگر این مطلب درست است، پس چرا با یک خلیفه - فقط ابوبکر - به غار رفت و آن سه نفر دیگر را نبرد؟ با این حساب معلوم می‌شود که پیغمبر آنان را سبک شمرده؛ چون لازم بود که با ایشان همان‌طور رفتار می‌کرد که با ابوبکر. پس چون این کار را نکرد در حقوق آنان سهل‌انگاری نموده، و مهربانی از آنان دریغ داشته با این که واجب بود به ترتیب خلافتشان با ایشان هم مثل ابوبکر رفتار می‌کرد. و امّا این که خصم به تو گفت: آن دو نفر آیا از روی خواست و رغبت مسلمان شدند یا از روی اکراه؟ چرا نگفتی: بلکه از روی طمع اسلام آوردند؛ زیرا که آنان با یهود معاشرت داشتند و از برآمدن و پیروزی محمدصلی الله علیه و آله بر عرب باخبر بودند، یهود از روی کتاب‌های گذشته و تورات و ملاحم، آنان را از نشانه‌های جریان حضرت محمدصلی الله علیه و آله آگاه می‌کردند و به ایشان می‌گفتند که تسلط او بر عرب نظیر تسلط بخت النصر است بر بنی اسرائیل، با این فرق که او ادعای پیغمبری نیز می‌کند ولی پیغمبر نیست. پس هنگامی که امر رسول خداصلی الله علیه و آله ظاهر گشت با او کمک کردند بر شهادت لا إله إلا الله و محمد رسول الله، به طمع این که وقتی اوضاع خوب شد و امور منظم گردید، فرمانداری و ولایت جایی هم به آن‌ها برسد و چون از رسیدن به ریاست به دست آن حضرت مأیوس شدند با بعضی از همفکران خود همراه شدند تا در شب عقبه شتر پیغمبرصلی الله علیه و آله را رم بدهند و شتر در آن گردنه هولناک، حضرت صلی الله علیه و آله را بیفکنند و کشته شود و صورتشان را پوشانند مثل دیگران. ولی خداوند پیغمبرش را از نیرنگ آنان ایمن قرار داد و حفظ کرد و نتوانستند آسیبی برسانند. آن دو نفر حالشان نظیر طلحه و زبیر است که آمدند و با علی علیه السلام بیعت کردند به طمع این که هر کدامشان فرماندار یک استان بشوند، امّا وقتی مأیوس شدند بیعت را شکستند و علیه آن حضرت قیام کردند، تا این که عاقبت کارشان بدانجا کشید که عاقبت کار افرادی است که بیعت را بشکنند. سخن که به اینجا رسید، مولایمان امام حسن بن علی علیهما السلام برای نماز برخاست، قائم علیه السلام نیز با او برخاست و من از خدمتشان بازگشتم و به جستجوی احمد بن اسحاق برآمدم که دیدم گریان به نزد آمده، گفتم: چرا معطل شدی؟ و چرا گریه می‌کنی؟ گفت: پیراهنی که مولایم مطالبه فرمود نیافتم. گفتم: ناراحت مباش، برو به حضرت خبر بده. پس بر حضرت داخل شد و برگشت در حالی که با تبسم بر محمد و آل محمد درود می‌فرستاد. گفتم: چه خیر است؟ گفت: دیدم پیراهن زیر پای مولایم گسترده است، پس حمد الهی را بجای آوردم و پس از آن روز، چند روزی هم به خانه مولایمان می‌رفتم ولی آن کودک را نزد حضرت نمی‌دیدم. چون روز وداع و خداحافظی رسید، من و احمد بن اسحاق و کهلان، همشهری من بر آن حضرت وارد شدیم. احمد بن اسحاق بپاخاست و عرضه داشت: ای فرزند پیغمبر خدا! رفتن نزدیک و غصه‌مان زیاد است، از درگاه خداوند می‌خواهیم که درود خود را بر جدّت محمد مصطفی و پدرت حضرت مرتضی و مادرت حضرت سیده النساء و دو سرور جوانان بهشت عمو و پدرت و امامان پاکیزه بعد از ایشان از پدران علیهم السلام و نیز درود و صلوات خود را بر تو و فرزندت قرار دهد، و از خدا می‌خواهیم که آستانه‌ات بلند و دشمنانت پست و زبون گردند، و خدا نکند که این آخرین دیدارمان با شما باشد. چون سخن احمد بن اسحاق به اینجا رسید، حضرت متأثر شد به طوری که اشک از دیدگانش جاری گشت، سپس فرمود: ای ابن اسحاق! دعای خود را از حدّ مگذران که تو در این سفر خدای را ملاقات خواهی کرد. احمد بن اسحاق تا این سخن را شنید بیهوش افتاد، و چون به هوش آمد عرضه داشت: تو را به خدا و حرمت جدّت قسم می‌دهم که به پارچه‌ای مفتخرم نمایی تا آن را کفن خود قرار دهم؟ مولای ما دست زیر مسند خود برد و سیزده درهم بیرون آورد و فرمود: این را بگیر و غیر از این را برای خودت مصرف مکن و آنچه خواستی محروم نخواهی شد، البتّه خداوند اجر نیکوکاران را ضایع نخواهد کرد. سعد ادامه می‌دهد: چون برگشتیم در بین راه سه فرسنگ به حلوان مانده، احمد بن اسحاق تب کرد و بیماری سختی گرفت که از زندگی دست شست و هنگامی که وارد حلوان شدیم، در یکی از کاروانسراهای آن فرود آمدیم. احمد بن اسحاق یکی از همشهریانش را که مقیم حلوان بود نزد خود خواند و سپس به ما گفت: امشب از نزد من بیرون روید و مرا تنها بگذارید. هر کدام از ما به خوابگاه خود رفت، نزدیک صبح فکری به سرم زد، چون چشم گشودم، کافور خادم مولایم

ابومحمد علیه السلام را دیدم که می‌گفت: خداوند اجر شما را در این مصیبت زیاد کند، و برایتان این فاجعه را جبران نماید، ما از غسل و کفن رفیق شما فراغت یافتیم، شما برای دفن او برخیزید، زیرا که او مقامش نزد سرور شما از همه‌تان گرامی‌تر است. سپس از چشم ما غایب شد و ما با گریه بر جنازه احمد بن اسحاق حاضر شدیم و حقّ او را ادا کردیم و مراسم او را به پایان رساندیم، خدا رحمتش کند. (۲۷) ۲ - حدیثی است که ثقة الاسلام کلینی در کافی آورده که امام صادق علیه السلام فرمود: آیا گمان می‌کنید که هر یک از ما به هر کس دلمان بخواهد می‌تواند وصیت کند؟ نه به خدا قسم، بلکه امامت عهد و پیمانی است از طرف خدا و رسولش برای مردی پس از مردی دیگر تا امر به صاحبش برسد. (۲۸) چون این مطلب را دانستی، باید گفت که امامت مولی و سید ما حجّه بن الحسن العسکری صاحب الزمان - عجل الله فرجه الشریف - به هر دو راه (نصّ و معجزه) به وسیله روایات متواتره ثابت است که در دو فصل قسمتی از آنها را می‌آوریم تا این کتاب از دلیل خالی نباشد.

فصل اول: قسمتی از احادیث متواتره که به طور خاص

بر امامت آن حضرت علیه السلام دلالت دارد. ۱ - روایت صحیحی است که ثقة الاسلام کلینی در کتاب کافی از حضرت امام جواد علیه السلام آورده است که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام همراه حسن بن علی علیهما السلام در حالی که به دست سلمان تکیه کرده بود، وارد مسجد الحرام شدند و نشستند که ناگاه مردی خوش قیافه و خوش لباس آمد و بر امیر مؤمنان علیه السلام سلام کرد و خدمت آن حضرت نشست. آن بزرگوار جواب سلام او را دادند. سپس گفت: یا امیر المؤمنین علیه السلام! من سه مسأله از تو می‌پرسم، اگر پاسخ آنها را دادی خواهم دانست که این مردم در کار تو خلافی بزرگ مرتکب شده‌اند که در دنیا و آخرت مسؤول آیند و گرنه می‌فهمم که تو با آنان مساوی هستی و هیچ امتیازی بر ایشان نداری. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: هر چه می‌خواهی سؤال کن. عرضه داشت: بگو ببینم! الف) وقتی انسان می‌خواهد روحش به کجا می‌رود؟ ب) فراموشی و یادآوری چگونه به انسان دست می‌دهد؟ ج) چطور می‌شود که فرزندان انسان به عموها یا دایی‌های خود شباهت می‌یابند؟ پس امیر مؤمنان علیه السلام روی به امام حسن علیه السلام کرده فرمود: جوابش را بده. امام مجتبی علیه السلام جوابش را داد. آن مرد گفت: من شهادت می‌دهم که جز الله خدایی نیست و همیشه بر آن گواه بوده‌ام و گواهی می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست و همیشه بر آن شاهد بوده‌ام. و شهادت می‌دهم که تو وصی رسول خدا و قائم به حجّت او هستی. - و به امیر مؤمنان علیه السلام اشاره کرد - و گواهم که تو جانشین و قائم به حجّت او هستی - و به امام حسن علیه السلام اشاره کرد - و گواهم که حسین بن علی علیهما السلام وصی برادر خود و قائم به حجّت اوست بعد از او، و علی بن الحسین علیهما السلام قائم به امامت حسین است بعد از او، و محمد بن علی علیهما السلام قائم به امامت علی بن الحسین است و جعفر بن محمد علیهما السلام قائم به امامت محمد است، و موسی بن جعفر علیهما السلام که قائم به امامت جعفر بن محمد است و علی بن موسی علیهما السلام که قائم به امامت موسی بن جعفر است و محمد بن علی علیهما السلام که قائم به امامت علی بن موسی است و علی بن محمد علیهما السلام که قائم به امامت محمد بن علی علیهما السلام است و حسن بن علی علیهما السلام که قائم به امامت علی بن محمد است و گواهی می‌دهم که فرزند حسن است و به کنیه و نام تعبیر نشود تا این که امر او ظاهر گردد و زمین را از عدالت پر کند چنان که از ظلم و ستم پر شده باشد. درود و رحمت و برکت خدا بر تو باد ای امیر مؤمنان! سپس برخاست و رفت، امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: ای ابومحمد! در پی این مرد برو بین کجا می‌رود. حسن بن علی علیهما السلام رفت و برگشت و گفت: جز این نبود که پای خود را از مسجد بیرون گذاشت و من ندانستم به کجای زمین خدا رفت. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: ابومحمد او را می‌شناسی؟ امام حسن علیه السلام گفت: خدا و رسولش و امیر مؤمنان دانانترند. فرمود: او خضر علیه السلام بود. (۲۹) ۲ - روایتی است که شیخ صدوق فقیه سدید ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی در کتاب اکمال الدین و اتمام النعمه به سندی همچون صحیح بنا بر

بعضی وجوه به نقل از یونس بن عبد الرحمن آورده است که گفت: به محضر امام هفتم موسی بن جعفر علیهما السلام مشرف شدم و عرضه داشتم: یابن رسول الله! آیا تو قائم به حق هستی؟ فرمود: من نیز قائم به حق هستم، ولی آن قائم که زمین را از دشمنان خدای - عزوجل - پاک کند و آن را پر از عدالت نماید همچنان که از جور و ستم پر شده باشد، پنجمین فرزند من است که غیبتی طولانی دارد، زیرا که بر جان خود می‌ترسد، در این مدت [که او از نظر غایب است] عده‌ای از حق برگشته و عده‌ای دیگر ثابت قدم می‌مانند، سپس فرمود: خوشا به حال شیعیان ما که در غیبت قائم ما به رشته ولایت ما چسبیده و به دوستی ما ثابت و استوار مانده و از دشمنان ما بیزار بوده باشند، آنان از ما آیند و ما از آنان هستیم که البته ما را به امامت پسندیده‌اند و ما هم ایشان را به شیعه بودن پسندیده‌ایم. خوشا به حالشان باز هم خوشا به حالشان، به خدا که ایشان روز قیامت در درجات ما خواهند بود. (۳۰) ۳ - و در کتاب الخراج آمده: محمد بن مسلم گوید: خدمت امام ابو عبد الله صادق علیه السلام شرفیاب بودم، معلی بن خنیس گریه کنان وارد شد، حضرت فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: بیرون خانه شما کسانی هستند که می‌پندارند شما را بر ما فضیلتی نیست و شما و آنها یکسان هستید. حضرت صادق علیه السلام کمی ساکت ماند، سپس دستور داد که طبقی خرما بیاورند، آن گاه یک دانه خرما برگرفت و آن را دو نیم کرد، سپس آن خرما را تناول فرمود و هسته‌اش را در زمین کاشت، پس آهسته رشد کرد و خرما می‌نارس داد، حضرت از آن برگرفت و تناول کرد، آن گاه پوست نوشته‌ای از آن برآورد و به معلی داد و فرمود: بخوان! در آن نوشته شده بود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيُّ الْمُتَّضَى وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَعَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ...» نام یک به یک امامان تا امام حسن عسکری و فرزندش (مهدی) علیهم السلام در آن بود. (۳۱) ۴ - شیخ صدوق به روایت صحیح از ریان بن الصلت آورده است که گفت: به حضرت امام رضا علیه السلام عرضه داشتم: شما صاحب امر هستید؟ فرمود: من نیز صاحب امر [امامت] هستم، ولی نه آن صاحب امری که زمین را از عدل پر کند همان‌طور که پر شده باشد از جور و ستم، و چگونه او باشم و حال آن که می‌بینی که بدنم ضعیف است! اما قائم علیه السلام آن است که وقتی ظهور نماید سنّ پیران و سیمای جوانان دارد، به قدری بدنش نیرومند است که اگر به بزرگ‌ترین درخت دست اندازد آن را از جای برکند، و اگر در میان کوه‌ها فریاد برآورد سنگ‌های آنها فرو ریزد، عصای موسی و انگشتری سلیمان علیهما السلام با او است، او چهارمین فرزند من است که خداوند او را هر قدر که مشیتش تعلق گیرد در پشت پرده غیب مستور می‌سازد، سپس او را آشکار می‌گرداند تا زمین را از عدل و داد پر کند چنان که از ستم و بیداد پر شده باشد. (۳۲) ۵ - شیخ صدوق نیز در حدیث صحیحی از ابوهاشم داوود بن القاسم جعفری آورده است که گفت: از حضرت ابوالحسن صاحب العسکر (امام هادی) علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: جانشین من بعد از من فرزندم حسن است، ولی شما چه حالی خواهید داشت در جانشین پس از او؟ عرض کردم: چطور مگر قربانت گردم؟ فرمود: زیرا که نه او را می‌بینی و نه روا است که اسمش را ببرید. گفتم: پس چطور او را یاد کنیم؟ فرمود: بگوئید: «الْحُجَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ»؛ یعنی (حجّت آل محمد صلی الله علیهم اجمعین). (۳۳) ۶ - همچنین شیخ صدوق در خبر صحیحی از جناب عثمان بن سعید عمری - که روانش گرامی باد - روایت آورده که گفت: در محضر ابو محمد حسن بن علی (امام عسکری) علیه السلام بودم از آن بزرگوار سؤال شد از خبری که از پدران او روایت شده که: «زمین از حجّت الهی بر مخلوق خالی نخواهد ماند تا روز قیامت و هر که بمیرد در حالی که امام زمانش را نشناخته باشد به مرگ جاهلیت مرده است» فرمود: البته درست است و حق، همان‌طور که روز حق است. عرض شد: یابن رسول الله! امام و حجّت بعد از شما کیست؟ فرمود: فرزند من محمد که امام و حجّت بعد از من است، هر که بمیرد و او را نشناسد به مردن جاهلیت مرده است. و بدانید که او را غیبتی طولانی است که افراد نادان در آن سرگردان شوند و به هلاکت افتند، و وقت گزاران نسبت به آن دروغ می‌گویند. سپس خروج خواهد کرد. گویا می‌بینم پرچم‌های سپیدی که در نجف کوفه بالای سرش به اهتزاز است. می‌گویم: ثقه جلیل شیخ علی بن محمد بن علی الخزاز قمی رحمه الله در کتاب کفایة الاثر فی النصّ علی الأئمة الاثنی عشر، یکصد و هفتاد حدیث از طریق شیعه و سنّی روایت کرده که همه آنها به امامت حضرت قائم منتظر علیه السلام

تصریح دارد. ما نیز بعضی از آن‌ها را در سایر ابواب کتاب خواهیم آورد.

فصل دوم: در بیان مقدار کمی از معجزات و کرامات متواتر

مولا- صاحب الزمان علیه السلام ۱- روایتی است که شیخ صدوق از محمد بن عثمان عمری نقل کرده که گفت: هنگامی که حضرت مهدی علیه السلام متولد شد، نوری از بالای سرش تا بر فراز آسمان درخشید، سپس روی بر زمین نهاد و برای پروردگارش - تعالی ذکره - به سجده افتاد و بعد سر برداشت در حالی که می‌گفت: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ» (۳۴)؛ خداوند به یکتایی خود شهادت دهد، و فرشتگان و دانشمندان نیز به یکتایی او گواهند. ۲- روایت شده است که: وقتی آن حضرت متولد شد، پرندگان سفیدی از آسمان فرود آمدند و بال‌های خود را بر سر و صورت و سایر اعضای بدنش کشیدند، سپس به آسمان پرواز کردند، آن‌گاه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: آن‌ها فرشتگان بودند که برای تبرک به این نوزاد فرود آمدند و هرگاه این فرزند ظهور کند آن‌ها یاران اویند. این حدیث را شیخ صدوق در کتاب کمال الدین آورده است. (۳۵) ۲- در خبر صحیحی از محمد بن شاذان بن نعیم آمده که در نیشابور نقل کرده است که: مقدار پانصد درهم بیست درهم کم از مال حضرت قائم - عَجَّلَ اللَّهُ فَرَجَهُ الشَّرِيفُ - نزد من جمع شد که خوش نداشتم آن را ناقص بفرستم، لذا بیست درهم کسری را از مال خودم تکمیل کردم و پانصد درهم را نزد محمد بن جعفر فرستادم، ولی نوشتم که بیست درهم از من است. پس محمد بن جعفر قبض آن را از ناحیه مقدسه حضرت قائم - عَجَّلَ اللَّهُ فَرَجَهُ الشَّرِيفُ - برایم فرستاد که در آن نوشته شده بود: پانصد درهم که بیست درهمش از خودت بود رسید. می‌گویم: همین روایت را در کافی از علی بن محمد از محمد بن علی بن شاذان نیشابوری با مختصر تفاوت نقل کرده است. (۳۶) ۴- همچنین در خبر صحیحی از محمد بن هارون روایت کرده که گفت: پانصد دینار از مال حضرت قائم علیه السلام بر عهده من بود، شبی از شب‌ها که طوفان و تاریکی شدید بغداد را فرا گرفته بود. در بغداد بودم و به خاطر وامی که بر عهده داشتم سخت هراسان شدم و با خود گفتم: چند دکان دارم که آن‌ها را پانصد و سی دینار خریده‌ام ولی آن‌ها را به پانصد دینار به حضرت قائم علیه السلام واگذار می‌کنم. وی گفت: پس از آن شخصی به سراغم آمد و آن دکان‌ها را به حساب آن حضرت از من تحویل گرفت، در صورتی که به حضرتش نوشته و به هیچ کس آن راز را نگفته بودم و حتی بر زبانم هم جاری نشده بود. (۳۷) ۵- روایتی است از علی بن محمد سیمری (یا سمری) نقل شده این که: به محضر مقدس قائم - عَجَّلَ اللَّهُ فَرَجَهُ الشَّرِيفُ - نامه نوشت و درخواست کفن کرد. جواب آمد که: در سال هشتاد یا هشتاد و یکم به آن نیازمند خواهی شد. پس در همان وقتی که آن حضرت برایش تعیین کرده بود وفات یافت و یک ماه پیش از فوتش کفن برایش فرستاده شد. این روایت در کمال الدین آمده است. (۳۸) می‌گویم: و از جمله معجزات آشکار آن حضرت علیه السلام، حصول خواسته‌های مردم است که با افکندن عریضه حاجت در چاه آب یا آب جاری انجام می‌پذیرد و این امر کاملاً دیده می‌شود و مجرب است و ما آن را در خاتمه کتاب خواهیم آورد ان شاء الله تعالی. خواننده عزیز! اگر بخواهی بر معجزات آن حضرت مطلع شوی، به کتاب‌هایی که برای این منظور فراهم شده مراجعه کن تا بیشتر استفاده کنی. از جمله کتاب‌ها، کمال الدین شیخ صدوق، و کتاب خرایج شیخ سعید بن هبة الله و بحار الانوار فاضل کامل مولانا محمدباقر مجلسی و النجم الثاقب عالم کامل میرزا حسین نوری - که خداوند زحمات همگی آنان را بپذیرد و پاداش‌های بسیار به ایشان عطا فرماید - را می‌توان نام برد. من اگر بیش از این مقدار در این زمینه عنان سخن را رها سازم، از کار اصلی‌ام باز می‌مانم. لذا به همین مختصر بسنده می‌کنم که: در خانه اگر کس است یک حرف بس است.

قسمتی از حقوق و مراجع آن حضرت، نسبت به ما

حقوق آن بزرگوار بر ما بسیار و الطاف و مراحمش بیرون از شمار است، بلکه همچون دریای خروشان و مواجی است که غواصی در آن نتوانم کرد، ولی به مقدار کف دستی از آن برمی‌گیرم و در پی تقرب به درگاهش ره می‌پویم، و توفیق از خدا است و بس، بر او توکل دارم و به سوی او روی آورم.

اول: حق وجود و هستی

خداوند به برکت وجود آن حضرت علیه السلام تو و هر موجودی را آفرید و اگر او نبود هیچ کس نبود، بلکه اگر او نبود نه زمین وجود می‌یافت و نه فلک، بر این معنی روایاتی دلالت دارد از جمله: ۱ - از توقیعات شریفه آن حضرت در کتاب الاحتجاج آمده است که فرمود: «وَنَحْنُ صَيِّدَاتُ رَبِّنَا وَالْخَلْقُ بَعْدُ صَيِّدَاتُنَا...» (۳۹) البتّه معنی این سخن بر دو وجه وارد است: یکی همان است که در توقیع دیگری در همان کتاب آمده: جماعتی از شیعیان اختلاف کردند در این که آیا خداوند، آفرینش و روزی دادن مخلوق را به ائمه‌علیهم السلام واگذار کرده؟ پس عده‌ای گفتند: این محال است، زیرا که اجسام را کسی جز خدای نمی‌تواند خلق کند. ولی عده‌ای دیگر گفتند: خداوند قدرت خلق را به ائمه‌علیهم السلام واگذار نموده است و آنان آفریده و روزی بخشیده‌اند و در این مسأله اختلاف شدیدی بین آن‌ها در گرفت، تا این که شخصی پیشنهاد کرد که چرا به سراغ ابوجعفر محمد بن عثمان نمی‌روید که از او سؤال کنید تا حق را برای شما آشکار سازد؟ چون که راه به سوی امام زمان علیه السلام اوست، همه به این معنی راضی شدند و نامه‌ای به ابوجعفر نوشتند. در آن نامه مسأله را توضیح دادند، پس از طرف امام عصر - عجل الله فرجه الشریف - توقیع آمد که: خداوند تعالی خود اجسام را آفریده و روزی‌ها را تقسیم کرد، زیرا که نه جسم است و نه در جسمی حلول کرده، هیچ چیز مثل او نیست و اوست شنوای بینا، و ایا امامان؟ از خداوند تعالی درخواست می‌کنند و او می‌آفریند و او روزی می‌دهد به خاطر اجابت درخواست آن‌ها و تعظیم حق ایشان. (۴۰) حاصل این وجه این که: امام زمان و پدران بزرگوارش علیهم السلام واسطه هستند در رساندن فیض‌های الهی به سایر مخلوقات و به همین معنی در دعای ندبه اشاره شده که: «أَيُّ السَّبَبِ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ؟» کجاست آن وسیله‌ای که فیوضات آسمان را به اهل زمین می‌رساند؟ البتّه نسبت دادن فعل به سبب و واسطه در لغت و عرف بسیار است. وجه دوم این که: مقصود از آفرینش تمام آنچه خداوند متعال آفریده، آن حضرت و پدران طاهرینش می‌باشند، یعنی این‌ها علت‌غایی آفرینش هستند و آنچه هست به خاطر این‌ها آفریده شده است. مؤید این وجه روایتی است که از امیر المؤمنین علی علیه السلام آمده: «نَحْنُ صَانِعَاتُ رَبِّنَا وَالْخَلْقُ بَعْدُ صَانِعَاتُنَا» (۴۱) و احادیث فراوانی بر این معنی دلالت دارد، از جمله: روایت مستندی است که شیخ صدوق در کتاب کمال الدین از حضرت علی بن موسی الرضاعلیه السلام، از پدرش موسی بن جعفر، از پدرش جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن الحسین، از پدرش حسین بن علی، از پدرش علی بن ابی طالب علیهم السلام آورده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند مخلوقی از من بهتر نیافریده و آفریده‌ای نیست که نزد او گرامی‌تر از من باشد. علی علیه السلام فرماید: عرض کردم: یا رسول الله! تو بهتری یا جبرئیل؟ فرمود: یا علی! خداوند تبارک و تعالی پیغمبران مرسل را بر فرشتگان مقرب خویش برتری داده و مرا بر همه پیغمبران و مرسلین برتری بخشیده. و ای علی! بعد از من برتری از آن تو و امامان بعد از توست، زیرا که فرشتگان خدمتگزار ما و دوستان ما هستند. ای علی! آنان که عرش خدا را حمل نموده و یا اطراف آنند، تسبیح به حمد پروردگارشان گویند و برای آنان که به ولایت ما گرویدند، طلب آمرزش کنند. ای علی! اگر ما نبودیم خداوند آدم و حوا و بهشت و دوزخ و آسمان و زمین را نمی‌آفرید، چگونه ما از فرشتگان برتر نباشیم و حال آن که در توحید و خداشناسی پیشی گرفتیم، و در معرفت و تسبیح و تقدیس و تهلیل پروردگارشان - عزوجل - بر آن‌ها سبقت جستیم، زیرا که نخستین چیزی که خداوند آفرید ارواح ما بود، خداوند ما را به توحید و تمجید خود گویا ساخت، سپس فرشتگان را آفرید و چون

ارواح ما را یک نور مشاهده کردند امور ما را عظیم شمردند، پس ما تسبیح گفتیم تا فرشتگان بدانند که ما هم مخلوق هستیم و آفریدگار از صفات ما منزّه است، از تسبیح ما ملائکه نیز تسبیح گفتند و خدا را از صفات ما منزّه دانستند، و چون عظمت مقام ما را مشاهده کردند، ما تهلیل گفتیم تا ملائکه بدانند که الهی به جز الله نیست، پس هنگامی که بزرگی محلّ [و مقام ما را دیدند، خداوند را تکبیر گفتیم تا بدانند که خدا بزرگ‌تر از آن است که درک شود و موقعیت او عظیم است، و ما خدایانی نیستیم که واجب باشد در عرض خدا، یا در مرتبه پایین‌تری عبادت شویم. پس هنگامی که قدرت و قوه ما را دیدند، گفتیم: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ»؛ یعنی هیچ توان و نیرویی جز به خداوند بلندمرتبه بزرگ نیست - تا بدانند که هیچ نیرو و قدرتی نیست جز از ناحیه خداوند، و چون نعمتی را که خداوند به ما داده و طاعت ما را واجب فرموده، مشاهده کردند، الحمد لله گفتیم تا بدانند که حقوق خداوند متعال بر ما از جهت نعمت‌هایی که به ما ارزانی داشته است چه می‌باشد - پس فرشتگان نیز الحمد لله گفتند. بنابراین فرشتگان به وسیله ما به معرفت و تسبیح و تهلیل و تمجید خداوند متعال راهنمایی شدند. سپس وقتی خداوند متعال آدم را آفرید، ما را در پشت او سپرد و به فرشتگان دستور فرمود تا به خاطر تعظیم و احترام ما که در پشت آدم بودیم برای او سجده کنند، در واقع سجده آن‌ها بندگی خداوند و احترام و اطاعت آدم بود که ما در پشتش بودیم، و چگونه از ملائکه افضل نباشیم و حال آن‌ها که همه آن‌ها برای آدم سجده کردند، و هنگامی که مرا به آسمان‌ها بردند، جبرئیل فصول اذان را دو به دو ادا کرد و دو به دو اقامه گفت. سپس گفت: ای محمد! جلو بایست [برای نماز]. گفتم: ای جبرئیل بر تو پیشی بگیرم؟ گفت: آری زیرا که خدای تبارک و تعالی پیغمبرانش را بر همه فرشتگان برتری داده و تو را به خصوص برتری بخشیده است. من جلو ایستادم و برای آنان اقامه نماز کردم و به این کار فخر فروشی ندارم، و چون به حجاب‌های نور رسیدیم، جبرئیل به من گفت: پیش برو. اما خودش همان‌جا ماند. گفتم: ای جبرئیل! در چنین جایی از من جدا می‌شوی؟ گفت: خداوند به من دستور داده که از اینجا فراتر نروم که اگر از آن بگذرم پرهایم بسوزد؛ زیرا که از حدود پروردگرم تجاوز کرده‌ام. پس خداوند مرا به طور ناگفتنی در نور فرو برد و تا آنجا که خدا خواسته بود در ملکوتش منتهی شدم. آن‌گاه ندا رسید: یا محمد! گفتم: لَبَّيْكَ رَبِّي وَسَبِّحْكَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى. باز ندا شدم: یا محمد! تو بنده من هستی و من پروردگار توأم، مرا عبادت کن و بر من توکل نمای؛ زیرا که تو نور من در بندگانم و رسول من در مخلوقاتم و حجّت من در آفریدگانم می‌باشی، بهشتم را برای کسی که از تو پیروی کند آفریدم و دوزخم را برای آن کس که نافرمانیت نماید قرار دادم؛ و کرامت خود را برای اوصیای تو واجب نمودم و ثوابم را برای پیروان تو لازم ساختم. گفتم: پروردگارا اوصیای من کیانند؟ پس ندا شدم که: ای محمد! اوصیای تو همان‌ها هستند که بر ساق عرش نامشان نوشته شده است. اول آنان علی بن ابی طالب و آخرین ایشان مهدی امّت من است. گفتم: پروردگارا آنان اوصیای پس از منند؟ ندا رسید: ای محمد! آنان بعد از تو اولیا و احبّاء و اصفیاء و حجج من هستند و اوصیاء و خلفای تو و بهترین خلق بعد از تو می‌باشند. قسم به عزّت و جلالم که دینم را به وسیله ایشان ظاهر می‌کنم و کلمه‌ام را به وجود آنان بلند می‌نمایم و زمین را به آخرین ایشان از دشمنانم پاک می‌کنم و مشارق و مغارب زمین را ملک او و باده‌ها را در تصرف و تسخیر او قرار می‌دهم، و گردن‌های سخت را برای او رام می‌گردانم و او را بر وسائل پیروزی مسلّط می‌گردانم و با لشکریانم کمکش می‌کنم و با فرشتگانم مددش می‌رسانم تا دعوت مرا بلند و خلق مرا بر توحید من جمع سازد. سپس ملک او را استمرار دهم و حکومتش را به دست توانای خود دست به دست تا روز قیامت ادامه دهم.

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ عَلَى نَبِيِّنَا وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَسَلَامٌ تَسْلِيمًا» (۴۲)

دوم: حق بقا در دنیا

باید توجه داشته باشی که اگر امام زمان - عجل الله فرجه الشریف - نبود، یک ساعت هم زنده نمی‌ماندی و بلکه هیچ چیز در این دنیا برقرار نمی‌بود، دلیل بر این معنی روایتی است که ثقة الاسلام کلینی در کافی به سند صحیحی از حسن بن علی الوشاء آورده

است که گفت: از حضرت ابوالحسن امام رضا علیه السلام پرسیدم که: آیا زمین به غیر امام باقی می ماند؟ فرمود: نه. گفتم: این طور روایت کرده اند که در حالی زمین [بدون امام] باقی بماند که خداوند بر بندگان خشم گرفته باشد؟ فرمود: خیر، باقی نماند، در این صورت درهم فرو ریزد. (۴۳) ۲ - در روایت دیگری از حضرت ابو عبد الله صادق علیه السلام آمده است: اگر زمین بدون امام بماند، از هم می پاشد. (۴۴) ۳ - شیخ صدوق در کتاب کمال الدین به سند قوی مثل صحیح یا صحیح - بنابر قول صحیح - از ابو حمزه ثمالی از حضرت جعفر بن محمد صادق از پدرش از پدرانش علیهم السلام روایت کرده که: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل از پروردگار عالم جلّ جلاله برایم نقل کرد که فرمود: هر آن که بداند که جز من هیچ خدایی نیست و محمد بنده و رسول من و علی بن ابی طالب خلیفه من و امامان از فرزندان او حجّت های من می باشند. به رحمت خود، او را به بهشت داخل نمایم و به عفو و بخشش از آتش نجاتش می دهم و او را در پناه خود جای خواهم داد و کرامت خود را برای او واجب و نعمتم را بر وی تمام نمایم؛ و اگر درخواستی داشته باشد بر آورده سازم؛ و اگر سکوت کند [با رحمت و نعمت آغاز کنم و اگر بدی کند او را رحم نمایم و اگر از من فرار کند او را فراخوانم و اگر [پس از اعراض به سوی من باز گردد او را بپذیرم و اگر در خانه ام را بکوبد به رویش بگشایم. و هر کس شهادت به لا إله إلا الله بدهد، یا آن را شهادت بدهد ولی محمد صلی الله علیه و آله را به عنوان بنده و فرستاده من گواهی ندهد، یا آن را شهادت بدهد اما نپذیرد که علی بن ابی طالب علیهما السلام خلیفه من است، یا به آن اعتراف کند ولی نپذیرد که امامان از فرزندان او حجّت های منند، نعمت مرا انکار کرده و عظمت مرا کوچک شمرده و به آیات و کتب کفر ورزیده است. اگر مرا قصد کند او را باز دارم و اگر درخواستی داشته باشد محرومش نمایم، و اگر مرا فراخواند ترتیب اثر ندهم، و اگر دعا کند اجابت ننمایم، و اگر به من امید بندد نومیدش کنم، این جزایی است که از من به او می رسد و من به بندگانم ظلم نمی کنم. در این هنگام جابر بن عبد الله انصاری برخاست و عرضه داشت: یا رسول الله! امامان از فرزندان علی بن ابی طالب کیانند؟ فرمود: حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشت، سپس سید العابدین زمانش علی بن الحسین، سپس باقر محمد بن علی - که ای جابر تو البته او را درک خواهی کرد پس هر گاه او را دیدی سلام مرا به او برسان - سپس صادق جعفر بن محمد، سپس کاظم موسی بن جعفر، سپس رضا علی بن موسی، سپس تقی محمد بن علی، سپس نقی علی بن محمد، سپس زکی حسن بن علی، سپس فرزندش قائم به حق، مهدی امت من که زمین را از عدل و داد پر کند همان طور که از ظلم و ستم پر شده باشد. ای جابر! آنان خلفا و اوصیا و اولاد و عترت منند، هر آن که آنان را اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هر که ایشان را معصیت کند مرا معصیت نموده، و هر آن که منکر یکی یا همه ایشان گردد مرا منکر شده، خداوند آسمان را به آنها نگهداشته تا بر زمین خراب نشود و زمین را حفظ کرده تا اهلش را نلرزاند. (۴۵) و در غیبت نعمانی از امام صادق علیه السلام از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است که فرمود: و بدانید که زمین از حجّت الهی خالی نمی ماند و لیکن خداوند چشم باطن بندگان را از شناختن امام کور می کند به خاطر ظلم و ستم و اسراف آنان بر خودشان و اگر زمین یک ساعت از حجّت الهی خالی بماند اهلش را فرو می برد. (۴۶) و اخبار در این باره بسیار زیاد است.

سوم: حق قرابت و خویشاوندی پیغمبر صلی الله علیه و آله

در سوره حمعسق [شوری آمده: «قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى (۴۷)؛ بگو که من از شما بر تبلیغ رسالت توقع مزدی ندارم جز این که در مورد خویشاوندانم مودّت ورزید. از حضرت ابو جعفر امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که منظور از (القربی) در این آیه امامان هستند. (۴۸) و در حدیث ندای حضرت قائم - عجل الله فرجه الشریف - هنگام ظهورش آمده است: و از شما می خواهم شما را به خدا و حق رسول خدا و حق خودم بر شما - که مرا بر شما حق قرابت و خویشاوندی پیغمبر هست - (۴۹).

چهارم و پنجم: حق منعم بر متعم و حق واسطه نعمت

در روایتی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده: هر آن که نسبت به شما کار نیکی انجام داد، به او پاداش دهید، اگر نمی‌توانستید برای او دعا کنید تا اطمینان یابید که کار نیک آن شخص را جبران کرده‌اید. و این دو حق برای مولایمان حضرت صاحب الزمان - عجل الله فرجه الشریف - جمع شده است، زیرا که تمام بهره‌ها و استفاده‌هایی که به مردم می‌رسد به برکت وجود امام آن زمان است. در زیارت جامعه درباره امامان علیهم السلام می‌خوانیم: «وَأَوْلِيَاءَ النَّعْمِ». و نیز در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: خداوند ما را آفرید و خلقت ما را نیکو قرار داد و ما را صورتگری نمود و نیکو صورتگری کرد و ما را دیده خود در میان بندگانش قرار داد [تا شاهد و ناظر اعمال و رفتار آنان باشیم و زبان گویای او و دست رحمت و رأفت خود که بر سر بندگانش گسترده است و وجه خود که به وسیله ما به سوی خداوند توجه می‌شود و دری که [بندگان را به علم و ایمان و اطاعت او] دلالت کند، و گنج‌های [علم و معرفت و رحمت او] در آسمان و زمینش. به برکت ما درخت‌ها بارور گردیده و میوه‌ها رسیده و نهرها جاری شده و باران از آسمان باریده و گیاه از زمین روییده است و به عبادت ما خداوند عبادت شده است و اگر ما نبودیم خداوند پرستش نمی‌شد. (۵۰) و در کتاب خراج از حضرت صادق علیه السلام آمده که: ای داوود! اگر ما نمی‌بودیم نه نهرها جاری می‌شد و نه میوه‌ها می‌رسید و نه درخت‌ها سبز می‌گشت. (۵۱) و در کافی در حدیث مرفوعی از حضرت ابوجعفر امام باقر علیه السلام آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند آدم را آفرید و زمین را به او واگذار کرد، پس هر چه از آن آدم بود برای رسول خدا است و هر چه برای رسول خدا است از آن ائمه آل محمد علیهم السلام است. (۵۲) و در حدیث دیگری آمده است: دنیا و هر چه در آن هست از خدای تبارک و تعالی و رسول او و ما است، پس هر که بر چیزی از آن دست یافت، تقوی پیشه کند و حق خداوند (خمس و زکات و...) را ادا نماید و به برادران ایمانی خود احسان کند، و اگر چنین نکند خدا و رسول او و ما (خاندان پیغمبر) از او بیزاریم. (۵۳) و در کتاب دارالسلام به نقل از بصائر الدرجات از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که: امام چهارم علی بن الحسین علیهما السلام به او فرمود: ای ابو حمزه! پیش از طلوع آفتاب هرگز مخواب که برایت خوش ندارم، به تحقیق که خداوند در آن وقت روزی‌های بندگان را تقسیم می‌کند و بر دست ما آن‌ها را جاری می‌سازد. (۵۴)

ششم: حق پدر بر فرزند

شیعیان از باقیمانده گل خاندان وحی آفریده شده‌اند، همان طوری که فرزند از پدر به وجود می‌آید. در کتاب کافی از حضرت رضاعیه السلام روایت شده که فرمود: «الإمام: الأئیس الرفیق والوالد الشفیق» (۵۵)؛ امام: همدم همراه و پدر مهربان است. و از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود: من و علی دو پدر این امت هستیم. (۵۶) از حضرت ابوعبد الله صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: خداوند ما را از علین آفرید و ارواح ما را از بلندای آن خلق کرد، و ارواح شیعیان ما را از علین و بدن‌هایشان را از پایین آن آفرید، از همین روی بین ما و آنان نزدیکی برقرار و دل‌های ایشان به سوی ما مشتاق است. (۵۷) و از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: به تحقیق که خداوند ما را از اعلی علین خلق فرموده و دل‌های شیعیان ما را از خمیر مایه خلقت ما و نشان را از پایین‌تر از آن آفرید، پس دل‌هایشان در هوای ما است؛ زیرا که از آنچه ما آفریده شدیم آن‌ها نیز آفریده شده‌اند. (۵۸) و در کمال الدین از عمر بن صالح السابری روایت شده که گفت: از حضرت ابوعبد الله صادق علیه السلام درباره این آیه «أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ» (۵۹)؛ ریشه آن پای برجا و شاخه‌اش در آسمان است. پرسیدم. فرمود: اصل و ریشه آن درخت پاکیزه رسول خدا صلی الله علیه و آله و شاخه آن امیر المؤمنین علیه السلام است و حسن و حسین علیهما السلام میوه آن هستند، و نه تن از فرزندان حسین شاخه‌های کوچک‌تر آنند و شیعه برگ‌های آن درخت می‌باشند، به خدا که وقتی یکی از آن‌ها

(شیعیان) می‌میرد، یکی از برگ‌های آن درخت می‌افتد. (۶۰) و در بحار به نقل از امالی شیخ طوسی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود: من درختی هستم که فاطمه شاخه و علی پیوند و حسن و حسین میوه و دوستانشان از امت من برگ‌های آن درخت می‌باشند. (۶۱) البته روایات در این باره زیاد است که در کافی و برهان و غیر این‌ها آمده، ولی ما از ترس اطاله سخن و ملالت خوانندگان از ذکر همه آن‌ها خودداری کردیم که دانا را اشاره بس است. و چه خوش گفت آن که گفت: یا حَبْدًا دَوْحِيَّةً فِي الْخُلْدِ نَابِيَّةً مَا مِثْلُهَا نَبَتْ فِي الْخُلْدِ مِنْ شَجَرِ الْمُضِيظِي أَصِيلُهَا وَالْفَرْعُ فَاطِمَةُ ثُمَّ اللَّقَاحُ عَلِيٌّ سَيِّدُ الْبَشَرِ وَالْهَاشِمِيَّانِ سِبْطَاهَا لَهَا ثَمَرٌ وَالشَّيْعَةُ الْوَرَقُ الْمُتَثَمِرُ بِالثَّمْرِ هَذَا مَقَالُ رَسُولِ اللَّهِ جَاءَ بِهِ أَهْلُ الرِّوَايَاتِ فِي الْعَالِي مِنَ الْخَيْرِ إِنِّي بِحَبِيهِمْ أَرْجُو النِّجَاءَ عَدَاً وَالْفَوْزَ مَعَ زُمْرِهِ مِنْ أَحْسَنِ الزُّمَرِ وَهَ چِه بَالِنْدِه دِرْخْتِي كِه دِرْ خَلْدِ بَرِينِ رُوِيْدِه كِه مَانْدَشْ هِيْجِ دِرْخْتِي دِرْ بَهْشْتِ نَرُوِيْدِه اسْت. محمد مصطفی صلی الله علیه و آله ریشه آن و ساقه‌اش فاطمه آن‌گاه پیوندش سرور مردم علی است. و آن دو هاشمی دو نواده پیغمبر میوه آن درختند و شیعیان برگ‌هایی که به دور میوه‌ها پیچیده‌اند. این گفتار رسول خدا است که آن را اهل روایت با سندهای عالی در حدیث آورده‌اند. من با محبت آنان امید نجات فردای [قیامت و رستگاری همراه با گروهی از بهترین گروه‌ها دارم.

هفتم: حق آقا و ارباب بر بنده

در زیارت جامعه آمده است: «وَالسَّادَةُ الْوُلَاةُ»؛ و سروران سرپرست. و در حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله از طریق مخالفین وارد شده: ما فرزندان عبدالمطلب سروران اهل بهشت هستیم؛ من و علی و جعفر و حسن و حسین و مهدی علیهم السلام. می‌گوییم: بیان سیادت و آقایی امامان علیهم السلام نسبت به ما، از آنچه گذشت ظاهر و ثابت می‌شود. و معنی سیادت آن بزرگواران این‌که: ایشان از خود ما در تمام امور اولی و شایسته‌تر هستند، چنان‌که خداوند متعال فرموده: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ...» (۶۲)؛ پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است. و در کفایه الاثر روایت مسندی از حسن بن علی علیهما السلام آورده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: من به مؤمنین از خودشان به خودشان اولی و سزاوارترم. سپس تو ای علی از مؤمنین به خودشان سزاوارتری، آن‌گاه بعد از تو حسن سزاوارتر است به مؤمنین از خودشان، و پس از او حسین سزاوارتر است به مؤمنین از خودشان، سپس علی سزاوارتر است به مؤمنین از خودشان، و بعد از او محمد سزاوارتر است به مؤمنین از خودشان، و بعد از او جعفر سزاوارتر است به مؤمنین از خودشان، و بعد از او موسی سزاوارتر است به مؤمنین از خودشان، و بعد از او علی سزاوارتر است به مؤمنین از خودشان، و بعد از او محمد سزاوارتر است به مؤمنین از خودشان، و بعد از او حسین سزاوارتر است به مؤمنین از خودشان، و بعد از او حسن سزاوارتر است به مؤمنین از خودشان، و بعد از او حجت بن الحسن سزاوارتر است به مؤمنین از خودشان، امامان نیکوکار، آن‌ها با حق و حق با آن‌ها است. (۶۳) نزدیک به همین مضمون در کافی و کمال الدین نیز روایت شده است (۶۴) و از حضرت ابوالحسن موسی علیه السلام روایت شده که فرمود: مردم در اطاعت کردن، بردگان ما هستند. (۶۵)

هشتم: حق عالم بر متعلم

امام زمان و پدران طاهرینش راسخین در علم هستند، چنان‌که در چند روایت از امام صادق علیه السلام آمده، و نیز خداوند متعال دستور فرموده تا مردم هر چه می‌خواهند از خاندان وحی بپرسند که ایشان (اهل الذکر) اند: «فَاسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (۶۶)؛ پس از اهل ذکر سؤال کنید اگر نمی‌دانید.

نهم: حق امام بر رعیت

در کافی به سند خود از ابو حمزه روایت کرده که گفت: از حضرت ابوجعفر امام باقر علیه السلام پرسیدم که حق امام بر مردم چیست؟ فرمود: حق او بر آن‌ها این است که آنچه می‌گویند بشنوند و او را اطاعت کنند. (۶۷) و در خطبه‌ای که در روضه کافی از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده، آمده است: اما بعد، به تحقیق خداوند متعال برای من بر شما حقی قرار داد به این که مرا ولی امر و سرپرست شما ساخته، و منزلتی که خداوند - عزذکره - مرا در آن منزلت برتر از شما جای داده... پس مهم‌ترین چیزی که خداوند از آن حقوق فرض کرده حق والی و زمامدار بر رعیت است. (۶۸) این‌ها گوشه‌ای از حقوق امام زمان علیه السلام بر مردم است و قسمتی از این‌ها در بخش آینده برای شما روشن خواهد شد. ان شاء الله تعالی.

فهرست منشورات مسجد مقدس جمکران

۱- قرآن کریم/چهار رنگ - گلاسه رحلی خط نیریزی / الهی قمش‌ای ۲ - قرآن کریم/نیم جیبی (کیفی) خط عثمان طه / الهی قمش‌ای ۳ - قرآن کریم/وزیری (بدون ترجمه) خط عثمان طه ۴ - قرآن کریم/وزیری (ترجمه زیر، ترجمه مقابل) خط عثمان طه / الهی قمش‌ای ۵ - قرآن کریم/وزیری، جیبی، نیم جیبی - خط نیریزی / الهی قمش‌ای ۶ - کلیات مفاتیح الجنان/عربی انتشارات مسجد مقدس جمکران ۷ - کلیات مفاتیح الجنان/وزیری، جیبی، نیم جیبی (خط افشاری / الهی قمش‌ای ۸ - منتخب مفاتیح الجنان/جیبی، نیم جیبی) خط افشاری / الهی قمش‌ای ۹ - منتخب مفاتیح الجنان/جیبی، نیم جیبی (خط خاتمی / الهی قمش‌ای ۱۰ - نهج البلاغه/وزیری، جیبی) سید رضی رحمه الله/محمد دشتی ۱۱ - صحیفه سجاده ویرایش حسین وزیری/الهی قمش‌ای ۱۲ - ادعیه و زیارات امام زمان علیه السلام واحد پژوهش مسجد مقدس جمکران ۱۳ - آئینه اسرار حسین کریمی قمی ۱۴ - آثار گناه در زندگی و راه جبران علی اکبر صمدی ۱۵ - آخرین پناه محمود ترحمی ۱۶ - آخرین خورشید پیدا واحد تحقیقات ۱۷ - آشنایی با چهارده معصوم (۲۰۱)/شعر و رنگ آمیزی سید حمید رضا موسوی ۱۸ - آقا شیخ مرتضی زاهد محمد حسن سیف الهی ۱۹ - آیین انتظار (مختصر مکیال المکارم) واحد پژوهش ۲۰ - ارتباط با خدا واحد تحقیقات ۲۱ - از زلال ولایت واحد تحقیقات ۲۲ - اسلام شناسی و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی ۲۳ - امامت، غیبت، ظهور واحد پژوهش ۲۴ - امامت و غیبت از دیدگاه علم کلام علم الهدی / واحد تحقیقات ۲۵ - امامت و ولایت در امالی شیخ صدوق سید محمد حسین کمالی ۲۶ - امام رضا، امام مهدی و حضرت معصومه علیهم السلام (روسی) آلمات آبسالیکوف ۲۷ - امام رضا علیه السلام در رزمگاه ادیان سهراب علوی ۲۸ - امام شناسی و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی ۲۹ - انتظار بهار و باران واحد تحقیقات ۳۰ - انتظار و انسان معاصر عزیز الله حیدری ۳۱ - اهمیت اذان و اقامه محمد محمدی اشتهاردی ۳۲ - با اولین امام در آخرین پیام حسین ایرانی ۳۳ - بامداد بشریت محمد جواد مروّجی طبسی ۳۴ - بهتر از بهار/کودک شمسی (فاطمه) وفائی ۳۵ - پرچمدار نینوا محمد محمدی اشتهاردی ۳۶ - پرچم هدایت محمد رضا اکبری ۳۷ - پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله و ترورسیم و خشنونت طلبی علی اصغر رضوانی ۳۸ - پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله و جهاد و برده‌داری علی اصغر رضوانی ۳۹ - پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله و حقوق اقلیت‌ها و ارتداد علی اصغر رضوانی ۴۰ - پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله و حقوق زن علی اصغر رضوانی ۴۱ - پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله و صلح طلبی علی اصغر رضوانی ۴۲ - تاریخ امیر المؤمنین علیه السلام / دو جلد شیخ عباس صفایی حائری ۴۳ - تاریخ پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله/دو جلد شیخ عباس صفایی حائری ۴۴ - تاریخچه مسجد مقدس جمکران/ (فارسی، عربی، اردو، انگلیسی) واحد تحقیقات ۴۵ - تاریخ سید الشهداء علیه السلام شیخ عباس صفایی حائری ۴۶ - تجلیگاه صاحب الزمان علیه السلام سید جعفر میرعظیمی ۴۷ - تشریف یافتگان (چهار دفتر) میرزا حسین طبرسی نوری ۴۸ - جلوه‌های پنهانی امام عصر علیه السلام حسین علی پور ۴۹ - چهارده گفتار ارتباط معنوی با حضرت مهدی علیه السلام حسین گنجی ۵۰ - چهل حدیث/ امام مهدی علیه السلام در کلام امام علی علیه السلام سید صادق سیدنژاد ۵۱ - چهل حدیث برگزیده از پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله احمد سعیدی ۵۲ - حضرت مهدی علیه

السلام فروغ تابان ولایت محمد محمدی اشتهاردی ۵۳ - حکمت‌های جاوید محمد حسین فهیم‌نیا ۵۴ - ختم سوره‌های یس و واقعه واحد پژوهش ۵۵ - خزائن الاشعار (مجموعه اشعار) عباس حسینی جوهری ۵۶ - خورشید غایب (مختصر نجم الثاقب) رضا استادی ۵۷ - خوشه‌های طلایی (مجموعه اشعار) محمد علی مجاهدی (پروانه) ۵۸ - دار السلام شیخ محمود عراقی میثمی ۵۹ - داستان‌هایی از امام زمان‌علیه السلام حسن ارشاد ۶۰ - داغ شقایق (مجموعه اشعار) علی مهدوی ۶۱ - در انتظار منجی (روسی) آلمات آبسالیکوف ۶۲ - در جستجوی نور صافی، سبحانی، کورانی ۶۳ - در کربلا چه گذشت؟ (ترجمه نفس المهموم) شیخ عباس قمی / کمره‌ای ۶۴ - دفاع از حریم امامت و ولایت (مختصر شب‌های پیشاور) کریم شنی ۶۵ - دلشده در حسرت دیدار دوست زهرا قزلقاشی ۶۶ - دین و آزادی محمد حسین فهیم‌نیا ۶۷ - رجعت یا حیات دوباره احمد علی طاهری ورسی ۶۸ - رسول ترک محمد حسن سیف‌اللهی ۶۹ - روزنه‌هایی از عالم غیب سید محسن خرازی ۷۰ - زیارت ناحیه مقدسه واحد تحقیقات ۷۱ - سحاب رحمت عباس اسماعیلی یزدی ۷۲ - سخنرانی مراجع در مسجد جمکران واحد پژوهش مسجد مقدس جمکران ۷۳ - سرود سرخ انار الهه بهشتی ۷۴ - سقا خود تشنه دیدار طهورا حیدری ۷۵ - سلفی‌گری (وهابیت) و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی ۷۶ - سیاحت غرب آقا نجفی قوچانی ۷۷ - سیمای امام مهدی‌علیه السلام در شعر عربی دکتر عبد‌اللهی ۷۸ - سیمای جهان در عصر امام زمان‌علیه السلام (دو جلدی) محمد امینی گلستانی ۷۹ - سیمای مهدی موعود‌علیه السلام در آئینه شعر فارسی محمد علی مجاهدی (پروانه) ۸۰ - شرح زیارت جامعه کبیره (ترجمه الشموس الطالعه) محمد حسین نائجی ۸۱ - شمس وراء السحاب / عربی السید جمال محمد صالح ۸۲ - صبح فرا می‌رسد مؤسسه فرهنگی تربیتی توحید ۸۳ - ظهور حضرت مهدی‌علیه السلام سید اسد الله هاشمی شهیدی ۸۴ - عاشورا تجلی دوستی و دشمنی سید خلیل حسینی ۸۵ - عریضه‌نویسی سید صادق سیدزاد ۸۶ - عطر سبب حامد حجتی ۸۷ - عقد الدرر فی أخبار المنتظر علیه السلام / عربی المقدس الشافعی ۸۸ - علی‌علیه السلام مروارید ولایت واحد تحقیقات ۸۹ - علی‌علیه السلام و پایان تاریخ سید مجید فلسفیان ۹۰ - غدیر خم (روسی، آذری لاتین) علی اصغر رضوانی ۹۱ - غدیرشناسی و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی ۹۲ - فتنه وهابیت علی اصغر رضوانی ۹۳ - فدک ذوالفقار فاطمه‌علیها السلام سید محمد واحدی ۹۴ - فرهنگ اخلاق عباس اسماعیلی یزدی ۹۵ - فرهنگ تربیت عباس اسماعیلی یزدی ۹۶ - فرهنگ درمان طبیعی بیماری‌ها (پخش) حسن صدری ۹۷ - فوز اکبر محمد باقر فقیه ایمانی ۹۸ - فریادرس حسن محمودی ۹۹ - قصه‌های تربیتی محمد رضا اکبری ۱۰۰ - کرامات المهدی‌علیه السلام واحد تحقیقات ۱۰۱ - کرامت‌های حضرت مهدی‌علیه السلام واحد تحقیقات ۱۰۲ - کمال الدین و تمام النعمه (دو جلد) شیخ صدوق رحمه الله / منصور پهلوان ۱۰۳ - کهکشان راه نیلی (مجموعه اشعار) حسن بیاتانی ۱۰۴ - گردی از رهگذر دوست (مجموعه اشعار) علی اصغر یونسیان (ملتجی) ۱۰۵ - گفتمان مهدویت آیت الله صافی گلپایگانی ۱۰۶ - گنجینه نور و برکت، ختم صلوات مرحوم حسینی اردکانی ۱۰۷ - مام فضیلت‌ها عباس اسماعیلی یزدی ۱۰۸ - مشکاة الانوار علامه مجلسی رحمه الله ۱۰۹ - مفرد مذکر غائب علی مؤذنی ۱۱۰ - مکیال المکارم (دو جلد) موسوی اصفهانی / حائری قزوینی ۱۱۱ - منازل الآخرة، زندگی پس از مرگ شیخ عباس قمی رحمه الله ۱۱۲ - منجی موعود از منظر نهج البلاغه حسین ایرانی ۱۱۳ - منشور نینوا مجید حیدری فر ۱۱۴ - موعودشناسی و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی ۱۱۵ - مهدی‌علیه السلام تجسم امید و نجات عزیز الله حیدری ۱۱۶ - مهدی منتظر علیه السلام در اندیشه اسلامی العمیدی / محبوب القلوب ۱۱۷ - مهدی موعود علیه السلام، ترجمه جلد ۱۳ بحار - دو جلد علامه مجلسی رحمه الله / ارومیه‌ای ۱۱۸ - مهربان‌تر از مادر / نوجوان حسن محمودی ۱۱۹ - مهر بیکران محمد حسن شاه‌آبادی ۱۲۰ - میثاق منتظران (شرح زیارت آل یس) سید مهدی حائری قزوینی ۱۲۱ - ناپیدا ولی با ما / (فارسی، ترکی استانبولی، انگلیسی، بنگالایی) واحد تحقیقات ۱۲۲ - نجم الثاقب میرزا حسین نوری رحمه الله ۱۲۳ - نجم الثاقب (دو جلدی) میرزا حسین نوری رحمه الله ۱۲۴ - ندای ولایت بنیاد غدیر ۱۲۵ - نشانه‌های ظهور او محمد خادمی شیرازی ۱۲۶ - نشانه‌های یار و چکامه انتظار مهدی‌علیزاده ۱۲۷ - نگاهی به مسیحیت و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی ۱۲۸ - نماز شب واحد پژوهش مسجد مقدس

جمکران ۱۲۹ - نهج الکرامه گفته‌ها و نوشته‌های امام حسین علیه السلام محمد رضا اکبری ۱۳۰ - و آن که دیرتر آمد الهه بهشتی
 ۱۳۱ - واقعه عاشورا و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی ۱۳۲ - وظایف منتظران واحد تحقیقات ۱۳۳ - ویژگی‌های حضرت
 زینب علیها السلام سید نور الدین جزائری ۱۳۴ - هدیه احمدیه/(جیبی، نیم جیبی) میرزا احمد آشتیانی رحمه الله ۱۳۵ - همراه با
 مهدی منتظر مهدی فتلاوی/بیژن کرمی ۱۳۶ - یاد مهدی علیه السلام محمد خادمی شیرازی ۱۳۷ - یار غائب از نظر (مجموعه اشعار)
 محمد حجتی ۱۳۸ - ینابیع الحکمة/عربی - پنج جلد عباس اسماعیلی یزدی جهت تهیه و خرید کتاب‌های فوق، می‌توانید با نشانی:
 قم - صندوق پستی ۶۱۷، انتشارات مسجد مقدس جمکران مکاتبه و یا با شماره تلفن های ۷۲۵۳۷۰۰، ۷۲۵۳۳۴۰، ۰۲۵۱ - تماس
 حاصل نمایید. کتاب‌های درخواستی بدون هزینه پستی برای شما ارسال می‌گردد. سایر نمایندگی‌های فروش: تهران: ۰۶۶۹۳۹۰۸۳،
 ۰۶۶۹۲۸۶۸۷ - ۰۲۱ یزد: ۰۶۲۴۶۴۸۹، ۰۲ - ۶۲۸۰۶۷۱ - ۰۳۵۱ فریدونکار: ۱۴ - ۵۶۶۴۲۱۲ - ۰۱۲۲

پی‌نوشت‌ها

(۱) اصول کافی: (۲/۳۹۷) اصول کافی: (۳/۲/۳۹۷) اصول کافی: (۴/۲/۲۴۸) اصول کافی: (۵/۲/۲۴۹) سوره اعراف، آیه ۱۸۰. (۶)
 اصول کافی: (۷/۲/۲۴۹) اصول کافی: (۸/۱/۱۴۳) اصول کافی: (۹/۱/۲۰۳) اصول کافی: (۱۰/۱/۱۸۰) اصول کافی: (۱۱/۱/۱۸۰) اصول
 کافی: (۱۲/۱/۳۷۴) مؤید این مطلب روایتی است که ثقة الاسلام کلینی در کافی (۲/۳۳۶) حدیث (۳) از مفضل بن عمر نقل می‌کند
 که گفت: از حضرت ابوعبد الله (امام صادق علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: مبادا فاش کنید، به خدا قسم امام شما سالیانی از
 روزگار غایب خواهد شد و شما در امتحان سخت واقع خواهید شد. تا اینکه درباره او سخنان مختلف گفته می‌شود: مرده، کشته
 شده، در کدام وادی رفته است؟ البته دیدگان مؤمنین بر او گریان خواهد بود و در امواج حوادث واژگون خواهند شد؛ همانطور که
 کشتی در امواج دریا واژگون می‌شود. پس کسی نجات نمی‌یابد مگر آنکه خداوند از او پیمان گرفته، و در دلش ایمان ثبت
 گردیده، و او را به وحی از جانب خود تأیید نموده باشد، و دوازده پرچم اشتباه‌انداز برپا خواهد شد که باید ردّ شود، که نمی‌دانند
 به کدام سو رو کنند. راوی گوید: آنگاه گریه کردم و گفتم: پس چه باید کرد؟ آن حضرت نگاهی به آفتاب افکند که به ایوان
 تابیده بود و فرمود: ای اباعبد الله این آفتاب را می‌بینی؟ گفتم: آری. فرمود: به خدا سوگند امر ما از آفتاب روشن تر است. (مؤلف)
 (۱۳) سوره نساء، آیه ۸۰. (۱۴) اصول کافی: (۱۵/۱/۱۸۵) سوره نساء، آیه ۵۹. (۱۶) اصول کافی: (۱۷/۲/۱۹) اصول کافی: (۱۸/۲/۳۷۷)
 کمال الدین: (۱۹/۲/۴۱۳) کمال الدین: (۲۰/۲/۴۱۲) کمال الدین: (۲۱/۲/۴۱۲) الغیبه، شیخ نعمانی: (۲۲/۶۳) سوره احزاب، آیه ۳۶.
 (۲۳) در علمای ما - شیعه امامیه - سه نفر به طبرسی معروف بوده‌اند: یکی مؤلف همین کتاب الاحتجاج علی اهل اللجاج، دوم شیخ
 جلیل امین، فضل بن الحسن طبرسی مؤلف تفسیر مجمع البیان، و سوم فرزند برومندش شیخ حسن بن فضل مؤلف کتاب مکارم
 الأخلاق. (مؤلف) (۲۴) سوره طه، آیه ۱۲. (۲۵) سوره مریم، آیه ۱. (۲۶) سوره اعراف، آیه ۱۵۵. (۲۷) الاحتجاج: ۲/۲۶۸؛ گفتمی است
 که خُلوان شهری بزرگ در مرز ایران و عراق بوده که اثری از آن بر جای نمانده و شهر سرپل ذهاب - که آرامگاه احمد بن
 اسحاق در آن زیارتگاه مردم است - در محلّ آن احداث گردیده است. (مراقد المعارف ۱/۱۱۹). (مترجم) (۲۸) اصول کافی:
 (۲۹/۱/۲۷۷) در کتاب کمال الدین جواب سؤالات را چنین آورده است: اما اینکه پرسیدی وقتی شخصی می‌خواهد روحش کجا
 می‌رود؟ جوابش این است که روحش وابسته به باد و باد وابسته به هواست تا وقتی که صاحبش برای بیدار شدن نجنبد. پس اگر
 خداوند اجازه دهد که روح به صاحبش برگردد، روح آن باد را می‌کشد و باد هوا را، پس روح باز می‌گردد و در پیکر صاحبش
 استقرار می‌یابد، ولی اگر خداوند متعال اجازه بازگشت روح را ندهد، هوا باد را و باد روح را خواهد کشید و خواهد برد تا روز
 محشر به صاحبش بازنگردد. و اما راجع به یاد و فراموشی آن: دل هر کس در محفظه‌ای است که بر آن سرپوشی نهاده شده، هرگاه
 در آن حال بر محمد و آل محمد صلوات فرستد آن سرپوش از آن محفظه برداشته خواهد شد و دل پرتو می‌یابد و آنچه فراموش

کرده بود به یاد می‌آورد. ولی اگر بر محمد و آل او صلوات نفرستد یا از آن کم نهد، سرپوش بر آن محفظه محکم شود دلش تار، و آنچه در نظر داشت فراموش گردد. و اما آنچه راجع به نوزاد پرسیدی که مانند عموها یا دایی‌های خود می‌شود، بدان که: هرگاه مرد در حال آرامش با همسر خود در آمیزد نطفه در رحم واقع شده و فرزند مانند پدر و مادر برآید، ولی اگر در حالی که آرامش ندارد و رگ‌ها آسوده نیست آمیزش کند، نطفه پریشان گردیده و می‌لغزد، پس اگر بر رگی افتد که از عمو است مانند عمو برآید، و اگر بر رگی که از دایی است واقع شود شباهت به دایی خواهد یافت. (مترجم) ۳۰) کمال الدین، ۲/۳۶۱. ۳۱) الخراج، راوندی: ۹۸. ۳۲) کمال الدین: ۲/۳۷۶. ۳۳) کمال الدین، ۲/۳۸۱. ۳۴) کمال الدین: ۲/۴۳۳؛ و آیه‌ای که امام مهدی علیه السلام تلاوت کرد. (سوره آل عمران، آیه ۱۸). ۳۵) کمال الدین: ۲/۴۳۱. ۳۶) کمال الدین: ۲/۴۸۵؛ و اصول کافی: ۱/۵۲۳. ۳۷) کمال الدین: ۲/۴۹۲. ۳۸) کمال الدین: ۲/۵۰۱. ۳۹) الاحتجاج: ۲/۲۷۸. ۴۰) الاحتجاج: ۲/۲۸۴. ۴۱) در نهج البلاغه، نامه ۲۸ چنین آمده: «فَإِنَّا صَنَائِعُ رَبِّنَا وَالنَّاسُ بَعْدُ صَيْنَائِعُ لَنَا» یعنی: پس همانا ما ساخته شده پروردگاران هستیم و مردم برای ما ساخته شده‌اند. (مترجم) ۴۲) کمال الدین: ۱/۲۵۴. ۴۳) اصول کافی: ۱/۱۷۹. ۴۴) اصول کافی: ۱/۱۷۹. ۴۵) کمال الدین: ۱/۲۵۸. ۴۶) الغیبه، نعمانی: ۱/۱۴۱. ۴۷) سوره شوری: آیه ۲۳. ۴۸) تفسیر برهان، ۲/۱۲۱. ۴۹) الغیبه، نعمانی: ۱/۱۴۹. ۵۰) اصول کافی: ۱/۱۴۴. ۵۱) الخراج، سعید بن هبه الله راوندی: ۵۲) اصول کافی: ۱/۴۰۹. ۵۳) اصول کافی: ۱/۴۰۸. ۵۴) دارالسلام: ۳/۴۲. ۵۵) اصول کافی: ۱/۲۰۰. ۵۶) بحار الانوار: ۳۶/۱۱. ۵۷) اصول کافی: ۱/۳۸۹. ۵۸) اصول کافی: ۱/۳۹۰. ۵۹) سوره ابراهیم، آیه ۲۴. ۶۰) کمال الدین، شیخ صدوق: ۱/۲۵۸. ۶۱) امالی، شیخ طوسی: ۱/۱۸؛ بحار الانوار: ۳۷/۳۹. ۶۲) سوره احزاب، آیه ۶. ۶۳) کفایه الاثر: ۲۱۱. ۶۴) اصول کافی: ۱/۱۸۷؛ و کمال الدین: ۱/۲۷۰. ۶۵) اصول کافی: ۱/۱۸۷. ۶۶) سوره انبیاء، آیه ۷. ۶۷) اصول کافی: ۱/۴۰۵. ۶۸) روضه کافی: ۳۵.

۹- حقوق متقابل والدین و فرزندان

مشخصات کتاب

سرشناسه: پاک نیا، عبدالکریم - ۱۳۴۱ عنوان و نام پدیدآور: حقوق متقابل والدین و فرزندان عبدالکریم پاک نیا مشخصات نشر: قم کمال‌الملک ۱۳۸۲. مشخصات ظاهری: ص ۲۵۶ شابک: ۹۶۴-۷۲۷۱-۲۸-۱۰۰۰۰ ریال یادداشت: بالای عنوان آموزه‌های اهل بیت علیه‌السلام برای زندگی بهتر. یادداشت: کتابنامه ص [۲۵۴] - ۲۵۶؛ همچنین به صورت زیرنویس عنوان دیگر: آموزه‌های اهل بیت علیه‌السلام برای زندگی بهتر موضوع: والدین و کودک (اسلام) - احادیث موضوع: والدین - احادیث موضوع: تربیت خانوادگی (اسلام) - احادیث موضوع: احادیث شیعه - قرن ۱۴ رده بندی کنگره: ۵/۱۴۱/۵ BP/۲۵ پ ۲ ۱۳۸۲ رده بندی دیوبی: ۲۹۷/۲۱۸ شماره کتابشناسی ملی: ۷۱۵۰-۸۲

طلیعه سخن

رعایت حقوق متقابل والدین و فرزندان توسط هم دیگر، علاوه بر این که یک فرمان الهی و امری تشریحی است، به صورت یک قانون تکوینی در نهاد همه انسان‌ها وجود دارد. به عبارت دیگر روابط والدین و فرزندان که یک رابطه آسمانی و تواءم با عشق و علاقه اصیل است از فطرت انسان سرچشمه می‌گیرد و به تاریخ پیدایش انسان در روی این کره خاکی بر می‌گردد، بنابراین فطرت انسانی و دستور یزدانی هر دو انسان را به نیکی متقابل میان این دو رکن اساسی جامعه دعوت می‌کند. آنان، پیوند مستحکم دو نسل را در پی دارد اگر به طور صحیح باشد در حقیقت کل جامعه سالم و صالح خواهد شد، اما اگر نسل گذشته به حقوق فرزندان و یا بالعکس نسل جدید، حقوق والدین را نادیده بگیرند، علاوه بر گسست دو نسل که ضررهای جبران ناپذیری به دنبال خواهد

داشت ثبات و افراد در آن سر در گم خواهند شد. در نتیجه فرهنگ و تمدن و ارزش های آن جامعه دچار فروپاشی خواهد شد برای همین، در فرهنگ متعالی اسلام در مرتبه اول حقوق و وظایفی برای والدین در مقابل نسل جوان و در مرتبه دوم وظایف و مسئولیت هایی نیز برای فرزندان در قبال والدین منظور شده است. در این راستا اگر والدین با عمل به وظایف سنگین خود بتوانند فرزندان خود را در سایه عوامل تربیتی به سوی رشد و تربیت صحیح هدایت نمایند فرزندانشان به بالاترین درجه فضائل و کمالات انسانی خواهند رسید. رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت (۱) پدر و مادر همین موجود ارزشمند را که همچون امانتی دست آن هاست، رها کنند و آنان از جاده مستقیم تربیت منحرف شود در واقع از ماهیت حقیقی خود دور شده و به یک موجود پست و بی ارزش تبدیل خواهند گردید. (۲) حضرت امام مجتبی علیه السلام در مورد ضرورت توجه به حقوق معنوی که بخشی از وظایف والدین است می فرماید: عجب لمن یتفکر فی ماکوله کیف لا یتفکر فی معقوله، فیجنب بطنه ما یؤذیه و یودع صدره ما یردیه (۳) تعجب می کنم از فردی که در غذای جسمانی نخود فکر می کند (که سالم و بهداشتی باشد) اما در غذای روح و جان خویش نمی اندیشد، در نتیجه شکم خود را از غذاهای زیان آور حفظ می کند ولی سینه اش را در مقابل آنچه که آن را پست می گرداند آزاد می گذارد.

بخش اول: حقوق فرزندان (مسئولیت والدین)

مقدمه

بیتی اسلام لازم است والدین که مهم ترین نقش آفرینان در حوزه تربیت نسل جدید محسوب می شوند و مسئولیت سنگین آن را به عهده گرفته اند با بهره گیری از روشهای صحیح و اطمینان بخش و با رعایت حقوقی که دین مبین اسلام معین فرموده، فرزندان خویش را در امر تربیت یاری نموده و برای پرورش خلاقیت های فرزندان و شکوفائی استعدادهای خدادادی آنان به حقوق اساسی فرزندانشان توجه کنند. یره و سخن پیشوایان معصوم علیهم السلام به وضوح مشاهده کرد. و آن را به عنوان بهترین و کامل ترین شیوه زندگی ارائه نمود؛ زیرا آن بزرگواران در خاندان نبوت پرورش یافته و از الگوهای آسمانی و پیام های وحیانی الهام گرفته و در خاندانی پاک و مطهر زیسته اند برای همین در طول تاریخ بشریت به عنوان کامل ترین اسوه های زندگی سعادت مندان شناخته می شوند. توجه والدین به حقوق فرزندان و رعایت آن می تواند فرزندان شایسته و با ایمان به جامعه تحویل دهد، و فرزندان صالح و شایسته نیز عادات در رعایت حقوق پدر و مادرشان و ایفای صحیح نقش فرزندی، از هیچ کوششی فروگذاری نمی کنند. مصلی الله علیه و آله با اشاره به حقوق متقابل فرزندان و والدین فرمود: یلزم الوالدین من العقوق لو لدهما ما یلزم الولد لهما من عقوقهما (۴) هم چنان که فرزندان به پدر و مادر خود عاق می شوند. پدر و مادر نیز به فرزندان خود عاق می شوند. برای همین ما در بخش نخست حقوق فرزندان را مطرح می کنیم و در بخش دوم به حقوق والدین که بر عهده فرزندان است خواهیم پرداخت. با توجه به نکات مطروحه در بخش اول به عمده ترین حقوق فرزندان که بر عهده والدین محول شده، می پردازیم: رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در ضمن گفتاری راهگشا برخی از حقوق فرزندان را که بر عهده والدین می باشد، بیان فرمود. تکریم شخصیت مادر، انتخاب نام نیک، توجه به نکات بهداشتی، اهتمام به مسائل تفریحی و ورزش، آموختن قرآن، دور کردن از معرض گناه، اهتمام در امر ازدواج از جمله این موارد است. (۵) این زمینه می فرماید: و اما حق فرزندت به تو این است که بدانی وجود او از توست و اعمال نیک و بد در این دنیا وابسته به تو است، تو در برابر خوب تربیت کردن و راهنمایی کردن او به سوی پروردگار و اطاعت وی مسئول هستی. پس عمل تو درباره او همانند عمل کسی باید باشد که می داند در نیکی کردن به او پاداش و در کوتاهی نسبت به او کیفر می بیند. (۶)

۱ انتخاب پدر صالح

کن خانواده، مظهر قدرت، امنیت، قانون و رحمت در خانه است. اگر او نقش خویش را به شایستگی انجام دهد و محیط خانه را به محلی امن و همراه با نظم و انضباط تبدیل کند و با رعایت حقوق همسر و ابزار محبت نسبت به آنان شایستگی خود را نشان دهد؛ بدیهی است که در چنین محیطی رزندانی لایق و صالح تربیت خواهند شد. مردی به حضور امام حسن مجتبی علیه السلام آمده و در مورد انتخاب همسر آینده برای دختر خویش راهنمایی خواست، آن حضرت فرمود: زوجها من رجل تقی، فانه ان احبها اكرمها و ان ابغضها لم یظلمها (۷) برای همسر آینده دخترت، جوانی با ایمان و پارسا انتخاب کن! که اگر دوستدار او باشد مورد احترام و تکریم قرار می‌دهد و اگر از او خوشدل نباشد، به او ستم نخواهد کرد. ایسته بودن مسئولیتی سنگین است و وجود پدر به عنوان مدیر خانواده نقش مؤثری در ساختار شخصیتی فرزندان دارد. طبق فرموده امام باقر علیه السلام صلاحیت و شایستگی‌های پدر، از جمله خصلت‌هایی است که در پرتو آن فرزندان از انحرافات و کج روی‌ها محفوظ می‌مانند آن حضرت فرمود: یحفظ الاءطفال بصلاح آبائهم؛ (۸) اطفال در سایه صلاحیت و شایستگی پدرانشان (از انحرافات) مصون می‌مانند. بنابراین لازم است دختران و زنان مسلمان برای فرزندان خود پدری شایسته انتخاب نمایند و به هر خواستگاری جواب مثبت ندهند. و این یکی از حقوق مهم فرزندان بر عهده مادران است. م فرمود: الکفو اءن یکون عفیفا و عنده یسار؛ (۹) همتای یک زن مسلمان در ازدواج مردی است که پاکدامن باشد و توان پرداخت نفقه را داشته باشد. و در مقابل پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من زوج کریمته من فاسق نزل علیه کل یوم اءلف لعنة (۱۰) هر کس دختر زیز خود را به شخص فاسق و لابلالی تزویج کند، روزی هزار لعنت بر او نازل می‌شود. و در حدیث دیگری رهبر بزرگوار اسلام بدترین پدران را چنین معرفی می‌کند: ان من شر رجالکم البهات البخیل الفاحش الآکل وحده المانع رفة الضارب اءهله و عبده الملجی عیاله الی غیره العاق والدیة (۱۱) بدترین مردان شما کسی هست که به بی گناهان تهمت می‌زند، بخیل و بدزبان و بد اخلاق است، سر سفره تنها می‌نشیند مهمان نواز نیست خیر و برکت او به کسی نمی‌رسد، نزدیکان و زیردستان خود را می‌آزارد، خانواده اش به دیگران محتاج می‌شوند، پدر و مادرش را نافرمانی می‌کند. ان باید برای پرورش فرزندان صالح پدرانی شایسته برگزینند، چرا که فرزند پروری یک هنر ارزشمند می‌باشد و نوعی آزمایش انسانهاست. پیشوای ششم علیه السلام می‌فرماید: الولد فتنه؛ (۱۲) فرزند مایه آزمایش است. البته بعد از یافتن همسر شایسته لازم است که آنان را تکریم رزندان شما است، و از سویی دیگر داماد یک خانواده به منزله فرزند آن می‌شود. در فرهنگ اسلامی داماد یک خانواده ارزش و جایگاه خاصی دارد. امام صادق علیه السلام فرمود: علی بن الحسین علیهما السلام همواره به دامادهای خود و دامادهای پدرش احترام کرده و مقام آنان را گرامی می‌داشت، آن حضرت عبایش را پهن می‌کرد و آنان را بر روی آن می‌نشاند، سپس با تجلیل از آنان می‌فرمود: مرحبا بمن کفی المعؤ و نه و ستر العورة درود به کسی که زحمات و مخارج را پذیرفته و آبرو و حیثیت ما را حفظ کرده است.

۲ توجه به نقش مادر

رین عامل محیطی و وراثتی در رشد شخصیت فرزندان نقش بسزائی دارد، باید فردی شایسته و صالح باشد. تاءثیر مادر آن چنان مهم است که طبق متون دینی ما بخشی از عوامل نیکبختی و تیره بختی افراد مربوط به دوران بارداری مادر است. اعمال و رفتار و حالات مادر در آن دوران حساس تاءثیر دارد. (۱۳) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از ازدواج با زن احمق و نادان پرهیزید، زیرا همنشینی با او منشاء اندوه و بلا- بوده و فرزندش ضایع و تباه خواهد شد. (۱۴) و همچنین آن بزرگوار در این مورد به مسلمانان هشدار داده و فرمود: پرهیزید از زن زیبائی که در خاندان بد و پست پرورش یافته باشد. (۱۵) امام حسین علیه السلام

نیز در روز عاشورا برای معرفی خویش و آگاه کردن دل‌های بیدار، به مادر بزرگوارش فاطمه علیهما السلام و مادر بزرگ شایسته و فداکارش حضرت خدیجه اشاره نموده و فرمود: *الله هل تعلمون ان اءمی فاطمه بنت محمد؟ قالوا: اللهم نعم...* . اءنشدکم الله هل تعلمون ان جدتی خدیجه بنت خویلد اول نساء هذه الامة اسلاما قالوا: اللهم نعم. شما را به خدا! آیا می دانید که مادر من فاطمه زهرا دختر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است؟ گفتند: آری. شما را به خدا! آیا می دانید که خدیجه دختر خویلد نخستین زنی که اسلام را پذیرفت مادر بزرگ من است؟ (۱۶) آن حضرت در گفتار دیگری به آثار تربیت در دامن مادران پاک و عفیف پرداخته و اثر عمیق و ریشه دار آن را در زندگی افراد چنین شرح می دهد: *ین اثنتین: بین السله و الذله. و هیات منا الذله. یابی الله لنا ذلک و رسوله و المؤمنون و حجور طابت و طهرت و اءنوف حمیه و نفوس اءبیة: من اءن نؤثر طاعة اللئام علی مصارع الکرام (۱۷)* اینک عیب‌الله ناپاک، فرزند ناپاک، مرا در پذیرش یکی از دو راه مجبور کرده است بین مرگ و ذلت. اما هیات که ما ذلت و خواری را بپذیریم، خداوند و رسولش و مؤمنین و دامن‌های پاک و غیرتمندان و عزتمندان بر ما نمی پسندد که اطاعت فرومایگان و پست فطرتان را به مرگ با عزت و شرافتمندانه ترجیح دهیم. ی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نیز با افتخار تمام مادرش حضرت فاطمه زهرا علیهما السلام الگوی خود می داند و می فرماید: *فی ابنه رسول الله صلی الله علیه و آله لی اسوة حسنة (۱۸)* دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله برای من الگوی نیکو و شایسته ای است. هم چنان نند در اعتلای شخصیت فرزندان خود نقش مؤثری داشته باشند مادران خطاکار نیز تأثیر منفی در فرزندان خود دارند. سخن حضرت مجتبی علیه السلام در مورد نقش فوق العاده مادر در ساختار هویت افراد، ما را در درک این نکته ظریف تربیتی بیشتر یاری می کند. آن حضرت هنگامی که با معاویه مناظره می کرد، در مورد یکی از علل انحراف معاویه از محور حق و انحطاط اخلاقی وی و گرایش به باطل، به نقش مادرش هند اشاره کرده و فرمود: *معاویه! چون مادر تو هند است و مادر بزرگت نثیله می باشد (و در دامن چنین زنان فرومایه پرورش یافته ای، این گونه اعمال زشت از تو سر می زند) و سعادت ما در اثر تربیت در دامن مادرانی پاک و پارسا همچون خدیجه و فاطمه علیهما السلام می باشد. (۱۹)* شاعر با اشاره به این واقعیت می گوید: *شمشیر نیک ز آهن بد چون کند کس نا کس به تربیت نشود ای حکیم کس باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره زار خس امام صادق علیه السلام فرمود: طوبی لمن کانت امه عفیفة؛ (۲۰)* خوشا به حال کسی که مادری پاکیزه و پاک دامن داشته باشد. در این جا به نمونه هایی از نقش مادران شایسته در اعتلای شخصیت فرزندان اشاره می کنیم: *مادر یک وزیر بن عباد (۲۱)* در دوران کودکی که به مسجد می رفت تا درس بخواند، مادرش هر روز یک دینار و یک درهم به او می داد و می گفت: *آن را به نخستین فقیری که برخورد نمودی بده. این شیوه مادرش تا دوران جوانی او هم چنان ادامه داشت. وقتی هم که به مقام وزارت رسید، هر شب دمتکار خود که رخت خوابش را پهن می کرد سفارش کرده بود که یک دینار و یک درهم زیر بسترش بگذارد تا هنگام صبح فراموش نکرده و به فقیر بدهد. این چنین بود که این مرد بزرگ بر اثر تربیت مادر در سخاوت و احسان و بخشندگی سر آمد عصر خود گردید. در معجم الادبا آمده است که: ران، فقیهان، زاهدان، ادبا، و حتی ادیب زادگانی که در بغداد بودند کمک قابل توجهی می کرد و برای هر یک از آنان سالیانه مبلغی می فرستاد، نام برخی از این افراد در کتب رجال و تاریخ ثبت است. هر کس در ماه رمضان بعد از عصر وارد خانه او می شد، حتما باید افطار می کرد و بر می گشت. هر شب از ماه رمضان در کنار سفره وی بالغ بر هزار نفر مهمان حاضر می شدند. خیرات و احسان هایی که او در ماه مبارک رمضان انجام می داد، برابر تمام احسان های سالیانه او بود. (۲۲)* ادیسون و تربیت مادر در دوران کودکی، نه تنها استعدادی از خود نشان نمی داد، بلکه فوق العاده کودن هم به نظر می رسید، چون سرش بیش از حد بزرگ بود، اطرافیانش تصور می کردند به اختلال مشاعر دچار است. سؤال عجیب و غریبی که از اطرفیان خود می کرد این گمان را بیش از پیش در آن ها تقویت می کرد. حتی در مدرسه (وی بیش از سه ماه به مدرسه نرفت) از بس معلم خود را سؤال پیچ می کرد به کودن ملقب گردید، برای همین روزی ادیسون از

مدرسه گریان به خانه بازگشت و موضوع را به مادرش گفت. ت و به سوی مدرسه روان شد و به معلم ادیسون گفت: تو نمی دانی چه می گویی، پسرم عقلش از تو بیشتر است. درد و عیب کار هم همین جا است. من او را به خانه می برم و تعلیم و تربیتش را خودم بر عهده می گیرم و آن گاه به تو نشان می دهم که چه استعدادی در او نهفته است. چنین بود پیشگویی عجیب آن مادر. از آن روز به بعد این مادر فداکار همان طور که قول داده بود تعلیم و تربیت پسرش را بر عهده گرفت. نواده ادیسون در این باره می نویسد: هنگامی که بعضی اوقات از جلوی در خانه ادیسون می گذشتم، می دیدم خانم ادیسون با پسرش جلوی هشتی نشسته و به او درس می دهد، آن هشتی اتاق درس بود و ادیسون یگانه شاگرد او حالات و حرکات این پسر مانند مادرش بود. او خیلی مادرش را دوست داشت، وقتی مادرش سخن می گفت: او سراپا گوش می شد؛ تو گوئی مادرش دریای دانش است... ادیسون بر اثر مساعی مادرش قبل از نه سالگی کتاب های سنگین نویسندگان مشهور جهان را مطالعه می کرد. وه بر این ها به او جغرافیا، تاریخ، حساب و اخلاق نیز آموخت. ادیسون بیش از سه ماه به مدرسه نرفت و آنه چه در طفولیت آموخته بود، از مادرش داشت. مادر ادیسون یک مربی به تمام معنا بود، زیرا توجهش نه تنها به تعلیم و تربیت بود، بلکه مراقب بود، استعدادهای طبیعی فرزند خود را یافته و آن ها را پروراند. ادیسون بعدها که به اوج عظمت رسید گفت من از طفولیت دریافتم که مادر چیز خوبی است، هنگامی که معلم مرا کودن خواند، او از من دفاع کرد. من جدا تصمیم گرفتم ثابت کنم که او درباره من خطا نیندیشیده است و باز وی گفته است: ب تعلیم و تربیت مادرم را از دست نمی دهم. اگر او مرا تشویق نمی کرد، شاید مخترع نمی شدم. مادرم عقیده داشت اغلب کسانی که پس از دوره بلوغ بد شده اند، اگر در کودکی نسبت به تعلیم و تربیت آنان توجه بیشتری مبذول می شد، عضو عاطل و باطل جامعه نمی شدند، تجاربی که مادرم در دوره معلمی، اندوخته بود بسیاری از اسرار طبیعت آدمی را به او می آموخت. اگر توجه مادرم نبود، به احتمال قوی منحرف می شدم. ولی ثبات قدم او، نیکی او، نیروهای مؤثری بودند که مرا از انحراف و گمراهی باز داشتند. (۲۴)

۳ تکریم مادر

رامی اسلام از مهمترین حقوق فرزندان تکریم و بزرگداشت مادر آنان است. (۲۵) احترام به همسر از مواردی است که در تربیت فرزندان تأثیر فراوان دارد. مادری که در خانه عزیز باشد و مورد تکریم شوهرش قرار گیرد او با روحی سرشار از عاطفه و آرامش و احساس شخصیت فرزندان را و اما اگر در منزل مورد آزار و اذیت روحی و جسمی قرار گیرد و شخصیت او در خانه و پیش فرزندان، مورد تحقیر و اهانت باشد؛ بدیهی است که از روان سالمی برخوردار نخواهد بود و در نتیجه آرامش خود را از دست داده و اضطراب و نگرانی او به فرزندان سرایت خواهد کرد. در روز عاشورا هنگامی که هلال بن نافع عازم جنگ شد همسر جوانش از رفتن او ناراحت شده و به شدت گریست، امام حسین علیه السلام متوجه آن دو زوج جوان گردیده و به هلال فرمود: ان اهلک لا یطیب لها فراقک، فلوراءیت ان تختار سرورها علی البراز؛ (۲۶) هلال! همسرت جدائی تو را نمی پسندد، تو آزادی می توانی خشنودی او را بر مبارزه با شمشیرها مقدم بداری. دیگری امام حسین علیه السلام تکریم همسر را به دوستانش متذکر شده و در پاسخ اعتراض آنان که به فرشها و پرده های نو در منزل آن حضرت اعتراض می کردند، فرمود: انا نتزوج النساء فنعطینهم مهورهن فیشترین بها ماشئن، لیس لنا فیه شی. (۲۷) عادت ما در ازدواج این است که پس از ازدواج بلافاصله مهریه آنان را پرداخت می کنیم و آنان از مهریه خود هر چه دوست داشته باشند می خرند و این لوازم منزل که شما می بینید به ما مربوط نمی شود. حتی امام حسین علیه السلام اشعاری دارد که حکایت از بالاترین حد تکریم فرزند و همسر در سیره اهل بیت علیهم السلام دارد. حضرت سید الشهداء در مورد همسرش رباب و دخترش سکینه می فرماید: لعمرك اننی لا حب دارا تکون بها سکینه و الرباب احبهما و ابذل جل مالی لیس لعاتب عندی عتاب؛ (۲۸) به جان تو سوگند! من خانه ای را دوست دارم که در آن سکینه و

رباب در آن باشند من آنها را دوست دارم و عمده مال خود را برای آنان می‌بخشم و کسی را شایسته نیست مرا سرزنش کند. اما باقر علیه السلام می‌فرماید: هر کس با همسر و فرزندانش خوش رفتاری نماید، عمرش زیاد خواهد شد. (۲۹) تنها به همسران خود حرمت قائل نمی‌شوند و با انواع بهانه‌ها آن‌ها را می‌آزارند بلکه گاهی بی‌جهت فرزندان را از مادرانشان جدا می‌کنند که علاوه بر رنجش مادر لطمات جبران‌ناپذیری به روح و روان لطیف کودک در زندگی آینده‌اش به بار می‌آید. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد چنین افرادی می‌فرماید: من فرق بین والدۀ و ولدها فرق الله بینہ و بین اءحبائہ فی الجنۃ (۳۰) هر کس بین یک مادر و فرزندش جدائی بیندازد خداوند متعال در روز قیامت، بین او و دوستانش جدائی خواهد انداخت.

۴ زمینه سازی تربیت

یکی از حقوق فرزندان فراهم نمودن زمینه تربیت صحیح در وجود فرزندان می‌باشد و اگر زمینه‌های تربیت صحیح در فرزندان به وجود نیاید، اعمال روش‌های تربیتی در آنان نتیجه نخواهد داد. چنان‌که سعدی با اشاره به اهمیت این نکات می‌گوید: پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است تربیت نااهل را چون گردکان بر گنبد است امر تربیت فرزندان وجود دارد که والدین برتر به آن‌ها توجه کرده و در تربیت فرزندان وجود دارد که سرنوشت ساز را مد نظر قرار می‌دهند. توجه به این نکته از اساسی‌ترین حقوق فرزند بر عهده پدر و مادر می‌باشد. انتخاب پدر یا مادر صالح، غذایی که طفل خورانده می‌شود، شرائط و رفتار مادر در دوران بارداری، نامگذاری کودک، چگونگی تاءمین نیازهای جسمی و روحی، توجه به شخصیت فرزند، عقیقه، صدقه، دعا و نفرین والدین، نحوه گزینش دوستان، شیوه تشویق و تنبیه و ده‌ها عامل دیگر از جمله مسائلی هستند که در حالات، ویژگی‌های شخصیتی، خلق و خوی و خصلت‌های آینده کودک تاءثیر دارد و انتخاب‌های وی را در مسیر زندگی رقم می‌زند. به همین جهت در سیره اهل بیت علیهم السلام به این حقوق فرزندان اهمیت بیشتری داده شده است و روایات زیادی در این زمینه در کتاب‌ها فقهی و جوامع حدیثی آمده و برخی از آنان در همین کتاب نقل شده است. (۳۱) با اشاره به اهمیت فراهم کردن زمینه‌های مناسب در تربیت فرزندان، تاءثیر صفات و حالات روحی والدین را در هنگام مباشرت یاد آور دشه و فرمود: اگر لحظه مباشرت و انعقاد نطفه، دل آرام، گردش خود در رگها به صورت طبیعی و بدن خالی از اضطراب باشد، فرزند به پدر و مادر خود شبیه خواهد بود. (۳۲) برخی از شاعران این حقیقت را در اشعار خود گنجانیده و تاءثیر عوامل مختلف را در امر تربیت، با آوردن تمثیلاتی نمایانده‌اند. داستان زیر یکی از همین موارد را بیان می‌کند: پدری با پسرش گفت به خشم که تو آدم نشوی جان پسر گر کسان جامع خیر و شرنده از سراپای تو ریزد همه شر حیف از آن عمر که ای بی‌سر و پا در پی تربیت کردم سر دل فرزند از این حرف شکست بی‌خبر روز دگر رفت سفر رفت از پیش پدر تا که کند بهر خود فکر دگر، کار دگر چند سالی بگذشت و پس از این زندگی گشت به کامش چو شکر عاقبت شوکت والایی یافت حاکم شهرد شد و صاحب زر چند روزی بگذشت و پس از این امر فرمود به احضار پدر پدرش آمد از راه دراز نزد حاکم شد و بشناخت پسر پسر از غایت خود خواهی و کبر به سراپای وی افکند نظر گفت: ای پیر! شناسی تو مرا؟ گفت: کی می‌روی از یاد پدر گفت: گفتمی که من آدم نشوم حالیا، حشمت و جاهم بنگر پیر خندید و سرش داد تکان گفت: این حرف و برون شد از در من نگفتم که تو حاکم نشوی گفتم: آدم نشوی، جان پسر (۳۳)

۵ گزینش نام زیبا

نام هر شخصی معرف اعتقادات، فرهنگ و ملیت او و خانواده‌اش می‌باشد از این گذشته نام هر کس همیشه و تا آخر عمر به همراه اوست. صاحب نام زیبا و ستودنی در آینده به آن افتخار نموده و احساس شخصیت خواهد کرد و در مقابل صاحب نام

نامناسب در آینده احساس شخصیت خواهد کرد و در مقابل صاحب نام نامناسب در آینده احساس حقارت کرده و رنج خواهد برد . سیره عملی ائمه اطهار علیهم السلام ، گواه روشنی بر این نکته مهم تربیتی است . به عنوان نمونه در این جا به نام فرزندان امام حسن و امام حسین علیهما السلام اشاره می کنیم : نامهای فرزندان امام حسن علیه السلام عبارتند از : حسن ، قاسم ، عمرو ، عبدالله ، عبدالرحمن ، حسین ، طلحه ، ام الحسین ، فاطمه ، ام عبدالله ، ام سلمه ، رقیه . (۳۴) و نامهای فرزندان امام حسین علیه السلام عبارتند از : علی اکبر ، علی اوسط ، علی اصغر ، جعفر ، عبدالله ، محمد ، سکینه ، فاطمه ، محسن ، رقیه . نام زیبا موجب می شود ، دیگران صاحب نام را به خاطر نامش تحسین کرده و در مورد او فال نیکو بزنند . به این وسیله شخصیت او تقویت می شود و این نکته برای صاحب نام فرح انگیز و نشاط بخش است . هنگامی که جنازه خونین حر را در آخرین لحظات زندگی به محضر امام حسین علیه السلام آوردند ، امام در حالی که با دستان مبارک صورت او را نوازش می داد و خونهای چهره اش را پاک می نمود ، فرمود : *بخ بخ لک یا حر ، انت حر کما سمیت فی الدنيا و الآخرة . و الله ما اخطاءت امک اذ سمتک حرا ، فانت و الله حر فی الدنيا و سعید فی الآخرة ؛ (۳۵)* به به ! احسنت ای حر ! تو آزاد مردی چنانکه در دنیا و آخرت آزاده خوانده می شوی . سوگند به خدا ! مادرت اشتباه نکرده در این که تو را حر نامیده به خدا قسم تو در دنیا آزادمرد و در آخرت از سعادت‌مندان خواهی بود . نام انسان گاهی در تصمیم گیریهای سرنوشت ساز مؤثر است . هنگامی که فرزند ارشد امام مجتبی علیه السلام ، حسن مثنی یکی از دختران امام حسین علیه السلام را خواستگاری نمود امام انتخاب را به او واگذار کرد و زمانی که حضرت سکوت حیا آمیز او را دید ، فرمود : *با دخترم فاطمه که هم نام مادرم و شبیه به اوست ازدواج کن . (۳۶)* امام باقر علیه السلام در مورد انتخاب نام زیبا برای فرزندان چنین رهنمود می دهد : دوست داشتنی ترین اسم ها آن است که نشانگر بندگی خدا باشد و بهترین آن ها نام های پیامبران است . (۳۷) گاهی نام نیک زمینه رستگاری و سعادت انسان می شود . داستان زیر را می توان به عنوان نمونه ای از این حقیقت ذکر نمود : خاطره ای از تاءثیر نام نیک بریده بن خصیب از اهالی مدینه بود . وی که در میان قوم خود از موقعیت والائی برخوردار بود و به شجاعت و شهامت شهرت داشت ، در اولین برخورد . خود با رسول الله داستانی شنیدنی دارد و این حادثه یکی دیگر از روش های تبلیغی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را روشن می سازد . بریده هنگامی که خبردار شد ، مشرکان قریش جایزه مهمی (صد شتر) برای دستگیری حضرت محمد صلی الله علیه و آله تعیین کرده اند ، بعد از این که اطلاع یافت آن حضرت از مکه به مدینه در حال هجرت است ، به همراه هفتاد سوار از قبیله بنی سهم برای دستگیری پیامبر صلی الله علیه و آله و تحویل وی به قریشیان ، به راه افتاد ، و در نزدیکی های مدینه با آن حضرت روبرو گشت . آن بزرگوار عادت نداشت ، که فال بد بزند بلکه گاهی تفاعل می کرد و فال خوب و امید دهنده می زد . به همین جهت پرسید : کیستی و نامت چیست ؟ گفت : بریده . پیامبر صلی الله علیه و آله به ابابکر که همراهش بود فرمود : ابرو امرنا و صلح ؛ کار ما آسان گردیده و حال ما بهتر شد . دوباره حضرت از او پرسید : از کدام قبیله ای ؟ او پاسخ داد : از قبیله اسلم . فرمود : سلمنا ؛ سالم ماندیم . برای بار سوم پرسید : از کدام قبیله اسلم هستی ؟ بریده جواب داد : از بنی سهم . رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود : خرج سهمک ؛ قرعه به نامت در آمد و موفق و پیروز هستی . وقتی بریده این سخنان زیبا و بیان جذاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را مشاهده نمود ، از عمق دل و جان ، شیفته رفتار و گفتار آن حضرت گردید . آن گاه پرسید تو کیستی ؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود : من محمد بن عبدالله فرستاده خداوند هستم . بریده و همراهانش در همان لحظه شهادتین را گفته و مسلمان شدند . (۳۸) او آن شب همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بود و صبحگاهان عرض کرد : یا رسول الله ! بدون پرچم وارد مدینه نشو ! در همان ساعت عمامه خود را از سر باز کرده و به نیزه اش بسته و در پیش روی پیامبر صلی الله علیه و آله حرکت می کرد . در وسط راه از پیامبر صلی الله علیه و آله خواهش کرد که : یا رسول الله ! به من افتخار میزبانی بده و در منزل من اقامت کن . پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود : شتر من بدان جا که ماءمور است ، خواهد رفت اما برای این که بریده بن خصیب ناراحت نشود ، به او مژده مهمی داد؛ مژده شهادت . فرمود : روزی می رسد که به همراه لشکر

اسلام به مقام بلند شهادت نائل می‌شوی. (۳۹) بریده بن خصیب اسلمی در اثر فداکاری و عشق و ایثار به مرتبه ای رسید که از خواص یاران پیامبر و علی علیه السلام گردید. او جزو دوازده نفری بود که بر علیه خلیفه اول شوریده و از مقام ولایت در سخت ترین لحظات تاریخی دفاع نمود. (۴۰)

۶ دعا برای نیک بختی کودک

افزون بر رعایت حقوق مادی و معنوی فرزندان، یکی دیگر از مهم ترین وظایف والدین، دعا برای نیک بختی و سعادت فرزندان است. از آن جایی که دعای پدر و مادر درباره فرزند طبق فرمایش رسول گرامی اسلام از جمله دعاهایی است که حتما به اجابت می‌رسد؛ (۴۱) شایسته است والدین گرامی بر این مهم توجه خاصی مبذول دارند، و در شرائط مساعد روحی و فرصت های بویژه به فرزندان خود دعا نمایند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، در ضمن حدیثی فرزندان را سفارش نمود که دعای خیر پدر و مادر خود را جلب نمایند و فرمود: بر شما باد جلب دعای پدر، زیرا آن از ابرهای آسمان بالاتر می‌رود و خداوند بر آن نظر افکنده و به ملائکه می‌فرماید: ای فرشتگان! مانع بالا آمدن آن نباشید، که می‌خواهیم آن را بر آورده سازم. (۴۲) دعای امام سجاد علیه السلام برای فرزندان (۱) پروردگارا! با نگهداری فرزندانم و اصلاح (اخلاق و رفتار آنان) در جهت خواست من، و بهره مندیم از وجود آنان بر من منت بگذار. (۲) خدایا، با بخشیدن طول عمر به آنان مرا یاری فرما، و مدت زندگانی آنان را بر من بیفزای، اطفال کوچکم را پرورش داده و ضعیفانشان را برایم نیرومند گردان، دین و اخلاق و بدن آنان را برایم صحیح و سلامت بدار و در نفس و جسمشان و در تمام آن چه که از امور آنان برای من مهم است عافیت و تندرستی ببخش و روزی هایشان را به دست من برایم افزون ساز (۳) آنان را از نیکو کاران، پارسایان، تیزبینان، شنوای سخن حق و اطاعت کنندگان از خودت قرار ده و برای اولیای خودت عاشقان خیر خواه و از برای تمام دشمنانت آنان را ستیزه جو و کینه ورز گردان، (آمین) خدایا دعایم را بپذیر. الهی! به وسیله ی آنان بازوانم را تقویت کرده و کارهای نابسامان مرا سامان ده، نسل مرا به آنان افزون ساز، و مجالس مرا به وجود آنان بیارای، و یاد و نام مرا به آنان زنده نگه دار، و در نبودن من امورات مرا به وسیله ی ایشان کفایت کن، در رفع نیازهایم به آنان مرا یاری ده، آنان را برایم علاقه مند، مهربان متمایل به من و فرمانبر قرار ده و از گناه و بدی و مخالفت با من، آنان را دور ساز. (۵) مرا در تربیت و پرورش و نیکی کردن به آنان یاری ام کن و در کنار آنان فرزندان ذکوری نیز به من عطا فرما، و این عمل را برای من نیک گردان و آنان را در رسیدن به خواسته هایی که از درگاه تو مسئلت کرده ام مددکارم قرار ده. (۶) مرا به همراه فرزندانم از (مکر و حيله) شیطان رانده شده از درگاهت پناه ده، همانا که تو ما را آفریده ای و امر و نهی کرده و به سوی (به دست آوردن) ثواب در اطاعت از او امرت تشویق و از عقوبت نافرمانی تهدیدمان نموده ای، برای ما دشمنی قرار داده ای که پیوسته در (اندیشه ی) مکر با ماست، او را به وجود ما مسلط کرده ای، در حالی که ما راه داده ای، اگر ما فراموشش کنیم او ما را از یاد نمی برد، ما را از عذاب تو ایمن ساخته و از غیر تو می ترساند. (۷) اگر ما عمل زشتی را اراده کنیم در انجام آن به ما جرات می دهد و اگر عمل نیکی را قصد کنیم، ما را از انجام آن باز می دارد، ما را در معرض شهوات قرار داده و در دلهایمان شبهه ایجاد می کند. اگر به ما وعده دهد دروغ می گوید، و اگر ما را به انجام خواسته مان خوش حال سازد خلاف آن می کند و هرگاه مکر و حيله ی او را از ما بر نگرانی گمراهمان می کند و اگر از شر او ما را مصون نداری ما را به لغزش خواهد کشاند. (۸) بار الهی! سلطه ی او را با قدرت (لا یزال) خود از ما برگردان، تا او را به وسیله ی دعاها ی بسیارمان به درگاهت از ما دور نمایی، تا این که از گزند طرح های شیطانی او در زمره حفظ شدگان در آییم. (۹) پروردگارا! همه ی خواسته هایم را برآور، و حاجت هایم را مرحمت نما، و از پذیرش دعاها یم خود داری نکن، در حالی که قبولی آن ها را ضمانت کرده ای، دعایم را در پشت حجاب مگذار که تو خود به آن امر کرده ای، و با عطای آن چه که در اصلاح امور دنیا و آخرت به آن نیازمندم

بر من منت بگذار، آن چه را که بر زبان آورده و یا فراموش کرده ام، و آن چه را که اظهار نموده و یا مخفی داشته ام، علنی خواسته باشم یا پنهانی همه را برآور. (۱۰) در تمام این خواسته ها تقاضا دارم که مرا از مصلحان قرار دهی، در ردیف کسانی که با نیایش به پیشگاهت رستگار شده اند، و با توکل به درگاهت از لطف تو محروم نشده اند. (۱۱) همان انسان های وارسته ای که به پناهندگی ات عادت کرده اند، در معامله با تو بهره ها برده اند در سایه ی عزتت ماءوا گرفته اند، در پرتو جود و کرمت به روزی حلال و گسترده دست یافته اند، با توسل به تو از پستی ذلت به اوج عزت رسیده اند، از ظلم و ستم به عدل تو پناه آورده اند، به وسیله ی رحمتت از بلا آسوده گشته اند، با غنای تو، از چنگال فقر و محرومیت رهیده اند، با نگهداری ات از گناهان و لغزش ها و خطاها مصونیت یافته اند، به خاطر اطاعت از فرامین تو، در پیمودن راه های نیک و خوب و درست موفق گشته اند، در سایه ی قدرت تو در بین آنان و گناهان آن چنان فاصله افتاده است که تمام معصیت ها را فراموش کرده و در جوار خودت منزل گزیده اند. (۱۲) معبودا! با توفیق و مهربانی خودت همه ی این صفات زیبا را به ما عنایت فرما، و ما را از عذاب دردناک جهنم پناه بده، و به مردان و زنان مسلمان و تمام اهل ایمان هر آن چه را که برای خودم و فرزندانم از تو مسئلت کردم در دنیا و آخرت به آنان نیز عطا فرما، همانا که تو نزدیک، پذیرا، شنوا، دانا، بخشنده، آمرزنده، دلسوز و مهربان هستی. (۱۳) و به ما در این دنیا نیکی و در جهان آخرت هم نیکی مرحمت کرده و ما را از عذاب آتش جهنم ننگه دار. (۱۴) از مطالعه شرح حال برخی بزرگان چنین بدست می آید که رمز موفقیت آنان مرهون دعای پدر و مادرشان بوده است. علامه مجلسی و دعای پدر عالم بزرگوار مرحوم ملا محمد تقی مجلسی، پدر بزرگوار علامه محمد باقر مجلسی در خاطرات خود می گوید: در یکی از شب ها پس از این که از نماز شب و تهجد سحری فارغ شدم، حال خوشی برایم ایجاد شد؛ از آن حالت فهمیدم که در این هنگام هر حاجت و در خواستی از خداوند نمایم، اجابت خواهد شد، فکر کردم چه در خواستی از امور دنیا و آخرت از درگاه خداوند متعال نمایم؛ که ناگاه صدای گریه فرزندم محمد باقر در گهواره اش بلند شد، و من بی درنگ به خداوند متعال عرضه داشتم: پروردگارا! به حق محمد و آل محمد علیهم السلام این کودک را مروج دینت و ناشر احکام پیامبر بزرگت قرار ده و او را به توفیقاتی بی پایان موفق گردان. (۱۵) و این چنین بود که دعای این پدر عارف در سحرگاه آن شب مبارک به اجابت رسید و فرزندش در عرصه علم و دانش و تقوی آن چنان توفیقاتی یافت که امروزه بعد از چهار قرن، او را به عنوان طلایه دار ترویج دین و سرآمد علمای شیعه می شناسیم. علامه مجلسی بر اثر همین دعای پدر موفق به پدید آوردن آثاری شد که مخالف و موافق را به تحیر واداشته است و در مدت این چهار قرن هیچ پژوهشگری در حوزه دین و علوم اسلامی از تالیفات این عالم وارسته و سخت کوش بی نیاز نیست. برکت دعای پدر آیت الله العظمی مرعشی نجفی (قدس سره)، بزرگ فرهنگ بان میراث اهل بیت علیهم السلام، در بیشتر علوم اسلامی صاحب نظر بود و تالیفات ارزشمند ایشان که نزدیک به صد و پنجاه اثر در موضوعات مختلف است گواه روشنی بر این حقیقت است. کرامات معنوی، در یافت بیش از چهار صد اجازه اجتهادی و روایتی از علمای بزرگ اسلامی، تدریس متجاوز از شصت و هفت سال در حوزه علمیه قم و نجف، تربیت هزاران شاگرد و تاسیس صدها مدرسه علمی، مسجد، حسینیه، مراکز فرهنگی، رفاهی و درمانی و ایجاد بزرگترین و مشهورترین کتابخانه در جهان اسلام و از جمله توفیقات این فقیه فرزانه می باشد. او این همه توفیقات را از برکت محبت به پدر و دعای والدین می داند. او در خاطرات خود چنین می گوید: زمانی که در نجف بودیم، یکی روز مادرم فرمودند: پدرت را صدا بزن، تا برای صرف نهار تشریف بیاورد. حقیر به طبقه بالا رفتم و دیدم پدرم در حال مطالعه، خوابش برده است. مانده بودم چه کنم: از طرفی می خواستم امر مادرم را اطاعت کنم و از طرفی دیگر می ترسیدم با بیدار کردن پدر باعث رنجش خاطر او گردم. خم شدم و لبهایم را کف پای پدر گذاشتم و چندین بوسه برداشتم، تا این که در اثر قلقلک پا، پدرم از خواب بیدار شد و دید من هستم، وقتی این علاقه و ادب و کمال و احترام را از من دید، فرمود: شهاب الدین تو هستی؟ عرض کردم: بلی آقا. دو دستش را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: پسرم خداوند عزت

را بالا- ببرد، و تو را از خادمین اهل بیت علیهم السلام قرار دهد. حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی می فرمود: من هر چه دارم، از برکت آن دعای پدرم است. (۴۵) لازم به ذکر است هم چنان که دعای خیر والدین در سرنوشت انسان مؤثر است، نفرین آنان تاءثیر دارد. چنان که، پیامبر صلی الله علیه و آله از مردی که از فرزندان ناخلف خود شکایت می کرد، پرسید: آیا بر آنان نفرین کرده ای گفت: بلی. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خودت موجبات بدبختی آنان را فراهم کرده ای. (۴۶) و در روایت دیگری حضرت فرمود: ایاکم و دعوة الوالد فانها احد من السیف (۴۷) از نفرین پدر بپرهیزید که آن از شمشیر تیزتر و برنده تر است. امام سجاد علیه السلام در رساله حقوق خویش و وظیفه والدین را چنین مشخص می کند: و اما حق ولدک فاءن تعلم انه منك و مضاف الیک فی عاجل الدنيا بخیره و شره و اءنک مسئول عما و لیته من حسن الادب و الدلالة علی ربه عزوجل و المعونة علی طاعته فاعمل فی امره عمل من يعلم انه ینتاب علی الاحسان الیه معاقب علی الاساءة الیه (۴۸) حق فرزندت به تو آن است که بدانی وجود او بخشی از وجود تو است، و نیک و بدی های او در این دنیا وابسته به تو است، باید بدانی که تو در مقام سرپرستی او مسئول هستی که وی را با ادب و تربیت صحیح پرورش دهی و او را به پروردگارش راهنمایی کنی و در اطاعت فرمانبرداری حضرت حق، یاری اش دهی. پدری باشی که به وظیفه خود آشنا و به مسئولیت خود آگاه است؛ پدری که می داند اگر نسبت به فرزندش نیکی کند اجر و پاداش خواهد داشت، و اگر درباره او بدی کند مستحق مجازات و کیفر خواهد بود.

تقویت عزت نفس

بسیاری از مشکلات نسل جدید و جوانان ما از نداشتن روحیه اعتماد به نفس و خود باوری ریشه می گیرد. ترس از ورود به اجتماعات و اظهار اندیشه ها، عدم پذیرش مسئولیت ها، بسیاری از ناکامی ها و عدم موفقیتها، از جمله عوارض حقارت و نداشتن عزت نفس است. بنابراین تقویت شخصیت نوجوان موجب به وجود آمدن بسترهای مناسب برای ایجاد خصلت های نیکو و صفات ستوده خواهد شد. برای همین یکی دیگر از وظایف والدین، تقویت عزت نفس در نوجوانان است که آن را می توان با شیوه های مختلفی پرورش داد. تکریم شخصیت فرزندان و احترام به آنان یکی از مهم ترین راه های تقویت عزت نفس در آنان است. پیامبر اسلام می فرماید: اکرموا اولادکم و احسنوا آدابهم؛ (۴۹) فرزندان خود را احترام کنید و با آداب و شیوه های نیک با آنان رفتار نمائید. مهربانی و محبت به کودکان از عادات همیشگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود. و آن یگانه اسوه اخلاق و ادب بر این شیوه خود پیوسته اصرار می ورزید. آن حضرت بارها امام حسن و امام حسین علیهما السلام را در دوران کودکی مورد محبت و احترام قرار داده و بدینوسیله روحیه اعتماد به نفس را در شخصیت آنان بالا می برد. روزی پیامبر اکرم علیه السلام نشستند که آن دو کودک وارد شدند، پیامبر به احترام آنان از جای برخاسته و به انتظار ایستاد، لحظاتی طول کشید آنان نرسیدند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله به طرف کودکان پیش رفت و از آنان استقبال نمود، بغل باز کرد هر دو را بر دوش خود سوار نمود و به راه افتاد و به آنان فرمود: نعم المطی مطیکما و نعم الراكبان انتما (۵۰) فرزندان عزیزم! مرکب شما چه خوب مرکبی است و شما چه سواران خوبی هستید. از منظر علی علیه السلام فرزند، همانند گل ظریف است و روحیه ای لطیف حساس دارد: ولدک ریحتک؛ (۵۱) معاشرت با وی باید حساب شده و احترام آمیز باشد. میرزای شیرازی رحمه الله و احترام فرزند آقا بزرگ تهرانی می گوید: من خود شاهد بودم که میرزای شیرازی چگونه با فرزند نوجوان خود با کمال ادب رفتار می کرد. یک بار که در خدمت ایشان بودم پیش خدمت میرزا آمد و برای فرزند آقا اجازه ورود گرفت و میرزا اجازه داد. در این هنگام فرزند خردسال ایشان داخل شد و پس از سلام همان جا ایستاد. میرزا اجازه نشستن داد و فرزند در نهایت ادب روی دو زانو نشست و چشم خویش را به زمین دوخت. میرزای شیرازی به پرسش از حال و درس کودک خویش پرداخت و در طی گفت و گو، فرزندش را جز با کلمه آقا خطاب نمی کرد. پس از مدتی فرزند اجازه رفتن خواست. پدر اجازه داد و به احترام او کمی از جای خود برخاست. (

(۵۲) کودکانی که در دوران طفولیت از توجه و احترام بزرگترها، به ویژه والدین خود، برخوردار گردند، در زندگی آینده خویش افرادی عزتمند، موفق و دارای اعتماد به نفس خواهند بود؛ چرا که تکریم شخصیت کودکان که روحی لطیف و حساس دارند حس خودباوری و اعتماد به نفس را در وجود آنان تقویت کرده و زمینه رشد اخلاقی و ایجاد صفات نیک را در وجودشان فراهم می‌آورد. چنین فرزندان در آینده، شخصیتی مستقل و خود باور خواهند بود. امامان معصوم علیهم السلام در معاشرت با فرزندانشان به این نکته توجه خاصی مبذول می‌کردند. جمیع همدان یکی از یاران امام حسین علیه السلام می‌گوید: روزی نزد حسین بن علی - رفتم، در حالی که او دخترش سکینه را بر سینه چسبانده بود و نوازش می‌کرد. وقتی که وارد شدم امام به همسرش فرمود: ای خواهر قبیله -! دخترت را از من بگیر! سپس با من به گفت و گو نشست. (۵۳)

۸ - فقر عاطفی

مقدمه

امروزه روشن شده است که عمده ترین فقر بشریت در جامعه ماشینی و صنعتی در جهان معاصر، فقر فرهنگی و عاطفی است و مهم ترین مشکل کودکان و نوجوانان امروزی در خانواده ها کمبود عشق و عاطفه و محبت است. همان طوری که انسان نیاز به آب و غذا دارد نیاز به محبت هم دارد بلکه نیازهای عاطفی و معنوی او به مراتب بیشتر از نیازهای جسمانی اوست. عمده ترین دلیل ناسازگاری فرزندان در خانواده ها، عامل بسیاری از ناهنجاری ها مانند فرار از خانه و امثال آن، ریشه در کمبود عاطفه و محبت دارد. فقر عاطفی موجب می شود شخصیت انسان در نزد خود حقیر و پست باشد و کرامت و عزت خود را از دست بدهد و چنین انسانی آبرو و عزت خود را بر باد رفته پنداشته و به هر کاری دست می زند. امام هادی علیه السلام فرمود: من هانت علیه نفسه فلا تاءمن شره (۵۴) کسی که شخصیت خود را خوار و ذلیل پندارد، از شر او ایمن مباش. فرزندان که از عقده حقارت و فقر عاطفی رنج می برند و برای خود هیچ گونه ارزشی قائل نیستند، نمی توانند افرادی مورد اعتماد باشند و مسئولیتی را در جامعه عهده دار شوند. سایر افراد جامعه نیز از شر این افراد در امان نخواهند بود. اما اگر والدین بتوانند با محبت، احترام، ارتباط صمیمانه، کرامت نفس را در نوجوانان تقویت کنند، آنان در آینده انسان هایی سالم و دوست داشتنی خواهند بود و وجود خود را با گناه و معصیت آلوده نخواهند کرد. امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: من کرمت علیه نفسه لم یهنها بالمعصیه (۵۵) آن کسی که بزرگی و کرامت نفس خود را باور داشته باشد، آن را با گناه پست و ذلیل نخواهد کرد. سلام کردن به فرزندان و نوجوانان، بوسه بر چهره فرزندان، ابراز علاقه و اظهار محبت، فقر عاطفی را جبران می کند. رسول بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله در ضمن گفتاری خردمندانه فرمود: اءحبوا الصبیان و ارحمهم و اذا وعدتموهم شیئا ففوا لهم فانهم لا یرون الا اءنکم ترزقونهم (۵۶) کودکان را دوست بدارید و با آنان با رافت و مهربانی رفتار کنید، و اگر چیزی به آنان وعده داده اید به وعده خود عمل نمائید، زیرا کودکان چنین می پندارند که شما به آنان روزی می دهید. حضرت امام مجتبی علیه السلام در جبران فقر عاطفی کودکان اهتمام خاصی داشت. روزی آن حضرت از محلی عبور می کرد و در کوچه کودکان در حال بازی بودند. آنان ضمن بازی، مشغول خوردن خرده نان هائی شدند و در آن حال از روی شوق و علاقه امام مجتبی علیه السلام را به جمع خود دعوت نمودند. آن بزرگوار دعوت آنان را پذیرفته و به همراهشان مشغول تناول نان گردید. آن گاه تک تک کودکان را مورد تفقد و مهربانی خویش قرار داد. سپس همه آنان را به منزل خود آورده و بعد از پذیرائی کامل، هدایائی نیز به آنان اعطا کرد. آن گاه خطاب به اطرافیان خویش فرمود: در این تعامل، برتری از آن کودکان است زیرا آنان هر چه داشتند با ما قسمت کردند ولی ما بیشتر از آن

چه به آنان دادیم موجودی داریم . (۵۷) این رویه در مورد رفتار امام حسین علیه السلام نیز هم قبل از واقعه کربلا و هم در قضیه عاشورا که کودکان و نوجوانان نیاز شدیدی به جبران نیازهای عاطفی و روانی داشتند مشاهده می شود . به عنوان نمونه می توان به آخرین لحظات زندگی امام حسین علیه السلام اشاره کرد که : حضرت در حساس ترین لحظات جنگ به سوی خیمه فرزندش زین العابدین علیه السلام آمد ، فرزندش را عیادت نمود آن گاه آن حضرت با مهربانی تمام فرزندش را مورد تفقد قرار داده و با او به گفتگوی صمیمانه نشست . (۵۸) امام صادق علیه السلام محبت به فرزندان را موجب گسترش رحمت الهی در مورد پدر و مادر می داند و می فرماید : ان الله لیرحم العبد لشدۀ حبه لولده (۵۹) خداوند متعال بنده را به خاطر محبت بیشتر به فرزندش مورد رحمت قرار می دهد . امام کاظم علیه السلام به کلیب صیداوی در مورد وفای به وعده ای که به کودکان داده می شود تاءکید نموده و فرمود : خداوند متعال در هیچ مورد به اندازه آزار به زنان و کودکان خشمگین نمی شود . (۶۰) امام صادق علیه السلام فرمود : نیکی به فرزندان همانند نیکی به والدین است . (۶۱) مردی حضور رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده اظهار داشت : من تا به حال به هیچ یک از فرزندانم اظهار علاقه نکرده و یک بار هم آن ها را نبوسیده ام . بعد از رفتن او ، رسول خدا فرمود : هذا رجل عندی اءنه من اهل النار (۶۲) به نظر من این مرد اهل آتش است .

مقام فرزندان دختر

سکونی یکی از یاران امام صادق علیه السلام ، می گوید : روزی به حضور امام صادق علیه السلام شرفیاب شدم . در حالی که غمگین و ناراحت بودم ، امام از من پرسید : ای سکونی ! چرا اندوهگین و ناراحتی ؟ گفتم : صاحب دختری شده ام . امام فرمود : ای سکونی ! سنگینی او بر زمین است و روزی او به عهده خدا است . زندگی او چیزی از عمر تو نخواهد کاست و رزق و روزی او غیر از روزی تو خواهد بود . به خدا سوگند ، با شنیدن سخنان آرام بخش امام صادق علیه السلام ، غصه از دلم زدوده شد . سپس امام از من پرسید : اسمش را چه گذاشتی ؟ گفتم : فاطمه . فرمود : آه ! آه ! آه ! آن گاه دست مبارک خود را بر پیشانی نهاد . . . و به من فرمود : اءما اذا سميتها فاطمة فلا تسبها ولا تلعنها ولا تضربها (۶۳) اگر اسم او را فاطمه گذاشتی به او فحش نده و تندی نکن و او را نزن . گل خندان پدر مهربان دختر من ، ای گل خندان پدر ای که شد یاد تو آرام دل و جان پدر هفت ساله شدی و وقت کمال تو رسید گوهر معرفت اندوز کنون جان پدر داری امید اگر گنج سعادت ببری سر بنه دختر کم در خط و فرمان پدر دختران را ادب و دانش و عفت باید تانگردند همی موجب حرمان پدر بشنو پند من و عهد نما در همه عمر که فرامش نکنی هیچ تو فرمان پدر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در ضمن شمارش وظایف والدین در مورد فرزندان چنین فرمود : فرزندان را مورد احترام قرار داده و آنان را احمق و نادان نخوانید ! (۶۴) پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آن چنان به کودکان مهر می ورزید که حتی در حال نماز تحمل شنیدن گریه آنان را نداشت و آن حضرت در این گونه موارد ، به خاطر کودکان از طول دادن نماز خودداری می کرد . امام صادق علیه السلام فرمود : روزی آن حضرت دو رکعت آخر نماز ظهر را کوتاه خواند ، بعد از نماز عده ای از علت آن پرسیدند ؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : اء و ما سمعتم صراخ الصبی ؛ (۶۵) آیا گریه کودک را نشنیدید ؟ نوازش فرزندان فتال نیشابوری می نویسد : روزی حضرت محمد علیه السلام نوه اش حسن مجتبی علیه السلام را می بوسید ، شخصی به نام اقرع بن حابس که آن جا حضور داشت گفت : یا رسول الله ! من ده فرزند دارم و تا کنون هیچ یک را نبوسیده ام . رسول خدا فرمود : من چه کنم که تو دلی سخت داری ، هر کس در دل خویش مهر و عطوفت نداشته باشد مورد رحمت قرار نمی گیرد . (۶۶) از دیدگاه اسلام این عمل پدر و مادر ارزشی والا دارد و روح آزادگی را در افراد تقویت می کند ، تا آن جایی که پیامبر فرمود : بوی فرزند از بوی های بهشتی است . و هم چنین به والدین سفارش نمود : فرزندان را زیاد ببوسید ، زیرا خداوند متعال در برابر هر

بوسه، جایگاهی گسترده در بهشت به شما عنایت می‌کند. (۶۷) از منظر بزرگ رهبر مریبان عالم، حضرت ختمی مرتبت اظهار عشق و علاقه به فرزندان، عبادت محسوب شده و دارای ثواب و حسنه می‌باشد و در این رابطه فرمود: من قبل ولده کتب الله له حسنه؛ (۶۸) هر کس فرزند خود را ببوسد، خداوند در مقابل این عمل برای او حسنه می‌نویسد. عشق پدری گویند پدر و پسر را نزد حاکم بردند که چوب زدند. اول پدر را انداختند و صد چوب زدند. آه نکرد و دم بر نیآورد. بعد از آن پسرش را آوردند چون یک چوب زدند، پدرش ناله و فریاد آغاز کرد. حاکم گفت: تو صد چوب خوردی و دم نزدی؛ به یک چوب که پسر تو خورد این ناله و فریاد چیست. گفت: آن چوب‌ها که بر تن من می‌آمد تحمل می‌کردم، اکنون که بر جگر من آید تحمل ندارم. (۶۹) پسر من ای چو خورشید تو نور بصر من بی روی تو تار است جهان در نظر من هر قطره اشکی که، ز چشمان تو ریزد آبی است که، آتش زند اندر جگر من

در این جا سه نکته مهم و ضروری را در ارتباط با محبت به فرزندان یاد آور می‌شویم:

اول اعتدال در محبت در ابراز محبت و تکریم شخصیت کودک نباید راه افراط را پیمود. زیرا در آن صورت علاوه بر این که نمی‌توان نتیجه صحیح تربیتی گرفت، بلکه شخصیت کودک در اثر زیاده روی والدین در ابزار محبت‌های نا به جا لطمه جبران ناپذیری خواهد خورد. چرا که این کودک از خود راضی، از جامعه توقعات و انتظارات نابه جایی خواهد داشت و در صورت بی‌اعتنایی دیگران به این خواسته‌های بی‌مورد، کودک ناز پرورده از زندگی بیزار و مایوس شده و دچار عقده حقارت خواهد شد. آری: ناز پرورده تنعم نبرد راه به جای عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد امام باقر علیه السلام می‌فرماید: شر الالباء من دعاه البر الی الافراط؛ (۷۰) بدترین پدران آن‌هایی هستند که در نیکی و محبت کردن به فرزندان خود زیاده روی نمایند. استاد شهید مرتضی مطهری رحمه الله، در مورد آثار زیان بار افراط در محبت کودکان می‌نویسد: رو سو کتابی دارد به نام امیل که در فن تربیت کودک نوشته است. کتاب جالبی است، امیل نام کودک فرضی و افسانه‌ای است که وی در کتاب خود او را تحت تربیت قرار می‌دهد و به پرورش همه جنبه‌های جسمی و روانی او توجه می‌کند. در همه موارد ایده روسو این است که امیل را در حال ممارست با طبیعت و پنجه در پنجه طبیعت و در دامن سختی‌ها پرورش دهد. وی معتقد است که بدبخت‌ترین کودکان، آن‌هایی هستند که والدین آن‌ها، آنان را در ناز و نعمت پرورش می‌دهند؛ نمی‌گذارند سردی و گرمی دنیا را بچشند و پستی و بلندی جهان را لمس کنند، این گونه کودکان در مقابل سختی‌ها حساس می‌شوند و در مقابل لذت‌ها بی‌تفاوت، هم چون ساق نازک یک درخت کوچک در مقابل هر نسیمی می‌لرزند و کوچک‌ترین حادثه سوئی آنان را ناراحت می‌کند، تا جائی که یک حادثه کوچک این فرزندان ناز پرورده را به فکر خودکشی می‌اندازد. و از آن طرف هر چه موجبات لذت به آن‌ها داده شود، به هیجان نمی‌آیند و نشاط پیدا نمی‌کنند. این گونه انسان‌ها هرگز طعم نعمت‌ها را درک نمی‌کنند، گرسنگی نچشیده‌اند تا مزه غذا را فهمند، بهترین غذاها برای ایشان کم‌ارج تر و کم‌لذت تر از نان جوینی است یک بچه دهاتی می‌خورد. صادق هدایت چرا خودکشی کرد؟ یکی از علل خودکشی او این بود که اشراف زاده بود. او پول جیبی بیش از حد کفایت داشت اما فکر صحیح و منظم نداشت. او از موهبت ایمان بی‌بهره بود. (۷۱) به همین جهت امام کاظم علیه السلام فرمود: يستحب غرامه الغلام فی صغره لیكون حلیمًا فی کبره (۷۲) چه خوب است که فرزندان را در کودکی به کارهای سخت و تحمل مشکلات وادار کرد تا در بزرگی حلیم و بردبار باشند. سعدی با نقل حکایتی این واقعیت را به نحو زیبایی ترسیم می‌کند. حکایت پادشاهی با غلام عجمی در کشتی نشسته بود. غلام هرگز دریا ندیده بود و محنت کشتی‌نیزآموده؛ گریه و زاری آغاز کرده و لرزه بر اندامش افتاد. چندان که ملاحظت کردند آرام نیافت. ملک را عیش از او منغص (۷۳) شد و چاره ندانستند. حکیمی در آن کشتی بود، گفت اگر فرمائی من او را خاموش کنم؟ پادشاه گفت: غایت لطف باشد. حکیم فرمود: تا غلام را به دریا انداختند. باری چند غوطه بخورد

. پس، از مویش گرفتند و سوی کشتی آوردند. غلام به هر دو دست در سکان کشتی آویخت. چون برآمد به گوشه ای نشست و قرار یافت. ملک را تدبیر حکیم پسند آمد. گفت: در این چه حکمت بود؟ گفت: ای خداوند! غلام از اول، محنت غرق شدن نچشیده بود و قدر سلامت کشتی را نمی دانست. هم چنین: قدر عافیت کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید. ای سیر تو را نان جوین خوش نمایم معشوق من است آن که به نزدیک تو زشت است حوران بهشتی را دوزخ بود اعراف (۷۴) از دوزخیان پرس که اعراف بهشت است (۷۵) دوم مساوات در بذل محبت از نکات قابل توجهی که در میان فرزندان وجود دارد رعایت مساوات و عدالت در رفتار با آنان می باشد. این مسئله در مورد نیازهای معنوی و عاطفی فرزندان بیشتر جلوه گر است، والدین شایسته است در ابراز محبت در ظاهر مساوات را رعایت کنند، گر چه در باطن بنا به علت های مختلف یکی از فرزندان را بیشتر از دیگری دوست داشته باشند. امام باقر علیه السلام می فرماید: به خدا قسم، رفتار من با بعضی از فرزندانم از روی تکلف و بی میلی است. او را روی زانوی خود می نشانم، محبت بسیار می کنم، از وی شکر گزاری و قدردانی می نمایم، با آن که این همه احترام و محبت شایسته فرزند دیگر من است. به این تکلف تن می دهم تا آن که فرزند شایسته ام از خطر آنان مصون باشد، تا آنان رفتاری را که برادران یوسف، با او انجام دادند، مرتکب نشوند، خداوند سوره یوسف را نفرستاد مگر به عنوان نمونه و مثال، که بعضی از ما نسبت به بعضی دیگر حسد نورزیم، چنان که برادران یوسف به او حسد کرده و ستم نمودند. (۷۶) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در میان فرزندان خود عدالت را رعایت کنید، چنان که خودتان دوست دارید در نیکی و احسان برایتان مساوات و عدالت رعایت شود. (۷۷) و هم چنین آن حضرت مردی را به همراه دو فرزندش مشاهده کرد، آن مرد در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله یکی از آن ها را بوسید و دیگری را نبوسید، پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: چرا عدالت را رعایت نکردی؟! (۷۸) البته گاهی بنا به علل می توان برخی از فرزندان را از نظر مالی برتری داد. مثلاً اگر برخی فرزندان وی صغیر و ناتوان بوده و هیچ گونه پشتوانه مالی نداشته باشد، می تواند نسبت به آنان بخشش زیادتر و یا سهم الارث بیشتری در نظر بگیرد. در همین زمینه گفتاری حکیمانه از امام رضا علیه السلام نقل شده است: سعد اشعری قمی می گوید: از امام هشتم علیه السلام پرسیدم: شخصی می خواهد بعضی از فرزندان را از نظر مالی مقدم کرده و امتیازی بدهد؟ امام علیه السلام فرمود: بلی، عیبی ندارد. امام صادق علیه السلام همین کار را نسبت به فرزندش محمد کرده و به او تفضل نمود و مقداری مال بخشید. و هم چنین حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام به فرزندش احمد، بخشش بیشتری در نظر گرفت (و چون او کوچک بود) من سهم او را برایش حفظ کردم. سعد پرسید: فدایت شوم، مردی دختران خود را بیشتر از فرزندان پسر خود دوست دارد، آیا باز هم می تواند به دختران برتری دهد؟ فرمود: دختر و پسر طبق قانون الهی ارث می برند. (۷۹) سوم ابراز و اظهار محبت در این که والدین معمولاً فرزندان خود را دوست دارند شکی نیست و آنان تلاش دارند از هر وسیله ای در مهر ورزی به فرزندان بهره گیرند. اما آنچه که در تربیت نسل جوان تاءثیر بیشتری دارد، ابراز و اعلام این محبت از طرف والدین به فرزندان است. امام صادق علیه السلام در این رابطه می فرماید: اذا احببت رجلاً فاءخبره بذلك فانه اثبت للمودة بینكما (۸۰) هرگاه شخصی را دوست داشتی، دوستی خود را به او ابراز کرده و او را آگاه نما. زیرا این عمل تو انس و الفت را میان شما دو تن پایدارتر و مستحکم تر می کند. روزی مردی در حضور امام باقر علیه السلام اظهار داشت: من فلانی را دوست دارم، امام فرمود: دوستی خود را به او اعلام کن، چرا که این عمل در استحکام روابط شما تاثیر بسزائی دارد. (۸۱) بنابراین ابراز محبت به جا و مناسب بسیاری از مشکلات، ناهنجاری ها افسردگی ها و ناسازگاری های فرزندان را حل می کند چرا که آنان تشنه محبت اند و با ابراز محبت، رفتارهای ناشایست آنان را می توان اصلاح نمود. پس محبت قلبی به تنهایی کافی نیست، ابراز آن هم مهم است. این شیوه پسندیده و مؤثر را در سیره اهل بیت علیهم السلام به وضوح می توان مشاهده کرد. امام حسین علیه السلام همچنان که از خانواده خود عشق و محبت آموخته بود در بذل آن به فرزندان و تقویت شخصیت آنان دریغ نمی ورزید. عبید الله بن عتبه می گوید: روزی در محضر سید الشهداء علیه

السلام بودم که فرزند کوچک آن حضرت، (امام سجاد علیه السلام) وارد شد، امام او را پیش خوانده و به سینه اش چسبانید، پیشانیش را بوسیده و گفت: بابی انت ما اطیب ریحک و احسن خلقک؛ (۸۲) پدرم به فدایت چقدر خوشبو و زیبایی! به علت همین آثار مهم تربیتی بود که ائمه اطهار علیهم السلام در ابراز محبت به فرزندانشان اهتمام خاصی داشتند. هم چنین امام هشتم علیه السلام هنگامی که می خواست به فرزند نوجوان خودش علاقه قلبی خود را ابراز دارد، با جملات زیبایی که اوج محبت آن حضرت را نشان می داد، فرزند گرامی اش را مخاطب قرار داده و می فرمود: بابی انت و امی انت لها (یعنی الامامه)؛ پدر و مادرم به فدایت، تو برای مقام امامت شایستگی داری! (۸۳) آری، ابراز محبت بسیاری از مشکلات و نارسائی های روحی و روانی را حل می کند: از محبت تلخ ها شیرین شود از محبت مس ها زرین شود از محبت دردها صافی شود از محبت دردها شافی شود از محبت مرده زنده می کنند از محبت شاه بنده می کنند (۸۴)

۹ تهیه رزق حلال

گذشته از این که پدر نیازهای روحی همسر و فرزندان را تاءمین می نماید، باید با تهیه غذای حلال و توسعه در زندگی برای رشد سالم و صحیح جسمی آنان زمینه سازی نماید. چنان که می دانیم اثر غذا در فرزندان، قبل از این که آن ها به این عالم قدم بگذارند، امری مسلم و تردیدناپذیر است و در طول تربیت هم باید کاملاً مراعات شود. یکم فرد مسلمان برای تربیت صحیح فرزندان، باید سفره ای هر چند ساده ولی با غذاها و خوردنی های حلال و پاک در منزل بگستراند. این کار خواص متعددی دارد که یکی از آن ها به وجود آمدن زمینه رشد فضائل اخلاقی و خصال پسندیده در کودکان و نوجوانان می باشد. از دیدگاه فرهنگ اهل بیت علیهم السلام غذایی را که مصرف می کنیم و به خانواده خود می خورانیم، علاوه بر آثار طبیعی که بر جسم ها بر جای می گذارد، آثار دیگری هم در روح و روان و شخصیت معنوی ما ایجاد می کند. این نوع از آثار را آزمایش های مادی و تجربه های عملی و عینی نمی تواند اثبات کند، اما از منظر قرآن و اهل بیت علیهم السلام امری کاملاً واضح و پذیرفته شده است. روایات فراوانی در مورد فراهم کردن غذای حلال و تاءثیر آن بر روحيات افراد وارد شده است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر این باور بود که: عبادت خداوند هفتاد جز است و بهترین آن ها طلب روزی حلال است. (۸۵) آن حضرت اشتغال به کارهای حلال را مانند سایر عبادات، در زن و مرد مسلمان ضروری دانسته و می فرماید: طلب الحلال فریضه علی کل مسلم و مسلمة؛ (۸۶) (طلب کردن در آمد حلال، بر هر مرد و زن مسلمان لازم است. امام باقر علیه السلام به کسانی که تلاش می کنند سفره های منازل خود را با روزی حلال بیاریند مژده می دهد که: لقی الله عزوجل يوم القيامة و جهة مثل القمر ليلة البدر (۸۷) آنان در روز قیامت با سیمایی نورانی، همانند شب چارده با خداوند ملاقات خواهند کرد. روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله با جمعی از اصحاب در محلی حضور داشتند. در آن میان، چشمان آنان به جوانی نیرومند و زیبا اندام افتاد که در اول صبح به کار و تلاش مشغول بود. یاران پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند: یا رسول الله! اگر این جوان نیرومند، انرژی خود را در راه خدا مصرف می کرد، چه قدر شایسته مدح و تمجید بود! حضرت فرمود: این سخن را نگویند! اگر این جوان برای تاءمین معاش می کوشد، انگیزه او بی نیازی از دیگران است، او در راه خدا قدم برداشته، و اگر هدف او پذیرایی از پدر و مادر ناتوان خود می باشد، باز هم در راه خدا کار می کند و اگر مقصود او سر و سامان دادن به خانواده و فرزندان باشد، او به راه خدا رفته و انگیزه مقدسی دارد. (۸۸) توسعه در امر معاش بر پدر مسلمان لازم است علاوه بر این که از راه حلال، معاش خانواده اش را تاءمین کند، در صورت امکان به فرزندانش سخت نگیرد و در معاش آنان توسعه دهد و تاءثیر این امر را در تربیت صحیح فرزندان منظور نماید. امام صادق علیه السلام ضمن شمارش وظایف پدر نسبت به خانواده اش می فرماید: هر میوه ای که همه مردم از آن می خورند، لازم است یک شخص مسلمان به خانواده اش تهیه کند و خوراکی هایی که مخصوص ایام عید است و در غیر ایام عید به آن ها

نمی‌رساند در روزهای شادی و عید به آنان برساند. (۸۹)

۱۰ ایجاد فضای پر نشاط

یکی از مهم‌ترین نیازهای کودکان در راه رشد و تربیت صحیح، داشتن فضایی شاد، پر نشاط و صمیمی است و پدر و مادران مسئول بر خود لازم می‌دانند که فرزندان خود را از داشتن چنین حقی محروم نکنند. گشاده‌روئی، حسن خلق و شوخی‌های سالم و فرح‌بخش می‌توانند در ایجاد چنین فضایی در محیط خانواده ثمر بخش باشد. والدین دلسوز هیچ‌گاه غم و اندوه خود را به فرزندان‌شان تحمیل نمی‌کنند و فضای شاد و پر نشاط خانواده را مکدر و ناگوار نمی‌سازند. آنان حزن و اندوه خود را در دل نگه داشته و در سیمایشان گشاده‌روئی و بشاشت را نمایان می‌سازند. مؤمن کسی است که شادی در چهره و اندوهش در دل باشد. (۹۰) امام صادق علیه السلام خوشرفتاری را یکی از علامات کمال ایمان شمرده است. (۹۱) فضل ابن ابی قره می‌گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: ما من مؤمن الا- و فیه دعابة، قلت: و ما الدعابة؟ قال: المزاح (۹۲) مؤمنی نیست که در وجود او خوش طبعی نباشد. پیشوای ششم نیز افرادی را که در میان جمع، دیگران را با شوخی و خوش طبعی شاد می‌کنند، بدون این که گناهی مرتکب شوند و عفت کلام را از میان ببرند، دوستان خداوند می‌داند و می‌فرماید: ان الله يحب المداعب فی الجماعة بلا رفث؛ (۹۳) خداوند کسانی را دوست دارد که در میان مسلمانان شوخی و خوش طبعی می‌کنند بدون این که کلمات زشت و ناروا به زبان بیاورند.

۱۱ توجه به بازی کودکان

بازی و تفریح یکی از نیازهای ایام طفولیت است. بازی حس کنجکاوی و قوای باطنی کودک را شکوفا می‌کند و باعث خلاقیت و پرورش جسمی و روحی او می‌شود. والدین می‌توانند با همبازی شدن با کودک، گذشته از اینکه روحیه خود باوری و عزت نفس را در او تقویت می‌کنند به آموزش غیر مستقیم وی پردازند. کودکان از بازی و ورزش لذت برده و برای ابراز احساسات خویش فرصت می‌یابند. به این جهت به بازی کودکان در سیره اهل بیت علیهم السلام توجه ویژه‌ای مبذول شده است: روزی در سر راه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عده‌ای کودک با خاک بازی می‌کردند، برخی از اصحاب آن حضرت خواستند که از بازی آنان جلوگیری نمایند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دعهم فان التراب ربيع الصبيان؛ بگذارید بازی کنند زیرا خاک مایه شکوفایی بچه هاست. ابو رافع می‌گوید: در مدینه گاهی من با امام حسین علیه السلام که کودکی بیش نبود بازی می‌کردم، به این ترتیب که سنگهای مخصوصی را انتخاب نموده و به داخل حفره‌هایی نشانه روی می‌کردیم و در صورت برنده شدن می‌بایستی فرد برنده بر دوش دیگری سوار می‌شد. هرگاه من برنده می‌شدم و می‌خواستم بر دوش او سوار شوم امام حسین علیه السلام می‌گفت: اتركب ظهرا حمله رسول الله صلی الله علیه و آله؛ آیا می‌خواهی بر دوش کسی سوار شوی که رسول الله او را بر دوش خود حمل می‌کرد؟ من از سواری منصرف می‌شدم و هرگاه او به هدف می‌زد، من از سواری دادن سرباز می‌زدم و می‌گفتم: من هم مثل تو سواری نمی‌دهم. امام حسین علیه السلام می‌فرمود: اما ترضی ان تحمل بدنا حمله رسول الله (۹۴) آیا راضی نیستی بدنی را به دوش بکشی که رسول الله آن را بر دوش خود حمل کرده است؟! و من با کمال میل او را بر دوش خود گذاشته و سواری می‌دادم. زبان کودکی نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: بر پدر و مادران لازم است که دنیای کودکان را درک نمایند و در ارتباط با آنان رفتاری کودک‌پسند پیشه کنند. (۹۵) چون که با کودک سرو کارت فتاد پس زبان کودکی باید گشاد امیرالمؤمنین علیه السلام نیز به والدین مسئول توصیه فرمود: من كان له ولد صبا؛ (۹۶) هر کس کودکی دارد باید با او

با زبان کودکی رفتار کند. بازی تا کی؟ لازم به یاد آوری است که بازی تا حدودی و در سال‌های کودکی برای فرزندان لازم است. چنان که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: دع ابنک یلعب سبع سنین (۹۷) بگذار فرزندت تا هفت سالگی بازی کند. ولی اگر در این عمل افراط شود در سنین بالاتر همچنان یک جوان مسلمان بیشترین اوقات خود را به بازی و سرگرمی بگذارند از مسیر سعادت و رستگاری فاصله خواهد گرفت. امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: لا یفلح من وله باللعب؛ (۹۸) کسی که عاشق بازی کردن باشد، خوشبخت و رستگار نخواهد شد. معمولاً چنین افرادی از جاده عقلانیت و تفکر و اندیشه به دور می‌مانند. آن حضرت در گفتار دیگری به این نکته تاءکید فرمود: لا یثوب العقل مع اللعب؛ (۹۹) تفکر و تعقل با بازی و سرگرمی جمع نمی‌شود. بنابراین کسانی که بعد از سنین کودکی همچنان به بازی و سرگرمی مشغول باشند و با حرص و ولع آن را دنبال کنند نتیجه‌ای جز محرومیت از نیروی عقل و آثار پر بار آن به دست نخواهند آورد.

۱۲ هدیه دادن

هدیه دادن علاوه بر این که عشق و محبت هدیه شونده را به انسان زیاد می‌کند و موجب استحکام ارتباط قلبی می‌شود، نشانه احترام به شخصیت طرف مقابل است و هدیه شونده از اینکه مورد توجه و عنایت قرار گرفته احساس لذت و نشاط می‌کند و به این وسیله عزت نفس و روحیه خود اتکائی در او تقویت می‌گردد. در این مورد روایات زیادی در متون دینی و فقهی آمده است. والدین برای تقویت ارتباط صمیمانه با فرزندان و مخاطبین خویش می‌توانند با اهدای هدیه مناسبی در وجود آنان نفوذ کرده و خصال ستوده و نیکی‌ها را در آنان ایجاد کنند، و به این وسیله کرامت و بزرگواری و ایجاد روابط اجتماعی را به آنان بیاموزند. پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام فرمود: اگر مردی وارد بازار شود و تحفه‌ای برای اعضای خانواده اش بخرد، اجر و پاداش او برابر با کسی است که نیازمندان واقعی احسان نماید. و بهتر است که در دادن هدیه فرزندان دختر را مقدم بدارد زیرا هر کس دختر خود را خوشحال نماید همانند این است که یک انسان ارزشمندی را از بند رهانیده است و هر کس به پسرش چشم روشنی داده و او را شاد کند در ردیف بهشتیان خواهد بود. (۱۰۰) هدیه دلها را پر از صفا و صمیمیت کرده و غبار کدورت را از دلها می‌زداید. به ویژه آنکه تقدیم هدیه در مناسبت‌های خاصی باشد که خاطرات خوش آن روز با شادمانی تحفه عجین گردیده و تاثیر نشاط آور آنرا چندین برابر می‌کند و برای فرزندان خاطراتی ماندگار و همیشگی می‌شود. به همین خاطر برای روزهای شاد و عیدها، دستورات مخصوصی از طرف پیشوایان دینی رسیده است. هم چنان که قبلاً اشاره شد پیشوای ششم علیه السلام در مورد وظایف پدر فرمود: هر میوه‌ای که همه از آن می‌خورند، شایسته است که به اعضای خانواده اش بخوراند و خوراکی‌هایی که مخصوص ایام عید است و در غیر ایام عید به آنان نمی‌رساند، در روزهای شادی و عید به آنان برساند. (۱۰۱) البته لازم است که بدانیم که تاءثیر و لذت هدیه و بخشش به فرزندان زمانی بیشتر می‌شود که بدون درخواست قبلی انجام گیرد، تا ضمن حفظ شخصیت و کرامت فرزند، روحیه خود باوری و اعتماد به نفس آنان تقویت شود. به همین جهت امام مجتبی علیه السلام فرمود: کرامت و بزرگواری آن است که قبل از درخواست به کسی هدیه دهی. (۱۰۲)

۱۳ پرهیز از توقعات بی جا

برخی از والدین ناآگاه کودکان خود را همانند یک فرد بزرگ تلقی کرده و انتظارات مهمی از او دارند. این افراد بی تجربه کودک را در مقابل انجام ندادن کاری که در حد قدرت او نیست مؤاخذه کرده و گاهی تنبیه می‌کنند. آنان فکر نمی‌کنند که یک کودک را باید از افق دید او نگاه کرد نه از منظر خودشان. تمایلات، حالات و دنیای کودک و نوجوانان دیدگاهی نسبت به

خود آنان را می طلبد، که والدین برتر به آنان توجه کرده و آن را در معاشرت با کودکان مد نظر قرار می دهند. کودک مثل بزرگ ترها هنوز معنای تعهد، انجام وظیفه و مسئولیت را درک نمی کند. باید به دنیای آنان وارد شد و کارهای سخت و مشقت بار و بازخواست رسمی را از آنان توقع نکرد. از امام صادق علیه السلام پرسیدند: چه گونه می شود والدین فرزندان خود را در نیکی و صله رحم به پدر و مادرشان یاری کنند؟ امام فرمود: به فرزندان کارهای آسان بدهند و آنان را به کارهای مشکل وادار نکنند و به رنج و زحمتشان نیندازند و بر آنان ستم ننمایند و به آنان دروغ نگویند و بدانند اگر مرتکب اعمالی شوند که فرزندشان به مرحله عاق والدین و قطع صله رحم برسند، آنان را به مرز کفر می رسانند. (۱۰۳) چنین پدر و مادری با اعمال نسنجیده و انتظارات نا به جا، نه تنها فرزندان خود را به راه صحیح هدایت نکرده اند، بلکه آنان را به سوی انحراف و لغزش سوق داده اند.

یونس بن رباط می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: رسول خدا فرموده است: خدا رحمت کند کسی را که در نیکی، به فرزند خود وی را یاری می رساند. یونس از امام پرسید: چگونه می توان به فرزندان یاری کرد؟ امام ششم علیه السلام فرمود: کارهای آسان و راحت را از او بپذیرد و از محول کردن کارهای سخت و سنگین به وی اجتناب کند، او را با القاب زشت مخاطب قرار ندهد و او را سفیه و نادان و احمق نداند. (۱۰۴) چشم پوشی از خطای فرزندان داود زربی از دست فرزندش که به وی ضرر مالی زده بود به امام کاظم علیه السلام شکایت برد. امام علیه السلام فرمود: با فرزندت مدارا کن و از خطایش چشم پوش، مبلغ صدر هزار درهم در مقابل نعمت فرزند، که خدا برایت ارزانی داشته چیزی نیست. والدین مهربان معمولاً سعی می کنند از فرزندان خود توقعات بی جا و بی مورد نداشته باشند و به خاطر لغزش ها و خطاها و نوجوانان از آنان انتقاد نکنند. آنان عادت ندارند از فرزندانشان خرده گیری نموده و دائم بچه هایشان را سرزنش کنند. در این مورد خوب است زمزمه های عاطفه انگیز پدری را در کنار بستر کودک معصومش با هم بخوانیم: زمزمه های پدر پسر جان گوش کن: این ها را وقتی می گویم که تو خوابی. زبر گونه ات چین خورده است و حلقه ای از موهای طلائی به پیشانی عرق کرده ات چسبیده است. دزدکی به اتاق خوابت آمده ام. همین چند دقیقه پیش بود که در کتابخانه نشسته بودم و داشتم روزنامه می خواندم که موج سهمگین پشیمانی مرا با خود برد و با احساس گناه، کنار بستر آمدم. پسر جان! چیزهایی هستند که من درباره شان فکر کرده ام. من با تو کج خلقی کرده ام. موقعی که لباس می پوشیدی که به مدرسه بروی سرزنت می کردم، چون صورتت را به جای این که بشویی، با حوله مرطوب پاک می کردی. از تو کار شلاقی کشیدم، چون کفش هایت را تمیز نکرده بودی. موقعی که وسایلت را کف اتاق انداختی، با عصبانیت سرت داد کشیدم. موقع صبحانه خوردن هم ایراد کارهایت را پیدا کردم. تو چیزها را ریختی. دهانت را پر از غذا کردی. آرنج هایت را به میز تکیه دادی. زیاد کره روی نانت مالیدی، و موقعی که سراغ بازی می رفتی و من راه افتاده بودم که به قطار برسم، برایم دست تکان دادی و فریاد زدی: خداحافظ بابا! و من اخم کردم و در جوابت گفتم: قوز نکن! بعد دوباره همه این ماجراها تا غروب ادامه پیدا کرد. موقعی که آن طرف جاده بودم، جاسوسیت را کردم و دیدم زانو زده ای و داری با سنگ مرمها بازی می کنی. جوراب هایت سوراخ شده بودند جلوی روی دوستانت تحقیرت کردم و خودم جلو افتادم و وادارت کردم پشت سرم تا خانه بیایی و جوراب ها گران بودند و اگر خودت مجبور بودی آن ها را بخری، حتما بیشتر مراقبت می کردی! فکرش را بکن پسر! پدر باشی و این جور فکرها به سرت بزند! یادت می آید یک کمی بعد توی کتابخانه نشسته بودم و داشتم روزنامه می خواندم که تو با کم رویی و نگاهی کم و بیش رنجیده آمدی؟ وقتی از بالای روزنامه نگاهت کردم و معلوم بود که حوصله ام از بی موقع مزاحم شدنت سر رفته است، تو تردید کردی و همان جا کنار در ایستادی. من نق زدَم: چی می خواهی این وقت شب! تو هیچ نگفتی، فقط با یورش طوفانی به طرفم دویدی، دست هایت را دور گردنم انداختی، مرا بوسیدی و دست های کوچولویت را با عاطفه ای که خداوند در قلب تو شکوفا کرده بود و حتی غفلت و جهل هم نمی توانست نادیده اش بگیرد، مرا محکم در بر گرفتند. و بعد تو رفته بودی و صدای تاپ تاپ پاهایت از پله می آمد. خب پسر جان! خیلی نگذشت که روزنامه

از دستم لیز خورد. ترس هولناک و آزار دهنده‌ای بر من چیره شد. عادت داشت با من چه می‌کرد. عادت خرده‌گیری، عادت سرزنش کردن. این پاداش من به تو بود که که پسر بودی. این کارها به خاطر این نبود که دوست نداشتم، به خاطر این بود که از یک کودک، بیش از حد انتظار داشتم. داشتم تو را با متر سن خودم اندازه می‌گرفتم. در شخصیت تو چیزهای خوب و نازنین و حقیقی، فراوان بودند. قلب کوچک تو به اندازه سحر بود که از بالای کوه‌ها سر بر می‌آورد. این را با حرکت خود انگیزخته‌ات نشان دادی. تو امشب برای خداحافظی به طرفم دویدی و مرا بوسیدی. پسر جان! امشب دیگر هیچ چیز برایم اهمیت ندارد. من در تاریکی به اتاقت آمده‌ام و شرمسار در کنار تخت زانو زده‌ام! جبران عاجزانه‌ای است. می‌دانم که اگر این‌ها را به تو می‌گفتم متوجه نمی‌شدی. ولی از فردا یک بابای واقعی خواهم بود! با تو صمیمی خواهم بود و وقتی رنج می‌بری، رنج خواهم برد و وقتی می‌خندی خواهم خندید. موقعی که می‌خواهم از سر بی‌حوصلگی حرف بزنم، زبانم را گاز می‌گیرم و مثل یک عبادت دینی دائما با خودم تکرار خواهم کرد: او که پسر بچه‌ای بیش نیست، یک پسر بچه کوچولو! متأسفم که تو را در ذهنم یک مرد تصور کرده بودم. حالا- که تو را می‌بینم که مچاله و خسته توی تخت خوابیده‌ای، می‌فهمم که هنوز یک نوزادی. دیروز در آغوش مادرت بودی و سرت روی شانه او بود. می‌دانم که خیلی خواسته‌ام خیلی زیاد. (۱۰۵)

۱۴ بهداشت و سلامتی

در آموزه‌های تربیتی اسلام همان‌طور که به مسائل معنوی و روانی فرزندان توجه شده، به مسائل بهداشت تن و سلامتی او نیز اهمیت داده شده است. امام رضا علیه السلام فرمود: کودکان را تمیز و پاکیزه نگه دارید و چرک و چربی را از تن آنان بزدائید زیرا شیطان بوی چرک را احساس کرده و به سراغ آنان می‌آید و اگر خواب باشند دچار ترس و وحشت می‌شوند. (۱۰۶)

پیشوایان معصوم علیهم السلام در توصیه‌های خود به ختنه کردن فرزندان که فوائد مهم بهداشتی دارد اشاره کرده‌اند. امام صادق علیه السلام فرمود: فرزندان را در هفتمین روز ولایت ختنه کنید، زیرا که این عمل در پاکیزگی و سلامت جسمانی کودک نقشی به سزا دارد. (۱۰۷)

امام رضا علیه السلام در گفتار دیگری اهمیت سلامتی را مد نظر قرار داده و فرمود: همسران بارداران را کند دهید، که اگر فرزند آن‌ها پسر باشد، پاکیزه قلب و دانشمند و شجاع خواهد شد و اگر دختر باشد، خوش اخلاق و زیبا می‌شود توجه شوهر آینده‌اش قرار خواهد گرفت. (۱۰۸)

گفتنی است که این نوع خوراکی‌ها علت تامه پدید آمدن این صفات نیست بلکه عوامل دیگری نیز در این مورد دخالت دارند. امام هشتم علیه السلام در سخن دیگری به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: فرزندان را در روز هفتم ختنه کنید، زیرا این عمل باعث پاکی بیشتر و رشد سریع تر آنان می‌شود. (۱۰۹)

امام رضا علیه السلام در مورد سلامتی جسم و تقویت نیروی جسمانی فرزندان نیز عملاً تلاش می‌کرد. یحیی صنعانی می‌گوید: در منا به محضر امام رضا علیه السلام وارد شدم، دیدم که فرزندش حضرت جواد علیه السلام را در دامان خود نشانده و به او موز می‌خوراند. (۱۱۰)

شیر مادر یکی از مهم‌ترین نکاتی که در این جا لازم است به آن اشاره شود و از بینش عمیق و آموزه‌های پیشرفته و کارآمد فرهنگ تربیتی اسلام ریشه می‌گیرد توجه به مسئله شیر مادر است. در قرآن کریم و روایات متعددی این مسئله مورد تأکید قرار گرفته و لزوم شیر مادر برای تغذیه کودک و چگونگی آن در آن‌ها بیان شده است. امروزه بعد از چهارده قرن تجربه‌های علمی و نظریات جدید روی آن تأکید می‌کنند. خداوند متعال در قرآن کریم با اشاره به اهمیت شیر مادر در رشد جسمانی و روانی، فرزندان را به نیکی و تشکر از والدین سفارش می‌کند: و وصینا الانسان بوالدیه حملته امه وهنا علی وهن و فصله فی عامین (۱۱۱) و ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم؛ مادرش او را با ناتوانی حمل کرد (به هنگام بارداری هر روز رنج و ناراحتی تازه‌ای را متحمل می‌شد)، و دوران شیر خوارگی او در دو سال پایان می‌یابد. و در سوره احقاف فرمود: و وصینا الانسان بوالدیه احسانا حملته امه کرها و وضعته کرها و فصله ثلاثون شهرا (۱۱۲) ما به انسان توصیه کردیم که به

پدر و مادرش نیکی کند، مادرش او را با ناراحتی حمل می‌کند و با ناراحتی بر زمین می‌گذارد؛ و دوران حمل و از شیر بازگرفتنش سی ماه است. علی علیه السلام شیر مادر را از همه شیرها مفیدترین و مبارک‌ترین شیر برای اطفال می‌داند و می‌فرماید: ما من لبن رضع به الصبی اعظم برکة علیه من لبن امه (۱۱۳) هیچ شیری برای کودک مبارک‌تر از شیر مادر نیست. بلی مادر نه تنها با شیر خود فرزندش را تغذیه جسمانی می‌کند، بلکه به همراه آن عواطف، احساسات، اعتقادات و حالات روحی و روانی خود را به طفل منتقل می‌نماید. به همین جهت می‌گویند: هنگامی که مادر کودک را بغل می‌کند و به او شیر می‌دهد صدای قلب مادر، آهنگ موزونی است که به کودک آرامش می‌دهد. امام صادق علیه السلام با اشاره به حداقل مدت شیر خوارگی کودکان فرمود: بر مادران لازم است که بیست و یک ماه فرزندان خود را شیر دهند، هر چه این مدت کم شود از حق کودک کم شده و یکی از مهم‌ترین حقوق وی رعایت نشده است. (۱۱۴) تأثیر شیر مادر حضرت علی علیه السلام در مورد تأثیر شیر مادر در حالات روحی کودک، فرمود: در انتخاب دایه برای فرزندان کوشش و دقت کنید همچنان که در انتخاب همسر دقت می‌کنید زیرا شیر مادر طبیعت کودک را تغییر می‌دهد. (۱۱۵) در این زمینه می‌نویسند: هنگامی که در آخرین روزهای زندگی علامه بزرگوار شهید، شیخ فضل الله نوری، از وی در مورد افکار و تلاش‌های ضد دینی فرزندش سؤال کردند. وی علت این امر را این‌گونه بیان داشت: این پسر وقتی که در نجف به دنیا آمد، مادرش شیر نداشت، از این رو مجبور شدیم که برای شیر دادن او دایه‌ای پیدا کنیم. پس از این مدت کوتاهی که این پسر از شیر آن دایه تغذیه نموده ناگهان متوجه شدیم که آن دایه، زنی به مبالا و بی‌عفت بوده و کینه‌دیرینه‌ای از امیر مؤمنان علی علیه السلام به دل دارد. از همان وقت دریافتیم که سعادت‌مند شدن این پسر، آسان نخواهد بود. در فرهنگ انسان ساز اسلام علاوه بر تأکید به عوامل مادی سلامتی، به عوامل معنوی سلامتی مانند صدقه و عقیقه نیز توجه خاصی شده است. امام رضا علیه السلام در بخشی از مطالبی که برای مأمون مرقوم فرموده، آمده است: عقیقه برای پسر و دختر، نام‌گذاری مناسب، تراشیدن موهای سر نوزاد در روز هفتم و معادل وزن موها طلا و یا نقره صدقه دادن لازم است و هم چنین ختنه پسر بچه‌ها، امری واجب است. (۱۱۶)

۱۵ ضرورت تربیت معنوی

در اندیشه اهل بیت علیهم السلام علاوه بر آموزش آداب و رفتارهای اجتماعی و اخلاقی، باید فرزندان را با نکات معنوی و تربیت دینی آشنا نمود. لازم است والدین این وظیفه خطیر خود را از همان روزهای تولد به انجام برسانند. نوای دلنشین توحید اولین آموزه‌های دینی است که روح کودک را طراوت می‌بخشد و او را به سوی دین و معنویت سوق می‌دهد. زمزمه جملات روح نواز اذان و اقامه به گوش نوزاد از زیباترین و مؤثرترین آموزشهای رهبر عالیقدر اسلام به پیروان خود می‌باشد. امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که حسین علیه السلام به دنیا آمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله، آن نوزاد مبارک را در آغوش گرفت و در گوش راستش نوای توحیدی اذان را زمزمه کرد و گوش چپش را با نغمه دلنواز اقامه آشنا نمود. در روز هفتم ولادت، پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد سر آن نوزاد را تراشیده و هم وزن موی سرش نقره صدقه دادند و گوسفندی برای او عقیقه نموده، ران آن را به قابله فرستادند، و سر نوزاد را با عطر خلوق معطر نمود. (۱۱۷) با رشد جسمانی کودک لازم است، آموزشهای دینی نسبت به فهم و درک آنان، گذشته از این که فرزندان را با مبداء حقیقی جهان آفرینش مرتبط می‌سازد، در آنان روحیه اعتماد به نفس و نیروی استقامت و پایداری در مقابل مشکلات کمر شکن زندگی نیز ایجاد خواهد کرد. در این راستا امام باقر علیه السلام به فرزندش می‌فرماید: فرزندم! هرگاه خداوند به تو نعمتی ارزانی داشت بگو: الحمد لله و هرگاه امری و حادثه‌ای تو را غمگین و ناراحت نمود بگو: لا حول و لا قوة الا بالله و زمانی که احساس نمودی روزی تو به کندی و سختی می‌رسد، بگو: استغفرالله. امام صادق علیه السلام زمان شروع تربیت دینی و آموزش احکام شرعی را از ۷ سالگی می‌داند و می‌فرماید: در هفت سالگی بر

والدین لازم است حلال حرام را به کودکان بیاموزند. (۱۱۸) آری، فرزندان در آستانه نوجوانی و دوران بلوغ تمایل به مذهب پیدا کرده و زمینه ای مساعد برای آموزش احکام و اعتقادات دینی دارند. فرزندان آخر الزمان روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله نگاهش به بعضی از کودکان افتاد، آن گاه فرمود: ویل لا- طفال آخر الزمان من آبائهم فقیل یا رسول الله من آبائهم المشرکین فقال لا- من آبائهم المؤمنین لا یعلمونهم شیئا من الفرائض و اذا تعلموا اولادهم منعوهم و رضوا عنهم بعرض یسیر من الدنیا فاءنا منهم بری ء و هم منی براء (۱۱۹) وای به فرزندان آخر الزمان (بی توجهی) پدرانشان! گفتند: یا رسول الله! از طرف پدران کافر؟! فرمود: نه، بلکه از طرف والدین مؤمن آنان؛ که واجبات احکام دینشان را به آنان یاد نمی دهند و هرگاه فرزندانشان به تعلیم دین پردازند مانع می شوند و این گونه والدین به مبلغ اندکی از متاع دنیا راضی می شوند که فرزندانشان برای آنان کسب می کنند. من از آنان بیزارم و آنان از من. حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: فمروا صبیانکم بالصلاة اذا كانوا بنی سبع سنین (۱۲۰) فرزندان خود را در هفت سالگی به خواندن نماز وادار کنید.

۱۶ توجه به خواسته ها

یکی از شیوه های تقویت عزت نفس در کودکان و نوجوانان مشورت کردن با آنهاست. هرگاه شخصی مورد مشورت قرار بگیرد از اینکه مورد توجه قرار گرفته و نوع تفکر و اندیشه هایش برای دیگران مفید است احساس فرح و شادی می کند، البته در موارد بسیاری ممکن است مشورت کننده از نظرات او بهره و استفاده نماید. اصولاً از منظر فرهنگ و حیاتی اسلام نوجوانانی که به حد بلوغ می رسند به عنوان وزیر و مشاور پدر و مادر محسوب می شوند و نه تنها خواسته ها و اندیشه های آنان را باید مورد توجه قرار داد بلکه از نظرات مفید و سازنده آنان باید بهره گرفت. حضرت محمد صلی الله علیه و آله در گفتاری خردمندانه به این حقیقت تصریح کرده و فرمود: الولد سید سبع سنین و عبد سبع سنین و وزیر سبع سنین (۱۲۱) فرزند تا هفت سالگی آقا و سرور شما است و در هفت سال دوم بنده و مطیع شما است و در هفت سال سوم وزیر و معاون است. آن رهبر آسمانی در سخنی دیگر وظایف والدین در این زمینه را چنین مشخص فرمود: بگذار فرزندت تا هفت سالگی بازی کند و هفت سال بعد در تادیب و تربیت او بکوش و در هفت سال دیگر او را مشاور خود قرار ده. (۱۲۲) بر اساس این مطالب توجه به خواسته ها و اندیشه های فرزندان نوجوان و جوان امری لازم و ضروری برای پدر و مادر می باشد. امام حسن مجتبی علیه السلام ضمن توصیه به این کار ستوده، در موارد مختلف با فرزندانش مشورت و به این طریق شخصیت آنان را پرورش داده و عزت نفس را در وجود آنان تقویت می کرد. روزی معاویه بن خدیج به عنوان خواستگار به منزل آن حضرت آمد، حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام به او فرمود: انا قوم لا نزوج نسانا حتی نستاء مرهن؛ (۱۲۳) ما قومی هستیم که بدون نظر خواهی و مشورت با آنان، شوهر نمی دهیم. همچون روزی حسن مثنی فرزند امام مجتبی علیه السلام از یکی از دختران امام حسین علیه السلام خواستگاری کرد و آن حضرت به او فرمود: اختر یا بنی احبهما الیک؛ هر کدام را بیشتر دوست داری انتخاب نما. روزی عبد الله ابن ابی یعفر به امام صادق علیه السلام عرض کرد: من برای ازدواج خویش دختری را انتخاب کرده ام، اما پدر و مادرم فرد دیگری را به من پیشنهاد می کنند. امام فرمود: با آن کسی که خودت می خواهی ازدواج کن. البته از برخی روایات بر می آید که جوانان عزیز نیز نباید از مشورت و صلاحدید بزرگان به ویژه، والدین خود را مستغنی بدانند و در این مورد فقهای بزرگوار فتاوائی نیز دارند.

۱۷ تقویت ارتباط کلامی

عموم مردم به ویژه کودکان و نوجوانان به ارتباط کلامی بسیار حساس هستند. لحن و صورت والدین، مرییان و مبلغان در ارتباط

کلامی باید دارای بار عاطفی و مثبت باشد، آنان می‌توانند با سخنان نرم، نیکو، محبت‌آمیز از مشکلات روحی و ناهنجاری‌های کودکان و نوجوانان بکاهند و رنج‌های درونی آنان را آرامش بخشند. بسیاری از تند خوئی‌ها، خشونت‌ها، لجبازی‌ها زورگوئی‌ها، بدبینی‌ها، افسردگی‌ها، گوشه‌گیری‌ها، ناامیدی‌ها را می‌توان با ارتباط کلامی صحیح و نیکو حل نمود. در این جا نمونه‌هایی از ارتباط کلامی سرور و سالار آزادگان حضرت امام حسین علیه السلام با فرزندان و یارانش را در حساس‌ترین روزهای زندگی می‌خوانیم: اول در هنگام گفتگو با دخترش سکینه برای تسکین آلام روحی وی، چنین فرمود: یا نور عینی! کیف لا یستسلم للموت من لا ناصر له ولا معین (۱۲۴) ای نور چشم من! چگونه تسلیم مرگ نباشد کسی که یآوری ندارد. دوم آن‌گاه که امام حسین علیه السلام برادرش حضرت عباس علیه السلام را می‌فرستاد تا از علت حرکت سپاه دشمن خبری آورد علاقه قلبی خویش را به او چنین ابراز داشت: یا عباس! اربک بنفسی انت یا اخی حتی تلقاهم فتقول لهم: مالکم؟ و ما بدالکم؟ و تساءلهم عما جاء بهم؟ (۱۲۵) برادرم عباس! جانم به فدایت! سوار شو و به نزد اینان برو و بگو شما را چه شده؟ و چه می‌خواهید و از سبب آمدن سپاه و تحرک آنان سؤال کن! سوم هنگامی که قاسم علیه السلام در شب عاشورا از شهادت خویش سؤال کرد، امام حسین علیه السلام او را چنین خطاب نمود: ای و الله فداک عمک انک لا حد من یقتل من الرجال معی (۱۲۶) آری عمومیت فدای تو! به خدا سوگند تو هم در ردیف یاران شهید من خواهی بود. چهارم امام حسین علیه السلام در موقع خداحافظی با خواهران و فرزندان امام سجاد علیه السلام را به آغوش کشیده و با این کلمات دلنشین او را دلداری داد: یا ولدی انت اظیب ذریتی و افضل عترتی و انت خلیفتی علی هولاء العیال و الاطفال (۱۲۷) پسر من! تو پاکیزه‌ترین فرزندان من هستی و بهترین خاندان من می‌باشی و تو از طرف من سرپرست این زنان و کودکان خواهی بود. سخنان محبت‌آمیز، دلربا و دارای بار عاطفی مثبت تا عمق جان مخاطب تأثیر می‌گذارد و با ایجاد محبت بیشتر در قلب وی او را به سوی گوینده جذب می‌کند. پدر و مادری که در به‌کارگیری الفاظ و عبارات خود، کمال ادب و عفت را رعایت می‌کنند، در منظر فرزندان عزیز و مکرم بوده و دیگران نیز به آنان به دیده احترام می‌نگرند. در حقیقت رعایت ادب، عفت و داشتن صمیمیت در گفتار ناشی از کرامت نفس گوینده است و در تحکیم روابط گوینده و مخاطب تأثیر فراوان دارد و گاهی مشکلات روحی فرزندان، از قبیل تند خوئی، زورگوئی، بدبینی، افسردگی و عقده حقارت را همین کلمات مهرآمیز درمان می‌کند. برای همین والدین شایسته خود را موظف می‌دانند که در روابط خود با فرزندان از عباراتی روح‌نواز و دلنشین استفاده کنند و این کلام گهربار حضرت رسول صلی الله علیه و آله را همیشه در مقابل چشمان خود احساس می‌کنند که: من اءکرم اءخاه المسلم بکمه یلطفه بها و فرج عنه کربته لم یزل فی ظل الله الممدود علیه الرحمه ما کان فی ذلک (۱۲۸) کسی که برادر (و خواهر) مسلمان خود را با کلمه‌ای مهرآمیز تکریم نماید و غم را از دل او بزاید، در سایه بلند (لطف) خدا می‌باشد و تا این صفت پسندیده در او باشد، همواره رحمت الهی با او خواهد بود. سلام دادن به فرزندان سلام دادن از بهترین آموزه‌های دین مبین اسلام است. سلام یک نوع آغاز ارتباط اجتماعی است. عمل به این شیوه قرآنی کرامت نفس را در فرزندان تقویت می‌کند. خداوند متعال در قرآن کریم، به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور می‌دهد که به اهل ایمان سلام کند: و اذا جاءک الذین یؤمنون بآیاتنا فقل سلام علیکم (۱۲۹) هرگاه کسانی که به آیات ما ایمان دارند به نزد تو آیند به آن‌ها بگو: سلام بر شما! به همین خاطر امام مجتبی علیه السلام در مورد اهمیت سلام کردن فرمود: من بداء بالکام قبل السلام فلا تجیوه؛ (۱۳۰) هر کس قبل از سلام کردن به سخن آغاز کند او را جواب ندهید. و امام حسین علیه السلام فرمود: للسلام سبعون الحسنه، تسع و ستون للمبتدی، و واحده للراد (۱۳۱) سلام گفتن هفتاد حسنه دارد، شصت و نه حسنه آن برای سلام دهنده و یک حسنه برای پاسخ دهنده می‌باشد. این دو گفتار زیبا در تربیت فرزندان و نوجوانان اهمیت خاصی دارد. زیرا کودک و نوجوانی که به او سلام شود شایستگی خود را باور می‌کند و در نتیجه با این روش خلاقیت‌های او را می‌توان به فعلیت رساند، و در راه صحیح هدایت نمود. همچنانکه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این مورد با اهتمام

خاصی فرمود: خمس لست بتارکهن حتی الممات... و تسلیمی علی الصبیان لتکون سنه من بعدی (۱۳۲) پنج چیز را تا لحظه مرگ ترک نمی‌کنم... یکی از آنها سلام دادن به کودکان است، تا بعد از من یک رسم رایج بشود. سلام دادن باید با بانگی رسا و آهنگی خوش و دلنشین ادا شود. امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: مروت و جوانمردی آنستکه مرد دین خود را حفظ کرده و نفسش را از پلیدی‌ها دور نگه دارد و حقوقی را که بر گردن اوست ادا کند و با بانگ رسا و دلپذیر سلام گوید. (۱۳۳) چرا که سلام گفتن با بانگ رسا و آهنگی دلنشین از عادات پسندیده بندگان برگزیده الهی است. مولای حق جویان علی علیه السلام فرمود: سنه الاخیار لین الکلام و افشاء السلام (۱۳۴) شیوه انسان‌های برگزیده الهی آرام سخن گفتن و واضح سلام کردن است. آن حضرت در سخن دیگری به نقش سلام در جذب دل‌ها فرمود: عود لسانک لین الکلام و بذل السلام یکنثر محبوبک و یقل مغضوبک (۱۳۵) زبانت را به گفتار نرم و سلام گفتن عادت بده تا دوستانت زیاد و دشمنانت به حداقل برسد. یکی از آثار تربیتی سلام گفتن ایجاد ارتباط آسان با مخاطب و تسهیل ارتباط اجتماعی است. علی علیه السلام این حقیقت را چنین بیان می‌دارد: لکل داخل دهشه فابدؤا بالسلام؛ (۱۳۶) برای هر تازه‌واردی نوعی بهت و حیرت و سرگشتگی وجود دارد ارتباط خود را با سلام کردن بر وی آغاز کنید (تا حیرت او از میان برود) از منظر علی علیه السلام حتی به گناهکار نیز سلام دادن، پسندیده و تائید کننده است. امام حسین علیه السلام می‌فرماید: این کوا از پدرم علی علیه السلام پرسید: ای امیر مؤمنان! آیا بر گناهکاران نیز سلام می‌دهی؟ علی علیه السلام فرمود: خدا او را اهل توحید می‌داند آیا تو او را اهل سلام (۱۳۷) نمی‌دانی؟! با توجه به این نکته پدر و مادر نباید کودکان خطاکار را از خود برانند و ارتباط خود را با وی قطع کنند. بلکه لازم است ارتباط خودشان را با وی تقویت کنند.

۱۸ پرورش استعدادهای فرزندان

مهم‌ترین امتیاز انسان از سایر موجودات جهان، قابلیت رشد و استعداد کمال در وجود اوست و هویت انسان در پرتو همین ویژگی معنا پیدا می‌کند، و در حقیقت ارزش حقیقی او در گرو پیمودن مسیر کمال و به فعلیت رساندن قوه‌ها و شکوفائی خلاقیت‌های باطنش می‌باشد. آفریدگار جهان برای همین ویژگی انسان، تمام موجودات را در مسیر رشد و تعالی او قرار داده و همه چیز را در عالم هستی به خاطر پرورش صحیح و رشد انسان آفریده است، (۱۳۸) و او را با دو هدایتگر درونی و بیرونی به سوی حق ندا داده و هدایت کرده است در یک کلام مهم‌ترین هدف از تربیت انسان، رسیدن به فلاح و رستگاری و قرب الی الله است. (۱۳۹) در این راستا پدر و مادر موظفند در زمینه شکوفائی استعدادهای خدادادی فرزندان، بسترهای مناسب را فراهم آورند. چرا که آنان در قبال تربیت فرزندان مسئولند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرزندان خود را تربیت کنید به راستی که شما درباره آن‌ها مورد سؤال قرار خواهید (۱۴۰) گرفت. یکی از روشهایی که می‌توان در این مورد از آن استفاده کرد، شیوه کار آمد تشویق است. تشویق در پرورش استعدادهای فرزندان یک راهکار کاملاً موفق می‌باشد و اگر با شرایط صحیح انجام شود، محرک قوی در ایجاد و تکرار خصال پسندیده در وجود فرزندان خواهد بود. تشویق می‌تواند به صورت‌های مادی و معنوی باشد. تحسین، تقدیر، اعطای جایزه و هدیه، بذل عاطفی و محبت، تکریم و تشکر جلوه‌هایی از تشویق است. نمونه‌هایی از بهره‌گیری از تشویق را در سیره اهل بیت علیهم السلام را می‌خوانیم: الف روزی حضرت مجتبی علیه السلام، غلامی را دید که کنار باغی نشسته و غذا می‌خورد، او لقمه‌ای از غذا می‌خورد و لقمه دیگر را به سگی که نزدیک او نشسته بود می‌داد، امام علیه السلام از او پرسید: چرا چنین می‌کنی؟ نوجوان پاسخ داد: شرمم می‌آید که خودم غذا بخورم و این سگ گرسنه بماند رفتار ستوده نوجوان مورد توجه حضرت قرار گرفت و آن بزرگوار خواست به این غلام مهربان پاداشی نیکو عنایت کند. به او فرمود: همین جا باش تا من بازگردم! بعد از اندکی امام مجتبی علیه السلام غلام را از مولایش خریده و آزاد نمود و سپس باغ را که غلام در آن

کار می کرد نیز خرید و به او بخشید . (۱۴۱) ب جعفر یکی از فرزندان امام حسین علیه السلام در نزد معلمی به نام عبد الرحمن سلمی در مدینه آموزش می دید . روزی معلم سوره حمد را به جعفر آموخت . هنگامی که جعفر برای پدر قرائت کرد ، حضرت امام حسین علیه السلام به عنوان قدر دانی ، معلم فرزندش را فرا خواند و هزار دینار به همراه هدایای دیگری به او پاداش داد . وقتی حضرت امام حسین علیه السلام به خاطر پاداش زیاد مورد اعتراض قرار گرفت در جواب فرمود : و انی عطیتی هذه بتعلیمه الحمد لله رب العالمین هدیه من کجا برابر با تعلیم الحمد لله رب العالمین است و آن گاه این اشعار را قرائت کرد : اذا جادت الدنيا عليك فجد بها على الناس طرا قبل ان تتفلت هر گاه دنیا به تو روی آورد ، قبل از آن که از دستت برود ، آن را به مردم ببخش . فلا الجود يفتيها اذا هي اقبلت و لا- البخل يبقیها اذا ما تولت نه بخشش ، آن را هر گاه روی آورد از بین می برد و نه بخل ، آن را هر گاه پشت کند نگاه می دارد . (۱۴۲)

۱۹ پاسخ های مشفقانه

در ذهن جوان نوجوان با رسیدن به رشد عقلانی سؤال الاتی مطرح می شود شایسته است والدین به این سؤال توجه کرده و با پاسخ منطقی و صحیح آنان را راهنمایی نمایند . قاسم بن الحسن یادگار حضرت مجتبی علیه السلام هنگامی که در شب عاشورا از عمویش امام حسین علیه السلام شنید که به اصحابش بشارت می دهد که فردا تمامی آنها شهید خواهند شد ، در ذهن او سؤالاتی مطرح گردید ، از جای خود برخاسته و از امام حسین علیه السلام سؤال کرد : عمو جان ! آیا من هم در ردیف شهدا خواهم بود ؟ امام حسین علیه السلام فرمود : یا بنی ! کیف الموت عندك ؛ پسرم مرگ را چگونه می بینی ؟ نوجوان خوش سیما با تمام خلوص و صفا پاسخ داد : احلی من العسل ؛ مرگ در راه تو برای من شیرین تر از عسل می باشد . قاسم سؤال خویش را تکرار نمود : آیا من هم در ردیف شهدای کربلا- خواهم بود ؟ امام پاسخ داد : عمویت فدای تو ! بلی به خدا قسم تو را هم در ردیف یارانم خواهند کشت ، حتی پسر شیر خواره ام عبدالله را نیز به شهادت می رسانند . فرزند غیرتمند امام مجتبی علیه السلام با شنیدن این سخن یکه ای خورده و سوی عمویش خیز برداشته و پرسید : عمو جان ! آیا آن ها به خیمه گاه می رسند و بعد از تسلط به خیمه ها و بانوان ، عبدالله را می کشند ؟ ! آن گاه امام علیه السلام کیفیت شهادت طفل شیر خواره را به قاسم شرح داد . (۱۴۳)

۲۰ آموختن کمالات

ملك الشعراى بهار می گوید : والدین ار به روی فرزندان نگشایند از فضائل در ضرر این جنایت آخر کار باز گردد به مادر و به پدر سالش از بیست ناگذشته هنوز کرده دزدی ز شصت افزون تر زیر دندان زبان مادر کند ریخت خون از دهان هر دو نفر اگر او عیب کار دزدی را به من آموخته بود گاه صغر کی به این کار می نهادم پای کی به این دار می کشیدم سر والدین برتر در طول زندگی خود تلاش می کنند کمالات انسانی و فضائل اخلاقی را با شیوه های مؤثر ، به فرزندان خویش یاد دهند تا آنان در آینده افرادی مفید مسئول ، با تربیت و با خصالی پسندیده به مناصب کلیدی جامعه قدم گذاشته و در اصلاح و پیشرفت اجتماع خویش تلاش نمایند . این جا نمونه ای از شیوه آموزش کمالات به فرزندان را می خوانیم : علامه کاشف الغطاء و تربیت فرزند علامه بزرگوار شیخ جعفر کاشف الغطاء در زمینه پرورش صفات والای انسانی به فرزندش روش های آموزنده و مؤثری به کار می برد . زمانی او می خواست پسر نوجوانش را به سحر خیزی و عبادت صبح گاهی متمایل کند ، به طوری که فرزند نوجوان با اشتیاق و علاقه و میل قلبی این کار را تا آخر عمر ادامه دهد ، و در اعماق وجودش نفوذ نماید . به همین خاطر در یکی از روزها قبل از اذان صبح کنار بستر پسرش آمد و او را بیدار کرده و گفت : پسرم برخیز ! تا به حرم مطهر مولای متقیان علی علیه السلام مشرف شویم .

العلم و حياء الحق هو الجهل حياء دو گونه است : حياء عقل و حياء حماقت . حياء عقل ، علم است و حياء حماقت ، نادانی . امام صادق عليه السلام نیز در مورد حياء ناپسند که همان کم رویی است فرمود : من رق وجهه رق علمه ؛ (۱۵۱) کسی که کم رو باشد بی مایه و کم دانش خواهد بود . چرا که چنین آدمی از پرسیدن مشکلات علمی خود ، شرم می کند و سؤال هایش بی پاسخ می ماند . آموزش علم و ادب یکی دیگر از وظایف پدر و مادر آموختن ادب و اخلاق انسانی به فرزندان می باشد ، زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یکی از مهم ترین وظائف والدین را پرورش ادب در نهاد کودک می داند . (۱۵۲) امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید : حق الولد علی الولد اءن یحسن اسمه و یحسن اءدبه و یعلمه القرآن (۱۵۳) حق فرزند بر پدرش این است که نام نیک بر او انتخاب کند ، و ادب به وی بیاموزد و قرآن تعلیمش دهد . هم چنین آن حضرت در وصیتی که به فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام نموده است ، می فرماید : انما قلب الحدث كالارض الخالیة ما اءلقى فیها من شیء قبلته فبادرتك بالادب قبل اءن یقسو قبلك و یشغل لبك (۱۵۴) فرزندم ! قلب یک نوجوان مانند زمین خالی است ، هر تخمی که در آن بیفشانی رشد و نمو می کند ، من نیز در مورد پرورش ادب در وجود تو مبادرت کردم ، قبل از آن که قلب تو سخت شده و ذهن تو مشغول شود به پور خویش دین و دانش آموز که تابد چون مه و انجم نگینش به دست او اگر دادی هنر را ید بیضاست اندر آستینش ندارم آن مسلمان زاده را دوست که در دانش فزود و در ادب کاست اقبال لاهوری امام حسن مجتبی علیه السلام روزی فرزندان خود و فرزندان برادر خود را دعوت کرده و به آنان فرمود : همه شما کودکان جامعه امروز هستید و امید می رود که بزرگان جامعه فردا باشید ، دانش بیاموزید و در کسب علم کوشش کنید ، هر کدام که نمی توانید در مجلس درس ، مطالب استاد را حفظ کنید آن ها را بنویسید و نوشته ها را در منزل نگهداری نمائید تا در موقع لزوم مراجعه کنید . (۱۵۵) علی علیه السلام بر این باور بود : که بهترین ارث و بالاترین هدیه برای فرزندان ادب و تربیت پسندیده است و می فرماید : لا میراث کالادب ؛ (۱۵۶) هیچ ارثی بالاتر از ادب نیست . آن حضرت در سخن دیگری فرمود : ما نحل والد ولدا نحلا- اءفصل من اءدب حسن ؛ (۱۵۷) بخشش و تفضل هیچ پدری به فرزندش ، بهتر از عطیه ادب و تربیت پسندیده نیست . صداقت و امانتداری عبد الرحمن بن سابه کوفی جوان نوری بود که پدرش را تازه از دست داده بود وی با تلاش های صادقانه خویش موفق شده بود تا شغلی به پا کرده و در مدت کوتاهی به زیارت خانه خدا برود . او پس از انجام مراسم حج به مدینه آمده و به منزل امام صادق علیه السلام رفت . جمعیت انبوهی در خانه امام صادق علیه السلام گرد آمده بودند . عبد الرحمن که خود را از دیگران کم سن سال می دید در آخر جمعیت قرار گرفت . او همچنان که به انتظار ملاقات نشسته بود ، به رفت و آمدها و سؤال و جواب های مردم از امام علیه السلام نظاره می کرد . آن گاه که مجلس کمی خلوت شده ، امام صادق علیه السلام با اشاره او را به نزدیک طلبیده و پرسید : شما کاری داشتی ؟ من عبد الرحمن ، پسر سابه کوفی بجلی هستم . احوال پدرت چه طور است ؟ پدرم به رحمت خدا رفت . خدا او را رحمت کند . آیا از پدرت ارثی هم برای شما باقی مانده است ؟ خیر ، هیچ چیز از او باقی نماند . پس با چه سرمایه ای توانستی به حج مشرف شوی ؟ بعد از فوت پدرم ما خیلی پریشان بودیم ؛ مرگ پدر از یک سو ، فقر و پریشانی از سوی دیگر بر ما فشار وارد می آورد و رنج می داد ، تا آن که روزی در خانه نشسته بودم یکی از دوستان پدرم آمد . او به ما تسلیت گفته و دلداری داد . سپس پرسید : آیا از پدرت سرمایه ای باقی مانده است ؟ گفتم : نه . او هزار درهم برای ما آورده و گفت این را بگیر ، اما بکوش که این ها را سرمایه کنی ، و از منافع آن ها خرج نمائی . این را گفت و از دم در برگشت و رفت . من با خوشحالی پیش مادرم رفتم و کیسه پول را به او نشان دادم و ماجرا را به او گفتم . روز بعد طبق توصیه آن دوست بزرگوار پدرم به فکر کاسبی افتادم و آن پول را تبدیل به کالا کرده و مشغول کسب و کار شدم . طولی نکشید که وضع کاسبی من بهتر شد و گذشته از این که با این سرمایه زندگی خود را اداره می کردم مبلغ زیادی به سرمایه ام افزوده شده بود . به فکر انجام مراسم حج افتادم . . . وقتی که سخن عبد الرحمن به این جا رسید ، امام پیش از این که سخن خود را به پایان برساند با نگرانی از وی پرسید : هزار درهم دوست پدرت را چه کردی ؟ عبد الرحمن پاسخ داد : با اشاره

مادرم پیش آن مرد رفته و پول امانتی را بی کم و کاست به او تحویل دادم. امام فرمود: آفرین! خیلی کار خوبی کردی. حالا دوست داری برایت نصیحتی بکنم؟ عبد الرحمن گفت: فدایت شوم البته که دوست دارم. امام فرمود: بر تو به راستی و درستی! آدم راست و درست شریک مال مردم است. عبد الرحمن می گوید: بعد از آن سفارش امام را به کار بستم و تا الآن (آن چنان وضع مالی ام خوب شده است که) سیصد و شصت هزار درهم حقوق شرعی خود را پرداخته ام. (۱۵۸) راهنمایی پدرا نه هنوزم ز خریدی به خاطر در است که در لانه مالکیان برده دست به منقارم آن سان به سختی گزید که اشگم چو خون از رگ آن دم جهید پدر خنده بر گریه ام زد که هان وطن داری آموز از ماکیان (۱۵۹)

۲۱ تعلیم قرآن

قرآن کلام الهی و جلوه ای از قدرت و علم و حکمت پروردگار است و آیات نورانی آن نشانگر عظمت خداوند متعال می باشد. قرآن برنامه زندگی یک مسلمان و معارف آن گنجینه ای بی پایان است. از هر چیز مهم تر اینکه قرآن عهدنامه ای میان خداوند و مردم است. از هر چیز مهم تر اینکه قرآن عهدنامه ای میان خداوند و مردم می باشد. امام صادق علیه السلام با اشاره به اهمیت این عهد نامه گرانبها، به مسلمانان سفارش می کند که هر روز ۵۰ آیه از این کتاب را تلاوت کنند: القرآن عهد الله الی خلقه فقد ینبغی للمسلم ان ینظر فی عهده و ان یقرأ منه فی کل یوم خمسین آیه (۱۶۰) قرآن عهدنامه خداوند متعال به انسانها می باشد، برای فرد مسلمان شایسته است که به عهدنامه خود بنگرد و در هر روز ۵۰ آیه از آن را تلاوت کند. بر این اساس لازم است که والدین مسلمان فرزندان خود را با معارف حیات بخش و انسان ساز این عهدنامه و حیانی آشنا سازند و آیات و مفاهیم آن را به صورت اندیشه های پویا در اذهان فرزندانشان در آورند. رسول خاتم صلی الله علیه و آله مقام معنوی والدینی را که به فرزندان خود قرآن تعلیم می دهند، چنین تبیین می کند: من قبل ولده کتب الله عزوجل له حسنة و من فرحه فرحه الله یوم القیامة و من علمه القرآن دعی بالابوین فیکسیان حلتین یضیء من نورهما وجوه اهل الجنة (۱۶۱) هر کس صورت فرزندش را ببوسد، خداوند متعال برای او یک حسنه می نویسد، و هر کس کودک خود را شاد نماید، خداوند روز قیامت او را مسرور خواهد کرد و هر کس به فرزند خود قرآن بیاموزد، روز قیامت پدر و مادر او را دعوت می کنند و لباسی درخشان و بهشتی بر آنان می پوشانند که از نور آن چهره های اهل بهشت روشن می شود. بنابراین اگر والدین این حق مسلم فرزندان را رعایت نمایند آنان در آینده نسلی متدین، پاکیزه، همدل، متفکر و آینده نگر خواهند داشت. جامعه ای که افراد معمولی و کارگزاران حکومتی آن از چنین نسلی تشکیل یابند، در تمام زمینه ها موفق خواهند بود. چرا که ترقی و توسعه و استقلال یک جامعه در گرو داشتن افرادی تربیت یافته در مکتب قرآن است. جوانانی که با قرآن و آیات آن مأنوس باشند و در مواقع حساس و سرنوشت ساز زندگی، پیام های دل نواز آن را زمزمه کرده و به آن ها گوش جان بسپارند، زندگی آرام و همراه با آسایش و موفقیت خواهند داشت، و از بحران های روحی و روانی با سربلندی بیرون خواهند آمد. ابراهیم بن عباس در مورد حالات و رفتار امام رضا علیه السلام و انس آن حضرت با قرآن مجید می گوید: همه سخنان، پاسخ ها و مثال های آن حضرت بر گرفته از قرآن بود. هر سه روز یک بار قرآن را ختم می کرد و می فرمود: اگر بخواهم در کمتر از سه روز هم می توانم آن را ختم نمایم، اما هرگز آیه ای را تلاوت نمی کنم، مگر این که در معنا، شائن نزول و وقت نزول آن می اندیشم. (۱۶۲) امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز در مورد مهم ترین حقوق فرزندان بر عهده والدین، می فرماید: حق الولد ان یحسن اسمه و یحسن ادبه و یعلمه القرآن (۱۶۳) حق فرزند بر پدرش این است که نام نیک بر او انتخاب کند، و ادب به وی بیاموزد و قرآن تعلیمش دهد.

یکی دیگر از مهم ترین وظایف والدین پرورش محبت اهل بیت علیهم السلام در دل های فرزندان می باشد . حضرت خاتم الانبیاء فرمود : فرزندانان را به سه چیز مآءنوس کنید : ۱ دوستی پیامبرتان ۲ عشق اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله . ۳ قرائت قرآن . (۱۶۴)

پیوند دادن نوزادان با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و عجز کردن با وجود آنان با عوامل عشق اهل بیت علیهم السلام و هموار کردن زمینه این محبت ، تأثیر زیادی در شکل گیری وجود آنان داشته و آنان را در زندگی آینده خویش با آل محمد صلی الله علیه و آله مرتبط ساخته و از دلدادگان آن خاندان خواهد ساخت . مولای عارفان علی علیه السلام می فرماید : اگر مردم کوفه ، کام نوزادان خویش را با آب فرات برداشته بودند ، آن ها شیعه ما می شدند . (۱۶۵) بدیهی است که آب فرات خصوصیتی برای مردم کوفه ندارد و تمام اهل عالم را شامل می شود . چنان که امام صادق علیه السلام فرمود : من گمان نمی کنم کام نوزادی را با آب فرات برداشته باشند ولی او عاشق ما اهل بیت نباشد . (۱۶۶) البته راه های مختلفی برای زمینه سازی دوستی اهل بیت علیهم السلام در سیره و سخن معصومین علیهم السلام و به ویژه مولای متقیان وجود دارد که مجال مفصل تری مطلبد ، هم چون نام گذاری کودک با نام های اهل بیت علیهم السلام ، بردن به زیارت و مجالس آن بزرگواران ، دقت در غذای کودک ، ذکر فضائل و آشنائی فرزندان با مقام اهل بیت علیهم السلام ، ارتباط دادن خاطرات خوش زندگی با خاندان رسالت صلی الله علیه و آله و سایر مواردی که می توانیم به وسیله آن ها خود و فرزندمان را در مسیر ارادتمندان آل پیامبر و شیفتگان حضرات معصومین علیهم السلام قرار دهیم . ضرورت دوستی اهل بیت علیهم السلام عشق به اهل بیت علیهم السلام ساز عشق به خداوند است و دوست داشتن اهل پیامبر صلی الله علیه و آله مهر ورزیدن به ارزشهای والای الهی است . رسیدن به قله رفیع کمالات معنوی و انسانی ، بدون دوستی اولیاء الهی ممکن نیست ، و پذیرش اعمال و زحمات یک مسلمان در گرو محبت و ولایت اهل بیت علیهم السلام می باشد . امیر مؤمنان علی علیه السلام از خاتم رسولان صلی الله علیه و آله نقل می کند که آن بزرگوار فرمود : در روز قیامت هیچ بنده ای نمی تواند قدم از قدم بر دارد مگر اینکه از چهار چیز سؤال می شود . . . (که چهارمین سوال) از دوستی ما اهل بیت خواهد بود . (۱۶۷)

بنابراین تقرب به خداوند و رسیدن به سعادت دنیا و آخرت با عشق و محبت آل محمد صلی الله علیه و آله عجز شده است . هر که خواهد همنشینی با خدا او نشیند در کنار اولیاء امام سجاد علیه السلام نیز در مورد فرزندان خویش دعا می کند و از درگاه حضرت حق می خواهد که آنان را از عاشقان اولیاء الله قرار دهد : و اجعلهم ابراراً اتقیاء بصراء سامعین مطیعین لک ، و لاء و لیائک محبین مناصحین و لجمیع اعدائک معاندین و مبغضین ، آمین (۱۶۸) پروردگارا ! آنان را از نیکوکاران ، پارسایان ، تیزبینان ، شنوای سخن حق و اطاعت کنندگان از خودت قرار ده و برای اولیای خودت عاشقان خیر خواه و از برای تمام دشمنانت آنان را ستیزه جو و کینه ورز گردان . مهر ورزی به دیگران یک نیاز فطری فرزندان است ، اما چه زیبا است که انسان در بذل محبت ، خوبان و بهترین ها را برگزیند و اهل بیت علیهم السلام کامل ترین مظهر عشق و علاقه نسبت به معصومین علیهم السلام عامل ثبات قدم در راه دین و دین داری است ، و عشق و محبت خالصانه به اهل بیت علیهم السلام فرزندان را در برابر گناه و فساد بیمه می کند و شناساندن عظمت و مقام ائمه علیهم السلام عشق را در دل آنان به وجود می آورد و آنان مشتاقانه ارتباطی مستحکم و عمیق با ائمه پیدا کرده و با کمال میل از دستورات آنان پیروی می کنند . در زیارت امین الله نیز می خوانیم : اللهم فاجعل نفسی . . . محبة لصفوة اولیائک محبوبه فی ارضک و سمائک (۱۶۹) خداوندا ! دل و جان مرا ، شیفته اولیای برگزیده ات قرار ده ، و مرا در زمین و آسمان محبوب گردان . امام عسکری علیه السلام می فرماید : خداوند در روز قیامت به پدر و مادری ، پاداشی بزرگ عطا می کند . آنان با تعجب می پرسند : پروردگارا ! این همه پاداش و رحمت در باره ما برای چیست ؟ اعمال ما که چنین ارزشی نداشت ؟ ! به آنان از سوی خداوند متعال پاسخ داده می شود : این عطا یا به جهت این است که : شما به فرزند خود ، قرآن آموخته اید ، و او را به معارف و دستورات دین اسلام آگاه ساختید و او را با دوستی و محبت محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و جانشین او علی علیه السلام پرورش دادید ، و فرزندان را با تعالیم این دو بزرگوار آشنا کردید . (۱۷۰)

۲۳ ورزش و تفریحات سالم

فراهم کردن زمینه شادی های سالم و حرکات سرور آفرین و ورزش های نشاط بخش یکی دیگر از نیازهای فرزندان می باشد . والدین وظیفه دارند برای تقویت روح و جسم فرزندانشان به مسائل تفریحی و ورزشی آنان توجه نمایند . پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید : به فرزندان خود شنا و تیراندازی بیاموزید . (۱۷۱) آن پیامبر رحمت در ضمن سخنی دیگر حقوق فرزندان را بر عهده پدر چنین می شمارد : آموزش کتاب خدا ، یاد دادن تیر اندازی و شنا ، ارث گذاشتن مال پاکیزه و حلال . (۱۷۲) جامعه سالم هم جامعه ای است که افراد پر نشاط ، شاداب و با روحیه های قوی داشته باشند . در سیره ائمه اطهار علیهم السلام ورزش یکی از روش های تفریح ، سرگرمی ، و تقویت جسم و روح از عوامل رشد و شکوفائی محسوب می شود . آنان ضمن پرورش روح و روان خویش از ورزش های تفریحی و تربیتی نیز غافل نبودند . عاصم بن ضمره می گوید : من به همراه حسن بن علی علیه السلام برای گردش و تفریح به ساحل فرات رفته بودیم ، آن روز عصر در حالی که روزه بودیم ، آب صاف و زلال فرات ، روی سنگ ها و شن ها موج می زند و تمام اشیاء در عمق آب مقابل چشمان ما خود نمائی می کردند . حسن بن علی علیهما السلام گفت : اگر لباس شنا داشتم داخل آب می شدم و آب تنی می کردم . گفتم : من دارم آن را در اختیار شما می گذارم . گفت : پس خودت چه می پوشی ؟ گفتم : من همین طوری شنا می کنم . فرمود : این کار را من اصلا دوست ندارم و خوشم نمی آید؛ از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود : در داخل آب موجودات زنده ای است که باید از آن ها شرم کنید و به احترام آنان بدون پوشش مناسب به داخل آب نروید . (۱۷۳)

۲۴ انتخاب شغل مناسب

بیکاری نه تنها موجب از بین رفتن استعدادهای درونی یک جوان می شود و او را به فردی تن پرور و بی خاصیت تبدیل می کند ، بلکه به عنوان یک معضل اجتماعی ، فرزندان جوان را دچار انواع مفسد اخلاقی و اجتماعی می نماید ، و شخصی را که باید به عنوان سرباز جامعه باشد ، سربار اجتماع می کند . به همین دلیل والدین وظیفه شناس فرزندان جوان خود را در انتخاب شغل مناسب و حلال راهنمائی کرده و یاری می نمایند . امام رضا علیه السلام جوانان مسلمان را به انتخاب شغل حلال توصیه نموده و کسانی را که برای تاءمین معاش خانواده خویش تلاش می کنند ، برتر از جهاد گران در راه خداوند قلمداد نموده ، می فرماید : الذی یطلب من فضل الله عزوجل ما یکف به عیاله اعظم اجر من المجاهد فی سبیل الله عزوجل (۱۷۴) آن کسی که به فضل و عنایت خداوندی توجه کرده و در راه تاءمین معاش خانواده اش تلاش می کند از مجاهد در راه خداوند بزرگ پاداش بیشتری دارد . حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می فرماید : مردی به حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و گفت : یا رسول الله ! این فرزند من بر گردن من چه حقوقی دارد ؟ رسول گرامی فرمود : اسم زیبا بر او بگذار و ادب برایش بیاموز و شغل خوبی برایش انتخاب کن . (۱۷۵)

۲۵ یاری کردن در ازدواج

ازدواج در اسلام ، یک امر مقدس و عبادت محسوب می شود . دو زوج جوان با ازدواج خویش اولین گام را از خود دوستی به سوی غیر دوستی بر می دارند ، آنان با امضای پیمان مقدس زناشویی از دایره خود خواهی بیرون رفته و با وارد شده به مرحله جدیدی از زندگی ، بخشی از کمبودهای خود را جبران می کنند؛ که از جمله آن ها می توان به بقای نسل ، رسیدن به آرامش و

سکون، تکمیل و تکامل، تاءمین نیاز جنسی، سلامت و امنیت اجتماعی و تاءمین نیازهای روحی و روانی اشاره کرد. امام رضا علیه السلام در گفتاری حکیمانه به بهره‌های اجتماعی و عقلانی ازدواج پرداخته و می‌فرماید: اگر در مورد ازدواج از طرف خدا آیه‌ای نازل نشده بود و از پیامبر هم دستوری به ما نرسیده بود؛ همان فواید و بهره‌های (اجتماعی و فردی) که خداوند در آن نهاده از قبیل نیکی با بستگان نزدیک و استحکام ارتباط با آنان و پیوند با بیگانگان کافی بود که خردمندان و مصلحت‌اندیشان به آن رغبت نمایند. (۱۷۶) در فرهنگ متعالی اسلام شایسته است که والدین در مورد ازدواج فرزندانشان اقدام نمایند. خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله رعایت سه حق اساسی را برای پدر و مادر نسبت به فرزندانشان ضروری می‌داند: نام نیک، تعلیم نویسنده‌گی و یاری در ازدواج هنگام بلوغ. (۱۷۷) هم چنین آن حضرت در مورد یکی از مهم‌ترین حقوق فرزندان دختر می‌فرماید: لازم است پدر و مادر در مورد فرستادن دخترانشان به خانه بخت تعجیل نمایند. (۱۷۸) حضرت محمد صلی الله علیه و آله در روایتی دیگر فرمود: هر کس فرزند دختری را شوهر داده و به خانه بخت بفرستد، خداوند متعال در روز قیامت تاج سروری بر سر او خواهد نهاد. (۱۷۹)

۲۶ موعظه و راهنمایی

از مهمترین حقوق فرزندان راهنمایی آنان توسط والدین است. از آن جایی که نوجوانان در مراحل اولیه زندگی هستند و راه زندگی پر فراز و نشیب است و راهزنان زیادی در کمین آنان نشسته‌اند؛ والدینی که راه زندگی را پیموده و سرد و گرم روزگار را چشیده‌اند و تجاربی در این زمینه اندوخته‌اند، لازم است در این زمینه با نصیحت‌ها و راهنمایی‌های خود فرزندانشان را از پیمودن راه خطا و انحراف جلوگیری نمایند. به همین جهت خداوند متعال در قرآن کریم نصیحت‌های یک پدر مهربان و فرزانه را به فرزند گرامی‌اش نقل کرده و آن را به عنوان اسوه و الگو برای والدین و فرزندان معرفی می‌کند. در این جا فرازهایی از این نصایح مشفقانه را از سوره لقمان با هم می‌خوانیم: یا بنی لا تشرک بالله ان الشرک لظلم عظیم؛ لقمان به فرزندش در حالی که او را موعظه می‌کرد گفت: پسر من! چیزی را همتای خدا قرار مده که شرک، ظلم بزرگی است. یا بنی انهما ان تک مثقال حبه من خردل فتکن فی صخره اءو فی السماوات اءو فی الاءرض یاءت بها الله ان الله لطیف خبیر پسر من! اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی کار نیک یا بد باشد، و در دل سنگی یا در (گوشه‌ای از) آسمانها و زمین قرار گیرد، خداوند آن را (در قیامت برای حساب) می‌آورد؛ خداوند دقیق و آگاه است! یا بنی اءقم الصلوة و امر بالمعروف و انه المنکر و اصبر علی ما اءصابک ان ذلک من عزم الاءمور پسر من! نماز را بر پا دار، و امر به معروف و نهی از منکر کن، و در برابر مصایبی که به تو می‌رسد شکیبا باش که این از کارهای مهم است! و لا تصعر خدک للناس و لا تمش فی الاءرض مرحا ان الله لا یحب کل مختال فخور (پسر من) با بی‌اعتنایی از مردم روی مگردان، و مغرورانه بر زمین راه مرو که خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست ندارد. و اقصد فی مشیک و اغضض من صوتک؛ (۱۸۰) پسر من در راه رفتن، اعتدال را رعایت کن؛ از صدای خود بکاه و هرگز فریاد مزن. امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز در یک سفارشی راه‌گشا، فرزند گرامی‌اش حضرت مجتبی علیه السلام را راهنمایی کرده و او در پیمودن راه صحیح زندگی یاری می‌کند و در آغاز آن می‌فرماید: ای فرزند عزیزم! تو را به رعایت تقوا سفارش می‌کنم و این که پیوسته در فرمان خدا باشی و دلت را، با یاد خدا زنده کنی و به ریسمان او چنگ زنی، چه وسیله‌ای مطمئن از رابطه تو با خدا است؟ اگر سررشته آن را در دست گیری. دلت را با موعظه و پنندهای نیکو زنده کن، هوای نفس را با بی‌اعتنایی به حرام بمیران، جان خود را با یقین به ارزش‌های الهی نیرومند ساز، و با نور حکمت و دانش روشنائی بخش، و با یاد مرگ خودت را آرام کن، با بررسی تحولات ناگوار دنیا به او آگاهی بخش، و از دگرگونی روزگار، و زشتی‌های گردش شب و روز او را بترسان، تاریخ گذشتگان را بر او بنما در دیار و آثار ویران شده رفتگان بگرد و بیندیش که آن‌ها چه کرده‌اند؟ از کجا کوچ کرده و در کجا فرود آمده‌اند؟

بخش دوم: حقوق پدر و مادر

مقدمه

در بخش نخست این کتاب به خاطر اهمیت و تقدم طبیعی حقوق فرزندان بر والدین، سخن گفتیم و حال به حقوق والدین می پردازیم با اذعان به این که اگر پدران و مادران به وظایف خود آشنا باشند و حقوق فرزندانشان را همان طوری که در مکتب وحی آموخته اند به انجام برسانند، مطمئنا فرزندان صالح نیز متقابلا به انجام حقوق والدینشان همت گماشته و به وظایف خود به نحو احسن عمل خواهند نمود. اما اگر پدران و مادران به تربیت صحیح اولادشان نپردازند و در مورد آن بی توجه شوند، بدیهی است که نباید چندان انتظاری از بچه های تربیت نیافته خود داشته باشند. اگر پدر و مادر رعایت حقوق فرزندان را نکنند و آنان را طبق فرهنگ اسلام و تعالیم عالی اهل بیت علیهم السلام پرورش ندهند ممکن است در آینده با مسائلی روبرو شوند که هیچ گاه تصور نمی کرده اند. مطالعه داستان غم انگیزی پدری که در اثر بی توجهی و سهل انگاری به این مهم، فرزندان خود را از دست داده است، ضرورت طرح موضوع را نمایان تر می سازد. پدر فراموش شده مرد محترمی نقل می کرد، با اصرار همسر، بچه ها را پس از پایان تحصیلات ابتدایی به لندن فرستادم. با این که شخصا تمایل زیادی به این کار نداشتم در ظرف چند سال با هر زحمتی بود پولی فراهم می کردم و به خیال خود وسائل آسایش و راحتی آن ها را در دیار فرنگ مهیا می ساختم. سال گذشته مصمم شدم برای دیدار بچه ها و سرکشی به وضع تحصیلی آن ها سفری به لندن بکنم، قبلا مراتب را تلگرافا به بچه ها اطلاع دادم و به یکی دو نفر از دوستان هم که در لندن بودند، قصد خود و ساعت ورودم را خبر کردم باری ساعتی فرا رسید که هواپیما در فرودگاه لندن به زمین نشست و من به شوق دیدن نور چشمی ها به اطراف نگاه می کردم، متأسفانه هر چه بیشتر جستجو می کردم کمتر اثری از بچه ها بود، تا بالاخره یکی از آشنایان که او هم از ساعت ورودم مطلع بود مرا دید و به طرفم آمد، با ناراحتی از بچه هایم پرسیدم، گفت: امروز (پیک نیک) می روند و به من گفتند به اطلاع شما برسانم که منتظر آن ها نشوید چون حداقل ده روز در گردش دسته جمعی خواهند بود. به محض شنیدن این خبر خون در عروقم منجمد شد که: ای وای من هزاران کیلومتر راه برای دیدن بچه ها طی کرده ام و آن ها با این که می دانستند من می آیم به گردش رفته اند، با این همه قانع نشده ام و از دوست خود پرسیدم که دیدن آن ها قبل از حرکتشان امکان دارد یا خیر! دوستم گفت بله، چون فاصله زیادی تا راه آهن نیست، اگر عجله کنیم ممکن است قبل از حرکت به دیدن آن ها موفق شوید. با اتومبیلی که دوستم داشت به طرف مقصد حرکت نمودیم اتفاقا محلی که بچه هایم در آن محل اجتماع کرده بودند ممنوع الورد بود و پلیس اجازه نمی داد کسی وارد آن محوطه بشود. با چشم کنجکاو دقت کردیم و بچه ها را درست موقعی که عازم سوار شدن به قطار بودند دیدیم، شما خیال می کنید چه صحنه ای به وجود آمد: من با اضطراب تمام و بدون توجه به مقررات حتی دستور پلیس با سرعت به طرف بچه ها دویدم، در حالی که آن ها هم کوشش می کردند از رفقای خود پیشی گرفته و زودتر سوار قطار بشوند. هنگامی که چشمان ما با هم تلاقی کرد من از فرط شوق گریه می کردم ولی بچه ها فقط با اشاره دست (بای، بای) با من کردند. قطار به حرکت در آمد و من در جای خود میخکوب شدم. پلیس هم در انتظارم که به علت عدم رعایت مقررات جلب نماید، این بچه ها اصلا فراموش کرده اند که پدری دارند که مدت ها راه پیموده تا به آن ها رسیده و بعد با خود اندیشیدم که من دیگر برای آن ها حکم پدر شرقی را ندارم، بلکه ماشین پول سازی هستم که بایستی ماهیانه آن ها را در موقع مقرر بفرستم. با دل افسرده و پشیمان عازم دادگاه خلاف در انگلیس شدم. پس از شروع محاکمه تصمیم گرفتم از خودم دفاع کنم: ابتدا از رئیس دادگاه پرسیدم: آیا شما فرزند دارید و بعد همین سؤال را از هیئت

منصفه کردم. هنگامی که همگی پاسخ مثبت دادند، داستان خود را به آنان شرح دادم که: من پس از سال‌ها دوری از فرزندانم آن‌ها را در محلی دیدم که ورود به آن‌جا ممنوع بوده ولی این من نبودم که به طرف آن‌ها دویدم بلکه پدری بود که سال‌ها در اشتیاق دیدن فرزندان خود خون جگر خورده بود و مطلع نبود که محیط شما به فرزندانش آداب دیگری آموخته است و این پدر در اشتباه بود هنوز گمان می‌کرده است بچه‌هایش همان ما هستند که او چند سال پیش روانه اروپا نموده است. آنان بالاخره مرا به علت عمل خلاف مقررات مجرم شناخته و جریمه کردند. (۱۸۲) به هر حال در این‌جا در طی چند فصل حقوق والدین را از منظر آیات قرآن و اهل بیت علیهم السلام بررسی کرده و به مهم‌ترین آنان اشاره می‌کنیم، به امید آن‌که بتوانیم نسلی صالح و سالم پرورش داده و آنان را به ایفای نقش خود در جامعه و وظایفشان در قبال پدر و مادر آشنا نمایم.

فصل اول: اهمیت حقوق پدر و مادر

خداوند متعال از همان روز نخست که انسان را آفرید و از حضرت آدم و حوا نسل بشر تداوم یافت به توسط تمام پیامبران الهی مقام و منزلت پدر و مادر را بیان کرده و حقوق عظیم آنان را به فرزندان اعلام نمود. خداوند متعال در برخی از آیات به این حقیقت تصریح نموده و عالی‌ترین آموزش اخلاقی را که در حقیقت بارزترین منشور حقوق بشر می‌باشد به نمایش می‌گذارد و حقوق پدر و مادر را در کنار توحید که بالاترین هدف ادیان الهی است بیان کرده و می‌فرماید: و اذ اخذنا میثاق بنی اسرائیل لا تعبدون الا الله و بالو الدین احسانا (۱۸۳) از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خدا را نپرستید و به پدر و مادر نیکی و احسان نمائید. و هم‌چنین یحیای پیامبر را به خاطر رعایت حقوق پدر و مادر ستوده و اعلام می‌دارد که: و برا بوالدیه و لم یکن جبارا عصیا و نسبت به پدر و مادرش نیکوکار و خوشرفتار بود و هرگز نافرمان و متمرّد نبود. و حضرت عیسی بن مریم علیه السلام با افتخار تمام می‌گوید: و برا بوالدتی و لم یجعلنی جبارا شقی (۱۸۴) خداوند مرا نسبت به مادرم نیکو کار قرار داده و جبار و شقی نگردانید. و در نهایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز چون از نعمت پدر و مادر محروم بود آرزو می‌کرد که اگر پدر و مادرش زنده بودند به آنان خدمت کرده و رضایت آنان را جلب می‌کرد. (۱۸۵) قرآن در آیات متعددی به حقوق مهم والدین اشاره کرده و فرزندان متعهد را به رعایت آنان دعوت می‌کند. از جمله در سوره نساء، نیکی به والدین را بعد از توحید قرار داده و می‌فرماید: و اعبدوا الله و لا تشرکوا به شیئا و بالو الدین احسانا و بذي القربى و الیتامى و المساکین و الجار ذی القربى و الجار الجنب و الصاحب بالجنب و ابن السبیل و ما ملکت اءیمانکم ان الله یحب من کان مختالا فخورا (۱۸۶) و خدا را پرستید! و هیچ چیز را همتای او قرار ندهید! و به پدر و مادر، نیکی کنید؛ همچنین به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان، و همسایه نزدیک، و همسایه دور، و دوست و همنشین، و واماندگان در سفر، و بردگانی که مالک آنها هستید؛ زیرا خداوند، کسی را که متکبر و فخر فروش است، (و از ادای حقوق دیگران سرباز می‌زند) دوست نمی‌دارد. خداوند متعال در سوره اسراء به حقوق دیگری اشاره کرده و فرزندان را به مهر ورزی و دعای به والدین دعوت می‌کند: و اخفض لهما جناح الذل من الرحمه و قل رب ارحمهما کما ربیانى صغیرا و بالهای تواضع خویش را از محبت و لطف، در برابر آنان فرود آر! و بگو: پروردگار! همان‌گونه که آنها مرا در کوچکی تربیت کردند، مشمول رحمتشان قرار ده! در مورد حقوق والدین مطالب فراوانی در متون دینی دیده می‌شود که ما نخست به طور کلی به نقل چند حدیث در این رابطه می‌پردازیم، آن‌گاه در فصل بعدی به شماری از حقوق والدین اشاره خواهیم کرد. حقوق والدین از منظر اهل بیت علیهم السلام امام صادق علیه السلام می‌فرماید: نیکی به پدر و مادر از معرفت عمیق شخص به پروردگارش سرچشمه می‌گیرد، زیرا هیچ عبادتی در رساندن یک فرزند به رضایت پروردگار متعال، سریع‌تر و نزدیک‌تر از نیکی به پدر و مادر مسلمان به خاطر خدا نیست، چون که حقوق والدین از حق خدا ناشی می‌شود به شرطی که پدر و مادر در راه دین خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله باشند. چون چنین پدر و مادری هیچ‌گاه فرزندشان را از راه خیر به سوی شر و از طاعت به سوی

عصیان دعوت نمی کنند، پس در معاشرت با آنان مدارا و ملایمت کن! اذیت و ناراحتی های آنان را تحمل نما، هم چنان که آنان آزار و اذیت تو را در دوران کودکی به جان خریدند، و در خوراک و پوشاک همچنان خداوند متعال به تو وسعت داده تو هم آنان را در مضیقه قرار مده، چهره ات را از آنان بر می گردان، صدایت را از صدای آنان بالاتر مبر، که این در حقیقت تعظیم خداست و با آنان نیکو سخن بگو و نرم و لطیف باش، همانا که خداوند پاداش نیکو کاران را ضایع نمی کند. (۱۸۷) دعای امام چهارم علیه السلام برای پدر و مادر بارالها! پدر و مادر مرا به کرامت خود و درود از سوی اختصاصی ده، ای مهربان ترین مهربانان. خداوندا! بر محمد و آلش درود فرست و دانستن آن چه درباره ایشان بر من لازم است به من الهام کن، و آموختن همه واجبات را بی کم و کاست برایم فراهم نما، آن گاه مرا به آن چه در این زمینه الهام کرده ای به کار گیر، و توفیقم ده! نسبت به آن چه به من بصیرت می دهی اقدام کنم، تا به کار بستن چیزی از آن چه به من تعلیم داده ای از دستم نرود و ارکان بدنم از خدمتی که به من الهام فرموده ای احساس سنگینی نکند. خداوندا! چنان کن که از هیبت پدر و مادرم بسان هیبت سلطان خود کامه بیمناک باشم، و به هر دو چون مادری مهربان نیکی نمایم، و اطاعت از آنان و خوش رفتاری با آنان را در نظرم از لذت خواب در چشم خواب آلودم شیرین تر و برای سینه ام از شربت گوارا در ذائقه تشنه ام گوارا تر گردان، تا خواسته ایشان را بر خواسته خودم ترجیح دهم، و خرسندی آنان را بر خرسندی خود مقدم دارم، و خوبی ایشان را درباره خود هر چند اندک باشد زیاد بینم، و نیکویی خود را درباره آنان هر چند بسیار باشد کم شمارم. خداوندا! صدایم را در محضر آنان ملایم کن، و گفتارم را بر آنان خوشایند فرما، و خلق خویم را نسبت به آنان نرم کن، و قلبم را بر آن ها مهربان ساز، و مرا نسبت به هر دو خوش رفتار و دلسوز قرار ده. خداوندا! به آن ها به پاس تربیت من، جزای نیکو عنایت فرما و در مقابل آن که مرا گرامی داشتند پاداش نیکو عطا فرما، و هر رنجی را که در کودکی نسبت به من تحمل کرده اند، در حق ایشان محفوظ بدار. خداوندا! اگر از جانب من آزاری به آنان رسیده، یا از من ناخوشایندی دیده اند، یا حقی از آنان به وسیله من از بین رفته همه را موجب پاک شدن آنان از گناهانشان و مایه بلندی مقامشان و افزونی حسناتشان قرار ده، ای که بدی ها را با چندین برابر به خوبی تبدیل می کنی. پروردگارا! اگر در گفتار من از اندازه بیرون رفته اند، یا در عملی نسبت به من زیاده روی نموده اند، یا حقی را از من ضایع کرده اند یا از وظیفه پدر و مادری درباره من کوتاهی نموده اند، من این حق خود را به آنان بخشیدم، و آن را مایه احسان بر آن ها قرار دادم، و از تو می خواهم، که وزر و وبال آن را، از دوش آنان برداری، زیرا که من نسبت به خود، آنان را متهم نمی کنم، و آنان را در مهربانی در حق خودم سهل انگار نمی دانم و از آن چه درباره ام انجام داده اند، ناراضی نیستم. خداوندا! رعایت حق آنان بر من واجب تر، و احسانشان نسبت به من دیرین تر، و نعمت شان بر من بیشتر از آن است که آنان را از روی عدل قصاص کنم، یا نسبت به ایشان مانند آن چه نموده اند رفتار کنم، ای خدای من! اگر چنین کنم پس روزگار طولانی که در تربیت من سپری کرده اند، و رنج های زیادی که در نگهداری من تحمل نموده اند، و آن همه که بر خود تنگ گرفتند، تا به زندگی من گشایش بخشند، چه می شود؟ هیئات! که پدر و مادرم بتوانند حق خود را از من بستانند، و من نمی توانم حقوقی را که از آن ها بر عهده دارم جبران نمایم، و وظیفه خدمت آنان را انجام دهم پس بر محمد و آلش درود فرست، و مرا یاری ده! ای بهترین کسی که از تو یاری می جویند، و مرا توفیق ده، ای هدایت کننده ای که به او روی می آوردند، در آن روز که همه بدون آن که بر آنان ستم شود، پاداش می بینند، مرا در زمره آنان که عاق پدر و مادرند، قرار مده. خداوندا! بر محمد و آل او و نسل او درود فرست و پدر و مادرم را به بهترین چیزی که پدران و مادران بندگان با ایمانت را به آن امتیاز داده ای مخصوص گردان، ای مهربان ترین مهربانان. بارالها! یاد آنان را در تعقیبات نمازهایم و در اوقات شب و ساعات روزم، از صفحه قلبم دور مدار. معبودا! بر محمد و آلش درود فرست و مرا به برکت دعایی که برای آنان دارم بیامرز و آنان را به خاطر خوبی هایی که در حق من داشته اند، مشمول آمرزش حتمی خود قرار ده، و به شفاعت و میانجی گری من از آنان به طور حتمی خوشنود شو، و آنان را با بزرگواری و کرامت

به سرمنزل مقصودشان در بهشت برین برسان. خداوندا! اگر پدر و مادرم را پیش از من آمرزیدی پس ایشان را شفیع من قرار ده و اگر مرا قبل از آنان مورد آمرزش قرار دادی پس مرا شفیع ایشان بنما تا در پرتو مهربانی ات در سرای کرامت، و جایگاه مغفرت و رحمت گرد آئیم، زیرا که تو صاحب فضل بزرگ و نعمت دیرین هستی و تو مهربان ترین مهربانانی. (۱۸۸)

فصل دوم: شماری از حقوق والدین

مقدمه

در اسلام هم چنان که برای فرزندان حقوقی معین شده متقابلاً برای والدین نیز حقوقی منظور شده است و در این بخش به شماری از حقوق والدین و موارد آن می پردازیم به امید این که با این موارد آشنا شده و با رعایت این حقوق جامعه خود را به سوی اعتلای معنوی و فرهنگی سوق دهیم.

۱ حقوق مادر

توضیح

مادر در فرهنگ اسلام از جایگاه ویژه ای برخوردار است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در یک جمله زیبا مقام و منزلت حقیقی مادر را چنین بیان می کند: الجنة تحت اقدم الاءمهات؛ (۱۸۹) بهشت زیر پای مادران است و در جمله ای دیگر می فرماید: تحت اقدم الاءمهات روضه من ریاض الجنة (۱۹۰) زیر پای مادران باغی از باغ های بهشت است. این سخنان بزرگ رهبر جهان اسلام، نهایت تکریم مقام مادر است، یعنی هر کس بخواهد به عالی ترین مقامات انسانی دست یابد، باید مادر خود را تکریم کند. آبروی اهل ایمان خاک پای مادر است هر چه دارند این جماعت از دعای مادر است آن بهشتی را که قرآن می کند توصیف آن صاحب قرآن بگفتا زیر پای مادر است مهر بی کران شاید یکی از عواملی که مقام مادر را این همه بالا برده دلسوزی، فداکاری و مهر بی کران مادر بوده است. یکی از شعرای خوش ذوق، عواطف عمیق و محبت بی پایان را چنین به تصویر کشیده است: مادری پیر و پریشان احوال عمر او بود فزون از پنجاه زن بی شوهر و از حاصل عمر یک پسر داشت شرور و خود خواه روز و شب در پی او باشی خویش بی خبر از شرف و عزت و جاه دیده بود او به بر مادر پیر یک گره بسته زر گاه به گاه شبی آمد که ستاند آن زر بکنند صرف عمل های تباہ مادر از دادن زر کرد ابا گفت، رو، رو که گناه است، گناه این ذخیره است مرا ای فرزند بهر دامادیت ان شاء الله حمله آورد پسر تا گیرد آن گره بسته زر، خواه نخواه مادر از جور پسر شیون کرد بود از چاره چو دستش کوتاه پسر افشرد گلوی مادر سخت چندان که رخس گشت سیاه نیمه جان پیکر مادر بگرفت بر سر دوش و بیفتاد به راه برد در چاه عمیقی افکند کز جنایت نشود کس آگاه شد سرازیر پس از واقعه او تا نماید به ته چاه نگاه از ته چاه به گوشش آمد ناله زار و حزینی ناگاه آخرین گفته مادر این بود آه! فرزند نیفتی در چاه! (۱۹۱) بلی، در مورد مهر بی کران، مادر سخنان فراوان گفته شده است. یک ضرب المثل فارسی می گوید: هر چند فرزند بی مهر باشد، مادر را مهر نکاهد. امام سجاد علیه السلام می فرماید: حق مادرت آن است که بدانی، او ترا چندین ماه در رحم خود نگهداری و حمل کرد و ترا از میوه دل و شیر جانش غذا داد. او تمام وجودش را برای حفظ و نگهداری تو به کار گرفت. باکی نداشت، که خودش گرسنه بماند و تو سیر باشی، خود تشنه باشد، تو آب بیاشامی، خودش برهنه باشد و تو لباس پوشیده باشی، خودش در مقابل آفتاب باشد و تو سایه نشین باشی. او از خواب

شیرین خود به خاطر تو چشم پوشید و رنج بی خوابی را بر خود هموار ساخت. او ترا از گرمای تابستان و سرمای زمستان حفظ کرد. او همه این رنجها را تحمل کرد، که ترا داشته باشد و تو از آن او باشی. باید بدانی که تو قدرت و توانائی شکر گذاری مادرت را نداری، مگر آنکه خداوند ترا یاری کند و بر اداء حق او توفیقت دهد. (۱۹۲) امام سجاد علیه السلام خود نیز چنین بود و عملا به حقوق مادر اهتمام می ورزید هنگامی که از آن حضرت پرسیدند: تو که از نیکوکارترین مردمانی چرا با مادرت سر یک سفره نمی نشینی؟ فرمود: از آن جهت که می ترسم ندانسته دستم به لقمه ای پیشی گیرد که مادرم آن را می خواست و به همین مقدار بر خلاف خواهش دل او رفتار کرده باشم! (۱۹۳)

برتری مقام مادر

در مورد مقام ارجمند مادر، مطالب فراوانی در سیره و سخن اهل بیت علیهم السلام می توان یافت. در این جا به چند مورد اشاره می کنیم: امام صادق علیه السلام فرمود: مردی به حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده عرضه داشت: یا رسول الله! به کدام یک از بستگانم نیکی کنم؟ فرمود: به مادرت. مرد پرسید: بعد از آن؟ فرمود: به مادرت. برای بار سوم پرسید. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: مادرت. در نوبت چهارم پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به پدرت. (۱۹۴) از امام سجاد علیه السلام روایت شده است که فرمود: مردی به حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده و اظهار داشت: ای رسول خدا! من مردی معصیت کار هستم و از انجام هیچ گناهی فرو گذاری نکرده ام، آیا امید آمرزش برایم هست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: آیا پدر و مادرت زنده هستند؟ مرد گفت: فقط پدرم زنده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: برو با او خوش رفتاری کن. آن مرد رفت و پیامبر صلی الله علیه و آله زیر لب زمزمه کرد: ای کاش مادرش زنده بود! (۱۹۵) امام رضا علیه السلام رعایت حقوق مادر را یکی از واجب ترین حقوق بر عهده فرزند شمرده و در این رابطه فرمود: حق مادر یکی از لازم ترین و واجب ترین حقوق است که ادای آن بر عهده فرزندان است. زیرا مادر فرزند خود را مدت ها حمل می کند که هیچ کس بر دیگری چنین نمی کند و فرزندش را با گوش و چشم و تمام وجودش و با کمال میل و رغبت از گزند حفظ می کند. او در راه کودک خویش متحمل زحمات و ناراحتی های سختی می شود که هیچ کس نسبت به دیگری آن زحمات را متحمل نمی شود. او راضی می شود که خودش گرسنه باشد اما فرزندش سیر بخوابد. تشنه باشد اما فرزندش سیراب شود. خودش بدون لباس بودن را متحمل می شود اما فرزندش را لباس می پوشاند. او حاضر است خودش در آفتاب باشد ولی کودکش در سایه بیارامد. باید از او در مقابل این همه فداکاری و از خود گذشتگی سپاسگذاری و خوش رفتاری نمود. گرچه شما توانائی جبران حداقل زحمات وی را ندارید، مگر این که خداوند یاری تان کند. (۱۹۶) مردی به حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده و گفت: یا رسول الله! مادرم پیر شده و در پیش من زندگی می کند او را در پشت خود حمل کرده و برای رفع حوائجش این طرف و آن طرف می برم و از در آمد خویش نیازهای وی را تاءمین می نمایم، با دست خود او را از آزار و اذیت ها محافظت می کنم. با کمال ادب و تعظیم و احترام با او رفتار می نمایم. آیا زحمات وی را تا حدودی جبران کرده ام؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: نه، زیرا شکم او جایگاه تو، دست هایش محافظ تو، و آغوش او گهواره ات بوده است. و او این همه خدمات را با رضایت خاطر برای تو انجام داد و آرزو می کرد که تو زنده بمانی. ولی تو خدماتی را به وی ارائه می دهی در حالی که انتظار مرگ او را داری. (۱۹۷) امام باقر علیه السلام فرمود: روزی حضرت موسی علیه السلام در مناجات خود با خداوند متعال اظهار داشت: خدایا به من سفارشی کن. خداوند فرمود: تو را به خودم سفارش می کنم. (مرا از یاد مبر) و این گفت و شنود میان موسی و خداوند متعال سه بار تکرار شد. در نوبت چهارم که موسی علیه السلام در خواست سفارش نمود، خداوند متعال او را به مواظبت از مادرش توصیه کرد. (۱۹۸) شخصی از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله پرسید: کدام یک از والدین حق بیشتری دارند؟ رسول

خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ به او فرمود: آن کسی که فرزند را در شکم خود حمل کرده، از دو پستانش او را شیر داده و در آغوشش او را بزرگ نموده است. (۱۹۹) داستان زکریای مسیحی زکریا بن ابراهیم یکی از محدثین شیعی و از یاران امام صادق علیه السلام است. (۲۰۰) او در شرح حال خود می گوید: من مسیحی بودم و سپس به اسلام گرویدم و به خانه خدا مشرف شدم. در سفر حج، به محضر امام صادق علیه السلام شرفیاب گشته و به عرض رسانیدم که من مسیحی بوده ام و مسلمان شده ام. امام علیه السلام پرسید: در اسلام چه امتیازی دیدی که آن پذیرفتی؟ گفتم: این آیه قرآن ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان و لکن جعلناه نورا نهدی به من نشاء (۲۰۱) تو کتاب و ایمان نمی دانستی چیست، ولی ما آن را نوری قرار دادیم که هر کسی را که خواهیم بدان هدایت کنیم. امام فرمود: خدا تو را به اسلام هدایت فرموده و قلبت را به نورانیت آن منور ساخته است. سپس به من دعا کرد و هدایت بیشتری را از خدا برایم مسئلت نمود. به عرض رسانیدم که: پدر و مادر و بستگان من به آئین مسیحیت باقی هستند و مادرم نابینا است. آیا برای من جایز است که با آن ها زندگی کنم و روابطی داشته باشم؟ امام پرسید: آیا آن ها گوشت خوک می خورند؟ گفتم: نه. فرمود: معاشرت تو با آن ها بی مانع است. سپس اضافه کرد: درباره مادرت مراقب باش. به او نیکی و احسان کن و هرگاه زندگی اش به پایان رسید و از دنیا رفت خودت عهده دار کفن و دفنش باش. چون از سفر حج بازگشتم و به کوفه رسیدم. بر طبق فرمان امام، ملاحظت و مهربانی بسیاری نسبت به مادرم نمودم. خودم به او غذا می دادم و لباسش را مرتب می کردم و سرش را شانه می زدم و عهده دار خدمتش می شدم. مادرم که این تغییرات را در روش من دید گفت: تو در آن روزگاری که به دین من بودی، با من این طور رفتار نمی کردی، چه دلیلی دارد که از وقتی که به اسلام گرویده ای با من این قدر محبت می کنی؟ گفتم: یکی از فرزندان پیامبر اسلام به من دستور داده که این طور رفتار کنم. گفت: آیا او همان پیغمبر شما است؟ گفتم: نه. بعد از پیغمبر ما پیامبری مبعوث نخواهد شد و او پسر پیغمبر ما است. گفت: این دستورات، از آموزه های پیامبران است و دین تو از دین من بهتر است، مرا راهنمایی کن تا مسلمان شوم. من طریقه اسلام را به آموختم و او مسلمان شد. نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را خواند و در نیمه شب کسالتی پیدا کرد. من در کنار بسترش بودم و به پرستاریش اشتغال داشتم. به من گفت پسر جان! اعتقادات اسلام را دوباره برایم تکرار کن. من تکرار کردم و او به همه آنان اقرار کرد و در همان شب هم چشم از جهان فروبست. بامداد روز بعد جنازه اش به وسیله گروهی از مسلمین و مطابق مراسم اسلامی تشییع شد و من بر جنازه او نماز خواندم و بدست خود به خاکش سپردم. (۲۰۲) مادران بی عاطفه البته بر خوانندگان گرامی پوشیده نیست که این همه سفارش و حقوق والا برای مادرانی است که وظائف مادری را در حد توان خود انجام دهند، و در پرورش فرزندان صالح گامهای مثبتی بردارند، و گرنه زنان بی عاطفه ای که برای راحتی و آسایش چند روزه خود، از زیر بار مسئولیت مادری شانه خالی کرده و فرزندان خود را به دیگران سپرده و یا به مراکز ویژه واگذار کرده و با بهانه های واهی فرزندانشان را به امان خدا رها می کنند، نمی توان نام مقدس مادر اطلاق کرده و از حقوق مادری آنان را بهره مند دانست؛ چرا که آنان ظلمی نابخشودنی در حق فرزندانشان روا می دارند. کودکی که درس مهر و محبت را از مادر فرا نگیرد، و در دامن عشق و عاطفه رشد ننماید در زندگی آینده خود دچار انواع مشکلات روحی و روانی خواهد شد. او در آینده معنای شخصیت مستقل و فردی و تمایلات بشری و عشق و عاطفه به دیگران به ویژه به والدین را درک نخواهد کرد. این گونه مادران نه تنها به سعادت فرزندان خود لطمه می زنند بلکه ضربه ای جبران ناپذیر بر پیکر جامعه وارد می سازند و خودشان نیز پشتوانه ای قوی را در زندگی آینده خود از دست می دهند. با اینکه در طول تاریخ از مهر و محبت مادر خیلی چیزها شنیده ایم، اما متأسفانه همه مادران این چنین نیستند. بعضی از آنها عواطف مادری، این موهبت بزرگ و مقدس الهی را زیر پا گذاشته اند و بی رحمانه ستم به فرزندان خود می کنند. چند نمونه از رفتار غیر انسانی برخی از مادران مشاهیر جهان را با هم می خوانیم: اسحاق نیوتن: دانشمند معروف انگلیسی، یکی از بدترین مادرها را داشت، پدرش چند هفته قبل از تولد او مرد و می گویند: در عمر خود یک کار خیر هم نکرد. مادر او نیز، در بد خلقی

و شرارت شهره خاص و عام بود و نیوتن بیچاره از دست او بسیار عذاب کشید. مادر لرد بایرون شاعر حماسه سرا و مشهور بریتانیایی، از فرزندش نفرت غریبی داشت و غالباً لنگه کفش و دسته جارو و سنگ به طرف پسرک پرتاب می کرد و تحقیرش می نمود. گناه بایرون کوچک این بود که پای معیوبی داشت و درست نمی توانست راه برود. مادر لئونارد داوینچی نابغه بی بدیل دنیای علم و هنر، از کودکی او را ترک نمود و این هنرمند بزرگ، زیر دست چهار نامادری بد اخلاق، دوران کودکی را طی نمود. او آن قدر از دست آن کتک خورد که تمام اعضای بدنش عیب و ایراد پیدا کرد و تا پایان عمر رنجور و مریض احوال بود. او همیشه از شنیدن نام مادر بر خود می لرزید. خوشبختانه اکثر این مردان نامدار و موفق در عوض مادران نامهربان، همسران خوب، صمیمی و فداکاری داشته اند که نامهربانهای مادرانشان را جبران کرده اند و این همسران مهربان، از عمده ترین عوامل ترقی و کامیابی ایشان به شمار می آیند. (۲۰۳) و این مصداق سخن معروف است که: خدا گر ز حکمت ببندد دری ز رحمت گشاید در دیگری

۲ حقوق پدر

امام زین العابدین علیه السلام فرمود: حق پدرت این است که بدانی او ریشه تو است و اگر او نبود تو هم نبودی و آن نعمت هایی که در خود می بینی و می پسندی بدان که پدرت سرچشمه این نعمت ها برای توست. پس خدا را ستایش کرده و در مقابل این نعمت شکر نما و بدان که هیچ نیروئی نیست مگر از طرف خدا. (۲۰۴) امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: در هر مجلسی باشی به احترام پدر و معلمت به پا خیز، گرچه در تخت شاهی نشسته باشی! (۲۰۵) آیت الله شهید مرتضی مطهری (قدس سره) در مورد یکی از عوامل توفیقات خویش چنین می گوید: گاهی که به اسرار وجودی خود و کارهایم می اندیشم، احساس می کنم یکی از مسائل که باعث خیر و برکت در زندگی ام شده و همواره عنایت و لطف الهی را شامل حال من کرده است، احترام نیکی فراوانی بوده است که به والدین خود به ویژه در دوران پیری و هنگام بیماری کرده ام. علاوه بر توجه معنوی و عاطفی، تا آن جا که توانا میم اجازه می داد با وجود فقر مالی و مشکلات مادی در زندگی ام، از نظر هزینه و مخارج زندگی به آنان کمک و مساعدت کرده ام. یکی از فرزندان شهید مطهری رحمه الله نیز در این مورد می گوید: هرگاه به فریمان (زادگاه آقای مطهری) سفر می کردیم، پدرم تاء کید خاص داشتند که ابتدا به منزل پدر و مادرشان بروم. پس از آن اقوامی را که برای دیدن ایشان و خانواده به منزل حاج شیخ می آمدند می پذیرفتند در موقع روبرو شدن با پدر و مادر دست آنان را می بوسیدند و به ما نیز توصیه می کردند که دست ایشان را ببوسیم. (۲۰۶) امام خمینی و احترام پدر آقای جمعی یکی از یاران امام خمینی (قدس سره) می گوید: یک بار با محضر امام خمینی در جماران رفته بودم، در همان موقع یکی از مسئولین کشوری برای ارائه گزارش کارهای تحت مسئولیت خود، به حضور امام آمد. پدر سالخورده او نیز به همراهش به دیدار آمده بود، وقتی که می خواست حضور امام برسد خودش جلوتر از پدر حرکت می کرد پس از تشرف به خدمت امام پدرش را معرفی کرد. امام نگاهی به آن مسئول نموده و فرمود: این آقا پدر شما هستند؟ گفت: بله. امام فرمود: پس چرا جلوتر از او راه افتادی و وارد شدی؟ (۲۰۷) امام کاظم علیه السلام فرمود: شخصی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد حقوق پدر سؤال کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در پاسخ وی فرمود: او را با نام صدا نکند، جلوتر از او راه نرود، قبل از او نشیند و برای او لعن و دشنام کسب نکند. (۲۰۸) یکی از کسانی که بدون شک خداوند دعای او را می پذیرد دعای پدر در مورد فرزند است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دعای سه کس یقیناً مستجاب است؛ ۱ دعای مظلوم ۲ دعای مسافر ۳ دعای پدر برای فرزند. (۲۰۹) تعظیم پدر رمز توفیق شیخ احمد کافی رحمه الله دانشمند و خطیب پر آوازه ایرانی که در نیم قرن گذشته توفیقات فوق العاده ای در زمینه خطا به و سخنوری داشته است، یکی از

علل موفقیت خویش را قدر دانی از پدر می داند و می گوید: پدرم یک کاسب است، عالم هم نیست، البته پدر بزرگم عالم بود، بابای من خیلی آدم متدین و خوبی است، ای کاش من هم مثل او بودم و امروزه که به حول و قوه الهی کم و بیش توفیقاتی بدست آورده‌ام، یکی از مهم ترین علل آن را مرهون زحمات پدر و در پرتو تکریم و تعظیم پدر می دانم. به ولی عصر علیه السلام قسم! هنوز که به محضر پدرم می روم در مقابل تمام فامیل، برادرها و زن و بچه ام خم می شوم و در مقابل همه مکرر به دستش بوسه می زنم، چون خیر از او دیده‌ام و قرآن فرموده: به پدر و مادرت اخم نکن و قضی ربک اءلا تعبدوا الا اياه و بالولدین احسانا اما یبلغن عندک الکبر اءحدهما اءو کلاهما فلا تقل لهما اءف و لا تنهرهما و قل لهما قولا کریما (۲۱۰) و پروردگارت فرمان داده: جز او را نپرستید! و به پدر و مادر نیکی کنید! هرگاه یکی از آن دو، یا هر دوی آنها، نزد تو به سن پیری رسند، کمترین اهانتی به آنها روا مدار! و بر آنها فریاد مزن! و گفتار لطیف و سنجیده و بزرگووارانه به آنها بگو! در این میان کسانی پیدا می شوند که بر خلاف گفتار قرآن و عترت به آزار و اذیت والدین خود می پردازند. اینان از رحمت خدا به دورند. و خود را از بهشت برین محروم کرده و به عواقب و خیم آن در دنیا و آخرت دچار می شوند. پدرم را تربیت می کنم!! می گویند: روزی عده ای برای گردش به باغی رفتند. مشاهده کردند که پسری بی ادب پدرش را به درختی بسته و با چوب او را می زند. گفتند: چرا پدرت را می زنی؟ گفت: می خواهم تربیتش کنم. گفتند: پدرت را می خواهی تربیت کنی!! گفت: بله. واردین احساس کردند که پیرمرد بدجوری گرفتار شده و پسر هم او را همین طور می زند. دست و پای پسر را گرفته و به کناری کشیدند. پسر همین طور که از روی خاک ها بلند شده و لباس های خود را پاک می کرد، با ناراحتی و غرغر زنان گفت: واقعا که دوره آخر الزمان رسیده است! گفتند: چه طور؟ گفت: خوب، معلوم است، آدم در این دوران اختیار پدر خود را هم ندارد که او را ادب کرده و کتک بزند! امام صادق علیه السلام فرمود: از رحمت خدا دور است کسی که پدر یا مادرش را بزند. ملعون است کسی که از فرمان پدر و مادرش سرپیچی (۲۱۱) کند. داستانی دیگر آیت الله سید احمد زنجانی (قدس سره) می نویسد: مردی در حضور یکی از علماء از برادرش شکایت کرد. که او با من در مخارج مادرمان شرکت نمی کند. ایشان شخصی را مأمور کرد که در میان آنان اصلاح کند، آن شخص گفت: من برادرش را خواستم و با او در این مورد صحبت کردم و به او گفتم: چرا در هزینه پرستاری از مادرتان به برادرت مساعدت نمی کنی؟ گفت: آقا به من مربوط نیست، زیرا ما با هم دیگر قرار داد بسته ایم و من هم طبق آن قرار داد عمل می کنم. پرسیدم: چه طور؟! او گفت: ما قرار گذاشته بودیم که پدر و مادرمان را تقسیم کنیم به این ترتیب که خرج پرستاری از پدر با من باشد و مخارج مادر با او. خوشبختانه شانس مرا یاری کرد و پدرم زود مرد! اکنون طبق قرار، خرج مادر به من مربوط نمی شود. به همین که این سخن را شنیدم (شانس مرا یاری کرد و پدرم زود مرد) از بی مهری آن شخص متعجب شدم و گفتم مگر مال قسمت کرده اید که طبق قرار عقد لازم و خیار ساقط گردد؟! (۲۱۲)

۳ نیکی به والدین

ابی ولاد حناط از امام صادق علیه السلام پرسید: خداوند متعال که در قرآن می فرماید: (و بالوالدین احسانا) چه معنی دارد و چگونه می توان به پدر و مادر نیکی نمود؟ امام فرمود: احسان این است که با آنان نیک رفتار باشی، آنان را مجبور نکنی که نیازهای خود را از تو درخواست کنند گرچه غنی باشند. از حال و روزگار آنان مشکلاتشان را درک کنی، آیا خداوند نمی فرماید: به مقام نیکوکاران نمی رسید مگر از آن چه را که دوست دارید انفاق بکنید؟ سپس امام صادق علیه السلام فرمود: اگر آنان به سن پیری رسیدند، کمترین اهانتی را به آنان روا مدار و بر سر آنان فریاد مزن. یعنی اگر تو را ناراحت کردند تو به آنان اهانت نکن و اگر تو را زدند بر سرشان داد و فریاد نکن و سخنان تند نگو، قل لهما قولا کریما به آنان سخن نیک و محبت

آمیز بگو مثلا- به آنان بگو: خداوند شما را بیخشد. این از تو گفتاری نیک است. و اما این که خداوند فرمود: بال های مهر و محبت خود را بر پدر و مادرت بگستر، یعنی با نگاه های مهر آمیز و رافت انگیز دل آنان را به دست آور و هیچ گاه صدای خود را بالاتر از صدای پدر و مادر نکن و دست خود را بالای دست آنان قرار نده و از قدم های آنان جلوتر مرو. (۲۱۳) نیکی برای همیشه امام صادق علیه السلام فرمود: چه مانعی دارد یک شخص مسلمان به پدر و مادرش نیکی کند؟ زنده باشند یا مرده! به این ترتیب که از جانب آنان نماز بخواند، صدقه دهد، حج گذارد و روزه بگیرد، تا آنچه کرده ثوابش هم چنانکه برای والدین است همانند آن برای خود او هم باشد. افزون بر این، خداوند متعال به سبب این احساس و نیکی خیر بسیاری را برایش عطا می کند. (۲۱۴) خوش رفتاری به والدین عمار بن حیات می گوید: روزی به امام صادق علیه السلام گفتم: فرزندم اسماعیل در حق من خیلی احسان و خوبی می کند. امام صادق علیه السلام فرمود: من فرزند ترا قبلا هم دوست می داشتم ولی اکنون علاقه ام به او بیشتر شد. سپس امام صادق علیه السلام افزود: رسول خدا صلی الله علیه و آله یک خواهر و یک برادر رضاعی داشت. روزی خواهر نزد پیامبر آمد، وقتی نگاه آن حضرت بر او افتاد با شادمانی از جا بلند شد و زیر انداز خود را برای بگسترد و وی را روی آن بنشانید و با خوشحالی و روی گشاده با او به گفتگو نشست. پس از مدتی او بلند شد و رفت، اتفاقا بعد از رفتن خواهر، برادرش نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد. اما آن حضرت به اندازه خواهر، به وی احترام نکرد. از پیامبر علت این رفتار متفاوت را سؤال کردند، در پاسخ فرمود: خواهرم بیش از برادرم به پدر و مادر خدمت می کرد. (۲۱۵) آیا می دانید که نگاه مهر آمیز به چهره والدین عبادت محسوب می شود؟ حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: النظر الی وجه الوالدین عبادة (۲۱۶) نگاه به صورت والدین عبادت است. و در حدیث دیگری آن بزرگوار فرمود: هیچ شخصی به سیمای پدر و مادر خود نگاه محبت آمیز نمی کند، مگر اینکه خداوند متعال در مقابل هر نگاه او ثواب یک حج قبول شده به وی عطا می کند به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض شد: یا رسول الله! اگر فردی هر روز صد مرتبه به چهره پدر یا مادرش نظاره کند باز هم این پاداش را دریافت خواهد کرد؟ فرمود: آری، اگر روزی صد هزار بار هم این کار را انجام دهد، ثواب صد حج پذیرفته خواهد داشت. (۲۱۷) پرهیز از تند خوئی ابراهیم بن مهزم می گوید: روزی از نزد امام صادق علیه السلام بیرون آمدم و در مدینه به خانه ام رفتم، مادرم با من زندگی می کرد در خانه به خاطر موضوعی با مادرم مجادله کرده و سخن درشت و ناهنجار به او گفتم. فردای آن روز بعد از ادای نماز صبح، دوباره به محضر امام صادق علیه السلام مشرف شدم. هنگام ورود بدون آن که حرفی زده باشم، امام به من فرمود: ای پسر مهزم! شب گذشته با مادرت تند و خشن صحبت کردی. آیا نمی دانی شکم او مدت ها منزل و آغوشش گهواره و سینه اش ظرف غذای تو بوده است. (او هستی اش را در اختیار تو نهاده بود). چرا با او به تندی سخن گفتمی، دیگر چنین مکن! (۲۱۸) شاد کردن والدین فرزندان صالح از هر فرصتی برای خیر خواهی و شاد کردن پدر و مادر خویش بهره می گیرند. این عمل نتایج مثبت و پر باری را برای آنان به همراه دارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: استراحت در بستر به خاطر نیکی به والدین که آنان را شاد نمائی و آنان نیز با چهره ای بشاش با تو سخن بگویند بهتر از این است که با شمشیر در راه خدا جهاد کنی و در مقابل اگر کسی والدین خود را خشمگین کند نماز او پذیرفته نیست. (۲۱۹) امام صادق علیه السلام به فرمود: اگر دوست داری عمری طولانی داشته باشی پدر و مادرت را خوشحال کن. (۲۲۰) محبت به والدین گمراه معمر بن خلاد از امام رضا علیه السلام پرسید: آیا به پدر و مادرم که در مسیر حق نبوده اند دعای خیر بنمایم؟ امام فرمود: برایشان دعا کن و از طرف آنان صدقه بده و اگر زنده اند و راه حق را نمی شناسند با آنان مدارا کن! چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند مرا به رحمت و مهربانی مبعوث کرده نه برای سخت گیری و آزار و نافرمانی. (۲۲۱) از دیدگاه امام صادق علیه السلام نیک به والدین نشانه معرفت و آگاهی فرزند از عظمت و شکوه الهی است. زیرا هیچ عبادتی نزدیک تر و سریع تر از نیکی به والدین با ایمان که برای خشنودی خدا انجام گیرد به صاحب عبادت نمی رسد؛ زیرا حق والدین از حق خدا ریشه می گیرد. البته اگر پدر و مادر در مسیر خدا باشند

و مرام آنان احیای دین خدا و سنت پیامبر باشد، آنان فرزندشان را اطاعت خدا به سوی معصیت سوق ندهند، باورهای مستحکم فرزند را از یقین به شک تبدیل نکنند، از وادی زهد و تقوا به سوی دنیا گرایی نبرند و خلاصه، خواسته آنان در جهت مخالف اطاعت الهی نباشد. اگر پدر و مادر از صراط مستقیم منحرف شدند، نافرمانی آنان عبادت و اطاعت آنان، معصیت خواهد بود، همچنان که خداوند متعال می فرماید: و ان جاهداک علی اذن تشرک بی ما لیس لک به علم فلا- تطعهما (۲۲۲) اگر پدر و مادرت تو را وادار کنند که آنچه را نمیدانی شریک خدا قرار دهی، امر آنان را اطاعت مکن! امام صادق علیه السلام می فرماید: حتی در چنین صورتی (که والدین مخالف باشند) باز هم باید با آنان مدارا و ملایمت کرد و اذیت آنان را به خاطر تحمل زحمات دوران کودکی ات تحمل کن و در مورد خوراک و پوشاک بر آنان سخن نگیر و چهره ات را بر مگردان، صداقت را در مقابل آنان بلند نکن زیرا این کار تعظیم امر خدا است. در سخن گفتن با آنان زیبا و نرم، سخن بگو و در برخورد لطیف و ملایم باش، زیرا خداوند متعال پاداش نکیو کاران را ضایع نمی کند. (۲۲۳) و حالا همین سفارش را از کلام امام جواد علیه السلام بخوانیم: بکر بن صالح می گوید: داماد من به امام جواد علیه السلام نامه ای نوشت و در آن آورده بود که: پدرم یک فرد ناصبی و فردی منحرف است. او به شدت حقیقت را انکار کرده و امامت را نمی پذیرد میخواهم در مورد رفتار با او نظر شما را بدانم و آیا با او مقابله کنم و یا مدارا نمایم؟ امام نهم در جوابش نوشت: منظور تو را فهمیدم و به وضعیت اعتقادی پدرت آگاه شدم، من تو را از دعای خیر فراموش نمی کنم؛ مدارا برای تو بهتر از رو در روئی و مقابله می باشد. هر سختی آسانی به دنبال دارد، صبور باش و پایداری کن که عاقبت نیکو از آن پارسایان می باشد. خداوند تو را در محبت ولایت آنان که دوستشان داری ثابت قدم بدارد. تو در سایه رحمت و پناه خدا هستی و او پناهدگان خود را ضایع نسازد. بکر بن صالح در ادامه می افزاید: خداوند در مدت کوتاهی دل پدر را (در نتیجه صبر و شکیبائی وی) به او متمایل کرد طوری که دیگر با پسرش مخالفت نمی کرد. (۲۲۴) از این روایات بر می آید که احترام پدر و مادر غیر از اطاعت از آنان است. طبق این آموزه های وحیانی اطاعت از والدین نامسلمان و یا گمراه، روان نیست هر چند که این کار موجبات ناراحتی آنان را فراهم می آورد اما خوشرفتاری و حفظ احترام پدر و مادر چه خوب باشند چه، با ایمان باشند و یا بی ایمان لازم است. سخن امام باقر علیه السلام در این مورد گواه روشنی بر این حقیقت است: آن شکافنده علوم فرمود: خداوند متعال در انجام سه چیز از کمالات انسانی به هیچ کس استثناء قائل نشده است: ۱ حفظ امانت، برای همه اعم از این که خوب باشد یا بد. ۲ وفاداری در برابر پیمان ها، خواه طرف مقابل آدم خوبی باشد یا بد. ۳ نیکی و احسان به پدر و مادر هر چند که خوب و صالح باشند یا بد و گمراه. (۲۲۵) با مروری کوتاه به منابع اسلامی در می یابیم که یکی از مهم ترین دستاوردهای فرهنگ متعالی و حیات بخش اسلام، استحکام روابط و تقویت عواطف در میان انسان ها است که به این وسیله علاوه بر این که انسان ها همدل می شوند و نوعی وحدت و انسجام در جوامع به وجود می آید، اعتماد به همدیگر نیز افزایش می یابد. اما در جوامعی که از معارف و آموزه های الهی خبری نباشد انسان هایی بی روح بی عاطفه و بی محبت به بار خواهند آمد و همه چیز را فقط از زاویه ارزش های مادی و طبیعی خواهند نگرست. در این گونه جوامع، کمالات انسانی و فضائل اخلاقی هم چون: نیکی به پدر و مادر، ایثار، فداکاری، حیا و عفت، رحم و مروت، جوانمردی و عزت نفس و... معنا و مفهوم نخواهد داشت. علامه شهید مرتضی مطهری می نویسد: مرحوم محقق که از طرف آیت الله العظمی بروجردی به آلمان رفته بودند. (۲۲۶) داستانی نقل کرده است که خیلی عجیب است. او می گوید: از جمله اشخاصی که در زمان ما مسلمان شد، پروفیسوری بود عالم و دانشمند. او زیاد پیش ما می آمد و ما هم می رفتیم، اما بعد از مدتی دچار سرطان گردیده و در بیمارستان بستری شد. ما به همراه مسلمانان دیگر به عیادت او می رفتیم. روزی زبان به شکایت گشوده، گفت: من بعد از آن که مریض شده و در بیمارستان بستری گردیدم و دکترها تشخیص داده اند که سرطان دارم، پسر و زنم آمدند و به من گفتند: معلوم شد که شما سرطان دارید و به این زودی خواهی مرد. هر دو خداحافظی کردند و رفتند. آنان توجه نکردند که در این شرائط سخت این بیمار

لا علاج نیاز به محبت و مهربانی و ابراز عواطف دارد. مرحوم محققى در ادامه مى گوید: ما مکرر به ملاقات او مى رفتیم و روزی که بیمارستان خبر داد این شخص مرده است، ما برای کفن و دفن آن مسلمان آلمانی رفتیم. در آن روز پسرش آمده بود ولی کمی که منتظر ماندیم تا مراسم مذهبی را انجام دهیم، متوجه شدیم که پسرش جنازه را از پیش به بیمارستان فروخته است و حالا آمده جنازه را تحویل داده و پولش را بگیرد و برود. (۲۲۷)

۴ حفظ شخصیت والدین

از حقوق دیگر والدین که بر عهده فرزند می باشد این است که اسباب نارضایتی آنان را به اشکال مختلف فراهم نیاورد و از کارهایی که سبب می شود شخصیت اجتماعی والدین مخدوش شود دوری گزیند. چرا که گاهی بر اثر اعمال ناشایست فرزند، والدین او مورد اهانت قرار می گیرد به همین جهت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: یکی از گناهان کبیره این است که شخص، به پدر و مادر خود دشنام دهد. پرسیدند: یا رسول الله! مگر کسی به پدر و مادر خود دشنام می دهد؟ فرمود: بلی. او به پدر و مادر دیگران دشنام می دهد و دیگران نیز متقابلاً به والدین او فحش و ناسزا می گویند. (۲۲۸) امام کاظم علیه السلام فرمود: روزی مردی به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله آمده و گفت: ای رسول خدا! حقوق پدر بر عهده فرزند چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ وی فرمود: ۱ او را با نامش صدا نکند ۲ جلوتر از او راه نرود ۳ قبل از او ننشیند ۴ موجبات دشنام برای پدر را فراهم نیاورد. (۲۲۹) و در حدیث دیگری فرمود: به جان پدرانمان سوگند یاد نکنید و به این ترتیب شخصیت آنان را کوچک شمارید. (۲۳۰)

۵ بذل اموال

فرزندان صالح و با ایمان بر این باورند که هستی آنان از پدر و مادر است و آنان علاوه بر این که وجودشان را در اختیار پدر و مادر قرار می دهند، در بذل اموال خود نیز به والدین هیچ گونه مضایقه ندارند. امام رضا علیه السلام در یک توصیه حکیمانه ای می فرماید: بر تو باد که از پدرت اطاعت کنی و به وی نیکی نمایی در مقابل او خضوع و تواضع کن و تکریم و تعظیمش نما سعی کن صدای خود را همیشه از صدای او پائین تر بیاوری، زیرا پدر اصل و ریشه تو است و تو شاخه ای از آن اصل هستی، اگر پدر نبود تو وجود نمی آمدی، پس برای پدر و مادرتان جان و مال و مقام خود را بذل کنید. (۲۳۱) در روایتی آمده است: انت و مالک لا بیک؛ (۲۳۲) تو و اموالت برای پدرت می باشد. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: فرزندان شما هدیه ای از طرف خداوند بر شما هستند، خداوند متعال به هر کس که بخواهد دختر هدیه می دهد و به هر کس بخواهد پسر هدیه می کند. هرگاه شما نیاز داشته باشید، فرزندانان و اموالشان برای شما است. (۲۳۳) از جمع بندی این روایات چنین بر می آید که فرزندان وظیفه دارند در رفع نیازهای اقتصادی پدر و مادر خویش تلاش نمایند و مشکلات آنان را حل کنند و اموالشان را در جهت آسایش و رضایت آنان به کار گیرند. امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه (و بالوالدین احسانا) می فرماید: احسان این است که با آن ها نیکو معاشرت کنی و آن ها مجبور نشوند چیزی را که نیاز دارند از تو بخواهند. (۲۳۴) از منظر فقهای اسلامی رفع نیازهای والدین برای فرزندان متمکن واجب است، و اگر پدر و مادر نتوانند خود را اداره کنند، نفقه آنان بر فرزند لازم می شود. در صورت فوت فرزندان یا عدم تمکن آنان، این وظیفه به عهده نوه های آنان می باشد. در متون فقهی آمده است: اگر پدر و مادر انسان از کار افتاده شوند و دارایی نداشته باشند، نفقه آنان بر اولاد و نیز فرزندان آنان که تمکن دارند و به این ترتیب

طبقات هر چه پائین تر روند، پسری باشند یا دختری واجب است. خلاصه اگر پدر و مادر نتوانند خود را اداره کنند، نفقه آنها بر فرزند واجب است. (۲۳۵) پسر ثروتمند و پدر فقیر از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده که فرمود: پیر مردی گریه کنان دست پسرش را گرفته نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مدینه آورد و به ایشان گفت: ای رسول خدا! این پسر من است که در کوچکی او را غذا داده ام و با عزت و احترام، بزرگ کرده ام و تمام خواسته هایش را بر آورده ام و با مال و ثروتم به او کمک کرده ام تا این که قوی و ثروتمند و غنی گردید و من در راه پرورش وی جان و مالم را فدا کرده ام و از ضعف و پیری به جایی رسیده ام که مشاهده می فرمایی! در مقابل این همه زحمت، این پسر هیچ گونه کمک مال به من نمی کند! رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به جوان کرد و فرمود: چه می گویی؟ جوان گفت: من مالی بیشتر از خرج و مخارج خود و عیالم ندارم تا به او کمک کنم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به پسر مرد گفت: چه می گویی؟ گفت: دروغ می گوید، انبارهایی پر از گندم، جو، خرما، کشمش و کیسه های زیادی پر از طلا و نقره دارد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به پسر گفت: جوابت چیست؟ پسر گفت: ذره ای از آن چیزهایی را که او ادعا می کند. من ندارم. در این جا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از خدا بترس ای جوان، و نسبت به پدر مهربانت که این همه به تو نیکی و احسان کرده، نیکی و احسان کن، تا خدا نیز به تو احسان کند! جوان گفت: من چیزی ندارم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: ما خرج این ماه پدرت را می دهیم، اما از ماه بعد خودت خرجش را بده. سپس به اسامه فرمودند: به این پسر مرد صد درهم برای خرج یک ماه خود و خانواده اش عطا کن. اسامه نیز داد. بعد از یک ماه پسر مرد همراه پسرش پیش پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و باز پسر گفت: چیزی ندارم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تو ثروت زیادی داری و لیکن امروز را به شب می رسانی در حالی که فقیر و ذلیل شده ای به طوری که از پدرت فقیرتر خواهی شد و چیزی در بساطت نخواهد ماند. پسر برگشت و رفت. پس ناگهان دید همسایه های انبارش هایش جمع شده اند و می گویند انبارهایت را هر چه زودتر خالی کن که از بوی گندش بسیار ناراحتیم. سپس به سراغ انبارهایش رفت و با کمال تعجب دید که همه گندم ها، جوها، خرماها و کشمش ها گندیده اند و فاسد و تباه گشته اند. همسایه ها او را تحت فشار قرار دادند تا هر چه زودتر آن ها را خالی کند. جوان نیز کارگران بسیاری را با مزد زیاد اجیر کرده و همه کالاهای فاسد شده را به منطقه ای دور از شهر منتقل کرد. به دنبال آن، جوان سراغ کیسه های طلا و نقره رفت تا مزد کارگران را بدهد، اما ناگهان دید همه آنان مسخ شده و به سنگ هایی بی ارزش تبدیل شده اند. کارگران وقتی چنین دیدند دامنش را رها نکردند، تا این که مجبور شد تمام خانه و لوازمش را از قبیل فرش و لباس و... فروخت، و مزد کارگران را پرداخت و از آن همه داری، چیزی برایش باقی نماند و محتاج و فقیر گشت. و پس از اندک زمانی بر اثر ناراحتی های روحی و فکری لاغر و مریض شد. بهد از این حادثه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای کسانی که عاق پدر و مادرانتان هستید، از این پیشامد درس عبرت بگیرید و بدانید که همان طور که در دنیا اموالش تباه گشت، همان طور هم، عوض آن چه از درجات، در بهشت برایش فراهم بود، در کاتی در دوزخ برایش مقرر گردید. (۲۳۶) نکته مهم! در این جا لازم است به نکته ای اشاره شود و این که، اگر در این روایات سخن از بذل مال به والدین رفته است و لازم است که برای آرامش و آسایش پدر و مادر با بذل اموال تسهیلاتی ایجاد نمود. اما به این معنا نیست که فردی به ادعای خدمت به پدر و مادر از حقوق سایر افراد مایه بگذارد. مثلا اگر فردی به خانواده خود سخت بگیرد و از نفقه همسر و فرزندانش کم نموده و به والدین خود بذل کند، این معصیت خداوند خواهد بود. زیرا پروردگار متعال هم چنان که به پدر و مادر حقوقی قائل شده به همسر و فرزندان نیز حقوقی را بیان کرده است. یک مسلمان متعهد هیچ گاه به سوی افراط و یا تفریط در احقاق حقوق دیگران گام نمی نهد و حقوق دیگران را به خاطر والدین خود ضایع نمی سازد. برای همین رسول مکرم اسلام به افرادی که بنا بر عللی حقوق اعضای خانواده اش را نادیده می گیرد، لعنت کرده و فرمود: ملعون ملعون من ضیع من یعول؛ (۲۳۷) از رحمت خدا دور است، از رحمت خدا دور است، کسی که اعضای خانواده اش را (در اثر ندادن نفقه) تباه سازد.

امام صادق علیه السلام نیز همسر و فرزند را در ردیف پدر و مادر واجب النفقه شمرده و فرمود: پدر و مادر، فرزند و همسر کسانی هستند که نفقه و تأمین مخارج آنان بر شخص مسلمان واجب است. (۲۳۸)

۶ حق شناسی از والدین

تشکر از ولی نعمت امری فطری است و عقلای عالم روی آن تاءکید دارند. اساسا انسان از کسی که قدردان نعمت های داده شده نباشد خوشش نمی آید و او را فردی جاهل، بی ادب، بی فرهنگ، و دور از انسانیت قلمداد می کند و در مقابل شکر گزاری و قدرشناسی در میان عموم مردم امری پسندیده و مطلوب تلقی می شود. به همین جهت خداوند متعال با یاد آوری زحمات والدین، فرزندان را به حق شناسی و قدر دانی از آنان دعوت می کند و می فرماید: و وصینا الانسان بوالدیه حملته امه وهنا علی وهن و فصاله فی عامین اءن اشکر لی و لو الدایک الی المصیر (۲۳۹)؛ و ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم؛ مادرش او را با ناتوانی روی ناتوانی حمل کرد (به هنگام بارداری هر روز رنج و ناراحتی تازه ای را متحمل می شد)، و دوران شیرخوارگی او در دو سال پایان می یابد؛ (آری به او توصیه کردم) که برای من و برای پدر و مادرت شکر بجا آور که بازگشت (همه شما) به سوی من است! و در سوره احقاف می فرماید: و وصینا الانسان بوالدیه احسانا حملته و بلغ امه کرها و وضعته کرها و حمله و فصاله ثلاثون شهرا حتی اذا بلغ اءشده و بلغ اءربعین سنه قال رب اءورنی اءن اءشکر نعمتک الی اءنعمت علی و علی والدی و اءن اءعمل صالحا ترضاه و اءصلح لی فی ذریتی انی تبت الیک و انی من المسلمین (۲۴۰)؛ ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند، مادرش او را با ناراحتی حمل می کند و با ناراحتی بر زمین می گذارد؛ و دوران حمل و از شیر بازگرفتنش سی ماه است. تا زمانی که به کمال قدرت و رشد برسد و به چهل سالگی بالغ گردد می گوید: پروردگارا! مرا توفیق ده تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم دادی بجا آورم و کار شایسته ای انجام دهم که از آن خشنود باشی، و فرزندان مرا صالح گردان؛ من به سوی تو باز می گردم و توبه می کنم، و من از مسلمانانم! مادر در این سی و سه ماه (دوران حمل و دوران شیرخوارگی) بزرگترین فداکاری را هم از نظر روحی و عاطفی، و هم از نظر جسمی، و هم از جهت خدمات در مورد فرزندش انجام می دهد. جالب اینکه در آغاز توصیه درباره هر دو می کند ولی به هنگام بیان زحمات و خدمات تکیه روی زحمات مادر می نماید تا انسان را متوجه ایثارگریها و حق عظیم او می سازد. سپس می گوید: توصیه کردم که هم شکر مرا بجای آور و هم شکر پدر و مادرت را (ان اشکر لی و لو الدیک). شکر مرا بجا آور که خالق و منع اصلی توام و چنین پدر و مادر مهربانی به تو داده ام و هم شکر پدر و مادرت را که واسطه این فیض و عهده دار انتقال نعمتهای من به تو می باشند. و چقدر جالب و پر معنی است که شکر پدر و مادر درست در کنار شکر خدا قرار گرفته. در پایان آیه با لحنی که خالی از تهدید و عتاب نیست می فرماید: بازگشت همه شما به سوی من است (الی المصیر). آری اگر در اینجا کوتاهی کنید در آنجا تمام این حقوق و زحمات و خدمات مورد بررسی قرار می گیرد و مو به مو حساب می شود، باید از عهده حساب الهی در مورد شکر نعمتهایش، و همچنین در مورد شرک نعمت وجود پدر و مادر و عواطف پاک و بی آلایش آنها برآئید. بعضی از مفسران در اینجا به نکته ای توجه کرده اند که در قرآن مجید تاکید بر رعایت حقوق پدر و مادر کرارا آمده است، اما سفارش نسبت به فرزندان کمتر دیده می شود (جز در مورد نهی از کشتن فرزندان که یک عادت شوم و زشت استثنائی در عصر جاهلیت بوده است). این به خاطر آن است که پدر و مادر به حکم عواطف نیرومندشان کمتر ممکن است فرزندان را به دست فراموشی بسپارند، در حالی که زیاد دیده شده است که فرزندان، پدر و مادر را مخصوصا به هنگام پیری و از کار افتادگی فراموش می کنند، و این دردناکترین حالت برای آنها و بدترین ناشکری برای فرزندان محسوب می شود. امام رضا علیه السلام فرمود: خداوند متعال فرمان داده که بندگانش از او و از پدر و مادرشان، سپاس گذاری و

تشکر نمایند. پس هر کس پدر و مادرش را شکر گزار نباشد و به زحمات آنان ارج نگذارد، چنین شخصی در واقع از خدای خویش هم سپاس گذاری نکرده است. (۲۴۱) در حدیث دیگری آمده است که مردی مادر پیر و ناتوان خود را بر دوش گرفته بود، و به طواف مشغول بود، در همین هنگام خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید عرض کرد: هل ادیت حقها؛ آیا حق مادرم را اینسان ادا کرده ام؟! پیامبر در جواب فرمود: لا- و لا- بزقره واحده؛ نه حتی یک نفس او را جبران نکرده ای! (۲۴۲) در این روایت به اهمیت حقوق مادر بیشتر تاءکید شده است. و علت این است که شرح درد و رنجهای مادر در راه پرورش فرزند هم به خاطر این است که محسوستر و ملموستر است، و هم بخاطر این که زحمات مادر در مقایسه با پدر از اهمیت بیشتری برخوردار است، و به همین دلیل در روایات اسلامی تاکید بیشتری در مورد مادر شده است. در مورد حق شناسی از والدین سخنان فراوانی در کتاب های تاریخی، ادبی و دینی آمده است، چند مورد را در این جا می خوانیم: سعدی و مادر پیر سعدی در گلستان می نویسد: وقتی به جهل جوانی بانگ بر مادر زدم، دل آزرده به کنجی نشست و گریان همی گفت: مگر خردی فراموش کردی که درشتی می کنی؟! چه خوش گفت: زالی (۲۴۳) به فرزند خویش چو دیدش پلنگ افکن و پیلتن گراز عهد خردیت یاد آمدی که بیچاره بودی در آغوش من نکردی در این روز بر من جفا که تو شیر مردی و من پیرزن و در بوستان، ضرورت قدرشناسی از مادر را چنین یاد آور می شود: جوانی سر از رای مادر بتافت دل درمندش در آذر بتافت چو بیچاره شد پیشش آورد مهد که ای سست مهر فراموش عهد تو آنی که از یک مگس رنجه ای که امروز سالار و سر پنجه ای (۲۴۴) فرزند فراموشکار فرزند یکی از سران ممالک در خاطرات خود می گوید: سال ها پیش، شبی دیر وقت، در ساعات بعد از نیمه شب مرا از خواب بیدار کردند و گفتند: مادرت می خواهد تلفنی با شما صحبت کند. خیلی تعجب کردم این چه کار مهمی است که در این موقع مرا از خواب بیدار کرده اند. خواب آلود پای تلفن رفتم؛ مادرم بدون مقدمه گفت: سلام پسر! به تو تبریک می گویم، امشب، شب تولد توست. با اوقات تلخی جواب دادم: همین؟! این موقع مرا از خواب بیدار کردی که شب تولد من است؟ مگر ناراحت شدی؟ البته که ناراحت شدم مادر جان! این کار را می توانستی فردا صبح انجام دهی. مادرم با خنده گفت: ناراحت نشو عزیزم، ۲۹ سال پیش از این، درست در همین ساعت مرا از خواب خوش بیدار کردی، درد شدیدی عارضم کردی، اهل منزل و همسایه را هم از خواب بیدار کردی، مرا مجبور کردی بیمارستان بروم. دکتر و پرستار دورم جمع شدند، چه شده؟ چه خبر است؟ هیچ. معلوم شد آقازاده می خواهند تشریف بیاورند، در حالی که سرکار، صبر نکردید صبح روز بعد تشریف بیاورید و بی جهت عده ای را از خواب خوش محروم نسازید. (۲۴۵) پاستور و قدردانی از مادر گرچه در کشورهای غربی بر اثر حاکمیت تکنولوژی و صنعت روابط عاطفی ضعیف و کمرنگ است و روابط سالم اعضای خانواده ها متزلزل و گاهی اصلا وجود ندارد. اما از آن جایی که عاطفه و محبت امری خدادادی و فطری است در نهاد برخی افراد غربی به ویژه فطرت های سالم، عقلاء و نخبگان آنان این حس درونی و ندای وجدان خاموش نشده و گاهی شعله هایی از آن مشاهده می شود. بلی از نظر اقتصادی و نظامی کشورهای غربی، پیشرفته و متمدن جلوه می کنند ولی به شدت در آتش فقر فرهنگی و عاطفی در رنج و عذابند. لوئی پاستور، شیمیدان معروف فرانسوی و صاحب کشف های مهم علمی، هنگامی که بر اثر نظریه های بدیع خود به اوج افتخار جهانی رسید، دولت فرانسه در صدد بر آمد خانه ای را که محل تولد او بود، به موزه تبدیل کند، پاستور در ضمن یک سخنرانی که در برابر آن خانه محقر ایراد کرد، مادر خود را فراموش ننمود و با صدایی که از فرط تاءثر می لرزید، چنین گفت: ای مادر عزیز! ای گمشده دلبنده، که سالیانی دراز در این خانه با من به سر بردی، تویی که اکنون همه چیز را مدیون تو می بینم. مادر شجاع و دلدارم! تمام حس فداکاری و شور و هیجانی که در راه عظمت علم و بزرگی میهنم به کار بسته ام، و از این پس نیز به کار خواهم بست، تو به من آموخته ای و در وجودم رسوخ داده ای. کار مشقت باری که تو در خانه و در کارگاه کوچکمان پیش گرفته بودی، به من درس صبر و حوصله در تحقیقات علمی آینده ام داد. از آن گاه که با وجود فقر و مسکنت مرا به مکتب فرستادی، عشق به میهن و

خدمت به بشر را شب و روز به من آموختی . اکنون از تو اجازه می خواهم ، تمام سرافرازی که میهنم در جشن امروز به من اعطاء می کند ، به پیشگاه عظمتت تقدیم کنم . همین قدر بدان که فرزندان امروز که در میان امواج افتخار و سربلندی غوطه ور است بازه هم خود را بدون تو ، ای مادر عزیز ! در این جهان بزرگ تنها و بی پناه می بیند ! (۲۴۶)

۷ اطاعت در مسیر حق

طبق دستور قرآن و اهل بیت علیهم السلام ، باید از والدین اطاعت کرد . هم چنانکه امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود : فحق الوالد علی الولد ان یطیعه فی کل شیء الا فی معصیة الله سبحانه (۲۴۷) حق پدر بر عهده فرزند این است که از او در همه چیز اطاعت کند جز معصیت خدا . فقهای بزرگ اسلامی در مورد لزوم اطاعت والدین احکامی را مطرح (۲۴۸) کرده اند که برخی از آنان عبارت اند : ۱ در صورتی که پدر و مادر به مسافرت فرزندشان راضی نباشند و اجازه ندهند ، سفرهای مباح و مستحبی بر فرزند حرام است . البته این حکم در دو مورد استثنا شده : ۱ برای طلب علم ۲ برای تجارت و کسب در آمد . در این دو مورد اگر در شهر خود طلب علم و تأمین معاش و مقدر نباشد می تواند بدون اجازه والدین نیز مسافرت کند . ۲ اطاعت آنان در هر حال بر فرزندان لازم است و آنان بر هر کار مباح و حتی شبهه ناک ، اگر دستور دهند فرزند باید اطاعت کند ، زیرا اطاعت آنان واجب و ترک شبهه مستحب است . ۳ اگر جهاد عینا بر کسی واجب نباشد ، والدین می توانند فرزندشان را از آن منع کنند . و در روایت آمده است که مردی که می خواست به جهاد برود . پیامبر صلی الله علیه و آله از او پرسید : آیا پدر مادرت زنده اند ؟ گفت : آری . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : اگر دنبال اجر و پاداش معنوی می گردی به سوی والدینت برگرد و با آنان رفتار نیکو داشته باش . (۲۴۹) و اساسا پدر و مادر می توانند از انجام واجبات کفائی و عبادات مستحبی ، فرزندان خود را منع کنند . امام خمینی رحمه الله در پاسخ جوانی که از رفتن به جبهه جنگ سؤال کرده است ، می فرماید : اگر مادر از رفتن شما اذیت می شود و رفتن به جبهه برای شما لازم و متعین نشده مراعات حال او را بنمائید و بستگی به نیاز جبهه دارد . (۲۵۰) ۴ اگر والدین او را در حال انجام نماز مستحبی صدا کنند لازم است نمازش را قطع کرده و متوجه پدر و مادر باشد . امام کاظم علیه السلام نیز فرمود : ان الرجل اذا کان فی الصلاة فدعاه الوالد فلیسبح و اذا دعتة الوالدة فلیقل لیبک (< ۲۵۱) اگر پدر در حال نماز فرزندش را صدا کند فرزند با تسبیح او را پاسخ بگوید و اگر مادرش صدا زند لبیک گفته و به او توجه نماید . ۶ باید تا حد امکان از آزار و اذیت پدر و مادر جلوگیری نماید . ۷ عهد و قسم را با اجازه پدر و مادر انجام دهد . عالم بزرگوار مرحوم ملا احمد نراقی می نویسد : اما غیر واجبات ، از افعال مباحه و مستحبه ، پس اگر در ترک آنها ضرری معتد به به او نباشد ، ظاهر آن است که خلافتی در میان علماء ، در وجوب اطاعت والدین نباشد و هرگاه والدین یا یکی از آنها امر به ترک آن کنند ، مخالفت در آن حرام است . و اگر در آن ضرری باشد که معتد به است ، بعضی از علماء اطاعت در آن را واجب نمی دانند و اطلاق کلام بعضی دیگر دلالت می کند بر وجوب فرمانبرداری و حرمت مخالفت ایشان در مباحات و مستحبات مطلقا . و از کلام پدرم (قدس سره) در جامع السعادات نیز چنین مستفاد می شود و ترجمه کلام ایشان این است که : بالجمله اطاعت والدین و طلب رضای ایشان واجب است . پس ، از برای فرزند جایز نیست که مرتکب هیچ یک از افعال مباحات و مستحبات شود بدون اذن ایشان . (۲۵۲) و در روایت آمده است که : مردی از یمن به محضر حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمده بود که در حضور آن حضرت به جهاد برود . پیامبر صلی الله علیه و آله به آن جوان فرمود : که برگردد و از پدر و مادر خود کسب اجازه کن ، که اگر اذن دادند جهاد کن و الا- به ایشان تا می توانی نیک رفتاری کن ، مطمئنا این عمل برای تو بهتر است اطاعت تمام دستورات خداوند بعد از توحید . (۲۵۳) محدوده اطاعت هم چنان که قبلا هم اشاره شد ، رعایت این همه حقوق در صورتی است که خواسته آنان در جهت مخالف و نقض حقوق دیگران نباشد و گرنه اگر

کسی به بهانه خدمت به پدر و مادر حقوق مسلم همسر و فرزندان و سایر برادران و خواهران ایمانی را نادیده انگاشته و موجب آزار و اذیت آنان شود؛ نه تنها ثوابی انجام نداده بلکه مرتکب گناهی نابخشودنی شده است. بنابراین والدین را فقط می توان در مسیر حق اطاعت نمود ولی اگر آنان بخواهند در راه باطل قدم بر دارند برای فرزندان لازم است از هم راهی با آنان خود داری نمایند. روزی امام حسین علیه السلام از مقابل عبدالله بن عمرو عاص می گذشت، عبدالله با مشاهده امام حسین علیه السلام به حاضرین گفت: هر کس دوست دارد محبوب ترین مردم زمین را، در نزد اهل آسمان ببیند، پس به این شخص عابر بنگرد، گرچه من از حادثه صفین تا کنون با او سخن نگفته ام. ابو سعید خدری او را نزد امام حسین علیه السلام آورده و گفته هایش را مطرح نمود. حضرت از عبدالله پرسید: آیا تو می دانستی که من محبوبترین مردم زمین، نزد آسمانیانم و در عین حال با من و پدرم در صفین به جنگ برخواستی؟ به خدا سوگند که پدر من از من بهتر بود! عبدالله پوزش خواست و گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: از پدرت اطاعت کن. حضرت فرمود: آیا فرموده خداوند متعال را نشنیده ای که می فرماید: و ان جاهدک علی اءن تشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما (۲۵۴) اگر پدر و مادرت تو را وادار کنند که آنچه را نمیدانی شریک خدا قرار دهی، امر آنان را اطاعت مکن! و آیا فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله را نشنیده بودی که: همانا اطاعت از غیر خدا، فقط در کارهای نیک است؟! و نیز گفتار آن بزرگوار را که: هیچ مخلوقی را در چیزی که نافرمانی آفریدگار است، نباید اطاعت کرد؟! (۲۵۵) از آنجا که توصیه به نیکی در مورد پدر و مادر، ممکن است این توهم را برای بعضی ایجاد کند که حتی در مساله عقائد و کفر و ایمان، باید با آنها مدارا کرد، در سوره لقمان که در کلام امام حسین علیه السلام نیز به آن اشاره شد و می فرماید: هرگاه آن دو، تلاش و کوشش کنند که چیزی را شریک من قرار دهی که از آن (حداقل) آگاهی نداری، از آنها اطاعت مکن و ان جاهدکم علی ان تشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما در این آیه به دو نکته دقیق اشاره شده: ۱ هرگز نباید رابطه انسان و پدر و مادرش، مقدم بر رابطه او با خدا باشد، و هرگز نباید عواطف خویشاوندی حاکم بر اعتقاد مکتبی او گردد. تعبیر به جاهدک اشاره به این است که پدر و مادر گاهی به گمان اینکه سعادت فرزند را می خواهند، تلاش و کوشش می کنند که او را به عقیده انحرافی خود بکشانند، و این در مورد پدران و مادران زیادی دیده می شود. وظیفه فرزندان در این گونه موارد این است که هرگز در برابر این فشارها تسلیم نشوند، و استقلال فکری خود را حفظ کرده، عقیده توحید را با هیچ چیز معاوضه نکنند. ۲ از آنجا که ممکن است، این فرمان، این توهم را به وجود آورد که در برابر پدر و مادر مشرک، باید شدت عمل و بی حرمتی به خرج داد، بلافاصله اضافه می کند که عدم اطاعت آنها در مساله کفر و شرک، دلیل بر قطع رابطه مطلق با آنها نیست بلکه در عین حال با آنها در دنیا به طرز شایسته ای رفتار کن (و صاحبهما فی الدنيا معروفا)؛ از نظر دنیا و زندگی مادی با آنها مهر و محبت و ملامت کن و از نظر اعتقاد و برنامه های مذهبی، تسلیم افکار و پیشنهادهای آنها نباش، این درست نقطه اصلی اعتدال است که حقوق خدا و پدر و مادر، در آن جمع است. (۲۵۶)

۸ در دوران پیری

یکی از علل نابسامانیهای اجتماعی جوامع صنعتی عصر ما متلاشی شدن نظام خانوادگی است که نه احترامی از سوی فرزندان وجود دارد، نه محبتی از سوی پدران و مادران، و نه پیوند مهر و عاطفه ای از سوی همسران. منظره دردناک آسایشگاههای بزرگسالان در جوامع صنعتی امروز که مرکز پدران و مادران ناتوانی است که از کار افتاده اند و از خانواده طرد شده اند شاهد بسیار گویایی برای این حقیقت تلخ است. مردان و زنانی که بعد از یک عمر خدمت، و تحویل فرزندان متعدد به جامعه در ایامی که نیاز شدیدی به عواطف فرزندان، و کمکهای آنها دارند، به کلی رانده می شوند، و در آنجا در انتظار مرگ روز شماری می کنند، و

چشم به در دوخته اند که آشنائی از در درآید، انتظاری که شاید در سال یک یا دو بار بیشتر تکرار نمی شود! به راستی تصور چنین حالتی زندگی را برای انسان از همان آغاز تلخ می کند و این است راه و رسم دنیای مادی و تمدن منهای ایمان و مذهب.

(۲۵۷) خداوند متعال با اشاره به حساسیت ها و ناملایمات دوران سخت پیری می فرماید: و قضی ربک اءلا تعبدوا الا اياه بالولدين احسنا اما یبلغن عندک الکبر اءحدهما اءو کلا- هما فلا- تقل لهما اءف و لا تنهرهما و قل لهما قولاً کریماً (۲۵۸) ؛ و پروردگارت فرمان داده: جز او را نپرستید! و به پدر و مادر نیک کنید! هرگاه یکی از آن دو، یا هر دوی آنها، نزد تو به سن پیری رسند، کمترین اهانتی به آنها روا مدار! و بر آنها فریاد مزن! و گفتار لطیف و سنجیده و بزرگوارانه به آنها بگو! خانه سالمندان یا آغوش خانواده؟! ابراهیم بن شعیب به امام صادق علیه السلام گفت: پدری بسیار پیر و ناتوان دارم او را به دوش می کشم و برای قضاوت حاجت بیرون می برم. امام فرمود: هر چه می توانی به پدرت خدمت کن و حتی خودت با دستت لقمه در دهان او بگذار که این کار وسیله نجات تو از آتش دوزخ خواهد بود. (۲۵۹) مردی به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله آمده، عرضه داشت: یا رسول الله! من به جهاد در راه خدا شوق و علاقه شدیدی دارم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پس در راه خدا جهاد کن، که اگر در میدان جنگ حق علیه باطل کشته شوی زندگی جاوید یافته و در نزد خداوند روزی خواهی خورد و اگر در این راه بمیری پاداش تو بر عهده خداوند خواهد بود و اگر از میدان جنگ سالم بازگردی از گناهان پاک می شوی همانند روزی که از مادر متولد شدی. جوان با ایمان گفت: یا رسول الله! من پدر و مادر پیری دارم که به من انس گرفته اند و دوست ندارند من به میدان جهاد بروم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: در این صورت در نزد پدر و مادرت بمان و ملازم و مواظب آنان باش، سوگند به آن خدایی که جانم در دست اوست یک شبانه روز خدمت کردن و انس با پدر و مادرت، از یک سال جهاد در راه خدا با فضیلت تر است. (۲۶۰) پاداش مادری ناتوان در دوران پیری! پیرزنی که توسط فرزندانش در یکی از خیابان های تهران رها و سرگردان شده بود، گریان و نالان چنین گفت: بچه ها بی وفا و سنگدل شده اند. این روزها که آفتاب عمر لب بام و پایم کنار گور است، از خانه بیرونم کرده اند، می گویند: تو دیگر پیر و عاطل شده ای، ما که له له تو نیستیم! من حالا چه کار کنم توی این شهر بزرگ نه جایی دارم، نه کسی را می شناسم، حتی سگ های ولگرد کوچه و خیابان هم یک پیرزن هفتاد ساله را به لانه خود راه نمی دهند... در حالی که اشک از چشمان پیر سالخورده همچنان سرازیر بود ماجرایش را برای افسر نگهبان چنین تعریف کرد: ... یک عمر خون جگر خوردم تا بچه هایم را بزرگ کردم، از خون و استخوانم برای آن ها مایه گذاشتم، لباس عروسی و دامادی تنشان کردم، گفتم دیگر نفسی راحت می کشم، دوران خوشی و نیکبختی ام فرا رسیده است. ولی افسوس! می گویند: پیر شده ای غیر از دردسر، برای ما چیزی نداری، ما که سند نداده ایم تا آخر عمر جور تو را بکشیم...! این در حالی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خدمت به پدر و مادر را از جهاد بالاتر و نگاه محبت آمیز به صورت آنان را عبادت می داند و می فرماید: روزی اگر صد مرتبه هم به صورت پدر و مادرت نگاه کنی عبادت محسوب شده و برای هر نگاهی ثواب یک حج مقبول منظور می شود. ابوذر غفاری در این زمینه روایتی دیگر نقل کرده، او می گوید: از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: نگاه به چهار چیز عبادت است. ۱ نگاه به چهره علی بن ابی طالب علیه السلام ۲ نگاه مهرآمیز به چهره پدر و مادر ۳ نگاه به قرآن ۴ نگاه به کعبه. (۲۶۱) امام باقر علیه السلام می فرماید: مردی به حضور حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمده، عرض کرد یا رسول الله! پدر و مادرم به سخن پیری و شکستگی رسیدند تا این که پدرم از دنیا رفت و مادرم به حدی پیر و ناتوان شده است که غذا را نرم می کنم و در دهانش می گذارم و او را همانند طفل شیرخوار قنداق می کنم و در میان گهواره می گذارم و می جنبانم تا خوابش ببرد. پس از آن کارش به جایی رسید که از من چیزی در خواست می کرد، نمی دانستم چه می گوید و چه می خواهد! و خلاصه آن چه از دستم بر می آید در مورد وی مضایقه نمی کنم، یا رسول الله! آیا حق مادرم را ادا کرده ام؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نه، هرگز! حتی یک ناله از ناله های او را جبران نکرده ای. (۲۶۲) بلی هنگامی

وضع حمل که مادر مرگ را آشکارا در برابر چشمانش می بیند و از شدت درد و فریاد سر می دهد و گاهی رنگ مرده به خود می گیرد، با رفتار و حرکات عادی فرزندان قابل جبران نیست، چه بسا مادرانی که قربانی فرزندان خود شده اند، و از شدت درد و ناراحتی در هنگام تولد فرزندان جان باخته اند. اساسا از منظر آیات و روایات حق مادر را ادا کردن ناممکن است ولی از آن جایی که گفته اند: آب دریا را اگر نتوان کشید لیک قدر تشنگی باید چشید ولی با همه این، فرزندان با ایمان باید تلاش کنند تا در حد امکان و توانائی خویش حقوق مادر را رعایت نمایند. از رسول اکرم صلی الله علیه و آله سؤال شد که حق پدر چیست؟ فرمود: تا زنده است از او اطاعت کنی و از دستوراتش سرپیچی ننمائی. سپس سؤال شد: حق مادر چیست؟ فرمود: هیئات! هیئات! که بتوانی حق مادر را ادا کنی. هر آینه اگر به اندازه ریگ های بیابان عالج (صحرائی در عربستان) و دانه های باران به مادر خدمت کنی و بنده وار در پیش او بایستی این همه خدمات تو به اندازه زحمات وی در هنگامی که در رحم او بودی و سنگینی تو را تحمل می نمود نخواهد بود. (۲۶۳) پس اگر انسان بخواهد حق پدرش را ادا کند باید تا آخر عمر در خدمت و اطاعت وی باشد و اگر بخواهد حق مادر را ادا کند، باید با تمام وجود و با همه امکاناتش و بنده وار در خدمت مادرش باشد، و این در حالی است که هنوز نتوانسته است، حداقل زحمات دوران حمل را که مادرش متحمل شده جبران نماید.

۹ حقوق بعد از مرگ

از دیدگاه فرهنگ و حیانی اسلام، پدر و مادر همچنان که در حال حیات خود حقوقی بر عهده فرزندان خود دارند همچنین بعد از مرگشان نیز حقوقی به عهده فرزندان دارند. برخی از آن حقوق به این شرح است: الف زیارت مزار والدین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس قبر پدر و مادرش یا یکی از این ها را در هر جمعه زیارت کند و در کنار مزار آنان سوره یاسین بخواند در مقابل هر حرفی که از این سوره می خواند آمرزشی از سوی خداوند دریافت خواهد کرد. (۲۶۴) آن حضرت در گفتار دیگری به فرزندان که فقط به خاطر خدا به زیارت قبر والدین خود می روند، پاداش حج مقبول مژده داده و فرمود: کسی که قبر پدر و مادر و یا یکی از آن ها را با قصد قربت زیارت می کند. معادل یک حج پذیرفته شده ثواب برده است و هر کس پیوسته به زیارت قبر والدین خود برود ملائکه قبر او را زیارت خواهند کرد. (۲۶۵) امیر مؤمنان علیه السلام به شیعیان خود سفارش می کند که: به زیارت مردگانتان بروید آنان از زیارت شما خوشحال می شوند و شما بعد از دعا در حق آنان، حاجت های خود را نیز در کنار قبر آنان از خداوند متعال (۲۶۶) بخواهید. (۲۶۷) رهبر بزرگوار اسلام خودش به زیارت قبر پدر و مادرش می رفت، نخستین باری که پیامبر صلی الله علیه و آله به زیارت قبر پدرش عبدالله رفت در شش سالگی بود که به همراه مادرش آمنه از مکه به یثرب سفر کرده و آرامگاه پدر گرامی اش را زیارت نمود. (۲۶۸) هم چنین آن حضرت به همراه گروهی از مسلمانان در عصرهای پنج شنبه به زیارت قبرستان بقیع می رفت، و به اهل قبور سلام و رحمت می فرستاد. (۲۶۹) امام باقر علیه السلام می فرماید: هر کس به زیارت قبر مؤمنی برود و در کنار قبر او رو به قبله بنشیند و دست خود را روی قبر بگذارد و هفت بار سوره انا انزلناه فی لیلة القدر را بخواند علاوه بر این که از خوف و وحشت روز قیامت در امان خواهد بود، خداوند متعال او و صاحب قبر را (۲۷۰) می آمرزد. لازم است بدانیم که حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرموده است: هر مؤمنی که آیه الکرسی را بخواند و ثواب آن را برای اهل قبور قرار دهد، خداوند متعال از هر حرف او ملکی می آفریند که تا روز قیامت برای این مؤمن تسبیح می گویند. (۲۷۱) بقرائت قرآن برای والدین قرآن کتاب آسمانی مسلمانان و آئین زندگی است و یک مسلمان وظیفه دارد که از دوران کودکی تا آخرین روز حیات خویش با این کتاب آسمانی آشنا شده و ارتباط همیشگی داشته باشد. امام صادق علیه السلام فرمود: قرآن عهدنامه خداوند متعال برای تمام انسان ها می باشد، برای هر مسلمان شایسته است به این عهدنامه بنگرد و هر روز

پنجاه آیه از آن را تلاوت (۲۷۲) کند . گرچه قرآن آئین زندگی و برای زیستن انسان ها نازل شده است ، اما آیات نورانی آن برای مردگان نیز تاءثیر دارد و ثوابی را که از این طریق عاید مردگان می شود در جهان آخرت در سرنوشت آنان دخیل است . امام صادق علیه السلام فرمود : قراءه القرآن فی المصحف تخفف العذاب عن الوالدین و لو كانا کافرین ؛ (۲۷۳) قرائت کردن قرآن از روی مصحف از عذاب پدر و مادر می کاهد گرچه آنان کافر باشند . آن حضرت در گفتار دیگری فرمود : هر که قرآن را از روی آن بخواند از چشمان خود بهره خوبی خواهد برد و سبب کاهش عذاب از والدینش نیز می گردد ، گرچه آن دو کافر باشند . (۲۷۴) در میان سوره های قرآن سوره (قل هو الله احد) برای آمرزش والدین اهمیت خاصی دارد . امام صادق علیه السلام در گفتاری روح بخش فرمود : هر که ایمان به خدا و روز جزاء دارد خواندن (قل هو الله احد) را دنبال هر نماز واجب از دست ندهد ، زیرا هر کس آن را بخواند ، خداوند خیر دنیا و آخرت را برای او فراهم می کند و او را به همراه پدر و مادرش و سایر فرزندان آن دو بیمارزد . (۲۷۵) ج) اعمال نیک به نیت پدر و مادر یکی دیگر از وظایف فرزند بعد از مرگ پدر و مادرش این است که در جلب رضایت آنان و به خاطر شادی روحشان از انجام اعمال نیک دریغ نرزد ، به این ترتیب که دوستان آنان را مورد احترام و محبت قرار دهد ، نماز بخواند و ثواب آن را به پدر و مادر هدیه کند ، برای آمرزش آنان دعا نماید ، اگر عهد و پیمان و قول قراری دارند به آن وفا کند ، در ادای قرض آنان سهل انگاری نکند ، آشنایان و فامیل های پدر و مادر را دیدار نموده و از احسان به آنان مضایقه نکند و خلاصه هر کاری را که احساس می کند در راستای جلب رضایت پدر و مادر و شادی روح آنان است به نحو شایسته ای به انجام برساند . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : سرآمد ابرار و نیکان در روز قیامت کسی است که پس از مرگ پدر و مادر برای ایشان احسان و نیکی کند . حتی بنا به فرموده آن حضرت برخی از اعمال نیک فرزندان در سرنوشت والدین بعد از مرگ آنان نیز تاءثیر مثبت دارد و این عمل از بار مسئولیت فرزندان کاسته و بخشی از حقوق والدینشان را از عهده آنان ساقط می کند . به جا آوردن نمازهای قضا و مستحبی ، دعا برای والدین ، عمل به عهد و پیمان های آنان ، معاشرت خوب و نیکی به فامیل و بستگان والدین ، تکریم دوستان آنان از جمله این اعمال است . (۲۷۶) پیامبر در گفتار دیگری فرمود : پدر یا مادر فردی از دنیا می رود ، در حالی که این فرزند عاق والدین بوده و حقوق آنان را به جا نیاورده است ، اما بعد از مرگ آنان پیوسته به آنان دعا کرده استغفار می کند . (برای آنان اعمال نیک انجام می دهد) خداوند متعال چنین فرزند تلاشگر را در ردیف ابرار قرار می دهد . (۲۷۷) خوشا به حال پدران و مادرانی که فرزندان صالح داشته باشند که بعد از مرگشان نیز از اعمال نیک آنان بهره مند شوند . د پرداخت بدهی برخی از فرزندان موقعی که والدینشان زنده اند به آنان احسان و نیکی نمی کنند ، اما پس از وفاتشان بدهی آنان را می پردازند و از خداوند متعال برایشان طلب آمرزش می نمایند . چنین فرزندان از دیدگاه امام پنجم علیه السلام درباره والدین خود نیکو کار به شمار می آیند . و برخی دیگر در زمان حیات پدر و مادرشان نیکو کارند ، اما بعد از مرگ آنان بدهی شان را نمی پردازند و برای والدین خود طلب آمرزش نمی کنند ، خداوند متعال چنین فرزندان را عاق والدین و گنه کار می نویسد . (۲۷۸) در این جا نقل داستانی در این زمینه مناسب می نماید : داستانی از علامه امینی علامه امینی رحمه الله می گوید : عده ای از تجار خیر و اهل ایمان در تهران بودند و گاهی اعمال خیر و نیک انجام می دادند یکی از ایشان قطعه زمینی را در یکی از مناطق مهم و حساس تهران داشت و می خواست که در آن جا مسجدی را بنا کرده و در اطرافش مغازه هایی تجاری برای مسجد بسازد . یکی از رفقای دنیا دوست وی ، او را وسوسه کرده به وی گفت : تو در این محل سینمایی بساز و در اطراف آن مغازه های تجاری درست کن و در آمد آن را در خیرات مصرف نما . حب مال از یک طرف و وسوسه شیطانی از طرف دیگر او را به ساختن سینما وادار کرد . سال ها گذشت ، اجل او فرا رسید ، و از دنیا رفت ، اموال زیادی از او برای ورثه به جای ماند که از جمله همان سینما بود . در یکی از روزها یکی از رفقای قدیمی این مرد تاجر ، بازماندگان او را به خانه خود دعوت کرد . بعد از صرف غذا ، میزبان به ورثه آن میت گفت : آیا می دانید به چه خاطر شما را به این دعوت کرده ام ؟ جواب دادند : تو به خاطر مهربانی های پدر

ما از ما پذیرائی می‌کنی. میزبان دوباره پرسید؟ آیا پدرتان در حق شما کوتاهی کرده است؟ گفتند: نه. ما دائما ایشان را به خیر و نیکی یاد می‌کنیم و رحمت بر او می‌فرستیم. سپس مرد میزبان شمه‌ای از حقوق والدین بر گردن فرزند را برای ورثه بازگو کرد. به ویژه آن که به آنان یاد آور شد. بعد از وفات پدرتان نیاز او به شما چندین برابر شده است. در ادامه بعد از بیان اهمیت حقوق پدر چنین گفت: من پدر شما را چند روز قبل در شدیدترین عذاب، خواب دیدم. این عذاب وی به خاطر احداث سینما بود. او می‌گفت: هر وقت که فیلمی فسادانگیز در آن جا نشان می‌دهند و عده‌ای را به سوی گناه و انحراف می‌کشانند، ملائکه مرا به خاطر آن عذاب می‌کنند. او از شما عاجزانه می‌خواست که این ساختمان را ویران کرده و او را از عذاب نجات دهید. بازماندگان آن تاجر بعد از شنیدن خواسته پدرشان سکوت کرده و با تعجب و ناراحتی به همدیگر نگاه کردند و مهلت خواستند تا تصمیم بگیرند. هفته‌ها گذشت خبری نشد! این مرد دوباره از آنان دعوت کرد و بعد از پذیرائی مفصلی که از آن‌ها به عمل آورد، از نتیجه تصمیمشان سؤال کرد. بزرگ ورثه پاسخ داد: آیا پدر ما این سینما را احداث نکرده؟ میزبان پاسخ داد: چرا؛ ولی الآن شدیداً پشیمان است و به خاطر آن عذاب می‌کشد و از شما می‌خواهد او را از عذاب الهی نجات دهید. بزرگ ورثه پاسخ داد: او غلط کرده و باید جزای خطای خود را خودش متحمل شود!! ما نمی‌توانیم این ساختمان را ویران کنیم. (۲۷۹) مرد میزبان از جواب آنان تعجب کرده و در بهت و حیرت فرو رفت. و به بدبختی و بیچارگی رفیق تاجرش تاءسف خورد که چه طور بعد از اعمال خیری که انجام داده با کار ناشایست و خلاف شرع خود، فرزندان و خود را به هلاکت رچار نموده است.

فصل سوم: آثار نیکی به والدین

اشاره

با مروری اجمالی به احادیث و روایات ائمه اطهار علیهم السلام می‌توان آثار و نتایج فراوانی را در مقابل نیکی به والدین به دست آورد، ما در این بخش به برخی از آنان اشاره می‌کنیم:

۱ بهشت

مردی به حضور امام جعفر صادق علیه السلام آمده و عرض کرد: ای پسر رسول خدا! پدر من پیر شده است من او را به آغوش گرفته و برای رفع نیازهایش به این طرف و آن طرف می‌برم امام فرمود: تا می‌توانی این کار را خودت انجام بده که این عمل تو را به بهشت خواهد برد. (۲۸۰) روزی حضرت موسی بن عمران علیه السلام در ضمن مناجات خود از خداوند متعال درخواست کرد که همنشین او را در بهشت به او نشان دهد. حضرت جبرئیل بر او نازل شده و نشانی جوانی را در یکی از شهرها به حضرت موسی داده و گفت: پیش آن جوان برو که او همنشین تو در بهشت خواهد بود. هنگامی که حضرت موسی به سراغ او رفت، مشاهده کرد که جوانی است که به شغل قصابی اشتغال دارد. از دور مراقب بود تا ببیند چه عمل فوق العاده از وی صادر می‌گردد و چه عاملی موجب شایستگی وی در کسب چنین مقامی گردیده است. اما هر چه بیشتر مراقبت کرد چیز مهمی در زندگی وی ندید. به این جهت در آخر روز هنگامی که قصاب، مغازه خود را تعطیل می‌کرد موسی علیه السلام پیش او رفته و از او خواست تا آن شب او را در منزل خود مهمان کند. جوان قصاب پیشنهاد حضرت موسی را با کمال میل پذیرفته، و به همراه خود به خانه اش برد. پس از صرف شام هر کدام به رختخواب خود رفتند. موسی علیه السلام دید جوان تا صبح خوابید و هیچ عمل چشم

گیری در نیمه شب انجام نداد. تعجبش بیشتر شد، وقت خداحافظی، جوان گفت: ای میهمان عزیز، اندکی صبر کن، من کاری ضروری دارم آن را انجام دهم تا با هم برویم. جوان رفت و بعد از اندکی برگشت، موسی علیه السلام پرسید: کجا رفتی که این اندازه دیر کردی؟ جوان قصاب گفت: مادر پیری دارم که هر صبح و شام به او خدمت می‌کنم. سعی می‌کنم بدون اجازه او بیرون بروم. حضرت موسی علیه السلام از او پرسید: آیا مادرت در حق تو دعا هم می‌کند؟ گفت: آری، هرگاه من به او خدمت می‌کنم او دست به دعا برداشته و می‌گوید: خدایا! به پاداش این خدماتی که این فرزندم نسبت به من انجام می‌دهد، او را همنشین موسی بن عمران علیه السلام در بهشت قرار بده. در این هنگام موسی علیه السلام به آن جوان گفت: بر تو مژده باد! که دعای مادرت در حق تو مستجاب شده است. (۲۸۱)

۲ ثواب شهادت

روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جوانی را مشاهده کرد که مشغول کسب و کار خود بود؛ به وی فرمود: این جوان! آیا از در آمد این شغل خود کسی را هم سرپرستی می‌کنی؟ گفت: بلی یا رسول الله. فرمود: چه کسی را؟ گفت: مادرم را. پیامبر فرمود: از خدمت او دست بردار که بهشت در زیر پای اوست. آن گاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله افزود: اگر ثواب شهادت فقط برای کسانی بود که در راه خدا کشته می‌شوند، شهدای امت من کم می‌شود، سپس حضرت در توضیح سخن خود هفت گروه از مسلمانان را که در ردیف شهدا محسوب می‌شوند، چنین بر شمرد: ۱ آن که در آتش بسوزد ۲ از ازدحام جمعیت بمیرد ۳ مادری در هنگام زایمان از دنیا برود. ۴ در زیر آوار کشته شود ۵ کسی که در آب غرق شود ۶ مسلمانی که درنده‌ای او را بخورد ۷ کسی که برای عزت نفس خود و خانواده و آسایش والدین تلاش می‌کنند همه در ردیف شهدا خواهند بود. (۲۸۲)

۳ سروری نیکان

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: سر آمد نیکان در روز قیامت شخصی است که به پدر و مادر خود بعد از مرگ آنان نیکی کرده باشد. (۲۸۳)

۴ بالاتر از جهاد

امام صادق علیه السلام فرمود: مردی پیش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده و عرض کرد: ای رسول خدا! من با تو برای هجرت و جهاد بیعت می‌کنم. پیامبر پرسید: آیا از پدر و مادرت یکی زنده است؟ گفت: بلی، هر دوی آن‌ها در حال حیات اند. پیامبر دوباره سؤال کرد: آیا از خداوند متعال پاداش اخروی می‌خواهی؟ گفت: بلی. پیامبر فرمود: پس به سوی پدر و مادرت برگرد و با آنان نیک رفتاری کن. (۲۸۴)

۵ عزت دنیا و آخرت

خداوند متعال در قرآن کریم به داستانی اشاره می‌فرماید: که یکی از آثار محبت و احترام به پدر و مادر را نشان می‌دهد با توجه

به اهمیت آن در قرآن، که نام بزرگترین سوره قرآن برگرفته از این داستان عبرت آموز می باشد و هم چنین به علت نتایج مفید آن در این جا خلاصه ای از آن را می خوانیم: در زمان حضرت موسی علیه السلام، در میان بنی اسرائیل مرد جوانی زندگی می کرد او که به شغل غله فروشی و خرید و فروش گندم اشتغال داشت جوانی با ادب و آراسته به کمالات ظاهری و معنوی بود. در یکی از روزها، که طبق معمول در مغازه ی خویش، مشغول تجارت بود، شخصی آمده و از او، گندم زیادی خریداری کرد، که آن معامله ی کلان، بهره سرشاری برای آن تاجر جوان در پی داشت. وقتی برای تحویل گندم به انباری بسته و پدرش پشت در خوابیده است و اتفاقاً کلید انبار هم در جیب اوست. جوان غله فروش چون شخصی چون شخصی با تربیت و فهمیده بود، به احترام پدرش از مشتری عذر خواهی کرده و گفت. متأسفانه! تحویل گندم بستگی به بیداری پدرم دارد و من نمی توانم او را از خواب بیدار کرده و اسباب ناراحتی اش را فراهم کنم؛ به همین جهت اگر صبر کنی تا پدرم بیدار شود من مقداری از مبلغ کالا- به تو تخفیف خواهم داد و اگر نمی توانی صبر کنی لطفاً از جای دیگری جنس مورد نیاز خود را تهیه کن! مشتری گندم گفت: من آن جنس را مقداری هم گران تر می خرم، معطل نشو و پدرت را از خواب بیدار کن جنس را تحویل من بده. جوان گفت: من هرگز او را از خواب بیدار نخواهم کرد و استراحت پدر، در نزد من بیشتر ارزش دارد تا سود این معامله کلان. بعد از اصرار مشتری و امتناع تاجر جوان، بالاخره مشتری صبر کرد و رفت. بعد از ساعتی، پدر از خواب بیدار شد؛ دید پسرش در حیاط خانه قدم می زند، پرسید: پسر! چه طور شده در این ساعت کاری، درب مغازه را بسته و به خانه آمده ای؟ جوان برومند، داستان را برای او نقل کرد، پدرش بعد از شنیدن واقعه، خیلی خوشحال شد و حمد الهی به جا آورد و به خداوند عرضه داشت: پروردگار! از تو متشکرم، که چنین فرزندی با عاطفه و مهربان به من عطا کرده ای. و به پسرش گفت: اگر چه من راضی بودم که مرا از خواب بیدار کنی و این همه سود را از دست ندهی، اما حالا که تو بزرگواری کردی و احترام پدر پیرت را نگاه داشته ای، من، در عوض آن سودی که از دست داده ای، گوساله خویش را به تو می بخشم و امیدوارم که خدای متعال توسط این گوساله، نفع بسیاری به تو برساند و آن درس عبرتی باشد، برای تمام جوان ها که احترام به پدر و مادر خویش را حفظ کنند. سه سال از این ماجرا گذشت، آن گوساله روز به روز رشد کرده و یک گاه بزرگ و کامل شده بود. در آن زمان، در منطقه دیگری و در یکی از خانواده های بنی اسرائیل، دختری مؤدب و عقیفه و جمیله بود که به حد بلوغ رسیده و خواستگاران زیادی برایش می آمدند؛ که از جمله ی آنان دو پسر عمومی دختر بود. یکی از آن دو متدین و با تربیت بود اما از مال دنیا چندان بهره ای نداشت و در مقابل پسر عمومی دوم، از ثروت دنیا بهره مند بود، ولی از دین و تقوا و معنویت هیچ بهره ای نداشت، فقط در ظاهر و با زبان به حضرت موسی گروید بود. دختر از بین خواستگاران، به این دو نفر متمایل شد و یک هفته مهلت خواست، تا در مورد زندگی و انتخاب همسر آینده اش تصمیم بگیرد. او در این مدت با خود فکر کرد که: اگر من با پسر عمومی متدین ازدواج کنم، باید عمری در فقر بوده و با زندگی ساده بسازم، اما در عوض با همسری راستگو و مهربان و خداشناس به سر خواهم برد و یک زندگی آرام بخش و سالم خواهم داشت. اما اگر با همسر ثروتمند، بی تقوا و آلوده به گناه ازدواج کنم، ممکن است چند روزی در رفاه و آسایش باشم، اما از فضائل اخلاقی و معنوی دور خواهم ماند و در اثر بی مباله‌تی و بی تقوایی همسر آینده ام، ممکن است از جاده سعادت منحرف شوم و در سراشیبی لغزش ها و آلودگی ها سقوط کنم. دختر جوان، بعد از فکر و مشورت با پدر و مادر خویش به این نتیجه رسید که با پسر عمومی متدین و با تقوا ازدواج کند. وقتی پسر عمومی ثروتمند، از تصمیم عاقلانه دختر عمومی خویش آگاه گردید، آتش حسد، در سینه ی او شعله ور شد. وی در اثر وسوسه شیطان نقشه خطرناک و شومی کشید. شبی پسر عمومی با ایمان را به منزل خویش دعوت کرده و بعد از پذیرایی کامل، شب را در خانه نگه داشت و در آخرهای شب، در حالی که مهمان در خواب بود او را ناجوانمردانه به طرز فجیعی کشته و جنازه را به یکی از محلات ثروتمند بنی اسرائیل انداخت. او با خودش چنین اندیشید: با یک تیر دو نشان می زنم، اولاً: دختر عمومی بعد از حذف رقیب ناچار مرا می پذیرد؛ دوماً: دیه این پسر

عمو را (طبق شریعت حضرت موسی علیه السلام) از اهالی محل گرفته و صرف مخارج عروسی می‌کنم. صبح زود وقتی مردم از خانه‌ها بیرون آمدند با جسد خونین یک مقتول مواجه شدند، و هر چه دقت کردند، او را نشناختند؛ تا این که به حضور حضرت موسی علیه السلام رفته و حادثه را گزارش دادند. حضرت موسی علیه السلام دستور داد، تمام طبقات و اصناف حتی کشاورزان، از رفتن به سر کار خود داری کنند و همه در صدد شناختن قاتل و مقتول باشند. (زیرا مسئله‌ی قتل در بین بنی اسرائیل خیلی مهم بود) مردم به دنبال دستور پیامبر خدا، تمام تلاش خود را به کار بردند، ولی هیچ اثری از قاتل یا مقتول به دست نیامد. جوان قاتل نزدیکی‌های ظهر، از منزل خود بیرون آمد و مشاهده کرد که وضع شهر به هم ریخته، همه دست از کار کشیده‌اند. جوان با تجاهل علت را جویا شد و گفتند: شخصی را کشته و شب گذشته، به یکی از محله‌ها انداخته‌اند و حضرت موسی دستور شناسائی و دستگیری قاتل را داده است که خانواده مقتول، او را قصاص کند. وی به سرعت به کنار جنازه آمد و روپوش را کنار زد و به صورت او نگاه کرد. ناگهان نعره زد، و داد و فریاد راه انداخته و مانند اشخاص معصیت دیده، به سر و صورت خود می‌زد و گریه‌کنان می‌گفت: آه! آه! این جوان پسر عمومی من است و باید یا قاتل را نشان بدهید تا قصاص کنم، با این که دیه خون او را بگیریم! وقتی او را در محضر حضرت موسی علیه السلام حاضر کردند، حضرت موسی علیه السلام بعد از احراز هویت و کشف خویشاوندی آن جوان با مقتول، فرمود: اهالی آن محل یا باید قاتل را بیابند و یا این که، پنجاه نفر قسم بخورند که خبر از قاتل ندارند و دیه مقتول را بپردازند. بنی اسرائیل گفتند: یا نبی الله! ما بدون تقصیر چرا دیه بدهیم، شما از خدای خویش سؤال کن، تا این که قاتل را به ما معرفی نماید و ما از این اتهام، رها شویم. حضرت فرمود: دستور خداوند، فعلا این است و من هرگز خلاف دستور خداوند عمل نخواهم کرد. در این هنگام، از طرف خداوند به موسی علیه السلام وحی نازل شد: ای موسی! حالا که به حکم ظاهری تو راضی نشدند دستور بده، گاوی را بکشند و بعضی از اعضای او را، به بدن مرده بزنند، تا من او را زنده نمایم و او قاتل خودش را معرفی کند. خداوند متعال در قرآن با اشاره به این قصه می‌فرماید: و اذ قال موسی لقومه ان الله یامرکم ان تذبحوا بقره قالوا اءتتخذنا هزوا قال اءعوذ بالله ان کون من الجاهلین (۲۸۵) و (به یاد آورید) هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: خداوند به شما دستور می‌دهد ماده گاوی را ذبح کنید (و قطعه‌ای از بدن آن را به مقتولی که قاتل او شناخته نشده بزنید، تا زنده شود و قاتل خویش را معرفی کند؛ و غوغا خاموش گردد) گفتند: آیا ما را مسخره می‌کنی؟ (مگر ممکن است عضو حیوان مرده‌ای را به انسان مرده‌ای بزنیم و او زنده شود) موسی گفت: به خدا پناه می‌برم از اینکه از جاهلان باشم! قالوا ادع لنا ربک یبین لنا ما هی قال انه یقول انها بقره لا فارض ولا بکر عوان بین ذلک فافعلوا ما تؤمرون (۲۸۶) بنی اسرائیل گفتند: پس از خدای خود بخواه که برای ما روشن کند این ماده گاو چگونه ماده گاوی باشد؟ گفت: خداوند می‌فرماید: ماده گاوی است که نه پیر و از کار افتاده باشد، و نه بکر و جوان، بلکه میان این دو باشد. آنچه به شما دستور داده شده، (هر چه زودتر) انجام دهید. قالوا ادع لنا ربک یبین لنا ما لونها قال انه یقول انها بقره صفراء فاقع لونها تسر الناظرین؛ (۲۸۷) گفتند: از خدایت بخواه برای ما روشن کند که رنگ آن چگونه باشد؟ موسی گفت خداوند می‌فرماید گاوی باشد زرد یکدست، که بینندگان را خوش آمده و مسرور سازد. قالوا ادع لنا ربک یبین لنا ما هی ان البقر تشابه علینا و انا ان شاء الله لمهتدون * قال انه یقول انها بقره لا ذلول تثیر الارض ولا- تسقی الخرت مسلمة لا- شیء فیها قالوا الآن جئت بالحق فذبحوها و ما کادوا یفعلون (۲۸۸) باز گفتند از خدایت بخواه برای ما روشن کند که چگونه گاوی باید باشد؟ زیرا این گاو برای ما مبهم شده! و اگر خدا بخواهد ما هدایت خواهیم شد! گفت: خداوند می‌فرماید: گاوی باشد که نه برای شخم زدن رام شده؛ و نه برای زراعت آبکشی کند؛ و از هر عیبی بر کنار باشد، و حتی هیچ گونه رنگ دیگری در آن نباشد. گفتند: الان حق مطلب را آوردی! سپس (چنان گاوی را پیدا کردند و) آن را سر بریدند؛ ولی مایل نبودند این کار را انجام دهند. بنی اسرائیل، وقتی این صفات را، از حضرت موسی شنیدند به دنبال گاوی با این اوصاف گشتند و هر چه تفحص کردند پیدا نشد تا این که بالاخره، گاوی را با آن ویژگی‌ها، در خانه‌ی جوانی پیدا

کردند. او همان جوان گندم فروش بود. که چند سال پیش، در اثر احترام و مهربانی به پدرش، صاحب گوساله ای شده بود. بنی اسرائیل به در خانه جوان تاجر آمده و تقاضای خرید گاو را کردند و او وقتی از ماجرا اطلاع یافت خوشحال شده و گفت: باید از مادرم اجازه بگیرم. پیش مادرش آمده و مشورت کرد، مادرش گفت: به دو برابر قیمت معمولی او را بفروش. بنی اسرائیل وقتی از قیمت باخبر شدند گفتند: مگر چه خبر شده؟ یک گاو معمولی به دو برابر قیمت بازار؟! و پیش حضرت موسی علیه السلام آمده و گزارش دادند. حضرت فرمود: حتما باید بخرید زیرا فرمان خداوند است. آنها برگشته و به صاحب گاو گفتند: چاره ای نیست، ما آن را به دو برابر قیمت می خریم، برو گاو را بیاور. او دوباره پیش مادرش آمده و نظر او را خواست و مادرش گفت: پسر! برو بگو: به دو برابر قیمت قبلی ما می فروشیم! آن ها وقتی این جمله را شنیدند با تعجب و ناراحتی گفتند: ما یک گاو را به چهار برابر قیمت، نمی خریم. بنی اسرائیل دوباره پیش حضرت موسی علیه السلام برگشتند و حضرت فرمود: باید بخرید، زیرا فرمان خداوند است. آن ها بازگشتند، این بار مادر جوان گفت: پسر جان! برو به آن ها بگو: چون شما نخریدید و رفتید، به دو برابر قیمت قبلی ما می فروشیم. بنی اسرائیل باز از خریدن خودداری کرده و برگشتند و هر بار که بر می گشتند، قیمت دو برابر می شد، تا آن که آن گاه را به دستور حضرت موسی خریدند، به قیمت این که پوستش را پر از سکه های طلا بکنند. بعد از خریدن گاو، آن را ذبح نموده و پوستش را پر از سکه های طلا کرده و به صاحبش تحویل دادند. حضرت موسی علیه السلام دو رکعت نماز خواند و بعد دست ها را به سوی آسمان بلند کرده و فرمود: پروردگار! تو را قسم می دهم به شکوه و جلال محمد و آل محمد علیه السلام، که این مرده را زنده گردانی. بعد قسمتی از دم گاو را آورده و به بدن مقتول زدند و او زنده شده و قاتل خود را معرفی کرد و چگونگی وقوع جنایت را شرح داد. بعد از این معجزه، بنی اسرائیل به هم دیگر می گفتند: ما نمی دانیم معجزه زنده شدن این مقتول مهم است، یا ثروتمند کردن خداوند، آن جوان تاجر را! حضرت موسی امر کرد که قاتل را قصاص کنند و آن جوان بی گناه، بعد از زنده شدن، از حضرت موسی تقاضا کرد که از خداوند بخواهد، عمری دوباره به او عنایت کند. خداوند به حضرت موسی مژده داد که هفتاد سال، عمر دوباره به او بخشیدم و بعد موسی علیه السلام آن دختر پاکدامن را به عقد آن جوان پسر عموی متدین و درستکار در آورد. در حدیث نقل شده: خداوند در قیامت هم بین آن دو زوج جوان، جدائی نمی اندازد و آن ها در عالم آخرت در بهشت با یکدیگر زن و شوهر خواهند بود. (۲۸۹)

۶ انجام بهترین اعمال

منصور بن حازم به امام صادق علیه السلام عرض کرد: کدام یکم از اعمال نیک از سایر اعمال برتر است. امام فرمود: الصلاة لوقتها و بر الوالدین و الجهاد فی سبیل الله؛ (۲۹۰) نماز در وقت، نیکی به پدر و مادر و جهاد در راه خدا.

۷ طول عمر و فراوانی روزی

خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس می خواهد عمری طولانی، گشایش در زندگی، وسعت رزق و روزی فراوان داشته باشد، به پدر و مادرش نیکی و احسان نماید، چرا که این عمل بخشی از اطاعت خدا است. (۲۹۱) در روایتی دیگر از آن حضرت آمده است که: هر کس برای من خوش رفتاری به پدر و مادرش را تعهد نماید، من نیز متقابلاً فراوانی مال، زیادی عمر، و محبت و سربلندی او را در میان خانواده و بستگانش تضمین می کنم. (۲۹۲)

۸ داشتن فرزندان صالح

امام صادق علیه السلام فرمود: بروا آباءکم بیرکم اءبناؤکم؛ (۲۹۳) به پدرانتان نیکی کنید تا فرزندانتان نیز به شما نیکی کنند.

۹ راحتی در حال مرگ

امام صادق علیه السلام به فرزندان نیکو کاری که با والدین خود خوشرفتاری می کنند مژده داد: هر کس دوست دارد خداوند در لحظه مرگ بر او آسان بگیرد به بستگان خود صله رحم کرده و به پدر و مادرش نیکی کند. در این صورت علاوه بر این که در لحظه جان دادن احسان آرامش و راحتی خواهد کرد، در دنیا نیز در زندگی خود به فقر و بیچارگی دچار نخواهد شد. (۲۹۴)

جوانی از اصحاب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مریض و بستری شده بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله به عیادت او آمد. حال وی بسیار وخیم و رقت انگیز بود و آخرین لحظات عمر خود را سپری می کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: به یگانگی خداوند متعال اقرار کن و بگو: لا اله الا الله. زبان جوان به لکنت افتاد و نتوانست آن جمله مقدس را بیان کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله از زنی که در آنجا حضور داشت پرسید: آیا این جوان مادر دارد؟ گفت: آری من مادر او هستم. فرمود: آیا از او ناراضی هستی؟ گفت: بلی یا رسول الله! اکنون مدت شش سال است که با او سخن نگفته ام. رسول خدا صلی الله علیه و آله از زن خواست که از لغزش های پسرش بگذرد و او را عفو کند. یا رسول الله! به خاطر شما از او گذاشتم و راضی شدم. در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله به جوان این دعا را تعلیم داد که بگو: یا من یقبل الیسیر و یعفو عن الکثیر اقبل منی الیسیر و اعف عنی الکثیر انک اءنت العفو الغفور؛ (۲۹۵) آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله برای دومین بار کلمه شهادت را بر او تقلین نمود در این موقع زبان جوان گشوده و به آسانی توانست کلمه لا اله الا الله را ادا نماید. جنت که رضای ما، در آن است زیر کف پای مادران است خواهی که رضای ما بیابی آن کن که رضای مادران است

۱۰ ثواب حج مقبول

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ فرزند نیکو کاری نیست که به چهره پدر و مار خود نگاهی مهربانانه و شفقت آمیز بیندازد، مگر اینکه خداوند متعال برای هر نظری، ثواب یک حج مقبول منظور می نماید. یاران پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند: یا رسول الله! آیا اگر فردی هر روز صد مرتبه به چهره پدر یا مادرش نظاره کند باز هم این پاداش را دریافت خواهد کرد؟ فرمود: آری، اگر روزی صد بار این کار را انجام دهد، ثواب صد حج پذیرفته خواهد داشت. خداوند متعال قادر است که پاداش بیشتر و بهتری عنایت کند. (۲۹۶)

۱۱ آموزش گناهان

بخشودگی گناهان یکی دیگر از آثار محبت و خوشرفتاری با والدین است. پیشوای ششم فرمود: روزی مردی به حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده و گفت: ای رسول خدا! زمانی من صاحب دختری شدم. او را پرورش دادم تا به حد بلوغ رسید، تا آن که روزی بر وی لباس نو پوشانده و آراستم و آن گاه بر سر چاهی آورده و در میان آن انداختم. او ناله می کرد و استمداد

می طلبید ، آخرین سخنی که از او به گوشم رسید ، این بود که با آه و ناله می گفت : بابا !! یا رسول الله ! کفارہ این گناه من چیست ؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : ای مرد ! آیا مادرت زنده است ؟ گفت : نه . پیامبر فرمود : آیا خانه ات زنده است ؟ مرد گفت : بلی . رسول خدا صلی الله علیه و آله به او سفارش کرد : ای مرد ! برو و با خاله ات خوش رفتاری کن و به او نیکی نما زیرا که او به منزله مادر تو است و نیک رفتاری با او کفارہ این گناه تو خواهد بود . امام صادق علیه السلام در ادامه سخن خود افزود : در زمان جاهلیت پدران ، دختران خود را می کشتند که مبادا اسیر شده و در میان قبیله های دیگر صاحب فرزندان شوند . (۲۹۷)

۱۲ عروج به قله کمال

حضرت موسی علیه السلام مردی را دید که در پیشگاه حضرت حق به مقام والایی نائل شده است . درجه بلند او در نظرش مهم جلوه کرد و به حال او غبطه خورد . به این جهت در پیشگاه خداوند متعال عرضه داشت : خدایا ! به چه علت این بنده ات را به این مقامات عالی رسانده ای ؟ خداوند فرمود : ای موسی ! او نسبت به پدر و مادرش نیکوکار بود و در راه سخن چینی هیچ گاه قدم برنداشته است . (۲۹۸)

۱۳ کامرانی در زندگی

یکی از مهم ترین عوامل توفیق و کامرانی در زندگی که موجب می شود انسان از ابعاد مختلف زندگی بهره کافی برده و آرامش خود را باز یابد ، خدمت کردن به پدر و مادر است . رسول خاتم صلی الله علیه و آله با اشاره به این نکته فرمود : خداوند چهار نعمت را در گرو چهار عمل قرار داده است : ۱ بهره مندی از دانش را در احترام به استاد ۲ تداوم ایمان را در تعظیم خداوند ۳ کامرانی و لذت زندگی را در نیکی به پدر و مادر ۴ نجات از آتش جهنم را در ترک آزار و اذیت مردم . (۲۹۹)

۱۴ اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله

مردی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ، از خدمت به پدر و مادر سؤال کرد . آن حضرت فرمود : به مادرت نیکی کن ، به مادرت نیکی کن ، به پدرت خوشرفتاری کن ، با پدرت خوشرفتاری کن ، با پدرت خوشرفتاری کن . (۳۰۰) از آن جایی که اطاعت از رسول اکرم صلی الله علیه و آله که در راستای پیروی از او امر خداوند متعال است خود ثوابی دیگر دارد و رستگاری و پیروزی را به دنبال می آورد و خداوند متعال فرمود : و من یطع الله و رسوله فقد فاز فورا عظیما ؛ (۳۰۱) هر کس از خدا و رسولش اطاعت کند به رستگاری و پیروزی بزرگی دست یافته است . به این جهت فرزندان صالحی که در معاشرت با والدین خود خوشرفتاری پیشه می کنند ، از دستور رسول گرامی اسلام پیروی نموده و به درجات با شکوهی که خداوند متعال وعده داده است نائل می شوند . این فصل را با ذکر قطعه شعری در مورد مادر به پایان می بریم : مادرم روی مهت روح و روان است مرا مهر تو قوت تن ، قوت جان است مرا در دل اندیشه تو گنج نمان است مرا یک نگاه تو به از ، هر دو جهان است مرا فارغم با تو از هر خوب و بد ، ای پاک سرشت زیر پای تو نهادست خدا باغ بهشت همه آثار وجودم ز وجود تو بود به خدا بود من از پرتو بود تو بود

فصل چهارم : در سیره صالحان

سید رضی و تجلیل از مادر

سید رضی رحمه الله مؤلف نهج البلاغه و یکی از مفاخر آسمان پر ستاره دنیای تشیع، همیشه پاسدار مقام ارجمند مادر گرامی اش بود و از زحمات طاقت فرسای او تجلیل به عمل می آورد. او در ضمن شعری مادرش را چنین می ستاید: لو كان متلك كل ام بره غنى البنون بها عن الآباء مادرم! اگر همه مادران مانند تو نیکو کار و پاک سرشت بودند، هیچ فرزندی نیاز به سرپرستی پدر نداشت. این مادر علویه که با شش واسطه به امیر مؤمنان علی علیه السلام نسبت می رساند، زنی با کمال و دانش، دوست بود و شیخ مفید کتاب احکام النساء را به درخواست او نوشت و با اسلوب زیبایی به بانوان مسلمان عرضه نمود. این بانوی فرهنگ پرور، در دامن پر مهر خویش، دو دانشمند بی بدیل تربیت کرد که در جامعه اسلامی افتخارات مهمی آفریده و به درجات عالی رسیدند. آنان در اثر تربیت چنین مادری، در فضائل اخلاقی، علم و ادب، عزت نفس، شهامت، علو همت، علوم قرآنی و مدیریت اجتماعی، سرآمد عصر بوده و موافق و مخالف شیفته مقامات عالی و کمالات معنوی آنان گردید. خدمات این دو دانشمند بزرگ اسلامی، مرهون زحمات مادر خوش فکر و فرهنگ دوست شان می باشد. در تاریخ آمده است که: شیخ مفید، بزرگ دانشمند دنیای اسلام، شبی حضرت فاطمه زهرا علیهما السلام را در خواب دید: که آن بانوی کرامت دست دو کودک خردسال خود، حسن و حسین علیهما السلام را گرفته و در مسجد کرخ به نزد او آورد و به او فرمود: ای شیخ! به این ها دانش فقه بیاموز! او با تعجب فراوان از خواب بیدار شده از شدت هیجان عاطفی به گریه افتاد و بعد به فکر فرو رفت. شیخ تا صبح همچنان با تحیر در اندیشه این رؤیای صادقانه بود. فردای آن شب در مسجد نشسته بود که بانوی با عظمتی وارد مسجد شد. او در حالی که دست دو کودک خردسالش را در دست گرفته بود به نزد شیخ آمد. این بانوی بزرگوار که فاطمه بنت الحسین علیه السلام مادر سید رضی و سید مرتضی بود، به شیخ مفید اظهار داشت: ای شیخ! این دو کودک را آورده ام تا به آنان علم فقه بیاموزی. شیخ مفید با مشاهده این صحنه، خواب شب گذشته اش را به یاد آورد و بی اختیار اشک چشمانش سرازیر گردید و به دنبال آن قصه شب گذشته اش را برای آن خانم نقل کرد. و این چنین بود که شیخ مفید، تعلیم و تربیت آیین دو کودک را به عهده گرفت و در تربیت آنان نهایت تلاش خود را به عمل آورد. این دو کودک بر اثر تلاش بی وقفه مادر و تعلیم شیخ مفید در اندک زمانی به مقامات بزرگی از علم و کمال رسیدند و خداوند متعال سرچشمه های حکمت و دانش را بر سینه هایشان جاری نمود. (۳۰۲)

شیخ مفید در مقدمه کتاب احکام النساء در مورد این مادر شایسته و علم دوست می نویسد: سیده جلیله و فاضله ای خداوند عزتش را پایدار کند به من اطلاع داد که علاقه مند به تالیف کتابی است که همه احکام واجبه به خصوص احکام را که مخصوص زنان مسلمان است در برداشته باشد و من در خواست او را که خداوند توفیقش دهد پذیرفتم و این کتاب را نوشتم. (۳۰۳)

محدث قمی و تواضع در مقابل پدر

شیخ عباس قمی رحمه الله، عارف، خطیب و محدث پر آوازه عرصه عرفان و حدیث و دارای تالیفات فراوانی از جمله: مفاتیح الجنان، سفینه البحار و... در ضمن خاطرات خود می گوید: وقتی کتاب منازل الآخرة را تالیف و چاپ کردم، یک نسخه آن به دست شیخ عبدالرزاق مسئله گو که همیشه قبل از ظهر در صحن مطهر حضرت معصومه علیهما السلام مسئله می گفت افتاد، و او هر روز کتاب منازل الآخرة را به دست گرفته و برای حاضرین می خواند. مرحوم پدرم کربلایی محمد رضا که از علاقه مندان شیخ عبدالرزاق بود، و هر روز در مجلس او حاضر می شد روزی به خانه آمد و گفت: شیخ عباس! کاش مثل این مسئله گو می شدی و می توانستی منبر بروی و این کتاب را که امروز برای ما خواند، بخوانی! چند بار خواستم بگویم آن کتاب از آثار و

تالیفات من است، اما هر بار خودداری کردم و به احترام پدر و پرهیز از خودنمایی چیزی نگفتم، فقط عرض کردم: دعا بفرمائید خداوند توفیقی مرحمت فرماید. (۳۰۴)

اویس قرنی و عشق به مادر

اویس قرنی از معدود یاران پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد که در زهد و تقوی به درجات بلندی نائل شد و بعد از تلاش های فراوان در راه احیای دین و دفاع از ولایت علی علیه السلام در جنگ صفین در رکاب علی علیه السلام به شهادت رسید و در منطقه صفین مدفون شد. (۳۰۵) هنگامی که اویس در یمن بود، شتربانی می کرد و مادر پیری داشت که تحت تکفل اویس بود. او با این که علاقه شدیدی به وجود گرامی رسول الله صلی الله علیه و آله داشت اما هیچ گاه نتوانست پیامبر را از نزدیک زیارت کرده و به نظاره آن سیمای ملکوتی بنشیند. در یکی از روزها که اشتیاق دیدار سرور کانیات در وجودش به شدت شعله ور گردید، از مادرش اجازه خواست تا به سرزمین حجاز آمده و حضرت رسول صلی الله علیه و آله را زیارت نماید، مادرش به او گفت: پسر! به دیدار آن حضرت برو و هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه نبود، بیش از نصف روز در آن جا توقف نکن! اویس با زحمت فراوان فاصله بین یمن و مدینه را پیموده و به منزل پیامبر رسید. اما با کمال ناباوری شنید که: پیامبر در شهر مدینه حضور ندارد. چون بیش از نصف روز فرصت نداشت و به والاترین هدف خود که فیض حضور پیامبر صلی الله علیه و آله بود، نائل نشد، به مسلمانان اظهار داشت: سلام مرا به حضرتش برسانید و بگوئید: مردی به نام اویس از یمن به زیارت شما آمده بود و چون از مادرش اجازه توقف بیشتری نداشت با کمال شرمندگی به وطن خود مراجعت نمود. بعد از مدتی که پیامبر صلی الله علیه و آله به خانه بازگشت فرمود: نفوح روائح الجنة من قبل قرن و شوقه الیک یا اویس القرنی اءلا و من لقیه فلیقرئه منی السلام؛ (۳۰۶) نسیم بهشتی از سوی قبیله قرن می وزد، آه! چه قدر به دیدار تو مشتاقم، ای اویس قرنی. ای مسلمانان هر کس او را ملاقات کند، سلام مرا به او برساند. عبدی می گوید: پس از جست و جوی زیاد بدیدار اویس قرنی رسیدم به او گفتم: دلم می خواهد سخنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله برایم نقل کنی. تا نام رسول خدا را شنید، آهی کشید اشک در چشمش حلقه زد. بغض گلویش را گرفت و با گریه گفت: افسوس هزار افسوس! عمری برای او سوختم و عاقبت به دیدارش نرسیدم، (زیرا مادرم بیش از نصف روز به من اجازه نداد برای دیدار حضرتش در مدینه بمانم.) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد مقام بلندی و معنوی اویس فرمود: یدخل فی شفاعته مثل ربیعه و مضر؛ افراد زیادی مانند قبیله ربیعه و مضر با شفاعت اویس وارد بهشت خواهند شد. (۳۰۷) و هم چنین دعبل شاعر معروف شیعی با تفاخر تمام به مقام شفاعت اویس اشاره کرد و چنین سرود: اویس ذوالشفاعة کان منا فیوم البعث نحن الشافعون؛ اویسی که دارای مقام شفاعت است از ماست. پس ما در روز قیامت شفاعت کننده خواهیم بود. آبروی اهل ایمان خاک پای مادر است هر چه دارند این جماعت از دعای مادر است قدر و جاهی را که در اسلام دارا شد اویس از کمال طاعت و خدمت برای مادر است امر او را داد رجحان بر ملاقات نبی چون رضای مصطفی هم در رضای مادر است جوانمردان نیکو خصال در تفسیر منهج الصادقین آمده است که: اصحاب رقیم سه نفر بودند که از شهر خود به علت برخی مشکلات بیرون آمدند. آنان در بیابان گرفتار باران شدند و به ناچار در دامنه کوهی به غاری پناه بردند. هنگامی که در داخل غار قرار گرفتند در اثر باران و جریان سیل سنگ بزرگی از بالای کوه غلتیده و راه خروجی غار را مسدود نمود. و روز روشن بر آنان تاریک گردید. در این حال امید آنان از همه جا قطع شد و به غیر از استمداد از خداوند متعال راهی باقی نماند. یکی از آنان گفت: خوب است که هر یک از ما نمونه ای از عمل خالص خود را، در پیشگاه پروردگار متعال وسیله قرار داده و به این طریق از خداوند رحمان نجات خواهیم. دو دوست دیگر سخن او را تصدیق کردند. یکی از آنان گفت: ای خداوند بزرگ و ای دانای

آشکار و نهان! تو خود می دانی که من روزی کارگری را اجیر کردم، در آخر روز وقتی مزد او را می پرداختم او به مبلغ معین راضی نشد و از من قهر کرد و رفت. من با مزد وی گوسفندی خریدم و آن را جداگانه پرورش دادم و در زمانی که او از من غایب شده بود، (در اثر تولید مثل) گوسفندان زیادی برای وی را فراهم آوردم. بعد از مدتی آن مرد آمده مزد خود را از من طلب کرد، من وی را به سوی آن گوسفندان بردم و گفتم این ها مال تو است. اول باورش نشد اما بعد از اندکی گوسفندان را از من تحویل گرفت و رفت. خداوند! اگر این کار من با خلوص نیت و در راه رضای تو بوده است ما را از این گرفتاری نجات بده! در این هنگام دیدند آن سنگ بزرگ تکانی خورد و مقداری کنار رفت. دومی گفت: پروردگار! تو می دانی که من دختر عمویی با کمال و زیبا چهره داشتم در دوران جوانی شیفته او شدم تا این که روزی در محل خلوتی او را یافتم، خواستم که کام دل بگیرم اما آن دختر گفت: ای پسر عمو! از خدا بترس و پرده دری مکن. من با این سخن به یاد تو افتادم و بر هوای نفس خود غلبه کردم و از گناه صرف نظر نمودم. خدایا! اگر این کار را من از روی اخلاص نموده ام و رضای تو را منظور نظر داشته ام ما را از این غم رهانیده و از هلاکت نجات بده! در این هنگام مقداری دیگر از سنگ به کنار رفت و روشنایی بیشتری به داخل غار تابید. سومی گفت: بارالها! تو می دانی که من پدر و مادر پیری داشتم که از شدت پیری قادر به حرکت نبودند و من در همه حال به آنان خدمت می کردم. شبی مادرم از من آب خواست، من آب آوردم دیدم خوابش برده، آب را در دستم بالای سر او نگاه داشتم تا مادرم بیدار شود. آب به او دهم تا صبح آب را در دستم نگاه داشته و بیدار نشستم که مبادا مادرم بیدار شده و تشنه بماند و خجالت بکشد که از من آب بخواهد. ولی مادرم تا صبح بیدار نشد و من هم او را بیدار نکردم که مبادا آزرده خاطر شود. خداوندا! اگر این عمل من برای رضای تو بوده این در بسته را به روی ما بگشا و ما را از این گرفتاری رهایی ده! در این هنگام تمام سنگ به کنار رفت، و هر سه نفر به لطف الهی با سلامتی و خوشحالی از غار خارج شده و به سفر خود ادامه دادند. (۳۰۸)

امیر مؤمنان علیه السلام در فراق مادر

فاطمه بنت اسد مادر گرامی علی علیه السلام از مادران نمونه تاریخ است. علی علیه السلام به این مادر پاک و صالح بی نهایت علاقه داشت. وی در سال چهارم هجری رحلت نمود. امام صادق علیه السلام می فرماید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله نشستند بود که علی علیه السلام در حالی که گریه می کرد به نزد آن حضرت آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله از او پرسید: برای چه گریه می کنی؟ عرض کرد مادرم فاطمه از دنیا رفت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به خدا سوگند مادر من هم بود. سپس شتابان از جای برخاست و به کنار جنازه آمد، تا چشمش به او افتاد گریست. به زبان دستور داد تا او را غسل دهند، وقتی از غسل او فارغ شدند، به حضرت خبر دهند. زنان وقتی از غسل دادن وی فارغ شدند، پیامبر صلی الله علیه و آله را خبر کردند، حضرت یکی از پیراهن های خود را که به تن می پوشید، به آن ها داد و فرمود: فاطمه را در آن پیراهن کفن کنند و به مسلمانان فرمود: هرگاه مرا دیدید که کاری کردم، که تا به حال آن کار نکرده بودم، علت آن را بپرسید. چون زنان از غسل و کفن او فارغ شدند، پیامبر صلی الله علیه و آله تشریف آوردند و جنازه فاطمه را بر دوش خود گرفتند. و هم چنان در زیر جنازه او بود تا به قبر رسیدند، در آن جا جنازه را بر زمین نهاد و داخل قبر شده در آن خوابید، آن گاه برخاست و جنازه را در قبر نهادند و سپس سر خود را به طرف او خم کرده و مدتی طولانی سخنانی با او گفت، و در آخر سه بار گفت: پسرت! نه جعفر و نه عقیل، بلکه پسرت علی بن ابی طالب. آن گاه بیرون آمده و خاک بر روی قبر ریخت و سپس خود را روی قبر او انداخت و در حالی که مردم می شنیدند می گفت: لا اله الا الله اللهم انی استودعها ایاک؛ معبودی جز خدای یکتا نیست، پروردگارا من او را به تو می سپارم. و بدین ترتیب از جای برخاسته و بازگشت. در این وقت مسلمانان عرض کردند، ما در این ماجرا مشاهده کردیم کارهایی انجام دادی که پیش از

این چنین کارهایی نکرده بودی؟ فرمود: من امروز دیگر احسان و نیکی های ابوطالب را از دست دادم، فاطمه کسی بود که اگر چیزی نزد خود می داشت، مرا بر خود فرزندانش مقدم می داشت. من روزی از قیامت سخن به میان آوردم و از این که مردم در آن روز برهنه محشور می شوند، فاطمه که این سخن را شنید، گفت: وای از این رسوایی، من ضمانت کردم که خدا او را با بدن پوشیده محشور گرداند. از فشار قبر پرسیدم او گفت: وای از ناتوانی، من ضمانت کردم که خدا او را کفایت فرماید. این که خم شدم و با او سخن گفتم، برای این بود که پرسش هایی را که از او می شود؛ به او تلقین کنم. چون از او پرسیدند: پرودگار تو کیست؟ جواب داد. پرسیدند پیغمبرت کیست؟ پاسخ داد. پرسیدند امام و ولی تو کیست؟ در پاسخ خجالت کشیده و حرفی نزد، و من به او گفتم: پسرت، نه جعفر و نه عقیل، بلکه پسرت علی بن ابی طالب. پس از مراسم دفن، رسول خدا صلی الله علیه و آله به عمار فرمود: به خدا سوگند من از قبر فاطمه بیرون نیامدم جز آنکه دو چراغ از نور را دیدم که نزد سر فاطمه آوردند و دو چراغ دیگر از نور در نزد دست های او بود و دو چراغ از نور در کنار پاهایش بود و دو فرشته که بر قبر او گماشته بودند و تا روز قیامت برای او استغفار می کنند. (۳۰۹) شیخ انصاری و معاشرت با مادر شیخ مرتضی انصاری بزرگ پرچم دار جهان تشیع و سرآمد فقها مجتهدین امامیه است. او بعد از آن که مدتی در شهر کربلا، در حضور استاد بزرگوارش مرحوم شریف العلماء و سایر اساتید حوزه نجف تحصیل کرد به زادگاهش شوشتر مراجعت نمود. شیخ مدتی تحصیلات خود را در همان جا ادامه داده، دوباره خواست تا برای تکمیل مراتب علمی به عتبات عالیات برگردد. اما مادرش به رجوع دوباره وی راضی نبود. اصرار شیخ انصاری و دیگر افراد برای جلب رضایت مادر بی نتیجه بود. تا این که شیخ به مادرش عرضه داشت: آیا اجازه می دهی تا استخاره کنم و جواب هر چه بود در مقابل آن هر دو تسلیم باشیم؟ مادرش پذیرفت. در جواب استخاره شیخ این آیه آمد: ولا تخافی و لا تحزنی انا رادوه الیک و جاعلوه من المرسلین؛ (۳۱۰) هرگز مترس، محزون نباش، که ما او را به تو باز می گردانیم و از رسالت مدارن خود قرار می دهیم. وقتی این آیه را به مادرش تفسیر کرد، او خیلی خوش حال شد و به شیخ مرتضی اجازه مسافرت داد. شیخ انصاری در این مسافرت سرنوشت ساز خود به برکت دعای مادر، توفیق الهی و تلاش و استقامت خویش به بالاترین درجه اجتهاد و مرجعیت نائل شد و پرچم اسلام بر دوش وی قرار گرفته و بزرگ ترین رهبر مذهبی در عصر خود گردید. (۳۱۱) هنگامی که به مادر شیخ انصاری گفته شد: آیا از این همه ترقی و عظمت فرزند خویش بر خود نمی بالی و افتخار نمی کنی؟! در جواب گفت: رسیدن فرزندم به شکوه و عظمت، برای من تعجب آور نیست. چون هر وقت که می خواستم به او شیر دهم وضو می گرفتم و با طهارت و پاکیزگی به او شیر می دادم. بلی، شیر پاک، فکر پاک و شیر ناپاک اندیشه ناپاک تولید می کند. آنگاه که مادر شیخ انصاری از دنیا رفت او در فراغ مادرش به شدت می گریست و در کنار پیکر بی جان مادرش زانوی غم زده و اشک ماتم می ریخت. یکی از شاگردان نزدیکش او را تسلیت گفته و به عنوان دل جویی اظهار داشت؛ جناب استاد! برای شما با این مقام علمی، شایسته نیست که برای درگذشت پیرزنی که عمرش را به پایان رسانده این طور اشک بریزید و بی تابی کنید. آن بزرگ مرد تاریخ سر برداشته و گفت: گویا شما هنوز به مقام ارجمند مادر واقف نیستید، تربیت صحیح و زحمات فراوان این مادر مرا به این مقام رسانید و پرورش اولیه او، زمینه ترقی و پیشرفت را در من ایجاد کرد. در حقیقت این همه توفیقات من مرهون زحمات و تلاش های مشفقانه و مخلصانه این مادر است.

فصل پنجم: عواقب بدی به پدر و مادر

همان طور که نیکی به والدین آثار مثبت دنیوی و اخروی دارد متقابلاً نافرمانی و بد رفتاری با پدر و مادر نیز نتایج منفی و زیانباری به جای می‌گذارد. در این جا به برخی از نتایج ناخوشایند عقوبت والدین می‌پردازیم:

۱ مطرود پیامبر صلی الله علیه و آله

پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله گروه‌هایی را مورد لعن قرار داد؛ تا اینکه فرمود: خدا لعنت کند کسانی را که والدین خود را در معرض لعن و نفرین قرار می‌دهند، مردی از آن جناب پرسید: یا رسول الله! آیا کسی یافت می‌شود که پدر و مادر خود را لعنت کند؟! پیامبر پاسخ داد بلی، اینها کسانی هستند که پدر و مادر دیگران را لعنت می‌کنند و آنان نیز متقابلاً والدین آنها را لعن می‌کنند. (۳۱۲)

۲ دور شدن از عدالت

شخصی از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کرد: پیش نمازی است که تمام شرائط امامت را داراست، جز اینکه با پدر و مادرش رفتاری تند دارد، و با سخنان درشت آنان را می‌رنجاند؛ آیا به این پیش نماز اقتداء بکنم یا نه؟ پیشوای ششم علیه السلام فرمود: تا زمانی که او با پدر و مادرش رفتاری ناشایست دارد و والدین خود را ناراحت می‌کند، در پشت سر او نماز نخوان (۳۱۳)

۳ محرومیت از الطاف خداوندی

امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که یعقوب برای ملاقات فرزندش یوسف علیه السلام، وارد مصر گردید، یوسف به استقبال پدر بزرگوارش آمد. یعقوب علیه السلام با دیدن یوسف فوراً از اسب پیاده شد ولی جناب یوسف به خاطر رعایت مقام سلطنت ظاهری، برای احترام پدر از مرکب پیاده نشد، و همان طوری که سوار اسب بود، دست بر گردن پدر در آورد. حضرت یوسف علیه السلام هنوز از خوش آمد گویی با یعقوب علیه السلام فارغ نشده بود که جبرئیل نازل شده و به یوسف فرمود: دست خود را باز کن. یوسف کف دست خود را گشود، نور روشنی از دستش به سوی آسمان بالا رفت. یوسف علیه السلام پرسید: این چه نوری بود که از کف دست من خارج شد؟! جبرئیل فرمود: نزع النبوة من عقبك عقوبه لما لم تنزل الی الشیخ یعقوب فلا یکون من عقبك نبی؛ (۳۱۴) نور نبوت از صلب تو بیرون رفت و دیگر پیامبری از نسل تو به وجود نخواهد آمد. به سبب آن که کمال احترام را در مورد پدر پیرت رعایت نکردی، پس کسی از فرزندان پیامبر نخواهد شد. الا ای یوسف مصری که کردت سلطنت مغرور پدر را باز پرس آخر، کجا شد مهر فرزندی

۴ گرفتاری در دنیا

در بنی اسرائیل عابدی بود که او را جریح می‌گفتند که پیوسته در صومعه خود عبادت می‌کرد. روزی در حالی که مشغول عبادت بود، مادرش به نزد او آمد و او را صدا زد وی جواب نگفت. مادرش رفته و دوباره آمد و او را صدا زد، باز هم وی به عبادت

مستحبی مشغول بود و توجهی به مادر نکرد. مادرش بار سوم که آمد و با بی توجهی پسر عابدش مواجه گشت، قلبش شکست و با حالتی مضطرب رو به آسمان کرده و عرضه داشت: ای خدای بنی اسرائیل! او را یاری نکن! روز بعد زن بدکاری که درد زایمان گرفته بود در کنار صومعه جریح عابد وضع حمل کرد و ادعا نمود که این فرزند متعلق به جریح عابد است. فوراً این شایعه در میان بنی اسرائیل پخش شد و همه ناراحت شده و زبان به اعتراض گشودند: آن کسی که مردم را از زنا و اعمال ناشایست منع می‌کرد، خود مرتکب این اعمال می‌شود. پادشاه دستور داد که این عابد را به اتهام زنا به دار آویزند. هنگامی که وی را برای دار آویختن آوردند، مادرش خبر دار شده و با داد و ناله و استغاثه به میان جمعیت آمده و فریاد وای فرزندم سر داد. جریح گفت: ای مادر! آرام باش که این گرفتاری من در اثر نفرین تو پیش آمده است. آنگاه مهلت خواست تا حقیقت را روشن سازد. او بعد از جلب رضایت مادر، از خداوند متعال خواست که آن نوزاد را به سخن آورد و او به اذن خداوند متعال پدرش را که یک شبان بود معرفی نمود و عابد از اتهام تبرئه شد. بعد از این ماجرا جریح سوگند یاد کرد که دیگر به مادرش بی احترامی ننموده و لحظه ای از او جدا نشود. (۳۱۵) در ادامه روایت آمده است: اگر جریح به احکام دین آگاه بود می‌دانست که اجابت و توجه به مادرش از نماز مستحبی افضل است. (۳۱۶) شاهی دیگر ابن خلکان در حالات ابوالقاسم محمود زمخشری، از دانشمندان معروف اهل سنت و صاحب تفسیر معروف کشاف و متخصص در علوم حدیث، لغت، نحو علم معانی و بیان که از داشتن یک پا محروم بوده می‌نویسد: هنگامی که در بغداد، فقیه حنفی دامغانی از علت قطع پایش سؤال نمود، وی چنین گفت: علت این مصیبت، نفرین مادرم می‌باشد، زیرا من در دوران کودکی گنجشکی را گرفته و به پایش نخ می‌بسته بودم، گنجشک از دستم پرید و داخل یک شکافی گردید. من نخ را آن قدر کشیدم که یک پای گنجشک از بدنش جدا شده و به همراه نخ به دستم آمد. هنگامی که مادرم متوجه این قضیه شد، به شدت ناراحت گردید و در مورد من نفرین نموده و گفت: خداوند پای چپت را قطع کند همان طور که پای چپ این پرنده را قطع کردی. آن گاه که به دوران بلوغ و رشد رسیدم، برای تحصیل دانش از زادگاه خود به بخارا سفر کردم، در سفر از اسب به زمین افتادم و پای چپم آسیب سختی دید، پزشکان هنگام معالجه چاره ای ندیدند، جز این که پای چپم را قطع کنند و این چنین بود که از یک پا محروم شده و ناقص العضو گردیدم. (۳۱۷)

۵ عذاب وجدان

امام هادی علیه السلام فرمود: نافرمانی و آزار پدر و مادر موجب فقر و ناداری و ذلت و خواری می‌شود. (۳۱۸) در تاءید این سخن شنیدن داستانی شگفت‌انگیز خالی از لطف نیست. میرزا مهدی فرزند ارشد شیخ فضل الله نوری (قدس سره) در قضیه مشروطه با شیوه پدر بزرگوارش مخالفت کرده و از راه و روش روشن فکران غرب زده را می‌پیمود. هنگامی که مشروطه خواهان، شیخ فضل الله (قدس سره) را برای اعدام به میدان توپخانه آوردند، میرزا مهدی، هم‌نوا با دشمنان دین و روحانیت، در زیر پای دار پدر کف زده و از همه بیشتر اظهار شادی و خرسندی می‌نمود. فرخ دین پارسا یکی از صاحب منصبان ژاندارمری که در میدان توپخانه جهت انتظامات حضور داشته، در این مورد می‌گوید: طناب دار، آرام آرام، شیخ فضل الله را بالا برد و او در بالای دار قرار گرفت، او در همان لحظه آخر از بالای دار نگاه تند و سرزنش آمیزی به پسرش انداخت، سپس گردش طناب شیخ را به طرف قبله چرخانیده و او با مختصر حرکتی جان داد. پسر ناخلف با همین نگاه منقلب شد و همان دم آثار پشیمانی و پریشانی در چهره میرزا مهدی ظاهر شد؛ او سرگردان و حیران به اطراف می‌نگریست، از آن میان، سید یعقوب توجهش را جلب کرد به طرف او رفت و خواست به او سخنی بگوید؛ اما سید یعقوب به او اعتناء نکرد و از نزد او دور شد. (۳۱۹) وجدان خفته این پسر نادان بر اثر فشار روحی و غلبه عواطف و احساسات بیدار شد؛ اما چه فایده که کار از کار گذشته بود و پدر مهربان و دلسوز با دلی

پر از غم از دستش رفته بود . و به قول شهریار تبریزی : نو شد اروئی و بعد از مرگ سهراب آمدی سنگدل این زودتر می خواستی حالا چرا ؟

۶ خشم الهی

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود : مجازات سه گروه گنه کار در این دنیا قبل از جزای جهان آخرت خواهد بود . ۱ نافرمانی به والدین ۲ ستم بر مردم ۳ بدی در مقابل احسان . (۳۲۰) در این رابطه روایتی پندآموز و شنیدنی از امام حسین علیه السلام نقل شده است که آن حضرت علیه السلام فرمود : شبی با پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام در دل تاریکی ، مشغول طواف خانه خدا بودیم ، در حالی که اطراف بیت خالی بود و تمام زائران بیت الله خوابیده بودند . ناگهان صدای شخصی به گوشم رسید که با سوز و گداز با خدایش راز و نیاز می کند و همانند اسیری که زیر شکنجه گرفتار باشد ، صیحه می زند ، ناله می زند و به خداوند متعال التماس می کند و با کمال تضرع و زاری اشعاری را می خواند . امام حسین علیه السلام می فرماید : پدرم به من فرمود : ای حسین ! آیا ناله و زاری این گناهکار را که به درگاه پروردگار متعال استغاثه می کند و درخواست کمک و یاری می نماید ، می شنوی ؟ ! عرض کردم : بلی ، پدر جان . فرمود : به جست و جویش برو و نزد من بیاور . امام حسین علیه السلام می فرماید : من برخاستم و در آن تاریکی شب به هر سو نگاه می کردم و برای پیدا کردن او از میان خفتگان می گذشتم . تا این که او را بین رکن و مقام یافتیم . دیدم با کمال خضوع و خشوع مشغول نماز است . گفتم : ای جوان ، امیرالمؤمنین را اجابت کن . جوان نمازش را مختصر کرد و با من سخن نگفت ، فقط اشاره کرد از پیش روی من برو . لحظه ای بعد به خدمت امیر مؤمنان علیه السلام آمد . حضرت به او نگریست ، دید جوانی است زیبا ، رعنا قامت ، با جامه های پاکیزه و فاخر . علی علیه السلام به او فرمود : تو کیستی و از کدام قبیله عرب هستی ؟ جوان خود را معرفی کرد . حضرت فرمود : این ناله و فریاد تو برای چیست و این گریه و استغاثه برای چه مصیبتی است ؟ ! عرض کرد : سرورم ! پشتم را بار گناه در هم شکسته و نفرین پدرم درهای فرج و گشایش را رویم بسته و نافرمانی پدر ، رشته زندگانی ام را از هم گسسته ، و دچار محنت و مشقت و بلا شده ام . علی علیه السلام فرمود : قصه تو چیست ؟ جوان لب به سخن گشوده عرضه داشت : یا امیرالمؤمنین ! جوانی بودم سرگرم لهو و لعب ، شب و روز خود با گناهان سپری می کردم و با عیش و نوش ، عموم را تباه می ساختم . پدر دلسوز و مهربانم ، مرا با سخنان حکیمانه پند و اندرز می داد و از عواقب خطرناک کردارهای نکوهیده ام ، بر حذر می داشت و از خوابی غفلت و بی هوشی بیدارم می ساخت . متأسفانه ، نه تنها گوش به مواعظ و نصایحش ، نمی دادم بلکه او را مورد عتاب قرار داده و دشنام می دادم و ناسزا می گفتم ، بعضی اوقات کتکش هم می زدم . روزی اطلاعی یافتم ، مقداری پول در میان صندوق پنهان کرده است . به سراغ آن پول ها رفتم . خواست جلوگیری کند . اما در اثر غرور جوانی با او گلاویز شده و او را بر زمین زدم و با مشت و لگد از خود دور ساختم . خواست برخیزد ، تا شاید بتواند از کارم جلوگیری کند ، اما زانوهایش از شدت درد و ناراحتی که به او رسیده بود ، قوت نداشت . پول ها را برداشتم و دنبال کار خود رفتم . پدرم در آن حال اشعار چندی با دلی شکسته و اعضائی درهم کوفته سرود ، و سپس گفت : سوگند به خدا به خانه کعبه می روم و در حق تو نفرین می کنم ، چند روز روزه گرفت ، چند رکعت نماز خواند و به سوی کعبه رهسپار شد . مراقب رفتار و اعمالش بودم ، دیدم سوار شترش گردید و کوه و دشت را در هم نوردید تا خود را به خانه کعبه رسانید و پرده کعبه را گرفت و با قلب سوزان و چشم گریان ، اشعاری را خواند . سوگند به خدائی که آسمان را برافراشت و آب را روان ساخت ، هنوز نفرین پدرم به آخر نرسیده بود که گرفتار خشم و غضب الهی شدم ! امام حسین علیه السلام فرمود : در این هنگام جامه اش را عقب زد ، دیدم یک طرف بدنش خشکیده و از کار افتاده است . آن گاه سخنانش را چنین ادامه داد : از کردار بد خود ، پشیمان شدم و با زحمت

زیاد به نزد پدرم آمدم. عذر خواستم، پوزش طلبیدم ولی عذرم را نپذیرفت و به سوی منزل خود برگشت. از آن روز، روزگارم تیره و تاریک گشته و شادی‌هایم به حزن اندوه و گریه تبدیل شد. سه سال التماس کردم فایده نبخشید و پدرم از تقصیرم نگذشت. چون امسال ایام حج پیش آمد، باز به نزد او رفتم و درخواست کردم که به من رحم کند و بیاید در همان جائی که مرا نفرین کرده بود، در حقم دعای خیر کند، شاید خداوند متعال نعمت از دست رفته را به من باز گردانده و از صحت و سلامتی برخوردارم سازد. اسباب سفر را فراهم کرده و به سوی کعبه حرکت نمودیم. هنگامی که به صحرای اراک رسیدیم، ناگهان در تاریکی شب، پرنده‌ای از کنار جاده پرواز کرد و شتری که پدرم بر آن سوار بود، رم کرد و او از پشت شتر پرتاب شده و در میان دو سنگ افتاد و مرد. ناچار او را در همان جا دفن کردم و تنها به کعبه آمدم تا به درگاه خدای رحمان استغاثه کنم زیرا می‌دانم تمام این گرفتاری از جهت آزار و نافرمانی پدرم بوده است. امیر مومنان علیه السلام به آن جوان ترحم نمود و فرمود: توبه و استغفار کن! اکنون وقت آن رسیده که درد تو دوا، و حاجت روا گردد. آیا می‌خواهی تو را دعائی بیاموزم که پیامبر صلی الله علیه و آله آموخته است؟ آن وقت حضرت فوائد و نتایج پسندیده دعا را بیان فرمود. امام حسین علیه السلام در ادامه می‌افزاید: من از آموختن دعا بیشتر از آن جوان مسرور شدم زیرا هنوز آن را از پدرم نشنیده بودم. پدرم دعا را فرمودند و من آن را نوشتم و به جوان یاد دادم. (۳۲۱) پدرم فرمود: ای جوان! شب دهم ماه ذی حجه، این دعا را بخوان. هنگام صبح خبرش را برایم بیاور. جوان دعا را آموخته و رفت. امام حسین علیه السلام فرمود: جوان توبه کار صبح روز دهم به حضور پدرم شرفیاب شد، در حالی که شاد و خندان بود. دیدیم سالم و تندرست است و پیوسته می‌گفت: سوگند به خدا این اسم اعظم است، و قسم به خدای کعبه دعایم مستجاب شد. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: اکنون قصه خود را بیان کن. عرض کرد: یا امیر مؤمنان علیه السلام، در شب دهم وقتی که چشم‌ها به خواب رفت، صداها خاموش شد، تاریکی عالم را فرا گرفت، مشغول دعا شدم و چندین بار خدا را به این دعا سوگند دادم. در مرتبه دوم ناگاه صدایی شنیدم که گفت: کافی است! دعایت مستجاب شد! چون خدا را به اسم اسم اعظمش خواندی. سپس خواب مرا ربود. در عالم رؤیا رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که دست مبارک خود را بر بدن من می‌کشید و می‌فرمود: به نام خدای بزرگ توجه کن، تو در راه خیر و نیکی هستی. از خواب بیدار شدم و خود را سالم و تندرست یافتم. خداوند به شما جزای خیر و پاداش نیکو عطا فرماید. (۳۲۲)

۷ کوتاه شدن عمر

یکی دیگر از عواقب شوم ناسپاسی در حق والدین کوتاهی عمر انسان است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: برای خداوند متعال دو فرشته می‌باشد که با هم مناجات و راز و نیاز می‌کنند. ذکر اولی همواره این است که: خداوند! فرزندان صالح و وظیفه شناس را به عصمت و پاکی خودت از تمام خطرات مصون دار. دومی نیز پیوسته با خداوند چنین راز و نیاز می‌کند. پروردگار! فرزندان ناسپاس و عاق والدین را با خشم و غضب خودت هلاک و نابود ساز. (۳۲۳) نقل داستان عبرت آموز منتصر عباسی در این جا مناسب می‌نماید: متوکل، سفاک‌ترین و خوانخوارترین خلیفه عباسی و کینه‌توزترین آنان نسبت به خاندان رسالت بود. او همواره دوستانداران علی علیه السلام را به سختی شکنجه می‌داد و مقام ولایت امیر المؤمنین علی علیه السلام و همسرش فاطمه زهرا علیهما السلام جسارت و توهین می‌کرد. خیانت و گستاخی وی در این زمینه به حدی رسیده بود که فرزندش منتصر بر او خشمناک شد و کینه وی را به دل گرفت و با عالم و دانشمندی درباره قتل پدرش مشورت کرد. وی گفت، هر چند کشتن چنین شخصی واجب است اما کسی که پدرش را بکشد، عمرش کوتاه می‌شود. منتصر در اثر غیرت و تعصب دینی در شب چهارشنبه سوم شوال، سال ۲۴۷ ه. ق متوکل عباسی، پدر فاسق خود را کشت و خود به خلافت رسید. اما به علت مکافات قتل پدر بیش از

شش ماه زندگی نکرد و در روز پنج شنبه ۲۵ ربیع الاول سال ۲۴۸ هـ. ق در گذشت. منتصر بر خلاف پدرش نسبت به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله رئوف و مهربان بود. احسان به آل ابی طالب آزاد کردن زیارت کربلا، برگرداندن فدک و به اولاد حسنین علیهما السلام، عدم تعرض به شیعیان علی علیه السلام و فرستادن اموالی برای علویان در مدینه، بخشی از خدمات منتصر عباسی به اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود. (۳۲۴) از محمد بن سهل حکایت شده که: در ایام خلافت منتصر، فرشی را در دربار او دیدم که صورت های سلاصین در آن نقش بسته و جملاتی با زبان فارسی در آن نوشته بودند. من که خط فارسی را خوب می خواندم، دیدم در کنار یکی از آن عکس ها که تصویر پادشاهی را نشان می داد، نوشته است: این صورت شیرویه قاتل پدرش کسری است که فقط شش ماه زنده ماند و سلطنت کرد. هنگامی که منتصر از این ماجرا آگاه شد، رخسارش دگرگون شده و از مجلس خلافت به اندرون رفت. (۳۲۵)

۸ محرومیت از حقوق اجتماعی

با این که در دین اسلام به تمام ارزش های دینی و اخلاقی اهمیت خاصی داده شده است و اظهار عشق و علاقه و محبت به دیگران از اصول مسلم آن است، اما گاهی برای تاءدیب افراد خطا کار و تبهکار، به اهل ایمان دستور آمده است که برخی از این ارزش ها را در مورد خطا کاران رعایت نکنند و به آنان اظهار لطف و محبت نمایند، تا آنان متنبه شده و از عمل زشت خود دست بردارند. در حقیقت روح محبت، عطف و مهر ورزی در دین اسلام شامل برخی از افراد تبهکار و اهل معصیت و نفاق نمی شود و در مورد آنان شدت عمل لازم است و این یکی دیگر از امتیازهای فرهنگ متعالی اسلام است، که اعتدال و میانه روی را در سر لوحه برنامه های خود دارد. با توجه به این نکته در مورد کسانی که به والدین خود اهانت می کنند، دستورات باز دارنده ای آمده است. که از جمله آن ها محرومیت از حقوق اجتماعی است. در حالی که در مورد سلام گفتن به دیگران سفارش های مکرری از حضرات معصومین علیهما السلام به ما رسیده، اما با این حال پیشوای ششم می فرماید: به چند گروه سلام ندهید: ۱ کافران ۲ شراب خواران ۳ قماربازان و شطرنج بازان ۴ اهل ساز و آواز و رقص و موسیقی ۵ کسانی که به مادرانشان دشنام می دهند ۶ شاعران و گویندگان بد دهن و هرزه. (۳۲۶) امام صادق علیه السلام عملاً نیز کسانی را که به مادر اهانت کرده و دشنام می دادند تنبیه کرده و از هم سخن شدن با وی پرهیز می نمود. عمرو بن نعمان جعفی می گوید: حضرت امام صادق علیه السلام دوستی داشت که آن حضرت را به هر جا که می رفت رها نمی کرد و از او جدا نمی شد. روزی در بازار کفاش ها همراه حضرت راه می رفت، و دنبالش غلام او که از اهل سند بود می آمد، ناگاه آن مرد به پشت سر خود متوجه شده و غلام را خواست و او را ندید و تا سه مرتبه برگشت و او را ندید، بار چهارم که او را دید گفت: ای مادر فلان! کجا بودی؟ حضرت صادق علیه السلام دست خود را بلند کرده و به پیشانی خود زد و فرمود: سبحان الله! به مادرش نسبت ناروا می دهی؟ من خیال می کردم که تو شخصی متدین و با تقوا هستی ولی اکنون می بینم که ورع و پارسائی نداری؟ عرض کرد: قربانت کردم مادرش زنی است از اهل سند و مشرک است! فرمود: مگر نمی دانی که هر ملتی برای خود ازدواجی دارند، از من دور شو. عمرو بن نعمان در ادامه می گوید: دیگر او را ندیدم که با آن حضرت همراه و هم سخن شود. برود آن گاه که مرگ میان آن ها جدائی انداخت. (۳۲۷)

پی نوشت

(۱) کلیات سعدی، ص ۲۸۹. ۲) اولئك كالانعام بل هم اضل (اعراف ۱۷۹/۳) الدعوات، قطب الدین راوندی، ص ۴۴. ۴) وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۴۸۰. ۵) حق الولد والده اذا كان ذكرا اءن يستفره اءمه و يستحسن اسمه و يعلمه كتاب الله و يطهره و يعلمه السباحة و اذا كانت اءنثى اءن يستفره اءمها و يستحسن اسمها و يعلمها و سورة النور و لا يعلمها سورة يوسف و لا ينزلها العرف و يعجل سراحها الى بيت زوجها (همان) ۶) من لا- يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۶۲۱. ۷) مكارم الاخلاق، ص ۲۲۳. ۸) بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۳۶. ۹) الكافي، ج ۵، ص ۳۴۷. ۱۰) مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۱۹۲. ۱۱) وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۳۴. ۱۲) الكافي، ج ۶، ص ۴۹ تا ۵۳. ۱۳) الشقی من شقی فی بطن امه و السعيد من بطن امه. (تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۲۷) ۱۴) الكافي، ج ۵، ص ۳۳۲. ۱۵) همان. ۱۶) امالی صدوق، ص ۱۵۷. ۱۷) لهوف، ص ۱۸۰. ۱۸) الغيبة للطوسی، ص ۲۸۵. منتخب الانوار، ص ۱۱۸. ۱۹) احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۲۸۲. ۲۰) علل الشرائع ج ۲، ص ۵۶۴. ۲۱) اسماعیل بن عباد معروف به صاحب از وزرای آل بویه و دارای فضل و علم، فصاحت و بلاغت و دیگر کمالات نفسانی بود. او که در خانواده ای بخشنده، دانش دوست و شریف متولد شده بود، از دوران کودکی تا آخر عمر با فضائل اخلاقی و کمالات نفسانی زندگی کرد. وی به علوم مختلف و مورد نیاز عصر خویش آشنایی کامل داشت و در علوم تفسیر قرآن، حدیث کلام، تاریخ، پزشکی و ادبیات عربی زبر دست بود و در هر یک از این موضوعات تالیفات ارزنده ای داشت که تعداد آن به ۳۶ کتاب می رسد. ملا محمد تقی مجلسی (مجلسی اول) درباره صاحب بن عباد گفته است: او دانشمندترین فقیهانه شیعه است و هر چه درباره علم و فضیلت او گفته شود او بالاتر از آن است. روضات الجنات، ج ۲، ص ۲۶. او در مورد لطف و احترام فقهای بزرگ شیعه بود. شیخ صدوق بزرگترین محدث و فقیه شیعی کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام را بعد از تالیف به صاحب بن عباد هدیه کرد. آل بویه حامیان فرهنگ تشیع، ص ۳۷. ۲۲) وفيات الاعیان، ج ۱، ص ۲۰۷. ریحانة الادب، ج ۸، ص ۹۱. حقوق والدین، مهدی علوی، ص ۱۵۳. ۲۳) در مورد رمز موفقیت این دانشمند بزرگ نوشته اند که علاوه بر نقش مادرش، استقامت، کار و تلاش و بهره گیری از فرصت های زندگی عامل مؤثری در پیشرفت وی بوده است. ادیسون می گوید: هیچ یک از اختراعات من محصول تصادف نیست. وقتی که کاری را به اعتقاد خودم نتیجه بخش می دانم آن را تا آخر دنبال می کنم و تجربه را روی تجربه انجام می دهم تا کامیاب شوم. ادیسون برای تکمیل اختراعات خود شب و روز در آزمایشگاه می ماند. دو روز یا سه روز از آزمایشگاه بیرون نمی آمد و چه بسا غذا خوردن را فراموش می کرد و به چند نان خشکیده اکتفا می نمود. ۲۴) تعالیم آسمانی اسلام، سید محمد صفی، ص ۹۴. ۲۵) حق الولد علی والده اذا كان ذكرا يستفره اءمه... و اذا كانت انثى ان يستفره اءمها. (الكافي، ج ۶، ص ۴۹). ۲۶) کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۴۴۷. فرهنگ سخنان امام حسین علیه السلام حدیث ۸. ۲۷) (الكافي، ج ۶، ص ۴۷۶) بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۷. ۲۹) تحف العقول، ص ۲۹۵. ۳۰) مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۳۷۵. عوالی اللالی، ج ۲، ص ۲۴۹. ۳۱) به بخش تاءثیر دعای پدر رجوع شود. ۳۲) علل الشرائع، ج ۱، ص ۹۶. تربیت در سیره و سخن امام مجتبی علیه السلام، گفتار دوم. ۳۳) پدر، ص ۹۸. ۳۴) الارشاد، ج ۲، ص ۱۶. ۳۵) لواعج الاشجان، ص ۱۴۷. لهوف ابن طاووس، ص ۱۹۲. ۳۶) العدد القویة، ص ۳۵۵. ۳۷) وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۳۹۱. ۳۸) سنن النبی، ص ۱۴۲. ۳۹) بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۴۰. ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۲۹. ۴۰) معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۲۰۲. ۴۱) بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۸۴. ۴۲) همان، ص ۸۳. ۴۳) صحیفه سجادیه، دعای ۲۵. ۴۴) الفیض القدسی، ص ۱۱. ۴۵) حقوق والدین، سید جعفر میر عظیمی، ص ۱۲. ۴۶) محجة البیضا، ج ۳، ص ۴۳۶. ۴۷) وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۱۲۸. ۴۸) من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۶۲۱. امالی صدوق، ص ۳۷۱. ۴۹) عوالی اللالی، ج ۱، ص ۲۵۴. ۵۰) کودک فلسفی، ج ۲، ص ۱۱۵. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۸۶. ۵۱) شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۳۴۳. ۵۲) الگوهای تربیت، ص ۲۳۶. ۵۳) ترجمه الامام الحسن علیه السلام، ص ۱۵۹. ۵۴) تحف العقول، ص ۴۸۳. ۵۵) وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۴۸۴. ۵۶) وسائل الشیعة، ج

۲۱، ص ۴۸۴. ۵۷) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۱۹۸. ۵۸) ذریعۃ النجاة، ص ۱۳۹. ۵۹) وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۴۸۳. ۶۰) الکافی، ج ۶، ص ۵۰. ۶۱) همان. ۶۲) همان. ۶۳) وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۴۸۲. ۶۴) الکافی، ج ۶، ص ۵۰. جامع الاخبار، ص ۱۲۴. ۶۵) مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۵۰۳. عدة الداعی، ص ۸۹. ۶۶) کان رسول الله یقبل (الحسن و الحسین) فقال الاقرع بن حابس ان لی عشرة من الولد ما قبلت احدا منهم فقال رسول الله من لا یرحم لا یرحم (وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۴۸۵). ۶۷) ریح الولد من ریح الجنۃ؛ و قال صلی الله علیه و آله اءکثروا من قبلۃ اءولادکم فان لکم بكل قبلۃ درجۃ فی الجنۃ (روضۃ الواعظین، ج ۲، ص ۳۶۹). ۶۸) همان. ۶۹) پدر دوستت دارم، ص ۱۸۴. ۷۰) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۲۰. ۷۱) عدل الهی، ص ۱۸۷ و ۱۸۸. ۷۲) وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۴۷۹. ۷۳) تیره، ناگوار. ۷۴) جایگاهی بین دوزخ و بهشت است. ۷۵) گلستان سعدی، باب اول، حکایت ۷. ۷۶) تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۴۰۸. مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۷۲. ۷۷) مکارم الاخلاق، ص ۲۲۰. ۷۸) اءنه نظر الی رجل له ابنان فقبل اءحدهما و ترک الآخر فقال النبی صلی الله علیه و آله فهلا ساویت بینهما. (همان مدرک) ۷۹) الکافی، ج ۶، ص ۵۱. ۸۰) وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۵۴. ۸۱) اءن... قال لاءبی جعفر ع انی لاءحب هذا الرجال فقال له اءبو جعفر فاءعلمه فانه اءبقی للموده و خیر فی الاءلفۃ. (وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۵۴. ۵۴. المحاسن ج ۱، ص ۲۶۶. ۸۲) کفایۃ الاثر، ص ۲۳۵. ۸۳) بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۵۹. ۸۴) مثنوی، دفتر دوم. ۸۵) بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۰۹. ۸۶) همان. ۸۷) الکافی، ج ۵، ص ۷۸. ۸۸) الکافی، ج ۵، ص ۷۸. ۸۹) وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۵۱۳. ۹۰) بشره فی وجهه و حزنه فی قلبه. (الکافی، باب المؤمن و علاماته و صفاته، حدیث ۱. ۹۱) الکافی، ج ۲، باب حسن الخلق، حدیث ۳. ۹۲) وسائل الشیعه: ج ۱۲، ص ۱۱۳. ۹۳) همان. ۹۴) المناقب، ج ۴، ص ۷۲. گفتنی است مشابه این روایت در مورد حضرت مجتبی علیه السلام نیز نقل شده است (بشارۃ المصطفی، ص ۱۴۰ رجوع شود). ۹۵) وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۴۸۶. ۹۶) همان. ۹۷) مکارم الاءخلاق، ص ۲۲۲. ۹۸) غرر الحکم آمدی، ج ۶، ص ۴۲۵. ۹۹) همان، ص ۳۶۴. ۱۰۰) امالی صدوق، ص ۶۷۲. وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۵۱۴. ۱۰۱) وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۵۱۳ و ۵۱۴. ۱۰۲) تحف العقول، ص ۲۲۵. ۱۰۳) الکافی، ج ۶، ص ۵۰، حدیث ۶. ۱۰۴) قال رسول الله صلی الله علیه و آله رحم الله من اءعان ولده علی بره قال قلت کیف یعینه علی بره قال یقبل میسوره و یتجاوز عن معسوره و لا یرهقه و لا تخرق به. (الکافی، ج ۶، ص ۵۰)

۱۰۵ تا ۲۱۸

۱۰۵) آئین دوست یابی، ص ۳۷. ۱۰۶) مکارم الاخلاق، ص ۲۳۷. ۱۰۷) الکافی، ج ۶، ص ۳۴. ۱۰۸) وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۳۶. ۱۰۹) بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۱۲. ۱۱۰) الکافی، ج ۶، ص ۳۶۰. ۱۱۱) لقمان/ ۱۴. ۱۱۲) احقاف/ ۱۵. ۱۱۳) وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۴۵۲. ۱۱۴) الکافی، ج ۶، ص ۴۰. ۱۱۵) وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۴۶۸. ۱۱۶) عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۲۳. ۱۱۷) بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۳۹. ۱۱۸) الکافی، ج ۶، ص ۴۷. ۱۱۹) مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۶۴. ۱۲۰) الکافی، ج ۳، ص ۴۰۹. ۱۲۱) مکارم الاءخلاق، ص ۲۲۲. ۱۲۲) وسایل الشیعه، ج ۲۱، ص ۴۷۳. ۱۲۳) حیاۃ الامام حسن علیه السلام، ج ۱، ص ۳۲۹. ۱۲۴) موسوعۃ کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۴۹۰. ۱۲۵) تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۵. ۱۲۶) مدینۃ المعاجز، ج ۴، ص ۲۱۴. ۱۲۷) موسوعۃ کلمات الامام حسین علیه السلام، ص ۴۸۶. ۱۲۸) الکافی، ج ۲، ص ۲۰۶. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۷۶. ۱۲۹) انعام/ ۵۴. ۱۳۰) مسند الامام المجتبی علیه السلام، ص ۶۸۸. ۱۳۱) تحف العقول، ص ۲۴۸. ۱۳۲) الخصال، ج ۱، ص ۲۷۱. ۱۳۳) بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۸۸. ۱۳۴) غرر الحکم؛ ص ۴۳۵. ۱۳۵) همان. ۱۳۶) همان. ۱۳۷) مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۳۵۹. ۱۳۸) هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا (بقره/ ۲۹). ۱۳۹) قولو لا اله الا الله تفلحوا. ۱۴۰) فرهنگ تربیت فرزند در اسلام؛ ص ۱۱۸. ۱۴۱) البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۳۸. ۱۴۲) مناقب آل ابی طالب

ج ۴، ص ۶۶. ۱۴۳) مدینه المعجز، ج ۴، ص ۲۱۴. ۱۴۴) تعالیم آسمانی اسلام، ص ۱۲۸. ۱۴۵) وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۸۷. ۱۴۶) غرر الحکم، ص ۲۵۷. ۱۴۷) الکافی، ج ۲، ص ۱۰۶. ۱۴۸) وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۴۸۱. ۱۴۹) الکافی، ج ۵، ص ۵۳۲. ۱۵۰) سوره نور، آیه ۳۰ و ۳۱. ۱۵۱) همان، حدیث ۳. ۱۵۲) وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۴۷۹. ۱۵۳) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۳۶۵. ۱۵۴) مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۲۴۷. ۱۵۵) منیه المرید، ص ۳۴۰. ۱۵۶) عیون الحکم و المواعظ، ص ۵۳۶. ۱۵۷) مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۶۴. ۱۵۸) بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۸۴. ۱۵۹) علی اکبر دهخدا، ص ۱۶۰) الکافی، ج ۲، ص ۶۰۹؛ وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۱۹۸. ۱۶۱) الکافی، ج ۶، ص ۴۹. ۱۶۲) بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۹۰. ۱۶۳) عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۷۹. ۱۶۴) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۳۶۵. ۱۶۵) کنز العمال، ج ۱۶، ص ۴۵۶. ۱۶۶) الکافی، ج ۶، ص ۳۸۹. ۱۶۷) همان، ص ۳۸۸. ۱۶۸) لا تزول ما عبد يوم القيامة حتى يسأل عن اربع عن عمره فيما افناه و عن شبابه فيما ابلاه و عن ماله من ائین اكتسبه و فيما انفق و عن حنا اهل البيت. (الخصال ج ۱، ص ۲۵۳) ۱۶۸) صحیفه سجادیه، دعای ۲۶. ۱۶۹) وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۳۹۵. ۱۷۰) تفسیر امام عسکری علیه السلام، ص ۴۵۰. ۱۷۱) مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۲۴۶. ۱۷۲) وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۴۷۵. ۱۷۳) کنز العمال، ج ۱۱۶، ص ۴۴۴. ۱۷۴) امام مجتبی، ص ۷۹۷. ۱۷۵) الکافی، ج ۵، ص ۸۸. ۱۷۶) تحسن اسمه و ادبه و وضعه موضعا حسنا (وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۴۷۹). ۱۷۷) و لم تكن المناكحة و المصاهرة آیه منزله و لا سنة متبعة لكان ما جعل الله فيه من بر القريب و تاءليف البعيد ما رغب فيه العاقل اللبیت و سارع اليه الموفق المصیب. (بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۶۴). ۱۷۷) من حق الولد علی والده ثلاثة يحسن اسمه و يعلمه الكتابة و يزوجه اذا بلغ (مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۶۶). ۱۷۸) الکافی، ج ۶، ص ۴۹. ۱۷۹) کنز العمال، ج ۱۶، ص ۴۵۰. ۱۸۰) سوره لقمان، آیات ۱۳ تا ۱۹. ۱۸۱) نهج البلاغه، نامه ۳۱. ۱۸۲) پدر دوستت دارم، ص ۱۸۸ و ۱۸۹. ۱۸۳) بقره ۸۳. ۱۸۴) مریم ۳۲. ۱۸۵) کنز العمال، ج ۱۶، ص ۴۷۰. ۱۸۶) نساء ۳۶. ۱۸۷) مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۹۷. ۱۸۸) صحیفه سجادیه، دعای ۲۴. ۱۸۹) مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۸۱. ۱۹۰) همان، ص ۱۹۱) شعر از یحیی دولت آبادی. ۱۹۲) و اما امك فادن تعلم انهما حملتك حيث لا يحتمل احد احد و اعطتك من ثمره قلبها ما لا يعطى احد احد و وقتك بجميع جوارحها و لم تبال ان تجوع و تطعمك و تعطش و تسقيك و تعرى و تسكوك و تضحي و تظلك و تهجر النوم لا جلك و وقتك الحر و البرد لتكون لها فانك لا تطيق شكرها الا بعون الله و توفيقه (من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۶۲۱). ۱۹۳) مكارم الاخلاق، ص ۲۲۱. بدیهی است که مراد از مادر امام چهارم علیه السلام دایه آن بزرگوار می باشد که به جهت شیر دادن آن حضرت این همه مراعات احترام آن بانوی بزرگوار را می کرد؛ چرا که (بقول مشهور) مادر امام چهارم در هنگام تولد وی از دنیا رفت. ۱۹۴) الکافی، ج ۲، ص ۱۵۹. ۱۹۵) عن علی بن الحسن علیه السلام قال جاء رجل الى النبي صلى الله عليه و آله فقال يا رسول الله ما من عمل قبيح الا عملته فهل لي من توبه فقال رسول الله صلى الله عليه و آله فهل من والديكم احد حي قال ابي قال فاذهب فبره قال فلما ولي قال رسول الله صلى الله عليه و آله لو كانت ائمه. (مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۸۰). ۱۹۶) مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۸۰. ۱۹۷) همان، ص ۱۹۸. ۱۹۸) مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۸۱. ۱۹۹) همان، ص ۱۸۰. ۲۰۰) معجم رجال الحديث، ج ۸، ص ۲۸۵. ۲۰۱) شوری ۵۲. ۲۰۲) اصول کافی، باب البر بالوالدين، حدیث ۱۱. تعالیم آسمانی اسلام، ص ۱۰۱. ۲۰۳) الگوهای تربیت، ص ۱۹۶. ۲۰۴) اما حق ابيك فادن تعلم انه اءصلك فانك لولاه لم تكن فمهما راءيت من نفسك ما يعجبك فاعلم ان اءباك اءصل النعمة عليك فيه فاحمد الله و اشكره على قدر ذلك و لا قوة الا بالله. (من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۶۲۱. امالی صدوق، ص ۳۷۱). ۲۰۵) قم عن مجلسك لاء بيك و معلمك و لو كنت اميرا؛ (مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۲۰۳). ۲۰۶) رمز موفقیت بزرگان، ص ۱۱۷. ۲۰۷) داستان دوستان، ج ۱، ص ۱۶۱. ۲۰۸) لا يسميه باسمه و لا يمشي بين يديه و لا يجلس قبله و لا يستسب له؛ (بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۴۶). ۲۰۹) بحار الانوار، ج ۷۱، ص

۸۴ . ۲۱۰) اسراء / ۲۳ . ۲۱۱) بحار الانوار ، ج ۷۱ ، ص ۸۵ . ۲۱۲) حقوق والدين ، ص ۱۶۱ . ۲۱۳) بحار الانوار ، ج ۷۱ ، ص ۴۰ . ۲۱۴) قال ابو عبد الله ع ما يمنع الرجل منكم ان يبر والديه حين اءو ميتين يصلی عنهما و يتصدق عنهما و يحج عنهما و يصوم عنهما فيكون الذى صنع لهما و له مثل ذلك فيزيده الله عزوجل ببره و صلواته خيرا كثيرا . (بحار الانوار ، ج ۷۱ ، ص ۴۷ . ۲۱۵) وسائل الشيعه ، ج ۲۱ ، ص ۴۸۸ و ۴۸۹ . ۲۱۶) مستدرک الوسائل ، ج ۱۵ ، ص ۲۰۴ . ۲۱۷) قال رسول الله ص ما من رجل ينظر الى والديه نظر رحمۃ الا كتب الله له بكل نظرة حجه مبروره قيل يا رسول الله و ان نظر اليه فى اليوم مائه مرة قال و ان نظر اليه فى اليوم مائه اءلف مرة (همان) . ۲۱۸) بحار الانوار ، ج ۷۱ ، ص ۷۶ .

۲۱۹ تا ۲۲۷

۲۱۹) كنز العمال ، ج ۱۶ ، ص ۴۷۶ . ۲۲۰) بحار الانوار ، ج ۷۱ ، ص ۸۱ . ۲۲۱) ادع لهما و تصدق عنهما و ان كانا حين لا يعرفان الحق فدارهما فان رسول الله صلى الله عليه و آله قال ان الله بعثنى بالرحمه لا بالعقوق . (بحار الانوار ، ج ۷۱ ، ص ۸۵) ۲۲۲) لقمان / ۱۵ . ۲۲۳) مصباح الشريعه ، ص ۷۰ . ۲۲۴) بحار الانوار ، ج ۷۱ ، ص ۸۰ . ۲۲۵) الكافي ، ج ۲ ، ص ۱۶۲ . ۲۲۶) حضرت حجه الاسلام و المسلمین دکتر محمد محققى رشتى رحمه الله ، از اساتید دانشگاه تهران بود که در سال ۱۳۵۷ قمری ، از سوى آیت الله العظمی بروجردی رحمه الله برای تبلیغ و نشر اندیشه های تشیع به هامبورگ آلمان رفت ، این اقدام ارزشمند مرجع بزرگ شیعه با توجه به درخواست ایرانیان مقیم آلمان به آن منطقه انجام شده بود . استاد محققى که در آن زمان با اندیشه های نو و ابزار پیشرفته آشنائی داشت و به زنان خارجی نیز مسلط بود ، توانست با پشتیبانی آیت الله العظمی بروجردی ، علاوه بر حرکت های مهم فرهنگی ، مسجد بزرگ هامبورگ را تاسیس نماید . این مسجد که در روز نیمه شعبان ۱۳۷۹ ق (۱۳ فوریه ۱۹۶۰) ساخت آن شروع شد ؛ در کنار دریاچه آلستر با زمینی به مساحت ۳۸۰۰ متر ساخته شده است . ۲۲۷) انسان کامل ، ص ۱۶۹ با تغییر اندک . ۲۲۸) كنز العمال ، ج ۱۶ ، ص ۴۷۶ . ۲۲۹) اصول کافی ، باب البر بالوالدين ، حدیث ۵ . ۲۳۰) المبسوط ، ج ۶ ، ص ۱۹۱ . ۲۳۱) همان ، ص ۲۰۱ . ۲۳۲) همان ، ص ۲۰۱ . ۲۳۳) كنز العمال ، ج ۱۶ ، ص ۴۷۳ . ۲۳۴) اصول کافی ، باب الوالدين ، حدیث ۱ . ۲۳۵) مجمع المسائل ، ج ۲ ، ص ۱۸۴ . تحریر الوسیله ، ج ۲ ، ص ۳۲۱ . ۲۳۶) قال رسول الله ص اتق الله يا فتی و اءحسن الى والدك المحسن اليك يحسن الله اولئك . . . فقال رسول الله ص يا اءيها العاقون للاباء و الاءمهات اعتبروا و اعلموا انه كما طمس فى الدنيا على اءمواله فكذلك جعل بدل ما كان اءعد له فى الجنة من الدرجات معدا له فى النار من الدركات (بحار الانوار ، ج ۱۷ ، ص ۲۷۲) . مستدرک ۲۳۷) (۲۳۸) الكافي ، ج ۴ ، ص ۱۳ . ۲۳۹) لقمان / ۱۴ . ۲۴۰) احقاف / ۱۵ . ۲۴۱) عيون اخبار الرضا عليه السلام ، ج ۲ ، ص ۲۵۸ . ۲۴۲) تفسير نمونه ، ج ۲۱ ، ص ۳۳۴ . ۲۴۳) پير زن . ۲۴۴) بوستان سعدی ، باب هشتم . ۲۴۵) مادر ، ص ۴۰۵ . ۲۴۶) مادر ، ص ۲۳۹ . ۲۴۷) نهج البلاغه ، حکمت ۳۹۹ . ۲۴۸) زبده البيان ، محقق اردبیلی ، ص ۳۸۱ . القوائد الفوائد ، شهيد اول ، ج ۲ ، ص ۴۷ . نضد القواعد الفقهيہ ، فاضل مقداد ، ص ۲۸۷ . ۲۴۹) الكافي ، ج ۲ ، ص ۱۵۷ . ۲۵۰) استفتاآت ، ص ۴۹۵ . ۲۵۱) تهذيب الاءحكام ، ج ۲ ، ص ۳۵۰ . ۲۵۲) معراج السعادة ، ص ۴۸۶ . ۲۵۳) محجة البيضاء ، ج ۳ ، ص ۴۳۷ . ۲۵۴) لقمان / ۱۵ . ۲۵۵) المناقب ، ج ۴ ، ص ۷۳ . بحار الانوار ، ج ۴۳ ، ص ۲۹۷ . فرهنگ جامع سخنان امام حسين عليه السلام ، ص ۸۰۲ . ۲۵۶) تفسير نمونه ، ج ۱۷ ، ص ۴۲ و ۴۳ . همان ، ج ۲۱ ، ص ۳۳۵ . ۲۵۸) اسراء / ۲۳ . ۲۵۹) اصول کافی ، باب البر بالوالدين ، حدیث ۱۳ . ۲۶۰) همان ، حدیث ۴ . ۲۶۱) وسائل الشيعه ، ج ۶ ، ص ۲۰۵ . ۲۶۲) مستدرک الوسائل ، ج ۱۵ ، ص ۲۶۳ . (مستدرک الوسائل ، ج ۱۵ ، ص ۲۰۳ . ۲۶۴) بحار الانوار ، ج ۸۹ ، ص ۲۹۴ . ۲۶۵) كنز العمال ، ج ۱۶ ، ص ۴۷۹ . ۲۶۶) وسائل الشيعه ، ج ۳ ، ص ۲۲۳ . ۲۶۷) وسائل الشيعه ، ج ۳ ، ص ۲۲۳ . ۲۶۸) سيره حلبی ، ج ۱ ، ص ۱۲۵ . ۲۶۹) وسائل الشيعه ، ج ۳ ، ص ۲۲۴ . ۲۷۰) همان ، ص ۲۲۷ و ۲۲۸ . ۲۷۱) همان ، ص ۲۰۰ ، بحار الانوار ، ج ۷۹ ، ص ۶۴ . ۲۷۲) الكافي ، ج ۲ ، ص ۶۰۹ .

(۲۷۳) وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۲۰۴. ۲۷۴) الکافی، باب قراءه القرآن فی المصحف، حدیث ۱. ۲۷۵) الکافی، باب فضل القرآن، حدیث ۹. ۲۷۶) السنن الکبری، ج ۴، ص ۶۱، کنز العمال، ج ۱۶، ص ۴۷۴. ۲۷۷) کنز العمال، ج ۱۶، ص ۴۷۸. ۲۷۸) اصول کافی، باب بر بالو الدین، حدیث ۲۱. ۲۷۹) ربع قرن مع العلامه الامینی، ص ۵۷. ۲۸۰) عدّه الداعی، ص ۸۶. ۲۸۱) (حقوق والدین، ص ۱۱۲. ۲۸۲) کنز العمال، ج ۴، ص ۶۰۷. ۲۸۳) سید الاعرابار یوم القیامه رجل بر والديه بعد مرتهما. (بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۸۴) ۲۸۴) مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۷۷. ۲۸۵) بقره ۶۷/ ۲۸۶) بقره ۶۸/ ۲۸۷) همان ۶۹/ ۲۸۸) بقره ۷۰ و ۷۱. ۲۸۹) تفسیر صافی، ج ۲، ص ۱۴۰. حیوة القلوب، ج ۲، ص ۲۷۰. داستان پیامبران، ج ۲، ص ۳۶۶. ۲۹۰) بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۴۶. ۲۹۱) همان، ص ۸۵. ۲۹۲) مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۷۶. ۲۹۳) الکافی، ج ۵، ص ۵۵۴. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۶۵. ۲۹۴) روضه الواعظین، ج ۲، ص ۳۶۷. ۲۹۵) من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۳۲. ۲۹۶) امالی طوسی، مجلس ۱۱. کنز العمال، ج ۱۶، ص ۴۷۸. ۲۹۷) الکافی، کتاب الایمان و الکفر، باب البر الدین، حدیث ۱۸. ۲۹۸) روضه الواعظین، ج ۲، ص ۳۶۷. ۲۹۹) مواظب العبدیه، ص ۲۰۸. ۳۰۰) مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۸۰. ۳۰۱) احزاب ۷۱/ ۳۰۲) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۴۱. ۳۰۳) پیرامون نهج البلاغه، ص ۲۰. ۳۰۴) ستارگان حرم ج ۴، ص ۱۶۶. ۳۰۵) اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۵۱۲. ۳۰۶) بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۱۵۵. الفضائل، ص ۱۰۷. پیامبر و یاران، ج ۱، ص ۳۴۹. ۳۰۷) پیامبر و یاران، ج ۱، ص ۳۴۵ به نقل از بحار. ۳۰۸) رهنمای سعادت، ص ۱۲۵. تفسیر منهج الصادقین، ج ۵، ص ۳۲۸، باندکی تفاوت. ۳۰۹) الکافی، ج ۱، ص ۴۵۳. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۴۳. فاطمه بنت اسد صلی الله علیه و آله، ص ۷۶. ۳۱۰) قصص، آیه ۷. ۳۱۱) جلوه های از نور قرآن، ص ۵۴. ۳۱۲) ان رسول الله صن لعن جماعه الى ان قال و من لعن ابویه فقال رجل یا رسول الله ایوجد رجل یلعن ابویه فقال نعم یلعن آباء الرجال و امهاتهم فیلعنون ابویه. (بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۴۷). ۳۱۳) لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۷۹. ۳۱۴) الکافی، ج ۲، ص ۳۰۹. ۳۱۵) نضد القواعد الفقهیه، ص ۲۸۸. ۳۱۶) نضد القواعد الفقهیه، ص ۲۸۸. م ۳۱۷) و فیات الاعیان، ج ۵، ص ۱۷۰. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۸. ۳۱۸) مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۹۵. ۳۱۹) داستان دوستان، ج ۲، ص ۲۸. ۳۲۰) بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۷۴. ۳۲۱) این دعا همان دعای معروف مشلول است که در کتاب های دعا، از جمله مفاتیح الجنان و مهج الدعوات ص ۱۸۸ نقل شده است. ۳۲۲) بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۲۲۴. حقوق والدین بر فرزندان، ص ۱۳۱. ۳۲۳) مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۶۲۷. ۳۲۴) تتمه المنتهی، ص ۳۳۰. ۳۲۵) تتمه المنتهی، ص ۳۲۹. ۳۲۶) خصال، ج ۱، ص ۳۳۰. ۳۲۷) الکافی، کتاب الایمان و الکفر، باب البذاء، حدیث ۵.

۱۰- پاسخ های حضرت آیت الله العظمی روحانی (مد ظله العالی) به استفتائات قوه قضائیه و موسسه حقوقی وکلای بین الملل

مشخصات کتاب

سرشناسه: روحانی محمدصادق ۱۳۰۳ - عنوان و نام پدید آور: پاسخ های حضرت آیت الله العظمی روحانی به استفتائات قوه قضائیه و موسسه حقوقی وکلای بین الملل مشخصات نشر: تهران حدیث دل ۱۳۸۱. مشخصات ظاهری ۳۲۲ص. فروست: مجموعه استفتائات ۱. شابک ۹۶۴-۹۳۳۵۲-۱-۴۰۰۰: ۸۰۰ریال؛ ۴۰۰۰ریال (چاپ دوم) یادداشت: چاپ دوم: تابستان ۱۳۸۲. موضوع: حقوق - فتواها موضوع: فتواهای شیعه - قرن ۱۴ موضوع: فقه جعفری - رساله عملیه رده بندی کنگره BP/۱۸۳/۹/۹۳۳/۲ ۱۳۸۲ رده بندی دیویی ۲۹۷/۳۴۲۲ شماره کتابشناسی ملی: م ۸۱-۲۷۶۱۱

اجتهاد، رمز جاوید ماندن اسلام

اجتهاد، یعنی به کار بردن منتهای کوشش برای درک مقررات اسلام با استفاده از منابع: کتاب، سنت، عقل و اجماع. در این عصر، اجتهاد یکی از وظایف خطیر و پر مسئولیت علما و فقهای اسلام است. اجتهاد در دوره خاتمیت نقش بسیار حساس و اساسی به عهده دارد و در واقعیتی است که دنیای گذشته را با دنیای آینده، مربوط میسازد. و از شرایط امکان‌جاوید مانده آئین اسلام است و به حق آن را نیروی محرک اسلام خوانده اند. ابن سینا (۳۷۰ - ۴۲۸ هـ. ق) فیلسوف نامی اسلامی با روشن بینی خاصی، موضوع اجتهاد را این چنین مطرح کرده و گفته است: «کلیات اسلامی ثابت و لا یتغیر و محدود است، و اما حوادث و مسائل نامحدود و متغیر است و هر زمانی مقتضیات مخصوص خود و مسائل مخصوص خود دارد، به همین جهت ضرورت دارد که در هر زمانی گروهی متخصص و عامل به کلیات اسلامی و عارف به مسائل و پیش آمده‌های زمان عهده دار اجتهاد و استنباط حکم مسائل جدید از کلیات اسلامی بوده باشند.» (۱) آری زمان به سرعت پیش می‌رود، قهراً مقتضیات زمان، مسائل جدیدی را در زندگی انسان پدید می‌آورد که در زمان‌های گذشته موضوع آن‌ها هنوز محقق نشده بود، برای پاسخ به این نیاز بزرگ فقهای زنده و روشن بینی لازم است که پا به پای زمان پیش روند، مفاهیم و کلیات اسلامی را با زندگی نوین جهانی بشر تطبیق کنند تا بر حسب پیشرفت علم و آگاهی مردم، تلقی و برداشت مذهب را در ذهن و اندیشه تحول ببخشند و فقه را بر حسب نیاز زمان و به میزانی که در هر زمان امکان کشف و فهم بهتر آن حقایق می‌رود، ممکن سازند تا مذهب در چهارچوب شرایط کهنه و گذشته نماند و منجمد نشود و از زمانش واپس نیفتد. در یکی از اخبار «اجتهاد و تقلید» می‌خوانیم: «و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا (احادیثنا) فانهم حجیتعلیکم و انا حجة الله» (۲) شخصی به نام «اسحاق بن یعقوب» نامه‌ای برای حضرت ولی عصر (عج) می‌نویسد و از مشکلاتی که برایش رخ داده، سؤال می‌کند و «محمد بن عثمان‌عمری» (نماینده آن حضرت) نامه را می‌رساند. پاسخ نامه به خط مبارک صادر می‌شود که در حوادث و رویدادها به روایان حدیث ما رجوع کنید، زیرا آنان حجت من بر شمایند و من حجت خدایم. (منظور از «حوادث واقعه» که در این روایت آمده، همان مسائل جدید استنویسندگان نامه سؤال می‌کند حالا که بعد از این ما دسترسی به امام خود نخواهیم داشت، مسائل تازه‌ای که پیش می‌آید چه کنیم؟ امام (عج) فرمود: به فقهاء و حکام شرع مراجعه کنید. ولی بعضی از فقهای معاصر می‌گویند: منظور از «حوادث واقعه» مسائل و احکام شرعی نیست زیرا این موضوع جز و توضحات مذهب شیعه بوده است که در مسائل باید به فقهاء رجوع کنند، منظور از «حوادث واقعه» پیش آمده‌های تازه اجتماعی است که برای مردم و مسلمین روی می‌دهد است. یعنی حوادث مستحدثه به طور کلی هم روی داده‌های فرهنگی، فکری، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و انسانی است. به هر حال خواه منظور از «حوادث واقعه» خود پیش آمده‌ها باشد و یا مسائل تازه‌ای که به مرور زمان رخ می‌دهد، برگشت به یک معنی است. یعنی در حوادث و مشکلات بهرواات احادیث (فقهاء) مراجعه کنید و از آن‌ها کسب تکلیف نمایید. زیرا آن‌ها حجت من بر شما می‌باشند و من حجت خدا بر شمایم و این یکی از پیش بینی‌های مترقی فقه شیعه است که «حوادث مستحدثه» را که در هر زمانی روی می‌دهد و طبیعتاً در قوانین فقهی پیشین حکم و راه حلش نیامده است باید فقهاء بررسی کنند و براساس موازین علمی و اجتهادی آن مطرح سازند و پاسخ را بیابند. مطالعه و بررسی کتب فقه در قرون مختلف، می‌رساند که به تدریج به موازات نیازمندی‌های مردم مسائل جدیدی وارد فقه شده و فقهای هر زمان در مقام پاسخگویی بر آمده‌اند و به همین جهت به تدریج بر حجم فقه افزوده شده است این اصل می‌رساند که چگونه اسلام مسأله زمان و عامل تغییر و تحول و نوآوری را در طی ادوار تاریخی پیش بینی کرده است و فقهاء را در برابر آن مسئول دانسته است. راز و رمز اجتهاد را با مشخصات ذیل می‌توان شناخت:

هیچ دینی مانند اسلام با عقل پیوند نزدیک نداشته و برای آن اهمیت قائل نشده است. آری تنها اسلام است که «عقل» را یکی از منابع احکام و اساس دین دانسته است. (۱) فقهاء در استنباط احکام به چهار منبع و مدرک تمسک می کنند: کتاب، سنت، عقل و اجماع. و میان عقل و شرع رابطه ناگسستنی قائلند که آن را در اصطلاح خودشان «قاعده ملازمه» می نامند و می گویند: «کلما حکم به العقل حکم به الشرع و کلما حکم به الشرع حکم به العقل»: هر چه عقل حکم کند، شرع نیز مطابق آن حکم می کند، هر چه شرع حکم کند، عقل بر طبق آن حکم می کند. آری عقل در فقه اسلامی علاوه بر این که خود مستقلا منبع و مدرک احکام است در استنباط از سایر منابع و مدارک نیز مددکار خوبی است. پس اصل (هر چه عقل روا دارد، شرع هم روا می دارد) یک اصل ثابت و دیریناست که هرگز منسوخ نشده و نمی شود. از این رو پذیرش وارد کردن عقل در حریم دین یکی از جهاتی است که انطباق این دین را با مقتضیات زمان آسان کرده و مانع بزرگ جاوید ماندن را از میان بر می دارد.

۲ - در اسلام برای هر موضوعی حکمی است

یکی دیگر از جهاتی که به اسلام امکان جاوید ماندن می دهد این است که: در قوانین اسلام حکم هیچ موضوعی فروگذار نشده است. البته این یک ادعا نیست بلکه یک واقعیت است و برای کسانی که به اصول فقه اسلام آشنا باشند کاملا روشن می باشد. () زیرا اگر در یک مسئله دلیل خاص عقلی یا نقلی (کتاب، سنت، عقل و اجماع) وجود داشته باشد حکم آن مسئله طبق مدرک معلوم است، و اگر دلیل خاصی در مسئله نبود به قواعد کلی به اصطلاح عموماً می گویند که در قرآن یا سنت وارد است رجوع می کنند. چند نمونه از «قواعد عامه» را به طور اجمال یاد آور می شویم: الف - قواعد حاکم: در متن مقررات اسلامی یک سلسله قواعد کنترل کننده قرار گرفته است که فقهاء آن ها را «قواعد حاکم» می نامند این ها قواعدی هستند که بر سراسر احکام و مقررات اسلامی تسلط دارند و بر همه ی آن ها حکومت می کنند قاعده لا ضرر، لا حرج از این دسته اند در حقیقت اسلام برای قواعد حاکم «حق و تو» قائل شده () است. در اسلام هر کس در اجرای حقوق و استفاده از امکانات خود آزاد است ولی به موجب قاعده لا ضرر آزادی هر کس تابع محدود یت هائی است که به وسیله قانون منحصراً به منظور مراعات حقوق و آزادی های دیگران و برای نظم عمومی وضع گردیده است. فقهاء از این قاعده کلی حکم صدها موضوع جزئی را استفاده می کنند. و هم چنین احکام و مقررات اسلامی تا زمانی قابل اجراء است که به مرتبه «عسر و حرج» برسد و در صورت حرج حکم برداشته شده و تکلیف انسان هم عوضی شود. ب - در اسلام دو حکم کلی است که به این صورت: «احلت لكم الطيبات» و «حرمت عليكم الخبائث» در اسلام حکم بعضی از خوردنی ها و آشامیدنی ها به طور صریح و روشن بیان شده است: مانند: شراب، میته، گوشت خوک و خون و... ولی برخی از آن ها به صورت کلی مانند: «احلت لكم الطيبات» و «حرمت عليكم الخبائث» آمده است و از این فهمیده می شود. فقهاء، از این دو حکم کلی، احکام زیادی استفاده می کنند و حتی چیزهایی که به مرور زمان در بین مردم خوردن آن ها رایج می شود حکم آن ها را نیز از این قواعد کلی استنباط می نمایند. ج - قاعده تراحم (اهم و مهم) در اسلام احکام تابع یک سلسله مصالح و مفاسد واقعی است چون مصالح و مفاسد در یک درجه نیستند لذا احکام طبق آن ها درجه بندی شده است و این جهت سبب شده که باب مخصوص در فقه اسلامی به نام باب «تراحم» یا «اهم و مهم» باز شود و در صورت بر خورد و اجتماع مصالح و مفاسد گوناگون، اسلام اجازه داده، فقهاء و کارشناسان اسلامی درجه اهمیت مصالح را با توجه به راهنمایی خود اسلام، بسنجند و مصالح مهم تر را بر مصالح کم اهمیت تر ترجیح بدهند و خود را از این بست خارج نمایند. البته، قواعد عامه منحصر به این ها نیست نظائر زیادی دارد که اینجا مجال سخن در باره ی آن ها نیست. بنابراین در اسلام برای هر موضوعی حکمی است و اگر به دلیل خاصی نباشد با قواعد کلی مسئله روشن خواهد شد و اگر موضوعی بود که مشمول هیچ یک از عموماً و قواعد کلی نبود آن گاه به اصول عملیه چهارگانه (استصحاب، احتیاط، تخییر و براءت) رجوع می شود و چون مجاری اصول طبق یک حصر عقلی در همین چهار مورد است حتماً مسئله ی مورد بحث

داخل تحت یکی از اصول خواهد گردید، پس ممکن نیست موضوعی پیدا شود که از نظر فقهی حکم آن معلوم نباشد. آری این است راز و رمز اجتهاد که اسلام را با مقتضیات زمان تطبیق می کند. بدین ترتیب اسلام شامل همه ی دستورات واحکامی است که بشر، تا پایان دنیا، برای سعادت و کمال خود احتیاج دارد. در کتاب شریف کافی، فصلی است تحت عنوان «تمام احتیاجات مردم در کتاب و سنت بیان شده است» و قرآن «تبیان کلشی» یعنی روشنگر همه چیز، و همه امور است. امام (ع) سوگند یاد می کند - طبق روایات - که تمام آن چه ملت در هر زمان احتیاج دارد در اسلام هست و در آن هیچشکی نیست. این مطلب، مجرد ادعا نیست بلکه حقیقتی است که حتی شرق شناسان و حقوقدانان غربی نیز به این حقیقت اقرار و اعتراف دارند و تعالیم عالیه ی اسلام را یک مکتب حقوقی دیگری مستقل و زنده شناخته اند. یکی از دانشمندان بزرگ غرب، «سانتیلانا» گفته است: در فقه اسلامی آن قدر از قوانین موجود است که برای مسلمانان در قانونگذاری مدنیشان کافی است، اگر نگوئیم که برای تمام انسانیت کفایتی کند همچنین «هاکنج» محقق معروف امریکایی و استاد فلسفه دانشگاه «هاروارد» در کتاب «روح سیاست جهانی» پس از آن که بحث مفصلی راجع به اصول و مبادی فقه اسلامی ایراد می کند، چنین می گوید: «راه پیشرفت کشورهای اسلامی این نیست که از نظام ها و ارزش های غرب تقلید کنند و آن را در زندگی خودشان به کار ببندند... عده ای می پرسند آیا در اسلام این نیرو وجود دارد که افکار جدیدی تولید کند و قوانین و دستورات ممتاز و مستقلى برای بشر عرضه بدارد که کاملاً با احتیاجات و مقتضیات زندگی جدید موافق باشد؟ پاسخ این است که در نظام اسلامی نه تنها هر نوع استعداد و آمادگی برای پیشرفت و تکامل وجود دارد بلکه قابلیت تطور نظام اسلام از بسیاری از نظام های دیگر بیشتر است. مشکل کشورهای اسلامی این نیست که در آئین اسلام ابزار پیشرفت نیست، بلکه این است که متأسفانه در کشورها تمایل و اراده ی لازم برای استفاده از این ابزار پیشرفته وجود ندارد، من با کمال واقع بینی درک می کنم که دین اسلام کلیه مبادی و اصول لازم را برای پیشرفت و تکامل در بر دارد» (بزرگترین افتخار و امتیاز علمی شیعه در طول تاریخ باز نگاهداشتن «باب اجتهاد» است. مجتهدان شیعه حلقه های اتصالی مابین سلسله امامان و شیعه ها هستند این معنی سبب می شود دین همیشه تازه و زنده بماند. با گذشت زمان و توسعه روزگار پیش برود. انتظار می رفت فقه شیعه همه چیز را زیر پر گرفته و در باره هر چیز بزرگ و کوچک حکم مشخصی داشته باشد و نسبت به کلیه موضوعات تازه احداث حکمی پیدا کرده، تکلیف مردم را روشن کند و فقهای شیعه جوابگویمسائل زمان و حلال مشکلات جهانی باشند. ولیکن فقهای شیعه به دلیل وجود حکومت های جائز و جو تقیه و برکنار بودن آنان از جریانات سیاسی و نظامی و اقتصادی و صنعتی جوامع، فرصت نیافتند آنطوری که باید فقه را به طور گسترده، بحث و بررسی نمایند. بدین جهت فقه اسلامیدر هر زمینه، متناسب با تطورات و تحولات زمان پیش رفت و از همسازی و هماهنگی با مسائل روز خصوصاً در مسائل سیاسی و اقتصادی و اجتماعی باز ماند و در کتاب های فقهی باب مخصوصی به طرز اداره مردم و سیستم حکومتی اسلام و مباشرت در امور و اموال عمومی و کفالت و احتیاجات شهری باز نگردید و در بسیاری از مسائل مهم سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و حقوقی به حد کافی بحث نشد و برای جویندگان همچنان یک خلاء فکری باقی مانده است. اکنون که روحانیت و مرجعیت شیعه توانسته در اثر مبارزات پی گیر و دامنه دار خود، استبداد و استعمار را به زانو در آورد و مردم جهان را به تعالیم اسلام جلب نماید، اکنون که روحانیت شیعه از انزوا به در آمده و در جامعه موقعیت خاصی یافته است، آن چنان که در مجامع بین المللی روی آن حساب می شود و ده ها موفقیت دیگر که اخیراً نصیب علمای شیعه شده است، ضرورت و فوریت یک نهضت عمیق علمی بر پایه تحقیق اجتهادی در فقه و سایر رشته های علوم اسلامی در این زمانبیش از هر وقت دیگر احساس می شود و برتری فقه شیعه هم بر دیگر مذاهب فقهدر همین است که راه تحقیق تازه و استنباط در موضوعات جدید باز گذاشته شود. و این ضرورت را کسانی بهتر می دانند که خود درگیر مسائل قضائی و حقوقی و پزشکی و... هستند به همین جهت «مرکز تحقیقات قوه قضائیه» و «مؤسسه حقوقیو کلاسی بین الملل - ایران» از فقیه و مرجع عالی قدر حضرت آیت الله العظمی روحانیمد ظله العالی مسائلی استفتاء کرده اند که کمتر در فقه مطرح شده است و معظم له بادقت نظر و تبحر خاصی که در فقه دارند به پاسخ گویی پرداخته اند، و چون

این مسائل بسیار حائز اهمیت است برای اطلاع عموم اقدام به چاپ آن ها گردید. به امید این که در اثر تلاش فقیهان ذیصلاح حکم مسائل مستحدثه و مورد نیاز جامعه بر طرف شود. من الله التوفیق قم - حوزه علمیه - داود الهامی ۲۵/۵/۷۸

استفتائات: قضائیه

۱»

سؤال: در مواردی که اولیاء دم، تقاضای عفو قاتل را داشته باشند یا مطالبه دیه نمایند، ولی با توجه به عوارض سیاسی، اجتماعی عفو به صلاح نباشد (بفرمایید: الف) آیا در صورتی که حکومت بخواهد قاتل را مجازات نماید، امکان این کار وجود دارد؟ (ب) آیا در صورت عدم رضایت اولیاء دم، مبلغ دیه را می توان از بیت المال به آنان پرداخت نمود؟ (ج) آیا ولی امر مسلمین با ولایتی که بر «ولی دم» دارد می تواند بر خلاف نظر وی قاتل را اعدام نماید؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) اختیار عفو یا مجازات به دست ولی مقتول است، حکومت یا رهبر یا یک شخص دیگر نمی تواند بدون موافقت ولی مجازات نماید. (ب) مراد از عدم رضایت اولیاء دماگر عدم رضایت به اخذ دیه باشد نمی توان دیه را از بیت المال پرداخت نمود. خصوصاً در صورت عدم قدرت مالی جانی که مورد روایت است (ج) رهبر حکومت اسلامی ولایت به آن معنی که اشاره شده است بر ولی دم ندارد و نمی تواند بدون نظر او قاتل را اعدام کند. (هامش: تاریخ جواب استفتاء: ۱۷ جمادی الاولی ۱۴۱۹)

۲»

سؤال: در باره حد سرقت (بفرمایید: الف) پس از اجرای حد سرقت، عوض قطع شده ملک کیست؟ ملک حکومتیکه مجری حد است، یا شخص محدود؟ (ب) دفن عضو مقطوع، پیوند عضو قطع شده به وسیله جراحی به شخص محدود یا فروش آن برای پیوند به فرد دیگری چه حکمی دارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چند دسته دلیل بر احکامی موجود است. ۱- ادله داله بر این که انسان مالک اعضاء خود است. ۲- دلیل دال بر جواز معامله بر اعضاء جدا شده. ۳- دلیل لزوم دفن عضو جدا شده از انسان ۴- دلیل عدم جواز قطع عضوی از بدن غیر پس از سرقت دلیل اخیر تخصیص خورده و باید دست دزد را قطع نمود، و سه دستفاده دیگر اطلاقش باقی است بنابر این الف) عضو قطع شده ملک شخص محدود است (ب) دفن آن لازم و پیوند به غیر جائز است، و می توان با معامله منتقل به غیر نمود. ()

۳...»

سؤال: در صورتی که مردی زنی را به قتل رسانده باشد (بفرمایید: الف) هنگامی که اولیاء مقتول می خواهند برای قصاص نصف دیه را به قاتل بدهند، انتخاب نوع دیه با اولیاء است یا جانی؟ (ب) در صورت عدم تمکن اولیاء دم از پرداخت این مبلغ و درخواست آنان از دستگاه قضائی، آیا می توان فاضل دیه را از بیت المال پرداخت کرد؟ (ج) مواردی که عدم قصاص، عوارض سیاسی - اجتماعی داشته باشد که به نوعی باید حکومت حضور یابد، در صورت عدم تمکن اولیاء دم، آیا میتوان فاضل دیه را از بیت المال پرداخت کرد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) انتخاب نوع دیه در تمام موارد با جانی است، و در این مورد به خصوص روایاتی دال بر آن است و فقها هم به آن تصریح نموده اند. (ب) فاضل دیه را باید جانی بدهد، ولی در صورت عدم تمکن از بیت المال می

توانپرداخت نمود. ج) در صورتی که عدم قصاص عوارض سیاسی واجتماعی داشته باشد که لازم است جلوگیری شود باید این مبلغ را از بیت المال بدهند. ()

«۴»

(تکراری) سؤال: در باره قصاص اطراف بفرمایید: الف) پس از اجرای قصاص اطراف، عضو قطع شده ملک کیست؟ ملک حکومت، مجنی علیه یا جانی؟ ب) دفن عضو مقطوع، پیوند عضو قطع شده به جانی یا فروش آن برای پیوند به‌دیگری چه حکمی دارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) عضو قطع شده ملک جانی است. ب) دفن آن لازم است، پیوند به دیگری و فروش آن جائز است. ولی پیوند به جانی خلاف احتیاط است. ()

«۵»

سؤال: در باره علم قاضی بفرمایید: الف) آیا علم قاضی ملحق به اقرار است یا بینه و یا طریق سومی است؟ ب) در صورتی که طریق سوم باشد حکم عفو چگونه است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) قاضی همان گونه که می تواند مستندا به بینه و اقرار حکم کند می تواند حکم کند مستندا به علم خود مطلقا. و فرقی که فقهاء بین بینه و اقرار فرموده اند این است که جائز است الزام المقر قبل الحکم ایضا و جائز نیست الزام به آن در صورت ثبوت حق به بینه مگر بعد از حکم. و چون بنظر اینجانب این فرق تمام نیست و مفصلا در فقه الصادق بحث نموده ام بنا بر این جواب سؤال این است که علم قاضی مانند هر دو است. ب) در اجراء حد بین بینه و اقرار فرقی هست و آن این است که بعد از قیام بینه حاکم نمی تواند عفو کند. و بعد از اقرار می تواند عفو نماید و اجراء حد نکند، و چنانچه حاکم در باب حدود بتواند اجراء حد بدون بینه و اقرار بنماید، ظاهر این است که علم قاضی ملحق به بینه است. چون جو از عفو احتیاج به دلیل دارد که موجود نیست ولی من فعلا - مرد دم که در باب حدود قاضی می تواند بدون بینه و اقرار و به علم خود اجراء حد بنماید یا نه بنا بر این حال عفو معلوم است. ()

«۶»

سؤال: چنانچه قاضی در مجازات محارب، صورت صلب را انتخاب کرد - با توجه به اینکه اگر بعد از ۳ روز زنده بماند حق حیات دارد - بفرمایید: الف) در صورتی که بخواهد قبل از اجرای حکم، از داروها و غذاهای مقاومکننده بدن استفاده نماید، آیا می توان او را منع نمود یا خیر؟ ب) اگر کسی عصیاناً به او آب یا غذا برساند، باید جلوگیری کرد یا خیر؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) در صورت صلب محارب بعد از سه روز باید از دار پائین آورده شود ولی حق حیات ندارد. و قول بین فقهاء هست. دسته فرموده اند ينزل ویجهز علیه ویدفن. و دسته دیگر فرموده اند یبقی علی ما هو علیه حتی یموت. واقوی قول دوم است. بنا بر این جواب سؤال دوم واضح است، باید جلوگیری نمود. بلکه جواب سؤال اول نیز چنین است. ()

«۷»

(تکراری) سؤال: کسی که قرار است مورد اجرای حد سرقت قرار گیرد، آیا میتواند با هزینه خود از طبیب بخواهد که عضو وی را بی حس نماید؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) آنچه از روایات استفاده می شود این است که غرض از حد سارق جدا شدن دست و بعد پای سارق است و نظر بایداء نیست، ولذا در عده از روایات امام علیه السلام می فرماید بعد از قطع، معالجه شود از بیت المال تا

خوب شود. بنابر این اظهر جواز بی حس نمودن است. لاصالة الحل - والبراءة ()

«۸»

سؤال: در باره کسی که قرار است کشته شود (تیرباران، حلق آویز یا ...). بفرمایید: الف) آیا میتواند با هزینه خود از پزشک بخواهد که وی را قبل از قتل، بی حس یا بیهوش نماید تا درد کمتری را متحمل شود؟ ب) آیا بین حد یا قصاص نفس و اطراف فرقی وجود دارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) مقصد اصلی در قصاص زهاق روح است نه ایذاء. بنابر این جائز است قبل از قتل بی حس و یا بیهوش نمودن. ب) و در حد مانند حد سرقت که غرض جدا شدن دست یا پا می باشد، نیز جائز است. و اما در ضرب و جلد که غرض ایلام است جائز نیست. ()

«۹»

سؤال: در باره مقاومت در مقابل جانی یا سارق برای جلوگیری از تجاوز، هتک ناموس یا سرقت (بفرمایید: الف) آن جا که احتمال آبروریزی مجنی علیه در کار باشد، تکلیف چیست؟ ب) آن جا که احتمال قتل یا ضرب و جرح شدید یا متوسط مجنی علیه باشد، تکلیف چیست؟ ج) آن جا که مال زیاد، معمولی یا کم مورد تعرض باشد، تکلیف چیست؟ د) آن جا که مقاومت منجر به قتل جانی یا سارق شود، تکلیف چیست؟ ه) در موارد عدم جواز بر خورد با جانی یا سارق، تکلیف قاتل مدافع و دممتجاوز چیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) اگر جانی قصد تعرض ناموسی دارد واجب است دفع او با رعایت دفع از ازدانی کهکتک زدن مثلا تا اعلی، و چنانچه با رعایت موازین شرعیه جانی کشته شود دم او هدر است. الف) در صورتی که احتمال آبروریزی مجنی علیه در کار باشد باید رعایت اهم رانمود و در بعضی موارد شاید دفاع جائز نباشد. ادامه جواب: ب) کما این که اگر ظن به هلاکت داشته باشد جائز است تسلیم شدن لا ولویة حفظ النفس من حفظ العرض، کما هو المستفاد من الروایات الواردة فی المستکره علیالزنا. ج) اگر جانی قصد سرقت اموال را دارد اگر اطمینان به سلامت در صورت دفاع دارد جائز است دفاع. د) در صورت کشته شدن جانی یا سارق در صورت جواز دفاع، دم او هدر است. و اگر مجنی علیه کشته شود دم او هدر است. ه) در صورت خوف تلف جائز نیست دفاع از بردن اموال. و اگر جانی قصد جان او را بنماید واجب است دفاع ولو ظن به تلف داشته باشد. ()

«۱۰»

سؤال: الف) نظر اسلام را پیرامون اعتبار اسنادی که توسط دستگاه های مدرن تهیه می شود بیان فرمایید. (مانند: فاکس، فیلم، عکس، نوار ضبط، تلفنگرام، زیرا کس، پرینتر، اسکنر کامپیوتر و...) ب) کدام یک می تواند مستند حکم قاضی قرار گیرد و به عنوان مؤید تا چه حد قابل استناد است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) به این عنوان دلیلی نداریم در تمام این موارد میزان، اطمینان قاضی است، و قول اهل خبره موثق ب) بعید نیست که لوث به این ها ثابت شود. ()

«۱۱»

سؤال: ملکی به صورت مشارکت خریده می شود و سپس یکی از شرکاء سهم خود را به شریک دیگر اجاره به شرط تملیک می دهد. به طوری که بعد از پرداخت تمامیا قساط (که طبعا بیش از پولی است که شریک برای آن سهم داده بود) قسمت مورد اجاره به ملکیت مستأجر در می آید، بفرمایید: آیا می توان این کار را که در بانکها یا شرکتهای اشخاص حقوقی - و بعضا توسط اشخاص

حقیقی صورت می‌گیرد راهی شرعی برای تخلص از ربای قرضی دانست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) با مختص است به بیع و قرض و در مورد سؤال سه قرارداد است. ۱- بیع و شراء که دو نفر به صورت مشارکت خریده اند آن که صحیح است و ربا در شنیست. ۲- اجاره احد شریکین به شریک دیگر آن هم که ربا ندارد. ۳- شرط تملیک - یا ملکیت - آن هم تصور ربا درش نمی‌رود. بنابر این معامله مذکوره صحیح است، و هیچ اشکالی ندارد. البته در شرط تملیک که شرط فعل است، و شرط ملکیت که شرط نتیجه است اشکالاتی شده است که از نظر ما آن‌ها درست نیست. ()

«۱۲»

سؤال: مردی زنی را در شهر حرم به قتل رسانده است، با توجه به این که وقوع قتل در این زمان موجب اضافه شدن ثلث دیه می‌شود بفرمایید: اگر اولیاء دم تقاضای قصاص جانی را داشته باشند، باید نصف دیه یک مرد در ماه حرام را به او پردازند یا نصف دیه یک مرد در غیر ماه حرام؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) زنی که در شهر حرم کشته شود چنانچه اولیاء دم بخواهند دیه بگیرند باید نصف دیه مرد که ثلث به آن اضافه می‌شود بدهند. و اگر تقاضای قصاص نمایند چنانچه در شهر حرم قصاص نمایند باید نصف دیهمرد در ماه حرام را پردازند. والا نصف دیه یک مرد در غیر ماه حرام. ()

«۱۳»

سؤال: با توجه به این که در زنا محصنه هنگام اثبات جرم با بینه، در صورت فرار مجرم از حفره می‌توان وی را برگرداند و حکم را اجراء نمود، ولی در صورت اقرار اینکار را نمی‌توان انجام داد بفرمایید: الف) آیا می‌توان حکم رجم را به انواع دیگری از قتل تبدیل نمود یا خیر؟ ب) در صورت مثبت بودن جواب، آیا بین انواعی که احتمال زنده ماندن محکوم در آن وجود ندارد با مواردی که این احتمال هست، تفاوتی وجود دارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) حکم رجم را نمی‌شود به انواع دیگری تبدیل نمود. روایتی است متضمن این که در زمان پیغمبر صلوات الله علیه وآله چنین اتفاق شد مردم آن زانی را تعقیب نموده و کشتند رسول خدا (ص) به عنوان اعتراض فرمودند: هلا ترکتموه. ب) همان روایت دال است بر عدم تفاوت بین موارد. ()

«۱۴»

سؤال: اگر قاضی با علم خود حکم به رجم نماید بفرمایید: الف) در صورت فرار مجرم از حفره آیا می‌توان او را مجدداً به حفره برگرداند و حکم را اجراء نمود یا خیر؟ ب) اگر علم قاضی راه سومی باشد - ملحق به بینه یا اقرار نباشد - تکلیف چیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) من فعلا مرد دم و نمی‌دانم در باب حدود قاضی می‌تواند به علم خود اجراء حد بنماید یا نه، مقتضای احتیاط عدم اجراء حد است. الف) ولی چنانچه قاضی بتواند با علم خود اجراء حد بنماید، ظاهراً در صورت فرار مجرم از حفره اگر یک سنگ به او اصابت کرده باشد نمی‌توان او را به حفره برگرداند به مقتضای اطلاق صحیحه ابی بصیر. ب) بنابر این علم قاضی ملحق به اقرار می‌باشد. ()

«۱۵»

سؤال: در صورتی که بعد از اعدام - حلق آویز، رجم یا... - و قبل از دفن در سرد خانه یا پزشکی قانونی در مجرم علائم حیاتی دیده

شود و با مداوا سلامت خود را باز یابد بفرماید: الف) اجرای مجدد حکم چه صورتی دارد؟ ب) آیا بین حد و قصاص تفاوتی وجود دارد؟ ج) بر فرض لزوم اجرای مجدد حکم، دیه خسارت‌های وارده قبلی بر محکوم در دو حالت فوق به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) در صورت مهدور الدم بودن که فرض مسأله است باید اجراء حکم مجددا بشود. ب) ظاهرا فرقی بین حد و قصاص نیست. ج) و خسارات وارده در صورتی که مجری حد تقصیر نکرده باشد به عهده او نیست. (.)

«۱۶»

سؤال: بعد از عقد نکاح در صورت اعسار زوج از پرداخت مهریه بفرماید: الف) آیا زن میتواند به خاطر عدم دریافت مهریه تمکین ننماید؟ ب) در صورت جواز، آیا تمکین فقط منحصر به بضع است، یا سایر استمتاع‌ها هم شامل می شود؟ ج) آیا در این موارد نشوز صدق می کند؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) در نظر ما حتی در صورت موسر بودن زوج و معجل بودن مهر زوجه نمی تواند به خاطر عدم دریافت مهریه تمکین ننماید. ولی چون عدم لزوم تمکین اجماعی است حرفی نداریم. اما در صورت اعسار شکی نیست در لزوم تمکین کما هو المشهور بین الفقهاء. ب) تمکین منحصر به بضع نیست، جواز یا عدم جواز آن شامل استمتاع‌ها دیگر هم میشود. ج) در صورت عدم جواز تمکین نشوز صدق می کند و در صورت جواز صدق نمی کند. (.)

«۱۷»

سؤال: الف) سرقت اطلاعات سری کد شده و رمزدار از شبکه های کامپیوتری یا کامپیوترهای شخصی و کشف رمز آن ها چه حکمی دارد؟ ب) سرقت و فروش غیر مجاز شماره های موبایل توسط آشنایان و تکنیکالکترونیکی مرکزی آن چه حکمی دارد؟ ج) آیا با وجود سایر شرائط، امکان اجرای حد سرقت وجود دارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) شکی نیست در حرمت عمل مفروض، و ضمان هم ثابت است. ب) حرام است و موجب ضمان. ج) اجراء حد سرقت متوقف است بر این که آن شیء مالیت دار در مکان محرزی باشد بنابر این اجراء حد سرقت در غیر از کامپیوترهای شخصی مشکل است و نباید اجراء شود، ولی حاکم شرع می تواند تعزیر کند. (.)

«۱۸»

سؤال: با توجه به این که مدارهای ماهواره ای در سازمانی معین به کشورها اختصاصی یابد که بعد از این اختصاص، آن کشور می تواند ماهواره های خود - اعم از خود ساخته، خریداری یا استیجاری - را در آن مدارهای محلی قرار دهد، بفرماید: الف) آیا حق استفاده یک کشور از این مدارها به نحو مالکیت است یا حقانتفاع؟ ب) آیا اجاره یا وقف آن ها توسط این کشورها ممکن است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) ملکیت امری است اعتباری و لذا قائلیم به مالکیت حکومت. و هوای بالای مملکت مافوق حریم ملک اشخاص حقیقی یا حقوقی ملک حکومت است به بنای عقلاء. و لذا بدون اجازه حکومت افراد مملکت دیگر حق ندارند هواپیما از بالای این مملکت ببرند. بنابر این استفاده یک کشور از این مدارها به نحو مالکیت است. ب) و اجاره و وقف آن ها توسط این کشورها ممکن است. (.)

«۱۹»

سؤال: در مورد کسی که قرار است اعدام شود - حدا یا قصاصا - بفرماید: الف) اگر حدود یا تعزیرات دیگری اقل از قتل، برای وی

ثابت شود، می توان از آن صرف نظر نمود؟ ب) آیا بین حق الله وحق الناس تفاوتی وجود دارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) صرف نظر نمودن از حدود دیگر اقل از قتل جائز نیست. بلکه باید همان گونه که روایات متعدده وارد شده و فقهاء هم فتوی داده اند اولآن حد دیگر اقل را اجراء نمود بعدا کشته شود. نهایت اختلافی است بین فقهاء در این که بعد از اجرای حد اقل واجب است تاخیر قتل تا بره حاصل شود - یا مستحب است تاخیر - یا آن که تاخیر یک روز جائز است، یا تاخیر جائز نیست. اقوی در نظر ما عدم جواز تاخیر است. ولی اجماع ادعاء شده است بر جواز تاخیر. ب) فرقی بین حق الله تعالی وحق الناس نیست. (.)

«۲۰»

سؤال: با توجه به این که از نظر علمی هر گاه مردی فوت نماید، تا مدت محدودیمی توان نطفه او را به رحم زن منتقل کرد ووی را باردار نمود (بفرمایید:الف) انتقال نطفه زوج پس از مرگ به رحم زوجه چه حکمی دارد؟ ب) احکام مربوط به ولد را از نظر طهارت، ارث و... بیان فرمایید؟ ج) انتقال این نطفه به رحم اجنبیه چه حکمی دارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) انتقال نطفه زوج پس از مرگ به رحم زوجه اشکال ندارد. ب) بچه هم ملحق است به صاحب نطفه و زوج، واز حیث طهارت هم پاک است، ولی ارث نمی برد از زوج زیرا در وقت مردن پدر نبوده است، و بر حسب ادله اموال منتقله ورثه شده است بعدا بچه متکون شده است. ج) انتقال این نطفه به رحم اجنبیه جائز است. و بچه هم ملحق به صاحب نطفه است، البته ارث نمی برد از او. (.)

«۲۱»

سؤال: آیا دولت اسلامی می تواند به علت مصالحی مهم، صحت بعض عقود یا ایقاعات (مثل ازدواج یا طلاق) را منوط به گذراندن مراحل خاص کند؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) دولت اسلامی مانند سایر دول حق چنین کاری ندارد، مگر با اذن فقیه جامع الشرائط آن هم در صورتی که بر ترک آن مفاسد مهمی مترتب شود، که در فقه از آن تعبیر باختلال نظام می کنند. (.)

«۲۲»

سؤال: در بخش عقود، فروش یک ملک به صورت زمانی به چند نفر چه حکمی دارد؟ مثلاً ملکی به ۴ نفر فروخته شده، این ملک در هر فصل سال در اختیار مالک همان فصل است که خودش استفاده کند یا اجاره دهد ویا... جواب: (باسمه جلت اسمائه) لک را به چهار نفر به نحو اشاعه بفروشد، ودر ضمن عقد بیع شرط کند که تمام منافع در هر فصلی ملک یکی باشد، اشکال ندارد. (.)

«۲۳»

سؤال: در باره ماهیت حسابهای بانکی از نظر اسلام (بفرمایید:الف) آیا در بانک ها اعتبار و ارزش قراردادی پول به نام اشخاص ثبت و جابجا می شود یا به عین اسکناس اجازه در تصرف داده می شود؟ ب) آیا حکم شکلهای مختلف حسابهای بانکی (جاری، سپرده ثابت، مشارکت های بانکی و...) یکسان است؟ ج) حکم سوده های علی الحساب که در مشارکت های بانکی به سپرده گذار پرداخت می شود چیست؟ د) حکم جوائز وهدایائی که بانک به سپرده گذار پرداخت می کند چیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) ممکن است به عین اسکناس اجازه تصرف داده شود، یا باین که صاحب پول به بانک قرض بدهد یا بفروشد، یا آن که پولش را به بانک اباحه کند ولو این که بانک آن را تملک کند و به دیگری بدهد و اباحه معوض باشد، یا آن که صاحب پول پول را به شکل امانت و ودیعه در بانک بگذارد و اجازه دهد در آن تصرف کند نهایت آن که اجازت صرف ناقل مجانی نیست بلکه در مقابل عوض

است. ب) حکم شکل های مختلف حساب های بانکی یکسان است. ج) وسودهای بانکی، چنانچه پول قرض باشد حرام است. و اگر پول را بفروشد آن هم اشکال دارد. ولی اگر به عنوان اباحه به عوض، یا ودیعه وامانت باشد حلال است و اشکال ندارد. د) جوائز و هدایای بانکی چون شرط نشده است و بانک هم ملزم به آن نیست و تنها برای تشویق مردم میدهد حلال است و هیچ اشکالی ندارد. ()

«۲۴»

سؤال: در باره شغل زن در بیرون از خانه بفرمایید: الف) اگر شوهر اجازه اتخاذ شغلی را به همسر خود داد آیا بعد از طی مراحل خاص می تواند بگوید اجازه ادامه کار را نمی دهم یا این که اجازه اول، التزام به تاملوآم آن می باشد؟ ب) آیا بین کار موقت با کار مستمر و همیشگی تفاوتی وجود دارد؟ ج) آیا بین استخدام توسط اشخاص حقیقی یا حقوقی - خصوصاً دولتی تفاوتی وجود دارد؟ د) آیا بین کاری که با حق شوهر منافات داشته باشد با شغلی که چنین منافات ندارد فرقی هست؟ ه) آیا بین شغلی که با رها کردن آن به صاحب کار یا دیگران لطمه جدیمی خورد با شغلی که چنین نیست فرق هست؟ (مثل ممنوعیت زن از ادامه تدریس در وسط سال تحصیلی که باعث ضرر زدن به آموزشگاه و محصلین می گردد). جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) چنانچه اجازه اتخاذ شغل را در ضمن عقد لازمی شرط نماید نمی تواند بگوید اجازه ادامه کار را نمی دهم. ادامه جواب: چنانچه ابتدائی باشد اگر در برابر آن اجازه چیزی گرفته باشد نمی تواند منع کند زیرا در این صورت از قبیل اباحه به عوض می شود که از عقود لازمه است. و اگر چیزی نگرفته باشد در صورتی که آن اجازه اسقاط حق باشد و آن را از حقوق بدانیم باز نمی تواند منع از ادامه کار نماید. ب) در احکام فوق الذکر بین کار موقت با کار مستمر فرقی نیست. ج) کما این که بین اشخاص حقیقی با حقوقی تفاوتی نیست. د) در مواردی که در بالا ذکر شد بر عدم جواز منع، بین کاری که با حق شوهر منافات داشته باشد و غیر آن فرقی نیست، بلی در غیر آن موارد اگر ادامه کار با حق شوهر منافات داشته باشد می تواند بگوید اجازه کار نمی دهم و در صورت عدم منافات نمی تواند بگوید اجازه نمی دهم. ه) کما این که در غیر آن موارد بین شغل ها تفاوتی نیست. ()

«۲۵»

سؤال: الف) آیا فروش یا اهدای اعضای بدن برای جراحی و پیوند به دیگران جایز است؟ (مثل فروش کلیه) ب) آیا این کار برای پیوند این اعضاء به دیگران بعد از مرگ خود شخص جایز است؟ (مانند فروش قلب و چشم) ج) آیا شخصی که قرار است اعدام شود می تواند به نحو الف یا ب اقدام نماید؟ د) با توجه به این که فروش و پیوند، موجب تأخیر اجرای حکم می شود آیا بینحد یا قصاص تفاوتی وجود دارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) اهداء اعضای بدن برای پیوند به دیگران، و واگذاری به دیگران در مقابل پول غیر خرید و فروش جائز است - خصوصاً خرید و فروش جائز نیست. ب) قطع اعضاء مرده برای پیوند به دیگران جائز است مشروط به وصیت خود او و یا اجازه ولی. ج) در حکم بالا- فرقی بین کسی که باید اعدام شود و غیر او نیست. د) این مقدار تأخیر خصوصاً برای مصلحت مهم تر مانعی ندارد. ()

«۲۶»

سؤال: درباره سن بلوغ دختر، بفرمایید: الف) سن بلوغ دختر از نظر شرعی چیست؟ ب) آیا برای دختر از حیث بلوغ می توان بین عبادیات، عقود و ایقاعات تفاوتی قائل شد؟ ج) برای اجرای حدود و قصاص چطور؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) سن بلوغ دختر

از نظر شرع نه سال است. ب) و بین عبادات و معاملات فرقی نیست. غایه الامر در معاملات رشد هم معتبر است که آن هم باید رعایت شود. کما این که در صوم اگر مضر باشد به او وجوب ساقط است. ج) در اجراء حد بر مریض و مستحاضه روایاتی دال است بر جوار تأخیر. و علتی که در آن روایات ذکر شده است، می تواند مدرک باشد بر جواز تأخیر حد نسبت به دختر تازه بالغه شده. ()

«۲۷»

سؤال: درباره خسارت زائد بر دیه، بفرمایید: الف) آیا دیه همان خسارت است یا جانی باید علاوه بر دیه، خسارت های وارد آمده به مجنی علیه و کلیه هزینه های درمان را پردازد؟ ب) جانی که مقدار دیه از خسارت بیشتر، مساوی یا کمتر باشد چه حکمی دارد؟ ج) اگر در موارد فوق جواب منفی است، آیا حکومت می تواند برای جبران خسارت های زائد بر دیه، قانونی وضع کند که جانی را ملزم به پرداخت آن نماید؟ د) آیا بین انواع خسارت ها مثل خسارت هزینه درمان یا از کار افتادگی (مانند فلج شدن دائمی دست خطاط) تفاوتی وجود دارد یا خیر؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) در مواردی که شارع مقدس دیه تعیین فرموده است چیز دیگری بر جانی لازم نیست. ب) و فرق بین موارد نیست. ج) حکومت هم نمی تواند زاید بر دیه قانونی وضع کند که جانی ملزم باشد به پرداخت چیزی غیر از دیه، و ارشکه همان دیه است در مواردی که مقدار آن تعیین نشده باشد. د) خسارات از قبیل فلج شدن، خود دیه بر آن تعیین شده که زائد بر دیه جنایت بر اعضا باید داده شود. و هزینه درمان غیر از آن است. ()

«۲۸»

سؤال: در مواردی که شارع نحوه اجرای اعدام را معین نکرده است، بفرمایید: الف) آیا برای اجرای اعدام - در مواردی که شارع نحوه آن را مشخص ننموده است - واجب است حکومت نوعی را انتخاب کند که حد اقل ممکن درد را برای محکوم در برداشته باشد یا خیر؟ ب) آیا بین حد و قصاص تفاوتی وجود دارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) شارع مقدس در کیفیت اعدام مطلقاً می فرماید باید نحوی باشد که خیلی دردناک نباشد و با شمشیر تیز آن هم در گردن که شاید کم اذیت تر است دستور قصاص را داده است و در باب حدود نیز سفارش زیاد شده است و با الغاء خصوصیات می توان نتیجه گرفت که حکومت باید نوعی را اختیار کند که کم اذیت تر است. ()

«۲۹»

سؤال: از آنجا که در عرف قانون حقوقی کشور ما و بسیاری از کشورهای جهان سن رشد متعاملین برای ذکور و اناث ۱۸ سال شمسی تمام دانسته شده همین طور در قوانین جزائی کشور ما و اکثر کشورها، اطفال کسانی هستند که بیش از ۶ سال تمام تا ۱۸ سال تمام سن دارند و باید طبق قانون در دادگاه اطفال به جرائم آن هارسیدگی شود. بفرمایید: ۱- آیا حاکم شرع در محاکم قضائی می تواند در احکام کیفری این افراد که از نظر شرعی بالغند ولی زیر سن قانونی ۱۸ سال هستند تخفیفاتی قائل شود؟ ۲- اگر جواب منفی است، با توجه به این که در اکثر کشورهای جهان برای بزهکاران زیر سن ۱۸ سال رژیم حقوق و کیفری خاصی اعمال می شود که بیشتر مبتنی بر اقدامات تأمینی و تربیتی است و این امر به عنوان عرف قانونی در سطح بین المللی شناخته شده است. بفرمایید: الف) آیا حاکم شرع می تواند با توجه به عناوین ثانویه (پیشگیری از وهن اسلام و نظام اسلامی و نیز جلوگیری از بهانه جوئی سازمان های بین المللی و معاندین اسلام و نظام اسلامی و به منظور عمل اجمالی به تعهدات بین المللی) در بعضی از مجازات های این دسته، تخفیف قائل شود؟ ب) آیا در موارد مذکور بین پسر و دختر تفاوتی وجود دارد؟ ج) آیا در موارد مذکور بین حد و قصاص تفاوتی وجود

دارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) شارع مقدس سن بلوغ پسر و دختر را تعیین کرده است، حاکم شرع حق ندارد در احکام کیفری این افراد تخفیفاتی قائل شود. الف) عناوین ثانویه که اشاره شده است به آنها در صورت تراحم با عناوین اولیه از حیث ملاکات احکام، در صورتی که مجتهد تشخیص دهد اهم است از ملاکات احکام اولیه. حاکم شرع مانند سایر موارد تراحم می تواند در بعضی از مجازاتها و یا در بعضی از سننها تخفیف قائل شود. ب) و در این گونه موارد بین دختر و پسر تفاوتی نیست ج) و در حد به این کبری کلیه در روایات اشاره شده است مثلاً مریض را در روایات دستور داده شده است اجراء حد نشود تا خوب شود و یا مستحاضه اجراء حد تأخیر بیافتد تا قطع خون شود. از این روایات میتوان استفاده کرد که نسبت به بعضی از دخترها و پسرها در اوائل بلوغ چون مقاومت شان کم است اجراء حد یا قصاص اعضا تأخیر بیافتد. ()

«۳۰»

سؤال: در باره مجرمی که بیمار است بفرمایید: الف) آیا حاکم شرع می تواند در حال بیماری حکم وی را اجراء نماید یا باید تا بهبودی کامل وی، آن را به تأخیر اندازد؟ ب) بر فرض لزوم تأخیر اجرای حکم تا کسب بهبودی بفرمایید: ۱- مراد از بیماری مانع اجرای حکم، از نظر شرعی چیست؟ (آیا همان متفاهم معرفی است یا آن چه پزشکان آن را بیماری می نامند و یا امر ثالثی است؟) ۲- آیا حیض و نفاس و استحاضه در حکم بیماری است؟ ۳- آیا بین عارضه ای که محکوم عمداً بر خود وارد کرده با آن چه به طور طبیعی عارض شده تفاوتی هست؟ ۴- آیا بین عارضه دائمی (مانند سرطان) و موقتی (مانند درد آپاندیس) فرقی هست؟ ۵- در عوارض موقت و زائل شدنی، آیا بین مواردی که برای درمان زمان زیاد نیاز است (مانند بیماری سل) با مواردی که چنین نیست (مانند تب و لرز) تفاوتی وجود دارد؟ ۶- آیا بین مواردی که درمان آن هزینه بسیار بالایی دارد (مانند جراحی قلب) با مواردی که چنین نیست تفاوتی هست؟ ۷- اگر محکوم، مغمی علیه شود، چه حکمی دارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) روایاتی دلالت می کند بر این که بر مریض اقامه حد نمی شود تا خوب شود ۱- مراد از مرض مانع به قرینه مناسبت حکم موضوع مرضی است که اجراء حد موجب عوارض شدیدی بشود زاید بر آنچه بر شخص صحیح وارد می شود. و در خصوص مریضی که یخاف علیه الموت روایت خاصی وارد است. ولی به واسطه آن روایت نمی توان از اطلاق روایات دست کشید. ۲- و در مستحاضه نیز روایتی وارد است دلالت دارد بر این که اجراء حد باید تأخیر بیافتد تا قطع شدن خون. ۳- مقتضای اطلاق روایات عدم فرق بین مرض عمدی و طبیعی است. ۴- روایات تأخیر به قرینه آن که غایت تأخیر را خوب شدن قرار داده مختص استبه عارضه موقت. و در عارضه دائمی روایتی دال است بر این که به وسیله یک بسته صد عددی یکضربه به او زده می شود. ۵- در عوارض موقت و زائل شدنی بین مواردی که برای درمان زمان زیادی نیاز است یا مواردی که چنین نیست فرقی نیست. ۶- کما این که فرقی بین مواردی که درمان هزینه زیادی دارد و غیر آن نیست. ۷- در مغمی علیه روایت خاصی ندیدم. ولی از روایاتی که در مجنون وارد است دلالت دارد بر این که اگر در حال سلامت زنا کرد و بعد دیوانه شد اجراء حد بر او در حال جنون می شود حکم مغمی علیه نیز استفاده می شود و باید اجراء حد بشود. ()

«۳۱»

سؤال: اگر مجرمی که قانوناً باید بازداشت شود در مکه دیده شود، بفرمایید: الف) آیا از نظر شرعی امکان بازداشت وی وجود دارد؟ ب) آیا در فرض مذکور بین انواع جرایم (سرقت، قتل بدهکاری، جاسوسی، مواد مخدر، محاربه، افساد فی الارض و...) تفاوتی هست؟ ج) آیا بین حرم و بیت الحرام تفاوتی وجود دارد؟ د) آیا بین مسلمانان، کافر و اهل کتاب تفاوتی هست؟ ه) آیا بین کسی که اتفاقاً به مکه رفته با کسی که به آنجا پناهند شده، تفاوتی هست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) مجرمی که در مکه

دیده شود، چنانچه جرم در خارج از حرم انجام شده باشد نمی شود در حرم بر او اجراء حد نمود. و اگر در حرم مرتکب جرم شده باشد می شود در حرم اجراء حد نمود. ب) و در جرائم بین انواع آن تفاوتی نیست. ج) موضوع حکم حرم است نه خصوص مسجد الحرام. د) در این حکم بین مسلمانان و کافر تفاوتی نیست. ه) کما این که تفاوتی نیست بین کسی که پناهنده شده باشد و غیر او. ()

«۳۲»

سؤال: با عنایت به این که نظارت حاکم در استیفای قصاص ضروری است، بفرمایید: الف) آیا برای قصاص، لازم است ولی دم از ولی امر، یا منصوب از طرف او استیذان نماید؟ ب) در صورت لزوم استیذان، بفرمایید: ۱- اگر بدون استیذان، قصاص انجام شد؛ آیا صرفاً گناه کرده یا خود، قاتلمحسوب می شود؟ ۲- اگر استیذان شد لکن ولی امر اذن نداد و قصاص انجام گرفت چطور؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) به نظر اینجانب اذن حاکم شرع در استیفای قصاص لازم نیست ولی دم بدون اذن حاکم می تواند قصاص کند بلی مسأله دیگری هست، و آن این که اگر قاتل منکر قتل باشد تا اثبات قاتل بودناو نزد حاکم نشود، ولی مقتول به حسب ظاهر نمی تواند او را بکشد و چنانچه بکشد ولی مقتول می تواند طرح دعوی نماید و اگر نتوانست بر ادعاء خود دلیلی اقامه نماید حاکم شرع می تواند حکم به قصاصبر او بنماید. ()

«۳۳»

سؤال: در مورد قسامه بفرمایید: الف) آیا قسامه، در جنایت عمدی بر اطراف، مستلزم قصاص می شود یا خیر؟ ب) با فرض این که جواب مثبت باشد، نصاب قسامه چه میزان است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) با قسامه در جنایت عمدی بر اطراف اگر چه دیه ثابت می شود ولی قصاص ثابت نمی شود، و دلیل مختص به قصاص در نفس است ب) نصاب قسامه در جنایت بر اطراف چنانچه جنایت موجب دیه کامله باشد شش قسم است، چنانچه کمتر باشد بان حساب مثلاً اگر ثلث دیه باشد دو قسم. ()

«۳۴»

سؤال: در مورد قصاص اطراف بفرمایید: الف) آیا مجنی علیه می تواند بخشی از قصاص را اجراء و بخش دیگر را عفو نماید؟ (مثلاً: جانی دست مجنی علیه را از کتف قطع کرده است؛ مجنی علیه خواهان قطع دست جانی از آرنج باشد). ب) آیا می تواند برای قسمتی از جنایت طلب قصاص کرده و برای بخش دیگری بگیرد؟ ج) آیا می تواند برای قسمتی از جنایت طلب قصاص کرده و نسبت به بخش دیگر مصالحه کند؟ د) آیا رضایت و عدم رضایت جانی در سه حالت فوق، تأثیری خواهد داشت؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) ظاهراً جائز باشد، در صورتی که قصاص آن بخش اشد نباشد، و احتمال سرایت بخش دیگر یا به نفس نباشد، پس در مثال مذکور در سؤال جائز است قطع ید از آرنج. ب) چنانچه بخش دیگری مقدری داشته باشد مانند مثال در سؤال جائز نیست. و اگر دیه مقدری نباشد مانند آن که کف دست و بعضی ذراع را قطع کرده باشد جائز است که کف را قطع نموده وارش بعضی ذراع را بگیرد. ج) ویا مصالحه نسبت به آن بعضی بنماید. د) در موارد عدم جواز که اشاره شد اگر جانی راضی باشد. بتبعیض مسأله به اینوضوح نیست و خالی از اشکال نیست. ()

«۳۵»

سؤال: در مورد قصاص اطراف بفرمایید: الف) آیا ملاک، رعایت مماثلت نسبی است یا عرفیه؟ معیار هر کدام چه می باشد؟ ب) در

کدام صورت، قصاص تبدیل به دیه میشود؟ (ج) آیا بین طول، عرض و عمق در اجرای قصاص تفاوتی هست؟) مثلا: اگر جانی لاغر و مجنی علیه چاق است و نیمی از بازوی مجنی علیه - به عمق ۳ سانتی متر - بریده شده است. آیا در قصاص باید نیمی از بازوی جانی لاغر را برید که ۲ سانتی متر است یا باید همان ۳ سانتی متر بریده شود، اگر چه بیش از نصف بازو باشد؟) جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) در قصاص اطراف تساوی در مساحت معتبر نیست چون مقابله در آن موارد بین طبیعی چشم و چشم، و انف و انف و غیرهما و نظر بصغر و کبر نیست. بلی در باب جروح مقابله بین جرح و مماثل آن است لا محاله مساحت معتبر است. ب) در صورتی که مساحت جراحت در عضو مجنی علیه - تمام عضو جانی را می گیرد و زیاده هم دارد به واسطه صغر عضو جانی - قصاص از عضو دیگر جایز نیست، بلکه بهمقداری که عضو جانی تحمل دارد قصاص می شود و در زاید متعین است دیه در قصاص اطراف هم چنانچه احتمال سرایت قطع عضو به جان جانی برود قصاص مبدل به دیه می شود (ج) در مماثلت معتبر در جروح میزان مساحت است طولاً و عرضاً و مساحت عمیق معتبر نیست. ()

«۳۶»

سؤال: در مورد قصاص نفس بفرمایید: الف) آیا اولیاء دم می توانند به جای قصاص نفس، عضوی از اعضای قاتل را قطع کنند؟ (مثلا به جای کشتن قاتل یکی از پاهای او را قطع نمایند). ب) آیا اولیاء دم می توانند عضوی از بدن قاتل را قطع و نسبت به مابقی طلبدیه نمایند؟ (ج) آیا اولیاء دم می توانند عضوی از بدن قاتل را قطع و نسبت به مابقی مصالحه نمایند؟ (د) آیا رضایت و عدم رضایت قاتل در سه حالت فوق، تأثیری خواهد داشت؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) فقهاء در مسائل مختلفه تصریح نموده اند به این که تبعیض در قصاص جایز نیست، و در خصوص موردی که مماثلت متعذر است جماعتی قائل به جواز شده اند. بنا بر این در مسأله مورد سؤال به طریق اولی جایز نیست. ب) تفاوتی نیست بین آن که بعد از قطع عضو نسبت به مابقی دیه طلب نمایند یا نه؟ (ج) کما این که فرقی نیست بین آن که نسبت به بقیه مصالحه کنند یا نه (د) رضایت جانی هم در این حکم تأثیری ندارد ()

«۳۷»

سؤال: الف) هزینه درمان و بهبود شخصی که در اثر اجرای حد یا قصاص اطراف، یکی از اعضای خود را از دست داده، به عهد بیت المال است یا محکوم علیه؟ ب) در صورتی که به عهده بیت المال باشد، حکم اختصاص به معالجات اولیه دارد یا معالجات بعدی را نیز در بر می گیرد؟ (ج) آیا بین فقیر و غنی در حکم مذکور فرقی هست یا نه؟ (د) آیا تفاوتی بین حد و قصاص وجود دارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) در خصوص حد سرقت روایاتی دلالت می کند بر این که هزینه درمان و بهبود شخص مذکور با امام است، ولی به اتفاق حمل شده است بر استحباب. به هر حال مؤنه و هزینه مذکوره به عهده حاکم یا بیت المال نیست. ب) و علی فرض آن که مراد از روایات قرار دادن هزینه به نحو لزوم بر بیت المال باشد فرقی بین معالجات اولیه و بعدی نیست. (ج) ولی بین فقیر و غنی فرق هست، اگر فقیر باشد فقهاء فتوی داده اند به این که هزینه مذکوره مانند مصارف دیگر مسلمین به عهده بیت المال است. (د) در احکامی که بیان شد بین حد و قصاص اطراف تفاوتی نیست. ()

«۳۸»

سؤال: چنانچه بنا به مصالحی دولت جمهوری اسلامی ایران ناچار به انعقاد قرارداد با یک کشور غیر اسلامی مبنی بر مبادله محکومین به زندان باشد (به این معنی که جمهوری اسلامی متعهد شود محکومین به زندان تابع آن کشور را برای تحمل حبس

تحويل کشور متبوع دهد تا ادامه حبس در آنجا صورت گیرد و زندانیان تابع کشور ایران را جهت ادامه حبس در ایران تحويل بگيرد) بفرماید: ۱- در مورد مجرمین ایرانی، با توجه به صدور احکام حبس توسط دادگاه های غیر اسلامی آیا از نظر شرعی احکام صادره از سوی آنها برای محاکم قضائی ایران قابلیت اجراء دارد یا خیر؟ ۲- در صورت عدم قابلیت اجراء بفرماید: آیا اصولاً دادگاه های ما مکلف به محاکمه مجدد و صدور حکم بر اساس قوانین جمهوری اسلامی ایران می باشند یا خیر؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) مسأله چنانچه مفصلاً بیان شود جنبه سیاسی پیدا می کند و مستلزم آن است که... ولی اجمالاً- عرض می کنم حکومت اسلامی موظف به عمل به معاهدات بین المللی ادامه جواب: است در صورت امضا آن قراردادها پیغمبر اکرم علیه صلوات المصلین به معاهده بامشرکین وفا دار ماند تا آن که آن ها نقض عهد نمودند، بعد از آن آیه براءت از مشرکین نازل شد متأسفانه بعضی به این آیه استدلال نموده اند بر... بنابر این باید محبوسین را بر حسب قرارداد تحويل داد. و اما حبس ایرانیان چنانچه در معاهده چنین است که باید حبس در ایران بشوند (که خیال می کنم چنین نیست) باید حکم اجراء شود والا- آن حکم قابل اجراء در حکومت اسلامی نیست. و چنانچه کاری که سبب حبس آن ها در کشور دیگر شده است جرم محسوب می شود معامله با آن ها مانند معامله با سایر مجرمین است، در صورتی که از حقوق الناس باشد با مطالبه من له الحق محاکمه خواهند شد. و اگر از قبیل حق الله باشد حاکم شرعی باید او را محاکمه کند، و به وظیفه خود عمل کند. ()

«۳۹»

سؤال: در مورد صغار و مجانین که مورد ضرب و جرح یا توهین قرار گرفته باشند بفرماید: الف) آیا اولیاء آنان با رعایت غبطه مولی علیه حق گذشت دارند یا خیر؟ ب) ملاک در رعایت غبطه مولی علیه چیست؟ (آیا صرف عدم الضرر کافی است یا باید نفع صغیر لحاظ گردد؟) جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) مقتضای عموم دلیل ولایه همان است که جماعتی از فقهاء مانند علامه و شهیدین فرموده اند. که با رعایت غبطه مولی علیه ولی حق گذشت دارد ب) ظاهراً عدم المفسده کافی است وجود مصلحت لازم نیست ()

«۴۰»

سؤال: اگر شخصی کشته شده و جنازه او مثلاً- در بیابان، منزل یا باغی یافت شود و هیچ یک از قاتل و مقتول شناسایی نشوند بفرماید: الف) آیا دیه ای وجود دارد؟ ب) بر فرض ثبوت، پرداخت دیه به عهد کیست و مورد مصرف آن کجاست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) در صورتی که کشته در قریه یا قریب به آن پیدا شود اهل آن قریه دیه او را باید پردازند مگر آن که بینه باشد بر این که آن ها قاتل نیستند. و اگر بین دو قریه پیدا شود، قریه نزدیکتر باید دیه را پردازند و اگر متساوی باشند هر دو قریه مشترکاً باید بپردازند. و چنانچه کشته در ازدحام یا چاهی یا در جاده عمومی یا بیابان و امثال آن ها پیدا شود به نحوی که نتوان کشته را به شخص خاصی یا جماعت مخصوصی یا قریه معلوم نسبت داد دیه را باید از بیت المال مسلمین پرداخت نمود. ب) بنابر این در بعضی موارد دیه به عهده بیت المال است کما هو مورد السؤال. و چنانچه اولیاء مقتول پیدا شوند به آن ها داده میشود والا مال امام است. ()

«۴۱»

سؤال: ۱- چنانچه به ادله ذیل حکم قصاص در مورد شخص محکوم اجراء نشده باشد آیا می توان وی را تا زمان اجراء حکم - هر چند در مدت زمان طولانی - در حبسنگه داشت؟ الف) اولیاء دم به دلیل فقر مالی یا دلایل دیگر از پرداخت فاضل دیه خودداری می

کنند. (لازم به ذکر است در مواردی از این بند، اجرای حکم از نظر اجتماعی و سیاسی ضروری می باشد). ب) عدم تأمین سهم اولیاء صغیر مقتول از طرف اولیاء خواهان قصاص. ج) عفو برخی از اولیاء دم و عدم پرداخت سهم آنان به محکوم علیه از سوی اولیاء خواهان قصاص. د) عدم شناسایی اولیاء دم یا عدم دسترسی به آنان و دستور حاکم شرع مبنی بر اخذ دیه از قاتل و ناتوانی وی از پرداخت دیه. ه) مصالحه به دیه و عدم توانایی پرداخت دیه توسط محکوم علیه. و) عدم مراجعه اولیاء دم به دادگاه برای تعیین تکلیف نهایی. ز) فقدان ابزار لازم برای اجرای دقیق حکم قصاص و استتکاف مجنی علیه و اولیاء دم یا افراد خبره از اجرای حکم. ح) مورد بند ز در صورتی که محکوم علیه استطاعت پرداخت یا جلب رضایتشاکمی را ندارد. ۲- در صورت منفی بودن جواب، آیا دادگاه ها می توانند شخص محکوم را بدون قید و شرط آزاد نمایند یا آزادی وی باید با اخذ وثیقه یا به قید ضمانت باشد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) جمیع موارد ذکر شده ظاهراً می توان محکوم را حبس نمود و در بعضی از آنموارد فقهاء تصریح به آن نموده اند. و علت را جمع بین حقیقین، و حبس نمودن را مقدمه حفظ حقوق آن ها دانسته اند، و این وجه در تمام آن موارد جاری است. بنابراین چنانچه با اخذ وثیقه یا با ضمانت حفظ حقوق بشود میتوان حبس را مبدل به آن نمود. به عبارت دیگر فقیه از طرف امام علیه السلام قاضی تعیین شده است پس هر وظیفه که قضاء عالم در این موارد دارند بر حسب نصب فقیه قاضیا - می توان انجام داد. بعلاوه در بعضی موارد تجویز حبس نموده اند - آن هم مؤید این مطلب است. ()

«۴۲»

سؤال: ۱- چنانچه اولیاء دم در مقام مصالحه قصاص با مبلغی زائد بر دیه، مقداری را تقاضا کردند که پرداخت آن برای قاتل میسر نیست؛ آیا دادگاه می تواند فرصت محدودی برای اجرای قصاص به اولیاء دم بدهد و پس از انقضای مهلت مذکور و عدم تقاضای قصاص، محکوم را لا- اقل با اخذ وثیقه آزاد نماید؟ ۲- در صورت مثبت بودن جواب، آیا باید او را بدون قید آزاد نمود یا با اخذ وثیقه و قید ضمانت؟ ۳- در صورتی که مقتول دارای ورثه صغیر و کبیر باشد، اگر ورثه کبیر خواهان قصاص بودند ولی برای استیفای قصاص قدرت تأمین سهم صغیر را نداشتند، آیا می توان قاتل را تا زمان بلوغ صغیر (اگر چه مدت طولانی) در زندان نگه داشت؟ در صورت مثبت بودن جواب، آیا تحمل سال های متمادی در زندان (مثلاً ۱۴ سال برای بلوغ فرزند صغیر مقتول) و بعد، اجرای حکم قصاص از مصادیق تحمیل و جریمه به خاطر یک جرم نیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) - بلی دادگاه میتواند فرصت دهد. ۲- ولی پس از انقضای مهلت و عدم تقاضای قصاص باید آزاد گردد. نهایت اگر کاشف از عفو باشد بدون وثیقه، والا با وثیقه جمعاً بین الحقیقین. ۳- و در صورتی که مقتول دارای ورثه صغیر باشد، می شود تا زمان بلوغ قصاص را تأخیر انداخت، و در این کار نه تنها جریمه نیست، بلکه حفظ حیا او است در این مدت و این به نفع او است و مسلماً با این کار راضی است، و این خدمت است نه جریمه. ()

«۴۳»

سؤال: همانگونه که مستحضرید بر اساس برخی روایات وارده در باب دیات، خوب شدن بعضی جراحات یا نقص عضوها (نظیر شکستگی استخوان در اعضای که دیهمقدرد دارد یا شکافتن لب) میزان دیه را تغییر میدهد. با توجه به این که امروزه به خاطر پیشرفت علم پزشکی تعداد قابل ملاحظه ای از جراحات و نقص عضوها قابل درمان می باشد؛ بفرمایید: ۱- آیا تأثیر درمان در میزان دیه را به غیر موارد مصرح در فقه نیز می توان تعمیم داد؟ ۲- آیا پیوند عضو مقطوع در میزان دیه تأثیر دارد یا خیر؟ (در صورتی که انگشت یا دست شخصی در اثر جنایت قطع شود، اگر به موقع اقدام گردد می توان عضو مقطوع را پیوند زد). جواب: (باسمه جلت

اسمائیه) ۱- چون موارد تغییر میزان دیه زیاد است، می توان از آن ها استفاده کبری کلیه نمود. غایه الامر در مواردی که تصریح شده است به مقدار تغییر کلامی نیست. و در مواردی که تصریح نشده تعیین مقدار با نظر حاکم است. ۲- و اما پیوند عضو مقطوع، چون در مواردی فقهاء تصریح کرده اند به عدم تغییر دیه و عدم سقوط آن و استدلال نموده اند به اطلاق ادله. بنا بر این می توان فتوی داد به این که پیوند عضو مقطوع تغییری در دیه نمی دهد ولی به نظر ما برخلاف مشهور بین فقهاء اظهر سقوط قصاص است. ()

«۴۴»

سؤال: ۱- در مواردی که بر اساس دستور شارع مقدس، خوب شدن جراحت یا نقص عضو، میزان دیه را تغییر می دهد، مخارج و هزینه های درمان به عهده جانی است یا مجنی علیه؟ ۲- چنانچه به عهده مجنی علیه باشد در مواردی که هزینه های درمان بیش از مقدار دیه مأخوذه است، آیا راهی برای جبران خسارات زائد بر مقدار دیه وجود دارد یا خیر؟ (در این گونه موارد چه بسا هزینه های درمان بیش از مقدار دیه مقرره باشد). ۳- در مواردی نظیر شکستگی ستون فقرات که دیه کامله دارد، طبق فتوای فقهاء اگر این شکستگی به گونه ای معالجه شود که اثری از جنایت باقی نماند، جانی باید یکصد دینار بپردازد. در این گونه موارد فعلیت درمان و اصلاح ملاک است یا قابلیت آن؟ به این معنی که اگر فعلیت ملاک باشد از ابتداء دیه کامله به عهده جانی قرار می گیرد و جانی یا موظف به پرداخت تمام دیه می باشد - که پس از اصلاح و خوب شدن، ۹۰۰ دینار به او پس داده می شود - و یا منتظر می ماند که پس از معالجه، دیه مقرره (۱۰۰ دینار) را بپردازد. (اگر چه ذمه اش به کل دیه مشغول است). ولی اگر قابلیت درمان ملاک باشد از همان ابتداء، ذمه جانی به یکصد دینار مشغول می شود. جواب: (باسمه جلت اسمائیه) - ظاهر از آن روایات این است که خود آن جرح یا نقص عضو تا مدت معین خوب شود که آن کاشف است از مقدار واقعی اثر آن جنایت ۲- بنا بر این موردی که با هزینه و درمان خوب شود یا همان دیه ثابت است و یا مراجعه به حکومت وارش می شود در آن موقع حاکم مقدار ضرر و مجنی علیه را حساب نموده همه را از جانی می گیرد. ۳- میزان قابلیت است و لذا فقهاء می فرمایند به اهل خبره مراجعه شود اگر گفتند خوب می شود مقدار کم را بگیرد والا همان دیه را. ()

«۴۵»

سؤال: بر اساس دستور شارع مقدس، مهلت پرداخت دیه در قتل و جراحات شبه عمد (مانند جراحات یا تلفات ناشی از تصادفات رانندگی) ۲ سال می باشد آیا تقاضای اعسار جانی قبل از انقضای مهلت مقرر، مسموع می باشد یا خیر؟ جواب: (باسمه جلت اسمائیه) قاضای اعسار تنها مسموع نیست، بلکه چهار شرط یا پنج شرط باید باشد تا حاکم متقاضی را حجر کند. یکی از آن ها حلول دین است پس دین مؤجل برای سماع دعوی کافی نیست. ()

«۴۶»

سؤال: در مواردی که سارق مورد عفو مسروق منه قرار میگیرد، آیا حاکم شرع بنا بهمصالحی می تواند حد را اجراء نماید یا خیر؟ جواب: (باسمه جلت اسمائیه) چنانچه مسروق منه سارق را قبل از مراجعه به حاکم عفو کند، حد ساقط می شود، و اگر بعد از مراجعه باشد حد ساقط نمی شود. و در مورد سقوط حاکم به هیچ عنوان حق اجراء حد ندارد. بلی تعزیر چنانچه سببش محقق باشد که در صورت ثبوت سرقت موجود استمانعی ندارد. والله العالم. ()

«۴۷»

سؤال: در مورد سرقت مستوجب حد بفرمایید: آیا پس از شکایت مسروق منه و قبل از ثبوت جرم، امکان عفو سارق توسط مسروق منه نسبت به اجرای حد وجود دارد یا خیر؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) س از مراجعه به حاکم شرع عفو مسروق منه نسبت به اجرای حد تأثیر ندارد حاکم باید اجرای حد بنماید. ()

«۴۸»

سؤال: چنانچه تعزیر علاوه بر تازیانه مصادیق دیگری داشته باشد (مانند: حبس، جزای نقدی، تراشیدن سر، چرخاندن در شهر، لغو جواز کسب، ابطال گواهینامه رانندگی، محرومیت از مشاغل دولتی، ثبت سوء سابقه و...) بفرمایید: الف) آیا تعبیر (التعزیر دون الحد) فقط در خصوص تازیانه رعایت می شود یا شامل دیگر موارد مذکور نیز می شود؟ ب) در صورت شمول به موارد دیگر، ملاک دون الحد چه می باشد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) تشکیل حکومت اسلامی از ضروریات است، و شارع مقدس امضا نموده است آن را و اسلام اهتمام به حفظ نظام مادی و معنوی نموده، و این مهم بدون در نظر گرفتن عقوبات دیگر مانند حبس و غیره قابل تحقق نیست. بنابراین تمام این عقوبات مشروعیت دارد در صورتی که رعایت قانون بشود، و افراد نا اهل متصدی نباشند. (که با کمال تأسف در این زمان زیادی از نا اهل ها متصدی می باشند و وجه حکومت اسلامی را مشوه جلوه داده اند، و اگر معاندین و جهان گذاشته بودند همان گونه که در اول حکومت اسلامی تشکیل شد ادامه پیدا می کرد تحقیقا دنیا را تحت تأثیر قرار می داد - و بدون شک مقدمه ظهور حضرت بقیه الله ارواح من سواه فداه می شد) و سیعلمالذین ظلموا ای منقلب ینقلبون. ()

«۴۹»

سؤال: همان طور که استحضار دارید در باره دیه انگشتان دو قول وجود دارد: الف - تساوی انگشتان از نظر دیه: بر اساس این قول که میان قدماء و متأخرین شهرت یافته و روایات چندی بر آن دلالت دارند، به هر یک از انگشتان، عشر دیه کامل تعلق می گیرد. ب - تفاوت انگشت ابهام از نظر دیه با سایر انگشتان: اصحاب این قول گر چه به سه دسته تقسیم می شوند و هر کدام در تعیین دیه ابهام و سایر انگشتان نظری را برگزیده اند ولی همگی بر متفاوت بودن دیه ابهام با غیر آن اتفاق نظر دارند. صاحبان این قول را برخی از قدماء مثل ابی الصلاح حلبی در کافی و ابن زهرهدر غنیه و صاحب اصباح الشیعه تشکیل می دهند. معتبره ظریف با یکی از نظرات سه گانه فوق هماهنگ می باشد و شیخ در مبسوط از آن به روایت اکثر اصحاب یاد می کند و در خلاف بر مفاد آن ادعای اجماع مینماید. مرحوم خوئی همین روایت را بر می گزیند و وجه ترجیح آن بر سایر روایات را مخالفت آن با عامه معرفی می کند. با عنایت به این که در عصر حاضر که مشاغل متحول و دگرگون شده است، اشخاصی که دچار آسیب دیدگی در ناحیه انگشتان شده اند و دارای مشاغل چو نجراحی و خطاطی، و... هستند، اظهار می دارند صدمه وارده، به شغل آن ها آسیبی جدی رسانده است؛ بفرمایید: الف - آیا می توان گفت تفاوت مطرح در معتبره ظریف میان ابهام و سایر انگشتان، به خاطر تفاوت در میزان کارائی آنهاست؟ ب - بر این اساس، آیا می توان از انگشت ابهام الغاء خصوصیت کرد و این تفاوت را در مورد سایر انگشتان نیز تعمیم داد؟ یعنی نسبت به خسارت وارده بر انگشتان با توجه به اهمیت شغل و ارزش هر انگشت عمل کنیم و به تعیین دیه و خسارات وارده بپردازیم؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) اقوال در مسأله چهار است: ۱ - ماهو المشهور بین الاصحاب، که به هر یک از انگشتان عشر دیه کامل تعلق می گیرد. مدرک چند روایت صحیحه ۲ - آن چه شیخ در خلاف، و ابن حمزه در وسیله، و استاد اعظم در مبانی تکملمنهاج اختیار نموده اند که در قطع ابهام ثلث دیه یا یا در بقیه هر کدام سدس دیه یدیا یا ۳ - ما عن الحلبي و آن آنکه در

خصوص ابهام دست ثلث دیه دست در بقیهانگشتان دست سدس دیه - واما انگشتان پا در هر کدام حتی ابهام عشر دیه ۴ - این زهره در غنیه وصاحب اصباح فتوی داده اند و آن آن که دیه ابهام ید ثلث دیه ید - ودر ابهام پا ثلث دیه آن - ودر بقیه عشر دیه بلا فرق بین الرجل والید. واما روایات دو دسته است: دسته اول دلالت می کند بر تساوی انگشتان در دیه و فرقی بین پا و دست نیست. ادامه جواب: دسته دوم که خبر معتبران دسته، معتبره ظریف است و آن در دیه دست است فقط دلالت می کند بر اینکه در انگشتان دست بین ابهام و بقیه تفاوت است در ابهام ثلث دیه ید در بقیه سدس دیه. قائلین قول دوم به آن روایت استناد نموده و مختص به ید می دانند کما هو ظاهرها. وقائلین به قول سوم به همان روایت با الغاء خصوصیت دست و تعدی بیانموده اند. واما قول چهارم من مدرکی بر آن پیدا نکردم - واز طرفی آن قول بر بعضی احتمالات نقص دردیه و بر بعضی دیگر زیادی لازم می آید. و چون وجهی بر الغاء خصوصیت نمی بینم. پس امر دائر است بین دو قول، اول، و دوم. و چون نسبت دو دسته روایات عموم خصوص مطلق است، زیرا دسته اول دال است بر تساوی انگشتان، و دسته دوم در خصوص ابهام مزیتی را بیان می کند، حمل عام بر خاص می شود - در نتیجه قول دوم اقوی است. مگر آن که دسته دوم با اعراض اصحاب از اعتبار ساقط شود در این صورت اقوی قول اول است. بنابراین این موردی به دو سؤال بعد نمی ماند. و چون بر الغاء خصوصیات وجهی نیست، بنابر این حکم روشن است. ()

«۵۰»

سؤال: در صورتی که شخص محکوم به قصاص، عضو مماثل نداشته باشد بفرمایید: ۱ - با توجه به این که عضو ناسالم در برابر عضو سالم قصاص می شود، آیا مثلاً چشم کسی که به حسب ظاهر سالم است ولی بینایی ندارد عضو ناسالم محسوب می شود یا چنین فردی فاقد عضو به حساب می آید؟ ۲ - اگر جانی، فاقد بینایی چشم راست باشد و چشم راست کسی را کور کرده باشد، آیا چشم چپ او به عنوان قصاص کور می شود یا خیر؟ ۳ - اگر سلب بینایی با کندن حدقه باشد و خود جانی حدقه چشمش سالم است ولی بینایی ندارد، هنگام قصاص تکلیف چیست؟ (آیا حدقه در مقابل حدقه قصاص می شود و نسبت به سلب بینایی دیه اخذ می گردد یا حکم دیگری دارد؟) جواب: (باسمه جلت اسمائه) - چشم کسی که بینایی ندارد عضو ناسالم است، ولی چنانچه صاحب آن چشم بینایی دار را کور کند - مجنی علیه می تواند چشم دیگر او که بینایی دارد کور کند، و اگر چشم دیگر او هم بینایی ندارد مجنی علیه مخیر است، بین اخذ دیه کامله چشم، و بین قصاص در حدقه، و اخذ دو ثلث یا سه ربع دیه چشم برای سلب بینایی در صورتی که سلب بینایی با کندن حدقه باشد. والله العالم. ()

«۵۱»

سؤال: در مورد توبه بفرمایید: ۱ - در مواردی که توبه مسقط حد است آیا اظهار لفظ دال بر توبه از طرف مجرم برای سقوط حد کافی است یا باید عملی دال بر ثبوت توبه از او سر زده باشد؟ ۲ - در مواردی که توبه قبل از اقامه ینه مسقط حد است آیا ثبوت توبه قبل از ینه کافی است یا اظهار توبه عند الحاکم نیز باید قبل از ینه باشد؟ ۳ - آیا در توبه مسقط حد، احراز توبه لازم است یا در صورت شبهه توبه نیز حاکم شرع میتواند با تمسک به قاعده، الحدود تدرء بالشبهات، حد را اجراء نکند؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) ۱ - ظاهر بعضی از روایات این است که مجرد توبه موجب سقوط حد نیست. بلکه باید ظاهر حالش کاشف از توبه باشد. ۲ - ولی لازم نیست توبه عند الحاکم باشد. ۳ - مقتضی مفهوم خبر جمیل این است که تا احراز توبه نشود حد ساقط نمی شود و آن خبر اخص از قاعدة الحدود تدرء بالشبهات است. بنابراین در صورت شبهه اجراء حد می شود والله العالم. ()

«۵۲»

سؤال: چنانچه شخص مقتول از پیروان فرقه ضاله بهائیت باشد بفرمایید: ۱- آیا دیه دارد یا خیر؟ ۲- در صورت مثبت بودن پاسخ، دیه او چقدر است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) - کافر غیر ذمی که، فرقه ضاله بهائیت از مصادیق او می باشد. نه قصاص در قتل او است نه دیه. ()

«۵۳»

سؤال: اگر مردی دو زن را کشته باشد و اولیاء آنان خواهان قصاص باشند بفرمایید: الف) آیا اولیاء خواهان قصاص باید چیزی به عنوان فاضل دیه پردازند یا خیر؟ ب) در صورت لزوم پرداخت، آیا باید هر یک از اولیاء خواهان قصاص، مستقلاً و جداگانه نصف دیه یک مرد را بدهند یا این که نصف دیه یک مرد، به نسبت اولیاء خواهان قصاص تقسیم می شود؟ (مثلاً اگر مردی دو زن را کشته است و اولیاء هر دو خواهان قصاص هستند، آیا باید هر یک از اولیاء نصف دیه یک مرد را بدهند یا ۴۱ دیه یک مرد؟) جواب: (باسمه جلت اسمائه) آنچه عاجلاً- به ذهن می رسد بعد از مراجعه به روایات و کتب فقهیه. ولو این مسأله بخصوص را در آن ها نیافتیم. این است که چیزی بر اولیاء نیست اگر مشترکاً متصدی قتل شوند. ولی اگر ولی یکی از آن دو نفر متصدی قتل شود، او باید نصف دیه را باولیاء قاتل بدهد. و آن دومی نمی تواند از اولیاء جانی نصف دیه را بگیرد، بلکه همان گونه که فقهاء در نظائر مسأله فرموده اند، از بیت المال باید دیه آن زن پرداخت شود، لثلاً- یذهب دمالمسلم هدر. و در مواردی مشابه نیز چند روایت به این مضمون وارد شده است والله العالم. ()

«۵۴»

سؤال: چنانچه مقتول، ورثه صغیر داشته باشد بفرمایید: الف - آیا همواره اخذ دیه از سوی اولیاء صغار، اصلح به حال صغار است یا اینکه حسب مورد می توان جانی را عفو و یا از وی مطالبه قصاص نمود؟ ب - آیا محدوده اختیارات ولی باقیم در این خصوص تفاوتی دارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) جواز مطالبه قصاص و یا عفو بر ولی ثابت نیست. بلکه اظهر این است که ولی و قیم چنین حقی ندارند. بلی چنانچه مصلحت اقتضاء کند ولی و قیم می توانند دیه بگیرند یا آن که با قاتلمصالحه کنند به گرفتن مبلغی و قاتل رها شود. و در صورتی که مصلحت تشخیص داده نشود فقهاء فرموده اند قاتل را می توان حبس نمود تا موقع بلوغ والله العالم. ()

«۵۵»

سؤال: با عنایت به این که اگر شخصی دست راست دیگری را قطع نماید، به هنگام قصاص چنانچه جانی فاقد دست راست باشد دست چپ او و در صورت فقدان دست چپ، پای او قطع می گردد بفرمایید: آیا این حکم در مورد پا و دیگر اعضای زوج بدن نیز قابل اجراء می باشد؟ (مثلاً اگر جانی پای راست ندارد و پای راست دیگری را قطع کرده باشد، آیا این جا نیز ابتداء پای چپ وی و در صورت فقدان آن، دست او قطع می گردد؟) جواب: (باسمه جلت اسمائه) بلی این حکم در پا، و دیگر اعضای زوج بدن جاری است، چون خبری که متضمن بیان این حکم است در دست، علتی را بیان می کند که مقتضای عموم آن علت ثبوت آن حکم در پا و دیگر اعضا است. والله العالم. ()

«۵۶»

سؤال: در صورتی که مجنی علیه از زنده ماندن خود مأیوس شده باشد، بفرمایید: آیا می توان در مورد تبدیل قصاص نفس به دیه یا مصالحه یا عفو جانی وصیتنماید؟ آیا چنین وصیتی نافذ خواهد بود؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه وصیت به نتیجه کند و بگوید جانی دیه بدهد یا عفو شود، این وصیت غیر مشروع است و نافذ نیست. و اگر وصیت به فعل بکند، و بگوید ورثه با جانی مصالحه کنند، و یا او را عفو کنند یا مصالحه کنند آن وصیت نافذ است. ()

«۵۷»

سؤال: در باره تغلیظ دیه در اشهر حرم یا مکه معظمه بفرمایید: الف) آیا تغلیظ دیه مختص قتل عمد است یا شامل قتل شبه عمد و خطایمحص نیز می شود؟ ب) آیا حکم مذکور مختص مسلمین است یا شامل اهل کتاب نیز می گردد؟ ج) آیا جهل قاتل به حکم یا موضوع، در تغلیظ دیه تأثیری دارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) تغلیظ دیه مختص به قتل عمد نیست، و بعضی روایات در قتل خطاء وارد شده است، و بعضی اطلاق دارد. ب) و به مقتضی اطلاق روایات، تغلیظ مختص به مسلمین نیست. ج) کما این که فرقی بین جاهل و عالم نیست. ()

«۵۸»

سؤال: در مورد جراحت متلاحمه ای که به فلج عضو می انجامد و با درمان می توان از فلج شدن پیشگیری کرد، بفرمایید: الف) آیا بر شخص مجروح واجب است خود را درمان نماید؟ ب) در صورت درمان، آیا می توان هزینه های افزون بر مقدار دیه را از جانیگرفت؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) در کلمات فقهاء ندیدم تصریح به وجوب درمان. ولی بعید نیست در مورد علم به این که مداوا موجب پیشگیری از فلج - و عدم آموجب فلج می شود درمان لازم باشد. نظیر اضرار بنفس که ما به قول مطلق حرام نمی دانیم - مگر در مورد ضرر موجب هلاکت - یا فلج عضوی از اعضاء رئیسه که معلوم است مبغوضیه شرعیه آن. و در مورد سؤال هم می توان چنین گفت که درمان لازم باشد. ب) اما هزینه درمان بعضی روایات ظهور دارد در وجوب آن بر جانی زایدا بر دیه. ولی فقهاء ادعاء اجماع بر عدم وجوب نموده اند. به واسطه اجماع روایت حمل می شود بر استحباب. ()

«۵۹»

سؤال: با توجه به این که دیه زن در جایی که بیش از ثلث کل دیه باشد، به نصف تقلیل می یابد بفرمایید: اگر مقدار ارش، بیش از ثلث کل دیه باشد، آیا به نصف تقلیل می یابد؟ (مثلا در جایی که کل دیه ۵ میلیون تومان است، ارش ۲ میلیون تومان بر آورده شده است). جواب: (باسمه جلت اسمائه) بلی تقلیل به نصف می یابد - زیرا دیه اعم است از مقدر - و غیر مقدر که از آن تعبیر بارش می شود. کما این که فقهاء به این معنی در فروع مختلفه تصریح نموده اند - بعلاوه در بعضی روایات دارد. (جراحات النساء علی النصف من جراحات الرجال فی کل شیء) ()

«۶۰»

سؤال: درباره ماهیت دیه بفرمایید: الف - آیا جعل دیه از طرف شارع مقدس به عنوان مجازات بوده یا نوعی خسارت تلقی شده است؟ ب - آیا عمد، شبه عمد یا خطای محض بودن جنایت در پاسخ به سؤال فوق تأثیری دارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) اثر مترتب بر این سؤال را نفهمیدم به هر حال فرقی در احکام آن نیست. ولی ظاهرا مجازات نیست، چون در قتل خطاء کاری که موجب

عقوبت و مجازات باشد سر زده است والله العالم. ()

«۶۱»

سؤال: در مواردی که شارع مقدس شیوه یا ابزار خاصی را در اجرای مجازات در نظر گرفته است - مانند رجم یا کشتن با شمشیر - بفرماید: الف - آیا شیوه یا ابزار یاد شده موضوعیت دارد؟ (به عبارت دیگر در این گونه موارد آیا هدف شارع مقدس فقط ازهاق روح است ولو با استفاده از ابزار نوین؛ یا ازهاق روح به شیوه یا ابزار منصوص ضرورت دارد) ب - در صورت موضوعیت داشتن، چنانچه اجرای رجم یا مجازات هایی نظیر مجازات لواط با شیوه های منصوص در شرائطی خاص به مصلحت اسلام و نظام مقدس اسلامی نباشد - مثلا وهن اسلام و مسلمین باشد یا چهره خشنی از اسلام یا نظام اسلامی را نشان دهد - آیا می توان ضمن اجرای اصل حکم - قتل - شیوه اجرای آن را تغییر داد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) ظاهر ادله این است که جمیع قیودی که شارع مقدس در موضوع حکم اخذ نماید موضوعیت دارد و حمل بر طریقت خلاف اصل است. ب) ولی چنانچه آن حکم مزاحم با اهم شود، مانند وهن اسلام و مسلمین، قهرمانند جمیع موارد تراحم، اهم مقدم است و آن حکم مهم ساقط می شود. ولذا به نظر من در این زمان چنانچه با نظر مراجع تقلید، با استفاده از ولایت فقیه که مراد مجتهد جامع الشرائط است، اعم از رهبر و غیره آن شیوه ای که موجب وهن می شود تغییر داده شود والله العالم. ()

«۶۲»

سؤال: در باره محکوم به قصاصی که به درخواست اولیاء دم حلق آویز شده و هنوز جانن سپرده است، بفرماید: الف - اگر در این مرحله برخی از اولیاء دم قاتل را عفو کنند، آیا باید اجرای حکم را متوقف کرد یا متوقف کردن آن نیازمند به رضایت همه آنهاست؟ ب - اگر در این مرحله، عفو به صورت مشروط و معلق - نه منجز - انجام گیرد، حکم چیست؟ ج - در صورت توقف اجرای حکم و بهبود قاتل؛ اگر اولیاء خواهان قصاص سهمالدیه عفو کنندگان را بپردازند؛ آیا می توان مجددا وی را اعدام نمود؟ د - اگر این وضع چندین مرتبه تکرار شود، تکلیف چیست؟ ه - ضمنا خسارت ها و آسیب هایی که در اثر اجرای اول حکم در مرحله قبل بر جانی وارد شده، با کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) چون در صورت تعدد هر کدام از آن ها می توانند قصاص کنند با ضمان حصه دیگران از دیه، در صورت عدم رضایت آنان به قصاص. در مورد سؤال باید به بقیه اولیاء ابلاغ شود عفو بعضی را - چنانچه حصه عفو کنندگان را از دیه قبول کنند، می توان حکم را اجراء نمود و قصاص را انجام داد - والا - اجرای حکم متوقف می شود. ب) در این حکم فرقی بین عفو معلق و منجز نیست. ج) و در فرض توقف اجراء حکم، اگر اولیاء خواهان قصاص سهم الدیه عفو کنندگان را بپردازند می توان مجددا او را اعدام کرد. د) ولو چند مرتبه تکرار شود. ه) و خسارت ها و آسیب هایی که در اثر اجراء اول حکم در مرحله قبل بر جانی وارد شده چون بر حسب انجام وظیفه بوده است بر هیچ کس ضمان ندارد. ()

«۶۳»

سؤال: آیا مجازات معاونت در قتل عمد، همچون قتل عمد، حق الناس است و قابل گذشت از سوی اولیاء دم؛ یا حق الله است و عفو آن منحصر در اختیار ولی امر می باشد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) لیل به خصوصی که دلالت کند بر این که مجازات معاونت در قتل قابل گذشت است من ندیدم، و مقتضای اصل اولی آن است که قابل گذشت نیست و رهبر هم در این مقام خصوصی ندارد، ولی می توان استدلال نمود بر این که قابل عفو است به اولویت و تنقیح مناط، به این طریق که مجازات چنین شخصی به

واسطه کمک به قتل است، و اگر اصل قابلگذشت باشد (که هست) به طریق اولی فرع هم قابل گذشت است. ()

«۶۴»

سؤال: با توجه به این که طبق فتوای مشهور فقهاء دیه اهل کتاب - کافر ذمی - هشتصد درم است؛ آیا اقلیت زرتشتی نیز مشمول این حکم خواهند بود؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) روایات کثیره صریح است در این که مجوس در دیه مانند یهود و نصاری می باشند، فقط یک روایت دلالت دارد بر این که دیه آن ها کمتر است از دیه اهل کتاب، و آن روایت را کسی عمل نکرده است. به هر حال اقلیت زرتشتی که همان مجوسند مشمول حکم مذکور می باشند. ()

«۶۵»

سؤال: چنانچه دلیل اثبات جرم، منحصر به نظریه کارشناس - مانند کارشناسانگشت نگاری یا پزشکی قانونی - باشد، بفرماید: الف) آیا از نظر شرعی چنین دلیلی حجیت دارد؟ ب) در صورت حجیت، آیا دلیل مستقلاً محسوب می شود یا حجیت آن منوط به داشتن شرایط یننه است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) چنانچه دلیل مذکور موجب علم شود حجیت دارد، والا در غیر باب قصاص و دیات از باب رجوع به اهل خیره بناء عقلاء بر حجیت آن است. و در خصوص باب قصاص، و حدود، و دیات شارع مقدس چون منحصر کرده است آن ها را به یننه و اقرار پس قهراً رد از آن نموده است. پس در غیر آن ابواب حجیت دارد. و در آن ابواب ندارد. ب) در موارد حجیت شرائط یننه معتبر نیست، زیرا حجیت یننه در خبر حسی است نه خبر حدسی و حجیت قول اهل خبره در خبر حدسی است. ()

«۶۶»

سؤال: در باره لزوم تأخیر اجرای حد یا قصاص زن شیرده، بفرماید: الف) آیا این حکم، مادر رضاعی را نیز شامل می شود؟ ب) در فرض شمول، بین امکان و عدم امکان جایگزینی دایه ای دیگر - یا شیرخشک یا شیر حیوان - تفاوتی وجود دارد؟ ج) در صورت امکان جایگزینی، یافتن دایه وظیفه حاکم شرع است یا ولی طفل؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) روایات داله بر تأخیر اجراء حد زن شیرده مختص است به مادر نسبی، دایه رانمی گیرد. ولی به واسطه عموم علت در روایات قصاص و رجم، می توان استدلال بر تأخیر در دایه نمود، همان گونه که فقهاء در اجرای حد غیر رجم در صورت خوف تلف تمسک به عموم علت نموده اند بر تأخیر، تا یافتن دایه، و یا جایگزین دیگر. ب) چون روایات مقید شده است به آن که جایگزین نباشد. قهراً در مورد سؤال نیز همین قید را می نمایم. ج) یافتن دایه یا جایگزین دیگر وظیفه ولی طفل است نه حاکم شرع. ()

«۶۷»

سؤال: در صورت علم اجمالی به وجود قاتل در بین افراد محدود و معین، بفرماید: الف) آیا قاضی می تواند برای تعیین قاتل و اجرای قصاص از قرعه استفاده نماید؟ ب) در صورت منفی بودن پاسخ و لزوم پرداخت دیه، چه کسی باید دیه را بپردازد و نحوه پرداخت آن چگونه خواهد بود؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) چنانچه مدعی یننه اقامه نماید بر قتل یکی از آن ها، عمل به آن می شود، والا از آن ها مطالبه یننه می کنند بر عدم کونه قاتلا. اگر همه اقامه یننه نمودند دعوی ساقط می شود، والا بر مدعی قسامه ثابت می شود. و اگر رد کرد قسامه را بر هر کدام از آن ها قسامه ثابت می شود. و اگر نکول کردند دیه ثابت می شود و توزیع می نمایند بر

افراد. و نیز اگر مدعی قسامه آورد که یکی از آن‌ها قاتل است قصاص ساقط است ولی دیه ثابت می‌شود به مقتضای روایات داله بر ثبوت دیه بر متهمین به قتل ب) و آن دیه توزیع می‌شود بر همه اطراف، به مقتضای قاعده عدل و انصاف هر تقدیر قرعه مورد ندارد. ()

«۶۸»

سؤال: با عنایت به این که در صورت ثبوت جرم مستوجب رجم با اقرار، اگر هنگام اجرای مجازات رجم، مجرم از حفره فرار کند، نباید برگردانده شود بفرماید: الف - آیا در این حکم بین موردی که پس از آغاز رجم هنوز سنگی به وی اصابت نکرده با موردی که سنگ به وی اصابت کرده تفاوتی وجود دارد؟ ب - اگر مجرم پس از قرار داده شدن در حفره و قبل از پرتاب سنگ فرار کند آیا مشمول حکم فوق خواهد بود؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) سه دسته روایات است در مقام ما در فقه الصادق نوشته ایم. مقتضای جمع بین روایات این است که: اگر جرم با بینه ثابت شود باید برگردانده شود مطلقاً. و اگر با اقرار ثابت شود چنانچه قبل از پرتاب سنگ یا پس از آن و قبل از اصابت سنگ فرار کند باید برگردانده شود. و چنانچه پس از اصابت ولو یک سنگ باشد برگردانده نمی‌شود. ()

«۶۹»

سؤال: با توجه به جریان قاعده قرعه در شبهات موضوعیه بفرماید: الف) آیا این قاعده به امور حقوقی اختصاص دارد یا شبهات موضوعیه در امور جزائی را نیز در بر می‌گیرد؟ (به عنوان مثال در موردی که علم اجمالی به وجود قاتلین دو یا چند نفر باشد، آیا می‌توان با تمسک به قرعه حسب مورد، حکم قصاص یادیه را اجراء نمود؟) ب) در فرض جریان این قاعده در امور جزائی، آیا در تمام ابواب حدود، قصاص، دیات و تعزیرات جاری است یا به باب خاصی از جزائیات اختصاص دارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) قاعده قرعه در ۲ مورد می‌توان اعمال نمود. یکی مورد تزام حقوق که وظیفه خاصی در آن مورد تعیین نشده باشد، و احتیاطهم ممکن نباشد. دومی مورد تعارض بینین بعد فرض عدم مرجحات منصوصه. اما مورد علم اجمالی به وجود قاتل بین دو نفر. ادامه جواب: چنانچه هر دو منکر قتل باشند و بینه هم بر قاتل بودن هیچ کدام نباشد، لوث هم نباشد که مورد قسامه شود، قصاص ساقط است، و دیه به نظر من بالمناصفه بین آن‌ها تقسیم می‌شود. و اگر بر قاتل بودن هر کدام بینه قائم شده باشد. در صورتی که یکی از دو بینه ارجح باشد از حیث عدالت یا زیادی شهود آن مقدم است. و اگر مساوی باشند قاعده قرعه محکم است و با قرعه قاتل تعیین می‌شود. و اگر بر قاتل بودن یکی از آن‌ها بینه قائم شود، و دیگری اقرار به قتل بنماید، و لیدم می‌تواند مشهود علیه را بکشد، و مقر نصف دیه را به ورثه او بدهد، و می‌تواند مقر را بکشد. و اگر هر کدام اقرار کند که او قاتل است، ولی مخیر است در تصدیق هر کدام که بخواهد. ()

«۷۰»

سؤال: در باره قاعده درء بفرماید: الف) آیا این قاعده به باب حدود اختصاص دارد یا شامل ابواب قصاص، دیات و تعزیرات نیز می‌شود؟ ب) معیار در عدم اجرای حد چیست؟ (شک در حلیت، توهم جواز عمل، صرفظن به اباحه - ولو غیر معتبر - یا عدم علم به حرمت؟) ج) محل عروض شبهه در قاعده درء کیست؟ قاضی، مرتکب عمل یا هر دو؟ د) آیا شبهات موضوعیه، حکمیه، شبهه عمد و غیر عمد، اکراه، اجبار، نسیان و... مشمول این قاعده می‌شود؟ ه) در فرض شمول شبهات حکمیه، آیا بین جاهل قاصر و مقصر

تفاوتی وجود دارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) قاعده درآ شامل باب قصاص نیز می شود، ولی شامل باب دیه و تعزیر نمی شود. ب) و میزان در شبهه عدم علم به حرمت است. ج) و محل عروض مرتکب عمل است. د) و فرقی نیست بین شبهه موضوعیه و شبهه حکمیه. ه) و در شبهه حکمیه بین قاصر و مقصر تفاوتی وجود ندارد. ()

«۷۱»

سؤال: در صورتی که پس از اجرای مجازات رجم، به زعم این که مجرم به قتل رسیده، جسد وی به سردخانه منتقل شود ولی بر حسب اتفاق علائم حیاتی در او مشاهده شود و پس از معالجه سلامت خود را باز یابد، بفرماید: الف) آیا صرف صدق عنوان رجم ولو به قتل محکوم نیا انجامد کفایت می کند (تادر نتیجه نیازی به اجرای مجدد حکم نباشد) یا چون قتل از طریق رجم موضوعیت دارد، باید مجددا حکم رجم را در مورد وی به مرحله اجراء گذاشت؟ ب) در فرض دوم، آیا مجرم می تواند دیه جراحات وارده در اثر اجرای حکم در مرتبه اول را مطالبه نماید؟ ج) در صورت مثبت بودن پاسخ، پرداخت دیه به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) در زنا اهل کتاب به مسلمة - ودر زنا به محارم - ودر لواط تصریح به قتل شده است. ودر زنا محصن و محصنه تصریح به قتل نشده است، ولی متفاهم عرفی از رجما دامه جواب: همان رجم است تا حد موت، بعلاوه روایتی در غسل میت است صریح در این که مرجوم و مرجومه تا حد موت باید رجم بشوند. به هر حال صدق رجم کافی نیست ولذا با بینه اگر جرم ثابت شود پس از صدق رجما گر فرار کند مجرم، دستور داده شده است که برگردانده شود برای رجم. بنابر این در مورد سؤال باید مجددا حکم رجم در مورد وی به مرحله اجراء گذاشته شود. ب) دیه هم لازم نیست چون کسی عملی انجام نداده که موجب ضمان بشود. در خصوص مورد قصاص که ولی دم متصدی باشد روایتی هست که اگر گمان به مردن کرد و او را رها نمود و کان به رمق - پس از معالجه سلامت خود را باز یافت. دلالت دارد بر این که ولی نمی تواند بکشد او را مگر آن که قصاص آن عمل قبل بشود. ولی آن به مسأله ما مربوط نیست. قیاس هم صحیح نیست. ()

«۷۲»

سؤال: پسر بچه پانزده ساله ای که شب هنگام پس از بیدار شدن از خواب فرد اجنبیرا به صورت برهنه با مادرش در اتاق خواب می بیند، با این اعتقاد که فرد خائن و متجاوز به ناموس باید کشته شود، فرد مزبور را که مبادرت به فرار نموده به قتل می رساند. لازم به ذکر است زن مدعی است که اولاً: با تهدید فرد مقتول مبنی بر آبروریزی او در صورت تن ندادن به رابطه، مجبور به باز کردن درب منزل به روی او شده است. ثانیاً: رابطه نامشروع در حد کمتر از زنا بوده است. با توجه به فرض فوق بفرماید: الف) قتل ارتكابی توسط نامبرده با اعتقاد به لزوم کشتن اینگونه افراد، مشمول کدام یک از عناوین قتل عمد یا شبه عمد می شود؟ ب) با توجه به ادعای زن مبنی بر این که از روی تهدید مجبور به برقراری رابطه اجنبی شده است، آیا عمل ارتكابی از سوی فرزند تازه بالغ وی می تواند مشمول عنوان دفاع از ناموس ودر نتیجه عدم شمول ادله قتل عمد در مورد وی باشد؟ ج) با توجه به این که اطلاعات فقهی نوجوان در احکام شرعی کم بوده، آیا جهلوی به مسأله می تواند رافع مسؤلیت باشد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه مرد ببیند که اجنبی با زن او جماع می کند، می تواند او را بکشد و چیزی براو نیست. و نیز اگر کسی ببیند اجنبی اراده جماع یا مادون آن را با یکی از بستگان او را دارد، باید دفاع کند، چنانچه در ضمن دفاع او را بکشد یعنی دفاع متوقف بر قتل باشد قتل او جائز و دم او هدر است، در غیر این دو مورد قتل جائز نیست. الف) چون عمل این نوجوان مشمول یکی از این دو مورد نیست. پس کشتن او جائز نبوده است. ب) و چون این نوجوان اعتقاد به جواز قتل داشته است (که البته باید اعتقاد خود را اثبات کند والا در ظاهر قتل عمد

است) قتل او موجب قصاص نمی شود، بلکه حکم قتلشبه عمد دارد و باید دیه پردازد. (ج) و جهل او به مسأله رافع قصاص است نه دیه. ()

«۷۳»

سؤال: در باره قصاص نفس یا طرف، بفرمایید: الف) آیا ولی امر می تواند بر خلاف درخواست ولی دم یا مجنی علیه بنا بهمصالحی قصاص را به دیه تبدیل نماید؟ ب) چنانچه پاسخ مثبت بشود، با توجه به این که طبق فتوای مشهور، قصاصتها در صورت رضایت جانی به دیه تبدیل می شود، آیا می توان علیرغم درخواستجانی قصاص را به دیه تبدیل نمود؟ ج) در صورت مثبت بودن پاسخ، مسؤول پرداخت دیه کیست؟ جانی یابیت المال؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) هیچ مقامی نمیتواند قصاص را به دیه تبدیل کند، غیر از ولی دم. یا مجنی علیه - وجانی. به عبارت دیگر با تراضی طرفین قصاص مبدل می شود به دیه، به ولی امر مربوط نیست. ()

«۷۴»

سؤال: در موارد ذیل که جرح و قتل به طور عمد یا غیر عمد توسط یک نفر صورت می پذیرد، آیا حسب مورد قصاص طرف در قصاص نفس و دیه عضو در دیه نفستداخل می کند؟ الف) جرح و قتل با ضربه واحد انجام شود. ب) جرح و قتل با دو ضربه یا بیشتر انجام شود. (در این فرض ممکن استضربات متعدد در زمان های متفرق یا متوالی انجام شود). جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) چنانچه دو جنایت جرح و قتل با ضربه واحد باشد، قصاص طرف در قصاصنفس، و دیه عضو در دیه نفس تداخل می کند. ب) و چنانچه جرح و قتل با دو ضربه یا بیشتر انجام شود. در صورتی که موت مستند به هر دو باشد تداخل می کنند. و در صورتی که فاصله بین ضربات زمانا زیاد باشد تداخل نمی کنند. و اما در صورتی که ضربات متوالی انجام شود و موت مستند به هر دو نباشد - در دیهداخل می شود - ولی در قصاص تداخل نمی شود. بلکه اول قصاص طرف می شود بعد قصاص نفس. ()

«۷۵»

سؤال: در خصوص استیفای قصاص عضو یا نفس بفرمایید: الف) آیا اجرای این حق، فوریت دارد یا می توان بدون عذر آن را به تأخیر انداخت؟ ب) با عنایت به فرض فوق، اگر چند نفر با مشارکت مساوی مرتکب جنایتشوند، آیا ولی دم یا مجنی علیه می تواند در مورد بعضی فوراً تصمیم به قصاص، عفو یا مصالحه بگیرد اما در مورد بعض دیگر اتخاذ تصمیم را به آینده موکول نماید؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) قطع نظر از این که فوریت خلاف اصل است، روایاتی دال است بر استحباب عفو ومدارا با جانی و اولیاء او. از مجموع آن ها به ضمیمه آن که قصاص حقی است که صاحب آن می تواند از آن بگذرد، استفاده می شود که بدون عذر هم می شود تأخیر انداخت. ب) بنابراین ولی دم یا مجنی علیه میتواند در مورد بعضی تصمیم به قصاص یا عفو بگیرد، و در مورد بعضی دیگر اتخاذ تصمیم را به آینده موکول کند. ()

«۷۶»

سؤال: اگر دندان طبیعی یا مصنوعی فردی، در اثر ایراد صدمه عمدی یا غیر عمدیشکسته شود، چنان چه شکسته شدن دندان در زیبایی چهره مصدوم یا لحن سخن گفتن وی تأثیر منفی داشته باشد، بفرمایید: آیا مجنی علیه میتواند حسب مورد علاوه بر قصاص، دیه یا خسارت برای از بین رفتن زیبایی چهره یا تأثیر منفی در لحن گفتار، ارش بگیرد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) از چنین امور در

کتاب قصاص تعبیر به دیات المنافع شده است. در جمله ای از موارد تعیین شده است مقدار دیه. در بقیه منوط به نظر حاکم است با ملاحظه خصوصیات. مسأله مورد سؤال از آن موارد است بنا بر این ارش ثابت است. ()

«۷۷»

سؤال: در مواردی که محکوم باید اعدام شود، بفرماید: الف) آیا قاضی (حاکم شرع) می تواند صرف نظر از نوع جرم ارتكابی، در هر موردی بنا به صلاح دید خود برای عبرت گرفتن مردم و باز داشتن آنان از ارتكاب جرم، حکم کند که جنازه محکوم مدتی در ملا عام قرار داده شود؟ ب) در صورت منفی بودن پاسخ، آیا نوع جرم ارتكابی می تواند مجوزی برای عمل فوق باشد؟ (به عنوان مثال مرتکب قتل فجیعی شده و یا چند نفر را به قتل رسانده است.) ج) آیا طبق نظر قاضی (حاکم شرع) می توان قبل از اجرای حکم اعدام، محکوم را مدتی در معرض دید عموم قرار داد؟ د) آیا در موارد فوق، بین حد، قصاص و تعزیر (بنا بر جواز قتل از باب تعزیر) تفاوتی وجود دارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) کسی که محکوم به اعدام شده است، جنازه او را در ملا عام قرار دادن هتک حرمت و اهانت نیست، بعلاوه موجب عبرت دیگران می شود و مصالح دیگری هم دارد. و در باب حدود روایاتی است دال بر استحباب اعلام الناس به حضور محل اجراء حد. از مجموع این ها استفاده می شود جواز این عمل. ج) بنا بر این محکوم را قبل از اعدام در معرض دید عموم قرار دادن مانعی ندارد. د) و در این حکم بین حد و قصاص تفاوتی نیست. ()

«۷۸»

سؤال: در خصوص حد قتل در لواط بفرماید: الف) آیا احسان از شرائط لازم برای این مجازات می باشد؟ ب) در صورت مثبت بودن پاسخ، آیا در این حکم بین فاعل و مفعول تفاوتی وجود دارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) در مفعول احسان شرط نیست قطعاً. در فاعل تا حال مطمئن بودم بعدم اشتراط، ولی فعلاً مختصر تردیدی پیدا شده است. ()

«۷۹»

سؤال: در صورتی که شخصی مالی را به صورت نسیه یا اقساط بفروشد و قبل از تحویل به خریدار آن را مجدداً از او به مبلغ کمتری به صورت نقد خریداری نماید، بفرماید: الف) آیا معامله فوق ربوی است؟ ب) در صورت مثبت بودن پاسخ، آیا محکوم به بطلان است؟ ج) هر گاه مورد معامله به صورت کلی یا کلی در معین باشد، آیا تعیین یا عدم تعیین مصداق کالای فروخته شده تأثیری در صحت یا بطلان معامله دارد؟ د) قصد اولی فروشنده بر خرید مجدد مبیع به مبلغ کمتر، به صورت نقد چهارثری در صحت یا بطلان معامله می تواند داشته باشد؟ ه) آیا فرقی بین تصریح و عدم تصریح قصد وجود دارد؟ و) در صورت مثبت بودن پاسخ، هر گاه خریدار بدون تصریح فروشنده از قرائن، علم به قصد مذکور پیدا کند، چه اثری بر حکم معامله دارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) معامله فوق ربوی نیست. ب) چنانچه شرط نکند در بیع اول بیع بیایع را معامله صحیح است، چه مبیع مکیلو یا موزون باشد، چه نباشد. بلی در صورتی که مکیل یا موزون باشد معامله مکروه است. د) قصد مجرد تأثیری ندارد. ه) چنانچه شرط کند بیع بیایع را قبل حلول اجل معامله باطل است. و) چنانچه قرائن موجب علم به قصد از قبیل شرط ضمنی باشد، معامله باطل است، والا صحیح. ()

«۸۰»

سؤال: با توجه به عدم جواز قصاص مسلمان در برابر کافر، بفرماید: الف) آیا اسلام آوردن قاتل پس از ارتكاب قتل، مانع از اجرای

قصاص میشود؟ ب) بر فرض مثبت بودن، پاسخ: آیا بین اسلام آوردن ظاهری (به انگیزه فرار از قصاص) با اسلام واقعی (قلبی) تفاوتی وجود دارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) ظاهر روایات داله بر این که مسلم لایقتل بالكافر، این است که میزان اسلام حالقصاص است نه حال قتل. و در فرض سؤال چون قاتل در حال قصاص مسلمان است قصاص نمی شود. ب) و مقتضای اطلاق روایاتی که اشاره شد، مانند حدیث جبّ این است، که بیناسلام ظاهری - وقلبی - تفاوتی نیست. ولی مقتضای عموم علتی که در روایتی که در مسأله ذمی که زنا به مسلمه نمودهاست موقع اجراء حد مسلمان شد، امام (ع) فرمود این اسلام فایده ندارد، و تعلیل به آن فرمود. این است که در مقام بگویم اسلام ظاهری برای فرار از قصاص فایده ندارد. ()

«۸۱»

سؤال: در مواردی نظیر قتل خطای محض که بنا بر قول مشهور، دیه ظرف ۳ سال و هر سال ثلث آن باید پرداخت شود، با عنایت به این که بر اساس فتوای تعداد زیادی از فقهای عظام ملاک محاسبه قیمت یوم الاداء می باشد، بفرمایید: در محاسبه ثلث در صورت تعدد از اعیان شش گانه، چگونه باید عمل کرد؟ (آیا از ابتداء قیمت کل دیه بر اساس نرخ روز محاسبه می شود و جانی در هر سال ملزم به پرداخت ثلث همان قیمت است، یا این که در پرداخت هر ثلث، قیمت یوم الاداء همان ثلث ملاک است، یعنی در هر سال باید با توجه به قیمت سوقیه همان سال، ثلث دیه را محاسبه و پرداخت نماید؟) جواب: (باسمه جلت اسمائه) چون در باب ضمان وما شابه نفس عین در عهده مدیون است. بنابر این در هر سال ثلث اعیان شش گانه در عهده است. پس باید قیمت یوم الاداء محاسبه شود. ()

«۸۲»

سؤال: با توجه به قاعده «البینه علی المدعی والیمین علی من انکر» و با عنایت به حدیث شریف «لا یمین فی حد» بفرمایید: الف) در صورت فقدان بینه و اقرار در دعوی کیفری آیا شاکی می تواند از متهم تقاضای قسم نماید؟ ب) در صورت مثبت بودن پاسخ، در صورت نکول متهم و رد قسم به شاکی آیا با قسم شاکی می توان نام برده را به مجازات مقرر محکوم نمود؟ ج) چنان چه متهم عمل ارتكابی را انکار نماید و بگوید اگر شاکی قسم یاد کند مسئولیت آن را می پذیرم، آیا به استناد حلف شاکی میتوان متهم را به مجازات تجرم ارتكابی محکوم نمود؟ د) در صورت مثبت بودن پاسخ، آیا در جرائمی مانند سرقت که دارای جنبه حق الهی و حق الناسی میباشد، از جهت اثبات جنبه مالی و کیفری تفاوتی وجود دارد؟ ه) در فرض فوق، آیا بین حدود، قصاص، دیات و تعزیرات تفاوتی هست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) در دعوی کیفری قسم مورد ندارد چه قسم مدعی علیه - و چه قسم شاکی و مدعی. ب) بنابر این همان گونه که شاکی نمیتواند از متهم تقاضای قسم کند - رد قسم به شاکی اثر ندارد. ج) و گفتن متهم که در صورت قسم شاکی مسئولیت را میپذیرم ملزم نیست. د) بلی چنانچه مدعی به دو اثر داشته باشد - حق الله تعالی - و حق الناس - مثل سرقت که دو اثر دارد رد مال - که حق آدمی است و قطع ید که حق الله است. که نسبت به اثر اول چنانچه متهم قسم بخورد با بودن بینه ثابت نمیشود و اگر نکول نمود و شاکی قسم بخورد ثابت میشود. ولی قسم نسبت بحق الله تعالی اثر ندارد، و تفکیک بین دو اثر مانعی ندارد. ه) و در این حکم بین قصاص و حدود و دیات تفاوتی نیست. ()

«۸۳»

سؤال: در مورد قسامه بفرمایید: آیا کسانی که در زمان وقوع قتل، عاقل نبوده یا غیر بالغ بوده اند (کودک یا مراهق) اما هنگام اجرای

قسامه، عاقل و بالغ شده اند میتوانند جهت ادای سوگند در این مراسم شرکت کنند؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) به مقتضای قاعده می تواند، و خبری یا قولی که دلالت کند بر این که نمیتواند نیافتیم بلکه از روایاتی که در شهادت به قتل است میتوان حکم مقام را استفاده کرد.)

«۸۴»

سؤال: هر گاه زوجه از ایفای وظایف زوجیت خودداری نماید ناشزه بوده و مستحق نفقه نخواهد بود، لیکن در صورتی که شوهر از انجام وظایف زوجیت سر باز زند به گونه ای که زوجه اش را معلقه قرار دهد بفرماید: الف) آیا میتوان حکم به نشوز زوج کرد؟ ب) در صورت مثبت بودن پاسخ چه آثاری بر آن مترتب است؟ ج) آیا زوجه میتواند در این صورت از دادگاه تقاضای طلاق نموده و دادگاه نیز بر این اساس حکم به طلاق زوجه دهد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) در فرض سؤال مرد ناشز است، و حکم نشوز مرد عبارت از الزام حاکم شرع است او رابه انجام وظایف، و در خصوص مورد امتناع از انفاق و عدم امکان انفاق حاکم از اموال او، حاکم شرع میتواند طلاق دهد - بعد از مراجعه زن و درخواست طلاق. و اما در مورد معلقه قرار دادن زوجه بعدم انجام وظیفه زناشویی حتی بعد از چهارماه، یا در مورد اشتها زنی، و عدم تمکن از صبر در صورت مراجعه به حاکم و ثبوت نزد او حاکم او را میتواند تعزیر کند، و او را مجبور کند به طلاق اگر امتناع از انجام عمل زناشویی نماید. به عبارت دیگر او را مخیر می کند بین انجام وظیفه یا طلاق. و این طلاق اجباری صحیح است. و در صورت نبودن حاکم شرع عدول مؤمنین این عمل را انجام می دهند.)

«۸۵»

سؤال: چنان چه از شخصی فیلم، عکس و مجلات مبتذل کشف و برای محکمه ثابت شود که نگهداری و استفاده از آن ها منحصرأ به منظور رفع ضعف قوه جنسی وی در ارتباط با همسرش بوده و هیچ گونه اشاعه فحشاء و سوء استفاده دیگران را در برداشته است، بفرماید: آیا نگهداری و استفاده فوق الذکر، جرم موجب تعزیر است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) ا خصوصیات که مرقوم شده است جرم نیست.)

«۸۶»

سؤال: هر گاه در ازدواج موقت یکی از اسباب طلاق حاکم محقق گردد (مثلا زوج مفقود الاثر شده و یا زوجه مواجه با عسر و حرج گردد و شوهر نیز حاضر به بخشیدن مدت نباشد) آیا زن میتواند از دادگاه تقاضای فسخ متعه را با بخشیدن مدت باقیمانده بنماید؟ (خصوصا در صیغه های درازا مدت - مانند ۹۹ ساله -) جواب: (باسمه جلت اسمائه) روایات مربوطه به واسطه تضمن لفظ طلاق مختص است به ازدواج دائم. ولی به ضمیمه تنقیح مناط و اولویت قطعیه همین حکم در متعه جاری است.)

«۸۷»

سؤال: در صورتی که خرید منزل مسکونی مطابق شأن، از جوهری باشد که به انحاء مختلف - کلاهبرداری، قرض و غیره - از مردم گرفته شده و یا این که آن وجوه به صورت ودیعه نزد او بوده بفرماید: الف) آیا منزل مسکونی مطابق با شأن، مطلقا از جمله مستثنیات دین محسوب می شود؟ ب) در صورتی که خرید خانه به قصد فرار از دین یا به قصد عدم ردّ وجوه متعلق به دیگران باشد؛ اصل معامله چه حکمی دارد؟ ج) در صورت صحت معامله مذکور، آیا میتوان آن را به نفع طلب کاران به فروش رساند؟ د) آیا بین

صورتی که، شخص از ابتدا به قصد خرید واحد مسکونی اقدام به اخذ وجوه تحت عناوین مختلف نموده با صورتی که بعد از اخذ وجوه و به قصد فرار از دین اقدام کرده، تفاوتی وجود دارد؟ (ه) هر گاه طلب مزبور مهریه زوجه باشد آیا مشار الیه می تواند منزل مسکونی را جهت استیفای حق خود توقیف کند؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه الف) از جمله مستثنیات دین منزل مسکونی مورد احتیاج است، که بدون آنشخص در اعاشه به عسر و حرج و مشقت مبتلا میشود - نه خانه مطابق شأن و شرف. ب) بنابر این خرید خانه اگر برای رفع احتیاجات نباشد و برای فرار از دین و غیره باشد جائز نیست. و اگر خرید بعد از حجر حاکم باشد - چنانچه بعین مال خود بخرد صحیح نیست. و چنانچه بدمه بخرد یا قرض کند و خانه بخرد معامله صحیح است. ولی قرض دهنده و فروشنده با بقیه طلب کارها شریک نمیشوند در اموال موجوده او. ج) در فرض صحت معامله نمیتوان آن را به نفع طلب کاران به فروش رسانید. د) و بین موارد تفاوتی وجود ندارد. ه) منزل مسکونی مورد حاجت را زوجه نمیتواند جهت استیفاء مهریه خود توقیف کند. ()

«۸۸»

سؤال: به نظر حضرت عالی دختران در چه سنی به بلوغ میرسند؟ و آیا ۹ سال تمام موضوعیت دارد یا مثل مرحوم صاحب جواهر (درج ۲۶ ص ۴) آن را اماره برای بلوغ طبیعی میدانید چنانچه از نظر مرحوم شیخ طوسی و قاضی ابن بَرّاح، محقق حلّی، علامه حلّی، و شهید اول نیز این مسأله استفاده میشود. خلاصه این که آیا بلوغ یک مسأله تبعدی و فقهی است یا این که یک موضوع خارجی است و علائم و امارات بیان شده از طرف شارع مقدس از قبیل سن، احتلام و حیض و... موضوعیت ندارند. جواب: (باسمه جلت اسمائه) بر حسب روایات معمول بها بین الاصحاب، دختر با تمام شدن ۹ سال قمری بالغ میشود. و میزان در احکام بلوغ به حسب سن ۹ سال است. حال خود سن موضوعیت دارد یا طریق به امر واقعی است اثر عملی ندارد. ()

«۸۹»

سؤال: با توجه به آیات و روایات باب آیا روایات ۹ سال در بلوغ موضوعیت دارد یا خیر؟ ثانیاً آیا ۹ سالگی را در بلوغ اماره تبعدی میدانید یا خیر؟ ثالثاً با توجه به تعارض روایات ۹ سالگی با روایت ۱۰ سالگی و ۱۳ سال خصوصاً با موثقه عمار سبابی (وسائل الشیعه ج ۱ ص ۳۳ باب ۴ ج ۱۲) و با توجه به عدم تطابق آن ها با واقعیات خارجی (حیض نشدن دختر در ۹ سالگی) نظر مبارک را در صورت مصلحت صریحاً در باب بلوغ دختران بیان فرمایید. جواب: (باسمه جلت اسمائه) مستفاد از روایات موضوعیت نه سالگی است و تبعدی است. و روایات ۱۵ مختص به پسران است به واسطه تعبیر بصبی و صبیه - چون دختر راصیه میگویند و جمعش صبایا است. و اما روایات ۱۳ سال آنچه ممکن است به آن استدلال نمود خصوص موثقه عمار است و آن خبر اولاً معارض با روایات کثیره دیگر است که آن ها اکثر و اشهر است قهرامقدم میشوند. و ثانیاً خود خبر معرض عنه اصحاب است و از حجیت ساقط. بعلاوه روایات عمار غالباً از حیث متن مخدوش است، به هر حال در مقابل روایات معتبره کثیره معمول بها به این جمله از خبر عمار نمیشود عمل نمود. و بلوغ ملازم با حیض نیست تا روایات ۹ سال که مطابق با آن نباشد، طرح شود. ()

«۹۰»

سؤال: تعیین سن برای انجام فرایض دینی با احکام امضائی و معاملات با هم فرق دارد؟ آیا بین سن انجام فرائض دینی از قبیل نماز و روزه با احکام امضائی و معاملات تفرقی قائل هستید یا هر دو را در ۹ سالگی میدانید؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) بلی فرق دارد، چون در معاملات زائد بر بلوغ، رشد معتبر است. ()

«۹۱»

سؤال: آیا بین بلوغ عقلی و بلوغ دینی و بلوغ جنسی فرقی قائلید یا نه؟ یا به تعبیر دیگر به نظر جناب عالی برای همه تکالیف سن (واحدی) ۹ سالگی در دختران (جعلو تشریح شده یا این که هر تکلیفی سنی را اقتضا می کند؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) غیر از سن، رشد معتبر است، عسر و حرج هم مانع بعضی تکالیف است، و هم چنین ضرر بنابر این هر تکلیفی را باید تمام این قیود را ملاحظه نمود سپس حکم کرد. ()

«۹۲»

سؤال: با توجه به این که در قرآن و سنت فقط بر نشانه های بلوغ تأکید شده و تفسیری از آن ارائه نشده، حیض وقاعدگی و موی زهار از نشانه های خارجی بلوغ شمرده شده اند و فقهاء بزرگ (رض) بدان فتوا داده اند، و موی زهار در دختران نشانه بلوغ شمرده نشده و ادله اختصاص به پسران دارد و با توجه به این که روایات ۹ سالگی معارض با روایات ۱۵ و ۱۳ سالگی است نظر مبارک حضرت عالی در سن بلوغ دختران چیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) وی زهار در پسرها هم نشانه بلوغ نیست، بلکه موی خشن علامت است. و چون موی خشن در دخترها معمولاً خیلی دیرتر از ۹ سالگی میروید، و لذا ذکر نشده است. ولی چنانچه در مورد خاصی تحقق پیدا کرد اجماع علما است بر این که علامت بلوغ است. و اما حیض چند روایت دال است بر این که علامت بلوغ است و اشکالی هم در آن هاست. ()

«۹۳»

سؤال: چنانچه در اثر ضربه مستوجب دیه چند نقطه از یک استخوان (مانند استخوانساق پا) دچار شکستگی شود بفرمایید: الف) آیا هر شکستگی دیه جداگانه دارد یا پرداخت یک دیه برای همه آن ها کافی است؟ ب) در این فرض، آیا ایجاد چند شکستگی در اثر یک یا چند ضربه با هم تفاوت دارد؟ ج) اگر در اثر ضربه مستوجب دیه، علاوه بر شکستگی استخوان تکه ای از همان استخوان نیز جدا شود، آیا برای جدا شدن استخوان، دیه شکستگی استخوان باید پرداخته شود یا حکم دیگری دارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) مقتضای ادله این است که هر شکستگی یک دیه دارد و تداخل خلاف اصل است. ب) بلی در موردی که جنایت طولی باشد و یکی از آن ها مسبب از دیگری باشد و مترتب بر آن، یکی از آن ها اشد از دیگری باشد همان اشد میزان است. و فرقی بین آن که به یک ضربه باشد یا متعدد نمیکند، روایاتی در نظائر مسأله هست. ج) و چنانچه تکه ای از استخوان جدا شود در آن ارزش ثابت است زاید بر دیه شکستگی. والله العالم. ()

«۹۴»

سؤال: اگر وقوع قتلی محرز و قاتل نیز معین باشد، لکن اولیای دم مدعی عمدی بودن قتل باشند، ولی قاتل آن را خطایی یا شبه عمد بداند، و دلیلی قاطع برای ادعای هیچ یک وجود نداشته باشد، بفرمایید: الف) آیا مورد از باب لوث است یا تداعی؟ ب) اگر از باب تداعی باشد، چگونه باید فصل خصومت نمود و تکلیف دیه چیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) لفظ لوث در روایات نیست، و آن چه از روایات فهمیده میشود، آن است که امارات اصل قتل شخص باشد که موجب ظن به استناد قتل به او بشود، و حجیت نداشته است. و لوث در خصوصیات که مورد قسامه باشد نداریم. ب) فصل خصومت یا با بینه باید باشد یا با اقرار، نهایت چنانچه قاتل

اقرار به قتلخطایی بنماید دیه بر خودش ثابت میشود نه عاقله. والله العالم ()

«۹۵»

سؤال: با توجه به اصل ۱۶۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران قاضی مکلف استطبق قانون عمل کند نه بر مبنای اجتهاد شخصی واز طرفی قضات مأذون فعلی درواقع قاضی شرع مذکور در فقه نبوده و تقریباً کار قضایی حالت کارشناسی داشته وازباب تطبیق موضوع بر قوانین مقررہ می‌باشد وبا پیشرفت روز افزون حضور زنان درمسائل وعلوم مختلف، از جمله حقوق به عنوان ابزار اساسی در مسائل قضایی کنونی، بفرمایید:الف) آیا در نظام قضایی موجود، ذکوریت شرط لازم برای تصدی امر قضا می‌باشد؟ ب) آیا زنان میتوانند به عنوان قاضی تحکیم عهده دار فصل خصومت شوند؟ ج) با توجه به این که امروزه غالباً رسیدگی به دعاوی دو مرحله ای است (مرحله بدوی و تجدید نظر) ودر مرحله بدوی، قاضی اصدار حکم می کند به خلاف مرحله تجدید نظر که در بسیاری موارد صرفاً کار آن ها رسیدگی شکلی است، یعنی بررسیحکم صادره از لحاظ مطابقت ویا عدم مطابقت با قانون موضوعه، در این صورت آیا زنان میتوانند به عنوان قاضی تجدید نظر انجام وظیفه نمایند؟د) با توجه به این که در احکام قابل تجدید نظر، رأی قاضی در دادگاه بدویقطعی نیست ودر صورت اعتراض هر یک از طرفین، دادگاه تجدید نظر نیز باید رأیصادرہ را از لحاظ شکلی ودر مواردی از لحاظ ماهوی رسیدگی کند، آیا در این گونهموارد میتوان از زنان در دادگاه بدوی به عنوان قاضی استفاده کرد؟ه) اگر ذکوریت در قضا شرط باشد، با توجه به این که در مسائل اختصاصی زنان، شهادت آنان معتبر بوده وقاضی نیز بر این اساس حکم میدهد، آیا میتوانگفت زنان در این موارد حق قضا دارند؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) ر قضاوت شرعی معتبر است قاضی مجتهد باشد.واگر مسأله مختلف فیها مورد شکایت باشد، قاضی نمیتواند فتوای خودش را مورد قضاوت قرار دهد، بلکه ملاک حکم فتوای مرجع طرف های دعوی باید باشد.الف) بنابر این در نظام قضائی موجود قاضی باید همان قاضی شرع باشدوذکوریت شرط لازم بر تصدی امر قضا می‌باشد. زن نمیتواند قاضی باشد. ب) قاضی تحکیم مختص به زمان حضور است، در زمان غیبت مورد ندارد. ج) قاضی تجدید نظر باید بعد از بررسی حکم یا آن را امضا کند یا حکم دیگر بکندبه هر حال باید واجد شرائط باشد که یکی از آن ها ذکوریت است.د) در حکم قاضی فرقی نیست بین آن که قطعی باشد یا نباشد.قاضی باید واجد شرائط باشد.ه) در مسائل اختصاصی زنان شهادت باید زنان بدهند این ربطی به قضاوت ندارد.خلاصه آن که خانم ها نمیشود در حکومت اسلامی قاضی بشوند. خداوند همه را ازشر تجدد زده گان حفظ کند که گویا تمام ترقیات مملکت را در مخالفت با احکام اسلام میدانند، مگر نمیبینید این خانم هایی که بعضی مناصب عالیہ مملکت را تصاحب کرده اند چه بر سر اسلام ومملکت می‌آورند، وهمه سکوت نموده اند. ()

«۹۶»

سؤال: در موارد لوث اگر مدعی از اجرای قسامه خودداری کند، بفرمایید:الف) آیا در این صورت، اقامه قسامه قهراً به متهم (مدعی علیه) میرسد، یا اینامر منوط بر مطالبه مدعی است؟ ب) در صورت لزوم مطالبه، اگر مدعی از چنین درخواستی سرباز زند یا بهقسامه متهم راضی نباشد، وظیفه دادگاه برای فصل خصومت چیست؟ ج) در فرض فوق تکلیف دیه مقتول چیست؟د) هر گاه متهم بر براءت خود سوگند یاد کند، حکم دیه چه میشود؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) اقامه قسامه منکر (مدعی علیه) بعد از آن که مدعی از اقامه قسامه خودداری نمود، متوقف بر مطالبه مدعی نیست. ب) بنابر این مدعی حق ندارد که به قسامه مدعی علیه راضی نباشد. ج) چنانچه مدعی علیه اقامه قسامه نماید دعوی ساقط میشود، ودیه از بیت المالگرفته میشود.واگر اقامه نماید ملزم به دعوی

میشود. قتل عمد اگر باشد قصاص، والا دیه از او گرفته میشود. (سوگند متهم ومدعی در این مورد اثر ندارد. والله العالم.)

«۹۷»

سؤال: هنگامی که قصاص قاتل مشروط به ردّ فاضل دیه از سوی اولیای دم باشد، بفرماید: الف) فاضل دیه حق چه کسی است؟ (قاتل یا ورثه وی) ب) در صورتی که حق قاتل باشد آیا میتواند از حق خویش گذشت کند؟ ج) آیا انگیزه قاتل در حکم فوق تأثیری دارد؟ (مثل محروم کردن ورثه از دیه یا خروج از بلا تکلیفی و نجات از زندان، یا هنگامی که اولیای دم به دلیل اعسار قادر به پرداخت فاضل دیه نیستند و از طرف دیگر نه حاضر به دریافت دیه هستند و نه قاتل را عفو میکنند.) جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) در روایات فاضل دیه دستور داده شده است، که به اهل قاتل داده شود، نه خود او ظاهر این است که آن هم مانند اصل دیه مال وراثت است. ب) بنابر این گذشت او مانند گذشت از اصل دیه است که در زمان حیات چون ملکاو نیست نمیتواند گذشت کند. بلی میتواند که وصیت کند که گذشت بشود، بعد از موت که چنانچه کمتر از ثلث مال او باشد نافذ، والا موقوف بر اجازه ورثه است. ج) در این حکم انگیزه قاتل هر چه باشد تأثیر ندارد. والله العالم.)

«۹۸»

سؤال: چنان چه مجنی علیه به دلیل تخصصی بودن استیفای قصاص عفو، قادر به اجرای آن نبوده و متخصصین فن نیز حاضر به انجام آن نباشند، بفرماید: الف) آیا در این صورت - علی رغم درخواست قصاص از سوی مجنی علیه - میتوان آن را به دیه تبدیل نمود؟ ب) در فرض منفی بودن پاسخ و عدم رضایت مجنی علیه برای تبدیل به دیه، تکلیف چیست؟ ج) با توجه به لزوم اجرای احکام الهی، آیا از باب مقدمه واجب بر حکومت اسلامی لازم است متخصصینی را برای اجرای این گونه امور تربیت کند؟ (خصوصاً جهت جلوگیری از حبس های طویل المدت و بلا تکلیفی این گونه پرونده ها) جواب: (باسمه جلت اسمائه) راد از تخصصی بودن استیفای قصاص عضو اگر این است که ممکن است، قصاص عضو موجب هلاکت نفس شود - یا زیادتر از مقدار جنایت قطع عضو شود - یا آن کهسرایت کند به بقیه اعضاء و امثال این امور. در این گونه موارد: الف) قصاص مبدل میشود به دیه ب) راه دیگر هم این است که به مقدار کمتر از جنایت قصاص شود، به نحوی که محاذیر فوق الذکر لازم نیاید، و برای زیادی ارش بگیرد. ج) تربیت متخصصین برای اجرای احکام الهی در این موارد و غیر آن از وظایف حکومت اسلامی است. ()

«۹۹»

سؤال: در موارد پرداخت فاضل دیه چنانچه اولیای دم علی رغم اصرار بر قصاص، قدرت پرداخت فاضل دیه را نداشته باشند و از طرفی به طور عادی نیز امیدی به تمکن آنان در آینده نباشد، بفرماید: الف) آیا در این گونه موارد قصاص به طور قهری به دیه تبدیل میشود؟ ب) چنانچه پاسخ منفی است، در شرایطی که عدم قصاص یا تأخیر آن به مصلحت نباشد و چه بسا عوارض سیاسی و اجتماعی شدیدی در برداشته باشد، آیا میتوان فاضل دیه را از بیت المال پرداخت و حکم قصاص را اجرا نمود؟ ج) در فرض مسأله آیا میتوان بدون رد فاضل دیه قصاص را اجرا نمود و فاضل دیه به عنوان دین، بر ذمه ولی دم باقی بماند؟ د) اگر (آن گونه که برخی از فقها میفرمایند) در اینگونه موارد، وظیفه، صبر کردن تا زمان ایسار ولی دم است، در مواردی که ممکن است انتظار قصاص سال هابه طول بکشد و این امر برای قاتل و خانواده وی موجب عسر و حرج گردد، تکلیف چیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) در موارد پرداخت فاضل دیه مانند آن که مردی زنی را بکشند، اولیاء دم مخیرند بین قصاص، و پرداخت فاضل دیه، و بین قبول دیه کامله زن

که نصف دیه مرد است. ادامه جواب: چون در مطلق موارد تخیر بین دو امر اگر یکی متعذر شد دیگری متعین میشود. الف) در مورد سؤال میتوان گفت که قهرا دیه متعین است و به نظر ما خبر اسحاق بن عمار که امام باقر (ع) میفرماید حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در یک مورد که مردی زنی را کشته بود الزام به دیه نمودند ناظر به همین مورد است. ب) بنابر این وجهی برای پرداخت دیه از بیت المال نمیدانم. ج) ویا قصاص بدون رد فاضل دیه اجراء شود، در حالی که باید او لافاضل دیه را پرداخت نمود بعد اجراء قصاص کرد. ()

«۱۰۰»

سؤال: محققان علم پزشکی برای کشف داروها و روش های جدید درمان ویا کاهش هزینه درمان بیماری های مختلف، اقدام به انجام آزمایش هایی بر روی بیماران بهبودی روش مینمایند: ۱- دارو درمانی ۲- روش دارو نما (در این روش مریض تصور می کند موارد مصرفی که پزشک به او میدهد موجب بهبودی او میشود و حال آن که در واقع دارویی در کار نبوده و صرفا جهت بررسی تأثیر تلقین به کار گرفته میشود). این آزمایش ها که بیشتر در مورد بیماری های مهلک و صعب العلاج مانند سرطان، ایدز و... انجام میشود در برخی موارد موجب آسیب دیدن یا تأخیر در بهبودی بیماران مورد آزمایش میگردد. با عنایت به مطلب مذکور بفرمایید: انجام چنین آزمایش هایی که برای پیشرفت علم پزشکی انجام میگردد از نظر شرعی چه حکمی دارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) ون مصلحت مهمتری، از مفسده تأخیر در بهبودی بیماران مورد آزمایش، مترتب بر این امر است، چنین آزمایش هایی شرعا جائز، و مانعی ندارد. و روی همین جهت فتوی داده ایم به جواز قطع عضو انسان چه زنده و چه مرده (با آن که آن عمل فی نفسه حرام است) به خاطر مصلحت مهمتری مانند، بینا ساختن، و یا زنده نگاه داشتن انسانی دیگر. البته به شرط اجازه او اگر زنده است، ویا وصیت او، یا اجازه ولی او اگر مرده است. ()

«۱۰۱»

سؤال: دختری بعد از عقد رسمی و آشنایی با روحیات شوهر، حاضر به عروسی و رفتن به خانه همسر نشده واز دادگاه تقاضای طلاق می کند. در این خلال وی از خیابان به عنف ربوده و به محلی مخفی برده می شود. بعد از تفحص مشخص می شود رباینده همسر او بوده و برای اجبار وی به تمکین و تشکیل زندگی مشترک دست به چنین اقدامی زده است. با توجه به ماده ۶۲۱ قانون مجازات اسلامی که مقرر می دارد: «هر کس به قصد مطالبه وجه یا مال یا به قصد انتقام یا به هر منظور دیگر به عنف یا تهدید یا حيله یا به هر نحو دیگر شخصا یا توسط دیگری، شخصی را برباید یا مخفی کند به حبس از پنج تا پانزده سال محکوم خواهد شد... بفرمایید: الف) آیا در ایام عقد بستگی، نشوز زن صدق میکند؟ ب) آیا این کار شوهر جرم و مستحق تعزیر شرعی است؟ ج) بر فرض لزوم تعزیر، آیا گذشت دختر و خانواده اش بعد از مرافعه، مسقط تعزیر خواهد بود؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) چنانچه تخلف شرطی از شروط ضمن عقد لازم که تخلف آن موجب جواز ادامه جواب: رفتن زن به خانه شوهر و عروسی کردن او می باشد نشده باشد و رفتن زن به خانه شوهر و عروسی کردن موجب عسر و حرج شدید نباشد. در فرض سؤال زن ناشزه است، والا نشوز صدق نمیکند. ب) در فرض صدق نشوز کار شوهر جرم نیست و مستحق تعزیر نمیشود. و در فرض عدم صدق نشوز جرم است و مستحق تعزیر ج) بر فرض لزوم تعزیر، گذشت دختر و خانواده اش بعد از مرافعه مسقط تعزیر نخواهد بود چون تعزیر حق الله است نه حق الناس. ()

«۱۰۲»

سؤال: پس از ثبوت جرم و صدور حکم توسط قاضی مأذون، در خصوص استیذان از ولی امر یا شخص منصوب از طرف ایشان جهت اجرای حکم صادره، بفرمایید: الف) آیا استیذان به قصاص نفس اختصاص دارد یا قصاص اطراف را نیز شامل می‌شود؟ ب) آیا در حدود و قتل تعزیری (بنا بر جواز قتل از باب تعزیر) هم استیذان لازم است؟ ج) در صورت لزوم، آیا بین حد قتل و حدود مادون قتل تفاوتی وجود دارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) قصاص اطراف، مانند قصاص نفس است در احکام و شرائط، و از حقوق الناس است استیذان از من له الحق لازم است. ب) حد از حقوق الله است، و استیذان لازم نیست بلکه با منع او اجراء باید بشود. ج) و فرقی هم بین حد قتل، و حدود مادون قتل هم نیست؟ ()

«۱۰۳»

سؤال: هر گاه زوج هنگام عقد شرط بکارت زوجه را کند. در این صورت بفرمایید: الف) اگر بعد از وقوع عقد معلوم گردد زوجه دارای پرده بکارت بوده ولیکن ثابت شود قبلا- با او نزدیکی صورت گرفته است (به لحاظ این که گاه پرده بکارت با نزدیکی زایل نمی‌شود) آیا در صورت مذکور، زوج امکان فسخ نکاح را دارد؟ ب) مراد از بکارت داشتن پرده بکارت است یا عدم نزدیکی (چه بسا پرده بکارت در مواردی همانند پریدن و.. زایل می‌گردد) یا هر دو؟ ج) آیا مراد از یتیب، زنی است که به صورت مشروع از زوال بکارت شده یا این که مراد از آن اعم است ولو این که از راه نامشروع یا عنف و یا پریدن و... از زوال بکارت شده باشد؟ د) زنی که بعد از نزدیکی باکره میماند حکم باکره را دارد یا یتیب؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) به نظر ما اثر شرط بکارت زوجه هنگام عقد، امکان فسخ زوج نکاح را در صورت ثبوت زایل شدن پرده بکارت قبل از عقد نیست. بلکه اثرش کم شدن مقدار مهر است. الف) ولی بنا بر این که خیار فسخ داشته باشد، در فرض دارا بودن پرده بکارت و لو ثابت شود قبلا با او نزدیکی صورت گرفته است خیار فسخ قطعاً ندارد. ادامه جواب: چون تخلف شرط نشده است. ولو این که قصد اصلی از آن شرط عدم نزدیکی بوده باشد. زیرا در باب عقود قصد بدون انشاء اثر ندارد. ب) مراد از بکارت همان است که لفظ دال بر آن است، و آن داشتن پرده بکارت است. ولی روایتی که استدلال شده است به آن بر ثبوت خیار صریح است، در آن که فرض زوال بکارت بدون نزدیکی، موجب خیار فسخ نیست. ج) بنا بر این مراد از یتیب در مقام زنی است که زوال بکارت از او شده است با نزدیکی. اعم از آن که به طریق مشروع باشد یا غیر مشروع. و شامل زنی که زوال بکارت از او شده است بدون نزدیکی نیست. کما این که شاملد زنی که بعد از نزدیکی باکره مانده است نمی‌شود. ()

«۱۰۴»

سؤال: با توجه به وجوب پرداخت نفقه اولاد توسط پدر بفرمایید: الف) آیا در این حکم بین فرزند صغیر و کبیر تفاوتی هست؟ (اعم از متمکن و غیر متمکن) ب) آیا مراد از متمکن، قدرت فعلی است یا توانایی بالقوه تحصیل مال را نیز شامل می‌شود؟ ج) در صورت تخلف فرزند واجب النفقه از دستورات شرعی پدر، آیا وجوب پرداخت نفقه وی ساقط می‌شود؟ (مثلاً نوجوان فقیری که پدر را اذیت نموده و از ورود وی به خانه شخصی اش جلوگیری می‌کند، واجب النفقه است؟) جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) در صورت وجود شرط وجوب انفاق (فقر منفق علیه - وغنی بودن منفق) بین فرزند صغیر - و کبیر تفاوتی نیست. ولی بین متمکن - و غیر متمکن تفاوت است ب) و مراد از متمکن اعم از قدرت فعلی و توانایی بالقوه به واسطه اکتساب لایق شانوا است. ج) و در این حکم بین فرزند مطیع پدر، و غیر او تفاوتی نیست. لاطلاق الادله. ()

«۱۰۵»

سؤال: الف) هر گاه جدایی فرزند از مادر یا خواهر و برادرش به سلامت روانی طرفین بالاخص کودک لطمه وارد کند (یعنی مشقت غیر قابل تحمل برای طرفین ایجاد گردد) آیا میتوان حضانت طفل را تا رسیدن به سن بلوغ یا رشد به یکی از والدینواگذار کرد؟ ب) آیا دادگاه میتواند با توجه به شرایط خاص والدین و حفظ مصالح طفل، بدون در نظر گرفتن سن طفل (۲ و ۷ سال) او را به پدر و یا مادر واگذار کند؟ ج) پس از رسیدن اطفال به سن بلوغ یا رشد، آیا پدر و مادر در رابطه با حضانت او تکلیف دارند؟ د) هر گاه بستگان محجور از قبول قیمومت محجور امتناع کنند، آیا میتوان آنان را ملزم به قبول این مسئولیت کرد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) حضانت به معنی ولایت سلطنته بر تربیت طفل، وما يتعلق بها من مصلحة حفظه ونحو ذلك، ولو بالاستتابة در برهه از زمان بر پدر یا مادر ثابت است، ودر غیر آن زمان از واجبات کفائیه است. الف) بنابر این در صورتی که در زمان ولایت پدر جدا شدن از مادر موجب حرج است. ادامه جواب: چنانچه پدر حاضر به استتابة هست، او مادر را نایب قرار میدهد. والا حاکم شرع به واسطه حرج رافع تکلیف، سلب ولایت از او مینماید، و حضانت را به مادر واگذار میکند. ب) ولی مجرد حفظ مصالح طفل موجب تخلف از مقررات شرعیه نمیشود. ج) بعد از رسیدن به سن بلوغ هیچ کدام از پدر و مادر در رابطه با حضانت تکلیف خاصی ندارند. د) کما این که هیچ یک از بستگان محجور تکلیف خاصی نسبت به قیمومت غیر از حضانت بر او ندارد، و کسی را نمیشود ملزم نمود. والله العالم. (.)

«۱۰۶»

سؤال: با توجه به این که «طلاق باید به صیغه طلاق در حضور لا اقل دو مرد عادل که طلاق را بشنوند» واقع گردد بفرمایید: الف) آیا استماع صیغه طلاق لازم است و یا سماع آن هم کفایت می کند؟ ب) در صورت لزوم استماع، آیا لازم است شهود به قصد استماع صیغه طلاق در مجلس حاضر شده باشند یا قصد حضور برای استماع لازم نیست؟ ج) آیا شنیدن باید بالمشافهه و بلا واسطه و با حضور در مجلس اجرای صیغه باشد یا به صورت با واسطه مانند شنیدن از طریق بلندگو یا تلفن و یا دیدن و شنیدن از طریق پخش فیلم به صورت زنده و هم زمان که یقین به اجرای صیغه طلاق حاصل شود کفایت می کند؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) صریح دسته از روایات کفایت سماع است. ب) و بر فرض لزوم استماع، قصد حضور برای استماع لازم نیست. ج) ظاهر آیه کریمه و روایات امره باشد این است، که شاهد باید حاضر مجلس طلاق باشند. و با طلاق خبر صفوان میشود استدلال نمود بر این که مجرد سماع کافی است. و آن قرینه شود بر صرف آن آیه و روایات از ظاهرشان. ولی مقتضای احتیاط اعتبار حضور شاهدین است. (.)

«۱۰۷»

سؤال: چنان چه در معامله ای فضولی - که مشتری جاهل به مالکیت غیر است - با گذشت چند سال افزایش چندین برابر قیمت ها (بدون این که مشتری هزینه ایدر مورد معامله کرده باشد) مثنی توسط مالک کشف و ردّ شود، بفرمایید: الف) فضول، در ردّ ثمن ضامن چه مبلغی میباشد، مبلغ حین معامله یا حینالرد؟ ب) در این صورت آیا فرقی بین علم و جهل مشتری وجود دارد؟ ج) در صورتی که فضول، ضامن ثمن حین معامله باشد در هنگام کاهش معتنابه ارزش پول و تفاوت فاحش ثمن حین معامله و حین الرد، آیا میتوان فضول را ضامن ما به التفاوت این دو مبلغ و سایر خسارات دانست؟ د) آیا مشتری می تواند از قبول ثمن معامله خودداری و با عیب را ملزم به تحویل مورد دیگری با همان کمیت و کیفیت بنماید؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) با فرض فضولی بدون معامله ورد مالک، وظیفه فضول رد مبلغی است که از مشتری گرفته است، و آن همان مبلغ حین معامله است. ب) و فرقی بین علم و جهل مشتری نیست. ج) و در صورت تفاوت فاحش ثمن حین معامله و حین الرادامه جواب: دو فرض ممکن است. یکی آن که ارزش

پول که یک امر اعتباری است، و معیار در آن پشتوانه آن استمانند طلا- و غیره، کم شده باشد، مانند دینار عراقی در زمان فعلی. و دیگری آن که ثمن به خصوص ترقی قیمت پیدا نموده است. در مورد دوم مسلماً فضول ضامن ما به التفاوت نیست. ولی در مورد اول بعید نمیدانم که ضامن باشد. ولی احتیاط به مصالحه نباید ترک شود. (د) به هر حال مشتری نمیتواند با بیع را ملزم به تحویل مورد دیگری با همان کمیتو کیفیت بنماید. مگر آن که بیع کلی باشد، و در مقام اداء تطبیق بر مال غیر نموده باشد، که در اینصورت میتواند تقاضای تحویل فرد دیگری از آن کلی را بنماید. ()

«۱۰۸»

سؤال: در موارد لزوم پرداخت فاضل دیه، چنانچه اولیای دم خواهان قصاص باشند وبا وجود تمکن مالی، از پرداخت فاضل دیه خودداری کنند و باعث تأخیر اجرای حکم قصاص شوند، بفرماید: الف) آیا حاکم شرع میتواند ولی دم را به پرداخت فاضل دیه اجبار کند؟ ب) در این فرض تبدیل قصاص به دیه چه حکمی دارد؟ ج) اگر تبدیل قصاص به دیه جایز باشد، آیا رضایت یا عدم رضایت جانی در این امر تأثیری دارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) قصاص حق اولیاء دم است، همان گونه که میتوانند عفو کنند، میتوانند تأخیر بیندازند. ولی چنانچه بخواهند قصاص نمایند اول باید فاضل دیه را پردازند بعد قصاص نمایند. بنا بر این وجهی بر لزوم پرداخت فاضل دیه نیست مگر در صورت بناء بر قصاص. ب) کما این که وجهی بر الزام اولیاء دم به قبول دیه نیست. ج) و چنانچه اولیاء دم بخواهند دیه بگیرند رضایت جانی و عدم رضایت او تأثیر ندارد. زیرا در این موارد اولیاء دم مخیرند بین قصاص و پرداخت فاضل دیه، و بین اخذ دیه. والله العالم. ()

«۱۰۹»

سؤال: در مواردی که قاتل معین است اما مقتول (مستحق دیه) بین دو نفر مرد میباشد، بفرماید: نحوه پرداخت دیه به اولیای دم چگونه است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه هیچ کس ادعاء ندارد، وینه مثبت یکی از آن ها نیز نباشد، به مقتضای قاعده عدل انصاف، دیه تقسیم میشود بین اولیاء دم آن دو نفر. والله العالم. ()

«۱۱۰»

سؤال: در خصوص نفی بلد بفرماید: الف) منظور از نفی بلد چیست؟ (از بین بردن، تبعید، آواره نمودن دائمی یا...؟) ب) اگر نفی به معنای تبعید باشد آیا مراد تحت نظر قرار دادن در محل تبعید است یا زندانی کردن وی در آن محل؟ ج) اگر منظور تحت نظر قرار دادن باشد در موارد خاصی که تبعید به مفاسد دیگری منجر میشود - مانند زنان، قاچاقچیان و افراد شرور - آیا می توان مدت بعید را به حبس تبدیل نمود؟ د) اگر محارب از محل تبعید فرار کند، آیا حاکم شرع میتواند پس از دستگیری وی، تبعید را به یکی دیگر از مجازات های چهارگانه، جزای نقدی، حبس یا تعزیر تبدیل نماید؟ ه) آیا حکم عدم جواز نفی بلد زن در باب زنا را میتوان به تبعید زن در باب محاربه تسری داد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) نفی بلدی که حد محارب است، مراد آواره نمودن دائمی است. و نفی بلد حد زانی، تبعید است. ادامه جواب: ب) مراد از تبعید تحت نظر قرار دادن است، چنانچه تحت نظر قرار دادن متوقف باشد بر زندانی کردن در آن محل زندانی کنند. ج) تبعید بر زنان نیست به واسطه همان مفاسدی که اشاره شده است. و در تبعیدی که در حد زنا ذکر شده است، اجماع علما بر این است که زن تبعید نمیشود. و اما قاچاقچیان و افراد شرور، چنانچه بدون حبس نمیتوان تحت نظر قرارشان داد حبس نمایند در آن محل نه در محل خودشان. د) محارب حدش تبعید به جای معینی نیست، بلکه

آواره نمودن و از شهری به شهردیگر، و منع از معاشرت مردم با آن است، ولذا در یک شهر نگاه داشته نمیشود. (ه) چون در باب زنا ولو یک روایت صریح است در ثبوت تبعید بر زن، ولی فقهاء به واسطه مفسدگی که به آن‌ها اشاره شده است، عمل به روایت ننموده‌اند. بنابراین این بلی میتوان تسری دارد. ()

«۱۱۱»

سؤال: اگر نفی بلد به معنای تبعید باشد بفرماید: الف) آیا میتوان مدت محکومیت به تبعید را طی چند مرحله و به طور متناوب اجرا نمود؟ ب) مدت نفی بلد در مورد محارب زانی بکر چقدر است؟ (یک سال، تا زمان توبه، تا زمان مرگ یا به طور کلی تعیین مدت با حاکم است؟) ج) در دو فرض معسر یا مؤسر بودن محکوم علیه، هزینه‌های ضروری وی در تبعید گاه به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) ظاهر روایات تبعید یک سال استدامه است، و اجراء متناوب خلاف ظاهر روایات است. ب) نفی بلد در زانی بکر (مراد از بکر کسی است که ازدواج نموده ولی دخول نکرده‌است) یک سال است. و اما در محارب تا زمان مرگ اگر توبه نکند والا- تا زمان توبه. ج) چنانچه مؤسر است و یا قدرت بر کسب دارد هزینه با خودش است، والا از بیت المال هزینه‌های ضروری او تأمین می‌شود. ()

«۱۱۲»

سؤال: چنان چه دختری پس از وضع حمل مدعی باشد که فلان شخص با وی زانموده است اما متهم، منکر اتهام انتسابی باشد، بفرماید: الف) اگر پزشکی قانونی در نتیجه آزمایش‌های دقیق علمی طفل را به نامبرده منتسب کند، آیا شرعا این نظر حجیت دارد؟ ب) در صورت حجیت، آیا می‌توان حد زنا را بر متهم جاری نمود؟ ج) در فرض عدم اثبات اتهام انتسابی و تقاضای حد قذف از سوی مقذوف، آیا حد قذف بر مدعی زنا جاری میگردد؟ د) در صورت عدم تحقق شرایط قذف، آیا می‌توان مدعی را تعزیر کرد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) ولو آزمایش‌ها موجب علم به انتساب با نامبرده شود. بچه به او ملحق نمیشود، زیرا ولد الزنا ملحق به زانی نیست. ب) ونمی‌شود حد زانی را بر متهم اجراء نمود زیرا حد بدن بینه و اقرار چهار مرتبه اجراء نمیشود. بلی چنانچه موجب علم قاضی بود، و قاضی بتواند به علم خود حد جاری کند، اجراء حد میشود. ج) چنانچه زن ادعاء کند که فلان شخص، بدون شبهه عالما عامدا با او زنا کرده‌است، بلی حد قذف جاری میشود در صورت تحقق شرایط قذف. د) و اما در صورت عدم تحقق شرایط قذف، ولو نمیتوان مدعی را حد زد، ولیمی‌توان تعزیر نمود. ()

«۱۱۳»

سؤال: آیا حکم تأخیر حد جلد، یا اجرای آن به صورت ضغث که در باب زنا مطرح است، به تعزیرات و سایر حدود نیز قابل تسری است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) از عموم علت مذکور در بعضی روایات میشود استفاده عموم نمود. ()

«۱۱۴»

سؤال: چنانچه به تشخیص پزشکی قانونی اجرای حد، اعم از جلد، قطع ید و... یا قصاص عضو بر فرد بیمار یا شخص سالمی که دچار ضعف شدید جسمانی است باعث مرگ یا ابتلای وی به بیماری یا تشدید آن میگردد، تکلیف چیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) در قصاص عضو ظاهرا در فرض سؤال قصاص منتقل میشود به دیه. و اما حد باید تأخیر بیافتد تا حصول برء. و در صورت یأس از

خوب شدن به صورت ضغث اجرای حد بشود. و اما در قطع ید سارق چنانچه احتمال عقلانی داده شود که باعث مرگ یا ابتلایوی به بیماری یا تشدید آن بگردد و جوب قطع ساقط است، بعید نیست قول به حبس. ولی اظهر این است که ولو حد ساقط است ولی تعزیر به نحوی که حاکم شرع تعیین کند اجراء شود. والله العالم. ()

«۱۱۵»

سؤال: در موارد قتل که نوبت به ولایت حاکم میرسد، بفرمایید: آیا ولی امر همانند اولیای دم علاوه بر درخواست قصاص یا اخذ دیه، حق عفو نیز دارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) اکم حق عفو ندارد، و روایات متعددی بر این معنی دلالت دارد، واصحاب هم به همین امر فتوی داده اند. ()

«۱۱۶»

سؤال: در صورت وقوع قتل در هر یک از موارد ذیل، تکلیف چیست؟ الف) هنگامی که اولیای دم همگی صغیر باشند. ب) مقتول، مسلمان اما ولی دم وی کافر باشد. ج) به هنگام دستگیری قاتل، ارتباط با اولیای دم ممکن نیست، ولی در آینده امکان دسترسی به آنان وجود دارد. جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) صغیر تا بالغ نشده نمیتواند قصاص کند یا دیه بگیرد و یا عفو کند. ولی چنانچه مصلحت صغیر اقتضاء کند میتواند اخذ دیه کند، یا مصالحه با قاتل در گرفتن چیزی ولو کمتر از مقدار دیه نماید. ب) در صورتی که ولی کافر ذمی باشد اسلام به او پیشنهاد میشود اگر اسلام آورد، او ولی مقتول است، و مانند بقیه اولیاء، حق قصاص، اخذ دیه، عفو قاتل، دار است. و اگر اسلام نیاورد ولی او حاکم شرع است، میتواند قصاص کند یا دیه بگیرد، و در بیت المال قرار دهد، ولی حق عفو ندارد. ج) و چنانچه دست به اولیای دم در وقت دستگیری قاتل نباشد، چنانچه احتمال فرار قاتل نرود باید صبر کند تا به اولیاء دسترسی پیدا شود. و در صورت احتمال فرار او را حبس می کنند تا موقع دسترسی به قاتل. ()

«۱۱۷»

سؤال: در خصوص ارش البکاره با دو فرض بلوغ و عدم بلوغ زانیه، بفرمایید: ۱- آیا زانیه در موارد ذیل مستحق ارش البکاره میباشد؟ الف) زنا با رضایت و میل وی انجام شود. ب) زنا در اثر اکراه یا عنف واقع شود. ج) زنا با فریب وی مبنی بر وعده قطعی ازدواج و... واقع شود. ۲- اگر ازاله بکارت دختر با انگشت یا شیئی صورت گیرد، حکم ارش البکاره چیست؟ آیا رضایت یا عدم رضایت وی در حکم تأثیری دارد؟ ۳- در موارد ثبوت ارش البکاره، آیا علاوه بر ارش، پرداخت مهر المثل نیز لازماست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) در صورت رضایت استحقاق هیچ چیز ندارد. ب) در صورت اکراه استحقاق مهر المثل دارد. ج) حکم صورت فریب حکم صورت رضایت است. ۲- اگر ازاله بکارت با انگشت یا چیز دیگر با رضایت باشد ارش البکاره بر ازاله کنندهنیست، و اگر بدون رضایت باشد ارش البکاره به عهده ازاله کننده است. ۳- در مورد ثبوت مهر المثل ارش البکاره معنی ندارد، زیرا مراد از مهر المثل مهر باکره است که با دخول بکارت زائل شده است، و قهرا زیادتر از مهر المثل ثبیه است، پس ارش البکاره در همان مهر المثل ملاحظه می شود. ()

«۱۱۸»

سؤال: در موارد ارش بفرمایید: الف) آیا پرداخت ارش همانند پرداخت دیه مؤجل است یا فوری؟ ب) در صورت تأجیل مهلت

پرداخت، در موارد عمد، شبه عمد و خطای محض چگونه است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چون بر ارش هم در اصطلاح اطلاق دیه میشود بنابر این: الف) ظاهراً پرداخت آن نیز مؤجل است (لاطلاق الروایات). ب) واجل هم همان است که در دیه نفس قرار داده شده است. ()

«۱۱۹»

سؤال: در صورتی که سرقت جامع شرایط حد، با اقرار سارق نزد حاکم ثابت شود، آنگاه سارق توبه نماید، آیا عفو وی توسط ولی جایز است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) اظهر در نظر ما آن است که در صورت ثبوت سرقت به اقرار چنانچه سارق توبه کند حاکم مخیر است بین اقامه حد و عفو. ()

«۱۲۰»

سؤال: اگر شخصی نزد حاکم به سرقت اقرار نماید، بفرماید: الف) آیا در صورت وجود سایر شرایط اجرای حد، صرف اقرار، برای قطع ید کفایت می کند، یا نیاز مرافعه مال باخته نیز دارد؟ ب) در صورت نیاز به شکایت، آیا برای اجرای حد، صرف مرافعه کافی است، یا مطالبه قطع ید از سوی مال باخته نیز لازم است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) بدون مرافعه مال باخته حاکم حق اجرای حد ندارد. ب) بلکه مقتضای بعضی روایات صحیحه این است که بدون مطالبه قطع ید حاکم نمیتواند اجرای حد بنماید. () / صفحه ۱۵۹ / استفتائات: مؤسسه حقوقی کلاسی بین الملل - ایران / صفحه ۱۶۱ / استفتائات: مؤسسه حقوقی و کلاسی بین الملل استفتائات: مؤسسه حقوقی و کلاسی بین الملل حضور محترم مرجع عالی قدر حضرت آیت الله العظمی روحانی مد ظله العالی سلام علیکم! با آرزوی موفقیت روز افزون و سلامتی آن مرجع بزرگوار معروض میدارد: از آنجایی که بعضی از مسائل حقوقی در باب ضمانات منتزع از متون فقهیماست و برداشت از آن متون و حجیه آن نیاز به فتوای مرجع اعلم دارد لذا مستدعی است مسائل مطروحه را توسط آقای دکتر اعلاء مینایی تحویلحجت الاسلام والمسلمین آقای سنجری خواهد شد. تا بعد از ارائه جواب به آقاید کتر مینایی عودت داده شود تا مورد استفاده و کلاسی مؤسسه حقوقی بین المللی قرار گیرد. لازم به توضیح است که چون مطالب باید در مراکز دیگری هم مورد استفاده قرار گیرد تا آنجایی که ممکن است عنایت فرموده جوابها را با ذکر منابع و مأخذ و به صورت استدلالی بیان شود. خداوند سایه آن وجود ذی جود را مستدام بدارد. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته دفتر مؤسسه حقوقی و کلاسی بین الملل - ایران - تهران

«۱۲۱»

سؤال: کسی که به هر دلیل اقدام به آدم ربایی نموده و کار او باعث شود پدر، مادر، زنی یا یکی از فرزندان او به بیماری جسمی یا روحی که موجب دیه یا ارش است دچار شود، آیا رباینده ضامن دیه خسارت است که پیشامد کرده؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) بلی رباینده ضامن است. چون یکی از اسباب ضمان تسبیب است یعنی استناد فعل به سبب. و دلیل آن قطع نظر از عموم ادله ضمان که شامل آن است. روایات خاصه ای است که در موارد مخصوصه وارد شده است، واز آن ها استفاده کبری کلیه مینمایند. و مورد یکی از مصادیق آن است. چون سبب وجود موجب دیه یا ارش آدم ربایی است. بنابر این رباینده ضامن است. ()

«۱۲۲»

سؤال: اگر کسی با هر قصد وانگیزه ای دیگری را با تهدید یا حيله بر باید و هیچ خسارت جانی به وی نرساند مگر این که در مدت اسارت، او را از درآمدهای روزانه و کسب حلال جلوگیری کند، آیا ضامن درآمدهای روزانه او است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) کسی را که به ناحق اسیر گرفته اند، چنانچه اجیر بوده برای عملی مانند بنائی وغیره، وبه واسطه گرفتاری نتوانسته عمل کند، کسی که او را به اسارت گرفته ضامن است. و چنانچه معامله روی اعمال او نشده است ضامن نیست. زیرا عمل حرّ اگر چه مالیت دارد، ولی در صورت عدم وقوع معامله مملوک کسی نیست. بنابر این ادله ضامن - که قاعده اتلاف و قاعده ید، و قاعده استیفاء است، شامل آن میشود. و قاعده لا ضرر، و قاعده احترام، هم مثبت ضامن نیست. پس ضامن وجهی ندارد، و مقتضای اصالة البرائة عدم ضامن است. والله العالم. ()

«۱۲۳»

سؤال: آموزگاری که هنگام تصحیح اوراق امتحانی دانش آموزان توجه کافی نکند و بر اثر همین سهل انگاری چه بسا دانش آموزی یک سال عقب بماند، آیا آموزگار ضامن خسارت مالی یا معنوی دانش آموز است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) خیر ضامن نیست، زیرا ادله ضامن همان گونه که در سؤال ۲ اشاره شد شامل این مورد نیست. ()

«۱۲۴»

سؤال: اگر زائر خانه خدا هنگام مراسم حج بر اثر فشار جمعیت فوت کند، با توجه به این که سرپرستی حجاج به عهده مدیران کاروان وزیر نظر سازمان حج میباشد، ضامن آن به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) در نظائر مورد سؤال روایاتی دال است بر این که ضامن به عهده بیت المال است، لئلا یذهب دم المرء هدرا. در این مورد نیز ملتزم می شویم. ()

«۱۲۵»

سؤال: کسانی که در غیر کشور خود بر اثر زلزله میمیرند و کشور متبوع آنان ادعای فرسودگی یا غیر استاندارد بودن ساختمان مورد اجاره را نموده و از این بابت مدعیه متوفی شوند، آیا ضمانی از این بابت به عهده صاحب هتل میباشد یا نه؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چون سبب فوت زلزله بوده است، وجهی بر ضامن صاحب هتل نیست. به عبارت دیگر تلف است نه اتلاف. ()

«۱۲۶»

سؤال: اگر فردی در کشور بیگانه مفقود الاثر شود و کسی هم به قتل وی متهم نگردد، اولیای وی هم از آن کشور درخواست غرامت کرده باشند، آیا ضامن آن به عهده کشور بیگانه است یا بر بیت المال؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) روایاتی در مورد پیدا شدن کسی که کشته شده است، در قریه دال است بر این که هدیه بر اهالی آن قریه است. و با الغاء خصوصیت میتوان تعدی نمود به، مورد سؤال و فتوی داد به این که دیه به عهده آن کشور بیگانه است. بعلاوه بر حسب تعهدات بین المللی کسانی که رسمی به کشور بیگانه میروند، نه قاجاق آن دولت موظف به حفظ نفس آنها میباشد. بنابر این آن کشور بیگانه ضامن دیه آن ها می باشد. ()

«۱۲۷»

سؤال: اگر در داد و ستدی که به وسیله تلفن، تلکس و مانند آن بین دو تاجر در دو کشور صورت می‌گیرد، فروشنده برابر قرارداد شفاهی تلفنی مثنی را ارسال نموده و خریدار از این فرصت استفاده کرده بهای جنس را نفرستاده و متواری شده، آیا ضامن پیدا کردن خریدار، با کشور محل سکونت او است یا ضمانی به عهده کسینست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) وجهی بر ضامن کسی نیست. و ادله ضامن هیچ کدام شامل مقام نیست. و در تعهدات بین المللی نیز چنین تعهدی نشده است. بنابراین این کسی ضامن نیست. ()

«۱۲۸»

سؤال: اگر بیماری به دلیل نبودن پزشک متخصص برای معالجه به کشور دیگر برود و بر اثر سهل انگاری پزشک هنگام عمل بمیرد و اولیای او نتوانند در آن کشور علیه پزشک معالج اقامه دعوا کنند، آیا کشور محل سکونت و متبوع متوفی ضامن اقامه دلیل علیه پزشک معالج و احیای حقوق اولیای دم میباشد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه با اجازه کشور محل سکونت به کشور دیگر رفته است، به مقتضای قوانین بین المللی، چنین شرایط ضمیمه، که در حکم شرایط تصریح شده به آن میباشد در آن قراردادها هست. بنابراین بلی، باید اقامه دعوا کند، یا خودش غرامت پردازد. ()

«۱۲۹»

سؤال: راننده شرکت واحد یا هر کس دیگری که موظف به جمع آوری بلیط های مسافری شده، موظف به معدوم کردن بلیط هاست، حال اگر برخی بلیط ها را معدوم نکند و به دیگران بفروشد، آیا ضامن و جوهی است که از این بابت کسب می کند؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چون دولت، و شرکت را حقیر، مالک میدانم. بنابراین این خیانت و اختلاس است قهرا ضامن است. ()

«۱۳۰»

سؤال: اگر در هر یک از کشورهای اسلامی کسی را به عنوان سرپرست صغیر یا مجنون نوا محجور تعیین کنند و او برای شرعی بودن تصرفات خود به فقیه جامع الشرايط مراجعه نکند، آیا تصرفات او در اموال آنان ضامن آور است یا نه؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه اداره آن مملکت تحت اشراف فقیه جامع الشرايط، یا با اجازه او باشد ضامن آور نیست. والا - تصرفات جائز نیست، و در صورت اتلاف ضامن آور است. مگر آن که در آن مملکت دسترسی به فقیه جامع الشرايط نباشد، که در این مورد با اجازه عادل شخص امین میتواند سرپرست شرعی باشد، و ضامن هم نیست. ()

«۱۳۱»

سؤال: اگر کسی منزل یا مغازه ای را اجاره کند و هنگام قرارداد، مالک اجاره و گذاریملک را به شخص ثالث بدهد، آیا اگر اجاره کننده ملک مزبور را طبق نظریه کارشناس رسمی به قیمتی بیش از مال الاجاره، اجاره دهد نسبت به مازاد ضمانت یا نه؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) در خصوص، خانه، و مغازه، و کشتی - مادامی که در مورد اجاره چیزی اضافه نشده باشد، حتی مثل رنگ کردن اطاق ها مثلا - جائز نیست به زیادتر اجاره دهد. و در غیر آن موارد مانند زمین و آسیاب جائز است. ولی مکروه است، و ضامن نیست. ()

«۱۳۲»

سؤال: بسیاری از مستخدمین ادارات دولتی در خارج از وقت اداری به شغل دوماشتغال دارند، حال اگر شغل دوم موجب وارد آمدن خسارت - هر چند نامرئی - به شغل اول باشد، آیا با وجود این که حقوق شغل اول کفاف هزینه وی را ندهد، هنوز هم در قبال کارفرمای اول ضامن هستند یا خیر؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه نسبت به شغل اول کوتاهی شود، وبه مقدار معمول کار نکند ضامن است. عدم کفاف هزینه مجوز کم کاری نیست. ()

«۱۳۳»

سؤال: کارخانجات، شرکت ها و مؤسسات دولتی و غیر دولتی که افراد متخصص را به خاطر تخصص آنان استخدام می کنند و حقوق و مزایای آن ها را بر مبنای تخصص آن ها تعیین می کنند اگر زمانی به علت نداشتن کار تخصصی حق تخصص آن ها را ندهند، آیا کارفرما یا مسئول شرکت و اداره ضامن خواهد بود؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه در وقت استخدام، تعیین کنند که فلان مبلغ در مقابل کار تخصصی است، ضامن نیست. ولی چنانچه زیادی پول برای این است که هر وقت کار تخصصی لازم باشد او نباید امتناع کند، ضامن است. خیال می کنم استخدام معمول از قبیل دوم است. ()

«۱۳۴»

سؤال: اگر وسیله نقلیه ای را برای حمل و وسائل خود اجاره کند و بر اثر حمل بار بیش از ظرفیت، موجب شود خسارتی به وسیله نقلیه وارد شد، حالا - اگر برای ترمیم خسارت از قطعه یدکی غیر اصلی (نامرغوب) استفاده کند، آیا اگر قطعه یدکی پیشین اصل بوده، مستأجر ضامن ما به التفاوت مرغوب و نامرغوب است یا ضامن بهای قطعه مرغوب است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه حمل بار زیادی، بدون اذن مالک باشد، ضامن خسارت می باشد. و ضمان هم به همان قطعه یدکی پیشین می باشد. ()

«۱۳۵»

سؤال: اگر فردی را مأمور جمع آوری و تصحیح کتاب کنند و مأمور نیز تا اولین مرحله چاپ آن را دنبال کند ولی آمر هنگام چاپ از ادامه کار پشیمان شده صاحب کار رانیز منصرف کند، آیا آمر ضامن خسارتی است که به عامل وارد شده یا صاحب کار؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه آمر با امر خود آن فرد را اجیر کند، و او هم قبول کند قهرا آمر ضامن است. والا کسی ضامن نیست. به هر تقدیر وجهی بر ضمان صاحب کار نیست. ()

«۱۳۶»

سؤال: اگر فردی را برای جمع آوری و تنظیم کتاب با این شرط که اجرت، پس از چاپه عنوان حق التألیف پرداخت میشود، مأمور کنند و هنگام چاپ از سوی مقامات تجلو گیری شود، ضمان خسارتی که به عامل رسیده به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) در فرض مورد سؤال اجیر کار خودش را انجام داده، و مال الاجاره را ظالمی مانع تحویل آن شده است. بنابر این قیمت آن را چنانچه معلوم باشد به عهده موجر است. والا اجرة المثل را ضامن است. ()

«۱۳۷»

سؤال: کارگری که به طور شیفتی شب و روز کار می کند، اگر هنگام رفتن در شب به وسیله سرویس به کارخانه برود و آخر شیفت که طبق معمول شخصا مراجعه می کرده، به منزل مراجعت نکند و بمیرد، آیا راننده که او را در شب سوار کرده ضامنیه او است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه مردن به واسطه اهمال راننده نباشد، یا معلوم نباشد که به چه نحو بودهراننده ضامن نیست. و اگر او سبب بوده ضامن است. ()

«۱۳۸»

سؤال: زنی که برای شیر دادن اجیر شده اگر هنگام شیر دادن درازکش کرده و کودک را شیر دهد و خوابش ببرد به طوری که کودک زیر سینه او خفه شود، آیا ضامنخون بهای کودک است؟ اگر ضامن است و مالی ندارد ضامن به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) بر حسب قاعده قتل خطائی است، و ضامن دیه در قتل خطای عاقله است یعنی اقوام پدری، و پدر و مادری او است. ولی در خصوص زن شیرده، روایتی وارد شده است، تفصیل قائل شده است، بین زنی که از روی فقر شیر میدهد، در این صورت دیه بر عاقله است، والا دیه را خودش باید بدهد. و نظر حقیر هم همین است. ()

«۱۳۹»

سؤال: در ماده یکم از قانون مجازات اخلال گران در صنایع ملی آمده است: هر کس عمداً و به قصد سوء، هر یک از واحدهای عمده شرکت ملی ذوب آهن، شرکت ماشین سازی اراک، تبریز، شرکت آلومینیوم ایران، مس سرچشمه و... یا واحدهای تابع آن را از قبیل کارخانه ها، کوره ها، معادن یا خطوط لوله یا ابنیه ادارات و... را آتش بزند و یا به هر وسیله دیگر منهدم نماید به حبس از ۵ تا ۱۵ سال محکوم خواهد شد ولی در این قانون متعرض جبران خسارت های وارده به ملت نشده، آیا عامل نسبت به آن نیز ضامن است؟ اگر بلی، آیا حاکم میتواند ضمن حکم زندان او را به پرداخت خسارت نیز محکوم نماید؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) ظاهراً این ماده جنبه نفی ندارد. مقتضای قاعده این است که باید خسارت پرداخت شود به خود شرکت. ()

«۱۴۰»

سؤال: در ذیل همان ماده یکم از قانون مجازات اخلال گران در صنایع آمده است: «...در صورتی که هر یک از جرائم مذکور منتهی به قتل نفس شود، مرتکب به اعدام محکوم می گردد» در این قسمت از ماده که از مصوبات سال ۵۳ (قبل از پیروزی انقلاب می باشد متعرض دیه جانباخته نگردیده، آیا در این مورد ضامن دیه نیز به عهده جانی است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) حکم اعدام نباید اجراء شود، چون قتل، یا قتل غیر عمدی است، یا قتل خطائی. بنابر این دیه ثابت است، یا بر خودش چنانچه غیر عمدی باشد، یا بر عاقله چنانچه خطائی باشد. ()

«۱۴۱»

سؤال: اگر کشور اسلامی از باب «مَنْ سَمِعَ رَجُلًا يُنَادِي يَا لَلْمُسْلِمِينَ...» سربازهای خود را با علم به این که استکبار جهانی جلوگیری می کند، به یاری مسلمانان کشورها دیگر بفرستد و تعدادی از آن ها کشته شوند، چه کسی ضامن خون بهای آن ها خواهد بود؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه از مواردی باشد که کمک کردن، و جهاد نمودن واجب باشد، مانند کمک به مسلمانان فلسطینی. هیچ کسی ضامن نیست، عمل پیغمبر اکرم علیه صلوات الله بهترین دلیل است. ()

«۱۴۲»

سؤال: اگر فرمانده، یک یا چند تن از افراد تحت امر خود را مأمور به عمل انتحاری کند و این مأموریت موفقیت آمیز باشد و معلوم شود فرمانده در تشخیص خود اشتباه نکرده، آیا چه کسی خون بهای کشته شدگان در آن عملیات انتحاری را ضامن است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) موضوع ضمان، اضرار به مسلمین است. و چون عمل فوق الذکر نافع به حال مسلمین است، پس مشمول دلیل ضمان نیست. بنابر این بر این فرمانده ضامن نیست. بعلاوه این فرمانده محسن است، و ما علی المحسنین من سیل. ()

«۱۴۳»

سؤال: در حمله‌های پشتیبانی هوایی که به عهده نیروی هوایی است، اگر خلبان به اشتباه نیروهای اسلام (خودی) را هدف قرار دهد، ضمان خسارت‌های جانی به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه رعایت موازین حرب را نموده باشد، و حمله به حسب موازین لازم بوده است، کسی ضمان ندارد. حتی در صورتی که فتح و قتال با کفار متوقف باشد به کشتن عمدی مسلمانان. مانند آن که کفار مسلمانانی را سپر خود قرار دهند، کشتن آن‌ها جائز و ضمانت نیست. ()

«۱۴۴»

سؤال: سربازی که در سربازخانه تحت امر مسئول آموزش تعلیم میبند، اگر بر اثر افراط کاری تعلیم دهنده، مانند پریدن از ارتفاع زیاد، عبور از آب سرد و... خسارت‌های متوجه او شود، ضمان آن به عهده دولت است یا مسئول آموزش؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) با فرض افراط کاری تعلیم دهنده، ضمان به عهده خود او است. ()

«۱۴۵»

سؤال: اگر بر اثر آزمایش‌هایی که ارتش در مورد کاربرد جنگ افزارهای خود در اراضیموات و غیره انجام میدهد خسارت‌هایی از قبیل ریزش و مسدود شدن قنوات و یا ایجاد ارتعاشاتی که موجب زلزله و تخریب منازل و تلف شدن اموال و نفوس میشود پیش آید، ضمان آن به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) در صورتی که ارتش رعایت موازین را نموده، و چنین پیش آمدی بشود، ضمان به عهده بیت المال است. ()

«۱۴۶»

سؤال: اگر گزارشی علیه فرد یا افراد به آگاهی یا هر ارگان و اداره دیگر داده شود و آن‌ها هنگام تحقیق، متهم را تحت فشار بگذارند تا این که او متوجه شود آن‌ها علیه‌فلان فرد اعتراف می‌خواهند و بر اثر ترس اعتراف کند و از این بابت خسارتی به شخص ثالث وارد شود، آیا ضمان به عهده اعتراف کننده است یا اعتراف گیرنده؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه بین اعتراف، و وارد شدن خسارت، فعل فاعل مختاری فاصله باشد که به حسب طبیعی چنین است. ضمان بر اعتراف کننده نیست، اگر چه خلاف گفته است. بلکه ضمان بر اعتراف گیرنده است والله العالم. ()

«۱۴۷»

سؤال: بنا بر این که تجسس در امور داخلی مردم حرام باشد، اگر بر اثر تجسس حرام بهجرمی مانند: زنا، لواط شرب خمر و... بر خورد کنند و هنگام اجرای حد، خسارت جانی به متهم برسد، تجسس کننده ضامن است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) اجراء حد با شهادت فرد فاسقی، مانند کسی که تجسس حرام می کند، جائز نیست. و چنانچه اجراء حد بر طبق موازین شرعی نباشد، و خسارت جانی ببیند مجری حد ضامن است به واسطه تفریط. و اگر بر طبق موازین شرع باشد بر کسی ضامن نیست. ()

«۱۴۸»

سؤال: اگر مأمورین اداره آگاهی در ارتباط با مثلاً سرقت هایی که در شهر میشود، بهفرد یا افراد ظنین شوند و هنگام بازرسی منازل آنان بر اثر ترس، بعضی از کسان متهم دچار سگته شوند و خسارت های جانی پیش آید، ضامن آن به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) ضامن دیه بر مأمورین است، نهایت چنانچه شخص آن ها تفریط کرده باشند و خشونت بی مورد اعمال کرده باشند، اقوام شان ضامنند زیرا قتل خطائی است، و دیه بر عاقله است. و الا ضامن بر آن ها به عنوان مأمورین دولت است، که لازمه آن ضامن دیه بر بیت المال است. ()

«۱۴۹»

سؤال: صاحبان صنایع و حرف که مواد اولیه را (مانند چاپخانه که نوشته جات مؤلفین را برای چاپ، خیاط که پارچه را برای دوختن، زرگر که طلا را برای ساختن و...) از صاحبان آنان دریافت می کنند، اگر به سرقت برود یا در آتش سوزی نابود شود، آیا صاحبان صنایع ضامن هستند یا نه؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) در چنین موارد چند دسته روایات وارد شده است که ما در کتاب فقه الصادق چنین جمع بین روایات کرده ایم. که در صورت اتلاف صاحبان صنایع ضامنند. و در صورت تلف چنانچه امینند ضامن نیستند. و نیز اگر متهم باشند چنانچه با بینه یا قسم اثبات کنند که تلف شده است و اتلاف در کار نیست ضامن نیستند. و اگر اثبات نتوانند بکنند ضامنند بر خلاف سایر موارد امانات. ()

«۱۵۰»

سؤال: در موارد متعددی مشاهده شده، منزل با تمام وسائل آن برای مدتی به همسایه ای که مورد اعتماد بوده سپرده شده، و در همان مدت وسایل آن به سرقت رفته، یا به فرد امینی سپرده شده که شب ها در آن بخوابد و از آن محافظت کند که بر اثر بی توجهی هنگام کشیدن سیگار به خواب رفته و آتش سوزی شده، آیا ضامن آنجاس تلف شده بر عهده او است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) امین ضامن نیست. و چنانچه احتمال داده شود که آن شخص کوتاهی در حفظ اموال نموده و خود شادعاء کند که هیچ کوتاهی نکرده ام، قول او مسموع است و ضامن نیست. ()

«۱۵۱»

سؤال: آیا کسانی که به عنوان نهی از منکر خسارت های گوناگون به مردم وارد میکنند، مثلاً به صورت زنان بی حجاب اسید میپاشند، کراوات مردان را پاره می کنند و... ضامن خسارت های وارده میباشند؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) تمام این کارها خلاف شرع است، و حرام. و ضامن تمام خسارت ها میباشند. ()

«۱۵۲»

سؤال: امر ونهی کنندگانی که در غیر ایران برای جلوگیری از منکرات اقدام می کنند و در نبود نمودن ریشه فساد (مانند قتل انور السادات) دستگیر و اعدام میشوند، ضمان دیه آن ها به عهده کیست، و آیا لازم است این گونه اعمال با نظر فقیه جامع الشرایط صورت پذیرد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) بلا اشکال اعدام باید با نظر فقیه باشد. والا نه تنها دیه، بلکه قصاص هم ثابت است. ()

«۱۵۳»

سؤال: کارکنان ادارات دولتی و مؤسسات خصوصی که حق استفاده خصوصی از اتومبیل، موتور سیکلت و یا هر وسیله دیگر را ندارند، اگر بر خلاف مقررات استفاده کنند، آیا صرفا گناهکارند یا ضامن مواد مصرفی و استهلاک وسایل موتوری نیز هستند؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چون دولت و مؤسسه را مالک میدانیم. بنا بر این تصرف در اموال آن ها، مانند تصرف در اموال خصوصی افراد است. و ضمان ثابت است. ()

«۱۵۴»

سؤال: نگهداری و حمل اشیا از قبیل: مشروبات الکلی، عکس های سکسی، انواع مواد مخدر، انواع اسلحه های سرد و گرم و... که از نظر شرع یا قانون ممنوع بوده و دارندگان، علاوه بر ضبط آن به حبس یا پرداخت جزای نقدی محکوم میشوند، آیا سازندگان این اشیا و دلال ها و واسطه گرانی که از این راه سرمایه کسب می کنند، ضامن وجوه حاصله خواهند بود؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) خیر ضامن نیستند، چون آن ها سبب خسارت نیستند. و وجهی بر ضمان، از قبیل، قاعده اتلاف، قاعده ید، قاعده استیفا، نیست. ()

«۱۵۵»

سؤال: صاحبان واحدهای صنفی که بدون رعایت مسروقه بودن، مبادرت به خرید اجناس مستعمل و طلا- وجواهرات می کنند و صاحبان آن را نمیشناسند چه حکمی دارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه اطمینان به مسروقه بودن دارند، خرید آن ها جائز نیست. و مالک نمیشوند، و باید اموال را به صاحبانش برگردانند. ولی اگر اطمینان ندارند، احتمال بدهند مسروقه است، و احتمال بدهند که مال خودش است به مقتضای قاعده ید میتواند بخرند. و معامله مال خود آن ها با آن اموال بنماینند والله العالم. ()

«۱۵۶»

سؤال: اگر فردی اتومبیلی را سرقت کند و پیش از آن که مسروقه بودن آن معلوم شود، اتومبیل را به مغازه صافکاری برده آن را به حساب مالک، قبول کند که اجرت صافکاری و رنگ را از مالک اتومبیل بگیرد، آیا مالک اتومبیل ضامن اجرت صافکاری و رنگ است یا سارق؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه مالک راضی بوده است، یا بعد راضی شود و اجازه دهد، میتواند اجرت را بگیرد، والا نمی تواند. ()

«۱۵۷»

سؤال: اگر کسی چند قطعه اسکناس را به نحوی ناقص کند که از استفاده و اعتبار ساقط شود و در عین حال آن را در دسته های بزرگ اسکناس قرار دهد و خرج کند و این کار مستلزم ایراد خسارت به دیگران شود، آیا ضمان آن به عهده او است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) بلی ضمان به عهده او است. ()

«۱۵۸»

سؤال: اگر کسی سکه مخدوش یا اسکناس تقلبی را به عنوان صدقه به نایبانیان فقیر دهد، آیا اگر هنگامی که نایب آن را مصرف می کند فروشنده متوجه مخدوش بودن آن نشود، ضمان آن به عهده شخص اول است یا ضمان آور نیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) وجهی بر ضمان نیست. ()

«۱۵۹»

سؤال: آیا استفاده از سکه های تقلبی در تلفن های عمومی و استفاده از کارت هایبهدار تقلبی که مخصوص دستگاه های مخابراتی همگانی تهیه شده، ضمان آور است یا نه؟ اگر ضمان آور است، آیا به طور کلی در حق بیت المال یا در حق شرکت مخابرات؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) ضمان آور است در حق شرکت مخابرات، چون خود او مالک است. ()

«۱۶۰»

سؤال: نحوه استفاده قانونی چک های مسافرتی این است که شخص خریدار، چک را در بانک شهر دلخواه خود امضا نموده و اسکناس رایج تحویل میگیرد، حال اگر این چک به نحوی رایج شود که مردم با آن معامله اسکناس کنند و صاحب امضای آن مغفول عنه واقع شود و کسی او را نشناسد، چنانچه مخدوش در آید، ضمان آن به عهده چه کسی است، و آیا می توان بانک را ضامن دانست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) ضمان به عهده بانک است. ()

«۱۶۱»

سؤال: اگر ولی صغیر از اموال صغیر هبه کند، با توجه به این که نه کسی از صغیر توقع بخشش دارد و نه هبه به مصلحت صغیر است، آیا هبه کننده ضامن آن مقدار ازاموالی است که هبه نموده؟ اگر ضامن است، آیا ضامن منافع نیز هست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) هبه ولی در مثل مورد سؤال صحیح نیست. چنانچه عین مال موجود است باید برگردانده شود. و اگر تلف شده است چنانچه هبه شونده میدانسته است که هبه صحیح نیست او ضامن است. و اگر نمیدانسته هبه کننده ضامن است. و این تفصیل در منافع هم جاری است. ()

«۱۶۲»

سؤال: اگر اداره بیمه هنگام عقد قرارداد حاضر به پرداخت کلیه خسارات طبق نظر کارشناسی شود، ولی نظریه کارشناسی با واقعیت و نرخ بازار تفاوت فاحش داشته باشد، آیا ضمان ما به التفاوت، به عهده اداره بیمه یا کارشناس و یا فردی که موجب خسارت شده می باشد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه اداره بیمه هنگام قرارداد، پرداخت خسارت را طبق نظر کارشناس قرار گذاشته. تفاوت

بازار به عهده اداره بیمه نیست. کارشناس اگر واقعا نظرش همان باشد که گفته او هم ضامن نیست. اگر خلاف گفته ما به التفاوت را او ضامن است. ()

«۱۶۳»

سؤال: اگر فرض شود وجوهی که اداره بیمه به اولیای دم داده مطابق معمول شرعی بوده، ولی در تقسیم قانون (سهم مرد دو برابر زن است) رعایت نشده و اولیای دم نیز حاضر به ریختن سهام خود روی هم و تقسیم بر مبنای آیه شریفه نباشند که در نتیجه بعضی ورثه به حق خود نرسند، آیا ضمان کسر سهمیه آنان به عهده اداره بیمه است یا افراد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) اداره بیمه مانند سایر مدیونین میباشد. وظیفه او در اختیار ورثه گذاشتن مقدار معین از مال است. تقسیم بین وراثت وظیفه او نیست. بنابر این ضمان کسر، چنانچه خود اداره بیمه متصدی تقسیم باشد به عهده او است، والا به عهده افراد است. ()

«۱۶۴»

سؤال: اگر در پارک بازی، یکی از اولیای اطفال از مسئول قسمت اسب سواری بخواهد فرزند او را سوار کند، وی نیز با مراقبت کامل اقدام نماید، ولی اسب رم کرده و راکب اثر افتادن از اسب فوت نماید، ضمان آن به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه اسب با تنفیر مالک رم کند، فوت قهرا مستند به او است، و قتل غیر عمد است، و ضمان به عهده او است. و اگر بدون تنفیر او باشد، و مستند به او نباشد، ضمان به عهده او نیست. فقهاء در کتاب دیات چنین فرموده اند: (ولو القت الدابة الراكب ضمن المالك ان كان بتنفيره والا فلا) ()

«۱۶۵»

سؤال: اگر در پارک های بازی متعلق به شهرداری یا بخش خصوصی حادثه ای چون فروریختن سقف، فرو رفتن زمین های اطراف، چاه های فاضلاب و... رخ دهد و خسارت های جانی یا مالی متوجه مردم شود، ضمان خسارت آن به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) ضمان خسارت در این گونه موارد، به عهده هیچ کس نیست، چون خسارت منتسبه کسی نیست. نظیر این مسأله را فقهاء متعرضند، و روایاتی هم که دال بر این مطلب است متعرضند. و آن مسأله این که باد شدیدی، وزیدن گرفت از بالا شخصی را به روی کسیانداخت، یکی از این دو نفر بمیرند یا هر دو. فرموده اند ضمان بر عهده هیچ کس نیست، چون موت منتسب به کسی نیست. و روایاتی هم دال بر این مطلب است. از همین وجه روایات حکم مقام هم استفاده میشود به همان گونه که بیان شد. والله العالم. ()

«۱۶۶»

سؤال: اگر در پارک های بازی حادثه ای از قبیل پرتاب از چرخ فلک، منجنیق، قطار و... پیش آید و موجب خسارت جانی یا مالی شود، با توجه به این که هر یک از وسایل بازی مسئول مخصوصی دارد، آیا ضمان خسارت به عهده مسئول وسیله یا به عهده مسئول پارک است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) اگر خسارت منتسب به مسئول است، او ضامن است، والا هیچ کس. وجهی برای ضمان مسئول پارک نیست. ()

«۱۶۷»

سؤال: ناخدای قایق های کوچکی که برای تفریح، مردم را سوار کرده و در دریا یادریاچه های پارک ها دور میزنند و از هر جهت به مسائل قایق رانی آگاهی دارند، آیا ضامن خسارت وارده به سرنشینان قایق به عهده آن هاست یا نه؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) در ضامن باید خسارت مستند به شخص شود. و در فرض سؤال مستند به ناخدا نیست. پس وجهی بر ضامن او نیست. ()

«۱۶۸»

سؤال: اگر فرزند بر اثر بی مهری ها، تبعیض ها و نگرانی هایی که پدر برای او فراهم می کند دست به خودکشی بزند و فوت کند، آیا ضمانی از این بابت به عهده پدر ثابت است یا صرفا گناهگار است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) هیچ وجهی بر ضامن ولی نیست. ()

«۱۶۹»

سؤال: پزشکی بر اثر سوابق طولانی که در طب داشته به خود مغرور شده و با یک نگاه سطحی چرک لوزه را به دیفتری اشتباه گرفته که در نتیجه موجب ایجاد روماتیسم قلبی و عمل قلبی و خسارات عمده ای شده است، آیا ضامن همه آن مخارج به عهده او است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) پزشک در مقام معالجه، اگر از مریض برائت ذمه بگیرد، کما این که الان متداول است ضامن نیست. و الا اگر مباشرة دوا میخوراند به مریض، یا عملی انجام میدهد ضامن است. و اگر فقط نسخه مینویسد مباشرة عملی انجام نمیدهد، به مقتضای قواعد بابضمان باید بگوئیم ضامن نیست. ولی یک روایت (در وسائل باب ۲۴ از ابواب موجبات الضمان کتاب دیات) دلالت برضمان می کند، ولذا بر خلاف جمعی از فقهاء حقیر فتوی به ضامن داده ام والله العالم. ()

«۱۷۰»

سؤال: اگر بیماری به پزشک مورد شناخت خود مراجعه کند و او پس از معاینات لازم بیمار را به پزشک متخصص دیگری معرفی کند و بیمار بر اثر اعتمادی که به پزشک اول داشته، بدون تحقیق به گفته پزشک دوم عمل کند، که بر اثر معالجات و یخسارت های مالی یا جانی متوجه بیمار شود، کدام یک از دو پزشک ضامنند؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) پزشک اول که هیچ وجهی بر ضامن او نیست. و پزشک دوم همان تفصیل مسأله صفحه قبل در آن جاری است. ()

«۱۷۱»

سؤال: اگر پزشک جراح پس از عمل جراحی بعضی از لوازم خود را در شکم مریض جا گذاشته و در اثر سهل انگاری ضایعات و خسارتی از قبیل عمل مجدد متوجه بیمار شود، آیا پزشک ضامن آن خواهد بود؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) جنایتی است غیر عمدی، خسارات وارده به عهده او است. ()

«۱۷۲»

سؤال: بیماری که برای معالجه درد شکم یک بار به عنوان «آپاندیس» و بار دیگر به عنوان «اثنا عشر» و بار سوم به عنوان «سرطان روده»

تحت عمل قرار گرفته و معلوم شده بیماری وی «سرطان روده» بوده، آیا دو پزشک قبلی که بر اثر اشتباه در تشخیص مخارج مهمی را متوجه بیمار کرده اند، ضامن همه مخارج هستند؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) در صورت تبری نجستن آن دو پزشک ضامنند. ()

«۱۷۳»

سؤال: پزشکی قانونی که برای تشخیص بیماری های ناشی از تجاوزات مانند ضرب و جرح و تصادفات و نوع بیماری و درصد صدمات وارده، برای دادگاه ها تأسیس شده، اگر در تشخیص خود کوتاهی و یا اشتباه کند و از این بابت ضرر مالی متوجه مصدوم شود، ضامن آن به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه پزشک کوتاهی کند ضامن به عهده او است. و اگر اشتباه کند ضامن نیست. چون طیب به مقتضای استخدام از طرف شارع مأمور است به این که آن چه میفهمد بگوید نه آنچه در واقع هست. بنابراین او به وظیفه خود عمل کرده است، وجهی بر ضامن نیست. ()

«۱۷۴»

سؤال: اگر مأمورین دامپزشکی حیواناتی را واکسینه کنند و مسائل قابل توجه پس از واکسینه را به صاحبان دام نگویند و بر اثر عدم رعایت آن، همه حیوانات واکسینه شده بمیرند، ضامن آن به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) به عهده دام پزشک است، چون او سبب مردن حیوانات شده است. ()

«۱۷۵»

سؤال: در کلیه مواردی که بر اثر خطا، سهل انگاری، بی توجهی و یا عمد مأمورین پست، ضرر وزین قابل توجهی به گیرنده یا فرستنده وارد شود و شخص خطا کار شناخته نشود، آیا اداره پست که یک شخصیت حقوقی است ضامن است یا دولت؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) هیچ کدام ضامن نیستند. و اگر مأمور پیدا شود او ضامن است. ()

«۱۷۶»

سؤال: تمبرهای باطل نشده که یک بار روی محموله های پستی زده شده و باطل نشده به دست گیرنده رسیده، آیا اگر گیرنده یا شخص دیگری همان تمبر را روی محموله دیگری بزند، ضامن بهای حمل و نقل آن در حق اداره پست میباشد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) بلی ضامن بهای حمل و نقل است، چون تمبر بنفسه مالیت ندارد، و علامت است. و برای یک دفعه. برای دوم نمیشود از آن استفاده نمود. ()

«۱۷۷»

سؤال: اگر فرستنده با علم و آگاهی به خلاف بودن گذاشتن اسکناس در داخل پاکت های عادی، مبادرت به چنین کار کند و نامه رسان هم دلیل خلاف بودن آن، اسکناس را برای خود بردارد و نامه را نرساند، آیا ضامن است و اگر جاهل به آن باشد چه حکمی دارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) برداشتن اسکناس خلاف است. ولی نرساندن آن خلاف نیست. بنابراین ضامن همان مقدار اسکناس است. و فرقی بین عالم و جاهل نیست. ()

«۱۷۸»

سؤال: اگر سیم جرثقیلی هنگام جابجایی محموله های سنگین، پاره شود و بر اثر سقوط محموله آن فرد یا افرادی مصدوم یا معدوم شوند، آیا ضمان آن به عهده‌راننده است یا مالک و یا صاحب کار، و اگر جرثقیل از نوع استاندارد نباشد، به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه استاندارد نباشد، به عهده صاحب کار است چون او سبب است. و اگر استاندارد باشد، و راننده دقت کافی نکرده است او ضامن است، چون تلفمستند به او است. والا به عهده خود مالک است. ()

«۱۷۹»

سؤال: اگر در اماکن عمومی غیر دولتی مانند: مساجد، تکایا، حرم امامان و امامزادگان، حوادثی مانند آتش سوزی، فرو ریختن سقف و مواردی از این قبیل پیش آید و تعدادی مصدوم و معدوم شوند، ضمان دیه آن ها به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) هیچ کس ضامن نیست. بلی در اجتماعات اگر به واسطه فشار جمعیت، یا آن که شخصی بکشد دیگری را، و در آن ازدحام ناپدید شود. ضمان به عهده بیت المال است. ()

«۱۸۰»

سؤال: اگر در اماکن عمومی دولتی مانند ۶ کلاس های درس، سالن های اجتماع، ترمینالها، سینماهای دولتی و فروشگاه های وابسته به دولت، سوانحی از قبیل آتش سوزی، فرو ریختن سقف، فرو ریختن زمین و... رخ دهد و تعدادی تلف شوند، ضمان خسارت آن به عهده دولت است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) خیر، به عهده دولت نیست. چون ضمان وجهی باید داشته باشد. از قواعد باب ضمان، اتلاف، ید، استیفاء و هیچ کدام آن قواعد در این موارد بر دولت منطبق نیست. پس به عهده دولت نمی باشد. ()

«۱۸۱»

سؤال: شاگرد قصه‌اب هنگام چرخ کردن گوشت، شاگرد نجار هنگام رنده کردن چوب و... بر اثر سهل انگاری خود موجب قطع انگشت یا عضو دیگر خود میشود، ضمان آن به عهده صاحب مغازه است یا کسی ضامن نیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) کسی ضامن نیست. مگر آن که در وقت استخدام، شرط ضمان صاحب مغازه در این گونه موارد شده باشد. که در چنین صورتی ضمان ثابت است، به همان گونه که قرارداد شده است. ()

«۱۸۲»

سؤال: اگر یکی از ادارات، ارگان ها، و یا شرکت های وابسته به دولت اسلامی وسیله یا ابزار کاری را به کسی بفروشد که تحت شرایط خاصی از آن استفاده کند، آیا اگر خریدار پس از تحویل، جنس را با قیمت بیشتری در اختیار دیگران قرار دهد، سود حاصله را در حق دولت ضامن است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) در فرض سؤال بیعی واقع شده است، مشروط و مشتری تخلف شرط کرده است. بایع خیار فسخ دارد. چنانچه فسخ کند معامله اول را میتواند، معامله دوم را اجازه دهد. در آن صورت سود حاصله مال دولت است. و اگر فسخ نکرد معامله او را سود حاصله مال خریدار است، به دولت مربوط نیست. بلی خریدار خلاف کرده است. ()

«۱۸۳»

سؤال: یکی از شعب بانک‌ها مبلغی به عنوان مضاربه جهت تمام طبقه دوم شخصیداده، حال اگر بر اثر حادثه غیر مترقبه ای مانند زلزله طبقه اول هم خراب شود، آیا گیرنده وجه (عامل) ضامن است یا نه؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) وجهی بر ضامن نیست. بلی آن عملی که مضاربه بر آن بوده، فعلاً ممکن نیست، قهراً مضاربه فسخ می شود. ()

«۱۸۴»

سؤال: اگر بانک ضمن فروش مقداری ارز خارجی با مشتری خود شرطی را قرار دهد و خریدار شرط را پذیرفته و پس از دریافت ارز برخلاف تعهد عمل نموده و از این راهسودی حاصل کرده باشد، آیا ضامن کلیه وجوه به دست آمده و در حق بانکمیباشد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) مورد از موارد تخلف شرط است، در این موارد بایع خیار فسخ دارد. اگر فسخ نکند مشتری ضامن نیست. اگر فسخ کند کلیه وجوه به دست آمده مال بانک است. ()

«۱۸۵»

سؤال: اگر دولتمردان جمهوری اسلامی با دولتمردان کشورهای اسلامی یا غیر اسلامیقردادی امضا کنند که باعث خسارت به اسلام و مسلمین شود و از طرفی دولتاسلامی قدرت فسخ قرار داد را به طور یک جانبه نداشته باشد، ضامن خسارتوارده به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) دولتمردان حق قراردادی که موجب خسارت به اسلام و مسلمین بشود ندارند. بنابراین آن قرارداد باطل است، و خسارات وارده مستند به آن‌ها و طرف شانمیباشد مشتری ضامنند. ()

«۱۸۶»

سؤال: کسی که هنگام گرفتن پروانه ساختمانی متعهد به انجام اموری مانندعقب نشینی، شناژبندی و... شده، اگر پس از گرفتن پروانه بر خلاف تعهد عمل کندبه نحوی که عدم توجه به تعهد موجب خسارت به همسایگان شود، آیا عمل اوضمن آور است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) با فرض استناد خسارت به عدم توجه به تعهد. به مقتضای عموماًت ضامن به عهده گیرنده پروانه است. ()

«۱۸۷»

سؤال: کسی که به ناچار برای انجام مأموریت در شب از شهر خارج شده و مورد تهاجمحیوان وحشی قرار گرفته و جان خود را از دست داده، آیا شخص مأموریت دهندهضامن دیه او است یا اداره مربوطه یا بیت المال؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چون مأمور، مجبور به خروج از شهر، به نحوی که اختیار از او سلب شود نبوده، و به اختیار خود خارج شده است. چنانچه یک غرض عقلانی داشته مانند آن که اگر شب خارج نشود از کار بر کنار می شود. در این مورد فقهاء فرموده اند مأموریت دهنده، ضامن است، لبناء العقلاء. ولی به نظر من تمام نیست، و وجهی بر ضامن قبول ندارم. و اگر غرض عقلانی آن چنانی نبوده بلا- اشکال کسی ضامن نیست. ()

«۱۸۸»

سؤال: اگر باز شکاری شخصی، کبوتر تعلیم دیده شخص دیگری را شکار کند، آیا صاحب باز ضامن کبوتر است یا نه، و اگر ضامن است آیا ضامن بهای نفس کبوتر است یا ضامن بهای کبوتر تعلیم دیده؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چون مالک باز شکاری موظف به حفظ آن باز هست. چنانچه تفریط کرده باشد در حفظ، ضامن بهای کبوتر تعلیم دیده هست. والا ضامن نیست. (.)

«۱۸۹»

سؤال: در میدانی که دو خروس را به جنگ هم انداخته اند فردی از باب دلسوزی خروسی را که در معرض هلاک بوده گرفته و فراری داده، آیا ضمانی از این بابت متوجه او است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه دسترسی به آن خروس پیدا نشود ضامن است. (.)

«۱۹۰»

سؤال: گاو یا شتری که در معابر عمومی برای پیدا کردن علوفه و خوارک پر سه میزند، به فردی حمله نموده و او را کشته است، اگر اولیای مقتول حیوان را کشته باشند، ضمانی به عهده صاحب حیوان یا اولیای مقتول مستقر شده یا نه؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه به حسب متعارف حیوان نحوی باشد که رها می کنند. آن را و بکسی آسینمیرساند. تصادفا این پیش آمد شده است کسی ضامن نیست. و چنانچه به حسب متعارف باید حیوان را محافظت نمایند و رها نکنند. در این صورت مالک حیوان ضامن خسارت وارده است. و روایاتی دال بر این معنی است، البته روایات السنه مختلفه دارد. ما به این نحو جمع بین روایات کرده ایم. (.)

«۱۹۱»

سؤال: در اطراف بندر عباس، زاهدان و ایرانشهر رسم بر این است که مردم شترهای خود را بدون ساریان راهی بیابان می کنند، اگر بر اثر مستی، یکدیگر را بکشند، یا بر اثر توقف در جاده های آسفالته عمومی خصوصا در سر پیچ ها و در شب موجب خوردن با وسایط نقلیه شوند و از این راه خساراتی را متوجه رانندگان کنند و خود نیز بمیرند، آیا ضمانی به عهده رانندگان از جهت مردن شتر و به عهده صاحبان شتر از جهت خسارت به راننده مستقر می شود یا نه؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) از آن چه در مسأله قبل گفته شد، حکم این مسأله معلوم میشود. یعنی ضمان بر مالک شترها نیست. (.)

«۱۹۲»

سؤال: اجناس مغشوشی که به بازار عرضه میشود، آیا غش کننده ضامن ما به التفاوت است یا عرضه کننده، و اگر معامله در کالای مغشوش باطل باشد، آیا ضمانی به عهده خریداری که خود را صاحب جنس میداند و از مغشوش بودن آن اطلاعی ندارد آمده، و یا ضمان این مورد نیز به عهده غش کننده است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) غش فی نفسه از محرمات است، و روایات زیادی دال بر آن است. و اما حکم معامله واقعه بر جنس مغشوش. چنانچه خریدار بداند مغشوش است معامله از جهت غش باطل نیست. و اگر نداند و بایع بداند غش را. چنانچه معامله بر کلی واقع شود در مقام اداء جنس مغشوش داده شود. بیع صحیح است. ولی باید جنس مغشوش را عوض کند. و چنانچه معامله شخصی باشد و معامله متعلق به همان جنس خارجی باشد. در صورتی که وصفی که مورد معامله است

به اصطلاح از صور نوعیه است، مثل اینکه موجود خارجی را بفروشد به عنوان طلا- معلوم شود مس مذهب است، معامله باطلاست. و در صورتی که از صفات کمالیه باشد معامله صحیح است، ولی مشتری خیار فسخ دارد مسأله احتیاج به تفصیل بیشتر دارد. ()

«۱۹۳»

سؤال: اغذیه فروشان و آبمیوه وبستنی وفالوده فروشانی که اجناس آماده مصرف در اختیار مشتریان خود قرار میدهند، اگر جنس آنان مسموم شده و مشتری رامسموم نماید به نحوی که خسارت های مالی یا جانی ببار آورد، ضمان آن به عهده فروشنده است یا تهیه کننده؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه بایع بدانند مسموم است، ضمان دارد، و به عهده فروشنده است. و اگر نمیدانسته و تهیه کننده میدانسته او ضامن است. و اگر او هم نمیدانسته دیه بر عاقله است چون قتلی که واقع شده است قتلخطائی است. ()

«۱۹۴»

سؤال: اگر شرکت مسافری از راه فروش بلیط، اتوکاری را تا مقصد معینی اجاره داده و در بین راه، اتوکار شرکت به نحوی خراب شده که قدرت رساندن به مقصد را ندارد، آیا ضمان رساندن مسافرین گرچه با اجاره نمودن تو کار دیگر به عهده شرکت و راننده است یا ما به التفاوت بهای بلیط؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) اگر تمکن از رساندن به مقصد را دارد، با اتوکار دیگر که مانند همین اتوکار است، لازم است این کار را بکند. والا اجاره فسخ میشود بقاء و اجاره دهنده باید ما به التفاوت را بپردازد. و چنانچه اجاره متعلق به رساندن به مقصد باشد، و متعلق بسیر نباشد، اجاره از اصلباطل است. ()

«۱۹۵»

سؤال: تاکسیرانی که بیش از قیمت های تعیین شده از مسافرین درخواست می کند، اگر مسافر فقط قیمت تعیین شده را بپردازد، نسبت به مازاد ضامن است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چون دولت تسهیلاتی را برای تاکسیران فراهم می کند، و در ضمن آن ها شرط می کند بیش از قیمت تعیین شده مطالبه نکند. پس نسبت به مازاد ضامن نیست. خصوصا اگر بعد از رسیدن به مقصد مطالبه کند، چون ظاهر حال این است که باهمان قیمت تعیین شده معامله می شود. بنابر این حق مطالبه زیادی را ندارد. ()

«۱۹۶»

سؤال: اگر دیوانه ای به کسی حمله کند و او از ترس جان خود برای دفع حمله دیوانه، وی را مضروب کند که احیانا به مرگ دیوانه منجر شود، آیا ضارب ضامن دیه او است، یا عاقله وی و یا بیت المال؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) در این مسأله چند روایت وارد است، و به نظر ما جمع بین آن ها به این است که (همان گونه که در روایت معتبر امام باقر (ع) میفرماید). چنانچه دیوانه حمله کند به شخصی و آن شخص از خود دفاع کند، دیوانه کشته شود دیه را از بیت المال میدهند. و چنانچه ابتداء دیوانه را بکشد قصاص ندارد. ولی دیه بر او در مال خودش واجب و ثابت است. ()

«۱۹۷»

سؤال: راننده ای که اجیر شده باری را حمل کند و وسیله نقلیه وی بیمه است، آیا هنگام بروز خسارت، راننده ضامن است یا اداره بیمه، و اگر اداره بیمه ضامن باشد و وجوه پرداختی وی جبران خسارت نکند، ضامن بقیه خسارت به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه خسارت مستند به راننده نباشد راننده ضامن نیست. و چنانچه مستند به او بشود او ضامن است. اداره بیمه بر حسب قرارداد چیزی میدهد. و اگر در قرارداد ذکر شده است تمام خسارت را بدهد. در فرض سؤال تمام خسارت به عهده اداره بیمه است. و اگر قید شده است مقداری از آن مثلا ۸۰ در ۱۰۰، ۲۰ درصد را بدهد باقی به عهده راننده است. ()

«۱۹۸»

سؤال: اگر راننده ای پس از تصادف مدعی شود صاحب اتومبیل او را از نواقص اتومبیل مطلع نکرده، حال با توجه به این که هر راننده ای باید هنگام استفاده از هر اتومبیلیه نواقص اولیه آن که موجب تصادف میشود پی ببرد، آیا ادعای او مسموع است یا ضامن خسارات وارده می باشد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چون راننده موظف است هنگام استفاده، به نواقص اولیه پی ببرد، و در فرض سؤال چنین نکرده. پس تفریط کرده است و ضامن است. ()

«۱۹۹»

سؤال: در مواردی که مسافر زیاد است و اتوبوس های مسافربری کفاف نقل و انتقال همه مسافری را نمیکند و رسانه های جمعی نیز به رانندگان اتومبیل های شخصیتوصیه جابجایی مسافری را بکنند، اگر راننده ای بدون اسقاط ضامن مسافری را سوار کند و دچار پیشامد شود آیا ضامن است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) در صورت استناد پیشامد به راننده ضامن است. ()

«۲۰۰»

سؤال: در موارد بسیاری دیده شده شاگردی یا کمک راننده کامیون در حال حرکت وسیله نقلیه، روی صندلی سمت شاگرد دراز کش کرده و پاهای خود را از شیشه سمت راست خارج می کند، با توجه به این که راننده شاهد این امر خلاف بوده و ویرا نهی نکرده، ضامن خسارت وارده به وی میباشد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) در صورتی که شاگرد مذکور متوجه بوده که ممکن است تصادف کند، راننده ضامن نیست. چون ضامن باید به واسطه یکی از قواعد ضامن از قبیل، ید، اتلاف، واستیفاء باشد. و هیچ کدام در فرض مورد ندارد. پس وجهی بر ضامن او نیست. ()

«۲۰۱»

سؤال: اتومبیل های شخصی که از جهت کلاچ و ترمز دوبله نیستند و از نظر مقررات نباید در جهت تعلیم رانندگی قرار گیرد، اگر بر خلاف مقررات مورد تعلیم قرار گرفته و خسارتی پیشامد کند، ضامن آن به عهده معلم است یا نوآموز؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چون سبب در فرض سؤال اقوی از مباشر است، قهرا ضامن به عهده او است، یعنی ضامن بر معلم است. بلی چنانچه خسارت مستند به نواقص اتومبیل نباشد، و معلم کوتاهی نکرده است ضامن به عهده نوآموز است. ()

«۲۰۲»

سؤال: اتوبوس های خط واحدی که اختیار باز بسته نمودن درب های آن به دست راننده است و می داند نباید قبل از توقف کامل، درب را باز کند یا هنگام حرکت دربر باز بگذارد، اگر راننده برخلاف مقررات درب را باز بگذارد و مسافری سقوط کند و خسارت جانی یا مالی وارد شود، آیا ضمان آن به عهده راننده است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) بلی به عهده راننده است. ()

«۲۰۳»

سؤال: اگر رانندگان اتومبیل ها آژیردار، مانند آمبولانس و آتش نشانی در حالأموریت های اضطراری و فوری که مجاز به استفاده از سرعت بیشتر و همزمان مجاز به استفاده از آژیر بوده و آژیر نیز معنای اعلام عمومی و زنگ خطر برای همه افراد اعم از راننده و عابر پیاده است، تصادفی کند و خسارتی پیش آید، ضمان آن در این فرض به عهده راننده است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چون چنین قوانینی برای مصلحه عامه مسلمین است، و راننده هم به وظیفه عمل می کند، در چنین موارد ضمان بر او نیست. و چنانچه کسی تلف شود، و خود او مقصر نباشد، دیه او بر عهده بیت المال استوالله العالم. ()

«۲۰۴»

سؤال: اگر سران دولت اسلامی که با بسیاری از دول دنیا در اموری از قبیل حقوقهوائی، دریایی، فرهنگی، بازرگانی و... هم عهد شده اند، از باب بی توجهی یا ندانم کاری و یا قلدری به یکی از کنوانسیون های امضا شده در کنفرانس های بین المللی (قبل از نسخ) بیکنند و از این رهگذر به بعضی اشخاص حقیقی یا حقوقی خساراتی وارد کنند، ضمان آن به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) عهدهایی که حکومت اسلامی، با دول دیگر میبندد، باید به همه آن ها عمل کند، همان گونه که خود پیغمبر صلی الله علیه و آله، چنین می کردند. پس کسی که توجه به آن ها نکند مقصر است، قهرا ضامن خسارات هم می باشد. ()

«۲۰۵»

سؤال: خساراتی که بر اثر تیرگی روابط بین المللی در کشورهای دو طرف پیش میآید، مثلا- بر اثر حمله عراق ساکنین غیر نظامی ایران و بر اثر حمله ایران، ساکنین غیر نظامی عراق متحمل خسارت میشوند، ضمان آن به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) در صورتی که حمله ایران به عراق، مثلا بر طبق موازین اسلامی باشد، ضمانت خسارت به عهده آنان نیست. ولذا در روایات است که اگر کفار مسلمانان محل را سپر قرار دهند، لشکر اسلام میتواند با آن ها بجنگد، ولو مسلمانان کشته شوند، و دیه هم ندارد. در یک روایت از امام صادق علیه اسلام سؤال می کنند که اگر در شهری از شهرهای کفار حربی مسلمانان و اساری و بچه ها و... باشند آیا میشود با وسائل حرب حمله به آن شهر نمود. میفرماید بلی دیه هم ندارند. ()

«۲۰۶»

سؤال: اگر بر اثر تیرگی روابط بین دو کشور به افرادی که اعراض و دماء و اموال شان محترم است، خسارتی وارد شود، مثلا هر کشور تبعه کشور دیگر را از کشور خود خارج کند و از این رهگذر همه یا بسیاری از اموال آنان تلف شود، ضمان آن به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه مانند آن افراد، در آن مملکت صلاح نباشد، و خروج آن ها هم بدون تلف اموال ممکن نیست. ضمان به عهده هیچ کس نیست. ()

«۲۰۷»

سؤال: افرادی که در کشورهای بیگانه بدون در نظر گرفتن ضوابط ومقررات آن کشور، اقدام به برگزاری میتینگ نمایند ومورد تهاجم پلیس آن کشور واقع شوند، ضمانت خسارت های وارده به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) در فرض سؤال ضمانت خسارت ها به عهده هیچ کس نیست. اداره هر مملکتی به عهده سران آن مملکت است. وتهاجم پلیس هم چنانچه روی میزان باشد، وزیاده روی نکنند کار خلافی نیست، وراهی بر ثبوت ضمانت به عهده کسی نیست. ()

«۲۰۸»

سؤال: شخصی گفت در جمعه خونین مکه وقتی مشاهده کردم بر اثر تشنگی، جانمردم در معرض تلف است دستور دادم کیوسک نوشابه فروشی که بسته بود را باز کرده ونوشابه های آن را بین مردم تقسیم کردم، آیا این کار با توجه به این که حالصاحب کیوسک معلوم نیست، ضمانت آور بوده، اگر بلی، ضمانت آن به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) کاری که کرده است جائز بوده. ولی به هر حال مال مردم را تلف کرده است. قهرا به حکم قاعده اتلاف ضامن است. ()

«۲۰۹»

سؤال: اگر بر خلاف قوانین ومقررات جاری کشور در روزنامه ای علیه فرد یا افراد، مقاله توهین آمیز درج کنند وبه او اجازه جوابگویی ندهند واز این طریق مردم را بهفحاشی وناسزاگویی علیه وی برانگیزند، ضمانتی به عهده آن روزنامه نگار خواهد آمدیا صرفا گناهکار است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) گرچه این گونه اعمال از بدترین اعمال حکومت است. ولی نفهمیدم ضمانت چه چیزی احتمال داده شود به عهده کسی باشد.

«۲۱۰»

سؤال: در مواردی که روزنامه نگاران بر اثر درج مقالات توهین آمیز علیه اشخاص موجب تحریک مردم شوند، واز این راه خسارات جانی یا مالی متوجه آن شخص شود، آیا ضمانت آن به عهده روزنامه نگاران است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) ضمانت خسارت به عهده همان اشخاص حمله کننده است، نه روزنامه نگاران. ولو آن روزنامه نگاران بسیار کار کثیفی نموده اند. ()

«۲۱۱»

سؤال: اگر بر اثر جوسازی، فردی را دستگیر وباز داشت کنند وروزنامه نگاران پیش از ثبوت جرم، دست به نشر اتهامات واهی بزنند واز این طریق وی را مفتضح کنند، آیا ضمانت خسارات مادی ومعنوی به عهده آن هاست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) روزنامه نگاران خلاف شرع نموده اند. ولی ضمانت ندارند. ()

«۲۱۲»

سؤال: مردی که زن دوم اختیار کرده وبه علت بی عدالتی نسبت به همسر اول خود در امور همخوابگی بی اعتنا بوده وموجب شده همسر وی با دیگران ارتباط نامشروع برقرار کند، آیا اگر از این بابت خسارت مالی یا جانی متوجه زن شود شوهر ضامن است؟

جواب: (باسمه جلت اسمائه) نخیر شوهر ضامن نیست. ()

«۲۱۳»

سؤال: زنی که برای رسیدن به طلاق از شوهر خود متوسل به هر حيله و نیرنگ شده، اگر با راهنمایی دیگری دارویی به شوهر خورانیده و وی را به حالت عنین در آورده تادر دادگاه موفق به گرفتن مجوز طلاق شود، آیا اولاً طلاق وی صحیح است مهریه، نفقه ایام عده، مخارج ازدواج مجددی که شوهرش کرده، به عهده او است یا به عهدهرانما؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) زنی که با خوراندن دارو شوهرش را به حالت عنین در آورده است. اولاً- ديه عنین نمودن بر او ثابت است، و آن یک ديه کامل است که ظاهر بعضی روایات است، یا دو ثلث ديه که فقهاء فرموده اند. وثانیاً آنچه از روایات استفاده میشود، این است که عنین شدن، اگر مستند بهزوجه باشد، موجب خیار فسخ نمیشود. وثالثاً عنین شدن اگر دائمی نباشد، و برای مدت خاصی باشد موجب خیار فسخ نمیشود. و بر فرض صحت طلاق در فرض عدم دخول نصف مهر. و در فرض دخول (که خلف فرض صحت طلاق و فسخ است) تمام مهر. و اما مخارج ازدواج مجددی که شوهرش کرده است، بر عهده او نیست. ()

«۲۱۴»

سؤال: زن متعه ای که در صورت تضييع حق شوهر، حق بیرون رفتن از منزل را ندارد، با حق نفقه نداشتن او منافات دارد. حال اگر مردی در ضمن عقد متعه با زن شرطخارج نشدن از منزل کند، و از پرداخت نفقه نیز امتناع نماید، اگر زن به قدر نفقه از مال شوهر بردارد ضامن است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) اگر شرط کنند که نفقه بدهد و به شرط عمل نکند، میتواند از مال شوهر بردارد، و ضامن نیست. ولی اگر شرط نکنند حق بر داشتن، از مال شوهر ندارد. و اگر بردارد ضامن است. ()

«۲۱۵»

سؤال: زنی که میدانسته باکره نیست و به عنوان باکره شوهر کرده و شوهر نیز هنگام عقد شرط بکارت کرده و پس از عقد و مزاجت، شوهر ادعای خسارت نموده، آیا زن ضامن خسارات وارده به شوهر است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) زنی که شرط شده است، باکره باشد معلوم شود، باکره نبوده، شوهرش فقط می تواند از مهر به مقدار نسبت بین مهر، باکره، و غیر باکره، نصف یا ثلث یا... از مهر مسمی پسبگیرد. خسارات دیگر را زن ضامن نیست. ()

«۲۱۶»

سؤال: اگر زن شوهرداری بر اثر ارتباط نامشروع با دیگران باعث دلسردی شوهر خود شود و شوهر به طلاق وی اقدام کند و از این راه متحمل خسارت مالی شود، ضمان خسارات وارده به عهده کدام یک از زن یا مرد اجنبی است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) در این مورد به خصوص روایتی یا فتوای فقیهی نیست. اگر ضمان باشد، باید در تحت یکی از ادله عامه ضمان باشد قاعده ید - قاعده اتلاف استیفاء. و یا شرطی در ضمن عقد باشد به پرداخت خسارت مذکور. و چون هیچ کدام از این قواعد منطبق بر مقام نیست. ضمان خسارت وارده به عهده هیچ کدام، از زن، یا مرد اجنبی نیست. ولو معصیت کبیره مرتکب شده اند. بلی حاکم شرع میتواند آن ها را تعزیر کند. ()

«۲۱۷»

سؤال: شوهری که مبتلا به بیماری آمیزشی واگیر دارد بوده و اگر قبل از عقد آن را ابزار می کرد، کسی حاضر به ازدواج با وی نمی شد، اگر کسالت خود را کتمان کند و پس از مجامعت همسر خود را دچار بیماری غیر قابل علاج کند، ضامن خسارات مالی میباید؟
جواب: (باسمه جلت اسمائه) چون سبب بیماری همسر، شوهرش بوده است. ضامن خسارات می باشد. ()

«۲۱۸»

سؤال: کسانی که اجناس مغازه خود را برای جلب توجه مشتریان بیرون مغازه گذاشته‌اند معبر می کنند، اگر عابر هنگام عبور، ناخود آگاه به آن ها بر خورد کند و بر اثر ریختن یا شکستن، خسارتی وارد شود، عابر ضامن است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) یک دسته روایات دلالت دارد، بر این که هر چیزی که مضر به راه و عبور مسلمین باشد، صاحب او ضامن است. بنابر این عابر ضامن نیست. بلکه ضامن به عهده خود مغازه دار است. ()

«۲۱۹»

سؤال: اگر عوامل شهرداری، سازمان آب، گاز، مخابرات و یا هر اداره وارگان دیگر، در معبر عمومی اقدام به حفاری کنند و هنگام تعطیلی (موقع ظهر یا شب) اطراف آنرا مانع گذاری نکنند که از این بابت به عابرین سواره یا پیاده خسارات مالی یا جانپوارد شود، آیا عاملین ضامن خواهند بود؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه حفاری وسیعی باشد، و به حسب متعارف، به واسطه وسعت، و روشنی آن، مرسوم نباشد مانع گذاری. عاملین ضامن نیستند چون حفاری که برای مصلحت مسلمین باشد، و کار خلاف متعارف هم نکنند، صاحب آن ضامن نیست. ولی اگر کم باشد و به حسب متعارف، در این گونه موارد هنگام تعطیل مانع گذاری می کنند، و در این مورد نکردند ضامنند. این تفصیل را حقیر از روایات خاصه وارده از حضرات ائمه اطهار علیهم السلام استفاده کرده ام. ()

«۲۲۰»

سؤال: درخت هایی که دو طرف خیابان هاست و متعلق به شهرداری است، اگر هرس نکردن شاخه های آن ها موجب ضررهای مالی یا جانی به عابرین شود، ضامن آن بهعهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه ضررها به واسطه یک پیش آمد غیر مترقبه مانند طوفان شدید باشد، بهعهده شهرداری نیست. و چنانچه به واسطه امور عادی جاری باشد. اگر شهرداری تعهد ولو عملی ندارد، که هرس کند شاخه ها را باز ضامن نیست. ولی اگر تعهد دارد ضامن است. ()

«۲۲۱»

سؤال: اگر کسی در خیابان ها و جاده های اصلی یا فرعی که محل عبور و مرور عامه مردم است، مصالح ساختمان یا چیزهای دیگر بریزد و موجب سد معبر و تصادفات شود و از این بابت موجب خسارت های جانی و مالی شده باشد، آیا ضامن آن بهعهده سد کننده معبر است، یا صاحبان وسائل نقلیه که تصادف کرده اند؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه صاحبان وسائل نقلیه جاهل به بودن مصالح در آن محل باشند، ضامن بهعهده سد کننده معبر است. و اگر عالم باشند به عهده صاحبان وسائل نقلیه است. ()

«۲۲۲»

سؤال: اگر داخل زمینی که دارای دیوارکشی است و جزو معابر عمومی نیست، چاهی حفر کنند و شب یا روز کسی در آن بیفتد و بمیرد، ضمان دیه او به عهده کیست و آیا زمین بدون دیواری که معبر نیست نیز همین حکم را دارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه زمین ملک خودش است ضامن نیست. و اگر ملک غیر است یا راه عبور مسلمانان است ضامن دیه و خسارات می باشد اگر عابر جاهل به حال باشد. و اگر عالم باشد کسی ضامن نیست. این فتوی مضمون چند روایت است که در (وسائل باب ۳ من ابواب موجبات الضمان کتاب دیات) ذکر شده است فقهاء هم بر طبق آن ها فتوی داده اند. ()

«۲۲۳»

سؤال: اگر بدون پرداخت سرقفلی مغازه ای را اجاره کنند و پس از مدتی که محلمعمور شده از مستأجر بخواهد مغازه را تخلیه کند و او به دلیل عمران منطقهدرخواست مبلغی کند، مالک نیز به این دلیل که اگر امتناع کند مستأجر تخلیه نمیکند یا از راه شکایت مبلغ بیشتری می گیرد، مبلغی به مستأجر میدهد، آیا مستأجر ضامن وجه دریافتی است یا نه؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) در صورتی که مستأجر سرقفلی به مالک نداده باشد. اگر در اثناء مدتی که در اجاره او است مطالبه مبلغی بکند برای تخلیه، و به هر طریق آن مبلغ را بگیرد حلال است و ضامن نیست. و اگر بعد از تمام شدن مدت اجاره باشد. چنانچه شخص ثالثی از او تقاضا کند که محل را تخلیه کند، تا او اجاره کند مستأجر، از او مبلغی بگیرد حلال و ضامن نیست. و چنانچه مالک از او بخواهد که تخلیه کند - مستأجر حق مطالبه مبلغی را ندارد. و اگر با شکایت آن مبلغ را بگیرد، بدون رضایت مالک ضامن است. ()

«۲۲۴»

سؤال: اگر توسط یکی از شرکاء به شرکتی که بیمه شده خسارتی وارد شود و مبلغی که اداره بیمه در جهت جبران خسارت پرداخت می کند همه خسارت را جبران نکند، آیا ضمان بقیه خسارت به عهده شریک مقصر است یا نه؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) بلی ضمان بقیه به عهده خسارت وارد کننده است. ()

«۲۲۵»

سؤال: اگر شریکی به مسئولیت خود بر خلاف مقررات شرکت معاملات سودآور انجام دهد و شرکای دیگر به همین جهت خلاف وی را امضا کنند، آن شریک پس از آن معامله دیگری انجام دهد و زیان کند، آیا ضامن زیان وارده بوده یا امضای گذشته حاکی از رضایت آینده نیز هست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) امضا گذشته در صورتی که، فقط امضا آن معامله باشد، چطور ممکن است حاکی از رضایت آینده بشود. خیر ضمان زیان وارده به عهده خود او است. ()

«۲۲۶»

سؤال: اگر دولت اسلامی استفاده و شکار حیوانات و پرندگان وحشی از قبیل آهو، بزکوهی، کبک و غیره را پس از دریافت پروانه شکار در فصول مخصوصی از سالمجاز کرده باشد، و افرادی بدون توجه به ضوابط با پروانه یا بدون پروانه اقدام به شکار کنند، ضامن بهای چیزی که شکار کرده اند در حق بیت المال هستند یا نه؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه حکومت به خصوص

حکومت اسلامی، مقرراتی را برای این گونه موارد بهر عایت مصالح امت قرار دهد، بلا اشکال نباید مخالفت کرد. ولی ضمان در مورد سؤال وجهی ندارد، مگر آن که دولت مقرر کند که چنانچه شکار حیوانات مخصوصی نمود، باید فلان مبلغ به دولت پردازد. در آن صورت هم هر گونه قرار داد شده است باید عمل شود. ()

«۲۲۷»

سؤال: اگر کسی از پرندگان حلال گوشت وحشی که همه ساله مهاجرت می کنند و تحت مراقبت سازمان حمایت از حیوانات وحشی قرار دارند و صید آن ها خلاف مقررات بین المللی است صید کند، آیا به این لحاظ که جمهوری اسلامی نیز از آن ها حمایت کرده، ضمان آور است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) با خصوصیتی که در سؤال ذکر شده است معلوم میشود: عقلاء بنا دارند در تمام ممالک به این که حیوانات مذکور با تحت حمایت دولت هافزار گرفتن ملک دولت ها میشود. و چون شارع مقدس ردع نفرموده، میتوان فتوی داد که آن حیوانات در ایران ملک جمهوری اسلامی است. بنابر این صید آن ها بر خلاف مقررات، و ضمان آور است. ()

«۲۲۸»

سؤال: طبق قوانین جاری کشور جمهوری اسلامی که از مصوبات زمان طاغوت است و فعلا به تأیید شورای محترم نگهبان رسیده و مشابه آن نیز در سال ۱۳۵۸ به تصویب جمهوری اسلامی رسیده، وجوه حاصله از طریق صید و شکارهای غیر قانونی را جزو درآمدهای دولت محسوب دانسته و باید به خزانه داری کل (بیت المال مسلمین) واریز نمایند، آیا اگر برخی از مأمورین سازمان نسبت به موارد کوتاهی یا گذشت هایی مورد کنند، نسبت به آن ضامن خواهند بود؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) با خصوصیتی که ذکر شده است در سؤال ضمان ثابت است. به عبارت دیگر چون فرض این است که بناء عقلاء در تمام ممالک بر این است که کهاموال بلامالک با حيازت دولت های ملک آن ها میشود. و در جمهوری اسلامی نیز چنین است، و شارع هم امضا نموده. بنابر این گذشت بی مورد مأمورین جلوی ضمان را نمیگیرد. ولی خود افرادی که صید یا شکار می کنند ضامنند. ()

«۲۲۹»

سؤال: اگر کسی ضامن بدهی دیگری شده و طلبکار طلب خود را از او نگرفته، چنانچه ضامن به خیال این که طلبکار طلب خود را به وی بخشیده، مبلغ مورد ضمانت را از بدهکار گرفته و برای خود برداشته باشد، آیا ضمانت کننده در صورت بخشیدن طلبکار ضامن مبلغ دریافتی است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه طلبکار ابراء کند ذمه ضامن را ضامن، مبلغ دریافتی را باید پس بدهد. ولی اگر ابراء نکرده است بلکه بخشیده و هبه نموده است، که ظاهر سؤال این است ضامن مبلغ دریافتی نیست والله العالم. ()

«۲۳۰»

سؤال: اگر مسئولین بانک در مورد توان وعدم توان باز پرداخت ضامن تحقیق لازم رانکنند و صرفا به داشتن پروانه کسب یا دسته چک بانکی اکتفا کنند و پس از انقضای مدت، ضامن قدرت پرداخت نداشته باشد، مسئولین بانک ضامن وجوهی هستند که قرض داده اند؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چون مسئولین بانک اختیار تام در دادن قرض به افراد را ندارند. حتی به کسانی که تمکن از اداء آن را ندارند. بنابر این در فرض سؤال تقصیر نموده. قهرا مسئولین بانک ضامن وجوهی که قرض داده اند می باشند. ()

«۲۳۱»

سؤال: اگر ظرف طلا-ونقره ای را برای استفاده کاری که استفاده آن در ظرف طلا ونقره حرام است با شرط اسقاط ضمان عاریه کنند و ظرف در دست عاریه کننده تلف شود، آیا ضامن است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) در فرض سؤال عاریه باطل است، و به تبع آن شرط هم کان لم یکن است. ولی چون قاعده (مالایضمن بصحیحه لایضمن بفاسده)، قاعده ای است تمام ومستدل. وعاریه مفروضه اگر صحیح بود ضمان نداشت، حال که فاسد است، نیز ضمان ندارد. ()

«۲۳۲»

سؤال: اگر در عاریه مضمونه چیزی که قطعات یدکی آن اصلی و مشابه دارد، عاریه کننده برای تعمیر چیزی که عاریه کرده در عین این که قطعات آن اصلی بوده، از قطعات مشابه استفاده کند، آیا نسبت به آن ضامن است یا نه؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه استفاده از قطعات مشابه خلاف شرط باشد، و خسارتی را موجب شود ضامن آن خسارت مییابد. -والا با فرض عدم خسارت وعدم تلف وجهی بر ضمان نیست. ()

«۲۳۳»

سؤال: اگر عاریه گیرنده از غضبی بودن مال مطلع نبود و عاریه نیز غیر مضمونه بوده و در دست عاریه گیرنده تلف شده باشد، آیا ضمان آن به عهده عاریه دهنده (غاصب) است یا عاریه گیرنده؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) همان گونه که در مسأله قبل گفته شد عاریه گیرنده ضامن نیست. برای این که، مالایضمن بصحیحه لایضمن بفاسده. وعاریه دهنده چون غاصب است، و دادن عاریه هم مورد نداشتن، و مال غیر را به غیر رضای او در معرض تلف، بدون ضمان قرار داده است ضامن است. ()

«۲۳۴»

سؤال: اگر کسی در دوران طاغوت که امر ونهی او مطاع نبوده، از طریق حفاری غیر مجاز عتیقه ای به دست آورده باشد و از راه فروش آن مالی کسب کند، آیا مالک آن شده یا باید آن را تحویل سازمان میراث فرهنگی دهد یا داده باشد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه عتیقه را در زمین مباح - یا مملوک امام (ع)، یا مملوک همه مسلمانان مانند (اراضی مفتوحه عنوه) یا (اراضی خراجیه). یا مملوک خودش که با احیاء مالک شده باشد - یا با خریدن و علم به آن که آن عتیقه مال مالک سابق نیست، به دست آورده باشد. مال خودش مییابد. و وجوه حاصله را نباید تحویل سازمان میراث فرهنگی بدهد والله العالم. ()

«۲۳۵»

سؤال: اگر از نظر قوانین جاری کشور جمهوری اسلامی حفاری جهت به دست آوردن اشیای عتیقه، گنج و... خلاف قانون باشد، آیا کسانی که در خلاف مقررات اقدام به حفاری نموده و اشیای عتیقه ای به دست میآورند و از این راه صاحب سرمایه میشوند، آیا نسبت به کل مبلغ حاصله ضامن هستند یا نسبت به بعضی؟ و نسبت به حکومت های غاصب چه حکمی دارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) نمی دانم این قانون موافق شرع است یا نه. و یا این که قانونا اگر کسی بدون رعایت مقررات استخراج کرد، مالک میشود یا نه، ضمان

فرع عدم مالکیت است. و فرقی بین حکومت غاصب و غیر غاصب نیست. ()

«۲۳۶»

سؤال: اگر قاضی به مجرد این که نگهداری اشیاء عتیقه خلاف قانون است، بدون توجه به این که دارنده آن چیز، از راه مشروع مثل ارث و خرید مالک شده یا از راه غیر مشروع، قصد خارج کردن از کشور را داشته یا نه، بدون آن که دستور پرداختهای آن را به مالک بدهد، حکم به مصادره آن دهد، آیا قاضی ضامن است یا نه؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) با فرضی که شده است قاضی ضامن است. ()

«۲۳۷»

سؤال: کسانی که خود را برای عبور دادن افراد از مرزهای بین المللی آماده کرده و بهطور قاچاق افراد را عبور می دهند آیا ضامن و جوهی هستند که از این بابت میگیرند؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) مخالفت حکومت خصوصا حکومت اسلامی، در صورتی که منع از چیزی به عنوان رعایت مصالح مملکتی، و عامه مردم بنماید جائز نیست. بنابر این اگر منع از عبور قاچاق از این حیث باشد قهرا حرام است. و پول گرفتن در مقابل عمل محرم غیر جائز است، و موجب مالکیت گیرنده نمیشود. پس قهرا افراد عبور دهنده ضامن آن وجوه میباشند. مگر آن که پول دهنده ها راضی به تصرف آن ها باشند که خیال می کنم غالبا چنین است. در آن صورت ضامن نیستند. و چنانچه منع حکومت به رعایت حال خود افراد باشد، که به اصطلاح علمی نهی ارشادی باشد عمل حرام نیست، و پول گرفتن در مقابل آن جائز است. در این صورت هیچ وجهی بر ضامن عبور دهنده ها نیست. ()

«۲۳۸»

سؤال: اگر بر اثر به نمایش گذاشتن برخی فیلم های ژاپنی و غیره، حال و هوای دیگریدر جوانان کشور پیدا شود و اقدام به خروج غیر قانونی از کشور نمایند و خساراتی را از این بابت متحمل شوند، آیا ضمانی به عهده دست اندرکاران صدا و سیما خواهد بود؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) وجهی بر ضمان آنان نیست چون صدا و سیما سلب اختیار نمیکند. پس عمل مستند به مباشر است نه سبب. بنابر این ضامن نیست. ()

«۲۳۹»

سؤال: چون دولت اسلامی در مقابل هر خروج قانونی از کشور، مبلغی به عنوان مالیات دریافت می کند، آیا عبور دهندگان غیر مجاز در برابر عبور هر نفر همان مالیات راضمان هستند؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) عبور دهندگان غیر مجاز ضامن نیستند. چون دولت اسلامی مانند سایر دول مالیات را به ازاء کارهایی که به نفع عبور کننده ها انجام میدهد دریافت می کند. بنابر این وجهی بر ضمان عبور دهنده غیر مجاز نیست والله العالم. ()

«۲۴۰»

سؤال: اگر کتاب یا نوشتجات کسی را غصب کنند و مدتی نزد خود نگه دارند تا ارزش خود را از دست بدهد و یا مطالبی را از

نوشتجات او منتشر کنند که موجب خسارت مالی به مؤلف شود، آیا ضمان هر گونه خسارت به عهده غاصب است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) کسی که چیزی تألیف می کند آن چیز، محصول زحمت و نتیجه کار او است، و تنها او مالک آن کار است. بنابراین این کسی که آن را نزد خود نگه دارد تا ارزش خود را از دست بدهد، اتلاف مال غیر نموده، و ضامن است. و نیز کسی که منتشر کند آن را بدون رضایت او تصرف غیر مجاز است، و اگر موجب خسارت شود قهراً ضامن است. ()

«۲۴۱»

سؤال: اگر بدهکاری را که قادر به پرداخت بدهی خود نیست مجبور کنند تا از راهفروش مستثنات دین، بدهی خود را بپردازد و از این بابت خسارت مادی به او برسد، ضمان آن به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) حکم به ضمان محتاج به دلیل است، والا اصل اولی برائت است. و ادله ضمان ۲ قسم است دلیل عام و روایت وارد مورد خاص. قسم اول - عبارت است از قاعده اتلاف - قاعده ید - قاعده استیفاء و بعضی گفته اند قاعده لا ضرر و قاعده احترام - که این دو اخیر را قبول ندارم. و هیچ کدام از قواعد باب ضمان شامل مورد نیست. و دلیل خاصی هم نداریم. بنابراین این حکم به ضمان نمی کنم. ()

«۲۴۲»

سؤال: طلبکاری که برای وصول طلب خود ناچار به قبول مقداری زمین در محدوده شهری شده، اگر پس از آن که قرارداد غیر رسمی زمین در حضور معتمدین محلی تنظیم شد، شهرداری شهر زمین مذکور را از اراضی شهری اعلام کرده و از تصرف خریدار جلوگیری کند، و از این راه خسارت عمده ای به وی وارد آورد، ضمان خسارت وارده به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) در موقع قرارداد زمین مالیت داشته، و مانعی هم نداشته، بعداً که شهرداری تصاحب میکند در حکم تلف است. چنانچه زمین را طلبکار تحویل گرفته بوده است ضرر متوجه او است. اگر تحویل نگرفته بوده است به مقتضای (کل مبیع تلف قبل قبضه فهو من مالبايعه) ضرر متوجه بايع است. ()

«۲۴۳»

سؤال: اگر قاضی تحت تأثیر یکی از رؤسای قوه قضائیه یا رؤسای مافوق خود قرار گرفته و حکم غیر عادلانه ای علیه متهم صادر کند و متهم را متضرر نماید، آیا ضمان آن به عهده قاضی است یا کسی که وی را مقهور نموده؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) در صورتی که قاضی، مکره، و مقهور، و یا معتقد به حکمی که نموده نباشد. ضامن است چون ضرر منتسب به او است. و اگر مکره باشد - ضامن نیست - لحدیث الرفع. کما این که اگر معتقد به آن حکم باشد ضامن نیست - برای آن که ضمان خطایقاضی به عهده بیت المال است والله العالم. ()

«۲۴۴»

سؤال: چون مسدود کردن حساب بانکی اشخاص، موقوف به تشکیل پرونده و بررسی مقدمات و تشخیص جرم است و این کار توسط کسانی صورت میگیرد که حکمقضایی دارند و دیگران هر چند از رؤسای عالی رتبه قوه قضائیه باشند قانوناً حقیقین امری را ندارند، حال اگر یکی از رؤسای عالی رتبه قوه قضائیه، بدون تشکیل پرونده و ثبوت جرم، دستور مسدود شدن حسابی را صادر کند و از این طریق ضرر مالی را متوجه صاحب حساب کند، آیا ضمان آن به عهده او است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) در صورت

توجه ضرر مالی به مسدود شدن حساب، ضمان به عهده آن کسی است که حساب را مسدود نموده. ولی معلوم باشد که عدم النفع، غیر از ضرر است، مجرد عدم فائده موجب ضمان نیست. ()

«۲۴۵»

سؤال: کسانی که مغازه مجاز کبوتر فروشی دایر می کنند و از راه خرید و فروش کبوترات تراق می کنند، اگر همه مشتریان یا فروشندگان به آن ها، جوانان به ظاهر کبوتر پرانی هستند که اکثرا کبوترهای صید شده خود را به آن ها میفروشند، آیا کار آن ها ضمان آور و دارای اشکال است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) در صورتی که بدانند که کبوتر خاصی که صید شده ملک غیر است. یا آن که علم اجمالی داشته باشد، که یکی از چند کبوتر چنین است. معامله اشکال دارد، و ضمان آور است. و اگر نداند حمل فعل مسلم بر صحت نموده اشکال ندارد و ضمان آور هم نیست. ()

«۲۴۶»

سؤال: اگر با پاشیدن گندم مسموم موجب هلاکت کبوترهای کبوتر پرانی که برای همسایگان ایجاد مزاحمت می کند و از نصیحت دیگران نیز پند نمیگیرد شوند، آیا ضمان بهای کبوترهای او خواهد بود؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) بلی چون کبوترها مالیت دارند، و به واسطه سم تلف شده اند، به مقتضای قاعدهاتلاف ضمان ثابت است. ()

«۲۴۷»

سؤال: چون ممکن است وجود یک کبوتر در محدوده فرودگاه فاجعه جبران ناپذیری به بار آورد، از این رو قانونا کبوتر پرانی در شعاع چهل کیلومتری فرودگاه ممنوع اعلام شده، حال اگر یکی از مأمورین حفاظت فرودگاه با دیدن کبوتری اقدام به نابودی آنکند، آیا نسبت به قیمت آن ضامن خواهد بود؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) عمل مأمور حفاظت تکلیفا جائز است. ولی ضامن قیمت آن میباشد. بلی ممکن است گفته شود، چون نابود کردن آن ها به صلاح مسلمین است، میتواند از بیت المال آن وجه را بگیرد. بهر حال به صاحب کبوتر باید عوض نابود شده پرداخت شود. مگر آن که دولت اسلامی قانونی بگذراند بر خلاف آن چه گفته شد در صورتی که صلاح امت اسلامی بداند. ()

«۲۴۸»

سؤال: اطفالی که از مقررات عبور از خیابان آگاهی ندارند اگر بدون توجه اولیای خود از منزل خارج شده و موجب تصادف و گاهی فوت خود شوند، ضمان دیه آن ها بهعهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) در صورتی که فعل فاعل مختاری، موجب تصادف نباشد، ضمان بر کسی نیست. به عبارت دیگر چنانچه قتل منتسب باشد به خود صبی، نه به راننده اتومبیل، مثلاً ضمان بر کسی نیست. و اگر عرفاً قتل منتسب شود به راننده، چون قتل خطائی است ضمان بر عاقله (اقوامپدری) است. ()

«۲۴۹»

سؤال: نوجوان غیر بالغی هنگام هوا کردن بادبادک موجب شده دو سیم از شبکه برق رسانی به هم گرفته و بر اثر اتصال پاره شده

و دیگری را دچار برق گرفتگی نمود هوفوت کرده است، ضمان خسارت و دیه متوفی به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) عمل نوجوان باعث فوت شده است، ولی این قتل خطائی است. به علاوه اگر عمدی هم فوت منتسب به او بشود، به مقتضای روایت شریفه (عمدالصبی خطاء تحمله العاقله) حکم قتل خطائی را داشت. بنابراین دیه متوفی به عهده اقوام پدری آن نوجوان، غیر بالغ است. (.)

«۲۵۰»

سؤال: کسانی که استحقاق مالی ندارند، ولی از راه نشانیدن افراد وابسته به خود در گذرگاه‌ها و جوهی را کسب کنند، مالک میشوند یا ضامن هستند؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) کاری است خلاف، بعضی از فقهاء حرام میدانند، و مالک نمیشوند. چون مردم به عنوان فقیر به آن‌ها پول میدهند، و در صورت عدم فقر نمیتوانند پول را بگیرند، و مالک نمیشوند، قهرا ضامنند. بلی چنانچه کسی که پول میدهد، بداند، یا احتمال دهد که گیرنده فقیر نیست مع ذلک به او پول بدهد مالک میشود و گرفتن او هم حرام نیست. (.)

«۲۵۱»

سؤال: کسانی که استحقاق مالی ندارند ولی از طریق استخدام افرادی چون پیر زنان و پیر مردان و افراد بی سرپرست و معلول و از راه تکدی آنان و جوهی حاصل نموده مخارج مستخدمین خود را تأمین و بقیه را برای خود بر میدارند، آیا از بابت بهره‌ایکه خود میبرد ضامن است یا نه؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه کاری برای آن افراد می‌کنند، مثلاً محلی که ملک آنهاست در اختیار آن افراد قرار میدهند. و مستخدمین راضی به آن گونه تأمین مخارج، و برداشت بقیه باشند. ضامن نیستند. والله العالم. (.)

«۲۵۲»

سؤال: اگر مسئولین ادارات که به علل هوا پرستی و تمایلات نفسانی، بر برخی کارمندان زیر دست حساسیت پیدا کرده و در مورد آنان کارشکنی می‌کنند که یا ناچار به استعفا شده و یا پس از عدم پذیرفتن استعفا از طریق غیبت کردن اخراج میشوند و از این بابت متحمل خسارات مالی زیادی شوند، آیا ضمان این گونه خسارت به عهده مسئولین ذی ربط است یا نه؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه کارمند استخدام رسمی شده باشد. و مسئول اداره کارشکنی بنماید و او را عزل کند، بر خلاف قوانین اداره مربوطه، خسارت وارده (قطع مقرری اداره) به عهده مسئول است. ولی اگر مسئول سبب شود که خود او استعفاء دهد. یا از طریق غیبت اختیاری اخراج شود. ضمان ندارد، ولو این که کار خلافی انجام داده است. (.)

«۲۵۳»

سؤال: اگر بر اثر باند بازی، فرد کاردانی را از سمت اصلی خود بر کنار کنند و پست پایین تری را به وی دهند که در نتیجه ماهانه مبلغی نازل تر از حقوق استحقاق دریافت کند، آیا ضمانی از این بابت به عهده مسببین آمده یا نه؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) ضمان یا باید به واسطه انطباق یکی از قواعد کلیهید - اتلاف - استیفاء - بر موردی یا دلیل مخصوصی دلالت کند بر ضمان. و چون هیچ کدام در مورد سؤال نیست. بنابراین این وجهی بر ضمان نیست، و اصل مقتضی عدم ضمان است. (.)

«۲۵۴»

سؤال: اگر مثلاً رئیس اداره راهنمایی و رانندگی با مأمورین خود قرار بگذارد در قبالهر برگ قبض جریمه که از مردم میگیرند فلان درصد، و رئیس دارائی شهر به مأمورین خود گوید در قبال اخذ فلان مبلغ مالیان فلان درصد به خود شما داده میشود، و مأمورین برای کسب در آمد بیشتر به جان مردم افتاده و درآمدهای زیادی را برای ادراه مربوطه بدون حق کسب کنند، آیا ضمان تعدیات آنان به عهدها ممرین است یا مأمورین؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) ضمان تعدیات به عهده مأمورین است. آنان به اختیار خود آن تعدیات را مینمایند. ()

«۲۵۵»

سؤال: استفاده از منابع ملی به صورت چرانیدن دام بدون پروانه از نظر قانون دوران طاغوت ممنوع بوده و مجازات ان طبق همان قانون، ضبط کلیه دام ها به نفع وزارت منابع طبیعی بوده است، این قانون پس از پیروزی انقلاب مورد تأیید مقامات قانونگذاری قرار گرفته و در حال حاضر نیز معمول است، حال اگر دامداری با علم به این قانون، مبادرت به چرای غیر قانونی کند و جنگلداری گوسفندهای او را بگیرد، آیا دامدار ضامن بهای گوسفندهایی است که به عنوان امانت از دیگران میچرانیده‌است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) در صورتی که قانون گذاران حکومت اسلامی، رعایت قانون شرع را نموده، و به نفعامت اسلامی چنین قانونی را امضا کرده اند، جنگلدار ضامن نیست. و دامدار بهای گوسفندهایی که به عنوان، امانت گرفته از دیگران و میچرانیده‌است، ضامن است. بلکه اگر قانون شرع هم رعایت نشده باشد، دامدار ضامن است. ولی در این صورت به نحو تعاقب ایادی است. ()

«۲۵۶»

سؤال: اگر فروش پروانه استفاده از منابع طبیعی ممنوع باشد و دارندگان پروانه، بدون توجه به قانون اقدام به فروش پروانه خود کنند، آیا از بابت وجوهی که از خریدار گرفته اند ضامن هستند یا نه و خریدار از نظر استفاده غیر مجاز چه حکمی دارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه خریدار بدانند فروش پروانه ممنوع است، مع ذلک اقدام به خرید می کند، معامله اشکال ندارد، و فروشنده ضامن نیست. و اگر نداند معامله صحیح نیست چون با ممنوع کردن حکومت اسلامی، بلکه حتی غیر اسلامی، آن پروانه از مالیت میافتد، پولی که فروشنده گرفته مالک نمیشود قهرضامن آن میباشد، و خریدار هم مجاز به استفاده از آن نیست. ()

«۲۵۷»

سؤال: کسی که از روی مزاح و شوخی کارت دعوت به صرف شام به نام دیگری چاپنموده و به آدرس اشخاص فرستاده و افراد زیادی را به منزل وی دعوت کرده و از این راه موجب خسارتی به صاحب خانه شده، آیا ضمان مخارجی که صاحب خانه کرده به عهده او است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) نه خیر ضامن نیست، مگر آن که مهمان ها بدون اطلاع صاحب خانه، از اموال او استفاده کنند، و او هم پس از اطلاع راضی نشود، در این صورت ضامن است. ()

«۲۵۸»

سؤال: فردی که فرزند خوانده دیگری شده و پدر و مادر واقارب اصلی خود را نمیشناسد، آیا اگر دیگران پس از مرگ پدر و مادر او، او را مطلع سازند به گونه ای که از ارث مرحوم شود، ضامن ارث وی خواهند بود؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) نه خیر ضامن

نیستند. ()

«۲۵۹»

سؤال: کسانی که بر اثر نداشتن فرزند، بچه دیگری را به عنوان فرزند قبول کرده، اگر به‌گونه‌ای باشد که ورثه طبقات بعدی را از ارث محروم کند، ضمان آن به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) هیچ کس ضامن نیست. چون لابد در زمان حیات اموال خود را به او، میبخشد، یا مصالحه می‌کند. والا راه دیگری بر محروم کردن نیست. در این صورت هیچ وجهی بر ضمان نیست. ()

«۲۶۰»

سؤال: اگر دو کشتی گیر که در ابتدای کشتی، احتمال کشته شدن یا خسارت دیدن نمیداده اند و در عین حال پای یکی به دیگری بیچد و به همین علت به زمینافتاده خسارتی را متحمل شود، ضمان آن به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) این مسأله را فقهاء، به عنوان این که دو اسب سوار اگر با هم تصادم کنند، هر دو بمیرند، یا یکی، هر دو خسارت ببینند، یا یکی متعرضند. خلاصه مطلب این که اگر دو کشتی گیر چنانچه بر خورد کنند. اگر هر دو تلف شوند یا خسارتی ببینند، مثلاً دست هر دو بشکند، هر کدام نصف دیهدیگری را، باید بدهد زیرا خسارت هر کدام مستند به هر دو است. و اگر یک کدام خسارت ببیند، آن که خسارت ندیده، نصف دیه دیگری را باید بدهد، و خودش چیزی نگیرد. البته مسأله شقوق دیگری دارد که خیال می‌کنم حکم آن‌ها معلوم میشود از آنچه نوشته شد. ()

«۲۶۱»

سؤال: اگر در اثر بکس یکی از دو بکس باز، دیگری تلف شود، آیا ضمان دیه او به عهده بکس زننده است یا چون متوفی خود احتمال تلف میداده ضمانتی به عهده کسینست، و اگر هست قتل عمد است یا خطا؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) اگر بکس زن به قصد کشتن طرف، بکس بزند، و یا آن که بکس به نحوی باشد که به حسب عادت موجب قتل میشود، ولو این بکس زن قصد کشتن نداشته باشد. این قتل عمد است، ورثه میتوانند، قصاص نمایند، و می‌توانند دیه بگیرند. و اگر به حسب عادت کشته نیست، و او هم قصد کشتن ندارد قتل غیر عمد است باید بکس زن دیه بدهد. و احتمال تلف مانع از ضمان نیست. ()

«۲۶۲»

سؤال: اگر در حالی که دو چرخه سواران مشغول مسابقه هستند، یکی از آنان به طوری ناخود آگاه جلوی دیگری برود و او بر اثر عدم توان بر کنترل به گونه‌ای به زمین بیفتد که یا ناقص العضو شود و یا بمیرد، ضمان دیه او به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) ظاهر این است که در این گونه موارد پیش آمد، منتسب به هر دو است، البته به غیر اختیار. پس دیه بر عاقله است یعنی اقوام پدری. و چون فعل منتسب به هر دو است، به هر کدام نصف دیه تعلق میگیرد. بنابراین در فرض سؤال آن که جلوی دیگری رفته، نصف دیه را باید به مصدوم بدهد. ()

«۲۶۳»

سؤال: در کلیه مسابقاتی که از طرف دولت تدارک میشود، آیا ضمان خسارت های وارده به عهده یکی از طرفین است یا به عهده دولت؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) وجهی بر آن که به عهده دولت باشد نمیدانم. (.)

«۲۶۴»

سؤال: اگر در میادین فوتبال که توجه فوتبالیست ها متوجه توپ است و هنگام دویدن به جوانب توجه ندارند، بر اثر بهم خوردن دو نفر یکی خسارت ببیند و تشخیص مقصر ممکن نباشد ضمان خسارت وارده به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چون در این گونه موارد خسارت منتسب به هر دو است. بنابراین این نصف خسارت به عهده آن است که خسارت ندیده است. (.)

«۲۶۵»

سؤال: اگر وکیل هنگام قرارداد وکالت، موکل خود را با حرف امیدوار کند، ولی در دادگاه نتواند کاری به نفع موکل انجام دهد، آیا اگر موکل پس از انجام محاکمات قسمتی از حق الوکاله قرارداد شده را به وی نپردازد ضامن است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) متعارف در قرارداد با وکیل، آن است که وکیل به نفع موکل صحبت کند، اما مؤثر بودن یا نبودن ربطی به قرارداد ندارد. وکیل چنانچه آنچه وظیفه اش بوده انجام داده، و کوتاهی نکرده باشد، وجهی ندارد که آنچه قرارداد شده یا بعض آن را به او ندهند. بنابراین چنانچه قسمتی از حق الوکاله قرارداد شده را به وی نپردازد ضامن است. (.)

«۲۶۶»

سؤال: اگر وکیلی به عنوان حق الوکالت مبلغی دریافت کند در قبال آن مطالبی به متهم پرونده یاد دهد، و هنگام اعتراض طرف مقابل در قبال اخذ مبلغی از آنان نیز حاضر شود مطالبی را ضد آنچه به متهم یاد داده به آن ها یاد دهد، آیا با این حال که مطالبی که به طرف مقابل یاد داده است خنثا کننده مطالبی است که به متهم در قبال اخذ وجه یاد داده، ضامن وجهی است که از متهم گرفته است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) در صورتی که در قرارداد وکالت فقط قید شده باشد که در قبال حق الوکالت مطالبی به متهم یاد دهد. یاد دادن مطالبی به طرف مقابل ضد این مطالب هیچ اشکال ندارد. و وجهی هم بر ضمان و جوهی که از متهم گرفته نیست. ولی چنانچه در قرارداد وکالت ذکر شود در حد و وسع برای به ثمر رسیدن مطالبشکوشا باشد، طبعاً یاد دادن ضد آن مطالب به طرف مقابل خلاف قرار داده است. قهراً ضامن آن وجوه میباشد، مگر به مقدار اجرة المثل مطالب یاد داده شده. (.)

«۲۶۷»

سؤال: کسی که خود را لایق وکالت مجلس نمیداند ولی به دلیل عنوان و حقوق آن اقدام میکند، اگر به مجلس راه یابد آیا ضامن حقوقی است که میگیرد یا کار او ضمان آور نیست. جواب: (باسمه جلت اسمائه) وکیل مجلس حقوق که میگیرد، برای تصدی این مقام است، عدم لیاقت مربوط به اقدامات و افعال و سخنرانی های بعد از تصدی است. و از آثار لاینفک آن هم نیست. و لذا اگر تا آخر هم نه حرفی نزنند، و نه عملی انجام دهد، آن حقوق به او داده میشود. بنابراین وجهی، بر ضمان او نیست. (.)

«۲۶۸»

سؤال: روحانیون وائمه جماعتی که برخی کاندیداهای مجلس را پس از آن مورد تأییدشورای نگهبان قرار گرفته، بدون دلیل شرعی به خطاهای چپ، راست، منافقین، لیبرالها، سرمایه داری، فئودالیسم و... متهم می کنند واز این راه حقوق یک فرد لایقرا ضایع مینمایند، آیا صرفا گناهکارند واز عدالت ساقط میشوند، یا ضامن حقوقاز دست رفته اجتماع نیز می باشند؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) قطع نظر از گناه تهمت زدن، وسقوط از عدالت. این افراد خیانت به اجتماع وامت اسلامی می کنند، که گناهش چند برابر تهمت بهیک فرد است. ولی ضامن حقوق از دست رفته وجهی ندارد. ()

«۲۶۹»

سؤال: کسانی که پوسترهای تبلیغاتی انتخاباتی را به هر دلیل پاره می کنند، خواه قصداهانت داشته باشند یا نه، آیا ضامنند یا نه؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه آن پوسترها، در معابر عمومی نصب شود، ومدت نصب آن ها طولانی باشد، خیال نمیکنم ضمانی متوجه شود. زیرا به حسب بناء عقلاء استفاده از اموال عمومی، تا حدی مجاز است، وماندن یک پوستر برای مدت طولانی، به نظر عقلاء، غیر مجاز است، البته در صورتی که مزاحم داشته باشد. والله العالم. ()

«۲۷۰»

سؤال: افرادی که به عنوان ستاد تبلیغاتی کاندیدای معینی فعالیت می کنند، اگر رویوستر دیگر کاندیداهای، پوستر کاندیدای مورد نظر خود را بچسبانند، ضامن هستند یا گناهکار؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) اساسا استفاده از اموال عمومی با استفاده از اموال شخصی تفاوت دارد. زیرا در اموال عمومی استفاده تابع قرارداد کسی است که آن اموال در اختیار اوست. بنابر این آن چه سیره متشرعه بر آن قائم شده است جواز اعمالی از قبیل چسباندنپوستر روی پوستر دیگر است. وشاهد آن هم عدم جلوگیری متصدیان است. پس عمل مذکور نه خلاف شرع است نه موجب ضمان. والله العالم. ()

«۲۷۱»

سؤال: افراد باسوادی که هنگام اخذ آراء برای اشخاص بی سواد رأی مینویسند، اگر از بی سوادی افراد سوء استفاده کنند وبرخلاف میل قلبی رأی دهنده، ورقه را به نامکاندیدای مورد علاقه خود پر کنند، عملشان ضمان آور است یا صرفا گناهکارند؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) کاری است خلاف، ولی وجهی بر ضمان نیست. ()

«۲۷۲»

سؤال: اگر نماینده ای پس از انتخاب وراه یافتن به مجلس، بدون دلیل شرعی مبادرتبه استعفا کند واز این طریق موجب خسارات مالی زیادی برای دولت وملت شود، آیا ضمان آن به عهده او است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) نمایندگی مجلس وکالت از طرف مردم است، وبه نظر اکثر فقهاء وکالت ارفعودجائزه است ووکیل بدون جهت میتواند خودش را عزل کند. بنابر این استفتاء اشکال ندارد. ولی به نظر این جانب به تبع جمعی از فقهاء موکل بدون جهت میتواند وکیل را عزل کند. ولی وکیل نمیتواند خودش را معزول کند. بنابر این نماینده مذکور نمیتواند بدون عذر شرعی استعفاء دهد پس از رفتن بهمجلس، وچنانچه خساراتی به استناد همین استعفاء متوجه اشخاص حقوقی یا حقیقیشود ضامن است. مگر آن که موکلین استعفاء او را قبول کنند، که در حقیقت اقاله در وکالت است. ()

«۲۷۳»

سؤال: اگر هنگام ساختن فیلم‌های نمایشی و هنری مانند سریال‌ها و فیلم‌هایم‌شهوری که در سینماها و از تلویزیونها پخش میشود، یکی از بازیگران از اسب، کوه، ماشین و موارد دیگر پرت شد و خسارت جانی ببیند، ضمان آن به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه کسی آن اسب را تحریک نکند، و یا کسی او را از کوه پرت نکند، هیچ کس ضامن نیست. چون کسی ضامن پرت شدن و یا رم کردن اسب است، که سبب مستند به او باشد. ()

«۲۷۴»

سؤال: ضایعات و خساراتی که هنگام پیاده کردن نمایش به بار می‌آید مثلاً یکی از بازیکنان از اسب افتاده وزیر دست و پای اسبها تلف میشود ضمان آن به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) حکم این مسأله از جواب مسأله قبل معلوم میشود. ()

«۲۷۵»

سؤال: اگر برای آموزش دادن کارهای خطرناکی چون عبور از روی سیم و.. خسارتی به‌نواموز وارد شود ضمان آن به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه نوآموز بچه غیر بالغ باشد، ولی او هم اذن در این کار نداده باشد، آموزش دهنده ضامن است. آن هم در صورتی که این تعلیم و تعلم‌ها به حسب عادت در معرض این گونه‌خطرات باشد. و اگر نوآموز بالغ است، یا ولی اذن داده، یا این گونه اعمال در معرض خطر نباشد، کسی ضامن نیست. والله العالم. ()

«۲۷۶»

سؤال: اگر هنگام تغذیه خوانی هنگام کشتن ابو الفضل فرضی، شمشیر خطاء رود و کسی کشته شود ضمان دیه او به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) دیه آن به عهده عاقله (یعنی اقوام پدری) شمشیر زننده است. ()

«۲۷۷»

سؤال: کسانی که قبل از پیروزی انقلاب برای برهم زدن نظم اجتماع و در نهایت متزلزل کردن رژیم شاه به صورت و لباس زنان بی حجاب و بد حجاب، اسید پاشیده و آن‌ها را متضرر یا ناقص العضو کرده باشند، آیا ضامن خسارات مالی و دیه آن‌ها هستند یا چون کار آنها بر حسب ظاهر جنبه الهی داشته ضامن نیستند؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه آن اعمال با اجازه مجتهد جامع الشرائط بوده که او هم با رعایت قانون مهم و مهم، چنین حکمی کرده است آن افراد که اسید پاشیده اند ضامن نیستند. و اگر بدون اذن مجتهد بوده، ضامن تمام خسارات وارده می‌باشند. ()

«۲۷۸»

سؤال: اگر مثلاً معلمی به صدای مگس حساسیت داشته و محصلین در خارج از کلاس مگس‌هایی را بگیرند و هنگام درس در کلاس رها کنند و از این راه معلم را آزار داه وقت کلاس درس را تضييع کنند، آیا ضمانی به عهده آن‌ها خواهد بود یا صرفاً گناهکارند؟

جواب: (باسمه جلت اسمائه) وجهی بر ضمان تصور نمی‌کنم. (.)

«۲۷۹»

سؤال: در مواردی که مثلاً تعدادی از دانش آموزان یا دانشجویان علیه دیگری متحد شده و وی را به باد مسخره و استهزاء میگیرند تا این که او از رفتن به کلاس دلسرد شده و موجبات ترک تحصیل وی فراهم میشود، و در این میان خساراتی به او و به جامعه وارد میشود، آیا ضمانی به عهده آنان خواهد بود یا نه؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) کاری است بسیار بد و مذموم. ولی ضمان که باید یا به واسطه، یکی از قواعد باب ضمان، یا دلیل خاصی باشد در اینجا مورد ندارد. (.)

«۲۸۰»

سؤال: کسانی که مثلاً به عنوان تعمیر و یا تجدید بناء، آثار باستانی را تخریب می‌کنند و از این راه به آثار فرهنگی جامعه خسارت وارد می‌کنند، ضامنند یا کار آنان ضمان آور نیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه آن آثار باستانی ملک خودشان باشد ضامن نیستند. و اگر ملک، افراد دیگر، یا مؤسسات، یا دولت باشد ضامنند. (.)

«۲۸۱»

سؤال: اگر کارفرمایی جهت تکمیل ساختمان خود به شرکت داربست مراجعه و درخواست نصب داربست کند و شرکت مزبور با این که ساختمان مذکور در محدوده کابل برق فشار قوی قرار داشته و می‌بایست با هماهنگی با اداره برق اقدام میکرد، رأساً اقدام کند که در نتیجه کارگری در اثر برق گرفتگی فوت کند، آیا ضمان دیه انبه عهده کارفرما (صاحب ساختمان) است که در خواست نصب داربست کرده یا به عهده مسئول شرکت داربست است که بر خلاف مقررات اقدام کرده و یا به عهده مهندس ناظر است که کارشناس و مسئول نظارت بر انجام صحیح عملیات ساختمانی بوده؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه مهندس ناظر مفروض تفریط نموده، و دقت نکرده است در نتیجه گرفتن برق کارگر را عرفاً، مستند به او است، و او جزء اخیر علت است، او ضامن است. والله العالم. (.)

۱۱- آشنایی با وظایف و حقوق زن

مشخصات کتاب

سرشناسه: امینی ابراهیم ۱۳۰۴- عنوان و نام پدید آور: آشنایی با وظایف و حقوق زن / ابراهیم امینی. مشخصات نشر: قم: بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) ۱۳۸۴. مشخصات ظاهری: [۲۲۳] ص. فروست: بوستان کتاب ۱۳۶۴. زن ۲۵. سیاسی - اجتماعی ۱۴۲. جوان و باورها ۵. شابک: ۲۲۰۰۰ ریال: ۹۶۴-۳۷۱-۹۰۰-۶ یادداشت: ص.ع. لاتینی شده: Ebrahim Amini. Ashnaiyi ba vazayef va hogug-e zan = An introduction to woman's duties and rights. یادداشت: کتابنامه: ص. [۲۲۳]؛ همچنین به صورت زیرنویس. موضوع: حقوق زن -- جنبه‌های مذهبی -- اسلام موضوع: زنان در اسلام شناسه افزوده: حوزه علمیه قم. دفتر تبلیغات اسلامی. بوستان کتاب قم رده بندی کنگره: BP۲۳۰/۱۷۲ الف ۵۸۴ ۱۳۸۴ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۸۳۱ شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۶۴۵۶۴

بخش اول

مقام زن در اسلام

زن در اسلام، همان مقام شامخ انسان را دارد، زیرا زن و مرد در انسان بودن تفاوتی ندارند. اگر انسان در قرآن «خلیفه‌الله» معرفی شده و مورد کرامت قرار گرفته است: «ما آدمی زادگان را گرامی داشتیم و در خشکی و دریا بر مرکب سوار کردیم و از طبیات روزی دادیم و بر بسیاری مخلوقات برتری عطا کردیم». (۱) و چنانچه آدم به مقامی رسید که مسجود فرشتگان واقع شد: «وقتی طینت آدم را آراستم و آماده ساختم و از روح (منسوب به) خودم در آن دمیدم به سویس سجده کنید». (۲) ۱. اسراء (۱۷) آیه ۷۰: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا». ۲. حجر (۱۵) آیه ۲۹: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ». ۱۲ همه اینها در اثر انسان بودن او است. قرآن کریم درباره حضرت آدم می‌فرماید: «و خدا اسما را به آدم تعلیم کرد. سپس آنها را بر ملائکه عرضه داشت و گفت: اگر راست می‌گویید اسم‌های اینها را بگویید. ملائکه گفتند: خدایا تو منزهی، جز آن‌چه را به ما تعلیم کرده‌ای، نمی‌دانیم و تو دانا و حکیم هستی. آن‌گاه خدا به آدم گفت: از اسما به آنان خبر بده، وقتی آدم اسم‌های آنان را بیان کرد، خدا به فرشتگان گفت: آیا به شما نگفتم که من از غیب آسمان‌ها و زمین آگاه هستم و آن‌چه را اظهار می‌دارید یا کتمان می‌کنید می‌دانم». (۱) اگر حضرت آدم توانست اسما را بفهمد و پاسخ‌گوی آنها باشد، در اثر آفرینش ویژه انسانی‌اش بود و در این آفرینش زن و مرد یکسانند. به طور کلی، هرگونه تعریف و تمجیدی که در قرآن و احادیث درباره انسان به عمل آمده، زن و مرد در این‌باره یکسانند. در قرآن، آیه‌ای نیست که زن را به عنوان زن بودن نکوهش کند. بنابراین، زن و مرد از دیدگاه اسلام و قرآن دو انسانند، در ارزش‌ها تفاوتی ندارند و مسئولیت‌های مشترکی را در اداره جامعه بر عهده دارند که به برخی اشاره می‌شود: ۱. بقره (۲) آیات ۳۱ - ۳۴: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ * قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَغْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ». ۱۳ اول: زن و مرد به طور تساوی منشأ پیدایش و تولد و تکثیر و بقای نسل انسانند. قرآن کریم می‌فرماید: «ای مردم! ما شما را از مرد و زن آفریدیم و شما را گروه گروه و قبیله قبیله قرار دادیم تا شناخته شوید، ارزش‌مندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین افراد هستند. خدا دانا و آگاه است». (۱) هم‌چنین می‌فرماید: «ای مردم! از پروردگارتان که شما را از یک نفس آفرید و همسرش را نیز از جنس خودش خلق کرد و به وسیله آن دونفر، مردان و زنان فراوانی را در زمین پراکنده ساخت، بترسید. تقوای خدا را پیشه سازید که با سوگند به نام او از یک‌دیگر سؤال می‌کنید و درباره خویشاوندان نیز از خدا بترسید و خدا مراقب شما است». (۲) در آیات فوق زن و مرد دو رکن مهم اجتماع معرفی شده‌اند و رعایت تقوا ملاک برتری هر یک از زن و مرد معرفی شده است. دوم: قرآن، تنها وسیله سعادت انسان را ایمان به خدا، تزکیه و تهذیب ۱. حجرات (۴۹) آیه ۱۳: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ». ۲. نساء (۴) آیه ۱: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا - كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا». ۱۴ نفس از بدی‌ها، رعایت تقوا و انجام دادن عمل صالح می‌داند و در این جهت، میان زن و مرد فرقی نگذاشته است، بلکه هر دو را لایق ترقی و تکامل معنوی و قرب الی‌الله دانسته است. خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: «هر کس عمل صالحی را انجام دهد - مرد باشد یا زن - در حالی که به خدا ایمان دارد، پس به او زندگی خوش و پاکیزه‌ای می‌دهیم و پاداشی بهتر از کردارشان عطا خواهیم کرد». (۱) و نیز می‌فرماید: «پس پروردگار دعایشان را اجابت فرمود که من عمل هیچ کس را ضایع نمی‌کنم - چه زن و چه مرد - همه از یک‌دیگر هستید». (۲) قرآن زنان و مردان صالح و شایسته را به طور تساوی مدح کرده است و

می‌فرماید: «خدا برای مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان مؤمن و مردان و زنان مطیع و مردان و زنان راست‌گو، و مردان و زنان شکیبا و مردان و زنان خاشع و مردان و زنان صدقه‌دهنده و مردان و زنان روزه‌دار، و مردان و زنان پاک‌دامن و مردان و زنان ذاکر، آمرزش و مزدی بزرگ ۱. نحل (۱۶) آیه ۹۷: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ». ۲. آل عمران (۳) آیه ۱۹۵: «فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ». ۱۵ آمده کرده است». (۱) قرآن، همانند مردان به بانوان شایسته تاریخ اشاره نموده و از آنان ستایش کرده است. برای نمونه، درباره حضرت مریم می‌گوید: «پس پروردگارش آن دختر را به نیکی پذیرفت و به خوبی پرورش داد و زکریا را به سرپرستی او گماشت. هر وقت زکریا در محراب به نزد مریم می‌رفت، پیش او خوردنی می‌یافت، می‌گفت: ای مریم! اینها برای تو از کجا می‌رسد؟ جواب می‌داد: از جانب خدا، زیرا هر کس را که بخواهد بی حساب روزی می‌دهد». (۲) هم چنین می‌فرماید: «و فرشتگان گفتند: ای مریم! خدا تو را برگزید و پاکیزه ساخت و بر زنان جهان برتری داد». (۳) خداوند متعال درباره آسیه، همسر فرعون، می‌فرماید: «و خدا برای کسانی که ایمان آورده‌اند، زن فرعون را مثال می‌زند. ۱. احزاب (۴۳) آیه ۳۵: «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا». ۲. آل عمران (۳) آیه ۳۸: «فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسِينًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّىٰ لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ». ۳. همان، آیه ۴۲: «وَ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ». ۱۶ آن گاه که گفت: پروردگارا! برای من در بهشت نزد خود خانه‌ای بنا کن و مرا از فرعون و عملش نجات بده و مرا از مردم ستم‌کار برهان». (۱) فاطمه زهرا، دختر گرامی پیامبر نیز از همین بانوان ممتاز است که آیه تطهیر درباره او و شوهر و پدر و فرزندانش نازل شده است. خداوند متعال می‌فرماید: «خدا خواسته که رجس و پلیدی گناه را از شما برطرف سازد و شما را پاک و پاکیزه گرداند». (۲) رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره این زنان فرمود: بانوان بزرگ اهل بهشت چهار نفرند: مریم دختر عمران، فاطمه دختر محمد، خدیجه دختر خویلد و آسیه دختر مزاحم و همسر فرعون. (۳) چنان‌که می‌بینید، قرآن زن بودن را مانع رشد و ترقی و تعالی و کسب فضایل انسانی نمی‌داند، بلکه آنان را نیز همانند مردان برای کسب فضایل شایسته می‌داند. البته در قرآن، بعضی زنان نکوهش شده‌اند، مانند همسر نوح پیامبر، ۱. تحریم (۶۶) آیه ۱۱: «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ». ۲. احزاب (۳۳) آیه ۳۳: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا». ۳. کشف الغمه، ج ۲، ص ۷۶: قال النبي صلی‌الله‌علیه‌وآله: «سيدات أهل الجنة أربع: مریم بنت عمران، و فاطمة بنت محمد، و خدیجة بنت خویلد، و آسیه بنت مزاحم امرأة فرعون». ۱۷ همسر لوط پیامبر و همسر ابولهب کافر. (۱) همان‌طور که برخی مردان نیز در اثر کردار ناشایست سرزنش شده‌اند، مانند فرعون، نمرود و ابولهب. سوم: اسلام، زن و مرد را دو رکن اجتماع می‌داند که در پیدایش، تشکیل، اداره و بهره‌گیری از جامعه نقشی مشترک دارند. زن و مرد در جامعه زندگی می‌کنند و از نتایج خوب اجتماع صالح و آثار بد جامعه فاسد، به طور مساوی بهره‌مندند. بنابراین، مسئولیت اداره صحیح و اصلاح جامعه نیز بر عهده زن و مرد خواهد بود. خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: «مردان و زنان مؤمن اولیای یک‌دیگرند، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند. نماز را برپا می‌دارند و زکات می‌دهند. از خدا و رسول خدا اطاعت می‌نمایند. اینان مورد رحمت خدا واقع می‌شوند و خدا پیروز و حکیم است». (۲) درست است که حضور در میدان جهاد و جنگیدن با دشمن بر زنان واجب نشده، اما سایر مسئولیت‌های اجتماعی از آنان سلب نشده است: امر به معروف و نهی از منکر، دفاع از دین و مقدسات آن، تبلیغ و گسترش اسلام، مبارزه با تجاوز و تعدی، دفاع از حقوق محرومان و ستم‌دیدگان، تعاون در کارهای خیر، کمک به تهی‌دستان و مستمندان، پرستاری از بیماران و معلولان و سال‌خوردگان، مبارزه با

مفاسد اخلاقی و اجتماعی، پرورش صحیح ۱. تحریم (۶۶) آیه ۱۰ و سوره مسد. ۲. توبه (۹) آیه ۷۱: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ». ۱۸ کودکان، تعلیم و بالا بردن سطح دانش افراد اجتماع، تحکیم و تقویت حکومت عدل اسلامی، دفاع از ارزش‌های اسلامی، کمک به بنیة اقتصادی خانواده و کشور، و ده‌ها مسئولیت مشترک دیگر که بر عهده زن و مرد نهاده شده است. چهارم: ازوظایف مشترک دیگر زن و مرد، تحصیل علم و کشف اسرار جهان و بهره‌گیری از آن در تهیه و اختراع وسایل آسایش و رفاه در زندگی است. هر دو انسانند و لیاقت و مسئولیت دارند. اسلام در کسب دانش، تأکیدهای فراوانی دارد و آن را فریضه معرفی می‌نماید: امام صادق علیه‌السلام از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده که فرمود: تحصیل علم بر هر مسلمانی واجب است. آگاه باشید که خدا طلاب علم را دوست دارد. (۱) امام محمد باقر علیه‌السلام فرمود: دانشمندی که از دانش خود استفاده کند، از هفتاد هزار عابد بهتر است. (۲) و ده‌ها و صدها حدیث دیگر از این قبیل، که میان زن و مرد از این جهت تفاوتی نیست. زنان به عنوان فردی مسلمان وظیفه دارند در کسب دانش بکوشند، تا به خود کفایی برسند؛ به ویژه درباره تحصیل علمی که مستقیماً ۱. کافی، ج ۱، ص ۳۰: «عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله: طلب العلم فریضة علی کل مسلم، ألا إن الله یحب بغاة العلم». ۲. همان، ص ۳۳: «عن أبي جعفر عليه السلام قال: «عالم ینتفع بعلمه أفضل من سبعین ألف عابد». ۱۹ مورد نیاز آنان می‌باشد، مانند پزشکی، دندان‌پزشکی، روان‌پزشکی، داروسازی، پرستاری، مامایی، علوم آزمایشگاهی، تعلیم و تربیت، روان‌شناسی، زیست‌شناسی، شیمی، مدیریت، حسابداری، اسلام‌شناسی، تفسیر، عقاید، فقه، تاریخ، ادبیات، هنر، زبان، حقوق، اقتصاد و زنان حدود نصف جامعه را تشکیل می‌دهند و در اداره آن سهیم‌اند. از همین رو، دانشمندان و متخصصان آنان در رشته‌های مربوط و مورد نیاز باید به تعداد مردها باشد تا خود کفا شوند. باید نصف بیمارستان‌ها و درمانگاه‌ها، دانشگاه‌ها، دبیرستان‌ها، دبستان‌ها، دانشسراها، داروسازی‌ها، آزمایشگاه‌ها، مدارس علوم دینی و پرورش مبلغ، مراکز تبلیغات اسلامی، به بانوان اختصاص داشته باشد. هم‌چنین همه زایشگاه‌ها باید ویژه زنان باشد و به مقدار مردان، دانشمند و کارشناس داشته باشند که متأسفانه چنین نیست. نقصان و تفاوت مذکور می‌تواند دو علت داشته باشد: یکی، خودخواهی‌ها، خودمحوری‌ها و بی‌عدالتی‌های مردها در طول تاریخ که بانوان را از حقوق مشروعشان در خود کفایی باز داشته و آنان را وابسته نگه داشتند. دیگری، کوتاهی، خودناشناسی، رفاه‌طلبی و تجمل‌گرایی بانوان که مسیر واقعی استیفای حقوق خود را نشناختند و به بیراهه رفتند. بانوان باید مسئولیت‌ها و نقش‌های واقعی خود را بشناسند و در راه رسیدن به استقلال و خود کفایی و استیفای حقوق مشروع خود بکوشند و مواظب باشند به بیراهه نروند؛ چنان‌که بانوان غربی رفتند.

زن و حجاب

حجاب، در لغت به معنای پوشش است. حجاب، یعنی لباسی که بدن زن را بپوشاند. اسلام به بانوان دستور داده بدن خود را به طور کامل بپوشانند و از نظر مردان بیگانه محفوظ بدارند. برای وجوب حجاب از آیات قرآن و احادیث استفاده شده است. در این جا به سه آیه اشاره می‌شود: آیه اول خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: «ای پیامبر! به مردان مؤمن بگو: چشمان خویش فرو بندند و عورت خود را ننگه دارند، این برای پاک‌دامنی آنان بهتر است. خدا به کارهای آنان آگاه است. و به زنان مؤمن بگو: دیدگان خود را فرو بندند و عورت خود را ننگه دارند و زینت‌های خود را جز آن مقدار که پیداست، آشکار نسازند و مقنعه‌های خود را تا گریبان خود گذارند و زینت‌های خویش ۳۰ را جز برای شوهران و پدران و پدر شوهران و برادران و پسر برادران و پسر خواهران و زنان و بردگان خودشان و مردان خدمت‌گزارشان که به زن رغبت ندارند و کودکان غیر ممیزی که از عورت زنان خبر ندارند، آشکار نسازند. و زنان آن‌چنان پای بر زمین نزنند، تا زینت‌های پنهانشان دانسته شود. ای مؤمنان! همگان به درگاه خدا توبه کنید، باشد که

رستگار شوید». (۱) آیه فوق، درباره حجاب بانوان نازل شده و به مسائلی اشاره کرده که نیاز به شرح و تفسیر دارد: در آغاز از مردان و زنان مؤمن خواسته شده که دیدگان خود را فرو بندند و مردان به زنان و زنان به مردان خیره نشوند و چشم چرانی نکنند. غض، در لغت به معنای کاستن و فرو بستن است. غض بصر؛ یعنی نگاه را کوتاه کردن و خیره نشدن. گاهی انسان به دیگری می نگرند، ولی نگاه کردن هدف نیست، زمانی هم برای لذت می نگرند که آن را چشم چرانی می گویند. نگاه های ثانوی و لذت جویی، انسان را به فساد می کشد و از آنها نهی شده ۱. نور (۲۴) آیات ۳۰-۳۱: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ * وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلَا يَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِثْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوْ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولَى الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهُمُ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ». ۳۱ است، اما نظرهایی که برای لذت جویی نباشد حرام نیست، زیرا از لوازم معاشرت و زندگی اجتماعی است. بعد از آن، به زنان و مردان توصیه می کند که فروج خود را حفظ کنند. فروج، جمع «فرج» به معنای «عورت» است. مقصود از حفظ فرج یا پوشیدن آن، سعی در حفظ عفت و پاک دامنی است با غض بصر؛ یعنی چشم پوشیدن و رعایت حجاب. سپس خطاب به زنان می گوید: «لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا». زینت، به معنای زیور و وسیله زیبایی است که انواعی دارد: یکی، زیورهایی که از بدن جدا هستند، مانند گوشواره، گلوند، انگشتر، گل سر، دست بند، لباس های زینتی. نوع دوم زینت هایی اند که به بدن می چسبند، مانند سرمه، رنگ ناخن، رنگ دست و پا و رنگ مو. زینت مذکور در آیه هر دو مورد را شامل می شود. به زنان توصیه شده که انواع زینت های خود را برای مردان بیگانه آشکار نکنند و بدین وسیله از جلب توجه مردان و تحریک غریزه جنسی آنان جلوگیری کنند. بعد از آن، با جمله: «إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» به زنان اجازه داده، زینت های ظاهر خود را - که به طور طبیعی آشکار است - نپوشانند، مانند سرمه، رنگ ابرو، خضاب دست، انگشتر، رنگ چادر، مانتو و کفش. بانوان به دلیل این که در اجتماع زندگی می کنند و مسئولیت هایی را بر عهده دارند طبعاً چشم مردان بیگانه به صورت، دست و زینت های آشکار آنان می افتد و پوشش آنها امری دشوار و حرجی است، لذا به آنان رخصت داده شده که بدون پوشیدن آنها به ادای مسئولیت های خود مشغول باشند. ۳۲ در بعضی احادیث نیز زینت های ظاهر مذکور در آیه، به همین معنا تفسیر شده است. زراره از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که در تفسیر قول خدای عزوجل: «إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» فرمود: زینت ظاهر، عبارت است از سرمه و انگشتر. (۱) ابوبصیر می گوید: از امام صادق علیه السلام از تفسیر آیه «لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» سؤال کردم، فرمود: زینت ظاهر عبارت است از انگشتر و دست بند. (۲) سپس در تعقیب بیان حجاب می فرماید: «وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ» خمر جمع خمار و به معنای مقنعه و روسری بزرگ است. جیوب نیز جمع جیب و به معنای گریبان و یقه پیراهن است. گفته اند: زنان در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله پیراهنی را می پوشیدند که گریبان آن باز بود و مقداری از سینه شان آشکار می شد. هم چنین آنان دو طرف روسری را از بالای گوش به پشت سر می انداختند، در نتیجه گوش، گوشواره، گردن و مقداری از سینه آنان نمایان بود. از همین رو، آیه به بانوان دستور می دهد که روسری های خود را بر چاک پیراهن بیندازید، تا گوش، ۱. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۲۰۱: زراره، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عزوجل: «إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» قال: «الزينة الظاهرة الكحل والخاتم». ۲. همان، ج ۲۰، ص ۲۰۱: ابوبصیر، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألته عن قول الله عزوجل «لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» قال: «الخاتم والمسكة وهي القلب». ۳۳ گوشواره، گردن و سینه آنان را بپوشاند. طبرسی در تفسیر آیه می نویسد: «خمر» جمع خمار به معنای مقنعه و روسری است که بر گریبان و اطراف گردن می افتد. در آیه به زنان دستور رسیده که مقنعه خود را بر سینه بیندازند تا گردنشان پوشیده شود، زیرا قبلاً مقنعه را بر پشت سر می انداختند، در نتیجه سینه آنان پیدا بود. (۱) در ذیل همین آیه می فرماید: «وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا

يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ» برای رعایت کامل عفاف و جلوگیری از مفاسد اجتماعی به بانوان توصیه شده که موقع راه رفتن، پای خود را محکم به زمین نزنند، مبدا صدای زیورهای آنان به گوش مردان بیگانه برسد و موجب تحریک جنسی آنان شود و مشکلاتی به وجود آید که طبق مصالح عموم مردم، به ویژه جوانان و مردان مجرد، نیست. از این آیه، چند مطلب مهم اخلاقی و اسلامی استفاده می‌شود: ۱. زنان و مردان بیگانه باید از چشم‌چرانی و لذت‌جویی بصری پرهیزند و برای لذت‌جویی به یک‌دیگر ننگرند؛ ۲. زنان نباید زیورهای مخفی خود را برای مردان بیگانه آشکار سازند؛ ۳. بانوان وظیفه دارند روسری و مقنعه خود را به گونه‌ای بر سر بپوشانند که گوش، گوشواره، اطراف گردن و سینه آنان را به طور کامل بپوشاند؛ ۴. به زنان توصیه شده که برای رعایت هر چه بیشتر عفت عمومی و ۱. مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۳۸. ۳۴ جلوگیری از مفاسد اخلاقی، حتی پاهای خود را محکم بر زمین نزنند، مبدا صدای پای آنان موجب انحراف مردان شود؛ ۵. بر زنان واجب نیست زیورها و زینت‌های آشکار خود را بپوشانند. آیه دوم خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: «ای پیامبر! به زنان و دختران خود و زنان مؤمنان بگو که جلباب را به خود نزدیک کنند (فروپوشند) این بهتر است تا شناخته شوند و مورد آزار واقع نگردند و خدا، بخشنده و مهربان است». (۱) قاموس، «جلباب» را به معنای پیراهن و لباس گشاد بانوان یا لباسی که روی سایر لباس‌ها می‌پوشند و همه را فرامی‌گیرد و به معنای مقنعه آورده است. راغب در مفردات نیز جلباب را به پیراهن و مقنعه معنا کرده است. در المنجد نیز جلباب به معنای پیراهن یا لباس گشاد آمده است. بنابراین، در تفسیر آیه می‌توان چنین گفت: به زنان بگو: جلباب و لباس روپوش خود را از پارچه‌های ارزان قیمت تهیه کنند، یا آن را به گونه‌ای رها سازند که همه بدن، از جمله سینه و اطراف گردن آنان را کاملاً بپوشاند و از چشم نامحرمان محفوظ بدارد. اگر چنین کنند به پاک‌دامنی شناخته شده، مورد توجه بیگانگان قرار نمی‌گیرند و از ایجاد مزاحمت مصون می‌مانند. ۱. احزاب (۳۳) آیه ۵۹: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكُمْ أَذْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا». ۳۵ از آیه استفاده می‌شود که زن مسلمان باید سنگین و پوشیده و ساده از منزل خارج شود و بدین وسیله از مفاسد اخلاقی و اجتماعی جلوگیری کند. چنین رفتاری هم به نفع خود بانوان هم به سود جوانان و مردان تمام خواهد شد. آیه سوم قرآن می‌فرماید: «ای زنان پیامبر! شما همانند دیگر زنان نیستید، اگر از خدا بترسید، پس نازک سخن نگویید تا کسی که در قلبش مرض هست به طمع بیفتد، بلکه به طور معروف سخن بگویید و در خانه‌های خود بمانید و همانند زنان جاهل با زینت و آرایش کرده خود را ظاهر نسازید». (۱) در آیه فوق به زنان سه توصیه شده است: ۱. هنگام سخن گفتن صدای خود را نازک و رقیق نسازند، زیرا نازک سخن گفتن شاید موجب تحریک نیروی شهوت برای مردان ناپاک باشد؛ ۲. خانه‌دار و خانه‌نشین باشند؛ ۳. همانند زنان جاهل، بدون پوشش و برای خودنمایی و تظاهر به آرایش و زیبایی خود را در معرض دید بیگانگان قرار ندهند. گرچه آیه درباره همسران و دختران پیامبر نازل شده، دستورهایش شامل همه زنان می‌شود. ۱. همان، آیات ۳۲ - ۳۳: «يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا * وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى». ۳۶ گفتنی است مقصود از «قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ» این نیست که زنان پیامبر و سایر بانوان وظیفه دارند خانه‌نشین باشند و اصلاً از منزل خارج نشوند، زیرا چنان که گفتیم، زن عضو واقعی جامعه است و مسئولیت‌هایی را بر عهده دارد که لازمه آنها خروج از منزل است. زنان در زمان رسول خدا نیز از خانه خارج می‌شدند و در مساجد حضور می‌یافتند. آنان به سخنان پیامبر گوش می‌دادند و مسائل دینی را سؤال می‌کردند، حتی بسیاری از زنان، راوی حدیث هستند و جمعی از راویان از آنان حدیث نقل کرده‌اند. آنان در جنگ‌ها شرکت می‌کردند و به مداوای مجروحان و پرستاری آنان می‌پرداختند. همسران رسول خدا نیز در جنگ‌ها شرکت می‌نمودند، ولی به جنگیدن مأمور نبودند. سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحاب چنین نبوده که بانوان را در خانه‌ها محصور بدارند و مقصود آیه هم چنین نیست، بلکه مقصود این است که بانوان به خانه و زندگی دل بسته باشند و آن را جایگاه اصلی خود بدانند. هم چنین به خانه‌داری، بچه‌داری و شوهرداری عنایت داشته باشند و خود را در این باره مسئول بدانند و از ولگردی و خیابان‌گردی و

بی‌قید و بند بودن پرهیزند. محارم مردان درباره زنان دو دسته‌اند: محرم و نامحرم. آنچه در مورد وجوب حجاب بر زنان گفته شد در مورد مردان نامحرم است، اما رعایت حجاب درباره مردان محرم واجب نیست. مردان محرم عبارتند از: ۱. پدر و جد و هرچه بالا روند؛ ۲. ۳۷. پدر و جد مادری و هرچه بالا روند؛ ۳. برادر و فرزندان برادر تا هرچه پایین روند؛ ۴. فرزند خواهر و فرزندان او تا هرچه پایین روند؛ ۵. عمو و عموی عمو و هرچه بالا روند؛ ۶. دایی و دایی دایی و هرچه بالا روند؛ ۷. شوهر و پدر شوهر و هرچه بالا روند؛ ۸. پدر و مادر شوهر و پدر او و هرچه بالا روند؛ ۹. پسر شوهر و فرزندان او تا هرچه پایین روند؛ ۱۰. پسر و فرزندان پسر و دختری تا هرچه پایین روند؛ ۱۱. دختر و فرزندان دختری و پسر تا هرچه پایین روند؛ ۱۲. داماد و دامادِ داماد تا هرچه پایین روند. این افراد می‌توانند به بدن یک‌دیگر بنگرند و رعایت حجاب بر آنان واجب نیست. البته مشروط به این که نگاه آنان از روی ریه و لذت‌جویی نباشد و الاً حتی به محارم و اطفال غیربالغ نیز نمی‌توان نگرست. هم‌چنین اگر نگاه از روی لذت‌جویی باشد، زن به زن و مرد به مرد نیز نمی‌تواند بنگرد. حدود حجاب‌وجوب حجاب از احکام قطعی اسلام است که همه فقها بر آن اتفاق دارند. بانوان وظیفه دارند بدن خود را از مردان بیگانه بپوشند، با چادر، عبا، پیراهن بلند، ماتو، پالتو، روپوش، یا مقنعه، روسری و هر وسیله دیگری که مجموع بدن را بپوشاند و دلیلی بر وجوب استفاده از نوعی پوشش خاص نداریم. ۳۸. در اصل وجوب حجاب اختلافی نیست، اما در پوشیدن صورت و دو دست تا میچ در بین فقها اختلاف است. تعدادی از فقها پوشیدن آنها را نیز واجب دانسته یا حکم به احتیاط کرده‌اند، ولی اکثر فقها پوشیدن آنها را واجب نمی‌دانند و برای اثبات عدم وجوب به چند دلیل استناد نموده‌اند: دلیل اول: احادیثی که به طور مستقیم و صریح، وجوب ستر وجه و کفین را نفی می‌کند. - مسعده بن زیاد می‌گوید: از امام جعفر صادق علیه‌السلام شنیدم که در پاسخ سؤال از زینت‌های ظاهر زن فرمود: مقصود صورت و دو دست است. (۱) حضرت صادق علیه‌السلام در پاسخ این که مرد در صورتی که محرم نباشد به چه عضوی از زن می‌تواند نگاه کند، فرمود: صورت و دو دست و دو پا. (۲) - علی بن جعفر می‌گوید: از برادرم موسی بن جعفر علیه‌السلام سؤال کردم: مرد به چه عضوی از زن نامحرم می‌تواند بنگرد؟ فرمود: صورت و دست و جای دست‌بند. (۳) - علی بن سويد می‌گوید: به حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام عرض کردم: ۱. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۲۱۲: «مسعده بن زیاد قال سمعت جعفرًا علیه‌السلام و سئل عمًا تظهر المرأة من زینتها؟ قال: الوجه والکفین». ۲. همان، ج ۲۰، ص ۲۰۱: مروك بن عبید، عن بعض أصحابنا، عن أبي عبد الله علیه‌السلام قال: ما يحلّ للرجل أن یری من المرأة إذا لم یکن محرماً؟ قال: «الوجه والکفان و القدمان». ۳. نورالثقلین، ج ۳، ص ۵۹۰: علی بن جعفر، عن أخیه موسی علیه‌السلام ، قال: سألته عن الرجل ما یصلح أن ینظر إلیه من المرأة إذا لم یکن محرماً؟ قال: «الوجه والکف و موضع السوار». ۳۹. من به نگرستن زن زیبایی گرفتار شده‌ام و دوست دارم همیشه به او بنگرم، چه کنم؟ فرمود: در صورتی که قصد خیانت نداشته باشی مانعی ندارد، ولی مواظب باش به زنا نیفتی که برکت را از بین می‌برد و دین را به هلاکت می‌رساند. (۱) - مفضل می‌گوید: به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: فدایت شوم، چه می‌فرمایید درباره زنی که با جمعی از مردان نامحرم به سفر رفته و زنی هم همراه آنان نیست و در آن سفر فوت می‌کند؟ آن‌گاه چه باید کرد؟ فرمود: مواضع تیمم را غسل می‌دهند، ولی دست نمی‌مالند و آن‌چه را که خدا به پوشیدن آن دستور داده کشف نمی‌کنند. مفضل عرض کرد: پس با بدن او چه کنند؟ فرمود: اول، کف دست او، سپس صورتش را و بعد از آن روی دست‌ها را غسل می‌دهند. (۲) ۱. همان، علی بن سويد، قال: قلت لأبي الحسن علیه‌السلام: إني مبتلى بالنظر إلى المرأة الجميلة يعجبني النظر إليها؟ فقال لي: «يا علي! لا بأس إذا عرف من تبتك الصدق: و إياك والزنا؛ فإنه يمحق البركة و يهلك الدين». ۲. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۵۲۲: مفضل بن عمر، قال: قلت لأبي عبد الله علیه‌السلام: - جعلت فداك - ما تقول في المرأة تكون في السفر مع الرجال ليس فيهم لها ذو محرم، ولا معهم امرأة، فتموت المرأة، ما يصنع بها؟ قال: «يُغسل منها ما أوجب الله عليه التيمم، ولا- تمسّ، ولا- يُكشَف لها شيء من محاسنها التي أمر الله بسترها». قلت: فكيف يصنع بها؟ قال: «يغسل بطن كفيها، ثم يغسل وجهها، ثم يغسل ظهر كفيها». ۴۰. دليل دوم: احادیثی که به وجه و کفین تصریح ندارد، اما به طور غیرمستقیم دلالت دارند که

پوشیدن صورت و دو دست واجب نیست: - محمد بن ابی نصر می گوید: از امام رضا علیه السلام سؤال کردم که آیا مرد می تواند به موی خواهر زنش نگاه کند؟ فرمود: نه. مگر این که خواهر زنش پیر و فرتوت باشد. سپس عرض کردم: خواهرزن و زنان بیگانه مساوی هستند؟ فرمود: بله. عرض کردم: پس به کجای بدن زنان پیر می توان نگریست؟ فرمود: به مو و ذراع آنان. (۱) از این که راوی از جواز نظر به موی خواهرزن سؤال می کند، ولی در مورد صورتش سؤالی ندارد، معلوم می شود که جواز نگاه به صورت را امری مسلم می دانسته و گرنه اولویت داشت از آن نیز سؤال کند. هم چنین از این که امام در پاسخ به سؤال راوی از مقدار جواز نگاه به زنان فرتوت فرمود: «شعرها و ذراعها» و صورت آنها را اضافه نکرد، آشکار می شود که جواز نظر به صورت را امری روشن می دانسته که نیازی به ذکر ندارد و الاً - باید آن را هم اضافه می کرد. - امام رضا علیه السلام فرمود: پسر را در هفت سالگی به نماز خواندن وامی دارند ولی زن وقتی موهایش را از او می پوشاند که او محتلم شود. (۲) ۱. همان، ج ۲۰، ص ۱۹۹: احمد بن محمد بن ابی نصر، عن الرضا علیه السلام، قال: سألته عن الرجل يحل له أن ينظر إلى شعر أخت امرأته؟ فقال: «لا، إلا أن تكون من القواعد». قلت: أخت امرأته والغریبه سواء؟ قال: «نعم». قلت: فما لي من النظر إليه منها؟ فقال: «شعرها و ذراعها». ۲. همان، ج ۲۰، ص ۲۲۹: أحمد بن محمد بن أبی نصر، عن الرضا علیه السلام قال: «يؤخذ الغلام بالصلاة و هو ابن سبع سنين، ولا تغطي المرأة شعرها منه حتى يحتلم». ۴۱ - عبدالرحمان می گوید: از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام درباره دختری که به حد بلوغ نرسیده سؤال کردم: چه زمانی باید سر خود را از نامحرم بپوشد و چه موقعی برای نماز با مقنعه سر خود را بپوشد؟ فرمود: وقتی سرش را بپوشد که با دیدن خون حیض، نماز بر او حرام می شود. (۱) در این دو حدیث، وجوب پوشیدن مو و سر را بر دختر از آثار بلوغ دانسته، ولی از وجوب پوشیدن صورت سخنی به میان نیامده است، در صورتی که اگر واجب بود اولویت داشت آن را نیز بیان کند. از این جا معلوم می شود، پوشیدن صورت بر زنان واجب نیست. دلیل سوم: چنان که اشاره شد، از جمله: «لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» می توان استنباط کرد که پوشیدن صورت و دستها واجب نیست، زیرا در احادیث اهل بیت سرمه کشیدن و انگشتری به دست کردن از مصداقهای «إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» معرفی شده که وجوب پوشش ندارند. بنابراین، باید پوشش صورت و دست، که محل این دو زینت اند، نیز واجب نباشد. هم چنین جمله: «وَلْيَضْرِبَنَّ بِخُمْرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ» که در همین آیه ذکر شده، بی دلالت به عدم وجوب پوشش صورت نیست، زیرا به بانوان توصیه شده برای تحصیل حجاب کامل خمار و مقنعه خود را بر گریبان بیندازند تا اطراف گردن و سینه آنان را بپوشاند، اما درباره پوشیدن صورت ۱. همان، ج ۲، ص ۲۲۸: عبدالرحمان بن الحجاج، قال: سألت أبا إبراهيم عليه السلام عن الجارية التي لم تدرک متى ينبغى ألا تغطي رأسها ممن ليس بينها وبينه محرم؟ ومتى يجب عليها أن تقع رأسها للصلاة؟ قال: «لا تغطي رأسها حتى تحرم عليها الصلاة». ۴۲ دستوری نمی دهد، و این بیان گر عدم وجوب است. علاوه بر این که در حدیث مسعده بن صدقه که در همین بحث بدان اشاره شد، خود صورت و دو دست از مصادیق «إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» به شمار رفته است. دلیل چهارم: از برخی احادیث و شواهد تاریخی استفاده می شود که رسم زنان در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله این نبوده که صورت خود را بپوشند، بلکه با صورت باز در مجامع و کوچه و بازار ظاهر می شدند. چشم مردان به صورت آنان می افتاد و با یکدیگر صحبت می کردند، معاشرت و معامله داشتند، از پیامبر حدیث می شنیدند و برای مردان نقل می کردند. در بین راویان حدیث صدها زن وجود دارد، حتی همسران و دختران پیامبر نیز از این عمل مستثنا نبوده اند. از عایشه، حفصه، ام سلمه و فاطمه صدها حدیث نقل شده و لازمه اش دیدن صورت بانوان و شنیدن صدای آنان است، ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله نه زنان را به پوشیدن صورت امر کرد، نه مردان را از نگریستن به صورت زنان و شنیدن صدای آنان نهی فرمود، مگر این که به قصد لذت جویی و چشم چرانی باشد. جابر بن عبدالله انصاری می گوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله به قصد دیدار فاطمه علیها السلام حرکت کرد، من نیز با آن حضرت بودم. وقتی به درب خانه فاطمه رسید در زد و فرمود: السلام علیکم. فاطمه از داخل منزل گفت: علیک السلام یا رسول الله! پیامبر فرمود: (اجازه هست تا) داخل منزل شوم؟ فاطمه گفت: بفرماید:

رسول خدا فرمود: با همراهم داخل شوم؟ فاطمه گفت: یا رسول الله! مقنعه بر سر ندارم. پیامبر فرمود: زیادیِ روپوش را بر سرت بیفکن. فاطمه چنین کرد. بعد از آن رسول خدا گفت: السّلام علیکم. فاطمه ۴۳ جواب داد. سپس فرمود: خودم با مرد همراهم داخل شوم. گفت: بفرمایید. جابر می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل خانه شد، من نیز داخل شدم. چشمم به صورت فاطمه افتاد که همانند زردچوبه بود. رسول خدا فرمود: دخترم! چرا صورتت این چنین زرد شده است؟ گفت: یا رسول الله! از شدت گرسنگی. پیامبر صلی الله علیه و آله دست به دعا برداشت و گفت: ای خدایی که گرسنگان را سیر می‌کنی، فاطمه دختر محمد را سیر گردان! جابر می‌گوید: به خدا سوگند! بعد از دعای رسول خدا، به صورت فاطمه نگاه کردم، خون در صورتش به جریان افتاد و رنگ صورتش قرمز شد و بعد از آن، دیگر گرسنگی نکشید. (۱) از داستان فوق استفاده می‌شود که صورت حضرت فاطمه به طوری باز بوده که جابر ابتدا زردی آن و بعد از دعای پیامبر، سرخی آن را دیده است. سعد اسکاف از حضرت باقر علیه السلام نقل کرده که فرمود: جوانی از انصار، در کوجه‌های مدینه با زنی روبه‌رو شد. در آن زمان، زنان مقنعه خود را بر پشت گوش‌ها می‌انداختند. جوان انصاری به آن می‌نگریست، تا به او رسید و گذشت، بعد از آن، جوان هم‌چنان از پشت سر به زن نگاه می‌کرد. در این هنگام، سرش به استخوان یا شیشه‌ای خورد که در دیوار بود. صورتش شکافت و خون بر سینه و لباس‌هایش جاری گشت. جوان گفت: به خدا سوگند! شکایت این زن را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه خواهم داشت. جوان خدمت رسول خدا رسید. پیامبر پرسید: چرا این چنین خون‌آلود شده‌ای؟ جوان جریان را خدمت رسول خدا عرض کرد. در این هنگام جبرئیل نازل شد و این آیه را آورد. ۱. تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۵۸۷. ۴۴ «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ» (۱) از این داستان نیز استفاده می‌شود که زنان در زمان رسول خدا و صدر اسلام نه تنها صورت خود را نمی‌پوشیدند، بلکه روسری خود را بر پشت گوش‌ها می‌انداختند. در نتیجه، گوش، گوشواره، اطراف گردن و سینه آنان نمایان بود و در همین مورد بود که حادثه جوان انصاری رخ داد و شکایت آن را نزد رسول خدا برد و پیرو آن، آیه حجاب نازل شد که در آن به زنان توصیه شده دو طرف مقنعه را بر گریبان بیندازند تا گوش، گوشواره، اطراف گردن و سینه آنان را بپوشاند، اما نکته جالب این که درباره پوشیدن صورت دستوری نیامده و این عدم وجوب را می‌رساند. آیه حجاب، برای جلوگیری از مفاسد اخلاقی و اجتماعی و تکرار نشدن حوادثی نظیر حادثه جوان انصاری، به مردان و زنان توصیه می‌کند که نظرهای خود را فرو بندند و چشم‌چرانی و لذت‌جویی نکنند. فلسفه حجاب‌چنان که گفته شد، یکی از احکام قطعی اسلام، وجوب پوشش است، اما سؤال مهم این که فلسفه حجاب چیست و چرا اسلام با تشریح حجاب، حق آزادی را از بانوان سلب کرده است و آیا این، ستم نیست؟ در پاسخ باید گفت: هدف اسلام از تشریح حجاب، تحکیم بنیاد مقدس ۱. همان، ص ۵۸۸. ۴۵ خانواده و جلوگیری از انحراف‌های جنسی و عوارض سوء ناشی از آن، تأمین سلامت و امنیت اجتماعی، کمک به پاک‌سازی محیط و کاهش مفاسد اخلاقی است و این مقدار محدودیت نه تنها به زیان بانوان نیست، بلکه به نفع بانوان و فرزندان و شوهران آنان و سایر افراد اجتماع تمام خواهد شد. برای روشن شدن مطلب به چند نکته مهم به عنوان مقدمه اشاره می‌شود: نکته اول: با توجه به این که زن و مرد دو رکن مهم اجتماعند و سعادت و آرامش و آسایش فردی آنان تا حد زیادی به سلامت، امنیت و پاکی محیط زندگی‌شان بستگی دارد، تأمین سلامت، امنیت و پاک‌سازی محیط از مفاسد، بر عهده خود آنان نهاده شده و باید در این باره تشریک مساعی و همکاری کنند. نکته دوم: زن موجودی است ظریف و لطیف و طبعاً به آرایش، زینت، تجمل، خودنمایی و دلبری علاقه دارد و با جاذبیت خود می‌خواهد دل مردان را تسخیر کند، اما مرد موجودی است طالب و تنوع‌طلب و در برابر گزینه جنسی کاملاً ضعیف و ناتوان. گزینه جنسی او فوراً تحریک می‌شود و کنترل را از دستش خارج می‌سازد و هنگام تحریک این نیروی سرکش و طغیان‌گر حتی عقل و قانون و دین نیز غالباً از مهار کردن آن ناتوانند. همه چیز زن برای مرد، به ویژه جوان، تحریک‌کننده است: زینت‌های زن، لباس‌های زیبایی او، صدای نازکش، دلبری‌ها و عشوه‌گری‌هایش، اندامش، مو و حتی حرارت بدن او می‌تواند این گزینه سرکش را تحریک کند. نکته

سوم: در جامعه، جوانان و مردان فراوانی وجود دارند که به علت فقر و تهی‌دستی، بی‌کاری، کم‌درآمدی، ادامه تحصیلات، انجام دادن خدمت ۴۶ سربازی و یا به هر دلیل دیگر نمی‌توانند ازدواج کنند. این افراد که در بحران جوانی و زمان طغیان نیروی جنسی‌اند، کم نیستند. وضع رقت‌بار این افراد را نیز نمی‌توان نادیده گرفت، زیرا فرزندان همین پدران و مادران و از افراد همین اجتماع هستند. با توجه به مطالب مذکور، اکنون این سؤال مطرح می‌شود که مصلحت بانوان در چیست؟ در بی‌بندوباری و آزادی مطلق در مورد پوشش یا رعایت حجاب و تحمل مقداری محدودیت؟ برای درک پاسخ صحیح، بهتر است دو اجتماع فرضی را بررسی و خوبی‌ها و بدی‌های هر یک را مقایسه کنیم: ۱. در این اجتماع، بانوان از لحاظ پوشش و معاشرت با مردها آزادی کامل دارند. برای ارضای تمایل طبیعی به خودنمایی و زیبایی، آرایش کرده، نیمه‌عریان و با لباس‌های زیبا و رنگارنگ و مدهای گوناگون، از منزل خارج می‌شوند و در کوچه، بازار، خیابان، اداره، فروشگاه، دانشگاه، دبیرستان، بیمارستان و مجالس و مجامع عمومی، با آزادی کامل با مردان بیگانه معاشرت و گفت‌وگو می‌کنند. با بدن‌های نیمه‌عریان، زیبا و عشوه‌گریهای خود برای مردان بیگانه دلبری می‌کنند و هر جا می‌روند یک قافله دل همراه خود می‌برند. اگر شوهر ندارند با آزادی مطلق تا پاسی از شب در سینماها، کاباره‌ها، مجالس دانس و رقص، پارک‌ها، ولگردی در خیابان‌ها به سر می‌برند و اگر دارای شوهر باشند یا با او یا بدون وی و تنها، به بهانه آزادی همه جا می‌روند. در چنین اجتماعی، پسران و دختران در معاشرت و دوست‌گیری، حتی ۴۷ روابط جنسی آزادند و مردان نیز در معاشرت با زنان بیگانه آزادی عمل دارند. با هر زنی که او را دوست داشتند و توانستند روابط برقرار می‌کنند. با هم به سینما، کاباره، مجالس دانس و رقص، پارک، ولگردی در خیابان‌ها و مراکز فساد و فحشا می‌روند و به عیش و نوش می‌پردازند. در چنین اجتماعی، بانوان در بی‌حجابی، بی‌بندوباری، خروج از منزل، معاشرت با مردان بیگانه و روابط جنسی آزادند، اما این آزادی‌ها همراه نتایج زیر است: تزلزل بنیاد مقدس خانواده‌ها، بی‌علاقگی زن و مرد به خانه و خانواده، بدگمانی زن و شوهر و مراقبت از یک‌دیگر همانند پلیس، کشمکش و اختلاف‌های خانوادگی، کثرت وجود کودکان غیرمشروع و بی‌سرپرست و ولگرد، ازدیاد بیماری‌های روانی، کثرت قتل و جنایت و خودکشی، ازدیاد دختران بی‌شوهر و پسران بی‌زن، تأخیر سنین ازدواج، بی‌علاقگی پسران و دختران به تأسیس خانواده، گرایش جوانان به انواع مفاسد اخلاقی و انحراف‌های جنسی، ازدیاد آمار طلاق و جدایی، کثرت مردان و زنانی که ناچارند تنها زندگی کنند. نمونه چنین اجتماع از هم گسیخته خانوادگی در کشورهای غربی مشهود است. آیا چنین اجتماعی به نفع بانوان و مردان و جوانان است؟ اگر احساسات خام را کنار بگذارید و خوب بیندیشید، به یقین پاسخ شما منفی خواهد بود. ۲. در این اجتماع، زنان در صحنه زندگی حضوری فعال دارند. با رعایت امکانات و تناسب، مشاغل را پذیرفته و اجرای وظیفه می‌کنند. در دبستان، ۴۸ دبیرستان، دانشگاه، مراکز تحقیقات، بیمارستان، درمانگاه، آزمایشگاه، زایشگاه، مجالس قانون‌گذاری، وزارت‌خانه‌ها و در دیگر پست‌های مهم و مناسب، بانوان همانند مردان حضوری چشم‌گیر دارند و حجاب و پوشیدگی را - جز دست و صورت - به طور کامل رعایت می‌کنند. آنان برای حضور در اجتماع و محل کار زینت و آرایش نمی‌کنند. پوشیده و ساده و بی‌آرایش از منزل خارج می‌شوند. زینت و آرایش و دلبری را به خانه و برای شوهر خود اختصاص می‌دهند. آنها این محدودیت را با رضایت خاطر و فداکاری می‌پذیرند تا محیط اجتماع از عوامل انحراف و فساد، سالم و پاک باشد و این عمل را به خاطر رعایت حال جوانان و مردانی که قدرت ازدواج ندارند انجام می‌دهند. آنان حجاب را رعایت می‌کنند، تا مبادا چشم مردان بیگانه به آنان بیفتد و به همسرانشان دل‌سرد شوند و با ایراد و بهانه‌جویی، کانون گرم خانواده را به صحنه‌های کشمکش و نزاع تبدیل سازند. این محدودیت رامی‌پذیرند، تا جوانان پسر و دختر - که فرزندان خود این بانوان‌اند - از فساد و انحراف‌های جنسی و ضعف اعصاب مصون بمانند و در موقع مناسب و با فراهم شدن امکانات، ازدواج کرده و تشکیل خانواده دهند. این محدودیت را می‌پذیرند، تا به استحکام بنیاد خانواده‌ها - که خود نیز از آنها هستند - کمک کرده باشند و از تعداد آمار طلاق و زندگی تنهایی و کودکان پریشان و بی‌سرپرست بکاهند. در این اجتماع، کانون بیشتر خانواده‌ها گرم و روابط

زن و شوهرها نسبتاً خوب و اختلاف‌ها کمتر است. مفساد اخلاقی و انحراف‌های جنسی در بین ۴۹ جوانان به طور نسبی کم است. جوانان به ازدواج و تشکیل کانون مقدس خانواده علاقه دارند. آمار طلاق، وجود مردان و زنان مجرد چندان زیاد نیست. کودکان بی سرپرست و ولگرد کمتر وجود دارد. در این اجتماع، پدران و مادران درباره سلامت جوانان‌شان از آلوده شدن به مفساد اخلاقی و انحراف‌های جنسی و بیماری‌های روانی، اطمینان بیشتری دارند. آیا زندگی در چنین اجتماعی به نفع بانوان است یا اجتماع اول؟ هر انسان اندیشمندی اجتماع دوم را بهتر و سالم‌تر از اجتماع اول می‌داند. اسلام نیز زندگی در اجتماع دوم را بهتر و سالم‌تر می‌داند و به همین دلیل، حجاب را تشریح کرده و از بانوان خواسته که آن را رعایت کنند و زیورها و زیبایی‌های خود را از مردان بیگانه بپوشند. (۱) پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله زنان را از زینت کردن برای غیرشوهران خود نهی کرد و فرمود: هر کس برای غیر شوهرش زینت کند، سزاوار است که خدا او را به آتش دوزخ بسوزاند. (۲) امام محمد باقر علیه‌السلام فرمود: زن وقتی از منزل خارج می‌شود نباید خود را خوش‌بو سازد. (۳) ۱. نور (۲۴) آیه ۳۱. ۲. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۲۱۲: عن النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله فی حدیث المناهی، قال: «و نهی أن تتزین لغير زوجها، فإن فعلت كان حقاً على الله أن يحرقها بالنار». ۳. همان، ص ۲۲۰: جابر بن یزید، قال: سمعت أبا جعفر محمد بن علی الباقر علیه‌السلام يقول: «ولا يجوز لها أن تتطيب إذا خرجت من بيتها». ۵۰ هم چنین فرمود: برای زن جایز نیست که با مرد نامحرم مصافحه کند، مگر از پشت لباس. (۱) اسلام برای پاک‌سازی محیط اجتماع به تشریح حجاب برای بانوان اکتفا نکرده، بلکه به مردان نیز توصیه کرده که چشم‌چرانی نکنند و دیدگان خود را از تماشای زنان نامحرم فرو بندند. قرآن می‌فرماید: «به مردان مؤمن بگو: دیدگان خود را فرو بندند و عورت خود را حفظ کنند، زیرا به ترکیه و پاکی آنان کمک می‌کند و خدا به آن‌چه می‌کنند آگاه است». (۲) امام صادق علیه‌السلام فرمود: نگاه به نامحرم، تیر مسمومی است از جانب شیطان و چه بسا یک نگاه که حسرت درازی را در پی دارد. (۳) حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: نظر به نامحرم، تیر مسمومی است از جانب شیطان. هر کسی برای خدا ۱. همان، ص ۲۲۲: جابر بن یزید الجعفی، قال: سمعت أبا جعفر محمد بن علی الباقر علیه‌السلام يقول: «ولا يجوز للمرأة أن صافح غیر ذی محرم إلا من وراء ثوبها». ۲. نور (۲۴) آیه ۳۰: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكُمْ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ». ۳. وسائل الشیعه، ج ۲۰ ص ۱۹۱: علی بن عقبه، عن أبيه، عن أبي عبد الله علیه‌السلام قال: سمعته يقول: «النظرة سهم من سهام إبليس مسموم، و کم من نظرة أورث حسرة طویله». ۵۱ آن را ترک کند، لذت امن و ایمان را خواهد چشید. (۱) امام صادق علیه‌السلام فرمود: نگاه بعد از نگاه، شهوت را در دل پرورش می‌دهد و برای در فتنه افتادن صاحبش کفایت می‌کند. (۲) حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: هر کس چشمش به زن نامحرمی بیفتد، پس دیدگان خود را به سوی آسمان برگرداند یا آن را فروبندد، خدا به پاداش این عمل، حورالعینی در بهشت به او عطا خواهد کرد. (۳) رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: هر مردی که با زن نامحرم مصافحه کند، در قیامت با دست‌های بسته او را به آتش دوزخ می‌اندازند. (۴) رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: هر که با زنی که مالک او نیست، شوخی کند خدا در برابر هر کلمه‌ای که ۱. همان، ص ۱۹۲: عقبه، عن أبي عبد الله علیه‌السلام، قال: «النظرة سهم من سهام إبليس مسموم، من تركها لله لالغيره أعقبه الله أمناً و ایماناً يجد طعمه». ۲. همان، ص ۱۹۲: عن الكاهلی، قال: قال أبو عبد الله علیه‌السلام: «النظرة بعد النظرة تزرع في القلب الشهوة، و كفي بها لصاحبها فتنه». ۳. همان، ص ۱۹۳: قال الصادق علیه‌السلام: «من نظر إلى امرأة فرجع بصره إلى السماء، أو غص بصره لم يرتد إليه بصره حتى يزوجه الله من الحور العين». ۴. همان، ص ۱۹۸: عن رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله قال: «من صافح امرأة حراماً جاء يوم القيامة مغلولاً، ثم يؤمر به إلى النار». ۵۲ با او سخن گفته، در قیامت هزار سال او را محبوس می‌کند. (۱) امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: هیچ مردی نباید با زن بیگانه‌ای خلوت کند که در این صورت، شیطان سومین فرد آنان خواهد بود. (۲) موسی بن جعفر علیه‌السلام از پدرانش از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده که فرمود: هر که به خدا و قیامت ایمان دارد در جای خلوتی که صدای نفس زن نامحرمی به گوشش می‌رسد شب خوابی نمی‌کند. (۳) ۱. همان، ص ۱۹۸: قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: «من فاكه امرأة لا يملكها حبسه الله

بكل كلمه كلمها في الدنيا ألف عام». ۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۶۵: عن عليّ عليه السلام قال: «لا يخلو بامرأة رجل، فما من رجل خلا بامرأة إلا كان الشيطان ثالثهما». ۳. وسائل الشيعه، ج ۲۰، ص ۱۸۵: موسى بن جعفر، عن آبائه عليهم السلام، عن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: «من كان يؤمن بالله واليوم الآخر، فلا يبيت في موضع يسمع نفس امرأة ليست له بمحرم».

ازدواج و فواید آن

خانواده، واحد کوچک اجتماعی است که از پیوند میان زن و مرد آغاز می‌شود و با تولید فرزند توسعه و استحکام می‌یابد. ازدواج برای انسان یک نیاز طبیعی است که با اجرای صیغه عقد مشروعیت و رسمیت پیدا می‌کند. اسلام به تشکیل خانواده بسیار اهمیت می‌دهد و آن را امری مقدس می‌شمارد و در احادیث، بهترین بنا معرفی شده است: امام محمد باقر علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: بنایی در اسلام برپا نشده که نزد خدا محبوب تر از ازدواج باشد. (۱) امام صادق علیه السلام از رسول نقل کرده که فرمود: نزد خدا چیزی محبوب تر از خانه‌ای نیست که با ازدواج آباد گردد. ۱. وسائل الشيعه، ج ۲۰، ص ۱۵: عن أبي جعفر عليه السلام قال: «رسول الله صلى الله عليه وآله: ما بُني بناء في الإسلام أحب إلى الله من الترويح». ۵۴ هم چنین نزد خدا چیزی مبغوض تر از این نیست که با طلاق خانه‌ای ویران گردد. (۱) ازدواج، یکی از سنت‌های ارزشمند اسلام است که پیامبر اکرم و امامان معصوم علیهم السلام به لزوم پیروی از آن تأکید نموده‌اند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ازدواج کنید، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که دوست دارد از سنت من پیروی کند، سنت من، ازدواج است. (۲) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ازدواج سنت من است و هر کس از آن روی گرداند، از امت من نیست. (۳) اسلام، ازدواج را عمل حیوانی نمی‌داند و پیروانش را به رهبانیت و ترک ازدواج دعوت نمی‌کند، بلکه برعکس، آن را وسیله‌ای برای تزکیه و تهذیب نفس، ترک گناه و تقرب به سوی خدا می‌داند. امام صادق علیه السلام فرمود: دو رکعت نماز که شخص همسر دار بخواند، بهتر از هفتاد رکعت نماز ۱. همان، ص ۱۶: عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ما من شيء أحب إلى الله من بيت يعمر في الإسلام بالنكاح، و ما من شيء أبغض إلى الله من بيت يخرب في الإسلام بالفرقة، يعني الطلاق». ۲. همان، ص ۱۷: قال أمير المؤمنين عليه السلام: «تزوجوا فإن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: من أحب أن يتبع سنتي فإن من سنتي الترويح». ۳. بحار الأنوار، ج ۱۰۳، ص ۲۲۰: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «النكاح سنتي فمن رغب عن سنتي فليس مني». ۵۵ شخص ازدواج نکرده است. (۱) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: دو رکعت نماز شخص ازدواج کرده افضل است از عبادت مرد ازدواج نکرده که شب‌ها برای نماز به پا می‌خیزد و روزها را روزه بدارد. (۲) امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: بدترین مردگان شما کسانی‌اند که بدون ازدواج بمیرند. (۳) ازدواج و تشکیل خانواده از نظر اسلام، امری است ارزشمند و منافع فراوانی را دربر دارد که به برخی اشاره می‌شود: ۱. وسیله انس و محبت: انسان در این زندگی پر آشوب، نیاز به سکونت و آرامش و محبت دارد. به شخصی نیازمند است که محرم اسرار و خیرخواه و دل‌سوز و حامی‌اش باشد، تا با او انس بگیرد و از محبت‌ها، کمک‌ها و حمایت‌های مخلصانه‌اش بهره‌مند گردد. به فردی نیازمند است که شریک زندگی‌اش باشد. در سلامت و بیماری، عزت و ذلت، خوشی و ناخوشی، فقر و غنا، رفاه و تنگ‌دستی و در همه احوال، به او وفادار و مهربان و دل‌سوز باشد. در تأمین این نیاز چه کسی بهتر از همسر و چه جایی مناسب‌تر از کانون خانواده است. ۱. وسائل الشيعه، ص ۱۸: قال أبو عبد الله عليه السلام: «رکعتان يصلیهما المتزوج أفضل من سبعین رکعةً يصلیهما عذب». ۲. همان، ص ۱۹: قال النبي صلى الله عليه وآله: «رکعتان يصلیهما متزوج أفضل من رجل عذب يقوم ليله و يصوم نهاره». ۳. همان، ص ۱۹: عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله: رُدَّال موتاکم العزَّاب». ۵۶ خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: «و از نشانه‌های خداست که برای شما از جنس خودتان همسرانی بیافرید، تا به سویشان آرامش بیابید و در میان شما محبت و دل‌سوزی قرار داد. در این کار خدا نشانه‌هایی است برای کسانی که اهل تفکر هستند». (۱) ۲. وسیله‌ای برای پاک‌دامنی

و مصونیت از گناه: انسان طبعاً نیاز به عمل جنسی و ارضای غریزه جنسی دارد. اگر از طریق مشروع ارضا نشود، کنترل آن بسیار دشوار است و انسان را به انحراف و گناه می‌کشد. بنابراین، ازدواج بهترین و سالم‌ترین وسیله برای ارضای غریزه جنسی و مصونیت از انحراف است. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: هر که دوست دارد خدا را پاک و پاکیزه ملاقات نماید باید ازدواج کند. (۲) حضرت صادق علیه‌السلام از رسول خدا نقل کرده که فرمود: هر که ازدواج کند، نصف دینش را حفظ کرده است. (۳) حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام از پدراناش از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده که فرمود: ۱. روم (۳۰) آیه ۲۱: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ». ۲. وسائل الشیعه، ص ۱۸: قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: «من أحب أن يلقى الله طاهراً مطهراً فليلقه بزوجه». ۳. همان، ص ۱۷: عن أبي عبد الله عليه‌السلام قال: «قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: من تزوج أحرز نصف دینه». ۵۷ هر که در آغاز جوانی ازدواج کند، شیطان او فریاد می‌زند: وایلا! این جوان دو ثلث دینش را از من حفظ کرده است. پس باید در ثلث دیگر تقوا را رعایت کند. (۱) ۳. وسیله‌ای برای سلامت جسم و روان: عمل جنسی و ارضای غریزه، نیازی طبیعی است که موجب سلامت جسم و اعصاب خواهد بود و کنترل و سرکوب کردن آن، اعصاب را فرسوده و از حال اعتدال خارج می‌سازد. منشأ بسیاری از بیماری‌های روانی، از قبیل افسردگی، یأس، اضطراب، ترس، بدبینی، پوچ‌پنداری، بی‌اعتمادی و عصبانیت، می‌تواند سرکوب کردن غریزه جنسی باشد. بنابراین، ازدواج به موقع و ارضای غریزه جنسی از طریق مشروع را می‌توان یکی از عوامل سلامت جسم و اعصاب دانست. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: مردان و زنان بی‌همسر را به همسری یک‌دیگر درآورید، تا خدا اخلاقتان را نیکو گرداند و در رزق آنان گشایش دهد و بر مروتشان بیفزاید. (۲) ۴. کمک به سلامت محیط اجتماعی: اگر افراد در آغاز جوانی ازدواج کنند به زندگی خانوادگی وابسته و دلگرم می‌شوند و از ولگردی و بسیاری از ۱. بحار الأنوار، ج ۱۰۳، ص ۲۲۱: موسی بن جعفر علیه‌السلام، عن النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله، قال: «ما من شاب تزوج فی حدائهُ سنّه إلاّ عَجَّ شیطانهُ: یا ویلاه، یا ویلاه، عَصَمَ مِنّی ثلثی دینه، فلیتقَ الله العبد فی الثلث الباقی». ۲. همان، ص ۲۲۲: قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: «زوّجوا آیامکم؛ فإنّ الله یحسن لهم أخلاقهم، و یوسّع لهم فی أرزاقهم، و یزیدهم فی مروّاتهم». ۵۸ مفاسد اخلاقی مصون می‌مانند. در نتیجه، از تعداد تجاوزها با عنف، اغفال دختران و زنان، زنا، لواط، استمناء، حتی اعتیاد، قتل و جنایت و سرقت کاسته می‌شود. ازدواج به موقع در سلامت و امتیّت محیط تأثیر فراوانی دارد. از همین رو، اسلام به اولیا و مربیان توصیه می‌کند که وسیله ازدواج کسانی را که ازدواج نکرده‌اند، فراهم سازند. قرآن می‌فرماید: «افراد بی‌همسر، بندگان و کنیزان صالح خود را به همسری هم‌دیگر درآورید، چنان‌چه تهی دست باشند، خدا به فضل خود بی‌نیازشان می‌کند و خدا توسعه‌دهنده و دانا است». (۱) رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: فرزند سه حق بر پدر دارد: نام نیکویی برایش بگذارد، نوشتن را به او یاد دهد و وقتی به حد بلوغ رسید وسیله ازدواجش را فراهم سازد. (۲) ۵. تولید و تکثیر نسل: اسلام به تولید فرزند و تکثیر نسل عنایت دارد و آن را یکی از اهداف مهم ازدواج می‌شمارد. امام محمد باقر علیه‌السلام از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده که فرمود: چه مانع دارد که مؤمن ازدواج کند، شاید خدا فرزندی به او عطا کند که ۱. نور (۲۴) آیه ۳۲: «وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ». ۲. مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۲۵۳: عن النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله قال: «من حقّ الولد علی والده ثلاثه: یُحَسِّنُ اسمهُ، و یعلّمهُ الکتابه، و یزوّجه إذا بلغ». ۵۹ زمین را با گوینده کلمه لا اله الا الله سنگین نماید. (۱) رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ازدواج کنید تا زیاد شوید، زیرا من در قیامت به سایر امت‌ها با شما مباحثات می‌کنم، حتی با جنین سقط شده. (۲) ۶. لذت‌جویی: یکی از فواید مهم ازدواج، لذت‌جویی و ارضای غریزه جنسی از طریق مشروع است. لذت‌های جنسی یکی از بهترین لذت‌های دنیا است و از دیدگاه اسلام، نه تنها مذموم نیست، بلکه عملی است مشروع که اگر با قصد قربت انجام بگیرد ثواب هم دارد و در بعضی اوقات واجب می‌شود. ازدواج پیمانی است مقدس که با چند چیز تحقق می‌یابد: ۱. رضایت زن و مرد؛ ۲. اجازه پدر یا جد (در صورت باکره بودن دختر)؛ ۳. تعیین مهر (مهر می‌تواند ملک باشد

یا پول نقد یا نسبه، یا هر مال دیگری، کم باشد یا زیاد)؛ ۴. خواندن صیغه عقد (توسط زن و مرد یا وکیل آنان، در صورت آشنایی با زبان عربی). بعد از اجرای صیغه عقد، زندگی فردی زن و شوهر، به زندگی خانوادگی تبدیل می‌شود و مسئولیت‌های تازه‌ای پیدا می‌کنند. ۱. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۴: عن أبي جعفر عليه السلام، قال: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ما يمنع المؤمن أن يتخذ أهلاً؛ لعلَّ الله يرزقه نسمةً تثقل الأرض بلاهه الا لله». ۲. بحار الأنوار، ج ۱۰۳، ص ۲۲۰: قال النبي صلى الله عليه وآله: «تناكحوا تكثرُوا؛ فإني أباهي بكم الأمم يوم القيامة ولو بالسقط».

حقوق و وظایف متقابل زن و شوهر

خانواده از دیدگاه اسلام، واحد کوچک اجتماعی است که اجتماع‌های بزرگ‌تر از همین واحدها تشکیل می‌یابد. این واحد کوچک، از یک زن و مرد تشکیل شده، با تولید فرزند توسعه می‌یابد. در بین اعضای خانواده ارتباط کامل برقرار است و اهداف و منافع مشترکی دارند. سعادت هر یک از اعضا، به خوش‌بختی همه اعضا بستگی دارد. زن و مرد بعد از ازدواج باید به فکر مجموع اعضا باشند و تفکر فردی نداشته باشند. ارتباط بین زن و شوهر، مانند دو شریک یا دو همسایه یا دو دوست نیست، بلکه بسیار بالاتر و در حد وحدت است. قرآن در این باره تعبیر بسیار جالبی دارد: «و از نشانه‌های خداست که از نفس خود شما برایتان زوج بیافرید تا به آنان آرامش و سکون بیابید، و بین شما محبت و دلسوزی قرار داد، و در این موضوع برای کسانی که اهل تفکر باشند نشانه‌هایی است». (۱) روم (۳۰) آیه ۲۱: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ». ۶۱ جمله: «خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا» بر شدت اتصال و ارتباط دلالت دارد. در آیه دیگر درباره زن و شوهر می‌فرماید: «زنان برای شما لباس و شما نیز برای آنان لباس هستید». (۱) توصیف زن و مرد به لباس یک‌دیگر نیز شدت ارتباط و اتصال را افاده می‌کند؛ چنان‌که لباس نزدیک‌ترین اشیا به بدن انسان است و نیاز به آن شدید است، تا از گرما و سرما حفظش کند، عیوبش را بپوشد و به او زیبایی و آرامش دهد. زن و شوهر نیز نسبت به یک‌دیگر این چنین هستند و باید باشند. اسلام به تحکیم بنیاد خانواده و حسن ارتباط بین زوجین عنایت کامل داشته و برای هر یک از آنان وظایف و حقوقی را مقرر داشته است. حقوق و وظایف زن و شوهر را در دو بخش می‌توان خلاصه کرد: یکی، وظایف مشترک و دیگری، وظایف مخصوص. در این جا به تشریح هر یک از اینها می‌پردازیم: حقوق و وظایف مشترک حقوق و وظایفی که زن و شوهر هر دو باید آنها را رعایت کنند، عبارتند از: ۱. حسن معاشرت: رفتار زن و شوهر نسبت به هم‌دیگر باید خوب و کاملاً پسندیده باشد. ۱. بقره (۲) آیه ۱۸۷: «هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ». ۶۲ قرآن می‌فرماید: «با زنان به شیوه معروف زندگی کنید». (۱) معروف در برابر منکر، به معنای رفتاری است که از نظر شرعی و عقلی پسندیده باشد. گرچه خطاب در آیه متوجه مردان است، زنان نیز همین وظیفه را دارند. زن و شوهر باید با یک‌دیگر مهربان، خوش‌اخلاق، خوش‌برخورد، خندان، دلسوز، مددکار، غمخوار، باادب، با انصاف، راست‌گو، رازدار، امین، وفادار، خیرخواه و خوش‌رفتار باشند. در احادیث نیز به موضوع حسن معاشرت زن و شوهر تأکید شده است. پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: کامل‌ترین مردم از جهت ایمان کسانی‌اند که اخلاقشان نیکوتر باشد. خوبان شما کسانی هستند که به زنان نشان نیک‌رفتار باشند. (۲) ۲. جلب توجه همسر: زن و شوهر وظیفه دارند در نظافت، لباس پوشیدن و اصلاح سر و صورت، خواسته‌های یک‌دیگر را رعایت کنند. اسلام به زنان توصیه می‌کند که در خانه و برای شوهر خود آرایش و زینت کنند و بهترین لباس‌هایشان را بپوشند، نظیف و پاکیزه باشند و بوی خوش استعمال کنند. امام صادق علیه‌السلام فرمود: ۱. نساء (۴) آیه ۱۹: «وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ». ۲. بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۳۸۹: عن النبي صلى الله عليه وآله، قال: «أكمل المؤمنين إيماناً أحسنهم خلقاً، و خياركم خياركم لئسائه». ۶۳ زنی خدمت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رسید و سؤال کرد: حق مرد بر زن چیست؟ فرمود: وظیفه زن این است که خود را با بهترین بوها خوش‌بو سازد، بهترین لباس‌هایش را بپوشد، با بهترین زیورها زینت کند و بدین صورت

صبح گاه و شبان گاه خویش را بر شوهر عرضه بدارد و حقوق مرد بیشتر از اینهاست. (۱) مرد نیز همین وظیفه را در مورد همسرش دارد؛ باید نظیف و پاکیزه، خوش بو و خوش لباس باشد، به اصلاح سر و صورتش برسد و در منزل زیبا زندگی کند. جعفر بن محمد علیه السلام به وسیله پدراننش از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: هر یک از شما باید خودش را برای همسرش آماده سازد؛ چنان که زن، خودش را برای شوهر آماده می‌سازد. آن گاه جعفر بن محمد علیه السلام فرمود: یعنی نظافت و پاکیزگی را رعایت کند. (۲) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ۱. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۵۸: عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «جاءت امرأة إلى رسول الله صلى الله عليه وآله، وقالت: يا رسول الله! ما حق الزوج على المرأة؟ - في حديث إلى أن - قال: وعلیها أن تتطیب بأطيب طیبها، و تلبس أحسن ثیابها، و تترین بأحسن زینتها، و تعرض نفسها علیه غدوةً و عشيةً، و أكثر من ذلك حقوقه علیها». ۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۹۶: جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جدّه علی بن الحسین، عن علیّ علیه السلام، قال: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ليتيأ أحدكم لزوجته كما تتهيأ زوجته له - قال جعفر بن محمد علیه السلام: - یعنی يتهيأ بالنظافة». ۶۴ حق زن بر شوهر این است که غذا و لباسش را فراهم سازد و با صورت زشت بر او ظاهر نشود. اگر چنین کرد حق او را ادا کرده است. (۱) حسن بن جهم می‌گوید: حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را دیدم که خضاب کرده بود. عرض کردم: فدایت شوم، شما هم خضاب کرده‌اید؟! فرمود: بله. زیرا آمادگی مرد برای زن به عفت او می‌افزاید. زنانی عفت خود را از دست داده‌اند، به این دلیل که شوهرانشان، خود را برای آنان آماده نساخته بودند. آن گاه فرمود: آیا تو دوست داری همسرت را در صورتی ببینی که تو خود را بدان صورت بر او آشکار می‌سازی؟ عرض کردم: نه. فرمود: همسرت نیز چنین است. (۲) ۳. کام‌دهی: گرچه لذت‌جویی و ارضای غریزه جنسی تمام هدف ازدواج نیست، لیکن یکی از اهداف مهم و محرک اولی در ازدواج است و در تحکیم بنیاد خانواده و حسن رابطه زوجین تأثیر به‌سزایی دارد. بنابراین، کام‌دهی یکی از وظایف زن و شوهر می‌باشد. زن و شوهر باید برای استمتاع و ارضای ۱. بحار الأنوار، ج ۱۰۳، ص ۲۵۴: قال النبي صلى الله عليه وآله: «حق المرأة على زوجها أن يسدّ جوعتها، و أن يستر عورتها، ولا يقبح لها وجهاً، فإذا فعل ذلك فقد والله أدّى حقها». ۲. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۲۴۶: حسن بن الجهم، قال: رأيت أبا الحسن عليه السلام اختضب، فقلت: - جعلت فداك - اختضبت؟ فقال: «نعم، إنّ التهيئة ممّا يزيد في عفة النساء، و لقد ترك النساء العفة بترك أزواجهنّ التهيئة، - ثمّ قال: - أيسرّك أن تراها على ما تراك عليه إذا كنت على غير تهيئة؟» قلت: لا. قال: «فهو ذلك». ۶۵ غریزه جنسی یک‌دیگر آماده باشند. هر گاه یکی از آن دو، به استمتاع و عمل جنسی تمایل داشت، دیگری نیز خود را آماده سازد و مانع تراشی نکند. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به زنان می‌فرمود: نمازتان را طولانی نکنید، تا شوهرانتان را (از تمتع جنسی) بازدارید. (۱) زن و شوهر هنگام عمل جنسی نباید فقط به فکر لذت‌جویی خود باشد، بلکه به فکر کام‌دهی و ارضای همسرش نیز باشد. زیرا ارضای غریزه جنسی در حسن رابطه زوجین و تحکیم بنیاد خانواده تأثیر کامل دارد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هر گاه یکی از شما به سوی همسر خود رفت، در انجام دادن عمل جنسی عجله نکند. (۲) امام رضا علیه السلام (در ضمن حدیثی) فرمود: زن همان توقع را از تو دارد که تو از او داری. (۳) ۴. نگه‌داری و تربیت فرزندان: نگه‌داری از فرزندان و حفظ سلامت و پرورش جسم و جان و تعلیم و تربیت آنان وظیفه مشترک پدر و مادر است و به هم‌فکری و همکاری و جدیت آنان نیاز دارد. پدر در این مورد مسئولیت سنگین‌تری را بر عهده دارد، اما نقش مادر حساس‌تر و سازنده‌تر است. ۱. همان، ج ۲۰، ص ۱۶۴: أبو بصیر عن أبي جعفر عليه السلام قال: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله للنساء: لا تطولنّ صلاتكنّ لتمنعنّ أزواجكنّ». ۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۲۱: عن علیّ علیه السلام قال: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إذا أتى أحدكم امرأته فلا يعجلها». ۳. همان، عن الرضا علیه السلام - في حديث إلى أن - قال: «و اشتهد منك مثل الذی تشتهيه منها». ۶۶ وظایف مخصوص زن و شوهر الف) وظایف شوهر: مرد علاوه بر وظایف مشترک، به علت آفرینش ویژه‌اش وظایف خاصی را نیز بر عهده دارد که به برخی اشاره می‌شود: ۱. سرپرستی و قیمومت خانواده: در اسلام، ولایت و سرپرستی و مدیریت خانواده بر عهده مردان نهاده شده است. خداوند متعال در

قرآن می‌فرماید: «مردان از آن جهت که خدا برخی را بر بعضی برتری داده است و از آن جهت که از مال خود نفقه می‌دهند، بر زنان سرپرستی و قیمومت دارند. پس زنان شایسته، در غیبت شوهرانشان، با حفظ خود، عفت خود را نگه می‌دارند.» (۱) امور خانواده باید با تفاهم و مشاوره و همکاری زن و شوهر انجام بگیرد، ولی به هر حال، این اجتماع کوچک مانند هر جامعه دیگری بدون یک سرپرست و مدیر باتدبیر و بانفوذ، به خوبی اداره نخواهد شد. اکثر خانواده‌های بدون مدیر وضع مطلوبی ندارند. بنابراین، یا زن باید مسئولیت سرپرستی و نگهداری خانواده را بر عهده بگیرد یا مرد. از آنجا که جنبه تعقل بیشتر مردان بر زنان برتری دارد و برای تدبیر و نظارت بر زندگی آمادگی بیشتری دارند و برای تحمل دشواری‌ها بیشتر ۱. نساء (۴۹) آیه ۳۴: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ». ۶۷ آمده‌اند، مسئولیت سرپرستی خانواده بر عهده آنان نهاده شده است. برعکس بانوان که بیشتر، احساسات و عواطف آنان بر مردان فزونی دارد. بنابراین، صلاح خانواده در این است که سرپرستی مرد را بپذیرد و کارهای مهم زندگی را با مشورت و صلاح‌دید او انجام دهد و در موارد اختلاف، حاکمیت او را بپذیرد. ناگفته نماند که منظور از سرپرستی مرد این نیست که با اعمال قدرت و خودمحموری خانواده را اداره کند و فعال مایشاء باشد و به دیگر اعضای خانواده حق اظهار نظر ندهد، زیرا سرپرست و مدیر باتدبیر به خوبی می‌داند که هیچ مؤسسه کوچک یا بزرگی را با زور و خودمحموری نمی‌توان اداره کرد، به ویژه کانون خانواده را که باید محل آسایش و آرامش و پرورش کودکان و آینده‌سازان کشور باشد، بلکه منظور، در رأس امور قرار گرفتن برنامه‌ریزی صحیح برای اداره خانواده، با مشاوره و تبادل نظر سایر اعضای خانواده و جلب همکاری آنان در اداره امور و تفاهم در حل مشکلات و تصمیم‌گیری و حرف آخر را زدن در موارد اختلاف است. مسئولیت‌های سرپرستی مرد را در سه بخش می‌توان خلاصه کرد: ۱. تأمین هزینه‌های خانواده و تنظیم برنامه زندگی با مشاوره و تبادل نظر و رسیدگی به حساب دخل و خرج خانواده؛ ۲. حفاظت و حراست و مراقبت و دفاع از افراد خانواده؛ ۳. نظارت بر مسائل دینی، اخلاقی و فرهنگی افراد خانواده و هدایت آنان به رشد، تکامل جسمانی، نفسانی و جلوگیری از وقوع مفاسد اجتماعی و اخلاقی. ۲ ۶۸. تأمین نفقه: در اسلام تأمین کلیه هزینه‌ها و مخارج زندگی خانواده بر عهده مرد نهاده شده است. اسحاق بن عمار از حضرت صادق علیه‌السلام سؤال کرد: حق زن بر شوهر چیست؟ فرمود: غذا و لباسش را تأمین کند و لغزش‌هایش را ببخشد. (۱) ۳. اکرام و مدارا: مرد وظیفه دارد قدرشناس همسرش باشد و او را نعمتی از جانب خدا بداند. وی را گرمی داشته، با او مدارا کند، لغزش‌هایش را ببخشد و سخت‌گیری و لجاجتی نکند. اسلام چنین برخوردی را از حقوق زن و وظایف شوهر می‌داند. امام سجاد علیه‌السلام فرمود: حق همسرت این است که بدانی خدای متعال او را وسیله آرامش و انس تو قرار داده و نعمتی است از جانب خدا بر تو، پس او را گرمی بدار و با وی مدارا کنی. گرچه تو نیز بر وی حق داری، تو باید دل‌سوز او باشی، زیرا اسیر تو است. باید غذا و لباسش را فراهم سازی و اگر اشتباه کرد، ببخشی. (۲) ۱. مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۲۴۸: سأل إسحاق بن عمار أبا عبد الله عليه السلام عن حق المرأة على زوجها؟ قال: «يشبع بطنها، و يكسوها، و إن جهلت غفر لها». ۲. بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۵: قال علي بن الحسين عليه السلام: «و أما حق الزوجة: فأن تعلم أن الله جعلها سكناً و أنساً، فتعلم أن ذلك نعمه من الله عليك فتكرمها و ترفق بها، و إن كان حَقَّك عليها أوجب، فإن لها عليك أن ترحمها؛ لأنها أسيرك، و تطعمها و تكسوها، و إذا جهلت عفوت عنها». ۴ ۶۹. مراقبت‌های دینی و اخلاقی: مرد وظیفه دارد به مسائل اعتقادی، اخلاقی و دینی همسرش عنایت داشته باشد: یا خودش در این باره به او کمک کند یا وسیله آموختن آنها را فراهم سازد. مواظب اخلاق و رفتارش باشد. به کارهای خوب و اخلاق پسندیده دعوتش کند و او را از کردار زشت و اخلاق ناپسند نهد. در یک کلام، او را از آتش دوزخ برهاند و به بهشت دعوت کند. این یکی از آثار و لوازم سرپرستی و قیمومیت است که بر عهده مردان نهاده شده است. قرآن می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خودتان و خانواده‌تان را از آتش دوزخ نگه دارید، آتشی که هیزم آن، مردم و سنگ‌ها هستند.» (۱) (ب) وظایف زن: زن نیز درباره شوهر خود وظایف بسیار سنگینی دارد که در احادیث به

برخی اشاره شده است. همه وظایف در جمله‌ای کوتاه خلاصه شده و آن، خوب شوهرداری کردن است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: جهاد زن در این است که خوب شوهرداری کند. (۲) «حسن التبعل» که در حدیث آمده جمله کوتاهی است، ولی معنای گسترده‌ای دارد و همه خوبی‌ها را دربر می‌گیرد. درباره زنی می‌توان گفت: ۱. تحریم (۶۶) آیه ۶: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ». ۲. بحار الأنوار، ج ۱۰۳، ص ۲۵۲: قال علي عليه السلام: «جهاد المرأة حسن التبعل». ۷۰ خوب شوهرداری می‌کند، که مقام سرپرستی و قیمومت شوهر را می‌پذیرد و از آن پاسداری می‌کند. موقعیت او را در خانواده و بین فرزندان نگه می‌دارد. در کارهای مهم با او مشورت می‌نماید. از دستوراتش اطاعت می‌کند. اگر در موردی خروج از منزل را صلاح ندانست و اجازه نداد خارج نمی‌شود. با رفتار خوش و اخلاق نیک و محبت‌های خود، شوهر را دلگرم و خانه را به کانون صفا و محبت تبدیل می‌کند. در دشواری‌ها و گرفتاری‌ها به یاری شوهر می‌شتابد و از او دل‌جویی می‌نماید. در مورد اموال شوهر امانت‌دار است و از اسراف و تبذیر و ولخرجی اجتناب می‌کند. در کارهای خیر او را تشویق می‌نماید. بهترین لباس خود را در منزل می‌پوشد و برای شوهر آرایش و زینت می‌کند و همواره آماده و در اختیار او است. در خانه‌داری و پرورش فرزندان می‌کوشد. رازدار و امین و مهربان و دلسوز است... درباره چنین زنی می‌توان گفت: خوب شوهرداری می‌کند و عملش در ردیف جهاد در راه خدا قرار دارد. در احادیث درباره چند چیز تأکید بیشتری شده است: ۱. اطاعت از شوهر در موارد مجاز؛ ۲. تمکین از شوهر در هم‌خوابگی و تمتعات و عمل جنسی؛ جز در مواردی که منع شرعی دارد؛ ۳. امانت‌داری و حفظ اموال شوهر؛ ۴. حفظ عفت و پاک‌دامنی؛ ۵. کسب اجازه شوهر در خروج از منزل. امام صادق علیه‌السلام از پدرانیش از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده که فرمود: ۷۱ سودی نصیب مرد مسلمان نشده که بعد از اسلام بهتر از زوجه مسلمانی باشد که وقتی به او می‌نگرد، خشنود می‌شود و از دستورهایش اطاعت کرده، در غیاب او از نفس خود و اموال او نگاه‌داری می‌کند. (۱) امام محمد باقر علیه‌السلام فرمود: زنی خدمت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رسید و گفت: یا رسول الله! حق مرد بر زن چیست؟ فرمود: باید در اطاعت شوهر باشد و نافرمانی نکند، از خانه‌اش بدون اذن او صدقه ندهد، بدون رضایت او روزه مستحبی نگیرد، از تمتعات جنسی مانع او نشود، گرچه بر شتر سوار باشد. بدون اذن او از منزل خارج نشود. (۲) ۱. وسائل الشیعه، ج ۲۰ ص ۴۱: عن أبي عبدالله عليه السلام عن آبائه عليهم السلام قال: «قال النبي صلى الله عليه وآله: ما استفاد امرئ مسلم فائدة بعد الإسلام أفضل من زوجة مسلمة تسره إذا نظر إليها، و تطيعه إذا أمرها، و تحفظه إذا غاب عنها في نفسها و ماله». ۲. همان، ص ۱۵۸: عن أبي جعفر عليه السلام قال: «جاءت امرأة إلى النبي صلى الله عليه وآله فقالت: يا رسول الله! ما حق الزوج على المرأة؟ فقال لها: أن تطيعه، ولا تعصيه، ولا تصدق من بيته إلا بإذنه، ولا تصوم تطوعاً إلا بإذنه، ولا تمنعه نفسها و إن كانت على ظهر قتب، ولا تخرج من بيتها إلا بإذنه».

مهر زن و فلسفه آن

مرد هنگام اجرای صیغه نکاح، چیزی را به همسرش تقدیم می‌کند که در اصطلاح «مهر و صداق» نامیده می‌شود. کلمه مهر در قرآن نیامده، اما لفظ صداق استعمال شده است. قرآن می‌فرماید: «صداق زنان را بپردازید که عطیه‌ای است و اگر بعداً چیزی از آن‌را، با رضایت به شما بخشیدند، بخورید که گوارایتان باد». (۱) برای صداق، مقدار معینی تعیین نشده، بلکه به توافق زن و مرد بستگی دارد. امام محمد باقر علیه‌السلام فرمود: صداق چیزی است که زن و شوهر بر آن توافق می‌کنند، کم باشد یا زیاد. (۲) ۱. نساء (۴) آیه ۴: «وَأَتُوا النِّسَاءَ صِدْقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا». ۲. وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۲۴۰: قال ابو جعفر عليه السلام: «الصداق ما تراضيا عليه من قليل او كثير، فهذا الصداق». ۷۳ برای حداقل مهر نیز مقداری تعیین نشده، اما در احادیث آمده که زیاد هم ناچیز نباشد. امام جعفر صادق علیه‌السلام از پدرانیش از حضرت علی علیه‌السلام نقل کرده که فرمود: من دوست ندارم «مهر» از ده درهم کمتر باشد، تا به مقدار پولی که به زن زناکار پرداخت می‌شود شبیه نباشد. (۱) برای حداکثر صداق

مقدار معینی تعیین نشده، هرچه هم زیاد باشد مانع ندارد، ولی اسلام تعیین مهریه‌های سنگین و مسابقه در آن را صلاح نمی‌داند و از آن نهی کرده است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: مهر زنان را سنگین نکنید و ازدیاد آن را به مسابقه نگذارید، زیرا موجب دشمنی می‌شود. (۲) نباید در تعیین مهر آنقدر سخت‌گیری کرد که جوانان امکان ازدواج نداشته باشند. در این مورد خوب است از افراط و تفریط خودداری شود و با رعایت شئون زن و مرد و شخصیت اجتماعی خانواده عروس و داماد، طبق امکانات اقتصادی آنان، به صدق مناسب و معتدلی توافق کنند. در نوع مهر نیز محدودیتی وجود ندارد، بلکه هر نوع مالی می‌تواند صدق باشد، مانند طلا، نقره، املاک، انواع پول‌های رایج، اسباب و لوازم زندگی، فرش، ظروف، اتومبیل، لباس و هر چیز دیگری که قابل تملک باشد. اما ۱. همان، ص ۲۵۳: جعفر بن محمد، عن آبائه، عن علی علیه‌السلام قال: «إِنِّي أَكْرَهُ أَنْ يَكُونَ الْمَهْرُ أَقْلَ مِنْ عَشْرَةِ دِرَاهِمٍ؛ لَثَلَا يَشْبَهُ مَهْرَ الْبَغِيِّ». ۲. همان، ص ۲۶۶: عن علی علیه‌السلام قال: «لَا تَغَالُوا بِمَهْوَرِ النِّسَاءِ فَتَكُونَ عِدَاؤَهُ». ۷۴ صلاح زن در این است که در صورت امکان مهر خود را ملک یا طلا، یا نقره، یا اشیایی نظیر اینها قرار دهد تا برایش ذخیره باشد و با مرور روزها از ارزش آن کاسته نشود. مهر می‌تواند نقد باشد یا نسیه و بر عهده شوهر یا هر شخص دیگری است و به توافق زن و شوهر بستگی دارد. اگر به صورت نقد باشد، زن می‌تواند قبل از عروسی آن را مطالبه کند. در صورتی که مرد قدرت پرداخت آن را دارد، باید بپردازد و اگر خودداری کرد، زن حق دارد از عمل جنسی بپرهیزد و این عدم تمکین موجب نشوز و سقوط نفقه نمی‌شود. اگر صدق نسیه باشد، ولی وقت معینی برایش تعیین شده زن قبل از رسیدن وقت، حق مطالبه ندارد و چنانچه وقت معینی تعیین نشده، هر وقت زن آن را مطالبه کرد؛ چنانچه مرد قدرت پرداخت دارد، باید بی‌درنگ آن را بپردازد. مالک حقیقی مهر، چه ملک باشد چه پول نقد، خود زن است. کسی حق ندارد بدون رضایت او در مالش تصرف کند، حتی پدر و مادر و شوهرش و منافع آن نیز به خود زن تعلق دارد. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: خدا در قیامت هر گناهی را می‌بخشد، جز گناه کسی را که مهر زن را غصب کند، یا مزد اجیری را ندهد و یا انسان آزادی را به عنوان برده بفروشد. (۱) همان، ص ۲۶۶: قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: «إِنَّ اللَّهَ لِيَغْفِرَ كُلَّ ذَنْبٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا مَهْرَ امْرَأَةٍ، وَ مَنْ اغْتَصَبَ أُجَيْرًا أُجْرَهُ، وَ مَنْ بَاعَ حُرًّا». ۷۵ از حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام سؤال شد: آیا پدر می‌تواند صدق دخترش را میل کند؟ فرمود: نه، چنین حقی را ندارد. (۱) چنانچه صدق نسیه و بر عهده شوهر است و بدهی واقعی است که باید عندالمطالبه و در اولین زمان امکان پرداخت شود. حضرت صادق علیه‌السلام درباره مردی که زنی را به عقد خود در آورده، ولی قصد داشته مهرش را نپردازد، فرمود: این عمل زنا محسوب می‌شود. (۲) امام صادق علیه‌السلام فرمود: هر مردی که مهری برای همسرش قرار دهد، ولی قصد ادای آن را نداشته باشد به منزله دزد است. (۳) حضرت صادق علیه‌السلام از پدراناش از رسول خدا نقل کرده که فرمود: هر که مهر همسرش را ندهد، نزد خدا زناکار محسوب می‌شود. خدای عزوجل در قیامت به او می‌گوید: کنیز خود را به تو تزویج کردم، در پیمان خودم، ولی تو به عهد من وفا نکردی و به کنیزم ستم نمودی. پس به مقدار حق زن، از حسنات مرد می‌گیرد و به زن می‌دهد و اگر ۱. همان، ص ۲۷۲: احمد بن ابی نصر قال سأل ابوالحسن الاول علیه‌السلام عن الرجل يزوج ابنته، اله ان يأكل صداقها؟ قال: لا، ليس ذلك له». ۲. همان، ص ۲۶۶: فضيل بن يسار، عن أبي عبدالله عليه السلام في الرجل يتزوج المرأة ولا يجعل في نفسه أن يعطيها مهرها: «فهو زنا». ۳. همان، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: «من أمهر مهرًا ثم لا ينوي قضاءه كان بمنزلة السارق». ۷۶ حسنه‌ای باقی نماند، دستور می‌دهد او را در آتش دوزخ بیفکنند، زیرا به عهد خود وفا نکرده است و عهد مورد سؤال واقع می‌شود. (۱) فلسفه مهر ممکن است کسی اصل تشریح مهر را زیر سؤال برده، بگوید: زن و مرد از لحاظ جنسی به یکدیگر نیاز دارند و از این طریق به هم‌دیگر جذب شده و ازدواج می‌کنند، پس دیگر مهر چه معنایی دارد؟ با تشریح مهر زن تحقیر شده و تا سرحد کالای مورد معامله تنزل یافته است. مرد با مهر زن را همانند برده در تملک خود درمی‌آورد. در پاسخ باید گفت: در اسلام نه زن کالا- و برده محسوب شده و نه مهر، ثمن معامله، بلکه مهر عطیه و هدیه‌ای است از جانب مرد که به همسرش تقدیم می‌کند تا او را گرمی بدارد و مراتب علاقه‌اش را اظهار دارد. در توضیح مطلب و تشریح فلسفه تشریح صدق به دو

نکته مهم اشاره می‌شود. نکته اول: با این که زن و مرد از لحاظ گزینه جنسی به یکدیگر نیاز دارند و طبعاً خواستار هم‌دیگرند، ولی هر یک از آنان ویژگی‌هایی دارد: یکی از ویژگی‌های زن لطافت و زیبایی او است و از همین طریق برای ۱. همان، ص ۲۷۶: عن الصادق، عن آبائه علیهم السلام عن النبی صلی الله علیه و آله - فی حدیث المناهی - قال: «من ظلم امرأة مهرها فهو عند الله زنا، يقول الله يوم القيامة: عبدی! زوجتک أمتی علی عهدی فلم توف بعهدی، و ظلمت أمتی. فیؤخذ من حسناته فیدفع إليها بقدر حقها، فإذا لم تبق له حسنۀ أمر به إلى النار بنکته للعهد، إنَّ العهد کان مسؤلاً». ۷۷ مرد جاذبه دارد. مهم‌ترین عامل نفوذ زن، زیبایی او است و مرد درباره آن عنایت خاصی دارد. زن با الهام از فطرت، این موضوع را دریافته و به همین جهت به آرایش می‌پردازد، تا خویشتر را زیباتر جلوه دهد و بیشتر در دل مرد نفوذ کند. دومین ویژگی زن این است که با وجود داشتن گزینه جنسی، در کتمان خواسته غریزی خود از مرد مقاوم‌تر است. خود را بی‌نیاز نشان می‌دهد و به خواستگاری مرد نمی‌رود. او ترجیح می‌دهد که در دل مرد نفوذ کند و او را شیفته خود سازد و به خواستگاری از او وادار نماید. آرایش و خودنمایی و ناز و غمزه‌های زن از همین جا نشأت می‌گیرد. بنابراین، زن بیش از هر چیز خواستار تسخیر دل مرد و عشق و دل‌باختگی او است. اما مرد در برابر نیروی جنسی ناتوان است و نمی‌تواند خواسته درونی خود را کتمان کند. از همین رو، به خواستگاری زن می‌رود. مرد طالب و خواستار زن است و دنبال او می‌رود، چون دریافته که زن خواستار عشق و علاقه او است، اظهار محبت و دل‌باختگی می‌کند و ناز و غمزه‌هایش را خریدار می‌شود. او برای اثبات محبت باطنی خود، از هر وسیله‌ای استفاده می‌نماید: پول خرج می‌کند، برایش هدیه می‌برد و مجلس جشن عقد و عروسی برپا می‌سازد. قرارداد مهر نیز یکی از همین وسایل است. مرد برای اثبات علاقه باطنی خود و برای گرامیداشت همسرش و به دست آوردن دل او، چیزی را به عنوان مهر به وی تقدیم می‌دارد. قرآن نیز مهر را به همین صورت بیان می‌کند، زیرا با عبارت ۷۸ «صِدْقَاتِهِنَّ» بیان شده و آن را با عنوان «نحله» معرفی می‌کند که به معنای هدیه و عطیه است. این، یکی از فواید و فلسفه‌های تشریح مهر بود. نکته دوم: قرارداد صداق به زن آرامش و اطمینان نسبی می‌دهد، تا بتواند وظایفی را که آفرینش بر عهده‌اش نهاده، انجام دهد. گرچه زن و مرد هنگام ازدواج با هم پیمان می‌بندند که به یکدیگر وفادار باشند و در پرورش و نگهداری فرزندان همکاری نمایند، ولی موارد خلافی نیز مشاهده می‌شود که مرد به وظیفه خود عمل نمی‌کند و از تأمین هزینه زندگی و پرورش فرزندان خود داری می‌نماید، در صورتی که طبیعت، مسئولیت‌های ویژه‌ای را بر عهده زن نهاده که نمی‌تواند از انجام دادن آنها شانه خالی کند. زیرا مرد به منزله زارع است و زن به مثابه مزرعه. او نطفه فرزند را در رحم زن غرس می‌کند و بعد از آن طبعاً آزاد است. مرد از لحاظ شرع و قانون و اخلاق در برابر همسر و فرزندش مسئولیت دارد، ولی به دلیل این که طبیعت چیزی را بر عهده‌اش نگذاشته، می‌تواند زن را با جنینی که در رحم دارد رها سازد و فرار کند. البته اکثر مردان چنین نیستند، اما به هر حال امکان وجود آن هست و نمونه‌هایی از این افراد دیده شده است. زن این چنین آزاد نیست و ناچار است دوران دشوار بارداری و زایمان و نقاوت ناشی از آن را تحمل کند. پس از زایمان نیز نمی‌تواند نوزاد ضعیف و بی‌گناه خود را دور بیندازد یا گرسنه بدارد و ناگزیر باید شیرش بدهد و از او نگهداری کند. با توجه به عاطفه شدید مادری و انسی که به فرزند گرفته بعد از آن هم نمی‌تواند او را رها سازد، بلکه ناچار است از او نگهداری کند. وی در این مدت به هزینه زندگی و مسکن و خوراک و پوشاک نیاز دارد. ۷۹ در چنین فرضی زن بی‌چاره چه کند؟ بانوان طبعاً از چنین احتمالی نگرانند. شاید یکی از علل تشریح مهر، تأمین آرامش و اطمینان نسبی برای بانوان در مورد چنین احتمال‌هایی است. اگر صداق ملک است یا پول نقد، زن آن را می‌گیرد و برای چنین مواقع احتمالی نگهداری می‌کند و چنانچه نسبه است باز هم می‌تواند آن را مطالبه کند. کوتاه سخن این که، مهر را می‌توان وسیله دل‌گرمی زن و پشتوانه‌ای برای ازدواج معرفی نمود. امام صادق علیه‌السلام فرمود: علت این که صداق بر عهده مرد نهاده شده، نه زن - گرچه کار هر دو یکی است - این است که مرد وقتی کام خود را از زن گرفت برمی‌خیزد و منتظر فراغ زن نیست و به همین علت صداق بر عهده مرد نهاده شده، نه بر زن. (۱) ۱. وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۲۶۸: عن الصادق علیه‌السلام قال: إنما صار الصداق

على الرَّجُلِ دونَ المرأةِ - و إن كانَ فعلهما واحداً - لأنَّ الرجلَ إذا قَضَى حاجته منها قامَ عنها و لم يَنْتَظِرْ فراغها فَصارَ الصداقَ عَلَيه دونَها لذلك.

نقشه و فلسفه آن

از نظر اسلام، تأمین هزینه خانواده، از جمله مخارج همسر بر عهده مرد است. مرد وظیفه دارد کلیه مخارج همسرش را تأمین کند، گرچه خود زن ثروت‌مندتر از شوهر باشد. وجوب نفقه، یکی از احکام قطعی اسلام است. آن حق زوجه است. اگر مرد آنرا نپردازد، به صورت دین بر ذمه‌اش باقی می‌ماند و عندالمطالبه باید آنرا بپردازد و چنانچه از پرداخت نفقه امتناع کند، حاکم شرعی اسلام می‌تواند زن را طلاق دهد. امام محمد باقر علیه‌السلام فرمود: هر که زن دارد، ولی لباس و غذای او را تأمین نمی‌کند، امام وظیفه دارد در میان آنان جدایی افکند. (۱) اسحاق بن عمار می‌گوید: ۱. همان، ص ۵۰۹: أبوبصیر، قال: سمعت أبا جعفر علیه‌السلام يقول: «من كانت عنده امرأة فلم یکسها ما یواری عورتها، و یطعمها ما یقیم صلبها کان حقاً علی الإمام أن یفرق بینهما». ۸۱ به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: زن چه حقی بر شوهر دارد؟ فرمود: غذا و لباسش را تأمین کند و لغزش‌هایش را ببخشد. (۱) نفقات عبارت است از کلیه نیازهای خانواده، با رعایت امکانات و عرف زمان، مکان و شئون خانواده که در این جا برمی‌شمریم: ۱. غذا، میوه و دیگر نیازها به مقدار نیاز متعارف؛ ۲. لباس زمستانی و تابستانی طبق نیاز و شئون خانواده؛ ۳. فرش و بستر؛ ۴. اسباب و لوازم پختن غذا و خوردن و آشامیدن؛ ۵. وسایل گرم‌کننده و سردکننده؛ ۶. مسکن ملکی یا استیجاری که طبق شئون خانواده باشد و آسایش آنان را تأمین کند؛ ۷. هزینه‌های بهداشت و درمان؛ ۸. وسایل نظافت و آرایش؛ و دیگر نیازهای زندگی. اشکال از موضوع نفقه انتقاد شده و گفته‌اند: در تشریح این حکم، زن تحقیر و یک مستخدم جیره‌خوار محسوب شده که در برابر زحمات شبانه‌روزی و انجام ۱. همان، ص ۵۱۰: إسحاق بن عمار، قال: قلت لأبی عبدالله علیه‌السلام: ما حق المرأة علی زوجها الذی إذا فعله کان محسناً؟ قال: «یشبعها، و یکسوها، و إن جهلت غفر لها». ۸۲ دادن کارهای دشوار خانه‌داری، غذایی را می‌خورد و لباسی را می‌پوشد. پاسخ‌دهنده باید گفت: اشکال مذکور از عناد گوینده و بی‌اطلاعی‌اش نشأت گرفته است، زیرا از دیدگاه اسلام کارهای منزل بر عهده زن نیست، حتی درباره نگهداری، پرستاری و شیردادن بچه‌ها نیز وظیفه‌ای بر عهده‌اش گذاشته نشده است. او می‌تواند هیچ کاری را انجام ندهد و مطالبه مستخدم کند و در برابر انجام دادن کارهای منزل، پرستاری و شیردادن بچه اجرت بطلبد. در عین حال، نفقه‌اش بر عهده مرد نهاده شده است. با توجه به این مطلب، چگونه می‌توان گفت: زن تحقیر شده و به عنوان مستخدم جیره‌خوار محسوب شده است؟ گفتنی است گرچه کار کردن در خانه و اداره امور منزل وظیفه شرعی بانوان نیست ولی برای انس و الفت خانوادگی و از لحاظ اخلاقی یک ضرورت به شمار می‌رود، که در احادیث به عنوان «حسن التبعّل» یاد شده است. یک خانم کدبانو که به بقا و گرمی کانون خانواده علاقه‌مند است در پرستاری از فرزندان و اداره هر چه بهتر امور منزل در حد توان می‌کوشد ولی با میل و رغبت نه با زور و جبر. چنان‌که همسران پیامبر و دخترش فاطمه زهرا و همسران ائمه اطهار و بزرگان دین چنین بودند. سؤال این‌که زن و مرد در ارضای غریزه جنسی و تولید و پرورش فرزند به ۸۳ یک‌دیگر نیاز دارند، چرا کلیه هزینه‌های خانواده حتی مخارج شخصی زن بر عهده مرد نهاده شده است؟ چرا فقط مرد کار کند و زن بخورد، بپوشد و بخوابد و حتی کارهای خانه را انجام ندهد؟ آیا به مرد ستم نشده است؟ چرا اقتصاد زن وابسته به شوهر باشد تا ناچار باشد از او اطاعت کند و زورگویی‌ها و تزییقاتش را تحمل نماید؟ آیا بهتر نیست که زن و مرد با هم کار کنند و هزینه‌های زندگی را به اتفاق بپردازند؟ پاسخ‌دهنده به این سؤال به چند نکته مهم اشاره می‌شود: ۱. طبیعت، مسئولیت‌های سنگینی را بر عهده زن نهاده که ناچار به انجام دادن آنها است، مانند بارداری، زایمان، شیردادن نوزاد، پرستاری و مراقبت و تربیت فرزند و انجام دادن این مسئولیت‌های دشوار نیاز به فراغت دارد که با کار کردن در خارج منزل، چندان سازگار نیست. ۲. زن هر ماه یک مرتبه، چند روز عادت می‌شود و در این ایام نیاز به

استراحت دارد. ۳. کارهای خانه‌داری و بچه‌داری، از نظر شرعی و قانونی بر عهده زن نیست، اما اخلاقاً و طبق آداب و رسوم نمی‌تواند از انجام دادن آنها شانه خالی کند، زیرا از لوازم زندگی خانوادگی محسوب می‌شود و در زیبایی منزل و دل‌گرمی مرد تأثیر به‌سزایی دارد. ۴. زن موجودی ظریف، لطیف و زیبا است و مهم‌ترین وسیله جاذبیت و محبوبیت او برای شوهر، همین لطافت و زیبایی او است. در صورتی که ۸۴ اشتغال به کارهای دشوار و خسته‌کننده خارج منزل، بر لطافت و زیبایی زن لطمه وارد می‌سازد و از جاذبیت و محبوبیت او برای شوهر می‌کاهد که نه به سود او است و نه شوهرش. اگر قرار باشد زنان همانند مردان برای تأمین هزینه‌های زندگی کار کنند، در انتخاب شغل با رقابت مردان روبه‌رو شده و گاهی مجبور می‌شوند، شغل‌های دشوار را نیز بپذیرند، از قبیل کارگری در معادن و کارخانه‌های ذوب آهن، فولاد، ماشین‌سازی، پتروشیمی، سیمان، صنایع نفت، کارگری راه و ساختمان، راه آهن، رانندگی وسایل نقلیه سنگین و کارهای خسته‌کننده شبانه. چنانچه زنان و مردان در لزوم کار کردن و تأمین هزینه زندگی مساوی باشند، طبعاً با چنین مشکلاتی مواجه می‌شوند. از آن‌چه گذشت، استفاده می‌شود که زنان نمی‌توانند همانند مردان ملزم به کار کردن و تأمین هزینه زندگی باشند. از این‌رو، اسلام تأمین هزینه زندگی را به عهده شوهر گذاشته، تا زن با فراغت و آرامش خاطر، مسئولیت‌هایی را که طبیعت بر عهده‌اش نهاده انجام دهد، در نگه‌داری و پرورش فرزندان بکوشد، شادابی و زیبایی خود را حفظ کند، جایگاه خود را در دل مرد نگه‌دارد و خانه را محل انس و آرامش قرار دهد. در چنین صورتی، مرد با آرامش خاطر و علاقه به زن و فرزند و دل‌گرمی به زندگی، بیشتر تلاش و جدیت می‌کند و هزینه خانواده را تأمین می‌کند و در طبق اخلاص نهاده و با رضایت خاطر تقدیم همسرش می‌نماید. بنابراین، اسلام با واقع‌نگری و رعایت مصالح واقعی زن و مرد و فرزندان و برای استحکام بنیاد زناشویی، تأمین نفقه خانواده را بر عهده مرد نهاده و ۸۵ بی‌دلیل از یک طرف جانب‌داری و بر دیگری تحمیل نکرده است. صلاح زن و مرد در این است که نفقه بر عهده مرد باشد و زن، در امور مالی وابسته به مرد باشد. مرد چون خواستار زن و علاقه‌مند به وی است باید برایش خرج کند و از این جهت نه تنها ناراحت نیست، بلکه کاملاً رضایت دارد و احساس شخصیت می‌کند. وابستگی مالی زن نیز به زیان او نیست و او را به صورت مستخدم جیره‌خوار در نمی‌آورد، بلکه به استحکام بنیاد ازدواج کمک می‌کند. اصولاً در زندگی خانوادگی درآمد مرد به خانواده تعلق دارد و در تأمین نیازها به مصرف می‌رسد و استقلال مالی زن یا وابستگی، مطرح نیست. در خاتمه، این نکته را یادآور می‌شوم که هدف اسلام از تشریح وجوب نفقه بر مرد این نبوده که زن، بی‌کار، خانه‌نشین و مصرف‌کننده باشد و در خارج از منزل کار و مسئولیتی را بر عهده نگیرد. بلکه اسلام خواسته زن مجبور به کار کردن و تأمین هزینه‌های زندگی نباشد، ولی می‌تواند با رعایت استعداد و سلیقه و امکانات خود و تفاهم با شوهر شغل مناسبی را برگزیند و ادای وظیفه نماید و از این راه درآمدی را به دست آورد. البته درآمد او به شخص خودش تعلق دارد و مجبور نیست در زندگی صرف کند. زن خوب، درآمد خود را در طبق اخلاص می‌نهد و همانند شوهر آن را تقدیم خانواده می‌کند، تا در اداره و بهبود زندگی مشترک سهم باشد و بر صفا و محبت خانوادگی بیفزاید.

ارث زن در اسلام

زن و مرد از نظر اسلام، حقوق مساوی دارند، از جمله در کارکردن و کسب مال و تملک و اصل توارث مشترک‌اند و از یک‌دیگر ارث می‌برند. قرآن می‌فرماید: «مردان از هرچه پدر و مادر و خویشاوندان به ارث می‌گذارند نصیبی دارند و زنان، از آن‌چه پدر و مادر و خویشاوندان به ارث می‌گذارند، چه اندک باشد چه بسیار، ارث می‌برند، نصیبی معین». (۱) در این آیه، تصریح شده که زنان نیز مانند مردان ارث می‌برند و سهم معینی دارند. آیات ارث زمانی نازل شد که زن در جهان، به ویژه در میان اعراب جاهلیت، ارزش و مقامی نداشت. زمان جاهلیت، مردان از خبر دختردار ۱. نساء (۴) آیه ۷: «لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا». ۸۷ شدن شرمنده می‌شدند و چه بسا دختران بی‌گناه

را زنده به گور می‌کردند. اموال مرده فقط به پسران یا پسر ارشد می‌رسید و دختران از ارث محروم بودند. مگر این که پدر در وصیت خود چیزی برای دختران تعیین کرده باشد، یا برادر در اثر ترحم چیزی به خواهران خود بدهد. از همین رو، وقتی آیه ارث نازل شد و برای زنان نیز سهم ارثی تعیین کرد، بعضی مردم از تشریح چنین حکمی تعجب کردند. امام فخر رازی در شأن نزول آیه می‌نویسد: ابن عباس نقل می‌کند که اوس بن ثابت انصاری وفات کرد و سه دختر و یک زن به جای گذاشت. پس دو نفر از پسرعموهایش به نام‌های سویدو عرفجه که وصی او بودند، آمدند و همه اموال را بردند. زن اوس خدمت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رسید و قصه را تعریف کرد و گفت: دو نفر وصی اوس اصلاً چیزی به من و دخترانم ندادند. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: به خانه‌ات برگرد تا ببینیم از جانب خدا چه دستوری می‌رسد. بعد از آن، آیه فوق نازل شد، و دلالت دارد که مردان و زنان هر دو ارث می‌برند. (۱) آری، اسلام در چنین زمانی با تشریح توارث زن به وی شخصیت داد و او را در ردیف مرد محسوب داشت. ولی در تشریح‌های اسلامی سهم ارث زن، نصف مرد معین شده است. خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: «خدا درباره فرزندانان سفارش می‌کند که سهم ارث پسر به مقدار ۱. تفسیر کبیر، ج ۹، ص ۸۸. ۱۹۴ سهم دو دختر است و اگر دختران بیش از دو نفر باشند، دوسوم میراث از آنان است و چنانچه یک دختر بود، نصف میراث را می‌برد و اگر مرده فرزند دارد، هر یک از پدر و مادر یک ششم میراث را می‌برد و اگر فرزندی نداشت و وارث او پدر و مادر بودند، مادر یک سوم دارایی را می‌برد. اما اگر برادران داشته باشد، مادر یک ششم اموال را می‌برد، پس از عمل به وصیت و ادای دین. شما نمی‌دانید که پدران و پسران کدام یک برای شما سودمندتر هستند. این حکم خدا است که دانا و حکیم است.» (۱) از نظر اسلام، پسر دو برابر دختر از والدین و برادر دو برابر خواهر از یک‌دیگر و شوهر دو برابر زن از یک‌دیگر ارث می‌برند، مگر در مورد پدر و مادر مرده که اگر در وقت فوت فرزندان زنده باشند، هر یک از آنان یک ششم از مال مرده را به طور مساوی ارث می‌برند. پرسشدر قانون ارث اشکال شده و گفته‌اند: چرا درباره زن تبعیض شده و سهم ارث او نصف سهم مرد تعیین شده است؟ آیا این ستم و تبعیض نیست؟ ۱. نساء (۴) آیه ۱۱: «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حِظِّ الْأُنثِيَيْنِ فَإِن كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِن كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِن كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِن لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبُوهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِن كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنِ آبَائِكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفَعًا فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا». ۸۹ پاسخدر جواب باید گفت: سهم ارث زن و مرد و تفاوت بین آنها را نباید از سایر قوانین و مقررات مربوط به آنان جدا کرد و به طور مستقل در این خصوص بحث و قضاوت نمود. درست است که اسلام در مورد ارث، بین زن و مرد تفاوت گذاشته، ولی این تفاوت از روی واقع‌نگری و مسئولیت‌های مالی است که بر عهده مرد نهاده شده است. در قانون اسلام مرد باید چیزی را به عنوان مهر به همسرش تقدیم کند. کلیه مخارج زن و فرزندان نیز بر عهده مرد است. از این رو، مرد ناگزیر است با جدیت کار کند و کلیه هزینه‌های زندگی را فراهم سازد. اما زن به کارکردن و پرداخت هزینه زندگی ملزم نیست، حتی اگر اموالی داشت مجبور نیست آنها را صرف زندگی کند، بلکه می‌تواند برای خود ذخیره نماید و اموالی را که از طریق کسب و کار، یا مهر یا هبه، یا ارث یا هر طریق مشروع دیگری به دست آورد به خودش تعلق دارد و می‌تواند همه را ذخیره کند. برخلاف مرد که از نظر شرعی و قانونی ناچار است علاوه بر مهر، کلیه هزینه‌های زندگی خودش و همسرش و همه اعضای خانواده را تأمین کند. بنابراین، زن در کلیه اموال شوهر، از جمله ارثی که نصیب او شده شریک است و به طور غیرمستقیم در اختیارش قرار می‌گیرد، در صورتی که سهم ارث زن می‌تواند دست نخورده برایش باقی بماند. چون چنین بوده اسلام خواسته از طریق تشریح قانون ارث کمکی به مرد کرده باشد. ۹۰ با توجه به این مطالب، آیا می‌توان گفت: درباره ارث زن تبعیض شده است؟ اگر با دیده انصاف بنگرید تصدیق خواهید کرد که نه تنها در مورد زن تبعیض نشده، بلکه از وی جانب‌داری هم شده است. در احادیث نیز بدین علت اشاره شده است؛ امام رضا علیه‌السلام فرمود: علت این که ارث زن، نصف ارث مرد شده این است که زن وقتی شوهر کرد از مرد می‌گیرد، ولی مرد

وظیفه دارد بدهد و به همین دلیل سهم ارث او بیشتر شده است. علت دیگر این که زن، عیال مرد و نفقه خوار او است. اما بر زن واجب نیست مخارج شوهر را بپردازد و در موقع نیاز، به او کمک کند. از همین رو، سهم ارث مرد بیشتر شده است. خدای متعال در این باره می‌فرماید: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ». (۱) هشام بن سالم نقل کرده است: ابن ابی العوجاء به احوال گفت: چرا در ارث، زن ضعیف یک سهم ببرد، ۱. بحار الأنوار، ج ۱۰۴، ص ۳۲۶: عن الرضا عليه السلام قال: «علّة إعطاء النساء نصف ما يُعطى الرجال من الميراث؛ لأنّ المرأة إذا تزوّجت أخذت و الرجل يُعطى؛ فلذلك و فرّ على الرجال. وعلّة أخرى فى إعطاء الذكر مثلى ما تُعطى الأنثى فى عیال الذکر إن احتاجت، و علیه أن یعولها، و علیه نفقتها، و لیس علی المرأة أن تعول الرجل، و لا تؤخذ بنفقتها إن احتاج فوفّر علی الرجل لذلك و ذلك قول الله: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ»». ۹۱ ولی مرد ثروت مند دو سهم؟ هشام می‌گوید: من همین سؤال را از امام صادق علیه السلام کردم، در جواب فرمود: بر زن دیه عاقله، پرداخت نفقه و جهاد و مسئولیت‌های دیگر واجب نیست، اما این قبیل هزینه‌ها بر مرد واجب می‌شود. از این رو، در ارث، مرد دو سهم می‌برد و زن یک سهم. (۱) همان، ص ۳۲۷: هشام بن سالم، قال: إنّ أبی العوجاء قال للأحول: ما بال المرأة الضعیفة لها سهم واحد و للرجل القوی المؤسر سهمان؟ قال: فذکرت ذلك لأبى عبد الله عليه السلام. فقال: إنّ المرأة لیس علیها عاقله، ولا نفقه، ولا جهاد - و عدد أشياء غیر هذا - و هذا علی الرجال؛ فلذلك جعل له سهمان و لها سهم».

اسلام و چند همسری

اسلام چند همسری را تجویز کرده و به مرد اجازه می‌دهد که در شرایط خاص بیش از یک زن دائم، حداکثر چهار زن بگیرد. قبل از اسلام، چند همسری مرسوم بود و اسلام آن را نسخ نکرد، بلکه در صدد اصلاح آن برآمد و شرایطی برایش قرار داد. به حداکثر چهار نفر محدود ساخت، ولی اصل تجویز چند همسری را تنفیذ کرد. اسلام در تشریح این حکم نخواست تا از مردان جانبداری کند و آنان را در تشکیل حرم‌سراها و افراط در شهوت‌رانی و عیاشی تشویق نماید، یا حقوق بانوان را نادیده بگیرد و به آنان ستم روا دارد. بلکه برعکس، هدف اسلام دفاع از یکی از حقوق طبیعی بانوان، یعنی حق تأهل و تشکیل خانواده و تولید و پرورش فرزندان مشروع است. البته در برخی موارد هم دفاع از حقوق مردان منظور بوده است. بنابراین، تجویز چند همسری، با رعایت شرایط مقرر، ضرورت اجتماعی و به صلاح واقعی بانوان و مردان است. در توضیح مطلب به دو مقدمه اشاره می‌شود: ۹۳ مقدمه اول: با این که موالید دختر، بیش از پسر نیست، آمار نشان می‌دهد که اغلب، تعداد زنان آماده و نیازمند ازدواج از مردان بیشتر است. این تفاوت دو علت دارد: اول این که، تلفات مردان، به ویژه پسران جوان، بیشتر از زنان و دختران است. اگر به آمار مرگ‌هایی که در اثر حوادث از قبیل جنگ، سقوط و زیر آوار ماندن، غرق شدن، تلفات کارگران در معادن و کارخانه‌ها، تصادفات رانندگی و جز اینها مراجعه کنید به این امر پی می‌برید. در اثر این قبیل حوادث - که تلفات آنها هم زیاد است - تعادل بین زنان و مردان به هم می‌خورد و تعداد زنان بر مردان فزونی می‌یابد. برای تصدیق مطلب، آمار تلفات نیروهای انسانی در جنگ‌های اخیر کافی است، مانند عراق و ایران، آمریکا و عراق، افغانستان و شوروی و جنگ‌های داخلی خودشان، صرب‌ها و بوسنیایی‌ها و دیگر جنگ‌ها و تجاوزهایی که همواره در نقاط مختلف جهان جریان داشته و دارد. تلفات نیروی انسانی این جنگ‌ها بسیار زیاد و وحشتناک است و اکثر کشته شدگان مردان و جوانانی هستند که یا اصلاً ازدواج نکرده یا تازه ازدواج کرده بودند. اکنون حساب کنید که در اثر همین جنگ‌ها چقدر بر تعداد بانوان افزوده و از تعداد مردان کاسته می‌شود؟ دوم این که، برخی دانشمندان مدعی‌اند که مقاومت جنس زن در برابر بیماری‌ها بیشتر از جنس مرد است. بررسی آمار مرگ و میر کودکان، نوجوانان و جوانان نیز نظر آنان را تأیید می‌کند. حد متوسط عمر زن بیش از مرد است. آمار نشان می‌دهد که زنان بیهوش از مردان زن مرده هستند. بنابراین، تعداد زنان بیهوشی که نیاز

به ازدواج دارند، بیش از تعداد مردان ۹۴ مجردی است که نیاز به ازدواج دارند و خواستار آن هستند. همه ما شاهد زنان بیوه فراوانی هستیم که میل دارند با مرد دلخواهی ازدواج کنند، ولی امکان آن برایشان فراهم نیست. از سوی دیگر، مردان مجرد چندان را سراغ نداریم که به ازدواج مایل باشند، اما زنی را نیابند که آماده ازدواج باشد. مقدمه دوم: یکی از حقوق طبیعی انسان حق تأهل و تشکیل خانواده است؛ چنان که بشر حق کار کردن، مسکن، بهداشت، غذا و لباس دارد، حق تأهل نیز دارد. هر انسانی اعم از زن و مرد، حق دارد که ازدواج کند و از آرامش و انس خانوادگی و تولید و پرورش فرزندان مشروع و قانونی بهره‌مند گردد. زن نیز چون انسان است، حق چنین چیزی را دارد. بنابراین، قوانین اجتماعی باید طوری تنظیم شود که استفاده از حقوق طبیعی برای همه افراد امکان‌پذیر باشد. کوتاه سخن این که، در هر اجتماع از یک سو، تعداد فراوانی زن بیوه وجود دارد که نیاز به ازدواج دارند و خواهان آن هستند و چنانچه ازدواج نکنند امکان دارد به انحراف و فساد کشیده شوند. از طرف دیگر، تعداد مردان مجرد به مقداری نیست که حاضر باشند با این بیوگان ازدواج نمایند، زیرا آنان بیشتر ترجیح می‌دهند که با دختران باکره ازدواج کنند و به مقدار کافی هم وجود دارد. پس تکلیف بیوگان نیازمند به ازدواج و راه حل چیست؟ یا باید بی‌بندوباری و فساد و آزادی‌های جنسی و آثار سوء آن را تجویز کنیم؛ چنان که غرب آن را پذیرفته است و یا چندهمسری و تعدد زوجات را تجویز نماییم؛ چنان که اسلام آن را پذیرفته است. اسلام برای حل این مشکل و به نفع بانوان بیوه‌ای که نیاز به ازدواج و ۹۵ تشکیل خانواده دارند و برای جلوگیری از مفاسد اجتماعی و انحرافات جنسی، چندهمسری را تجویز کرده است. یکی از موارد دیگری که سبب تجویز چندهمسری می‌شود، عقیم یا بیمار بودن همسر مرد است. در صورتی که زن به کلی عقیم باشد، یا در اثر بیماری غیرقابل‌علاجی، بچه‌دار شدن یا حمل مجدد برایش زیان داشته باشد و مرد احساس نیاز به فرزند کند، عقل و وجدان به مرد حق می‌دهد که ازدواج مجدد کند. هم‌چنین در صورتی که زن بیمار است و نمی‌تواند نیاز جنسی شوهرش را برآورده سازد، تجدید ازدواج برای مرد یک نیاز محسوب می‌شود. برای حل این مشکل یا باید همسر اولش را طلاق دهد، یا با وجود او همسر دومی برگزیند و انتخاب فرض دوم، به نفع بانوان است. گفتنی است با توجه به این که مهم‌ترین فایده ازدواج، انس و آرامش و مودت خانوادگی است، تک همسری بر چندهمسری ترجیح دارد. اسلام نیز مردان را تشویق نمی‌کند که صرفاً برای شهوت‌رانی ازدواج مجدد نمایند و انس و آرامش خانوادگی را فدای چند دقیقه لذت‌جویی کنند. اگر اسلام ازدواج مجدد را تجویز کرده، در اثر یک ضرورت اجتماعی و برای حمایت از حقوق بانوان بیوه و نیازمند به شوهر بوده است. اوضاع و شرایط زمان، مکان، جوامع، موقعیت و امکانات افراد در این جهت تفاوت دارد. چنانچه از جهت فردی و اجتماعی ضرورتی وجود نداشت، تک همسری بر چندهمسری ترجیح دارد و در صورتی که چندهمسری در اجتماعی ضرورت داشت یا برای شخص یا اشخاصی ۹۶ خاص لازم بود، زن و مرد باید در تأمین این نیاز همکاری نمایند. مردی که برای این منظور قصد ازدواج مجدد دارد باید امکانات مالی و جسمانی خود را رعایت کند و اگر امکان اداره دو خانواده را ندارد از آن صرف نظر کند. بعد از آن، موضوع را با همسرش در میان بگذارد و ضرورت ازدواج مجدد را برایش به اثبات برساند و او را به رعایت عدل و انصاف و تساوی بین زوجین مطمئن سازد و به هر طریق ممکن رضایت او را جلب کند. همسر چنین مردی نیز وظیفه دارد برای تأمین ضرورت فردی یا اجتماعی، گذشت و فداکاری کند؛ احساسات و عواطف تند را کنار بگذارد، مشکلات و نیازهای شخص شوهر یا بانوان بیوه دیگر را نیز منظور بدارد و بالاتر از همه رضای خدا را در نظر بگیرد و با خواسته مشروع شوهرش موافقت کند. اگر ازدواج مجدد با تفاهم زن و شوهر انجام بگیرد چندان مشکلی ندارد. شرایط چندهمسری‌اسلام چندهمسری را تجویز کرده، اما برای آن، شرایطی را مقرر داشته که رعایت آنها در عمل بسیار دشوار است: ۱. امکانات مالی برای تأمین کلیه هزینه‌های دو خانواده؛ ۲. قدرت جسمانی برای تأمین نیازهای جنسی دو همسر؛ ۳. اطمینان از رعایت کامل عدل و انصاف در بین دو خانواده از همه جهات، بدون هیچ‌گونه تبعیض. خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: ۹۷ «آنچه می‌خواهید ازدواج کنید، دو یا سه یا چهار. اما اگر می‌ترسید که با عدالت رفتار نکنید، یک زن بیشتر نگیرید». (۱) در این آیه،

تجویز ازدواج مجدد را مشروط به عدم خوف از ترک انصاف و عدالت نموده که در عمل دشوار است. مردی که بیش از یک همسر دارد موظف است، در مقدار، نوع و کیفیت نفقه، مضاجعت، تمتع‌های جنسی و حتی در برخورد‌های اخلاقی، بین آنان، مساوات و عدل و انصاف را رعایت کند، گرچه میان آنان از لحاظ سنی، یا زیبایی و زشتی، یا اخلاقی و موقعیت‌های اجتماعی، یا سایر مزایا و کمالات تفاوت‌هایی وجود داشته باشد، اما مرد وظیفه دارد در همه موارد، رفتاری یکسان داشته باشد. واضح است که رعایت کامل عدل و انصاف، کاری است بس دشوار و کمتر مردی می‌تواند مطمئن باشد که قدرت ادای چنین وظیفه‌ای را دارد. در صورتی که قرآن تصریح می‌کند اگر از آن بیم دارید که نتوانید میان چند همسر با عدل و انصاف رفتار کنید، به یک زن اکتفا نمایید. بنابراین، ازدواج مجدد کاری است بسیار دشوار و پرمسئولیت که هر مردی صلاحیت آن را ندارد. ۱. نساء (۴) آیه ۳: «فَأَنكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِن خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً».

طلاق در اسلام

اسلام، طلاق و جداسدن زن و شوهر را در شرایطی خاص تجویز نموده، ولی آن را عملی منفور و مبغوض می‌داند و در احادیث مذمت شده است: امام صادق علیه‌السلام فرمود: خدا خانه‌ای را که در آن عروسی برپا شود دوست دارد و خانه‌ای را که در آن طلاق واقع شود مبغوض دارد. نزد خدا چیزی مبغوض‌تر از طلاق نیست. (۱) حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: میان کارهای حلال، کاری بدتر از طلاق نیست. خدا مردانی را که زیاد طلاق می‌دهند و زن می‌گیرند دشمن دارد. (۲) ۱. وسائل الشیعه، ج ۲۲، ص ۷: عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «إنَّ الله يحبَّ البيت الذي فيه العرس، و يبغض البيت الذي فيه الطلاق، و ما من شيء أبغض من الطلاق». ۲. همان، ص ۸: عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «ما من شيء أحلَّه الله أبغض إليه من الطلاق، و إنَّ الله يبغض المطلق اللِّدَّاق». ۹۹ هم چنین علیه‌السلام فرمود: وقتی به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خبر رسید که ابویوب قصد دارد همسر خود را طلاق دهد، فرمود: طلاق دادن ام‌ایوب گناه است. (۱) امام محمد باقر علیه‌السلام از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده که فرمود: آن قدر جبرئیل درباره زن به من سفارش کرد که گمان کردم طلاق دادن او جز در موردی که مرتکب فحش‌های آشکار شود جایز نیست. (۲) حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: تزویج کنید، ولی طلاق ندهید، زیرا از طلاق عرش خدا می‌لرزد. (۳) رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: خدا در میان مباحات، چیزی را محبوب‌تر از نکاح ندارد و هیچ مباحی را مبغوض‌تر از طلاق ندارد. (۴) طلاق از نظر اسلام، عملی بسیار زشت و قبیح است که باید حتی‌الامکان از آن دوری شود، زیرا عرش خدا را به لرزه می‌آورد، اما به عللی تحریم نشده و مورد نهی شدید قرار گرفته است. برای پیش‌گیری از وقوع طلاق، با عوامل آن به شدت مبارزه شده که به برخی از آنها اشاره می‌شود: ۱. همان، ص ۸: عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «بلغ النبي صلى الله عليه وآله أنَّ أبا أيوب يريد أن يطلق امرأته فقال رسول الله: «إنَّ طلاق امّ أيوب لحوب، أي إثم». ۲. مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۲۴۸: عن أبي جعفر عليه السلام قال: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أوصاني جبرئيل عليه السلام بالمرأة حتى ظننت أنه لا ينبغي طلاقها إلا من فاحشته مبيّنة». ۳. همان، ص ۲۲۵: عن الصادق عليه السلام قال: «تزوّجوا ولا- تطلقوا؛ فإنَّ الطلاق يهتّر منه العرش». ۴. مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۲۸۰: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «ما أحبَّ الله مباحاً كالنكاح، و ما أبغض الله مباحاً كالطلاق». ۱۰۰ ۱. یکی از عوامل طلاق، دل‌سردی مرد به همسر مشروع خود و دل‌بستگی و چشم‌داشت به زنان بیگانه است. یکی از عوامل مهم آن، بی‌حجابی یا بدحجابی بانوان و چشم‌چرانی مردان است. وقتی مرد در کوچه و خیابان چشمش به زنی افتاد که از همسر خودش زیباتر و جذاب‌تر بود، امکان دارد شیفته او گردد و از همسرش دل‌سرد شود. وقتی به منزل برگشت با ایراد و بهانه‌جویی زندگی را تلخ می‌کند و چه بسا در نهایت به طلاق کشیده شود. اسلام برای پیش‌گیری از وقوع این امر، از یک طرف به بانوان توصیه می‌کند حجاب را رعایت کنند و زینت‌های خود را در معرض دید مردان بیگانه قرار ندهند و برای غیرشوهر خود آرایش و دلبری نکنند. از سوی دیگر، به مردان

توصیه می‌کند که به زنان نامحرم ننگرند و از شوخی و شیرین‌زبانی با آنان پرهیزند. اگر چشمشان به زنی نامحرم افتاد، تعقیب نکنند و بی‌درنگ دیدگان خود را فروبندند. ۲. دومین عامل طلاق، دل‌سردی زن و مرد به یک‌دیگر و ارضا نشدن غریزه جنسی آنان است. بسیاری از طلاق‌ها و انحراف‌ها در اثر این است که زن یا مرد در کام‌یابی و ارضای غریزه جنسی خوب اشباع نمی‌شوند. اسلام برای پیش‌گیری از وقوع این امر به بانوان توصیه می‌کند که بهترین لباس‌های خود را در منزل بپوشند، طبق دلخواه شوهر، خود را آرایش کنند و در معرض دید او قرار دهند. هم‌چنین به مردان توصیه می‌کند که نظافت و پاکیزگی را رعایت کنند و به اصلاح سر و صورت خود برسند و در منزل نیز زیبا زندگی کنند. ۱۰۱ از سوی دیگر، به زن و شوهر تذکر می‌دهد که هنگام عمل جنسی و لذت‌جویی‌ها فقط به فکر ارضای غریزه جنسی و کام‌یابی خود نباشند، بلکه به فکر کام‌دهی و ارضای طرف خود نیز باشند. ۳. سومین عامل، بدرفتاری‌ها و بداخلاقی‌ها و ایراد و بهانه‌جویی‌ها و کشمکش‌ها و لجبازی‌های زن یا شوهر است. آمار نشان می‌دهد که مهم‌ترین عامل اکثر طلاق‌ها ناسازگاری اخلاق زن و شوهر بوده است. اسلام برای پیش‌گیری از این امر و استحکام بنیاد خانواده، برای هر یک از زن و شوهر حقوق و وظایفی را مقرر داشته و از آنان خواسته که به آن عمل کنند. علاوه بر آن، توصیه کرده که از خودمحوری، استبداد و لج‌بازی پرهیزند و سعه صدر و گذشت داشته باشند و اختلاف سلیقه‌ها را با عقل و انصاف حل و فصل کنند. وظایف اخلاقی زن و شوهر در کتاب‌های اخلاق بررسی شده که به برخی از آنها اشاره شد. ۴. عامل دیگری که اسلام برای حل اختلاف‌های زن و شوهر و جلوگیری از طلاق پیش‌بینی کرده، موضوع تشکیل هیئت داوران است که از دو نفر تشکیل شده است: یکی، از خانواده زن و دیگری، از خانواده مرد. این دو نفر می‌توانند از خویشان زن و شوهر یا بیگانه باشند. قرآن می‌فرماید: «اگر از اختلاف و جدایی زن و شوهر ترسیدید، پس داوری را از بستگان مرد و زن انتخاب کنید. چنان‌چه قصد اصلاح داشته باشند خدا ۱۰۲ توفیقشان می‌دهد، زیرا خدا دانا و آگاه است». (۱) هیئت داوران برای اصلاح، جلسه‌ای ترتیب می‌دهند و از زن و شوهر جهت شرکت در آن دعوت می‌نمایند. از موضوع اختلاف جویا می‌شوند، با کمال دقت و انصاف به سخنان آنان گوش می‌دهند، حق را در هر طرف یافتند دوستانه و مشفقانه به فرد دیگر تذکر می‌دهند. هر یکی از آنان را به وظیفه‌اش آشنا می‌سازند. آن‌گاه آنان را به گذشت و اغماض و رعایت وظایف زناشویی و سعی در استحکام بنیاد مقدس ازدواج دعوت می‌کنند و از عواقب سوء اختلاف و جدایی برحذر می‌دارند، بدین وسیله صلحشان می‌دهند. ناگفته نماند که صلح داوران اسلامی، با سازشی که به اجبار قانون به وجود می‌آید تفاوت فراوانی دارد. صلح قانونی مانند صلح دو شریک یا دو همسایه یا دو متخاصم است که ملزم می‌شوند به حقوق یک‌دیگر تجاوز نکنند، اما صلحی که اسلام با هیئت داوران فراهم می‌سازد، به معنای الزام قانونی نیست، بلکه رفع کدورت‌های قلبی و ریشه‌کن کردن منشأ اختلاف‌ها و سعی در ایجاد تفاهم و تحکیم علاقه خانوادگی و دل‌گرمی به زندگی و عادی ساختن روابط زن و شوهر است. امتیاز این سازش بر صلح اول، برای کسی پوشیده نیست. اما اگر داوران بعد از بررسی و اقدامات لازم بدین نتیجه رسیدند که اختلاف‌های میان زن و شوهر بسیار عمیق است و شعله‌های عشق و علاقه زناشویی کاملاً خاموش شده و هیچ امیدی به اصلاح ۱. نساء (۴) آیه ۳۵: «وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا». ۱۰۳ نیست، حتی با توصیه به گذشت و اغماض، در چنین صورتی زن و شوهر را به حال خود می‌گذارند تا از یک‌دیگر جدا شوند، یا آنان را به طلاق توصیه می‌کنند. ۵. پنجمین چیزی که می‌تواند مانع طلاق شود یا آن‌را به تأخیر بیندازد، پرداخت مهر است. مرد اگر مهر زن خود را از قبل داده، حق ندارد آن را پس بگیرد و اگر نداده است، وظیفه دارد هنگام طلاق به طور کامل بپردازد. قرآن می‌فرماید: «اگر خواستید زنی به جای زن دیگر بگیرید و او را قنطاری مال داده‌اید، نباید چیزی از او بازستانید. آیا تهمت می‌زنید و مرتکب گناه می‌شوید، تا مهرشان را بگیرید چگونه مهر را پس می‌گیرید و حال آن‌که از یک‌دیگر بهره برده‌اید و زنان از شما پیمانی استوار گرفته‌اند». (۱) مهر، حق شرعی و قانونی زن است و می‌تواند از هر طریق ممکن، آن‌را وصول کند و چنان‌چه مرد به طور نقدی آن‌را نداده باشد، باید هنگام طلاق آن‌را بپردازد. اگر

مهر، ملک یا پول قابل توجهی باشد می‌تواند تا حدی از اقدام به طلاق جلوگیری کند، به ویژه در افراد تهی دست یا کم ثروت. ۶. یکی از عوامل دیگر، سرپرستی و نگهداری از فرزندان و تأمین هزینه ۱. همان، آیات ۲۰ - ۲۱: «وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا * وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا». ۱۰۴ زندگی آنان است که مرد بر عهده دارد. در صورتی که اوضاع خانواده عادی باشد و زن و شوهر با هم زندگی کنند، بیشتر زنان مسئولیت نگهداری بچه‌ها را برعهده می‌گیرند، در نتیجه، مردان فرصت کار کردن و تأمین هزینه‌های خانواده را دارند. اما اگر با طلاق از یک‌دیگر جدا شدند، سرپرستی و نگهداری از بچه‌ها نیز برعهده مرد می‌افتد و جمع میان این دو مسئولیت بسیار دشوار است. به علاوه، بچه‌ها نیاز به مادر دارند، که پدر نمی‌تواند آن‌را تأمین کند. از همین رو، اگر پدر خوب بیندیشد و عواقب سوء و مشکلات آن‌را مطالعه کند، غالباً از طلاق دادن منصرف می‌شود. بنابراین، وجود فرزند و مسئولیت نگهداری از او را نیز می‌توان یکی از پشتوانه‌های بقا و استحکام بنیاد خانواده و از موانع طلاق به‌شمار آورد. ۷. عامل دیگر، حضور دو شاهد عادل است. اسلام در صحت طلاق حضور دو شاهد عادل را هنگام اجرای صیغه طلاق شرط کرده است، زیرا در صحت آن، اجرای صحیح صیغه طلاق شرط شده که از هر کسی ساخته نیست. از سوی دیگر، باید زمان اجرای صیغه، دو نفر شاهد عادل داشته باشند، تا صیغه طلاق را بشنوند و عنداللزوم شهادت دهند. با توجه به این که دسترسی به مجری صیغه طلاق و وجود دو نفر شاهد عادل چندان آسان نیست و نیاز به گذشت زمان دارد، مرد را از تعجیل در طلاق بازمی‌دارد. در طول این مدت امکان دارد مرد سر عقل بیاید و از عصبانیت‌ها و ۱۰۵ لجبازی‌هایش کاسته شود و در عواقب سوء طلاق و مشکلات گوناگون آینده‌اش خوب بیندیشد و از طلاق دادن منصرف گردد. دوستان و مشاوران خیرخواه نیز می‌توانند در این خصوص به او کمک کنند. بعد از وجود همه شرایط، باز عالم مجری صیغه عقد و دو نفر شاهد عادل فوراً طلاق نمی‌دهند؛ بلکه می‌کوشند اختلاف‌هایشان را برطرف سازند و صلحشان دهند و در صورت لزوم بازهم طلاق را تأخیر می‌اندازند، تا فرصت بیشتری برای عاقبت‌اندیشی و انصراف داشته باشند. اسلام، چون مخالف طلاق بوده به هر طریق ممکن می‌کوشد از وقوع آن جلوگیری کند. ۸. بعد از این که طلاق با همه شرایط و طی مراحل انجام گرفت، باز هم اسلام ازدواج را خاتمه یافته تلقی نمی‌کند، بلکه زمانی را به عنوان زمان عده (۱) تعیین کرده و در طلاق رجعی به مرد اجازه می‌دهد به ازدواج سابق رجوع کند، بدون این که نیازی به مهر و صیغه جدید باشد. اسلام آن‌قدر به حفظ و بقای ازدواج عنایت داشته که حتی بعد از وقوع طلاق و در زمان عده به مرد فرصت داده تا خوب بیندیشد و در صورت تمایل به ازدواج سابق رجوع کند. فلسفه تشریح طلاقمکن است کسی در اصل تشریح طلاق اشکال کرده، بگوید: اگر طلاق ۱. عده طلاق رجعی عبارت است از زمان وقوع طلاق، تا این که زن سه مرتبه عادت ماهانه ببیند. ۱۰۶ واقعاً مبعوض شارع اسلام بود - چنان که قبلاً گفتید - چرا آن‌را تحریم نکرد؟ اصولاً حلال بودن چگونه با مبعوض بودن قابل جمع است؟ چرا اسلام طلاق را تجویز کرد، و فلسفه آن چیست؟ در پاسخ باید گفت: در عین حال که طلاق امری است زشت و مبعوض، ولی در بعضی مواقع ضرورتی است که نمی‌توان جلو آن‌را گرفت؛ مثلاً قطع اعضای بدن امری است دردناک و مبعوض، اما در بعضی مواقع قطع عضو ضرورت دارد و به مصلحت انسان است؛ چنان که در مورد بیماری سرطان چنین است. اگر ادامه ازدواج برای زن و مرد رنج‌آور، دردناک و تحمل‌نشدنی باشد و جز طلاق چاره دیگری وجود نداشته باشد، طلاق بهترین راه‌حل است. برای نمونه، یکی از این موارد جایی است که شعله‌های عشق و محبت مرد به کلی خاموش شده و اصلاً همسرش را دوست ندارد. در چنین موردی زن از مقام محبوبیت و جاذبیت سقوط کرده و بنیاد خانواده ویران شده است. خانه‌ای که محبت در آن نباشد، سرد، تاریک و وحشتناک است؛ نه تنها برای زن و شوهر آسایشگاه نیست، بلکه زندانی است تاریک و جهنمی، سوزان. زوجیت پیوندی است طبیعی که میان مرد و زن بسته می‌شود و با همه پیمان‌های اجتماعی، مانند بیع، اجاره و رهن، صلح و شرکت کاملاً تفاوت دارد. آنها قراردادهایی هستند صرفاً اجتماعی و اعتباری که طبیعت و غریزه در آن دخالت ندارد، برخلاف ازدواج که پیوندی است طبیعی و در متن طبیعت و غریزه

زوجین ریشه دارد و از خواسته طبیعی نشأت می‌گیرد. ۱۰۷ ازدواج از نوعی جاذبه درونی مرد و زن و تمایل به وحدت، اتصال و هم‌دلی به وجود می‌آید. این جذب، در طبیعت زوجین به دو گونه متفاوت نهاده شده است: از جانب مرد به صورت عشق و دوست داشتن، خواستن و تصاحب شخص زن است و از طرف زن به صورت خودآرایی، جاذبیت، تسخیر دل و تصاحب قلب مرد است. مرد می‌خواهد محبوبه خود را بگیرد، ولی زن می‌خواهد محبوبه شوهر باشد و دلش را به دست آورد. بنیان خانواده بر این دو اساس پایه‌ریزی می‌شود و اگر زوجین به خواسته درونی خود رسیده باشند، کانون خانواده گرم و باصفا و زیبا است. مرد به خانواده خود دل‌گرم و امیدوار است و در تأمین آسایش و رفاه آنان جدیت و فداکاری می‌کند، زن نیز خودش را موفق و خوش‌بخت می‌داند و در شوهرداری، خانه‌داری و بچه‌داری تا سرحد فداکاری می‌کوشد. اما اگر مرد همسر قانونی خود را دوست نداشت و از دیدار و معاشرت با او بیزار بود و زن نیز احساس کرد که از مقام محبوبیت سقوط کرده و شوهرش او را دوست ندارد در چنین فرضی خانواده دو رکن اساسی خود را از دست داده و ویران شده به‌شمار می‌آید. زندگی در چنین خانواده سرد و از هم پاشیده‌ای، برای زن و مرد بسیار دشوار و دردناک است و ادامه آن به صلاح هیچ‌یک از زوجین نیست. در چنین شرایطی اسلام با این که طلاق را مبعوض دارد، آن را بهترین راه حل می‌داند و تجویز می‌کند. تشریح قانون طلاق برای چنین مواردی است. ۱۰۸ مورد دیگر، عدم توافق اخلاقی است؛ در صورتی که زن و مرد توافق اخلاقی ندارند و تفکر دوگانه‌ای دارند؛ هر دو خودخواه و کینه‌توز و لجاج‌بازند، شبانه روز کشمکش و نزاع و دعوا دارند و به نصیحت‌ها و راهنمایی‌های کسی گوش نمی‌دهند، به هیچ‌وجه حاضر نمی‌شوند خودشان را اصلاح و تعدیل کنند. زندگی در چنین خانواده‌ای نیز بسیار سخت و دردناک است و ادامه آن نه به نفع زن است و نه به نفع مرد. در چنین موردی نیز طلاق بهترین راه حل است و اسلام آن را تجویز می‌کند. بنابراین، طلاق در بعضی موارد ضرورت اجتماعی و بهترین راه چاره است و نمی‌تواند ممنوع باشد. ممکن است کسی بگوید: به فرض این که تجویز طلاق را در موارد ضروری بپذیریم، اما قانون طلاق مطلق است و به مردان هوس‌باز اجازه می‌دهد که به اندک بهانه‌ای همسر مظلوم خود را که جوانی، نیرو، سلامت و شادابی خویش را در خانه این مرد بی‌وفا صرف نموده، طلاق دهد و از آشیانه مأنوس خود خارج سازد و بعد از چندی همسر دیگری بگیرد. آیا تجویز چنین طلاق‌هایی ظلم به زن نیست؟ در پاسخ گفته می‌شود: اسلام نیز با هوس‌بازی و طلاق‌های ناجوان‌مردانه به طور جدی مخالف است و با عوامل آن به شدت مبارزه کرده است و برای اجرای طلاق شرایط و مقرراتی را وضع کرده و موانعی به وجود آورده که حتی‌الامکان از وقوع آن جلوگیری کند. اما اگر به هر دلیل زن از مقام محبوبیت سقوط کرد و مورد تنفر مرد قرار گرفت، چه باید کرد و راه چاره چیست؟ زن احساس می‌کند که محبوبه مرد و ۱۰۹ کدبانوی خانه نیست و مرد از او نفرت دارد و چنین حادثه دردناکی بزرگ‌ترین تحقیر و تعذیب زن است. آیا صلاح است که چنین زنی را به زور قانون در خانه نگه‌داریم و از جدایی جلوگیری کنیم؟ با زور قانون می‌توان زن را در خانه نگه داشت و مرد را به پرداخت نفقه مجبور ساخت، اما نمی‌توان برایش محبوبیت ایجاد کرد که اساس زندگی زناشویی است. در این جا نیز اسلام با این که طلاق را مبعوض داشته، آن را بهترین راه حل می‌داند و تجویز می‌کند. ممکن است کسی بگوید: اگر طلاق در برخی موارد ضرورت و بهترین راه حل مشکلات است، چرا به مرد اختصاص یافته و به زن حق طلاق داده نشده است؟ زیرا عین همین احتمال‌ها درباره زن نیز وجود دارد. ممکن است زن شوهرش را دوست نداشته باشد از ادامه زندگی زناشویی بیزار باشد. در چنین موردی نیز می‌توان گفت: چون محبت نیست حیات خانوادگی عملاً پایان یافته تلقی می‌شود و باید به زن نیز حق داده می‌شد که شوهرش را طلاق بدهد و ختم ازدواج را اعلام بدارد. در پاسخ گفته می‌شود: بی‌علاقگی زن را نمی‌توان پایان یافتن حیات خانوادگی تلقی کرد، بلکه از علائم قصور یا تقصیر مرد و کوتاهی‌اش در مورد ادای وظایف زناشویی و زن‌داری است، زیرا کلید دل‌بستگی و علاقه زن در اختیار مرد است، اگر مرد واقعاً همسرش را دوست بدارد و به شدت علاقه‌مند وی باشد و به وظایف زن‌داری خوب عمل کند و اخلاق و رفتارش را اصلاح نماید، زن نیز غالباً دل‌گرم، امیدوار و علاقه‌مند می‌شود و می‌کوشد قلب مرد را هم‌چنان در

اختیار خویش نگه دارد. ۱۱۰ بنابراین، اگر زن به زندگی و شوهر بی‌علاقه است، نشانه قصور یا تقصیر مرد است. در چنین صورتی طلاق ضرورت ندارد، بلکه باید مرد را به وظایف خود و هنر ظریف زن‌داری آشنا ساخت، تا در رفتار و گفتار و اخلاق خود تجدیدنظر نماید و به هر طریق ممکن دل همسرش را به دست آورد و او را امیدوار سازد. ممکن است سؤال شود: اگر مردی همسر خود را کتک میزند یا نفقه او را نمی‌دهد و به او سخت می‌گیرد یا حق مضاجعت و عمل جنسی را انجام نمی‌دهد، یا او را اذیت و آزار می‌کند، یا دشنام و ناسزا می‌گوید و حتی از طلاق دادن او نیز امتناع می‌ورزد، در چنین صورتی تکلیف زن چیست؟ آیا می‌گوید: باید صبر کند و بسوزد و بسازد تا مرگش فرا رسد؟ چرا در چنین مواردی به زن حق طلاق داده نشده، تا از چنین زندان دردناکی خود را نجات دهد؟ در پاسخ گفته می‌شود: اسلام بر پایه عدل و انصاف و رعایت حقوق افراد بنا شده و هیچ‌گاه رفتار ناشایسته و ظالمانه مرد را به همسرش تجویز و تأیید نمی‌کند، بلکه با آن به شدت مخالفت کرده و از حقوق زن دفاع می‌نماید. زن در چنین مواردی به هیئت داوران مراجعه می‌کند و از آنان تقاضا می‌کند که شوهرش را نصیحت و به رعایت عدل و انصاف و عمل به وظیفه و ادوار سازند. اگر در این امر توفیق یافتند به زندگی خویش ادامه می‌دهد و چنانچه از پذیرش حق امتناع ورزید، شکایت خود را بر حاکم شرعی اسلام ۱۱۱ یا دادگاه خانواده عرضه می‌دارد. حاکم شرعی اسلام مرد متجاوز را احضار می‌کند و از او می‌خواهد که دست از ظلم و ستم بردارد و به وظایف خود عمل نماید و اگر قبول نکرد او را به طلاق ملزم می‌سازند و در صورت امتناع، خود حاکم شرع زن را طلاق می‌دهد و حقوق او را از مرد می‌گیرد.

بخش دوم

حقوق و وظایف زن در آینه پرسش و پاسخ

حیات در گستره همه موجودات و جانداران به مشیت حق باید ادامه می‌یافت؛ این مهم با «تک» - خواه نرینه و خواه مادینه - میسور نبود بلکه «جفت» لازم بود. در زندگی انسانی نیز این دو جنس لازم بود؛ یعنی حتماً باید کسی «مرد» می‌شد و جفت دیگر «زن». لذا زن و مرد بر اساس هدف عالی خلقت و با ویژگی‌های انسانی و فطری یک‌سان، اما تفاوت‌های مشهود فیزیکی و گاه روحی - روانی، و بر مبنای آن، حقوق و وظایف معین، آفریده شدند. اسلام به زن و مرد، از زاویه «انسانی» نگریسته و هر دو را موجود شریف و برتری دانسته که خداوند متعال از خلقت آنها به خود بالیده است. به اقتضای این آفرینش و به منظور ادامه حیات انسانی بر عهده هر یک، وظایفی گذاشته است، اما گاه این وظایف مختلف و بر اساس آن، حقوق متفاوت، ابهام‌هایی را به وجود آورده است؛ به طوری که در ذهن بعضی، پاره‌ای از قوانین را تبعیض آمیز و دسته‌ای از محدودیت‌ها را ضد آزادی، قلمداد کرده‌اند. ۱۱۶ در بخش قبل، در ضمن بحث‌های تفصیلی به این ابهام‌ها پاسخ گفتیم و از وجوه مختلف آزادی، حجاب، ازدواج و طلاق، ارث، مهریه، نفقه و مسائلی از این قبیل بحث کردیم، اما در این بخش، شیوه بحث به گونه دیگری است؛ یعنی ما از طریق سؤال‌هایی که به دستمان رسیده با مخاطبان خود در یک هم‌اندیشی و گفت‌وگوی مستقیم قرار گرفته‌ایم و به پرسش‌های آنان درباره مقام و جایگاه زن، فعالیت‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، مقوله‌های خانه‌داری، هنر، آزادی، شیوه زندگی، حقوق طبیعی و اکتسابی و موضوعات دیگری از این دست، پاسخ گفته‌ایم. امید که سودمند واقع شود. چرا در نوشته‌های خود به ترسیم شخصیت و منزلت زن اهمیت داده‌اید؟ پاسخ: اصولاً - روش من در انتخاب موضوع هر کتابی که نوشته‌ام دو چیز بوده است: یکی نیاز جامعه که آن را از متن خود جامعه درک می‌کردم، و دوم این که کتاب خوبی وجود نداشته باشد که بتواند این نیاز را تأمین کند. کمتر پیش می‌آید کتاب خوبی را بینم و هوس کنم که من هم در این موضوع کتابی بنویسم. بلکه دنبال چیزهایی می‌روم که مورد نیاز است و در آن زمینه کتابی نیست و یا اگر هست ناقص است. همه نوشته‌های من تقریباً این گونه است. اولین کتابی که نوشتم دادگستر جهان بود

که در سال ۱۳۴۶ انجام شد. در آن زمان موضوع بهایی‌ها و مبارزه علیه آنها مطرح بود. مسائل مربوط به امام زمان - سلام‌الله علیه - مورد سؤال بود و برای جوان‌ها مسئله مهمی بود. من در آن زمان متوجه این نیاز شدم، لذا کتاب‌هایی که در این زمینه بود ۱۱۷ جمع‌آوری و مطالعه کردم و دیدم گرچه کتاب‌های خوبی در این زمینه هست ولی اثر کاملی که جواب‌گوی نیاز جوانان و اهل تحقیق باشد نیست. از این‌رو به فکر نوشتن این کتاب افتادم. کتاب‌هایی که در زمینه مسائل زنان نوشتم، عبارتند از: آیین همسررداری، آیین تربیت، اسلام و تعلیم و تربیت، انتخاب همسر و بانوی نمونه اسلام. این کتاب‌ها مشخصاً پیرامون موضوع زن و مسائل زنان می‌باشد. اما این که انگیزه این کار چه بوده است، در مورد کتاب آیین همسررداری که حدود سال ۵۴ نوشته شد، انگیزه تألیف آن، این بود که من به عنوان یک طلبه که ارتباط نزدیکی با زندگی مردم داشتم، شاهد مشکلات و مسائل زناشویی مردم - از جمله نزدیکان و خویشاوندان - بودم و در این زمینه مراجعاتی هم به من می‌شد. همه اینها مرا وادار کرد که دست به تهیه این کتاب بزنم و در خصوص این موضوعات مسائلی را مطرح کنم. ابتدا کتاب‌هایی که در این زمینه بود - که خیلی هم کم بود - جمع کردم، در هنگام بررسی و مطالعه متوجه شدم چندان جواب‌گوی نیازها نیست، لذا تصمیم گرفتم آیین همسررداری را بنویسم. این کتاب را که نوشتم خوانندگانی داشت و برای آنها مطلوب واقع شد و طبعاً بعد از آن در مورد مشکلات خانواده‌ها مراجعاتی به من شد که نه تنها از آنها فرار نمی‌کردم بلکه استقبال هم می‌کردم و از این که بتوانم یک مشکل خانوادگی را حل کنم لذت می‌بردم. بعد از حدود چهار - پنج سالی که از نزدیک با این مسائل روبه‌رو شدم به این نتیجه رسیدم که اکثر اختلافات خانوادگی در اثر فقدان تربیت صحیح خانوادگی دختران و پسران جوان می‌باشد، از این‌رو به فکر افتادم که کتابی ۱۱۸ درباره تربیت کودک بنویسم. در این زمینه هم کتاب‌های مربوط را جمع‌آوری و مطالعه کردم و متوجه شدم که اتفاقاً در این زمینه هم آن کتابی که باید وجود داشته باشد، نیست. البته کتاب‌هایی بود که برخی جنبه‌های اسلامی نداشت و بعضی هم در سطح بالا و خیلی علمی بود که مشکل توده مردم را حل نمی‌کرد. از این جهت با توجه به تجربیاتی که به دست آورده بودم مشغول تهیه این کتاب (آیین تربیت) شدم. همزمان، از دوستی که در تهران جلسه‌ای برای خانم‌ها داشت و مسائل تربیتی را در آن مطرح می‌کرد خواستم که از خانم‌های شرکت‌کننده در آن جلسه بخواهند که سؤال‌ها و مشکلات خود را مطرح کنند که از این طریق حدود دویست نامه یا بیشتر به دستم رسید که کمک‌شایانی در شناسایی مشکلات و نیز تهیه این کتاب نمود. البته در این خصوص، مجله‌ها و روزنامه‌ها را هم می‌خواندم. اما کتاب انتخاب همسر: هنگام بررسی مشکلات خانوادگی، پی‌بردم که بسیاری از مشکلات در اثر این بوده است که پسر و دختر سنجیده و با فکر ازدواج نکرده‌اند، لذا بعداً به مشکلاتی مبتلا شده‌اند. به نظر رسید که یکی از نیازهای مبرم جوانان، انتخاب همسر است که پس از بررسی، کتاب مورد توجهی را در این باره نیافتم. البته برخی کتاب‌ها به طور خیلی فرعی، مطالبی داشتند اما کتابی که برای پسران و دختران جوان، مفید باشد نبود. این سبب شد که کتاب انتخاب همسر را نوشتم. در این ضمن چون در بعضی سمینارها شرکت می‌کردم در همین زمینه‌ها احساس کردم که در تعلیم و تربیت اسلامی نیاز به کتابی علمی‌تر هست تا بتواند پاسخ‌گوی نیازهای طبقه تحصیل‌کرده باشد. از این جهت در ضمن ۱۱۹ این که کتاب انتخاب همسر را می‌نوشتم، همزمان کتاب جدیدی را به نام اسلام و تعلیم و تربیت مشغول شدم. البته قبل از اینها هم کتاب بانوی نمونه اسلام را نوشتم. آن‌جا هم سعی کردم جنبه‌های اخلاقی را سیره‌گونه بنویسم. نمی‌خواستم تاریخ‌گونه باشد. کل این کتاب‌ها در آن زمان مورد نیاز بود. الآن هم تقریباً در کنار کارهایی که در سمینارهای مختلف و در برنامه‌های صدا و سیما انجام می‌شود یکی از کارهایم همین مسئله حل اختلافات خانوادگی است که به مقداری که در توانم باشد انجام می‌دهم و از آن لذت می‌برم. البته از این که فرصت کافی برای پرداختن به این امور ندارم متأسفم. اما هر وقت که بتوانم امتناع نمی‌کنم. چگونه و با چه ابزارهایی می‌توان آگاهی‌های مفید را درباره زندگی مشترک به خانواده‌ها رساند؟ پاسخ: به نظر من رسانه‌های عمومی مثل صدا و سیما، روزنامه‌ها و مجلات باید عنایت بیشتری به مسئله ازدواج و حراست از کیان خانواده داشته باشند. من برای آینده خانواده‌ها در ایران اسلامی احساس خطر می‌کنم.

البته صدا و سیما و سازمان‌های دیگر برنامه‌هایی دارند و نویسندگان کتاب‌هایی می‌نویسند ولی کافی نیست. خیلی بیشتر از اینها نیاز است. کتاب، یکی از ابزارهای مهم آگاهی است، اما چون گران است، بسیاری از خانواده‌ها و زوجها نمی‌خوانند. خیلی مناسب بود اگر افراد خیری پیدا می‌شدند و کتاب‌هایی را که در مورد تربیت خانوادگی است به قیمت‌های ارزان‌تر در دسترس مردم قرار می‌دادند یا بنیادهای خیریه‌ای مثل کمیته امداد امام خمینی ۱۲۰ که گاهی چند هزار نفر را عروس و داماد می‌کنند کاش اینها همین طور که یخچال و فریزر و تلویزیون در اختیار زوج‌های جوان قرار می‌دهند یک کتاب اخلاق خانواده هم به اینها می‌دادند. این کارها شدنی است. بهای یک کتاب دوهزار تومانی در مقابل قیمت جهیزیه‌ای که به یک دختر داده می‌شود چیزی نیست. علاوه بر این، من احساس می‌کنم برای این که از اختلافات خانوادگی جلوگیری شود ازدواج‌ها موفق باشد باید کلاس‌هایی به همین منظور تأسیس شود که متأسفانه در این قسمت خیلی کم داریم. اگر کسی را بخواهند برای آموزگاری یا هر کار دیگری استخدام کنند نوعاً تا یک دوره نیند اجازه نمی‌دهند، اما برای ازدواج که اساسی‌ترین مسئله زندگی پسر و دختر است بدون داشتن اطلاعاتی در موضوع همسررداری انجام می‌گیرد. نه در کتاب‌های درسی به اینها عنایتی شده است و نه کلاس‌هایی برای اینها وجود دارد. اگر نظام اسلامی ما هر پسر و دختری را مقید می‌کرد که در صورتی می‌تواند عروسی کند که مثلاً یک دوره یک ماهه ببیند و در آن دوره، مسائل خانوادگی را درست بررسی می‌کردند و به جوانان آموزش می‌دادند و بعد اجازه ازدواج می‌دادند، به نظر من مشکلات خیلی کم می‌شد. مخصوصاً طلبه‌ها و فضلا باید به این مسئله عنایت داشته باشند و جزو برنامه‌هایشان باشد. بعضی از طلبه‌ها در شهرستان‌ها چنین برنامه‌هایی دارند ولی کافی نیست. به هر حال باید یک کار گسترده‌ای به همّت همه افرادی که در عرصه‌های تبلیغ هستند؛ چه روحانیون چه نویسندگان و صدا و سیما و همه و همه انجام بشود. ۱۲۱ آزادی زن را در ایران چگونه می‌بینید؟ پاسخ: شک نیست که بانوان در طول تاریخ غالباً مورد ستم بوده‌اند و حقوقشان تضییع می‌شده است. کشورهای اروپایی که اکنون این همه آزادی ظاهری به زن داده‌اند تاریخشان گویا است که به زنانشان ستم فراوانی می‌کرده‌اند. این مشکل سبب شد که تقریباً اوایل قرن بیستم حرکتی با نام «دفاع از حقوق زنان» آغاز شود، که انصافاً نهضت بسیار به‌جایی هم بود، زیرا همین حرکت سبب شد که افکار عده‌ای از دانشمندان و افراد خیرخواه متوجه زنان گردد. البته بسیاری از بانوان و نیز عده‌ای از مردان از این موضوع استقبال و آن را تبلیغ کردند. مسئله‌ای که در آن زمان مطرح کردند این بود که زن و مرد باید در همه جهات مساوی باشند و تفاوتی بین زن و مرد نیست. زن انسان است و مرد هم انسان است. دو انسان حق مساوی دارند و همان‌طور که مرد در اشتغال، مالکیت و مسائل دیگر آزاد است زن هم باید آزاد باشد. به هر جهت، حرکت گسترده‌ای، که به حسب ظاهر حرکت خوبی هم بود، شروع شد. تبلیغات هم در این باره خیلی زیاد می‌کردند، اما مشکلی که این حرکت داشت این بود که: اولاً: در این حرکت، مسئله خانواده، مغفول ماند، بلکه فقط بانگ آزادی و تساوی به گوش می‌رسید، اما این آزادی و تساوی، با خانواده چه می‌کند و نتیجه‌اش چیست، اصلاً مطرح نبود! ثانیاً: وقتی می‌خواستند آزادی و تساوی را طرح کنند، توجه به این که زن آفرینش ویژه‌ای دارد، نداشتند. به عنوان این که زن یک انسان است می‌گفتند ۱۲۲ عیناً باید مثل مرد آزاد باشد. غفلت از این دو جهت سبب شد که زنان به بازار کار کشیده شوند. چون مدافعان فکر می‌کردند که اگر زن، استقلال اقتصادی داشته باشد دیگر مرد نمی‌تواند به او ستم کند. از طرف دیگر در آن زمان مسئله صنعتی شدن و توسعه کارخانجات و امثال اینها شروع شده بود و بالتبع این مراکز کارگر می‌خواستند. صاحبان کارخانه‌ها از این موقعیت کاملاً استفاده کردند و پی بردند که زن‌ها به تدریج وارد بازار کار می‌شوند و طبعاً با حقوق کمتری می‌توان از آنها استفاده کرد. پس سرمایه‌داران کلان هم از این رویکرد، استقبال کردند. در این میان، طبعاً خود زن‌ها هم احساس می‌کردند در آمدی و حقوقی پیدا کرده‌اند و این برایشان اسباب خوش‌حالی شد؛ غافل از آن که بعضی از این کارها مناسب بانوان و آفرینش ویژه آنان نبود. خلاصه، صاحبان کارخانجات، یعنی همان مردانی که این زنان را قبلاً در خانه‌ها به استثمار می‌کشیدند، در کارخانه‌ها نیز باز مسلط شدند. علاوه بر این، مردها از زنان برای جذب مشتری، سود بردند. بدین سان برخی

از آنان به اداره‌ها، وسایل تبلیغاتی، سینماها و تئاترها کشیده شدند تا لذت‌جویی مردها را تأمین کنند. سرانجام، اثر این تساوی زن و مرد همین است که ما الآن در جهان غرب می‌بینیم. در غرب واقعاً خانواده متلاشی شده است؛ اگرچه به طور کلی نیست ولی واقعاً خانواده در آن‌جا خیلی مشکل دارد. زمانی من به «استرالیا» رفته بودم، می‌گفتند درصد بالایی از ازدواج‌ها به طلاق می‌کشد، فرزندهای غیررسمی فراوان، طلاق‌ها و زندگی‌های مرد و زن مجرد، زیاد است و مشکلات بیداد ۱۲۳ می‌کند؛ مثلاً در آن‌جا فرزند حرام چیزی است که از زشتی افتاده و اصلاً قبیح نیست. گاهی شوخی می‌کنند و به هم می‌گویند تو حرام‌زاده‌ای و هیچ مسئله‌ای هم ندارد. غرب، اکنون در اثر همین حرکتی که خود آغازیید وضع خیلی بدی پیدا کرده است. خطر این جاست که با وجود ارتباطات سریع وضع زمانه جوری است که کشورها به هم نزدیک شده‌اند و حادثه‌ای که در یک جایی واقع شود به جاهای دیگر هم سرایت می‌کند. من در این‌جا اشاره‌ای به وضع خودمان در قبل از پیروزی انقلاب اسلامی می‌کنم، آن زمان‌ها بانوان در ایران، مثل هر جای دیگر تحت ستم بودند، حقوقشان در خیلی جاها تضییع می‌شد. بعضی مردها به زن‌ها ستم می‌کردند. محدودیت‌های نادرستی برای اینها به وجود می‌آوردند و متأسفانه بعضی، آنها را به حساب دین اسلام می‌گذاشتند، در صورتی که مربوط به اسلام نبود، تا این که آن حرکتی که در اروپا آغاز شده بود از طریق کتاب‌ها و نوشته‌ها و وسایل ارتباطی کم‌کم به ایران کشیده شد و حرکتی را با حمایت رژیم سابق به عنوان «دفاع از حقوق بانوان» شروع کردند؛ درست نظیر همان حرکتی که در اروپا بود در این‌جا هم شروع شد. مسئله‌ای که در آن زمان مطرح بود تساوی حقوق و آزادی زنان، یعنی همان چیزی که در آن‌جا مطرح بود در این‌جا هم آوردند. زنان را به بی‌بندوباری کشیدند و حجاب را از بین بردند و... در آن زمان عده‌ای از مردها سعی می‌کردند که همان حالت سابق را در خانه‌ها حفظ کنند، لذا رفتارشان با همسرانشان مثل همان سابق بد بود، تعصب زیادی داشتند. عده‌ای هم که طرفدار آن وضع بودند هم‌رنگ جماعت شدند و بی‌بندوباری رواج پیدا کرد و نهاد خانواده به شدت تهدید شد. تا ۱۲۴ این که خداوند متعال لطفی کرد و انقلاب پیش آمد. اگر انقلاب پیش نمی‌آمد، ما البته شاید کاملاً مثل غرب نمی‌شدیم ولی به هر حال خیلی وضع بانوانمان و وضع اجتماعمان بد می‌شد. انقلاب که شد طبعاً بدون تبلیغات فراوان و یا محدودیت‌ها، خود بانوان در مقطعی، حجاب را رعایت می‌کردند به هر حال وضع خیلی خوب شده بود. امام خمینی - رحمه‌الله علیه - با رهنمودهای حکیمانه خود بانوان را به صحنه اجتماع آورد. شاید اگر کسی غیر از امام، ساکن‌دار بود بانوان به این زودی در اجتماع فعال نمی‌شدند. امام در سخنرانی‌های خود آنان را تشویق می‌کرد؛ مثلاً در مسائل مربوط به جنگ، خیلی آنان را تشویق می‌کرد. تا به تدریج کار از دست سنتی‌های متعصب، که اصلاً اجازه نمی‌دادند زنان به اجتماع درآیند، خارج شود. این فرصت و فضای خیلی خوبی بود، زیرا در این فضا آنهایی که سابقاً آزادی غیرمنطقی داشتند نسبتاً خوش‌حال بودند از این جهت که از آزادی فعالیت و حضور در جامعه برخوردارند. آنهایی هم که به سبب تعصب مردها محدودیت داشتند و گاهی به حساب اسلام هم گذاشته می‌شد، به اجتماع آمدند و تقریباً زمینه خوبی برای بانوان به وجود آمد که به حقوق واقعی خود برسند و از آن مشکلات نجات پیدا کنند. ولی شاید از این موقعیت خوب استفاده نشد، چون شایسته این بود که بانوان در مسیر واقعی خود می‌افتادند؛ یعنی همان مسیری که اسلام برایشان تعیین کرده است. آنان باید آگاهانه وارد اجتماع می‌شدند و حقوق خود را دریافت می‌کردند، ولی در اکثر مواقع چنین نشد. در گذشته خیلی‌ها تعصبی بودند، دخترانشان را به مدرسه نمی‌بردند، ۱۲۵ راه باز شد برای رفتن به مدرسه و دانشگاه ولی فقط تحصیلات و کسب مدارج علمی هم مشکل بانوان را حل نکرد و نمی‌کند. البته خود اینها خوب است، شک نیست که زن‌ها باید ادامه تحصیل می‌دادند، آزادانه رأی بدهند، کاندیدا شوند، به مجلس و کابینه و کارهای هنری وارد شوند، اینها همه خوب است، اما آیا مشکل زن‌ها فقط همین‌ها بود؟ یا در این زمان خیلی تشویق می‌شود که زنان ورزش کنند و در نهایت شاید آرزوی بعضی بانوان این است که در یکی از کشورها در مسابقات شرکت کنند و در ورزش موردنظر موفق و پیروز شوند. البته ورزش برای زنان جایز است، ولی به نظر می‌آید اینها مسائل اساسی بانوان نیست. بانوان باید در مسیر واقعی خود حرکت می‌کردند و حق‌شان را

می‌گرفتند. ورزش حرفه‌ای چه مشکلی از مشکلات اساسی بانوان را حل می‌کند؟ ما در اثر این کارهایی که کردیم - که خیلی از آنها ناسنجیده بود - از دو موضوع غفلت کردیم: یکی مسئله خانواده که حساب نکردیم حالا اگر بانوان این کار را بکنند خانواده مستحکم می‌شود و یا متزلزل؟ آمار طلاق کم می‌شود یا زیاد؟ ما در برنامه‌ریزی‌ها اصلاً به فکر تزلزل یا تحکیم نهاد خانواده نبودیم؛ در صورتی که هر برنامه‌ای را باید با این معیار مطرح کنیم. خانواده واقعی است که اگر مستحکم باشد جامعه محکم است. قوام خانواده هم به نفع مرد است هم به نفع زن و اگر متزلزل شد هم به ضرر زن است و هم به زیان مرد. با کمال تأسف، آمار طلاق، از سابق کمتر نشده بلکه گویا زیادتر هم شده است. با این که نظام اسلامی است، و از هر جهت باید الآن طلاق که مبعوض‌ترین حلال‌ها نزد اسلام است به حداقل برسد، اما متأسفانه زیادتر شده است. این ۱۲۶ در اثر همین خامی و نپختگی است. من کسانی را می‌بینم که خود باید اختلاف‌های خانوادگی را حل کنند با خانواده‌شان رفتار درستی ندارند. نکته دومی که در طرح حضور زن در اجتماع و کار کردن او از آن غفلت شد، آفرینش ویژه زن است؛ چه کاری از زن می‌آید که هم بتواند آن وظایفی را که در طبیعتش هست و خداوند متعال در آفرینش او گذاشته به خوبی انجام بدهد و هم بتواند در اجتماع منشأ اثر باشد و خوب کار بکند. اینها باید حساب شده باشد. باید ببینیم چه کاری مناسب است. اگر حساب شده نباشد، من می‌ترسم که ما هم تدریجاً در آینده به چیزی نزدیک به سرنوشت غرب مبتلا شویم. من روی این واقعیت احساس خطر می‌کنم.

ناهماهنگی در تبلیغ و آموزش

متأسفانه ما در مسائل فرهنگی، که اختصاص به مسائل بانوان هم ندارد، تشکیلات و ارتباطات هم‌آهنگی نداریم. در صورتی که اگر هم‌آهنگ نباشد نتیجه مطلوب نمی‌دهد بلکه احياناً نتیجه معکوس دارد. مرادم از هم‌آهنگی این است که برای تصمیم‌سازی یا تصمیم‌گیری فرهنگی همه نهادها باید هم‌آهنگ باشند: صدا و سیما، نویسندگان، مجله‌ها، نویسندگان، ناشران، خطیبان و ... اگر همه به این سمت بروند خیلی خوب موفق می‌شوند؛ برای نمونه: در هنگام جنگ تحمیلی هشت ساله، فرهنگ جهاد و شهادت را در بین مردم ترویج کردیم و موفق هم شدیم. در آن کارزار، از امام گرفته تا همه مسئولان و همه روحانیون و دست‌اندرکاران امور فرهنگی، یک صدا بودند، ۱۲۷ لذا با وجود همه مشکلات به طرز اعجاب‌آوری موفق شدیم و توانستیم همه قدرت‌هایی که در پشت صدام بودند شکست بدهیم، با این که هم دستمان خالی بود و هم تنها بودیم. علت این پیروزی این بود که کار فرهنگی می‌کردیم و همه ارزش، جهاد و شهادت بود. اصلاً جوان وقتی که به جبهه می‌رفت از شهادت استقبال می‌کرد. در جبهه‌ها فرهنگ شهادت دیده می‌شد. در منبرها، سخنرانی‌ها، مداحی‌ها، شعرها و ... از ایثار و جهاد و تقرب به خدا سخن می‌رفت. چندی قبل در نماز جمعه خطاب به مداحان گفتم که در سال‌های مبارزه با رژیم سابق مدح و شعر در مورد امام حسین علیه‌السلام رنگ دیگری داشت و اصلاً اشعار دیگری مطرح بود. با شروع انقلاب اشعار عوض شد و در مسیر شهادت و جبهه و این قبیل مسائل قرار گرفت، اما جنگ که تمام شد دوباره همان حالت قبلی برگشت و همه ارزش‌ها نادیده گرفته شد. اکنون ببینید که در روزنامه‌ها، رسانه‌های هنری و ادبی ما ارزش چیست و به چه چیزهایی جایزه داده می‌شود. در این بین اگر کسی بخواهد فرهنگی را ترویج کند، موفق نمی‌شود. عوض کردن یا ترویج فرهنگ نیاز به حرکت همگانی و متحد دارد؛ یعنی به گونه‌ای که دست کم هفتاد درصد مسئولان و نهادهای ذی‌ربط همراه باشند و طبعاً آن سی درصد هم تحت‌الشعاع قرار می‌گیرند. متأسفانه ما در فرهنگمان چنین مسئله‌ای را اصلاً نداریم و این کار را نکرده‌ایم. در اوایل پیروزی انقلاب بدون این که بانوان را تهدید یا تنبیه کنیم همگی در اثر موج انقلاب، حجاب را با اختیار پذیرفتند. اما ما باید از این فرصت استفاده می‌کردیم و با هم‌آهنگی تبلیغی و آموزشی مبانی فرهنگ حجاب را ۱۲۸ در جامعه زنده می‌کردیم. زن باید باور کند که حجاب به نفع اوست. ما چون دیدیم این ارزش خودش آمد قدرش را ندانستیم. واقعاً پذیرفتن حجاب از سوی زن‌ها با وضعیتی که در زمان گذشته داشتند یک معجزه بود. خوب، در این زمان ما چقدر

می‌توانستیم کار فرهنگی بکنیم و نکرديم! بعد موج انقلاب و سپس زمان جنگ هم گذشت و باز کاری نکردیم. کار فرهنگی هم آهنگ خیلی مهم است. در این مسائلی هم که می‌فرمایید واقع مطلب این است که مسئولان فرهنگی باید تصمیم واحدی می‌گرفتند که در مورد بانوان چه کنیم؟ اینها باید به چه سمتی بروند؟ چه چیزهایی برای اینها ارزش است؟ اگر این کار انجام می‌شد آنها خیلی راحت می‌پذیرفتند و مسیر خود را می‌گرفتند. ما به جای این که یک کار هم‌آهنگ بکنیم کارهای پراکنده و سلیقه‌ای کردیم و عرصه‌های فرهنگی همانند نمازهای جمعه، روزنامه‌ها، کتاب‌ها، سینما و مکان‌های دیگر، میدانِ تاخت و تازِ سلیقه شد. همین اختلاف سلیقه‌ها و ناهم‌آهنگی‌ها، کار فرهنگی را با کندی مواجه ساخت. آیا جایگاه خانواده در نظام تربیتی و نظام حقوقی اسلام، مبنایی و امری لای‌تغییر است که آن را به هیچ عنوان نمی‌توان حذف کرد؟ پاسخ: خانواده از مسائل دشوار جامعه‌شناسی است و بررسی کامل آن نیاز به بحث‌های گسترده دارد. ولی به صورت کوتاه عرض می‌کنم: اهمیت خانواده بر کسی پوشیده نیست و جامعه‌شناسان نیز بدان اعتراف دارند. کانون خانواده بهترین و امن‌ترین جایگاه برای آسایش و آرامش زن و شوهر، و ۱۲۹ بهترین محل برای پرورش صحیح کودکان شناخته شده و می‌شود. اگر خانواده‌ها سالم باشند اجتماع نیز سالم خواهد شد و اگر خانواده‌ها متلاشی شوند اجتماع سالمی نیز نخواهیم داشت. اسلام نیز به خانواده اهمیت داده و قوانین و حقوق و احکام خود را به گونه‌ای تنظیم نموده است که بنیاد خانواده‌ها حفظ و استوار باشد. بنابراین، حفظ و تحکیم خانواده در اسلام به عنوان یک اصل پذیرفته شده است. ولی احکام و حقوق خانواده با اوضاع و شرایط گوناگون زندگی قابل تطبیق و احیاناً تغییر است. شاخصه‌های اصلی تمایز دیدگاه حضرت‌عالی که دارای خاستگاه دینی و حوزوی است، از سایر دیدگاه‌ها چیست؟ پاسخ: موضع دفاعی دین‌داران از حقوق بانوان به صورت یک برنامه منسجم و روشن و حساب‌شده اسلامی و با توجه به آفرینش ویژه زن، و ضرورت حفظ و تحکیم بنیاد خانواده، شروع نشد، و از هم‌آهنگی کامل برخوردار نبود، طبعاً در بین مدافعان حقوق زن، موضع‌گیری‌های متفاوت و احیاناً متضادی به وجود آمد. جمعی از روشن‌فکران که اوضاع بانوان غربی را می‌پسندیدند، موضوع آزادی و تساوی حقوق زن و مرد را مطرح ساخته و می‌سازند. و بدون توجه به آفرینش ویژه زن و ضرورت حفظ و تحکیم بنیاد خانواده، سعی می‌کنند بانوان مسلمان را به همان سویی بکشند که بانوان غربی کشیده شده و زیانش را دیده‌اند. و این، کار خطرناکی است. برعکس، جمعی دیگر سعی می‌کنند بانوان را در وضع سنتی سابق نگه دارند، و احیاناً آنها را به ۱۳۰ اسلام هم نسبت می‌دهند. و حاضر نیستند بدون تعصب، نظر واقعی اسلام را بپذیرند، و در حد مشروع به بانوان آزادی بدهند و حقوقشان را منظور بدارند. اما من هر دو طرف را افراط و تفریط می‌دانم. در موضع‌گیری‌هایم در مورد مسائل بانوان سعی می‌کنم، نظر واقعی اسلام را بشناسم و رعایت کنم. هم آفرینش ویژه زن را منظور می‌دارم، هم حفظ مصالح و تحکیم بنیاد خانواده را. پس «اعتدال» شاخصه اصلی دیدگاه بنده است. مقام و جایگاه زن از دیدگاه اسلام چگونه است؟ پاسخ: مقام زن در قرآن و اسلام، در واقع همان مقام انسان است. خیلی جالب است که در هزار و چند صد سال قبل که زن را معمولاً یک جنس پست و ضعیف می‌دانستند و حتی بعضی در انسان بودن او تردید داشتند، اسلام هیچ این مسئله را به طور مستقیم مطرح نمی‌کند، بلکه مسائلی را که درباره انسان بیان می‌کند به طور طبیعی شامل زن و مرد و هر دو می‌کند. بنابراین برای تبیین مقام زن باید بررسی کنیم که مقام انسان از دیدگاه اسلام چیست. خود این مسئله احتیاج به بحث مفصل دارد، اما به طور اجمال عرض می‌کنم که اسلام انسان را موجودی ممتاز و برتر از موجودات مادی می‌داند که مرکب از جسم و روح است. انسان موجودی است باقی که در آفرینش او هدفی وجود دارد و آن هدف، تکامل نفسانی و سعادت در مجموعه حیات و به ویژه سعادت اخروی است. اسلام انسان را وجود برتری می‌داند که اشرف مخلوقات است و به سبب این شرافتش مسئولیت‌هایی هم بر عهده او نهاده شده است. البته این، اجمال قضیه است و نیاز به بحث‌های مفصل‌تری دارد. با ۱۳۱ این بیان، مقام زن هم روشن می‌شود. در قرآن و احادیث به این موضوع تأکید شده است. از جمله در این آیه کریمه: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً». در این آیه،

خداوند متعال می‌فرماید: ما آدمیزادگان را گرامی داشتیم، یعنی مقامشان را بالا بردیم از سایر موجودات مادی - هم زنان آدمیزاده‌اند و هم مردان - و برای اینها در خشکی و دریا وسیله حمل فراهم کردیم و برای رزق و روزی‌شان غذاهای پاکیزه‌ای تهیه دیدیم و آنان را بر بسیاری از موجودات برتری و تفضیل دادیم. البته بسیاری از مفسران می‌گویند: ممکن است غیر از موجودات مادی و حتی غیر از فرشتگان موجودات عالی دیگری هم وجود داشته باشد؛ که تفضیل انسان بر بسیاری از آنها معلوم است. اما از بعضی آیات و روایات استفاده می‌شود که انسان بر فرشتگان هم برتری دارد. پس معلوم می‌شود آن اقلیتی که انسان بر آنها برتری ندارد ممکن است موجودات عالی‌تر خاصی باشند. به هر حال، منظور ما از ذکر این آیه بیان برتری بنی آدم بر بسیاری از موجودات است و در صدق عنوان بنی آدم، زن و مرد مساوی هستند. اگر زن برتر نبود گفته می‌شد: «ما، مردها را برتری دادیم». باز آیه دیگری هست که می‌فرماید: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» ما انسان را در بهترین بنیه‌ها و ساختمان‌ها آفریدیم. یعنی بنیه جسمانی و روحانی انسان بهترین بنیه‌ها و بهترین ساختمان‌هاست. این «بهتر بودن» را مفسران می‌گویند به گونه‌ای است که کارهای زیادی از انسان برمی‌آید که از سایر موجودات، ساخته نیست؛ حتی کارهایی از انسان برمی‌آید که فرشتگان ۱۳۲ هم قادر به آن نیستند. در این جا هم، «انسان» مطرح است نه این که مرد. زن هم مثل مرد، در این قسمت‌ها مشترک است. در موضوع آفرینش آدم به طور کلی داستان در قرآن مفصل است که خداوند متعال به فرشتگان فرمود که من می‌خواهم خلیفه‌ای در زمین بیافرینم. اما آن خلیفه مرد تنها نبود. بلکه انسان بود یعنی بنی آدم و همه انسان‌ها در طول تاریخ خلیفه خدا هستند و در این جهت زن و مرد تفاوت نمی‌کنند. ارزشی که آدم پیدا کرد و توانست اسم‌هایی را که خداوند متعال به او تعلیم فرمود، بفهمد به اعتبار انسانیت حضرت آدم بود نه به اعتبار مرد بودنش. چون انسان بود، توانست این مطلب را بفهمد و پاسخ بدهد. زن نیز همین طور است. وقتی فرشته‌ها دیدند که آدم جواب داد و خودشان نمی‌توانند پاسخ بدهند، در برابر آدم سجده و خضوع کردند: «فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ». در واقع سجود ملائکه در برابر این توانایی و این ویژگی بود و زن و مرد در این قسمت تفاوت ندارد. ممکن است کسی بگوید: با توجه به این که قرآن در آیات مختلفی عنوان «آدم» را مطرح فرموده است، از قبیل «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (۱) و «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ» (۲) و عنوان آدم نیز مختص همان شخص و مرد خاصی است که مدنظر است و به عنوان یک اسم علم در مقابل همسرش مورد استفاده قرار می‌گیرد، مانند «یا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ» (۳) حال تعمیم این ۱. بقره (۲) آیه ۳۱. ۲. همان، آیه ۳۴. ۳. همان، آیه ۳۵. ۱۳۳ معنا یعنی عنوان «آدم» را به «انسان» چگونه می‌توان استفاده کرد؟ در پاسخ باید گفت: درست است که در این جا مخاطب آدم است، اما آدم گاه به عنوان مرد بودن مخاطب واقع می‌شود و گاه به عنوان انسان بودن. در این جا به عنوان انسان بودن است نه این که خداوند متعال خواست مردی را و یا یک انسان خاص را خلیفه خود قرار بدهد و آنچه هم که سبب شد آن «اسماء» را بفهمد، همان روح آدمی بود و آن هم که ملائکه برایش سجده کردند، همین شخصیت آدمی بود، نه شخص و یا جنس. علاوه بر این که در بعضی آیات قرآن، هم عنوان بنی آدم آمده است. لذا برداشتی هم که ملائکه در قالب سؤال از این مخلوق تازه طرح کردند مبنی بر این که: چرا می‌خواهی در زمین کسی را بیافرینی که فساد کند و خون بریزد، در واقع برداشتشان نوع انسان بوده است نه شخص حضرت آدم؛ یعنی برداشت آنها به این اعتبار بود که این موجود، مادی است. موجود مادی ممکن است فساد داشته باشد و آن فسادی که احتمال می‌دادند، نسبت به هر دو جنس بود و آنچه هم توانست شخصیت خود را ظاهر کند به درستی همان انسانیت بود. این که اسلام اصلاً زن و مرد را جدا نکرده است خیلی مسئله جالبی است؛ یعنی این، امر مسلمی است که اصلاً قابل بحث نیست. خصوصاً در آن زمان‌ها که حتی برخی در انسان بودن زن تردید می‌کردند، اسلام احتیاجی به دفاع نمی‌بیند هیچ جایی نداریم که اسلام گفته باشد زن هم انسان است، چون این، امر مسلمی است. جالب این است که در تمام قرآن حتی یک آیه پیدا نمی‌کنیم که زن را پایین‌تر از مرد بدانند و احتمال نقصان و ضعفی را در عقل و یا در کارهای ۱۳۴ اجتماعی اش داده باشد. قرآن در هیچ جا زن را به عنوان زن بودن نکوهش نکرده است. در بعضی مواقع زن را نکوهش کرده، اما نه به اعتبار زن

بودن، بلکه به واسطه عملش، کما این که مرد را هم به اعتبار عملش نکوهش کرده است. مسئولیت‌های مشخصی که اسلام به طور مشترک بر عهده زن و مرد گذاشته چیست؟ پاسخ: انسان در میان سایر مخلوقات خداوند، موجودی ممتاز است. یکی از مسئولیت‌هایش این است که نوع خود را حفظ کند تا باقی بماند. چون انسان‌ها موجوداتی نیستند که اگر منقرض شوند، لطمه مهمی به جایی وارد نشود. موجودات کاملی هستند که اشرفند و غایت آفرینش‌اند، از این رو، اولین وظیفه‌ای که بر عهده آدمیان نهاده شده، تولید نسل و تکثیر و بقای خودشان است. البته وسیله‌اش را نیز که همان غریزه جنسی است در ذات زن و مرد قرار داده است. علامه طباطبائی رحمه‌الله در تفسیرشان فرموده‌اند: تأمین این نیروی جنسی در انسان سرپوشی است روی آن واقعیتی که خداوند می‌خواهد انسان‌ها نسل خود را باقی بگذارند و این وظیفه بر عهده زن و مرد هر دو نهاده شده است و هر دو منشأ بقای نسل‌اند. قرآن نیز همین مسئله را ذکر کرده و مثلاً در آیه شریفه: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى» اولاً: «ناس» را مخاطب قرار داده است که اعم از زن و مرد است و بعد می‌فرماید: ما شما را از یک مذکر و یک مؤنث آفریدیم. این‌جا باز هر دو را با هم ذکر کرده و تفاوتی هم در این جهت ندارند. و بعد در آخر آیه هم می‌گوید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ ۱۳۵ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (۱) در این‌جا هم بین زن و مرد هیچ امتیازی قائل نیست. چنان‌که مرد می‌تواند با تقوا باشد زن هم می‌تواند. چنان‌که هر دو می‌توانند انحراف پیدا کنند. مسئولیت مشترک دومی که برای انسان قرار داده شده، این است که باید نفس خود را تکامل بدهد و از این دنیا برای آخرت استفاده کند و دنیا و آخرت را آباد نماید. این تکامل نفسانی و سیر و سلوک معنوی و تکامل در زندگی دنیوی و اخروی، مسئولیت مشترکی است که بر عهده انسان‌ها نهاده شده است و زن و مرد در این جهت یکسانند. آیات فراوانی در این باره داریم که به چند مورد آن اشاره می‌کنیم: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً» (۲)؛ هر کس عمل صالحی انجام بدهد، چه مرد باشد و چه زن، در حالتی که ایمان داشته باشد او را حیات طیب و زندگی پاک می‌دهیم. زندگی طیب در دنیا و آخرت با هم است. زندگی دنیا و آخرت از هم جدا نیست و در همین دنیا است که وارد زندگی طیب می‌شود و در آخرت نیز آن را ادامه می‌دهد. در ادامه آیه می‌فرماید: «وَلَنُجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (۳) ما اینان را در برابر عمل‌هایی که انجام می‌دهند بهترین جزاها را می‌دهیم. در این‌جا باز ملاحظه می‌کنید که تصریح می‌کند که هر یک از زن و مرد اگر این عمل را انجام بدهند، «حیات طیب» به آنها داده خواهد شد. ۱. حجرات (۴۹) آیه ۱۳. ۲. نحل (۱۶) آیه ۹۷. ۳. همان. ۱۳۶ باز آیه دیگری هست که: «أَنْتَى لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ» (۱) ما عمل هیچ کسی را باطل و ضایع نمی‌کنیم، چه مرد باشد چه زن. و این جمله آخر جالب است که «بعضکم من بعض»، می‌توان گفت که یعنی بعض مردها از بعض مردها هستند یا بعض زن‌ها از بعض زن‌ها هستند یا بعض مردها و بعض زن‌ها از یکدیگرند و به هر حال می‌خواهد بگوید که زن و مرد در این جهت هیچ فرقی ندارند. همه با هم هستید و این زندگی را باید با هم ادامه بدهید و در رسیدن به غایت و کمال انسانی همکاری کنید. در قرآن همان‌طور که به سبب ایمان و عمل صالح از بعضی مردها تعریف کرده از بعضی زنان صالح هم تعریف کرده است؛ مثلاً از حضرت مریم تعریف خیلی جالب و زیبایی دارد: «وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ» (۲)؛ در این‌جا ملائکه گفتند: ای مریم! خدا تو را برگزیده است و پاکت گردانده است و تو را بر همه زنان عالم امتیاز داده؛ و این خیلی فضیلت است و یا مثل آسیه زن فرعون که او هم باز همین طور است. در قرآن از او تجلیل شده است: «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا- لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ» (۳) خداوند مثال زده است، برای مؤمنین زن فرعون را وقتی که گفت: «إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ» (۴) «پروردگارا برای من جایگاهی در ۱. آل عمران (۳) آیه ۱۹۵. ۲. همان، آیه ۴۳. ۳. تحریم (۶۶) آیه ۱۱. ۴. همان. ۱۳۷ بهشت قرار بده» و «وَنَجَّيْنِي مِنَ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ» (۱) از فرعون با آن وضع طاغوتی‌اش مرا نجات بده، من نمی‌خواهم در این دستگاه باشم و «وَنَجَّيْنِي مِنَ الظَّالِمِينَ» (۲) و مرا از این قوم ظالم نجات بده. جالب این است که خداوند متعال زن فرعون را به عنوان نمونه برای مؤمنین مثال زده «لِلَّذِينَ آمَنُوا» یعنی برای همه مردان و زنان مؤمن. می‌خواهد به آنها بگوید که ببینند این

یک زن است که به چنین مقامی می‌رسد. این خیلی فضیلت است که قرآن یک زن نمونه را الگویی خوب برای مردان قرار می‌دهد. باز یکی از امتیازها و وظایف مشترکی که انسان‌ها دارند، تحصیل علم و دانش است. خداوند متعال انسان را به گونه‌ای آفریده است که می‌تواند علوم مختلفی را اعم از عقلی و تجربی کسب کند و شرافتش هم به سبب همان علمش است. ارزش انسان به علم است و زن و مرد در این جهت تفاوت ندارند. همین طور که خداوند متعال به مردها استعداد تحصیل دانش داده به زن‌ها نیز همین استعداد را داده است و تفاوتی در این جهت ندارد. خود این مسئله که استعداد به هر دو داده شده دلیل آن است که باید از آن بهره‌برداری کرد. خداوند هر چیزی را که به انسان‌ها داده غایتی هم برایش پیش‌بینی کرده است. اگر قرار بود که زن‌ها دنبال تحصیل علم نروند، قطعاً خداوند استعدادش را به آنها نمی‌داد؛ پس باید به دنبال آن بروند و با مردها در این ۱. همان. ۲. همان. ۱۳۸ جهت کاملاً مشترکند. علاوه بر این که ما می‌بینیم در قرآن هر جا که از علم تعریف شده امتیاز مخصوصی به مردها داده نشده است و زن‌ها نیز همین امتیازها را دارند. در روایات هم دستور به تحصیل علم فراوان است. مانند روایت معروفی که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: «طلب العلم فریضه علی کل مسلم» طلب علم واجب است بر هر مسلم. و همین طور که عرض کردم با تعبیر «مسلم» مذکر و مؤنث یک‌سان به حساب رفته‌اند. علاوه بر این که در بعضی از نقل‌ها «فریضه علی کل مسلم و مسلمه» وارد شده است، اما اگر کلمه «مسلمه» را هم نداشته باشد باز برای این منظور کافی است. «الا ان الله يحب بغاة العلم» یعنی بدانید که خداوند متعال، جویندگان علم را دوست دارد. در این جا لازم می‌دانم به طور سربسته بگویم: اگر زن و مرد هر دو برای تحصیل علم استعداد دارند و اگر اسلام این وظیفه را از هر دو خواسته و اگر قرآن فرقی بین زن و مرد نگذاشته است، پس یکی از کارهای مهمی که بانوان باید به آن توجه داشته باشند، همین تحصیل علم و تکمیل دانش خودشان است. زنان باید سعی کنند حقی را که خدا به آنها داده، بگیرند. انسان با همین علم و دانش است که به تمدن و توسعه و ترقی می‌رسد و عالمان و دانشمندان انسان را به این مقام از ترقی و تکامل رسانده‌اند. مسئولیت این کار بر عهده انسان‌ها است. هم زن و هم مرد، تفاوتی نمی‌کند. تقریباً نیمی از جمعیت جامعه را زنان تشکیل می‌دهند. اینها باید در خودکفایی تلاش کنند، چون نصف جامعه ما زن است. طبعاً باید نصف دانشگاه‌ها، دبیرستان‌ها، مدارس ابتدایی و راهنمایی باید زنانه باشد و چه بهتر که همه ارکان آن را خودشان ۱۳۹ اداره کنند؛ یعنی از راننده گرفته تا مستخدم و دبیر و آموزگار و استاد، همه از خود خانم‌ها باشد. چون نصف این جامعه زن است، باید نصف بیمارستان‌ها و آزمایشگاه‌ها و سایر مراکز وابسته به این رشته متعلق به زنان باشد. چون همان طور که مردها احتیاج دارند زن‌ها هم دارند. بسیار به جاست که زنان در این عرصه‌ها خودکفا باشند؛ یعنی استاد، پزشک، متخصص، پرستار، دربان، راننده و همه عوامل دیگر را از خودشان داشته باشند و از مردها بی‌نیاز باشند. نصف پزشک‌ها در ایران باید زن باشند، بلکه نصف هم بیشتر؛ چون زنان معمولاً مراجعه بیشتری به پزشک دارند. در مراحل عالی، در تخصص و فوق تخصص هم باید نیمی از پزشکان ما زن باشند. در یکی از کشورهای غربی یکی از دانشجویان ما، همسرش تازه وضع حمل کرده بود. او می‌گفت: خانم راضی نبود که عمل زایمانش را مرد انجام دهد. وقتی این موضوع را به رئیس بیمارستان گفتم، پزشک متخصص و سایر خدمات را از خود خانم‌ها گذاشتند و همه کارها را زنان انجام دادند. چقدر خوب و شرافت‌مندانه است که زن خودش را بالاتر از این بداند که مرد او را معاینه کند. اینها واقعیاتی است که باید خود زن‌ها دنبالش بروند. زنان به یاد گرفتن مسائل دینی، فقه، احکام و عقاید هم نیاز دارند. نصف مراکز دینی ما باید در اختیار خانم‌ها باشد. نصف سخنران‌ها باید زن باشند. خودشان برای خودشان، مجالس درس و بحث و سخنرانی داشته باشند. اتفاقاً زبان و نیازهای یکدیگر را بهتر می‌فهمند و حرف‌هایشان در یکدیگر بهتر تأثیر دارد و چقدر زیباست که زن‌ها بگویند ما خودمان کارآمد و مستقل هستیم و می‌خواهیم در امور دینی هم مستقل باشیم. مدرس و مجتهد و سایر ۱۴۰ متخصصین مورد نیاز این رشته را از خودمان تربیت و تأمین می‌کنیم، تحقیق می‌کنیم، کتاب می‌نویسیم، سخنرانی می‌کنیم، همه را خودمان اداره می‌کنیم. چرا زنان نتوانند این کارها را بکنند؟! حتی در خصوص مرجعیت دینی و فتوا باید گفت همان طور که زن با

داشتن شرایط و شایستگی‌ها می‌تواند پزشک ماهر شود و مرجع درمان بیماری گردد در زمینه مرجعیت دینی هم می‌تواند چنین شود. مرجعیت مسائل مختلف و شرایط خاصی دارد و معیار آن این است که مرجع، فقیهی باتقوا و عدالت و سایر خصوصیات باشد که بتواند مسائل را خوب استنباط کند. حال، اگر یک زن به این مرحله رسید که بتواند مسائل را استنباط کند، مانعی وجود ندارد. اما اگر به آن معیارها و شرایط نرسند طبیعی است که اگر یک مرد فقیه‌تری وجود داشته باشد، باید از او تقلید کرد. چرا باید خانم‌های تحصیل کرده به حد کافی نداشته باشیم که در بعضی جاها به ناچار مردها باید در دبیرستان‌های دخترانه ما تدریس کنند؟! چرا زن باید «منشی» باشد و مرد، «پزشک»؟! باید پزشک متخصص، زن باشد منشی‌اش هم زن باشد، تزیینات و سایر خدمات را هم خودشان تأمین کنند. این، شأنی نیست که خانمی منشی پزشک مرد شود، یا مثلاً در حال عمل جراحی دستیار او باشد. زن مقامش طوری است که باید بالاتر از این حد سیر کند، نه این که بیاید به همین قانع باشد که مثلاً در بیمارستان پرستار شود. درست است که پرستاری شغل شریفی است و از زن بهتر ساخته است، اما مگر تخصص در پزشکی از زن ساخته نیست؟! زن‌های بسیار پر استعدادی داریم. اینها باید بروند دنبال این کارها، این است که به آنها شخصیت می‌دهد. ۱۴۱ خوب است جامعه بانوان کاری کنند که شخصیت خود را در برابر مردها ظاهر کنند. اگر بخواهند می‌توانند. من دیده‌ام خانم‌هایی که در علوم و در کارهای مختلف بسیار عالی‌اند و از بعضی مردها هم بهترند. مردها متأسفانه گاهی خودمحوری‌شان سبب می‌شود که نگذارند زنان به مراحل بالا برسند. من شنیدم که مثلاً در مورد تخصص، نوعاً پزشکان مرد حاضر نمی‌شوند که خانمی بیاید نزد آنها تخصص ببیند. چرا که شاید گمان می‌کند با تخصص او فردا خودش کنار زده می‌شود! من نظرم این است که ما بر اساس آمارهایمان، باید پذیرفتن دانشجویان پسر را در رشته‌های پزشکی به حداقل برسانیم؛ در عوض دانشجویان دختر را بیشتر برای این رشته‌ها بپذیریم تا این دو در همه سطوح عمومی، تخصص و فوق تخصص متعادل شوند. آن وقت است که زنان می‌توانند بگویند که ما دنبال استقلال خودمان رفتیم و حالا واقعاً مستقل شده‌ایم. رشد و استقلال به این نیست که حالا بیایم مثلاً ورزش کنیم. ورزش چیز خوبی است، اما این بازی دادن زن‌هاست که به صورت افراطی به ورزش تشویقشان کنند، زیرا زن از این جهت مثل مرد است و می‌تواند خودش ورزش کند. این که چیزی نیست که شما بر سر زن‌ها منت بگذارید که اجازه می‌دهید ورزش کنند. اگر متخصص و متفکر شدند ارزش دارد. من از خانم‌ها هم تعجب می‌کنم اینها گاهی حق و ارزش واقعی خود را ندیده می‌گیرند و دنبال این چیزها می‌روند. آنها باید بگویند اجازه دهید ما اشتغال داشته باشیم، اما اشتغال در کجا؟ فقط در حد کارهای پایین و مثلاً منشی‌گری یک پزشک مرد؟ ارزش زن که فقط این نیست. درباره روحانیت و حوزه‌ها نیز همین طور. من واقعاً می‌گویم که اگر درست این کار را انجام ۱۴۲ بدهیم، اگر درست برنامه‌ریزی کنیم نصف طلبه‌ها باید زن باشند؛ اما بدیهی است که آنها درس‌های معینی را که برایشان مناسب است باید بخوانند و بتوانند در این جهت هم مستقل باشند و تخصص‌های خاص خود را داشته باشند. البته این مسئله قابل بحث است، که علی‌رغم این که زنان حق دارند به همه رشته‌های علوم بپردازند اما آیا به صلاح خانم‌ها و کل جامعه هست که زنان در همه رشته‌ها مشغول شوند و آیا برخی رشته‌ها اولویت و تناسب خاصی ندارد؟ به هر حال ما زن بودن زن و اوضاع خاص زن و خانواده و حتی جامعه را نباید نادیده بگیریم. در اشتغال بانوان چرا حضرت‌عالی به رشته‌های پزشکی تأکید دارید؟ پاسخ: این که بر رشته‌های پزشکی و توابع آن برای بانوان تأکید دارم به سبب این است که رشته‌های پزشکی همیشه و برای همه مورد نیاز است و لازمه تشخیص بیماری غالباً انجام معاینات پزشکی است که گاهی مستلزم مشاهده و حتی لمس بدن بیمار است و اسلام مشاهده یا لمس بدن نامحرم را بر زن و مرد، هر دو حرام دانسته است. چرا که این امر، زمینه‌ساز انحراف است. پس باید شرایط لازم برای جلوگیری از انحراف را به وجود آورد تا احکام الهی و مصالح مورد نظر دین، به آسانی بتواند پیاده و تأمین شود. چندی پیش یکی از دانش‌جویان سال آخر پزشکی، با ناراحتی زیاد پیش من آمد و گفت: می‌خواهم تغییر رشته بدهم. پرسیدم: چرا؟ پاسخ داد: چون بعد از فارغ‌التحصیل شدن اگر بخواهم خانم‌های بیمار را نپذیرم مشکل است و اگر هم بخواهم بپذیرم که انجام معاینات مستلزم

حرام است پس چه بهتر که ۱۴۳ من از الان تغییر رشته دهم و از این مشکل نجات پیدا کنم. خود بانوان هم این مشکل را دارند. آنهایی که متدین باشند و بخواهند شئون اسلامی را رعایت کنند در غیر مواقع ضرورت نمی‌توانند به پزشک مرد مراجعه کنند. و مادامی که خانم پزشک در شهر باشد و بتواند معاینه کند، خانم‌ها شرعاً نمی‌توانند به پزشک مرد مراجعه کنند. پزشک مرد هم در این شرایط حق ندارد خانم‌ها را معاینه کند. من با توجه به این مسئله احساس کردم که در این زمینه نیاز شدیدتر است که خانم‌ها حضور جدی و فعال داشته باشند و مستقل شوند. قوانین اسلام شرایط را طوری مهیا می‌کند که فرد و جامعه در مسیر اهداف بلند انسانی دچار کندی و رکود و انحراف نشود و در راه رشد و تعالی با مانع برخورد نکند. به هر حال طبع زن و مرد طوری است که برای هم جاذبیت دارند. وقتی که در اثر تماس و معاشرت بی‌ضابطه، تمایل و گرایش در وجود فرد ایجاد شود یا ممکن است به انحراف کشیده شود که این خیلی بد است و اگر هم دسترسی به آن نداشته باشد یا متدین باشد و نخواهد مرتکب خلاف شود ناراحتی روحی برایش به وجود می‌آید. علاوه بر این، عوارض منفی دیگری هم می‌تواند پیش بیاورد؛ مثلاً ممکن است که شخص نسبت به همسر خود علاقه و احساسی را که سابقاً داشت از دست بدهد و زندگی خانوادگی آنها به مشکل برخورد کند. از این جهت اسلام روی این موضوع تأکید کرده است. ثمره دیگر استقلال خانم‌ها در این امور آن است که سبب می‌شود آنها در محیط خود بتوانند آزادانه لیاقت و شخصیت خود را در همه سطوح به اثبات برسانند. علاوه بر این، خانم‌هایی هم که به مراکز مستقلی که مال خودشان ۱۴۴ است مراجعه می‌کنند از آرامش روانی بهتر و بیشتری برخوردارند، زیرا آن‌جا را از خودشان می‌دانند و به آن افتخار می‌کنند و در آن‌جا اطمینان و آرامش دارند؛ مثلاً بیماری که روی تخت خوابیده آرامش دارد، احتمال نمی‌دهد که هر از گاهی مردی به عنوان پرستار یا پزشک به او سر بزند. خود مردها هم از حضور همسران و دخترانشان در این گونه محیط‌ها دغدغه و نگرانی نخواهند داشت. این برای کل جامعه بهتر و زیباتر است. اگر این کار بشود ما می‌توانیم حتی به کشورهای دیگر نیز الگو بدهیم و لیاقت زنان را اثبات کنیم. آیا جداسازی مرد و زن را که در بعضی مراکز اعمال می‌شود می‌توان پذیرفت؟ آیا این جداسازی‌ها باعث حساسیت بیش از حد زن و مرد نسبت به هم نمی‌شود؟ برخی می‌گویند حساسیتی که زن و مرد در جوامع اسلامی به هم دارند در فرهنگ غربی به این شدت وجود ندارد و این به دلیل نوع برخورد و محدودیت‌هایی است که از حیث شرعی رعایت می‌شود. آیا اصل شدیدتر بودن جاذبه میان زن و مرد در جوامع شرقی و اسلامی را تأیید می‌کنید و عاملش را هم چنین چیزی می‌دانید؟ پاسخ: زن و مرد نسبت به هم جاذبه دارند. و این جاذبه هم اگر ضابطه‌ای نداشته باشد معمولاً منجر به ارتباطات نامشروع و مفاصد اخلاقی و اجتماعی می‌شود، ولی در غرب به دلیل بی‌قیدی کاملی که بر ارتباط میان زن و مرد حاکم است، دیگر این مفاصد را مفسده نمی‌دانند. آنها با این همه آثار سوء بی‌بندوباری‌ها که در اخلاق و معنویت و در اجتماعشان پدید آمده است، خو ۱۴۵ گرفته‌اند و برایشان عادی شده است. گاهی انسان اگر روی صحت و سلامتی را نبیند به نقص و اعوجاج عادت می‌کند. اما واقعیت دیگری هم که در این‌جا می‌توان به آن اشاره کرد این است که از نظر تأثیر شرایط جغرافیایی و اقلیمی، تحریک‌گرایی در محیط‌های مرطوب کمتر از محیط‌های گرم و خشک است. این جداسازی، تبعیض نیست بلکه استقلال است و استقلال به معنای تبعیض نیست. در گذشته تبعیض بوده و ما در صددیم که از آن جلوگیری کنیم. زنان اگر مستقل شوند به نفع خودشان است و می‌توانند لیاقت خود را در این موارد به اثبات برسانند و آزادانه پیشرفت کنند. علاوه بر این که من مرادم این نیست که بانوان اصلاً به بیمارستان مردها مراجعه نکنند و بالعکس. چه اشکالی دارد اگر بانوان مستقل شوند؛ مثلاً خودشان بیمارستان و دانشگاه پزشکی و غیره داشته باشند، مستقل هم باشند و در عین حال خانمی میل دارد که به پزشک مرد مراجعه کند و بیماری‌اش هم یک بیماری است که نیاز به معاینه و لمس و اینها پیدا نمی‌کند. چه اشکالی دارد که مراجعه کند؟! هیچ اشکالی ندارد. ما جدایی را این طور نگفتیم که اصلاً روی همدیگر را نبینند بلکه منظور، پرهیز از معایناتی است که محذور شرعی دارد. در خصوص سایر رشته‌های علمی نظرتان چیست؟ پاسخ: خانم‌ها استعداد هر گونه تحصیلی را دارند و اگر میل داشته باشند به هر کدام بپردازند هیچ حرمت و

منعی ندارد. در این جهت تردید نیست و خانم‌ها می‌توانند در هر رشته‌ای که دوست دارند تحصیل کنند، اما با توجه به این که تحصیل معمولاً برای اشتغال است، تحصیل در بعضی رشته‌ها را برای ۱۴۶ خانم‌ها مناسب نمی‌دانم؛ البته نمی‌گویم حرام است اما مناسب نمی‌دانم، چون بعد که خواستند اشتغال پیدا کنند، با مشکل مواجه می‌شوند. رشته‌هایی هست که اشتغال در آنها با وضع خانم‌ها تناسب ندارد، مانند رشته‌های سنگین فنی، معادن، کشتی‌رانی و امثال اینها. اولاً: زیبایی و ظرافت و لطافت برای خانم‌ها ارزش بزرگی است و آنان هر چه بتوانند این زیبایی را نگه دارند در زندگی بهتر موفق می‌شوند. اگر خانمی بخواهد در دل شوهرش نفوذ داشته باشد، باید سعی کند زیبایی‌اش را نگه دارد، حالا هر تخصصی هر درآمدی که می‌خواهد داشته باشد، ولی طراوت و شادابی‌اش نقش مؤثری در خانواده دارد. لذا در اسلام تأکید می‌شود که خانم‌ها آرایش کنند، لباس خوب بپوشند و زیبایی خود را حفظ کنند. حتی در روایات داریم که «المرأة ریحانة و لیست بقهرمانة»، زن همانند یک شاخه ریحان و گل است، قهرمان نیست. و در روایات هست که کارهایی که فوق طاق خانم‌ها است به آنها واگذار نکنید. بنابراین خانم‌ها باید برای حفظ زیبایی خود عنایت کافی داشته باشند. البته مسئله‌ای نیست که در جامعه اشتغال داشته باشند، اما خوب است که سعی کنند شغل‌هایی بگیرند که به زیبایی آنها لطمه نزند. فرض کنید خانمی مهندس شود و کار او در بیابان‌ها بیفتد، در این صورت باید آفتاب بخورد و عرق بریزد یا برود در استخراج معادن نفت و امثال آن با همه مشکلاتی که دارد. در این صورت دیگر زیبایی‌اش باقی نمی‌ماند. هرچند درآمد خوبی دارد اما جاذبه لازم را برای شوهرش ندارد، لذا من این شغل‌هایی که این حالت را دارد به نفع بانوان و اصل نهاد خانواده نمی‌دانم. ۱۴۷ ما حفظ خانواده را یک اصل واقعی و نیاز اجتماعی می‌دانیم. کانون خانواده بهترین جایگاه زن و مرد و برای پرورش فرزند است. فرزنددار شدن یک واقعیت و نیازی است که هم مرد دارد و هم زن. تحصیلاتی که خانم‌ها می‌خواهند ادامه دهند، باید ببینند آیا شغل آینده‌شان با استحکام خانواده سازگار است یا نه، شغلی نباشد که خانواده را متلاشی کند و او را در تربیت فرزندان، ناموفق سازد. این واقعیت قابل انکار نیست که فرزندان آن مقداری که به مادر نیاز دارند به پدر نیاز ندارند. پدر، بیشتر هزینه زندگی آنان را تأمین می‌کند، اما عواطف مادر و صبر و حوصله و روش تربیتی اوست که برای بچه خیلی مهم است. این، نقص نیست، بلکه کمالی است که خانم‌ها دارند و همان کمال عاطفی است و همین است که می‌توانند بچه‌ها را نگه دارند. تعبیری هست که می‌گویند: مادر حتی در خاکستر، بچه‌هایش را طوری می‌تواند اداره کند که مرد در ناز و نعمت نمی‌تواند این کار را انجام دهد! خانم‌ها باید رشته‌ای را انتخاب کنند که بتوانند به بچه‌هایشان هم برسند. اگر کاری و رشته‌ای باشد که مثلاً بخواهد شش ماه در کشتی باشد یا فرضاً روزها در مسافرت به سر برود، طبیعی است که بچه‌ها مشکل پیدا می‌کنند. پس باید شغلی انتخاب کنند که به زیبایی آنها و به تحکیم خانواده و به تربیت فرزندانشان لطمه‌ای نرساند. کلاً به نظر من رشته‌هایی هستند که برای خانم‌ها خیلی مناسبند، مثل رشته‌های تربیتی که معمولاً خانم‌ها در این مورد بهتر از مردها هم هستند؛ مثلاً دبیری، آموزگاری، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، ریاضی، کامپیوتر و ۱۴۸ امثال اینها که با طبیعت و وضع خانم‌ها هم می‌سازد و مشکل هم ایجاد نمی‌کند. این را هم بگویم که بعضی وقت‌ها هم هست که اگر خانم‌ها کار نکنند زندگی اداره نمی‌شود. در میان عشایر یا در محیط روستایی و کشاورزی و دام‌داری خانم‌ها پا به پای مردها و گاهی حتی بیشتر کار می‌کنند، به علاوه، در کارهای داخل خانه مثل قالی‌بافی و امثال اینها کمک می‌کنند. البته این کمک کردن‌ها اشکالی ندارد و خوب هم هست و باید آن را یکی از خوبی‌های زنان دانست. اما من به مردها توصیه می‌کنم در صورتی که ضرورت اقتضا نکند از خانم‌ها کارهایی که به شادابی خود و تربیت فرزندانشان لطمه می‌زند انتظار نداشته باشند، زیرا زن از نظر اسلام، همانند ریحان و گل است و او را فوق طاقتش نباید به کارهای سنگین واداشت. من به مردها توصیه می‌کنم که به نفعشان است که از خانم‌ها تقاضا نکنند که در کارهای سنگین وارد شوند، ولی اگر بخواهند کار کنند و البته ضوابط شرعی و حجاب را هم رعایت کنند اشکالی ندارد. شایسته است که از طرف دولت و سایر نهادهای مربوط، کارهای فرهنگی و غیره انجام گیرد که کارهای سخت بر عهده خانم‌ها گذاشته نشود. من خود

شاهد بوده و هستم که گاهی کارهای خیلی سختی بر عهده خانم‌ها گذاشته می‌شود، بعضی جاها در همین ایران خودمان مثل برخی مناطق شمالی مردها خیلی وقت‌ها بی‌کارند و خانم‌ها کارهای سخت مثل کشاورزی را انجام می‌دهند وقتی هم که به خانه می‌آیند، مرد می‌نشیند و باز خانم کار می‌کند و حقاً زن‌ها خیلی دشواری‌ها را تحمل می‌کنند. باید طوری شود که سختی‌های ۱۴۹ خانم‌ها کمتر شود، مخصوصاً مردان باید توجه داشته باشند و رعایت حال خانم‌ها را بکنند. آیا از جنبه دینی نهی و مذمت و نکوهشی در خصوص تحصیلات بانوان داریم یا نه؟ پاسخ: اصولاً تحصیل علم و دانش چیزی است که استعدادش در همه انسان‌ها - چه زن و چه مرد - نهاده شده است. در واقع این استعداد سبب می‌شود که برایشان جایز باشد که دنبال تحصیل بروند. بنابراین تحصیل کردن برای بانوان حق طبیعی و انسانی است. علاوه بر آن اسلام هم این حق را تأیید می‌کند و آیات و روایات فراوانی داریم که تأکید می‌کند به تحصیل و در این جهت زن و مرد تفاوتی با هم ندارند. من به چند آیه اشاره می‌کنم: «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»؛ (۱) آیا کسانی که عالم هستند با کسانی که عالم نیستند مساویند؟ جوابش را به فطرت انسان‌ها واگذار کرده است؛ یعنی امر مسلم و تردیدناپذیری است که عالم با غیرعالم مساوی نیست. در این جا معلوم است که زن و مرد با هم تفاوت ندارند. همان‌طور که مرد عالم با مرد جاهل قابل مقایسه نیست، زن نیز همین‌طور است. یا مثلاً «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ»؛ (۲) خدا ۱. زمر (۳۹) آیه ۹. ۲. مجادله (۵۸) آیه ۱۱. ۱۵۰. کسانی را که ایمان آورده‌اند بالا برده و کسانی هم که علم به آنها عطا شده است درجاتی از آنها بالاتر هستند. در این آیه هم خداوند متعال مؤمنین - اعم از زن و مرد - را دارای درجات عالی می‌داند و علما از آنها هم بالاترند. باز هم زن و مرد در این قسمت تفاوتی ندارند. ما می‌بینیم که قرآن در آیات فراوان مردم را توصیه کرده است به تفکر، تعقل، تفقه و امثال اینها. مثلاً: «أَلَمْ يَسْئُرُوا فِي الْأَرْضِ فَنَنصُرُوا قُلُوبَهُمْ يُعْقِلُونَ بِهَا»؛ (۱) چرا مردم سیر نمی‌کنند در زمین تا دارای قلب‌هایی باشند که تعقل کنند؟ این‌جا باز دستور می‌دهد سیر کنید تا قلبی پیدا کنید که بتوانید با آن تعقل نمایید و بفهمید. یا مثلاً آیه: «وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ»؛ (۲) خداوند متعال رجس و پلیدی را بر آن کسانی قرار داده که تعقل ندارند. همه این آیات دلالت می‌کنند بر این که دانش و کسب آن امتیاز بزرگی برای انسان است و در این قسمت زن و مرد مساوی هستند. در جای دیگری خداوند متعال می‌فرماید: «وَسَيَخْرُجُ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا»؛ (۳) یعنی خداوند متعال همه آن‌چه را که در زمین و آسمان هست برای شما مسخر کرده است؛ یعنی موجودات مسخر انسانند و نهایتاً انسان باید آنها را به تسخیر خود درآورد. باز در این جا هم زن و مرد تفاوتی نمی‌کنند. ۱. حج (۲۲) آیه ۴۶. ۲. یونس (۱۰) آیه ۱۰۰. ۳. جاثیه (۴۵) آیه ۱۳. ۱۵۱. من از مجموع این آیات، چنین استفاده می‌کنم که اسلام تحصیل علم و دانش را ارزش بزرگ برای انسان به اعتبار این که انسان است می‌داند، و تأکیدهای فراوانی دارد که جاهل نباشید، عالم باشید. در این زمینه روایات زیادی هم داریم. با وجود این مسئله که تحصیل علم یک حق طبیعی و انسانی است، اسلام هم این حق را پذیرفته و تأکید کرده و خلافتش را نهی کرده است، ما از این می‌فهمیم که اسلام خواسته که زن دنبال تحصیل علم برود. در برابر اینها، تمسک کردن به چند روایت که هم سندشان ضعیف است و هم دلالتشان قوی نیست، کار بی‌جایی است. به نظر من آن روایات نمی‌توانند در برابر این ادله محکم و قوی بایستند. ما شاید شش یا هفت روایت در این مورد داریم که آنها هم البته از تحصیل خانم‌ها نهی نکرده است بلکه از نوشتن خانم‌ها نهی کرده است؛ به این معنا که گفته خط و نوشتن را تعلیمشان نکنید. در اصل تحصیل، ما هیچ نهی نداریم. به طور مطلق خانم‌ها می‌توانند تحصیل کنند اما در مورد خط چند روایت داریم که این روایات اولاً اکثر آنها ضعیف یا مرفوع و مُرسلند و دلالتشان هم خیلی قوی نیست؛ مثلاً - روشن‌ترین آنها این حدیث است که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «لا تنزلوا النساء الغرف و لا تعلموهن الكتابة و علموهن المغزل و سورة النور»؛ (۱) زنان را در غرفه‌ها و در طبقات فوقانی جای ندهید. کتابت و نوشتن را به اینها نیاموزید و فقط ریستن و سوره نور را ۱. اصول کافی، ج ۵، ص ۵۱۶. ۱۵۲ یادشان بدهید. من سند این حدیث را بررسی کرده‌ام، با این که در بین بقیه احادیث از همه گویاتر است اما سندش ضعیف است. علاوه بر این که می‌گوید زن‌ها

را در طبقه فوقانی جا ندهید! اصلاً تا به حال عملی شده یا اصلاً کسی فتوا داده که زن‌ها نباید در طبقات فوقانی بروند؟! آن وقت کتابت را پشت سر این ذکر کرده است. اگر قرار است که حرام باشد هر دو باید مثل هم باشد؛ هم سکونت در طبقات فوقانی و هم تعلیم نوشتن. شاید مثلاً- اگر تبعاتی داشته باشد به سبب تبعاتش بگویند مکروه است و گرنه آن را مکروه هم نمی‌توان دانست. همان‌طور که در ادامه روایت که صیغه امر است آیا کسی یاد دادن پشم‌ریسی و یا تعلیم سوره نور را واجب می‌داند که بر سیاق آن بتوان نهی‌های قسمت اول روایت را هم حمل بر حرمت کرد؟! به هر حال با این قبیل روایات که تعداد محدودی هست و ضعیف هم هستند نمی‌توان در برابر آن ادله نیرومند و قوی ایستاد؛ مخصوصاً با توجه به این که در این زمان‌ها کتابت و نوشتن یکی از ضروریات و مقدمات حتمی درس خواندن است. به نظر من هیچ مانعی در این قسمت نیست و برخی بی‌جهت به ظواهر این روایات عمل کرده و خواسته‌اند جلوی تحصیلات خانم‌ها را بگیرند. علاوه بر این که اصلاً سیره بانوان هم از زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تا حالا این‌طور نبوده است. در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله زنان بسیار دانشمندی بودند که تحصیل می‌کردند؛ مثل حضرت زهرا علیهاالسلام. یا عایشه و حفصه همسران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله علم‌آموزی می‌کردند. از بعضی روایات استفاده می‌شود که حفصه علاوه بر خواندن، ۱۵۳ نوشتن هم می‌دانسته است، حدیث هم نقل می‌کرده است همان‌طور که خیلی دیگر از خانم‌ها جزو راویان حدیث بوده‌اند. لذا این احادیث نمی‌تواند جلوی این حکم را بگیرد. با وجود این، دیگر گمان نمی‌کنم لازم باشد که در تک‌تک این‌گونه احادیث به طور جزئی وارد شویم و مفاد و معنا و سندشان را بررسی کنیم. روایت‌هایی که درباره نقص عقل و ضعف ایمان زن وجود دارد، از نظر شما چگونه است؟ پاسخ: در کتاب‌های حدیث، مواردی داریم که بانوان را از نظر عقلی، ضعیف می‌دانند. اولاً: تعداد این احادیث خیلی زیاد نیست، شاید به ده حدیث یا کمی زیاده‌تر برسد، ثانیاً: هم از لحاظ دلالت و هم از لحاظ سند قابل بحث هستند، چون هر حدیثی که در کتاب‌ها آمده حجت نیست. احادیث را در کتب رجال و درایه به اقسام مختلفی تقسیم کرده‌اند؛ مثلاً حدیث «صحیح» حدیثی است که روایانش تا معصوم، همه عادل باشند و حدیث «موثق» آن است که روایانش اگرچه عادل نباشند اما موثق باشند و حدیثی را «ضعیف» می‌گویند که حداقل یکی از راویان آن عادل و موثق نباشد و گاه حدیثی را اصطلاحاً «مرفوع» می‌گویند؛ یعنی مطلبی را به معصوم علیه‌السلام نسبت داده ولی واسطه نقل آن حدیث معلوم نیست و حذف شده است. گاهی ممکن است یک حدیث اصلاً سند نداشته باشد؛ یعنی راوی کلاً مجهول است. در بین همه اینها آن حدیثی را معتبر می‌دانند که به اصطلاح «صحیح» باشد. بعضی حدیث «موثق» را هم معتبر می‌دانند. اما بقیه روایات حجت نیستند. اکنون یک مسئله ۱۵۴ این است که ما این ده یا دوازده حدیث را باید بررسی کنیم که آیا در بینشان حدیث صحیحی که آن را بتوان معتبر دانست وجود دارد یا نه. مسئله دیگر این است که گاهی در مورد یک حدیث ما قطع داریم که از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله یا امام علیه‌السلام صادر شده است مثل این که یا خودمان شاهد بوده‌ایم یا قرینه قطعی داریم که این حدیث حتماً از معصوم علیه‌السلام صادر شده است. تردید نیست که این قبیل احادیث معتبر و حجت هستند. اما گاهی هست که حدیث قطعی‌الصدور نیست که باز او را هم تقسیم می‌کنند و می‌گویند حدیث یا متواتر است یا غیرمتواتر. حدیث «متواتر» حدیثی است که تعداد راویانی که آن حدیث را از پیامبر یا از یکی از ائمه نقل کرده‌اند، به قدری زیاد است که عادتاً محال است که تبانی بر دروغ و جعل کرده باشند؛ مثلاً مطلبی را عیناً صد نفر یا پنجاه نفر از راویان از قول پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله یا امام علیه‌السلام نقل کرده‌اند. یک حدیث وقتی که روایانش این قدر زیاد باشند هر کسی می‌گوید که احتمال دروغ بودن در آن نیست؛ مخصوصاً اگر راویانی از شهرهای مختلف و مشاغل گوناگون باشند، کمتر کسی احتمال می‌دهد که اینها همه با هم نشستند و این حدیث را جعل کرده باشند. چنین حدیثی را «حدیث متواتر» می‌گویند و به اعتبار این که یقین‌آور است، حجت می‌باشد. گاهی لفظ یک حدیث متواتر نیست اما یک معنا را همین راویان اول با عبارتهای مختلف به شکل تواتر از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله یا امام علیه‌السلام نقل کرده‌اند. این هم در صورتی که به قدری زیاد باشد که عادتاً تبانی بر جعل آن محال باشد. این هم باز «متواتر» شمرده می‌شود. از اینها که بگذریم احادیث

دیگری وجود دارد که اصطلاحاً آنها را «خبر واحد» می‌گویند. لازم نیست که صرفاً یک خبر ۱۵۵ باشد بلکه اگر چند مورد هم باشد ولی قطع و یقین نیاورد باز هم «خبر واحد» شمرده می‌شود. البته قابل توجه است که اکثر احادیث ما خبر واحدند. راه‌های دیگری هم برای بررسی احادیث از لحاظ محتوا هست؛ مثلاً از عبارتهایی هم می‌توان فهمید که آیا این حدیث درست است یا نه. مرحوم آیه‌الله بروجردی رحمه‌الله می‌فرمودند: گاهی انسان حدیثی را می‌بیند که خود متن نشان می‌دهد که این عبارت، از معصوم علیه‌السلام است و گاهی عبارتی را می‌بیند که حتی سندش هم درست و معتبر است اما احساس می‌شود که باشان کسی مثل پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله یا امام علیه‌السلام تناسب ندارد. چون آنان فصیح‌ترین افراد بودند. در دعاها نیز همین‌طور است؛ مثلاً دعای کمیل یا ابوحمزه، یا مناجات‌های خمس و غیر از معصوم علیه‌السلام چه کسی می‌تواند چنین عبارتهایی را وضع کند؟! ایشان می‌فرمودند: این هم راهی است برای شناخت احادیث. البته کسی که ممارست کافی در احادیث داشته باشد و در این فن خبره باشد بر اساس شتم و ذوق حدیث‌شناسی و با شناختی که از سایر اجزای دین دارد، این قدرت تشخیص را به دست می‌آورد نه بر اساس ذوق و سلیقه شخصی. به هر حال اکثر قریب به اتفاق علمای ما «خبر واحد» را حجت و معتبر می‌دانند، البته آنهایی را که صحیح باشند نه ضعیف یا مجهول و امثال اینها. نکته دیگری که باید مورد توجه قرار بگیرد این است که ما هر خبر صحیحی را هم نمی‌توانیم حجت بدانیم. خبری حجت است که حکم و وظیفه‌ای را برای مکلف معلوم کرده باشد، امر و نهی کرده باشد، یک عملی را واجب، مستحب، حرام یا مکروه کرده و خلاصه، تکلیفی برای انسان ذکر کرده باشد. چرا که ما مسلماً تکالیفی داریم که از طرف پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه اطهار علیهم‌السلام برای ما بیان شده ۱۵۶ و باید به دست ما برسد و وقتی که راهی برای وصول به قطع و یقین وجود ندارد همین مظنه‌ای که از این گونه روایات به دست می‌آوریم در این قسمت کافی است و برای تعیین تکلیف شرعی ما حجت است. اما اگر حدیثی داشته باشیم که قطعی‌الصدور نباشد و در مورد عقاید آمده باشد نمی‌توان گفت که حجت و معتبر است؛ مگر برای کسی که قطع پیدا کند، چون در عقاید باید قطع و یقین داشته باشیم و این حدیث گرچه درست است ولی یقین‌آور نیست. یا مثلاً اگر حدیثی از یک واقعتی خبر داد. فرض کنید که مثلاً در حدیثی آمده که امام معصوم علیه‌السلام فرمودند که فلاخن میوه را بخورید چون تأثیر مثبتی در جسم شما دارد. مواردی از این قبیل اگر درست هم باشد، یقین‌آور و شرعی نیست، بلکه خبری است که در مورد چیزی داده شده است. بنابراین احادیثی داریم که از این قبیل می‌باشند. از جمله اینها همین احادیثی است که در مورد زنان رسیده که زنان ناقص‌العقل یا ناقص‌الایمانند. اینها چیزی نیست که برای مردم یک وظیفه و تکلیفی بیاورد که ما بگوییم اینها حجت است، خبر قطعی‌الصدور یا متواتر نیست، قرینه قطعی هم نداریم، تکلیف هم نیست. بنابراین نمی‌توان گفت اینها حجیتی دارند باید به آن ترتیب اثر بدهیم. بله، به طور کلی نمی‌توان آنها را نفی کرد، اما یک دلیل قطعی هم نیست که ما آن را به شارع نسبت دهیم. احادیثی که ما در مورد بانوان داریم چون متواتر و قطعی‌الصدور نیستند نمی‌توانیم بگوییم که عقیده اسلام این است که زنان ناقص‌الایمان و ناقص‌العقلند. کسی نمی‌تواند در مورد این موضوع مهم به یک گمان و ظن، ترتیب اثر بدهد. در جایی که انسان یقین ندارد باید تحقیق و بررسی کند و زنان را آزمایش ۱۵۷ نماید و ببیند که واقعاً همین‌طور است و اینها ناقص‌الایمان و ناقص‌الدین‌اند یا نه؟ این روایات در حدّ گمان می‌توانند مفید باشند و نمی‌توان این تفکر را به اسلام نسبت داد؛ یعنی واقعاً بانوانی مانند فاطمه علیها‌السلام، خدیجه علیها‌السلام، زینب علیها‌السلام، سکینه علیها‌السلام، مریم و آسیه علیهما‌السلام که چنین باعظمت بودند و بعضاً قرآن از آنها تعریف می‌کند این چنین بوده‌اند؟! زنانی که در طول تاریخ خیلی عقلشان بالاتر از مردان بوده و منشأ اثر فراوانی بوده‌اند آیا اینها را انسان می‌تواند بگوید که ضعیف‌الایمان و ناقص‌العقلند؟! این را نمی‌توان گفت. پس کلیت این حکم مورد خدشه است. کسی اگر بخواهد درست قضاوت کند باید بگوید که مثلاً در بین زن‌ها ناقص‌الایمان و ناقص‌العقل هست، همان‌طور که در بین مردها وجود دارد. بحث دیگری که در این جا قابل طرح است این است که منظور از عقلی که در این احادیث سخن از نقص آن در میان است چیست؟ چون ما یک «عقل ذاتی» داریم که همانی است که در انسان هست و

در حیوانات نیست و مایه امتیاز انسان از سایر حیوانات است. این عقل همان روح مجرد انسان می‌باشد و اثرش همان درک کلیات و امثال اینهاست. این عقل ذاتی در همه انسان‌ها، چه زن و چه مرد، هست. عقل دیگر «عقل اکتسابی» است که به آن عقل اجتماعی هم می‌گویند. عقلی که انسان، آن را در اجتماع کسب می‌کند. هر کسی در ابتدا یک عقلی دارد اما در طول زندگی این عقل تکمیل می‌شود. انسان هرچه بیشتر تحصیل علم کند عقلش بیشتر می‌شود یا به واسطه تجربه، عقل کامل‌تر می‌شود. عقل اکتسابی عقلی است که همه افراد انسان، چه زن و چه مرد می‌توانند آن را در خودشان رشد بدهند و به کمال برسانند. ۱۵۸ در عقل ذاتی همه انسان‌ها با هم مساوی‌اند و اصلاً زن و مرد در این جهت فرق نمی‌کنند، هر دو انسان و هر دو عاقلند. قبلاً به آیاتی هم در این قسمت اشاره کردیم. عقل اکتسابی را نیز هر دو می‌توانند داشته باشند. یک مرد را اگر در محیط محدود و کوچکی نگه دارند تکامل پیدا نمی‌کند، اما وقتی در اجتماع به او مسئولیت بدهند عقلش کامل‌تر می‌شود. اگر مردی تحصیل نکند عقلش ناقص است، اما وقتی تحصیل کرد عقلش کامل می‌شود. زنان نیز همین طورند. زنان هم اگر وارد اجتماع نشوند و در یک محیط محدودی زندگی کنند معلوم است که عقلشان خیلی کامل نخواهد بود. برعکس، اگر در اجتماع باشند کامل‌تر می‌شوند. لذا می‌توان این مسئله را بدین صورت گفت که بر فرض صحت روایت، اگر فرضاً پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بانوان را به عنوان ناقص‌العقل و ضعیف‌الدین مورد خطاب قرار داده و گفته‌اند که شما این گونه هستید، ایشان وضع موجود زنان آن دوره را حساب کرده‌اند؛ یعنی شما زنان به سبب این که محروم بوده‌اید و در اجتماع نگذاشته‌اند حضور داشته باشید، الان در این حالت هستید. در همه این روایات هیچ نگفته‌اند که زنان به همین حال بمانند، بلکه برعکس، با تشویق به علم و ایمان از آنها خواسته شده که در عقل و ایمان کامل بشوند. زن‌ها گاهی می‌توانند بالاتر از مردان باشند و تجربه خارجی هم نشان می‌دهد که زنان هر جا که در اجتماع آمدند عقلشان کامل‌تر شده است. البته روشن است که منظور این نیست که با هر نوع حضوری عقلشان کامل می‌شود. ما خیلی زنان را در اجتماع داریم - خصوصاً در غرب - که خیلی هم آزادی و رفت و آمد دارند، اما عقلشان کامل نمی‌شود. عقل به وسیله مسئولیت‌پذیری ۱۵۹ و تحصیل علم و دانش و امثال اینها است که کامل می‌شود، و زن و مرد در این جهت تفاوتی نمی‌کنند. بله، در این جهت تردید نیست که بانوان عواطفشان قوی‌تر است و این قوی‌تر بودن عواطف دلیل بر ضعفشان نمی‌باشد. عاطفی‌اند، اما عاطفه با تعقل منافات ندارد. ممکن است کسی خیلی هم عاطفی باشد اما تعقلش هم قوی باشد. اگر زنی را در محیط خانه نگه دارید و فقط تربیت فرزند را برعهده بگیرید، عاطفه‌اش قوی‌تر می‌شود اما ممکن است جنبه عقلی‌اش رشد چندانی نکند ولی اگر همین زن، یک فرد دانشمند و اهل علمی هم باشد، هم در تعقل قوی می‌شود هم در عاطفه، آن وقت می‌توان گفت حتی بر مردها هم برتری پیدا می‌کند. درباره این که آیا واقعاً در آفرینش زن و مرد از جهت جسمانی تفاوتی وجود دارد یا نه، اجمالاً باید گفت: زنان در آفرینش، نقصی ندارند، اگر تفاوت‌هایی هم باشد طوری نیست که بتوان گفت ناقص‌العقلند، زیرا ناقص‌العقل به کسی می‌گویند که اساساً عقل درستی نداشته باشد، لذا نمی‌توان گفت که زن از لحاظ تعقل ضعیف‌تر از مرد است. در تجربه خارجی هم می‌بینیم که هر جا بانوان در کارها وارد شده‌اند هیچ دست کمی از مردها نداشته‌اند. به هر حال، خود عقل که عبارت است از روح مجرد ملکوتی انسان، در زن و مرد مساوی است و خاصیت عقل که عبارت است از: درک، استدلال، برهان و امثال اینها را زن و مرد هر دو دارند و نمی‌توان گفت که یکی ندارد، اما در این جهت که مثلاً در مسائلی بانوان ممکن است قوی‌تر و مردها ضعیف‌تر باشند ۱۶۰ یا برعکس، تردیدی نیست ولی این تفاوت‌ها دلیل نقص نیست. یکی در یک جهت قوی‌تر است و دیگری در جهت دیگر. خود مردها نیز همین طورند؛ مثلاً گاهی یک مرد در مسائل حفظی خوب است و دیگری در مسائل فکری، یک مرد در هنر و دیگری در ادبیات و... زن‌ها هم متفاوت‌اند. تنوع استعدادها و توانایی‌ها را نباید نقص دانست. در متون و منابع دینی، تعابیری است که ابتدائاً از آنها برداشت می‌شود که زن موجودی فرودست، دست دوم و تبعی است، و در خلقت، یا در زندگی خانوادگی و اجتماعی، اصالت با مرد است؛ مثلاً تفاوت‌هایی که زن با مرد از نظر ارث، دیه و مسائلی از این قبیل دارد یا فرضاً زن در بعضی موارد باید تابع مرد

باشد، مثل شرط بودن اجازه پدر یا جد پدری در ازدواج دختر باکره یا عدم جواز خروج زن از منزل بدون اجازه شوهر و امثال اینها. آیا چنین برداشتی درست است یا نه؟ پاسخ: در سؤال فوق، مطالب مختلفی هست که هر کدام به بحث جداگانه نیاز دارد و باید در جای خود روشن شود. بعضی موارد هست که اصلاً نمی‌توان آنها را به اسلام نسبت داد و نباید با اینها درباره دین قضاوت کرد؛ مثلاً در حدیثی آمده است: «المرأة شرّ کلّها؛ زن همه وجودش شرّ است». این گونه احادیث به دلایل مختلف اصلاً اعتبار ندارد یا مثلاً مسائلی در مورد بانوان داریم از جمله این که زن باید با اجازه شوهر از منزل بیرون برود؛ روی این باید بحث کنیم که اصلاً این چه حرفی است؟ چه شرایطی دارد؟ مقید است یا مطلق؟ در مسئله ارث و نکاح و امثال اینها که فرمودید، همه نیاز ۱۶۱ به بحث‌های مستقلی دارد. روایاتی که در مورد نقص عقل است و یا آیه «الرّجال قَوّامون علی النّساء» که قیمومیت مردها بر زن‌ها را مطرح می‌کند، اگر بخواهیم اینها را همین‌طور جمع‌بندی و نتیجه‌گیری کنیم بدون این که یک نگاه جامع و عمیق به تعالیم و احکام دین داشته باشیم، کار درستی نخواهد بود. چنین نیست که اسلام زن را موجود تبعی و دست دوم فرض کند، و برداشتی هم که بعضی می‌کنند درست نیست. آنان چیزهایی را به اسلام نسبت داده‌اند که هیچ مدرکی ندارد یا برداشت غلطی از بعضی مأخذ و مدارک اسلامی کرده‌اند و بر طبق همان فهم نادرست، خواسته‌اند درباره اسلام قضاوت کنند. برای رفع این شبهات باید مسائل دین را همه جانبه و خالص و کامل بیان کرد تا حقانیت و زیبایی آنها برای همه آشکار شود. این که می‌گویند اسلام، مردسالار است، حرف درستی نیست. در اسلام، تقسیم کار انجام گرفته و کارهایی را اسلام بیشتر می‌پسندد که بانوان به آنها اشتغال داشته باشند؛ مثلاً پرورش کودک از خصوصیات زن‌هاست و هیچ‌گاه مرد نمی‌تواند به آن پایه برسد. در کارهای اجتماعی هم بعضی از شغل‌ها مناسب خانم‌ها یا مردهاست. این تناسب را نباید انکار کرد، این به واسطه آفرینش خاصی است که زن و مرد دارند. اما اینها معنایش این نیست که زن‌ها زیردست می‌شوند و حرف آخر را مردها می‌زنند. خانم‌ها اگر از استعدادهای خود و از حقوق و امتیازهایی که اسلام در اختیارشان قرار داده خوب استفاده کنند، هم در جامعه و هم در خانواده از موقعیت و منزلت خوبی برخوردار خواهند بود. ۱۶۲ روایت‌هایی هست که مردان را از مشورت با زنان، نهی کرده است آیا این روایت‌ها صحیح است؟ پاسخ: ما احادیثی داریم که از مشاوره با بانوان نهی کرده است و بعضی هم گفته‌اند اگر در کاری شک کردی، با زن مشورت کن و خلافتش را انجام بده. حدیثی به این مضمون از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل شده است که: ایاک و مشاوره النساء الا من جرّبت بکمال عقلٍ فانّ رأیهن یجزّی الی الألفن و عزمهن الی وهن؛ (۱) از مشورت با زنان بپرهیز مگر با آنانی که کامل بودن عقلشان به تجربه ثابت شده باشد. چراکه رأی آنها انسان را به ضعف می‌کشد و عزم آنها به سستی. ما از این قبیل احادیث شاید در حدود ده یا دوازده مورد داریم که درباره اینها، لازم است نکاتی را گوشزد کنیم: اولاً: چنان که گفته شد هر حدیثی معتبر نیست، بلکه فقط احادیث صحیح یا موثق یا حسن معتبرند، اما احادیث ضعیف، مرسل، مرفوع، مجهول، معجول و امثال اینها حجت نیستند. در بین این احادیث بعضی ضعیف هستند و اعتبار ندارند، البته احادیث درستی هم در آنها هست. بنابراین نمی‌توان اینها را به خاطر تعددشان قطعی گرفت. دوم این که از بین روایاتی که قطعی‌الصدور نباشد ما آنهایی را معتبر می‌دانیم که یک حکم تکلیفی برای ما بیاورد، نه آنهایی که مثلاً خبر از یک ۱. بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۲۵۰. ۱۶۳. واقعیتی می‌دهند مثل این که می‌گوید: با زنان مشورت نکنید، چون اگر با اینها مشورت کنید شما را به ضعف می‌کشاند. لحن این روایات طوری نیست که بتوان گفت یک حکم شرعی و تعیّدی را بیان می‌کند، بلکه از نوع مسائل ارشادی است. مسئله دیگر این که، بعضی از این احادیث مطلق و برخی مقید است؛ مثلاً استثنا می‌کند که «الا من جرّبت بکمال عقل» یعنی مشورت مکن مگر با کسی که کمال عقل او تجربه شده باشد. وقتی بخواهیم بین روایات جمع کنیم، قاعدتاً باید این گونه بگوییم که حرف زن‌ها را - به اعتبار این که نوعاً رأیشان ضعیف است و به سستی می‌گراید - ابتدائاً قبول نکن مگر آنهایی که صلاحیتشان تجربه شده باشد. پس معلوم می‌شود به رأی عقلای آنها می‌توان عمل کرد و می‌شود با آنها مشورت کرد. در مورد مردها نیز همین مطلب را داریم. روایاتی هست که توصیه می‌کند با افرادی که عاقلند مشورت کنید و

با افرادی که عقل درستی ندارند مشورت نکنید. پس در مورد مردها نیز همین‌طور گفته شده است. از این‌جا می‌توان گفت که انسان با هر کس خواست مشورت کند اگر مرد است یا زن باید او را بشناسد و انسان خیرخواه و عاقل و درست‌کردار باشد و تفاوتی بین زن و مرد در این قسمت وجود ندارد. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه‌علیهم‌السلام هم خودشان در مواردی با زنان مشورت می‌کرده‌اند؛ مثلاً در صلح حدیبیه وقتی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله صلح‌نامه را بین خود و مشرکان نوشتند اصحاب و خود آن حضرت احرام بسته بودند که برای زیارت و طواف به مکه بروند، اما بر اساس قرارداد صلح قرار شد که آن سال مسلمین برای حج ۱۶۴ نروند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به اصحاب فرمودند که «مُحَلِّ» شوید و از احرام بیرون آید. اصحاب برایشان خیلی سخت بود، چون کسی که مُحَرَّم می‌شود در صورتی می‌تواند مُحَلِّ شود که طواف به‌جا آورد، خارج شدن از احرام، بدون طواف برای اینها قابل قبول نبود، لذا با این که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله صریحاً فرمودند مُحَلِّ شوید از ایشان اطاعت نکردند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به خیمه مخصوص خودشان بازگشتند. ام‌سلمه - همسر آن حضرت - عرض کرد: یا رسول‌الله! چرا ناراحتید؟ فرمودند: من چنین حکمی را صادر کردم و مردم گوش ندادند. ام‌سلمه پیشنهاد کرد یا رسول‌الله خودتان گوسفندی ذبح کنید و تقصیر کنید و مُحَلِّ شوید، کاری هم به آنها نداشته باشید. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز در حضور آنها همین عمل را انجام دادند و همه اصحاب مُحَلِّ شدند. در خیلی جاها مشاهده می‌کنیم علی‌علیه‌السلام با فاطمه علیها‌السلام مشورت می‌کند. به هر حال مشاوره با زن‌ها بین ائمه‌علیهم‌السلام هم بوده است. منتها با وضع موجود در آن زمان چون زن‌ها کمتر در اجتماع بودند و تجربه عقلی کمتری داشتند از این جهت توصیه شده که با زنان مشورت نکنید، چون کامل نیستند، اما نگفته‌اند که زن‌ها را در اجتماع نیاورید. حضور زنان در اجتماع باعث می‌شود که در عقل تکامل پیدا کنند و نظر مشورتی‌شان هم صائب‌تر باشد. نکته دیگر این که ما اگر قائل باشیم که استثنا مفهوم دارد، در این صورت وقتی که روایت، مشورت با زنان را نهی کرده، مگر با آنهایی که کمال عقلشان تجربه شده است پس می‌توان برداشت کرد که مشورت کردن با زن‌هایی که از لحاظ عقلی مورد تأییدند نه تنها منعی ندارد بلکه در روایت به این کار توصیه هم شده است. ۱۶۵ به هر جهت، اسلام به مشورت کردن تأکید و سفارش دارد و انسان با هر کس که اهلش باشد مشورت کند مفید است. علاوه بر این که در برخی روایات دارد در اموری که مربوط به خود زن‌ها یا فرزندان آنها است با خودشان مشورت کنید، چون با مسائل آشنا ترند. اساساً درباره این روایات و هم روایات مربوط به نقص عقل، اگر بخواهیم خوب بحث شود باید تک‌تک بررسی شود. در روایات مطالبی درباره نامطلوب بودن حضور زنان در جمعه و جماعت و تشییع جنازه و امثال اینها مشاهده می‌شود، آیا از حضور زنان در چنین اموری به طور مطلق نهی شده یا این‌گونه روایات ناظر به اوضاع زمانی خاصی بوده است؟ پاسخ: احادیثی که در این‌باره داریم معمولاً از این قبیل است که وجوب برخی از کارها را که گاهی برای خانم‌ها مشکل و مشقت‌آور است نفی می‌کند؛ مثلاً در روایتی جابر جُعی از امام باقر علیه‌السلام نقل می‌کند که: «لیس علی النساء اذانٌ ولا اقامهٌ ولا جمعةٌ ولا جماعةٌ ولا عیادة المریض ولا ابتاع الجنازة ولا اجهازٌ بالتلیبةٌ ولا الهرولةٌ بین الصفا و المروةٌ ولا استلام الحجر الاسود ولا دخول الکعبة» (۱). مشاهده می‌کنید که این روایت می‌گوید کارهایی مانند اذان، اقامه، حضور در نماز جمعه و جماعت، عیادت مریض، تشییع جنازه، بلند گفتن تلبیه در ۱. بحار الأنوار، ج ۱۰۳، ص ۲۵۴. ۱۶۶ حال احرام، دیدن بین صفا و مروه، لمس و بوسیدن حجرالاسود و داخل شدن در کعبه را بر زنان واجب نمی‌داند. تعبیر اکثر روایات این‌گونه است. برداشتم از این‌گونه احادیث این است که با توجه به این که خانم‌ها معمولاً با مشکلات و گرفتاری‌هایی از قبیل بچه‌داری و تربیت فرزند و امثال اینها مواجه بوده‌اند، اسلام خواسته ارفاقی در حق آنان بکند، از این‌رو وجوب برخی کارها را از آنها برداشته است، نه خود آن کارها را. مثلاً وجوب نماز جمعه را برداشته، نه اصل نماز جمعه را. و این ارفاقی است درباره زن‌ها. ارفاق غیر از محدودیت است. نگفته نروید، بلکه گفته است که رفتن برایتان لازم نیست. در مواقعی که می‌توانید و مناسب است، بروید. البته بعضی از احادیث ممکن است این تعبیر را نداشته باشند بلکه گفته باشند؛ مثلاً نماز زن در خانه فضیلت دارد. از جمع بین این روایات برمی‌آید که خواسته‌اند زن‌ها را راضی

کنند که احساس خسارت نکنند. چون به شرکت در نماز جماعت خیلی ترغیب می‌شده است. آن وقت اگر می‌گفتند که شما در نماز جماعت شرکت نکنید مسلماً ناراحت می‌شدند، چون تقید داشتند به این که نماز را به جماعت بخوانند. این روایت خواسته دل‌جویی کند که شما وقتی عذری یا مشکلی دارید، نمازتان را اگر در خانه هم بخوانید خدا همان فضیلت را به شما می‌دهد. برداشت من کلاً از این احادیث این طور است. البته حمل این روایات بر آن مواقع و شرایطی که مشکلاتی در جامعه برای حضور زن‌ها بوده است را من بعید نمی‌دانم. روایت‌هایی هم که می‌گوید: زن‌ها بهتر است در اتاق اندرونی نماز بخوانند، ابتدا باید سند این روایات را بررسی کرد که آیا صحیح و معتبر است ۱۶۷ یا نه؟ اگر سندشان صحیح باشد این که گفته نماز زن در اندرون‌خانه و در خانه خویش بهتر است را می‌توان بر مواقعی حمل کرد که زن نمی‌تواند در جماعت حاضر شود؛ به خاطر این که از فوت شدن فضیلت و ثواب جماعت ناراحت نباشد. با توجه به این مباحث حضور بانوان در مراکز فرهنگی، سیاسی مانند مساجد، انجمن‌ها و... شرکت آنان در فعالیت‌های اجتماعی امر مطلوب و قابل توصیه‌ای است و هیچ اشکالی ندارد؛ بلکه وظیفه هم دارند، چون هر فردی در اجتماع باید کای انجام دهد. این گونه فعالیت‌ها را که نمونه‌اش شرکت در تظاهرات اجتماعی و انجام کارهای پشت جبهه بوده است، خانم‌ها باید با رعایت شرایطش انجام دهند. دیدگاه شما درباره فعالیت‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بانوان و هم‌چنین اشتغال آنان در شرایط فعلی چیست؟ پاسخ: در مورد فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی بانوان، ابتدا این مطلب را عرض کنم که خانم‌ها مانند مردها می‌توانند در همه رشته‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی فعالیت کنند و شرعاً هیچ ممنوعیتی در هیچ رشته‌ای ندارند. فقط در دو مورد اختلاف نظر است: یکی در رشته «قضا» است که فقهای ما دو دسته هستند: بعضی پرداختن به شغل قضا را برای خانم‌ها جایز می‌دانند و برخی هم منع کرده‌اند. در مورد تصدّی حکومت هم این اختلاف وجود دارد که آیا زن می‌تواند مثلاً رئیس جمهور شود یا نه؟ اما در سایر رشته‌ها آزادی مطلق دارند و ممنوعیتی برای‌شان نیست. اما با توجه ۱۶۸ به ویژگی‌هایی که خانم‌ها دارند باید شغل متناسب با خودشان را انتخاب کنند. یکی از ویژگی‌های بانوان که قبلاً به آن اشاره شد ظرافت و زیبایی و لطافت آنهاست و این امتیازی است که آنها دارند. این نه تنها نقص خانم‌ها نیست بلکه کمالشان است و حفظ این مزیت، هم به نفع خود بانوان است، هم به نفع خانواده و در مجموع به مصلحت جامعه. روی این حساب انجام کارهای سنگین که با این ویژگی نمی‌سازد مورد توصیه نیست؛ مثلاً کارهای خشنی مثل رانندگی ماشین‌های سنگین، یا کار کردن در بیابان‌ها و کارهایی مثل راه‌سازی و ساختمان‌سازی و کارهایی که لازمه‌اش شب‌بیداری‌های طولانی و خسته‌کننده است، و یا کارهایی که به خاطر آلودگی‌هایش، به ظرافت و زیبایی آنها ضربه می‌زند؛ مانند کارهای سنگین در ذوب آهن، در معادن، مکانیکی ماشین‌آلات و امثال اینها. هم‌چنین کارهای دشوار کشاورزی که سلامتشان را به خطر می‌اندازد و آفتاب رنگ چهره و قیافه‌شان را تغییر می‌دهد. انتخاب این گونه شغل‌ها را نمی‌توان گفت برای خانم‌ها حرام است اما به مصلحتشان نیست. ویژگی دیگر خانم‌ها عاطفی بودنشان است و این هم نقص نیست بلکه کمال است و در زمینه‌های بسیاری می‌تواند منشأ آثار خوبی باشد. البته بعضی از مردها هم عاطفی هستند اما خانم‌ها بیشتر هستند. در انتخاب شغل بهتر است کارهایی که با این عاطفی بودن نمی‌سازد انجام ندهند؛ مثلاً فرمانده نظامی باید فرمان حمله و کشتار و تخریب بدهد و طبعاً عده‌ای کشته می‌شوند، سر و صدا درمی‌آید و یک موجود عاطفی ممکن است تحت تأثیر ۱۶۹ اینها قرار بگیرد و وظیفه‌اش با عواطفش در تضاد واقع شود و آن وقت به مصالح واقعی کشور لطمه وارد شود یا مثلاً کارهای جزایی، اجرای احکام، تعزیرات و امثال اینها، مانند شلاق زدن با طبع لطیف خانم‌ها سازگار نیست و ممکن است یا از مصالح و وظایف خود تخطی کنند یا روحیات و عواطف خود را خدشه‌دار سازند. البته همه اینها استثنا دارد. ممکن است بعضی از خانم‌ها این خصوصیت را نداشته باشند، اما اکثریت آنها دارند. روایاتی هم که در باب قضاوت زن داریم و فقهای هم که می‌گویند شغل قضا مناسب خانم‌ها نیست، از همین باب است. طبعاً هم، شغل قضاوت مناسب حال خانم‌ها نیست، چرا که در این کار قاعدتاً یک طرف محکوم می‌شود. محکوم معمولاً جزع و فزع و ناله و تهدید می‌کند، افرادی رامی‌فرستد، صورت مظلومیت به

خودش می‌گیرد. خانم‌ها هم نوعاً در این گونه موارد به خاطر دل‌سوزی و مهربانی‌شان ترحم می‌کنند و ممکن است تحت تأثیر قرار بگیرند؛ گرچه استثناً هم دارد اما قانون باید اغلب موارد را دربر گیرد. ویژگی دیگر خانم‌ها این است که آمادگی بیشتر و بهتری برای تربیت فرزند دارند. البته مردها هم آمادگی و وظیفه تربیت را دارند اما وجود عاطفی خانم‌ها سبب شایستگی بیشتر آنها می‌شود. گرچه تربیت فرزند مسئولیت مشترک پدر و مادر است، اما نقش مهم خانم‌ها را در این مورد نمی‌توان نادیده گرفت. اگر مرد نباشد باز خانم‌ها می‌توانند فرزندانشان را تربیت کنند ولی عکس آن خیلی سخت است. خانم‌ها باید این قدرت و مزیت اساسی را که آمادگی و توانایی تربیت فرزند است هیچ‌گاه فراموش نکنند و سعی کنند ۱۷۰ اشتغالشان با این وظیفه انسانی و این خدمت ارزشمند منافاتی نداشته باشد. شاید هیچ کاری از حیث تأثیر بنیادی و ثمره‌ای که برای سعادت کل جامعه بشری دارد با اهمیت‌تر از کار تربیت انسان نباشد. از جمله محورهایی که خانم‌های باید روی آن حساب کنند اصل بقای خانواده است. مسئولیت حفظ خانواده بر عهده مرد و زن، هر دو است. مرد باید شغلی را بر عهده بگیرد که به خانواده‌اش لطمه نزند. خانم‌ها هم باید مراقب باشند که اشتغالشان منافاتی با بقای خانواده نداشته باشد. نکته دیگر این که اشتغال خانم‌ها به کارهایی که موجب تماس و ارتباط زیاد بین زن و مرد می‌شود به مصلحت نیست، زیرا اختلاط و ارتباط بیش از حد علاوه بر ایجاد فشارهای روحی و اختلال و کندی در کار، ممکن است مفاسدی در پی داشته باشد و به قوام خانواده‌ها نیز آسیب برساند. به نظر من این چند جهت اقتضا می‌کند که خانم‌ها در کارشان محدودیت‌هایی را مراعات کنند. باز هم تکرار می‌کنم که از این بحث نتیجه گرفته نشود که برخی کارها برای خانم‌ها ممنوع یا حرام است، بلکه توجه به این مسائل باعث می‌شود که در عین فعالیت و حضور مؤثر در اجتماع، برای خود و خانواده و جامعه‌شان مشکلی پیش نیاید. از طرف دیگر برخی کارها برای خانم‌ها کاملاً مناسب و قابل توصیه است؛ مثلاً کارهای مربوط به تعلیم و تربیت می‌تواند مستلزم هیچ یک از محذورهایی که ذکر شد نباشد. خانم‌ها می‌توانند به تمامی مراحل تعلیم و تربیت از ابتدایی‌ترین و مقدماتی‌ترین سطوح تا عالی‌ترین مرحله و حتی الامکان در محیط‌هایی کاملاً مستقل و تحت اختیار خودشان مشغول ۱۷۱ شوند و این بهترین کاری است که با طبیعت و لطافت آنها هم سازگار است. همین‌طور که قبلاً اشاره کرده‌ام برخی اشتغال‌ها برای خانم‌ها ضرورت دارد؛ مثلاً خانم‌ها باید بکوشند که در کلیه امور مربوط به بهداشت و درمان اعم از آموزش، مدیریت و اجرا خود کفا باشند. مانعی ندارد که این خدمات را برای مردها هم ارائه بدهند اما چه خوب است که در این زمینه‌ها نیازی به مردان نداشته باشند. زمینه دیگری که برای اشتغال خانم‌ها مناسب است فعالیت‌های علمی، ادبی، فرهنگی و هنری است. کارهایی مانند تحقیقات علمی در رشته‌های گوناگون نویسندگی، نقاشی، خیاطی، قالی‌بافی، همه اینها برای خانم‌ها خوب است. با خانه‌داری و بچه‌داری هم می‌سازد. گاهی ممکن است کسی فکر کند قالی‌بافی کار خوبی نیست، ولی چه اشکالی دارد؟ کار ظریف و زیبایی است که انسان با پنجه‌های خود آثار زیبایی را به وجود می‌آورد و هم کمکی به زندگی خودش و هم کمکی به کشورش است. امروزه خانم‌ها با کامپیوتر کارهای بسیار جالب و ارزشمندی در زمینه‌های علمی و هنری می‌توانند انجام بدهند. به هر حال من توصیه می‌کنم که خانم‌ها بی‌کار نمانند. من دوست دارم که همه خانم‌ها اشتغال داشته باشند منتها معیارهایی را که مراعات آنها لازم است رعایت کنند. دیدگاه شما درباره شغل «خانه‌داری» چیست؟ پاسخ: سیاست رژیم گذشته این بود که شغل خانه‌داری را منکوب و آن را نوعی بی‌کاری و خانه‌نشینی برای زن وانمود کند و منزلت آن را پایین آورد. ۱۷۲ البته بعد از انقلاب این قضیه تا حدودی فرق کرده ولی در عین حال هنوز هم گاهی در آمارهای رسمی سهم زنان خانه‌دار در نیروی کار و در رشد و توسعه اقتصادی برآورد نشده و بازده کار آنها جزو تولید ناخالص ملی محسوب نمی‌شود! در مجموع می‌توان گفت که نقش زن خانه‌دار در توسعه انسانی و اجتماعی تا حدودی نادیده گرفته می‌شود. خانه‌داری لازمه بقای خانواده است. و صرف انجام کارهای خدماتی منزل نیست بلکه مسئله بالاتری است. نگهداری و اداره این تشکیلات که ابعاد انسانی درون آن مانند شوهرداری و بچه‌داری هم جزء آن است، یکی از نیازهای اولیه و مهم جوامع است. این امر قطعاً سبک و بی‌ارزش نیست، بلکه بسیار باارزش

است. امور داخل خانه اگر خوب اداره نشود خانواده ضربه می‌بیند و مدیریت داخلی را معمولاً خانم‌های خانه‌دار عهده‌دار هستند. این کار از نظر اقتصادی هم کار باارزش و قابل ملاحظه‌ای است؛ یعنی اگر مثلاً در یک خانواده‌ای هیچ یک از زن و مرد نخواهند در خانه کار کنند اداره این خانه لنگ می‌ماند و باید مرد یا زنی را پیدا کنند که بیاید و خانه را اداره کند. شما ببینید چه حقوق گزافی باید پرداخت شود تا خانه به صورت تمام وقت اداره شود، تازه مثل خود خانم صاحب‌خانه هم کار نمی‌کنند. مسئله نگهداری بچه‌ها هم خود، کاری جداگانه است که اگر بخواهند بچه‌ها را به مهد کودک و کودکستانی بسپارند که آنها را مانند مادر سرپرستی کنند، هزینه سنگینی برمی‌دارد که یک زن و مرد کارمند باید بخش عمده حقوقشان را صرف این کارها کنند. پس این کارها خود ارزش ۱۷۳ اقتصادی دارد که هم مرد باید به این مطلب توجه داشته باشد هم زن. این است که خانه‌داری به نظر من امر بسیار مهم و محترمی است و مردها هم باید قدر خانم‌های خانه‌دار را بدانند. وقتی که خانمی در خانه کار می‌کند شوهرش باید متوجه باشد که به ازای کار این خانم هزینه سنگینی از دوشش برداشته می‌شود و چه خوب است که اگر قدرت مالی دارد این مبلغ را به حساب خانمش بریزد. این که تصویب شده است که اگر زن و مرد خواستند از هم جدا بشوند نصف اموالی که مرد بعد از ازدواج اندوخته، حق زن است و به او تعلق می‌گیرد، واقعاً اگر بخواهیم عادلانه بسنجیم تا حدود زیادی واقع مطلب همین است. زن هم باید به زندگی دل‌گرم باشد، باید بداند که در زندگی شریک است. برخی از خانم‌ها که به فکر کار در بیرون می‌افتند برای این احساس نگرانی است که می‌گویند ممکن است پس از چند سال اگر مرد بخواهد مرا طلاق بدهد باید با دست خالی از خانه بیرون بروم. این است که باید به خانم‌ها احترام کرد و ارزش کارشان را بالا برد. من به خانم‌ها توصیه می‌کنم که در هر حال، خانه و خانه‌داری را در رأس امور قرار دهند و مادامی که ضرورتی پیش نیامده کارهایی را که به خانه‌داری لطمه می‌زند انتخاب نکنند. خانه‌داری به معنای وسیعش به دو صورت دیگر هم می‌تواند به اجتماع کمک کند: یکی این که کوشش مادر در خانه و تلاشی که برای تربیت صحیح فرزندانش انجام می‌دهد باعث می‌شود که بچه‌ها در دامن انس و محبت خانواده به خوبی پرورش پیدا کنند. بچه‌ای که از محبت صحیح سیراب باشد و با تربیت صحیح پرورش یافته باشد غالباً دنبال مفاسد نمی‌رود و آلوده ۱۷۴ نمی‌شود و می‌تواند برای جامعه مفید باشد. در واقع فردای جامعه را خانم‌های خانه‌دار اداره می‌کنند. مردها نیز هرچه خدمت به جامعه می‌کنند، نتیجه تلاش‌های زن است. اما خمینی - قدس سره - هم فرمودند: «از دامن زن مرد به معراج می‌رود». یعنی اگر مرد هم کاری انجام می‌دهد و به جایی می‌رسد به سبب تأثیر خدمات و تربیت مادر است و این کم چیزی نیست. مسئله دوم این است که کار زن در خانه علاوه بر این که فی‌نفسه کار مفید و لازمی است در کیفیت کار دیگران نیز مؤثر است. اگر مرد وسایر افراد در خانه از یک محیط گرم و بامحبتی برخوردار باشند در اجتماع بهتر می‌توانند موفق باشند؛ در کارهای علمی، در فعالیت‌های سیاسی، اقتصادی و در همه چیز. بنابراین خانم‌های خانه‌دار در فعالیت‌ها و موفقیت‌های همسرانشان صد در صد سهیم‌اند؛ یعنی اگر همراهی و هم‌فکری و کار خانم نباشد آقای رئیس‌جمهور یا وزیر یا دانشمند که در بیرون کار می‌کند نمی‌تواند توفیق چندانی به دست آورد؛ در واقع قطعاً این خانم به اندازه خود او در کار سهیم است. هم از لحاظ ارزش اجتماعی و هم از لحاظ نتیجه کار. چقدر جالب و زیبا است که مثلاً یک وزیر بتواند در خانه با خانمش مشورت کند. در کار از او روحیه و کمک بگیرد و بتواند روی او حساب کند. اینها خیلی مؤثر و مفید است. پس زن خانه‌دار اگر از خانه بیرون هم نیاید ولی بتواند نقش خوبی در خانه داشته باشد واقعاً در سیاست و در اقتصاد اجتماع مؤثر است و نباید وجود خودش را کوچک بداند و فکر کند که موفقیت و خدمت فقط در کارهای بیرون خانه است. ۱۷۵ علامه طباطبائی - قدس سره - وقتی که همسرش فوت شده بود؛ خیلی اشک می‌ریخت. من روزی در خلوت به ایشان عرض کردم ما صبر و بردباری را باید از شما یاد بگیریم، چرا این قدر بی‌تابی می‌کنید؟ فرمود: واقع مطلب این است که بی‌تابی من برای همسرم فقط به جنبه‌های عاطفی و وفا مربوط است. این خانم در زندگی به من کمک‌هایی کرده که هرگز نمی‌توانم او را از یاد ببرم. بعد اندکی از مشکلاتشان در سال‌های اقامت در نجف را برایم تعریف کرد تا رسید به این جا که گفت: من برای نوشتن

تفسیر، گاهی هشت ساعت به طور مستمر فکر و کار می‌کردم. گاهی مجبور بودم مثلاً چهار ساعت متوالی درباره یک موضوع فکر کنم و از یک طرف خسته می‌شدم و از طرف دیگر اگر کسی می‌خواست بیاید آن‌جا و با من حرف بزند، فکرم پاره می‌شد. باز دوباره باید از نو فکر می‌کردم. ایشان می‌گفت: خانم من این مطلب را که می‌دانست، سماور منزل را همیشه روشن می‌گذاشت، از صبح که من می‌رفتم توی اتاقم کاری با من نداشت؛ خانه و زندگی را اداره می‌کرد، کارها را انجام می‌داد و سر هر ساعت که می‌شد یک استکان چای می‌آورد و بدون این که هیچ حرفی بزند می‌گذاشت جلوی من و می‌رفت. این کار همین طور تا وقتی که من در اتاق کارم بودم ادامه داشت. اگر این خانم این گونه کمک نمی‌کرد من نمی‌توانستم کارهای علمی‌ام را به این صورت انجام بدهم. ایشان شریک کارهای من است و من احساس ناراحتی‌ام برای این جهت است. آخر من این محبت‌ها را چگونه می‌توانم فراموش کنم؟ مرحوم علامه این حرف‌ها را می‌گفت و به گریه می‌افتاد. ۱۷۶ متفکر بزرگی چون علامه طباطبائی، اثر ارزشمندی مانند تفسیر المیزان را مرهون فداکاری خانمش می‌داند که خانه را به درستی و هوش مندانه اداره می‌کرده است. اگر این خانم یک فرد ناسازگار بود علامه طباطبائی چگونه می‌توانست این کارها را انجام بدهد؟! بدون شک این خانم در همه ابعاد کار علامه شریک است؛ هم در جنبه‌های دنیوی و هم در ثواب اخروی. من در یکی از جلساتی که در فضایل علامه صحبت می‌کردم همین را نقل کردم و گفتم که واقعاً باید از همسر علامه هم قدردانی کرد. خدا ان شاء الله هر دو را رحمت کند. خانه‌داری کار ساده‌ای نیست، بلکه هنر است، و این هنر از همه خانم‌ها ساخته نیست. متأسفانه در جامعه ما ارزش شغل خانه‌داری جا نیفتاده است. باید به این کار مهم به صورت رشته‌ای مستقل نگریسته شود و تحقیق و آموزش خاص خودش را داشته باشد؛ مثلاً در دبیرستان‌های ما باید درس خانه‌داری باشد و پسران و دختران این ماده درسی را بخوانند. خیلی خانم‌ها می‌خواهند خوب خانه‌داری کنند ولی روش آن را نمی‌دانند. من کاملاً موافقم که هم در تحصیلات دبیرستانی، و حتی شاید در رشته‌های دانشگاهی رشته‌ای تأسیس بشود، که جوان‌ها - اعم از دختر و پسر - بتوانند در آن صاحب نظر و متخصص بشوند. قبلاً هم گفتم که: خوب است هر زن و مرد و پسر و دختری قبل از ازدواج یک دوره یک ماهه یا دو ماهه‌ای در زمینه موضوعات خانه‌داری، همسراری و سایر مباحث مورد نیاز را طی کنند تا اختلافات کم شود و امکانات و استعدادها نیز به بهترین شکل مورد استفاده قرار بگیرد. ۱۷۷ خانم‌ها باید در انتخاب شغل داخل خانه یا بیرون از خانه، موازین را در نظر داشته باشند و بر شئون خود، واقف باشند؛ مثلاً حتی در درون خانه نیز به مصلحت نیست که خانم‌ها کارهای سنگین و یا کارهای کثیف و آلوده را انجام بدهند. مقررات استخدامی کشور نیز باید رعایت این جهات را بکنند که تسهیلاتی برای خانم‌ها در نظر گرفته شود که هر چه بیشتر به مصالح زن و خانواده سازگار باشد. برخی از خانم‌ها به رشته‌ها و مشاغل سنگین گرایش دارند و اگر گفته شود اشتغال به این کارها به مصلحت شما نیست این را نوعی توهین به خود تلقی می‌کنند. شاید این حالت عکس‌العمل افراطی برخی محدودیت‌هایی است که در سابق برای زن‌ها بوده که باعث شده بعضاً پرداختن به مشاغلی را که بیشتر با آقایان تناسب دارد برای خودشان ارزش بدانند. اما محدودیتی که ما در نظر داریم نه برای کوچک شمردن یا کوچک کردن زن است و نه برای این که زن را یک موجود ناقص و ضعیفی بدانیم. بلکه منظور این است که بعضی کارها با آفرینش خاص زن سازگارتر است. اگر خانمی حاضر است همه سختی‌ها را تحمل کند و مثلاً مکانیک ماشین‌های سنگین شود اختیارش دست خودش است، البته حرام نیست، ولی کارهای بهتری هم هست که می‌تواند انجام بدهد و آن کارها بیشتر با مصالح خود و جامعه می‌سازد. اما واقعیت این است که خانم‌ها در گذشته از بس محدود بودند و آنها را از کارهایی که مناسب حالشان هم بوده منعشان کرده‌اند یک عکس‌العملی در آنها پیدا شده و بعضاً می‌گویند که حالا که این طور است ما باید این کارها را انجام بدهیم تا مردها ببینند که اینها هم از ما ساخته ۱۷۸ است. برای رفع این مشکل اولاً ما باید ارزش آن کارهای واقعی خانم‌ها را به حساب آوریم، از جمله مثلاً برای شغل خانه‌داری باید به طور گسترده یک کار فرهنگی انجام داد. باید خانه‌داری را تشویق و تجلیل و احترام کرد. مسئله دوم هم همان است که اشاره کردم که مردها باید قدر کار خانم‌ها را بدانند و

آنها را عملاً در درآمدهای مادی حاصله شریک بدانند و سهم آنان را در اختیارشان قرار دهند تا خانم‌ها احساس شخصیت و امنیت کرده و دیگر، کارهای متناسب با خودشان را محرومیت یا دون شأن خود تلقی نکنند. در خصوص تأثیر کارهای نامناسب بر روح خانم‌ها باید بگوییم: برای یک خانم مشکل است که در شرایط سخت و در کارهای خشن بتواند ویژگی‌های زنانه و لطافت و ظرافت روحی خود را حفظ کند و به خوبی بتواند بین مناسبات خشک کاری و آن نرمش و آرامشی که باید در خانه و در تربیت فرزند اعمال شود فاصله ایجاد کند. این است که کارهایی که در آنها درگیری زیاد است اگر مردها بر عهده بگیرند بهتر است، زیرا آنها معمولاً تحملشان در این قسمت‌ها بیشتر است. وقتی که هر کدام یک گوشه کار را به تناسب روحیه و ویژگی‌های خود بگیرند در واقع کارهای بزرگ با مشارکت و کمک هر دو انجام می‌شود؛ یعنی در اداره جامعه همه سهیمند منتها زن‌ها به یک شکل و مردها هم به شکل دیگر. اگر برای خانم‌ها در همان رشته‌هایی که مناسب خودشان است امکانات کاملی فراهم شود و تشویقشان کنیم که در همان رشته‌ها مستقل شوند این ۱۷۹ برای تثبیت هویت آنها بهتر است تا انجام کارهایی که در نهایت به نفعشان نیست، هرچند نسبت به آن کارها هم ما نهی نمی‌کنیم، اما تشویق هم لازم نیست بکنیم. اگر از کارهای مثبت خانم‌ها قدردانی و تشکر کنیم و به آنها بها بدهیم، آنها خودشان از این فکرها می‌افتند؛ مثلاً خانم‌ها در کارهای سیاسی نظیر نمایندگی مجلس می‌توانند نقش خوبی داشته باشند. در کارهای فرهنگی می‌توانند وارد شوند و منشأ اثر باشند، هرچند در امور فرهنگی مشاغلی هست که به نظر من مصالح بانوان اقتضا نمی‌کند که خیلی به سوی آنها گرایش نشان دهند. زنان چگونه می‌توانند در عرصه‌های هنری فعالیت کنند؟ پاسخ: کارهای هنری در مجموع از خانم‌ها ساخته است و قدرتش را دارند ولی همین کارها هم مختلف است. بعضی از رشته‌ها مشکلی ندارد مثل نقاشی، خطاطی، نویسندگی و ... اما کارهایی هست که گاهی برای خانم‌ها مشکل به وجود می‌آورد؛ مثلاً بازیگری و حضور خانم‌ها در برخی نقش‌ها و صحنه‌ها و ظاهر شدن آنها به این صورت در مقابل چشم میلیون‌ها نفر، گاهی ثبات زندگی خانوادگی آنها را دچار مخاطره می‌کند. من خیلی جاها دیده‌ام که زندگی این گونه افراد به طلاق کشیده شده است. گاهی بعضی هنرمندان با من تماس می‌گیرند و از این گونه مشکلات سخن می‌گویند. همین جا من به خانم‌ها توصیه می‌کنم که هر چند شوهرانشان هم با فعالیت‌های هنری آنها موافقند اما در عین حال باید کاملاً جهات روحی شوهرشان را رعایت کنند و وقتی که در صحنه آشکار می‌شوند کارهایی را بپذیرند که موجب ایجاد ۱۸۰ حساسیت در کسی نشود، زیرا اگر شوهر راضی نباشد لازمه این کار این است که یک زندگی متلاشی شود و بچه‌ها بی‌مادر بمانند، به هر حال باید در مسائل هنری و فرهنگی دقت بیشتری بشود که هم خانم‌ها از وجودشان استفاده شود و هم مشکلات اخلاقی و اجتماعی و خانوادگی به وجود نیاید. در روزگار ما گرایش به فعالیت‌های هنری و به خصوص بازیگری در بین جوان‌ها - خصوصاً دختران - زیاد شده است؛ یعنی می‌توان گفت از جمله مشاغل و رشته‌هایی است که خیلی مورد استقبال است و طرف‌داران زیادی دارد. از طرف دیگر به سبب همین نقاط آسیب‌پذیر اخلاقی که در این رشته‌ها وجود دارد و گاهی محیط کار را تحت تأثیر خودش قرار می‌دهد طبیعی است که افراد متعهد و متدین با دیده تردید به آن نگاه می‌کنند و کمتر به سمتش می‌روند و این هم باعث می‌شود که عرصه فعالیت‌های هنری و فرهنگی از افراد متعهد خالی شود. این معضلی است که ما در حال حاضر و با این وضع نمی‌توانیم در صحنه تقابل فرهنگی با بیگانگان توفیق چندانی داشته باشیم. ما به فیلم و سینما و تلویزیون نیاز داریم و با قطع نظر از این که مسلمانیم باید از عناصر مثبت فرهنگی خود دفاع کنیم. خیلی چیزها در غرب تضعیف شده است. غیرت، یک ارزش انسانی است. باید کاری کنیم که در عین تأمین نیازها و ضرورت‌ها ارزش‌هایمان را هم حفظ کنیم. رعایت ضوابط خیلی مؤثر است. فرض بفرمایید اگر جایی لازم شد که دختر خانمی در یک فیلمی ایفای نقش کند رعایت ضوابط باعث می‌شود که حساسیت آن کمتر باشد؛ مثلاً اگر مسائل اخلاقی و حجاب رعایت شود خنده بی‌جا نکند، مسائل محرم و نامحرمی را کاملاً رعایت کند معلوم است که چنین حضوری آفت‌خیز ۱۸۱ نمی‌شود و تبعات منفی در جامعه و در خانواده به وجود نمی‌آورد. حریم‌ها را از جهت اخلاقی اگر رعایت کنند هم به نفع بازیگران

است و هم به نفع اجتماع. هنرمندان فکر نکنند آنچه را که آنها در دلشان هدف قرار دادند بینندگان هم فقط همان‌ها را می‌گیرند. بیننده اعم از آن را می‌گیرد؛ یعنی همه چیز این صحنه را می‌گیرد. یک رفتار معقولانه مؤدبانه بدون عیب زن و مرد بازیگر به آن دختر و پسری که تماشاگر آن صحنه هستند درس می‌دهد که شما نیز همین کار را بکنید و یک حرکت سبک و جلف که این زن و مرد با هم داشته باشند به اجتماع نیز همین الگو را می‌دهد و لذا ما که می‌خواهیم فرهنگمان را صادر کنیم و روی دیگران تأثیر بگذاریم باید بدانیم که فیلم‌سازی و بازیگری مسئله بسیار ظریفی است؛ خیلی بیشتر از این مقداری که ما فکر می‌کنیم. گاهی هنرمندان به این نکات کمتر توجه دارند و بیشتر می‌خواهند کارشان برای بینندگان جالب باشد؛ در صورتی که اگر اینها را رعایت کنند خیلی می‌توانند به مسائل اخلاقی جامعه کمک کنند. طبیعی است که ما، در فیلم‌ها و به نقش‌های منفی هم احتیاج داریم و مراعات معیارهای اخلاقی و فقهی دست هنرمند را در ارائه مطلوب این نقش‌ها می‌بندد و بازیگر مجبور است ظواهری را مراعات کند که با ویژگی‌های شخصیت مورد نظرش هیچ سنخیتی ندارد؛ مثلاً گاهی کج سلیقگی می‌کنند و نقش‌های چندش‌آور و یا سبکی را با چادر انجام می‌دهند و نقش‌های وزین و جذاب را برعکس. به هر حال به نظر می‌رسد که این موضوع دقت خاصی را می‌طلبد و راه کارهای عملی ویژه‌ای را باید تدارک دید. در این خصوص توصیه‌ام این است که حتی المقدور جنبه‌های مثبت را ۱۸۲ نشان دهند، زیرا جنبه‌های منفی خواه ناخواه بی‌تأثیر نیست گرچه هدف فیلم‌ساز این باشد که با این وسیله از نقاط منفی انتقاد کند ولی تعدادی از بینندگان از همین نقاط منفی الگو می‌گیرند. برخی اصلاً زمینه تربیتشان به گونه‌ای است که وقتی در فیلمی کسی مثلاً فحش می‌دهد و الفاظ رکیک می‌گوید، آنها همین الفاظ را یاد می‌گیرند، تقلید می‌کنند و همین را الگو می‌کنند هرچند که شما قصدتان انتقاد از این کار باشد. اگر شما دو چهره مثبت و منفی را به نمایش بگذارید، یک سری افراد هستند که گرایش به طرف فرد خوب دارند و او را الگوی خود قرار می‌دهند و یک افرادی طبعاً می‌روند دنبال همان الگوی منفی و همان فردی که ما می‌خواهیم محکومش کنیم. از این جهت من توصیه می‌کنم که به جنبه‌های منفی در حد ضرورت پرداخته شود. نظر حضرت‌عالی درباره فعالیت‌های سیاسی بانوان چیست؟ پاسخ: حضور خانم‌ها در صحنه فعالیت‌های سیاسی می‌تواند نقش تعیین‌کننده‌ای داشته باشد. اگر خانم‌ها اجتماع کنند خیلی در جهت‌گیری‌ها مؤثرند. در تظاهرات دوران انقلاب و نیز در صحنه‌های دیگر پس از انقلاب از جمله جنگ، انتخابات خانم‌ها ثابت کردند که در بعضی از صحنه‌ها خیلی مؤثر هستند و تأثیر کامل می‌گذارند. وقتی که آراء منتخبان را می‌بینیم، درمی‌یابیم که خانم‌ها اتحاد و حضور خاصی داشته‌اند که این نتایج حاصل شده است و این خیلی مهم است. خانم‌ها در انتخاب ریاست جمهوری می‌توانند نقش سرنوشت‌ساز داشته باشند، کاملاً می‌توانند رئیس‌جمهوری غیر از آن کسی را که مردها می‌خواهند روی کار بیاورند. این کار را کوچک حساب نکنید. در ۱۸۳ نمایندگان مجلس شورای اسلامی هم اشکالی ندارد که خانم‌ها بیشتر حضور داشته باشند. تا به حال حضور خانم‌ها در کرسی نمایندگی خوب بوده است، اما باید دید که اینها چه اندازه فعال هستند؟ خانم‌ها اگر نمایندگانی را بیاورند که واقعاً بتوانند در صحنه مجلس ذی‌نظر و ذی‌نفوذ و فعال باشند خیلی جالب است، زیرا در صحنه مجلس همه نمایندگان فعال نیستند، بلکه اقلیتی فعالند و اگر خانم‌ها بتوانند این اقلیت را با فرستادن خانم‌های فعّال و خوش‌فکر، هرچه بیشتر کنند، این کار در دفاع از حقوقشان خیلی مؤثر است. گرچه الآن بعضی از مردها هم خیلی از حق خانم‌ها دفاع می‌کنند، حتی بیشتر از خود آنها. مسئله دیگر تشکّل بانوان است. داشتن تشکّل چیز خوبی است چون وقتی متشکل شدند بهتر کار می‌کنند و مخصوصاً اگر تشکیلاتشان را در سراسر کشور گسترده کنند، هم می‌توانند نامزدهای بهتری را گزینش و معرفی کنند و هم خواسته‌هایشان را از نمایندگان بهتر بخواهند. این هم خیلی مؤثر است و آقایان هم بیشتر روی آنها حساب می‌کنند. من معتقدم تشکیلات بانوان باید خیلی حساب شده باشد، اولاً: صرفاً حالت صنفی و جنسیتی نداشته باشد که فقط به فکر خودشان و دفاع از خودشان باشند، زیرا اگر فقط این باشد محدودیت می‌آورد. ثانیاً: تشکّل خانم‌ها علاوه بر حمایت از آنچه که مصلحت واقعی بانوان است، اصلاً باید در اساس کشور دخالت داشته باشند، خانم‌ها باید بدانند که چه کسی را انتخاب می‌کنند و

همه مسائل اقتصادی، فرهنگی و دینی کشور را مد نظر داشته باشند. زن‌ها اگر محدود به خودشان نباشند و برای کل جامعه، برای ایران کار کنند نفوذ بیشتری به دست می‌آورند و خود این تشکلی که پیدا می‌کنند سبب می‌شود که قدرت پیدا کنند ۱۸۴ و مردها هم بیشتر روی اینها حساب کنند. آیا زنان می‌توانند منصب‌های قضاوت و امارت را هم عهده‌دار شوند؟ پاسخ: دو موضوع قضاوت و حکومت (در رأس حکومت بودن زن) و امثال اینها، مسائلی فقهی هستند که در کتاب‌های فقهی مورد بحث و بررسی قرار گرفته‌اند. فقها هم نظرات مختلفی راجع به این مسئله دارند: بعضی تجویز می‌کنند برخی حرام می‌دانند و بعضی هم مکروه. اینها موارد مختلفی است. اولاً- این نکته را باید توجه کنیم که این موضوع یک مسئله تقلیدی است. فرهنگ ما فرهنگ فقاقت و تقلید است. ما در مسائلی که تقلیدی است باید به مراجع تقلید مراجعه کنیم و در نهایت رأی قاطع را آنها خواهند داد. بنابراین، این که در یک سخنرانی یا در یک مجله مطرح شود که این امر جایز است یا نه اینها حالت تحیری برای مردم به وجود می‌آورد. بالاخره هر چیزی کارشناسی دارد و کارشناس این مسائل هم فقها هستند. مسئله دوم این که من توصیه‌ام به فقها این است که وضع زمانه با گذشته تفاوت‌هایی کرده و تغییرات اساسی به وجود آمده است. ایران از سایر کشورها جدا نیست. زن‌ها از سایر اجتماع جدا نیستند. ما دیگر نمی‌توانیم زن‌ها را مثل زمان‌های گذشته اداره کنیم. افراد جامعه ما از طریق رسانه‌های عمومی با اوضاع و افکار جهانیان آشنا می‌شوند و توقعاتشان زیاد می‌گردد. ما از فقهای عظام انتظار داریم با دید جهانی و سعه صدر مسائل مربوط به بانوان را بررسی کنند و بر طبق منابع متقن فقهی تکلیف این مسائل را روشن سازند تا نیازی به اظهار نظرهای افراد غیرمسئول و احياناً افراد ناصالح نباشد. البته ۱۸۵ دانشمندان دیگر نیز در صورتی که با مبانی فقهی آشنا باشند و آن را رعایت کنند می‌توانند در این مسائل بحث کنند. شاید این بحث‌ها برای فقها و مراجع تقلید نیز مفید واقع شود و در طرز اجتهاد آنان نیز بی‌اثر نخواهد بود ولی به هر حال سخن نهایی را مراجع تقلید باید بزنند، و نباید حریم فرهنگ مرجعیت تقلید در مسائل فقهی شکسته شود. ۱۸۶ حقوق مشترک زن و مرد حقوق مشترک میان زن و مرد چیست؟ پاسخ: اسلام بین زن و مرد از حیث انسان بودن هیچ تفاوتی قائل نیست و این اصل را به حدی مسلم می‌داند که در آیات و روایات هیچ جایی لازم نمی‌بیند بر این موضوع صراحتاً تأکید کند. بنابراین هر جا که در قرآن یا در احادیث، مطالبی خطاب به انسان دیده می‌شود شامل زن و مرد هر دو است. در همان زمان‌ها این مسئله حتی برای جوامع متمدن هم مطرح بود که آیا زن اصولاً انسان است یا نه؛ یا نیمه انسان است، اما برای اسلام اصلاً این مسئله مطرح نیست و این یک موضوع جانبی است. حدود یک قرن است که موضوع حقوق بشر در سطح جهان مطرح است. البته اسلام از ابتدا در این قسمت بحث کرده و حقوقی را تعیین و امضا فرموده است. من مطلبی را که در این باره یعنی حقوق زن عرض می‌کنم همان حقوقی است که بعضاً به عنوان حقوق بشر مطرح می‌شود، و بین زن و مرد مشترک است و در این جا به مهم‌ترین آنها اشاره می‌کنم: ۱. حق حیات و زندگیا انسان به عنوان یک موجود زنده این حق را دارد که حیاتش را ادامه دهد و کسی حق ندارد که بدون مجوز قانونی و شرعی این حق را از او سلب کند. ۲. حق آزادیهر انسانی، چه زن و چه مرد آزاد آفریده شده است و این آزادی در نهادش گذاشته شده است. کسی هم حق ندارد این آزادی را از او سلب کند مگر این که مزاحم آزادی دیگران یا مزاحم مصلحت خودش و جامعه شود. ۳. حق استفاده از منابع طبیعیانسان در جهانی زندگی می‌کند که نیازهای خاصی دارد: آب، هوا، غذا، لباس و نیازهای دیگر. باید بتواند از غذا و آب و هوا و امثال اینها استفاده کند منابعی مثل معادن، جنگل‌ها و دریاها متعلق به مردم است و انسان طبعاً حق دارد از آنها استفاده کند. کسی هم حق ندارد مانع او بشود. مگر این که استفاده از این حق، مزاحم حقوق دیگران شود. در مورد حق سکونت نیز همین طور است، از آن‌جا که انسان نیازمند مسکن است، طبعاً برای تهیه مسکن مجاز است که در محدوده کشور یا شهرش یا هر جای دیگر برای خودش موطن و مسکنی انتخاب کند. البته طبیعی است که همه این موارد باید دارای نظام و ضوابط خاصی باشد که ضرورت زندگی اجتماعی و لازمه تأمین مصالح عمومی است. ۱۸۸ در همه این موارد بحث در این است که انسان به طبع انسانی خود و به عنوان اصول اولیه، دارای چنین حقوقی است و طبیعتاً اگر بنا باشد که استفاده از این حقوق موجب تجاوز و

تعدی به حقوق دیگران و جامعه باشد، قطعاً محدود می‌شود؛ مثلاً اگر کسی متعرض حیات دیگران شده باشد یا امنیت جامعه را در معرض خطر قرار داده باشد، نمی‌توان گفت که باز هم حق حیاتش محترم و محفوظ است، بلکه در واقع خودش این حق را از خودش سلب کرده است و قوانین مدنی که رتبه‌اش بعد از حقوق انسانی و حقوق اساسی است، تکلیف او را روشن خواهد کرد. ۴.

حق بهداشت و درمان زن و مرد به عنوان انسان حق دارند برای صیانت از حیات و سلامتی خود، از محیط سالم و بهداشتی بهره‌مند باشند و آنچه را که برای درمان و رفع بیماری نیازمندند در اختیار داشته باشند و این حق طبیعی هر انسانی است که هیچ کس نباید مانع آن بشود. ۵. حق اشتغال‌لازمه تأمین نیازهای زندگی، کار کردن است، لذا زن و مرد حق دارند که برای رفع نیازهای خود به کار پردازند و نتیجه کار هر کسی هم متعلق به خودش است. بنابراین هر کسی که برای دیگری کار می‌کند باید مزد عادلانه‌ای دریافت کند. مزد عادلانه یعنی مزدی که به اندازه کار است، با قطع نظر از این که نیروی کار، زن است یا مرد، سیاه است یا سفید. چرا که ۱۸۹ هر کسی در قبال کاری که انجام می‌دهد حق دریافت مزد دارد. نمی‌توان به کسی گفت که چون تو زن هستی باید به ازای کار مساوی، حقوق کمتری دریافت کنی. اسلام کاملاً با این امر مخالف است. از نظر اسلام اگر زن در خانه یا در هر جای دیگر کار کند همان حقوقی به او تعلق می‌گیرد که به مرد تعلق می‌گیرد. از این جهت به نظر من در جهان ما، به زن‌ها ظلم می‌شود، زیرا غالباً از نیاز زن‌ها استفاده می‌شود، آنها را به کار می‌گیرند و به جای مزد عادلانه حقوقی کمتر از مردها به آنها اختصاص می‌دهند. در غرب هم متأسفانه این مطلب کاملاً رواج دارد و از زن به عنوان کارگر و کارمند ارزان استفاده می‌کنند. منظور از حقوق عادلانه حقوق مساوی نیست. هر کس باید به اندازه ارزش کارش مزد بگیرد. یک کارگر زن ممکن است به اندازه کارگر مرد، یا بیشتر هم کار کند. باید به همین نسبت هم حقوق بگیرد؛ یعنی زن بودن نباید یک معیار باشد، خود کار و شرایط و بازده آن، ملاک است. یک تذکر مشفقانه در شرایط کنونی هر ساله صدها هزار فارغ‌التحصیل دانشگاهی در رشته‌های مختلف داریم که اکثر آنها خانم‌ها هستند، و غالباً تمایل به اشتغال دارند. مسئولان هم به بهانه تساوی حقوق زن و مرد و این که خانم‌ها به حقوق کمتری قانع‌اند و در برابر کارفرمایان مطیع‌ترند استخدام آنان را بر جوانان بیکار ترجیح می‌دهند. و با توجه به این که با مشکل اشتغال مواجه هستیم هر روز بر تعداد جوانان پسر بیکار افزوده می‌شود. دختران هم حاضر نیستند با پسران بیکار ازدواج کنند و روز به روز بر تعداد دختران و پسرانی که قدرت ۱۹۰ ازدواج ندارند افزوده می‌شود، سنین ازدواج بالا رفته و بسیاری از آنها به کلی از ازدواج و تشکیل خانواده و پرورش فرزندان محروم می‌شوند و ناچارند تا آخر عمر تنها زندگی کنند. زندگی تنهایی هم بسیار سخت و با ده‌ها عوارض بد همراه خواهد بود. با وضع موجود بنیاد خانواده جداً در معرض خطر می‌باشد. باید مسئولان در حل این مشکل چاره‌ای بیندیشند. خانم‌ها هم باید در تحصیلات دانشگاهی و استخدام در مشاغل از ازدواج به موقع و تشکیل خانواده غافل نمانند و در این رابطه همکاری کنند و گرنه پشیمان خواهند شد. ۶. حق تملک و تصرف در اموال خود هر انسانی وقتی کار کرد، خودش مالک نتیجه کارش می‌شود. این نتیجه به کس دیگری تعلق ندارد؛ مثلاً اگر یک زن کار کند و نتیجه کارش را شوهرش یا پدرش بردارد، این ستم است. البته اگر خودش بخواهد در زندگی مشترک خرج کند مسئله‌ای نیست، اما چون مال، متعلق به خودش است، از هر مجرای مشروعی که به دست آورده باشد، چه از طریق کار یا ارث یا بخشش و امثال آن، به هر حال حق تصرف در آن هم در اختیار خودش است و زن بودن هیچ گونه محدودیتی در حق تملک و در حق تصرف در اموال ایجاد نمی‌کند. اگر زن اموالی را پیدا کرد و خواست آن را به کسی ببخشد یا در تجارت بیندازد یا ذخیره کند و یا در راه خدا بدهد در همه اینها، آزاد است. اما بعضی تصرفات را چه زن و چه مرد حق ندارند حتی در اموال خودشان انجام بدهند؛ مثل این که کسی بخواهد اموالش را آتش بزند یا در راه حرامی به کار بیندازد و ۱۹۱ در مسیری استفاده کند که به حال جامعه مضر باشد، این گونه تصرفات ممنوع است و فرقی بین زن و مرد نیست. ۷. حق امنیت‌انسانی که می‌خواهد در اجتماع زندگی کند - چه زن و چه مرد - نیاز به امنیت دارد؛ یعنی باید محیطی باشد که در آن جان و مال و عرض و آبرویش در امان باشد و کسی متعرض حقوق و شئون و

آزادی‌های مشروع وی نشود. امنیت، مهم‌ترین و بزرگ‌ترین خواسته‌ای است که هر انسانی دارد. این نیاز برای زن، باید هم در خانه شوهر و هم در کل جامعه تأمین باشد و اگر امنیتش مورد تجاوز قرار بگیرد حق دارد برای گرفتن حقش به دادگاه‌های صالح مراجعه کند و اگر تراحم و هرج و مرجی در جامعه پیش نمی‌آید می‌تواند مستقیماً از خودش دفاع کند و حقش را بگیرد. زن و مرد در این جهت تفاوتی ندارند. زن هم می‌تواند شکایت کند، می‌تواند مراحل تعقیب قانونی شکایت را ادامه دهد، و کیل بگیرد، خودش در دادگاه صحبت کند، از خودش دفاع کند و اگر مسافرت یا هر اقدام دیگری لازم دارد انجام دهد. علاوه بر این که این حق طبیعی را اسلام نفی نکرده است مشاهده می‌کنیم که سیره زنان صدر اسلام و به خصوص سیره حضرت فاطمه علیهاالسلام هم آن را تأیید می‌کند. حضرت فاطمه علیهاالسلام برای گرفتن حق خودش دفاع، سخن‌رانی و بحث و استدلال می‌کنند، در مسجد پیغمبر در حضور اجتماع عظیم مردم سخن می‌گویند و مسئولان را استیضاح می‌کنند؛ برای این که حق خود را بگیرند. اینها مسائل روشن و واضحی است که در اسلام دیده می‌شود، نه این که زن بگوید: ۱۹۲ خجالت می‌کشم. یا دیگران بگویند: قبیح و زشت است که زن حق خودش را بگیرد! چرا زشت است؟! حتی دیگران باید در این قسمت کمک کنند تا زن‌ها بهتر و راحت‌تر بتوانند برای احقاق حقشان قیام کنند. ۸. حق قانون‌گذاری و در سایه قانون زیستن وجود قانون از ضروریات زندگی اجتماعی انسان است. زن و مرد هر دو حق دارند که در قانون‌گذاری سهیم باشند و طبعاً حق دارند که در سایه این قانون زندگی کنند و از مزایای آن بهره‌مند شوند، کسی مجاز نیست که در این زمینه تبعیضی قائل شود و مثلاً زن را از دخالت در قانون‌گذاری منع کند یا کسی را به خاطر زن بودن از حمایت قانون محروم نماید. ۹. حق دخالت و مشارکت در حکومت‌تواصل نیازمندی جامعه به حکومت، امری قطعی و محرز است و لازمه اجرای قانون این است که حکومتی عهده‌دار سامان‌دهی نظام جامعه باشد. زن و مرد هر دو به عنوان شهروندانی که حق دخالت در تعیین سرنوشت خود را دارند می‌توانند در حکومت و در تعیین آن سهیم باشند. طبعاً حضور در مقدمات این کار نیز حق همه است، ایجاد تشکل‌های صنفی و سیاسی، شرکت در احزاب و گروه‌ها، حضور در انتخابات و هر نوع فعالیت سیاسی، جزء حقوق مردم و از جمله زنان است. خانم‌ها می‌توانند تشکل‌هایی به وجود بیاورند و از حقوق خود، کشورشان و از حقوق مردان و زنان دفاع کنند. آنها نباید فقط به فکر امور خودشان باشند، بلکه باید به فکر حقوق ۱۹۳ مظلومین هم باشند. اگر به این فکر باشند خیلی موفق‌تر خواهند بود. نباید به تقابل و مرزبندی‌های بیهوده میان زن و مرد دامن زد. خانم‌ها باید با حفظ موازین شرعی و ضوابط قانونی، برای کل جامعه و برای همه انسان‌ها فعالیت کنند. ۱۰. حق اختیار همسر همان‌طور که مرد حق دارد ازدواج کند، زن هم وقتی به سن ازدواج رسید حق دارد که شوهری برای خود انتخاب کند. زن در انتخاب شوهر آزاد است و کسی نمی‌تواند او را به ازدواج یا ترک آن مجبور کند. هیچ‌کس نمی‌تواند دختر یا زنی را مجبور به ازدواج با فرد خاصی نماید، نه پدر، نه مادر، نه خانواده و نه هیچ‌کس دیگری حق ندارد او را به ازدواج تحمیلی وادار کند. انسان در انتخاب همسر کاملاً آزاد است و کسی حق جبر و تحمیل ندارد. ۱۱. حق داشتن و تربیت فرزند داشتن فرزند، نیاز و حق طبیعی است و انسان وجود فرزند را ادامه بقای خود می‌داند. همان‌طور که مرد حق دارد فرزند داشته باشد زن هم حق دارد بچه‌دار شود؛ یعنی اگر مردی به همسرش بگوید که من اصلاً نمی‌خواهم بچه داشته باشم، از جهت خودش می‌تواند بگوید اما حق زن در این جا نباید نادیده گرفته شود. بنابراین قوانین مدنی باید به نحوی حقوق هر دو را حفظ کنند، در مورد تربیت نیز هر زن یا مردی حق دارد که فرزندان خود را بر طبق ۱۹۴ دل‌خواهش تربیت کند، این خواسته طبیعی و احساسی است که در درون هر زن و مردی هست، که این هم باز در محدوده حقوق خانواده بحث واضح‌تری را می‌طلبد. ۱۲. حق اندیشیدن و عقیده داشتن عاقل است، مرد هم عاقل است. یعنی عقل داشتن و فکر کردن از خواص هر دو است. وقتی که خدا این نعمت را به کسی داده است او هم حق دارد که آن را به کار بیندازد و فکر کند، طبیعی است که انسان در پی اندیشه‌هایش به یک عقیده‌ای می‌رسد، حالا این عقیده یا نسبت به مسائل معنوی و اخروی و امثال اینهاست، یا در مورد مسائل اجتماعی و دنیوی. به هر حال عقیده انسان محترم است، از هر راهی که کسب کرده باشد. بله

دیگران می‌توانند به او توصیه کنند، و از او بخواهند که در عقیده‌اش تجدیدنظر کند. با او بحث کنند و عقیده‌اش را ابطال کنند اما نمی‌توانند بگویند که چرا این عقیده را داری؟ مثلاً کسی خدا را قبول دارد، یکی دیگر بگوید چرا تو خدا را قبول داری؟ یا یک کسی فکر کرده و هنوز نتوانسته به وجود خدا پی ببرد. نمی‌توان او را تحت فشار قرار داد و محاکمه و زندانی‌اش کرد که چرا تو نتوانسته‌ای عقیده‌ای پیدا کنی؟! خوب نتوانسته است پیدا کند. می‌تواند برایش استدلال کنند، راهنمایی‌اش کنند و بگویند این جور فکر کن تا عقیده‌ات درست شود. اما اگر در نهایت گفت: من به حرفی که شما می‌گویید نرسیده‌ام، نمی‌توان به صرف این که به عقیده‌ای نرسیده است یا در آن شک دارد او را مجازات کرد. ۱۹۵ همین‌جا بگویم که عده‌ای به حکم اسلام درباره مرتد اعتراض دارند و آن را با آزادی عقیده به عنوان یکی از حقوق طبیعی انسان در تضاد می‌دانند و می‌گویند: اگر مسلمانی به هر دلیل حقانیت دین یا یکی از ضروریات آن برایش زیر سؤال رفت و نتوانست آن را بپذیرد، شما چرا حق حیات را از او سلب می‌کنید؟ به اجمال باید گفت این موضوع مربوط به حقوق طبیعی نیست بلکه به حقوق اجتماعی و سیاسی انسان برمی‌گردد. همان طوری که فرد حق دارد، جامعه هم حقوقی دارد که باید محفوظ بماند؛ مثلاً گاهی در صدر اسلام بعضی از کفار به دوستانشان دستور می‌دادند که ابتدا بیایید اسلام را قبول کنید و پس از این که به عنوان مسلمان شناخته شدید از اسلام بیزاری بجوید و آن را باطل وانمود کنید. این توطئه‌ای بود برای این که پایه‌های ایمان مردم را متزلزل کنند و به اجتماع مسلمین ضربه بزنند. یکی از انگیزه‌های این حکم همین جهت است. کسی که عقیده‌ای پیدا کرده برایش محترم است. زن و مرد هم فرقی نمی‌کند. اما اگر از حد داشتن اعتقاد فراتر رفته و به ابراز عقیده برسد، یعنی اگر بنا باشد کسی با اظهار عقیده شخصی‌اش به اعتقاد دیگران، که آنها هم عقیده‌شان محترم است، لطمه‌ای وارد کند، این‌جا باید حقوق و قوانین اجتماعی حد و مرز آزادی‌ها را تعیین کند و طبعاً محدودیت‌ها و مقررات خاصی را ایجاب خواهد کرد. همه حقوق انسانی این خصوصیت را دارند که وقتی به مرحله عینیت اجتماعی می‌رسند، خواه‌ناخواه با تراحم‌هایی روبه‌رو می‌شوند که این تراحم‌ها اجازه نمی‌دهند ۱۹۶ که آنها به همین صورت بسیط تحقق پیدا کنند، بلکه به قالب‌ها و معاری خاصی نیازمندند و روح این اصول باید با حفظ مصالح عمومی در قالب قوانین اساسی و حقوق مدنی دمیده شود تا در سایه این قوانین همه بتوانند از حداکثر حقوق و آزادی‌های ممکن بهره‌مند شوند و آزادی کسی موجب سلب آزادی دیگری نگردد. از لوازم آزادی عقیده این است که اگر کسی به مقتضای عقیده دینی‌اش، مراسم و مناسک خاصی را باید انجام دهد، این حق او است و کسی نباید مانع و مزاحمش بشود. ۱۳. حق تحصیل علم یکی از حقوق انسانی حق تحصیل علم است که این را ما قبلاً به طور مفصل بحث کردیم و عرض کردیم که زن در تحصیل علم آزاد است و دیگر نیازی به تکرار آن مباحث نیست. ۱۴. حق تکامل روحی و معنوی آن‌جا که انسان دارای استعداد و ظرفیت تکامل روحانی و پیشرفت عقلی است برای زن و مرد این حق وجود دارد که برای نیل به مقامات عالی معنوی تلاش کنند و به تعالی روحی و کمالات نفسانی نایل شوند و کسی حق ممانعت از این امر را ندارد. اینها اجمالی بود از حقوقی که زن به عنوان انسان بودن دارد. همه ملزمند این حقوق را بپذیرند و نه تنها کارشکنی نکنند بلکه باید برای استیفای آن ۱۹۷ همراهی و کمک هم بکنند؛ یعنی حکومت و نیز دیگران ضامن این حقند و باید وسیله رسیدن به این حق را برای بانوان فراهم کنند. حقوق طبیعی و حقوق اکتسابی چیست؟ پاسخ: برای انسان دو نوع حقوق می‌توان در نظر گرفت: حقوق طبیعی و حقوق اکتسابی. حقوق طبیعی، حقوقی است که منشأ و سند آن، آفرینش ویژه انسان است. چنین قوانینی نیاز به جعل و قرارداد ندارد. هر «استعداد طبیعی» مبنای یک «حق طبیعی» است و علت این که این گونه حقوق برای همه انسان‌ها وضع مساوی و مشابهی دارد، این است که افراد انسان هیچ کدام طبیعتاً مسلط بر دیگری و یا فرمانبردار و مطیع دیگری به دنیا نیامده‌اند و تشکیلات زندگی انسان‌ها طبیعی و قهری نیست. کارها و پست‌ها و وظیفه‌ها به دست طبیعت تقسیم نشده است. بنابراین، این حقوق برای همه است و افراد بشر بر اساس طبیعت خود، همه از آن برخوردارند و همان طور که احتیاج به جعل ندارد کسی هم نمی‌تواند آنها را بی‌دلیل از کسی سلب کند. در این حقوق، رنگ و نژاد و زن بودن و مرد بودن و سایر تفاوت‌ها و

امتیازها بی‌تأثیر است و هیچ‌کس با دیگری تفاوت ندارد؛ مثلاً حق تحصیل یا حق ازدواج چیزی است که سندش در خود طبیعت و آفرینش انسان‌ها است و کسی که بخواهد این حق را برای افراد اثبات کند در واقع حرف تازه‌ای نزده، بلکه یک امر محرز قطعی را تقریر کرده است و کسی هم که بخواهد این حق را منکر شود برخلاف قاعده و مخالف طبیعت و آفرینش انسان عمل کرده است. ۱۹۸ نکته اساسی در این‌جا این است که مراعات حقوق طبیعی افراد و احترام آن کاملاً ضروری است. لذا قوانین اساسی و قوانین مدنی باید مبتنی بر حقوق طبیعی و فطری جعل شوند و در هیچ مورد نباید با آن منافات داشته باشند یا آن را نقض نمایند. اگر قوانین با مبانی و قواعد زیربنایی - که بخشی از آنها را برشمردیم - منافات نداشته باشند، تفاوت آنها در موقعیت‌های مختلف یا تحول آنها در طی زمان را باید به اعتبار تفاوت شرایط زمان و مکان و تغییر موقعیت‌ها دانست؛ مثلاً ممکن است در جامعه‌ای برای حسن جریان امور و برای این که بهره‌مندی همه افراد از حقوق طبیعی‌شان به طور یکسان میسر شود لازم باشد که محدودیت‌ها و مقرراتی وضع شود. مانند ممنوعیت ازدواج فامیلی یا کنترل موالید یا مقررات مربوط به شرایط عقد و کیفیت ثبت آن، قوانین کار، مالکیت و ... اینها ممکن است در کشوری طوری باشد و در یک کشور دیگر طوری دیگر. اگرچه همه انسان‌هایی که در شرایط مساوی مشمول این قوانین می‌شوند به طور مساوی حق دارند که از آن برخوردار شوند و استثناهایش را هم باز خود قانون معین می‌کند. جنبه دیگری که معمولاً در جعل قوانین مدنظر می‌باشد، این است که باید تکلیف تراحم حقوق را هم روشن کند؛ مثلاً فرض بفرمایید اگر کسی دارای بیماری خاص مسری باشد، قانون او را مادامی که معالجه نشده است از ازدواج منع می‌کند. این محرومیت از یک حق طبیعی، به خاطر این است که برخورداری او از این حق مساوی است با خطر محروم شدن جمع کثیری از برخی از حقوق خود. لذا این‌جا ترجیح با این است که برای حفظ حقوق ۱۹۹ مشروع اکثریت و جلوگیری از زیان آنان، حقوق و آزادی‌های یک فرد محدود شود. تعیین این محدودیت‌ها بر عهده قانون است که در عین احترام به حقوق و آزادی‌های فردی و تأمین هرچه بیشتر آنها، حق جامعه را هم محفوظ نگه دارد. به تعبیر دیگر، می‌توانیم بگوییم قوانین جزئی و دست دوم، ضریب واقعیت‌های عینی را هم در خودش دارد و در واقع صیانت و تأمین حقوق طبیعی همه شهروندان را با لحاظ شرایط خاص زمان و مکان مدنظر دارد. حال سؤال این‌جا است که جدای از ویژگی‌های طبیعی و نیازهای انسان از یک طرف و اقتضائاتی که زندگی اجتماعی از سوی دیگر ایجاد می‌کند، آیا عامل دیگری هم در جعل قوانین تأثیر دارد یا نه؟ در این باره باید بگوییم: خداوند حکیم و متعال انسان را هدفدار آفریده است و بخشی از مقدماتی را که لازمه این امر است به صورت غریزی در نهاد و سرشت انسان قرار داده است؛ مثلاً به هدف بقای نسل، احساس نیاز به ازدواج و هم‌چنین علاقه به فرزند در وجود افراد هست و ما هم در مقام قانون‌گذاری مجاز نیستیم با این آرمان و هدف مخالفت کنیم، به طوری که بقای نسل بشر با مخاطره روبه‌رو شود. کاری مثل قانونی کردن تشکیل خانواده توسط دو هم‌جنس از این قبیل است. برخی هدف‌ها را هم خود انسان بر اساس ارزش‌ها و اصول باید انتخاب کند و به دنبال آنها باشد، که رشد و سعادت فرد و جامعه در گروی آنها است. قانون باید به گونه‌ای باشد که نه تنها کندکننده و سد راه پیشرفت و فلاح آدمی نباشد بلکه این راه را هموارتر، آسان‌تر و روشن‌تر کند. البته میزان دانش بشر و تفاوت‌هایی که در ۲۰۰ دیدگاه‌ها وجود دارد قوانینی را که به دست انسان‌ها وضع می‌شود با هم متفاوت و گاهی متعارض می‌کند. بعضی می‌پرسند: این بحث ارتباط تنگاتنگی با بحث «رابطه جهان‌بینی و ایدئولوژی» و به تعبیر دیگر، «رابطه هست‌ها و باید‌ها» دارد. یعنی آیا باید‌ها (مقرراتی که انشا می‌شود) کاملاً برآمده از واقعیات و مبتنی بر آنها است؟ این موضوعی مبنایی است که مرحوم علامه طباطبائی رحمه‌الله و مرحوم شهید مطهری رحمه‌الله و برخی دیگر نیز در این زمینه بحث‌هایی دارند. بعضی از صاحب‌نظران هم این ابتن را قبول ندارند. به نظر من باید‌ها مبتنی بر هست‌ها است. مثلاً انسان دارای استعداد یا نیازی هست که در پی آن باید آن را باور یا برآورده سازد. ما هم در این‌جا گفتیم که حقوق و مسائل تشریحی، پاسخی است به آن نیازها و شرایط تکوینی انسان که نمی‌توان با آنها مخالفت کرد. اما توجه به یک مسئله لازم است و آن این که نمی‌توان هر «باید»ی را از هر «هست» نتیجه گرفت؛

مثلاً اگر فرضاً علم به این نتیجه برسد که فلاں نژاد از جهت برخی شرایط و توانایی‌ها بر نژاد دیگر برتری دارد، از این جا می‌توان نتیجه گرفت که هر کدام باید در زمینه استعدادهای خودشان رشد پیدا کنند و حقوق اکتسابی آنها نیز بر اساس میزان توفیق و کارآیی هر یک باید تنظیم شود. اما از این تفاوت نمی‌توان تبعیض نژادی را نتیجه گرفت، زیرا تبعیض نژادی دستورالعملی است که بر مبنای تمایز ذاتی نژادها استوار می‌شود. اگر ما نژادهای مختلف را در جوهر انسانیت با هم متمایز بدانیم آن گاه باید حقوق و امتیازهای طبیعی آنها را هم با یکدیگر متفاوت بدانیم؛ ولی وقتی همه از نظر انسانیت با هم یکسانند حقوق طبیعی آنها هم کاملاً با یکدیگر برابر است. همه ۲۰۱ از حق آزادی، انتخاب، تحصیل، مشارکت سیاسی، بهداشت و ... برخوردارند و از امکانات و حقوق که حق هر انسانی است باید کاملاً بهره‌مند شوند. آن گاه اگر پس از این بهره‌مندی مساوی، نتایج متفاوتی به دست آوردند هر کسی در جایگاه شایسته خود باید قرار بگیرد و به تناسب توانایی‌هایش در جامعه ایفای نقش کند. برخی می‌پرسند: از منظر حقوق طبیعی بین همه انسان‌ها تساوی برقرار است و تفاوت‌های فردی یا نژادی و امثال آن هیچ گونه تأثیری در این زمینه ندارد، اما حقوق اکتسابی، از آن جا که وابسته به استعدادها، تلاش‌ها و شرایط افراد است طبعاً مساوی و مشابه نخواهد بود. حال که در این مورد رابطه تساوی برقرار نیست آیا قاعده خاصی وجود دارد که بتوان آن را مبنا و معیار حقوق اکتسابی قرار داد؟ در پاسخ باید گفت: یک معیار همان فعلیت یافتن استعدادهاست. فرضاً اگر کسی در زمینه علم و دانش یا از نظر قدرت مدیریت و رهبری و یا از نظر توان جسمی به شایستگی‌های خوبی دست پیدا کرده و یا اهل کار و تلاش بسیار است، این فرد باید در جایگاه مناسب با خودش قرار بگیرد تا حتی الامکان توانایی‌های افراد، ضایع و معطل نماند. معیار دیگر، این است که بهره‌گیری از حقوق فردی، نباید موجب اضرار به دیگران و پایمال شدن حق آنها شود. حتی نباید موجب اضرار به خود شخص شود. و نیز نباید باعث ایجاد اختلال و آسیب در نظام اجتماعی شود و یا با سایر اصول و موازین انسانی در تضاد و تزاخم قرار بگیرد. جامع این معیارها را می‌توان در اصل عدالت خلاصه کرد؛ یعنی هیچ حقی نباید با موازین عدل ناسازگار باشد. ۲۰۲ استفاده از هر حقی اگر به هر دلیل مستلزم ظلمی شود، موجب ناحق شدن و در نهایت موجب سقوط آن حق می‌شود. و هر مرد یا زنی که بخواهد تحت عنوان استفاده از حقوق خودش به دیگری تعدی کند این کار مجاز و مشروع نیست و تحت عنوان سوءاستفاده از حق، ممنوع می‌باشد. ۲۰۳ حضرت زهرا علیهاالسلام؛ الگوی زنان کتاب بانوی نمونه اسلام را به چه انگیزه‌ای نوشتید؟ پاسخ: کتاب بانوی نمونه اسلام، دومین اثر بنده است که در سال ۱۳۴۹ نوشتم. مدت‌ها این فکر برای من مطرح بود که باید یک خانواده نمونه را به عنوان الگو به جامعه اسلامی ارائه بدهیم که زنان و مردان ما بتوانند در همه زمینه‌ها از آن درس زندگی بگیرند. بهترین خانواده‌ای که برای این منظور می‌توانست مدنظر باشد خانواده علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام و حضرت زهرا علیهاالسلام بود، چرا که از میان مردان بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ، امیرالمؤمنین علیه‌السلام و از میان زنان حضرت فاطمه علیهاالسلام برترین انسان‌ها و دو شخصیت بزرگ اسلامند. این دو بزرگوار چون معصوم بوده‌اند به تمام وظایف دینی خود کاملاً عمل نموده و بر اساس ارزش‌های الهی زندگی کرده‌اند و می‌توانند هم در مسئله ازدواج، هم در روابط درونی خانواده، اعم از همسرداری، بچه‌داری، خانه‌داری و... و هم در روابط اجتماعی، بهترین الگو برای خانواده‌ها باشند. از این رو به فکر افتادم که این خانواده را بررسی و به عنوان الگو معرفی کنم. ۲۰۴ برای بیان زندگی خانوادگی این دو بزرگوار به دو شیوه می‌توانستیم وارد شویم: یک شیوه، بررسی فضایل ذاتی این دو بود. امیرالمؤمنین علیه‌السلام و حضرت زهرا علیهاالسلام هر کدام از جنبه عصمت دارای فضایی ذاتی هستند که بررسی آنها، خود باب مفصلی است. شیوه دوم، بیان رفتار خانوادگی و بعضاً اجتماعی این دو بزرگوار بوده است، که منظور اصلی ما را تشکیل می‌داده و اگر هم در آن کتاب، کم و بیش به محور اول پرداخته شده باز برنامه عملی و رفتار این دو بزرگوار مورد نظر بوده است. ابتدا فکر می‌کردم منابع اسلامی ما در مورد زندگی حضرت زهرا علیهاالسلام خیلی غنی و پر محتواست ولی در حین کار، متوجه شدم که متأسفانه منابع کمی داریم، چون مدت زندگانی حضرت زهرا و مخصوصاً مدت زندگی خانوادگی ایشان کوتاه است. علاوه بر این، بخش عمده‌ای از زندگی

آن حضرت بنا به مسئولیت‌های اصلی‌اش در داخل خانه می‌گذشت و از داخل خانه هم دیگران کمتر اطلاع پیدا می‌کنند. از این جهت ما به جزئیات رفتار حضرت زهرا و به طور گسترده مطلب نداشتیم. از طرف دیگر به هر حال بانوان در آن زمان، محدودیت‌هایی داشتند که طبع این محدودیت‌ها هم این بوده که کسی عنایتی به جزئیات رفتار آنها نداشته است. اصولاً مسائل رفتاری را خیلی مهم نمی‌دانستند که درصدد بیان آنها برآیند. ما به این مشکلات برخورد کردیم، ولی کوشیدیم از هر چه که می‌شود - هر چند جزئی - استفاده کنیم و از آن نتیجه‌ای بگیریم. به تدریج که در آن پژوهش پیش می‌رفتیم، برای خود من جاذبیت بیشتری می‌یافت و جنبه معنوی پیدا کرده بود. شخصیت کامل حضرت زهرا علیهاالسلام ۲۰۵ شدیداً مرا تحت تأثیر قرار داد؛ به گونه‌ای که فراوان پیش می‌آمد که در حال نوشتن مطالب، گریه می‌کردم، مجذوب شده بودم. انگیزه‌ام هر لحظه تقویت می‌شد که این کار را بیشتر تعقیب کنم. شاید ذکر خاطره‌ای در این جا مناسب باشد: وقتی کتاب تمام شد پیش خودم با آن حضرت زمزمه می‌کردم و می‌گفتم: ای دختر پیامبر! اگر این کار قابل قبول و مورد نظر شماست، من جایزه‌ای از شما می‌خواهم. روی جریان طبیعی برای من امکان سفر حج وجود نداشت، چون نمی‌خواستم به عنوان روحانی کاروان و یا با عنوان دیگر حج بروم، استیجاری هم نمی‌خواستم بروم و از طرفی هم پولی که بتوانم با هزینه خودم بروم نداشتیم. طبیعتاً تقریباً مایوس بودم، لذا به محضر حضرت صدیقه طاهره علیهاالسلام عرض کردم: صله‌ای که از شما می‌خواهم سفر «حج» است، من حجی می‌خواهم از پول خودم که در عین حال حج موفقی باشد. یک روز، پیاده از خیابان صفائیه قم به طرف منزلان می‌رفتم که یکی از آقایانی که آن روز آشنایی مختصری با هم داشتیم کنار خیابان وسیله‌اش را نگه داشت و تعارف کرد که مرا برساند؛ بالاخره سوار شدیم. پرسید منزلتان کجاست و همراه من آمد. در منزل به من گفت: ما می‌خواهیم برای برخی مدارس اسلامی تهران، کتاب درسی تعلیمات دینی تألیف کنیم. اجازه این کار را هم از آموزش و پرورش گرفته‌ایم، به نظرم آمده که این کار را به عهده شما بگذاریم تا با همکاری برخی دیگر، کتاب مناسبی برای این منظور تهیه نماییم. این کار برای من که تا آن زمان در زمینه کتاب‌های کودکان کار نکرده بودم ۲۰۶ خیلی مشکل آمد لذا گفتم نمی‌توانم. ولی ایشان اصرار کردند و بعد هم در موقع رفتن، مصرّ بود که حتماً این کار را بکنید، دو اسکناس هزار تومانی هم که در آن زمان تازه چاپ شده بود روی تاقچه گذاشت و رفت. من مدتی برای تهیه مقدمات این کار تلاش کردم تا این که ایشان دوباره به منزل ما آمد. هر چه سعی کردم که از انجام این کار شانه خالی کنم قبول نکرد و گفت: این کتاب را حتماً شما باید تهیه کنید، باز وقتی می‌خواست برود دو هزار تومان دیگر هم روی تاقچه گذاشت و رفت. این شد چهار هزار تومان. به ناچار این کار بر عهده ما گذاشته شد. همان موقع در خیابان صفاییه برای حج ثبت نام می‌کردند. این چهار هزار تومان را بردم و ثبت نام کردم. پانصد تومان دیگر هم هزینه این سفر بود که یادم نیست از کجا تهیه شد و به هر حال آن سال به حج مشرف شدم. بعد از آن هم چندین سفر دیگر به مطلوب‌ترین صورت، موفق به زیارت خانه خدا شدم. در دو سفر هم توانستم داخل کعبه را زیارت کنم و این را چیزی جز همان لطف حضرت زهرا علیهاالسلام نمی‌دانم. ظرف ۲۷ سالی که از انتشار کتاب بانوی نمونه اسلام گذشته است با لطف خداوند متعال، این کتاب تقریباً هر سال حداقل یک بار چاپ شده است. این هم که روی چاپ اخیر آن نوشته‌اند چاپ چهاردهم یا پانزدهم به این علت است که سابقاً نوبت چاپ را روی کتاب نمی‌نوشتند و گرنه خیلی بیشتر از این است؛ یعنی حداقل سالی یک بار تجدید چاپ شده است، و بعضی اوقات هم سالی دو بار. به چند زبان خارجی هم ترجمه شده و الآن با وجودی که ۲۷ سال از تألیف آن می‌گذرد، هنوز هم یک کتاب نو محسوب می‌شود و این نیست جز از الطاف و عنایت‌های مخصوص حضرت زهرا علیهاالسلام. ۲۰۷ همیشه در صدد بودم که اگر مطلب جدیدی در احادیث یا در قرآن مشاهده می‌شد یا به ذهن می‌آمد آن را در این کتاب بیاورم و به اصطلاح پرونده‌اش مفتوح بوده و هنوز هم هست. در طول این مدت چند بار تغییرات زیادی داده و مطالبی اضافه کرده‌ام، و چه بسا این امر هم در تازگی کتاب مؤثر بوده است. زن الگو باید چه ملاک‌هایی داشته باشد؟ آیا گذشت زمان می‌تواند در آن ملاک‌ها تأثیر بگذارد؟ پاسخ: تغییرات زمان و تحولاتی که در شرایط زندگی انسان رخ

می‌دهد، زمینه‌های کلان و اصول زندگی انسان را دست‌خوش دگرگونی و تحول نمی‌کند، بلکه تنها روبناها و شیوه‌های زندگی و قالب ارتباطات انسانی است که عوض می‌شود؛ مثلاً فطرت انسان در همه عصرها و برای همه نسل‌ها یکی است. سنت‌های الهی و قوانین هستی، که قواعد حاکم بر زندگی انسان، بخشی از آن است، همه ثابت و غیرقابل تغییرند. رابطه انسان با خدا و با جامعه - و از جمله خانواده - و طبیعت، رابطه‌ای است که در جوهر خود از اصول ثابتی تبعیت می‌کند و قابل تغییر نیست، و حضرت زهرا علیها السلام به عنوان زنی که عالم به این ارزش‌ها بوده و بر طبق موازین الهی و انسانی زندگی می‌کرده می‌تواند الگوی همه انسان‌ها تا انتهای تاریخ باشد. به تعبیر دیگر، می‌توان گفت همان‌طور که «دین» امر ثابتی است «الگو» هم می‌تواند ثابت و جاودانه باشد، لازم نیست که ما جزئیاتی را که فی‌نفسه جنبه ارزشی و مبنایی ندارد و دقیقاً برآمده از ویژگی‌های خاص زمان و مکان است الگوی خود قرار دهیم. ۲۰۸ بلکه باید ملاک‌ها و ارزش‌های برگرفته از سیره معصومین - علیهم السلام - را دقیقاً بفهمیم و آنها را بر وفق مقتضیات زمان در زندگی خود اعمال کنیم. آیا کسی می‌تواند ادعا کند که اصل اختیار و انتخاب همسر مناسب، سادگی و بی‌پیرایگی زندگی، احترام و تفاهم متقابل زوجین، ایثار و فداکاری برای زندگی، دفاع از حق و حقوق خانواده، صداقت و یکرنگی، اهمیت دادن و تلاش برای تربیت فرزندان، احساس مسئولیت در قبال جامعه و اموری از این قبیل، چیزهایی هستند که با گذشت زمان، «ارزش» بودن و حقایق آنها دگرگون می‌شود؟ همه اینها در زندگی حضرت زهرا علیها السلام مشاهده می‌شود و امثال اینها می‌تواند برای همه و برای همیشه الگو باشد. مهم‌ترین و راه‌گشایترین ویژگی که در زندگی حضرت زهرا علیها السلام توجه شما را به خود جلب کرده چه بوده است؟ پاسخ: واقعیت این است که زندگی حضرت زهرا و امیرالمؤمنین علیهم السلام از همه جنبه‌ها جالب و الگو است، اما آن‌چه بیشتر از همه مرا مجذوب کرد ساده‌زیستی آنها بود. حضرت علی علیه السلام دومین شخصیت اسلام و داماد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود. اگر تلاش و جان‌بازی امام علی علیه السلام نبود اسلام به سادگی به این پیروزی‌ها نمی‌رسید. او از هر جهت شخصیت ممتازی بود. فاطمه زهرا علیها السلام هم بزرگ‌ترین زن، دختر پیامبر و مورد احترام ایشان بود. اما با وجود این، در نهایت سادگی زندگی می‌کردند. آنها سعی می‌کردند زندگی‌شان حتی از سطح معمول و متعارف آن زمان هم پایین‌تر باشد. سختی‌های زندگی را بیش از دیگران تحمل می‌کردند و حضرت زهرا نیز برای این امر کاملاً آماده بود. این، ۲۰۹ موضوع بسیار مهمی است، چراکه در آن زمان وجوهات دست پیامبر اسلام بود و مثلاً می‌توانست برای دخترش جهیزیه مفصلی تهیه کند یا به عنوان قدردانی از خدمات علی علیه السلام در راه اسلام، به او کمک کند تا زندگی‌اش سر و سامانی بیابد. اما این کار را نکرد. حضرت زهرا علیها السلام این ارزش را به خوبی مراعات می‌کرد، همه سختی‌ها را با جان و دل تحمل می‌کرد و هیچ بهانه و ایرادی نمی‌گرفت. روزی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در منزل حضرت زهرا علیها السلام پرده‌ای دید، وقتی برای نماز از منزل بیرون رفت، فاطمه احساس کرد که پدرش از داشتن پرده ناراحت شده‌اند، پرده را جمع کرد و توسط فرزندانش به مسجد، نزد پیامبر فرستاد. پیامبر بسیار خوشحال شد و فرمود: دخترم کاری را که می‌خواستم انجام داده. سراسر زندگی آنها نمونه ساده‌زیستی است و این به نظر من بسیار بااهمیت است. چرا ساده‌زیستی و پرهیز از مصرف‌گرایی و تجملات ارزش محسوب می‌شود و آیا این کار برای همه قابل توصیه است یا فقط برای مسئولان و رهبران و خانواده‌هایشان؟ پاسخ: این اصل عمومی است که افراد بر خوردار و متمکن، باید به طبقات ضعیف و نیازمند کمک کنند و علاوه بر این، طوری زندگی نکنند که گرایش به تجملات در میان اقشار جامعه تشدید و تقویت شده و موجب ناراحتی طبقات پایین شود. اسلام به هیچ‌وجه با مسابقه در تجملات موافق نیست. آن‌چه را که می‌خواهد صرف تجملات شود باید صرف رسیدگی به امور اجتماعی و دست‌گیری از نیازمندان کرد. اما مسئولان و کسانی که از نظر ۲۱۰ سیاسی یا معنوی، دارای موقعیت و شخصیت خاصی هستند باید توجه خاصی به این مسئله داشته باشند. اینها اگر حتی از اموال شخصی و حلال خودشان هم بخواهند با تجمل زندگی کنند و مقید به رفاه باشند آن وقت دیگران نیز همین شیوه را دنبال می‌کنند و زندگی برای کسانی که توان اقتصادی خوبی ندارند دشوار می‌شود. ضرر دیگری که از این ناحیه متوجه جامعه می‌شود

این است که مبانی اعتقادی و ارزشی در ذهن و دل مردم خدشه‌دار می‌شود و با خود می‌گویند: وقتی شخصیت‌های ما این‌طور رفتار می‌کنند معلوم می‌شود که اصل، همان پول و مادیات است و معنویت اعتباری ندارد. فرضاً اگر فقیر و نیازمندی در جامعه نبود و رفاه‌طلبی و تجمل‌گرایی مرفهین، تأثیر سوئی بر دیگران هم نگذاشت باز هم ساده‌زیستی، ارزش و وظیفه است، زیرا اسلام با اسراف و تبذیر مخالف است و این کارها را ناپسند می‌شمرد، هرچند که فقیری در جامعه وجود نداشته باشد. سرمایه‌ها به جای این که صرف تجملات و تشریفات بشود باید در مسیر رشد و تعالی جامعه به کار بیفتد تا مردم و اجتماع از هر نظر رشد یافته و مقتدر باشند. برای این کار، باید تعلقات دنیوی را کم کرد، زیرا هر چه تعلق آدمی به دنیا بیشتر شود از معنویات بیشتر فاصله می‌گیرد. اما دنیاخواهی صرفاً به معنای پول‌دار بودن یا برخورداری از امکانات خوب و زندگی مرفه نیست بلکه به معنای علاقه مفرط به این امور است. حتی ممکن است کسی فقیر هم باشد ولی نه به سبب بی‌رغبتی به دنیا، بلکه شاید در عین شدت علاقه به دنیا موفق به کسب آن نشده باشد یا ممکن است کسی چیز اندکی از مال دنیا داشته باشد ۲۱۱ ولی به همان اندک، به شدت شیفته و وابسته باشد. این گرایش روحی انسان، در روش‌ها و مجاری کسب ثروت نیز مؤثر است. اگر کسی شیفته دنیا باشد از هر طریقی دنبال آن می‌رود و از ظلم و ستم و گناه و بی‌انصافی در این راه پرهیز نمی‌کند ولی کسی که شیفته آن نباشد راه‌های نامشروع را پیش پای خودش باز نمی‌بیند و از تعدی به حقوق دیگران خودداری می‌کند. حضرت زهرا علیهاالسلام دختر مقام نبوت و همسر مقام ولایت بود. مطابقت زندگی آن حضرت با ارزش‌ها و شعارهای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی‌علیه‌السلام و ساده‌زیستی و توجه او به معنویات و عنایتی که به مصالح و منافع اجتماع داشتند چیزی بود که می‌توان آن را یکی از اسرار موفقیت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به شمار آورد. البته ارزش ساده‌زیستی اختصاص به زمان پیامبر ندارد. مردم از همه کسانی که داعیه اسلام را دارند و کسانی که مدافع اسلام هستند و به عنوان شخصیت اسلامی یا کارگزار حکومت اسلامی معروف شده‌اند انتظار دارند که زندگی اینها مثل زندگی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، امیرالمؤمنین علیهاالسلام و فاطمه زهرا علیهاالسلام باشد. اگر مردم سادگی و بی‌رغبتی به دنیا را مشاهده کنند به علما، نظام اسلامی و مسئولان علاقه‌مند می‌شوند. اما اگر برعکس آن را ببینند و میان گفتار و رفتار فاصله باشد، دل‌سرد می‌شوند. عالمی که از زندگی فاطمه زهرا علیهاالسلام و علی‌علیه‌السلام تعریف می‌کند، عدالت علی‌علیه‌السلام را می‌ستاید، از مستضعفان و فقرا سخن می‌گوید اما خانه و زندگی‌اش - هرچند از پول حلال - تجملی باشد، صداقت او زیر سؤال می‌رود. مردم می‌گویند علی‌علیه‌السلام و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله کار می‌کردند و مسلماً هوش ۲۱۲ سرشار و تدبیر فوق‌العاده آنها بازده بسیار خوبی هم داشته است اما همین که چیزی به دست می‌آوردند به مردم و فقرا می‌دادند. مردم از شخصیت‌های حکومتی نیز همین انتظار را دارند. در این جهت یک مسئولیت بزرگ به عهده شخصیت‌های دینی و مسئولان نظام اسلامی است که باید مواظب کار خود و خانواده و اطرافیان‌شان باشند. اگر اینها درست زندگی کنند خودش ترویج اسلام است. البته گاهی هم خانم‌ها با چشم و هم‌چشمی شوهران خود را به زیاده‌خواهی و فزون‌طلبی و تجملات ترغیب می‌کنند، آنها باید از زندگی زهرا علیهاالسلام الگو بگیرند و بدانند که اگر تخلفی کنند و مقام و موقعیت خود را رعایت نکنند به نظام اسلامی ضربه می‌زنند و در قیامت مسئولند. در زمینه روابط و مناسبات اجتماعی، کدام یک از ویژگی‌های حضرت زهرا علیهاالسلام بیشتر نظر شما را جلب کرده است؟ پاسخ: حضرت زهرا علیهاالسلام در صحنه فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی به اشکال گوناگون حضور داشته‌اند. شرکت در مسائل مربوط به جنگ و حتی مشارکت مستقیم در فعالیت‌های پشت جبهه، همراهی روحی و فکری و مساعدت با امیرالمؤمنین علیهاالسلام در امور مربوط به جهاد، برگزاری جلسه‌های تعلیم و تربیت و کارهای بسیای از این قبیل. اما به نظر من مهم‌ترین مسئله‌ای که فاطمه زهرا علیهاالسلام به آن عنایت داشت دفاع از حق و ولایت امیرالمؤمنین علیهاالسلام بود که به عنوان یک وظیفه اجتماعی در هر قالبی روی آن کار می‌کرد؛ مثلاً در مسئله فدک آن چیزی که جوهر اصلی کارها و پی‌گیری‌های حضرت زهرا علیهاالسلام ۲۱۳ بود همان دفاع از حق و ولایت بود. حتی آخرین کار ایشان که وصیت کردند که شبانه ایشان را تشییع کنند و به خاک بسپارند و قبر را

هم مخفی کنند، این در واقع تداوم حضور سیاسی و اجتماعی حضرت زهرا علیها السلام بود و میزان هدفداری و بزرگواری ایشان را نشان می‌دهد، چون هر کسی دوست دارد که بعد از مردنش دیگران در تشییع و تدفین و امثال آن از او تجلیل کنند، سر قبرش بیایند و اثری از او بماند. اما آن حضرت همه اینها را فدای هدف و پیامی کرد که بر عهده‌اش بود. با قطع نظر از مقام عصمت چه عوامل و زمینه‌های فردی، خانوادگی و اجتماعی در شکل‌گیری فضایل فاطمه زهرا علیها السلام مؤثر بوده است؟ پاسخ: حضرت زهرا علیها السلام از نظر خانوادگی موقعیت ممتازی داشت. در خانه پدری متولد شد که بهترین مربی و هادی کل بشریت است. مادرش هم زن معمولی نبود. خدیجه علیها السلام خانمی است که در دورانی که زن‌ها از بیشترین محرومیت‌ها رنج می‌بردند توانسته بود تجارت‌خانه بزرگی را پایه‌گذاری و مدیریت کند و کاروان‌های عظیم تجاری را به سایر کشورها اعزام نماید. همه اینها نشانه لیاقت ذاتی این زن است. به نظر من مهم‌تر از آن چه گفته شد، تشخیص درست و درک عمیق و انسان‌شناسی دقیق این بانو است که با آن همه ثروت و با این موقعیت اجتماعی، به کسی پیشنهاد ازدواج می‌دهد که از بعد مادی موقعیت شاخصی در اجتماع ندارد و از نظر موقعیت شغلی یکی از افراد شاغل در سازمان اداری اوست. این نشان می‌دهد که او چه مقدار در درک ارزش‌های متعالی انسانی، ظریف و تیزبین بوده و به‌علاوه با چه ۲۱۴ قاطعیت و اعتقادی اینها را بر ملاک‌های مادی ترجیح داده و انتخاب کرده است. بعد هم که پیامبر به رسالت مبعوث گردید همه دارایی خدیجه در اختیار پیامبر و در مسیر ترویج اسلام قرار گرفت. حضرت زهرا علیها السلام در دامان تربیت چنین پدر و مادری بزرگ شده است و در متن خانواده‌ای رشد یافته است که محو در دین و سراسر تلاش و تکاپو برای مکتب بوده است. بعد هم که وارد خانه شوهر شد در کنار کسی قرار گرفت که او هم فرزند معنوی رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و تربیت یافته دست او و عصاره فضایل انسانی بود. و همه اینها در شکل‌گیری شخصیت ممتاز صدیقه طاهره علیها السلام نقش داشته است. فاطمه علیها السلام دختر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود، فرزند خدیجه، همسر علی علیه‌السلام، مادر حسنین علیهما السلام و زینبین علیهما السلام بود و ... اما من می‌خواهم بگویم رساترین حرف این است که: «فاطمه، فاطمه بود». گاهی شخصیت و مقام یک فرد به خاطر انتساب او به پدر، مادر یا دیگران است. اما شخصیت حضرت زهرا علیها السلام علاوه بر دارا بودن همه این امتیازها به خاطر فاطمه بودن وی و به سبب شخصیت ذاتی او است. اما این که در زیارت‌های مأثوره، از حضرات معصومین علیهم السلام غالباً حضرت را با انتسابش به دیگران مورد خطاب قرار می‌دهیم یکی به سبب این است که برای مردم آن دوران لازم بوده است که بر این نسبت‌ها و رابطه‌ها تأکید شود تا مردم متوجه این موضوع باشند که اینها همان اهل بیت پیامبرند و آن‌چه را که از قرآن و از بیانات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در شأن و منزلت اهل بیت علیهم السلام شنیده‌اند یادآور شوند و ما در تاریخ فراوان مشاهده می‌کنیم که ائمه علیهم السلام روی این جنبه تأکید داشته‌اند، تا مردم اگر قدرت درک سایر فضایل آنها را نداشته‌اند لااقل این ۲۱۵ فضیلت را از یاد نبرند و آنها را از این مجرا بشناسند. مسئله دیگر این است که ما وقتی حضرت زهرا علیها السلام را به عنوان «بنت رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله» خطاب می‌کنیم، این یعنی دختر واقعی مقام رسالت. فرق می‌کند که این تعبیر را به کار ببریم یا مثلاً بگوییم «بنت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله». یعنی در این جا شخص و رابطه جسمانی چندان مدنظر نیست بلکه بیشتر شخصیت فرد و رابطه معنوی او مطرح است. حضرت فاطمه علیها السلام در سخنرانی تاریخی خود در مسجد مدینه چه انتظاری از توده مردم داشت و علت ناراحتی‌های ایشان چه بود؟ پاسخ: سخنرانی بسیار مهم و حساس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در مسجد پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و در بین اصحاب، واقعه بسیار جالبی است که نشان‌دهنده عمق شخصیت آن حضرت است. چنین خطابه غزا و پرمغزی از یک زن داغ‌دیده و رنج‌کشیده، آن هم در آن وضع زمان و با آن مشکلات و محدودیت‌ها حاکی از احساس تعهد اجتماعی، قدرت تحلیل دقیق و توانایی روحی و فکری زایدالوصف ایشان است. در این خطبه، حضرت علیها السلام به سوابق درخشانی که این امت در یاری پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله داشته‌اند اشاره کرده و وضعیت موجود آنها را خلاف انتظار قلمداد می‌کنند. آن‌چه به نظر می‌آید این است که حضرت زهرا علیها السلام از کودکی، خود شاهد همه رنج‌های پدرش بوده، شعب

ابی طالب را تجربه کرده، شکنجه‌های مسلمانان را دیده، گرسنگی‌ها و فشارهایی را که مسلمین در راه پیشرفت دین تحمل کرده‌اند با تمام وجود احساس کرده، شاهد همه استقامت‌ها، مجاهدت‌ها، هجرت‌ها و شهادت‌ها بوده است. همه شرایط را از وقتی که مسلمانان حتی مراسم دینی‌شان را نمی‌توانستند به ۲۱۶ راحتی انجام دهند به یاد دارد تا وقتی که مسلمین عظمتی پیدا کردند و دیگر پیشرفت و توسعه اسلام سرعت گرفته بود. حضرت زهرا علیها السلام به آینده اسلام امیدوار بود و این، انتظاری دور از ذهن نبود که نور اسلام به زودی سراسر دنیا را روشن کند. همه این پیروزی‌ها در اثر تلاش و رهبری پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از یک سو و ایثار و فداکاری و وحدت کلمه مسلمانان از سوی دیگر بود. ولی آن روز برخلاف همه انتظارات، روند حرکت اسلام را دچار مشکل جدی می‌دید. نه از استمرار آن رهبری الهی خیری بود، نه از وحدت کلمه امت. لذا ایشان ناراحت بود که آن همه توصیه‌های پدرم که می‌فرمود به «حبل‌الله» اعتصام کنید چه شد؟ او علم، عصمت، تقوا و مدیریت علی علیه‌السلام را می‌دانست و می‌دید که مردم همه توصیه‌ها و حرف‌های خدایی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را درباره علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام نادیده گرفته‌اند. همه غصه زهرا از مشاهده فاصله و شکاف عمیقی بود میان آن چه که باید می‌شد و آن چه که در حال اتفاق بود. گاهی شخصیت و زندگانی حضرت فاطمه علیها السلام و حضرات معصومین علیهم السلام دیگر را سراپا غم و اندوه و توأم با آه و ناله معرفی می‌کنند. آیا این کار صحیح است؟ پاسخ: آن چه که درباره شخصیت ائمه معصومین علیهم السلام و حضرت زهرا علیها السلام به عنوان عمده‌ترین ویژگی مطرح می‌باشد، این است که آنها باید افکار و اخلاق و رفتارشان برای مردم الگو باشد، زیرا به راحتی می‌توان گفت که اسلام به تمام معنا در وجود آنها تجسم یافته بود. علاقه ما به پیشوایان ۲۱۷ معصوم علیهم السلام علاقه به الگوهای صددرصد عینیت یافته احکام، عقاید و ارزش‌های اسلامی است. وظیفه ما در قبال اولیای دین آن است که آنها را به عنوان نمونه‌های کامل الهی دوست بداریم، اندیشه‌هایشان را بفهمیم، فرمان‌هایشان را عمل کنیم و همه ابعاد زندگی‌مان را طبق معیارهای مورد نظر آنان سامان بدهیم. مسئله اسوه بودن پیامبر که قرآن کریم فرموده: «وَلَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» یک اصلی است و می‌فهماند که ما باید بیش از هر چیز، از این زاویه به معصومین علیهم السلام بنگریم. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، ائمه اطهار علیهم السلام و فاطمه زهرا علیها السلام هر کدام به یک سری مصیبت‌ها و گرفتاری‌های دنیوی هم مبتلا بوده‌اند و این واقعیتی است که آنها به سبب تأکید و قاطعیتی که نسبت به حق داشتند و به دلیل سازش‌ناپذیری فوق‌العاده‌شان در مقابل باطل، مورد عداوت و ستم و کینه‌توزی دشمنان بودند. ما باید در غم آنها شریک باشیم، با آنها همدردی کنیم و در مصیبتشان اشک بریزیم. این لازمه هم‌خطی و همراهی با آنهاست. اما آن چه که بیشتر مهم است و اصلاً باید بگوییم که روح عزاداری و گریه نیز همین باید باشد این است که ما باید از آنها درس بگیریم، از سخنانشان، از کارهایشان و از همه زندگی آنها. مجالس عزاداری ما نیز به همین منظور باید اقامه بشود. اما با کمال تأسف می‌بینیم که این وضع تغییر کرده؛ یعنی ما اولیای خود را به جای این که به عنوان الگو بپذیریم و در زندگی از آنها درس بگیریم همه چیزشان را رها کرده‌ایم و فقط گریه و مصیبتشان را گرفته‌ایم. مثلاً امام حسین علیه‌السلام برای این که کربلا نرفت که کشته بشود تا ما بر او گریه ۲۱۸ کنیم و به بهشت برویم. ایشان از رفتن به کربلا هدفی داشت که وظیفه اصلی ما در ارتباط با آن حضرت تعقیب اهداف اوست. این بهترین خدمت و بهترین کاری است که هم امام حسین علیه‌السلام را شاد می‌کند و هم بیشترین اجر و ثواب را دارد. اصلاً معنای حقیقی امامت و ولایت نیز همین است. در مورد سایر معصومین نیز قضیه به همین شکل است. ما باید بدانیم که حضرت زهرا علیها السلام چرا این رفتارها و موضع‌گیری‌ها را داشت، چرا آن خطبه را خواند، چرا بر مسئله فدک پافشاری می‌کرد و ... باید بدانیم که تکلیف ما به عنوان شیعه و پیرو و دوست‌دار زهرا علیها السلام چیست. همه اینها را رها کرده‌ایم و فقط گریه‌اش را گرفته‌ایم. البته در روایات آمده است که گریه بر حسین علیه‌السلام خیلی ثواب دارد، درست هم هست. اما یک وقت ما برای امام حسین علیه‌السلام گریه می‌کنیم که ایشان در کربلا در محاصره دشمن، خودش و بچه‌هایش تشنه بودند و کشته شدند. این گریه آن ارزش واقعی را ندارد. اما اگر برای امام حسین علیه‌السلام گریه کنیم به خاطر این که این مرد با عظمت، برای

دفاع از اسلام قیام کرد و بی‌هیچ تردید و تزلزلی با تمام هستی‌اش برای خدا در مقابل باطل ایستادگی کرد و همه سختی‌ها را در این راه به جان خرید و در نهایت به خاطر ساده‌لوحی، بی‌فکری، کج‌فهمی، تسامح، تساهل، عافیت‌طلبی و جاه‌طلبی کسانی که خود را امت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و پیرو دین او می‌دانستند مظلومانه به شهادت رسید، این گریه ارزش دارد، این گریه یعنی همسویی و همراهی با حسین علیه‌السلام، یعنی شیعه بودن. اگر ما برای فاطمه زهرا علیهاالسلام گریه کنیم برای این که یک دختر هجده ساله‌ای بود، خیر از دنیا ندید، به او ظلم شد و فدکش را غصب کردند امثال این چیزها، ۲۱۹ این که ارزش ندارد. وقتی گریه کردن برای حضرت زهرا علیهاالسلام ارزش دارد که ما بدانیم حضرت زهرا علیهاالسلام برای هدف، این قدر مستقیم بود و پافشاری کرد و همه این مصیبت‌ها را تحمل کرد. برای شهید دو گونه می‌توان گریه کرد: گاهی برای ناکامی و عروسی نکردن و خیر از دنیا ندیدن است که ارزش ندارد اما زمانی شکوه و زیبایی و بزرگی کار او دل انسان را می‌لرزاند و اشک را سرازیر می‌کند؛ یعنی گریه برای این که چرا باید باطل در دنیا قدرت داشته باشد که با حق این گونه برخورد کند. این گریه سازنده و محرک است، شور و اشتیاق حرکت برای خدا را در وجود انسان تقویت می‌کند و ارزش دارد. این واقعاً یک مصیبت است که ما این جنبه را از دست داده‌ایم و به راه‌های دیگری افتاده‌ایم. همه ما وظیفه داریم که این واقعه را علاج بکنیم. مادامی که این را حل نکنیم خیلی از مشکلاتمان باقی می‌ماند. به نظر حضرت عالی ریشه این مشکلات را در کجا باید جست‌وجو کرد؟ پاسخ: کسی که این مسائل را ترویج می‌کند بیش از همه روضه‌خوان‌ها و مداحان هستند. روضه‌خوان‌ها باید توجیه شوند که بتوانند وظیفه‌شان را درست انجام بدهند. امام حسین علیه‌السلام و حضرت زهرا علیهاالسلام و زینب علیهاالسلام را بشناسند و درست معرفی کنند. مداحان باید توجیه شوند که اهداف را در اشعارشان تبیین کنند. اگر مداحان به این جنبه‌ها توجه داشته باشند و در مراسم عزاداری، شخصیت اولیای خدا را خوب و واقعی ترسیم کنند و بیشترین عنایتشان به درس گرفتن از آنها باشد این مشکل حل می‌شود و باید هم حل شود چرا که وضعیت فعلی واقعاً درست نیست. ۲۲۰ مردم هم باید توجیه بشوند که روضه گرفتن و روضه خواندن و حضور در مجالس امام حسین علیه‌السلام وقتی می‌تواند مفید باشد که از این طریق، اهداف و تعالیم آن حضرت تفهیم شود. گریه کردن وقتی اثر دارد که برای راه و هدف امام حسین علیه‌السلام باشد. مردم باید خیلی مقید و مواظب باشند که هرچه در این مجالس گفته می‌شود نپذیرند. بعضی برای این که مردم گریه کنند همه جور حرف‌های ضعیف و دروغ ارائه می‌دهند، گاهی حرف‌هایی می‌زنند که مقام و شخصیت آن بزرگواران را، حتی از افراد عادی هم پایین‌تر می‌برد. به هر حال قانون عرضه و تقاضا در این جا هم حاکم است. چون مردم عوام گریه می‌خواهند مداح و منبری هم بیشتر در این مسیر قرار می‌گیرند که از مردم گریه بگیرند ولو با نسبت‌های نادرست به ائمه علیهم‌السلام دادن! نباید غفلت کرد که دروغ گفتن گناه و حرام است و دروغ گفتن درباره ائمه علیهم‌السلام گناهش بیشتر است. برخی بدون داشتن صلاحیت‌های لازم در این میدان وارد و صاحب آوازه شده‌اند لذا تلویحاً دیدگاه‌های غلطی را درباره منزلت ائمه علیهم‌السلام و وظیفه مردم در قبال آنها و موضوعاتی مانند شفاعت و ... ارائه می‌دهند و هم سبک‌هایی را در عزاداری‌ها ترویج می‌کنند که خالی از اشکال نیست. به نظر من مسئولیت اصلی هدایت این برنامه‌ها بر عهده علمای دین است. علمای دین باید حقایق را درست تجزیه و تحلیل کنند و برای مردم بگویند. آنها نباید از مردم تقیه کنند. همین طور که شهید مطهری رحمه‌الله سی سال قبل در سخنرانی‌هایی که در کتاب حماسه حسینی گردآوری شده مطالب بسیار خوبی مطرح کرده است. در آن زمان که خیلی با حالا تفاوت داشت ایشان آن شجاعت را داشت که حرف حق را بگوید. در زمان ما خیلی راه بازتر است ۲۲۱ چون مردم روشن‌ترند. این، وظیفه حتمی علماست که روشنگری کنند. علما نباید عوام‌زده باشند که هر رسم و شیوه‌ای را که در جامعه متداول می‌شود دنباله‌روی یا تأیید کنند. در مقام اظهار حق نباید از ناراحت شدن بعضی‌ها وحشه داشت. همه علما باید بگویند، نویسنده‌ها، صدا و سیما، همه باید به وظیفه خود عمل کنند و الاً آینده روز به روز بدتر می‌شود. در اواخر رژیم گذشته و در زمان اوج گیری نهضت محافل مذهبی ما صورت بهتری داشت. یادم هست که در منبرها چون نمی‌توانستند مسائل مربوط به حکومت و رژیم را

صریحاً بگویند، همین مباحث را از طریق تحلیل قیام اباعبدالله علیه‌السلام و اهداف آن بیان می‌کردند، ولی حالا که جای پرداختن عمیق به این مسائل است باز رها شده و به جای اولمان بازگشته‌ایم. اگر مراسمی یا کاری به نام دین می‌خواهد صورت بگیرد باید طبق شرع باشد. کار ثواب کاری نیست که آدم به دل‌خواه خودش ابداع کند. باید ببیند که دلیل شرعی دارد یا ندارد. با اصول و ارزش‌ها و اهداف دینی می‌سازد یا نه. اما این کار را هر کسی می‌تواند انجام بدهد؟ باز همان علما باید انجام بدهند. باید شیوه‌ها و سبک‌های عزاداری و محتوای رایج آنها را بررسی کنند، ببینند بدعت‌ها از کجا می‌آید، به چه منظوری است، چه اثری در جامعه می‌گذارد و اگر خدای نخواستہ انحرافی دارد آن‌را اصلاح کنند. مخصوصاً برنامه‌هایی که از صدا و سیمای جمهوری اسلامی پخش می‌شود باید خیلی مورد دقت باشد و مجالس و افرادی که از آنها برنامه تهیه و پخش می‌شود کاملاً شناسایی شده و افکار و اعمالشان سالم باشد.

کتاب‌نامه

۱. قرآن کریم. ۲. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، چاپ اول: مؤسسه آل‌البیت لاحیاء التراث، قم ۱۴۱۰. ۳. حویزی، عبدالله بن جمعه، نورالثقلین، مطبعة الحکمه، قم (بی‌تا). ۴. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، چاپ پنجم: کتابفروشی اسلامیة، تهران ۱۳۹۵. ۵. طبرسی، فضل بن حسن، مکارم الاخلاق، مؤسسه الاعلمی، کربلا (بی‌تا). ۶. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، چاپ سوم: دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۸۸. ۷. نوری، میرزاحسین، مستدرک الوسائل، چاپ اول: مؤسسه آل‌البیت لاحیاء التراث، قم ۱۴۰۷.

۱۲- حجاب و حقوق زن در ترازوی اندیشه و ایمان

مشخصات کتاب

سرشناسه: طیب مهدی ۱۳۳۱ - عنوان و نام پدیدآور: حجاب و حقوق زن در ترازوی اندیشه و ایمان/ مهدی طیب. مشخصات نشر: تهران: سفینه ۱۳۸۸. مشخصات ظاهری: ۱۷۵ ص. شابک: ۲۰۰۰۰ ریال ۹۷۸-۶۰۰-۵۰۰۱-۰۰۶: وضعیت فهرست نویسی: فاپا (چاپ دوم) برون‌سپاری. یادداشت: کتاب حاضر چکیده‌ای از سخنرانی‌هایی است که مولف در سال ۱۳۸۵ در جمع گروهی از دانشجویان دختر دانشگاه علامه طباطبایی داشته که قبلاً به صورت لوح فشرده تکثیر شده است. یادداشت: چاپ اول: ۱۳۸۷ (فیفا). یادداشت: چاپ دوم. یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس. موضوع: حجاب موضوع: زنان در اسلام موضوع: حجاب - ایران. موضوع: حقوق زن - جنبه‌های مذهبی - اسلام رده بندی کنگره: BP۲۳۰/۱۷ ط ۹ ح ۳ ۱۳۸۸ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۶۳۶ شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۹۵۸۱۲

پیشگفتار

اقتضای زیبایی جلوه‌گری است و کسی که خود را زیبا می‌داند، فطرتاً در صدد جلوه‌گری بر می‌آید. این امر فطری، اگر با دانایی و بصیرت تلفیق نشود، زن را که در آفرینش پیکر، بهره‌ی بیشتری از لطافت و جمال نصیبش گشته است، به سوی خودآرایی و خودنمایی در جامعه سوق می‌دهد و در پی آن، خسارات و آسیب‌های مهلکی، ابتدا دامنگیر خود زن و سپس گریبانگیر مردها و نهایتاً جامعه خواهد شد. این همان معضلی است که جامعه‌ی کنونی ما به شدت با آن مواجه است. تلاش در جهت تبیین معقول و خردپذیر حجاب برای نسل جوان فرهیخته و اهل تفکر، ضرورتی حیاتی برای جامعه‌ی امروز ماست. کاوش در جهت شناخت علل

و عوامل سست شدن حجاب در بین زنان جامعه‌ی ما و پی بردن به راه‌های حلّ این معضل نیز امری حیاتی است. تبیین شیوه‌ی عمل شایسته‌ی مردان در جامعه‌ی ای که با معضل مزبور روبه‌روست نیز کاری ضروری است. پاسخگویی به شبهاتی که از سوی طرفداران و دلباختگان فرهنگ غربی در زمینه‌ی نگاه اسلام به زن و جایگاه و حقوق زن در اسلام، خصوصاً در بین زنان تحصیل کرده، ترویج می‌شود، تا باور و ایمان آنان به اسلام را متزلزل و منهدم سازند، نیز ضرورتی تردید ناپذیر است. کتابی که در دست دارید چکیده‌ی از سخنرانی‌هایی است که در سال ۱۳۸۵ در جمع گروهی از دانشجویان دختر دانشگاه علامه طباطبایی داشتیم و با استقبال دانشجویان مزبور مواجه شد و در پی آن، گفتارهای مذکور به صورت لوح فشرده در شمارگان بالایی تکثیر و در سطح وسیعی از جامعه در اختیار علاقمندان قرار گرفت. لکن با توجه به اینکه در همه‌ی اوقات، امکان استفاده از لوح فشرده‌ی حاوی سخنرانی‌های مزبور فراهم نیست، به نظر رسید انتشار نگاهشده‌ی مطالب سخنرانی‌ها نیز سودمند باشد. در مرحله‌ی نگارش، ضمن حفظ ادبیات گفتاری مطالب سخنرانی‌ها، نکاتی بر آنها افزوده شد. در اینجا لازم می‌دانم از عزیزانی که در مراحل آماده‌سازی کتاب برای انتشار، هر یک به گونه‌ی مرا یاری کردند، سپاسگزاری کنم. امید است اثر حاضر بتواند در حدّ خود، از یک سو به متقاعد و معتقد شدن خانم‌های اهل فضل و فکر، نسبت به ضرورت علمی و دینی مراعات حجاب و از سوی دیگر به تبیین وظایف مدیران و مسئولان و آحاد جامعه در حلّ و درمان معضل و بیماری خودآرایی و خودنمایی برخی ناآگاهان و معدودی مغرضان، و از دیگر سو به شناخته شدن راهی که مردان در جامعه‌ی ای که با معضل و بیماری مزبور مواجه است باید در پیش گیرند، کمکی موثر کند و نیز بتواند بی پایه بودن ایراداتی را که از منظر حقوق و جایگاهی که اسلام برای زن قائل است، گرفته می‌شود، تا حدود قابل قبولی روشن نموده و بر استحکام باور و ایمان دینی زنان اهل اندیشه و دانش در جامعه‌ی ما بیفزاید. بمنّه و فضله مهدی طیب

فصل اول: حکمت و فواید حجاب و زیان‌های بی‌حجابی

اشاره

در تمامی جوامع بشری، از عهد باستان تا آغاز عصر مدرنیسم، حتی در جوامع غیر دینی، زن همواره حجاب و پوشش کاملی داشت. ۱ حیا و عفاف که عامل پوشیدگی و حجاب است، ریشه در فطرت زن دارد. دلایل عقلی زیادی نیز ضرورت حجاب را تأیید میکنند که در این فصل، به بیان برخی از آنها می‌پردازیم. هر یک از حکمت‌های حجاب به تنهایی می‌تواند هر انسان فرهیخته و منطقی را قانع کند که حجاب، ضروری و مفید، و بی‌حجابی مضرّ و خطرناک است.

حجاب برای دیده شدن زن

انسان موجودی مرکب از روح و جسم است و حقیقت انسانی او روح است نه بدن. بدن مرکب انسان است. ما انسان‌ها راه زیادی آمدیم تا به عالم طبیعت و دنیا رسیدیم. ابتدا در عالم انوار ۲ بودیم. با ورود به عالم انوار، مرکبی از جنس نور در اختیار ما قرار گرفت و بر آن سوار شدیم تا ۱- چگونگی و علت ظهور پدیده‌ی بی‌حجابی در عصر مدرنیسم، در مباحث آتی کتاب بیان شده است. ۲- در اثر حجاب‌های عالم طبیعت، ما آن عوالم را به یاد نمی‌آوریم. با سیر و سلوک عرفانی می‌توان حجاب‌ها را شکافت و آن عوالم را به یاد آورد. اینکه آن عالم طی شد. سپس از آن مرکب پیاده شدیم و مرکب مزبور در آن عالم ماند و ما وارد عالم اظله و اشباح (سایه‌ها) شدیم و در آنجا بر مرکبی از جنس شَبَح سوار شدیم. پس از طی کردن آن عالم، از مرکب شبحی هم پیاده شدیم و آن مرکب در آن عالم ماند و ما وارد عالم ذر شدیم. در عالم ذر بر مرکبی از جنس آن عالم سوار شدیم و پس از طی آن عالم نیز از مرکب ذره‌ای پیاده شدیم و آن مرکب در عالم ذر ماند و خود ما وارد عالم طبیعت شدیم. در این عالم سوار بر مرکبی

خاکی به نام جسم شدیم که متناسب با عالم طبیعت است. پس از طی عالم طبیعت از مرکب جسم هم پیاده می شویم، بدن ما می میرد و آن را دفن میکنند و متلاشی می شود و ما وارد عالم برزخ شده و سوار بر مرکبی به نام قالب مثالی می شویم. عالم برزخ هم که تمام شد، وارد عالم قیامت شده و سوار بر مرکبی از جنس آن عالم خواهیم شد. انسان همچون مسافری است که قسمتی از سفرش را با هواپیما، قسمت دیگر را با اتومبیل و بخش دیگر را با کشتی طی میکند. خود مسافر غیر از هواپیما، اتومبیل و کشتی است. خود انسان نیز غیر از پیکرهایی است که به عنوان مرکب در هر عالم در اختیارش قرار می گیرد. نکته ی مهم این است که گاهی ظهور مرکب و وسیله ی نقلیه، مانع توجه به کسی می شود که سوار بر آن است. فرض کنید یک اتومبیل بسیار شیک و خوش استیل و زیبا از خیابان رد می شود و همه ی افراد، خیره خیره به آن اتومبیل نگاه میکنند. وقتی اتومبیل رد شد، اگر از آنها سوال شود: راننده ی اتومبیل زن بود یا مرد؟ عینکی بود یا نه؟ لباس او چگونه بود؟ جواب خواهند داد: به راننده چه کار داریم؟ ماشین را ندیدی چقدر زیبا بود؟! خداوند متعال در آفرینش بدنی که زن بر آن سوار است، زیبایی و ظرافت بیشتری به خرج داده است. اگر این مرکب بی پرده در جامعه عرضه شود، توجه همگان به سمت بدن، که مرکب زن است معطوف می شود و هیچ کس توجه نمیکند و اهمیّت نمی دهد که روحی که بر این مرکب سوار است، کیست؟! زن یعنی شخصیت انسانی زن. زن یعنی اندیشه و کمالات انسانی و دانش و تفکرات زن و در یک جمله، یعنی روح زن. اما هنگامی که زن بدن خود را آرایش و تزئین میکند و در جامعه در معرض دید قرار می دهد، همه ی توجه ها به بدن او متمرکز می شود و کسی به دید یک انسان، با اندیشه، دانش، روحیات و اخلاق انسانی به او نمی نگرد. یعنی شخصیت انسانی او در پشت زیبایی جسمانی او گم می شود. اسلام می گوید: ای زن! بدن تو حجاب و مانع دیده شدن شخصیت توست، پس آن را بپوشان تا خودت دیده شوی و توجه ها به شخصیت انسانی ات متمرکز شود. حجاب، مانع دیده شدن تو نیست؛ بلکه برای این است که خود حقیقی ات دیده شود. بدنت را بپوشان تا خودت دیده شوی؛ تا هنگامی که به تو نگاه می کنند، به دانش، اندیشه، اخلاقیات، شخصیت و حقیقت وجودی و جنبه ی انسانی ات توجه کنند. ای زن! آن هنگام که خدا روح تو را آفرید، فرمود: **فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ** ۱: آفرین بر خدا، نیکوترین آفرینندگان. این اشتباه بزرگی است که تمام زیبایی خود را در ۱- سوره ی مومنون، آیه ی ۱۴. پیکر جسمانی و مرکب خاکی ات بدانی. اگر حقیقت خود را بشناسی، می بینی که جلوه ی جمال بی نهایت خدایی. خداوند زیبایی های زیادی در وجود تو پنهان کرده است. خود را کشف کن. اگر زنی به زیبایی هایی که خداوند در روحش تعبیه کرده است پی ببرد، هرگز به زیبایی ظاهری اش نمی نازد. ای زن! خود را با مرکب عوضی نگیر، که تو خیلی بالاتر از آن هستی. چقدر کوتاه فکری و تنگ نظری است که زن فکر کند هیچ بخش خواستنی تر و جذاب تر و دوست داشتنی تر از بدن، در او وجود ندارد. شخصی را در نظر بگیرد که قصری بسیار مجلل با تالارها و سالن های فوق العاده زیبا دارد. این قصر مجلل، انباری و سرویس بهداشتی هم دارد. طبیعتاً در قصر به این زیبایی، انباری و حمام و توالی را نیز زیبا درست کرده اند. اما چقدر کوتاه فکری است که صاحب این قصر، به هر مهمانی که بر او وارد می شود، انباری، دستشویی و توالی آن را نشان دهد. زیبایی شخصیت زن که خدا در روح او قرار داده است کجا و زیبایی پیکر جسمانی اش کجا؟! البته اسلام نمی گوید همین مرکب را هم به طور مطلق و همیشه بپوشان. بلکه می گوید آن را آرایش کن و به همسرت تجلی کن که خداوند برای این کار به تو اجر می دهد. اما بدنت را در جامعه عرضه نکن که خودت گم می شوی. پس حجاب برای دیده نشدن زن نیست؛ بلکه برای دیده شدن اوست.

حجاب مایه ی مصونیت و امنیت زن

حجاب باعث می شود زن از تعرضات مردان هوسران مصون بماند و مایه ی امنیت زن در جامعه است. زنان و دخترانی که در جامعه خودآرایی، خودنمایی، جلوه فروشی و طنازی میکنند، در معرض برخوردهای زشت مردان هوسران قرار می گیرند. از متلک

گفتن ها و رفتارهای زشت و مزاحمت های خیابانی گرفته تا رفتارهای خیلی خشن، همچون ربوده شدن و تجاوز به عنف. حجاب محدودیتی برای مردان هوسران و مصونیتی برای زنان پاکدامن است. اگر بخواهیم در جامعه، زن در امتیث و آسایش و آرامش باشد و از تعرض مردان هوسباز و شهوتران مصون بماند، لازمه اش این است که پوشش او به گونه ای باشد که راه این طمع را بر مردهای کذایی ببندد و به ذهن کسی خطور هم نکند که می تواند او را بازپچه ی هوس های خود قرار دهد. اشخاص همه ی حرف هایشان را با زبان نمی زنند. خیلی از حرف ها را با حرکات، حالات، و طرز لباس پوشیدن می زنند. زنی که خود را آرایش کرده و لباس محرّکی پوشیده است و حرکت های جلفی از خود نشان می دهد، با این طرز لباس پوشیدن و رفتار کردنش حرف می زند و به مردان هوسران می گوید من عروسکم، بیاید با من بازی کنید. بیاید خواسته های شهوانی خود را با من ارضاء کنید. من انسان اندیشمند و ارزشمندی نیستم، یک ابزار ارضاء شهوتم. لباس، پوشش و رفتار زن باید به گونه ای باشد که به مردان هوسباز بفهماند که من اهلش نیستم و به شما اجازه نمی دهم مرا بازپچه ی هوسرانی های خود کنید. حجاب چنین پیامی دارد و زن را در امتیث قرار می دهد.

حجاب عامل استحکام خانواده

حجاب، باعث تحکیم پیوند خانوادگی و استحکام خانواده هاست. مردی که بیرون از خانه دائماً در معرض جلوه های زن هایی جز همسر خود است و با تحریک های جنسی گوناگون مواجه می شود، کم کم از همسر خود دلسرد می گردد و در نتیجه، محیط خانواده انسجام خود را از دست می دهد و سست و چه بسا متلاشی می شود، چرا که همسر او حدّ معینی از زیبایی دارد و همه ی جذابیت ها و زیبایی های ظاهری زنان خود آرا و جلوه فروشی را که در جامعه می بیند، ندارد. اگر بخواهیم بنیاد خانواده مستحکم باشد، باید مرد از معرض چنین جلوه هایی مصون بماند و برای این منظور، زنان باید پوشیده و موقر در جامعه ظاهر شوند. این به سود خود زن هم هست. چون زنی که در بیرون از خانه خودنمایی میکند، چه بسا خود نیز شوهری دارد. به زنی که خود را بزک میکند و در جامعه حاضر می شود باید گفت چه بسا زن دیگری نیز این گونه خود را بیاراید و در برابر شوهرت ظاهر شود و دل شوهر تو را بُزاید و کم کم محیط خانواده ات سرد و متلاشی شود. آیا این به سود توست؟ همین بلایی که تو داری سر دیگران می آوری، دیگران هم می توانند سر تو بیاورند. پس اگر بخواهیم بنیاد خانواده محکم و محیط خانه گرم و صمیمی باشد و دل بستگی مرد به زنش کم نشود و توجه بیشتری به همسرش داشته باشد، باید زن ها وقتی به جامعه می آیند، پوشش و وقار کافی داشته باشند. حجاب این امکان را فراهم میکند که مرد از یک سو توجه بیشتری به خانواده اش داشته باشد و از سوی دیگر فراغت خاطر بیشتری برای اندیشیدن درباره ی خدا و حقایق معنوی و متعالی پیدا کند. پس، از این جهت هم می توان حجاب را یک امر ضروری و منطقی تلقی کرد.

حجاب باعث بقای انگیزه ی ازدواج

حجاب باعث حفظ انگیزه ی ازدواج و تن دادن مرد به مسوولیت ها و دشواری های تشکیل و اداره ی خانواده است. یکی از معضلاتی که امروز در جامعه داریم این است که مردها تن به ازدواج نمی دهند؛ چون تأمین هزینه ی اداره ی زندگی و مسوولیت های دشوار اداره ی خانواده، کار سنگینی است. وقتی زنان خود را آرایش میکنند و در جامعه عرضه می نمایند و به آسانی خود را در دسترس مردان قرار می دهند، مرد برای چه به مسوولیت های سخت و دشوار اداره ی خانواده تن بدهد؟ بازار آزاد لذت جویی های جنسی، خواسته های او را تأمین میکند، بدون اینکه آن دردسرها و هزینه ها و مشکلات را داشته باشد. لذا، اگر بخواهیم انگیزه

ی تشکیل خانواده باقی بماند، باید راه کاموری های جنسی به شکل غیراخلاقی در جامعه بسته باشد و بازار آزاد لذت جویی های جنسی، تعطیل شود. دخترهایی که خود را بزک می کنند و در دانشگاه، خیابان، پارک، پارتنی و هر جای دیگر ظاهر می شوند، نمی دانند چه بلایی به سر خود می آورند و چگونه شانس ازدواج را از خود سلب میکنند. لذا اگر بخواهیم انگیزه ی ازدواج باقی بماند، زن به هنگام حضور در جامعه، باید پوشیدگی، وقار، متانت و سنگینی خود را حفظ کند؛ تا تنها راه تأمین این نیاز حیاتی برای مرد، تشکیل خانواده باشد.

حجاب زن مایه ی آرامش روحی مرد

حجاب باعث آرامش روانی و نبودن هیجانات و فشارهای عصبی و روانی ناشی از تحریکات جنسی دمام مردان توسط زن های بی حجاب و خودآراست. زن هایی که بزک کرده، بی حجاب، جلف و جلوه فروش در جامعه حضور پیدا میکنند، خدا می داند به سر مردها چه می آورند. بعضی از این خانم ها می گویند ما این طور راحت تریم. دوست داریم این طور لباس بپوشیم و آرایش کنیم. مگر خدا انسان را آزاد نیافریده است؟ پس چرا آزادی ما را مراعات نمی کنید و می خواهید ما را مجبور کنید حجاب داشته باشیم؟ این خانمها باید توجه کنند که اولاً دو نوع آزادی وجود دارد. آزادی تکوینی، که در مقابل جبر و به معنای قدرت بر انجام و ترک کاری است؛ و آزادی تشریحی یا قانونی، که به مفهوم جایز و درست بودن انجام یا ترک کاری از نظر مقررات الهی یا قوانین بشری است. آزادی تکوینی و قدرت انجام کاری، به هیچ وجه دلیل درستی آن کار و مجوز انجام آن نیست. اساساً آنچه را قوانین ممنوع اعلام میکنند کارهایی است که امکان و قدرت انجام آنها وجود دارد؛ و الا ممنوع کردن کاری که اشخاص امکان و قدرت انجام آن را ندارند، بی معناست. پس آزادی تکوینی نمی تواند دلیل آزادی از نظر قانون، و در نظامهای الهی، آزادی از نظر احکام شرع باشد. همه ی قوانین و شرایع، کارهای قابل انجام را به کارهای درست و نادرست تقسیم میکنند و تنها در کارهایی که درست می دانند، به اشخاص آزادی می دهند. هیچ انسان عاقل و هیچ جامعه ی متمدنی به آزادی نامحدود اشخاص در هرچه قدرت انجام آن را دارند، قائل نیست. مثلاً آزادی قتل یا تعرض به اموال و نوامیس دیگران را به صِرف قابل انجام بودن آن، هیچ کس مجاز نمی شمارد و هیچ قانون بشری یا الهی، در ارتکاب آن برای اشخاص آزادی قائل نیست. در فرهنگ غربی و لیبرالی هم، مرز آزادی های هر کس تا جایی است که حوزه ی حقوق دیگران آغاز می شود و کسی حق ندارد به بهانه ی اینکه آزاد است، به حقوق دیگران تعرض کند. در فرهنگ الهی، حرف، خیلی بالا-تر است. در فرهنگ اسلامی آزادی برای آسیب رساندن به خویشان هم وجود ندارد. مثلاً کسی حق ندارد خودکشی کند، خود را معتاد کند، چشم خود را کور کند، استعدادهای خود را نابود کند و یا روح خود را آلوده سازد. خودنمایی و خودآرایی، هم به دیگران لطمه وارد میکند و هم مایه ی انحطاط و ابتدال و موجب آلودگی روح و جان و سبب دشواریها و باعث هزینه های زائد برای خود زن فاقد حجاب است. خانم محترمی که می گویی من این طور راحت ترم و بیشتر خوشم می آید! آیا می دانی وقتی با این حالت از کنار پسرهای جوان رد می شوی، چه بلایی به سر آنها می آوری و با تحریک غریزه ی جنسی، چگونه آنان را تحت فشارهای عصبی و روانی قرار می دهی؟ حتی بر مبنای فرهنگ لیبرال غربی هم تو حق نداری به عنوان اینکه من آزادم و این طور بیشتر خوشم می آید؛ دیگران را مورد آسیب قرار دهی. بر اساس تحقیقات روانشناسان، از نظر جنسی، مردان، بیشتر، از راه نگاه و به صورت بصری تحریک می شوند و زنان از راه لمس و تماس. عمده ی تحریک مرد از راه نگاه است و زنی که خود را آرایش کرده و جذابیت های جنسی خود را در جامعه عرضه میکند، نمی داند چه بلایی به سر مردها می آورد، چه فشار روحی و عصبی به آنها وارد می کند و تا چه حد آنان را می آزارد. این کار یک نوع آزار و شکنجه دادن آنهاست. خانم محترم! وقتی خود را عرضه میکنی، او را تحریک میکنی و از درون به او فشار وارد می سازی. تو حق نداری به این عنوان که من دلم می خواهد آزاد باشم، به هر شکلی در جامعه ظاهر شوی. برخی از این خانم ها در جواب می

گویند: اگر مردها اذیت می شوند نگاه نکنند. به اینها باید گفت پس قاچاق فروش و تریاک فروش هم بگوید من می فروشم، مردم نخرند. من این طور راحت ترم که تریاک بفروشم. بر این اساس تریاک فروش ها در جامعه باید آزاد باشند؟ آیا این حرف، درست و منطقی است؟ آزادی که فرهنگ لیبرالی غرب برای زن قائل است، در واقع آزادی زن برای تبدیل کردن خود به ابزار تحریک جنسی مردان و برای آلوده ساختن خویش به هرزگی و بی بندوباری است. مدرنیسم غربی حجاب را از سر و پیکر زن برداشت و بر عقل و دل او نهاد. به بیان دیگر، آنچه فرهنگ غربی در پی آن است، آزادی زن نیست؛ بلکه آزادی مردان هرزه و هوسباز برای بازیچه‌ی شهوترانی قراردادن زن است. اگر براستی خواهان و طرفدار آزادی زن اند، چرا در جوامع غربی زنان را در باحجاب بودن آزاد نمی گذارند و با انواع فشارها و محرومیت های قانونی و اجتماعی، آنان را به کنار گذاردن حجاب مجبور میکنند؟ غرب که شعار آزادی سر می دهد و با این شعار، به مخالفت با الزام زن به مراعات حجاب و عفاف می پردازد؛ براستی در پی کدام آزادی برای زن است؟ آزادی زن برای فعالیت های علمی؟ آزادی برای فعالیت های سیاسی؟ آزادی برای داشتن امکان تعالی معنوی؟ یا آزادی برای هرزگی و بی بند و باری؟ ثانیاً این که می گویند ما این طور راحت تریم؛ باید بدانند صرف راحتی، مجوز و دلیل درستی انجام کار نیست. چیزهای ارزشمند مثل علم و دانش، غالباً با تحمل سختی به دست می آیند. اگر سختی نتیجه ای در پی داشته باشد که ارزش تحمل آن را داشته باشد؛ هر انسان عاقلی تن دادن به آن را توصیه و تأیید می کند. دستاوردهای حجاب برای زن و مرد و جامعه چنان بزرگ و ارزشمند است که بی شک ارزش تحمل سختی مراعات حجاب را دارد.

حجاب رمز پیشرفت و کمال جامعه

جامعه ای که در آن، زن با آرایش، خودآرایی، خودنمایی، جلوه فروشی و طنّازی حاضر می شود، جامعه ی باصلابت، جدّی و پویایی نخواهد بود. جامعه ای که زن هایش با آرایش و خود نمایی دائماً دنبال این هستند که شمار بیشتری از نگاه های مردان هوسران را به سمت خود جلب کنند و مردهایش دائماً تحت تأثیر تحریکات جنسی زن ها قرار دارند، چنین جامعه ای جای کار و تلاش و علم و دانش نیست. در دانشگاه ها حواس دخترهای خودآرا و بی حجاب و بدحجاب، چقدر به دنبال لوازم آرایش، انگو، گردنبند، گوشواره، رنگ مو، لباس و کفش است و چقدر متوجه درس است؟ پسرها هم همین طور. بنابراین، یکی دیگر از دلایل ضرورت حجاب این است که می خواهیم محیط جامعه، محیط کار، تلاش، علم آموزی و دانش باشد، و لازمه ی آن، این است که جامعه محیطی کاملاً جدّی و باصلابت باشد. همان طور که دیدیم این امر منوط به پوشش، سادگی و وقار زن است.

حجاب مایه ی تقویت علاقه ی مرد به همسرش

زنی که در جامعه حجاب اختیار میکند زیبایی ها و جذابیت های جسمی اش را منحصراً مختصّ شوهر خود قرار می دهد، نهایت وفاداری و علاقمندی به شوهرش را نشان می دهد که این رویه به طور طبیعی متقابلاً محبت شوهر را به سمت او جلب میکند. زنی که بی پروا، زیباییها و جذابیت های جنسی خود را به هر مردی عرضه میکند، شوهرش به خود می گوید که من با مردهای دیگر چه فرقی میکنم. اما وقتی زن، زیبایی های جسمی ای را که خدا در او قرار داده است، منحصراً به شوهر خود عرضه می نماید و دیگران را به طور مطلق از دسترسی به آن زیبای ها و جذابیت ها محروم میکند، نشان می دهد که برای شوهرش حساب جداگانه ای باز کرده و علاقه ی ویژه ای به او دارد و به او وفادار است و خود را فقط متعلق به او می داند. چنین زنی طبیعتاً به شدت مورد علاقه ی شوهرش خواهد بود. به این خاطر هم وجود حجاب برای زن در جامعه یک ضرورت است.

حجاب مایه ی افزونی مطلوبیت زن

هر چیز که دسترسی به آن کمتر و دشوارتر باشد، گرانبها تر است. زن هر چه دست نیافتنی تر باشد، خواستنی تر است و هر چه راحت تر بتوان به او دسترسی پیدا کرد، پیش پا افتاده تر و بی ارزش تر است. دست و دل بازی زن در عرضه و در اختیار قرار دادن خود، مایه‌ی کم ارزش شدن اوست. این نکته‌ی بسیار مهمی است. حتی مردهای هوسران برای زنان هرزه و بی بند و بار کمتر ارزش قایلند و بیشتر مشتاقند به زن‌های موقر و محبوب راه پیدا کنند. گرچه مرد به اقتضای غریزه‌ی جنسی و شهوت، مایل است زن، خود را راحت در اختیار او قرار دهد؛ یعنی میل به هرزگی زن دارد. اما هیچ مردی، حتی مردان هوسران و شهوت پرست، به طور مطلق زن هرزه را بر زن عقیف ترجیح نمی‌دهد. در جوامع غربی به علت اینکه مقوله‌ی حجاب وجود ندارد و زن‌ها به راحتی در دسترس اند، اصلاً عشق به مفهومی که در فرهنگ شرقی وجود دارد، پیدا نمی‌شود. عشق‌های آتشین داستان‌سازی که در فرهنگ و ادبیات ما وجود دارد؛ مثل داستان لیلی و مجنون، وامق و عذرا و شیرین و فرهاد، در فرهنگ غربی وجود ندارد. چون زن به رایگان و بدون هیچ مانعی در دسترس است.

حجاب بیانگر والایی ارزش زن

بدن زن مثل یک مروارید قیمتی است. مروارید غیر از سنگ بی ارزش است که هر جایی می‌افتد و در دسترس هر کسی هست. مروارید در دل صدف است. این تعبیر زیبای مروارید و صدف از خود قرآن است. قرآن از همسران ارزشمند بهشتیان به «حورٌ عینٌ کأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ»^۱: زنان سیه چشم زیبا روی مانند مروارید در صدف؛ تعبیر کرده است. زن با جلوه فروشی می‌گوید من جواهر بدلی ام. چون جواهر بدلی را با شیشه‌ی بی ارزش ساخته اند، هر جا هم که بیفتد، گم شود و بشکند، اهمیتی ندارد. اما جواهر واقعی را در دسترس قرار نمی‌دهند، در صندوق جواهر و داخل گاو صندوق می‌گذارند و آن را از دسترس دزد و ربایندگان مصون نگه می‌دارند و از معرض آسیب دیدن، شکسته شدن و لطمه دیدن، حفظ می‌کنند. زن مثل مروارید است و باید در صدف حجاب باشد. زنی که جلوه فروشی میکند، خود را مثل یک جواهر بدلی، بی ارزش کرده است. زن با خودنمایی نشان می‌دهد که محتاج نگاه مردان هوسران است. گدایی نگاه میکند. التماس میکند. با رفتارش حرف می‌زند. با آرایش کردن‌ها، خودنمایی‌ها، حرکت‌های جلف، خنده‌ها و رفتارهای سبک، می‌گوید من جواهر بدلی ام. تو را به خدا کسی بیاید من را بر دارد. اما جواهر واقعی را در صندوق نگه می‌دارند و هیچ کس هم به جز صاحب اصلی آن، دستش به او نمی‌رسد. چقدر کوه فکری است که شخصی خود را آن قدر بی ارزش بداند که گدایی کند و بگوید خواهش میکنم به بدن من نگاه کنید. ۱- سوره‌ی واقعه، آیه‌ی ۲۲.

حجاب شرط تعالی معنوی

حجاب باعث پاکی و طهارت روح زن و مرد می‌شود و در نتیجه‌ی آن زمیمه تعالی معنوی عروج روحانی به قله‌های بلند عرفانی برای هر دوی آنها فراهم می‌آید. روحی می‌تواند پذیرای حقایق بلند معنوی و کمالات بلند عرفانی شود که با آن حقایق و کمالات سنخیت داشته باشد. السنخیهُ علَةُ الانضمام: سنخیت، علت پیوستن دو چیز به هم است. حقایق بلند معنوی، پاک و مطهرند و تنها کسی می‌تواند با آنها رابطه برقرار کند که مطهر و پاک باشد. به عنوان مثال، خدا راجع به قرآن فرمود: لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ^۱: جز پاکان با آن تماس نخواهند گرفت. در جامعه‌ای که زن و مرد دائماً به هوسرانی و شهوت پرستی آلوده اند، نه روح زن و نه روح مرد، استعداد و لیاقت و شایستگی تجربه‌های معنوی و عرفانی را نخواهد داشت. بنابر این اگر بخواهیم زن و مرد امکان دستیابی به تجربه‌های بلند عارفانه را داشته باشند و به قله‌های بلند کمالات معنوی و انسانی عروج کنند، باید از این آلودگیها

محفوظ بمانند و لازمه محفوظ ماندن زن و مرد از آلودگی به شهوت پرستی، شهوترانی و هوسبازی، این است که محیط جامعه، محیط تحریک شهوانی نباشد. یعنی زن و مرد، با وقار، پوشیدگی و وزانت، در محیط جامعه حاضر شوند. در تمام ادیان الهی بر پوشیده بودن زن، خصوصاً در حال عبادت، تاکید شده است. در نقاشیهای معابد و کلیساهای تمام دنیا، زنان قدیس همه مذاهب، حجابی کامل دارند. لباس راهبه‌های مسیحی یک حجاب تمام عیار است. این نشان می‌دهد از نظر تمام ادیان، تعالی معنوی زن مستلزم حجاب و پوشیدگی اوست. زن با پوشاندن سر و پیکر خود در حجاب، دل و جان خویش را از حجاب‌های باطنی رها می‌سازد.

حجاب مایه‌ی مقبولیت زن نزد خداوند

هر محبّ برای راه یافتن به دل محبوب، خود را طبق سلیقه‌ی او می‌آراید. به عنوان مثال در خانواده، خیلی زیبا و مطلوب است که زن ببیند شوهرش چه مدل آرایش، چه نوع و چه رنگ لباسی را دوست دارد؛ آن‌گونه خود را آرایش کند و لباس بپوشد. چون از این راه بیشتر در دل شوهرش جا می‌گیرد. زنی که محبّ خداست و می‌خواهد محبّت و نظر خدا را به خود جلب کند، و به بیان عامیانه، می‌خواهد به دل خدا راه پیدا کند، باید باب سلیقه‌ی خدا عمل کند. باید ببیند خدا زن را چطور می‌پسندد. همان‌طور ظاهر شود. خدا زن را پوشیده دوست دارد. این حقیقت در قرآن آمده است. ۱ راه جلب نظر الهی برای زن، اختیار کردن حجاب، سادگی، وقار و متانت است. بنابراین اگر زن بخواهد نظر لطف و مهر خدا را به جانب خود جلب کند، راهش رعایت پوشیدگی و حجاب است. ۱- در فصل آینده، به آیات حجاب اشاره خواهد شد.

حجاب مایه‌ی محبوبیت زن نزد پروردگار

در قرآن کریم خطاب به پیامبر اکرم؟ آمده است: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ ۱: به مردم بگو، اگر شما واقعاً خدا را دوست دارید، از روش من تبعیت کنید و مثل من رسول الله عمل کنید تا خدا دوستدار شما شود. این آموزه‌ی مهمی است. محبوبان خدا چطور عمل کردند؟ در اسلام، محبوب‌ترین زن‌ها نزد خدا، فاطمه‌ی زهرا، زینب کبری؟ و فاطمه‌ی معصومه؟ می‌باشند. اینها چگونه بودند؟ زن مومن باید از آنها تبعیت کند تا خدا او را دوست بدارد. اگر زنان واقعاً خدا را دوست دارند، برای اینکه خدا هم آنها را دوست بدارد و محبوب خدا شوند، یعنی از مقام محبّی به مقام محبوبی و از مقام عاشقی به مقام معشوقی ارتقاء پیدا کنند، راهش این است که ببینند زنانی که محب واقعی خدا و عاشقان راستین پروردگار بودند، چگونه رفتار کردند. یقین داریم حضرت زهرا؟ در نهایت پوشیدگی و عفاف بودند. وقتی آن حضرت برای مطالبه‌ی فدک از خانه بیرون آمدند که به مسجد بروند و آن مناظره‌ی عجیب را با ابوبکر داشته باشند، هم خمار بر سر کردند (خمار مقنعه یا روسری است) و هم جلباب بر تن نمودند (چادر بر تن پوشیدند) به گونه‌ای که جلبابشان بر زمین کشیده می‌شد ۲. محبوبان خدا این‌گونه بودند. اگر زنان ما هم بخواهند محبوب خدا شوند باید خودشان را مثل زنان محبوب خدا کنند و از آنها تبعیت نمایند. ۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۳۱. ۲- طبرسی، احتجاج، ج ۱، ص ۹۸.

حجاب رمز پذیرفته شدن زن در درگاه الهی

این مورد نکته‌ی لطیفی است که اهل محبّت آن را درک می‌کنند. نقل شده است دلچکی در دستگاه فرعون بود که برای خندانن فرعون، شبیه موسی؟ لباس چوپانی بر تن میکرد، چوبی هم مثل عصای موسی به دست می‌گرفت و آدای موسی را در می‌آورد.

فرعون هم قاه قاه می خندید. وقتی قرار شد فرعونیان عذاب شوند، فرعون و لشگریانش در رود نیل غرق شدند. اما این دلچک زنده ماند. حضرت موسی؟ به خدا عرض کرد: خدایا این دلچک را که آدای من را در می آورد و من را مسخره میکرد، چرا غرقش نکردی؟ پاسخ آمد: موسی! چون این دلچک خود را به شکل تو که محبوب ما هستی در می آورد. دلمان نیامد او را غرق کنیم. ما که در کمالات انسانی نمی توانیم به پای پیغمبر و اهل بیت عصمت و طهارت؟ برسیم. اما اگر دست کم ظاهرمان را مانند ایشان کنیم، شاید ما را هم در محضر پروردگار راه بدهند و بپذیرند. زنان ما کجا و فاطمه ی زهرا سلام الله علیها کجا؟ اما می توانند حداقل ظاهرشان را مثل فاطمه ی زهرا سلام الله علیها کنند تا در آستان الهی پذیرفته شوند. حجاب تاج بندگی خداست که زن بر سر می نهد و به درگاه الهی راه می یابد.

حجاب مایه ی تقویت روح حیا و عفاف

ظاهر و باطن انسان در تعامل با همنند، رفتارهای ما در روحیات ما اثر می گذارد و روحیات ما منشأ رفتارهای ما می شوند. ظاهر و باطن انسان در تعامل و داد و ستدند. بی حجابی، خودآرایی و جلوه فروشی، روح حیا و عفاف را در درون انسان نابود میکند؛ چنان که پوشیدگی و وقار ظاهری، روح حیا و عفاف را تقویت میکند. حیا و عفاف هم سبب می شود زن طالب پوشیده بودن باشد و هر چه روح حیا و وقار در او عمیق تر گردد، طالب این می شود که خودش را بیشتر ببوشاند. در تمامی احکام الهی طیفی وجود دارد که از حداقل قابل پذیرش آغاز شده و تا حدّ اعلاّی کمال ادامه می یابد. بنابراین زن اگر بخواهد نه تنها روح حیا و عفاف در باطنش نابود نشود، بلکه قوی شود، باید حجاب و وقار و متانت ظاهری را برگزیند.

حجاب مایه ی سلامت و نشاط جسم و جان

غریزه ی جنسی در وجود انسان، غریزه ای حدناشناس و سیری ناپذیر است. البته حکمتی در آن هست. بقای نسل بشر وابسته به وجود این غریزه است. اگر این غریزه در انسان نبود، نسل بشر معدوم و نابود می شد. این یک لطف الهی است. اما این واقعیت را راجع به این غریزه باید پذیرفت که سیری ناپذیر است. غریزه ی طعام، سیری پذیر است. یعنی اگر شخص گرسنه یک پرس غذا بخورد، پرس دوم را دیگر نمی تواند بخورد. سیر می شود. اما غریزه ی جنسی، غریزه ای سیری ناپذیر است. حال اگر این غریزه ی سیری ناپذیر در معرض تحریکات مدام باشد، صاحب آن سر از هرزگی و بی بندوباری در خواهد آورد. گمان نکنیم آن گونه که بعضی می گویند، اگر حجاب را برداریم و همه ی زن ها بی حجاب باشند و زنان خودآرا و جلوه فروش زیاد شوند، جذابیت و تحریک کنندگی جاذبه های جنسی زن از بین می رود و برای مردان یک امر عادی می شود. به هیچ وجه این گونه نیست. غریزه ی جنسی حسابش از سایر غرایز جداست. با هر تحریک، هوس و طلبی در وجود فرد ایجاد می شود. حالا فکر کنید جامعه ای که در آن حجاب نیست و زن ها خودآرایی و جلوه فروشی و طنّازی میکنند، چه بلایی به سر آن جامعه می آید. شهید مطهری مثال زیبایی دارند. می گویند مرد و زن مثل آب و آتشند. اگر آب و آتش بدون حجاب و حائل در کنار هم قرار گیرند، آب آتش را خاموش میکند و از بین می برد. اما اگر بین آب و آتش حائل و حجاب قرار دهیم، مثلاً آب را در یک ظرف فلزی بریزیم و روی آتش قرار دهیم، ظرف فلزی که حجابی بین آتش و آب است، سبب می شود آب گرم شود و به جوش آید و هر کدام از آب و آتش خاصیت خود را داشته باشند. اگر حجاب بین زن و مرد برداشته شود، همدیگر را نابود میکنند و اگر حجاب بینشان باشد، محیط زندگی گرم می شود، شور و نشاط و تعالی در زندگی پدید می آید و حیات انسان تضمین می شود. شاهد بارز این امر جوامع غربی اند. پیامدهای برهنگی و بی حجابی، جوامع غربی را به شدت به بحران و آشوب کشانده است. در جوامع غربی، از

یک سو، زن در حدّ ابزاری برای تبلیغ کالاهای اقتصادی و فروش آنها تنزل کرده است و از طرف دیگر به عروسک ملوسی برای هوسبازی های شهوترانان تبدیل شده است. در جامعه ی غربی نه حرمتی برای زن باقی مانده است نه امتیّتی. زن ها به شدت مورد تعرّض سادیست های جنسی قرار دارند و به نحو وحشتناکی مورد تجاوز جنسی قرار می گیرند و حتّی بعد از تجاوز کشته می شوند. بنیاد خانواده در کشورهای غربی به شدت سست شده است. آمار طلاق به شدت بالاست. اکثر ازدواج ها در یکی دو سال اوّل تشکیل خانواده به طلاق می انجامد. انگیزه ی ازدواج به طور وحشتناکی از بین رفته است. خود کشورهای غربی آمارهای تکان دهنده ای را در این زمینه ها اعلام میکنند. زنان و مردان زیادی بدون هیچ گونه رابطه ی قانونی ازدواج، چند سالی با هم زندگی میکنند، هر وقت هم از هم خسته شدند، یکدیگر را ترک میکنند و فرد دیگری را برای زندگی مشترک برمی گزینند. اینها تبعات برهنگی و بی حجابی در جوامع غربی است.

حجاب زمینه ساز بر خورداری یکسان زنان از آرامش و شادی

یکی از ویژگی های روانی زن نیاز او به مورد توجه و تمجید قرار گرفتن است. بعضی از خانم ها از نظر ظاهری بهره ی کمتری از زیبایی دارند. خود آنها هم در این امر نقشی نداشته اند و تحت تأثیر عوامل ژنتیک، این ظاهر برای آنها رقم خورده است. اگر در جامعه نگاه به زن از منظر جسمانی باشد، زن هایی که از زیبایی ظاهری بهره ی کمتری برده اند، مورد بی توجهی قرار می گیرند. زیرا چه در جمع مردان و چه در اجتماعات خانم ها، طبیعتاً خانم هایی که زیباتر جلوه می نمایند توجه بیشتری را به سمت خود جلب میکنند. همین امر سبب می شود خانم هایی که به دلیل نداشتن زیبایی زیاد، مورد بی توجهی قرار می گیرند، نیاز روانی شان تأمین نشود و دچار نوعی آزرده گی و افسردگی روحی و روانی شوند. زنانی که در رقابت استفاده از لباس، زینت آلات و آرایشهای گران قیمت، توان اقتصادی لازم را ندارند نیز با چنین مشکلی مواجه اند. حجاب راه توجه به زن را از منظر زیبایی جسمانی سد می کند و به نحوی همه ی زنان را برای کسب کمالات معنوی و انسانی، همچون علم و اخلاق، در شرایط برابری قرار می دهد تا از رهگذر این کمالات، مورد توجه و تمجید قرار گیرند. لذا از این منظر، سادگی و پوشیدگی خانم ها حتّی در اجتماعات خودشان که مردی هم حضور ندارد، نکته ی مثبتی است. چرا که خانم ها در جمع خودشان هم اغلب به مسابقه ی خودآرایی و رقابت در تجمّل و آرایش و زیورآلات کشیده می شوند. اگر بتوان این روحیه را ایجاد کرد که خانم ها حتّی در جمع خود نیز با سادگی و در نهایت پیراستگی و بدون تجمّل و آرایش و زینت کردن حضور پیدا کنند، آنجا هم شرایط روانی بهتری برایشان فراهم خواهد بود و می توانند به صورتی شادتر و راحت تر با هم در ارتباط باشند.

حجاب عامل سهولت زندگی زن

با حذف حجاب دشواری های زیادی برای خود خانم ها به وجود می آید. اوّلا زن هر بار که می خواهد در جامعه حضور پیدا کند باید زحمت زیادی برای خودآرای متقبّل شود و وقت زیادی را که می توان صرف کارهای مقید و سودمند کرد، باید صرف آرایش خود کند تا بتواند وارد جامعه شود. از نظر اقتصادی، تهیّه ی لوازم آرایش، لباس های شیک و زیورآلات، هزینه ی سنگینی را که کاملاً زاید است، به زن و خانواده اش تحمیل می کند. اگر شخص چنین پولی را هم در اختیار داشته باشد، می تواند آن را صرف امور ضروری و مفید کند. حذف این هزینه ها کمک می کند خانواده ها با درآمد کمتر، زندگی راحت تری داشته باشند و مجبور نباشند برای تأمین هزینه ی خودآرایی، بیش از حد نیاز در پی کسب درآمد روند و در نتیجه از آسایش و راحت و نیز از پرداختن به جنبه های معنوی بازمانند. حذف حجاب زن و کشاندن او به سوی آرایش و پوشش مطابق مد های دائماً در تغییر، ترفند

سرمایه داری برای ایجاد بازار فروش کالاهایی است که توسط تکنولوژی و ماشین، به صورت انبوه تولید می شود. زنی که حجاب را کنار می گذارد ناگزیر است هر روز مطابق مد جدیدی که سرمایه داران طراحی و ترویج میکنند، کفش، کیف، لباس، زیورآلات و لوازم آرایش جدیدی بخرد، تا از قافله عقب نماند. در نتیجه تشویق زن به بی حجابی، تمهیدی اقتصادی است در جهت سود سرمایه داران و زیان زنان خودآرا و خودنما. حجاب از یک طرف راحتی را برای زن فراهم میکند؛ یعنی زن می تواند با یک لباس ساده و چادر، به راحتی از خانه بیرون آید و از طرف دیگر صرفه جویی قابل توجهی را در هزینه های یک خانم در پی می آورد. بر این اساس به خوبی می توان فهمید که استفاده از حجاب یک کار عاقلانه و منطقی و به سود خود زن است.

حجاب مایه ی رهایی زن از رنج و خرج تحمیلی

رقابت خانم ها در زیباسازی چهره و اندامشان برای حضور جذاب و توجه برانگیز در جامعه، پیامدهای تلخ دیگری هم برای زن ها دارد. حساسیت فراوان برخی خانم ها نسبت به تناسب اندامشان و یا توجه فوق العاده ای که به زیبایی صورت و بدن، در بین آنها ایجاد شده است، خانم ها را به سمت رژیم های بسیار دشوار لاغری و جراحی های زیبایی گوناگون کشانده است که مستلزم تحمل درد و سختی از یک سو و هزینه های کلان از سوی دیگر است. حجاب زن را از این رنج ها و هزینه ها نیز بی نیاز می کند.

فصل دوم: مبانی و حدود شرعی حجاب در اسلام

اشاره

به منظور تبیین مبانی و حدود شرعی حجاب در اسلام، ابتدا نکاتی کلی را به عنوان مقدمه بیان می کنیم و سپس به بحث خاص حجاب وارد می شویم.

قرآن بیانگر کلیات احکام

در تمامی احکام اسلام، قرآن کریم صرفاً به کلیات اشاره میکند و بیان جزئیات احکام را به پیامبر و ائمه ی اطهار علیهم السلام محول می سازد. شاید با قاطعیت بتوان گفت هیچ حکمی از احکام عملی اسلام وجود ندارد که با تمام جزئیاتش در قرآن آمده باشد. قرآن به رئوس احکام اشاره میکند، سپس افراد را به پیامبر و ائمه ی اطهار علیهم السلام ارجاع می دهد تا آن بزرگواران جزئیات احکام را برای آنها بیان کنند. قرآن فرمود: **مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا** ۱: هر آنچه پیامبر برای شما آورد بگیرید و از هر آنچه شما را از آن پرهیز داد پرهیزید. همه ی احکام همین طور است. مثلاً- از نماز که مهم ترین حکم اسلامی و عمود دین است، یک **أَقِمِ الصَّلَاةَ** ۲؛ در قرآن آمده است. واژه ی **صَلَاةٌ** از نظر لغوی به معنی "دعا" و "دروود" است. از جمله ی "دروود یا دعا را به پا دارید". چطور می توان فهمید نمازی که ما می خوانیم باید انجام شود. ۱- سوره ی حشر، آیه ی ۷. ۲- سوره ی هود، آیه ی ۱۱۴ و سوره ی اسراء، آیه ی ۸۷ اذان، اقامه، تکبیرة الحرام، خواندن سوره ی حمد و سوره ی بعد از آن، رکوع، سجده، تشهد، قنوت، تسبیحات اربعه، اینکه چند نماز باید خواند و هر نماز چند رکعت است، اوقات نمازها، شکایات نماز، احکام خاص زن و مرد در امر نماز و بسیاری دیگر از احکام فقهی نماز، هیچ یک در قرآن نیست. این جزئیات را پیامبر کرم صلی الله علیه وآله وسلم و ائمه ی اطهار علیهم السلام بیان کرده اند. حجاب هم همین گونه است. به رئوسی از مسئله ی حجاب در قرآن کریم اشاره شده است و جزئیات آن را پیامبر کرم صلی الله علیه وآله وسلم و ائمه ی اطهار علیهم السلام بیان فرموده اند. بنای قرآن بر

این نبوده است که وارد جزئیات شود. چون اگر می‌خواست به جزئیات پردازد، دیگر قرآن کتابی با این حجم نبود، شاید به ده‌ها و صدها جلد توسعه پیدا می‌کرد. همان‌طور که در باب فقه گاهی کتابی با بیش از چهل جلد نوشته شده است، اگر قرآن می‌خواست در عقاید، اخلاق، عرفان، تاریخ انبیای قبل و تاریخ پیامبر اسلام وارد جزئیات شود، چند صد جلد می‌شد. بنابراین، اساساً چنین انتظاری، انتظار به جایی نیست که تمام جزئیات احکام را از خود قرآن طلب کنیم. ریشه و اساس احکام در قرآن آمده است و جزئیات و تفصیل آن به زبان پیامبر کرم صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه ی هدی علیهم السلام جاری شده است. در بحث حجاب هم، قرآن کلیات حجاب را مطرح نموده و جزئیات آن در احادیث آمده است. ۱- جواهرالکلام، تألیف فقیه عالی قدر شیعه، مرحوم آیه الله العظمی شیخ محمدحسن نجفی. اگر کسی بخواهد به احادیثی که پیامبر و ائمه علیهم السلام در زمینه ی حجاب بیان فرموده اند، آگاهی پیدا کند، به عنوان مثال، می‌تواند به کتاب وسائل الشیعه که در برگیرنده ی اهم احادیثی است که فقها و مراجع تقلید بر اساس آن فتوا می‌دهند، مراجعه کند.

عمل به احکام مایه ی نیل به روحیات و کمالات درونی

در دل هر یک از احکامی که در دین آمده و خدای متعال انجام آن را مقرر کرده است، اهداف عمیقی نهفته است. عمل به احکام، غیر از تأثیرات ظاهری که در زندگی فردی و اجتماعی دارد، تأثیرات باطنی و معنوی نیز در درون انسان به جا می‌گذارد. این اصل مسلمی است که حالات باطنی انسان بر رفتارهای او تأثیر می‌گذارد و به صورت رفتارهایی از او سر می‌زند. رفتارهای ظاهری انسان هم در صورت تکرار و تداوم، ملکات و روحیاتی را در درون انسان ایجاد میکند. بنابراین تأکید به انجام احکام ظاهری عمدتاً به علت تأثیرات عمیقی است که اجرای آنها در بُعد باطنی و روحی و درونی انسان در پی می‌آورد. تأکید اسلام بر مراعات حجاب توسط زن نیز عمدتاً به علت تأثیرات تعالی بخش معنوی است که حجاب، در باطن و درون زن برجای می‌گذارد.

خطر و ضرر رویکرد حدّ اقلی به احکام

در اسلام برای هر یک از احکام، حدّ اقلی مقرر شده است که اگر کسی کمتر از آن انجام دهد، عملش باطل و خود او معصیتکار است. مثلاً- نمازی که می‌خوانیم، حدّ اقلی دارد، و آن ارکان و واجباتی است که اگر اجرا نشوند، نماز باطل است و فرد، مصلی نیست و به عنوان کسی که نماز را به جا نیاورده معصیتکار است. در همه ی احکام این گونه است. اما از حدّ اقل تا حدّ کمال هر حکم، طیف بسیار وسیع و گسترده ای وجود دارد. در نماز، فراتر از ارکان و واجبات، چقدر اعمال مستحب داریم مثلاً اینکه قبل از نماز، انسان اذان و اقامه بگوید، تکبیرات افتتاحیه را بگوید، ادعیه ی قبل از ورود به نماز را بخواند و بعد در داخل نماز، قبل از حمد اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بگوید. در رکوع و سجده، اذکار مستحبی بگوید. قنوت بخواند و بعد از اینکه نماز تمام شد، تعقیبات نماز را به جا آورد، اذکار و ادعیه ی مستحبی را بخواند. نوافل نمازها را به تناسب، در پی نماز یا قبل از نمازها بخواند. پس یک حدّ اقل داریم؛ ولی تا حدّ کمال، طیف بسیار گسترده ای وجود دارد. حدّ اقل برای کسانی خوب است که تازه می‌خواهند عمل به احکام را آغاز کنند. طبیعتاً اگر از کسی که برای اولین بار شروع به نماز خواندن میکند، مثلاً یک بچه ی کم سن و سال، بخواهند نماز را با همه ی مستحبات و مقدمات و مقارنات و تعقیبات آن انجام دهد، اصلاً در توان او نیست. نه از نظر جسمی کشش این کار را دارد و نه از نظر روحی ظرفیت چنین عملی را دارد. حدّ اقل، برای کسانی مقرر شده است که تازه می‌خواهند وارد میدان عمل به احکام الله شوند. لذا برای آنها کار باید ساده باشد که فراری و گریزان نشوند. اما برای همیشه بسنده کردن به این حدّ اقل، مثلاً اینکه فرد تا آخر عمر در نمازی که می‌خواند، فقط واجبات و ارکان آن را به جا آورده و مقدمات و مقارنات و تعقیبات مستحب را

مطلقاً انجام ندهد و به مختصرترین شکل ممکن نماز بخواند، یک خطر دارد و یک ضرر. دانشجویی را در نظر بگیرید که در مقطع کارشناسی، همه‌ی همتش را بر این می‌نهد که در پایان ترم نمره‌ی ۱۰ بیاورد و به میزانی درس می‌خواند که به نمره‌ی ۱۰ دسترسی پیدا کند و اوج همتش این است. این دانشجو در معرض یک خطر و یک ضرر است. خطرش این است که ممکن است در امتحان دچار یک اشتباه یا لغزش شود و به اندازه‌ی ۲۵٪ کمتر از ۱۰ نمره بیاورد. در این صورت در واحد درسی اش مردود شده و ترم بعد باید دوباره این واحد را بگذراند. ضررش این است که دانشجویی که موفق شده است تمام واحدهای مقطع کارشناسی را با نمره‌ی ۱۰ بگذراند، روزی که فارغ التحصیل می‌شود، جز یک برگی‌ی بی‌ارزش به نام مدرک فارغ التحصیلی، هیچ ندارد. یعنی سواد، کارایی و توانمندی عملی پیدا نکرده است و کاری از او بر نمی‌آید. فقط یک ورق پاره دارد به عنوان مدرک فارغ التحصیلی. کسی هم که در عمل به احکام الله به حداقل‌ها بسنده میکند، همین خطر و ضرر متوجه اوست. خطر این است که اگر تصادفاً یک سر سوزن کمتر از حداقل انجام بدهد، عملش باطل و خود او معصیتکار است. ضررش این است که انجام هر یک از احکام، سازندگی‌هایی در درون ما ایجاد میکند. وقتی ما به حداقل عمل بسنده کنیم، حداقل سازندگی در ما ایجاد می‌شود. با انجام حداقل، ما معصیتکار نیستیم، ما را به دوزخ نمی‌برند و به عنوان فرد متمرّد عذابمان نمیکنند؛ اما آیا با این حداقل به اوج قله‌های کمالی که احکام الله می‌خواهند مومن را برسانند، خواهیم رسید؟ مثلاً نمازی که فقط در حداقل و به کمترین و کوتاه‌ترین صورت به جا آورده شده است، نمازی است که در مورد آن فرموده اند: *الْمُصَلِّي مُنَاج رَبِّهِ* ۱: نمازگزار گفتگو کننده‌ی محرمانه و نزدیک با خداست؛ *الْصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ* ۲: نماز معراج مومن است؛ *الْصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلُّ تَقِيٍّ* ۳: نماز موجب نیل هر انسان پرهیزگار به خداست؛ آیا این نماز مختصر، می‌تواند انسان را به قرب الهی برساند و به معراج ببرد؟! انسان را به نجوا و گفتگوی محرمانه و عاشقانه با خدا موفق کند؟! بی‌شک، نه. در حجاب هم، مسأله به همین قرار است. حجاب، حداقلی دارد و حد کمالی. نیل به آثار تعالی بخش حجاب، مستلزم بیش از حداقل مراعات کردن حجاب است. زن با بسنده کردن به حداقل واجب در حجاب، ضمن محروم ساختن خویش از آن آثار تعالی بخش، خود را در معرض این خطر قرار می‌دهد که اگر خواسته یا ناخواسته، حجابش اندکی از آن حد کمتر شد، در پیشگاه الهی معصیتکار به شمار آید. حداقل شرعی حجاب، برای دختران و زنانی مناسب است که در آستانه‌ی حجاب اختیار کردن قرار دارند؛ تا کار برای آنها آسان باشد و به علت دشواری، از رو آوردن به حجاب نهراسند و یا در آغاز باحجاب شدن، از تصمیم خود بازنگردند. ۱- امام صادق علیه السلام، *مصباح الشریعه*، ص ۱۱۱. ۲- مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۷۹، ص ۲۴۷. ۳- کلینی، *کافی*، ج ۳، ص ۲۶۵.

کمال روحی مایه‌ی شوق به انجام بیشتر احکام

آخرین نکته‌ی مقدمه این است که همان‌گونه که در مسائل معنوی و در حوزه‌ی عبادات، هرچه شخص روح معنوی قوی‌تری داشته باشد، موقع نماز خواندن هم می‌خواهد نمازش بیشتر طول بکشد و از نماز لذت بیشتری می‌برد و به نماز کوتاه، راضی نمی‌شود و دلش می‌خواهد بیشتر با خدا راز و نیاز و معاشقه کند؛ هرچه هم روح حیا و عفاف در درون زن، قوی‌تر شود و روحیات معنوی در درون او استوارتر و پررنگ‌تر گردد، طالب پوشیدگی بیشتری خواهد شد و به حداقل حجاب راضی نمی‌شود. یعنی آن روحیه، این نحو عمل را می‌طلبد.

حجاب در قرآن

کنون به بررسی این مسئله می‌پردازیم که آیا اساساً مسئله‌ی حجاب در قرآن آمده است؟ چون بعضی‌ها می‌گویند در اسلام

حکمی به نام حجاب نداریم و آخوندها آن را از خودشان در آورده اند. آیا واقعاً در قرآن به مسئله ی حجاب اشاره ای نشده است؟ چند آیه را مطرح میکنیم. ۱. خدای متعال به پیامبر کرم صلی الله علیه وآله وسلم می فرماید: قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَيْ پیامبر به زنان مؤمن بگو چشم های خود را از نگاه کردن به مردان نامحرم فرو پوشند. خیره خیره به مرد نامحرم نگاه نکنند. این جمله ۱- سوره ی نور، آیه ی ۳۱. علاوه بر معنای ظاهری، یک معنای لطیف معنوی هم دارد به این صورت که اصلاً از این قضیه چشم پوشی کنند، یعنی از دل، نسبت به مسئله، بی اعتنا شوند و چشم پوشی کنند. و در ادامه می فرماید: و دامن های (پاکدامنی) خود را حفظ کنند، و زیبایی ها و زینت های خود را جز آنچه به ناچار آشکار می شود، ظاهر نسازند. جذابیت ها و زیبایی هایشان را در معرض دید قرار ندهند. وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ. خمار که جمع آن خُمُر است، در زبان عربی به معنی روسری یا مقنعه آمده است. بگو روسری یا مقنعه های خود را به گریبان هایشان ببندند. طوری روسری و مقنعه بپوشند که گردن و سینه ی آنها دیده نشود تا در برابر مرد نامحرم، زیبایی ها و جذابیت های پیکرشان آشکار نباشد. وَلَا يُضْرِبْنَ بَأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ. زن های عرب چیزی شبیه النگو به نام خلخال دارند که به پا میکنند. النگو که در دست است، اگر متعدد باشد، دست را که تکان می دهند، به هم می خورد و صدا می دهد و توجه افراد را به سمت خود جلب می کند. خلخال هم که به پاست، اگر پا محکم به زمین کوبیده شود، تولید صدا می کند. قرآن می گوید: به زنان مؤمنه بگو پاهای خود را آن گونه به زمین نکوبند که صدای خلخال های که زیر لباس هایشان پنهان است، آشکار شود و فرد را متوجه آنها کند. یعنی حرکتی نکنند که توجه دیگران را به سمت بدن خود بکشاند. از اینجا می فهمیم تمام تذکراتی که در آیه ی مذکور آمده است برای این است که زیباییها و جذابیت های جسمی زن آشکار نباشد و توجه ها به سمت پیکر جسمانی او جلب نشود. بعد هم فرمود: وَتَوَبُّوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا يَا مَعْشَرَ الْمُؤْمِنِينَ لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ: ای مؤمنان همه ی شما، دسته جمعی، توبه کنید، شاید به رستگاری برسید. احتمالاً اشاره به این معنی است که کنترل نگاه، مراعات پاکدامنی و تقوا و نحوه ی حجاب همه ی شما، به گونه ای نقص دارد ۱. به عبارت دیگر دستور توبه ی دسته جمعی نشان می دهد که غالب کسانی که می پندارند این امور را مراعات میکنند، ممکن است ضعف ها و کاستی هایی در میزان مراعات حجاب یا در چشم پوشی شان از نامحرمان و پاکدامنی و تقوایشان وجود داشته باشد. ۲. خداوند می فرماید: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجَكُمْ وَبَنَاتِكُمْ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ۲: ای پیامبر به همسران و دختران خود و به بانوان مؤمنان بگو جلباب های خود را به هم نزدیک کنند. جلابیب جمع جلباب است. جلباب در کتب لغت به معنای روپوش بلندی است شبیه عبا، چادر و پوشش ملحفه مانند که زن بر خود می پوشاند ۳. در قرآن به چادر، در قالب واژه ی جلباب اشاره شده است که فراتر از روسری و مقنعه (خمار) است. جالب این است که در بعضی از کتاب های لغت، جلباب به عبا و پوششی اطلاق شده است که در بین عرب، رایج و ۱- آیه ی پیش از آن در مورد مردهاست که در فصل پنجم کتاب به آن خواهیم پرداخت. ۲- سوره ی احزاب، آیه ی ۵۹. ۳- تفسیر المیزان علامه طباطبایی، تفسیر صافی فیض کاشانی، تفسیر تبیان شیخ طوسی، تفسیر مجمع البیان شیخ طبرسی. در تفسیر قرطبی اهل سنت نیز این مسئله مطرح شده است. رنگش هم تیره و سیاه بوده است؛ که نشان می دهد سیاه بودن رنگ چادر هم ریشه ی قرآنی دارد. ای پیامبر، به همسران و دختران خود و به بانوان مومنان بگو که دو لبه ی چادر خود را به هم نزدیک کنند. چون گاهی اوقات خانمی، چادر بر سر دارد؛ اما دو سر چادر رها شده است و حجم و شکل پیکر او در بین چادر دیده می شود، از نظر قرآن این حجاب نیست. باید چادر را ببندند تا حجم و شکل بدن، بین چادر دیده نشود. ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ: اگر چنین کاری کنند، یعنی لبه های چادر خود را به هم نزدیک کنند تا بدن و جذابیت های جسمی شان دیده نشود، نزدیکتر به این است که آنها شناخته شوند. پیش از این بیان شد که حجاب در اسلام برای این نیست که زن دیده نشود، اتفاقاً حجاب برای این است که زن دیده شود. بدن زن مانع از این است که شخصیت انسانی زن مورد توجه قرار گیرد و دیده شود. بدن مَرَكَب زن است؛ خود زن نیست.

کما اینکه بدن مرد هم، خود مرد نیست. مرکبی است برای مرد. مرد و زن یعنی اندیشه‌ها، روحیات، خلقیات، عقاید، افکار و کمالات باطنی و حقیقت انسانی ایشان. وقتی بدن زن عرضه می‌شود، چشم‌ها به سمت بدن او خیره می‌شود و خود زن، یعنی شخصیت انسانی او، پشت این بدن گم می‌شود. نکته‌ی بسیار ظریفی در ذلک آدنی آن یُعَرَفَن وجود دارد. اگر زن چادر را به هم ببندد نزدیکتر به این است که شناخته شود. پس حجاب برای شناخته شدن زن است، نه برای ناشناس ماندن زن. تعبیر دیگری هم در تفاسیر آمده است، به این صورت که: نزدیکتر به این است که زن به عنوان یک انسان اصیل و نجیب شناخته شود. زنی که خود را می‌پوشاند، مردهای هوسباز می‌فهمند که نمی‌توانند او را بازیچه‌ی لذت جویی‌های جنسی خود قرار دهند. طمع آنها را می‌برد. در واقع خود را به عنوان یک شخصیت موقر، ارزشمند، اصیل و نجیب نشان می‌دهد و شناخته می‌شود و در نتیجه کسی به فکر بازیچه قرار دادن او نخواهد افتاد. فَلَا يُؤذِنَنَّ: و اینکه لبه‌های چادرشان را به هم ببندند نزدیکتر به این است که مورد اذیت و آزار قرار نگیرند. از امنیت زن در بحث حکمت‌های حجاب سخن گفته شد. قرآن می‌گوید زنی که حجاب را بر می‌گزیند، خود در امنیت قرار می‌گیرد. دیگر هیچ مرد هوسبازی به فکر بازیچه قرار دادن او نمی‌افتد. حادثه‌های بسیار تلخ و دردناکی در همه‌جا دنیا اتفاق می‌افتد و متأسفانه با پدیده‌ی تهاجم فرهنگی و ورود فرهنگ غربی، در جامعه‌ی ما هم مصادیقی پیدا کرده است، مثل ربودن زن‌ها، تجاوز به عنف، فریب دادن دخترها، شبکه‌هایی که اخیراً اخبار مربوط به بعضی‌هایشان علنی شده است؛ زنان و دختران را اغفال نموده و بیهوششان می‌کردند و علاوه بر سوء استفاده‌ی جنسی، فیلم‌ها و عکس‌هایی از آنها می‌گرفتند و آن فیلم‌ها و عکس‌ها را ابزار تحمیل خواسته‌هایشان بر آن زنان و دختران قرار می‌دادند. دختری که خود را عرضه کند، در معرض چنین آزارها و آسیب‌هایی قرار می‌گیرد. قرآن فرمود: اگر زن چادرش را بر هم ببندد، این روش نزدیک‌تر است به این که در امنیت بماند و کسی در صدد اذیت و آزار او بر نیاید. بعد فرمود: وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا؛ و خدا بخشنده و مهربان است. یعنی ممکن است در گذشته نقص‌هایی در حجابتان بوده باشد، که آن را خدا می‌بخشد. سعی کنید از این به بعد، حجاب را کاملتر مراعات کنید. ۳. در سوره‌ی احزاب ۱، خدای متعال مطالبی را به پیغمبر کرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که به زن‌های خود ابلاغ کند. کلام الهی این طور شروع می‌شود: يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ: ای همسران پیغمبر! و نکته‌هایی را به آنها خطاب میکند؛ از جمله می‌فرماید: وَ لَا تَبْرَجْنَ تَبْرُجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى ۲: و همسران پیامبر مثل خودآرایی‌ها و خودنمایی‌های دوران جاهلیت نخستین، خودنمایی نکنند. تَبْرَجَ از ریشه‌ی بُرَج است. در زبان فارسی هم به ساختمان مرتفعی که چشم‌ها را خیره می‌کند بُرَج می‌گویند. تَبْرَج یعنی زن خود را در معرض دید قرار دهد. شاید اگر کمی ظریف‌تر به واژه‌ی تَبْرَج نگاه کنیم، این معنا را هم داشته باشد که برجستگی‌های اندام خود را در معرض دید قرار دهد. یعنی لباس تنگی بپوشد، که برجستگی‌های اندام او دیده شود. تَبْرَج به این معنا، در آیه‌ای از سوره‌ی نور هم آمده است. در آنجا قرآن به پیرزن‌هایی که چنان پیر شده‌اند که بدن آنها دیگر جذابیت و حالت تحریک‌کنندگی جنسی ندارد و نگاه کردن به آنها برای جنس مخالف لذت بخش نیست، در امر حجاب تخفیف‌هایی داده است؛ ولی آنجایی که این تخفیف‌ها را می‌دهد اشاره میکند: غَيْرِ مُتَّبِرَّجَاتٍ بَزِيْنَةٍ ۳؛ حتی این پیرزن‌ها هم اگر می‌خواهند درصدی از حجاب خودشان را کم کنند، نباید طوری باشد که ۱- سوره‌ی احزاب، آیه‌های ۲۸ تا ۳۴. ۲- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۳. ۳- سوره‌ی نور، آیه‌ی ۶۰. زینت‌های خود را عرضه کنند و در معرض دید قرار دهند. یعنی خود را زینت کنند، بیارینند و جسم خود را در معرض نگاه‌ها قرار دهند. پس حتی پیرزن‌ها هم حق ندارند چنین کاری کنند. ۴. قرآن کریم در مورد نحوه‌ی مراجعه‌ی مومنان به همسران پیامبر کرم صلی الله علیه و آله وسلم می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا... إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسَأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ ۱: ای مومنان... هنگامی که از همسران پیامبر چیزی درخواست می‌کنید، از پس پرده و حجابی درخواست کنید. این برای دل‌های شما و دل‌های آنان پاک‌تر است. در این آیه، هم به ضرورت پوشیدگی کامل زن، در پوشش پرده ماندگی، که مصداق بارز آن چادر می‌باشد، اشاره شده است و اصطلاح حجاب در مورد آن به کار رفته است؛ و هم به یکی از

حکمت های حجاب، که همان طهارت روح و دل مرد و زن است، تصریح گردیده است. بنابراین همان طور که گذشت، لا اقل در چهار آیه از آیات قرآن کریم به مسئله ی حجاب بانوان تصریح شده است. در یک آیه، به استفاده از روسری و مقنعه ای که به گریبان بسته می شود و گردن و برجستگی های سینه را می پوشاند، امر شده است. در آیه ی دیگر به چادری که هنگام پوشش، لبه هایش به هم نزدیک می شود، تصریح شده است. در آیه ی بعد به نهی از خودنمایی و تبرج تأکید شده است. در چهارمین آیه، به ضرورت حجاب هنگام ارتباط زن با مرد نامحرم تصریح شده است. ۱- سوره ی احزاب، آیه ی ۵۳.

حجاب در احادیث

هر چیز زکاتی دارد. مثلاً خدای متعال ثروتی به کسی عنایت می کند، شکرانه ی آن، دادن زکات است. زکات دو معنا دارد: یکی هرس کردن و از خشو و زواید پاک کردن، دیگری رویش و بالندگی. لذا در احادیث مثلاً داریم زَكَاةُ الْعِلْمِ نَشْرُهُ ۱: زکات دانش این است که انسان دانایی هایش را از دیگران دریغ نکند و به آنها هم بیاموزد. امیرالمومنین علیه السلام فرمودند: زَكَاةُ الْجَمَالِ الْعِيفُ ۲: زکات زیبایی، پاک کردن روح و وجود خویش از آلائش ها و زمینه سازی برای رشد و تعالی روح، عفاف است. لذا زن زیبا در مقام زکات زیبایی و جمالش، باید عفت، پاکدامنی، حیا و پوشیدگی را پیشه کند. امیرالمومنین علیه السلام فرمودند: نَهَى (رَسُولُ اللَّهِ) أَنْ تَتَزَيَّنَ الْمَرْأَةُ لِغَيْرِ زَوْجِهَا فَإِنَّ فَعَلَتْ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُحْرِقَهَا بِالنَّارِ ۳: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم از اینکه زن برای غیر از همسرش خود را بیاراید، نهی فرمودند. پس اگر زن چنین کاری کند، بر خدای عز و جل حق است که او را بوسیله ی آتش دوزخ بسوزاند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم مطلب تکان دهنده ای به حضرت زهرا سلام الله علیها فرمودند: يَا فَاطِمَةُ! مَا مِنْ امْرَأَةٍ تَزَيَّنَتْ حُسْنَهَا وَخَرَجَتْ مِنْ بَيْتِهَا بِاحْسَنِ مَلْبُوسٍ حَتَّى يَنْظُرَ إِلَيْهَا النَّاسُ، إِلَّا لَعَنَهَا مَلَائِكَةُ السَّمَوَاتِ وَ ۱- آمدی، غررا لحکم، ص ۴۴. ۲- آمدی، غرراالحکم، ص ۲۵۶. ۳- حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۲۱۱. الْأَرْضَيْنِ وَكَأَنَّ فِي غَضَبِ اللَّهِ حَتَّى تَمُوتَ وَ يُؤْمَرُ بِهَا إِلَى النَّارِ ۱: ای فاطمه! هیچ زنی نیست که زیبایی ها و جمال خود را زینت کند و با زیباترین و نیکوترین جامه های خود از خانه خارج شود تا نگاه مردمان را به سوی خویشتن جلب کند، مگر اینکه همه ی ملائکه ی آسمان ها و زمین او را لعنت و نفرین خواهند کرد و تا زمان مرگ، در غضب و خشم الهی خواهد بود و پس از مرگ، فرمان داده می شود که او را در دل آتش بیفکنند. همچنین آن حضرت فرمودند: أَيُّهُ امْرَأَةٌ تَطَيَّبَتْ ثُمَّ خَرَجَتْ مِنْ بَيْتِهَا فَهِيَ تُلَعَنُ حَتَّى تَرْجِعَ إِلَى بَيْتِهَا ۲: هر زنی که خود را معطر سازد، سپس از خانه اش بیرون آید، تا زمانی که به خانه اش بازگردد، مورد لعن و نفرین الهی است. در رساله های عملیه مراجع تقلید، یکی از موارد غسل های مستحب، غسل زنی است که عطری استعمال کرده و بوی عطر او را مرد نامحرمی استشمام کرده است. اسپری های خوشبو کننده، ادکلن ها، حتی کرم های نرم کننده ای که عطر در آن به کار رفته و به دلیل خشکی دست و ترک خوردگی پوست استفاده می شود اما بوی عطر آن در محیط متصاعد می گردد؛ توجه مردها را به سمت بدن زن جلب می کنند. نکته ی شایان توجه در زمینه ی مستحب بودن استفاده ی عطر در جامعه برای مردان و نهی اسلام از این کار برای خانم ها این است که به ۱- قائمی، در مکتب فاطمه، بخش ۶، فصل ۱۷، فراز در زینت ها. ۲- صدوق، ثواب الاعمال، ص ۲۳۱. موجب یافته های فیزیولوژیست ها، مردها از خانم ها در برابر بوها بسیار حساس ترند و لذا تأثیری که بوی عطر یک خانم بر روی مردها می گذارد بسیار شدیدتر از تأثیری است که بوی عطر یک مرد بر خانم ها دارد. ۱. هر عاملی که توجه مرد را به جای شخصیت انسانی زن، به سمت بدن او جلب کند، عامل منفی است و اسلام دستور داده است زن از آن بپرهیزد تا به عنوان یک انسان در جامعه به او نگاه شود، نه به عنوان یک عروسک ملوس برای لذت جویی های مردهای آلوده و شهوت پرست. ۱- ن. ک. به: فیزیولوژی گایتون سال ۲۰۰۳ میلادی، بخش حواس شیمیایی، چشایی و بویایی، قسمت جستجوی احساس های اصلی بویایی، بحث ماهیت عاطفی بویایی.

الگوهای عفاف

در قرآن کریم اوج عفاف را در مریم، مادر حضرت عیسی علیه السلام ملاحظه می‌کنیم. وقتی خدای متعال اراده فرمود حضرت عیسی را به مریم قدیسه، بانوی پاکدامن و یکپارچه معنویت و نور، عطا کند؛ فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا ۲: جبرئیل به شکل یک مرد زیبا و متوازن بر او مُمَثَّلٌ شد. جبرئیل مُمَثَّلٌ می‌شود. بر پیغمبر هم مُمَثَّلٌ می‌شد. در روایات داریم مرد بسیار خوش سیمایی در زمان پیغمبر، به نام دحیه ی کلبی وجود داشت، که در بسیاری از موارد، جبرئیل به شکل او در برابر پیغمبر کرم صلی الله علیه وآله وسلم مُمَثَّلٌ و ظاهر می‌شد. جبرئیل (روح القدس) بر مریم مُمَثَّلٌ شده است، اما مریم جبرئیل را ۲- سوره ی مریم، آیه ی ۱۷. هم موعظه می‌کند و می‌گوید: اِنِّي اَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ: از تو به خدای رحمان پناه می‌برم اِنْ كُنْتَ تَقِيًّا ۱: که تو شخص متقی و پرهیزکاری باشی. از خدا می‌خواهم اهل تقوا باشی. این یک نماد از حیا و عفاف زن است که حتّی در برابر جبرئیل، عفاف و حیا خود را به این صورت ظاهر می‌کند. نماد برجسته تر، فاطمه ی زهرا سلام الله علیها است که به چند نمونه از موارد حیا و عفاف ایشان اشاره می‌کنیم. آرایش و زینت کردن و استعمال عطر که در محیط بیرون از خانه برای زن مذموم و نهی شده است، اگر زن در داخل محیط خانه و برای محرم خود، انجام دهد، نه تنها مذموم نیست، بلکه مستحب است و به سبب آن، در نامه ی عمل او ثواب نوشته می‌شود. فاطمه ی زهرا سلام الله علیها در خانه ی خود، در حالی که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نیز حضور داشتند، عطر استعمال کرده بودند. فرد ناینایی به نام ابن مکتوم برای ملاقات با رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در زد، فاطمه ی زهرا سلام الله علیها بلند شدند جلباب (چادر) بر تن کرده، خود را پوشانند. ابن مکتوم کارش را در محضر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم انجام داد و رفت. رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم از فاطمه سلام الله علیها سوال کردند- که این سوال ها در واقع برای آموزش ماست- دخترم، ابن مکتوم که ناینایا بود و تو را نمی‌دید، چادر بر سر کردن برای چه بود؟ فاطمه ی زهرا سلام الله علیها به پدر عرضه داشتند، اولاً درست است که ابن مکتوم مرا نمی‌دید؛ اما من که او را می‌دیدم. من راحت نبودم که این طور، بدون چادر، در حضور یک مرد ۱- سوره ی مریم، آیه ی ۱۸. نامحرم نشسته باشم ولو او نتواند من را ببیند. ثانیاً، درست است ابن مکتوم ناینایا بود. اما شامه ی او که کار میکرد و بوی خوش را استشمام می‌کرد. من عطر استعمال کرده بودم. او بوی مرا می‌توانست استشمام کند، لذا من این عبا و چادر را بر خود پوشاندم تا بوی عطر من به شامه ی ابن مکتوم نرسد ۱۰۱ این الگوی زن مسلمان است. روایت دوم این است که فاطمه ی زهرا سلام الله علیها بعد از رحلت پدر بزرگوارشان یک بار بیشتر لبخند بر لب هایشان ننشست. پدر که از دنیا رفت، آن حادثه های تلخ و وحشتناک اتفاق افتاد. علاوه بر داغ سنگین از دست دادن پدری مثل رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم، هجوم به خانه و به آتش کشیده شدن خانه، ضرباتی که بر پیکر این بانوی بزرگوار تاریخ خلقت وارد شد، به شهادت رسیدن فرزندی که در رحم ایشان بود، برخورد خشن با آن حضرت و درهم شکستن استخوان پهلوی حضرت، تازیانه و سیلی خوردن حضرت، بردن امیرالمومنین علیه السلام به مسجد با حالت جسارت آمیز برای بیعت و دیگر حادثه های تلخ، پی درپی وجود مقدّس و مطهّر فاطمه ی زهرا سلام الله علیها را آزرده و کاهید تا اینکه بعد از مدّت کوتاهی، ایشان به شهادت رسیدند. بعد از رحلت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم، لبخند به لب های فاطمه سلام الله علیها ننشست مگر چند روز قبل از رحلت آن حضرت. فاطمه ی زهرا سلام الله علیها به اسماء بنت عمیس فرمودند: زن ها که از دنیا می‌روند، رسم عرب این است که پیکر او را روی تخته ای می‌گذارند و یک پارچه ۱- مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۹۱. روی بدنش می‌اندازند و آن را بلند می‌کنند و برای دفن می‌برند و طبیعتاً حجم بدن مرده از روی این پارچه قابل مشاهده است. من امروز و فردایی بیشتر مهمان شما نیستم و از دنیا خواهم رفت. برایم خیلی دردناک است که من را هم به این صورت بردارند. عفاف و حیا برای بعد از مرگ را ملاحظه کنید. اسماء عرض کرد در هجرت اول، وقتی من با شوهرم به حبشه مهاجرت کرده بودیم، ساکنان آنجا برای مرده هایشان تابوتی درست

میکردند که حجم بدن مرده دیده نمی شد. حضرت فاطمه سلام الله علیها فرمودند: می شود نمونه ی آن چیزی را که می گویی درست کنی تا من بینم؟ اسماء هم نیمکت ماندی را سر و ته و پایه های آن را به سمت بالا کرد، ترکه هایی روی آن بست و روی آن پارچه ای انداخت و شبیه یک تابوت شد. وقتی فاطمه ی زهرا سلام الله علیها این صحنه را دیدند، گل لبخند بر لب هایشان نشست و خوشحال شدند. فرمودند: آری، ای اسماء خدا تو را بپوشاند که به این وسیله من را خواهی پوشاند، بله بعد از مرگ چنین چیزی برای من درست کن تا بدن من را این گونه بردارند ۱. روایت دیگر مربوط به روز اول زندگی مشترک امیرالمومنین علیه السلام و فاطمه ی زهرا سلام الله علیها است. پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم به دیدن عروس و داماد آمدند. فرمودند: آنچه کار در داخل محیط خانه است به عهده ی فاطمه؛ و ای علی! آنچه کار از در خانه به بیرون منزل است، به عهده ی شما. وقتی این تقسیم کار را کردند، حضرت فاطمه سلام الله علیها با همه ی وجود غرق در سرور و مسرت شدند و گفتند به این خاطر ۱- مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۸۹ و ۲۱۳. خوشحال شدم که پیغمبر از کاری که مرا در معرض دید نامحرم قرار می دهد، معاف کردند و کارهای داخل خانه را به من سپردند ۱. مورد چهارم حدیثی ناظر بر حد کمال حجاب است. لذا ممکن است برای بعضی ها ثقیل باشد. پیغمبر کرم صلی الله علیه وآله وسلم در مسجد از اصحاب سوال کردند: بهترین چیز برای زن چیست؟ هیچ کس نتوانست جواب دهد. امیرالمومنین علیه السلام به منزل نزد همسرشان فاطمه ی زهرا سلام الله علیها آمدند و فرمودند: پدر شما در مسجد چنین سوالی از اصحاب کردند، هیچ کس نتوانست جواب دهد. حضرت فاطمه ی زهرا سلام الله علیها فرمودند: من پاسخش را می دانم. امیرالمومنین علیه السلام فرمودند: چیست؟ حضرت فاطمه سلام الله علیها عرضه داشتند بهترین چیز برای یک زن این است که هیچ نامحرمی او را نبیند و او هم هیچ نامحرمی را نبیند. امیرالمومنین علیه السلام به مسجد برگشتند، عرض کردند یا رسول الله! من جواب سوال شما را می دانم. فرمودند: بگو علی جان، جواب چیست؟ علی علیه السلام همان جواب را بیان کردند. پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: علی جان! جواب را از کجا آوردی؟ حضرت امیر علیه السلام به پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم عرض کردند: فاطمه ی زهرا سلام الله علیها پاسخ را دادند. پیغمبر کرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: پدر به فدای این دختر باد ۲. بار دیگری پیامبر از اصحاب سوال کردند نزدیکترین حالت زن به خدای متعال چه حالتی است؟ فاطمه ی زهرا سلام الله علیها پاسخ دادند: فی ۱- مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۸۱. ۲- مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۵۴. قَعْرِ بَيْتِهَا ۱: وقتی در عمیق ترین نقطه ی خانه ی خودش است. دورترین نقطه به در منزل. اینجا ممکن است سوالی پیش آید که پس چرا حضرت فاطمه سلام الله علیها به مسجد رفتند و با ابوبکر مناظره کردند و در مسجد سخنرانی فرمودند؟ چه بود که حضرت زینب سلام الله علیها در بازار کوفه و در آستانه ی ورود به شام سخنرانی کردند؟ یا در مجلس یزید، با یزید گفتگو کردند؟ فاطمه بنت الحسین سلام الله علیها هم صحبت کردند. ام کلثوم خواهر حضرت زینب سلام الله علیها هم سخنرانی کردند. برای پی بردن به پاسخ این سوال باید توجه کنیم که در اسلام احکام اولیه و احکام ثانویه وجود دارد. احکام اولیه، احکام شرایط عادی و طبیعی است. احکام ثانویه، احکام شرایط اضطرار است. از نظر پروردگار، حکم در شرایط عادی با حکم در شرایط اضطرار فرق میکند. در شرایط اضطرار، بسیاری از چیزهایی که در شرایط عادی ممنوع و حرام است، مجاز و مباح می شود. اَلْضَّرُورَاتُ تُبَيِّحُ الْمَحْذُورَاتِ : ضرورت ها چیزهایی را که باید از آنها حذر کرد و ممنوع است، مباح می کند. منتها به چه میزانی مباح میکند. به حدی که آن ضرورت برطرف شود. اَلْضَّرُورَاتُ تُقَدِّرُ بِقَدَرِهَا: ضرورت ها فقط به اندازه ی رفع ضرورت، کار را مباح میکند. یک سر سوزن بیشتر انجام بدهیم، باز هم حرام است. مثال مشهور، فردی است که اگر در شرایط عادی که غذای حلال در اختیارش است، گوشت گوسفند مرده ای را بخورد، مرتکب حرام شده ۱- مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۹۲. است؛ اما اگر در بیابانی دچار گرسنگی شدید شود و در معرض مرگ قرار گیرد به نحوی که اگر چیزی نخورد بمیرد، و هیچ خوراک حلالی هم وجود نداشته باشد، فقط گوسفند مرده ای در دسترس باشد، در اثر این ضرورت و اضطرار، حرمت از بین می رود. در اینجا بر این فرد گرسنه جایز است که صرفاً به اندازه ای

که از مرگ نجات پیدا کند، از گوشت این گوسفند مرده بخورد. البته اگر یک گرم بیشتر بخورد، حرام خواری کرده است. در بحث حجاب هم، یک حکم شرایط عادی داریم و یک حکم شرایط اضطرار. در شرایط اضطرار که دین خدا و ولایت به خطر افتاده است، کودتای خشن سقیفه اتفاق افتاده است، مسیر ولایت منحرف شده است، حق امیرالمومنین علیه السلام پایمال شده است، امیرالمومنین علیه السلام هم به دستور پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم موظف به سکوت است و فاطمه ی زهرا سلام الله علیها مکلف به سخن گفتن است، در این شرایط فاطمه ی زهرا سلام الله علیها در خانه، خمار بر سر کردند، یعنی روسری و مقنعه ای که سینه را می پوشاند، و جلباب بر تن کردند، به گونه ای که بر زمین می کشید و زن های بنی هاشم دور حضرت را حلقه کردند به نحوی که هیچ کس حضرت را نمی دید و به مسجد رفتند. وقتی هم خواستند بلند شوند و صحبت کنند، زن های بنی هاشم بلند شدند و دو سر پرده ای را گرفتند، پرده بین فاطمه ی زهرا سلام الله علیها و جمعیت فاصله شد. بعد حضرت فاطمه سلام الله علیها بلند شدند و از پشت پرده شروع به صحبت کردند. در حدی که ضرورت برطرف شود. یا بعد از واقعه ی جانخراس عاشورا که دستگاه یزیدی می خواهد این حادثه را مسخ کند و واژگونه جلوه دهد و بگوید یک عده که از دین پیغمبر خدا خارج شده بودند، سرکشی کردند و ما آنها را کشتیم؛ این شرایط، شرایط اضطرار است. بنابراین نمی توان این گونه موارد را معیار قرار داد که پس من هم که زن هستم، اشکالی ندارد در شرایط عادی پشت تریبون بروم و بین یک عده مرد نامحرم سخنرانی کنم. سوالی که ممکن است مطرح شود این است که حجاب برای این است که اندیشه ها و تفکرات و زیبایی های روح زن دیده شود؛ اما این مسئله با سخنرانی نکردن زن در اجتماع تضاد دارد؟ پاسخ این است که اولاً چه لزومی دارد یک زن اندیشمند و متفکر حتماً اندیشه ها و دانش خود را بین مردها عرضه کند. چرا خانم ها مردها را مهم تر از خودشان می دانند که اگر یک زن توانست بین مردها سخنرانی کند، خیلی شخصیت پیدا کرده است؛ اما اگر بین خانم ها سخنرانی کند، آن شخصیت را پیدا نمی کند؛ ثانیاً، چرا این خانم نتواند کتاب های عمیق و عظیمی تألیف کند که مردها هم از آن استفاده کنند؟ به عنوان مثال، حاجیه خانم امین اصفهانی، یک زن بود. مجتهد و فقیه مسلم، عارف بزرگ و مفسر بزرگ قرآن بود. یک دوره تفسیر قرآن نوشته است که واقعاً کتاب بسیار عظیمی است. کتاب های بزرگی در سیر و سلوک، عرفان و فقه نوشته است، که بسیاری از مردان دانشمند اسلامی از کتاب های ایشان استفاده میکنند. این گونه شخصیت زن دیده می شود بدون اینکه پیکر جسمانی اش دیده شود. بنابراین تعارضی وجود ندارد. حجاب یک حکم واجب مسلم اسلامی و مورد اتفاق کلیه ی فرق و مذاهب اسلامی است. فرقه های اهل سنت، (حنبلی، شافعی، حنفی، مالکی) و گروه های شیعه، در اصل حجاب هیچ اختلاف نظری ندارند. حجاب جزو ضروریات دین است و کسی که آگاهانه و عمداً ضروریات دین را انکار کند از دین خارج است و مسلمان نیست. یعنی اگر کسی دانسته و عمداً بگوید ما اصلاً در اسلام حجاب نداریم، این را آخوندها از خودشان در آورده اند، کافر شده است و دیگر مسلمان نیست. این فتوای فقهای تمام مذاهب اسلامی، از سنی گرفته تا شیعه است. حجاب ضروری دین است.

حد حجاب

همان گونه که پیشتر اشاره شد، حجاب یک حداقل دارد و یک حد کمال. حداقل حجاب برای زن، پوشیده بودن همه ی پیکر زن است جز قرص صورت و دست ها از مچ به بعد، آن هم به شرط اینکه زینت نشده باشد. قرص صورتی که رُز لب، مداد ابرو و مداد لب و کرم پودر استفاده کرده و ابروها تئو شده است، قرص صورتی نیست که آشکار بودنش جایز باشد. بلکه باید به حال طبیعی و زینت نشده باشد. دستی که از مچ به بعد آشکار بودنش مانع ندارد و ممنوع نیست، دستی است که زینت نشده باشد، نه اینکه ناخن ها مانیکور شده باشد و انواع زیور و زینت ها به دست بسته باشد و توجه ها را جلب کند. بنا به فتوای اغلب مراجع، پوشاندن دست آرایش نشده و قرص صورت آرایش نشده واجب نیست. بقیه ی بدن باید طوری پوشیده شود که نه پوست دیده شود و نه حجم

بدن. یعنی هم پوست بدن دیده نشود، یعنی پارچه ای روی آن باشد که پوست بدن از روی آن پیدا نباشد، و هم حجم بدن دیده نشود، یعنی لباس به گونه ای نباشد که برجستگی ها و فرورفتگی های بدن آشکار باشد. این حدّ اقل حجابی است که زن باید مراعات کند. از این حدّ اقل تا حدّ کمال حجاب، طیف گسترده ای وجود دارد. خانمی که چادر خود را طوری می گیرد که بخشی از قرص صورتش را هم می پوشاند، در واقع از حدّ اقل به سمت حدّ کمال حرکت میکند. حدّ اقل برای کسی است که تازه می خواهد حجاب اختیار کند. این حدّ اقل برای اینکه کار برای او خیلی سخت نباشد، وضع شده است. اما کسی که طالب نیل به مراتب بلند معنوی است و می خواهد به مدارج بلند قرب الهی و مراتب بزرگ عرفانی راه پیدا کند، باید بداند با این حدّ اقل، به آن مراتب و مدارج راه پیدا نمی کند و نایل نمی شود. او به حدّ بیشتری از پوشیدگی نیاز دارد. از سوی دیگر وقتی چنین روح بلندی پیدا کرد، خود او هم راحت نیست که قرص صورتش کاملاً دیده شود. خود او هم از اینکه صورتش باز باشد کلافه است و طالب این خواهد بود که خود را بیشتر بپوشاند. بنابراین، حکم شرعی در حدّ اقل، آن است که گفته شد؛ ولی در حدّ کمال، هر چه پوشیدگی بیشتر باشد، مطلوب تر است. در پاسخ این سوال که آیا زیاده روی در حجاب اشکال ندارد؟ باید دانست که اساساً ما در احکام الله، زیاده روی نداریم. منتها باید تناسب عمل را با ظرفیت روحی شخص سنجید. اگر به کسی که تازه مسلمان شده و به دین راه پیدا کرده است، بگویند نمازهایت را با مقدمات و مقارنات و تعقیبات و نوافل بخوان، ادعیه را هم بخوان؛ می گوید من از خیر این مسلمانی گذشتم. او ظرفیت این همه عبادت را ندارد. مثل بچه ی نوزادی است که تازه می خواهد غذا خور شود. دو قاشق حریره ی بادام به او بدهند، سیر می شود. نمی شود به او یک پرس چلو کباب داد، او را میکشد. اما نمی شود گفت یک پرس چلو کباب خوردن زیاده روی و افراط است. کسی که سنّش بالا-رفت و بیست ساله شد، یک پرس چلو کباب برای او کاملاً مناسب است. پس باید ببینیم حدّ عمل با ظرفیت روحی فرد چقدر سازگار و متناسب است. تا جایی که روح شخص می طلبد و می کشد، عمل به احکام الله، هر چه غنی تر و پر عیارتر باشد، بهتر و زیباتر است. می گویند آیا در شرایط کنونی جامعه، حجاب خیلی زیاد، جلب توجه نمی کند؟ جواب این است که گاهی اوقات شرایط بیرونی می خواهد ما را به سمت دور شدن از ضابطه ها بکشاند. به هیچ وجه نباید به این شرایط بیرونی تسلیم شد. به جای اینکه ما دست از معیارها برداریم، شرایط را باید تغییر دهیم. ممکن است گفته شود اگر چادری به سرم کنم که فقط قرص صورت و دو دستم از مج به پایین معلوم باشد، مسخره ام میکنند؛ پس این کار را نکنم. اما باید دانست خانم ها شرعاً اجازه ندارند با چنین توجیهاتی از حدّ اقل حجاب، پایین تر بیایند. هر خانم که به جمع باحجاب ها و چادری ها ملحق می شود، شرایط و زمینه ی مساعدتری برای اینکه دیگر خانم ها به سمت حجاب و چادر بیایند، فراهم می سازد؛ چنانکه هر زنی که به خودآرایی و خودنمایی در جامعه می پردازد، زمینه ی مساعدتری را برای اینکه دیگر خانم ها نیز به همین سو کشیده شوند به وجود می آورد. برای عادی شدن و جلب نظر نکردن حدّ کمال حجاب، باید از همین نکته استفاده کرد ۱. ۱- برای توضیحات بیشتر رجوع شود به فصل های سوم و چهارم. در مورد بحث طّراحی حجابهای جدّاب و زیبا نیز باید دقت کرد که از دید قرآن کریم و اسلام، لباس، زینت انسان است. خدای متعال می فرماید: یا بَنی آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَیْكُمْ لِبَاسًا یُؤَارِی سَوَاتِکُمْ وَ رِیشًا: ای فرزندان آدم، برای شما لباسی فرو فرستادیم که هم پوشاننده ی پیکر و عورت های شما و هم مایه ی زینت و زیبایی شماست. پس لباس دو کارکرد دارد: یکی پوششی و دیگری زینت. از دید قرآن لباس زینت است؛ اما حجاب پوشاننده ی زینت است. لباس برای زیباتر شدن است. حجاب برای مخفی شدن زیبایی هاست. حجاب زیبا و قشنگ یعنی نقضِ غرض. حجاب برای پوشاندن قشنگی و زیبایی است. حجاب برای این است که زیبایی های بدن را بپوشاند تا زیبایی های روح، اندیشه، افکار، دانش، روحیات و خلقیات زن دیده شود. وقتی می گویند برویم حجاب زیبایی برای خانم ها درست کنیم که خانم ها رغبت کنند از آن استفاده نمایند؛ باید گفت حجاب زیبا که حجاب نیست، لباس است. فرق است بین لباس و حجاب. لباس در نهایت زیبایی، اما حجاب در نهایت پوشانندگی زیبایی. بعضی از چادرهایی که خانم ها به سر میکنند، گل هایی دارد، برق می زند، نقش و طرحهای مختلف دارد. این

اصلاً حجاب نیست. ولو این خانم خیلی هم قشنگ خودش را پوشانده باشد این پارچه با این زرق و برق و گل و بوته، همه ی نگاه ها را به سمت بدن این زن خیره میکند. چون توجه را به سمت جسم زن جلب کرد، دیگر از حجاب بودن بیرون آمده است. ۲-
سوره ی اعراف، آیه ی ۲۶.

فصل سوم: آسیب شناسی حجاب در جامعه ی ما

اشاره

در این فصل معضلاتی را که در امر حجاب در جامعه مان داریم، بررسی میکنیم.

ناشناخته ماندن منطق حجاب

اولین عاملی که سبب سست شدن حجاب و ضعیف بودن مراعات آن در جامعه ی ماست، تبیین نشدن منطق حجاب با زبان مناسب برای جامعه ی زنان در مقاطع مختلف سنّی و تحصیلی است. در جمهوری اسلامی بعد از نزدیک به سی سال که از عمر این نظام می گذرد، واقعاً کار جدّی، مفید و موثر در این زمینه انجام نشده است. کجا با بیان و زبانی که برای نسل جوان، روشنفکر و تحصیل کرده، جذاب است و با ادبیات قابل فهم و دوست داشتنی برای آنها و با منطق و استدلال هایی که اندیشه ی آنان را قانع کند، بحث حجاب را تبیین کردیم؟ مثلاً در نظام آموزشی، در متون درسی، از اولین سال های تحصیل ابتدایی تا آخرین سال های تحصیلات عالیّه ی دانشگاهی، کجا این کار انجام شده است؟ در رسانه های ما کجا این کار انجام شده است؟ در رادیو و تلویزیون، سینما و تئاتر، روزنامه ها و مجلّات، کجا این کار انجام شده است؟ این یکی از عواملی است که معضل کنونی را در جامعه ی ما ایجاد کرده است.

رسانه های جمعی و تخریب حجاب

دومین عامل، نقش ویرانگر و تخریبی رسانه ها، سینما، تئاتر و خصوصاً تلویزیون، در نابود کردن فرهنگ حجاب و دادن الگوی بی حجابی و خودآرایی و خودنمایی به جامعه است. من متهم ردیف اول را در این زمینه، تلویزیون می دانم. تعارف ندارد. دختر بچه ی سه، چهار ساله پای تلویزیون می نشیند، برنامه ی کودک نگاه میکند. در این برنامه دختر بچه هایی را به عنوان تماشاچی یا مسابقه دهنده شرکت می دهند. بسیاری از این دختر بچه ها، روسری به سر ندارند، لباس های آنچنانی به تن دارند، می گویند بچه است، به دختر بچه ی پنج، شش ساله که حجاب واجب نیست، طبیعی است که این طور باشد. فکر کنید دختر بچه ای که در خانه پای تلویزیون نشسته و این مدل ها و الگوها را می بیند، چگونه تأثیر می پذیرد؟ این برنامه تمام می شود. کارتون شروع می شود. چون کارتون ها اغلب تولید کشورهای غربی است؛ در آن ها، نه تنها دختر بچه ها، بلکه زن های بزرگ، بدون حجاب، زینت کرده، زیبا و دوست داشتنی ظاهر می شوند. این دختر بچه هم این صحنه ها را تماشا میکند. تلویزیون به این دختر بچه ها از همان سنین طفولیت الگو می دهد. نشان می دهد اگر می خواهی خوشگل و دوست داشتنی باشی، لازمه اش بی حجابی است، و اینکه خودت را آرایش کنی. سریال های خارجی و فیلم های سینمایی را دیده اید که چگونه است. این فیلم ها تولید کشورهای غربی است. حجاب در آنها معنا ندارد. فیلم های شرقی را هم دیده اید، مثلاً از سوریه فیلم می خردند و نمایش می دهند که صد برابر بدتر از فیلم های کشورهای غربی است. این فیلم ها الگوی بدحجابی می دهد. روح حجاب و عفاف را در جامعه ویران میکند. حتی

سریال‌های تولید داخل، به این سریال‌های تلویزیونی دقت کنید. نمی‌خواهم بگویم صددرصد، ولی غالباً در این سریال‌ها به این صورت است که اشخاص پولدار و تحصیل کرده و زن‌هایی که از خانواده‌های متشخص و تحصیل کرده‌ی امروزی هستند، غالباً کم‌حجاب یا بدحجابند. از آن طرف، کلفت‌ها و زن‌های فقیر و دهاتی و بی‌سواد و حتی زنان مجرم، باحجاب و چادری‌اند. این کار حساب شده‌ای برای ویران کردن حجاب است. زن‌دهاتی را می‌خواهد نشان دهد، چادری است. شهری را می‌خواهد نشان بدهد، چادر ندارد و لباس تنگ به تن دارد. روسری‌اش تا کجا بالاست و آرایش آنچنانی دارد. مجریان و گویندگان زن برنامه‌های تلویزیونی غالباً خانم‌های بی‌چادر و بعضاً بدحجاب و بزک کرده و آرایش کرده‌اند. این‌ها الگوی مخرب حجاب‌اند. کارشناسان اجتماعی علت پاشیده شدن خانواده‌ها را مطالعه کرده‌اند. در بحث حکمت‌های حجاب به عوامل متعددی اشاره کردیم. از جمله پی‌برده‌اند که یکی از عللی که سبب می‌شود مردها نسبت به همسرشان دلسرد می‌شوند و نهایتاً پای طلاق به میان می‌آید، این است که زنی که مرد اختیار کرده است بهره‌ی معینی از زیبای دارد. امیاً چون در سینما و تلویزیون، وقتی می‌خواهند فیلم یا سریال بسازند، سعی می‌کنند زیباترین هنرپیشه‌ی زن را انتخاب کنند، وقتی این مرد پای تلویزیون می‌نشیند یا به سینما می‌رود، هزار جور زن زیبا و جذاب را می‌بیند و لذا کم‌کم نسبت به زن خودش بی‌علاقه و دلسرد می‌شود. در این زمینه مطالعاتی در دادگاه‌های خانواده شده است. در جامعه‌شناسی خانواده هم رسیده‌اند به اینکه یکی از عوامل دلسرد شدن مردها نسبت به همسرانشان، همین فیلم‌هاست.

بدآموزی در محیط‌های خانوادگی و جلسات دینی

از عوامل آسیب‌زننده‌ی دیگر، محیط خانواده‌ها، مهمانی‌ها، عروسی‌ها، جشن‌های خانوادگی، جشن تولدها، و مجالس دید و بازدید است، که در آنها الگوهای بدی به دختربچه‌ها داده می‌شود. زن‌ها آرایش کرده و با لباس‌های نیمه‌عریان در این مهمانی‌ها و مجالس خانوادگی حاضر می‌شوند. می‌گویند مهمانی فامیلی است، مهم نیست. عروسی است، مهم نیست. حتی در بعضی از جلسه‌های مذهبی الگوهای بسیار بدی وجود دارد. مثلاً در جلسه‌ی مولودی، خانم‌ها بزک کرده و با لباس‌های آنچنانی می‌آیند. این دختربچه‌ی کم‌سن و سال که به این جلسه آورده‌اند، الگو می‌گیرد و این جلسه تأثیر مخربی روی شخصیت او می‌گذارد. این همه آرایش، این همه زر و زیور، این همه لباس‌های بدن‌نما، با روح این دختربچه چه می‌کند!؟

تخریب حجاب و معلمان و استادان زن

عامل بعد معلمان، دبیران و استادان زنی می‌باشند که بزک کرده و بدحجاب در مدرسه‌ها و دانشگاه‌ها سرکلاس‌ها می‌آیند. می‌گویند این خانم شوهر کرده است، عیبی ندارد. مدرسه هم دخترانه است و مرد نامحرمی که نیست. چه عیبی دارد این خانم آرایش کرده و با لباس آن‌چنانی و با زر و زیور بیاید؟ نمی‌دانند چگونه دارند روحیه‌ی عفاف و حجاب را در این شاگردها ویران و فرهنگ خودآرایی و جلوه‌فروشی را جایگزین آن می‌کنند. بعضی‌ها که می‌دانند، عمداً می‌کنند، برخی هم نمی‌دانند. ولی ندانستن مانع از تأثیر مخرب آن نیست. تأثیر بسیار مخربی می‌گذارد. در بعضی دانشگاه‌ها، برخی از خانم‌هایی که استادند و تدریس می‌کنند، بدحجاب و با آرایش در کلاس حاضر می‌شوند. طبیعتاً دختر دانشجویی که الگو و ایده‌آلش استاد شدن است، وقتی این زن استاد را با این همه آرایش و بدحجابی می‌بیند، از او تأثیر می‌پذیرد.

بازار لباس و لوازم آرایش و تخریب حجاب

عامل دیگر، تولیدات و واردات و عرضه‌ی گسترده‌ی پوشک مغایر عفاف و لوازم آرایش‌های گوناگون است. ببینید کارخانه‌های تولید لباس و جوراب در همین کشور جمهوری اسلامی چه تولید میکنند؟ بوتیکها و فروشگاه‌های پوشاکی که لباس می‌فروشند، ببینید چه عرضه میکنند؟ لباس‌هایی که از خارج می‌آید، چه جور لباس‌هایی است؟ اینها با عفاف و پوشیدگی یک زن مسلمان سازگار است؟ و آیا این الگوی منفی دادن نیست؟ بعضی وقت‌ها خانم‌های باتقوا و متدین این قدر از این مغازه به آن مغازه می‌گردند بلکه بتوانند لباسی که با متانت و وقار و پوشش یک زن مسلمان سازگار باشد، پیدا کنند. بعد از ساعت‌ها دوندگی، ناامید می‌شوند. جای شرمندگی نیست که کشور ما در ردیف اول سرانه‌ی مصرف لوازم آرایشی در دنیاست؟ معنی اسلامی بودن کشور این است؟ سرانه‌ی مصرف لوازم آرایشی زنان در جمهوری اسلامی از زنان فرانسوی، انگلیسی، آمریکایی، هندی، پاکستانی، از زنان همه‌جای دنیا بالاتر است. چه حجم لوازم آرایشی وارد کشور می‌شود؟! و چه حجمی در داخل تولید می‌شود؟! کجای دنیا این قدر تولیدات و واردات لوازم آرایشی وجود دارد؟ سرانه‌ی جراحی‌های زیبایی بالاست. در جراحی‌های زیبایی هم جمهوری اسلامی در دنیا در ردیف اول است. هیچ‌جای دنیا، کشورهای مسیحی، یهودی، بت‌پرست، کشورهای ماتریالیست و کمونیست، هیچ‌جای دنیا، زن‌ها به اندازه‌ی ایران جراحی زیبایی نمیکنند. اینها ما را به فکر بیندازد. داستان چیست؟! آیا یک توطئه پشت قضیه نیست؟ داستان آندلس را به یاد دارید. حکومت اسلامی تا قلب اروپا پیش رفته بود. نام اسپانیای امروزی، آندلس بود. اسپانیای آن روز یک کشور اسلامی بود. مسیحی‌ها برای اینکه این کشور را از چنگ مسلمان‌ها در آورند، دو کار کردند: (۱) باغ‌های بزرگ انگوری درست کردند که انگورهای آن به قیمت بسیار ارزان به شراب تبدیل می‌شد و شراب از قیمت انگور ارزان‌تر بود و حتی رایگان بین جوانان مسلمان پخش می‌شد. (۲) دخترهای مسیحی آرایش کرده را می‌فرستادند که بین جوان‌های مسلمان بگردند. همین دو عامل، نسل جوان غیرتمند کشور آندلس را به جوان‌های هرزه‌ی معتاد به مشروب و آلوده به پلیدی‌های جنسی تبدیل کرد و آن‌گاه به سادگی این کشور را از دست مسلمان‌ها بیرون آوردند و به کشوری که در مجموعه‌ی غرب مسیحی است، بدل کردند. این صحنه را در تاریخ گذشته‌ی دنیای اسلام دیدید. پس اینکه این همه لوازم آرایشی به کشور ما وارد و در خود کشور تولید می‌شود و این همه جراحی‌های زیبایی انجام می‌شود، به نحوی که ما از این نظرها در ردیف اول دنیا هستیم، احتمال نمی‌دهید توطئه‌ای پشت قضیه است؟ بی‌شک دشمن برای از بین بردن صلابت و قدرت ملت ما، از طریق دامن زدن به بی‌حجابی، در پی ترویج هرزگی و بی‌بندوباری است.

محیط‌های اداری و آموزشی و تخریب حجاب

عامل دیگری که به بدحجابی دامن می‌زند، این است که بعضاً در ادارات و دانشگاه‌های ما، دخترها و زن‌های به اصطلاح بدحجاب و فی‌الواقع بی‌حجاب، بهتر تحویل گرفته می‌شوند. کارشان زودتر انجام می‌شود. در برخورداری از امتیازات به آنها تقدیم می‌دهند. اگر می‌خواهند به دختر دانشجویی بورس بدهند، به دختر بدحجاب می‌دهند. اگر می‌خواهند کار یا وام دانشجویی بدهند، به دختری که خودش را عرضه میکند و خودنمایی میکند و برای فلان مدیر طنازی میکند، می‌دهند. آن وقت می‌خواهید این قضیه، دخترها را به بی‌حجابی نکشانند؟ این هم یکی از معضلات ماست. در ادارات معمولاً کارهای خانم‌های باحجاب و موثر سخت‌تر و دیرتر انجام می‌شود. در دانشگاه‌ها بعضی از اساتید سر کلاس‌ها با دانشجویان محجبه برخورد بدی میکنند. در بعضی دانشگاه‌ها وقتی یک دختر چادری در کلاس سوال میکند، برخی اساتید با اوقات تلخی و با بدترین صورت با او برخورد میکنند؛ ولی وقتی دختر بزرگ! کرده‌ی جلوه‌فروشی سوال میکند، با روی باز و با خنده تحویلش می‌گیرند. مشخص است که این استاد برای بدحجابی کار میکند. در بعضی موارد، معدودی اساتید ضد دین و تقوا وجود دارند که تعرض و اذیت دختران دانشجوی محجبه را به مراتب بیشتر می‌برند و متأسفانه برخوردی هم از طرف مدیران دانشگاه‌ها با ایشان نمی‌شود.

تأخیر ازدواج و تخریب حجاب

عامل دیگری که آسیب بدحجابی را در جامعه ایجاد کرده است، به تأخیر افتادن سن ازدواج در اثر مشکلات اقتصادی از یک طرف و راحت طلبی و مسوولیت گریزی مردان از طرف دیگر است. بسیاری از مردها راحت طلب و مسوولیت گریزند و شرایط اقتصادی برای ازدواج هم به شدت دشوار است. کرایه ی خانه و هزینه ی زندگی، خدا می داند چقدر سخت است و یک جوان در پایان تحصیل و آغاز اشتغالش چطور می تواند این همه پول تهیه کند؟ از آن طرف هم بازار آزاد تمتع های جنسی برای هرزگی و ارضاء جوان ها، بدون تن دادن به سختی های تشکیل خانواده، به وفور در دسترس است. این عامل سبب می شود که برای دخترها، داوطلب ازدواج کم شود. در حالی که نیازهای جنسی، هم در مرد هست و هم در زن. این دختر هم نیاز جنسی دارد و به او فشار می آورد. شوهری هم نیست که از راه قانونی و اخلاقی به این نیاز پاسخ گفته شود. پس چه کار باید بکند؟ یا باید برود به گونه ای برای خود شوهر دست و پا کند. اما چطور؟ با آرایش کردن و با لباس محرک پوشیدن، تا بلکه بتواند مردی را به تور بزند که شوهرش بشود؛ و یا اینکه خدای نکرده، به بی بند و باری و فساد جنسی کشیده شود.

معیارهای غلط در همسرگزینی و تخریب حجاب

متأسفانه، خانواده ها از یک سو و پسرها از سوی دیگر، در انتخاب عروس یا همسر، اولین معیاری را که در نظر می گیرند، زیباییهای ظاهری دختر است. اول خانواده ها می روند ببینند دختر، خوشگل و خوش اندام هست یا نه. پسر هم وقتی می خواهد همسری انتخاب کند، اول جسم دختر را می سنجد، بعد توجه میکند به اینکه افکار و اندیشه هایشان چقدر همخوانی دارد. آنها عوامل دست دومند. وقتی این طور شد، چه پیامدی خواهد داشت؟ این کار سبب می شود دختر برای اینکه شانس ازدواج به دست آورد، ناچار شود بدن خود را بیاراید و عرضه کند. یعنی این خانواده ها و مردها هستند که دخترها را به سمت خودآرایی و طنزازی سوق می دهند. از آن طرف، دخترهای باحیا، باوقار، متدین و بامعنویت، چه می شوند؟ خدا می داند قلب من برای آنها ریش است و دلم می سوزد وقتی می بینم به علت کج سلیقگی و کج فکری خانواده هاییکه به دنبال عروس می روند و مردهایی که به دنبال همسر می روند، سال ها طی می شود و از سن ازدواج این دخترهای خوب و پاکدامن که خودنمای و جلوه فروشی نکرده اند، می گذرد و کسی به خواستگاری ایشان نمی رود و چه بسا شانس ازدواج را برای همه ی عمر از دست می دهند. پیامد این جریان، یا کشانده شدن دختر است به بی حجابی، بدحجابی، خودآرایی، جلوه فروشی و خریدار برای خود پیدا کردن و یا اینکه دختری که پاکدامن و متدین است، سال ها بدون اینکه کسی به خواستگاری اش بیاید، می ماند و از سن ازدواجش می گذرد و برای همیشه از داشتن شوهر و فرزند و خانواده محروم می شود.

تضعیف غیرت و تخریب حجاب

لقمه های حرام و موسیقی های حرام، عکس ها و تصاویر مستهجن و فیلم ها و کلیپ های کثیف و ضد اخلاقی، از عواملی هستند که روح حیا و غیرت را در انسان نابود میکند. شخصی که پول حرام، پول دزدی، رشوه، ربا و جنس تقلبی فروختن کسب میکند و غذاهای نجس و حرام می خورد و کسی که موسیقی های حرام زیاد گوش میکند و فردی که به تماشای عکس ها و تصاویر مستهجن و فیلم ها و کلیپ های ضد عفت و اخلاق می نشیند، چنین کسی، طبیعتاً به بی بندوباری، بی غیرتی و بی حیایی کشیده می شود و در پی آن، اگر زن است، به خودآرایی و جلوه فروشی و اگر مرد است، به تشویق زن و دختر خود به کنار گذاردن

حجاب و حیا و رو آوردن به خودآرایی و طنّازی در برابر نامحرمان سوق می‌یابد. اینها عوامل مخزّب حیا و غیرت در وجود انسان است.

توطئه ی دشمن و تخریب حجاب

عامل دیگر، شبکه های فساد و زن های آلوده ی هوسرانند. گروه هایی از زنان آلوده هستند که به صورت برنامه ریزی شده، از طریق خط شکنی و شکستن قُبْح بی حجابی و خودآرایی و جلوه فروشی، به منظور به فساد کشیدن دخترها و زن ها، کار میکنند و برای این کار حقوق می گیرند. تعدادی زن های بدکاره و آلوده هستند که توسط دشمن استخدام شده اند و حقوق می گیرند برای اینکه صبح لباس آنچنانی بپوشند، آرایش آنچنانی بکنند و به خیابان ها بیایند و جولان بدهند. هیچ کار دیگری هم ندارند. آخر شب هم حقوقشان را می گیرند. برای اینکه دخترهای دیگر و افراد جامعه ببینند و قبح خودآرایی و بدحجابی و جلوه فروشی برای آنها شکسته شود. این گروه ها برای ترویج بی حجابی در جامعه کار میکنند. کار جدّی و سازمان یافته ای است و پول های کلانی برای آن خرج می شود. این اطلاعات مهم و موثق است. اینها به تعبیر قرآن ائمه الكفرند ۰۱ اینها خط شکن های خط مقدّم جبهه ی بی عفتی و بی حیایی و بی حجابی اند.

بدحجابی نماد انتقاد و اعتراض

گاهی اوقات بی حجابی و خودآرایی و مراعات نکردن پوشیدگی، یک نوع حرکت نمادین است برای ابراز بی اعتقادی و اعتراض به حاکمیت و عملکردهای دولتمردان. یعنی این دختر یا این زن، مخصوصاً این طور لباس پوشیده و خودش را آرایش کرده است تا اعتراض خود را نسبت به حکومت اعلام کند. به دلیل اینکه راه دیگری برایش. نگذاشته ایم. دولتمردها که معصوم نیستند. در میان دولتمردهای ما، ولو اندک، اشخاص فاسد و کسانی که از بیت المال و موقعیت شغلی خود سوء استفاده کرده اند وجود دارند. اشخاصی که دزدی و خیانت کرده اند وجود دارند. یعنی در ۱- سوره ی توبه، آیه ی ۱۲. این قریب سی سال، در جمهوری اسلامی همه ی دولتمردان در همه ی رده های مدیریتی، معصوم بودند؟! چند نفر از اینها محاکمه و مجازات شدند؟ چند نفر اعدام شدند؟ چند نفر اموالشان مصادره شد؟ از آن طرف، چند نفر از مدیران و مسوولان ما، تا به حال پشت دوربین تلویزیون یا میکروفون رادیو آمدند و به اشتباهات خودشان اعتراف کردند؟ چند نفر آمدند بگویند که ما در فلان برنامه ریزی اشتباه کردیم، فلان تصمیمی که گرفتیم غلط بود، فلان اقدامی که کردیم، نادانسته و جاهلانه بود. در کشور ما نظام شایسته سالاری هم حاکم نیست. یعنی واقعاً مسوولیت ها به لایق ترین و بهترین نیروها سپرده می شود؟ اشخاص روی آشنایی و رفاقت و اینکه فلانی هم حزب من است، هم جناح من و فامیل من است، در مسوولیت ها گمارده نمی شوند؟ چند نفر از آقازاده ها و فامیل ها و رفیق ها و هم حزبی و هم جناحی ها در کشور در مسند مسوولیت ها هستند؟! اینها انتقادات و ایرادات است. اینها وجود ندارد؟ کسی منکر آن است؟ دستگاه حاکمیت و دولت ما یک ضعف جدّی دیگر هم دارد و آن این است که کارهای خوب و درست و ارزشمندی هم که انجام می دهد، نمی تواند خوب معرفی کند تا اعتماد مردم را نسبت به خود جلب کند و در میان آنها خوشس بینی ایجاد کند. در تبلیغات نسبت به عملکردهای درستان هم ضعیفیم. طبیعتاً این شرایط، روحیه ی منتقد و معترض ایجاد میکند. وقتی ما به ایرادات خودمان اعتراف نکردیم و عملکردهای خودمان را تصحیح نکردیم، مخالف به وجود می آید و اگر راه امنی برای طرح انتقاد و اعتراض وجود نداشته باشد، عکس العمل های مخزّب و نامطلوب بروز میکند. اگر الگو و زمینه های سالمی برای اعلام انتقاد و ابراز اعتراض ایجاد کردیم، یعنی کاری کردیم که فرد بتواند بگوید فلان دولتمرد یا فلان وزیر، کار غلطی کرد یا خیانت کرد و با گفتن

این حرف، متهّم به کفر و بی دینی و نامسلمانی نشود، متهّم به ضدّ انقلاب بودن، خائن بودن و جاسوسی بیگانه نشود، و شخص بتواند بگوید فلان وزیر خیانت کرد و تخلف کرد و متقابلاً خودش به خیانت متهّم نشود، اگر چنین منفذی باز کردیم، آن وقت دیگر چرا آن زن و دختر، برای اینکه انتقاد خود را نسبت به عملکردهای غلط و نادرست ابراز کند، مجبور شود به خودآرایی و بدحجابی و این طور دهن کجی کردن به هنجارها و ارزش های اسلامی روی آورد؟ این هم یکی از معضلات ماست.

سیاسی کاری و مساله ی حجاب

معضل دیگر در آسیب شناسی حجاب، بی تفاوتی مسوولان نسبت به معضل بی حجابی و خودآرایی و جلوه فروشی برخی زنان است. متأسفانه ما به طور جدی به این میدان نیامدیم. قضیه ی جدی و مهمّ ما، مسئله ی حجاب و عفاف در جامعه نیست. نماینده های مجلسی، وزرا و مدیران و مسوولان دستگاه قضایی، چقدر خودشان را به طور جدی درگیر این قضیه کرده اند؟ معمولاً مسئله ی جدی آنها چیز دیگری است. اصلاً ذهنشان مشغول این قضایا نیست. غالباً تحت فشارهای اجتماعی و اعتراضات اقشار مذهبی مجبور می شوند چند روزی در این زمینه حرکتی انجام بدهند و بعد هم کم رنگ می شود. چند بار سخنرانی میکنند، بعد هم رها میکنند. پیگیری جدی وجود ندارد. همین برخوردهایی که الآن نیروی انتظامی می خواهد بکند، ببینیم چقدر طول میکشد و چقدر گستردگی پیدا میکند. چقدر ماندگار است. چرا؟ دلیلش این است که ما سیاسی کاریم. می گوئیم اگر با این پدیده برخورد کنیم، مردم رنجیده خاطر می شوند. در این شرایط بحرانی که ما در دنیا داریم، نباید مردم را از دست بدهیم. لذا چشمان را روی هم می گذاریم و ندیده می گیریم. به این علت است که دولتمردهای ما خودشان را درگیر نمیکنند. این طور سیاسی کارانه رفتار کردن، با مکتب اسلام و نظام ولایی سازگار نیست. امیرالمومنین علیه السلام فرمودند: لا یترکُ النَّاسُ شَيْئاً مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ لِإِسْتِصْلَاحِ دُنْيَاهُمْ إِلَّا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُوَ أَضْرُّ مِنْهُ ۱: مردم چیزی از امور دینی شان را برای مصلحت های دنیوی خود ترک نکردند، مگر اینکه خدای متعال در مشکلاتی را که به مراتب زیان بخش تر از آن مسأله بود، به روی آنها گشود. یعنی گمان نکنیم از ارزش ها و معیارهای دینی می گذریم، می گوئیم مردم را ناراضی نکنیم، بگذار بی بندوباری باشد، فساد باشد، آلودگی باشد، روابط نامشروع غیراخلاقی جنسی باشد. فشار نیاوریم، سخت نگیریم، ما الآن مشکل انرژی اتمی داریم، مشکل تحریم در شورای امتیّت داریم، مشکل انتخابات داریم، مردم را از خودمان ناراضی نکنیم. امیرالمومنین علیه السلام فرمودند: کسانی که به علت این گونه مصلحت اندیشی های دنیوی، از امور دینی اغماض میکنند و از کنار آن می گذرند و بدان بی اعتنایی میکنند، خدا مشکلاتی صد برابر عظیمتر از آن برایشان پیش می آورد. فکر نکنیم مشکلات با بی اعتنایی به ارزشها و اصول حل می شود. دولتمردانی که با این گونه مصلحت اندیشی ها، نسبت به مسئله ی حجاب بی اعتنایی میکنند، باید بدانند که اشتباه بزرگی مرتکب می شوند. مسئله ی حجاب یک مسئله ی جدی است و باید به صورت جدی و همه جانبه و مستمر به آن پرداخت. ۱- نهج البلاغه، حکمت ۱۰۶.

خودباختگی مسوولان و تخریب حجاب

اصرار بسیاری از دولتمردان به بیرون کشیدن زن از محیط خانه و کشاندن او به عرصه ی جامعه، و روانه ساختن او در کوی و برزن و جلب او به محیط های تفریحی مختلط، همچون سینما و تئاتر و به کار گرفتن او در محیط های کاری مختلط، همچون بانک ها و ادارات، به عنوان مظهر روشنفکری و نماد بها دادن به زن، که ناشی از خود باختگی و وادادگی در برابر فرهنگ غربی است؛ یکی از عوامل سست شدن پایه های اخلاق و حیا و کشانده شدن زن به سوی خودآرایی و خودنمایی است. بی شک از دیدگاه اسلام، زن مسلمان نه سزاوار است تا این حد خانه گریز باشد و پرسه زدن در کوچه و خیابان را بر حضور در محیط خانه ترجیح دهد و نه

لازم است تفریح و کار او در محیط‌های مختلط و در کنار مردان نامحرم انجام شود. اگر مدیران جامعه از خود باختگی در برابر فرهنگ، ارزش‌ها و الگوهای غربی رها شوند، قطعاً می‌توانند به محیط‌های خاص تفریحی برای خانم‌ها و محیط‌های کار مختص خانم‌ها فکر کنند و راه حل‌های مناسبی برای آن بیابند و به اجرا گذارند.

دانشگاه‌های مختلط و تخریب حجاب

اختلاط محیط‌های آموزش عالی، یکی دیگر از عوامل آسیب دیدن روح حیا و ورع و رواج خودآرایی و خودنمایی در بین جمع قابل توجهی از دختران دانشجویست. یکی از سوالات جدی که از ترس مورد تمسخر و استهزاء قرار گرفتن و به تحجر متهم شدن، کمتر کسی جرات اندیشیدن به آن، چه رسد مطرح کردن آن را به خود می‌دهد، این است که به راستی در شرایطی که مدیران و مسوولان، در کنار هم تحصیل کردن دختران و پسران هفت، هشت ساله را به مصلحت نمی‌دانند و لذا دبستان‌های مجزا برای دختران و پسران ایجاد کرده‌اند، چگونه اختلاط محیط‌های آموزشی دختران و پسران هجده سال و بالاتر را که در اوج فوران غریزه جنسی قرار دارند و نشستن آنها را در کنار یکدیگر در کلاس و ارتباط بین آنها را در کریدورها و حیاط دانشکده و همکاری آنها با یکدیگر را در تشکلهای و بعضاً سفرها و اردوهای دانشجویی مختلط را از نظر اخلاقی و دینی بلا ایراد دیده‌اند؟ اگر پاسخ دهند: محدودیت فضاهای آموزش عالی و کمبود اساتید دانشگاه چنین امری را تحمیل کرده است، ممکن است گفته شود: حد متعارف واحدهای درسی که در هر نیمسال توسط دانشجویان گذرانده می‌شود، طی سه روز درسی به راحتی قابل ارائه است؛ در نتیجه اگر مثلاً سه روز اول هفته برای کلاس‌های دانشجویان پسر و سه روز پایانی برای کلاس‌های دانشجویان دختر در نظر گرفته شود و یا روزهای فرد به کلاس‌های دانشجویان پسر و روزهای زوج به کلاس‌های دانشجویان دختر اختصاص یابد، با ساختمان و امکانات و کادر آموزشی و اداری موجود دانشگاه‌ها و بدون هزینه‌ی جدیدی، این جداسازی را به سهولت می‌توان انجام داد و از این طریق به تدریج می‌توان برای کلاس‌های دختران دانشجوی، اساتید زن را جذب هیئت علمی دانشگاه‌ها کرد و در نتیجه معضل کنونی را، که بسیاری از خانم‌های دانشمند و عالم موجود، به علت پرهیز از تدریس در بین آقایان، از حضور در هیئت علمی دانشگاه‌ها اجتناب می‌کنند، نیز حل کرد. تاسیس دانشگاه‌های خاص برای هر یک از دو گروه پسران و دختران نیز به عنوان اقدام بعدی قابل انجام است. بی‌شک نمی‌توان تأثیر مخرب حضور مشترک دختران و پسران دانشجوی در دانشگاه‌ها را در کشاندن شدن آنها به خودآرایی و در صدد شکار یکدیگر بودن، و متعاقب آن کم شدن تمرکز توجه آنان را به درس نادیده گرفت و انکار کرد.

فصل چهارم: درمان بیماری خودآرایی، بدحجابی و جلوه‌فروشی برخی زنان

اشاره

راهکارهای درمان بیماری بدحجابی و جلوه‌فروشی برخی زنان را در جامعه، در قالب پانزده محور بیان می‌کنیم.

انتصاب مسوولان باورمند و شجاع

انتصاب مسوولان باورمند و شجاع در مناصب فرهنگی، اداری، انتظامی و قضایی که هم به حجاب معتقد باشند و هم پذیرای دشواری‌های برخورد با این معضل باشند، نکته‌ی بسیار مهمی است. متأسفانه برخی مسوولان در کشور یا باور آنچنانی به مسئله‌ی

حجاب و ضرورت آن ندارند و اهمّیت و نقش کلیدی و تعیین کننده ی آن را در سرنوشت جامعه نمی شناسند و یا برخی که چنین اعتقادی دارند، شجاعت لازم را که خطر کنند و از آبروی خود برای پرداختن به حلّ مشکل سرمایه گذاری کنند، ندارند و می ترسند مورد تمسخر قرار گیرند و یا با بروز اعتراضات، رده های بالاتر، آنها را از مسندشان بر کنار کنند. لذا مصلحت می دانند خود را برای رفع مشکل در گیر نکنند. اگر جامعه بخواهد اصلاح شود، در همه ی این مناصب، چه مناصب فرهنگی، در رسانه ها، آموزش و پرورش، آموزش عالی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، نهادهای فرهنگی و چه در دستگاه های اداری و نیروهای انتظامی و دستگاه قضایی کشور، باید افراد شجاع و باورمند به این مسئله و آماده ی خطر کردن و تحمل شدائد در راه حلّ این مشکل، عهده دار مسوولیت ها شوند تا بتوان این مشکل را حل کرد. یکی از معضلات جدی ما که باعث شده این مشکل بعد از قریب سی سال هنوز باقی بماند، غالباً نبود چنین مسوولانی است. بعضاً علت بر سر کار نبودن اینگونه مسوولان باورمند و شجاع و بر سر کار ماندن اشخاص بی اعتقاد و محافظه کار را نبود چنان نیروهایی عنوان میکنند. پاسخ این توجیه را از زبان امیر المومنین علیه السلام می شنویم. حضرت علی علیه السلام هنگامی که مالک اشتر را به سمت فرمانروای مصر انتخاب کردند، در قالب یک دستورالعمل کلی، تذکراتی به او فرمودند؛ از جمله این که: **إِنَّ شَرَّ وُزَرَائِكَ مَنْ كَانَ لِلْأَشْرَارِ قَبْلَكَ وَزِيْرًا وَمَنْ شَرَّ كَهْمٍ فِي الْأَثَامِ:** هر آینه بدترین همکاران، معاونان و یاران تو در اداره ی امور کشور مصر، کسانی اند که برای دولت قبل از تو وزیر بودند، بازو و ایادی اصلی آن دولت بودند و در آلودگی و گناهدانی که دولت قبلی مرتکب شد و ترویج کرد، شریک هستند. **فَلَا يَكُونَنَّ لَكَ بَطَانَةٌ فَبَيْنَهُمْ أَعْوَانُ الْأَثَمِيَّةِ وَ إِخْوَانُ الظَّالِمِيَّةِ:** پس نکند این گونه افراد را محرم راز خود قرار دهی، چرا که آنان یاران گناهکاران و برادران ستمگر اند. **وَأَنْتَ وَاجِدٌ مِنْهُمْ خَيْرَ الْخَلْفِ مِمَّنْ لَهُ مِثْلُ آرَائِهِمْ وَ نَفَاذِهِمْ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ مِثْلُ آصَارِهِمْ وَ أَوْزَارِهِمْ وَ آثَامِهِمْ، مِمَّنْ لَمْ يُعَاوِنِ ظَالِمًا عَلَى ظُلْمِهِ وَ لَا- آثَمًا عَلَى إِثْمِهِ وَ** این در حالی است که تو یقیناً می توانی در بین بقیه ی نیروهای موجود در مصر، بهترین جانشینان را برای روسا، معاونان و مسوولان انتخاب کنی، از کسانی که تشخیص و نظر و تاثیر گذاری و ۱- نهج البلاغه، نامه ی ۵۳. قدرت مدیریتی همانند آنها دارند، ولی مسوولیت چنان جرائم و خلاف ها و گناهدانی را بر دوش ندارند؛ کسانی که هیچ ستمگری را در ستمگری ها یاری نمیکنند و هیچ گناهکاری را در جرائمش مدد نمی دهند. **أُولَئِكَ أَخْفُ عَلَيْكَ مَوْئِنٌ وَ أَحْسَنَ لَكَ مَعُونَةٌ وَ أَحْنَى عَلَيْكَ عَطْفًا وَ أَقْلٌ لِعَيْرِكَ إِفْئًا:** این گونه اشخاص که در بین مردم و جامعه ی مصر هستند، اگر آنها را به کار بگیری، هم بار و هزینه شان بر تو خیلی سبکتر است و هم یاری و مدد دادنشان در پیشبرد کارها خیلی بیشتر است و هم نسبت به تو که مسوول جدید کشور مصر شدی، علاقه ی قلبی دارند و الفتشان با جناح مقابل تو و با کسانی که با دین و ارزش های الهی ضدند، بسیار کمتر از مسوولان برجا مانده از دوره ی مدیران قبلی است. در حالی که کسانی که در دولت قبلی مسوول بودند، ولو اینکه در مقابلت تعظیم کنند و بله قربان بگویند، اما ته دلشان با تو رفیق نیستند، ولی چون امروز رئیس شده ای تعظیم میکنند که در مسند قدرت باقی بمانند. **فَاتَّخِذْ أَوْلِيَّكَ خَاصَّةً لِحُلُؤَاتِكَ وَ حَفَلَاتِكَ:** از آنها استفاده کن و آنها را محرم اسرار خود قرار ده. این گونه نیروها وجود دارند و دروغ است اگر بگویی چنین نیروهایی نیستند؛ لذا از همان عناصر قبلی استفاده میکنم. امیرالمومنین علیه السلام می گویند که قطعاً وجود دارد. **ثُمَّ لِيَكُنْ آثَرُهُمْ عِنْدَكَ أَقْوَلُهُمْ بِمُرِّ الْحَقِّ لَكَ وَ أَقْلُهُمْ مُسَاعِدَةٌ فِي مَا يَكُونُ مِنْكَ مِمَّا كَرِهَ اللَّهُ لَأَوْلِيَائِهِ وَ أَقْبَعًا ذَلِكُمْ مِنْ هَوَاكَ حَيْثُ وَقَعَ؛** بعد حضرت فرمودند: ای مالک، در بین نیروهایی که به کار می گیری، چه کسی در نظرت برجسته تر باشد؟ آن که تعظیم میکند؟ آن که بله قربان می گوید؟ آن که در مقابل هر حرف نادرستت، به به و چه چه می گوید؟ نه! کسی در بین آنها برگزیده ترین نیرو باشد که حق را با همه ی تلخی اش صریح تر از دیگران به تو می گوید. وقتی خلاف و اشتباه میکنی رُک به تو می گوید که حرکت خلاف انقلاب و اسلام و اصول عقل و منطق و دین و ایمان است. آن که با شهامت تر است و صریح تر این حرف ها را به تو می زند و در کارهای خلافی که می خواهی بکنی، همراهی کمتری میکند و نمی گذارد کار خلافی بکنی، نه اینکه در خلافکاری ها بازوی تو شود. این گونه اشخاص که حاضرند هر چه را در راه حقیقت به

سرشان بیاید، تحمّل کنند، در نظرت برجسته تر باشند. آنها که برای اینکه آنچه خدا برای اولیانش نمی پسندد، اجرا نشود، حاضرند تن به هر دشواری دهند و خطر کنند و پذیرای هر مشکلی شوند. اینگونه افراد را به کار گیر؛ نه کسانی را که در دولت قبلی مسوول بودند و در جنایات و ظلم و فساد و آلودگی های دولت قبل از تو، به عنوان ایادی اصلی دولت بودند. پس اولین نکته این است که در همه ی بخش های جامعه، باید کسانی سر کار بیایند که هم با همه ی وجود معتقد باشند و هم با شهادت و آماده ی خطرپذیری برای حلّ معضل باشند و قطعاً چنین اشخاصی وجود دارند.

شناساندن و تفهیم منطق حجاب

اقدام دوم برای درمان بی حجابی در جامعه؟ تفهیم منطق حجاب است. همان گونه که قبلاً گفتیم، متأسفانه رسانه ها و ابزارهای فرهنگی ما، نه تنها منطق حجاب را تفهیم نکردند؛ بلکه ابزار ترویج بی حجابی در جامعه شدند. الگوهای بی حجابی به جامعه دادند. در قالب همین چند جلسه سخنرانی، خواهرانی که بحث ها را شنیدند تأثیر پذیرفتند و بعضاً چادری شدند. وقتی یک سخنرانی چنین تأثیر می گذارد، رسانه های ما چقدر کار کرده اند؟ رسانه ها، آموزش و پرورش و آموزش عالی در متون درسی از کلاس اول دبستان تا عالی ترین سطوح دانشگاهی؛ چقدر با زبان منطق و علم و با ادبیات مناسب فهم مخاطبان، منطق حجاب را تبیین کرده اند؟ در تریبون های عمومی، نماز جمعه ها، جلسات سخنرانی، منابر، مساجد و محافل دینی، چقدر با زبان منطق و استدلال و ادبیات مناسب، حجاب تبیین شده است و چقدر جلسه ی پرسش و پاسخ گذاشته اند؛ تا کسانی که مخالف حجابند، صحبت کنند و بدون هیچ گونه سانسور و احساس خطر و نگرانی، به صراحت منطق خود را بیان کنند، ایراد بگیرند و چند کارشناس فهیمیده و مطلع و با حلم و بردبار پاسخگو باشند تا معلوم شود کسی که مصرّ بر بی حجابی است حرفش منطقی تر، معقول تر، درست تر و علمی تر است یا کسی که مدافع حجاب است؟! تمام این کارها باید انجام شوند. خوب است تابلوهایی در دانشکده ها و دانشگاه ها به نام تابلوهای گفتگوی متقابل و تریبون آزاد نصب شود. هم کسانی که مخالف حجابند، استدلال خود را بنویسند و هم کسانی که مدافع حجابند؛ تا معلوم شود کدامیک منطقی حرف می زنند. ما هیچ نگرانی نداریم و از نظر استدلال و منطق و علم، حرفمان کاملاً قوی و غنی است. باید این عرصه ها باز شود تا مفهوم حجاب و منطق و دلایل ضرورت حجاب تبیین شود. چقدر از ابزارهای هنری استفاده کرده ایم؟ از هنر نقاشی چقدر برای تبیین منطق حجاب استفاده کرده ایم؟ از هنر کاریکاتور و شعر چقدر استفاده کرده ایم؟ چقدر شعر و ادبیات و داستان نویسی را به کار گرفته ایم؟! در زمینه ی حجاب، در مجامع علمی و آموزشی، چند نمایش نامه اجرا شده است؟ در این قریب سی سال چند فیلم سینمایی یا سریال داستانی تولید شده است تا منطق و دلایل ضرورت حجاب و خطرات و مضرات بی حجابی را توضیح بدهد؟ چند مسابقه ی علمی و هنری در زمینه ی حجاب برای به اندیشه واداشتن برگزار شده است؟ مسابقه ی خلق آثار هنری و علمی در زمینه ی حجاب و ارائه ی بهترین مقاله و تجزیه و تحلیل بر اساس مطالعات نظری و علمی و تحقیقات میدانی. ولی باید مواظب بود اقدامات مزبور به گونه ای نباشد که مخاطب ما فقط باحجاب ها باشند. گرچه با این کارها، آنها هم اعتقاد و استحکامشان در حفظ حجاب بیشتر می شود، ولی مهم کسانی هستند که منطق حجاب برایشان تبیین نشده است. باید به گونه ای وارد میدان شویم که کسانی را که نسبت به حجاب ناباورند مخاطب قرار دهیم و باب گفتگو را با آنها باز کنیم. اغلب مسابقاتی که در زمینه ی حجاب برگزار می شود، شرکت کننده ها خانم های چادری هستند و جایزه ی مسابقه هم یک سفر مشهد مقدّس و امثال اینهاست. جایزه را سگّه ی بهار آزادی بگذارند تا برای کسی هم که بدحجاب است جدّایت داشته باشد. معلوم نیست سفر مشهد برای او جدّاب باشد. شیوه ی کار طوری انتخاب شود که بدحجاب هم به میدان بیاید. همچنین باید پرسش هایی طرّاحی شود و به وسیله ی آن، در جامعه و دانشگاه، علل و عوامل ضعف حجاب شناسایی شود. باید گروهکارهای تحقیق دانشجویی و کارشناسی تشکیل شود تا در این زمینه کار کنند.

الگوسازی

محور سوم برای درمان بی‌حجابی، الگوسازی است. وقتی دختر بچه را از دو، سه سالگی به برهنگی عادت می‌دهیم و لباس کوتاه و رکابی تن او می‌کنیم و می‌گوییم به این بچه‌ی سه چهار ساله که حجاب واجب نیست و این دختر را تا نه سال به این‌طور لباس پوشیدن عادت می‌دهیم؛ شبی که فردای آن نه ساله می‌شود، چطور می‌خواهیم عادت را که نه سال با آن زندگی کرده است، از او بگیریم و بگوییم از فردا صبح باید باحجاب شوی؟! دختر بچه‌ها از سن کودکی باید به حجاب عادت داده شوند. در مورد نماز هم روایت داریم که کودک را از همان سنین آغاز عمر به نماز عادت دهید. ابتدا الله اکبر را به او یاد دهید، بعد لا اله الا الله و کم کم سوره‌ی حمد و توحید را به او یاد دهید و هنوز چند سال مانده است به مکلف شدن، نماز را کامل به او یاد دهید و او را به نماز خواندن تشویق کنید تا وقتی مکلف شد، کاملاً عادت کرده باشد. آنچه معصومین درباره‌ی نماز گفته‌اند، در مورد حجاب هم عیناً صادق است. برهنگی دوران کودکی را یک شبه نمی‌شود به پوشیدگی و حجاب دوران نوجوانی تبدیل کرد. در عرصه‌ی الگوسازی، یکی از مشکلات ما این است که تلویزیون، سینما و تئاتر الگوی خوبی نمی‌دهند و همه جا الگوی بدحجابی ارائه می‌شود. رسانه‌ها چرا شخصیت‌های بزرگ علمی را که در بین خانم‌ها هستند و به شدت هم به حجاب پایبندند، معرفی نمی‌کنند؟ در بین خانم‌های پایبند به حجاب، فیزیک دان‌های بزرگی داریم، اطباء بزرگی داریم، اساتیدی داریم در زمینه‌ی مهندسی، علم حقوق، جامعه‌شناسی و ادبیات که خلاقیت‌های چشمگیری داشته‌اند. چرا خانم‌هایی را مثل اساتید بزرگ دانشگاه و متفکرین بزرگ، که به شدت به مسئله‌ی حجاب مقیدند، معرفی نمی‌کنند تا الگویی برای دختران جوان ما و جامعه باشد؟ دروغ می‌گوید کسی که می‌گوید در بین خانم‌های پایبند به حجاب، چنین کسانی وجود ندارند. ما زنان عارف بزرگی داشتیم و همین‌الآن هم به لطف خدا داریم. زن فقط همین چند هنرپیشه‌ی سینما هستند که در هر برنامه‌ی تلویزیونی باید آنها را دعوت کرد و در حالی که آرایش کرده و بزک کرده‌اند، با آنها گفت و خندید و آنها را نشان داد تا الگویی برای دختران جامعه‌ی ما بشوند؟ الگوسازی، کار بسیار مهمی است. الگوهای جذاب و دوست‌داشتنی که بتواند نسل جوان و نوجوان و زن‌های جامعه‌ی ما را جذب کند.

تحول بنیادین در رسانه‌ها

چهارمین کار برای درمان بی‌حجابی، تحوّل و اصلاح بنیادین شجاعانه در رسانه‌ها، خصوصاً در تلویزیون و بعد از آن سینماست. با رفرم و تغییرات جزئی، مشکل حل نمی‌شود. شخص شجاعی می‌خواهد که خطر کند و به صورت جدی، برنامه‌هایی را که کاملاً در زمینه‌ی حجاب و عفاف بدآموز است، حذف کند. چه کسی گفته است ما باید این همه شبکه‌ی تلویزیونی داشته باشیم که به علت نداشتن برنامه‌ی تولیدی خوب داخلی، مجبور شویم یا برنامه‌های هجو و بدآموز داخلی را عرضه کنیم یا فیلم‌های تولیدشده در کشورهای خارجی را پخش کنیم که در آنها حتماً قید و بند حجاب نیست و الگوهای بی‌حجابی را به جامعه عرضه می‌کنند؟ می‌توانیم تعداد شبکه‌ها را کم کنیم ولی کیفیت و جذابیت و سلامت برنامه‌ها را بالا ببریم و از جنبه‌ی تخریب‌کنندگی‌اش بکاهیم. اشخاص شجاعی لازم است که از مسخره شدن نترسند تا مدیر سازمان صدا و سیما و مسوول امور سینمای کشور شوند و در رابطه با حجاب، تغییرات جدی و بنیادینی را در تلویزیون و سینما به اجرا گذارند.

هدایت و کنترل بازار پوشاک و لوازم آرایش

اقدام دیگر، هدایت و نظارت و کنترل بر تولیدات، واردات و عرضه‌ی پوشاک زنان و لوازم آرایشی است. همانطور که پیشتر اشاره

شد، این قضیه، عادی نیست که در سطح دنیا، سرانه ی مصرف لوازم آرایشی در زنان ایران، اول است. این که در هیچ جای دنیا، زن ها این همه لوازم آرایش مصرف نمی کنند، طبیعی است؟ یا این که سرانه ی جراحی های زیبایی خانم ها در ایران اول است، طبیعی است؟ این که خانم می رود لباسی که با شخصیت و متانت و وقار یک زن مسلمان ایرانی همخوانی دارد بخرد، هزار مغازه را می گردد و آخر هم دست خالی بر می گردد، طبیعی است؟ در امر پوشاک، چه بر تولیدات داخل، یعنی جاهایی که طراحی مد لباس میکنند، لباس می دوزند و تولید میکنند و به جامعه عرضه می نمایند و چه بر مرزهای کشور از نظر واردات نوع لباس ها؛ باید نظارت و کنترل شود. همچنین تولید و واردات لوازم آرایشی باید به طور جدی کنترل و محدود شود و به شکل صحیح و سالم در جامعه در دسترس قرار گیرد. هدایت، نظارت و کنترل در عرصه ی کاربرد هم باید اعمال شود. در محیط های کار، مثل ادارات و محیط های آموزشی، مثل مدارس و دانشگاه ها هم باید به طور جدی قضیه کنترل شود. اگر رسیدیم به اینکه خودآرایی و خودنمایی خانمها بیماری مهلکی است؛ با میکروب برخورد کردن، خدمت است. باید رئیس، کارمند و ارباب رجوع، هر سه کنترل شوند. گاهی رئیس اداره و مجموعه، خانمی است که حجاب را مراعات نمیکند. گاهی کارمندیها زیر دست رئیس حجاب را مراعات نمیکند و رئیس به آنها هیچ گونه تذکری نمی دهد و محدودیت و تنبیهی برایشان در نظر نمی گیرد و اگر معاند و لجوج بودند و مخصوصاً می خواستند فساد را ترویج کنند، هیچ برخوردی برای برکناری آنها و جایگزینی یک عنصر سالم به جای آنها نمیکند. در محیط های آموزشی و جامعه ی دانشگاهی، برخی خانم های استاد، الگوی ترویج بی حجابی هستند. آیا به این استاد تذکر داده می شود؟ آیا رئیس دانشگاه به طور خصوصی ایشان را به اتاق خود دعوت میکند که خانم محترم! شما برای دختران کلاس الگویید، بنابراین باید طوری به کلاس بیایید که الگوی سازنده ای باشید، در غیر این صورت معذوریم کلاس را در اختیار شما بگذاریم. در کنار تفهیم منطق حجاب و طراحی و تولید و عرضه ی پوشش مناسب، شایسته و وزین، ابتدا به خانم های استاد و کارمندان زن در بخش های مختلف دانشگاه و بعد دانشجویها، باید تذکر داد. اگر مفید واقع نشد، تنبیه کرد. و اگر باز هم موثر واقع نشد، باید اخراج و برکنار کرد. چون مسئله ی بی حجابی در جامعه، یقیناً در وهله ی اول برای خود زن، مخرب است و مبارزه با آن به سود خود زن است. این کنترل، اگر مداوم و مستمر باشد، فرهنگ و عادت ایجاد میکند. به یک هنجار، رسم، عادت و سنت جا افتاده تبدیل می شود و در این صورت همه به راحتی حجاب را رعایت می کنند. نمونه ی بارز تأثیر کنترل مداوم و مستمر، استفاده از کمربند ایمنی خودرو بود که در جامعه ی ما مطلقاً رسم نبود، نیروی انتظامی برای مدتی جدی ایستاد و برخورد کرد و در صورت ن بستن کمربند جریمه کرد؛ در نتیجه، تدریجاً بستن کمربند ایمنی عادت شد. اگر می خواست در این قضیه با رفت و رحمت برخورد کند، رحم به جامعه نبود. وقتی کسی کمربند نمی بندد، در حادثه رانندگی کشته می شود، آیا این ترحم و عطف و عدم کنترل و عدم الزام، خدمت به اوست؟ اتفاقاً این سخت گیری خدمت به اوست؛ چون اگر تصادف کرد، کشته نمی شود. در قضیه ی حجاب هم همین گونه است.

اولویت دادن به باحجابان در ادارات و دانشگاه ها

کار دیگر، اولویت دادن و اعطای امتیاز و تقدّم در بهره مندی از فرصت های رشد و اشتغال، به بانوان باحجاب است. متأسفانه می بینیم بعضاً در ادارات، دخترهای بی قید نسبت به حجاب، با روی باز و خندان، تحویل گرفته می شوند؛ برعکس دخترهای محجبه. طبیعی است که این مسأله تأثیر منفی خود را می گذارد. وضعیت ۱۸۰ درجه باید برگردد. برای دادن بورس تحصیلی در دانشگاه ها، باید یکی از فاکتورها، پای بندی به حجاب باشد. برای استخدام، حجاب را باید معیار قرار دهیم و کسانی را که به حجاب پایبندند، در اولویت قرار دهیم. این کار برای کسانی که حجاب درستی ندارند، انگیزه ایجاد میکند؛ تا برای به دست آوردن فرصت های تحصیل، اشتغال و رشد، خود را با معیارها، الگوها و ضوابط منطقی و دینی هماهنگ کنند.

ایجاد امکانات و تسهیل ازدواج

فراهم آوردن تسهیلات برای ازدواج جوانان، کار مهم دیگر است. یک طرف این کار، تأمین مسکن و شغل است، تا امکان ازدواج برای جوانان فراهم شود. این وظیفه‌ی دولت است. گفتیم که به تأخیر افتادن ازدواج، زمینه‌های بسیار خطرناکی را هم برای دختران و هم برای پسران ایجاد می‌کند؛ چون وقتی این نیاز طبیعی وجودشان، به صورت شرعی، اخلاقی و پاک پاسخ داده نشود، غریزه به آنها فشار می‌آورد تا به نحو دیگری آن را ارضاء کنند؛ این مسئله سبب آلودگی‌هایی در جامعه می‌شود. بازار پررونقی برای جلوه‌فروشی زنان بی‌حجاب فراهم می‌کند. باید مشکل مسکن برای جوانان حل شود. پشت تریبون‌ها شعار ندهیم؛ کار بکنیم. شعارهای ما گاهی اوقات ۱۸۰ درجه با عملکردمان فرق می‌کند. شعار می‌دهیم مشکل مسکن را حل می‌کنیم، بعد سیاست‌هایی را در پیش می‌گیریم که قیمت مسکن چندین برابر افزایش می‌یابد. ما برای سخنرانی دولتمرد نشدیم، برای اجرا دولتمرد شدیم. امکان اشتغال نیز باید برای جوانان فراهم شود. از طرف دیگر، استانداردها و انتظارات زوجین و خانواده‌ها را در مسئله‌ی ازدواج باید تصحیح کنیم. این اشرافیت، تجمل، مهریه‌های بالا، جهیزیه‌های کمرشکن و مجالس پرهزینه و اشرافی عقد و عروسی، سد بزرگی سر راه ازدواج دختران و پسران خوب و دوست‌داشتنی جامعه‌ی ماست. واقعاً باید یک انقلاب بینشی در محیط ایجاد شود و به جای زندگی تجملاتی که فقط ظاهری دارد و خدا می‌داند چه تلخی‌هایی در دل دختران و پسران جوان ما پشت این ظاهرهای شیک و مجلل نهفته است، به زندگی ساده، پاک و صمیمی روآوریم. این تحول باید از سطوح عالی جامعه آغاز شود. ابتدا مسوولان و مدیران عالی‌نظام و فرهیختگان و اندیشمندان جامعه، که تأثیر الگویی دارند، باید به این ساده‌زیستی روآورند و از اشرافیت و تجمل در زندگی و از جمله در امر ازدواج، دست بردارند. پس مشکل ازدواج را باید از دو طرف حل کرد؛ دولت باید فکر مسکن و اشتغال برای جوانان باشد و ما هم باید در الگوهایمان تحول جدی ایجاد کنیم. سطح انتظارمان متعادل شود و مهریه‌ها و جهیزیه‌های وحشتناک و کمرشکنی را که مانع بزرگ ازدواج‌هاست، برداریم و ازدواج را تسهیل کنیم. اگر امکان ازدواج فراهم شود، دختری که شوهری دوست‌داشتنی دارد، به چه دلیل در پی این باشد که با عرضه‌ی زیبایی‌های جسمی خود به مردان دیگر، نگاه‌های آلوده‌ی چند پسر یا مرد هوسباز را به خود جذب کند؟

تصحیح معیارها در همسرگزینی

توجه کردن بیشتر خانواده‌ها و پسران در انتخاب عروس و همسر به جنبه‌های انسانی و کمالات دختر، تا زیبایی‌های جسمانی او، اقدام دیگر است. گفتیم یکی از مشکلات ما این است که حتی خانواده‌ها و پسرهای مذهبی، وقتی می‌خواهند عروس و همسری انتخاب کنند، اولین چیزی که راجع به آن حساسند این است که قیافه و قد و بالای دختر چطور است. لذا معلوم است که دختر کشیده می‌شود به این که خود را طوری آرایش کند که بتواند شوهری برای خود دست و پا کند. این رویه، بدآموزی دارد. چرا ما تحول عمیق ایجاد نکنیم؟ فاکتور اصلی در زندگی، اخلاق، ایمان، تفکر، علم، شخصیت وزین و جا افتاده، منطقی بودن، روحیات لطیف معنوی داشتن، دیانت، پاکدامنی و امثال آن است؛ که مقدم بر زیبایی و جذابیت ظاهری است و سعادت خانواده‌ها، عمدتاً تحت تأثیر این فاکتورهای اصلی است تا زیبایی و جذابیت ظاهری بدن دختر که آن هم چند سالی وجود دارد و بعد رو به افول می‌گذارد. نمی‌گوییم زیبایی ظاهری هیچ است، ولی در رده‌ی چندم قرار دارد. اگر عامل جذب دختر و پسری به یکدیگر، زیبایی ظاهریشان باشد، این دختر حد معینی از زیبایی ظاهری دارد و وقتی مرد در جامعه دختران زیباتر می‌بیند و پای فیلم‌های تلویزیونی و سریال‌ها می‌نشیند و سینما می‌رود، و هنرپیشه‌های زیبای زن را می‌بیند، به خود می‌گوید این هم زن بود که من گرفتم و

نسبت به همسر و محیط خانواده‌ی خود دلسرد می‌شود و چه بسا کار به جدایی میکشد. واقعاً بیاییم تفکرات پسران و پدران و مادرانشان را تصحیح کنیم. زنی می‌تواند برای مرد سعادت ایجاد کند که با کمال، فهمیده، منطقی، خوش اخلاق، صبور، باتقوا و عقیف باشد و از نظر روحانی با معنویت و لطیف باشد. تصحیح معیار گزینش همسر می‌تواند انگیزه‌ی خودآرایی و جلوه‌ی فروشی را بسیار پایین بیاورد. متأسفانه الآن شرایطی است که عده‌ای از دختران برای اینکه ازدواج کنند، به خودآرایی کشیده شده‌اند و دختران عقیف و پاکدامنی که به این سمت کشیده نشده‌اند، صرفاً به این دلیل، دیده نمی‌شوند و سال‌های زیادی از عمرشان می‌گذرد و فرصت ازدواج برایشان کم می‌شود و چه بسا کلاً از دست می‌رود. این ظلم و جنایتی است که جامعه‌ی ما نسبت به دختران باتقوا روا می‌دارد.

عدم تشویق زنان به خانه‌گریزی و ایجاد فضاهای اختصاصی

تحوّل در دیدگاه مسوولان و مدیران جامعه در جهت دست برداشتن از تشویق خانم‌ها به حضور بیش از حد در محیط‌های بیرون از خانه و اقدام در جهت طراح‌ی و ایجاد محیط‌های کار، تفریح و ورزش اختصاصی برای زنان و نیز جداسازی محیط آموزش عالی دختران و پسران، گام‌های مهمّ و موثری است که می‌تواند انگیزه‌ی خودآرایی و خودنمایی را در بین خانم‌ها کاهش دهد. البته چنانچه پیشتر گفته شد، این اقدامات تنها توسط مدیرانی می‌تواند طراح‌ی و انجام شود که اولاً از ایمان و بینش عمیق دینی برخوردار باشند و خودباخته‌ی فرهنگ و الگوهای غربی نباشند، ثانیاً از اعتماد به نفس و شجاعت و ایمان راسخی برخوردار باشند که از یک سو برای ایثار محبوبیت و جاهت و منصب و مقام خود در راه احیای احکام و ارزش‌های دینی آمادگی داشته باشند و از سوی دیگر از جوسازی، تخریب، استهزاء و تمسخر مخالفان نهراسند و با شجاعت تمام، تحولات مزبور را به مرحله‌ی اجرا گذارند.

امر به معروف و نهی از منکر

اقدام دیگر، امر به معروف و نهی از منکر همگانی است. همه در مسئله‌ی حجاب موظفند امر به معروف و نهی از منکر کنند. دختر، پسر، مسوول، غیرمسوول، همه وظیفه دارند. اگر افراد مغرض و معاندی با شخص آمر به معروف و ناهی از منکر برخورد بدی کردند، که برخی اوقات برخوردهای خشن و وحشیانه‌ای میکنند، مسوولان اجرایی و قضایی باید از آمر به معروف و ناهی از منکر حمایت کنند. البته امر به معروف و نهی از منکر شیوه‌ها و متدهایی دارد که آنها را باید یاد گرفت و درست عمل کرد. اما تا می‌گوییم امر به معروف و نهی از منکر، برخی می‌گویند اصول زیادی دارد، که ما وارد نیستیم؛ لذا فعلاً انجام نمی‌دهیم تا ببینیم بعد چه می‌شود. نه! امر به معروف و نهی از منکر یک امر واجب است مثل نماز. همان طور که باید نماز بخوانیم، باید احکام نماز را هم یاد بگیریم. اگر کسی احکام نماز را یاد نگیرد، تکلیف نماز از او برداشته نمی‌شود. امر به معروف و نهی از منکر هم همین طور است. باید روش‌ها و ضوابط اسلامی‌اش را یاد بگیریم و عمل کنیم. اگر انجام ندادیم، خلاف شرع کرده‌ایم. فردای قیامت مواخذه می‌شویم. پس در امر حجاب، همه باید امر به معروف کنیم. وقتی هم چند نفر وقیح و مغرض با یک آمر به معروف و ناهی از منکر، برخورد خشن و تخریبی کردند، مسوولان نظام باید از آمر به معروف و ناهی از منکر حمایت کنند، نه اینکه دست به هم بمالند و امروز و فردا کنند؛ چرا که نمی‌خواهند خطر کنند؛ چون ممکن است افراد معاند فردا علیه آن مسوول تحصّن کنند و شعار بدهند. مسوولان باید شجاعت داشته باشند و حمایت کنند.

برخورد انتظامی و قضایی با مغرضان

برخورد انتظامی و قضایی با مغرضان و خط مقدم سپاه بی‌عفتی و بی‌حجابی در جامعه و شبکه‌های فساد و فحشا، که وجود این شبکه‌ها قابل انکار نیست، کار ضروری دیگر است. شبکه‌هایی هستند که بعضی دستگیر شده‌اند. شبکه‌های کاملاً تعریف شده و سازمان یافته که با پول‌های کلانی که در اختیارشان است، دخترها را گول می‌زنند و بیهوش و برهنه می‌کنند و از آنها فیلم و عکس می‌گیرند و فیلم و عکس‌ها را ابزار فشار به این دختران می‌کنند و به آنها می‌گویند اگر به آنچه می‌گوییم تن ندهید، عکس‌هایتان را منتشر می‌کنیم و این‌گونه آنها را به فساد میکشانند. اینها قصه یا تئوری توطئه نیست، ذهبت پردازی‌های یک ذهن بیمار و بدبین نیست. این شبکه‌ها وجود دارد. آیا با آنها نباید برخورد کرد؟ با گروه‌هایی که دختران را می‌دزدند و تجاوز به عنف می‌کنند، نباید برخورد کرد؟ تا می‌گوییم برخورد قضایی یا انتظامی، رگ غیرت بعضی‌ها تحریک می‌شود و خون‌ها به جوش می‌آید و می‌گویند نباید این‌طور برخورد کرد. گروه‌هایی زنان بدکاره را استخدام کرده‌اند و به این زن‌ها پول می‌دهند فقط برای اینکه لباس‌های آنچنانی به تن کنند و صبح تا شب با این لباس و آرایش در خیابان راه بروند، تاقیح بدحجابی در جامعه از بین برود. با افراد و گروه‌های معاند و مغرض، یقیناً باید برخورد قاطع و جدی کرد و با کسانی هم که از این افراد حمایت می‌کنند، که متأسفانه بعضی روزنامه‌ها و جریان‌ها و گروه‌های سیاسی این کار را انجام می‌دهند، با مدافعان این مغرضان و میکروب‌های کشنده‌ی اخلاق و پاکدامنی در جامعه هم باید برخورد قضایی جدی شود.

تصحیح معیار در تجلیل و ستایش زنان

همانگونه که پیشتر گفته شد، از نظر روان‌شناسی، زن نیازمند مورد توجه و تحسین و تقدیر و تجلیل قرار گرفتن است. این یک نیاز روانی در زن است که از نظر علمی قابل انکار نیست. زن در جامعه چطور باید مورد توجه قرار بگیرد؟ اگر کاری کنیم که مردان و زنان جامعه‌ی ما از منظر شخصیت انسانی به خانم‌ها نگاه کنند و آنها را به علت کمالات انسانی مورد تجلیل و ستایش قرار دهند، دیگر دلیلی ندارد زن برای دیده شدن و مورد توجه و تحسین قرار گرفتن، ناچار شود بدن خود را آرایش کند و به معرض دید بگذارد و چشم‌های دیگران را خیره‌ی بدن خود کند تا دیگران به جای اینکه زیبایی اندیشه و روح و شخصیت او را تجلیل کنند، زیبایی اندام و چشم و ابروی او را تحسین کنند. اگر بتوانیم این نگاه را در جامعه متحول کنیم، هم نیاز روانی زن تامین شده و مورد توجه و تجلیل قرار گرفته و ستایش شده است و هم انگیزه‌ای شده است تا زن در جنبه‌های علمی بیشتر فعالیت کند و عالم بزرگتری شود و در جنبه‌های اخلاقی، عرفانی و اجتماعی روی خود کار کند و انسان والاتری شود. برگزاری مراسم‌هایی برای تجلیل از زنان باحجاب دانشمند، نوآور و هنرمند و پیش‌بینی جوایزی برای آثار علمی و هنری اینگونه زنان، می‌تواند در این جهت سودمند باشد.

ترویج معنویت و عرفان

اقدام دیگر، ارائه‌ی جذّاب دین و معنویت و تقویت جاذبه‌های عرفانی برای رها شدن از شدت فشارهای غریزی و مادی و ظاهری است. تجربه‌های مکرر نشان داده است که در کلاس‌های دانشگاه یا جلساتی که جنبه‌ی معنوی و عرفانی بحث‌ها قوی است، دانشجویان و جوانان به این بحث‌ها علاقه‌مند می‌شوند و بدون اینکه کوچکترین تذکری به آنها داده شود، با تقویت روحیات معنوی و علاقه‌مندی‌های عرفانی، خود به خود چنان روح حیا و عفاف در آنها قوی شده که ناخودآگاه ظاهر آنها را هم متحول می‌کند. در این سال‌های تدریس در دانشگاه، بارها شاهد بوده‌ام دخترانی با وضعیت ظاهری زننده و چندان‌آور، در اثر جذب شدن به معنویت و عرفان، به خانم‌های باحجاب چادری باتقوا و وزین تبدیل شدند. یکی از مشکلات ما این است که نتوانستیم

معنویت و عرفان دینی را که برای جوانان بسیار جذاب و دوست داشتنی است و در آنها یک عشق آسمانی ایجاد میکند، به آنها معرفی کنیم و در دلشان جا بیندازیم تا در نتیجه، چنان در جاذبه‌ی زیبایی‌های معنوی قرار گیرند که جنبه‌های ظاهری و فشارهای طبیعی و غریزی و خواهش‌ها و هوس‌های نفسانی در آنها کم اثر شده و نتواند آنها را به راه خطا بکشاند.

تفهیم پیامدهای بدحجابی برای زنان

کار دیگر، آگاهی دادن به زنان و دختران در زمینه‌ی عواقب تلخ بی‌حجابی برای خودشان است. قبلاً اشاره شد که بی‌حجابی و خودنمایی، در زندگی دنیوی و اخروی، چه عواقب وحشتناکی برای خود زن دارد. رفتارها، آرایش و حالات انسان، در صورت باطنی او تأثیر می‌گذارد. اگر چشم‌های باطن ما امروز بسته است، اشخاصی هستند که چشم‌های باطنشان باز است و می‌بینند. خدا می‌داند صورت باطنی هر یک از ما چگونه است. امروز نمی‌بینیم. بعد از اینکه از این خواب دنیوی بیدار شدیم، چشمان ما هم باز می‌شود و خواهیم دید چه اتفاقی برایمان افتاده است و چه بر سر خود آورده ایم. برخی صورت‌ها، صورت انسان نیست. اینها، قصه نیست. آیات و روایات فراوانی در این زمینه وجود دارد. در مکاشفات بزرگان عرفان نیز مویدات فراوانی برای آن وجود دارد. حدیث مفصّلی است از پیامبر کرم صلی الله علیه و آله و سلم که طی آن، خاطرات سفر معراج را برای حضرت زهرا سلام الله علیها تعریف میکنند. فقط قسمتی از آن را که مربوط به حجاب است نقل می‌کنم. در سفر معراج، یکی از جاهایی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مشاهده کردند، دوزخ و جهنم بود. به حضرت زهرا سلام الله علیها فرمودند: گروه‌هایی از زنان را در دوزخ در حال عذاب شدن به شیوه‌های مختلف دیدم. زنانی را دیدم که با موی سرشان در وسط آتش آویخته بودند و در حال سوختن بودند و آنها زنانی بودند که موی سر خودشان را از نامحرم نمی‌پوشاندند. این عذاب کسانی است که زلف را بیرون می‌گذارند. دوم، زنانی را دیدم که گوشت بدن خود را با دندان می‌کنند و می‌خورند. آنها زنانی بودند که در دنیا خود را برای مردم زینت میکردند. لباس‌های آنچنانی می‌پوشیدند و زر و زیور می‌کردند و بیرون می‌آمدند که مردم ببینند. سوم، زنانی را دیدم که گوشت بدنشان با قیچی آتشین ریز ریز، بریده می‌شد. آنان زنانی بودند که بدن خود را در دنیا به مردان نامحرم نشان می‌دادند. ۱- خانم‌ها باید بدانند بی‌اعتنایی به حجاب چه پیامدهای وحشتناک و مخرب دنیوی و اخروی برای خودشان خواهد داشت. ۱- مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۴۵.

ایجاد فضای امن برای انتقاد و اعتراض

اقدام دیگر، اصلاح و تحول در عملکرد سیاسی و باز کردن عرصه‌ی انتقاد، بدون قرار گرفتن در معرض اتهام و انتقام است. پیش از این، در آسیب‌شناسی حجاب اشاره شد که برخی افراد که کارشان به بی‌حجابی کشیده شده است، واقعاً نگیزه‌های هوس‌آلود و شهوانی ندارند، بلکه این عملشان نوعی دهن‌کجی به دولتمردان و نظام است. ما چون راه درست انتقاد را باز نکردیم، افراد با دهن‌کجی می‌خواهند بگویند من به توی دولتمرد انتقاد دارم و این دهن‌کجی را به شکل بدحجابی نشان می‌دهند. همان‌طور که می‌دانیم، دولتمردان جمهوری اسلامی، هیچکدام ادعای عصمت ندارند. از خود مقام معظم رهبری گرفته ۱ تا رییس‌جمهور، وزرا، نمایندگان مجلس و مسئولان قضایی هیچکدام معصوم نیستند و ممکن است اشتباه کنند. حتی در مواردی ممکن است، مسوولی عمداً کار خلافی کند. باید فضایی ایجاد کنیم که هر کسی انتقاد کرد، به او نگوئیم تو ضد انقلابی، از بیگانه پول می‌گیری و جاسوس بیگانه‌ای. فضای سالمی برای انتقاد ایجاد کنیم. دولتمردان فقط برای یک طرفه سخنرانی کردن، بین مردم نیابند. برای سخنرانی لازم نیست به جمع مردم بیایند یا مردم را به حضور بپذیرند. سخنرانی را می‌توان از طریق رادیو و تلویزیون انجام داد و

مردم هم آن را می بینند و می شنوند. دولتمردان باید در گفتگوهای متقابل با منتقدان حاضر شوند و اگر جایی اشتباه کرده اند، اشتباه خود را بپذیرند و اعتراف کنند که ما معصوم نبودیم و علم ما هم بی نهایت نیست؛ این ۱- امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف عصمت دارند، امّا ولی فقیه معصوم نیست. علم بی نهایتی هم که در اختیار معصوم است، در اختیار ولی فقیه نیست. ولی فقیه یک فقیه عادل، شجاع، مدیر، مدبر و آگاه به مسائل زمان است؛ نه یک امام معصوم. این عالی ترین شخصیت در نظام ماست که خود داعیه ی عصمت و خطاناپذیری ندارد، چه رسد به مسئولان رده های پایین تر. سیاستی که اتخاذ کردیم، جواب غلط داد. ما اشتباه کردیم. در این نزدیک به سی سال بعد از انقلاب، هیچ مسوولی در رادیو یا تلویزیون نگفت من اشتباه کردم. یعنی همه ی مسوولان معصوم بودند؟! اگر فضای باز و سالمی برای انتقاد ایجاد کنیم، افراد مجبور نمی شوند دهن کجی کنند. متأسفانه روش ما غلط است. هر کس انتقاد کند، می گوئیم تو ضدّ ولایت فقیه و ضدّ دین هستی. این گونه، به فرد منتقد القاء می شود و باور میکند که واقعاً ضدّ دین و ضدّ ولایت فقیه است. در حالی که اوّل کار، ضدّ دین و ضدّ ولایت فقیه نبود، بلکه به عملکرد یک دولتمرد انتقاد داشت. وقتی کسی می گوید کار فلان وزیر یا فلان مسوول غلط است، ما به او القاء میکنیم معنی کار تو مخالفت با دین و ولایت است، کم کم خودش هم باور میکند و کم کم عملاً مخالف با دین می شود و این گونه با دست خودمان، او را به سمت بی دینی سوق می دهیم. در حالی که می توانیم او را اصلاح کنیم. یعنی فضای سیاسی جامعه طوری باشد که افراد و ادار به بی دینی و ضدّیت با دین نشوند. بله، الان نظام ما مخالفان ضدّ دین دارد؛ ولی با برخی از اینها اگر درست برخورد می شد، کارشان به اینجا نمیکشید. امروز مخالفان سیاسی طرفدار آمریکا و فرهنگ مبتذل و آلوده ی غرب داریم؛ ولی برخی از آنها در اثر برخوردهای غلط ما به این سمت سوق داده شدند؛ به علت مطلق کردن فلان مقام اجرایی، نماینده ی مجلس یا مسوول قضایی. چنان وانمود کردیم که کسی حق ندارد علیه او حرف بزند و اغص علیه او چیزی گفت، علیه پیغمبر خدا حرف زده و بی دین است. طرف مقابل کمکم باور کرد که ضدّ دین است و واقعاً ضدّ دین و طرفدار آمریکا هم شد. در حالی که می شد بهتر عمل کرد. الآن هم می توان بهتر از این عمل کرد.

فصل پنجم: مردان و معضل خود آرای و خودنمایی برخی زنان در جامعه

اشاره

برای تبیین اینکه در جامعه ای که زنان زیادی به خود آرای و خودنمایی روی آورده اند، مردان باید چه راهی را در پیش گیرند، مقدمتاً دو نکته را متذکر می شویم.

رفتار زن زمینه ساز لغزش مرد

پیش از ذکر نکته ی نخست، استدعا می شود در این بحث ها موضع فراجنسیتی داشته باشیم، یعنی از دیدگاه زن یا مرد به قضیه نگاه نکنیم؛ چرا که هر یک از زن و مرد، اغلب انتقاد به جنس خود را بر نمی تابند. در قرآن کریم، در همه ی جرم ها اول مجرمیت مرد و بعد مجرمیت زن مطرح می شود. مثلاً می فرماید: **السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا ۱**: مرد و زن دزد، دست آنها را قطع کنید. اول مجازات مرد سارق و بعد زن سارق را مطرح کرده است. در تنها موردی که اول زن مجرم نام برده شده و بعد مرد مجرم، جرائم جنسی است. قرآن می فرماید: **الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةً ۲**: زن زناکار و مرد زناکار، هر کدام از آن دو را صد تازیانه بزنید. این چه چیز را می رساند؟ **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** خانم ها تحمل این واقعیت را داشته باشند که آیه ی مذکور می گوید: در جرائم و انحرافات جنسی، فراهم کننده ی زمینه، زن است. مرد به دنبال زن کشیده می شود. بنابراین زن می تواند کاری کند که

مرد هم به این وادی کشیده نشود. یعنی اگر زن، خودآرایی و طنّازی نکند و میدان نهد و چنین جسارتی را به مرد نبخشد که احتمال دهد زن پذیرای او خواهد بود و جرأت کند به سمت او بیاید، مرد هم به این وادی کشیده نمی شود. ۱- سوره ی مائده، آیه ی ۳۸. ۲- سوره ی نور، آیه ی ۲.

تحریک جنسی و اشتهای کاذب نامحدود

در نیازهای جسمی و روانی، با تحریک، اشتهای کاذب در انسان ایجاد می شود. به عنوان مثال، بر سر سفره ای که غذاهای خوش آب و رنگ دارد، با اشتها حاضر می شویم. محرک هایی مثل! سس، خردل و ترشی و سالاد و ماست و نوشیدنی های گازدار، اشتهای کاذب ایجاد میکند. با تحریک اشتها و ایجاد اشتهای کاذب، شخص به پرخوری کشیده می شود و پرخوری هم چاقی و بیماری را به دنبال دارد. این واقعیتی در انسان است. غریزه ی جنسی هم قابل تحریک است و می شود در آن اشتهای کاذب ایجاد کرد. در غریزه ی طعام، ولو هرچه ترشی، سس، خردل و غیره استفاده شود، بالاخره تا جای محدودی می توان خورد و از آن به بعد نمی شود خورد. اما در غریزه ی جنسی، اشتهای سیری ناپذیر و نامحدودی در بشر وجود دارد و اگر این غریزه تحریک و اشتهای کاذب در آن ایجاد شود، دیگر هیچ حدّ توقّفی برای آن قابل تصوّر نیست و خدا می داند این روند چه بلایی بر سر جسم، اعصاب، روان، اندیشه و روحیات یک انسان می آورد. این افراط بی حد در لذت جویی های جنسی، یک موجود بیمار و پلید درست میکند. اما در جامعه ای که زنان بسیاری خودآرایی و جلوه فروشی میکنند، مرد چه کند؟

صرف نظر کردن و ندیدن

اولاً اگر دل مرد، مشغول توجّه و عشق به خدا و خوبان خدا و جذب حقایق بلند معنوی باشد؛ چشمش چنین مناظری را نمی بیند. انسان به موضوعی فکر میکند که به آن علاقه دارد. به جایی می رود که مورد علاقه ی او است. کاری می کند که دوست دارد. اگر دل شخص چیزی را دوست داشت، چشم، گوش، دست و همه ی وجودش به دنبال آن می رود. قبله و امام وجود انسان، دل اوست. اگر دل مرد در جاذبه ی عشق الهی قرار بگیرد، تمام وجودش و از جمله چشمش هم به آنجا می رود. زن نامحرم از جلوی چشمش عبور میکند و او متوجّه نمی شود؛ نه اینکه نگاه نمیکند، اصلاً نمی بیند. همان طور که گاهی کسی از مقابل چشمان رد می شود و حواسمان نیست، اصلاً او را نمی بینیم. او از مقابل چشم ما رد شد و از لحاظ فیزیکی، مراحل دیدن طی شد، ولی چون توجّهمان جای دیگری بود، او را ندیدیم. پس یکی از کارهایی که مردان باید بکنند، این است که روی خود کار کنند که در جاذبه ی عشق الهی قرار بگیرند و توجّهشان اصلاً به این سمت کشیده نشود. دوّم، اشتغال ذهن و فکر به اندیشه های دینی و امور علمی و مسائل اجتماعی است. یعنی اگر فکر و ذهن به طور فعّال، صرف مسائل علمی و رشد در زمینه ی تحصیلی شود، یا درگیر بررسی و حلّ مشکلات اجتماعی شود و یا در مطالعات دینی، فعّال شود، دیگر رها نیست که به سمت توجّه به جلوه های مخزّب بدحجابی برود. شش دانگ حواس متوجّه آن مسائل است. حضرت علی علیه السلام فرمودند: **الْأَنْفُسُ أَنْ لَمْ تَشْغَلْهَا شَغَلَتْكَ**؛ نفس انسان به گونه ای است که اگر تو آن را مشغول فعّالیت مثبت و سازنده نکنی و به حال خودش رها کنی، او تو را به افکار و رفتارهای آلوده مشغول میکند. نفس را نباید بیکار رها کرد. باید آن را به طور فعّال، مشغول و درگیر کرد. اگر رهاش کنی، به آن سمت می رود. اندیشه ی گناه موقعی سراغ انسان می آید که نفس رها شده است و فعّالیت تعریف شده ای ندارد. موقع بیکاری، اندیشه ی گناه بیشتر سراغ انسان می آید. اشتغال دل و ذهن سبب می شود مرد اصلاً زنان بدحجاب و جلوه فروش را نبیند.

نگاه نکردن و نظر ندوختن

در این رابطه به شش مورد اشاره میکنیم. اول. اگر مردی توجه کند که در منظر و محضر خداست و خدا و اولیاء خدا هر لحظه، در خلوت و جلوت، او را می بینند و او زیر نظارت الهی است، حیا میکند در محضر خدا و اولیای خدا نگاهش را به دیدن صحنه ی حرام آلوده کند. خداوند در قرآن کریم می فرماید: *أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرِي ۲*: شخصی که گناه میکند، آیا نمی داند که خدا او را می بیند؟ همین ۱- ابن ابی فراس، مجموعه ی ورام، ج ۲، ص ۱۳۴ ۲- سوره ی علق، آیه ی ۱۴. مردی که با نگاه هرزه ای به زن نامحرم می نگرد، اگر کسی که برایش احترام قائل است، عبور کند و او را ببیند، از آن شخص خجالت میکشد و سرش را پایین می اندازد. مرد باید احساس کند که خدا و پیامبر خدا و ائمه ی هدی دارند او را نگاه میکنند. قرآن کریم می فرماید: *فَتَيَّرِي اللَّهَ عَمَلَكُمْ وَرَسُولَهُ وَالْمُؤْمِنُونَ ۱*؛ عمل شما را هم خدا می بیند، هم رسول خدا می بیند و هم مومنین می بینند، که در ذیل آیه، حدیثی داریم که می فرماید مقصود از مومنون، ائمه ی هدی علیهم السّلام می باشند ۲. قرآن کریم می فرماید: *يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ ۳*: نگاه های خیانت بار زیر چشمی و آنچه را سینه ها پنهان میکنند، خدا می فهمد. مردی که دائم خود را در محضر و منظر الهی می بیند و می داند زیر چشمی نگاه کردنش را هم خدا زیر نظر دارد، حیا میکند به چشم چرانی پردازد. دوم. توجه مرد به اینکه نیل به شهود ملکوت هستی و باز شدن دیده ی دل انسان به عالم غیب، در گرو چشم پوشیدن از جلوه های جذّاب و گناه آلود دنیوی است. اگر به این حقیقت توجه کرد، به خاطر جذّابیت آن جلوه های ملکوتی و عالم غیب، چشم خود را از خیره نگریستن به زن های خودآرا و جلوه فروش فرومی پوشاند. پیامبر کرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: *غَضُوا أَبْصَارَكُمْ تَرَوْنَ الْعَجَائِبَ ۴*: نگاه هایتان را فرو بپوشانید تا عجائب را ببینید. وقتی چشم به منظره های گناه آلود خیره شد، چشم دل ۱- سوره ی توبه، آیه ی ۱۰۵. ۲- عبد علی بن جمعه، تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۲۶۲. ۳- سوره ی غافر، آیه ی ۱۹. ۴- مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۴۱. کور و نابینا می شود. امّا چه مرد و چه زن، اگر چشم تن را فروپوشانیم، آن وقت چشم باطن ما باز می شود و ملکوت هستی را، که خدا می داند چقدر زیباست، خواهیم دید. امام صادق علیه السّلام فرمودند: *مَا اعْتَصَمَ أَحَدٌ بِمِثْلِ مَا اعْتَصِمَ بَعْضُ الْبَصِيرِ فَإِنَّ الْبَصَرَ لَا يُغْضُ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ إِلَّا وَقَدْ سَبَقَ إِلَى قَلْبِهِ مُشَاهَدَةُ الْعِظْمَةِ وَالْجَلَالِ ۱*؛ هیچکس به چیزی چنگ نینداخت و اتکا نکرد که مثل اتکا کردن و چنگ انداختن به چشم فروبستن باشد. بعد فرمودند: فردی که نگاه از حرام فرومی پوشاند و چشمش را پایین می اندازد، تجلّی عظمت و جلال الهی به سوی قلب او سبقت می گیرد و مشاهده ی عظمت خدا برایش ممکن می شود. وقتی چشم ظاهر را از حرام بستیم، چشم باطن به سوی جلال و عظمت الهی باز می شود. باز امام صادق علیه السلام فرمودند: *مَنْ نَظَرَ إِلَى امْرَأَةٍ فَرَفَعَ بَصِيرَتَهُ إِلَى السَّمَاءِ أَوْ غَمَّضَ بَصِيرَتَهُ لَمْ يَرْتَدَّ إِلَيْهِ بَصِيرَتُهُ حَتَّى يُرَوِّجَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ الْخُورِ الْعَيْنِ ۲*: کسی که نگاهش به زن نامحرم افتاد و بلافاصله چشمش را به سمت آسمان برد و یا چشمش را بست، چشمش را از زن نامحرم بر نمی گرداند، مگر اینکه خدای متعال یکی از حوریان بهشتی را در همان لحظه به عنوان همسر او مقدر میکند و به زوجیت او در می آورد و مسلم می شود که در بهشت همسر اوست. همچنین امام صادق علیه السلام فرمودند: *الْأَنْظَرُ سَهْمٌ مِنْ سَهَامِ إِبْلِيسَ ۱*- مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۴۱. ۲- مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۳۷. مَسْمُومًا؛ مَنْ تَرَكَهَا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَا لِغَيْرِهِ أَعَقَبَهُ اللَّهُ أَمْنًا وَ أَيْمَانًا يَجِدُ طَعْمَهُ ۱: نگاه به نامحرم، تیری ز تیرهای کشنده و سمّی ابلیس است. کسی که نگاه آلوده به نامحرم را برای خدا، نه برای اطرفیان که او را نگاه می کنند، ترک کرد، خدا در پی این ترک کردن نگاه، امن و امانیت و ایمان حقیقی را که حلاوت و طعم آن را در جان خویش احساس کند، نصیبش می سازد. آگاهی مرد به اینکه با فروپوشیدن نگاه، چه چیزهای بزرگی در اختیارش قرار می گیرد و شرط رسیدن به آن ها، نگاه ندوختن به نامحرم است، سبب می شود به نامحرم نگاه نکند. سوم. توجه مرد به تبعات خطرناک دنیوی و اخروی نگاه های آلوده و شهوانی است. مردی که نظر باز و چشم چران است، با این نگاه ها در همین دنیا خودش را نابود میکند و فشارها و لطمه های عجیبی به روح و جان و سیستم عصبی و روانی خویش وارد میکند. حتی بدن خود

را بیمار میکند. بیماری‌های مختلفی مثل ضعف اعصاب، بی‌خوابی و تشنج، بعضاً معلول تحریک‌های جنسی در اثر نگاه است. بیماری‌های اخلاقی جنسی مثل خودارضایی، هم‌جنس‌گرایی و امثال اینها، پیامد همین تحریک‌های بر اثر نگاه دوختن به نامحرم است. مرد باید بفهمد با چشم چرانی در دنیا چه بلایی بر سر خودش می‌آورد و همچنین مرد باید به تبعات وهشتناک اخروی که چشم چرانی به دنبال خواهد داشت، از محرومیت از جایگاه‌های دوست‌داشتنی و بلند اخروی گرفته تا محکومیت به عذاب‌ها و کیفرهای سخت اخروی، توجه کند. اگر مرد به این پیامدها توجه کند، می‌فهمد که با ۱- حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۹۲. نگاه حرام چه بلایی بر سر خود می‌آورد و به این نتیجه می‌رسد که نگاهش را از نامحرم فروپوشاند. حضرت عیسی بن مریم علیه السّلام فرمودند: **إِيَّاكُمْ وَالنَّظْرَةَ فَإِنَّهَا تَزْرَعُ فِي قَلْبِ صَاحِبِهَا الشَّهْوَةَ وَكَفَىٰ بِهَا لِصَاحِبِهَا فِتْنَةً** ۱: بر حذر باشید از همان یک نگاه هوس‌آلودی که به یک زن نامحرم می‌اندازید، چون این نگاه در دل صاحب نگاه، شهوت را می‌رویاند و این برای صاحب نگاه کافی است که او را نابود سازد و به گمراهی و آلودگی بکشاند. امام صادق علیه السلام فرمودند: **النَّظْرُ سَيْهَمٌ مِنْ سَيْهَامِ ابْلِيسَ مَسْمُومٌ وَكَمْ مِنْ نَظْرَةٍ أَوْرَثَتْ حَسْرَةً طَوِيلَةً** ۲: نگاه تیری از تیرهای سم‌آلود و زهرآگین ابلیس است و چه بسیار نگاه کوتاهی که به دنبال خود برای شخص حسرت طولانی آورد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: **مَنْ مَلَأَ عَيْنَهُ مِنْ امْرَأَةٍ حَرَامًا حَسْرَةَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُسَيِّمًا بِمَسَامِيرٍ مِنْ نَارٍ حَتَّىٰ يَقْضِيَ اللَّهُ تَعَالَىٰ بَيْنَ النَّاسِ ثُمَّ يُومَرُ بِهِ إِلَى النَّارِ** ۳: کسی که نگاه پُری به زن نامحرم کند، یعنی با یک نگاه خیره، به طور کامل او را برانداز کند، خدای متعال در روز قیامت او را به حالی محشور میکند که با میخهای آتشین او را به چهار میخ کشیده‌اند و او همین‌طور به چهار میخ است تا اینکه خدا حسابرسی اعمال تمام خلق را انجام دهد، بعد که این کار تمام شد، خدا امر میکند اکنون او را وسط آتش دوزخ بیندازد. ۱- مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۲۰۴۱-۲۰۴۰. مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۳۰۴۰-۳۰۴۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۱۳. اگر مرد بداند در قیامت هم، این نگاه‌های شهوت‌آلود، او را رها نمیکنند، به صورت ارادی نگاه خود را کنترل میکند. چهارم. در جامعه‌ای که این آلودگی وجود دارد، مرد مومن باید نیروی اراده‌ی خود را با ریاضت‌های شرعی، مثل روزه گرفتن تقویت کند. روزه، مقاومت در برابر هوس خوردن است. این مقاومت نیروی تقوا را در انسان ایجاد میکند. لذا در آیه‌ی روزه هم می‌فرماید: **كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ** ۱: روزه بر شما واجب شد، همان‌طور که بر کسانی که پیش از شما بودند واجب گردید؛ شاید پرهیزگار شوید. یعنی روزه چون نوعی مقاومت در برابر هوس‌های نفس است، نیروی تقوا و اراده را در انسان ایجاد میکند. در غیر روزه هم شخص می‌تواند با ترک مشتهیات مباح، اراده‌ی خود را تقویت کند. مثلاً خوردن چیزی حرام نیست و ایرادی ندارد؛ ولی خوردنش ضرورت حیاتی ندارد. شخصی که هوس خوردن آن را دارد؛ اگر جلوی خود را بگیرد و آن را نخورد، کم‌کم نیروی اراده در او قوی می‌شود. اشتغال به عبادات مستحب هم در این جهت مؤثر است. عمل کردن به این نوع اعمال عبادی، داوطلبانه است و فرد اگر انجام ندهد، کسی او را مواخذه نمیکنند. وادار کردن خود به مستحبات و غلبه بر تنبلی و راحت‌طلبی، تمرینی است که اراده‌ی ایمانی و تقوای دینی را در انسان تقویت میکند. به نیروی اراده و تقوا، شخص زورش به خودش می‌رسد؛ یعنی در حالی که هوس و ۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۳. نفسانیات مرد طالب نگاه دوختن به زن خودآرا و جلوه‌فروشی و طّیّازی است، با اراده‌ی قوی، نگاهش را فرومی‌پوشاند و نگاه نمیکنند، هم‌دل و هم‌دیده‌ی خود را از دیدن منصرف میکند. پنجم. نگاه ندوختن به زن نامحرم، یک واجب شرعی است. چشم پوشیدن واجب شرعی است. همان‌طور که مرد مسلمان نماز می‌خواند و روزه می‌گیرد و وظایف شرعی‌اش را انجام می‌دهد؛ باید خود را به این مسئله هم به عنوان یک واجب شرعی، مقیّد کند. خداوند متعال به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: **قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ** ۱: به مردان مومن بگو نگاه‌های خود را از نگریستن به زنان نامحرم فروپوشانند. امیرالمؤمنین علیه السلام در توصیف متّقین فرمودند: **غَضُّوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ** ۲: انسان‌های اهل تقوا، نگاه‌های خود را از آنچه خدا بر آنها حرام کرده است، فرومی‌پوشانند. پس مرد باید همانند تکالیف شرعی دیگری که انجام می‌

دهد، خود را به انجام این تکلیف شرعی مقید کند. ششم. مرد باید بداند نگاه‌های هوس‌آلود و شهوانی او وقتی به یک زن باحیا می‌افتد، او را اذیت میکند. مردی که به نگاه هوس‌آلود انداختن به زن‌ها عادت کرده است، خانم‌های متدین، باتقوا و محجبه هم از معرض نگاه‌های گزنده‌ی او مصون نیستند. مکرر خواهان متدین از دست این خصوصیت منفی برخی از مردها نالیده‌اند که با این همه پوشش که من دارم؛ آیا نگاه او آن قدر گزنده است که آدم را کاملاً به هم می‌ریزد. این مرد ممکن است کارمند فلان قسمت یا استاد فلان درس یا مدیر فلان مجموعه باشد و زن هم مجبور است به علت کاری که دارد، نزد او برود. نگاه او این زن متدین و باحیا و عقیف را شکنجه می‌دهد. همه‌ی زن‌ها که از اینکه بتوانند نگاه مردی را به سمت خود جلب کنند، لذت نمی‌برند. بسیاری از زن‌ها پاکدامن و عقیفند و مرد باید بداند با نگاه آلوده‌اش چه شکنجه‌ای به آنها می‌دهد. در نتیجه، اگر مرد تقوا و طهارت روح پیدا کند و این گونه نگاه‌های هوس‌آلود در او وجود نداشته باشد، زن‌های پاکدامن در عرصه‌ی اجتماع می‌توانند از آرامش بیشتری برخوردار باشند. اینها دلایلی بود که نگاه نکردن مرد را ایجاب میکند. ۱- سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۰، ۲- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۳.

ازدواج

نکته‌ی بعد این است که مرد باید دست از راحت‌طلبی و فرار از تشکیل خانواده بکشد. بله! به عهده گرفتن مسوولیت خانواده، امر دشواری است. هم تأمین نیازهای مالی خانواده و هم مدیریت خانواده و برخورد با مشکلاتی که ممکن است ظهور کند، کار سختی است و فرد اگر مجرّد باشد راحت‌تر است. ولی وظیفه‌ی شرعی و عقلی مرد است که تن به این دشواری بدهد و دست از راحت‌طلبی بکشد. چون یکی از فوائد تشکیل خانواده این است که راهی پاک و اخلاقی برای برطرف کردن نیازهای جنسی برای زن و مرد فراهم میکند و سبب می‌شود زن و مرد طهارت روح و بدن و دیانت خود را حفظ کنند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: مَنْ تَزَوَّجَ فَقَدْ أَحْرَضَ نِصْفَ دِينِهِ ۱: کسی که ازدواج میکند، نیمی از دین خود را در امن و امان قرار می‌دهد و از معرض خطر حفظ میکند. پس مردها نباید از تن دادن به مسوولیت تشکیل خانواده فرار کنند. باید از راحت‌طلبی و مسئولیت‌گریزی پرهیز کنند و از این طریق، خود را از فشاری که برای حفظ تقوا بر خویش وارد میکنند رها سازند. چون این فشار، اذیتشان میکند و به جسم و اعصاب و روان آنها آسیب وارد می‌آورد. اسلام ازدواج را گذاشته است تا اشخاص بدون فشار وارد آوردن به خود، پاک زندگی کنند. توصیه‌ی اسلام این است که مردها به عنوان یک وظیفه‌ی دینی تشکیل خانواده دهند. مردی که امکان ازدواج دارد و ازدواج نمیکند، روی زمین که راه می‌رود، زمین او را نفرین میکند و در گناه تمام زنان مجردی که به انحراف اخلاقی کشیده می‌شوند و اگر این مرد با هر یک از آنها ازدواج میکرد، آن زن منحرف نمی‌شد، سهیم است.

چند تذکر مهم

در پایان مبحث حجاب، بیان چند نکته ضروری به نظر می‌رسد. ۱. وقار و متانت، سنگینی و وزانت، و حجب و حیا، صفات ارزشمندی‌اند که جنسیت نمی‌شناسند و برای زن و مرد، به یکسان لازم است. چنان که جلف بودن و سبکی و بی‌حیایی و هرزگی، برای هر دو مذموم است. پس مرد هم باید متانت، وقار و حیا داشته باشد. ۱- مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۴، ص ۳۱۵، ۲. مردها هم اخلاقاً مجاز نیستند بگونه‌ای خودآرایی کنند و لباس بپوشند و رفتار نمایند که توجه زنان را به بدن و جنسیت خود جلب کنند. البته با توجه به اینکه نوع و آستانه‌ی تحریک‌پذیری در مرد و زن متفاوت است؛ حد پوشیدگی مرد و زن با یکدیگر متفاوت است. در جامعه‌ی اسلامی، مرد و زن باید با شخصیتشان در جامعه ظاهر شوند؟ نه جنسیتشان. ۳. در آفرینش، مرد مظهر صلابت و

قدرت و زن مظهر عطف و لطافت است. آرایش و زیور، مرد را از صلابت می اندازد و ارزش او را در نظر زن هم می‌کاهد. بنابراین مرد برای حفظ هویت و ارزش خود، باید از روی آوردن به خودآرایی بپرهیزد. ۴. حرمت نگاه به نامحرم منحصر به مردان نیست. زن هم باید به مرد نامحرم نگاه نرزد. قرآن کریم به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید: قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ ۱: به زنان مومن بگو چشمان خود را فرو و پوشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: اِشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى امْرَأَةٍ ذَاتِ بَعْلِ مَلَاتِ عَيْنَهَا مِنْ غَيْرِ زَوْجِهَا ۲: خشم خداوند بر زن شوهرداری که به مردی جز همسرش نگاه بدوزد، شدید شد. ۱- سوره ی نور، آیه ی ۳۱. ۲- مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۳۹.

فصل ششم: پاسخ به پرسش‌هایی در زمینه ی احکام و حقوق زن در اسلام

اشاره

تحت تأثیر فرهنگ غربی، در جامعه ی کنونی ما سوال‌های زیادی راجع به شخصیت، حقوق و جایگاه زن مطرح می‌باشد. لذا دانستن بحث‌های علمی و دینی در این زمینه برای همگان لازم و مفید است؛ تا هم ذهن خودشان به شبهات آلوده نشود و هم افراد مذهبی بتوانند با منطقی و استدلال، در محیط‌های علمی و در سطح جامعه، پاسخگوی این گونه سوالات باشند و در جهت رفع شبهات گام بردارند. پیش از پرداختن به پاسخگویی به شبهات و سوالات مزبور، ذکر نکاتی را لازم می‌دانیم.

ذائقه ی روح و مقدرات و مقررات الهی

برای درک شیرینی و حلاوت مقدرات و مقررات الهی باید طبع و سلیقه مان با آنچه خدای متعال رقم زده و مقدر و مقرر نموده است منطبق شود. خیلی از تلخکامی‌هایی که در زندگی داریم به این علت است که ذائقه ی روح ما از تعادل فطری خود منحرف شده است. اگر ذائقه ی روح سالم باشد، می‌فهمد آنچه خداوند مقدر می‌فرماید شیرین‌ترین چیز ممکن است. منتها ذائقه وقتی بیمار و از تعادل طبیعی منحرف می‌شود، چیزهای شیرین را تلخ احساس می‌کند. مثل مریض‌هایی که شیرین‌ترین چیز را هم که می‌خورند، در کامشان تلخ است. ما نیز اگر تلخی‌هایی در زندگی احساس می‌کنیم عمدتاً به این علت است که ذائقه ی روحمان منحرف شده است و از تعادل فطری و طبیعی بیرون رفته است. اگر سیگاری را به فرد سالمی که معتاد به دود و مواد دُخانی نیست بدهند، از کشیدنش رنج می‌برد و به سرفه می‌افتد و از دود سیگار، نفس و قلبش می‌گیرد و کلافه می‌شود و نمی‌تواند آن را تحمل کند. امّا وقتی این فرد سالم، به سیگار معتاد می‌شود، اگر دود وارد ریه اش نشود کلافه می‌شود. طبع این شخص به هم ریخته و از تعادل طبیعی خارج شده است و دود به او لذت می‌بخشد و تنفس هوای آزاد و لطیف برای او رنج آور خواهد بود. انسان از نظر خلقیات و روحیات این گونه است. وقتی از فطریات خود جدا می‌شود و به بیماری محبت دنیا معتاد شده، به سمت تضاد با فطرت کشیده می‌شود، ذائقه ی روحش تغییر می‌کند. آن وقت چیزهایی که خدا مقدر و مقرر کرده است، به ذائقه اش شیرین نیست. اما اگر به فطرت الهی خود بازگردد و سلامت خود را دوباره به دست آورد و مانند معتادی که ترک اعتیاد می‌کند، از اعتیادهای اخلاقی و روحی خلاصی یابد، خواهد دید که تمام مقدرات و مقررات الهی شیرین‌ترین چیزهای قابل تصورند. مطالبی را که ذیلاً بیان می‌شود، اگر به کامان شیرین نیست، دست کم ذهنمان را متقاعد کنیم، تا ان شاءالله با بازیافتن تعادل و سلامت فطریمان، به تدریج کام جانمان نیز با آن همسو شود و شیرینی آن را درک کنیم.

چرایی احکام الهی

اصل اینکه ما باور داریم که به دین نیازمندیم و لذا به دنبال دین آمده ایم، حتی از اعتقاد به این است که اندیشه‌ی ما به این نتیجه رسیده است که عقل بشر به همه چیز راه ندارد. چون اگر عقل همه چیز را می‌توانست کشف کند، نیازی به دین نداشتیم. در عرصه‌ی پزشکی خداوند پیامبر نفرستاد؛ چون امور پزشکی را بشر با عقل و تجربیات عملی خود می‌توانست کشف کند. اما در حوزه‌ی دین پیامبر فرستاد، چون همه‌ی چیزهایی را که در حوزه‌ی دین است، عقل بشر نمی‌تواند کشف کند. این سخن که من باید دلیل همه‌ی چیزهایی که در دین آمده است را بفهمم؛ به این معنی است که نیازی به دین نداریم. چون اگر می‌شد دلیل و چرایی همه‌ی چیزهای گفته شده در دین را با عقل بشری فهمید، خداوند می‌فرمود: خودتان کشف کنید و پیامبر نمی‌فرستاد، همان طور که در علم پزشکی پیامبر نفرستاد و گذارد خود بشر مسائل پزشکی را کشف کند. همین که نیاز به دین را باور داریم، یعنی باور داریم حرف‌هایی در دین وجود دارد که عقل ما نمی‌تواند چرایی آن را بفهمد. چرا نماز صبح را دو رکعت و نماز ظهر را چهار رکعت باید خواند؟ چرا ماه رمضان باید روزه گرفت و ماه شوال نباید روزه گرفت؟ چرا مراسم حج باید در ماه ذی حجه برگزار شود و در ماه رجب انجام نمی‌شود؟ عقل به چرایی بسیاری از احکام راه ندارد. این گونه نیست که همه‌ی آنچه در دین آمده است، در دسترس اندیشه‌ی بشر باشد. بُرد عقل بشر محدود است. عقل در حیطه‌ی بُرد خود، کارایی بسیار ارزشمندی دارد، اما نمی‌تواند فراتر از آن را درک کند و اینجاست که نیازمند می‌شویم پیغمبر بیاید. افرادی می‌گویند تا علت فلان حکم را ندانیم، به آن عمل نمی‌کنیم. به این افراد می‌گوییم اگر شما می‌توانستید چرایی اش را بفهمید اصلاً حکم نازل نمی‌شد که بخواهید عمل کنید یا نکنید. همین که حکم الهی آمده است یعنی این حکم، چیزی است که عقل بشر به آن نمی‌رسد. پس موقوف کردن عمل به هر یک از احکام، به اینکه فلسفه‌ی این حکم را بدانیم، با اعتقاد به نیاز بشر به انبیای الهی، تضاد و تعارض دارد. باید دندان این طمع را که همه‌ی چرایی احکام دانسته شود، کند. عقل حداکثر به گوشه‌هایی از حکمت‌های برخی از احکام می‌تواند پی‌ببرد. توقع درک تمامی حکمت‌ها و علل کلیه‌ی احکامی که براساس علم بی‌نهایت الهی وضع شده است، با عقلی که به فرموده‌ی قرآن کریم، از آن علم بیکران، جز اندکی نصیبتش نشده است،^۱ توقعی نابجاست. عقل چیز ارزشمندی است لکن کاربرد محدودی دارد؛ کامپیوترهای مختلف با توانمندی‌های مختلفی وجود دارند. یک کامپیوتر معین توانمندی تعریف شده‌ی دارد و نرم افزارهای خاصی را می‌تواند اجرا کند و قدرت اجرای نرم افزارهایی را که نیازمند به ظرفیت بالاتری است ندارد؛ ولی به این معنی نیست که این کامپیوتر به درد نمی‌خورد و باید آن را کنار گذاشت. بلکه در حیطه‌ی کارایی خود بسیار دقیق و ارزشمند است؛ اما فراتر از آن حیطه، هیچ کارایی ندارد. عقل ما هم مثل کامپیوتر دامنه‌ی کارایی خاصی دارد. در این دامنه بسیار هم ارزشمند است و دین نیز از آن بسیار تجلیل کرده و به آن بها داده است. اما فراتر از آن را نمی‌تواند بفهمد. خود عقل این محدودیت توانایی خود را درک میکند و تشخیص می‌دهد و لذا به دین رو می‌آورد. ۱- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۵ نکته‌ی دیگری که لازم است به آن اشاره شود، این است که اگر عمل به احکام بعد از فهمیدن چرایی و فلسفه‌ی احکام و برای نیل به خاصیت آن باشد، عمل، عمل عبادی نیست. عبودیت و تعبد جایی ظاهر می‌شود که فرد چرایی را نمی‌فهمد و صرفاً چون خدا امر نموده است فرمان می‌برد. فرمان بردن از دین به شرط فهمیدن چرایی، یک نوع فرعونیت و ادعای خدایی کردن است. عقل ما می‌گوید تبعیت از داناتر و متخصص، امری واجب است. بیمار که می‌شویم نزد پزشک می‌رویم. چرایی تجویزهای او را، که فلان دارو را قبل از غذا و آن یکی را بعد از غذا و هر یک را چه مقدار بخور، هم نمی‌دانیم؛ اما چون به تخصص او اعتماد داریم، هر چه گفت اطاعت می‌کنیم. خدای متعال دست کم به اندازه‌ی یک پزشک که در کار خود خبره است و از ما بیشتر می‌داند. چطور به پزشک نمی‌گوییم تا چرایی تجویزهای تو را نفهمیم به نسخه‌ات عمل نمی‌کنیم؛ اما به خدا که می‌رسیم می‌گوییم تا دلیل احکام تو را نفهمیم، به آنها تن نمی‌دهیم. این نکته در حوزه‌ی احکام زن و مرد نیز قابل طرح است.

حکمت و عدالت الهی در مورد زن و مرد

با شناختی که از خدا و آفرینش داریم، می دانیم اولاً خدای متعال این عالم را هدفمند و بر پایه ی حق و عدل آفریده است. قرآن کریم می فرماید: وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ ۱: آسمانها و زمین و ۱- سوره ی حجر، آیه ی ۸۵. آنچه بین آنهاست را جز به حق نیافریدیم. در حدیثی داریم: بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ ۱: آسمانها و زمین بر پایه ی عدل برپاشد. ثانیاً خداوند هر موجود را بر اساس مقتضیات فطری و آفرینشی آن، به سمت کمال سوق می دهد. قرآن کریم می فرماید: رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى ۲: پروردگار ما کسی است که آنچه را لازمه ی آفرینش هر چیز بود به آن عطا کرد؛ سپس آن را هدایت نمود. ثالثاً اینکه خدای عادل، محال است ذره ای به موجودی ظلم کند. قرآن کریم می فرماید: إِنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ ۳: خداوند مطلقاً به بندگان ستم نمیکند. لَا يُظْلِمُ النَّاسَ شَيْئاً ۴: خداوند هیچ ستمی به انسانها نمیکند. در نتیجه خداوند ذره ای به انسان ها، چه زن و چه مرد، ظلم نمیکند. بر این اساس خداوند در احکامی که وضع کرده است، حق زن را تضییع نمیکند. ظلم، یا افراط است یا تفریط؛ و خداوند در مورد زن و مرد هیچ ظلمی نمیکند و باری سنگین تر از توان هر یک بر دوش آنها نمی گذارد و وظیفه ای که ظرفیتش را در آفرینش در او قرار نداده است، به وی محول نمیکند و متقابلاً قابلیت ها و ظرفیت هایی را که در هر یک قرار داده است، راکد و غیر فعال رها نمیکند و با احکام خود، هر یک را به سوی کمال خویش سوق می دهد. احکام اسلام بر اساس ویژگی های تکوینی زن و مرد مقرر شده است و جنبه ی اعتباری و حقوقی ندارد. ۱- احسائی، عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۰۲. ۲- سوره ی طه، آیه ی ۵۰. ۳- سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۸۲ و سوره ی انفال، آیه ی ۵۱ و سوره ی حج، آیه ی ۱۰. ۴- سوره ی یونس، آیه ی ۴۴.

زن و مرد از دید اسلام

از دیدگاه اسلام منزلت انسانی زن و مرد کاملاً با هم برابر است. در آیات فراوانی از قرآن کریم، وقتی به زن و مرد به عنوان یک انسان نگریسته شده است، هر دو در یک تراز قرار داده شده اند. به بعضی از این آیات اشاره میکنیم. اِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ... وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيراً وَالذَّاكِرَاتِ أَعْيَدَ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْراً عَظِيماً ۱: کسانی که در برابر خدا تسلیم باشند، خواه زن و خواه مرد؛ کسانی که دل به خدا سپرده باشند و ایمان به خدا آورده باشند، خواه زن و خواه مرد؛ کسانی که فرمانبر و مطیع خدا باشند، خواه زن و خواه مرد؛ کسانی که صدق داشته باشند، خواه زن و خواه مرد؛ کسانی که پاکدامنی داشته باشند، خواه زن و خواه مرد؛ کسانی که فراوان یاد خدا کنند، چه زن و چه مرد؛ برای این گونه افراد، خداوند مغفرت و اجر عظیمی تدارک دیده است. وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ، فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيراً ۲: کسی که عمل صالح انجام دهد در حالی که ایمان داشته باشد، چه مرد و چه زن، وارد بهشت می شود و سرسوزنی به آنها ظلم نمی شود و حقوقشان ضایع نمی گردد. وَمَنْ عَمِلَ صَالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ ۱- سوره ی احزاب، آیه ی ۳۵. ۲- سوره ی نساء، آیه ی ۱۲۴. یُرزقونَ فیها بغيرِ حساب ۱: کسی که عمل صالح انجام دهد در حالی که مومن باشد، خواه مرد و خواه زن، داخل بهشت می شود و رزق الهی بی حساب نصیبش می شود. فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ... ۲: پروردگار خواسته ی آنها را اجابت نمود و فرمود من عملی هیچ عمل کننده ای را، خواه مرد و خواه زن، ضایع نمیکند. بنابراین در قرآن کریم، جایی که ارزش های انسانی مطرح است، خدای متعال یک سرسوزن بین زن و مرد تفاوت قائل نشده است. جنبه های انسانی ناظر بر روح است. وجود ما دست کم سه لایه دارد. یکی جسم است، که لایه ی روین وجود ماست. دوم نفس یا روان است، که جایگاه خصلت ها و خلقیات و

روحیات و گرایش‌های ما می‌باشد و سوم روح است که کانونی‌ترین و اصلی‌ترین بخش وجود ماست. اگر فقط جنبه‌ی روح را در نظر بگیریم، یعنی این قدرت را داشته باشیم - این قدرت قابل به دست آوردن است - که خلق بدن کنیم، یعنی از بدنمان جدا شویم، و کار سنگین‌تر اینکه خلق نفس کنیم، یعنی از نفس هم جدا شویم، و این دو دست لباس را از پیکر روح خود بیرون آوریم؛ زن و مردی نخواهیم داشت؛ بلکه موجود واحدی به نام انسان داریم. یعنی روح انسانی مذکر و مؤنث ندارد. در بُعد روح انسانی، زن و مرد مطرح نیست. همه‌ی ارواحی که خدا آفرید، همه از روح الهی که از امر ربّ است نشأت ۱- سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۴۰. ۲- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۹۵. گرفته‌اند و هیچ تفاوتی بین زن و مرد نیست. قرآن کریم می‌فرماید: وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي ۱: و در او از روح خود دمیدم. قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي ۲: بگو روح از امر پروردگار من است. در مرتبه‌ی روح، زن و مرد و جنسیت حضور ندارد. خدای متعال آن هنگام که خواست ارواح را که مثل هم بودند به این عالم بفرستد، آنها را به دو دسته تقسیم کرد. به دسته‌ی اول یک دست لباس رو و یک دست لباس زیر مردانه و به دسته‌ی دیگر یک دست لباس رو و یک دست لباس زیر زنانه داد. لباس رو یعنی بدن و جسم، لباس زیر یعنی نفس و روان. و این چنین، بر اساس طراحای ای که خدا برای نظام این عالم کرد، روح‌ها به دو گروه زنان و مردان تقسیم شدند. خدای متعال در این عالم یک سلسله وظایف و نقش‌ها برای زنان و یک سری وظایف و نقش‌ها برای مردان پیش‌بینی کرده است و متناسب با این وظایف و نقش‌ها، سرمایه‌ها و امکانات متفاوتی را به نفس و جسم هر یک از آنها داده است. اما این سرمایه‌ها و نقش‌های متفاوت، هیچ تفاوت ۱- سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۲۹ و سوره‌ی ص، آیه‌ی ۷۲ این که فرمود از روح خود در او دمیدم، نه اینکه نعوذ بالله خدا روح و جسم دارد و مقداری از روح خود را در پیکر ما دمید. خداوند هرگاه بخواهد از ارزش‌والای چیزی نزد خود خبر دهد، آن را به خود نسبت می‌دهد. همچون مسجدالحرام را که بیتی: خانه‌ی من (سوره‌ی حج، آیه‌ی ۲۶) و روزهای خاص را که آیامُ اللّهِ: روزهای خدا (سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۵) خوانده است. خداوند روح را که مخلوقی عظیم‌تر از ملائکه و مقرب‌ترین موجود به خداست، آفرید و سپس از آن در پیکر انسان دمید. ۲- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۵ ارزشی بین زن و مرد ایجاد نمی‌کند. به عنوان مثال فرض کنید مدیر یک سازمان دو معاون دارد. یکی معاون اداری و دیگری معاون مالی. منزلت این دو معاون، از نظر تراز سازمانی، یکسان است و هیچ‌کدام بالاتر از دیگری نیست، هر دو معاونند. حقوقشان به یک میزان است. منزلت و اختیاراتشان هم مساوی است. اما دو حوزه‌ی وظایف تخصصی متفاوت دارند. معاون اداری، برنامه‌ریزی‌های تأمین، تربیت، نظارت و ارزشیابی نیروی انسانی و امور مربوط به جذب، استخدام، انتصاب، ارتقاء و بازنشستگی را به عهده دارد که کارهای نیروی انسانی سازمان است. اما معاون مالی باید برنامه‌ها را براساس معیارهای مالی، به بودجه تبدیل کند و بودجه را برآورد کند، آن را پیشنهاد دهد، دنبال تصویبش باشد، پس از تصویب، به تخصیص بودجه پردازد و نظارت حین اجرا و بعد از اجرای بودجه را داشته باشد که اینها امور مالی سازمان می‌باشند. هر یک از این دو معاونت دارای شرح وظایف تخصصی جداگانه‌ای است و تصدی هر یک مستلزم تخصص و مهارت‌های متفاوتی می‌باشد. کسی که می‌خواهد معاون اداری موسسه شود، باید تحصیلات و توانمندی تخصصی‌اش در حوزه‌ی مدیریت اداری باشد و کسی که می‌خواهد مدیر مالی موسسه شود، باید تحصیلات و تخصصش در حوزه‌ی امور مالی باشد. دو شرح وظیفه‌ی مختلف، دو نوع تخصص مختلف را می‌طلبد؛ در حالی که هر دو معاون از نظر تراز سازمانی یکسان و هم‌ترازند. هیچ‌کدام بالاتر از دیگری نیست. در نظام آفرینش و سازمان خلقت، زن و مرد دو معاونند. به تناسب وظایفی که زن دارد، سرمایه‌ها و توانمندی‌هایی در وجودش قرار داده شده است. مرد هم به تناسب وظایف دیگری که دارد، توانمندی‌ها و سرمایه‌های دیگری در وجودش تعبیه شده است. پس زن و مرد در بُعد روح یکسان و در بُعد جسم و نفس با هم متفاوتند. هیچ شخص عاقلی نمی‌تواند این تفاوت را انکار کند. گرچه گروهی از فمینیست‌ها امروزه حرف‌هایی می‌زنند که هر کودک عاقلی هم به آنها می‌خندد؛ ولی واقعیت این است که زن و مرد در بُعد جسم و در بُعد فقس با هم متفاوتند. حرف‌های فمینیست‌ها که می‌گویند برخوردهای اجتماعی متفاوت با زن و مرد سبب شده

است که زن‌ها ظریف‌تر، لطیف‌تر، شکننده‌تر، عاطفی‌تر و مردها پرحلاکت‌تر، جدی‌تر و قوی‌تر باشند؛ حرف‌های مفت و باطلی است و از نظر علمی و منطقی هیچ جایگاهی برای پذیرش ندارد. نوزاد دختر و پسر از همان روز آغاز تولد با هم تفاوت دارند. در سنین کودکی که هنوز کودک هنجارهای اجتماعی را نشناخته است و برخوردهای متفاوت جامعه را ندیده است، یعنی از همان ماه‌های اول، دختر بچه‌ها و پسر بچه‌ها با هم متفاوتند. در آفرینش هر یک، سرمایه‌ها متناسب با نقش‌هایشان در وجودشان قرار داده شده است. خدای متعال این دو معاونت را مکمل هم آفریده است. زن و مرد مکمل هم می‌باشند. هیچکدام طفیلی نیستند که بگوییم اصل مرد است و زن طفیلی مرد است؛ یا آن‌طور که فمینیست‌ها می‌گویند، اصل زن است و مرد طفیلی زن است. از نظر اسلام هیچکدام از اینها درست نیست. اساساً اسلام با جنسیت محوری مخالف است. اسلام ارزش مدار و فضیلت محور است. قرآن می‌فرماید: فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا^۱: خداوند مجاهدان را بر نشستگان با اجر بزرگی برتری داده است؛ يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ^۲: خداوند کسانی از شما را که ایمان آوردند و کسانی را که به آنها دانش عطا شده است به درجاتی رفعت می‌بخشد؛ اِنْ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقِيكُمْ^۳: هر آینه بزرگوارترین شما در نزد خدا پرهیزگارترین شماست. پس ارزش و ملاک برتری در اسلام، جهاد، ایمان، دانش و تقواست؛ نه مرد یا زن بودن و این ارزش‌ها، زن و مرد نمی‌شناسد. نه مرد بودن مرد شرافتی برای مرد است و نه زن بودن زن شرافتی برای او. آنچه که شرافت است، ارزش‌های واقعی است. اقتضای نقش مادرانه‌ای که خدای متعال برای انسان‌سازی به زن سپرده، لطافت و عواطف بسیار قوی است که در وجود او قرار داده است و مرد از چنین عواطفی محروم است. یعنی عواطف مرد خیلی ضعیف‌تر از عواطف زن است. اگر بخواهیم مرد و زن را از نظر عاطفه مقایسه کنیم و کمال عاطفه را آنچه در زن است در نظر بگیریم، مردها ناقص‌العاطفه و زن‌ها کامل‌العاطفه می‌باشند. زن عواطف بسیار قوی‌ای دارد که به او توانایی نقش مادرانه و انسان‌سازی داده است. متقابلاً خدای متعال به اقتضای نقشی که به مرد سپرده است، صلابت، جدیت و حسابگری، یعنی عقل جزئی قوی‌تری به او داده است. دو گونه ۱- سوره ی نساء، آیه ی ۹۵. ۲- سوره ی مجادله، آیه ی ۱۱. ۳- سوره ی حجرات، آیه ی ۱۳. عقل وجود دارد. یکی عقل الهی که به موجب روایات: اَلْعَقْلُ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ اُكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ^۱: عقل چیزی است که خدای رحمان با آن عبادت و بندگی می‌شود و به وسیله ی آن بهشت الهی جلب می‌شود. جایگاه این عقل در روح است و مرد و زن در آن یکسانند. دوم عقل جزئی یا عقل حسابگر و عقل ابزاری، که تمشیت امور مادی این عالم را میکند. عقلی که چرتکه می‌اندازد. این عقل ابزاری و کاسبکار و چرتکه انداز، در مرد قوی‌تر از زن است. زن موجود عاطفی‌تر و مرد موجود حسابگرتری است. زن موجود عاشق‌پیشه‌تر و مرد موجود تاجر‌پیشه‌تری است. و اینکه می‌گویند مردها کامل‌العقل و زن‌ها ناقص‌العقلند، منظور عقل الهی نیست. چون عقل الهی، زن و مرد نمی‌شناسد. بلکه منظور این است که زن آن قدر اهل چرتکه انداختن و حسابگری و سود و زیان نیست. آن قدر کاسبکارانه به زندگی نگاه نمی‌کند، لطیف‌تر و عاطفی‌تر نگاه می‌کند و راحت‌تر می‌تواند از مسائل مادی بگذرد. عواطف قوی و لطیف زنانه و جسم زن، برای نقش انسان‌سازی مناسب است و جدیت و کمتر عاطفی بودن و بیشتر حسابگر بودن مرد و خشونت پیکر مردانه ی او، با تمشیت امور مادی این عالم متناسب است. این یک تقسیم وظیفه است و هیچ کدام بر دیگری برتری ندارند. گاهی دیده می‌شود تحت تأثیر تفکرات فمینیستی، بعضی خانم‌ها افتخار میکنند و گمان میکنند خیلی رشد کرده‌اند که نقش مادرانه را ترک ۱- کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۱. کرده‌اند و نقش مردانه به عهده گرفته‌اند. آیا اگر خانمی مهندس معدن شود و به دوست متری عمق زمین برود و زغال سنگ استخراج کند یا مهندس عمران و ساختمان شود و پل و برج مسکونی بسازد، کاری مهم‌تر از انسان‌سازی کرده است؟ ارزش هر حرفه و شغل، به محصولی است که تولید میکند. آیا نقش انسان‌سازی بالاتر و بزرگتر است یا نقش ساختمان‌سازی؟ ترک نقش مادرانه افتخار و رشد نیست، اشتباه بسیار بزرگی است. زن ارزش‌های بلند و بزرگی را که در وجودش است، نشناخته است که وقتی به او می‌گویند نقش زنانه‌ات را ایفا کن، احساس میکند دارند او را تحقیر میکنند و گمان

میکند اگر نقش زنانه ی خود را رها کند و در سیمای یک مرد در جامعه حاضر شود، خیلی رشد کرده است. این یک نوع خودکم بینی و خود ناباوری در زن است. زن اگر عظمت نقشی را که خدای متعال در آفرینش به او سپرده است بشناسد، می فهمد که نقشش بسیار مهم تر از نقش مرد است. کاری را می تواند انجام دهد که هیچ مردی نمی تواند انجام دهد. یک مرد می تواند پل بسازد، زن هم می تواند درس پل سازی بخواند و پل بسازد، اما نقشی که زن می تواند ایفا کند، یعنی انسان سازی، از مرد بر نمی آید. چون سرمایه ی لازم برای ایفای این نقش را ندارد. عاطفه ی قوی ای که خداوند در وجود زن قرار داده است، به او حلم و صبوری و ایثاری می دهد که می تواند نقش بسیار عظیم مادرانه را ایفا کند و انسان پروراند. مردها آن عواطف قوی را ندارند. لذا آن حوصله را هم ندارند. بارها دیده ایم بچه ی شیرخواره وقتی شروع به شیون زدن میکند و از پدر خواسته می شود او را نگه دارد، پس از لحظاتی، مرد خسته می شود و کودک را به مادر باز می گرداند و می گوید حوصله ندارم. نقش مادرانه بزرگترین نقش در عالم است و خدا این نقش را به زن سپرده است. آیا این افتخار نیست؟ در این دنیای به اصطلاح پیشرفته از نظر علم و دانش و تکنولوژی و تخصص، یک خانم فمینیست اروپایی که خیلی هم صاحب نام است، به عنوان روشنفکر و نظریه پرداز یک نهضت اجتماعی، می گوید زن ها قرن های زیادی جسم خود را در اختیار مردها قرار دادند و دیگر نباید این کار را بکنند و برای ارضای نیازهای جنسی هم باید به همجنسان خود روی آورند. به این خانم می گویم تکلیف استمرار نسل بشر چه می شود؟ می گوید سلول های جنسی زن و مرد را در آزمایشگاه با هم ترکیب کنند و بچه درست کنند و در دستگاه رشد دهند. این طرز فکر را کدام زن عاقلی تأیید میکند؟ زن باید نقش بزرگ خود را بشناسد تا فکر نکند که اگر در نقش یک مرد ظاهر شود، خیلی مهم تر شده است. این القاء غرب است که در پی استثمار اقتصادی و بهره کشی از زن بود. وقتی دوران صنعتی دنیای غرب شروع شد و مجتمع ها و شهرهای بزرگ صنعتی در اروپا ایجاد شدند، طبیعتاً مجتمع های عظیم کاری هم به وجود آمد و تعداد زیادی از کارگرها در این شهرهای صنعتی جمع شدند. وقتی کارگرها همدیگر را دیدند، دریافتند که در مجموع، قدرت عظیمی هستند. از آن طرف هم سرمایه داری سعی داشت با کمترین دستمزد، بیشترین کار را از کارگران بگیرد. استثماری که سرمایه دار میکرد، محیط های کار بسیار آلوده و غیر بهداشتی، شرایط کاری بسیار سخت، ساعات کار طولانی و مزد بسیار اندک، کم کم کارگرها را به سمت مبارزات سندیکالیستی کشاند. اعتصاب ها و حرکت های اعتراض آمیز توسط کارگران شروع شد و چرخ صنعت داشت متوقف می شد که سرمایه دارها به یک ترفند دست زدند، و برای اینکه از کارگرهای مرد معترض رها شوند، به سراغ کودکان و زنان رفتند. دیدند زنان و بچه های کم سن و سال می توانند نیروهای کار بسیار ارزان قیمتی باشند و قدرت اعتراض و اعتصاب هم ندارند. امّا آن روز زن نقش مادرانه را در خانه ایفا میکرد. سرمایه دارها برای اینکه زن را از خانه بیرون بکشند، به ترفند برابری حقوق زن و مرد و نقش اجتماعی زن روی آوردند و شعار دادند که زن ها از مردها کمتر نیستند و بهتر از مردها می توانند در جامعه نقش ایفا کنند. شعارهای برابری زن و مرد و تأکید بر نقش اجتماعی زن و امثال آن، ترفند سرمایه داری برای به دست آوردن کارگرهایی با مزد کم و بدون نیروی اعتراض و اعتصاب در شرایط کار نامناسب و بسیار بد بود. نکته ای دیگر که اشاره به آن خالی از لطف نیست این است که عواطف سرشاری که خداوند به زن داده است غیر از اینکه امکان ایفای نقش والای مادرانه را به او می دهد، در وادی سیر و سلوک عرفانی هم سرمایه ی عظیمی برای او به حساب می آید که واقعاً جای قدردانی و شکر دارد. تجربیات عارفانه مستلزم عبور از حجاب عالم طبیعت است. از یک سو سقف عالم حس و طبیعت را همان عقل حسابگر می سازد. از سوی دیگر تنها نیرویی که می تواند این سقف را بشکافد تا بتوان از پرده و حجاب عالم حس بیرون رفت و در عالم ملکوت پرواز کرد، نیروی عشق است. چون عقل حسابگر مرد قوی تر است، سقفی که باید بشکافد خیلی قطورتر و مستحکم تر است و چون نیروی عاطفه اش ضعیف تر است، توانش برای شکافتن این سقف کمتر است. امّا عقل حسابگر زن مثل مرد قوی نیست، لذا آن سقف برایش خیلی نازک و شکننده است و چون عاطفه ی بسیار قوی ای دارد، نیرویش برای شکافتن و پاره کردن این حجاب

گرفته است؛ نه اینکه امتیاز و حقوق بیشتری برای مرد به حساب آید. این برتری به هیچ وجه موجب نمی شود حقوق زن کمتر از مرد باشد یا حقی از او سلب شود. چنان که از نظر اسلام، حق مالکیت و حق رأی، برای مرد و زن یکسان است. تفاوت های ناشی از جنسیت، اختیاری نیست و به اعتبار آن، نه زن از مرد برتر می شود و نه مرد از زن. همان گونه که گفتیم آنچه سبب شرافت می شود چیزهایی است که شخص با تلاش خود کسب میکند، مثل ایمان، علم و تقوا.

چرا اسلام ولایت، قضاوت و جهاد را به مرد اختصاص داده است؟

در پاسخ به این سوال که چرا اسلام زن را از ولایت، قضاوت و جهاد محروم ساخته است؛ نکات زیر را یاد آور می شویم. نخست اینکه معافیت خانم ها از بعضی تکالیف در اسلام، مثل جهاد کردن، قضاوت و ولایت، امتیازی نیست که به مرد داده شده باشد؛ تکلیفی است که از دوش زن برداشته شده است. مثلاً قضاوت کار بسیار شاق و پرمسئولیت و حساس و خطرناک است. کوچکترین اشتباه در آن موجب مسوولیت بسیار سنگین اخروی می شود. اسلام این بار را از دوش زن برداشته و بر دوش مرد گذاشته است و سلب حقی از زن نیست. علت آن هم نیاز این کار به قاطعیت و تحت تأثیر عواطف و احساسات قرار نگرفتن در مقام اجرای عدالت است و احساسات و عواطف شدید زن، تناسبی با آن ندارد. حضور در جبهه های نبرد و مبارزه و از پاد آوردن دشمن و نیز حکومت و دقت و حسابگری های سیاسی و قاطعیت و صلابت لازم برای اداره ی امور جامعه هم تناسبی با روحيات لطیف زن ندارد. دوم اینکه معاف شدن زن از اموری همچون جهاد، به معنای محروم شدن وی از اجر معنوی آن نیست؛ زیرا اگر زن در سنگر خانواده، برای خدا، دشواری های سلوک شایسته با شوهر و اداره ی نیکوی خانه را متحمل شود؛ خداوند به او اجر جهاد را عطا خواهد کرد. امیرالمومنین علیه السلام فرمودند: *جِهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعْلِ* ۱: جهاد زن نیکو شوهرداری کردن است. زنی به محضر پیامبر کرم صلی الله علیه و آله وسلم رسید، در حالی که آن حضرت در بین اصحاب خود بودند. عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت من به نمایندگی از زنان نزد شما آمده ام. جانم به فدایت می دانم هیچ زنی در شرق و غرب عالم نیست که این سخن مرا بشنود، مگر اینکه هم رأی من است. خداوند تو را به حق بر مردان و زنان مبعوث ساخت و ما زنان به تو و خدایت که تو را فرستاد، ایمان آوردیم. و ما گروه زنان، محدود و محصور و خانه نشین شما مردان و برآورنده ی خواهش ها و شهوات شما و باردار و حمل کننده ی فرزندان شمایم و شما مردان، با نمازهای جمعه و جماعت و عیادت بیماران و حضور در تشییع جنازه ها و حج های پی در پی و از همه ی آنها بالاتر، جهاد در راه خدا، بر ما برتری داده شده اید. و این در حالی است که وقتی هر یک از شما برای حج یا ۱- نهج البلاغه، حکمت ۱۳۶. عمره یا مرزبانی و دفاع از سرحدات، از خانه بیرون می رود؛ ما برای شما دارایی تان را حفظ می کنیم و جامه هایتان را می بافیم و آماده می سازیم و فرزندانتان را تربیت میکنیم. پس یا رسول الله! در اجر و پاداش، با شما مردان شریک نیستیم؟ پیامبر به طور کامل رو به اصحاب خود کردند و فرمودند: آیا تا کنون سخن زنی را در پرسش از امر دین خود، نیکوتر از این شنیده اید؟ عرض کردند: گمان نمی بردیم زنی به چنین مرتبه ای راه یابد. سپس پیامبر به آن زن رو کردند و فرمودند: ای زن! بازگرد و زنانی را که پشت سر تو هستند و تو سخنگوی آنهايي، آگاه ساز که خوب شوهرداری کردن هر یک از شما برای همسرش و جلب رضایت شوهر و پیروی از آنچه او با آن موافق است، با تمامی اعمالی که در مورد مردان گفتی، برابر است. سپس آن زن در حالی که از شادی، لا اله الا الله و الله اکبر می گفت، بازگشت. ۱ سوم اینکه در جهان بینی اسلام چون دنیا اصل نیست، امتیازات و برتری های انسان ها بر اساس جنبه های دنیوی سنجیده نشده است؛ بلکه بر اساس جنبه های معنوی و اخروی سنجیده شده است. ملاک اسلام در امتیاز، چیزهایی است که انسان را به قرب الهی می رساند. توانمندی های دنیوی مرد که عمدتاً جنبه ی تکوینی دارد، سبب مسوولیت های متفاوتی است که بر دوش مرد قرار گرفته است و نمی تواند ملاک برتری مرد بر زن شمرده شود. ۱- سیوطی، دُرُّ المثور، ج ۲، ص ۱۵۳.

چرا در اسلام شهادت دو زن برابر شهادت یک مرد است؟

یکی دیگر از سوالاتی که در مورد حقوق زن در اسلام مطرح می‌باشد، این است که چرا در امور قضایی، اسلام شهادت یک مرد را برابر شهادت دو زن قرار داده است. در پاسخ، توجه سوال کننده را به این نکته جلب میکنیم که عواطف و احساسات شدید زن، این احتمال را قابل تصور می‌سازد که شخص مغرض و یا مجرمی، با تحریک عواطف و احساسات وی، او را به ابراز شهادت نادرست و خلاف واقع وادارد. همچنین به همان خاطر، در مورد زن بیش از مرد، این احتمال وجود دارد که تحت تأثیر احساسات شخصی و یا حب و بغض نسبت به کسی، شهادتی نادرست دهد. با توجه به این که در امور قضایی، کار بسیار حساس است و جان و مال و عرض و ناموس و حقوق اشخاص در معرض قضاوت و تصمیمگیری می‌باشد؛ اسلام با ملحق ساختن دو زن در مقام شهادت دادن، از یک سو زن را از مسوولیت های سنگین وجدانی و اخروی شهادت خطا حفظ کرده و از سوی دیگر از احتمال خطای قضات در مقام صدور حکم کاسته است. بنابراین حکم مزبور، هم به سود زن و هم به نفع جامعه است و به هیچ وجه حتی از کمتر دانستن ارزش زن نسبت به مرد و محروم ساختن او از حق و امتیازی نیست.

چرا در اسلام دیه و ارث زن نصف مرد است؟

در ارث، حکم زن و مرد با هم فرق دارد. اسلام گفته است برادر دو برابر خواهر ارث می‌برد. گاهی افراد، جاهلانه وارد بحث می‌شوند و این حکم را ظلم به زن تلقی میکنند. باید توجه کنیم اسلام یک سیستم و نظام است و نمی‌شود از داخل یک سیستم، جزئی را بیرون کشید و آن را جداگانه تجزیه و تحلیل کرد. خاصیت سیستم این است که ساب سیستم ها و خرده نظام های درونش در تعامل و داد و ستد با یکدیگرند. اگر جزئی را از درون سیستم بیرون بکشیم، دیگر شخصیت و جایگاهی را که در درون سیستم داشت، ندارد و اگر در بیرون از سیستم، مطالعاتی روی آن انجام دهیم، چیزی که خواهیم شناخت، واقعیتی نیست که در داخل سیستم داشت. نظام احکام اسلام، سیستمی پیوسته است. اگر به درون این سیستم نگاه کنیم، در می‌یابیم که تمامی احکامی که وجود دارد، دقیقاً عادلانه و منطقی وضع شده است. در مورد حکم ارث، به بخش های دیگر احکام مثل مسئله ی قوامیت مرد، که پیش از این گذشت، نگاه میکنیم. گفتیم مرد قوام بر همسرش است؛ یعنی وظیفه اش تأمین نیازهای همسرش در زندگی می‌باشد. زن اگر میلیاردر هم باشد، هیچ وظیفه ای ندارد که دیناری از دارایی اش را در زندگی خانوادگی هزینه کند. تأمین هزینه ی زندگی مشترک تماماً به عهده ی مرد است. زن و مردی که در کنار هم زندگی مشترک دارند، زن یک دوم، و مرد کامل ارث می‌برد. زن یک دوم ارث خود را پس انداز میکند و یک ریالش را هم وظیفه ندارد خرج کند. اما مرد ارثی را که دریافت نموده است باید برای خود و همسرش هزینه کند. در واقع، مرد از ارثی که می‌برد، یک دوم برای خودش و یک دوم برای همسرش می‌باشد. در نتیجه سهمی که به زن می‌رسد بیشتر هم می‌شود. توجه به این نکته در مجموعه ی احکام اسلام هم به درک چرایی دو برابر بودن ارث برادر نسبت به خواهر کمک میکند که علاوه بر نفقه یا هزینه های زندگی زن که بر عهده ی شوهر است؛ پرداخت مهریه نیز تکلیفی است که بر عهده ی مرد می‌باشد و زن چنان تکلیفی بر عهده ندارد. علاوه بر این، مسوولیت های مالی دیگری نیز بر عهده ی مرد است که زن چنان مسوولیت هایی ندارد. از جمله ی این مسوولیت ها، می‌توان به دیه ی عاقله و نیز تأمین هزینه های جنگ هایی که برای کشور اسلامی پیش می‌آید و دولت، به کمکهای مردمی نیاز پیدا میکند، اشاره کرد. در نتیجه اگر احکام مربوط به زن و مرد را درون سیستم احکام اسلام نگاه کنیم، می‌بینیم هرگز به زن ظلم نشده و حق او ضایع نگردیده است. در مسئله ی دیه، حکم اسلام این است که اگر زنی را بکشند باید یک دوم دیه را بدهند. اما اگر مردی را بکشند باید دیه ی کامل

پیردازند. قضاوت ناعادلانه ای است اگر بگوییم از نظر اسلام ارزش زن نصف مرد است؛ زیرا دیه بیانگر ارزش انسانی شخص نیست و در ارزش انسانی، قرآن یک سر سوزن بین زن و مرد تفاوت نگذاشته است و می فرماید: *مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا* ۱: اگر کسی شخص بی گناهی - خواه مرد و خواه زن - را بکشد، گویا همه ی بشریت را نابود کرده است. پس در گناه انسانکشی و در ارزش فرد کشته شده، جنسیت نقش و تأثیری ندارد. ۱- سوره ی مائده، آیه ی ۳۲. دیه بیانگر قیمت انسانی فرد کشته شده نیست. آیا کسی حاضر است به او دیه و پول بدهند و مادر یا پدرش را بکشند؟ قطعاً نه. آیا دیه جبران کننده ی لطمه ی عاطفی که انسان از کشته شدن زن، شوهر، مادر، پدر یا فرزندش بر او وارد شده است، می باشد؟ آیا این پول می تواند عاطفه ی جریحه دار را ترمیم کند؟ یقیناً نه. دیه فقط جبران لطمه ی اقتصادی است که به بازماندگان وارد شده است. دو خانواده را در نظر بگیریم؛ در یکی مادر آن خانواده را کشته اند. این مادر اصلاً مسوولیت تأمین هزینه های خانواده را به عهده نداشته و لطمه ی اقتصادی آنچنانی به خانواده ی او وارد نشده است. اما در خانواده ی دیگر، پدر را کشته اند. در واقع نان آور خانواده را کشته اند و زن و فرزندان، تأمین کننده ی هزینه ی زندگی شان را از دست داده اند و به شدت لطمه ی اقتصادی خورده اند. اگر بخواهیم این ضایعه ی اقتصادی را ترمیم کنیم، مطمئناً باید به خانواده ای که نان آورش را از دست داده است بیشتر کمک کنیم. ضمن اینکه این دیه ی کامل، به زنی که شوهرش کشته شده است، می رسد. یعنی زن بازمانده، دو برابر مرد بازمانده دیه نصیبش می شود. در نتیجه در مسئله ی دیه، نه تنها به زن ظلم نشده است، بلکه حکم به نفع اوست.

چرا قرآن به مرد اجازه داده است همسر خود را بزند؟

یکی از پرسش هایی که در مورد احکام اسلام درباره ی زن مطرح می باشد، ناظر بر جواز تنبیه بدنی زن بوسیله ی شوهر است؛ که آن را ناعادلانه و مغایر شئون و حقوق انسانی زن می دانند. اولاً باید توجه داشت حکم مورد اشاره، درباره ی زنان ناشزه است که از تن دادن به وظایف زناشویی در قبال شوهر خود سربازمی زنند و نه همه ی زنان. قرآن کریم می فرماید: *وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا* ۱: و زنانی را که از سرکشی آنها (در وظایف زناشوییشان) بیم دارید، نصیحت کنید؛ سپس در بسترها از آنان دوری کنید؛ سپس آنها را بزنید؛ پس اگر از شما اطاعت کردند، دیگر در پی توجیه و یافتن راهی برای تحت فشار قرار دادن آنها نباشید؛ که همانا خداوند والا و بزرگ است. جز زن ناشزه، در مورد عموم زنان، حتی زنی که مرد قصد طلاق دادن او را دارد و یا او را طلاق داده است، قرآن کریم کراراً بر رفتار پسندیده و شایسته ی مردان با زنان تأکید کرده است. ۲. از جمله، می فرماید: *عاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ* ۳: با زنان به نحو پسندیده و شایسته مراوده و معاشرت کنید. بنابراین آنچه در قرآن کریم در مورد نحوه ی رفتار با زنان ناشزه آمده است، امری استثنایی می باشد و احراز نحوه ی رفتار مورد نظر قرآن با عموم زنان نیست. ثانیاً زنی که از انجام وظایف زناشویی خود در قبال شوهرش، سربازمی زند؛ علاوه بر اینکه شوهرش را که تکالیف خود را در مورد او ۱- سوره ی نساء، آیه ی ۳۴. ۲- سوره ی بقره، آیه های ۲۲۸ تا ۲۴۱، سوره ی نساء، آیه های ۱۹ و ۲۵ و سوره ی طلاق، آیه های ۲ و ۳. ۶- سوره ی نساء، آیه ی ۱۹. انجام داده است، تحت فشار قرار داده و اذیت میکند؛ خانواده اش را در معرض متلاشی شدن قرار داده و به خود و فرزندان نیز آسیب می رساند. بنابراین اندیشیدن تدبیری برای به خود آمدن زن و دست برداشتن او از این انحراف، هم به سود شوهر و فرزندان است و هم به نفع زن و بقای کانون خانواده ی او. ثالثاً در آیه ی شریفه، از لطیف ترین راه به خود آوردن زن، یعنی پند دادن و نصیحت کردن، کار آغاز شده است و اگر زن با پند و اندرز به خود آمد و دست از رفتار منحرف خود برداشت و به فرمانبری از خواست شوهر تن داد؛ با توجه به قسمت اخیر آیه، نوبت به مراحل بعد نمی رسد. اما اگر پند و اندرز کارساز نشد و زن همچنان به کجروی خود اصرار ورزید؛ برای تنبیه او، مرد باید از طریق جدا ساختن خود از او در بستر یا جداساختن بستر خود، تأثیر منفی رفتار زن را بر عشق و

علاقه‌ی شوهر، به او بفهماند. اما اگر این کار نیز موثر واقع نشد، نوبت به مرحله‌ی سوم می‌رسد که زدن است. لکن در این مرحله هم توجه به دو نکته لازم است. نخست اینکه غرض از زدن، آسیب جسمی وارد آوردن به زن نیست؛ بلکه مقصود انجام کاری است که ناراحتی شوهر را برساند و زن را از نظر روحی متنبه سازد. شاهد این امر احادیثی است که پیامبر و ائمه علیهم السلام در این مورد بیان داشته‌اند. امام باقر علیه السلام فرمودند: **إِنَّهُ الضَّرْبُ بالسَّوَاكِ** ۱: مقصود از این زدن، زدن با چوبه‌ی مسواک است. از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز ۱- طبرسی، تفسیر مجمع البیان. ذیل آیه‌ی ۳۴ سوره‌ی نساء. نقل شده است که فرمودند: **لَا تَضْرِبُوا نِسَاءَكُمْ بِالْخَشَبِ فَإِنَّهُ فِيهِ الْقِصَاصَ وَلَكِنْ اضْرِبُوهُنَّ بِالْجُوعِ وَالْعُرَى حَتَّى تُرْبِحُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ** ۱: زنانتان را با چوب نزنید؛ زیرا در این نوع زدن قصاص بر شما واجب می‌شود؛ لکن آنها را با گرسنگی و برهنگی بزنید، تا در دنیا و آخرت به راحتی نایل شوید. به بیان دیگر، جامه و غذای مورد علاقه‌ی آنها را برایشان تهیه نکنید؛ تا به خود آیند و دست از سرکشی و انحراف بردارند. در نتیجه در آیه‌ی مورد بحث، جنبه‌ی روانی تنبیه مد نظر است، نه تحت ضربات شدید قرار دادن بدن زن. علی علیه السلام فرمودند: **الْمَرْأَةُ رِيحَانَةٌ لَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٌ** ۲: زن گلی خوشبوست و پهلوان نیست. این جمله اشاره دارد که با زن باید به لطافت رفتار کرد و در پی زورآزمایی با او نبود. دوم اینکه امروزه متخصصان تعلیم و تربیت از یک سو و کارشناسان حقوقی و جرم‌شناسان از سوی دیگر، به این حقیقت رسیده‌اند که در مواردی، اصلاح و تربیت شخص خطاکار، جز از راه تنبیه بدنی امکان پذیر نیست و ناکارآمدی شعار حذف مطلق تنبیه و کیفرهای جسمانی، در عمل اثبات شده است. البته تنبیه که با نظری خیرخواهانه و به قصد اصلاح و تربیت شخص انجام می‌شود، چیزی است غیر از تلافی انتقامجویانه و یا عقوبت و مجازات مجرم. بر همین اساس، اسلام در موارد نادری که سایر تدابیر اصلاحی سودمند واقع نمی‌شود، به عنوان آخرین راه حل، تنبیه بدنی را برای اصلاح و نجات شخص از انحراف و تباهی، مجاز می‌شمارد. اما ۱- مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۴۹-۲- نهج البلاغه، نامه‌ی ۳۱. در این موارد نیز همان گونه که اشاره شد، از یک سو تأکید می‌کند که شخص تنبیه کننده نباید در صدد تشفی خاطر خود از راه آزردن طرف مقابل باشد و از سوی دیگر توجه می‌دهد شخص در تنبیه بدنی باید مراقب باشد که زدن به نحوی شدید نباشد که از آن آثاری همچون سیاه شدن جای ضربات، به جا ماندن که در این صورت، شخص تحت تنبیه، شرعاً و قانوناً حق دیه و قصاص خواهد داشت. اگر آثار ضربات بیشتر باشد، ممکن است به اجرای حد نیز منجر شود. بر اساس آنچه گفته شد ممکن است در مواردی، برای نجات زن نادان و سرکش، از بدبخت کردن خود و خانواده اش، لازم باشد، با تبت خیر و بدون قصد انتقام و با مد نظر داشتن تاثیر روحی و نه جسمی تنبیه، در حد محدودی که موجب دیه یا قصاص نشود، زن مزبور مورد تنبیه بدنی قرار گیرد. تأکید آخر آیه بر این که خداوند والا- و بزرگ است، هشداری است به شوهر، که به استناد قدرت جسمانی خود، نسبت به همسر سرکش و منحرفش، ظالمانه رفتار نکند؛ زیرا خداوند از شوهر، بالاتر و بزرگ تر است و در صورت رفتار ظالمانه‌ی او با زن مزبور، خدا شوهر ظالم را مجازات خواهد کرد. ثالثاً تنبیه بدنی در اسلام منحصر به زن نیست. در قوانین قضایی اسلام بابتی تحت عنوان تعزیرات غیر از حدود شرعی است که به عنوان مجازات اعمال می‌گردد. تعزیرات تنبیهاتی است که حاکم شرع برای تنبیه و اصلاح شخص خطاکار لازم تشخیص می‌دهد و بخشی از این تنبیهات که نسبت به مردوزن خطاکار اعمال می‌شود، تنبیهات بدنی است.

چرا در برخی احادیث، زنان مورد نکوهش قرار گرفته‌اند؟

یکی دیگر از پرسش‌هایی که در مورد نظر اسلام درباره‌ی زن مطرح می‌باشد، ناظر بر احادیثی است که به کاستی‌ها و عیوبی در زن اشاره نموده و زن را به سبب آنها مورد نکوهش قرار داده‌اند. با توجه به اینکه در مقام بررسی تفصیلی یکایک احادیث مزبور نیستیم، نکاتی کلی را ذکر می‌کنیم که با دقت در آنها، می‌توان به پاسخ پرسش فوق دست یافت. نخست اینکه هر عبارتی را که به نام حدیث نقل شده است، نمی‌توان با قاطعیت، سخن معصوم دانست. به علت وجود احادیث مجعول و ضعیف و برای تشخیص

احادیث موثق و قابل اطمینان و نیز به منظور درک مدلول و معنای واقعی احادیث، دانشی به نام علم الحدیث در جهان اسلام ایجاد شده است که بدون مراجعه و استفاده از آن، نمی توان از اینکه جمله ای به راستی متعلق به معصوم است و در صورت تعلق به معصوم، مقصود و منظور واقعی معصوم از بیان آن چه بوده است، اطمینان حاصل کرد. بنابراین ابتدا باید با بهره گیری از علم الحدیث، در مورد اینکه کدامیک از احادیث مورد اشاره را می توان مطمئناً سخن معصوم دانست، بررسی کرد. در این بررسی، برخی از احادیث مورد استناد سوال کنندگان، از دور خارج می شوند. دوم اینکه نکوهش موجودی به علت کاستی و عیبی، وقتی معقول و منطقی است، که وجود آن عیب و کاستی، در حوزه ی اختیار شخص مورد نکوهش باشد. هیچ شخص خردمند و عاقلی، موجودی را به علت کاستی و نقصی که اختیاری او نیست، نکوهش و مذمت نمی کند. به عنوان مثال، در عین اینکه درسنگ عاطفه و عقل وجود ندارد کسی سنگ رابه علت بی عاطفگی یا بی خردی، مستحق نکوهش نمیداند و مذمت نمیکند زیرا سنگ درداشتن این خصوصیات مختار نیست در مورد زن نیز همین حکم صادق است. مثلاً هیچ شخص عاقلی زن را به علت اینکه صورتش ریش نمی روید، مستحق نکوهش نمیداند و مذمت نمی کند چنان که ستایش مرد رابه علت روئیدن ریش صورتش منطقی نمی داند بنابراین در مواردی که احادیث به برخی ویژگیهای تکوینی زن همچون ظرافت و کمی قدرت جسمانی و معافیت از اموری چون جهاد و کارهای دشوار به علت آن یاعادات ماهیانه و معافیت از انجام عبادات در آن دوران، اشاره میکنند، نباید آنها را حامل بر نکوهش کرد سوم اینکه نکوهش شخصی به علت کاستی و عیبی نشان می دهد شخص مزبور می تواند آن ویژگی منفی را نداشته باشد. در نتیجه اگر در برخی احادیث، زن به علت کاستی ها و عیوبی مورد نکوهش قرار گرفته است، خود آن احادیث بهترین دلیل است بر اینکه زن میتواند آن خصوصیات منفی را نداشته باشد چهارم اینکه در قرآن کریم بارها انسان مورد نکوهش قرار گرفته است و با تعبیری همچون کفار و کفور بسیار کفران پیشه، کند ۳ بسیار ناسپاس قنور ۴ بسیار بخیل ۱- سوره ی ابراهیم، آیه ی ۳۴. ۲- سوره ی اسراء، آیه ی ۶۷. ۳- سوره ی عادیات، آیه ی ۶. ۴- سوره ی اسراء، آیه ی ۱۰۰. هلول ۱: بسیار حریص، ظلوم ۲: بسیار ستمگر، جهول ۳: بسیار نادان، عجول ۴: بسیار شتابزده، ضعیف: ناتوان و یئوس: " یأس پیشه، مورد نکوهش قرار گرفته است. بی شک این نکوهش ها حاکی از این نیست که انسان، خواه ناخواه، دارای چنان ویژگی های مذمومی است و راه گریزی از آنها ندارد. بلکه مقصود این است که زمینه ی طبیعی وجود انسان به گونه ای است که اگر همچون گیاهی وحشی و خودرو، که زیر دست باغبان کاردانی پرورش نیافته است، تحت تربیت مکاتب و مربیان الهی قرار نگیرد و خودرو بار بیاید، دارای چنان ویژگی های نکوهیده ای خواهد بود. بر همین اساس، وقتی هم زن به علت عیوب و نقایصی، مورد نکوهش احادیث قرار می گیرد، به این معناست که زمینه ی طبیعی وجود زن به گونه ای است که اگر تحت تربیت مکاتب و مربیان الهی قرار نگیرد و همچون گیاه وحشی و خودرو، رشد کند، دارای چنان خصوصیات ناپسندی خواهد شد. در نتیجه، نکوهش های مزبور شامل زنانی که تحت تربیت دین، به وارستگی و شایستگی نایل شده اند، نمی باشد. ۱- سوره ی معارج، آیه ی ۱۹. ۲- سوره ی ابراهیم، آیه ی ۳۴. ۳- سوره ی احزاب، آیه ی ۷۲. ۴- سوره ی اسراء، آیه ی ۱۱. ۵- سوره ی نساء، آیه ی ۲۸. ۶- سوره ی هود، آیه ی ۹. نکته ی فوق وقتی روشنتر می شود که به تجلیل هایی که گویندگان همان احادیث حاوی مذمت از زنان بزرگ عالم کرده اند توجه شود به عنوان مثال ستایش هایی را که در احادیث فراوان، از حضرت فاطمه، حضرت خدیجه، حضرت زینب، حضرت معصومه سلام الله علیهن صورت گرفته است، اگر در کنار احادیث حاوی مذمت زنان قرار دهیم، روشن می شود که نکوهشهای مزبور، ناظر بر همه ی مصادیق جنس مونث و تمامی زنان نیست. پنجم اینکه دقت در زمان و شرایطی که معصومان؟ چنان نکوهشهایی از زن کرده اند، نشان می دهد که چنین نکوهش ها ناظر بر موارد خاص و زنان غیر مهذب و سبکسر معینی می باشد که میبفتنه ها و خسارات عظیم در تاریخ بشریت بودند. جملات نکوهش آمیز امیر المومنین؟ در ماجرای جنگ جمل را، که به سرکردگی یکی از زنان رسول خدا؟ بر پا شد و به ریخته شدن خون جمع عظیمی از مسلمانان منجر گردید، می توان به عنوان یکی از مصادیق نکته فوق مورد توجه قرار

داد. همچنین نکوهش‌های ناظر بر زنان غیر مهذب، تجمل پرست، دنیا طلب و هوسباز را، توسط پیامبر و ائمه؟ می‌توان به عنوان مصداق دیگری برای نکته مذکور، مورد دقت قرار داد. بنابر این چنان نکوهش‌هایی، شامل زنان مهذب، معنویت‌گرا و مطیع اوامر الهی نخواهد بود. ششم اینکه برخی احادیث مورد استناد سوال کنندگان، اساساً حاوی مذمتی از جنس زن نیست؛ بلکه نوعی تحذیر از قرار دادن زن در موقعیت‌ها و شرایطی است که به دلیل خصوصیات تکوینی و وجودی زن، احتمال لغزش وی در آنها زیاد است. به بیان دیگر، آن موقعیت‌ها و شرایط، زمینه‌ی مساعدی برای لغزش و خطای شخصی است که چنان خصوصیتی دارد. لذا این احادیث درصددند از قرارداده شدن زن در معرض آن لغزشگاه‌ها جلوگیری کنند. چنین احتیاط و پیشگیری در مورد هر کس انجام شود، کاری منطقی است. کما اینکه قرآن کریم به همه‌ی مردان و زنان مومن هشدار می‌دهد: لا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ ۱: با دست خودتان، خود را به هلاکت نیفکنید. یعنی خود را در معرض تباهی و هلاکت قرار ندهید. و بر همین مبنای منطقی، عقلاً می‌گویند: اتَّقُوا مِنْ مَوَاضِعِ التُّهْمِ: از موقعیت‌ها و جایگاه‌هایی که در آنها ممکن است مورد اتهام قرار گیرید، بپرهیزید. گرچه در لغزشگاه‌ها، لغزیدن قطعی نیست؛ لکن به دلیل زیاد بودن احتمال لغزش، احتیاط و حزم حکم می‌کند که شخص، خود را از معرض آنها دور نگه دارد. یکی از علل نهی حضور شخص مسلمان در مجلس گناه، در عین قطعی نبودن آلوده شدن شخصی که در چنان مجلسی حاضر می‌شود؛ همین نکته است. بر همین اساس، به علت برخی ویژگی‌های روانی در زن، از جمله، عواطف و احساسات شدید، در برخی احادیث، مردان از قراردادن زنان در موقعیت‌ها و شرایط خاصی و محول کردن کارهای معینی به ایشان، تحذیر شده‌اند؛ تا نه خود زن دچار لغزش شود و نه کسی بتواند او را به لغزش وادارد و بلغزند. چنان که در امر ازدواج نیز، زنانی که برای نخستین بار قصد ازدواج دارند، مکلف شده‌اند تنها در ۱- سوره ی بقره، آیه ی ۱۹۵. صورت موافقت پدر یا ولی شرعی خود پذیرای ازدواج باشند. زیرا این خطر وجود دارد که مرد هوسبازی با نیتی ناپاک به تحریک احساسات دختر پردازد و از این طریق، اعتماد او را جلب کند و او را بازیچه هوسرانی‌های خود سازد و پس از نیل به خواسته‌اش، بیرحمانه او را ترک گوید. ضمیمه شدن موافقت پدر، که کمتر احساساتی و بیشتر منطقی تصمیم می‌گیرد، به موافقت دختری که تجربه ازدواج ندارد و بیشتر، تحت تاثیر عواطف و احساسات تصمیم می‌گیرد، تدبیری است برای جلوگیری از وارد آمدن چنین آسیبی به دختر و به هیچ وجه نباید آن را سلب اختیار و آزادی عمل از دختر در امر ازدواج، به حساب آورد. هر شخص منصفی تایید می‌کند که اندیشیدن چنین تدبیری در برابر چنان خطر احتمالی، کاری کاملاً منطقی و لازم است. همانگونه که در آغاز اشاره شد، نکات فوق ناظر بر کلیات پاسخ پرسش از احادیث مورد بحث است و در مورد هر یک از احادیث مزبور، نکات خاصی وجود دارد که ذکر آنها نیاز به مجال بیشتری دارد.

ختم سخن

از خدای متعال می‌خواهیم معرفت ما را نسبت به حقایق دینی، بالا ببرد؛ ما را قادران آموزه‌های ارزشمند و بلند دینمان قرار دهد؛ توفیق پایبندی و عمل به احکام الهی را نصیبمان کند و توفیق عنایت نماید کسانی را که به علت نا آگاهی، به بیراهه کشیده شده‌اند، آگاه کنیم و متقاعدشان سازیم که زندگی متعالی، ارزشمند، شیرین و سعادت‌مند، مرهون پایبندی به احکام الهی، از جمله حجاب، وقار، متانت، وزانت، سادگی و بی‌پیرایگی زن است.

۱۳- حقوق زنان؛ برابری یا نابرابری

سرشناسه: باقری فرد، سعیده، ۱۳۵۵ - عنوان و نام پدیدآور: حقوق زنان: برابری یا نابرابری پاسخ به شبهات مسائل زنان / سعیده باقری فرد. مشخصات نشر: قم: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها، دفتر نشر معارف؛ تهران: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها، معاونت پژوهشی ۱۳۸۶. مشخصات ظاهری: ۱۳۴ ص. فروست: مطالعات فرهنگی و اجتماعی ۴. شابک: ۹۵۰۰ ریال: ۹۶۴-۹۷۸-۵۳۱-۰۹۰-۳ وضعیت فهرست نویسی: برونسپاری (فاپا) یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس. موضوع: زنان -- وضع حقوقی و قوانین -- ایران موضوع: حقوق زن -- ایران شناسه افزوده: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها دفتر نشر معارف شناسه افزوده: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها معاونت پژوهشی رده بندی کنگره: KMHy۴۶۷ / z/ ۹ ب ۲ ۱۳۸۶ رده بندی دیویی: ۳۴۶/۵۵۰ ۱۳۴ شماره کتابشناسی ملی: ۱۰۵۶۴۲۳

پیشگفتار

امروزه شاهد هجوم گسترده به قوانین اسلامی پیرامون حقوق زنان می باشیم که بدون اشاره به سند قرآنی یا روایی این قوانین، با عناوین مختلف آنها را مورد تهاجم قرار می دهند. علاوه بر آن، گاه با چشم پوشی عمدی نسبت به گام های مثبت و مهمی که جهت بهبود وضعیت زنان در جمهوری اسلامی ایران برداشته شده قوانین موجود به رگبار تهمت بسته شده و با ارایه برخی خلاها یا ضعف های قانونی، وضعیت زنان در ایران، به شدت ظلمانی و تیره و تار نشان داده می شود. این ایرادات در بین دانشجویان دانشگاه ها که از عواطفی لطیف سرشارند نیز منتشر شده و گاه آنان را به موضع گیری غیر واقع بینانه واداشته است. مجموعه حاضر درصدد است با بیان سوالات موجود در بین دانشجویان پیرامون حقوق زنان در ایران، پاسخ مناسب ارایه دهد. سوال ها به ترتیب فصول در جلسات گفتگو و پرسش و پاسخ، توسط خانم ها فاطمه بداعی، فریبا عباسوند و زهرا آیت اللهی پاسخ داده شده و توسط خانم سعیده باقری فرد تدوین یافته است. اداره مطالعات زنان و خانواده

فصل اول: فاطمه بداعی

اجازه شوهر برای عمل جراحی زن

سؤال: چرا زن برای عمل جراحی خود نیازمند امضای همسرش می باشد؟ پاسخ: با توجه به شواهد موجود باید اذعان نمود که چنین قانونی وجود ندارد و صرفاً بحث اجازه از خود فرد مطرح است. در بند ۲ از ماده ۵۹ قانون مجازات اسلامی این گونه بیان می گردد که: "هر نوع عمل جراحی یا طبی مشروع که با رضایت شخص یا اولیا یا سرپرستان یا نمایندگان قانونی آنها و رعایت موازین فنی و علمی و نظامات دولتی انجام شود، در موارد فوری اخذ رضایت ضروری نخواهد بود" به این ترتیب این ماده قانونی تصریح دارد به اینکه در عمل جراحی، رضایت شخص یا اولیا یا سرپرست بیمار گرفته می شود. باید گفته شود که اشخاص اعم از زن و مرد از دیدگاه قانون، پس از رسیدن به سن بلوغ رشید محسوب شده مگر آنکه عدم رشد یا جنون آنان اثبات گردد و زنان نیز از این قاعده مستثنی نبوده و فقط افراد محجور (غیر رشید، مجنون) تحت سرپرستی و قیمومیت می باشند. لذا فرمی که در اکثر بیمارستان ها جهت امضا وجود دارد، فرم همراه می باشد و هر کسی به عنوان همراه می تواند این فرم را امضا نماید. ضمن آنکه زن می تواند مطابق قانون، صرفاً خودش به عنوان صاحب نفس، برگه را امضا نماید. البته همان گونه که در قانون مشاهده می شود، این امر شامل موارد فوری که حال بیمار وخیم می باشد، نبوده و در چنین مواردی حتی بدون اجازه از خود بیمار یا همراه وی، بیمارستان موظف است اقدامات ضروری را به انجام رساند و مطابق بند ۲ ماده واحده قانون مجازات خودداری از کمک به مصدومین و رفع مخاطرات جانی مصوب ۱۳۵۴، جرم محسوب گشته و دارای محکومیت می باشد. در خصوص بیان دلیل اینکه چرا

بیمارستان‌ها از بیمار و یا همراه وی امضا می‌گیرند، می‌توان به ماده ۶۰ قانون مجازات اسلامی استناد نمود که: "چنانچه طیب قبل از شروع درمان یا اعمال جراحی از مریض یا ولی او برای حاصل نموده باشد، ضامن خسارت جانی یا مالی یا نقص عضو نیست و در موارد فوری که اجازه گرفتن مکن نباشد، ضامن نمی‌باشد." به این ترتیب پزشکان برای اینکه اگر در حین عمل جراحی، سهواً خسارت جانی یا مالی یا نقص عضو برای بیمار پیش آمده ضامن نباشند، سعی می‌کنند از خود بیمار یا همراه او امضایی مبنی بر برائت خود از خسارات احتمالی، بگیرند و به این وسیله با آرامش خاطر به درمان بپردازند. در حقیقت هدف اصلی این ماده، ایجاد امنیت شغلی برای پزشک است.

قتل فرزند توسط پدر

سوال: چرا در قانون برای پدری که فرزند خود را کشته است مجازات اعدام در نظر گرفته نمی‌شود؟ آیا این به معنای مجوزی برای قتل فرزند نمی‌باشد؟ پاسخ: در هیچ جای قوانین کشور، مجوزی برای قتل فرزند صادر نشده است. مطابق قوانین جمهوری اسلامی ایران جان مردم محترم است و هیچ خونی نباید به ناحق ریخته شود. بر این اساس، داشتن ولایت و سرپرستی به معنای مالک جان شخص تحت ولایت نمی‌باشد و از قانون نباید چنین تعبیری استنباط نمود. مطابق با ماده ۲۲۰ قانون مجازات اسلامی؛ اگر فرزندی توسط پدرش کشته شود، پدر قصاص نمی‌شود و لکن به پرداخت دیه به صاحبان و اولیای دم (ورثه مقتول) و تعزیر، محکوم می‌گردد. لازم به ذکر است که مطابق با قوانین، قتل از موانع ارث محسوب می‌شود و به این ترتیب، دیه فرزند مقتول به پدر که قاتل است تعلق نخواهد گرفت. بنابراین آنچه که در این قانون به چشم می‌خورد، بحث منتفی شدن مجازات نمی‌باشد، بلکه صرفاً در مجازات تخفیف اعمال گردیده است. در خصوص توضیح حکمت تخفیف مجازات پدر باید گفت: براساس قوانین حقوقی، برای مجازات هر مجرمی نیاز به عنصر مادی و معنوی می‌باشد و اگر این دو عنصر در خصوص جرمی وجود نداشته باشد، اعمال مجازات، صحیح نمی‌باشد. این امر نه در خصوص پدر و فرزند که در هر قضیه سهوی دیگری که به وقوع بپیوندد، مراعات می‌شود. به این ترتیب اگر شخصی بدون وجود عنصر مادی و معنوی، شخص دیگری را به قتل برساند، قصاص اجرا نمی‌گردد. نظیر آنچه که در تصادفات رانندگی اتفاق می‌افتد که در این موارد، عنصر معنوی سوء نیت یا عمد، محقق نمی‌باشد. در خصوص قتل فرزند توسط پدر نیز باید گفت که در ۹۹٪ این گونه موارد، عنصر معنوی مشکل داشته و معمولاً این قتل‌ها، اتفاقی و از روی عصبانیت و خروج از حالت تعادل روانی اتفاق می‌افتند و قصد قتل وجود نداشته است. در اینجا لازم به ذکر است که در روایات پیرامون این حکم، کلمه والد ذکر گردیده و در عربی، والد اعم از پدر و مادر است. در تفسیر آن برخی از علما منظور از آن را صرفاً پدر کودک می‌دانند، اما برخی دیگر معتقدند که منظور، پدر و مادر هر دو با هم می‌باشند. از جمله مقام معظم رهبری چنین رأیی را دارند. بر همین اساس و مطابق رای فقهی مقام معظم رهبری، هم اکنون پیشنهاد اصلاحی جهت تغییر این قانون آماده شده و از مجاری قانونی پیگیری می‌شود.

قتل زن توسط شوهر

سؤال: چرا در قانون، مردان به راحتی می‌توانند بر اساس سوء ظن به همسر خود بدون ترس از مجازات او را به قتل برسانند؟ پاسخ: این سوال از آنجا مطرح شده است که: مطابق ماده ۶۳۰ قانون مجازات اسلامی: "هرگاه مردی همسر خود را در حال زنا با مرد اجنبی مشاهده کند و علم به تمکین زن داشته باشد، می‌تواند در همان حال آنان را به قتل برساند و در صورتی که زن مکره باشد، فقط مرد را می‌تواند به قتل برساند. حکم ضرب و جرح در این مورد نیز مانند قتل است." در توضیح آن باید گفت: اولاً

مرد باید حتماً همسرش را در بستر زنا و در حال انجام فعل ببیند. بنابراین صرف گمان نمودن یا ظن داشتن کفایت نمی‌کند. ثانیاً علم به تمکین زن داشته باشد، یعنی بداند که زن مجبور نگردیده و تمکین وی با کراهت نمی‌باشد. حال اگر مردی با توجه به شرایط گفته شده مرتکب قتل همسرش گردید، باید مهدورالدم بودن همسرش را در دادگاه به اثبات برساند. مهدورالدم بودن همسر زمانی ثابت می‌شود که مشخص گردد که وی مرتکب زنا محصنه (زناى زن شوهردار) گشته است و زناى محصنه در صورتی اثبات شدنی است که چهار شاهد عادل، عین عمل زنا را شهادت دهند. حال در صورتی که شوهر پس از قتل همسر نتواند ثابت کند که واقعاً همسرش عین عمل زناشویی را با مرد بیگانه انجام داده و به این عمل نیز کاملاً راضی بوده است، شوهر دستگیر شده و مجازات می‌شود. لازم به ذکر است که قانون فوق، ترجمه ناقصی از تحریرالوسیله امام خمینی (ره) می‌باشد. از طرفی مطابق اصل ۱۶۷ قانون اساسی؛ در صورت سکوت و یا نقصان قوانین داخلی، می‌توان به فتاوی‌ای معتبر فقهی مراجعه نمود لذا در پرونده‌های مربوطه، گفته می‌شود که به استناد این ماده و تحریرالوسیله حکم داده می‌شود. (و عملاً دادگاه‌های کشور به این قانون به این صورت عمل نموده و به خود تحریرالوسیله مراجعه می‌نمایند). بنابراین مشاهده می‌گردد که این قانون با شرایط مندرج در آن، به هیچ وجه مجوزی جهت انجام قتل توسط همسر محسوب نمی‌گردد و مجوز قتل‌های، عشیره‌ای و آداب و رسوم قتل به ساحت مقدس اسلام مربوط نمی‌باشد بلکه ناشی از کج فهمی‌ها و جهالت است.

مهریه زنان

سؤال: چرا در قوانین ایران شعار می‌دهند که زنان هنگام طلاق مهریه می‌گیرند، در حالی که به قول معروف مهریه را چه کسی داده و چه کسی گرفته است؟ پاسخ: متأسفانه این امر ناشی از فرهنگ اشتباه جامعه است که تصور می‌شود تا زمانی که زن طلاق نگرفته است، مهریه به او تعلق نمی‌گیرد. در صورتی که بر اساس شرع و قوانین کشور، مهریه، عندالمطالبه بوده و به مجرد عقد، زن مالک مهر می‌گردد. البته میزان مهریه باید در حد معقول و مطابق وسع همسر تعیین گردد. افزایش بی‌رویه میزان مهریه در نهایت به نفع زنان نمی‌باشد، چرا که این امر منجر به افزایش هزینه ازدواج (ولو به صورت روانی) گردیده و میزان ازدواج را کاهش می‌دهد. کاهش ازدواج هم برای زنان و مردان جامعه مضر بوده و سلامت خانواده‌ها را از میان می‌برد. علاوه بر مهریه، زن در زندگی مشترک، از حقوق مالی دیگری نیز بهره‌مند می‌باشد. بر اساس شروط ضمن عقد نکاح که در عقد نامه‌ها ملحوظ گردیده و از ابداعات حکومت اسلامی محسوب می‌شود، دارایی و مال کسب شده در طول زندگی مشترک میان زوجین تقسیم می‌گردد. (شرط تنصیف دارایی) در حالی که حتی کشورهایی که مدعی حقوق زنان می‌باشند، در مورد عقد نکاح یک نوع نظام مالی را انتخاب می‌کنند (در نظام‌های غیر مالی، زن و مرد را یکسان در نظر می‌گیرند). لذا در مسایل مالی یکی از دو نظام تنصیف و استقلال را اتخاذ می‌نمایند. بر اساس نظام استقلال، حقوق هر یک از زوجین متعلق به خودشان می‌باشد و بر طبق نظام تنصیف، حقوق زن و مرد در طول زندگی مشترک میان ایشان نصف می‌شود و اگر زنی کار کرده باشد و مرد در خانه مانده باشد، نصف دارایی زن به مرد تعلق می‌گیرد. در حالی که در قوانین ما این گونه است که حتی اگر زن شاغل باشد، حقوقش متعلق به خودش می‌باشد و تنصیف اموال، تنها در مورد دارایی مرد اعمال می‌گردد. نکته قابل توجه آنکه؛ تبصره الحاقی به ماده ۳۳۶ قانون مدنی مصوب ۲۳/۱۰/۸۵ مجمع تشخیص مصلحت نظام، شوهر را در جمهوری اسلامی ایران موظف می‌کند تا در صورت تقاضای زن، به وی در قبال انجام کارهای خانه حق الزحمه بپردازد. (دریافت اجرت برای عمل، مگر اینکه زن قصد تبرع داشته باشد). طبق این اصلحیه ولو اینکه شوهر در قید حیات باشد و طلاق مطرح نباشد یا اینکه شوهر فوت شده باشد این حق الزحمه قابل مطالبه است.

سؤال: چرا اگر زنی ایرانی بخواهد با یک فرد خارجی ازدواج کند، باید از وزارت کشور اجازه بگیرد و چرا بس از ازدواج، همسر و فرزندانش تبعه ایران نمی گردند؟ پاسخ: بحث تابعیت در کشور ما به دلایل زیر دارای محدودیت می باشد؛ - ملاحظات متعدد جمعیتی: اعطای نامحدود تابعیت با توجه به افزایش جمعیت کشور با سیاست های جمعیتی کشور که در راستای کاهش جمعیت می باشد، ناسازگار بوده و از این لحاظ به منفعت کشور نمی باشد. - سیاست های امنیتی؛ اعطای نامحدود تابعیت به اتباع بیگانه با ملاحظات امنیتی کشور ناسازگار می باشد. - وحدت خانوادگی؛ بر اساس آموزه های دینی و قوانین داخلی کشور، وحدت خانواده از اساسی ترین امور تلقی می گردد که به نظر می رسد در ازدواج با فرد بیگانه و در پذیرش تعدد تابعیت، زندگی خانوادگی در موارد حادی نظیر بروز جنگ منازعات سیاسی بین کشورها و... دچار تزلزل خواهد شد. لذا به نظر می رسد که اصل بحث محدودیت در اعطای تابعیت، امر نامعقولی نباشد. بر اساس قوانین داخلی، زنان ایرانی در هنگام ازدواج با مرد خارجی، ملزم به گرفتن مجوز از وزارت کشور می باشند و در این حالت؛ تابعیت و قوانین کشور مورد نظر، معرفی گشته و وزارت کشور این موارد و نیز عدم سوء پیشینه کیفری مرد را بررسی نموده و در صورت تأیید، برای ازدواج زن مجوز صادر می نماید. این قانون به نوعی حمایت از حقوق زنان محسوب گشته و زن، ضمن اطلاع از نظام حقوقی کشور متبوع مرد، آگاهی حاصل می نماید که بر اثر ازدواج با این شخص، تابعیتش چه سرنوشتی می یابد و تا چه اندازه در معرض تزلزل قرار خواهد گرفت. به عنوان مثال بر اساس نظام حقوقی افغانستان، زن بیگانه ای که با مرد افغانی ازدواج می کند، تابعیت خودش را از دست می دهد. بنابراین در مجوزی که وزارت کشور برای ازدواج زنان صادر می نماید، تضمین های حقوقی لازم را- نظیر نفقه و مهریه- که در نظام حقوقی مرد موجود نمی باشد، از مرد اخذ می نماید. لذا مشکل از جایی ناشی می شود که زنان برای ازدواج خود از وزارت کشور مجوزی اخذ نموده و ازدواج های ایشان، غیر قانونی تلقی می گردد. البته اخیراً با قانون مصوب مجلس تحت عنوان "تعیین تکلیف زنان ایرانی که شوهران خارجی دارند؛"، زنانی که قبلاً بدون مجوز اقدام به ازدواج نموده و صاحب فرزندان می باشند، این امکان تا حدودی فراهم شده که بتوانند خود و فرزندانشان تابعیت ایرانی دریافت نمایند. لازم به ذکر است ملاحظاتی که در خصوص محدودیت ازدواج زنان ایرانی با مردان بیگانه مطرح می باشد، در خصوص ازدواج مردان ایرانی با زنان خارجی نیز وجود داشته و به نظر می رسد باید قانون در این زمینه نیز محدودیت های لازم را اعمال نماید. البته چنین محدودیت هایی در برخی موارد؛ نظیر منع ازدواج مردان ایرانی شاغل در کنسولگری ها با زنان خارجی وجود دارد. لذا بهتر است که کشور ما محدودیت در ازدواج با اتباع بیگانه را در خصوص مردان و زنان به یک میزان لحاظ نماید و باید توجه داشت که بحث تابعیت هیچ ارتباطی به ریاست خانواده ندارد و نمی توان از ریاست مرد در خانواده، چنین تفسیر موسعی نمود بلکه تابعیت رابطه فرد با دولت است.

فصل دوم : فریب علاسوند

نقش مردان در مدیریت خانواده

سؤال: چرا اسلام مردان را قوام و رئیس خانواده قرار داده و به زنان امر نموده تا در مقابل شوهر تمکین نمایند؟ پاسخ: در پاسخ ابتدا باید توضیح داد که قوامیت به چه معناست و جایگاه و محدوده اش کجاست و چگونه حقوق مذکور بر آن مترتب می شود؟ از آنجایی که در اسلام- که منشأ قوانین مدنی در کشور ماست- اصل، خانواده و حفظ کیان آن است، این امر اقتضا می کند که این خانواده به مثابه یک مجموعه به هم پیوسته توسط یک نفر مدیریت شود و مدیریت او به معنای قوامیت اوست. اما عدم فهم درست از این واژه که ناشی از فرهنگ خاص حاکم است، نتیجه اش اعمال مدیریت مستبدانه از سوی برخی مردان می باشد. حتی اگر قوام بودن را به ریاست هم معنا کنیم، در اندیشه دینی رئیس هر گروهی، خادم آنهاست و هر رئیسی نیز با ایجاد همکاری و

تعاون در مجموعه مورد ریاست خویش، باید از قانون مشاوره استفاده نماید. به عبارت دیگر اصل تشاور که عبارت است از وظیفه‌مندی اعضای یک مجموعه در سرنوشت فردی و جمعی خود، طبق عقل، آیات و روایات و تجربه، از استبداد، جمود و ایجاد مقاومت منفی جلوگیری کرده و مجموعه‌ها را کارآمدتر می‌کند. ثانیاً قوام به معنای کسی است که با جدیت فراوان به انجام وظایف، اقدام و قیام می‌کند. لذا قوامیت بیش از آنکه یک حق تلقی شود یک تکلیف است، آن هم تکلیفی که ابزار لازمش نیز در اختیار مرد است. گرچه این تکلیف حقوقی را نیز به دنبال خود می‌آورد، چرا که اگر کسی نسبت به کسانی مسئولیت داشته و راجع به اموری متصدی شد، دیگران نیز نسبت به او تکالیفی دارند و باید با همکاری، او را در انجام وظایفش یاری رسانند. در مرحله بعد اگر اسلام زن را به پذیرش دست حمایتگر مردان دعوت کرده، بر اساس واقعیات تکوینی وجود اوست. هر زنی در کنار خود تکیه گاهی می‌طلبد که در عین محبت و انعطاف صلابت مردانه داشته باشد تا به حمایتش امیدوار باشد. در نتیجه وقتی مردان به وظایف خود در حمایت از زن و خانواده اقدام می‌کنند، توقع تمکین و گردن‌گذاری از ناحیه افراد خانواده و تمکین خاص از سوی زن، توقع زیادی نمی‌باشد. نکته مهم دیگر در تبیین قوامیت مرد این است که خانواده از آن دسته از تجمعاتی است که برای افراد غیر از حیثیات فردی ایشان، موقعیت‌های جدیدی به بار می‌آورد. پیوند زوجیت، رابطه‌ای یگانه ساز بین زن و شوهر است و رابطه‌های پس از آن رابطه‌های خونی و نسبی هستند که بین افراد ایجاد می‌شود. نتیجه این ارتباطات تنگاتنگ، میل به جانبداری، حمایت، مراقبت، دلواپسی، دلسوزی، احساس مسئولیت توأم با عشق و محبت و... است. لیکن این مسئولیت بسیار مهم اخلاقی را نمی‌توان به یک نسبت به همه اعضای خانواده سپرد. بدیهی است که مسئولیت‌های حقوقی مقارن در یک جمع به تضاد، نزاع و بی‌نظمی خواهد انجامید. انتخاب دو رئیس برای یک پست، خطایی آشکار است. وجود سلسله مراتب در این جهت حیاتی بوده و لذا مرد به عنوان شوهر و پدر، دارای اقتداری است که ویژگی حقوقی قوامیت بر عهده او نهاده شده است. البته لازم به یادآوری است که هدف از دادن اقتدار به شوهر یا پدر، ایجاد بهانه‌ای برای ظلم یا رسیدن به آرمان‌های خودخواهانه یا دلخواهانه نیست، بلکه در اینجا هم مثل تمام قوانین اسلامی، هدف "جلب رضایت خداوند" است، که لازمه اش تربیت مردم از طریق پذیرش مسئولیت‌های مناسب خود و ظرفیت‌های وجودی ایشان و ورود به حوزه اقتدار است. ظلم نیز از منفورترین واژه‌هایی است که در شریعت اسلامی با تعیین دقیق مرزهای ولایت و سرپرستی و تفکیک بین واژه‌هایی نظیر ولایت، قوامیت، حضانت و امثال آن و تعیین دامنه‌های هر یک از نظر حقوقی، افراد را از ظلم به یکدیگر بر حذر داشته است، ولایت در معنای دقیق و گسترده اش متعلق به گروهی خاص است و در مورد انسان‌های عادی نسبت به یکدیگر مصادیق و دامنه معینی دارد، که خروج از این دامنه، ظلم است. قوامیت نیز اصطلاحی متفاوت از ولایت است و به معنای ولایت شوهران بر همسرانشان نیست، بلکه مدیریت و ریاستی متفاوت است که بر این اساس، لازم بوده است با واژگان متفاوت بیان شود. در این بین، مهم این است که بدانیم قوامیت به معنای لزوم سرپرستی و حمایت اقتصادی خانواده و مدیریت اخلاقی و معنوی و همچنین تمکین و حضانت، همگی جهت ساماندهی همان روابط و پیوندهای متفاوت و منحصر به فردی است که در خانواده به وجود می‌آید و از آنجایی که این روابط و پیوندها، از نیازهای متقابل است، افراد در خانواده همه مسخر یکدیگر می‌باشند. در واقع در نهاد خانواده همه نسبت به هم نقطه‌های ضعف و قوت دارند که آنها را به یکدیگر متصل می‌سازد. در پایان تأکید بر این نکته ضروری است که دین در عین طرح قوانین، آنها را با گزاره‌های اخلاقی تلطیف می‌کند. به عنوان مثال در خصوص نفقه در عین آنکه مرد را به اندازه شأن و توانایی مالی خود موظف می‌سازد، وی را با این قاعده اخلاقی نیز آشنا می‌نماید که بهتر است مسکن، خوراک و پوشاک زن بهتر از آنچه باشد که در منزل پدرش بوده است. در مقابل، افق نگاه زن را نیز وسیع می‌کند، به نوعی که جابه‌جایی یک ظرف در منزل را برای او حسنه و عبادت محسوب می‌نماید و برای زحمات و مشقاتی که بابت فرزندان متحمل می‌شود، اجری که مطابق با مزد شهید است، قرار می‌دهد. لذا با ایجاد یک نگاه عبادی، او را از تنگنای تکالیف و حسابگری در مقابل انسانی چون خود می‌رهاند و در فراخنای بندگی

پروردگار قرار می دهد. در واقع آنچه ما را از قشری گری و ظاهر بینی رها و به گوهر دینداری رهنمون می سازد، توجه به روح اصلی احکام است که همان قرب خداوند می باشد. لذا بدون توجه به این روح و طرح ناقص و انتزاعی احکام، موجب آن می گردد که احکام اسلامی را ناعادلانه و ظالمانه تلقی کرده و درصدد تغییر آنها برآیم.

اختیار طلاق در دست مردان

سغال: چرا در اسلام، اختیار مردان در امر طلاق وسیعی تر از دایره اختیار زنان است؟! پاسخ: علامه طباطبایی (ره) می فرمایند: جواز طلاق خود یک حکم فطری است، یعنی همان طور که ازدواج پاسخ به یک نیاز فطری است، جواز طلاق هم در مواردی که به آن نیاز است، پاسخ به یک نیاز واقعی است. به این ترتیب هرگاه زوجین به هر دلیل احساس کنند که قادر به ادامه حیات زناشویی خود نیستند، طلاق در دین اسلام برای خاتمه دادن به چنان زندگی روا داشته شده است. اما آنچه مهم به نظر می رسد این است که ما در کنار این حکم نیز مثل همه احکام دیگر اسلامی با پرهیز از ظاهر بینی و قشری کرایبی به روح جاری در حکم توجه کرده و اهداف آن را که تنظیم حیات معقول و دلپذیر است، بشناسیم تا احکام، مورد سوءاستفاده قرار نگیرد و اسباب ایجاد عدالت گردد. قرآن کریم به وضوح کسانی را که احکام اسلامی را دستاویز ستمگری قرار می دهند، مسخره کنندگان احکام می نامد نه عمل کنندگان به آن. ۱. در فصل سوم نیز پاسخ هایی به این سوال داده شده است. خانواده در اسلام کانونی بسیار مقدس بوده و به عنوان یک اصل اصیل و بنیان جامعه اسلامی مطرح است، به طوری که حفظ و سلامتی آن یکی از اهداف احکام مقدس این دین مبین می باشد. با این مقدمه به برخی از مسایل مهم که در حاشیه حکم طلاق آمده است اشاره می نماییم: ۱- طلاق در عین جواز، از نظر فرهنگ اسلامی قبیح است. ۲- طلاق دارای ضوابط فراوان است. اصولاً در اسلام، طلاق آسان که در هر شرایط روحی و هیجانی قابل دسترسی باشد، وجود ندارد. ۳- در موارد قابل توجهی در کنار طلاق، حکمی به نام عده وجود دارد، که در یک تفسیر، مدت زمانی برای تفکر و التیام زخم خانوادگی است و زمانی است که دو همسر می توانند راجع به برگشت دوباره به زندگی خانوادگی بیندیشند. ۴- در صورتی که مرد همسر خود را طلاق می دهد و زن دوران عده را سپری می کند، قرآن دو گزینه را پیش روی او می نهد که رضای الهی فقط و فقط در انتخاب یکی از آن دو می باشد. یکی؛ امساک به معروف است یعنی اگر مرد مایل به نگهداری از همسرش می باشد، به او رجوع کند، ولی نه برای آنکه به او صدمه برساند، بلکه با این هدف که از روی جوانمردی و انسانیت، زندگی صمیمانه ای را با او برقرار سازد. دیگری: تسریح به احسان است، تسریح لفظی است که به معنای آزاد سازی و ایجاد راحتی بوده و در بحث طلاق مطرح می شود. اگر مردی می خواهد زن خود را طلاق دهد، در واقع هدف معنوی او باید آزادسازی زن باشد و این تسریح، به احسان باشد. یعنی مرد فراتر از ضوابط حقوقی عمل نموده و از روی احسان و نیکوکاری با زن رفتار نماید و قرآن کریم به شدت از اضرار یعنی آزار رسانی و خشونت منع می کند. حتی در شرایطی که دو همسر در بدترین شرایط عاطفی می باشند و تصمیم به انحلال کانون خانواده دارند، روح اصلی احکام مربوط به طلاق، ناظر به نکات فوق می باشد. اما آنچه که ممکن است مورد سوال قرار گیرد، راجع به حکم اولی اسلام راجع به طلاق می باشد که آن را به اراده مرد منوط داشته است، البته با توضیحات فوق شاید تا حدی این بحث روشن شده باشد، اما باید اضافه نماییم که طلاق به معنای خاتمه دادن به یک زندگی است که احیاناً با سرنوشت کودکی مرتبط می باشد. طلاق به شدت محتاج مدیریت عقلانی است و نباید مردان و زنان سوار بر مرکب احساس، عاطفه و غضب به سوی جدایی حرکت کنند. زنان دارای چنان قدرت احساسی و عاطفی هستند که بارها و بارها می توانند زخم های احساسی و تمایلات روحی خود را التیام بخشند. در واقع آنان نیروی "خود ترمیم" عجیبی از جنس عاطفه دارند. لذا به دلیل "دیگراندیش" بودنشان کمتر اهداف خودخواهانه و فردگرایانه دارند و مخصوصاً مصالح فرزندان را همواره در نظر می گیرند، لذا در بسیاری از موارد، حتی اگر شوهران خود را دوست نداشته باشند، می توانند با

آنها به حیات خانوادگی ادامه دهند. ولی عنصر عشق و عاطفه در مردان در خصوص رابطه زوجیت با غریزه شهوانی آنها ارتباط مهمی داشته و در صورتی که به همسر خود بی علاقه شوند، ادامه زندگی زناشویی برایشان ناممکن تر بوده پس شاید این امر، طبیعی باشد که حق طلاق در وهله اول به دست مردان باشد. لیکن ما می خواهیم بر این امر تکیه نماییم که یافتن دهها ساز و کار برای خاتمه دادن به زندگی و ایجاد شرایط مساعد برای دسترسی سریم افراد به طلاق، تفکری دینی نیست. همان طور که اعمال خشونت ها، بد رفتاری ها و تحت فشار قراردادن زن ها برای گذشت از حقوق مالی خود نیز با تفکر اسلامی - تسریح به احسان - به هیچ وجه سازگار نمی باشد و همان طور که اشاره گردید، سوءاستفاده از احکام، چیزی جز بازی با امر خدای متعال نیست. لذا به نظر می رسد قوانین مربوط به طلاق، طوری در شریعت تنظیم شده که هم راه حل بودن و هم نهایی بودن آن در رفتار فرهنگی و قانونی حفظ شود. در عین حال در اسلام روش هایی نیز پیش بینی شده است که در آن، زنان می توانند ابتکار عمل در طلاق را به دست گیرند. به عنوان مثال می توانند از ابتدای ازدواج در متن عقد خود شرط کنند که در صورت بروز شرایطی که خود در نظر دارند، وکیل در طلاق خود باشند، این شروط وفق مقررات قانونی به تصویب رسیده و تنظیم شده و تحت عنوان شروط ضمن عقد در سند نکاحیه درج شده است که امضای آن توسط شوهر و زن ضمن عقد ازدواج دارای ضمانت اجرای قانونی می باشد.

چند همسری مردان

. سؤال: چرا مطابق شرع اسلام و قوانین داخلی کشور حق چند همسری مردان به رسمیت شناخته شده است در صورتی که زنان چنین حقی را ندارند؟! پاسخ: یکی از مزایای مهم فقه اسلامی، واقع نگری آن به مسایل مختلف می باشد. به این ترتیب که در تشریح احکام، همه انسان ها در همه اعصار و با ویژگی های مختلف روحی و جسمی لحاظ شده اند، چرا که فقه برنامه زندگی همه آنهاست. در این بین واقعیات اجتماعی که انسان به شدت از آنها متأثر است، مورد توجه اسلام بوده است. البته این به معنای تأثیر منفعلانه در مقابل واقعیات نیست، بلکه اسلام از ابتدا در تشریح احکامش به وجود واقعیاتی که همواره به صورت مستمر در حاشیه یا متن زندگی بشر حضور دارند، توجه داشته است. تعدد زوجات یکی از همین احکام اسلامی است که با توجه به واقعیاتی که ذیلاً به آنها اشاره می شود، وضع شده است اگر چه از خلال اجرای آن در موارد مقتضی، بخشی از زنان نیز دچار مشکلاتی شوند. البته توجه به این نکته ضروری است که این حکم، ابداع اسلام نبوده است که آن را متهم سازیم، بلکه اسلام فقط به آن نظم بخشیده، از آزادی بیش از حد مردان کاسته و آن را منوط به شرایطی مانند اجرای عدالت نموده است. اما واقعیات اجتماعی ای که از آنها سخن گفتیم عبارتند از: ۱- غریزه جنسی، یک غریزه فعال و فراگیر است که عدم مدیریت صحیح آن موجب فعالیت بیشتر و خارج از مدار آن می شود. ۲- ازدواج برای هر یک از مرد و زن کارکردهایی از جمله: ابقای نسل پاک و ارضای غریزی، عاطفی و اقتصادی دارد و هر انسانی برای کسب این کارکردها به ازدواج تمایل دارد و لذا حق تأهل از نظر اسلام، حق شامل و عامی است که همه می توانند آن را احراز نمایند. ۳- به دلایل متعدد همیشه تعداد زنان و دختران آماده ازدواج بیشتر از مردان آماده ازدواج است. از جمله این دلایل می توان به بیشتر بودن سن بلوغ دختران از پسران و شروطی که برای تشکیل خانواده پیش روی پسران است اشاره کرد. که این مشکل زمانی جدی تر می شود که بدایم زنان بیوه‌ای هستند که جداً برای بقای زندگی سالم خود و فرزندان احتمالی شان، نیاز به حمایت ویژه‌ای دارند که لزوماً حمایت مالی نیست، بلکه نیاز عاطفی نیز هست. به هر حال، برای حل این امور طبعاً یکی از این سه راه در پیش رو می باشد: الف) سیاست ها به سمت روابط آزاد پیش برود. که نتیجه اش رها شدن انرژی غریزی فعال در جامعه از یک سو و خشکیدن ریشه های عفت و پاکدامنی از سوی دیگر است که در نهایت خانواده ها در معرض آسیب قرار خواهند گرفت. ب) چشم پوشی بر واقعیت های پیش گفته و پیشنهاد راه حل تحمل فضای موجود و اینکه هیچ زنی نمی تواند در زندگی خود وجود رقیبی را تحمل کند و امثال این مسائل، البته این امر در هر حال واقعیت را تغییر نمی دهد. ج)

با نظر به واقعیات، راه میانه ای را در پیش گیریم. قطعاً یک ازدواج دایم تک همسری، ازدواجی کامل و از هر حیث مطلوب است. ولی وجود واقعیت‌ها باعث می‌شود که راه برای تعدد زوجات یا ازدواج موقت باز شود و فرقی با ازدواج موقت یا روابط آزاد در ضوابط و قوانینی است که در ازدواج دائم وجود دارد، که برخی به کنترل فردی و تقویت خویشتنداری فرد برمی‌گردد و به نوعی می‌توان گفت حایز ویژگی اخلاقی، اعتقادی و فقهی اند و برخی نیز به کنترل اجتماعی برگشته و نیاز به مدیریت کلان اجتماعی و تنظیم ساختاری و سازمانی دارند. کنترل رسانه‌ها از نظر تهییج گزینه جنسی، تقویت عنصر غیرت و عفت در اجتماع، حمایت اقتصادی دولت از بیوه زنان، و زنان خود سرپرست به خصوص دارای فرزند، آموزش حقوق و مسئولیت‌های خانواده به ویژه در مسئله همسری و... از اموری هستند که باید در برنامه ریزی اجتماعی تعبیه شوند و از سوی دیگر جنبه اصیل احکام مربوط به جواز تعدد زوجات و ازدواج موقت حفظ شود تا در صورت لزوم، افراد خاص بتوانند به آن پردازند. در نهایت به نظر می‌رسد راه حل سوم بهترین گزینه است، البته با این قید که فرهنگ صحیح را برای اجرایی شدن درست و معقول احکام فوق نیز ترویج نمود، تا احکام به دستاویزی برای هوس بازان مبدل نگردد. اگر افراد بدانند که برای خروج از خانواده تک همسری تنها راه، ازدواج و پذیرفتن تعهدات مختلف در ازای یک رابطه زناشویی است، طبعاً بخش کمی از افراد به این مسئله روی خواهند آورد. در حالی که روابط آزاد برای هیج مردی زحمت اضافه ندارد و بسیاری از خانواده‌ها را در معرض فروپاشی و عدم بهداشت جنسی و فقدان سلامتی و... قرار می‌دهد.

تفاوت دیه زن با مرد

. سؤال: چرا میزان دیه زن نصف دیه مرد است؟ آیا این امر بدان معناست که ارزش زن معادل نصف ارزش مرد می‌باشد؟ پاسخ: در تبیین این حکم اسلامی و تفاوت آن در مورد زن و مرد، مهم‌ترین دلیل این است که: مسئله دیه یک قرارداد اقتصادی است و ملاک ارزیابی انسان نیست. مهم‌ترین شخصیت‌های اسلامی با ساده‌ترین افراد از نظر دیه یکسان هستند. دیه مرجع تقلید، یک انسان متخصص یا مبتکر، با دیه یک کارگر ساده در اسلام یکی است، به دلیل اینکه دیه عامل تعیین ارزش نیست و تنها یک ابزار است. معیار ارزش همان است که در قرآن بدان تصریح شده است که «ان اکرمکم عند الله اتقاکم» یکی از وظایف اصلی مردان قیام به امر خانواده و انفاق بر آنهاست: به این معنی که شرعاً هر مردی موظف است تا نیازمندی‌ها و حوایج مادی و اقتصادی اعضای خانواده را بر طرف سازد، هر چند زن از مال دنیا و ثروت مکفی برخوردار باشد. حال اگر تفاوت اثرگذاری زن و مرد را در شریان اقتصادی خانواده و جامعه به عنوان یک واقعیت بپذیریم، روشن خواهد شد که لطمه مالی که در حاشیه کشته شدن مرد یا نیروی مولد و نان آور خانواده ۱. حجرات، ۱۳. متوجه خانواده می‌شود، بیش از لطمه مالی است که کشته شدن یک زن برای خانواده به وجود می‌آورد و فقدان مردی که واجب است نفقه همسر خود را تأمین نماید، از صحنه خانواده و اجتماع، از نظر اقتصادی آثار زیان‌بارتری بر جای می‌گذارد، تا فقدان یک زن. نکته قابل توجه این است که این دیه به خانواده مرد داده می‌شود، تا زن و فرزندان او از جهت اقتصادی در نبود مرد خانه به مشکلات مالی گرفتار نشوند و در این مرحله می‌توان گفت؛ در این داوری، شریعت اسلامی به نوعی رعایت وضعیت زن و فرزندان آن مرد را نموده است. البته در تفکری که اساس و شالوده آن را اقتصاد تشکیل داده است و انسان به مثابه ماشینی می‌ماند که باید با صرف کمترین انرژی بیشترین کار را تحویل دهد، مرد و زن از نظر اقتصادی دارای وظایف و ارزش اقتصادی برابرند و تفاوت در دیه و نگرش مزبور بی‌معناست. صرف نظر از اثر اقتصادی هر یک از زن و مرد برای خانواده و اجتماع، جان زن و مرد از نظر ارزش‌گذاری‌های الهی کاملاً برابرند. طبق نص صریح قرآن، کشتن هر انسانی اعم از زن و مرد، از بزرگ‌ترین جرایم محسوب می‌گردد به حدی که کشتن یک تن، چه زن و چه مرد مساوی با کشتن همه انسانهاست. در این نگاه نه زن بودن و نه مرد بودن، دخالتی در ارزیابی ندارد. عذاب و عقاب چنین عملی، خلود در عذاب

اخروی است و لذا کیفرهای دنیوی، مقابله با اصل عمل نمی‌کند، بلکه صرفاً این کیفرها راهکاری برای جلوگیری از ارتکاب یا تکرار عمل در جامعه هستند. در نتیجه از نظر قرآن، اصل انسان کشی یک جرم بزرگ و نابخشودنی است و تفاوت در نحوه دیه و قصاص، ربطی به این قضیه ندارد: چنانچه هدف اسلام از تعیین دیه و جریمه مالی قیمت گذاری بدن و اعضای آن نیست، بلکه هدف مبارزه با فساد و جنایت است. در پایان اشاره به دو نکته شایسته می‌باشد، اول آنکه اگر در مواردی زن در اقتصاد خانواده موقعیتی داشت که نوعاً مردان دارند، موجب نقض در قانون نمی‌شود، چرا که هر قانونی ناگزیر از مراعات نوع است و ملاحظه تمام موارد و مستثنیات، امکان پذیر نمی‌باشد. نکته دوم این که باید توجه داشت که "حکمت" یک حکم شرعی لزوماً "علت" آن محسوب نمی‌شود و به همین خاطر، فقها هیچگاه براساس "حکمت"، "به استنباط" حکم شرعی "نمی‌پردازند. بلکه بر اساس علت نامه و حصول آن، حکم می‌کنند و در مورد دیه نمی‌توان حکمت را به جای علت قرار داد و نتیجه قطعی گرفت.

سنگسار زنان

. سؤال: چرا زن و مردی که مرتکب عمل زنا شوند، مستوجب حکم زنا (سنگسار) می‌گردند؟ پاسخ: کیفرهای اسلامی، بازتاب و انعکاس انتقام جویی فرد یا جماعتی نیست که قانون را به نفع خود وضع کرده باشند. بلکه برای تأمین مصالح عمومی و اعتلای کلمه حق است. بر این اساس خداوند برای اداره صحیح نظام بشری، احکامی را فرض نموده است که با اجرای آن، اصل حیات، عرض و مال، آزادی فردی و اجتماعی و امنیت از آسیب اخلال گران و اضرار آنان که موجب فساد در زمین است، مصون داشته شده و در قبال تهمت‌ها و افتراها، تضمین می‌گردد، که این امر در حکومت اسلامی، زیربنای مهم اجتماعی صلح و امنیت محسوب می‌شود. حکم زنا یا سنگسار یکی از اقسام حدود است. حدود یکی از ضلع‌های چهارگانه سیستم کیفری اسلام می‌باشد، که عبارتند از؛ حدود، تعزیرات، قصاص و دیات یا خونبها، و حدود در برابر اعمال خلاف عفت و اخلاق و تجاوز به مال و شرف مردم و سایر حقوق عمومی اعمال می‌شود. اما حدود گرچه فی نفسه جزء فقه قضایی اسلام محسوب می‌شود، ولی اجرای آن جزء اصول سیاسی اسلام و از وظایف اجتماعی و سیاسی امام یا ولی فقیه و حاکم شرع، یا همان دولت اسلامی می‌باشد و البته این نکته حایز اهمیت است که اسلام قبل از اقدام به مجازات، به مسئله تبلیغ و هدایت مردم توجه کرده و از مجازات جاهل و نادان و ناتوان فکری خودداری کرده و آن را برای مبارزه با اهل عناد و تبهکاران در نظر گرفته است. مواردی که شرع اسلام رجم یا سنگسار را برای جرم تعیین کرده است عبارتند از: . آمیزش زن و مرد همسر دار، با مرد یا زنی که عاقل و بالغ باشند. (ماده ۸۳ ق.م.ا بند الف و ب). . آمیزش مرد یا زن همسر دار با مرده. این جرایم نوعاً از دو طریق اثبات می‌شوند: (۱) اقرار، (۲) شهادت گواهان (بینه) ۱- اقرار؛ خود شریطی دارد، مثل آنکه انسان باید عاقل و بالغ بوده و از روی اختیار و بدون هیچ گونه اکراه یا اجباری اقرار نموده باشد، اقرار نیز چهار بار و ترجیحاً در چهار جلسه باشد. نکته حایز اهمیتی که از کتب روایی و نحوه اعمال این حکم از سوی نبی اکرم (ص) و امیرالمومنین (ع) بدست می‌آید، این است که ایشان تا آنجایی که امکان داشت سعی داشتند راه صدور حکم را مسدود نموده و در صورت وجود کوچک‌ترین شک و شبهه‌ای، طوری که موجب خلاصی فرد از سنگسار یا هر حد دیگری می‌شد، از او رفع حد می‌نمودند، لذا اگر اقرار به طور کامل انجام نمی‌شد و شخص مقرر قبل از اتمام دفعات چهارگانه، از اعتراف خویش عدول می‌نمود، دیگر رجمی در کار نبود، چنانچه اجماع فقها هم بر آن قائم است. ۲- بینه: شهادت گواهان است که برای اعتبار شهادت آنها نیز شریطی (مواد ۷۷، ۷۸، ۷۹ ق.م.ا) در فقه اسلامی منظور شده است و وجود کمترین خللی، موجب سقوط رجم و اثبات مجازات برای خود گواهان به دلیل اقترای می‌شود. با این شرایط واضح است که شریعت مقدس اسلام در باب مسائل ناموسی، احیاط لازم و موکدی را به خرج داده است تا انسان‌ها با پیش گرفتن رویه کتمان نسبت به این مسایل، از موجبات سوءاستفاده از احکام الهی و شیوع افترا و تهمت‌هایی از این قبیل که امنیت روانی جامعه را به شدت به خطر می‌اندازد، جلوگیری

نمایند.

فصل سوم: زهرا آیت الهی

زن در قانون اساسی

سؤال: چرا زن در قانون اساسی تنها زمانی که همسر یا مادر است به رسمیت شناخته می شود و به عنوان یک انسان مستقل در قانون اساسی جایگاهی ندارد؟! پاسخ: مطابق با اصل بیستم قانون اساسی "؛ همه افراد ملت اعم از زن و مرد یکسان در حمایت قانون قرار دارند و از همه حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با رعایت موازین اسلام برخوردارند" به این ترتیب اصول قانون اساسی، مردان و زنان را به طور مشترک و یکسان مدنظر قرار داده و اصل بیستم هم بر همین موضوع تأکید نموده است. علاوه بر آن، اصل ۲۱ قانون اساسی، توجه ویژه ای را به مسائل زنان معطوف نموده است. براساس این اصل "؛ دولت موظف است حقوق زن را در تمام جهات با رعایت موازین اسلامی تضمین نماید و امور زیر را انجام دهد: ۱- ایجاد زمینه های مساعد برای رشد شخصیت زن و احیای حقوق مادی و معنوی او. ۲- حمایت مادران، بالخصوص در دوران بارداری و حضانت فرزند و حمایت از کودکان بی سرپرست. ۳- ایجاد دادگاه صالح برای حفظ کیان و بقای خانواده ۴- ایجاد بیمه خاص بیوگان و زنان سالخورده و بی سرپرست. ۵- اعطای قیومیت فرزندان به مادران شایسته در جهت غبطه آنها در صورت نبودن ولی شرعی." این اصل، حاکی از نگاه جانبدارانه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نسبت به زن و حساسیت خاص به حقوق زنان می باشد. با نگاهی به اصل فوق مشاهده می گردد که سه بند این اصل (۲، ۳، ۵)، با اشاره به نقش های مادری و همسری زن، سعی داشته است با حمایت ویژه از زنان در کانون خانواده، از امکان تضييع حق ایشان در خانواده جلوگیری به عمل آورد. اما در دو بند دیگر از اصل فوق (۱ و ۴)، اساساً زن را فارغ از جایگاه او در خانواده مدنظر قرار داده و دولت را موظف نموده تا به حمایت ویژه از زنان، فارغ از نقش همسری یا مادری، پردازد. بنابراین در پاسخ سوال مطرح شده می بایست خاطر نشان نمود که اولاً اصول مختلف قانون اساسی زن و مرد را به طور یکسان مدنظر قرار می دهد و ثانیاً قانون اساسی در یک اصل مهم، به طور خاص توجه ویژه ای را نسبت به زنان، به لحاظ زن بودن، همسر بودن، و مادر بودن معطوف نموده است.

دخالت شوهر در رفت و آمد زن با خانواده اش

سؤال: چرا مطابق قوانین ایران مرد می تواند مانع از دیدار همسر خویش با والدینش گردد؟! پاسخ: چنین امری در قوانین ما وجود ندارد و مرد دارای چنین حقی نمی باشد. مطابق با ماده ۱۱۰۳ قانون مدنی، زن و شوهر به حسن معاشرت با یکدیگر مکلف گردیده اند. لذا هر آنچه که مطابق با عرف، مصداق حسن معاشرت تلقی گردد، می بایست در زندگی خانوادگی مراعات شود. از جمله این مصادیق حق زن در دیدار بستگان خویش می باشد. علاوه بر آن، می توان به حق زنان در این زمینه، مطابق با " منشور حقوق و مسئولیت های زنان در نظام جمهوری اسلامی ایران " اشاره نمود. این منشور به پیشنهاد " شورای فرهنگی و اجتماعی زنان " و در جلسه ۵۴۶ شورای عالی انقلاب فرهنگی در مورخه ۳۱/۰۶/۱۳۸۳ به تصویب رسید. طبق این مصوبه کلیه دستگاههای کشور مکلف گردیدند. بر حسب وظایف دستگاهی و سازمانی جهت سیاستگزاری، اتخاذ تدابیر قانونی، تصمیمات و برنامه ریزی راجع، زنان، قواعد و اصول مندرج در این منشور را رعایت نمایند. ضمن اینکه شورای فرهنگی و اجتماعی زنان مکلف گردیده که هر دو سال یک بار، نسبت به ارزیابی وضعیت، موارد نقض حقوق زنان را به شورای عالی انقلاب فرهنگی منعکس نماید. در سال ۱۳۸۵ نیز مجلس شورای اسلامی در صدد تقویت مبنای منشور بر آمد و آنرا در مجلس نیز به تصویب رساند. در هر حال منشور در حال

حاضر در کشور ما به عنوان یک سند قانونی لازم الاجراء که مصوب رسمی نظام است، مطرح می‌باشد و در بسیاری از موارد خلاهای قانونی در خصوص مسایل زنان را پاسخگو می‌باشد. لذا می‌توان گفت در کنار سایر منابع حقوقی که در بردارنده مواد قانونی مربوط به زنان می‌باشد، "منشور حقوق و مسئولیت‌های زنان، نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در پاسخ به سوالی که در ابتدای بحث مطرح شد، ذکر این نکته ضروری است که ماده ۳۲ منشور، یکی از حقوق زنان را چنین اعلام نموده است: "حق و مسئولیت انجام صله رحم،" مطابق این ماده ارتباط با بستگان از جمله پدر و مادر، یکی از حقوق و مسئولیت‌های زنان تعریف می‌شود و مرد نمی‌تواند مانع از انجام این حق گردد چرا که صله رحم جزء واجبات می‌باشد و شوهر نمی‌تواند مانع از انجام واجبات زن گردد. همان گونه که اگر بر زنی، حج واجب گردد، همسر وی نمی‌تواند مانع از انجام آن شود. امام خمینی (ره) نیز در این زمینه می‌فرماید: زن در مورد انجام حج واجب یا پرداخت زکات یا نیکی به والدین و یا صله رحم لازم نیست از شوهر اجازه بگیرد و در صورت مخالفت شوهر از او اطاعت نماید. ۱. بنابراین اگر زنی جهت انجام صله رحم به دیدن پدر، مادر، خواهر، برادر و یا سایر بستگان خود برود، شوهر حق ممانعت نداشته و حق شکایت هم ندارد، اعراض او غیر قانونی می‌باشد و دادگاه به نفع زن حکم می‌نماید. البته زنان نیز باید ملاحظه داشته باشند که این دیدارها منجر به دخالت والدین در امور خانوادگی زوجین نشود و برای استحکام خانواده مضر تلقی نگردد.

اجازه پدر برای ازدواج دختر

. سؤال: چرا دختر باکره در ازدواج خود نیاز به اجازه پدر و یا جد پدری دارد؟ ۱. تحریرالوسیله، ج ۲، ص ۳۰۳، فصل فی القسم و النشور و الشقاق... لیس لها امر مع زوجها فی صدقة و لا هبة و لا نذر فی لها الا بادلہ الا فی حج او رکاۃ او بر والد بها او صله قرابتها. پاسخ: به تصور برخی، قوانین جمهوری اسلامی ایران به پدر اجازه می‌دهد تا بدون در نظر گرفتن علایق و تمایلات دختر خود، هرگونه که خود تشخیص می‌دهد در مورد ازدواج و زندگی آینده او تصمیم‌گیری نماید و مطابق قانون، دختر در این زمینه دارای هیچ حقی نمی‌باشد. برخی دیگر این گونه بیان نموده‌اند که این قانون صرفاً از باب احترام به پدر است و لذا این سوال را مطرح می‌نمایند که چگونه است که پسران ملزم به رعایت چنین احترامی نسبت به پدر خویش نشده‌اند و یا اینکه چرا احترام به مادر در این مسئله رعایت نشده است. در جواب سوالات فوق، ذکر نکات ذیل ضروری است: ۱- رضایت دختر از شروط لازم برای ازدواج بوده و بدون آن، عقد صحیح نمی‌باشد. در ماده ۱۰۷۰ قانون مدنی، صریحاً به این مطلب اشاره گردیده است: "رضای زوجین شرط نفوذ عقد است." به این ترتیب اگر دختری وادار به ازدواج گردد، در صورتی که هیچ رضایتی به آن نداشته باشد، چنین عقدی به لحاظ شرعی و قانونی باطل است و اگر دختر بدون رضایت به عقد ازدواج پسری درآید، این دو زن و شوهر محسوب نمی‌شوند مگر آنکه دختر بعد از عقد، به این ازدواج راضی شود که در این صورت، عقد نافذ گردیده و نیاز به خواندن عقد جدید نمی‌باشد. ۲- مخالفت پدر با ازدواج دختر می‌بایست دلیل موجه داشته باشد. مطابق ماده ۱۰۴۳ قانون مدنی...: "هرگاه پدر یا جدپدری بدون علت موجه، از دادن اجازه مضایقه کند، اجازه او ساقط و در این صورت دختر با معرفی کامل مردی که می‌خواهد با او ازدواج نماید و شرایط نکاح که بین آنها قرار داده شده، پس از اخذ اجازه از دادگاه مدنی خاص، به دفتر ازدواج مراجعه و نسبت به ثبت ازدواج اقدام نماید" بنابراین پدر و یا جدپدری نمی‌توانند به بهانه‌های واهی و غیرموجه از ازدواج دختر ممانعت نمایند و در صورت بروز چنین حالتی، دختر با مراجعه به دادگاه می‌تواند برای ازدواج - بدون اذن پدر و جدپدری و با اجازه از دادگاه - اقدام نماید. به این ترتیب شرط اذن پدر در ازدواج دختر، نافی منافع و مصالح دختر نبوده و بلکه از باب فوایدی که داشته، مدنظر قانون و شرع قرار گرفته است. در توضیح این مطلب باید گفت: پدر و مادر دلسوزترین افراد نسبت به فرزندان هستند و پدر، فرد دلسوزی است که هم جنس فردی است که خواهان ازدواج با دختر می‌باشد. بنابراین از طرفی پدران عموماً به

دلیل علاقه شدید به فرزند، مصالح دخترانشان را مدنظر قرار می دهند و از سویی دیگر، چون مرد هستند، مردان را بهتر می شناسند. لذا در ازدواج دختر باکره ای که تجربه زندگی مشترک با یک مرد را نداشته است، مشورت و خرد پدیری دلسوز، ضمیمه احساسات دختر می گردد. ۱. دختری که باکره نباشد و یک بار ازدواج کرده باشد، مطابق قانون و شرع در ازدواج های بعدی اش نیار به اذن پدر و جدپدیری ندارد. با توجه به تفاوت های میان پسران و دختران و آنچه که عموماً در جامعه شاهد آن می باشیم، دختران در برخورد با جنس مخالف، با بار احساسی و عاطفی قوی تری برخورد نموده و با عشق و علاقه و حتی در مواردی، عجولانه وارد زندگی مشترک می گردند. در حالی که پسران ضمن توجه به احساسات، با سنجش عقلایی، اولویت را به منافع خویش داده و علاقه به زندگی مشترک، آنها را از حساب و کتاب باز نمی دارد. طبیعی است که با چنین وضعیتی و با توجه به آسیب پذیری بیشتری که یک دختر در صورت عدم موفقیت در ازدواج برایش حاصل می گردد، قانون سعی نموده است دختر را در امر ازدواج و تصمیم گیری یاری نماید. بنابراین اذن پدر در ازدواج دختر، صرفاً ز باب احترام به پدر نمی باشد، چرا که مطابق شرع، احترام پدر و مادر در کنار یکدیگر واجب گردیده و جلب رضایت ایشان مستحب و ارزشمند است و این مسئله را پسران نیز می بایست رعایت نمایند. پس می توان گفت رضایت و اجازه پدر، نوعی حمایت از دختر در تصمیم گیری برای زندگی آینده اش می باشد و دایرمدار مصالح دختر بوده و با مراعات شرایطی است که در نکات فوق به آنها اشاره گردید. با این وجود، لزوم اذن پدر در ازدواج دختر باکره‌ای که به سن رشد رسیده است، در میان فقها، مورد اختلاف است و برخی فقها، ازدواج دختر رشیده را منوط به اذن و اجازه پدر و یا جدپدیری وی نمی دانند، لذا در صورت مصلحت و نیاز جامعه امکان تغییر این قانون بر اساس مبانی فقهی، وجود دارد. هرچند که هم اکنون چنین نیازی احساس نمی شود و آمار بالای طلاق در ازدواج های خیابانی یا عشق های آتشین آغازین، ضرورت تداوم این قانون را مشخص می سازد. توجه به این نکته نیز جالب است که در قوانین برخی از کشورهای غیراسلامی نیز بویژه در مواردی که سن زوجین بالا نیست رضایت والدین اخذ می شود.

سن مسئولیت کیفری دختران

. سؤال: با توجه به قانون، سن مسئولیت کیفری برای دختران ۹ سال و برای پسران ۱۵ سال در نظر گرفته شده است به نظر شما آیا یک دختر ۹ ساله در صورت ارتکاب جرم، می بایست نظیر یک فرد بزرگسال محاکمه شود؟! پاسخ: در ابتدا لازم است به این مسئله اشاره داشته باشیم که این قانون در آستانه تغییر می باشد، چرا که در سال ۱۳۸۵، لایحه ای تحت عنوان " آئین دادرسی اطفال و نوجوانان " از سوی هیئت دولت به مجلس ارایه شد که در شور اول مجلس نیز به تصویب رسیده و سیر قانونی خود را طی می کند. در پیشنهادات اصلاحی این لایحه سن مسئولیت کیفری دختران و پسران ۱۵ سال در نظر گرفته شده است و برای برخی جرایم نیز ۱۸ سال را مدنظر قرار داده اند. لذا جرایم زیر سن ۱۵ سال، از تخفیف جزایی بسیاری برخوردار بوده و در برخی موارد نیز افراد زیر ۱۸ سال از تخفیف جزایی برخوردار می باشند. در تشریح تغییر این قانون باید گفت که بیشتر، سن مسئولیت کیفری، سن بلوغ دختر و پسر در نظر گرفته می شد. در حالی که در این لایحه، با استناد به آرای فقهی موجود در این زمینه، سن رشد لحاظ شده و سن مسئولیت جزایی به ۱۵ سال تغییر یافته است. در خصوص توضیح این مسئله که چرا مسئولیت کیفری یک فرد ۱۵ سال با یک فرد ۴۰ ساله برابر است باید گفت: از زمانی که انسان از رشد فکری برخوردار می گردد، حسن و قبح جرائم را درک نموده و نسبت به کردار و رفتار خویش مسئول می باشد و در صورت ارتکاب جرم، مستوجب مجازات می گردد. لذا از حیث درک زشتی جرم و جنایت و در نتیجه مسئولیت کیفری، میان یک فرد ۱۵ ساله و یا ۱۸ ساله ای که به سن رشد رسیده است، با یک فرد میانسال، تفاوتی وجود ندارد. همان گونه که تفاوتی میان مسئولیت کیفری یک فرد ۳۰ ساله با یک فرد ۴۰ ساله وجود ندارد. مگر آنکه شروط تحقق جرم وجود نداشته باشد یعنی شخص عاقل نباشد و یا اینکه در زمان انجام جرم، اختیار از او سلب شده باشد و یا اینکه

در انجام آن، قصد نداشته و سهواً مرتکب آن شده باشد. در این گونه موارد، شخص مجرم- فارغ از اینکه چه سنی داشته باشد- مستوجب مجازات نخواهد بود. به این ترتیب با در نظر گرفتن این شرایط و با توجه به اصلاحات انجام یافته در قانون مسئولیت کیفری، به نظر می رسد که مشکل قانونی خاصی در مورد سن مسئولیت جزایی وجود نداشته باشد. در ضمن لازم به ذکر است هم اکنون نیز محل نگهداری افراد بزهکار زیر ۱۸ سال در کانون اصلاح و تربیت اطفال می باشد.

شهادت زن در دادگاه

. سؤال: چرا در برخی از دعاوی، شهادت زن در دادگاه پذیرفته نمی شود و یا شهادت دو زن، معادل شهادت یک مرد محسوب می شود؟ آیا این امر نافی ارزش زن در قوانین داخلی ما نیست؟! پاسخ: حکم شهادت زن در دادگاه در موضوعات مختلف متفاوت می باشد. در برخی موضوعات، فرقی میان شهادت زن و مرد وجود ندارد و برخی مسائل، تنها با شهادت زن قابل اثبات می باشد و در مورد برخی موضوعات نیز، تنها شهادت مردان نافذ است. البته در مواردی هم شهادت دو زن به جای شهادت یک مرد پذیرفته می شود. در این رابطه ابتدا باید یادآور شد که: نص صریح قرآن به تفاوت‌های موجود میان شهادت زن و مرد اشاره داشته و برخی از روایتها نیز بر آن صحه گذارده اند. ملت مسلمان ایران نیز پذیرفته است که قرآن کتاب هدایت بوده و کتاب جاودانه ای است که بشر در مسائل مختلف زندگی فردی و اجتماعی خود جهت دست یابی به سعادت، به آن نیازمند می باشد و همچنین این سخن پیامبر (ص) را باور دارند که فرمودند: "انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی فان تمسکتُم بهما لن تضلوا ابداً؛ مادامی که به قرآن و اهل بیت متمسک شوید، گمراه نمی شوید". پس با اعتقاد به اینکه آیات و قوانین الهی، در بردارنده مصالح و حکمت‌هایی هستند که عمل بدانها سعادت انسان را تأمین می نماید، در تشریح بحث شهادت می توان مدعی وجود مصالحی گردید که علی رغم تفاوت میان زن و مرد، در مجموع خیر و صلاح و سعادت جامعه انسانی را تضمین می نماید. با ذکر این مقدمه، پاسخ سوال فوق با توجه به نکات زیر قابل درک است: ۱- تفاوت‌های موجود میان شهادت زن و مرد و یا قبول کردن شهادت دو زن به جای یک مرد، هیچ ارتباطی به ارزش گذاری میان افراد جامعه ندارد. به همین جهت در مواردی که لازم است دو فرد عادل شهادت دهند، هیچ تفاوتی نمی کند که این دو فرد چه کسانی باشند. ممکن است یکی از ایشان حضرت علی (ع) و دیگری، یک عضو عادی جامعه باشد. آیا در کنار هم قرار گرفتن شهادت این دو فرد، نشان از ارزش یکسان ایشان می نماید؟ حال آنکه اگر ملاک شهادت بر اساس ارزش انسان باشد، حضرت علی (ع) خود معادل چندین و چند انسان دیگر برای شهادت کفایت می نماید. از آنجا که شهادت زن ارتباطی با ارزش گذاری برای او ندارد لذا چنین نیست که اساساً شهادت زن در دادگاه پذیرفته نشود و یا اینکه همواره شهادت دو زن معادل شهادت یک مرد محسوب گردد بلکه در امور مختلف، به لحاظ مناسبت آن مورد با طبیعت شاهد، تعداد شهود معین می گردد. در مواردی فقط شهادت زن پذیرفته می شود، در مواردی شهادت زن پذیرفته نمی شود و در اموری هم شهادت زن به انضمام سایر زنان یا مردان پذیرفته می شود. ۲- برخی از دعاوی، صرفاً بر اساس شهادت زن قابل اثبات می باشند و شهادت چندین مرد نمی تواند در این موارد با شهادت ولو یک زن برابری نماید. این موارد عبارتند از: اثبات ولادت و اثبات بکارت. شهادت در اثبات ولادت، تأثیر قابل ملاحظه‌ای در بحث ارث و تعیین وراثت میت داشته و چه بسا یک وارث می تواند سایر طبقات وراثت را از ارث محروم نماید. بنابراین با شهادت زنان بر ولادت یک فرزند، گاه میلیاردها تومان یا صدها میلیون تومان به فردی ارث می رسد که در صورت فقدان این شهادت، به دیگری می رسد. اثبات بکارت نیز در مواردی که اتهاماتی نظیر زنا وارد است، موثر بوده و می تواند حکم قاضی را تغییر دهد و چه بسا باعث نجات جان یک فرد شود و اثبات نماید که اتهام زنای محصنه خلاف واقع بوده اسد ۳- مواردی که مطابق قانون، شهادت زن پذیرفته نمی شود، زن می تواند به عنوان شاهد حادثه در دادگاه حاضر شده و آنچه را که شاهد بوده است، برای قاضی بیان نماید و در صورتی که بیانات وی قاضی را در

احراز علم نسبت به مآوقع حادثه یاری رساند، در صدور حکم قاضی موثر می‌گردد. بنابراین اگر شهادت یک زن در هر امری، سبب ایجاد علم در قاضی گردد، قاضی بر اساس علم خود حکم صادر می‌نماید، چرا که علم او برایش حجت است و تفاوتی نمی‌کند که این شهادت و گواهی به انضمام گواهی مردان واقع شده باشد یا زنان، و توسط یک زن واقع شده باشد یا چند زن، فقط باید به گونه‌ای باشد که برای قاضی علم و یقین حاصل گردد. در صورتی هم که گواهی زن سبب علم و یقین قاضی نشود، از آنجا که اتهامی را به فرد وارد ساخته می‌تواند زمینه ساز تحقیقات در مورد متهم شود و در نهایت با مشاهده ادله و شواهد، منجر به صدور حکم توسط قاضی گردد. ۴- در مواردی که شهادت مرد پذیرفته می‌شود شهادت هر مردی قابل پذیرش نیست بلکه لزوماً آن مرد باید عادل باشد. ۵- شهادت زن در برخی موارد حاد نظیر طلاق و قتل پذیرفته نمی‌باشد. به نظر می‌رسد که حکمت این امر، دور نگاه داشتن زنان از مخاطرات اجتماعی بوده است. در توضیح این نکته باید گفت: بنابر آیه ۲۸۲ و ۲۸۳ سوره بقره، شخصی که شهادت او پذیرفتنی است و شاهد قضیه‌ای بوده است، مکلف به حضور در دادگاه جهت ادای شهادت می‌باشد و این امر برای شاهد، یک تکلیف محسوب می‌گردد. اساساً شهادت برای افراد یک تکلیف محسوب می‌شود و نه یک حق که کسی ادعا کند اگر شهادت زن در مواردی...: «وَأَبْشُرُوا الشَّاهِدَ إِذَا مَا دَعَا... وَلَا تَكْتُمُوا الشَّاهِدَ: مَنْ يَكْتُمْهَا فَانَّهُ إِثْمٌ قَلْبُهُ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ» شاهدان وقتی فرا خوانده شوند نباید ابا کند- شهادت را اکتان نکنید و هر که شهادت را کتمان کند قلبش گناهکار است و خدا به آنچه انجام می‌دهید دانا است. پذیرفته نمی‌شود حقی از او ضایع گردیده است بلکه در واقع تکلیفی از روی دوش او برداشته شده است. بنابراین اگر شهادت زن در موارد حادی نظیر قتل پذیرفته بود، نباید از آمدن به دادگاه و دادن شهادت امتناع ورزد. حال آنکه شرع و قانون با نپذیرفتن شهادت زن در این موارد، این تکلیف را از زن ساقط نموده است. چرا که شخصی که علیه او شهادت داده می‌شود، ممکن است بر اساس آن شهادت، به اعدام یا تحمل ضربات شلاق محکوم شود و لذا امکان اعمال تهدیداتی از سوی محکوم و یا اطرافیانش نسبت به شاهد وجود دارد. پس می‌توان گفت؛ شاید اراده الهی بر این امر تعلق یافته است که زن از این مخاطرات در امان نگاه داشته شود. ۶- در مواردی که جرم خیلی سنگین نبوده و در نتیجه مجازات و یا پیامدهای حقوقی آن چندان سنگین نیست، شهادت زن به انضمام سایر زنان و یا سایر مردان، پذیرفتنی است. به نظر می‌رسد علت آن، توزیع خطر میان شاهدین و پایین آوردن احتمال تهدید زن باشد. ۷- قوانین اسلامی همواره در صدد تقویت و رشد خصایص طبیعی و فطری بشر بوده است. و این امری واضح و آشکار است که زن و مرد در برخی خصایص و ویژگی‌ها با یکدیگر متفاوت هستند، چرا که وظایف متفاوتی را عهده دار می‌باشند. زن به لحاظ فطری، کانون مهر و محبت و عاطفه محسوب می‌گردد و قوانین شرعی همواره به گونه‌ای تدوین یافته است که مهرورزی زن پایدار گردیده و این امکان را بیابد تا روابط عاطفی خانواده را تقویت نماید. لذا بر اساس قوانین شرع که در قوانین داخلی کشور منعکس گردیده است، سعی گردیده از ورود زنان به عرصه‌های خشونت آمیز جلوگیری شود و با نپذیرفتن شهادت زنان در این موارد، مانع ورود ایشان به این صحنه‌ها شده است تا روحیات پرمحبت و عاطفی ایشان دچار تلاطمات بحرانی نگردد. ۸- مطالعات روان‌شناسی بر این واقعیت تأکید دارد که زنان در شرایط حاد احساسی و عاطفی، به دلیل شدت احساسات و عواطف، جزئیات قضایا را کمتر به خاطر می‌سپارند و توجهشان بیشتر به کلیات امور معطوف می‌گردد. در صورتی که در مواردی نظیر شهادت بر قتل، آنچه که مهم است، به خاطر آوردن جزئیات واقعه نظیر ساعت وقوع، ابزار قتل، نحوه به قتل رساندن و... است و در صورتی که اجزا و موارد بیان گردیده، با بیانات سایر شاهدین منطبق نباشد، منجر به بطلان شهادت و مجازات مدعی شهادت می‌گردد و این تکلیفی فوق توان و طاقت زن است که از باب لطف از عهده او برداشته شده است. علاوه بر آن، از دیدگاه روانشناسی، هر چه شخص بیشتر تحت تأثیر احساسات و هیجانات روحی قرار گیرد به همان نسبت حوادث و اتفاقاتی را که به خاطر سپرده زودتر فراموش نموده و دقت کمتری در نقل آن دارد بنابراین لزوم انضمام شهادت زن در برخی دعاوی به زنی دیگر، موجب صحبت و دقت شهادت شده و از تضییع حقوق دیگران منع می‌نماید. با عدم

پذیرش شهادت زنان در این امور، بار مسئولیت زنان سبک تر می شود در برخی از موارد هم با پذیرفتن شهادت زنان به انضمام زن دیگر (معادل بودن شهادت دو زن با شهادت یک مرد) حضور یک شاهد زن دیگر کمک خواهد کرد تا زنی که داوطلب شهادت شده با همراهی دیگری، جزییات را به یکدیگر یادآوری کرده و شهادت دقیق واقع شود و زنان شاهد از شهادت نادرست مبرا گردند. این نکته در قرآن نیز یادآوری شده است. در سوره بقره آیه ۲۸۲: «... و استشهدوا شهیدین من رجالکم فان لم یكونا رجلین فرجل و امرأتان ممن ترضون ممن الشهداء ان تضل احدیہما فتذکر احدیہما الاخری...» دو شاهد از مردان به شهادت گیرید پس اگر دو مرد نبودند، یک مرد و دو زن از شاهدانی که رضایت می دهید تا اگر یکی از زنان فراموش نمود دیگری به او یادآوری نماید...).

مجازات قتل زن توسط مرد

. سؤال: چرا اگر مردی زنی را به قتل برساند، زمانی قصاص می شود که اولیای مقتول نیمی از خون بهای مرد را به خانواده قاتل پردازند؟! پاسخ: در خصوص این قانون می بایست به نکات ذیل توجه کرد: ۱- اصل اساسی در اسلام ترجیح عفو و گذشت بر قصاص می باشد. این تصور غلطی است که گمان می شود در برابر هر قتلی می بایست لزوماً قصاص صورت پذیرد. ۲- عدم قصاص مرد قاتل (اگر خانواده مقتول نیم خون بهای مرد را به خانواده او پردازند)، به معنای عدم مجازات او نیست. مطابق قانون مجازات اسلامی، مرد قاتل به چندین سال حبس و پرداخت دیه مقتول به خانواده او محکوم می گردد. ۳- در صورتی که خانواده مقتول اصرار بر قصاص قاتل داشته باشند، در زمینه نحوه پرداخت نیم خون بهای مرد به خانواده اش، فتاوی مختلف وجود دارد. براساس فتوای مقام معظم رهبری؛ لازم نیست که در ابتدا خانواده مقتول نیم خون بهای مرد را به خانواده قاتل پرداخت کنند و سپس اجازه قصاص قاتل را ببینند. بلکه می توان ابتدا قاتل را به تقاضای اولیای دم مقتول، قصاص نمود و سپس در صورت معسر بودن خانواده مقتول و عدم توان مالی در پرداخت نیم خون بها به خانواده قاتل، به آنها مهلت داده می شود تا در دراز مدت دیه را به خانواده قاتل پردازند و در نهایت اگر به هیچ وجه امکان پرداخت دیه را نداشتند، این مبلغ از بیت المال پرداخت گردد. ۴- در صورتی که بیم آن می رود که مرد قاتل با عدم قصاص، گستاخ شده و قتل را ساده انگاشته و در آینده جان زنان دیگر را تهدید نماید، توجه به یک نکته ضروری است و آن اینکه اگر قاضی تشخیص دهد که قاتل، مفسد فی الارض محسوب می گردد، از باب محاربه و افساد فی الارض به اعدام او حکم می شود و در اینجا حکم اعدام از باب احقاق حقوق اجتماعی است و نه حقوق فردی. ۵- گناه قتل و مجازات اخروی آن برای قاتل زن و مرد یکی است. عمل قتل در نزد خداوند زشت و غیر قابل بخشش است و فرقی نمی کند شخص مقتول، زن باشد یا مرد. بر اساس آیه ۳۲ سوره مائده: «هر کس از زن و مرد، فردی را بدون اینکه آن فرد قتلی مرتکب شده باشد یا فساد در زمین کرده باشد، بکشد، گویا همه مردم را کشته و کسی که نفسی را احیا کند، گویا همه مردم را احیا نموده است» ۱ یا آیه ۹۳ سوره نساء " هر که مومنی را (۱ عم از زن یا مرد) به عمد بکشد مجازات او عذاب جاودانه جهنم خواهد بود" ۲ لذا گناه و مجازات اخروی قاتل در صورتی که مقتول مرد باشد یا زن، تفاوتی نمی کند و خداوند در قرآن کریم عذاب قاتل را در هر دو صورت آتش جاودانه جهنم بیان کرده است و نفس هر انسانی در نزد خداوند به اندازه نفس تمامی انسان ها ارزشمند است و براساس نص آیه تفاوتی میان زن و مرد در این زمینه وجود ندارد. ۶- نمی توان ادعا نمود که تفاوت در قصاص قاتل زن و مرد، به معنای تفاوت در ارزش گذاری میان آنهاست. ایجاد چنین ارتباطی منطقی نبوده و این حکم، هیچ ارتباطی به ارزش انسان ها ندارد. همان گونه که اگر یک فرد دانشمند به قتل برسد و یا یک دزد معتاد، در هر دو صورت مجازات قاتل، یکسان خواهد بود و با وجود تفاوت ارزش این دو شخص، دیه آنها هم به یک اندازه می باشد. همان گونه که در سایر قوانین جزایی یا مدنی مانند میزان ارث نیز با یکدیگر تفاوتی ندارند. ۷- در خصوص حکمت تفاوت قصاص قاتل زن و مرد می توان

گفت که؛ پرداخت نیم خون بهای مرد به خانواده قاتل (و نه خود قاتل) از باب امن قتل نفساً او بی او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جميعاً ۲: و من یقتل مومنًا معتمداً فجزاؤه جهنم خالداً فیها. حمایت از همسر و فرزندان شخص قاتل است و این حکم، در جهت جبران صدمه مالی وارد آمده به خانواده قاتل می باشد که سرپرست و مسئول پرداخت نفقه خویش را از دست می دهند. بنابراین، این حکم در جهت حمایت از حقوق اعضای خانواده مرد (که عمدتاً زن و فرزند او می باشد) وضع شده است. در احادیث نیز بیان گردیده که "ادوا نصف الدیه الی اهل الرجل...؛ نصف دیه به خانواده مرد (قاتل) پرداخت می شود" ۸- در مواردی بیان می شود: گاه مقتول (زن)، نیز سرپرست خانواده ای است که به تأمین معاش خانواده می پرداخته و در صورت قتل وی، خانواده اش دچار خسارت مالی می گردند. در پاسخ باید گفت: اصل بر آن است که مردان، سرپرست خانوار بوده و نسبت به تأمین معاش خانواده دارای مسئولیت مالی باشند، حال اگر در جامعه ای، این سرپرستی برعهده زن قرار گرفت، خسارت وارد آمده به خانواده و جبران مالی فقدان زن سرپرست خانوار در خانواده می تواند توسط بیت المال تأمین گردد و حکومت عهده دار تأمین و جبران خلا حضور این سرپرست در چنین خانواده هایی شود. قوانینی نظیر قانون "حمایت از کودکان بی سرپرست" نیز در جمهوری اسلامی ایران، اقدام موثری در این زمینه محسوب می گردد.

تمکین زن

. سؤال: چرا با ازدواج، زن ملزم به تمکین از مرد می باشد؟ پاسخ: امر مقدس ازدواج بر تحقق اهدافی استوار گردیده است که عدم تحقق، آن نافی حکمت ازدواج است. یکی از مهم ترین این اهداف، برآورده شدن نیاز جنسی زوجین است. این نیاز یک حق دو طرفه است که برای زن و شوهر - هر دو - ایجاد تکلیف می نماید. مطابق ماده ۱۱۰۳ قانون مدنی "؛ زن و شوهر مکلف به حسن معاشرت با یکدیگر می باشند" بنابر عرف جامعه یکی از مصادیق حسن معاشرت، برآوردن نیاز جنسی همسر است. ضمن آنکه در بند ۲۹ "منشور حقوق و مسئولیت های زنان در نظام جمهوری اسلامی ایران، (مصوب ۳۱/۶/۱۳۸۳ شورای عالی انقلاب فرهنگی)- که به عنوان قانون لازم الاجراء در کشور مطرح می باشد- در بیان حقوق زنان در جمهوری اسلامی ایران، چنین اعلام شده است: "حق و مسئولیت تأمین، تخصیص، طهارت و سلامت در ارتباط جنسی با همسر قانونی و حق اعتراض قانونی در صورت نقض آنها." به این ترتیب برآورده شدن نیاز جنسی در زندگی مشترک، از حقوق و تکالیف زن و شوهر تلقی گردیده و از مصادیق حسن معاشرت محسوب می شود و در صورت عدم توجه به آن، هدف ازدواج به مخاطره می افتد. اساساً هر قراردادی برای طرفین محدودیت هایی را ایجاد می کند و حقوقی را به طرف مقابل وی می بخشد همان گونه که او را نیز از حقوقی بهرمنند می سازد، حال اگر کسی مایل به تمکین جنسی در مقابل همسر نیست می تواند از انعقاد عقد نکاح خودداری کند ولی اگر ازدواج کرد ناگزیر باید از حقوق متقابل زناشویی برخوردار باشد. البته همان گونه که در بند ۲۹ منشور آمده است در تأمین این نیاز، توجه به سلامت روانی و جسمانی همسر بسیار حایز اهمیت می باشد و هر گونه تخلفی در این زمینه که نافی مصادیق حسن معاشرت تلقی گردد، غیرقانونی محسوب می شود. بنابراین در پاسخ سوال مطرح شده باید گفت: آنچه قانون مطرح می کند آن است که پس از عقد ازدواج، زن می بایست در امور جنسی (و نه الزاماً هر امری) از شوهر خود تمکین نماید. (مگر در مواردی که موجب ضرر جسمانی یا روانی برای زن گردد و یا شوهر توقعات غیر مشروع از همسر خود داشته باشد) و در مقابل، شوهر نیز می بایست نیازمندی های جنسی همسر خود را برآورده سازد.

اختیارات پدر در ازدواج دختر بچه ها

سؤال: چرا پدر دختر اجازه دارد، دختر خودش را که کمتر از ۱۳ سال دارد به عقد ازدواج مردی درآورد؟ پاسخ: این مسئله در ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی اینگونه بیان گردیده است: "عقد نکاح دختر قبل از رسیدن به سن ۱۳ سال تمام شمسی و پسر قبل از رسیدن به سن ۱۵ سال تمام شمسی منوط است به اذن ولی به شرط رعایت مصلحت با تشخیص دادگاه صالح." بر اساس این قانون سن ازدواج دختر، ۱۳ سال در نظر گرفته شده و به ازدواج زیر این سن، ازدواج ولایی گفته می‌شود. طبق فتوای امام خمینی (ره) و برخی دیگر از فقها دختر بالغه رشیده می‌تواند برای ازدواجش، خود تصمیم بگیرد- هر چند اذن پدر ضمیمه این تصمیم می‌شود- اما دختر زیر این سن، یعنی دختر بالغه غیررشیده یا غیربالغه غیررشیده نمی‌تواند ازدواج کند، مگر آنکه مصلحت دختر اقتضا نماید. به این ترتیب در قوانین داخلی کشور، سن ۱۳ سال، سقف زمانی بلوغ و رشد دختر در امر ازدواج در نظر گرفته شده است و ازدواج زیر این سن، قانونی نمی‌باشد، مگر با رعایت نکات زیر: ۱- اذن ولی به شرط رعایت مصلحت دختر با تشخیص دادگاه صالح. بنابراین پدری که می‌خواهد دختر زیر ۱۳ سال خود را به عقد کسی درآورد، موظف به گرفتن تأییدیه حکم دادگاه مبنی بر رعایت مصلحت دختر می‌باشد و در غیر این صورت دفاتر عقد ازدواج مجاز به ثبت چنین ازدواجی نمی‌باشند. مشاهده می‌شود که رعایت مصلحت دختر در این امر به اندازه‌ای مهم است که ولی دختر به تنهایی نمی‌تواند آن را لحاظ نماید و نیاز به تأیید دادگاه صالح است. ۲- در ازدواج ولایی زیر سن بلوغ، صرفاً عقد برقرار می‌گردد و امر ازدواج منوط، به بلوغ یافتن دختر می‌باشد. ۳- بر اساس برخی آرای معتبر فقهی در ازدواج ولایی، دختر و پسر می‌توانند پس از رسیدن به سن بلوغ با این ازدواج مخالفت نمایند و در صورت مخالفت، این ازدواج فسخ می‌گردد. قوانین داخلی ما در خصوص این مسئله که دختر و پسر که قبل از سن بلوغشان با رعایت مصلحت به عقد کسی درآمده باشند و پس از رسیدن به سن بلوغ و رشد، با آن مخالفت نموده و عقد را تأیید نمایند، سکوت نموده است. لذا بر اساس اصل ۱۴۷ قانون اساسی، در این زمینه می‌توان به آرای معتبر فقهی مراجعه نمود و بر آن اساس دادگاه می‌تواند به فسخ این ازدواج حکم دهد. به این ترتیب به نظر می‌رسد که اولاً تعداد این گونه ازدواج‌ها بسیار اندک است و ثانیاً با شرایط در نظر گرفته شده در آن، عملاً تحقق آن در موارد استثنایی است که واقعاً مصلحت فرزند اقتضا نماید. به راستی امروزه مشکل دختران ایرانی آن است که این دختران در سن کمتر از ۱۳ سال ازدواج می‌نمایند یا اینکه در شهرها و روستاهای ایران، بسیاری از دختران در سن ازدواج و متمایل به تشکیل خانواده هستند ولی از نعمت ازدواج محروم می‌باشند؟ مشکل واقعی (و نه شعاری) دختر ایرانی، ازدواج در سنین پایین است یا محرومیت از ازدواج در سنین بالا؟

حضانة فرزند توسط مادر

سؤال: چرا در قوانین موجود کشور پیرامون حضانة طفل، عواطف مادر نادیده انگاشته شده و فرزند سال‌های محدودی را با مادر می‌گذرانند. در حالی که وابستگی مادر به کودک بیش از پدر است پاسخ: حضانة فرزند به معنای نگاهداری از فرزند بوده و مطابق ماده ۱۱۶۸ قانون مدنی، "نگاهداری اطفال هم حق و هم تکلیف ابوبین است،" لذا پدر و مادر به طور یکسان در ایام زندگی مشترک مسئول حفاظت از فرزندان می‌باشند. مسئله از زمانی آغاز می‌گردد که پدر و مادر از یکدیگر جدا شوند که دو حالت موجود است: الف- پدر یا مادر فوت نمایند که در این صورت مطابق ماده ۱۱۷۱ قانون مدنی، "در صورت فوت یکی از ابوبین، حضانة طفل با آنکه زنده است خواهد بود. هر چند متوفی پدر طفل بوده و برای او قیم معین کرده باشد." بنابراین مطابق قانون اگر پدر فوت کند. حضانة فرزند با مادر است و هیچ کسی حتی پدر بزرگ از نظر قانونی حق ندارد حضانة فرزند را از مادر سلب کند. ب- حالت دوم زمانی است که پدر و مادر از یکدیگر طلاق می‌گیرند که در این صورت مطابق ماده ۱۱۶۹ قانون مدنی. مادر تا سن ۷ سالگی کودک، برای حضانة او اولویت دارد و پس از آن حضانة فرزند با پدر است. و مطابق تبصره این قانون بعد از ۷ سالگی در صورت بروز اختلاف، حضانة طفل با رعایت مصلحت کودک با تشخیص دادگاه است. در تشریح و

تکمیل قانون حضانت توجه به موارد زیر ضروری است: ۱- آنچه که در حضانت کودک پس از طلاق مهم می باشد، مصلحت کودک است و در صورت وقوع اختلاف میان پدر و مادر، در مسئله حضانت فرزند، دادگاه ناظر بر مصلحت کودک است. بر این اساس ماده ۱۱۷۳ قانون مدنی این گونه بیان می دارد: «هرگاه در اثر عدم مواظبت یا انحطاط اخلاقی پدر یا مادری که طفل تحت حضانت اوست صحت جسمانی با تربیت اخلاقی طفل در معرض خطر باشد، محکمه می تواند به تقاضای اقربای طفل یا به تقاضای قیم او یا به تقاضای رئیس حوزه قضایی، هر تصمیمی را که برای حضانت طفل مقتضی بداند، اتخاذ کند. موارد ذیل از مصادیق عدم مواظبت و یا انحطاط اخلاقی هر یک از والدین است: اعتیاد زیان آور به الکل، مواد مخدر و قمار. اشتها به فساد اخلاقی و فحشا. ابتلا به بیماری های روانی با تشخیص پزشکی قانونی. سوءاستفاده از طفل یا اجبار او به ورود در مشاغل ضد اخلاقی مانند فساد و فحشا، تکدی گری و قاچاق. تکرار ضرب و جرح خارج از حد متعارف " . به این ترتیب پدری که کودک را بعد از سن ۷ سالگی مورد حضانت خود قرار می دهد، در صورتی که خلاف مصالح کودک رفتار نماید، دادگاه پس از اثبات رفتار محل تربیت اخلاقی یا صحت جسمانی کودک، حضانت را از پدر سلب خواهد کرد و فرزند را به مادر خواهد داد. (مگر آنکه مادر نیز صلاحیت نگهداری فرزند را نداشته باشد مثلاً کودک را در مشاغل ضد اخلاقی مانند: قاچاق یا تکدی گری یا فساد و فحشا وارد نماید). ۲- مطابق ماده ۱۱۷۴ قانون مدنی هر یک از ابویین که طفل تحت حضانت او نمی باشد، حق ملاقات طفل خود را دارا می باشد و حضانت فرزند با یکی از والدین، نباید مانع از ارتباط فرزند با والد دیگرش گردد. این، امری است که همواره مورد توجه قانونگذار قرار گرفته است. بنابراین مادر پس از سن ۷ سالگی کودک که حضانت او با پدر است، حق دارد که فرزند خود را در فواصل زمانی مناسب- در صورت لزوم با تعیین محکمه (مطابق ماده ۱۱۷۴ قانون مدنی)- دیدار نموده و مدتی را با او سپری نماید. ۳- در صورتی که دوری از فرزند، برای مادر یا کودک غیر قابل تحمل باشد و موجبات عسر و حرج را فراهم آورد در این صورت فرزند به مادر تحویل داده می شود. البته لازم به ذکر است که به این مورد در قانون مدنی اشاره نشده است و لذا جزء موارد سکوت قانون محسوب می گردد که مطابق اصل ۱۶۷ قانون اساسی، می توان در این موارد به فتاوی معتبر فقهی مراجعه نمود. مطابق فتوای امام خمینی (ره)، در صورت ایجاد عسر و حرج- سختی غیر قابل تحمل- برای مادر و یا فرزند در دوری از یکدیگر، حضانت به مادر سپرده می شود. امروزه دادگاه ها در صورت ادعای مادر در این خصوص، آن را مورد رسیدگی قرار داده و پس از اقدامات کارشناسی، در خصوص حضانت، تجدید نظر می نمایند. ۴- نکته قابل توجه در بحث حضانت و در حمایت از مادران آن است که مادر تا هفت سالگی فرزند، فقط حضانت او را عهده دار است و هیچ تعهدی نسبت به پرداخت مخارج فرزند ندارد و نفقه فرزند در این مدت قانوناً با پدر است و اگر پدر از پرداخت مخارج فرزند خود ممانعت ورزد، دادگاه او را ملزم به پرداخت نفقه می نماید و در صورت استنکاف مرد از پرداخت نفقه، می توان از حقوق او جهت مخارج فرزند برداشت نمود. بعد از سن هفت سالگی هم، مسئولیت حضانت از فرزند و تأمین مخارج فرزند هر دو بر عهده پدر است. ۵- تعیین حضانت فرزند توسط قانون تا زمانی است که فرزند به سن رشد برسد. پس از این سن، کودک خود تصمیم می گیرد که با کدام یک از والدین خویش زندگی نماید. امروزه مطابق قوانین داخلی، این سن در دختران ۹ سال و در پسران ۱۵ سال در نظر گرفته شده است. بنابراین با فرض طلاق زن و شوهر، مرد حضانت دختر خویش را تنها از ۷ سالگی تا ۹ سالگی عهده دار است و پس از این سن، دختر می تواند میان پدر یا مادر خویش، یکی را برای حضانت خود انتخاب نماید. پسران نیز پس از ۱۵ سالگی می توانند میان پدر یا مادر خود هر یک را که مایل بودند انتخاب نمایند. ۶- توجه به این نکته بسیار مهم است که اگر حضانت فرزندان پس از طلاق به طور مطلق بر عهده مادران گذاشته می شد، در موارد بسیاری، زنان در نهایت متضرر می شدند. چرا که اگر مردان بدانند که در صورت طلاق همسرشان، حضانت از کودکان بر عهده مادران است، طبیعی است که آسان تر به پدیده طلاق می نگرند. زیرا پس از طلاق، بدون مسئولیت و محدودیت خاصی و بسیار سهل تر از زمانی که حضانت کودکان را بر عهده دارند، می توانند ازدواج مجدد داشته باشند. در مقابل،

زنان در صورتی که مسئولیت حضانت با آنان باشد، معمولاً شانس ازدواج مجدد مناسب را از دست خواهند داد. ۷- طبیعی است که احساسات و عواطف پدران نیز به اندازه عواطف مادرانه حایز اهمیت است و اگر حق پدر در نگهداری از فرزند نادیده انگاشته شود، پدران به حیطة بی مسئولیتی در قبال فرزندانشان کشانده شده و به این ترتیب نقش و جایگاه پدر در زندگی و تربیت فرزند عملاً محدود شده است. که در مجموع اثرات مخربی را برجای خواهد گذاشت. ۸- با توجه به تأمین اقتصادی فرزندان توسط پدر، بر اساس ماده ۱۱۹۹ قانون مدنی- که حتی زمانی که حضانت فرزند با مادر است را نیز شامل می گردد. طبیعی است که پدر در کنار این مسئولیت سنگین از حق زندگی مشترک با فرزند خویش نیز برخوردار گردد. در غیر این صورت و در صورتی که حضانت فرزندان برای همیشه و در تمام سنین بر عهده مادران باشد، پدر انگیزمای جهت تأمین اقتصادی فرزند خود نداشته و بالطبع مسئولیت پرداخت هزینه‌های زندگی فرزند بر عهده مادر قرار خواهد گرفت و این امر در کنار حضانت از فرزند، در مجموع به سود مادران نخواهد بود. ۹- البته ضمن توجه به نکات فوق، می توان به این مطلب اشاره نمود که بحث حضانت از روایات اهل بیت (ع) استنباط می گردد و این روایات به گونه ای نیست که در آرای فقهی، اتفاق نظر ایجاد نماید. لذا در فتاوی معتبر فقهی، ارای مختلفی دیده می شود از جمله: - حضانت پسر تا دو سالگی و دختر تا ۷ سالگی بر عهده مادر و از آن پس، بر عهده پدر باشد. - حضانت پسر و دختر تا ۷ سالگی بر عهده مادر و پس از آن بر عهده پدر کودک باشد. - حضانت پسر و دختر تا مادامی که مادر ازدواج نکرده است، بر عهده مادر باشد. در قوانین داخلی کشور در ابتدا رأی فقهی اول مبنای رأی قانونگذار قرار گرفته بود، اما با تبصره الحاقی مجمع تشخیص مصلحت نظام در تاریخ ۸/۹/۱۳۸۲ به این قانون، رأی دوم، مبنای عمل قانونگذار قرار گرفت. به این ترتیب به نظر می رسد که تغییر این قانون بر اساس آرای فقهی موجود، امکان پذیر است. هر چند باید توجه داشت که در وضع قانون، مصلحت دراز مدت کودک، پدر، مادر و در مجموع مصلحت جامعه می بایست مدنظر قرار گیرد.

ریاست مرد در خانه

. سؤال: چرا در قانون مدنی، ریاست خانواده با مرد است؟ . در پاسخ به این سوال ذکر این نکته ضروری است که: مجموعه افرادی که در کنار یکدیگر زندگی کرده و دارای منافع مشترک می باشند، نیازمند مدیری هستند تا روابط و امور ایشان را تنظیم نماید. این مدیر می بایست در راستای تحقق اهداف و منافع جمعی تلاش نموده و در واقع به نوعی خدمتگذار جمع در انجام بهتر امور باشد. به طور کلی وجود رئیس و مدیر، از لوازم یک زندگی نظام مند است. همان گونه که تشکیلات مراکز و شرکت هما هنگی نیازمند مدیر بوده و از همان ابتدای تسکیل، یک نفر ریاست آن را برعهده می گیرد البته نوع و شیوه اعمال ریاست متفاوت است. برخی از روسا به شیوه ای مستبدانه و کاملاً فردی بر مجموعه ریاست نموده و برخی دیگر، مصالح جمع را در نظر گرفته و با ایسان مشورت می نمایند. پر واضح است که در یک مجموعه نیز نمی توان چند نفر را مدیر قرار داد زیرا به هر حال در مواردی نظر مدیران با یکدیگر متفاوت است و مجموعه دچار سردرگمی خواهد شد و در مواردی تصمیم نهایی اتخاذ نخواهد شد و در نتیجه مجموعه پیشرفت نخواهد کرد. از آنجایی که خانواده نیز یک نهاد اجتماعی است که دارای اهداف و منافع مشترکی میان اعضای خانواده بوده و نیازمند سامان و نظام یافتگی است، لذا ضروری است که از یک ریاست عاقلانه برخوردار گردد. در قوانین داخلی ایران، این ریاست بر عهده مرد گذاشته شده است. ماده ۱۱۰۵ قانون مدنی بیان می دارد که: "در روابط زوجین ریاست خانواده از خصایص شوهر است" خداوند در قرآن کریم می فرماید: "الرجال قوامون علی النساء. مما فضل الله بعضهم علی بعض و. بما انفقوا من اموالهم ۱. مردان قوام بر زنان هستند به دلیل برتری که خداوند برخی را بر برخی داده است و به دلیل آنکه مردان از اموال خود نفقه می پردازند" ۱. ا. نساء: ۳۴ بنابراین با توجه به تکلیف شوهر در تأمین اقتصاد خانواده و وظایفی که مرد در این خصوص (بنابر آیه مذکور و مطابق مواد ۱۱۰۶، ۱۱۰۷ و ۱۱۹۹ قانون مدنی) بر عهده دارد، لازم بوده است که دایره تصمیم گیری وی نیز گسترده

تر از سایر اعضا در نظر گرفته شود، تا بتواند به درستی از عهده و وظایف محوله برآید. در پاسخ به این سوال که چرا ریاست خانواده به فرد اصلح (زن یا شوهر) واگذار نگردیده باید گفت: تعیین اصلح در خصوص تک تک خانواده‌ها توسط دادگاه و نیز تأیید صلاحیت شخص مورد نظر هر چند سال یک بار (زیرا ممکن است علیرغم تعیین فرد اصلح توسط دادگاه پس از چند سال، همسر او اصلح گردد)، امری تحقق نیافتنی و غیر قابل اجرا می باشد. لذا ضرورت یک قانون کلی در این زمینه درک می شود و قانون با توجه به وظایف سنگین اقتصادی مرد، این ریاست را بر عهده وی قرار داده است. البته این ریاست، به هیچ عنوان به معنای خودکامگی و ریاست استبدادی نبوده بلکه دارای شرایط و حدودی می باشد که با رعایت آن، مصلحت و رفاه اعضای خانواده تأمین می گردد. در بیان شرایط ریاست مرد بر خانواده می توان به امور زیر اشاره نمود: ۱- تکلیف مرد نسبت به همسر و فرزندان بنا بر ماده ۱۱۰۲ قانون مدنی؛ با عقد نکاح و برقراری روابط زوجیت، زن و شوهر نسبت به یکدیگر دارای حقوق و تکالیف می باشند. علاوه بر آنکه طبق ماده ۱۱۰۶ قانون مدنی، پرداخت نفقه زن در عقد دائم بر عهده شوهر بوده و ماده ۱۱۰۷ نیز به موارد آن اشاره می نماید. علاوه بر آن، طبق ماده ۱۱۹۹ قانون مدنی، نفقه فرزندان نیز بر عهده پدر می باشد. ضمن آنکه طبق ماده ۱۱۰۴ قانون مدنی: "زوجین باید در تشیید مبانی خانواده و تربیت اولاد خود به یکدیگر معاضدت نمایند". به این ترتیب مشاهده می شود که ریاست مرد به هیچ عنوان نافی حقوق زن و وظایف و تکالیف مرد در خانواده نبوده و وی حتی در تربیت فرزندان نیز باید زن را یاری نماید و نمی تواند مسئولیت فرزندان را صرفاً بر عهده زن بگذارد. لذا بر اساس قوانین داخلی، مرد کاملاً در برابر خانواده خویش مسئول و مکلف است. ۲- لزوم حسن معاشرت در خانواده بنا بر ماده ۱۱۰۳ قانون مدنی: "زن و شوهر مکلف به حسن معاشرت با یکدیگرند." لذا ریاست مرد بر خانواده می بایست به گونه ای اعمال شود که از مصادیق حسن معاشرت محسوب گردد و کاملاً بدیهی است که مفهوم حسن معاشرت، معنا و مفهومی گسترده داشته و تمامی امور و روابط حسنه را در برمی گیرد که عامل مهمی در جهت استحکام مبانی خانواده تلقی می گردد بر این اساس می توان گفت که خودکامگی مرد در محیط خانواده به حسن معاشرت آسیب رسانده و بنیان خانواده را سست می نماید، لذا امری مذموم و غیرموجه است. علاوه بر آن، مرد در ریاست خود ملزم به مشورت با همسر خود می باشد، چرا که مطابق عرف جامعه، مشورت نمودن با همسر در مورد مسائل مهم زندگی مشترک، از مصادیق حسن معاشرت محسوب می گردد! ۳- رعایت حقوق زن در خانواده همان گونه که اشاره گردید ریاست مرد به هیچ وجه نافی حقوق زن در خانواده نمی باشد و مرد موظف به تأمین و تضمین این حقوق گشته است. به عنوان مثال در بند ۲۸ منشور حقوق و مسئولیت های زن در نظام اسلامی- که به عنوان یک قانون مصوب کشور از تاریخ ۳۱/۶/۸۳ لازم الاجرا است- زن در ایام زوجیت از حقوق مالی برخوردار می باشد. در بند ۲۹ منشور نیز ذکر شده است که: "حق و مسئولیت تأمین، تخصیص، طهارت و سلامت در ارتباط جنسی با همسر قانونی و حق اعتراض قانونی در صورت نقض آنها،" از حقوق و مسئولیت های زنان در خانواده می باشد. در بند ۳۰ منشور نیز بیان گردیده که: "گفت و شنود و مسئولیت سکونت مشترک و حسن معاشرت و تأمین امنیت روانی در روابط با همسر و حق اعتراض و طرح دعوا در مراجع قانونی در صورت سوء معاشرت همسر" از حقوق و مسئولیت های زنان است. به این ترتیب مشاهده می شود که محترم شمردن حقوق زن در خانواده شامل حقوق مادی و معنوی وی می باشد، به گونه ای که در بند ۳۱ منشور فوق، صریحاً به این مطلب اشاره می نماید و "حق و مسئولیت رشد علمی، معنوی و اخلاقی با همکاری و حمایت اعضای خانواده،" از حقوق زنان محسوب می گردد. بنابراین ریاست مرد در خانواده، به نوعی حمایت از رشد فکری، روحی و سلامت جسمی و روانی زن و فرزندان است. نکاتی که در بالا- به آنها اشاره شد، مواردی است که در قوانین داخلی کشور در کنار ریاست مرد و در بیان وظایف وی بیان می گردند. اما با توجه به اینکه نظام ما یک نظام اسلامی بوده و روح قوانین، برگرفته از آیات و روایات می باشد و هیچ قانونی نمی تواند در عمل با نص صریح قرآن و روایات معصومین (ع) در تعارض قرار گیرد، لازم است به قواعد کلی برگرفته از این منابع- که به نوعی محدوده و ثغور ریاست مرد را در خانواده مشخص

می نماید- اشاره ای داشته باشیم: ۱- اصل عدالت خداوند در روابط اجتماعی، قاعده ای کلی وضع نموده است و آن اینکه افراد نباید در روابط خود با دیگران خلاف عدل رفتار نمایند. در آیات؛ ۹۰ سوره نحل ۱، ۱۳۵ سوره نساء ۲، ۲۹ سوره اعراف ۳، ۳ سوره نساء ۴، ۸ سوره مائده، ۱۵۲ سوره انعام ۶، ۵۸ سوره نساء ۷ و ۹ سوره حجرات ۸ صریحاً به قسط و عدالت امر می شود. ۱. ان الله يأمر بالعدل والاحسان / ۹۰ نحل. ۲. یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء لله / ۱۳۵ نساء ۳. قل امر ربی بالقسط / ۲۹ اعراف. ۴. فان خفتم الا تعدلوا فواحد / ۴ نساء ۵. اعدلوا هو اقرب للتقوی و اتقوا الله / ۸ مائده ۶. فاعدلوا و لو کان ذا قریبی / ۱۵۲ انعام. ۷. اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل / ۵۸ نساء ۸. اقسطوا ان الله یحب المقسطین / ۹ حجرات. در همین راستا آیه ۳ سوره نساء، آنجا که بحث اجازه چند همسری به مردان را مطرح نموده، خطاب به مردان بیان می کند که اگر احتمال می دهید که نتوانید میان همسران خویش به عدالت رفتار نمایید، حق چند همسری ندارید. لازم به ذکر است که این آیه بیان می کند که اگر مردان احتمال بدهند که قادر بر رعایت عدالت بین همسران نیستند، حق چند همسری ندارند، بنابراین در صورت یقین به عدم رعایت عدالت، به طریق اولی، این حق از مردان سلب می شود. ۲- رفتار بر اساس معروف بر اساس آیات قرآن، روابط زن و مرد بایستی بر اساس معروف صورت گیرد. آیه ۱۹ سوره نساء خطاب به مردان بیان می دارد که: "عاشروهن بالمعروف،" یعنی مردان با زنانشان به معروف رفتار نمایند. آیه ۲۲۹ سوره بقره نیز می فرماید: "امساک، بمعروف او تسریح باحسان،" آیه ۲۳۱ همین سوره می فرماید: "فامسکوهن. بمعروف او سرحوهن. بمعروف" و آیه ۲ سوره طلاق نیز می فرماید: "فامسکوهن. بمعروف او فارقوهن. بمعروف" در تمامی این آیات به مردان امر شده با زنان خود به معروف رفتار نمایند و حتی جدایی از آنان نیز باید به معروف باشد. معروف یعنی نیکی، رفتار خوبی که عرف جامعه آن را می پسندد و شرع هم آن را تأیید می نماید. علاوه بر آن در آیه ۲۲۹ سوره بقره بر این مطلب تصریح می شود که حتی در صورت جدایی از همسر، احسان را مراعات نمایید و جالب آنکه احسان، امری بالاتر از معروف می باشد. ۳- اجتناب از ضرر رساندن به همسر در روابط اجتماعی که بر پایه آموزه‌های اسلامی بنا می شود، قاعده لاضرر حکمفرماست و طبیعی است که در روابط زن و شوهر نیز نافذ می باشد. به گونه ای که در مضمون آیات ۲۳۱ سوره بقره ۱ و ۶ سوره طلاق ۲ به این مسئله اشاره گردیده که: زنان را نگاه ندارید بر این اساس که به آنها ضرر رسانیده و به ایشان ظلم نمایید. بنابراین روابط خانوادگی می باید به گونه ای تنظیم یابد که زن و مرد، هیچ یک به دیگری ضرر و زیان وارد نیآورد و ریاست مرد نیز در چنین چارچوبی پذیرفتنی می باشد. ۴- اصل مشورت مشورت از اصولی است که همواره در اسلام مورد توجه قرار گرفته است ۳ و بر اساس آیات ۶ سوره طلاق، "واتمروا بینکم. بمعروف" و ۲۳۳ سوره ا. "لا تمسکوهن ضرارا لتعتدر او من یفعل ذلک فقد ظلم نفسه ولا تتخذوا آیات الله هزوا،" به زندگی مشترک با زن خود ادامه ندهید به خاطر ضرر رساندن و ظلم به آنان، کسی که چنین کند به خویشتن ظلم کرده آیات خداوند را به تمسخر نگیرید ۲" لا تضاروهن لتضیقوا علیهن" به زنان ضرر نرسانید تا بر آنان تنگی و فشار آورید. ۳۸۰۳ سوره شوری و امرهم شوری بینهم. بقره از مصادیق رعایت معروف در خانواده، مشورت و پرهیز از تصمیم گیریهای فردی و یکجانبه می باشد. ۵- عدم تحمیل وظیفه بیش از حد توان بر اساس قاعده کلی که قرآن بیان می دارد: "لا یکلف الله نفساً الا وسعها" خداوند بر انسانها تکلیفی بیش از حد توان و وسعشان قرار نداده است. لذا ریاست مرد در خانواده نباید به گونه ای باشد که به زن، چیزی را بیش از حد توانش- در همه امور- تحمیل نماید. در نامه حضرت علی (ع) در نهج البلاغه نیز بیان گردیده است که: "المرأة ریحانه لیست بقهرمانه"؛ "زن ریحانه است و گل، نه پهلوان" ۲، و همان گونه که با گل باید با لطافت برخورد نمود، مرد نیز در اعمال ریاستش و در برخورد با زن باید رفتاری همراه با لطافت داشته و زن را به منزله یک گل ببیند. ۶- رعایت مصلحت خانواده در روابط خانوادگی آنچه که دارای اهمیت بوده و اصل اولی می باشد، رعایت مصلحت خانواده است. خداوند در آیات قرآن، ضمن توجه به حقوق زن و مرد در خانواده، در آنجایی که اساس خانواده در معرض تهدید قرار می گیرد، زن و مرد را به گذشت از حق خویش دعوت نموده ۱. ۲۸۶ سوره بقره- در آیات ۲۳۳ سوره بقره، ۱۵۲ سوره انعام، ۴۲ اعراف و ۶۲

مومنون نیز بیان شده لا تکلف نفسا الا وسعها. ۲. نهج البلاغه، نامه. و می فرماید: "الصلح خیر" ۱ صلح بهتر است. بنابراین مصلحت خانواده اولی از مصالح تک تک اعضا خانواده می باشد. در روایات نیز مکرر توصیه شده است که همسران حتی اگر دارای امیال به حقی هستند، در صورتی که نافی مصالح خانواده باشد، بهتر است که از آن چشم پوشی نمایند. ۷- تقدم اخلاق بر حقوق آموزه های دینی علی رغم احترامی که برای حقوق قائل می باشد، سعی نموده بر این امر تأکید نماید که افراد در روابط اجتماعی و به ویژه روابط خانوادگی، اخلاق را که موجب تلطیف روابط می شود، بر حقوق مقدم بدانند. لذا آیات و روایات بسیاری بر این مطلب اشاره می نماید. به عنوان مثال در روایتی به نقل از پیامبر اکرم (ص) بیان گردیده است که: "مومن مطابق میل همسر و فرزندانش می خورد و منافق کسی است که همسر و فرزندانش مطابق میل او می خورند" ۲ بنابراین در حالتی که به مردان توصیه شده به نیاز و مصلحت و حتی میل و علاقه خانواده خویش حتی در امور جزئی مانند خوردن توجه نمایند، توجه به سایر نیازها و مصالح ایشان به طریق اولی می بایست مدنظر قرار گیرد. البته زنان نیز در مقابل، باید رعایت اخلاق را نموده و به مردان اجبار و تحکم ننمایند. ۱۲۸۰۱ نساء. ۲. کنز العمال، خ ۷۷۹. در آیه ۱۹ سوره نساء نیز خداوند خطاب به مردان می فرماید: حتی اگر مردی از زن خویش کراهت داشته باشد، باز هم باید با همسر خود خوشرفتار باشد "چه بسا شما از چیزی بدتان بیاید و خدا در آن خیر کثیر قرار داده باشد" ۱ آنچه این آیه به آن اشاره دارد این است که زن و مرد، در زندگی خانوادگی نباید صرفاً به دنبال منافع خویش باشند بلکه مصلحت زندگی را نیز باید در نظر داشته باشند. در یک خانواده ایمانی زن و شوهر هر دو به اخلاق توجه داشته و سعی می نمایند نیازها و مصالح خانواده را نسبت به منافع خود در اولویت قرار دهند. مردان نیز در اعمال ریاست خود، اخلاق اسلامی را رعایت نموده و آن را بر حقوق خویش مقدم خواهند داشت. ۸- توجه به اهداف اساسی ازدواج بدیهی است که قوانین خانواده نباید در تعارض با اهداف اساسی ازدواج قرار گیرند. مطابق آیه ۲۱ سوره روم: "خلق جنس مخالف برای انسان، با هدف ازدواجی است که ماهیت آن آرامش بخشی و ایجاد سکینه می باشد" ۲. بنابراین اعمال ریاست مرد در خانواده نباید با این هدف ازدواج در تعارض باشد و بلکه باید به بهبود آن یاری رساند. در آیه ۱۸۷ سوره بقره نیز بیان گردیده که: "هن لباس لکم و انتم لباس لهن" ۱ زن و شوهر پوشش یکدیگر می باشند "طبیعی است که یکی از کاربردهای ا. عاشرو هن بالمعروف فان کرهتموهن فعیسی ان تکرهوا شیئاً و يجعل الله فیه خیراً کثیراً ۲. من آیات ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیها. پوشش، پنهان داشتن عیوب فرد است. لذا این اصل با ریاست آمرانه ای که درصدد برملاسازی عیوب همسر و فرزندان می باشد، در تعارض قرار می گیرد. حال در پاسخ به این سوال که چرا در قانون مدنی ریاست خانواده به مردان سپرده شده و یا خداوند در قرآن کریم مردان را قوام بر زنان معرفی کرده و آنان را سرپرست خانواده تعیین نموده است، باید گفت: با توجه به تمام مواردی که به آنها اشاره گردید، پرواضح و روشن است که ریاست مرد در خانواده در صورتی که به درستی اعمال شود، به منزله سپر و حفاظی مستحکم جهت اعضای خانواده و تقویت بنیان زندگی مشترک می باشد.

تفاوت ارث زنان با مردان

. سؤال: آیا قوانین داخلی کشور که میزان ارث مردان را دو برابر ارث زنان لحاظ می نماید عادلانه می باشد و آیا این امر نافی ارزش زنان نیست؟ پاسخ: در ابتدا لازم است پیرامون قوانین ارث که در نظام جمهوری اسلامی ایران منطبق بر تعالیم اسلامی تدوین گردیده است نکاتی چند بیان شود: بر اساس قانون مدنی، در ارث تعلق یافته به طبقات مختلف وراثت، تشابهات و تفاوت هایی مشاهده می گردد. در برخی موارد زن بیش از مرد ارث می برد مانند آن که: - هنگامی که فردی بمیرد و دارای یک دختر و یک پسر باشد. در این صورت دختر میت ۱/۲ (نصف) از اموال را ارث می برد. در حالی که به پدر میت ۱/۶ (یک ششم) از اموال (یک قسمت از شش قسمت) تعلق می یابد (ماده ۹۰۸ ق.م). - اگر زن در نسب از مرد به میت نزدیک تر باشد از اموال میت ارث می برد و حال آنکه

مرد اصلاً ارث نمی برد. - اگر فردی بمیرد و هیچ وارثی به جز نوه ها نداشته باشد اگر نوه پسر و دختر باشد دو برابر نوه دختری اگر پسر باشد ارث می برد. - اگر مردی بمیرد و وارثان او همسرش و چهار برادر باشند در این صورت به زن ۱/۴ و برادران هر کدام ۱/۴ از اموال میت به ارث می رسد. مواردی را نیز می توان ذکر نمود که بر اساس قوانین، زن و مرد به تساوی ارث می برند. این موارد عبارتند از: - هنگامی که فردی می میرد و علاوه بر فرزندان پدر و مادر نیز جزء وارث می باشند، در این صورت پدر و مادر به یک میزان ارث می برند. (هر کدام ۱/۶) - زمانی که میت دارای چند برادر و خواهر مادری باشد، ایشان هم به یک میزان از ارث بهره مند می گردند. - جد و جده مادری میت، در میزان ارث یکسان می باشند. - اگر پدر تنها وارث منحصر به فرد میت باشد، به همان میزان ارث خواهد برد که مادر وارث منحصر به فرد میت باشد. - اگر وارث منحصر به فرد میت، دختر یا پسر باشد، ارث ایشان یکسان است. یعنی اگر میت صرفاً دارای یک دختر باشد، او به همان میزانی ارث می برد که اگر پسر بود از آن بهره مند می گردید. - اگر عمو یا عمه و نیز خاله و دایی، وارث منحصر به فرد میت باشند، به اندازه یکسان ارث خواهند برد. در مواردی نیز سهم الارث مردان دو برابر زنان می باشد، از جمله آنکه میت دارای فرزندان دختر و پسر باشد، در این صورت فرزند پسر دو برابر فرزند دختر ارث می برد. در توضیح این اختلاف باید توجه داشت که قرآن کریم میزان بهره مندی وارث را از ارث برجای مانده، صریحاً بیان فرموده و در آیات ۷، ۱۱ و ۱۷۶ سوره نساء مقدار آن مشخص گردیده است. در تشریح این تفاوت توجه به نکات زیر ضروری است: ۱- قرآن کتاب جاودانی است و خداوند بر اساس علم و حکمت خویش و با توجه به شناختی که نسبت به نوع بشر و نیازهای او داشته است، تعالیم متضمن سعادت بشر را در آن بیان فرموده و آن را به منزله چراغ هدایتی پیش روی انسان قرار داده است. با چنین نگرشی بدیهی است که خداوند بیش از هر شخصی خیر و صلاح بندگان خویش را نه در کوتاه مدت که در بلند مدت مدنظر داشته و قوانینی را وضع نموده است که در کنار یکدیگر و به صورت مجموعه ای نظام مند مکمل یکدیگر می باشند و در نهایت خیر و سعادت افراد جامعه را تأمین می نماید. در مورد قانون ارث هم می توان متذکر گردید که زن و مرد هر دو مخلوق خداوند بوده و مورد رحمت و لطف الهی می باشند و اگر ارث میان ایشان متفاوت بیان گردیده، بر اساس نیازهای متفاوت زن و مرد و با حکمتی است که سعادت زن و مرد را تضمین می نماید. چنانچه خداوند در آیه ۱۱ سوره نساء پس از بیان سهم الارث وراثت می فرماید... " این احکام از سوی خدا واجب شده است، او به هر چیز دانا و آگاه است " ۱. یعنی خداوند دانا به وضعیت بشر بوده و قانون ارث هم بر اساس آگاهی به حقوق و مسئولیت های افراد مختلف وضع گردیده است. ۲- خداوند در آیه ۷ سوره نساء می فرماید: " برای مردان سهمی از ترکه ابوین و خویشان است و برای زنان نیز سهمی از ترکه ابوین و خویشان، چه مال اندک باشد یا بسیار، نصیب هر کس از آن معین گردیده " ۲ آنچه که در این آیه مشهود است تأکید مجزای آیه بر سهم الارث زنان است در حالی که آیه می توانست بیان نماید که فرزندان پسر و فرزندان دختر سهمی از ترکه ابوین و خویشان دارند. به نظر می رسد دلیل این تأکید، توجه به این امر بوده است که زنان باید لزوماً از ارث بهره مند شوند. در حالی که در برخی جوامع و نیز در عصر جاهلیت، زنان از ارث محروم می شدند. در ادامه آیه بیان می شود، فرقی نمی کند که مقدار این ارث کم باشد یا زیاد، در هر حال سهم ارث زنان باید پرداخت گردد و همان گونه که در انتهای آیه تصریح می نماید: این بهره، بهره ای معین و حساب شده و مشخص است. پس تعیین سهم الارث نمی تواند سلیقه ای و متغیر باشد. ۱. فریضه من الله ان الله کان علیما حکیماً. ۲. للرجال نصیب مما ترک الوالدان والاقربون وللنساء نصیب مما ترک الوالدان والاقربون مما قل منه او کثر نصیباً مفروضاً ۳- با تتبع در آیات ارث این نکته ظریف مشاهده می شود که خداوند نمی فرماید دختر نصف پسر ارث می برد. بلکه فرموده است: پسر دو برابر دختر ارث می برد. (آیه ۱۱ سوره نساء " یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین " خداوند در مورد فرزندان سفارش می کند سهم پسر برابر سهم دو دختر است) هر چند در عمل تفاوتی میان سهم الارث دختر و پسر در این دو عبارت وجود ندارد. اما گویا خداوند بر این اساس، مبنای ارث را سهم الارث دختر قرار داده است. لکن به دلایلی به پسر سهم بیشتری تعلق می یابد. نه اینکه

مینا، سهم الارث پسر باشد و به دختر مقدار کمتری پرداخت شود. ۴- حکمت تعلق دو برابر سهم الارث دختران به پسران، آن است که از آنجا که نفقه زن یعنی هزینه، مسکن، خوراک، پوشاک، بهداشت و درمان او از زمان عقد تا پایان عمر و نفقه فرزندان از آغاز تولد تا سن خودکفایی، بر عهده مرد گذاشته شده است و مردان نسبت به اعضای خانواده خویش دارای وظایف اقتصادی می باشند و سالیان طولانی باید بخش مهمی از اموال خود را صرف همسر و فرزندان کنند، اراده الهی بر این امر تعلق یافته است که به گونه ای این کمبود جبران گردد. ضمن آنکه نفقه در طول عمر پرداخت کردنی است. در حالی که ارث یک بار در طول عمر به انسان تعلق می یابد و یا حتی ممکن است شخصی در طول حیاتش هیچ ارثی نبرد. ۵- مرد با توجه به وظیفه سنگین پرداخت نفقه زن و فرزندان، بخشی از ارث تعلق یافته اش را نیز معمولاً صرف هزینه‌های زندگی همسر و فرزندانش می نماید. در حالی که مطابق شرع و قانون ارث زن به طور مطلق متعلق به خود زن می باشد و وی هیچ مسئولیت و وظیفه ای در قبال تأمین مایحتاج همسر و فرزندان خویش ندارد. ۶- با وجود موارد فوق، اگر شخصی مایل باشد که به دخترش سهم الارث بیشتری دهد، این امکان را از طریق وصیتی که در ۳/۱ اموال خویش می نماید، دارا می باشد. بنابراین امکان جبران میزان کمبود ارث دختر از پسر، توسط خود پدر وجود دارد. به گونه ای که پدر صریحاً می تواند وصیت نماید که: سهم الارث دختر من را به هر میزان که از سهم الارث پسر کمتر بود از ۳/۱ مال جبران نمایید. ۷- به هیچ وجه براساس قانون ارث نمی توان ادعا نمود که ارزش زنان برابر با نصف ارزش مردان قرار داده شده است. چرا که ارث، حق مادی است که از باب مصالحی به زن و مرد داده می شود و نمی تواند ملاک ارزش گذاری تلقی گردد. همان گونه که اگر پسر حضرت محمد (ص) زنده می ماند، دو برابر سهم ارث حضرت زهرا (س)، به او ارث می رسید و البته این امر به معنای دو برابر بودن ارزش پسران حضرت نسبت به حضرت صدیقه (س) نمی باشد. در پایان یادآوری می شود برخی بیان می دارند که: در خانواده هایی که زنان پرداخت کننده نفقه می باشند، آیا قانون ارث می تواند تغییر یابد؟ در پاسخ باید گفت که اسلام بنا به مصلحت خانواده، قوانینی را وضع نموده است که با نیازهای فطری و طبیعی بشر سازگار و هماهنگ بوده و لذا قصد تغییر آن را ندارد. به این ترتیب حتی اگر زنان بر اساس شرایط اجتماعی، در بیرون از خانه کار می کنند، مسئولیت پرداخت مخارج زندگی را ندارند و در این خصوص شرع و قوانین مدنی، زن را ملزم به کارکردن و تأمین مخارج زندگی نمی نماید. حال در صورتی که زنان حقوق ماهیانه خویش را در خانه همسر خرج می نمایند، می توانند به همسرشان یادآوری نمایند که این هزینه‌ها، بخشش نبوده و دینی بر گردن همسر است. لذا مرد ملزم به بازگرداندن آن به زن می باشد. بنابراین مطابق قوانین داخلی، نفقه ای که بر عهده مرد بوده و وی قادر به پرداختش نبوده است و زن به جای همسرش آن را پرداخت نمود هدف دینی است که بر عهده مرد می باشد و مرد به محض توان مالی، باید آن را پرداخت نماید و مقدم بر سایر دیون وی نیز می باشد. بنابراین اگر فردی از دنیا رفت، ابتدا دیونش را از مال برجای مانده پرداخت می نمایند. سپس مابقی اش به وراثت به ارث می رسد. لذا زن می تواند بعد از فوت همسر، درخواست دیون نماید که در این صورت ابتدا تمام مبالغی که زن به شوهرش داده (و از باب بخشش نبوده است)، از اصل مال جدا شده به او داده می شود و سپس از مابقی اموال میت سهم الارث وراثت (از جمله سهم الارث زن) را می پردازند.

شوهران و مسکن غیر قابل تحمل برای زنان

. سؤال: چرا مطابق قوانین ایران، شوهر می تواند همسرش را در خانه ای سکنی دهد که برایش غیر قابل تحمل است؟! پاسخ! مطابق ماده ۱۱۰۷ قانون مدنی: "نفقه عبارت است از همه نیازهای متعارف و متناسب با وضعیت زن از قبیل مسکن، البسه، غذا، اثاث منزل و هزینه های درمانی و بهداشتی و خادم در صورت عادت یا احتیاج به واسطه نقصان یا مرض." بنابراین مطابق قانون، مرد در تأمین مسکن برای همسرش می بایست مطابق با شأن وی و متناسب با وضعیت او رفتار نموده و نمی تواند خانه غیر قابل تحمل برای

همسرش انتخاب نماید. مطابق مواد ۱۱۰۷، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲ و ۱۱۲۹ قانون مدنی، پرداخت نفقه زن که از آن جمله تهیه مسکن مناسب با وضعیت زن می باشد، از وظایف اصلی مرد بوده و در صورت عدم مراعات آن، دادگاه مرد را موظف به تأمین می نماید و او موظف است در تأمین مسکن، شأن و شئونات همسرش را مطابق با عرف جامعه و خانواده همسرش مراعات نماید. علاوه بر آن مطابق با ماده ۱۱۰۳ قانون مدنی که زن و شوهر می بایست با یکدیگر حسن معاشرت داشته باشند، تهیه مسکن مناسب نیز از مصادیق حسن معاشرت مرد با همسرش محسوب می گردد. گفتنی است، مطابق ماده ۱۱۱۴ قانون مدنی، زن باید در منزلی که شوهر تعیین می کند سکنی نماید مگر آنکه مطابق شرط ضمن عقد، اختیار تعیین منزل به زن داده شده باشد. البته این مسئله بدان معنی نیست که زن مجبور به سکونت در خانه ای باشد که برایش غیرقابل تحمل است زیرا مطابق ماده ۱۱۱۵ قانون مدنی اگر بودن زن و شوهر در یک منزل متضمن خوف ضرر بدنی یا مالی یا شرافتی برای زن باشد، زن می تواند مسکن جداگانه اختیار کرده و در صورت ثبوت مظنه ضرر مزبور دادگاه حکم بازگشت به منزل شوهر نخواهد داد و مادام که زن در بازگشتن به منزل مزبور معذور است نفقه برعهده شوهر خواهد بود.

مادر و افتتاح حساب بانکی برای فرزند

سؤال: چرا مادر نمی تواند بدون اجازه پدر کودک، برای فرزندش حساب بانکی افتتاح نماید؟! پاسخ: چنین معنی وجود ندارد. نه تنها مادر کودک بلکه هر فرد دیگری هم می تواند برای کودک از بدو تولد تا هر زمانی حساب باز نموده و یا خانه و ماشین خریداری کند و کودک از همان زمان، مالک آن محسوب می گردد. حتی در زمانی که کودک در شکم مادر است و هنوز متولد نشده است، مادر می تواند برای او هر ملک یا شیء را وقف نماید و کودک بعد از تولد مالک آن گردد. لذا شخص بازکننده حساب و یا خریدار خانه کودک - حتی اگر مادر طفل باشد - دیگر نمی تواند در آن مال یا شیء تصرف نماید. چرا که کودک، مالک آن محسوب می گردد. البته مطابق با قوانین، کودک تا زمانی که به رشد فکری (سن رشد) نرسیده است، نمی تواند در اموالش دخل و تصرف نماید. این یک امر کاملاً عقلایی است و در قوانین سایر کشورها هم به چشم می خورد و حکمتش در نگاهداری از اموال کودک و جلوگیری از مصرف ناصحیح آن می باشد، چرا که کودک تا زمانی که به بلوغ فکری نرسیده است، توانایی آن را ندارد که در مورد مصرف اموال خود درست تصمیم بگیرد و امکان دارد مورد فریب و اغفال قرار گیرد. لذا ضروری است که فرد دیگری بر اموال وی ولایت داشته و در خصوص تصرف در آن تصمیم گیری نماید. قانونگذار نیز به پیروی از قوانین اسلامی، مسئولیت این کار را بر عهده پدر گذاشته است چرا که پدر مسئول تأمین معاش و نیازمندی های اقتصادی فرزند است و از آغاز تولد او باید خوراک، پوشاک، مسکن و سایر مایحتاج او را فراهم نماید و آنچه مشهود است نهایت تلاش مسئولانه پدر برای سلامت و سعادت و تأمین آتیه فرزندان است و فقط افراد نادری از مسیر فطری خارج شده بر علیه زن و فرزند و حتی منافع واقعی خویش اقدام می کنند لذا اصل بر تلاش صمیمانه و خالصانه پدر برای سعادت و رفاه خانواده است. بنابراین زمانی که چنین مسئولیت سنگینی بر دوش پدران گذاشته شده طبیعی است که آنها اختیار داشته باشند تا در مورد امور مالی فرزند خود تصمیم هم بگیرند و اقدام نمایند. البته قانونگذار برای جلوگیری از سوء استفاده برخی پدران نیز تدبیر قانونی اندیشیده است. مطابق ماده ۱۱۸۱ قانون مدنی؛ پدر و جدپدری نسبت به اولاد، دارای ولایت می باشند. البته تصرف ولی در اموال فرزند، صرفاً در جهت مصلحت وی می بایست صورت پذیرد. در ماده ۱۱۸۴ قانون مدنی تصریح گردیده: "هرگاه ولی قهری طفل رعایت غبطه صغیر ۱ را ننماید و مرتکب اقداماتی شود که موجب ضرر مولی علیه ۲ گردد، به تقاضای یکی از اقارب وی و یا به درخواست رئیس حوزه قضایی، پس از اثبات، دادگاه ولی مذکور را عزل و از تصرف در اموال صغیر منع و برای اداره امور طفل، فرد صالحی را به عنوان قیم تعیین می نماید. همچنین اگر ولی قهری به واسطه کبر سن و یا بیماری و امثال آن قادر به اداره اموال مولی علیه نباشد و شخصی را هم

برای این امر تعیین ننماید، طبق مقررات این ماده، فردی به عنوان امین به ولی قهری منضم می‌گردد " بنابراین پدر و یا جد پدری که ولی خاص طفل محسوب می‌گردند، صرفاً با شرط رعایت مصلحت فرزند حق تصرف در اموال او را دارند و باید از مصرف نادرست اموال کودک خودداری کنند، مگر آنکه صرف نیازهای ضروری خود کودک نمایند. لذا ولی نمی‌تواند اموال کودک را به مصرف شخصی خویش برساند. در ضمن مادر یا سایر خویشان و حتی یک ناظر بیگانه مانند مربی مدرسه نیز به عنوان مدعی العموم در صورت مشاهده خلاف این امر می‌توانند به دادگاه مراجعه نمایند و دادگاه مکلف است مطابق ماده ۱۱۸۴ برخورد نماید. پس آنچه که مهم است رعایت مصلحت کودک و نگاهداری از اموال وی در مدت زمان طفولیت وی می‌باشد. البته لازم به ذکر است در مورد سوال مطرح شده باید گفت طبق قوانین موجود مادر می‌تواند حساب بانکی برای فرزندش افتتاح نماید به گونه‌ای که پدر و یا جد پدری حق برداشت از آن را نداشته باشند بلکه فقط فرزند، زمانی که به سن رشد رسید حق برداشت از آن را داشته باشد. بنابراین زمانی که به دلایلی نگران آتیه فرزندان خود هستند و دوست دارند تا با افتتاح حساب بانکی و ذخیره پول، آینده آنان را تأمین نمایند و از جانبی دیگر احتمال می‌دهند پدر کودک در آن پول تصرف نماید، می‌توانند با اطمینان خاطر به افتتاح حساب برای کودک اقدام نمایند و یقین داشته باشند که پدر او هیچ نوع تصرفی در آن نمی‌نماید. ۱ رعایت مصلحت صغیر را نماید. ۲.. فردی که بر او ولایت اعمال شده

ولایت پدر بر فرزند

سوال: چرا پدر و جدپدری ولی کودک محسوب می‌گردند؟ پاسخ: ماده ۱۱۹۹ قانون مدنی اظهار می‌دارد: " نفقه اولاد بر عهده پدر است پس از فوت پدر یا عدم قدرت او به انفاق، به عهده اجداد پدری است. " به نظر می‌رسد با توجه به وظیفه پدر و جدپدری در تأمین مخارج، بدیهی است که مسئولیت مالی فرزند در تمام زمینه‌ها بر عهده گذاشته شده و تکلیفی برای آنان محسوب شود. بنابراین ولایت بر فرزند که عموماً هم در حوزه مسائل اقتصادی او است تکلیفی است بر عهده پدر و جد پدری که در صورت خیانت آنان هم قابل شکایت می‌باشد و در صورت اشتباه سهوی و یا عمدی ولی، دادگاه وظیفه رسیدگی به این امر را مطابق ماده ۱۱۸۴ قانون مدنی بر عهده دارد.

تمکین در مقابل مهریه

. سؤال: چرا اختیارات مرد در زندگی زناشویی از جمله حق تمکین، در قبال پرداخت مهریه به زن است؟ در صورتی که عملاً در طول زندگی مشترک مهریه به زن پرداخت نمی‌گردد. پاسخ: سؤالی که مطرح شده ادعای غلطی است، زیرا اختیارات مرد در زندگی مشترک و از جمله حق تمکین وی، به ازای عقد ایجاد می‌گردد، نه پرداخت مهریه. در ضمن در ارتباط با حقوق مردان و زنان در خانواده باید توجه داشت، اگر با عقد ازدواج، مرد از حقوق و اختیاراتی برخوردار می‌شود متقابلاً زن نیز از حقوق و اختیاراتی برخوردار می‌گردد و اموری به نفع زن و اموری به نفع مرد می‌باشد تا در مجموع و مطابق آیه ۲۲۸ سوره بقره که می‌فرماید: " لهن مثل الذی علیهن بالمعروف ، " نیکی و معروف بر زندگی خانوادگی حاکم گردد. ۱. برخی امور به نفع زنان و برخی نیز به نفع مردان است. این دو مثل یکدیگر بوده و بر هر دو معروف و نیکی حاکم است ماده ۱۱۰۲ قانون مدنی در این زمینه اظهار می‌دارد: " همین که نکاح به طور صحت واقع شد، روابط زوجیت بین طرفین موجود و حقوق و تکالیف زوجین در مقابل همدیگر برقرار می‌شود " نکاح در این ماده به معنای عقد بوده و با وقوع عقد میان زن و شوهر، حقوق و تکالیف ایشان نسبت به یکدیگر برقرار می‌گردد. همان گونه که از حقوق زوجین، بهره‌ارث زن و مرد از یکدیگر است و اگر پس از وقوع عقد، یکی از زوجین

فوت کند، دیگری از او ارث می برد. مهریه و تمکین نیز جزء حقوق زن و شوهر محسوب می شود که به موجب عقد واجب می گردد به همین دلیل اگر عقد ازدواج به دلایل عقلی و قانونی قبل از تمکین منحل شد مهریه منتفی نمی گردد. ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی بر این امر تأکید می نماید که: "به مجرد عقد، زن مالک مهر می شود و می تواند هرگونه تصرفی که بخواهد در آن بنماید." علاوه بر آن، مهریه (حق زن) مقدم بر تمکین (حق مرد) می باشد و ماده ۱۰۸۵ قانون مدنی بر آن صراحت دارد. ماده ۱۰۸۵ قانون مدنی اظهار می دارد: "زن می تواند تا مهر به او تسلیم نشده از ایفای وظایفی که در مقابل شوهر دارد، امتناع کند مشروط بر آنکه مهر او حال باشد و این امتناع مسقط حق نفقه نخواهد بود"

حق زنان در طلاق

. سؤال: چرا قوانین ما به گونه ای است که اختیار طلاق صرفاً به دست مردان سپرده شده است و زنان در این زمینه هیچ اختیاری ندارند؟! پاسخ: آنچه که در بحث طلاق حایز اهمیت می باشد، توجه به این امر است که اصل بر دوام و پایداری زندگی مشترک و حمایت از کانون خانواده می باشد. لذا قوانین به طور کلی می بایست به گونه ای تنظیم گردد که طلاق را برای زن و مرد دشوار نماید. اما در خصوص اختیارات زن و مرد در امر طلاق می توان گفت: مطابق با ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی: "مرد می تواند با رعایت شرایط مقرر در این قانون با مراجعه به دادگاه تقاضای طلاق همسرش را بنماید." بر اساس تبصره این قانون؛ "زن نیز می تواند با وجود شرایط مقرر در مواد ۱۱۱۹، ۱۱۲۹ و ۱۱۳۰ این قانون؛ از دادگاه تقاضای طلاق نماید ۱۰. ماده ۱۱۱۹ قانون مدنی بیان می دارد: "طرفین عقد ازدواج می توانند هر شرطی که مخالف با مقتضای عقد مزبور نباشد، در ضمن عقد ازدواج یا عقد لازم دیگر بنمایند. مثل اینکه شرط شود هرگاه شوهر، زن دیگر بگیرد یا در مدت معینی غایب شود، یا ترک انفاق نماید، یا بر علیه حیات زن سوء قصد کند، یا سوء رفتاری نماید که زندگانی آنها با یکدیگر غیر قابل تحمل شود، زن وکیل و وکیل در توکیل باشد که پس از اثبات تحقق شرط در محکمه و صدور حکم نهایی، خود را مطلقه سازد." یعنی زن از طرف مرد وکیل شود که فردی را وکیل نماید تا از جانب شوهر او را طلاق دهد. ماده ۱۱۲۹ قانون مدنی اظهار می دارد: "در صورت استنکاف شوهر از دادن نفقه و عدم امکان اجرای حکم محکمه و الزام او به دادن نفقه، زن می تواند برای طلاق به حاکم رجوع کرده و حاکم شوهر را اجبار به طلاق می نماید. همچنین است در صورت عجز شوهر از دادن نفقه." و مطابق ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی: «در صورتی که دوام زوجیت موجب عسر و حرج باشد، وی می تواند به حاکم شرع مراجعه و تقاضای طلاق کند، چنانکه عسر و حرج مذکور در محکمه ثابت شود، دادگاه می تواند زوج را اجبار به طلاق نماید و در صورتی که اجبار میسر نباشد، زوجه به اذن حاکم شرع طلاق داده می شود.» به این ترتیب علی رغم اختیار مرد در طلاق، مطابق موارد مذکور، زن نیز در طلاق از اختیاراتی برخوردار است ضمن آنکه زن می تواند با شرط ضمن عقد ازدواج یا شرط ضمن عقد لازم دیگری مثلاً عقد بیعی که با همسرش برقرار می کند، (مثل اینکه یک کتاب یا یک لباس یا - به شوهرش می فروشد مشروط بر آنکه از جانب شوهر وکیل در طلاق باشد و شوهر نیز آن جنس را خریده و شرط مذکور را نیز می پذیرد) شرط نماید تا از جانب شوهر وکیل باشد که هر زمان خواست، خودش طلاق را واقع نماید. این مسئله را بسیاری از فقها پذیرفته اند و مطابق اصل ۱۶۷ قانون اساسی، امری قانونی می باشد. به این ترتیب با نظر به این شرط، اختیار زن در طلاق وسعت می یابد. علاوه بر موارد فوق، طلاقی وجود دارد به نام طلاق خلع که در آن زن با جبران خسارت مالی که شوهر در ازدواج متحمل شده، می تواند از همسرش جدا شود. این موارد هم از موارد اختیار زن در طلاق محسوب می گردد. ماده ۱۱۴۶ قانون مدنی اظهار می دارد: طلاق خلع آن است که زن به واسطه کراهتی که از شوهر خود دارد، در مقابل مالی که به شوهر می دهد، طلاق بگیرد، اعم از این که مال مزبور عین مهر یا معادل آن و یا بیشتر و یا کمتر از مهر باشد. بنابراین مطابق قانون در طلاق خلع که زن فقط به دلیل کراهت از شوهر خود، متقاضی طلاق است، حق جدایی از همسر خود را دارد، فقط از آنجایی

که دلیلی بر وارد آمدن خسارت مادی به شوهر وجود ندارد، زن باید ضررهای مالی وارد آمده به شوهر را جبران نماید، مثلاً اگر مهریه را دریافت کرده باز پس دهد و هزینه‌هایی که شوهر به امید یک عمر زندگی مشترک متحمل شد مانند هزینه‌های ازدواج و هدایا و... که به همسر پرداخته، به او بازگرداند و البته قانون، جبران خسارات مادی را به توافق زوجین واگذار کرده است. بنابراین اگر زن، شوهر را راضی نماید تا آنچه را پرداخته باز پس نگیرد و حتی بخشی از مهریه را نیز بپردازد، قانون منعی در این زمینه ایجاد نمی‌نماید. در قانون مدنی علاوه بر طلاق خلع که یک جانبه و به تقاضای زن می‌باشد، طلاق دیگری به نام طلاق مبارات پیش بینی شده است که علاوه بر زن، شوهر نیز خواهان جدایی از همسر خود است. ماده ۱۱۴۷ قانون مدنی در این زمینه اعلام می‌کند: "طلاق مبارات آن است که کراهت از طرفین باشد، ولی در این صورت، عوض نباید زائد بر میزان مهر باشد." بنابراین در طلاق توافقی که زن و شوهر هر دو مایل به جدایی از یکدیگرند، و قانون امکان جدایی را فراهم نموده و از آنجایی که شوهر نیز موافق تداوم زندگی نیست، قانون به او حق نمی‌دهد تا مخارجی که در زندگی مشترک پرداخته، باز پس گیرد. ولی به دلیل عدم موافقت زن با ادامه زندگی مشترک، مرد را ملزم به پرداخت مهریه نمی‌داند و فقط در صورت رضایت شوهر، مهریه به زن تعلق می‌گیرد. بنابراین طلاق مبارات اساساً بر دو گونه است: ۱- هر دو از یکدیگر کراهت داشته و مایل به زندگی مشترک نیستند ۲- توافق زن و شوهر به جدایی بدون آنکه کراهت وجود داشته باشد. مانند آنکه بدلیل ناباروری یکی از زن و شوهر، هر دو بر جدایی توافق کنند. بنابراین علی‌رغم مذموم بودن طلاق، در مواردی که زندگی خانوادگی دچار مشکل حاد می‌شود مرد و زن حق دارند که از یکدیگر جدا شوند. البته اختیارات مرد در امر طلاق بیش از زن است. - مگر اینکه مطابق موارد فوق، زن ضمن عقد ازدواج، اختیار طلاق را شرط نموده باشد- با این وجود ابزارهایی جهت کاهش طلاق توسط مردان در نظر گرفته شده است که در ذیل به آنها اشاره می‌نمایم، ۱- براساس ماده ۱۱۳۴ قانون مدنی: "طلاق می‌بایست در حضور دو شاهد عادل واقع گردد. به نظر می‌رسد که این قانون به عنوان ابزاری جهت کاهش طلاق قلمداد می‌گردد. چرا که موجب می‌گردد هر مردی در هر زمانی که خواست اقدام به طلاق همسرش ننماید، بلکه موافقت دو فرد عادل را جلب نماید و بدیهی است که شخص عادل در حد وسع تلاش می‌نماید زندگی خانوادگی را به سمت صلح و آشتی سوق دهد. ۲- مطابق ماده ۱۱۴۱ قانون مدنی: "طلاق در طهر موقوعه صحیح نیست مگر اینکه زن یا نایسه یا حامل باشد" یعنی اگر در زمان ما بین دو عادت ماهیانه زن، ولو یک بار رابطه زناشویی برقرار شده باشد، مرد نمی‌تواند زن خود را طلاق دهد و می‌بایست تا نوبت بعدی که زن از عادت ماهیانه پاک می‌گردد صبر نماید. با توجه به اینکه نیاز جنسی در مردان قوی می‌باشد، چه بسا همین مدت زمانی که مرد قادر به طلاق همسرش نمی‌باشد، باعث گردد که مرد بر اساس نیاز خودش از طلاق منصرف گردد و با هر خشم و غضب ناگهانی، اقدام به جدایی از همسر ننماید. ۳- بر اساس آیات قرآن و نیز قوانین کشور، در صورت اختلاف میان زوجین، می‌بایست دو داور تعیین گردد که میان ایشان صلح و آشتی برقرار نماید و پس از آن و در صورت عدم تحقق صلح و آشتی، طلاق صورت پذیرد. لزوم تعیین دو داور و تلاش آنان برای ایجاد آشتی، ابزار مهمی جهت کاهش طلاق محسوب می‌گردد. ۴- بر اساس قوانین، در صورتی که زن خواهان ادامه زندگی با شوهر باشد ولی مرد همسرش را طلاق دهد، (و نه اینکه زن متقاضی طلاق باشد یا طلاق توافقی واقع شده باشد) زن در مدت زمان سپری کردن عده که حدود سه ماه می‌باشد، می‌بایست در خانه مرد سکونت نماید (شوهر حق ندارد زن را از خانه اخراج نماید یا خودش در منزل دیگری سکونت نماید)، مگر اینکه برای زن خوف ضرر جانی، مالی و یا شرافتی وجود داشته باشد. در این مدت هر زمان از مرد اقدامی سر بزند که به معنای ندامت از طلاق باشد (ولو یک سلام و احوالپرسی از روی نیت)، رجوع به همسر واقع شده، آن دو مجدداً زن و شوهر محسوب می‌شوند و احتیاج به عقد مجدد نمی‌باشد. ۵- برخی از قوانین وجود دارند که هر چند به صورت مستقیم به مبحث طلاق مرتبط نمی‌باشند، اما عملاً بزاری جهت انصراف مردان از طلاق محسوب می‌شوند. به عنوان نمونه؛ قوانین مربوط به الزام پرداخت نفقه فرزند و بار سنگین سرپرستی و حضانت از فرزندان پس از طلاق. چرا که مردانی که به

سادگی قصد طلاق همسر خود را می نمایند؛ در محاسبات عقلایی، هزینه مادی و معنوی طلاق و تشکیل زندگی مجدد را بسیار سنگین می یابند و از اقدام به طلاق گاه منصرف می شوند. ۶- وظیفه تمکین زن در برابر همسر و پاسخ به نیاز جنسی وی که در قوانین بر آن تأکید گردیده می تواند عامل مهمی در دلگرمی و افزایش علاقه مرد نسبت به کانون خانوادگی محسوب گردد که خود این امر می تواند طلاق را کاهش دهد. ۷- بر اساس آموزه های اسلام و مطابق قانون مجازات اسلامی، زنان از نمایان سازی جاذبه های جنسی خویش در اجتماع و در مقابل دیدگان مردان نامحرم منع گردیده اند. پرواضح است در صورتی که مردان در بیرون از خانواده جذب زنان دیگر شوند، به تدریج نسبت به همسر خویش دل سرد شده و ممکن است در نهایت به طلاق وی مبادرت نمایند. به این ترتیب توجه به رعایت عفاف در جامعه از جانب زن و مرد، می تواند در کاهش طلاق موثر واقع گردد. ۸- امر طلاف محدود به دو بار می باشد و در صورتی که مردی برای بار سوم همسرش را طلاق دهد، دیگر امکان رجوع برای وی وجود ندارد. این قانون می تواند به عنوان ابزاری جهت کاهش طلاق موثر واقع گردد، چرا که در مواردی که مردان به دلایل واهی اقدام به این عمل می نمایند، این قانون موجب می گردد که به عواقب آن بیشتر بنگرند و بدانند که همیشه امکان رجوع برایشان میسر نمی باشد. ۹- شاید یکی از دلایل افزایش اختیار مرد در طلاق، به این خاطر بوده است که در صورت بی علاقگی مرد نسبت به زن ادامه زندگی میسر نمی باشد و به نوعی این بی علاقگی به کانون خانواده سرایت می کند. اما بی علاقگی زن نسبت به همسر، بی علاقگی طرفین را لزوماً ایجاد نمی کند. همان گونه که در روابط زناشویی بین زن و شوهر، بی میلی زن، مانع ایجاد رابطه زناشویی نیست ولی بی میلی مرد، سبب می شود تا رابطه زناشویی تحقق نپذیرد. چه بسا روابط زناشویی حتی در قالب تمکین بدون میل زن، زمینه بازگشت به صفا و مهر و محبت را فراهم ساخته است. علاوه بر آن میل فطری زنان آن است که در کانون خانواده محبوب مرد واقع شوند حال در قوانین پیرامون طلاق، به دلیل حفظ موقعیت زن در کانون عشق و محبوبیت و مطلوبیت مرد، طبیعی است که اگر مرد مایل به ادامه زندگی با همسر خود نباشد، تقاضای زن برای تداوم زندگی، تحقیر اوست و اجبار مرد به اینکه با زنی که به او علاقه نداری و او را نمی خواهی به زور قانون زندگی مشترک داشته باش با لطافت روحی زن و نیازهای او مغایرت دارد زیرا زن احساس می کند در زندگی به جای محبوب بودن، وجودی تحمیلی دارد. ۱۰- به نظر می رسد یکی از حکمت های کاهش اختیار زن در طلاق، تأثیر پذیری بیشتر و قوت احساسات زن باشد که موجب می گردد سریع تر تصمیم گیری نموده و در نزاع های خانوادگی زودتر از مرد تصمیم به جدایی بگیرد در حالی که مردان بر اساس خصوصیات ذاتی خویش که حسابگرترند در تصمیم گیری، مضرات و فواید آینده عمل خویش را بیشتر مد نظر قرار می دهند. لذا نسبت به زنان دیرتر به طلاق رضایت می دهند. امار موجود در دادگاه ها نیز نشان دهنده این امر است که تقاضای طلاق از جانب زنان چندین برابر تقاضای طلاق از جانب مردان است. بنابراین از آنجا که از نظر اسلام استحکام خانواده اهمیت بسیار دارد، قوانین اسلامی کوشیده است تا امر با این درجه از اهمیت را از فضای احساسی دور ساخته و به فضای عقلانی نزدیکتر سازد در همین رابطه اسلام طلاق با قسم و سوگند را نیز قبول ندارد و از پیامبر (ص) نیز نقل شده که آن حضرت فرمودند: طلاق در حال مستی، جنون، خشم (به میزانی که فرد قدرت تعقل خویش را از دست دهد) صحیح نمی باشد. بنابراین به دلیل اهمیت طلاق و تأثیرات فراوان آن بر اعضای خانواده اعم از زن، شوهر و خصوصاً فرزندان، کوشش بر آن است که در این امر خللی در عنصر اراده (قصد فاعل) وجود نداشته باشد و چون زنان معمولاً زودتر از مردان تصمیم به امری گرفته و سریع تر پشیمان می شوند از اختیارات محدودتری در امر طلاق برخوردارند. ۱۱- طلاق برای مرد مستلزم فشار اقتصادی و پیامدهای منفی اخلاقی است او باید مهریه همسر اول، مهریه همسر دوم، نفقه همسر جدید، و نفقه فرزندان را پردازد، مسئولیت حضانت فرزندان را تا سال های طولانی بر عهده گیرد و بنابراین طلاق بیشتر بدست کسی است که بیشتر متضرر می شود. ۱۲- مطابق قانون، در امر ازدواج، ایجاب با زن و قبول مرد می باشد طبیعی است که مرد در صورت عدم تمایل به تداوم این قبول، اختیار وسیع تری در انصراف از تداوم رابطه زوجیت داشته باشد و البته زنان با دقت

نظر در حقیقت ازدواج و طلاق، این امر را ناخوشایند نمی‌یابند که حق زیبایی انعقاد ازدواج به زن سپرده شده و حق نازیبای طلاق و اضمحلال خانواده بیشتر به مردان. ۱۳- آنچه که در بحث خانواده بسیار مهم است، تقدم مباحث اخلاقی بر مباحث حقوقی می‌باشد. قوانین حقوقی مباحث خشک و غیر قابل انعطافی می‌باشند که علی‌رغم احترام به آن، نمی‌توان بنای یک زندگی خانوادگی را- که عاطفه محور اصلی آن محسوب می‌شود- صرفاً بر اساس آن ایجاد نمود. لذا در نگرش اسلامی به زوجین و افراد خانواده، توصیه‌های فراوانی در جهت توجه به وظایف اخلاقی گردیده است. که عمل به آن تأثیر به‌سزایی در کاهش طلاق دارد. از جمله این موارد می‌توان به سفارشات که در خصوص لزوم گذشت طرفین نسبت به یکدیگر شده تأکید بر رازداری و عدم افشای رازهای خانوادگی، توصیه به لزوم احترام متقابل و ضرورت ابراز محبت اشاره نمود. این امور همگی از عواملی است که موجب استحکام مبانی خانواده می‌گردد. همچنین توصیه‌هایی که به مردان و زنان در بدو ازدواج و هنگام گزینش همسر گردیده است، تأثیر به‌سزایی در حفظ کانون خانوادگی دارد. به عنوان مثال به مردان توصیه شده است که زن با تقوا انتخاب نمایند. بدیهی است که زن با تقوا به آسانی راضی به انحلال خانواده نخواهد شد. همچنین به دختران سفارش گردیده که از ازدواج با مرد بد اخلاق ولو با ایمان خودداری ورزند. طبیعی است که تبعات بد اخلاقی مرد اثرات مخربی در خانواده بر جای خواهد گذاشت. همچنین توجه به کفو بودن زن و شوهر در هنگام ازدواج، می‌تواند از بسیاری از تنش‌ها و مشکلات زندگی مشترک بکاهد. به این ترتیب با رعایت نکات فوق و با تقدم اخلاق بر حقوق، روح زندگی خانوادگی از صفا و صمیمیت بهره‌مند شده و طلاق کاهش می‌یابد، چرا که طلاق امر حلالی است که خداوند از آن نفرت دارد و در توصیف معصوم (ع) با وقوع طلاق عرش الهی به لرزه در می‌آید.

دستمزد مادر برای شیر دادن فرزند

سؤال: آیا آنچه با عنوان اجرت رضاع یا دستمزد مادران به ازای شیر دادن فرزند مطرح می‌کنند توهین بزرگی به مادران و عوطف خالصانه آنها نیست؟! پاسخ: آنچه در فقه اسلامی با عنوان اجرت رضاع مطرح می‌شود اگر به دقت مورد بررسی قرار گیرد تدبیر زیبایی جهت حمایت از مادر و کودک است. این حکم اسلامی در حقیقت بر این مطلب تصریح دارد که زن در ایامی که کودک شیرخواری دارد باید مورد حمایت جدی تر قرار گیرد. بنابراین از آنجا که زن در ایام شیردهی نیازمند تغذیه مناسب تر می‌باشد، مرد ملزم است تا هزینه این امر را بر عهده گیرد. آثار مثبت این قانون آنگاه بهتر آشکار می‌شود که زن، فرزند شیرخوار دارد و رابطه همسری او با شوهرش به واسطه طلاق قطع شده (و یا زن در عقد موقت بسر می‌برد) و در نتیجه بر مرد واجب نیست که نفقه زن را پردازد و هزینه خوراک او را تأمین نماید. از جانب دیگر کودک نیز از آنجا که هنوز غذای مستقلی نمی‌خورد بر مرد واجب نیست با عنوان نفقه فرزند هزینه‌ای برای خوراک کودک اختصاص دهد، از جانبی دیگر زن در ایام شیردهی نیازمند تغذیه مناسب تر و کاملتر از سایر ایام است حال با قانون اجرت رضاع، زن از نظر مادی تا حدی تأمین شده و دغدغه تأمین خوراک خود را برای شیردهی به فرزند ندارد پر واضح است که دریافت مبلغی در ایام شیردهی به هیچ وجه به معنای ارزش گذاری مادی برای عمل خالصانه مادر در شیر دادن به فرزند نیست. آنچه ارزش این عمل زیبای زن را بیان می‌کند، همان روایت پیامبر (ص) است که اشاره دارد زن به ازای هر بار شیردهی ثواب حسنات فراوان را می‌برد.

حقوق نابرابر زنان با مردان

سؤال: چرا در قوانین حقوقی کشور، برای زن و مرد حقوق یکسانی در نظر گرفته نشده است؟! پاسخ: با یک بار مرور در قوانین داخلی مشاهده می‌شود که اکثر قوانین کشور، زن و مرد را به طور یکسان در نظر داشته و برای همه افراد جامعه به طور مطلق و فارغ از جنسیت وضع گردیده‌اند. لذا کمتر موردی را می‌یابیم که در آنها با لفظ زنان یا مردان به طور خاص مواجه باشیم. این موارد نیز عمدتاً در حقوق خانوادگی مطرح شده است چرا که جنسیت زنان یا مردان بیشتر در کانون خانواده مدنظر قرار می‌گیرد و اساساً زنان و مردان بدلیل آنکه دو جنس متفاوت می‌باشند، جذب یکدیگر شده و ازدواج صورت می‌پذیرد. حال با توجه به تفاوت‌های جسمانی و روانی این دو جنس، قانون مسئولیت اقتصادی خانواده را بر دوش مردان گذارده و نقش اقتصادی زنان را در تأمین خانواده کاهش داده و در عوض نقش اخلاقی و تربیتی آنان را افزایش داده است. این تفاوت نقش‌ها هم متناسب با تفاوت‌های جسمانی و روحی روانی زن و مرد است و هم مطابق با نیازهای حمایتی کودکان می‌باشد. بنابراین در مواردی که قانونی به طور خاص برای مردان یا زنان وضع گردیده، علت آن تفاوت‌های جسمانی یا روانی است که در مواردی سبب قوانین حقوقی متفاوت شده است. پر واضح است که قانون عادلانه، قانونی است که برای افراد، در شرایط نامساوی و متفاوت، قوانین متفاوتی وضع کند و برای شرایط مساوی قوانین یکسان قرار دهد. بنابراین، برای شرایط نامساوی، عین ظلم است و برای شرایط مساوی، عین عدل. همان‌گونه که نابرابری برای شرایط مساوی ظلم است و برای شرایط نامساوی عین عدل (و البته متناسب با توانایی‌ها و مسئولیت‌های افراد) قرآن نیز می‌فرماید: "لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ"؛ آن چیزهایی که به نفع زنان است مثل آن چیزی است که به نفع مردان است و در مجموع بر همه این قوانین، معروف و نیکی حاکم است. بنابراین اگر برخی از قوانین توجه بیشتری به زنان داشته، این امر به معنی ظلم نسبت به مردان و نادیده انگاشتن حقوق آنها نیست. همان‌گونه که برخی از حقوق خاصی که به مردان اعطا گردیده است، دلیلی بر تزییع حقوق زنان نمی‌باشد. اگر به دیده انصاف در قوانین داخلی نگاه کنیم، مواد قانونی فراوانی یافت می‌شود که نفع زنان را به دلیل شرایط خاص آنان بیشتر مدنظر قرار داده و در واقع از آنها می‌توان تحت عنوان "قوانین حمایتی خاص زنان"، نام برد. ۱. بقره آیه ۲۲۸. با نگاهی اجمالی به ذکر برخی از این قوانین که با موضوعات متفاوتی بیان گردیده، اشاره می‌شود:

الف) قوانین حمایتی در قانون مدنی

۱- بر اساس ماده ۱۱۰۶ قانون مدنی: "در عقد دایم پرداخت نفقه زن برعهده شوهر می‌باشد" و مطابق ماده ۱۱۰۷ قانون مدنی: "نفقه عبارت است از: همه نیازهای متعارف و متناسب با وضعیت زن از قبیل مسکن، البسه، غذا، اثاث منزل و هزینه‌های درمانی و بهداشتی و خادم در صورت عادت یا احتیاج به واسطه نقصان یا مرض." پرداخت نفقه دائمی است، یعنی از زمان انعقاد عقد تا پایان عمر و تا زمانی که زن و شوهر با یکدیگر دارای زندگی مشترک می‌باشند، برعهده مرد می‌باشد و در صورتی که مرد از پرداخت نفقه خودداری نماید، مطابق ماده ۶۴۲ قانون مجازات اسلامی به حبس تعزیری محکوم می‌گردد و دادگاه او را ملزم به پرداخت نفقه زن می‌نماید. به این ترتیب زنان در زمینه تأمین مایحتاج خویش هیچ‌گونه مسئولیتی ندارند و این قانون نفع زنان را مدنظر داشته است و مشابه چنین قانونی برای مردان وجود ندارد. یعنی هیچ زنی هر چقدر هم ثروتمند باشد از نظر قانونی موظف نیست مخارج زندگی خود را تأمین نماید و یا مخارج شوهر خود را بپردازد. ۲- مطابق ماده ۱۲۰۶ قانون مدنی، "زوجه در هر حال می‌تواند برای نفقه زمان گذشته خود اقامه دعوی نماید و طلب او از بابت نفقه مزبور طلب ممتاز بوده و در صورت افلاس یا ورشکستگی شوهر، زن مقدم بر غرما خواهد بود." ۳- پرداخت نفقه فرزندان برعهده پدر است. ماده ۱۱۹۹ قانون مدنی بر این مطلب تصریح می‌کند و در صورتی هم که پدر از پرداخت نفقه فرزند خود امتناع ورزد، مطابق ماده ۶۴۲ قانون مجازات اسلامی به

حبس از سه ماه و یک روز تا پنج ماه محکوم می‌گردد. بنابراین با وجودی که زن و مرد در زندگی مشترک به سر می‌برند و فرزندان متعلق به هر دوی ایشان می‌باشند، اما مسئولیت تأمین مخارج زندگی همه ایشان برعهده مرد می‌باشد. در این قانون نیز به طور مشهود نفع زنان در نظر گرفته شده است. ۴- پرداخت مهریه به زن از وظایف مرد است. مطابق ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی: "به مجرد عقد، زن مالک مهر بوده و می‌تواند هر نوع تصرفی را که می‌خواهد در آن بنماید" به این ترتیب با عقد ازدواجی که به واسطه آن زن و مرد زندگی مشترکی را آغاز نموده و هر دو از یکدیگر بهره‌مند می‌گردند، صرفاً زن حق دریافت مهریه را دارا می‌باشد و مردان چنین حقی را ندارند. ۵- زن در قبال انجام کارهای خانه حق دریافت اجرت را دارد. قوانین داخلی کشور، نه تنها زنان را موظف به تأمین مخارج زندگی نمی‌داند، بلکه برای زن در قبال انجام کارهای خانه نیز حقوقی قائل است، بر اساس قوانین کشور، در صورتی که مرد همسرش را طلاق دهد، در صورت تقاضای زن، مرد می‌بایست اجرت المثل را به زن پرداخت نماید. ضمن آنکه در مصوبه اخیر مجمع تشخیص مصلحت نظام، در صورتی که زن هم متقاضی طلاق باشد و در دادگاه ثابت نماید که در طول زندگی مشترک انجام کارهای خانه را تبرعاً (از روی میل و رضایت بدون توقع هرگونه دستمزدی) انجام نمی‌داده و انتظار دریافت حق الزحمه را داشته است، اجرت المثل به او نیز تعلق خواهد گرفت. ضمن آنکه با هدف اجرای قوانین اسلامی، اخیراً لایحه حمایت از خانواده تقدیم مجلس گردیده است، که مطابق بند ۳۱ این لایحه، زن می‌تواند در طول زندگی مشترک - نه صرفاً در هنگام طلاق و جدایی - به ازای انجام کارهای خانه، طلب دستمزد نماید و همسروی مطابق این قانون موظف به پرداخت آن می‌شود. هرچند شواهد جامعه حاکی از آن است که زنان نسبت به زندگی و خانواده خویش وفادار و باگذشت بوده و توقعات مادی چندانی ندارند، اما این قانون - که به نوعی حق زنان محسوب می‌گردد - به ایشان کمک می‌کند که در صورت بی‌وفایی مرد و پاس نداشتن حرمت خانواده، زن از حقوق مالی خویشتن به ازای سال‌ها کار و تلاش در داخل خانواده بهره‌مند گردیده و بتواند زندگی مستقلی را تشکیل دهد. مشاهده می‌گردد که این قانون به حمایت‌های خاص از زنان می‌پردازد که مردان از آن بی‌بهره‌اند. ۶- اگر پس از عقد نکاح در مرد عیوبی نظیر جنون ایجاد گردد، زن حق فسخ نکاح را دارا می‌باشد. در ماده ۱۱۲۵ قانون مدنی بر این امر تصریح گردیده است: "جنون و عنن در مرد هرگاه بعد از عقد هم حادث شود موجب فسخ برای زن خواهد بود". درحالی که اگر این عیوب، پیش از عقد در زن وجود داشته باشد، موجب حق فسخ برای مرد خواهد شد و در غیر این صورت (حادث شدن آن پس از عقد نکاح در زن)، مرد دارای چنین حقی نمی‌باشد.

(ب) قوانین حمایتی در حقوق کار

۱- منع زنان از کارهای سخت و زیان‌آور مطابق با ماده ۷۵ قانون کار: "انجام کارهای خطرناک، سخت و زیان‌آور و نیز حمل بار بیش از حد مجاز بدون استفاده از وسایل مکانیکی، برای کارگران زن ممنوع است". آیین‌نامه مربوط به این قانون نیز بیان می‌دارد: "حداکثر وزن مجاز برای حمل بار متعارف با دست و بدون استفاده از ابزار مکانیکی برای کارگر زن حدود بیست کیلوگرم می‌باشد". مطابق با قانون، منعی برای انجام کارهای خطرناک، سخت و زیان‌آور و حمل بار سنگین توسط دست برای مردان وجود ندارد، ولی در حمایت از زنان، قانون کار اجازه نمی‌دهد که هیچ کارفرمایی زن را وادار به کارهای سخت و زیان‌آور یا حمل بار سنگین کند و از زنان در این زمینه حمایت جدی می‌نماید. علاوه بر آن ماده ۷ این آیین‌نامه، حمل بار و جابجایی را برای زنان باردار در طول مدت بارداری و نیز ده هفته پس از زایمان ممنوع می‌نماید. همچنین در ماده ۷۷ قانون کار نیز صراحتاً بیان گردیده است که: "در مواردی که به تشخیص پزشک سازمان تأمین اجتماعی، نوع کار برای کارگر باردار خطرناک یا سخت تشخیص داده شود، کارفرما تا پایان دوره بارداری وی بدون کسر حق‌السعی، کار مناسب‌تر و سبک‌تری به او ارجاع می‌نماید".

قانون کار کشاورزی نیز در ماده ۱۳ خود بیان می نماید؛^۱ ارجاع کارهای سخت و زیان آور و کار در شب به کارگران زن و کارگرانی که کمتر از ۱۴ سال تمام دارند، ممنوع است.^۲ - اعطای مرخصی زایمان به زنان باردار براساس ماده ۷۶ قانون کار: "مرخصی بارداری وزایمان کارگران زن جمعا ۹۰ روز است. حتی الامکان ۴۵ روز از این مرخصی باید پس از زایمان مورد استفاده قرار گیرد. برای زایمان توأمان ۱۴ روز به مدت مرخصی اضافه می شود."^۳ همچنین قانون ترویج تغذیه با شیر مادر و حمایت از مادران در دوران شیردهی (مورخ ۲۲/۱۲/۱۳۷۵) در ماده ۳ بیان می دارد که "مرخصی زایمان در سه فرزند برای مادرانی که فرزند خود را شیر می دهند در بخشهای دولتی و غیر دولتی چهار ماه می باشد."^۴ در ماده ۳ آیین نامه اجرایی قانون فوق (مصوب ۲۱/۹/۱۳۷۵) نیز اشاره می گردد که "اعطای چهارمین ماه مرخصی زایمان، منوط به گواهی پزشک متخصص اطفال یا پزشک مرکز بهداشتی- درمانی (شهری و روستایی) همراه با شناسنامه شیرخوار (برای احراز عدم استفاده از شیر خشک) است. مگر اینکه مطابق مقررات دیگر، برای آنها مرخصی زایمان بیشتری پیش بینی شده باشد." تبصره ماده فوق:^۵ بانوانی که در طول دوره بارداری با تأیید پزشک معالج از مرخصی استعلاجی استفاده می کنند، از چهارماه مرخصی زایمان بهرمنند خواهند بود و مدت مرخصی استعلاجی از مرخصی زایمان آنان کسر نخواهد شد. (الحاقی ۲۴/۶/۱۳۷۴).^۶ - اعطای مرخصی ساعتی به زنان شیرده در طول روز بر اساس تبصره ۱ از ماده ۳ قانون ترویج تغذیه با شیر مادر و حمایت از مادران در دوران شیردهی (مورخ ۲۲/۱۲/۱۳۷۴):^۷ "مادران شیرده پس از شروع به کار مجدد در صورت ادامه شیردهی می توانند حداکثر تا ۲۰ ماهگی کودک، روزانه یک ساعت از مرخصی (بدون کسر از مرخصی استحقاقی) استفاده کنند."^۸ همچنین ماده ۶ آیین نامه اجرایی قانون فوق (مصوب ۲۱/۹/۱۳۷۵) بیان می دارد:^۹ "مادران مشمول این آیین نامه می توانند طی ساعت مقرر کار روزانه حداکثر از یک ساعت مرخصی ساعتی استفاده کنند، مادران یاد شده می توانند بر حسب نیاز کودک، مرخصی مزبور را حداکثر در سه نوبت استفاده کنند. مدت مرخصی ساعتی برای مادران دارای فرزند دوقلو و بالاتر به میزان دو ساعت می باشد. (اصلاحی مورخ ۹/۱۰/۱۳۸۳)."^{۱۰} ضمن آنکه ماده ۷۸ قانون کار به این مطلب اشاره دارد که "در کارگاه هایی که دارای کارگر زن هستند، کارفرما مکلف است به مادران شیرده تا پایان دوسالگی کودک پس از هر سه ساعت، نیم ساعت فرصت شیر دادن بدهد. این فرصت جزء ساعات کار آنان محسوب می شود"^{۱۱}

۴- ایجاد تسهیلات مناسب برای مادران دارای فرزند شیرخوار بر اساس ماده ۴ قانون ترویج تغذیه با شیر مادر و حمایت از مادران در دوران شیردهی (مورخ ۲۲/۱۲/۱۳۷۴):^{۱۲} "دستگاه های دولتی و وابسته به دولت از جمله سازمانهایی که شمول قانون بر آنها مستلزم ذکر نام است و دیگر دستگاههایی که به لحاظ مقررات خاص استخدامی مشمول قانون کار نیستند، موظف به ایجاد تسهیلات مناسب برای تغذیه شیرخوارگان با شیر مادر در جوار محل کار کارکنان زن می باشند."^{۱۳} علاوه بر اینکه در ماده ۴ آیین نامه اجرایی قانون فوق نیز در این زمینه دارای تبصره هایی می باشد؛ تبصره ۱- وزارت خانه ها، موسسات و شرکت های دولتی و موسساتی که شمول قانون بر آنها مستلزم ذکر نام است، موظفند متناسب با تعداد مادرانی که فرزند خود را شیر می دهند، نسبت به ایجاد محل مناسب اقدام کنند.^{۱۴} تبصره ۲- ضوابط مربوط به ایجاد شیرخوارگاه ها و مهد کودک در کارگاههای مشمول قانون کار بر اساس ماده ۷۸ قانون کار و آیین نامه اجرایی شیرخوارگاه ها و مهد کودک ها است.^{۱۵} ماده ۷۸ قانون کار نیز در این مورد بیان می دارد که... "کارفرما مکلف است متناسب با تعداد کودکان و با در نظر گرفتن گروه سنی آنها، مراکز مربوط به نگهداری کودکان از قبیل شیرخوارگاه (مهد کودک و...) را ایجاد نماید. ۵- حق تامین امنیت شغلی بانوان در طول مدت بارداری و شیردهی و بهره مندی ایشان از حقوق خویش ماده ۷۶ قانون کار در تبصره ۱ بیان می دارد:^{۱۶} پس از پایان مرخصی زایمان "کارگر به کار سابق خود بازمی گردد و این مدت با تأیید سازمان تامین اجتماعی جزء سوابق خدمت وی محسوب می شود."^{۱۷} تبصره ۲ از ماده فوق نیز اعلام می دارد:^{۱۸} "حقوق ایام مرخصی زایمان طبق مقررات قانون تامین اجتماعی پرداخت خواهد شد."^{۱۹} همچنین در تبصره ۲ ماده ۳ از قانون تامین ترویج تغذیه با شیر مادر- (مورخ ۲۳/۱۲/۱۳۷۴) بیان می شود:^{۲۰} "امنیت شغلی مادران پس از پایان مرخصی زایمان

و در حین شیردهی باید تأمین شود " در ماده ۵ از آیین نامه اجرایی قانون فوق (مصوب ۲۱/۹/۱۳۷۵) نیز تأکید گردیده است که: "مادران مشمول این آیین نامه پس از پایان مرخصی زایمان و در دوران شیردهی، باید در کار قبلی خود اشتغال یابند. در این دوران نقل و انتقال آنها ممنوع است، مگر اینکه خود، متقاضی تغییر شغل یا نقل و انتقال باشند. اصلاحی مورخه ۰۹/۱۰/۱۳۸۳." لازم به ذکر است برای آنکه این قوانین لزوماً اجرا شود و مشمول گذر زمان و فراموشی نگردد، ماده ۹۶ قانون کار اعلام می کند: "به منظور اجرای صحیح قانون و ضوابط حفاظت فنی، اداره کل بازرسی وزارت کار و امور اجتماعی با وظایف ذیل تشکیل می گردد: نظارت بر اجرای مقررات ناظر به شرایط کار به ویژه مقررات حمایتی مربوط به کارهای سخت و زیان آور و خطرناک، مدت کار، رفاه کارگر، اشتغال زنان و کارگران نوجوان." ۱- حمایت از خدمت نیمه وقت بانوان قانون مربوط به خدمت نیمه وقت بانوان مصوب تاریخ ۱۰/۹/۱۳۶۹ اعلام می دارد: "وزارتخانه‌ها و موسسات مشمول قانون استخدامی کشور و شرکت های دولتی و موسساتی که مشمول قانون بر آنها مستلزم ذکر نام است، می توانند در صورت تقاضای بانوان کارمند رسمی و ثابت خود و موافقت بالاترین مقام مسئول، خدمت آنها را نیمه وقت تعیین نمایند. تبصره به دستگاه های موضوع این قانون اجازه داده می شود در صورت تقاضای بانوان کارمند رسمی و ثابت خود و موافقت بالاترین مقام مسئول، همچنین بتوانند به جای نیمه وقت، ساعات خدمت آنان را به سه چهارم ساعات کار مقرر تقلیل دهند." این قانون نیز امتیاز خاصی برای زنان محسوب می گردد و مردان از چنین حقی در قوانین کار برخوردار نمی باشند. ۷- ایجاد برخی تسهیلات برای زنان در برخی حرفه‌های خاص لایحه قانونی راجع به زنان متأهل پزشک و دندانپزشک و داروساز اعم از عمومی یا متخصص و نیز بانوان ماما که بر این اساس ایشان را- برای گرفتن پروانه دایم- از رفتن به خارج از تهران معاف می نماید. (مصوب ۱۲/۱۱/۱۳۷۶) ۸- ایجاد شرایط خاص آموزشی جهت زمینه سازی برای اشتغال زنان تبصره ۴ قانون الزام فراگیری آموزش های فنی و حرفه ای برای اشتغال کار (مصوب ۱۱/۳/۱۳۷۶) بیان می دارد: "سازمان آموزشی فنی و حرفه ای کشور موظف است با استفاده از امکانات موجود به منظور رفع مشکلات احتمالی زنان جویای کار در کلیه مراکز استان ها و شهرستان ها متناسب با فرصت های شغلی، زمینه آموزش فنی و حرفه ای بانوان را فراهم نماید! ۹- منع زنان از اجبار به حضور در مناقشات مسلحانه ۱-۹- زنان از خدمت سربازی معاف می باشند. ۲-۹- ماده ۶۴ قانون و مقررات استخدامی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی مورخ (۲۱/۰۷/۱۳۷۰) نیز در مورد استفاده از پرسنل زن عنوان می کند که باید این امر متناسب با شرایط زنان به ویژه در زمینه امداد، پشتیبانی، مقاومت محلی و دفاع غیرنظامی باشد.

د) قوانینی حمایتی در حقوق جزا

در قوانین جزایی کشور، زنان در مقایسه با مردان از تخفیف های ویژه برخوردار گردیده اند. اصل ۱۴۲ مشور حقوق و مسئولیت های زنان بیان می دارد: "حق زنان در برخورداری از تخفیف قانونی از نظر میزان مجازات و یا معافیت از آن و یا نحوه اجرا در صورت ندامت و اثبات توبه زنان بزهکار، در زمان بارداری، شیردهی و بیماری، در زمره حقوق و مسئولیت های قضایی زنان محسوب می گردد. علاوه بر آن به مواردی نیز در قانون مجازات اسلامی اشاره گردیده است: ۱- ماده ۹۱ قانون مجازات اسلامی بیان می دارد: "در ایام بارداری و نفاس زن، حد قتل یا رجم بر او جاری نمی شود." ۲- ماده ۲ قانون آیین نامه راجع به اجرای حکم اعدام نیز این گونه بیان می نماید که: "هرگاه محکوم به اعدام، زن حامله باشد، یا زنی باشد که تازه وضع حمل کرده، اجرای حکم اعدام تا ۴۰ روز بعد از وضع حمل به تعویق می افتد." مطابق این قانون زن تا مدتی پس از زایمان نباید اعدام شود ولی برای مردان محدودیتی جهت زمان اعدام وجود ندارد. ۳- ماده ۹۳ قانون مجازات اسلامی اشاره دارد که: "هرگاه مریض یا زن مستحاضه محکوم به جلد (شلاق) باشد، اجرای حد تا رفع بیماری و استحاضه به تأخیر می افتد." ۴- ماده ۲۸۸ قانون آیین دادرسی دادگاه

های عمومی و انقلاب نیز در خصوص تعزیرات زنان به موارد زیر اشاره دارد^{۱۱}: مجازات شفاق تعزیری در موارد زیر تا رفع مانع اجرا نمی شود؛ - زن در ایام بارداری یا نفاس یا استحاضه؛ - زن شیرده در ایامی که طفل وی شیرخوار است حداکثر به مدت ۲ سال^{۱۲}. - ماده ۲۹۶ آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در خصوص حق مادر مجرم در نگهداری از فرزندش اینگونه عنوان می دارد^{۱۳}: کودک شیرخوار را از مادری که محکوم به حبس یا تبعید شده، نباید جدا کرد، مگر آنکه مادر با رضایت، او را به پدر یا نزدیکان دیگرش بسپارد^{۱۴}. - تبصره ۲ ماده ۷۷ آیین نامه قانون و مقررات اجرایی سازمان زندان ها نیز در خصوص نگهداری فرزندان مادران مجرم اظهار می دارد، زنان زندانی می توانند اطفال خود را تا سن دوسال تمام به همراه داشته باشند. روسای زندان ها موظفند در هر زندان نسبت به تفکیک و جداسازی اطفال ۲ تا ۶ ساله در محل مجزا (مهدکودک) اقدام و یا نسبت به انتقال اطفال آنها به مؤسسات نگهداری اطفال مبادرت نمایند. در واقع این قوانین در حمایت از عواطف مادری و نیازهای روحی زنان، این حق را، مادران داده است که حتی در صورتی که مجرم باشند، از نعمت همجواری فرزند خود بهره مند گردند. در این زمینه قانونی در حمایت از عواطف پدری تصویب نشده است. ۷- آیین نامه نحوه اجرای احکام قصاص، رجم، قتل، صلب، اعدام، شلاق، (مصوب اذرماه ۱۳۸۲): ماده ۶^{۱۵} در ایام بارداری و نفاس زن، حکم اعدام یا حد یا قصاص نفس اجرا نمی شود. همچنین است بعد از وضع حمل، چنانچه به تجویز پزشک قانونی یا پزشک معتمد و تأیید قاضی صادرکننده حکم یا دادستان مربوط، اجرای حکم موجب لطمه به سلامتی طفل به سبب قطع شیر مادر باشد که در این صورت اجرای مجازات تا رسیدن طفل به سن ۲ سالگی به تعویق خواهد افتاد - " ماده ۳۲^{۱۶}: اجرای حد محکومین اناث به نحو نشسته و با لباسی که بدن آنها بسته باشد، اجرا می شود " این در حالی است که مردان با بدن عریان شلاق می خورند. حال آنکه زنان حتی اگر مجری مجازات زن باشد، با بدن پوشیده و با لباس شلاق می خورند که یقیناً درد کمتری را تحمل خواهند کرد. ۸- مطابق ماده ۱۳۸ قانون مجازات اسلامی مجازات قوادی (که عبارت است از جمع و مرتبط کردن دو نفر یا بیستر برای زنا یا لواط) برای مرد هفتاد و پنج تازیانه و تبعید از محل به مدت ۳ ماه تا یک سال است و برای زن فقط هفتادوپنج تازیانه است (البته مجازات باندهای فساد و فحشا که با تجارت زن و بردگی و بهره کشی جنسی از زن به سرمایه های کلان دست می یابند بسیار متفاوت است). ۹- ایجاد دادگاه خانواده و حمایت خاص از دعاوی زنان؛ با تشکیل دادگاه خانواده (مصوب ۸/۵/۱۳۷۶ مجلس شورای اسلامی و تأیید ۱۹/۵/۱۳۷۶ شورای نگهبان)، دعاوی مربوط به موضوعات این دادگاه از دادگاه های عمومی خارج شده و صرفاً در دادگاه خانواده قابل بررسی می باشد. دعاوی مربوط شامل ۹ مورد می باشد که ۵ مورد از آن میان زن و مرد مشترک و چهار مورد آن (مهریه، جهیزیه، اجرت المثل، و نحل ایام زوجیت و نیز نفقه معوقه و جاری زوجه) مختص زنان می باشد که در حقیقت بخشی از قوه قضائیه مکلف می گردد، تا به طور ویژه به حمایت از حقوق خاص زنان بپردازد. ۱۰- پرداخت دیه قتل غیر عمدی توسط بستگان ذکور؛ مطابق با قانون مجازات اسلامی، اگر کسی اعم از زن و مرد مرتکب قتل سهوی و غیر عمدی شود، مجازاتش پرداخت دیه به خانواده مقتول می باشد، اما پرداخت دیه برعهده بستگان نسبی قاتل که مرد هستند می باشد و بستگان نسبی مونث که زن می باشند در این مورد هیچ گونه مسئولیتی ندارند، حتی اگر به لحاظ مالی بسیار متمکن باشند. در واقع این قانون نیز به نفع زنان تصویب شده است.

هـ) قوانین حمایت اجتماعی خاص از زنان

۱- قانون تأمین زنان و کودکان بی سرپرست (مصوب ۲۴/۸/۱۳۷۱) ماده ۱^{۱۷}: به پیروی از تعالیم عالییه اسلام در جهت حفظ شئون و حقوق اجتماعی زن و کودک بی سرپرست و زدودن آمار فقر از جامعه اسلامی و به منظور اجرای قسمتی از اصل ۲۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، زنان و کودکان بی سرپرستی که تحت پوشش قوانین حمایتی دیگری نیستند، از حمایت های مقرر در این

قانون بهره مند خواهند شد. ماده ۲: "مشمولان این قانون عبارتند از: زنان بیوه، زنان پیر و سالخورده (که قادر به تأمین معاش خود نباشند)، سایر زنان و دختران بی سرپرست (کسانی که بنا به عللی از قبیل مفقودالاثر شدن یا از کار افتادگی سرپرست، به طور دایم یا موقت بدون سرپرست یا نان آور می مانند) و کودکان بی سرپرست. تبصره ۱: "دختران تا زمانی که ازدواج نمایند، مشمول این قانون باقی خواهند ماند، مگر آنکه تحت سرپرستی قرار گیرند یا به نحوی تمکن مالی یابند. "ماده ۴: "حمایت های موضوع این قانون عبارتند از: - حمایت های مالی شامل تهیه وسائل و امکانات خودکفایی - حمایت های فرهنگی، اجتماعی شامل ارائه خدماتی نظیر خدمات آموزشی (تحصیلی)، تربیتی، کاریابی، آموزش حرفه و فن جهت اشتغال، خدمات مشاوره ای و مددکاری جهت رفع مسائل و مشکلات زندگی و به وجود آوردن زمینه ازدواج و تشکیل خانواده - نگهداری روزانه یا شبانه روزی - زنان سالمند بی سرپرست در واحدهای بهزیستی یا واگذاری سرپرستی و نگهداری این گونه کودکان و زنان به افراد واجد شرایط. آیین نامه اجرایی قانون تأمین زنان و کودکان بی سرپرست در ماده ۴ به تبصره های زیر اشاره می نماید. تبصره ۱: دختران بی سرپرست تا زمانی که ازدواج نکرده اند. مشمول پذیرش در واحدهای نگهداری شبانه روزی می شوند. تبصره ۲: دختران بی سرپرستی که واجد شرایط پذیرش در واحدهای شبانه روزی نباشند، بنا به تشخیص سازمان بهزیستی از حمایت های موضوع این آیین نامه بهره مند می شوند " مطابق قوانین ذکر شده قانون زنان بی سرپرست را مورد حمایت های متعدد قرار می دهد، حال آنکه قانونی برای حمایت از مردان از کار افتاده و بدون حامی وجود ندارد. ۲. قانون ساختار نظام جامع رفاه و تأمین اجتماعی (مصوب ۱۳۸۳/۳/۱۳) ماده ۱: "در اجرای اصل ۲۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و در جهت ایجاد انسجام کلان سیاست های رفاهی که به منظور توسعه عدالت اجتماعی و حمایت از همه افراد کشور در برابر رویدادهای اجتماعی، اقتصادی، طبیعی و پیامدهای آن، نظام تأمین اجتماعی با رعایت شرایط و مفاد این قانون از جمله برای امور ذیل برقرار می گردد. الف) بازنشستگی، از کار افتادگی و فوت، ب) بیکاری، ج) پیری، د) در راه ماندگی، بی سرپرستی و آسیب های اجتماعی، ه) حوادث و سوانح، و) ناتوانی های جسمی، ذهنی و روانی، ز) بیمه خدمات بهداشتی، درمانی و مراقبت های پزشکی، ح) حمایت از مادران به خصوص در دوران بارداری و حضانت فرزند، ط) حمایت از کودکان و زنان بی سرپرست، ی) ایجاد بیمه خاص بیوگان، زنان سالخورده و خودسرپرست، ک) کاهش نابرابری و فقر، ل) امداد و نجات " به این ترتیب ملاحظه می شود که موارد مشمول این قانون ۱۲ مورد می باشد که ۹ مورد از آن به طور عام شامل زن و مرد بوده و علاوه بر آن، و سه مورد دیگر مختص به زنان می باشد. ۳- آیین نامه چتر ایمنی رفاه اجتماعی (مصوب ۱۳۸۴/۳/۲۳) هیات و زیر آن) ماده ۳ این آیین نامه به این مطلب اشاره می نماید که: "خانواده های دارای فقر شدید به صورت کامل تحت پوشش چتر ایمنی رفاه اجتماعی قرار می گیرند و اولویت ارائه خدمات به خانواده های دارای فقر مطلق به ترتیب زیر خواهد بود: الف) کودکان بی سرپرست، ب) زنان سرپرست خانوار و خودسرپرست، پ) سالمندان، ت) معلولان، ث) سایر (بیکاران، معتادان، بیماران مزمن جسمی و روانی و "....) در این آیین نامه نیز به زنان به طور خاص نگریده شده و ایشان را مشمول حمایت اجتماعی ویژه قرار داده اند. علاوه برآنکه سایر مواد نیز شامل زنان و مردان به صورت توأمان میگردند. ۴- دستور العمل حمایت از افراد و خانواده های نیازمند و بی سرپرست (مصوب ۱۳۷۵/۵/۱۳) سازمان بهزیستی) این دستور العمل برای سهولت در اجرای مصوبه مورخ ۱۳۷۴/۵/۱۷ هیأت وزیران مربوط به قانون تأمین زنان و کودکان بی سرپرست، به واحدهای سازمان بهزیستی کشور ابلاغ گردیده است. مشمولین دریافت کمک های این دستورالعمل، شش گروه می باشند که دو گروه از آن، به طور ویژه به زنان اختصاص دارند، زنان بیوه، زنان و دختران بی سرپرست و سایر گروه ها نیز زنان و مردان را شامل می شود. لازم به ذکر است در مواردی از این دستور العمل آمده است: "فرزندان پسر خانواده تا رسیدن به سن قانونی (۱۵ سال) موضوع ماده ۷۹ قانون کار و در صورت ادامه تحصیل تا پایان تحصیلات در کلاس های روزانه (حداکثر تحصیلات متوسطه تا پایان ۲۰ سالگی و تحصیلات عالی تا پایان ۲۵ سالگی)، و فرزند دختر تا زمانی که ازدواج نکرده اند، می توانند از مزایای این دستور العمل برخوردار باشند. در

اینجا هم شرایط دختران، به طور ویژه ای ملاحظه گردیده است و دختران تا زمانی که ازدواج نکرده اند، حتی اگر ۳۰ ساله هم باشند، از مزایای مذکور بهره مند می شوند، حال آنکه پسران حداکثر تا ۲۵ سالگی آن هم در صورت ادامه تحصیل، از این مزایا بهره مند می گردند. ه آیین نامه اجرایی مراکز حمایت و بازپروری دختران و زنان در معرض آسیب اجتماعی حاد و زنان آسیب دیده اجتماعی (ویژه) مصوب ۱۶/۵/۱۳۷۶ سازمان بهزیستی این مراکز موظفند که طبق وظایف قانونی، دختران و زنان در معرض آسیب های اجتماعی را نگهدارای و یا به صورت غیر شبانه روزی تحت پوشش داشته و از طریق ارائه خدماتی نظیر مددکاری اجتماعی، روانشناسی، آموزش های فنی و حرفه ای و فرهنگی، زمینه های بازگشت آنان به زندگی سالم را از طریق پیوند مجدد با خانواده آموزش و ایجاد اشتغال و کسب درآمد مشروع و تشکیل خانواده فراهم آورده و درتامین حداقل نیازهای اقتصادی و حل و فصل مسایل و مشکلات یاری نمایند. البته جای تأسف می باشد که مشابه چنین قانونی برای پسران در معرض آسیب اجتماعی وجود ندارد. اما در هر حال این قانون نیز جزء موارد حمایتی ویژه از زنان و دختران محسوب می گردد.

(و) سایر قوانین حمایتی

۱- آیین نامه اعطای نشان های دولتی (مصوب ۲۹/۷/۱۳۶۹ و ۲۷/۸/۱۳۶۹ هیأت وزیران) بر اساس این آیین نامه: دیه منظور ارج نهادن به مقام و منزلت زن در جمهوری اسلامی ایران علاوه بر امکان برخورداری زنان از دیگر نشان ها، نشان مهر به زنانی اعطا می شود که در یکی از زمینه های زیر منشأ آثار ارزنده باشند. - مشارکت سازنده و فعال در امور اجتماعی، اقتصادی و سیاسی. - معرفی الگوی زن مسلمان در جامعه و تلاش برای تبیین و ترویج مبانی عقیدتی و اجتماعی ان - ارایه علمی الگوی مادر یا همسر نمونه. - ابراز شایستگی در عرصه های بین الملل به نحوی که موجب افتخار برای کشور و معرف شخصیت زن در جمهوری اسلامی ایران باشد "۲- ایجاد امکانات تحصیلی خاص برای زنان ۱-۲- حمایت از زنان در برخی رشته های خاص: در قانون تشکیلات نظام پزشکی (مصوب ۹/۷/۱۳۶۴)، وزارت بهداشت موظف گردیده است که به گونه ای برنامه ریزی نماید تا بانوان در رشته های تخصصی زنان، مامایی و رشته های بالینی پزشکی به مرحله خودکفایی برسند. در صورتی که چنین الزامی در خصوص مردان وجود ندارد. ۲-۲- پذیرش دانشجوی زن در برخی از رشته ها: مطابق با قوانین، پذیرش دانشجو در رشته مامایی صرفاً از زنان صورت می پذیرد. در حالی که هیچ قانونی در کشور، هیچ رشته تحصیلی را مردانه بیان نمی کند. البته لازم به ذکر است اینکه برخی از دانشگاه ها صرفاً از آقایان پذیرش می نمایند، ربطی به قوانین کشور نداشته بلکه به آیین نامه اجرایی آن دانشگاه مربوط می گردد، هر چند می توان گفت برخی از دانشگاه ها نیز در کشور نظیر دانشگاه الزهراء (س) و دانشگاه شریعتی، صرفاً دانشجوی زن می پذیرند. ۲-۳- ایجاد برخی سهمیه بندی های تحصیلی به نفع زنان در قوانین کشور در برخی موارد، سهمیه بندی تحصیلی به نفع زنان را داشته ایم، در حالی که چنین سهمیه بندی را در خصوص مردان و به صورت قانون مدون نداشته ایم. به عنوان مثال می توان به قانون تخصیص سهمیه برای زنان در پذیرش دستیاری در رشته های تخصصی پزشکی (مصوب ۷/۷/۱۳۷۲) اشاره نمود که بر اساس آن، وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی موظف گردیده است که حداقل ۲۵٪ از سهمیه پذیرش دستیاری در رشته های جراحی، اعصاب، ارولوژی، ارتوپدی، گوش و حلق و بینی، چشم، راد یولوژی و روانپزشکی و در صورت وجود داوطلب ۵۰٪ سهمیه جراحی عمومی داخلی و قلب را به خانم های پزشک قبول شده در گزینش کتبی دستیاری اختصاص دهد.

جایگاه های مختص به زنان

در پایان لازم به ذکر است علاوه بر اینکه یک سری قوانین حمایتی خاص از زنان در جمهوری اسلامی وجود دارد، در مقام اجرا

نیز شاهد جایگاه‌هایی می‌باشیم که به طور خاص به حمایت از زنان در زمینه‌های مختلف می‌پردازند. البته همه وزارتخانه‌ها، نهادها و دستگاه‌های اجرایی کشور موظف می‌باشند که نسبت به امور زنان و مردان جامعه به طور عام اهتمام ورزند. با این وجود نهادهای ویژه‌ای در نظام ما و به طور کاملاً قانونی تأسیس یافته‌اند که رسیدگی به مسایل زنان را به طور خاص سرلوحه امور خویش قرار می‌دهند. این نهادها عبارتند از: ۱- شورای فرهنگی اجتماعی زنان طبق مصوبه شورای عالی انقلاب فرهنگی در مورخه ۷/۴/۱۳۷۶، نهادی تحت عنوان شورای فرهنگی اجتماعی زناات زیرمجموعه این شورا تأسیس گردیده و این نهاد متصدی امر سیاست‌گذاری در مسایل فرهنگی و اجتماعی زنان و ایجاد هماهنگی‌های لازم در این زمینه می‌باشد. ذکر این نکته ضروری است که مجمع تشخیص مصلحت نظام وظیفه تدوین سیاست‌های کلان کشور را به طور کلی - که شامل زنان و مردان می‌گردد - (پس از تأیید رهبری) بر عهده دارد. به این ترتیب شورای فرهنگی اجتماعی زنان نیز به تدوین سیاست‌های نظام در خصوص زنان می‌پردازد به عنوان مثال: سیاست‌های تحقیقاتی مسایل زنان از جمله سیاست‌های مصوب می‌باشد که نظام و دستگاه‌های مختلف کشور را موظف می‌نماید که از تحقیقات مربوط به زنان و نیز از زنان محقق حمایت نماید. در صورتی که در هیچ یک از قوانین و سیاست‌های کشور، سیاست حمایتی مشابه را برای مردان نداریم. از جمله سیاست‌های دیگر می‌توان به سیاست‌های بین‌المللی زنان، سیاست ورزش بانوان و... اشاره داشت که این هم از سیاست‌های خاص زنان می‌باشد. ۲- سمت مشاور امور زنان در برخی از وزارتخانه‌ها و دستگاه‌های دولتی وزارتخانه‌ها و دستگاه‌های دولتی موظف به رسیدگی به امور محوله و برای عموم افراد اعم از زن و مرد می‌باشند. با این وجود سمت مشاور امور زنان که در برخی از این نهادها وجود دارد، به طور خاص امور و مسائل مربوط به زنان را که مرتبط با آن دستگاه می‌باشد، پیگیری می‌نماید. لذا در وزارتخانه‌هایی نظیر: "وزارت کشور"، "علوم، تحقیقات و فناوری"، "آموزش و پرورش"، "بهداشت، درمان و آموزش پزشکی" و نیز "صدا و سیما" و "استانداری‌ها"، سمت مشاور امور زنان وجود دارد. ۳- دفتر حمایت از حقوق زنان و کودکان قوه قضائیه تشکیل این دفتر که با بخشنامه ریاست قوه قضائیه به روسای کل دادگستری‌های استان‌های کشور در تاریخ ۲/۱۰/۱۳۸۱ تأسیس گردید، با ضرورت حمایت از حقوق زنان و کودکان و ارتقای کیفیت رسیدگی به جرایم ایشان موظف به انجام اقدامات ذیل می‌باشد: - نظارت بر روند رسیدگی به پرونده‌های مربوط به زنان، اطفال و نوجوانان بزهکار به ویژه در جهت تسریع در رسیدگی، صدور احکام متناسب و اهتمام به اصلاح و تربیت آنان. - حمایت از زنان، اطفال و نوجوانان بزه دیده. - و...

سخن پایانی

به این ترتیب ملاحظه می‌گردد که حجم وسیعی از قوانین کشور به طور خاص به دفاع از حقوق زنان پرداخته و علاوه بر آن، نهادها و مراکز ویژه‌ای نیز جهت حمایت از زنان ایجاد گردیده‌اند که این امر را در خصوص مردان به صورت خاص شاهد نمی‌باشیم. البته اهتمام ویژه به مباحث و مسائل زنان در راستای دیدگاه و نگرش رهبران نظام جمهوری اسلامی مبنی بر حمایت از زن و تحقق حقوق انسانی وی در نظام اسلامی است. زیرا با توجه به ظرافت جسمانی و آسیب‌پذیری زنان نسبت به مردان و احتمال تضییع حق ایشان و وجود شواهدی مبنی بر ظلم مضاعف به زنان در سطح جامعه و خانواده، ضروری بوده است که در این امور، تدابیر خاصی جهت دفاع از ایشان اتخاذ گردد و این به معنای عدم عدالت یا ظلم نسبت به مردان نیست. البته اشاره به حمایت‌های قانونی از زنان به معنای عدم وجود ضعف‌ها و خلاهای قانونی نمی‌باشد. اصولاً حکمت وجود مجلس شورای اسلامی - که وظیفه قانون‌گذاری را در کشور بر عهده دارد - در وضع قوانین جدید و جبران کاستی‌های قوانین موجود می‌باشد. از این حیث، امر قانون‌گذاری نیاز دائمی کشور محسوب می‌گردد تا قوانینی متناسب با وضعیت موجود وضع گردد. به این ترتیب بدیهی است که اگر قوانین کشور کامل بود، نیاز به قوه مقننه و فلسفه وجودی این نهاد از میان می‌رفت. لذا ضعف‌های قانونی می‌بایست از طریق

منطقی و با طی روند قانونی خود و با همت مردم و مسئولین اصلاح گردد و نباید به اهرمی جهت سوءاستفاده جریان‌ات سیاسی کشور مبدل گردد. تأکید بر مشکلات زنان در کشور و ضعیف جلوه دادن قوانین مربوط به زنان و انعکاس آن به مجامع بین‌المللی، به نوعی جنجال سیاسی است که ضمن نادیده انگاشتن واقعیت‌های موجود و عدم توجه به نقاط قوت، صرفاً سوءاستفاده ابزاری از زنان محسوب می‌گردد. تا بدین وسیله اگر دشمن با حمایت صدام در جنگ بر علیه ایران سودی نبرد، همزمان با محاصره اقتصادی و توطئه بر سر انرژی هسته‌ای، با هدف استفاده ابزاری از مسائل زنان، افکار عمومی جهانیان را به سمت تهاجم به ایران و به اصطلاح صدور دموکراسی تحمیلی غربی به ایران هدایت نماید. در حالی که ما شاهد آن می‌باشیم که بسیاری از قوانین حمایتی که فمینیست‌های جهان پس از سالها مبارزه هنوز به طور کامل موفق به کسب آن نشده‌اند- نظیر قانون دریافت حق الزحمه در قبال انجام کارهای خانه- در قوانین ما، جزء حقوق اساسی زن تعریف می‌گردد. ضمن آنکه توجه به این نکته بسیار حائز اهمیت است که اصلاح قوانین داخلی نباید بر اساس مدل قوانین غربی صورت پذیرد. چرا که در غرب ایده آل وضعیت مطلوب زنان تساوی زنان با مردان است و تساوی نتوانسته مشکل زنان غربی را حل کند بلکه فقط نوع مشکلات آنها را متفاوت با زنان دیگر کرده است. اما با توجه به اعتقادات ما، تساوی حقوق زن و مرد در همه موارد امر مطلوبی نبوده و این مدل در حقیقت ما را به جایی می‌رساند که اگر در مسئله‌ای وضعیت مردان در جایگاه نامطلوبی بود، ایده‌ال وضعیت زنان نیز رسیدن به همان وضعیت نامطلوب باشد. در صورتی که اساساً می‌بایست یک سری ملاک‌ها و شاخص‌های کلان، با عنوان شاخص رشد در ارتباط با زنان و مردان و بر اساس ویژگی‌های طبیعی هر یک تعریف کرده و وضعیت ایده‌آل را بر اساس آن طراحی نماییم. پس از آن در خصوص مسایل زنان یا مردان، با سنجش میزان فاصله ایشان با وضعیت آرمانی، اقدامات لازم جهت رسیدن به وضعیت مطلوب را لحاظ نماییم. امروزه زنان و دختران کشور با مشکلات اساسی روبه‌رو هستند که متأسفانه در فضاهای روشنفکری کمتر به آن پرداخته می‌شود مشکل بالا رفتن سن ازدواج و عدم ایجاد موقعیت مطلوب ازدواج به ویژه برای دختران از اموری است که می‌بایست برای حل آن تدابیری اتخاذ گردد و دستگاه‌های دولتی و غیردولتی در این زمینه دچار کم‌کاری گشته‌اند. افزایش آمار طلاق که حاکی از نابسامانی خانواده‌هاست، از مشکلات اساسی زنان محسوب می‌گردد. لذا یکی از تدابیر اساسی که باید اندیشید، وضع قوانینی است که به واسطه آن خانواده‌ها بتوانند از حالت بحرانی خارج شده و به وضعیت متعادل برسند. لذا در لایحه حمایت از خانواده که اخیراً وضع گردیده، واحدهایی به نام واحد مشاوره خانواده در کنار دادگاه‌های خانواده پیش‌بینی شده است. بر این اساس اشخاصی که برای مشکلات خانوادگی به دادگاه خانواده مراجعه می‌نمایند، به مرکز مشاوره ارجاع داده می‌شوند و در آنجا راهنمایی‌ها و مشاوره‌های لازم جهت حل مشکلات خانواده انجام می‌پذیرد. اما در صورتی که مشکل به اندازه‌ای حاد باشد که از طریق مشاوره نیز به نتیجه نرسد، در این حالت با ارایه نظر مشورتی واحد مشاوره دادگاه اقدام به صدور حکم طلاق می‌نماید. به این ترتیب، علاوه بر آنکه روند رسیدگی به پرونده‌های مربوط به خانواده در دادگاه‌ها تسریع می‌گردد از بسیاری از طلاق‌های نابجا هم جلوگیری می‌شود. با این وصف نمی‌توان منکر ضعف‌های مربوط به قوانین، به ویژه در حمایت از زنان گردید، اما با توجه به راهکارهای موجود می‌بایست همت خویش را به کار گرفته و از امکانات موجود بهره‌برداری لازم را به عمل آورده و همان‌گونه که از آغاز پیروزی انقلاب اسلامی، همواره رهبران نظام، پرچمدار اصلاح وضعیت زنان در ابعاد فرهنگی و اجتماعی بوده‌اند، در پیروی از رهنمودهای آنان گام‌های موثری برداشت. در پایان با ذکر سخنانی از مقام معظم رهبری در توجه ویژه به مسایل زنان و مشکلات قوانین آنان و تأکید ویژه ایشان بر لزوم اصلاح قوانین، این بحث را پایان می‌دهیم: "زن در جامعه ایرانی ما، نه از لحاظ حقوق اجتماعی، نه از لحاظ تمکن و قدرت تصرف فردی، نه از لحاظ قوانینی که به اینها ارتباط پیدا می‌کند، هنوز در آن حد و سطحی که اسلام خواسته است قرار ندارد- متأسفانه در طول تاریخ، همواره یک ستم تاریخی بر زن رفته است. که بیشتر هم ناشی از این است که قدر زن و جای او را ندانسته‌اند- در جامعه ما بایستی به آن شکلی باشد که اسلام خواسته است. زن باید

شان حقیقی خودش را پیدا کند و نایستی به خاطر زن بودن هیچ ستم و ظلمی به او بشود". ۱. مقام معظم رهبری: "اگر بتوانید به قوانین و مقرراتی برسید که وقتی زن در خانه شوهر است، احساس امنیت بکند خیلی خوب است - کاری کنید که زن وقتی به خانه شوهر می رود، در هر سنی که هست، احساس امنیت کند، احساس کند می تواند زور نشنود، اگر بتوانید این را تأمین کنید به نظر من بزرگترین قدم را برداشته اید. بتواند زور نشنود و اگر زور شنید بتواند از حق خودش دفاع کند، امکانات قانونی در اختیارش باشد و بتواند از حق خودش دفاع کند.... اگر این بشود به نظر من کار بزرگی انجام گرفته است. بیشترین همت و بیشترین دغدغه من اینست که این تأمین بشود. می بینم که ا. حدیث ولایت، ج ص صص ۱۴۰-۱۳۹، بیانات مقام معظم رهبری در تاریخ ۱۶/۱۰/۶۹. این، الآن تأمین نیست! حتی در خانواده های مومن و خانواده های متقی نیست! در خانواده های امروزی هم نیست... اگر بتوانید، این را با قوانین و مقررات جبران کنید". ۱. مقام معظم رهبری: "مهم ترین مشکل بانوان، متأسفانه مشکل درون خانواده و عائله است. انجاست که متأسفانه در مواردی حرمت بانوی مسلمان، شأن و حق بانوی مسلمان نادیده گرفته می شود! با استفاده از عواطف جوشان زنانه بانوی مسلمان، آنچه که حق و شأن اوست از او دریغ می شود. این را باید اصلاح کرد... بخش مهمی از این کار، برعهده قانونگذاران است". ۲. زن از دیدگاه مقام معظم رهبری، صص ۱۱۸-۱۱۷ ۳۰/۴/۷۶. ۲. روزنامه جمهوری اسلامی / مورخه ۲۹/۱۱/۷۶.

۱۴- دفاع از حقوق زن

مشخصات کتاب

سرشناسه: حکیمی محمد، ۱۳۱۷ - عنوان و نام پدیدآور: دفاع از حقوق زن / محمد حکیمی مشخصات نشر: مشهد بنیاد پژوهشهای اسلامی ۱۳۷۸ مشخصات ظاهری: ۱۷۵ ص. شابک: ۹۶۴-۴۴۴-۴۵۱-۵؛ ۸۰۰۰ ریال (چاپ دوم)؛ ۸۰۰۰ ریال (چاپ سوم)؛ ۱۰۰۰۰ ریال چاپ چهارم ۹۷۸-۹۶۴-۴۴۴-۸۸۶-۷؛ ۱۴۰۰۰ ریال چاپ پنجم ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۱-۵۱-۸؛ ۱۵۰۰۰ ریال (چاپ هفتم) یادداشت: چاپ دوم: ۱۳۸۱. یادداشت: چاپ سوم ۱۳۸۲. یادداشت: چاپ چهارم: ۱۳۸۴. یادداشت: چاپ پنجم: ۱۳۸۶. یادداشت: چاپ هفتم: ۱۳۸۷. یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس موضوع: زنان در اسلام موضوع: زنان - احادیث موضوع: زنان - وضع حقوقی و قوانین (فقه) شناسه افزوده: بنیاد پژوهش‌های اسلامی رده بندی کنگره: ۷د۸/BP۲۳۰/۱۷۲ ح/۷د۸ ۱۳۷۸ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۸۳۱ شماره کتابشناسی ملی: ۳۳۹۴-۷۹-م

پیشگفتار

نظریاتی که درباره زن، از سوی مکاتب گوناگون ارائه شده است، چون دیگر ره آوردهای فکر بشری، از افراط و تفریط بیرون نیست. مجموع تلاشهای علمی اندیشمندان در این زمینه ها، در عین حال که به حقایقی راه یافته، از زیاده روی یا کم انگاری دور نمانده است. از این رو، این موضوع درخور ژرفنگریهای گسترده و حقیقت جویانه است. موضوع زن، به عنوان بدنه ای از جامعه انسانی، بدان پایه قابل بررسی و ژرفنگری است که انسان شایسته ی شناخت و بررسی است. هرگونه تحلیل و بررسی ابعاد حیات زن، منهای ویژگیهای صنفی و جنسی، تحلیل حیات انسان به شمار می آید. شناخت زن و منزلت و مقام او، در حقیقت شناخت انسان و کرامت اوست. این نیز تردیدناپذیر است، که شناخت انسانی نسبت به خود، معیار دیگر شناختهاست، و درک و دریافت انسانی از خود و محیط و جایگاهی که در آن قرار دارد، زمینه اصلی شناسایی دیگر پدیده هاست. به این جهت انسان به عنوان نخستین گام در شناختوری، به ضرورت باید به ژرفنگری و کاوشگری در خویشتن پردازد، و از ژرفای بیکرانه هستی خویش،

آگاهیهایی به دست آورد، و دست کم به شناختی نسبی برسد. بنابراین، مطالعه در احوال زن، و بررسی ابعاد هستی این بخش از جامعه انسانی، گامی در راستای انسان شناسی عمومی است. از جمله اندیشه های افراطی در زنگرایی، نظریه ای است که اصولاً به انکار زن بودن زن می اندیشد، و می کوشد تا زن را از عالم خویش جدا کند، و ویژگیهای انکارناپذیر هستی زنانه را منکر شود. مثلاً موجودی که مورد علاقه ی جنس مخالف است، و می تواند همسر باشد، و نیازهایی را برآورد. و یا مادر شود و کانون هستی سازی گردد و تداوم نسل انسانی را تضمین کند. یا می تواند محور خانواده باشد، و چون ساحلی آرام، جامعه بزرگ انسانی را آرامش و آسایش بخشد و- همه اینها را نادیده می گیرند و اینها را با شخصیت زن ناسازگار می شناسند. یعنی همسری؛ مادری، تشکیل خانواده و تربیت نسل و- این پندارها از برخی زنگریان غربی است، که می کوشند زنان را از بارداری و حاملگی آزاد سازند و باز مادر شدن را از دوش آنان بردارند، و توصیه می کنند، فرزندان در رحمهای مصنوعی و با مکانیسم لقاح مصنوعی پدید آیند و در کاموریهای جنسی، هر جنس به جنس خود بگراید، و خانواده به این صورت سنتی متلاشی گردد. این دست تئوریهها، واکنشی است در برابر تحمیلیهایی که بر زن در خانه و خانواده رفته است، و ستمهایی است که بسیاری از زنان از کاموریهای مردان دیده اند، و برخورد واکنشی همیشه نمی تواند حقگرا و درست باشد. زیرا این تفکر در حقیقت، ناقص شناختن جنس زن است. چه تحقیری از این بالا-تر نسبت به زن، که آفرینش او را کوچک شمارند. همچنین نادیده گرفتن ضرورتهای انکارناپذیر طبیعی است، چون: ضرورت زایمان و ابعاد آثار روانی و تنی آن، نیاز مادری، تشکیل خانواده و همسری، تداوم نسل انسانی و تربیت فرزند در کانون خانواده و در دامن مادر، و همچنین اصول علمی و مسائل بدنی و فیزیولوژیکی یا روانی و یا روان تنی (پسیکوفیزیولوژیکی) فراوانی که بر هستی زن حاکم است و راه و روشهایی را برای او لازم می سازد. اینها ضرورتهایی است که ادیان آسمانی بویژه اسلام آنها را آموزش دادند، و علم و تجربیات بشری همه آنها را اثبات کرده است، و انکار این اصول، انکار علم و داده های انکارناپذیر تجربه و دانش بشری است. علم، اثبات کرده است: مادری در زنان ضرورتی حیاتی برای جسم و بدن زن است، و احساس مادری از نظر روانی، لذتبخش ترین بخش زندگی زنانه است، که زندگی آنان را با معنا و مفهوم می سازد، و عشق مادری کانون همه عشقها است، و تهی ساختن زن از این احساس، انکار برخی کیان و هستی اوست. این نیز ثابت شده است که فرزندان که در دامن مادر تربیت نشوند، ناقص اند، اعتماد به نفس ندارند، و از کارآیی لازم نیز برای جامعه بشری برخوردار نیستند. نیز ثابت شده است که بازده اقتصادی این افراد کاهش می یابد. همچنین ضرورت تشکیل خانواده و آثار و نقش سازنده آن در مرد و زن و فرزندان از نتایج یافته های علمی است. از این رو، گرچه مدرنیسم برای فروپاشی خانواده گسترده و سنتی کوشید. لیکن موفقیتی چندان به دست نیاورد. بلکه دچار پیامدهای ویرانگر اجتماعی نیز گردید، و پُست مدرنیسم شتابزده به خانواده ی سنتی روی کرد و آن را معیار سامان بخشی به وضع نابسامان جامعه های انسانی دانست. بنابراین، نظریه مردنمایی زنان (همانند سازی رفتاری با مردان) به معنای سلب شخصیت واقعی زن و ارزش والای زن بودن است. شخصیتی که سکوی پرش به چکاد زندگی است و مناسبترین زمینه برای اوجگرایی انسانی. قرآن کریم: (- اَنْی لَّا اُضْبِعُ عَمَلٍ عَامِلٍ مِنْکُمْ مِنْ ذَکْرِ اَوْ اُنْثٰی بَعْضُکُمْ مِنْ بَعْضٍ ... ! «من عمل هیچ صاحب عملی را از شما چه مرد و چه زن که همه همانند یکدیگرید- ضایع و بی پاداش نمی گذارم .. (انّ المسلمین و المسلمات و المؤمنین و المؤمنات و القانتین و القانتات و الصادقین و الصادقات و الصابیرین و الصابرات و الخاشعین و الخاشعات و المتصدّقین و المتصدّقات و الصائمین و الصائمات و الحافظین و الحافظات و الذّاکرین الهش کثیراً و الذاکرات اعدّ الله لهنّ مغفرةً و اجراً عظیماً! ۲) «بیگمان مردان مسلمان و زنان مسلمان، و مردان مؤمن و زنان مؤمن و مردان فرمانبر و زنان فرمانبر و مردان راستگوی و زنان، راستگوی و مردان شکیبا و زنان شکیبا، و مردان افتاده و فروتن و زنان افتاده و فروتن و مردان صدقه بخش و زنان صدقه بخش، و مردان روزه دار و زنان روزه دار و مردان پاکدامن و زنان پاکدامن، و مردانی که خدا را فراوان یاد می کنند و زنانی که خدا را فراوان یاد می کنند، خداوند برای همگیشان آمرزش و پاداشی بزرگ آماده ساخته است». مؤمن و مؤمنه، یعنی

مرد مؤمن و زن مؤمن هر دو پوینده راه به یکی مقصد هستند و هر دو کوچنده ی به سوی هدف نهایی هستی اند. هدفها و آرمانهای بزرگ باید راههای گونه گونی نیز داشته باشد. و مهم رسیدن به آن هدف است که در توان زن و مرد هر دو هست. ۱. آل عمران ۳/۱۹۵. ۲. احزاب ۳۳/۳۵. از نظر اسلام زن، زن است و مرد، مرد، و هر دو، دو فرد از یک نوعند: قرآن کریم: (یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکرٍ و اُنثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرّمکم عندالله اتقاکم...) ۱ «ای مردم، ما شما را از نری و ماده ای بیافریدیم و شما را به هیأت اقوام و قبائلی درآوردیم تا یکدیگر را بشناسید. بیگمان گرامی ترین شما نزد خداوند پرهیزگارترین شماست...» در بینش اسلامی، زن و مرد یکی و یگانه اند و این یگانگی ریشه در هستی و ماهیت آنان دارد و جبرهای آفرینش این دو را چنان پیوند داده است که هیچ گاه و با هیچ شیوه ای گسستی نیست. قرآن کریم: (وَمِنْ آيَاتِهِ اَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ اَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا اِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً اِنَّ فِي ذٰلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ). ۲ «و از نشانه های قدرت اوست که برای شما از نوع خودتان، همسرانی آفرید که با آنان آرام گیرید، و میان شما دوستی و مهربانی نهاد؛ و در این امر برای اندیشه وران مایه های عبرت است یا». براسستی این بینش اسلامی بسیار اصولی است که: «خذوا من ----- ۱- حجرات ۱۴/۳۹.

۲- روم ۲۱/۳۰. اجسادکم فجوّدوا بها علا انفسکم ...»: «هر کس از درون وجود خویش باید سرمایه ی تکامل خویش را جستجو کند» و در همان ظرف وجودی خویش تکامل یابد، و با عمل و تلاش خستگی ناپذیر از کاستیها، ناتوانیها و نادانیها برهد، و به کمال مطلوب و سعادت جاوید برسد. این اندیشه ای و پسرگرا و نادرست است، که زن خود خویش را گم کند یا آن را کوچک و پست شمارد، و از این که زن آفریده شده است دچار عقده خود کم بینی گردد، و تلاشی جبرانی را در پیش گیرد، و خود را همانند مرد بسازد و چون او لباس بپوشد و آرایش کند، و ادای او را در اعمال و رفتار درآورد. این اندیشه آغاز نفی شخصیت زن است، و انحراف پایانی آن نیز در همین آغاز نهفته است. باید زن! خویش را در خویش جستجو کند. و این را نیک -----

۱- حدیث امام علی (علیه السلام)، نهج البلاغه/۶۰۷. به این مضمون احادیث دیگری نیز هست چون: ۱- «المرء حیث وَضَعَ نَفْسَهُ: انسان رهین تلاش خویش است، غررالحکم/۴۸. ۲- امام صادق (علیه السلام): «خذ لنفسی خذ منها فی الصحه قبل السقم... و فی الحیاة قبل الممات: از درون (وجود) خویش مایه (و سرمایه) بگیر (برای ساختن خود) در دوران سلامتی پیش از بیماری... و در دوران حیات پیش از مرگ ...». وسائل الشیعه ۱۱/۳۸۲. بشناسد که جریان افراد نوع انسانی در دو کانال: زنانه و مردانه، در این زندگی، به معنای نشیب گرایی یک فرد و فراز گرایی فرد دیگر نیست. باری! در این روزگار، و در برابر این پندارهای بی پایه که به سوی جامعه ما از هر سوی روان گشته است. باید به اصالتهای خودی روی آورد، و خویش را در خویش پیدا کرد، و با اعتماد به نفس، و پس پشت افکندن تحقیرهای بیگانگان، به کشف ماهیت و گوهر فرهنگ خود دست یازید، و از هر گونه بی فرهنگی و بی اصالتی دوری گزید، و هر نوع زدگی و دلباختگی را رها کرد، و هر گونه تقلید کورکورانه و چشم بسته از غرب را به یک سو افکند، و از غنای فرهنگی خویش مایه گرفت، و جانمایه ی زندگی ساخت. اندیشمندان دلسوز ما، آنان که فرهنگ بیگانه را تا ژرفا شکافتند، چه نیک دریافتند که راه نجات و رهایی از دام نظام های سلطه و چپاول جهان، در بازگشت به هویت فرهنگی دینی خویش است، و در بازشناسی ارزشهای والا و عقلانی تفکر اسلامی و ایرانی. علم، در انحصار هیچ قاره ای نیست، و باید از دانش دیگران بهره گرفت، و این آموزش جاودان اسلامی را معیار قرار داد: پیامبر (صلی الله علیه و آله): ((أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصَّيْنِ، فَإِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ)). ۱ «در طلب علم بکوشید گرچه در (دوردست ترین نقطه) چین باشد. زیرا که طلب علم بر هر مسلمان واجب است». و این به معنای رنگ باختگی، در برابر شکوه ظاهری بیگانه و احساس خود کم بینی و از خود بیگانگی نیست، چنان که نمونه هایی از این شیوه را در برخی ملل آسیایی می نگریم، که از دانش و فنون دیگران بهره بردند، و آن را با اصالتهای فرهنگی خویش درآمیختند، و به سوی دلباختگی و غرب زدگی ره نپوئیدند. بزرگترین نوع تکامل، و روی پای خود ایستادن، و به استقلال راستین رسیدن، در پرتو درک اصالت هویت خویش نهفته است و شناخت اصولی انحطاطها و ضد ارزشهای

فرهنگ بیگانه. یعنی فرهنگی که زمینه ساز وابستگی، پوچی و بی‌اصالتی ملت ما است، و از پیامدهای تخلف ناپذیر آن، سرسپردگی و وابستگی و اسارت است. وابستگی ای که نه تنها به اسارت تن انسانی می‌انجامد. بلکه انسان را از درون تهی می‌سازد، و جان او را به اسارت می‌کشد. شگفتا که می‌نگریم برخی سر آن دارند که کوششهای قرون گذشته متفکران اصیل، و بیدارگریهای آگاهان ژرفنگر خودی را با دست فراموشی سپارند و جوانان را با آنان بیگانه سازند، و -----

۱- بحا رالانوار ۱/ ۱۸۰. نسل کوشا و پرتوان ما را از خودیابی و خودشناسی غافل کنند، و به سود مستکبران و غارتگران حرث و نسل، نیروی بالنده‌ی ما را از فرهیختگی و بینشگرایی و خودباوری دور سازند، و کم‌کم استقلال و شخصیت فرهنگی آنان را بشکنند، و راه را برای تهاجمهای اقتصادی و سیاسی و نظامی هموار سازند. در این دوران و این زمانه، و در برابر این همه وارونه‌گویی، و کج‌اندیشی و بیگانه‌گرایی، و دگروار تفسیر کردن ملاکها و معیارهای ارزشی، روشنی و آگاهی ویژه‌ای باید در نسل جوان پدید آید، و روشنگریهای گسترده و بی‌درنگی به دست نویسندگان و اندیشمندان و مجموع مراکز فرهنگی صورت گیرد، تا فرزندان ما را در برابر این تهاجم جدید واکسینه کنند و مصونیت بخشند. در چند دهه گذشته، چنان که صاحب این قلم به یاد دارد، همواره و هر گاه، موضعگیری علیه اسلام صورت می‌گرفت، و یا باورهای توده‌های مردم هدف واقع می‌شد، موضوع زن و مسائل مربوط به او، یکی از محورهای این موضعگیریها بود، و اکنون نیز در این تهاجم جدید، از موضوع زن چون گذشته‌ها سوء استفاده‌هایی می‌شود. در روزگاری- در حدود چند دهه- ایدئولوژی و جهان بینی ضد الهی ماتریالیسم و مارکسیسم به سرزمینهای ما هجوم آورد، که به برخی رنگ باختگی‌ها انجامید، و برخی از نیروها و مغزهای ما به یغما رفت. امروز که آن حرفها دیگر رنگ باخت و ناتوانی خویش را (در تفسیر درست انسان و جهان) آشکار ساخت. ایدئولوژی دین ستیز سرمایه داری جهانی، به کانون افکار جوانان ما هجوم آورده است، و به چپاول خردها و باورها پرداخته و قصد جانها و اندیشه‌ها را کرده است که بیگمان دیگر چپاولها و یغماگریها را در پی خواهد داشت. اینجاست که مسئولیت آگاهان را روزافزون می‌سازد. رویارویی با این تهاجم فرهنگی، و زوکردن مغلظه‌ها و سفسطه‌های آن، کاری است که در گامهای نخستین، از آگاهان جامعه ساخته است و تلاشی فراوان می‌طلبد تازیربناهای این اندیشه‌ها شناخته شود، و سستی بنیادهای آن نمایان گردد، و این شناختها و آگاهیها در سطح جامعه گسترش یابد و همگان را آگاه و بیدار کند. طرح اصول فمینیسم و زن‌گرایی غربی، یکی از ابزارهای این تهاجم است. با طرح مسائلی در این زمینه، نیمی از بدنه‌ی اصلی و خروشان جامعه ما نشانه رفته است. با این انگار که وحدت دینی و ملی ما آسیب پذیر گردد. اینک و به منظور دستیابی به همین هدف متعالی، این کتاب نگارش یافت. باشد که همین ارزیابی شتابزده نسل جوان ما را سودمند افتد، و اندکی از والایی شخصیت زن را روشن کند، و برتری نگرش اسلام را بر دیگر مکاتب آشکار سازد. گرچه کارهای تحقیقی بسیاری لازم است که باید انجام گیرد، و حقوق زن و ارزش او، با بینشگرایی ویژه‌ای بررسی شود، تا برخی از زوایای نیمه تاریک آن، برای نسل امروز روشن گردد. مشهد مقدس رضوی: ۱/۳/۷۸

بخش نخست

زن، در آفرینش و در بُعد روحی و جسمی، از همان گوهری آفریده شده که مرد آفریده شده است، و هر دو جنس در جوهر و ماهیت یکسان و یگانه‌اند. تمایز و فرقی در حقیقت و ماهیت زن و مرد نیست. قرآن کریم، به صراحت از این حقیقت پرده برمی‌دارد: ۱- (یا ایها الناس اتقوا ربکم المذی خلقکم من نفسٍ واحدهٍ و خلق منها زوجها...) «ای مردم تقوا پیشه کنید در برابر خدا، آن که شما را از یک تن بیافرید و از آن یک تن همسر او را- پدید آورد...» ۲- (هو المذی خلقکم من نفسٍ واحدهٍ و جعل منها زوجها لیسکنن الیها...) «اوست که همه‌ی شما را از یک تن بیافرید، و از آن یک تن زنش را نیز بیافرید تا به او آرامش یابد...» ۳- (و من آیاتہ ان خلق لکم من انفسکم أزواجاً لیسکنوا ۱- نسا ۱/۴. ۲- اعراف ۷/۱۸۹. الیها...) «و از نشانه‌های قدرت اوست که برایتان

از جنس خودتان همسرانی آفرید تا در کنار ایشان آرامش یابید...» بنابراین زن در آفرینش از همان جوهر و گوهری آفریده شده که مرد آفریده شده است و این آیه ها چون این آیات است: (لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ... ۲) «خدا بر مؤمنان انعام فرمود، آنگاه که از خودشان به میان خودشان پیامبری مبعوت کرد...» که پیامبران بشرنده و مبلغان الهی در جامعه انسانی، از نوع انسان انتخاب شدند. اندیشه ی یکسانی و یگانگی ماهوی زن و مرد، اندیشه ای قرآنی است که از آیات قرآن به روشنی به دست می آید. تنها در این زمینه نظر دیگری است که خلقت زن را از بخشی از زائده ی خلقت مرد تصویر می کند. این نظر به برخی از احادیث استناد شده است؛ لیکن این اندیشه در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) مردود شمرده شده است. حدیث این است: امام صادق (علیه السلام): «قال زراره ... سئل ابو عبدالله (علیه السلام) عن خلقِ حواءَ و قيل له: انْ اُناساً عندنا يقولون: انَّ اللهَ - عزَّ وجلَّ - خلقَ حواءَ مِن ضِلَعِ آدَمَ الْأَيْسَرِ الْأَفْصَى. قال: سبحانَ اللهَ و تعالی عن ذلكَ علواً کبیراً! يقول من يقول هذا، انَّ اللهَ لم یکن له من القدره ما یخلقُ لِآدَمَ زوجَه من غیر ضلعه و ۱- روم ۳۰ / ۲۱. ۲- ال عمران ۱۶۴ / ۳. جعلَ لمتکلم من اهل التشنیع سبیلاً الی الکلام- ما لهؤلاءِ حکمَ الله بیننا و بینهم. ثم قال: ان الله- تبارک و تعالی- لما خلقَ آدَمَ مِنْ طینِ امرِ الملائکه فَسَجَدُوا لَهُ و ألقى علیه السُّبَات، ثم ابْتَدَعَ لَهُ خَلْقاً... فَمَا قَبَلْتُ تَتَحَرَّكُ فَاَنْتَبَهَ لِتَحَرُّكِهَا... فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهَا، نَظَرَ إِلَى خَلْقٍ حَسَنِ يُشْبِهُ صُورَتَهُ غَیْرَ أَنَّهَا انثى... فقال آدَمُ عِنْدَ ذَلِكَ: يَا رَبِّ مَنْ هَذَا الْخَلْقُ الْحَسَنُ الَّذِي قَدْ انْسَيْنِي قُرْبَهُ وَالنَّظْرُ إِلَيْهِ. فقال اللهُ هذه أمتی حواء... ۱» (زراره می گوید: از امام صادق (علیه السلام) از آفرینش حواء سؤال شد و گفته شد که برخی از مردم می گویند: خداوند بزرگ، حوا را از دنده ی پایین و چپ آدم آفرید. امام فرمود: خدا منزه و برتر است از این نسبت. آن کس که چنین می گوید، می پندارد که خداوند قدرت نداشت که برای آدم همسری از غیر دنده اش بیافریند. این اشخاص راه را برای خرده گیران باز می کنند... اینان چه می کنند؟ خداوند میان ما و آنان داور می کند. سپس فرمود: خداوند بزرگ آن گاه که آدم را از خاک آفرید و به ملائکه فرمان داد تا او را سجده کنند، خوابی عمیق را بر او چیره ساخت. سپس برای او مخلوقی جدید را بیافرید... این مخلوق جدید به حرکت آمد و آدم از (اثر) حرکت او به خود آمد و بیدار شد، چون بدان نگریست، دید مخلوقی زیباست که همانند خود اوست، جز این که او زن است... آدم در این هنگام گفت. خداوند این مخلوق زیبا که من نسبت به او احساس انس می کنم کیست؟ خداوند گفت: این کنیز من حواء است...».

۱- بحار الانوار ۱۱ / ۲۲۱؛ وسائل الشیعه ۱۴ / ۲. علامه مجلسی می گوید: ((مشهور میان مورخان و مفسران عامه این است که حوا از دنده ی آدم آفریده شده است و به این معنا برخی از احادیث نیز دلالت دارد؛ لیکن این حدیث و احادیث دیگری، این موضوع را رد می کند... ۱» سپس مجلسی (رحمت الله علیه) بحثی تفسیری را از ابوالفتح رازی نقل می کند: رازی، در تفسیر این فرموده ی خداوند: (یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفسٍ واحده و خلق منها زوجها...) ۲ گفته است: «مراد از این زوج، حواء است و در این که حوا از آدم آفریده شده دو نظریه است: ۱- این که حوا از دنده چپ آدم آفریده شده باشد... ۲- این که مراد از «خلق منها: از جنس و گوهر آدم همسرش را آفرید»، یعنی از جنس آدم. و این آیه چون آیه دیگر است که می گوید: (وَاللهُ جَعَلَ لَكُم مِّنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجًا) ۳ «خداوند برای شما از جنس خودتان همسرانی قرار داد». و چون این آیه است: (لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ) ۴ «به سوی شما پیامبری از خودتان آمد». ۱- بحار الانوار ۱۱ / ۲۲۲. ۲- نسا ۴ / ۱. ۳- نحل ۱۶ / ۷۲. ۴- بحار الانوار ۱۱ / ۲۲۲ و ۲۲۳. سپس مجلسی می گوید: «مقصود از خلقت از یک نفس (نفس واحده)، خلقت از یک پدر است... و با این که مادر نیز شرط (لازم) این آفرینش باشد، منافاتی ندارد...». احتمال دیگر در کلمه ی «مِن» نیز هست و آن این که «مِن» تعلیلی باشد؛ یعنی: «برای شما همسرانی آفرید...» ۱ نظریه ی دوم موافق کلام امام صادق (علیه السلام) است، که زن چون مرد خلقتی جداگانه و مستقل دارد. ۱- بحار الانوار ۱۱ / ۲۲۲ ر ۲۲۳.

اوجگرایی و تکامل زن زن در تفکر قرآنی، همپای مرد، تکامل پذیر و اوجگرا است، و در پرتو شناخت و عمل به معراج می رود، و به چکاد و تعالی ممکن برای نوع انسانی دست می یابد. در این نیز تردیدی نیست، و آیات قرآنی نسبت به آن صراحت دارد. قرآن هر گاه از کمالات و ارزشهای والایی که انسانها بدان می رسند، سخن می گوید، زنان را نیز همدوش و همسان مردان مطرح می کند: ۱- (إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا) ۱ «خدا برای مردان مسلمان و زنان مسلمان و مردان مؤمن و زنان مؤمن و مردان اهل طاعت و زنان اهل طاعت و مردان راستگوی و زنان راستگوی و مردان شکیبا و زنان شکیبا و مردان خدای ترس و ۱- احزاب ۳۳/۳۵. اوجگرایی و تکامل زن ۲۷! زنان خدای ترس و مردان صدقه دهنده و زنان صدقه دهنده و مردان روزه دار و زنان روزه دار و مردان پاکدامن (و خویشتندار در برابر غریزه ی جنسی) و زنان پاکدامن و مردانی که خدا را فراوان یاد می کنند و زنانی که خدا را فراوان یاد می کنند، آمرزش و پاداشی بزرگ آماده کرده است.» در این آیه کریمه، اسلام و ایمان و قنوت و صدق و صبر و خشوع و صوم و خویشتن داری و پاکدامنی و ذکر کثیر و... برای مرد و زن برابر آمده و اثبات شده است که هر یک از دو جنس می توانند به این مقامات دست یابند و در تکامل و عروج یکسان باشند و به مقامات بالای قرب و معنویت برسند. ۲- (فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ...) ۱ «پروردگارشان دعایشان را اجابت فرمود که من: کار هیچ کوشنده ای را از شما چه زن و چه مرد، ناچیز نمی سازم، (که) همه از یکدیگر برید...» ۳- (وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا) ۲ «و هر کس کاری شایسته کند چه زن و چه مرد اگر مؤمن باشد به بهشت می رود و بقدر آن گودی که بر پشت هسته ی خرماست به کسی ۱- آل عمران ۳/۱۹۵. ۲- نسا ۴/۱۲۴. ستم نمی شود. در این آیه، علت تساوی عمل زن و مرد روشن می گردد که انسان کوشنده باید به اندازه کوشش خویش پاداش گیرد، و اگر تفاوتی میان تلاش زن و مرد باشد ظلم است و خدای چنین ظلمی را روا نمی داند. ۴- (مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) ۱ «هر مرد و زن که کاری نیکو انجام دهند، اگر ایمان آورده باشند، زندگی خوش و پاکیزه ای به او خواهیم داد و پاداشی بهتر از کردارشان بدانان خواهیم داد.» در این آیه ی مبارکه همسانی آثار و ره آوردهای این دنیایی عمل زن و مرد مطرح گردیده است. یعنی عمل صالح از هر جنس باشد، در سنت الهی پیامد و ره آوردی یکسان دارد و نیز پاداشی یکسان در جهان دیگر دریافت خواهند کرد. توجه به این نکته نیز لازم است که در آیات دیگری که از تکامل و اوجگرایی انسان سخن رفته است، زن و مرد را شامل می گردد، گرچه با لفظ مذکر آمده باشد. زیرا در این گونه تعبیرها چون: (يا ايها الذين امنوا! خطاب به نوع انسانی است یعنی: (يا ايها الانسان! و اینها همه زن و مرد را در برمی گیر د. -- ۱- نحل عم ۱۶/۹۷.

بخش سوم

عقل زن قرآن کریم، زن را انسانی می داند با همه ویژگیهای انسانی، و همه استعدادها و نیروهایی که لازمه انسان بودن است. از این رو، در قرآن، کمی و کاستی عقل زن مطرح نشده است. بلکه چنان که یاد شد، زن و مرد در مدارج تکامل جز با خردوری عمیق، امکان ندارد، مساوی و همسطح معرفی شدند. لیکن در برخی احادیث، تعبیرهایی آمده است که بیانگر کمبود عقل زن نسبت به مرد است. در این باره توجه به نکاتی لازم است: آ- نقص عقل و کم مایگی در شناختوری، به بسیاری از انسانهای دیگر نسبت داده شده است. برای نمونه به برخی از افراد و طبقاتی که از نظر اسلام، دچار ضعف عقل و کم خردی هستند، چه زن باشد و چه مرد، اشاره می شود: ۱. عجب و خودپسندی و خودخواهی، نشانه ی ضعف عقل و کم خردی است. امام علی (علیه السلام): «إِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ دَلِيلٌ عَلَى ضَعْفِ عَقْلِهِ» ۱ «خودبینی شخص، نشانه ی ضعف (وکاستی) خرد اوست». ۲. آنان که با جاهلان

همنشینی کنند، از عقل آنان کاسته می شود. ۳۲. گوش فراندادن به خردمندان، عقل را می میراند ۴۳۰. در زیاده طلبی (از حد لازم زندگی) تباهی عقل نهفته است. ۴۵. تکبر و خودبزرگ بینی مایه کاستی عقل است. ۵۶. آنان که به چیزی عشق ورزند، دچار کم خردی می گردند. ۷۶. شهوترانی عقل را از کار می اندازد. ۸۷. عاقل در حال غضب خویشتن دار است، و گرنه نابخرد است. ۹۸. آن کس که همواره به کارهای بیهوده و هوسبازی می پردازد، کم عقل است. ۹۹. این دست تعبیرها و روشنگریها، برای بیداری انسانهاست که موانع راه شناخت و رشد عقلانیت خویش را از میان بردارند و برای شکوفایی و تکامل خرد خویش بکوشند. ۱۰۰ —————

۱- الحیاه ۱/ ۱۸۰؛ ترجمه ی فارسی ۱/۳۰۴. ۲ و ۳- حدیث امام علی (علیه السّلام)، بحارالانوار ۱/ ۱۶۰. ۴- حدیث امام علی (علیه السّلام)، میزان الحکمه ۶/ ۴۳۱. ۵- حدیث امام باقر (علیه السّلام) بحارالانوار ۷۸/۱۸۶ و ۶ و ۷- نهج البلاغه/ ۳۳۰. ۸ و ۹- حدیث امام علی (علیه السّلام)، میزان الحکمه ۶/ ۴۲۰ و ۴۱۷. ۱۰- این موضوع بسیار مهم یعنی: «موانع شناخت» در فصل ۴۱ باب اصالت شناخت از سوی دیگر، طبقاتی عاقل و خردمند شمرده شدند، حتی به کمال عقل و تکامل نیروی شناخت نیز توصیف گردیدند؛ زن باشند و یا مرد. ۱. عاقل کمال طلب است و جاهل مال طلب. ۲. عاقل رأی خویش را متهم می سازد، و به آنچه خود پسندید اعتماد نمی کند. ۳. عاقل طبق آنچه شناخت، عمل می کند. ۴. عاقلی بالاتر از مخالفت با هوای نفس نیست. ۵. عاقل دیندار و دین باور است. ۶. فروتنی در برابر حق و پذیرش آن، بالاترین درجه عقلانیت است. ۶۰ تردیدی نیست که این گونه تعبیرها، به نوع خلقت و تبیین حدود و چگونگی ذاتی انسان نظر ندارد. بلکه تأثیرات محیطی و فرهنگی را ترسیم کرده است. چون محیط و تربیت و شیوه عملی که انسان در پیش می گیرد. زمینه مناسب شکوفایی، رشد، تکامل و به فعلیت رسیدن استعدادهای درونی انسان است. هرگونه خلل و نارسایی در این زمین، به نیروها و قوای درونی انسان آسیبهایی جدی وارد می سازد و الحیاه آمده است. ج ۱/۲۹۴- ۳۱۲. ۱ و ۲ و ۳- حدیث امام علی (علیه السّلام)، میزان الحکمه ۴۶/۴۱۴. حدیث امام باقر (علیه السّلام)، بحارالانوار ۷۸/۲۲۹. ۵- حدیث امام صادق (علیه السّلام)، الحیاه ۱/۱۱۳. ۶- حدیث امام کاظم (علیه السّلام) لحياء ۱/۱۱۴. عقل زن! ۳۳ تا آن حد پیش می رود که نیرویی را به کلی از کار می اندازد. احادیث درباره کاستی عقل یا تکامل و رشد آن، به این موضوع انکارناپذیر نگریسته است. موضوع دیگری نیز در زمینه عقل نوع انسانی، قابل ژرفنگری است و آن این که در احادیثی عقل مداری ملازم با دین باوری شمرده شده است: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) «(أَمَّا يُدْرِكُ الْخَيْرُ كُلَّهُ بِالْعَقْلِ، وَلَا دِينَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ» ۱ «انسان به وسیله ی خرد و عقل به همه ی نیکیها دست می یابد. هر کس خرد ندارد دین ندارد». امام صادق (علیه السّلام): «مَنْ كَانَ عَاقِلًا كَانَ لَهُ دِينٌ» ۲ «هر کس خردمند باشد دیندار است». امام کاظم (علیه السّلام): «يَا هِشَامُ! مَا بَعَثَ اللَّهُ أَنْبِيَاءَهُ وَرُسُلَهُ إِلَى عِبَادِهِ إِلَّا لِيَعْقِلُوا عَنِ اللَّهِ. فَأَحْسَنَهُمْ اسْتِجَابَةً أَحْسَنَهُمْ مَعْرِفَةً، وَأَعْلَمَهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ أَحْسَنَهُمْ عَقْلًا...» ۳ «ای هشام! خداوند پیامبران و رسولان خویش را مبعوث کرد، تا مردمان دین او را از (فرستادگان) خدا به مدد عقل فراگیرند؛ پس هر کس شناخت بهتری از دین داشته باشد (و عقل خویش بهتر به کار برده باشد)، دعوت پیامبران را بهتر پاسخ داده است. و هر کس از دین —————

۱- الحیاه ۱/۴۹؛ ترجمه ی فارسی ۱/۷۷. ۲- الحیاه ۱/۱۱۳؛ ترجمه فارسی ۱/۱۸۹. ۳- الحیاه ۱/۱۳۵؛ ترجمه ی فارسی ۱/۲۲۷. خدا بهتر آگاه گشته باشد از دیگران عاقلتر است...». با در نظر گرفتن این تعالیم، و توجه به آیاتی که ایمان و دین باوری زنان را خداوند پذیرفته است، و آن را همسان و همپایه دین باوری مردان قرار داده است، چون این آیه ی کریمه: (أَنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ...» ۱ «خدا برای مردان مسلمان و زنان مسلمان و مردان مؤمن و زنان مؤمن و مردان اهل طاعت و زنان اهل طاعت...». به خوبی روشن می گردد که زنان از عقل انسانی که برای رسیدن به درجات بالای دین باوری لازم است، کاملاً برخوردارند. در این هیچ گونه جای تردیدی نیست، پس هر جا که ایمان راستین است و با خشوع و قنوت و پاکدامنی و خویشتن داری و عبادت و... همراه است، خردوری و عقل کامل انسانی نیز وجود دارد. بنابراین شاید نقص عقل در زن، از این دست احادیث باشد، که منظور بیان حالتی است که عارض انسان می گردد، و صعود و سقوطهایی

است که انسان برای خود فراهم می‌سازد. و چون این امور نوعاً به شیوه رفتاری انسانها مربوط است، با تغییر راه و روش آن حالات نیز دگرگون می‌شود، و انسانها طبیعت انسانی خویش را بازمی‌یابند. مثلاً کسانی که دارای صفت عجب و خودپسندی و خودمحوری هستند، از کار آیی عقلشان کاسته می‌شود، و آنان را دچار کم‌خردی می‌سازد. و هنگامی که ۱-۱ حزب ۳۳/۳۵. این صفتها با تربیت و تهذیب نفس از درون زدوده شد، موانع کار آیی و روشنگریهای عقل کنار می‌رود، و دیگر بار عقل طبیعی انسان شکوفا می‌گردد، و به هدایت و روشنگری می‌پردازد. اکنون و باتوجه به مطالب یاد شده شاید بتوان گفت که نقصان عقل مطرح شده در برخی احادیث، به حالتی نظر دارد که در آن روزگار بیشتر دیده می‌شده است، که زنان به مسائل فکری و علمی کمتر می‌پرداختند، و به باروری خرد خویش توجهی نداشتند، و همواره در مسائل ویژه زنان غرق بودند؛ نه این که سخن از سرشت و طبیعتی تغییرناپذیر در زنان باشد. این موضوع نمونه زیاد دارد که برخی توصیف‌ها و تصویرها، درباره افراد یا طبقات اجتماعی، به خوی و سرشتهایی مربوط می‌شود که در اثر عوامل محیطی یا خانوادگی و یا تربیتی در انسانهایی پدید می‌آید و قابل تغییر و دگرگونی و بهسازی است. با غفلت از این نکته در نگرشهایی که به اینگونه تعبیرها شده است، اینگونه حالات اخلاقی، با ویژگیهای نوعی و طبیعی، اشتباه شده است. برای این که این موضوع نیک روشن شود، به حدیث دیگری از امام علی (علیه السلام) اشاره می‌شود: امام علی (علیه السلام): (... زنان در هنگام نیازها پرهیزگار نیستند، و هنگام تحریک جنسی شکیب نمی‌آورند) آرایش برایشان لازم است گرچه پا به سن گذارده باشند، خودخواه و خودبین اند گرچه ناتوان باشند و... در هر حال با ایشان مدارا کنید و با آنان گفتاری نیک داشته باشید، شاید کردارشان را (تغییر دهند و) نیک سازند. ۱. از فرازهای پایانی کلام امام: «فَدَارُوهُنَّ عَلا كُلِّ حَالٍ، وَ أَحْسِنُوا لَهُنَّ الْمَقَالَ، لَعَلَّهُنَّ يُحْسِنَ الْفِعَالَ...». «در هر حال با ایشان مدارا کنید، و با آنان گفتاری نیک داشته باشید، شاید کردارشان را نیک سازند». نیک روشن می‌شود که خصلتها و روشهای ناهنجاری را که امام برای برخی از زنان می‌شمارد، کلیت ندارد و به چگونگی آفرینش و طبیعت آنان مربوط نیست، و کم و کاستی را در ایشان ثابت نمی‌کند. بلکه این خصلتها زاده از محیط و مسائل تربیتی و اخلاقی نادرستی است که داشته اند، زیرا اگر چنین بود و این کجرفتاریها و زشت‌سیرتیهها، عوامل طبیعی داشت و جزء ماهیت و ذات ایشان بود و از هستی و روان و تن آنان ریشه می‌گرفت، قابل تغییر نبود، و امکان دگرگونی نداشت. پس چگونه امام می‌گوید: «با ایشان مدارا کنید و گفتاری نیک داشته باشید تا ایشان (به خود آیند) و روش خویش را نیک سازند». پس این سرشتها و اخلاقها، از محیط و جامعه و عقب ماندگی تربیتی و فرهنگی پدید آمده است و با برخوردهای انسانی و عاطفی می‌توان آن شیوه‌ها را دگرگون ساخت و رفتار ناهنجار اینگونه زنان را تغییر داد. بنابراین در تعبیر «نقص عقل» شاید منظور همین بی‌فرهنگیهای متداول زمانه در اکثر زنان بوده است که واقعیتی اجتماعی و محیطی - ۱- و سائل الشیعه ۱۴/ ۱۳۰. عقل زن ۳۷۵ داشته است. ب- حدیث نقص عقل، شاید به تفاوت وزن مغز مرد و زن نظر دارد و این واقعیتی است در آفرینش این دو فرد از نوع انسانی. ۱. در زنان، بُعد عاطفی و احساسی نیرومندتر است، و طبق تحقیق و تصدیق همه کارشناسان مربوط و متخصصان در ابعاد حیات زن، عواطف در زن قوی‌تر و شکوفاتر است. و این نقصی در این بدنه از جامعه بشری نیست. بلکه ضرورت نیز هست، برای اهمیتی که موضوع فرزندداری و تربیت و خانواده دارد. بعد عاطفی در تکوین شخصیت فرزندان و سالم‌سازی محیط خانواده و گرمی آن، نقش اصولی دارد، بسیار بیشتر از نقش عقل‌گرایی خشک و حسابگرانه. از این رو، زنان، به عنوان هسته اصلی کانون خانواده، و مربی اصلی فرزندان، باید در این جهت از مردان پیشرفته‌تر و تکامل‌یافته‌تر باشند و همین موجب می‌گردد که به مسائل پیچیده‌ی فکری و عقلانی گرایش کمتری داشته باشند، و همواره حسابگرانه با مسائل برخورد نکنند؛ بلکه تن به هدایت عاطفه دهند و به زندگی خانوادگی و اجتماعی گرمی و لطافت بخشند. ج- حدیث یا احادیثی اگر مشتمل بر اصلی بود، باید با بررسی دقیق جستجو کرد که حدیث یا آیه‌ای دیگر، مخالف مضمون آن وجود نداشته ۱- دوران رشد مغز نیز در دختر و پسر متفاوت است: «... محیط مغزی در سالهای ۱۰ تا ۱۱ سالگی افزایش می‌یابد. پس از آن در دختران بطور نسبی متوقف می‌شود و

در پسران بصورت تدریجی ادامه پیدامی کند». دکتر حسین لطف آبادی، رونشناسی رشد/۷۴، تهران سمت؛ ۱۳۷۳. باشد. اگر مخالفی وجود نداشت این اصل در صورت صحت سند حدیث، ثابت می شود، و اگر مخالفی وجود داشت، باید به قواعد ((تعادل و تراجیح)) عمل کرد. و این یکی از معیارهای علمای علم «اصول» است. چه بسا پس از بررسیهای کارشناسی (فقیهانه) و اجرای ضوابط «تعادل و تراجیح»، روشن می شود، که در حقیقت ناسازگاری و تضادی در کار نیست. بلکه دو حدیث یا آیه و حدیث، دارای یکی از نسبتهای عام و خاص، مطلق و مقید و... می باشند، و یا درباره دو موضوع یا دو حالت از یک موضوع است که اینها نیز ناسازگاری را از میان برمی دارد، و سرانجام اگر حدیثی با معانی روشن آیه یا آیاتی، ناسازگاری داشت و با هیچ یک از شیوه ها، تلائم و سازگاری میانشان پدید نیامد، آن حدیث کنار گذاشته می شود، چون مخالف کلام خداست. بنابراین، تعارض و ناسازگاری یدوی (با نگرش سطحی و نخستین) نمی تواند، تعارض به حساب آید. البته باید توجه داشت که این کارشناسی است، و هر کس نمی تواند از هر نظر و برداشتی که خوشش نیامد، روی برتابد و آن را با این معیارها رد کند. بلکه باید ضوابط دقیق سنجش دو حدیث یا آیه و حدیث صحیحی که به ظاهر توافق مضمونی ندارد، رعایت گردد. اکنون در سنجش حدیث نقصان عقل زن با قرآن، به نظر می رسد که حدیث با ظواهر قرآن سازگاری ندارد. چون در قرآن کریم، در هیچ موردی از نقصان عقل زن، سخنی به میان نیامده است. بلکه بسیاری از مسائل را که درباره انسانها برشمرده و از صعود و سقوط نوع انسانی سخن گفته است، زن و مرد را همتا و همسطح شمرده است چنان که در بخش «اوجگرایی و تکامل زن» یاد کردیم. در مقایسه این حدیث با احادیث دیگر نیز به حدیث مخالفی دست می یابیم. از امام علی (علیه السلام) حدیث دیگری روایت شده است که کلام نهج البلاغه را تقیید می کند: امام علی (علیه السلام): «إِيَّاكَ وَ مَشَاوِرَةَ النِّسَاءِ إِلَّا مَنْ جُرِّبَتْ بِكَمَالِ عَقْلِ» ۱ «از مشورت با زنان پرهیزید مگر زنانی که کمال عقل آنان آزمایش شده باشد. بنابراین، احادیث نقص عقل، با اینگونه احادیث نسبت اطلاق و تقیید را پیدا می کند و کلیت احادیث نقص عقل از میان می رود و تعارض و ناسازگاری آنها برطرف می شود، و نتیجه این می شود که کلام نهج البلاغه، درباره همه زنان نیست و مواردی استثنا دارد که در آن روزگار موارد استثنا کمتر بوده و در روزگار ما بیشتر است. حدیث دیگری نیز از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است، که از برتری درک و شناخت زنان در مواردی سخن گفته است: «رُبَّ امْرَأَةٍ أَفْقَهُ مِنْ رَجُلٍ...» «چه بسا زنی که در دین، شناختی ژرفتر از مرد دارد». و این نه از همسانی زن و مرد. بلکه از برتری گهگاهی زنان در شناختوری سخن می گوید. این حدیث در مباحث آینده این نوشتار مطرح می شود. ----- ۱- الحیاء ۱/۱۹۳.

بخش چهارم

پایگاه اجتماعی زن در اسلام، زنان چون مردان در بیشتر مسائل اجتماعی پایگاه و جایگاهی مناسب دارند و از حرکت‌های اجتماعی و فعالیت‌های گروهی ممنوع نگردیدند. بلکه طبق تعالیم مسلم قرآنی و حدیثی، مسئولیتهای اجتماعی بطور یکسان متوجه مرد و زن است. تنها موضوع جهاد از زنان برداشته شده است. البته تنها جهاد و نه مبارزات دیگر چون مبارزه دفاعی و یا بسیاری از مقدمات یا ملازمات و یا مؤخرات جنگ و جهاد. قرآن می گوید: (وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ) ۱. «مردان مؤمن و زنان مؤمن برخی بر برخی ولایت (سرپرستی) دارند به معروف یکدیگر را امر می کنند و از منکر بازمی دارند و نماز می گزارند و زکات می دهند و از خدا و پیامبرش فرمان می برند، خدا اینان را رحمت خواهد کرد. خدا پیروزمند و حکیم است». ۱- توبه ۹/۷۱.

پایگاه اجتماعی زن ۴۳! در این فرموده ی خداوند، زنان چون مردان دارای مسئولیت بزرگ سرپرستی، ولایت و مدیریت اصلاحی می باشند. از این رو، به هدایتگری و امر به معروف و بازدارندگی از زشتیها و ناهنجاریها می پردازند. با گسترده‌گی مفهوم منکر و

معروف در اسلام، گستره دخالت‌های اجتماعی زن روشن می‌شود. بنابراین در همه عرصه‌هایی که مردان می‌توانند دخالت کنند، زنان نیز می‌توانند دخالت کنند و مسائل سیاسی و حکومتی در رأس هرم مسائل اجتماعی قرار دارد، و زنان نیز چون مردان باید در آن دخالت کنند و نقش داشته باشند. از این رو، می‌نگریم که در صدر اسلام، زنان در مسائل سیاسی دخالت کردند و در صحنه حاکمیت حضوری روشن داشتند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) طبق دستور قرآن کریم، با زنان بیعت می‌کند و بر سر اصول و معیارهایی پیمان می‌بندد و بدین گونه این بدنه از جامعه اسلامی را با مسئولیتهای سیاسی-اجتماعی خویش آشنا می‌سازد. قرآن کریم می‌فرماید: (یا ایها النبئی اذا جاءک المؤمنات یتبغینک علی أن لا یشرنن باله شیئاً ولا ینسرن ولا ینسرن ولا ینسرن ولا ینسرن یأتینن بیهتاتین یفترنه بین یدیهن و آرجلهن ولا یغصینک فی معروف فبایعهن و استغفر لهن الله إن الهَا غفورٌ رحیم) ۱ «ای پیامبر، اگر زنان مؤمن نزد تو آمدند تا بیعت کنند، بدین شرط که هیچ کس را با خدا شریک نکنند و دزدی نکنند و زنا نکنند و ۱- ممتحنه ۶۰/۱۲. فرزندان خود را نکشند و فرزندی را که از آن شوهرشان نیست به او نسبت ندهند و در کاهای نیک از تو نافرمانی نکنند،! آنها بیعت کن برایشان از خدا آمرزش بخواه که خداوند آمرزنده مهربان است». این آیه درباره بیعت و هم پیمانی زنان با نظام تازه تأسیس حکومت اسلامی در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و این جریان در روز فتح مکه رخ داده است که چون پیامبر (صلی الله علیه و آله) از بیعت با مردان فارغ شد، زنان نزد پیامبر آمدند و خواستند با او بیعت کنند. در این هنگام این آیه نازل شد و بر دخالت زنان در مسائل سیاسی صحه گذاشت و شرایط هم پیمانی با پیامبر (صلی الله علیه و آله) را بر شمرد. درباره ی چگونگی این بیعت گفته اند که پیامبر با زنان با گفتار و کلام بیعت می‌کرد، یا این که دستور می‌داد ظرف آبی می‌آوردند و خود دست در ظرف فرومی‌برد، سپس زنان دست در ظرف می‌نهادند و بدین گونه پیمان بزرگ رابطه فرد و دولت در جامعه نوپیدا اسلامی تحقق می‌یافت. و برخی نیز گفتند که بیعت با زنان در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) از روی لباس و پوشش بوده است. ۱ در روز غدیر نیز در روایات آمده است که برای بیعت زنان با امام علی (علیه السلام)، ظرف آبی آوردند، و زنان با دست نهادن در آب با امام به عنوان رهبر آینده ی جامعه ی اسلامی بیعت کردند. همچنین زنان، در نهضت بزرگ اجتماعی-سیاسی هجرت نیز شرکت - ----- ۱- مجمع البیان ۲۷۶/۹. کردند و مهاجرت آنان چون مردان پذیرفته شد. آن هم در دورانی که زنان از اکثریت حقوق خویش محروم بودند و حق دخالت در کوچکترین مسائل اجتماعی را نداشتند. قرآن کریم می‌فرماید: (یا ایها الذین امنوا اذا جاءکم المؤمنات مهاجرات فامتحنوهن الله اعلم بایمانهن فان علمتموهن مؤمنات فلا ترجعوهن الی الکفار...) ۱ «ای دین باوران، چون زنان مؤمنی که مهاجرت کرده اند به نزدتان آیند، بیازماییدشان. خدا به ایمانشان داناتر است، پس اگر دانستید که ایمان آورده اند، نزد کافران بازشان مگردانید...» امتحان زنان مهاجر به این علت بود که جدایی آنان از خانواده، به خاطر اختلافات خانوادگی یا ناخواهانی با همسرانشان نباشد؛ چنان که در شأن نزول آیه در تفاسیر آمده است. امتحان بدین صورت بوده است که زنان مهاجر سوگند یاد می‌کردند که مهاجرتشان از ناخواهانی با همسران و دلزدگی از شهر و آبادی و دلدادگی به آبادیهای دیگر و یا مسائل دنیایی نباشد. ۲ در نهضتهای اجتماعی دیگر نیز زنان می‌توانند مشارکت داشته باشند و جریانها و حرکت‌های سالمی برای هدایت جامعه پدید آورند، و یا در نهضتهای اجتماعی شرکت جویند. نهضت عاشورا بهترین نمونه این ۱- ممتحنه ۶۰/۱۰. ۲- مجمع البیان ۲۷۳/۹. مشارکت است و در دوران اخیر نیز نقش زنان در نهضت تنباکو است که تا درون دربار شاهی کشیده شده و نظام حاکم را واداشت که به فتوای مرجع بزرگ آیت الله شیرازی تن دهد، و در زمان حاضر نیز نقش آفرینی های حماسی زنان در انقلاب اسلامی روشن است. در پست‌های اجتماعی نیز زنان می‌توانند شرکت کنند، تنها در موضوع نبوت و امامت است که زنان شرکت ندارند. البته صعود به مقام عصمت و ولایت، که جوهر اصلی نبوت و امامت است در شأن زن هست، و بانوی بزرگ حضرت فاطمه (علیها السلام) دارای این مقام است. لیکن نبوت و امامت اجتماعی که با دشواریهای طاقت فرسایی همراه است، به زن داده نشده است. در مرجعیت تقلید نیز برخی قید مرد بودن را شرط نمی‌دانند در صورتی که زن یا زنانی شرایط

کلی آن را دارا باشند. در آینده تاریخ و دوران ظهور نیز زنان نقش اجتماعی مهمی دارند، و در انقلاب جهانی امام مهدی (علیه السلام) مشارکت می کنند، و نخبگانی از ایشان در کادر آن انقلاب قرار دارند: امام باقر (علیه السلام): «- و یجیء واللّه ثلاثاً و بضعه عشر رجلاً فیهم خمسون امرأة...» ۱ «به خدا سوگند سیصد و سیزده تن از مردان نزد او آیند، که با آنان پنجاه زن نیز هست...» -

----- ۱- تفسیر عیاشی ۱/۶۵؛ عصر زندگی ۷۵/۷۵. این موضوع نقش اجتماعی زنان را در آینده می رساند، بویژه با توجه به این که هسته نخستین یاران امام موعود (علیه السلام)، از فهم و درک و دین باوری و دین شناسی ژرفی برخوردارند، و شخصیت‌های ممتاز و استثنایی هستند و شرکت در این گروه دانش و بینش و توان فکری و علمی و قدرت روحی ویژه ای را می طلبد: امام صادق (علیه السلام): «ابوبصیر: جعلت فداک لیس علی الارض یومئذ مؤمن غیرهم (اصحاب المهدی)؟ قال: بلی ولكن هذه التي يخرج الله فيها القائم، وهم النجباء والقضاة والحكامم والفقهاء فی الدین...» ۱ «ابوبصیر گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: فدایت گردم در آن روزگار (روزگار ظهور) مؤمنانی جز یاران مهدی (علیه السلام) وجود ندارند؟ امام فرمود: آری مؤمنانی جز آنان هستند، لیکن آن گروه که با قائم (علیه السلام) هنگامی که قیام می کند کار می کنند، زیدگان و قاضیان و حکم گران و فقیهان و دین شناسان هستند...» براساس ضرورت آمادگی برای دوران ظهور- دست کم در جامعه منتظر- زنان پیش از ظهور باید در پهنه ی ژرف شناسی دین (تفقه و فقهات) و درک درست از مدیریت‌های اجتماعی و زمامداری، گام بگذارند و آمادگیها و تناسبهایی در این سطح در خویش پدید آورند، تا بتوانند در آن دگرگونی و انقلاب بزرگ جهانی، شرکت کنند. در قضاوت زنان نیز نظریات گونه گونی ارائه شده است، و گرچه گروهی از فقها این منصب را برای زن روا نمی دانند و برخی این موضوع ۱- عصر زندگی ۱۰۴؛ به نقل از منتخب الاثر/ ۴۸۵. را اجماعی نیز پنداشتند. لیکن پاره ای از فقهای گذشته و زمان حاضر قضاوت زن را مجاز می دانند. از گذشتگان چون مقدس اردبیلی. ایشان ممنوعیت کلی قضاوت زن را درست نمی دانند. ۱ استدلال مخالفان قضاوت زن چندان استوار نیست و اجماع نیز اثباتش بسیار دشوار است. دلیل دیگر مخالفان، حدیث امام صادق (علیه السلام) است: امام صادق (علیه السلام): «ابی خدیجه: بعثنی ابو عبدالله الی اصحابنا، فقال: قل لهم: ایاکم اذا وقعت بینکم خصومه او تداری فی شیء من الآخرید والعطاء ان تحاکموا الی احد من هولاء الفساق، اجعلوا بینکم رجلاً قد عرف حلالنا و حرامنا، فانی قد جعلته علیکم قاضیاً، و ایاکم ان یخاصم بعضکم بعضاً الی السلطان الجائر.» ۲ «ابی خدیجه می گوید: امام صادق (علیه السلام) مرا با این پیام نزد شیعیان فرستاد که: مبدا هنگام درگیریها یا اختلافهای مالی برای قضاوت نزد این قاضیان فاسد بروید، بلکه مردی را که حلال و حرام (احکام) ما را می شناسد میان خود تعیین کنید که من او را برای شما حاکم و قاضی قرار دادم و بپرهیزید از این که برای امر قضاوت به حاکم ظالم رجوع کنید.» تردید نیست که این «رجل» منظور جنس نرینه نیست. بلکه منظور فرد انسانی است که به این مرحله از درک و دریافت دینی رسیده باشد و ----- ۱- مجمع القائده والبرهان فی شرح ارشادر الاذهان ۲/۱۵. ۲- وسائل الشیعه ۱۸/۱۰۰. در احادیث حلال و حرام و قوانین السنتباط شده از آن، صاحب درایت و تشخیص باشد و زن و مردی معیار نیست. چنان که در پیشینه این نوشتار یاد کردیم بسیاری از تعبیرها یا خطابهها که به جنس مذکر است، خطاب عام و به نوع انسان متوجه است. خطابهها بیشتر به مردان است، چون مردان در جامعه، حضور آشکارتر و روشنتری داشتند و به آنان بیشتر دسترسی بوده است. بنابراین در این گونه احکام جنسیت شرط نیست. بلکه قضیه ی خارجی و آئین محاوره آن دوران بوده است. از مجموع حدیث نیز این موضوع روشن می شود که بیشترین حساسیت و تأکید در کلام امام بر داوری حاکمان ظلم و قضاوت آنان است. در حدیث بر دو محور تأکید شده است: ۱. قاضی اهل حق و مذهب عدل باشد. ۲. عالم و آگاه به مسائل قضاوت باشد. پس جهتگیری کلی حدیث به شایستگی علمی و عملی قاضی بازمی گردد و پرهیز دادن از مراجعه به دادگاههای طاغوتی است، نه موضوع جنسیت در قاضی. بنابراین، دلایل قضاوت شامل هر انسانی می شود که شرایط قضاوت را دارا باشد. علم، تقوا، دقت نظر و قدرت تصمیم گیری به دور از احساس و عواطف، شرط لازم است. بنابراین قضاوت زن شرط لازم و دلیل مخصوص نمی خواهد،

در صورتی که شرایط عمومی جواز قضاوت وجود داشته باشد. حدیث دیگری نیز علیه قضاوت زن مورد استدلال قرار گرفته است و آن حدیثی است که شیخ حرّ عاملی در وسائل الشیعه بابی را برای آن تشکیل داده است با این عنوان: «بَابُ أَنَّ الْمَرْئَةَ لَا تَوَلَّى الْقَضَاءَ» و در ذیل این عنوان تنها یک حدیث آورده است بدین سان: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فی وصیّته لِعَلّی (علیه السّلام): «یا عَلّی لیس علی المرئیه جمعه». - ولاتَوَلَّى الْقَضَاءَ: ۱ «نماز جمعه بر زنان نیست و قضاوت نیز برای ایشان روا نیست». به این حدیث در مورد نماز جمعه عمل نکردند و آن را نپذیرفتند و نماز جمعه را برای زن و مرد صحیح دانستند. حال چگونه می شود که فرازی از حدیث پذیرفته نشود، و فراز دیگر آن مقبول باشد. به هر حال استدلال به این حدیث نیز کاملاً دچار اشکال است. آری این موضوعی است که باید مورد ارزیابی مجدد قرار گیرد و کاری کارشناسانه (فقیهانه) می خواهد. البته کسانی از فقهای معاصر در این زمینه تحقیقاتی عرضه کردند و قضاوت زن را بی اشکال دانستند. پس از این بررسی اجمالی، یادآوری این نکته نیز مفید است که قضاوت از جمله کارهای بسیار دشوار است. صحنه های دادگاهها، مجرمان و جانیان و نوع خلافاکارها، مدعیان، شاکیان... از یک سو و از سوی دیگر نگرانیهای شدید الهی و وجدانی در شناخت حق و حکم به عدل، و سرانجام حساب و کتابهای اخروی، که براستی اعماق وجود ----- ۱- وسائل الشیعه ۶/۱۸ آدمی را می لرزاند. با توجه به این مسائل، قضاوت کاری دشوار و خطر آفرین است، و در تعالیم ما در این باره تعبیرهایی بسیار کوبنده روایت شده است، که هر کسی اندکی آنها را بنگرد برای او بسیار دشوار است که در این میدان گام گذارد. اکنون تنها یک حدیث در این زمینه یادآوری می شود: امام صادق (علیه السّلام): «الْقَضَاءُ أَرْبَعَةٌ ثَلَاثَةٌ فِي النَّارِ وَ وَاحِدٌ فِي الْجَنَّةِ: رَجُلٌ قَضَى بِجُورٍ وَهُوَ يَعْلَمُ فَهُوَ فِي النَّارِ، وَ رَجُلٌ قَضَى بِحَقٍّ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ فَهُوَ فِي النَّارِ وَ رَجُلٌ قَضَى بِحَقٍّ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ فَهُوَ فِي النَّارِ، وَ رَجُلٌ قَضَى بِالْحَقِّ وَهُوَ يَعْلَمُ فَهُوَ فِي الْجَنَّةِ» ۱: «قاضیان چهار گروهند، سه گروه دوزخی و یک گروه بهشتینند: ۱- کسی که به ظلم قضاوت کند و می داند که قضاوتش ظالمانه است. ۲- کسی که به ظلم داوری کند و نمی داند که ظلم است. ۳- کسی که به حق و داد داوری کند و نمی داند که به عدل حکم داده است. این سه گروه دوزخیند. ۴- کسی که به حق قضاوت کند و می داند که حق است این بهشتی است». در احادیثی قضاوت کار پیامبران و اوصیای آنها شمرده شده است، و در سخنی از امام علی (علیه السّلام)، دشواری قضاوت را چون دشواری حکومت ۱ - کافی ۷/۴۰۷. بر جامعه شمرده است: «کودکانی نوشته هایشان را به داوری نزد امام علی (علیه السّلام) بردند تا بهترین را مشخص کند. امام فرمود: ((أَمَّا أَنَّهُمْ حُكُومَةٌ وَالْجُورُ فِيهَا كَالْجُورِ فِي الْحُكْمِ)) ۱. «آگاه باشید این خود قضاوت است و ظلم و گزافه در این داوری، چون بیداد در کار حکومتگران است». اکنون با توجه به این دشواریها در کار قضاوت، آیا برداشتن آن از دوش طبقه ای یا افرادی، نوعی خدمت است و رعایت حال این گروه یا طبقه یا موجب کم بینی و نفی شخصیت آنان؟ به نظر این بی نهایت کوچک، برداشتن بار مسئولیت قضاوت از دوش زنان، بر فرض اثبات آن، پیام آور خدمتی بزرگ به این بخش از جامعه انسانی است، چون دیگر کارهای سخت و مشقت زا همانند جهاد. بویژه با توجه به این واقعیت که زنان از مردان عاطفی تر و با احساس ترند. عواطف در کار داوری درست، انسان را دچار بحرانهای شکننده ای می سازد. البته این نظر شخصی است، و گرچه دلایل نفی قضاوت زن چندان استوار نیست. در بخش پایگاه اجتماعی زن، به دو بخش از فعالیتهای اجتماعی به خاطر اهمیتی که دارد، اشاره ای گذرا می شود: ۱- تهذیب ۱۰ / ۱۵۰؛ وسائل الشیعه ۱۸ / ۸۲. ۵. روشنترین موضوعات در اسلام، جانبداری اصولی از رشد علم و گسترش آموزش و دانایی در سطح جامعه است؛ بدون فرق و تمایزی میان افراد و طبقات. آیات قرآنی در این زمینه بسیار گویاست و تعالیم حدیثی نیز بسیار گسترده و عمیق بر ضرورت رشد شناخت و عقل گرایی، تأکید کرده است. حتی دین به عقل تعریف شده است: امام علی (علیه السّلام): «العقلُ شرعٌ من داخلٍ، والشرعُ عقلٌ من خارجٍ» عقل شریعت درونی، و شرع عقل بیرونی انسان است. سخن والای پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این زمینه بسیار معروف است که فِرَقَ اسلَامی آن را بازگو کرده و پذیرفته اند: پیامبر (صلی الله علیه و آله): «طلب العلم فریضة علی کلّ مسلم و مسلمة». ۲. «طلب علم بر هر زن و مرد مسلمان واجب است». در این

حدیث، طبق برخی نقلها، واژه ی «مسلمه» نیست. در این باره صاحب‌نظران می گویند در اینگونه احادیث یا آیات «مسلم» اسم جنس است و شامل مرد و زن می شود چون مؤمن و.. این موضوعی تردیدنا پذیر است. در بسیاری از آموزشها، چون آموزش اصول اعتقادات، و احکام شرعی که زنان باید بدانند، اذن شوهر نیز شرط نیست چون دیگر اعمال تکلیفی که منع شوهران در آن تأثیری ندارد. ----- ۱- مجمع البحرین ۲/۲۲۴، دفتر نشر فرهنگ اسلامی. ۲- الحیاء ۱/ ۷۰، گردانیده ی فارسی.

از این رو، می نگریم که پس از ظهور اسلام، و برداشتن موانع علم آموزی از سر راه همه بویژه این قشر، زنان در میدانهای علم و آموزش گام نهادند، و چندی نگذشت که زنانی آگاه و دین شناس پدید آمدند و به مقامات بالایی در آگاهی و دانش رسیدند. اکنون مناسب است از جریانی که درباره ی یکی از زنان تربیت شده ی اسلام نقل شده است یاد کنیم: بریره، از زنان صدر اسلام بود و در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) می زیست. روزی شوهر او نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد و از همسرش یعنی «بریره» شکایت کرد که خانه را رها کرده و رفته است. پیامبر (صلی الله علیه و آله) این زن را فراخواند و به او گفت: «ارِجِعی الی زوجِک: به خانه ی شوهرت باز گرد». بریره گفت: «أَتَأْمُرُنِی یا رسولَ الله؟»: آیا به من امر می کنی؟ (دستور قانونی و واجب را بیان می کنی)، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «لَا یَلِیَ اَنَا شَافِعٌ»: نه (امر و بیان قانون نیست) بلکه من واسطه و شفیع هستم. ۱ از مکالمه پیامبر با این بانو، روشن می شود که این زن به مراحل از درک مفاهیم دینی و معیارهای شناخت احکام اسلامی، دست یافته بوده است که سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) را با معیارهای دقیق تحلیل می کند، و می پرسد که شما به عنوان قانونگذار و شارع دستور می دهید و امر شرعی و مولوی است و یا امر ارشادی و اصلاح ذات البین و راهنمایی است. ۱- کفایة الاصول، جلد ۱، مباحث امر. پیامبر (ص) بر نظر و برداشت او صحه گذاشت و فرمود: «من اصلاحکرم». این مکالمه و حدیث مورد استدلال فقها و علمای اصول است در این موضوع که امر بدون قرائن، دلالتی بر وجوب دارد یا نه؟ به هر حال از این نمونه و همانندهای آن روشن می گردد که زنان جاهلی که از فرهنگ و دانش بیگانه بودند به چه درک بالایی دست یافتند. از این دست زنان در تاریخ اسلام بسیارند، در همه دوره ها و تا زمان حاضر، و انتظار از جامعه زنان مسلمان و بینشگرای ایران این است که تاریخ اینگونه زنان را بررسی کنند و به نگارش آورند. از دوران پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تا دوره امامان (علیهم السلام) و تا زمان حاضر، و به نسل امروز عرضه می کنند. البته کتابهایی در گذشته در این زمینه ها نگارش یافته است، لیکن کتابهای زیبا و خوش نثر و استوار در روزگار ما، درباره ی زنان کمتر است که باید این خلا- پر شود و بویژه زنان صاحب قلم و اندیشمند این مهم را به انجام برسانند. ب- فعالیتهای اقتصادی زنان، در میدانهای کار و تلاش و مسائل اقتصادی نیز حق شرکت دارند، و در همه این زمینه ها حقوقی همسان با مردان دارند. با توجه به این که پس از قرنها در اروپا این حق به زنان داده شد، آن هم به خاطر اهداف ننگین و سودجویانه سرمایه داری، «... انقلاب صنعتی موجب شد که زن هم صنعتی بشود... زنان کارگران اززاتری بودند و کارفرمایان، آنان را بر مردان سرکش سنگین قیمت ترجیح می دادند... نخستین قدم برای آزادیِ مادرانِ بزرگ ما، قانون ۱۸۸۲ م، بود. به موجب این قانون، زنان بریتانیا، از آن پس از امتیاز بی سابقه برخوردار می شدند و آن این که پولی را که به دست می آوردند، حق داشتند برای خود نگه دارند. این قانون را کارخانه داران مجلس عوام وضع کردند تا بتوانند زنان انگلستان را به کارخانه ها بکشانند...» ۱ قرنها پیش از آن که اروپا به زن حق مالکیت بدهد، اسلام به زنان این حق را داده است. آن هم باهدفهای انسانی و نه اغراض سودجویانه ی سرمایه داری. زنان از نظر اسلام می توانند کار کنند، در خانه یا بیرون از خانه و مالک محصول کار خویش باشند. ارث ببرند و ارث بگذارند، و به هر نوع تلاش سازنده ی اقتصادی دست زنند. سرمایه گذاری کنند، و به تأسیس مزرعه و کارخانه بپردازند. اینها همه مسائلی است که در فقه ما مطرح گردیده است، و قوانینی است که در متن تعالیم اسلامی قرار دارد. -----

۱- ویل دورانت، لذات فلسفه/۱۵۸.

زن؛ محور خانواده اهمیت خانواده بر کسی پوشیده نیست، محوریت و نقش حیاتی و زیربنایی آن در تربیت نسل، سامان بخشی به فکر و اعصاب افراد خانواده و از آن جمله مرد، و تشکیل هسته اصلی جامعه، روشن است. حتی برخی از نویسندگان که به زندگی انسان، ماشینی می‌نگرند و از مادرهای سفارشی و پدر و مادرهای بیولوژیک و والدین حرفه‌ای و فرزندان ساخته‌ی دستگاه و ماشین، سخن می‌گویند،^۱ نتوانستند نگرانی خود را از تلاشی خانواده، به عنوان هسته اصلی جامعه و تمدن بشری، پنهان دارند: «از هم پاشیدگی خانواده، امروزه در واقع بخشی است از بحران عمومی نظام صنعتی که در آن همه ما شاهد از هم گسیختگی تمامی نهاده‌های عصر موج دوم هستیم. امروز کراراً شنیده می‌شود که در آینده خانواده از هم می‌پاشد، یا این که «خانواده» مهمترین مسأله‌ی روز است... در سالهای اخیر به قدری طلاق و متارکه در خانواده‌های هسته‌ای اتفاق افتاده که امروزه از هر هفت کودک آمریکایی یک نفر تحت سرپرستی یکی از ا-الوین تافلر، شوک آینده/۲۳۹-۲۴۹. زن محور خانواده! ۵۹ والدین قرار دارد، و در نواحی شهری این رقم بالا-تر است؛ یعنی به یک نفر از هر چهار نفر می‌رسد...»^۱. «اکثر دانشمندان- خانواده را مهمترین نهادی دانسته‌اند که جامعه کودک را تغذیه و پرورش می‌دهد، و خانواده در سلامت و عدم سلامت، در شرافت و انحراف، در سازگاری و انحراف کودک نقش اساسی دارد... کودک نخستین و اساسی‌ترین درس‌های زندگی را در این نهاد کسب می‌کند- فداکاری، محبت، عشق، آداب و رسوم، مراسم فرهنگی و دینی، وظایف و مسئولیت‌پذیری را در خانواده می‌آموزد... محیط خانواده در تشکیل شخصیت کودک و نوجوان مؤثر می‌باشد- تأمین سلامت فردی و اجتماعی بدون در نظر گرفتن نقش خانواده امکان‌پذیر نمی‌باشد- خانواده می‌تواند عامل سازنده کودک در زمینه جسمی، روانی، عاطفی، ذهنی و... باشد و یا عامل نابودی و ویرانی او»^۲. برخی از کارشناسان و جامعه‌شناسان نظام‌های صنعتی، تلاشی خانواده را در نظام‌های صنعتی امروز از علل اصلی نشیب‌گرایی تمدن کنونی می‌دانند. از این رو، مدرنیسم که به «خانواده‌ی هسته‌ای» می‌اندیشید و مروج آن بود، مورد انتقادهای کوبنده و اصولی پست مدرنیسم، واقع شد، و دیگر بار گرایشها به سوی خانواده گسترده و سنتی قرار گرفت، و سامان‌یابی جامعه‌های صنعتی را در این گرایش دانست. ا-الوین تافلر، موج سوم/۲۸۹ و ۳۹۶. ۲- حسین نجاتی، روان‌شناسی رشد (از کودکی تا نوجوانی)/۶۷ چاپ اول، مؤسسه مهشاد، پاییز ۱۳۷۱. ((دکتر ((ایروین گرین برگ)) پروفسور روانپزشک در دانشکده پزشکی آلبرت انیشتین، معتقد است: "مردم در پی ساختاری باثبات ازدواج خواهند کرد. "طبق این نظریه، خانواده همچون ریشه‌ای است که فرد هر جا می‌رود، آن را با خود می‌برد، و به مثابه لنگرگاهی است که انسان را در برابر طوفان تغییرات محفوظ نگاه می‌دارد. خلاصه کلام آن که محیط پیرامون هر چقدر ناپایدارتر و تازه‌تر بشود، اهمیت خانواده بیشتر خواهد شد...»^۱. «... به هر حال آنچه از خلال همه‌ی این تغییرات رخ می‌نماید و اهمیت همه‌ی آنها را ناچیز می‌کند، و در محافی فرو می‌برد، چیز بسیار ظریف و لطیفی است. در کارها و اعمال انسان آهنگی پنهان وجود دارد که در آن باره بحث‌چندانی نکرده‌اند، و از گذشته‌ها تاکنون همچون یکی از نیروهای متعادل‌کننده در جامعه به انسان خدمت کرده است و آن دور خانواده است... این دور، آنچنان قدمتی دارد، به قدری خودبخود و خودکار عمل می‌کند و چنان نظم‌پرصلابتی دارد که مردم آن را همچون امری مسلم و بدیهی دانسته و در آن باره پرسشی نکرده‌اند... این سلسله وقایع خانوادگی پی‌درپی و قابل‌پیش‌بینی به تمام انسانها از هر قبیله و جامعه‌ای احساس تداوم و داشتن پایگاه و جایگاهی در طرح ناپایدار امور عطا می‌کند- دور خانواده در هستی انسان، همواره یکی از پایه‌های ۱- شوک آینده/۲۴۰. حفظ سلامت روانی به شمار می‌رود»^۱. در مقدم‌ی کتاب به سوی تمدن جدید نیز آمده است: «از سوی دیگر تافلر معتقد است که یکی از مهمترین پدیده‌های موج سوم، بارگشت دوران اقتدار و احترام و اهمیت خانواده است. زیرا در موج دوم (تمدن صنعتی) نهاد قدرتمند «خانواده» رو به زوال گذاشت و تمام آنچه طی دوران موج اول از ویژگیهای خانواده محسوب می‌شد از دستش رفت. به این ترتیب که: بیماران را به جای پرستاری در منزل روانه بیمارستانها کردند. کودکان به مدرسه و مهد کودک رفتند. سالخوردگان

را به خانه‌ی سالمندان فرستادند. و زوجها وقت خود را بیشتر در میهمانی و رستوران و تفریحگاههای گوناگون گذراندند. و لذا آنچه از خانواده باقی ماند فقط پیوندهای عاطفی بود که البته می توانست به آسانی قابل گسستن باشد. اما موج سوم مجدداً خانواده را احیاء می کند و اختیارات و قدرتهای گذشته را به خانه و خانواده بازمی گرداند. به این ترتیب که: بسیاری با استفاده از کامپیوتر و فاکس و تلفنهای چندکاره و سایر وسایل ارتباطی موج سوم، کارهای خود را بیشتر در منزل انجام خواهند داد.. بسیاری از والدین با استفاده از وسایل ارتباطی مدرن به آموزش فرزندان خود در خانه خواهند پرداخت. اغلب نیازهای پزشکی - حتی جراحیهای معمولی- را می توان با بهره گیری از کامپیوترهای رابوتیک متصل به مراکز پزشکی در منزل انجام داد و... نتیجه این که ۱- شوک آینده- / ۲۵۸-۲۵۹. وقتی بیشتر وقت اعضای خانواده در منزل گذشت، روابط عاطفی نیز استحکام خواهد یافت و اهمیت و اقتدار خانواده به مراتب بیش از آن خواهد شد که در موج دوم وجود داشت و یا دارد.» ۱. (برای من، به دلایلی که قبلاً گفتم، هیچ کدام از آنها کانون اصلی جامعه فردا نخواهد بود، بلکه در واقع این خانه است که مرکز تمدن آینده می شود. به اعتقاد من، خانه در تمدن موج سوم از اهمیت شگفت انگیز و تازه ای برخوردار خواهد شد. رواج شیوه تولید برای مصرف، گسترش کلبه‌ی الکترونیک، ابداع ساختارهای جدید تشکیلاتی در اقتصاد، صنایع خودکار و تولید انبوه زدایی شده، همه اینها به بازگشت خانه به عنوان واحد مرکزی جامعه فردا اشارت دارند- واحدی که وظایف اقتصادی، بهداشتی، تربیتی و اجتماعی آن در آینده افزایش خواهد یافت، نه کاهش» ۲ زن در خانواده دو نقش اصلی دارد، همراه با بسیاری نقشهای پیدا و ناپیدای دیگر. لیکن در این ارزیابی، به دو نقش محوری اشاره می شود: ۱- زن در خانه، سازنده مجدد شخصیت، توانایی و کارآیی مفید مرد است آرامش و سکونی را که زن به مرد می بخشد با هیچ شیوه و ابزاری نمی توان پدید آورد. به گفته ویل دورانت: «زن از آنجا که مرد خیالی ۱- الوین تافلر، به سوی تمدن جدید/ ۱۲- ۱۳. ۲- موج سوم/ ۴۹۰. زن محور خاک نواده ۶۳! سرگردان را به مرد فداکار و پای بست به خانه و کودکان خود تبدیل می سازد، عامل حفظ و بقای نوع است...» ۱. از این حقیقت والا- در نقش آفرینی زنان، قرآن کریم پرده برمی دارد: (و مِنْ آیاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ) ۲ «و از نشانه های قدرت اوست که برایتان از جنس خودتان همسرانی آفرید، تا به ایشان آرامش یابید، و میان شما دوستی و مهربانی نهاد. در این پنדהا نشانه هایی (برای حکمت الهی) است برای مردمی که تفکر می کنند». سکون، آرامش عمیقی است که مردان در کنار زنان و در آغوش خانواده می یابند، که در پرتو آن زندگی چون قایقی به ساحل می رسد، و اضطرابها و نگرانیها و سرگردانیها از محیط اندیشه و زندگی مردان رخت بر می بندد. دیگر این که، خانواده مردان را با مسئولیت و تکلیف و ضابطه گرایی آشنا می سازد، حس مسئولیت و تعهد را به تدریج پدید می آورد و به باور مرد می دهد، و سرپرستی و مدیریت در مدار کوچکی را به او می آموزد. و این موضوع بسیار ارزشمندی است که در هیچ آموزشگاهی نمی توان بدینسان عینی و ملموس و در عین حال انسانی و عاطفی، مدیریت و تعهدشناسی را به انسانها آموخت. ۱- لذات فلسفه/ ۱۴۹. ۲- روم ۳۰/ ۲۱. بنابراین کارآیی مردان و ایفای نقش درست در جامعه و دیگر انتظاراتها که از مردان هست، در پرتو خانواده و در کنار همسران به فعلیت می رسد و شکوفا می گردد، و این نقش همسری زنان است. ۲- دیگر نقش حیاتی زن، رسالت مادری است. این نقش نیز، از مهمترین نقشهای اصولی و زیربنایی و انسان ساز است. رسالت مادری، دورانی طولانی دارد و زن از آغاز تشکیل نطفه در رحم، براستی پرورش دهنده فرزند است تا دوران مدرسه. و در دوران بعد گرچه فرزندان استقلال می یابند. لیکن همواره و تا واپسین لحظات حیات. مادران تأثیرهایی اصولی بر راه و کارهای فرزندان دارند. البته نقش بسیار آشکار مادر در دوران شیرخوارگی و کودکی است. در این دوران نسبتاً طولانی، همه ابعاد شخصیت کودک به دست مادر و در آغوش گرم او شکل می گیرد و کودک به آنجا که باید برسد در همین دوران می رسد، و سرمایه های اصلی را در این دوره از مادر دریافت می کند- محیطهای آموزشی نیز بر پایه ای که مادر ریخته است کار خویش را استوار می سازند. از این رو می بینیم، در آیین اسلام توصیه های بسیاری در دوران

بارداری و پس از زایمان و شیردادن و... به مادران شده است. دستورها و راه کارهای فیزیکی، چون شیردادن و تغذیه ی مناسب و... و راهکارهای روحی و تربیتی و آرامشی را که برای فرزندان باید فراهم آورند. که اینها همه در ایفای نقش اصلی زن و رسالت مادری، در تربیت فرزندان بسیار مؤثر است، و زیباترین هنرنمایی زن است. هنر و نقشی که جز زن کسی نمی تواند این نقش را با این زیبایی بازی کند. «باید زن تندرستی را که به کودکش شیر می دهد نقطه ی اعلای زیبایی عالم بدانیم». ۱. بدین جهت آموزشهای خیرخواهانه و جانبداریهای اصولی و انسانی از حقوق زن، باید به عظمت این بُعد از حیات زنان توجهی ژرف داشته باشد، و هیچ گاه آن را فدای برخی نقشهای زودگذر اجتماعی نکند. «نبوغ در مادری همان اندازه امکان دارد که نبوغ در سیاست و ادب و جنگ. درباره ی برابری در نبوغ نباید از روی برابری در قدرت یا توانایی در اجرای امور با مهارت مساوی حکم کرد... بلکه برابری در نبوغ را باید از روی توانایی در اجرای مشاغل و وظایفی دانست که طبیعت بر هر یک از زن و مرد گذاشته است...». ۲. در اسلام بر نقش مادری تأکیدهای فراوان رفته، و در عظمت آن سخنها گفته شده است، تا پیوند فرزندان با محور خانواده استوارتر گردد و نظام خانواده پاینده تر شود. (در بخش: «افزون بر حقوق» این نوشته، از نقش مادری سخن خواهیم گفت). نیز می نگریم که اندیشمندان دلسوز، که در اندیشه سامان یابی اجتماعات و تمدن بشری هستند، زنان را به اصالت نقش مادری بسیار توجه می دهند، و همواره تأکید می کنند که جنجال تبلیغاتی تساوی زن و مرد، مبادا زنان را از ایفای کامل نقش مادر بازدارد که این فاجعه ای جبران ناپذیر است، که در فرزندان که مادران را در کنار خود نمی بینند و یا در خانواده ها که با طلاق متلاشی شده ----- ۱ و ۲- لذات فلسفه/۲۴۷ و ۱۴۹. است، نمونه های آن را بسیار می بینیم. «... دختران جوان برای آن که مادران لایقی برای پرورش فرزندان شریفی گردند، باید تعلیمات عالی بگیرند، نه به خاطر آن که دکتر یا قاضی یا استاد شوند...» ۱ نیز به زنان باید آموخت، که نقش مادری اصولی ترین نقش آنان در زندگی است، و تکامل و رشد مادی و معنوی، حتی سلامت بدنی آنان نیز در پرتو ایفای این نقش است: «... بنظر می آید که جنس ماده لا اقل نزد پستانداران مگر بعد از یک یا چند آبستنی به کمال خود نمی رسد. زنهایی که بچه ندارند، خیلی عصبانی ترند و تعادل روحی و جسمی ایشان زودتر از دیگران بهم می خورد، زنها عموماً به اهمیتی که اعمال تولید مثل برای آنها دارد، واقف نیستند. در حالی که این عمل برای کمال رشد ایشان ضروری است. در این صورت منطقی نیست که توجه زنان را از وظایف مادری منحرف سازند. نبایستی برای دختران جوان نیز همان طرز فکر و همان نوع زندگی و تشکیلات فکری و همان هدف و ایده آلی را که برای پسران جوان در نظر می گیریم معمول داریم». ۲. شعارهای آزادی و همسانی، نباید این رسالت مهم را لرزان و سست کند و آرمان والای مادری را در تیرگی فروبرد. همه نگرانیها از آینده تمدن بشری در نظر اندیشمندان واقعهگرا، بیشتر متوجه مسائل خانواده، و نقش اصولی است که زنان باید بر عهده داشته ا و ۲- انسان موجود ناشناخته ۳۱۴ و ۱۰۳. باشند، تا خانواده گسیخته نگردد و زنان با تمام وجود، به سگان داری آن بپردازند. و مباد که زنان در میدان مردان و کارهای مردانه گام بگذارند و رسالت اصلی خویش و نقش زندگی ساز خود را فراموش کنند. رسالت و نقشی که بسیار بالاتر از انجام کارهای مردانه و تقلید از جنس مذکر است. «... هنگامی که از آزادی تبلیغ می کنند، بدانند که مرد ناقص شدن کاری نیست. بلکه مهم زن کامل بودن است... اگر امروز طبیعت در حفظ خانواده و کودک ناتوان به نظر می رسد، برای آن است که زن مدتی طبیعت را از یاد برده است و شکست طبیعت همیشگی نیست». ۱ ----- ۱- لذات فلسفه/۱۵۴ و ۱۴۹.

بخش ششم

خشونت نسبت به زن در تعالیم اسلامی، همه اشکال خشونت نسبت به همه انسانها، ممنوع است و رعایت حال افراد و رفق و نرمش در روابط اجتماعی مورد تأکیدهای فراوان قرار گرفته است: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله): ((مَا مِنْ عَمَلٍ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَالرَّفْقِ بِعِبَادِهِ وَ مَا مِنْ عَمَلٍ ابْغَضَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مِنَ الْإِشْرَاكِ بِاللَّهِ تَعَالَى وَالْعَنْفِ عَلَى عِبَادِهِ)). ۱ «هیچ

کاری نزد خدا و پیامبر خدا گرامی تر و محبوب تر از ایمان و رفق (نرمش و مدارا) با مردمان نیست، و هیچ کاری نزد خداوند و رسول او، زشت تر (مبغوض تر) از شرک به خدا و خشونت با مردمان نیست. موضوع خشونت، گهگاه مورد سوءاستفاده قرار می گیرد، و از آن تفسیرهای نادرستی ارائه می شود. برای شناخت درست حدود مفهومی خشونت، توجه به این نکته بسیار حیاتی و ضروری است که قصاص مجرمان و جهاد با کافران و به کارگیری ابزار جنگ و کاربرد شمشیر با ۱- بحار الانوار ۷۲/۴۵۷؛ به نقل از نوادر راوندی. دژخیمان و تجاوزگران به حقوق انسانها، موضوعی حیاتی است، و سراسر قرآن و احادیث مسلمانان را به آن فرامی خواند. این موضوع بسیار روشن است. زیرا متجاوزان به حقوق انسان، از هیچ بیداد و ستمی پرهیز ندارند، با نهایت بیرحمی و سنگدلی می کشند و در راه منافع خویش خون می ریزند، شکنجه می کنند، و بالاترین حد خشونت را روا می دانند. در برابر چنین انسانهایی، اصل عدم خشونت، مفهومی ضد انسانی می یابد و در حقیقت ترحم بر پلنگ تیز دندان است. در برابر این انسانهای خشونت شیوه منطبق قرآن، انسانی و حیاتی است: (- فَمَنْ اَعْتَدَى عَلَیْكُمْ فَاَعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اَعْتَدَى عَلَیْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ - وَاَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ) ۱ پس هر کس بر شما تجاوز کند به همان اندازه ی تجاوزش بر او تجاوز کنید و از خدا پرهیزید و بدانید که او با پرهیزگاران است». برای رویارویی با این خون آشامان انسان نما، تنها منطقی که کاربرد دارد منطق خشونت و شمشیر است. برخی ساده اندیشان و دلباختگان تفکر لیبرال-دموکراسی غرب، گمان می کنند که با موانع راه انسانهای مظلوم و سلطه طلبی های جهانخواران، با منطق و اخلاق می توان مقابله کرد و با اصل عدم خشونت و نرمش جلو سدسازان راه انسان را می شود گرفت. تمام عینیتها و واقعیتهای عصر حاضر و تاریخ گذشته، این پندار را باطل می سازد و سراسر تاریخ انبیا نیز این اندیشه را تکذیب می کند.

۱- بقره ۲/۱۹۴. پیامبر اسلام که «رحمة للعالمین» است و «بُعِثَ لِاتِّمَامِ مَكَارِمِ الْاِخْلَاقِ: من برای اتمام مکارم اخلاق برانگیخته شدم» شعار اوست؛ ۸۳ جنگ تدارک دید، حتی با مخالفان داخلی، نیرو به کار برد، و در برابر مسلمانانی که به بعضی از احکام اسلام گردن نهادند، برخوردی انقلابی و قاطع داشت. این سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) راه مسلمانان را نیک روشن می کند: «الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي السَّيْفِ وَتَحْتَ ظِلِّ السَّيْفِ وَلَا يَقِيمُ النَّاسَ اِلَّا السَّيْفُ، وَالسَّيْفُ مَقَالِيدُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ». ۱. «نیکي، تمام نیکي، در شمشیر و در سایه ی شمشیر قرار دارد، و مردم جز با شمشیر راست نگردند، و شمشیرها، کلید بهشت و دوزخ است». از امام باقر (علیه السلام) نیز همین اصل حیاتی بازگو شده است: «الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي السَّيْفِ وَتَحْتَ السَّيْفِ وَفِي ظِلِّ السَّيْفِ...» ۲ «تمام نیکيها در نیرو و شمشیر و زیر شمشیر و در سایه ی شمشیر نهفته است...». آن پیشوای بزرگ انسان، به عنوان بزرگترین آموزگار اخلاق و تربیتهای الهی- انسانی، تمام نیکيها را در سایه شمشیر و با کاربرد نیرو، تحقق پذیر می داند، و ابزار قدرت را تنها راه برای پیدایی آرمانهای صلح جویانه و اخلاقی و انسانی می شمارد. پیامبر انسان شناس، می داند که انسانهای دژخیم شده و منافع طلب، جز با شمشیر به حق تن ندهند، و از خیانت و جنایت و قتل و غصب و تحمیل و استثمار دست برندارند. در ۱ و ۲- وسائل الشیعه ۱۱/۵ و ۹. روزگار ما که نمونه های بسیار روشن این جنایتکاران تجاوزگر را می بینیم که هر روز با ملتهای مظلوم جهان سوم چه می کنند. با بهای نفت چه کردند؟ با قیامهای مردمی چه کردند؟ کمپانیهای مواد خوراکی و دارویی چگونه از این ابزار برای اعمال فشار و سلطه خود استفاده کردند و کالاها و مواد ضروری حیات کودکان و زنان را به بدترین ابزار خشونت تبدیل کردند. سازندگان ابزار جنگی، میان انسانهای بی گناه جنگ راه انداختند تا سلاحهای آنان به فروش برسد یا ویروس بیماریهای انسانی و دامی و گیاهی را پخش کردند تا تولیدات دارویی آنان مصرف شود. و دیگر روشهای ضد انسانی که شمارش فهرست وار آنها به کتابهایی نیاز دارد. اکنون در برابر اینگونه خشونت گرایی که در طول تاریخ چندین هزارساله انسان سابقه نداشته است. از اصل عدم خشونت دم زنند، و در برابر این همه بی فرهنگی و بیدادگری، منطق و اخلاق انسانی را پیشنهاد کنند، به معنای دورکردن نسل جوان و حماسه ساز از اصل مبارزه و شهادت طلبی و ایثار است، درهم شکستن عنصر مقاومت است و در نتیجه خشکاندن ریشه های انقلابی بودن و هموارسازی راه برای سلطه طلبان ضد بشر است. بازمی گردیم به سخن والای پیامبر بزرگوار اسلام که عُنْفٌ وَ زُورٌ گویی و خشونت با بندگان خدا، بدترین

کار است و برابر با شرک به خدا. این با بندگان خداست. یعنی انسانهای متعدّد، خق شناس و مسئولیت پذیر، نه بیدادگران خون آشام و قانون شکن. بنابراین باید در برابر انواع تبلیغها و تلقینها هوشیار بود، و در کاربرد واژه های به ظاهر زیبا و فریبا دقت کرد، که در چه مورد به کار می رود و چه هدفی را پی می گیرد. آری در اسلام خشونت و تحمیل و زورگویی محکوم است حتی نیاززدن هر موجود زنده ای نیز در اسلام آموزش داده شده است: امام صادق (علیه السلام): ((فَاذَرَ وَاللَّهَ الْأَبْرَارُ، اتدري من هم؟ هم الذين لا يؤذون الدّر)).^۱ «به خدا سوگند که نیکان رستگار شدند. آیا می دانی ایشان کیانند؟ آنان کسانی اند که مورچه ی بسیار کوچکی (که با چشم به سختی دیده می شود یا هر موجود ریزی) را آزار نمی رسانند». اینها در جای خود ثابت است. مراتب کمتر از خشونت، یعنی هر گونه آزاررسانی یا نوعی اعمال و رفتار یا گفتاری که مایه چنندش و ناخشنودی دیگران شود، نیز در اسلام، سرشتی شیطانی شمرده شده است: پیامبر (صلی الله علیه و آله): ((مَنْ آذَى مُؤْمِنًا فَقَدْ آذَى أَدَانِي وَمَنْ آذَى أَدَى اللَّهِ فَهُوَ مُلْعُونٌ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ، وَالزَّبُورِ وَالْفِرْقَانِ)).^۲ «آن که به مؤمنی آزار رساند، مرا آزار کرده است، و آن که مرا آزار دهد، خدای را آزار داده است، و آن که خدای را آزار داده در تورات و انجیل و زبور و قرآن، نفرین شده است.» امام صادق (علیه السلام): ((قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: (لِيَأْذَنَ بِحَرْبٍ مِّنِّي مَنْ آذَى عَبْدِي ۱ وَ ۲- بحار الانوار ۱۵۲/۷۵ و ۱۵۰. المؤمن) ۱۰ خداوند می فرماید: «آن که بنده ی مؤمن را بیازارد آگاه باشد به جنگ از ناحیه ی من». اهانت و توهین نیز نسبت به انسانها در منطق اسلام مردود است: پیامبر (صلی الله علیه و آله): ((أَذَلُّ النَّاسِ مَنْ أَهَانَ النَّاسَ)).^۳ «پست ترین مردم کسی است که به مردم توهین کند». بیم رسانی و غمگین ساختن نیز دور از اسلام و دین باوری است: پیامبر (صلی الله علیه و آله): ((مَنْ أَحَزَنَ مُؤْمِنًا ثُمَّ أَعْطَاهُ الدُّنْيَا لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ كَفَّارَتَهُ وَ لَمْ يَوْجُزْ عَلَيْهِ)).^۴ «آن که انسان مؤمنی را غمگین سازد، اگر همه ی دنیا را به او بدهد جبران کارش نمی شود و پاداشی نیز (در این بخشش دنیا) ندارد». و سرانجام هر گونه کردار یا گفتاری که انسان دیگر را ناخوشایند باشد و به نوعی نا انسانی جلوه کند، روا نیست: پیامبر (صلی الله علیه و آله): ((... وَمَنْ دَفَعَ مُؤْمِنًا دَفْعَةً لِيُذَلَّهُ بِهَا أَوْ لَطَمَهُ لَطْمَةً أَوْ آتَى إِلَيْهِ أَمْرًا يَكْرَهُهُ، لَعْنَتُهُ الْمَلَائِكَةُ حَتَّى يُرْضِيَهُ مِنْ حَقِّهِ وَيُتُوبَ وَيَسْتَغْفِرَ...)).^۵ «آن که مؤمنی را به قصد تحقیر (از نزد خویش) براند یا به او سیلی بزند، یا با او برخوردی ناخوشایند داشته باشد، ملائکه او را نفرین ۱- کافی ۲/۳۵۰. ۲- بحار الانوار ۱۹۲/۷۸. ۳- بحار الانوار ۱۵۰/۷۵. ۴- علل الشرایع ۲/۲۱۰. کنند، تا آنگاه که آن مؤمن را نسبت به حقتش راضی کند و از کردارش (نسبت به او) توبه کند و توبه بخواهد...» یاد کردیم که مؤمن یعنی زن و مرد مؤمن، و همه این احکام هر دو جنس را در برمی گیرد، و در روابط خانوادگی بر لزوم آن افزوده می شود. این در کلیت تفکر اسلامی است. لیکن با بررسی آیات قرآن و احادیث معصومان (علیهم السلام) درباره ی زن، به تأکیدهای فراوانتری در دوری از خشونت برمی خوریم. (این موضوع را مشروح تر در بخش: «افزون بر حقوق» خواهیم دید). قرآن می گوید: ((... وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ...))^۱ «با زنان به نیکی (و مهربانی) رفتار کنید...». حتی در مواردی که سخن از طلاق و جدایی از زن پیش می آید، قرآن بر معروف تأکید می کند: قرآن کریم: ((وَ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَلَعْنُ أَجَلِهِنَّ فَاَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سِرْحُونَهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمَسِّكُوهُنَّ ضَرَارًا لَتَعْتِدُوا وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا...)).^۲ «هر گاه زنان را طلاق دادید و مهلتشان سر آمد، یا آنان راه نیکو وجهی نگه دارید یا به نیکو وجهی رها سازید و برای این که بدانان ۱- نساء ۴/۱۹. ۲- بقره ۲/۲۳۱ و ۲۳۳. زیان برسانید در خانه نگاهشان مدارید و هر کس که چنین کند به خویشتن ستم کرده است و آیات خدا را به ریشخند مگیرید...» طلاق و جدایی نوعاً با آزارها، کینه ورزیها و برخوردهای ناهنجار جانبی همراه است. قرآن از این موضوع پیشگیری می کند و می گوید: زنی را که می خواهید طلاق بدهید، باید با رعایت اصل «معروف» از او جدا شوید و مباد در این حال آنان را آزار ندهید یا زیان برسانید و یا رفتاری خشونت آمیز داشته باشید. بنابراین، در قهر و آشتی معیار و ضابطه رفتاری با زنان اصل «معروف» است. در آیه دیگری نیز که سخن از دوران شیر دادن به فرزندان است، قرآن بر «معروف» تکیه می کند، و تأمین نیازهای مادران را در چارچوب «معروف» مورد تأکید قرار می دهد: قرآن کریم: ((... وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ

بِالْمَعْرُوفِ...»^۱ «بر عهده‌ی صاحب فرزند است که خوراک و لباس زنان را به وجهی نیکو تأمین کند...». تأمین نیازهای زنان بچه دار باید با معیار «معروف» باشد نه مقدار لازم و ضروری. بلکه بیش از آن. اکنون با این تأکیدهای قرآن بر معیار «معروف» در رفتار با زنان، حدود معنای معروف باید روشتر بررسی شود که آیا «معروف» همان حق و قانون و عدل است یا چیزی برتر و ۱- بقره ۲/۲۳۱ و ۲۳۳. گسترده تر از قانون و عدالت است. واژه‌ی «معروف» که در تعالیم دینی بسیار آمده است، و دستور اجتماعی «امر به معروف» نیز با این واژه تبیین شده است، معنایی ژرفتر و گسترده تر از قانونمندی و عدل گرایی دارد، و چنان که «معروف» شامل حق قانونی و عادلانه می شود، همچنین کارهای ارزشی و اخلاقی و انسانی را نیز در برمی گیرد. یعنی رفتاری افزون بر حق و عدل که نوعی نیکوکاری و شایسته ارزشهای متعالی انسانی است. پس اگر گفته شود با زن به حق یا به عدالت رفتار کنید، یعنی حق عادلانه او را بدهید و اگر گفته شود با «معروف» با او رفتار کنید، یعنی بیش از حق به او رسیدگی کنید و بدانسان و تا آن اندازه با او نیکی کنید که اقتضای اخلاق انسانی و ارزشهای اسلامی است. و به تعبیر دیگر یعنی از تکلیفهای واجب گامی فراتر نهدید و به مستحبات نیز در این رابطه عمل کنید. در مجمع البحرین آمده است: «معروف نام فراگیری است برای هر کاری که موجب اطاعت خدا و یا نزدیکی به او و نیکی نسبت به مردم باشد و نام هر کاری است که نیکی و شایستگی آن در قانون شرع و یا قانون عقل پذیرفته شده است...»^۱. امین الاسلام طبرسی نیز می گوید: «معاشرت با معروف، یعنی رفتاری طبق دستور خدا و ادای حقوق زنان در تأمین نیازها و نیکوگفتاری و نیکورفتاری با آنان. نیز گفته شده است: معروف این است که زنان را ۱- مجمع البحرین ۳/۱۵۹ و ۲۵. نزنید و سخن زشت نیز به آنان نگویید و در رویارویی با ایشان گشاده روی باشید...»^۱. بنگرید که اضافه بر حق و عدل، رفتار و گفتار نیک و گشاده رویی و رعایت معیارهای اخلاقی و ارزشی نیز در حوزه مفهوم «معروف» است. توجه به این نکته نیز اهمیت دارد (چنان که برخی از فقهای عصر گفته اند) که تعبیر «معروف» و آیات آن، به شیوه و سبکی است که قانون عام و کلی را می رساند، و با هیچ تخصیص و تقییدی سازگاری ندارد. یعنی نمی توان گفت: نسبت به زنان با معروف و نیکی رفتار کنید مگر در فلان مورد که در آنجا شیوه‌ی معروف را کنار بگذارید، و راه منکر را در پیش گیرید. چنین تقییدی با آیات «معروف» بکلی ناسازگار است. بنابراین معروف اصلی کلی است که هیچ تخصیصی را نمی پذیرد، و تنها قانون عام اسلامی در مجموع روابط با زنان است. بالاترین حدّ سازش و گذشت نسبت به زنان این فرموده‌ی قرآن است: (... فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ يَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا... ۲) «و اگر شما را از زنان خوش نیامد، چه بسا چیزها که شما را از آن خوش نمی آید در حالی که خدا خیر زیادی در آن نهاده باشد...». امین الاسلام طبرسی می گوید: «... در این که زنان را با ناخواهانی و ناخوشایندی نگاه دارید خیر کثیر نهفته است- و این آیه تشویق و تحریک شوهرانی است (که دوست ندارند با همسرانشان زندگی کنند) به ۲- نساء ۴/۱۹. صبر و شکیب و سازگاری و پرهیز از جدایی و طلاق. و این صبر تا آنجاست که بیم زبانی بر نفس یا دین و یا مال نباشد...»^۱ این دستور به مردانی است که با عدم توافق اخلاقی، یا عاطفی و یا مسائل دیگری که با همسرانشان دارند، روی به طلاق می آورند و در برابر نفس خود مقاومت نمی کنند و در راه سازش با زنان شکیب نمی ورزند و از برخی خواسته هایشان صرف نظر نمی کنند. نیز قرآن کریم از آزاررسانی به زنان شدیداً نهی کرده است: (وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَأَثْمًا مَبِينًا) ۲ «و کسانی که مردان مؤمن و زنان مؤمن را بی هیچ گناهی که کرده باشند می آزارند، تهمت و گناه آشکاری را بر دوش می کشند». با توجه به این که این آیه، پس از آیه ای قرار دارد که آزاررسانی به خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) را مطرح کرده است، نکوهیده بودن آزار زنان بیشتر روشن می شود. اینها نمونه ای از آیاتی بود که از هرگونه خشونت علیه زن بطور قاطع باز می دارد. در احادیث نیز این موضوع بسیار مطرح گردیده است: پیامبر (صلی الله علیه و آله) به روایت امام باقر (علیه السلام): «أَيَضْرِبُ أَحَدُكُمْ الْمَرْأَةَ ثُمَّ يَطْلُ ۱- مجمع البیان ۳/ ۲۵. ۲- احزاب ۳۲/۵۸. مُعَانِقَهَا»^۱ «آیا زن را کتک می زنید، سپس می خواهید با او هم آغوش باشید؟!»، اکنون این سؤال پیش می آید که در قرآن کریم چرا زدن زن مطرح شده است، در

این آیه ی کریمه: (... والّتی تخافون نُشوزهنَّ فِعْظُوهُنَّ وَامْجُرُوهُنَّ فِی الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَکُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَیْهِنَّ سَبِیلاً) ۲. «و آن زنان را که از نافرمانیشان (در رابطه ی زناشویی) بیم دارید، اندرز دهید، و از خوابگاهشان دوری کنید و (سپس) آنان را بزنید اگر فرما نبرداری کردند، پس دیگر راه بیداد پیش مگیرید». اسلام اطاعت زن از شوهر را در مسائل ویژه زن و شوهری، لازم و تکلیف می داند، و این را حقی برای شوهر می شناسد. اهمیت و ضرورت این حق و لزوم برآورد این نیاز پوشیده نیست. این نیاز در صورتی که برآورده نشود و با گستاخی برخی زنان روبرو گردد، ممکن است با خشونت‌های فراوانی روبرو شود، زیرا که نوعاً و بطور طبیعی قدرت مرد بیشتر است. حال قرآن کریم دایره ی آن را محدود کرده و از هرگونه زیاده روی برای اعمال خواست شوهر (بویژه با توجه به مفهوم این ضرب) مانع گردیده است و برای آن شیوه قانونی (مراحل و اندازه) معین کرده است، تا به زیاده رویهای ظالمانه ای نینجامد. بنابراین ضرب در صورتی است که خلافی صورت گرفته باشد و آن هم خلاف در روابط ۱- و سائل الشیعه ۱۴/۱۱۹-۲- نساء ۴/۳۴. ویژه ی زن و شوهری. موضوع دیگری که در خور ژرفنگری است، چگونگی این «ضرب» است. حدود و کیفیت ضرب در احادیث و تفاسیر مشخص شده است و چنین گفته اند که منظور زدن بسیار نرمی است که هیچ گونه اثری برجای نگذارد. ۱۰ برای تبیین بیشتر حدود آن و جلوگیری از هرگونه زیاده روی، امام صادق (علیه السّلام) آن را به زدن با مسواک تفسیر فرمودند: امام صادق (علیه السّلام): (... إِنَّهُ الضَّرْبُ بِالسِّوَاکِ ۲: منظور از زدن در آیه، زدن با مسواک است). و این براستی نوعی اعلان تنفر و مخالفت اخلاقی است نه تنبیه بدنی. نیز باید توجه داشت که همین مقدار برخورد، بابد پس از دو مرحله اخلاقی و تربیتی انجام گیرد. این دو مرحله در متن همین آیه تبیین گشته است: ۱. فِعْظُوهُنَّ: به آنها پند دهید. ۲. واهْجُرُوهُنَّ فِی الْمَضَاجِعِ: از خوابگاهشان دوری کنید. دوری از خوابگاه نیز که ممکن بود به زیاده رویهایی بینجامد و به دوریهای درازمدت بکشد، به حدّافل آن، تفسیر شده است که از خشونت برخی جدایی‌ها و بی‌اعتنایی‌ها مانع گردد. امام باقر (علیه السّلام): (... یُحَوَّلُ ظَهْرُهُ إِلَیْهَا: پشت به زن بخوابد) نه دوری زیاد ۱- مجمع البیان ۳/۴۴. ۲ و ۳- مجمع البیان ۳/۴۴. و یا به اطای دیگر رفتن و یا ترک خانه و... پس دوری از خوابگاه زنان نیز از هرگونه خشونت و زیاده روی منع گردیده است. بنابراین طبق منطق عقل و شرع، اگر زنان از ابتدایی ترین و ضروری ترین حق میان خود و شوهرانشان سرباز زدند، (یعنی نشوز) نخست با دو واکنش اخلاقی و آموزشی روبرو می گردند و سپس با مرحله ای تنبیهی، با همان مقدار و در چارچوب معینی که امام صادق (علیه السّلام) مشخص کردند، با او برخورد می شود و نه بیشتر. این نکته نیز قابل دقت است که برخی فقیهان مطرح کردند که اطاعت زن از شوهر، تنها در مورد همان رابطه ویژه است و حتّی اگر استمتاع و لذتجویی‌های دیگری در شرع مجاز شمرده شده باشد، اطاعت در آنها لازم نیست. زیرا دلیلی نداریم که تن دادن زن به همه انواع لذتجویی‌ها واجب باشد، تا تن ندادن به برخی از آنها «نشوز» شمرده شود. ۱ اصل تمکین و نشوز در مسائل زناشویی که موضوعی ثابت است. نیز باید با خشونت و زیان رسانی همراه نباشد و با اصل «لاضرر» سنجیده شود که برآورد خواسته ی مرد از زن، موجب ضرر و زیانی به زن نباشد. امام صادق (علیه السّلام): «سَأَلْتُ أَبَاعَبْدَ اللَّهِ (علیه السّلام) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - (لَا تُضَارُّ وَالِدَهُ بَوْلِدِهَا وَلَا مَوْلُودَ لَهُ بِوَلِدِهِ) قَالَ: كَانَتْ الْمَرَضُوعُ تُدَافِعُ إِحْدَاهُنَّ الرَّجُلَ إِذَا أَرَادَ... فَنَهَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ أَنْ يُضَارَّ الرَّجُلُ الْمَرَأَةَ، وَالْمَرَأَةُ - آیه الله سید محسن حکیم (رحمت الله علیه)، مستمسک العروة الوثقی ۱۴/۶۴. الرَّجُلُ» ۱ «راوی می گوید: از این فرموده ی خداوند از امام صادق (علیه السّلام) پرسیدم: «نباید هیچ مادری بخاطر فرزندش زیانی ببیند و نه هیچ پدری بخاطر فرزندش...» امام فرمود: برخی زنان شیرده، مانع تقاضای شوهرانشان می شدند و... خداوند از این نهی کرد که مردی به همسرش زیان برساند یا زنی به شوهرش». حتّی اگر این حدیث خاص در مورد ممنوعیت ضرررسانی به زن نبود، قانون عام و کلی «لاضرر»، همه ی موارد ضرر و زیان را دربرمی گیرد. چون بنابر کلّیت معنای: «لاضرر»، هرگونه ضرر و زیانی در روابط اجتماعی و خانوادگی و فردی ممنوع است. ۱- وسائل الشیعه! ۱۴/۱۳۷.

روانشناسی اختلافی

اشاره

مسائل مربوط به روانشناسی زن، به عنوان روح انسانی، بسیار پیچیده و رازوار و بیکرانه است، بویژه با توجه به وجه تمایزها و اختلافهایی که روحیه زنانه و مردانه دارد. ارزیابی وجه تساویها و یگانگیها و وجه تمایزها و دوگانگیها، موضوعی مهم است. زیرا که جنس نرینه و مادینه در عین حال که یگانه هستند و دارای روحی انسانی، وجه تمایزهایی اصولی نیز دارند که درخور ژرفنگری و کاوشگری است، و بررسی ابعاد روان زن، از این دیدگاه نیز کاری کارستان است، و متخصصان پرحوصله و اندیشمندان ژرف اندیشی می‌خواهد که در پهنه روان زن گام بگذارند و به بررسی و تحقیق پردازند، و وجه تمایزهای آن را مشخص کنند. در این زمینه بررسیهایی انجام گرفته و کتابهایی نیز به نگارش آمده است که باید این حرکت علمی بیش از پیش ادامه یابد و دانشمندان مسلمان این موضوع را در رابطه با تعالیم اسلامی ارزیابی کنند. این بررسیها موجب می‌گردد که حقوقدانان و جامعه شناسان، در تعیین جایگاه زن به کجراه نروند و راهی به افراط یا تفریط نیمایند. نخستین موضوع، شناخت واقعیت تردیدناپذیر اختلافها و دوگانگیهاست. همین که عینیت خارجی دو جنس زن و مرد است، و بررسیهای علمی آن را اثبات می‌کند: «زیست شناسان را عقیده بر این است که زن و مرد، تفاوت‌های بنیادی دارند. بدین معنا که تفاوت‌های آنها در درجه اول ارثی است نه محیطی. آنها معتقدند که هر سلول بدن زن با هر سلول بدن مرد تفاوت دارد. آنها قبل از آن که به دنیا بیایند، و تحت تأثیر نفوذهای اجتماعی قرار گیرند، کاملاً تمایز پیدا می‌کنند و برای زن یا مرد شدن آماده می‌شوند. به قول استاد دکتر محمود بهزاد: اگر اوضاع اجتماعی موجب تفاوت زن و مرد می‌شود فقط آنچنان را آنچنانتر می‌کند»^۱ «زن و مرد تنها به همین جهت که از دو جنس نر و ماده اند، برخلاف تمام تبلیغات هواداران افراطی تساوی حقوق زن و مرد، دارای کارکردها و فونکسیون‌های زیستی و جهان بینی و روحيات مختلفی هستند. به طوری که روانشناسان امروز به موازات تقسیم جسمانی انسان به دو بدن نرینه و مادینه، به تعیین دو روحیه نرینه و روحیه مادینه پرداخته‌اند»^۲. حتی در اجتماعاتی که اصل تساوی را در همه پهنه‌های زندگی، میان دختر و پسر پیاده کردند، نتوانستند این دوگانگیها را که در عینیت زندگی ۱- دکتر حمزه ی گنجی، روانشناسی تفاهت‌های فردی / ۱۹۰، چاپ ششم، انتشارات بعثت، ۱۳۷۵. ۲- و نمی‌دانند چرا؟ / ۸۸. خود را بخوبی نشان می‌دهد، انکار کنند. ((در ممالکی مانند ایالات متحده ی امریکا که ارتقاء مقام اجتماعی زن بطور واضحتری صورت می‌پذیرد، معمولاً پسرها و دخترها در تمام موضوعات مختلف شرکت می‌کنند. با این حال اغلب مریبان وجود اختلافات اساسی بین پسران و دختران دبستانی را بدون آن که تعریف روشنی از آن داشته باشند، قبول دارند. مریبانی که مسئولیت اداره پیاپی کلاسهای دخترانه و پسرانه و بازرسانی که در یک دوره از هر یک از این کلاسها به کلاسهای دیگر سر می‌زنند، گاهی از تقابل در دو جامعه و لزوم انطباق مجدد آنان سخن می‌گویند. ولی مسأله ی اختلاف بین دو جنس در یک کلاس مختلط، که تا اندازه ای در تمام روستاها وجود دارد، با اهمیت و اشکال هر چه تمامتر به چشم می‌خورد... اختلافات بدنی و ذهنی که واقعاً بین اکثریت مردها و اکثریت زنها وجود دارد، و اختلاف نقشهای اجتماعی حاصل از آنها، به پیدایش فکر «نمونه‌های مذکر و مؤنث» منجر شده است، که بدون شک یک امر مجرد و ذهنی است. ولی به همان اندازه هم مؤثر می‌باشد. از طرف دیگر، هر فرد بزودی درمی‌یابد که در تمام دوره خبات خود به یکی از این نمونه‌ها متعلق است. و این امر چه قبول شود و چه ردّ شود، همانطور که خواهیم دید، در رفتار فرد و خصوصاً در سازش اجتماعیش، مانند سازش خانوادگی، تحصیلی یا شغلی، نقش مؤثری بازی می‌کند...»^۱ ۱- هانری پیرن- موریس دوبس، روانشناسی اختلافی ۱۹۷ و

۲۰۲، ترجمه ی دکتر محمد حسین سروری، ۱۳۶۲ جنسیت نه تنها در اشکال آشکار آن؛ بلکه در سراسر هستی زن یا مرد تأثیرگذار است، و تمایزهایی را موجب می گردد به گونه ای که (می توان به درستی انتظار داشت که اختلافاتی از مقوله ی بدنی بارزترین اختلافات باشند. « ترمن گفته است که: «هر سلول بدن انسانی شامل علامت جنس خود می باشد...»)؛ «... یکایک سلولهای بدنش، همچنین دستگاههای عضوی و مخصوصاً سلسله عصبی، نشانه جنس او را بر روی خود دارد.» ۲. بی تردید، مناسبات و تأثیرگذاریهایی میان اشکال و جنبه های بدنی و روحيات انسانها وجود دارد. ریخت ها، شکلها، اندازه، قد، وضع جمجمه، مجموعه ی استخوانها، ماهیچه ها، مغز و دیگر اعضا، صرفنظر از اختلاف عضوی و فیزیولوژیکی که در دو جنس دارد، در مسائل روانی و فکری نیز تأثیراتی ژرف می گذارد. تفاوت های قد، وزن، شکل و بسیاری از ویژگیهای فیزیولوژیکی دیگر، تفاوت های شخصیت را آشکار می سازند، یا دست کم پیش درآمدی برای آن است. اصولاً در روانشناسی حتی روانشناسی جنس واحد، این موضوع کاملاً پذیرفته شده است که وضعیت بدنی در چگونگیهای روانی تأثیرگذار است. از این رو، در روانشناسی به دسته بندیهای روانی براساس اشکال و تیپها می پردازند و برای تیپ بطنی یا تیپ استخوانی یا ۱- روانشناسی اختلافی/۱۹۷ و ۲۰۲. ۲- انسان موجود ناشناخته/ ۱۰۰. تیپ عضلانی، یا بلندقد و کوتاه قد و.. روحيات متفاوتی قائلند، و هر یک دارای ویژگیهای مخصوص به خود هستند، که در ارتکاب جرم، استعداد آموزش، ذوق هنری و نوع گرایشها تأثیر دارد، و انسانهای درونگرا و برونگرا در روانشناسی، از همین زمینه های بدنی پدید آمده است. ((..شکل ما، معرف عادات فیزیولوژیکی و حتی طرز تفکر عادی ماست. - در چهره حتی می توان چیزهایی عمیقتر از فعالیتهای باطنی را خواند و نه تنها از آن معایب یا فضائل و ذکاوت یا بلاهت و احساسات و عادات مخفی شخصی را دریافت. بلکه ساختمان جسم او و حساسیت وی را برای ابتلائی به بیماری های جسمی و روانی نیز شناخت... کسی که راه تحقیق را می داند، در چهره هر کس توصیف کاملی از جسم و جان او را می خواند- نبایستی کورکورانه به خاطر تأمین زیبایی و نیرومندی عضلات، اندازه ای بدن را تغییر داد. زیرا هر تغییر کوچکی در حجم، موجب پیدایش تحولات عمیقی در فعالیتهای فیزیولوژیکی و روانی ما خواهد گردید. عموماً افراد خیلی حساس و پرکار و پرمقاومت حجیم نیستند، و این قضیه در مورد نوابغ نیز صدق می کند- مخصوصاً شکل و حرکات و قیافه... معرف صفات و نیروی بدنی و آئینه ی شعور ماست- فعالیتهای روانی، محققاً با فعالیتهای فیزیولوژیکی بدن بستگی دارد...)) ۱۰. اکنون ذیل عناوینی، فهرست وار، به برخی از تفاوت های دو جنس ۱- انسان موجود ناشناخته/۷۴ و ۱۵۲. اشاره می شود:

آ- رشد دختر و پسر

متخصصان می گویند: «..رشد دختران سریعتر از پسران است، به این معنا که رشد استخوان بندی، رویش دندانها و رشد غدد تناسلی در آنها سریعتر از پسرهاست. سبقت متوسط دخترها از پسرها که در حدود یک یا دو سال می باشد، در تمام مدت کودکی و بلوغ پایدار است...» ۱.

ب- قدرت بدنی و توان کاری

بیگمان در موجودات زنده، انسانی یا حیوانی، قدرت و توان بدنی جنس نرینه بیشتر است. از این رو، برای تلاشهای سخت و توانفرسا بیشتر آمادگی و کارآیی دارد، و عرصه های عملی، آن گاه که دشوارتر و خطرآفرین تر باشد میدان جنس مذکر است. «... پسرها از لحاظ ظرفیت حیاتی، و خصوصاً از لحاظ نیروی عضلانی، در تمام سنین از دختران بالاترند... (به استثنای بین ۱۱ تا ۱۴

سالگی که در این موقع یک برتری خفیف زنانه در دختران دیده می شود، بالاخره فعالیت حرکتی پسران از فعالیت حرکتی دختران در تمام سنین عمر بیشتر است.» ۲. «در دوران کودکی کفل دخترها پهن تر از کفل پسرهاست با شروع دوران بلوغ این تفاوت بیشتر می شود. برعکس استخوان پسرها کلفت تر ۱ و ۲- روانشناسی اختلا فی / ۲۰۲ و ۲۰۳. و بزرگتر می شود. بافت عضلانی‌شان بیشتر و شانه‌ها هم پهن تر می شود. تا حدودی به همین دلیل پسرها قوی تر از دخترها می شوند. و این قوی بودن را بعدها هم حفظ می کنند. از علت‌های دیگر قوی تر بودن مردها با در نظر گرفتن جثه‌شان این است که قلب و ریه‌ی آنان بزرگتر از قلب و ریه‌ی زنان است. در مقایسه با زنان، دارای فشار خون سیستولی بالاتری هستند، توانایی بیشتری در انتقال اکسیژن به خون دارند، و به هنگام استراحت ضربان قلبشان آهسته تر از زن‌ها است در ضمن آنان در مقایسه با زنان مقاومت شیمیایی بیشتری در مقابل خستگی ناشی از ورزش دارند (۱۰۰۰)»

ج - غدد جنسی و تولید مثل

وضعیت غدد تناسلی در زن و مرد، متفاوت است، و هر یک به گونه‌ای متمایز از دیگری سازوکار بقای نسل را بر عهده دارند. از نظر زمانی نیز تمایز زیادی میان راه کارهای مادینه و نرینه وجود دارد، و مسائل جانبی دیگری چون تأثیرات ژنتیکی و خلق و خوی‌های وراثتی که بسیار پرژرفا و رازوار و شگفت‌انگیز است. مهمتر این که این موضوع بسیار مهم که از پیچیده‌ترین شاهکارهای آفرینش است، در همین جا پایان نمی یابد. بلکه تأثیرهای شگرفی در مجموعه‌ی سازمان وجودی زن ۱- پاول هنری ماسر و همکاران، رشد و شخصیت کودک / ۵۳۵، ترجمه‌ی مهشید یاسائی، چاپ اول، نشر مرکز، ۱۳۶۸. و مرد (تنی و روانی) برجای می گذارد و این تمایزها و تفاوتها از افراد نوع انسانی، دو موجود کاملاً متمایز می سازد. بر بُعد عاطفی دو جنس تأثیر می گذارد، بر بُعد روانی نیز مؤثر است. ذهن و هوش نیز از این تفاوتها اثرپذیر است، حتی در ذوق و سلیقه و احساس هنری انسانها نیز تأثیرهایی ژرف دارد. و سرانجام در شخصیت زن و مرد مؤثر است و از دو جنس، دو شخصیت متمایز و دو گانه می سازد. قلم را به دست متخصصان می سپاریم: «یکی از علل اصلی این امر که زنان نسبت به مردان دارای تغییر حالات بیشتری می باشند این است که مقدار استروژن آنها هر سی روز یک بار از مقدار تقریباً صفر به بالاترین حد رسیده و دوباره تبدیل به صفر می شود- اکثریت زنان یک چنین تغییر دهشتناکی را با حلمی قابل تحسین تحمل می نمایند. اگر هورمون جنسی مردان را دوبار در ماه از آنان گرفته و دوباره بدانها بازپس می دادند، مسلم بدانید که وضعیت دنیا خیلی بدتر از این حالت کنونی خود می شد. زیرا دنیا را فعلاً مردانی اداره می کنند که مثلاً مقدار هورمون جنسی آنها ثابت بوده و تغییری نمی کند.» ۱. ((.. غدد تناسلی نه تنها وظیفه‌ی حفظ نسل و نژاد را بر عهده دارند، بلکه در تشدید فعالیت‌های فیزیولوژیکی و روانی و معنوی ما نیز مؤثرند. مابین خواج‌ها هیچ گاه فلاسفه‌ی بزرگ و دانشمندان بزرگ و حتی جنایتکاران ۱- دیوید، روبن و جرج رایلی اسکات و اریک. و. جانسون، دانشتیهای زناشویی / ۲۸۴، ترجمه‌ی کیومرث دانشور، چاپ دوم، انتشارات کوشش، ۱۳۷۷. بزرگی پیدا نشده است. بیضه‌ها و تخمدانها اعمال پر دامنه‌ای دارند. نخست این که سلولهای نری یا ماده می سازند... در عین حال موادی ترشح می کنند، و در خون می ریزند که در نسوج و اندامها و شعور ما خصایص جنس مرد یا زن را آشکار می سازد. همچنین به تمام اعمال بدنی ما شدت می دهند. ترشح بیضه‌ها موجب تهوّر و جوش و خروش و خشونت می گردد. و این همان خصایصی است که گاو نر جنگی را از گاوی که در مزارع برای شخم به کار می رود، متمایز می سازد. تخمدان نیز به همین طریق بر روی وجود زن اثر می کند. ولی فقط در یک دوره از زندگی او فعالیت دارد و در دوران یأس کوچک می شود و از کار بازمی ایستد. به علت کوتاهی زمان فعالیت تخمدان، زن در پیری از مرد شکسته تر به نظر می رسد، برعکس بیضه‌ها تا پایان عمر فعال می مانند. اختلافی که بین زن و مرد موجود است، تنها مربوط به

شکل اندامهای جنسی آنها و وجود زهدان و انجام زایمان نزد زن و طرز تعلیم خاص آنها نیست. بلکه نتیجه علتی عمیقتر است، که از تأثیر مواد شیمیایی مترشحه غدد تناسلی در خون ناشی می‌شود. به علت عدم توجه به این نکته اصلی و مهم است که طرفداران نهضت زن فکر می‌کنند، که هر دو جنس می‌توانند یک قسم تعلیم و تربیت یابند و مشاغل و اختیارات و مسئولیت‌های یکسانی به عهده بگیرند زن در حقیقت از جهات زیادی با مرد متفاوت است... سلولهای بیضه، در تمام طول عمر مرد دائماً به ساختن هسته اولیه که تمام سلولهای موجود تازه از تقسیمات بعدی آن پدیدار می‌شود، به یک اندازه سهیمند، ولی مادر علاوه بر نیمه مواد هسته‌ی سلول، تمام پروتوپلاسمایی را که در دوران این هسته را می‌گیرد، نیز می‌دهد، و به این ترتیب وظیفه او در ایجاد جنین از پدر مهمتر است... وظیفه‌ی مرد در تولید مثل کوتاه است، ولی از آن زن تقریباً نه ماه به طول می‌انجامد. در این مدت جنین به وسیله موادی که با خون مادر پس از تصفیه در جفت به او می‌رسد، تغذیه و رشد می‌کند. در حالی که کودک مواد لازم برای رشد خود را از مادر می‌گیرد، و با آن بافتهای جدیدی می‌سازد، بعضی از ترشحات بافتی خود را نیز به مادر می‌دهد- در تمام مدت آبستنی، مادر را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد و گاهی او را مسموم می‌کند. خلاصه وجود جنین در زهدان مادر، به علت آن که بافتهایشان با یکدیگر متفاوت است عمیقاً در وجود زن مؤثر است، و در حین آبستنی حالت فیزیولوژیکی و روانی او را تغییر می‌دهد... ۱. (... سلولهای اعضای بدن، از خود موادی ترشح و در خون می‌ریزند که محققاً بر روی فعالیت روانی و معنوی آدمی مؤثر است. بیضه‌ها از تمام غدد مترشحه داخلی، نفوذ بیشتری بر روی قدرت و حالت روحی ما دارد. در هنرمندان و شعرای بزرگ و قدیسین و فاتحین، عموماً تمایل جنسی شدید بوده است. برداشتن غدد جنسی حتی پیش افراد بالغ، تغییراتی را در حالت روانی سبب می‌شود. ۱- انسان موجود ناشناخته / ۱۰۰-۱۰۲. بعد از بیرون آوردن تخمدانها، زنان خموده می‌شوند و قسمتی از فعالیتهای فکری و یا حس اخلاق خود را از دست می‌دهند. و در کسانی که با عمل جراحی، بیضه‌ها را برمی‌دارند، شخصیت کم و بیش زایل می‌شود- هنرمندان بزرگ تقریباً همه عشاق بوده‌اند. گویی فعالیت غدد جنسی برای برخورداری از الهام ضروری است. عشق وقتی به مطلوب خود نرسد، روح را تحریک می‌کند و برمی‌انگیزد. اگر «بئاتریکس» (زوجه‌ی «دانته» شده بود، شاید دیگر اثر بزرگ شاعر «کمدی الهی» به وجود نمی‌آمد...» ۱. ((۰۰ اگر فرض کنیم که عوامل غدد ترشحاتی می‌توانند در رفتار انسان تأثیری داشته باشند. متعجب نخواهیم شد از این که از لحاظ روانی نه فقط صفات مذکر و مؤنث کاملاً مشخص و متفاوت از یکدیگر پیدا کنیم. بلکه فقط از «تمایلات بارز» مخصوص هر جنس، که تحت تأثیر تغییرات فردی خیلی مهمی می‌باشند، سخن بگوییم... ولی مسئله در خارج از تظاهرات پسیکوفیزیولوژیک (روان زیستی) حاصله از جنس، همراه تجلیات دیگری که وابسته به آن می‌باشند، تأثیری خاص در رشد شخصیت دارد...» ۲. ۱- انسان موجود ناشناخته / ۱۵۲-۱۵۳. ۲- روانشناسی اختلافی / ۱۹۹.

د- بُعد عاطفی

این نیز روشن است که در بعد عاطفی، زن و مرد، فرقهایی بسیار دارند. زنان از عواطف بیشتری برخوردارند، و زودتر از صحنه‌های احساسی و عاطفی تأثیر می‌پذیرند و به هیجان می‌آیند. ((دختران به حکم احساس رقیق و عواطف پاکی که دارند، زودتر از پسران تحت تأثیر برنامه‌های اصلاحی قرار می‌گیرند، و خیلی زودتر از پسران به راه می‌آیند. به گفته «موریس دبس»، مخصوصاً به سبب مادری و خانوادگی آینده خود تربیتی دارند، که اندکی با تربیت پسران جوان متفاوت است» ۱. بُعد مادری در رشد عواطف زن نقش ویژه‌ای دارد. از این رو، روانشناسان این بعد در زنان را کانون بسیاری از حالات روانی و عاطفی می‌دانند که از کیان و هستی زن جدایی ناپذیر است. «... «دوچ» تأکید عمده‌ای بر روی غریزه مادری زن کرده، و این عامل را در رشد روانی زن بسیار مهم دانسته است. کوتاه سخن آن که او مقاطع قبل از بلوغ و دوران بلوغ‌ها پیش درآمدی جهت مادر شدن می‌دانست. بدین سان

زن به سوی انفعال متمایل می‌شود و ماهیت پذیرندگی جزء ذاتی بیولوژیکی و آناتومی اوست. او به انتظار بازور شدن می‌نشیند، و زندگی‌اش تنها با مادر شدن است که مفهوم می‌یابد. ۲- ۱- دکتر علی قائمی، دنیای نوجوانی دختران/۳۸۶، انتشارات امیری. ۲- ژانت هاید، روانشناسی زنان/ ۲۱ و ۱۹، ترجمه ی بهزاد رحمتی، انتشارات لادن، ۱۳۷۷. «مردان در موقعیتهای قهرمانانه بیشتر میل یاری‌رسانی‌شان شکوفا می‌شود. این در حالی است که زنان در رابطه با غمخوارگی برای دیگران فعال می‌باشند.» ۱ «مردان و زنان به طور متفاوت در برابر فقدانها و ضایعه‌ها از خود عکس‌العمل نشان می‌دهند. زنان عمدتاً بواسطه قطع و گسیختگی ارتباط و پیوندشان با شخص دیگر، افسرده می‌شوند. در حالی که مردان عمدتاً به واسطه از دست دادن ایده آل و یا هدف بزرگ عینی افسرده می‌شوند. این تفاوت حاکی از این بود که زنان بیش از اندازه به روابطشان وابسته بوده و توان فردیت یابی و استقلال فردی را ندارند. این دیدگاه هنوز به قوت خویش باقی بوده و برخی از درمانگران به افسردگی زنان از این نظرگاه نگاه می‌کنند.» ۲. ارزشهای عاطفی در این دو جنس، با نوع جنسیت آنان بستگی دارد. زن با دید و روحیه مادینه به موضوعات و مسائل و زندگی و انسانهای دیگر می‌نگرد، و مرد با دید و روحیه نرینه. اگر این سخن بطور نسبی درست باشد انسان در دید و داوری خویش، نسبت به هر چیز هم تماشاگر است و هم بازیگر، و هر پدیده رنگ و حالتی از ویژگیهای شخصی می‌گیرد (گرچه اصل موضوع ثابت باشد. زیرا اصول ثابت در علوم تردیدبردار نیست). ویژگیهای جنسی، نقش بیشتری در چگونگی ۱- روانشناسی زنان/ ۹۱. ۲- روانشناسی افسردگی زنان/ ۱۳، ترجمه ی بهزاد رحمتی، چاپ اول، انتشارات زریاب، ۱۳۷۵. دید و بینش زن و مرد دارد. این خود حکمتی بزرگ در نظام آفرینش است که نوع زن از عواطف بیشتری برخوردار باشد، تا کار نسل‌سازی و تشکیل خانواده، سامان‌افزوتری یابد.

۵- مقاومت در برابر بیماری

از جمله ی اختلافها میان دو جنس، اختلاف در قدرت بدنی و مقاومت در برابر بیماریها است. مقدار مقاومت، تأثیرهایی در زندگی زن و مرد دارد حتی در کمیت و کیفیت دوران رندگانی نیز آثار چشمگیر دارد. «به طور متوسط عمر یک مرد هفت سال کمتر از زن است. بحث این است که آیا در این امر، عوامل بیولوژیکی دخیل هستند یا عوامل محیطی؟ مطالعات نشان داده اند که مقاومت جنس مؤنث، در برابر عفونتها بیشتر از جنس مذکر است. شاید دلیل این باشد که دارای ژنهایی بر روی کروموزوم ویژه هستند و بدین دلیل مقاومت ایمنی‌شان افزایش می‌یابد. نکته دیگر قابل مطرح کردن در این ارتباط این است که گرچه جنس مرد دستخوش حملات قلبی می‌شود، لیکن این حملات در سنین جوانی نیز گریبان مرد را می‌گیرد. به علاوه زنان به دلیل هورمون «استروژن» تا حدودی در برابر این حملات مصون می‌مانند.» ۱. ۱- روانشناسی زنان/ ۲۴۶.

و- بُعد عقلی

اشاره

در بخشهای پیشین مقاله، از برخی احادیث در این باره یاد کردیم. اکنون به بعد دیگری از این موضوع می‌نگریم و آن تفاوت زن و مرد در این بعد است. نخستین موضوع تفاوت وزن مغز در مرد و زن است- زن در تمام نژادها، میزان ظرفیت جمجمه و مقدار مواد نخاعی او از مرد کمتر است، به همان نسبت در همه نژادها قدش از مرد کوتاهتر است. مغز زن در کلیه ی نژادها به نسبت ۱۰۰ الی ۲۰۰ گرم از مرد کمتر است. این واقعیتی است در زندگی انسانی که دو جنس در عین یکسانی، این تمایزها و تفاوتها را داشته

باشند، و عین حکمت و خردمندی است، چون این دو جنسی، یا اشتراکهای فراوان در مسئولیت‌ها و رسالتها، رسالت و مسئولیت ویژه نیز دارند، که نظام آفرینش بر دوش هر یک نهاده است و لازمه‌ی این مسئولیتهای ویژه تفاوتها و تمایزهایی در مجموعه‌ی سازمان بدنی و چگونگی اندامها است، و این حقیقتی انکارناپذیر است. ژرف اندیشان و متخصصان گفته‌اند، که انسان با همه وجودش فکر می‌کند، درمی‌یابد و به شناختوری و خردمندی می‌رسد. و گرچه ابزار مستقیم و اصلی اندیشه و درک، مغز است. لیکن مغز هیچ‌گاه از تأثیر گذارندهای بیشمار مجموعه‌ی بدن آزاد نیست. هورمونها، غدد تناسلی، بافتها، وضعیت اندام، وزن مغز، مقدار قد، دوران بارداری و هزاران هزار فعالیت‌های فیزیولوژیکی و روانی مرتبط به وضعیت بدنی، چه آنها که شناخته شده‌اند، یا بعدها شناخته خواهند شد. همه و همه در بینش و درآدمی تأثیر دارند ((... در یک جمله آدمی در عین حال با مغز و با تمام اندامهایش فکر می‌کند، مهر می‌ورزد، رنج می‌برد، ستایش و نیایش می‌کند و...)).^۱ بنابراین بیگمان وضعیت عقلی در زن و مرد باید تفاوتی داشته باشد. بویژه با تأثیر و ارتباطی که غدد جنسی با مغز دارد. از این رو، شاید بتوان گفت: که اگر حسابگریهای زاده از برآوردهای عقلی خشک در انسانی به نام مادر باشد، فرزندان دچار نابسامانی تربیتی و کمبود عاطفی می‌گردند، و نسل انسانی آسیب‌های جدی می‌بیند. و شاید این چگونگی مغزی- و تا حدودی که در نوعیت انسانی ایشان هیچ کاستی پدید نمی‌آورد-، برای شکوفایی بیشتر ابعاد احساسی و عاطفی است و فراهم سازی زمینه‌های انسان سازی یعنی نقش مادری. از این رو، جاذبه‌ها و گرایشها نیز در دو جنس تفاوتی ظریفی دارد. (... زنان از مردان به موسیقی بیشتر اشتغال دارند، ولی مردان بیشتر از زنان موسیقی قابل دوام به وجود آورده‌اند).^۲ و اینها همه براساس نوع علاقه و سلیقه است که یکی به موسیقی دل می‌بازد و دیگری به ساختن سمفونی‌های آن می‌پردازد. این موضوع در دیگر مسائل علمی و فلسفی و اختراعات نیز دیده شده است که پایه گذاری مکاتب بزرگ فلسفی کار مردان بوده است، و ۱- انسان موجود ناشناخته/۱۵۴. ۲- لذات فلسفه/۱۴۹. اختراعات بزرگ از آن مردان است. (مگر موارد استثنایی اندکی). در این اصل تردیدی نیست که رشد عقلانی که برای سعادت و تکامل انسانی، در این زندگی لازم است، در زنان وجود دارد، از این رو، در احکامی که رشد عقلی و درک درست شرط آن است، میان زن و مرد تمایزی نیست. همچنین در عقل، به عنوان بهترین ابزاری که آدمی را به شناخت مبدأ و کشف شگفتیهای آیات الهی رهنمون می‌گردد و انسان را به جاودانگیها و ارزشهای والا و معنوی می‌رساند، میان زن و مرد فرقی نیست. به روشنی می‌نگریم که در قرآن کریم همواره زن دین باور و مرد دین باور، زن عابد و قانت و مرد عابد و قانت، زن خاشع و مرد خاشع و... برابر و در کنار هم قرار گرفتند. و این روشننگر این حقیقت است که در خدا باوری و تکامل دینی زن و مرد برابرند. چنان که در آغاز یاد کردیم. به این تناسب به دو مورد، گذرا اشاره می‌کنم: آ. اسلام در مسائل مالی و اقتصادی، رشد عقلی را شرط دانسته است و این در احکامی مربوط به بلوغ جنسی و بلوغ اجتماعی می‌باشد، مطرح گردیده است. بلوغ و رشد اجتماعی و عقلانی، رشدی برتر و تکامل یافته تر از بلوغ و رشد جنسی است. قرآن کریم برای اهمیتی که به مسائل اقتصادی می‌دهد، رشد و بلوغ عقلی را در آن شرط دانسته است. در این رشد، میان دختر و پسر فرقی نیست. هر دو جنس آنگاه که رشد عقلی یافتند، می‌توانند سرمایه‌ی خود را در اختیار بگیرند و در فعالیتهای اقتصادی شرکت کنند. اینها مسائلی است که باید گسترده تر ارزیابی شود. و این گونه معیارها روشننگر این حقیقت است که برخی از این احکام به وضع نوعی زنان در جامعه‌های گذشته نگریسته است، و اگر روزگاری و در اجتماعاتی احوال نوعی زنان دگرگونه شد و رشد عقلی و فرهنگی والایی یافتند، معیارها نیز دگرگون می‌شود. و چون اسلام برای همه دوران و همه اجتماعات است، این تحولات را نیز مطرح کرده و احکامش را تبیین کرده است. بی تناسب نیست که مورد دیگری را نیز به این مورد بیفزاییم و آن نیابت در حج است. از مسائلی که در فریضه‌ی حج مطرح است موضوع نیابت است. زیرا که با توجه به شرایط و محیط آن، برخی از مکلفان توان انجام آن را ندارند. در این موارد موضوع نیابت پیش می‌آید. حال آیا زنان می‌توانند از مردان نیابت کنند. حتی اگر نیابت در حجی باشد که نخستین بار (صرورة) و حج اول مرد است: امام صادق (علیه السلام): «فی

المراة تحج عن الرجل الصیرورة. فقال: ان كانت قد حجّت وکانت مسلمة فقیهة فربّ امرأه افقه من رجل. «۱» (درباره ی زنی که از مردی نیابت کند که هیچ حج نرفته است. امام فرمود: اگر آن زن (که می خواهد نیابت کند) حج گزارده باشد و زنی دین باور و دین شناس (فقیه) باشد درست است. زیرا چه بسا زنی که از مردی فقیه تر (افقه) باشد». فراز پایانی سخن امام صادق (علیه السلام) پایگاه بلند دین شناسی و فقاہت زن را تبیین می کند و روشن می سازد که چه بسا زنانی با کوشش و تلاش در --- ۱- وسائل الشیعه ۸/۱۲۴. آموختن مبانی فقه و دین، به دانش بیشتر و مقامات بلندتری از مردان دست یازند. چنان که در این روزگار نمونه های آن را فراوان می بینیم. اگر به کلّیت این کلام: «رُبَّ امرأه افقه من رجلٍ: چه بسا زنی که از مردی دین شناس تر و فقیه تر (افقه) باشد»، بنگریم مرجعیت زن نیز تجویز می شود. زیرا چنان که در مسائل حج که نسبتاً از بخشهای دقیق فقهی است زنانی افقه از مردانند، در کل مسائل فقه ممکن است چنین باشد، و اگر اینگونه زنان وجود خارجی یافند، بی تردید مسئولیت مرجعیت تقلید متوجه آنان می شود. در صورتی که شرایط دیگر آن نیز وجود داشته باشد. در مورد ذبح و قربانی کردن نیز رسیده است که اگر مرد برای ذبح قربانی نبود، و زانی که این کار را می دانستند، حضور داشتند، عاقلترین ایشان برای ذبح انتخاب شود. امام صادق (علیه السلام): «سألت ابا عبد الله (علیه السلام)... عن ذبیحة المرأه اذا کن نساء لیس معهن رجل. قال: تدیح عقلمن...» ۱ «از امام پرسیدم: زن می تواند، گوسفند قربانی را ذبح کند، آنگاه که مردی نباشد و زنان حضور داشته باشند؟ امام فرمود: عاقلترین آن زنان قربانی را ذبح کند». به هر حال چگونگی آن دوران و موقعیت زنان، موجب برداشتها و اظهارنظرهایی شده است، که گهگاه این برداشتها به واقعیت‌های موجود نظر داشته است و نه به توان فکری و کارآیی نوعی زنان. ----- ۱-

وافی! ۱۹/۲۳۷. درباره دوران ظهور، و تشکیل جامعه آرمانی نیز از والایی زنان در عرصه فقاہت و دین شناسی حدیثی بازگو شده است: امام باقر (علیه السلام): ((و توتون الحکمة فی زمانه، حتی ان المرأه لتقضى فی بیتها بکتاب الله تعالی و سنه رسول الله...)) ۱ «در زمان حکومت حضرت مهدی (علیه السلام) به همه ی مردم حکمت و علم بیاموزند، تا آنجا که زنان در خانه ها، با کتاب-خدا و سنت پیامبر، قضاوت کنند». در این حدیث، بویژه با توجه به این که شرط لازم قضاوت، فقاہت و شناخت درست احکام است، از مقام فقهی زنان در آینده خبر داده است. در پایان این بخش، به این تحقیقات نیز می نگریم که موضوع روانشناسی اختلافها و تمایزهای دو جنس را در ابعاد و زمینه های گوناگون به بررسی نشسته است:

تواناییهای شناختی

«در حوزه ی شناختی، بررسی و مرور صدها تحقیق، فقط چند تفاوت را نشان داده است. ابتدا، دخترها در آزمونهای هوشی در قسمت آزمونهای کلامی (گفتاری) نمرات بیشتری به دست می آورند. رشد هوشی دختران بیشتر از طریق زبان آموزی شروع می شود، در صورتی که رشد هوشی پسران از طریق مهارتهای عملی صورت می گیرد.... ۱- غیبت نعمانی/ ۲۳۹؛ بحار الانوار ۵۲/۳۵۲. عصر زندگی / ۱۹۱. دوم: در آزمونهای توانایی ریاضی، مردها برتری نشان می دهند. در حل مسائل ریاضی که به صورت کلامی مطرح می شود دخترها با پسرها، برابری نشان می دهند، لیکن پسرها در برخورد با اعداد و شکلهای هندسی بر دختران برتری دارند. سوم: در آزمونهای توانایی بصری- فضایی، پسرها به طور متوسط بر دختران برتری دارند. نظیر درک نمای یک شیء از زوایای مختلف، نشانه گیری، نقشه خوانی، یا یافتن یک شکل هندسی ساده که در درون یک شکل هندسی پیچیده جاسازی شده است. یکی از ویژگیهای جالب دخترها و زنها این است که می توانند چیزهایی را برای مدت کوتاهی در حافظه خود نگهدارند که با یکدیگر هیچ ارتباطی ندارد و به خود آنها نیز مربوط نیست. اما پسرها و مردها فقط می توانند چیزهایی را در زمانی کوتاه در حافظه خود نگهدارند، که یا به خود آنها مربوط است یا با یکدیگر ارتباط منطقی دارد. بنا به همین توانایی است که زنها بهتر می توانند به کارهای منشیگری اشتغال داشته باشند. دخترها می توانند مطالب درسی را فهمیده یا نفهمیده حفظ کنند، اما پسرها تلاش می کنند

نخست بین مطالب رابطه منطقی به وجود آورند، بعد حفظ کنند... ۱. ۱. Psychology – THEMES AND VARIATIONS WAYNE, ۱۹۸۹- BROOKS cole Publishing Company, p.p. ۴۲۱-۴۲۲. این فراها توسط دوستم آقای حمید نجات ترجمه شد.

رفتار اجتماعی

«برای در نظر گرفتن رفتار اجتماعی، یافته های تحقیقات، از وجود چند تفاوت جنسی حمایت می کند... تحقیقی که به مدت ۳۲ سال) از ۱۹۳۳ تا ۱۹۶۵ م) در ایالات متحده انجام گرفته، نشان داده است که مردها همیشه از زنها پرخاشگرترند. تنها موردی که زنها پرخاشگری بیشتری نشان می دهند عبارت است از پرخاشگری کلامی. بدین معنا که زنها نسبت به مردها، زمانی که عصبانی می شوند و حالت پرخاشگری به آنها دست می دهد بیشتر به فحاشی و دشنام دادن می پردازند، حال آن که مردها به مشت زنی و لگد پرانی متوسل می شوند...» ۱ سخنان زنی اندیشمند نیز در اینجا مناسب است. زیرا که بیانگر مباحث بخش «روانشناسی اختلافی» است: «کورین هوت که خود یک زن است با بی نظری کامل، که از خصوصیات اهل علم است، نشان داده است که زن از نظر ساخت بدنی و فیزیولوژی و روانشناسی تفاوت‌های آشکار با مرد دارد، و این تفاوتها باعث شده اند که نقش اجتماعی زن غیر از نقش اجتماعی مرد باشد). ۲-۱ روانشناسی تفاوت‌های فردی/۲۰۹، به نقل از: آیا براستی مردان از زنان برترند؟ ۲- کورین هوت، آیا براستی مردان از زنان برترند/۳، ترجمه ی دکتر محمود بهزاد انتشارات رودکی، ۱۳۶۱، تهران.

بخش هشتم

بالاترین لذتها اسلام براساس تعالیم خود، به همه ابعاد وجودی انسان توجهی ویژه دارد، و زیست انسانی در این حیات مادی راه، از حیات معنوی او جدا نمی داند. جاذبه ها و زیباییهای واقعی زندگی او را باور دارد، و برای هر یک از دو بُعد زندگی، زیباییها، لذایذ و جاذبه هایی قائل است. به اصل لذت و کم و کیف آن مثبت می نگرد، و ترک لذائذ صوفیانه ی برخی مکاتب اخلاقی و مذاهب شرقی را مردود می شمارد. از این رو، به زن و ازدواج با نگرش واقعی می نگرد، و کاموری انسانها را از این لذت در چارچوب قوانین اسلامی درست و مشروع می داند، و این کاموریهای هدایت شده را- در حد اعتدال و میانه- به گونه ای در حیات معنوی انسان، تأثیرگذار می شمارد. این نگرش اسلامی مخصوص بخش یا جریان ویژه ای از مسائل زندگی این دنیایی نیست. بلکه مجموع لذائذ و زیباییها و کام و کاموریهای این زندگی، با همین دید مثبت ارزیابی می گردد، و ارزشمند و سازنده شناخته می شود. زن در این راستا، و از این دیدگاه، یکی از با ارزشترین و پرجاذبه ترین بخشهای زندگی انسانی شمرده شده است. زن دوستی نیز کاری شایسته و بایسته به شمار آمده است، که با ایمان اسلامی و عروج معنوی انسان کاملاً سازگار است. در صورتی که حد میانه رعایت گردد و به زینبار گیهای افراطی و زیانبار نکشد، که این زیاده روی در منطق عقل و شرع محکوم است. با بررسی اجمالی آموزشهای اسلامی می نگریم که زن به عنوان یکی از لذتبخش ترین آفریده ها معرفی شده است. پیامبر(صلی الله علیه و آله) به روایت امام صادق (علیه السلام): «جُعِلَ قَرَّةٌ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ وَ لَدَّتِي فِي النِّسَاءِ». ۱ «نور چشم من در نماز و لذت من در زنان قرار دارد». امام صادق (علیه السلام): (... سَأَلْنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَيُّ شَيْءٍ أَلْدُّ؟ فَقُلْنَا غَيْرَ شَيْءٍ . فَقَالَ هُوَ: أَلْدُّ الْأَشْيَاءَ مَبَاضَ مَعَهُ النِّسَاءِ». ۲ «از امام صادق (علیه السلام) پرسیدیم لذتبخش ترین چیزها چیست؟ هر کس (در این زمینه) سخنی گفت. لیکن امام (علیه السلام) فرمود: لذیذترین چیزها آمیزش با زنان است». بسیار شگفت آور است که در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نیز بازگو شده است که در آخرت نیز زن گواراترین لذتها به شمار آمده است. امام صادق (علیه السلام): «ما تَلَذَّذَ النَّاسُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ بِلَذَّةٍ أَكْثَرَ لَهُمْ مِنْ لَذَّةِ النِّسَاءِ... وَ أَنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ مَا يَتَلَذَّذُونَ بِشَيْءٍ مِنَ الْجَنَّةِ أَشْهَى عِنْدَهُمْ مِنَ ۱- و ۲- کا فی ۵/ ۳۲۱؛ و سائل الشیعه

۱۴ / ۱۰. النکاح، لاطعام و لاشراب». ۱. «مردمان به لذتی در دنیا و آخرت، برتر از لذت زن دست نیافتند... بهشتیان لذتی گوارتر از زناشویی نمی یابند که کاموریهایی دیگری چون خوردنی و نوشیدنی بدان نمی رسد». پس اصالت این لذت در آیین اسلامی جای تردید نیست، و با همه گرایشهای اصیل معنوی در این دین، از پدیده های واقعی این زندگی نیز روی بر نمی تابد و نقش هر موضوع را در جای خود و در چارچوبهای قانونی (شرعی) آن می پذیرد و با هدف قرار گرفتن پدیده های مادی مخالف است و آن را با نگرش توحیدی و خداباوری ناسازگار می داند. امام صادق (علیه السلام): «(من اخلاق الانبیاء صلی الله علیهم، حُبُّ النساء» ۲ «از اخلاق پیامبران دوست داشتن زنان است». موضوع مهم در فلسفه لذت از دیدگاه اسلام، چنان که یاد کردیم، دو معیار اساسی و اصولی است: نخست این که انسانها از هرگونه هدفگرایی در کاموریهایی مادی دوری کنند، تا این لذائذ زودگذر و محسوس آنان را از لذائذ بیکرانه و جاودان معنوی باز ندارد. دیگر این که حد میانه و اعتدال را نیز رعایت کنند، نه به ترک مطلق و زهدگرائیهای صوفیانه بگرایند، و نه به اصالت لذت و کاموری مطلق روی کنند؛ در نتیجه از اهداف والای معنوی و متعالی و جاودانه بازمانند. اسلام در همه ی مسائل زندگی به اصل اعتدال ایمان دارد، و افراط و زیاده روی را برای انسان و -----

۱- کافی ۵/۳۲۱ و ۲- کافی ۵/۳۲۱ و ۳۲۰. حتی برای تداوم کامجویی نیز زیانمند می شناسد، و این چیزی است که در تجربه ثابت شده است، که حد میانه، حد بهره برداری معقول و دیرپا از لذائذ است. چنان که زیاده روی موجب فرسایش زودرس و محروم شدن از لذتجویی است. امام علی (علیه السلام): «(مَنْ لَمْ یَحْسِنِ الْاِقْتِصَادَ، اَهْلَكَهُ الْاِسْرَافُ» ۱ «هر کس میانه روی را بخوبی رعایت نکند، اسراف (و زیاده روی) او را هلاک خواهد کرد». امام سجاد (علیه السلام): «مَتَّعْنِ بِالْاِقْتِصَادِ...» ۲ «مرا از میانه روی بهره مند ساز...». در صورت میانه روی بهره مندی و بهره برداری از امکانات ممکن است و در زیاده روی و بهره برداری های افراطی سرمایه ها و نیروها به زودی از میان خواهند رفت، و تداوم چندانی نخواهند یافت. اسلام در آموزش اصل محبت محوری در روابط همسری، به استواری پایه های زندگی خانوادگی نظر داشته است و به ریشه دار شدن و درونی شدن مبانی خانواده، نگریده است، تا انسانها در پیوند خانوادگی تنها به انضباط قانونی ننگرند. بلکه با احساسهای ژرف روانی در پهنه خانواده گام بگذارند. اصل محبت، پایگاه طبیعی پیوند همسری است که عواطف را در خدمت قانون قرار می دهد. در تحکیم بنیان خانواده، الزامهای قانونی و اجتماعی کارآیی لازم را ندارد، بلکه باید روابط قلبی و بر محور عشق و علاقه استوار گردد. تا نتیجه لازم را در پی -----

۱ و ۲- الحیاء ۳/۲۷۵. ترجمه ی فارسی. آورد. با پیدایش اصل محبت، قانون و اخلاق در خانواده حضوری چشم گیر می یابند. در همه قوانین همگامی و همکاری نظامهای اخلاقی و ارزشی ضرورت دارد، و همه قانون شکنی ها و شگردهای فراوان و گسترده برای فرار از قانون به همین علت است که نظامهای ارزشی و ابعاد عاطفی انسانها به قانون نگرایی است و قانون می کوشد تنها با قدرت خشک انضباط اجتماعی، به مشکلات سامان بخشد. «... در هیچ اجتماعی نمی توان همه انضباطها و معیارهای درست انسانی را به وسیله قانون پدید آورد. بلکه در پرتو تربیت و اخلاق و رشد فضائل انسانی و تکامل درک و آگاهی مردم است که کار قانون و مسئولان اداره جامعه آسان می شود. در پرتو وجدانهای انسانی و تربیت یافته است که قانون به دست همه ی مردم بدون الزام و اجباری پیاده می گردد». ۱ «... درونی شدن قوانین و جزئی شخصیت شدن آنهاست که بقاء و ادامه ی حیات جوامع را ممکن می سازد نه تعداد کتب قانون یا ترس از مجازات...» ۲ ۱- حضرت معصومه و شهر قم ۸۲/ چاپ دوم، دفتر تبلیغات اسلامی قم، ۱۳۶۹. ۲- قانون و شخصیت (تحقیق در روانشناسی اجتماعی ایران) ۲/.

بخش نهم

رسالت زن انسان در دو قلمرو زن و مرد، در عین حال که موجودی مختار و آزاد است و می تواند آزادانه تصمیم بگیرد، و در میان راهها و کارهای گونه گون، یکی را برگزیند، با این همه در محدوده تخلف ناپذیر قوانین جبری طبیعی قرار گرفته است، به گونه ای

که در اسارت این قوانین و سنتهاست، و در این قلمروها نمی‌تواند گامی فراتر یا فروتر نهد. در مثال: انسان گرسنه می‌شود، گرسنگی او با مواد خاصی برطرف می‌شود، به هوا نیاز دارد، و باید تنفس کند یا بیمار می‌شود به دارو نیاز دارد و یا سرانجام پس از دورانی از رشد و بالندگی، می‌فرساید و بتدریج همه توانها و نیروهایش را از دست می‌دهد، و در پایان رهسپار دیار مرگ می‌گردد. در این دست مسائل، اراده و اختیار و چاره جوییهای انسان، هیچ‌گونه تأثیری ندارد و در پیش روی انسان راهی جز تسلیم و فرمانبرداری نیست. از این اصل ثابت در مجموعه ی دانشها و علوم، به این محور اساسی می‌رسیم که قوانین جبری حاکم بر هر موجودی قابل تغییر نیست، و کوشش برای تغییر آن، چگونگی هستی آن موجود را برهم می‌زند، و سازمان وجودی او را متلاشی می‌سازد، و بر فرض تداوم حیات، چه بسا که موجودی دیگر که کارآیی مفیدی را داشته باشد، پدید نیاید. قوانین تخلف ناپذیر حاکم بر هستی موجودات، از آن جمله بر هستی زن و مرد، با نقش و رسالت هر یک پیوندی گسست ناپذیر دارد و هر یک از دو جنس، باید نقش و رسالت خویش را در چارچوب همان قوانین بجویند و بیابند. و خویش را از این گمان، به دور دارند که جنس مادینه نقش نرینه بیابد و نرینه نقش مادینه. و این را برای خود نوعی تکامل و پیشرفت و یا جهش بدانند؟! «قوانین فیزیولوژی نیز همانند قوانین جهان ستارگان سخت و غیرقابل تغییر است، و ممکن نیست تمایلات انسانی در آنها راهی یابد...» ۱ پس هر موجود، باید در چارچوب هویت وجودی و کیان انسانی خویش، به تلاش پردازد، و در میدان اندیشه و عمل گام بنهد و خود را از سطح زندگی مادی برکشد و برآید و به تکامل انسانی برساند. در پرتو این معیار خدشه ناپذیر در مورد زن و مرد، سخن از نقش و رسالت ویژه هر جنس پیش می‌آید. زن و مرد در عین همسانی نوعی انسانی، براساس قوانین طبیعی، هر یک رسالتی ویژه دارند. رسالت زن، زن خوب بودن و رسالت مرد، مرد خوب بودن است. یعنی آنچه را قوانین طبیعی برعهده ی هر یک گذاشته و از ۱- انسان موجود ناشناخته / ۱۰۱. آنان انجام درست آن را خواسته است. «زنان باید به بسط مواهب طبیعی خود در جهت و مسیر سرشت خاص خویش، بدون تقلید کورکورانه از مردان بکوشند. وظیفه ی ایشان در راه تکامل بشریت خیلی بزرگتر از مردهاست و نایبستی آن را سرسری گیرند و رها کنند، اهمیت دو جنس در بسط نژاد مساوی نیست...» ۱. تساوی حقوق و برابری انسانی، به معنای تساوی رسالت هر دو جنس، موجب می‌گردد که نقش اصلی هر جنس نیک انجام نیابد، و از این نقطه در جامعه ی بشری، نابسامانیهای اصولی پدیدار گردد. طرفداران حقوق زن، اگر این روش را برگزینند، و همسان سازی فراگیر هر دو جنس را تبلیغ کنند، هر دو جنس را از ایفای نقش اصلی خویش بازمی‌دارند. موضوع دیگری که در همسان سازی زن و مرد و نرینه سازی رفتارهای مادینه، شایسته ژرفنگری است؛ این است که این گونه همسان سازی ها، از اندیشه های مردگرایی برمی‌خیزد و ارزش و اصالت را به جنس مذکر می‌دهد و می‌کوشد تا زنان را برانگیزد که خود را به مردان برسانند و چون آنان بیندیشند و عمل کنند، و احساس و عواطفی مردانه داشته باشند، و نقشی چون آنان بیافرینند. و این تحقیری بزرگ نسبت به زن و جنس مادینه است. زیرا که برآستی این چنین نیست و معیار ارزش و برتری مرد بودن و جنس مذکر نیست، که نهضت ۱- انسان موجود ناشناخته / ۱۰۳. زن گرایی، به مردسازی زنان پردازد تا از این رهگذر به زنان هویت و شخصیت ببخشد و کیان والای زن بودن را نادیده بگیرد؟ زن بودن خود کمال و ارزش است، و بستر مناسب تعالی و تکامل انسانی نیز هست. چنان که مرد بودن کمال و ارزش است. هر کدام برحسب قوانین الهی، نقشی برعهده دارند و بار رسالتی را بر دوش می‌کشند، که ایفای آن نقش، دستیابی به کمال مطلوب و سعادت این دنیا و جهان دیگر است. و آن که می‌اندیشد که باید در نقش مخالف بازی کند تا تکامل یابد، دچار احساس خودکم بینی است و از نقش خویش نیز باز مانده است. زیرا که خود را نشناخته و باور نکرده و از خود بیگانه شده است. این جا قلمرو جبری حرکت انسانی است که قوانین فیزیولوژی و پسیکوفیزیولوژی، راهی را فرا راه هر یک از دو جنس نهاده است، و تکامل هر جنس به سیر و حرکت در همان راه است که هم با هدف آفرینش آن دو ارتباط دارد، و هم با ویژگیهای تنی و روانی هر یک سازگار است. بنابراین معیار و میزان، در قوانین، در تعلیم و تربیت و در همه قلمروهای اجتماعی، باید متناسب با هر جنس باشد. «متخصصین

تعلیم و تربیت، باید اختلاف عضوی و روانی جنس مرد و زن و وظائف طبیعی ایشان را در نظر داشته باشند. توجه به این نکته ی اساسی در بنای آینده ی تمدن ما حائز کمال اهمیت است.»^۱ این کتاب، گنجایش آن را دارد که نقشهای زنانه ی مردان و نقشهای مردانه ی زنان، در برخی کشورها را ارزیابی کند و ناهنجاریهای زاده ی از آن را بررسی نماید، و روشن سازد که جامعه بشری را دچار چه مشکلاتی کرده و خواهد کرد به گونه ای که طرفداران آزادی و حقوق زن نیز بارها به آن اشاره کرده اند. تنها به یکی از این مشکلات اشاره ای گذرا می شود: از ره آوردهای شوم و ویرانگر این پدیده، فروپاشی خانواده است، که هیچ چیز زیانهای آن را جبران نمی کند. برخی آینده نگریهای خیالی که از مادران استخدامی و فرزندان سفارشی، سخن می گویند، براستی چندش آور است، و هیچ گاه از عهده پرکردن خلا خانواده و روابط انسانی میان اعضای خانواده و هزاران موضوع دیگر، برنخواهند آمد. کجا آن سکون و آرامش وصف ناپذیری را که زن در زندگی با مرد و مرد در همراهی زن، و هر دو در کنار فرزندان می یابند، می توان از مادران استخدامی و فرزندان ساخته و پرداخته مؤسسات پزشکی، انتظار داشت؟ و کجا جامعه انسانی و روابط انسانی میان این دست ناپدیری ها و نافرزدی ها (پدران سفارش دهنده ی فرزند به مؤسسات پزشکی) برقرار می گردد؟ آیا می توان ذره ای از آن همه احساسها و محبتها و پیوندهای انسانی را از این دست رابطه ها و پیوندهای مصنوعی و کالایی انتظار داشت؟ براستی این گونه افراد، انسان را با ماشین برابر می اندیشند، و ۱- انسان موجود ناشناخته/۱۰۳. انسان را به شیء تبدیل کردند، و نقش خانواده انسانی را، به نقش ماشینی چند منظوره و چندکاره تنزل داده اند؟ گرچه این گونه اندیشه ها، بسیار اندک است، و برخاسته از ماده پرستی و خودخواهیها و لذت جوییهای سرمایه داری است؛ که ره به نیستی خواهد پویید. زیرا که افکار و قوانینی که برخلاف نوامیس آفرینش و سنن الهی است نخواهد پایید، و فطرت زلال انسانها و هدایتهای فطری ادیان الهی، دیگر بار بر این پندارهای پوک خط بطلان خواهد کشید. چنان که از هم اکنون نشانه های آن آشکار شده است، و مدرنیسم که به خانواده هسته ای اندیشید، دارد به کنار زده می شود و اندیشه های نو و فرامدرن، با گرایشهایی به خانواده ی گسترده، جای آن را می گیرد، و ارزش و اصالت خانواده دیگر بار مطرح می گردد. آینده نگران نیز، از گرایش دوباره بشریت به خانواده سنتی (گسترده) خبر می دهند و بر محوریت خانواده در دنیای تمدن آینده، تأکید می کنند: «... برای من هیچ کدام از آنها (شرکتهای چند ملیتی، مدیران اطلاعاتی، اطاقهای کامپیوتری، آزمایشگاههای تحقیقات صنعتی و...) کانون اصلی جامعه فردا نخواهد بود. بلکه در واقع، این خانه است که مرکز تمدن آینده می شود. به اعتقاد من، خانه در تمدن موج سوم، از اهمیت شگفت انگیز تازه ای برخوردار خواهد شد. رواج تولید برای مصرف، گسترش کلبه الکترونیک، ابداع ساختارهای جدید تشکیلاتی در اقتصاد، صنایع خودکار و تولید انبوه زدایی شده، همه اینها بازگشت خانه به عنوان واحد مرکزی جامعه فردا اشارت دارند. واحدی که وظایف اقتصادی، بهداشتی، تربیتی و اجتماعی آن در آینده افزایش خواهد یافت، نه کاهش...»^۱ ۱- موج سوم/ ۴۹۰.

بخش دهم

مشورت و رایزنی با زنان خانواده جامعه کوچک است، و مدیریت آن، با همه ی محدودیت و کوچکی، بسیار ظریف و دشوار است، و براستی پدر و مادر، به عنوان هسته اصلی تشکیل خانواده، اگر از درک و شناخت اصولی برخوردار نباشند، و قدرت تصمیم گیریهای بجا و منطقی را فاقد باشند، کار اداره ی این جامعه با مشکلاتی روبرو می گردد. مدیریت خانواده ابعاد گونه گونی دارد، چون ابعاد اقتصادی، فرهنگی، بهداشتی، حقوقی، اخلاقی و ابعاد بسیار مهم تربیتی. این ابعاد در روابط زن و شوهری وجود دارد و در روابط فرزندان و روابط متقابل هر یک با دیگری. مدیریتهای خرد و کلان، همسانی هایی دارند و در پاره ای اصول و شرایط با یکدیگر مشترکند، از این رو، مدیر یا مدیران خرد و در جامعه ی کوچک، باید از مدیریتهای کلان و در جامعه بزرگ الهام بگیرند، و شیوه های مدیران موفق در جامعه بزرگ را در جامعه کوچک و محدود خانواده پیاده کنند. از معیارهای بسیار

بالای مدیریتهای موفق، مدیریتهای شورایی است که گرچه تصمیم نهایی با یک نفر است. لیکن این افراد در پیشینه کارها و برنامه‌ها و برنامه ریزیها به رایزنی و مشاوره می پردازند و با این کار دو نتیجه اساسی به دست می آورند: نخست این که به افراد یک مجموعه شخصیت می دهند و حس خودباوری و اعتماد به نفس را در آنان شکوفا می سازند. دیگر این که از تجربه و دانش و آگاهیهای افراد یک سازمان یا گروه استفاده می کنند؛ زیرا روشن است که «همه چیز را همگان» می دانند، و با رایزنی و نظرخواهی است که می توان از دانستنیهای سودمند و دانش همگان بهره بر داری کرد. از این رو، در اسلام مشاوره، به عنوان معیاری برای رشد شناخت و گسترش بینشگرایی، مورد تأکیدهای فراوانی قرار گرفته است. قرآن می گوید: (وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ... ۱. «با آنان در کار مشورت کن». در احادیث نیز اصل رایزنی گسترده مطرح گردیده است. امام علی (علیه السلام): «حَقُّ عَلَيَّ الْعَاقِلِ أَنْ يُصَيِّفَ إِلَيَّ رَأْيَ الْعُقَلَاءِ...» ۲. «سزاوار انسان خردمند است که رأی خردمندان را بر رأی خویش بیفزاید...» ۱۳-۱ آل عمران ۳/۱۵۹. ۲- الحیاء ۱/۳۱۴ (فا رسی). ۳- برای توضیح بیشتر به الحیاء ۱/۳۱۳-۳۲۲ ترجمه ی فارسی، مراجعه شود. اصل رایزنی در قرآن کریم در سه آیه آمده است. در یک مورد خطاب به پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) است که با ائمت در کارها مشورت کند. البته نه در اصل قانون؛ زیرا قانونگذار در اسلام تنها خداوند است. بلکه در شیوه اجرای قانون. چنان که در تاریخ اسلام به ثبت رسیده است که پیامبر در جنگ خندق با نظر سلمان به حفر خندق پرداخت. این آیه را در آغاز این بخش آوردیم. مورد دیگر با تعبیر: «... أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ ۱». «وکارشان بر پایه مشورت با یکدیگر است...». این آیه درباره کل امت اسلامی است چون در آغاز آیه این فراز است: (وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ... ((آنان که دعوت پروردگارش را پاسخ می گویند))، و این یعنی کل جامعه ی مسلمان و دین باور. این جامعه معیار کارهاشان بر اصل مشورت نهاده شده است. مورد سوم، مشورت در خانواده است که با واژه ی «تَشَاوُرُ» از یکدیگر نظر خواستن و رایزنی طرفینی» آمده است: (... فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا... ۲) «و اگر پدر و مادر بخواهند با رضایت و مشاورت یکدیگر فرزندشان را از شیر بازگیرند مرتکب گناهی نشده اند...». «تشاوُر»، یعنی رایزنی طرفینی و تبادل فکر. این تعبیر شاید به این حقیقت توجه می دهد که در خانواده، و مسائل مهم تربیت فرزندان، ۱- شوری ۴۲/۳۸. ۲- بقره ۲/۲۳۳. مشاوره لازم است. یعنی هر یک از زن و مرد از دیگری نظرخواهی کند و تجربه و درک و دریافت مشترک و مجموعی دو مدیر خانواده، راهنمای مسائل خانه گردد. در مجمع البیان آمده است: «(و تشاور) یعنی اتفاق منهما و مشاوره و انما يُشْرَطُ تَرَاضِيَهُمَا وَ تَشَاوُرُهُمَا مَصْلَحَةً لِلْوَالِدِ لِأَنَّ الْوَالِدَةَ تَعْلَمُ مِنْ تَرْبِيَةِ الصَّبِيِّ مَا لَمْ يَعْلَمْهُ الْوَالِدُ فَلَوْ لَمْ يَتَفَكَّرَا وَ يَتَشَاوَرَا فِي ذَلِكَ أَدَّى إِلَى ضَرَرِ الصَّبِيِّ ۱» «تشاوُر یعنی همدلی و هم‌رأیی و مشاوره میان زن و مرد. بیگمان رضایت هر دو و نظر و رأی هر دو پدر و مادر) شرط شده است برای صلاح حال فرزند؛ چون مادر چیزهایی از تربیت فرزند می داند که پدر نمی داند. پس اگر همفکری و رایزنی نکنند به زیان فرزند می انجامد». بنابراین واژه ی «تشاوُر» به همفکری و هم‌رأیی زن و مرد در کار تربیت فرزند نظر دارد. با توجه به این تعلیم اصولی قرآنی، تشاوُر، که به عنوان اصلی در خانواده مطرح گردیده است، مدیریت مشترک زن و شوهر را تبیین می کند. گرچه کارهای خانه براساس تقسیم کار باید صورت گیرد. لیکن مدیریت کلی آن با رایزنی و همفکری مرد و زن است. در آیه دیگری نیز این معنا، یعنی همفکری و همکاری زن و مرد در مسائل خانواده و تربیت فرزندان، چنین آمده است: - ۱- مجمع البیان ۲/۳۳۵. (... فَإِنْ أَرْضَعْنَا لَكُمْ فَاتَّوَهُنَّ أُولَئِكَ جُورٌ هُنَّ وَأَنْتُمْ وَرَأْيُكُمْ بِمَعْرُوفٍ وَإِنْ تَعَاَسَرْتُمْ فَسْتَرْضِعْ لَهُ الْأُخْرَى... ۱). «و اگر فرزندان شما را شیر می دهند، مردشان را بدهید و با یکدیگر با شایستگی و نیکی رایزنی و همدلی کنید و اگر (در این زمینه) به دشواری برخورد کردید، از زن دیگر به او شیر بدهید...». در جمله «اتمروا بینکم» سه معنا ذکر شده است: ۱- پذیرش گفته و امر یکدیگر آن گاه که گفته و دستوری نیکو باشد، زیرا که خداوند دستور داده است زن شیر ده و شوهر او، دستور خداوند و خواسته ی (امر) یکدیگر را در صورتی که نیک باشد، بپذیرند. ۲- هر یک با نیکی به دیگری امر کند درباره شیردادن کودک. ۳- «اتمروا» به معنای مشاوره است، مثل «يَأْتِمِرُونَ بِحَكِّ» که به معنای «یتشا ورون» است. معنای چهارمی نیز ذکر شده است و این نظر امین الاسلام

طبرسی (رحمت الله علیه) است: «دبروا بالمعروف بینکم فی امر الولد و مراعاة امه حتی لایفوت الولد شَفَقَتْهَا...» ۳. «کار تربیت و تغذیه ی فرزند را با همکاری تدبیر و شایستگی به انجام برید که عواطف مادری از میان نرود...». در هر چهار معنا، حد مشترک و جوهری وجود دارد و آن احترام به شخصیت زن و رایزنی با او و احترام به نظر او در مسائل مربوط به خانه و ۱- طلاق ۶/۶۵ و ۲- مجمع البیان ۹ و ۱۰/۳۰۹. فرزندان است؛ قرآن می گوید: با یکدیگر گفتگو کنید و طرح و پیشنهاد بدهید و آن دیگری بپذیرد. و در هر یک از معانی، اصل رایزنی و مشورت نهفته است، و در مجموع این آیه کریمه، تفکر غلط پدرسالاری یا مردسالاری را نفی می کند. بنابراین زن و شوهر در مسائل تربیت فرزندان و رشد جسمی و روحی آنان باید با یکدیگر هم‌رأیی و همکاری کنند و از تحمیل یک رأی و نظر و اعمال سلیقه مرد تنها دوری گزینند.

بخش یازدهم

سالاری گری برای دفاع از حقوق زن، طرح موضوع «مردسالاری» ضروری است. بویژه با مفهومی که این عنوان در اندیشه ها دارد. یعنی حاکمیت مطلق مرد در خانواده و مدیریت مستبدانه در همه ی مسائل زندگی همسر و فرزند ان. مردسالاری یا حاکم سالاری و هر «سالاری گری»، نوعی رابطه است که میان انسانی و انسان دیگر برقرار می شود، و ملاک در آن، محوریت خواسته ی فردی و تحمیل یک نظر و اندیشه است، بر خواسته ها و نظریات دیگران، بدون توجه به خواسته ی جمعی و نظر گروهی. معنا و مفهوم این نوع رابطه، با رابطه تعالی طلبی و استکباری و طاغوتی یکسان است، و محتوا و مفهوم آن با فردسالاری و شخص محوری و خودکامگی همسو و همخوان است. زیرا در این نوع رابطه، ملاکها و معیارهایی نهفته است که در روابط مستکبران و خودکامان و طاغوتان نیز- بی کم و کاست- وجود دارد. از جمله زمینه ها و ملاکهای سالاری گری، حس خود برتری و عجب و خودبینی است. این ملاک در هر نوع رابطه ای می تواند وجود داشته باشد. در سطح روابط خرد یا کلان اجتماعی، و میان یک فرد با فرد دیگر یا با یک گروه. چنان که حاکم یا فرماندهی می تواند با این روحیه و روش حکم براند، در خانواده نیز ممکن است پدر یا مادر، دچار چنین سرشتی خودمحورانه باشند، و فکر و نظر خویش را بر دیگران تحمیل کنند. از این رو، مفهوم استکبار و طاغوت و جبار که واژه هایی قرآنی اند، تعمیم دارد و هر گونه رابطه را که بر معیار خود برترینی، زورگویی و تحمیل فکر استوار شده باشد، شامل می گردد، و با هر گونه تحقیر دیگران و نادیده گرفتن شأن و منزلت انسانها و بی اعتنائی به اندیشه ها همراه است. آن کس که خود را برتر از دیگران می داند و دچار سرشت نکوهیده ی عجب است و یا دیگران را تحقیر می کند و هیچ می پندارد، و سخن و فکر و عمل آنان را ناچیز یا نادرست می انگارد. در فرهنگ دین، در زمره خودخواهان، مستکبران، طغیانگران و جباران است. چه چنین روش و نگرشی را در سطح جامعه به کار گیرد و یا در سطح خانواده و یا با یک انسان دیگر. امام صادق (علیه السلام): «مَنْ حَقَّرَ النَّاسَ وَ تَجَبَّرَ عَلَيْهِمْ فَذَلِكَ الْجَبَّارُ» ۱. «آن کس که مردم را کوچک شمارد و به آنان زور بگوید (و تحمیل کند) او جبار است». استکبارها و خودمحوریهای مدیریتی و اجتماعی، ریشه در سرشتها ۱- کا فی ۱/۲؛ وافی ۵/۸۷۲ و اخلاق فردی دارد. تکبر و خود بزرگ بینی، به عنوان سرشتی اخلاقی از عوامل درونی و روانی روابط فرد سالارانه است؛ چنان که تواضع و فروتنی، از اخلاقیاتی است که زمینه های درونی ارج نهادن نسبت به دیگران و توجه به فکر و عمل آنان و باور شخصیت انسانی انسانها را فراهم می سازد. در برخی منابع آمده است: پیامبر (صلی الله علیه و آله): «اجْتَنِبُوا الْكِبْرَ فَإِنَّ الْعَبْدَ لَا يَزَالُ يَتَكَبَّرُ حَتَّى يَقُولَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - اَكْتَبُوا عَبْدِي هَذَا فِي الْجَبَّارِينَ» ۱. «از تکبر دوری کنید. زیرا که آدمی (در روابط اجتماعی) همواره تکبر می ورزد (و به حس خود برترینی گرفتار می شود) تا آنجا که خداوند بزرگ می فرماید: این فرد را در شمار جباران (گردنکشان و زورگویان) به حساب آورید». بنابراین انسان در نوع رابطه با دیگران می تواند طاغوت و مستکبر و جبار به شمار آید. گرچه در دایره ای بسیار محدود باشد، چون رابطه ی آموزگار و شاگرد، یا کارفرما و کارگر یا زن و شوهر، و حتی دوست با دوستی دیگر. در برخی منابع

از پیامبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه و آله) بازگوشده است: «... وَ إِنَّهُ لَيُكْتَبُ جَبَّاراً وَ لَا يَمْلِكُ إِلَّا أَهْلَ بَيْتِهِ» ۲. «فردی از جباران (زورگویان) به شمار می آید با این که تنها سرپرستی خانواده اش را برعهده دارد». ۱ و ۲- میزان الحکمه ۸/ ۳۰۰. آری! مدیریتی در سطح محدود چون خانواده ممکن است به خودکامگی و خودمحوری و جباریت بینجامد. این دست تعالیم اسلامی به همین روابط فردگرایانه و سالارمداری در خانواده ناظر است، که مرد یا زن در خانواده خودرأیی پیشه می کند، و در رفتار خودمحور و زورگو و تحمیلگر است و خواست شخصی را ملاک قرار می دهد. بدین سان دیگر روابط فردی و گروهی در جامعه ممکن است سالارمدارانه و استکباری باشد. امام صادق (علیه السلام): «... وَ تَوَاضَعُوا لِمَنْ طَلَبْتُمْ مِنْهُ الْعِلْمَ، وَ لَا تَكُونُوا عُلَمَاءَ جَبَّارِينَ فَيَذْهَبَ بِاطْلُكُمْ بِحَقِّكُمْ» ۱. «در برابر آموزگاران و اساتید خود فروتنی کنید و از زمره ی عالمان جبار (خودمحور و خودکامه) نباشید که (نگرشها و اندیشه های) باطل و نادرست (در اثر این خودمحوری)، برحق و درست چیره گردد». اندیشمندان و استادان و آموزگاران می توانند با شاگردان خود، روابطی استکباری داشته باشند و استادسالاری پیشه کنند؛ چنان که روابطی فروتنانه و انسانی. بینش شیطان‌ی خود بزرگ بینی و غرور (و لازمه ی جدایی ناپذیر آن یعنی کوچک شمردن دیگران)، از سرشتهای غیر الهی است، که خاستگاه اصلی آن سستی ایمان و باور خداوند است. براستی کسی که عظمت خالق را شناخت و دریافت که او و همه ی آفریده ها به دست قدرت او پدید ۱- میزان الحکمه ۲/۵۱۸. گشته اند، و تداوم حیات و آینده ی زندگی آنان به اراده ی خالق بستگی دارد، چگونه ممکن است خود را مستقل و بی نیاز و برتر از دیگران بدانند. امام علی (علیه السلام): «لَا يَتَّبِعِي لِمَنْ عَرَفَ عَظْمَهُ إِلَهَ أَنْ يَتَّعَظَّمَ» ۱. «شایسته نیست آن که عظمت خداوند را شناخت، خود بزرگ شمرد». برای پیشگیری از احساس خودمحوری و استکباری و سالاری گری آموزش داده اند، که در هنگام قدرتمندی، به قدرت نامتناهی خدا بیندیشند، و قدرت زوال پذیر چندروزه موجب غفلت از قدرت جاودان حق نگردد و به خودکامگی و قدرت مداری نکشد. امام کاظم (علیه السلام): «... إذا اذَكَرَتْ مَقْدُرَتَكَ عَلَى النَّاسِ، فَادُّكِرْ مَقْدَرَةَ اللَّهِ عَلَيْكَ غَدًا» ۲. «وقتی قدرت خود بر مردمان را یاد می آوری، قدرت خدای بر خودت را در فردای قیامت یاد کن». در ساده ترین شکل زندگی اجتماعی و پایین ترین سطحهای آن، ممکن است سرشت غیرانسانی سالاری گری و جباریت پدید آید، چنان که در بالاترین آن. در برخی منابع آمده است: پیامبر (صلی الله علیه و آله): «إِيَّاكُمْ وَالْكَبِيرَ، فَإِنَّ الْكَبِيرَ يَكُونُ فِي الرَّجْلِ وَإِنَّ عَلَيْهِ الْعِبَاءَةَ» ۳ ۱- نهج البلاغه / ۴۵۰. ۲- کافی ۵/ ۱۱۰؛ الحیة ۱/۶۵۶، گردانیده ی فارسی. ۳- میزان الحکمه ۸/۲۹۹. «از تکبر دوری کنید: زیرا بیگمان ممکن است خود بزرگ بینی در کسی باشد، با این که عبائی بیش بر دوش ندارد». امام صادق (علیه السلام) جریانی را از زندگانی پیامبر (صلی الله علیه و آله) بازگو می کنند که گستره ی مفهومی طاغوتیگری و سالارمداری را روشن می سازد: «الْكَبِيرُ قَدْ يَكُونُ فِي شَرَارِ النَّاسِ مِنْ كُلِّ جَنَسٍ... إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ مَرَّ فِي بَعْضِ طُرُقِ الْمَدِينَةِ، وَ سَوْدَاءُ تَلْقَطُ السَّرْقِينَ. فَقِيلَ لَهَا: تَنَحَّى عَنِ طَرِيقِ رَسُولِ اللَّهِ. فَقَالَتْ إِنَّ الطَّرِيقَ لَمُعَرَّضٌ فَهَمَّ بِهَا بَعْضُ الْقَوْمِ أَنْ يَتَنَاوَلَهَا. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله): دَعُوهَا فَإِنَّهَا جَبَّارَةٌ» ۱ «تکبر در بد سیرتان از هر صنف مردم ممکن است باشد... پیامبر (صلی الله علیه و آله) از برخی راههای مدینه می گذشت و زن سیاهپوستی سرگین جمع می کرد. به او گفتند از سر راه پیامبر کنار برو. آن زن گفت، راه وسیع است. برخی خواستند او را کنار زنند. پیامبر (صلی فرمود: او را رها کنید که متکبر و زورگو است». مجلسی: «فإنها جبارة... یعنی متکبر و سرکش است...» ۲ در صورتی که انسان تهذیب نفس نکرده و تربیت اخلاقی نیافته باشد، ممکن است گرفتار سرشت جباریت و سالاری گری گردد. نه تهیدستی مانع پدید شدن چنین خصلتی در نفس آدمی است و نه علم و دانش. لیکن در انسانهایی که امکانات کمتری در اختیار دارند و به ابزارهای قدرت مجهز نیستند، دایره این خصلت محدودتر است، و در ۱- کافی ۲/۳۰۹؛ بحارالانوار ۷۳/ ۲۱۰. ۲- بحارالانوار ۷۳/ ۱۱۱. ۲. کسانی که از پایگاه قدرت برخوردارند گستره بیشتری دارد. حتی در برخی عالمان و اندیشمندان ممکن است این خصلت وجود داشته باشد. چون دایره روابط اجتماعی گسترده تری دارند و در حوزه مدیریتی بزرگتری اعمال نظر می کنند. در این گونه روابط سالاری گری و خودمحوری رخ می نماید. امام علی (علیه السلام):

((فَاللّٰهُ اَللّٰهُ فِى ... سِوَى عَاقِبَةِ الْكَبْرِ، فَانْهَآ مَصِيْدَةٌ اَبْلِيسَ الْعُظْمَى وَ مَكِيْدَتُهُ الْكَبْرَى ، اَلَّتِى تُسَاوِرُ قُلُوْبَ الرِّجَالِ مُسَاوِرَةَ السُّمُوْمِ الْقَاتِلَةِ، فَمَا تُكْرِى اَبَدًا وَلَا تُشْوِى اَحَدًا، لَا عَالِمًا لِعِلْمِهِ، وَلَا مُقَالًا فِى طِمْرِهِ. ۱. «خدا! خدا... از سرانجام بد خودخواهی و تکبر که دام بزرگ شیطان است. حيله و مکر او بر دلها چنگ می افکند، آن سان که زهر کشنده. او در کار خود ناتوان نگردد و در کشتن، شمشیرش خطا نکند و کسی را از فریب خود مجال رهایی ندهد، نه عالمی را به سبب علمش و نه بینوایی را در جامه ی کهنه اش. از این رو، در اسلام هر نوع رابطه که رنگی از جباریت و خودمحموری و سالاری گری داشته باشد، و موجب تحقیر و کم انگاشتن مردم گردد، محکوم و مردود است. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به روایت امام صادق (علیه السلام): «اِنِّى لَعَنْتُ سَبْعَةً لَعَنَهُمُ اللّٰهُ وَ كُلُّ نَبِیِّ مَجَابٍ - الْمَتَسَلِّطُ بِالْجَبْرِیَّةِ لِيُعِزَّ مَنْ اَذَلَّ اللّٰهُ وَ يُذِلَّ مَنْ اَعَزَّ اللّٰهُ...» ۱ ۲ - نهج البلاغه / ۵۷۸؛ ترجمه عبدالمحمد آیتی. ۲ - بحارالانوار ۷۵/۳۳۹. «من هفت کس را نفرین می کنم که خدای و هر پیامبر مستجاب الدعوه ای او را نفرین کرده است - سلطه جوی جباری (زور گویی) که می خواهد آنان را که خدای پست (افراد فاقد ارزش اسلامی و قانونی) ساخته است، عزت بخشد، و آنان را که خدای سرافرازی (ارزش الهی - انسانی) داده است پست گرداند». هر نوع مدیریت، باید از حالت استکبار و تعالی طلبی و مدیرسالاری، به دور باشد. دو انسان هر اندازه به ظاهر فاصله مقامی، علمی، دینی، مالی و اجتماعی داشته باشند، باید دارای روابطی همسان و همسطح باشند، و هیچ گونه سالاری گری میانشان برقرار نگردد. در تعالیم اسلامی، به آنان که می پندارند با ژستهای طاغوت مآبانه و برخورد های مستکبرانه می توانند به موقعیت بیشتری دست یابند، و پایگاه اجتماعی بالاتری پیدا کنند، و سخن خود را بیشتر بر کرسی بنشانند، تذکر داده شده است که با چنین پنداری، به بیراهه می روند و گراف می اندیشند. بلکه این تواضع و فروتنی است که جایگاه انسان را بالا می برد و موقعیت او را تعالی می بخشد و سخن او را در اندیشه ها استوار می سازد، و پایگاه او را در جامعه بیشتر تثبیت می کند. پس آنان که در خانواده و جامعه یا حوزه های مدیریتی خرد یا کلان، شخصیت و احترام بیشتری می خواهند، باید روش سالاری گری و استکباری تحمیل گرانه را به شیوه های انسانی و فروتنانه تبدیل کنند، و از هر گونه خود کامگی و مدیرسالاری (و در خانواده مردسالاری) پیر هیزند. امام علی (علیه السلام): ((التَّوَّاضُعُ يَكْسُو كَ الْمَهَابَةِ. ۱ «فروتنی به تو اعتبار و حیثیت (شخصیت و جایگاه اجتماعی) می بخشد». پیامبر (صلی الله علیه و آله): ((اِنَّ التَّوَّاضُعَ يَزِيْدُ صَاحِبَهُ رَفْعَةً فِتَوَّاضَعًا مُوَا يَزْفَعُكُمُ اللّٰهُ. ۲ «بی گمان فروتنی موجب بزرگی می گردد. فروتن باشید تا خداوند شما را به جایگاه بلند برساند». در پرتو تواضع و ارجگذاری نسبت به اندیشه و شخصیت انسانها، از اندیشه ی دیگران بهره برداری می گردد، و از همه نظرخواهی می شود و همگان در همه کارها مشارکت می کنند، و همه امور با نیروی جمع و همیاری گروهی انجام می یابد، و از نظم و استواری و پشتوانه ی مردمی برخوردار می گردد، و قدرت گروهی جای قدرت فردی را می گیرد. امام علی (علیه السلام): ((يَخْفُضُ الْجَنَاحَ تَنْتَظُمُ الْأُمُور. ۳ «در پرتو فروتنی کارها نظم و نظام (و استواری) می یابد». در پرتو تواضع و دوری از خودبینی و سالاری گری، دوستی و محبت میان افراد گروه (و جامعه ی بزرگ یا کوچک)، پدید می آید و سامانیایی و سلامت گروه را موجب می شود، و پیوندهای اجتماعی و گروهی گسست نا پذیر می گردد. ۱ - میزان الحکمة ۱۰/۵۰۸. ۲. کافی ۲/۱۲۱. ۳ - میزان الحکمة ۱۰/۵۰۸. امام علی (علیه السلام): «تَمَرَةُ التَّوَّاضُعِ الْمَحْبِيَّةُ، ثَمَرَةُ الْكَبْرِ الْمَسِيْبَةُ. ۱ «ره آورد فروتنی محبت (در روابط) است و پیامد تکبر دشنام شنیدن است». امام علی (علیه السلام): «التَّوَّاضُعُ يَكْسِبُكَ السَّلَامَةَ. ۲ «فروتنی (روابط اجتماعی را) سالم می سازد». امام علی (علیه السلام): «... وَاعْتَمِدُوا وَضْعَ التِّدْلِلِ عَلَى رُؤُوسِكُمْ وَالْقَاءَ التَّعَزُّزِ تَحْتَ اَقْدَامِكُمْ، وَ خَلَعَ التَّكْبِرِ مِنْ اَعْنَاقِكُمْ...» ۳ «تصمیم بگیرید که فروتنی را بر فرق خود جای دهید، و خودخواهی را زیر پای افکنید، و خود کامگی را از گردنهایتان فرو هلید...». اسلام، روابط انسانی برابر، بلکه فروتنانه را نشانه خردمندی می شناسد. چون این خردمندان و شناختورانند که مقام و منزلت انسانها را نیک درک می کنند، و ارزش والای کرامت انسانی را باور دارند، و ملاک در ارزیابی انسانها را، ماهیت انسانی آنان می شناسند. نه عوارض زود گذر و تباه شونده اجتماعی یا اقتصادی یا سیاسی. از این رو، عاقلان، از هر گونه سالاری گری و خودمحموری که ریشه در خود برتر بینی دارد می

پرهیزند و با همه انسانها در هر طبقه ای، روابطی متواضعانه دارند. امام علی (علیه السلام): «العَاقِلُ يَضَعُ نَفْسَهُ فَيُزَفِّعُ، الجَاهِلُ يَزَفِّعُ نَفْسَهُ فَيُوضَعُ». «خردمند فروتنی پیشه می کند و (در نظرها) اوج می گیرد و نابخرد ۱ و ۲- میزان الحکمه ۱۰/۵۰۸. ۳- نهج البلاغه/ ۵۶۸. ۴- میزان الحکمه ۱۰/۵۱۰. تعالی طلبی می کند و خویش را (در نظرها) پست می سازد». از این بالاتر نیز در تعالیم اسلامی آموزش داده شده است، به انسانها آموختند که هرگونه خودمحوری و خودبینی (به عنوان زمینه اصلی و درونی سالاری گری)، مانع رشد و شکوفایی خرد انسانی است عقل انسان خودمحور و سالارصفت، به آنچه خود می داند اعتماد دارد و بدان نیز بسنده می کند، و از رایزنی و استفاده از فکر و دانش دیگران روی برمی تابد، و در نتیجه از دانش و آگاهی بیشتر و ژرفتر محروم می ماند. با چنین شیوه و روش نادرستی، همواره در برابر مشکلات و مسائل پیچیده زندگی دچار سردرگمی می گردد، و از راهها و روشهای نو و نظر صاحب نظران بی بهره می ماند. زیرا تردیدی نیست که همه چیز را همگان دانند. امام کاظم ع (علیه السلام): (... إِنَّ الزَّرْعَ يَبْتُثُّ فِي السَّهْلِ وَلَا يَبْتُثُّ فِي الصَّفَا، فَكَذَلِكَ الْحِكْمَةُ تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَوَاضِعِ وَلَا تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَكَبِّرِ الْجَبَّارِ لِإِنَّ اللَّهَ جَعَلَ التَّوَّاضِعَ آلَةَ الْعَقْلِ، وَ جَعَلَ التَّكَبُّرَ مِنْ آلَةِ الْجَهْلِ (...))^۱ «بیگمان دانه در زمین می روید نه در سنگستان سخت؛ همچنین حکمت در دل انسان فروتن رشد می کند نه در دل انسان متکبر خودکامه. چون خداوند فروتنی را ابزار (نشانه ی) خردمندی و تکبر را ابزار (نشانه ی) نابخردی قرار داده است...». دستیابی به حق و حقوق که محور اصلی در روابط اجتماعی است، در پرتو روابط انسانی حق مدارانه صورت می گیرد، و تضييع و تباہ سازی - ۱- بحارالانوار ۷۸/۳۱۲. حق و حقوق انسانها، در پرتو خودکامگی و سالاری گری و روابط استکباری پدید می گردد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به روایت امام صادق (علیه السلام): ((إِنَّ اعْظَمَ الْكِبْرِ غَمْصُ الْخَلْقِ، وَسَيَفُهُ الْحَقُّ. قُلْتُ: وَمَا غَمْصُ الْخَلْقِ وَسَيَفُهُ الْحَقِّ؟ قَالَ: يَجْهَلُ الْحَقُّ وَيَطْعُنُ عَلَى أَهْلِهِ...))^۱. «بزرگترین تکبر کوچک شمردن مردم و نشناختن حق است. از امام پرسیدم: کوچک شمردن مردم و نشناختن حق چیست؟ فرمود: حق را نمی شناسد و به پیروان حق خرده می گیرد...». به خاطر اهمیت موضوع سخن دیگری از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می آوریم: (... وَلَكِنَّ الْكِبْرَ أَنْ تَتْرَكَ الْحَقَّ وَ تَتَجَاوَزَهُ إِلَى غَيْرِهِ وَ تَنْظُرَ إِلَى النَّاسِ وَلَا تَرَى أَنَّ أَحَدًا عِزُّهُ كَعِزِّكَ وَلَا دُمُهُ كَدَمِكَ...))^۲. «تکبر آن است که حق لا-رها کنی و به ناحق روی آوری، و به مردمان چنان بنگری که آبروی (و حیثیت) آنان چون آبروی تو نیست، و نه ارزش زندگی آنان چون ارزش زندگی تو». خاستگاه اصلی تحقیر دیگران و تن ندادن به حقوق آنان، ارج نهادن به شخصیت انسانی انسانهاست. چنان که در برخی تعالیم اسلامی آمده است: امام صادق (علیه السلام): «الْكِبْرُ أَنْ تَشْفَهُ الْحَقَّ وَ تَغْمِطَ النَّاسَ...»^۳. ۱- کافی ۲/۳۱۰. ۲- بحارالانوار ۷۷/۹۰. ۳- مجمع البحرین ۳/۳۳۲. «تکبر آن است که حق را نشناسد و مردمان را کوچک انگارد». «غمط الناس» به معنای کوچک شمردن مردمان است. ۱- سرباز زدن از پذیرش سخن حق و تکذیب آن، استکبار و حق ناشناسی است. دوری از تکبر و سالاری گری، زمینه اصلی حقگرایی و دوری از ستمبارگی و تجاوز به حریم حقوق دیگران است. در جامعه ی کوچک خانواده باشد یا جامعه بزرگ انسانی. پیامبر (صلی الله علیه و آله): ((تَوَاضَعُوا حَتَّى لَا يَبْغِيَ أَحَدٌ عَلَا أَحَدٍ...))^۲. «فروتن باشید تا کسی بر کسی ستم نکند». آن گاه که انسان، ارج و منزلت انسانها را باور داشت، و جایگاه و منزلت کسان را حرمت نهاد، و در پرتو فروتنی، خود را کمترین به حساب آورد، و دیگران را برتر و بهتر از خود شمرد، می تواند به اندیشه و عمل دیگران احترام گذارد، و حقوقشان را رعایت کند. در این صورت است که سالارصفتی و مدیرسالاری و استکبارگرایی، در روابط اجتماعی پدید نمی آید. این گونه افراد باور دارند که همگان صاحب رأی و نظرند و حتی در یک خانواده همه افراد حق اظهارنظر دارند و با شور و رایزنی راهکارهای زندگی را کشف می کنند و زندگی صمیمی و روابطی گسست ناپذیر دارند. باور شخصیت انسانها، و پذیرش حرمت والای انسانی، موضوعی است که در اصل بندگی و پرستش خدا نیز تأثیری ژرف دارد؛ بدان پایه ۱- مجمع البحرین ۳/۳۳۲. ۲- میزان الحکمه ۱۰/۵۰۸. که از مستکبران و خودمحوران، عبادتی مقبول نمی افتد. چون این تکبر و خودخواهی به هم منع، به ناباوری می انجامد و جوهر اصلی بندگی را از آدمی می گیرد. امام صادق (علیه السلام): «قال الله - عزوجل - إِنَّمَا أَقْبَلُ الصَّلَاةَ مِمَّنْ لَا يَتَعَطَّمُ

علی خلقی...»^۱ «خداوند متعال فرموده است: نماز کسی را قبول می‌کنم که (در رابطه با مردم) خود برترین نباشد (و به مردم بزرگی نفروشد)». اینها آموزشهایی بود در زمینه روابط اجتماعی، که نوع رابطه با همه افراد را روشن می‌سازد. در خصوص جامعه کوچک خانواده و چگونگی رابطه مرد با زن نیز تعالیمی ویژه رسیده است، که بیانگر روابط انسانی، براساس اصل احترام برابر و تفاهم، و دوری از هرگونه خودمحوری و سالاری گری است. نیز روشنگر این حقیقت است که نه مردسالاری درست است و نه زن سالاری. بلکه معیار اصلی در روابط فردی و گروهی، بر تفاهم و رایزنی و شایستگی و دانش و بینش استوار است. همه مدیریتهای باید با آگاهی و کاردانی و شایستگی همراه باشد. پیامبر (صلی الله علیه و آله): «- قَالَتْ فَمَا لِلنِّسَاءِ عَلَى الرِّجَالِ؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): أَخْبَرَنِي أَخِي جَبْرِئِيلُ، وَ لَمْ يَزَلْ يُوصِينِي بِالنِّسَاءِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنْ لَا يَحِلُّ لِرُؤُوسِهِنَّ أَنْ يَقُولَ لَهَا أَفٍّ، يَا مُحَمَّدُ! اتَّقُوا اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - فِي النِّسَاءِ فَإِنَّهُنَّ أَعْوَانٌ بَيْنَ أَيْدِيكُمْ أَخَذْتُمُوهُنَّ عَلَى أَمَانَتِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - ... فَإِنَّ لَهُنَّ ١ - وَافِي ٢٦ / ٢٧٧. عَلَيْكُمْ حَقًّا وَاجِبًا لِمَا اسْتَحَلَلْتُمْ مِنْ أَجْسَامِهِنَّ وَبِمَا وَاصَلْتُمْ مِنْ أَبْدَانِهِنَّ، وَ يَحْمِلْنَ أَوْلَادَكُمْ فِي أَحْشَائِهِنَّ حَتَّى أَخَذَهُنَّ الطَّلُقُ مِنْ ذِكِّكَ فَاشْفِقُوا عَلَيْهِنَّ وَ طَيَّبُوا قُلُوبَهُنَّ حَتَّى يَقْفَنَ مَعَكُمْ، وَلَا تَكْرِهُوا النِّسَاءَ وَلَا تَسْخَطُوا بِهِنَّ وَلَا تَأْخُذُوا مِمَّا آتِيَتْهُنَّ شَيْنًا أَلْمَا بِرِضَاهُنَّ وَ إِذْنِهِنَّ ...»^۱ «... (حولاء) از پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرسید: زنان چه حقوقی بر مردان دارند؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: برادرم جبرئیل، که همواره نسبت به زنان سفارش می‌کرد، بدان گونه که پنداشتم کلمه‌ی ناخوشایند (اف) نسبت به زنان نیز روا نیست. چنین گفت: ای محمد! درباره‌ی زنان از خدا بپرهیزید، چون ایشان دستیاران شما، و به عنوان امانت و ودیعه‌ی خدایی نزد شماست. زنان بر شما حقوق واجب دارند، چون با آنان حلال شدید، و با ایشان می‌آمیزید و همین زنانند که فرزندانان را در رحم خویش می‌پرورند و به دنیا می‌آورند. پس نسبت به ایشان مهربان باشید، و دلهاشان را خوش کنید، تا با شما زندگی کنند. آنان را به کاری مجبور مسازید، و ایشان را خشمگین نکنید. و از آنچه بدانان دادید بازپس مگیرید مگر با رضایت و اجازه‌ی آنان...». فراهایی از این سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) که از زبان فرشته وحی بازگو شده است، در مبارزه با تحمیل فکر و نظر شوهران بر زنان است چون: «طَيَّبُوا قُلُوبَهُنَّ: دلهاشان را خوش و شادمان کنید» و فراز: «وَلَا تَكْرِهُوا النِّسَاءَ: زنان را به کار و راهی مجبور مسازید». فراز پایانی نیز به گونه‌ی ای با ۱- مستدرک الوسائل ۱۴/۲۵۲؛ شیخ نوری (رحمت الله علیه) این حدیث را از دعائم الاسلام نقل می‌کند و در آن «اعوان» آمده است. و ترجمه طبق منبع است. مردسالاری سازگاری ندارد؛ چون اگر وظیفه اسلامی این چنین بود، که حتی در کالاها و اموالی که به زنان می‌بخشند، باید اجازه بگیرند و با رضایت آنان در آنها تصرف کنند، پس تکلیف مسائل دیگر روشن است، که تا چه حد باید ذوق و سلیقه و نظر زنان رعایت شود، و موجب آسایش و راحتی خیالشان فراهم گردد. در مجموع، این معیارها و تعالیم با کمترین شیوه‌های مردسالاری و کمترین برخوردهای خودکامانه، سازگاری ندارد. در پیشینه این رساله، اصل «معروف» را نیز بررسی کردیم. این اصل نیز با هرگونه مردسالاری و مردمحوری در خانواده ناسازگار است. چون شیوه‌های سالاری گری، تضادی جوهری با موازین معروف و احترام و بزرگداشت شخصیت زن دارد.

جانبداری افزون بر حقوق

اشاره

در پایان این نوشتار، توجه به این موضوع نیز مفید به نظر می‌رسد، و آن این که با نگرش به مجموع تعالیم اسلامی درمی‌یابیم که از زنان جانبداریهای گسترده و اصولی شده است، که بسیار بالاتر و والاتر از حق قانونی آنان است و بسیار متعالی تر از اندیشه‌های زن‌گرایانه نیز می‌باشد. و از این دست تعالیم، با عنوان «افزون بر حقوق» یاد می‌کنیم. البته این بحثی بسیار گسترده است و شمارش همه نمونه‌های آن در این نوشته دشوار است. در این جا به چند نمونه بسنده می‌شود:

۱. مساوات میان فرزندان

در اسلام مساوات، اصلی تردیدناپذیر است و قلمرو آن بسیار گسترده است و در همه مسائل زندگی و در رابطه با همه انسانها جاری است، طبق برخی احادیث، حتی در توجه کردن و نگاه کردن نیز باید مساوات را رعایت کرد. مساوات در خانواده و با فرزندان نیز مورد تأکید قرار گرفته است: پیامبر (صلی الله علیه و آله): «نَظَرُ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى رَجُلٍ لَهُ ابْنَانِ، فَقَبَّلَ أَحَدَهُمَا وَتَرَكَ الْآخَرَ. فَقَالَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): فَهَلَّا وَاسَيْتَ بَيْنَهُمَا كَ...» ۱. «پیامبر دید مردی که دو فرزند دارد، یکی را بوسید و دیگری را نه. فرمود: چرا با دو فرزندت به مساوات رفتار نکردی؟ در سخن دیگری نیز پیامبر بزرگوار اسلام عدل و مساوات را میان افراد خانواده لازم می‌شمارند: «قَالَ لِمَنْ أَعْطَى بَعْضَ أَوْلَادِهِ شَيْئًا «اَكُلْ وُلْدَكَ أَعْطَيْتَ مِثْلَهُ؟» قَالَ: لَا. قَالَ: «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْبُدُوا بَيْنَ أَوْلَادِكُمْ» ۲ «پیامبر (صلی الله علیه و آله) به کسی که به برخی از فرزندانش چیزی داده بود گفت: آیا به همه ی فرزندان چینی دادی؟ پاسخ داد نه (به همه ندادم) پیامبر (صلی الله علیه و آله) گفت: تقوا پیشه سازید و میان فرزندانتان به عدالت (مساوات) رفتار کنید. اکنون و با توجه به اهمیتی که مساوات در اسلام دارد به این موضوع می‌نگریم، که در تعالیم اسلامی نادیده گرفتن اصل مساوات و فرق گذاشتن میان دختر و پسر تجویز شده. بلکه بهتر شمرده شده است: پیامبر (صلی الله علیه و آله): «مَنْ دَخَلَ السُّوقَ فَاشْتَرَى تَحْفَةً فَحَمَلَهَا إِلَى عِيَالِهِ... وَوَيْدَعُ بِالْإِنَاثِ...» ۳ «آن که بازار برود و ارمغانی بخرد و به خانه ببرد در تقسیم از دختران آغاز کند. ۱- وسائل الشیعه ۲۱/ ۴۸۷. ۲- الحیاء ۶/ ۴۰۹. ۳- وسائل الشیعه ۲۱/ ۵۱۴. می‌نگریم که در این کلام نبوی، از دختران بیشتر جانبداری شده در برخی منابع نیز نقل شده است: پیامبر (صلی الله علیه و آله): «(سَأَوْوَا بَيْنَ أَوْلَادِكُمْ فِي الْعَطِيَّةِ فَلَوْ كُنْتُ مُفْضَلًا لَفَضَّلْتُ النِّسَاءَ» ۴ «با فرزندانتان به مساوات رفتار کنید. اگر من می‌خواستم (کسی را) برتری دهم زنان را برتری می‌دادم». از این رو، مؤلف بزرگوار وسائل الشیعه، عنوان این باب را چنین آورده است: «باب: استحباب خرید تحفه و ارمغان برای همسر و فرزندان و آغاز کردن در تقسیم از دختران».

۲. برخورد عاطفی با دختران

برخورد عاطفی با فرزندان و مهربانی و رحم دلی نسبت بدانان ستایش شده است لیکن نسبت به دختران مورد تأکید بیشتری قرار گرفته است: امام رضا (علیه السلام): «قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): ان الله تبارك و تعالی على الإناث أرقُّ منه على الذكور... و ما من رجلٍ يَدْخُلُ فَرْحَةً عَلَا إِمْرَأَةً بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا حُرْمَةٌ أَلَّا فَرَّحَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» ۱. «پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: خداوند متعال نسبت به زنان مهربانتر از مردان است- و هر کس زنی از خویشاوندان خود را شادمان کند بیگمان ۱- وسائل الشیعه ۲۱/ ۳۶۷. خداوند در روز رستاخیز او را شاد سازد». بر همین معیار، می‌نگریم که در «وسائل الشیعه» عنوان این باب چنین آمده است: «باب استحباب زیاده الرقة علی الاناث: مستحب است که نرم‌دلی و عواطف نسبت به دختران (از پسران) افزون باشد» و این امتیازی برای زن است که قانون مساوات و برابری برای او استثنا می‌شود.

۳. زن و مقام مادری

پدر و مادر در تفکر اسلامی مقامی والا- دارند، و هر دو باید مورد تکریم و بزرگداشت قرار گیرند. لیکن نسبت به مادر تأکید بیشتری شده و مادر از منزلت بالاتری برخوردار گردیده است: پیامبر (صلی الله علیه و آله): «إِذَا كُنْتُ فِي صَلَوةِ التَّطَوُّعِ، فَإِنْ دَعَاكَ وَالِدُكَ فَلَا تَقْطَعْهَا، وَ إِنْ دَعَاكَ وَالِدَتُكَ فَاقْطَعْهَا» ۱. «اگر نماز نافله می‌گزاردی و پدرت تو را صدا زد نماز را بر هم مزن، و اگر مادرت تو را صدا زد آن را بر هم مزن». پیامبر (صلی الله علیه و آله): «الْجَنَّةُ تَحْتَ أَقْدَامِ الْأُمَّهَاتِ» ۲. «بهشت زیر پای مادران است».

باز گفت به که نیکی کنم؟ پیامبر فرمود: به مادرت. آن مرد گفت دیگر به که؟ پیامبر فرمود: به پدرت. «مجلسی (رحمت الله علیه) می گوید: «به این حدیث استدلال شده است که ۴/۳ نیکیها از آن مادر است. نیز گفته اند که این کلام برای مبالغه در نیکی به مادر است. علت برتری نیکو داشت مادر روشن است؛ چون او بیش از پدر برای فرزندش تلاش می کند و سختی می کشد و آیات سوره لقمان نیز بیانگر همین مطلب است.» ۱. امام رضا (علیه السلام) به روایت از پدرش و از امام صادق (علیه السلام): «لو علم الله لفضة أوجز في تزك عقوق الوالدین من أف لاتی به.» ۲. «اگر خداوند لفظی را در برابر پدر و مادر کمتر از «اف» (کلمه ی ناخوشایند و درشت) می دانست به کار می برد.» از این رو، می نگریم که در قرآن کریم آنگاه که سخن از پدر و مادر پیش می آید، بیشتر بر حقوق مادری تأکید می شود و سختکوشی های او مطرح می گردد. (وَصَيَّنَّا الْإِنْسَانَ بِالذِّئْبِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا...) ۳ «آدمی را به نیکی کردن با پدر و مادر خود سفارش کردیم. مادرش بار ۱ و ۲- بحار الانوار ۷۴/۴۹ و ۴۲. ۳- احقاف ۴۶/۱۵. او را به دشواری برداشت و به دشواری بر زمین نهاد. و مدت حمل تا از شیر بازگرفتنش سی ماه است...».

«نیکی به مادر و پدر به عقیده و آیین آنان نیز ربطی ندارد؛ بلکه پدر و مادر اگر به دین حق نگرویده باشند خدمت به آنان و رعایت منزلت و الایشان لازم است و این مطلب از صریح قرآن دست می آید...» ۱ این تفکر اسلامی است و جانبداریهای اصولی از زن به عنوان مادر. اینک بنگرید به ادعاهای زن گرایان غربی و گزافه گوئیهایشان و شیوه رفتاری جامعه مدنی غرب! با سالخوردگان و پدران و مادران کهنسال که به چه سرنوشتی دچار می گردند، چه شیوه برخوردی و حمایتی را فرهنگ غرب نسبت به ایشان به آنان می آموزد: «...جامعه امروز نسبت به مردم سالخورده، سیخت بی التفات و بی اعتناست. به عقیده من تاکنون این اولین مدنیته است که در آن سالدیدگان در خانه های فرزندان بالغ خود جایی ندارند، و طرفه اینجاست که این را امری مذموم نمی دانند. اگر با دیده ای غیر غربی به این بی احترامی و بی ادبی غربی نگاه کنیم آن را بی اندازه مشمئزکننده می بینیم...» ۲ پیامد شیوه رفتاری جامعه سرمایه داری غرب با سالخوردگان و کهنسالان خانواده، رنجها و اندوههایی هستی سوز است که پدران و ۱- بحار الانوار ۷۴/۳۸. ۲- آینده ی سرمایداری و ۱۲ مقاله ی دیگر ۱۰۸، مقاله ی: «چرا تمدن غرب را نمی پسندم»، ارنولد توین بی. مادران جامعه غربی دست به گریبان آند، و احساس تنهایی و بی غمگساری دوران دشوار پیری و فرسودگی است، و چه بسیار که به فرجامی نا انسانی و چندان آور می انجامد و با ترک زندگی بصورت لکه ننگی بر سیمای بشریت قرن حاضر نظامهای سرمایه داری غربی می نشیند و تا ژرفای دل انسان دوستان را می سوزاند. «در ایران آمار... میزان خودکشی در افراد مسن کمترین تعداد را تشکیل می دهد. دلیل کاهش میزان خودکشی در افراد مسن در مقایسه با آمار گزارش شده از غرب را شاید بتوان وجود پیوندهای خانوادگی و احترامی که به افراد مسن در فرهنگ ایران گذاشته می شود، دانست.» ۱ این عقل سرمایه داری غرب است، که بر محور رشد سود و سرمایه دور می زند و معیار ارزشها را مقدار بازده و فایده حساب می کند، و ارزشهای انسانی و فوائد معنوی را سود و ارزش نمی شناسد. و این همه لاف و گزاف در دفاع از حقوق انسان دارد. روشن گشت که مادر به عنوان یک زن، ارزش و حقوقی برتر از پدر به عنوان یک مرد دارد. اکنون جای این پرسش است که آیا طرفداران حتی افراطی حقوق زن، چنین حقوقی را برای او تعیین کردند؟ یا زنان را به این پایگاه بلند رسانده اند، که اسلام رسانده است؟ ۱- علی اسلامی نسب بجنوردی، بحران خودکشی / ۹۴، چاپ اول، انتشارات فردوس، و ۰۰۰، ۱۳۷۱. معاشرت با معروف، رعایت و جانبداری افزون بر حقوق است. قرآن می گوید: (.. وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ) ۱ «با زنان با معیار معروف رفتار کنید». چنان که یاد کردیم، معروف بدان گونه که شامل حق قانونی و عادلانه می گردد، رعایتهای ارزشی و اخلاقی- انسانی را نیز در برمی گیرد، و اگر کسانی با زنان تنها با معیار حق و قانون رفتار کنند، به این دستور قرآنی عمل نکردند، زیرا معروف بیش از حق و ضابطه و قانون است و جانبداریهای اخلاقی را نیز شامل می شود.

۴. آخرین وصیت

با توجه به این که مردان بزرگ در واپسین لحظات زندگی، برترین و با ارزشترین دانسته‌ها و تجربه‌های خویش را بر زبان می‌آورند، و به مهمترین اصول و حیاتی‌ترین مسائل سفارش می‌کنند، اهمیت این وصیت پیامبر بزرگوار اسلام روشن می‌گردد، که طبق سخن امام علی (علیه السلام)، آخرین وصیتهای پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره زنان است. امام علی (علیه السلام) به روایت امام کاظم (علیه السلام): «...اللَّهِ، اللَّهُ فِي النَّسَاءِ... فَإِنَّ آخِرَ مَا تَكَلَّمُ بِهِ نَبِيِّكُمْ أَنْ قَالَ: أَوْصِيكُمْ... بِالنِّسَاءِ» ۲ «خدا! خدا! درباره ی زنان؛ زیرا که آخرین سخن پیامبر شما این بود که ۱- نساء ۴/۱۹- ۲- مستدرک الوسائل ۱۴/۲۵۵. گفت: من شما را به (حقوق) زنان وصیت می‌کنم...». امام علی (علیه السلام) نیز به پیروی از روش پیامبر (صلی الله علیه و آله) در آخرین وصیت خویش، بر جانبداری از حقوق زنان، و دفاع از حریم آنان تأکید می‌کند. آن هم با اینگونه تعبیرها و تکرار نام مبارک «اللَّهُ»، که بالاترین اهمیت را به موضوع می‌دهد. یعنی خدا را به یاد بیاورید، از خدا بپرهیزید در شیوه ی رفتار با زنان و رعایت حق و حرمتشان. این دو چهره بزرگ الهی و انسانی که همانندی ندارند، در آخرین گفتارشان به چنین موضوع ارزشمندی وصیت کردند ۰ این است اصالت حقوق زن در اسلام، و اینها خیلی بیش از قوانین حمایت از زن و افزون بر حقوق است.

۵. مایه ی برکت

دختران و زنان مایه برکت الهی و موجب گشایش و ریش رحمت حَقَّند. امام صادق (علیه السلام): «إِذَا أَصَابَ الرَّجُلُ ابْنَةً بَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهَا مَلَكًا، فَأَقْرَبَ جَنَاحَهُ عَلَى رَأْسِهَا وَصَدْرِهَا، وَ... الْمَنْفِقُ عَلَيْهَا مُعَانٌ»، ۱ «آن گاه که انسان دارای دختری گردد، خداوند ملکی را به سوی او می‌فرستد و بال خویش بر سر و سینه ی آن دختر می‌گسترده... آن کس که هزینه ی دختر را تأمین کند به او کمک می‌شود». ۱- وسائل الشیعه ۱۵/۱۰۴. نوعاً چنین می‌پندارند که دختر باری بر دوش خانواده است، منبع درآمد و کاری نیست. بویژه در گذشته‌ها چنین پندارهایی رواج داشته است. زیرا پسران در خارج از خانه به کار و تلاش می‌پرداختند و دختران در خانه بودند. در برابر این پندارها، امامان (علیهم السلام) بر این نکته تأکید کردند، که زنان گرچه کاری اقتصادی نداشته باشند، و به خانه داری بپردازند، برکت و رحمت الهی همراه آنان است. امام صادق (علیه السلام): «اسْحَاقُ بْنُ عَمَّارٍ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ: الْحَدِيثُ الَّذِي يَزُورُنَهُ النَّاسُ حَقٌّ؟ إِنَّ رَجُلًا أَتَى النَّبِيَّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَشَكِيَ إِلَيْهِ الْحَاجَةَ فَامْرَأَةٌ بِالْتَزْوِيجِ... حَتَّى أَمْرَةٌ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ. فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) هُوَ حَقٌّ. ثُمَّ قَالَ: الرَّزْقُ مَعَ النَّسَاءِ وَالْإِعْيَالِ». ۱ «اسحاق می‌گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم آیا این حدیث که نقل می‌کنند درست است؟: مردی نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد، و از نیازش به او شکوه برد! پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را به ازدواج دستور داد... و تا سه بار این موضوع تکرار شد؟ امام صادق (علیه السلام) فرمود: این حدیث درست است؛ سپس گفت: رزق و معاش با زنان و نانخوران (انسان) است.»

۶. برتر از جهاد

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) خدمت به مادر را برتر از جهاد اعلام کردند. جهاد و ارزش آن در اسلام مورد تردید نیست که طبق برخی از احادیث بالاترین نیکی و ارزش است. هر کار ارزشی و والا ممکن است کار ۱- وسائل الشیعه ۱۴/۲۶. دیگری برتر و ارزشمندتر از آن باشد مگر جهاد و کشته شدن در راه خدا، که برتر از آن کاری نیست. با این وجود، یک شب انس با مادر و در خدمت او بسر بردن، برتر از یک سال جهاد شمرده شده است آن هم جهاد در رکاب پیامبر بزرگوار اسلام. پیامبر (صلی الله علیه و آله): «(أَتَى رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) رَجُلٌ. فَقَالَ: إِنِّي رَجُلٌ شَابٌّ نَشِيطٌ وَ أُحِبُّ الْجِهَادَ، وَ لِي وَالِدَةٌ تَكْرَهُ ذَلِكَ... فَقَالَ لَهُ

النَّبِيُّ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): إِزْجَعُ فَكُنْ مَعَ وَالِدَتِكَ، فَوَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَأَنْسِيَهَا بِكَ لَيْلَةً خَيْرٌ مِنْ جِهَادِكَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ سَنَةً» (مردی نزد پیامبر آمد و گفت من جوانی پر نشاط (و قدرتمند) هستم، و جهاد را دوست دارم؛ لیکن مادری دارم که جهاد را خوش ندارد. پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: بازگرد و نزد مادرت بمان سوگند به خدایی که مرا به پیامبری برانگیخت، یک شب در کنار مادر بودن برای تو، از یک سال جهاد در راه خدا بهتر است.»

۷. فرشته‌ی وحی و زنان

فرشته وحی (جبرئیل (علیه السلام))، همواره نسبت به زنان سفارش می کرده است. این موضوع در سخن پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) آمده است: پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): مَا زَالَ جَبْرَائِيلُ يُوصِينِي بِالْمَرْئَةِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي طَلَاقُهَا إِلَّا مِنْ فَاحِشَةٍ مَبِينَةٍ» ۱۲-۱ کا فی ۱۶۳/۲، بحارالانوار ۷۱/۵۹. ۲- عدة الداعی / ۶۲. بحارالانوار ۱۰۳/۲۵۳. «همواره جبرئیل (و هرگاه با پیام الهی فرود می آمد) مرا نسبت به زنان سفارش می کرد؛ بدان سان که پنداشتم طلاق، زن (اصلاً) جایز نیست مگر با جرم و گناهی آشکار و ثابت شده». تعبیر ((ما زال: همواره « بسیار گویاست. یعنی فرشته‌ی وحی هر گاه با پیامی فرود می آمد، نسبت به زنان سفارش می کرد و از آنان جانب‌داری می نمود و پیامبر را بدین موضوع حیاتی تذکر می داد؛ بدان پایه که جا داشت پیامبر بزرگوار پندارد که زن از چنان حقوقی برخوردار است که طلاق او جایز نیست، مگر در صورتی که خلافی از او سرزند. این نیز جانب‌داری بیش از حقوق است.

۸. معیار برتری

معیار برتری و ارزش و نزدیکی به مقام والای پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در آخرت، نیکی به زنان و همسران است. پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): «أَقْرَبُكُمْ مِنِّي مَجْلِسًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ - خَيْرُكُمْ لِأَهْلِهِ» ۱. «نزدیکترین شما به جایگاه من در روز رستخیز، کسانی‌اند که با همسرا نشان بهتر (و انسانی تر) رفتار کنند». پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): «أَحْسَنُ النَّاسِ إِيْمَانًا - الطُّفُّهُمْ بِأَهْلِهِ وَ أَنَا الطُّفُّكُمْ بِأَهْلِي» ۲. «بهترین مردم در دین باوری ... کسانی هستند که نسبت به همسرانشان مهربانتر باشند و من از همه‌ی شما نسبت به خانواده ام مهربانترم» ۱ و ۲- وسائل الشیعه ۸/۵۰۷. این روش پیامبر، معیار برتری و ارزشی اسلامی است.

۹. پاداش بزرگ

در تعالیمی دستور اکید داده شده است، و همچنین وعده‌ی پاداشهای بزرگ اخروی، به کسانی که بر اذیت و بداخلاقی و بدرفتاری زنان شکیب و رزند، و به انتقامجویی یا آزاررسانی، روی نکنند، و کانون خانواده را با طلاق از هم نپاشند. پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به روایت امام صادق (علیه السلام): «وَمَنْ صَبَرَ عَلَى خَلْقِ امْرَأَةٍ سَيِّئَةِ الْخُلُقِ وَاحْتَسَبَ فِي ذَلِكَ الْأَجْرَ اعْطَاهُ اللَّهُ ثَوَابَ الشَّاكِرِينَ» ۱. آن که بر خصلتهای زنی که بداخلاق است، شکیب آورد، به نیت پاداش الهی، خداوند ثواب شاکران را به او ببخشد». نیز امام علی (علیه السلام)، در خطبه‌ای که از برخی ناهنجاریهای رفتاری و گفتاری و پنداری برخی از زنان، سخن می گوید، بر سازش و مدارا با آنان تأکید می کند، از این کلام در پیشینه‌ی این نوشتار، یاد کردیم، در این جا فراز موردنظر را دیگر بار می آوریم: امام علی (علیه السلام): «... فَدَارُوا هُنَّ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَ أَحْسِنُوا لَهُنَّ الْمَقَالَ، لَعَلَّهُنَّ يُحْسِنَنَّ الْفِعَالَ» ۲. «با همه‌ی کزی و ناهنجاری که در رفتار برخی زنان است - به خاطر مسائل تربیتی و محیطی - ... با آنان سازگاری کنید و با ایشان گفتاری ۱- وسائل الشیعه ۷/۱۲۴. ۲- وسائل الشیعه ۷/۱۳۰. نیک داشته باشید؛ شاید که آنان (در پرتو برخوردهای درست و انسانی به خود آیند و

دگوگون شوند و) روش خویش را انسانی و نیک سازند». می‌نگرید که حتی در برابر کجرفتاران و زشت سیرتان از زنان دستور مدارا، نرمش و رفتار انسانی داده می‌شود؛ نه انتقام جویی و پرخاشگری و اعمال خشونت علیه آنان. نیز از تعلیم والای علوی روشن می‌گردد که معیارهای تربیتی و اخلاقی و برخوردهای انسانی، عامل تربیت است، و این نکته‌ای ظریف در روابط خانوادگی است که با برخورد منطقی و گفتار نیک، مردها زانشان را تربیت کنند و به اصلاح اخلاقی آنان پردازند نه با ابزار پرخاشگری و خشونت و...

۱۰. احساس هنری زنان

مردان باید احساس هنری و زیبایی شناسی زن را محترم شمارند، و احساس و سلیقه‌ی خویش را بر آنان تحمیل نکنند، یا ذوق و احساس هنری خود را در زندگی مشترک خانوادگی معیار و ملاک قرار ندهند. ثقه الاسلام کلینی (رحمت الله علیه) در کتاب کافی (باب ((آرایش و زینت «حدیثی را از امام باقر (علیه السلام) می‌آورد، درباره‌ی شیوه‌ی رفتار حضرت امام حسین (علیه السلام) با همسرشان، که بسیار آموزنده است و بیانگر همین موضوع می‌باشد. اکنون متن حدیث: ۱- کافی ۶/۴۷۶. امام باقر (علیه السلام): «دَخَلَ قَوْمٌ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، فَقَالُوا: يَا بَنَ رَسُولَ اللَّهِ نَرَى فِي مَنزِلِكَ أَشْيَاءَ نَكْرَهُهَا، وَإِذَا فِي مَنزِلِهِ بُسْطٌ وَنَمَارِقٌ. فَقَالَ (علیه السلام): إِنَّا نَتَزَوَّجُ النِّسَاءَ فَتُعْطِيهِنَّ مُهُورَهُنَّ فَيَسْتَرِينَ مَا شِئْنَنَ، لَيْسَ لَنَا مِنْهُ شَيْءٌ» ۱ «گروهی به منزل امام حسین (علیه السلام) آمدند و گفتند: فرزند پیامبر! در خانه‌ی شما چیزهایی می‌بینیم که آن را خوش نداریم؟- در منزل امام فرشها و بالشهایی دیده می‌شد- امام حسین (علیه السلام) در پاسخ فرمود: ما آنگاه که ازدواج کردیم مهریه‌ی زنان را به آنان می‌پردازیم، و ایشان با کابین خویش هر چه دوست داشتند می‌خرند، و ما در این کارها دخالت نمی‌کنیم». روشن است که طبق معیارهای مسلم اسلامی، اینگونه زندگیها و ذوق و سلیقه‌ها، اسراف و مصرفگرایی اشرافی نبوده است؛ زیرا که این حد ممنوع در شریعت است، و حد ممنوع برای کسی روا نیست. و تعبیر: «بُسْطٌ: فرشهای ساده‌ای چون پلاس و گلیم» نیز بیانگر همین حقیقت است. پس از دوری از حد ممنوع، در رفتارها و گزینشهای معقول و مشروع، معیار احساس و ذوق زنان است. آنان به هر نوع که می‌پسندند، و آن را زیبا و دوست داشتنی احساس می‌کنند، می‌توانند خانه را آرایش و تزین کنند. این نهایت احترام به فکر و اندیشه و ذوق و احساس زنان در خانواده هاست، و برآستی هرگونه تحمیل و مردمحوری را باطل می‌کند. ۱- مسند الامام الشهد ۳/ ۲۴۵. چه بسیار می‌نگریم که در این گونه مسائل که در خانواده‌ها پدید می‌آید، و کانون برخورد دو احساس و دو ذوق و هنر و زیبایی شناسی است، همواره احساس و سلیقه‌ی مردان رعایت می‌شود؛ که این معیاری غیراسلامی است. چنان که در زندگی خانوادگی امام حسین (علیه السلام) دیدیم. در مسائل تغذیه نیز باید ذائقه و سلیقه زنان و دیگر افراد خانواده رعایت شود، و مردان باید احساس و ذائقه‌ی خویش را پیرو خواسته‌های همسرانشان قرار دهند. این موضوع در تعلیم والای نبوی (صلی الله علیه و آله) آمده است: پیامبر (صلی الله علیه و آله): ((الْمُؤْمِنُ يَأْكُلُ بِشَهْوَةِ أَهْلِهِ، وَ الْمُنَافِقُ يَأْكُلُ بِشَهْوَةِ أَهْلِهِ بِشَهْوَةِ أَهْلِهِ بِشَهْوَةِ أَهْلِهِ)) ۱ «مؤمن به میل همسرش غذا می‌خورد، و منافق، همسرش را به میل او غذا می‌خورد». این ملاک و معیار شناخت مؤمنان است که از همسرانشان تبعیت عاطفی دارند و ذوق و سلیقه آنان را بر خود مقدم می‌دارند، و منافقان برعکس مؤمنان رفتار می‌کنند و همسرانشان پیرو و تسلیم خواسته‌های احساسی و عاطفی آنانند. آیا اینگونه چکادگرایی‌ها و ارج گزاریها در تفکرات زن گرایانه‌ی غربی، وجود دارد؟ و آیا با این اصالت و عمق از زنان جانبداری می‌کنند؟

۱۱. دوستی زنان و پایگاه ایمانی آن

امام صادق (علیه السلام): «العبدُ كُلُّما ازدادَ للنساءِ حُبًّا ازدادَ في الايمانِ ۱- بحارالانوار ۶۲ / ۲۹۱. فضلاً» ۱ «انسان آنگاه که زنان را بیشتر دوست داشته باشد ایمانش فزونی می یابد». نیز امام صادق (علیه السلام) در سخن دیگری محبت رهبران الهی را با محبت زنان همراه دانسته اند: «كُلُّما اشتدَّ لَنَا حُبًّا اشتدَّ للنساءِ حُبًّا». «هرچه ما را بیشتر دوست داشته باشد، زنان را نیز بیشتر دوست دارد». تردیدی نیست که با نکوهشهای فراوانی که از شهوت بارگی و اصالت دادن به امیال جنسی شده است نیز تأکید بر این که ازدواج برای هدفهای شهوانی نباشد، مقصود از این گونه احادیث روشن می گردد و محبت‌های انسانی و افزایش عواطف نسبت به زنان را ثابت می کند. نیز نزدیکی به مقام والای پیامبر (صلی الله علیه و آله) در آخرت، نیکی به زنان و همسران شمرده شده است: پیامبر (صلی الله علیه و آله): ((اقْرَبُكُمْ مِنِّي مَجْلِساً يَوْمَ الْقِيَامَةِ... خَيْرُكُمْ لِأَهْلِهِ)) ۲ «نزدیکترین شما به جایگاه من در روز رستخیز، کسانی‌اند که با همسرانشان بهتر و (انسانی تر) رفتار کنند». یاد کردیم که رشد معرفت دینی به نوع رفتار با زنان بستگی دارد و خدمت و محبت به زن زمینه اصلی این رشد و تعالی است و چنان که در ۱- وسائل الشیعه ۱۴ / ۱۱. ۲ و ۲- وسائل الشیعه ۸ / ۵۰۷. بند ۸ همین بخش بازگو کردیم پیامبر بزرگوار اسلام (علیه السلام) در اوج تعالی اخلاقی، از همه ی امت نسبت به خانواده اش مهربانتر است و این معیار و راه دین باوری و ایمان اسلامی است. ۱. تکامل دین نیز در گرو زن و ازدواج است. در تعالیم اسلامی، تکامل دین، در پرتو زندگی با زن و رابطه ی زناشویی، و پیوند همسری، ممکن دانسته شده است و ترک ارتباط زناشویی، عامل کاستی در دین و گرایشهای غیراسلامی است * یعنی گریز از جامعه و زندگی رهبانی، که زیستی ناسازگار با اسلام است. برای نمونه تنها به یک حدیث اشاره می شود: پیامبر (صلی الله علیه و آله)، به روایت امام صادق (علیه السلام): «من تزوجَ أَخْرَزَ نِصْفَ دِينِهِ.. فليتَّقِ اللَّهَ في النِّصْفِ الْآخِرِ...» ۲ «آن که ازدواج کند نیمی از دین خویش را حفظ کرده است، پس با پرهیزگاری نیمی دیگر را نگهدارد...». در این گونه تعالیم، تکامل دین در پرتو زندگی با زن و رابطه زناشویی ممکن دانسته شده، و ترک ازدواج عامل نقص و کاستی در دین و دین باوری شمرده شده است؛ و این منزلتی والا و پایگاه ارزشی بلندی برای زنان است که هیچ مکتب و قانونی به چکاد آن نمی رسد؛ زیرا که زن نقش تکامل ایمان را برعهده دارد. و ایفای این نقش به دو صورت است: ۱- در فصل ۸: بالاترین لذتها، نیز به موضوع دوستی زنان نگریستیم نه از این دیدگاه، بلکه از دیدگاه فلسفه لذت و کامجوییهای حلال در اسلام. ۲- کافی ۵/۳۲۹. ۱. یا زن نقش تکامل ایمان مرد را برعهده دارد. ۲. و یا نفس رابطه زناشویی و پیوند همسری عامل تکامل و حفظ دین و عقیده است. در هر دو صورت، ارزش زن و نقش حیاتی او در استوارسازی مبانی عقیدتی و باورهای دینی در دل و روان جوانان را روشن می سازد.

۱۲. نیمی از پاداش شهیدان

نوع کارها و تلاشهای انسانی دارای مراتب و درجاتی از ارزش است و پاداش هر کار نیز بستگی به ارزش آن دارد. بالاترین ارزشها و درجات از آن فداکاری شهیدان است، کمتر کار و عملی ارزشی برابر با نیمی از فداکاری شهید را دارد. در سخنی پیامبر (صلی الله علیه و آله) چنین منزلتی را برای کارهای زنان در خانه قرار داده است: پیامبر (صلی الله علیه و آله): ((جاء رجلٌ الى رسول الله (صلی الله علیه و آله) فقال: إن لي زوجةً إذا دخلتْ تَلَقَّتْني، و إذا خَرَجْتُ شَيَّعَتْني، و إذا زَأْتَنِي مَهْموماً قالت لي: ما يُهْمُكَ ان كُنْتَ تَهْتَمُّ لِرِزْقِكَ فَصَدَّ تَكْفُلَ لِسِكَ غَيْرُكَ، و ان كُنْتَ تَهْتَمُّ لِأَمْرِ آخِرَتِكَ فزادَكَ اللهُ هُما. فقال رسول الله (صلی الله علیه و آله): ان لله عمالاً- و هذه مِنْ عَمَلِهِ، لَهَا نِصْفُ أَجْرِ الشَّهِيدِ» ۱ «مردی نزد پیامبر آمد و گفت: همسری دارم، آن گاه که به خانه می روم، به استقبال می آید، و هر گاه بیرون می روم مرا بدرقه می کند، و آن گاه که اندوهگینم می بیند می گوید: چه چیز تو را غمگین ساخته ۱- وسائل الشیعه ۱۴/۱۷. است؟ اگر برای هزینه ی زندگی اندوهگینی، بدان؟ که رزق تو در دست غیر تو است، و اگر برای آخرت اندوه داری، خداوند بر اندوهت بیفزاید. پیامبر فرمود- خدای را کارگرانی است و همسر تو از همان کارگران است. این زن

نیمی از پاداش شهیدان را دارد». کار زن در خانه و رفتار صمیمی او با همسرش، کار برای خدا و کارگری خدا شمرده شده است و ارزش نیمی از فداکاری شهیدان را دارد و این منزلتی است فراتر از حق و حقوقهای قانونی. در این ارزیابی شتابزده و در فراخور یک رساله، به همین چند موضوع بسنده می‌کنیم و گرنه از این دست جانبداریها و ارج نهادن نسبت به مقام زن و دفاع از حقوق او در تعالیم اسلامی بسیار است در سطور پایانی نخست حدیثی از پیامبر بزرگوار (صلی الله علیه و آله) را یادآور می‌شویم:

پیامبر (صلی الله علیه و آله) به روایت امام صادق (علیه السلام): «أَتَى رَسُولُ اللَّهِ فَقِيلَ لَهُ: إِنَّ سَعْدَ بْنَ مَعَاذٍ قَدْ مَاتَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) وَقَامَ اصْحَابُهُ مَعَهُ، فَأَمَرَ بِغُسْلِ سَعْدٍ وَهُوَ قَائِمٌ عَلَى عِضَادَةِ الْبَابِ، فَلَمَّا أَنْ حُطَّ وَكُفِّنَ وَحُمِلَ عَلَى سَرِيرِهِ، تَبِعَهُ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) بِالْحِذَاءِ وَالْإِرْدَاءِ ثُمَّ كَانَ يَأْخُذُ يَمْنَهُ السَّرِيرِ مَرَّةً وَيَسْرِرَةَ السَّرِيرِ مَرَّةً، حَتَّى انْتَهَى بِهِ إِلَى الْقَبْرِ، فَنَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) حَتَّى لَحِدَهُ وَسَوَى اللَّبَنِ عَلَيْهِ، وَجَعَلَ يَقُولُ: نَاوِلُونِي حَجْرًا، نَاوِلُونِي تُرَابًا رَطْبًا، يَسُدُّ بِهِ مَا بَيْنَ اللَّبَنِ، فَلَمَّا فَرِغَ وَحُتَّ التُّرَابُ عَلَيْهِ وَسَوَى قَبْرِهِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله): إِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّهُ سَيَبْلِي وَيَصِلُ الْبَلَى إِلَيْهِ، وَلَكِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ عَبْدًا إِذَا عَمِلَ عَمَلًا أَحْكَمَهُ، فَلَمَّا أَنْ سَوَى التُّرْبَةَ عَلَيْهِ عَلَيْهِ قَالَتْ أُمُّ سَعْدٍ: يَا سَعْدُ هَيْئًا لَكَ الْجَنَّةُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله): يَا أُمَّ سَعْدٍ مَهْ، لَا تَجْزِمِي عَلَى رَبِّكَ، فَإِنَّ سَعْدًا قَدْ أَصَابَتْهُ ضَمَّةٌ. قَالَ فَرَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) وَرَجَعَ النَّاسُ، فَقَالُوا لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ رَأَيْنَاكَ صَنَعْتَ عَلَى سَعْدٍ مَا لَمْ تَصْنَعْهُ عَلَى أَحَدٍ، إِنَّكَ تَبَعْتَ جَنَازَتَهُ بِالْإِرْدَاءِ وَالْحِذَاءِ.. أَمَرْتُ بِغُسْلِهِ وَصَلَّيْتُ عَلَى جَنَازَتِهِ وَلَحَدَّتُهُ فِي قَبْرِهِ. ثُمَّ قُلْتُ: إِنَّ سَعْدًا قَدْ أَصَابَتْهُ ضَمَّةٌ... فَقَالَ (صلی الله علیه و آله): نَعَمْ إِنَّهُ كَانَ فِي خُلُقِهِ مَعَ أَهْلِهِ سُوءٌ». ۱ «به پیامبر خبر دادند که سعد بن معاذ درگذشت. (با شنیدن این خبر) پیامبر بپاخواست و اصحاب نیز برخاستند (و به خانه ی سعد رفتند). پیامبر به چارچوب در خانه تکیه داده بود، و دستور داد که او را غسل دهند. چون او را خنوط زدند و کفن کردند و بر تابوت نهادند، پیامبر در پی جنازه روان گشت، با پای برهنه و بدون عبا. و (در تشییع) گاه از راست جنازه می گرفت و گاه از چپ، تا جنازه به محل گور رسید. پیامبر نزدیک قبر آمد، و (خود) او را در گور نهاد، و خشت بر آن چید و (در هنگام ساختن گور) پیاپی می گفت: سنگ بدهید، گل بدهید و با گلهای (که در میان آجرها می نهاد) آنها را محکم می کرد. چون (کار ساختن گور) پایان یافت، و خاک بر آن پاشید و قبر را هموار ساخت پیامبر فرمود: می دانم که این گور فرسوده می گردد و فرو می پاشد؛ لیکن خداوند بنده ای را دوست دارد که چون کاری انجام دهد، آن را درست و استوار به انجام رساند... در این هنگام مادر سعد گفت: سعد! بهشت گوارایت باد. پیامبر گفت: ۱- بحار الانوار ۶/ ۲۲۰، به نقل از علل الشرائع وامالی شیخ طوسی. مادر سعد ساکت باش، چنین بر پروردگار خود قطعی مگیر؛ زیرا که گور سعد را بفشرد... سپس پیامبر بازگشت و مردمان نیز بازگشتند، و (در راه بازگشت) به پیامبر گفتند: یا رسول الله نگریم که با سعد رفتاری کردی که با هیچ کس چنین نکردی او را تشییع کردی در حالی که پا برهنه بودی و عبا بر دوش نداشتی، به غسل او فرمان دادی و بر جنازه اش نماز گزاردی و او را در گور نهادی! سپس فرمودی که قبر او را بفشرد؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: آری (چنین است که گفتیم): زیرا که سعد با خانواده اش بداخلاق بود.»

تردید نیست که سعد با این همه بزرگداشت و احترام پیامبر نسبت به او، انسانی خلافکار، نافرمان، ظالم و قانون شکن نبوده و حق و حقوق واجب زن را نادیده نمی گرفته است. اگر چنین بود بیگمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) با او چنین رفتاری نمی کرد و حتی کمتر از این حد نیز او را پاس نمی داشت. پس این همه احترام و بزرگداشت برای این است که او مسلمانی درستکار بوده است و حق و حقوق افراد و خانواده و جامعه را کاملاً رعایت می کرده است. این موضوع هیچ گونه تردیدی ندارد. در این سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) موضوعی برتر و بالاتر از حق و حقوق زن و شوهری مطرح است و آن رعایت ارزشهای اخلاقی درباره زن است، و چون اخلاق داخلی سعد بدان سان که باید نبوده است و با همسر و در خانواده خوشرویی و چهره ای گشاده نداشته است، دچار فشار قبر می گردد. این ملاکها و معیارها با این همه ظرافت و عظمت و اصالت، در هیچ مکتبی نسبت به زن ارائه نشده است. در پایان مناسب است سخنی والا و ارزشمند از شیخ صدوق (رحمت الله علیه)، حدیث شناس بزرگ را بازگو کنیم؛ کسی که گستره

ی دانش و ژرفایی درک و دریافت اسلامی او بر هیچ اندیشمندی پوشیده نیست، نیز نزدیکی او به دوران امامان (علیهم السّلام) به گفته اش اعتبار افزونتری می بخشد. شیخ صدوق در تبیین و تشریح معیارها و ضوابط در مذهب شیعه، مسائلی را می شمارد، از آن جمله می گوید: (... و مِنْ شَرَايِطِ الْاِمَامِيَّةِ... الْيَقِيْنُ... و اَدَاءُ الْاِمَانَةِ اِلَى الْبِرِّ وَالْفَاغْرِ... و الْاِحْسَانُ اِلَى النِّسَاءِ...). «از ویژگیها و شرایط شیعه بودن، یقین در دین باوری... امانتداری نسبت به بدان و نیکان... و احسان و نیکی نسبت به زنان است». آنان که مدعی تشیع و گرایش به مبانی عقیدتی شیعه اند، باید اینچنین باشند و با زنان روابطی بدین گونه ها داشته باشند. ۱- بحارالانوار ۴۰۵/۱۰.

معرفی کتاب

۱- حقوق بیماران

تالیف دکتر آندرولا الفتریو، مترجم: آقای مهدی تبریزی این کتاب به کوشش بنیاد امور بیماریهای خاص چاپ شده است، مروری جامع بر حقوق بیماران دارد که بر اساس فعالیتهای سازمان مطرح بین المللی در حوزه بهداشت و سلامت به ویژه بهداشت جهانی نگاشته شده است. نویسنده آگاهی‌های ارزنده‌ای درباره حقوق بیماران در سراسر جهان به خواننده می‌دهد که شامل سطح آگاهی مردم، قوانین حاکم بر حقوق بیماران و میزان اجرای قوانین است.

۲- آیین دادرسی مدنی

تالیف آقای دکتر بهرام بهرامی عضو هیات علمی دانشگاه و قاضی محترم دیوان عالی کشور این مجموعه ارزنده که به چاپ نهم رسیده است و به کوشش انتشارات منتشر شده است مورد نیاز قضات و کلاسی دادگستری و دانشجویان حقوق می‌باشد از دکتر بهرام بهرامی تاکنون بیش از ۲۰ جلد کتاب حقوقی چاپ شده است از جمله و کالت در حقوق ایران، مصر و فرانسه. مصوبات مجمع تشخیص مصلحت نظام. اجرای احکام کیفری- جدول دیات- عقد اجاره و... دکتر بهرامی از قضات فهیم و خادم دستگاه قضایی است و دارای قلمی شیوا می‌باشد. علاقه مندان برای تهیه کتاب آیین دادرسی مدنی می‌توانند به انتشارات واقع در خیابان ۱۲ فروردین نبش خیابان شهید نظری شماره ۳۸ تلفن ۶۴۱۴۲۵۵ مراجعه فرمایند.

۳- پیام آموزش

نشریه تخصصی، آموزشی و حقوقی صاحب امتیاز پیام آموزش معاونت آموزش قوه قضائیه و مدیرمسئول و سردبیر آن آقای محمد مصدق است. این نشریه با انتشار خود خدمات ارزشمندی به جامعه حقوقی کشور نموده است و حاوی مقالات ارزنده علمی و کاربردی است و تاکنون در حدود نزدیک به ۳۰ شماره از آن چاپ شده است تلفن و دورنویس مجله پیام آموزش ۸۸۹۱۹۴۶۲ است.

۴- کتاب کیفرشناسی

تالیف آقای دکتر جاوید صلاحی، عضو هیات علمی دانشگاههای خراسان نشر میزان- چاپ اول بهار ۱۳۸۶ این کتاب شامل ۳۶۸ صفحه می‌باشد و در مورد کلیات کیفرشناسی- اهداف سنتی مجازاتها- هدف اربابی و اصلاحی مجازاتها- اهداف و ویژگیهای کیفر در اسلام- پیشگیری از جرم- انواع اقدامات تامینی- تشکیل پرونده شخصیت برای مجرمان و دهها موضوع جالب دیگر بحث کرده است. دکتر جاوید صلاحی متولد ۱۳۱۶ خورشیدی در شهرستان گرگان است در سال ۱۳۴۰ لیسانس قضایی از دانشگاه تهران

دریافت کرد و دوره فوق لیسانس و دکترای حقوق جزا را به مدت ۵ سال در دانشگاه معتبر طی کرد. در سال ۱۳۵۸ مجدداً به فرانسه عزیمت کرد و پس از ۵ سال دکترای علوم کیفری، گرایش جرم‌شناسی را در دانشگاه با درجه ممتاز طی کرد. کتاب بزهکاری اطفال و نوجوانان از دیگر آثار ایشان در ۲ جلد است از ایشان مقالات متعدد حقوقی و اجتماعی در نشریات چاپ شده است.

۵- حقوق جزا مسئولیت کیفری

موضوع: حقوقی - فقه و احکام - دانشگاهی نویسنده: محمد صالح ولیدی ناشر: امیرکبیر نوبت چاپ: سوم تعداد صفحات: ۱۸۸ صفحه تیراژ: ۱۵۰۰ نسخه قطع: رقعی قیمت: ۱۰۰۰۰ ریال در کتاب فوق ابتدا مفاهیم لغوی و کلی و مختصات قرآنی مسئولیت و جنبه‌های اخلاقی اجتماعی و مفهوم مسئولیت کیفری و تفاوت‌های آن با مسئولیت مدنی توضیح داده شده است. در قسمت بعدی کتاب مطالبی در رابطه با مبانی مسئولیت کیفری که در آن تعریف مبانی و نظریات طرفداران مکاتب مختلف حقوق جزا، همچون مکتب کلاسیک، نئو کلاسیک، تحقیقی و ... می‌باشد به رشته تحریر در آمده است. همچنین در پایان این اثر به علل عدم مسئولیت کیفری و مسئولیت کیفری ناشی از عمل دیگری و مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی و ... نیز اشاره ای گردیده است.

۶- حقوق جزای اختصاصی جرایم علیه عفت و اخلاق عمومی

موضوع: حقوقی - دانشگاهی نویسنده: محمد صالح ولیدی ناشر: امیرکبیر نوبت چاپ: سوم تعداد صفحات: ۴۱۲ صفحه تیراژ: ۱۵۰۰ نسخه قطع: وزیری قیمت: ۴۲۰۰۰ ریال اثر درباره بررسی قوانین جرایم اجتماعی در زمینه اخلاق عمومی است. نویسنده که استاد و مدرس دانشگاه درباره حقوق اختصاصی و عمومی است در این کتاب با استناد به قوانین عمومی موضوعی کشور و شرح مقدس اسلام و جرایم رویداده به نقد و بررسی و تشریح موضوع پرداخته است.

۷- حقوق جزای اختصاصی

موضوع: حقوقی - فقه و احکام - دانشگاهی نویسنده: محمد صالح ولیدی ناشر: امیرکبیر نوبت چاپ: نهم تعداد صفحات: ۱۳۱۲ صفحه تیراژ: ۱۵۰۰ نسخه قطع: وزیری قیمت: ۱۲۲۰۰۰ ریال کتابهای فوق کوششی است مقدماتی در جهت بررسی و تبیین احکام برخی از جرایم در قوانین مدون جمهوری اسلامی، بر اساس برنامه مصوب ستاد انقلاب فرهنگی، تحت عنوان حقوق جزای اختصاصی، این اثر برای تدریس در دوره کارشناسی رشته حقوق قضایی فراهم شده است.

۸- اعترافات یک نت ورکر

موضوع: اطلاعات عمومی - حقوقی نویسنده: فرشید رابطیان ناشر: نسل نواندیش نوبت چاپ: اول تعداد صفحات: ۳۰۴ صفحه تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه قطع: رقعی قیمت: ۵۶۰۰۰ ریال اعترافات یک نت ورکر قوانین بین‌المللی شرکت‌های چند سطحی و پیامدهای مخرب فعالیت این شرکت‌ها در دنیا و ایران نقد و بررسی فعالیت شرکت‌های هرمی قوانین بین‌المللی شرکت‌های چند سطحی و پیامدهای مخرب فعالیت این شرکت‌ها در دنیا و ایران. کتابی در نقد و بررسی فعالیت شرکت‌های هرمی. آیا از تاریخچه‌ی نت ورک مارکتینگ اطلاعات دارید؟ آیا نت ورک مارکتینگ در اروپا و امریکا آزاد است؟ آیا از تاریخ فعالیت این شرکت‌ها در دنیا اطلاعات دارید؟ گلد کوئست از کجا آمده است؟ آیا QI همان گلد کوئست است؟ آیا فعالیت گلد کوئست در چهارچوب قوانین بین‌المللی است؟ آیا با ترندهای جدید کسانی که در این شرکت‌ها فعالیت می‌کنند آشنا هستید؟ ... و صدها سوال دیگر را

در این کتاب بخوانید.

۹- خانواده از رؤیای عشق تا واقعیت قانون

موضوع: حقوقی - خانواده نویسنده: مهدی قرائتی ناشر: پرتو خورشید نوبت چاپ: اول تعداد صفحات: ۴۰۸ صفحه تیراژ: ۱۵۰۰ نسخه قطع: وزیری قیمت: ۵۵۰۰۰ ریال خانواده از رؤیای عشق تا واقعیت قانون فرهنگ به مثابه محور معنوی ساختار اجتماعی و بافت خانوادگی در صورتی منطبق با ظرفیت های اخلاقی دینی و سنتی در یک محیط باشد و از طرفی قابلیت سازگاری و انعطاف با تحولات مادی را پیدا کند.

۱۰- حقوق والدین و فرزندان

موضوع: حقوقی - خانواده - اجتماعی نویسنده: احمد صادقی اردستانی ناشر: امام عصر نوبت چاپ: اول تعداد صفحات: ۲۳۸ صفحه تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه قطع: رقعی قیمت: ۲۵۰۰۰ ریال رعایت حقوق والدین و فرزندان وظیفه اجتناب ناپذیری است که علاوه بر قضاوت وجدان و فطرت انسانی ادیان الهی و به خصوص آیین مقدس اسلام بر آن تاکید فراوان دارند. کتاب حقوق والدین و فرزندان بر اساس آیات قرآن و بیانات پیشوایان اسلام وظایف مهم حقوقی که نیازها و ضرورت های زندگی انسانی اجتماعی است را در فصل های زیر به بررسی گذاشته است. برای فرزند دار شدن آداب ولادت نامگذاری فرزندان شیر دادن کودک تربیت فرزندان در برابر پدر در برابر مادر در برابر والدین دختر داری تامین آسایش خانواده عصیان و عاق والدین پدران روحانی صله ارحام و رابطه خویشاوندی

۱۱- تعلیق در قراردادها

موضوع: فقه و احکام - حقوقی نویسنده: سید عسکری حسینی مقدم ناشر: بوستان کتاب نوبت چاپ: اول تعداد صفحات: ۳۱۸ صفحه تیراژ: ۱۵۰۰ نسخه قطع: وزیری قیمت: ۵۸۰۰۰ ریال این کتاب با استناد به منابع حقوقی و فقهی اسلام، به تبیین احکام مربوط به قراردادها می پردازد. تعلیق در اصطلاح فقهی و حقوقی به معنای تحقق عقد، وابسته و به شرط تحقق، وصف یا امر دیگری است. این موضوع یکی از مسائل جدی در فقه و حقوق است و فقیهان و اصولیان از جنبه های مختلفی به آن نگریسته اند که در این اثر به برخی از دیدگاه های آنها اشاره می شود. اثر حاضر با پژوهشی همه جانبه، موضوع مذکور را در دو بخش همراه با فصل های متعدد بررسی می کند. بخش اول این نوشتار به بیان مفاهیم، ماهیت و اعتبار تعلیق و تنجیز اختصاص دارد و نویسنده در بخش دوم اثر خود، اقسام حکم، ادله بطلان و جواز تعلیق در عقود و ایقاعات را عنوان کرده است.

۱۲- اهداف و مبانی مجازات

موضوع: فقه و احکام - حقوقی نویسنده: حسین ابراهیم پورلیالستانی ناشر: بوستان کتاب نوبت چاپ: اول تعداد صفحات: ۲۴۴ صفحه تیراژ: ۱۵۰۰ نسخه قطع: رقعی قیمت: ۴۲۰۰۰ ریال این کتاب پژوهشی درباره ماهیت مجازات و چگونگی اجرای آن یعنی راه ها، چاره اندیشی ها و سنجش میزان دستیابی به موفقیت ها در این حوزه است. نویسنده این اثر، کاوش درباره چرایی مجازات را در دو حوزه «زیرساخت ها» و «دستاوردها و پیام ها» بررسی کرده که رویکرد نخست به «مبانی» اختصاص دارد و در رویکرد دوم از مبحث «اهداف» استفاده شده است. نوشتار حاضر، هریک از این دو قلمرو را در آینه اسلام و مکاتب کفیری حقوق جزا ارزیابی می کند. این اثر دارای چهار فصل «کلیات»، «مبانی مجازات در مکاتب کفیری»، «اسلام و مبانی مجازات» و «اهداف مجازات» است. در

فصل اول، نویسنده توضیحاتی درباره مبنا، هدف و پیشینه مجازات می‌دهد و بررسی مبانی مجازات در مکاتب کلاسیک، نئوکلاسیک، تحقیقی و دفاع اجتماعی نوین، موضوعات در فصل دوم عنوان شده‌اند. فصل بعدی، مبانی پدیده مجازات در اسلام را از دو دیدگاه «باورهای دینی» و «مجازات‌های شرعی» بررسی کرده و در بخش مجازات‌های شرعی به مسائلی چون کیفرهای ستاننده، حیات و کیفرهای بدنی پرداخته شده است. فصل آخر نیز به بحث‌هایی درباره اهداف مجازات توجه دارد. نویسنده این اثر از منابعی چون الاجرام، دفاع اجتماعی، رساله جرائم و مجازات‌ها، تاریخ اندیشه‌های کیفری، وسائل الشیعه و اصول کافی بهره گرفته است.

۱۳- مالکیت خصوصی در اسلام

موضوع: فقه و احکام - حقوقی نویسنده: آیت الله محمد علی گرامی ناشر: مشهور نوبت چاپ: دوم تعداد صفحات: ۳۲۸ صفحه تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه قطع: رقعی قیمت: ۶۰۰۰۰ ریال

۱۴- مجموعه قوانین و مقررات وصیت ارث و امور حسبی

موضوع: فقه و احکام - حقوقی نویسنده: بهرام تاجانی ناشر: لاهیجی نوبت چاپ: سوم تعداد صفحات: ۱۹۲ صفحه تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه قطع: رقعی قیمت: ۴۰۰۰۰ ریال

۱۵- مجموعه مقالات فقهی و حقوقی

موضوع: فقه و احکام - حقوقی نویسنده: دکتر حبیب الله طاهری ناشر: زائر نوبت چاپ: دوم تعداد صفحات: ۲۸۵ صفحه تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه قطع: وزیری قیمت: ۶۰۰۰۰ ریال

۱۶- حق الناس

موضوع: حقوقی - اجتماعی - مذهبی نویسنده: علی محمد حیدری نراقی ناشر: مهدی نراقی نوبت چاپ: دوم تعداد صفحات: ۳۵۸ صفحه تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه قطع: رقعی قیمت: ۴۵۰۰۰ ریال مقدمه بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين، ثم الصلاة والسلام على سيدنا محمد وعلى آله الطيبين الطاهرين واللعن الدائم على أعدائهم أجمعين. مسأله «حق و حقوق» به معنای وسیع کلمه، از جمله مسائل بسیار مهم و قابل توجهی است که همواره در طول تاریخ حیات بشری و جوامع انسانی به طور مرتب و پیوسته و با حساسیت قابل تحسین، آن را مورد عنایت خویش قرار داده‌اند. در شریعت مقدس اسلام که خاتم و اکمل ادیان الهی می‌باشد به مسأله حقوق توجه خاصی شده است. که اهمیت و نقش آن در تکامل و هدایت فرد و جامعه بر کسی پوشیده نیست و نظر به اینکه در میان حقوق به حق الناس اهتمام ویژه‌ای داده شده، از این رو بر آن شدم تا پیرامون «حق الناس» مطالبی را جمع‌آوری و به صورت مکتوب در اختیار علاقه‌مندان قرار دهم؛ چرا که پیشوای عظیم الشأن اسلام پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در سخنی به بلندای تاریخ درباره حق الناس فرمود: «كُلُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ حَرَامٌ دَمُهُ وَ مَالُهُ وَ عِرْضُهُ». «بر هر مسلمانی خون، مال و آبروی مسلمان دیگر حرام است». مجموعه‌ای که اینک تقدیم حضور می‌گردد در سه بخش بدین ترتیب تهیه و تنظیم گردیده است. بخش اول: حق الناس در امور نفسی «اعضاء و جوارح». بخش دوم: حق الناس در امور مالی و اقتصادی. بخش سوم: حق الناس در امور عرضی و آبرویی. ضمناً ثواب این اثر را به روح بلند و با عظمت والدین بزرگوار مولا- امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) و سردار شجاع و حق شناس بنی هاشم حضرت علی اکبر (علیه السلام) تقدیم نموده و همگان را به پیروی، توسل و توجه به

اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) سفارش و توصیه می‌نمایم. ضمن آرزوی توفیق بیش از پیش از خداوند متعال، در مورد سهو و اشتباه از خوانندگان محترم پوزش طلبیده و راهنمایی‌های لازم را درخواست می‌نمایم. و ما توفیقی إلا بالله. علیه توکلت و إليه أُنیب، حسبنا الله و نعم الوکیل، نعم المولی و نعم النصیر.

۱۷- مسائل زنان / پرسشگری و شبهه‌شناسی

موضوع: زنان - حقوقی - فقه و احکام نویسنده: سید ضیاء مرتضوی ناشر: میثم تمار نوبت چاپ: دوم تعداد صفحات: ۱۴۴ صفحه تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه قطع: رقعی قیمت: ۱۷۰۰۰ ریال تخفیف: ۱۰٪ قابل پرداخت: ۱۵۳۰۰ ریال چکیده: در این کتاب نخست، ده نکته به عنوان درآمدی بر پرسش‌گری، شبهه‌شناسی و آسیب‌شناسی زنان ذکر شده است. سپس درباره‌ی موضوع زن و خانواده و یکصد نمونه در هفت محور کلیات، فرهنگ و تاریخ، حقوق زنان، خانواده و ازدواج، آزادی روابط زن و مرد، حجاب و پاکدامنی، فیلم و هنر مطرح گردیده است. بخش پایانی نیز نقدی کلی و عمومی درباره‌ی نظریات و شبهه‌های یاد شده است. یکی از معروف‌ترین موضوعاتی که بیش از یک قرن است دستمایه دشمنان و ناآگاهان برای متهم ساختن اسلام و شریعت اسلامی شده، در نتیجه پرسش‌های زیادی را درون و بیرون جامعه اسلامی پدید آورده، موضوع زن و خانواده در احکام و آموزه‌های اسلام و جامعه اسلامی است. این امر از دوره‌ای آغاز شد یا گسترش یافت که جنبش دفاع از شخصیت و حقوق زن در اروپا شکل گرفت و موج آن، دیگر سرزمین‌ها از جمله کشورهای اسلامی را در بر گرفت و تحت تأثیر خود قرار داد. مروری گذرا بر تاریخ کشورها و جوامع اروپایی نشان می‌دهد که آنچه خاستگاه اصلی این جنبش بود و لاقبل موجب گسترش و شتاب آن شد رفتار و نگاهی بود که این جوامع نسبت به زن داشتند و او را از بسیاری حقوق انسانی و اجتماعی محروم می‌دانستند. از این رو می‌توان حرکت اصلاح طلبانه زنان را واکنش و بازتاب رفتار با بانوان برشمرد، همان گونه که دین‌گریزی و دین‌ستیزی همین جوامع را (که در ظاهر، رنسانس اروپا و دهه‌های پس از آن به ارمغان آورد) ناشی از رفتار ارباب کلیسا و متولیان دینداری در قرون میانی دانست. به عبارت دیگر کسانی از چند دهه گذشته به این سو خود را پرچمدار دفاع از شخصیت و حقوق و آزادی زنان می‌شمارند و بیش از همه انگشت اتهام را متوجه جهان اسلام و احکام آن می‌کنند که پیشینه نه چندان زیاد آنان (که حتی به یک قرن نمی‌رسد) مایه شرمساری آنها است؛ هم از این رو که چرا چنین نگاه و رفتاری به زن داشته‌اند، هم از این جهت که با آن پیشینه چگونه خود را پیشگام جنبش حمایت از زنان و حقوق آنان می‌شمارند، تازه جوامع اسلامی را با آن سابقه روشن، متهم به پایمال کردن حقوق زن می‌کنند؟! البته انصاف آن است که برخی رفتارها در جوامع اسلامی و گاه برخی دیدگاهها توانسته به این اتهامات و داوری‌های نادرست دامن بزنند. از این رو نمی‌توان از هر آنچه گفته یا عمل شده، دفاع کرد. باید انتقاد و نقد را در ارزیابی سلوک جوامع دینی و برخی دیدگاههای گذشته و حال نیز داشت. هر چند به روشنی پیداست که بخشی از نگاهها و رفتارهای نادرست که گاه به نام دین و شریعت صورت می‌گیرد، بازتاب حرکت‌های تند و نادرستی است که خیزش آن در جوامع اسلامی، دلسوزان و هواداران شریعت و ارزش‌های دینی را نگران ساخته و به واکنش و داشته‌است. اینکه چرا و چگونه و بر اساس کدام مبانی و پیش‌فرض‌ها، دیری است انتقادات و خرده‌گیری‌های زیادی توسط مراکز و افراد به نظام حقوقی و ارزشی اسلام و مسلمانان صورت گرفته و انگیزه آنان چه بوده، موضوعی درخور توجه و بررسی است که باید در جای خود مورد کنکاش قرار گیرد، اما اینکه ماهیت این اشکالات چیست و چه مقدار آن به عملکرد جوامع دینی برمی‌گردد، یا چه مقدار به برداشت‌ها و دیدگاههای موجود، نیز کدام یک به اساس دین و ارزش‌های قطعی آن، یا چاره چیست و چه باید گفت و چه می‌بایست کرد، موضوعی است که می‌تواند و باید مورد توجه و اهتمام قرار گیرد؛ جدای از اینکه اشکال از سوی کیست و با چه انگیزه‌ای است. اینک دهها سال است که از یک سو آگاهان و دانشمندان اسلامی با بهره‌گیری از رسانه‌های گروهی و فضاها تبلیغی به طرح و بررسی این گونه

پرسش‌ها و شبهه‌ها و خرده‌گیری‌ها پرداخته‌اند، از سوی دیگر مصلحان دینی و دست‌اندرکاران مدیریت‌های فرهنگی، حقوقی و اجتماعی تلاش کرده‌اند کاستی‌های موجود در جوامع اسلامی را کاهش داده و برای بهبود جایگاه وضع‌زن و خانواده چاره‌اندیشی کنند؛ هم در سطح قانونگذاری و بهینه‌سازی نظام‌های حقوقی و هم در سطح فرهنگ‌سازی و مبارزه با نگاه‌ها و برداشت‌های نادرست و باورها و فرهنگ‌های غلط. بخشی از این مهم، دستاورد بازخوانی منابع و بازنگری در برداشت‌ها و دستاوردهای علمی - پژوهشی پیشینیان بوده است. معلوم است بازخوانی‌ها و بازنگری‌ها به ویژه اگر خارج از چارچوب موازین پذیرفته شده باشد و به شکل بی‌ضابطه و همراه با آمیزه‌ای از نبود یا کمبود پای‌بندی به مبادی شرع و ارزش‌های دینی صورت گرفته باشد، بدون واکنش و پاسخ نخواهد ماند. از این رو دست‌کم در صد سال گذشته یکی از موضوعات پردامنه در محافل و مراکز علمی دینی (که همواره نگاه‌های گوناگون و ناهمگون را به سوی خود دوخته و آثار قلمی بسیاری را بر جای گذاشته) مسئله‌زن و حقوق خانواده می‌باشد؛ چه آنان که زبان به ارزیابی و نقد دیدگاه‌های موجود و حتی متون دینی گشوده‌اند، و چه کسانی که به ردّ شبهات و پاسخ به پرسش‌ها و دفاع از شریعت و احکام موجود پرداخته‌اند. آن همه کتاب و مقاله منتشر شده و سخنان بسیاری که گفته شده، نیز مواضع اتخاذ شده و برخوردهای علمی صورت گرفته که هنوز ادامه دارد، نشان از گستردگی موضوع، جدّیت و حساسیتی است که طرف‌های قضیه دارند. از این رو نباید آن را موضوعی کهنه و خاتمه‌یافته یا کمرنگ و یا محدود به یک یا چند کشور و جامعه شمرد. آنچه بر شدت و گستره و اهمیت چالش می‌افزاید این امر روشن است که موضوع زن و خانواده و مباحث پیرامونی آن، موضوعی ذهنی و به تعبیری، کتابخانه‌ای و یا محدود به یک منطقه یا قشر نیست بلکه موضوعی جاری در همه عرصه‌های زندگی و جامعه می‌باشد، چنان که تفاوت نگاه، هر چند جزئی باشد تأثیر مستقیمی بر خانه و جامعه می‌گذارد. آنچه در این فرصت محدود مورد نظر است، نه پرداختن به هر آنچه در این زمینه گفته شده و نه گزارش همه پرسش‌ها و شبهات و نقدهاست، نیز نه پاسخ تفصیلی به برخی شبهه‌ها، یا انتقاد از مقطع تاریخی خاص که چرا فرصت بروز و گسترش شبهه افکنی به وجود آمده است. هدف ارائه تصویری اجمالی و مستند از تازه‌ترین شبهه‌ها و پرسش‌هاست که درون جامعه اسلامی ما، در مقطع زمانی پنج سال اخیر، در سطح مطبوعات مطرح شده و بیشتر از سوی کسانی ابراز شده که در متن جامعه و در کنار ارگان‌های تبلیغی رشد یافته‌اند، ولی معلوم است گاه آگاهی لازم به موازین بدیهی فقه و شریعت ندارند، یا پای‌بندی به آن را لازم نمی‌دانند. این مرور گذرا، هم می‌تواند ما را به ذهنیت موجود بخشی از افراد - که دست‌کم در لایه‌هایی از جامعه به فرهیختگی شناخته می‌شوند - آشنا کند و هم بیش از گذشته به چاره‌جویی کلی و منطقی بکشانند، نیز به صورت موردی و تفصیلی به وظیفه هدایتگری و پاسخگویی و دفاع عالمانه از احکام دین به ویژه اگر از مسلمات و قطعیات باشد، وادارد. روشن است نه پرسش‌ها و شبهه‌ها منحصر در این چالش‌ها است و نه بسیاری از آنها نوپیدا است، چنانکه زائیده یک فضای سیاسی یا فرهنگی خاص نمی‌باشد. پیش از بازگویی متن خرده‌گیری‌ها و شبهه‌ها و پرسش‌ها و نظریات، لازم است در باره اصل موضوع پرسشگری، پاسخگویی، شبهه‌شناسی و آسیب‌شناسی، نکاتی مورد توجه قرار گیرد. پس از طرح اشکالات و شبهات نیز پاره‌ای نکات در ارزیابی و پاسخ اجمالی آنها ارائه خواهد شد. از این رو کتاب در سه بخش سامان می‌یابد: (أ) نکات کلی در باب شبهه‌شناسی (مسائل زنان؛ ب) گزیده‌ای از شبهه‌ها و پرسش‌ها و نظریه‌های موجود؛ (ج) ارزیابی و پاسخگویی گذرا به گزیده‌یادشده.

۱۸- حقوق زنان در ایران

موضوع: زنان - حقوقی - تاریخ ایران نویسنده: مهدی قرائتی ناشر: پرتو خورشید نوبت چاپ: دوم تعداد صفحات: ۲۷۲ صفحه تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه قطع: رقعی قیمت: ۱۸۰۰۰ ریال تخفیف: ۱۰٪ قابل پرداخت: ۱۶۲۰۰ ریال چکیده: در کتاب حاضر سعی شده روند رسیدگی به حقوق مدنی زنان و چگونگی احقاق حق آنان بررسی شود. بخش نخست کتاب مشتمل بر مواردی است که در

قانون مدنی به حقوق زنان اختصاص دارد. در بخش دوم از مجموعه‌ی قانون مجازات اسلامی آنچه که مربوط به زنان بوده و با حقوق آنان ارتباط پیدا می‌کرده بیان گردیده است. بخش سوم به تعاملات فرهنگی و اجتماعی زنان در قانون اساسی اشاره شده است. در بخش چهارم قوانین و مقرراتی که شامل امور استخدامی و کارگری است مطرح شده و بخش پنجم شامل مجموعه‌ی قوانین و مقررات بین‌المللی نیز بررسی این قوانین و مقررات است که به منظور حمایت از حقوق زنان تدوین و تصویب شده و کشور ایران نیز برخی از این معاهدات را امضا نموده است. آفرینش انسان همراه با زندگی جمعی آغاز شده است، از این رو، از همان ابتدا، مشکلات رفتاری در بین انسانها پدیدار گشته و برای رسیدن به خواسته‌هایشان، به نوعی حقوق طبیعی یکدیگر را تضییع می‌کرده‌اند. در این میان، به رغم آنکه زنان نیمی از اجتماع بشری به شمار آمده و نقش عمده‌ای در تکوین فرهنگ و تمدن بشری ایفا نموده‌اند، از موقعیت و منزلت اجتماعی برخوردار نبوده‌اند و این بیاعتنایی به ابتداییترین حقوق زنان، تقریباً در تمام نقاط جهان وجود داشته است. در قرن هفتم میلادی، پس از آنکه آخرین فرستاده‌ی الهی در شبه جزیره‌ی عربستان مبعوث به رسالت شد؛ شرعیتهای جهان شمول برای همه‌ی انسانها، و همه‌ی زمانها به ارمغان آورد، شریعتی که کرامت و عزت انسانها را حرمت مینهاد و به شخصیت اجتماعی زنان احترام گذاشته و حقوق آنان را از هر جهت مورد توجه قرار میداد. قرآن کریم در مقام تجلیل و تمجید از زنان با فضیلت همچون، آسیه، مریم، هاجر، و ... برآمد و صراحتاً تبعیض جنسیتی را که تا دیروز مورد نظر جامعه‌ی جاهلی بود و به همین دلیل دختران را زنده به گور میکردند به چالش گرفت، و با اینکه زن بودن زن، و مرد بودن مرد را از نظر دور نداشت، ملاک و معیار را تقوا و قرب الهی میدانست. نبی اکرم اسلام (ص) در دوران رسالت الهی خویش همواره از حقوق زنان جامعه دفاع نمود، به گونه‌ای که این روند، تا واپسین لحظات عمر پر برکت آن حضرت ادامه داشت و یکی از سفارشات مهم آن شخصیت بیدلیل توصیه به رعایت حقوق زنان بود. بعد از رحلت پیامبر (ع) پس از یک دوره فترت، در همان نیمه نخست قرن اول هجری و در زمانی که علی (ع) عهده‌دار امر زعامت و رهبری مسلمانان شد، بدون هیچ گونه تبعیض قومی، نژادی، یا جنسیتی، آن حضرت همچون پیامبر خاتم، بزرگترین حامی و مدافع حقوق زنان در جامعه عصر خویش بود. متأسفانه پس از آن، این نگرش و دیدگاه نسبت به زنان استمرار پیدا نکرد و روز به روز شاهد پایمال شدن و تضییع حقوق آنان در جوامع مختلف هستیم. بدون شک عوامل مختلفی در وقوع این پدیده نقش داشته‌اند که این گفتار در پی تبیین آن نیست، ولی چنانچه جامعه امروز بخواهد در صدد رفع این معضلات برآید، بایستی بر طبق بینش و دیدگاه و نظریات دین مبین اسلام اقدام کند، زیرا همانگونه که در آموزه‌های دینی آمده، گرچه زن و مرد از نظر شخصیت انسانی از سرشت واحدی خلق شده‌اند، ولی با یکدیگر برابر نیستند و هر یک مسئولیت و وظیفه خاصی را مطابق با ساختار جسمانی و فیزیکی بر عهده دارد. بنابراین، هر رویکرد اجتماعی که با هدف تحقق عدالت اجتماعی در جامعه شکل بگیرد و بخواهد به رفع ظلم و ستم نسبت به حقوق زنان بپردازد، باید بر طبق دیدگاه اسلام و منطق قرآن عمل نماید. اولین اقدامی که در جهت دفاع از حقوق مدنی زنان و آشنایی این قشر با موازین حقوقی صورت گرفته و در قالب تدوین نظامنامه حقوقی به تصویب پارلمان رسیده، به حدود یک قرن قبل باز میگردد، و خوشبختانه با افزایش آگاهی و شناخت زنان جامعه ما، این روند علی رغم فراز و نشیبهایی که داشته، همچنان استمرار یافته است. کتاب حاضر، تلاش یکی از حقوقدانان برجسته و آگاه به مسائل حقوقی است که با توجه به خلأ و نیازی که در این زمینه احساس نموده، روند رسیدگی به حقوق مدنی زنان و چگونگی احقاق حق آنان را در پنج بخش مورد بررسی قرار داده است که خلاصه این بخشها چنین است: بخش اول شامل آن مواردی است که در قانون مدنی به حقوق زنان اختصاص دارد؛ در بخش دوم از مجموعه قانون مجازات اسلامی آنچه که مربوط به زنان بوده و با حقوق آنان ارتباط پیدا می‌کرده، بیان گردیده است؛ بخش سوم به تعاملات فرهنگی و اجتماعی زنان در قانون اساسی پرداخته، که پس از پیروزی انقلاب اسلامی تدوین شده است؛ بخش چهارم قوانین و مقرراتی که شامل امور استخدامی و کارگری میشود را در بر گرفته و نهایتاً در بخش پایانی به مجموعه قوانین و مقررات بینالمللی که در جهت حمایت از حقوق زنان تدوین و تصویب شده و

کشور ایران نیز برخی از این معاهدات را امضا نموده است، مورد دقت و بررسی قرار گرفته است.

۱۹- مسائل حقوقی آپارتمان‌ها

موضوع: حقوقی - آموزشی - اطلاعات عمومی نویسنده: زهرا تقی لو ناشر: پرتو خورشید نوبت چاپ: سوم تعداد صفحات: ۲۲۲ صفحه تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه قطع: رقعی قیمت: ۴۰۰۰۰ ریال تخفیف: ۱۰٪ قابل پرداخت: ۳۶۰۰۰ ریال چکیده: در کتاب حاضر پس از بیان تاریخچه آپارتمان، سابقه تاریخی آپارتمان در قانون مدنی، و برخی تعاریف و مفاهیم مربوط به آپارتمان نظیر اسکلت ساختمان، زیرزمین، پله، عمران، و تراکم پاره‌ای مسائل حقوقی آپارتمان‌ها بازگو شده است. در ادامه، مباحثی در زمینه‌ی ارکان اداره‌ی ساختمان و امور مالی و بازسازی مطرح گردیده و در بخش ضمیمه نیز، پاره‌ای نظرات حقوقی به همراه گزیده‌ی آرای دادگاه‌های حقوقی در خصوص مسائل آپارتمان درج گردیده است. ----- معرفی شده در سریال کتاب فروشی هدهد با پیشرفت و توسعه شهرها رشد آپارتمان نشینی و ضرورت تنظیم روابط مالکین آپارتمان‌ها قانونگذار قانون تملک آپارتمان‌ها را تصویب نمود. با توجه به کمبود تالیفات و تحقیقات، عدم دسترسی به آرای تحلیلی محاکم و کمبود کارشناس خبره و ورزیده بحث و بررسی در زمینه مسائل حقوقی آپارتمان‌ها بسیار دشوار است. از همین رو امید است نوشتار حاضر بتواند در آشنا ساختن خوانندگان با مسائل حقوقی آپارتمان‌ها مفید می‌باشد و موجب تأمل بیشتر نسبت به موضوع یاد شده گردد. امروزه آپارتمان سازی و آپارتمان نشینی متداول‌ترین روش برای تأمین نیاز انسان به مسکن است به نحوی که رواج آن تحولاتی را در عرصه حقوق ایجاد نموده، اما این تحولات و پیامدها به ندرت مورد مطالعه حقوق دانان قرار گرفته است. با توسعه شهرها و رشد آپارتمان نشینی و ضرورت تنظیم روابط مالکین آپارتمان‌ها، قانونگذار در سال ۱۳۴۳ قانون تملک آپارتمان‌ها را تصویب نمود. تصویب این قانون اگرچه گامی اساسی در جهت حل مشکلات مالکین آپارتمان‌ها بوده، اما هم‌چنان بسیاری از سؤالات و ابهامات در این زمینه بی‌پاسخ مانده و مسائل و مشکلات پیرامون آن رو به فزونی است. از جمله سؤالات و ابهاماتی که در این خصوص وجود دارد به قرار زیر است: ۱. آپارتمان چگونه تعریف می‌شود و کاربردهای آن چیست؟ ۲. موقعیت انباری و پارکینگ در مجتمع‌های آپارتمانی چگونه است؟ (آیا در ردیف قسمت‌های اختصاصی قرار می‌گیرد و تنها مالک آپارتمان حق استفاده از آن را دارد یا در زمره قسمت‌های اشتراکی است و همه شرکا حق استفاده از آن را دارند؟). ۳. در صورتی که مالک آپارتمان اقدام به حذف فضای پارکینگ نماید، یا پارکینگ را تبدیل به واحد مسکونی کند چه پیامدهای حقوقی را به دنبال خواهد داشت؟ ۴. نحوه استفاده مالکین از قسمت‌های مشترک که راه عبور آن از قسمت اختصاصی یکی از شرکا است، چگونه خواهد بود؟ آیا مالکین آپارتمان‌ها مکلفند از حق خود صرف نظر نمایند (قاعده لاضرر) و یا این که شریک مزبور نمی‌تواند مانع اعمال حق سایر مالکین شود و باید موجبات تصرف آنها را در قسمت‌های اشتراکی فراهم کند (قاعده تسلیط)؟ ۵. در صورتی که اقلیت مالکین مخالف بازسازی ساختمان باشند، انعقاد قرارداد اجاره به منظور تأمین مسکن استیجاری برای مالک مخالف برعهده چه کسی است؛ همچنین مطالبه اجاره بها و هزینه‌های بازسازی از مالک مخالف، چگونه صورت می‌گیرد؟ در رابطه با سؤالات و ابهامات فوق فرضیاتی مطرح است: الف. آپارتمان‌ها واحدهایی از یک مجموعه ساختمانی اند که در عرصه واحد از یک پلاک ثبتی خاص با واحدهای مستقل بنا شده‌اند و دارای سند تفکیکی خاص و مجزا هستند. آپارتمان ممکن است به صورت مسکونی، تجاری، اداری مورد استفاده قرار گیرد. ب. انباری‌ها و پارکینگ‌ها از ملزومات اختصاصی آپارتمان‌ها هستند که به طور انحصاری مورد استفاده مالکین قرار می‌گیرند. ج. در صورتی که مالک اقدام به حذف فضای پارکینگ نماید یا آن را تبدیل به واحد مسکونی کند، مفاد ماده صد و تبصره‌های آن اعمال می‌شود. د. اگر نحوه استقرار قسمت مشترک آپارتمان به گونه‌ای باشد که تردد در آن مستلزم عبور از قسمت اختصاصی یکی از شرکا باشد، شرکای دیگر نمی‌توانند به این بهانه قسمت اختصاصی شریک مزبور را مورد تعرض قرار

دهند. هر به نظر می رسد قرارداد اجاره توسط اکثریت مالکین موافق بازسازی به عنوان نماینده اقلیت مخالف منعقد می گردد. اما پرداخت اجاره بها و هزینه های بازسازی برعهده مالک (مالکان) مخالف است. با توجه به کمبود تألیفات و تحقیقات، عدم دسترسی به آرای تحلیلی محاکم، کمبود کارشناسان خبره و ورزیده، بحث و بررسی در زمینه مسائل حقوقی آپارتمان ها بسیار دشوار است. اما علی رغم مشکلات و موانع موجود، سعی وافر به عمل آمده تا به بسیاری از سؤالات و ابهامات موجود در رابطه با آپارتمان ها پاسخ گفته شود. از همین رو، امید است نوشتار حاضر بتواند در آشنا ساختن خوانندگان با مسائل حقوقی آپارتمان ها مفید باشد و موجب تأمل بیشتر نسبت به موضوع یادشده گردد.

۲۰- رساله حقوق امام سجاد (ع)

موضوع: ائمه - مذهبی - حقوقی نویسنده: امام علی بن الحسین (ع) ناشر: مهدی نراقی نوبت چاپ: دهم تعداد صفحات: ۶۰۸ صفحه تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه قطع: وزیری قیمت: ۷۰۰۰۰ ریال تخفیف: ۱۰٪ قابل پرداخت: ۶۳۰۰۰ ریال حقوق، مفهومی عام است که شامل مجموعه مقررات، قواعد و اصولی می شود که روابط و مناسبات میان اجتماعات و افراد جامعه را به نحو متقابل تنظیم می کند. نظام حقوقی در مکتب انبیا: به ویژه در اسلام، جامعه را بر اساس کرامت انسان استوار دانسته و بر مبنای معارف و عقاید صحیح بازسازی می کند و با نفی ارزش های کاذب نژادی و قومی، همه مؤمنین را از قبایل، طوایف و نژادهای گوناگون، سفید و سیاه و عرب و عجم را به عنوان جامعه واحدی می شناسد. قوانین اسلام هماهنگ با فطرت است و نیازها و تمایلات انسان را در مسیری معتدل مورد توجه قرار می دهد. از زمان های بسیار قدیم، کتاب های اخلاقی و حقوقی فراوانی تدوین یافته، ولی کمتر نویسنده و صاحب مکتبی را سراغ داریم که نمونه کامل عمل و نمود عینی گفته ها و اندیشه های خود باشد، مگر انبیای عظام و ائمه معصومین: امام سجاد ۷ یکی از این انسان های شاخصی است که حقوق مبتنی بر کرامت انسانی را علماً و عملاً-ارایه فرموده است. برای اینکه جامعه را به سلسله حقوقی که حضرتش در رساله حقوق خویش بیان داشته بیشتر آشنا کنیم، تصمیم به تحریر این اثر گرفته و ثواب آن را به روح بلند و ملکوتی والده ماجده آن بزرگوار ۸ و نیز به کلیه کسانی که بر گردن این حقیر حق داشته و خواهند داشت اهدا نموده، به امید این که در درگاه الهی مقبول واقع شده تا در فردای قیامت گرفتار حقوق دیگران نباشم، انشاءالله.

۲۱- بررسی فقهی شهادت زن در اسلام

موضوع: زنان - حقوقی - فقه و احکام نویسنده: فخرالدین صانعی ناشر: میثم تمار نوبت چاپ: ششم تعداد صفحات: ۲۹۵ صفحه تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه قطع: وزیری قیمت: ۴۰۰۰۰ ریال (... وَ مَا رُبُّكَ بَظَلْمٍ لِّلْعَبِيدِ)؛ [۱] خداوند هیچ گاه بر بندگانش ظلم نکرده و نمی کند. هر مکتب و ایدئولوژی برای فراخوانی جامعه به سوی خویش باید نیازهای فطری انسان ها و مشکلات جوامع را در نظر گرفته، بر طبق آن، مبانی خویش را بنیان و به جامعه ارائه نماید: (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا...) [۲]. چرا که بدون توجه به نیازهای بشر در زندگی هیچ مکتبی موفق به جذب مردم به سوی خویش نمی شود. یکی از راه های پذیرش جامعه سهولت در دین است که به همان فطری بودن و برآوردن نیاز بشر بر می گردد: بعثتی بالحنيفية السهلة السمحة [۳] بر همین اساس، خداوند حکیم - که آفریدگار انسان خاکی است و آگاه تر از همه به نیازهای بشر - به پیامبران خود دستور داده است که به گونه ای در دعوت خود برنامه ریزی کنند که گسترش عدالت و رفع ظلم و تبعیض در جامعه را به دنبال داشته باشد. با توجه به همین ملاک، خداوند حکیم در قرآن به پیامبر خویش یادآوری می نماید که پروردگارت هیچ گاه به بندگانش ظلم نمی نماید و ارزش هر انسانی را بسته به نوع اعمالش می داند و هیچ انسانی را بر انسان دیگر ترجیح نداده است. او معیار تقرب به خود را پرهیزگاری و اعمال صالح دانسته، نه قومیت و جنسیت، که آن هم باز به نفع انسان هاست؛ چرا که تقوا مانع از تعدی و ظلم است.

بر همین اساس، تمامی احکام نیز باید بر مبنای عدالت استوار باشد و این اصل استثنا بردار نیست. بنابر این، تمامی پیروان مکاتب عدالت محور می‌توانند هر حکمی را که مخالف عدالت و موافق ظلم و تبعیض دیدند، مورد خدشه و شبهه قرار دهند؛ چرا که میزان در هر حکمی از طرف شارع عدالت قرار داده شده است. واضح است که شارع حکیم هیچ گاه حکمی ظالمانه صادر نخواهد کرد و در مواردی که در کتاب و سنت در حکمی شائبه عدم عدالت وجود دارد، باید به مبانی آن و طریق استنباط آن رجوع کرد. حال با توجه به این اصل و ملاک مهم در جعل احکام شرعی، یکی از احکامی که امروزه در آن شبهه تبعیض و عدم عدالت و برابری مطرح شده، مسأله عدم تساوی شهادت زنان با مردان است. این عدم تساوی هم در مباحث مربوط به دعاوی مطرح است و هم در اثبات برخی از احکام شرعی، مانند رؤیت هلال ماه. در برخی دعاوی مثل حدود عرضی و یا برخی از احکام شرعی مانند ثبوت طلاق به طور کلی شهادت زنان نفی گردیده است که موجب بروز شبهه عدم عدالت در این حکم شده است. با توجه به شبهات طرح شده در موضوع شهادت زنان، در این نوشتار در پی آن هستیم که با دو هدف به بررسی ادله شهادت زنان در کتاب و سنت و اقوال فقها پردازیم: اول آن که ببینیم آیا اصلاً چنین حکمی از طرف شارع صادر شده یا خیر؛ بدین معنا که شارع حکیمی که تبعیض و ظلم را در احکام خویش نفی کرده است، آیا در این مورد یک حکم کلی بر موضوعات فقهی و دعاوی که نیاز به شهادت شهود دارد، نموده است و ارزش شهادت دو زن را برابر شهادت یک مرد دانسته است؟ یا این که اصلاً چنین حکم کلی وضع نکرده است که این صورت دیگر شبهه تبعیض وجود ندارد و نمی‌توان حکم اسلام در شهادت زنان را مورد مناقشه و مخالفت عدالت برشمرد. دوم آن که اگر در مواردی به وسیله ادله متقن و نصوص صریح ثابت گردید که ارزش شهادت دو زن برابر شهادت یک مرد است و یا این که اصلاً شهادت زنان مورد پذیرش نیست، جهت توجیح این حکم چه باید کرد. برای دستیابی به این دو هدف، این نوشتار در دو بخش تنظیم گردیده است که در بخش اول آن به مباحثی همچون ارزش شهادت زن و اصل عملی در شهادت و دلایل عمومی عدم تساوی شهادت زن و مرد، پرداخته شده است. بخش دوم - که محور اصلی این نوشتار است - شامل بررسی و کنکاشی در ادله موضوعاتی همچون شهادت زنان در امور مالی، رؤیت هلال، طلاق، رضاع، نکاح... و حدود (عرضی و غیر عرضی) است. لازم به ذکر است محور این مباحث، دروس خارج فقه حضرت آیه الله العظمی صانعی (دام ظلّه) است که در سال های ۷۹-۸۰ در مدرسه مبارکه فیضیه القا فرموده اند. از آنجا که این جانب نیز در آن سال ها در محضر ایشان تلمذ می‌کردم، با توجه به نظریات جدیدی که ایشان در رابطه با شرایط شاهد و بخصوص شرط مرد بودن شاهد مطرح نمودند، با توصیه دوستان در مؤسسه فقه الثقلین تصمیم به تحقیق و ویرایش و تنظیم این دروس گرفتم. ناگفته نماند که بازنویسی مباحث فقهی که با اصطلاحات و دقت های پیچیده که فهم آن مستلزم فراگیری مقدمات و ممارست در حضور نزد اساتید معظم حوزه های علمیه - صانها الله عن الحدّان - همراه است، در قالبی که قابل استفاده برای غیر طلاب حوزه های علمیه همچون دانشجویان و فرهیختگان گردد، کار دشواری است و لکن در این اوراق، در حد توان سعی گردید آنچه که در ارتباط با اصل شهادت زنان و شبهات و پاسخ به آنها در دروس خارج فقه مطرح گردیده بود، در حد این نوشتار و رسیدن به هدف آن آورده شود. -----

- [۱]. سوره فصلت، آیه ۴۶. [۲]. سوره روم، آیه ۳۰. [۳]. الفروع من الکافی، ج ۵، کتاب النکاح، باب کراهیه الرهبانیه و ترک الباه، ص ۴۹۴.

پرسش و پاسخ

حقوق اساسی و نهادهای سیاسی

آیا کاندیدای مجلس شورای اسلامی می‌تواند در سخنرانی‌های خود آزاد باشد و آن چه دلش می‌خواهد بگوید؟

پرسش

آیا کاندیدای مجلس شورای اسلامی می تواند در سخنرانی های خود آزاد باشد و آن چه دلش می خواهد بگوید؟

پاسخ

از نظر قانون اساسی و اسلام، خیر. کاندیداها نمی توانند در سخنرانی ها آزاد باشند، بلکه کلیه سخنرانی ها باید در چارچوب قوانین و مصالح جامعه و نظام و مملکت، سخن گویند یا مطلبی بنویسند و آنان حق توهین به نهادهای قانونی و مردم و مسئولین به خصوص مسئولان رده بالا و به گونه اخصّ مقام معظم رهبری را ندارند و اگر گوینده ای بر خلاف صحبت بکند، حتماً باید به او تذکر دهند و در صورت عدم اعتنا باید به مراجع قانونی اطلاع دهند.

چرا دولت، قانون دو فرزندی را در کشور اجباری نمی کند؟**پرسش**

چرا دولت، قانون دو فرزندی را در کشور اجباری نمی کند؟

پاسخ

اولاً- همه مردم - به ویژه عده ای از مراجع بزرگوار - با جلوگیری از ازدیاد نسل موافق نیستند، حتی بعضی از جمله مرحوم علامه محمد حسین طباطبایی تهرانی این کار را حرام می دانند. بدیهی است اجباری کردن چنین امری خیلی مشکل است و تبعات بسیار بدی در پی خواهد داشت. ثانیاً: اجباری کردن غیر ممکن است، زیرا در صورت اجباری کردن باید متخلف جریمه شود و جریمه کشتن یا سقط کردن بچه است که از نظر اسلام حرام است، یا زندانی کردن والدین است که عکس العمل بدی خواهد داشت، وانگهی مخالفت آزادی است و یا جریمه نقدی است که مثلاً از طریق بیش تر کردن حق بیمه فرزندان سوم و چهارم و... عملی می شود. توضیح: دولت برای فرزند سوم و چهارم و بالاتر، کوپن صادر نمی کند. هم چنین حق بیمه فرزندان بیش تر از دونفر را زیادتر می گیرد. ممکن است موانع دیگری در کار باشد که نمی تواند اجباری کند. یا هنوز صلاح نمی داند و منتظر فرصت مناسب می باشد.

اگر کسی از نظر جانی بر گردن شخصی حقی داشته باشد، وظیفه آن شخص در مقابل آن شخص چیست**پرسش**

اگر کسی از نظر جانی بر گردن شخصی حقی داشته باشد، وظیفه آن شخص در مقابل آن شخص چیست

پاسخ

اگر حق شخصی (چه جانی و چه مالی بر گردن انسان باشد، یا باید رضایت صاحب یا صاحبان حق را جلب کند و یا آن که حقوق آنان را بپردازد. قرآن کریم می فرماید: "ای افرادی که ایمان آورده اید! حکم قصاص در مورد کشتگان بر شما نوشته شده است

آزاد در برابر آزاد، و برده در برابر برده و زن در برابر زن پس اگر کسی از سوی برادر [دینی خود، چیزی به او بخشیده شود،] او حکم قصاص او، تبدیل به خون بها گردد] باید از راه پسندیده پیروی کند. [و صاحب خون حال پرداخت کننده دیه را در نظر بگیرد.] و او [قاتل نیز به نیکی دیه را] به ولی مقتول بپردازد. [و در آن مسامحه نکند] این تخفیف و رحمتی است از ناحیه پروردگار شما! و کسی که بعد از آن تجاوز کند، عذاب دردناکی خواهد داشت (" بقره ۱۷۸) البته حق قصاص و گرفتن حقوق با وجود نظام و حکومت اسلامی باید بر اساس قوانین و ضوابط حکومت اسلامی که از شرع و عقل گرفته شده است باشد. (ر.ک المیزان علامه طباطبایی، ج ۲، ص ۴۳۲ - ۴۳۸، مؤسسه النشر الاسلامی قم) پرسشگر محترم چنانچه نظرتان این باشد که کسی سبب نجات جان کسی باشد، در این صورت شایسته است که از او تشکر و قدردانی نمود، تشکر نیز گاهی جنبه مادی دارد مثلاً با دادن هدیه و...، گاهی نیز جنبه معنوی و اخلاقی دارد که شخص می‌تواند از نجات دهنده خود تشکر و قدردانی نماید. قرآن کریم می‌فرماید: هَلْ جَزَاءُ الْإِنْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ (ز رحمان ۶۰) آیا جزای نیکی جز نیکی است"

چرا زنان از حقوق پایین تری نیست به مردان برخوردارند؟

پرسش

چرا زنان از حقوق پایین تری نیست به مردان برخوردارند؟

پاسخ

گفتنی است مکتب گرانقدر اسلام در رابطه با مسئله حقوق زن و مرد قائل به تساوی است تساوی به این معناست که خصوصیات فیزیوپسیکولوژیک زن و مرد به درستی در نظر گرفته شود و متناسب با ساختارهای روحی و جسمی هر یک وظایفی بر عهده آنان نهاده و حقوقی متناسب اعتبار شود. این که گاهی گمان می‌شود در مسائل حقوقی اسلام بین زن و مرد تبعیض وجود دارد ناشی از عدم توجه به مساله فوق و همچنین خلط بین «تساوی» و «تشابه است» این که در همه روناهاى حقوقی باید احکام مشابهی برای زن و مرد وجود داشته باشد در واقع نوعی گرایش به سوی «تشابه است» نه «تساوی». در تشابه مسئله تفاوت های طبیعی زن و مرد و وظایف ویژه هر یک ملاحظه نمی‌شود و این همان چیزی است که فرهنگ غرب تبلیغ می‌کند و در نهایت نه به سود زن است و نه مرد. ولی ملاحظه شرایط فوق و هماهنگ سازی نظام حقوقی با ویژگی های وجودی و وظایفی که نظام خلقت بر عهده هر یک می‌نهد در اسلام به خوبی رعایت گردیده است به عنوان مثال چون زن به جهت ویژگی های برتر عاطفی برای پذیرش مسوولیت رشد و تربیت فرزند و مرد برای تأمین نیازهای اقتصادی خانواده مناسب تر است از این رو سهم ارث مرد دو برابر زن قرار داده شده است بدیهی است که زن هیچ مسوولیت اقتصادی در خانه ندارد و نفقه او بر عهده مرد است و در مقابل خانه داری و حتی شیر دادن فرزند می‌تواند درخواست اجرت نماید. علاوه آن که از حقوقی چون جهیزیه و مهریه نیز بهره مندمی گردد. در حالی که در جامعه غربی زن باید مخارجش را خود تأمین کند و مهریه و جهیزیه هم به این شکل در آن جا وجود ندارد از طرف دیگر قانون خاصی در رابطه با تقسیم ارث نیست بلکه مورث می‌تواند به دلخواه خود همه اموال خود را تنها به یکی از ورثه بدهد و یا حتی به شخص بیگانه ای ببخشد. در حالی که اسلام با نظام خاصی آنها را بین ورثه تقسیم می‌کند و از جهت رعایت حقوق بازماندگان کوچک ترین نقصی در قانون آن وجود ندارد. (برای آگاهی بیشتر ر.ک نظام حقوق زن در اسلام شهید مطهری).

چرا دیه زن نصف دیه مرد است

پرسش

چرا دیه زن نصف دیه مرد است

پاسخ

در مورد دیه باید توجه داشت که: اولاش، مردان نوعاش به جهت تکفل خانواده مسئولیت اقتصادی بیشتری دارند از همین رو اگر مردی کشته شد خسارت بیشتری به وارثان او پرداخته می‌شود تا خلا ایجاد شده قدری جبران گردد. بنا بر این هر کس مسئولیت بیشتری دارد سهم بیشتری هم می‌گیرد. ثانیاش، اکثر مقتولین حوادث و درصد بالای آن مردان هستند زیرا بیشتر در معرض حوادث قرار می‌گیرند. پس می‌بینیم که دیه به معنای نفی مساوات بین زن و مرد نیست.

آیا انسانهای ژنتیکی در حقوق و تکلیف همانند انسانهای طبیعی هستند؟**پرسش**

آیا انسانهای ژنتیکی در حقوق و تکلیف همانند انسانهای طبیعی هستند؟

پاسخ

ج س ۳ و ۴ - در صورتی که انسان واقعی که دارای علم و شعور و اراده است پدید آید از نظر تکالیف الهی و حقوق انسانی حکم دیگر انسان‌ها را خواهد داشت، تنها در برخی امور مانند ارث و احکام مرتد فطری تفاوت خواهد یافت.

طبق اصل ۱۰۹ قانون اساسی در صورت تعدد واجدین رهبری ارجحیت به شخصی داده شده که دارای بینش فقهی و سیاسی قوی تر باشد؛ چرا به عدالت و تقوا داده نشده است ؟**پرسش**

طبق اصل ۱۰۹ قانون اساسی در صورت تعدد واجدین رهبری ارجحیت به شخصی داده شده که دارای بینش فقهی و سیاسی قوی تر باشد؛ چرا به عدالت و تقوا داده نشده است ؟

پاسخ

پایانه اصل ۱۰۹ قانون اساسی هیچ گونه تعارضی با آیه شریفه ذکر شده ندارد. برای روشن شدن مطلب ابتدا باید بین احکام واقعی و اعتباری فرق نهاد. مسأله کرامت و تقرب الی الله به واسطه تقوا از مقامات واقعی انسان است و لیسماًله زعامت و رهبری از احکام اعتباری است و مقام نیست. آیه شریفه «ان اکرمکم عندالله اتقکم» ناظر به کمالات واقعی انسان است نه به احکام اعتباری و مسأله لزوم دارا بودن برخی از کمالات واقعی در مسوولیت‌های اعتباری از دیگر نصوص دینی به دست می‌آید نه آیه فوق. در آن نصوص نیز مسأله تقوا و علم با فروعاتشان مانند قدرت امانتو... مورد تأکید بسیاری قرار گرفته است. لیکن چنان نیست که تقوا بر دانش و بصیرت و آگاهی مقدم باشد. البته از نظر مقامات واقعی و کمالات انسانی تقوا اساس و ریشه است. ولی در مسائل اعتباری تقدیمی

بر علم و آگاهی و بصیرت ندارد. بلکه می‌توان گفت نسبت به موارد تفصیل بردار است. یعنی برخی از امور نیازمند تقوای بیشتر و برخی محتاج بصیرت آگاهی و شناخت عمیق‌تر می‌باشند. از جمله مسأله رهبری در دنیای پیچیده کنونی در برابر سیاست‌ها و ترفندهای کور و ناپیدای دشمنان و در مقابل هزاران معضل پیچیده اجتماعی از قسم دوم می‌باشد. بلی در صورتی که از نظر علم و اجتهاد و توان مدیریت افراد مساوی باشند تقدم بر پارساترین است. }J

آیا شورای نگهبان حق نظارت استصوابی در انتخابات مجلس، ریاست جمهوری و سایر انتخابات را دارد؟

پرسش

آیا شورای نگهبان حق نظارت استصوابی در انتخابات مجلس، ریاست جمهوری و سایر انتخابات را دارد؟

پاسخ

نظارت استصوابی نظارت همراه با حق دخالت می‌باشد و مقابل آن نظارت استطلاعی است که ناظر تنها کسب اطلاع می‌کند و حق هیچ گونه دخالتی ندارد. در این جا چند نکته قابل بحث است: الف) آیا شورای نگهبان حق نظارت استصوابی دارد یا نه؟ ب) در صورت مثبت بودن چه نوع نظارت استصوابی و با چه مکانیسمی توسط شورای نگهبان اعمال می‌شود؟ ۱- در مورد اول قانون اساسی مسأله را تنصیب نکرده ولی تفسیر آن را به عهده شورای نگهبان نهاده است بنابراین نظر حقوقی و اعتبار قانونی تفسیر شورای نگهبان مبنی بر حق نظارت استصوابی بلااشکال است و عدم تصریح به آن در قانون اساسی اشکالی ایجاد نمی‌کند. در ضمن باید به این نکته توجه داشت که تفسیر شورای نگهبان علاوه بر اعتبار قانونی جنبه کارشناختی نیز دارد. زیرا علت واگذاری تفسیر قانون به عهده آنان خاصیت علمی و ترکیب کارشناسانه فقهی و حقوقی شورای نگهبان است. ۲- نظارت استصوابی سه نوع است: مطلق تطبیقی و عدم تعارض. نوع سوم محدودترین شکل نظارت استصوابی است و شورای نگهبان در رابطه با انتخابات طبق آن عمل می‌کند. یعنی اگر در موردی از نظر صوری یا محتوایی برخلاف قانون عمل شود جلوی آن را می‌گیرد و ابطال می‌نماید. بنابراین این سخن که: «اگر مردم آمدند و رأی دادند و درست هم عمل کردند شورای نگهبان می‌گوید درستی و نادرستی را ما باید تشخیص بدهیم این جاست که تفسیر به رأی و اعمال سلیقه شروع می‌شود» علاوه بر آن که ابهام آمیز است از جهاتی مخدوش می‌نماید: الف) صحت و درستی عمل انجام شده مفروض گرفته شده در حالی که باید پرسید: این درستی از کجا به دست آمده؟ اگر از واضحات است که علی القاعده شورای نگهبان نمی‌تواند مخالفت کند و اگر چنین نیست بنابراین حکم به صحت نیز یکی از سلاقی و گرایش‌ها در برابر نگرش شورای نگهبان است. ب) شورای نگهبان علی القاعده یک سری معیارهای روشن و اصولی را مطرح می‌سازد و بر اساس آنها دخالت می‌کند. مانند اعتقاد به ولایت فقیه و التزام به اسلام که از ضروری‌ترین ویژگی‌های لازم برای خدمت در پست‌های کلیدی جامعه اسلامی و انقلابی ماست. البته در این جا چند نکته را نباید از نظر دور داشت: ۱- به طور کلی یک واقعیت انکار ناپذیر این است که در تطبیق معیارها بر موارد عملاً سلیقه‌ها بی‌نقش نیستند و هر اندازه مکانیسم دقیق تری هم تبیین شود در عین حال به طور کامل نمی‌تواند آن را ریشه کن سازد. لیکن واقعیت بارز دیگر این است که شورای نگهبان در ابطال انتخابات تاکنون به حداقل ممکن عمل کرده است. ۲- به این گونه نقد و بررسی‌ها می‌توان نگرشی اصلاح گرایانه داشت و در صورتی که با بینش دقت تقوا و به دور از هیاهوها مطرح شود می‌تواند گامی به جلو جهت غنا بخشیدن به قوانین و بهسازی عملکردها باشد. }J

نظارت استطلاعی و استصوابی چیست و فلسفه آنها چیست ؟

پرسش

نظارت استطلاعی و استصوابی چیست و فلسفه آنها چیست ؟

پاسخ

نظارت استصوابی نظارت همراه با حق دخالت می‌باشد و مقابل آن نظارت استطلاعی است که ناظر تنها کسب اطلاع می‌کند و حق هیچ گونه دخالتی ندارد. نظارت استصوابی سه نوع است: مطلق، تطبیقی و عدم تعارض. نوع سوم محدودترین شکل نظارت استصوابی است و شورای نگهبان در رابطه با انتخابات طبق آن عمل می‌کند. یعنی اگر در موردی از نظر صوری یا محتوایی برخلاف قانون عمل شود جلوی آن را می‌گیرد و ابطال می‌نماید. در رابطه با هر یک از دو نوع نظارت مزبور از چه زمان پدیدار شده‌اند، دقیقا نمی‌توان زمان و مکان مشخصی را بیان کرد، بلکه از دیرباز هر دو روش در نظام‌های حقوقی جهان وجود داشته، ولی غالباً نظارت‌ها استصوابی بوده است. در قانون اساسی جمهوری اسلامی استصوابی یا استطلاعی بودن نظارت مطرح نیست و تفسیر آن بر عهده شورای نگهبان نهاده شده است. دیدگاه شورای نگهبان هم جنبه کارشناختی دارد و هم رسمیت قانونی.

دلیل تشکیل دادگاه ویژه روحانیت و فلسفه وجودی آن چیست ؟

پرسش

دلیل تشکیل دادگاه ویژه روحانیت و فلسفه وجودی آن چیست ؟

پاسخ

دادگاه ویژه روحانیت یک دادگاه صنفی است که به جرائم احتمالی روحانیون رسیدگی می‌نماید؛ مانند دادگاه مطبوعات و دادسرای نظامی. البته این دو دادگاه در قانون اساسی ذکر شده و زیر مجموعه قوه قضائیه هستند، ولی دادگاه ویژه روحانیت به دستور امام خمینی (ره) و بنا بر اختیاراتی که ولی فقیه دارد، تأسیس شده و زیر نظر او اداره می‌شود (با نصب دادستان و...). علت مخالفت‌های اخیر می‌تواند عوامل متعددی باشد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم: ۱- بعضی معتقدند جریان خاصی در صدد تضعیف ارگان‌ها و سازمان‌ها و نهادهایی که زیر نظر ولایت فقیه به انجام وظیفه مشغولند، وجود دارد. حرکت اخیر در تضعیف دادگاه ویژه شاید در همان راستا باشد. ۲- گروهی نظر کارشناسی داشته و انتقادهایی به برخی دادگاه‌های صنفی یا ساختار خاص دادگاه ویژه دارند. آنها غرض خیرخواهانه دارند و به دنبال سیاسی‌کاری‌های احتمالی نیستند. ۳- افراد خاصی از گروه‌ها و سلیقه‌های مختلف به علت جرائم مختلفی مورد محاکمه این دادگاه قرار گرفته‌اند؛ در نتیجه خشم آنها برافروخته گشته و در پی اعتراض به این تشکیلات هستند. البته ما مدافع تمام عملکردهای دادگاه ویژه نیستیم، چرا که این امر مستلزم اطلاع کامل از همه امور آن دادگاه است که از حیثه فعالیت‌های این واحد خارج است.

چرا اسلام از نظر حقوقی تفاوتی بین حر و عبد، زن و مرد و برده و آزاد قائل شده‌اند؟ چرا در اسلام افراد به حر و عبد تقسیم شده‌اند؟

پرسش

چرا اسلام از نظر حقوقی تفاوت‌هایی بین حر و عبد، زن و مرد و برده و آزاد قائل شده‌اند؟ چرا در اسلام افراد به حر و عبد تقسیم شده‌اند؟

پاسخ

ابتدا درباره‌ی این که چرا انسان‌ها به حرأ و عبد تقسیم شده‌اند گفتنی است که زندگی اجتماعی بشر تا چندین قرن پیش اقتضای آن را داشته که نظام بردگی برقرار باشد. اسلام نیز بنا بر مقتضیات زمان و عدم امکان لغو یکباره، آن را امضا نموده، ولی حقوقی را از نظر اخلاقی و قانونی برای آنان برقرار و زمینه‌های فراوانی را برای آزادسازی تدریجی بردگان فراهم آورد. اساساً آزادسازی برده، یکی از اعمال شایسته و بسیار با فضیلت دانسته شده و اسلام همواره مردم را به آن ترغیب کرده است. از نظر حقوقی و اخلاقی نیز اسلام نظامی کامل را برای حمایت از آنها فراهم ساخته و همواره در جهت حفظ حقوق آنان توصیه کرده است. مسائله برده‌داری به طور گسترده‌ای در عصر ظهور اسلام شایع بود، به طوری که شاید کمتر خانه‌ای یافت می‌شد که صاحب آن برده‌ای نداشته باشد. شما ملاحظه کنید با این وصف آیا امکان دارد که یک شبه آن را لغو نمود و برده‌داری را حرام اعلام کرد؟ در آن صورت هم زندگی مردم مختل می‌شد و هم خود بردگان نیز متحیر و سرگردان می‌شدند که چه کنند و به کجا پناه برند. ولی در عین حال اسلام با طرح و برنامه‌ای که ارائه داد: اولاً نشان داد که برده‌داری را دوست ندارد و گرنه به جای تشویق بر آزادی بردگان، تشویق به نگاه‌داری و تداوم بردگی آنها می‌کرد. ثانیاً با این طرح چنان برنامه‌ریزی فرمود که در درازمدت این مسائله ریشه کن شود. از این رو اصل آزاد کردن برده عمل بسیار پسندیده و ارزشمندی تلقی شد و نبی اکرم (ص) و ائمه هدی (ع) اسوه‌ی آزاد کردن برده‌ها بودند و به هر بهانه‌ای آنها را آزاد می‌کردند و نیز در کفاره‌ها که یکی از ابعاد آن، آزادی غلام و برده قرار گرفته است. به این نکته نیز توجه داشته باشید که اگر می‌بینید ما در احکام اسلامی شرح وظایفی نسبت به بردگان داریم، به خاطر این است که این مسائله آن روز مطرح بوده و برای رعایت حد و انصاف در حقوق آنها و نیز چگونگی معاشرت اجتماعی با آنها به ناچار مردم باید تکلیف شرعی خود را می‌دانستند. برای آگاهی بیشتر رک: بردگی از دیدگاه اسلام، مصطفی حسینی. اگر حکمی به تناسب برخی از زمان‌ها در قرآن وجود دارد، منافاتی با فراگیر بودن قرآن ندارد، چرا که به هر حال موضوع حرأ و عبد و احکام حقوقی آن از نیازهای مهم عصر نزول و قرن‌ها پس از آن بوده است. اگر قرآن به نیازهای یک عصر و یا دوره پاسخ نگوید، نقص محسوب می‌شود. ولی پاسخ‌گویی به نیازهای محدود برای قرآن کمال است نه کاستی. درباره موضوع مقام انسانی حر و عبد گفتنی است که از دیدگاه قرآن مقام و ارزش انسانی حر و عبد یکی است؛ چنان که مقام انسانی زن و مرد نیز یکی است، اگر به مجموعه آیات قرآن بنگرید این حقیقت را به روشنی خواهید دید: ((خلقکم من نفس واحده؛ ای آدمیان! شما جملگی از یک حقیقت آفریده شده‌اید))، ((نسائی، آیه ۲)) و ((خلقکم من تراب؛ شما همگی از خاک آفریده شده‌اید)) و ((انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقیکم؛ ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را گروه‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا شناخته شوید همانا گرامی‌ترین شما در نزد خداوند با تقواترین شما است)). اما درباره‌ی قسمت اول سوئال شما گفتنی است که اگر از نظر حقوقی تفاوت‌هایی برای حر و عبد و زن و مرد قرار داده شده است صرفاً جنبه اعتباری و مناسبت اقتصادی و اجتماعی دارد، نه این که به شائن و مقام انسانی آنان مربوط باشد؛ مثلاً اگر ارث مرد دو برابر زن است بدان معنا نیست که ارزش او دو برابر زن است؛ بلکه این گونه احکام مصلحت‌های اقتصادی و اجتماعی دارد و ربطی به مقام انسانی آنها ندارد؛ یعنی، حقوق متفاوت برای بنده و آزاد به جهت ایجاد تعادل در جامعه بوده است؛ تا اولاً

بردگان که پذیرفته شدگان در جامعه اسلامی بودند حریم مالکان خود را حفظ کنند و ثانیاً برای آزاد شدن تلاش کنند و از بردگی رهایی یابند. مطالعه امور بردگان بدون داشتن تصویری صحیح از کیفیت روابط و چگونگی برده شدن افراد ممکن نیست. همان گونه که امروزه برای افراد مهاجر قوانینی خاص در کشورها وضع می کنند تا تعادل اجتماعی و دیگر شئون جامعه محفوظ بماند. بردگان نیز در گذشته شبیه به چنین وضعیتی داشته اند. از این رو در آن شرایط هیچ کس معترض به این نوع قوانین نبوده و آن را غیر عادلانه نمی دانسته است / حتی خود بردگان. (البته با توجه به مقام و شخصیت انسانی و حقوقی که اسلام برای بردگان در نظر گرفته بود.

دیه یکی از قوانین اسلام است. چرا دیه زن نصف مرد است (حتی اگر اقتصاد خانواده به دست زن باشد).

پرسش

دیه یکی از قوانین اسلام است. چرا دیه زن نصف مرد است (حتی اگر اقتصاد خانواده به دست زن باشد).

پاسخ

بررسی جامع و همه جانبه این مسأله در خور تحقیقی ژرف و گسترده است، لیکن در اینجا چند نکته را به اختصار یادآور می شویم: الف) در نظام حقوقی اسلام بیش از هر مکتب دیگری تساوی حقوق زن و مرد رعایت گردیده است. در آغاز باید فرق بین تساوی (Equality) و تشابه (Similarity) را به خوبی دریافت. بی توجهی به این مسأله موجب خلط و مغالطه بسیاری می شود. تشابه به معنای همانندی و همشکلی رویناهای حقوقی است. این همان جریانی است که فمینیسم (Feminism) غربی در دام آن گرفتار آمد و پنداشت که تبعیض زدایی در روابط زن و مرد در گرو وضع حقوق کاملاً مشابه است. در حالی که این رویکرد نه سودی برای مرد در پی داشت و نه برای زن؛ بلکه روند انهدام بنیان خانواده را سرعت بخشید و برآیندهای ناگواری برای جامعه بشری در پی آورد. تساوی به معنای برابری است، نه یکنواختی. در تساوی شرایط گوناگون، تفاوت های طبیعی، وظایف و جوانب مختلف ملاحظه می شود و چه بسا احکام نامشابهی وضع می گردد، بدون آن که بر کسی ستمی روا شود. ولی در تشابه همه این امور نادیده انگاشته شده و فقط به یکنواختی رویناهای حقوقی بسنده می شود. بنابراین باید توجه داشت که هرگونه عدم تشابه قواعد حقوقی به منزله نفی تساوی نیست و هر نوع تشابه و یکنواختی به منزله رعایت تساوی نمی باشد. ب) تفاوت های حقوقی به معنای تفاوت در ارزش ها و کمالات انسانی نیست و اسلام بر برابری زن و مرد در کرامت های انسانی تأکید فراوان دارد. ج) مسأله ارث و دیه زن در نظام حقوقی اسلام جزئی از کل است و نگاه به آن به صورت گسسته و بی ارتباط با دیگر اجزای این مجموعه راهزن اندیشه و موجب برداشت های ناصواب می شود، بنابراین نمی توان این احکام را جدا از مجموعه نظام خانواده در اسلام مورد توجه قرار داد. توضیح: توجه به عوامل ذیل در فهم بهتر مسأله مؤثر است: ۱- قانون برای نوع افراد وضع می شود نه برای اشخاص و موارد استثنایی، لذا باید مصلحت نوعیه ملاک قانونگذاری و تعیین حق و تکلیف باشد. ۲- بین حق و تکلیف یک نوع تلازم و توازنی وجود دارد، وقتی در اسلام نفقه را بر عهده مرد گذاشته است، باید یک منبع درآمدی برای او تعریف و تعیین شود و هرگاه این مرجع پرداخت نفقه حذف شود به یک نحو جایگزین در نظر گرفته شود. شاید گفته شود در همه جوامع، امور اقتصادی و مرجع امرار معاش، مرد نیست، زنان نیز کارمند یا کارگر هستند و زندگی را اداره می کنند، پس در این صورت هرگاه زنی کشته شود باید برای عائله ای را که ایشان تکفل و سرپرستی می کردند، حقی به نام دیه برابر دیه مردان منظور شود ولو آن که شارع مقدس این مسأله را به شکل یک شرط یا استثناء در حکم بیان کند به این که هرگاه زنی که کشته شده است مسؤول امرار معاش

خانواده باشد، دیه او برابر با دیه مرد است. پاسخ آن است که: اولاً، یکی از حکمت‌های تفاوت در دیه بحث نفقه و تأمین مخارج زندگی است که تمام علت (علت تامه) همین امر باشد. ثانیاً، در همین مورد نیز گرچه همسر خانواده (زن) به هر دلیلی مثل مرگ شوهرش یا ناتوانی و... مرجع امرار معاش باشد ولی از جهت شرعی و قانونی به عنوان یک وظیفه و مسؤولیت و تکلیف بر عهده او نیست، لذا تکلیفی بر او تحمیل نشده است تا حقی برای او وضع شود. د) دیه و ارث زن در همه موارد کمتر از مرد نیست، بلکه در مواردی کاملاً یکسان و در مواردی ارث زن بیش از مرد است، از جمله: ۱- دیه زن در کمتر از ثلث با مرد برابر است. ۲- میراث پدر و مادر یا بستگان مادری، بین زن و مرد یکسان است. هم‌چنین در کلاله امی طرف مادری بر طرف پدری مقدم می‌شود و اگر زن نسبت به میت نزدیکتر از مرد باشد، چیزی به مرد نمی‌رسد. ۳- اگر در مواردی ارث و دیه زن کمتر از مرد می‌باشد، این مسأله مبتنی بر مصالحی در نظام خانوادگی و روابط زن و مرد می‌باشد و در مقابل نه تنها به نیکوترین وجهی جبران شده است، بلکه اساساً حقوق زن در چنین نظامی بسیار بیش از مرد و فراتر از چیزی است که در «فمینیسم» غربی وجود دارد. توضیح این که: الف) اسلام در شرایطی به زن حق ارث بردن داد که به کلی زن از این حق محروم بود و نه تنها از مرد ارث نمی‌برد، بلکه خود همچون کالایی به ارث برده می‌شد. ب) اسلام به زن استقلال اقتصادی داد و او را در تصرف دارایی خود استقلال بخشید. ج) علاوه بر استقلال اقتصادی، اسلام در هیچ شرایطی زن را موظف به تأمین نیازمندی‌های خود و خانواده قرار نداده است. بنابراین دارایی‌های خود را در هر راه مشروعی می‌تواند صرف کند و در عین حال برای رفع نیازمندی‌های خود تأمین جداگانه دارد؛ یعنی، نفقه او در هر حال بر عهده مرد است و اگر خودش نیز درآمد اقتصادی داشته باشد مالک شخصی آن درآمدها است و موظف نیست که آنها را در جهت نیازمندی‌های خانواده و یا حتی نیازمندی‌های خود صرف کند، لیکن مرد در هر حال موظف است که نیازهای زن را تأمین نماید، بنابراین شرایط جدید زندگی با احکام اسلام هیچ تعارضی ندارد. ه) اسلام دو حق اقتصادی برای زن بر عهده مرد قرار داده است: ۱- مهریه؛ که افزون بر اصل مهریه، حق تعیین میزان آن نیز به دست خود زن می‌باشد. ۲- نفقه؛ نفقه و تأمین مالی نیازمندی‌های زن در زندگی نیز بر عهده مرد است. اما در کشورهای غربی و دارای نگرش فمینیستی که در تبلیغات پرهیاهوی جهانی خود را بزرگترین حامیان حقوق زن قلمداد می‌کنند، چه می‌گذرد؟ در آنجا؛ اولاً؛ چیزی به نام حق نفقه وجود ندارد و زن نیز مجبور است برای تأمین معاش خود به تلاش و فعالیت بپردازد. در حالی که در حقوق اسلامی زن اگر کاری هم بکند، درآمد بالایی نیز کسب کند دارایی‌اش برای خودش محفوظ است و تأمین نیازمندی‌های او بر عهده مرد است. ثانیاً؛ در جهان غرب شخص می‌تواند با وصیت خود، شخص واحدی را وارث تمام دارایی خود بگرداند و اندکی از آن را به زن ندهد. شگفت اینجاست که در موارد متعددی دیده شده است که ثروتمندان بزرگی تمام دارایی خود را طبق وصیت برای گربه یا سگ خود به ارث نهاده‌اند و تمام اعضای خانواده را از آن محروم ساخته‌اند! در حالی که در حقوق اسلامی ماترک میت بر اساس حکم معین الهی تقسیم و توزیع می‌شود و کسی نمی‌تواند زن و فرزند را از حقوق خود محروم سازد. بنابراین اگر مشاهده می‌شود که در مواردی در حقوق اسلامی دیه و یا میراث زن نصف مرد می‌باشد از این رو است که مرد باید دارایی خود را برای زن به مصرف برساند، در حالی که چنین وظیفه‌ای برای زن مقرر نشده است. علامه طباطبایی در تفسیر گرانسنگ «المیزان» می‌نویسد: «نتیجه این گونه تقسیم ارث بین مرد و زن آن است که در مرحله «تملک»، مرد دو برابر زن، مالک می‌شود. ولی در مرحله «مصرف»، همیشه زن دو برابر مرد بهره می‌برد. زیرا زن، سهم و دارایی خود را برای خود نگه می‌دارد ولی مرد باید نفقه زن را نیز بپردازد و در واقع نیمی از دارایی خود را صرف زن می‌کند»، (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۲۱۵). برای آگاهی بیشتر ر.ک: ۱- نظام حقوق زن در اسلام شهید مطهری ۲- زن در آینه جمال و جلال آیت‌الله‌جوادی آملی ۳- قرآن و مقام زن سید علی کمالی ۴- بررسی میراث زوجه در حقوق اسلام و ایران حسین مهرپور ۵- قوانین فقه اسلامی، ج ۱ دکتر صبحی محمصانی، ترجمه: جمال‌الدین جمالی محلاتی ۶- روشنفکر و روشنفکرنا داود الهامی ۷- زن از دیدگاه اسلام ربانی خلخالی ۸- درآمدی بر نظام شخصیت زن در اسلام محمد رضا

زیبایی نژاد - محمد تقی سبحانی ۹- یکنواختی حقوق زن و مرد (فمینیسم، فراز یا فرود) سید ابراهیم حسینی، مجله پرسمان سال ۲، شماره ۴ (دی ماه ۸۱)

آیا قانون اساسی جعلی است یا اعتباری؟

پرسش

آیا قانون اساسی جعلی است یا اعتباری؟

پاسخ

در پاسخ به این سؤال گفتنی است که: اولاً تفکیک میان امور جعلی با امور اعتباری، صحیح نمی باشد؛ زیرا امور جعلی خود اعتباری بوده و هر دو در مقابل امور واقعی هستند. از این رو سؤال فوق را براساس تفکیک میان «اعتباری یا واقعی» دنبال می نماییم. ثانیاً، اگر منظور از قانون اساسی، مطلق قوانین اساسی است، پاسخی کلی و واحد به این سؤال نمی توان داد؛ زیرا قوانین اساسی کشورها هر کدام براساس مکاتب حقوقی حاکم بر آن جامعه شکل گرفته و آنها نیز بسته به ماهیت قواعد حقوقی و مبانی مشروعیتشان متفاوت می باشند. برخی مبتنی بر مکتب «حقوق طبیعی» هستند که ملاک قوانین و قواعد حقوقی را تنها واقعیات عینی می دانند و برخی مبتنی بر مکتب «حقوق عقلی» که فقط دستورات عقل عملی را ملاک حقوق و قانون قرار می دهند و برخی مبتنی بر مکتب «حقوق پوزیتیویستی» هستند که قانون و حقوق را دارای ماهیتی صرفاً قراردادی و اعتباری می دانند و برخی نیز مبتنی بر مکتب «حقوقی اسلام» بوده که برخلاف مکاتب فوق، ماهیتی دو رویه و مزدوج دارند، یعنی دارای ماهیتی «اعتباری - واقعی» است اعتباری از آن جهت که متعلق جعل و اراده خداوند قرار گرفته است و واقعی است از آن جهت که اراده تشریحی الهی همسوی با اراده تکوینی او و هماهنگ با واقعیت های موجود در آفرینش جهان و انسان است و در نتیجه قوانین اسلام مبتنی بر واقعیات و مصالح و مفاسد نفس الامری است. قواعد حقوقی اسلام نه صرفاً واقعیتی مکشوف است و نه صرفاً اعتباری مجعول بلکه اعتباراتی است مبتنی بر واقعیات، اعتباراتی که اعتبار کننده و جاعل آن خداوند علیم و حکیم است. این از نظر ماهیت و در بنای مشروعیت نیز نگاه اسلام با نگاه دیگر مکاتب حقوقی متفاوت است چرا که از یک سو از نگاه مکاتب طبیعی و عقلی بنای مشروعیت، انطباق قاعده حقوقی با طبیعت و حکم عقل است؛ هر قاعده حقوقی که از این وصف برخوردار باشد مشروع است، اگر چه دولت و مردم آن را نپذیرند و هر قاعده ای که فاقد این وصف باشد، نامشروع است اگر چه مورد قبول دولت و مردم باشد و از سوی دیگر از نگاه مکاتب حقوق پوزیتیویستی - برعکس نگاه مکاتب حقوق طبیعی و عقلی - بنای مشروعیت اعتبار محض است هر قاعده ای را که دولت یا مردم الزامی بدانند قاعده ای حقوقی و مشروع محسوب می شود، اگر چه مخالف قوانین طبیعت و عقل باشد و برعکس هر قانونی را که دولت و یا مردم الزامی نپندارند، قاعده ای غیرحقوقی و احیاناً نامشروع تلقی خواهد شد، هر چند منطبق بر واقعیات و داده های عقلی باشد. اما از نگاه اسلام، بنای مشروعیت، انطباق قاعده حقوقی با اراده خداوندی است که حکیم و علیم علی الاطلاق است. هر قاعده و قانونی که منطبق بر اراده مطلق حاکم بر جهان و انسان یعنی اراده خداوند باشد مشروع محسوب می گردد اگر چه مورد قبول دولت و مردم قرار نگیرد و برعکس قاعده و قانونی که با اراده الهی ناسازگار باشد از مشروعیت بی بهره است هر چند مورد پذیرش دولت و مردم باشد (فلسفه حقوق، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ چهارم، ۱۳۷۹، صص ۶۳ - ۷۳). ثالثاً، اگر منظور از قانون اساسی در سؤال قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران است، باید گفت از آنجا که این قانون اساسی مبتنی بر مکتب حقوقی اسلام و منابع اصیل اسلامی یعنی قرآن، سنت و عقل بوده و از نظر ماهیت و بنای مشروعیت تابع آن

است دارای ماهیتی «اعتباری - واقعی» است.

آیا قانون اساسی ایران الگویی از قانون های فرانسه و دیگر کشورها است؟

پرسش

آیا قانون اساسی ایران الگویی از قانون های فرانسه و دیگر کشورها است؟

پاسخ

مسئله در بررسی و مقایسه قوانین اساسی کشورها با یکدیگر، شباهت ها و تفاوت هایی وجود دارد و قانون اساسی ما نیز از این قاعده مستثنی نیست، اما هرگز نباید تصور شود که وجود برخی شباهت ها به معنای الگو گیری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران از قوانین اساسی سایر کشورهاست، زیرا همچنان که در ذیل می آید، مبانی و منابع تدوین حقوق اساسی جمهوری اسلامی کاملاً جدید و الگویی متفاوت از حقوق اساسی سایر کشورهاست. البته استفاده از تجارب و دستاوردهای مثبت بشری در اداره هر چه بهتر جامعه از آموزه های مؤکد دین مبین اسلام است که تدوین کنندگان قانون اساسی نظام اسلامی به آن عمل نموده اند. در هر صورت به دلیل گستردگی موضوع، به ذکر برخی از مهمترین تفاوت ها و شباهت های قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با قانون اساسی فرانسه می پردازیم: الف. شباهت ها: قانون اساسی کشور ما همانند قانون اساسی فرانسه «شکلی می باشد». جهت آگاهی بیشتر ر.ک: ابوالفضل قاضی، بایسته های حقوق اساسی، نشر یلدا، ۱۳۷۳، ص ۲۲. قانون اساسی شکلی، قانونی جامد، سخت و انعطاف ناپذیر است و بازنگری و تجدید نظر در قانون اساسی به شیوه قوانین عادی و از طریق مجالس مقننه ممکن نیست بلکه این امر باید توسط مجلس ویژه ای (مجلس خبرگان یا مجلس مؤسسان) یا به وسیله آراء مردم و همه پرسی و یا مخلوطی از شیوه های مختلف انجام پذیرد. قواعد حقوقی فرانسه، دارای سلسله مراتبی می باشند؛ یعنی مصوبات انجمن شهر و روستا نمی تواند خلاف مصوبات هیئت دولت باشد و مصوبات هیئت دولت نمی تواند خلاف مصوبات مجلس باشد و مصوبات مجلس نمی تواند مغایر مصوبات قانون اساسی باشد قانون اساسی یک هنجار برتر حقوقی است و بنا به نظر قائلان به قانون اساسی شکلی، این اصل برتر، تنها در قانون اساسی شکلی وجود دارد در مقابل قانون اساسی شکلی، قانون اساسی ماهوی است که بیشتر قواعد آن، براساس عرف تدوین می شود و الگوی آن انگلستان است، چیزی به نام کتابچه قانون اساسی وجود ندارد، چنان که در قواعد حقوقی آن نیز سلسله مراتبی وجود ندارد و اصلی به نام اصل برتر قانون اساسی، نسبت به سایر هنجارهای حقوقی منعقد نیست؛ بنابراین مجلس عوام آنها به راحتی می تواند برخلاف اصول قانون اساسی تصمیم بگیرد، مثلاً پادشاهی مشروط انگلستان را به پادشاهی جمهوری تبدیل کند و... بنابراین شکل ظاهری قانون اساسی جمهوری اسلامی و شیوه تدوین آن بیشتر همانند قانون اساسی فرانسه است. وجود دیوان عدالت اداری و بعضی از ساختارها و سازمان های دیگر در قانون اساسی ما، همانند مدل فرانسه است (قانون اساسی و ضمانت های اجرایی آن، عباس کعبی، مرکز مطالعات و پژوهش های فرهنگی حوزه علمیه، چاپ اول ۱۳۸۰، ص ۱۵). ب. تفاوت ها: اما با این همه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در منشأ تدوین و شکل گیری، منطبق با هیچ کدام از شیوه های متداول در دنیا نیست بلکه شیوه متفاوتی است که می توان آن را «قانون اساسی ناشی از شریعت» نام گذارد و آن را چنین تعریف کرد: قانون اساسی مجموعه ی قوانین و مقرراتی است درباره ماهیت دولت، حکومت و حقوق ملت که مبتنی بر شرع مقدس تدوین شده است. ارکان تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران عبارتند از: ۱- پذیرش ملت، ۲- اجتهاد مستمر فقها براساس کتاب و سنت معصومین (ع) ۳- تأیید ولی فقیه (همان، ص ۱۰). و حال آن که منشأ تدوین قانون اساسی فرانسه تنها براساس دیدگاه مادی گرایانه

اومانیستی و خواست مردم استوار است. یکی دیگر از تفاوت‌ها در این است که طبق اصل پنجم قانون اساسی فرانسه، عالی‌ترین مقام کشور رئیس‌جمهوری است اما در قانون اساسی ایران، رئیس‌جمهور بعد از ولی فقیه قرار دارد. و تفاوت‌های بیشتر دیگری که جهت آشنایی با آنان می‌توانید به منابعی که درباره حقوق اساسی تطبیقی نگاشته شده است مراجعه نمایید. (مانند: حقوق اساسی تطبیقی، دکتر سید جلال‌الدین مدنی، نشر گنج دانش، چاپ اول ۱۳۷۴).

آیاسنگسار کردن عملی وحشیانه نیست؟ چرا در این حکم تجدید نظری صورت نگرفته تاچهره اسلام آلوده و خشن جلوه نکند؟ چرا در ماههای حرام دیه دوبرابر میشود؟ در این ماهها ارزش اقتصادی فرد بیشتر میشود؟ لطفاً توضیح کافی دهید. این حکم غیرمنطقی است.

پرسش

آیاسنگسار کردن عملی وحشیانه نیست؟ چرا در این حکم تجدید نظری صورت نگرفته تاچهره اسلام آلوده و خشن جلوه نکند؟ چرا در ماههای حرام دیه دوبرابر میشود؟ در این ماهها ارزش اقتصادی فرد بیشتر میشود؟ لطفاً توضیح کافی دهید. این حکم غیرمنطقی است.

پاسخ

سنگسار پاسخ به این پرسش، نیاز به بررسی مفهوم خشونت، مدارا و منشا آن و ملاک وضع احکام از منظر غرب و اسلام دارد. مدارا از منظر غرب و اسلام واژه مدارا که در زبان فرانسوی «تولوانس» و در زبان انگلیسی «تالونس» (Tolernce) به کار می‌رود، در مقابل خشونت قرار دارد مفهوم «تولرانس» از جمله اصطلاحات فرهنگ مدرن غربی است که پس از رنسانس به تدریج رشد کرد و قبول عام یافت و امروز یکی از مشخصه‌های اصلی فرهنگی الحادی غرب شناخته می‌شود. در ریشه یابی این مفهوم باید بگوییم که اولاً: در فرهنگ مسلط غرب همه ارزش‌ها _ اعم از ارزش‌های اخلاقی، اجتماعی، حقوقی و سیاسی _ امور اعتباری هستند و ریشه عقلانی و واقعی ندارد. به عبارت دیگر، ارزش‌ها تابع خواست‌ها و سلیقه‌های مردم هستند. مادامی که جامعه آن را می‌پذیرد، ارزشمند است و اگر روزی سلیقه مردم تغییر کرد، همان ارزش تبدیل به ضد ارزش می‌گردد. ثانیاً: اعتقادات و باورهای دینی را نیز در شمار همان ارزش‌های اعتباری قرار می‌دهند و فرد را در گزینش آن‌ها و یا طرد آن‌ها آزاد می‌بیند و آن‌ها را در حد یک سلیقه مانند سلیقه در انتخاب رنگ لباس تنزل می‌دهند. از این رو، عدم حساسیت آنان به مسئله رذایل اخلاقی و کارهای ناشایست بدان جت است که در تفکر آنان انسان یک موجود ارزشی متمایز از حیوانات نیست یعنی در منطق تفکر آنان تعالی بینش‌ها و گرایش‌های انسانی لحاظ نمی‌شود. اما از دیدگاه اسلام و فرهنگ اسلامی، مقدسات و ارزش‌های دینی به مراتب از حال، مال، ناموس و بستگان عزیزتر است. دینی که تنها راه رسیدن انسان به سعادت و خوش بختی جاویدان است و آن چنان گرانقدر است که ۱۲۴ هزار پیامبر برای رساندن آن به بشر از سوی خدای متعال فرستاده شده‌اند و در راه آن زحمت‌های بی‌پایانی را متحمل شدند و بلکه برخی جان خود را فدای آن کرده‌اند، چیزی نیست که بتوان با تساهل و مدارا در مورد هتک و تضعیف آن برخورد کرد. به راستی اگر اسلام، «تولرانس» را آن گونه که در غرب امروز رایج است می‌پذیرفت، چرا امام حسین علیه السلام در برابر ایجاد تغییر و بدعت گذاری در پاره‌ای از احکام دین، و نه حتی همه آن، به آن همه رشادت دست زد و خویشتن و فرزندان و یارانش را فدای اسلام کرد؟ و یا چرا مجازات اعدام را برای مرتد در نظر می‌گرفت؟ آیا اسلام دین و احکام آن را تا حد یک سلیقه تنزل می‌دهد که هرگاه خواستیم بتوانیم آن را تغییر دهیم و یا هرگونه خواستیم به آن توهین روا داریم؟ (مصباح یزدی، محمدتقی، پاسخ استاد به جوانان پرسش گر، قم، موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی، چاپ اول، ۱۳۸۰، ص

(۲۲۶) ملاک وضع احکام از منظر غرب و اسلام از منظر غرب بعد از رنسانس، که به لیبرالیسم و اومانیسیم روی آورده اند، در جهان بینی، هنر، اخلاق و حقوق و ... انسان مدار و محور هر گونه تلاش است و خالق همه ارزش ها و ملاک تشخیص خیر و شر است. برای آنان به آنچه اصالت دارد به خواسته و لذت های انسان است و اگر دینی هم معتبر باشد، باید رد جهت تامین هواهای نفسانی افراد و هماهنگی با خواسته های وی باشد. از نظر اخلاق نیز که ملاک تمایز انسان و حیوان است بر اساس بینش اومانستی و لیبرالیستی، انسان در آزادی جسمیش، هیچ قید و بندی ندارد، بر اساس این بینش دیگر جایی برای صحبت از حجاب، عفت و ... نمی ماند. با این مبنا مسئله ای به نام اخلاق یا نهاد خانواده ارزش و قداستی نخواهد داشت. اما از منظر اسلام، از آن جا که انسان قوام خلیفه الهی دارد و تفاوت اساسی با حیوان دارد، ملاک وضع احکام رابطه هر انسان و خداوند و رسیدن انسان به خداوند و کمال است و بر اساس این بینش غرائز موجود در بشر، فقط یک نیاز و مایه تداوم زندگی بشر تلقی می شود اما به عنوان یک ارزش مطرح نیست، لذا معتقد است که این نیاز غریزی باید به نحو معقول و معتدل ارضاء شود، چرا که گزینه جنسی، انسانیت انسان را تشکیل نمی دهد لذا در محدوده نیازها باید بررسی شده، شرایط مناسب را برای ارضاء متوازن و معقول آن فراهم آوریم. با این نگرش برای حفظ انسانیت انسان، وجود انضباط و قید و بند به عنوان عامل مصونیت مطرح می شود نه محدودیت. (فصلنامه کتاب نقد، شماره ۱۷، ص ۱۵۵ و ۱۷۰) خشن نمایی حدود و تعزیرات اسلام متاسفانه، قضاوت خشونت در مورد حدود و تعزیراتی که اسلام وضع کرده است، در یک قضاوت اجمالی و بدون در نظر گرفتن همه جوانب صورت می گیرد و معمول این گونه قضاوت ها در این گونه مسایل اجتماعی و حقوقی از جهان بینی ما و برداشتی که درباره آدمی و جامعه انسانی داریم بر می خیزد. برخی در این قضاوت ها بدون در نظر گرفتن تمام شرایط حدود و تعزیرات اسلامی و راه های اثبات و راه های تخفیف و همچنین نتایج نهایی این گناهان و اثرات زیانبار آن برای جامعه حکم به خشن بودن حدود و تعزیرات می دهند. برای مثال، برخی، با مشاهده جوامع غربی که نوشیدن شراب را مانند آب خوردن می دانند یا رواج فسادهای جنسی را، دلیل کم اهمیت بودن این گناهان دانسته و اجرای حدود را خشن می دانند، در حالی که اگر آمار طلاق و از هم پاشیدن خانواده ها، فرزند های نامشروع که غالباً بر اساس تجربه دانشمندان، افرادی تبه کار و بی رحم و جانی از آب در می آیند، کودکان بی سرپرست و انواع بیماریهای جسمی و روحی که زاید بی بند و باری های جنسی است را ملاحظه کنیم، قبول خواهیم کرد که آلودگی های جنسی به هیچ وجه مسئله ساده ای نیست که بتوان از آن به اسانی گذشت، بلکه گاهی سرنوشت یک جامعه با آن گره می خورد و موجودیت آن به خطر می افتد. با در نظر گرفتن همه این جوانب، معلوم می شود که حدود و تعزیرات اسلام چندان خشن نیستند. از سوی دیگر شاید برخی از این مجازات ها مانند سنگسار، سنگین به نظر برسند ولی اسلام راه های اثبات آن را چنان محدود کرده است که در عمل دامان افراد بسیار کمی را می گیرد، در عین این که وحشت از آن به عنوان یک عامل بازدارنده روی افراد منحرف اثر خود را خواهد گذاشت. برای مثال، در مورد ثبوت زنا، بر اساس آیه ۱۵ سوره نساء شاهدها به چهار نفر افزایش یافتند از سوی دیگر برای شهادت شهود، شرایطی تعیین شده است از قبیل رویت و عدم قناعت به قرائن و هماهنگی شهادت شهود و مانند آن، که اثبات جرم را سخت تر می کند. روشن است که با این شرایط تنها افراد بی باک و بی پروا ممکن است مجرم شناخته شوند و بدیهی است که این چنین اشخاصی باید به اشد مجازات گرفتار شوند تا عبرت دیگران گردند. و جامعه سالم بماند. از نکات پیش معلوم می شود که پس از اثبات جرم، به هر طریقی که شده باید مجازات اجراء شود و در هنگام اجرای مجازات که مربوط به اجتماع می شود نباید عاطفه، محبت و احساسات جایگزین عقل شود، بلکه تا آن جا که پای مجازات الهی در میان است و به مصلحت عامه بشریت است باید حکم اجراء شود، چنان که خداوند متعال در حکم زنای غیرمحصنه می فرماید: «هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزیند و نباید رافت (و محبت کاذب) نسبت به آن دو شما را از اجرای حکم الهی مانع شود، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید، و باید گروهی از مومنان مجازاتشان را مشاهده کنند. (نور، ۲) در پایان شایان ذکر است، چنانچه ما مسلمانان بخواهیم بر

اساس خوش آمدی غربی‌ها، حدود و تعزیرات خودمان را اجرا کنیم باید دست از همه آن‌ها بکشیم، چرا که آن‌ها نه تنها سنگسار بلکه شلاق زدن، اعدام، آزاد نبود روابط جنسی و ... همه را خشن می‌بینند و بر اساس گفته قرآن کریم تا مادامی که شما مسلمانان کاملاً به میل آنان رفتار نکنید از شما راضی نخواهند شد، و «لن ترضی عنک الیهود و لالنصاری حتی تتبع ملتهم قل ان هدی الله هو الهدی و لئن اتبعت اهواءهم بعد الذی جاءک من العلم مالک من الله من ولی و لانصیر» (بقره، ۱۲۰) هرگز یهود و نصاری از تو راضی نخواهد شد، تا [به طور کامل تسلیم خواسته‌های آنان شوی و] آنها بین [تحریف یافته] آنان پیروی کنی. بگو: «هدایت الهی، تنها هدایت است» و اگر از هوی و هوس‌های آنان پیروی کنی، بعد از آن که آگاه شده‌ای، هیچ سرپرست و یآوری از سوی خدا برای تو نخواهد بود». دیه پیش از پاسخ شایان ذکر است که دیه بر عکس آنچه در فارسی گفته می‌شود «خون بها» نیست. خون انسان بالاتر از این است که قیمتش این‌ها باشد. بلکه به تصریح قرآن، «خون یک انسان برابر با خون همه انسان‌ها است» از این رو است که مهم‌ترین شخصیت‌های اسلامی با ساده‌ترین افراد از نظر دیه یکسان هستند. دیه مرجع تقلید، دیه یک انسان متخصص، دیه یک انسان مبتکر، با دیه یک کارگر ساده در اسلام یکی است. بنابراین دیه عامل تعیین ارزش و خون بها نیست، بلکه دیه جنبه مجازات دارد که طرف حواسش را جمع کند و دیگر از این اشتباهات نکند و هم تا حدودی جبران خسارت اقتصادی است. یعنی مردی یا زنی در این خانواده از میان رفته است، جای او خالی و این خلاء، خسارت اقتصادی به آن خانواده وارد میکند. برای پرکردن این خسارت اقتصادی دیه داده می‌شود. (آیت الله جوادی آملی، زن در آئینه جمال و جلال، ص ۴۱۸) افزایش دیه در ماه‌های حرام شکی نیست که هر جرمی از هر مجرمی با عمد و اختیار، استحقاق جریمه و مجازات را دارد. از سوی دیگر همه مجرمان یکسان نیستند و بدون شک شرایط زمانی و مکانی و روانی و ویژگی‌های دیگر آن‌ها تفاوت دارد. به همین دلیل امروزه، در تمام قوانین جهان، اموری را با عنوان عوامل تشدید و تخفیف در کنار قوانین کیفری و جزایی قرار می‌دهند، مثلاً بیماری روانی را عامل تخفیف و تکرار در جرم را معمولاً عامل تشدید می‌دانند. اسلام نیز، از چهارده قرن پیش عوامل تشدید و تخفیف را به صورت جامع و جالبی هم در مجازات‌های دنیوی و هم در مجازات‌های اخروی پیش بینی کرده است. در یک بررسی ساده معلوم می‌شود «عوامل تخفیف» در اسلام نسبت به «عوامل تشدید» بیشتر است و این به خاطر همان طبیعت ذاتی اسلام است که بر اساس رحم، عاطفه و شعار «یا من سبقت رحمته غضبه» است. از جمله عوامل تشدید مجازات در اسلام مکان و زمان جرم است. چنانچه جرمی در مکان‌های عادی یا مکه مکرمه رخ دهد، مجازات به علت قداست مکان مکه مکرمه متفاوت است. هم چنین مجازات در ماه‌های حرام به علت قداست آن‌ها شدیدتر شده و دیه قتل در ماه‌های حرام یک سوم اضافه می‌شود. این نوع مجازات به خوبی نشان می‌دهد که اهمیت جرم تنها بسته به جنبه ذاتی آن نیست، بلکه خصوصیات زمانی و مکانی کاملاً در آن موثر است. از سوی دیگر بدیهی است که چنانچه کسی حرمت اماکن و زمان‌های مقدس را نگه‌داشت مشخص می‌شود که روح طغیانگری او بیشتر و جسورتر است و چنین فردی ضرر و خطرش برای جامعه بیشتر است. کما این که افراد غیر مذهبی و آلوده، برخی ایام و اماکن مثلاً روز تاسوعا و عاشورا و ... مرتکب گناه نمی‌شوند.

اصل برائت در قانون اساسی به چه معناست؟

پرسش

اصل برائت در قانون اساسی به چه معناست؟

پاسخ

برائت، یعنی پاک و مبرا بودن از عیب؛ اما در احکام وقتی می‌گویند ذمه شما بری است؛ یعنی، مسؤولیتی در قبالاتن حکم یا موضوع ندارید و یا وقتی می‌گویند: اصل برائت است؛ یعنی، وقتی شک می‌شود که آیا فلان چیز در اسلام حرام است یا حلال، تا زمانی که دلیل روشنی از قرآن و روایات بر حلیت یا حرمت آن پیدا نکرده، حکم به مباح بودن می‌شود. و یا اگر در گناهگار بودن کسی شک دارید، تا وقتی که سندی روشن و شاهدهی قوی بر مجرم بودن او پیدا نکرده، حکم به بی‌گناهی او می‌شود. البته بحث در رابطه با این مسأله خیلی مفصل است؛ چون یکی از ادله فقهی است و بحث گسترده آن در کتابهای مربوطه بیان شده است. اصل برائت محدوده اجرایی آن، در محاکم و هنگام اتهام است بدین معنی که اصل بر برائت و عدم ارتکاب جرم است مگر آن که جرم اتهامی نسبت به متهم اثبات شود. پس صرف این که یک نفر متهم به قتل یا فلان جرم یا تخلف باشد نمی‌شود او را محکوم و مجازات کرد، گرچه با وجود قرائن و امارات اتهامی، برای اثبات ارتکاب یا عدم ارتکاب جرم می‌توان او را محاکمه (نه محکوم) کرد. بنابراین مفاد اصل برائت، نسبت ندادن جرم یا تخلف به افراد است مادامی که جرم یا تخلف آنها اثبات نشود و این معنای اصل سی و هفتم قانون اساسی است که می‌گوید: «اصل برائت است و هیچ کس از نظر قانون مجرم شناخته نمی‌شود، مگر اینکه جرم او در دادگاه ثابت گردد».

بر پایه تصریح آیه قرآن مجید و روایات اهل بیت (ع)، هر گاه کسی مسلمانی را بکشد و خانواده فرد مقتول نخواهد قاتل را عفو کند می‌تواند قصاص کند. ۱ جز آن که در قانون مجازات اسلامی (ماده ۲۹) بر پایه روایات ۲ می‌خوانیم: هر گاه مرد مسلمانی عمداً زن مسلمانی را بکشد، در

پرسش

بر پایه تصریح آیه قرآن مجید و روایات اهل بیت (ع)، هر گاه کسی مسلمانی را بکشد و خانواده فرد مقتول نخواهد قاتل را عفو کند می‌تواند قصاص کند. ۱ جز آن که در قانون مجازات اسلامی (ماده ۲۹) بر پایه روایات ۲ می‌خوانیم: هر گاه مرد مسلمانی عمداً زن مسلمانی را بکشد، در صورتی مرد قصاص می‌شود که ولی زن قبل از قصاص قاتل، نصف دیه یک مرد را به او (خانواده قاتل) بپردازد. آنچه جای شبهه و پرسش است این که: چگونه زن در قبال کشتن مرد قصاص می‌شود، بی آن که لازم باشد از سوی خانواده مرد چیزی به خانواده زن پرداخت شود؛ امّا اگر مردی زنی را بکشد در صورتی می‌توان مرد را قصاص کرد که از سوی خانواده زن مقتول، مبلغی به خانواده مرد قاتل تسلیم شود؟! توضیح آن که، بر پایه فقه اهل بیت (علیهم‌السلام) دیه کشتن مرد مسلمان یک هزار مثقال شرعی طلا و دیه کشتن یک زن مسلمان، پانصد مثقال است. بنابراین اگر مردی زنی را بکشد در صورتی می‌توان مرد را قصاص کرد که مبلغی معادل پانصد مثقال طلا از سوی خانواده زن به خانواده مرد (قاتل) تسلیم شود. چرا در اسلام میان زن و مرد تبعیض وجود دارد و ارزش وجود زن پیوسته کمتر از مردان شناخته شده است. همین امر سبب می‌شود که بستگان زن به جای قصاص مرد قاتل، به گرفتن دیه رضایت دهند. آیا این نوع ستم به زن و خانواده او نیست که پس از کشته شدن زن، بستگان او علاوه بر آن که کسی از ایشان کشته شده است ناچار باشند برای قصاص قاتل، پانصد مثقال طلا نیز به خانواده او (قاتل) تقدیم کنند!

پاسخ

قانون قصاص و مجازات پدیده عصر اسلام نیست. در جوامع جاهلی پیش از اسلام نیز در همه ملل وجود داشته است. قرآن از حکم قصاص در دین یهود چنین یاد می‌کند: وکتبنا علیهم فیها ان النفس بالنفس...: ۳ بر آنان (در تورات) مقرر کردیم که جان در مقابل جان، چشم در مقابل چشم، بینی در مقابل بینی،... قصاص می‌شود. }M با این حال، ملل گذشته اغلب میان جرم و جزای آن، عدالت

را مراعات نمی‌کردند. مردم عرب گاهی به جای یک نفر ده نفر را به قتل می‌رساندند. ۴. و علت این جزای نابرابر را شرافت یک قبیله نسبت به دیگر قبایل می‌دانستند. ۵. در اسلام با نزول آیات قصاص این حکم چنین ضابطه یافت: ۱. می‌توان به جای قصاص، عفو کرد و دیه گرفت یا آن را نیز عفو نمود. ۲. قصاص به منظور اجرای فرمان خداوند و تأمین امنیت اجتماعی انجام می‌گیرد. هدف انتقام و تلافی نیست؛ گرچه با قصاص قاتل، خانواده مقتول تا حدی تشفی می‌یابند. ۳. به جای یک فرد نمی‌توان چند نفر را کشت، مگر آن که همه در قتل سهیم بوده باشند. نیز باید به جبران کشتن همه آنان به جای یک نفر، از سوی بستگان مقتول مبلغی به بستگان هر یک از ایشان (کشندگان) داده شود. ۴. به جای زن در صورتی می‌توان مردی را کشت که نصف دیه یک مرد مسلمان به خانواده مرد قاتل داده شود. ۶. مرحوم مقدس اردبیلی می‌نویسد: این حکم از امور قطعی نزد فقیهان شیعه است. ۷. باید دانست چنان که قصاص برای انتقام نیست، دیه نیز بهای جان و خون نمی‌باشد. اگر چنین بود بهای جان و خون یک انسان فرزانه و اندیشمند با جان و خون یک فرد سفیه برابر نمی‌بود. آیا قرآن که با نگرش ارزشی می‌فرماید: «هرگز دانایان و نادانان برابر نیستند» در مسأله دیه و قصاص چگونه تا بدین میزان میان زن و مرد تفاوت می‌نهد و تفاوتی بین فرد فرزانه و عامی مقرر نمی‌دارد؟! این بدان سبب است که دیه و قصاص تعیین‌کننده ارزش‌ها و امتیازات افراد نیست و بیشتر به تأمین امنیت فردی و اجتماعی نظر دارد و راهکاری برای جبران مسایل اقتصادی و معیشتی بازماندگان افراد کشته شده است. از این رو است که می‌گوییم: دیه نوعی جریمه دنیوی است که دارای معیار خاصی است و کم یا زیاد بودن آن، به شخصیت افراد مربوط نیست. دیه یک فرد عادی با دیه پیشوای عادل مسلمانان یک اندازه است و تخصیص و تعهد و ایمان در آن تأثیری ندارد. اما جنبه معنوی - نزد خداوند و از نظر تأثیر مرگ افراد در جامعه - بی‌تردید کشتن یک فرد برجسته و شایسته به مراتب سهمگین‌تر است و عقوبت سنگین‌تری در قیامت خواهد داشت. بنابراین گاه ممکن است از این جنبه کشتن یک طفل یا زن، گناهی بزرگ‌تر از کشتن ده‌ها مرد داشته باشد آنچه از روایات و گفتار فقها دانسته می‌شود این است که دیه به منظور جبران خساراتی است که در پی کشته شدن افراد به خانواده ایشان وارد می‌آید. به طور عادی چون مرد عهده دار مسئولیت مخارج خانواده است، کشته شدن وی - به عمد یا به وسیله قصاص - تأثیر زیانبارتری بر خانواده‌اش می‌گذارد. از نظر اسلام، مرد وظیفه دارد مخارج خانواده‌اش را تأمین کند. مبلغ دیه در حقیقت به فرد قاتل یا مقتول نمی‌رسد. سهم خانواده اوست که سرپرستی را از دست داده است. به همین سبب است که اگر مردی را به جرم کشتن یک زن قصاص می‌کنند باید برای جبران خسارتی که در اثر کشته شدن آن مرد به خانواده او می‌رسد، مبلغی از سوی بستگان زن به خانواده مرد پرداخت گردد و آنگاه مرد قصاص شود. این در حالی است که گاه ممکن است خساراتی که جامعه به سبب کشته شدن یک زن متحمل می‌شود، بسی افزون‌تر باشد از خساراتی که به سبب کشته شدن ده‌ها مرد متحمل شده است. اما باید دانست که دیه عهده دار جبران آن خسارت‌های معنوی نیست. به همین سبب است که در روایات می‌خوانیم: با مرگ یک دانشمند اسلامی رخنه‌ای در اسلام پدید می‌آید که با هیچ چیز جبران نمی‌شود. امّا دیه او با یک فرد بی‌سواد برابر است. حال اگر در مواردی مسؤول تأمین مخارج خانواده زن باشد و او به دست مردی کشته گردد در پرداخت دیه به بازماندگان وی چیزی افزون داده نمی‌شود. زیرا اولاً- تأمین معاش مسئولیتی نبوده است که شرع بر عهده او گذاشته باشد، بلکه وی به دلایل جانبی عهده دار آن گشته است. افزون بر این که در وضع مقررات، قانون‌گذار، احکام را برای نوع افراد در نظر می‌گیرد، نه یکایک افراد. از این نظر، به طور نوعی مردان مسؤول تأمین معیشت خانواده هستند، نه زنان. اعضای خانواده مخارج خود را از او می‌طلبند، نه از زن. با این همه هر گاه در موردی زن عهده دار مخارج خانواده بود و کشته شد حاکم اسلامی می‌تواند از اموال عمومی، آن خسارت را جبران کند. این نظر از فقیه عالی مقام آیه الله شاهرودی نیز نقل شده است. ایشان در این باره فرموده‌اند: این امر بدان سبب است که پدیده زن‌کشی تقویت نشود. ۸. پی‌نوشت: ۱. یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص. (بقره، ۱۷۸)؛ من قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطاناً. (اسراء، ۳۳)؛ ان النفس بالنفس. (مائده، ۴۵)؛ وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۶۱. ۲. سلسله الینابیع الفقهیه، ج ۲۴، ص ۱۹، جواهر الکلام، ج

۴۲، ص ۸۲. ۳. سوره مائده. آیه ۵۴. ۴. المیزان ج ۲، ص ۴۳۲ - ۴۳۸، در تفسیر آیه ۱۷۸ بقره. ۵. مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۸۸ - ۴۹۲، در تفسیر آیه ۱۷۸ سوره بقره. ۶. تمام مذاهب اهل سنت با این حکم مخالف اند و معتقدند که پرداخت چنین مبلغی به خانواده مرد لازم نیست. (احکام قرآن، ابوبکر رازی، ج ۱، ص ۱۳۸ و ۱۳۹؛ المهذب، محیی الدین نووی، ج ۱۸، ص ۵۳۴. ۷. زبده البیان فی احکام القرآن، ص ۶۷۱ و ۶۷۲. ۸. ر. ک: روزنامه قدس، پنجشنبه، ۸۱/۵/۱۰، ص ۱۵.

در خرداد سال ۱۳۶۸ پس از وفات امام خمینی "ره" هنوز قانون اساسی سال ۱۳۵۸ اعتبار داشته است، در شب ۱۵ خرداد سال ۱۳۶۸ مجلس خبرگان آقای خامنه ای را که آنموقع مرجع تقلید نبودند ابتدا بصورت موقت وبعدهم به عنوان رهبر معرفی کردند وبعد قانون اساسی تغییر پیدا کرد. چرا

پرسش

در خرداد سال ۱۳۶۸ پس از وفات امام خمینی "ره" هنوز قانون اساسی سال ۱۳۵۸ اعتبار داشته است، در شب ۱۵ خرداد سال ۱۳۶۸ مجلس خبرگان آقای خامنه ای را که آنموقع مرجع تقلید نبودند ابتدا بصورت موقت وبعدهم به عنوان رهبر معرفی کردند وبعد قانون اساسی تغییر پیدا کرد. چرا مرجعیت آقای خامنه ای بعد اعلام شد وبعد هم قانون اساسی را تغییر دادند؟

پاسخ

برادر گرامی جناب آقای ح، خ مطلبی که در ذهن جنابعالی جا گرفته تماماً براساس مقدماتی است که اساساً واقعیت ندارد، مرحوم امام خمینی "ره" بعنوان معمار انقلاب اسلامی و نظام سیاسی دینی در زمان حیات خود و دقیقاً در تاریخ ۴/۲/۶۸ فرمان بررسی مجدد قانون اساسی را صادر فرمودند وعده ای از نخبگان راتعیین نمودند تا مواردی را که نیاز به اصلاح دارد اصلاح نموده وبه رؤیت ایشان برسد. کمیته مذکور در اسرع وقت اصلاحات موردنظر را انجام وبه تأیید امام راحل رسید از جمله تغییرات مهم در قانون اساسی که پیش از رحلت امام مورد تأیید ایشان قرار گرفت ومبنای عمل مجلس خبرگان رهبری واقع شد. بحث برداشتن شرط مرجعیت از رهبری بود. در قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸ یکی از شروط رهبری را مرجعیت قرار داده بودند. این شرط در کمیته بررسی قانون اساسی تعیین شده از سوی امام راحل به شرط کفایت اجتهاد تغییر کرد. نظر امام "ره" این بود که برای اداره نظام ورهبری جامعه شرط اجتهاد کافی است. اگر این اجتهاد به مرجعیت تبدیل شد. قید مرجعیت لازم نیست. وهمانگونه که به آگاهی رسید کلیه اصلاحات بعمل آمده مورد تأیید امام راحل قرار گرفت. وبه تأیید ملت نیز رسید. پس از رحلت امام خمینی در جلسه خبرگان ۱۴/۳/۶۸ ش مصادف با ۲۹ شوال ۱۴۰۹ ق، حضرت آیت...العظمی سید علی خامنه ای "حفظه ا..." با اکثریت قاطع اعضای مجلس بعنوان رهبر نظام جمهوری اسلامی ایران برگزیده شدند وهیچ مطلبی در خصوص موقتی بودن این انتخاب مطرح نشد. مراتب اجتهاد مقام معظم رهبری قبلاً مورد تأیید بسیاری از مراجع تقلید قرار گرفته بود و مرجعیت ایشان نیز از سوی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم مورد تأیید قرار گرفت وطی اطلاعیه مهمی که پس از رحلت آیت...العظمی اراکی منتشر شد وطی آن مرجعیت ۷ نفر از علما و مجتهدین اعلام گردید نام مبارک حضرت آیت...العظمی خامنه ای نیز قید گردید وبه اطلاع جامعه اسلامی رسید بنابر آنچه گذشت : ۱. تغییرات واصلاحات قانون اساسی در زمان حیات امام راحل انجام گرفت و به تأیید آن بزرگوار وملت شریف ایران رسید. ۲. مجلس خبرگان، مقام معظم رهبری را که از مجتهدین مورد تأیید خبرگان بودند پس از وفات امام به عنوان رهبر برگزیدند و مرجعیت معظم له از سوی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم مورد تأیید قرار گرفت. انتخاب معظم له به هیچ وجه موقتی نبود بلکه به عنوان رهبر دائمی برگزیده شدند. ناگفته نماند سه نفر از مؤسّسین طراز اول نظام (آیت... موسوی اردبیلی

و آیت... خامنه ای و جناب آقای رفسنجانی) در حضور فرزند امام "ره" ("مرحوم حاج سید احمد خمینی) پیش از وفات امام و در حضور امام راحل نسبت به آینده نظام ورهبری انقلاب اظهار نگرانی می کنند. امام می فرمایند: "به هیچ وجه نگران نباشید انسانهای شایسته ای وجود دارند که توانایی وشایستگی رهبری دارند. از امام سؤال می کنند چه کسی لیاقت رهبری دارد؟ و امام به آقای خامنه ای اشاره می کنند و می فرمایند: "ایشان لیاقت رهبری و اداره نظام اسلامی را دارند در آن روز مقام معظم رهبری از حاضران در جلسه اکیداً درخواست می کنند که این مطلب به هیچ وجه منتشر نشود و جایی مطرح نگردد که همین طور هم می شود اما پس از وفات امام راحل، یادگار امام، مرحوم حاج احمد آقا خمینی در جلسه خبرگان ظاهر می شوند و به اتفاق آیت... موسوی اردبیلی و جناب هاشمی رفسنجانی مطلب فوق را شهادت می دهند و اعضای مجلس خبرگان از دیدگاه امام راحل و تأییدات ایشان آگاه می شوند. خدای عزوجل را شاکریم که ما را از نعمت رهبری برخوردار ساخت. امیدواریم قدردان این نعمت بزرگ الهی باشیم. ان شاء..."

۱- چرا با این که خودکشی در دین اسلام حرام است و کسی حق این عمل را ندارد اما پدر و یا پدر بزرگ در صورتی که بچه اش را بکشد نباید مجازات شود یعنی پدر و پدر بزرگ حق دارند بچه را بکشند اما همان بچه حق ندارد خودش را بکشد یعنی هر شخصی نسبت به خودش اختیار ندارد

پرسش

۱- چرا با این که خودکشی در دین اسلام حرام است و کسی حق این عمل را ندارد اما پدر و یا پدر بزرگ در صورتی که بچه اش را بکشد نباید مجازات شود یعنی پدر و پدر بزرگ حق دارند بچه را بکشند اما همان بچه حق ندارد خودش را بکشد یعنی هر شخصی نسبت به خودش اختیار ندارد اما پدر و پدر بزرگ در این مورد اختیار دارند؟ لطفاً توضیح فرمائید.

پاسخ

این که گفتید پدر و مادر حق دارند بچه شان را بکشند کاملاً غلط است. و این که فرمودید نباید مجازات شوند هم غلط است. هیچ کس حق ندارد حق حیات را نه از خود و نه از دیگری سلب کند و این موهبتی از طرف خداوند است که فقط به اختیار اوست و فقط اگر کسی مرتکب قتل شده باشد یا جرائم سنگین را مرتکب شده باشد به فرمان خداوند قصاص یا مجازات می شود. پدر و مادر هم به هیچ وجه حق کشتن فرزند خود را ندارند آنچه باعث توهم شما شده است این است که حکمی در شرع است که پدر در صورتی که مرتکب قتل فرزندش شده باشد قصاص نمی شود و به خاطر حقی که بر فرزند دارد و اصل در وجود اوست کشته نمی شود اما مجازات دیگری می شود باید دیه پرداخت کند و به زندان برود و برای این کار سخت توبیخ می شود.

۱- آیا دین اسلام معتقد به تشابه حقوق زن و مرد است یا معتقد به تساوی حقوق آنان است؟

پرسش

۱- آیا دین اسلام معتقد به تشابه حقوق زن و مرد است یا معتقد به تساوی حقوق آنان است؟

پاسخ

شاید بهتر باشد اشکال را به این صورت مطرح کنیم که: اگر اسلام زن را انسان تمام عیار می‌داندست حقوق مشابه و مساوی با مرد برای او وضع می‌کرد، لکن حقوق مشابه و مساوی برای او قائل نیست، پس زن را یک انسان واقعی نمی‌شمارد. اصلی که در این استدلال به کار رفته این است که لازمه اشتراک زن و مرد در حیثیت و شرافت انسانی، یکسانی و تشابه آنها در حقوق است. مطلبی هم که از نظر فلسفی باید انگشت روی آن گذاشت این است که لازمه اشتراک زن و مرد در حیثیت انسانی چیست؟ آیا لازمه اش این است که حقوق مساوی یکدیگر داشته باشند به طوری که ترجیح و امتیاز حقوقی در کار نباشد؟ یا لازمه اش این است که حقوق زن و مرد علاوه بر تساوی و برابری، متشابه و یکنواخت هم بوده باشند و هیچ گونه تقسیم کار و تقسیم وظیفه ای در کار نباشد؟ شک نیست که لازمه اشتراک زن و مرد در حیثیت انسانی و برابری آنها از لحاظ انسانیت، برابری آنها در حقوق انسانی است اما تشابه آنها در حقوق چطور؟ اگر بنا شود تقلید و تبعیت کورکورانه از فلسفه غرب را کنار بگذاریم و در افکار و آراء فلسفی که از ناحیه آنها می‌رسد به خود اجازه فکر اندیشه بدهیم، اول باید ببینیم آیا لازمه تساوی حقوق تشابه حقوق هم هست یا نه؟ تساوی غیر از تشابه است، تساوی برابری است و تشابه یکنواختی. ممکن است پدری ثروت خود را به طوری مساوی میان فرزندان خود تقسیم کند اما به طور متشابه تقسیم نکند. مثلاً ممکن است این پدر چند قلم ثروت داشته باشد؛ هم تجارتخانه داشته باشد و هم ملک مزروعی و هم مستغلات اجاری، ولی نظر به این که قبلاً فرزندان خود را استعداد یابی کرده است، در یکی ذوق و سلیقه تجارت دیده است و در دیگری علاقه به کشاورزی و در سومی مستغل داری، هنگامی که می‌خواهد ثروت خود را در حیات خود میان فرزندان تقسیم کند، با در نظر گرفتن این که آنچه به همه فرزندان می‌دهد از لحاظ ارزش مادی با یکدیگر برابر باشد و ترجیح و امتیازی از این جهت در کار نباشد، به هر کدام از فرزندان خود سرمایه را می‌دهد که قبلاً در آزمایش استعدادیابی آن را مناسب یافته است. کمیت غیر از کیفیت است، برابری غیر از یکنواختی است، آنچه مسلم است این است که اسلام حقوق یکجور و یکنواختی برای زن و مرد قائل نشده است، ولی اسلام هرگز امتیاز و ترجیح حقوقی برای مردان نسبت به زنان قائل نیست اسلام اصل مساوات انسانها را درباره زن و مرد نیز رعایت کرده است. اسلام با تساوی حقوق زن و مرد مخالف نیست، با تشابه حقوق آنها مخالف است. اما غریبها به اسم دفاع از حقوق زن نظریات خود را در باب تشابه حقوق زن به اسم تساوی حقوق تبلیغ می‌کنند. استاد مطهری نظام حقوق زن در اسلام در این باره می‌گوید: نمی‌دانم چرا کار ما که روزی پرچمدار علم و فلسفه و منطق در جهان بوده ایم باید به آنجا بکشد که دیگران بخواهند نظریات خود را در باب تشابه حقوق زن و مرد با نام مقدس تساوی حقوق به ما تحمیل کنند این درست مثل این است که یک نفر لبو فروش بخواهد لبو بفروشد اما به نام گلابی تبلیغ کند. ایشان پس از بیان این مسئله به توضیح علت عدم تشابه در حقوق زن و مرد در اسلام پرداخته و می‌گوید: برای بررسی کامل این مطلب لازم است که در سه قسمت بحث کنیم: ۱- نظر اسلام درباره مقام انسانی زن از نظر خلقت و آفرینش ۲- تفاوتهایی که در خلقت زن و مرد هست برای چه هدفهایی است؟ آیا این تفاوتها سبب می‌شود که زن و مرد از لحاظ حقوق طبیعی و فطری وضع نامشابهی داشته باشند یا نه؟ ۳- تفاوتهایی که در مقررات اسلامی میان زن و مرد هست که آنها را در بعضی قسمتها در وضع نامشابهی قرار می‌دهد بر اساس چه فلسفه ای است؟ آیا آن فلسفه ها هنوز هم به استحکام خود باقی است؟ (۱) دوست عزیز در این اوراق مجالی برای پرداختن به جزئیات این مسئله نیست برای اطلاع بیشتر بهتر است به این کتاب (نظام حقوق زن در اسلام) و کتابهای دیگری که در این زمینه نوشته شده است مراجعه فرمایید. منابع و مآخذ ۱- نظام حقوق زن در اسلام، استاد مرتضی مطهری، ص ۱۱۶، ۱۱۵.

۱- چرا با این که خودکشی در دین اسلام حرام است و کسی حق این عمل را ندارد اما پدر و یا پدر بزرگ در صورتی که بچه اش را بکشد نباید مجازات شود یعنی پدر و پدر بزرگ حق دارند بچه را بکشند اما همان بچه حق ندارد خودش را بکشد یعنی هر شخصی نسبت به خودش اختیار ندارد ام

پرسش

۱- چرا با این که خودکشی در دین اسلام حرام است و کسی حق این عمل را ندارد اما پدر و یا پدرزرگ در صورتی که بچه اش را بکشد نباید مجازات شود یعنی پدر و پدر بزرگ حق دارند بچه را بکشند اما همان بچه حق ندارد خودش را بکشد یعنی هر شخصی نسبت به خودش اختیار ندارد اما پدر و پدر بزرگ در این مورد اختیار دارند؟ لطفا توضیح فرمائید.

پاسخ

این که گفتید پدر و مادر حق دارند بچه شان را بکشند کاملا غلط است. و این که فرمودید نباید مجازات شوند هم غلط است. هیچ کس حق ندارد حق حیات را نه از خود و نه از دیگری سلب کند و این موهبتی از طرف خداوند است که فقط به اختیار اوست و فقط اگر کسی مرتکب قتل شده باشد یا جرائم سنگین را مرتکب شده باشد به فرمان خداوند قصاص یا مجازات می شود. پدر و مادر هم به هیچ وجه حق کشتن فرزند خود را ندارند آنچه باعث توهم شما شده است این است که حکمی در شرع است که پدر در صورتی که مرتکب قتل فرزندش شده باشد قصاص نمی شود و به خاطر حقی که بر فرزند دارد و اصل در وجود اوست کشته نمی شود اما مجازات دیگری می شود باید دیه پرداخت کند و به زندان برود و برای این کارش سخت توبیخ می شود.

آیا مردم حق دارند برای نسل آینده قانون تصویب کنند؟

پرسش

آیا مردم حق دارند برای نسل آینده قانون تصویب کنند؟

پاسخ

در تمام کشورهای دنیا، رجال سیاسی و علمی، برای کشور خود قانون وضع می کنند که مختص به زمان خاص هم نیست. مصلحت کشورها هم اقتضا می کند که قانون در آن مملکت روزمره نباشد. بلی اگر نسلی پدید آمد که با مصوبات گذشته مخالف بود، می تواند قانون را تغییر دهد (همانند انقلاب اسلامی ایران نسبت به دوران شاهنشاهی). البته باید توجه داشت که این مسأله بستگی به خواست اکثریت مردم دارد؛ نه گروه‌ها و احزاب کوچک؛ یعنی، بیشتر مردم باید به حاکمیت آن قانون معترض باشند که در این صورت آن قانون در زمان‌های مختلف قابل تجدید نظر و اصلاح خواهد بود. اعتراض به نحوه اجرای قانون و یا مجریان آن، ربطی به اصل مشروعیت و مقبولیت قانون ندارد؛ به عنوان مثال ممکن است ۸۰ درصد مردم یک کشور نسبت به گرانی اعتراض داشته باشند؛ ولی برگشت این اعتراض به مدیریت‌ها و عملکرد مسؤولان اقتصادی و اجرایی کشور است؛ نه به اصل نظام و قانون اساسی آن. یکی از راه‌های تشخیص این که مردم قانون اساسی را قبول دارند یا خیر، آمار شرکت آنها در انتخابات‌های مختلف است؛ زیرا شرکت در انتخابات، دلالت بر پذیرفتن اصل حاکمیت و قانون دارد؛ زیرا در نظر سیاسی، مخالف اصل حاکمیت، باید انتخابات را تحریم کند.

دادگاه ویژه روحانیت بر چه اساس قانونی است ؟

پرسش

دادگاه ویژه روحانیت بر چه اساس قانونی است؟

پاسخ

مؤسس دادگاه ویژه روحانیت، امام راحل (ره) بوده است و از آن جا که نظام اسلامی ما بر اساس نظریه «ولایت فقیه» اداره می‌گردد و او بر طبق ولایت الهی خود، اختیار دارد در مواقعی که صلاح بدانند ارگان‌ها یا بنیادهای لازم را تأسیس کند. مقام معظم رهبری نیز بعد از امام راحل، آن را ابقا نموده و از این جهت جایگاهش صددرصد قانونی است. ضمناً مجلس شورای اسلامی و مجمع تشخیص مصلحت نیز در سال جاری قانون دادگاه ویژه را تصویب کرد.

جایگاه قانونی دادگاه ویژه روحانیت را بیان کنید.

پرسش

جایگاه قانونی دادگاه ویژه روحانیت را بیان کنید.

پاسخ

جایگاه قانونی دادگاه ویژه روحانیت از دو منظر قابل بررسی است: ۱- در قانون اساسی به رهبری ولایت مطلقه داده شده و طبق این اصل هرگاه ضرورت یا شرایط خاص زمان یا مصلحت‌های گوناگون اقتضا کند که ارگان، نهاد یا سازمانی به وسیله رهبری تأسیس گردد، این کار توسط وی انجام خواهد شد؛ بلکه بر او واجب است اقدام نماید؛ زیرا بر مسند محافظت از مصلحت‌های اسلام و مسلمین تکیه نموده‌است. ۲- در سال ۷۸ مجلس شورای اسلامی وجود دادگاه ویژه روحانیت را تصویب نمود. پس وجود این دادگاه هم از نظر قانون اساسی و هم از نظر مصوبات مجلس شورای اسلامی، قانونی می‌باشد. از نظر عدالت هم عقل حکم می‌کند در مسائل مهم جامعه، حساسیت و دقت بیشتری وجود داشته باشد. بر همیناساس دادرسی نظامی و دادگاه ویژه مطبوعات و هیئت منصفه مطبوعات تشکیل گردیده است. در حالی که به وجود آنها از نظر عدالت هیچ اشکالی وارد نیست. البته ممکن است در عملکرد این دادگاه، یا هر دستگاه دیگری اشکالاتی وجود داشته باشد ولی اشکال در عملکرد باید به صورت موردی عنوان گردد، نه با زیر سؤال بردن اصل آن.

چرا زن نمی‌تواند رئیس جمهور، رهبر، مرجع تقلید و قاضی بشود؟

پرسش

چرا زن نمی‌تواند رئیس جمهور، رهبر، مرجع تقلید و قاضی بشود؟

پاسخ

تردیدی نیست که مرد و زن از نظر جسمی و شرایط فیزیولوژیک با یکدیگر متفاوتند و هر یک برای انجام وظایف ویژه‌ای آفریده شده‌اند. اندام مرد برای کارهای سخت و سنگین مناسب است و اندام زن برای کارهای ظریف، مسئولیت حمل فرزند، شیردادن و...

این تفاوت عین حکمت و به منظور حرکت و دوام نسل بشر است. هم‌چنین به دلیل ویژگی‌هایی که ناشی از این تفاوت است، بیشتر قهرمانان و بزرگان علم و فن و تاریخ از میان مردان برخاسته‌اند. پیامبران نیز به دلیل مسؤلیتی که بر عهده داشتند و وظیفه خطیری که باید انجام می‌دادند، از بین مردان برگزیده‌شده‌اند. ولی همه اینها این شبهه را در بر ندارند که زن، نمی‌تواند به درجات عالی کمال انسانی و قرب خداوند نایل شود و همان سیری را که برخی از مردان دارند، نداشته باشد. نمونه‌های ذکر شده در قرآن، گواه این مطلب است: حضرت مریم (س)، آسیه، هاجر، ساره، مادر موسی (ع) و... نمونه‌های این رشد و تکامل هستند که در قرآن ذکر شده‌اند. بنابراین تفاوت فیزیولوژیک زن و مرد؛ بدان معنا نیست که راه کمال بر زن بسته و یا محدود است. از زاویه‌ایدیگر، باید توجه داشت که عدالت همواره مقتضی تساوی عددی، وزنی و... نیست. اگر کسی ادعا کند که چون حجم و وزن بدن زنان کمتر از مردان است، پس عدالت رعایت نشده آیا این سخن معقولی است؟ و یا گلی، هم وزن نبودن خود را با هندوانه به عنوان بی‌عدالتی مطرح سازد؟! اندام زن برای وظایف خاصی طراحی شده که آن طراحی عین‌عدالت است؛ چرا که مقتضای خلقت حکیمانه و مصلحت عام بشر است. در برابر این ادعا که زن برای خدمت به مرد آفریده شده می‌توان ادعا کرد که مرد نیز برای خدمت به زن آفریده شده است؛ چرا که حاصل زحمات مردان نوعاً در اختیار زنان است و آنان هستند که از یک سو در مردان انگیزه کار ایجاد می‌کنند و از سوی دیگر حاصل کار آنان را مصرف می‌کنند. پس باید از این سخن غیرمنطقی دست برداشت؛ چون نه زن برای خدمت به مرد آفریده شده و نه مرد برای خدمت به زن؛ بلکه این دو همانند دو بال یک پرنده هستند که در کنار یکدیگر امکانات خود را در اختیار هم‌قرار می‌دهند تا هم خود زندگی کنند و به کمال برسند و هم ضامن بقای نسل بشر باشد. از خانم‌ها نیز کسانی به درجه اجتهاد و مقامات بسیار بالای علمی رسیده‌اند، مانند مرحومه خانم امین؛ لیکن مسأله مرجعیت تقلید غیر از مسأله اجتهاد صرف است؛ زیرا مرجعیت نوعی زعامت و رهبری دینی است و به فتوای جمیع مراجع یکی از شرایط مرجعیت «مرد بودن» است. برای بررسی این مطلب لازم است دو مقدمه را ذکر نماییم: ۱- دانشمندان علم «اصول فقه» می‌گویند احکام دو گونه است: احکام واقعی و احکام ظاهری. احکام واقعی، احکامی است که شارع مقدس قرار داده است و احکام ظاهری، احکامی است که مجتهد از طریق ادله و اصول به آندست می‌یابد. در موارد بسیاری این دو عین یکدیگرند، ولی در پاره‌ای از شرایط ممکن است آنچه که مجتهد فهمید با حکم واقعی الهی مطابق نباشد. وظیفه ما این است که از احکام ظاهری تبعیت نماییم، زیرا، راهی به سوی احکام جزاز طریق ادله ظاهری از جمله فتوای مجتهد نداریم. پس اگر بعداً معلوم شد که این احکام ظاهری با احکام واقعی مطابق بوده که خیلی خوب است و ما همانگونه عمل کرده‌ایم که شارع مقدس خواسته است. و اگر مطابق نبود ما در نزد شارع مقدس معذور هستیم؛ زیرا راهی را که او به ما نشان داده بود رفته‌ایم. حال اگر اصابت به واقع نکرده و ما را بهم مقصود نهایی شارع مقدس نرسانده است تقصیری متوجه ما نیست بلکه چه بسا به خاطر همین تبعیت از فرمان شارع‌ما جور هم باشیم. مقصود از بیان این مقدمه این است که احکامی که در دست ما است و لو باید در عمل همینگونه رفتار نماییم، اما در پاره‌ای از موارد مانند آنجا که اختلاف بین فقها وجود دارد، می‌توان احتمال داد که حکم واقعی الهی به گونه‌ای دیگر باشد. ۲- مرجعیت تقلید گرچه توفیقی الهی است و خالی از عنایات امام زمان (عج) نیست، اما قبل از آن که یک منصب اجتماعی باشد و بیشتر از آن، یک مسؤلیت سنگین الهی و اخروی است و چه بسیار بوده‌اند بزرگانی که با اجتماع شرایط از مرجعیت گریزان بودند. ر.ک: مقدمه علامه سید محمد حسین حسینی طهرانی بر کتاب شریف «توحید علمی و عینی» بخش مربوط به احوالات جناب «سید احمد کربلایی». بنابراین اگر هم چنین مسؤلیتی به شخصی واگذار نگردد در واقع بار آخرتی او سبک‌تر شده است. پس از بیان این دو مقدمه، ظاهراً نظر مشهور آقایان فقها این است که زن نمی‌تواند مرجع تقلید برای همه اعم از زن و مرد باشد، اما بعضی از مجتهدین و صاحب‌نظران عقیده دارند که زن می‌تواند مرجع تقلید برای همه باشد. حال ممکن است حکم واقعی الهی هر کدام از این دو نظر باشد. هر گروه از این آقایان نظری را که به آن رسیده‌اند براساس ادله شرعی و روش متعارف اجتهادی است و نظر و فتوای آنان مستند به منابع و مبانی شرعی

است. اگر نظر اول، حکم واقعی الهی باشد می‌توان احتمال داد که فلسفه و علت این حکم در مقام تشریح، رعایت حالبانوان و کاستن از بار مسؤولیت آنان باشد و این که مرجعیت تقلید و تکالیف اجتماعی که به دنبال مرجعیت می‌آید مناسب حال بانوان و در طریق کمال خاص آنان نیست؛ زیرا ویژگی‌های روحی و روانی و معنوی بانوان به غیر از ویژگی‌های روحی و روانی و معنوی مردان است و هر کدام کمالات خاص خود و طریق و راه مناسب برای رسیدن به آن کمالات را دارند. نه زنان به خاطر ویژگی‌های متفاوت با مردان دچار کمبود و کاستی اند و نه مردان به خاطر ویژگی‌های متفاوت با زنان دچار کمبود و کاستی هستند، نه کمالات خاص بانوان کمال برای آقایان است و نه کمالات خاص آقایان کمال برای بانوان است. اینها دو موجود انسانی هستند و شرایط و ویژگی‌ها و کمالات و راه‌های متفاوت دارند که همدیگر را در این جهان تکمیل می‌نمایند و نیازهای هم را برطرف می‌کنند. و اگر هم حکم واقعی الهی این باشد که بانوان می‌توانند مرجع تقلید برای همه زنان و مردان باشد فهمیده می‌شود که این امر منافات با ساختمان روحی و معنوی بانوان ندارد. برای آگاهی بیشتر ر.ک: نظام حقوق زن در اسلام، شهید مطهری. خلاصه کلام این که از نظر قرآن کریم زن و مرد در مقام انسانیت و سیر کمالات معنوی و الهی یکسانند ولی دو گونه انسان از یک نوع انسانیت به شمار می‌آیند، آیه ۹۷ سوره شریفه نحل که می‌فرماید: «من عمل صالحا من ذکر او انثی و هو مؤمن فلنحینه حیوه طیبه و لنجزینهم اجرهم باحسن ما کانوا یعملون» و نیز آیه ۱۳ از سوره مبارکه حجرات که می‌فرماید: «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکر مکرم عندا الله اتقیکم ان الله علیم خبیر». دلیل روشن و واضحی است بر یکسانی انسانیت زن و مرد، اما از بعد دیگر که زن و مرد به دلیل زن بودن و به دلیل مرد بودن حتما تفاوت‌های بسیاری با هم دارند که به فراخور آن هر یک مسؤولیت‌های مناسب خویش را عهده دار می‌شوند که طبعاً با مسؤولیت دیگری متفاوت است و گرنه زن و مردی معنی نداشت یا همه مرد بودند و یا همه زن و از همین ویژگی است که اگر هر یک از زن و مرد را در جای خود بنگریم موجودی کامل و زیبا هستند که کمترین نقصی در آنها وجود ندارد. مطلب دیگر جهات سیاسی و حقوقی قضیه است. تشخیص این که آیا بانوان می‌توانند رئیس جمهور شوند یا نه، مبتنی است بر چگونگی تفسیر قانون اساسی که قانون اساسی تفسیر آن را بر عهده شورای نگهبان قرار داده و تفسیر شورای نگهبان این است که بر اساس قانون اساسی زن نمی‌تواند رئیس جمهور شود. نکته دیگر این که از نظر اجرایی امروزه بانوان متصدی قضا می‌باشند اما مسأله‌ای که هست این است که انشاء حکم برای قاضی غیر مجتهد ممضی نیست و اگر خانمی غیر مجتهد باشد از این جهت انشاء حکم به وسیله مسؤولین قضایی بالاتر انجام می‌گیرد (اگر مجتهد باشد چطور؟)

وظایف و اختیارات ولی فقیه در قانون اساسی چیست ؟

پرسش

وظایف و اختیارات ولی فقیه در قانون اساسی چیست ؟

پاسخ

الف) اگر سؤال از منظر قانون اساسی است. وظایف و اختیارات ولی فقیه در اصل یکصد و دهم چنین بیان شده‌است: ۱- تعیین سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام. ۲- نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های کلی نظام. ۳- فرمان همه‌پرسی. ۴- فرماندهی کل نیروهای مسلح. ۵- اعلان جنگ و صلح و بسیج نیروها. ۶- نصب و عزل و قبول استعفاء: الف) فقهای شورای نگهبان ب) عالی‌ترین مقام قوه قضائیه ج) رئیس سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران د) رئیس ستاد مشترک ه) فرماندهی کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و) فرماندهان عالی نیروهای نظامی و

انتظامی ۷- حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه گانه. ۸- حل معضلات نظام که از طریق عادی قابل حل نیست از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام. ۹- امضای حکم ریاست جمهوری پس از انتخاب مردم. ۱۰- عزل رئیس جمهور با در نظر گرفتن مصالح کشور پس از حکم دیوان عالی کشور به تخلف وی از وظایف قانونی یارای مجلس شورای اسلامی به عدم کفایت وی بر اساس اصل ۸۹. ۱۱- عفو یا تخفیف مجازات محکومین در حدود موازین اسلامی پس از پیشنهاد رئیس قوه و قضائیه. ب) اگر از نظر فقهی است، ولایت فقیه در حوزه نیازها و مصالح اجتماعی ولایت دارد و مقصود از ولایت مطلقه فقیه همین می باشد. به عبارت دقیق تر ولایت فقیه از یک سو مطلق است. البته نه به معنای اطلاق مصطلح در علوم سیاسی، بلکه اطلاق در برابر امور حسبیه یعنی دایره ولایتش اختصاص به حسبیه و ضروریات ندارد و از سوی دیگر مشروط است، یعنی مشروط به رعایت احکام الهی و مصالح اجتماعی. }J

قانون اساسی عراق (موقت) چه معایبی دارد که بعضی از مراجع چه در عراق و چه در ایران و حتی دولت ایران نسبت به آن واکنش نشان داده است.

پیش

قانون اساسی عراق (موقت) چه معایبی دارد که بعضی از مراجع چه در عراق و چه در ایران و حتی دولت ایران نسبت به آن واکنش نشان داده است.

پاسخ (قسمت اول)

جهت آشنایی کامل با قانون اساسی موقت عراق، ابتدا متن آن را آورده و سپس به مهمترین معایب و اشکالاتی که این قانون اساسی از دیدگاه مراجع و سایر حقوقدانان دارد، اشاره می نمایم: [قانون اساسی موقت عراق در انتهای پاسخ آورده شده است] اما مهمترین معایب و اشکالات این قانون به صورت مختصر عبارتند از: ۱. براساس ماده ۶۱ قانون فوق، کردهای عراق از حق وتوی قانون اساسی دائم برخوردار می شوند و این باعث نادیده گرفتن حقوق و آراء اکثریت جمعیت عراق می شود. ۲. تشکیل دولت موقت با یک رئیس جمهور و دو معاون، مورد تأیید اعضای شیعه شورای حکومتی نیست و آنان خواستار آن هستند که دولت موقت به رهبری یک شورای ریاست جمهوری ۵ نفره اداره شود. ۳. نقش اسلام در اداره کشور و چگونگی تنظیم روابط آن نادیده گرفته شده است. ۴. بیگانگان در تنظیم و تهیه این قانون، دخالت داشته اند و حال آن که قانون اساسی عراق می باید تنها بر اساس مصالح و منافع آن کشور وضع گردد نه بیگانگان. ۵. ضرورت برگزاری انتخابات پیش از تصویب قانون اساسی و تنها قانون اساسی با رأی اکثریت مردم عراق اعتبار دارد. ۶. علاوه بر موارد فوق مشکلات دیگری نیز در این قانون وجود دارد که عبارتند از: نادیده گرفتن نقش مرجعیت در قانونگذاری و نقش نظارتی حوزه علمیه نجف در زمینه تدوین قوانین مدنی و جزایی، مسأله حضور تعداد افراد شیعه در مجمع ملی - که ۲۶۷ نفر نماینده دارد و مشخص نبودن معیارهای انتخاب این اعضا که احتمال تضییع حقوق اکثریت یعنی شیعیان وجود دارد، مشخص نبودن محدوده جغرافیایی شیعیان و امتیازات و اختیارات آنان در حالی که در قانون اساسی موقت به حراست مناطق کردنشین و امتیازات و اختیارات آنها تعیین و تأکید شده است (روزنامه همشهری، ۱۷/۱۲/۸۲ و خبرگزاری مهر ۲۰/۱۲/۸۲). در هر صورت قانون اساسی فوق نه تنها با معیارهای اسلامی بلکه با معیارهای رایج بشری هم منطبق و هماهنگ نمی باشد و تنها منافع و مصالح اشغالگران را می رساند نه خواست و مصالح مردم عراق را. متن کامل آخرین نسخه قانون اساسی موقت عراق این قانون شامل ۹ فصل و ۶۲ ماده است که مهمترین آن، تأکید بر اسلام به عنوان دین رسمی، منبع اساسی قانونگذاری،

فدرالیسم برای منطقه کردستان، ۲۵ درصد سهمیه زنان در مناصب حکومتی و اداری و موارد دیگر است. مقدمه: ملت عراق برای استرداد آزادی مصادره شده خود از سوی نظام مستبد سابق، تلاش کرد، این ملت با خشونت و اجبار با تمام اشکال آن به ویژه با بکارگیری آن به عنوان شیوه ای از شیوه های حکومتی مخالف است و عزم راسخ خود را برای اینکه ملت آزادی که قانون بر آنها حکومت کند، گرفته است. امروز ملت عراق بر احترام خود به قوانین بین الملل تاکید می کند، به ویژه اینکه خود یکی از موسسان سازمان ملل است، برای بازیابی جایگاه مشروع خود در میان ملت ها تلاش کرده و در عین حال برای حفظ وحدت ملی با روح برادری و اخوت و همبستگی با هدف ترسیم نشانه های آینده عراق جدید و ایجاد راهکاری برای برچیدن و محو آثار سیاست ها و اقدامات تبعیض آمیز و طائفه ای و درمان مشکلات کنونی تلاش می کند. این قانون برای اداره امور عراق در دوران انتقالی تا زمان تشکیل یک حکومت منتخب بر اساس قانون اساسی دائمی برای تحقق دموکراسی کامل وضع شده است. فصل اول: اصول اساسی ماده اول: الف) این قانون، قانون اداره دولت عراق در دوران انتقالی نامیده می شود که منظور از عبارت "این قانون" در هر کجای که آمده باشد، همان قانون اداره عراق در دوران انتقالی یا قانون اساسی موقت است. ب) مقدمه این قانون بخش تفکیک ناپذیر آن است. ماده دوم: الف) عبارت دوران انتقالی به معنای مرحله ای است که از ۳۰ ژوئن ۲۰۰۴ (۹ تیر ۸۳) تا زمان تشکیل حکومت منتخب عراقی بر اساس قانون اساسی عراق طول می کشد، این قانون (قانون موقت اساسی) بر آن تصریح می کند که زمان تشکیل حکومت منتخب حداکثر ۳۱ دسامبر ۲۰۰۵ خواهد بود، مگر در حالت اجرای ماده ۶۱ این قانون (رجوع شود به ماده ۶۱) ب) دوران انتقالی از دو دوره تشکیل می شود: ۱- دوره اول با تشکیل حکومت موقت عراقی دارای حاکمیت کامل که قدرت را در ۳۰ ژوئن ۲۰۰۴ به عهده می گیرد و این حکومت از طریق روند گسترده مشورت با طیف های جامعه عراق توسط شورای حکومتی و حکومت موقت ائتلاف و امکان مشورت با سازمان ملل، تشکیل می شود، این حکومت قدرت را بر اساس این قانون اعمال می کند که اصول و حقوق اساسی در این قانون بیان شده است و پیوستی که با آن همخوانی دارد و پیش از شروع مرحله انتقالی صادر می شود و بخش تفکیک ناپذیر این قانون است. ۲- دوره دوم پس از تشکیل حکومت انتقالی عراقی آغاز می شود که پس از برگزاری انتخابات مجمع ملی صورت می گیرد که قانون موقت اساسی هم بر آن تصریح کرده به اینکه این انتخابات در صورت امکان از ۳۱ دسامبر ۲۰۰۴ بیشتر به تاخیر نیفتد و در هر حال انتخابات تا پیش از ۳۱ ژانویه ۲۰۰۵ برگزار شود و مرحله دوم دوران انتقالی با تشکیل حکومت عراقی بر اساس قانون اساسی دائمی به پایان می رسد. ماده سوم الف) این قانون عالی ترین قانون کشور به شمار می رود و در تمام مناطق عراق بدون استثناء باید اجرا شود، تعدیل این قانون تنها با اکثریت سه چهارم اعضای مجمع ملی و اجماع شورای ریاستی ممکن است و هیچ گونه تعدیلی که منجر به نقص یکی از اشکال حقوق ملت عراق در فصل دوم شود یا مدت دوران انتقالی را به بعد از مدت های ذکر شده در این قانون تمدید شود، جایز نیست یا تاخیر در برگزاری انتخابات برای مجمع جدید یا کاستن از اختیارات و قدرت ایالت ها و استان ها یا هر اقدامی که بر اسلام یا دیگر ادیان و شعائر آن تاثیر بگذارد، جایز نیست. ب) هر گونه متن قانونی که با این قانون مغایرت داشته باشد، از اعتبار ساقط است. ج) به هنگام تشکیل حکومت منتخب بر اساس قانون اساسی دائمی، این قانون از رده اعتبار خارج می شود (اعتبار اجرایی خود را از دست می دهد) ماده چهارم سیستم حکومتی در عراق جمهوری، فدراتیو، دموکراتیک، چندحزبی و فراگیر خواهد بود و تقسیم قدرت در آن میان حکومت فدرال (مرکزی) و حکومت های ایالتی و استان ها و شهرداری ها و اداره های محلی تقسیم خواهد شد و سیستم فدرالی بر اساس واقعیت های جغرافیایی و تاریخی و اصل تفکیک قوا نه بر اساس اصل قومی یا مذهبی یا طائفه ای ماده پنجم نیروهای مسلح عراق تحت کنترل حکومت انتقالی عراق بر اساس فصل سوم و پنجم این قانون خواهند بود. ماده ششم حکومت انتقالی عراق گام های فعال و موثری برای پایان دادن به آثار اقدامات سرکوبگرانه رژیم سابق عراق مانند کوچ اجباری، سلب هویت و مصادره اموال منقول و غیر منقول و اخراج از مشاغل حکومتی به دلایل سیاسی، نژادی یا قومی انجام دهد. ماده هفتم الف) اسلام دین رسمی

حکومت و منبعی برای قانونگذاری است و وضع قوانین در مرحله انتقالی که مغایر اصول ثابت اسلام و اصول دمکراتیک و حقوق وارده در فصل دوم این قانون جایز نیست، این قانون به هويت اسلامی اکثریت ملت عراق احترام گذاشته و حقوق دینی تمام افراد را در آزادی فعالیت های دینی و عقائد محترم می شمرد. ب) عراق کشور دارای قومیت ها و طوائف متعدد است و ملت عربی است که بخش تفکیک ناپذیر امت عرب است. ماده هشتم پرچم کشور و سرود و شعار آن را قانون تعیین می کند ماده نهم عربی و کردی، زبان های رسمی عراق هستند و در عین حال حق آموزش زبان های مادری مانند ترکمنی، سریانی یا ارمنی را در موسسات آموزشی دولتی بر اساس قوانین آموزشی یا هر زبان دیگر در موسسات خصوصی محترم می شمرد. محدوده اصطلاحی زبان رسمی و نحوه اجرای احکام این ماده با قانون است که شامل: ۱- انتشار روزنامه رسمی (الوقائع العراقية = رخدادهای عراق) به دو زبان - تکلم و سخنرانی و بیان کردن در زمینه های رسمی مانند مجمع ملی و شورای وزیران و دادگاه ها و کنفرانس های رسمی به هر یک از این دو زبان می باشد. ۳- اسناد رسمی و مراسلات به دو زبان به رسمیت شناخته می شود و صدور آن نیز به همین ترتیب است. ۴- راه اندازی مدارس هم به دو زبان بر اساس مقررات آموزشی مجاز است. ۵- موارد دیگر مانند اسکانس، گذرنامه ها و تمبرها بر اساس اصل مساوات محفوظ است. ۶- ارگان ها و دستگاه های ایالتی در کردستان می توانند از دو زبان استفاده کنند. فصل دوم حقوق اساسی ماده ۱۰ این ماده بیانی از حاکمیت ملت عراق و اراده آزاد است که نمایندگان منتخب آنها چارچوب های حکومتی دولت عراق را تشکیل می دهند و حکومت انتقالی عراق و حکومت های ایالتی و استان ها و شهرداریها و اداره های محلی باید به حقوق ملت عراق از جمله حقوق درج شده در این فصل احترام بگذارند. ماده ۱۱ ه) تصمیم شورای فرماندهی انقلاب منحل شده به شماره ۶۶۶ سال ۱۹۸۰ (در زمان رژیم صدام) لغو شده و هر کس که تابعیت عراقی وی سلب شده، عراقی قلمداد می شود. و) مجمع ملی باید قوانین ویژه تابعیت و تابعیت پذیری را هماهنگ با احکام این قانون (منظور قانون اساسی موقت) صادر کند. ز) دادگاه ها در تمام مناقشات ناشسی از اجرای احکام ویژه تابعیت نظرالف) هر کس تابعیت عراقی را دارد، شهروند عراق محسوب شده و بر اساس این شهروندی از تمام حقوق و وظایفی که این قانون بر آن تصریح می کند، برخوردار شده و هون□ ای... اساس ارتباط وی با وطن و دولت است. ب) سلب تابعیت عراقی از شهروند عراقی و تبعید وی جایز نیست اما اگر شهروندی که تابعیت عراقی را گرفته در دادگاه ثابت شود که وی در درخواست تابعیت خود اطلاعات در اساس دروغ را آورده که با استناد به این اطلاعات دروغ به وی تابعیت اعطا شده، از این قاعده مستثنی می باشد (سلب تابعیت وی مجاز است) ج) هر عراقی حق داشتن بیش از یک تابعیت را دارد و هر عراقی که تابعیت عراقی وی به خاطر به دست آوردن تابعیت دیگر سلب شده، عراقی به شمار می رود. د) هر عراقی از این حق برخوردار است که در صورتی که تابعیت وی به دلایل مذهبی یا قومی و طائفی سلب شده، دوباره آن را پس بگیرد. می دهند. * ماده ۱۲ تمام عراقی ها صرف نظر از نژاد یا عقیده یا قومیت یا دین یا مذهب یا جنس خود در تمام حقوق خود برابر هستند و هرگونه تبعیض علیه شهروند عراقی بر اساس جنس یا قومیت یا دین یا نژادش ممنوع است و شهروندان عراقی حق حیات، آزادی را داشته و نباید هیچ کس را از حق حیات یا آزادی مگر بر اساس تدابیر قانونی محروم کرد، تمام شهروندان عراقی در مقابل اجرای عدالت برابر هستند. ماده ۱۳ الف) آزادی های عمومی و خصوصی محفوظ است. ب) حق آزادی بیان محفوظ است. ج) حق گردهمایی های مسالمت آمیز و آزادی وابستگی به جمعیت ها یک حق تضمین شده است کما اینکه حق آزادی تشکیل سندیکاها و احزاب و پیوستن به آنها بر اساس این قانون نیز تضمین می شود. د) هر عراقی حق تردد در تمام مناطق عراق را دارد و حق آزادی سفر به خارج از عراق و بازگشت به آن را نیز دارد. ه) هر عراقی حق تظاهرات و اعتصاب مسالمت آمیز را بر اساس قانون دارد. و) هر عراقی حق آزادی اندیشه و عقائد دینی و پرداختن به آداب مذهبی دارد اما وادار کردن آنها به این امور ممنوع است. ز) برده داری و تجارت بردگان و کار اجباری و خدمت اجباری نیز ممنوع است. ح) هر عراقی حق دارد که تمام امور زندگی اش خصوصی باقی بماند. ماده ۱۴ هر شهروند عراقی حق برخورداری از امنیت، آموزش، درمان بهداشتی و تامین

اجتماعی را دارد و دولت عراق و در ضمن آن ایالت‌ها و استان‌ها و شهرداری‌ها و اداره‌های محلی هم باید منابع آن را تامین کنند و ضمن توجه به نیازهای اساسی دیگر، زمینه رفاه و فرصت‌های شغلی برای ملت را پدید آورد. ماده ۱۵ الف) هیچ یک از احکام قانون مدنی قابل تجدید نظر نیست مگر اینکه نص صریحی در آن آمده باشد، مجرم دانستن و مجازات تنها با قانونی که به هنگام ارتکاب جرم، قابلیت اجرایی داشته باشد، امکان دارد. ب) شکستن حریم شخصی افراد از سوی پلیس، بازپرسان یا مقامات حکومتی چه وابسته به حکومت فدرال یا ایالتی یا استانها ممنوع است مگر اینکه بر اساس حکم قاضی یا قاضی تحقیق بر اساس قانون کشوری معتبر و اطلاعات موثق باشد، شرایط بسیار اضطراری که دادگاه مختص آن آن را تعیین می‌کند می‌تواند بازرسی بدون اجازه را توجیه کند، در حالت بازرسی بدون اجازه و در شرایط غیر اضطراری دلایل یا قرائن که در چنین بازرسی پیدا می‌شود در مورد اتهام جنائی به کار نمی‌رود مگر اینکه دادگاه مقرر کند که کسی که دست به بازرسی بدون اجازه زده به شکل مقبول و با حسن نیت معتقد بوده که بازرسی وی بر اساس قانون بوده است.

پاسخ (قسمت دوم)

ج) بازداشت یا حبس غیر قانونی افراد مجاز نیست و نیز بازداشت افراد به دلایل اعتقادات مذهبی یا سیاسی نیز ممنوع است. د) تمام شهروندان عراقی از حق محاکمه عادلانه و علنی در دادگاه مستقل و بی طرف چه دادگاه مدنی یا کیفری را دارند، احضاریه دادگاه و اساس قانونی آن باید برای متهم بدون تاخیر فراهم شود. ه) متهم تا زمانی که بر اساس قانون محکومیتش اثبات نشود، بیگناه است و حق گرفتن وکیل مستقل و کاردان را دارد، نباید وی را وادار به گفتن چیزی به هر دلیل کرد، حق حضور و آوردن شهود هم برای وی محفوظ است. و) حق محاکمه عادلانه، سریع و علنی برای همه تضمین می‌شود. ز) هر شخصی که به دلیل بازداشت یا توقیف از آزادی خود محروم شده حق رجوع به دادگاه را دارد تا دادگاه هم بی درنگ در قانونی بودن یا نبودن حکم بازداشت وی نظر دهد (تجدید نظر کند) و در صورتی که ثابت شود بازداشت وی غیر قانونی بوده، حکم آزادی وی را صادر کند. ح) محاکمه متهم به همان اتهامی که یک بار از آن تبرئه شده، جایز نیست. ط) محاکمه فرد غیر نظامی در دادگاه نظامی ممنوع است، ایجاد دادگاه‌های خاص یا اضطراری هم مجاز نیست. ی) تمام اقسام شکنجه چه جسمی یا روحی در هر شرایطی ممنوع است و رفتار خشونت آمیز و غیر انسانی و توهین آمیز نیز مجاز نیست و هرگونه اعتراف از روی اجبار یا شکنجه یا تهدید در هر یک از تدابیر کیفری دیگر به عنوان دلیلی برای ارائه به دادگاه قابل قبول نیست. ماده ۱۶ الف) دست اندازی به اموال عمومی ممنوع است و حفظ آن بر هر شهروندی لازم است. ب) مالکیت خصوصی برای افراد محفوظ است و هیچ کس را نمی‌توان جز در چارچوب قانون از تصرف در اموالش محروم کرد، گرفتن املاک از اشخاص تنها برای اهداف عام المنفعه در شرایط مشخص شده در قانون و به شرط دادن غرامت عادلانه و سریع ممکن است. ج) هر شهروند عراقی حق کامل غیر مشروط برای مالکیت در تمام مناطق عراق بدون هر قید و بندی را دارد. ماده ۱۷ حمل یا داشتن یا خرید یا فروش سلاح جز در صورت مجوز قانونی مجاز نیست. ماده ۱۸ گرفتن هرگونه مالیات و عوارض تنها بر اساس قانون مجاز است. ماده ۱۹ تسلیم کردن پناهنده سیاسی که حق پناهندگی بر اساس قانون اجرایی به وی اعطا شده، جایز نیست و نباید وی را به کشوری که از آن فرار کرده به اجبار بازگرداند. ماده ۲۰ الف) هر عراقی که شرایط لازم تاکید شده در قانون انتخابات را دارد حق نامزدی برای انتخابات را دارد، شهروندان عراقی باید رای خود را در انتخابات آزاد، باز، عادلانه، رقابتی و دوره‌ای پنهانی وارد صندوق‌ها کنند. ب) هرگونه تبعیض بر ضد هر شهروند عراقی با اهداف رای دادن در انتخابات بر اساس جنس یا دین یا مذهب یا نژاد یا دین یا قومیت یا ثروت جایز نیست. ماده ۲۱ حکومت انتقالی عراق یا حکومت‌های ایالتی و استان‌ها و شهرداری‌ها یا اداره‌های محلی حق دخالت در حق ملت عراق در توسعه موسسات جامعه مدنی چه با همکاری با سازمان‌های جامعه مدنی بین‌المللی یا به هر شکل دیگر را ندارد. ماده ۲۲ اگر مسوولی در

یک دایره حکومتی چه در حکومت فدرال یا حکومت های ایالتی یا استان ها در جریان کارش شخص یا گروهی را از حقوق مصرح در این قانون یا هر قانون معتبر عراقی محروم کند، این شخص یا گروه حق شکایت بر ضد این مسوول را برای دریافت غرامت یا خسارت های ناشی از این محرومیت و تثبیت حق خود را دارد، اما اگر دادگاه حکم کرد به اینکه آن مسوول باحسن نیت قابل قبولی رفتار کرده که اقدامش هماهنگ با قانون بوده، وی از پرداخت غرامت معاف می شود. ماده ۲۳ باید اینگونه تفسیر و برداشت نشود که حقوقی که پیش از این ذکر شد، تنها حقوقی است که ملت عراق از آن برخوردار هستند، بلکه آنها از تمام حقوق شایسته یک ملت آزاد با ارزش انسانی و حقوق مصرح در معاهده ها و توافقات بین الملل و اسناد قوانین بین المللی که عراق آن را امضا کرده یا به آن پیوسته، برخوردار می شوند. و غیر عراقی ها هم از تمام حقوق انسانی که با وضع آنها به اعتبار غیرعراقی بودنشان تعارض نداشته باشد، برخوردار می شوند. فصل سوم - حکومت انتقالی عراق ماده ۲۴ الف) حکومت انتقالی عراق که در این قانون، حکومت فدرالی نیز اشاره شده، از مجمع ملی و شورای ریاستی، شورای وزیران، نخست وزیر و قوه قضائیه تشکیل می شود. ب) قوای سه گانه مجریه، مقننه و قضائیه از هم مستقل عمل می کنند. ج) هیچ کدام از مسوولان یا کارمندان حکومت انتقالی عراق از مصونیت در قبال اعمال کیفری که در خلال انجام وظیفه مرتکب می شوند، برخوردار نیستند. ماده ۲۵ وظایف و اختیارات حکومت انتقالی عراق به شرح ذیل است: الف) تعیین سیاست خارجی، نمایندگی های سیاسی، گفتگو در مورد معاهدات و توافقات بین المللی و امضای آنها، ترسیم سیاست اقتصادی و تجارت خارجی و تعیین سیاست های گرفتن وام و قروض ب) تدوین و اجرای سیاست امنیت ملی از جمله تشکیل نیروهای مسلح و استمرار آن برای تامین و حمایت و تضمین امنیت مرزهای کشور و دفاع از عراق ج) ترسیم سیاست مالی، صدور اسکناس، سازمان دهی گمرک ها و سیاست بازرگانی از طریق مرزهای ایالت ها و استان ها در عراق و تدوین بودجه عمومی دولت و ترسیم سیاست پولی و ایجاد بانک مرکزی و اداره آن د) سازمان دهی امور استاندارها و سیاست کلی دستمزدها ه) اداره ثروت های طبیعی عراق که متعلق به ساکنان ایالت ها و استان های عراق است از طریق مشورت با حکومت ها و مدیریت های این ایالت ها و استان ها صورت می گیرد و واردات ناشی از این ثروت ها هم از طریق بودجه عمومی و به شکل منصفانه متناسب با توزیع جمعیتی در تمام مناطق کشور توزیع می شود و مشکلات و نیازهای آن به صورت مثبت برطرف شود و میزان توسعه در مناطق مختلف کشور را حل کرد. و) سازمان دهی امور تابعیت، مهاجرت و پناهندگی ز) سازمان دهی سیاست ارتباطات ماده ۲۶ الف) قوانین اجرایی در عراق تا ۳۰ ژوئن ۲۰۰۴ معتبر خواهند بود مگر اینکه نص این قانون (قانون اساسی موقت) خلاف آن را ثابت کند و یا اینکه حکومت انتقالی عراق بر اساس این قانون، آنها را لغو یا تعدیل کند. ب) قوانین صادره از سوی قوه قانگذاری فدرال (مرکزی) در صورت وجود تعارض با قوانین صادره از هر قوه قانونگذار دیگر بر این قوانین برتری خواهد داشت مگر مواردی که ماده ۵۴ ب این قانون آن را استثنا کرده است. ج) قوانین و سیستم ها و دستورات و فرامین صادره از حکومت موقت ائتلاف (اشغالگران) به موجب قانون بین الملل تا زمان لغو یا تعدیل آن معتبر خواهد بود. ماده ۲۷ الف) نیروهای مسلح عراق از عناصر فعال و ذخیره تشکیل می شود که هدف از تشکیل این نیروها دفاع از عراق است. ب) تشکیل نیروهای مسلح و شبه نظامیانی که تحت فرماندهی مستقیم حکومت انتقالی عراق نیستند، ممنوع است، مگر به موجب قانون فدرال ج) نیروهای مسلح عراق و درکنار آنها نظامیان شاغل در وزارت دفاع یا هر ارگان یا سازمان های تابعه حق نامزدی در انتخابات را برای تصاحب مناصب سیاسی ندارند و حق حمایت از نامزدهای انتخاباتی را ندارند، نباید در فعالیت هایی که سازمان های وزارت دفاع آنها را منع کرده، وارد شوند، این ماده در عین حال مانع حق این افراد برای رای دادن در انتخابات نمی شود. د) اداره اطلاعات عراق تمام اطلاعات را جمع آوری می کند و تهدیدهایی که امنیت ملی را هدف قرار داده، ارزیابی می کند و با حکومت عراق در این زمینه رایزنی می کند، این اداره تحت کنترل غیر نظامی و نظارت هیات قانونگذاری است و بر اساس قانون و اصول حقوق بشر شناسایی شده عمل می کند. ه) حکومت انتقالی عراق به تعهدات بین المللی ویژه عراق در مورد منع گسترش و تولید و بکارگیری

سلاح‌های هسته‌ای، شیمیایی و میکروبی احترام و به آن عمل می‌کند و به موارد ممنوعیت توسعه و ساخت و تولید و بکارگیری تجهیزات و عناصر و فناوری و سیستم‌های متصل به آن احترام می‌گذارد. ماده ۲۸ الف) اعضای مجمع ملی و شورای ریاستی و شورای وزیران شامل نخست‌وزیر، قضات دادگاه‌ها نباید در شغل و پست دیگری در داخل حکومت یا خارج آن منصوب شوند، عضو مجمع ملی که عضو شورای ریاستی یا شورای وزیران می‌شود خود به خود از عضویت مجمع ملی مستعفی قلمداد می‌شود.

ب) منتسبان به نیروهای مسلح تنها در شرایطی می‌توانند عضو مجمع ملی یا وزیر یا نخست‌وزیر یا عضو شورای ریاستی شوند که ۱۸ ماه پیش از آن، استعفا داده یا به بازنشستگی نائل آیند. ماده ۲۹ الف) در صورتی که حکومت موقت عراق قدرت کامل را بر اساس ماده دوم فصل اول به دست گیرد، حکومت موقت ائتلاف منحل شده و فعالیت شورای حکومت انتقالی هم به پایان می‌رسد.

فصل چهارم قوه قانونگذاری انتقالی ماده ۳۰ الف) دولت عراق در دوران انتقالی قوه قانونگذاری دارد که به مجمع ملی عراق موسوم است و مأموریت اصلی آن قانونگذاری و نظارت بر عملکرد قوه مجریه است. ب) قوانین به نام ملت عراق صادر می‌شود و قوانین، مقررات و دستورالعمل‌های مربوط به آن در روزنامه رسمی کشور منتشر می‌شود و از تاریخ انتشار آن در صورتی که متنی مخالف آن نباشد، قابل اجرا می‌شود. ج) مجمع ملی بر اساس قانون انتخابات و قانون احزاب سیاسی انتخاب می‌شود و بر اساس قانون انتخابات، درصد نمایندگی زنان در مجمع ملی نباید کمتر از ۲۵ درصد یعنی یک چهارم اعضا باشد، نمایندگی عادلانه تمام طیف‌ها و قومیت‌های عراقی از جمله ترکمان‌ها و کلدانی، آشوری‌ها و دیگران نیز باید رعایت شود. د) انتخابات مجمع ملی در صورت امکان پیش از ۳۱ دسامبر ۲۰۰۴ یا حداکثر ۳۱ ژانویه ۲۰۰۵ برگزار می‌شود. ماده ۳۱ الف) مجمع ملی از ۲۶۷ عضو تشکیل می‌شود و قانونی را وضع می‌کند که نحوه جایگزینی اعضای آن را در صورت استعفا، برکناری یا وفات بررسی می‌کند. ب) نامزد مجمع ملی باید شرایط ذیل را دارا باشد: ۱- عراقی و عمرش کمتر از ۳۰ سال نباشد. ۲- از اعضای رده بالای حزب منحل‌بعث نباشد، مگر اینکه بر اساس مبنای قانونی مستثنی شده باشد. ۳- اگر در گذشته عضو حزب بعث منحل‌بود تا درجه عضو فعال باید سند برائت از حزب بعث را در برائت از تمام روابط گذشته خود پیش از آنکه حق نامزدی را پیدا کند، امضا کند و قسم یاد کند که با سازمان حزب منحل‌بعث هیچ‌گونه ارتباطی نداشته باشد و اگر در دادگاه ثابت شد که دروغ گفته یا در این مورد فریبکاری کرده، کرسی خود را در مجمع ملی از دست می‌دهد. ۴- از منتسبان به دستگاه‌های سرکوبگر رژیم سابق یا کسانی که در سرکوب شهروندان عراقی دست داشته‌اند، نباشد. ۵- از طریق سوء استفاده از اموال عمومی به ثروت‌های نامشروع دست پیدا نکرده باشد. ۶- محکوم به جرایم منافی عفت نباشد و اینکه به حسن رفتار مشهور باشد. ۷- مدرک دیپلم یا حداقل معادل آن را داشته باشد. ۸- به هنگام نامزدی، عضو نیروهای مسلح نباشد. ماده ۳۲ الف) مجمع ملی یک اساسنامه داخلی برای خود تعیین می‌کند و جلسات خود را علنی برگزار می‌کند مگر اینکه شرایط خاص بر اساس اساسنامه داخلی آن را اقتضا نکند، اولین جلسه مجمع را بزرگترین اعضا از نظر سن ریاست خواهند کرد. ب) مجمع ملی از بین اعضای خود یک رئیس و دو معاون انتخاب می‌کند، رئیس مجمع ملی کسی است که حداث‌آرا را برای این پست احراز کند، معاون اول وی کسی است که بعد از وی دومین آرا را به دست آورد، رئیس باید در هر مساله‌ای رای بدهد اما در مناقشه‌ها و بررسی‌ها شرکت نمی‌کند مگر آنکه به صورت موقت از ریاست جلسه پیش از سخنرانی مستقیم در مورد این مساله کناره‌گیری کند. ج) رای‌گیری در مورد پیش‌نویس قانونی در مجمع ملی صورت نمی‌گیرد مگر پس از آنکه دو بار در نشست عادی مجمع خوانده شود و اینکه میان هر بار خواندن حداقل دو روز فاصله بیفتد و اینکه پیش‌نویس قانون چهار روز پیش از رای‌گیری در دستور کار جلسه مجمع قرار گیرد. ماده ۳۳ الف) جلسات مجمع ملی علنی خواهد بود و سخنرانی‌ها ضبط و منتشر می‌شود و رای‌گیری از هر عضو ثبت و اعلان می‌شود و تصمیمات در مجمع ملی با اکثریت عادی انجام می‌شود مگر اینکه این قانون (اساسی موقت) غیر آن را تصریح کند.

پاسخ (قسمت سوم)

ب) مجمع ملی باید در مورد پیش نویس لوایح قوانین پیشنهادی از سوی شورای وزیران از جمله پیش نویس قوانین مربوط به بودجه نظر بدهد. ج) تقدیم لوایح بودجه عمومی تنها توسط شورای وزیران صورت می گیرد و مجمع ملی هم آن را بررسی و تصویب می کند، مجمع ملی می تواند ضمن جابجایی فصول بودجه و کاهش کل مبالغ بودجه عمومی، به شورای وزیران افزایش مجموع مبالغ هزینه ها را به هنگام ضرورت پیشنهاد دهد. د) اعضای مجمع ملی حق پیشنهاد پیش نویس قوانین را بر اساس اساسنامه داخلی دارند. ه) اعزام نیروهای مسلح عراق به خارج از کشور ممنوع است و تنها با هدف دفاع از وطن در مقابل تجاوز خارجی آن هم در صورت موافقت مجمع ملی و درخواست شورای وزیران ممکن است. و) عقد قراردادها و توافقات بین المللی تنها در صلاحیت مجمع ملی است. ز) عمل نظارتی مجمع ملی و کمیته های آن، حق استیضاح مسوولین اجرایی از جمله اعضای شورای ریاستی، شورای وزیران شامل نخست وزیر و هر مسوول دیگر قوه مجریه را به مجمع می دهد و این حق شامل تحقیق و بازجویی و درخواست اطلاعات و صدور اوامر برای احضار افراد می شود. ماده ۳۴ اعضای مجمع ملی در خلال برگزاری جلسات مجمع از مصونیت برخوردار هستند و هیچ یک از اعضای مجمع برای محاکمه در این مورد در مقابل دادگاه فراخوانده شوند با این حال دستگیری هر عضو مجمع در خلال برگزاری جلسات مجمع ملی جایز نیست مگر اینکه این عضو متهم به ارتکاب جرمی که مجمع ملی با لغو مصونیت از وی موافقت کند یا اینکه این عضو را به هنگام ارتکاب علنی جرم بازداشت کنند. فصل پنجم: قوه مجریه حکومت انتقالی ماده ۳۵ الف) مجمع ملی، یک رئیس و دو معاون برای وی انتخاب می کند که شورای ریاستی را تشکیل می دهد که مأموریت آن نمایندگی حاکمیت عراق و نظارت بر امور عالی کشور است که انتخاب شورای ریاستی با یک لیست و با اکثریت دو سوم آرای اعضای مجمع ملی صورت می گیرد. مجمع ملی صلاحیت و حق برکنار هر یک از اعضای شورای ریاستی را با اکثریت سه چهارم آرا در صورت نداشتن لیاقت یا شایستگی لازم دارد و در صورتی که پستی در شورای ریاستی خالی بماند مجمع ملی با دو سوم اعضا جانشین آن را انتخاب می کنند. ب) شرایط لازم برای انتخاب اعضای شورای ریاستی همان شرایط ویژه اعضای مجمع ملی به شرح ذیل است: ۱- سن آنها حداقل ۴۰ سال باشد. ۲- از حسن شهرت و سلامت و پاکی برخوردار باشند. ۳- حزب منحل بعد از ۱۰ سال پیش از سرنگونی آن ترک کرده باشد در صورتی که عضو حزب بوده باشد. ۴- در سرکوب انتفاضه سال ۱۹۹۱ (کشتار شیعیان جنوب عراق) شرکت نکرده باشد و جنایاتی بر ضد ملت عراق مرتکب نشده باشد. ج) شورای ریاستی تصمیمات خود را با توافق کلی اتخاذ می کند و هیچ یک از اعضا نمی توانند جانشین عضو دیگر باشند. ماده ۳۷ شورای ریاستی می تواند هر قانون صادره از سوی مجمع ملی را و تو کند، در این صورت قانون بار دیگر به مجمع ملی بر می گردد تا با اکثریت دو سوم غیر قابل و تو تصویب شود و این مدت نباید بیش از ۳۰ روز طول بکشد. ماده ۳۸ الف) شورای ریاستی، نخست وزیر را با توافق اکثریت معرفی می کند و اعضای شورای وزیران بنا به پیشنهاد نخست وزیر انتخاب می شوند، نخست وزیر و شورای وزیران پس از آن برای کسب رای اعتماد اکثریت مطلق مجمع ملی پیش از شروع فعالیت خود تلاش کنند. اعضای شورای ریاستی در طول دو هفته بر یک روی یک نامزد برای نخست وزیری توافق کلی حاصل کنند در صورت شکست، مسوولیت معرفی نخست وزیر به مجمع ملی بر می گردد در این حالت مجمع ملی باید با اکثریت دو سوم رای دهند و اگر نخست وزیر در خلال یک ماه نتوانست اعضای شورای وزیران را معرفی کند، شورای ریاستی نخست وزیر دیگری را معرفی می کند. ب) شرایط و شایستگی های نخست وزیر همان شرایطی است که باید در اعضای شورای ریاستی باشد جز اینکه عمر وی نباید کمتر از ۳۵ سال به هنگام به عهده گرفتن این مسوولیت کمتر باشد. ماده ۳۹ شورای وزیران با موافقت شورای ریاستی، نمایندگان را با هدف گفتگو در مورد عقد معاهده ها و توافقات بین المللی تعیین می کند و شورای ریاستی هم از مجمع ملی می خواهد قانونی را برای تصویب این

معاهده‌ها و توافقات صادر کند. ب) شورای ریاستی، ماموریت فرماندهی عالی نیروهای مسلح عراق را تنها برای اهداف تشریفاتی و مراسم به عهده خواهد داشت و حق قدرت فرماندهی ندارد تنها حق کسب اطلاع و توضیح و ارائه مشورت را دارد، فرماندهی عملیاتی در امور نظامی از نظر عملیاتی به ترتیب نخست وزیر آنگاه وزیر دفاع و سلسله مراتب فرماندهی نظامی نیروهای مسلح خواهد بود. ج) شورای ریاستی که وظایف آن در فصل ششم این قانون به طور مفصل آمده، رئیس و اعضای دادگاه عالی را بنا به توصیه شورای عالی قضائی را تعیین خواهد کرد. د) شورای وزیران مدیر کل سازمان اطلاعات کل و نیز افسران بلندپایه نیروهای مسلح از درجه سرتیپ به بالا دارد را تعیین می کند که باید به تصویب اکثریت عادی اعضای حاضر مجمع ملی برسد. ماده ۴۰ الف) نخست وزیر و وزیران در مقابل مجمع ملی، مسوول هستند، مجمع حق سلب اعتماد چه از نخست وزیر یا وزیران را به صورت گروهی یا انفرادی دارد در صورت سلب اعتماد از نخست وزیر، کابینه به طور کامل منحل می شود و ماده ۴۰ ب) (بعدی) قابل اجرا می شود. ب) در صورتی که در مورد سلب اعتماد از تمام شورای وزیران رای گیری صورت گیرد، نخست وزیر و وزیران تا مدتی کمتر از یک ماه به انجام وظایف خود ادامه می دهند تا زمانی که شورای وزیران جدید براساس ماده ۳۸ (قانون اساسی موقت) تشکیل شود. ماده ۴۱ نخست وزیر مسوولیت های روزانه خود را برای اداره دولت انجام می دهد و برکناری وزیران با موافقت اکثریت مطلق مجمع ملی مجاز است، شورای ریاستی می تواند به توصیه هیات تعیین صلاحیت کل پس از رعایت تدابیر قانونی عضوی از شورای وزیران از جمله نخست وزیر را برکنار کند. ماده ۴۲ شورای وزیران، اساسنامه داخلی را برای فعالیت خود و صدور مقررات و دستورات ضروری برای اجرای قوانین تهیه می کند، شورای وزیران همچنین می تواند پیش نویس قوانین را به مجمع ملی پیشنهاد کند، هر وزارت بر اساس اختیارات خود می تواند جانشین وزارت و سفرا و دیگر کارمندان رتبه های خاص را نامزد کند تا بعد از موافقت شورای وزیران با این کاندید کردن مساله به شورای ریاستی برای تایید و تصویب ارجاع می گردد، تمام تصمیمات شورای وزیران با اکثریت عادی اعضای حاضر اتخاذ می شود. فصل ششم قوه قانونگذاری فدرال ماده ۴۳) قوه قضائیه مستقل عمل می کند و قوه مجریه از جمله وزارت دادگستری به هیچ شکلی از اشکال نمی تواند در کار آن دخالت کند، قوه قضائیه از اختیارات تام برای تبرئه یا محکوم کردن متهمان بر اساس قانون بدون دخالت قوای مجریه و مقننه برخوردار است ب) قضات شاغل تا اول ژوئن ۲۰۰۴ به وظیفه خود ادامه می دهند مگر اینکه بر اساس این قانون نیاز به ادامه کار آنها نباشد. ج) مجمع ملی بودجه مستقل و کافی برای قوه قضائیه تصویب می کند. د) دادگاه های فدرال در مسائل ناشی از اجرای قوانین فدرالی، تصمیم گیری نهائی را انجام می دهند، تشکیل این دادگاه ها تنها از اختیارات حکومت فدرال است و تاسیس این دادگاه ها در ایالت ها با رایزنی روسای شوراهای قضایی ایالت ها ممکن خواهد بود و اولویت برای تعیین قضات این محاکم یا انتقال آنها، قضات مقیم آن ایالت خواهد بود. ماده ۴۴ الف) دادگاهی در عراق به نام دادگاه عالی فدرال تشکیل خواهد شد. ب) اختیارات دادگاه عالی فدرال:

- ۱- اختیارات انحصاری و اصلی در شکایات میان حکومت انتقالی عراق و حکومت های ایالتی و اداره های استان ها و شهرداری ها و اداره های محلی دارد.
- ۲- اختیارات انحصاری و اصلی در رسیدگی به شکایت هایی که معتقد است قوانین یا مقررات صادره از حکومت فدرال یا حکومت های ایالتی و غیره با این قانون (اساسی موقت) همخوانی و تطابق ندارند.
- ۳- اختیارات فوق العاده احتمالی دادگاه عالی فدرال را قانون فدرال تعیین می کند. ج) اگر دادگاه عالی فدرال حکم داد که قانون یا حکم یا مقرراتی با قانون اساسی موقت همخوانی ندارد، این قانون یا مقررات باطل و ملغی تلقی می شود. د) دادگاه عالی فدرال با تدابیر لازم، اساسنامه ای را برای خود وضع می کند تا به شکایت ها رسیدگی کرده و اجازه وکیل هم برای این امر می دهد، تصمیمات خود را با اکثریت عادی می گیرد به جز تصمیمات مربوط به شکایت های مندرج در ماده ۴۴ ب) که باید با اکثریت دو سوم باشد که این تصمیمات الزام آور خواهد بود، دادگاه عالی فدرال از قدرت مطلق در اجرای تصمیمات خود برخوردار است. ه) دادگاه عالی فدرال متشکل از ۹ عضو خواهد بود که شورای عالی قضائی با رایزنی و مشورت با شوراهای قضائی ایالتها دستکم ۱۸ تا ۲۷ نفر را

برای پر کردن جاهای خالی در دادگاه مذکور معرفی خواهد کرد و به همان شیوه به معرفی سه عضو برای هر جای خالی که بر اثر وفات یا استعفا یا برکناری به وجود می‌آید، اقدام می‌کند، شورای ریاستی اعضای این دادگاه را تعیین و یکی از آنها را به عنوان رئیس انتخاب می‌کند، در صورت مخالفت با هر انتصاب، شورای عالی قضائی گروه سه نفره جدید را معرفی خواهد کرد. ماده ۴۵ شورای عالی قضایی نقش شورای قضایی را بر عهده می‌گیرد و بر قوه قضائیه فدرال نظارت می‌کند و بودجه شورا اداره می‌کند، این شورا از رئیس دادگاه عالی فدرال، رئیس و معاونین دادگاه تجدید نظر فدرال، روسای دادگاه‌های استیناف فدرال، رئیس کل دادگاه استیناف ایالتی و معاونین آن تشکیل می‌شود، رئیس دادگاه عالی فدرال، ریاست شورای عالی قضایی را به دست می‌گیرد و در صورت غیبت وی، رئیس دادگاه تجدید نظر فدرال ریاست شورا را به عهده می‌گیرد. ماده ۴۶ الف) دستگاه قضایی فدرال شامل دادگاه‌های موجود در خارج از ایالت کردستان از جمله دادگاه درجه یک و دادگاه ویژه کیفری و دادگاه استیناف و دادگاه تجدید نظر است، تشکیل دادگاه‌های فدرالی بیشتر بر اساس این قانون (اساسی موقت) امکان دارد و قضات این دادگاه‌ها هم از سوی شورای عالی قضایی انتخاب می‌شوند، قانون اساسی موقت شرایط و شایستگی‌های لازم را برای تعیین قضات را تعیین کرده است. ب) تصمیمات دادگاه‌های ایالتی و محلی از جمله دادگاه‌های ایالت کردستان تصمیماتی جدا و مستقل از دیگر تصمیمات تلقی می‌شود اما در صورت تعارض با قانون اساسی موقت یا قانون فدرال از سوی قوه قضائیه فدرال بازنگری می‌شود. ماده ۴۷ عزل قاضی یا یکی از اعضای شورای عالی قضایی تنها در صورتی ممکن است که به جرم منافی عفت یا فساد محکوم شود یا به نقص و ناتوانی دچار شود، عزل وی بنا به توصیه شورای عالی قضایی و تصمیم شورای وزیران و موافقت شورای ریاستی صورت خواهد گرفت، کاهش حقوق قاضی یا قطع آن به هر دلیل در طول مدت خدمت وی ممنوع است. فصل هفتم دادگاه ویژه و هیات‌های ملی ماده ۴۸ الف) قانون تشکیل دادگاه ویژه کیفری صادره در ۱۰/۱۲/۲۰۰۳ تأیید شده و قابل اجرا می‌باشد، این قانون به طور انحصاری اختیارات و اقدامات آن را تعیین می‌کند. ب) هیچ دادگاه دیگری صلاحیت رسیدگی به مسائلی که در چارچوب اختیارات دادگاه ویژه کیفری است، ندارد مگر به اندازه‌ای که نص قانون تاسیس دادگاه ویژه کیفری آن را اجازه دهد. ج) تعیین قضات دادگاه ویژه کیفری بر اساس متون وارده در قانون تاسیس آن صورت می‌گیرد. ماده ۴۹ الف) با تاسیس هیات‌های ملی مانند هیات ملی تعیین صلاحیت کل و هیات عالی حل اختلافات مالکیت و هیات ملی ریشه‌کنی حزب بعث، موافقت می‌شود، همچنین تاسیس هیات‌های چند جانبه بعد از اجرای این قانون تأیید می‌شود، اعضای این هیات‌های ملی پس از اجرای این قانون (اساسی موقت) به فعالیت خود ادامه می‌دهند با رعایت مطالب ماده ۵۱ ب) تعیین اعضای هیات‌های ملی بر اساس این قانون صورت می‌گیرد. ماده ۵۰ حکومت انتقالی عراق، هیات ملی حقوق بشر را با هدف اجرای تعهدات ویژه مربوط به حقوق مشخصه در این قانون تاسیس می‌کند تا به شکایت‌های مربوط به نقض حقوق بشر رسیدگی کند، این هیات بر اساس اصول پاریس صادره از سوی سازمان ملل و ویژه مسوولیت سازمان‌های ملی شکل می‌گیرد، این هیات‌ها دفتری برای تحقیق در امور شکایت‌ها خواهند داشت که این دفتر صلاحیت تحقیق در مورد هر شکایت به این‌که رفتار مقامات حکومتی خلاف قانون است، دارد. ماده ۵۱

پاسخ (قسمت چهارم)

بکارگیری هر عضو از اعضای دادگاه ویژه یا هر هیات که حکومت فدرال آن را تشکیل می‌دهد به هیچ عنوان در ارگان‌های حکومتی یا خارج از آن ممنوع است و این ممنوعیت چه در قوه مجریه چه قوه مقننه یا قضائیه حکومت انتقالی صادق است، اعضای دادگاه ویژه نباید در خلال فعالیت در دادگاه مذکور، کار در دوائر دیگر را به حال تعلیق در آورند. فصل هشتم: ایالت‌ها، استان‌ها، شهرداری‌ها و هیات‌های محلی ماده ۵۲ طرح سیستم فدرالی در عراق به شکلی است که مانع از تمرکز قدرت در حکومت فدرال باشد، زیرا تمرکز قدرت ممکن است باعث استمرار سالها استبداد و اختناق در سایه نظام سابق شود، سیستم فدرالی اعمال قدرت

محلی را از سوی مسوولین محلی در تمام ایالت ها و استان ها تشویق می کند تا عراق یکپارچه و واحد که شهروندان مشارکت فعال و موثری در امور حکومتی داشته و حقوق وی تضمین شده و آزاد از سلطه باشند، را دربرگیرد. ماده ۵۳ الف) حکومت ایالت کردستان به عنوان حکومت رسمی مناطقی که پیش از حکومت مذکور در ۱۹ مارس ۲۰۰۳ اداره می شد، واقع در استان های دهوک، اربیل و سلیمانیه، کرکوک، دیالی و نینوا، به رسمیت شناخته می شود. عبارت "حکومت ایالت کردستان" وارده در این قانون به معنای شورای ملی کردستان، شورای وزیران کردستان و قوه قضائیه ایالتی کردستان است. ب) مرزهای استان های ۱۸ گانه در دوران انتقالی بدون تغییر باقی می ماند. ج) استان های خارج از ایالت کردستان به جز بغداد و کرکوک، حق تشکیل ایالت را در بین خود دارند. حکومت موقت عراقی، سازوکارهای تشکیل این ایالت ها را پیشنهاد می کند تا ضمن ارائه به مجمع ملی منتخب در مورد آن نظر داده و تصویب شود باید علاوه بر موافقت مجمع ملی با تصویب قانون ویژه در مورد تشکیل ایالت جدید، موافقت ساکنان استان های مربوطه از طریق همه پرسی (رفراندوم) به دست آید. د) این قانون، حقوق اداری و فرهنگی و سیاسی ترکمن ها و کلدانی آشوری ها و تمام شهروندان عراقی را تضمین می کند. ماده ۵۴ الف) حکومت ایالت کردستان همچنان به فعالیت های فعلی خود در طول دوران انتقالی ادامه می دهد مگر در مواردی که مربوط به حوزه اختیارات انحصاری حکومت فدرال که این قانون تاکید کرده، باشد. حمایت مالی از این ماموریت ها از سوی حکومت فدرال هماهنگ با عملکرد فعلی آن بر اساس ماده ۲۵ ه) صورت می گیرد، حکومت ایالت کردستان سیطره بر امنیت داخلی و نیروهای پلیس را بر عهده می گیرد و حق اعمال مالیات و عوارض داخل ایالت کردستان را نیز دارد. ب) در مورد اجرای قوانین فدرال در داخل ایالت کردستان به شورای ملی کردستان اجازه داده می شود اجرای هر یک از این قوانین را داخل منطقه کردستان تعدیل و تغییر دهد به جز موارد تصریح شده در ماده ۲۵ و ماده ۴۴ د) زیرا این موارد فقط در چارچوب اختیارات انحصاری حکومت فدرال است. ماده ۵۵ الف) هر استان حق تشکیل شورای استان و معرفی استاندار، تشکیل شورای های شهرداری و محلی را دارد و برکناری هر عضو در حکومت ایالت یا استاندار یا هر عضو شوراهای استان یا شهرداری یا محلی توسط حکومت فدرال یا یکی از مسوولان آن صورت نمی گیرد مگر اینکه از سوی دادگاه ویژه بر اساس قانون به جرمی متهم شود، همچنین حکومت ایالت نمی تواند استاندار یا عضوی از اعضای هر یک از شوراهای استان یا شهرداری یا محلی را برکنار کند و هیچ یک از استانداران یا اعضای شورای استان، شهرداری یا محلی تحت سلطه حکومت فدرال نمی باشند مگر در مواردی که مربوط به صلاحیت ها و اختیارات مشخص شده در ماده ۲۵ و ماده ۴۳ د) باشد. ب) استانداران و اعضای شوراهای استان از اول ژوئیه ۲۰۰۴ (۹ تیر ۸۳) وظایف خود را به موجب نص قانون حکومت محلی تا هنگام برگزاری انتخابات آزاد مستقیم کامل ادامه می دهند، مگر اینکه یکی از این افراد داوطلبانه از مقام خود کناره گیری کند یا عزل وی پیش از این تاریخ (اول ژوئیه ۲۰۰۴) به خاطر محکوم شدن به دلیل ارتکاب جرم منافی عفت یا فساد یا ناتوانی بر اساس قانون صورت گرفته باشد. هنگام عزل استاندار یا شهردار یا یکی از اعضای شوراها، شورای مربوطه باید درخواست های اشخاص واجد شرایط مقیم استان را برای عضویت دریافت کند اما شرایط صلاحیت در ماده ۳۳ عضویت مجمع ملی تاکید شده است، نامزد جدید باید اکثریت آرای شورا را برای پر کردن کرسی خالی به دست آورد. ماده ۵۶ الف) شوراهای استان ها به حکومت فدرال در هماهنگی کردن عملیات وزارت فدرال جاری داخل استان از جمله بازنگری طرح های سالانه وزارت و بودجه های آنها در مورد فعالیت های جاری در همان استان کمک می کند، منابع مالی شوراهای استان از بودجه عمومی دولت تامین می شود و این شوراها، اختیاراتی دارند مانند افزایش واردات به شکل مستقل از طریق اعمال مالیات و عوارض و سازمان دهی روند اداره استان و مبادرت ورزیدن به راه اندازی طرح ها و اجرای آن در سطح استان یا مشارکت با سازمان های بین المللی و سازمان های غیر دولتی و دست زدن به فعالیت های دیگر هماهنگ با قوانین فدرال ب) شوراهای استان ها و مناطق و دیگر شوراهای مرتبط به حکومت فدرال در انجام مسوولیت های خود و ارائه خدمات عمومی کمک می کنند این کمک ها از طریق بازنگری در طرح

های وزارتی فدرال در مناطق مذکور و تاکید بر اینکه این طرح‌ها، نیازها و منافع محلی را به شکلی مسالمت آمیز رفع می‌کند و تعیین ضرورت‌های بودجه محلی از طریق تدابیر بودجه عمومی و کلیه واردات محلی و وضع عوارض و مالیات و حفظ آن، سازمان دهی عملیات اداره محلی و راه‌اندازی پروژه‌های محلی و اجرای آن به تنهایی و یا مشارکت با سازمان‌های بین‌المللی و سازمان‌های غیر دولتی و انجام اقدامات دیگر که هماهنگ با این قانون باشد، را شامل می‌شود. (ج) حکومت فدرال تا جایی که عملی باشد، تدابیری را برای اعطای اختیارات بیشتر به شکل قانونمند به اداره‌های محلی، منطقه‌ای و استان‌ها می‌دهد، سامان‌دهی واحدهای ایالتی و اداره‌های استان‌ها از جمله حکومت ایالت کردستان بر اساس اصل عدم تمرکز قدرت صورت می‌گیرد همچنین به اداره‌های شهرداری و محلی اختیاراتی اعطا می‌شود. ماده ۵۷ الف) تمام اختیاراتی که در انحصار حکومت انتقالی عراقی نیست، حکومت‌های ایالتی و استان‌ها می‌توانند آن را داشته باشند و این بلافاصله پس از تاسیس سازمان‌های مناسب حکومتی ممکن است. (ب) انتخابات شورای استان‌ها در تمام مناطق عراق برگزار می‌شود و انتخابات شورا یا مجلس ملی کردستان در همان موعد برگزاری انتخابات که از ۳۱ دسامبر ۲۰۰۵ فراتر نرود، برگزار خواهد شد. ماده ۵۸ الف) حکومت انتقالی عراق به ویژه هیات عالی رفع اختلافات مربوط به مالکیت و دیگر طرف‌های مسوول باید به سرعت تدابیری برای رفع ظلمی که اقدامات رژیم سابق در تغییر وضعیت جمعیتی مناطق معین از جمله کرکوک با کوچاندن و تبعید افراد از اماکن مسکونی آنها و مهاجرت اجباری از داخل منطقه و خارج آن و اسکان افراد غریبه با منطقه و محروم کردن ساکنان از کار اتخاذ کند و این را از طریق اصلاح قومیت انجام داده و برای درمان این ظلم حکومت انتقالی باید اقدامات ذیل را انجام دهد: ۱- در مورد مقیمان و تبعید شدگان و مهاجرین و رانده شدگان هماهنگ با قانون هیات عالی رفع اختلافات مالکیت و تدابیر قانونی دیگر را انجام دهد و حکومت در زمان معقولی باید ساکنان آن را به منازل و اموال خودشان برساند و در صورتی که این امر برای حکومت مشکل باشد، باید غرامت عادلانه‌ای به آنها پرداخت کند. ۲- در مورد افرادی که به مناطق و اراضی معین منتقل شده‌اند حکومت باید در مورد آنها بر اساس ماده ۱۰ قانون هیات عالی برای حل اختلافات مالکیت، برای تضمین امکان اسکان مجدد یا تضمین امکان پرداخت غرامت‌هایی از سوی دولت یا امکان تسلیم اراضی جدید به آنها در نزدیک مقر اقامت آنها در استانی که از آنجا آمده‌اند یا امکان دریافت غرامت به خاطر هزینه‌های انتقال به آن مناطق تصمیم‌گیری کند. ۳- در مورد افرادی که از استخدام یا وسائل معیشتی دیگر به خاطر مهاجرت اجباری از اماکن اقامتی محروم شده‌اند حکومت باید فرصت‌های شغلی جدیدی را در آن مناطق برایشان فراهم کند. ۴- در مورد اصلاح قومیت، حکومت باید تمام قوانین مربوطه را لغو کرده و به اشخاص متضرر حق تعیین هویت ملی و وابستگی قومی را بدون اجبار یا فشار بدهد. (ب) رژیم سابق، مرزهای اداری و غیره را با هدف تحقق اهداف سیاسی به بازیچه گرفت لذا رئیس حکومت انتقالی عراق باید با ارائه توصیه‌هایی به مجمع ملی این تغییرات ناعادلانه را بررسی و حل کند، در صورتی که رئیس نتواند توافق کلی در مورد مجموعه‌ای از توصیه‌ها را به دست آورد، شورای ریاستی باید یک قاضی بی‌طرف را برای بررسی این موضوع و ارائه توصیه‌ها تعیین کند در صورتی که شورای ریاستی نتواند در مورد قاضی و حکم به توافق برسد، شورای ریاستی باید از دبیر کل سازمان ملل بخواهد شخصیت بین‌المللی معتبری را برای حکمیت مطلوب تعیین کند. (ج) حل نهائی اراضی مورد اختلاف از جمله کرکوک به زمانی که تدابیر فوق‌الذکر تکمیل شده، سرشماری جمعیتی عادلانه و شفاف برگزار شده و قانون اساسی دائمی تصویب شود، موکول می‌شود، باید حل این مساله به اصول عدالت هماهنگ باشد. فصل نهم = مرحله بعد از دوران انتقالی ماده ۵۹ الف) قانون اساسی دائمی ضمانت‌هایی را در خود دارد مبنی بر اینکه نیروهای مسلح عراق بار دیگر برای رفتار تروریستی بر ضد ملت عراق و سرکوب آنها به کار گرفته نخواهند شد. (ب) همگام و هماهنگ با جایگاه عراق به عنوان یک کشور دارای حاکمیت و تمایزش به همکاری با کشورهای دیگر در حفظ امنیت و صلح و مبارزه با تروریسم از طریق مرحله انتقالی، نیروهای مسلح مشارکت اساسی در نیروهای چندملیتی شاغل در عراق تحت فرماندهی واحد بر اساس قطعنامه ۱۵۱۱ شورای امنیت

در سال ۲۰۰۳ و قطعنامه های بعدی مربوطه خواهند داشت این امر به هنگام تصویب قانون اساسی دایمی و انتخاب حکومت جدید بر اساس این قانون ممکن خواهد شد. ج) با انتقال قدرت و هماهنگی با جایگاه عراق به عنوان یک کشور دارای حاکمیت، حکومت انتقالی عراق صلاحیت و اختیار عقد توافقات بین المللی الزام آور در خصوص فعالیت های نیروهای چند ملیتی حاضر در عراق را تحت فرماندهی واحد و براساس شرایط قطعنامه ۱۵۱۱ شورای امنیت خواهد داشت و قطعنامه های بعدی مربوطه شورای امنیت هیچ تاثیری در این قانون بر حقوق و الزامات مترتب بر این توافقات یا مترتب بر قطعنامه شورای امنیت شماره ۱۵۱۱ سال ۲۰۰۳ نخواهد گذاشت. ماده ۶۰ مجمع ملی باید پیش نویس قانون اساسی دایمی عراق را تدوین کند و این مجمع این مسوولیت را از راه های مختلف از جمله تشویق مذاکرات و جلسات در مورد قانون اساسی با برگزاری گردهمایی های علنی و فعال و دوره ای در تمام مناطق عراق از طریق رسانه های گروهی و دریافت پیشنهادهای شهروندان عراقی در خلال روند تدوین قانون اساسی دایمی کسب خواهد کرد. ماده ۶۱ الف) مجمع ملی باید پیش نویس قانون اساسی دایمی را تا حداکثر ۱۵ آگوست ۲۰۰۵ به پایان برساند. ب) پیش نویس قانون اساسی دایمی در جریان همه پرسی برای تایید ملت عراق ارائه می شود. ج) در صورتی که دو سوم جمعیت سه استان در این همه پرسی قانون اساسی دایمی را قبول نکنند این قانون ملغی است یعنی همه پرسی موفقیت آمیز نبوده است هر چند اکثریت رای دهندگان با آن موافقت کنند. د) در صورتی که قانون اساسی دایمی در همه پرسی به تایید اکثریت برسد، انتخابات برای تشکیل حکومت دایمی تا حداکثر ۱۵ ژانویه ۲۰۰۵ برگزار می شود و حکومت جدید وظایف خود را نهایتاً تا ۳۱ دسامبر آغاز می کند. ه) اگر در همه پرسی، قانون اساسی دایمی تایید نشود، مجمع ملی منحل می شود و انتخابات برای تشکیل مجمع ملی جدید تا حداکثر ۱۵ دسامبر ۲۰۰۵ برگزار می شود، مجمع ملی و حکومت انتقالی جدید عراق در آن هنگام وظایف خود را نهایتاً تا ۳۱ دسامبر آغاز خواهند کرد و بر اساس این قانون به وظایف خود ادامه می دهند، زمان های نهائی تدوین پیش نویس قانون جدید به خاطر تدوین قانون اساسی دایمی از یک سال فراتر نرود مجمع ملی جدید مامور تدوین پیش نویس قانون اساسی عراق خواهد بود. و) به هنگام ضرورت، رئیس مجمع ملی با موافقت اکثریت اعضا می تواند به شورای ریاستی تا حداکثر اول آگوست ۲۰۰۵ تاکید کند که نیاز به زمان بیشتری برای تکمیل تدوین پیش نویس قانون اساسی دایمی دارد و شورای ریاستی نیز در آن صورت مدت تدوین پیش نویس را تا شش ماه فقط تمدید می کند و تمدید این مدت برای بار دیگر جایز نیست. ز) اگر مجمع ملی، تدوین پیش نویس قانون اساسی دایمی را تا ۱۵ آگوست ۲۰۰۵ تکمیل نکند و تمدید مدت مذکور در ماده ۶۰ د) را درخواست نکند، در آن صورت نص ماده ۶۰ ج) اجرا می شود. ماده ۶۲: این قانون تا زمان تدوین قانون اساسی دایم و تشکیل حکومت جدید عراق معتبر خواهد بود. ماخذ سایت حقوقدانان

تاریخچه حقوق بشر و چگونگی تدوین آن را توضیح دهید؟

پرسش

تاریخچه حقوق بشر و چگونگی تدوین آن را توضیح دهید؟

پاسخ

هرچند تدوین اعلامیه جهانی حقوق بشر، پدیده‌ای نوین است (۱۹۴۸): اما حقوق مذکور در آن قدمتی بس دراز دارد. و در این راستا نقش انبیاء الهی در اندیشه‌های حکمای یونان باستان، و خصوصاً تأثیر شگرف و بنیادین اسلام بر فلاسفه بزرگ قرون اخیر اروپا، نظیر «منتسکیو» و «ژاک ژاک روسو» - اندیشمندانی که اعلامیه حقوق بشر، مایه اولیه خود را از اندیشه آنان گرفته است - را

نمی‌توان انکار نمود (نقاط قوت اعلامیه حقوق بشر البته همچنان که می‌آید افراط و تفریطهای زیادی در این آموزه‌ها روی داده است)، اما این اعلامیه بیشتر از فلسفه غرب (اومانیسم و لیبرالیسم) سرچشمه گرفته است و مضامین موجود در آن را، با اختلاف کم و بیش می‌توان در اعلامیه حقوق انگلستان (۱۶۸۸)، اعلامیه استقلال آمریکا (۱۷۷۶) و اعلامیه حقوق بشر و شهروند فرانسه (۱۷۸۹) و منشور ملل متحد (۱۹۴۵)، مشاهده نمود. تا اینکه در ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ میلادی به شکل کنونی به تصویب مجمع سازمان ملل متحد رسید. به طور خلاصه در چگونگی پیدایش و تدوین اعلامیه حقوق بشر گفتنی است که پیدایش و تدوین این اعلامیه، در سیر اروپایی آن همیشه جنبه انفعالی داشته و به موجب انقلابات و حرکتهای مردمی علیه نظامهای استبدادی و ستمگر پدید آمده است و در آخرین مرحله آن، پس از دو جنگ جهانی اول و دوم است که در قلمرو بین‌المللی مسئله حقوق بشر، مطرح می‌گردد. خصیصه انفعالی بودن این اعلامیه باعث شده که تدوین کنندگان آن نتوانند فارغ از هر گونه افراط و تفریط و با نظری معقولانه، جامع‌نگر و حقیقت‌یاب به انسان و حقوق او توجه کنند. و در نتیجه همین عامل، اعلامیه با کاستی‌ها و اشکالات بسیاری مواجه است. هر چند باید این نکته را نیز مورد توجه قرار داد که، تبیین و تدوین حقوق بشر در جوامع اروپایی که برای انسان، زن و آزادی و کرامت، چندان ارزش و حقیقی - حتی به لحاظ تئوریک - قائل نبودند، گامی ارزشمند در جهت احیای انسان و انسانیت محسوب می‌شود. اما نسبت به جوامع اسلامی و حداقل نسبت به فقه و حقوق اسلام، که چهارده قرن قبل بیشترین ارزش را برای انسان، زن، خانواده، آزادی، کرامت، تساوی و برابری، حق مبارزه با ظلم و... قائل بوده است، پیشرفتی محسوب نمی‌گردد.

اعلامیه جهانی حقوق بشر از چه موادی تشکیل شده است؟

پرسش

اعلامیه جهانی حقوق بشر از چه موادی تشکیل شده است؟

پاسخ

این اعلامیه، شامل یک مقدمه و ۳۰ ماده است که می‌توان آنها را در شش بخش اصلی زیر خلاصه و طبقه بندی کرد: بخش اول: شامل دیدگاه‌ها، اصول و مبانی پیرامون: ۱- وحدت خانواده بشری ۲- کرامت و ارزش ذاتی انسان ۳- حقوق بنیادین و غیر قابل انتقال مرد و زن ۴- آزادی، برابری و برادری. بخش دوم: شامل حقوق، آزادی‌ها و معنویت‌های شخصی نظیر، حق حیات، حق آزادی جسمانی و حقوقی، حق امنیت، اصل برائت و... بخش سوم: حقوق بنیادین فرد در رابطه با خانواده، سرزمین، اشیاء و جهان خارج مواردی نظیر تساوی حق ازدواج برای زن و مرد، حق مهاجرت، مالکیت، تابعیت و... بخش چهارم: حقوق و آزادیهای عمومی و سیاسی بنیادین نظیر حق آزادی اندیشه، عقیده، مذهب، بیان، مشارکت در اداره عمومی کشور، اشتغال و... بخش پنجم: حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نظیر، حق کار، آزادی سندیکایی، حق برخورداری از تأمین اجتماعی، حق تفریح، تعلیم و تربیت و... بخش ششم: چگونگی ارتباط فرد و جامعه، تکالیف فرد در برابر جامعه، محدودیتهای حقوق و آزادی‌های فردی و روش تفسیر اعلامیه.

به اعلامیه جهانی حقوق بشر چه انتقاداتی از دیدگاه اسلامی وارد است؟

پرسش

به اعلامیه جهانی حقوق بشر چه انتقاداتی از دیدگاه اسلامی وارد است؟

پاسخ

مسئلاً نقد و انتقاد از این اعلامیه، به معنای نادیده گرفتن نقاط مثبت آن نظیر مفاهیم عالی اخلاقی و انسانی مذکور در آن همچون تساوی و برابری انسانها، کرامت ذاتی انسان، وحدت خانواده بشری، نمی‌تواند مورد انکار و نفی قرار گیرد، زیرا این اصول از قرن‌ها قبل مورد تأکید و سفارش ادیان الهی بوده‌اند. (فلسفه حقوق، قدرت الله خسرو شاهی انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) چاپ سوم ۱۳۷۸، ص ۱۸۰). البته صرف اشتراک اعلامیه و ادیان الهی در اصول مذکور نیز موجب مصونیت اعلامیه از نقد و انتقاد نمی‌شود؛ زیرا اعلامیه در بسیاری از اصول خود از ره‌آورد‌های دینی عقب مانده و یا از آن پیش گرفته و به همین جهت با کاستی یا اشکالات متعددی مبتلا شده است. از این رو به طور خلاصه برخی از جهات مثبت و منفی اعلامیه عبارتند از: یک - جهات مثبت: اصلی‌ترین جهت مثبت اعلامیه این است که آرمانهای عالی انسانی و فطری که در طول تاریخ مورد نظر پیامبران و حکیمان و مصلحان جامعه بشری بوده و برای آن مبارزه، نموده‌اند را تدوین و بر اجرای آن تأکید ورزیده است و از سوی دیگر، حداقل بسیاری از مظالم، تبعیضها، ستمها، محدودیتها و نابرابریهایی که قرن‌ها به شکلی قانونی در مغرب زمین وجود داشت، خط بطلان کشید و در مقابل، اصل را بر آزادی و برابری و برادری انسان نهاد. (همان) دو - جهات منفی: علاوه بر انتقادات محتوایی (که در بخش مقایسه با اسلام بررسی می‌شود)، از نظر شکلی چند انتقاد کلی به مجموعه اعلامیه حقوق بشر وارد است: ۱- عدم صلاحیت لازم و کامل قانونگذار: از دیدگاه مکتب حقوق اسلام، انسان مستقل از خداوند و وحی، فاقد صلاحیت کامل و لازم علمی (انسان‌شناختی)، اخلاقی و معنوی (دوری از خود خواهی و منفعت‌طلبی) و عینی و واقعی (دوری از خطا و نسیان) برای قانونگذاری است. و این موضوع نسبت به تدوین کنندگان اعلامیه حقوق بشر هم صادق است چون تدوین کنندگان و سیاستگذاران اصلی و تصویب کنندگان آن، علاوه بر اختلاف نظر انسان‌شناختی، نه تنها از صلاحیت کامل اخلاقی برخوردار نبوده، بلکه بعضاً متهم ردیف اول جنایات علیه بشریت نیز بوده‌اند. ۲- فقدان شالوده‌های نظری: اعلامیه بر یک جهان بینی و زیر ساختهای متقن و روشنی که قدرت اثبات آن را داشته باشد استوار نیست زیرا جهان بینی مادی که مبنای تفکر مؤسسين اعلامیه است، باعث شناختی ناقص از انسان و سایر ابعاد وجودی آن می‌شود. از این رو اعلامیه فاقد واقع‌نگری چند بعدی و جامع بودن، است. از سوی دیگر به دلیل عدم انسجام و هماهنگی بین قواعد و اجزاء با زیر ساختهای آن، یک سیستم کارآمد و مبتنی بر شالوده‌های نظری قوی نیست. در واقع زیر بنای اعلامیه التقامل از اندیشه‌های مختلفی است که نه تک تک و نه مجموعاً قدرت اثبات اصولی چون کرامت ذاتی انسان، آزادی و آزادگی او، برابری و برادری انسانها را ندارند. تدوین کنندگان اعلامیه، اصول مذکور در آن را بسان میوه‌های شیرین و گوارایی از درخت اصلی آن، - درخت دین و وحی و مکتب انبیاء - جدا کرده و به رعایت بردخت مصنوعی خود نشانده‌اند که نه تنها هرگز چنین میوه‌ای از آن نروید، بلکه توان حفظ و تحمل چنین میوه‌ای را نیز ندارد. سه - عدم هماهنگی و انسجام برون سیستمی و درون سیستمی: اعلامیه از یک سو با نادیده انگاشتن اصیل‌ترین واقعیت هستی، یعنی خداوند متعال و در نتیجه عدم توجه به نقش اراده او در تدبیر تکوینی و تشریحی جهان و انسان، و نیز نادیده گرفتن جهان آخرت و ابعاد جاوید روح انسان، فقط به تنظیم ناقص - و ناسازگار با اعتقادات بسیاری از مردم جهان - بخشی از واقعیات مربوط به زندگی انسان پرداخته است. و از سوی دیگر برخی از مواد اعلامیه با یکدیگر تعارض و تناقض دارند به عنوان نمونه در ماده ۱۶ نقش مذهب در ازدواج را نفی می‌کند ولی بر اساس ماده ۱۸ همه مردم از حق داشتن دین و مذهب و رفتار مذهبی به طور مطلق برخوردارند. (نظریه حقوق اسلام، استاد محمد تقی مصباح یزدی، انتشارات مؤسسه آموزش و پژوهش امام خمینی (ره) چاپ اول ۱۳۸۰، ص ۲۷۶). چهار - عدم توجه به تکالیف: در اعلامیه فقط به بیان حقوق و آزادی‌های افراد بسنده شده و از تکالیف و وظایف آنان جز در یک ماده آن

هم به صورت کلی و مبهم، یاد نشده است و حال آنکه هیچ گاه حق از تکلیف جدا نمی شوند زیرا حق حیات وقتی اثر دارد که دیگران ملزم به رعایت آن باشند و همچنین اثبات هر حقی برای فرد در امور اجتماعی، تکلیفی را نیز برای همان فرد می آورد یعنی شخص در مقابل انتفاعی که از جامعه می برد باید وظیفه‌ای را هم بپذیرد. اسلام و اعلامیه جهانی حقوق بشر: قبل از پرداختن به نقاط اشتراک و افتراق، لازم است تا تعریف دقیقی که هر کدام از این دو دیدگاه از «انسان» به عنوان موضوع و محور اصلی حقوق بشر اسلامی و اعلامیه جهانی حقوق بشر دارند، ارائه نماییم. انسان موضوع اعلامیه، تنها یک حیوان متکامل است، که آغاز و انجامش به فاصله تولد تا مرگ خلاصه می شود و بنابراین حقوق و تکالیف او نیز در همین قلمرو محدود معین می گردد. اما انسان موضوع حقوق بشر اسلامی، آفریده‌ای الهی است که از روح خداوندی در او دمیده شده است «ونفخت فیہ من روحی» حجر، آیه ۲۹. و لذا نه تنها از جاودانگی برخوردار است، بلکه گوهر وجود انسانیت انسانی او، نیز در گرو این انتساب است، و انسان خدا فراموش، انسان از خود بیگانه است «ولا تکنوا کالذین نسوا الله فانسیهم انفسهم» (حشر، آیه ۱۹) و در این راستا حقوق و تکالیف انسان نیز در رابطه با خود، خدا و جهان نیز قابل تحلیل و ارزیابی است. بنابراین به لحاظ کیفی و انسان شناختی، انسان موضوع اعلامیه با انسان موضوع حقوق بشر اسلامی، متفاوت است و از همین جا است که بین این دو اختلافات زیادی شکل می گیرد.

بررسی نقاط اشتراک و افتراق: مبانی و اصولی همچون کرامت انسان، اصل آزادی و برابری انسانها و بسیاری از حقوق و معنویتهای مذکور در اعلامیه حقوق بشر در کلیت خود نه تنها با اسلام ناسازگاری ندارد، بلکه اسلام عزیز ۱۴ قرن قبل به نحو کاملتر از آنها سخن گفته است و از مسلمات تعالیم اسلام است اما علی‌رغم این نقطه اشتراک، به لحاظ دو دیدگاه متفاوت اعلامیه و اسلام به جهان و انسان و توجه کامل انسان به بعد روحانی، جاوید و آخرتی انسان علاوه بر جنبه مادی و دنیایی آن، و جهالت و غفلت و یا تغافل اعلامیه نویسان او این واقعیت چه بسا ممکن است این اصول، مبانی و حقوق و مصونیت های مشترک از دو نوع تعریف و تفسیر متفاوت برخوردار گردند. افزون بر این، باید ویژگیها و نقاط قوت حقوق بشر اسلامی را در این ارزیابی مورد توجه قرارداد که عبارتند از: ۱- صلاحیت علمی و اخلاقی و عینی قانونگذار، انسجام و عدم تناقض، بهره مندی از ضمانت اجرای درونی و... ۲- برخورداری از مبانی جهان بینی و انسان شناختی لازم. ۳- عنایت و توجه به تکلیف در کنار حق. اکنون با توجه به این ویژگیها دیدگاه حقوق بشر اسلامی را پیرامون برخی اصول کلی اعلامیه جهانی حقوق بشر به صورت تطبیقی به اختصار پی می گیریم: ۱- حق حیات: از دیدگاه اعلامیه، «هر کسی حق زندگی، آزادی و امنیت شخصی دارد» [ماده ۳ اعلامیه حقوق بشر] در اینجا چند نکته وجود دارد: اول اینکه؛ از آنجا که هر صاحب حقی می تواند از حقی صرف نظر کند و اعلامیه هم هیچ استثنایی از این قاعده کلی اعلام نکرده، چنین برداشت می شود که و انسانی می تواند از حق حیات خویش صرف نظر و مثلاً خودکشی به عمر خود پایان دهد. دوم این که؛ از آنجا که هیچ محدودیتی برای حق حیات در اعلامیه مطرح نشده، در هیچ صورتی نمی توان به حیات دیگران، هر چند به حیات میلیونها نفر تجاوز کرده باشند، آسیب رساند. اما دیدگاه اسلام در مورد حق حیات، بسی ارجمندتر و کاملتر مطرح شده است زیرا: اولاً: حیات را امانتی از رحمت خداوند «ونفعت فیہ من روحی» و امانتی در دست انسان است نه اینکه انسان صاحب حق حیات خویش و مالک مطلق آن باشد از این رو حیات، فقط «حق» افراد نیست، بلکه حفظ آن «تکلیف» آنان نیز هست و گذشتن از آن، جز در چارچوب ضوابط الهی ممنوع است و خودکشی نیز از مواردی است که منع شده است. ثانیاً: در اسلام نه تنها هر کسی تکلیف دارد که حق حیات دیگران را محترم شمارد و به آن تجاوز نکند، بلکه حتی وظیفه دارد در حفظ حیات دیگران نیز اقدام کند. (کاستی اعلامیه حقوق بشر) جهت اطلاع بیشتر ر.ک: مبانی حقوق بشر، سید صادق حقیقت و سید علی میرموسوی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ص ۲۲۷. ثالثاً: اسلام برای انسان دو نوع حیات مادی و بیولوژیک و حیات معنوی و «طیبه» قائل است و حفظ یا اثبات حیات مادی را در پرتو حفظ و دستیابی به حیات طیبه توجیه می کنند و در هنگام تراحم بین این دو حیات، مادی را به قربانگاه حیات معنوی می برد. به عنوان نمونه «فتنه» که مصداقی از تجاوز به حیات معنوی جامعه است از قتل

بزرگ‌تر و شدیدتر معرفی شده «الفتنه اکبر من القتل» [بقره آیه ۲۱۷] خود باعث پایان حق حیات برای متجاوز و فتنه گر می‌شود. ۲. اصل کرامت انسانی: توجه به این اصل در مقدمه و ماده ۱ اعلامیه هر چند در مقابل دیدگاه‌های که انسان را دارای طبیعتی گرگ صفت می‌دانند و یا دیدگاه تبعیض‌آمیز نسبت به انسانها دارند، گامی بلند در جهت ارتقاء بشریت است اما نقدها بر آن وارد است از جمله اینکه: منظور اعلامیه از کرامت ذاتی انسان، اینست که این صفت هیچ‌گاه و در هیچ حالتی از انسان جدا شدنی نیست هر چند مرتکب هزاران جنایت شده باشد اما از دیدگاه اسلام: منشأ کرامت انسان الهی است «و لقد کرّمنا بنی آدم» (اسراء، آیه ۷۰) و علاوه بر این کرامت تکوینی و اولیه که همه انسانها در آن مساوی اند، دارای کرامت دیگری نیز که اکتسابی است، می‌باشد و انسانها در پرتو آن نسبت به کرامتی که کسب کرده‌اند از ارزش متفاوتی برخوردار می‌گردند: و این کرامت در سایه تقوا حاصل می‌شود «ان اکرمکم عند اللّٰه اتقیکم» (حجرات، آیه ۱۳) و انسان با ترک تقوا و ارتکاب جنایت کرامت تکوینی و اولیه خود را از دست داده و حتی ممکن است از حیوانات هم پست‌تر بشود. از دیدگاه اسلام کرامت هم حق و هم تکلیف است و نه تنها دیگران حق ندارند به کرامت او آسیب رسانند، بلکه خودش نیز حق گذشتن از کرامت خویش را ندارد و نمی‌تواند به ذلت و خواری تن در دهد. ۳. اصل آزادی: گسترده‌ترین اصل است که در اعلامیه حقوق بشر در موارد متعددی به آن اشاره شده است. در این موارد هر چند بعضاً بر آزادی نوع انسان اشاره شده اما بیشتر بر آزادی فردی تکیه شده است. و این که هر فرد انسان، در داشتن عقیده و دین، بیان عقیده و دین، اجرای مراسم دینی، ازدواج و شرکت در فعالیتهای سیاسی و... آزاد است. آن نوع آزادی که بر بنیان نگرش «اصالت فرد» استوار است. در هر صورت جهت دریافت حقیقت آزادی انسان و دیدگاه اسلام نسبت به این اصل و شاخه‌های آن باید توجه داشت که آزادی دارای مفاهیم مختلف فلسفی، روانشناختی، اخلاقی و حقوقی است که عدم توجه به آنها باعث خلط و گمراهی مباحث می‌شود. (درآمدی بر حقوق اسلامی، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، انتشارات همت، ۱۳۷۶، صص ۲۴۹-۲۸۷).

جهت آشنایی کامل ر.ک: درآمدی بر اندیشه سیاسی اسلام، سید صادق حقیقت و جوه آزادی از دیدگاه اسلام، مصباح یزدی، انتشارات الهدی ۱۳۷۸، ص ۳۷۳ در این میان دو مفهوم آزادی تکوینی و آزادی تشریحی حائز اهمیت بیشتری است: ۳-۱- آزادی تکوینی (فلسفی): یعنی انسان در چارچوب فعالیتهای ارادی خویش طبیعتاً آزاد است. با این نوع آزادی، اعمال ارادی انسان به صفت اخلاقی خوب باید متصف شده و با آن از سایر حیوانات متفاوت می‌شود و دین و دین داری انسان و ثواب و عقاب ناشی از اعمال او معنا پیدا می‌کند. «انا هدینا السبیل اما شاکراً و اما کفوراً» (انسان، آیه ۳). و به وسیله آن انسان به کرامت‌های اکتسابی و مدارج عالی دست می‌یابد. این نوع از آزادی مبنای کرامت انسان و جوهره انسانیت است. در تمامی مواردی که در اعلامیه حقوق بشر سخن از آزادی رفته است. تنها ماده ۱ آنهم به کمک توجیهاتی، می‌توان ناظر به این نوع آزادی دانست. ۳-۲- آزادی تشریحی، حقوقی و قانونی: یعنی انسان، علاوه بر آن که به لحاظ تکوینی و طبیعی در انجام یکی از چند کار و یا اختیار یکی از چند امر آزاد است، به لحاظ حقوقی، قانونی و یا شرعی نیز در این گزینش و انتخاب آزاد است مفهوم این نوع از آزادی، مشروعیت و بعد از همه گزینه‌ها و اطراف اختیار انسان است. اما در آزادی تکوینی، آزادی در گزینش به معنای مشروعیت همه گزینه‌ها نیست (فلسفه حقوق، همان، ص ۱۹۱). از سوی دیگر آزادی تشریحی و قانونی، یک اصل مطلق و فاقد هر گونه قیدی نیست، بلکه در هر مورد قلمرو خاص خود را دارد و انتخاب گزینه‌ای فرا سوی آن قلمرو، مشروعیت ندارد، بحث اصلی پیرامون اصل آزادی، در واقع مربوط به همین قلمرو آزادی و محدودیتهای آن است (وگرنه نفس آزادی فی الجمله مورد قبول تمامی افراد و مکاتب از جمله اسلام است). در مقایسه دیدگاه اسلام با اعلامیه نسبت به اصل آزادی، و محدودیتهای آن، باید دید که آیا اعلامیه حقوق بشر فقط عامل «عدم تجاوز به حقوق و آزادی دیگران» را به عنوان تنها عامل تحدید و استثنای وارد بر آزادی می‌داند که در این صورت بین دو دیدگاه اعلامیه و اسلام تفاوتی وسیع و بنیادین وجود دارد چون که تجاوز به حق خود و خدا نیز از دیدگاه اسلام ممنوع است. یا اینکه علاوه بر این، اعلامیه، «مقتضیات صحیح اخلاقی و...» [ماده ۲۹ اعلامیه حقوق بشر] را نیز از محدودیتهای آزادی می‌داند که

در این صورت دو دیدگاه به هم نزدیک شده، هر چند ممکن است به لحاظ تشخیص مصداق و این که کدام رفتار مخالف کرامت انسان و ناسازگار با مقتضیات صحیح اخلاقی است اختلافاتی وجود داشته باشد و به دلیل نسبیّت ارزشها و عدم اتکاء اخلاقی به مبانی ثابت در نزد مؤسّسین اعلامیه در اصل نزدیکی بین دو دیدگاه مشکلات زیادی به وجود می‌آید. از سوی دیگر در شاخه‌های آزادی نظیر آزادی تن و نفی بردگی، آزادی مذهب، بیان، اجتماعات سیاسی و... اختلافات بنیادین بین این دو دیدگاه وجود دارد که به دلیل عدم فرصت، به این جمله بسنده می‌شود که همه حقوق و آزادیهای مطرح شده در اعلامیه از دیدگاه اسلام تا آن جا پذیرفته شده که تعارض با کرامت انسانی او نداشته باشد و راه تکامل معنوی او را سد نکند. (فلسفه حقوق همان، ص ۱۹۴-۱۹۹).

۴. اصل تساوی و برابری انسانها: این اصل یکی از شاخصه‌های مهم اعلامیه حقوق بشر است که در مواد متعددی به انواع آن اشاره شده است. بررسی هر کدام از این موارد به صورت تطبیق در اعلامیه و نظام ارزشی حقوقی اسلام، در این مختصر نمی‌گنجد اما به طور خلاصه باید گفت که کلیت این اصل از دیدگاه اسلام کاملاً پذیرفته است. اسلام در چهارده قرن پیش و در دورانی که انسان از انواع تبعیضها و نابرابریها رنج می‌برد، به گونه‌های مختلف و در ابعاد مختلف برابری و حتی برادری انسانها را اعلام نمود در مورد تساوی قانونی که در این میان حایز اهمیت بیشتری است باید گفت که در نظام حقوقی اسلام اصل تساوی حقوقی و قانونی افراد، صرف نظر از هر نوع تبعیض نژادی، زبانی، قومی، ملی، تاریخی و... پذیرفته شده است و تنها دو استثناء بر آن مشاهده می‌شود که هر دو از توجه به واقعیت و اصل عدالت ناشی می‌گردد: اولین استثنایی که از واقع نگری اسلام ناشی می‌شود مربوط به حقوق ذاتی، اولیه و تغییرناپذیر انسانها یعنی برخی تفاوتهای حقوقی بین زن و مرد است. که خود ناشی از تفاوت ویژگیهای جسمی و روانی زن با مرد است. و دومین استثناء که از اصل عدالت خواهی اسلام سرچشمه می‌گیرد مربوط به حقوق اکتسابی، ثانویه و تحول پذیر انسانها است. مثلاً دستمزد مساوی در برابر کار مساوی است (مرکز نشر اسراء مبانی حقوق بشر، همان، ص ۲۷۰؛ فلسفه حقوق بشر، ایت الله جوادی آملی، فلسفه حقوق، همان، ص ۱۹۹). و یا اینکه تصدی مقامات علمی کشوری، خطوط سیاسی منوط به وضعیت متساوی افراد است و استفاده از این حق مخصوص واجدین شرایط است و مسلم است که هیچ کس محروم شدن اکثریت جامعه از مقام ریاست جمهوری را تبعیض و نابرابری حقوق نمی‌داند. در پایان درباره سخنرانی که از آیت الله مصباح نقل نمودید، در این زمینه چنین موضوعی را در اختیار نداریم جهت آشنایی با نظرات ایشان ر.ک: ۱. نظریه حقوقی اسلام استاد مصباح یزدی ۲. فلسفه حقوقی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) ۳. درآمدی بر حقوق اسلامی، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه ۴. حقوق و سیاست در قرآن، استاد مصباح یزدی

حقوق عمومی و حقوق اساسی مردم، تا چه اندازه در حکومت دینی تضمین شده است؟ آیا قوانین اساسی و عمومی متعلق به مردم، در حکومت دینی دارای احترام و اعتبار است؟

پرسش

حقوق عمومی و حقوق اساسی مردم، تا چه اندازه در حکومت دینی تضمین شده است؟ آیا قوانین اساسی و عمومی متعلق به مردم، در حکومت دینی دارای احترام و اعتبار است؟

پاسخ

حقوق اساسی، یکی از اقسام حقوق عمومی داخلی است؛ یعنی، حقوق عمومی ابتدا به حقوق عمومی داخلی و حقوق عمومی خارجی تقسیم می‌شود. حقوق عمومی داخلی نیز به حقوق اساسی، حقوق اداری، حقوق مالی و حقوق جزا تقسیم می‌گردد. حقوق

اساسی از موضوعات زیر سخن می‌گوید: ۱. دولت و شرایط تشکیل و اشکال آن؛ ۲. سازمان‌ها و نهادهای سیاسی و روابط آنها با یکدیگر، همراه با وظایف آنها؛ ۳. حقوق ملت و آزادی‌های فردی و عمومی و تبیین چگونگی شرکت مردم در ایجاد قوای عالی و طرز اعمال حق حاکمیت مردم و رفتار متقابل ملت و دولت. شعبانی، قاسم، حقوق اساسی و ساختار حکومت جمهوری اسلامی ایران، ص ۲۳. حقوق در نظام اسلامی، حقوق اساسی مردم به بهترین شکلی، هماهنگ با تعالیم و ارزش‌های والای دینی، تأمین شده است. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، حقوق اساسی مردم در بندها و فصول مختلف بیان گردیده است؛ از جمله: یک. اصل مساوات و برابری: «مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند، از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ، نژاد، زبان و مانند اینها سبب امتیاز نخواهد بود». اصل اول، فصل سوم. دو. برخورداری از حمایت قانون: «همه افراد ملت، اعم از زن و مرد، یکسان در حمایت قانون قرار دارند و از همه حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با رعایت موازین اسلامی برخوردارند». اصل ۲۳، بند ۱۴ و اصل ۲۱. سه. حقوق سیاسی: «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او انسان را برسرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند، یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خدادادی را از طرقی که در اصول بعد می‌آید، اعمال می‌کند». اصل ۵۶، ۴۱ و ۲۵. در اصل ششم نیز آمده است: «در جمهوری اسلامی ایران، امور کشور باید به اتکای آرای عمومی اداره شود؛ از راه انتخابات، رئیس‌جمهور، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، اعضای شوراها و نظایر اینها یا از راه همه‌پرسی». چهار. حقوق اجتماعی: ۱. حق داشتن شغل مناسب (اصل ۴۳، بند ۲، اصول ۲۸ و ۲۹)؛ ۲. حق برخورداری از تأمین اجتماعی (اصل ۲۹)؛ ۳. حق داشتن مسکن مناسب (اصل ۳۱)؛ ۴. حقوق فرهنگی (اصل ۳۰)؛ ۵. حقوق اقتصادی (حق مالکیت) (فصل چهارم، اصول ۴۶، ۴۹ و ...)؛ ۶. حقوق قضایی (حق دادخواهی، حق انتخاب و کیل برای طرح دعاوی) (اصل ۳۴، ۳۵ و ۱۶۷). بخش دیگری از حقوق اساسی، «آزادی‌های اساسی مردم» است که جداگانه به آن خواهیم پرداخت. ر.ک: پاسخ پرسش ۴۰. مصونیت‌ها سخن دیگر در این زمینه «مصونیت‌ها» است، که عبارت است از: ۱. مصونیت شخصی یا امنیت فردی (اصول ۲۱ - ۲۳ و ۳۸)؛ ۲. مصونیت قاضی (اصل ۱۶۴)؛ ۳. امنیت قضایی (بند ۱۱۴ اصل سوم). ۴. اصول قضایی: الف. اصل لزوم رعایت موازین اسلامی (اصول ۱۵۹ و ۱۶۳)؛ ب. اصل برائت (اصل ۳۷)؛ پ. اصل قانونی بودن جرم و مجازات و حکم به اجرای مجازات از طریق مراجع قانونی (اصل ۱۶۹)؛ ت. اصل علنی بودن محاکمات (اصل ۱۶۵)؛ ث. اصل عطف به ماسبق نشدن قوانین جزایی (اصل ۱۶۹)؛ ج. اصل لزوم رسیدگی به شکایات و تظلمات (اصول ۱۵۸ و ۱۶۷)؛ ح. اصل لزوم جبران خسارت مادی و معنوی ناشی از اشتباه یا تقصیر قاضی (اصل ۱۷۱ برای آگاهی بیشتر ر. ک: حقوق اساسی و ساختار حکومت جمهوری اسلامی ایران، ص ۹۳-۱۲۴). در مورد اینکه «آیا قوانین اساسی و عمومی متعلق به مردم، در حکومت دینی دارای احترام و اعتبار است»، باید گفت: اولاً، یک حکومت و نظام دینی، هرگز بدون خواست و اراده عمومی شکل نمی‌گیرد. ثانیاً، جامعه دینی - با توجه به التزام و پای‌بندی عمیقش به دین و ارزش‌های دینی - در جست و جوی قوانینی است که از متن دین اخذ شده باشد و یا لاقلاً مورد قبول و تأیید دین بوده و هیچ‌گونه تعارضی با آن نداشته باشد. چنین قوانینی در حکومت دینی، از اعتبار و اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و کسی حق مخالفت با آن را ندارد. توجه به آنچه در سؤالات پیشین آمده است نیز در این زمینه آگاهی بخش و رهگشا است.

مقصود از «حقوق بشر» که این همه در مجامع بین‌المللی از آن سخن به میان می‌آید چیست؟

پرسش

مقصود از «حقوق بشر» که این همه در مجامع بین‌المللی از آن سخن به میان می‌آید چیست؟

پاسخ

بشر، به عنوان موجود دارای حیات و زندگی، صاحب حقوقی است. حقوق به معنای بهره، منافع، دارایی و استفاده‌هایی که برای شخص ثابت شده است. پس از جنگ جهانی دوم، رساله‌ای با عنوان «حقوق بشر» تدوین شد که در ضمن مواد و تبصره‌هایی به تعریف و تدوین حقوق بشر پرداخته است. متأسفانه کشورهای غربی در صدر کشورهای هستند که حقوق بشر را نقض می‌کنند، اما سیاست خدعه آمیز آنها اقتضاء می‌کند که کشورهای شرقی، بخصوص کشورهای اسلامی را متهم به نقض حقوق بشر کنند تا از آب گل آلود بهره بگیرند. در حالی که اسلام با بهره‌گیری از وحی و علم الهی، که به واقعیت انسان، جامعه انسانی و حقوق آنان احاطه دارد، منادی واقعی حقوق انسان‌هاست. «بخش پاسخ به سؤالات»

اگر مذهب جعفری در قانون اساسی به عنوان مذهب رسمی قید شود یا قید نشود چه تفاوتی دارد؟

پرسش

اگر مذهب جعفری در قانون اساسی به عنوان مذهب رسمی قید شود یا قید نشود چه تفاوتی دارد؟

پاسخ

اگر مذهب جعفری در قانون اساسی به عنوان مذهب رسمی قید نشود در قوانینی که وضع می‌شود تنها معیار فقه شیعه نخواهد بود و این یکی از آثار مهم و قابل توجه است ولی اگر دین رسمی کشور اسلام و مذهب جعفری باشد تنها فقه شیعه در کشور رسمی خواهد بود و قوانینی که وضع می‌شود بر این اساس باید سنجیده شود. البته این منافات ندارد که برای اهل سنت فقه آنان نیز محترم باشد و در محیطی که آنان زیست می‌کنند بتوانند طبق مذهب خود عمل کنند. «بخش پاسخ به سؤالات»

طریقه اخذ مالیات در حکومت اسلامی چگونه است و آیا در صدر اسلام نیز روش اخذ مالیات به گونه امروزی بوده است؟

پرسش

طریقه اخذ مالیات در حکومت اسلامی چگونه است و آیا در صدر اسلام نیز روش اخذ مالیات به گونه امروزی بوده است؟

پاسخ

برای پاسخ به این پرسش نخست لازم است که مالیات و دامنه فراگیری آن را تعریف کنیم و سپس با نگاهی گذرا به تاریخچه اخذ مالیات در تمدن بشری، نحوه اخذ آن را در حکومت اسلامی بررسی نماییم. برای مالیات تعریفهای گوناگونی ارائه گردیده است. برخی از دانشمندان علم اقتصاد مالیات را برداشتی دانسته‌اند که در نتیجه الزام قانونی از درآمدها و داراییهای مردم گرفته می‌شود. بی شک معمول‌ترین و مهم‌ترین روش تأمین مخارج دولتها مالیات است و پیشینه تاریخی آن را باید هم در تمدن بشری جستجو کرد. در ایران باستان و حکومت ساسانیان، مهم‌ترین منبع درآمد دولت خراج اراضی و مالیات سرانه‌ای بود که اقشار مختلف مردم می‌پرداختند. در آن دوران هر سال دولت مخارج خود را بر مالیات مناطق مختلف بخش می‌کرد و آنگاه مأموران مالیاتی موظف به وصول مالیات از مردم هر ناحیه می‌شدند که البته توسل به زور و خشونت و تحمیل مالیات بیش از تمکن افراد از مسایل رایجی بود

که در اخذ مالیات رخ می‌نمود. سایر درآمدهای دولت و بویژه شاه را هدایای خاص مانند هدایای عید نوروز و مهرگان تشکیل می‌داد و البته باید غنایم جنگی را نیز بر این دو افزود. از شرایط صحیح خسرو اول و ژولتینین قیصر روم در سال ۵۶۱ م چنین استنباط می‌شود که اخذ عوارض گمرکی نیز در آن زمان معمول بوده است. در سرزمین روم نیز هر ساله مالیات هر فرد توسط امپراطور تعیین شده و به والی هر منطقه ابلاغ می‌گردید و سلسله مراتب طی می‌شد تا در نهایت مالیات از مردم به هر وسیله ممکن اخذ می‌شد. در عربستان پیش از اسلام نیز تنها شهرهایی که دارای رونق اقتصادی بودند مکه و مدینه بود و عایدات آنها نیز تنها به درآمدی منحصر می‌شد که از دو کاروان تابستانی که از مکه به روم و شام، و زمستانی که از یمن به مکه کالا حمل می‌کرد به دست می‌آمد و فقدان حکومت مرکزی ایجاد ساز و کار اخذ مالیات را ناممکن ساخته بود. با مهاجرت پیامبر اکرم به مدینه و تشکیل حکومت اسلامی بی‌شک یکی از مسایلی که حکومت نو پای اسلامی با آن رو به رو شده درآمد دولتی و به عبارتی مالیات بود. در ابتدای تشکیل حکومت اسلامی درآمد مسلمانان بسیار ناچیز بود و تنها این درآمد را زکاتی تشکیل می‌داد که به عنوان حق مستمندان در اموال ثروتمندان توسط شارح مقدس معین گردیده بود و فقط ثروتمندان مسلمان که از انصار بودند آن را می‌پرداختند. پس از آغاز جنگهای مسلمانان، غنیمتهای جنگی دومین منبع اقتصادی گردید که برای مسلمانان ایجاد درآمد نمود. پس از صلح مسلمانان با طایفه بنی‌نضیر نیز درآمدی از آن راه به دست مسلمانان افتاد که به دستور پیامبر و به علت احتیاج شدید مهاجران فقط در بین آنان و دو تن از انصار که فقیر بودند تقسیم شد. بلارذی در کتاب فتوح البلدان روایت می‌کند که اهالی تیما بعد از شکست مردم وادی القری بيمناک شدند و به پیامبر پیشنهاد صلح کردند، پیامبر نیز پذیرفت و مقرر گردید که در مقابل جزیه‌ای که آنان می‌پردازند بتوانند از خانه و کاشانه خود و اراضی و املاکشان استفاده کنند و این نخستین جزیه‌ای بود که مسلمانان دریافت کردند. البته روایتهای دیگری نیز در خصوص اخذ اولین جزیه توسط مسلمانان وجود دارد اما به هر حال جزیه را نیز می‌توان به عنوان یکی دیگر از منابع درآمد مسلمانان در صدر اسلام به حساب آورد. بنابراین با توجه به آنچه گفته شد منابع اصلی درآمد حکومت پیامبر(ص) - توضیح این که هدف اخذ مالیات نیز ایجاد درآمد برای دولت است - را زکات، وجوهات شرعی، غنایم جنگی، جزیه و بعضی موارد دیگر تشکیل می‌داده است. پس از رحلت پیامبر و در زمان خلیفه دوم که مسلمانان دست به کشور گشایی زدند، اندک اندک بحث خراج و مالیات مطرح شد چنان که پس از فتح ایران سه نفر به نامهای عثمان بن حنیف، عمار یاسر و عبدالله بن مسعود برای محاسبه خراج اراضی به عراق فرستاده شدند. البته عوارض نیز در این زمان از اموال تجاری غیر مسلمانان اخذ می‌گردید که می‌توان آن را به حقوق گمرکی امروزه تشبیه کرد. خمسو فی نیز از دیگری اموالی بود که پرداخت آن بنا به تکالیف شرعی همانند زکات بر مسلمانان واجب شده بود و می‌توان آنها را دیگر منابع درآمد حکومت اسلامی نامید. شیخ مفید در کتاب الممقنعه نقل می‌کند که امام علی(ع) بر اسبان تندرویی که دارای خصوصیت ماده بودن و چریدن در چراگاه بودند مالیات قرار داد. با توجه به آنچه گفت شد بحث ایجاد درآمد برای تأمین مخارج حکومت بحثی است که اختصاص به حکومت اسلامی نداشته و در تمامی حکومتها از ایام باستان تاکنون دیده می‌شود، البته نمونه‌های آن را می‌توان در اشکال مقتضی صدر اسلام در حکومت پیامبر و سایرین نیز ملاحظه نمود. این اصل حکومتی اکنون تحت عنوان مالیات وجود داشته و مردم نیز موظف‌اند برای تداوم بقای حکومت و تأمین هزینه‌های آن، مالیات را تقبل و پرداخت نمایند. شارع مقدس نیز به حکومت حق قانونگذاری داده است و در این راستا در حکومت اسلامی نیز قوانینی وضع گردیده است. اصل پنجاه و یکم قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز تصویب قوانین آن را بر عهده مجلس شورای اسلامی گذارده است {۱}. به طور اختصار می‌توان گفت که در حکومت اسلامی نیز مانند سایر حکومتها مالیات از سه منبع تأمین می‌گردد؛ درآمد، مصرف و ثروت. بخشی از درآمد مالیاتی دولت از درآمد آحاد مختلف جامعه اخذ می‌شود مانند مالیاتی که ماهیانه از حقوق کارمندان اخذ می‌شود و یا مالیاتی که سالانه از سود کسبه اخذ می‌گردد. بخش دوم مالیات، مالیات بر مصرف است که به صورت عوارضی به قیمت تمام شده کالاهای تولیدی اضافه

می‌گردد مانند عوارضی که دولت از هر دستگاه خودروی تولیدی اخذ می‌کند و بخش سوم مالیات مربوط به مالیات بر ثروت است که از مصادیق آن می‌توان به مالیات بر ارث اشاره نمود. {۲} [۱]. مجموعه این قوانین در کتاب «قانون مالیاتی جمهوری اسلامی ایران» جمع آوری شده است که برای اطلاع بیشتر می‌توانید به آن رجوع کنید. [۲]. منابع ۱ - بررسی وضع مالی و مالیه مسلمین از آغاز تا پایان دوران اموی، دکتر ابوالقاسم اجتهادی. ۲ - تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج ۳.۳ - خراج و نظامهای مالی دولتهای اسلامی، دکتر ضیاالدین امرئین، ترجمه دکتر فتحعلی اکبری. ۴ - اقتصاد اسلامی و اقتصاد متعارف، معاونت امور اقتصادی وزارت اقتصاد و دارایی.

چرا در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران هیچ ماده‌ای درباره اهل سنت وجود ندارد؟

پرسش

چرا در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران هیچ ماده‌ای درباره اهل سنت وجود ندارد؟

پاسخ

برخورد قانون اساسی تمامی کشورها با دین و مذهب از سه حالت خارج نیست؛ یعنی در یک قانون اساسی ممکن است قید دین و مذهب به یکی از شکل‌های سه گانه زیر آورده شود. ۱ - قانون اساسی در نظامهای سیاسی غیر مذهبی، در این نوع نظامهای سیاسی دین و مذهب هیچگونه نقش تعیین کننده‌ای در رژیم سیاسی، سازمانها و قوای عالیه ندارد و نقش رسمی مذهب در هیچ یک از زمینه‌های زمامداری مشاهده نمی‌شود. در این نظامها در هیچ اصلی از اصول قوانین اساسی، هیچ گونه ذکری از مذهب و دین نمی‌شود بلکه تأکید می‌گردد که نظام سیاسی کشور غیر مذهبی است. به طور مثال در ماده دوم قانون اساسی کشور فرانسه آمده است که فرانسه جمهوری غیر مذهبی است. متأسفانه قانون اساسی ترکیه که کشوری اسلامی است نیز چنین است. ۲ - قوانین اساسی نظامهای مذهبی، در قوانین این گونه نظامهای سیاسی، قانون گذاری باید مقید به اصول و موازین مذهبی بوده و در آنها شعائر ادیان و یا مذاهبی خاص رعایت می‌شود. تمامی کشورهای اسلامی به جز ترکیه رسمیت مذهب و دین را پذیرفته‌اند؛ هر چند زمامداران بسیاری از کشورهای اسلامی چندان علاقمند و دوستدار مذهب نیستند و در آنها بین امور اجتماعی مردم و احکام دین عملاً فواصل بسیاری وجود دارد و لی به هر حال قید مذهب و دین در قوانین اساسی آنها ذکر شده است. در برخی کشورهای مسیحی نیز قید رسمیت مذهب وجود دارد چنان که در ماده دوم قانون اساسی نروژ و در ماده چهار قانون اساسی دانمارک آمده است که دین رسمی کشور مسیحیت است. ۳ - نظامهای سیاسی با رسمیت کامل دین و مذهب در تمام شئون، در این نوع نظامها دین و مذهب اساس، پایه و علمت وجودی تشکیل حکومت می‌باشد به نوع نظامها حکومت الهی نیز گفته می‌شود در چنین حکومت‌هایی مشاغل کلیدی و حساس جامعه در اختیار مقامی مذهبی است و کلیه مقررات و قوانین خانوادگی، آموزشی، فرهنگی، سیاسی و غیره باید منطبق بر موازین مذهبی و شرعی باشد. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران چنین است و در اصل چهارم آن بیان شده که کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و... باید بر اساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر انطباق همه اصول قوانین کشور با قوانین اسلامی دلالت دارد و تشخیص این انطباق بر عهده فقهای شورای نگهبان است. ملت ایران در همه‌پرسی قانون اساسی به این قانون با ۹۸٪ از آراء رأی مثبت داد. در این قانون با توجه به اینکه ۹۸٪ مردم کشور مسلمان‌اند دین اسلام رسمیت یافت و نیز با توجه به این که ۹۳٪ از جمعیت مسلمان کشور را شیعیان تشکیل می‌دهند، مذهب تشیع به رسمیت شناخته شد. به عبارت دیگر اگر قید اسلام در قانون اساسی به این دلیل که اکثریت مردم

ایران مسلمان‌اند، صحیح، درست و منطقی است، قید مذهب جعفری اثنی عشری نیز به همین دلیل معقول و منطقی است و اگر اشکالی بر این مطلب وارد شود باید به قید دین اسلام در قانون اساسی نیز این اشکال وارد باشد در حالی که اصولاً چنین اشکالی منطقی نیست. مطلب دیگر این که بادر تاریخچه تدوین قانون اساسی در کشور ایران از زمان تدوین نخستین قانون اساسی در سال ۱۳۲۴ و متمم آن در سال ۱۳۲۵ در اصل اول آن آمده که مذهب ملی ایران اسلام و طریقه فقه جعفریه اثنی عشریه است. باید پادشاه ایران دارا و مروج این مذهب باشد. این قانون تا زمان تشکیل حکومت اسلامی نیز رسمی بوده و به آن عمل شده است. دلیل دیگر اینکه قید مذهب و دین در اصل دوازدهم قانون اساسی کشور یک اصل تأسیسی نیست بلکه یک واقعیت اعتقادی و اجتماعی است که در قوانین ذکر شده و منعکس گردیده است. در صورت مشروح مذاکرات مجلس برای بررسی نهائی قانون اساسی جمهوری اسلامی؛ در جلسه ۱۸ در مورد دلیل آوردن قید اسلام و مذهب جعفری اثنی عشریه بحث شده و اذعان گردیده است که قید مذهب به یکسان سازی قوانین در کشور کمک می‌کند چرا که اگر تمامی قوانین و مقررات بر پایه یک فقه نوشته بشود چنان چه در شهرهای که پیروان مذاهب مختلف زندگی می‌کنند و ممکن است در معاملات و اعمال روزمره خود و مراجعات به ادارات دولتی و غیر دولتی دچار نزاع شوند بودن قانون رسمی کمک می‌کند که یک معیار برای حل اختلاف وجود داشته باشد و الا اگر هر شخصی به اعتقادات شخصی خود رجوع و حق را بر طبق آن بسنجد با توجه به وجود پیروان فرقه‌ها و مذاهب کوچک که در همه جای کشور پراکنده هستند هیچ اختلافی حل و فصل نخواهد شد و یا برای تدوین قوانین باید به مقرراتی که در کشورهای اروپایی و امریکایی تدوین شده استناد نمود چرا که از منابع فقهی هیچ یک از مذاهب نباید استفاده کرد. علاوه بر آنچه گفته شد باید توجه نمود که در اکثر کشورهای اسلامی حرفی غیر اسلامی قید مذهب در قوانین وجود دارد و امری عقلاً محسوب می‌شود. مثلاً در قوانین اساسی - چه در حکومت‌های پادشاهی و جمهوری - کشور افغانستان قید شده که دین اسلام و مذهب حنفی مذهب رسمی کشور می‌باشد و یا در قانون اساسی کشور قطر آمده مذهب رسمی کشور مذهب وهابی است و در قوانین شریعت که ملی چند سال گذشته در کشورهای پاکستان به تصویب رسیده و در آن مقررات و قوانین اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی بیان گردیده مذهب رسمی مذهب حنفی است. و یا در حکومت عثمانی که حدود ۵۰۰ سال بر کشور ترکیه حکومت داشت مقررات بر پایه فقه حنفی تدوین شده است و نیز در سایر کشورهای اسلامی قید مذهب خاص در قوانین اساسی وجود دارد. این در حالی است که در قانون اساسی جمهوری اسلامی در اصل دوازدهم که بیان‌کننده مذهب رسمی است آمده است مذاهب دیگر اسلامی اعم از حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی و زیدی دارای احترام کامل می‌باشند و پیروان این مذاهب در انجام مراسم مذهبی، طبق فقه خودشان آزاداند و در تعلیم و تربیت دینی و احوال شخصیه - ازدواج، طلاق، ارث و وصیت - و دعاوی مربوط به آن در دادگاهها رسمیت دارند و در هر منطقه‌ای که پیروان هر یک از این مذاهب اکثریت داشته باشند، مقررات محلی در حدود اختیارات کشورها بر طبق آن مذهب خواهد بود، با حفظ حقوق سایر مذاهب. و این نشان می‌دهد که نه تنها نمی‌توان گفت که در قانون اساسی ماده‌ای در مورد اهل سنت وجود ندارد بلکه به آن و حقوق پیروان همه مذاهب تصریح شده است. در اصل دوازدهم حقوق پیروان مذاهب این گونه آمده است: ۱ - احترام به مذاهب؛ یعنی هر گونه بی‌احترامی نسبت به پیروان مذاهب اسلامی قانوناً ممنوع می‌باشد. ۲ - آزادی انجام مراسم مذهبی؛ ۳ - اصل آموزش و تعلیم و تربیت بر طبق فقه و اصول عقاید مذهب؛ ۴ - آزادی در انجام احوال شخصیه که در برگیرنده همه امورات فردی، خانوادگی و اجتماعی است؛ مانند ازدواج، طلاق، ارث و وصیت و دعاوی مربوط به آن. نکته دیگری که اصل دوازدهم قانون اساسی به آن اشاره گردیده رسمیت منطقه‌ای مذاهب سات یعنی مقررات محلی که در حدود اختیارات شوراها می‌باشد در صورت اکثریت پیروان یکسان مذهب رسمیت می‌یابد البته با توجه به اصل رعایت حقوق پیروان سایر مذاهب. نکته دیگر این که قانون اساسی که در بحث ملت به تمامی اقوام و مذاهب اشاره شده است و منظور از ملت هم افرادی است که در یک حوزه جغرافیایی به نام کشور تحت یک حکومت و نظام زندگی می‌کنند و شامل همه اقوام و مذاهب

و اقلیتهای مذهبی می‌گردد لذا ملت شامل همه افراد مذهبی و قومی است. مثلاً در اصل نوزدهم قانون اساسی آمده که مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و در اصل بیستم آمده که همه افراد ملت اعم از زن و مرد یکسان و در حمایت قانون قرار دارند. یعنی هیچ فرد، قوم و قبیله‌ای بر دیگری برتری ندارند و داشتن مذهبی خاص و یا دینی خاص باعث نمی‌شود که گروهی حقوقی بیشتر از سایر افراد داشته باشند. طبق اصل ۲۶ قانون اساسی احزاب، جمعیتها، انجمنهای سیاسی و صنفی، انجمنهای اسلامی و یا اقلیتهای دینی شناخته شده آزاداند مشروط بر اینکه اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی موازین اسلامی و اساسی جمهوری اسلامی را نقض نکنند و هیچکس را نمی‌توان از شرکت در آنها منع کرد یا به شرکت در یکی از آنها مجبور ساخت و این از جمله حقوق بارزی است که سایر مذاهب در نظام جمهوری اسلامی از آن برخوردارند. در اصل ۶۴ قانون اساسی آمده که تمایزی بین مسلمانان نیست و شرط نمایندگی در مجلس شورای اسلامی مسلمان بودن است. نتیجه: با مطالعه قانون اساسی جمهوری اسلامی به راحتی می‌توان دریافت که نه تنها ذکر نشدن عنوان اهل سنت صحیح نیست بلکه در اصول و مواد متعددی از این قانون حقوق اهل سنت و پیروان مذاهب اسلامی بیان شده است.

آقای خاتمی در جمع دانشجویان دانشگاه شهید مدرس به طور صریح بیان داشت که صلاحیت اجرای قانون اساسی را ندارد. چه کسی یا چه گروهی مانع کار ایشان شده است؟ آیا جناح محافظه کار در این مورد دخیل است؟

پرسش

آقای خاتمی در جمع دانشجویان دانشگاه شهید مدرس به طور صریح بیان داشت که صلاحیت اجرای قانون اساسی را ندارد. چه کسی یا چه گروهی مانع کار ایشان شده است؟ آیا جناح محافظه کار در این مورد دخیل است؟

پاسخ

در نظام جمهوری اسلامی که قانون اساسی فصل الخطاب همه است، اگر هر کدام از قوای مجریه، قضائیه و مقننه به وظائف خود عمل کنند و در کار یکدیگر مانع تراشی نکنند، کار به خوبی پیش می‌رود و هر کدام از مسئولان کشور می‌توانند با همکاری و هماهنگی، این نظام را که ثمره فداکاری و خون هزاران شهید و معلول و جانباز است، به پیش ببرند و بر رونق کشور پهناور ایران اسلامی بیفزایند، امگا اگر بنا شود که هر کدام از قوای سه گانه در کار یکدیگر دخالت کنند، مسلماً هیچ کدام نخواهند توانست به اهداف عالی کشورداری برسند و در نتیجه امنیت و اقتصاد کشور دچار تزلزل و بر مشکلات مردم افزوده خواهد شد. در مورد این که چه کسی یا چه حزب و گروهی مانع کار ریاست محترم جمهوری شده است، اطلاع دقیقی نداریم. شاید همان طور که جنابعالی فرموده‌اید جناح محافظه کار مانع تراشی کرده است و شاید هم ناتوانی نیروهای دست اندرکار باعث به تأخیر افتادن اهداف ایشان شده است. به نظر می‌رسد اگر ریاست محترم جمهوری بتواند همه مردم ایران را با هم متحد کند و تفرقه‌ها و دشمنی‌هایی را که این گروه با آن گروه پیدا کرده، بر طرف کند و همه را به سوی یک هدف که پیشبرد اسلام و انقلاب اسلامی است، پیش ببرد و از اختلاف و تنش‌ها بکاهد، در کارش موفق‌تر خواهد بود. از سوی دیگر قانون اساسی، ریاست جمهوری را موظف بر حُسن اجرای قانون اساسی کرده است.

دادگاه ویژه روحانیت چگونه است و آیا در قانون آمده است؟

پرسش

دادگاه ویژه روحانیت چگونه است و آیا در قانون آمده است؟

پاسخ

دادگاه ویژه روحانیت در آغاز انقلاب به دستور حضرت امام خمینی (ره) تأسیس شد، تا در عین رسیدگی، حیثیت روحانیت محفوظ بماند. در اولین تجمع حاکمان شرع در بیت امام راحل استدعا شد لغو شود. امام لغو فرمود و پس از دو سال به پیشنهاد آیه‌الله مشکینی و اصرار آقای ری شهری مجدداً تشکیل شد. البته هر دادگاهی باید قاضی عادل و مجتهد باشد. امام راحل از اختیارات شخصی استفاده کرد و این دادگاه در قانون اساسی نیامده است، ولی همان طور که دادگاه ویژه نیروهای مسلح، دادگاه خانواده و دادگاه قضات داریم، اشکالی ندارد که دادگاه‌های مختلف در قلب دادگستری داشته باشیم. تا وقتی که در ماهیت و عملکرد، همه بر میزان شرعی قضاوت کنند، آنچه از نظر شرعی و قانون اسلامی در دادگاه و محکمه قضایی معتبر است، این است که قاضی عادل و مجتهد باشد و براساس قوانین اسلامی قضاوت صورت گیرد، حال می‌خواهد این دادگاه، ویژه باشد یا نامی دیگر داشته باشد. قانون اساسی مخالفتی با این گونه دادگاه‌ها ندارد و تصریحی بر این ندارد که دادگاه نباید ویژه باشد. پس مخالفتی با قانون اساسی ندارد.

فلسفه وجودی دادگاه ویژه روحانیت چیست؟

پرسش

فلسفه وجودی دادگاه ویژه روحانیت چیست؟

پاسخ

پس از انقلاب، امام خمینی (ره) دستور دادند برای رسیدگی به تخلفات قشر روحانی، دادگاهی به نام دادگاه ویژه روحانیت تشکیل گردد. فلسفه جدا سازی دادگاه ویژه از دادگاه‌های عمومی، حفظ شئون روحانیت بود.

در اسلام همه افراد در برابر قانون مساویند، پس چرا دادگاهی به نام دادگاه ویژه روحانیت داریم؟

پرسش

در اسلام همه افراد در برابر قانون مساویند، پس چرا دادگاهی به نام دادگاه ویژه روحانیت داریم؟

پاسخ

تساوی افراد در برابر قانون معنایش این است که هر کس جرمی مرتکب شد، باید مجازات آن را تحمل نماید. اما این که در کدام دادگاه محاکمه شود، ربطی به تساوی افراد ندارد. پس همان گونه که در تمام دنیا نظامیان به لحاظ مسایل امنیتی، در دادگاه نظامی محاکمه می‌شوند، حضرت امام خمینی (ره) برای رعایت مصلحت عمومی جامعه، دستور دادند برای رسیدگی به امور روحانیون، دادگاه ویژه ای تشکیل گردد.

با توجه به منع حجاب در کشور فرانسه که نظر مسلمانان در مورد آن نقض حقوق بشر می‌باشد، آیا حجاب اجباری نیز نقض حقوق بشر نمی‌باشد یا بسته به شرایط و دستورهای دیگر دینی است؟

پرسش

با توجه به منع حجاب در کشور فرانسه که نظر مسلمانان در مورد آن نقض حقوق بشر می‌باشد، آیا حجاب اجباری نیز نقض حقوق بشر نمی‌باشد یا بسته به شرایط و دستورهای دیگر دینی است؟

پاسخ

قانون منع حجاب در فرانسه اساساً ماهیت سیاسی دارد، نه قانونی و حقوقی و تحت فشار لابی صهیونیست‌ها (۱) جهت ضدیت با اسلام و مقابله با نهضت اسلام خواهی و الگوگیری از رفتارهای اسلامی در غرب آغاز شده است. نیز مخالفت صریح با قانون اساسی کشور فرانسه و روح اعلامیه حقوق بشر پذیرفته شده توسط فرانسه دارد. از سویی دیگر، فرانسه ادعا دارد کشوری لائیک و آزاد است و این آزادی شامل آزادی در اعتقاد دینی و عمل به احکام دینی می‌شود؛ بر این اساس نه فردی را می‌توان به رفتارهای دینی و داشتن افکار و عقاید یا شغل خاص، یا پوشیدن نوعی لباس یا خوردن و نوشیدن چیزی الزام نمود و نه می‌توان برای دیندارانی که بر پایه آموزه‌های دینی خود رفتار می‌کنند، مزاحمت ایجاد کرد. از این رو شعار می‌دهند فرانسه "مهد آزادی" است. ایراد و اشکالی که به فرانسه وارد می‌کنند، این است که قانون منع حجاب هم با منشور انقلاب کبیر فرانسه و اعلامیه حقوق بشر و قانون اساسی آن کشور مخالف است و هم با اصل آزادی دینی که قانون فرانسه است. از این رو مصوبه منع حجاب فاقد هر گونه ارزش حقوقی و قانونی حتی از دیدگاه حقوق دانان فرانسه است و اساساً ماهیت سیاسی دارد. ایران، کشوری دینی و اسلامی است. به دیگر بیان: جمهوریت آن با آرای ۹۸/۲٪ کلیه کسانی که حق رأی داشتند، بر پایه اسلام استوار گشته است، یعنی اکثریت قاطع و نزدیک به اجماع مردم ایران، دین اسلام را به عنوان الگوی عقیدتی و عملی ارکان حکومت و رفتارهای فردی و اجتماعی پذیرفته‌اند. در اصل چهارم از قانون اساسی آمده است: "کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر این‌ها باید بر اساس موازین اسلامی باشد." اصل دوم دولت را موظف نموده است که از همه ظرفیت‌ها و امکانات خود برای ایجاد محیط مساعد برای رشد فضایل اخلاقی بر اساس ایمان و تقوا و مبارزه با کلیه مظاهر فساد و تباهی و بالا بردن سطح آگاهی‌های عمومی در همه زمینه‌ها با استفاده صحیح از مطبوعات و رسانه‌های گروهی و وسایل دیگر تلاش کند. بنابراین: اولاً ایران ملتزم به اصول لائیک یا رعایت همه اصول اعلامیه حقوق بشر، به ویژه مواردی که مخالف صریح با اسلام باشد، نیست تا ایرادی که به فرانسه و سایر دولت‌های غربی وارد است، به ایران هم وارد باشد، بلکه صریحاً در اصول متعددی از قانون اساسی آمده که جمهوریت بر پایه اسلامیت است و آزادی افراد تا آن جا محترم است که با اسلام و منافع عمومی در تضاد نباشد. اجبار در حد روسری سر کردن است. ثانیاً بر اساس قانون اساسی است که مورد پذیرش جمهور مردم است و احترام گذاشتن به قانون و خواص و عقاید بیش از ۹۸ درصد مردم است. آیا آزادی و دموکراسی این نیست که اقلیت به آرا و افکار و خواسته‌های اکثریت احترام بگذارند؟ اگر در ایران عده‌ای این مسئله را نادیده گرفته و حجاب را رعایت نکنند، این عمل نه تنها مخالفت با احکام اسلامی، بلکه مخالفت با قوانین جمهوری اسلامی ایران است. پی نوشت‌ها: ۱. جهت آگاهی از شیوه عملکرد صهیونیست‌ها و سلطه آنان بر حکومت‌ها و مجالس قانون گذاری و رسانه‌ها و خبرگزاری‌ها، به کتاب ارزشمند "دنیای بازیچه یهود" اثر مرحوم آیت الله سید محمد شیرازی مراجعه شود."

زندان سیاسی چه نوع زندانی است؟

پرسش

زندان سیاسی چه نوع زندانی است؟

پاسخ

معمولاً زندانی سیاسی به کسانی می‌گویند که فعالیت‌های سیاسی آنها مخالف مصالح جامعه و نظام موجود است. گاهی نیز مخالف مصالح جامعه نیست، بلکه موافق آن است، ولی با مصالح یا مطامع رژیم خود کاملاً حاکم تضاد دارد (مانند زندانیان سیاسی در بسیاری از کشورهای دنیای امروز که افراد مخالف را هر چند در مسیر حق باشند به زندان می‌افکنند).

در حکومت اسلامی وظیفه دستگاه قضائی چیست؟

پرسش

در حکومت اسلامی وظیفه دستگاه قضائی چیست؟

پاسخ

برای تعمیم عدالت اجتماعی و جلوگیری از ظلم و فساد و پایان دادن به کشمکشها و منازعات و اجرای صحیح قوانین و همچنین نظارت دقیق بر دستگاههای اجرائی و آشنا ساختن مسئولین رده‌های مختلف به وظایف خویش، یک نیروی مقتدر قضائی با پشتوانه کافی برای اجرای احکام آن لازم و ضروری است و به همین دلیل اسلام که به مضمون «یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَجِیْبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ اِذَا دَعَاکُمْ لِمَا یُحْیِیْکُمْ» انفال/۲۴ دین حیات و زندگی واقعی انسانهاست اهمیت فوق‌العاده‌ای برای این مسأله قائل شده، و برای اصل و ریشه و همچنین شاخ و برگ آن، دستورات و مقررات فراوانی وضع کرده است.

زندان سیاسی چه نوع زندانی است؟

پرسش

زندان سیاسی چه نوع زندانی است؟

پاسخ

معمولاً زندانی سیاسی به کسانی می‌گویند که فعالیت‌های سیاسی آنها مخالف مصالح جامعه و نظام موجود است. گاهی نیز مخالف مصالح جامعه نیست، بلکه موافق آن است، ولی با مصالح یا مطامع رژیم خود کاملاً حاکم تضاد دارد (مانند زندانیان سیاسی در بسیاری از کشورهای دنیای امروز که افراد مخالف را هر چند در مسیر حق باشند به زندان می‌افکنند).

حقوق اساسی چیست و فرق آن با سایر مقررات اجتماعی کدام است؟

پرسش

حقوق اساسی چیست و فرق آن با سایر مقررات اجتماعی کدام است؟

پاسخ

حقوق اساسی عبارت است از ((مجموعه مقرراتی که قبل از وضع و تدوین مقررات اجتماعی باید معتبر باشد)). در نظامهای مردم سالاری برای اعتبار حقوق اساسی، نخست مردم با رأی خود کسانی را به عنوان اعضای ((مجلس مؤسسان)) بر می‌گزینند، سپس آنها مجموعه حقوق اساسی را وضع و تصویب می‌کنند؛ این مجموعه - که ((قانون اساسی)) نامیده می‌شود - برای اعتبار بیشتر بر مردم عرضه می‌گردد تا آنان نیز بدان رأی موافق بدهند. به جز حقوق اساسی، همه مقررات اجتماعی دیگر پس از پیدایش قوه قانونگذار وضع می‌گردد.

وظیفه مسلمان در برخورد با شخص متجاوز به حقوق دیگران چه می‌باشد؟**پرسش**

وظیفه مسلمان در برخورد با شخص متجاوز به حقوق دیگران چه می‌باشد؟

پاسخ

ما در برخورد با شخص متجاوز، سه وظیفه عمده داریم: نخست، وظیفه ارشادی او است تا وی را از گناه باز داریم و به اصطلاح این بیماری نفسانی‌اش، همت بگماریم. این وظیفه، در ارتباط با متجاوز، تا آن جا که میسر است باید به گونه ای انجام گیرد که اسرار وی فاش نشود و حتی آبرویش نزد ارشاد کننده نیز نریزد. دوم، لازم است حق دیگرانی که مورد تجاوز قرار گرفته اند، به آن‌ها برگردانیم و از تجاوز مجدد پیشگیری کنیم؛ ولی باز هم تا حد ممکن، راز داری لازم است و تنها در صورتی که با راز داری، استیفای حق و جلوگیری از تجاوز ممکن نباشد، ناگزیر از افشای راز خواهیم بود. سوم، در مورد کیفر و مجازات شخص متجاوز، بستگی به شرایط دیگر دارد. در بعضی شرایط، نیازی نیست و نباید در این زمینه تلاشی کنیم و اگر چنین کنیم، خودمان مستحق اجرای حدود الهی خواهیم شد؛ ولی در بعضی موارد، باید این کار را بکنیم و جلو مفسد بزرگ اجتماعی را بگیریم و در هر حال، باید گوش به احکام الهی و دستورات آسمانی داشته باشیم و خود سرانه، کار نسنجیده ای نکنیم که خدای نخواستہ، خشم و غضب الهی را برای خودمان به دنبال داشته باشد.

به نظر اسلام، یک مسلمان می‌تواند برای دفاع از حق مستقیماً اقدام نموده و یا باید به حکومت و مراجع صلاحیت دار مراجعه کند.

پرسش

به نظر اسلام، یک مسلمان می‌تواند برای دفاع از حق مستقیماً اقدام نموده و یا باید به حکومت و مراجع صلاحیت دار مراجعه کند.

پاسخ

از دیدگاه اسلام، گرفتن چنین حقوقی و اجرای چنین قوانینی بر عهده حکومت گذاشته شده است؛ چرا که اگر قرار باشد هر کسی مستقیماً وارد میدان شود و حق خود را از متجاوز بگیرد، این کار ممکن است در بسیاری موارد، سبب سوء استفاده‌هایی شده، مفاسد دیگری در جامعه به بار آورد و منشأ زیاده روی و انتقام جویی‌های بی مورد و بیش از حق و در نهایت، سبب هرج و مرج شود و یا افراد به بهانه‌های واهی، دست به کارهای نادرست و بی مورد بزنند. مسلماً، این، منشأ اختلال در نظام اجتماعی خواهد شد و امنیت اعضای جامعه، تهدید می‌شود. بنا بر این، لازم است افراد و اعضای جامعه، از راه مراجع قانونی اقدام کنند و حق خود را توسط آن‌ها از متجاوزان باز ستانند و این، یکی از دلایل ضرورت وجود حکومت است. علاوه بر این، در بسیاری موارد، طرف مظلوم و مورد تجاوز، قدرت بر احقاق حق خویش و قصاص جنایتی که بر وی وارد شده است را ندارد. بنا بر این، برای امکان احقاق ممانعت از زیاده روی‌ها و انتقام جویی‌های بی مورد، باید مراجع قانونی و دولتی وجود داشته باشند و اجرای این گونه کارها، هم حق دولت است و دیگران نباید مستقیماً به آن اقدام کنند، و هم تکلیف دولت است، که باید خود به آن اقدام کند و یار مظلوم و دشمن ظالم باشد.

حقوق بشر که در مجامع بین‌المللی مطرح می‌شود چیست؟

پرسش

حقوق بشر که در مجامع بین‌المللی مطرح می‌شود چیست؟

پاسخ

بشر به عنوان یک موجود صاحب حیات و زندگی در این کره خاکی صاحب حقوقی است حقوق به معنای بهره، منافع، ثروت و دارایی و استفاده‌هایی که برای شخص ثابت شده است. پس از جنگ جهانی دوم رساله‌ای تحت عنوان «حقوق بشر» تدوین شد که در ضمن مواد و تیره‌هایی حقوق بشر را بیان داشته است. لیکن متأسفانه کشورهای غربی در رأس کشورهای هستند که حقوق بشر را نقض می‌کنند. و سیاست دروغین آنها اقتضاء می‌کند که کشورهای شرقی بخصوص کشورهای اسلامی را متهم به نقض حقوق بشر کنند تا از آب گل آلوده بهره بگیرند. در حالی که اسلام با بهره‌گیری از منبع وحی و علم الهی، که به ساخت انسان و جامعه انسانی و حقوق آنان احاطه دارد، منادی واقعی حقوق انسان‌هاست. (بخش پاسخ به سؤالات)

مقصود از «حقوق بشر» که این همه در مجامع بین‌المللی از آن سخن به میان می‌آید چیست؟

پرسش

مقصود از «حقوق بشر» که این همه در مجامع بین‌المللی از آن سخن به میان می‌آید چیست؟

پاسخ

بشر، به عنوان موجود دارای حیات و زندگی، صاحب حقوقی است. حقوق به معنای بهره، منافع، دارایی و استفاده‌هایی که برای شخص ثابت شده است. پس از جنگ جهانی دوم، رساله‌ای با عنوان «حقوق بشر» تدوین شد که در ضمن مواد و تبصره‌هایی به

تعریف و تدوین حقوق بشر پرداخته است. متأسفانه کشورهای غربی در صدر کشورهایی هستند که حقوق بشر را نقض می کنند، اما سیاست خدعه آمیز آنها اقتضاء می کند که کشورهای شرقی، بخصوص کشورهای اسلامی را متهم به نقض حقوق بشر کنند تا از آب گل آلود بهره بگیرند. در حالی که اسلام با بهره گیری از وحی و علم الهی، که به واقعیت انسان، جامعه انسانی و حقوق آنان احاطه دارد، منادی واقعی حقوق انسان هاست. (بخش پاسخ به سؤالات) -۵۳۴- آفرینش انسان از خود بیگانگی

اگر مذهب جعفری در قانون اساسی به عنوان مذهب رسمی قید شود یا قید نشود چه تفاوتی دارد؟

پرسش

اگر مذهب جعفری در قانون اساسی به عنوان مذهب رسمی قید شود یا قید نشود چه تفاوتی دارد؟

پاسخ

اگر مذهب جعفری در قانون اساسی به عنوان مذهب رسمی قید نشود در قوانینی که وضع می شود تنها معیار فقه شیعه نخواهد بود و این یکی از آثار مهم و قابل توجه است ولی اگر دین رسمی کشور اسلام و مذهب جعفری باشد تنها فقه شیعه در کشور رسمی خواهد بود و قوانینی که وضع می شود بر این اساس باید سنجیده شود. البته این منافات ندارد که برای اهل سنت فقه آنان نیز محترم باشد و در محیطی که آنان زیست می کنند بتوانند طبق مذهب خود عمل کنند. (بخش پاسخ به سؤالات)

مقصود از «حقوق بشر» که این همه در مجامع بین المللی از آن سخن به میان می آید چیست؟

پرسش

مقصود از «حقوق بشر» که این همه در مجامع بین المللی از آن سخن به میان می آید چیست؟

پاسخ

بشر، به عنوان موجود دارای حیات و زندگی، صاحب حقوقی است. حقوق به معنای بهره، منافع، دارایی و استفاده هایی که برای شخص ثابت شده است. پس از جنگ جهانی دوم، رساله ای با عنوان «حقوق بشر» تدوین شد که در ضمن مواد و تبصره هایی به تعریف و تدوین حقوق بشر پرداخته است. متأسفانه کشورهای غربی در صدر کشورهایی هستند که حقوق بشر را نقض می کنند، اما سیاست خدعه آمیز آنها اقتضاء می کند که کشورهای شرقی، بخصوص کشورهای اسلامی را متهم به نقض حقوق بشر کنند تا از آب گل آلود بهره بگیرند. در حالی که اسلام با بهره گیری از وحی و علم الهی، که به واقعیت انسان، جامعه انسانی و حقوق آنان احاطه دارد، منادی واقعی حقوق انسان هاست. (بخش پاسخ به سؤالات) -۵-

مقصود از «حقوق بشر» که این همه در مجامع بین المللی از آن سخن به میان می آید چیست؟

پرسش

مقصود از «حقوق بشر» که این همه در مجامع بین المللی از آن سخن به میان می آید چیست؟

پاسخ

بشر، به عنوان موجود دارای حیات و زندگی، صاحب حقوقی است. حقوق به معنای بهره، منافع، دارایی و استفاده‌هایی که برای شخص ثابت شده است. پس از جنگ جهانی دوم، رساله‌ای با عنوان «حقوق بشر» تدوین شد که در ضمن مواد و تبصره‌هایی به تعریف و تدوین حقوق بشر پرداخته است. متأسفانه کشورهای غربی در صدر کشورهای هستند که حقوق بشر را نقض می‌کنند، اما سیاست خدعه آمیز آنها اقتضاء می‌کند که کشورهای شرقی، بخصوص کشورهای اسلامی را متهم به نقض حقوق بشر کنند تا از آب گل آلود بهره بگیرند. در حالی که اسلام با بهره‌گیری از وحی و علم الهی، که به واقعیت انسان، جامعه انسانی و حقوق آنان احاطه دارد، منادی واقعی حقوق انسان هاست. (بخش پاسخ به سؤالات) - ۵۳۴- آفرینش انسان از خود بیگانگی

نظارت استصوابی یعنی چه؟

پرسش

نظارت استصوابی یعنی چه؟

پاسخ

به طور کلی نظارت بر چگونگی حسن اجرای امور کشوری در هر جامعه‌ای به دو صورت انجام می‌شود: یکی به صورت استطلاعی و دیگری به صورت استصوابی. نظارت استطلاعی، به نظارتی گفته می‌شود که نظارت کننده، صرف نظر از این که چه مقامی و چه کسی است، تنها از چگونگی اجرای امور توسط مجریان آگاه می‌شود و بدون این که به انجام عملی در جهت تأیید یا رد کار مورد ناظر قادر باشد، از کنار آن می‌گذرد و یا در صورت لزوم به مقام دیگری جهت تصمیم‌گیری گزارش می‌کند و یا حداکثر کاری که در صورت مشاهده تخلف می‌تواند بکند، موعظه و نصیحت است و بس. از این رو، نظارت استطلاعی معمولاً یک عمل غیر کاربردی و خنثی می‌باشد و کارآیی چندانی در جهت اصلاح خلافاکاری‌ها و متخلفان و بهبود اوضاع ندارد. اما نظارت استصوابی به نظارتی گفته می‌شود که در آن ناظر در تمام یا بیشتر تصمیم‌گیری‌ها حضور مؤثر و کاربردی دارد و می‌تواند اقدامات انجام شده را تأیید و یا رد کند. از این رو، در این گونه نظارت، ناظر کارآیی زیادی در اصلاح امور و بهبود اوضاع دارد و قادر است جلوی هرگونه خلاف کاری و سوء استفاده‌ای را از متخلفان و سوء استفاده کنندگان بگیرد. {P} - برگرفته از پرسش‌ها و پاسخ‌ها (درباره ولایت فقیه)، مصباح یزدی، بخش سوم، ص ۷۵ - ۷۶. P}

چرا نیروی انتظامی کسانی که سال ۸۱ و قبل بازنشست شدند به حق و حقوقشان را نمی‌دهند، ولی کسانی که سال ۸۲ بازنشست شده‌اند نصف پاداش را با اولین حقوق گرفتند، در حکومت اسلامی چرا باید ناحقی شود؟

پرسش

چرا نیروی انتظامی کسانی که سال ۸۱ و قبل بازنشست شدند به حق و حقوقشان را نمی‌دهند، ولی کسانی که سال ۸۲ بازنشست شده‌اند نصف پاداش را با اولین حقوق گرفتند، در حکومت اسلامی چرا باید ناحقی شود؟

پاسخ

در خصوص سؤال شما ابتدا عرض می‌کنیم که در حکومت منتسب به اسلام، ما نیز همانند شما معتقدیم نباید ناحقی و بیعدالتی وجود داشته باشد، و برای رسیدن به این حد و مرز هم باید تلاش کنیم. از مسؤولان بخواهیم و مطالبه کنیم، زیرا حق گرفتنی است نه دادنی. باید مرتب اعتراض کرد و نوشت و در روزنامه‌ها و مجلات و صدا و سیما و ... بطور مرتب تذکر داد و یادآوری کرد. اما در مورد پاداش بازنشسته‌ها بطور کلی (نه فقط در نیروی انتظامی) باید عرض کنیم که قانون پرداخت پاداش تا قبل از سال ۸۱ اصلاً در کشور ما اجرا نمی‌شده است، و چنین قانونی وجود نداشته است. اخیراً دولت محترم تصویب کرده است هر یک از کارکنان دولت، اعم از نظامی و غیرنظامی پس از بازنشستگی به ازای هر سال خدمت ۱۵ روز پاداش دریافت کند. تصویب این قانون در سالهای اخیر صورت گرفت، و کسانی که قبل از ۷۹ بازنشسته شده بودند، را اصلاً شامل نمی‌شد، زیرا قانون جدیداً تصویب شد. ولی در سال گذشته، قانونی به تصویب دولت و مجلس رسید که به بازنشسته‌های سالهای قبل از ۷۹ هم پاداش بین ۶۰۰ هزار تومان تا ۱/۵۰۰/۰۰۰ تومان پرداخت نمایند. لذا پرداخت پاداش به خیل عظیمی از کارکنان در سالهای اخیر، بطور یکجا برای دولت میسر نبوده است، لذا پاداش را به مرور و در طول ماههای مختلف سال، پرداخت خواهد کرد، زیرا هزینه سنگین پاداش‌ها برای دولت بطور یکجا غیر قابل پرداخت است، ولی از سوی دیگر، حرکت دولت محترم جمهوری اسلامی، در تصویب این قانون که سالهاست در کشورهای دیگر اجرا می‌شود، از اقدامات خوب دولت و موجب تقدیر و تشکر است، و اگر هم به بازنشسته‌های سال‌های قبل پرداخت نمی‌کردند، از نظر قانونی مشکلی وجود نداشت: زیرا هر قانونی از زمان تصویب آن قابل اجراست. ولی دولت و مجلس چون دیدند این که به بازنشسته‌های جدید پاداش پرداخت کنند و به بازنشسته‌های قدیمی که با حقوق کمتری بازنشسته شده‌اند پاداش پرداخت نشود، نوعی بی‌عدالتی است، لذا با تصویب قانون جدیدی در سال گذشته، اجرای قانون را به بازنشسته‌های قدیمی هم سرایت دادند، ولی به لحاظ بار سنگین مالی و کمرشکن آن دولت از پرداخت یکجای آن ناتوان است، ولی به مرور زمان پرداخت خواهد کرد و حقی از بازنشسته‌های سالهای قبل ضایع نخواهد شد، فقط مقداری دیرتر پرداخت خواهد شد. اصل این کار که تا بحال در کشور ما (قبل و بعد از انقلاب) اجرا نمی‌شده است، بسیار کار پسندیده و خوبی است، ولی تا زمانی که روال عادی به خودش بگیرد، به دلیل تراکم تعداد بازنشسته‌ها، زمان خواهد برد. دولت محترم قصد ناحقی ندارد، ولی توان بیش از این ندارد.

چرا حقوق زن و مرد مساوی نیست و مرد حق بیشتری دارد؟

پرسش

چرا حقوق زن و مرد مساوی نیست و مرد حق بیشتری دارد؟

پاسخ

احکام اسلام و از آن جمله حقوق زن و مرد بر پایه فطرت قرار داده شده است آنچه که فطرت انسانی درباره‌ی وظایف و حقوق اجتماعی افراد اقتضاً دارد، تساوی حقوق و وظایف انسانها می‌باشد و تبعیض را روا نمی‌داند ولی مقتضای مساوات این نیست که هر مقام اجتماعی به هر فردی از افراد جامعه واگذار گردد، بلکه معنای تساوی این است که هر حق داری به حق خویش برسد و کسی مزاحم حق او نشود و معنای آیه ۲۲۸ سوره بقره نیز همین است «و لهن مثل الذی علیهن بالمعروف و للرجال علیهن درجه» برای زنان همانند وظایفی که بر دوش آنهاست حقوق شایسته‌ای قرار داده شده و مردان بر آنان (زنان برتری دارند). آیه شریفه در عین

حال که تصریح به تساوی میان مرد و زن می‌کند، اختلاف میان ایشان را نیز تأیید می‌کند. اشتراک مرد و زن در اصول مواهب وجودی مانند فکر و اراده و اختیار اقتضا می‌کند که زن نیز مانند مرد دارای این صفات باشد. و لازمه این اشتراک برابری آنها در حقوق انسانی است اما تشابه آنها در حقوق مورد نظر نیست در واقع زن و مرد در جهات زیادی مشابه یکدیگر نیستند. خلقت و طبیعت آنها یکنواخت نیست و همین جهت ایجاب می‌کند که از لحاظ بسیاری از حقوق و تکالیف و مجازات‌ها وضع مشابهی نداشته باشند و این هم با عدالت و حقوق فطری تطبیق می‌کند و هم سعادت خانوادگی را بهتر تأمین می‌نماید. زندگی زن زندگی احساس و عاطفی و زندگی مرد، زندگی تعقلی است به همین جهت اسلام در وظایف و تکالیف اجتماعی که قوامش به تعقل یا احساس و عاطفه است میان مرد و زن فرق گذاشته است خداوند متعال در آیه ۳۲ سوره نسا می‌فرماید: «برتری‌هایی را که خداوند برای بعضی از شما بر بعضی دیگر قرار داده آرزو نکنید. مردان نصیبی از آنچه به دست می‌آورند، دارند و زنان نیز نصیبی و فضل خدا را طلب کنید». یعنی ملاک برتری هر یک از زن و مرد کارهایی است که ساختمان وجودی و موقعیت اجتماعی او اقتضا دارد که بعضی از این برتری‌ها ویژه صنف خاصی است مانند برتری زن بر مرد در اینکه هزینه زندگی او را باید مرد تأمین کند، و برتری مرد بر زن در سهم ارث و بعضی دیگر از این برتری‌ها در هر دو صنف میسر است مانند ایمان و علم و عقل و تقوی و سایر فضایی که در دین تأیید شده است و این‌ها از فضل خداست و باید از او خواسته شود. پس نتیجه کلام اینکه زن در تمام احکام عبادی و حقوق اجتماعی با مرد شریک است مگر در مواردی که با مقتضای طبیعتش مخالف باشد. مانند قبول حکومت قضاوت شرکت در جنگ و خونریزی (مگر برای کمک به مردان مانند مداوای مجرمین و اینکه سهمیه‌اش در ارث نصف سهمیه مردان است و باید حجاب داشته باشد و در اموری که مربوط به استمتاع شوهر است از او اطاعت کند. در مقابل مزایایی که از زن فوت شده با قرار دادن حقوق دیگری تدارک شده است از جمله هزینه زندگی او بر مرد است و مرد باید حتی المقدور از او حمایت کند و خداوند برای تسهیل بر زن جان و عرض و آبرویش را لازم‌الحمایه قرار داده و ارفاق به او را در هر حال لازم شمرده است پس در مجموع نمی‌توان گفت حق کدامیک بیشتر است چون هر کس به تناسب موقعیت خود دارای حق است (۳۰) پاورقی: - ۳۰ علامه سید محمدحسین طباطبایی تفسیر المیزان مترجم استاد مصباح یزدی مرکز نشر رجاء، ج ۲، صص ۳۸۷-۳۸۲ و شهید مطهری، نظام حقوق زن در اسلام انتشارات صدرا، صص ۱۲۴-۱۱۴

گسترش حقوق انسانها، در اسلام چه اهمیتی دارد؟

پرسش

گسترش حقوق انسانها، در اسلام چه اهمیتی دارد؟

پاسخ

آنچه از حقوق که لازمه رسیدن انسان به کمال نهایی بوده است، از همان ابتدا در مکتب اسلام به صورت کامل و جامع مطرح و بیان گردیده است زیرا آنچه اسلام در این باره وضع کرده است به سعادت و خوشبختی جاودانه بشر منتهی میشود و با آنچه دیگر طرفداران و مدعیان حقوق بشر مطرح میکنند، قابل مقایسه نیست. بنابراین "گسترش حقوق انسانها" معنا و مفهومی نمیتواند داشته باشد. البته، سعی در جامعه بایستی جامه عمل پوشاندن بر این حقوق عرضه شده از ناحیه اسلام باشد و جلو هر گونه کوتاهی گرفته شود.

چه کسانی در اسلام امنیت دارند؟

پرسش

چه کسانی در اسلام امنیت دارند؟

پاسخ

اگر منظورتان این است که آیا کسانی از لحاظ حقوقی و سیاسی در حاشیه امن قرار دارند؟ باید گفت خیر، در منطق اسلام همه در برابر قانون مساویند. و هیچ کس در حاشیه امن قرار ندارد و اگر منظورتان امنیت روحی و معنوی است قرآن مجید می‌فرماید: "الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ" (انعام ۸۲) آن‌ها که ایمان آورده‌اند و ایمان خود را با ظلم و ستم نیامیختند، امنیت برای آن‌ها است "امنیت از آن کسانی است که اولاً: به خدای متعال ایمان بیاورند، و در مرحله دوم ایمانشان را با ظلم آلوده نکنند. منظور از ظلم در این آیه به یک احتمال شرک است یعنی مؤمنان واقعی از امنیت کامل اعم از امنیت از مجازات پروردگار، یا امنیت از حوادث دردناک اجتماعی برخوردارند. جنگ و تجاوز و فساد و ناامنی روحی و روانی آن‌جا است که در جامعه ایمان به خدا متزلزل گردد و احساس مسئولیت در برابر پروردگار، از میان برود. تأثیر ایمان در آرامش و امنیت روحی برای هیچ کس جای تردید نیست همان‌طور که ناراحتی وجدان و سلب آرامش روانی به خاطر ارتکاب ظلم بر کسی پوشیده نمی‌باشد. در برخی از روایات آمده است که منظور آیه بالا این است که آن‌هایی که به دستور پیامبر اسلام در زمینه ولایت و رهبری ائمه ایمان بیاورند، و آن را با ولایت و رهبری دیگران مخلوط نکنند، امنیت از آن‌ها است (تفسیر نمونه آیت الله مکارم شیرازی و دیگران ج ۵، ص ۳۲۰، دارالکتب الاسلامیه) از این رو، امنیت فقط در پرتو ایمان به خدا و پذیرش ولایت الهی و ولایت ائمه معصومین برای انسان حاصل می‌شود و بس و شعارها و نسخه‌های دیگر، فریبنده و خالی از حقیقت است بر این اساس امنیت واقعی و تمام عیار، از آن مؤمنین است و هرچه لایه‌های ایمان کم‌تر شود، حصار امنیت هم نازک‌تر می‌شود. مسلمان که از مؤمن یک درجه پایین‌تر است به همان اندازه از امنیت کم‌تری برخوردار است تا آن‌جا که در جامعه اسلامی همه افراد، جز کافر حربی یعنی کسی که سر جنگ با حکومت اسلامی دارد و حاضر به پذیرش قوانین حکومت اسلامی نیست از امنیت شهروندی برخوردارند.

آیا اسلام حقوق زن و مرد را در همه موارد مشابه قرار داده است آیا حقوق زن و مرد مساوی و مشابه باشد بهتر است یا نه فقط مساوی باشد و نه مشابه

پرسش

آیا اسلام حقوق زن و مرد را در همه موارد مشابه قرار داده است آیا حقوق زن و مرد مساوی و مشابه باشد بهتر است یا نه فقط مساوی باشد و نه مشابه

پاسخ

از نظر اسلام زن و مرد هر دو انسان هستند و از حقوق انسانی مساوی بهره‌مندند. آن‌چه از نظر اسلام مطرح است این است که زن و

مرد به دلیل این که یکی زن و دیگری مرد است در جهات فراوانی مشابه یکدیگر نیستند، خلقت و طبیعت آنان را یکسان نخواسته است همین جهت اقتضا می‌کند که در بسیاری از حقوق تکالیف و مجازات‌ها وضع مشابهی نداشته باشد. زن اگر بخواهد حقوق مساوی با حقوق مرد و سعادت مساوی با سعادت مرد پیدا کند، راه منحصرش این است که مشابهت حقوق تکالیف و مجازات‌ها وجود نداشته باشد. مرد حقوق و تکالیف متناسب با مرد و زن حقوق و تکالیف متناسب با زن داشته باشد. عدم تشابه حقوق زن و مرد در حدودی که طبیعت زن و مرد را در وضع نامشابهی قرار داده هم با عدالت و حقوق نظری بهتر تطبیق می‌کند و هم سعادت خانوادگی را بهتر تأمین می‌نماید و هم اجتماع را بهتر به جلو می‌برد. البته از نظر اسلام حقوق زن و مرد در پاره‌ای از موارد شبیه یکدیگر نیستند، نه در همه موارد، و لازمه عدالت و حقوق نظری و انسانی زن و مرد، عدم تشابه آنان در پاره‌ای از حقوق است (ر.ک نظام حقوق زن در اسلام شهید مطهری ص ۱۵۳-۱۵۶، انتشارات صدرا). برای آگاهی از پاسخ به اشکالاتی که به موارد عدم تشابه حقوق زن و مرد در اسلام می‌توانید به کتاب "زن در آئینه جلال و جمال تألیف آیت الله جوادی آملی فصل ۴ (حل شبهات و روایات متعارض ص ۳۳۲-۴۲۸"، نشر اسرأ" مراجعه نمایید.

قرآن کریم حقوق و سیاست را دارای چه روابطی می‌داند؟

پرسش

قرآن کریم حقوق و سیاست را دارای چه روابطی می‌داند؟

پاسخ

پرسشگر محترم با توجه به مفهوم عامی که "حقوق و سیاست دارد، قبل از هر چیز لازم است بیان شود که اولاً منظور شما از مفهوم سیاست چیست و در مرتبه بعد، روشن شود که منظور شما از مفهوم حقوق چیست اگر منظور شما این است که قرآن کریم درباره علم حقوق و سیاست و رابطه آن‌ها سخنی بیان فرموده است پاسخ این است که با توجه به هدف نزول قرآن کریم کتاب انسان سازی است و تمامی مطالب آن در راستای رشد و تعالی و تربیت و تکامل اوست قرآن یک دایره المعارف یا یک کتاب علمی نیست تا از آن انتظار داشته باشیم که درباره رابطه علم حقوق و سیاست چه نظری دارد، بلکه برای این نازل شده است که انسان‌ها را به سوی یک زندگی پاک آمیخته با سعادت و فضیلت رهبری نماید. اما در رابطه با دستورات مربوط به عبادات علاوه بر معارف و تعلیمات مربوط به مبدأ و معاد و مسائل اخلاقی و تاریخی یک رشته قوانین اجتماعی نیز در آن وجود دارد که در واقع ترسیمی از قانون اساسی اسلام و بخشی از قوانین مدنی حقوقی جزایی و سیاسی آن است از نظر علمای اسلام "حقوق یک مفهوم عام است که یک شاخه آن حقوق سیاسی است از جهت اصطلاحی حقوق دارای چند مفهوم است که مهمترین آن عبارت است از نظام حاکم بر رفتار اجتماعی شهروندان یک جامعه و کلمه "تشریح و شرع در اصطلاح فقهای اسلام نیز تقریباً همین معنا را دارد. در تعریف دیگر، می‌گویند: چون "حقوق جمع" حق است "حق امری است اعتباری که برای کسی بر دیگری وضع می‌شود." با توجه به این دو مفهوم اصطلاحی و دلالت مطابقی آن‌ها، نسبت میان آن دو عموم و خصوص مطلق خواهد بود یعنی معنای دوم از معنای اول که به معنای نظام حاکم بر رفتار اجتماعی انسان‌هاست اخص است اما اگر همه استلزامات یک قاعده حقوقی را نظر آوریم هر دو اصطلاح بر هم منطبق می‌شوند و بین آن‌ها عموم و خصوص نیست زیرا همه مقدرات اجتماعی با صرف نظر از شیوه بیان تعیین حق است با توجه به معنایی که از "حقوق شد، معلوم می‌شود"، حقوق سیاسی، بخشی از حقوق است که موضوع آن دولت و کارهای مربوط به آن است نظام حقوقی اسلام از نظام‌های دیگر جدا است زیرا نظام‌های حقوقی دیگر، برتر از تأمین سعادت انسان در

زندگی اجتماعی هدفی نمی‌شناسد، خداوند متعال درباره آن‌ها می‌فرماید: "يَعْلَمُونَ ظَهْرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَفْلُونَ (روم ۷) آن‌ها، فقط ظاهر و نمودی از زندگی دنیا را می‌دانند و از آخرت [و پایان کار] غافلند،" اما دین مقدس اسلام سعادت انسان در زندگی این جهان را هدف خلقت نمی‌داند؛ هدف خلقت انسان بسی فراتر از این‌هاست و آن نزدیکی هر چه بیشتر انسان به خداست آن‌ها تأمین سعادت انسان در زندگی اجتماعی را هدف اصلی و مطلوب ذاتی می‌دانند، اما پیروان نظام حقوقی اسلام اگر چه می‌خواهند بدین وسیله سعادت خود را در زندگی اجتماعی تأمین کنند، لکن این سعادت را به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به کمال حقیقی خویش تلقی می‌کنند. از نظر اسلام نه فرد اصالت دارد و نه جامعه بلکه رابطه طرفینی و متقابل بین آن دو موجود است نه فرد حق دارد که به جامعه ضرری بزند و حقوق آن را پایمان کند و نه جامعه و دستگاه‌های حکومتی می‌توانند مصالح عمومی خود را به بهای نابودی فرد و مصالح او دنبال نمایند، هم فرد باید به قوانین و ارزش‌های اخلاقی که در قالب قوانین وضع شده احترام بگذارد و هم دستگاه‌های حکومتی و جامعه باید به حدود و حقوق فردی احترام بگذارند. ر.ک حقوق و سیاست در قرآن استاد محمدتقی مصباح یزدی ص ۲۴ - ۶۶، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی / فلسفه سیاسی اسلام اسماعیل دارابکلایی انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی / پیام قرآن آیت الله مکارم شیرازی و دیگران ج ۸ ص ۲۴۵ - ۲۷۳، دارالکتب الاسلامیه / آزادی در فلسفه سیاسی اسلام منصور میراحمدی ص ۲۰۱، نشر مؤسسه بوستان کتاب قم)

برای احقاق حق (مالی به ویژه جانی تضعیف شده چه سوره یا آیات و دعاهایی وجود دارد؟

پرسش

برای احقاق حق (مالی به ویژه جانی تضعیف شده چه سوره یا آیات و دعاهایی وجود دارد؟

پاسخ

یکی از قوانین کلی و عمومی اسلام این است که هر فردی موظف است مقابله به مثل کند و در مقابل ستمگر به پا خیزد و به همان اندازه که به او ظلم شده پاسخ گوید. این کار بر اساس قوانین آفرینش است حتی سلول‌های بدن در مقابل میکروب‌های مهاجم می‌ایستند. اسلام بر خلاف مسیحیت کنونی که می‌گوید: "اگر یک سیلی به گونه راست زدند، طرف دیگر را، تسلیم کن و برای سیلی دیگری آماده ساز" دستور می‌دهد به اندازه‌ای که به تو تعدی شده مقابله به مثل کن "فَمَنْ اَعْتَدَى عَلَیْكُمْ فَاَعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اَعْتَدَى عَلَیْكُمْ (بقره ۱۹۴) هر کس به شما تجاوز کرد، به مانند او بر او تعدی کنید" البته این مسئله با عفو و گذشت که پس از توانایی بر ستاندن حق توصیه شده (فصلت ۳۴) تنافی ندارد. (ر.ک تفسیر نمونه آیت الله مکارم شیرازی و دیگران ج ۲، ص ۲۰، دارالکتب الاسلامیه) بنابر این وظیفه مظلوم در گام اول مبارزه - البته از راه قانونی - با ظالم است هم چنان که حضرت علی می‌فرماید: "لا یدرک الحق الا بالجد" حق جز با تلاش و کوشش به دست نمی‌آید (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۱۱، کتاب خانه آیت الله مرعشی نجفی) چنانچه تلاش مظلوم به جایی نرسد، خداوند به حکمت خود در دنیا یا آخرت حق مظلوم را می‌ستاند و در آخرت نسبت به مظلومی که در حق او ظلم شده و قادر به دفاع از خود نبوده پاداش ویژه‌ای می‌دهد، به این طریق که اگر مظلوم از اهل بهشت باشد، پاداش مضاعفی به او عنایت می‌کند و اگر از جهنمیان باشد، از عذابش می‌کاهد. حاصل آن که وظیفه مظلوم تا حد ممکن ستاندن حق است و چنانچه در جایی نسبت به نفرین یا دعایی علیه ظالم مطلبی آمده باشد، ما خواندن آن را توصیه نمی‌کنیم

نهاد هبری

در مورد چگونگی انتخاب رهبر و وظایف آن توضیح دهید و کتابی را در این باره معرفی نمایید؟

پرسش

در مورد چگونگی انتخاب رهبر و وظایف آن توضیح دهید و کتابی را در این باره معرفی نمایید؟

پاسخ

ولی فقیه و رهبر طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران از طرف نمایندگان مجلس خبرگان که منتخب مردم می‌باشند انتخاب می‌شود همان طور که در حال حاضر حضرت آیت الله خامنه‌ای از سوی مجلس خبرگان به عنوان رهبر برگزیده شده‌اند. وظایف رهبری در اصل ۱۱۰ قانون اساسی آمده است.

آیت الله منتظری چه عقایدی داشتند و چه اشتباهی کردند که امام با ایشان مخالفت کردند؟

پرسش

آیت الله منتظری چه عقایدی داشتند و چه اشتباهی کردند که امام با ایشان مخالفت کردند؟

پاسخ

از پاسخ دادن به سؤالات سیاسی معذوریم، چرا که گاهی مسائل به قدری پیچیده می‌شود که انسان اگر سکوت کند به تقوا نزدیک تر است. در هر حال امام فهمیدند که رهبری تحمل بیشتری را می‌طلبد و صلاح را در آن دیدند که ایشان با درس و بحث به حوزه گرمی بخشند و از نظریات فقهی ایشان مردم و نظام بهره مند شوند. پیشنهاد امام با استقبال آیت الله منتظری روبه رو شده و بدین وسیله غائله به شایستگی خاتمه یافت. - ۱۲ خواب هایی را توسط دوستان یا خودم دیده ام، می‌خواستم برایم تعبیر کنید. برادر عزیز! ان شاء الله خواب هایی که دیده اید خیر است. این واحد تعبیر خواب نمی‌کند می‌توانید با شماره تلفن تماس بگیرید. در ضمن عشق و علاقه شما به دین و آقا امیرالمؤمنین ۷ مورد ستایش است. مسلماً آن حضرت یکی از مظلوم ترین مظلومان است. ما باید بر مظلومیت علی ۷ یفزاییم. اگر ما از شیعیان بد آن حضرت باشیم، آن حضرت مظلوم تر خواهد بود. همواره استغفار نمایید و هر روز مقداری قرآن بخوانید و کتاب های مذهبی را مطالعه کنید و نمازهایتان را بهتر بخوانید. مواظب باشید حق دیگران را از بین نبرید..

مجازات رهبر چگونه و بر عهده چه کسی است؟

پرسش

مجازات رهبر چگونه و بر عهده چه کسی است؟

پاسخ

رهبر و امام گرچه رئیس قوه قضاییه را برای حل مشکلات کیفری و حقوقی و جزایی مردم تعیین می‌کند، ولی مانند سایر مردم در دادگاه عدل اسلامی محاکمه می‌شود. اگر رهبر تخلفی انجام داد یا کسی از او شکایتی داشت، می‌تواند به دادگاه مراجعه کند و از او شکایت کند، کما این که امیرالمؤمنین با یک یهودی در دادگاه حاضر شد و قاضی طبق موازین ظاهری علیه علی (ع) حکم کرد. (۱) همان طور که پیامبر اسلام حاضر شد به دست یکی از اصحابش به نام "سواده بن قیس" مجازات و قصاص بشود. (۲) بنابراین رهبر و امام و پیامبر در دادگاه عدل اسلامی با سایر مردم مساوی هستند و همه در برابر قانون مساوی اند. در قانون اساسی آمده است هر گاه رهبر از انجام وظائف قانونی خود ناتوان شود یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصول پنجم و یکصد و نهم گردد یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است، از مقام خود برکنار خواهد شد. تشخیص این امر به عهده خبرگان مذکور در اصل یکصد و هشتم می‌باشد. (۳) هم چنین در قانون اساسی آمده است: رهبر در برابر قانون، با سایر مساوی است. پی نوشت‌ها: ۱. مرتضی مطهری، داستان راستان، ج ۱، ص ۳۴. ۲. جعفر سبحانی، فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۸۶۵. ۳. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصل ۱۱۱.

۱: طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران رهبر و ولی فقیه توسط خبرگان رهبری انتخاب می‌شود، و مجلس خبرگان می‌بایست از صافی شورای نگهبان عبور کند و شورای نگهبان را رهبر انتخاب می‌کند. این دور است. برای رهایی از آن چه پاسخی دارید؟

پرسش

۱: طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران رهبر و ولی فقیه توسط خبرگان رهبری انتخاب می‌شود، و مجلس خبرگان می‌بایست از صافی شورای نگهبان عبور کند و شورای نگهبان را رهبر انتخاب می‌کند. این دور است. برای رهایی از آن چه پاسخی دارید؟

پاسخ

اگر این گونه وابستگی‌ها را دور و باطل بدانیم، می‌بایست تمامی نظام‌های دمکراتیک دنیا را باطل و نادرست معرفی کنیم، چرا که در همه این نظام‌ها شبیه چنین دوری وجود دارد، زیرا نظام‌های دمکراتیک می‌گویند: مشروعیت نظام به رأی مردم است. حال اگر نظامی دمکراتیک بخواهد وجود آید، در ابتدا می‌بایست براساس مقرراتی و با نظارت گروهی خاص با آرای مردمی، به تصویب برسد و باید عده‌ای متصدی انجام آن گردند، در حالی که هنوز هیچ نهاد و دولتی برای نظارت و تصویب قانون انتخابات با رأی مردم انتخاب نشده و نیز هیچ مقرراتی از طریق دمکراتیک و آرای مردمی اعتبار پیدا نکرده است. پس این نوع اشکال در تمامی نظام‌های دمکراتیک وجود دارد، لکن در نظام سیاسی ایران (جمهوری اسلامی ایران) این اشکال وجود ندارد، چون که مشروعیت نظام جمهوری اسلامی ایران به ولایت فقیه است که در امتداد ولایت پیامبران و امامان قرار دارد؛ امام خمینی بنیانگذار جمهوری

اسلامی ایران به سبب حق شرعی بلکه وظیفه شرعی، دولت موقت را منصوب نمود و به آن مسؤلیت داد تا انتخابات را برگزار کند. در نظام سیاسی اسلام، حجیت کلام رهبر به رأی مردم نیست. اعتبار و مشروعیت نظام و رهبر، برگرفته و ناشی از رأی خبرگان نمی‌باشد، چون که خبرگان مقام ولایت را به رهبر اعطا نمی‌کنند؛ وظیفه آنان تنها تشخیص مصداق است. تشخیص این که چه کسی شرایط رهبری را که ائمه‌علیهم‌السلام بیان کرده‌اند، دارد، مانند تشخیص مرجع تقلید که دو نفر خبره بر اعلمیتش شهادت می‌دهند. روشن است که شهود خبره به مرجع تقلید اعلمیت نمی‌بخشند، بلکه اعلمیت، واقعیتی است که حجیت آن از سوی خدا است و شهود تنها آن را تشخیص می‌دهند و معرفی می‌کنند. در تشخیص صلاحیت خبرگان نیز شورای نگهبان خبره بودن را به آنان اعطا نمی‌کند، هم چنان که خبرگان مقام ولایت را به ولی فقیه اعطا نمی‌کنند، بلکه آن‌ها شایستگی فرد را تشخیص می‌دهند. بنابراین اعتبار رهبری به سبب صلاحیت‌های او و نصب الهی است. اگر این گونه اشکالات در گردش کار نظام وارد باشد، در گردش کار بسیاری از دستگاه‌های کشور این نوع وابستگی وجود دارد و کسی در این باره خرده نگرفته و آن را دور قلمداد نکرده است. مانند این که طبق قانون اساسی شورای نگهبان از دوازده تن که شش حقوق دان و شش فقیه تشکیل شده است. شش حقوقدان با ضوابطی از طریق مجلس انتخاب می‌شوند و شورای نگهبان صلاحیت نمایندگان را بررسی می‌کند و این‌ها از صافی شورای نگهبان عبور می‌کنند. نیز در تأیید نمایندگان وزارت اطلاعات نظر می‌دهد، و وزیر اطلاعات از طریق رأی نمایندگان به وزارت می‌رسد. در این گونه امور که گردش کار به گونه‌ای به یکدیگر وابسته است، خردمندان جهان نه تنها به آن خرده نمی‌گیرند، بلکه آن را تحسین می‌کنند، چرا که با این کار بر بهره‌وری و شایسته‌سالاری افزوده می‌شود.

آیا انتخاب رهبر توسط خبرگان و تأیید صلاحیت خبرگان توسط شورای نگهبان مستلزم دور نیست ؟

پرسش

آیا انتخاب رهبر توسط خبرگان و تأیید صلاحیت خبرگان توسط شورای نگهبان مستلزم دور نیست ؟

پاسخ

در مورد دوری که ذکر نمودید، باید گفت: در این رابطه پاسخ‌های متعددی وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می‌شود. قبل از این که به پاسخ این اشکال پردازیم باید متذکر شویم که ریشه‌ی این اشکال در واقع مربوط به بحثی است که در فلسفه‌ی سیاست و در مورد نظام‌های دموکراسی و مبتنی بر انتخابات مطرح شده است. در آن جا این بحث و این اشکال مطرح شده که اعتبار قوانین و مقرراتی که در یک نظام دموکراتیک توسط مجالس نمایندگان یا دولت وضع می‌شود بر چه اساس است؟ و پاسخ ابتدایی هم که داده می‌شود این است که اعتبار آن بر اساس رأی مردم است؛ یعنی چون مردم به این نمایندگان یا به این حزب و دولت رأی داده‌اند، بنا بر این قوانین و مقررات موضوعه توسط آن‌ها اعتبار پیدا می‌کند: رأی مردم (اعتبار می‌بخشد به) ---
 > قوانین و مقررات وضع شده توسط مجلس و دولت اما بلافاصله این سوال به ذهن می‌آید که به هنگام تأسیس یک نظام دموکراتیک و در اولین انتخاباتی که می‌خواهد برگزار شود و هنوز مجلس و دولتی وجود ندارد و تازه می‌خواهیم از طریق انتخابات آن‌ها را معین کنیم، خود این انتخابات نیاز به قوانین و مقررات دارد؛ این که آیا زنان هم حق رأی داشته باشند یا نه؟ حداقل سن رأی دهندگان چه مقدار باشد؟ حداقل آرای کسب شده برای انتخاب شدن چه مقدار باشد؟ آیا اکثریت مطلق ملاک

باشد یا اکثریت نسبی یا نصف به علاوه ی یک یا یک سوم آرای مائخوذه؟ نامزدها از نظر سن و میزان تحصیلات و سایر موارد باید واجد چه شرایطی باشند و ده ها مسئله ی دیگر که باید قوانین و مقرراتی برای آن ها در نظر بگیریم . و بسیار روشن است که هر یک از این قوانین و مقررات و تصمیمی که در مورد چگونگی آن گرفته می شود می تواند بر سرنوشت انتخابات و فرد یا حزبی که در انتخابات پیروز می شود و رائی می آورد تاثیر داشته باشد. در کشورهای غربی (یا لا اقل در بسیاری از آن ها) که پیش گامان تائسیس نظام های دموکراتیک در یکی , دو قرن اخیر شناخته می شوند, زنان در ابتدا حق رائی نداشتند و انتخابات بدون حضور زنان برگزار می شد و این احتمال قویا "وجود دارد که اگر از ابتدا زنان حق رائی می داشتند ما امروز نام افراد و احزاب و شخصیت های دیگری را در تاریخ سیاسی بسیاری از کشورهای غربی مشاهده می کردیم . تا همین اواخر نیز در کشور سوئیس که دارای بیش از بیست ((کانتون)) مستقل است در بسیاری از کانتون های آن , زنان حق رائی نداشتند. با تغییر حداقل سن لازم برای شرکت در انتخابات از ۱۶ به ۱۵ سال , در کشورهای نظیر کشور ما که نزدیک به هفتاد درصد جمعیت را جوانان تشکیل می دهند, احتمال قوی می رود که وضعیت انتخابات و افراد و گروه هایی که حایز اکثریت آرا می شوند به کلی دگرگون شود. اکنون سؤال این است که در اولین انتخاباتی که در هر نظام دموکراسی برگزار می شود و هنوز نه دولتی و نه مجلسی در کار است برای سن و جنسیت افراد شرکت کننده و یا در مورد شرایط نامزدهای انتخابات و میزان آرای که برای انتخاب شدن نیاز دارند و مسائل مشابه دیگری که مربوط به برگزاری انتخابات است , چه مرجعی و بر اساس چه پشتوانه ای باید تصمیم بگیرد؟ در این جا تأکید اکید می کنیم که توجه داشته باشید اگر برای اولین دولت و اولین مجلسی که بر سرکار می آید نتوانیم پاسخ درست و قانع کننده ای بدهیم تمامی دولت ها و مجالس قانون گذاری که پس از این اولین دولت و مجلس در یک کشور روی کار می آیند زیر سؤال خواهند رفت و اعتبار و مشروعیت آن ها مخدوش خواهد شد زیرا دولت و مجلس دوم بر اساس قوانین و مقررات مصوب دولت و مجلس اول تشکیل می شود , دولت و مجلس سوم بر اساس قوانین و مقررات مصوب دولت و مجلس دوم تشکیل می شود , دولت و مجلس چهارم بر اساس قوانین و مقررات مصوب دولت و مجلس سوم تشکیل می شود و به همین صورت ادامه پیدا می کند: دولت و مجلس اول و قوانین موضوعه ی آن ها (اعتبار می بخشد به >) --- دولت و مجلس دوم و قوانین موضوعه ی آن ها (اعتبار می بخشد به >) --- دولت و مجلس سوم و قوانین موضوعه ی آن ها... و بدیهی است که اگر اشکال مذکور در مورد دولت و مجلس اول حل نشود و اعتبار آن ها تثبت نگردد اعتبار تمامی دولت ها و مجالس قانون گذاری بعد تا آخر زیر سؤال خواهد رفت . برای حل این اشکال , برخی از نظریه پردازان و دانشمندان علوم سیاسی گفته اند ما بالاخره چاره ای نداریم که انتخابات اول را بر مبنای یک سری قوانین و مقررات برگزار کنیم . به عنوان مثال فرض کنید انتخاباتی را بر اساس این قوانین و مقررات برگزار می کنیم : الف - حداقل سن رأی دهندگان ۱۶ سال است , ب - زنان حق انتخاب شدن و انتخاب کردن ندارند , ج - در مورد نامزدهای انتخاباتی هیچ سطح خاصی از تحصیلات و مدرک علمی معتبر نیست , د - حداقل آرای لازم برای انتخاب شدن , ۱۳ کل آرای مأخوذه می باشد , ه - حداقل سن انتخاب شوندگان ۲۰ سال می باشد. پس از آن که انتخابات را بر اساس این قوانین و مقررات برگزار کردیم و اولین دولت و مجلس را تشکیل دادیم آن گاه این اولین دولت و مجلس تصویب می کند که این انتخابات برگزار شده با همین قوانین و مقررات معتبر است و بدین صورت این اولین انتخابات , وجهه و پشتوانه ی قانونی و معتبر پیدا می کند. البته برای انتخابات بعد باید این اولین دولت و مجلس تصمیم گیری کند , که ممکن است همین قوانین و مقررات را ابقا کند و ممکن هم هست برخی یا همه ی آن ها را تغییر دهد. ولی بالاخره به طریقی که بیان شد مشکل اولین انتخابات و اعتبار قانونی آن حل می شود. بسیار روشن است که این پاسخ , پاسخ صحیحی نیست و مشکل را حل نمی کند , زیرا سؤال ما در مورد همین اولین دولت و مجلسی است که می خواهد به دولت ها و مجالس بعدی و قوانین و مقررات مصوب آن ها اعتبار بدهد در حالی که خودش بر اساس انتخاباتی بر سر کار آمده که آن انتخابات بر اساس یک سری قوانین و مقرراتی برگزار شده که آن قوانین و

مقررات، دیگر مصوب هیچ دولت و مجلس منتخب مردمی نیست. و این که همین دولت و مجلس بخواهد به انتخاباتی که بر اساس آن روی کار آمده اعتبار و مشروعیت ببخشد چیزی نیست جز همان رابطه‌ی دوری که در ابتدا اشاره کردیم. اولین انتخابات (اعتبار می بخشد به >) -- اولین مجلس نمایندگان یا دولت به هر حال این اشکالی است که بر تمامی نظام های مبتنی بر دموکراسی وارد می شود و هیچ پاسخ منطقی و قانع کننده ای هم ندارد و به همین دلیل هم تقریباً "تمامی نظریه پردازان فلسفه ی سیاست و اندیشمندان علوم سیاسی، به خصوص در دوران معاصر، این اشکال را پذیرفته اند ولی می گویند چاره ای و راهی غیر از این نیست و برای تأسیس یک نظام دموکراتیک و مبتنی بر آرای مردم، از این مسئله نیست و هیچ راه حلی عملی برای این مشکل وجود ندارد. بنابراین، در مورد اشکال دوری هم که درباره ی رابطه ی مجلس خبرگان با رهبری و ولی فقیه مطرح می شود یک پاسخ می تواند این باشد که همان گونه که این مشکل در تمامی نظام های مبتنی بر دموکراسی وجود دارد ولی با وجود این موجب نشده دست از دموکراسی بردارند و به فکر نظام هایی از نوع دیگری باشند، وجود چنین مشکلی در نظام ولایت فقیه هم نباید موجب شود ما اصل این نظام را مخدوش بدانیم و گرنه باید تمامی حکومت ها و نظام های دموکراتیک قبلی و فعلی و آینده ی جهان را نیز مردود شمرده و نپذیریم. اما واقعیت این است که این اشکال دور فقط بر نظام های دموکراسی وارد است و نظام مبتنی بر ولایت فقیه اساساً "از چنین اشکالی مبرا است و در این جا هیچ دوری وجود ندارد. دلیل آن هم این است که ولی فقیه اعتبار و مشروعیت خود را از جانب خدای متعال، و نه از ناحیه ی مردم، کسب می کند و قانون و فرمان خدای متعال نیز همان طور که قبلاً "اشاره کرده ایم اعتبار ذاتی دارد و دیگر لازم نیست کسی یا مرجعی به فرمان و قانون خداوند اعتبار بدهد بلکه بر اساس مالکیت حقیقی خدای متعال نسبت به همه ی هستی، خداوند می تواند هر گونه تصرف تکوینی و تشریحی که بخواهد در مورد هستی و تمامی موجودات اعمال نماید. یعنی در نظام مبتنی بر ولایت فقیه آن چه در ابتدای تأسیس نظام اتفاق می افتد به این صورت است: خدای متعال (اعتبار می بخشد به) [ولی فقیه و دستورات او (اعتبار می بخشد به)] مجلس و دولت مغالطه ای که در وارد کردن اشکال دور به رابطه ی میان ولی فقیه و خبرگان وجود دارد در آن جاست که می گوید: ((ولی فقیه اعتبارش را از مجلس خبرگان کسب می کند)) در حالی که اعتبار خود خبرگان به امضای ولی فقیه و از طریق تأیید توسط شورای نگهبان است که خود این شورا اعتبارش را از رهبر گرفته است. و پاسخ آن هم همان طور که گفتیم این است که اعتبار ولی فقیه از ناحیه ی خبرگان نیست بلکه به نصب از جانب امام معصوم (ع) و خدای متعال است و خبرگان در حقیقت رهبر را نصب نمی کنند بلکه نقش آنان ((کشف)) رهبر منصوب به نصب عام از جانب امام زمان (ع) است. نظیر این که وقتی برای انتخاب مرجع تقلید و تعیین اعلم به سراغ افراد خبره و متخصصان می رویم و از آن ها سؤال می کنیم، نمی خواهیم آنان کسی را به اجتهاد یا علمیت نصب کنند بلکه آن فرد در خارج و در واقع یا مجتهد هست یا نیست، یا اعلم هست یا نیست، اگر واقعاً "مجتهد یا اعلم است تحقیق ما باعث نمی شود از اجتهاد یا علمیت بیفتد و اگر هم واقعاً "مجتهد و اعلم نیست، تحقیق ما باعث نمی شود اجتهاد و علمیت در او به وجود بیاید. پس سؤال از متخصصان فقط برای این منظور است که از طریق شهادت آنان برای ما کشف و معلوم شود که آن مجتهد اعلم (که قبل از سؤال ما خودش در خارج وجود دارد) کیست. در این جا هم خبرگان رهبری، ولی فقیه را به رهبری نصب نمی کنند بلکه فقط شهادت می دهند آن مجتهدی که به حکم امام زمان (ع) حق ولایت دارد و فرمانش مطاع، است این شخص است. پاسخی دیگر براساس نظریه انتخاب: در این باره توجه به چند نکته لازم است: الف) به نظر می رسد در این باره، نوعی مغالطه و خلط معنا صورت گرفته است. ((دور)) منطقی آن است که وجود چیزی با یک یا چند واسطه، بر خودش متوقف باشد؛ مثلاً- ((الف)) به وجود آورنده ی ((ب)) و ((ب)) به وجود آورنده ی ((الف)) باشد که در نتیجه ((الف)) به وجود آورنده ی ((الف)) خواهد بود. [الف > --ب و ب > --الف = الف > --الف] در علم حقوق گرچه چیزی به نام دور با تعریف معین نداریم، لیکن مسامحتاً "اگر تعین ((الف)) ناشی از ((ب)) باشد و ((ب)) هم توسط ((الف)) تعین یابد، می

توان دور نامید. در این جا باید توجه داشت که چه در دور منطقی و چه در دور حقوقی، نحوه وابستگی دو پدیده به یکدیگر، باید یکسان بوده باشد؛ مثلاً "اولی علت ایجاد دومی و دومی علت ایجاد اولی باشد، اما اگر به گونه‌های متفاوتی دو پدیده نسبت به یکدیگر وابستگی پیدا کنند، دور نیست بلکه وابستگی متقابل است و چنین چیزی هم در نظام تکوین و علوم طبیعی پذیرفته شده و منطقی است و هم در همه نظام‌های حقوقی جهان به اشکال گوناگون وجود دارد. اکنون باید دید مطلب ادعا شده دقیقاً "چه وضعیتی دارد؟ اگر نسبت شورای نگهبان و خبرگان همان نسبتی بود که خبرگان با رهبری دارد، ادعای چنین دوری قابل قبول بود؛ یعنی، به این شکل که تمام گزینه‌های زیر بدون استثنا درست باشد: ۱- رهبر تعیین و نصب شورای نگهبان نماید؛ ۲- شورای نگهبان تعیین و نصب مجلس خبرگان کند؛ ۳- خبرگان تعیین و نصب رهبر کند؛ در حالی که واقعیت چنین نیست؛ زیرا: اولاً، "نسبت مجلس خبرگان و شورای نگهبان با نسبت دیگر اعضای مجموعه، متفاوت است. ثانیاً، "عنصر چهارمی وجود دارد که نقش عمده را ایفا می‌کند و در دور ادعایی لحاظ نشده است و آن نقش مردم است؛ یعنی، شورای نگهبان به هیچ وجه تعیین کننده‌ی اعضای خبرگان نیست؛ بلکه اعضای خبرگان با میل خود برای نمایندگی، نامزد می‌شوند و کار شورای نگهبان، صرفاً "نقش کارشناختی از نظر تشخیص صلاحیت‌های مصرح در قانون اساسی و اعلام آن به مردم است و هیچ گونه حق نصب ندارد. سپس مردم هستند که در میان افراد ذی صلاح به نامزدهای مورد نظر خود رأی می‌دهند. ب) در بطلان دوری که فرض شده، کافی است به این موضوع توجه شود که مجلس خبرگان طبق مصوبه خود، امر تشخیص صلاحیت را به اعضای فقهای شورای نگهبان سپرده است و چنانچه بخواهد هر زمانی می‌تواند آن را به گروه دیگری بسپارد و این امر مطابق قانون اساسی است؛ زیرا در اصل یکصد و هشتم قانون اساسی این حق به مجلس خبرگان داده شده است. بنابراین انتخاب رهبری با مجلس خبرگان است و تعیین صلاحیت خبرگان با گروهی است که خود انتخاب می‌کنند نه رهبری، هر چند فعلاً "گروهی را که خبرگان انتخاب کرده همان افرادی هستند که رهبری برای نظارت بر مصوبات مجلس شورای اسلامی انتخاب کرده است. اگر انتخاب گروه تعیین کننده صلاحیت خبرگان با رهبری بود این دور می‌شد در حالی که چنین نیست.

آیا در قانون اساسی نامی از مشاورین رهبری برده شده است؟ لطفاً اعضای آن را معرفی کنید.

پرسش

آیا در قانون اساسی نامی از مشاورین رهبری برده شده است؟ لطفاً اعضای آن را معرفی کنید.

پاسخ

قانون اساسی تبیین کننده حقوق اساسی است و به مسائلی چون مشاورین رهبری و رئیس جمهور و ... نظر ندارد. از طرف دیگر مقام معظم رهبری مشاورین خاصی به این معنا که مشاورت شغل و سمت رسمی آنان باشد ندارند. درعین حال نمایندگان ایشان در نهادها سازمان‌ها و مراکز مختلف و نیز منصوبین از ناحیه ایشان در پست‌های مختلف و بسیاری از عوامل دیگر در رابطه با حوزه مسوولیت خود تا حدودی چنین نقشی را نیز ایفا می‌کنند. }]

نقش مردم در تعیین رهبر چگونه است آیا درست است که تعیین رهبری به عهده خبرگان است؟

پرسش

نقش مردم در تعیین رهبر چگونه است آیا درست است که تعیین رهبری به عهده خبرگان است؟

پاسخ

در ترسیمی که شما کرده‌اید، هیچ جایی برای مردم نیست؛ لیکن این تصویر فقط مخلوق اندیشه شماست و با واقعیت نظام جمهوری اسلامی فاصله بسیاری دارد. مکانیسم ترسیم شده در قانون اساسی، این است که: الف) خبرگان، رهبری را شناسایی و معرفی می‌کنند و بر کار او نظارت دارند. بنابراین عزل و نصب رهبری و نظارت بر عملکرد او، بر عهده آنان است. ب) نامزدهای خبرگان پس از تعیین صلاحیت، توسط مردم انتخاب می‌شوند. بنابراین رهبری با واسطه توسط مردم انتخاب می‌شود. ج) انتخاب مرجع تعیین صلاحیت نامزدهای خبرگان غیر از دور اول، بر عهده خود خبرگان نهاده شده و خبرگان دوم نیز این وظیفه را - که عملی کار شناختی است - بر دوش شورای نگهبان نهاده است. بنابراین اگر بخواهیم متناسب با قانون تصویری ارائه کنیم، چنین خواهد بود: نامزد شدن داوطلبان خبرگان --- > تعیین صلاحیت [نه تعیینی که مطلقاً به معنای نصب و انتخاب است] توسط شورای نگهبان --- > مردم --- > انتخاب خبرگان --- > انتخاب رهبری حضرت امام خمینی (ره) در این باره فرموده‌اند: «اگر مردم به خبرگان رأی دادند، تا مجتهدی عادل را برای رهبری حکومتشان تعیین کنند، وقتی آنها هم فردی را تعیین کردند تا رهبری را بر عهده گیرد، قهراً او مورد قبول مردم است. در این صورت او، ولی منتخب مردم می‌شود و حکمش نافذ است». (صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۱۸۳) }]

وظایف و اختیارات رهبری چیست؟

پرسش

وظایف و اختیارات رهبری چیست؟

پاسخ

الف) اگر سؤال از منظر قانون اساسی است. وظایف و اختیارات ولی فقیه در اصل یکصد و دهم چنین بیان شده‌است: ۱- تعیین سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام. ۲- نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های کلی نظام. ۳- فرمان همه پرسى. ۴- فرماندهی کل نیروهای مسلح. ۵- اعلان جنگ و صلح و بسیج نیروها. ۶- نصب و عزل و قبول استعفاء: الف) فقهای شورای نگهبان ب) عالی‌ترین مقام قوه قضائیه ج) رئیس سازمان صدا و سیماى جمهوری اسلامی ایران د) رئیس ستاد مشترک ه) فرماندهی کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و) فرماندهان عالی نیروهای نظامی و انتظامی ۷- حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه گانه. ۸- حل معضلات نظام که از طریق عادی قابل حل نیست از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام. ۹- امضای حکم ریاست جمهوری پس از انتخاب مردم. ۱۰- عزل رئیس جمهور با در نظر گرفتن مصالح کشور پس از حکم دیوان عالی کشور به تخلف وی از وظایف قانونی یارای مجلس شورای اسلامی به عدم کفایت وی بر اساس

اصل ۸۹ . ۱۱- عفو یا تخفیف مجازات محکومین در حدود موازین اسلامی پس از پیشنهاد رئیس قوه و قضائیه. ب) اگر از نظر فقهی است، ولایت فقیه در حوزه نیازها و مصالح اجتماعی ولایت دارد و مقصود از ولایت مطلقه فقیه همین می‌باشد. به عبارت دقیق‌تر ولایت فقیه از یک سو مطلق است. البته نه به معنای اطلاق مصطلح در علوم سیاسی، بلکه اطلاق در برابر امور حسبیه یعنی دایره ولایتش اختصاص به حسبیه و ضروریات ندارد و از سوی دیگر مشروط است، یعنی مشروط به رعایت احکام الهی و مصالح اجتماعی.

چرا مسئولینی که به حرف رهبر گوش نمی دهند عوض نمی شوند؟

پرسش

چرا مسئولینی که به حرف رهبر گوش نمی دهند عوض نمی شوند؟

پاسخ

عزل و نصب مسئولین رده های مختلف مدیریتی کشور، سازو کارهای قانونی خاص خود را دارد که به طور معمول و عقلانی قبل از هر نوع عزل و نصب، مورد لحاظ قرار می گیرد، مواردی نظیر توانمندی ها، میزان تأثیر گذاری، کیفیت برنامه ریزی ها و نحوه اجرای آنها، سوابق مدیریتی و موارد دیگر، در هر حال آنچه که در یک کلام می توان اشاره کرد درآمدی که از عزل و نصب مدیريتها عاید کشور می شود باید نسبت به هزینه های آن صرف داشته باشد. در ارتباط با کیفیت رابطه مسئولین رده های مختلف با رهبری نظام نیز چنین مسئله ای مصداق دارد گذشته از اینکه میزان اطاعت پذیری مسئولین از رهبری نظام خوشبختانه در اکثر موارد در حد بالائی است. ممکن است در پاره ای موارد برخی از مسئولین نسبت به اجرای بعضی از فرامین معظم له سستی از خود نشان دهند و یا توانایی انجام آن را نداشته باشند که برخورد با هر کدام از ایشان بسته به نوع و کیفیت موضوع متفاوت است و ممکن است به توبیخ و اخطار و تذکر بسنده شود و یا برخورد قانونی شدیدتری صورت گیرد در هر صورت عزل و برکناری در همه موارد بهترین راه نیست بلکه به عنوان آخرین راهکار می باشد البته به طور قطع مواردی که منافع عمومی متضرر شود و یا کلیت نظام و امنیت کشور تهدید شود جای هیچگونه تساهل و تسامحی نخواهد بود.

بودجه نهاد رهبری از کدام ارگان تامین می شود؟ آیا از ایران خودرو سهمی دریافت می کند؟ لطفا صریح جواب دهید.

پرسش

بودجه نهاد رهبری از کدام ارگان تامین می شود؟ آیا از ایران خودرو سهمی دریافت می کند؟ لطفا صریح جواب دهید.

پاسخ

بودجه نهاد رهبری از طریق اعتبارات دولتی، دستگاه های تحت پوشش دفتر مقام معظم رهبری که فعالیت های اقتصادی دارند، و

وجوهای شرعی نظیر خمس و ... تأمین شده و علاوه بر دستگاه‌های نظارتی رسمی کشور از قبیل مجلس، سازمان بازرسی کشور و ...، توسط دستگاه‌های نظارتی تحت پوشش دفتر مقام معظم رهبری (معاونت نظارت و حسابرسی دفتر مقام معظم رهبری و مؤسسه حسابرسی مفید راهبر) (نظارت و نهادهای نظارتی، محسن ملک افصلی اردکانی، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۲، ص ۱۲۵) به صورت دقیق نظارت می‌شود. اما در مورد ایران خودرو، متن تکذیبیه دفتر مقام معظم رهبری از روزنامه خراسان ۲۴/۴/۸۲ ارسال می‌گردد. دفتر مقام معظم رهبری با تکذیب شایعه اختصاص درصدی از قیمت تعیین شده خودروها به این دفتر، با توصیه به مسئولان برای اطلاع رسانی صحیح و شفاف به مردم در رابطه با ساز و کار قیمت گذاریها، تاکید کرد: وزارت اطلاعات و دستگاههای ذیربط نسبت به شناسائی عناصری که چنین شایعاتی را با اغراض گوناگون ساخته و منتشر می‌کنند اقدام و طبق ضوابط قانونی با آنان برخورد نمایند. متن اطلاعیه دفتر مقام معظم رهبری به این شرح است: بسم الله الرحمن الرحیم به دنبال انتشار شایعه کذب اختصاص درصدی از قیمت تعیین شده برای خودروها به دفتر مقام معظم رهبری، بدین وسیله به اطلاع مردم شریف ایران می‌رساند این قبیل شایعات و دروغ پراکنی‌ها با هدف ایجاد تشویش و بدگمانی و اختلاف بین مردم و مسئولان نظام توسط دشمنان ساخته می‌شود و متأسفانه بعضی از رسانه‌های خبری نیز به آن دامن می‌زنند. لذا صریحاً اعلام می‌شود این شایعه دروغ محض بوده و تا کنون هیچ وجهی از هیچ یک از کالا‌های تولیدی و وارداتی توسط این دفتر گرفته نشده است و مقام معظم رهبری همواره بر شفافیت قیمت گذاری اطلاع رسانی صحیح به مردم تاکید داشته و دارند. لذا ضمن توصیه به مسئولان برای اطلاع رسانی صحیح و شفاف به مردم در رابطه با ساز و کار قیمت گذاری‌ها از وزارت اطلاعات و دستگاههای ذیربط مؤکداً خواسته شده است نسبت به شناسائی عناصری که چنین شایعاتی را با اغراض گوناگون ساخته و منتشر می‌کنند اقدام و طبق ضوابط قانونی با آنها برخورد نمایند. اطمینان داریم مردم عزیز ایران با هوشیاری خود چنگ روانی دشمنان را ختنی و با فتنه انگیزی آنان مقابله خواهند نمود. دفتر مقام معظم رهبری ۲۳/۴/۱۳۸۲

سلام. لطفاً در مورد چرخه زیر توضیح دهید! شورای نگهبان مسئولیت نظارت بر تمامی انتخاباتها از جمله انتخابات مجلس خبرگان را دارد. یعنی کاندیدای مجلس خبرگان بایستی از ابتدا فیلتر شورای نگهبان بگذرند. مجلس خبرگان نیز که قدرت عزل و نصب رهبر را دارد. حال نکته این

پرسش

سلام. لطفاً در مورد چرخه زیر توضیح دهید! شورای نگهبان مسئولیت نظارت بر تمامی انتخاباتها از جمله انتخابات مجلس خبرگان را دارد. یعنی کاندیدای مجلس خبرگان بایستی از ابتدا فیلتر شورای نگهبان بگذرند. مجلس خبرگان نیز که قدرت عزل و نصب رهبر را دارد. حال نکته اینجاست که ۶ نفر از ۱۲ نفر اعضای شورای نگهبان مستقیماً توسط رهبر انتخاب می‌شوند و ۶ نفر باقیمانده نیز توسط رئیس قوه قضائیه به فیلتر مجلس فرستاده می‌شوند که در صورت گذر از این فیلتر اعضای شورای نگهبان را تکمیل می‌کنند. خود رئیس قوه نیز توسط رهبر انتخاب می‌شود! در اینجا ظاهراً یک چرخه را داریم که در آن عزل و نصب رهبر به خود رهبر بر می‌گردد. لطفاً من را راهنمایی کنید. متشکرم.

پاسخ

در این باره توجه به چند نکته لازم است: الف) (به نظر می‌رسد در این باره، نوعی مغالطه و خلط معنا صورت گرفته است. «دور»

منطقی آن است که وجود چیزی با یک یا چند واسطه، بر خودش متوقف باشد؛ مثلاً «الف» به وجود آورنده «ب» و «ب» به وجود آورنده «الف» باشد که در نتیجه «الف» به وجود آورنده «الف» خواهد بود. [الف < ---ب و ب < ---الف = الف < ---الف]

در علم حقوق گرچه چیزی به نام دور با تعریف معین نداریم، لیکن مسامحتاً اگر تعین «الف» ناشی از «ب» باشد و «ب» هم توسط «الف» تعین یابد، می‌توان دور نامید. در این جا باید توجه داشت که چه در دور منطقی و چه در دور حقوقی، نحوه وابستگی دو پدیده به یکدیگر، باید یکسان بوده باشد؛ مثلاً اولی علت ایجاد دومی و دومی علت ایجاد اولی باشد، اما اگر یکی علت ایجاد یا تعیین کننده دومی باشد، ولی دومی به شکل دیگری نوعی وابستگی به آن پیدا کند، دور نیست بلکه وابستگی متقابل است و چنین چیزی هم در نظام تکوین و علوم طبیعی امری پذیرفته شده و منطقی است و هم در همه نظام‌های حقوقی جهان به اشکال گوناگون وجود دارد. توضیح آنکه در انتخابات دیگر کشورهای دنیا از جمله در هر سه مدل عمده لیبرال دموکراسی یعنی ریاست جمهوری در آمریکا، پارلمانی در انگلستان و نیمه ریاستی - نیمه پارلمانی در فرانسه، چنین موضوعی وجود دارد: ۱. آمریکا: بر اساس قانون اساسی ایالات متحده آمریکا، پس از انجام مبارزه انتخاباتی و تعیین نامزدهای هر یک از احزاب برای «هیئت انتخاب کنندگان»، مردم «هیئت انتخاب کنندگان رئیس جمهوری» را بر می‌گزینند. نظارت قانونی بر این روند به وسیله وزارت کشور صورت می‌گیرد و وزیر کشور هم به وسیله، رئیس جمهور تعیین می‌شود: هیئت انتخاب کنندگان < ---وزیر کشور --- < ---رئیس جمهور < ---وزیر کشور ۲. فرانسه: مطابق قانون اساسی جمهوری پنجم فرانسه پس از اصلاحات ۱۹۶۲، رئیس جمهور، با رأی مستقیم مردم برگزیده می‌شود و وی با یک واسطه (نخست وزیر)، وزیر کشور را تعیین می‌کند و از آنجایی که وزارت کشور، نظارت بر بررسی صلاحیت نامزدهای ریاست جمهوری و هم چنین نامزدهای نمایندگی مجلس را بر عهده دارد، کسانی به انتخابات راه پیدا می‌کنند که وزارت کشور در نهایت صلاحیت آن‌ها را تأیید کند و از میان همین نامزدها است که نمایندگان مجلس و رئیس جمهور تعیین خواهند شد. ۳. انگلستان: نخست وزیر، وزیر کشور را تعیین می‌کند، وزارت کشور نیز، طبق قانون، مسؤولیت نظارت بر بررسی صلاحیت‌های نامزدهای نمایندگان مجلس را بر عهده دارد و بر تأیید و رد صلاحیت آن‌ها نظارت عالی دارد. از طرفی این نامزدها نیز پس از پیروزی در انتخابات، نخست وزیر را تعیین می‌کنند و همچنین پس از معرفی وزیر کشور از سوی نخست وزیر به مجلس نیز به وی رأی اعتماد می‌دهند. نمایندگان پارلمان < ---وزیر کشور < ---نخست وزیر < ---نمایندگان پارلمان بنابراین می‌بینیم که این دور، در انتخابات رؤسای کشورهای دیگر نیز وجود دارد و مختص انتخابات خبرگان رهبری در ایران نیست. اکنون باید دید مطلب ادعا شده دقیقاً چه وضعیتی دارد؟ اگر نسبت شورای نگهبان و خبرگان همان نسبتی بود که خبرگان با رهبری دارد، ادعای چنین دوری قابل قبول بود؛ یعنی، به این شکل که تمام گزینه‌های زیر بدون استثنا درست باشد: ۱- خبرگان تعیین و نصب رهبر کنند؛ ۲- رهبر تعیین و نصب شورای نگهبان نماید؛ ۳- شورای نگهبان تعیین و نصب مجلس خبرگان کند؛ در حالی که واقعیت چنین نیست؛ زیرا اولاً- نسبت مجلس خبرگان و شورای نگهبان با نسبت دیگر اعضای مجموعه، متفاوت است. زیرا شورای نگهبان هیچ کس را نصب نمی‌کند بلکه عنصر چهارمی وجود دارد که نقش عمده را ایفا می‌کند و در دور ادعایی لحاظ نشده است و آن انتخاب مردم است؛ یعنی، شورای نگهبان به هیچ وجه تعیین کننده اعضای خبرگان نیست؛ بلکه اعضای خبرگان با میل خود برای نمایندگی، نامزد می‌شوند و کار شورای نگهبان، صرفاً نقش کارشناختی از نظر تشخیص صلاحیت‌های مصرح در قانون اساسی و اعلام آن به مردم است و هیچ گونه حق نصب ندارد. سپس مردم هستند که در میان افراد ذی‌صلاح به نامزدهای مورد نظر خود رأی می‌دهند، و این انتخاب مردم و رأی دادن آنان به کاندیداهای خبرگان کاملاً آزادانه و با اختیار کامل می‌باشد و واقعاً اگر آنها چنین افرادی را قبول نداشته باشند در انتخابات حضور پیدا نمی‌کنند. بنابراین ترتیب مسأله چنین خواهد بود: کاندیداهای خبرگان < ---تشخیص و اعلام صلاحیت توسط شورای نگهبان < ---انتخاب مردم < ---مجلس خبرگان < ---تعیین رهبری بنابر آنچه که در انتخاب خبرگان حرف نهایی و

اساسی را می زند همان عنصر انتخاب آزادانه مردم است. و الا صرف تأیید صلاحیت و شرایط خبرگان توسط شورای نگهبان نمی تواند شبهه و نقطه ضعفی محسوب گردد، زیرا از یک سو خبرگان به دلیل مسؤولیت حساسشان_ که در ارتباط با رهبری نظام اسلامی می باشد_ حتما باید واجد شرایطی از جمله صلاحیت های علمی و اجتهاد، صلاحیت اخلاقی، سیاسی و ... باشند، که تشخیص آن لازم است توسط مرجعی انجام پذیرد، و از این مسأله گریزی نیست. و از سوی دیگر اگر بخواهیم تأیید صلاحیت ها را توسط شورای نگهبان باعث ایجاد شبهه در رأی مردم و مردمی بودن انتخابات بدانیم، نظیر این مسأله در سایر انتخابات نظیر ریاست جمهوری، نمایندگان مجلس و ... مطرح می شود. پاسخ دیگر: در بطلان دوری که فرض شده، کافی است به این موضوع توجه شود که مجلس خبرگان طبق مصوبه خود، امر تشخیص صلاحیت را به اعضای فقهای شورای نگهبان سپرده است و چنانچه بخواهد هر زمانی می تواند آن را به گروه دیگری بسپارد و این امر مطابق قانون اساسی است؛ زیرا در اصل یکصد و هشتم قانون اساسی این حق به مجلس خبرگان داده شده است. بنابراین انتخاب رهبری با مجلس خبرگان است و تعیین صلاحیت خبرگان با گروهی است که خود انتخاب می کنند نه رهبری، هر چند فعلاً گروهی را که خبرگان انتخاب کرده همان افرادی هستند که رهبری برای نظارت بر مصوبات مجلس شورای اسلامی انتخاب کرده است. اگر انتخاب گروه تعیین کننده صلاحیت با رهبری بود این شبهه دور می شد در حالی که چنین نیست. و نکته آخر در مورد سؤال اینکه، تأیید صلاحیت خبرگان منحصر با فقهای شورای نگهبان است نه حقوق دانان آن، بر این اساس دیگر قوه قضائیه و ... که در سؤال آمد، به چرخه فوق راه نمی یابد. (ر.ک: تبصره ۱ ماده ۲ قانون انتخابات و آیین نامه داخلی خبرگان) برای آگاهی بیشتر ر.ک: ۱- نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه، محمد مهدی نادری قمی، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ اول، زمستان ۱۳۷۸، ص ۱۴۱-۲- نظارت استصوابی و شبهه دور، محمدرضا مرندی، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ اول، ۱۳۸۱، ص ۳۹-۳- بررسی فقهی - حقوقی شورای نگهبان، فرج الله هدایت نیا، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ اول، ۱۳۸۰، ص ۲۱۹-۴- حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، مرتضی مرندی، انتشارات پارسایان، ۱۳۸۲، ص ۱۱۰.

نظر به اینکه شورای نگهبان را رهبری تعیین می نمایند، و شورای محترم نگهبان، خبرگان رهبری را تأیید می نمایند و خبرگان، رهبری را تعیین می کنند، لطفاً حدالمقدور مفصل توضیح فرمائید دور باطل صورت گرفته یا خیر؟ به چه دلیل؟

پرسش

نظر به اینکه شورای نگهبان را رهبری تعیین می نمایند، و شورای محترم نگهبان، خبرگان رهبری را تأیید می نمایند و خبرگان، رهبری را تعیین می کنند، لطفاً حدالمقدور مفصل توضیح فرمائید دور باطل صورت گرفته یا خیر؟ به چه دلیل؟

پاسخ

کلاً در انتخاب رهبری مطابق با آنچه در قانون اساسی وجود دارد دور باطل صورت نمی گیرد زیرا در هنگام انتخاب رهبری مجلس خبرگانی اظهار نظر می کند و رأی می دهد که در دوران رهبر قبلی انتخاب شده اند و توسط خبرگانی انتخاب می شود که اجتهاد آنها توسط شورای نگهبان منصوب از جانب رهبری قبلی بوده است نه رهبری که انتخاب می شود، به عنوان نمونه انتخاب مقام معظم رهبری در سال ۶۸ و پس از رحلت حضرت امام "ره" توسط مجلس خبرگان صورت گرفت که آن مجلس خبرگان نیز توسط شورای نگهبان مورد تأیید قرار گرفت که از جانب حضرت امام "ره" منصوب شده بودند و مقام معظم رهبری نقشی در

انتصاب شورای نگهبان در زمان حضرت امام "ره" نداشتند، اما آنچه شبهه دور را ایجاد می‌کند بیشتر ناظر بر تداوم رهبر و انتخاب مجدد رهبری توسط مجلس خبرگان بعدی است که در زمان رهبری تشکیل شده و اجتهاد آنها به تأیید شورای نگهبانی رسیده که منصوب از ناحیه رهبری هستند. برای دادن پاسخ روشنتر به این شبهه ابتدا اصل شبهه را باید درست تبیین کرد. اشکالی که در این شبهه مطرح می‌شود این است که اگر قرار باشد رهبر را خبرگان تعیین کنند و خود خبرگان توسط شورای نگهبان منتخب رهبری تأیید صلاحیت شوند، چه تضمینی وجود دارد که به یکدیگر رشوه سیاسی ندهند؟ یعنی رهبری کسانی را برای شورای نگهبان برگزیند که آنها خبرگان حامی او را تأیید کنند و کاندیداهای مخالف او را تأیید نکنند و به همین صورت خبرگان کسی را به رهبری برگزینند که شورای نگهبان حامی آنها را برگزیند و به همین صورت شورای نگهبان کسانی را برای خبرگان تأیید کند که آنها رهبر حامی شورای نگهبان را تعیین کنند به عبارت دیگر نتیجه این دور این است که یک زد و بند سیاسی بین سه نهاد رهبری، شورای نگهبان و خبرگان بوجود می‌آید. پاسخ: رهبر را عادل می‌دانیم یا نمی‌دانیم (با دقت در اینکه یکی از شرایط رهبری که توسط مجلس خبرگان تشکیل شده در زمان رهبر قبل برای انتخاب رهبر بعدی مورد توجه می‌باشد شرط عدالت است) اگر رهبر را عادل بدانیم رهبر عادل شرط عدالت را در تعیین فقهای شورای نگهبان حتماً مد نظر قرار می‌دهد (چون یکی از شرایط فقهای شورای نگهبان هم شرط عدالت است) لذا فقهای شورای نگهبان که به شهادت رهبری عادل هستند حتماً شرط عدالت را در کاندیداهای مورد نظر خبرگان در نظر خواهند داشت در این صورت هیچ زد و بندی صورت نخواهد گرفت و به عبارت دیگر عدالت رهبر و به تبع آن عدالت فقهای شورای نگهبان و عدالت خبرگان مانع هرگونه زد و بندی خواهد شد. اما اگر رهبری عادل نباشد تأیید صلاحیت کاندیداهای مجلس خبرگان توسط مرجعی غیر از شورای نگهبان (مثلاً تأیید سه تن از اساتید خارج حوزه) مشکلی را حل نخواهد کرد چون اعضای خبرگان به تبع موقعیت علمی که دارند با امام جمعه هستند یا نماینده رهبری در استان و شهرستانها یا ارگانها و یا مثل رئیس جمهور و رئیس قوه قضائیه و فقهای شورای نگهبان و... که همه آنها از جانب رهبری تأیید و حمایت شده‌اند و اگر بنا باشد عدالت مطرح نباشد همین تأیید و تعیین و حمایت برای آن زد و بند فرضی کافی است و لو اینکه صلاحیتشان توسط مرجعی غیر از شورای نگهبان تأیید شود. از این جهت اگر بنا باشد بدون فرض عدالت بحث کنیم با تغییر مرجع برای صلاحیت مشکل حل نخواهد شد زیرا برگزیدن بیش از ۸۰ مجتهد عادل دارای بینش سیاسی اجتماعی که هیچ ارتباطی با رهبری نداشته باشند غیر ممکن است و نکته آخر اینکه فرض عدم عدالت ۸۰ نفر خبرگان و شورای نگهبان قبلی که در انتخاب اولیه رهبر نقش داشته‌اند و فرض عدم عدالت در شورای نگهبان و خبرگان بعدی با در نظر گرفتن اینکه این افراد جدای از تأیید شورای نگهبان توسط مردم منطقه خود در انتخابات مورد تأیید قرار گرفتند فرض غیرمنطقی به نظر می‌رسد.

۱- چرا رهبر مستقیماً نظارت و پیگیری عملکرد مسؤولین کشور را پی‌گیری نمی‌کنند و رسیدگی به تخلفات را به دست دیگران می‌سپارند؟ منظور آن قاطعیت و هیبت امام خمینی (ره) را ندارند.

پرسش

۱- چرا رهبر مستقیماً نظارت و پیگیری عملکرد مسؤولین کشور را پی‌گیری نمی‌کنند و رسیدگی به تخلفات را به دست دیگران می‌سپارند؟ منظور آن قاطعیت و هیبت امام خمینی (ره) را ندارند. ۲- علت اینکه در تمامی سخنرانی‌های رهبر از پرده آبی رنگ برای زمینه پشت سر آقا استفاده می‌شود چیست؟ این مورد در نماز جمعه‌های تهران هم دیده می‌شود چرا فقط نماز جمعه تهران؟

پاسخ

۱) - مشابه این سؤال مستقیماً از خود مقام معظم رهبری در دیدار ایشان با دانشجویان و اساتید دانشگاه شهید بهشتی پرسیده شد که خلاصه پاسخ معظم له چنین بود که پیگیری و برخورد با تخلفات از هر کس باشد بطور جدی از ناحیه ایشان انجام می شود ولی به مقدار جرم و مجازات مناسب با آن نفر باید توجه کرد. دفتر بازرسی نهاد رهبری از فعالترین سازمانهای بازرسی کشور است که بطور جدی تخلفات عمده را پیگیری می کند. - عظمت روحی و شخصیتی حضرت امام(ره) مطلب بسیار روشنی است که همه شیعیان انقلاب اسلامی در برابر آن خاضع هستند. و هر انسانی فضائل و ویژگیهایی دارد که ممکن است در دیگران به همان مقدار وجود نداشته باشد و البته باید توجه داشت که این دلیل نمیشود که افراد جامعه در مقام اطاعت پذیری از رهبری به این خاطر دچار ضعف گردند. اگر بخواهیم مثال بالاتری برای این موضوع ذکر کنیم خوب است بگوئیم همانطور که فضائل معنوی پیامبر اکرم(ص) در تمام انسانهای هستی منحصر به فرد بود ولی این مسأله موجب نمیشود که مردم در مقام اطاعت از وصی و جانشین او، ضعف داشته باشند. ۲) استفاده از رنگ آبی برای زمینه پشت سرایشان با توجه به اثرات روحی روانی رنگ ملایم و آرام بخش آبی در مخاطبین است. البته در برخی دیدارها در شهرستانهای دیگر رنگ سبز نیز استفاده شده، و در هر حال مسلماً این نمایانگر علاقه ویژه ایشان به یک تیم خاص ورزشی نیست و مقام معظم رهبری همواره بر توجه به اصل ورزش تأکید دارند. (با صرف نظر از تبلیغ و گرایش به یک تیم خاص)

وظایف رهبری چیست و چرا در جامعه عدالت اجرا نمی شود؟

پرسش

وظایف رهبری چیست و چرا در جامعه عدالت اجرا نمی شود؟

پاسخ

بر اساس قانون اساسی وظیفه رهبری ارائه رهنمودهای کلی و تبیین استراتژی‌های اساسی نظام اسلامی است. در دیدار رهبر معظم با کارگزاران نظام نیز معظم له اشاره کردند که وظیفه رهبری ارائه خط مشی‌های کلی است و احیاناً جلوگیری از انحرافات که ممکن است پیدا شود. به علاوه باید توجه داشت که چه رهبری و چه هر شخصیت و مقام دیگری به ناچار باید در ظرف واقعیت‌های اجتماعی عمل کند و نمی‌تواند انتظار داشت که با وجود محدودیت‌های داخلی و خارجی و واقعیت‌های سیاسی - اجتماعی - اقتصادی رهبری کاری خارق عادت و خلاف مقتضای طبیعی انجام داده و به اصطلاح معجزه کند. در خصوص عدالت اجتماعی می‌دانیم که وضعیت کنونی ناشی از تبعات دوران جنگ تحمیلی و برنامه بازسازی است. جنگ تحمیلی خواسته ملت ایران و نظام جمهوری اسلامی نبوده و از سوی بیگانگان و دشمنان ملت و نظام اسلامی بر ما تحمیل شد و برنامه بازسازی نیز بر اساس نظرات کارشناسان و متخصصان اقتصادی به اجرا درآمد در عین حال در طول برنامه‌های پنج ساله اول و دوم رهبری بارها توجه به عدالت اجتماعی و محوریت آن را متذکر گردیدند و در نامه‌های دوازده ماده‌ای استراتژی اقتصادی نظام جمهوری اسلامی را بیان نمودند. با این حال به هنگام اجرا و عمل همان محدودیت‌های یاد شده موجب شد که موفقیت تام و تمام در این جهت به دست نیاید و آرمان عدالت اجتماعی محقق نگردد.

آیا رهبر می تواند به رئیس جمهور حکم تنفیذ ندهد؟**پرسش**

آیا رهبر می تواند به رئیس جمهور حکم تنفیذ ندهد؟

پاسخ

تنفیذ حکم رئیس جمهور توسط ولی فقیه از اختیارات ولی فقیه در قانون اساسی است و به هیچ وجه جنبه تشریفاتی و صوری ندارد. یعنی از لحاظ قانون، تا زمانی که ولی فقیه حکم او را تنفیذ نکند شخص منتخب، ولو حایز همه آرای مردم نیز باشد، هیچ گونه ریاستی به قوه مجریه ندارد. بله، از آنجا که طبق اصل ۱۱۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی قبل از برگزاری انتخابات شورای نگهبان صلاحیت کاندیداهای ریاست جمهوری را تأیید می کند و نظارت مستمر بر حسن اجرای انتخابات نیز وجود دارد. معمولاً حکم ریاست جمهوری توسط ولی فقیه امضا می شود و در این زمینه اختلافی پیش نمی آید ولی این بدان معنا نیست که امضای ولی فقیه صرفاً تشریفاتی و فاقد اثر قانونی است. به ویژه این که تعبیر «تنفیذ» و نیز آنچه رهبر فقید انقلاب در تنفیذ ریاست جمهوری فرمودند «این تنفیذ تا زمانی است که عمل بر طبق موازین اسلام باشد» نشان می دهد که امضای ولی فقیه به نتیجه انتخابات مشروعیت می بخشد.

آیا مقام معظم رهبری با ولایت مطلقه ای که دارد می تواند مجلس خبرگان را منحل کند؟**پرسش**

آیا مقام معظم رهبری با ولایت مطلقه ای که دارد می تواند مجلس خبرگان را منحل کند؟

پاسخ

در مورد این سؤالی می توان گفت: اگر روزی حقیقتاً "برای ولی فقیه ثابت شود که اکثریت یا همه اعضای مجلس خبرگان موجود را تطمیع یا تهدید کرده اند و آنها نیز تحت تاثیر قرار گرفته اند یا به هر دلیل منطقی و موجه دیگر به این نتیجه برسند که وجود این مجلس خبرگان بر خلاف مصالح اسلام و جامعه اسلامی و به ضرر مردم است می تواند با استفاده از ولایتی که دارد مجلس خبرگان را منحل نماید گر چه در هیچ قانونی صراحتاً "انحلال مجلس خبرگان را به عنوان یکی از اختیارات ولی فقیه ذکر نکرده اند، (محمد مهدی نادری قمی نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه برگرفته از مباحث استاد محمد تقی مصباح یزدی ص ۱۵۷). در این مسئله نظرات متفاوت دیگری نیز وجود دارد که ناشی از عوامل متعددی از قبیل عدم تصریح قانون اساسی به این مسئله و اختلاف مبانی و دیدگاه درباره منابع مشروعیت رهبری، نقش مردم و تاثیر آرای آنان می باشد.

فرماندهی کل قوا چه وظایفی دارند این سمت به عهده چه کسی باید باشد چرا بنی صدر مدتی فرماندهی کل قوا را بر عهده داشته اند. مگر

قوانین تغییر یافته است.

پرسش

فرماندهی کل قوا چه وظایفی دارند این سمت به عهده چه کسی باید باشد چرا بنی صدر مدتی فرماندهی کل قوا را بر عهده داشته اند. مگر قوانین تغییر یافته است.

پاسخ

در پاسخ به این سؤال توجه به نکات ذیل حائز اهمیت است: الف - اصطلاح فرماندهی کل قوا در ارتباط با نیروهای مسلح می باشد که براساس قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به ولی فقیه واگذار شده است: بند چهارم اصل یکصد و دهم قانون اساسی چنین بیان می دارد: «فرماندهی کل نیروهای مسلح» با رهبر است اطلاق عبارت فوق نشان دهنده مدیریت تام و عام مقام رهبری به کل امور و شؤون نیروهای مسلح اعم از نظامی و انتظامی می باشد. اقتضای نیروهای مسلح بر وحدت فرماندهی است، زیرا بدون وحدت، امور نظامی و دفاعی کشور از انسجام لازم برخوردار نخواهد بود. قانون اساسی ضمن بیان این اطلاق، پاره ای از اقتدارات مهم مقام رهبری در نیروهای مسلح را تصدیحا بیان نموده است که عبارتند از: ۱. فرماندهی کل نیروهای مسلح و نصب و عزل و قبول استعفای رئیس ستاد مشترک؛ فرمانده کل سپاه و فرماندهان عالی نیروهای نظامی و انتظامی (بند چهارم و ششم اصل یکصد و دهم قانون اساسی). ۲. اعلان جنگ و صلح و بسیج نیروها (بند پنجم اصل یکصد و دهم قانون اساسی). ۳. در شورای عالی امنیت ملی بدین ترتیب که: - این شورا، سیاست های دفاعی و امنیتی کشور را در «محدوده سیاست های کلی تعیین شده از طرف مقام رهبری» تنظیم می نماید (اصل یکصد و هفتاد و ششم قانون اساسی). - «دو نماینده به انتخاب مقام رهبری» در شورای مذکور عضویت دارد (همان). - مصوبات این شورا پس از تأیید مقام رهبری قابل اجراست (ذیل اصل یکصد و هفتاد و ششم قانون اساسی). ب - براساس اصل یکصد و دهم قانون اساسی «رهبر می تواند بعضی از وظایف و اختیارات خود را به شخص دیگری تفویض کند». بدیهی است که تفویض اختیار مذکور به معنای سلب صلاحیت نیست؛ بلکه مقام یا مسؤولی که آن وظیفه یا اختیار از سوی رهبری به او تفویض شده است، صرفا به نمایندگی از طرف رهبری انجام وظیفه می نماید. این اختیار تفویض شده در هر زمان قابل لغو خواهد بود (ر.ک: سید محمد هاشمی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، نشر دادگستر، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۵۱). ج - با توجه به دو موضوع فوق در ارتباط با سؤال گفتنی است که: اولاً، در زمان بنی صدر نیز قانون هیچ گونه تغییری نکرده بود و فرماندهی کل قوا از نظر قانونی همچنان با ولی فقیه بود. ثانیاً، حضرت امام بنا به دلایل و مصالحی برای مدتی نمایندگی فرماندهی کل قوا را به بنی صدر تفویض کردند که این کاملاً اختیاری قانونی است. ثالثاً، پی بردن به دلایل تفویض برخی اختیارات رهبری از سوی حضرت امام به بنی صدر نیازمند بررسی شرایط و اوضاع آن زمان می باشد که به اختصار مطالبی را بیان می نمایم: مقدمه: هر چند در حکومت اسلامی، مشروعیت امری الهی است و مشروعیت تمامی بخشهای نظام از طریق حاکم اسلامی تأمین می شود، اما باید به موضوع مهم دیگری که در حکومت اسلامی نقش به سزا و عمده‌ای دارد توجه داشت و آن نقش مقبولیت مردمی و توجه به آراء آنان از یک سو در نظر گرفتن مصالح جامع و نظام اسلامی بر اساس شرایط و مقتضیات زمان و مکان می باشد. به عنوان نمونه، مراجعه به تاریخ صدر اسلام و سیره حکومتی پیامبر اکرم (ص) و امام علی (ع) مبین نکات فوق است: وجود برخی شخصیتها و بزرگان قریش در جمع کارگزاران و فرماندهان نظام اسلامی نظیر، خالد بن ولید، عمرو عاص، شریح قاضی، اشعث بن

قیس، ابوموسی اشعری و...، با اینکه در التزام و پای بندی آنان به اسلام تردید بود و بعضاً تخلفات مهمی نیز داشتند، (ر. ک: فروغ ابدیت، استاد جعفر سبحانی؛ و سیای کارگزاران علی بن ابی طالب(ع)، علی اکبر ذاکری، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی) همه حاکی از اهمیت و توجه به جایگاه مردمی افراد، استفاده از توانایی و کارآمدی آنان، و رعایت مقتضیات و مصالح جامع می‌باشد. اکنون با توجه به مقدمه فوق به بررسی عملکرد حضرت امام(ره) در قبال بنی صدر می‌پردازیم: ۱. بررسی شرایط بنی صدر به عنوان اولین رئیس جمهور نظام جمهوری اسلامی بود که از پشتوانه یازده میلیون رأی از میان چهارده میلیون شرکت کننده در انتخابات (قریب به هفتاد درصد آرای مأخذه) برخوردار بود. بنابراین علی رغم شناختی که حضرت امام(ره) از ابتدا به عدم لیاقت و کفایت نامبرده برای تصدی ریاست جمهوری ایشان داشتند، می‌بایست هر گونه اقدامی کاملاً سنجیده صورت می‌پذیرفت تا از یک سو وجهه نظام نوپای اسلامی خدشه دار نشود و مخالفین نظام در داخل و خارج چنین القاء نکنند که نظام اسلامی، تحمل جمهوری بودن و آراء مردم را ندارد و به سرعت اولین رئیس جمهور مردمی خویش را برکنار نمود، و از سوی دیگر به آراء و انتخاب احترام گذاشته، تا با گذشت زمان به صورت طبیعی زمینه‌های تجدید نظر در آراء مردم با دیدن عملکردها و رفتارهای بنی صدر، فراهم آید. و مردم واقعاً به این نتیجه برسند که بنی صدر علی رغم شگردهای تبلیغاتی خود، فرد شایسته و لایقی برای مسئولیت مهم ریاست جمهوری نبوده و صلاحیت این کار را ندارد. و بعلاوه قانون اساسی جمهوری اسلامی هم راهکارهای عزل و برکناری رئیس جمهور را مشخص نموده بود و دلیلی برای استفاده حضرت امام از اختیارات حکومتی خود وجود نداشت. و آخرین نکته‌ای که باید در بررسی شرایط آن مقطع زمانی در نظر گرفت، اوضاع آشفته داخلی ناشی از وقوع انقلاب، درگیریهای جناحها و گروههای سیاسی، شروع جنگ تحمیلی و... بود که شدیداً از هر گونه اقدامی سبب ایجاد تشنت و التهاب در کشور می‌شد، باید جلوگیری بوجود می‌آمد. ۲. در چنین شرایطی حضرت امام(ره) دو گونه می‌توانستند با این جریان برخورد کنند: یا حکم ریاست جمهوری بنی صدر را تنفیذ نکنند و در برابر رأی ملت بیایستند، یا با تنفیذ حکم ریاست جمهوری و مدارا و مامشات با وی، کشور را از بحران نجات دهند. حضرت امام(ره) با درایت و مدیریت حکیمانه‌ای که داشتند، راه دوم را برگزیدند و با فرصت دادن بیشتر به بنی صدر و بازگذاشتن دست وی برای خدمت، هر گونه بهانه را از او گرفتند تا در روند کارش نتواند امام نیروهای ارزشی را به انحصارطلبی و تمامیت خواهی متهم سازد و همه ناتوانی‌ها یش را به مانع تراشی‌های نیروهای ارزشی منتسب سازد. از این رو امام(ره) در همان اولین روزهای پیروزی بنی صدر، در مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری وی که در بیمارستان قلب تهران برگزار شد، پس از نصایح دلسوزانه و پدرانانه با ایشان، حکم ریاست جمهوری اش را تنفیذ کردند و فرمودند: «من یک کلمه به آقای بنی صدر تذکر می‌دهم، این کلمه تذکر برای همه است، «حب الدنيا رأس کل خطیئه» یعنی دنیادوستی در رأس همه خطاهاست. (صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۲۵۷). حضرت امام حکم تنفیذ خویش را به «عدم تخلف بنی صدر از احکام اسلام و تبعیت از قانون اساسی» مشروط کردند: «بر اساس آن که ملت شریف ایران با اکثریت قاطع، جناب آقای دکتر سید ابوالحسن بنی صدر را به ریاست جمهوری کشور جمهوری اسلامی ایران برگزیده‌اند و بر حسب آن که مشروعیت آن باید به نصب ولی فقیه جامع الشرایط باشد، اینجانب به موجب این حکم، رأی ملت را تنفیذ و ایشان را به این سمت منصوب نمودم، لکن تنفیذ و نصب اینجانب و رأی ملت مسلمان ایران، محدود است به عدم تخلف ایشان از احکام مقدسه اسلام و تبعیت از قانون اساسی ایران...» (همان، ص ۲۶۰ (۱۵ بهمن ۵۸) ایشان در راستای همان سیاست، پس از تنفیذ حکم ریاست جمهوری، وی را به قائم مقامی خود در فرماندهی کل قوا منصوب کردند، در این حکم آمده است: «جناب آقای بنی صدر، رئیس جمهوری ایران! در این مرحله حساس که احتیاج به تمرکز قوا بیشتر از هر مرحله است، جناب عالی به نمایندگی این جانب به سمت فرماندهی کل نیروهای مسلح به ترتیبی که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تعیین کرده است، منصوب می‌شوید، امید است که با شایستگی که جناب عالی دارید، امور کشوری و لشکری و قوای مسلح به نحو شایسته با موازین اسلامی جریان پیدا کند» (همان، ص ۲۶۰). حضرت امام(ره) برای حفظ اصل نظام

و جلوگیری از هر گونه تشمت و التهاب در کشور که مقتضای زمان جنگ بود و برای جذب بنی صدر، در حد امکان سیاست مدارا و مماشات را با وی به کار می‌بردند. و برای این که رشد سیاسی مردم بالا برود و حقایق کم کم روشن شود، دو پروژه دیگر نیز به اجرا گذاشته بودند: الف. افشای خط بنی صدر و جریان فکری او؛ ب. تقویت جناح ارزشی که در رأس آن، بزرگانی چون شهید بهشتی و شهید باهنر و مقام معظم رهبری و آقای هاشمی رفسنجانی و... قرار داشتند. در بخش اول، امام در طول این مدت افشای جریان ملی گرایی و لیبرالیسم را در دستور کار خود قرار داده بودند، و نسبت به خطرات آن، مردم را آگاه، می‌ساختند: «آقای رئیس جمهور نخست وزیری معرفی می‌کند شخصی باشد مکتبی، و در صدد باشد که احکام اسلام را پیاده کند، نه در صدد این باشد که ملیت را احیا بکند، آنهایی که می‌گویند ما ملیت را می‌خواهیم احیا بکنیم، آنها مقابل اسلام ایستاده‌اند. اسلام آمده است که این حرف‌های نامربوط را از بین ببرد. افراد ملی به درد ما نمی‌خورند؛...» (صحیفه نور، ج ۱۲ ص ۲۷۳). و در جای دیگر می‌فرمایند: «ما از این ملی‌های هیچی ندیدیم جز خرابکاری؛ اگر یک نفرشان آدمی بود که اسلامی بود که صحیح بود، ما ندیدیم چیزی از اینها. همه ما اسلامی پیش برویم...» (همان، ص ۱۱۸). و در بخش دوم حضرت امام(ره) نسبت به نیروهای ارزشی مانند شهید بهشتی، مقام معظم رهبری و... سنگ تمام گذاشتند و با این کار جامعه رابه سوی این شخصیت‌ها که مطابق با معیارها و الگوهای اسلامی بودند راهنمایی و هدایت می‌کردند. تا جامعه بتواند در انتخاباتهای بعدی دقیق‌تر عمل کند. حضرت امام(ره) در مورد شهید دکتر بهشتی فرمودند: «یک نفر آدمی را که من بیست و چند سال است از نزدیک می‌شناسم، او پیش من درس خوانده، با من معاشر بوده، من همه چیزش را می‌دانم، حالا افتادند به جان مثل آقای بهشتی، آقای دکتر بهشتی را از او می‌ترسند اینها برای این که یک فرد لایقی است و اینها نمی‌خواهند این طور افراد باشند.» (همان، ج ۹، ص ۲۸۸). در جای دیگر فرمودند: «من آقای خامنه‌ای را بزرگش کردم، من آقای هاشمی را بزرگ کردم، من آقای بهشتی را بزرگش کردم» (همان، ج ۱۵، ص ۱۳۹). نکته دیگر اینکه، حضرت امام(ره) می‌دانستند که بیشتر، این اطرافیان بنی صدر هستند که او را تحریک می‌کنند، اگر خودش بود و خودش، ممکن بود بتوان با او کنار آمد. لذا همواره بنی راه نصیحت می‌کردند که از اطرافیانش فاصله بگیرد. چنانکه حضرت امام پس از عزل بنی صدر فرمودند: «خدا می‌داند که من مکرر به این گفتم که آقا اینها تو را تباہ می‌کنند این گرگ‌هایی که دور تو جمع شده‌اند و به هیچ چیز عقیده ندارند، تو را از بین می‌برند، گوش نکرد، هی قسم خورد که اینها فداکار هستند...» (همان، ج ۱۵، ص ۶۹ و ۶۸). متأسفانه با همه مدارا و مماشاتی که حضرت امام نسبت به بنی صدر داشتند، ولی وی متنبه نشد و همچنان به دنبال اهداف خود و تحریکات اطرافیانش بود. جنگ را به نقطه شکست کشانده بود، نیروهای ارزشی مانند شهید صیاد شیرازی را از ارتش برکنار کرد، بود، دست سپاه را در جنگ بسته بود، نیروهای ضد انقلاب و گروهک‌ها را تقویت کرده بود و در پشت صحنه با آمریکا رابطه داشت، نسبت به شهید رجایی که نخست وزیرش بود همواره بی‌مهری می‌کرد و در هر فرصتی وی را تحمیلی، ناکارآمد و بی‌سواد معرفی می‌نمود و در نامه‌ای به حضرت امام به تغییرناپذیر بودن شهید رجایی و هیأت وزیران در برابر سیاست‌های خود اعتراض می‌کند و حضرت امام در پاسخ وی می‌فرماید: «این جانب دخالتی در امور نمی‌کنم، موازین همان بود که کراراً گفته‌ام و سفارش من آن است که آقایان تفاهم کنن... و اشخاص مؤمن به انقلاب و مدیر و مدبر و فعال انتخاب نمایند» (همان، ج ۱۳، ص ۵۵). نتیجه درایت و تدبیر الهی و برخورد هوشمندانه حض... امام(ره) با مسأله بنی صدر این بود تا زمینه‌های بیداری و آگاهی مردم نسبت به انتخاب خویش فراهم شده و آن پشتوانه عظیم مردمی که همواره بنی صدر به آن افتخار می‌کرد و آن را به رخ می‌کشید، از او گرفته شود و زمینه برای عزل بنی صدر بر اساس مکانیسم قانونی فراهم آید. و در روز ۳۱ خرداد ماه ۱۳۶۰، مجلس به عدم کفایت سیاسی بنی صدر با ۱۷۷ رأی موافق و یک رأی مخالف، موافقت نمود. و این تصمیم با استقبال ف... مردمی که مدتی قبل به بنی صدر رأی داده بوده و هم اکنون با هدایت‌های حضرت امام(ره) آگاه شده بودند روبرو شد. جهت مطالعه بیشتر ر.ک: قاسم روانبخش، بازخوانی پرونده یک رئیس جمهور، قم، نشر همای غدیر، ۱۳۸۲.

در رابطه با رهبری انقلاب گفته می‌شود که انتخاب ایشان بر اساس قانون اساسی تغییر یافته بوده که هنوز به تأیید آرای عمومی نرسیده است یعنی قانون اساسی اول شرط مرجعیت را داشته باشد ولی در تغییر یافته آن شرط مرجعیت را حذف کرده بودند. ولی این تغییر به همه پرسى گذ

پرسش

در رابطه با رهبری انقلاب گفته می‌شود که انتخاب ایشان بر اساس قانون اساسی تغییر یافته بوده که هنوز به تأیید آرای عمومی نرسیده است یعنی قانون اساسی اول شرط مرجعیت را داشته باشد ولی در تغییر یافته آن شرط مرجعیت را حذف کرده بودند. ولی این تغییر به همه پرسى گذاشته نشده بود این اشکال را چگونه باید پاسخ بدهیم.

پاسخ

قبل از ورود به موضوع اصلی سؤال ابتدا لازم است نکاتی را در مورد «شرط مرجعیت» و جایگاه آن در شرایط رهبری (صلاحیت علمی) بیان نماییم: اصطلاح «مرجعیت» که به مراتب کمال علمی، اخلاقی و اجتماعی فقیه اطلاق می‌شود، ظاهراً برای کسانی است که عنوان بزرگترین و مشهورترین مجتهد یک کشور (و حتی یک شهر) را دارا باشد؛ به عبارت بهتر؛ دانشمندترین همه علمای هر ناحیه عنوان مرجع تقلید را دارد و آن، عبارت از کسی است که محل مراجعه‌ی مقلدان و دارای رساله مدون عملیه برای استفاده مریدان خویش می‌باشد. (عبدالهادی حائری، تشیع و مشروطیت در ایران، امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۰، «نهادی به نام مرجعیت»، صفحات ۸۱ به بعد) در مورد جایگاه مرجعیت و رابطه آن با ولایت فقیه نکات ذیل حائز اهمیت است: اول؛ آن که فقاهت به معنای توانایی استنباط احکام اولیه شرعی از منابع و متون دینی، امر مشترکی است که هم در مرجعیت و هم در قضاوت و هم در زعامت و سرپرستی جامعه مورد نیاز است بدین معنا که تصدی این سه شأن مهم، تنها از سوی فقها مورد قبول است و دیگران با وجود فقهای صالح، حق تصدی این شئون را ندارند. نکته مهم این است که فقاهت در همه این شئون متفاوت به یک معناست و این گونه نیست که ما برای مرجعیت، به گونه‌ای فقاهت نیازمند باشیم و در امر رهبری به گونه‌ای دیگر از فقاهت، در واقع ما یک فقیه داریم که اجازه پذیرش همه شئون ذکر شده را دارد. بدین معنی که اگر از فقیهی، فتوا طلب کنیم، مرجع تقلید خواهیم داشت و اگر امر قضاوت را به او بسپاریم، به قاضی تبدیل می‌شود و اگر از او زعامت و سرپرستی جامعه را بخواهیم، به ولی فقیه خواهیم رسید. بنابراین، اطاعت از ولی فقیه با همان ادله‌ای به اثبات می‌رسد که رجوع به مراجع تقلید. دوم؛ آن که فقاهت و عدالت، شرط مشترک و مقدماتی تصدی مرجعیت، قضاوت و زعامت است یعنی فقاهت شرط لازم است اما کافی نیست. افزون بر آن متصدی هر کدام از مسئولیت‌های فوق به داشتن ویژگی‌های دیگری نیز متناسب با خصوصیات آن مسئولیت نیازمند است. در این میان، ولایت و سرپرستی جامعه مسئولیت پیچیده‌تر و سنگین‌تری است، پس دارای ویژگی‌های مهم‌تر و بیشتری است به گونه‌ای که ممکن است در هر زمان تعداد انگشت‌شماری از فقهای عادل را بتوان یافت که واجد آن شرایط باشند. سوم؛ آن که مرجعیت یک شأن اجتماعی است نه یک شأن علمی و فقهی جدا و بالاتر از فقاهت در واقع بسیاری از فقها راضی به پذیرش این شأن اجتماعی نیستند و ضمن آنکه صلاحیت مرجعیت را دارا هستند ترجیح می‌دهند که این مسئولیت را بر دوش نگیرند اما برخی از فقها نیز این مسئولیت را می‌پذیرند و مرجع تقلید می‌شوند. بنابراین نباید تصور کرد که هر فقیهی که مرجع تقلید می‌شود لزوماً از دیگر فقهای که این شأن را نمی‌پذیرند، برتر و عالم‌تر است. البته مرجع تقلید باید فقیه اعلم باشد، اما اعلمیت منحصر در مراجع تقلید نیست، و

فقه‌های هم‌پراز با مراجع از نظر علمی و فقه‌ای کم نیستند. چهارم؛ آن که بخش اصلی و اساسی تکالیف یک فرد مؤمن در جامعه دینی را ولی فقیه تعیین می‌کنند چرا که عمده مسائل اجتماعی، قضایی و حقوقی، اقتصادی و مالی، تعلیم و تربیت، سیاست داخلی و خارجی و... را باید در حوزه حکم حکومتی تعیین تکلیف کرد که به ولی فقیه مربوط است و مراجع تقلید در باقی قضایا که عمدتاً شامل ابواب عبادی و فردی فقه می‌شود، می‌توانند برای مقلدان خود فتوا بدهند. در این میان اگر تعارض میان حکم فقیه حاکم و فتوای مرجع تقلید پدید آید به نظر عموم فقها، باید حکم فقیه حاکم را مقدم داشت. بنابر اساس مطالب فوق، مشخص می‌شود که مراجع تقلید، هر چند به خاطر برخی از برجستگی‌های فقهی، اخلاقی و اجتماعی نسبت به سایر فقهاء از اولویت برخوردار می‌باشند، اما «مرجعیت» آنان را نباید شرط لازم برای امامت مسلمین محسوب کرد؛ چنان که در متون و منابع اسلامی چنین موضوعی به هیچ وجه از شرایط رهبری ذکر نشده است. (صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی، انتشارات مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۱۸۱). وانگهی، تجربه نشان داده است که برخی از مراجع تقلید که از مراتب علمی و تقوایی برتر نسبت به دیگران برخوردارند، یا نسبت به مسایل سیاسی التفاتی از خود نشان نمی‌دهند و یا آنکه از این جهات، از توانایی‌های مورد انتظار جامعه برخوردار نمی‌باشند، همچنانکه در بین علمای متأخر به جز امام خمینی (ره) سایر مراجع بزرگ تقلید چندان درگیر اشتغالات فکری فقهی نسبت به مدیریت سیاسی نبوده‌اند. اما اگر قرار بر این باشد (بر اساس ادله نقلی و عقلی متعدد) که فقها رهبری جامعه مسلمین را بر عهده داشته باشند، داشتن شرایط مدیریت و تدبیر سیاسی برای اداره‌ی امور جامعه ضروری و اجتناب‌ناپذیر به شمار می‌آید. البته چنین نیست که اعضاء خبرگان قانون اساسی در زمان تصویب اصل یکصد و نهم مصوب ۱۳۵۸ (که از جمله شرایط رهبری را «صلاحیت علمی... لازم برای افتاء و مرجعیت» مقرر داشته بود) به این مهم توجه نداشته باشند، بلکه بر عکس منظور آنها از قید مرجعیت صرف مرجعیت بالفعل و بدون در نظر گرفتن سایر شرایط بسیار مهم و اساسی رهبر، نبود لذا مشاهده می‌کنیم به دلیل برخی سوء برداشت‌هایی و ابهاماتی که این قید بوجود می‌آورد، در بازنگری قانون اساسی، خبرگان شورای یاد شده، به بررسی و نقد احادیث و اخبار پرداخته و به این نتیجه رسیدند که: «اصولاً مرجعیت تقلید یک مسأله... که ملاک شرعی ندارد» (همان، ج ۲، ص ۶۴۷) و «در تعابیر سندی و مدارک ما مسأله مرجع و مرجعیت نیست» (همان، ج ۱، ص ۱۸۱) بدین ترتیب بود که به دنبال نامه امام (ره) در مورخ ۹/۲/۱۳۶۸ خطاب به ریاست شورای بازنگری قانون اساسی و بررسی‌های خبرگان یاد شده، «مرجعیت» از حوزه شرایط رهبری خارج و اصول مربوطه اصلاح گردید، در نامه حضرت امام (ره) چنین آمده است: «در مورد رهبری ما که نمی‌توانیم نظام اسلامی مان را بدون سرپرست رها کنیم. باید فردی را انتخاب کنیم که از حیثیت اسلامی مان در جهان سیاست و نیرنگ دفاع کند. من از ابتدا معتقد بودم و اصرار داشتم که شرط مرجعیت لازم نیست. مجتهد عادل مورد تأیید خبرگان محترم سراسر کشور کفایت می‌کند. اگر مردم به خبرگان رأی دادند تا مجتهد عادل را برای رهبری حکومتشان تعیین کند، وقتی آنها هم فردی را تعیین کردند تا رهبری را بر عهده بگیرد، قهراً او مورد قبول مردم است؛ در این صورت او ولی منتخب مردم می‌شود و حکمش نافذ است». (همان، ج ۱، ص ۵۸) اکنون با توجه به مطالب اساسی فوق نکاتی را به اختصار در خصوص سؤال بیان می‌نماییم: اولاً: لازم است تا میان مرجعیت با اجتهاد تفاوت قائل شد زیرا برخلاف مرجعیت و مطالبی که در زمینه عدم اشتراط آن در شرایط رهبری در اسلام گفته شد، اجتهاد (توانایی استنباط احکام از منابع و متون دینی) از اصول بسیار مهم و اساسی این شرایط بوده که هم در منابع و متون اسلامی و هم در نزد قانونگذار مورد تأکید و توجه خاص بوده و می‌باشد. بنابراین آنچه در بازنگری قانون اساسی حذف شد مرجعیت بود نه اجتهاد. ثانیاً: انتخاب مقام معظم رهبری هر چند بر اساس قانون اساسی قبل از بازنگری (که اصل یکصد و نهم آن متضمن قید مرجعیت بود) صورت پذیرفت، ولی عملی کاملاً قانونی و بر اساس معیارها و ضوابط مشخص شده در قانون اساسی بود. زیرا آنچه که اصول قانون اساسی (قبل از بازنگری) بر آن دلالت داشت صلاحیت و شأن مرجعیت است نه مرجعیت بالفعل. توضیح آنکه در اصل یکصد و هشت قانون اساسی قبلی صلاحیت علمی و تقوایی برای مرجعیت شرط بود نه این که مرجع بالفعل

باشد. در اصل پنجم نیز تعبیر مرجعیت نیامده بود: «در زمان غیبت ولی عصر (عج) در جمهوری اسلامی ایران، ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و باتقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که اکثریت مردم او را به رهبری شناخته و پذیرفته باشند.» در این اصل تعبیر «مرجع» نیامده، بلکه تعبیر «فقیه عادل» آمده است. در اصل یکصد و نهم شرایط و صفات رهبر یا اعضای شورای رهبری را ذکر می‌کند که در آن هم تعبیر «صلاحیت علمی برای مرجعیت» را دارد. تنها جایی که شبهه مرجعیت بالفعل را به وجود می‌آورد اصل یکصد و هفتم قانون اساسی قبلی بود که در آن لفظ «مرجع» آمده بود. در زمان امام اعضای کمیسیون یکصد و هفت که یکی از وظایفش تفسیر قانون اساسی در این گونه موارد است، این موضوع را مورد بررسی قرار دادند که «منظور از مرجع چیست» میزان و ملاک کدام اصل است، که در نتیجه آن اکثریت اعضاء معیار را «صلاحیت مرجعیت» دانستند نه مرجع بالفعل. لذا بعد از ارتحال حضرت امام بنابر این مصوبه و همچنین با استناد به نامه حضرت امام (ره) (مبنی بر عدم لزوم مرجعیت) انتخاب رهبری صورت پذیرفت. (ر.ک: گفتگو با آیت‌الله سیدحسن طاهری خرم‌آبادی، مقررات و عملکرد مجلس خبرگان، فصلنامه حکومت اسلامی، سال سوم، شماره دوم، تابستان ۷۷، صص ۱۳۳ - ۱۳۱) البته برای بر طرف نمودن هر گونه شبهه‌ای بعد از اصلاح و بازنگری قانون اساسی و حذف شرط مرجعیت، اعضای مجلس خبرگان رهبری، دوباره اقدام به رأی‌گیری برای انتخاب آیت‌الله خامنه‌ای کردند؛ چنان که حجت الاسلام و المسلمین هاشمی رفسنجانی - از اعضای مجلس خبرگان رهبری - در این زمینه می‌گوید: «... برای انتخاب آیت‌الله خامنه‌ای دوباره رأی‌گیری کردیم، اول بر اساس حکم امام موقتاً آیت‌الله خامنه‌ای را انتخاب کردیم. بعداً که قانون اساسی اصلاح شد، بر اساس قانون اساسی جدید، دوباره رأی‌گیری کردیم ... [که بار دوم بیشتر از بار اول رأی آورد ... و بر اساس قانون اساسی جدید، به صورت دائمی انتخاب شدند.] (گفت و گو با هاشمی رفسنجانی، روزنامه کیهان (دوشنبه ۲۰/۱۱/۱۳۸۲). ثالثاً: اجتهاد مقام معظم رهبری بر اساس دلایل متعددی ثابت می‌باشد که برخی از مهمترین آنها عبارتند از: ۱- اجتهاد ایشان توسط بسیاری از مراجع و بزرگان از جمله حضرت امام (ره) از مدتها قبل از تصدی مقام رهبری، تصدیق شده بوده است. ۲- همه رساله‌های عملیه نوشته‌اند که اگر دو نفر عادل خبره به اجتهاد کسی شهادت دهند، اجتهاد او قابل قبول است و این در حالی است که جامعه مدرسین حوزه علمیه قم که مرکب از ده‌ها مجتهد مطلق و چندین مرجع تقلید می‌باشد ایشان را به مرجعیت پذیرفته‌اند. بنابراین اجتهاد ایشان امری کاملاً مسلم می‌باشد. ۳- درس خارج مقام معظم رهبری که در آن بسیاری از فضلا شرکت می‌کردند و همگی به وزانت علمی آن شهادت می‌دهند، دلیل بر بُنیه علمی نیرومند و ملکه اجتهاد ایشان است و این توان علمی مسلماً زمینه سابق بر رهبری و حتی سابق بر ریاست جمهوری ایشان دارد، نه این که ایشان پس از رهبری درس خوانده و به این مرتبه از دانش رسیده باشند. (ر.ک: زندگی‌نامه مقام معظم رهبری، مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، چاپ ششم، ۱۳۷۹).

مقام رهبری در یک کشور چه اختیاراتی دارد؟ چه کسی باید آشفته‌گی‌ها و نابسامانی‌های یک کشور را سازماندهی کند؟ پس رهبری اینجا چه کاره است که ما این قدر در جامعه خود مشکلات داریم؟

پرسش

مقام رهبری در یک کشور چه اختیاراتی دارد؟ چه کسی باید آشفته‌گی‌ها و نابسامانی‌های یک کشور را سازماندهی کند؟ پس رهبری اینجا چه کاره است که ما این قدر در جامعه خود مشکلات داریم؟

پاسخ

در مورد حدود اختیارات رهبری نسبت به کل نظام، قانون اساسی چهار وظیفه مهم را بر عهده رهبر گذاشته که عبارت است از: ۱. تعیین سیاست های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام؛ ۲. نظارت بر حسن اجرای سیاست های کلی نظام؛ ۳. حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه گانه؛ ۴. حل معضلات نظام که از طریق عادی قابل حل نیست از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصل ۱۱۰. بر این اساس، وظایف و اختیارات مقام معظم رهبری در ارتباط با مسائل کلی کشور و سیاست گذاری های کلان آن است و ایشان دستورالعمل ها و رهنمودهای لازم را ارائه و بر حسن اجرای سیاست های کلی نظارت دقیق و مستمر دارند. درباره مشکلات و نارسایی های موجود در جامعه، به مسؤولان تذکرات و هشدارهای لازم را می دهند و از طریق آنان مسائل را پیگیری می کنند. بیانات مقام معظم رهبری به خوبی بیانگر این موضوع است: «عده ای سعی می کنند ولایت فقیه را به معنای حکومت مطلقه فردی معرفی کنند! این دروغ است. ولایت فقیه -طبق قانون اساسی ما نافی مسؤولیت های ارکان مسؤول کشور نیست. مسؤولیت دستگاه های مختلف و ارکان کشور، غیرقابل سلب است. ولایت فقیه، جایگاه مهندسی نظام و حفظ خط و جهت نظام و جلوگیری از انحراف به چپ و راست است. این اساسی ترین و محوری ترین مفهوم و معنای «ولایت فقیه» است. بنابراین ولایت فقیه نه یک امر نمادین و تشریفاتی محض و احياناً نصیحت کننده است -آن طور که بعضی از اول انقلاب این را می خواستند و ترویج می کردند [و] نه نقش حاکمیت اجرایی در ارکان حکومت [را] دارد؛ چون کشور مسؤولیت اجرایی، قضایی و تقنینی دارد و همه باید بر اساس مسؤولیت خود کارهایشان را انجام دهند و پاسخگویی مسؤولیت های خود باشند... در این مجموعه پیچیده و درهم تنیده تلاشهای گوناگون، نباید حرکت نظام انحراف از ارزش ها و هدف ها باشد! نباید به چپ و راست انحراف پیدا شود! پاسداری و دیده بانی حرکت کلی نظام به سمت هدف های آرمانی و عالی اش، مهمترین و اساسی ترین نقش ولایت فقیه است». سخنرانی در مراسم سالگرد ارتحال حضرت امام (ره) ۱۴/۳/۱۳۸۳. البته نباید انتظار داشت با صرف مدیریت قوی و نظارت دقیق ایشان، آشفتگی ها و نابسامانی های جامعه -که ناشی از عوامل مختلفی است به سادگی حل شود. به عنوان نمونه، مقام معظم رهبری در پاسخ سؤالی در مورد چرایی عدم تحقق «عدالت اجتماعی» در جامعه و بررسی دارایی های دولتمردان -به رغم تأکیدات و پیگیری های ایشان چنین می فرماید: «... به مجرد اینکه به سمت بعضی از مسؤولان دست دراز بشود، طبعاً اول گله و شکوه و فریاد آنها است؛ یک وقت می بینید که در اصل کار هم مانع تراشی می شود و انجام نمی گیرد! من یک عقیده جدی دارم که بحث «عدالت اجتماعی» باید تعقیب شود -شکی در این نیست و بارها هم این را گفته ام منتها آن کسی که باید تعقیب بکند، بنده نیستم. دستگاه های قضایی و دستگاه های دولتی هستند که بایستی دنبال بکنند. یک مقدار از این قضیه باید به برکت قوانین خوب حل بشود. یک مقدار باید به برکت اجرا حل بشود. یک مقدار هم باید به برکت بازرسی دستگاه های برتر و بالا-تر حل بشود؛ یعنی، دستگاه های دولتی نسبت به بخش های زیر مجموعه خودشان دیدار از دانشگاه صنعتی شریف، ۱، آذر ۱۳۷۸.. در ریشه یابی مشکلات جامعه، می توان از رهیافت های متعددی استفاده کرد؛ از قبیل رهیافت تک عاملی که ریشه همه مشکلات را ناشی از یک عامل -مثلاً اقتصاد یا مدیریت کشور می داند و یا رهیافت چند عاملی که به صورت واقع بینانه و با ارائه آمار، شواهد و شاخص های مورد نیاز و به دور از هیاهوهای سیاسی و... به بررسی میزان دخالت و تأثیر عوامل مختلف در ایجاد یک پدیده پرداخته و نقش هر کدام را مشخص می کند. رهیافت تک عاملی نوعی مغالطه است که آن را مغالطه علت جعلی *false cause* و انحصار گرایی علی *Exclusionism.causal* می خوانند. این رویکرد به ویژه - درباره جامعه کنونی ما نه علمی است و نه *false cause*. منطبق با واقعیات است. از این رو باید سراغ رهیافت دوم رفت و در بررسی علمی و محققانه این موضوع، زمینه ها و شرایط و ابعاد مختلف آن، موانع تاریخی، داخلی و بین المللی، امکانات و توانایی ها و... را به صورت واقع بینانه بررسی و ارزیابی کرد. جامعه ای مانند جامعه ما از مشکلات زیادی رنج می برد؛ مانند: ساختار اقتصادی تک محصولی آن، وضعیت وخیم صنعت، کشاورزی و... ساختار سیاسی، فرهنگی و اداری -

که از قبل از انقلاب به ما منتقل شده و مشکلات طبیعی مربوط به انقلاب و ناشی از جنگ و خسارات عظیم آن (بالغ بر هزار میلیارد دلار، معادل هزینه هفتاد سال کشور)، محاصره بین المللی، تورم جهانی، مشکلات ناشی از دوران سازندگی و رشد سریع و.... معضلات ناشی از ساختار ناسالم اداری، تهاجم فرهنگی و تغییر ارزش‌ها و رواج فرهنگ مصرف‌گرایی و تجمل پرستی و... از دیگر مشکلات کشور ما است. البته هر مدیریت قوی و کارآمد و عاری از سوء استفاده و فساد در بخش‌های مختلف آن، می‌تواند در کاهش مشکلات و تأمین نیازمندی‌های اساسی جامعه، نقش مؤثری داشته باشد؛ ولی با توجه به وجود متغیرهای دیگر، به هیچ وجه نباید انتظار معجزه داشت. بنابراین مشکل اساسی، نحوه مدیریت رهبری و یا استفاده نکردن از اختیاراتشان نیست؛ بلکه فراتر از آن است.

در مورد شرط مرجعیت برای رهبری و اینکه در انتخاب رهبر معظم انقلاب این شرط رعایت نشده، توضیح دهید؟

پرسش

در مورد شرط مرجعیت برای رهبری و اینکه در انتخاب رهبر معظم انقلاب این شرط رعایت نشده، توضیح دهید؟

پاسخ

این مسأله از دو سو قابل بررسی است: یک. از نظر فقهی در فقه شیعه آنچه شرط ولایت است، همان اجتهاد و فقاہت است؛ نه مرجعیت. فقاہت صلاحیت علمی و شرط مرجعیت است؛ اما خود مرجعیت یک شأن اجتماعی است. برای مطالعه بیشتر ر.ک: شاکرین، حمید رضا، ولایت فقیه، بحث شرایط ولی فقیه. دو. از منظر قانون اساسی اصل یکصد و نهم قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸ یکی از شرایط رهبری را «صلاحیت علمی... لازم برای افتا و مرجعیت» مقرر داشته بود. منظور از صلاحیت علمی همان فقاہت است. بنابراین اولاً اصل مرجعیت بالفعل هیچ‌گاه در قانون اساسی به عنوان شرط رهبری ذکر نشده است؛ لیکن به دلیل برخی سوء برداشتها و ابهاماتی که این قید به وجود می‌آورد، در بازنگری قانون اساسی، این قید حذف گردید بنابراین هر چند انتخاب مقام معظم رهبری بر اساس قانون اساسی قبل از بازنگری صورت پذیرفت؛ ولی عملی کاملاً قانونی و بر اساس معیارها و ضوابط مشخص شده در قانون اساسی بود؛ زیرا آنچه که اصول قانون اساسی (قبل از بازنگری) بر آن دلالت داشت، صلاحیت و شأن مرجعیت است، نه مرجعیت بالفعل. در اصل پنجم نیز تعبیر «مرجعیت» نیامده بود: «در زمان غیبت ولی عصر (عج) در جمهوری اسلامی ایران، ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و باتقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که اکثریت مردم او را به رهبری شناخته و پذیرفته باشند». در این اصل تعبیر «مرجع» نیامده؛ بلکه تعبیر «فقیه عادل» آمده است. در اصل یکصد و نهم شرایط و صفات رهبر یا اعضای شورای رهبری را ذکر می‌کند که در آن هم تعبیر «صلاحیت علمی برای مرجعیت» را دارد. تنها جایی که شبهه مرجعیت بالفعل را به وجود می‌آورد، اصل یکصد و هفتم قانون اساسی قبلی بود که در آن لفظ «مرجع» آمده بود. در زمان امام راحل (ره) اعضای کمیسیون یکصد و هفت - که یکی از وظایفش تفسیر قانون اساسی در این گونه موارد است این موضوع را مورد بررسی قرار دادند که «منظور از مرجع چیست» و میزان و ملاک کدام اصل است؟ در نتیجه اکثریت اعضا معیار را «صلاحیت مرجعیت» دانستند، نه مرجع بالفعل. از این رو بعد از ارتحال امام راحل، با توجه به این مصوبه و نیز با استناد به نامه حضرت امام (ره) (مبنی بر عدم لزوم مرجعیت) انتخاب رهبری صورت پذیرفت. ر.ک: گفت و گو با آیت‌الله سیدحسن طاهری خرم‌آبادی، مقررات و

عملکرد مجلس خبرگان، فصلنامه حکومت اسلامی، سال سوم، شماره دوم، تابستان ۷۷، صص ۱۳۳ - ۱۳۱. البته برای بر طرف نمودن هر گونه شبهه‌ای بعد از اصلاح و بازنگری قانون اساسی و حذف شرط مرجعیت، اعضای مجلس خبرگان رهبری، دوباره اقدام به رأی گیری برای انتخاب آیت الله خامنه‌ای کردند؛ چنان که حجت الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی - از اعضای مجلس خبرگان رهبری در این زمینه می گوید: «... برای انتخاب آیت الله خامنه‌ای دوباره رأی گیری کردیم، اول بر اساس حکم امام موقتاً آیت الله خامنه‌ای را انتخاب کردیم. بعداً که قانون [که بار دوم اساسی اصلاح شد، و بز اساس قانن اساسی دوباره رأی گیری کردیم بیشتر از بار اول رأی آورد، به صورت دائمی انتخاب شدند " گفت و گو با هاشمی رفسنجانی، روزنامه کیهان (دوشنبه ۲۰/۱۱/۱۳۸۲).

چرا پیشنهاد بازنگری قانون اساسی در انحصار ولایت فقیه است؟

پرسش

چرا پیشنهاد بازنگری قانون اساسی در انحصار ولایت فقیه است؟

پاسخ

قبل از پرداختن به موضوع اصلی سؤال، بایسته است مقدمه‌ای به اختصار مطرح گردد. از آنجا که ضرورت‌های اجتماعی، تحولاتی را در پی دارد و قانون اساسی باید با مصالح کل کشور هماهنگ باشد؛ از این رو راه بازنگری در قانون اساسی، به شیوه‌ای منطقی پیش‌بینی شده است. برای حفظ قانون اساسی و جلوگیری از به خطر افتادن ثبات سیاسی کشور و تحولات و تغییرات بی‌جهت، لازم است بازنگری، توأم با احتیاط و دقت و کمی دشواری صورت بگیرد. بر این اساس قانونگذار در بازنگری قانون اساسی، مراحل متعددی را به صورت خیلی دقیق و حساب شده در نظر گرفته است. ر.ک: صورت مشروح مذاکرات، ص ۵۹۱. اما در مورد موضوع اصلی سؤال و اینکه چرا پیشنهاد بازنگری قانون اساسی در انحصار ولی فقیه است؛ باید گفت که تبیین و توضیح این مسأله، نیازمند بررسی دقیق مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی و دیدگاه‌های مختلف صاحب نظران مسائل حقوقی است. به اختصار می‌توان گفت: یکم. هر چند دستگاه‌ها و قوای مختلف کشور، هر یک اجرای قسمتی از قانون اساسی را بر عهده دارند و خود آنها به هنگام اجرا، علی‌الاصول قادر به کشف نقاط قوت و ضعف آن هستند و نیز به لحاظ مباشرت در اجرای امور، قادر به تشخیص کاستی‌ها و نیازها بوده و در نتیجه مراجع صلاحیت‌داری برای پیشنهاد بازنگری در قانون اساسی می‌باشند؛ اما پیشنهاد رسمی و دارای اعتبار قانونی و عملی از سوی مراکز متعدد، با ثبات سیاسی و تعادل در تقسیم و توزیع قدرت و وظایف و حفظ قانون اساسی از تغییرات بی‌جهت، منافات دارد. از سوی دیگر، در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مقام رهبری بر کل نهادهای سیاسی، اداری و قضایی ولایت و اشراف دارد. (اصول ۵۷، ۱۵۷، ۱۷۵، ۱۷۶ و ۹۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران) لذا از طریق همین اشراف و با وقوف کامل به مراتب کاستی و جمع‌آوری دلایل لازم، مبادرت به امر بازنگری می‌کند (هاشمی، سیدمحمد، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۱، ص ۶۴). و تنها مرجع تشخیص ضرورت بازنگری و پیشنهاد دهنده آن - پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام محسوب می‌گردد. بر این اساس در اصل ۱۷۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، چنین آمده است: «مقام رهبری پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام، طی حکمی خطاب به رئیس جمهور موارد اصلاح یا

تتمیم قانون اساسی را به شورای بازنگری قانون اساسی پیشنهاد می‌نماید». بنابراین قانون‌گذار با تعیین مقام رهبری، به عنوان تنها پیشنهاد دهنده رسمی -ضمن اهمیت دادن به مسأله بازنگری از آفات احتمالی آن برای ثبات نظام و قانون اساسی، جلوگیری کرده است. دوّم: اگر نهاد و مرجع دیگری را برای این مسأله مشخص کنیم، باز هم همین پرسش نسبت به انتخاب آن نهاد به عنوان تنها مرجع پیشنهاد کننده، مطرح است؟! بنابراین منطقی‌ترین راه انتخاب، مرجعی است که بتواند به بهترین وجه اهدافی را که در فلسفه بازنگری قانون اساسی وجود دارد، تأمین کند. در نظام جمهوری اسلامی ایران، مقام رهبری با توجه به جایگاه، وظایف و اختیاراتی که بر عهده دارد، به عنوان مناسب‌ترین مرجع برای این امر در نظر گرفته شده است. سوّم: انتخاب مجمع تشخیص مصلحت -به عنوان مرجع مورد مشورت رهبری در زمینه بازنگری دارای نکات مثبت و مهمی است؛ زیرا مسأله بازنگری، با مصالح نظام در ارتباط است و به علاوه در مجمع تشخیص مصلحت نظام، سران سه قوه و بسیاری از نخبگان سیاسی، نظامی و... و نیز کارشناسان و متخصصان مربوط حضور و همکاری دارند. ر.ک: صورت مشروح مذاکرات...، ص ۵۹۷ به بعد... چهارم: هر چند مسأله تعیین مرجع پیشنهاد دهنده بازنگری، حائز اهمیت است و این مسأله با شیوه‌ای کاملاً منطقی در قانون اساسی پیش‌بینی شده است؛ اما آنچه اهمیت زیاده‌تری دارد، ترکیب شورای بازنگری است که اصل ۱۷۷ قانون اساسی، آن را در نه گروه به شرح ذیل بیان کرده است:

۱. اعضای شورای نگهبان؛ ۲. رؤسای قوای سه گانه؛ ۳. اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام؛ ۴. پنج نفر از اعضای مجلس خبرگان رهبری؛ ۵. ده نفر به انتخاب مقام رهبری؛ ۶. سه نفر از هیأت وزیران؛ ۷. سه نفر از قوه قضائیه؛ ۸. ده نفر از نمایندگان مجلس شورای اسلامی؛ ۹. سه نفر از دانشگاهیان. به طوری که ملاحظه می‌شود، اعضای شورای بازنگری، مسؤولیت و نمایندگی اکثریت نهادهای کلیدی کشور را بر عهده دارند و بدین ترتیب، ترکیب شورا، به لحاظ فنی و تخصصی مناسب به نظر می‌رسد. (حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ص ۶۵).

رهبر از طرف چه کسی انتخاب شده و چه کسانی می‌توانند او را عزل کنند؟

پرسش

رهبر از طرف چه کسی انتخاب شده و چه کسانی می‌توانند او را عزل کنند؟

پاسخ

در نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران، مقام رهبری مهم‌ترین رکن نظام است، این منصب از لحاظ شرعی نیز به جهت نیابت امام معصوم (ع) جایگاه رفیعی دارد. از لحاظ حقوقی نیز می‌توان گفت محور مشروعیت نظام و اعمال قدرت حاکمیت در جامعه مقام رهبری است. مجلس خبرگان به عنوان کارشناسان منتخب ملت، وظیفه انتخاب، نظارت و در صورت لزوم عزل رهبر، از مقام خود به عهده دارند. اصل یکصد و هفتم قانون اساسی، تعیین رهبر را به عنوان مهم‌ترین وظیفه مجلس خبرگان رهبری ذکر کرده است. متن این چنین است: «پس از مرجع عالیقدر تقلید و رهبر کبیر انقلاب جهانی اسلام و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت آیت الله العظمی امام خمینی (ره) که از طرف اکثریت قاطع مردم به رهبری شناخته و پذیرفته شده‌اند تعیین رهبر به عهده خبرگان منتخب مردم است». خبرگان رهبری درباره همه فقهای واجد شرایط - شرایط این فقها در اصول پنجم و صد و نهم قانون اساسی ذکر شده است - مشورت می‌کنند و هر گاه یکی از فقها را در احکام و موضوعات فقهی اعلم دانسته و در مسایل سیاسی و

اجتماعی، یا دارای مقبولیت عامه یا واجد برجستگی خاص تشخیص دهند او را به رهبری انتخاب می‌کنند. وظیفه دیگر مجلس خبرگان، مطابق اصل صد و یازدهم قانون اساسی، نظارت بر شرایط و عملکرد رهبری است. در این اصل چنین آمده است: «هرگاه رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصل پنجم و صد و نهم گردد، یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است از مقام خود بر کنار خواهد شد و تشخیص این امر به عهده خبرگان مذکور در اصل صد و هشتم می‌باشد». بنابر این اصل، نظارت بر عملکرد و عزل رهبری از اختیارات خبرگان رهبری است.

آیا انتخاب رهبر در حکومت اسلامی ایران مستلزم دور نیست؟ زیرا رهبری، اعضای شورای نگهبان و آن‌ها کاندیداهای مجلس خبرگان را تأیید می‌کنند و آن‌گاه خبرگان رهبر را انتخاب می‌کنند و این دور است؟

پرسش

آیا انتخاب رهبر در حکومت اسلامی ایران مستلزم دور نیست؟ زیرا رهبری، اعضای شورای نگهبان و آن‌ها کاندیداهای مجلس خبرگان را تأیید می‌کنند و آن‌گاه خبرگان رهبر را انتخاب می‌کنند و این دور است؟

پاسخ

قبل از پاسخ به سؤال حضرت تعالی - تعریف دور واقسام آن لازم بنظر می‌رسد. تعریف دور: هرگاه موجودی در تحقق خود مبتنی و متوقف بر موجود دیگری باشد و تحقق آن موجود دیگر هم مبتنی و متوقف بر موجود نخست باشد آن را دور می‌گویند. دور دو قسم است: ۱- دور مصرح مثل توقف وجود B بر A و A بر B - دور مضمّر مثل توقف وجود A بر B و B بر C و C بر A { همانطور که در تعریف آمد بحث تحقق وجود یک موجود است و این بحث در علتها و معلولها پیش می‌آید که در وجود احتیاج به همدیگر دارند یعنی علت و معلول نمی‌توانند متوقف بر هم باشند در تحقق خارجیشان و واقعیشان و این قانون دور متعلق به وجود و امور تکوینی و امور واقع و واقعیات است و اما قانون و مقام مثل رهبری و خبرگان و غیر اینها از امور اعتباری و ذهنی محض و تشریحی هستند که بحث دور در آن امور اعتباری اصلاً جاری نیست (علاوه بر فلسفه در باب علت و معلول - در منطق هم بحث دور در دو جا ۱- در بحث تعریف ۲- در بحث لواحق قیاس مطرح می‌شود). در کتاب فقه سیاسی جلد (۱) - حقوق اساسی و مبانی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران - نویسنده عباسعلی عمید زنجانی این اشکال مطرح و پاسخ نویسنده این چنین است که در نحوه انتخاب رهبر در حکومت اسلامی، هیچ گونه دوری وجود ندارد؛ زیرا گرچه تأیید صلاحیت نامزدهای مجلس خبرگان بر عهده شورای نگهبان است، اما منظور از نظارت فقهای شورای نگهبان بر تطبیق شرایط کاندیداهای مجلس خبرگان آن است که در تعیین و احراز شرایط خبرگان، موازین اسلامی کاملاً مراعات شود. به بیان دیگر، باید نظارت بر کاندیداها به گونه‌ای کامل صورت بگیرد تا از هر لحاظ خبره بودن و عدالت و تقوای نامزدها محرز شود. و این به معنای انتخاب و تعیین خبرگان نیست؛ زیرا در هر حال، انتخاب نمایندگان مجلس خبرگان با خود مردم و از طریق انتخاب عمومی است. و از آنجا که مردم حق انتخاب دارند، پس ترکیب اعضای مجلس خبرگان، منوط به انتخاب مردم است و هر کس در نظر مردم اصلح باشد، برگزیده می‌شود و به مجلس خبرگان راه می‌یابد. از سوی دیگر، پس از انتخاب شدن اعضای مجلس خبرگان، قانون اساسی اختیار و آزادی خبرگان را در عزل و یا ابقای رهبری، تأمین نموده است. و این اشکال در کتاب حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران جلد دوم نوشته دکتر سید محمد هاشمی کتاب شایسته سال ۱۳۷۹ نیز مطرح گردیده است، متأسفانه جوابی برای آن در این کتاب مطرح نگردیده ولی از آنجائی که نویسنده

فوق استاد حقوق در رشته تخصصی قضاء حوزه علمیه قم بوده‌اند جواب شفاهی ایشان را نقل می‌نمائیم. در تمام کشورهای جهان که شکل حکومت آن تفکیک قوا بصورت نسبی می‌باشد که تقریباً تمام کشورهای جهان در حال حاضر با نظام جمهوری اینچینی هستند یک نظارت نسبی قوا بر یکدیگر مطرح است این مقدار دور وجود دارد و مورد قبول عرف بین الملل و قانونگذاران و حقوقدانها قرار گرفته است. مثلاً در حقوق فرانسه که یکی از مطرح‌ترین دموکراسی جهان امروز می‌باشد حق انحلال مجلس به ریاست جمهوری و حق بررسی فساد ریاست جمهوری به مجلس واگذار گردیده و با کشور روسیه که حق انحلال دوما به ریاست جمهوری و حق استیضاح و برکناری ریاست جمهوری به دوما واگذار گردیده است. البته در باب ولایت فقیه دو نظر مطرح است یکی اینکه ولی فقیه انتخابی است و توسط مردم انتخاب می‌شود که اشکال شما در صورت انتخابی بودن ولی فقیه مطرح می‌شود اما بنا بر نظر انتصابی بودن که نظر جمعی از علماء می‌باشد کار نمایندگان مجلس خبرگان انتخاب نمی‌باشد فقط معرفی ولی فقیه دارای شرایط حکومت است و شایستگی فرد را تشخیص می‌دهند یعنی اینکه ولی فقیه منصوب از طرف خدا به صورت عام است نه یقیناً و فقط خبرگان معین می‌کند که این شخص خاص، آن شخص است که در ادله شرعی تعیین شده و شرایطش عنوان شده و او آن شرایط را دارد در این صورت منصوب الهی است و انتخاباتی نیست و خبرگان مقام ولایت را به ولی فقیه اعطاء نمی‌کند. این اشکال در کتاب ۶۰ پرسش که توسط آیت الله مصباح یزدی پاسخ آنها داده شده مطرح و بنا بر نظریه انتخابی بودن ولی فقیه پاسخ داده شده است. (کتاب پرسشها و پاسخها - چاپ موسسه امام خمینی (ره)) در آخر به بیاناتی چند از امام خمینی (ره) اشاره می‌نمائیم که در تاریخ ۵۸/۶/۳۰ فرمودند اسلام هر فقیه‌ی را که ولی نمی‌کند آنکه علم دارد و عمل دارد و مشی‌اش مشی اسلام است - سیاستش سیاست اسلام است و آدم معوجی نیست و صحیح است این نظارت داشته باشد به امرها که نگذارد که هر کس هر کاری دلش می‌خواهد بکند و در تاریخ ۵۸/۶/۲۸ فرمودند: ولایت فقیه آنطور که اسلام مقرر فرموده است و ائمه ما نصب فرموده‌اند به کسی صدمه وارد نمی‌کند - دیکتاتوری نمی‌آورد - کاری که خلاف مصالح مملکت است انجام نمی‌دهد. [۱]. ترجمه و شرح کتاب نه‌ایه الحکمه - مترجم علی ربانی گلپایگانی - این پاسخ در پایانامه دوره کارشناسی ارشد رشته حقوق توسط دکتر ارسطو مطرح گردیده است.

چرا در نظام جمهوری اسلامی با وجود جایگاه ریاست جمهوری ولایت فقیه نیز وجود دارد؟

پرسش

چرا در نظام جمهوری اسلامی با وجود جایگاه ریاست جمهوری ولایت فقیه نیز وجود دارد؟

پاسخ

برای پاسخ به این پرسش، نخست باید ولایت فقیه و جایگاه آن در نظام اسلامی تبیین گروه و سپس نسبت آن با مقام ریاست جمهوری توضیح داده شود. جایگاه ولایت فقیه در نظام اسلامی در نظام اسلامی ولایت مطلق و سرپرستی جامعه از آن خداوند است و هیچ کس بدون اذن خداوند حق حکومت و ولایت بر مردم ندارد. {۱} قرآن کریم تنها اجازه حکومت را به پیامبران داده است. {۲} و پس از آنها ولایت به ائمه اطهار (علیهم السلام) واگذار شده {۳} و در زمان غیبت امام معصوم حکومت به اولوالامر و یا همان فقها سپرده شده است. {۴} بنابراین در نظام اسلامی و در زمان غیبت امام معصوم امامت و هدایت و رهبری جامعه بر ولی

فقیه واگذار شده است و می‌توان گفت ولی فقیه قبولی و عهده‌دار اداره حکومت اسلامی است و مشروعیت نظام اسلامی و اعتبار همه مقررات و قوانین به او بر می‌گردد و با تنفیذ او مشروعیت می‌یابد. جایگاه ریاست جمهوری با توجه به آنچه بیان شد وظیفه اداره حکومت اسلامی بر عهده ولی فقیه می‌باشد اما از آن جهت که دامنه اداره حکومت اسلامی بسیار گسترده است و از توان یک فرد خارج می‌باشد و در شکل امروزی حکومت و با توجه به اصل تفکیک قوا اداره ابعاد مختلف حکومت تفکیک شده و به مجریان خاص سپرده شده است بنابراین در نظام جمهوری اسلامی سه قوه مجریه، مقننه و قضاییه برای اداره جامعه پیش بینی شده است که هر کدام عهده دار اداره بخشی از ساز و کار حکومتی می‌باشند و ریاست جمهوری به عنوان ریاست قوه مجریه عهده دار اجرای قوانین و اداره امور جاری جامعه است اما این مسؤولیت از سوی ولی فقیه به او تفویض شده و پس از انتخاب او از سوی مردم با تنفیذ ولی فقیه مقام وی مشروعیت می‌یابد بنابراین می‌توان گفت که اگر چه ریاست جمهوری مسؤول قوه مجریه و اداره امور جاریه جمهوری اسلامی است لیکن این مسؤولیت از سوی ولی فقیه به او اعطا شده و نیز وظیفه نظارت بر حسن انجام وظایف ریاست جمهوری بر عهده ولی فقیه می‌باشد. [۱]. «فَاللَّهُ هُوَ أَوْلَىٰ». سوره شوری، آیه ۹. [۲]. سوره احزاب، آیه ۳۶. [۳]. سوره مائده، آیه ۵۵. [۴]. «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم» سوره نساء آیه ۵۹.

مجلس خبرگان

ملاک و معیار علمی برای نمایندگان مجلس خبرگان چیست و چقدر باید درس خوانده باشند؟

پرسش

ملاک و معیار علمی برای نمایندگان مجلس خبرگان چیست و چقدر باید درس خوانده باشند؟

پاسخ

اصل یکصد و هشتم قانون اساسی شرایط خبرگان رهبری، تعداد و کیفیت انتخاب آن‌ها را مشخص نموده است به متن زیر توجه کنید. "قانون مربوطه به تعداد و شرایط خبرگان، کیفیت انتخاب آن‌ها، و آیین نامه داخلی جلسات آنان برای نخستین دوره باید به وسیله فقهاء اولین شورای نگهبان تهیه و با اکثریت آراء آنان تصویب شود و به تصویب نهایی رهبر انقلاب برسد. از آن پس هر گونه تغییر و تجدید نظر در این قانون و تصویب سایر مقررات مربوط به وظایف خبرگان در صلاحیت خود آنان است."

چرا نمایندگان مجلس خبرگان، فقط فقیهانند و دیگر متخصصان و اندیشه‌گران بدان مجلس راه ندارند؟

پرسش

چرا نمایندگان مجلس خبرگان، فقط فقیهانند و دیگر متخصصان و اندیشه‌گران بدان مجلس راه ندارند؟

پاسخ

توضیح آنکه اخیراً سؤال و شبهه‌ای به صورت جدی مطرح می‌شود که در قانون اساسی برای ولی فقیه شرایطی برشمرده شده که

در سه شرط خلاصه می شود: فقاہت، عدالت و مدبر و مدیر بودن؛ یعنی تشخیص مصالح جامعه و توان اداره آن. باید توجه داشت فقہایی که به عنوان خبرگان و برای انتخاب رهبر در نظر گرفته شده اند، بسته به موقعیت علمی خود، توان تشخیص برخی از شرایط را دارند. آنها فقط می توانند تشخیص دهند چه کسی افقه و دارای بالاترین صلاحیت فقہی است. بنابراین، ضروری است کسان دیگری نیز در شمار خبرگان جای گیرند تا با تخصص و موقعیت علمی خود توان احراز دیگر شرایط مثل عدالت، مدیریت و مدبریت و آشنایی کافی با سیاست را داشته باشند. از این رو ضرورت دارد خبرگان از متخصصان رشته های گوناگون گزینش شوند و هر دسته، بخشی از ویژگیها و شرایط و شوون رهبری را تشخیص دهند. در پاسخ این شبهه باید گفت: گرچه سه شرط برای ولی فقیه ذکر شده، ولی اولاً: این سه شرط در عرض هم اعتبار ندارد، بلکه یکی از آنها مهمتر است. ثانیاً: رهبر باید حد نصاب هر یک از این سه شرط را داشته باشد، اکنون بینیم در میان کسانی که واجد این شرایط هستند، چه کسی، هم از نظر فقاہت و هم تقوا و هم مدیریت جامعه، افضل است و برآیند این سه عامل در کدام بیشتر است؟ اگر حضور متخصصان رشته های گوناگون را در مجلس خبرگان لازم دانستیم، و آنها - با فرض عدم صلاحیت برای تشخیص شایستگی سیاسی ولی فقیه - فقہی را تعیین کردند که از نظر سیاست حد نصاب لازم را ندارد و گفتند چون آقای (الف) فقاہتش بیشتر است، ما او را شایسته تر از دیگران می دانیم؛ گروه سیاستمداران گفتند ما آقای (ب) را انتخاب می کنیم، چون سیاستش بیشتر از دیگران است؛ مقدسین هم گفتند ما آقای (ج) را انتخاب می کنیم، چون تقوایش بیشتر است، چه نتیجه ای به دست می آید؟ یاسه رهبر داریم که یکی فقاہت دارد، دومی تقوا دارد و سومی مدیریت - که بی شک آن سه، کاری از پیش نمی برند - پس این فرض باطل است؛ یا باید یکی از آن سه را ترجیح بدهیم؛ مثلاً فقہی بی سیاست و العیاذبالله بی تقوا را ترجیح دهیم و یابر عکس؛ که در این فرض نیز مصالح اسلام و امت اسلامی رعایت نمی شود. نتیجه می گیریم نمی توان برای خبرگان رهبری سه دسته خبره و متخصص را در نظر گرفت، که هر کدام متناسب با رشته خود، یکی را انتخاب کنند؛ بلکه خبرگان رهبری باید مرتبه ای از سه شرط را دارا باشند؛ یعنی حد نصابی از فقاہت، از آگاهی به مصالح اجتماعی و نیز از تقوا. زیرا آنها باید از میان خود کسی را برای رهبری انتخاب کنند. بندرت اتفاق می افتد خبرگان خارج از جمع خود کسی را انتخاب کنند. پس آن سه شرطی که حد اعلا و مرتبه کاملش در رهبر است، در مرتبه نازلتر در خبرگان نیز باید باشد. اعضای مجلس خبرگان باید فقیه، عادل و آشنای به سیاست و اداره جامعه باشند. بنابراین کسانی که صرفاً سیاستمداران و فقیه نیستند، مثل کسانی هستند که فقط فقیه اند و از سیاست سر در نمی آورند، یا اصلاً تقوا ندارند، که نمی توانند در تعیین رهبر نقشی داشته باشند. خبرگان، واجد مرتبه ای از شرایط رهبری پس خبرگانی که رهبر را تعیین می کنند، باید خودشان مرتبه ای از شرایط رهبری را داشته باشند. البته باید حد نصابی را در نظر گرفت که عملاً قابل اجرا باشد، نه یک فرض ایده آلی که تحقق پیدا نکند. حتی ممکن است در موقعیتی رهبر فقیه تر از دیگران نباشد، اما مجموع برآیند امتیازاتش از فقاہت، عدالت و مدیریت بیش از دیگران باشد. در زمان حضرت امام قدس سره کسانی بودند که مقلد مراجع دیگر بودند و امام را اعلم نمی دانستند، اما در همان حال ایشان را رهبر واجب الاطاعه می دانستند، یعنی لاقلاً شرایط فقاہت را در او احراز کرده بودند و مجموعه شرایط رهبری - فقاہت، عدالت و مدیریت و آگاه بودن به مصالح جامعه - را در امام بیشتر می دیدند. البته اگر رهبر افقه و اتقی باشد و در مدیریت نیز بهترین باشد، بر دیگران ترجیح دارد؛ اما اگر چنین فردی نداشتیم و شخصی در یکی از این شرایط در حد اعلا نبود، ولی مجموع مزایای سه گانه فقہی او از دیگران بیشتر بود، باید رهبر باشد. کسانی هم که او را تعیین می کنند، باید حد نصاب فقاہت، عدالت، مدیریت و آشنایی به مسائل سیاسی و اجتماعی را داشته باشند و در شرایط مذکور حداقل اجتهاد را داشته باشند. اسلامی بودن، عالی ترین عنصر نظام نکته دیگری که در آغاز پاسخ، به آن اشاره رفت و اکنون به تفصیل آن می پردازیم، این است که - از نظر ما - سه شرط مذکور در ارزش، یکسان نیستند. ما معتقدیم آنچه عنصر اصلی نظام را تشکیل می دهد، اسلام است. مدیریت در

همه کشورها هست. چنان نیست که در دیگر کشورها - که نظامشان اسلامی نیست - شخص اول مملکت مدیر نباشد. پس از این جهت امتیازی بر دیگران نداریم. امتیاز و صبغه ویژه کشور و نظام ما اسلامی بودن است؛ یعنی آنچه بیش از همه بر آن تاکید می‌کنیم اسلامی بودن نظام است. آنچه برای رهبر بیش از همه لازم است، فقاقت است؛ از این رومی گوئیم: ولی فقیه، و نمی‌گوئیم: ولی عادل؛ البته رهبر باید عادل نیز باشد. نمی‌گوئیم ولی سیاست، گرچه باید به سیاست آشنا باشد. پس تاکید ما بر کلمه فقیه، از آن روست که عنصر اصلی در نظام ما اسلام است و فقیه؛ یعنی اسلام شناس. البته اشکال می‌کنند که اسلام علوم گوناگونی دارد و شما از فقیه به عنوان (اسلام شناس) نام می‌برید، در حالی که معنای اصطلاحی فقاقت، آشنایی به احکام فرعی است. پس با توجه به اینکه اسلام در برگیرنده اعتقادات و کلام، فلسفه، تفسیر، علم حدیث و رجال هست، لازم است در میان خبرگان عده‌ای فیلسوف، مفسر و متکلم نیز حضور یابند؛ همینطور سایر متخصصان در دیگر شاخه‌های علوم اسلامی. در پاسخ باید گفت: آنچه در اجرای نظام اسلامی موثر است، فقاقت است. اسلام بخشهای گوناگونی دارد؛ بخشی از آن مربوط به مسائل درونی و قلبی است که عبارت است از اعتقادات؛ بخشی از آن مربوط به مسائل خانوادگی است و بخشی مربوط به مسائل و عبادتهای فردی، مثل نجاست و طهارت، یا این که نماز چگونه باید خوانده شود. ضرورت ندارد ولی فقیه در همه آن بخشها اعلم باشد. آنچه شرط است این است که در احکام اجتماعی و سیاسی اسلام، رهبر از همه اعلم باشد، چون آشنایی او به احکام اجتماعی و سیاسی اسلام، به راهبری مردم و اداره جامعه، جهت می‌دهد. البته سایر بخشهای اسلام نیز مهم اند و فقاقت به معنای عام شامل آنها نیز می‌شود، اما آنچه به مناسبت حکم و موضوع در اینجا دخالت دارد، احکام فقهی اسلام، بخصوص مسائل سیاسی و اجتماعی است.

در فقه شیعه، مبنای فقهی کار مجلس خبرگان چیست؟

پرسش

در فقه شیعه، مبنای فقهی کار مجلس خبرگان چیست؟

پاسخ

ابتدا باید ملاحظه کرد که اصولاً مشروعیت رهبری به چیست؟ آیا مشروعیت رهبری از بالا است و نوعی انتصاب است؟ یعنی همان گونه که خدای متعال پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را نصب فرمود و ایشان نیز از سوی خدا ائمه اثنی عشر علیهم السلام را تعیین فرمود و حضرات ائمه علیهم السلام هم در زمانی که می‌توانستند حکامی را برای شهرها منصوب می‌کردند، در زمان غیبت نیز فقها به صورت عام نصب شده‌اند و یا اینکه مشروعیت از پایین است و نوعی انتخاب در کار است؟ نظریه انتخاب رهبر و نقد و بررسی آن نظریه دیگری که از جانب برخی فقهای معاصر مطرح شده نظریه (انتخاب) نام گرفته است. طبق این نظریه - در زمان غیبت - ولی فقیه از سوی مردم انتخاب می‌شود و با همین رای و انتخاب، حکومت وی مشروعیت می‌یابد؛ یعنی مشروعیت ولی فقیه، از سوی مردم است. آنها با انتخاب رهبر، حق تسلطی را که بر خود دارند، به او واگذار می‌کنند. البته نظریه (انتخاب) برداشتهای مختلفی دارد، ولی همه برداشتها بر این اتفاق دارند که مردم ولی فقیه را انتخاب می‌کنند و به نحوی در مشروعیت حکومت او موثرند، به گونه‌ای که اگر مردم نباشند، ولایت فقیه مشروعیت ندارد؛ یعنی نه تنها مقبولیت ندارد، که مشروعیت هم ندارد. این دو نظریه (انتخاب و انتصاب) در مبنای کار خبرگان اثر می‌گذارد. اگر کسی معتقد باشد مردم باید با رای خود به رهبر، اعتبار و مشروعیت ببخشند، در این صورت مردم، خبرگان را برمی‌گزینند و خبرگان هم از سوی

مردم، رهبر را انتخاب می‌کنند؛ یعنی به او مشروعیت می‌بخشند. در این فرض، گویی مردم، امانتی را به خبرگان سپرده‌اند و آنها را به عنوان امین مردم، امانت را به رهبر می‌سپارند. پس نقش خبرگان، وساطت و رساندن مشروعیتی است که از سوی مردم به ولی فقیه داده می‌شود. باید توجه داشت که اولاً: این نظریه سابقه فقهی ندارد یعنی فقهای گذشته هیچکدام چنین نظریه‌ای را مطرح و قبول نکرده‌اند. ثانیاً: بر اساس این نظریه، مشروعیت حکومت از ناحیه مردم به فقیه اعطا می‌شود حال آنکه مردم اصلاً حق حاکمیتی از خودشان ندارند تا به کسی اعطا کنند. در جای خودش مفصل بحث شده که از دیدگاه اعتقادی اسلام مشروعیت حکومت باید از جانب خدایه هر کس اعطا شود. در مورد پیامبران و امامان معصوم این واگذاری به صورت نصب خاص بوده است و در مورد فقیه جامع شرایط بصورت نصب عام است. ثالثاً: اگر بپذیریم که مشروعیت را مردم به حاکم شرعی می‌بخشند جای این سؤال هست که چون همه مردم با حاکم شرعی بیعت نمی‌کنند بلکه اکثریت به او رای می‌دهند، آیا آن اقلیت چه وظیفه‌ای دارند. حکومت حاکم اسلامی بر آن اقلیت چه مشروعیتی دارد؟ بطور خلاصه اشکالاتی که بر نظام دموکراتیک مبتنی بر انتخابات وارد است بر این نظریه هم وارد است. نظریه انتصاب مشهور در میان فقهای شیعه همان نظریه انتصاب است. ما نیز همان نظریه انتصاب را تایید می‌کنیم. بعضی سخنان امام قدس سره هم صراحت در (انتصاب) دارد؛ مثلاً ایشان می‌فرماید: (من به واسطه ولایتی که از طرف شارع مقدس دارم، ایشان را نخست وزیر قرار دادم. ایشان را که من قرار دادم، واجب الاتباع است). (۱) ایشان در کتاب (ولایت فقیه) و در بحثها و کتابهای دیگری نیز به نظریه انتصاب اشاره می‌کنند. طبق نظریه (انتصاب) نقش خبرگان در واقع شهادت دادن و معرفی کردن رهبر است؛ یعنی فرض این است که در هر زمانی (فقیه اصلح) برای اداره جامعه اسلامی از سوی امام زمان علیه السلام منصوب شده است، ولی مردم او را نمی‌شناسند. برای شناسایی ولی فقیه، بناچار - بنا بر ادله شرعی و نیز به اقتضای ذوق عقلایی - باید از خبرگان بهره جست. روش عقلاء، مراجعه به متخصصان (ذوق عقلایی) مبنای زندگی اجتماعی در تمام شوون مردم است، زیرا هیچ کس در تمام شوون زندگی خود صاحب نظر نیست، و بناچار در بخشی از شوون زندگی از دیگران تقلید می‌کند. مثلاً همه به هنگام بیماری باید به پزشک مراجعه کنند و به نظر او اهمیت دهند؛ حتی پزشکها نیز ممکن است در مواردی به پزشکان متخصص دیگری مراجعه کنند. پس اساس زندگی اجتماعی و عقلایی مردم بر این اصل استوار است و اگر این اصل نباشد، نظام اجتماعی مختل می‌شود. در مورد شناسایی رهبر نیز از طرف شارع مقدس، فقیه اصلح تعیین شده است، اما از آن رو که مردم از فقاقت چیزی نمی‌دانند و شرایط ولی فقیه را نمی‌توانند احراز کنند، با ذوق عقلایی خود به خبره رجوع می‌کنند. در زمان تسلط رژیم طاغوت، گرچه مساله رهبری اسلامی مطرح نبود، ولی مردم برای تشخیص مرجع تقلید همین کار را می‌کردند؛ یعنی وقتی مرجع تقلید از دنیا می‌رفت و کسی به تکلیف می‌رسید و می‌خواست به احکام دینی عمل کند، درصدد بود که از کسی بپرسد مرجع تقلید اعلم کیست. طبیعی است که او به عالم محل خود مراجعه می‌کرد و اگر در روستا عالم سرشناسی نبود، به شهر یا مرکز استان مراجعه می‌نمود و آن قدر جستجو می‌کرد تا مطمئن شود اصلح را یافته است و نیازی نبود به مردم یاد بدهند از خبره‌ها بپرسید، تا اصلح را بیابید؛ بلکه آنها با ذوق عقلایی خود این کار را انجام می‌دادند. حکم ولی فقیه تنها راه حل اکنون نیز حکم ولی فقیه تنها راه حل مشکلات نظام است، با این تفاوت که در آن زمان اگر مردم به مرجع واحدی نمی‌رسیدند، در امور شرعی آنها مشکلی پیش نمی‌آمد. فرض کنید دو نفر همسفرند، یکی وظیفه اش را نماز قصر بداند و دیگری نماز تمام؛ این دو اگر برادر هم باشند، مشکلی پیش نمی‌آید. حتی در نجاست و طهارت یا سایر چیزها هم اگر اختلافی باشد، مشکلی پیش نمی‌آید. اما در مسائل اجتماعی، تعدد فتوا مشکل به وجود می‌آورد و نیاز به یک رای رسمی معتبری است که مورد قبول جامعه باشد، تا به آن عمل بشود. مثال ساده آن ازدواج است. اگر در شرایط خاصی فقهی فتوا بدهد که این ازدواج صحیح بوده، اما فقیه دیگری بر خلاف آن فتوا بدهد، در این صورت زن نمی‌تواند بگوید من طبق فتوای مجتهد خودم عمل می‌کنم و تو هم طبق فتوای مجتهد خودت عمل کن. در اینجا

باید کسی باشد که هر دو نفر او را قبول داشته باشند و به فتوای او عمل کنند. مسائل سیاسی نیز همین طور است. اکثر مردم باید کسی را قبول داشته باشند که در مسائل کلی جامعه نظر بدهد. اگر مردم - در این حال - پراکنده شوند و هر کس به فتوای مرجع تقلید خود عمل بکند، نظام اجتماع مختل می شود. بنابراین ضروری است آن قدر تلاش کنیم تا به شخص واحدی برسیم، تا مصالح جامعه اسلامی تامین شود و گرنه پراکندگی ایجاد می شود. وظیفه اصلی حاکم اسلامی و ولی فقیه حفظ وحدت جامعه اسلامی و تامین مصالح امت اسلامی است. جایگاه عملی مجلس خبرگان بنابراین، ضرورت مراجعه به خبرگان به شکل نظام مند دانسته شد. نظام آن در کشور ما به این صورت است که شورای نگهبان صلاحیت داوطلبان واجد شرایط را تایید می کند و مردم آنان را انتخاب می کنند. کسانی که از آراء بیشتری برخوردار بودند به عضویت مجلس خبرگان پذیرفته می شوند و آنان با بررسیهای مسئولانه کسی را که باحراز شرایط لازم برای رهبری جامعه اسلامی از دیگران شایسته تر است شناسایی و به مردم معرفی می کنند. در جایی که اکثریت قاطع خبرگان به اصلح بودن فردی شهادت بدهند، بالاترین ظن اطمینان بخش برای افراد بدست می آید و شبهه ای باقی نمی ماند. عقلا چنین ظنی را معتبر می دانند و به آن احترام می گذارند. از آن رو که مثال قبلی بهترین نمونه ای است که انسان می تواند تاثیر شهادت خبرگان را بفهمد، بار دیگر از آن بهره می گیریم. فرض کنید کسی به مرض سختی مبتلا شده و دنبال پزشکی می گردد که از همه حاذقتر باشد؛ اگر در میان همه پزشکانی که خودصاحب نظرند، هشتاد یا نود درصد بگویند که فلان پزشک از همه ما عالم تر و حاذق تر است، دیگر برای آن مریض شکی باقی نمی ماند که باید به او رجوع کند. در مورد رهبری هم این گونه است؛ اگر خبرگان مجتهد شناس شهادت بدهند این فرد از همه اصلح و اعلم است، شهادت آنها یقین آور می شود. همان کاری که پس از رحلت حضرت امام قدس سره درباره مقام معظم رهبری پیش آمد. خلاصه آنکه، مبنای فقهی تعیین رهبر همان سیره عقلا است که معمولاً مردم برای رجوع به متخصص اصلح و اعلم، از خبرگان و کارشناسان سؤال می کنند. و برای این سیره مویدات فراوانی از ادله شرعی و سیره متشرعین وجود دارد.

آیا انتخاب خبرگان برای تعیین رهبر، نوعی (قرارداد اجتماعی) است؟

پرسش

آیا انتخاب خبرگان برای تعیین رهبر، نوعی (قرارداد اجتماعی) است؟

پاسخ

تعبیر عقد اجتماعی یا قرارداد اجتماعی تعبیری است که در جهان غرب شیوع دارد و مبانی خاص خود را دارد و آثاری بر آن مترتب می شود. اگر دو نفر بخواهند معامله ای بکنند توافق آنان بر کارشناس، اعلام این است که ما این کارشناس ها را قبول داریم، حال اگر کسی نام این توافق را (قرارداد) یا (عقد) بگذارد، اشکالی ندارد اما به این معنا نیست که مردم با این توافق خود به نظر خبرگان، مشروعیت و اعتبار می بخشند بلکه بدین معناست که نظر کارشناس را می پذیرند.

چه ضرورتی دارد اعضای خبرگان فقیه باشند؟

پرسش

چه ضرورتی دارد اعضای خبرگان فقیه باشند؟

پاسخ

از آن رو که نظام ما، جمهوری اسلامی است و بر اساس ارزشهای اسلامی آن راپذیرفته ایم، گرچه شکل حکومت جمهوری است، اما محتوای آن باید اسلامی باشد، برای رسیدن به این هدف در راس این نظام باید کسی باشد که بیش از دیگران به مبانی اسلام و نحوه اجرای آن آشنا باشد، و این همان مساله ولایت فقیه است که ضامن اسلامی بودن نظام است. بهترین راه شناسایی متخصص حال با توجه به اینکه کار اصلی مجلس خبرگان تشخیص فرد مناسب برای تصدی مقام ولایت است، به نظر می رسد عاقلانه ترین و منصفانه ترین راه این است که اعضای خبرگان کسانی باشند که خود در فقاقت دستی دارند؛ مثلا اگر از من و شما پرسند بهترین قاضی ایران کیست، قطعا برای دریافت بهترین پاسخ باید سراغ قضات برویم، یعنی جواب این سؤال از عهده هر کسی بر نمی آید، فقط کسانی می توانند بهترین قاضی رامعرفی کنند که خود تبحری در این موضوع داشته باشند. همچنین اگر به ما بگویند: بهترین استاد دانشگاه در فلان رشته کیست، باید جواب را از استادان دانشگاه گرفت. کسانی توان تشخیص اصلح (شایسته ترین) برای تصدی مقام ولایت فقیه رادارند که خود بهره ای از شرایط آن مقام و منصب داشته باشند و از آن ویژگیها - هرچند در مرتبه پایین تر - بهره مند باشند. از آن رو که مهمترین ویژگی ولی فقیه فقاقت است - زیرا آنچه در قانون آمده ولایت (فقیه) است - بنابراین، اعضای خبرگان باید فقهای باشند که صلاحیت این کار رادارند. اگر منصفانه قضاوت کنیم می فهمیم این بهترین و معقولترین راه برای تشخیص ولی فقیه است. نمونه روشنی از کار درست خبرگان که برگرفته از آشنایی با فقاقت و شناخت فرد مناسب برای رهبری است، تعیین مقام معظم رهبری پس از رحلت حضرت امام بود؛ اگر عموم مردم می خواستند در آن اوضاع شخصی مناسب برای رهبری را شناسایی کنند، نمی توانستند، اما خبرگان در طی چند ساعت به نتیجه قطعی رسیدند. افزون بر آن که، اعضای خبرگان دارای مقام فقاقتند، دارای مرتبه عالی تقوی نیز هستند و با شناخت قبلی از افراد تصمیم می گیرند؛ از این رو احتمال اینکه تحت تاثیر تبلیغات و جوسازی ها قرار بگیرند، بسیار ناچیز است.

چرا نمایندگان مجلس خبرگان، فقط فقیهانند و دیگر متخصصان و اندیشه گران بدان مجلس راه ندارند؟

پرسش

چرا نمایندگان مجلس خبرگان، فقط فقیهانند و دیگر متخصصان و اندیشه گران بدان مجلس راه ندارند؟

پاسخ

توضیح آنکه اخیرا سؤال و شبهه ای به صورت جدی مطرح می شود که در قانون اساسی برای ولی فقیه شرایطی برشمرده شده که در سه شرط خلاصه می شود: فقاقت، عدالت ومدبر و مدیر بودن؛ یعنی تشخیص مصالح جامعه و توان اداره آن. باید توجه داشت فقهای که به عنوان خبرگان و برای انتخاب رهبر در نظر گرفته شده اند، بسته به موقعیت علمی خود، توان تشخیص برخی از شرایط را دارند. آنها فقط می توانند تشخیص دهند چه کسی افقه و دارای بالاترین صلاحیت فقهی است. بنابراین، ضروری است کسان دیگری نیز در شمار خبرگان جای گیرند تا با تخصص وموقعیت علمی خود توان احراز دیگر شرایط مثل عدالت، مدیریت ومدبریت و آشنایی کافی با سیاست را داشته باشند. از این رو ضرورت دارد خبرگان از متخصصان رشته های گوناگون گزینش شوند و هر دسته، بخشی از ویژگیها و شرایط وشوون رهبری را تشخیص دهند. در پاسخ این شبهه باید گفت: گرچه سه

شرط برای ولی فقیه ذکر شده، ولی اولاً: این سه شرط در عرض هم اعتبار ندارد، بلکه یکی از آنها مهمتر است. ثانیاً: رهبر باید حد نصاب هر یک از این سه شرط را داشته باشد، اکنون ببینیم در میان کسانی که واجد این شرایط هستند، چه کسی، هم از نظر فقاہت و هم تقوا و هم مدیریت جامعه، افضل است و برآیند این سه عامل در کدام بیشتر است؟ اگر حضور متخصصان رشته های گوناگون را در مجلس خبرگان لازم دانستیم، و آنها - با فرض عدم صلاحیت برای تشخیص شایستگی سیاسی ولی فقیه - فقیهی را تعیین کردند که از نظر سیاست حد نصاب لازم را ندارد و گفتند چون آقای (الف) فقاہتش بیشتر است، ما او را شایسته تر از دیگران می دانیم؛ گروه سیاستمداران گفتند ما آقای (ب) را انتخاب می کنیم، چون سیاستش بیشتر از دیگران است؛ مقدسین هم گفتند ما آقای (ج) را انتخاب می کنیم، چون تقوایش بیشتر است، چه نتیجه ای به دست می آید؟ یاسه رهبر داریم که یکی فقاہت دارد، دومی تقوا دارد و سومی مدیریت - که بی شک آن سه، کاری از پیش نمی برند - پس این فرض باطل است؛ یا باید یکی از آن سه را ترجیح بدهیم؛ مثلاً فقیهی بی سیاست و العیاذبالله بی تقوا را ترجیح دهیم و یابر عکس؛ که در این فرض نیز مصالح اسلام و امت اسلامی رعایت نمی شود. نتیجه می گیریم نمی توان برای خبرگان رهبری سه دسته خبره و متخصص را در نظر گرفت، که هر کدام متناسب با رشته خود، یکی را انتخاب کنند؛ بلکه خبرگان رهبری باید مرتبه ای از سه شرط را دارا باشند؛ یعنی حد نصابی از فقاہت، از آگاهی به مصالح اجتماعی و نیز از تقوا. زیرا آنها باید از میان خود کسی را برای رهبری انتخاب کنند. بندرت اتفاق می افتد خبرگان خارج از جمع خود کسی را انتخاب کنند. پس آن سه شرطی که حد اعلا و مرتبه کاملش در رهبر است، در مرتبه نازلتر در خبرگان نیز باید باشد. اعضای مجلس خبرگان باید فقیه، عادل و آشنای به سیاست و اداره جامعه باشند. بنابراین کسانی که صرفاً سیاستمداران و فقیه نیستند، مثل کسانی هستند که فقط فقیه اند و از سیاست سر در نمی آورند، یا اصلاً تقوا ندارند، که نمی توانند در تعیین رهبر نقشی داشته باشند. خبرگان، واجد مرتبه ای از شرایط رهبری پس خبرگانی که رهبر را تعیین می کنند، باید خودشان مرتبه ای از شرایط رهبری را داشته باشند. البته باید حد نصابی را در نظر گرفت که عملاً قابل اجرا باشد، نه یک فرض ایده آلی که تحقق پیدا نکند. حتی ممکن است در موقعیتی رهبر فقیه تر از دیگران نباشد، اما مجموع برآیند امتیازاتش از فقاہت، عدالت و مدیریت بیش از دیگران باشد. در زمان حضرت امام قدس سره کسانی بودند که مقلد مراجع دیگر بودند و امام را اعلم نمی دانستند، اما در همان حال ایشان را رهبر واجب اطاعه می دانستند، یعنی لاقلاً شرایط فقاہت را در او احراز کرده بودند و مجموعه شرایط رهبری - فقاہت، عدالت و مدیریت و آگاه بودن به مصالح جامعه - را در امام بیشتر می دیدند. البته اگر رهبر افقه و اتقی باشد و در مدیریت نیز بهترین باشد، بر دیگران ترجیح دارد؛ اما اگر چنین فردی نداشتیم و شخصی در یکی از این شرایط در حد اعلا نبود، ولی مجموع مزایای سه گانه فقهی او از دیگران بیشتر بود، باید رهبر باشد. کسانی هم که او را تعیین می کنند، باید حد نصاب فقاہت، عدالت، مدیریت و آشنایی به مسائل سیاسی و اجتماعی را داشته باشند و در شرایط مذکور حداقل اجتهاد را داشته باشند. اسلامی بودن، عالی ترین عنصر نظام نکته دیگری که در آغاز پاسخ، به آن اشاره رفت و اکنون به تفصیل آن می پردازیم، این است که - از نظر ما - سه شرط مذکور در ارزش، یکسان نیستند. ما معتقدیم آنچه عنصر اصلی نظام را تشکیل می دهد، اسلام است. مدیریت در همه کشورها هست. چنان نیست که در دیگر کشورها - که نظامشان اسلامی نیست - شخص اول مملکت مدیر نباشد. پس از این جهت امتیازی بر دیگران نداریم. امتیاز و صبغه ویژه کشور و نظام ما اسلامی بودن است؛ یعنی آنچه بیش از همه بر آن تاکید می کنیم اسلامی بودن نظام است. آنچه برای رهبر بیش از همه لازم است، فقاہت است؛ از این رومی گوئیم: ولی فقیه، و نمی گوئیم: ولی عادل؛ البته رهبر باید عادل نیز باشد. نمی گوئیم ولی سیاست، گرچه باید به سیاست آشنا باشد. پس تاکید ما بر کلمه فقیه، از آن روست که عنصر اصلی در نظام ما اسلام است و فقیه؛ یعنی اسلام شناس. البته اشکال می کنند که اسلام علوم گوناگونی دارد و شما از فقیه به عنوان (اسلام شناس) نام می برید، در حالی که معنای اصطلاحی فقاہت، آشنایی به احکام

فرعی است. پس با توجه به اینکه اسلام در برگیرنده اعتقادات و کلام، فلسفه، تفسیر، علم حدیث و رجال هست، لازم است در میان خبرگان عده‌ای فیلسوف، مفسر و متکلم نیز حضور یابند؛ همینطور سایر متخصصان در دیگر شاخه‌های علوم اسلامی. در پاسخ باید گفت: آنچه در اجرای نظام اسلامی موثر است، فقه است. اسلام بخشهای گوناگونی دارد؛ بخشی از آن مربوط به مسائل درونی و قلبی است که عبارت است از اعتقادات؛ بخشی از آن مربوط به مسائل خانوادگی است و بخشی مربوط به مسائل و عبادتهای فردی، مثل نجاست و طهارت، یا این که نماز چگونه باید خوانده شود. ضرورت ندارد ولی فقیه در همه آن بخشها اعلم باشد. آنچه شرط است این است که در احکام اجتماعی و سیاسی اسلام، رهبر از همه اعلم باشد، چون آشنایی او به احکام اجتماعی و سیاسی اسلام، به راهبری مردم و اداره جامعه، جهت می‌دهد. البته سایر بخشهای اسلام نیز مهم اند و فقهت به معنای عام شامل آنها نیز می‌شود، اما آنچه به مناسبت حکم و موضوع در اینجا دخالت دارد، احکام فقهی اسلام، بخصوص مسائل سیاسی و اجتماعی است.

شرایط اعضای خبرگان چیست؟

پرسش

شرایط اعضای خبرگان چیست؟

پاسخ

خبرگانی که رهبر را تعیین می‌کنند باید خودشان مرتبه‌ای از شرایط رهبری را داشته باشند. البته باید حدّ نصابی را در نظر گرفت که عملاً قابل اجرا باشد. یعنی آن سه شرط اصلی که معیار انتخاب رهبری است یعنی «فقهت»، «عدالت» و «مدیریت» خود اعضای خبرگان مرتبه از این شروط را دارا باشند. گرچه ممکن است در موقعیتی رهبر از دیگران فقیه تر نباشد ولی با مجموع برآیند امتیازش از فقهت و عدالت و مدیریت شایسته تر از دیگران باشد. پس اعضای خبرگان باید حدّ نصاب فقهت، عدالت و مدیریت و آشنایی با مسائل سیاسی و اجتماعی را داشته باشند و در شرایط مذکور حداقل اجتهاد را داشته باشند (۱). (بخش پاسخ به سؤالات) _____ ۱ - نقل با اختصار از کتاب پرسش‌ها و پاسخ‌ها، آیت الله مصباح یزدی. -۲-

آیا در قانون اساسی اصلی مبنی بر نظارت مجلس خبرگان بر تمام کارهای رهبری وجود دارد؟ اگر جواب مثبت است به چه علت و چرا و تا چه حد؟ آیا این با ولایت مطلقه فقیه سازگار است؟

پرسش

آیا در قانون اساسی اصلی مبنی بر نظارت مجلس خبرگان بر تمام کارهای رهبری وجود دارد؟ اگر جواب مثبت است به چه علت و چرا و تا چه حد؟ آیا این با ولایت مطلقه فقیه سازگار است؟

پاسخ

بر اساس اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مجلس خبرگان رهبری وظیفه‌ی تشخیص و شناسایی شرایط و

صفاتی را که در قانون اساسی برای ولی فقیه بر شمرده است (فقاہت، عدالت و مدیر و مدبر بودن) را بر عهده دارد و همچنین بعد از معرفی فقیه واجد شرایط به عنوان ولی فقیه، در طول دوران رهبری نیز وظیفه‌ی نظارت بر اعمال و رفتار رهبری و بقاء آن شرایط را بر عهده دارد و به منظور آن، خبرگان از میان اعضای خود هیئت تحقیق را مرکب از هفت نفر برای مدت دو سال با رأی مخفی انتخاب می‌نمایند تا به وظایف مذکور در این قانون عمل نمایند. هیئت موظف است هر گونه اطلاع لازم را در رابطه با اصل یکصد و یازدهم در محدوده‌ی قوانین و موازین شرعی تحصیل نماید، همچنین نسبت به صحت و سقم گزارشهای واصله در این رابطه تحقیق و بررسی کند و در صورتی که لازم بداند با مقام رهبری ملاقات نماید. پس از ارائه گزارش هیئت تحقیق به مجلس خبرگان، مقام رهبری در خصوص گزارش ارائه شده حق دفاع از خود را خواهد داشت. نصاب لازم در تشخیص موضوع و عمل به اصل یکصد و یازدهم، آرای دو سوم نمایندگان منتخب می‌باشد. هرگاه رهبر به تشخیص خبرگان از انجام وظیفه رهبری ناتوان شود از مقام خود برکنار می‌شود. اما در پاسخ به چرایی این موضوع باید گفت که این مسأله دارای دلایل عقلی و شرعی متعدد است. به عنوان نمونه عقل حکم می‌کند که به دلیل حساسیت مسائل رهبری جامعه از یک سو و همچنین معصوم نبودن رهبری، لازم است مکانیزم‌های دقیق برای کنترل و نظارت بر رهبری در نظر گرفته شود تا احتمال کوچکترین خطاها نیز به حداقل برسد. از سوی دیگر در مبانی دینی نیز توصیه‌های متعددی در مورد نظارت بر عملکرد رهبران و مسؤولین، امر به معروف و نهی از منکر، نصیحت حاکمان و ... وجود دارد. و از سوی دیگر این مسأله کاملاً با ولایت مطلقه فقیه سازگاری دارد زیرا ولایت مطلقه فقیه در چارچوب احکام و حدود شرعی و مصالح جامعه اسلامی است و ولی فقیه در این چارچوب حق اعمال ولایت دارد. بر این اساس لازم است نهادی بر رهبری نظارت داشته باشد تا هیچ گونه انحرافی از این چارچوب‌ها پیش نیاید.

چرا جلسات مجلس خبرگان حداقل مانند شورای اسلامی مستقیماً برای مردم پخش نمی‌شود؟ یا حداقل اینکه متن جلسه از طریق روزنامه، صدا و سیما و... به اطلاع عموم نمی‌رسد؟ (تذکر: در جامعه مسلمین، آحاد مردم باید از اعمال و احوال مسؤولین نظام مطلع باشند و هم اینکه سیره‌ای

پرسش

چرا جلسات مجلس خبرگان حداقل مانند شورای اسلامی مستقیماً برای مردم پخش نمی‌شود؟ یا حداقل اینکه متن جلسه از طریق روزنامه، صدا و سیما و... به اطلاع عموم نمی‌رسد؟ (تذکر: در جامعه مسلمین، آحاد مردم باید از اعمال و احوال مسؤولین نظام مطلع باشند و هم اینکه سیره‌ای ائمه اطهار(خود حاکی از این است؛ تا جایی که حضرت رسول(خود در جمع برای قصاص آماده می‌شوند. حضرت امیر(در مسجد رو در رو مورد انتقاد قرار می‌گیرند).

پاسخ

جلسات مجلس شورای اسلامی همیشه بصورت مستقیم پخش نمی‌شود بلکه در مواقعی که مجلس جلسات عادی دارد پخش می‌شود و در سایر موارد در حد یک گزارش در مورد جلسات اخبار منتشر می‌شود. یکی از مسائلی که اسلام به آن توصیه کرده است کتمان سر است و اینگونه نیست که در شرایط سیاسی و پیچیده امروز بتوان تمام مسائل کشور را بصورت علنی مطرح کرد و نقاط ضعف و قوت خود را در معرض دید جهانیان قرار داده تا آنها سوء استفاده کنند. لذا مجلس خبرگان با توجه به وظایفی که دارد در این جلسات که بصورت سالیانه برگزار می‌شود نتایج کمیسیونها را که در طول سال در راستای مأموریتهای مجلس خبرگان فعال بوده اند مورد بررسی قرار داده و در نهایت با صدور بیانیه‌ای بخشی از اطلاعات را که لازم است منتشر می‌کند و این مختص

مجلس خبرگان نیست. جلسات قوه قضائیه، جلسات دولت، جلسات شورای نگهبان و سایر وزارتخانه ها نیز هیچ گاه بصورت مستقیم پخش نمی‌شود بلکه در حد یک گزارش و خبر به اطلاع عموم می‌رسد.

وظایف و اختیارات مجلس خبرگان رهبری چیست؟

پرسش

وظایف و اختیارات مجلس خبرگان رهبری چیست؟

پاسخ

به موجب اصل یکصد و هفتم قانون اساسی، تعیین رهبر به عهده خبرگان است و به موجب اصل یکصد و یازدهم هرگاه رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود، یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصول پنجم و یکصد و نهم گردد، یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است، از مقام خود برکنار خواهد شد. تشخیص این امر به عهده خبرگان است. در مورد بررسی عملکرد رهبری، مجلس خبرگان فعالیت‌هایی انجام داده است؛ لیکن جزئیات آن را باید از دبیرخانه آن مجلس سؤال کنید. }]

آیا غیر از مجتهدان مجلس خبرگان، دیگر اصناف می‌توانند بر عملکرد رهبری نظارت نمایند؟

پرسش

آیا غیر از مجتهدان مجلس خبرگان، دیگر اصناف می‌توانند بر عملکرد رهبری نظارت نمایند؟

پاسخ

بر اساس قانون اساسی شرایطی که برای رهبر معین گردیده عبارتند از: فقاقت، عدالت و مدیر و مدبر بودن. و امانسبت به سایر تخصص‌ها نظیر مسائل نظامی و اقتصادی و غیر آنها باید گفت در هیچ کجای دنیا عاداتاً نه چنین چیزی معمول و متداول و نه اساساً ممکن است که یک نفر، هم متخصص امور نظامی باشد، هم کارشناس و متخصص کارکشته در مسائل سیاسی و دیپلماسی داخلی و خارجی و... و در همه امور صاحب نظر و خیره باشد، بلکه در رهبران سیاسی کشورها عمدتاً مسأله مدیریت و کلان اجتماعی و آشنایی به مسائل سیاست داخلی و خارجی است که مهم قلمداد می‌شود و برای تصمیم‌گیری در سایر مسائل نظیر مسائل نظامی، اقتصادی، مسائل مربوط به توسعه و غیر آنها از گروه‌های مشاوران امین و خیره و متخصص استفاده می‌شود. در نظام ما هم که یک نظام اسلامی است علاوه بر ویژگی‌های رهبران سیاسی معمول دنیا، باید یک ویژگی دیگری نیز داشته باشد و آن ویژگی فقاقت و اسلام‌شناسی است. اما نسبت به غیر از این موارد لازم نیست رهبر شخصاً صاحب نظر بوده و آگاهی عمیق و تخصصی داشته باشد، بلکه می‌تواند با بهره‌گیری از گروه مشاوران امین، متخصص و قوی در زمینه‌های مختلف از عهده وظایف و اختیارات گوناگونی که برای وی در نظر گرفته شده است مانند فرماندهی کل قوا، تعیین خط و مشی‌ها و سیاست‌های کلی نظام اعم از اقتصادی، نظامی، سیاسی و... برآمده و تصمیم‌گیری نماید. اما در مورد نظارت و این که آیا باید به غیر از فقهاء و حقوق‌دانان متخصصان مختلف نیز در مجلس خبرگان حضور داشته و بر عملکرد ایشان نظارت نمایند؟ باید گفت: اولاً آنچه که عنصر اصلی

نظام را تشکیل می‌دهد اسلام است که در دو شرط فقاہت و عدالت در ولی فقیه تبلور یافته است و باعث امتیاز نظام ما بر سایر نظام‌ها می‌شود و احراز این ویژگی در رهبر از عهده کسانی بر می‌آید که خودشان متخصص در این رشته یعنی فقاہت و اجتهاد باشند. ثانیاً آشنایی نسبت به سیاست و مسائل اجتماعی روز هم در خبرگان و هم در شخص رهبر اهمیت دارد و بر این اساس یکی از شرایط اعضای خبرگان آگاهی و آشنایی نسبت به مسائل اجتماعی و سیاسی می‌باشد. ثالثاً از آنجا که بر طبق قانون اساسی فرماندهی کل قوا، تعیین خط و مشی‌ها و سیاست‌های کلی نظام اعم از اقتصادی، نظامی، سیاسی و غیر آنها به وسیله رهبر انجام می‌گیرد، خبرگان برای نظارت بر عملکرد صحیح رهبر و وظایف او، در کمیسیون‌های مجلس خبرگان خصوصاً کمیسیون تحقیق که مراقب بقاء اوصاف و شرایط رهبری است و در مشورت‌ها، از متخصصان و صاحب‌نظران سیاسی و اقتصادی، نظامی و... دعوت نموده و از نظرات کارشناسی آنها مطلع می‌شوند. رابعاً: یکی از وظایف همه مسلمانان امر به معروف و نهی از منکر و نصیحت حاکمان و انتقاد صحیح، سالم و سازنده از آنان می‌باشد (نظارت عمومی) و مردم و سایر متخصصان می‌توانند نظرات خود را از طریق رسانه‌ها، احزاب و... به حکومت و دستگاه‌های مسئول منتقل نمایند. بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که منطقی و وجود تخصص‌های مختلف نظامی، اقتصادی و غیر آنها در مجلس خبرگان رهبری و اعضای آن ضرورتی ندارد و انتخاب افرادی که حد نصاب لازم و کافی را در اجتهاد و تقوا و آگاهی نسبت به مسائل سیاسی و اجتماعی روز جامعه و بین‌الملل داشته باشند، برای تعیین و تشخیص رهبر و ولی فقیه توسط مجلس خبرگان کافی است. افزون بر آن مسؤلیت‌هایی چون فرماندهی کل قوانین‌مند آگاهی‌های نظامی نیست، زیرا فرماندهی کل در واقع سیاست‌های کلان مانند جنگ و صلح را اعلام می‌کند نه فرماندهی یگان‌های نظامی در میدانرا. برای آگاهی بیشتر ر.ک: ۱- ولایت فقیه، ص ۴۵۶ جوادی آملی ۲- نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه، ص ۱۵۰ محمد مهدی نادری قمی

آیا مجلس خبرگان رهبری می‌تواند ولی فقیه را عزل نماید؟

پرسش

آیا مجلس خبرگان رهبری می‌تواند ولی فقیه را عزل نماید؟

پاسخ

این مسئله در اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی پیش بینی شده است بر اساس قانون، یکی از وظایف و اختیارات مجلس خبرگان رهبری نظارت بر کار رهبر و عزل و برکناری وی هنگامی که تشخیص دهند برخی یا همه شرایط لازم را برای رهبری از دست داده است مثلاً "خدای ناکرده مرتکب گناه کبیره گشته و از مسیر عدالت و تقوا منحرف شده یا بر اثر بیماری یا عامل دیگری در شعور و قوای فکری او خللی واقع شده یا قدرت اجتهادی را از دست داده است یا قادر به درک و تحلیل مسائل سیاسی و اجتماعی نیست و فاقد مدیریت و کارایی لازم برای رهبری است در این صورت دیگر آن رهبر فاقد ولایت و اختیارات شمرده شده برای فقیه می‌باشد و خبرگان بعد از کشف فقدان شرایط او را رسماً "برکنار کرده و به اطلاع مردم می‌رسانند، (همان، ص ۱۵۶ و ص ۱۵۷).

اگر نماینده مجلس خبرگان رهبری شرایط نمایندگی را از دست داد آیا هم چنان عضو مجلس است؟

پرسش

اگر نماینده مجلس خبرگان رهبری شرایط نمایندگی را از دست داد آیا هم چنان عضو مجلس است؟

پاسخ

بر اساس آیین نامه داخلی مجلس خبرگان رهبری، در مورد فقدان شرایط لازم نمایندگی مجلس خبرگان از سوی نمایندگان این مجلس، با پیشنهاد ۲۰ نفر از نمایندگان مجلس خبرگان، قابل طرح در «کمیسیون تحقیق» بوده و پس از بررسی این پیشنهاد به صحن علنی مجلس می رود که در صورت حضور آن نماینده، ابتدا نظرات و دلایل آن شنیده و سپس به رأی گیری گذاشته می شود که در صورت تشخیص و رأی اکثریت بر فقدان صلاحیت، از سمت نمایندگی برکنار می شود. در هر صورت تصمیم گیری در این زمینه با رأی گیری سایر نمایندگان مجلس خبرگان خواهد بود (تماس تلفنی با دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری ۲۶/۷/۸۳).

ساز و کار نظارت بر رهبری از سوی مجلس خبرگان چگونه است؟

پرسش

ساز و کار نظارت بر رهبری از سوی مجلس خبرگان چگونه است؟

پاسخ

بر اساس اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مجلس خبرگان رهبری وظیفه تشخیص و شناسایی شرایط و صفاتی را که در قانون اساسی برای ولی فقیه بر شمرده است (فقاہت، عدالت و مدیر و مدبر بودن) بر عهده دارد. همچنین بعد از معرفی فقیه واجد شرایط به عنوان ولی فقیه، در طول دوران رهبری وظیفه نظارت بر اعمال و رفتار رهبری و بقای آن شرایط را عهده دار است. خبرگان بدین منظور از میان اعضای خود هیئت تحقیق را مرکب از هفت نفر، برای مدت دو سال با رأی مخفی انتخاب می کنند تا به وظایف مذکور در این قانون عمل نمایند بر اساس ماده یکم، آیین نامه مجلس خبرگان رهبری. هیئت موظف است هر گونه اطلاع لازم را در رابطه با اصل یکصد و یازدهم در محدوده قوانین و موازین شرعی تحصیل کند. همچنین نسبت به صحت و سقم گزارش های واصله، در این رابطه تحقیق و بررسی کند و در صورتی که لازم بداند، با مقام رهبری ملاقات نماید. و بر اساس تبصره دوم ماده یکم آیین نامه مجلس خبرگان رهبری، پس از ارائه گزارش هیئت تحقیق به مجلس خبرگان، مقام رهبری در خصوص گزارش ارائه شده حق دفاع از خود را خواهد داشت. نصاب لازم در تشخیص موضوع و عمل به اصل یکصد و یازدهم، آرای دو سوم نمایندگان منتخب است. هرگاه رهبر به تشخیص خبرگان از انجام دادن رهبری ناتوان گردد، از مقام خود برکنار می شود. همان مواد، ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲.

از دیدگاه حقوقی رابطه مجلس خبرگان و رهبری چگونه است؟ آیا به دلیل عزل و نصب رهبر از سوی خبرگان، این مجلس جایگاه رفیع تری ندارد؟

پرسش

از دیدگاه حقوقی رابطه مجلس خبرگان و رهبری چگونه است؟ آیا به دلیل عزل و نصب رهبر از سوی خبرگان، این مجلس جایگاه رفیع‌تری ندارد؟

پاسخ

طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، عالی‌ترین مقام در جمهوری اسلامی ایران، «ولی فقیه» است و از حیث عقل و شرع، رفیع‌ترین جایگاه به او اختصاص دارد؛ لکن به دلیل حوادث و پیشامدهای مختلف (از قبیل مرض و فوت) و یا کشف فقدان بعضی از شرایط، خبرگان مردم، وظیفه اعلام عزل رهبری را دارند. بنابراین خبرگان راه کشف عزل و نصب است؛ نه ایجادکننده آن. از این رو کار خبرگان، یک نوع تثبیت و حفظ جایگاه رهبری صالح در جامعه است؛ نه ایجاد و نفی آن تا تصور شود که دارای شأن برتری است. بدین ترتیب، نظارت مجلس خبرگان بر رهبری، نه تنها موجب تنزل اعتبار رهبر و یا محدود کننده قدرت وی نیست؛ بلکه باعث تقویت و استحکام جایگاه والای ولایت فقیه و مظهر جمهوریت نظام اسلامی است. از طرف دیگر این گونه مقامات، دارای وجوه و اعتبارات مختلفی است. بنابراین به یک اعتبار می‌توان گفت: مجلس خبرگان تقدم بر رهبری دارد و به اعتبار دیگری رهبری، مقدم بر خبرگان و دارای جایگاه رفیع‌تری است.

در فرض وقوع هم‌زمان عزل رهبری از سوی مجلس خبرگان و انحلال مجلس خبرگان به وسیله رهبر، کدام یک مقدم است؟

پرسش

در فرض وقوع هم‌زمان عزل رهبری از سوی مجلس خبرگان و انحلال مجلس خبرگان به وسیله رهبر، کدام یک مقدم است؟

پاسخ

هر چند این فرض نادر است؛ اما اگر زمانی چنین اتفاقی بیفتد، به نظر ما تصمیم مجلس خبرگان، فصل الخطاب خواهد بود؛ زیرا: در چارچوب نظام و قانون اساسی، این امر بر عهده مجلس خبرگان است؛ چنان که در اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مجلس خبرگان قانوناً حق عزل و برکناری رهبری را دارد. از طرف دیگر چنین اختیاری قانوناً برای رهبری در نظر گرفته نشده است. (ولایت فقیه، ولایت، فقاها و عدالت، ص ۴۵۸). بنابراین قول و تصمیم مجلس خبرگان، قانوناً حجت و ملاک عمل است. از بعد اندیشه‌ای و تئوری و نظری نیز در فرض وقوع چنین مسأله‌ای، قول خبرگان رهبری مقدم است؛ زیرا هر چند ولایت فقیه واجد شرایط، ثبوتاً و در عالم واقع منبعث از کشف و شناسایی خبرگان نیست؛ ولی از نظر اثباتی، ولایت چنین فقیهی و وجوب و لزوم اطاعت از او، بر کشف خبرگان - که واسطه در تشخیص مردم‌اند معتبر است. بنابراین به مجرد اینکه خبرگان رهبری، رأی به فقدان صلاحیت رهبر داد، دیگر چنین فردی اثباتاً «ولایت» ندارد و فرمان او مبنی بر انحلال خبرگان، فاقد اعتبار است. البته در مقابل این نگرش، دیدگاه دیگری هست که حکم «ولی فقیه» را مقدم می‌دارد. همچنین شرایط مختلفی را می‌توان فرض کرد که در برخی از آن شرایط نظر ولی فقیه می‌تواند مقدم باشد.

آیا خبرگان علاوه بر کشف و تعیین ولی فقیه به عنوان رهبر، وظیفه دیگری هم دارند؟

پرسش

آیا خبرگان علاوه بر کشف و تعیین ولی فقیه به عنوان رهبر، وظیفه دیگری هم دارند؟

پاسخ

خبرگان علاوه بر کشف و تعیین رهبر، وظیفه نظارت و در صورت لزوم عزل رهبری - و به تعبیر دقیق‌تر اعلام عزل او را بر عهده دارند. اجلاس عمومی مجلس خبرگان سالی یک نوبت تشکیل می‌شود؛ اما در تمام سال کمیسیون‌های فعالی به وظیفه خود و نظارت بر عملکرد رهبری می‌پردازند تا اگر به هر دلیلی یکی از شرایط رهبر از بین رفت، این مطلب را اعلام کنند. بنابراین یکی از کمیسیون‌های فعال خبرگان - که از ابتدا به پیشنهاد مقام معظم رهبری تشکیل شد هیأت تحقیقی است که این مهم را پیگیری می‌کند.

فلسفه وجودی مجلس خبرگان چیست و به چه علت امام خمینی(ره) از سوی خبرگان انتخاب نشدند؟

پرسش

فلسفه وجودی مجلس خبرگان چیست و به چه علت امام خمینی(ره) از سوی خبرگان انتخاب نشدند؟

پاسخ

در پاسخ به این سؤال چند مطلب قابل بررسی است: فلسفه وجودی مجلس خبرگان بنابر روایات و نصوص متعدد، فقهای واجد شرایط - به صورت عام از طرف امامان معصوم(ع) منصوب گردیده و همه دارای ولایت اند. از طرف دیگر تصور وجود رهبری‌های متعدد در یک حکومت، غیر قابل قبول است؛ زیرا ولایت‌های موازی در یک دولت، موجب هرج و مرج است و عقل سلیم به هیچ وجه نمی‌تواند آن را بپذیرد. البته نفس تعدد ولایت مشکل‌زا نیست؛ بلکه تداخل در مقام اجرا و اعمال ولایت است که به هرج و مرج می‌انجامد. به عبارت دیگر در صورت تراحم یا احتمال آن بین فقیهان واجد شرایط، نمی‌توان قائل به جواز اعمال ولایت برای همه شد و تنها یکی از آنان، باید اعمال ولایت کند. از این رو پس از به قدرت رسیدن یکی از آنان، سایر فقها می‌توانند در محدوده‌ای که فقیه حاکم اعمال ولایت نکرده - به شرط عدم تراحم به اعمال ولایت بپردازند. نکته دیگر اینکه باید یکی از آنان را که دارای ملاک ترجیح و برتری نسبت به دیگران است، به رهبری برگزینیم. عمده این مرجحات عبارت است از: اعلم بودن، برجستگی در فضایل اخلاقی، مقبولیت بیشتر، صلابت و استواری، مدیریت قوی‌تر، تدبیر استوارتر و... برای تشخیص فقیه جامع شرایط، چند راه کار منطقی و مورد قبول وجود دارد: یک. در بعضی از موارد رجحان، برتری و افضل بودن یک فقیه نسبت به سایر فقیهان هم عصر خویش، کاملاً واضح و روشن است؛ به گونه‌ای که هیچ رقیبی برای او وجود ندارد تا زمینه تحیر و تردید پدید آید. در چنین مواردی، نیاز به اقامه بینه یا گزارش کارشناسانه خبرگان نیست و حق حاکمیت با اقدام فقیه و پذیرش مستقیم و بی واسطه مردم اعمال می‌شود؛ چنان که پذیرش نظام جمهوری اسلامی، در فروردین ۱۳۵۸، از طریق همه پرسى و به طور مستقیم صورت گرفت. همین طور است پذیرش رهبری بی بدیل امام خمینی(ره) از سوی آحاد مردم که از شروع انقلاب، ولایت ایشان به نحو تعیین بر همگان روشن بود. در چنین مواردی بعد از اینکه فقیه واجد شرایط، اقدام به تشکیل حکومت کرد، تمامی افراد جامعه - حتی فقهای معاصر او موظف به تبعیت از او می‌باشند. دو. در مواردی که تشخیص فقیه افضل و اعلم برای رهبری، از میان سایر فقیهان پیچیده و دشوار و نیازمند به کارشناسی متخصصان باشد و مردم خود توانایی تشخیص چنین او را نداشته باشند، به خبرگان

مراجعه می‌کنند و آنان را وکیل خود قرار می‌دهند تا ولی فقیه واجد شرایط را شناسایی کنند. مراجعه به افراد خبره و کارشناس، یک فرایند عقلایی است و انسان‌ها در امور خود - بویژه در موارد پیچیده و مهم بر اساس آن عمل می‌کنند. این روش مورد تأیید شارع است. از آن جهت که معمولاً مردم اطلاعات کمتری درباره فقاہت و شرایط ولی فقیه دارند، به افراد خبره رجوع می‌کنند و خبرگان نیز رهبر با کفایت را کشف، شناسایی و معرفی می‌نمایند. در قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸ هر دو راه کار برای شناسایی و کشف رهبر وجود داشت؛ ولی از آنجا که وجود فردی مانند امام‌راحل(ره)، بسیار نادر و در طول تاریخ کم نظیر بود، در بازنگری قانون اساسی تنها راه کار دوم (تشخیص و شناسایی به وسیله خبرگان) رسمیت یافت. بنابراین اگر نمونه نادری همچون امام‌راحل(ره) وجود داشته باشد، مردم به طور عادی تکلیف خود را می‌دانند و عملاً در مرحله تعیین رهبر، نیازی به خبرگان ندارند؛ البته در این صورت هم در مرحله بقا و نظارت، خبرگان لازم است. الف. جوادی آملی، آیت الله عبدالله، وحی و رهبری، مقاله امامت؛ ولایت فقیه، ص ۴۴۸. ب. تازه‌های اندیشه، ش ۱، خبرگان رهبری، نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها.

شرایط اعضای خبرگان چیست؟

پرسش

شرایط اعضای خبرگان چیست؟

پاسخ

خبرگانی که رهبر را تعیین می‌کنند باید خودشان مرتبه‌ای از شرایط رهبری را داشته باشند. البته باید حدّ نصابی را در نظر گرفت که عملاً قابل اجرا باشد. یعنی آن سه شرط اصلی که معیار انتخاب رهبری است یعنی «فقاہت»، «عدالت» و «مدیریت» خود اعضای خبرگان مرتبه از این شروط را دارا باشند. گرچه ممکن است در موقعیتی رهبر از دیگران فقیه‌تر نباشد ولی با مجموع برآیند امتیازش از فقاہت و عدالت و مدیریت شایسته‌تر از دیگران باشد. پس اعضای خبرگان باید حدّ نصاب فقاہت، عدالت و مدیریت و آشنایی با مسائل سیاسی و اجتماعی را داشته باشند و در شرایط مذکور حداقل اجتهاد را داشته باشند(۱). «بخش پاسخ به سؤالات» (۱) نقل با اختصار از کتاب پرسش‌ها و پاسخ‌ها، آیت الله مصباح یزدی.

چه ضرورتی دارد اعضای خبرگان فقیه باشند؟

پرسش

چه ضرورتی دارد اعضای خبرگان فقیه باشند؟

پاسخ

از آن رد که نظام ما جمهوری اسلامی است و بر اساس ارزشهای اسلامی آن را پذیرفته‌ایم گرچه شکل حکومت جمهوری اسلامی است. اما محتوای آن باید اسلامی باشد، برای رسیدن به این هدف در رأس نظام باید کسی باشد که بیش از دیگران به مبانی اسلام و نحوه اجرای آن آشنا باشد. و این همان مسأله ولایت فقیه است که ضامن اسلامی بودن نظام است. حال با توجه به اینکه کار

اصلی مجلس خبرگان تشخیص فرد مناسب برای تصدی مقام ولایت است، به نظر می‌رسد عاقلانه‌ترین و منصفانه‌ترین راه این است که اعضای خبرگان کسانی باشند که خود در فقاہت دستی دارند. و توان تشخیص اصلح و شایسته‌ترین را برای تصدی مقام ولایت فقیه را دارند. بنابراین اعضای خبرگان باید فقہایی باشند که صلاحیت این کار را دارند (۲). «بخش پاسخ به سؤالات» (۲) نقل با اختصار از کتاب پرسش‌ها و پاسخ‌ها، آیت الله مصباح یزدی.

جایگاه مجلس خبرگان چیست؟ و وظایف آن کدام است؟

پرسش

جایگاه مجلس خبرگان چیست؟ و وظایف آن کدام است؟

پاسخ

برای تعیین رهبر در نظام اسلامی چون مردم در شناخت و انتخاب اصلح با مشکل روبرو می‌شوند و معمولاً شناختن یک فرد جامع شرایط رهبری برای افراد عادی سال‌ها وقت لازم دارد و ترجیح رهبر اصلح از میان کاندیداهای رهبری کاری دشوار است و در اکثر مواقع یقین آور نیست - البته ممکن است در بعضی مواقع مردم با اکثریت آراء شخصی واجد شرایط را انتخاب کنند اما چون همیشه این مسئله مقدور نیست - برای همین در اصل ۱۰۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران خبرگان رهبری پیش بینی شده است و در آن اصل آمده است: «تعیین رهبر بر عهده خبرگان منتخب مردم است. خبرگان رهبری درباره همه فقہاً واجد شرایط مذکور در اصول پنجم و یکصد و نهم بررسی و مشورت می‌کنند هر گاه یکی از آنان را اعلم به احکام و موضوعات فقہی یا مسائل سیاسی و اجتماعی یا دارای مقبولیت عامه یا واجد برجستگی خاص در یکی از صفات مذکور در اصل یکصد و نهم تشخیص دهند او را به رهبری انتخاب می‌کنند و در غیر این صورت یکی از آنان را به عنوان رهبر انتخاب و معرفی می‌نمایند. رهبر منتخب خبرگان، ولایت امر و همه مسئولیت‌های ناشی از آن را بر عهده خواهد داشت.» {۱} با توجه به مطالب فوق جایگاه مجلس خبرگان و وظایف آن در نظام اسلامی مشخص می‌شود و آن تعیین و شناساندن رهبری دارای واجد شرایط به مردم است و در واقع آنان بعنوان مجتهد شناسان شهادت می‌دهند که این فرد از همه اصلح و اعلم است و در این صورت شهادت آنها یقین آور می‌شود مبنای فقہی خبرگان تعیین رهبری همان سیره مویدات فراوانی از ادله شرعی و سیره متشرعین وجود دارد. قبل از ایجاد نظام جمهوری اسلامی گرچه مسأله رهبری اسلامی مطرح نبود، ولی مردم برای تشخیص مرجع تقلید با ذوق عقلایی خود همین کار را می‌کردند، یعنی وقتی مرجع تقلید از دنیا می‌رفت و کسی به تکلیف می‌رسید و می‌خواست به احکام دینی عمل کند، درصدد بود که از کسی پرسد مرجع تقلید اعلم کیست؟ طبیعی است که او به عالم محل خود مراجعه می‌کرد و اگر در روستا عالم سرشناسی نبود، به شهر یا مرکز استان مراجعه می‌نمود و آن قدر جستجو می‌کرد تا مطمئن شود اصلح را یافته است و نیازی نبود به مردم یاد بدهند از خبره‌ها پرسید، تا اصلح را بیابند، بلکه با ذوق عقلایی خود این کار را انجام می‌دادند. {۲} می‌توان مجلس خبرگان رهبری در جمهوری اسلامی ایران را به نوعی به مجل «اهل حل و عقد» در میان اهل تسنن دانست با این تفاوت که آن جلسه فقط برای تعیین خلیفه و حاکم است اما انتخابات غیر مستقیم و چند مرحله‌ای برای انتخاب خبرگان رهبری نظریه‌های عام‌تر و فراگیرتر از مسئله «اهل حل و عقد» است که برای هر منصبی - از رئیس جمهوری گرفته تا وزیر و قضات و حتی شهردارها و هر کس که بخواهد در منصبی قرار بگیرد قابل اجرا است، یعنی طبق این روش، متخصصان هر صنف، باید به اصلح رأی بدهند توضیح آنکه نحوه شناسایی و انتخاب

بهترین فرد برای یک کار مشخص، این گونه می‌تواند باشد که ابتدا مردم معتمدان محل را انتخاب می‌کنند؛ چون مردم در طول سال‌هایی که با آنها زندگی کرده‌اند، خصوصیات آنها را می‌شناسند. بعداً معتمدان، متخصصان را معرفی می‌کنند، زیرا آنها مورد وثوق مردم هستند و بی دلیل سخن نمی‌گویند سپس خود متخصصان، افراد را از لحاظ تخصص، مهارت، تعهد و اهمیت کار درجه بندی می‌کنند و بهترین‌ها را معرفی می‌نمایند. {۳}

----- [۱]. قانون اساسی، نشر تالش، ص ۷۲/ [۲]. پرسشها و پاسخها، استاد مصباح یزدی، ج ۲، ص ۵۰/ [۳]. همان، ص ۶۲

چرا اعضای خبرگان رهبری، باید فقیه باشند؟

پرسش

چرا اعضای خبر... سب... سب... سب... باید فقیه باشند؟

پاسخ

یکی از وظایف مجلس خبرگان و بلکه اصلی‌ترین آن‌ها، تعیین رهبر از میان فقهای واجد شرایط رهبری است. این مهم، بعد از مرجع عالی قدر و رهبر فقید انقلاب، حضرت امام خمینی - رحمه الله - بر عهده مجلس خبرگان گذاشته شد. علت این مهم آن است که رهبر نظام اسلامی علاوه برداشتن عدالت و تقوا می‌بایست دارای صلاحیت علمی لازم برای صدور فتوا در ابواب گوناگون فقه باشد؛ یعنی باید مجتهدی جامع شرایط باشد. {۱} طبیعی و منطقی است که شناسایی چنین شخصی و پی بردن به توانایی‌های علمی او خصوصاً فقه و اصول، نیاز به اطلاعات و سعی در حد اجتهاد دارد؛ چرا که فقط مجتهد است که توانایی شناسایی مجتهد را داراست. همچنان که فقط پزشک تشخیص می‌دهد چه کسی در طبابت مهارت دارد، و مهندس ساختمان است که می‌تواند بفهمد چه کسی در این موضوع اطلاعات کافی دارد. از این روی اعضای مجلس خبرگان رهبری می‌بایست فقیه و مجتهد (گرچه در برخی از ابواب فقهی) باشند تا بتوانند ولی فقیه واجد شرایط رهبری را تشخیص دهند. یکی از اندیشمندان معاصر، درباره این موضوع که تشخیص فقیه جامع شرایط رهبری دشوار است و باید آن را بر عهده کارشناسان متعهد گذاشت، می‌گوید: «فقیه جامع شرایط علمی و عملی، عهده‌دار مناصب متعدد است که بارزترین آن‌ها مرجعیت فتوا، قضا در محاکم عدل، ولایت و رهبری امور مردم است... و چون محوری‌ترین شرط آن منصب‌ها، همانا فقاها و اجتهاد است...، تشخیص چنین وصف و شرطی دشوار بوده و بر کارشناسان متعهد است. سیره مستمر متشرعان و نیز بنای فرزندگان نیز در این گونه از امور مهم این است که به متخصصان هر رشته مراجعه می‌کنند و گزارش کارشناسان متخصص موثق را می‌پذیرند...». {۲} همو در جای دیگری درباره ضرورت فقاها و عدالت اعضای مجلس خبرگان می‌نویسد: «جمهوری اسلامی ایران، نظام ویژه‌ای است که گذشته از مجلس شورای اسلامی (قوه مقننه)، قوه قضاییه و قوه مجریه، نهاد برتر و فایقی دارد به نام ولایت فقیه... نظام اسلامی ایران طبق اصل دوم و چهارم و سایر اصول مهم قانون اساسی بر پایه ایمان به توحید، نبوت، معاد، عدل الهی، امامت مستمر و کرامت و ارزش والای انسان و آزادی توأم با مسؤولیت او در برابر خدا، استوار است. چنین نظام الهی‌ای، انسانی می‌طلبد که کارشناسان فقاها و عدالت (یعنی همان مجلس خبرگان رهبری) در دو مرحله «حدوث» و «بقا» {۳} محققانه، سنت و سیرت رهبری نظام را مراقب باشند». {۴} پژوهش‌گر دیگری در پاسخ به این که چرا باید اعضای مجلس خبرگان مجتهد باشند، می‌گوید: «از آن رو که نظام ما جمهوری اسلامی است... برای رسیدن به این هدف، در رأس این نظام باید کسی باشد که بیش از دیگران به مبانی اسلام و نحوه اجرای آن آشنا باشد. و این همان مسأله ولایت فقیه است که ضامن اسلامی بودن نظام است... حال با توجه به این که کار اصلی مجلس خبرگان، تشخیص فرد

مناسب برای تصدی مقام ولایت است، به نظر می‌رسد که عاقلانه‌ترین و منصفانه‌ترین راه این است که اعضای خبرگان، کسانی باشند که خود در فقاقت دستی دارند... اگر از ما پرسند بهترین استاد دانشگاه در فلان رشته کیست، باید جواب را از استادان دانشگاه گرفت. از آن رو که مهم‌ترین ویژگی ولی فقیه، فقاقت است...، اعضای خبرگان باید فقهای باشند که صلاحیت این کار (یعنی تشخیص فقاقت و میزان علمی شخص مورد نظر برای رهبری) را دارند...» {۵}

----- [۱]. [۱]. قانون اساسی، صفات لازم برای رهبری را در اصل ۱۰۹ برشمرده است / [۲]. [۲]. مجله حکومت اسلامی، سال سوم، ش ۲، جایگاه فقهی - حقوقی مجلس خبرگان (گفت و گو با آیت الله جوادی آملی)، ص ۲۰ / [۳]. [۳]. یعنی در بدو امر برای پذیرش منصب رهبری و بعد از آن در کلیه دوران زعامت. [۴]. [۴]. مجله حکومت اسلامی، سال سوم، ش ۲، ص ۲۵ - ۲۴ / [۵]. [۵]. پرسش‌ها و پاسخ‌ها (ولایت فقیه و خبرگان)، آیت الله مصباح یزدی (انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ص ۹۰ - ۸۹.

مجمع تشخیص مصلحت

مرز بین مصلحت و حقیقت دین در کجاست؟

پرسش

مرز بین مصلحت و حقیقت دین در کجاست؟

پاسخ

آنچه در اندیشه دینی مصلحت خوانده می‌شود هیچگونه انفکاک و مرز فاصلی با حقیقت ندارد، بلکه چهره و تجلی حقیقت در شرایط مختلف می‌باشد. آنچه بین حقیقت (Truth) و مصلحت، جدایی می‌افکند نگرش پراگماتیستی بر مصلحت و تفسیر مادی و سرد انگارانه (Utility) از آن است. اما در تفکر اسلامی مصلحت در مقابل مفسده و فساد است. در «مصباح المنیر» آمده است: صلاح ضد فساد است، مصلحت در چیزی یعنی وجود خیر در آن. (المقری الفیدمی، احمد بن محمد بن علی، المصباح المنیر، ج ۱، ص ۳۴۵). بر اساس دیدگاه شیعه و معتزله همه احکام الهی بر اساس مصالح و مفاصد واقعی نهفته در متعلق آنها وضع شده اند. البته در مواردی مصالح و مفاصد با یکدیگر تراحم می‌کنند. مثلاً خوردن گوشت خوک به خاطر مفسده ای که دارد حرام است و حفظ جان نیز مصلحتی است که باید رعایت شود. اکنون اگر برای حفظ جان به خوردن گوشت خوک حاجت شد قواعدی در دین وجود دارد که بر اساس اهمیت ملاک‌ها تکلیف را روشن می‌سازد. مثلاً- چون از نظر شارع مصلحت حفظ جان اهم از رعایت مصلحت ترک خوردن گوشت خوک است، در چنین شرایطی اجازه خوردن آن را می‌دهد، زیرا عدم تجویز آن مفسده بزرگتری دارد و آن از بین رفتن نفس محترمه است. بنابراین مصلحت آنگونه که در شریعت تبیین شده عین حقیقت است و سرای رفع تراحم بین مصالح و مفاصد واقعیه در شریعت اسلامی قواعدی قرار داده شده که نقش حاکم و کنترل کننده دیگر قوانین را دارند، از طرف دیگر در مواردی که تشخیص اهم و مهم و رفع تراحم بین مصالح و مفاصد نیازمند دقت‌های کارشناختی است امام معصوم و در غیبت او ولی فقیه چنین رسالتی را بر عهده دارد بنابراین می‌توان گفت خود دین مرز مصلحت را مشخص کرده است گاهی به صورت قواعد کلی مانند قاعده «لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام» در اسلام ضرربینی و ضرر رسانی وجود ندارد. و یا قاعده «حرج» که هر آنچه موجب سختی خارج از طاقت انسان باشد در اسلام نیست. و یا مصلحتی باید باشد که توسط امام معصوم و یا فقیه جامع

الشرايط تشخيص داده شود که رعایت آن به مصلحت مسلمانان و جامعه اسلامی است. بنابر آن چه گفته شد اگر مصلحت را عرف متدینین و عقل جمعی تشخیص دهند به طوری که شارع نیز آن را امضا کند. و یا «رهبر الهی» که دارای دو ویژگی علم و عدالت است. اگر مصلحت را تشخیص دهد اطمینان حاصل می شود از چهارچوب دین خارج نیست و ظلم در آن راه ندارد. این همان مصلحت اندیشی است که مورد پذیرش دین می باشد. رعایت فاکتورهای فوق همان مرز شناسی میان مصلحت و حقیقت دین است در غیر این صورت مصلحت اندیشی های دیگران اطمینان بخش نخواهد بود و مورد تأیید و امضای شارع نیست. برای آگاهی بیشتر ر.ک: ۱. محمدصادق شریفی، بررسی فقهی و حقوقی مجمع تشخیص مصلحت نظام، بوستان کتاب قم؛ ۲. تشخیص مصلحت نظام، محمدجواد ارسطو، کانون اندیشه جوان؛ ۳. مجمع تشخیص مصلحت نظام، سیدحسین هاشمی، مرکز مطالعات و تحقیقات پژوهش های فرهنگی حوزه علمیه قم.

وظیفه مجمع تشخیص مصلحت نظام چیست و چرا باید در رأس همه ارکان ها از جمله مجلس قرار گیرد؟ در حالی که نماینده هایی که در مجلس هستند رأی آن ها چون منتخب مردم هستند ارجحیت دارد؟

پرسش

وظیفه مجمع تشخیص مصلحت نظام چیست و چرا باید در رأس همه ارکان ها از جمله مجلس قرار گیرد؟ در حالی که نماینده هایی که در مجلس هستند رأی آن ها چون منتخب مردم هستند ارجحیت دارد؟

پاسخ

رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام وظایفی از قبیل؛ اداره جلسات مجمع و نظارت بر حسن اجرا و عملکرد بخش های مختلف مجمع از قبیل شورای مجمع، کمیسیون های تخصصی (دائمی و خاص)، دبیرخانه مجمع و همچنین ارجاع موضوعات مربوطه به کمیسیون های تخصصی و... را بر عهده دارد (حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، سید محمد هاشمی، چاپ پنجم، نشر دادگستر، ۱۳۸۰، صص ۵۴۶ - ۵۴۳). در پاسخ این سؤال توجه به نکات ذیل حائز اهمیت می باشد: یکم. سابقه مجمع تشخیص مصلحت نظام به زمان امام و در پی اختلاف نظری که بین مجلس و شورای نگهبان بود بر می گردد. حضرت امام (ره) در پاسخ به نامه‌ی مسؤولان و مقامات حکومتی وقت (در تاریخ ۱۴/۱۱/۶۶) در مورد برخی از مشکلات و... فرمانی را صادر نمودند که به موجب آن، «مجمع تشخیص مصلحت نظام» تأسیس شد. در قسمتی از این فرمان آمده است: «... برای غایت احتیاط در صورتی که بین مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان شرعاً و قانوناً توافق حاصل نشد، مجمعی مرکب از فقهای محترم شورای نگهبان، (رؤسای قوای سه گانه)،... (نخست وزیر) و وزیر مربوطه برای تشخیص مصلحت نظام اسلامی تشکیل گردد و در صورت لزوم از کارشناسان دیگر هم دعوت به عمل آید و پس از مشورت های لازم، رأی اکثریت اعضای حاضر این مجمع، مورد عمل قرار گیرد... مصلحت نظام، امور مهمه‌ای است که گاهی غفلت از آن موجب شکست اسلام عزیز می گردد...»، (مجموعه‌ی قوانین و مقررات مربوط به مجمع تشخیص مصلحت نظام، انتشارات اداره‌ی کل قوانین و مقررات کشور، چاپ ۱۳۶۹، صص ۴-۳). سپس در بازنگری قانون اساسی در سال ۱۳۶۸ مجمع تشخیص مصلحت نظام برای حل اختلاف بین مجلس و شورای نگهبان و به عنوان گروه مشاوران و هیئت مشورتی رهبری در قانون اساسی قرار داده شد و تا سال ۱۳۷۵ گاه و بیگاه و متناسب مواردی که پیش می آمد تشکیل جلسه می داد و این همه هیچ ارتباطی به ریاست جمهوری جناب آقای خاتمی ندارد. یعنی هم ضرورت آن و هم تشکیل آن قبل از ریاست جمهوری جناب آقای خاتمی بوده است. در سال ۱۳۷۵ قرار شد مجمع تشخیص مصلحت نظام بر همان اساسی که

قانون اساسی مقرر نموده بود فعال‌تر و جدی‌تر عمل کند و در آن زمان با این که آقای هاشمی رفسنجانی رئیس جمهور وقت بودند، به ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام نیز انتخاب شدند، متأسفانه در کشور ما از فرط زیاده‌روی در گرایش و علائق سیاسی حقایق عینی و تاریخی نیز تحریف می‌گردد. در سال ۱۳۷۶ (یعنی هشت سال پس از تأسیس مجمع تشخیص مصلحت نظام) ریاست جمهوری آقای خاتمی آغاز شد. دوم. مجمع تشخیص مصلحت نظام، با توجه به فرمان بازنگری امام راحل در ۴/۲/۱۳۶۸ (مجمع تشخیص مصلحت نظام برای حلّ معضلات نظام و مشاوره با رهبری، به صورتی که قدرتی در عرض قوای دیگر نباشد) و نیز نظر تفسیر شورای نگهبان (... مجمع تشخیص مصلحت نظام نمی‌تواند مستقلاً در موارد قانونی مصوبه خود، تجدید نظر کند)؛ نه تنها یک مرکز تصمیم‌گیری، هم عرض سایر قوا نبوده و باعث تداخل امور جاری و اجرایی نظام نیست؛ بلکه اساساً برای حلّ معضلات و باز کردن گره‌های کور نظام و کمک به نهادهای آن - به ویژه قوه‌ی مقننه و مجریه - تأسیس شده است. این مجمع موظف است به عنوان بازوی مشورتی رهبر، ایشان را در ترسیم و تدوین سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران، کمک کند. سوم. یکی از جلوه‌های بارز حاکمیت ملی در کشور ما، نهاد مجلس شورای اسلامی است که از نمایندگان منتخب ملت تشکیل می‌گردد. (اصل ۶۲). مجلس شورای اسلامی نیز در عموم مسائل در حدود مقرر در قانون اساسی، می‌تواند قانون وضع کند (اصل ۷۱). بنابراین صلاحیت عام تدوین کلیه قوانین مورد نیاز جامعه، در انحصار مجلس قرار دارد. پس مجمع تشخیص مصلحت، خود نهاد مستقلی در امر قانون‌گذاری نیست و حق تقنین ندارد (اصل ۱۱۲). البته این موضوع را نباید با قانونی بودن مصوبات آن مجمع، خلط نمود؛ زیرا: آن دسته از مصوباتی که در موارد اختلافی بین مجلس و شورای نگهبان می‌باشند به موجب اصل ۱۱۲، مانند سایر قوانین عادی است و باید رعایت شود. دسته‌ای دیگر از مصوبات این مجمع، به این صورت است که «هر گاه حلّ معضلات نظام، از طریق عادی ممکن نباشد، رهبر می‌تواند از طریق مجمع آن را حل و فصل کند» (اصل ۱۱۰). پس در مواردی، مجمع تشخیص مصلحت نظام، اقدام به تصویب و تدوین برخی از مقررات نموده است؛ به اعتبار این که رهبر انقلاب برای رفع مشکلات نظام، با آنها مشورت نموده و در واقع نظر کارشناسی آنها را خواسته است و سپس با تأیید نظرات آنان، آن مصوبه به صورت مقررات در آمده است. این امر نیز منافاتی با اختیارات مجلس ندارد، (ر.ک: قاسم شعبانی، حقوق اساسی و ساختار حکومتی جمهوری اسلامی ایران، انتشارات اطلاعات: تهران، چاپ هفتم، ۱۳۷۹، صص ۱۹۸ - ۱۹۶). نکته دیگر این که مصوبات مجمع - بر عکس مصوبات مجلس - دائم و ثابت نیست و نفس دوام و ثبات در مصوبات مجلس و تأیید شورای نگهبان و موقت بودن امر در مجمع، بهترین دلیل بر این است که مصوبات مجمع بر اساس «ضرورت» است، (صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی، ج ۲، ص ۸۳۸). در هر صورت، مجمع تشخیص مصلحت نظام نیز یکی از نهادهای کاملاً-قانونی مانند مجلس شورای اسلامی و در راستای تأمین مصالح کشور و اداره هر چه کارآمدتر آن است و به هیچ وجه با موقعیت و جایگاه مجلس و سایر نهادها تعارض و اصطکاکی ندارد. جهت مطالعه بیشتر ر.ک: ۱- تشخیص مصلحت نظام از دیدگاه فقهی - حقوقی، محمد جواد ارسطو، نشر کانون اندیشه جوان ۲- مجمع تشخیص مصلحت نظام، مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی حوزه علمیه قم

وظیفه مجمع تشخیص مصلحت نظام چیست و اگر مصوبه‌ای مخالف با شرع و قانون باشد، می‌تواند آن را ناعید کند؟

پرسش

وظیفه مجمع تشخیص مصلحت نظام چیست و اگر مصوبه‌ای مخالف با شرع و قانون باشد، می‌تواند آن را ناعید کند؟

پاسخ

می‌دانیم که احکام شرع چند گونه است. بعضی احکام اولیه است مانند حرمت شراب و بعضی احکام ثانویه است مانند حلیت شراب. در صورت اضطرار و خوف مرگ بعضی نیز احکام حکومتی است مانند پرداخت مالیات. اگر مصوبه مجلس مخالف با احکام اولیه بود شورای نگهبان آن را رد می‌کند در این صورت با تصویب دوباره مجلس، از حیث این که آیا از زمره احکام حکومتی هست یا نه در مجمع تشخیص مصلحت نظام بررسی می‌گردد. امام خمینی در نامه‌ای که در این باره نوشتند فرمودند: گرچه با تصویب دو سوم مجلس نظر کارشناسی به دست می‌آید و از نظر شرعی حکم آن روشن است اما برای احتیاط بیشتر در مجمع تشخیص مصلحت نظام بررسی گردد. مجمع تشخیص مصلحت نظام بر اساس بازنگری قانون اساسی در سال ۶۸ علاوه بر بررسی موارد اختلاف بین مجلس و شورای نگهبان وظیفه مشورت دادن به رهبری را نیز بر عهده دارد و ترکیب مجمع تشخیص مصلحت نظام راقانون اساسی روشن کرده است، (نک: اصل‌های ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۷۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران). از پاسخ روشن می‌شود که این قسمت از سؤال که آیا قانون و شرع مهمتر است یا مصلحت، جایی ندارد زیرا مصلحتی که در اینجا مورد بررسی قرار می‌گیرد از دیدگاه و براساس شرع است و چیزی جدای از شرع و در مقابل آن نیست. [J]

آیا وظیفه مجمع تشخیص مصلحت نظام آن است که نزاع بین مجلس و شورای نگهبان را صرفاً با یک رای گیری سیاسی حل کند؟ آیا مسائل و مشکلات فنی که به مجمع ارجاع داده می‌شود صرفاً با رای گیری اعضا باعث مصلحت داری حکم برای نظام می‌شود. مگر همه اعضا از تشخیص کافی اسلامی ب

پرسش

آیا وظیفه مجمع تشخیص مصلحت نظام آن است که نزاع بین مجلس و شورای نگهبان را صرفاً با یک رای گیری سیاسی حل کند؟ آیا مسائل و مشکلات فنی که به مجمع ارجاع داده می‌شود صرفاً با رای گیری اعضا باعث مصلحت داری حکم برای نظام می‌شود. مگر همه اعضا از تشخیص کافی اسلامی بهره‌مندند؟ اگر خیر پس چگونه رای مثبت و منفی میدهند. مگر همه مسائل مجمع سیاسی هستند که با جمع آرا مصلحت به دست می‌آید.

پاسخ

در پاسخ به این سؤال توجه به نکات ذیل حائز اهمیت می‌باشد: یکم - مسلماً مجمع تشخیص مصلحت نظام یکی از نهادهای مهم نظام اسلامی است که از پشتوانه‌های مستحکم حقوقی، منطقی و شرعی برخوردار بوده و کارکردهای بسیار با ارزشی در زمینه‌های مختلف و در مقاطع حساس داشته و دارد، از این رو مناسب است با دقت بیشتری به قضاوت پیرامون جایگاه و کارکردهای آن بنشینیم. دوم - همانگونه که می‌دانید رأی گیری پیرامون موضوعات مختلفی که در مجمع مطرح می‌شود، تنها یک مرحله از مراحل است که موضوعات در مجمع جهت تصویب طی می‌کنند و قبل از آن، موضوعات در کمیسیون‌های تخصصی مجمع توسط کارشناسان زبده، بررسی می‌شوند. از این رو در موارد اختلافی بین مجلس و شورای نگهبان - به عنوان یکی از وظایف مجمع - اولاً تنها با یک رای گیری نیست، ثانیاً رأی گیری نیز علی‌القاعده سیاسی نمی‌باشد زیرا هم ترکیب مجلس که از جناح‌ها و سلايق مختلف سیاسی و بخش‌های مختلف حکومتی و قوای سه‌گانه تشکیل شده است و هم مراجعه به مصوبات مجمع که کاملاً بی‌طرفانه و در بسیاری مواقع به نفع مجلس یا دولت می‌باشد با این نگرش همخوانی ندارد. بلکه باید کاری کارشناسانه

بر اساس مصالح نظام و جامعه اسلامی باشد. سوم - مجمع تشخیص مصلحت نظام، متشکل از با تجربه ترین و متعهدترین افراد کشور می باشد که معمولاً هر یک در برخی از زمینه ها از تخصص و توانایی مدیریتی مناسبی برخوردار می باشند از این رو ترکیب این مجمع نسبت به سایر نهادهای حکومتی و دولتی از جایگاه ویژه و ممتازی برخوردار می باشد. از سوی دیگر علاوه بر این که در میان اعضای مجمع از جمله ریاست محترم مجمع افراد مجتهد و اسلام شناسی وجود دارد، مصوبات مجمع حتماً باید به تأیید ولی فقیه جامع الشرایط برسد تا مشروعیت پیدا کند. چهارم - هم اصل مصلحت و هم جایگاه مجمع تشخیص مصلحت فلسفه وجودی و وظایف و اختیارات آن و چگونگی عملکرد آن و...، نیازمند ارائه توضیحات مبسوطی است که از حوصله نامه خارج می باشد، از این رو توصیه می شود در صورت تمایل به منابع ذیل که کاملاً به صورت منطقی این قبیل موضوعات را برای علاقه مندان تبیین نموده اند مراجعه فرمایید: ۱. مجمع تشخیص مصلحت نظام، محمد صادق شریعتی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۰. ۲. حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، مرتضی مرنیدی، قم، انتشارات پارسایان، ۱۳۸۲ (به پیوست ارسال می گردد).

چگونگی ایجاد مجمع تشخیص مصلحت و عدم تعارض آن با مجلس شورای اسلامی را بیان نمایید؟

پرسش

چگونگی ایجاد مجمع تشخیص مصلحت و عدم تعارض آن با مجلس شورای اسلامی را بیان نمایید؟

پاسخ

در پاسخ این سؤال توجه به نکات زیر حایز اهمیت است: یکم. سابقه مجمع تشخیص مصلحت نظام به زمان امام و در پی اختلاف نظر بین مجلس و شورای نگهبان برمی گردد. حضرت امام (ره) در پاسخ به نامه مسؤولان و مقامات حکومتی وقت در تاریخ ۱۴/۱۱/۶۶. در مورد برخی از مشکلات، فرمانی را صادر کردند که به موجب آن «مجمع تشخیص مصلحت نظام» تأسیس شد. در قسمتی از این فرمان آمده است: «... برای غایت احتیاط در صورتی که بین مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان شرعاً و قانوناً توافق حاصل نشد، مجمعی مرکب از فقهای محترم شورای نگهبان، رؤسای قوای سه گانه،... نخست وزیر و وزیر مربوطه برای تشخیص مصلحت نظام اسلامی تشکیل گردد و در صورت لزوم از کارشناسان دیگر هم دعوت به عمل آید و پس از مشورت های لازم، رأی اکثریت اعضای حاضر این مجمع، مورد عمل قرار گیرد... مصلحت نظام، امور مهمه ای است که گاهی غفلت از آن موجب شکست اسلام عزیز می گردد...». (مجموعه قوانین و مقررات مربوط به مجمع تشخیص مصلحت نظام، انتشارات اداره کل قوانین و مقررات کشور، ص ۳ و ۴). در بازنگری قانون اساسی نیز مجمع تشخیص مصلحت نظام، برای حل اختلاف بین مجلس و شورای نگهبان و به عنوان «گروه مشاوران و هیئت مشورتی رهبری» در قانون اساسی قرار داده شد. این مجمع سال تا ۱۳۷۵ گاه و بی گاه و متناسب با مواردی که پیش می آمد، تشکیل جلسه می داد. سپس در سال ۱۳۷۵ قرار شد مجمع تشخیص مصلحت نظام، بر همان اساسی که قانون اساسی مقرر نموده بود، فعال تر و جدی تر عمل کند. دوم. مجمع تشخیص مصلحت نظام، با توجه به فرمان بازنگری امام راحل (ره) ۴/۲/۱۳۶۸. در (مجمع تشخیص مصلحت نظام برای حل معضلات نظام و مشاوره با رهبری، به صورتی که قدرتی در عرض قوای دیگر نباشد) و نیز نظر تفسیری شورای نگهبان (... مجمع تشخیص مصلحت نظام نمی تواند مستقلاً در موارد قانونی مصوبه خود، تجدید نظر کند)؛ اساساً برای حل معضلات و باز کردن گره های کور نظام و کمک به نهادهای آن - به ویژه قوه مقننه و مجریه تأسیس شده است. این مجمع همچنین موظف است به عنوان بازوی مشورتی رهبر، ایشان را در ترسیم و تدوین سیاست های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران، کمک کند. سوم. یکی از جلوه های بارز حاکمیت ملی در کشور ما، نهاد مجلس

شورای اسلامی است که از نمایندگان منتخب ملت تشکیل می‌گردد. اصل ۶۲. مجلس در عموم مسائل در حدود مقرر در قانون اساسی، می‌تواند قانون وضع کند. اصل ۷۱. بنابراین صلاحیت عام تدوین کلیه قوانین مورد نیاز جامعه، در انحصار مجلس قرار دارد. پس مجمع تشخیص مصلحت، خود نهاد مستقلی در امر قانون‌گذاری نیست و استقلالاً حق تقنین ندارد. اصل ۱۱۲. البته این موضوع را نباید با قانونی بودن مصوبات آن مجمع، خلط نمود؛ زیرا آن دسته از مصوباتی که در موارد اختلافی بین مجلس و شورای نگهبان می‌باشد، به موجب اصل ۱۱۲، مانند سایر قوانین عادی است و باید رعایت شود. دسته‌ای دیگر از مصوبات این مجمع، به این صورت است که: «هر گاه حل معضلات نظام، از طریق عادی ممکن نباشد، رهبر می‌تواند از طریق مجمع آن را حل و فصل کند» اصل ۱۱۰. پس در مواردی، مجمع تشخیص مصلحت نظام، اقدام به تصویب و تدوین بعضی از مقررات نموده است؛ به اعتبار اینکه رهبر انقلاب برای رفع مشکلات نظام، با آنها مشورت نموده و در واقع نظر کارشناسی آنان را خواسته است. پس از آن با تأیید نظرات آنان، آن مصوبه به صورت مقررات در آمده است. این امر نیز منافاتی با اختیارات مجلس ندارد (ر.ک: شعبانی، قاسم، حقوق اساسی و ساختار حکومتی جمهوری اسلامی ایران، صص ۱۹۶-۱۹۸). نکته پایانی اینکه مصوبات مجمع - بر عکس مصوبات مجلس دائم و ثابت نیست و نفس دوام و ثبات در مصوبات مجلس و تأیید شورای نگهبان و موقت بودن امر در مجمع، بهترین دلیل بر این است که مصوبات مجمع بر اساس «ضرورت» است (ر.ک: صورت مشروح مذاکرات، ج ۲، ص ۸۳۸). برای آگاهی بیشتر: الف. ارسطو، محمد جواد، تشخیص مصلحت نظام، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر ب. هدایت‌نیا، فرج‌الله و کاویانی، محمد هادی، بررسی فقهی حقوقی شورای نگهبان.

قوای سه گانه

مجریه

آیا در قانون اساسی آمده است که اگر یکی از وزرای کابینه ۹ ماه مانده به اتمام دوره ریاست جمهوری استعفا دهد یا برکنار شود، رئیس جمهور نمی‌تواند وزیر جدیدی به مجلس معرفی کند و فقط می‌تواند سرپرست برای وزارتخانه انتخاب کند؟

پرسش

آیا در قانون اساسی آمده است که اگر یکی از وزرای کابینه ۹ ماه مانده به اتمام دوره ریاست جمهوری استعفا دهد یا برکنار شود، رئیس جمهور نمی‌تواند وزیر جدیدی به مجلس معرفی کند و فقط می‌تواند سرپرست برای وزارتخانه انتخاب کند؟

پاسخ

چنین قانونی در قانون اساسی نداریم و اصل یکصد و سی و پنجم کاملاً این موضوع را توضیح می‌دهد: «بنابراین اگر به هر دلیلی وزیری قادر به انجام وظایف محوله خود نباشد، رئیس جمهور فقط تا سه ماه می‌تواند سرپرستی برای وزارتخانه انتخاب کند و بعد از آن باید وزیری را به مجلس معرفی نماید، مگر این که فقط ۳ ماه به اتمام دوره ریاست جمهوری مانده باشد.»

لطفا توضیح دهید که چرا در گذشته هم نخست وزیر داشتیم و هم رئیس جمهور. وظایف هر یک چه بوده است و چگونه انتخاب می‌شدند.

پرسش

لطفا توضیح دهید که چرا در گذشته هم نخست وزیر داشتیم و هم رئیس جمهور. وظایف هر یک چه بوده است و چگونه انتخاب می شدند.

پاسخ

الف - بررسی فلسفه نخست وزیری در قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸: اینکه چرا در گذشته هم نخست وزیر داشتیم و هم رئیس جمهور، نیازمند مراجعه به مذاکرات خبرگان قانون اساسی و دیدگاه‌ها و نظرات مختلفی است که در این زمینه وجود داشت و بر اساس آن مدیریت غیر متمرکز در قوه مجریه انتخاب گردید. اما به صورت خلاصه می توان چنین گفت تدوین کنندگان قانون اساسی به دلیل سابقه نداشتن حکومتی مشابه نظام جمهوری اسلامی ایران در دنیای معاصر، به دنبال استفاده از تجارب سایر نظام های سیاسی در بعد مدیریت اجرایی و تقنینی کشور بودند. و از سوی دیگر به دلیل اهتمام زیاد نظام مقدس جمهوری اسلامی و رهبران آن به اعمال حق حاکمیت مردم در تمامی زمینه ها از میان دو نوع برداشت متفاوتی که از تفکیک قوا در دنیا مرسوم است - برخی کشورها رژیم ریاستی و برخی رژیم پارلمانی را برگزیده اند - گرایش به سمت رژیم پارلمانی در چگونگی شکل دادن به قوه مجریه غالب شد که براساس این نظریه، حاکمیت ملی از سوی مردم و از رهگذر انتخابات به نمایندگان پارلمان سپرده می شود و از طریق پارلمان به دستگامی و اشخاص کارگزار و سایر قوا منتقل می گردد (بایسته های حقوق اساسی، دکتر ابوالفضل قاضی، تهران، نشر دادگستر، ۱۳۷۵، ص ۱۹۳). به عبارت دیگر در رژیم های پارلمانی تکیه بر پارلمان است و قوه مجریه در چنین نظام های سیاسی - مانند انگلستان، فرانسه و بسیاری از ممالک اروپایی - معمولا دو رکنی است؛ ریاست کشور (پادشاه یا رئیس جمهور یا شورای مجریه) که قاعدتا رکن غیر مسؤول است و ریاست هیأت دولت (نخست وزیر) و کابینه که کلیه مسؤولیت های سیاسی را بر عهده دارند و همگی پاسخگویی اعمال خود در برابر نمایندگان مردم می باشند (همان، ص ۱۹۴). بر این اساس در قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸ قوه مجریه غیر متمرکز و دو رکنی - یعنی هم رئیس جمهور و هم نخست وزیر - در نظر گرفته شد و تا زمان بازنگری قانون اساسی در سال ۱۳۶۸ این سیستم حاکم بود. ب - وظایف و مسؤولیت های نخست وزیر در قانون اساسی مصوب ۵۸: یکم - ریاست هیأت وزیران که موجب مسؤولیت های ذیل است: (براساس اصل یکصد و سی و چهارم) ۱. نظارت بر کار وزیران. ۲. اتخاذ تدابیر لازم برای هماهنگ ساختن تصمیم های دولت. ۳. همکاری با وزیران. ۴. برنامه ریزی و تعیین خط و مشی دولت برای اجرای صحیح قوانین کشور. دوم - پیشنهاد وزراء به رئیس جمهور برای تصویب و اخذ رأی اعتماد از مجلس (براساس اصل یکصد و سی و سوم) سوم - مسؤولیت اقدامات هیأت وزیران در برابر مجلس (براساس اصل یکصد و سی و چهارم). چهارم - ادامه عمل به وظایف، پس از استعفا تا تعیین دولت جدید (براساس اصل یکصد و سی و پنجم). پنجم - هرگاه پس از ابراز اعتماد مجلس به دولت نیمی از اعضای هیأت وزیران تغییر کند، دولت باید مجددا از مجلس تقاضای رأی اعتماد نماید (براساس اصل یکصد و سی و ششم). ششم - عزل و نصب مجدد وزیران توسط نخست وزیر باید با تصویب رئیس جمهور و اخذ رأی اعتماد از مجلس باشد (براساس اصل یکصد و سی و ششم). هفتم - نخست وزیر نمی تواند بیش از یک شغل دولتی داشته باشد و در موارد ضرورت می تواند به طور موقت تصدی برخی از وزرات خانه هارا که وزیر مسؤول ندارد بپذیرد. (براساس اصل یکصد و چهل و یکم). هشتم - وضع تصویبنامه و آیین نامه منطبق با متن و روح قوانین در هیأت وزیران (براساس اصل یکصد و سی و هشتم) (فقه سیاسی، حقوق اساسی و مبانی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، عباسعلی عمید زنجانی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۷، ص ۳۴۵). طبیعی است در چنین سیستمی با توجه به دامنه وسیع اختیارات نخست وزیر و حوزه وظایف او، برای رئیس جمهور نقش نظارتی و تشریفاتی باقی می ماند و عملا همه کارهای در دست نخست وزیر بود. جهت آشنایی با وظایف رئیس جمهور در قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸ ر.ک: فقه سیاسی، حقوق اساسی و مبانی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، عباسعلی عمید زنجانی،

تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۷، ص ۳۳۲ - ۳۳۱. ج - نحوه انتخاب رئیس جمهور و نخست وزیر براساس قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸: در قانون اساسی مصوب ۵۸ انتخاب رئیس جمهور همانند زمان کنونی است که با اکثریت مطلق آراء مردم انتخاب می شد (براساس اصل یکصد و هفتم قانون اساسی) و براساس اصل یکصد و بیست و چهارم «رئیس جمهور فردی را برای نخست وزیری نامزد می کند و پس از کسب رأی تمایل از مجلس شورای ملی حکم نخست وزیری برای او صادر می نماید». د - حذف نخست وزیر در بازنگری قانون اساسی ۱۳۶۸: در نظر گرفتن قوه مجریه دو رکنی در قانون اساسی ۱۳۵۸، ابهامات و مشکلات بسیار عدیده ای هم در حوزه حقوقی و هم در حوزه عمل به وجود آورد به عنوان نمونه؛ یکی از مشکلات قانون اساسی مصوب ۵۸ در زمینه رابطه رئیس جمهور با هیأت دولت، عدم توافق نظر احتمالی رئیس جمهور با مجلس شورای اسلامی این بود که هرگاه افرادی که به عنوان نخست وزیر از طرف رئیس جمهور به مجلس معرفی می شدند، نمی توانستند رأی اعتماد مجلس را کسب نمایند و رئیس جمهور نیز نمی توانست افراد مورد اعتماد مجلس را معرفی کند، در تعیین نخست وزیر بن بست غیر قابل حلی به وجود می آمد و یا بن بست احتمالی در انتخاب وزراء که از عدم توافق احتمالی رئیس جمهور و نخست وزیر از یکسو و بین رئیس جمهور و مجلس از سوی دیگر ناشی می شد و... و یا این که در حوزه عملی نیز اختلافات مهم و متعددی بین رئیس جمهور و نخست وزیر (که از همان آغاز ریاست جمهوری ابوالحسن بنی صدر و نخست وزیری شهید رجایی پدید آمده بود و تا سال های پس از آن هم تداوم یافته بود) بر سر تسهیم قدرت اجرایی (که از ابهام و کاستی های قانون اساسی ناشی می شد و موجبات برداشت های گوناگون از قانون اساسی را فراهم می آورد). و یا سایر بن بست های اجرایی و کم کاری های اداری همگی بازنگری قانون اساسی را در این مورد می طلبید (ر.ک: مقایسه بازنگری در دو قانون اساسی مشروطه و جمهوری اسلامی، محسن خلیلی، فصلنامه متین، ش ۵). چنانکه حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی در این زمینه می گوید: «در مورد ریاست جمهوری هم، درد بزرگ ما تا آن تاریخ اختلاف نخست وزیر و رئیس جمهور بود. واقعا توجیهی نداشت که رئیس جمهور این همه رأی بیاورد و بعد هم اختیاری نداشته باشد. همه کارها در دست دولت بود. این فلج کننده بود. بحث اینکه من باشم یا نباشم، اصلا مطرح نبود. البته در مقابل این، بحث دیگری بود و آن اینکه ما اصلا ریاست جمهوری انتخابی نداشته باشیم و نظام پارلمانی باشد. نمایندگان مجلس انتخاب شوند و نخست وزیر را هم مجلس انتخاب کند و اگر رئیس جمهوری هم بخواهد باشد که در قانون اساسی هست، مثل جاهای دیگر باشد. این بحث بسیار جلدی بود. پنج نفر هم که از مجلس آمده بودند، نوعا طرفدار این نظریه بودند و بحث هایشان هم قوی بود. در آن بحث آقای عبدالله نوری به ما کمک کرد. با اینکه از مجلس آمده بود، ولی نظر ما را قبول کرد و رأی ایشان هم موثر شد که این پذیرفته شود. یعنی همه قبول داشتیم که سبک موجود - که ریاست جمهوری انتخاب شود و نخست وزیر را معرفی کند و اختیارات در دست دولت باشد - درست نیست. اختیارات در دست رئیس جمهور باشد، در غیر این صورت دولت شکل غیر معقولی دارد» (رک: کیهان، گفتگو با هاشمی رفسنجانی، بهمن ۸۲) بر این اساس در بازنگری قانون اساسی ۱۳۶۸ یکی از محورهای اساسی بازنگری، حذف نخست وزیری بود که با سپردن اختیارات و وظایف نخست وزیر به رئیس جمهور و وسعت بخشیدن به حوزه اختیارات رئیس جمهوری، مشکلات حقوقی و عملی پیشین مرتفع گردید.

مقننه

وجود عدالت و تقوی در نمایندگان چه لزومی دارد؟

پرسش

وجود عدالت و تقوی در نمایندگان چه لزومی دارد؟

پاسخ

عدالت و تقوا، از ارکان اساسی مسؤولیت در نظام اسلامی است و کنار زده شدن آن، در واقع همه بنیان‌های الهی نظام را فرو می‌ریزد و آن را به نظامی طاغوتی، ضد الهی و ضد انسانی مبدل می‌کند. جوامعی نیز که مثال زدید، حکومت‌هایشان وابستگان و دست‌نشاندها سرمایه‌دارانند و مهم‌ترین برنامه‌هایشان، تأمین منافع آنها است. جالب است بدانید که براساس آمارهای ارائه شده، از جامعه یهودی‌یان آمریکا تنها یک سوم از آنها صهیونیست می‌باشند؛ ولی تمام رؤسای جمهور آمریکا از صهیونیست‌ها هستند و برنامه‌هایشان عموماً در جهت منافع کمپانی‌ها، تراست‌ها و امپراتوری‌های بزرگ اقتصادی - مانند روچیلوها - ... می‌باشد و بسیاری از خواست‌های مردم، تحت‌الشعاع منافع اربابان دلار می‌باشد. برای آگاهی بیشتر ر.ک: جهان زیر سلطه صهیونیسم. افزون بر آنچه گذشت در حکومت اسلامی شخصی حاکم علاوه بر مدیریت کلان اجتماعی نقش یک الگو و راهبر به سوی نظام تربیتی معنوی و دینی جامعه را نیز بر عهده دارد، لذا از هر جهت باید فردی شایسته و اسوه باشد.

نمایندگان مجلس شورای اسلامی که خود آنها عامل اغتشاشات اخیر هستند به جای اینکه در شهرستانها به سخنرانی بپردازند و به فکر رفع مشکلات مردم باشند، چه کسی باید با آنها برخورد کند؟

پرسش

نمایندگان مجلس شورای اسلامی که خود آنها عامل اغتشاشات اخیر هستند به جای اینکه در شهرستانها به سخنرانی بپردازند و به فکر رفع مشکلات مردم باشند، چه کسی باید با آنها برخورد کند؟

پاسخ

آنچه مسلم است برابر اصل ۸۶ قانون اساسی " نمایندگان مجلس در مقام ایفای وظایف نمایندگی در اظهار نظر و رأی خود آزادند، نه اینکه در ارتکاب هرگونه جرائم آزاد و غیر قابل پیگرد باشند. بنابراین همانطور که توسط مسئولین محترم قضائی اعلام شد در صورت اثبات دخالت نماینده ای در اغتشاشات با او هم برخورد خواهد شد.

در مورد فراکسیون های مجلس (حزب مشارکت-وفاق- اکثریت- اقلیت- دوم خرداد- همبستگی کارگزاران - فراکسیون های حقوقی و قضایی و ...) و کمیسیون های آن مانند اصل ۹۰ توضیح دهید بر چه اساسی شکل می گیرد قوانین حاکم بر آنها چگونه است و چه وظایف مستقلی دارند.

پرسش

در مورد فراکسیون های مجلس (حزب مشارکت-وفاق- اکثریت- اقلیت- دوم خرداد- همبستگی کارگزاران - فراکسیون های حقوقی و قضایی و ...) و کمیسیون های آن مانند اصل ۹۰ توضیح دهید بر چه اساسی شکل می گیرد قوانین حاکم بر آنها چگونه است و چه وظایف مستقلی دارند.

پاسخ

الف - فراکسیون‌های مجلس: در اصطلاح سیاسی واژه فرانسوی فراکسیون (fraction) به معنای جناح یا گروهی که در داخل یک حزب، مجلس یا سازمان سیاسی پدید می‌آید و اعضای آن در زمینه چگونگی اجرای برنامه‌ها و سیاست‌های کلی آن حزب، مجلس یا سازمان، نظریات و عقایدی متفاوت از دیگر اعضا ابراز می‌کنند (فرهنگ علوم سیاسی، مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران، ۱۳۷۴). اساس شکل‌گیری فراکسیون‌ها مواضع سیاسی و اشتراکات فکری نمایندگان یا اشتراکات حرفه‌ای آنان می‌باشد که معمولاً در مجالس مقننه فراکسیون‌های پارلمانی، به گروه‌های نمایندگان احزاب اطلاق می‌شود. اگر بخواهیم تاریخچه شکل‌گیری فراکسیون در جمهوری اسلامی ایران را بررسی نماییم؛ ابتدا در مجلس ششم ظهور گسترده پیدا کرد و سپس در مجلس هفتم نیز از زمان شروع به کار آن تاکنون شاهد شکل‌گیری فراکسیون‌های متعدد می‌باشیم با این تفاوت که در مجلس ششم محور شکل‌گیری فراکسیون‌ها براساس مواضع سیاسی بود ولی در مجلس هفتم بیشتر براساس اشتراکات حرفه‌ای و شغلی نمایندگان است مانند فراکسیون‌های فرهنگیان؛ کشاورزی؛ فراکسیون مطبوعات و روزنامه‌نگاران، ایثارگران و... هر چند فراکسیون وفاق و کارآمدی که در مقابل اکثریت سیاسی مجلس (ائتلاف آبادگران) شکل گرفته، بر محور مواضع سیاسی اعضای آن می‌باشد. شکل‌گیری فراکسیون‌ها براساس درخواست و هماهنگی تعدادی از نمایندگان مجلس که دارای اشتراکات سیاسی یا حرفه‌ای می‌باشند با رئیس مجلس و موافقت ایشان می‌باشد. رئیس مجلس پس از بررسی اسامی و سوابق شغلی یا سیاسی (بستگی به نوع فراکسیون) داوطلبین آن و اهمیت و ضرورتی که اساس آن فراکسیون می‌تواند داشته باشد، نظر نهایی خود را اعلام می‌نماید. و بالاخره باید به این نکته نیز توجه داشت که وجود فراکسیون‌های متعدد در مجلس در صورتی موجب پویایی و بالندگی مجلس است که تمامی فعالیت‌های فراکسیون‌ها بر محور اصول و ارزش‌های نظام اسلامی بوده و هدف تنها پیشرفت همه‌جانبه کشور و خدمت به مردم باشد، اما اگر خدای نکرده از این اصول و محور اساسی خارج شوند و بر سر قدرت و منصب با یکدیگر رقابت نمایند، موجب ناکارآمدی مجلس بوده که باید به شدت از آن پرهیز شود. ب - کمیسیون‌های مجلس: ۱. تعریف و ضرورت: کمیسیون یا هیأت (commission) مجموعه‌ای از افراد که انجام عملی معینی مثل بررسی طرح‌ها و لوایح یا بررسی موضوعی خاص یا ارائه راه حل‌هایی را بر عهده می‌گیرند (همان، ص ۵۷). کمیسیون‌های مجلس متشکل از تعدادی نماینده است که کارها و مطالعات مقدماتی را در موارد مختلف انجام داده و آن را برای بحث و بررسی و اتخاذ تصمیم نهایی به جلسه عمومی مجلس می‌سپارد. نقشی که کمیسیون‌ها در این خصوص ایفا می‌کنند بسیار با اهمیت است؛ زیرا شالوده و بنیان امور و بسیاری از قوانین در همین کمیسیون‌ها گذارده می‌شود و به تصمیم‌گیری‌های مجلس به طور قطع و یقین جهت می‌دهد. هر کمیسیون با بررسی طرح‌ها و لوایح رسیده آنها را مورد ارزیابی قرار می‌دهد و در صورت لزوم به تکمیل کاستی‌ها و حذف زواید می‌پردازد. اصولاً از آنجا که کار پارلمانی و قانون‌گذاری نیاز به تخصص‌های گوناگون دارد و نمایندگان قادر به تشخیص و بررسی تمامی موارد نیستند، تأسیس کمیسیون‌های متعدد براساس تخصص و توزیع و جذب نمایندگان، با توجه به نوع آگاهی و تجربه، به کمیسیون‌ها این امکان را می‌دهد که بررسی‌های مقدماتی براساس هر موضوع به طور آگاهانه و کارشناسانه صورت گیرد. در این صورت، مجلس عمومی نمایندگان قادر خواهد بود پس از کسب اطمینان خاطر از جهت فنی و تخصصی نسبت به موضوعات پیشنهادی اتخاذ تصمیم سیاسی بنماید (حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، دکتر سید محمد هاشمی، نشر دادگستر، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۱۰۸). ۲. مقررات تشکیل کمیسیون‌ها: برای فراهم کردن مقدمات لازم برای تشکیل کمیسیون‌ها براساس تخصص و تجربه، آیین‌نامه داخلی مقرراتی را به ترتیب ذیل پیش‌بینی نموده است: - شناخت و بررسی تخصص نمایندگان: قبل از تشکیل کمیسیون‌ها، اسامی نمایندگان به همراه تحصیلات و تجربه و سابقه عضویت در کمیسیون‌ها (در صورتی که سابقه نمایندگی داشته باشند) تکثیر شده و در اختیار نمایندگان گذارده می‌شود. تشخیص صلاحیت‌های هر شعبه برای عضویت در کمیسیون‌های مجلس براساس

پیشنهاد نماینده و رأی اکثریت نسبی اعضاء شعبه خواهد بود. هر نماینده ملزم است برای عضویت در یک کمیسیون، حداقل دو کمیسیون را به ترتیب اول و دوم پیشنهاد دهد (ماده ۴۶ آیین نامه داخلی مجلس). - تخصیص نمایندگان به کمیسیون ها: براساس مسائلی نظیر توافق هیأت رئیسه، و اولیت هایی نظیر تخصص، تجربه و سابقه عضویت در آن کمیسیون و با رأی گیری مخفی اعضاء آن می باشد (ر.ک: مواد ۴۷ و ۵۷ آیین نامه داخلی مجلس). - اداره و طرز کار کمیسیون ها: «پس از انتخاب اعضاء کمیسیون ها، هر کمیسیون به ریاست مسن ترین عضو با حضور حداقل دو سوم اعضاء خود منعقد و فوراً یک رئیس، دو نائب رئیس یک مخبر و دو منشی با رأی مخفی با ورقه با اکثریت نسبی برای مدت یک سال انتخاب می نماید» (ماده ۴۹، آیین نامه داخلی مجلس). «مناط اعتبار برای رسمیت جلسه کمیسیون ها حضور حداقل دو سوم اعضاء می باشد. مصوبات کمیسیون با اکثریت مطلق آراء عده حاضر خواهد بود» «هیأت رئیسه مجلس حداقل یک نفر از کارشناسان با تجربه و مناسب مجلس را به عنوان دبیر در اختیار هر کمیسیون قرار می دهد تا نسبت به امور کارشناسی و اداری مربوطه اقدام نمایند» (ماده ۵۲، همان). ۳. انواع کمیسیون ها: از آنجا که قانون اساسی دو وظیفه اصلی قانونگذاری و نظارت را برای قوه مقننه مقرر نموده، آیین نامه داخلی مجلس با در نظر گرفتن وظایف کلی مجلس پیش بینی نموده است: «مجلس دارای کمیسیون های خاص ... و کمیسیون های تخصصی (و کمیسیون های موقت) با محدوده وظایف مشخص... خواهد بود» (ماده ۲۹، همان). - کمیسیون های خاص؛ شامل کمیسیون تحقیق، تدوین آیین نامه داخلی مجلس، اصل نودم می باشد. - کمیسیون های تخصصی؛ مسؤولیت اصلی این کمیسیون ها در امور مستمر مجلس است و تشکیل نوعاً متناسب با کارهای اجرایی کشور می باشد وظایف بررسی، اصلاح و تکمیل طرح ها و لوایح قانونی، رسیدگی به طرح های تحقیق و تفحص و لوایح بودجه، بررسی و اظهار نظر در مورد لوایح و برنامه های توسعه و چگونگی اجرای قوانین و تبصره های آن، کسب اطلاع از کم و کیف اداره کشور و بررسی و تصویب آزمایشی طرح ها و لوایح و همچنین تصویب دائمی اساسنامه سازمان های دولتی و وابسته به دولت را که طبق اصل ۸۵ قانون اساسی به آنها واگذار شده است بر عهده دارند. کمیسیون های تخصصی عبارتند از: ۱. کمیسیون آموزش و تحقیقات، ۲. کمیسیون اجتماعی، ۳. کمیسیون اقتصادی، ۴. کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی، ۵. کمیسیون انرژی، ۶. کمیسیون برنامه و بودجه و محاسبات، ۷. کمیسیون بهداشت و درمان، ۸. کمیسیون صنایع و معادن، ۹. کمیسیون عمران، ۱۰. کمیسیون فرهنگی، ۱۱. کمیسیون قضائی و حقوقی، ۱۲. کمیسیون کشاورزی، آب و منابع طبیعی. جهت توضیحات درباره هر کدام از این کمیسیون ها و اعضاء آن، اهداف و وظایف و تاریخچه و... ر.ک: سایت مجلس: www.mellat electronic newspaper.htm - کمیسیون های موقت: در زمانی تشکیل می شوند که مسائل خاصی و استثنایی در مجلس قابل طرح باشد [ر.ک: حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، همان، ص ۱۱۱]. ۴. کمیسیون اصل نودم قانون اساسی: از آنجا که در سؤال از این کمیسیون نام بردید به صورت اختصار درباره آن می توان چنین گفت: کمیسیون اصل نودم قانون اساسی، یکی از مراجع اساسی تضمین کننده نظارت مردم بر روند اجرای امور در کشور و نظارت آنان بر عملکرد مسؤولان کشور در قوای سه گانه است. این کمیسیون به خاطر ارتباط آن با اصل نودم قانون اساسی «کمیسیون اصل نود» نامیده می شود؛ به موجب این اصل: «هر کس شکایتی از طرز کار مجلس یا قوه مجریه یا قوه قضائیه داشته باشد، می تواند شکایت خود را کتبا به مجلس شورای اسلامی عرضه کند، مجلس موظف است به این شکایات رسیدگی کند و پاسخ کافی دهد و در مواردی که شکایت به قوه مجریه یا قضائیه مربوط است، رسیدگی و پاسخ کافی از آنها بخواهد و در مدت مناسب نتیجه را اعلام نماید و در موردی که مربوط به عموم باشد به اطلاع عامه برساند. این اصل زمینه ساز فراهم آمدن اطلاعات گوناگون از آحاد ملت از سراسر کشور در موضوعات متنوع برای نمایندگان ملت می شود. در واقع این اصل تسهیل کننده مقدمات لازم برای نظارت نمایندگان و اطلاع آنان از امور جاری کشور خواهد شد. جهت توضیحات بیشتر در مورد کمیسیون اصل نود، ر.ک: - نظارت و نهادهای نظارتی، محسن ملک افضل اردکانی، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۲، صص ۱۰۵ - ۱۰۰ - حقوق اساسی، همان،

جایگاه قوه مقننه و ملاک بودن رأی نمایندگان مردم - با توجه به اینکه رأی ولی فقیه در تمام شئون جامعه جاری است چگونه است؟

پرسش

جایگاه قوه مقننه و ملاک بودن رأی نمایندگان مردم - با توجه به اینکه رأی ولی فقیه در تمام شئون جامعه جاری است چگونه است؟

پاسخ

با توجه به ماهیت نظام؛ یعنی، اسلامی بودن آن و اینکه مردم مسلمان و کالتشان به نمایندگان، به معنای توکیل در وضع قوانین بر اساس اسلام و قانون اساسی است؛ آنچه را که وضع می‌کنند آن گاه مشروعیت می‌یابد و قابل اجرا است که اسلامیت و هماهنگی آن با قانون اساسی و نیز با مصالح عالی جامعه اسلامی، سازگار باشد. تشخیص این امور سازوکارها و نهادهای خاص خود را می‌طلبد. بررسی عنصر اول و دوم را کارشناسان حقوقی و فقهی شورای نگهبان و عنصر سوم را ولی فقیه بر عهده دارند. پس از احراز این سه عنصر، همگان - حتی ولی فقیه ملزم به تبعیت و اجرای آن قوانین هستند. از طرف دیگر در همه نظام‌های جمهوری و مبتنی بر تفکیک قوا، یک شخص یا نهادی، قدرت فرا قوه‌ای دارد و به عنوان رئیس حکومت در شئون مختلف جامعه، حق نظردهی و اعمال نظر دارد تا آنجا که چه بسا به انحلال مجلس و... می‌انجامد. مراجعه به حدود اختیارات رؤسای حکومت در دیگر نظام‌های سیاسی دمکراتیک، جمهوری و نمایندگی، نشان می‌دهد اختیارات ولی فقیه در این زمینه کمتر از آنها است.

شورای نگهبان

چرا شورای نگهبان قانون منع شکنجه در زندان‌ها را در زمان مجلس ششم تأیید نکرد؟

پرسش

چرا شورای نگهبان قانون منع شکنجه در زندان‌ها را در زمان مجلس ششم تأیید نکرد؟

پاسخ

در ساختار حکومت جمهوری اسلامی ایران هر کدام از نهادها و مراکز تصمیم‌گیری وظایف تعریف شده دارند که باید بر اساس آن رسالت خویش را انجام دهند. یکی از وظایف شورای نگهبان نظارت بر قوانین مصوب توسط مجلس شورای اسلامی است. فلسفه وجودی شورای نگهبان آن است که قوانین مصوب مجلس را با معیارها و موازین قوانین الهی تطبیق دهد. در صورت همسویی آن را تصویب و در غیر آن، رد کند. علت این که شورای نگهبان، این قانون را تأیید نکرده آن بود که قانون منع شکنجه زندانیان مبهم بوده، مجلس محترم تعریف جامع و شفاف از آن ارائه نداده بود. عدم شفافیت و نبود تعریف جامع، تصویب آن را مشکل کرد، چنان که تصویب آن پیامدهای منفی در پی داشت، زیرا مجلس قانون منع شکنجه در زندان را به گونه‌ای تعریف کرده بود که حتی اجرای احکام الهی از مصادیق آن محسوب می‌شد. اگر قانون پیشنهادی مجلس تصویب می‌شد، لازمه آن، اجرا نشدن

حدود الهی مانند قصاص و حدّ بود. طبیعی است قانونی که تعطیلی احکام الهی را در پی داشته باشد، قابلیت تصویب ندارد و تشخیص آن بر عهده شورای نگهبان است. بر همین اساس بود که شورای نگهبان به مجلس پیشنهاد کرد تعریف شفاف از قانون منع شکنجه زندانیان ارائه دهد و برخی از اشکالات و ابهامات آن را رفع نماید. بنابراین، عدم تصویب قانون منع شکنجه زندانیان بدان جهت نبود که اعضای محترم شورای نگهبان، با شکنجه زندانیان موافق بودند، زیرا در آموزه های دینی، انسان ها از حرمت و قداست خاصی برخوردار هستند. برای شیوه رفتار با زندانیان قوانین خاصی تعریف شده است و همه موظف هستند بر اساس آن قوانین با زندانیان رفتار کنند. اگر جرم کسی ثابت شد، باید احکام الهی درباره او اجرا شود و در برابر اجرای قانون همه مردم یکسان هستند. در صورتی که شورای نگهبان در تشخیص خود دچار اشتباه شد و یا بین آن و مجلس اختلاف به وجود آمد، قوانین مورد اختلاف این دو نهاد، به مجمع تشخیص مصلحت نظام ارجاع داده می شود. ارجاع برخی از لوایح به مجمع تشخیص مصلحت نظام بیانگر آن است که ممکن است شورای نگهبان در تطبیق قوانین مصوّب با معیارهای اسلامی دچار اشتباه شود. پی نوشت ها: ۱. دایره المعارف اسلامی، ج ۲، ص ۱۶۳۳. ۲. دایره المعارف تشیع، ج ۱، ص ۵۲۴ - ۵۲۵. ۳. معجم البلدان، ج ۳، ص ۵۵۶. ۴. دایره المعارف تشیع، ج ۱، ص ۵۲۴. ۵. دایره المعارف فارسی، ج ۲، ص ۱۶۳۳. ۶. دایره المعارف تشیع، ج ۱، ص ۵۲۴. ۷. ترجمه اخبار الطوال، ص ۴۳۳. ۸. همان، ص ۴۰۶. ۹. سیره پیشوایان، ص ۴۷۶.

در عصر ارتباطات و فناوری اطلاعات چرا شورای نگهبان از تصویب استفاده از آنتن های ماهواره ای سرباز می زند؟ آیا ممکن است در مجلس هفتم استفاده از ماهواره تصویب شود؟

پرسش

در عصر ارتباطات و فناوری اطلاعات چرا شورای نگهبان از تصویب استفاده از آنتن های ماهواره ای سرباز می زند؟ آیا ممکن است در مجلس هفتم استفاده از ماهواره تصویب شود؟

پاسخ

اسلام و فقها و علمای اسلام با ارتباطات و فن آوری اطلاعات و دانش مخالف نیستند، بلکه با فساد و گناه مخالف هستند. از ماهواره تبلیغات ضد اسلام و ضد اخلاق و فیلم های مستهجن پخش می شود. اگر استفاده از ماهواره آزاد شود، برخی از همین برنامه ها استفاده می کنند و مرتکب حرام می گردند و جامعه به فساد و تباهی کشیده می شود، یا موجب تغییر و تزلزل در هنجارهای فرهنگی جامعه می شود. امروزه بسیاری از نابهنجاری ها و ناهمگونی ها بین رفتارها ناشی از همین وسایل ارتباطی و عدم استفاده صحیح از آنها می باشد. از طرفی نهی از منکر واجب است و یکی از راه های نهی از منکر، قرار ندادن وسیله ارتکاب حرام در اختیار افراد است. (۱) از این رو مجلس و شورای نگهبان استفاده از ماهواره را تصویب نمی کنند و از این راه جلوی فحشا و منکر را می گیرند و به یکی از واجبات که نهی از منکر است عمل می کنند. اگر روزی برنامه های خلاف شرع اسلام از ماهواره پخش نشود یا معلوم شود که اکثر مردم در سطحی از تدین و آگاهی و ثبات فرهنگی هستند که به برنامه های خلاف شرع نگاه نمی کنند و مرتکب حرام نمی شوند، مسلماً استفاده از ماهواره اشکال نخواهد داشت. نگاهی به برنامه های ماهواره ای با توجه به این که غالباً به زبان اصلی پخش می شوند یا در صورت پخش به زبان فارسی، الگوهای فرهنگ غربی را ترویج می کنند، همچنین با نگاه به نوع استفاده ای که متأسفانه از آن می شود و غالباً برنامه های غیر اخلاقی و فیلم هایی که با فرهنگ اسلامی تطبیق ندارد، مورد توجه قرار می گیرد، هم در رفتارهای جوانان و الگوهای رفتاری آنها تأثیر می نهد، هم در نوع فکر و لباس آنها و فرهنگ مصرفی و بسیاری از اموری که نسبت به فرهنگ جامعه ما نابهنجار است. پی نوشت ها: ۱. امام خمینی، تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۴۸۰، مسئله ۲

و ۳.

چرا شورای نگهبان قانون منع شکنجه در زندان‌ها را در زمان مجلس ششم تأیید نکرد؟

پرسش

چرا شورای نگهبان قانون منع شکنجه در زندان‌ها را در زمان مجلس ششم تأیید نکرد؟

پاسخ

در ساختار حکومت جمهوری اسلامی ایران هر کدام از نهادها و مراکز تصمیم‌گیری وظایف تعریف شده دارند که باید بر اساس آن رسالت خویش را انجام دهند. یکی از وظایف شورای نگهبان نظارت بر قوانین مصوب توسط مجلس شورای اسلامی است. فلسفه وجودی شورای نگهبان آن است که قوانین مصوب مجلس را با معیارها و موازین قوانین الهی تطبیق دهد. در صورت همسویی آن را تصویب و در غیر آن، رد کند. علت این که شورای نگهبان، این قانون را تأیید نکرده آن بود که قانون منع شکنجه زندانیان مبهم بوده، مجلس محترم تعریف جامع و شفاف از آن ارائه نداده بود. عدم شفافیت و نبود تعریف جامع، تصویب آن را مشکل کرد، چنان که تصویب آن پیامدهای منفی در پی داشت، زیرا مجلس قانون منع شکنجه در زندان را به گونه‌ای تعریف کرده بود که حتی اجرای احکام الهی از مصادیق آن محسوب می‌شد. اگر قانون پیشنهادی مجلس تصویب می‌شد، لازمه آن، اجرا نشدن حدود الهی مانند قصاص و حدّ بود. طبیعی است قانونی که تعطیلی احکام الهی را در پی داشته باشد، قابلیت تصویب ندارد و تشخیص آن بر عهده شورای نگهبان است. بر همین اساس بود که شورای نگهبان به مجلس پیشنهاد کرد تعریف شفاف از قانون منع شکنجه زندانیان ارائه دهد و برخی از اشکالات و ابهامات آن را رفع نماید. بنابراین، عدم تصویب قانون منع شکنجه زندانیان بدان جهت نبود که اعضای محترم شورای نگهبان، با شکنجه زندانیان موافق بودند، زیرا در آموزه‌های دینی، انسان‌ها از حرمت و قداست خاصی برخوردار هستند. برای شیوه رفتار با زندانیان قوانین خاصی تعریف شده است و همه موظف هستند بر اساس آن قوانین با زندانیان رفتار کنند. اگر جرم کسی ثابت شد، باید احکام الهی درباره او اجرا شود و در برابر اجرای قانون همه مردم یکسان هستند. در صورتی که شورای نگهبان در تشخیص خود دچار اشتباه شد و یا بین آن و مجلس اختلاف به وجود آمد، قوانین مورد اختلاف این دو نهاد، به مجمع تشخیص مصلحت نظام ارجاع داده می‌شود. ارجاع برخی از لوایح به مجمع تشخیص مصلحت نظام بیانگر آن است که ممکن است شورای نگهبان در تطبیق قوانین مصوب با معیارهای اسلامی دچار اشتباه شود. پی نوشت‌ها: ۱. دایره المعارف اسلامی، ج ۲، ص ۱۶۳۳. ۲. دایره المعارف تشیع، ج ۱، ص ۵۲۴ - ۵۲۵. ۳. معجم البلدان، ج ۳، ص ۵۵۶. ۴. دایره المعارف تشیع، ج ۱، ص ۵۲۴. ۵. دایره المعارف فارسی، ج ۲، ص ۱۶۳۳. ۶. دایره المعارف تشیع، ج ۱، ص ۵۲۴. ۷. ترجمه اخبار الطوال، ص ۴۳۳. ۸. همان، ص ۴۰۶. ۹. سیره پیشوایان، ص ۴۷۶.

سؤال ۱۲: در عصر ارتباطات و فناوری اطلاعات چرا شورای نگهبان از تصویب استفاده از آنتن‌های ماهواره‌ای سرباز می‌زند؟ آیا ممکن است در مجلس هفتم استفاده از ماهواره تصویب شود؟

پرسش

سؤال ۱۲: در عصر ارتباطات و فناوری اطلاعات چرا شورای نگهبان از تصویب استفاده از آنتن‌های ماهواره‌ای سرباز می‌زند؟ آیا ممکن است در مجلس هفتم استفاده از ماهواره تصویب شود؟

پاسخ

از احادیث موجود در کتب روایی شیعه و سنی استفاده می‌شود که پوشیدن عمامه و عبا بخشی از سنت معصومان (ع) است؛ از آن جمله: ۱- جابر نقل کرده است: پیامبر اکرم (ص) در هنگام فتح مکه، در آغاز ورود به مکه عمامه‌ای مشکی بر سر داشت. (۱) علی (ع) فرمود: "رسول خدا (ص) در روز عید غدیر، عمامه‌ای بر سرم گذاشت و گوشه آن را پشت سرم آویزان کرد؛ آن گاه فرمود: "خدای متعال در جنگ بدر و حنین مرا با فرشتگانی کمک کرد که با چنین عمامه‌هایی معمم بودند." (۲) (۳) - اصبح بن نباته که از نزدیکان امیرالمؤمنین (ع) به شمار می‌رود، روایت کرده است: در آغاز خلافت و پس از بیعت مردم، حضرت علی (ع) به مسجد آمد، در حالی که عمامه رسول خدا را بر سر داشت. (۳) (۳) - عباس بن عبدالمطلب و ربیع بن الحارث فرزندان خود فضل و ربیع را به حضور علی (ع) فرستاده تا از حضرت تقاضا کنند که آنان را برای جمع آوری زکات به کار بگمارد؛ حضرت امیر (ع) فرمود: به خدا قسم هیچ کدام از شماها را به کار نخواهم گرفت. ربیع (پس از شنیدن نظر امام به محضر علی (ع) شرفیاب شد و با لحنی اعتراض آمیز) عرض کرد: به مقام و منزلت دامادی پیامبر (ص) رسیدی، ما به خاطر آن بر تو حسادت نکردیم؛ امیرالمؤمنین (ع) (با بی اعتنائی نسبت به سخنان ربیع) عبا خود را روی زمین انداخت و بر آن خوابید. (۴) بنابراین از مجموع روایات می‌توان نتیجه گرفت: پوشیدن عمامه و عبا بخشی از سنت پیامبر و امامان (ع) را تشکیل می‌دهد. تا این قسمت، پاسخ پرسش اصلی شما یعنی فلسفه وجودی لباس روحانیت، روشن شد، هم چنین پاسخ اولین پرسش فرعی، نیز معلوم گردید. وقتی عبا و عمامه سنت پیامبر (ص) و امامان (ع) باشد، چه لزومی دارد که سفارش جداگانه برای آن در روایات شود، بلکه در هر زمان و مکانی ممکن است که روحانی پاسخگوی شبهات و پرسش‌های افراد باشد و این میسر نیست مگر آن که روحانی با پوششی خاص میان جامعه اسلامی حضور داشته باشد؛ به خلاف مراجعه به صاحبان مشاغلی همچون پزشکان و نیروهای نظامی و انتظامی که مراجعه به آنان در موارد و ساعاتی خاص انجام می‌شود، بنابراین، حتی اگر از نگاه شغلی نگاه کنیم، شغل روحانی اقتضا می‌کند که هر وقت در جمعی حاضر شده، چه در خیابان و چه در مهمانی و... باید این لباس را به تن داشته باشد. پاسخ سومین سؤال فرعی: در سؤال مطرح کرده‌اید: در احادیث سفارش شده که به لباس عصر خویش ملتزم باشیم، بله در این زمینه روایاتی رسیده است که به لحاظ رعایت اختصار فقط به بیان و تشریح یک روایت می‌پردازیم: حماد بن عثمان در محضر امام صادق (ع) بود که شخصی به امام عرض کرد: به ما گفته‌اند که علی (ع) لباس خشن و پیراهن ارزان قیمت می‌پوشیده و شما را می‌بینیم که لباسی نیکو پوشیده‌اید. امام صادق (ع) در پاسخ این اعتراض فرمود: "علی بن ابی طالب علیه السلام لباس با آن ویژگی‌ها را در زمانی می‌پوشید که پوشش آن عیب به حساب نمی‌آمد، اما امروز هر کس به آن روش لباس بپوشد، لباس شهرت می‌شود و بهترین لباس در هر زمان، لباس اهل همان زمان است." (۵) این روایت بهترین لباس را، لباس مردم هر زمان دانسته است، و لباس نوع دیگر را که به صورت لباس شهرت (انگشت نما) در آید، نفی کرده است. آیا لباس روحانیت از این نوع است؟ با توجه به این که نمایانگر طبقه خاص با وظایف خاص بوده و به لباس معصومین (ع) شباهت داشته و به لباس‌های سنتی ایرانیان نیز شباهت بیشتری دارد. پی نوشت‌ها: ۱. میزان الحکمه، ج ۴، ص ۲۷۶۵، ح ۱۸۰۹۶. ۲. احمد بن حسین بیهقی، السنن الکبری (سنن بیهقی)، ج ۱۰، ص ۱۴. ۳. صدوق، محمد بن علی بن الحسین، التوحید، ص ۳۰۴، ح ۱؛ طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۶۰۹. ۴. محمود بن عمر بن محمد الزمخشری، الفائق فی غریب الحدیث، ج ۲، ص ۳۲۲. ۵. محمد بن یعقوب کلینی، کافی، ج ۶، ص ۴۴۴، ح ۱۵. سؤال ۱۱: علت و زمان ظهور شیعه چه و کی بود؟ چرا نماز و اذان و بعضی چیزهای آن با سنی‌ها فرق دارد؟ به علاوه چرا زنده و مرد در برخی از مسای نماز با هم فرق دارند، مثل بلند کردن دست‌ها هنگام برخاستن و چسباندن دست‌ها به بدن در حال سجده. آیا پیامبر اکرم (ص) در اذان و اقامه "اشهد ان علیاً ولی الله" می‌گفت و از مهر استفاده می‌کرد؟ پاسخ: وقتی که در مرحله نخستین حیات امت اسلامی، در عصر پیامبر گرامی اسلام (ص) بررسی کنیم، متوجه می‌شویم از همان سال‌های آغازین ظهور اسلام، دو گروه با هدف متفاوت، در امت اسلامی، در

کنار هم می‌زیستند: ۱- عقیده‌ای که تعبد به دین را ملاک قرار داده و پیروی محض و تسلیم مطلق از نص (آیات قرآن و فرامین رسول خدا) را در همه شئون زندگی معتبر دانسته و شعار خود می‌دانستند. ۲- عقیده‌ای که تعبد به دین را تنها در محدوده پاره‌ای از عبادات و برخی از مسایل غیبی معتبر می‌دانستند و در غیر این صورت، اجتهاد و مصلحت را بر نص مقدم می‌دانستند. از جمله اینان "عمر" است. به همین دلیل در صلح حدیبیه بر پیامبر (ص) اعتراض می‌کند و "حی علی خیر العمل" را در اذان و اقامه حذف می‌کند. بعد از رحلت پیامبر، این دو گروه، مقابل هم ایستادند و دو جناح را به وجود آوردند. چون در رأس گروه او گل حضرت مولای متقیان علی (ع) قرار داشت و عده‌ای با او هم عقیده بودند، پیروانش را شیعه نامیدند. شیعه یعنی پیروی در فکر و عمل و اخلاق و مواضع سیاسی و عقاید دینی، از حضرت علی (ع) و اوصیای به حق آن بزرگوار. (۱) بر این اساس زمان پیدایش شیعه و سنی به طور رسمی بعد از رحلت پیامبر اکرم (ص) است، هر چند به طور غیر رسمی شیعه در زمان نبی گرامی اسلام (ص) بود. (۲) گفتنی است: وقتی دو گروه از نظر رأی و عقیده با هم تفاوت داشته باشند، در مقام عمل هم متفاوت خواهند بود. لذا طبیعی است که اذان و اقامه و کیفیت نماز و ایستادن در حال نماز و سایر چیزها بین شیعه و سنی متفاوت باشد، چون قرار نیست سنی‌ها طبق فرامین پیامبر اکرم (ص) و جانشینیان او عمل کنند، بلکه قرار است طبق صلاح دید خود عمل نمایند. در این که چرا اسلام فرمود: مردها هنگام بلند شدن، اول زانوها را از زمین بردارند، بعد دست‌ها را، اما زن‌ها بر عکس کنند، یا مردها در سجده آرنج‌ها و شکم خود را به زمین نچسبانند و بازوهای خویش را از پهلو جدا نگه دارند، اما زن‌ها بر خلاف عمل کنند و امثال آن، گفته می‌شود: اولاً تمام اوامر و نواهی شارع مقدس اسلام مبتنی بر مصالح و مفاسد است. حتماً در این خصوص مصالح و مفاسدی بوده که نمی‌دانیم و نمی‌توانیم اظهار نظر کنیم و باید تعبداً آن را بپذیریم. ثانیاً: زن‌ها کانون جذب و کشش جنس مخالف هستند و تمام بدن آن‌ها به ویژه برجستگی‌ها مهیج و محرم است. شاید به همین دلیل دستور داده شده - البته به صورت مستحبی - زنان هنگام برخاستن دست‌های خود را از زمین بردارند، نه زانوها را. یا فرمود: آرنج و شکم خود را به زمین بچسبانند، تا برجستگی جلو بدن پیدا نشود. یا چون صدای زن نازک و دل‌فریب است، فرموده: با وجود مرد غریبه و اجنبی حق ندارد حمد و سوره نمازهای صبح و مغرب و عشا را بلند بخواند. پاسخ قسمت آخر

چرا شورای نگهبان دلیل رد صلاحیت کاندیداها را اعلام نمی‌کند؟

پرسش

چرا شورای نگهبان دلیل رد صلاحیت کاندیداها را اعلام نمی‌کند؟

پاسخ

اعلام مسائلی که موجب رد صلاحیت می‌شوند از نظر شرعی سه گونه‌اند: الف) برخی از آنها اعلامشان جایز و بلا مانع است، این گونه موارد را معمولاً شورای نگهبان اعلام می‌کند، هر چند بدون ذکر نام. مانند عدم تحصیلات کافی. ب) برخی از مسائل با رضایت شخص قابل اعلام می‌باشد و شورای نگهبان در صورت تمایل شخصی آن را به اطلاع عمومی می‌رساند. ج) برخی از مسائل از نظر شرعی به هیچ وجه، حتی با رضایت شخص، قابل اعلام نیستند. به عبارت دیگر اعلام آنها نوعی اشاعه فحشاء محسوب می‌شود و حرام است، کما این که اگر کسی به دیگران اجازه دهد که غیبت او را بکنند از نظر شرعی مجوز غیبت نیست و خداوند آن را منع فرموده است. در چنین مواردی چه بسا برای شورای نگهبان بسیار آسان‌تر باشد که مسائل موجود در پرونده افراد را بر ملا کنند و خود را از آماج حملات سنگین برهاند، لیکن تقوی و عدالت برخلاف آن حکم می‌کند. البته مقصود این نیست که لزوماً تمام مواردی که شورای نگهبان اعلام علت نکرده مصداق واقعی و قطعی این قسم باشد، منظور ما از نظر کلی است نه

مصدیقی.

بخشی از مطالب حجت الاسلام کروبى درباره تاریخچه نظارت استصوابی - سایت جبهه مشارکت - جمعه ۲۲/۶/۸۱ - بنقل از کتاب «نظارت استصوابی» منتشره به اهتمام روابط عمومی دفتر تحکیم وحدت: «هدف از این نوشتار این است که در ابتدا به تاریخچه نظارت استصوابی اشاره کنیم و از آن

پرسش

بخشی از مطالب حجت الاسلام کروبى درباره تاریخچه نظارت استصوابی - سایت جبهه مشارکت - جمعه ۲۲/۶/۸۱ - بنقل از کتاب «نظارت استصوابی» منتشره به اهتمام روابط عمومی دفتر تحکیم وحدت: «هدف از این نوشتار این است که در ابتدا به تاریخچه نظارت استصوابی اشاره کنیم و از آن اول بگوئیم و بیاییم تا برسیم به حالا و بنده ثابت کنم که این نظارت استصوابی درست نیست و یک چیزی بوده که بعد از امام (ره) بدین صورت درست شده و واقعهش برای حذف یک جریانی بوده است یعنی در واقع نظارت یک اهرم فشار شده در اختیار شورای نگهبان که یک گرایش خاص دارد تا به وسیله آن بتواند رقبا را از میدان بیرون کند من خیلی دوستانه می گویم که اگر یک دادگاهی هم تشکیل شود من آنقدر سند غیر از اسنادی که اینجا می گویم برای ثابت کردن این مسئله دارم که هیچ شخصی نمی تواند اینقدر ادله به نفع دید گاهش بیاورد و یک لایحه تنظیم کند نمایندگان باید در نخستین جلسه مجلس به ترتیب زیر سوگند یاد کنند: که من در برابر قرآن مجید، بعد می گوید نمایندگان اقلیت های دیگر سوگند را با ذکر کتاب اسمانی خود خواهند خواند. اما اصل ۶۴ از مفهوم شورای نگهبان استفاده می کند برای رد اینها و اصل ۶۷ مفهومش این است که اقلیت های مذهبی (کلیمی یا یک نماینده زرتشتی یک نماینده مسیحی ها دو نماینده آشوری و کلدانی ها دو تا) می توانند به مجلس نماینده بفرستند و می گوید بر اساس این دو اصل قانون اساسی آقای کیانوری حق شرکت ندارد یکی صراحت سوگند (اصل ۶۷) و یکی مفهومی که اصل ۶۴ دارد که می گوید نماینده های مجلس یا مسلمان باشند یا اقلیت های مذهبی یک دو تا سه تا یا چهارتا چون اینها به هیچ یک از این اصل ها معتقد نیستند بر اساس قانون اساسی حق ورود ندارند در واقع بنده می گویم نظارت شورای نگهبان اصلا در اصل ماده ۹۹ مورد استفاده نبوده است حتی کمونیست های سرشناس ریشه دار مهم وابسته به شوروی هم وقتی می خواهند اصرار کنند هیئت نظارت می گوید بر اساس قانون اساسی اینها نمی توانند شرکت کنند.

پاسخ

در مورد اصل اثبات نظارت استصوابی شورای نگهبان، فلسفه وجودی و لزوم آن وجود چنین نظارتی در قوانین سایر کشورها و... مطالب و دلایل زیادی وجود دارد. (جهت آشنایی با آن به منابع معرفی شده مراجعه نمایید) اما در خصوص این سؤال اگر بخواهیم به تاریخچه نظارت استصوابی مراجعه نماییم موارد متعددی یافت می شود که هم در قوانین انتخاباتی و هم در عمل، شورای نگهبان چنین مسوولیتی را بر عهده گرفته و آن را اعمال نموده است: الف - در اولین قانون انتخابات، مصوب سال ۱۳۶۲ موادی مشاهده می شود که نظارت عام و استصوابی شورای نگهبان را تأیید می کند و با نظارت استطلاعی محض سازگاری ندارد. مثلا در ماده ۳ این قانون آمده است: «نظارت بر انتخابات به عهده شورای نگهبان است. این نظارت عام و در تمام مراحل و در کلیه امور مربوط به انتخابات جاری است». همچنین به موجب تبصره یک ماده ۳ اشخاصی که هیأت اجرایی، صلاحیت آنان را رد کرد، حق دارند به هیأت نظارت استانی شورای نگهبان شکایت کنند و این مرجع در مهلت مقرر باید به شکایت رسیدگی کند و نتیجه را اعلام کند. براساس تبصره ماده ۶۹ افرادی که از نحوه برگزاری انتخابات شکایت داشته باشند، می توانند ظرف هفت روز از نتایج اخذ رأی، شکایت خود را به دبیرخانه شورای نگهبان تسلیم کنند. براساس ماده ۶۹ اعلام ابطال انتخابات حوزه انتخابی از رسانه

های گروهی در اختیار شورای نگهبان است. بر طبق ماده ۷۰ تأیید انتخابات از طرف شورای نگهبان ضرورت دارد و صدور اعتبارنامه برای انتخاب شدگان منوط به تأیید شورای نگهبان است. در قانون انتخابات مصوب سال ۶۵ نیز مواردی مشاهده می شود که مؤید نظارت استصوابی شورای نگهبان است. حال سؤال این است که اگر نظارت شورا صرفاً در حد استعلامی بود، چگونه می تواند در تمام مراحل انتخابات اظهار نظر کند و رأی او هم متع باشد؟ چگونه می تواند نظر وزارت کشور را در رد برخی از افراد تخطئه کند؟ چگونه می تواند حکم به ابطال انتخابات بدهد؟... ب - آیا رد صلاحیت تعدادی از کاندیداها در مجلس اول و دوم و سوم (که همه اینها در زمان حیات حضرت امام بوده است) آن هم رد صلاحیت کسانی که چه بسا مورد تأیید وزارت کشور بوده اند (مانند رد صلاحیت آقای اکبرزاده حتی بعد از انتخاب شدن و یا آقای رضوی تبریزی و...) جز با نظارت استصوابی قابل توجیه است؟! آیا حضرت امام در هیچ یک از این موارد تذکری به شورای نگهبان، دال بر عدم صلاحیت آنها برای این کار داده اند؟ آیا تفسیر اصل ۹۹ و حدود اختیارات شورای نگهبان به عهده شورای نگهبان است یا وزارت کشور؟! ج - می دانیم شورای نگهبان در زمان حضرت امام انتخابات در برخی از حوزه های انتخابیه را باطل اعلام کرد و نه تنها این عمل مورد اعتراض حضرت امام واقع نشد بلکه شدیداً "مورد تأیید ایشان هم قرار گرفت: زمانی که حضرت امام در حمایت از شورای نگهبان در مقابل جوسازی های شدیدی که علیه این نهاد و عملکرد آن در ابطال چند حوزه انتخابیه به وجود آمده بود، فرمودند: «چنانچه مشاهده می شود پس از انتخابات مرحله اول از دوره دوم مجلس شورای اسلامی، افرادی که نظریه شورای نگهبان در ابطال یا تأیید بعضی از حوزه ها موافق میلشان نبوده است، دست به شایعه افکنی زده و اعضای محترم شورای نگهبان ایدهم الله تعالی را که حافظ مصالح اسلام و مسلمین هستند، تضعیف و یا خدای نکرده توهین می نمایند و به پخش اعلامیه و خطابه در مطبوعات و محافل دست زده اند... من به این آقایان هشدار می دهم که تضعیف و توهین به فقهای شورای نگهبان امری خطرناک برای کشور و اسلام است. همیشه انحرافات به تدریج در یک رژیم وارد می شود و در آخر رژیم را ساقط می نماید. لازم است همه به طور اکید به مصالح اسلام و مسلمین توجه کنیم و به قوانین هر چند مخالف نظر و سلیقه شخصی مان باشد احترام بگذاریم...» (صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۲۶۹، ۲۵/۲/۶۳).

د - برخی از منتقدین گفته اند در اولین انتخابات مجلس شورای اسلامی در سال ۶۰ درباره نظارت استصوابی سخنی مطرح نبوده است و بر ادعای خود چنین شاهی آورده اند: «شورای نگهبان در مورد رد صلاحیت برخی از کاندیداها مانند کیانوری و احسان طبری و محمد علی عمویی و... به اصول ۶۴ و ۶۷ استناد می کند نه به اصل ۹۹ و حق نظارت استصوابی خود. اگر استنباط شورای نگهبان از اصل ۹۹ نظارت استصوابی بود چرا در رد صلاحیت به همین اصل استناد نکرده است؟» پاسخ این سخن روشن است زیرا هر چند اصل ۹۹ بر نظارت استصوابی دلالت دارد و شورای نگهبان بر اساس همین اصل حق بررسی و رد صلاحیت ها را برای خود قائل است، اما همین اصل به تنهایی نشان نمی هد که چه کسانی دارای صلاحیتند و چه کسانی دارای صلاحیت نیستند. شورای نگهبان براساس قانون انتخابات که اوصاف و شرایط نامزدی را مشخص می کند به تأیید و یا رد صلاحیت ها اقدام می کند. در اولین دوره انتخابات مجلس، هنوز قانون انتخابات تدوین نشده بود، لذا شورای نگهبان چاره ای نداشت جز این که رد صلاحیت ها را به برخی از اصول قانون اساسی مستند سازد. جالب این است که منتقد محترم نیز در جایی به این نکته اعتراف کرده و گفته است: «تصویب و تدوین قانون انتخابات در سال ۶۲ انجام گرفته است» (به نقل از نظارت استصوابی، عباس نیکزاد، روابط عمومی شورای نگهبان، نشر دفتر نظارت و بازرسی انتخابات استان قم، چاپ اول، زمستان ۱۳۸۰، صص ۷۷ - ۸۷). جهت مطالعه بیشتر و آشنایی با پاسخ شبهاتی که در مورد نظارت استصوابی وجود دارد علاوه بر منبع فوق ر.ک: بررسی فقهی - حقوقی شورای نگهبان، فرج الله هدایت نیا، محمد هادی کاویانی، نشر پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول، زمستان ۱۳۸۰

نظارت استصوابی به چه معنی است؟ ضرورت آن چیست؟ دلیل مخالفت برخی از افراد یا جریانات سیاسی با آن چیست؟ آیا در کشورهای دیگر نیز چنین سیستم نظارتی وجود دارد؟

پرسش

نظارت استصوابی به چه معنی است؟ ضرورت آن چیست؟ دلیل مخالفت برخی از افراد یا جریان‌های سیاسی با آن چیست؟ آیا در کشورهای دیگر نیز چنین سیستم نظارتی وجود دارد؟

پاسخ

به طور کلی نظارت بر چگونگی و حسن اجرای فرآیندهای قانونی - سیاسی، در هر کشور به دو گونه قابل تصور است: یکی به صورت استطلاعی و دیگری به صورت استصوابی. نظارت استطلاعی: به نظارتی گفته می‌شود که ناظر موظف است تنها از وضعیتی که مجریان انجام می‌دهند اطلاع یابد سپس بدون آن که خود اقدام عملی کند و نحوه اجراء را تأیید یا رد کند آنچه را مشاهده کرده به مقام دیگری گزارش کند این گونه نظارت که صرفاً جنبه‌آگاهی یابی دارد به واقع حق همه شهروندان جامعه نیز هست، و گرنه از این حیث ناظران نمی‌توانند هیچ گونه تصمیم‌گیری در مورد تخلفات احتمالی داشته باشند تفاوتی با نظارت سایر شهروندان ندارد این گونه نظارت را نظارت غیرفعال یا «Passive» نیز می‌گویند. نظارت استصوابی: استصواب که واژه عربی است با واژه صواب هم ماده است صواب به معنای درست در مقابل خطا و استصواب به معنای صائب دانستن و درست شمردن است مثل این که گفته شود این کار صحیح و بی اشکال است. در اصطلاح نظارت استصوابی به نظارتی گفته می‌شود که در آن ناظر در موارد تصمیم‌گیری حضور دارد و باید اقدامات انجام شده را تصویب کند تا جلوی هر گونه اشتباه و یا سوء استفاده از جانب مجریان گرفته شود. بنابراین نظارت استصوابی نظارت همراه با حق دخالت و تصمیم‌گیری می‌باشد. این گونه نظارت را نظارت فعال یا «Active» نیز می‌گویند. نظارت استصوابی به چند صورت تصور می‌شود: صورت اول: نظارت استصوابی تطبیقی: در این فرض ناظر موظف است اقدامات و اعمال عامل را با ضوابط و مقررات تعیین شده تطبیق داده و در صورت عدم انطباق عمل عامل اعتبار نخواهد داشت و عمل او منوط به تأیید ناظر می‌باشد. صورت دوم: نظارت عدم مغایر و تعارض است که در این گونه نظارت ناظر موظف است از خروج و انحراف عامل از محدوده مقرر شده جلوگیری و منع نماید. این گونه نظارت نسبت به مورد بالا- دایره محدودتری دارد و از آن به نظارت استصوابی حداقلی یاد می‌شود صورت سوم: نظارت مطلق نامیده می‌شود که در این شیوه از نظارت هر عملی که عامل انجام دهد منوط به تأیید ناظر است و در صورت سکوت یا عدم اظهار نظر و یا عدم حضور ناظر کلیه اقدامات عامل غیر قانونی و بی اعتبار می‌باشد. حال سؤالی که مطرح می‌شود اینک: آیا شورای نگهبان حق نظارت استصوابی دارد یا نه؟ و در صورت مثبت بودن چه نوع نظارت استصوابی و با چه مکانیسمی توسط شورای نگهبان اعمال می‌شود؟ در پاسخ این سؤال باید گفت که نظارت استصوابی توسط شورای نگهبان دارای پشتوانه‌های عقلایی و قانونی بسیار محکمی می‌باشد. توضیح آنکه: در تمام کشورهای جهان و نزد تمامی عقلای عالم برای تصدی مسئولیت‌های مهم یک سری شرایط ویژه در نظر گرفته می‌شود تا هم وظایف محوله به فرد مورد نظر به درستی انجام پذیرد و هم حقوق و مصالح شهروندان در اثر بی کفایتی و نالایق بودن مسئول برگزیده شده پیمانال نگردد. از این رو امروزه در دموکراتیک‌ترین نظام‌های دنیا نیز شرایط ویژه‌ای برای انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان (در فرایندهای انتخاباتی) در نظر گرفته می‌شود و قانون مرجعی رسمی را برای اعمال نظارت و احراز شرایط داوطلبان انتخابات تعیین می‌کند این مرجع رسمی عهده‌دار بررسی وضعیت و روند انجام انتخابات و وجود یا عدم وجود شرایط لازم در داوطلبان که در نتیجه به تأیید یا رد صلاحیت داوطلبان می‌انجامد می‌باشد. بنابراین نظارت استصوابی امری شایع، عقلایی و قانونی در تمامی کشورها و نظام‌های موجود دنیا می‌باشد مثلاً یکی از شرایط معتبر در کلیه نظام‌های حقوقی جهان این است که کاندیدای مورد نظر سابقه کیفری نداشته باشد و افراد دارای سوء سابقه کیفری از پاره‌ای از حقوق اجتماعی از جمله انتخاب

شدن برای مجالس تصمیم‌گیری، هیأت‌های منصفه، شوراها و غیره محرومند. در کشور مانیز به مانند سایر کشورهای جهان قانون مرجعی را معرفی کرده است که برای انتخابات و صلاحیت نامزدهای انتخاباتی نظارت کند که مطابق اصل نوزدهم قانون اساسی این وظیفه بر عهده شورای نگهبان قرار داده شده است که چنین بیان می‌دارد: «شورای نگهبان نظارت بر انتخابات مجلس خبرگان رهبری، ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی و مراجع به آراء عمومی و همه پرسی را بر عهده دارد» نکته قابل توجه این که در قانون اساسی به نوع نظارت تصریح نشده ولی قانون اساسی در اصل نود و هشتم خود تفسیر آن را به عهده شورای نگهبان نهاده است بنابراین از نظر حقوق و اعتبار قانونی تفسیر شورای نگهبان مبنی بر حق نظارت استصوابی بلا اشکال بوده و عدم تصریح به آن در قانون اساسی اشکالی ایجاد نمی‌کند. به علاوه مطابق همان اصل عقلایی که احراز صحت انتخابات و تأیید و یا رد صلاحیت نامزدهای انتخاباتی را بر عهده مرجعی رسمی و قانونی می‌داند و نیز ضرورت وجود مرجع قانونی کنترل اعمال مجریان (= وزارت کشور) بر ایبرطرف کردن اشتباهات یا سوء استفاده‌های احتمالی نهاد اجرایی و همچنین پاسخگویی به شکایات و اعتراضات داوطلبان از مجریان انتخاباتی، قانون اساسی نهاد ناظری به عنوان مرجع رسمی ناظر بر انتخابات و تشخیص صلاحیت نامزدها و عملکرد مجریان انتخاباتی تعیین کرده است این نهاد ناظر شورای نگهبان است و در قانون نهاد یا شخص دیگری به عنوان ناظر یا نهادی که شورای نگهبان به آن گزارش دهد معرفی نشده است پس تنها ناظر رسمی و قانونی همین شورای نگهبان است و چون نظارت عقلایی بر رأی‌گیری و تشخیص صلاحیت داوطلبان اقتضای تأیید یا رد و ابطال عمل و مؤثر را دارد و این ویژگی تنها در قالب نظارت استصوابی قابل تحقق است. بنابراین نظارت شورای نگهبان نیز نظارت استصوابی می‌باشد و نوع این نظارت استصوابی صورت دوم یعنی نظارت عدم مغایرت و تعارض می‌باشد که محدودترین صورت از شکل نظارت استصوابی بوده و شورای نگهبان در رابطه با انتخابات طبق آن عمل می‌کند یعنی اگر در موردی از نظر صوری یا محتوایی بر خلاف قانون عمل شود جلوی آن را می‌گیرد و ابطال می‌نماید. نکته دیگری که باید افزود این است که اساساً فلسفه نظارت، اصلاح امور و جلوگیری از مفاسد و انحرافات است و این تنها با نظارت فعال و استصوابی امکان‌پذیر است و صرفاً استطلاع کافی نیست بنابراین به اصطلاح فقهی تناسب حکم و موضوع نشان می‌دهد که نظارت مصوب همان نظارت استصوابی است (ر.ک قاسم شعبانی، حقوق اساسی و ساختار حکومت جمهوری اسلامی ایران، ص ۱۷۷) (استاد محمدتقی مصباح یزدی، پرسشها و پاسخها، ج ۳، ص ۷۵) اما در مورد انگیزه مخالفین و مقررین به نظارت استصوابی شورای نگهبان می‌توان به دو طیف از مخالفان اشاره نمود: الف) مخالفتهای جناحی: واقعیت آن است که هیچ جناح و گروه سیاسی در کشور نیست که قائل به نظارت نباشد سابقه عملکرد برخی مخالفان امروزی نظارت استصوابی نشان می‌دهد که خود به هنگام تصدی امور چنین نظارتی را اعمال و شدیداً از آن دفاع می‌کردند اما هم‌اکنون به انگیزه سیاسی و نه به خاطر انگیزه دینی و ملی و تأمین منافع گروهی خود از در مخالفت با نظارت استصوابی در می‌آیند تا بتوانند افرادی که واجد صلاحیت نیستند را وارد مراکز تصمیم‌گیری و حساس نظام کرده و از این طریق اهداف حزبی و اغراض سیاسی خود را بر آورده سازند. ب) مخالفت‌هایی که توسط دشمنان نظام اسلامی ابراز می‌شود کسانی که با حاکمیت اسلام و احکام حیات بخش آن بر این کشور سر ستیز دارند و در پی آنند که تحت لوای حمایت از جمهوریت نظام به سست کردن و منزوی ساختن رد صلاحیت آن پردازند و با حذف شرایطیکه در اثر داشتن ویژگی اسلامی نظام برای داوطلبان انتخاباتی در نظر گرفته شده است انگیزه‌های ضد دینی و ضد مردمی خود را عملی گردانند. }J

با توجه به نظارت استصوابی شورای نگهبان، شبهه دور در انتخاب مقام رهبری از طریق مجلس خبرگان رهبری چگونه قابل حل است؟ آیا در کشورهای دیگر نیز چنین شبهه‌ای در انتخاب عالی‌ترین مقام حکومتی وجود دارد یا از اختصاصات جمهوری اسلامی است؟

با توجه به نظارت استصوابی شورای نگهبان، شبهه دور در انتخاب مقام رهبری از طریق مجلس خبرگان رهبری چگونه قابل حل است؟ آیا در کشورهای دیگر نیز چنین شبهه‌ای در انتخاب عالی‌ترین مقام حکومتی وجود دارد یا از اختصاصات جمهوری اسلامی است؟

پاسخ

به طور کلی نظارت بر چگونگی و حسن اجرای فرآیندهای قانونی - سیاسی، در هر کشور به دو گونه قابل تصور است: یکی به صورت استطلاعی و دیگری به صورت استصوابی. یک. نظارت استطلاعی، به نظارتی گفته می‌شود که ناظر موظف است تنها از وضعیتی که مجریان انجام می‌دهند اطلاع یابد. سپس بدون آنکه خود اقدام عملی کند و نحوه اجرا را تأیید یا رد کند، آنچه را مشاهده کرده به مقام دیگری گزارش کند، این گونه نظارت که صرفاً جنبه آگاهی‌یابی دارد، به واقع حق همه شهروندان جامعه نیز هست؛ و گرنه از این حیث ناظران نمی‌توانند هیچ گونه تصمیم‌گیری در مورد تخلفات احتمالی داشته باشند، تفاوتی با نظارت سایر شهروندان ندارد. این گونه نظارت را نظارت غیرفعال یا **Passive** نیز می‌گویند. دو. نظارت استصوابی؛ استصواب که واژه عربی است با واژه صواب هم ماده است. صواب به معنای درست در مقابل خطا و استصواب به معنای صائب دانستن و درست شمردن است؛ مثل اینکه گفته شود این کار صحیح و بی‌اشکال است. در اصطلاح «نظارت استصوابی» به نظارتی گفته می‌شود که در آن ناظر در موارد تصمیم‌گیری حضور دارد و باید اقدامات انجام شده را تصویب کند تا جلوی هر گونه اشتباه و یا سوء استفاده از جانب مجریان گرفته شود. بنابراین نظارت استصوابی، نظارت همراه با حق دخالت و تصمیم‌گیری می‌باشد. این گونه نظارت را نظارت فعال یا **Active** نیز می‌گویند. نظارت استصوابی به چند صورت تصور می‌شود: ۱. نظارت استصوابی تطبیقی: در این فرض ناظر موظف است اقدامات و اعمال عامل را با ضوابط و مقررات تعیین شده تطبیق داده و در صورت عدم انطباق، عمل عامل اعتبار نخواهد داشت و عمل او منوط به تأیید ناظر می‌باشد. ۲. نظارت عدم مغایر و تعارض است که در این گونه نظارت، ناظر موظف است از خروج و انحراف عامل از محدوده مقرر شده جلوگیری و منع کند. این گونه نظارت نسبت به مورد بالا دایره محدودتری دارد و از آن به نظارت استصوابی حداقلی یاد می‌شود. ۳. نظارت مطلق نامیده می‌شود که در این شیوه از نظارت هر عملی که عامل انجام دهد، منوط به تأیید ناظر است و در صورت سکوت یا عدم اظهار نظر و یا عدم حضور ناظر، کلیه اقدامات عامل غیر قانونی و بی اعتبار می‌باشد. نظارت شورای نگهبان حال این سؤال مطرح می‌شود که: آیا شورای نگهبان حق نظارت استصوابی دارد یا نه؟ در صورت مثبت بودن چه نوع نظارت استصوابی و با چه مکانیسمی از سوی شورای نگهبان اعمال می‌شود؟ در پاسخ این سؤال باید گفت: نظارت استصوابی به وسیله شورای نگهبان، دارای پشتوانه‌های عقلایی و قانونی بسیار محکمی است. در تمام کشورهای جهان و نزد تمامی عقلای عالم برای تصدی مسئولیت‌های مهم، یک سری شرایط ویژه در نظر گرفته می‌شود تا هم وظایف محوله به فرد مورد نظر، به درستی انجام پذیرد و هم حقوق و مصالح شهروندان در اثر بی کفایتی و نالایق بودن مسئول برگزیده شده، پایمال نگردد. از این رو امروزه در دموکراتیک‌ترین نظام‌های دنیا نیز شرایط ویژه‌ای برای انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان (در فرایندهای انتخاباتی) در نظر گرفته می‌شود و قانون مرجعی رسمی را برای اعمال نظارت و احراز شرایط داوطلبان انتخابات تعیین می‌کند. این مرجع رسمی به بررسی وضعیت و روند انجام انتخابات و وجود یا عدم وجود شرایط لازم در داوطلبان می‌پردازد که در نتیجه به تأیید یا رد صلاحیت داوطلبان می‌انجامد. بنابراین نظارت استصوابی امری شایع، عقلایی و قانونی در تمامی کشورها و نظام‌های موجود دنیا است؛ مثلاً - یکی از شرایط معتبر در کلیه نظام‌های حقوقی جهان، این است که نامزد مورد نظر، سابقه کیفری نداشته باشد و افراد دارای سوء سابقه کیفری، از پاره‌ای از حقوق اجتماعی - از جمله انتخاب شدن برای مجالس تصمیم‌گیری، هیأت‌های منصفه، شوراها و ... - محروم‌اند. در کشورمان نیز همانند سایر کشورهای جهان، قانون مرجعی را معرفی کرده است که

برای انتخابات و صلاحیت نامزدهای انتخاباتی نظارت کند که مطابق اصل نوزدهم قانون اساسی، این وظیفه بر عهده شورای نگهبان قرار داده شده است: «شورای نگهبان نظارت بر انتخابات مجلس خبرگان رهبری، ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی و مراجعه به آرای عمومی و همه‌پرسی را بر عهده دارد». نکته قابل توجه اینکه در قانون اساسی، به نوع نظارت تصریح نشده است؛ ولی قانون اساسی در اصل نود و هشتم خود، تفسیر آن را به عهده شورای نگهبان نهاده است. بنابراین از نظر حقوق و اعتبار قانونی، تفسیر شورای نگهبان مبنی بر حق نظارت استصوابی بلا اشکال بوده و عدم تصریح به آن در قانون اساسی، اشکالی ایجاد نمی‌کند. به علاوه مطابق همان اصل عقلائی که احراز صحت انتخابات و تأیید و یا رد صلاحیت نامزدهای انتخاباتی را بر عهده مرجعی رسمی و قانونی می‌داند و نیز ضرورت وجود مرجع قانونی کنترل اعمال مجریان (وزارت کشور) برای برطرف کردن اشتباهات یا سوء استفاده‌های احتمالی نهاد اجرایی و همچنین پاسخ‌گویی به شکایات و اعتراضات داوطلبان از مجریان انتخاباتی، قانون اساسی نهاد ناظری - به عنوان مرجع رسمی ناظر بر انتخابات و تشخیص صلاحیت نامزدها و عملکرد مجریان انتخاباتی - تعیین کرده است. این نهاد ناظر «شورای نگهبان» است و در قانون نهاد یا شخص دیگری به عنوان ناظر یا نهادی که شورای نگهبان به آن گزارش دهد، معرفی نشده است. پس تنها ناظر رسمی و قانونی همین شورای نگهبان است و چون نظارت عقلائی بر رأی‌گیری و تشخیص صلاحیت داوطلبان اقتضای تأیید یا رد و ابطال عمل و مؤثر را دارد و این ویژگی تنها در قالب نظارت استصوابی قابل تحقق است. بنابراین نظارت شورای نگهبان نیز نظارت استصوابی است و نوع این نظارت استصوابی صورت دوم (نظارت عدم مغایرت و تعارض) می‌باشد که محدودترین صورت از شکل نظارت استصوابی بوده و شورای نگهبان در رابطه با انتخابات طبق آن عمل می‌کند، یعنی، اگر در موردی از نظر صوری یا محتوایی بر خلاف قانون عمل شود، جلوی آن را می‌گیرد و ابطال می‌نماید. فلسفه نظارت: نکته دیگری که باید افزود این است که اساساً فلسفه نظارت، اصلاح امور و جلوگیری از مفاسد و انحرافات است و این تنها با نظارت فعال و استصوابی امکان‌پذیر است و صرفاً استطلاع کافی نیست. بنابراین به اصطلاح فقهی تناسب حکم و موضوع نشان می‌دهد که نظارت مصوب همان نظارت استصوابی است. ر.ک: شعبانی، قاسم، حقوق اساسی و ساختار حکومت جمهوری اسلامی ایران.. مصباح یزدی، محمدتقی، پرسشها و پاسخها، ج ۳، ص ۱۷۷. اما در مورد انگیزه مخالفان نظارت استصوابی شورای نگهبان، می‌توان به دو طیف از مخالفان اشاره نمود: یک. مخالفت‌های جناحی: واقعیت آن است که هیچ جناح و گروه سیاسی در کشور نیست که قائل به نظارت نباشد. سابقه عملکرد برخی مخالفان امروزی نظارت استصوابی، نشان می‌دهد که خود به هنگام تصدی امور، چنین نظارتی را اعمال و شدیداً از آن دفاع می‌کردند. اما هم اکنون به انگیزه سیاسی - و نه به جهت انگیزه دینی و ملی - از در مخالفت بانظارت استصوابی در می‌آیند تا بتوانند افرادی را که واجد صلاحیت نیستند، وارد مراکز تصمیم‌گیری و حساس نظام کرده و از این طریق اهداف حزبی و اغراض سیاسی خود را برآورده سازند. دو. مخالفت‌هایی که از سوی دشمنان نظام اسلامی ابراز می‌شود؛ کسانی با حاکمیت اسلام و احکام حیات بخش آن بر این کشور سرستیز دارند و در پی آنند که تحت لوای حمایت از جمهوریت نظام به سست کردن و متزوی ساختن رد صلاحیت آن پردازند و باحذف شرایطیکه در اثر داشتن ویژگی اسلامی نظام برای داوطلبان انتخاباتی در نظر گرفته شده است، انگیزه‌های ضد دینی و ضد مردمی خود را عملی گردانند.

نقش کلی شورای نگهبان در رابطه با مسایل اجرایی شرعی - اجتماعی - سیاسی چگونه است؟

پرسش

نقش کلی شورای نگهبان در رابطه با مسایل اجرایی شرعی - اجتماعی - سیاسی چگونه است؟

پاسخ

شورای نگهبان مطابق با اصول مربوطه مندرج در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (۱) سه وظیفه مهم بر عهده دارد: ۱. نظارت شرعی و قانونی بر قوانین و مقررات ۲. تفسیر قانون اساسی ۳. نظارت بر انتخابات و همه‌پرسی‌ها توضیح اینکه: الف: وظیفه اصلی شورای نگهبان، پاسداری از احکام اسلام و قانون اساسی است؛ که از طریق نظارت بر قوانین و مقررات انجام می‌شود. طبق اصل ۷۴ قانون اساسی، "مجلس شورای اسلامی نمی‌تواند قوانینی وضع کند، که با اصول و احکام مذهب رسمی کشور یا قانون اساسی مغایرت داشته باشد. تشخیص این امر به ترتیبی که در اصل ۹۶ قانون اساسی آمده است، با شورای نگهبان است". لذا طبق اصل ۹۶ قانون اساسی، "مغایر نبودن مصوبات مجلس با احکام اسلام، با رأی اکثریت فقهای شورای نگهبان، و عدم تعارض مصوبات مجلس با قانون اساسی، با رأی اکثریت تمام اعضای شورای نگهبان، یعنی مجموع فقها و حقوقدانان معین می‌شود". ب: برابر اصل ۹۸ قانون اساسی، "تفسیر قانون اساسی بر عهده شورای نگهبان است، که با تصویب سه چهارم آنان انجام می‌شود". طبیعی است که با گذشت زمان و در حین اجراء، مسایل و مشکلاتی پیش می‌آید، و یا برداشتهای مختلفی از قانون اساسی روی می‌دهد، که به یک مفسر رسمی نیازمند است، تا منظور را روشن سازد. این مفسر رسمی طبق قانون اساسی "شورای نگهبان" است. ج: از آنجا که اجراء انتخابات و همه‌پرسی‌ها در جمهوری اسلامی ایران بر عهده قوه مجریه، و زیر نظر مستقیم وزارت کشور است، این بیم همواره وجود دارد که مجری انتخابات از قدرت و نفوذ خود سود جوید، و در نتایج و روند انتخابات اعمال نفوذ کند؛ لذا قانونگذار، مسؤول نظارت بر این امر مهم را مستقل از قوه مجریه قرار داده، و نظارت بر انتخابات و همه‌پرسی‌ها (به جز انتخابات شورای شهر، که زیر نظر مجلس شورای اسلامی است) را بر عهده شورای نگهبان قرار داده است. در واقع این نظارت، تضمین کننده سلامت انتخابات و اطمینان به نتایج آن است. تا مشارکت مردم در امور سیاسی به درستی اعمال شود، و مردم به این مشارکت عملاً تشویق شوند.

و مآخذ: ۱. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصول ۹۱ تا ۹۹، ۷۲ و ۷۴

تعیین صلاحیت نامزدهای انتخاباتی، امری اجرائی است، آیا تکفل آن از سوی شورای نگهبان، دخالت در قوه مجریه نیست؟

پرسش

تعیین صلاحیت نامزدهای انتخاباتی، امری اجرائی است، آیا تکفل آن از سوی شورای نگهبان، دخالت در قوه مجریه نیست؟

پاسخ

یکم. ملاک کار اجرائی آن نیست که تمام امور اداری و اجرائی جامعه به دست قوه مجریه باشد؛ بلکه اصول و امهات مسائل به اذن و اجازه این قوه انجام می‌پذیرد. دوم. اگر هر اقدامی از سوی نهاد یا قوه‌ای در ارتباط با نهاد دیگر، دخالت در آن محسوب شود؛ بنابراین اقدامات وزارت کشور در روند انتخابات مجلس شورای اسلامی را نیز باید دخالت قوه مجریه در مقننه تلقی کرد؛ در حالی که چنین نیست. در تمام نظام‌های حکومتی - به خصوص کشورهای در حال توسعه تفکیک قوا به طور مطلق و همه‌جانبه و تطبیق آن در جامعه، کار بسیار دشواری است؛ به گونه‌ای که عملاً موجب عقب ماندگی و کند شدن حرکت‌های رو به توسعه و ساماندهی می‌شود. از این رو حقوق‌دانان، تفکیک بین قوای مجریه، قضائیه و مقننه را بر اساس وظایف اصلی آنها تقسیم کرده‌اند. (حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، ج ۱، ص ۳۵۰). به همین دلیل دستگاه‌های اجرائی گاهی به تصویب آیین‌نامه و بخشنامه‌های مختلف - که از نقطه نظر حقوقی، امری تقنینی است اقدام می‌کنند؛ حال آنکه هیچ‌گونه دخالت قوه مجریه در دستگاه قانونگذار محسوب نمی‌شود. همچنین با حل و فصل دعاوی کارگر و کارفرما در اداره‌های کار، در حقیقت عمل محاکم قضایی را انجام می‌دهند؛ حال آنکه دخالت در قوه قضائیه به حساب نمی‌آید. سوم. تعیین صلاحیت نامزدهای انتخاباتی مجلس از سوی

شورای نگهبان، سرانجام به قوه مقننه بر می‌گردد؛ نه قوه مجریه. چهارم. اصولاً شناسایی مصداق، گاهی بدون کشف و استنباط صورت می‌گیرد؛ به عنوان مثال برای شناسایی فردی، از وی طلب شناسنامه و برگه هویت می‌شود. اما گاهی این شناسایی ویژگی‌هایی دارد که بدون استنباط و تبیین در خارج حاصل نمی‌شود. به عبارت دیگر، اگر قانونگذار جهت قضیه و ماده قانونی را مشخص کند و تطبیق آن در واقع محتاج استنباط نباشد، می‌توان به وسیله بخشنامه از سوی قوه اجرایی (مانند وزارت کشور)، شکل اجرایی پیدا کند؛ لکن حداقل در تشخیص اجتهاد و دیانت نامزد خبرگان، نیازمند تخصص و استنباط علمی و عملی می‌باشیم که قطعاً از شکل ساختار اجرایی خارج است.

چگونه اعضای شورای نگهبان - که احتمالاً خودشان نامزد عضویت در مجلس O'Sh--O می‌باشند صلاحیت خود را تعیین می‌کنند؟

پرسش

چگونه اعضای شورای نگهبان - که احتمالاً خودشان نامزد عضویت در مجلس خبرگان می‌باشند صلاحیت خود را تعیین می‌کنند؟

پاسخ (قسمت اول)

فقهای محترم شورای نگهبان، بر اساس قانون باید همه دارای اجتهاد و عدالت جهت عضویت در شورای نگهبان باشند. بنابراین قبل از عضویت در شورای نگهبان، عدالت و فقاہت آنان - که شرط نمایندگی خبرگان است احز..... گردیده است. از این رو حائز صلاحیت‌های لازم برای عضویت در مجلس خبرگان نیز می‌باشند؛ نه اینکه خودشان برای خود تعیین صلاحیت کنند. منابع کتاب ولایت فقیه و جمهوری اسلامی ایران کتاب‌ها ۱. قرآن کریم. ۲. نهج البلاغه. ۳. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران. ۴. آشوری، داریوش، دانشنامه سیاسی، تهران: مروارید، ۱۳۷۹. ۵. آمدی، عبدالواحد، غررالحکم و دررالکلم، ترجمه محمد علی انصاری، قم: مؤسسه انتشاراتی امام عصر (عج)، ۱۳۸۱. ۶. آیین نامه مجلس خبرگان رهبری. ۷. ابراهیم‌زاده آملی، نبی الله، حاکمیت دینی، اداره آموزش‌های عقیدتی - سیاسی نمایندگی ولی فقیه در سپاه، ۱۳۷۹. ۸. ابراهیمی، عبدالجواد، منشأ مشروعیت حکومت اسلامی، مجموعه آثار (۲)، امام خمینی (ره) و حکومت اسلامی، کنگره امام خمینی و اندیشه حکومت اسلامی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره). ۹. ابن ابی الحدید، عبدالحمید، شرح نهج البلاغه، تهران: کتاب آوند دانش، ۱۳۸۰. ۱۰. ابن خلدون، عبدالرحمن، مقدمه العبر، ترجمه پروین گنابادی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۹. ۱۱. ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغه، تحقیق محمد عبدالاسلام هارون، قم: مرکز نشر اعلام اسلامی، ۱۴۰۴ ق. ۱۲. ابن منظور، محمد، لسان العرب، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ ق. ۱۳. ابن هشام، محمد بن اسحاق، السیره النبویه، مکتبه محمد علی صبیح، ۱۳۸۳ ق. ۱۴. احمد بن محمد بن عبد ربه، العقد الفرید، تحقیق محمد قمیحه، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۴ ق. ۱۵. ارسطو، محمد جواد، تشخیص مصلحت نظام، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۱. ۱۶. استادی، رضا، شورا در قران و حدیث، انتشارات هجرت، ۱۳۶۰. ۱۷. اسداللهی، مسعود، و طاهری، قهرمان، ولایت فقیه و دموکراسی، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۳. ۱۸. انصاری، علیرضا، مشروعیت ولایت فقیه از منظر امام خمینی، کتاب نقد، شماره ۷، تابستان ۱۳۷۷. ۱۹. انصاری، مرتضی، المکاسب، قم: مؤسسه باقری، ۱۴۲۰ ق. ۲۰. بازرگان، مهدی، پادشاهی خدا، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۷. ۲۱. -، خدا و آخرت هدف بعثت انبیاء، تهران: رسا، ۱۳۷۷. ۲۲. بحرالعلوم، سیدمحمد، بلغه الفقیه، ج ۳، تهران: مکتبه الصادق، ۱۴۰۳ ق. ۲۳. برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، قم: مرکز جهانی اهل بیت (ع)، ۱۳۷۴. ۲۴. بروجردی، محمدحسین، (م. ۱۳۸۲هـ): البدر الزاهر (تقریرات درس خارج)، [بی‌نا]، [بی‌تا]. ۲۵. بشریه، حسین، جامعه‌شناسی سیاسی، تهران: نشر نی، ۱۳۷۶. ۲۶. بصیرت منش، حمید، علما و رژیم رضاشاه، تهران: نشر عروج، ۱۳۷۶. ۲۷. بنوا، آلن دو، تأملی در مبانی دموکراسی، ترجمه بزرگ نادرزاده، تهران: نشر چشمه، ۱۳۷۸. ۲۸. بهشتی سرشت، محسن،

نقش علما در سیاست (از مشروطه تا انقراض قاجار)، تهران: پژوهشکده امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱. ۲۹. تبریزی، شیخ جواد، ایصال الطالب الی التعلیق علی المکاسب، قم: دفتر نشر برگزیده، ۱۴۱۱ ق. ۳۰. تبریزی، میرزا جواد، صراط النجاه، انتشارات سلمان فارسی، ۱۴۱۸ ق. ۳۱. تونی، دیویس، اومانیسیم، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۸. ۳۲. ثقفی، سید محمد، ساختار اجتماعی و سیاسی نخستین حکومت اسلامی در مدینه، قم: مؤسسه انتشارات هجرت، ۱۳۷۷. ۳۳. جرداق، جرج، امام علی صدای عدالت انسانی، ترجمه سیدهادی خسروشاهی، تهران: سوره، ۱۳۷۹. ۳۴. جوادی آملی، عبدالله، پیرامون وحی و رهبری، تهران: نشر فاطمه الزهرا(س)، ۱۳۷۶. ۳۵. -، ولایت فقیه و رهبری در اسلام، تهران: رجاء، ۱۳۷۶. ۳۶. -، ولایت فقیه ولایت، فقاقت و عدالت، نشر اسراء، ۱۳۷۸. ۳۷. جوان آراسته، حسین، مبانی حکومت اسلامی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۹. ۳۸. جهان بزرگی، احمد، پیشینه تاریخی ولایت فقیه، تهران: اندیشه جوان، ۱۳۷۷. ۳۹. -، درآمدی بر تحول نظریه دولت در اسلام، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۱. ۴۰. حائری، سید کاظم، اساس الحکومه الاسلامیه، ترجمه طارمی راد، حسن، تهران: کنگره، ۱۳۷۸. ۴۱. حائری، عبدالهادی، تشیع و مشروطیت در ایران، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۱. ۴۲. حائری، مرتضی، صلوه الجمعه، تهران: دفتر نشر اسلامی، ۱۳۷۸. ۴۳. حائری یزدی، مهدی، حکمت و حکومت، لندن: ۱۹۹۵ م. ۴۴. حرانی، ابو محمد بن علی، تحف العقول، قم: انتشارات اسلامی، ۱۴۱۶ ق. ۴۵. حسنی، عبدالمحمد، ولایت فقیه، حوزه نمایندگی ولی فقیه در جهاد سازندگی، ۱۳۷۶. ۴۶. حسینی المرآغی، سیدمیر عبدالفتاح، العناوین الفقهیه، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۷ ق. ۴۷. حسینی حائری، سید کاظم، ولایه الامر فی عصر الغیبه، قم: [بی‌نا]، ۱۴۱۴ ق. ۴۸. حسینی، سیدابراهیم، اصل منع توسل به زور، قم: دفتر نشر معارف، ۱۳۸۲. ۴۹. حسینی عاملی، محمد جواد، مفتاح الکرامه، دارالاحیاء التراث العربی، بیروت: ۱۳۶۷. ۵۰. حکیم، سیدمحمد سعید، منهاج الصالحین، بیروت: دارالصفوه، ۱۴۱۵ ق. ۵۱. حلبی، ابوالصلاح، الکافی فی الفقه، تحقیق رضا استادی، مکتبه امیرالمؤمنین، ۱۴۰۳ ق. ۵۲. حلّی، حسن بن یوسف، تذکره الفقهاء، ج ۹، قم: مؤسسه آل‌البیت (ع)، ۱۳۷۳. ۵۳. حلّی، محمد ابن ادریس، السرائر، نشر اسلامی، ۱۴۱۱ ق. ۵۴. خسروپناه، عبدالحسین، جامعه مدنی و حاکمیت دینی، قم: وثوق، ۱۳۷۹. ۵۵. -، کلام جدید، قم: مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی حوزه علمیه، ۱۳۸۱. ۵۶. -، مشروعیت حکومت ولایی، کتاب نقد، ش ۷. ۵۷. خوئی، سیدابوالقاسم، البیان فی تفسیر القرآن، نجف: ۱۳۷۵. ۵۸. دانش پژوه، مصطفی و خسروشاهی، قدرت الله، فلسفه حقوق، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۷۸. ۵۹. دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، درآمدی بر حقوق اسلامی، تهران: سمت، ۱۳۷۶. ۶۰. دیلمی، احمد، مقدمه‌ای بر مبانی حقوقی - کلامی نظام سیاسی در اسلام، قم: معارف، ۱۳۸۱. ۶۱. دینوری، عبدالله بن مسلم، الامامه و السیاسه، قاهره: انتشارات مؤسسه الحلبي، ۱۴۱۳ ق. ۶۲. ذوعلم، علی، نگاهی به مبانی قرآن ولایت فقیه، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۹. ۶۳. راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، بیروت: دارالقلم، ۱۴۱۶ ق. ۶۴. ربانی گلپایگانی، علی، ریشه‌ها و نشانه‌های سکولاریسم، کانون اندیشه جوان، ۱۳۷۴. ۶۵. رجبی، محمود، انسان‌شناسی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۷۹. ۶۶. رشاد، علی اکبر، دانشنامه امام علی (ع)، ج ۶، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۱. ۶۷. روسو، ژان ژاک، قرارداد اجتماعی، ترجمه مرتضی کلاتریان، تهران: مؤسسه انتشارات آگاه، ۱۳۷۹. ۶۸. زرشناس، شهریار، اشاراتی درباره‌ی لیبرالیسم، تهران: کیهان، ۱۳۷۸. ۶۹. ژان ژاک شوالیه، آثار بزرگ سیاسی، ترجمه لیلا- سازگار، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۴. ۷۰. سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، ج ۲، قم: نشر دانش اسلامی، ۱۳۷۰. ۷۱. -، فروغ ولایت، قم: مؤسسه امام صادق (ع)، ۱۳۷۶. ۷۲. سروش، محمد، دین و دولت در اندیشه اسلامی، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۸. ۷۳. -، مقاومت و مشروعیت، فصلنامه حکومت اسلامی، سال هفتم شماره سوم، پاییز ۱۳۸۱. ۷۴. -، نصیحت ائمه مسلمین، فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۱. ۷۵. سیوطی، جلال‌الدین، الدرالمثور، ج ۲، دارالمعرفه، ۱۳۶۵. ۷۶. شاپیرو، جان سالوین، لیبرالیسم، معنا و تاریخ آن، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۰. ۷۷. شاکرین، حمیدرضا، سکولاریسم، کانون اندیشه جوان. ۷۸. -، مشروعیت چیست، مجله

پرسمان، سال دوم، شماره هفتم، فروردین ۱۳۸۲. ۷۹. شعبانی، قاسم، حقوق اساسی و ساختار حکومتی جمهوری اسلامی ایران، تهران: اطلاعات، ۱۳۷۴. ۸۰. شلتوت، علامه محمود، سیری در تعالیم اسلام، ترجمه دکتر سیدخلیل خلیلیان. ۸۱. صدر، سید محمد باقر، حاشیه بر منهاج الصالحین، ج ۱، بیروت: ۱۳۹۶ ق. ۸۲. صدوق، محمد بن علی، من لا یحضر الفقیه، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ ق. ۸۳. صفی‌زاده، فاروق، ولایت فقیه از دیدگاه اهل سنت، تهران: نشر نذیر، ۱۳۷۸. ۸۴. صورت مشروح مذاکرات، شورای بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اداره تبلیغات و انتشارات مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۸. ۸۵. طباطبائی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۳. ۸۶. -، بررسی‌های اسلامی، مقاله ولایت و زعامت، قم: انتشارات دارالتبلیغ، ۱۳۹۶ ق. ۸۷. طبرسی، امین‌الاسلام، الاحتجاج، مشهد: نشر مرتضی، ۱۴۰۳ ق. ۸۸. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، تهران: ناصر خسرو، ۱۳۷۴. ۸۹. طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، تهران: نشر زمان، ۱۳۸۰.

پاسخ (قسمت دوم)

۹۰. طریحی، فخرالدین، مجمع‌البحرین، تهران: مرتضوی، ۱۳۶۲. ۹۱. طلوعی، محمود، فرهنگ جامع سیاسی، تهران: نشر علم، ۱۳۷۷. ۹۲. طوسی، خواجه نصیر، اخلاق ناصری، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۹. ۹۳. عادل ظاهر، الاسس الفلسفیه للعلمانیه، بیروت: دارالساقی، ۱۹۹۳ م. ۹۴. عالم، عبدالرحمان، بنیادهای علم سیاست، تهران: نشر نی، ۱۳۷۶. ۹۵. عاملی، زیدالدین بن علی، مسالک الافهام، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۳ ق. ۹۶. عبدالرزاق، علی، الاسلام و اصول الحکم، بیروت: مؤسسه العربیه للدراسه و النشر، ۱۹۹۲. ۹۷. عبد علی بن جمعه، الحویزی، تفسیر نورالثقلین، قم: اسماعیلیان، ۱۳۷۴. ۹۸. عقیقی بخشایشی، یکصد سال مبارزه روحانیت مترقی. ۹۹. علی بن ابراهیم، القمی، تفسیر، تحقیق طیب الموسوی الجزائری، ج ۱، نجف، ۱۳۸۶ ق، ۱۹۶۶ م. ۱۰۰. عمید زنجانی، عباسعلی، مبانی اندیشه سیاسی اسلام، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۹. ۱۰۱. فاروقی، فؤاد، ۲۵ سال سکومت علی(ع)، تهران: نشر عطائی، ۱۳۷۹. ۱۰۲. فرانتس نویمان، آزادی و قدرت و قانون، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: خوارزمی، ۱۳۷۴. ۱۰۳. فیرحی، داود، ش: ۲۱ قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام، تهران: نشر نی، ۱۳۷۸. ۱۰۴. قاضی، ابوالفضل، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، ج ۱، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۸. ۱۰۵. قاضی ابو یوسف، کتاب الخراج، [بی‌نا]، [بی‌تا]. ۱۰۶. قاضی‌زاده، کاظم، اندیشه‌های فقهی - سیاسی امام خمینی(ره)، مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری. ۱۰۷. قدردان قراملکی، محمدحسن، تقابل مشی ائمه با سکولاریسم، مجله معرفت، ش ۲۹. ۱۰۸. -، سکولاریسم در مسیحیت و اسلام، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۹. ۱۰۹. قرائتی، محسن، امر به معروف و نهی از منکر، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۷۸. ۱۱۰. کاشف الغطاء، جعفر، کشف الغطاء، ج ۲، اصفهان: نشر مهدوی [بی‌تا]. ۱۱۱. کدیور، محسن، مجله راه نو، ش ۱۴. ۱۱۲. کرکی، علی بن حسین، رسائل، رساله صلاه الجمعه، ج ۱، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۱۲ ق. ۱۱۳. کرکی، محقق، جامع المقاصد، قم: مؤسسه آل‌البیت(ع)، ۱۴۱۸ ق. ۱۱۴. کعبی، عباس، تبیین مفهوم ولایت مطلقه فقیه، قم: مؤسسه فرهنگی انتشاراتی ظفر، ۱۳۸۰. ۱۱۵. کلینی، محمدبن یعقوب، اصول کافی، الطبعة الرابعة، دارالتعارف، ۱۴۰۱ ق. ۱۱۶. -، فروع کافی، ج ۵، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۵. ۱۱۷. لاری، سید عبدالحسین، تعلیقات المکاسب، ج ۲، [بی‌نا]، [بی‌تا]. ۱۱۸. ماوردی، ابوالحسن، الاحکام السلطانیه، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۶ ق. ۱۱۹. مبلغی، احمد، دانشنامه امام علی(ع)، ج ۶، (مقاله هدف و وسیله)، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۱. ۱۲۰. مجلس شورای اسلامی، آشنایی با مجلس شورای اسلامی، اداره تبلیغات و انتشارات علمی، ۱۳۷۴. ۱۲۱. مجلسی، علامه محمدباقر، بحارالانوار، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق، ۱۹۸۳ م. ۱۲۲. مجموعه قوانین و مقررات مربوط به مجمع تشخیص مصلحت نظام، انتشارات اداره کل قوانین و مقررات کشور. ۱۲۳. محمد حمیدالله، اولین قانون اساسی مکتوب در جهان. ۱۲۴. محمدیان، محمد، روایت دریا، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه

معاصر، ۱۳۸۰. ۱۲۵. - شرحه شرحه، قم: نشر معروف، ۱۳۸۰. ۱۲۶. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، قم: مؤسسه فرهنگی دارالحدیث، ۱۳۷۷. ۱۲۷. مرندی، محمدرضا، نظارت استصوابی و شبهه دور، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۱. ۱۲۸. مرندی، مرتضی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، قم: پارسایان، ۱۳۸۲. ۱۲۹. مشایخی فریدونی، نظارت سیاسی در نهج البلاغه، ترجمه هادی خسروشاهی، قم: خرم، ۱۳۷۵. ۱۳۰. مصباح یزدی، محمدتقی، اختیارات ولی فقیه در خارج از مرزها، فصلنامه حکومت اسلامی، سال اول، شماره اول. ۱۳۱. -، پاسخ استاد به جوانان پرسشگر، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره). ۱۳۲. -، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۷۸. ۱۳۳. -، حقوق و سیاست در قرآن، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۷۷. ۱۳۴. -، حکومت و مشروعیت، کتاب نقد، شماره ۷، تابستان ۷۷. ۱۳۵. -، نظریه حقوقی اسلام، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۸۰. ۱۳۶. -، نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره). ۱۳۷. مطهری، مرتضی، آشنایی با قرآن، ج ۳، تهران: صدرا، ۱۳۷۶. ۱۳۸. مطهری، مرتضی، پیرامون جمهوری اسلامی، تهران: صدرا، ۱۳۷۸. ۱۳۹. -، پیرامون جمهوری اسلامی، صدرا، ۱۳۷۴. ۱۴۰. -، جاذبه و دافعه امام علی (ع)، تهران: صدرا، ۱۳۷۱. ۱۴۱. معرفت، محمد هادی، ولایت فقیه، قم: مؤسسه التمهید، ۱۳۷۷. ۱۴۲. مفید، محمدبن محمد نعمان، الجمل، تهران: مکتبه الاعلام الاسلامی، ۱۳۷۴. ۱۴۳. -، المقنعه، قم: جامعه المدرسین، ۱۴۱۰ ق. ۱۴۴. مقدس اردبیلی، احمد، مجمع الفوائد والبرهان، ج ۴، قم: منشورات جامعه مدرسین، ۱۴۰۲ ق. ۱۴۵. مقدمه‌ای بر مبانی حقوقی - کلامی نظام سیاسی در اسلام. ۱۴۶. مکارم شیرازی، ناصر، آیات ولایت در قرآن، قم: نسل جوان، ۱۳۸۱. ۱۴۷. -، پیام قرآن (تفسیر موضوعی)، قم: امیرالمؤمنین (ع)، ۱۳۷۰. ۱۴۸. مواضع ما، حزب جمهوری اسلامی. ۱۴۹. موقت، محمدرضا، جایگاه مجلس شورای اسلامی در ساختار قدرت سیاسی جمهوری اسلامی ایران، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۲. ۱۵۰. موسوعه کلمات امام حسین (ع)، قم: نشر معروف، ۱۳۷۴. ۱۵۱. موسوعه الفقیه، ج ۶، کویت: [بی تا]. ۱۵۲. موسوی بهبهانی، علی، حکیم استرآباد، میرداماد، تهران: اطلاعات، ۱۳۷۰. ۱۵۳. موسوی خمینی (ره)، سیدروح الله، تحریرالوسیله، قم: اسماعیلیان، ۱۴۰۸ ق. ۱۵۴. -، حکومت اسلامی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)، ۱۳۷۴. ۱۵۵. -، صحیفه امام، ج ۲۱، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره). ۱۵۶. -، صحیفه نور، ج ۲، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱. ۱۵۷. -، کتاب البیع، قم: اسماعیلیان، ۱۳۶۸. ۱۵۸. میراحمدی زاده، مصطفی، رابطه فقه و حقوق. ۱۵۹. مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، فلسفه سیاست، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۷۸. ۱۶۰. نائینی، محمدحسین، تنزیه الامه و تنبیه المله، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۸. ۱۶۱. نادری قمی، محمد مهدی، نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۷۹. ۱۶۲. نجفی، زین العابدین، امام خمینی و حکومت اسلامی (مجموعه آثار)، مؤسسه نشر و تنظیم آثار امام خمینی (ره). ۱۶۳. نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، ج ۱۶، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴. ۱۶۴. نراقی، احمد، عوائد الایام، قم: مکتبه بصیرتی، ۱۴۰۸ ق. ۱۶۵. نصری، عبدالله، انتظار بشر از دین، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۷۹. ۱۶۶. نوروزی، محمد جواد، نظام سیاسی اسلام، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۷۹. ۱۶۷. نوری، میرزا حسین، مستدرک وسائل الشیعه، قم: مؤسسه آل البيت (ع)، ۱۴۰۹ ق. ۱۶۸. نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، خبرگان رهبری، مجله تازه‌های اندیشه، شماره ۱. ۱۶۹. نیکزاد، عباس، نظارت استصوابی، قم: دفتر نظارت و بازرسی انتخابات، ۱۳۸۰. ۱۷۰. واعظی، احمد، جامعه دینی، جامعه مدنی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۷۷. ۱۷۱. هاشمی رفسنجانی، علی اکبر، (گفت و گو) روزنامه کیهان، (دوشنبه ۲۰/۱۱/۱۳۸۲). ۱۷۲. هاشمی سیدمحمد، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، نشر دادگستر، ۱۳۸۰. ۱۷۳. هدایت‌نیا، فرج الله و کاویانی، محمد هادی، بررسی فقهی - حقوقی شورای نگهبان، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۱. ۱۷۴. همپتن، جین، فلسفه سیاسی، ترجمه خشایار درهمی، تهران: طرح نو، ۱۳۸۰. ۱۷۵. همدانی، رضا، مصباح الفقیه، قم: مهدی موعود (عج)، ۱۳۷۶. ۱۷۶. یزدی، سید محمد

کاظم، العروه الوثقی، قم: اسماعیلیان، ۱۳۷۰. ۱۷۷. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: علمی فرهنگی، ۱۳۷۱. مجلات ۱. اندیشه حوزه، شماره ۲۱ و ۲۰. ۲. پرسمان، سال دوم، شماره هفتم، فروردین ۱۳۸۲. ۳. تازه‌های اندیشه، شماره ۱، نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها. ۴. حوزه، شماره ۸۶ و ۸۵. ۵. دانشگاه انقلاب، شماره ۱۱۰، تابستان و پاییز ۷۷. ۶. راه نو، شماره ۱۱ و ۱۴. ۷. روزنامه کیهان، گفت و گو با هاشمی رفسنجانی، (دوشنبه ۲۰/۱۱/۱۳۸۲). ۸. فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۱، ۲ و ۳. ۹. کتاب نقد، شماره ۷، تابستان ۱۳۷۷. ۱۰. کیان، شماره ۴۱ و ۲۸. ۱۱. معرفت، شماره ۲۹.

برخی می‌گویند: نظارت استصوابی شورای نگهبان در زمان امام و مورد تأیید ایشان نبوده و بعد از رحلت حضرت امام برای حذف جریانات رقیب درست شده است، نظر شما در این باره چیست؟

پرسش

برخی می‌گویند: نظارت استصوابی شورای نگهبان در زمان امام و مورد تأیید ایشان نبوده و بعد از رحلت حضرت امام برای حذف جریانات رقیب درست شده است، نظر شما در این باره چیست؟

پاسخ

اگر به تاریخچه نظارت استصوابی مراجعه گردد، موارد متعددی یافت می‌شود که هم در قوانین انتخاباتی و هم در عمل، شورای نگهبان چنین مسؤولیتی را بر عهده گرفته و آن را اعمال نموده است: یک. در اولین قانون انتخابات، مصوب سال ۱۳۶۲ مادی مشاهده می‌شود که نظارت عام و استصوابی شورای نگهبان را تأیید می‌کند و با نظارت استطلاعی محض سازگاری ندارد؛ مثلاً در ماده ۳ این قانون آمده است: «نظارت بر انتخابات به عهده شورای نگهبان است. این نظارت عام و در تمام مراحل و در کلیه امور مربوط به انتخابات جاری است». همچنین به موجب تبصره یک ماده ۳: «اشخاصی که هیأت اجرایی، صلاحیت آنان را رد کند، حق دارند به هیأت نظارت استانی شورای نگهبان شکایت کنند و این مرجع در مهلت مقرر، باید به شکایت رسیدگی کند و نتیجه را اعلام کند». براساس تبصره ماده ۶۹: «افرادی که از نحوه برگزاری انتخابات شکایت داشته باشند، می‌توانند ظرف هفت روز از نتایج اخذ رأی، شکایت خود را به دبیرخانه شورای نگهبان تسلیم کنند». براساس ماده ۶۹: «اعلام ابطال انتخابات حوزه انتخابی از رسانه‌های گروهی در اختیار شورای نگهبان است». بر طبق ماده ۷۰: «تأیید انتخابات از طرف شورای نگهبان ضرورت دارد و صدور اعتبارنامه برای انتخاب شدگان منوط به تأیید شورای نگهبان است». در قانون انتخابات مصوب سال ۱۳۶۵ نیز مواردی مشاهده می‌شود که مؤید نظارت استصوابی شورای نگهبان است. حال سؤال این است که اگر نظارت شورا صرفاً استطلاعی بوده، چگونه می‌تواند در تمام مراحل انتخابات اظهار نظر کند و رأی آن هم نافذ باشد؟ چگونه می‌تواند نظر وزارت کشور را در رد برخی از افراد تخطئه کند؟ چگونه می‌تواند حکم به ابطال انتخابات بدهد؟ دو. آیا رد صلاحیت تعدادی از کاندیداها در مجلس اول، دوم و سوم - که همه اینها در زمان حیات امام راحل (ره) بوده است آن هم رد صلاحیت کسانی که چه بسا مورد تأیید وزارت کشور بوده اند (مانند رد صلاحیت آقایان اکبرزاده، رضوی و...) جز با نظارت استصوابی قابل توجیه است؟! آیا امام راحل (ره) در هیچ یک از این موارد تذکری به شورای نگهبان، دال بر عدم صلاحیت آنان برای این کار داده است؟ آیا تفسیر اصل ۹۹ و حدود اختیارات شورای نگهبان به عهده آن شورا است یا وزارت کشور؟! سه. شورای نگهبان در زمان امام راحل (ره)، انتخابات در بعضی از حوزه‌های انتخابیه را باطل اعلام کرد و نه تنها این عمل مورد اعتراض او واقع نشد؛ بلکه مورد تأیید ایشان نیز قرار گرفت. حضرت امام (ره) در حمایت از شورای نگهبان در مقابل جوسازی‌های شدید علیه این نهاد و عملکرد آن در ابطال چند حوزه

انتخابیه فرمود: «چنانچه مشاهده می شود پس از انتخابات مرحله اول از دوره دوم مجلس شورای اسلامی، افرادی که نظریه شورای نگهبان در ابطال یا تأیید بعضی از حوزه ها موافق میلشان نبوده است، دست به شایعه افکنی زده و اعضای محترم شورای نگهبان (ایدهم الله تعالی) را - که حافظ مصالح اسلام و مسلمین هستند تضعیف و یا خدای نکرده توهین می نمایند و به پخش اعلامیه و خطابه در مطبوعات و محافل دست زده‌اند... من به این آقایان هشدار می دهم که تضعیف و توهین به فقهای شورای نگهبان امری خطرناک برای کشور و اسلام است. همیشه انحرافات به تدریج در یک رژیم وارد می شود و در آخر رژیمی را ساقط می نماید. لازم است همه به طور اکید به مصالح اسلام و مسلمین توجه کنیم و به قوانین - هر چند مخالف نظر و سلیقه شخصی مان باشد احترام بگذاریم... در خاتمه باید بگویم که حضرات آقایان فقهای شورای نگهبان را با آشنایی و شناخت تعیین کردم و احترام به آنان و حفظ مقامشان را لازم می دانم و امید آن دارم که این نحو امور تکرار نشود. و به شورای نگهبان تذکر می دهم که در کار خود استوار باشید و با قاطعیت و دقت عمل فرمایید و به خدای متعال اتکار کنید». صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۲۶۹. چهارم. برخی از منتقدان گفته‌اند: در اولین انتخابات مجلس شورای اسلامی در سال ۱۳۶۰ درباره نظارت استصوابی، سخنی مطرح نبوده است و بر ادعای خود چنین شاهد آورده‌اند: «شورای نگهبان در مورد رد صلاحیت برخی از کاندیدها (مانند کیانوری، احسان طبری، محمد علی عمویی و...) به اصول ۶۴ و ۶۷ استناد می کند؛ نه به اصل ۹۹ و حق نظارت استصوابی خود. اگر استنباط شورای نگهبان از اصل ۹۹ نظارت استصوابی بود، چرا در رد صلاحیت به همین اصل استناد نکرده است؟» پاسخ این سخن روشن است؛ زیرا هر چند اصل ۹۹ بر نظارت استصوابی دلالت دارد و شورای نگهبان بر اساس همین اصل حق بررسی و رد صلاحیت‌ها را برای خود قائل است؛ اما همین اصل به تنهایی نشان نمی دهد که چه کسانی دارای صلاحیت‌اند و چه کسانی دارای صلاحیت نیستند. شورای نگهبان بر اساس قانون انتخابات - که اوصاف و شرایط نامزدی را مشخص می کند به تأیید و یا رد صلاحیت‌ها اقدام می کند. در اولین دوره انتخابات مجلس، هنوز قانون انتخابات تدوین نشده بود؛ لذا شورای نگهبان چاره ای نداشت جز اینکه رد صلاحیت‌ها را به بعضی از اصول قانون اساسی، مستند سازد. جالب این است که منتقد محترم نیز در جایی به این نکته اعتراف کرده است: «تصویب و تدوین قانون انتخابات در سال ۶۲ انجام گرفته است به نقل از: نیکزاد، عباس، نظارت استصوابی، صص ۸۷-۷۷».

اگر حقوقدانان شورای نگهبان به وسیله قوه قضائیه تعیین شود چه اشکالی دارد؟ راه حل قضیه چیست؟

پرسش

اگر حقوقدانان شورای نگهبان به وسیله قوه قضائیه تعیین شود چه اشکالی دارد؟ راه حل قضیه چیست؟

پاسخ

طبق اصل نود و یکم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، به منظور پاسداری از احکام اسلام و قانون اساسی از نظر عدم مغایرت مصوبات مجلس شورای اسلامی با آنها، شورایی به نام شورای نگهبان با ترکیب زیر تشکیل می شود: ۱- شش نفر از فقهای عادل و آگاه به مقتضیات زمان و مسائل روز - انتخاب این عده بر عهده رهبر است؛ ۲- شش نفر حقوقدان در رشته‌های مختلف حقوقی از میان حقوقدان‌های مسلمان که به وسیله رئیس قوه قضائیه به مجلس شورای اسلامی معرفی و با رأی مجلس انتخاب می گردند. طبق این اصل از قانون اساسی جمهوری اسلامی، حقوقدانان از سوی رئیس قوه قضائیه معرفی و انتخاب می شوند. معمولاً رئیس قوه قضائیه دو برابر اعضای که لازم است را به مجلس شورای اسلامی معرفی می کند تا انتخاب گردند. همان طور که قانون اساسی کشورهای جهان امروز یک نظام کنترلی در نظر گرفته شده تا از تعارض قوانین عادی با قانون اساسی ممانعت به عمل آید، در قانون اساسی کشور ما نیز این نظام کنترلی به وسیله انتخاب شش حقوقدان در رشته‌های مختلف که کار آنها تطبیق و عدم مغایرت

داشتن قوانین عادی مصوب مجلس با قانون اساسی است می‌باشد. در کشور امریکا تشخیص مغایرت داشتن قوانین عادی مصوب مجلس (کنگره) بر عهده دیوان عالی فدرال امریکا (قوه قضائیه) می‌باشد، و این در صورتی است که شکایتی دال بر معارض بودن قوانین عادی با قانون اساسی شود. اما در صورت عدم شکایت تمام قوانین مصوب کنگره به تصویب دیوان عالی فدرال امریکا نمی‌رسد. اما از آنجا که تعیین وقت برای دادگاه‌ها جهت بررسی مغایرت قانون، زمان می‌برد، در قانون اساسی جمهوری اسلامی نهادی نظارتی به نام شورای نگهبان پیش‌بینی شده تا تمام قوانین از جهت عدم مغایرت با احکام شرع و یا قانون اساسی از ابتدا مشخص باشد و چون باید تمام قوانین مصوب به شورای نگهبان ارسال می‌گردد در نتیجه تمام قوانین عادی بررسی می‌شود و نظر اعضای شورای نگهبان در مورد آنها صادر می‌گردد.

قضائیه

سازمان بازرسی کل کشور چه وظایف و اختیاراتی دارد؟

پرسش

سازمان بازرسی کل کشور چه وظایف و اختیاراتی دارد؟

پاسخ

اصل یکصد و هفتاد و چهارم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران می‌گوید: براساس حق نظارت قوه قضائیه نسبت به حسن اجرای امور و اجرای صحیح قوانین در دستگاه‌های اداری سازمانی به نام «سازمان بازرسی کل کشور» زیر نظر رئیس قوه قضائیه تشکیل می‌گردد. حدود اختیارات و وظائف این سازمان را قانون تعیین می‌کند، بنابراین سازمان بازرسی کل کشور یک سازمان قانونی است و برای نظارت در حسن اجرای امور و اجرای صحیح قوانین در دستگاه‌های اداری بنیاد نهاده شده است و تحقیق و تفحص در این زمینه‌ها در محدوده و وظایف آن می‌باشد. اما این که وظایف آن به طور جزئی و دقیقاً چیست ما نسبت به آن آگاهی نداریم. در عین حال این که در هر کاری دخالت می‌کند نوعی قضاوت است و معلوم نیست درست باشد.

حقوق مدنی

۱- آیا به این علت حق ارث مرد بیشتر است که دیه زن کمتر از مرد است یا غیر مسلمان، به طور مثال دیه مرد غیر مسلمان با مسلمان یکی نیست اگر علت این است که مرد ارث را به خانه و برای خانواده می‌آورد پس باید در مورد زنهاى خودسرپرست این موضوع لحاظ شود و نسبی باشد د

پرسش

۱- آیا به این علت حق ارث مرد بیشتر است که دیه زن کمتر از مرد است یا غیر مسلمان، به طور مثال دیه مرد غیر مسلمان با مسلمان یکی نیست اگر علت این است که مرد ارث را به خانه و برای خانواده می‌آورد پس باید در مورد زنهاى خودسرپرست این موضوع لحاظ شود و نسبی باشد در حالی که این مسئله کلی است لطفاً توضیح فرمائید؟

پاسخ

احکام کلی است و یک حکم به طور کلی برای همه جوامع و ملل داده می شود و موارد بسیار محدود و اندک از این قاعده بیرون نیست. بطور مثال بررسی های لازم در جوامع مختلف، بزرگان تعلیم و تربیت را به این نتیجه رسانده است که سنی که کودک باید به مدرسه برود برای آموختن ۶ سالگی است، حال اگر در موارد بسیار نادری کودک در ۴ سالگی به این رشد رسید نمی توان قانون کلی را بخاطر مورد نادر نقض کرد. و نکته دیگر اینکه این حکم به صورت کلی بیان شده که زنان که شوهرانشان فوت می کنند و یا طلاق می گیرند، دوباره ادواج کنند، نه اینکه خود سرپرست شوند، و چه بسا که در این گونه موارد فسادهایی هم رخ دهد لذا به آنها هم ارث کمتر می رسد تا برای تأمین مخارج خودشان ازدواج کنند. چه بسا مردانی که نیز زنانشان طلاق گرفته یا فوت شده اند که نیاز به ازدواج مجدد، دارند و اگر اینگونه زنان بخاطر دارا بودن ثروت و مال الارث از ازدواج امتناع کنند. دیگر امکان ازدواج برای این گونه مردان بسیار کم خواهد شد و فساد از هر دو طرف زیاد خواهد بود.

با توجه به اینکه حکم شرعی درباره گنج پرداخت خمس و تملیک مابقی است، پس چرا دولت آن را مصادره می کند؟

پرسش

با توجه به اینکه حکم شرعی درباره گنج پرداخت خمس و تملیک مابقی است، پس چرا دولت آن را مصادره می کند؟

پاسخ

با توجه به این که دینیهایی که امروزه یافت می شود، از آثار ملی و فرهنگی است و حق جامعه به آن تعلق دارد، بنابراین دولت می تواند آن را ضبط و براساس مقررات قیمت‌المثل و یا پاداش یافتن آن را به یابنده بدهد، البته در دادن حق یابنده نباید به او ستمی روا شود.

چرا در اسلام حضانت دختر تا هفت سالگی و حضانت پسر تا دو سالگی بر عهده مادر است؟

پرسش

چرا در اسلام حضانت دختر تا هفت سالگی و حضانت پسر تا دو سالگی بر عهده مادر است؟

پاسخ

برای پاسخ به این سؤال توجه شما را به مطالب زیر جلب می کنیم: ۱- باید توجه داشته باشید که در قانون گذاری باید به نوع انسان‌ها توجه نمود و به گونه‌ای قانون گذاری کرد که مصالح و منافع جامعه تأمین گردد نه خواسته طبقه خاصی یا فرد و گروه ویژه و یا حتی بر اساس شرایط فردی، زمانی و طبقاتی تصمیم گرفت. اما در خصوص حضانت که تنها قانونی جزئی از مجموعه قوانین است باید توجه داشته باشیم که حضانت یک مسؤولیت است نه یک امتیاز که اگر مرد خواست از آن بهره می گیرد و الا نه. از جانب دیگر در مقررات حقوقی حضانت فرزندان بصورت مطلق به مرد واگذار نشده است بلکه باید صلاحیت‌های اخلاقی، فکری، اجتماعی... وی احراز و تأیید گردد تا بتوان این مسؤولیت را به وی سپرد. لذا این گونه نیست که اسلام به زمینه‌های رشد کودک

بی توجهی روا داشته باشد بلکه بعد از احراز صلاحیت‌های لازم فرزندان را به پدر می‌سپاریم و الاً تحت قیومیت مادر قرار می‌گیرند.

۲- نکته دیگری که باید مورد عنایت قرار بگیرد آن است که مهر و عاطفه زمینه‌ساز رشد و ترقی هستند، ولی هدف آن نیست که آدمی به جلب عواطف روی آورد بلکه هدف تعالی و ترقی است. شما در نامه خود بر عنصر عاطفه و مهرورزی تأکید نموده‌اید در حالی که مهر مادری و پدری هر دو برای رشد فرزند ضروری است و حتی در صورت ناکامی فرزندان از این مهر پدری و مادری باید به میزان حداقل از آن بهرمنند شوند چه همان گونه که خود فرمودید عنصر مهم زندگی است. لذا با توجه به تأثیر آن در مراحل متفاوت رشد تدبیری اندیشیده شده تا فرزندان از حداقل آن برخوردار گردند. از همین روی در سنین نخستین زندگی که عاطفه نقش مهم‌تری را در رشد و ترقی ایفا می‌کند باید فرزندان نزد مادر باشند و این حق به عهده مادر و به مادر سپرده شده تا حداقل نیازهای عاطفی آنها تأمین گردد و بعد از آن حتی مهرورزی عاطفی باید بر اساس الگوی جنسی خاص تأمین گردد مثلاً از نظر رشد فکری و اجتماعی باید زمینه‌الگوگیری رفتاری و ظاهری و ... برای پسرها و دخترها فراهم شود لذا پسر که بعد از دو سالگی آماده الگوپذیری است و باید از مرد الگوگیری کند، به پدر می‌سپارند ولی دختر چون باید از زن الگوگیری نماید همچنان تا ۷ سالگی نزد مادر باقی می‌گذارند تا مراحل الگوگیری را بطور کامل طی کند. ۳- خواهر محترم و دورانیش، افزون بر نکته‌ها قبلی این سخن نیز باید مورد غفلت قرار نگیرد که آیا اگر به عنوان قانون، حق حضانت به مادر سپرده می‌شد، زمینه بوالهوسی مردان فراهم نمی‌شد؟ چه به اندک بهانه‌ای سرناسازگاری آغاز کرده و بچه‌ها را رها کرده و بدنبال هوی و هوس خود می‌رفتند و از جانب دیگر آیا گمان می‌کنید؛ اگر حق حضانت به عنوان قانون بر عهده زنان قرار می‌گرفت زمینه ازدواج مجدد برای زنانی که تجربه شکست در ازدواج اول رداشته‌اند فراهم می‌شد؟ چه مردان کمتر حاضر هستند مخارج فرزندان مرد دیگری را پرداخت کنند در حالی که عادتاً برای تمام مراحل زندگی و تمام سنین عمر زمینه اشتغال و درآمد برای خانم‌ها فراهم نیست؟! ۴- خواهر گرامی در کنار پاسخ‌های متعدد ارائه شد یک جواب کلی به تمام سؤالات از این قبیل که در زمینه فلسفه حقوق مطرح می‌شود، وجود دارد که شما می‌توانید با مراجعه به کتب فلسفه حقوق و نظام حقوقی اسلام و فلسفه سیاست از انتشارات مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره) مراجعه کنید. بهر حال در اینجا به اختصار به یکی از آن ادله اشاره می‌کنیم. مطابق اعتقاد ما مسلمانان خداوند یکی است یعنی معتقدیم به توحید و این توحید تنها وحدانیت در خالق بودن نیست. به عبارت واضح‌تر نه تنها خالق هستی یکی است، مدبّر عالم نیز یکی است و تدبیر آن نیز بر اساس حکمت و قوانین برخواسته از حکمت و اندیشه است. و قانون‌گذار اصلی که بر اساس آن به تمام هستی حاکمیت دارد اوست چون او بر تمام مصالح و منافع آگاهی کامل دارد و لذا حتی اگر ائمه هدی (ع) قانونی را بیان می‌کنند و یا حکمی را می‌فرمایند در واقع حکم و قانونی الهی و خداوند است نه قانونی که خود آن را وضع کرده‌اند. بنابراین کسی جز خداوند صلاحیت قانون‌گذاری را ندارد چون تنها او به تمام عالم و مصالح و منافع انسان‌ها آگاهی کامل و جامع دارد. حالی با تکیه بر این اصول اعتقادی که آنها را با استدلال و برهان پذیرفته‌ایم باید به آنچه او می‌گوید پایبند باشیم البته نه چون مجبور هستیم بلکه چون بهترین قانون است و بر اساس کامل‌ترین مصلحت‌اندیشی جعل شده است و لذا در قانونی که قانون‌گذار آن خداوند است باید مورد پذیرش و عمل ما مسلمانان قرار گیرد.

زنی که شوهرش کارمند بوده فوت کرده می‌تواند در حقوق فرزند صغیر تصرف بکند و خرج آنها بکند یا باید حقوق آنها را کنار بگذارد؟

پرسش

زنی که شوهرش کارمند بوده فوت کرده می‌تواند در حقوق فرزند صغیر تصرف بکند و خرج آنها بکند یا باید حقوق آنها را کنار بگذارد؟

پاسخ

اگر فرزند صغیر است و جد پدری او حیات دارد باید تصرف در آن مقدار حقوق که به عنوان فرزند داده می‌شود با اجازه جد باشد و اگر جد پدری ندارد در صورتی که مادر به وسیله حاکم شرع یا دادگاه اسلامی به عنوان قیم بچه‌ها تعیین شده باشد تصرف مادر در حق بچه‌ها با رعایت مصلحت آنها اشکال ندارد (اما بدون اجازه از حاکم یا دادگاه اسلامی جایز نیست و با اجازه ولی شرعی می‌تواند خرج صغیر را از آن حقوق بپردازد). {J}

آیا دختری که از تحصیل محروم بوده، می‌تواند در تقسیم ارث چیز بیشتری مطالبه بکند؟

پرسش

آیا دختری که از تحصیل محروم بوده، می‌تواند در تقسیم ارث چیز بیشتری مطالبه بکند؟

پاسخ

ملاک در تقسیم ارث همان است که در شرع مشخص شده و در رساله آمده (یعنی پسران دو برابر دختران ارث ببرند) اما اگر برادران راضی باشند که چیزی اضافه به خواهر داده شود اشکال ندارد و پدر هم می‌تواند وصیت کند که تمام یا مقداری از ثلث مالش را به دختر بدهند. {J}

خانه پدری پدرم داشته که مادر پدرم آن را می‌فروشد که سهم هر یک را می‌دهد و سهم پدرم و عمویم و عمه ام می‌ماند که خانه ای در هاشمیه ۲۲ می‌خرد که چند سال ایشان و خود ما هم آنجا زندگی می‌کردیم و پس از آن که مادر بزرگم بمیرد عمه ام ادعا می‌کند که این خانه را به

پرسش

خانه پدری پدرم داشته که مادر پدرم آن را می‌فروشد که سهم هر یک را می‌دهد و سهم پدرم و عمویم و عمه ام می‌ماند که خانه ای در هاشمیه ۲۲ می‌خرد که چند سال ایشان و خود ما هم آنجا زندگی می‌کردیم و پس از آن که مادر بزرگم بمیرد عمه ام ادعا می‌کند که این خانه را به نام من زده و مادر بزرگم در زمان حیاتشان خانه را به نام او زده و عموی ناتنی ام که از این مادر بزرگم نیست جای پدرم خودش را قرار می‌دهد و وصیت نامه ای نیز تنظیم می‌کنند که بعد از فوت مادر بزرگم فروخته شود و هر یک از وارث که عموی ناداماد و پدر من و عمه ام باشد تقسیم گردد ولی عمه ام حال ادعا می‌کند که خانه مال شوهرم است و ما که در آنجا زندگی می‌کردیم بیرونمان کردند خانه که در آن زمان ۹ میلیون ارزش داشت سهم پدرم دو میلیون و چهارصد هزار تومان شد که یک فقره چک می‌دهند که ما زمین می‌خریم و با نپرداختن پول زمین بعد از ۵ ماه برگشت می‌خورد به صاحبش در حالی که بعد از این ماجرا عمه ام نوشت که خانه ای که به نام من است همه یکسان سهم می‌بریم و حال بعد از این ماجراها که گذشته خانه ۱۰۰ میلیون می‌ارزد و عمه من ۲ دانگ از خانه را بدون اینکه کسی بفهمد فروخته است و حال در آن سکنی دارد و بچه‌های او هم ما را تهدید کرده اند در حالی که خود عمه من با دست خودشان نوشته اند که همه به طور یکسان سهم می‌برند حال عمه ام وعده و وعید می‌دهد و می‌گوید هر زمان که خانه را بفروشد سه میلیون تومان از صد میلیون تومان می‌دهم که دروغ است و بچه‌های او هم پدرم را تهدید کرده اند آیا می‌شود ما به دادگاه شکایت کنیم.

پاسخ

با اوضاع و احوالی که نوشتید (و ما از واقع آن اطلاعی نداریم و شما نیز دلیلی برای اظهار خلاف واقع ندارید) شکایت حق شماست لکن مشکل در ناحیه ادله اثبات است یعنی چه گونه و با چه مدرکی بتوانید گفتار و ادعای خودتان را محکمه پسند نموده و آن را برای قاضی دادگاه ثابت کنید. بهترین راه ممکن آن است که شما با یک وکیل حقوقی مجرب تماس بگیرید و با بیان مسأله و مشکل خود، طبق راهنمایی ایشان اسناد و گواهی های معتبر حداقل در حد امارات و قرائن فراهم کنید. این یک مسأله تخصصی است که با توضیحات ما شما نمی توانید اقدام عملی مثمر ثمری داشته باشید مثلاً ادعای جعلی بودن وصیت نامه مذکور که به عنوان یک سند عادی است و توجه به تاریخ، دست خط و) البته ریشه اشتباه آن بود که مادر بزرگ شما که سهم پدر و عموی و عمه شما را گرفت و با آن خانه ای خرید مسأله را پی گیری نکردید که همانجا قرار دادی تنظیم کنید و یا ببینید که مادر بزرگتان سند آن منزل در هاشمیه ۲۲ را به نام کی خرید و ... امیدواریم با گرفتن یک وکیل حقوقی مجرب در کارتان موفق باشید. سرعت پاسخ دهی از انتظارات پرسشگران است. خواهشمند است با اولویت بندی و پیرایش سؤالات، ما را یاری کنید. بدیهی است با ارتباط مکرر، پاسخ گوی دیگر پرسش های شما خواهیم بود

چرا حضانت و سرپرستی اطفال به پدر واگذار می شود، مگر مادر عاطفه ندارد و یا اطفال به مادر و محبت های روحی مادر نیاز ندارند؟

پرسش

چرا حضانت و سرپرستی اطفال به پدر واگذار می شود، مگر مادر عاطفه ندارد و یا اطفال به مادر و محبت های روحی مادر نیاز ندارند؟

پاسخ (قسمت اول)

احکام اسلام در مورد خانواده و روابط درونی آن را باید در مجموعه احکام ملاحظه نمود نه در یک زاویه و یک بعد آن. مثلاً در اسلام حق ولایت و سرپرستی بر دوش مرد گذاشته شده؛ چون حق نفقه و تا مین هزینه نیز بر دوش او نهاده شده است. ثانیاً گرچه از جنبه برخی حقوق مرد دارای امتیازاتی است ولی از نظر روحی و روانی فرزند وابستگی شدیدی به مادر دارد به گونه ای که نوعاً فرزندان در کنار مادر می مانند و روابط خود را با او حفظ می کنند. ثالثاً سفارش هایی که در مورد مادر و حفظ حرمت و رعایت او شده است قابل مقایسه با آنچه در مورد پدر آمده است نیست. رابعاً مسأله نزاع بر سر سرپرستی فرزند بالاخره باید به نوعی حل شود یا باید فرزند را در اختیار مادر گذاشت و یا در اختیار پدر؛ چون بر فرض جدایی راهی جز این نیست که در اختیار یک نفر باشد. در این بین اسلام در مقاطع خاصی فرزند را تحت حضانت مادر و در دیگر موارد او را تحت سرپرستی پدر دانسته است. گرچه در مواردی این موضوع ممکن است موجب رنجش مادر گردد ولی از سوی دیگر او را آزاد نموده تا بتواند راه زندگی خود را انتخاب کند و مرد نیز نتواند از مسوولیت خود شانه خالی نماید. در حکم «نگهداری بچه توسط پدر»، هیچ مشکل عقلی وجود ندارد؛ بلکه مصلحت های مهمی نیز در نظر گرفته شده است. اسلام حق نگهداری دختر را تا هفت سالگی و پسر را تا دو سالگی به مادر داده است؛ یعنی، اگر مادر مایل باشد می تواند پسر یا دختر خود را تا این سن ها (با پرداخت هزینه آن توسط مرد) نگهداری کند و بعد از آن متوقف بر توافق طرفین است. در این حکم هم مراعات مسائل تربیتی و عاطفی شده است؛ چرا که اوج نیاز عاطفی به محبت مادر در این سن ها است و هم مراعات مصلحت زن؛ چرا که اگر نگهداری بچه ها همیشه بر عهده زن می بود، در تشکیل زندگی و

ازدواج مجدد وی مشکلات فراوانی ایجاد می‌گشت و مسلماً صلاح یک زن نیست که با اولین شکست در زندگی خود، برای همیشه از داشتن یک زندگی گرم و پرمحبت محروم بماند و متحمل سختی‌ها و دشواری‌های فراوان گردد. انتساب فرزند به پدر و مادر از نظر شرعی یکسان است چنانکه قرآن مجید فرزندان حضرت زهرا(س) را به پیامبر منسوب می‌نماید. با آنکه این انتساب از طرف مادر است (آیه مباهله و ابنا و ابناکم). همچنین عیسی(ع) را فرزند ابراهیم(ع) می‌داند حال آنکه انتساب او از طریق مادر است. بنابراین انتساب به هر دو یکسان است گرچه رسم امروزه جامعه و اعتبارات فعلی آن است که فامیل را از پدر می‌گیرند. قصاص قاتل زن پرسش ۶۲. یکی از مسائلی که مورد انتقاد قرار گرفته، قصاص مشروط مرد در قبال قتل زن است. سؤال این است که چرا اگر مردی، زنی را به قتل رساند، اولیای مقتول باید مازاد دیه را بپردازند تا بتوانند قاتل را قصاص نمایند؟ قانون مجازات اسلامی در دو ماده، حق مشروط «قصاص» برای زن را بیان نموده است: در فصل مربوط به قتل عمد ماده ۲۰۹ چنین آمده است: «هر گاه مرد مسلمانی عمداً زن مسلمانی را بکشد، محکوم به قصاص است لیکن باید ولی زن قبل از قصاص قاتل نصف دیه مرد را به او بپردازد». و نیز در فصل کیفیت استیفاء قصاص - ماده ۲۵۶ آمده: «هرگاه مردی زنی را به قتل رساند ولی دم، حق قصاص قاتل را با پرداخت نصف دیه دارد و در صورت رضایت قاتل می‌تواند به مقدار دیه یا کمتر یا بیشتر از آن مصالحه نماید». برخی از نویسندگان حقوقی، این دو مورد را از مصادیق نابرابری حقوقی در قانون مجازات اسلامی دانسته‌اند. با صرف نظر از مبانی حقوقی، در نگاه سطحی و ابتدایی تساوی حق قصاص زن و مرد، به مذاق ما نیز ممکن است ناخوشایند آید، ولی از جهت مبانی، غیرقابل پذیرش است و این هرگز به معنای کم انگاشتن شخصیت زن نیست. بیش از ده روایت در وسایل الشیعه نقل شده که به روشنی بر این حکم دلالت می‌کند. ر.ک: وسائل الشیعه، ج ۱۹، ابواب القصاص فی النفس، باب ۳۳، ح: ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۴ و همچنین فقیهان امامیه نیز به این حکم تصریح کرده‌اند، از جمله امام خمینی(ره) در تحریر فرموده است: «مرد آزاد در مقابل مرد آزاد قصاص می‌شود و؛ بلکه در برابر زن آزاد نیز کشته می‌شود ولی مشروط به رد فاضل دیه می‌باشد که عبارت است از نصف دیه مرد آزاد» تحریرالوسیله، ج ۲، ص ۵۱۹. حال آیا می‌توان به طور قاطع پاسخ گفت که چرا شریعت، دارای چنین حکمی است؟ آیا تفاوت بدین معناست که ارزش زن، کمتر از مرد تلقی شده و یا جهت دیگری دارد؟ از آنجا که قطعاً زن و مرد در انسانیت و منزلت و شخصیت انسانی و معیارهای فضیلت، مساوی‌اند و این باور را می‌توان از آیات و روایات فراوان مستفاد نمود، تردیدی باقی نمی‌ماند که این تفاوت‌ها ناشی از کم ارزش دانستن زن نیست، بلکه جهت و حکمت دیگری دارد. با اندیشه در این احکام می‌توان حکمت و فلسفه آنها را تا حدودی دریافت. اما در مورد حکمت تفاوت دیه زن و مرد می‌توان گفت: به دلیل وظیفه مهمی که به طور معمول مردان در اقتصاد خانواده و اداره آن برعهده دارند، خسارتی که با فقدان یک مرد متوجه خانواده شود، غالباً بیشتر از خسارتی است که با فقدان یک زن پیش می‌آید. بنابراین در مواردی که مردی در برابر زنی قصاص می‌شود با پرداخت نیمی از دیه قاتل به خانواده او خسارتی که از ناحیه عدم حضور مرد متوجه آنها می‌شود جبران می‌گردد. حکم پرداخت دیه به بازماندگان قاتلی که به جرم کشتن زنی اعدام شده است از حقوق اولیای قاتل به حساب می‌آید. در اینجا تنها جایگاه اقتصادی و تولیدی قاتل و مقتول در نظر گرفته شده است و ارزش انسانی آنها به هیچ وجه مورد معامله قرار نگرفته است. اگر مردی که مسئولیت اقتصادی جمعی را به عهده دارد، زنی را به قتل رسانده که مسئولیتی نداشته و دو جایگاه اقتصادی مخالف داشته‌اند، نمی‌توان بدون در نظر گرفتن حقوق و زندگی اعضای خانواده اش او را اعدام کرد. با قصاص قاتل و پرداخت نصف دیه به اولیای آن، حق اولیای مقتول و بازماندگان قاتل، هر دو تأمین می‌شود. پرداخت دیه به بازماندگان قاتل به مفهوم تفاوت انسانی و ارزشی قاتل و مقتول نیست. زیرا که در این حکم، اولیای مقتول و حق آنها در یک سوی قضیه قرار دارد و بازماندگان و افراد تحت تکفل قاتل در سوی دیگر قضیه هستند و آن افراد گناهی نکرده‌اند و نباید از نظر مالی مجازات شوند. با مراجعه به روایات و فتاوی فقها می‌توان همین نکته را فهمید که دریافت نصف دیه قاتل از سوی اولیای زن مقتول، از حقوق بازماندگان قاتل - اعم از زن و مرد - است نه از حقوق قاتل

تا دلیل برتری ارزش و شخصیت او باشد. قریب به اتفاق فقها پرداخت دیه به قاتل را قبول ندارند، بلکه فقهای بزرگی چون شیخ مفید و شیخ طوسی و بسیاری از فقهای دیگر تصریح کرده‌اند که نصف دیه را به ورثه قاتل بدهند نه به خود قاتل. بنابراین در اینجا تقابل بین مرد و زن به تنهایی نیست تا بگوییم نسبت به حقوق و شخصیت زنان ستم شده است. و نیز دیه، علامت ارزش انسانی یا درجه قرب به خداوند نمی‌باشد. مسلماً این تحلیل که بر مبنای اقتصادی تحلیل شده، برداشتی عقلی است و تنها می‌توان آن را حکمت حکم دانست و نه علت آن. بنابراین نمی‌تواند مبنای توسعه، تضییق و یا تغییر احکام قصاص و دیات گردد. تا با تغییر شرایط اجتماعی و خانوادگی زنان، احکام تغییر یابند. زن و دیه متفاوت دیه در اسلام بر معیار ارزش معنوی انسان مقتول نیست؛ بلکه یک دستور خاصی است که ناظر به مرتبه جسم و بدن انسان می‌باشد. دلیل این ادعا با توجه به آیات و روایات به خوبی قابل فهم است. اسلام در بسیاری از موارد بین افرادی که دارای اختلاف درجه علمی یا عملی اند اعم از زن و مرد، تساوی را نفی می‌کند و در عین حال دیه آنها را مساوی می‌داند. مثلاً درباره تفاوت عالم و جاهل زمر (۳۹)، آیه ۹. مجاهد قائم و غیرمجاهد قائم نساء (۴)، آیه ۹۵. مؤمنین قبل از فتح مکه با کسانی که بعد از فتح مکه اسلام آوردند حدید (۵۷)، آیه ۱۰. آیات قرآن صریحاً به آن اشاره می‌کند. قرآن کریم با تصریح به عدم تساوی ارزش های الهی افراد یادشده و با اصرار بر تفاوت معنوی آنان تصریح به تساوی آنان در قصاص و دیه دارد و در این باره راجع به تساوی همگان چنین می‌فرماید: «وکتبنا علیهم فیها ان النفس بالنفس والعین بالعين والأنف بالأنف والأذن بالأذن والسن بالسن والجروح قصاص فمن تصدق به فهو كفارة له» مائده (۵)، آیه ۴۵. «و مقرر کردیم بر ایشان که جان در مقابل جان و چشم در برابر چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان می‌باشد و زخم ها به همان ترتیب قصاص دارند و هر که آن را ببخشد پس کفاره (گناهان) او خواهد بود». یعنی هر انسانی اعم از زن و مرد در قبال انسان دیگر خواه زن و مرد قصاص می‌شود چه اینکه قصاص اجزا و جراحات ها نیز مساوی است، لیکن همین عموم یا اطلاق در آیه دیگر تقیید و تخصیص می پذیرد زیرا خداوند در آیه دیگر چنین فرمود: «یا ایها الذین آمنو کتب علیکم القصاص فی القتلی الحر بالحر والعبد بالعبد والأثی بالأثی» بقره (۲)، آیه ۱۷۸. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! درباره کشتگان، بر شما قصاص مقرر شده: آزاد عوض آزاد و بنده عوض بنده و زن عوض زن». آیت الله جوادی آملی در توضیح دو آیه شریفه مزبور مطلبی دارد: «با این آیه عموم یا اطلاق آیه قبلی تخصیص یا تقیید می‌پذیرد، یعنی زن در قبال زن قصاص می‌شود نه مرد و حکم دیه هم در اسلام با تفاوت بین زن و مرد تدوین شد. اما از جهت ارزش های معنوی ممکن است زنی بیش از مرد مقرب نزد خدا باشد، بنابراین تساوی دیه عالم و جاهل نه از ارج و منزلت عالم می‌کاهد و نه بر مقام جاهل می‌افزاید و نیز تفاوت دیه مرد و زن نه بر منزلت مرد می‌افزاید و نه از مقام زن می‌کاهد، زیرا برخی از تفاوت های مادی و مالی هیچگونه ارتباطی به مقام های معنوی ندارد، و هیچ تلازم عقلی یا نقلی بین دیه و کمال معنوی وجود ندارد تا هر اندازه دیه بیشتر شود، قداست روح مقتول و تقرب وی نزد خدا افزون تر باشد چون حکم کلامی قتل ناظر به ارزش معنوی انسان مقتول است لذا قتل عمدی مرد یا زن مؤمن از جهت بحث های کلامی یکسان است یعنی اگر قتل عمدی مؤمن عذاب ابد یا دراز مدت را به دنبال دارد هرگز فرقی بین آنکه مؤمن مقتول عمدی زن باید یا مرد وجود ندارد، چه اینکه از جهت لزوم کفاره هیچ فرقی بین قتل زن و مرد نیست یعنی در قتل عمدی کفاره جمع بین آزاد کردن برده و روزه شصت روز و اطعام شصت مسکین واجب است و در قتل غیرعمد کفاره به نحو ترتیب نه به نحو جمع و نه به طور تخییر، واجب می‌شود و از این لحاظ فقهی نیز فرقی بین قتل زن و مرد نیست» ر.ک: آیت الله جوادی آملی، زن در آینه جمال و جلال، ص ۳۵۶..

پاسخ (قسمت دوم)

زن و قصاص اعضا و جراحات در زمینه قصاص اعضا و جراحات قول مشهور فقهای امامیه این است که تا زمانی که دیه عضو و یا

جراحات به یک سوم دیه کامل مرد نرسیده است، زن و مرد به طور مساوی در برابر یکدیگر قصاص می شوند، اما زمانی که دیه به یک سوم و یا بالاتر از آن رسید، مرد به شرطی در برابر صدماتی که به یک زن وارد ساخته قصاص شود که زن نصف دیه صدمه وارد شده به خود را به او پرداخت کند. اکثر فقهای شیعه از جمله شیخ مفید ر.ک: ینایع الفقهیه، ج ۲۴، ص ۷۰. و نیز شیخ طوسی در کتاب النهایه، ابن ادریس در کتاب سرائر، علامه حلی در کتاب مختلف الشیعه و محقق حلی همان، ج ۲۵، ص ۴۳۴. به آن تصریح نموده‌اند. شیخ مفید در کتاب المقنعه در باب دیه قتل می گوید: «هنگامی که مردی از روی عمد زنی را به قتل می‌رساند اگر بستگان زن دریافت دیه را انتخاب کنند و قاتل نیز بدان رضایت دهد بر او لازم است که پنجاه شتر به آنها بپردازد... زیرا دیه زن نصف مرد است». ر.ک: ینایع الفقهیه، ج ۲۴، ص ۳۸. ایشان در ادامه کتاب مزبور در زمینه دیه اعضا و جوارح می گوید: «در دیه اعضا و جوارح تا زمانی که دیه به یک سوم برسد، زن با مرد برابر است و زمانی که دیه به این حد رسید، دیه زن نصف دیه مرد می‌شود. ر.ک: ینایع الفقهیه، ج ۲۴، ص ۵۶. حکمت تفاوت دیه زن و مرد با بررسی دلایل و شواهدی که در این مسئله وجود دارد، جای هیچ شک و تردیدی نسبت به اینکه تفاوت دیه زن و مرد از احکام قطعی و مسلم اسلام و مورد اتفاق همه مذاهب اسلامی است باقی نمی‌ماند. اما این پرسش همچنان برای بسیاری مطرح است که: چرا شارع مقدس دیه زن را نصف دیه مرد قرار داده است؟ باید دید آیا می‌توان پاسخی برای آن یافت در ابتدا باید گفت که پرسش از چرایی تفاوت دیه زن و مرد، پرسش جدیدی نیست و در عصر امامان معصوم (ع) نیز این پرسش مطرح بوده است. در روایت هایی که از امامان معصوم (ع) در این زمینه سؤال شده، محور اصلی پاسخ ها را تعبد نسبت به احکام الهی و پای بندی به سنت رسول خدا (ص) تشکیل می‌دهد. که این همان روح شریعت و اساس دین داری است و بدون آن اسلام و مسلمانی جز ظاهری تو خالی چیزی نخواهد بود. اما تعبد و تسلیم در برابر احکام شرع، منافاتی با پی جویی از حکمت و فلسفه آنها ندارد. زیرا ما معتقدیم اوامر و نواهی الهی بر مصالح و مفاسد واقعی مبتنی بوده و در همه احکام شرع، منافع بندگان و دفع ضرر از آنها لحاظ شده است. از بررسی مجموع توجیهاتی که در این باب از سوی اندیشمندان مختلف بیان شده است می‌توان به نحو اختصار به موارد ذیل اشاره نمود: ۱. مگر ارزش انسانی به بهای بدنی اوست تا امتیاز را در دیه‌ها ارزیابی کنیم. آیا برای ارزیابی انسان در اسلام باید به سراغ دیه رفت تا ما به التفاوت زن و مرد را در دیه جستجو کنیم؟ یا اینکه در آنجا که سخن از ارتباط با ملک و وحی و امثال آنهاست، ارزش واقعی انسان را شناخت تا در نهایت دید که در آنجا زن نیز سهمی دارد یا نه؟ مسأله دیه صرفاً یک امر اقتصادی است و ملاک ارزیابی انسان نیست، همچنان که در شریعت برای سگ (اگر جزء کلاب هراش نباشد) دیه تعیین شده است، برای تن انسان نیز دیه ای قائل شده است. دیه، یک حساب فقهی است و ارتباطی با اصول مذهب ندارد. مهم ترین شخصیت های اسلامی با ساده ترین افراد از نظر دیه یکسان هستند. دیه مرجع تقلید، دیه یک انسان متخصص، دیه یک انسان مبتکر، با دیه یک کارگر ساده در اسلام یکی است. به دلیل اینکه دیه عامل تعیین ارزش نیست و تنها یک ابزار است زن در آئینه جمال و جلال، ص ۴۱۸. به بیان دیگر دیه مالی است که در برابر آسیبی که به انسان وارد شده است، گرفته می‌شود. ر.ک: ریاض المسائل، چاپ قدیم، ج ۲، ص ۵۲۸. مقدار آن به ارزش شخص آسیب دیده ارتباط ندارد. بنابراین، کسی نمی‌تواند بگوید چون دیه زن نصف دیه مرد است، زن نصف مرد ارزش دارد. عظمت و ارزش انسان به صفات و کسب مراتب علمی و عملی وابسته است و در این جهت مرد و زن یکسانند. قرآن مجید می‌فرماید: «پس پروردگارشان دعای آنان را اجابت کرد [و فرمود] من عمل هیچ صاحب عملی از شما را، از مرد یا زن که همه از یکدیگرند، تباہ نمی‌کنم.» «فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَابِدٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُكُمْ مِّنْ بَعْضٍ». (آل عمران (۳)، آیه ۱۹۵). «هر کس از مرد یا زن کار شایسته کند و مؤمن باشد، قطعاً او را با زندگی پاکیزه‌ای حیات [حقیقی] بخشیم و مسلماً به آنان بهتر از آنچه انجام می‌دادند، پاداش خواهیم داد.» «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ». (النحل (۱۶)، آیه ۹۷). «و کسانی که کارهای شایسته کنند مرد باشند یا زن، در حالی که مؤمن باشند، آنان داخل بهشت می‌شوند، و به

قدر گودی پشت هسته خرمایی مورد ستم قرار نمی‌گیرند.» (وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظَلَّمُونَ نَقِيرًا). (النساء (۴)، آیه ۱۲۴). «هر که بدی کند، جز به مانند آن کیفر نمی‌یابد و هر که کار شایسته کند مرد باشد یا زن در حالی که ایمان داشته باشد، آنان داخل بهشت می‌شوند و در آنجا بی‌حساب روزی می‌یابند.» (مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ). (غافر (۴۰)، آیه ۴۰). بنابراین، ارزش انسان به انسانیت او و نائل شدن وی به مراتب والای قرب الهی است. در این جهت جنسیت نقشی ندارد؛ زن و مرد یکسانند و چه بسا زنان از استعداد بهتری برخوردار باشند. دیه به معنای قیمت نهادن شخص و شخصیت نیست. بدین سبب، اگر یکی از شخصیت‌های بزرگ علمی یا سیاسی کشور در جریان یک قتل غیر عمد کشته شود، دیه‌اش با دیه کارگر ساده‌ای که این گونه جان باخته، برابر است. کسی نمی‌تواند بگوید چون فقدان آن شخصیت خلأ بزرگی در جامعه ایجاد می‌کند، دیه‌اش بیش‌تر است! چنان که قتل عمد گناهی بسیار بزرگ است و در این زمینه زن و مرد تفاوت ندارند. قرآن کریم می‌فرماید: «هر کس کسی را - جز به قصاص قتل یا [به کیفر] فساد در زمین - بکشد، چنان است که گویا همه مردم را کشته باشد.» (مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا). (مائده (۵)، آیه ۳۲). ۲. از آنجا که در مسائل اخلاقی هیچ امتیازی بین زن و مرد نیست و در مسأله دیه نیز جنبه خیر بودن مطرح نیست، و؛ بلکه مربوط به جنبه بدنی است، و چون مردها در مسائل اقتصادی معمولاً بیشتر از زن‌ها بازدهی اقتصادی دارند، دیه آنها نیز بیشتر است و این بدان معنا نیست که از دید اسلام مرد ارزشمندتر از زن است؛ بلکه تنها بعد جسمانی آن دو صنف لحاظ می‌شود. یکی از مراجع معاصر در درس خارج فقه خود موضوع تفاوت دیه زن و مرد را مورد توجه قرار داد که به طور مختصر به آن اشاره کنیم. ایشان در ضمن جواب اجمالی به این مسأله متذکر می‌شوند که: دیه بر عکس آنچه در فارسی گفته می‌شود، «خون بها» نیست. خون انسان بالاتر از این است که قیمتش اینها باشد؛ بلکه به تصریح قرآن، خون یک انسان برابر با خون همه انسان‌ها است (مائده (۵)، آیه ۳۲). دیه جنبه مجازات دارد که طرف حواسش را جمع کند و دیگر از این اشتباهات نکند و هم جبران خسارت اقتصادی است. یعنی مردی یا زنی در این خانواده از میان رفته است، جای او خالی است و این خلاء، خسارت اقتصادی به آن خانواده وارد می‌کند. برای پر کردن این خسارت اقتصادی دیه داده می‌شود. مکارم شیرازی، ناصر، دروس خارج فقه بحث دیات، روزنامه آموزشی پژوهشی فیضیه، شماره ۱۸. ۳. در یک جامعه مطلوب دینی که اسلام در پی تحقق آن است، عمده فعالیت‌های اقتصادی بر دوش مرد گذاشته شده و مهم‌ترین وظیفه زن، اداره کانون بنیادی‌ترین هسته تشکیل جامعه، یعنی خانواده است. بدین ترتیب آثاری که از نظر اقتصادی بر وجود یک مرد مترتب می‌شود غالباً بیش از یک زن است و از این رو است که تحصیل نفقه نیز بر عهده مرد گذاشته شده و بر او واجب است. بر این اساس فقدان یک مرد از صحنه خانواده و اجتماع، از نظر اقتصادی آثار زیان‌بارتری بر جای می‌گذارد تا فقدان یک زن. بنابراین عدالت اقتضاء می‌کند که به هنگام ضرر اقتصادی فقدان یک مرد از محیط خانواده و اجتماع به عامل مولد بودن او از حیث اقتصادی توجه شود و بین دیه او و دیه یک زن فرق گذاشته شود. ر.ک: شفیع سربستانی، ابراهیم، قانون دیات و مقتضیات زمان، دفتر اول. بیان دیگر در حقوق اسلامی وظایفی خاص به عهده زن و مرد نهاده شده است که تخلف‌ناپذیر است؛ برای مثال نفقه و خرجی همسر، تهیه مسکن، خوراک، لباس، پرداخت مهریه به عهده مرد گذاشته شده است. اگر زنی خود از منبع اقتصادی مستقل و موقعیت شغلی عالی برخوردار باشد، اشکال ندارد؛ ولی از نظر شرع، وظیفه پرداخت مخارج خانه و هزینه مسکن به عهده او نیست و شوهر نمی‌تواند وی را به پرداخت کمک هزینه خانه و زندگی مجبور سازد. البته اگر زن با رضایت خاطر و تمایل درونی شوهر را در اداره بهتر خانه یاری دهد، مسأله‌ای دیگر است؛ ولی این وظیفه شرعاً به عهده مرد نهاده شده است. ۴. علاوه بر آنچه گذشت باید توجه داشت؛ اینکه دیه زن نصف دیه مرد است، زن‌ها بیشتر انتفاع می‌برند، زیرا به طور معمول دیه زن به شوهر و بچه‌ها پرداخت می‌شود و دیه مرد به زن و بچه‌هایش می‌رسد و چون با از بین رفتن مرد، زن بیشتر صدمه می‌بیند، لذا دیه مرد را بیشتر

کرده‌اند تا مقداری از فشاری که در نتیجه از دست رفتن مرد، متوجه زن می‌شود جبران گردد زیبایی نژاد، محمدرضا، سلسله کلاس های آموزشی، دفتر تحقیقات و مطالعات زنان.

سرانجام پس از یک سال که از فروش منزل ما گذشت با صاحبخانه توافق کردیم که تا زمانی که مشکلمان حل شود در منزل بمانیم و در پشت ورقه قول نامه ذکر شده که طبق توافق طرفین خانه تحویل داده خواهد شد. آیا صاحب خانه می‌تواند هر زمان که خواست ما را بیرون کند؟

پرسش

سرانجام پس از یک سال که از فروش منزل ما گذشت با صاحبخانه توافق کردیم که تا زمانی که مشکلمان حل شود در منزل بمانیم و در پشت ورقه قول نامه ذکر شده که طبق توافق طرفین خانه تحویل داده خواهد شد. آیا صاحب خانه می‌تواند هر زمان که خواست ما را بیرون کند؟ آیا می‌توانیم شرط بلند شدن از منزل را دادن خسارت ضرر و زیان از صاحب خانه بابت تاخیر در پرداخت پول منزل مان که باعث متضرر شدن ما شد بگیریم. آیا با توجه به اینکه بنگاه در مساله اجاره دادن پس از یک سال به ما دخالت نداشته است می‌تواند دخالتی داشته باشد. از نظر حقوقی ما چه مراحل را باید طی کنیم تا به حق از دست رفته مان برسیم؟ زیرا صاحب خانه هر طور که دلش خواست به ما پول داد و ما را خیلی اذیت کرد و ما هم به دلیل گرفتار شدن پدرمان در زندان نتوانستیم از حقمان دفاع کنیم و آیا حق شکایت از بنگاه را مادرم دارد. من به عنوان فرزند اول خانواده می‌خواهم که از حق مادرم و دیگر بچه‌ها دفاع کنم و آیا می‌توانم این کار را انجام دهم و چگونه؟ و آیا می‌شود این قرارداد را فسخ کرد و ضرر و زیان صاحب خانه را هم داد.

پاسخ

با اهداء سلام و آرزوی صبر و توکل بر خداوند رزاق و برطرف شدن مشکلات نامه های قبلی حضرت عالی که در تاریخ ۲۰/۹/۸۰ و ۱/۶/۸۲ و نامه اخیر را با دقت خواندیم و بسیار متأسف شدیم، لکن قبل از پاسخ به سؤالات حقوقی جهت آرامش روحی و روانی توجه شما را به چند نکته جلب می‌کنیم: الف) باید پذیرفت مشکلات به وجود آمده ناشی از عدم آگاهی و اطلاع لازم از قانون بیع و اجاره و عدم مراجعه به کارشناس و مشاوره بوده که در صورت اقدام منطقی و یا مراجعه به قانون با این نتیجه مواجه نمی‌شدید، پس باید پذیرفت و بر خداوند متعال توکل کرد و با همت و تلاش خسارات گذشته را جبران نمود و از این تجربه تلخ کمال استفاده نمود. ب) هرگز از رحمت خداوند و مساعدت باری تعالی ناامید نشوید که با حفظ کانون گرم خانواده و ایجاد آرامش روحی و تفکر و اندیشه و توکل بر خداوند می‌توان خیزش جدیدی برداشت و زندگی را دوباره رونق بخشید. ج) خودتان را یک امتحان الهی قرار دهید که رمز موفقیت صبر و تلاش و ایمان به خداوند متعال است و گذشته را کاملاً فراموش نمایید و سخن از مشکلات گذشته و پیش آمده به میان نیاورید زیرا در سایه سلامتی پدر و مادر می‌توان زندگی بهتر را آغاز نمود. زیرا قرآن فرمود چه بسا چیزی برای شما ناخوشایند باشد ولی نتیجه آن برای شما خیر باشد «عسی ان تکرهوا شیئا فهو خیر لکم» و خیر و سعادت را در همین حادثه و مشکلات خواهید یافت. اما پاسخ های حقوقی سؤالات شما: ۱. با توجه به محتویات نامه های جنابعالی معامله انجام گرفته صحیح می‌باشد و مالک واقعی خریدار بود و هیچ گونه اعتراضی از طرف فروشنده و یا فرزندان، مادرت و پدرت مسموع نخواهد بود لکن در سؤال اول مرقوم نفرمودید که تحت عنوان چه قراردادی در منزل سکونت می‌کنید اگر در ضمن قرارداد اجاره قولنامه تنظیم نموده اید و شرایطی را در آن ذکر نموده اید تابع همان شرایط می‌باشید لکن بر اساس ماده ۲۳۴ قانون مدنی توافق شما توجیه حقوقی ندارد زیرا شرط ضمن عقد چه بیع و چه اجاره باید واضح و روشن و ماهیت حقوقی داشته باشد

یعنی یا باید شرط صفت باشد یا شرط نتیجه یا شرط فعل. اما صرف توافق جهت تخلیه منزل توجیح حقوقی ندارد و مالک می تواند هر موقع بخواهد تقاضای تخلیه منزل بنماید. مگر این که در ضمن عقد اجاره توافق بر زمان معین یا پرداخت مبلغ معین باشد و یا در ضمن عقد خارج لازمی باشد لذا کلمه توافق ابهام دارد. بنابراین توصیه می شود که اقامت شما در منزل باید طبق قانون اجاره باشد و مدت و مبلغ آن مشخص باشد و در ضمن آن شروطی را طبق توافق طرفین قید نمایید تا برای صاحبخانه لازم الاجرا باشد. ۲. این شرط ابتدایی است و باطل و توجیه حقوقی ندارد مگر این که ابتداء ثابت نمایید که بابت تأخیر در پرداخت ثمن منزل برای شما حقی است که لازم آن این است که به محاکم قضایی مراجعه نمایید و طبق قولنامه فروش و شروط ضمن آن خواهان خسارت تأخیر در تأدیه ثمن باشید که پس از اثبات آن و ذی حقی شما می توانید حتی بدون عقد اجاره منزل را تخلیه نکنید ولی اگر معامله قطعی شد و اختلافی در مورد اصل معامله و وجه پرداختی آن ندارید چنین شرطی را نمی توانید بکنید. ۳. دخالت بنگاه بستگی به توافق طرفین دارد و اگر تاکنون دخالتی نداشته حق مداخله و اظهار نظر در مورد اختلاف مالی و یا قرارداد شما را ندارد. ۴. و دیگر این که مادرت حق شکایت از بنگاه را ندارد زیرا دخالتی در معامله نداشته و یا اگر داشته اثر حقوقی که او را مقصر بدانند برای شما ندارد لذا بهتر است که قضیه تمام شده لحاظ نمایید و خودتان را بیشتر از این دچار مشکلات روحی نکنید و چون خانه به نام مادرت بوده و فروشنده او بوده و معامله قطعی شده و از نظر حقوقی مالک خریدار می باشد کاری از دست شما نیز ساخته نمی باشد بلکه بهتر است از راه توافق و نزاکت با حضور معتمدین محلی اختلاف را حل نمایید و الا از طریق محاکم قضایی راهی برای اثبات حق شما نمی باشد و به جز اتلاف وقت و نگرانی روحی چیزی نتیجه نخواهد داد. ۵. حال که مدت زیادی از معامله شما گذشته است و تاکنون نتوانسته اید اثبات کنید که خریدار شما را اغفال نموده در معامله مغبون شده اید نمی توانید از خیار غبن استفاده کنید زیرا براساس ماده ۴۱۶ تا ماده ۴۲۱ قانون مدنی در صورتی می توانید معامله را فسخ کنید که غبن فاحش باشد و بعد از علم به غبن فوراً اعمال خیار بکنید. ثانیاً در مورد خیار تأخیر ثمن همان موقع طبق ماده ۴۰۲ می توانستید اعمال خیار کنید و معامله را فسخ نمایید و یا طبق ماده ۳۹۴ قانون مدنی استفاده کنید و یا معامله را فسخ نمایید ولی جبران خسارت تأخیر ثمن در قانون معامله نیامده مگر در باب چک.

در یک اردوی دانشجویی بر اثر یک سانحه که اشتباه محض بود اینجانب دچار سوختگی شدید از ناحیه دو پا گردیدم که متعاقب آن یک ماه از درس و دانشگاه به دور ماندم و دچار افت تحصیلی گردیدم علاوه بر آسیب جسمی دچار افسردگی و نگرانی در مورد پاهایم شده ام
مسئولین دانشکده

پرسش

در یک اردوی دانشجویی بر اثر یک سانحه که اشتباه محض بود اینجانب دچار سوختگی شدید از ناحیه دو پا گردیدم که متعاقب آن یک ماه از درس و دانشگاه به دور ماندم و دچار افت تحصیلی گردیدم علاوه بر آسیب جسمی دچار افسردگی و نگرانی در مورد پاهایم شده ام مسئولین دانشکده هیچ گونه همکاری در مورد تداخلات درسی که به دنبال آن به وجود آمد نداشتند و حتی یک واحد درسی من را نیز حذف کردند و حاضر به پرداخت هزینه درمان نیستند و به نظر می رسد که اصلاً هیچ حادثه ای رخ نداده است. از شما خواهشمند هستم که بنده را برای رسیدن به حق قانونی خود راهنمایی فرمایید و به من بگویید که چگونه آن حادثه دلخراش را که موجب ناراحتی های فراوان برای من و دوستم که او نیز آسیب دید فراموش کنم و یا حداقل کمتر به آن فکر کنیم.

پاسخ

خواهر گرامی، در ابتدا به خاطر این حادثه ناراحت کننده که برای شما و دوستان اتفاق افتاد متأسفیم و شفای شما را از خدای مهربان خواستاریم. از سخنان امام علی (ع) درباره حوادث تلخ دنیا آمده است: «دار بالبلاء محفوظه» دنیا خانه ای است که بلاها و اتفاقات ناگوار، آن را احاطه کرده است. رسول خدا (ص) نیز در این باره می فرمایند: خداوند راحتی و خوشی و لذت را در بهشت قرار داده ولی مردم در دنیا به دنبال آن می گردند. اگر کمی تأمل کنیم متوجه می شویم این روایات می خواهد به ما بگوید از بلاها و ناملازمات دنیا ناراحت نشوید، زیرا این خاصیت دنیا است که هر کسی را به طریقی گرفتار می کند. مهم آن است که انسان ناامید نشود و از زندگی خود راضی باشد حال برای اینکه اینگونه مشکلات کمتر فکر و ذهن را به خود مشغول کند لازم است به توصیه های زیر توجه کنیم: ۱. همیشه در گرفتاریها به کسانی که وضعیت بدتری نسبت به ما دارند فکر کنیم هر روز صدها اتفاق ناگوار برای افراد می افتد که باعث مرگ، قطع نخاع، نقض عضو و مانند آن می شود که یک سوختگی در مقابل آنها چیز مهمی به حساب نمی آید. کسی در گرفتاریها این دید را داشته باشد، به جای ناراحتی، خوشحال هم می شود و خدا را شکرگزاری می کند که وضعش بدتر نشده است. به قول معروف در مسایل مادی و جسمانی نباید قسمت خالی لیوان ما را از دیدن قسمت پر آن باز دارد. ۲. هر بلا و گرفتاری که برای انسان پیش می آید اگر در آن صبور باشد از خدا راضی باشد، باعث آموزش گناهان او می شود؛ به همین جهت امام صادق (ع) به هر بیماری که از مرض بهبود پیدا می کرد، می فرمود: تو الان مانند کودکی که تازه متولد شده و هیچ گناهی ندارد هستی؛ از این جهت به تو تبریک می گویم. چه بسا این سوختگی باعث آموزش گناهانی در شما شد که اگر آن گناهان در نامه اعمالتان باقی می ماند به آتشی که هزاران برابر سوزنده تر از آتش دنیاست گرفتار می شدید. ۳. ارزش انسان به معنویات و زیباییهایی که به روح او مربوط می شود. نه جسم و ظاهرش. بنابراین ما باید غصه و ناراحتی مان هم مربوط به کمبودهای معنوی مان باشد این جسم چند سال مهمان ماست و هنگام مرگ باید مانند یک لباس کهنه و مندرس آن را از خود دور کنیم. به قول شاعر: جان تو را باید و باید غم تن چند خوری اگر هست سر آینه جان دیدن ۴. سعی کنید از تنهایی و فرو رفتن در فکرهای ناراحت کننده اجتناب کنید، و بیشتر با افراد با نشاط، پرانرژی و مثبت نگر نشست و برخاست کنید. ۵. به دامن طبیعت و صحرا بروید و از تفریح و سرگرمی های سالم غفلت نکنید. ۶. با دعا و توسل و شرکت در جلسات مذهبی، ایمان و توکل خود را زیادتر کنید. ۷. اگر سوختگی باعث تغییر شکل ظاهری پاهایتان شده، از حضور در جمع دوستان و بطور کلی جامعه، پرهیز نکنید، بلکه با پذیرفتن این واقعیت سعی کنید به زندگی خود ادامه دهید. ۸. امام صادق (ع) فرمود در مشکلات مادی هرگز به فکر گذشته و ناراحتی های قبلی خود نباشید، زیرا گذشته ها تمام شد، و دیگر بر نمی گردد، و نیز هرگز به فکر آینده نباشید، زیرا آینده هنوز نیامده، بلکه زمان حال را در نظر بگیرید (و سعی کنید آن را از دست ندهید). معنی این سخن آن است که به خود اجازه ندهید که اتفاقات گذشته و حوادث آینده، زمان کنونی شما را خراب کند. اما برای رسیدن به حقوق قانونی خود (تأمین هزینه درمان از دانشگاه و یک واحد حذف شده) (با مشاور حقوقی صحبت شود) اما از جهت جبران خسارت: ۱. همه دانشجویان بیمه هستند شما می توانید با مراجعه به معاونت دانشجویی دانشگاه اقدام کنید و حداقل بخشی از هزینه درمان را دریافت کنید. ۲. و چون این حادثه در اردو بوده است مسئولیت دانشگاه مضاعف می شود. البته چنانچه به نحو عمدی بوده و شما در پیدایش آن مقصر بوده باشد بعید است بیمه یا مسئولین خدماتی را به شما ارائه کنند. مناسب به نظر می رسد به مسئول محترم نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه خود مراجعه و از او بخواهید که در صورت امکان شما را یاری نماید.

حقوق مدنی طفل و آنچه در فقه درباره طفل هست مساوی است؟

حقوق مدنی طفل و آنچه در فقه درباره طفل هست مساوی است؟

پاسخ

خیر، هر کس اعم از طفل یا بالغ، زن یا مرد مشمول حقوق و تکالیفی می شود که بخشی از آن در حقوق اساسی و بخشی دیگر در حقوق مدنی و بخشی در حقوق جزاء و ... مطرح می شود. مضافاً به این که همه آنچه که در فقه درباره طفل یا غیر طفل مطرح است در مجموعه حقوق تدوین نشده است به عبارت دیگر گرچه حقوق کشور ما بر اساس فقه امامیه بنا شده است اما اولاً، حقوق خواه برای طفل یا غیر آن منحصر در حقوق مدنی نیست چه این که اگر چه طفل نمی تواند مرتکب جرم شود (به لحاظ این که به سن بلوغ نرسیده است) اما بسیاری از تخلفات که تعزیر دارد برای وی مطرح است علاوه بر آن که می تواند به عنوان موضوع جرم یعنی کسی که جرم نسبت به او صورت می گیرد مخاطب و مشمول حقوق جزا باشد. ثانیاً، همه آنچه که در فقه مطرح شده است به شکل قانون و مقررات در نیامده است.

یک طبقه آپارتمان که ۷۴ متر است ، خریداری کرده ام که بر روی آن سه طبقه دیگر هست که هر طبقه را خریداری کرده اند و تعداد افراد خانوار آنان بیش تر از ما است . طبق قانون تملک آپارتمان هزینه های مشترک بر اساس متراژ خانه یا تعداد نفرات باید محاسبه شود، ولی آنان ق

پرسش

یک طبقه آپارتمان که ۷۴ متر است ، خریداری کرده ام که بر روی آن سه طبقه دیگر هست که هر طبقه را خریداری کرده اند و تعداد افراد خانوار آنان بیش تر از ما است . طبق قانون تملک آپارتمان هزینه های مشترک بر اساس متراژ خانه یا تعداد نفرات باید محاسبه شود، ولی آنان قبول ندارند. در ضمن انباری از زیر زمین وجود دارد که همه طبقات در آن شریک هستند و در آن جا موتور خانه و پمپ آب گذارده اند که باعث مزاحمت است . نیز ماشین هایشان را جلوی منزل ما پارک می کنند که باعث مزاحمت است . لطفاً حکم اسلام در موارد فوق را بیان بفرمایید.

پاسخ

هزینه های مشترک مانند تلفن ، آب و برق بر اساس قراردادی است که هنگام خرید توافق کرده اید، یا بر اساس قوانین دولت است . اگر راجع به آن ها مشکل دارید، می توانید در خواست انشعاب جدید بکنید. البته مقداری از قیمت آن را با توافق صاحبان طبقات بالا از آنان دریافت کنید. در هر صورت اگر قانون تملک آپارتمان ها بر اساس متراژ یا بر اساس تعداد نفرات باشد، شما که تعداد نفرات و متراژ خانه تان کمتر است ، باید هزینه ها را کم تر پرداخت نمایید و اگر آنان قبول نمی کنند، به شما ظلم می کنند و حق شکایت دارید. در مورد انبار مشترک اگر شما که ذوالحق و شریک هستید، راضی نباشید موتور و پمپ آب در آن جا باشد، آنان بدون رضایت شما حق ندارند این کار را انجام دهند، چون در ملک مشاع تمامی شرکا باید راضی به تصرفات یکدیگر باشند. در مورد پارک اتومبیل جلوی منزلتان و کثیف کردن آن جا، نظر اسلام این است که آنان حق ندارند به شما اذیت و آزار برسانند. به آنان تذکر بدهید و اگر گوش و توجهی نکردند، به دادگاه شکایت کنید ؛ گرچه بهتر است کدخدایان نشانه و با جلسه و صحبت ، مشکلات را حل نمایید.

کارمند بیمارستان و در عین حال دانشجوی رشته رایانه هستم . چند ماهی است ازدواج کرده ام , ولی هنوز عروسی رسمی صورت نگرفته است . والدین خانم حتی اجازه بیرون رفتن با همسر را به ما نمی دهند. آیا برای برطرف کردن این مشکل می توانم به مراجع قانونی مراجعه کنم ؟

پرسش

کارمند بیمارستان و در عین حال دانشجوی رشته رایانه هستم . چند ماهی است ازدواج کرده ام , ولی هنوز عروسی رسمی صورت نگرفته است . والدین خانم حتی اجازه بیرون رفتن با همسر را به ما نمی دهند. آیا برای برطرف کردن این مشکل می توانم به مراجع قانونی مراجعه کنم ؟ اگر جواب مثبت است , کجا باید مراجعه کنم ؟

پاسخ

برادر عزیز و گرامی ! از این که ما را محرم راز خود دانسته و با ما مکاتبه کرده اید, متشکریم . از دیدگاه اسلام وقتی صیغه شرعی بین زن و مردی خوانده شد, به یکدیگر محرم می شوند و می توانند تمام التذاذ زن و مردی را که عروسی رسمی کرده اند, از هم ببرند, منتهی بعضی شهرها و به خصوص برخی از خانواده ها روی این موضوع حساسیت دارند که تا ازدواج رسمی انجام نگیرد, دختر را در اختیار شوهر قرار ندهند و حتی اجازه نمی دهند به اتفاق هم بیرون بروند. این ها یقیناً اشتباه می کنند و در پیشگاه خداوند مسئول اند. اگر آن ها به دلیل کم سوادی یا جهل به مسایل شرعی , در اشتباهند, از شما برادر عزیز که جوان تحصیل کرده هستید, بسیار بعید است یک امر داخلی قابل حل بین خود را به دادگاه برده و همه را از امر خصوصی آگاه سازید. هنوز هم زمانی از ازدواج شما نگذشته است . عجله نکنید, که عجله کار شیطان است . اگر به راهکارهای زیر توجه شود, امید است مشکل شما حل گردد: ۱ با همسرتان صحبت کنید که ساعاتی از روز را به بهانه خرید یا دیدار با یکی از بستگان در محلی به انتظار شما باشد, تا با هم قدم بزنید و حرف بزنید. ۲ به یکی از بستگان خانواده همسر که والدین او از ایشان شنوایی دارند, بگویید که آنان را از سوء عاقبت این کار متنبه سازد. ۳ در صورت امکان زمان عروسی را جلو بیندازید. ۴ مدت ها صبر کرده اید, چند ماه دیگر هم دندان به جگر بگذارید و به هیچ وجه به فکر دادگاه نباشید.

دو نفر زن و مرد که سی سال پیش ازدواج کرده اند و اکنون زن درخواست مهریه خود را می کند, درحالی که مهریه او مبلغ ناچیزی بوده است , آیا مهریه او به روز پرداخت می شود؟

پرسش

دو نفر زن و مرد که سی سال پیش ازدواج کرده اند و اکنون زن درخواست مهریه خود را می کند, درحالی که مهریه او مبلغ ناچیزی بوده است , آیا مهریه او به روز پرداخت می شود؟

پاسخ

اخیراً قانونی در مجلس شورای اسلامی تصویب شده است که نرخ مهریه های سال های گذشته براساس جدول خاصی به قیمت بالاتر ارزیابی می شود. جدول این نرخ ها در کتاب های حقوقی آمده است و دفترخانه های ازدواج و طلاق از آن اطلاع دارند. از این دو طریق می توانید آگاهی بیش تری کسب کنید.

میزان حقوق مرد و زن نسبت به یک دیگر را بیان کنید.

پرسش

میزان حقوق مرد و زن نسبت به یک دیگر را بیان کنید.

پاسخ

در این مورد جزوه ای برای شما ارسال می شود. حقوقی بر عهده زن و شوهر است که باید آن را مراعات کنند، اما حقوقی که به گردن مرد است: ۱ بر مرد لازم است بعد از تشکیل زندگی، مسکن، پوشاک و خوراک زنش را مطابق شأن او فراهم کند و از استباهات او در گذرد و آبرویش را نریزد و بداخلاقی نسبت به زنش نکند. (۱) ۲ هم خوابی بر مرد فی الجمله واجب است؛ البته بعد از مراسم زفاف و نزدیکی. (۲) اما حقوقی که بر عهده زن است: ۱ زن باید خود را برای تمتع و تلذذ شوهرش آماده کند، مثلاً از نظیف و تزئین و آرایش و تمکین نفس (خود را در اختیار شوهر قرار دادن) مضایقه نکند. (۳) ۲ بدون اجازه او از خانه بیرون نرود و در خرج هایی که می کند، اگر از پول شوهرش هست بدون اجازه او نباشد. تذکر این نکته لازم و ضروری است که اساس خانواده، بر عشق و محبت به یک دیگر و عفو و گذشت و دوری از یک دندگی ها و لج بازی ها استوار است. بسیاری از زندگی ها به خاطر یک رنگی و لج بازی تلخ و ناگواری می شود با این که از نعمت سلامتی و رفاه نسبی برخوردارند، با این حال، مشاهده می شود بین زن و شوهر به خاطر مسائل جزئی و خودخواهی های بی مورد، اختلاف و نزاع روی می دهد. قرآن می فرماید: آن ها آرامش یابید و دوستی و مهربانی در بین شما قرار داده، همانا در این قرار نشانه هایی برای متفکران است. < اگر دو همسر به این واقعیت پی ببرند که رفتار و دوستی شان، تنها سازنده زندگی دراز مدت و پر مسئولیت ایشان و فرزندانشان است، هرگز فراموش نمی کنند که عصبانیت ها و خشم های فصلی و زودگذر و گله مندی هانبااید ویران کننده زندگانی ایشان باشد. از حکیمی پرسیدند: (۴) (پاورقی ۱. امام خمینی، تحریر الوسیله، ج ۲ ص ۳۱۵ مسئله ۸ ص ۳۰۳ (پاورقی ۲. همان، ص ۳۰۳ مسئله ۱ (پاورقی ۳. همان، ص ۳۰۳ و ۳۰۵ (پاورقی ۴. سید علی کمالی، قرآن و مقام زن، ص ۱۰۲

مدت سه سال است ازدواج کرده ام و یک پسر دارم. شوهرم مرادر روستا همراه با مادر و خواهر و برادرانش مسکن داده است، در حالی که در حین عقد به او گفتم در روستا زندگی نمی کنم. اکنون دو ماه است به خانه پدرم آمده ام و او از من شکایت کرده است.

بی ج

پرسش

مدت سه سال است ازدواج کرده ام و یک پسر دارم. شوهرم مرادر روستا همراه با مادر و خواهر و برادرانش مسکن داده است، در حالی که در حین عقد به او گفتم در روستا زندگی نمی کنم. اکنون دو ماه است به خانه پدرم آمده ام و او از من شکایت کرده است. خواسته های من بی جا نیست. من نمی توانم در روستا کنار مادر و خواهر و برادرانش که بعضی از آن ها معتاد هستند، زندگی کنم. لطفاً به من بگویید در دادگاه چگونه از خود دفاع کنم؟ او حتی در خرجی دادن به من کوتاهی کرده و مرا در مضیقه قرار داده است.

پاسخ

خواهر گرامی! با تشکر از شما که ما را محرم اسرار خویش دانستید. در این مورد باید گفت بر مرد لازم است مسکن و خوراک و پوشاک مناسب را برای همسر و فرزندانش تهیه نماید و آنان را از این جهات در مضیقه قرار ندهد. شمامی توانید ادعا کنید: ۱ در این سه سال، حق مسکن که هنگام عقد شرط کرده بودم در روستا زندگی نکنم، از من سلب شده است و تا کنون به اجبار در کنار مادر و خواهر و برادرانش باسختی زندگی کرده ام، با این که ایشان می توانست مسکن مناسب تهیه کند؛ ۲ رفتار و اخلاق او با من نامناسب بود و من از حیث غذا و پوشاک در مضیقه بودم. گاه لباس من توسط مادر شوهرم و گاه توسط پدرم تهیه می شد؛ ۳ من خواهان طلاق نیستم و می خواهم با شوهرم زندگی کنم. مشروط بر این که حقوق اسلامی را درباره من روا دارد و به شرایطی که ضمن عقد قول داده عمل نماید.

آیا بعد از طلاق شوهر می تواند مخارجی را که در دوران نامزدی به همسرش داده است مطالبه کند

پرسش

آیا بعد از طلاق شوهر می تواند مخارجی را که در دوران نامزدی به همسرش داده است مطالبه کند

پاسخ

قاعدتا در این موارد، زوج ادعای خسارت کرده و مخارج را مطالبه می نماید و چنانچه طلاق (اگر عقدی صورت گرفته باشد) به تقاضای زوجه باشد، باید جوابگوی خسارات نیز باشد.

شرکت سهامی بودن قطار خلاف قانون اساسی نیست؟

پرسش

شرکت سهامی بودن قطار خلاف قانون اساسی نیست؟

پاسخ

«سهامی خاص» لزوماً به معنای بخش خصوصی نیست؛ بلکه اصطلاحاً به شرکت‌هایی اطلاق می‌شود که تمام سرمایه آنها در موقع تأسیس توسط مؤسسين تأمین گردیده است. چه مؤسس دولت باشد یا بخش خصوصی و حداقل سرمایه آن ۱/۰۰۰/۰۰۰ ریال است. در مقابل آن سهامی عام است که بخشی از سهام آن توسط غیر مؤسسین خریداری می‌شود و حداقل سرمایه آن ۵/۰۰۰/۰۰۰ ریال است. }J

در چه صورت وکیل می تواند از موکل اجرت دریافت کند؟

پرسش

در چه صورت وکیل می تواند از موکل اجرت دریافت کند؟

پاسخ

اگر در قرارداد و عقد وکالت به ثمر رسیدن و نتیجه کار شرط شده باشد -مثلا وکیل بگوید من این مبلغ را می‌گیرم و فلان زندانی را آزاد می‌کنم یا فلان حق را برای شما اثبات می‌کنم -در صورت عدم موفقیت وکیل حق گرفتن اجرت را ندارد و اگر قبلا وجهی را دریافت کرده باید به موکل برگرداند؛ ولی اگر قرارداد وکالت فقط انجام کار باشد - مثلا بررسیو دنبال کردن پرونده یا دفاع از حقوق موکل در دادگاه‌ها- بعد از پایان یافتن کار حق دریافت اجرت را دارد. البته اینگونه شرایط گاهی در ضمن عقد وکالت از طرف وکیل با موکل به صورت صریح بیان می‌شود و گاهی نیز از قرائن و عرف جاری وکالت فهمیده می‌شود. }]

آیا ازدواج موقت نیازی به مراجعه به محضر دارد؟**پرسش**

آیا ازدواج موقت نیازی به مراجعه به محضر دارد؟

پاسخ

ازدواج موقت نیز نوعی تشکیل خانواده است و بر اساس قوانین و مقررات انضباطی مربوط به خانواده باید ایجاد و انحلال آن در دفاتر رسمی ازدواج و طلاق ثبت شود.

اگر در مدت ازدواج موقت زن حامله شود آیا فرزندی که بعدا به دنیا می‌آید متعلق به پدر است و مسئولیتی بر عهده اوست**پرسش**

اگر در مدت ازدواج موقت زن حامله شود آیا فرزندی که بعدا به دنیا می‌آید متعلق به پدر است و مسئولیتی بر عهده اوست

پاسخ

فرزندانی که از طریق ازدواج موقت به دنیا می‌آیند متعلق به پدر و مادر هستند و مخارج آنان بر عهده پدر است و از تمام حقوقی که فرزند بر پدر و مادر دارد برخوردار می‌باشند. }]

فرق وضع ید و خلع ید چیست ؟**پرسش**

فرق وضع ید و خلع ید چیست ؟

پاسخ

وضع ید و خلع ید دو اصطلاح فقهی و حقوقی هستند. منظور از «وضع ید» در اختیار داشتن و تصرف کردن در اشیای منقول یا غیر

منقول است و این تصرف در فقه اسلامی و قانون مدنی، اگر همراه با ادعای مالکیت از جانبمتصرف کنونی باشد، او مالک شناخته می‌شود، مگر اینکه دلیل و بینه‌ای بر خلاف آن اقامه شود. از وضع ید، به امارهتصرف و یا اماره ید تعبیر می‌شود و در قانون مدنی ایران ماده ۳۵ آمده است: تصرف بی‌عنوان مالکین دلیل بر مالیکتاست مگر اینکه خلاف آن ثابت بشود. خلع ید خلع ید در قبال وضع ید است؛ یعنی، به هر کیفیتی که بر مالی وضع ید شد، رفع ید از آن مال نیز، تخلیه یا خلع ید محسوب می‌شود، که در ذیل به مواردی از اسباب خلع ید اشاره می‌شود: ۱- وجود دلیل معتبر بر خلاف اماره تصرف، موجب حکم به تخلیه و خلع ید می‌شود. ۲- به موجب قانون ثبت املاک ماده ۲۲، پس از ثبت ملک در دفتر املاک، دولت فقط کسی را مالک می‌شناسد که ملک به نام او در دفتر به ثبت رسیده است، و اماره تصرف نسبت به آن ملک پذیرفته نیست. ۳- در جایی که حکم به تخلیه و خلع ید توسط قانون داده می‌شود؛ مانند: الف) تخلیه برای اجرای عملیات نوسازی. ب) خلع ید از زارع مستنکف. ج) خلع ید از غاصب متصرف. ۴- خلع ید به وسیله یکی از معاملات قانونی که به موجب آن متصرف عین را با اختیار خود در اختیار طرف معامله قرار می‌دهد. }J

قانون مدنی چیست ؟

پرسش

قانون مدنی چیست ؟

پاسخ

قانون مدنی (Civil law) غیر از جامعه مدنی (Civil Society) است. «قانون مدنی» بخشی از روابط حقوقی است کهها تفاوت‌هایی در همه جهان و در همه اعصار وجود داشته و خواهد داشت؛ ولی «جامعه مدنی» ایده خاصی نسبت بهساختار جامعه و حکومت است. این اصطلاح اصالتاً غربی است و جامعه مدنی معاصر غرب - که پس از رنسانس (Renaissance) و در دوران مدرنیته (Modernite) شکل گرفت - مبتنی بر نگرش فلسفی خاصی نسبت به انسان و حقوق و ارزش‌های اوست. مبانی این نظریه عبارت است از: ۱- فردگرایی (۲) Individualism - سکولاریسم (۳) Secularism - خردبندگی (Rationalism) و واپس زدن سنت‌های دینی، عرفانی و وحیانی و... البته آنچه توسط برخی در جامعه ما تبلیغ می‌شود، جامعه مدنی اسلامی، است. لیکن تا کنون تعریف و تصویر جامعی از آن به دست داده نشده‌است. برای آگاهی بیشتر ر. ک: فصلنامه نقد و نظر، سال سوم، شماره چهارم، پائیز ۷۶، شماره مسلسل ۱۲، مقاله: پارادوکس جامعه مدنی دینی، احمد واعظی.

اگر زن یا مرد از وظایف خویش در زندگی شانه خالی کرد از نظر جزایی و حقوقی چه کیفی دارد؟

پرسش

اگر زن یا مرد از وظایف خویش در زندگی شانه خالی کرد از نظر جزایی و حقوقی چه کیفی دارد؟

پاسخ

این مسأله، بستگی به شرایط، میزان و چگونگی تخلف دارد. در درجه اول دادگاه، طرفین را به انجام وظایف خودالزام می‌کند و در صورت عدم رعایت خاطی، برحسب درخواست شاکی و اهمیت موضوع، تصمیمات دیگری اتخاذمی‌کند. }J

اگر مرد مدتی از دادن نفقه به زن خودداری نماید و زن به دادگاه شکایت نماید چه حکمی صادر خواهد کرد؟

پرسش

اگر مرد مدتی از دادن نفقه به زن خودداری نماید و زن به دادگاه شکایت نماید چه حکمی صادر خواهد کرد؟

پاسخ

طبق ماده ۱۱۱۲ و ۱۱۲۹ قانون مدنی در صورت «الف» و «ب» اگر با صدور اجراییه دادگاه علیه شوهر، حکم اجرا نشود، زن حق طلاق خواهد داشت. از نظر حقوقی نفقه زن مانند نفقه اقارب نیست که تابع نیاز باشد؛ بلکه از لوازم حقوقی عقد نکاح است. از این رو تا زمانی که زن به وظایف زناشویی عمل کند حق نفقه دارد، هر چند از خود دارایی کافی داشته باشد. افزون بر آن از نظر اسلام زن دارای استقلال مالی است و دارایی او ربطی به شوهر و وظایف او ندارد.

در صورتی که زن ناشزه باشد و مرد به دادگاه رجوع کند دادگاه چه حکمی صادر می کند؟

پرسش

در صورتی که زن ناشزه باشد و مرد به دادگاه رجوع کند دادگاه چه حکمی صادر می کند؟

پاسخ

در صورت «الف» و «ب»، دادگاه گواهی عدم امکان سازش صادر می کند و به استناد آن، مرد می تواند همسر خود را طلاق دهد. در این جا نیز مانند مسأله بالا- باید توجه کرد که انجام وظایف زناشویی لزوماً تابع نیاز طرف مقابل نیست؛ بلکه از لوازم حقوقی عقد نکاح است.

اگر مرد و زن هر دو از وظایف زناشویی امتناع کنند دادگاه چه حکمی صادر می کند

پرسش

اگر مرد و زن هر دو از وظایف زناشویی امتناع کنند دادگاه چه حکمی صادر می کند

پاسخ

نشوز زن موجب اسقاط حق نفقه او است؛ مگر آن که عذر موجهی در عدم تمکین داشته باشد، مثل این که خطری از ناحیه شوهر متوجه او باشد و بدین جهت ناچار به ترک خانه شود و یا به علت ابتلای شوهر به امراض مقاربتی، از نزدیکی با او امتناع کند. (۲) نشوز مرد حق درخواست طلاق برای زن را پدید می آورد، ضمن آن که در زمانی که مرد از دادن نفقه خودداری می کند، زن می تواند برای تهیه معاش از خانه خارج شود و در زمان تهیه معاش، اطاعت از شوهر نسبت به ماندن در خانه واجب نیست. از مطالب بالا روشن می شود که مسأله نسبت به نوع تخلفات متفاوت است؛ مثلاً اگر اول زن تمکین نکند حق نفقه ندارد. بنابراین ندادن نفقه

در زمان عدم تمکین زن، به معنای نشوز مرد نیست. هم‌چنین اگر مرد نفقه ندهد، خروج زناز خانه در امر تحصیل معاش، نشوز نیست. هم‌چنین است اگر عدم تمکین زن ناشی از تهدیدات جانی یا بیماری‌های مقاربتی مرد باشد. لیکن اگر نوع رفتارها به گونه‌ای باشد که عنوان نشوز بر رفتار هر یک از دو طرف صادق باشد، صرف این که زن آغازگر بوده یا مرد؟ تأثیری از نظر حقوقی ندارد و هر یک از طرفین حق اقامه دعوی دارند. بنابراین اگر زن شاکی باشد، طبق «ج ۱» و اگر مرد شاکی باشد طبق «ج ۲» عمل خواهد شد و اگر هر دو شکایت کنند، نتیجه واحد خواهد بود.

آیا ازدواج موقت از نظر قانونی آزاد است؟

پرسش

آیا ازدواج موقت از نظر قانونی آزاد است؟

پاسخ

ازدواج موقت همان طور که از نظر شرعی جایز و رواست، از نظر قانونی نیز منعی ندارد، لیکن این به معنای آن نیست که جای خاصی داشته باشد و یا کسی متکفل اجرای آن باشد. ازدواج موقت همچون ازدواج دائم، نوعی تشکیل خانواده است که با شرایط ویژه دینی و تشریفات قانونی خاص خود مانند ثبت در دفتر ازدواج و طلاق انجام‌پذیر است. بنابراین هر کسی می‌تواند از فرد مورد نظر خود بر اساس متعارف، خواستگاری و با مراجعه به مراجع رسمی، عقد نکاح موقت را جاری و ثبت نماید.

همسر م که چند سال است او را نامزد کرده ام در دانشگاه یکی از شهرستان های دور قبول شده و اصرار دارد که به تحصیل ادامه دهد آیا از نظر شرع و قانون چنین حقی دارد

پرسش

همسر م که چند سال است او را نامزد کرده ام در دانشگاه یکی از شهرستان های دور قبول شده و اصرار دارد که به تحصیل ادامه دهد آیا از نظر شرع و قانون چنین حقی دارد

پاسخ

در صورتی که همسران قبل از عقد با شما شرط نکرده باشد که در هر شرایطی باید درس بخواند، از نظر شرعی وقانونی نمی‌تواند بر آنچه اشاره کرده اید اصرار ورزد. حتی نمی‌تواند تقاضای طلاق با اخذ مهریه بنماید. در عین حال توصیه می‌شود حتی الامکان موضوع را به خوبی و با وساطت بزرگان فامیل حل کنید. در این رابطه چند نکته را به شما توصیه می‌کنیم: ۱- باید همسران را متوجه این نکته بکنید که صرف درس خواندن و دانشگاه رفتن، نباید به صورت یک بت درآید و باعث برهم زدن زندگی شود. ۲- در صورت امکان نسبت به این که ایشان در اصفهان دانشجوی مهمان شوند، اقدام نمایید. ۳- راه حل دیگر O است که ایشان بار دیگر در کنکور شرکت کند و در رشته‌هایی که در اصفهان پذیرش دارد، درس بخواند و یا این که بایک دانشجوی دیگری، جای خود را عوض کند. به این که چند سال دیگر نیز دور از یکدیگر بمانید، توصیه نمی‌کنیم؛ ولی اگر خودتان به این مسأله راضی شدید، مانعی ندارد. از طرف دیگر طلاق نیز پس از پنج سال عقد، صحیح به نظر نمی‌رسد از این رو لازم است که تلاش کنید که

این مشکل را با کمک بزرگ‌ترها و به صورت مسالمت‌آمیز برطرف نمایید.

آیا از نظر قانون مرد می‌تواند بدون رضایت همسرش همسر دوم اختیار کند؟

پرسش

آیا از نظر قانون مرد می‌تواند بدون رضایت همسرش همسر دوم اختیار کند؟

پاسخ

قانون به طور مطلق، اختیار همسر دوم را منوط به اجازه همسر اول نمی‌داند؛ بلکه این مسأله را به صورت شرط ضمن‌العقد درآورده است و اگر مرد آن را بپذیرد، از نظر این که آیا بدون اذن همسر اول می‌تواند ازدواج موقت کند یا نه، بستگی به اطلاق و تقیید مورد تعهد دارد؛ یعنی، اگر متعهد شده است که بدون اذن همسر اول ازدواج دیگری نکند، این مطلب اطلاق دارد و شامل ازدواج موقت نیز می‌شود؛ ولی اگر فقط متعهد شده است که همسر دائم اختیار نکند، در این صورت می‌تواند بدون اذن همسر اول، ازدواج موقت کند؛ هر چند از نظر زمان بسیار طولانی باشد؛ چون این از نظر قانونی ازدواج دائم نیست. از طرف دیگر ازدواج موقت نیز ازدواجی رسمی است، هر چند کوتاه مدت باشد و بایستی تشریفات قانونی را از نظر ثبت در دفاتر رسمی ازدواج طی کند.

اگر در جایی قسمتی از اموال یک شخص به ناحق مصادره شد او می‌تواند تقاص نماید؟

پرسش

اگر در جایی قسمتی از اموال یک شخص به ناحق مصادره شد او می‌تواند تقاص نماید؟

پاسخ

اگر واقعاً اموال کسی به دست حکومت بدون دلیل قانونی و شرعی مصادره شده باشد و شخص نتواند از طریق قانونی حق خویش را استیفا نماید در این صورت می‌تواند با اذن مجتهد جامع‌الشرایط تقاص نماید.

بعد از واگذاری یک قطعه زمین از سوی هیئت هفت نفره ، مالک آن مدعی زمین است ، وظیفه ما چیست ؟

پرسش

بعد از واگذاری یک قطعه زمین از سوی هیئت هفت نفره ، مالک آن مدعی زمین است ، وظیفه ما چیست ؟

پاسخ

اگر زمین موات بوده و شما آن را آباد کرده‌اید، شرعاً شما مالک هستید و ادعای آن مالک مسموع نیست، ولی در عین حال مسأله مربوط به هیات هفت نفره و امور اراضی است. هر حکمی که طبق ضوابط بکنند، مورد تایید است، چون در هیات، یک نفر به

عنوان نماینده ولی فقیه نظارت دارد.

مال صغیر را چگونه می توان در شرکتی سرمایه گذاری کرد؟

پرسش

مال صغیر را چگونه می توان در شرکتی سرمایه گذاری کرد؟

پاسخ

تصرف در اموال صغیر بدون اجازه از قیم شرعی (مانند پدر یا جد پدری اگر حیات داشته باشند) و یا کسی که از طرف حاکم شرع قیم قرار داده شده آن هم با رعایت مصلحت صغیر جایز نیست. بنابراین اگر قیم خودش و یا کسی که از طرف او مجاز است با اموال صغیر تجارت کند و سهم صغیر را بدهد و این کار هم به مصلحت صغیر باشد اشکال ندارد.}}]

از نظر حقوقی در اطاعت از پدر و مادر کدام یک مقدمند؟

پرسش

از نظر حقوقی در اطاعت از پدر و مادر کدام یک مقدمند؟

پاسخ

رعایت حقوق و احترام پدر و مادر بر فرزند لازم است و فرقی بین حقوق پدر و مادر نیست، گرچه در بعضی روایات نسبت به احترام مادر بیشتر تأکید شده است.}}]

وضعیت حقوقی (ارث , حضانت) فرزندان متولد شده از عمل تلقیح چگونه است ؟

پرسش

وضعیت حقوقی (ارث , حضانت) فرزندان متولد شده از عمل تلقیح چگونه است ؟

پاسخ

اگر کسی با نطفه اجنبی تلقیح کرد فرزند ملحق به شوهر این زن نمی شود بلکه ملحق به صاحب نطفه است؛ و شوهر زن نسبت به این بچه بیگانه محسوب می گردد ولی زنی که نطفه در رحمش قرار گرفته مادر بچه محسوب می شود و در باب ارث باید احتیاط شود، (تحریر الوسیله ج ۴ ص ۴۷۱).}}]

فلسفه برده داری و مشروعیت آن در اسلام چیست؟ چرا اسلام که دین آزادی و رهایی بخش است برده داری را به طور کلی لغو نکرده است؟

پرسش

فلسفه برده داری و مشروعیت آن در اسلام چیست؟ چرا اسلام که دین آزادی و رهایی بخش است برده داری را به طور کلی لغو نکرده است؟

پاسخ

نظام های اجتماعی در هر دوران تابعی از مجموعه شرایط اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و ... می باشد. همان گونه که امروزه نظام کارگری و کارفرمایی و ... در جهان حاکم است و شرایط اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی خاص آن را ایجاب نموده است. تا چند قرن پیش در تمامی جهان نظام برده داری روش مناسب برای اداره امور آن دوران بوده است؛ به گونه ای که هیچ نظامی در شرایط آن روز امکان جایگزینی آن را نداشته است. از این رو مناسب ترین شیوه در شرایط آن روز، شیوه برده داری بوده است. بررسی زمینه های این موضوع بسیار وسیع و گسترده و از مجال این پاسخ خارج است. اسلام نیز با توجه به اینکه تغییر اساسی در سیستم اجتماعی آن روز نه ضروری بوده و نه ممکن، به اصل این مسائله صحنه گذاشت، ولی با وضع قوانین در چند جهت حرکت کرده است: ۱- تأمین حقوق افراد با وضع قوانین در مورد کیفیت استرقاق (بنده گرفتن) و تحریم آن جز در موارد خاص. ۲- وضع قوانین در جهت حمایت از حقوق بردگان و تنظیم روابط صحیح بین مالک و برده. ۳- ترغیب مردم به آزادسازی بردگان و وضع قوانینی برای حصول این مقصود (مانند کفارات و شرایط عتق). در مجموع اسلام شرایطی را برای بردگان فراهم ساخت که آنان به مقامات و درجات مهم علمی و سیاسی در جامعه اسلامی دست یافتند و حتی مدت ها حکومت ((ممالیک)) بر بسیاری از نقاط کشورهای اسلامی پدیدار شد. در حقیقت اسلام با فراهم آوردن شرایط انسانی و عاطفی برای زندگی بردگان، بردگان را از سراسر دنیا مشتاق به پیوستن به جامعه اسلامی نمود و آنان در بازگشت به موطن خود همراه با آزادی، مبلغ و مروج اسلام می شدند. اسلام راه برده شدن افراد آزاد را مسدود کرد و از سوی دیگر راه آزادی بردگان را گشود و مسلماً یکی از عوامل دگرگونی نظام بردگی در جهان، نقش اسلام در این زمینه بوده است. کنیزها نیز در این بین مشمول همین قاعده و قانون بوده اند. آنان از کشورهای دیگر که در جنگ با مسلمانان اسیر می شدند، و یا به صورت تجاری وارد ممالک اسلامی می گشتند، با فرهنگ اسلامی و مزایای نجات بخش آن آشنا شده و بسیاری از آنان همانند دیگر مردم در جامعه اسلامی زندگی می کردند و مالکیت کنیز در حکم عقد ازدواج بود و موجب محرمیت به مالک آن می گردید. بجاست بدانیم که مادر برخی از ائمه ما کنیز بوده اند، حتی مادر امام زمان (عج) نیز کنیزی رومی بوده است. سخن در این مقوله بسیار گسترده می باشد. اما توجه به این نکته مهم است که تنها عاملی که در اسلام مجوز استرقاق (گرفتن بنده و کنیز) است موردی است که کسانی در جنگ با اسلام به عنوان دین حق اسیر شده باشند و پرواضح است کسی که به خداوند رحمان کفر ورزیده است و باز به این حد هم بسنده نکرده است بلکه با دین حق مبارزه می نماید. آیا حق حیات برای این گروه قائل شدن، جز از روی تفضل الهی است؟! معذ لک، اسلام حق حیات اینان را تضمین کرده، کشتن اسیر را جز در شدت درگیری و در معرکه جنگ روا ندانسته است، لکن باید این افرادی که از آزادی عمل خود سوء استفاده نموده علیه دین خدا قیام نموده در نبرد علیه دین خدا و مؤمنین به آن شرکت جسته است، دایره فعالیت هایشان و آزادی آنها محدود گردد. با وجود این آموزه های بسیاری در اسلام برای رهایی آنان ارائه نموده است و برای تحقق این آموزه ها نیز پاداش بسیار زیادی قرار داده است. برای مطالعه بیشتر ر. ک: ۱- تفسیر المیزان، علامه طباطبایی، ج ۶ (عربی) ج ۱۲ (فارسی)، ذیل آیت ۱۱۶ تا ۱۲۰ (سخنی درباره بردگی و بردگی گرفتن) ۲- اسلام و مسأله آزادی، بردگی، موسوی زنجانی ۳- از بردگی روم قدیم تا مارکسیسم، حجتی کرمانی ۴- فرآورده های دینی، ناصر مکارم ۵- برده داری در روم باستان، بیدار فکر

۶- حقوق بشر، اسدالله مبشری ۷- نگاهی به بردگی، محمد علی گرامی ۸- بردگی در اسلام، صادق ایرجی

چرا حضانت و سرپرستی اطفال به پدر واگذار می‌شود، مگر مادر عاطفه ندارد و یا اطفال به مادر و محبت‌های روحی مادر نیاز ندارند؟

پرسش

چرا حضانت و سرپرستی اطفال به پدر واگذار می‌شود، مگر مادر عاطفه ندارد و یا اطفال به مادر و محبت‌های روحی مادر نیاز ندارند؟

پاسخ

احکام اسلام در مورد خانواده و روابط درونی آن را باید در مجموعه احکام ملاحظه نمود نه در یک زاویه و یک بعد آن. مثلاً در اسلام حق ولایت و سرپرستی بر دوش مرد گذاشته شده؛ چون حق نفقه و تا مین هزینه نیز بر دوش او نهاده شده است. ثانیاً گرچه از جنبه برخی حقوق مرد دارای امتیازاتی است ولی از نظر روحی و روانی فرزند وابستگی شدیدی به مادر دارد به گونه‌ای که نوعاً فرزندان در کنار مادر می‌مانند و روابط خود را با او حفظ می‌کنند. ثالثاً سفارش‌هایی که در مورد مادر و حفظ حرمت و رعایت او شده است قابل مقایسه با آنچه در مورد پدر آمده است نیست. رابعاً مسأله نزاع بر سر سرپرستی فرزند بالاخره باید به نوعی حل شود یا باید فرزند را در اختیار مادر گذاشت و یا در اختیار پدر؛ چون بر فرض جدایی راهی جز این نیست که در اختیار یک نفر باشد. در این بین اسلام در مقاطع خاصی فرزند را تحت حضانت مادر و در دیگر موارد او را تحت سرپرستی پدر دانسته است. گرچه در مواردی این موضوع ممکن است موجب رنجش مادر گردد ولی از سوی دیگر او را آزاد نموده تا بتواند راه زندگی خود را انتخاب کند و مرد نیز نتواند از مسوولیت خود شانه خالی نماید. در حکم «نگهداری بچه توسط پدر»، هیچ مشکل عقلی وجود ندارد؛ بلکه مصلحت‌های مهمی نیز در نظر گرفته شده است. اسلام حق نگهداری دختر را تا هفت سالگی و پسر را تا دو سالگی به مادر داده است؛ یعنی، اگر مادر مایل باشد می‌تواند پسر یا دختر خود را تا این سن‌ها (با پرداخت هزینه آن توسط مرد) نگهداری کند و بعد از آن متوقف بر توافق طرفین است. در این حکم هم مراعات مسائل تربیتی و عاطفی شده است؛ چرا که اوج نیاز عاطفی به محبت مادر در این سن‌ها است و هم مراعات مصلحت زن؛ چرا که اگر نگهداری بچه‌ها همیشه بر عهده زن می‌بود، در تشکیل زندگی و ازدواج مجدد وی مشکلات فراوانی ایجاد می‌گشت و مسلماً صلاح یک زن نیست که با اولین شکست در زندگی خود، برای همیشه از داشتن یک زندگی گرم و پرمحبت محروم بماند و متحمل سختی‌ها و دشواری‌های فراوان گردد. ۳- انتساب فرزند به پدر و مادر از نظر شرعی یکسان است چنانکه قرآن مجید فرزندان حضرت زهرا (س) را به پیامبر منسوب می‌نماید. با آنکه این انتساب از طرف مادر است (آیه مباهله و ابنا و ابناکم). همچنین عیسی (ع) را فرزند ابراهیم (ع) می‌داند حال آنکه انتساب او از طریق مادر است. بنابراین انتساب به هر دو یکسان است گرچه رسم امروزه جامعه و اعتبارات فعلی آن است که فامیل را از پدر می‌گیرند.

با توجه به اینکه مادرم فروشنده منزل بوده و در شرایط نابسامان روحی اقدام به این کار کرده آیا او می‌تواند حق ضایع شده خود را به خاطر تاخیر خریدار در پرداخت پول منزل بگیرد؟ زیرا آنها طبق قرارداد قولنامه اولیه عمل نکردند و از نبود پدرم سوء استفاده نمودند زیرا

پرسش

با توجه به اینکه مادرم فروشنده منزل بوده و در شرایط نابسامان روحی اقدام به این کار کرده آیا او می تواند حق ضایع شده خود را به خاطر تاخیر خریدار در پرداخت پول منزل بگیرد؟ زیرا آنها طبق قرارداد قولنامه اولیه عمل نکردند و از نبود پدرم سوء استفاده نمودند زیرا پدرم در زندان به سر می برد.

پاسخ

نه، عمل نکردن آنان به مفاد قولنامه حسب آنچه که شما نوشتید، در صورت اثبات صرفاً یک تخلفی است که مجازات (برخورد قضایی) مخصوص به خود دارد و تأثیری در صحت این معامله ندارد. مسأله سوء استفاده از غیبت پدر شما، گرچه تأسف آور است ولی یک مسأله اخلاقی است و فاقد ضمانت اجرای حقوقی.

آیا من که جزء شاهدین این معامله بودم و بنگاه هم به اجبار قرارداد اجاره منزل را بنام من تنظیم نموده می توانم برای مادرم شهادت دهم؟ و حتی از بنگاه و خریدار شکایت کنم که سر مادرم را کلاه گذاشتند؟

پرسش

آیا من که جزء شاهدین این معامله بودم و بنگاه هم به اجبار قرارداد اجاره منزل را بنام من تنظیم نموده می توانم برای مادرم شهادت دهم؟ و حتی از بنگاه و خریدار شکایت کنم که سر مادرم را کلاه گذاشتند؟

پاسخ

نه شهادت بستگان ذی نفع مسموع نیست. اگر بتوانید با استناد به شهود دیگر اجبار و اغفال و فریب بنگاه یا خریداران را اثبات کنید، می تواند برای شما مفید باشد.

دیگر بچه های مادرم که صغیر می باشند می توانند ادعایی داشته باشند مبنی بر اینکه مادرشان مورد اجحاف و ضرر و زیان قرار گرفته و حق فرزندان او ضایع شده و به دلایل نبود پدر و بودن پدر در زندان و نداشتن روحیه مناسب بدون اطلاع فرزندان اقدام به فروش منزل کرده است

پرسش

دیگر بچه های مادرم که صغیر می باشند می توانند ادعایی داشته باشند مبنی بر اینکه مادرشان مورد اجحاف و ضرر و زیان قرار گرفته و حق فرزندان او ضایع شده و به دلایل نبود پدر و بودن پدر در زندان و نداشتن روحیه مناسب بدون اطلاع فرزندان اقدام به فروش منزل کرده است و فرزندان از این موضوع خبر نداشته اند و حالا- که فهمیده اند خواستار رسیدن به حق خود و مادرشان هستند.

پاسخ

نه، اختیار ملک متعلق به مادران، حق مادران است (ولو آن که مالکیت مادر شما صوری بوده است) و در حضور ایشان بچه های صغیر و کبیر هیچ ادعایی نمی توانند داشته باشند و لذا اطلاع آنان از معامله شرط نیست و اصلاً اطلاع یا عدم اطلاع آنها اعتباری

ندارد.

با توجه به اینکه بنگاه دارای پروانه کسب نمی باشد آیا این معامله صحیح بوده است و آیا ما می توانیم آن را در دادخواست بنویسیم؟ در ضمن شاهدین معامله بنده و مادرم و خریدار و بنگاه دار بوده است و آیا بنگاه می تواند از ما دفاع کند و طرف ما را بگیرد لازم به ذکر ا

پرسش

با توجه به اینکه بنگاه دارای پروانه کسب نمی باشد آیا این معامله صحیح بوده است و آیا ما می توانیم آن را در دادخواست بنویسیم؟ در ضمن شاهدین معامله بنده و مادرم و خریدار و بنگاه دار بوده است و آیا بنگاه می تواند از ما دفاع کند و طرف ما را بگیرد لازم به ذکر است که ما فقط خواستار جبران ضرر و زیان منزل هستیم و چون خریدار در موقع مقرر پول را پرداخت نکرده است ما دچار ضرر شدیم و خواستار رسیدن به آن ضرر که حدود ۲ تا ۳ میلیون تومان است هستیم.

پاسخ

معامله صحیح است چون با امضای شما و رضایت شما (به صرف همان امضاء که اعتراف به صحت آن دارید گرچه در این که با رضایت واقعی شما بوده یا نه و یا این که مشروط بوده به انجام تعهدات خریدار یا نه؟ شما به آن اعتراض دارید) راهی برای بطلان آن معامله نیست. بله، بنگاهی تخلف کرده و به واسطه آن با شکایت شما جریمه می شود. واقعیت کار این است که این شکایت با این وصفی که شما ذکر کردید، به نظر ما بسیار مستبعد است که به سرانجامی که مورد نظر شما است برسد.

مسائل حقوقی نفقه در اسلام را بیان کنید؟**پرسش**

مسائل حقوقی نفقه در اسلام را بیان کنید؟

پاسخ

نفقه: در لغت به معنی هزینه. خرج: خرجی، آنچه هزینه عیال و اولاد می کند، روزی و مایحتاج معاش است. در اصطلاح حقوقی و فقهی به معنای هزینه زندگی و آنچه که برای گذران زندگی لازم و مورد نیاز است. مسایل حقوقی نفقه در دو بعد مد نظر قرار می گیرد: ۱. وظیفه پرداخت نفقه و کسانی که مکلف به پرداخت آن هستند و کسانی که حق دریافت و مطالبه نفقه دارند و شرایط و حدود هر یک از آنها، این مسائل در حقوق مدنی بررسی می شود. ۲. ضمانت اجرای تخلف از وظیفه فوق یعنی کسانی که علی رغم مکلف بودن به پرداخت نفقه از آن سر باز زنند، در این صورت چه پیامدهایی دارد و افراد ذی حق چه اقداماتی می توانند انجام دهند، این مسائل در قانون مجازات اسلامی (حقوق جزا) بحث می شود. در بحث حقوق مدنی نفقه باید توجه داشت که نفقه به دو دسته تعلق می گیرد: ۱. نفقه همسر، ۲. نفقه اقارب (بستگان و خویشاوندان). ما در این مجال به مواد قانونی مدنی که برگرفته از فقه امامیه و مشهور فقها است اشاره می کنیم اما برای فهم بیشتر جزئیات و تفصیل این مباحث می توانید به کتاب های حقوق خانواده مراجعه نمایید از جمله: «مختصر حقوق خانواده»، دکتر سید حسین صفایی و دکتر اسدالله امامی، صص ۱۳۶ - ۱۴۷ و ۳۹۳ -

۴۱۱.

سوالی که دارم اینه که حق طلاق چه اختیارات و امتیازاتی به زنان میده و ایا امکان این هست که مشروط حق طلاق داده بشه به فرض اینکه اگر زن طلاق خواست از مهریه چشم پوشی کنه؟

پرسش

سوالی که دارم اینه که حق طلاق چه اختیارات و امتیازاتی به زنان میده و ایا امکان این هست که مشروط حق طلاق داده بشه به فرض اینکه اگر زن طلاق خواست از مهریه چشم پوشی کنه؟

پاسخ

طلاق از نظر شرعی و از نظر حقوقی طبق ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی بدست مرد می باشد و مرد می تواند زن خود را طلاق بدهد. پس در ابتدا این حق و این امتیاز مختص مرد است البته زن می تواند در ضمن عقد شروطی که متعارف و معقول است مطرح کند (بعضی از شروط در سند رسمی ازدواج هم مندرج است که طرفین امضاء می کنند و خود را ملزم به رعایت آن شروط می کنند) حال اگر مرد آن شروط را اعمال نکند زن می تواند از طرف زوج خود وکیل در اعمال طلاق باشد و این قضیه ربطی به بذل مهر یا اخذ مهر هم ندارد. اما اگر در ضمن عقد، زن از طرف زوج وکیل در اعمال طلاق نبود، طلاق از طرف مرد است ولو اینکه زن مهریه خود را ببخشد و یا چیزی بیشتر از مهر به زوج خود بدهد نمی تواند طلاق بگیرد مگر با رضایت همسر خود. البته بر اساس قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران؛ هرگاه شوهر بعد از عقد مبتلا به یکی از امراض مقاربتی گردد زن حق خواهد داشت که از نزدیکی با او امتناع نماید و یا عیوبی مثل خصاء و عنن و مقطوع بودن آلت تناسلی برای مرد حاصل شود می تواند اعمال فسخ عقد نماید. و نیز طبق ماده ۱۱۲۹ «در صورت استتکاف شوهر از دادن نفقه و عدم امکان اجراء حکم محکمه و الزام او بدان نفقه، زن می تواند برای طلاق بحاکم رجوع کند و حاکم شوهر را اجبار به طلاق می نماید. همچنین است در صورت عجز شوهر از دادن نفقه. و نیز بر اساس ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی در صورتی که دوام زوجیت موجب عسر و حرج زوجه باشد، وی می تواند به حاکم شرع مراجعه و تقاضای طلاق کند. چنانچه عسر و حرج مذکور در محکمه ثابت شود، دادگاه می تواند زوج را اجبار به طلاق نماید و در صورتی که اجبار میسر نباشد زوجه به اذن حاکم شرع طلاق داده می شود. و زن نمی تواند در ضمن عقد شرط کند که اگر مهر خود را ببخشد حق طلاق با او باشد زیرا چنین شرطی باطل است زیرا چه در طلاق خلعی و چه در طلاق مبارات باز هم حق طلاق با مرد است و چشم پوشی زن از مهریه خود موجب احقاق طلاق او نمی شود. مگر در صورت اعمال مواد قانونی مذکور. زن می تواند در ضمن عقد نکاح (و یا در ضمن عقد لازم دیگری) شرط نماید که: وکیل بلاعزل از طرف شوهر خود، در طلاق دادن خود - اعم از طلاق رجعی، بائن و خلع - باشد و نیز حق خروج متعارف از منزل (برای صله رحم، دید و بازدید غیر مفسده انگیز، خرید، تحصیل، کار و...) را داشته باشد.

با احترام، بسیار ساسگزارم از اینکه اینجانب را راهنمایی فرمایید. اینجانب مدرس دانشگاه می باشم. دو سالی است که ازدواج کرده و تا کنون هم فرزندی ندارم. متاسفانه از روز اول زندگی تاکنون یک مشکل اساسی داشته و اینکه متاسفانه خانم اینجانب که شاغل هم می باشد

ص

پرسش

با احترام، بسیار ساسگزارم از اینکه اینجانب را راهنمایی فرمایید. اینجانب مدرس دانشگاه می باشم. دو سالی است که ازدواج

کرده و تا کنون هم فرزندی ندارم. متأسفانه از روز اول زندگی تاکنون یک مشکل اساسی داشته و اینکه متأسفانه خانم اینجانب که شاغل هم می باشد صیانت کلام را رعایت نمی کند و هر روز به اینجانب و خانواده ام فحش می دهد و به هیچ شیوه ای تاکنون نتوانسته ام ایشان را مجاب کنم. واژه از شما متفرم را هر روز ده ها بار تکرار می کند. به این نتیجه رسیدهام که بهتر است به موضوع طلاق فکر کنم. مهریه ایشان ۲۵۰ سکه است که اینجانب فعلا از عهده بر نمی آیم. حقوق اینجانب ۳۵۰۰۰۰۰ ریال در ماه بوده و حتی حاضرم تمامی این مبلغ برای خلاصی پردازم. از کم و کیف این موضوع هیچ گونه اطلاعی ندارم و تاکنون مجالی نبوده تا باب طلاق را مبسوطا مطالعه کنم. از شما خواهش می کنم که در ارتباط با حل مسألت آمیز موضوع و طرح موضوعات اخلاقی خودداری فرمایید که به هیچ وجه راه دومی وجود ندارد. در این مدت تمامی وقار و شخصیت خود را از دست رفته می بینم و درست خلاف آن در دانشگاه. شایان ذکر است تاکنون به خود اجازه بی حرمتی به ایشان را نداده ام چرا که در شان خود این رفتارها را سخی می دانم. به هر حال با توجه به عدم تمکن اینجانب در پرداخت مهریه و با عنایت به این مشکل اساسی چه راهکاری برای اینجانب وجود دارد. ضمناً اینجانب در فکر تزییع حقوق این خانم نیستم. آیا می توانم مهریه را ماهانه پرداخت کنم؟ آیا می توانم خانه ای را برای ایشان اجاره با پرداخت حقوق ماهانه و از زندگی در کنار ایشان خلاصی یابم؟ آیا می توانم در دادگاه از ایشان شکایت کنم؟ آیا در قوانین حقوقی ایران علیرغم عندالمطالبه بودن مهریه راهی وجود دارد. آیا با تنظیم دادخواست طلاق و عدم تمکن زندان رفتن هم موضوعیت می یابد؟ لطفاً اینجانب را راهنمایی فرمایید تا چگونه از این خانم جدا شوم.

پاسخ

ضمن اظهار خرسندی از ارتباط با شما و ابراز تأسف از مشکل خانوادگی که با آن مواجه هستید، علیرغم نظر شما، ما نخست به تفاهم اخلاقی و امکان سازش ولو از طریق افرادی که به دلایل مختلف (علمی، اخلاقی، مذهبی و یا فامیلی) در همسرش می توانند نفوذ کلام داشته باشند، چون گرچه طلاق جایز است ولی راه خروج اضطراری است که هیچ چاره ای جز آن نباشد زیرا پیامدهای بسیاری بویژه در روحيات طرفین دارد، از این رو طلاق حلال است و جایز ولی حلالی بسیار مغبوض و دوست نداشتنی. در هر حال اگر ناچار به این کار شدید، با پناه بردن به خدا از اینکه در این مسیر دچار انتقام گیری و بد اخلاقی و ستمگری به همسران شوید، پاسخ یکایک سئوالات شما به شرح زیر است: ۱. اگر حقیقتاً دارایی و اموالی که بتوانید این دین و قرض (مهریه) همسران را یکجا پردازید و بتوانید این مسأله را در دادگاه اثبات کنید، دادگاه بر اساس میزان حقوق دریافتی شما مهریه را اقساطی خواهد نمود. شما می توانید به دادگاه محل (ذی صلاح) درخواست اعسار (ناتوانی از پرداخت مهریه) بدهید و با ارائه ادله و شواهد و مدارک آن برای دادگاه اثبات کنید، در صورت اثبات مشکل شما به که شما بیان کردید حل می شود. البته تا زمان اثبات، در صورت درخواست همسران و ادعای اینکه شما اموالی دارید ولی نمی خواهید مهریه را پردازید، دادگاه می تواند حکم زندانی نمودن شما را بطور موقت و تا زمانی که شما با ارائه مدارک و شواهد، اعسار خود را اثبات کنید، صادر کند. ۲. پرداخت مهریه از سوی شما یا درخواست پرداخت مهریه از سوی همسران و یا الزام به پرداخت از سوی دادگاه به معنای طلاق یا ملازم با آن نیست. لذا می توانید با هم زندگی کنید و اگر چنانچه بد اخلاقی می کند، می توانید خانه ای برای ایشان تهیه کنید و البته ایشان را به حال خود وانگذارید ولیکن انسان بد اخلاق اگر موعظه پذیر نباشد، طبیعتاً باید انتظار پیشامد برخی مشکلات را داشته باشد یعنی همسران با این اخلاق که شما فرموده اید یک سری محدودیت ها را ناخواسته بر خود تحمیل می کند. ۳. در صورتی که بتوانید بد اخلاقی و دشنام دادن ایشان را اثبات کنید، راه برای برخی محدودیتها و یا مجازات هایی مانند عدم وجوب نفقه (بدلیل نشوز و نافرمانی) و خودداری از حسن معاشرت و یا تسهیل در پذیرش درخواست صدور حکم طلاق می گشاید.

با سلام ، در صورتی که مرد نتواند به منظور طلاق مهریه زن را نقدا بپردازد تکلیف چیست ؟ آیا پرداخت به اقساط موضوعیت دارد؟ چگونه دادگاه حکم می کند؟

پرسش

با سلام ، در صورتی که مرد نتواند به منظور طلاق مهریه زن را نقدا بپردازد تکلیف چیست ؟ آیا پرداخت به اقساط موضوعیت دارد؟ چگونه دادگاه حکم می کند؟

پاسخ

آری، مهریه یک دین و بدهی به نفع همسر و علیه شوهر است البته اسم بدهی و در مقابل برخی تمتعات جنسی و اثبات صداقت برای تشکیل کانون گرم خانواده است. بایستی توجه داشت که مهریه ربطی به طلاق ندارد، بلکه به مجرد عقد ازدواج ولو آنکه هیچ رابط جنسی نیز برقرار نشده باشد، به عهده مرد می آید، البته قبل از همسر شدن نصف مهریه به صورت قطعی به نفع زن ثابت می شود و پس از آن تمام مهریه . حال، اگر شوهر نتوانست مهریه را به صورت نقد بپردازد، همسرش می تواند تقاضای توقیف اموال او را بنماید و تا زمانی پرداخت همه مهریه تقاضای جنس او را بنماید. با وجود این شوهر می تواند از دادگاه تقاضای صدور حکم به اعسار (ناداری و تنگدستی) نماید که در صورت اثبات، از حبس و مجازات، معاف می شود و لیکن به میزانی که دادگاه مقرر می کند باید طی اقساط، مهریه را بپردازد.

۱- با توجه به آن آیه قرآن که خداوند فرموده است انسانها با هم برابرند و برتری بر هم ندارند پس به چه علت در اسلام حق طلاق با مرد قرار داده شده است؟

پرسش

۱- با توجه به آن آیه قرآن که خداوند فرموده است انسانها با هم برابرند و برتری بر هم ندارند پس به چه علت در اسلام حق طلاق با مرد قرار داده شده است؟

پاسخ

انسانها از حیث انسانیت با هم مشترکند لذا خداوند در آیات زیادی به این مسئله تأکید کرده است. «من عمل صالحا من ذکر او انثی و هو مؤمن فلنحینه حیوه طیبه و لنجزینهم باحسن ماکانوا یعلمون» کسی که کار صالح انجام بدهد فرقی ندارد که زن باشد یا مرد بلکه ملاک آن است که ایمان داشته باشند ما آنها را زنده می کنیم به حیاتی پاکیزه و به آنها اجر می دهیم به بهتر از آن کاری که انجام داده اند. و یا آیات دیگر «لقد خلقنا الانسان من احسن تقویم» ... و این آیات بدان معنا نیست که انسانها با هم برابرند. ملاک و مراد خداوند تساوی انسانها نبوده بلکه عدم تمایز ملاک است. اصلا خداوند در آیه ای می فرماید ما قرار دادیم مردم را به صورت گروه های مختلف و اشکال مختلف تا یکدیگر را بشناسند پس این غلط است که شما گمان کنید انسانها با هم فرقی ندارند. فرق ها فراوان است ولی این تفاوت ها مانع از اصل عدالت نیست. آن چیزی که ما مرادمان است تبعیض است، بله بین زن و مرد در شرایط کاملا مساوی تبعیض وجود ندارد، ولی مثالی که شما زدید (حق طلاق با آقایان). از قبیل موارد تفاوت است، بطور

مثال زنان چون جنبه احساسی و محبتی آنها کثیر است بخاطر خاصیت وجودی شان لذا وظیفه مادری، بارداری، شیردهی و مسائلی از این قبیل به آنها واگذار شده است. و آقایان چون جنبه احساسی آنها کثیر نیست و از حیث جسمی هم دارای توان بسیار بیشتری نسبت به زنان هستند. لذا وظایفی مثل کار کردن، به عهده داشتن نفقه و پرداخت مهریه و ... به عهده آنان است. حق طلاق هم یکی از آن حقوقی است که به آقایان داده شده است به خاطر خاصیت وجودی شان. اولاً بدانید طلاق تنها حقوقی است که در نزد خدا منفور است، لذا این حق طلاق به معنی جواز برای مردان نیست. بلکه در شرایط محدود و استثنایی خدا این راه را قرار داده است که مطلوب و زیننده بود که با رعایت حداکثر موارد عقلی انجام گیرد. و چون زن از این جنبه در نقص است (البته غالب زنان) این امور به عهده آقایان گذاشته شده است. و چنانچه بیان شد پرداخت نفقه و مخارج زن همه مخارج آن و نیز تهیه مسکن و پرداخت مهریه و ... بر عهده مرد است لذا حق طلاق هم به او واگذار شده است و این عین عدالت است و اگر حق طلاق با زنان بود بی عدالتی بود چون که مرد زحمت تهیه مسکن، پوشاک، غذا و دیگر مایحتاج زن بر عهده او باشد و زن حق طلاق داشته باشد که هرگاه دلش خواست از مرد جدا شود، لذا خداوند متعال در مقابل آن وظایف که بر عهده مرد گذاشته است به او حقوقی اختصاص داده، مثل حق طلاق، بیشتر بودن ارث و دیه ... و همان طور که می دانید قرآن کریم همه انسانها را برابر می داند و معیاری برای برتری قائل نیست، مگر تقوی «ان اکر مکم عندالله اتقیکم» که نزد خداوند هر که بیشتر پروا و پرهیز از گناه کند عزیز تر است، ولی برتری های دیگر قومی، ملی، نژادی و ... را دلیل ارزش بیشتر افراد نزد خداوند نمی داند ولی این مطلب بدین معنا نیست که همه انسانها دارای ویژگی های مساوی و یکسان به لحاظ شکل، قد، تیپ، سن و ... باشند. و نیز نظام طبیعی عالم تکثر افراد مختلف را می طلبد. اگر گل رز و مریم از هر جهت (شکل، رنگ، رایحه، حتی زمان و مکان رویش) یکی بودند که دیگر دوئی نبود و تکثر نمی شد. پس باید متفاوت باشند. انسانها نیز دارای شرایط مختلف و لزوماً حقوق متفاوت اند. اما این تفاوت باعث برتری انسان نزد خدا نیست که گفتیم برتری او به یک چیز است آن هم تقوی. لیکن عدالت این است که هر کدام حقوق خود را دریافت کنند و این برابری است. پس اگر کودک است حقوق خاصی دارد و اگر جوان و یا زن یا مرد است حقوق خاص خود را دارد که اگر با کودک چنان کنند که با مرد چهل ساله و بالعکس نابرابری است. بی تردید تفاوت زن و مرد هم انکارناپذیر است علی رغم نظریات تند و رادیکال نهضت های زنانه (فمینیسم) در غرب که زن و مرد را از هر جهت مساوی می دانند و بدین سبب حقوق زیادی را از زنان چون حق نفقه و یا مهریه و ... را می گیرند ما معتقدیم که اشرف مخلوقات عالم به صورت دو جنس زن و مرد آفریده شده است که هیچکدام برتری نزد خداوند ندارند جز تقوی اما ویژگی هایی متفاوت از نظر روحی و جسمی دارند که مقتضی حقوق متفاوت است. مثلاً اگر مرد را قوی جثه و مظهر قدرت آفریده زن را مظهر جمال و زیبایی و لطافت آفریده است و همین روحیه لطیف است که اقتضا می کند با او همچون گل (با ملاطفت) رفتار شود که «المرئیه ریحانه لیست بقهرمانه». و نیز زن را دنیای ناز و مرد را در اوج نیاز، زن را عاطفی، حساس و نکته سنج و مرد را در مقابل جسور با جرأت و کلی نگر پدید آورد که هر دو در کنار هم مکمل خانواده خواهند بود. لذا در عقد و پیوند ازدواج زن است که حرف آخر را می زند و در طلاق این مرد است که حرف آخر را می گوید چرا که در طول زندگی اگر نخواستن از جانب زن باشد زندگی نیمه جان است و با تمنای مرد ممکن است به حالت عادی باز گردد ولی با نخواستن مرد زندگی کاملاً مرده است و باید جدایی صورت گیرد. از طرفی مرد کلی نگر کمتر تصمیم به طلاق و جدائی می گیرد در حالی که خانم حساس و عاطفی که ظرایف زندگی را هم می بیند ممکن است به کوچکترین چیزی روح و روان لطیفش دچار خدشه شده بارها مرد را طلاق دهد.

۲- چرا حق ارث مرد دو برابر زن قرار داده شده؟

۲- چرا حق ارث مرد دو برابر زن قرار داده شده؟

پاسخ

ج ۲- حقوقی مثل ارث، دیه، حق طلاق و مسائلی از این قبیل بسته به جنسیت افراد است از حیث نوع کار و تفاوت‌های فردی موجود میان زن و مرد. البته بدانید که در همه جا ارث مرد دو برابر ارث زن نیست. مثلاً ارث پدر و مادریک ششم است. و در این مطلب جنسیت ملاک نیست، و اگر دیدید ارث دختر و پسر (اگر فرزند خانواده ای باشند) تفاوت دارد و ارث پسر دو برابر است به این دلیل است که پسرها متحمل خرج و نفقه خانواده هستند و ملزم اند که این ارث را در خانواده خرج کنند. ولی خانم مختار است که این ارث را به خانه همسر منتقل کند یا نه او در خرج این ارث کامل مختار است و هیچ اذنی از همسر لازم نیست. پس به تبع اگر خانواده ای را در نظر بگیرید وقتی پدر یا مادر مرد می میرند به این مرد دو برابر می رسد و مرد ملزم است به خرج این ارث در خانواده خود. در نتیجه نیمی از این ارث به خانم در خانواده جدید منتقل می شود. و از آن طرف دیگر اگر پدر یا مادر این زن فوت شوند ارثی که به زن می رسد یک برابر است ولی این زن مختار است که این ارث را به خانواده جدید منتقل نکند، در عمل دیده می شود که زن دارای منفعت مادی بیشتری شده است. نکته دیگری که در این زمینه است و می توان گفت که حکمتی خاص دارد این است که بقاء کانون خانواده ها نیز در همین امر است. یعنی اگر زن خانواده ای ارث کاملی بگیرد، دارای ثروت می گردد و چون در خرج کردن آن آزاد است حتی بدون اذن شوهر. شاید که احساس استقلال نماید و دیگر نخواهد که واجب الفقه فرد دیگری باشد و به اصطلاح خودش زیر دست کس دیگری باشد. لذا دنبال طلاق گرفتن است و با این عمل بنیاد خانواده را از بین برده است. در حالی که عکس این عمل که مرد دو برابر زن ارث می برد دیگر متحمل این چنین خطرات و احتمالاتی نیست.

۱- آیا به این علت حق ارث مرد بیشتر است که دیه زن کمتر از مرد است یا غیر مسلمان، به طور مثال دیه مرد غیر مسلمان با مسلمان یکی نیست اگر علت این است که مرد ارث را به خانه و برای خانواده می آورد پس باید در مورد زنهای خودسرپرست این موضوع لحاظ شود و نسبی باشد د

پرسش

۱- آیا به این علت حق ارث مرد بیشتر است که دیه زن کمتر از مرد است یا غیر مسلمان، به طور مثال دیه مرد غیر مسلمان با مسلمان یکی نیست اگر علت این است که مرد ارث را به خانه و برای خانواده می آورد پس باید در مورد زنهای خودسرپرست این موضوع لحاظ شود و نسبی باشد در حالی که این مسئله کلی است لطفاً توضیح فرمائید؟

پاسخ

احکام کلی است و یک حکم به طور کلی برای همه جوامع و ملل داده می شود و موارد بسیار محدود و اندک از این قاعده بیرون نیست. بطور مثال بررسی های لازم در جوامع مختلف، بزرگان تعلیم و تربیت را به این نتیجه رسانده است که سنی که کودک باید به مدرسه برود برای آموختن ۶ سالگی است، حال اگر در موارد بسیار نادری کودک در ۴ سالگی به این رشد رسیده نمی توان قانون کلی را بخاطر مورد نادر نقض کرد. و نکته دیگر اینکه این حکم به صورت کلی بیان شده که زنان که شوهرانشان فوت می کنند و یا طلاق می گیرند، دوباره ادواج کنند، نه اینکه خود سرپرست شوند، و چه بسا که در این گونه موارد فسادهایی هم رخ

دهد لذا به آنها هم ارث کمتر می رسد تا برای تأمین مخارج خودشان ازدواج کنند. چه بسا مردانی که نیز زنانشان طلاق گرفته یا فوت شده اند که نیاز به ازدواج مجدد، دارند و اگر اینگونه زنان بخاطر دارا بودن ثروت و مال الارث از ازدواج امتناع کنند. دیگر امکان ازدواج برای این گونه مردان بسیار کم خواهد شد و فساد از هر دو طرف زیاد خواهد بود.

۱- با توجه به آن آیه قرآن که خداوند فرموده است انسانها با هم برابرند و برتری بر هم ندارند پس به چه علت در اسلام حق طلاق با مرد قرار داده شده است؟

پرسش

۱- با توجه به آن آیه قرآن که خداوند فرموده است انسانها با هم برابرند و برتری بر هم ندارند پس به چه علت در اسلام حق طلاق با مرد قرار داده شده است؟

پاسخ

انسانها از حیث انسانیت با هم مشترکند لذا خداوند در آیات زیادی به این مسئله تأکید کرده است. «من عمل صالحا من ذکر او انثی و هو مؤمن فلنحیینه حیوه طیبه و لنجزینهم باحسن ماکانوا یعلمون» کسی که کار صالح انجام بدهد فرقی ندارد که زن باشد یا مرد بلکه ملاک آن است که ایمان داشته باشند ما آنها را زنده می کنیم به حیاتی پاکیزه و به آنها اجر می دهیم به بهتر از آن کاری که انجام داده اند. و یا آیات دیگر «لقد خلقنا الانسان من احسن تقویم» ... و این آیات بدان معنا نیست که انسانها با هم برابرند. ملاک و مراد خداوند تساوی انسانها نبوده بلکه عدم تمایز ملاک است. اصلا خداوند در آیه ای می فرماید ما قرار دادیم مردم را به صورت گروه های مختلف و اشکال مختلف تا یکدیگر را بشناسند پس این غلط است که شما گمان کنید انسانها با هم فرقی ندارند. فرق ها فراوان است ولی این تفاوت ها مانع از اصل عدالت نیست. آن چیزی که ما مرادمان است تبعیض است، بله بین زن و مرد در شرایط کاملا مساوی تبعیض وجود ندارد، ولی مثالی که شما زدید (حق طلاق با آقایان). از قبیل موارد تفاوت است، بطور مثال زنان چون جنبه احساسی و محبتی آنها کثیر است بخاطر خاصیت وجودی شان لذا وظیفه مادری، بارداری، شیردهی و مسائلی از این قبیل به آنها واگذار شده است. و آقایان چون جنبه احساسی آنها کثیر نیست و از حیث جسمی هم دارای توان بسیار بیشتری نسبت به زنان هستند. لذا وظایفی مثل کار کردن، به عهده داشتن نفقه و پرداخت مهریه و ... به عهده آنان است. حق طلاق هم یکی از آن حقوقی است که به آقایان داده شده است به خاطر خاصیت وجودی شان. اولاً بدانید طلاق تنها حقوقی است که در نزد خدا منفور است، لذا این حق طلاق به معنی جواز برای مردان نیست. بلکه در شرایط محدود و استثنایی خدا این راه را قرار داده است که مطلوب و زیننده بود که با رعایت حداکثر موارد عقلی انجام گیرد. و چون زن از این جنبه در نقص است (البته غالب زنان) این امور به عهده آقایان گذاشته شده است. و چنانچه بیان شد پرداخت نفقه و مخارج زن همه مخارج آن و نیز تهیه مسکن و پرداخت مهریه و ... بر عهده مرد است لذا حق طلاق هم به او واگذار شده است و این عین عدالت است و اگر حق طلاق با زنان بود بی عدالتی بود چون که مرد زحمت تهیه مسکن، پوشاک، غذا و دیگر مایحتاج زن بر عهده او باشد و زن حق طلاق داشته باشد که هرگاه دلش خواست از مرد جدا شود، لذا خداوند متعال در مقابل آن وظایف که بر عهده مرد گذاشته است به او حقوقی اختصاص داده، مثل حق طلاق، بیشتر بودن ارث و دیه ... و همان طور که می دانید قرآن کریم همه انسانها را برابر می داند و معیاری برای برتری قائل نیست، مگر تقوی «ان اکرمکم عندالله اتقیکم» که نزد خداوند هر که بیشتر پروا و پرهیز از گناه کند عزیز تر است، ولی برتری های دیگر قومی، ملی، نژادی و ... را دلیل ارزش بیشتر افراد نزد خداوند نمی داند ولی این مطلب بدین معنا نیست

که همه انسانها دارای ویژگی های مساوی و یکسان به لحاظ شکل، قد، تیپ، سن و ... باشند. و نیز نظام طبیعی عالم تکثر افراد مختلف را می طلبد. اگر گل رز و مریم از هر جهت (شکل، رنگ، رایحه، . حتی زمان و مکان رویش) یکی بودند که دیگر دوئی نبود و تکثر نمی شد. پس باید متفاوت باشند. انسانها نیز دارای شرایط مختلف و لزوما حقوق متفاوت اند. اما این تفاوت باعث برتری انسان نزد خدا نیست که گفتیم برتری او به یک چیز است آن هم تقوی. لیکن عدالت این است که هر کدام حقوق خود را دریافت کنند و این برابری است. پس اگر کودک است حقوق خاصی دارد و اگر جوان و یا زن یا مرد است حقوق خاص خود را دارد که اگر با کودک چنان کنند که با مرد چهل ساله و بالعکس نابرابری است. بی تردید تفاوت زن و مرد هم انکار ناپذیر است علی رغم نظریات تند و رادیکال نهضت های زنانه (فمینیسم) در غرب که زن و مرد را از هر جهت مساوی می دانند و بدین سبب حقوق زیادی را از زنان چون حق نفقه و یا مهریه و ... را می گیرند ما معتقدیم که اشرف مخلوقات عالم به صورت دو جنس زن و مرد آفریده شده است که هیچکدام برتری نزد خداوند ندارند جز تقوی اما ویژگی هایی متفاوت از نظر روحی و جسمی دارند که مقتضی حقوق متفاوت است. مثلا اگر مرد را قوی جثه و مظهر قدرت آفریده زن را مظهر جمال و زیبایی و لطافت آفریده است و همین روحیه لطیف است که اقتضا می کند با او همچون گل (با ملاطفت) رفتار شود که «المرئیه ریحانه لیست بقهرمانه». و نیز زن را دنیای ناز و مرد را در اوج نیاز، زن را عاطفی، حساس و نکته سنج و مرد را در مقابل جسور با جرأت و کلی نگر پدید آورد که هر دو در کنار هم مکمل خانواده خواهند بود. لذا در عقد و پیوند ازدواج زن است که حرف آخر را می زند و در طلاق این مرد است که حرف آخر را می گوید چرا که در طول زندگی اگر نخواستن از جانب زن باشد زندگی نیمه جان است و با تمنای مرد ممکن است به حالت عادی باز گردد ولی با نخواستن مرد زندگی کاملا مرده است و باید جدایی صورت گیرد. از طرفی مرد کلی نگر کمتر تصمیم به طلاق و جدائی می گیرد در حالی که خانم حساس و عاطفی که ظرایف زندگی را هم می بیند ممکن است به کوچکترین چیزی روح و روان لطیفش دچار خدشه شده بارها مرد را طلاق دهد.

۲- چرا حق ارث مرد دو برابر زن قرار داده شده؟

پرسش

۲- چرا حق ارث مرد دو برابر زن قرار داده شده؟

پاسخ

ج ۲- حقوقی مثل ارث، دیه، حق طلاق و مسائلی از این قبیل بسته به جنسیت افراد است از حیث نوع کار و تفاوت های فردی موجود میان زن و مرد. البته بدانید که در همه جا ارث مرد دو برابر ارث زن نیست. مثلا ارث پدر و مادریک ششم است. و در این مطلب جنسیت ملاک نیست، و اگر دیدید ارث دختر و پسر (اگر فرزند خانواده ای باشند) تفاوت دارد و ارث پسر دو برابر است به این دلیل است که پسرها متحمل خرج و نفقه خانواده هستند و ملزم اند که این ارث را در خانواده خرج کنند. ولی خانم مختار است که این ارث را به خانه همسر منتقل کند یا نه او در خرج این ارث کامل مختار است و هیچ اذنی از همسر لازم نیست. پس به تبع اگر خانواده ای را در نظر بگیرید وقتی پدر یا مادر مرد می میرند به این مرد دو برابر می رسد و مرد ملزم است به خرج این ارث در خانواده خود. در نتیجه نیمی از این ارث به خانم در خانواده جدید منتقل می شود. و از آن طرف دیگر اگر پدر یا مادر این زن فوت شوند ارثی که به زن می رسد یک برابر است ولی این زن مختار است که این ارث را به خانواده جدید منتقل نکند، در عمل دیده می شود که زن دارای منفعت مادی بیشتری شده است. نکته دیگری که در این زمینه است و می توان گفت که حکمتی خاص دارد

این است که بقاء کانون خانواده‌ها نیز در همین امر است. یعنی اگر زن خانواده‌ای ارث کاملی بگیرد، دارای ثروت می‌گردد و چون در خرج کردن آن آزاد است حتی بدون اذن شوهر. شاید که احساس استقلال نماید و دیگر نخواهد که واجب الفقه فرد دیگری باشد و به اصطلاح خودش زیر دست کس دیگری باشد. لذا دنبال طلاق گرفتن است و با این عمل بنیاد خانواده را از بین برده است. در حالی که عکس این عمل که مرد دو برابر زن ارث می‌برد دیگر متحمل این چنین خطرات و احتمالاتی نیست.

سه برادر هستند که پدرشان را کسی کشته است. برادر اول می‌گوید: «او را می‌بخشم و از خونس می‌گذرم و خونبها می‌خواهم.» برادر دوم می‌گوید: «خونبهای پدرم را می‌خواهم.» برادر سوم می‌گوید: «قاتل باید قصاص شود.» این مسئله حقوقی را چگونه می‌توان حل کرد؟

پرسش

سه برادر هستند که پدرشان را کسی کشته است. برادر اول می‌گوید: «او را می‌بخشم و از خونس می‌گذرم و خونبها می‌خواهم.» برادر دوم می‌گوید: «خونبهای پدرم را می‌خواهم.» برادر سوم می‌گوید: «قاتل باید قصاص شود.» این مسئله حقوقی را چگونه می‌توان حل کرد؟

پاسخ

برادری که می‌خواهد قصاص کند، می‌تواند قاتل پدر را قصاص کند و به برادری که درخواست دیه کرده، خونبها را بپردازد و حق برادر اول نیز ساقط است؛ زیرا هم حق قصاص و هم دیه را بخشیده است. «بخش پاسخ به سؤالات»

آیا تقسیم ارث دختران و پسران با عدالت منافات ندارد؟

پرسش

آیا تقسیم ارث دختران و پسران با عدالت منافات ندارد؟

پاسخ

تفاوت بین زن و مرد دو گونه است: الف: تفاوت در ارزش، مقام و منزلت معنوی زن و مرد: همانطور که از آیات قرآن به دست می‌آید نه تنها دین اسلام در این زمینه بین زنان و مردان تفاوتی قائل نیست، بلکه زن و مرد را در ارزش‌ها، و مقام و منزلت معنوی و انسانی مساوی می‌داند. ۱. که به ذکر نمونه‌هایی از آن آیات می‌پردازیم: ۱. تساوی ارزش و مقام زن و مرد، از نظر خلقت: قرآن کریم در آیات متعددی، ۲. زن و مرد را از یک طینت دانسته و اعلام می‌دارد که زن و مرد از «نفس واحده» خلق شده‌اند و مکمل یکدیگرند. ۳. تساوی ارزش و مقام زن و مرد، در داشتن صفات برجسته و ارزش‌های والای انسانی و مقام معنوی. ۴. تساوی زن و مرد از نظر ثواب ۵. و عقاب ۶. اعمال: قرآن در کیفرها و ثواب اعمال، زن و مرد را یکسان مورد خطاب قرار می‌دهد و قبح گناه و اعمال حرام و کیفر آن، و همچنین ثواب اعمال را، در مورد زن و مرد مساوی می‌داند. ۴. تساوی زن و مرد در تحمل تکلیف و مسئولیت: قرآن کریم با مطرح کردن زندگی آدم و حوا و رانده شدن آنها از بهشت، هیچ کدام را مسئول اصلی معرفی نمی‌کند و در بیشتر مواقع هر دو را مسئول می‌داند ۷. و حتی گاهی به صراحت می‌گوید: شیطان آدم را وسوسه کرد؛ و قرآن با این بیان بر روی اعتقاداتی مانند اینکه «زن را عنصر گناه و شیطان کوچک مطرح می‌کنند» خط بطلان می‌کشد. ۸. ۵. تساوی زن و مرد از نظر تعلیم و

تعلّم: از آیات قرآن کریم به دست می‌آید که همه‌ی مسلمانان اعم از زن و مرد باید در کسب علم و دانش اهتمام ورزند. ۹. در حدیثی از پیامبر اکرم (ص) نقل شده: «فراگیری دانش بر هر مرد و زن مسلمان واجب است.» ۱۰. ۶. برابری زن و مرد در پیشگاه خدا: خداوند در قرآن می‌فرماید: «در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا، خود نگهدارترین (پارساترین) شماست!» ۱۱. در واقع قرآن ملاک برتری نزد خداوند را تقوا می‌داند (چه زن و چه مرد) ب. تفاوت‌های طبیعی بین زن و مرد: با وجود مطالبی که در مورد تساوی زن و مرد گذشت، تفاوت‌های موجود میان زن و مرد را نمی‌توان منکر شد. تفاوت‌هایی که زن و مرد را از یکدیگر متمایز می‌سازد و همین تفاوت‌هاست که باعث تفاوت در حقوق و وظایف زن و مرد می‌شود. در اینجا به برخی تفاوت‌های طبیعی زن و مرد اشاره می‌کنیم: ۱. تفاوت‌های زیستی (جسمی): الف. تفاوت‌های اساسی تعیین‌کننده جنسیت. ب. تفاوت‌های ثانوی در اندام. ۱. تفاوت‌های جسمی: برای مثال به طور متوسط مردان درشت‌اندام‌تر، بلندقدتر، خشن‌تر، دارای صدای متفاوت با زنان می‌باشند. رشد عضلانی مرد و نیروی بدنی او، از زن بیشتر است، مقاومت زن در مقابل بسیاری از بیماری‌ها، از مقاومت مرد بیشتر است و ... ۱۲. از آنجایی که بین نفس [روح و روان] و جسم، تناسب و ارتباط متقابل برقرار است. تفاوت جسمانی بدون تفاوت روانی [و روحی] ممکن نیست و این برای بقاء و کمال جامعه و نسل بشری ضروری است. ۱۳. ۲. تفاوت‌های روانی: احساسات [و عواطف] زن، از مرد جوشان‌تر است، زن از مرد زودتر به هیجان می‌آید. و سریع‌تر تحت تاثیر احساسات و عواطف خویش قرار می‌گیرد. زن طبعاً به زینت و زیور و جمال و آرایش علاقه دارد. احساسات زن بی‌ثبات‌تر از مرد است، زن از مرد محتاط‌تر و مذهبی‌تر است. [و مردها معمولاً جسورتر و شجاع‌تر می‌باشند] احساسات زن، مادرانه است و علاقه‌ی زن به خانواده بیشتر است و ... ۱۴. ۳. تفاوت‌های اجتماعی که محصول جامعه‌ی انسانی و رفتارها و مناسبات میان آدمیان است: با توجه به تفاوت‌هایی که در توانایی‌ها و نقش اجتماعی زن و مرد وجود دارد عقل سلیم اقتضا می‌کند که برای انجام نقش‌ها بین زن و مرد تفاوت قائل شویم به این ترتیب که: ۱. نقش‌ها و کارهایی که زن و مرد هر دو امکان اجرا دارند. ۲. نقش‌هایی که با ساخت جسمی و روحی زن متناسب است. ۳. نقش‌هایی که با ساخت روحی و جسمی مرد متناسب است. ۱۵. ۴. تفاوت در برخی از احکام دینی که از وحی نشأت گرفته است: همانطور که گفته شد تفاوت‌های طبیعی و فطری (جسمی و روحی) وظایف و تکالیف خاصی را برعهده‌ی انسان‌ها (زن و مرد) می‌گذارد و به علت همین تفاوت‌هاست که برای زنان و مردان احکام و تکالیف دینی خاصی معین شده است. ۱۶. بعد از بیان تفاوت‌های بین زن و مرد و اقسام آن توجه شما را به مطالب زیر جلب می‌کنیم: ۱. با دقت در آیه‌ی ۱۱ سوره‌ی نساء در می‌یابیم که قرآن کریم برای اهتمام به حق زن هنگام تعیین سهم ارث، ارث زن را اصل و مبنا قرار داده و آن را مسلم دانسته و معیار ارث معرفی می‌نماید آنگاه می‌فرماید: «لِلذَّكَرِ مِثْلُ مِثْلِ الْأُنثَىٰ» یعنی در موقع بیان سهم برادر، چنین نمی‌فرماید که خواهر نصف سهم برادر می‌برد که معیار اصلی، سهم برادر باشد بلکه معیار و اصل مفروض و مسلم را ارث خواهر که دختر میّت است قرار می‌دهد و سهم برادر شما را دو برابر سهم خواهر می‌داند، تا اصل ارث زن قطعی و مفروغ عنه باشد. ۱۷. و شاید محور بودن دختر، در آیه‌ی مذکور برای جبران بی‌توجهی به دختر باشد. ۱۸. ۳. در مورد بعضی از احکام فلسفه‌هایی ذکر شده است که بعضی از این فلسفه‌ها را عقل سلیم درک می‌کند و بعضی از آنها در کتاب‌های دینی به نام فلسفه‌ی احکام و اسرار عبادات آمده است که البته به صورت کامل نمی‌باشد و این مورد حکمت حکم است نه علت آن و بعضی دیگر از احکام نه فلسفه‌ی آنها در کتاب‌های دینی آمده است و نه عقل ما آن را درک می‌کند و ناچاریم از روی تعبد آنها را بپذیریم و به آنها عمل کنیم چون براساس علم و حکمت الهی بوده است. نکته‌ی جالب اینکه از آنجا که خداوند تمام قوانین حقوقی را براساس حقوق فطری و ویژگی‌های انسان تنظیم و تدوین فرموده است در پایان آیه‌ی ارث (نساء / ۱۱) دو اسم از اسمای حسنا‌ی الهی را یادآور می‌شود... و آن «علم» و «حکمت» خداوند است «... ان الله كان عليماً حكيماً» یعنی شما از علم و حکمت کافی برخوردار نیستید تا راز تفاوت را که در هسته‌ی مرکزی عدل نهفته است، در آن جستجو کنید؛ لیکن خداوند آگاه و حکیم است؛ همه‌ی علل تساوی و عوامل تفاوت را جمع بندی نموده و بر

مدار حکمت، آنها را به صورت دستورات معتدل حقوقی صادر می‌فرماید تا مسائل در سنت و مانند آن، از «تفریط» جاهلیت کهن، و از «افراط» جاهلیت جدید و مُدرن مصون بماند. ۱۹. ۵. عدالت آن نیست که در تقسیم چیزی به همه‌ی افراد به طور مساوی بدهند؛ به عنوان مثال: در یکی از اتاق‌های بیمارستان که یک متخصص حاذق مسئول طبابت بیماران آن اتاق است برای هر کدام دستور غذایی خاص نسبت به وضعیت آنها می‌دهد در دستور غذایی یکی چلو مرغ و به دیگری سوپ و به بیمار دیگر اجازه‌ی غذا خوردن نمی‌دهد و آن را از غذا ممنوع می‌کند که ممکن است برای برخی جای تعجب باشد و بگویند: چرا به همه یک نوع غذا نمی‌دهد؟ عدالت آن است که هر چیزی را به موقع، و در جای خودش قرار دهیم و خداوند که حکیم و علیم است و خود خالق انسان‌ها می‌باشد می‌داند که مصالح و مفاسد بندگان خود در چیست، و از این رو احکام را بر اساس مصالح و مفاسد وضع می‌کند هر چند در ظاهر برای برخی افراد ناخوشایند باشد. پس آنچه ناپسند است تبعیض است نه تفاوت. تذکر مهم: احکام اسلامی به صورت اجزای یک سیستم و شبکه، به همدیگر مرتبط هستند و گاهی با توجه به همدیگر حکم جدید وضع می‌شود، لذا در موقع قضاوت و داوری، و اشکال گرفتن به یک حکم، باید به احکام دیگر هم بی‌توجه نبود و از همه‌ی جوانب به آن نگاه کرد. به عنوان مثال: در قضاوت در مورد تقسیم ارث زنان، که از قوانین اقتصادی اسلام است، باید به قوانین اقتصادی دیگر اسلام نیز توجه کرد: چنانچه بیان شد اسلام مسئولیت اقتصادی خانواده را به مرد واگذار کرده و بار این مشکل را به عهده‌ی مرد نهاده است و بر او واجب کرده است؛ در حالی که در این باره به عهده‌ی زن هیچ مسئولیتی گذاشته نشده است و از طرفی به هنگام ازدواج «مهریه‌ی زن» بر عهده‌ی مرد است که پرداخت آن عندالمطالبه بر مرد واجب است. از این روست که لازم است احکام و قوانین اقتصادی را به صورت یک شبکه و سیستم به هم پیوسته نگریست نه از هم گسیخته و جدا جدا. ۶. در قانون ارث همیشه اینطور نیست که سهم پسر دو برابر دختر باشد و مواردی هست که از این قانون تبعیت نمی‌کند که عبارتند از: ۲۰ الف. مواردی که سهم زن بیشتر از سهم مرد است: * موردی که میت غیر از پدر و دختر، وارث دیگری نداشته باشد که در اینجا پدر می‌برد و دخترش بیش از آن. * موردی که میت دارای نوه باشد، و فرزندان او در زمان حیات وی مرده باشند که در اینجا نوه‌ی پسر، سهم پسر را می‌برد (هر چند دختر باشد) و نوه‌ی دختری، سهم دختر را می‌برد (هر چند پسر باشد) ب. مواردی که زن همتای مرد ارث می‌برد و نه کمتر از مرد: * پدر و مادر میت: در صورتی که میت فرزند داشته باشد هر کدام از پدر و مادر از سهم ارث را می‌برند؛ و سهم پدر از مال فرزند (در این مورد) بیشتر از مادر نیست. * کلاله‌ی مادری یعنی برادر و خواهر مادری میت، که به اندازه‌ی مساوی ارث می‌برند. ۲۱ در احکام و قوانین قانون به صورت کلی وضع می‌شود و ناظر به موارد جزئی و استثنایی نیست و بر محور افراد دور نمی‌زند. برای مثال اسلام مسئولیت اقتصادی خانواده را بر عهده‌ی مرد قرار داده و بار این مشکل را بر دوش مرد نهاده است، و بر او واجب کرده است؛ لذا در قوانین، اسلام مرد را به عنوان محور و رکن اقتصادی و نان‌آور خانواده می‌شناسد. حال اگر دختری مجرد بوده و ازدواج نکرده است یک مورد استثنایی است ولی قانون، کلی و برای همه‌ی زنان است پاورقی: ۱. ر.ک: قرآن در آئینه اندیشه‌ها، جمعی از نویسندگان سازمان تبلیغات اسلامی، آذر ۱۳۶۳، تهران، ص ۳۷۸. و سیری در مسائل خانواده، حبیب الله طاهری، نشر سازمان تبلیغات، چاپ اول، بهمن ۷۰، صص ۳۲-۲۸. ۲. نساء / ۱، اعراف / ۱۸۹. ۳. ر.ک: تفسیر نور و تفسیر المیزان ذیل آیه‌ی ۱ سوره‌ی نساء. ۴. ر.ک: تفسیر نمونه، ذیل آیه‌ی ۳۵ سوره‌ی احزاب. ۵. نساء / ۱۲۴، نحل / ۹۷ و غافر / ۴۰. ۶. مائده / ۳۸، توبه / ۶۸. ۷. طه / ۱۱۷، اعراف / ۲۰، ۲۲. ۸. ر.ک: شخصیت زن از دیدگاه قرآن، هادی دوست محمدی، قم نشر سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، بهار ۱۳۸۰، ص ۴۲. ۹. ر.ک: قرآن در آئینه اندیشه‌ها، همان، ص ۳۸۰. ۱۰. میزان الحکمه، محمد محمدی ری‌شهری، مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ چهارم، زمستان ۱۳۷۲، بی‌جا، ج ۶، ص ۴۶۳. ۱۱. حجرات / ۱۳. ۱۲. نظام حقوق زن در اسلام، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، چاپ سیزدهم، زمستان ۱۳۶۸، قم، صص ۲۰۶ و ۲۰۵. ۱۳. منزلت زن در اندیشه اسلامی، محمد فناپی اشکوری، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، چاپ اول، بهار ۱۳۷۷، قم، ص ۱۴. ۱۵. نظام حقوق زن در اسلام، همان،

ص ۲۰۷ و ۱۵۰۲۰۶. منزلت زن در اندیشه اسلامی، همان، ص ۱۸. ۱۶. منزلت زن در اندیشه اسلامی، پیشین، ص ۲۰. ۱۷. زن در آئینه جلال و جمال، آیت الله عبدالله جوادی آملی، ص ۳۴۷. ۱۸. ر.ک: تفسیر نور، ذیل آیهی ۱۱ سورهی نساء. ۱۹. ر.ک: زن در آئینه جلال و جمال، آیت الله جوادی آملی، ص ۳۴۶ و ۳۴۵. ۲۱. نساء / ۱۲ و ۱۱.

دین اسلام برای زن و مرد حقوق مساوی در نظر گرفته است اما در مبحث ارث، چرا زن نصف مرد سهم می برد و یا در بحث شهادت شهود چرا شهادت دو زن عادل به اندازه شهادت یک مرد عادل ارزش دارد؟ توضیح دهید.

پرسش

دین اسلام برای زن و مرد حقوق مساوی در نظر گرفته است اما در مبحث ارث، چرا زن نصف مرد سهم می برد و یا در بحث شهادت شهود چرا شهادت دو زن عادل به اندازه شهادت یک مرد عادل ارزش دارد؟ توضیح دهید.

پاسخ

در بسیاری از حقوق و جزائیات مرد و زن با هم تفاوت دارند مثلاً اگر مردی مرتد شود با شرایطی حکم او قتل است ولی اگر زنی مرتد شود حکم او قتل نیست. وظایفی که بر دوش مرد قرار داده شده بر زن نیست. مکانیسم خلقی زن و مرد با هم متفاوت است. روحیات و اخلاق زن و مرد با هم یکجور نیست. توقعی که خداوند از زن دارد با توقعی که از مرد دارد یکی نیست. خداوند زن را برای امری خلق کرده و مرد را برای هدف دیگری آفریده است. این دو گرچه از یک جنسند. اما هر چند که از یک جنس باشند، با هم مساوی نیستند. در بحث ارث نیز تفاوت ها منشأ اثر شده و باعث شده که ارث پسر دو برابر ارث دختر باشد همان طوری که در سؤال قبل به آن اشاره شد. پسر خانواده باید عهده دار وظایف سنگینی بشود که یکی از آن ها رفتن به خواستگاری دختری و دادن مهریه و تهیه مسکن و خورد و خوراک و اداره آن دختر و فرزندانش است، ولی خواهر او نیازی به این همه خرج و مخارج ندارد، بلکه باید پسری مانند برادر او به خواستگاری اش بیاید و مهریه بدهد و خانه و زندگی برای او تهیه کند و خرج و مخارج او را پردازد. حال ممکن است اشکال کنید چرا دختر بنشیند تا پسری به دنبال او بیاید و به او مهریه بدهد، نه این که خود دختر قبول کند که تمامی هزینه ها یا مقداری از آن ها را پردازد؟ پاسخ: این مسئله نیز مربوط به خلقت و فطرت مرد و زن است. مرد به جهت بنیه جسمانی و شکل بدنی برای انجام وظایفی آفریده شده که با شکل و بنیه بدنی زن متفاوت است. این تفاوت آفرینش در سایر حیوانات نیز به چشم می خورد. همیشه نرها به دنبال ماده می روند و ماده با ناز و کرشمه خود را عقب می کشد. نرها به دنبال خار و خاشاک و تهیه مکان مناسبی برای تخم گذاری می روند و در مقام دفاع از ماده گاهی خود را به کشتن می دهند. هنگامی که شیر ماده در بستر زایمان افتاده اگر شیر نر نبود که صیدی به دست آورد و برای شیر ماده و بچه هایش بیاورد، در بستر می مردند. بنابراین تفاوت ارث به جهت پاره ای از وظایف است که به حسب خلقت مرد و زن قرار داده شده است. بحث شهادت، اطلاع رسانی به قاضی است و ربطی به ماهیت مرد و زن و خلقت آن دو ندارد. در بعضی موارد که شهادت مربوط به زنان باشد اصلاً شهادت مردان مورد قبول نیست چون مرد در آن موارد نمی تواند شاهد باشد. در وقایع و رخدادهای کوچه و بازار، مردان بیشتر از زنان دست اندر کار هستند. مردان به خاطر کار و تلاش و به دست آوردن زاد و توشه و گذران زندگی با رخدادها و وقایع اجتماعی بیشتر مأنوس اند و اگر واقعه ای رخ داد، بیشتر و بهتر در معرض اطلاع اند. فرض کنیم در خیابان دو نفر با هم دعوا می کنند و با چوب و چاقو و سنگ به جان یکدیگر افتاده اند. پس از چند دقیقه مردان اطراف آنان را گرفته و آنان را از یکدیگر جدا

می‌کنند. این جا اگر قتلی یا جراحی واقع شد مردان چون شاهد و ناظر بوده اند بهتر می‌توان از آنان شهادت را پذیرفت. در این جور وقایع یا اصلاً زنان حضور ندارند یا اگر حضور داشته باشند خود را کنار می‌کشند یا مردان آنان را به عقب می‌رانند. از این رو پذیرفتن شهادت مردان و نپذیرفتن شهادت یک زن مسئله طبیعی است و ربطی به نقص یکی و کمال دیگری ندارد.

آیا اجرا نشدن بعضی از احکام اسلامی مانند حکم مفسد فی الارض به خاطر ترس از حقوق بشر سازمان ملل می‌باشد؟

پرسش

آیا اجرا نشدن بعضی از احکام اسلامی مانند حکم مفسد فی الارض به خاطر ترس از حقوق بشر سازمان ملل می‌باشد؟

پاسخ

در خصوص تأثیر گذار بودن قدرت‌ها و قوانین خارجی بر اجرا نشدن احکام و حدود اسلامی در ایران باید گفت: تا آن جا که مسئولان نظام توان دارند، احکام و حدود اسلامی را اجرا می‌کنند و تقریباً تأثیر پذیری از قدرت‌ها و قوانین خارجی منتفی است. هر چند فشارهای زیادی به بهانه‌های مختلف و به نام سازمان ملل و حقوق بشر بر ایران وارد می‌شود که طبعاً مشکلاتی را برای کشور فراهم می‌آورد. نظام جمهوری اسلامی ایران دارای قانون اساسی و قوه قضائیه مستقل می‌باشد که حکومت اسلامی طبق آن اداره می‌شود. یکی از شاهدان این مدعا حکم قتل سلمان رشدی مرتد می‌باشد که توسط امام (ره) صادر شد و با وجود فشارهای زیادی که از خارج وارد می‌شود، هنوز پابرجا است. اگر برای قاضی مفسد فی الارض بودن شخصی ثابت بشود، حکمش را صادر می‌کند و اگر گاهی اتفاق می‌افتد که به آن عمل نمی‌شود، می‌تواند دلایل متعددی داشته باشد، از جمله ثابت نشدن جرم که دلایل کافی برای قاضی وجود نداشته است تا حکم صادر کند. یکی دیگر از دلایل وجود مصلحت نظام و مسئله مهم بودن می‌باشد که حکومت باید مصلحت عموم را در نظر داشته باشد. در فقه شیعه به این مسئله توجه شده است، مانند بعضی از پرونده‌های سیاسی. در زمان پیامبر (ص) این موارد وجود داشته است و به فرموده امام (ره) شرایط زمان و مکان در صدور احکام تأثیر گذار هستند، از این رو ممکن است حکمی در یک مقطع زمانی اجرا شده و در مقطع دیگر اجرا نشده و یا به تأخیر افتد. در برخی موارد، دور بودن شهرها از مرکز، کم بودن نیروی لازم، همجوار بودن با بعضی از کشورهای همسایه می‌تواند سبب کوتاهی در اجرا نشدن احکام و حدود اسلامی بشود. هم چنین وجود عواملی دیگر مانند اشخاصی غیر مؤمن، منافق و نفوذی و قدرتمند که در بعضی از دستگاه‌های حکومتی نفوذ کرده‌اند. دلایل دیگر نیز می‌تواند در عدم اجرای احکام تأثیر گذار باشند. البته نمی‌توان مسئله فشار بر ایران را در مسایل حقوق بشر، حقوق زنان، مسئله اعدام‌ها و اجرای احکام و قوانین جزایی اسلام و ... نادیده گرفت. دشمنان اسلام در دنیای اطلاعات و ارتباطات دارای قدرت تبلیغات می‌باشند که همه چیز را وارونه به دنیا جلوه می‌دهند و به دنبال بهانه تراشی می‌باشند تا با قدرت نظامی و قلدر مآبانه بر جهان اسلام تسلط پیدا کنند. نظام اسلامی باید با زیرکی و عنایت خداوند و توجه امام زمان (ع) خود را از گزند دشمنان حفظ کرده و هر گونه بهانه را از دست آن‌ها بگیرد و آن چه به مصلحت نظام است عمل نماید. طبعاً در چنین مواردی، گاهی این هجوم بسیار سنگین است و موجب می‌شود که در بعضی مسایل به نوعی به خواسته‌های سازمان ملل که در دست قدرتمندان قرار دارد، برای حفظ نظام تن در دهد. بازی‌هایی که دشمنان بر سر افغانستان و عراق و سایر کشورها در آورده و می‌آورند، شاهد مدعای ما است. به هر حال سعی و تلاش مسئولان نظام با وجود مشکلات و موانعی که بر سر راه است، در جهت اجرای احکام اسلامی می‌باشد که امید است موفق بشوند.

حق پدر و مادر بر فرزندان و بالعکس بر چه اساسی است؟ آیا چنین حقوقی را می‌توان حق الناس حساب کرد؟

پرسش

حق پدر و مادر بر فرزندان و بالعکس بر چه اساسی است؟ آیا چنین حقوقی را می‌توان حق الناس حساب کرد؟

پاسخ

به طور حتم پدر و مادر و فرزندان نسبت به یکدیگر حقوق متقابلی دارند. بر این حق قرآن و عقل و سیره عقلا دلالت دارد اما قرآن مجید احترام و تشکر از پدر و مادر را در رتبه و مرحله بعد از شکر خدا قرار می‌دهد: "و ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم... که شکر برای من و برای پدر و مادرت به جا آور که بازگشت همه شما به سوی من است." (۱) تأکیدی که در قرآن نسبت به حق پدر و مادر بر فرزند شده، برای فرزند از طرف پدر و مادر نشده است. یقیناً حق پدر و مادر برتر و بالاتر از حق فرزند نسبت به ایشان است و اصولاً این دو حق با یکدیگر قابل قیاس نیستند. البته در روایات معصومین به حقوق پرداخته شده است. جدا از دستور اسلام و شرع مقدس، احترام فرزند به پدر و مادر و برعکس به عنوان یک سنت پایدار و مورد قبول همه ادیان و جوامع انسانی می‌باشد. و عقل نیز پاسداشت حرمت کسی را که حق حیات بر انسان دارد، لازم می‌شمارد. طبیعی است هر انسانی به حکم فطرت و غریزه و عقل، زندگی خود را مدیون زحمات و تلاش پدر و مادر می‌داند. اما آیات الهی و روایات معصومین به این نکته توجه می‌دهند که حقوق پدر و مادر بر فرزند و حقوق فرزند بر والدین از جمله حقوق خدا است زیرا خداوند به آن فرمان داده است و مانند نماز و روزه و حج و جهاد باید اطاعت شود و سرپیچی از آن گناه و معصیت پروردگار است، البته اگر علاوه بر عدم احسان، به پدر و مادر یا فرزند ظلمی صورت گیرد، ظلم به دیگران حق الناس است و جلب رضایت آن‌ها لازم است. پی‌نوشت‌ها: ۱ - سوره لقمان، آیه ۱۴.

آیا قانون منع حجاب در فرانسه با قانون اساسی آن هماهنگ است؟

پرسش

آیا قانون منع حجاب در فرانسه با قانون اساسی آن هماهنگ است؟

پاسخ

این مسئله زوایای گوناگونی از جهت حقوقی دارد، لکن تا آن جا که به این بحث مربوط می‌شود، مطالبی را در ذیل بیان می‌کنیم: اولاً در قانون اساسی فرانسه بر آزادی تصریح شده و آزادی‌های مذهبی یکی از شاخه‌های آن است؛ بدین معنا که افراد در انجام اعمال مذهبی خویش و گرایش به مذهبی خاص آزاد می‌باشند. اما از طرف دیگر در قانون آن کشور به اصل جدایی دین از سیاست و لائیک بودن تصریح شده است؛ بدین معنا که دین جنبه فردی داشته و حق دخالت در امور اجتماعی، سیاسی و... را برای آن قائل نیستند. قانون گذاران کشور فرانسه با استفاده از اصل این قانون، نمادهای مذهبی آشکار (مانند حجاب) را در مکان‌های رسمی مانند مدارس غیر قانونی اعلام کرده‌اند. اما آنچه در این میان مورد سخت‌گیری واقع شده، حجاب زنان مسلمان است. در این طرح میان حجاب اسلامی و صلیب بزرگ مسیحی و کپا (کلاه کوچک یهودیان) فرق گذاشته شد، به صورتی که حجاب

اسلامی، نشانه‌ای دینی - مذهبی تلقی شده و آن را به برخی جریان‌های بنیادگرایی دنیای اسلام منسوب کرده‌اند. بنابراین اگر چه این طرح بر اساس قانون لائیتسه (جدایی دین از سیاست) ظاهراً مطابق با قانون اساسی کشور فرانسه است، اما از طرف دیگر ایرادات فراوانی دارد که ذیلاً به آن‌ها اشاره می‌کنیم: ۱- این طرح هدفی جز محدود کردن آزادی‌های تصریح شده در قانون اساسی فرانسه را ندارد و تنها برای مسلمانان محدودیت می‌آفریند. ۲- حجاب قبل از این که نشانه‌ای ذهبی تلقی گردد، یک قانون و وظیفه مذهبی است که با توجه به آزادی‌های مذهبی، چنین نتیجه می‌گیریم که هر زن مسلمانی آزاد است که آن چه را وظیفه او است، انجام دهد. ۳- این قانون ناقض اصل هجده اعلامیه حقوق بشر سازمان ملل مبنی بر آزادی اظهار مذهب و عقیده در تعلیم، عمل، عبادت و اجرای مراسم است که کشور فرانسه آن را پذیرفته است. ۴- بعید نیست که در پشت پرده این قانون مشکوک، لابی‌های صهیونیستی و مخالفان اسلام وجود داشته باشند، چرا که این سخت‌گیری‌ها تنها بر ضد مسلمانان اجرا شده است اما روز به روز یهودی‌ها از آزادی بیشتری برخوردار می‌شوند! دین اسلام اولین اقلیت مذهبی در کشور فرانسه با جمعیت تقریبی شش میلیون نفر است که روز به روز بر این جمعیت افزوده می‌شود. همواره تعداد مسلمانان، در نتیجه رعایت حجاب اسلامی توسط بانوان رو به گسترش است. این مسئله برای مدعیان حقوق بشر و آزادی، گران و تلخ است، از این رو سعی در کاهش رشد اسلام‌گرایی دارند.

روایت شده که زنی نزد رسول اکرم (ص) آمد و اظهار داشت: از همسرم جدا شده‌ام و او قصد دارد فرزندم را از من جدا کند، پیامبر (ص) با اشاره به این که مادر زحمت حمل فرزند و زایمان و شیردادن را متحمل می‌شود، فرمود: حضانت فرزند از آن مادر است تا زمانی که ازدواج مجدد

پرسش

روایت شده که زنی نزد رسول اکرم (ص) آمد و اظهار داشت: از همسرم جدا شده‌ام و او قصد دارد فرزندم را از من جدا کند، پیامبر (ص) با اشاره به این که مادر زحمت حمل فرزند و زایمان و شیردادن را متحمل می‌شود، فرمود: حضانت فرزند از آن مادر است تا زمانی که ازدواج مجدد نکند. بر اساس این روایت چرا در دادگاه‌های کشورهای حضانت فرزند پس از سن معین به پدر واگذار می‌شود و مادر از این حق محروم است؟ چرا پیامبر (ص) فرمود: زن در صورتی که ازدواج مجدد کند، باید حضانت فرزند از او گرفته شود؟

پاسخ

حق حضانت و سرپرستی فرزندان کوچک که به مادر یا پدر واگذار شده، برای رعایت مصالح فرزندان است. از این رو حق حضانت دوران شیرخوارگی و پس از آن متفاوت است. به طور کلی حق حضانت طفل (پسر باشد یا دختر) در مدت شیرخوارگی یعنی تا دو سالگی با مادر است و در این مدت پدر حق گرفتن او را ندارد. پس از دو سال به لحاظ تفاوت جنسیت پسر و دختر و با توجه به نیازهای روحی و جسمی این دو، اگر بچه پسر باشد، پدر برای حضانت اولویت دارد، و اگر دختر باشد، مادر تا هفت سالگی اولویت دارد. حق حضانت مادر در صورتی است که شوهر نکرده باشد، ولی اگر شوهر کرد، حق حضانتش ساقط می‌گردد و این حق به پدر بچه منتقل می‌شود، یعنی پدر می‌تواند فرزندش را از مادرش جدا کند و خودش سرپرستی و نگهداری او را به عهده گیرد. این کار به خاطر رعایت مصلحت فرزند است، زیرا اگر زن بچه را به خانه شوهر دومش ببرد، ممکن است مشکلاتی از نظر تربیتی و عاطفی و فشار روحی و جسمی بچه را تهدید کند. طبق نقلی رسول خدا (ص) در پاسخ زنی فرمود: "انت احق به مالم تنکحی؛ تو اولویت حضانت داری، تا وقتی که ازدواج نکرده‌ای." (۲) دادگاه‌ها نیز طبق قانون شرع و مصالح فرزندان عمل می‌کنند.

کنند. در ایام سرپرستی و حفظ و حضانت فرزندان توسط هر کدام از پدر و مادر، اگر دیگری بخواهد فرزندش را ببیند یا این که چیزی به او بدهد یا مشکل یا نیاز او را بر طرف کند یا بخواهد ساعاتی با هم و در کنار هم باشند، دیگری نباید مانع شود؛ بلی چنانچه بودن آن ها با هم موجب فساد و انحراف اخلاقی بچه شود، جلوگیری مانعی ندارد. پی نوشت ها: ۱. امام خمینی، تحریر الوسیله، ج ۲، آیت الله فاضل لنکرانی، جامع المسائل، ج ۲، ص ۴۳۸، سؤال ۱۲۹۶. ۲. سنن بیهقی، ج ۸، ص ۴؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۶۴؛ عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۳۸۹ و ج ۳، ص ۳۷۰.

سن قانونی ازدواج چقدر است؟

پرسش

سن قانونی ازدواج چقدر است؟

پاسخ

بر اساس تبصره یک ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی جمهوری اسلامی سن بلوغ در پسر پانزده سال تمام قمری و در دختر نه سال تمام قمری است. بر اساس ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی، نکاح پیشتر از بلوغ ممنوع است، از این رو سن قانونی ازدواج بر اساس موازین شرعی مشخص شده است که برای دختر نه سال تمام قمری و برای پسر پانزده سال تمام قمری می باشد. ظاهراً در محاضر رسمی اگر دختر در ۱۳ سالگی باشد، در دفتر ثبت می کنند. اگر دختر کمتر از ۱۳ سال داشته باشد، در دفتر ازدواج ثبت نمی کنند.

آیا سنی که برای ازدواج دختران گذاشته اند کافی است؟

پرسش

آیا سنی که برای ازدواج دختران گذاشته اند کافی است؟

پاسخ

ازدواج بستگی به بلوغ و رشد جسمانی دختر و پسر است، بلوغ و رشد جسمانی در دختران معمولاً با پیدایش اولین قاعدگی بین ۱۲ تا ۱۴ سالگی آغاز می شود. این دوره بستگی به وضع آب و هوا و نژاد و شرایط جغرافیایی دارد، مثلاً در نقاط گرمسیر زودتر (در حدود ۸ تا ۱۰ سالگی) و در نقاط سردسیر در حدود ۱۶ تا ۱۸ سالگی و در نقاط معتدل ۱۲ تا ۱۳ سالگی بلوغ ظاهر می شود. این بلوغ نوعی آمادگی برای زن شدن و بارداری است، که غالباً همراه با بروز آثار جسمی است، از قبیل پهن شدن لگن (کفل) و برآمدگی پستانها و بزرگ شدن مهبل و روییدن مو در نقاط معین بدن که غالباً همراه با تغییرات روحی و روانی از قبیل میل به خود آرایی، عشوه گری، زودرنجی و عصبانیت است. دوره بلوغ دوره بحرانی است و بسیاری از انحرافات و رسوایی های خانوادگی در این مرحله آغاز می شود. (۱) در وصیت پیامبر اکرم (ص) به علی (ع) است که: "لا یُتَمَّ بَعْدَ احْتِلَامٍ (۲) بعد از این که پسر یا دختر محتلم شد، دیگر بچه نیست و یتیم و بی سرپرست محسوب نمی شود و احتیاج به قیم ندارد." در روایت دیگر است: "و علی الصبی اذا احتلم الصیام و علی المرثه اذا حاضت الصیام (۳) بر پسر وقتی که محتلم شد، روزه گرفتن واجب می شود و بر دختر وقتی که حیض بیند، روزه واجب می شود." امیرالمؤمنین (ع) به عمر هنگامی که می خواست به دختری که بالغ نشده بود،

حد جاری کند، فرمود:" أما علمت أن القلم يرفع عن ثلاثة، عن الصبى حتى يحتلم و عن المجنون حتى يفيق و عن النائم حتى يستيقظ؛ آیا نمی دانی که قلم تکلیف از سه طائفه برداشته شده: ۱ بچه تا وقتی که محتلم شود؛ ۲ مجنون تا وقتی که عاقل شود؛ ۳ انسان به خواب رفته تا وقتی که بیدار شود. (۴)" در بسیاری از روایات علائم بلوغ را بر رشد جسمانی وابسته دانسته و علائم رشد جسمانی را، احتلام (جنب شدن در خواب)، حیض شدن در دختران، ظاهر شدن موی درشت در زیر شکم و بالای عورت دانسته است. این ها علائم تکوینی هستند. این که بعضی روایات سن و سال را مطرح کرده، به جهت این بوده است که غالباً پسران و دختران در آن سنین دارای این علائم تکوینی می شوند. پس ملاک اصلی در بلوغ، احتلام و حیض و رویدن موی درشت در زیر شکم و بالای عورت است. روایات، از جهت سن و سال مختلف هستند. در برخی ۱۵ سالگی برای پسران و در برخی ۱۳ سالگی و برای دختران ۹ و ۱۰ و ۱۳ سالگی را مطرح کرده اند. بنابراین وقتی که ملاک اصلی در بلوغ، احتلام و حیض و رویدن موی درشت باشد، دیگر در تشخیص وظیفه بین افرادی که در مناطق مختلف زندگی می کنند، شک و تردیدی حاصل نمی شود. دخترانی که در مناطق گرمسیر هستند، اگر این علائم زودتر و در سنین کمتر بر آنان ظاهر شود، زودتر بالغ می شوند و در مناطق سردسیر چون دیرتر آن علائم ظاهر می گردد، دیرتر بالغ می شوند. بلوغ در پسران به معنای مرد شدن و در دختران به معنای زن شدن است. ازدواج دختران پس از رسیدن به حد بلوغ و رشد جسمانی که حدوداً در نه سالگی به بعد ظهور و بروز می کند، اشکال ندارد، گر چه خلاف عرف و باور اجتماعی است. پی نوشت: ۱ - دکتر صفدر صانعی، بهداشت ازدواج از نظر اسلام، ص ۲۱ - ۲۲ - وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۳۲. ۳ - همان. ۴ - همان، ص ۳۲.

با توجه به این که در اسلام ازدواج موقت دختر مشکلی ندارد، ولی قانون جمهوری اسلامی آن را منع کرده است، چرا؟

پرسش

با توجه به این که در اسلام ازدواج موقت دختر مشکلی ندارد، ولی قانون جمهوری اسلامی آن را منع کرده است، چرا؟

پاسخ

در اسلام برای ازدواج دختران باکره شرایط و محدودیت های وجود دارد، یکی از آنها اجازه ولی دختر است، یعنی باید پدر و یا جد پدری دختر اجازه دهند تا ازدواج به گونه شرعی صورت گیرد، از این رو اکثر فقهای شیعی صحت ازدواج دختر باکره را مبتنی بر اجازه ولی نموده اند. در توضیح المسائل مراجع آمده است... " دختری که به حد بلوغ رسیده و رشیده است، یعنی مصلحت خود را تشخیص می دهد، اگر بخواهد شوهر کند، چنانچه باکره باشد، باید از پدر و یا جد پدری خود اجازه بگیرد. (۱)" البته این شرایط و محدودیت ها به خاطر مصالح است، مانند این که دختر جوان که هنوز تجربه کافی در امر ازدواج ندارد، زود تحت تأثیر قرار گرفته و تن به ازدواج هایی می دهد که به صلاح نیست و چه بسا حقوقی و منزلتی که دارد، پایمال شود. اسلام با طرح اجازه ولی در ازدواج دختران باکره، عملاً آنها را در امر ازدواج و تشکیل نظام خانوادگی مطلوب کمک کرده است. در قانون اساسی از منع ازدواج دختران باکره سخن به میان نیامده است و ما به موردی که ممنوع شده باشد، برخورد نکردیم. چنانچه از منبع قانونی و... در مورد ممنوعیت ازدواج موقت اطلاع دارید، خوشحال خواهیم شد که ما را آگاه کنید. پی نوشت ها: ۱ - توضیح المسائل مراجع، ج ۲، ص ۳۸۷.

با توجه به این که در اسلام ازدواج موقت دختر باکره مشکلی ندارد، چرا جمهوری اسلامی آن را منع کرده است؟

پرسش

با توجه به این که در اسلام ازدواج موقت دختر باکره مشکلی ندارد، چرا جمهوری اسلامی آن را منع کرده است؟

پاسخ

مکتب جاودانی و انسان ساز اسلام برای حفظ حیات بشر و جهت دادن به تمایلات او، در کنار عقد دائم، عقد موقت را مطرح کرده تا نیازهای انسان به صورتی مشروع و براساس قانون و موازین برآورده شود. ازدواج موقت با دختر باکره را فقها در صورتی که با اذن پدر باشد، صحیح می دانند، یعنی برای تحقق ازدواج موقت همانند ازدواج دائم، اذن پدر را شرط می دانند. (۱) جمهوری اسلامی اصل ازدواج موقت و ازدواج موقت با دختر باکره را منع نکرده است، بلکه قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران در بحث مربوط باب نکاح، مواد ۱۰۷۵، ۱۰۷۶ و ۱۰۷۷ اختصاص به ازدواج موقت دارد، پس در قانون مدنی این مسئله ذکر شده است. در ماده ۱۰۷۵ قانون مدنی آمده است: "نکاح وقتی منقطع می شود که برای مدت معینی واقع شده باشد." مشاهده می شود که نه تنها نکاح موقت منع شده، بلکه به صورت قانون مدون ذکر شده است. اجازه پدر به خاطر مصلحت عمومی جامعه و نیز دختر می باشد که اسلام خواسته است از او حمایت به عمل آورد مورد سوء استفاده واقع نشود و حریم عفت و شخصیت زن محفوظ و مصون بماند. پی نوشت ها: ۱ - توضیح المسائل مراجع، ج ۲، ص ۳۸۷، مسأله ۲۳۷۶.

چرا با توجه به اینکه شرع ازدواج دختر را به طور موقت بلامانع دانسته قانون جمهوری اسلامی ایران آن را ممنوع اعلام کرده است؟ (پ)

پرسش

چرا با توجه به اینکه شرع ازدواج دختر را به طور موقت بلامانع دانسته قانون جمهوری اسلامی ایران آن را ممنوع اعلام کرده است؟ (پ)

پاسخ

مکتب جاودانی و انسان ساز اسلام برای حفظ حیات بشر و جهت دادن به تمایلات او، در کنار عقد دائم، عقد موقت را مطرح کرده تا نیازهای انسان به صورتی مشروع و براساس قانون و موازین برآورده شود. ازدواج موقت با دختر باکره را فقها در صورتی که با اذن پدر باشد، صحیح می دانند، یعنی برای تحقق ازدواج موقت همانند ازدواج دائم، اذن پدر را شرط می دانند. (۱) جمهوری اسلامی اصل ازدواج موقت و ازدواج موقت با دختر باکره را منع نکرده است، بلکه قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران در بحث مربوط باب نکاح، مواد ۱۰۷۵، ۱۰۷۶ و ۱۰۷۷ اختصاص به ازدواج موقت دارد، پس در قانون مدنی این مسئله ذکر شده است. در ماده ۱۳۷۵ قانون مدنی آمده است: "نکاح وقتی منقطع می شود که برای مدت معینی واقع شده باشد." مشاهده می شود که نه تنها نکاح موقت منع شده، بلکه به صورت قانون مدون ذکر شده است. اجازه پدر به خاطر مصلحت عمومی جامعه و نیز دختر می باشد که اسلام خواسته است از او حمایت به عمل آورد مورد سوء استفاده واقع نشود و حریم عفت و شخصیت زن محفوظ و مصون بماند. پی نوشت ها: ۱ - توضیح المسائل مراجع، ج ۲، ص ۳۸۷، مسأله ۲۳۷۶.

سن قانونی ازدواج چقدر است؟

پرسش

سن قانونی ازدواج چقدر است؟

پاسخ

بر اساس تبصره یک ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی جمهوری اسلامی سن بلوغ در پسر پانزده سال تمام قمری و در دختر نه سال تمام قمری است. بر اساس ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی، نکاح پیشتر از بلوغ ممنوع است، از این رو سن قانونی ازدواج بر اساس موازین شرعی مشخص شده است که برای دختر نه سال تمام قمری و برای پسر پانزده سال تمام قمری می‌باشد. ظاهراً در محاضر رسمی اگر دختر در ۱۳ سالگی باشد، در دفتر ثبت می‌کنند. اگر دختر کمتر از ۱۳ سال داشته باشد، در دفتر ازدواج ثبت نمی‌کنند.

مشکل مهریه با کاهش ارزش پول چگونه برطرف می‌شود؟**پرسش**

مشکل مهریه با کاهش ارزش پول چگونه برطرف می‌شود؟

پاسخ

اگر در ضمن عقد ارزش آن اسکناس معین شود و بگویند، این چند ریالی که فعلاً ارزش آن، با فلان مقدار از کالا- یا طلا مساویست مهر زوجه قرار داده شد، مسلماً باید به هنگام پرداخت، این جهت رعایت شود. ولی اگر این شرط، انجام نگیرد، چنانکه تا کنون رسم نبوده یا کمتر رسم بوده است، به خاطر اینکه نوسان در ریال چندان چشمگیر نبوده، در این صورت، اگر با هم مصالحه کردند چه بهتر و در غیر این صورت، باید ارزش آن را در نظر بگیرند، زیرا مهریه در حکم قرض نیست. که در آن «مثلاً بمثل» در نظر گرفته شود و قرض دهنده ارزش نسبی و مشخص پول را در نظر نگیرد و خود پول را بخواهد، بلکه اسکناس که ارزش اعتباری دارد، از آن نظر مهریه قرار می‌گیرد که دارای قدرت خرید معینی بوده و با فلان کالا یا نقدینه معادل می‌باشد، گواه، اینکه موقع مهر بُری، طرفین چانه می‌زنند تا بر حدی توافق پیدا کنند. لذا پس از سی سال اگر همان ریال سابق را بپردازد، زن، شوهر را مجحف و ظالم و متعدی تلقی کرده و خود را مظلوم و مورد تجاوز می‌شمارد. این نوع داوریهای فطری نباید از نظر فقیه، دور بماند، اسلامی که دعوت به عدالت کرده، و ظلم و تعدی را محکوم می‌کند، و از نظر عرف، چنین کاری مصداق ظلم و تعدی است طبعاً باید زوجین از در مصالح درآمده و ارزش آن روز ریال را در نظر بگیرند، و همگان به آیه «لا تظلمون ولا تُظلمون» عمل کنند.

چرا دیه مرد دو برابر دیه زن است؟**پرسش**

چرا دیه مرد دو برابر دیه زن است؟

پاسخ

از نظر انسانیت میان زن و مرد فرقی نیست و هر دو انسان کامل هستند با روحيات و مسئولیتهای گوناگون که بر اثر تلفیق یک زندگی گرم و شیرین پدید می‌آید، بنابراین اگر زنی کشته شد بسان این است که مردی کشته شده است. از نظر انسانیت یکسانند و فقدان هر یک فقدان یک انسان است ولی دیه، جنبه اقتصادی دارد از آنجا که مرد هزینه زندگی خانواده را بر عهده دارد و به اصطلاح، مرد «نان آور خانواده» است طبعاً با فقدان مرد زیان اقتصادی بیشتری متوجه خانواده می‌شود تا با کشته شدن یک زن، از این جهت دیه مرد دو برابر دیه زن محسوب می‌شود.

فرق دو مفهوم ((حق)) و ((ملک)) چیست؟

پرسش

فرق دو مفهوم ((حق)) و ((ملک)) چیست؟

پاسخ

مهمترین تفاوت این دو مفهوم این است که در حق بین له الحق و من علیه الحق اضافه ای بر قرار است، ولی در ملک نسبتی میان مالک و من علیه الملک نیست؛ چنین نیست که مالکیت مالک نسبت به چیزی، بر دیگری باشد. آری یکی از احکام مالکیت این است که مالک می‌تواند دیگران را از هر گونه تصرف و بهره برداری نسبت به مملوک خود باز دارد اما این مانع شدن، خود حقی است که مالک دارد. به دیگر سخن در مفهوم ملک ((بر=علی)) نمی‌گنجد اگر چه یکی از لوازم مالکیت، حق منعی است که مالک نسبت به دیگران دارد. فرق دوم میان این دو مفهوم آن است که اصطلاح ملک در جایی استعمال می‌شود که انسان بتواند هر گونه استفاده ای از مملوک خود ببرد، چه استفاده حقیقی و تکوینی - مانند خوردن و آشامیدن - و چه استفاده اعتباری مانند فروختن، واگذار کردن و بخشیدن. هرگز چنان نیست که مالک فقط حق یک یا دو یا چند نوع تصرف و استفاده نسبت به مملوک خود داشته باشد و مثلاً بتواند آن را بخورد ولی نتواند آن را ببخشد و یا بتواند در آن سکنی گزیند ولی نتواند آن را بفروشد. اگر چه ممکن است به موجب قانون، مالکی از بعضی تصرفات ممنوع شود یا حتی برای مدتی محجور گردد و نتواند در مملوک خود هیچ گونه تصرفی داشته باشد، ولی این موارد با اقتضای ذاتی ملک - که مجوز هر گونه تصرفی است - منافات ندارد. اما بر خلاف ملک ((حق)) همواره در مورد خاصی است؛ حتی سکنی، حق شفعه و ... مثلاً کسی که - در معامله ای - حق خیار دارد هیچ گونه تصرف دیگری نمی‌تواند در معامله انجام دهد. حتی هنگامی که کسی نسبت به چیزی چند حق گوناگون دارد هر یک از آن حقوق حق جداگانه ای است و از دیگر حقوق به کلی انفکاک دارد و هیچ حقی نیست که خود به خود سایر حقوق را به دنبال بیاورد.

اگر کسی با وجود وارث دیگر، در زمینی زراعتی ارثی کار کند، مالک آن می‌شود؟

پرسش

اگر کسی با وجود وارث دیگر، در زمینی زراعتی ارثی کار کند، مالک آن می‌شود؟

پاسخ

اگر یک نفر از وارثان در زمین ارثی بی که هنوز تقسیم نشده با رضایت بقیه وارثان تصرف کند، محصول به دست آمده را به طور کلی مالک است. اگر بدون رضایت بقیه در زمین تصرف کند، مالک محصول است، اما باید برای پرداخت سهم دیگران اجرت المثل آن را بپردازد. (بخش پاسخ به سؤالات)

آیا می توان اعتقاد داشت که شیوه کنونی بانکداری ما واقعاً اسلامی است؟ مثلاً در مورد انواع قراردادها، قرارداد مضاربه می باشد که همانطور که می دانید دوطرف باید در سود و زیان شریک باشند در حالی که بانک در این نوع عقود فقط سود خود را (که آنهم تعیین شده و خالی از اشکال

پرسش

آیا می توان اعتقاد داشت که شیوه کنونی بانکداری ما واقعاً اسلامی است؟ مثلاً در مورد انواع قراردادها، قرارداد مضاربه می باشد که همانطور که می دانید دوطرف باید در سود و زیان شریک باشند در حالی که بانک در این نوع عقود فقط سود خود را (که آنهم تعیین شده و خالی از اشکال است) دریافت می دارد خواه طرف دیگر سود کند خواه زیان؟

پاسخ

اصل قانون بانکداری مصوب مجلس شورای اسلامی و مورد تأیید شورای محترم نگهبان و انجام عملیات بانکی براساس آن صحیح و سود حاصله از آن حلال می باشد ولی توجه به دو نکته ضروری به نظر می رسد: ۱- در خصوص معین شدن سود و نداشتن ضرر برای سپرده گذار در قانون بانکداری تدابیری اندیشیده شده از جمله اینکه سود مورد نظر بعنوان علی الحساب پرداخت گردد و در مورد ضرر شخص ثالث دولت و یا منابع اعتباری دیگر عهده دار زیان آن باشد و اشکال دیگری که در مجلس تصویب گشته و به تأیید شورای نگهبان رسیده است که می توانید به مصوبات و بحث های مربوط به آن مراجعه نمایید. ۲- سلامت قانون، عملکرد ناروا و خلاف مسؤولان بانکها و مشتریان مختلف را تصحیح خواهد نمود. ۳- انجام آن مصوبات در خارج از مجموعه بانکهای جمهوری اسلامی نیز جایز و شرعی می باشد به شرط شناخت دقیق مقررات و مصوبات و تنظیم عملکرد بر آن اساس. حضرت آیت الله العظمی خامنه ای مدظله العالی در ضمن پاسخ به سؤالی در این باره فرموده اند: "س ۸۳۶: آیا معاملات بانکهای جمهوری اسلامی ایران محکوم به صحت هستند؟ خرید مسکن و غیره با پولی که از بانکها گرفته می شود چه حکمی دارد؟ غسل کردن و نماز خواندن در خانه ای که با این قبیل پولها خریداری شده چه حکمی دارد؟ و آیا گرفتن سود در برابر سپرده هایی که مردم در بانک می گذارند، حلال است؟ بطور کلی معاملات بانکی که بانکها براساس قوانین مصوب مجلس شورای اسلامی و مورد تأیید شورای محترم نگهبان انجام می دهند، اشکال ندارد و محکوم به صحت است و سود حاصل از بکارگیری سرمایه براساس یکی از عقود صحیح اسلامی، شرعاً حلال است، لذا در صورتی که گرفتن پول از بانک برای خرید مسکن و مانند آن تحت عنوان یکی از عقود باشد، بدون اشکال است ولی اگر به صورت قرض ربوی باشد، هر چند گرفتن آن از نظر حکم تکلیفی حرام است، ولی اصل قرض از نظر حکم وضعی صحیح است و آن مالک، ملک قرض گیرنده می شود و جایز است در آن و در هر چیزی که با آن می خرد تصرف نماید" (۱). اجوبه الاستفتائات، مقام معظم رهبری، جلد دوم، ص ۳۳۰ و ۳۳۱.

همسری بسیار بد برخورد از نظر رفتار و کردار اسلامی نسبت به من و فرزندان خودش و خودم دارم در حدی که دو فرزند قبلی من چندین بار بدون اطلاع من اقدام به خودکشی کردند ولی خداوند منان صلاح در زنده نگهداشتن شان داشت. از نظر شرعی به عنوان تشویقات مالی، زیارتی و مجا

پرسش

همسری بسیار بد برخورد از نظر رفتار و کردار اسلامی نسبت به من و فرزندان خودش و خودم دارم در حدی که دو فرزند قبلی من چندین بار بدون اطلاع من اقدام به خودکشی کردند ولی خداوند منان صلاح در زنده نگهداشتنشان داشت. از نظر شرعی به عنوان تشویقات مالی، زیارتی و مجالس وعظ و توضیحات و ارشادات اسلامی او را هدایت نموده ولی نه تنها بی‌اثر بوده بلکه از سال ۵۸ تا کنون مجبور شدم چندین بار از طریق دادگاه اقدام به طلاق کنم شاید لاقلاً این کار ارشادی داشته باشد؟! که متأسفانه نه تنها ارشاد نشد بلکه باحق (نحله) که برایش تعیین نموده‌اند یاغی‌تر و فحاش‌تر در حد خلاف شرع شده که من از نظر شرعی مجبور به تبری و دوری از او شدم و شرعاً او را توسط یکی از قضات بازنشسته که قبلاً حکم طلاق ایشانرا صادر کرده بود و باز من برای هدایت او و فرزندانم طلاق ندادم، طلاق شرعی داده‌ام. البته مهریه نامبرده طبق توافق فقط کلام الله مجید بوده که در قبالة قید شده. با توجه به اینکه من شرعاً و عرفاً از این زن راضی نیستم و حدود هفت سال است که بدون او زندگی می‌کنیم و مخارج او و فرزندانم را تاکنون با مدرک بانکی پرداخته‌ام آیا حق النحله‌ای که بدون رضایت من باشد پس از فوتم واجب پرداخت به چنین زنی است؟ چون در نظر دارم و وصیتنامه‌ای تنظیم نمایم و حق و حقوق فرزندانم را تفکیک نمایم ولی راضی نیستم کوچکترین حقی به او برسد. آیا می‌توانم حقوق بازنشستگی خود را وقف ایتم و یا غیره کنم یا به دولت ببخشم پس از فوتم طبق وصیتنامه یا خیر؟

پاسخ

اگر واقعاً امکان زندگی با همسران برای شما مقدور نیست قرآن کریم آخرین راه را طلاق پیشنهاد کرده در صورت طلاق و متارکه دیگر پس از آن حق و حقوقی نسبت به او نخواهید داشت ولی اگر آن زن در زوجیت شما بماند طبق شرع و قانون حقوقی دار دکه ملزم به پرداخت آن هستید و محروم کردن از ارث نیز حتی اگر وصیت بکنید لازم الاجرا نیست ولی اگر در زندگی و در حال حیات اموال خودتان را به فرزندان خودتان یا فرزندان یتیم دیگری پردازید آزاد هستید ولی حق النحله زمانی که او مسیر دیگری اختیار نکند حق اوست و شما نمی‌توانید او را از آن حق محروم نمایید تنها راه طلاق است. اگر واقعاً مصر هستید از او جدا بشوید بطور جدی پی‌گیری کنید و البته در این تصمیم مصلحت خود و فرزندانان را بطور کامل در نظر بگیرید. هم حساب و کتابها را بکنید و آثار آنها کاملاً بررسی و ارزیابی کنید. اگر صلاح و مصلحت خودتان و فرزندانان در جدایی و طلاق است درنگ نکنید و جدا بشوید اگر مصرانه به دنبال آن باشید موفق خواهید شد. راههای دیگر شرعی و قانونی نیست.

هبه به چه معناست و چند نوع است؟**پرسش**

هبه به چه معناست و چند نوع است؟

پاسخ

هبه یعنی بخشیدن چیزی به دیگری بدون عوض و مجاناً و صیغه خاصی لازم ندارد بلکه اگر هبه کننده چیزی را به قصد بخشش به

دیگری بدهد و او هم به همین انگیزه بگیرد هبه انجام گرفته و هبه دارای دونوع است. ۱- هبه معوضه یعنی بخشیدن بشرط دریافت چیزی و کاری مشروع بعوض آن بخشش ۲- هبه غیر معوضه یعنی بخشش مطلق و بدون شرط برای آگاهی بیشتر از دیدگاه مرجع تقلیدتان نسبت به هبه به توضیح المسائل و استفتائات آن بزرگوار مراجعه فرمایید.

چه فرقی بین اشخاص حقیقی و حقوقی وجود دارد؟

پرسش

چه فرقی بین اشخاص حقیقی و حقوقی وجود دارد؟

پاسخ

الف) شخص حقیقی: همه افراد بشر اشخاصی حقیقی هستند که با متولد شدن دارای حقوق و سپس قادر به اجرای آن می گردند. ب) شخص حقوقی: از اجتماع افراد یا تمرکز اموال برای انجام دادن مقاصد انتفاعی یا غیر انتفاعی بنا بر تعریف قانونی به وجود می آید؛ مانند: مؤسسات دولتی انجمن ها کانون ها و شرکت های تجاری. (مأخذ: مقدمه ای بر بانکداری داخلی کاربردی ص ۱۴۴) }J

آیا والدین می توانند تنها به یکی از فرزندان خود ارث بدهند و آیا این کار گناهی ندارد؟

پرسش

آیا والدین می توانند تنها به یکی از فرزندان خود ارث بدهند و آیا این کار گناهی ندارد؟

پاسخ

اگر وصیت نماید تا مقدار ثلث نافذ است و بیش از ثلث منوط به اجازه ورثه می باشد ولی اگر در زمان حیات خود به یکی از فرزندان تمام مال را بدهد (به صورت صلح یا هبه) اشکال ندارد، ولی از انصاف دوراست و حق دیگران راضی نمودن است. اما وصیت به ارث نبردن یکی از ورثه باطل است. }J

منظور از نفقه واجب زن بر همسر چیست ؟

پرسش

منظور از نفقه واجب زن بر همسر چیست ؟

پاسخ

هزینه های لازم و ضروری زندگی مانند خوراک ، پوشاک و مسکن است و مخارج تحصیلات را شامل نمی شود.

آیا ازدواج موقت به قشر خاصی اختصاص دارد؟ اگر مراکزی در این زمینه وجود دارد، معرفی کنید.

پرسش

آیا ازدواج موقت به قشر خاصی اختصاص دارد؟ اگر مراکزی در این زمینه وجود دارد، معرفی کنید.

پاسخ

از نظر شرعی ازدواج موقت اختصاص به مردان مجرد یا متاهل ندارد لیکن از نظر قانونی هرگونه ازدواجی باید تشریفات قانونی خود را طی نماید و در دفاتر رسمی ازدواج ثبت گردد. در ضمن در این رابطه مراکز خاصی وجود ندارد. و طالبان آن تقریباً مانند ازدواج دائم باید شخص مورد نظر خود را یافته و خواستگاری نمایند. {J}

علی رغم این که ازدواج موقت بسیار آسان می باشد، چرا اگر پسر و دختری صیغه را جاری کردند مسئولین قضایی آن را نمی پذیرند؟**پرسش**

علی رغم این که ازدواج موقت بسیار آسان می باشد، چرا اگر پسر و دختری صیغه را جاری کردند مسئولین قضایی آن را نمی پذیرند؟

پاسخ

آن مقدار بساطت و سادگی که در مورد ازدواج موقت ذکر کرده‌اید از نظر فقهی در ازدواج دائم نیز هست. ولی در عین حال دستگاه قضایی هیچ خانواده‌ای را بدون ثبت در دفاتر رسمی ازدواج به رسمیت نمی‌شناسد. آنچه مهمی باشد این است که ازدواج موقت و دائم هر دو ازدواج می‌باشند و از نظر بسیاری از شرایط فقهی و قانونی مساوی اندلیکن یکی دائمی است و دیگری غیر دائم. متأسفانه غیر دائمی بودن متعه موجب برداشت نادرستی در جامعه گردیده و باعث شده آن را به دید التذاذ آنی بنگرند. در حالی که ماهیت مسأله این نیست. اما اینکه دستگاه قضایای مقررات ویژه‌ای برای هر دو ازدواج مقرر ساخته مربوط به احکام حکومتی می‌شود. زیرا اجرای احکام اولیه همین کهاز قالب فردی خارج شد و به نحوی در دایره روابط اجتماعی قرار گرفت نیازمند نظام و مقرراتی است که مطابق با شرایط زمانی آن را سامان بخشد و جلوی بسیاری از مفاسد هرج و مرج‌ها و ضایع نمودن حقوق را بگیرد. بنابراین تناقض بین احکام اولی فقهی و احکام حکومتی نیست. بلکه تناقض آن جاست که یکی دیگری را نفی کند. مثلاً قانونبگوید خواندن صیغه شرع لازم نیست و فقه آن را لازم بداند. ولی این که مقررات دیگری برای استحکام پیوندها در کنارش قرار دهد و آن را مضبوط و سامان‌مند نماید با آن تلائم دارد. {J}

آیا در اسلام مرد می تواند زن را بلامتکلیف رها نموده و در برابر طلاق از او وجهی مطالبه نماید؟**پرسش**

آیا در اسلام مرد می تواند زن را بلامتکلیف رها نموده و در برابر طلاق از او وجهی مطالبه نماید؟

پاسخ

عقد ازدواج قرار دادی طرفینی است که دو طرف می‌توانند در هنگام عقد هر نوع شرط مشروعی را برای خود کسب نمایند. مثلاً اینکه حق طلاق با زن باشد و یا با شخص ثالث دیگر. البته اگر هیچ شرطی در ضمن ازدواج صورت‌نگیرد مقتضای طبیعی عقد ازدواج آن است که طلاق در اختیار مرد باشد زیرا اسلام در پی آن است که تا حد امکان نهاد خانواده دچار تزلزل نگردد از همین روست که حق طلاق را تنها به مرد داده آن نیز با شرایطی که در محل خود مذکور است روشن است که اگر ابتدا اختیار طلاق به زن نیز داده می‌شد احتمال تزلزل و درهم شکستن خانواده‌ها به دو برابر افزایش می‌یافت. علاوه بر آنکه احتمال سو استفاده‌های دیگر (همانگونه که برخی مردها عمل می‌کنند) نیز بسیار زیادتر می‌شد. در مورد مشکل شما قرآن مجید به صراحت چنین کاری را مذمت نموده اینکه زن را مورد آزار و اذیت قرار دهند تا مالی از او بگیرند و یا اینکه او را معلق گذارده و در بلا تکلیفی رها نمایند. برای نمونه آیه ۱۹. سوره نسا ای اهل ایمان... و بر زنان سخت‌گیری و بهانه‌جویی مکنید که قسمتی از آنچه به مهر آنان کرده‌اید به ظلم بگیریید. مگر آنکه از آنان عمل زشتی آشکار گردد و با آنان در زندگانی با انصاف و خوش‌رفتار باشید... و در آیه ۱۲۹. النسا نیز می‌فرماید: و... آنها را معلق نگذارید (نه مانند شوهردار و نه مثل بی‌شوهر) باشند... در هر صورت ظلم در هیچ‌شکلی پسندیده نیست و دادگاهها باید در رفع ظلم اقدام نموده و فرد را از بلا تکلیفی نجات دهند. البته اگر در مورد عملکرد دادگاهها و مراجع قضای سخنی دارید می‌توانید آن را با دفتر بازرسی و همچنین دیوان عدالت اداری مطرح نموده و حقوق خود را مطالبه نمائید. }]

در مورد حبس زن زناکار در منزل در آیه ۱۴ سوره نساء توضیح دهید

پرسش

در مورد حبس زن زناکار در منزل در آیه ۱۴ سوره نساء توضیح دهید

پاسخ

قبل از آن که حکم حد زناکار نازل شود و شرایط برای ابلاغ و اجرای آن فراهم گردد، حکم زن زناکار حبس وی در خانه بوده است. البته با نزول آیات سوره نور و حکم صد ضربه شلاق برای زناکار، حکم قبلی منسوخ گردید. }]

حقوق جزا

چرا می‌گویند: جنایتکار به صحنه جنایت بر می‌گردد؟

پرسش

چرا می‌گویند: جنایتکار به صحنه جنایت بر می‌گردد؟

پاسخ

شاید مراد این باشد که بالاخره جانی به سزای جنایت خود می‌رسد یا اعتراف و اقرار می‌کند و خود را لو می‌دهد یا دیگران افشا می‌کنند. در بسیاری از جنایات ها و قتل‌ها، از یک راهی به قاتل دست می‌یابند و او محاکمه می‌کنند. گفته‌اند: الخائن خائف؛

کسی که خیانت کرده است، خوف و دلهره دارد. دلهره و ترس بروز می‌یابد و وجدان انسان نمی‌تواند و راضی نمی‌شود جنایت خود را کتمان کند. در نتیجه خود را لو می‌دهد.

سال گذشته پدرم مرتکب قتل خطایی شد و به شش میلیون تومان دیه محکوم گردید و روانه زندان شد و سپس با ضمانت آزاد شد. مدتی بعد در اثر نشت گاز فوت کرد. بعد از مراسم چهلم، خانواده مقتول ما را زیر فشار قرار دادند که باید دخترتان را به ما بدهید تا سند پدرتان را آ

پرسش

سال گذشته پدرم مرتکب قتل خطایی شد و به شش میلیون تومان دیه محکوم گردید و روانه زندان شد و سپس با ضمانت آزاد شد. مدتی بعد در اثر نشت گاز فوت کرد. بعد از مراسم چهلم، خانواده مقتول ما را زیر فشار قرار دادند که باید دخترتان را به ما بدهید تا سند پدرتان را آزاد کنیم. من با کسی که آن‌ها می‌خواستند، ازدواج کردم و بعد از مدتی فهمیدم معتاد و بیکار است و فردی لاابالی و لات می‌باشد. بعد از چند ماه مقداری پول به او دادم که مرا طلاق دهد. دادگاه به ما سه ماه فرصت داده است. از شما خواهش می‌کنم توضیح دهید: آیا بعد از مرگ پدرم دیه به ما تعلق می‌گیرد، با وجودی که خانه‌ای که در آن می‌نشینیم، سند مالکیت ندارد؟

پاسخ

چون پدر شما اقرار به قتل کرده است، باید دیه را پرداخت نمود. اکنون که او مرحوم شده است، باید از اموالش دیه را پرداخت نمایید. می‌توانید در دادگاه ادعای بکنید و بگویید درست است ما مدیون هستیم، اما پدر ما مالی برای ما نگذاشته است، تا دادگاه به شما مهلت بدهد، یا از بیت المال پرداخت شود. اما اگر پدر شما اقرار به قتل نکرده بود، دیه بر (خویشان مقتول) بود و بر شما چیزی واجب نبود. طلاق ربطی به دیه ندارد و شوهرتان حق ممانعت از این بابت ندارد. می‌توانید به جهت این که شوهرتان معتاد است، درخواست طلاق نمایید. اگر می‌توانستید شوهرتان را به ترک اعتیاد و دارید، بهتر بود، گرچه مشکل است.

مجازات چشم چرانی و استمناء چیست؟

پرسش

مجازات چشم چرانی و استمناء چیست؟

پاسخ

هر کدام از انحرافات جنسی (چشم چرانی، استمناء، لواط، زنا و...) در پیشگاه الهی گناه محسوب می‌شود و مرتکبین آن‌ها باید مجازات شوند. پیش‌گیری از این گونه گناهان زشت بر همه اشخاص مخصوصاً جوانان و نوجوانان لازم است. راه پیش‌گیری در مطالعه، شرکت در مجالس عمومی و درس‌های اخلاق، تهذیب نفس و ترس از خدا و قیامت، ورزش کردن، دوری کردن از فیلم‌های مستهجن و عکس‌های محرک و مناظر شهوت‌انگیز و هم‌چنین تشکیل خانواده و ازدواج است. عارضه عدم تمرکز حواس و ناتوانی از تصمیم‌گیری و مردانه و هجوم افکار، بی‌میلی به زندگی سستی در کارها، ناامید بودن نسبت به آینده همه و همه ناشی از همان ناراحتی‌های عصبی و خودگرایی شما است و بعضی آن‌ها از آثار استمناء می‌باشد، لذا با ترک کردن استمناء و تقویت بدن

و ازدواج و دیگر راه کارهایی که عرض شد، همه این عوارض انشاءالله از بین می‌رود.

در کتاب تاریخ طبری آمده که: چرا اوایان اسلام و مسلمان کلمه مرتد را به هر دو دسته اطلاق کرده اند؟ آیا از نظر فقهی امروزه هم این دو دسته مرتد هستند؟

پرسش

در کتاب تاریخ طبری آمده که: چرا اوایان اسلام و مسلمان کلمه مرتد را به هر دو دسته اطلاق کرده اند؟ آیا از نظر فقهی امروزه هم این دو دسته مرتد هستند؟

پاسخ

از روایات استفاده می‌شود کسی که است و مجازات سختی دارد. پرداخت زکات اهمیت ویژه ای دارد که اگر کسی آن را پرداخت نکند، نمازش قبول نیست و تا حد کفر و ارتداد پیش می‌رود. چند نمونه از روایات را ذکر می‌کنیم: امام صادق ۷ از پدرانش نقل می‌کند که رسول الله ۷ به علی ۷ وصیت کرد و فرمود: مالش را نپردازد، نه مؤمن است و نه مسلمان. باز امام صادق ۷ فرمود: کم‌ترین آن را - پرداخت نکند (به او می‌گویند) می‌خواهی یهودی بمیر یا نصرانی (یعنی مسلمان نمی‌میری) <. در روایات دیگر فرمود: از مجموعه روایات استفاده می‌شود که پرداختن زکات یا انکار آن باعث ارتداد و کفر می‌شود و از این جهت کسانی که نماز می‌خواندند، ولی زکات را منکر می‌شدند یا پرداخت می‌کردند، دستور حمله و جنگ با آنان صادر می‌شد و آنان را مسلمان نمی‌دانستند. لذا آنان را می‌نامیدند و جنگ با آنان را واجب می‌شمردند. بعد از فوت رسول الله ۷ بعضی از طوائف مرتد شدند و بعضی مسلمان بودند و نماز می‌خواندند، اما چون ابوبکر را به عنوان حاکم اسلامی قبول نداشتند، زکات به او پرداخت نمی‌کردند. لذا ابوبکر لشکرهایی به سوی آن‌ها فرستاد تا آن‌ها را مطیع خود کند. (۱) چه بسا افراد بی‌گناهی نیز در این جنگ‌ها کشته شدند. امروزه هم اگر کسی از اسلام برگردد یا عقیده داشته باشد زکات از برنامه‌های اسلام نیست، کافر می‌شود، چون زکات از ضروریات دین است و اگر کسی منکر آن شود و انکار او به انکار خدا و رسول منجر شود، از جرگه اسلام خارج می‌شود. (پاورقی ۱. تاریخ ابن خلدون، ج ۲ ص ۴۹ به بعد.)

آیا حد مرتد در قرآن آمده است؟ پرسش

پاسخ

در قرآن مجید تنها به مذمت شدید آنان و وعده عذاب عظیم الهی نسبت به آنها اشاره شده، بی‌آنکه سخن از چگونگی کیفر دنیوی آنها به میان آمده باشد، در آیه ۱۰۶ سوره نحل می‌خوانیم «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ، وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ عَذَابٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» [کسانی که بعد از ایمان، کافر شدند - بجز کسانی که تحت فشار واقع شده‌اند (ظاهراً اظهار جدایی از اسلام کرده) در حالی که قلبشان آرام با ایمان است - آری آنها که سینه خود را برای پذیرش کفر گشوده‌اند غضب خدا بر آنهاست و عذاب عظیمی در انتظارشان می‌باشد!] در جای دیگر می‌فرماید «كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَ شَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَ جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ - أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ أَنْ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ النَّاسُ أَجْمَعِينَ» آل عمران/ ۸۶ و ۸۷ [چگونه خداوند هدایت می‌کند جمعیتی را که بعد از ایمان و گواهی به حقایق

رسول خدا و آمدن نشانه‌های روشن برای آنان کافر شدند و خدا گروه ستمکاران را هدایت نخواهد کرد - کیفر آنها این است که لعن خداوند و فرشتگان و مردم، همگی بر آنهاست.]

مرتد فطری و ملی یعنی چه؟ و حکم هر کدام چیست؟

پرسش

مرتد فطری و ملی یعنی چه؟ و حکم هر کدام چیست؟

پاسخ

مشهور در میان فقها این است که مرتد اگر فطری باشد (یعنی نطفه او در حال مسلمان بودن پدر و مادر یا لااقل یکی از آن دو منعقد شده باشد) حد او قتل است و توبه‌اش پذیرفته نیست (البته در صورتی که مرد باشد) و اگر مرتد ملی باشد، یعنی از پدر و مادر غیر مسلمان متولد شده است، نخست به او پیشنهاد توبه می‌شود اگر پذیرفت چیزی بر او نیست و اگر توبه نکرد حد او قتل است.

چرا در اسلام برای مرتد سختگیری شده است؟

پرسش

چرا در اسلام برای مرتد سختگیری شده است؟

پاسخ

اسلام در مورد کسانی که هنوز اسلام را نپذیرفته‌اند سختگیری نمی‌کند و آنها را با دعوت مستمر و تبلیغات پی گیر منطقی به اسلام فرا می‌خواند، هر گاه نپذیرفتند و حاضر شدند طبق شرایط ذمه، همزیستی مسالمت آمیز با مسلمانان داشته باشند، نه تنها به آنها امان می‌دهد، بلکه حفظ مال و جان و منافع مشروعشان را بر عهده می‌گیرد. ولی در مورد کسانی که اسلام را پذیرا شوند سپس عدول کنند فوق‌العاده سختگیر است، چرا که این عمل موجب تزلزل جامعه اسلامی می‌گردد و یکنوع قیام بر ضد رژیم و حکومت اسلامی محسوب می‌شود و غالباً دلیل بر سوء نیت است. لذا همان گونه که اشاره شد چنین کسی اگر پدر یا مادرش هنگام انعقاد نطفه او مسلمان بوده و به تعبیر ساده‌تر اگر مسلمان زاده باشد و از اسلام برگردد و آشکارا از این بازگشت سخن گوید و در دادگاه اسلامی به ثبوت رسد، اسلام خونش را مباح می‌شمرد، اموال او باید در میان وارثان مسلمانانش تقسیم گردد و همسرش از او جدا می‌شود و توبه او در ظاهر نیز پذیرفته نیست، یعنی این احکام سه‌گانه درباره چنین کسی به هر حال اجرا می‌شود، ولی اگر واقعاً پشیمان گردد توبه او در پیشگاه خدا پذیرفته خواهد شد (البته اگر مجرم زن باشد توبه‌اش مطلقاً پذیرفته و حکم اعدام ندارد)، و اگر پشیمان نشود و توبه نکند، ولی در ظاهر سخنی که دلیل ارتداد باشد نگوید کسی به او کاری ندارد. و اگر شخصی که از اسلام برگشته، مسلمان زاده نباشد به او تکلیف توبه می‌کنند، اگر توبه کرد مورد قبول واقع خواهد شد و همه مجازات‌ها از میان خواهد رفت، و اگر توبه نکرد مجازات می‌شود (در تمام این موارد توبه ظاهری او کافی است و ما مأمور به باطن او نیستیم). حکم سیاسی مرتد فطری برای آنها که از محتوای آن آگاه نیستند ممکن است یکنوع خشونت و تحمیل عقیده و سلب آزادی اندیشه تلقی گردد.

ولی اگر به این واقعیت توجه کنیم که این احکام، مربوط به کسی نیست که اعتقادی در درون دارد و در مقام اظهار آن بر نیامده، بلکه تنها کسی را شامل می‌شود که به اظهار یا تبلیغ پردازد و در حقیقت قیام بر ضد رژیم موجود جامعه اسلامی کند روشن می‌شود که این خشونت، بی‌دلیل نیست و با مسأله آزادی اندیشه نیز منافات ندارد و شبیه این قانون در بسیاری از کشورهای شرق و غرب، با تفاوتی وجود دارد که خون افرادی که قیام بر ضد رژیم آنها کنند مباح می‌شمرند. کوتاه سخن اینکه اولاً حکم توبه مرتد فطری مخصوص کسانی است که مرد و مسلمان زاده باشند و در آغاز اسلام را بپذیرند و سپس از آن باز گردند، کسی که اسلام را از آغاز بلوغ نپذیرد، مشمول احکام مرتد نیست! ثانیاً کسانی که در حال تحقیق باشند، مشمول این حکم نیستند حتی اگر نتیجه تحقیق آنها بازگشت از اسلام و گرایش به آیین دیگری باشد، مشروط بر اینکه سخنی برخلاف اسلام نگویند، کسی با آنها کاری ندارد و از این مجازاتها معافند. ثالثاً هر گاه در برابر مرتد سکوت شود، بیم آن می‌رود که هر روز گروهی (مانند یهودیان در آغاز اسلام) به توطئه‌ای بر ضد مسلمین برخیزند و برای درهم ریختن اعتقادات مردم و قیام بر ضد حکومت اسلامی از طریق اظهار ارتداد وارد شوند و اینجاست که هرج و مرج عظیمی در داخل جوامع اسلامی روی می‌دهد. به خصوص اینکه کارهای تخریبی، معمولاً آثار سریع دارد. اسلام در برابر این کار ایستاده و عکس العمل شدیدی نشان داده است.

آیا حد شراب خوار در قرآن آمده است؟ حد شراب خوار چقدر است؟

پرسش

آیا حد شراب خوار در قرآن آمده است؟ حد شراب خوار چقدر است؟

پاسخ

در قرآن مجید در آیات متعددی درباره گناه شرابخواری و زشتی فوق العاده آن بحث شده، ولی سخنی از حد شرب خمر به میان نیامده است، ولی در احادیث آمده است که حد شرب خمر هشتاد تازیانه است، در حدیثی از برید بن معاویه از امام صادق (ع) می‌خوانیم فرمود «انَّ فِي كِتَابِ عَلِيٍّ يُضْرَبُ شَارِبُ الْخَمْرِ ثَمَانِينَ وَ شَارِبُ النَّبِيذِ ثَمَانِينَ» (مرآت العقول ۲۳/۳۳۰) [در کتاب علی (ع) کتابی که به خط امیر مؤمنان و املاء رسول خدا (ص) بود] آمده است، به کسی که شرب خمر کند هشتاد تازیانه، و همچنین کسی که شرب نیبذ کند هشتاد تازیانه زده می‌شود. (خمر شراب انگور، نیبذ شراب خرماست و گاه به معنی وسیعتری نیز اطلاق می‌شود). در بعضی از روایات آمده است که تعیین مجازات هشتاد تازیانه برای شرابخوار به خاطر آن است که هنگامی که کسی شراب می‌نوشد، مست می‌شود و در آن حال غالباً سخنها را می‌گوید و از جمله نسبتهای زشت ناموسی به اشخاص می‌دهد، و از این رو شبیه حد قذف بر او جاری می‌شود.

آیا حد لواط در قرآن آمده است؟ حد لواط چیست؟

پرسش

آیا حد لواط در قرآن آمده است؟ حد لواط چیست؟

پاسخ

در قرآن مجید زشتی این عمل و عظمت این گناه در آیات مربوط به داستان قوم لوط (ع) بیان شده است و نیز به عقیده بعضی از مفسران اشاره اجمالی در مورد حد آن در آیه ۱۶ نساء دیده می‌شود، آنجا که می‌فرماید «وَالَّذَانِ يَأْتِيَانِيهَا مِنْكُمْ فَأُذُوهُمَا فَإِنْ تَابَا وَصَلِحَا فَاَعْرَضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا» [و کسانی که به سراغ آن کار زشت (لواط) می‌روند آنها را آزار دهید و اگر توبه کنند و خود را اصلاح نمایند از آنها در گذارید، زیرا خداوند توبه پذیر مهربان است]. البته این در صورتی است که «الذان» اشاره به دو مرد، و ضمیر «یأتیانها» اشاره به لواط باشد، در حالی که این ضمیر به کلمه «فاحشه» بر می‌گردد که در آیه قبل آمده و اشاره به «زنا» است. به هر حال حد لواط و همجنس‌گرایی طبق روایات اسلامی، اعدام است در صورتی که دخول واقع شده باشد و اگر واقع نشده تازیانه است و روایات متعددی از پیشوایان معصوم - علیهم السلام - در این زمینه نقل شده است.

آیا حد مساحقه در قرآن آمده است؟ حد مساحقه چیست؟

پرسش

آیا حد مساحقه در قرآن آمده است؟ حد مساحقه چیست؟

پاسخ

مساحقه - یعنی همجنس‌گرایی زنان - در اسلام نیز حد شدیدی دارد و حد آن مطابق مشهور، حد زنا صد تازیانه است، و فرقی میان محصنه و غیر محصنه نیست. این مطلب در روایات متعددی که از پیشوایان نقل شده است آمده. در قرآن مجید صریحاً مطلبی در این باره دیده نمی‌شود، ولی بعضی از مفسران آیه ۱۵ سوره نساء را اشاره به آن می‌دانند، آنجا می‌فرماید «وَاللَّاتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاَسْتَشْهَدُوا عَلَيْهِنَّ اَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَاِنْ شَهِدُوا فَاَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ اَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا» [و کسانی که از زنان شما مرتکب عمل منافی عفت شوند، چهار نفر از خودتان را به شهادت درباره آنها بطلبید، اگر گواهی دادند، آنان را در خانه‌های خود نگاهدارید (محبوس کنید) تا مرگشان فرا رسد یا این که خداوند راهی برای آنها قرار دهد]. ولی غالب مفسران، این آیه را اشاره به مساله زنا میدانند، پیش از آنکه حکم تازیانه در سوره نور نازل شود و قرائن موجود در این آیه و آیه بعد نیز همین معنی را تأیید میکند.

آیا حد قیادت در قرآن آمده است؟ حد قیادت چقدر است؟ پرسش

پاسخ

قیادت یا واسطگی در میان زنان و مردانی که مرتکب اعمال منافی عفت می‌شوند، نیز از کارهایی است که حد ثابت و معینی در اسلام دارد (هر چند در قرآن نیامده است) و بنابر مشهور حد آن، ۷۵ تازیانه یعنی سه چهارم حد زناست.

با توجه به اینکه در تعزیرات، نوع و میزان تعزیر به نظر قاضی بستگی دارد، آیا راه حلی وجود دارد که از احکام گوناگون برای جرم واحد جلوگیری کند؟

پرسش

با توجه به اینکه در تعزیرات، نوع و میزان تعزیر به نظر قاضی بستگی دارد، آیا راه حلی وجود دارد که از احکام گوناگون برای جرم واحد جلوگیری کند؟

پاسخ

بلی، مانعی ندارد که قضات آگاه و کارشناسان جرایم در جلساتی با هم بنشینند و حدودی برای تعزیرات در نظر بگیرند، البته نه به صورت معین، بلکه حد اکثر و حد اقلی از زندان و جریمه مالی و مجازاتهای اسلامی و امثال آن را در نظر بگیرند تا وحدت رویه حاصل شود. این امر با موازین اسلامی کاملاً سازگار است و لااقل از عناوین ثانویه در عصر و زمان ما برای مشروعیت آن می‌توان استفاده کرد.

آیا تعزیر منحصر به شلاق است؟

پرسش

آیا تعزیر منحصر به شلاق است؟

پاسخ

تعزیر معانی وسیع و گسترده‌ای دارد که هر گونه منع و تأدیب را شامل می‌شود و هیچ دلیلی در دست نیست که در شرع مقدس اسلام یا اصطلاح فقها این مفهوم تغییر کرده باشد (و به اصطلاح دارای حقیقت شرعیّه یا مشرعه نیست) و نیز نقل به معنی جدید در اصطلاح فقها نشده است. هر چند بسیاری از فقها به پیروی از روایات، غالباً روی مصداق خاصی (ضرب و تازیانه) تکیه کرده‌اند، ولی بیان این مصداق معروف هرگز دلیل بر انحصار مفهوم تعزیر به آن نمی‌شود، هر چند این توهم برای جمعی پیدا شده است که تعزیر در نظر آنها مساوی است با ضرب و تازیانه، اما بررسیهای بیشتر روی گفتار فقها و روایات، بطلان این تصور را ثابت می‌کند. مرحوم علامه حلی - قدس سره الشریف - در کتاب «تحریر» می‌گوید «تعزیر برای هر جنایت و گناهی است که حدی درباره آن وارد نشده است - تا آنجا که می‌فرماید - «وَهُوَ يَكُونُ بِالضَّرْبِ وَالْحَبْسِ وَ التَّوْبِيخِ مِنْ غَيْرِ قَطْعٍ وَلَا جَرْحٍ وَلَا أَخْذِ مَالٍ» (تحریر ۲/۲۳۹) [تعزیر گاهی به وسیله ضرب یا حبس یا توبیخ، بدون قطع کردن عضو و مجروح ساختن و نه به گرفتن مالی است.] در کتاب «الْفِقْهُ عَلَى الْمَذَاهِبِ الْأَرْبَعَةِ» بعد از نقل کلام «ابن قَیْمٍ» و اینکه ظاهر عبارت او چنین نتیجه می‌دهد که حاکم می‌تواند به هر طریقی که صلاح بیند - اعم از زندان یا ضرب - مجرمان را تعزیر کند، می‌گوید «و بِالْجُمْلَةِ فَإِنَّ التَّعْزِيرَ بَابٌ وَاسِعٌ يُمَكِّنُ لِلْحَاكِمِ أَنْ يَقْضِيَ بِهِ عَلَى كُلِّ الْجَرَائِمِ الَّتِي لَمْ يَضَعْ الشَّارِعُ لَهَا حَدًّا أَوْ كَفَّارَةً، عَلَى أَنْ يَضَعَ الْعُقُوبَةَ الْمُنَاسِبَةَ لِكُلِّ بَيِّنَةٍ وَ لِكُلِّ جَرِيمَةٍ مِنْ سَيِّئَاتٍ أَوْ ضَرْبٍ أَوْ نَفْيٍ أَوْ تَوْبِيخٍ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ» (الفقه على المذاهب الاربعه ۵/۴۰۰) [خلاصه اینکه تعزیر، باب وسیعی دارد که به حاکم و قاضی اجازه می‌دهد درباره تمام جرایمی که شارع، حد و کفاره‌ای برای آن قرار نداده، مجازات مناسبی قرار دهد که با وضع هر جامعه و هر گناه تناسب داشته باشد، خواه زندان باشد یا ضرب، یا تبعید یا توبیخ یا غیر آن.]

معنای تخیر حاکم در تعزیرات چیست؟ پرسش

پاسخ

منظور این است که دست قاضی باز باشد تا بتواند تناسب را بین «جرم» و «جریمه» از تمام جهات در نظر بگیرد در حقیقت قاضی ظاهراً مخیر است، ولی در واقع مخیر نیست، زیرا برای هر جرمی مقدار خاصی از مجازات را تعیین می‌کند؛ به این معنی که اگر تناسب جرم و جریمه اقتضا کند یک ماه زندان، یا بیست ضربه شلاق در نظر بگیرد، نمی‌تواند او را یک ضربه بیشتر یا کمتر شلاق بزند، یا یک روز بیشتر یا کمتر زندانی کند و یا یک ریال بیشتر و یا کمتر غرامت نماید.

تاریخ پیدایش زندان در اسلام، چه زمانی است؟

پرسش

تاریخ پیدایش زندان در اسلام، چه زمانی است؟

پاسخ

گرچه بعضی از مورخان اسرار دارند که در عصر سه خلیفه اول، زندان به معنی محل خاصی برای نگهداری مجرمان وجود نداشت و تنها در عصر امیر مؤمنان علی (ع) بود که زندان ساخته شد، ولی این ادعا مخالف روایات بسیاری است که می‌گوید «عمر» نخستین کسی بود که اقدام به تأسیس زندان کرد. شاهد این سخن مطلبی است که «ابن همان» در کتاب «شرح فتح الغدیر» که در فقه حنفی نوشته شده آورده است، او نقل می‌کند «در عصر پیامبر (ص) و زمان خلافت ابوبکر زندانی وجود نداشت و مجرمان یا در مسجد یا دالان خانه زندانی می‌شدند تا اینکه «عمر» خانه‌ای را در مکه به چهارهزار درهم خرید و زندان قرار داد.» (شرح فتح الغدیر ۵/۴۷۱) مسأله خریدن خانه‌ای در مکه توسط عمر در کتب دیگر مانند کتاب «النظم الاسلامیه» و کتاب «الجنايات المتحدة بين القانون و الشریعه» نیز آمده است. آنها تصریح کرده‌اند که «عمر» آن خانه را از «صفوان بن امیه»، یکی از سران مکه، خریداری کرد. ابو اسحاق شیرازی نیز در کتاب «مهذب» که در فقه شافعی نوشته شده، خریداری خانه توسط «عمر» و تبدیل آن را به زندان آورده است. تنها سخنی که می‌توان در زمینه جمع میان گفتار کسانی که وجود زندان را در عصر عمر نفی کرده و کسانی که روی وجود آن با فشاری دارند بیان کرد، این است که عمر اقدام به ساختن زندان نکرد، تنها همان خانه «صفوان بن امیه» را به چهار هزار درهم خریداری کرد و از آن برای این منظور استفاده می‌نمود، ولی در عصر امیر مؤمنان علی (ع) حضرت شخصاً اقدام ساختن زندان کرد (تا مسائل انسانی، نسبت به زندانیان بهتر رعایت شود و از فرار آنها نیز جلوگیری کند). جالب اینکه در تواریخ آمده است که حضرت، نخست زندانی از بوریا ساخت که هم نور فراوان داشت و هم هوا و نام آن را «نافع» گذاشت (شاید به این منظور که این زندان از نظر اخلاقی در روح مجرمان اثر بگذارد و بزودی اصلاح شوند) ولی متأسفانه وضع این زندان مورد سوء استفاده قرار گرفت و دزدها دیوار آن را سوراخ کرده فرار کردند، امام ناچار زندان محکمی از گل ساخت و آن را «مُخَیْس» نامید.

فلسفه وجود زندان چیست؟

پرسش

فلسفه وجود زندان چیست؟

پاسخ

عشق انسان به آزادی، از عشق سوزان او به تکامل و پیشرفت سرچشمه می‌گیرد، چراکه هیچ موجودی در اسارت نمی‌تواند به سیر تکامل خود ادامه دهد، حتی حیوانات، از قفس رنج می‌برند، هر چند تمام وسایل زندگیشان در آنجا فراهم باشد، و آزاد شدن از قفس را بر اسارت ترجیح می‌دهند، هر چند در بیرون قفس، انواع خطرات آنها را تهدید کند. به همین دلیل، جاندارانی که در قفس اسیرند، نه شوری در سر و نه نوایی در گلو و نه هیجانی در تن دارند، مگر اینکه متولد قفس بوده، و طعم آزادی را نچشیده باشند. اگر در حیوانات، این مسأله به صورت یک غریزه نهفته است، در انسان این درک عاطفی با درک عقلی هماهنگ می‌گردد، و با دلیل و برهان، آزادی خود را می‌طلبد و درست به همین دلیل است که یکی از انواع مجازات‌های سخت برای بشر، سلب آزادی و زندان است. بی‌شک بیشتر زندان‌ها در طول تاریخ، ظالمانه و به صورت ابرازی در دست افرادی خود کامه، کینه‌توز و انتقام‌جو برای رسیدن به مقاصد نامشروع بوده است، ولی این مانع از فلسفه واقعی زندان و آثار مثبت آن در اصلاح افراد متخلف و مبارزه با فساد اجتماعی نیست. این سلب آزادی، یک اهرم سنگین برای فشار روی افراد زندانی است تا اهداف مورد نظر تحقق یابد.

زندان ایدایی و مجازاتی چه نوع زندانی است؟

پرسش

زندان ایدایی و مجازاتی چه نوع زندانی است؟

پاسخ

این نوع زندان معمولاً برای کسانی است که مرتکب خلافی شده‌اند، آزادی آنها را سلب می‌کنند تا متوجه زشتی اعمال خود بشوند و در آینده از تکرار چنان اعمالی خودداری کنند، دیگران نیز عبرت گیرند. این معمولترین نوع زندان از قدیم تا کنون بوده است، و هر حکومتی برای خود چنین زندانی داشته است.

زندان اصلاحی چه نوع زندانی است؟

پرسش

زندان اصلاحی چه نوع زندانی است؟

پاسخ

این نوع زندان در مورد کسانی است که به عادت بدی گرفتارند (مانند معتادان مواد مخدر) و اندرزها و آموزش‌ها در آنها تأثیر نمی‌گذارد، چاره‌ای جز این نیست که آنها را از پیکر جامعه جدا کنند و مدت کوتاهی یا طولانی در زندان بمانند و اصلاح شوند، و اعتیاد خود را ترک گویند.

زندان احتیاطی چه نوع زندانی است؟

پرسش

زندان احتیاطی چه نوع زندانی است؟

پاسخ

حادثه مهمی مانند قتل نفس در جایی رخ می‌دهد که قاتل به درستی شناخته نیست، ولی فرد یا افرادی متهم به قتل هستند، بدون شک باید درباره قاتل تحقیق شود، ولی ممکن است متهم فرار کند و بعد از ثبوت مدارک کافی بر ارتکاب جرم، دسترسی به او نباشد. در اینجا متهم یا متهمین را موقتاً بازداشت می‌کنند، پس از تحقیق اگر بی‌گناه باشند با عذر خواهی آزاد می‌شوند و اگر گناهکار باشند به جزای عمل خود می‌رسند. این نوع زندان تقریباً در همه جا معمول است، بدیهی است چون شخص متهم ممکن است واقعاً بی‌گناه باشد باید هر چه زودتر تحقیقات درباره او انجام گیرد و دوران بازداشت او هر چه ممکن است کوتاهتر باشد.

زندان استحقاقی چه نوع زندانی است؟

پرسش

زندان استحقاقی چه نوع زندانی است؟

پاسخ

منظور از استحقاق در این جا، گرفتن حق است، مثلاً گاه کسی طلبی از دیگری دارد که او در عین توانایی بر پرداخت از اداء دین خودداری می‌کند، در اینجا گاهی بدهکار را زندانی می‌کنند تا تحت فشار قرار بگیرد و حاضر به ادای حق طلبکار گردد، البته در اینجا باید به محض اینکه آمادگی برای ادای دین پیدا کرد از زندان آزاد شود، چون هدف و فلسفه زندان او پایان یافته است.

زندان حفاظتی چه نوع زندانی است؟

پرسش

زندان حفاظتی چه نوع زندانی است؟

پاسخ

این نوع زندان که به ندرت ممکن است صورت پیدا کند در مورد کسانی است که مردم از آنها سخت عصبانی هستند به طوری که اگر آزاد بمانند جانشان به خطر می‌افتد، در حالی اگر مرتکب گناهی هم شده‌اند مستحق اعدام نمی‌باشند، در اینجا حکومت که حافظ منافع مردم است برای فرو نشستن آتش خشم مردم، اینگونه افراد را مدتی به چهار دیواری زندان منتقل می‌کند تا با عادی شدن شرایط و رفع خطر از آنها آزاد شوند، البته همانگونه که گفتیم این نوع زندان بسیار کم است و معمولاً در انقلابها و طوفان‌های اجتماعی و هیجان احساسات عمومی مصداق‌هایی پیدا می‌کند.

آیا حکم زندان در قرآن آمده است؟

پرسش

آیا حکم زندان در قرآن آمده است؟

پاسخ

آنچه مسلم است در قرآن مجید حداقل یک مورد از موارد حکم زندان دیده می‌شود و با تعبیر «امساک» ذکر شده است می‌فرماید «وَاللَّاتِي يَأْتِيَنَّكَ الْفَاحِشَةُ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا» نساء/۱۵ [و کسانی از زنان شما که مرتکب زنا شوند، چهار نفر از مسلمانان را به عنوان شاهد بر آنها بطلبید، اگر گواهی دادند آن زنان را در خانه‌های خود نگاه دارید تا مرگشان فرا رسد یا اینکه خداوند راهی برای آنها قرار دهد.] معروف در میان مفسران این است که این آیه ناظر به مجازات زنانی است که مرتکب زنا می‌شدند پیش از آن که حد نازل شود و در اینجا حکمشان به صورت «زندان ابد» ذکر شده، هر چند این حکم بعداً تبدیل به حکم جلد (تازیانه) یا رجم (سنگسار کردن) گردید. جمله «أَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ» [آنها را در خانه‌ها نگهدارید تا مرگشان فرا رسد.] گرچه سخنی از زندان در آن به میان نیامده، ولی نگهداشتن در خانه‌ها، تا آخر عمر چیزی شبیه زندان ابد است. این تنها موردی است که در قرآن درباره حکم زندان دیده می‌شود.

آیا در روایات اسلامی موارد زندان وجود دارد؟

پرسش

آیا در روایات اسلامی موارد زندان وجود دارد؟

پاسخ

در روایات اسلامی، موارد متعددی برای زندان ابد و غیر آن آمده است، از جمله ۱- در مورد معاونت در قتل - هر گاه کسی، دیگری را بگیرد و شخص دیگری او را به قتل برساند، حکم قاتل از نظر فقه اسلامی، اعدام است و حکم معاون او زندان ابد، این حکم در میان فقهای ما مورد اتفاق و اجماع است و احادیث متعددی که در منابع معتبر حدیث نقل شده به آن گواهی می‌دهد. در حدیثی از علی (ع) می‌خوانیم که در باره دو مرد که یکی از آن دو کسی را گرفته و دیگری او را به قتل رسانده چنین قضاوت فرمود «يُقْتَلُ الْقَاتِلُ وَيَجْبَسُ الْآخِرُ حَتَّى يَمُوتَ غَمًّا كَمَا حَبَسَهُ حَتَّى مَاتَ غَمًّا» (وسائل الشیعه ۱۹/۳۵) [قاتل را می‌کشند و نفر دیگر را حبس می‌کنند تا با اندوه بمیرد، همان گونه که او مقتول را نگهداشت تا با اندوه کشته شود.] ۲- دستور قتل دادن - از نظر فقه اسلامی، اگر کسی دیگری را مجبور به قتل بی‌گناهی کند، حتی اگر مأمور را تهدید به مرگ در صورت تخلف نماید، او حق ندارد که بی‌گناه را به قتل رساند، زیرا تقیّه در مورد خون، مشروع نیست، وَالْمَأْمُورُ مَعْذُورٌ در این مورد، سخن بی‌اساس است. حال اگر کسی به این حکم اسلامی اعتنا نکند، و برای حفظ جان خویش در برابر تهدید ظالم اقدام به کشتن بی‌گناهی کرد، قانون اسلام می‌گوید حکم قاتل، قصاص است، و حکم آمر زندان ابد! امام باقر (ع) درباره چنین کسی فرمود «يُجْبَسُ الْأَمْرُ بِقَتْلِهِ حَتَّى يَمُوتَ» (وسائل الشیعه ۱۹/۳۲) [امر کننده را زندان می‌کنند تا بمیرد.] ۳- در مورد تکرار سرقت نیز دستور داده شده که در مرتبه سوم، او را به زندان ابد مجازات کنند، این حکم را گروهی از اصحاب بزرگ امام باقر و امام صادق (ع) از آن حضرات نقل کرده‌اند. ۴- در مورد زنان

مرتد فطری، اگر حاضر به توبه نشوند نیز حکم زندان ابد آمده است. در حدیثی از امام باقر و امام صادق (ع) می‌خوانیم «وَالْمَرْئَةُ إِذَا إِزْتَدَّتْ عَنِ الْإِسْلَامِ أُسْتُبِيَتْ، فَإِنْ تَابَتْ وَإِلَّا خُلِدَتْ فِي السِّجْنِ» (وسائل الشیعه ۱۸/۵۴۹) [به زن مرتد پیشنهاد توبه می‌کنند، اگر پذیرفت و بازگشت آزاد می‌شود و گرنه محکوم به زندان ابد خواهد شد].

دیدگاه روایات اسلامی نسبت به حقوق زندانیان چیست؟

پرسش

دیدگاه روایات اسلامی نسبت به حقوق زندانیان چیست؟

پاسخ

در روایات اسلامی درباره حقوق زندانیان و دادن مرخصی به آنان برای شرکت در نماز جمعه و ملاقات بستگان و دوستان، مطالب قابل ملاحظه‌ای دیده می‌شود. از جمله در حدیثی از امام صادق (ع) می‌خوانیم که فرمود «عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يُخْرِجَ الْمُحْبَسِينَ فِي الدَّيْنِ، يَوْمَ الْجُمُعَةِ إِلَى الْجُمُعَةِ، وَيَوْمَ الْعِيدِ إِلَى الْعِيدِ، فَيُرْسِلُ مَعَهُمْ فَإِذَا قَضَوْا الصَّلَاةَ وَالْعِيدَ رَدَّهُمْ إِلَى السِّجْنِ» (وسائل الشیعه ۱۸/۲۲۱) [بر پیشوای مسلمانان لازم است کسانی را که به خاطر بدهکاری (و امثال آن) به زندان افتاده‌اند، روز جمعه برای نماز جمعه و روز عید برای نماز عید، همراه مأموران بفرستد، هنگامی که نماز جمعه یا مراسم عید را به جا آوردند آنها را به زندان باز گردانند]. باید توجه داشت که نماز جمعه و عید، هر کدام دارای دو خطبه است که اثر تربیتی فوق‌العاده‌ای دارد. در حدیث دیگری از این فراتر رفته، می‌فرماید «إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يُخْرِجُ أَهْلَ السُّجُونِ - مَنْ حُبِسَ فِي دَيْنٍ أَوْ تَهْمَةٍ - إِلَى الْجُمُعَةِ فَيَشْهَدُونَهَا وَيُضَمُّهُمْ الْأَوْلِيَاءَ حَتَّى يُرَدُّوهُمْ» (مستدرک ۱۷/۴۰۳) [علی (ع)، زندانیانی را که به خاطر بدهکاری یا اتهام دیگری به زندان افتاده بودند، به نماز جمعه می‌آورد تا در آن حضور یابند و از اولیای آنان تضمین می‌گرفت که آنها را به زندان باز گردانند]. (درست شبیه بعضی از مرخصی‌هایی که امروز در بعضی کشورهای اسلامی معمول است). از حدیث دیگری استفاده می‌شود که علی (ع) هر جمعه سری به زندان می‌زد، آنهایی که در انتظار اقامه حد بودند، اجرای حد بر آنها می‌کرد (و آزاد می‌کرد) و کسی را که حدی بر او نبود آزاد می‌ساخت.

ابو یوسف در حمایت از زندانیان، چه طرحی به هارون الرشید ارائه کرد؟ پرسش

پاسخ

هارون الرشید، خلیفه عباسی، برای بستن دهان مردم به ابو یوسف پیشنهاد کرد طرحی درباره چگونگی رفتار با زندانیان از نظر اسلام و فقه اسلامی بنویسد و مخصوصاً در سؤال هارون این موضوع قید شده بود که در مورد افراد خلافکار و شرور و سارقین، هنگامی که دستگیر و زندانی می‌شوند، آیا لازم است برای آنها غذا تهیه شود؟ و اگر لازم است آیا باید از محل زکات باشد یا محل دیگر؟ و به طور کلی چگونه باید با آنها رفتار کرد؟ بدیهی است هارون دلش برای زندانیان نسوخته بود فشار افکار عمومی او را مجبور ساخت. ابو یوسف طرح مشروح و گسترده‌ای در این باره تنظیم کرد و برای خلیفه فرستاد و با صراحت آمیخته با شجاعت، قسمتهای زیادی از دستورهای اسلام را که توأم با انتقادهایی از وضع موجود بود برای او نوشت، بی‌آنکه دایره سؤال و جواب را محدود به زندانیان دزد و شرور کند، چه این که او به خوبی می‌دانست، بیشتر زندانیان عباسیان، زندانیان سیاسی هستند! این نامه

تاریخی را در دوازده قسمت خلاصه کرده، ذیلاً می‌آوریم. ۱- هر گاه زندانیان، از خود چیزی برای تغذیه ندارند باید از محل «زکات» (حق فقراء) یا بیت المال (حقوق عمومی) تغذیه شوند و تو مختار هستی هر یک از این دو امر را برگزینی. ۲- واجب است برای هر زندانی به مقدار نیازش آذوقه تهیه شود و هیچ گونه کوتاهی در این امر جایز نیست! ۳- مراقب باش حتی اگر اسیری از مشرکان گرفته شود، مادام که حکمی درباره او از دادگاه اسلامی صادر نشده باید نسبت به او خوشرفتاری شود و وسایل تغذیه او فراهم گردد، تا چه رسد به مسلمانی که به زندان افتاده است، آیا سزاوار است بگذارند از گرسنگی بمیرد؟! ۴- ای خلیفه! خلفای پیشین، پیوسته درباره زندانیان سفارش می‌کردند و وسایل تغذیه و لباس تابستانی و زمستانی آنان را تهیه می‌نمودند، و نخستین کسی که پیشگام در این راه بود امیرمؤمنان علی(ع) بود و خلفای بعد نیز به این مسأله اهمیت می‌دادند. بعضی از روایت حدیث برای من نقل کرده‌اند که عمر بن عبدالعزیز دستور اکید داد که در زندانها هیچ کس را طوری در زنجیر نکنند که قدرت بر نماز ایستادن نداشته باشد، اصلاً نباید کسی شب تا صبح در غل و زنجیر باشد، مگر آنها که خون بیگناهی را ریخته‌اند! ۵- سفارش کن مقدار خوراک زندانیان را به صورت پول نقد در آغاز هر ماه در اختیارشان بگذارند، زیرا از این می‌ترسم که اگر غذا به صورت جنس در اختیارشان گذارده شود مأموران زندان از آن بدزدند! و چیز قابل توجهی به دست آنها نرسد (ابو یوسف در اینجا فساد حاکم بر زندانهای بنی عباس را به روشترین وجهی بازگو کرده است). ۶- یک نفر از افراد مورد اطمینان و اهل خیر را مأمور کن تا نام تمام زندانیانی که از بیت المال تغذیه می‌شوند، در دفتر ثبت کند و نزد خود نگاه دارد و در آغاز هر ماه، شخصاً به زندان برود و مطابق آن دفتر، زندانیان را یک یک به نام صدا زند و مخارج او را به دست خودش بدهد و من گمان می‌کنم ده دینار برای هر یک نفر در ماه کافی باشد (اگر دینار را به عنوان یک مثقال هیجده نخودی طلا در نظر بگیریم به پول امروز مبلغ هنگفتی می‌شود و حتی با پول آن زمان نیز مبلغ قابل توجهی بود، انتخاب این رقم از سوی ابو یوسف شاید برای این است که اگر از این هم کمتر بدهند باز مجبور باشند به مقدار نیاز آنها پردازند). ۷- شنیده‌ام گاهی بعضی از زندانیان را درحالی که به زنجیر بسته شده‌اند در معرض دید عموم قرار می‌دهند تا مردم بر آنها ترحم کنند و صدقه‌ای به آنها پردازند و از این طریق پولی برای زندانیان جمع شود! از این کار ناشایست جلوگیری کن، چرا که خدا به این کار راضی نیست، من فکر نمی‌کنم مشرکان در مورد اسیران مسلمان چنین رفتاری کنند، پس چگونه ممکن است با مسلمین این چنین رفتار شود؟ تازه معلوم نیست پولی را که از طریق صدقات جمع آوری می‌کنند در اختیار خود زندانیان قرار دهند (و این مصیبت بزرگ دیگری است). ۸- هر گاه کسی در زندان بمیرد و خویشاوندانی نداشته باشد، باید وسایل غسل و کفن و دفن او از طریق بیت المال به طور مناسبی فراهم گردد و نیز باید بر او به عنوان یک مسلمان نماز بخوانند، آنگاه به خاک سپرده شود. افراد مورد وثوق به من خبر داده‌اند که گاه، غریبی در زندان از دنیا می‌رود و جنازه او یک یا دو روز بر زمین می‌ماند تا زندانیان، درباره او از مقامات مسئول کسب تکلیف کنند، در این میان زندانیان برای پایان دادن به این صحنه غم‌انگیز درمیان خود پول جمع آوری می‌کنند تا به کسی دهند که او را فقط تا گورستان ببرد، و بی آنکه مراسم غسل و کفن و نماز انجام گیرد او را به خاک بسپارد، این کار دردناکی است که برای مسلمان قابل تحمل نیست! ۹- من فکر می‌کنم اگر دستور دهی حدود و تعزیرات اسلامی به صورت صحیح عمل شود تعداد زندانیان به حداقل می‌رسد، زیرا افراد خلافکار، مجازات را با چشم خود می‌بینند و در روح آنها اثر می‌گذارد! یکی دیگر از علل فزونی تعداد زندانیان این است که بسیاری از افراد بعد از آنکه به زندان افتادند فراموش می‌شوند و کار آنها تعقیب نمی‌شود، به عده‌ای مأموریت ده که همه روز پرونده زندانیان را مورد مطالعه قرار دهند و زودتر به کار آنها رسیدگی کنند، اگر مدرکی بر ضد آنها وجود دارد مجازات شوند و آزاد گردند و اگر ندارد به زندان آنها پایان دهند. ۱۰- مخصوصاً دستور مؤکد صادر کن که در مجازات خطاکاران راه افراط نپویند و از حد مجاز اسلامی تجاوز نکنند، به من خبر دادند گاه مأموران تو به صرف اتهام، زندانیان را می‌زنند، حتی در مورد بعضی از گناهان ۲۰۰ یا ۳۰۰ تازیانه یا بیشتر و کمتر زده‌اند! این چیزی است که در اسلام مجاز نیست، تن مسلمان احترام دارد و بدون جهت نمی‌تواند آن را

آزرده ساخت. ۱۱- هرگاه یکی از زندانیان جنایتی مرتکب شده که باید قصاص شود و یا عملی انجام داده که در خور حد و تعزیر است باید این احکام اسلامی به زودی در حق او اجرا گردد و بی جهت در زندان نماند و یا اینکه در مورد قصاص، صاحبان خون عفو کنند و از مجرم بگذرند و در اینصورت نیز باید فوراً آزاد شود. ۱۲- در موردی که قصاص ممکن نیست باید شخص جانی دیه کامل را بپردازد، بعد مقداری در زندان بماند تا آثار توبه در او ظاهر گردد و در این هنگام باید بلافاصله آزاد شود و راه خود را پیش گیرد. این نامه تاریخی که حاکی از طرز فکر و برداشت یک فقیه معاصر عباسیان از احکام اسلام، درباره زندانیان است، می‌تواند به عنوان مشت نمونه خروار، سند زنده‌ای برای تعلیمات اسلام در این زمینه باشد.

تاریخ پیدایش زندان در اسلام، چه زمانی است؟ پرسش

پاسخ

گرچه بعضی از مورخان اسرار دارند که در عصر سه خلیفه اول، زندان به معنی محل خاصی برای نگهداری مجرمان وجود نداشت و تنها در عصر امیر مؤمنان علی (ع) بود که زندان ساخته شد، ولی این ادعا مخالف روایات بسیاری است که می‌گوید «عمر» نخستین کسی بود که اقدام به تأسیس زندان کرد. شاهد این سخن مطلبی است که «ابن همان» در کتاب «شرح فتح الغدیر» که در فقه حنفی نوشته شده آورده است، او نقل می‌کند «در عصر پیامبر (ص) و زمان خلافت ابوبکر زندانی وجود نداشت و مجرمان یا در مسجد یا دالان خانه زندانی می‌شدند تا اینکه «عمر» خانه‌ای را در مکه به چهارهزار درهم خرید و زندان قرار داد.» (شرح فتح الغدیر ۵/۴۷۱) مسأله خریدن خانه‌ای در مکه توسط عمر در کتب دیگر مانند کتاب «النظم الاسلامیه» و کتاب «الجنایات المتحدده بین القانون و الشریعه» نیز آمده است. آنها تصریح کرده‌اند که «عمر» آن خانه را از «صفوان بن امیه»، یکی از سران مکه، خریداری کرد. ابو اسحاق شیرازی نیز در کتاب «مهدب» که در فقه شافعی نوشته شده، خریداری خانه توسط «عمر» و تبدیل آن را به زندان آورده است. تنها سخنی که می‌توان در زمینه جمع میان گفتار کسانی که وجود زندان را در عصر عمر نفی کرده و کسانی که روی وجود آن با فشاری دارند بیان کرد، این است که عمر اقدام به ساختن زندان نکرد، تنها همان خانه «صفوان بن امیه» را به چهار هزار درهم خریداری کرد و از آن برای این منظور استفاده می‌نمود، ولی در عصر امیر مؤمنان علی (ع) حضرت شخصاً اقدام ساختن زندان کرد (تا مسائل انسانی، نسبت به زندانیان بهتر رعایت شود و از فرار آنها نیز جلوگیری کند). جالب اینکه در تواریخ آمده است که حضرت، نخست زندانی از بوریاء ساخت که هم نور فراوان داشت و هم هوا و نام آن را «نافع» گذاشت (شاید به این منظور که این زندان از نظر اخلاقی در روح مجرمان اثر بگذارد و بزودی اصلاح شوند) ولی متأسفانه وضع این زندان مورد سوء استفاده قرار گرفت و دزدها دیوار آن را سوراخ کرده فرار کردند، امام ناچار زندان محکمی از گل ساخت و آن را «مُخَیْس» نامید.

زندان ایدایی و مجازاتی چه نوع زندانی است؟ پرسش

پاسخ

این نوع زندان معمولاً برای کسانی است که مرتکب خلافی شده‌اند، آزادی آنها را سلب می‌کنند تا متوجه زشتی اعمال خود بشوند و در آینده از تکرار چنان اعمالی خودداری کنند، دیگران نیز عبرت گیرند. این معمولترین نوع زندان از قدیم تا کنون بوده است، و هر حکومتی برای خود چنین زندانی داشته است.

زندان اصلاحی چه نوع زندانی است؟ پرسش

پاسخ

این نوع زندان در مورد کسانی است که به عادت بدی گرفتارند (مانند معتادان مواد مخدر) و اندرزها و آموزش‌ها در آنها تأثیر نمی‌گذارد، چاره‌ای جز این نیست که آنها را از پیکر جامعه جدا کنند و مدت کوتاهی یا طولانی در زندان بمانند و اصلاح شوند، و اعتیاد خود را ترک گویند.

زندان احتیاطی چه نوع زندانی است؟ پرسش**پاسخ**

حادثه مهمی مانند قتل نفس در جایی رخ می‌دهد که قاتل به درستی شناخته نیست، ولی فرد یا افرادی متهم به قتل هستند، بدون شک باید درباره قاتل تحقیق شود، ولی ممکن است متهم فرار کند و بعد از ثبوت مدارک کافی بر ارتکاب جرم، دسترسی به او نباشد. در اینجا متهم یا متهمین را موقتاً بازداشت می‌کنند، پس از تحقیق اگر بی‌گناه باشند با عذرخواهی آزاد می‌شوند و اگر گناهکار باشند به جزای عمل خود می‌رسند. این نوع زندان تقریباً در همه جا معمول است، بدیهی است چون شخص متهم ممکن است واقعاً بی‌گناه باشد باید هر چه زودتر تحقیقات درباره او انجام گیرد و دوران بازداشت او هر چه ممکن است کوتاهتر باشد.

زندان تأدیبی چه زندانی است؟ پرسش**پاسخ**

این نوع زندان، بیشتر در مورد کودکان است که مشمول قوانین نیستند، ولی اگر آزادی مطلق نیز به آنها داده شود سوء استفاده کرده راه انحراف را پیش می‌گیرند، لذا در مقابل پاره‌ای از گناهان، آنها را به زندان می‌افکنند تا تأدیب و تربیت شوند.

زندان سیاسی چه نوع زندانی است؟ پرسش**پاسخ**

معمولاً زندانی سیاسی به کسانی می‌گویند که فعالیت‌های سیاسی آنها مخالف مصالح جامعه و نظام موجود است. گاهی نیز مخالف مصالح جامعه نیست، بلکه موافق آن است، ولی با مصالح یا مطامع رژیم خود کاملاً حاکم تضاد دارد (مانند زندانیان سیاسی در بسیاری از کشورهای دنیای امروز که افراد مخالف را هر چند در مسیر حق باشند به زندان می‌افکنند).

زندان حفاظتی چه نوع زندانی است؟ پرسش**پاسخ**

این نوع زندان که به ندرت ممکن است صورت پیدا کند در مورد کسانی است که مردم از آنها سخت عصبانی هستند به طوری که اگر آزاد بمانند جانشان به خطر می‌افتد، در حالی اگر مرتکب گناهی هم شده‌اند مستحق اعدام نمی‌باشند، در اینجا حکومت که حافظ منافع مردم است برای فرو نشستن آتش خشم مردم، اینگونه افراد را مدتی به چهار دیواری زندان منتقل می‌کند تا با عادی

شدن شرایط و رفع خطر از آنها آزاد شوند، البته همانگونه که گفتیم این نوع زندان بسیار کم است و معمولاً در انقلابها و طوفان‌های اجتماعی و هیجان احساسات عمومی مصداق‌هایی پیدا می‌کند.

فلسفه حدود و تعزیرات در اسلام چیست؟ پرسش

پاسخ

شک نیست که تشریح احکام الهی به خاطر دعوت مردم، به قسط و عدل و هدایت جامعه به طرق امن و امان است، تا انسانها بتوانند به کسب فضایل و نفی رذائل و سیر الی الله و مقام قرب الهی که مقصد اعلای آفرینش است بپردازند. و از آنجا که احکام الهی به تنهایی در همه نفوس مؤثر نمی‌شود، لازم است در کنار آن بشارت و انداز قرار گیرد تا انگیزه حرکت مردم و انجام آنها شود. و از آنجا که بشارت و اندازهای اخروی برای بازداشتن گروهی از مردم از اعمال خلاف و وادار ساختن به انجام وظایف فردی و اجتماعی کافی نیست، لازم است مجازاتهای دنیوی برای کسانی که از حدود الهی تجاوز کنند و حق و عدالت را زیر پا بگذارند تعیین گردد، تا ضامن اجرای این احکام در میان کسانی شود که تربیت کافی دینی و تقوای الهی ندارند. شک نیست که نظام اسلامی با نظامهای مادی در این قسمت تفاوت دارد، چون در نظامهای مادی هیچ ضامن اجرائی جز همان مجازاتهای دنیوی و مادی وجود ندارد، به همین دلیل هر حکمی که فاقد عقوبت متخلف باشد، از نظر آنها حکم و قانون شمرده نمی‌شود، بلکه آن را یک توصیه اخلاقی می‌دانند. در حالی که در نظامهای دینی، اعتقادات قلبی و تعهدات معنوی و ایمان به دادگاه بزرگ الهی در قیامت، و توجه به مراقبت پروردگار در دنیا، یکی از انگیزه‌های مهم و ضامن اجرائی قوی است، ولی چون این انگیزه‌های الهی در همه نفوس به تنهایی مؤثر نیست باید در کنار آن ضامن اجراهای مادی و عقوبتهای دنیوی نیز قرار گیرد.

معنای حدود و تعزیر چیست؟ پرسش

پاسخ

«حدود» جمع «حدّ» در لغت به معنی «منع» است و انتخاب این اسم برای بخشی از مجازاتهای شرعی به این جهت است که سبب منع مردم از کارهای خلاف می‌شود و امّا در اصطلاح شرع، در عبارات فقها به معنی مجازات مخصوصی است که به خاطر ارتکاب بعضی از گناهان در مورد مکلفین اجرا می‌شود. امّا «تعزیر» در لغت به معنی «تأدیب» و گاه به معنی «بزرگداشت» و «یاری کردن» و «منع نمودن» آمده است، و در اصطلاح شرع و فقها به معنی مجازات یا اهانتی است که اندازه معینی در شرع برای آن ذکر نشده و بسته به رای قاضی است که با در نظر گرفتن «میزان جرم» و «مقدار تحمّل مجرم» درباره او اجرا می‌شود. بنابراین فرق «حدّ» و «تعزیر» در یک جمله است و آن اینکه حدّ، مجازات معین و ثابتی است، ولی تعزیر غالباً نامعین است، و اینکه می‌گوییم «غالباً» به خاطر آن است که در موارد معدودی، تعزیرات معینی در روایات اسلامی وارد شده که شرح آن در کتاب حدود گفته شده است، هر چند در اینکه آیا تعیین مقدار در این موارد قطعی است یا از قبیل ذکر مثال و مصداق است نیز گفتگو است. البته در میان حد و تعزیر اختلافات دیگری نیز هست، تا آنجا که مرحوم شهید در کتاب قواعد، ده وجه برای اختلاف آن دو شمرده است که اینجا جای شرح آن نیست.

کدام یک از حدود در قرآن آمده است؟ پرسش

پاسخ

در اسلام عمدتاً ده حد درباره ده گناه کبیره آمده است که تعداد چهار مورد از آن در قرآن مجید با صراحت ذکر شده و بقیه از سنت استفاده می‌شود. ۱- حد زنا در آیه ۲ سوره نور می‌خوانیم «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيْشِهْدَ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» [هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید، و نباید رأفت (و محبت کاذب) نسبت به آن دو شما را از اجرای حکم الهی مانع شود اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید! و باید گروهی از مؤمنان مجازات آن دو را مشاهده کنند!] در این آیه اشاره به حد زن و مرد زناکار شده، هر چند «استثنائات» و «جزئیات» آن مانند احکام زناى محصنه، و زناى با محارم و امور دیگر از این قبیل در آن نیامده، بلکه در سنت و روایات اسلامی شرح داده شده است. ۲- حد سرقت در آیه ۳۸ سوره مائده می‌خوانیم «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» [دست مرد و زن دزد را به کیفر عملی که انجام داده‌اند به عنوان مجازات الهی قطع کنید خداوند توانا و حکیم است.] در این مورد نیز، شرایط و خصوصیاتى درباره قطع دست سارق و همچنین استثنائاتی وجود دارد که همگی در سنت و روایات اسلامی آمده است و می‌دانیم معمول قرآن این است که اصول مسائل را بازگو می‌کند و شرح آن را به سنت واگذار می‌نماید. ۳- حد قذف در مورد مجازات کسانی که عمل منافی عقبت را به افراد پاکدامن نسبت می‌دهند در آیه ۴ سوره نور چنین می‌خوانیم «وَالَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» [کسانی که زنان پاکدامن را متهم می‌کنند، سپس چهار شاهد بر مدعیای خود نمی‌آورند، آنها را هشتاد تازیانه بزنید و شهادتشان را هرگز نپذیرید و آنها همان فاسقانند!] این شدت عمل و مجازاتهای سه‌گانه که برای قذف کنندگان (آنها که نسبت عمل منافی عقبت به افراد پاکدامن می‌دهند) ذکر شده به منظور پاکسازی محیط اجتماع و حفظ احترام و کرامت انسانها و جلوگیری از اشاعه فحشاء و گسترش فساد می‌باشد و شرایط، ویژگیها و استثنائات آن نیز در روایات اسلامی آمده است. ۴- حد محارب در قرآن مجید در مورد اخلاط‌گران نسبت به امتیث اجتماعی و آنها که حمله مسلحانه به جان و مال و ناموس مردم می‌کنند، مجازات بسیار شدیدی ذکر شده است که می‌تواند افراد شرور را بر سر جای خود بنشانند. در آیه ۳۳ سوره مائده چنین می‌خوانیم «أَمَّا جِزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَمُونَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ» [کیفر کسانی که با خدا و پیامبرش به جنگ برمی‌خیزند و اقدام به فساد در روی زمین می‌کنند (و با تهدید به اسلحه) به جان و مال و ناموس مردم حمله می‌برند این است که اعدام گردند یا به دار آویخته شوند یا (چهار انگشت از) دست (راست) را و پای (چپ) آنها به عکس یکدیگر بریده شود و یا از سرزمین خود تبعید گردند، این رسوایی در دنیا است و در آخرت مجازات عظیمی دارند!] منظور از محارب همان گونه که در بالا اشاره شد، کسی است که با تهدید به اسلحه، به جان یا مال و ناموس مردم حمله می‌کند؛ اعم از این که به صورت دزدان جاده‌ها و گردنه‌ها باشد، یا در داخل شهرها و حتی افراد چاقوکش که با تهدید به اسلحه سرد، به جان و مال و نوامیس مردم هجوم می‌آورند نیز مشمول این مجازات هستند، و قابل توجه اینکه این مهاجمان بر مردم، به عنوان محاربان با خدا و پیامبر (ص) معرفی شده‌اند و این دلیل بر تأکید فوق‌العاده‌ای است که اسلام درباره رعایت آزادی و امتیث اجتماعی و حقوق انسانها دارد.

آیا حد مرتد در قرآن آمده است؟ پرسش

پاسخ

در قرآن مجید تنها به مذمت شدید آنان و وعده عذاب عظیم الهی نسبت به آنها اشاره شده، بی‌آنکه سخن از چگونگی کیفر

دنیوی آنها به میان آمده باشد، در آیه ۱۰۶ سوره نحل می‌خوانیم «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ، وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَيْدًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» [کسانی که بعد از ایمان، کافر شدند - بجز کسانی که تحت فشار واقع شده‌اند (ظاهراً اظهار جدایی از اسلام کرده) در حالی که قلبشان آرام با ایمان است - آری آنها که سینه خود را برای پذیرش کفر گشوده‌اند غضب خدا بر آنهاست و عذاب عظیمی در انتظارشان می‌باشد!] در جای دیگر می‌فرماید «كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَ شَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَ جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ - أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ أَنْ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ» آل عمران/ ۸۶ و ۸۷ [چگونه خداوند هدایت می‌کند جمعیتی را که بعد از ایمان و گواهی به حقایق رسول خدا و آمدن نشانه‌های روشن برای آنان کافر شدند و خدا گروه ستمکاران را هدایت نخواهد کرد - کیفر آنها این است که لعن خداوند و فرشتگان و مردم، همگی بر آنهاست.]

با توجه به اینکه در تعزیرات، نوع و میزان تعزیر به نظر قاضی بستگی دارد، آیا راه حلی وجود دارد که از احکام گوناگون برای جرم واحد جلوگیری کند؟ پرسش

پاسخ

بلی، مانعی ندارد که قضات آگاه و کارشناسان جرایم در جلساتی با هم بنشینند و حدودی برای تعزیرات در نظر بگیرند، البته نه به صورت معین، بلکه حد اکثر و حد اقلی از زندان و جریمه مالی و مجازاتهای اسلامی و امثال آن را در نظر بگیرند تا وحدت رویه حاصل شود. این امر با موازین اسلامی کاملاً سازگار است و لااقل از عناوین ثانویه در عصر و زمان ما برای مشروعیت آن می‌توان استفاده کرد.

آیا تعزیر منحصر به شلاق است؟ پرسش

پاسخ

تعزیر معانی وسیع و گسترده‌ای دارد که هر گونه منع و تأدیب را شامل می‌شود و هیچ دلیلی در دست نیست که در شرع مقدس اسلام یا اصطلاح فقها این مفهوم تغییر کرده باشد (و به اصطلاح دارای حقیقت شرعیّه یا متشرّعه نیست) و نیز نقل به معنی جدید در اصطلاح فقها نشده است. هر چند بسیاری از فقها به پیروی از روایات، غالباً روی مصداق خاصی (ضرب و تازیانه) تکیه کرده‌اند، ولی بیان این مصداق معروف هرگز دلیل بر انحصار مفهوم تعزیر به آن نمی‌شود، هر چند این توهم برای جمعی پیدا شده است که تعزیر در نظر آنها مساوی است با ضرب و تازیانه، اما بررسیهای بیشتر روی گفتار فقها و روایات، بطلان این تصور را ثابت می‌کند. مرحوم علامه حلی - قدس سره الشریف - در کتاب «تحریر» می‌گوید «تعزیر برای هر جنایت و گناهی است که حدی درباره آن وارد نشده است - تا آنجا که می‌فرماید - «وَهُوَ يَكُونُ بِالضَّرْبِ وَالْحَبْسِ وَ التَّوْبِيخِ مِنْ غَيْرِ قَطْعٍ وَ لَا - جَرْحٍ وَ لَا أَخْذِ مَالٍ» (تحریر ۲/۲۳۹) [تعزیر گاهی به وسیله ضرب یا حبس یا توبیخ، بدون قطع کردن عضو و مجروح ساختن و نه به گرفتن مالی است.] در کتاب «الْفَقْهُ عَلَى الْمَذَاهِبِ الْأَرْبَعَةِ» بعد از نقل کلام «ابن قیّم» و اینکه ظاهر عبارت او چنین نتیجه می‌دهد که حاکم می‌تواند به هر طریقی که صلاح بیند - اعم از زندان یا ضرب - مجرمان را تعزیر کند، می‌گوید «وَ بِالْجُمْلَةِ فَإِنَّ التَّعْزِيرَ بَابٌ وَاسِعٌ يُمَكِّنُ لِلْحَاكِمِ أَنْ يَقْضِيَ بِهِ عَلَى كُلِّ الْجَرَائِمِ الَّتِي لَمْ يَضَعْ الشَّارِعُ لَهَا حَدًّا أَوْ كَفَّارَةً، عَلَى أَنْ يَضَعَ الْعُقُوبَةَ الْمُنَاسِبَةَ لِكُلِّ بَيِّنَةٍ وَ لِكُلِّ جَرِيمَةٍ مِنْ سَجْنٍ أَوْ ضَرْبٍ أَوْ نَفْيٍ أَوْ تَوْبِيخٍ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ» (الفقه على المذاهب الاربعه ۵/۴۰۰) [خلاصه اینکه تعزیر، باب وسیعی دارد که به حاکم و قاضی اجازه می‌دهد درباره تمام جرایمی که شارع، حد و کفاره‌ای برای آن قرار نداده، مجازات مناسبی قرار دهد که با وضع هر جامعه و هر

گناه تناسب داشته باشد، خواه زندان باشد یا ضرب، یا تبعید یا توبیخ یا غیر آن.]

معنای تخییر حاکم در تعزیرات چیست؟ پرسش

پاسخ

منظور این است که دست قاضی باز باشد تا بتواند تناسب را بین «جرم» و «جریمه» از تمام جهات در نظر بگیرد در حقیقت قاضی ظاهراً مخیر است، ولی در واقع مخیر نیست، زیرا برای هر جرمی مقدار خاصی از مجازات را تعیین می‌کند؛ به این معنی که اگر تناسب جرم و جریمه اقتضا کند یک ماه زندان، یا بیست ضربه شلاق در نظر بگیرد، نمی‌تواند او را یک ضربه بیشتر یا کمتر شلاق بزند، یا یک روز بیشتر یا کمتر زندانی کند و یا یک ریال بیشتر و یا کمتر غرامت نماید.

فلسفه وجود زندان چیست؟

پرسش

فلسفه وجود زندان چیست؟

پاسخ

عشق انسان به آزادی، از عشق سوزان او به تکامل و پیشرفت سرچشمه می‌گیرد، چراکه هیچ موجودی در اسارت نمی‌تواند به سیر تکامل خود ادامه دهد، حتی حیوانات، از قفس رنج می‌برند، هر چند تمام وسایل زندگیشان در آنجا فراهم باشد، و آزاد شدن از قفس را بر اسارت ترجیح می‌دهند، هر چند در بیرون قفس، انواع خطرات آنها را تهدید کند. به همین دلیل، جاندارانی که در قفس اسیرند، نه شوری در سر و نه نوایی در گلو و نه هیجانی در تن دارند، مگر اینکه متولد قفس بوده، و طعم آزادی را نچشیده باشند. اگر در حیوانات، این مسأله به صورت یک غریزه نهفته است، در انسان این درک عاطفی با درک عقلی هماهنگ می‌گردد، و با دلیل و برهان، آزادی خود را می‌طلبد و درست به همین دلیل است که یکی از انواع مجازات‌های سخت برای بشر، سلب آزادی و زندان است. بی‌شک بیشتر زندان‌ها در طول تاریخ، ظالمانه و به صورت ابرازی در دست افرادی خود کامة، کینه‌توز و انتقام‌جو برای رسیدن به مقاصد نامشروع بوده است، ولی این مانع از فلسفه واقعی زندان و آثار مثبت آن در اصلاح افراد متخلف و مبارزه با فساد اجتماعی نیست. این سلب آزادی، یک اهرم سنگین برای فشار روی افراد زندانی است تا اهداف مورد نظر تحقق یابد.

زندان ایذایی و مجازاتی چه نوع زندانی است؟

پرسش

زندان ایذایی و مجازاتی چه نوع زندانی است؟

پاسخ

این نوع زندان معمولاً برای کسانی است که مرتکب خلافی شده‌اند، آزادی آنها را سلب می‌کنند تا متوجه زشتی اعمال خود بشوند

و در آینده از تکرار چنان اعمالی خودداری کنند، دیگران نیز عبرت گیرند. این معمولترین نوع زندان از قدیم تا کنون بوده است، و هر حکومتی برای خود چنین زندانی داشته است.

زندان اصلاحی چه نوع زندانی است؟

پرسش

زندان اصلاحی چه نوع زندانی است؟

پاسخ

این نوع زندان در مورد کسانی است که به عادت بدی گرفتارند (مانند معتادان مواد مخدر) و اندرزها و آموزش‌ها در آنها تأثیر نمی‌گذارد، چاره‌ای جز این نیست که آنها را از پیکر جامعه جدا کنند و مدت کوتاهی یا طولانی در زندان بمانند و اصلاح شوند، و اعتیاد خود را ترک گویند.

زندان احتیاطی چه نوع زندانی است؟

پرسش

زندان احتیاطی چه نوع زندانی است؟

پاسخ

حادثه مهمی مانند قتل نفس در جایی رخ می‌دهد که قاتل به درستی شناخته نیست، ولی فرد یا افرادی متهم به قتل هستند، بدون شک باید درباره قاتل تحقیق شود، ولی ممکن است متهم فرار کند و بعد از ثبوت مدارک کافی بر ارتکاب جرم، دسترسی به او نباشد. در اینجا متهم یا متهمین را موقتاً بازداشت می‌کنند، پس از تحقیق اگر بی‌گناه باشند با عذرخواهی آزاد می‌شوند و اگر گناهکار باشند به جزای عمل خود می‌رسند. این نوع زندان تقریباً در همه جا معمول است، بدیهی است چون شخص متهم ممکن است واقعاً بی‌گناه باشد باید هر چه زودتر تحقیقات درباره او انجام گیرد و دوران بازداشت او هر چه ممکن است کوتاهتر باشد.

زندان استحقاقی چه نوع زندانی است؟

پرسش

زندان استحقاقی چه نوع زندانی است؟

پاسخ

منظور از استحقاق در این جا، گرفتن حق است، مثلاً گاه کسی طلبی از دیگری دارد که او در عین توانایی بر پرداخت از اداء دین

خودداری می‌کند، در اینجا گاهی بدهکار را زندانی می‌کنند تا تحت فشار قرار بگیرد و حاضر به ادای حق طلبکار گردد، البته در اینجا باید به محض اینکه آمادگی برای ادای دین پیدا کرد از زندان آزاد شود، چون هدف و فلسفه زندان او پایان یافته است.

زندان حفاظتی چه نوع زندانی است؟

پرسش

زندان حفاظتی چه نوع زندانی است؟

پاسخ

این نوع زندان که به ندرت ممکن است صورت پیدا کند در مورد کسانی است که مردم از آنها سخت عصبانی هستند به طوری که اگر آزاد بمانند جانشان به خطر می‌افتد، در حالی اگر مرتکب گناهی هم شده‌اند مستحق اعدام نمی‌باشند، در اینجا حکومت که حافظ منافع مردم است برای فرو نشستن آتش خشم مردم، اینگونه افراد را مدتی به چهار دیواری زندان منتقل می‌کند تا با عادی شدن شرایط و رفع خطر از آنها آزاد شوند، البته همانگونه که گفتیم این نوع زندان بسیار کم است و معمولاً در انقلابها و طوفان‌های اجتماعی و هیجان احساسات عمومی مصداق‌هایی پیدا می‌کند.

آیا حکم زندان در قرآن آمده است؟

پرسش

آیا حکم زندان در قرآن آمده است؟

پاسخ

آنچه مسلم است در قرآن مجید حداقل یک مورد از موارد حکم زندان دیده می‌شود و با تعبیر «امساک» ذکر شده است می‌فرماید «وَاللّٰتِیْ یَأْتِیْنَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاَسْتَشْهِدُوْنَ عَلَیْهِنَّ اَرْبَعَةٌ مِنْكُمْ فَاِنْ شَهِدُوْا فَاَمْسِكُوْهُنَّ فِی الْبُیُوْتِ حَتّٰی یَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ اَوْ یَجْعَلَ اللّٰهُ لِهِنَّ سَبِيْلًا» نساء/ ۱۵ [و کسانی از زنان شما که مرتکب زنا شوند، چهار نفر از مسلمانان را به عنوان شاهد بر آنها بطلبید، اگر گواهی دادند آن زنان را در خانه‌های خود نگاه دارید تا مرگشان فرا رسد یا اینکه خداوند راهی برای آنها قرار دهد.] معروف در میان مفسران این است که این آیه ناظر به مجازات زنانی است که مرتکب زنا می‌شدند پیش از آن که حد نازل شود و در اینجا حکمشان به صورت «زندان ابد» ذکر شده، هر چند این حکم بعداً تبدیل به حکم جلد (تازیانه) یا رجم (سنگسار کردن) گردید. جمله «اَمْسِكُوْهُنَّ فِی الْبُیُوْتِ حَتّٰی یَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ» [آنها را در خانه‌ها نگهدارید تا مرگشان فرا رسد.] گرچه سخنی از زندان در آن به میان نیامده، ولی نگهداشتن در خانه‌ها، تا آخر عمر چیزی شبیه زندان ابد است. این تنها موردی است که در قرآن درباره حکم زندان دیده می‌شود.

آیا در روایات اسلامی موارد زندان وجود دارد؟

پرسش

آیا در روایات اسلامی موارد زندان وجود دارد؟

پاسخ

در روایات اسلامی، موارد متعددی برای زندان ابد و غیر آن آمده است، از جمله ۱- در مورد معاونت در قتل - هر گاه کسی، دیگری را بگیرد و شخص دیگری او را به قتل برساند، حکم قاتل از نظر فقه اسلامی، اعدام است و حکم معاون او زندان ابد، این حکم در میان فقهای ما مورد اتفاق و اجماع است و احادیث متعددی که در منابع معتبر حدیث نقل شده به آن گواهی می‌دهد. در حدیثی از علی (ع) می‌خوانیم که در باره دو مرد که یکی از آن دو کسی را گرفته و دیگری او را به قتل رسانده چنین قضاوت فرمود «يُقْتَلُ الْقَاتِلُ وَيَحْبَسُ الْآخِرُ حَتَّى يَمُوتَ غَمًّا كَمَا حَبَسَهُ حَتَّى مَاتَ غَمًّا» (وسائل الشیعه ۱۹/۳۵) [قاتل را می‌کشند و نفر دیگر را حبس می‌کنند تا با اندوه بمیرد، همان گونه که او مقتول را نگهداشت تا با اندوه کشته شود]. ۲- دستور قتل دادن - از نظر فقه اسلامی، اگر کسی دیگری را مجبور به قتل بی‌گناهی کند، حتی اگر مأمور را تهدید به مرگ در صورت تخلف نماید، او حق ندارد که بی‌گناه را به قتل رساند، زیرا تقیّه در مورد خون، مشروع نیست، وَالْمَأْمُورُ مَعْدُورٌ در این مورد، سخن بی‌اساس است. حال اگر کسی به این حکم اسلامی اعتنا نکرد، و برای حفظ جان خویش در برابر تهدید ظالم اقدام به کشتن بی‌گناهی کرد، قانون اسلام می‌گوید حکم قاتل، قصاص است، و حکم آمر زندان ابد! امام باقر (ع) درباره چنین کسی فرمود «يُحْبَسُ الْأَمْرُ بِقَتْلِهِ حَتَّى يَمُوتَ» (وسائل الشیعه ۱۹/۳۲) [امر کننده را زندان می‌کنند تا بمیرد]. ۳- در مورد تکرار سرقت نیز دستور داده شده که در مرتبه سوم، او را به زندان ابد مجازات کنند، این حکم را گروهی از اصحاب بزرگ امام باقر و امام صادق (ع) از آن حضرات نقل کرده‌اند. ۴- در مورد زنان مرتد فطری، اگر حاضر به توبه نشوند نیز حکم زندان ابد آمده است. در حدیثی از امام باقر و امام صادق (ع) می‌خوانیم «وَالْمَرْءُ إِذَا ارْتَدَّتْ عَنِ الْإِسْلَامِ أُسْتُبِيَتْ، فَإِنْ تَابَتْ وَآلَا خُلِدَتْ فِي السِّجْنِ» (وسائل الشیعه ۱۸/۵۴۹) [به زن مرتد پیشنهاد توبه می‌کنند، اگر پذیرفت و بازگشت آزاد می‌شود و گرنه محکوم به زندان ابد خواهد شد].

دیدگاه روایات اسلامی نسبت به حقوق زندانیان چیست؟

پرسش

دیدگاه روایات اسلامی نسبت به حقوق زندانیان چیست؟

پاسخ

در روایات اسلامی درباره حقوق زندانیان و دادن مرخصی به آنان برای شرکت در نماز جمعه و ملاقات بستگان و دوستان، مطالب قابل ملاحظه‌ای دیده می‌شود. از جمله در حدیثی از امام صادق (ع) می‌خوانیم که فرمود «عَلَى الْأَمَامِ أَنْ يُخْرِجَ الْمُحْبَسِينَ فِي الدِّينِ، يَوْمَ الْجُمُعَةِ إِلَى الْجُمُعَةِ، وَ يَوْمَ الْعِيدِ إِلَى الْعِيدِ، فَيُرْسَلُ مَعَهُمْ فَإِذَا قَضَوْا الصَّلَاةَ وَالْعِيدَ رَدَّهُمْ إِلَى السِّجْنِ» (وسائل الشیعه ۱۸/۲۲۱) [بر پیشوای مسلمانان لازم است کسانی را که به خاطر بدهکاری (و امثال آن) به زندان افتاده‌اند، روز جمعه برای نماز جمعه و روز عید برای نماز عید، همراه مأموران بفرستد، هنگامی که نماز جمعه یا مراسم عید را به جا آوردند آنها را به زندان باز گردانند]. باید توجه داشت که نماز جمعه و عید، هر کدام دارای دو خطبه است که اثر تربیتی فوق‌العاده‌ای دارد. در حدیث دیگری از این فراتر رفته، می‌فرماید «إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يُخْرِجُ أَهْلَ السُّجُونِ - مَنْ حَبَسَ فِي دَيْنٍ أَوْ تَهْمَةٍ - إِلَى الْجُمُعَةِ فَيَشْهَدُونَهَا وَيُضَمُّهُمْ الْأَوْلِيَاءُ

حَتَّى يُرَدُّوهُمْ» (مستدرک ۱۷/۴۰۳) [علی(ع)، زندانیانی را که به خاطر بدهکاری یا اتهام دیگری به زندان افتاده بودند، به نماز جمعه می‌آورد تا در آن حضور یابند و از اولیای آنان تضمین می‌گرفت که آنها را به زندان باز گردانند.] (درست شبیه بعضی از مرخصیه‌هایی که امروز در بعضی کشورهای اسلامی معمول است). از حدیث دیگری استفاده می‌شود که علی(ع) هر جمعه سری به زندان می‌زد، آنهایی که در انتظار اقامه حد بودند، اجرای حد بر آنها می‌کرد (و آزاد می‌کرد) و کسی را که حدی بر او نبود آزاد می‌ساخت.

آیا دیه بر عاقله، معلول ساختار زندگی قبیله ای عصر پیامبر نبوده است؟ و اکنون که کیفیت زندگی دگرگون شده، آیا این حکم به قوت خود باقی است؟

پرسش

آیا دیه بر عاقله، معلول ساختار زندگی قبیله ای عصر پیامبر نبوده است؟ و اکنون که کیفیت زندگی دگرگون شده، آیا این حکم به قوت خود باقی است؟

پاسخ

دیه بر عاقله، ربطی به ساختار زندگی ندارد ۱. درست است که در عصر جاهلی عشیره به دفاع از جانی بر می‌خاست، ولی دفاع آنان، فاقد هر نوع قید و شرط بود، و اسلام درباره آن، یک رشته قیودی اخذ کرد و حکم را به صورت عقل پسند و خرد پذیر در آورد. شروطی که بر آن قائل شد، حکم را در دایره بسیار محدودی قرار داد و این شروط عبارتند از: الف: جنایت عمدی نباشد. ب: جنایت، خطای محض باشد.

سه برادر هستند که پدرشان را کسی کشته است. برادر اول می‌گوید: «او را می‌بخشم و از خونس می‌گذرم و خونبها می‌خواهم.» برادر دوم می‌گوید: «خونبهای پدرم را می‌خواهم.» برادر سوم می‌گوید: «قاتل باید قصاص شود.» این مسئله حقوقی را چگونه می‌توان حل کرد؟

پرسش

سه برادر هستند که پدرشان را کسی کشته است. برادر اول می‌گوید: «او را می‌بخشم و از خونس می‌گذرم و خونبها می‌خواهم.» برادر دوم می‌گوید: «خونبهای پدرم را می‌خواهم.» برادر سوم می‌گوید: «قاتل باید قصاص شود.» این مسئله حقوقی را چگونه می‌توان حل کرد؟

پاسخ

برادری که می‌خواهد قصاص کند، می‌تواند قاتل پدر را قصاص کند و به برادری که درخواست دیه کرده، خونبها را بپردازد و حق برادر اول نیز ساقط است زیرا هم حق قصاص و هم دیه را بخشیده است. (بخش پاسخ به سؤالات)

حکم کسی که چند نفر را کشته و بعد از اینکه توبه نموده شهید شود چیست؟

پرسش

حکم کسی که چند نفر را کشته و بعد از اینکه توبه نموده شهید شود چیست؟

پاسخ

اگر کسی چند نفر را کشت؛ آن گاه توبه کرد و شهید شد، حق اولیای مقتول درباره او محفوظ است و از بین نمی رود مگر اینکه اولیای مقتول از این حق صرف نظر و آن را اسقاط کنند، ولی در مورد حق خدا چنین نیست؛ یعنی توبه باعث بخشیده شدن گناه او می شود و این خلاف عدالت نیست؛ چون براساس وعده خداوند توبه موجب آمرزش می شود. این حق خداوند است که از حق خود بگذرد و دیگران نمی توانند بگویند چرا خدا از حق خویش گذشته است. (بخش پاسخ به سؤالات) پرسش: حکم قتل عمدی در چه شرایطی اقصاص است؟ پاسخ: کسی که قتل عمدی انجام داده است، از نظر شرعی باید قصاص شود؛ یعنی اولیای مقتول حق دارند وی را اعدام نموده قصاص نمایند، و اینکه قاتل سی سال داشته باشد یا هفده سال، از جهت شرعی و عرفی و عقلی تفاوتی نمی کند؛ زیرا جوان هفده ساله هم با آگاهی از اینکه از اینکه اگر کسی را کشت او را می کشند، اقدام به این کار می کند و اینکه شخص سی ساله تجربه بیشتری دارد، موجب تفاوت در مجازات نمی شود. (بخش پاسخ به سؤالات) پرسش: حق قصاص با کیست؟ پاسخ: قصاص حقی است که برای ولی دم (صاحب خون) قرار داده شده است که براساس این حق می تواند از کسی که قاتل است، انتقام بگیرد و وی را به قتل برساند؛ مثلاً کسی که پدر شخصی را عملاً کشته است، فرزند مقتول که ولی دم است، حق دارد از قاتل پدر قصاص نماید. (بخش پاسخ به سؤالات) پرسش: اگر دو نفر یک نفر را بکشند، چه حکمی دارند؟

دیه کامل چیست؟

پرسش

دیه کامل چیست؟

پاسخ

منظور از دیه کامل مرد مسلمان این است که اگر وی را از روی عمد به قتل برسانند، دیه او صد شتر و یا دویست گاو یا هزار گوسفند یا دویست حله یا هزار دینار (هزار مثقال شرعی طلا که هر مثقال ۱۸ نخود می باشد) یا ده هزار درهم (ده هزار مثقال شرعی نقره) است. (بخش پاسخ به سؤالات) -۵- پرسش: آیا اجرای حد، مستلزم پیاده شدن دستورات اسلامی است؟ پاسخ: در اجرای حدود، آنچه لازم است مراعات شرایط است و با وجود شرایط، فرقی میان اینکه دستورات اسلام پیاده شده یا نشده باشد، نیست؛ مثلاً در حد سرقت و دزدی یکی از شرایطی که برای قطع دست دزد هست این است که مضطر نباشد (۱). (بخش پاسخ به سؤالات) (۱- ر.ک: امام خمینی (رحمه الله)، تحریر الوسیله، کتاب حدود. -۶- پرسش: آیا اجرای حد دختر باکره بدون اذن ولی او جایز است؟ پاسخ: اذن ولی، در اجرای حدود الهی لازم نیست. (بخش پاسخ به سؤالات) -۷- پرسش: دیه شکستن دندان چقدر است؟ پاسخ: دیه شکستن تمام دندان ها، دیه کامل یک انسان است که ده هزار درهم است و تقریباً ۵۲۵۰ مثقال نقره می شود و چون مجموع دندان ها ۲۸ عدد است، طبعاً دیه، یک دندان، یک قسمت از ۲۸ قسمت خواهد بود که تقریباً معادل ۵/۱۸۷ مثقال نقره می شود. (بخش پاسخ به سؤالات) -۸- پرسش: آیا اجرای حد لازم است؟ پاسخ: اجرای حد الهی نسبت به مرد و زن لازم است. خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید: «الزانیه و الزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائه جلده (۱) زن و مرد زناکار را هر

یک صد تازیانه بزنید». بنابراین حدود الهی را باید همراه با معیارهای شرعی، اجرا کرد. (بخش پاسخ به سؤالات) _____

۱ - سوره نور، آیه ۲. ۹- پرسش: آیا اجرای حد شرایط دارد؟ پاسخ: حدود الهی باید اجرا شود، ولی اجرای حدود هم دارای ضوابطی است که باید بدان پایبند بود؛ مثلاً زنا یک فرد باید براساس معیارهای اسلامی ثابت شود و صرف اینکه گفته شود فلانی این عمل را انجام داده است، کافی نیست. حتی اگر کسی بدون دلیل و مدرک، کافی، به زنی نسبت زنا دهد، حد قذف (تهمت) در مورد او اجرا می شود. (بخش پاسخ به سؤالات) ۱۰- پرسش: آیا اجرای حکم شلاق و تازیانه غیر عاطفی نیست؟ پاسخ: مسأله شلاق و تازیانه زدن در موارد متعددی از قوانین کیفری اسلام وجود دارد و در آیات قرآن هم درباره برخی از گناهان، تازیانه قرار داده شده است. در احادیث هم برای گناهان کیفرهای مختلفی مانند تازیانه زدن و کشتن به انحای مختلف وارد شده است. باید توجه داشت که در احکام کیفری اسلام، نباید انسان دستخوش عاطفه قرار گرفته و بی جا نسبت به گناهکار و متخلف مهرورزی نمود. چنانکه قرآن مجید می فرماید: «ولا تاخذکم بهارأفء فی دین الله (۱) و شما نسبت به آن دو (زانی و زانیه) درباره اجرای قوانین الهی دستخوش رافت و مهر قرار نگیرد». (بخش پاسخ به سؤالات) _____ ۱ - سوره نور، آیه ۲. ۱۱- پرسش: حکم اعدام دختر باکره چگونه است؟ پاسخ: درباره اینکه اعدام دختر باکره (در صورتی که سزاوار اعدام باشد) به خاطر باکره بودن ممنوع باشد، چیزی به نظر ما نرسیده است. (بخش پاسخ به سؤالات) ۱۲- پرسش: اگر بر کسی حد جاری شود، در آخرت هم برای گناه کیفر می شود، یا نه؟ پاسخ: در روایتی از امام باقر (علیه السلام) سؤال شد کسی که حد بر وی اقامه شده در آخرت هم عقاب می شود یا نه؟ حضرت در پاسخ فرمودند: خدا گرامی تر از این است [که شخصی را که حد بر وی جاری شده است در آخرت هم برای آن گناه کیفر دهد]. البته اینکه گناه کفر و ارتداد در جهان دیگر عذاب خواهد داشت، از این قانون مستثنا است؛ یعنی کسی که مرتد شود و بدون توبه از دنیا برود، در جهان دیگر معذب خواهد بود؛ گرچه حد هم بر او جاری شده باشد. (بخش پاسخ به سؤالات) ۱۳- پرسش: فرق بین نهی از منکر و اجرای حد چیست؟ پاسخ: نهی از منکر یک وظیفه عمومی و همگانی برای همه مسلمین است که با شرایطی که دارد بر همه واجب می شود و تخلف از اجرای آن گناه بزرگ است؛ ولی اجرای حد، وظیفه حاکم شرع می باشد. (بخش پاسخ به سؤالات) ۱۴-

سه برادر هستند که پدرشان را کسی کشته است. برادر اول می گوید: «او را می بخشم و از خونس می گذرم و خونبها می خواهم.» برادر دوم می گوید: «خونبهای پدرم را می خواهم.» برادر سوم می گوید: «قاتل باید قصاص شود.» این مسئله حقوقی را چگونه می توان حل کرد؟

پرسش

سه برادر هستند که پدرشان را کسی کشته است. برادر اول می گوید: «او را می بخشم و از خونس می گذرم و خونبها می خواهم.» برادر دوم می گوید: «خونبهای پدرم را می خواهم.» برادر سوم می گوید: «قاتل باید قصاص شود.» این مسئله حقوقی را چگونه می توان حل کرد؟

پاسخ

برادری که می خواهد قصاص کند، می تواند قاتل پدر را قصاص کند و به برادری که درخواست دیه کرده، خونبها را بپردازد و حق برادر اول نیز ساقط است؛ زیرا هم حق قصاص و هم دیه را بخشیده است. (بخش پاسخ به سؤالات)

سه برادر هستند که پدرشان را کسی کشته است. برادر اول می گوید: «او را می بخشم و از خونس می گذرم و خونبها می خواهم.» برادر دوم می گوید: «خونبهای پدرم را می خواهم.» برادر سوم می گوید: «قاتل باید قصاص شود.» این مسئله حقوقی را چگونه می توان حل کرد؟

پرسش

سه برادر هستند که پدرشان را کسی کشته است. برادر اول می گوید: «او را می بخشم و از خونس می گذرم و خونبها می خواهم.» برادر دوم می گوید: «خونبهای پدرم را می خواهم.» برادر سوم می گوید: «قاتل باید قصاص شود.» این مسئله حقوقی را چگونه می توان حل کرد؟

پاسخ

برادری که می خواهد قصاص کند، می تواند قاتل پدر را قصاص کند و به برادری که درخواست دیه کرده، خونبها را بپردازد و حق برادر اول نیز ساقط است زیرا هم حق قصاص و هم دیه را بخشیده است. (بخش پاسخ به سؤالات) احکام سیاست قضا

اگر دزدی برای دزدی وارد خانه ای شود و صاحب خانه برای دفاع از مال و ناموس خود او را عمد یا غیر عمد بکشد. حکم اسلام در مورد قاتل چیست؟ آیا او را به قصاص محکوم می کنند؟ و چرا در جامعه امروزی فرد توسط قوه قضائیه به قصاص یا دیه محکوم می شود؟

پرسش

اگر دزدی برای دزدی وارد خانه ای شود و صاحب خانه برای دفاع از مال و ناموس خود او را عمد یا غیر عمد بکشد. حکم اسلام در مورد قاتل چیست؟ آیا او را به قصاص محکوم می کنند؟ و چرا در جامعه امروزی فرد توسط قوه قضائیه به قصاص یا دیه محکوم می شود؟

پاسخ

به استحضار می رساند انسان حق دارد از مال و ناموس خود دفاع نماید هر چند منجر به کشتن گردد با رعایت مراتب دفاع یعنی سعی نماید تا دفاع با راهکار سبکتر ممکن است با خشونت و قتل انجام ندهد. ولی باید بتواند در دادگاه ثابت کند مهاجم مهاجم را و دفاع خویشتن را و گر نه حاکم شرع حکم به قصاص خواهد نمود. برای آگاهی بیشتر به احکام دفاع و استفتائات پیرامون آن در توضیح المسائل و استفتائات مرجع تقلیدتان مراجعه کنید.

آیا در صورتی که مسلمانی به هر دلیلی دین دیگری غیر از اسلام انتخاب بکند، در این صورت حکم کافر را دارد و به طور کلی آیا همه غیر مسلمانان کافر هستند؟

پرسش

آیا در صورتی که مسلمانی به هر دلیلی دین دیگری غیر از اسلام انتخاب بکند، در این صورت حکم کافر را دارد و به طور کلی آیا همه غیر مسلمانان کافر هستند؟

پاسخ

ارتداد در لغت، به معنای بازگشتن است و در اصطلاح، به معنای خروج فرد مسلمان از دین اسلام (قاموس قرآن، سید علی اکبر قرشی، ج ۳، ص ۷۹، دار الکتب الاسلامیه). و برگشتن از ایمان به کفر است. این اصطلاح، در آیاتی از قرآن به کار رفته است؛ از جمله، آیه ۵۴ سوره مائده که می‌فرماید: "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَزِدْكُمْ مِنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ... ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر کس از شما از آیین خود باز گردد (به خدا زبانی نمی‌رساند) خداوند جمعیتی را می‌آورد که آنها را دوست دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند. "...و نیز در آیه ۲۱۷ سوره بقره می‌فرماید: "وَمَنْ يَزِدْكُمْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فِيمَتِّ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ... یعنی کسی که از آیینش برگردد و در حال کفر بمیرد، تمام اعمال نیک (گذشته) او در دنیا و آخرت، بر باد می‌رود، و آنان اهل دوزخ... و همیشه در آن خواهند بود. "اسلام در مورد کسانی که ایمان آوردند و سپس عدول میکنند و به سوی کفر روی می‌آورند، بسیار سختگیر است؛ چرا که این عمل، موجب تزلزل جامعه اسلامی می‌گردد و نوعی قیام برض... حکومت اسلامی محسوب میشود و غالباً دلیل بر سوء نیت است. حکم سیاسی مرتد برای آنها که از محتوای آن آگاه نیستند، ممکن است یک نوع خشونت و تحمیل عقیده و سلب آزادی اندیشه تلقی گردد؛ ولی اگر به این واقعیت توجه کنیم که این احکام مربوط به کسی نیست که اعتقادی در درون دارد و در تمام اظهار آن بر نیامده، بلکه تنها کسی را شامل میشود که به اظهار یا تبلیغ پردازد و ارتداد او ناشی از شبهات نباشد، روشن میشود که این خشونت بی دلیل نیست و با مسئله آزادی اندیشه نیز منافات ندارد (المیزان، علامه طباطبایی، ترجمه موسوی همدانی، ج ۶، ص ۶۲۳). البته ناگفته نماند که هر فرد، قبل از پذیرفتن دین اسلام آزاد است، فکر کند و بر اساس آن اقدام نماید و اگر کسی نخواهد به دین اسلام بگراید، به هیچ وجه مورد ستم و جبر قرار نمی‌گیرد؛ ولی اگر به آیین اسلام گروید، آن گاه حکم مذکور گریبان گیر او خواهد بود. این شیوه برخورد در جامعه نیز ملموس است؛ مثلاً تا شخصی عضو سازمانی نشده، کسی متعرض او نیست، ولی وقتی در سازمانی عضویت پیدا کرد، در برابر قوانین آن مقید شده است و همان طور که از امکانات آن استفاده میکند، باید تاوان اعراض را نیز پردازد؛ بنابراین قانون اسلام درباره مرتد، کاملاً عقلایی و متین است و بشر نیز در امور اجتماعی خود به گونه‌های مختلف از این نوع برخوردها دارد.

حکم اسلام را درباره مرتدان و کسانی که پیامبر ۶ و معصومین را دشنام دهند بیان کنید؟

پیش

حکم اسلام را درباره مرتدان و کسانی که پیامبر ۶ و معصومین را دشنام دهند بیان کنید؟

پاسخ

ارتداد در لغت به معنای بازگشتن است و در اصطلاح به معنای خروج فرد مسلمان از دین اسلام (قاموس قرآن سید علی اکبر قرشی ج ۳، ص ۷۹، دارالکتب الاسلامیه) و برگشتن از ایمان به کفر است این اصطلاح در آیاتی از قرآن به کار رفته است از جمله آیه ۵۴ سوره مائده که می‌فرماید: "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَزِدْكُمْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ... ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر کس از شما از آیین خود باز گردد (به خدا زبانی نمی‌رساند) خداوند جمعیتی را می‌آورد که آنها را دوست دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند. "...و نیز در آیه ۲۱۷ سوره بقره می‌فرماید: "وَمَنْ يَزِدْكُمْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فِيمَتِّ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ... یعنی کسی که از آیینش برگردد و در حال کفر بمیرد، تمام اعمال نیک (گذشته) او در دنیا و آخرت بر باد می‌رود، و آنان اهل دوزخند و همیشه در آن خواهند بود. "پذیرش

اسلام باید طبق منطق باشد؛ کسی که آیینی همچون اسلام را بعد از تحقیق و پذیرش رها کند و به سوی آیین‌های دیگر برود، معمولاً انگیزه صحیح و موجهی ندارد، بنابراین عدول و بازگشت او به تخطئه و خیانت شبیه‌تر است تا به اشتباه و عدم درک حقیقت چنان که قرآن کریم می‌فرماید: "إِنَّ الَّذِينَ أَزْتَدُوا عَلَىٰ أَدْبَرِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمَلَىٰ لَهُمْ (محمد، ۲۵)" کسانی که بعد از روشن شدن هدایت برای آن‌ها، پشت به حق کردند، شیطان اعمال زشتشان را در نظرشان زینت داده و آنان را با آرزوهای طولانی فریفته است. و در آیه ۱۰۷ سوره نحل می‌فرماید: "این به خاطر آن است که زندگی دنیا (و پست را بر آخرت ترجیح دادند. ... تعییراتی که قرآن درباره مرتد به کار برده "وَشَهَدُوا أَن الرُّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ (آل عمران ۸۶)" مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ (محمد، ۲۵)، نشان دهنده این است که این گونه افراد از روی عناد، لجاجت هتک مقدسات و مقابله با اسلام دست از دین برداشته‌اند و مؤید آن حوادث صدراسلام (اهل رده است که وقتی عدد مرتدین زیاد شد، آنان به قصد نابودی اسلام به مدینه حمله کرده و با مسلمانان وارد جنگ شدند. (ر.ک تاریخ اسلام دکتر حسن ابراهیم حسن ج ۱، ص ۳۴۴ - ۳۵۳، داراحیاء التراث العربی) علاوه بر آن اگر به افراد اجازه داده شود هر روز مایل باشند خود را مسلمان معرفی کنند و هر روز مایل نباشند انکار نمایند، به زودی جبهه داخلی کشور اسلام از هم متلاشی خواهد شد و راه نفوذ دشمنان و عوامل و ایادی آن‌ها باز خواهد گردید و هرج و مرج در جامعه اسلامی پدید خواهد آمد؛ چنان که قرآن کریم می‌فرماید: "جمعی از اهل کتاب (از یهود) گفتند: (بروید در ظاهر) به آن چه بر مؤمنان نازل شده در آغاز روز ایمان بیاورید و در پایان روز کافر شوید؛ شاید آن‌ها (از آیین خود) باز گردند." (آل عمران ۷۲). آیین مقدس اسلام جهت پیش‌گیری و ریشه‌کن ساختن چنین فتنه‌ها و فسادها دستور داده است که مرتد کشته شود تا نظام دین و حکومت اسلام و آیین و کتاب او دستخوش چنین حوادث شوم نگردد و مغرضان با مکتب خدا بازی نکنند. بنابراین اسلام به خاطر جرمی که مرتد مرتکب شده و برای حفظ حقوق دیگران که در سایه بقای دین و حکومت اسلامی و مبارزه با ایادی و عوامل بیگانه حاصل می‌شود، چنین کیفری (اعدام یا حبس و...) را برای مرتد در نظر گرفته است و این حکم (مجازات مرتد) هیچ منافاتی با آیه "لا إكراه فی الدین و آزادی عقیده ندارد. در پایان لازم است یادآوری کنیم که اسلام میان مرتد فطری (کسی که از پدر و مادر مسلمان متولد شده و پس از قبول اسلام از اسلام برگشته است و مرتد ملّی (کسی که پدر و مادر او به هنگام انعقاد نطفه‌اش مسلمان نبوده‌اند و او بعداً اسلام را پذیرفته سپس از آن برگشته و همچنین بین مرد مرتد و زن مرتد فرق گذاشته است مرد اگر مرتد فطری باشد، بدون قید و شرط اعدام می‌شود؛ زولی اگر مرتد ملّی باشد، در صورت عدم بازگشت به اسلام توبه کشته می‌شود. این تفاوت شاید به خاطر این باشد که ضرر ارتداد فردی که اصالتاً مسلمان بوده است (مرتد فطری به مراتب بالاتر از فرد بیگانه است که غیر مسلمان بوده سپس مسلمان شده است فرد اول به خاطر داشتن ارتباطات قوی و نیرومند، روی فکر و ذهن خانواده‌های اسلامی و ضعیف‌الایمان بیشتر می‌تواند اثر منفی بگذارد و بهتر می‌تواند بر ضد حکومت اسلام قیام و فعالیت کند؛ در حالی که اثر منفی فرد دوم از آن کمتر است اما زن مرتد (چه فطری و چه ملّی در اسلام کشته نمی‌شود و آن هم شاید به این جهت باشد که زن هر چند یک انسان کامل است اما بر اثر داشتن عواطف سرشار، زودتر تحت تأثیر قرار می‌گیرد و اگر چه زودتر به انحراف فکری کشیده می‌شود، زودتر هم به سوی حق باز می‌گردد. همچنین برخی از محققان از فقها نیز فرموده‌اند: فردی که بر اثر تماس و ارتباط با گروه باطل شبهاتی در دل او پیدا شده کم‌کم صورت انکار به خود گرفته و باعث شده تا برخی از احکام ضروری دین را انکار کند، ولی به گونه‌ای است که اگر شبهه او زایل شود، فوراً به آغوش حق باز می‌گردد، این طور فردی نیز کشته نمی‌شود. (ر.ک پرسشها و پاسخها، استاد جعفر سبحانی ص ۲۵۵ - ۲۶۰، انتشارات مؤسسه سیدالشهدا / مستمسک العروة آیت‌الله سیدمحسن طباطبایی حکیم ج ۱، ص ۳۷۸ - ۳۸۴، الطبعة الرابعة نجف اشرف / تفسیر نمونه آیت‌الله مکارم شیرازی ج ۲، ص ۲۷۸ - ۲۸۱ و ج ۱۱، ص ۴۱۸ - ۴۲۱ و ص ۴۲۶ - ۴۲۷، دارالکتب الاسلامیه / المیزان علامه طباطبایی ج ۲، ص ۳۴۲ - ۳۴۷، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان / قاموس قرآن سیدعلی اکبر قرشی ج ۶، ص ۱۰۷ - ۱۰۸، دارالکتب الاسلامیه") دشنام دهندگان به معصومین

یا نواصب همانند کفار و غالیان (کسانی که یکی از ائمه را خدا خوانده یا بگویند خدا در او حلول کرده است و خوارج نجس می‌باشند). توضیح المسائل مراجع فتاوی دوازده نفر از مراجع معظم تقلید، ج ۱، ص ۸۵۸۴، جامعه مدرسین (دشنام دهنده به پیامبر ۶ و ائمه اطهار: محکوم به قتل است کشتن شخص دشنام دهنده بر شنونده در صورتی که بر جان و آبروی خود و مؤمن دیگری ترسد واجب است و در صورت ترس کشتن او جایز نیست همین گونه اگر بر از بین رفتن مال چشمیگر خود و مؤمن دیگری ترس داشته باشد باز هم قتل آن شخص بر شنونده واجب نمی‌باشد. و در صورت فراهم بودن زمینه قتل اجازه از امام معصوم و یا نائب امام لازم نمی‌باشد. و قول قوی در خصوص دشنام دهنده به فاطمه زهرا ۳ نیز همانند دیگر معصومین قتل می‌باشد خصوصاً زمانی که اهانت به ایشان به اهانت به پیامبر ۶ برگردد. (ر.ک تحریر الوسیله امام خمینی، ج ۲، ص ۴۷۶-۴۷۷، کتاب الحدود، حدقذف القول فی القاذف والمقذوف - احکام - فرع اول)

نظر اسلام و قرآن کریم در مورد اعدام چیست اعدام در اسلام چگونه معرفی شده است

پرسش

نظر اسلام و قرآن کریم در مورد اعدام چیست اعدام در اسلام چگونه معرفی شده است

پاسخ

با توجه به این که اسلام در هر مورد مسائل را با واقع بینی و بررسی همه جانبه دنبال می‌کند، در مسأله خون بی گناهان و "اعدام"، نیز حق مطلب را دور از هر گونه تندروی و کندروی بیان داشته است نه هم چون آیین تحریف شده "یهود"، "فقط تکیه بر قصاص و اعدام می‌کند و نه مانند" مسیحیت کنونی فقط راه عفو یا دیه را به پیروان خود توصیه می‌نماید، زیرا دومی مایه جرئت است و اولی نیز عامل خشونت و انتقامجویی است لذا حکم اصلی را در مورد خون به ناحق ریخته قصاص قرار داده و برای تعدیل آن حکم عفو را در کنار این حکم ذکر کرده است به عبارت روشتر اولیاً مقتول حق دارند در برابر قاتل یکی از سه حکم را اجرا کنند: ۱. قصاص کردن ۲. عفو کردن بدون گرفتن خونبها ۳. عفو کردن با گرفتن خونبها. قرآن کریم در یک جمله کوتاه و بسیار پر معنا پاسخ بسیاری از سؤالات را در زمینه مسأله قصاص بازگو می‌فرماید: "وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيٰوةٌ يَاۡۤاُولِیۡۤالْاَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُوْنَ" (بقره ۱۷۹) و برای شما، در قصاص حیات و زندگی است ای صاحبان خرد، تا شما تقوا پیشه کنید، "آیه فوق دلالت دارد بر این که حکم اعدام و قصاص اسلامی در مورد قتل به هیچ وجه جنبه انتقامجویی ندارد، بلکه دریچه‌ای به سوی حیات و زندگی انسان‌ها است از یک سو ضامن حیات جامعه است زیرا اگر حکم قصاص و اعدام به هیچ وجه وجود نداشت و افراد سنگدل احساس امنیت می‌کردند، جان مردم بی‌گناه به خطر می‌افتاد، همان گونه که در کشورهایی که اعدام به کلی لغو شده آمار قتل و جنایت به سرعت بالا رفته است از سوی دیگر مایه حیات انسان است زیرا دیگران را از فکر آدم کشی تا حد زیادی باز می‌دارد و کنترل می‌کند. و از سوی سوم به خاطر لزوم تساوی و برابری جلو قتل‌های پی در پی را می‌گیرد و سنت‌های جاهلی که گاه یک قتل مایه چند قتل و آن نیز به نوبه خود مایه قتل‌های بیشتری می‌شد، پایان می‌دهد. دقت در این آیه روشن می‌نماید، که از بین بردن افراد مزاحم و خطرناک گاه بهترین وسیله برای رشد و تکامل اجتماع است از بین بردن افراد خونریز و فاسد در اجتماع همانند قطع کردن و از بین بردن عضو شاخه مزاحم و مضر است که به حکم عقل باید آن را قطع کرد. اسلام حکم اعدام و قصاص را برای عموم دنیا و ملل تشریح کرده و اختصاص به افراد و ملت معینی ندارد، به این ترتیب هر ملتی که از نظر اخلاقی و تربیت اجتماعی به ترقیات کافی نائل شده باشند، طبعاً به حکم "عفو" عمل می‌کند که آیه: "فَمَنْ عَفِيَ لَهٗ مِنْ اَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَاَدَّءْ اِلَيْهِ بِاِحْسَانٍ" (بقره

۱۷۸) پس اگر کسی از ناحیه برادر [دینی خود مورد عفو قرار گیرد] و حکم قصاص او تبدیل به خون بها گردد [باید از راه پسندیده پیروی کند] و در طرز پرداخت دیه حال پرداخت کننده را در نظر بگیرد [و قاتل نیز به نیکی دیه را به ولی مقتول بپردازد]، نیز ناظر به این مطلب است ولی ملت‌هایی که دارای انحطاط اخلاق هستند و نعمت‌های الهی را کفران می‌نمایند، باید "به حکم قصاص در آن‌ها عمل کرد ولی در عین حال عفو هم در حق آن‌ها جائز است از نظر اسلام استفاده از رأفت و محبت همیشه فضیلت محسوب نمی‌شود؛ بلکه بکار بردن حس رحمت در مورد آدم جانی و سنگدل و سرکش که از هرگونه تعدی و اجحاف بر جان و عرض دیگران فروگذاری نمی‌کند، ظلم درباره افراد صالح است از طرف دیگر بکار بردن این حس در تمام موارد، موجب اختلال وضع زندگی اجتماعی و هلاک انسانیت و از بین رفتن فضیلت خواهد بود. همچنین هدف از قصاص حفظ حیات عمومی اجتماع و پیشگیری از تکرار قتل و جنایات است مسلماً زندان نمی‌تواند اثر قابل توجهی داشته باشد. - آن هم زندان‌های کنونی که غالباً طرز زندگی افراد جنایتکار و مجرم خیلی بهتر از زندگی پست و مشقت بار آن‌ها در خارج از زندان است -، به همین دلیل در کشورهایی که حکم اعدام لغو شده در مدت کوتاهی آمار قتل و جنایت فزونی گرفته به خصوص اگر حکم زندانی افراد، در معرض بخشودگی باشد که در این صورت جنایتکاران با فکری آسوده‌تر و خیالی راحت‌تر دست به جنایت می‌زنند. (ر.ک تفسیر نمونه آیت الله مکارم شیرازی و دیگران ج ۱، ص ۶۰۶-۶۱۰، دارالکتب الاسلامیه / تفسیر المیزان علامه طباطبایی، ترجمه آیت الله مکارم شیرازی ج ۱، ص ۶۲۱-۶۲۷، نشر بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی.)

خداوند در مورد اعدام چه نظری دارد؟

پرسش

خداوند در مورد اعدام چه نظری دارد؟

پاسخ

اعدام مصدر باب افعال از ریشه (ع، د، م) و به معنای نیست گردانیدن نابود ساختن از بین بردن کشتن و تهی دست کردن آمده است (لغت نامه دهخدا، واژه "اعدام") و در اصطلاح اعدام به معنای مجازات مرگ برای ارتکاب جرم‌های خاص می‌باشد. اعدام از واژه‌های غیر مصرح قرآنی است که می‌توان به مباحث آن ذیل این واژه‌ها دست یافت "قتل = کشتن و" صلب = دارزدن (مائده ۳۳؛ اعراف ۱۲۴ و...) ذبح = سربریدن گردن زدن (بقره ۴۹، ابراهیم ۱۴) رجم = سنگسار کردن (هود، ۹۱، کهف ۲۰ و...) به کار گرفتن اعدام به عنوان مجازات ارتکاب برخی جرائم سابقه تاریخی بسیار طولانی دارد. مجازات اعدام اختصاص به آیین خاصی نداشته و در ادیان مختلف معمول بوده است و در همه کشورهای دنیا با تفاوت‌هایی اجرا می‌شود. دین اسلام نیز این مجازات را در مورد جرائمی پذیرفته است چرا که اعدام به رغم ظاهر آن که موجب نیستی و مرگ کسی می‌شود، دارای منافع و برکات اجتماعی فراوانی از جمله ضامن حیات اجتماعی و سلامت آن است "و لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا اُولِي الِاْل-؟ لَنْبِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ" (بقره ۱۷۹) (ر.ک المیزان علامه طباطبایی ج ۱، ص ۴۳۴، جامعه مدرسین / تفسیر نمونه آیت الله مکارم شیرازی و دیگران ج ۱، ص ۶۱-۶۶، دارالکتب الاسلامیه) خطاب به "اولی الالباب نشانه آن است که حیات بخشی اعدام تنها برای انسان‌های دارای اندیشه قابل فهم و درک است پایان آیه "لعلکم تتقون نیز اجرای این حکم را زمینه‌ای برای پروا پیشگی جامعه انسانی دانسته است اعدام ظالمانه و نا به حق و اعدام عادلانه و به حق در بررسی آیات پیرامون اعدام به دو نوع برخورد می‌کنیم ۱. اعدام "نا به حق" مانند: اعدام انبیاء (بقره ۶۱)، قتل دعوت کنندگان به حق و عدالت (آل عمران ۲۱)، کشتن ایمان آورندگان به خدا و رسولان الهی (بروج ۸۴) ۲.

اعدام به حق مانند: اعدام و قتل قاتل به عنوان قصاص نفس در مقابل جنایت وی (بقره ۱۷۸ و ۱۷۹) انواع جرم‌های مستحق اعدام در یک دسته‌بندی جرم‌های مستوجب اعدام را می‌توان به سه گروه تقسیم کرد: ۱. جرم‌های منجر به فتنه‌های اعتقادی مانند: ارتداد و شرک ۲. نفاق قرآن منافقان را گمراهانی هدایت‌ناپذیر می‌داند که در صدند تا مؤمنان را به کفر بکشانند و مانند خویش سازند، از این رو مؤمنان را از دوستی با آنان بر حذر داشته و دستور داده است تا در صورتی که از فتنه‌ها دست نکشند آنان را به قتل برسانند. (نساء، ۸۸ و ۸۹) ۳. جرم‌های منجر به فتنه‌های اجتماعی مانند قتل نفس (بقره ۱۷۸) محاربه (ایجاد رعب و وحشت برای مردم و فساد در زمین (مائده ۳۳ و ۳۴) جرم‌های جنسی و ناموسی گرچه در قرآن کریم به مجازات اعدام برای جرائم جنسی تصریح نشده است اما مفسران و فقها با بهره‌گیری از روایات وارده در این زمینه و از باب رد فروع بر اصول مرتکبین جرم‌هایی چون زنا محصنه تجاوز به عنف و لواط را مستحق اعدام دانسته‌اند.

با توجه به آیات سوره بقره که قصاص انسان آزاد را در مقابل آزاد و برده را در مقابل برده بیان فرمود، آیا این نوعی بی‌عدالتی و بی‌ارزش شمردن جوهره انسانی نیست

پرسش

با توجه به آیات سوره بقره که قصاص انسان آزاد را در مقابل آزاد و برده را در مقابل برده بیان فرمود، آیا این نوعی بی‌عدالتی و بی‌ارزش شمردن جوهره انسانی نیست

پاسخ

اسلام برای احیای حقوق بردگان اقدامات وسیعی انجام داده است تا شخصیت انسانی آنان را احیا نماید، تا آن جا که از نظر شخصیت انسانی هیچ تفاوتی میان بردگان و افراد آزاد قرار نداده است و تنها معیار ارزش انسانی را "تقوا" می‌داند: "إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَى كُمْ (حجرات ۱۳) ولی گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست" لذا به بردگان اجازه می‌دهد، همه گونه پست‌های مهم اجتماعی را عهده دار شوند، تا آن جا که به بردگان اجازه می‌دهد، مقام مهم قضاوت را عهده دار شوند. در عصر پیامبر ۹ نیز از مقامات مهم فرماندهی لشکر گرفته تا پست‌های حساس دیگر به بردگان یا بردگان آزاد شده واگذار می‌شد. در اسلام دستورات زیادی درباره رفق و مدارا با بردگان وارد شده است تا آن جا که حتی آن‌ها را در زندگی صاحبان خود شریک و سهم کرده است اگر انسان آزاد در برابر قتل انسان برده قصاص نمی‌شود، علت آن این نیست که به مقام برده توهین شده و از مرتبه انسانیت دورتر شده و یا خون او کم‌رنگ‌تر از خون آزاد است زیرا مسائل اقتصادی و مالی یک سری احکام اجتماعی است غالباً انسان‌های آزاد در تأمین مسایل خود و بردگان و خانواده خود از مسئولیت بیشتر و تأثیر مالی بیشتر برخوردار هستند، چرا که تأمین هزینه و مخارج بردگان دیگر و خانواده او به عهده فرد آزاد است اگر این فرد قصاص شود، خسارت زیادی به بردگان و زن فرزندان او وارد می‌شود، لذا اسلام با قانون عدم قصاص خود، در مورد مرد آزاد، رعایت حقوق همه افراد را کرده است و از این خلاء اقتصادی و ضربه نابخشودنی که به یک خانواده و بردگان دیگر وارد می‌شود، جلوگیری کرده است و هرگز اجازه نمی‌دهد به بهانه لفظ "تساوی"، حقوق افراد دیگر، به خاطر شخصی که مورد قصاص قرار گرفته پایمال شود. در حالی که "عبد" اگر از دنیا رود، کسی تحت مخارج او نیست تا حقوق افراد دیگر پایمال شود. (ر.ک تفسیر المیزان علامه طباطبایی، ترجمه آیت الله مکارم شیرازی ج ۱، ص ۶۲۱-۶۲۷، نشر بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی / تفسیر نمونه آیت الله مکارم شیرازی و دیگران ج ۱، ص ۶۰۸-۶۱۰، ج ۲۱، ص ۴۲۰، دارالکتب الاسلامیه)

آیا پرداخت دیه در قتل "خطایی محض از سوی" عاقله جانی با توجه به این که گاهی عاقله جانی را هیچ ندیده‌اند و خود جانی پرداخت دیه را دارد، با عدالت و قوانین عقلا سازگار است

پرسش

آیا پرداخت دیه در قتل "خطایی محض از سوی" عاقله جانی با توجه به این که گاهی عاقله جانی را هیچ ندیده‌اند و خود جانی توان پرداخت دیه را دارد، با عدالت و قوانین عقلا سازگار است

پاسخ

از جمله مسائلی که در باب دیات عجیب ولی حساب شده به نظر می‌رسد، مسایل مربوط به عاقله است که در ذیل به ابعادی از آن پرداخته می‌شود: مورد دیه عاقله مورد دیه عاقله جایی است که جانی نه تصمیم بر قتل داشته و نه بر انجام مقدماتی که احیاناً به قتل منتهی می‌شود اقدام کرده است مانند این که هنگام رانندگی سنگی از زیر چرخ ماشین پرتاب شود و منجر به کشتن کسی شود. دیدگاه علما همه فقهای شیعه و اهل سنت در این مسأله اتفاق نظر دارند به جز اصم که فقهی ناشناخته است و خوارج در منابع روایی وسائل الشیعه شیخ حر عاملی ج ص ۱۶۱-۴۰۳، مؤسسه آل‌البیت (نیز به حدی در این باره روایت رسیده است که جای شک و شبهه‌ای باقی نمی‌ماند) منتها برخی در حال حاضر با اذعان به حکم دیه عاقله پنداشته‌اند که چون موضوع حکم دیه عاقله (نظام قبیله‌ای صدر اسلام تغییر یافته این حکم در حال حاضر جاری نخواهد شد. این ادعا به دلیل‌های زیر قابل مناقشه است ۱. مسأله دیه عاقله که در اسلام وضع شده با تعهد پرداخت خون‌بها در جاهلیت تفاوت‌های عمده‌ای دارد. از جمله این که در دیه عاقله پرداخت دیه به بستگان مرد از پدر و گذار شده است اما در زمان جاهلیت همه افراد قبیله موظف به پرداخت آن بودند. حاصل آن که گرچه پرداخت دیه در زمان جاهلیت نیز وجود داشت اما اسلام در آن تغییرات عمده‌ای داد. ۲. در زمانی که پیامبر اکرم و پس از آن ائمه حکم دیه را از سوی عاقله تشریح کردند، در مناطقی مانند ایران و روم آن زمان نظام طایفه‌ای و قبیله‌ای که در حجاز مرسوم بود وجود نداشت چنانچه این حکم تنها بر اساس نظام قبیله‌ای امضاً شده بود، باید به آن اشاره می‌شد. ۳. در هنگامی که اعراب از آن نظام قبیله‌ای بیرون رفتند و در کشورهای مختلف فتح شده مستقر شدند، این حکم اجرا می‌شد. و در آن زمان که ائمه نیز حضور داشتند بحثی از تغییر موضوع نبود. عاقله کیست در این که عاقله کیست اختلاف است معروف آن است که عاقله مردانی هستند که از طریق پدر با انسان ارتباط دارند، مانند برادران عموها و برادرزاده‌ها. در پرداخت دیه از سوی عاقله بلوغ تمکن مالی و تقسیم دیه در صورت تعدد شرط است حکمت‌های تشریح این حکم از نظر قواعد فقهی و آیات قرآن کریم "وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى (فاطر، ۱۸) اصل اولیه این است که هر کسی مسئول عواقب کارهای خویش است منتها گاهی به عللی در امور دنیوی این قاعده تخصیص می‌خورد. برخی حکمت‌هایی برای پرداخت دیه از سوی عاقله عبارت است از: ۱. تعاون و همکاری اسلام به تعاون و همکاری در امور دنیوی و روابط اجتماعی اهمیت زیادی داده است نظیر این همکاری را در حقوقی که برای محرومان در اموال ثروتمندان قرار داده شده می‌توان دید "وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّاعِلِ وَالْمَحْرُومِ (ذاریات ۱۹) این دستور در قتل خطایی محض نیز داده شده تا چنانچه یکی از افراد خانواده از راه خطا دچار ارتکاب جنایتی شد که هرگز در پدید آوردن آن کوچک‌ترین قصد و اراده‌ای نداشته افراد فامیل گره‌ای از کار جانی بگشایند تا او از هستی ساقط نشود. ۲. تضامن متقابل دیه عاقله شبیه "بیمه است که در دنیای امروز سراسر زندگی مردم را پوشش داده است و می‌دانیم فلسفه بیمه مشارکت عموم مردم یا گروه خاصی در برابر خسارت‌های ناشی از حوادث مختلف است زیرا هنگامی که حادثه‌ای در یک موضع معین رخ دهد، ممکن است به قدری سنگین و غیر قابل

تحمل باشد که طرف را به کلی از هستی ساقط کرده و بر خاک سیاه بنشانند. حاصل آن که فلسفه بیمه تضامن متقابل و تقسیم فشار مشکلات و حوادث بر گروه بسیاری است دیه عاقله نیز، یک بیمه فامیلی به حساب می‌آید که در ضمن همبستگی اعضای فامیل را بیشتر می‌کند. ۳. ارث و دیه عاقله عده‌ای بر آنند که نوعی ارتباط میان ارث و دیه عاقله وجود دارد. به مصداق مثال معروف "من له الغنم فعليه الغرم کسی که فایده‌ای می‌برد باید خسارت را نیز بپردازد" هم چنان که ورثه بدون هیچ زحمتی از ارث بهره می‌برند، باید در پرداخت دیه نیز سهیم باشند چنان که در برخی روایت‌ها ارث‌بران را ضامن پرداخت دیه می‌داند. (ر.ک وسایل الشیعه همان ص ۳۹۷). ۴. اثر بازدارنده دیه هر چند حکم جبران‌کنندگی را دارد اما بازدارندگی در پرداخت آن نیز لحاظ شده است بدیهی است هنگامی که بستگان فهمیدند در جبران دیه جانی شریکند همدیگر را به احتیاط سفارش می‌کند. (باتوجه به این که مقدمات هر کاری بالاخره از اختیار آدمی بیرون نیست) ۵. حفظ احترام خون مسلمان چنانچه پرداخت دیه قتل‌های خطایی به عهده عاقله نباشد ممکن است مرتکبان توانایی پرداخت آن را نداشته باشند و خون‌ها هدر رود این حکمت در قتل‌های عمدی با توجه به این که اثر سویی دارد و باعث افزایش جنایت است جاری نیست (ر.ک مکتب اسلام سال ۲۶، ش ۷ / دیه دکتر عوض احمد ادریس ترجمه دکتر علی رضا فیض ص ۲۳۳، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)

حکم مرتد چیست وظیفه ما در برابر کسی که به صراحت به قرآن پیامبر و ائمه اطهار دشنام می‌دهند چیست آیا کشتن وی با این که در عرف ارتدادش ثابت نیست بر ما واجب است

پرسش

حکم مرتد چیست وظیفه ما در برابر کسی که به صراحت به قرآن پیامبر و ائمه اطهار دشنام می‌دهند چیست آیا کشتن وی با این که در عرف ارتدادش ثابت نیست بر ما واجب است

پاسخ

ارتداد در لغت به معنای بازگشتن است و در اصطلاح به معنای خروج فرد مسلمان از دین اسلام قاموس قرآن سیدعلی اکبر قرشی ج ۳، ص ۷۹، دارالکتب الاسلامیه) و برگشتن از ایمان به کفر است این اصطلاح در آیاتی از قرآن به کار رفته است از جمله آیه ۵۴ سوره مائده که می‌فرماید: "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ... ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر کس از شما از آیین خود باز گردد (به خدا زبانی نمی‌رساند) خداوند جمعیتی را می‌آورد که آن‌ها را دوست دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند" ... و نیز در آیه ۲۱۷ سوره بقره می‌فرماید: "وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ" یعنی کسی که از آیینش برگردد و در حال کفر بمیرد، تمام اعمال نیک (گذشته او در دنیا و آخرت بر باد می‌رود، و آنان اهل دوزخند و همیشه در آن خواهند بود". از آیات قرآن کریم استفاده می‌شود که مجازات مرتد به خاطر ماهیت مجرمانه عمل مرتد و جلوگیری از پیامد ارتداد است نه به جهت تغییر عقیده بدون اظهار و ابراز آن پذیرش اسلام باید طبق منطق باشد کسی که آیینی همچون اسلام را بعد از تحقیق و پذیرش رها کند و به سوی آیین‌های دیگر برود، معمولاً انگیزه صحیح و موجهی ندارد، بنابراین عدول و بازگشت او به تخطئه و خیانت شبیه‌تر است تا به اشتباه و عدم درک حقیقت چنان که قرآن کریم می‌فرماید: "إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ (محمد، ۲۵) کسانی که بعد از روشن شدن هدایت برای آن‌ها، پشت به حق کردند، شیطان اعمال زشتشان را در نظرشان زینت داده و آنان را با آرزوهای طولانی فریفته است. و در آیه ۱۰۷ سوره نحل می‌فرماید: "این به خاطر آن است که

زندگی دنیا (و پست را بر آخرت ترجیح دادند. "...تعبیراتی که قرآن درباره مرتد به کار برده" "شهدوا أن الرسول حقّ و جاءهم البینت (آل عمران ۸۶)" من بعد ما تبین لهم الهدی (محمد، ۲۵)، نشان دهنده این است که این گونه افراد از روی عناد، لجاجت هتک مقدسات و مقابله با اسلام دست از دین برداشته‌اند و مؤید آن حوادث صدر اسلام (اهل رده است که وقتی عدد مرتدین زیاد شد، آنان به قصد نابودی اسلام به مدینه حمله کرده و با مسلمانان وارد جنگ شدند. (ر.ک تاریخ اسلام دکتر حسن ابراهیم حسن ج ۱، ص ۳۴۴ - ۳۵۳، داراحیاء التراث العربی) علاوه بر آن اگر به افراد اجازه داده شود هر روز مایل باشند خود را مسلمان معرفی کنند و هر روز مایل نباشند انکار نمایند، به زودی جبهه داخلی کشور اسلام از هم متلاشی خواهد شد و راه نفوذ دشمنان و عوامل ایادی آنها باز خواهد گردید و هرج و مرج در جامعه اسلامی پدید خواهد آمد چنان که قرآن کریم می‌فرماید: "جمعی از اهل کتاب (از یهود) گفتند: (بروید در ظاهر) به آنچه بر مؤمنان نازل شده در آغاز روز ایمان بیاورید و در پایان روز کافر شوید؛ شاید آنها (از آیین خود) باز گردند ("آل عمران ۷۲). البته ممکن است گاهی ارتداد فردی از حدود زبان تجاوز نکند و نه از روی قصد خیانت به مسلمانان بلکه بر اثر گرفتار شدن در دام شبهات از اسلام خارج شود؛ اما بحث ما جنبه کلی دارد و احکام تابع یک فرد و دو فرد نمی‌شود، بلکه مجموع افراد را به طور کلی باید در نظر گرفت از این جهت می‌توان گفت بازگشت یک فرد مؤمن به انکار و اعتراض (ارتداد) غالباً خالی از واکنش و تحریکات بر ضد نظام اسلام نخواهد بود؛ آن هم نه تحریک بر ضد مسائل سطحی و فرعی بلکه تحریک علیه نظامی که به قیمت خون میلیون‌ها انسان فداکار و جانباز تمام شده است در این هنگام ارتداد یک فرد، به صورت هسته فتنه در آمده و تحریکات و واکنش‌های او مایه جذب دشمنان و مغرضان و ماجراجویان و افراد ضعیف‌الایمان گردیده و به ایجاد شورش منجر می‌شود. آیین مقدس اسلام جهت پیش‌گیری و ریشه‌کن ساختن چنین فتنه‌ها و فسادها دستور داده است که مرتد کشته شود تا نظام دین و حکومت اسلام و آیین و کتاب او دستخوش چنین حوادث شوم نگردد و مغرضان با مکتب خدا بازی نکنند. بنابراین اسلام به خاطر جرمی که مرتد مرتکب شده و برای حفظ حقوق دیگران که در سایه بقای دین و حکومت اسلامی و مبارزه با ایادی و عوامل بیگانه حاصل می‌شود، چنین کیفری (اعدام یا حبس و...) را برای مرتد در نظر گرفته است و این حکم (مجازات مرتد) هیچ منافاتی با آیه "لا إکراه فی الدین و آزادی عقیده ندارد. در پایان لازم است یادآوری کنیم که اسلام میان مرتد فطری (کسی که از پدر و مادر مسلمان متولد شده و پس از قبول اسلام از اسلام برگشته است و مرتد ملی (کسی که پدر و مادر او به هنگام انعقاد نطفه‌اش مسلمان نبوده‌اند و او بعداً اسلام را پذیرفته سپس از آن برگشته و همچنین بین مرد مرتد و زن مرتد فرق گذاشته است مرد اگر مرتد فطری باشد، بدون قید و شرط اعدام می‌شود؛ ولی اگر مرتد ملی باشد، در صورت عدم بازگشت به اسلام توبه کشته می‌شود. این تفاوت شاید به خاطر این باشد که ضرر ارتداد فردی که اصالتاً مسلمان بوده است (مرتد فطری به مراتب بالاتر از فرد بیگانه است که غیر مسلمان بوده سپس مسلمان شده است فرد اول به خاطر داشتن ارتباطات قوی و نیرومند، روی فکر و ذهن خانواده‌های اسلامی و ضعیف‌الایمان بیشتر می‌تواند اثر منفی بگذارد و بهتر می‌تواند بر ضد حکومت اسلام قیام و فعالیت کند؛ در حالی که اثر منفی فرد دوم از آن کمتر است؛ امّا زن مرتد (چه فطری و چه ملی در اسلام کشته نمی‌شود و آن هم شاید به این جهت باشد که زن هر چند یک انسان کامل است امّا بر اثر داشتن عواطف سرشار، زودتر تحت تأثیر قرار می‌گیرد و اگر چه زودتر به انحراف فکری کشیده می‌شود، زودتر هم به سوی حق باز می‌گردد. همچنین برخی از محققان از فقها نیز فرموده‌اند: فردی که بر اثر تماس و ارتباط با گروه باطل شبهاتی در دل او پیدا شده کم‌کم صورت انکار به خود گرفته و باعث شده تا برخی از احکام ضروری دین را انکار کند، ولی به گونه‌ای است که اگر شبهه او زایل شود، فوراً به آغوش حق باز می‌گردد، این طور فردی نیز کشته نمی‌شود. (ر.ک پرسشها و پاسخها، استاد جعفر سبحانی ص ۲۵۵ - ۲۶۰، انتشارات مؤسسه سیدالشهدا / مستمسک العروة آیت‌الله سیدمحسن طباطبایی حکیم ج ۱، ص ۳۷۸ - ۳۸۴، الطبعة الرابعة نجف اشرف / تفسیر نمونه آیت‌الله مکارم شیرازی ج ۲، ص ۲۷۸ - ۲۸۱ و ج ۱۱، ص ۴۱۸ - ۴۲۱ و ص ۴۲۶ و ۴۲۷، دارالکتب الاسلامیه / المیزان علامه

طباطبایی ج ۲، ص ۳۴۲ - ۳۴۷، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان / قاموس قرآن سیدعلی اکبر قرشی ج ۶، ص ۱۰۷ و ۱۰۸، دارالکتب الاسلامیه) در پایان شایان ذکر است حکم به ارتداد کسی به همین سادگی نیست بلکه باید ارتدادش در دادگاه اسلامی به ثبوت برسد و هنگامی که حکومت اسلامی نیست ارتداد وی پیش مجتهد جامع الشرایط ثابت می‌شود و او حکم به ارتداد می‌دهد. اجرای حکم قتل نیز در حکومت اسلامی به عهده حاکم شرع است و در غیر این صورت چنانچه مرجع تقلید اجازه عمومی به کشتن فردی داد - مانند سلمان رشدی - بر هر مسلمانی واجب کفایی است به آن اقدام کند.

چه آیاتی در قرآن کریم درباره حقوق جزایی وجود دارد؟ و منابعی را در این مورد معرفی نمایید؟

پرسش

چه آیاتی در قرآن کریم درباره حقوق جزایی وجود دارد؟ و منابعی را در این مورد معرفی نمایید؟

پاسخ

حقوق جزایی در اسلام در تحت سه عنوان کلی حدود، دیات و قصاص مطرح شده است و آیه‌های بسیاری در مورد این سه موضوع در قرآن وجود دارد. ذکر همه این آیه‌ها و توضیح آن از گنجایش یک پاسخ خارج است از این رو، آدرس آیه‌ها و کتاب‌هایی که در این مورد تألیف شده ذکر می‌شود: آیات حدود و دیات نسأ، ۱۵، ۱۶، ۹۲، ۹۳؛ مائده ۳۲، ۳۳، ۳۸، ۳۹، ۴۵؛ انعام ۱۵۱؛ اسراء، ۳۲، ۳۳؛ نور ۲؛ تا ۱۰، ۲۳؛ ص ۴۴؛ آیه‌های قصاص بقره ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۹۴؛ شوری ۴۰. کتاب‌هایی که در موضوع فقه القرآن و آیات الاحکام نوشته شده است از منابع آیه‌های حقوق جزایی به حساب می‌آید که برخی از آن‌ها عبارتند از: ۱. فقه القرآن فی شرح آیات الاحکام مؤلف قطب الدین راوندی (م ۵۷۳ ق) ۲. کنز العرفان فی فقه القرآن مؤلف مقداد بن عبدالله سیوری (فاضل مقداد) (م ۸۲۶ ق) ۳. التفسیر الشاهی مؤلف سید امیر مخدوم حسینی عربشاهی (م ۹۷۶ ق) ۴. زبده البیان فی تفسیر آیات احکام القرآن مؤلف احمد اردبیلی (مقدس اردبیلی) (م ۹۹۳ ق) ۵. مسالک الافهام الی آیات الاحکام مؤلف جواد کاظمی ۶. احکام القرآن دکتر محمد خزائلی ۷. فقه القرآن مؤلف محمد یزدی ۸. آیات الاحکام مؤلف کاظم مدیرشانه‌چی ۹. تفسیر جامع آیات الاحکام مؤلف زین العابدین قربانی لاهیجی

اگر فقیر و یا ثروتمندی مثل هم دزدی کنند آیا برای هر دو یک مجازات در نظر گرفته می‌شود؟

پرسش

اگر فقیر و یا ثروتمندی مثل هم دزدی کنند آیا برای هر دو یک مجازات در نظر گرفته می‌شود؟

پاسخ

گناه ربطی به فقر و غنا ندارد و قانون در هر جامعه‌ای باید یکسان عمل شود. البته یکی از شرایط قطع دست سارق در فقه اسلامی این است که به خاطر فقر دزدی نکرده باشد. بنابر این در این موارد تخفیف مجازات هست..

چرا در جمهوری اسلامی حکم قطع دست دزد اجرا نمی‌شود؟

پرسش

چرا در جمهوری اسلامی حکم قطع دست دزد اجرا نمی شود؟

پاسخ

قطع دست سارق قیود و شرایط متعددی دارد و کمتر موردی است که جامع شرایط آن باشد و در مواردی که قیود حکم از نظر قضایی ثابت گردد قطع انجام می گیرد. اصل اولیه در فرهنگ اسلامی آن است که خداوند دوست داریت و سعادت بندگان است و تا آدمی در این دنیاست خداوند همه درهای رحمت و بازگشت و بخشش را به سوی او گشوده است. بنابراین خداوند می خواهد که حتی بدکاران هم تافروصت از دست نرفته بازگردند و دست از تبه کاری خویش بشویند و راهی به سوی سعادت جاودان یابند. بنابراین این لطف خداوند است که باب رحمت را می گشاید و تنها کسی از این سعادت محروم است که به آن پشت کند و تادم مرگ هم چنان به فساد و تباهی خویش ادامه دهد. }]

خانواده ای که کودکشان را تنبیه بدنی کرده اند و موجب سرخی و کبودی بدنش شده آیا باید دیه بدهند و آیا خداوند آنها را خواهد بخشید؟

پرسش

خانواده ای که کودکشان را تنبیه بدنی کرده اند و موجب سرخی و کبودی بدنش شده آیا باید دیه بدهند و آیا خداوند آنها را خواهد بخشید؟

پاسخ

اگر یقین دارند که با زدن وی دیه تحقق یافته - مثلا بدنش کبود شده و ... - باید دیه بدهند و میزان آن متناسب با آسیب های بدنی وارد شده مذکور در رساله های عملیه است. بلی اگر پس از بلوغ رضایت بدهد با استغفار ان شاء الله مورد بخشش قرار خواهند گرفت. }]

نوجوانی اظهار می کند با فریب و تهدید به قتل ، به عمل لواط تن داده است از نظر اسلام چه کسی گناه کار است ؟ آیا اجازه دارد به ناموشن تجاوز یا او را بکشد؟

پرسش

نوجوانی اظهار می کند با فریب و تهدید به قتل ، به عمل لواط تن داده است از نظر اسلام چه کسی گناه کار است ؟ آیا اجازه دارد به ناموشن تجاوز یا او را بکشد؟

پاسخ

در صورتی که نوجوان مورد نظر مورد تهدید جانی قرار گرفته و جدا بر جان خود ترسیده است گناهکار نمی باشد. البته هر چند در

این مسأله ساده لوحی ورزیده لیکن از این جهت نیز گناهی ندارد ولی شایسته است که در آینده همواره تیزبینی هوشمندی و ایمان استوار خود را حفظ نماید و از فرو افتادن در چنین دامهای خطرناکی مواظبت کند. در برخورد با عاملان قضیه به هیچ وجه حق تجاوز ناموسی یا قتل ندارد و خود اینها گناهان بزرگی است که موجب کیفر است. او تنها می‌تواند به مراجع قضایی شکایت کند و در صورتی که جرم مجرمان در دادگاه ثابت شود (یعنی مرتکبین چهار مرتبه نزد قاضی اعتراف نمایند یا چهار نفر عادل شاهد عینی قضیه بوده و بر آن شهادت دهند) به حکمدادگاه به کیفر اعمال خود خواهند رسید. به هر حال اگر فرد مزبور باز هم دنبال سوء استفاده است با هماهنگی مراجع قضایی باید وی را به عقوبت عملش رساند در غیر این صورت بهتر است موضوع کاملاً پنهان بماند. }]

آیا در اسلام بعضی رفتارها با کنیزان و غلامان با تساوی حقوق انسانی سازگار است ؟

پرسش

آیا در اسلام بعضی رفتارها با کنیزان و غلامان با تساوی حقوق انسانی سازگار است ؟

پاسخ

اولاً: زندگی اجتماعی بشر تا چندین قرن پیش اقتضای آن را داشته که نظام بردگی برقرار باشد اسلام نیز بنا بر مقتضیات زمان و عدم امکان لغو یکباره آن را امضا نموده ولی حقوقی را از نظر اخلاقی و قانونی برای آنان برقرار وزمینه‌های فراوانی را برای آزاد سازی تدریجی آنان فراهم آورد. (مانند کفارات احکام ام ولد مکاتبه تدبیر و...) اساساً آزاد سازی برده یکی از اعمال شایسته و بسیار بافضیلت دانسته شده و اسلام همواره مردم را به آن ترغیب نموده‌است. و ما ادریک مالالعقبه فک رقبه (سوره بلد). از نظر حقوقی و اخلاقی نیز اسلام نظامی کامل را برای حمایت از آنها فراهم نموده و همواره در جهت حفظ حقوق آنان توصیه نموده است. از جمله برای روابط جنسی کنیزان با اربابان خود و یا دیگران قوانینی وضع نموده مثل اینکه مالک کنیز می‌تواند آن را برای مدتی به دیگری ببخشد ولی این کار شرایط دارد از قبیل اینکه باید عده نگه دارد ثانیاً در این مدت اگر دارای فرزند شد آزاد می‌گردد و ... می‌بینیم که در مجموع برای قانونمند کردن روابط جنسی و جلوگیری از فساد و فحشا و برآورده کردن نیازهای جنسی قانون و ضوابط خاصی آورده است. نکته مهم در این جا آن است که نوعاً کسانی که به اینگونه احکام اشکال می‌کنند طرفدار روابط آزاد جنسی (همانند غرب) هستند که هیچ حد و مرزی را برای غریزه جنسی محترم نمی‌شمارند ولی نسبت به استمتاع جنسی قانونمند نقص و اشکال وارد می‌کنند. از طرف دیگر تساوی حقوق انسانی به معنای تشابه همه روبناها و مناسبات بشری نیست و گرنه همگان باید در تمام مسایل فردی و اجتماعی حتی میزان دریافتی ماهیانه و ... برابر باشند درحالیکه چنین چیزی حتی در جوامع کمونیستی نیز قابل اجرا نیست. ثالثاً: احکام مربوط به روابط برده‌داری جنبه‌مقابله به مثل دارد یعنی کفار در نبرد با مسلمین اسرای مسلمانان را کنیز و برده می‌ساختند و شنیع‌ترین اعمال ضدانسانی را در برابر آن اعمال می‌کردند اسلام نیز ناچار بود در این رابطه به مقابله به مثل دست بزند ولی از نظر کیفیت رابطه با بردگان که اسرای کفار بودند شیوه‌های ظالمانه آنان را برانداخت و برخی از اصول آن که منافی عدالت نیسترا پذیرفت. جواز بخشش برده مبتنی بر این اصل حقوقی است که رقبه بردگان تحت ملکیت برده‌دار در آمده و لازم‌هآن جواز پیشکش کردن با شرایط خاصی است. }]

چرا بعضی از حدود مثل حد سرقت در محاکم قضایی اجرا نمی‌شود

پرسش

چرا بعضی از حدود مثل حد سرقت در محاکم قضایی اجرا نمی شود

پاسخ

حدود در اسلام مشخص و معین است ولی اجرای آن شرایطی دارد؛ مثلاً در مورد سرقت زمانی دست دزد بریده می شود که سرقت او همراه با شازده شرط باشد و یا ثبوت حد زنا در صورتی است که چهار شاهد عادل در مجلس واحد نزد قاضی شهادت دهند آن هم بر وجهی خاص. بنابراین اثبات حد شرایطی دارد که اغلب سرقت‌ها فاقد آن است. از همین رو دزدها به صورت‌های دیگری تنبیه می شوند. ثانیاً اجرای برخی از حدود ممکن است در شرایط خاصی از نظر بازتاب در افکار عمومی چندان مطلوب نباشد. به همین جهت در برخی موارد ممکن است حکم به نحو دیگری اجرا گردد و یا موقتاً اجرا نگردد. }J

آیا می توان افرادی که مهدور الدم هستند بدون مراجعه به دادگاه آنها را به قتل رساند؟**پرسش**

آیا می توان افرادی که مهدور الدم هستند بدون مراجعه به دادگاه آنها را به قتل رساند؟

پاسخ

کسی که مهدورالدم است تنها توسط دادگاه صالح می تواند محاکمه و به سزای عمل خود برسد و هیچ فردی حق ندارد خودسرانه به این امور اقدام نماید. شما می توانید در معرفی او به مراجع ذیصلاح اقدام کنید و یا به نحوی از ورودش به منزل جلوگیری کنید.

اکراه در قتل مجوز آن نیست و رافع مسوولیت از مباشر نیست , علت چیست ؟**پرسش**

اکراه در قتل مجوز آن نیست و رافع مسوولیت از مباشر نیست , علت چیست ؟

پاسخ

پیش از پاسخ، نخست باید تأمل بیشتری در مفهوم «اکراه» و تفاوت آن با «اجبار» داشت. اکراه آن است که شخص دیگری را وادار کنید که فلان عمل خاص را انجام دهد، یا ترک کند، وگرنه خود و یا وابستگان و متعلقین به او تهدید به قتل یا ضرب و جرح یا ایراد خسارت (مادی یا معنوی) می شوند و فرد مُکَرَه (مورد اکراه) با اختیار خود و به منظور رهایی از آسیب‌های ناشی از تهدیدات مُکَرَه (اکراه کننده)، آن کار را انجام دهد و یا کاری را که باید براساس وظیفه یا تعهدش انجام می‌داد، ترک کند و به جا نیورد. در حالی که «اجبار» در آن جای صدق می‌کند که طرف مقابل دیگر اراده‌ای نداشته باشد و شخص دیگری تصمیم‌گیری و در واقع اجرا می‌کند. نهایت این که فرد مجبور، مانند یک ابزار و وسیله، واسطه اقدام می‌شود. در این جا مسوولیت با فرد مجبورکننده است و در حقیقت مباشر او است؛ چه این که فرد مجبور نقشی نداشته و در حد وسیله‌ای بوده است که در دست دیگری و به اراده دیگری

مورد استفاده قرار گرفته است، (شیخ النجفی، محمد بن حسن، جواهر الکلام، ج ۴۱، تهران، المكتبة الاسلامیه، الط ۶، ص ۴۵). در مورد اکراه و یا تقیه، به لحاظ جلوگیری از خسارت مهم‌تر و حفظ جان و ناموس دیگران، لطف الهی شامل بندگان شد و اقدام ناشی از اکراه را مسؤولیت‌زا ندانسته‌اند و به مقتضای «حدیث رفع» [قال رسول الله (ص) «رفعت عن امتیاریع خصال: ما اضطروا الیه و ما نسوا و ما اکرهوا علیه و ما لم یطیقوا و ذلک فی کتاب الله قوله «ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا...» و قول الله: «الا من کره و قلبه مطمئن بالایمان» (ر.ک: شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۱، تهران، المكتبة الاسلامیه، الط ۵، ص ۴۷۰ (باب ۲۵ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر)]. [اکراه رافع مسؤولیت است. اما روشن است فلسفه این کار، حفظ جان و جلوگیری از خونریزی است. پس در موردی که این اکراه خودش به خونریزی و کشتار انسان بی‌گناه دیگر نینجامد، دلیلی برای سلب مسؤولیت از مباشر وجود ندارد] [از امام باقر (ع) روایت شده که فرمودند: «انما جعل التقیه لیحقن بها الدم فاذا بلغ الدم فلیس تقیه» (همان، ص ۴۸۳)]; یعنی، فردی که تحت اکراه قرار گرفته، براساس چه مصلحتی اقدام به کشتار دیگری می‌کند؟ اگر این کار را نکند، چه مصلحتی مهم‌تر از حفظ جان این فرد مقتول، از بین خواهد رفت؟ پس تنها حفظ جان خویش یا بستگان نمی‌تواند مجوز کشتن افراد بی‌گناه دیگر باشد. در روایتی امام باقر (ع) فرمودند: عن زرارة عن ابی جعفر (ع) فی رجل امر رجلاً بقتل رجل [فقتله] فقال: یقتل به الذی قتله و یحبس الامر بقتله فیالحبس حتی یموت؛ اگر کسی به دیگری دستور داد فردی را بکشد و آن شخص اقدام کرد، همان فرد قاتل را قصاص می‌کند؛ ولی دستور دهنده را به حبس ابد محکوم کنند تا در همان حبس بمیرد {M}، (وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۳۲، باب ۱۳ از ابواب قصاص النفس، ح ۱). به همین جهت محقق حلی (صاحب شرایع السلام می‌فرمایند: اصلاً مسأله اکراه در مسأله قتل واقع نمی‌شود و همان‌طور که صاحب جواهر در تفسیر و شرح آن نوشته‌اند، مقصود این است که گرچه موضوعاً اکراه واقع می‌شود، اما شرعاً این اکراه معتبر نبود آثار رافعیتمسؤولیت، بر آن مترتب نیست. اذا اکرهه علی القتل فالحباص علی المباشرون الامر ولا یتحقق الاکراه (شرعاً) فی القتل و یتحقق فیما عداه... (جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۴۴). خلاصه این که قصاص مربوط به قاتل است و به مسبب قاتل نمی‌گویند؛ مگر با عنایت و توجه خاص به این که او تأثیر در انگیزش به این امر داشته است و گرنه قاتل اصلی و حقیقی همان مباشر است. {J}

آیا همه گناهان کبیره دارای حد شرعی است؟

پرسش

آیا همه گناهان کبیره دارای حد شرعی است؟

پاسخ

البته همه گناهان کبیره، دارای حد شرعی نیست؛ گرچه بعضی از آنها دارای تعزیر است. آن گناهانی هم که دارای حد هستند، تا شرایطی که در فقه اسلام برای وجوب حد بیان شده، تحقق نیابد حد جاری نمی‌شود. گفتنی است که یکی از آن شرایط، ثبوت گناه نزد حاکم شرع است. بنابراین اگر خدای ناکرده کسی مرتکب عملی مثل زنا شد، ولی در نزد حاکم شرع و دادگاه اسلامی زناکار بودنش ثابت نگردید، حد جاری نمی‌شود. تحقق زنا به دخول مرد با زن است و اگر صرف تماس بدنی و مقدمات آن باشد و در اثر آن منی خارج شود، اصطلاحاً به آن زنا نمی‌گویند؛ لکن همین مقدار هم اگر در نزد حاکم شرع و دادگاه اسلامی ثابت شود، موجب تعزیر می‌شود.

قطع دست سارق چه شرایطی دارد که برخی جاها می شود برخی جاها نمی شود؟

پرسش

قطع دست سارق چه شرایطی دارد که برخی جاها می شود برخی جاها نمی شود؟

پاسخ

اول: دزد بالغ باشد. دوم: عاقل باشد. سوم: در اختیار خود دزدی کند. چهارم: مال دزدی حداقل یک چهارم دینار یعنی چهار نخود و نیم طلای سکه دار، یا چیز دیگری که به این ارزش باشد. پنجم: بداند مالی را که بر می دارد مال مردم است. پس اگر اشتباه کرد و خیال کرد مال خود اوست، حد جاری نمی شود، هر چند ضامن است. ششم: خود او در مالی که بر می دارد شریک نباشد. پس اگر مثلاً از مال مشترک به مقدار سهم خود بردارد حد ندارد. هفتم: مال در جایی محفوظ و در بسته باشد و او حفاظت آنجا را از بین ببرد. مثل اینکه قفل را باز کند، یا بشکند، یا دیوار را خراب یا سوراخ کند یا از دیوار بالا رود و مال را ببرد. پس اگر دیگری در را باز کند و او مال را ببرد، و یا در حمام و مسجد و اماکن عمومی مالی را ببرد حد جاری نمی شود هر چند او را تعزیر می کنند. هشتم: مخفیانه مال غیر را ببرد. پس اگر ظالمی به زور علناً در را باز کند و مال را ببرد، یا به زور مال را از صاحبش بگیرد، یا از دست او برباید، یا مال امانت را تصرف کند و پس ندهد دست او را می برند هر چند ضامن است و تعزیر می شود. نهم: اضطرار و ناچاری، او را به دزدی وادار نکرده باشد. پس اگر کسی مثلاً در زمان کمبود و قحطی، مواد غذایی مورد نیاز را بدزدد، دست او را نمی برند. دهم: سارق، پدر صاحب مال نباشد. پس دست پدر را برای سرقت مال فرزند نمی برند، ولی دست فرزند را برای سرقت مال پدر می برند. ضمناً اگر کسی از جیب یا آستین کسی چیزی را ببرد، پس اگر از جیب یا آستین لباس زیر ببرد دست او را می برند، ولی اگر از جیب یا آستین لباس رو ببرد دستش را نمی برند بلکه تعزیر می شود. همچنین اگر کسی مثلاً قفل را شکست و داخل شد ولی پیش از اینکه چیزی را ببرد بازداشت شد، حد جاری نمی شود بلکه او را تعزیر می کنند.

آیا در زمان پیامبر دیه مسلمان با غیر مسلمان (مثلاً مسیحی یا یهودی) یکی بود؟

پرسش

آیا در زمان پیامبر دیه مسلمان با غیر مسلمان (مثلاً مسیحی یا یهودی) یکی بود؟

پاسخ

مسأله‌ی دیه‌ی مسیحیان، یهودیان و زرتشتیان از دیدگاه علمای شیعه امامیه و اهل سنت، مورد اختلاف است. از دیدگاه اهل سنت، دیه‌ی مسیحی و یهودی با دیه زرتشتی فرق دارد و در دیه مسیحی و یهودی هم اختلاف نظر دارند. برخی از آنان دیه‌ی این دو امر را یک سوم دیه مسلمان می‌دانند، برخی یک دوم دیه مسلمان گفته‌اند، برخی دیه‌ی آن دو را دیه‌ی کامل می‌دانند و برخی هم می‌گویند: اگر کسی مسیحی یا یهودی را به عمد بکشد باید دیه‌ی کامل بدهد و اگر به خطا بکشد باید نصف دیه مسلمان، دیه بدهد و در مورد زرتشتیان، مالکی‌ها و شافعی‌ها گفته‌اند که دیه‌ی آنان هشتصد درهم است (مفتاح الکرامة، ج ۲۱، ص ۱۷۶، چاپ اول، دارالتراث، لبنان، بیروت، ۱۴۱۸ ق). از دیده اکثریت علمای شیعه امامیه، دیه‌ی اهل کتاب (مسیحیان، یهودیان و

زرتشتیان) هشتصد درهم است (جواهر الکلام، ج ۴۳، ص ۳۸؛ تحریرالوسیله، ج ۲، ص ۵۵۹، مسأله ۳۰؛ وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۱۶۰، باب ۱۳ از ابواب دیات النفس). و بر اساس برخی از روایات، در زمان پیامبر هم دیه اهل کتاب هشتصد درهم بوده و با دیه مسلمان یکسان نبوده است. دیه مسلمان بر اساس درهم، ده هزار درهم است (۱۰/۰۰۰)؛ تحریر، ج ۲، ص ۵۵، م ۱). سماعه بن مهران از امام صادق (ع) چنین نقل کرده است: پیامبر اسلام (ص)، خالد بن ولید را به بحرین فرستاد، خالد خون عده‌ای از اهل کتاب را ریخت و به پیامبر (ص) نامه نوشت. در آن نامه به اطلاع پیامبر رسانید که گروهی از یهود و نصارا را کشتیم و برای اولیایشان هشتصد درهم دیه دادم. گروهی از زرتشتیان را هم کشتیم. ولی به آنان چیزی ندادم. چون درباهی آنان چیزی به من نگفته‌اید. پیامبر اسلام در جواب نامه‌ی خالد نوشت: دیه زرتشتیان مانند دیه مسیحیان و یهودیان است و آنان اهل کتاب هستند (وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۱۶۱، باب ۱۳، ح ۷، ابواب دیات النفس). این روایت، به روشنی می‌فهماند که در زمان خود پیامبر اسلام هم دیه‌ی اهل کتاب با مسلمان فرق داشت. در برخی از روایات آمده است که دیه اهل کتاب، با دیه مسلمان فرق ندارد. ابان بن تغلب از حضرت امام صادق (ع) نقل کرده است که آن حضرت فرمود: دیه یهودی، نصرانی و مجوسی، مانند دیه مسلمان است (وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۱۶۳، باب ۱۴، ح ۲). از نظر شیخ طوسی، این روایت مربوط به کسانی است که عادت به کشتن اهل کتاب دارند. اگر کسی عادت به کشتن اهل کتاب داشته باشد باید دیه کامل بدهد تا دست به این عمل نزنند (جواهر، ج ۴۳، ص ۳۹). در روایتی آمده است که از حضرت امام صادق (ع) از قتل اهل کتاب سؤال شد. آن حضرت فرمود: قتل اهل ذمه (اهل کتاب) کار سختی است و مردم آن را تحمل نمی‌کنند. پس باید به اولیای مقتول، عین دیه مسلمان را بدهد تا این قاتل دست از کشتن مردم عراق و اهل کتاب بردارد. اگر بنا باشد مسلمان بر اهل کتاب خشم بگیرد، او را بکشد، زمین‌های او را تصاحب کند و هشتصد درهم به اولیایش بدهد. در این صورت، کشتار در میان اهل کتاب بیشتر می‌گردد (وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۱۶۳، باب ۱۴، ح ۱). در میان بزرگان شیعه، شیخ صدوق، در مورد روایات دیه، نظر خاصی دارد. برای اطلاع می‌توانید به کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۹۱، چاپ آخوندی، چاپ پنجم، ۱۳۹۰ ه ق مراجعه کنید.

در کتاب «قضایتهای حضرت علی بن ابیطالب» تألیف سید اسماعیل رسول زاده، انتشارات دهقان، قسمت پنجم، بند ۱۲۶ (قاتل و مقتولی) بعد از بیان داستان به توضیح این نکته می‌پردازد که چون قاتل اصلی جان قاتل ظاهری را نجات داده، قصاص نمی‌شود و دیه مقتول نیز از بیت المال پ

پرسش

در کتاب «قضایتهای حضرت علی بن ابیطالب» تألیف سید اسماعیل رسول زاده، انتشارات دهقان، قسمت پنجم، بند ۱۲۶ (قاتل و مقتولی) بعد از بیان داستان به توضیح این نکته می‌پردازد که چون قاتل اصلی جان قاتل ظاهری را نجات داده، قصاص نمی‌شود و دیه مقتول نیز از بیت المال پرداخت می‌شود، بنابراین فرض، ممکن است فردی کسی را بکشد و سپس با فرد دیگری دست به یکی کند و عین این ماجرا را بوجود آورد تا قصاص نشده و دیه نیز نپردازد، در این باره حکم چیست؟

پاسخ

آن روایتی که در کتاب مذکور مطالعه کرده‌اید ما نیز در جای دیگر خوانده‌ایم لکن به طور کلی باید توجه داشته باشید که بیان حکم شرعی در تمام موارد مخصوصاً در امر مهم قضا کار فقیه جامع شرایط است و این گونه روایات بر فرض صحت سند قضیه و حکمی است در مورد خودش که شاید براساس مصالحی از امام معصوم (ع) صادر گردیده و نمی‌توان سایر موارد را با آن مقایسه

کرد مگر این که فقیه جامع الشرایط بعد از بررسی سایر ادله حکمی مطابق با این روایت صادر نماید و اما این که فرمودید ممکن است بعضی از این حکم سوء استفاده نمایند اگر قاضی هشیار بوده و به رموز قضاوت آگاه باشد خود می داند که در صورت علم به حيله افراد چگونه قضاوت نماید.

چرا حدود قضایی اسلام توسط قوه قضائیه ما اجرا نمی شود.

پرسش

چرا حدود قضایی اسلام توسط قوه قضائیه ما اجرا نمی شود.

پاسخ

قبل از پرداختن به پاسخ سؤال ذکر این نکته لازم است که این چنین نیست که اصلاً حدود الهی در جامعه ما اجرا نمی شود بلکه بر عکس در موارد متعددی حدود الهی بعد از ثابت شدن آن به مرحله اجرا در آمده و در رسانه‌ها و مطبوعات نیز منعکس شده است و یکی از دلایلی که مجامع بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران را از لحاظ حقوق بشر مورد فشار قرار داده و تحریم‌های متعدد اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و... را بر ایران تحمیل نموده‌اند اجرای حدود الهی توسط حکومت اسلامی ایران میباشد. پایبندی جمهوری اسلامی ایران بر اجرای حدود الهی در مواردی تا قطع رابطه با کشورهای پیش‌رفته که هزینه‌های زیادی نیز برای ایران به همراه داشته است. متأسفانه برخی جریانات سیاسی به نام اصلاحات در اجرای حدود و احکام الهی نظام را با چالش‌های جدی مواجه می سازند و موانعی را برای تحقق حدود ایجاد می کنند. این کار ریشه در امور مختلفی دارد، برخی از آنان به نام قرائت‌های مختلف منکر حدود و دیات در زمان معاصر شده آن را ظالمانه و خشونت‌غیر انسانی می خوانند و این مطلبی نیست که از دیده‌ها پنهان بماند، چنان که در روزنامه‌ها و مجلات جمهوری اسلامی ایران با اجازه وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی این نظام اجازه نشر پیدا می کنند و برخی دیگر به نام مصلحت و منافع ملی و این که حقوق بشر بر حقوق داخلی و ملی (که در کشور ما حقوق اسلامی است) مقدم است و برخی نیز به بهانه گسترش روابط بین‌المللی مخصوصاً از جهت سیاسی - اقتصادی با کشورهای اروپایی از انجام این کارها امتناع نموده برای قوه قضائیه و مجریان این قانون مزاحمت و ممانعت ایجاد می کنند. اما این که چرا مفاسد اجتماعی در جامعه وجود دارد و حدود الهی به صورت کامل اجرا نمی شود باید گفت که: اولاً: برای اجرای حدود الهی تا تمام شرایط محقق نشود حدود اجرا نخواهد شد و از آن‌جا که شرایط بسیار متعددی را برای اجرای حدود معین فرموده‌اند مثلاً برای قطع دست دزد باید هشت شرط وجود داشته باشد، (ر.ک: ترجمه تحریر الوسیله امام خمینی، ج ۴، ص ۲۲۰) بر این اساس در اکثر موارد چون مجموعه شرایط محقق نیست حد ثابت نمی‌شود. ثانیاً: هر چند اجرای حدود الهی نقش بسیار مؤثری را در اصلاح جامعه اسلامی دارد ولی اسلام هرگز تنها بر اجرای حدود در جامعه تأکید نفرموده بلکه وظیفه حکومتها را حل اساسی و ریشه‌ای مجموعه عواملی که منجر به این مفاسد میشوند قرار داده بر این اساس تا زمانیکه فقر، بیکاری، مشکلات اجتماعی، اقتصادی و غیره گریبانگیر مردم باشد اجرای حدود به تنهایی برای اصلاح جامعه از مفاسد کافی نمی‌باشد.

در احکام حقوقی اگر پدری فرزند خود را بکشد، حق قصاص برای او نیست، در حالیکه اگر فرزند پدر خود را بکشد قصاص می شود. آیا این امر تبعیض و یک جانبه‌گرایی نیست؟

پرسش

در احکام حقوقی اگر پدری فرزند خود را بکشد، حق قصاص برای او نیست، در حالیکه اگر فرزند پدر خود را بکشد قصاص می‌شود. آیا این امر تبعیض و یک جانبه‌گرایی نیست؟

پاسخ

اولاً مقررات مذکور تبعیض نیست بلکه تفاوت است. ثانیاً انگیزه برای تبعیض وجود ندارد. ثالثاً منشأ این تفاوت به لحاظ حقوق برتر و پیشین پدر بر عهده فرزندان است. توضیح آنکه: ۱- هر گونه اختلافی را تبعیض نامیدن اشتباه است چه اینکه تبعیض یعنی بی‌عدالتی و نادیده گرفتن حق دیگران و کسی بر خدای متعال حقی ندارد تا تبعیض یا بی‌عدالتی پیش آید. آنچه که هست این است که خدای متعال از لطف و تفضل خود، حقوقی را برای ما قرار داد و نه آن که ما طلب کار باشیم و خدا حق ما را نداده باشد، هدیه و لطفی است که صاحب کرامت و بزرگواری به ما ارزانی داشته است. ۲- شاید سؤال شود که چرا خدای متعال در اعطای حقوق بین ما تفاوت قائل شد، مگر ما همه بندگان خدا نیستیم؟ پاسخ: اگر این تفاوت بدون ملاک و از روی هوی و هوس باشد، نارواست. اما اگر به ملاک موجه و معقول باشد نه تنها ناروا نیست بلکه حکیمانه و عین عدالت است و خلاف آن ظلم و بی‌عدالتی است. اما حکمت این تفاوت، باذعان به اینکه ما به همه اسرار و علل احکام آگاهی نداریم، با توجه به روایات و نیز منطق عقلانی این است که پدر منشأ پیدایش این فرزند و نیز مسئول و متفکّل رشد و پرورش و تربیت آن است که با زحمات طاقت فرسا و تحمل سختی‌های فراوان این نهال وجودی خود که ثمر عمر اوست آبیاری می‌کند و اقدام به قتل فرزند گرچه بسیار نادر است، ولی مراعات این حق سابق بر این خطای بزرگ، باعث تخفیف در مجازات می‌شود چیزی از زشتی کار او نمی‌کاهد. اما به لحاظ رعایت و حقوق سابق بر این فرزند و سبک و سنگین کردن آن حقوق با این جرم قدری از کفه مجازات کاسته می‌شود، اما فرزند چنین حقی بر پدر ندارد. ۳- خدای متعال بی‌نیاز مطلق است و حکیم و علیم و قادر، پس چه انگیزه‌ای برای تبعیض می‌تواند در خداوند ریشه داشته باشد. آیا جهل یا نیازمندی یا خلاف مصلحت و حکمت رفتار کردن یا ناتوانی، معاذ الله. بنابراین تمام قوانین الهی حکیمانه و عادلانه است.

یکی از موضوعاتی که امروزه در جامعه مطرح می‌باشد بحث افزایش دیه به میزان یک سوم دیه معمولی در ماههای حرام می‌باشد با توجه به اینکه این قانون، قانون صدر اسلام بوده و به منظور برقراری امنیت در ماههای حرام به خاطر ادای فریضه حج و نیز حفظ حرمت این ماهها بوده ک

پرسش

یکی از موضوعاتی که امروزه در جامعه مطرح می‌باشد بحث افزایش دیه به میزان یک سوم دیه معمولی در ماههای حرام می‌باشد با توجه به اینکه این قانون، قانون صدر اسلام بوده و به منظور برقراری امنیت در ماههای حرام به خاطر ادای فریضه حج و نیز حفظ حرمت این ماهها بوده که در این ماهها جنگی صورت نگیرد ولی امروزه با توجه به کثرت وسایل نقلیه و استاندارد نبودن راهها که منجر به بروز برخی تصادفات می‌گردد همچنان این قانون اجرا می‌گردد که با همگامی اسلام با زمان منافات دارد و افرادی که مرتکب به قتل غیر عمد می‌شوند بدون هیچ دلیل منطقی و صرفاً به خاطر حرام بودن ماههای هجری قمری مجبور به پرداخت دیه ای سنگین تر می‌شوند که این امر موجب نارضایتی مردم و بدبینی به قانونگذار می‌شود.

پاسخ

با تشکر از کنکاش گری شما پرسش گر گرامی، پاسخ را در دو مرحله پی می گیریم: ۱. حکمت «تغلیظ دیه» در ماه های حرام: شکی نیست که هر جرمی از هر مجرمی با عمد و اختیار، استحقاق جریمه و مجازات را دارد. از سوی دیگر، همه مجرمان یکسان نیستند و بدون شک شرایط زمانی، مکانی، روانی و ویژگیهای دیگر آن ها تفاوت دارد. به همین دلیل امروزه، در تمام قوانین جهان، اموری را با عنوان عوامل تشدید و تخفیف در کنار قوانین کیفری و جزایی قرار می دهند، مثلا- بیماری روانی را عامل تخفیف و تکرار در جرم را معمولا- عامل تشدید می دانند. اسلام نیز، از چهارده قرن پیش عوامل تشدید و تخفیف را به صورت جامع و جالبی، هم در مجازات های دنیوی و هم در مجازات های اخروی پیش بینی کرده است. در یک بررسی ساده معلوم می شود «عوامل تخفیف» در اسلام نسبت به «عوامل تشدید» بیشتر است و این به خاطر همان طبیعت ذاتی اسلام است که بر اساس رحم، عاطفه و شعار «یا من سبقت رحمته غضبه» است. از جمله عوامل تشدید مجازات در اسلام، مکان و زمان جرم است. چنانچه جرمی در مکان های عادی یا مکه مکرمه رخ دهد، مجازات به علت قداست مکان مکه مکرمه متفاوت است. هم چنین مجازات در ماه های حرام به علت قداست آن ها شدیدتر شده و دیه قتل در ماه های حرام یک سوم اضافه می شود. این نوع مجازات به خوبی نشان می دهد که اهمیت جرم تنها بسته به جنبه ذاتی آن نیست، بلکه خصوصیات زمانی و مکانی کاملا در آن موثر است. از سوی دیگر بدیهی است که چنانچه کسی حرمت اماکن و زمان های مقدس را نگه نداشت مشخص می شود که روح طغیانگری او بیشتر و جسورتر است و چنین فردی ضرر و خطرش برای جامعه بیشتر است. کما این که افراد غیر مذهبی و آلوده، برخی ایام و اماکن مثلا روز تاسوعا و عاشورا و ... مرتکب گناه نمی شوند. ۲. چرایی سرایت این حکم به قتل خطایی: مشهور فقها معتقدند که «تغلیظ دیه» شامل قتل خطایی نیز می باشد و در این باره به روایت هایی استناد کرده اند که نقل آنها فرصت دیگری می طلبد. اما در مورد پرسشی که مطرح کردید گفتنی است: از نکات یاد شده معلوم می شود که «تشدید دیه» در ماه های حرام افزون بر حفظ حرمت این ماه ها، عاملی برای کاستن جنایات در این ماه ها است. این دو عامل - اگر علت واقعی حکم باشند و چه بسا علت های دیگری دخیل باشد که ما از آن بی اطلاعیم - در حال حاضر نیز موجود است دست کم مردم در این ماه ها مواظبند که مرتکب قتلی - عمدی یا خطایی - نشوند؛ چرا که هر چند قتل خطایی، بدون اراده افراد صورت می گیرد، اما معمولا مقدمات آن در دست افراد است می توان با احتیاط از بسیاری حوادث ناخواسته کاست. اما استنباطی که شما در پرسش مطرح کردید از چند جهت قابل بررسی و نقد است: ۱. ماه های حرام چهارتاست: رجب، ذی قعدة، ذی حجه و محرم. ماه رجب از ماه های دیگر جداست و ارتباطی به امنیت راه ها برای حج ندارد، بنابراین نمی توان امنیت راه ها را علت اصلی حکم دانست. ۲. زیادی اشتباه به علتی، دلیل عاقلانه ای برای برداشتن حکم نیست. مثلا- لغو جریمه های راهنمایی و رانندگی به دلیل این که بیشتر راننده ها مرتکب تخلفات راهنمایی و رانندگی می شوند عاقلانه نیست. می توان با استاندارد کردن جاده ها مانند کشورهای غربی و حتی برخی از کشورهای اسلامی از بروز حوادث منجر به فوت کاست. نه این که حکم را به خاطر خوشایند عده ای رفع کرد. ۳. به نظر می رسد در این که تشدید دیه در قتل عمد و شبه عمد عاملی برای کاستن جرم چه در گذشته و چه در حال حاضر است، تفاوتی نیست، علاوه بر این که قطعاً حرمت نگه داشتن این ماه ها که ظرف زمانی برای بهترین عبادات است، تفاوتی در زمان حال و قدیم نیست بنابراین دغدغه شما قتل های خطایی است. قتل خطایی در زمان پیامبر اکرم (ص) و در حال حاضر هر دو ممکن بوده و هست. چنین نیست که قتل خطایی در صدر اسلام نبوده و در حال حاضر پیدا شده باشد. البته شاید در آمار تلفات تفاوتی باشد که کم یا زیاد بودن آمار کشته ها - که غالبا از ناحیه بی احتیاطی است - در وضع احکام تأثیری ندارد. ۴. بله، چنانچه بحثی در این زمینه باشد، در شمول احادیث برای قتل خطایی است که عده ای از فقیهان [ماهنامه دادرسی، سال ۱۳۷۶، ش ۵ و ۶، ص ۴] بر این باورند که احادیث «تغلیظ دیه» شامل قتل های خطایی نمی شود، بنابراین اگر محقق یا فقیهی از این راه وارد شود و با بررسی سند روایات و دلالت آنها در کنار دلایل عقلی به نتیجه ای برسد شاید بتواند حکمی را برخلاف مشهور استنباط کند.

مجازات مرتد به عهده کیست؟

پرسش

مجازات مرتد به عهده کیست؟

پاسخ

به عهده دادگاه عدل اسلامی است که زیر نظر حاکم شرع واجد شرایط باشد.

در رابطه با ماده ۲۶۸ قانون مجازات اسلامی که عفو جانی قبل از مرگ توسط مجنی علیه را عامل سقوط قصاص می داند و در این حالت اولیای دم مقتول، دیگر نمی توانند مطالبه قصاص کنند. این سؤال مطرح است که آیا دیه هم ساقط می شود یا اینکه اولیای دم حق مطالبه دیه را دارند؟

پرسش

در رابطه با ماده ۲۶۸ قانون مجازات اسلامی که عفو جانی قبل از مرگ توسط مجنی علیه را عامل سقوط قصاص می داند و در این حالت اولیای دم مقتول، دیگر نمی توانند مطالبه قصاص کنند. این سؤال مطرح است که آیا دیه هم ساقط می شود یا اینکه اولیای دم حق مطالبه دیه را دارند؟ با توجه به اینکه این ماده جنبه کاملاً فقهی دارد و از فتوای فقها گرفته شده است خواهشمند است نظر تعدادی از فقها را در این رابطه بیان کنید و علت وضع این حکم را توضیح دهید.

پاسخ

آری مجنی علیه می تواند قبل از مرگ جانی را عفو نماید و غیر واحدی از فقها هم فتوا داده اند و مقتضای عموم ادله عفو و سلطه انسان بر حقوق خود هم می باشد و فرقی بین جنایت بر نفس و عضو نمی باشد، لکن نسبت به عفو از دیه چون دیه بعد از فوت ثابت می گردد و عفو مقتول نسبت به مازاد از ثلث دیه، نافذ نبودنش خالی از وجه نیست بلکه خالی از قوت نیست و در این حکم فرقی بین جنایت عمدی و غیر عمدی نیست (مجمع المسائل آیت الله صانعی، ج ۱، س ۱۹۰۴). توضیح این که مجنی علیه می تواند علاوه بر عفو از قصاص (یک سوم) از دیه که حق خودش می باشد را عفو نماید اما نسبت به (دو سوم) دیگر چون حق ورثه است نیاز به رضایت ورثه دارد.

آیا قاضی در جرائمی مانند زنا که در فقه ادله اثبات آن احصا شده (اقرار و شهادت) می تواند با استناد به علوم و معاینات پزشکی حکم صادر کند یا خیر و فقط باید به ادله احصا شده اکتفا کند.

پرسش

آیا قاضی در جرائمی مانند زنا که در فقه ادله اثبات آن احصا شده (اقرار و شهادت) می تواند با استناد به علوم و معاینات پزشکی حکم صادر کند یا خیر و فقط باید به ادله احصا شده اکتفا کند.

پاسخ

علم قاضی - اگر مستند به امارات و قرائن باشد که معمولاً موجب علم است و می توان آن قرائن را ارائه داد تا مورد از مظان تهمت نباشد و قاضی متهم نگردد - حجت است و به عمل معصومین (ع) معتضد و مؤید می باشد. علم قاضی در جایی حجت است که از روی حس و مبادی قریب به حس باشد یعنی از راه قرائن و امارات قابل اثبات و استناد حاصل شود و فرقی بین حق الله و حق الناس نیست، لکن در حق الناس شکایت خصوصی لازم است (مجمع المسائل آیت الله صانعی، ج ۱، ص ۶۲۲).

چرا زنی که همسرش به قتل رسیده حق قصاص ندارد.

پرسش

چرا زنی که همسرش به قتل رسیده حق قصاص ندارد.

پاسخ

آنچه که در رساله های عملیه و فقه وارد شده این است که زوج و زوجه حق قصاص ندارند یعنی حق قصاص نداشتن تنها مختص زنان که شوهرشان به قتل رسیده نیست بلکه زوج و زوجه هر دو چنین حقی را نخواهند داشت. امام خمینی (ره) در تحریر مسأله چهارم در کتاب قصاص، کیفیت استیفا می فرمایند: «کسی که مال را ارث می برد، قصاص را نیز ارث می برد، غیر از زوج و زوجه؛ که محققاً اینها مستحق قصاص نمی باشند...» بنابراین با توجه به فتوای امام زن و شوهر هیچ کدام حق قصاص ندارند. و از نظرات فقها فهمیده می شود که حق قصاص در محارم نسبی است نه در سببی. و نکته دیگر این است که به نظر می رسد اسلام همواره خواسته است تا دایره چنین اموری را محدودتر نماید از این رو اگر چه هر یک از زن و شوهر از فقدان دیگری رنج می برند و متحمل خساراتی می شوند اما اسلام با توجه به نکته مذکور حق قصاص را به فرزندان و دیگر اولیا و وارثان داده است و زوج و زوجه و نیز دیگر بستگان سببی را از این حق محروم نموده است. حتی در مورد بستگان نسبی هم قرآن سعی کرده است بجای قصاص کردن که ناشی از عقده درونی است، به عفو قاتل و دریافت دیه بجای قصاص ترغیب نماید. این کار علاوه بر اینکه قاتل را متنبه ساخته و در برابر عفو و گذشت اولیای دم خاضع و خاشع خواهد نمود، روحیه گذشت، ایثار، فداکاری و ... را که از ملکات نفسانی و اخلاق کریمه است در شخص گذشت کننده بوجود خواهد آورد. از اینرو خداوند متعال در آیه ۱۷۸ بقره می فرماید: «یا ایها الذین امنور کتب علیکم القصاص فی القتلی... فمن عفی له من أخیه شیء فاتباع بالمعروف و اداء الیه باحسان...» ای افرادی که ایمان آورده اید! حکم قصاص در مورد کشتگان بر شما نوشته شده است... پس اگر کسی از ناحیه برادر (دینی) خود مورد عفو قرار گیرد باید از راه پسندیده پیروی کند... در آیه بعد هم می فرماید: «و لکم فی القصاص حیوه یا اولی الالباب لعلکم تتقون» و برای شما در قصاص حیات و زندگی است ای صاحبان خرد، تا شما تقوی پیشه کنید. آنچه از این دو آیه شریفه فهمیده می شود این است که اگر چه قصاص امری لازم و حق اولیای مقتول است اما اگر اولیای مقتول عفو و گذشت نمایند و یا بجای قصاص به دریافت دیه رضایت بدهند بهتر خواهد بود. بنابراین مسأله قصاص حقی برای اولیای مقتول است و هرگز یک حکم الزامی نیست بلکه اگر مایل باشند می توانند از این حقشان صرف نظر کنند و قاتل را ببخشند و خونبها نگیرند و خونبها هم بگیرند. اسلام که در هر مورد مسائل را با واقع بینی و بررسی همه جانبه دنبال می کند، در مساله خون بی گناهان نیز حق مطلب را دور از هر گونه تندروی و کندروی بیان داشته است. نه همچون آئین تحریف شده یهود فقط تکیه بر قصاص می کند (بلکه عفو و

گذشت را مطرح نموده است فمن عفی له من اخیه شیء... و نه مانند مسیحیت کنونی فقط راه عفو یا دیه را به پیروان خود توصیه می‌کند (بلکه قصاص را مایه حیات می‌شمارد _ و لکم فی القصاص حیوه...) نکته جالبی که در آیه شریفه وجود دارد و در خور تأمل بسیار است لفظ «من اخیه» می‌باشد. از دقت در این لفظ و جایگاه آن در بحث قصاص فهمیده می‌شود که قرآن رشته برادری را میان مسلمانان به قدری مستحکم می‌داند که حتی بعد از ریختن خون ناحق، باز برقرار است. لذا برای تحریک عواطف اولیای مقتول آنها را برادران قاتل معرفی می‌کند و آنان را با این تعبیر به عفو و مدارا تشویق می‌نماید و این نکته لطیف و جالبی است. البته بدیهی است که این مطلب در مورد کسانی است که بر اثر هیجانات احساسات و خشم و ... دست به چنین گناهی زده اند و از کار خویش نیز پشیمانند اما جنایتکارانی که به جنایت خود افتخار می‌کنند و از آن ندامت پشیمانی ندارند نه شایسته نام برادرند و نه مستحق عفو و گذشت! خلاصه کلام اینکه ظاهراً اسلام خواسته است تا دامنه قصاص محدودتر شود از اینرو زوج و زوجه را از این حق محروم ساخته و آن را به بقیه اولیا واگذار نموده است. و این کار با توجه به مطالبی که بیان شد از نظر عقلی و منطقی نیز امر پسندیده‌ای است.

چند ماه پیش در یکی از نقاط شهرمان زنی در اثر ضربات چاقوی همسرش به قتل می‌رسید. بعد از این که مرد مقصر شناخته شد، حکم اعدام و قصاص او بدان مشروط گردید که خانواده مقتول نصف دیه را پردازند. این امر بدان معنا است که طبق احکام قرآن و اسلام دیه زن نصف دیه مرد

پرسش

چند ماه پیش در یکی از نقاط شهرمان زنی در اثر ضربات چاقوی همسرش به قتل می‌رسید. بعد از این که مرد مقصر شناخته شد، حکم اعدام و قصاص او بدان مشروط گردید که خانواده مقتول نصف دیه را پردازند. این امر بدان معنا است که طبق احکام قرآن و اسلام دیه زن نصف دیه مرد است. با توجه به این که خیلی علاقه‌مند بودم در باره دلیل این حکم اسلامی به جوابی قانع کننده دست یابم، به تفسیر نمونه روی آوردم و نهایتاً به این جواب رسیدم: چون مردان در خانواده غالباً عضو مؤثر اقتصادی‌اند و مخارج خانواده را متحمل می‌شوند و بافعالیت‌های اقتصادی خود چرخ زندگی خانواده را به گردش در می‌آورند، اگر این تفاوت مراعات نشود، خسارتی بی‌دلیل به بازماندگان مرد مقتول و فرزندان بی‌گنااهش وارد می‌شود. بنابراین، اسلام با قانون پرداخت نصف مبلغ در مورد قصاص مرد حقوق همه افراد را رعایت کرده و از خلأ اقتصادی و ضربه نابخشودنی به یک خانواده جلوگیری کرده است. حال سؤال بنده این جا است، با توجه به این که امروزه به دلایل مختلف زنان در خیلی مواقع همپای مردان به اقتصاد خانواده کمک می‌کنند و چرخ‌های اقتصادی خانواده را می‌چرخانند، نحوه اجرای این قانون چگونه است؟

پاسخ

برای روشن شدن برخی از ابعاد مسأله توجه به نکات زیر سودمند می‌نماید: ۱. اسلام نظامی جامع و به هم پیوسته دارد که نظام حقوقی بخشی از آن است. فقه اسلامی زوایای گوناگون زندگی انسان را از پیش از ولادت تا پس از مرگ مورد توجه قرار داده است. بنابراین، باید تمام زوایا و مسائل ریز را در نگاه کلان و در راستای آن برنامه کلی لحاظ کرد. پس تکیه به برخی نکات ریز و نگاه استقلال‌ی به آن، بدون توجه به پیکره کلی و برنامه کلان، نتیجه مطلوب نمی‌دهد؛ برای مثال، امروزه کشورهای پیشرفته بر اساس نظام مالیاتی خاص اداره می‌شوند. کشور آلمان نظام اقتصادی خود را بر ۱۶ درصد مالیات در تمام معاملات استوار ساخته است. اگر کسی به پرداخت مالیات ۱۶ درصدی در مقابل خرید یک کبریت اعتراض داشته باشد، این اعتراض بدون در نظر گرفتن

برنامه کلان آن کشور که نظام اقتصادی خود را بر اساس آن استوار داشته، صورت گرفته است. پس از آن‌جا که قانون به طور کلی وضع می‌شود، قانون‌گذار مصلحت عمومی را رعایت می‌کند و موارد استثنایی و تبصره‌های سبب نقض حکم کلی نمی‌شود. ۲. در حقوق اسلامی وظایفی خاص به عهده زن و مرد نهاده شده است که تخلف‌ناپذیر است؛ برای مثال نفقه و خرجی همسر، تهیه مسکن، خوراک، لباس، پرداخت مهریه به عهده مرد گذاشته شده است. اگر زنی خود از منبع اقتصادی مستقل و موقعیت شغلی عالی برخوردار باشد، اشکال ندارد؛ ولی از نظر شرع، وظیفه پرداخت مخارج خانه و هزینه مسکن به عهده او نیست و شوهر نمی‌تواند وی را به پرداخت کمک هزینه خانه و زندگی مجبور سازد. البته اگر زن با رضایت خاطر و تمایل درونی شوهر را در اداره بهتر خانه یاری دهد، مسأله‌ای دیگر است؛ ولی این وظیفه شرعاً به عهده مرد نهاده شده است. ۳. دیه مالی است که در برابر آسیبی که به انسان وارد شده است، گرفته می‌شود. ۱. مقدار آن به ارزش شخص آسیب دیده ارتباط ندارد. بنابراین، کسی نمی‌تواند بگوید چون دیه زن نصف دیه مرد است، زن نصف مرد ارزش دارد. عظمت و ارزش انسان به صفات و کسب مراتب علمی و عملی وابسته است و در این جهت مرد و زن یکسانند. قرآن مجید می‌فرماید: «پس پروردگارشان دعای آنان را اجابت کرد [و فرمود] من عمل هیچ صاحب عملی از شما را، از مرد یا زن که همه از یکدیگرند، تباه نمی‌کنم.» ۲ «هر کس از مرد یا زن کار شایسته کند و مؤمن باشد، قطعاً او را با زندگی پاکیزه‌ای حیات [حقیقی] بخشیم و مسلماً به آنان بهتر از آنچه انجام می‌دادند، پاداش خواهیم داد.» ۳ «و کسانی که کارهای شایسته کنند مرد باشند یا زن، در حالی که مؤمن باشند، آنان داخل بهشت می‌شوند، و به قدر گودی پشت هسته خرمایی مورد ستم قرار نمی‌گیرند.» ۴ «هر که بدی کند، جز به مانند آن کیفر نمی‌یابد و هر که کار شایسته کند مرد باشد یا زن در حالی که ایمان داشته باشد، آنان داخل بهشت می‌شوند و در آن‌جا بی حساب روزی می‌یابند.» ۵ بنابراین، ارزش انسان به انسانیت او و نائل شدن وی به مراتب والای قرب الاهی است. در این جهت جنسیت نقشی ندارد؛ زن و مرد یکسانند و چه بسا زنان از استعداد بهتری برخوردار باشند. دیه به معنای قیمت نهادن شخص و شخصیت نیست. بدین سبب، اگر یکی از شخصیت‌های بزرگ علمی یا سیاسی کشور در جریان یک قتل غیر عمد کشته شود، دیه‌اش با دیه کارگر ساده‌ای که این گونه جان باخته، برابر است. کسی نمی‌تواند بگوید چون فقدان آن شخصیت خلأ بزرگی در جامعه ایجاد می‌کند، دیه‌اش بیش‌تر است! چنان که قتل عمد گناهی بسیار بزرگ است و در این زمینه زن و مرد تفاوت ندارند. قرآن کریم می‌فرماید: «هر کس کسی را -جز به قصاص قتل یا [به کیفر] فساد در زمین- بکشد، چنان است که گویا همه مردم را کشته باشد.» {۴ م۶}. این که گفته می‌شود سهم زن در دیه نصف سهم مرد است، در همه جا نیست. دیه زن در کم‌تر از ثلث با مرد یکسان است؛ یعنی دیه زن تا به ثلث دیه کامل نرسیده باشد، با دیه مرد برابر است؛ ۷ چنان که این مسأله در ارث نیز مطرح است. در آن‌جا هم در مواردی سهم زن با مرد تفاوت ندارد. ۵. اسلام مسئولیت اداره اقتصادی خانواده را به عهده مرد قرار داده است و زن از این مسئولیت معاف است. با توجه به این که دیه برای غرامت و جبران بخشی از خلأ ایجاد شده در خانواده آسیب دیده است، و از نظر اقتصادی نقش اصلی و کلیدی به عهده مرد نهاده شده، این دیه در مرد به طور کامل گرفته می‌شود. ممکن است گفته شود، در مواردی که زن نقش اول اقتصادی را ایفا می‌کند، حکم مسأله چه خواهد بود؟ پاسخ آن است که قانون به نحو عام وضع و اجرا می‌شود، و موارد استثنایی که زن نقش عمده اقتصادی را به عهده گرفته است، سبب نمی‌شود اصل قانون ملغاً گردد یا استثنا پذیرد. البته حتی در این فرض نیز مسئولیت اقتصادی خانواده به عهده مرد است و مرد نمی‌تواند از این مسئولیت شانه خالی کند. ۶. حکم به نقص دیه زن به معنای کم‌تر بودن حق زندگی و سلامتی زن نیست. این قانون با توجه به دیدگاه اقتصادی اسلام و مسئولیت‌های مرد و زن که مرد را عامل اول اقتصادی می‌داند، وضع شده است. حق زندگی در زن و مرد یکسان است. بدین سبب، اگر مردی زنی را بکشد، می‌توان قاتل را با پرداخت نیم دیه قصاص کرد و شارع ولی دم را به پذیرش نصف دیه و صرف نظر از قصاص نفس مجبور نمی‌سازد. این بدان معنا است که در دیه مسأله به حق زندگی و سلامت باز نمی‌گردد و پیامدهای اقتصادی لحاظ شده است. مرد، با توجه به خصوصیات طبیعی‌اش قوی‌تر و

در بُعد اقتصادی ظاهرتر است؛ و در صورت عدم، خلأ وجودش بیش تر احساس می‌شود؛ و گرنه زن و مرد هر دو انسانند و از حق زندگی و سلامتی یکسان برخوردارند. ۷۸. با اجرای قوانین اسلام در همه ابعاد، تعادلی کامل میان زن و مرد ایجاد می‌شود؛ زیرا از یک طرف مرد دو برابر سهم زن ارث می‌برد؛ ولی وظیفه اداره اقتصادی و پرداخت هزینه‌های جاری خانه (خوراک، پوشاک و مسکن) بر دوش او است؛ زن سهم خویش را برای خود نگاه می‌دارد و در موارد دلخواهش مصرف می‌کند، بی آن که مسؤولیتی خاص بر دوش داشته باشد. در نتیجه گاه سهم مصرف اختصاصی زن از سهم مصرف اختصاصی مرد بیش تر می‌گردد. با توجه به این دید جامع، تعادلی کامل در نظام خانواده ایجاد می‌شود. زن با دید عاطفی خود، بر اساس ملاحظه مسائل اخلاقی، گاه در جهت حل مشکلات اقتصادی خانواده گام بر می‌دارد؛ ولی شرعاً در این مورد وظیفه‌ای ندارد. ۸. مسأله تنصیف دیه زن از دیرباز در کتب فقهی مطرح شده است. شیخ طوسی پس از ذکر مسأله، آن را نظر تمام فقیهان ۹ شیعه و سنی جز دو تن از علمای اهل سنت معرفی می‌کند و دلیل خود را اجماع و برخی روایات می‌داند. ۹-۱۰ - دلیل عمده در مسأله روایاتی است که در این زمینه وارد شده است. عبدالله بن مسکان از امام صادق (ع) چنین نقل می‌کند: دیه المرأة نصف دیه الرجل؛ ۱۱ دیه زن نصف دیه مرد است. اهل سنت نیز از رسول خدا (ص) چنین نقل کرده‌اند: دیه المرأة علی النصف من دیه الرجل؛ ۱۲ دیه زن نیمی از دیه مرد است. معاذ هم مثل این روایت را نقل کرده است. ۱۳ این مطلب از حضرت امیرالمؤمنین (ع)، عمر، ابن عباس، زید بن ثابت نیز نقل شده است. ۱۴ سخن را با روایتی که در بردارنده اصل و حکمت حکم و پرورش دهنده روح تعبد است، به پایان بریم. ابان بن تغلب می‌گوید: به امام جعفر صادق (ع) عرضه داشتم، درباره مردی که یک انگشت زنی را قطع کرده، چه می‌فرمایید؟ دیه آن چقدر است؟ فرمود: ده شتر. گفتم: اگر دو انگشت را قطع کرد؟ فرمود: بیست شتر. گفتم: اگر سه انگشت را قطع کند، چه؟ فرمود: سی شتر. گفتم: اگر چهار انگشت او را قطع کند؟ فرمود: بیست شتر. گفتم: سبحان الله، سه انگشت را قطع می‌کند، دیه‌اش سی شتر است و چهار انگشت را قطع می‌کند، دیه‌اش بیست شتر؟! ما این سخن را در عراق می‌شنیدیم، از گوینده‌اش بیزاری می‌جستیم و آن را به شیطان نسبت می‌دادیم. حضرت فرمود: آرام؛ ای ابان، این حکم رسول خدا -صلی الله علیه و آله- است که دیه زن و مرد تا ثلث یکی است و اگر به حد ثلث رسید، نصف می‌گردد. ای ابان، تو خواستی با قیاس با من سخن گویی. چنانچه سنت قیاس شود، دین از بین می‌رود. ۱۵

----- پی نوشت: ۱. ر.ک: ریاض المسائل، چاپ قدیم، ج ۲، ص ۵۲۸. ۲. «فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُكُمْ مِّنْ بَعْضٍ». آل عمران (۳): ۱۹۵. ۳. «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ». النحل (۱۶): ۹۷. ۴. «وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لَا يُظَلَّمُونَ فِيهَا شَيْئًا». النساء (۴): ۱۲۴. ۵. «مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ». غافر (۴۰): ۴۰. ۶. «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَ مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا». مائده (۵): ۳۲. ۷. النهاية، شيخ طوسي؛ قواعد الاحكام، علامه حلي، ج ۳، ص ۵۹۴؛ ايضاح الفوائد، فخرالحقین، ج ۴، ص ۵۷۱؛ مجمع الفائدة و البرهان، محقق اردبیلی، ج ۱۳، ص ۴۵۲؛ موطأ مالک، ج ۲، ص ۸۵۴. ۸. القضاء فی الفقه الاسلامی، ص ۷۳. ۹. ر.ک: احکام القرآن، احمد بن علی الجصاص، ج ۲، ص ۲۳۸؛ المبسوط، شمس الدين السرخسی، ج ۲۶، ص ۷۹؛ الهدایه، ابوالخطاب الكلوزانی، ج ۸، ص ۳۰۶. ۱۰. الخلاص ج ۵، ص ۲۵۴. مؤلف جامع الخلاف و الوفاق نیز چنان ادعا کرده است که این مسأله مورد اتفاق است و جز آن دو تن (ابن علی و اصم) مخالفی ندارد. شافعی، نووی، ابن منذر و ابن عبدالبر نیز ادعای اجماع کرده‌اند و نووی سخن شیخ طوسی را باز گفته است. ابن قدامه، پس از نقل ادعای اجماع در این مسأله به مخالفت آن دو تن اشاره کرده، می‌گوید این قول نادر است و با اجماع صحابه و سنت پیامبر (ص) مخالفت دارد. (جامع الخلاف و الوفاق، علی بن محمد قمی، ص ۵۶۴؛ کتاب الام، ج ۶، ص ۱۱۴؛ المجموع، محیی الدین النووی، ج ۱۹، ص ۵۴؛ المغنی، ج ۹، ص ۵۲۹ و ۵۳۱). ۱۱. وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۲۹، ص ۲۰۵. ۱۲. ر.ک: البحر الزخار، ج ۶، ص ۲۸۶. ۱۳.

ر.ک: السنن الکبری، ابوبکر احمد بن الحسین البیهقی، ج ۸، ص ۹؛ نیل الاوطار، ج ۷، ص ۲۲۵. ۱۴. ر.ک: السنن الکبری، ج ۸، ص ۹۵ نصب الرایة، ابو محمد الزیلعی، ج ۴، ص ۳۶۲. ۱۵. الکافی، شیخ کلینی، ج ۷، ص ۳۰۰.

با توجه به آیه لا اکراه فی الدین چرا مرتد را اعدام می کنند؟

پرسش

با توجه به آیه لا اکراه فی الدین چرا مرتد را اعدام می کنند؟

پاسخ

شناخت معنای دقیق لا اکراه فی الدین، منوط به نگرشی جامع به آیات قرآن و مجموعه معارف آن است. مسلم است که در اسلام، احکام اجباری فراوانی وجود دارد؛ مانند «حدود» و قوانین اجتماعی. این محدوده نیز، مشتمل بر احکام اکراهی فراوانی است. مسلماً کسانی که حد بر آنان جاری می شود، راضی به آن نیستند و... از این رو باید در فهم ابتدایی از جمله لا اکراه فی الدین تجدید نظر کرد. معنای ظاهری این آیه آن است که اصل پذیرش دین، قابل اکراه و اجبار نیست؛ یعنی، نمی توان کسی را به زور به پذیرش آیینی وادار نمود و یا عقیده‌ای را از او سلب کرد. بنابراین «عقیده» قابل تحمیل نیست؛ ولی این محدوده غیر از محدوده احکام است. توضیح این که: کلیه نظام‌های فکری، برای خود نظامی اجتماعی را نیز طراحی می کنند. در نظام‌های اجتماعی، اکراه و اجبار از ابزارهای پیش‌بینی شده در کلیه نظام‌ها است؛ یعنی، در هر نظامی در مقوله‌های اجتماعی و حقوقی آن، جبر قانونی وجود دارد و بدون آن، جامعه قابل اداره و کنترل نیست. نظام‌های قضایی و نیروهای انتظامی در همه نظام‌ها، امری مقبول و معقول هستند. بنابراین بایستی محدوده عقیده را از محدوده عمل و حقوق جدا کرد. در حیطه «عقیده» اجبار راهی ندارد؛ ولی در حیطه عمل، جبر و اکراه هم لازم است و هم قابل قبول. اسلام نیز در محدوده تبلیغ خود، هیچ جبری را برای پذیرش عقیده‌ای قرار نداده است. دعوت اسلام بر اساس بینش و بصیرت است؛ چنان که قرآن فرموده است: ای رسول ما! به مردم بگو راه من این است که خلق را با بینایی و بصیرت به خدا بخوانم {M}، (یوسف، آیه ۱۰۸)؛ آن گاه که فرد پذیرای اسلام شد، در این صورت یک‌سری از احکام اجتماعی آن، از جمله حکم مرتد را نیز باید پذیرا شود. در اینجا اشاره به سابقه تاریخی این موضوع نیز بی‌فایده نیست. در صدر اسلام خصوصاً پس از پیروزی‌های درخشان آن، مردم گروه گروه اسلام می آوردند. طبیعی است که همه این افراد، از روی تحقیق کامل به اسلام نمی گرویدند؛ بلکه بسیاری از آنها به خاطر عظمت اسلام و پیشرفت آن و حتی به خاطر حفظ منافع خود، اظهار اسلام می کردند. در این بین عده‌ای نیز به خاطر ضربه زدن به اسلام و عقاید مردم، تظاهر به مسلمانی می کردند. آنان می گفتند: «... به دین و کتابی که برای مسلمانان نازل شده - اول روز - ایمان آورید و آخر روز کافر شوید، شاید بدین حیلۀ آنها نیز از اسلام بازگردند»، (آل عمران، آیه ۷۲). اسلام به جهت آن که فرصت طلبان و نیرنگ بازان، نتوانند خود را به رنگ اسلام در آورند و پس از مدتی با خروج از اسلام، جنگ روانی علیه آن به راه بیندازند، حکم اعدام مرتد را وضع نمود تا اگر کسی می خواهد به دین وارد شود، با تحقیق وارد شود و نیز کسی نتواند با برنامه‌ریزی علیه مسلمانان، جنگ تبلیغاتی و تخریب عقیده به راه بیندازد. مسأله دیگری که باید مورد توجه باشد آن که: بسیاری از مردم به جهت فطرت پاک توحیدی خود، دین را می پذیرند. اینان نیز دارای حق و حقوقی در حراست از عقیده خویش هستند. همه مردم که نمی توانند ابن سینا و ملا صدرا باشند. بسیاری از آنان با ادله‌ای ساده و فطری، به دین رو کرده و آمال خود را در آن می بینند. حال اگر بنا باشد این دین ساده و فطری، مورد حمله مجادله گران قرار گیرد و هر روز به صورتی القای شک و تردید شود، این طیف قادر نخواهند بود از عقیده حق خویش دفاع کنند. پس بایستی برای

حراست از آرمان این گروه - که علی‌رغم پیمودن راه حق، در دفاع از آن چندان کارآمد نیستند - برنامه‌ای اندیشیده شود از جمله برنامه‌های اسلام در این زمینه، جلوگیری از سوء استفاده مرتدان است. هم‌چنین باید دانست که اگر شخص تنها در نزد خود مرتد شود و آن را اعلام نکند، کسی نمی‌تواند متعرض او شود؛ بلکه مرتدی مستحق مرگ است که ارتداد خویش را اعلام می‌کند و ارتداد او به همین دلیل نزد قاضی اثبات می‌گردد. و نکته آخر آن که حکم اعدام مرتد، تنها برای مردان است و اگر او نیز قبل از ثبوت ارتداد در نزد قاضی توبه کند، اعدام نمی‌شود.

وظیفه انسان هنگام دیدن زن و مردی در حال زنا چیست؟

پرسش

وظیفه انسان هنگام دیدن زن و مردی در حال زنا چیست؟

پاسخ

وظیفه شما در این مورد نهی از منکر است؛ ولی وظیفه ندارید به دادگاه اطلاع دهید؛ زیرا در صورت عدم تکمیل شهود حد قذف بر شما جاری خواهد شد.

یکی از مسائلی که مورد انتقاد قرار گرفته، قصاص مشروط مرد در قبال قتل زن است. سؤال این است که چرا اگر مردی، زنی را به قتل رساند، اولیای مقتول باید مازاد دیه را بپردازند تا بتوانند قاتل را قصاص نمایند؟

پرسش

یکی از مسائلی که مورد انتقاد قرار گرفته، قصاص مشروط مرد در قبال قتل زن است. سؤال این است که چرا اگر مردی، زنی را به قتل رساند، اولیای مقتول باید مازاد دیه را بپردازند تا بتوانند قاتل را قصاص نمایند؟

پاسخ (قسمت اول)

احکام اسلام در مورد خانواده و روابط درونی آن را باید در مجموعه احکام ملاحظه نمود نه در یک زاویه و یک بعد آن. مثلاً در اسلام حق ولایت و سرپرستی بر دوش مرد گذاشته شده؛ چون حق نفقه و تامین هزینه نیز بر دوش او نهاده شده است. ثانیاً گرچه از جنبه برخی حقوق مرد دارای امتیازاتی است ولی از نظر روحی و روانی فرزند وابستگی شدیدی به مادر دارد به گونه‌ای که نوعاً فرزندان در کنار مادر می‌مانند و روابط خود را با او حفظ می‌کنند. ثالثاً سفارش‌هایی که در مورد مادر و حفظ حرمت و رعایت او شده است قابل مقایسه با آنچه در مورد پدر آمده است نیست. رابعاً مساله نزاع بر سر سرپرستی فرزند بالاخره باید به نوعی حل شود یا باید فرزند را در اختیار مادر گذاشت و یا در اختیار پدر؛ چون بر فرض جدایی راهی جز این نیست که در اختیار یک نفر باشد. در این بین اسلام در مقاطع خاصی فرزند را تحت حضانت مادر و در دیگر موارد او را تحت سرپرستی پدر دانسته است. گرچه در مواردی این موضوع ممکن است موجب رنجش مادر گردد ولی از سوی دیگر او را آزاد نموده تا بتواند راه زندگی خود را انتخاب کند و م... نیز نتواند از مسوولیت خود شانه خالی نماید. در حکم «نگهداری بچه توسط پدر»، هیچ مشکل عقلی وجود ندارد؛ بلکه مصلحت‌های مهمی نیز در نظر گرفته شده است. اسلام حق نگهداری دختر را تا هفت سالگی و پسر را تا دو سالگی به مادر

داده است؛ یعنی، اگر مادر مایل باشد می‌تواند پسر یا دختر خود را تا این سن‌ها (با پرداخت هزینه آن توسط مرد) نگه‌داری کند و بعد از آن متوقف بر توافق طرفین است. در این حکم هم مراعات مسائل تربیتی و عاطفی شده است؛ چرا که اوج نیاز عاطفی به محبت مادر در این سن‌ها است و هم مراعات مصحلت زن؛ چرا که اگر نگه‌داری بچه‌ها همیشه بر عهده زن می‌بود، در تشکیل زندگی و ازدواج مجدد وی مشکلات فراوانی ایجاد می‌گشت و مسلماً صلاح یک زن نیست که با اولین شکست در زندگی خود، برای همیشه از داشتن یک زندگی گرم و پرمحبت محروم بماند و متحمل سختی‌ها و دشواری‌های فراوان گردد. انتساب فرزند به پدر و مادر از نظر شرعی یکسان است چنانکه قرآن مجید فرزندان حضرت زهرا(س) را به پیامبر منسوب می‌نماید. با آنکه این انتساب از طرف مادر است (آیه مباهله و ابنانا و ابناکم). همچنین عیسی(ع) را فرزند ابراهیم(ع) می‌داند حال آنکه انتساب او از طریق مادر است. بنابراین انتساب به هر دو یکسان است گرچه رسم امروزه جامعه و اعتبارات فعلی آن است که فامیل را از پدر می‌گیرند. قصاص قاتل زن پرسش ۶۲. یکی از مسائلی که مورد انتقاد قرار گرفته، قصاص مشروط مرد در قبال قتل زن است. سؤال این است که چرا اگر مردی، زنی را به قتل رساند، اولیای مقتول باید مازاد دیه را پردازند تا بتوانند قاتل را قصاص نمایند؟ قانون مجازات اسلامی در دو ماده، حق مشروط «قصاص» برای زن را بیان نموده است: در فصل مربوط به قتل عمد ماده ۲۰۹ چنین آمده است: «هر گاه مرد مسلمانی عمداً زن مسلمانی را بکشد، محکوم به قصاص است لیکن باید ولی زن قبل از قصاص قاتل نصف دیه مرد را به او بپردازد». و نیز در فصل کیفیت استیفاء قصاص - ماده ۲۵۶ آمده: «هر گاه مردی زنی را به قتل رساند ولی دم، حق قصاص قاتل را با پرداخت نصف دیه دارد و در صورت رضایت قاتل می‌تواند به مقدار دیه یا کمتر یا بیشتر از آن مصالحه نماید». برخی از نویسندگان حقوقی، این دو مورد را از مصادیق نابرابری حقوقی در قانون مجازات اسلامی دانسته‌اند. با صرف نظر از مبانی حقوقی، در نگاه سطحی و ابتدایی تساوی حق قصاص زن و مرد، به مذاق ما نیز ممکن است ناخوشایند آید، ولی از جهت مبانی، غیرقابل پذیرش است و این هرگز به معنای کم انگاشتن شخصیت زن نیست. بیش از ده روایت در وسایل الشیعه نقل شده که به روشنی بر این حکم دلالت می‌کند. ر.ک: وسائل الشیعه، ج ۱۹، ابواب القصاص فی النفس، باب ۳۳، ح: ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۴ و همچنین فقیهان امامیه نیز به این حکم تصریح کرده‌اند، از جمله امام خمینی(ره) در تحریر فرموده است: «مرد آزاد در مقابل مرد آزاد قصاص می‌شود؛ بلکه در برابر زن آزاد نیز کشته می‌شود ولی مشروط به رد فاضل دیه می‌باشد که عبارت است از نصف دیه مرد آزاد» تحریرالوسیله، ج ۲، ص ۵۱۹. حال آیا می‌توان به طور قاطع پاسخ گفت که چرا شریعت، دارای چنین حکمی است؟ آیا تفاوت بدین معناست که ارزش زن، کمتر از مرد تلقی شده و یا جهت دیگری دارد؟ از آنجا که قطعاً زن و مرد در انسانیت و منزلت و شخصیت انسانی و معیارهای فضیلت، مساوی‌اند و این باور را می‌توان از آیات و روایات فراوان مستفاد نمود، تردیدی باقی نمی‌ماند که این تفاوت‌ها ناشی از کم ارزش دانستن زن نیست، بلکه جهت و حکمت دیگری دارد. با اندیشه در این احکام می‌توان حکمت و فلسفه آنها را تا حدودی دریافت. اما در مورد حکمت تفاوت دیه زن و مرد می‌توان گفت: به دلیل وظیفه مهمی که به طور معمول مردان در اقتصاد خانواده و اداره آن برعهده دارند، خسارتی که با فقدان یک مرد متوجه خانواده شود، غالباً بیشتر از خسارتی است که با فقدان یک زن پیش می‌آید. بنابراین در مواردی که مردی در برابر زنی قصاص می‌شود با پرداخت نیمی از دیه قاتل به خانواده او خسارتی که از ناحیه عدم حضور مرد متوجه آنها می‌شود جبران می‌گردد. حکم پرداخت دیه به بازماندگان قاتلی که به جرم کشتن زنی اعدام شده است از حقوق اولیای قاتل به حساب می‌آید. در اینجا تنها جایگاه اقتصادی و تولیدی قاتل و مقتول در نظر گرفته شده است و ارزش انسانی آنها به هیچ وجه مورد معامله قرار نگرفته است. اگر مردی که مسؤولیت اقتصادی جمعی را به عهده دارد، زنی را به قتل رسانده که مسؤولیتی نداشته و دو جایگاه اقتصادی مخالف داشته‌اند، نمی‌توان بدون در نظر گرفتن حقوق و زندگی اعضای خانواده اش او را اعدام کرد. با قصاص قاتل و پرداخت نصف دیه به اولیای آن، حق اولیای مقتول و بازماندگان قاتل، هر دو تأمین می‌شود. پرداخت دیه به بازماندگان قاتل به مفهوم تفاوت انسانی و ارزشی قاتل و مقتول نیست.

زیرا که در این حکم، اولیای مقتول و حق آنها در یک سوی قضیه قرار دارد و بازماندگان و افراد تحت تکفل قاتل در سوی دیگر قضیه هستند و آن افراد گناهی نکرده‌اند و نباید از نظر مالی مجازات شوند. با مراجعه به روایات و فتاوی فقها می‌توان همین نکته را فهمید که دریافت نصف دیه قاتل از سوی اولیای زن مقتول، از حقوق بازماندگان قاتل - اعم از زن و مرد - است نه از حقوق قاتل تا دلیل برتری ارزش و شخصیت او باشد. قریب به اتفاق فقها پرداخت دیه به قاتل را قبول ندارند، بلکه فقهای بزرگی چون شیخ مفید و شیخ طوسی و بسیاری از فقهای دیگر تصریح کرده‌اند که نصف دیه را به ورثه قاتل بدهند نه به خود قاتل. بنابراین در اینجا تقابل بین مرد و زن به تنهایی نیست تا بگوییم نسبت به حقوق و شخصیت زنان ستم شده است. و نیز دیه، علامت ارزش انسانی یا درجه قرب به خداوند نمی‌باشد. مسلماً این تحلیل که بر مبنای اقتصادی تحلیل شده، برداشتی عقلی است و تنها می‌توان آن را حکمت حکم دانست و نه علت آن. بنابراین نمی‌تواند مبنای توسعه، تضییق و یا تغییر احکام قصاص و دیات گردد. تا با تغییر شرایط اجتماعی و خانوادگی زنان، احکام تغییر یابند. زن و دیه متفاوت دیه در اسلام بر معیار ارزش معنوی انسان مقتول نیست؛ بلکه یک دستور خاصی است که ناظر به مرتبه جسم و بدن انسان می‌باشد. دلیل این ادعا با توجه به آیات و روایات به خوبی قابل فهم است. اسلام در بسیاری از موارد بین افرادی که دارای اختلاف درجه علمی یا عملی اند اعم از زن و مرد، تساوی را نفی می‌کند و در عین حال دیه آنها را مساوی می‌داند. مثلاً درباره تفاوت عالم و جاهل زمر (۳۹)، آیه ۹. مجاهد قائم و غیرمجاهد قائم نساء (۴)، آیه ۹۵. مؤمنین قبل از فتح مکه با کسانی که بعد از فتح مکه اسلام آوردند حدید (۵۷)، آیه ۱۰. آیات قرآن صریحاً به آن اشاره می‌کند. قرآن کریم با تصریح به عدم تساوی ارزش های الهی افراد یادشده و با اصرار بر تفاوت معنوی آنان تصریح به تساوی آنان در قصاص و دیه دارد و در این باره راجع به تساوی همگان چنین می‌فرماید: «وکتبنا علیهم فیها ان النفس بالنفس و العین بالعين و الأنف بالأنف و الأذن بالأذن و السن بالسن و الجروح قصاص فمن تصدق به فهو كفارة له» مائده (۵)، آیه ۴۵. «و مقرر کردیم بر ایشان که جان در مقابل جان و چشم در برابر چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و دند ^O... در برابر دندان می‌باشد و زخم ها به همان ترتیب قصاص دارند و هر که آن را ببخشد پس کفاره (گناهان) او خواهد بود». یعنی هر انسانی اعم از زن و مرد در قبال انسان دیگر خواه زن و مرد قصاص می‌شود چه اینکه قصاص اجزا و جراحت ها نیز مساوی است، لیکن همین عموم یا اطلاق در آیه دیگر تقييد و تخصیص می پذیرد زیرا خداوند در آیه دیگر چنین فرمود: «یا ایها الذین آمنو کتب علیکم القصاص فی القتلی الحر بالحر و العبد بالعبد و الأنتی بالآنتی» بقره (۲)، آیه ۱۷۸. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! درباره کشتگان، بر شما قصاص مقرر شده: آزاد عوض آزاد و بنده عوض بنده و زن عوض زن». آیت الله جوادی آملی در توضیح دو آیه شریفه مزبور مطلبی دارد: «با این آیه عموم یا اطلاق آیه قبلی تخصیص یا تقييد می‌پذیرد، یعنی زن در قبال زن قصاص می‌شود نه مرد و حکم دیه هم در اسلام با تفاوت بین زن و مرد تدوین شد. اما از جهت ارزش های معنوی ممکن است زنی بیش از مرد مقرب نزد خدا باشد، بنابراین تساوی دیه عالم و جاهل نه از ارج و منزلت عالم می‌کاهد و نه بر مقام جاهل می‌افزاید و نیز تفاوت دیه مرد و زن نه بر منزلت مرد می‌افزاید و نه از مقام زن می‌کاهد، زیرا برخی از تفاوت های مادی و مالی هیچگونه ارتباطی به مقام های معنوی ندارد، و هیچ تلازم عقلی یا نقلی بین دیه و کمال معنوی وجود ندارد تا هر اندازه دیه بیشتر شود، قداست روح مقتول و تقرب وی نزد خدا افزون تر باشد چون حکم کلامی قتل ناظر به ارزش معنوی انسان مقتول است لذا قتل عمدی مرد یا زن مؤمن از جهت بحث های کلامی یکسان است یعنی اگر قتل عمدی مؤمن عذاب ابد یا دراز مدت را به دنبال دارد هرگز فرقی بین آنکه مؤمن مقتول عمدی زن باید یا مرد وجود ندارد، چه اینکه از جهت لزوم کفاره هیچ فرقی بین قتل زن و مرد نیست یعنی در قتل عمدی کفاره جمع بین آزاد کردن برده و روزه شصت روز و اطعام شصت مسکین واجب است و در قتل غیرعمد کفاره به نحو ترتیب نه به نحو جمع و نه به طور تخیر، واجب می‌شود و از این لحاظ فقهی نیز فرقی بین قتل زن و مرد نیست» ر.ک: آیت الله جوادی آملی، زن در آینه جمال و جلال، ص ۳۵۶..

پاسخ (قسمت دوم)

زن و قصاص اعضا و جراحات در زمینه قصاص اعضا و جراحات قول مشهور فقهای امامیه این است که تا زمانی که دیه عضو و یا جراحات به یک سوم دیه کامل مرد نرسیده است، زن و مرد به طور مساوی در برابر یکدیگر قصاص می شوند، اما زمانی که دیه به یک سوم و یا بالاتر از آن رسید، مرد به شرطی در برابر صدماتی که به یک زن وارد ساخته قصاص شود که زن نصف دیه صدمه وارد شده به خود را به او پرداخت کند. اکثر فقهای شیعه از جمله شیخ مفید ر.ک: ینایع الفقہیہ، ج ۲۴، ص ۷۰. و نیز شیخ طوسی در کتاب النہایہ، ابن ادریس در کتاب سرائر، علامه حلی در کتاب مختلف الشیعہ و محقق حلی همان، ج ۲۵، ص ۴۳۴. به آن تصریح نموده‌اند. شیخ مفید در کتاب المقنعہ در باب دیه قتل می گوید: «هنگامی که مردی از روی عمد زنی را به قتل می‌رساند اگر بستگان زن دریافت دیه را انتخاب کنند و قاتل نیز بدان رضایت دهد بر او لازم است که پنجاه شتر به آنها بپردازد ... زیرا دیه زن نصف مرد است». ر.ک: ینایع الفقہیہ، ج ۲۴، ص ۳۸. ایشان در ادامه کتاب مزبور در زمینه دیه اعضا و جوارح می گوید: «در دیه اعضا و جوارح تا زمانی که دیه به یک سوم برسد، زن با مرد برابر است و زمانی که دیه به این حد رسید، دیه زن نصف دیه مرد می‌شود. ر.ک: ینایع الفقہیہ، ج ۲۴، ص ۵۶. حکمت تفاوت دیه زن و مرد با بررسی دلایل و شواهدی که در این مسئله وجود دارد، جای هیچ شک و تردیدی نسبت به اینکه تفاوت دیه زن و مرد از احکام قطعی و مسلم اسلام و مورد اتفاق همه مذاهب اسلامی است باقی نمی‌ماند. اما این پرسش همچنان برای بسیاری مطرح است که: چرا شارع مقدس دیه زن را نصف دیه مرد قرار داده است؟ باید دید آیا می‌توان پاسخی برای آن یافت در ابتدا باید گفت که پرسش از چرایی تفاوت دیه زن و مرد، پرسش جدیدی نیست و در عصر امامان معصوم (ع) نیز این پرسش مطرح بوده است. در روایت هایی که از امامان معصوم (ع) در این زمینه سؤال شده، محور اصلی پاسخ ها را تعبد نسبت به احکام الهی و پای بندی به سنت رسول خدا (ص) تشکیل می‌دهد. که این همان روح شریعت و اساس دین داری است و بدون آن اسلام و مسلمانی جز ظاهری توخالی چیزی نخواهد بود. اما تعبد و تسلیم در برابر احکام شرع، منافاتی با پی جویی از حکمت و فلسفه آنها ندارد. زیرا ما معتقدیم اوامر و نواهی الهی بر مصالح و مفاسد واقعی مبتنی بوده و در همه احکام شرع، منافع بندگان و دفع ضرر از آنها لحاظ شده است. از بررسی مجموع توجیهاتی که در این باب از سوی اندیشمندان مختلف بیان شده است می‌توان به نحو اختصار به موارد ذیل اشاره نمود: ۱. مگر ارزش انسانی به بهای بدنی اوست تا امتیاز را در دیه‌ها ارزیابی کنیم. آیا برای ارزیابی انسان در اسلام باید به سراغ دیه رفت تا ما به التفاوت زن و مرد را در دیه جستجو کنیم؟ یا اینکه در آنجا که سخن از ارتباط با ملک و وحی و امثال آنهاست، ارزش واقعی انسان را شناخت تا در نهایت دید که در آنجا زن نیز سهمی دارد یا نه؟ مسأله دیه صرفاً یک امر اقتصادی است و ملاک ارزیابی انسان نیست، همچنان که در شریعت برای سگ (اگر جزء کلاب هراش نباشد) دیه تعیین شده است، برای تن انسان نیز دیه ای قائل شده است. دیه، یک حساب فقهی است و ارتباطی با اصول مذهب ندارد. مهم ترین شخصیت های اسلامی با ساده ترین افراد از نظر دیه یکسان هستند. دیه مرجع تقلید، دیه یک انسان متخصص، دیه یک انسان مبتکر، با دیه یک کارگر ساده در اسلام یکی است. به دلیل اینکه دیه عامل تعیین ارزش نیست و تنها یک ابزار است زن در آئینه جمال و جلال، ص ۴۱۸. به بیان دیگر دیه مالی است که در برابر آسیبی که به انسان وارد شده است، گرفته می‌شود. ر.ک: ریاض المسائل، چاپ قدیم، ج ۲، ص ۵۲۸. مقدار آن به ارزش شخص آسیب دیده ارتباط ندارد. بنابراین، کسی نمی‌تواند بگوید چون دیه زن نصف دیه مرد است، زن نصف مرد ارزش دارد. عظمت و ارزش انسان به صفات و کسب مراتب علمی و عملی وابسته است و در این جهت مرد و زن یکسانند. قرآن مجید می‌فرماید: «پس پروردگارشان دعای آنان را اجابت کرد [و فرمود] من عمل هیچ صاحب عملی از شما را، از مرد یا زن که همه از یکدیگرند، تباہ نمی‌کنم.» «فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَابِدٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُكُمْ مِّنْ بَعْضٍ». (آل عمران (۳)، آیه ۱۹۵). «هر کس از مرد یا زن کار

شایسته کند و مؤمن باشد، قطعاً او را با زندگی پاکیزه‌ای حیات [حقیقی] بخشیم و مسلماً به آنان بهتر از آنچه انجام می‌دادند، پاداش خواهیم داد.» (مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ). (النحل (۱۶)، آیه ۹۷). «و کسانی که کارهای شایسته کنند مرد باشند یا زن، در حالی که مؤمن باشند، آنان داخل بهشت می‌شوند، و به قدر گودی پشت هسته خرمایی مورد ستم قرار نمی‌گیرند.» (وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا). (النساء (۴)، آیه ۱۲۴). «هر که بدی کند، جز به مانند آن کیفر نمی‌یابد و هر که کار شایسته کند مرد باشد یا زن در حالی که ایمان داشته باشد، آنان داخل بهشت می‌شوند و در آنجا بی حساب روزی می‌یابند.» (مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ). (غافر (۴۰)، آیه ۴۰). بنابراین، ارزش انسان به انسانیت او و نائل شدن وی به مراتب والای قرب الهی است. در این جهت جنسیت نقشی ندارد؛ زن و مرد یکسانند و چه بسا زنان از استعداد بهتری برخوردار باشند. دیه به معنای قیمت نهادن شخص و شخصیت نیست. بدین سبب، اگر یکی از شخصیت‌های بزرگ علمی یا سیاسی کشور در جریان یک قتل غیر عمد کشته شود، دیه‌اش با دیه کارگر ساده‌ای که این گونه جان باخته، برابر است. کسی نمی‌تواند بگوید چون فقدان آن شخصیت خلأ بزرگی در جامعه ایجاد می‌کند، دیه‌اش بیش‌تر است! چنان که قتل عمد گناهی بسیار بزرگ است و در این زمینه زن و مرد تفاوت ندارند. قرآن کریم می‌فرماید: «هر کس کسی را - جز به قصاص قتل یا [به کیفر] فساد در زمین - بکشد، چنان است که گویا همه مردم را کشته باشد.» (مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَ مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا). (مائده (۵)، آیه ۳۲). ۲. از آنجا که در مسائل اخلاقی هیچ امتیازی بین زن و مرد نیست و در مسأله دیه نیز جنبه خیر بودن مطرح نیست، و؛ بلکه مربوط به جنبه بدنی است، و چون مردها در مسائل اقتصادی معمولاً بیشتر از زن‌ها بازدهی اقتصادی دارند، دیه آنها نیز بیشتر است و این بدان معنا نیست که از دید اسلام مرد ارزشمندتر از زن است؛ بلکه تنها بعد جسمانی آن دو صنف لحاظ می‌شود. یکی از مراجع معاصر در درس خارج فقه خود موضوع تفاوت دیه زن و مرد را مورد توجه قرار داد که به طور مختصر به آن اشاره کنیم. ایشان در ضمن جواب اجمالی به این مسأله متذکر می‌شوند که: دیه بر عکس آنچه در فارسی گفته می‌شود، «خون بها» نیست. خون انسان بالاتر از این است که قیمتش اینها باشد؛ بلکه به تصریح قرآن، خون یک انسان برابر با خون همه انسان‌ها است مائده (۵)، آیه ۳۲. دیه جنبه مجازات دارد که طرف حواسش را جمع کند و دیگر از این اشتباهات نکند و هم جبران خسارت اقتصادی است. یعنی مردی یا زنی در این خانواده از میان رفته است، جای او خالی است و این خلاء، خسارت اقتصادی به آن خانواده وارد می‌کند. برای پر کردن این خسارت اقتصادی دیه داده می‌شود. مکارم شیرازی، ناصر، دروس خارج فقه بحث دیات، روزنامه آموزشی پژوهشی فیضیه، شماره ۱۸. ۳. در یک جامعه مطلوب دینی که اسلام در پی تحقق آن است، عمده فعالیت‌های اقتصادی بر دوش مرد گذاشته شده و مهم‌ترین وظیفه زن، اداره کانون بنیادی‌ترین هسته تشکیل جامعه، یعنی خانواده است. بدین ترتیب آثاری که از نظر اقتصادی بر وجود یک مرد مترتب می‌شود غالباً بیش از یک زن است و از این رو است که تحصیل نفقه نیز بر عهده مرد گذاشته شده و بر او واجب است. بر این اساس فقدان یک مرد از صحنه خانواده و اجتماع، از نظر اقتصادی آثار زیان‌بارتری بر جای می‌گذارد تا فقدان یک زن. بنابراین عدالت اقتضاء می‌کند که به هنگام ضرر اقتصادی فقدان یک مرد از محیط خانواده و اجتماع به عامل مولد بودن او از حیث اقتصادی توجه شود و بین دیه او و دیه یک زن فرق گذاشته شود. ر.ک: شفیع سربستانی، ابراهیم، قانون دیات و مقتضیات زمان، دفتر اول. بیان دیگر در حقوق اسلامی وظایفی خاص به عهده زن و مرد نهاده شده است که تخلف‌ناپذیر است؛ برای مثال نفقه و خرجی همسر، تهیه مسکن، خوراک، لباس، پرداخت مهریه به عهده مرد گذاشته شده است. اگر زنی خود از منبع اقتصادی مستقل و موقعیت شغلی عالی برخوردار باشد، اشکال ندارد؛ ولی از نظر شرع، وظیفه پرداخت مخارج خانه و هزینه مسکن به عهده او نیست و شوهر نمی‌تواند وی را به پرداخت کمک هزینه خانه و زندگی مجبور سازد. البته اگر زن با رضایت خاطر و تمایل درونی شوهر را

در اداره بهتر خانه یاری دهد، مسأله‌ای دیگر است؛ ولی این وظیفه شرعاً به عهده مرد نهاده شده است. ۴. علاوه بر آنچه گذشت باید توجه داشت؛ اینکه دیه زن نصف دیه مرد است، زن‌ها بیشتر انتفاع می‌برند، زیرا به طور معمول دیه زن به شوهر و بچه‌ها پرداخت می‌شود و دیه مرد به زن و بچه‌هایش می‌رسد و چون با از بین رفتن مرد، زن بیشتر صدمه می‌بیند، لذا دیه مرد را بیشتر کرده‌اند تا مقداری از فشاری که در نتیجه از دست رفتن مرد، متوجه زن می‌شود جبران گردد زیبایی نژاد، محمدرضا، سلسله کلاس های آموزشی، دفتر تحقیقات و مطالعات زنان.

آیا در اعمال مجازات از دیدگاه نظام قضایی اسلام تعلیق و یا تأخیر مجازات وجود دارد؟

پرسش

آیا در اعمال مجازات از دیدگاه نظام قضایی اسلام تعلیق و یا تأخیر مجازات وجود دارد؟

پاسخ

برادر گرامی! از این که با ما مکاتبه نمودید سپاسگزاریم. پس از صدور حکم قطعی محکومیت، اجرای مجازات آغاز می‌شود، لکن اقتضای سیاست جنایی جرم شناختی آن است که اجرای مجازات در بعضی از موارد معلق شود. بر اساس قوانین موضوعه جمهوری اسلامی ایران، قاضی می‌تواند بر اساس مواد ۲۵ تا ۳۶ قانون مجازات اسلامی، تحت شرایطی اجرای تمام یا قسمتی از مجازات را تعلیق نماید. تعلیق مجازات در قرآن کریم و روایات معصومین: یافت نشده است و نمی‌شود از آیات قرآن کریم و روایات این مفهوم را استنباط کرد. آن چه در قانون مجازات اسلامی در خصوص تعلیق در جرایم تعزیری ذکر شده، مربوط به تعزیرات در مسایل جدیدی است که مبتلا به جوامع است. نظام قضایی اسلام بر اساس آن چه از نصوص استفاده می‌شود و سیره معصومان هم بر آن استوار است، تأخیر اجرای مجازات بر شخصی است که زخمی شده یا مریضی است، تا زمانی که سلامت خود را باز یابد. بعد مجازات نسبت به او به مرحله اجرا در می‌آید و یا این که مجازات نسبت به او با مدارا اعمال می‌شود. مرحوم شیخ طوسی در نهاییه می‌فرماید: "من وجب علیه الجلد و کان علیلاً، ترک حتی یبرأ ثم یقام علیه الحد؛ ۱. نهاییه الاحکام، شیخ طوسی، ص ۷۰۱. اگر کسی که بر او حد شلاق باید جاری شود، مریض باشد، حد بر او جاری نمی‌شود تا این که سلامت خود را بیابد و بعد بر او اقامه حد می‌شود. "وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۲۱ و ۳۲۲، باب ۱۳ از ابواب مقدمات حدود، احادیث ۴ و ۵ و ۷ بر این معنا دلالت می‌کنند. در یکی از این احادیث مذکور، حضرت امیر(ع) می‌فرماید: "شخصی را که واجب الحد است، را حد نزنید تا زخم‌های بدنش خوب شود" و تعبیر "حتی تبرأ" در روایت ذکر شده است. ۲. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۲۱، ح ۴. نتیجه بحث این که تعلیق در اجرای مجازات از مستندات شرعیه قابل فهم نمی‌باشد، ولی تأخیر در اجرای مجازات را می‌توان به روشنی از روایات فهمید.

چرا زنان مشمول حکم اعدام و قصاص نفس نمی‌شوند؟

پرسش

چرا زنان مشمول حکم اعدام و قصاص نفس نمی‌شوند؟

پاسخ

حکم قصاص مخصوص مردان نیست، بلکه زنان نیز اگر مرتکب قتل عمدی بشوند، اولیای مقتول می‌توانند درخواست حکم قصاص بکنند. اگر زنی، زن یا مردی را عمداً بکشد، اولیای زن مقتول یا مرد مقتول می‌توانند از قاضی درخواست قصاص بنمایند. (۱) پی‌نوشت‌ها: ۱ - تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۵۱۹.

متأسفانه در مدت ۲۰ سال اخیر در مورد اعدام قاچاقچیان دو نوع برخورد مشاهده می‌شود، یک زمان تعدادی را ب خاطر مقداری مواد مخدر اعدام می‌کردند، ولی الان مواد مخدر بیشتری را از افراد می‌گیرند، ولی اعدام نمی‌کنند. اگر ان حکم اسلامی و قانون بود پس چرا حالا اجران

پرسش

متأسفانه در مدت ۲۰ سال اخیر در مورد اعدام قاچاقچیان دو نوع برخورد مشاهده می‌شود، یک زمان تعدادی را ب خاطر مقداری مواد مخدر اعدام می‌کردند، ولی الان مواد مخدر بیشتری را از افراد می‌گیرند، ولی اعدام نمی‌کنند. اگر ان حکم اسلامی و قانون بود پس چرا حالا اجرا نمی‌شود و اگر نبود پس چرا آنان را اعدام کردند و بچه هایشان را یتیم و بی سرپرست کردند؟

پاسخ

یکی از عواملی که ریشه یک ملت را می‌خشکاند و توان و قدرت آن را می‌گیرد اعتیاد به مواد مخدر است و حتما یکی از توطئه‌های دشمنان علیه این کشور گسترش اعتیاد است. نفوذ سیاسی و فرهنگی و نظامی بر یک کشور با نابودی و ناتوانی جوانان آن کشور به سهولت انجام می‌گیرد. لذا در ابتدای انقلاب کسانی که قاچاقچی بودند و باعث معتاد کردن دیگران می‌شدند به عنوان (مفسد فی الارض) اعدام می‌شدند و تا حدودی هم مؤثر بود، ولی در اثر ناتوانی مسئولان در مبارزه با مواد مخدر گسترش چشم‌گیری پیدا کرده و دیگر اعدام کارآیی چندانی ندارد و اگر بخواهند اعدام کنند، تعداد زیادی را باید اعدام کنند و اعدام زیاد در منظر جهانی آثار ناشایستی برای نظام به بار می‌آورد، لذا این حکم اجرا نمی‌شود. اگر اجرای حکمی باعث آثار منفی در سطح جهان باشد، مصلحت اقتضا می‌کند که موقتا اجرا نشود.

چرا در بعضی از دادگاه‌ها افراد را قبل از اثبات جرم زندانی و محکوم می‌کنند؟

پرسش

چرا در بعضی از دادگاه‌ها افراد را قبل از اثبات جرم زندانی و محکوم می‌کنند؟

پاسخ

متأسفانه آگاهی‌ها در باره احمد بن موسی بن جعفر (ع معروف به "سید السادات و" شاه چراغ بسیار اندک است از این رو مورخان و سیره نگاران در باره محل و چگونگی شهادت وی اختلاف دارند. تاریخ ولادت او نیز معین نیست گرچه سال شهادت وی را ۲۰۳ ه ذکر کرده‌اند. مورخان نوشته‌اند وی در سال شهادت امام هشتم (ع) ، یعنی ۲۰۳. به شهادت رسیده است برخی از مورخان باور دارند که احمد بن موسی بعد از شنیدن خبر شهادت امام رضا (ع) به همراه خویشاوندان به خون خواهی برادر و انتقام از مأمون خروج کرد و رو به ایران نهاد و در قم با سپاهیان مأمون جنگید و سرانجام به خراسان و در جایی نزدیک اسفرای طی جنگ

بالشکریان مأمون کشته شد و همان جا دفن گردید، که بعداً زیارتگاه شد. برخی از مورخان عقیده دارند که احمد بن موسی (ع بعد از خبر شهادت امام هشتم (ع به خون خواهی آن حضرت عازم ایران شد و در هنگام رسیدن به هشت فرسخی شیراز، در حالی که عده‌ای دو را همراهی می‌کردند، بالشکریان قتلغ خان (استاندار شیراز) جنگید و در همان جا به شهادت رسید و دفن شد.

اینجانب عضو پایگاه مقاومت بسیج در سال ۷۹ در درگیری با اراذل و اوباش گوش یکی از آن‌ها را گاز گرفتم تا خودم را از دست آن‌ها نجات دهم ولی این منجر به قطع حدود نود درصد از لاله گوش چپ وی شد. مدت کوتاهی به خاطر عاجز بودن از تودیع وثیقه به زندان رفتم و بعد از

پرسش

اینجانب عضو پایگاه مقاومت بسیج در سال ۷۹ در درگیری با اراذل و اوباش گوش یکی از آن‌ها را گاز گرفتم تا خودم را از دست آن‌ها نجات دهم ولی این منجر به قطع حدود نود درصد از لاله گوش چپ وی شد. مدت کوتاهی به خاطر عاجز بودن از تودیع وثیقه به زندان رفتم و بعد از آزادی از زندان با تلاش توانستم در سال ۸۱ در دانشگاه تبریز قبول شوم. فعلاً دانشجوی هستم. در تاریخ ۴/۲/۸۲ طی دادنامه ابلاغی به پرداخت حدود هشت میلیون تومان دیه (نود درصد از نصف دیه کامله) محکوم شدم. خانواده ام فقیرند و توانایی پرداخت دیه را ندارند. فشار روحی و روانی ناشی از این بحران موجب از بین رفتن زندگی ام شده، خواهشمند است مرا راهنمایی کنید.

پاسخ

برادر گرامی! از این که با ما مکاتبه نمودید سپاسگزاریم. شما با توجه به مطالبی که در نامه ذکر نمودید در مقام دفاع از خود این کار را انجام دادید و اگر این امر را در دادگاه به اثبات می‌رسانید، زمینه تبرئه شما را فراهم می‌کرد. اما اکنون که محکوم به پرداخت دیه شده‌اید، دادگاه شما را مقصّر دانسته و دفاع از خود را نپذیرفته است. بر اساس ماده ۳۸۶ قانون مجازات اسلامی، از بین بردن مجموع دو گوش دیه کامل دارد و از بین بردن هر کدام، نصف دیه کامل و از بین بردن مقداری از آن، موجب دیه همان مقدار با رعایت نسبت به تمام گوش خواهد بود. اگر رأی دادگاه را مورد اعتراض و فرجام قرار داده باشید، تا حکم قطعی نشده، به آن ترتیب اثر داده می‌شود. اما اگر رأی قطعی دادگاه صادر شده و در پایان حکم آمده که این حکم قطعی و لازم الاجراء است، نمی‌توانید فرجام خواهی کنید. حال باید بررسی بکنیم که بعد از قطعی شدن حکم و محکومیت به پرداخت دیه، شما چکار باید انجام دهید. در خصوص پرداخت دیه، به طور معمول دادگاه یکسال مهلت می‌دهد تا اگر توان مالی داشتید، آن را پرداخت کنید. بعد از گذشت مهلت یکساله شما که توان مالی برای پرداخت دیه را ندارید، می‌توانید دادخواست اعسار بدهید و با چهار شاهد عادل اثبات کنید که قدرت پرداخت دیه را ندارید. در این صورت بعد از پذیرش اعسار، دادگاه حکم به اسقاط دیه نمی‌کند، بلکه دیه را تقسیط می‌کند و شما موظف و مکلف به پرداخت آن هستید. در این صورت می‌توانید با کمک و مساعدت نهادهایی مانند کمیته امداد امام خمینی (ره) و سازمان بهزیستی در این خصوص اقدام نمایید. امروزه بسیاری از محکومین به جزای نقدی با مساعدت این نهادها آزاد شده‌اند و بسیاری از محکومت‌های مالی به واسطه کمک این نهادها پرداخت شده است. امید است به لطف الهی شما هم از مساعدت این نهادها بهره مند شوید و مشکل پرداخت دیه شما حل شود.

چرا اعدام افراد را قبل از اذان صبح اجرا می‌کنند؟

پرسش

چرا اعدام افراد را قبل از اذان صبح اجرا می‌کنند؟

پاسخ

معروف است که افراد اعدامی هنگام سحر حکمشان اجرا می‌شود. فرقی نمی‌کند که قبل از اذان صبح یا بعد از اذان سحر باشد. البته این کار حتماً علت خاص خود را دارد که از آن بی‌اطلاعیم. شاید انتخاب تاریکی به این دلیل باشد که مردم مطلع نشوند و اجتماع نکنند مگر در موارد خاصی که اعدام فردی موجب عبرت سایرین شود. در کتب فقهی و روایات وقت خاصی برای اجرای حکم اعدام مشخص نشده است، ولی در قانون آیین نامه نحوه اجرای احکام اعدام و در ماده ۱۳۴ آمده است موقع اجرای حکم اعدام اول طلوع آفتاب خواهد بود، مگر این که دادستان وقت دیگری را صلاح بداند.

آیا چاقوکشی با شوخی و خنده جرم محسوب می‌شود، با جدی چطور؟ قاضی چگونه برخورد می‌کند؟

پرسش

آیا چاقوکشی با شوخی و خنده جرم محسوب می‌شود، با جدی چطور؟ قاضی چگونه برخورد می‌کند؟

پاسخ

اگر چاقوکشی از روی عمد و با قصد جنایت باشد، جرم محسوب می‌شود، ولی اگر شوخی باشد و قصدی در کار نباشد، جرم محسوب نمی‌شود، ولی دیه به آن تعلق می‌گیرد. اگر چاقوکشی با جد و قصد جنایت صورت بگیرد، اگر آسیب و جنایتی بر کسی وارد شود، غیر از جرمی که صورت گرفته، باید قصاص یا دیه جراحات نیز به "مجنی علیه" پرداخت شود. برای تشخیص مقدار جنایت از حیث اندازه به کارشناسی (پزشکی قانونی) مراجعه می‌شود. از نظر مجازات جرم نیز در قانون مجازات اسلامی مطابق با ماده ۱۱۳ قانون مجازات اسلامی به مجازات شلاق تا ۷۴ ضربه یا زندان از دو ماه تا دو سال محکوم می‌شود. کسی که نماز نخواند و ضد ولایت و حکومت اسلامی باشد کافر است؟ آیا غیبت او جائز است؟ صله رحم با این اشخاص چگونه است؟ از کجا درک کنیم که در مسلمان شدن خلوص باشد؟ پاسخ: کسی که نماز نخواند ضد حکومت اسلامی باشد، کافر محسوب نمی‌شود. کافر به کسی می‌گویند که یا خداوند را قبول نداشته باشد یا برای او شریک قائل باشد یا پیامبری پیامبر را قبول نداشته باشد یا منکر ضروری دین باشد، به طوری که بداند انکار او به انکار خدا و رسول بر می‌گردد. کسی که دشمنی با اهل بیت پیامبر داشته باشد، کافر است. کسی که نماز نخوانده، فاسق و گناهکار است و غیبت کردن او نسبت به این گناهش (اگر علنی باشد، یعنی همه می‌دانند که نماز نمی‌خواند) اشکال ندارد. اما اگر علنی نباشد یا نزد کسی که نمی‌داند نماز نمی‌خواند، غیبت او جائز نیست. کسی ضد ولایت و حکومت اسلامی می‌باشد، اگر مخالفت و ضدیت او در مصداق باشد (یعنی نسبت به برخی مسئولان خوشبین نیست) تا وقتی که ضرری به نظام نرسانده و از کسی غیبت نکرده، گناه ندارد، ولی اگر نظام را به عنوان این که نظام اسلامی است، قبول ندارد و با آن مخالفت می‌کند و در عمل مرتکب غیبت از اشخاص می‌شود یا درصدد معیوب کردن نظام گام بر می‌دارد و یا اقدام عملی بر ضد نظام می‌کند، گناه بسیار بزرگی مرتکب می‌شود و جرم او بسیار سنگین است. در قانون جرم سنگینی برای مورد اخیر (اقدام عملی) در نظر گرفته شده است. در مورد صله رحم با این افراد حضرت امام (ره) فرموده‌اند: "صله رحم مطلقاً واجب است و

قطع رحم جایز نیست، ولی باید آن‌ها را با مراعات موازین، امر به معروف و نهی از منکر نمایند. "یعنی با توجه به شرایط امر به معروف و آگاهی از آن‌ها و احتمال تأثیر (که یکی از شرایط است) این واجب را به جا آورند. علامت خلوص در مسلمانی، نیت پاک و خالص است. همان گونه که نیت در کیفیت عمل و ارزش آن مؤثر است، در ساختار شخصیت انسان نیز تأثیر به سزایی دارد. اگر بخواهیم مراتب شخصیت افراد را بشناسیم، باید آن را در لابلای انگیزه‌ها و اهداف آنان جستجو کنیم. آیا کس که برای سیر کردن شکم خود فریاد می‌کشد با آن که برای نجات مردم تلاش می‌کند برابر است؟ آن کس که برای شهرت و خودنمایی تلاش می‌کند، با کسی که برای رضای خدا قدم بر می‌دارد مساوی است؟ (۱) البته باید توجه داشته باشیم که این مسئله مربوط به نیت انسان‌ها و درون آن‌ها است و نمی‌توانیم در مورد نیت انسان‌ها حکم و قضاوت کنیم. بنابراین بهتر است نیت و خلوص انسان‌ها را به خداوند عالم اسرار و خفیات واگذاریم و در صدد کشف خلوص انسان‌ها نباشیم و به فکر خالص کردن فکر و کردار خود باشیم. پی نوشت‌ها: ۱. آیت الله مهدوی کنی، اخلاق عملی، ص ۳۸۵.

آیا این مجازات‌ها از منبع اسلامی (ائمه و آیات دریافت شده است؟

پرسش

آیا این مجازات‌ها از منبع اسلامی (ائمه و آیات دریافت شده است؟

پاسخ

نسبت به حد سرقت که قطع دست دزد است، از قرآن و روایات دلیل بر آن داریم. دلیل قرآنی "السارق و السارقه فاقطعوا أیدیهم" (۳) است، یعنی دست مرد و زن سارق را قطع کنید. دلیل روایی آن فراوان است که می‌توانید به وسائل الشیعه باب حدود مراجعه کنید. از مجموع روایات به دست می‌آید اجرای حد سرقت و بریدن دست، شرایط زیادی دارد که بدون آن اقدام به این کار جایز نیست و هر سارقی مشمول این حکم نخواهد شد، بلکه تنها یک دسته از سارقان خطرناک هستند که مشمول آن هستند. نسبت به سنگسار که حد زنای محسنه و زن شوهر دار است، در قرآن آیه‌ای نداریم، ولی در روایات دلایل بر این امر وجود دارد که می‌توانید به وسائل الشیعه باب حدود مراجعه کنید.

تعریف جامع و مانع جرم از نظر حقوقی چیست؟

پرسش

تعریف جامع و مانع جرم از نظر حقوقی چیست؟

پاسخ

حقوقدانان برای جرم تعریف‌های مختلفی ارائه داده‌اند. مهم‌ترین و جامع‌ترین آن‌ها این است: هر فعل یا ترک فعلی که در قانون برای آن مجازات یا اقدام‌های تأمینی در نظر گرفته شده است، جرم محسوب می‌شود. (۱) دانشمندان مذهبی در تعریف جرم چون از عقاید دینی الهام می‌گیرند و قانون را کتاب خدا و وحی الهی می‌دانند می‌گویند: جرم عبارت است از تضییع و تجاوز به حق الله و حق الناس. از این رو جرم در شرع، شامل مسایلی است که دارای مفاسد اجتماعی و مفاسد شخصی است. از جرم در

کنفرانس اجرای حقوق کیفر اسلامی، چنین تعریف به عمل آمده است: جرم یعنی مخالفت با اوامر و نواهی کتاب و سنت یا ارتکاب عملی که به تباهی فرد یا جامعه بیانجامد. هر جرمی را کیفری است که شارع بدان تصریح کرده و یا اختیار آن را به ولی امر یا قاضی سپرده است. (۲) در تعریف دیگر آمده است: ارتکاب عمل ممنوع یا ترک فعل واجب با ضمانت اجرای کیفری مقرر به وسیله قانون (الهی) یا مقامات یا ارگان‌های عمومی صلاحیت دار. بر همین اساس در ماده دوم قانون راجع به مجازات اسلامی مصوب ۱۳۶۱ جرم عبارت است از: هر فعل یا ترک فعلی که مطابق قانون، قابل مجازات یا مستلزم اقدامات تأمینی و تربیتی باشد. هیچ امری را نمی‌توان جرم دانست مگر آن که به موجب قانون برای آن مجازات یا اقدامات تأمینی یا تربیتی تعیین شده باشد. (۳) از تعاریف مزبور موارد زیر قابل استنتاج است: ۱- جرم همواره عمل خارجی است که گاهی به صورت فعل و گاهی با ترک فعل تحقق می‌یابد. بنابراین: (أ) میل به ارتکاب جرم و تصمیم بر آن تا وقتی که منتهی به عمل و فعل خارجی نشده باشد، جرم تلقی نمی‌شود. (ب) جرم عقیده‌ای وجود ندارد اما انتشار عقیده در مواردی جرم است. (ج) ارتکاب عمل ممنوعی که قانونگذار برای آن مجازات تعیین نموده در صورتی جرم است که مرتکب شونده بدون مجوز قانونی و بر خلاف حق اقدام کرده باشد. بنابراین ارتکاب عملی که قانوناً ممنوع و قابل مجازات است، در مقام استفاده از حق مثلاً دفاع مشروع یا اجرای مقررات قانونی مثل اطاعت از آمر قانونی (مانند کسی که به دستور قاضی مجرمی را به قتل برساند یا شلاق بزند یا قصاص کند) جرم محسوب نمی‌شود. (۴) اگر جرم بودن عملی یا ترک فعلی به ملاک قانون مدون باشد، بعضی از جرائم از قبیل خودکشی، غیبت، تهمت زدن، اهانت کردن، استمنا و خودارضایی، همجنس بازی و قمار چون قانون گذار در قانون مجازات اسلامی، مجازاتی برای آن‌ها نیاورده، جرم نخواهد بود در حالی که بر اساس مبانی فقهی و فتاوی فقها این گونه اعمال گناه و جرم است. در هر صورت شاید بتوان گفت بهترین و جامع‌ترین تعریف جرم همان ماده دو قانون مجازات اسلامی است، که می‌گوید: "هر فعل یا ترک فعلی که در قانون برای آن مجازاتی تعیین شده، جرم است" گرچه این تعریف شامل برخی از جرائم شرعی از قبیل استمنا، خودکشی و قمار نمی‌شود، ولی این تعریف نسبت به بقیه تعریف‌ها بهتر است. مقصود از جرم از نظر حقوقی، آن است که در قوانین کیفری و اجتماعی برای آن مجازات تعیین شده، اما جرم و گناه شرعی اعم از چیزهایی است که در دنیا یا آخرت برای آن مجازات تعیین شده است. پی نوشت‌ها: ۱. دانشنامه امام علی (ع)، ج ۵، ص ۲۸۳. ۲. دکتر ایرج گلدوزیان، حقوق جزای عمومی ایران، ص ۱۶۲ و ۱۶۳. ۳. همان، ص ۱۶۴.

چرا در قانون اگر مردی به علت ناموسی خواهر یا همسر خود را بکشد و بعد متوجه شود که جریان را به اشتباه متوجه شده است، در مورد هیچ گونه تصمیم یا قضاوتی صورت نمی‌گیرد و مرد قاتل به حساب نمی‌آید؟

پرسش

چرا در قانون اگر مردی به علت ناموسی خواهر یا همسر خود را بکشد و بعد متوجه شود که جریان را به اشتباه متوجه شده است، در مورد هیچ گونه تصمیم یا قضاوتی صورت نمی‌گیرد و مرد قاتل به حساب نمی‌آید؟

پاسخ

چنین مطلبی که در سؤال مطرح شده، در قانون نیامده است. اگر مردی خواهر خود را بکشد، باید مجازات شود، همین طور اگر همسر خود را بکشد، هر چند به خاطر مسائل ناموسی باشد. اگر بر فرض خواهر کسی دچار فساد اخلاقی شد، حق ندارد او را بکشد، بلکه می‌تواند او را به دادگاه معرفی کند تا حکم مقتضی در مورد وی اجرا شود. در احکام فقهی فقط در مورد این که

مردی ببیند که دیگری با همسر او زنا می کند، در صورتی که بداند همسر او میل و رغبت داشته است، می تواند هر دو را بکشد. (۱) اما معنای حکم این نیست که قاتل نباید مجازات شود. اگر قاتل بتواند شواهد معتبر به دادگاه ارائه دهد، دادگاه او را مجازات نمی کند، ولی اگر نتواند دادگاه را قانع کند، او را مجازات خواهد کرد. (۲) پی نوشت ها : ۱ - تحریر الوسیله، ج ۱، فضل فی الدفاع، مسئله ۲۸، ص ۴۹۱. ۲ - همان، مسئله ۲۹.

چرا حدود الهی در ایران تعطیل شده است و به جای آن جریمه می گیرند؟

پرسش

چرا حدود الهی در ایران تعطیل شده است و به جای آن جریمه می گیرند؟

پاسخ

حدود به کیفرهایی اطلاق می شود که در شرع مقدس نوع و میزان آن مشخص شده است. جرایمی که حد آنها در قرآن کریم بیان شده عبارتند از: زنا، سرقت، قذف و محاربه. (۱) برخی از حدود از طریق سنت پیامبر (ص) و ائمه (ع) معین شده است. به غیر از حدود، کیفرهایی است برای جرایمی که مجازات معینی از نظر شرع برای آنها در نظر گرفته نشده است. این کیفرها کمتر از حد می باشند و به آنها تعزیرات گفته می شود. تعبیر برخی از فقها در خصوص حد و تعزیر این است: "تمام گناهایی که برای آنها مجازات معین شده از سوی شرع دارد"، حد "نامیده می شود و آنها یی را که مجازات معین شده ندارند"، تعزیر "می گویند" (۲) حدود الهی تعطیل بردار نیست و باید در جامعه اقامه و اجرا شود. این امر از ظاهر اخبار و روایات و همچنین فتاوی علمای بر می آید. البته در صورتی که مجرم بیش از اقامه بینه، از اعمال خطا کارانه خود توبه کند، حد از او ساقط می شود و یا اگر اثبات جرم با اقرار مجرم باشد، نه با اقامه بینه، امام می تواند از جرم او درگذرد یا آن که بنا بر قول دیگری امام مطلقاً حق دارد (به جهت مصالحی) از اجرای حدود در این گونه موارد چشم پوشی کند. (۳) اما تعزیر در خصوص مواردی است که کمتر از حد باشد و در برخی روایات اقامه تعزیر و مقدار آن را با تعبیر "لما یراه الحاکم" ذکر کرده اند که حاکم و امام در جامعه اسلامی می تواند براساس مصالحی، از اجرای تعزیر چشم پوشی کند یا آن را تبدیل به جزای نقدی و مجازات مالی نماید. امروزه در جامعه اسلامی ایران، حدود الهی اجرا می شود، هر چند فشارهای سیاسی توسط محافل به ظاهر حافظ قوق بشری برای جلوگیری از اجرای حدود الهی زیاد است. آن چه قابلیت تبدیل به جریمه مالی را دارد، تعزیرات هستند، تبدیل تعزیرات به جریمه نقدی، امری شرعی و براساس موازین فقهی می باشد. در خصوص زدن دزدی که دستگیر می کنند، اگر زدن برای دفاع از خود و خانواده باشد، نه تنها عیبی ندارد، بلکه در قالب دفاع مشروع از خود و خانواده و ناموس می گنجد اما اگر زدن تناسبی با دفاع مشروع نداشته باشد و به عنوان مثال بعد از تسلیم شدن و دستگیری دزد باشد و منجر به وارد شدن جراحاتی گردد، شخصی که ایراد ضرب و جرح کرده، باید پاسخگو باشد، چون در این حالت ضرب و جرح و صدمه جسمانی به دزد وارد شده است، ممکن است مستوجب دیه هم باشد. پی نوشت ها : ۱ - بهاءالدین خرمشاهی، دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، ج ۱، ص ۹۱۹. ۲ - محقق حلی، شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۱۴۷. ۳ - مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۳، ص ۴۷۸.

با نام صیغه همه نوع فساد در جامعه رخ می دهد و اگر کسی در دادگاه جمله صیغه را بلد نباشد، سنگسار می شود و اگر باشد تبرئه می شود. آیا صیغه معیار مناسبی برای سنجش باطن افراد است؟

پرسش

با نام صیغه همه نوع فساد در جامعه رخ می دهد و اگر کسی در دادگاه جمله صیغه را بلد نباشد، سنگسار می شود و اگر باشد تبرئه می شود. آیا صیغه معیار مناسبی برای سنجش باطن افراد است؟

پاسخ

این نگرش که محاکم قضایی معیار تبرئه و علم آن را صیغه خواندن و عدم خواندن آن قرار داده اند، قابل قبول نیست. زیرا نظام قضایی مبتنی بر قوانین اسلامی است. در نظام قضایی اسلام برای اثبات جرم و اجرای حدود الهی، شرایط و راهکارهای خاصی تعریف شده است که محاکم قضایی و قضات مجبور هستند آن ها را رعایت کنند. این گونه نیست اگر کسی به جرم روابط غیر مشروع دستگیر شده و در محکمه ادعا کند صیغه خواندن را می دانستم و فلان زن را صیغه کردم، قاضی وی را رها کند، یا بالعکس. بلکه باید قاضی تحقیق کند کسی که متهم به روابط غیر مشروع است، دلیلی دارد که ارتباط غیر مشروع نداشته و روابط وی بر اساس قانون، یعنی صیغه شکل گرفته است؛ مضافاً بر این که حکم همه روابط غیر مشروع سنگسار نیست. در قوانین اسلام برای جرایم قوانین مناسب با جرم تعریف شده است. سنگسار از دسته احکامی است که برای جرم های سنگین مانند زنا محصنه پیش بینی شده است. اتفاقاً در محاکم قضایی ایران سنگسار خیلی کم بوده و سعی بر آن است که از این حکم استفاده نشود. البته این مطلب را باید پذیرفت که در برخی از موارد ممکن است قضات اشتباه کنند. اشتباه قضات اختصاص به محاکم قضایی ایران ندارد. در محاکم قضایی کشورهای دیگر نیز وجود دارد. البته شایسته است که نظام قضایی ایران بهتر شده و میزان اشتباه قضات کم گردد. صیغه کردن هم معیاری برای سنجش باطن افراد نیست. اصولاً تشخیص باطن انسان ها مشکل است. در اسلام انسان ها موظف هستند که به ظاهر بسنده و بر اساس ظواهر دیگران با آن ها رفتار نمایند. برای امور ظاهری نیز قانون و قاعده لازم است. شاید با استفاده از ابزار صیغه تخلفات زیادی صورت گیرد، اما نمی توان به جهت استفاده نامطلوبی که از یک قاعده و قانون می شود، اصل قانون را لغو کرد. در هر حال باید بین روابط آزاد و نامشروع و بی حد و حصر و روابط مشروع و قانونی تفاوت وجود داشته باشد. یکی از راهکارهایی که در قانون شرع اسلام اندیشه شده، ازدواج موقت و صیغه است که شرایط و ویژگی های خود را دارد که این شرایط و ویژگی علاوه بر این که ارتباطات را از هرج و مرج و بدون ضابطه بودن در می آورد، در آن ها حقوق زن و مرد مراعات شده است. مسئله صیغه فلسفه و حکمت های خود را دارد. بنابراین اگر کسی با رعایت موازین شرعی و به صورت ازدواج موقت با زنی ارتباط برقرار نموده با انسانی که برقراری ارتباط خود با زن را مبتنی بر موازین شرعی نمی کند، تفاوت دارد، زیرا کسی که مدعی ازدواج موقت است، بر اساس موازین شرع و قانون عمل کرده است، بر عکس کسی که بدون صیغه و موازین شرعی و قانونی اعمالی انجام داده حکم بر افراد به حسب ظاهر است.

تعریف جامع و مانع "جرم چیست؟"

پرسش

تعریف جامع و مانع "جرم چیست؟"

پاسخ

برادر عزیز و گرامی! در پاسخ قبلی به شماره ۳۰۲۴۱ جوابی در مورد این سؤال دادیم و عرض کردیم: از بین تعاریفی که برای جرم شده، تعریف ماده ۲ قانون مجازات اسلامی بهترین تعریف است. گرچه به این تعریف اشکالاتی وارد است. در علم منطق و فلسفه در مورد تعریف اشیا بحث شده و گفته شده: تعریف یا حدی است و یا رسمی. تعریف حدی به جنس و فصل قریب است؛ تعریف رسمی به لوازم و مشخصات قریب و بعید است، مثلاً در تعریف انسان می گویند: انسان، حیوان ناطق است، یا می گویند حیوان ضاحک یا می گویند جسم ناطق یا جسم ضاحک است. در تمامی این تعریف ها و مثال های فراوانی که در نامه مرقوم داشته اید، هیچ کدام تعریف حقیقی و واقعی کامل نیست، بلکه اغلب شرح الاسمی است یا تبدیل لفظی به لفظ دیگر که البته لفظ دوم برای ما آشناتر است، مثلاً اگر مفهوم دو خط متوازی را نمی دانیم، وقتی که جواب می دهند: دو خطی که در هیچ نقطه ای همدیگر را قطع نمی کنند، با این تعریف تا اندازه ای به وسیله کلماتی از قبیل " دو خط " و " هیچ نقطه تقاطع نداشته باشند " ذهن ما به مفهوم " دو خط متوازی " آشنا می شود، گرچه این تعریف ها جامع و مانع به صورت حقیقی نیست، بلکه بیشتر تبدیل لفظی به الفاظ دیگر است که برای ذهن ما آشناتر است، ولی بالاخره ما را با مفهوم مجهول آشنا می کند. مقصود اصلی از تعریف مفاهیم همین است که با آن ها آشنا شویم. دلیل بر این مطلب آن است که صدها سال است مفاهیم خط متوازی، دایره، نقطه، خط، مثلث، انسان، جرم و ... را تعریف کرده اند و مردم از این تعریف ها به آن حقایق رسیده اند. و هیچ مشکلی پیش نیامده است. حال خواه آن تعریف را تعریف های حقیقی بدانید، خواه تعریف های شرح الاسمی و غیر جامع و مانع. در هر صورت مردم از این نوع تعریف ها به حقایق دست یافته اند و زندگی علمی و عملی روزمره آنان چرخیده است. ما هم قبول داریم که تعریف جرم، هم چنین مثال هایی که مرقوم داشته اید، هیچ کدام تعریف جامع و مانع نیست.

تعریف جامع و مانع " جرم " چیست؟

پرسش

تعریف جامع و مانع " جرم " چیست؟

پاسخ

برادر عزیز و گرامی! در پاسخ قبلی به شماره ۳۰۲۴۱ جوابی در مورد این سؤال دادیم و عرض کردیم: از بین تعاریفی که برای جرم شده، تعریف ماده ۲ قانون مجازات اسلامی بهترین تعریف است. گرچه به این تعریف اشکالاتی وارد است. در علم منطق و فلسفه در مورد تعریف اشیا بحث شده و گفته شده: تعریف یا حدی است و یا رسمی. تعریف حدی به جنس و فصل قریب است؛ تعریف رسمی به لوازم و مشخصات قریب و بعید است، مثلاً در تعریف انسان می گویند: انسان، حیوان ناطق است، یا می گویند حیوان ضاحک یا می گویند جسم ناطق یا جسم ضاحک است. در تمامی این تعریف ها و مثال های فراوانی که در نامه مرقوم داشته اید، هیچ کدام تعریف حقیقی و واقعی کامل نیست، بلکه اغلب شرح الاسمی است یا تبدیل لفظی به لفظ دیگر که البته لفظ دوم برای ما آشناتر است، مثلاً اگر مفهوم دو خط متوازی را نمی دانیم، وقتی که جواب می دهند: دو خطی که در هیچ نقطه ای همدیگر را قطع نمی کنند، با این تعریف تا اندازه ای به وسیله کلماتی از قبیل " دو خط " و " هیچ نقطه تقاطع نداشته باشند " ذهن ما به مفهوم " دو خط متوازی " آشنا می شود، گرچه این تعریف ها جامع و مانع به صورت حقیقی نیست، بلکه بیشتر تبدیل لفظی به الفاظ دیگر است که برای ذهن ما آشناتر است، ولی بالاخره ما را با مفهوم مجهول آشنا می کند. مقصود اصلی از تعریف مفاهیم همین است که با آن ها آشنا شویم. دلیل بر این مطلب آن است که صدها سال است مفاهیم خط متوازی، دایره، نقطه، خط، مثلث، انسان، جرم

و ... را تعریف کرده اند و مردم از این تعریف ها به آن حقایق رسیده اند. و هیچ مشکلی پیش نیآمده است. حال خواه آن تعاریف را تعریف های حقیقی بدانید، خواه تعریف های شرح الاسمی و غیر جامع و مانع. در هر صورت مردم از این نوع تعریف ها به حقایق دست یافته اند و زندگی علمی و عملی روزمره آنان چرخیده است. ما هم قبول داریم که تعریف جرم، هم چنین مثال هایی که مرقوم داشته اید، هیچ کدام تعریف جامع و مانع نیست.

حکم قصاص قتل خلاف وجدان و شعور اجتماعی و علمی است . زیرا با قتل نفر اول یک فرد از جامعه کم می شود و با قصاص قاتل او فردی دیگر . دیگر اینکه قصاص از قسوت قلب و انتقام جویی است و این صفات رذیله نباید در جامعه ترویج شوند . برخی نیز می گویند منظور از

پرسش

حکم قصاص قتل خلاف وجدان و شعور اجتماعی و علمی است . زیرا با قتل نفر اول یک فرد از جامعه کم می شود و با قصاص قاتل او فردی دیگر . دیگر اینکه قصاص از قسوت قلب و انتقام جویی است و این صفات رذیله نباید در جامعه ترویج شوند . برخی نیز می گویند منظور از قصاص تربیت قاتل است و مجازات اوست و این کار را می توان با حبس ابد نیز انجام داد .

پاسخ

قرآن کریم پاسخ اینگونه اشکالات را در آیه ای چنین می فرماید: [من قتل نفسا بغير نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جميعا و من احياها فکانما احيا الناس جميعا (مائده - ۳۲)] در نظر قرآن کریم کرامت و شرافت انسان حقیقتی است که کمیت بردار نیست ، به گونه ای که اگر یک انسان بی گناه کشته شود گویی همه انسانها کشته شده اند و اگر یک انسان هدایت شود و احیا گردد گویی همه انسانها احیا شده اند . بنابراین ملاک جعل حکم قصاص برخی نظرات صوری و سطحی و به اصطلاح دلسوزانه و خام نیست . بلکه فلسفه قصاص بقای انسان و جامعه و حیات بشری است . خداوند تعالی که خالق انسان است و به سرشت و سرنوشت او آگاهی کامل دارد بهتر از هر کس دیگری می داند که کدام حکم در مجموع سعادت و حیات انسان را تامین می کند . تجربه جامعه های غربی که در آن حکم اعدام برداشته شده نشان می دهد که آمار قتل و تجاوز روز به روز افزایش می یابد . قاتلان درس نمی گیرند و دیگران نیز نگران اعدام نیستند و مانعی پیش روی خود ندارند و بنابراین ارتکاب به قتل بسیار آسانتر انجام می شود . در ضمن آنکه اسلام قصاص را راه منحصر به فرد ندانسته و برای مواضعی خاص که امید تربیت و بهبود قاتل می رود یا شرایطی خاص وجود دارد می فرماید اگر عفو کنید بهتر است . بنابراین حکم قصاص در اسلام نه افراطی است نه تفریطی بلکه واقع بینانه و بر اساس مصالح انسان و جامعه انسانی است .

مجازات بر چند گونه و هر یک مخصوص چه چیزی است؟

پرسش

مجازات بر چند گونه و هر یک مخصوص چه چیزی است؟

پاسخ

مجازات بر سه گونه است: مجازات قراردادی (تنبيه و عبرت). مجازاتی که با گناه، رابطه تکوینی و طبیعی دارد. (مکافات دنیوی). مجازاتی که تجسم خود جرم است و چیزی جدا از آن نیست. (عذاب اخروی).

مجازات بر چند گونه و هر یک مخصوص چه چیزی است؟

پرسش

مجازات بر چند گونه و هر یک مخصوص چه چیزی است؟

پاسخ

مجازات بر سه گونه است: مجازات قراردادی (تنبيه و عبرت). مجازاتی که با گناه، رابطه تکوینی و طبیعی دارد. (مکافات دنیوی). مجازاتی که تجسم خود جرم است و چیزی جدا از آن نیست. (عذاب اخروی)

مجازاتهایی که بر طبق قوانین قرار دادی انجام می‌شود، چه فایده‌هایی دارد؟

پرسش

مجازاتهایی که بر طبق قوانین قرار دادی انجام می‌شود، چه فایده‌هایی دارد؟

پاسخ

فایده اینگونه مجازاتها دو چیز است؛ یکی جلوگیری از تکرار جرم به وسیله خود مجرم یا دیگران از طریق رعبی که کیفر دادن ایجاد می‌کند؛ و به همین جهت می‌توان این نوع از مجازات را «تنبيه» نامید. فایده دیگر، تشفی و تسلی خاطر ستمدیده است و این در مواردی است که از نوع جنایت و تجاوز به دیگران باشد. حس انتقامجویی و تشفی طلبی در بشر بسیار قوی است و در دوره‌های ابتدائی و جامعه‌های بدوی، ظاهراً قوی‌تر بوده است. اگر جانی را، از طریق قانون، مجازات نمی‌کردند، تباهی و فساد بسیاری در جامعه پدید می‌آمد. این حس، هم اکنون هم در بشر هست، نهایت اینکه در جوامع متمدن اندکی ضعیف‌تر یا «پنهان‌تر» است. انسان ستمدیده دچار عقده روحی می‌گردد، اگر عقده او خالی نگردد، ممکن است بطور آگاهانه یا ناآگاهانه - روزی مرتکب جنایت گردد. ولی وقتی که ستمگر را در برابر او مجازات کنند، عقده‌اش باز می‌گردد و روانش از کینه و ناراحتی پاک می‌شود.

مجازاتهایی که بر طبق قوانین قرار دادی انجام می‌شود، چه فایده‌هایی دارد؟

پرسش

مجازاتهایی که بر طبق قوانین قرار دادی انجام می‌شود، چه فایده‌هایی دارد؟

پاسخ

فایده اینگونه مجازاتها دو چیز است؛ یکی جلوگیری از تکرار جرم به وسیله خود مجرم یا دیگران از طریق رعبی که کیفر دادن ایجاد می‌کند؛ و به همین جهت می‌توان این نوع از مجازات را «تنبيه» نامید. فایده دیگر، تشفی و تسلی خاطر ستمدیده است و این در مواردی است که از نوع جنایت و تجاوز به دیگران باشد. حس انتقامجویی و تشفی طلبی در بشر بسیار قوی است و در دوره‌های ابتدائی و جامعه‌های بدوی، ظاهراً قوی‌تر بوده است. اگر جانی را، از طریق قانون، مجازات نمی‌کردند، تباهی و فساد بسیاری در جامعه پدید می‌آمد. این حس، هم اکنون هم در بشر هست، نهایت اینکه در جوامع متمدن اندکی ضعیف‌تر یا «پنهان‌تر» است. انسان ستمدیده دچار عقده روحی می‌گردد، اگر عقده او خالی نگردد، ممکن است بطور آگاهانه یا ناآگاهانه - روزی مرتکب جنایت گردد. ولی وقتی که ستمگر را در برابر او مجازات کنند، عقده‌اش باز می‌گردد و روانش از کینه و ناراحتی پاک می‌شود.

آیا تربیت مجرم، جای مجازات او را می‌گیرد؟

پرسش

آیا تربیت مجرم، جای مجازات او را می‌گیرد؟

پاسخ

این که برخی می‌گویند بجای مجازات باید مجرم را تربیت کرد و بجای زندان باید دارالتأدیب ایجاد کرد، یک مغالطه است؛ تربیت و ایجاد دارالتأدیب، بی شبهه لازم و ضروری است و مسلماً تربیت صحیح از میزان جرائم می‌کاهد؛ همچنانکه نابسامانی اجتماعی یکی از علل وقوع جرائم است و برقراری نظامات اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی صحیح نیز به نوبه خود از جرائم می‌کاهد؛ ولی هیچیک از اینها جای دیگری را نمی‌گیرد؛ نه تربیت و نه نظامات عادلانه جانشین کیفر و مجازات می‌گردد، و نه کیفر و مجازات جانشین تربیت صحیح و نظام اجتماعی سالم می‌شود. هر اندازه تربیت، درست و نظام اجتماعی، عادلانه و سالم باشد، باز افرادی طاعی و سرکش پیدا می‌شوند که تنها راه جلوگیری از آنها مجازاتها و کیفرهاست که احیاناً سخت و شدید باشد.

چرا وضع مجازات برای جوامع بشری لازم است و هیچ چیز جای آن را نمی‌گیرد؟

پرسش

چرا وضع مجازات برای جوامع بشری لازم است و هیچ چیز جای آن را نمی‌گیرد؟

پاسخ

اگر چه از طریق تقویت ایمان و ایجاد تربیت صحیح و اصلاح جامعه و از بین بردن علل وقوع جرم می‌توان از تعداد جرمها و جنایتها تا حدود زیادی کاست و باید هم از این راهها استفاده کرد، ولی نمی‌توان انکار کرد که مجازات هم در جای خود لازم است و هیچیک از امور دیگر اثر آنها ندارد. بشر هنوز موفق نشده است و شاید هم هیچوقت موفق نشود که از طریق اندرزگویی و ارشاد و سایر وسائل آموزشی و پرورشی بتواند همه مردم را تربیت کند، و امیدی هم نیست که تمدن و زندگی مادی کنونی بتواند وضعی را بوجود آورد که هرگز جرمی واقع نشود. تمدن امروز نه تنها جرمها را کم نکرده است، بلکه به مراتب آنها را بیشتر و بزرگتر کرده است. دزدیهایی که در قدیم به شکل آفتابه دزدی، جیب‌بری یا سرگردنه گرفتن انجام می‌گرفت، امروز به هزار رنگ و شکل مرئی

و نامرئی، زیر پرده و روی پرده انجام می‌گیرد؛ روی پرده‌اش هم کم نیست، می‌بینیم یک کشتی و یا چند کشتی را از دریا می‌دزدند. به دلائلی که ذکر شد، باید پذیرفت که وضع مجازاتها و کیفرهای قرار دادی برای اجتماعات بشری لازم و مفید است.

چرا وضع مجازات برای جوامع بشری لازم است و هیچ چیز جای آن را نمی‌گیرد؟

پرسش

چرا وضع مجازات برای جوامع بشری لازم است و هیچ چیز جای آن را نمی‌گیرد؟

پاسخ

اگر چه از طریق تقویت ایمان و ایجاد تربیت صحیح و اصلاح جامعه و از بین بردن علل وقوع جرم می‌توان از تعداد جرمها و جنایتها تا حدود زیادی کاست و باید هم از این راهها استفاده کرد، ولی نمی‌توان انکار کرد که مجازات هم در جای خود لازم است و هیچیک از امور دیگر اثر آنها ندارد. بشر هنوز موفق نشده است و شاید هم هیچوقت موفق نشود که از طریق اندرزگویی و ارشاد و سایر وسائل آموزشی و پرورشی بتواند همه مردم را تربیت کند، و امیدی هم نیست که تمدن وزندگی مادی کنونی بتواند وضعی را بوجود آورد که هرگز جرمی واقع نشود. تمدن امروز نه تنها جرمها را کم نکرده است، بلکه به مراتب آنها را بیشتر و بزرگتر کرده است. دزدیهایی که در قدیم به شکل آفتابه دزدی، جیب‌بری یا سرگردنه گرفتن انجام می‌گرفت، امروز به هزار رنگ و شکل مرئی و نامرئی، زیر پرده و روی پرده انجام می‌گیرد؛ روی پرده‌اش هم کم نیست، می‌بینیم یک کشتی و یا چند کشتی را از دریا می‌دزدند. به دلائلی که ذکر شد، باید پذیرفت که وضع مجازاتها و کیفرهای قرار دادی برای اجتماعات بشری لازم و مفید است.

معنای حدود و تعزیر چیست؟ پرسش

پاسخ

«حدود» جمع «حدّ» در لغت به معنی «منع» است و انتخاب این اسم برای بخشی از مجازاتهای شرعی به این جهت است که سبب منع مردم از کارهای خلاف می‌شود و امّا در اصطلاح شرع، در عبارات فقها به معنی مجازات مخصوصی است که به خاطر ارتکاب بعضی از گناهان در مورد مکلفین اجرا می‌شود. امّا «تعزیر» در لغت به معنی «تأدیب» و گاه به معنی «بزرگداشت» و «یاری کردن» و «منع نمودن» آمده است، و در اصطلاح شرع و فقها به معنی مجازات یا اهانتی است که اندازه معینی در شرع برای آن ذکر نشده و بسته به رای قاضی است که با در نظر گرفتن «میزان جرم» و «مقدار تحمّل مجرم» درباره او اجرا می‌شود. بنابراین فرق «حدّ» و «تعزیر» در یک جمله است و آن اینکه حدّ، مجازات معین و ثابتی است، ولی تعزیر غالباً نامعین است، و اینکه می‌گوییم «غالباً» به خاطر آن است که در موارد معدودی، تعزیرات معینی در روایات اسلامی وارد شده که شرح آن در کتاب حدود گفته شده است، هر چند در اینکه آیا تعیین مقدار در این موارد قطعی است یا از قبیل ذکر مثال و مصداق است نیز گفتگو است. البته در میان حد و تعزیر اختلافات دیگری نیز هست، تا آنجا که مرحوم شهید در کتاب قواعد، ده وجه برای اختلاف آن دو شمرده است که اینجا جای شرح آن نیست.

کدام یک از حدود در قرآن آمده است؟ پرسش

پاسخ

در اسلام عمدتاً ده حد دربارهٔ ده گناه کبیره آمده است که تعداد چهار مورد از آن در قرآن مجید با صراحت ذکر شده و بقیه از سنت استفاده می‌شود. ۱- حد زنا در آیه ۲ سوره نور می‌خوانیم «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيْشِهَدْ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» [هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید، و نباید رأفت (و محبت کاذب) نسبت به آن دو شما را از اجرای حکم الهی مانع شود اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید! و باید گروهی از مؤمنان مجازات آن دو را مشاهده کنند!] در این آیه اشاره به حد زن و مرد زناکار شده، هر چند «استثنائات» و «جزئیات» آن مانند احکام زناى محصنه، و زناى با محارم و امور دیگر از این قبیل در آن نیامده، بلکه در سنت و روایات اسلامی شرح داده شده است. ۲- حد سرقت در آیه ۳۸ سوره مائده می‌خوانیم «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» [دست مرد و زن دزد را به کیفر عملی که انجام داده‌اند به عنوان مجازات الهی قطع کنید خداوند توانا و حکیم است.] در این مورد نیز، شرایط و خصوصیاتى دربارهٔ قطع دست سارق و همچنین استثنائاتی وجود دارد که همگی در سنت و روایات اسلامی آمده است و می‌دانیم معمول قرآن این است که اصول مسائل را بازگو می‌کند و شرح آن را به سنت واگذار می‌نماید. ۳- حد قذف در مورد مجازات کسانی که عمل منافی عقبت را به افراد پاکدامن نسبت می‌دهند در آیه ۴ سوره نور چنین می‌خوانیم «وَالَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» [کسانی که زنان پاکدامن را متهم می‌کنند، سپس چهار شاهد بر مدعیای خود نمی‌آورند، آنها را هشتاد تازیانه بزنید و شهادتشان را هرگز نپذیرید و آنها همان فاسقانند!] این شدت عمل و مجازاتهای سه‌گانه که برای قذف کنندگان (آنها که نسبت عمل منافی عقبت به افراد پاکدامن می‌دهند) ذکر شده به منظور پاکسازی محیط اجتماع و حفظ احترام و کرامت انسانها و جلوگیری از اشاعهٔ فحشاء و گسترش فساد می‌باشد و شرایط، ویژگیها و استثنائات آن نیز در روایات اسلامی آمده است. ۴- حد محارب در قرآن مجید در مورد اخلاط‌گران نسبت به امتیث اجتماعی و آنها که حملهٔ مسلحانه به جان و مال و ناموس مردم می‌کنند، مجازات بسیار شدیدی ذکر شده است که می‌تواند افراد شرور را بر سر جای خود بنشانند. در آیه ۳۳ سوره مائده چنین می‌خوانیم «أَمَّا جِزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَمُونَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ جِزَاؤُا فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ» [کیفر کسانی که با خدا و پیامبرش به جنگ برمی‌خیزند و اقدام به فساد در روی زمین می‌کنند (و با تهدید به اسلحه) به جان و مال و ناموس مردم حمله می‌برند این است که اعدام گردند یا به دار آویخته شوند یا (چهار انگشت از) دست (راست) را و پای (چپ) آنها به عکس یکدیگر بریده شود و یا از سرزمین خود تبعید گردند، این رسوایی در دنیا است و در آخرت مجازات عظیمی دارند!] منظور از محارب همان گونه که در بالا اشاره شد، کسی است که با تهدید به اسلحه، به جان یا مال و ناموس مردم حمله می‌کند؛ اعم از این که به صورت دزدان جاده‌ها و گردنه‌ها باشد، یا در داخل شهرها و حتی افراد چاقوکش که با تهدید به اسلحه سرد، به جان و مال و نوامیس مردم هجوم می‌آورند نیز مشمول این مجازات هستند، و قابل توجه اینکه این مهاجمان بر مردم، به عنوان محارب با خدا و پیامبر (ص) معرفی شده‌اند و این دلیل بر تأکید فوق‌العاده‌ای است که اسلام دربارهٔ رعایت آزادی و امتیث اجتماعی و حقوق انسانها دارد.

چرا در ایران دست دزد قطع نمی‌شود؟

پرسش

چرا در ایران دست دزد قطع نمی‌شود؟

پاسخ

اجرای حدود مثل قطع دست دزد دارای شرایطی است که تا آن شرایط جمع نشود، نمی‌توان آن حد را جاری کرد؛ مثلاً درباره قطع دست دزد باید شرایط زیر موجود باشد تا دستش قطع شود: ۱- بالغ باشد، ۲- عاقل باشد، ۳- با اختیار دزدی کرده و او را مجبور نکرده باشند، ۴- مضطر نباشد، مثل کسی که در زمان قحطی برای سدّ جوع و نجات از مرگ مجبور شده است از انبار غذا سرقت کند، ۵- چیزی را که دزدیده، در انبار یا صندوق و جای در بسته بوده و قفل را شکسته باشد. اگر کس دیگری قفل و در را شکسته باشد و فرد از آنجا چیزی دزدیده، دست او قطع نمی‌شود، ۶- خود دزد آن چیز را از محلی که مال در آن جا بوده، خارج کند، پس اگر به وسیله طناب آن شیء را ببندد و خودش بیرون باشد و آن را ببرد، حدّ بر او جاری نمی‌شود، ۷- دزد، پدر مال باخته نباشد، یعنی اگر پدر از مال پسرش دزدی کرد، دست پدر را قطع نمی‌کنند، ۸- مخفیانه قفل و در را بشکند و مال را بدزد، پس اگر آشکارا و در جلوی چشم افراد باشد، حکم قطع ید بر او جاری نمی‌شود. وقتی همه شرایط جمع شد و دزدی با اقرار سارق و یا شهادت دو نفر عادل ثابت شد حدّ جاری می‌شود. خواهید گفت چرا اسلام این اندازه شرط و شروط کرده است، جوابش این است که اسلام نسبت به آبروی افراد اهمیتی دهد. در هر صورت محروم کردن یک انسان برای همیشه کار ساده‌ای نیست و از طرفی عطوفت و مهربانی خداوند نسبت به بندگان باعث شده است تا این اندازه رعایت افراد بشود. البته هر کجا هم با شرایط ثابت شد، حد جاری می‌شود، که در مرحله اول چهار انگشت دست راست قطع می‌شود و اگر برای بار دوم دزدی کرد، پای چپ او از برآمدگی قدم قطع می‌شود و اگر در مرحله سوم دزدی کرد، برای همیشه زندان می‌شود تا بمیرد و اگر در مرحله چهارم دزدی کرد، کشته می‌شود.

حکم اعدام افراد تحت الشمول ساب النبی و مرتد را چه کسی می‌تواند اجرا کند؟**پرسش**

حکم اعدام افراد تحت الشمول ساب النبی و مرتد را چه کسی می‌تواند اجرا کند؟

پاسخ

در حکومت اسلامی وظیفه دادگاه رسیدگی به این گونه امور و اثبات و اجرای حکم است. البته در رابطه با ساب النبی (ص) حکم اولی این است که باید او را کشت؛ لکن از نظر حکم ثانوی می‌توان گفت در زمانی که حکومت اسلامی در جامعه برقرار است این گونه امور با نظر حاکم و دادگاه اسلامی انجام پذیرد تا در جامعه هرج و مرج ایجاد نشود.

لطفاً در مورد آیه "ولکم فی القصاص حیات توضیح دهید و بفرمایید چگونه در قصاص حیات است در صورتی که فردی از بین می‌رود؟ جایگاه قصاص در قوانین کیفری و شبهاتی که پیرامون آن وجود دارد چیست

پرسش

لطفاً در مورد آیه "ولکم فی القصاص حیات توضیح دهید و بفرمایید چگونه در قصاص حیات است در صورتی که فردی از بین می‌رود؟ جایگاه قصاص در قوانین کیفری و شبهاتی که پیرامون آن وجود دارد چیست

پاسخ

قصاص در لغت مقابله به مثل و پی جویی و متابعت کردن اثر است اولیای مقتول نسبت به قاتل عملی انجام می‌دهند که او انجام داده و در واقع عمل او را پیروی می‌کنند. (مفردات راغب ص ۴۰۴، ماده قصص؛ قاموس قرآن سیدعلی اکبر قرشی ج ۶، ص ۱۲، نشر دار الکتب الاسلامیه) در پاسخ به این پرسش لازم است به سه مطلب اشاره شود: ۱. فلسفه قصاص و علت حیات بودن آن ۲. جایگاه قصاص ۳. شبهات قصاص و پاسخ آن ۱. قرآن مجید در آیه ۱۷۹ سوره بقره فلسفه قصاص را مایه حیات بودن آن بیان کرده یعنی قصاص اسلامی جنبه انتقام جویی ندارد بلکه دریچه‌ای به سوی زندگی انسان‌ها است هم مایه حیات فرد و هم مایه حیات جامعه است زیرا اگر حکم قصاص وجود نداشت افراد سنگدل احساس امنیت کرده در نتیجه جان مردم بی‌گناه به خطر می‌افتاد؛ همان‌گونه که در کشورهای فاقد حکم قصاص آمار قتل و مجازات به سرعت بالا رفته است وقتی شخص بدانند که اگر فردی را بکشد، او را (با قصاص خواهند کشت تا حدّ زیادی او را از فکر کشتن باز می‌دارد و کنترل می‌کند؛ علاوه بر آن لزوم تساوی و برابری در حکم قصاص (یک مرد در مقابل یک مرد، یک زن در مقابل یک زن و...)، جلوگیری از قتل‌های پی در پی را می‌گیرد و به سنت‌های جاهلی که گاه یک قتل چند قتل و آن نیز به نوبه خود مایه قتل‌های بیشتری می‌شد که گاهی در عوض کشته شدن یک نفر یک قبیله را می‌کشتند پایان می‌دهد و از این راه نیز مایه حیات جامعه است با توجه به اینکه حکم قصاص مشروط به عدم عفو - از ناحیه اولیای مقتول - است نیز دریچه دیگری به حیات و زندگی گشوده خواهد شد. امام سجاد ۷ در این باره می‌فرماید: "در قصاص حیات است برای کسی که اراده می‌کند فردی را بکشد، زیرا وقتی بدانند او را قصاص می‌کنند، از قتل صرف نظر می‌کند و نیز سبب حیات است برای کسی که اراده قتل او شده زیرا جان او حفظ می‌شود، هم چنین سایر افراد، نیز از حیات استفاده می‌کنند، زیرا مردم وقتی بدانند که قصاص می‌شوند، جرأت قتل کسی را ندارند." (تفسیر نور الثقلین حویزی ج ۱، ص ۱۵۸، نشر مطبوعه علمیه قم) ۲. قصاص یکی از کیفرهای اسلامی است که اسلام در مورد قتل عمد، این حکم را تعیین فرموده است و ورثه فردی که کشته شده می‌توانند قاتل را قصاص کنند یا از او دیه بگیرند، یا او را عفو نمایند؛ البته حکم اولی قصاص است دیه و عفو به جای قصاص قرار می‌گیرند؛ از این رو، اگر یکی از اولیای دم به قصاص مایل باشد و دیگران طلب دیه کنند، آن فرد می‌تواند قاتل را قصاص نماید، به شرطی که مقدار دیه‌ای که حق آن‌هاست بدهد، برخلاف اسلام که می‌فرماید: دیه و عفو می‌تواند به جای قصاص قرار گیرد و یهود تنها قصاص و نصارا، دیه و عفو را تجویز کرده‌اند. در حالی که حتمی بودن قصاص در بعضی موارد، سبب رنج و ناراحتی شدید برای طایفه‌ای می‌شود مانند آن‌جا که برادری برادر خود را بکشد؛ بدیهی است با اجرای قصاص داغ تازه‌ای برای بستگان ایجاد می‌گردد و اگر حکم به عفو و دیه منحصر باشد، پیامدهای بدی مانند فراوان شدن قتل در جامعه و سلب امنیت و بغض و کینه می‌گردد. ۳. درباره قصاص چند شبهه مطرح شده که در این جا به پاسخ آن‌ها می‌پردازیم الف - طبع انسانی کشتن فردی را به علت این که فردی را کشته نمی‌پسندد و اسلام دین رحمت و رأفت است و سزاوار است قاتل مورد عفو قرار گیرد. پاسخ رحمت و رأفت در جای خود ارزشمند است فرد جایی که ارزشی برای خون دیگران قاتل نیست سزاوار رحمت نمی‌باشد؛ رحمت و عفو در جایی زیننده است که ظلم به دیگری نشود و مصلحت اجتماع به خطر نیفتد. ب - قصاص ناشی از قساوت و انتقام جویی است و مخالف با تربیت می‌باشد و می‌توان قاتل را به کم‌تر از قتل مانند شلاق و... تنبیه کرد. پاسخ تشریح قصاص با مسئله انتقام جویی ارتباطی ندارد و انتقام فرونشاندن آتش غضب به علت موضوع شخصی است قصاص پیش‌گیری از تکرار ظلم است بنابراین قصاص قساوت نیست بلکه عدالت است کسی که فردی را به ناحق کشته عدالت اقتضا می‌کند که کشته شود و نیز قصاص مخالف با تربیت نیست بلکه تربیت اسلامی اقتضا می‌کند که قاتل را قصاص نمایند تا در پرتو آن افراد جامعه تربیت شوند. (اقتباس از تفسیر المیزان علامه طباطبایی ج ۱، ص ۴۴۴، نشر دار الکتب الاسلامیه تفسیر نمونه آیت الله مکارم شیرازی و دیگران ج ۱، ص ۴۴۵، نشر

دارالکتب الاسلامیه (ج - بهتر است قاتل را به جای قصاص زندانی کنند و در آن جا به سود جامعه از آن‌ها کار بکشند. پاسخ زندان نه تنها نمی‌تواند جای قصاص قرار گیرد، بلکه به آمار جرایم و جنایات می‌افزاید، افزون بر این که هزینه فراوانی از بیت المال باید صرف آن‌ها شود.

فلسفه و مبانی حقوق

اگر مردم یک کشور آن قدر از نظر سطح علمی، اقتصادی، اجتماعی، اعتقادی و سیاسی و... بالا باشند (مدینه فاضله) که هیچ کس گناه و تخلف انجام ندهد، دادگاه قوانین جزایی اسلام و مجازات چه معنا و مفهومی دارد؟

پرسش

اگر مردم یک کشور آن قدر از نظر سطح علمی، اقتصادی، اجتماعی، اعتقادی و سیاسی و... بالا باشند (مدینه فاضله) که هیچ کس گناه و تخلف انجام ندهد، دادگاه قوانین جزایی اسلام و مجازات چه معنا و مفهومی دارد؟

پاسخ

اگر جامعه آرمانی در یک کشور شکل بگیرد، به طوری که ظلم و فساد از جامعه محو شود، عقول و دانش بشری به تکامل برسد، اصل مساوات و برادری به طور کامل برقرار شود، معنویت به صورت بی سابقه‌ای گسترش یابد، با خرافات و بدعت‌ها مبارزه شود، مفاسد اخلاقی به صورت کامل ریشه کن شود، قانونمندی کامل در جامعه برقرار شود و عدالت اجتماعی و اقتصادی در اجتماع برقرار شود، چنین جامعه‌ای مدینه فاضله خواهد بود که ظاهراً نیاز به دستگاه قضایی ندارد؛ اما باید توجه داشت که جامعه فاضله بودن، به این معنا نیست که انگیزه‌های گناه و تخلف و قانون شکنی در انسان‌ها وجود نداشته باشد و همه مثل هم باشند، در هر حال حتی درون چنین جامعه‌ای می‌تواند افرادی وجود داشته باشند که بنا به طبع شهوت پرستی و زیاده خواهی و خودپرستی، در فکر گناه و تخلف باشند، پس همان نیاز به قانون جزایی و مجریان خواهد بود. به عقیده ما، در دوران حکومت امام زمان (ع) جامعه به این سمت خواهد رفت، اما اگر نگاهی به جامعه جهانی که در عصر حضرت مهدی (ع) تشکیل می‌شود بیندازیم، براساس روایات معتبر، در آن جامعه حضرت مهدی (ع) بین مردم قضاوت می‌کند و در روایت آمده است: "و حکم بین الناس بحکم داود و حکم محمد (ص)؛ امام زمان (ع) میان مردم چون داود نبی (ع) و حضرت محمد (ص) حکم و قضاوت خواهد نمود" از این رو، در مدینه فاضله‌ای که در زمان حکومت حضرت مهدی (ع) تشکیل می‌شود، قضاوت براساس احکام الهی و به صورت عادلانه صورت می‌گیرد، با این که در آن جامعه ظلم و ستم رخت برمی‌بندد، عدل بر جهان حاکم می‌شود و سایر ویژگی‌های جامعه ایده آل محقق می‌شود. جامعه بشری و هر کشوری اگر چه در مرحله عالی پیشرفت اخلاقی، علمی، سیاسی، اقتصادی و... باشد، بی نیاز از قوانین جزایی و مجازات‌ها نمی‌باشد، چون جوامع بشری از حقیقتی به نام انسان تشکیل شده که این حقیقت می‌تواند در مسیر صلاح و رستگاری گام بردارد یا این که در مسیر سقوط و گناه و جنایت قدم زند. وجود دستگاه قضایی و قانون مجازات و ضمانت اجرای کیفری موجب می‌شود از ارتکاب جرم کاسته شود. ضمانت اجرای کیفری، جامعه و کشور را در مسیر سلامت قرار می‌دهد و میزان جرم و جنایت را کاهش می‌دهد. اگر در جامعه‌ای گرچه جامعه فاضله ضمانت اجرای کیفری نباشد، جرأت بر انجام گناه و جنایت بیشتر خواهد بود. به هر حال، ضرورت وجود قوانین جزایی اسلام و مجازات‌هایی که نقش بازدارنده دارند، در کاهش جرم و پیشگیری از آن بسیار مؤثر خواهد بود. پی‌نوشت‌ها: ۱ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۸.

فرق میان قوانین بشری و قوانین الهی از نظر روح عمل، چیست؟

پرسش

فرق میان قوانین بشری و قوانین الهی از نظر روح عمل، چیست؟

پاسخ

یک تفاوت اصیل در میان قوانین الهی و قوانین بشری این است که قوانین الهی دو بعدی است و قوانین بشری یک بعدی. قوانین بشری به نظام روحی و تکامل معنوی فرد کاری ندارد. وقتی که یک دولت برای مصالح کشور، اقدام به وضع مالیات می‌کند، هدفش فقط بدست آوردن پول و تأمین هزینه کشور است. دولت نظری ندارد که پرداخت کننده مالیات چه نیتی دارد؟ آیا با طیب خاطر و رضایت و از روی علاقمندی به دولت یا کشور مالیات می‌دهد یا از روی ترس؟ هدف دولت تنها پول گرفتن است، حتی اگر پرداخت کننده در دلش فحش هم بدهد باز هم منظور دولت عملی شده است. همچنین وقتی که برای دفاع از کشور، سربازانی را به زیر پرچم احضار می‌کند به نیت سربازان کاری ندارد؛ او می‌خواهد سرباز در میدان جنگ با دشمن نبرد کند؛ برای دولت تفاوتی ندارد که سرباز با رضا و میل بجنگد یا از روی ترس از مسلسلی که پشت سرش قرار دارد، نبردش خودنمایی باشد، به انگیزه حماسه‌ها و تعصبهای احمقانه باشد، یا از برای دفاع از حق و حقیقت؟ ولی در قوانین الهی چنین نیست؛ در این قوانین، مالیات و سربازی بطور مطلق خواسته نشده است، بلکه توأم با نیت خالص و قصد قربت خواسته شده است. اسلام عمل با روح می‌خواهد نه عمل بی‌روح. لهذا اگر مسلمانی زکات خود را بدهد ولی شائبه ریا در آن باشد پذیرفته نیست؛ اگر به جهاد برود ولی برای خودنمایی باشد، قبول نیست. قانون الهی می‌گوید سرباز اجباری به درد من نمی‌خورد، من سربازی می‌خواهم که روحاً سرباز باشد، سربازی می‌خواهم که ندای: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ» توبه/۱۱۱ را پذیرفته باشد و صمیمانه به آن لبیک بگوید.

شرایط قانون‌گذار از نظر اسلام چگونه است و از نظر قرآن این شرایط در چه کسی وجود دارد؟

پرسش

شرایط قانون‌گذار از نظر اسلام چگونه است و از نظر قرآن این شرایط در چه کسی وجود دارد؟

پاسخ

گسترش زندگی اجتماعی بشر در روی زمین، و برچیده شدن دوران زندگی فردی در جنگل‌ها و بیابانها، حاکی است که بشر، طبعاً خواهان زندگی است تا با همکاری، بر دشواریها فائق آید. از طرفی دیگر، انسان موجودی «خودخواه» است و «حب ذات» برای او یک امر غریزی. وی می‌خواهد همه چیز را در انحصار خویش درآورد و اگر هم روزی به مقررات سنگین اجتماعی تن در می‌دهد، به خاطر ضرورت و ناچاری است. اگر این ضرورت نبود، غالباً بشر از انحصارطلبی دست بر نمی‌داشت به گواه اینکه هرگاه فرصتی بدست آورد از تزییع حقوق دیگران خودداری نمی‌نماید. از این جهت، همه دانشمندان بر این مطلب اتفاق نظر دارند که برای تشکیل یک اجتماع صحیح انسانی، طرح اساسی، (قوانین صحیح) ضروری است، تا در پرتو آن، حقوق افراد و وظائف انسانها در

زندگی اجتماعی روشن گردد. این طرح همان قوانین اجتماعی است که زیر بنای یک اجتماع انسانی را تشکیل می‌دهد. اکنون باید دید که این طرح عالی، به وسیله چه کسی باید ریخته شود؟ به طور اجمال باید گفت: قانون‌گذار می‌خواهد جامعه بشری را با تنظیم برنامه‌های فردی و اجتماعی خود به سوی کمال رهبری کند، و در پرتو تعیین وظایف افراد و تأمین حقوق آنان سعادت جسمی و روانی آنها را فراهم سازد. در این صورت باید قانون‌گذار، دو شرط یاد شده، در زیر را دارا باشد. ۱- قانون‌گذار باید انسان‌شناس باشد. اگر هدف از قانون‌گذاری، تأمین نیازمندیهای جسمی و روانی بشر است، پس باید قانون‌گذار از همه رموز و اسرار جسمی و روانی انسان به طور دقیق آگاه باشد. قانون‌گذار، بسان نسخه پزشک، در صورتی دقیق و کامل می‌شود، که وی از اوضاع و احوال بیمار کاملاً آگاه باشد و نسخه را مطابق وضع مزاجی بیمار و شرائط روحی او تنظیم کند. به عبارت دیگر، قانون‌گذار باید انسان‌شناس و جامعه‌شناس کاملی باشد. انسان‌شناس باشد، تا از غرائز و عواطف انسان‌ها آگاه باشد و احساسات و غرائز را بطور کامل اندازه‌گیری کند، و رهبری نماید. جامعه‌شناس باشد، تا از وظائف افراد در جامعه و مصالح و مفاسد اعمال آنان و واکنش زندگی اجتماعی و عکس‌العمل روابط انسان‌ها، به خوبی مطلع باشد. ۲- از هر نوع سودجویی پیراسته باشد. برای واقع بینی و حفظ مصالح انسانها لازم است قانون‌گذار، از هر نوع «حب ذات» و «سودجویی» در تدوین قانون پیراسته باشد. گزینه «خودخواهی» حجاب ضخیمی در برابر دیدگان قانون‌گذار پدید می‌آورد. یک انسان، هر چند هم عادل، دادگر، واقع بین و منصف باشد، ناخودآگاه تحت تأثیر حس «سودجویی» و «حب ذات» قرار می‌گیرد. اکنون ببینیم که این دو شرط در کجا به طور کامل جمع است؟ شکی نیست که اگر بنا باشد شخص قانون‌گذار، انسان‌شناس کامل باشد، انسان‌شناسی کامل‌تر از خدای عزوجل وجود ندارد. و هیچ کس به رموز مصنوع خود، آگاه‌تر از سازنده آن نیست. اتفاقاً خود قرآن نیز، روی همین موضوع تکیه کرده و می‌فرماید: «أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» ملک/۱۴ [آیا او آفریده خود را به خوبی نمی‌شناسد؟ با این که از رموز و اسرار خلقت، کاملاً مطلع است]. خدائی که سازنده ذرات موجود و پدید آورنده سلول‌های بی‌شمار، و ترکیب دهنده قطعات مختلف وجود انسان است، قطعاً از نیازمندیهای نهان و آشکار و مصالح و مفاسد مصنوع خود، بیش از دیگران آگاه است. او بر اثر علم گسترده از روابط افراد، و واکنش این پیوندها و وظائفی که مایه انسجام اجتماع می‌گردد، و حقوقی که شایسته مقام هر انسانی است، آگاهی کامل دارد. شرط دوم، که پیراستگی از هر نوع سودجویی در وضع قانون باشد، جز خدا در هیچ مقامی موجود نیست. تنها خدا است که نفعی در اجتماع ما ندارد، و از هر نوع غرائز خصوصاً گزینه خودخواهی پیراسته است، در حالی که همه افراد بشر، کم و بیش از حس خودخواهی - که آفت قانون‌گذاری صحیح است - برخوردارند. و هر چند هم سعی و کوشش کنند که خود را از چنگال این گزینه برهانند، باز گرفتار می‌شوند. به قول «ژان ژاک روسو»: برای کشف بهترین قوانین که به درد ملل بخورد، یک عقل کل لازم است که تمام شهوات انسانی را ببیند، ولی خود هیچ حس نکند، با طبیعت رابطه‌ای نداشته باشد ولی کاملاً آن را بشناسد، سعادت او مربوط به ما نباشد ولی حاضر باشد که به سعادت ما کمک کند. بالاخره به افتخاراتی اکتفا نماید که به مرور زمان علنی گردد. یعنی در یک قرن خدمت کند و در قرن دیگر نتیجه بگیرد (قرار داد اجتماعی ترجمه زیرک زاده/۸۱) به دیگر سخن، قانون‌گذار باید کوچکترین نفعی در تدوین قانون نداشته باشد، تا حس سودجویی و گزینه «حب ذات»، حجاب ضخیمی در برابر دیدگان عقل وی به وجود نیآورد که او را از تشخیص منافع و مصالح نوع، ناتوان نسازد، زیرا که در این صورت هر چه هم بخواهد طبق عدل و انصاف پیش برود، باز ناخودآگاه تحت تأثیر حس «سودجویی» و «حب ذات» واقع شده و از «صراط مستقیم» عدل، منحرف می‌گردد. نحوه قانون‌گذاری در حکومت اسلامی. روی این جهات، از نظر قرآن، قوه مقننه‌ای به صورت فردی و یا به صورت دسته جمعی و قانون‌گذاری جز خدا و شارعی جز «الله» وجود ندارد، و افراد دیگر مانند فقیهان و مجتهدان، همگی قانون‌شناسانی هستند که با رجوع به منابع قوانین، احکام و قوانین الهی را بیان می‌کنند. از بررسی آیات قرآن به روشنی ثابت می‌گردد که تقنین و تشریح، فقط مربوط به خدا است. در نظام توحیدی، رأی و نظر هیچکس در حق کسی، حجت و نافذ نیست. و کسی حق ندارد رأی و نظر

خود را بر فرد و جامعه تحمیل کند، و مردم را به زور و قهر به اجرای آن دعوت نماید. در چشم‌انداز «نظام توحیدی»، به حکم گفتار پیامبر گرامی «الناس کاسنان المشط سواسیه» (من لا یحضره الفقیه، ۴/۲۷۲، ط نجف)، افراد جامعه انسان بسان دندان‌های شانه هستند که هیچ کدام بر دیگری برتری ندارد. از این جهت علتی ندارد که فردی و یا شورائی به سود فرد یا به گروهی و یا ضرر فرد و یا گروه دیگر، قانونی را جعل کند و مردم را به پیروی از آن دعوت کند. در چشم‌انداز نظام توحیدی، عالی‌ترین مظهر تجلی مساوات این است که پیامبر گرامی (ص) فرمود: «الناس امام الحق سواء» [همه مردم در برابر حق و قانون مساوی و یکسانند]. قانون درباره تمام افراد، با الغای تمام امتیازات اجرا می‌گردد. اسلام با طبقه‌بندی‌های ظالمانه که گروهی خود را مافوق قانون بیندیشند، و گروهی در پوشش قانون قرار بگیرند، سرسختانه مبارزه کرده است.

اگر در نظام الهی، قانون گذاری، جز خدا و قانونی جز قانون او وجود ندارد پس نقش مجتهدان و فقیهان چیست؟

پرسش

اگر در نظام الهی، قانون گذاری، جز خدا و قانونی جز قانون او وجود ندارد پس نقش مجتهدان و فقیهان چیست؟

پاسخ

فقیه استخراج کننده قوانین الهی است و احکام خدا را از منابع چهارگانه آن استنباط کرده و در اختیار مردم می‌گذارد. فقیه در نظام اسلامی مقنن و قانونگذار نیست، نه قانونی را وضع می‌کند و نه قانونی را ابطال می‌نماید، ولی از آنجا که شناخت قوانین خدا از منابع آن، نیاز به تخصص و صلاحیت علمی دارد، مجتهد بر اثر کسب یک رشته صلاحیتها می‌تواند احکام الهی را از کتاب و سنت، و عقل و اجماع استنباط نماید، و دیگران را از زحمات فراوان آسوده سازد. اگر وظیفه مجتهد در قانون شناسی و استنباط احکام از مدارک آن خلاصه می‌گردد «اجتهاد» فقط ابزار شناخت قانون است، و با به بکار بردن آن، می‌توان حق را از باطل، قانون را از غیر آن باز شناخت. در فقه شیعه به این مسأله بیش از دیگر مذاهب فقهی اسلامی اهمیت داده شده است و فقهای شیعه برای خود مقامی جز عالمان احکام الهی، مستنبطان قوانین خدا از دلایل موجود، و برای اجتهاد نقشی جز وسیله تشخیص و تلاش برای شناخت وظایف بندگان، چیزی قائل نیستند و اجتهاد فقط ابزار شناخت است و هرگز از منابع قوانین نیست. فقهای شیعه ادله چهارگانه بالأخص قرآن و سنت رسول گرامی را که از طریق ائمه اهل بیت (ع) رسیده است برای استخراج احکام الهی و حوادث روز افزون جامعه کافی می‌دانند و صدق این نظریه را در طول قرون چهارده گانه اسلامی عملاً ثابت کرده‌اند، در این مورد کافی است که بدانیم که در یکی از جوامع حدیثی شیعه به نام «وسائل الشیعه» قریب به چهل هزار حدیث فقهی وجود دارد، و اگر جامع دیگر حدیثی به نام «مستدرک الوسائل» را به آن ضمیمه کنیم، گستردگی منابع فقه شیعی کاملاً روشن می‌گردد، بالأخص که در میان این احادیث یک رشته قوانین کلی و اصولی جامعی وجود دارد، که خود می‌تواند پاسخگوی بسیاری از نیازها باشد. در این میان فقهای مذاهب اربعه، همچنین دیگر مذاهب فقهی، چه مذهبی که پیش از پایه گذاران آن رواج داشته و یا پس از آن پی ریزی شده است «اجتهاد را از منابع و مصادر حکم الهی می‌دانند و به جای اینکه از آن فقط به عنوان ابزار شناخت بهره بگیرند آن را منبع و مصدر حکم می‌انگارند و در کنار ادله اربعه معروف، کتاب و سنت و اجماع و عقل، «اجتهاد را نیز، یادآور می‌شوند و گواه آنان در این نظریه این است که مدارک چهارگانه، پاسخگوی حوادث نامتناهی نیست، و منابع متناهی نمی‌تواند جوابگوی حوادث روز افزون و به اصطلاح نامتناهی باشد، و- لذا- باید از اجتهاد به عنوان مصدر و منبع قانون بهره گرفت، البته نه هر اجتهادی، بلکه اجتهادی که بر یک محاسبات و مقایسات مانند قیاس و استحسان و مصالح و مفاسد استوار باشد. دانشمند عالی مقام مصری در

کتاب «الوحي المحمدي» یادآور می‌شود که مجموع احادیث فقهی از پانصد حدیث تجاوز نمی‌کند (الوحي المحمدي) آیا با این وضع می‌توان انتظار آن داشت که سنت نبوی به ضمیمه سه منبع دیگر بیانگر حوادث نامتناهی باشد؟ ابن رشد در مقام استدلال بر استواری قیاس می‌گوید: «ان الوقائع بین أشخاص الاناس غیر متناهیة والنصوص والأفعال والاقارات (تقریر النبی) متناهیة و محال أن یقابل ما لا یتناهی بما یتناهی» (بداية المجتهد/۲) [حوادثی که در میان مردم اتفاق می‌افتد نامتناهی است در حالی که نصوص و همچنین فعل و تقریر پیامبر، کاملاً محدود است و محال است نامتناهی را با متناهی پاسخ گفت]. این تعبیر از دانشمند بزرگی مانند ابن رشد موجب شده که دیگران نیز آن را به صورت اصل موضوعی بپذیرند و نویسنده سوری معاصر دکتر مصطفی الزرقا، مؤلف کتاب ارزشمند «المدخل الفقهي العام» عبارت ابن رشد را بازتر آورده می‌گوید: «ولا یخفی ان نصوص الكتاب والسنة محدودة متناهیة والحوادث الواقعة و المتوقعة غیر متناهیة فلا سیل إلى اعطاء الحوادث و المعاملات الجديدة منازلها واحكامها فی فقه الشريعة إلی علی طریق الاجتهاد بالرأی» [نصوص کتاب و سنت، محدود و متناهی است و رخدادها و آنچه مترقب است رخ بدهد نامتناهی می‌باشد در این صورت برای استنباط احکام حادثه و معاملات جدید، در فقه شریعت اسلام، راهی جز پیمودن راه اجتهاد به رأی، چیز دیگری نیست]. (المدخل الفقهي العام: ۱/۷۷)

در خصوص فلسفه حقوق جزا و مجازات‌ها و حقوق جزای عمومی و حقوق جزای اختصاصی و جرم‌شناسی و آیین دادرسی کیفری و قضای اسلامی و دیدگاه اسلام در این خصوص توضیح دهید و منابعی را معرفی نمایید.

پرسش

در خصوص فلسفه حقوق جزا و مجازات‌ها و حقوق جزای عمومی و حقوق جزای اختصاصی و جرم‌شناسی و آیین دادرسی کیفری و قضای اسلامی و دیدگاه اسلام در این خصوص توضیح دهید و منابعی را معرفی نمایید.

پاسخ

شما دانشجوی سال اول رشته حقوق هستید و به تدریج طی دوران تحصیلات دانشگاهی، در قالب واحدهای مختلفی که خواهید گذراند، به صورت تفصیلی با بسیاری از این مباحث و مسایل اساسی آن آشنا می‌شوید. در این جا به دو مسئله اجمالاً اشاره می‌کنیم. ۱- فلسفه مجازات‌ها در اسلام چیست؟ آیا هدف اصلاح فرد است یا اصلاح جامعه و یا این که هدف هم اصلاح فرد و هم اصلاح جامعه است و یا این که به هنگام تعارض بین اصلاح فرد و اصلاح جامعه کدام مقدم است؟ اسلام با نگاهی جامع به حیات انسان و جامعه بشری، مجازاتی متناسب با جرایم ارتكابی در نظر گرفته است و در این مسیر هم هدف اصلاح جامعه را مد نظر قرار داده و هم هدف اصلاح مجرم را در تعارض بین اصلاح فرد و جامعه، اسلام مصالح عموم مردم و حقوق عمومی را مقدم بر حقوق فردی و اصلاح فرد می‌داند. از این رو هدف اصلاح جامعه بالاتر و برتر از اصلاح فرد است. در اسلام مجازات مبتنی بر قاعده "قبح عقاب بلا بیان" یا به تعبیر متعارف حقوقی اصل "قانونی بودن جرم و مجازات" است و تا بیان نیامده و قانون وضع نشده، مجازات کردن امری عبث و بیهوده است. ۲- آیین دادرسی کیفری در اسلام مبتنی بر چه روشی است؟ آیا سیستم رسیدگی اتهامی است یا تفتیشی و یا این که مختلط و یا غیر از این موارد است؟ "سیستم اتهامی" از نظر تاریخی قدیمی‌ترین نظام رسیدگی به دعاوی بوده که ابتدا در روم و یونان باستان و برخی ممالک دیگر وجود داشت و در حال حاضر با تغییراتی در انگلیس و آمریکا و برخی کشورها وجود دارد. مهم‌ترین ویژگی‌ها... این سیستم عبارتند از: ۱- ضرورت شکایت از طرف شاکی خصوصی؛ ۲- ترافی بودن محاکمه؛ ۳- شفاهی بودن محاکمه؛ ۴- علنی بودن محاکمه؛ ۵- قاضی نقش حکم و داور را دارد. "سیستم تفتیشی" بعد از سیستم

اتهامی معمول گردید. ابتدا این سیستم در خصوص محاکمه بردگان و طبقات پایین جامعه اعمال می‌شد، ولی بعد این سیستم در خصوص دادگاه‌های مذهبی که توسط کلیساها اداره می‌شد، به مرحله اجرا در آمد. مهم‌ترین خصوصیات این سیستم عبارتند از: ۱- غیر علنی بودن رسیدگی؛ ۲- کتبی بودن محاکمه؛ ۳- غیر ترافیعی بودن دادرسی؛ ۴- وجود مقام و مرجع خاصی برای تعقیب جرایم؛ ۵- حرفه‌ای بودن قضاوت. سیستم مختلط یا فرانسوی "به دنبال آشکار شدن معایب در سیستم اتهامی و تفتیشی به وجود آمده است و دارای دو مرحله جدا از هم می‌باشد: ۱- مرحله کشف و تعقیب بزه که عهده دار آن مرجع خاصی به نام دادسرا است و به طریقه تفتیشی یعنی غیر علنی و غیر ترافیعی و کتبی صورت می‌گیرد؛ ۲- مرحله رسیدگی و صدور حکم که به طریق اتهامیک یعنی علنی و ترافیعی و شفاهی صورت می‌گیرد. این سیستم ابتدا در فرانسه به وجود آمد و بعد در بسیاری از کشورهای جهان جریان پیدا کرد." روش دادرسی کیفری اسلام "علی رغم این که شباهت‌های فراوانی با سیستم اتهامی دارد، حاوی برخی ویژگی‌های موجود در سیستم تفتیش است، اما ویژگی‌های خاص خود را دارد و با سیستم‌های مذکور سنخیت کامل ندارد. از این رو اصول دادرسی کیفری اسلامی نه از قواعد حقوق روم تبعیت کرده و نه متخذ از قواعد حقوقی سایر سیستم‌ها می‌باشد، بلکه قواعد مستقل و قائم به ذات است. (۱) جهت اطلاع شما چند منبع معرفی می‌شود: ۱- آیت الله سید محمد حسن مرعشی، دیدگاه‌های نو در حقوق کیفری اسلام. ۲- دکتر علی رضا فیض، مقارنه تطبیق اسلام و حقوق جزای عمومی. ۳- اسلام و حقوق جزای عمومی، ج ۱، پژوهشکده همکاری حوزه و دانشگاه. ۴- دکتر ابوالقاسم گرجی، مقالات حقوقی، جلد اول. ۵- آیت الله هاشمی شاهرودی، بایسته‌های حقوق جزا. همچنین کتب فقهی بسیاری که مربوط به قضا و شهادت و حدود و قصاص و دیات به زبان عربی انتشار یافته است که می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد. پی نوشت‌ها: ۱. محمود آخوندی، آیین دادرسی کیفری، ج ۱، ص ۷۹.

قاعده مرور زمان چیست؟

پرسش

قاعده مرور زمان چیست؟

پاسخ

اگر مراد نقش زمان و مکان در اجتهاد باشد، پاسخ این است: زمان و مکان در استنباط احکام و بار کردن حکم روی موضوعات تأثیر دارد. البته مراد زمان و مکان نیست، چون زمان و مکان تأثیری در حکم شرعی ندارد و تغییر آن‌ها باعث تغییر حکم شرعی نمی‌شوند، بلکه مراد اوضاع و احوالی است که در زمان یا مکان پدید آمده است و حکم و موضوع حکم شرعی را متعین می‌سازد و تغییر آن باعث تغییر حکم و موضوع حکم شرعی می‌گردد. (۱) یکی از مؤلفه‌هایی که تغییر آن باعث تغییر حکم شرعی می‌شود، عرفیات جامعه است، مثلاً شرعاً شرطی که ضمن عقد باشد و یا صراحتاً شرط نشده، ولی مبنای عرف بر آن شرط باشد، لازم الوفا است، لیکن چه چیزی را عرف شرط می‌داند؟ عرف‌ها مختلفند. یکی از جاهایی که مرد می‌تواند عقد ازدواج را به هم بزند (البته بعضی می‌فرمایند نمی‌توان عقد را به هم زد) موردی است که با کرده بودن دختر را شرط کرده‌ها لفظاً شرط نکرده باشد، لیکن مبنای عقد عرفاً بر بکارت زوجه باشد. (۲) در کشورها مبنای عرفی مثلاً در مورد باکره بودن دخترها مختلف است. در ایران نیز مسئله از همین قرار است، ولی در برخی کشورها بر عکس است. از این رو در آن کشورها چنان چه مردی لفظاً و صراحتاً با کره بودن را شرط نکرده باشد، بعداً در صورتی که زوجه اش باکره نباشد، نمی‌تواند به استناد مبنای عرفی، عقد را به بهانه این که خانمش با کره نبوده، به هم بزند. یا مثلاً شطرنج تا زمانی که آلت قمار بود، حرام بود. وقتی آلت قمار بودنش را از دست داد و برد

و باختی در بین نشد، جایز شد. (۳) بنابراین زمان و مکان به معنایی که گذشت، در حکم شرعی اثر دارند. ۱. مجله نقد و نظر، سال ۲، شماره ۵، سال ۱۳۷۴، ص ۲۲۲. ۲. توضیح المسائل مراجع، ج ۲، ص ۴۲۲، مسئله ۲۴۴۴. ۳. امام خمینی، استفتائات، ج ۲، ص ۱۰، سؤال ۲۱.

ضمانت اجرائی قوانین از نظر قرآن و دنیای امروز چگونه است؟

پرسش

ضمانت اجرائی قوانین از نظر قرآن و دنیای امروز چگونه است؟

پاسخ

در مورد قوانین اسلامی که طرح آنرا قرآن ریخته از نظر ضمانت اجراء امکانات زیادی وجود دارد و به اصطلاح دست قانونگذار از این نظر کاملاً باز است، زیرا اولاً - راه پیشگیری از جرائم از طریق دمیدن روح ایمان در افراد و ایجاد اعتقاد به یک سیستم مراقبت دائمی و همیشگی و در هر مکان و هر شرائط، کاملاً باز است. قرآن، تصریح میکند آثار عمل هر قدر کم و کوچک باشد، در دست و پا و چشم و گوش و زبان، باقی میماند، و اینها در روز رستاخیز گواهی خواهند داد. علاوه بر اینکه بدون اینها نیز خداوند از اسرار درون و برون همه موجودات، حتی در دورترین اعماق آسمان با خبر است و اصولاً برای او، درون و برون و دور و نزدیک مفهومی ندارد و با همه کس در همه جا هست و این عقیده و ایمان را با عبادات و نیایشهای روزانه زنده نگه میدارد. ثانیاً - برای اطاعت از قوانین، پادشاهای فراوانی که روح انسانرا می تواند کاملاً سیراب کند قائل شده است، بنابراین، ضمانت اجرائی آنها تنها مسئله «کیفر» نیست، بلکه «پاداش» هم در این زمینه نقش فعالی دارد. جالب توجه اینکه، پاداش هر عمل نیک و اطاعت از قوانین را ده برابر تعیین نموده، در حالی که کیفر را، برای رعایت عدالت، همانند نوع تخلف و مقدار و تعداد آن قرار داده است «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلُهَا» انعام/ ۱۶۰ افق و دایره پادشاهای معنوی قرآن بقدری وسیع است که هر خیر و برکتی را در مقیاس بی نهایت در برمی گیرد «وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ» آل عمران/ ۱۳۳ [سبقت بگیرید بسوی آمرزش پروردگارتان و بسوی بهشتی که وسعت آن پهنه آسمان و زمین را فرامیگیرد، و برای پرهیزگاران آماده شده است.] ثالثاً - کیفرهای معنوی و مادی را بهم آمیخته و با وارد ساختن کیفرهای اخلاقی و وجدانی و روانی در این قسمت، معجون خاصی که اثر آن در ذائقه روح، دیر پای و عمیق باشد، ساخته است، مثلاً در مورد قتل عمد می گوید «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَعَذَابُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَلَعْنُهُ وَآعِدُ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا» نساء/ ۹۳ [کسیکه انسان با ایمانی را از روی عمد بقتل برساند کیفر او دوزخ است و برای همیشه در آن میماند و خشم خدا او را فرومیگیرد و از رحمت خودش اصو را دور میسازد و عذاب عظیمی برای او فراهم ساخته است] علاوه بر این، قصاص را تشریح نموده و اجازه میدهد قاتل را بقتل برسانند و کسیکه عضو بدن کسی را بعمد ناقص ساخته، همان عضو او را ناقص کنند «فَمَنْ اِعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا بِمِثْلِ مَا اِعْتَدَى عَلَيْكُمْ» [هرکس بشما تعدی کند، بهمان مقدار قصاص کنید]

ضمانت اجرائی قوانین از نظر قرآن و دنیای امروز چگونه است؟ پرسش

پاسخ

در مورد قوانین اسلامی که طرح آنرا قرآن ریخته از نظر ضمانت اجراء امکانات زیادی وجود دارد و به اصطلاح دست قانونگذار از این نظر کاملاً باز است، زیرا اولاً - راه پیشگیری از جرائم از طریق دمیدن روح ایمان در افراد و ایجاد اعتقاد به یک سیستم مراقبت دائمی و همیشگی و در هر مکان و هر شرائط، کاملاً باز است. قرآن، تصریح میکند آثار عمل هر قدر کم و کوچک باشد، در دست و پا و چشم و گوش و زبان، باقی میماند، و اینها در روز رستاخیز گواهی خواهند داد. علاوه بر اینکه بدون اینها نیز خداوند از اسرار درون و برون همه موجودات، حتی در دورترین اعماق آسمان با خبر است و اصولاً برای او، درون و برون و دور و نزدیک مفهومی ندارد و با همه کس در همه جا هست و این عقیده و ایمان را با عبادات و نیایشهای روزانه زنده نگه میدارد. ثانیاً - برای اطاعت از قوانین، پادشاهای فراوانی که روح انسانرا می‌تواند کاملاً سیراب کند قائل شده است، بنابراین، ضمانت اجرائی آنها تنها مسئله «کیفر» نیست، بلکه «پاداش» هم در این زمینه نقش فعالی دارد. جالب توجه اینکه، پاداش هر عمل نیک و اطاعت از قوانین را ده برابر تعیین نموده، در حالی که کیفر را، برای رعایت عدالت، همانند نوع تخلف و مقدار و تعداد آن قرار داده است «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مَثَلٍهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا» انعام/ ۱۶۰ افق و دایره پادشاهای معنوی قرآن بقدری وسیع است که هر خیر و برکتی را در مقیاس بی‌نهایت دربرمی‌گیرد «وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ» آل عمران/ ۱۳۳ [سبقت بگیرید بسوی آمرزش پروردگارتان و بسوی بهشتی که وسعت آن پهنة آسمان و زمین را فرامیگیرد، و برای پرهیزگاران آماده شده است.] ثالثاً - کیفرهای معنوی و مادی را بهم آمیخته و با وارد ساختن کیفرهای اخلاقی و وجدانی و روانی در این قسمت، معجون خاصی که اثر آن در ذائقه روح، دیر پای و عمیق باشد، ساخته است، مثلاً در مورد قتل عمد می‌گوید «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعْنَةُ وَعَدَلَهُ عَذَابًا عَظِيمًا» نساء/ ۹۳ [کسیکه انسان با ایمانی را از روی عمد بقتل برساند کیفر او دوزخ است و برای همیشه در آن میماند و خشم خدا او را فرومیگیرد و از رحمت خودش اصو را دور میسازد و عذاب عظیمی برای او فراهم ساخته است] علاوه بر این، قصاص را تشریح نموده و اجازه میدهد قاتل را بقتل برسانند و کسیکه عضو بدن کسی را بعمد ناقص ساخته، همان عضو او را ناقص کنند «فَمَنْ اِعْتَدَىٰ عَلَیْكُمْ فَاعْتَدُوا بِمِثْلِ مَا اِعْتَدَىٰ عَلَیْكُمْ» [هر کس بشما تعدی کند، بهمان مقدار قصاص کنید]

چه شخصی صلاحیت و شرایط قانونگذاری جامعه بشری را دارا می‌باشد؟

پرسش

چه شخصی صلاحیت و شرایط قانونگذاری جامعه بشری را دارا می‌باشد؟

پاسخ

اصولاً باید دید هدف از قانونگذاری چیست و چه خلأی را می‌خواهد پر کند؟ تا در پرتو معین شدن هدف بتوان شرایط او را مشخص ساخت. به طور اجمال باید گفت: قانونگذار می‌خواهد با دستگاه آفرینش که همه انواع موجودات را به سوی کمال می‌کشاند درباره خصوص انسان هماهنگی نموده جامعه بشری را با تنظیم برنامه‌ای به سوی کمال رهبری کند، و در پرتو تأمین حقوق تمام افراد، سعادت جسمی و روانی آنها را فراهم سازد. بنابر این چنین قانونگذاری باید واجد شرایط زیر باشد: ۱- از آنجا که هدف، تأمین نیازمندیهای جسمی و سعادت روانی بشر است، باید از همه رموز و اسرار جسمی و روحی وی، بطور دقیق مطلع و آگاه باشد، زیرا نسخه هر طبیعی هر چه هم دقیق و کامل تنظیم گردد، در صورتی مفید و سودمند واقع می‌شود که پزشک از اوضاع و احوال بیمار کاملاً آگاه باشد و نسخه را مطابق وضع مزاج بیمار و شرایط روانی وی تنظیم کند، و در غیر این صورت چندان

سودمند نخواهد بود. و به عبارت دیگر، قانونگذار باید انسان شناس و جامعه شناس کامل بوده، از غرایز و عواطف انسانها کاملاً آگاه باشد، احساسات آنها را به طور دقیق تحدید و اندازه گیری کند تا در پرتو قانون، از هر گونه افراط و تفریط که از لوازم غریزه انسانی است جلوگیری نماید، و از کلیه اصولی که می‌تواند در طریق رهبری جامعه به سوی کمال، مورد استفاده قرار گیرد، اطلاعات دقیق و وسیعی داشته باشد، و مصالح و مفاسد فردی و اجتماعی را به خوبی درک کند، و از واکنش زندگی اجتماعی و عکس العمل روابط انسانها کاملاً مطلع باشد. ۲- قانونگذار باید کوچکترین نفعی در تدوین قانون نداشته باشد، تا حس سودجویی و غریزه «حب ذات» حجاب ضخیمی در برابر دیدگان عقل وی به وجود نیآورد و او را از تشخیص منافع و مصالح هممنوع، ناتوان نسازد؛ زیرا در این صورت هر چه بخواهد طبق عدل و انصاف پیش برود، باز ناخود آگاه تحت تأثیر حس «سودجویی» و «حب ذات» واقع شده و از «صراط مستقیم» عدل، منحرف می‌گردد. ۳- اعمال و افعال هر بشری زاینده و مولود افکار و عقاید اوست. طرز تفکرها و نحوه اعتقادها در انتخاب نوع کار و فعالیت حتی در کیفیت داوری انسان اثر واضح و مستقیم دارد. گروهی که به خوبی یک عمل ایمان دارند، با شوق فراوان به دنبال آن می‌روند، و بر عکس گروه دیگری که آن را زشت و بد می‌دانند از آن ابراز تنفر نموده در طول زندگی از آن اجتناب می‌ورزند. جانبازی و فداکاری همه جانبه مولود ایمان به هدف است، چنانکه خودداری و روی گردانی، نشانه فقدان ایمان و اعتقاد راسخ می‌باشد. از این نظر اصلاحات پیگیر در یک اجتماع، گسترش عدالت در تمام سازمانهای ملی و دولتی، جلوگیری از مفاسد اخلاقی و انواع بدیها و زشتیها، و بالأخره رهبری جامعه انسانی، به سوی کمالی که برای آن آفریده شده است، در صورتی عملی می‌گردد که نظارت و مراقبت قانونگذار، از چهارچوب اعمال و افعال تعدی نموده مراقب افکار و اخلاق جامعه نیز باشد. و به عبارت دیگر: تنها به اصلاح ظاهر و برون و اعمال و افعال جامعه اکتفا نکنند، بلکه در اصلاح عقاید و افکار جامعه نیز، که سرچشمه هر نوع عملی شمرده می‌شوند، کوشش نماید. اکنون بر گردیم و ببینیم که این شرایط در چه کسی و چه مقامی به طور کامل موجود است؟ اگر بنا است که شخص قانونگذار انسان شناس کامل باشد، انسان شناسی کاملتر از خدا سراغ نداریم؛ و هیچ کس به رموز مصنوعی، آگاه‌تر از سازنده خود آن نیست. خدایی که سازنده ذرات وجود، پدید آورنده سلولهای بی‌شمار، و ترکیب دهنده قطعات مختلف وجود انسان می‌باشد، به اسرار وجود و نیازمندیهای نهان و آشکار، و مصالح و مفاسد مصنوع خویشتن، بیش از دیگران واقف است و از نتایج روابط افراد، و واکنش هر گونه برخورد، اطلاع کامل و دقیق دارد، زیرا علم او بی‌پایان است و هیچ نوع حجاب و مانعی میان او و واقعیات وجود ندارد. درباره شرط دوم نیز باید خاطر نشان ساخت، تنها خداست که نفعی در اجتماع ما ندارد و از هر نوع غرایز و خصوصاً غریزه خود خواهی پیراسته است و به قول ژان ژاک روسو: «برای کشف بهترین قوانینی که به درد ملل بخورد، یک عقل کل لازم است که تمام شهوات انسانی را ببیند ولی خود هیچ حس نکند، با طبیعت رابطه‌ای نداشته باشد ولی کاملاً آن را بشناسد، سعادت او مربوط به ما نباشد ولی حاضر باشد که به سعادت ما کمک، و بالأخره به افتخاراتی اکتفا نماید که به مرور زمان علنی گردد، یعنی در یک قرن خدمت کند و در قرن دیگر نتیجه بگیرد. بنابراین، فقط پیامبران می‌توانند چنانکه شاید و باید برای مردم قانون بیاورند». همه افراد بشر کم و بیش از حس خود خواهی، که آفت قانونگذاری صحیح است، برخوردارند و هر چه سعی و کوشش کنند که خود را از چنگال این غریزه برهانند، باز کم و بیش گرفتار آن خواهند بود. اصولاً نیمی از شخصیت انسان را همان احساسات و غرایز تشکیل می‌دهد و اگر بنا باشد غرایز و احساسات خود را از دست بدهد باید نیمی از انسانیت خود را نابود سازد. در این صورت، عامل بروز اختلاف و تعدی (غرایز و شعور درونی و احساسات سرکش انسان که خواه ناخواه بر روی افکار وی اثر می‌گذارد) چگونه می‌تواند عامل اصلاح و رفع اختلافات و برقراری عدل و انصاف در اجتماع گردد و «در جهان آفرینش عاملی را نمی‌شناسیم که به امری دعوت کند که منجر به نابود شدن خود آن باشد». آری گاهی فرد یا افرادی در پرتو پرورش وجدان و تربیتهای صحیح مذهبی به مقامی می‌رسند که حس «عدالتخواهی» و انسان دوستی آنان به قدری قوی و نیرومند می‌گردد که بسیاری از غرایز سرکش را تحت تأثیر قرار

می‌دهند و عدل و انصاف را برای خود آن، و اجتماع را برای خود اجتماع می‌خواهند، ولی آیا در حسابهای اجتماعی می‌توان روی یک اقلیت ناچیز تکیه کرد و آن را ملاک قضاوت و داوری قرار داد؟ تازه از کجا معلوم است که به یک چنین اقلیت، اجازه قانونگذاری بدهند؟ درباره مراقبت بر اعمال درونی و کنترل افکار و غرایز و ... که شرط سوم قانونگذاری بود، اجمال سخن این است که این منظور جز در پرتو قوانین آسمانی امکان پذیر نیست، زیرا قوانین بشری، فقط بر اعمال نظارت دارد، نه بر باطن و درون، و هرگز نقشی در اصلاح اندیشه و افکار ندارد و مردم در ماوراء قوانین یعنی درباره عقاید و اخلاق کاملاً آزاد بوده و اگر هم قانونی برای این قسمت وضع شود چون ضامن اجرا ندارد نمی‌توان به آن ارزش قانونی داد؛ در صورتیکه همه کارهای مردم زاییده افکار و احساسات درونی آنهاست و هر نوع اصلاحی منهای اصلاح باطن نقش بر آب است. آری از میان سازمانهای اجتماعی، مؤسسات تعلیم و تربیت می‌توانند بر روی افکار و عقاید مردم اثر بگذارند و دگرگونی‌هایی در روحيات آنان بوجود آورند ولی تأثیر آن در موضوع اصلاح افکار و مراقبت بر باطن بسیار ناچیز است زیرا بازده یک چنین مؤسسات جز یک سلسله سخنرانیها و کنفرانسها و سمینارها که از حدود توصیه و سفارش بیرون نمی‌رود چیزی نیست، و وضع قانون برای امور روحی و افکار معنی ندارد و هرگز نمی‌توان درباره عقاید و روحيات قانون وضع نمود سپس به مردم تحمیل کرد که حتماً باید چنین فکر کنند و چنین معتقد شوند، و در صورت تخلف آنان را مجازات نمود و کیفر داد، زیرا یک چنین قانون ضامن اجرا نداشته، و شخص قانونگذار نمی‌تواند مراقب احساسات و افکار مردم باشد، و در صورت تخلف هیچ نوع راه اثباتی ندارد. گذشته از این، سازمانهای فرهنگی، از سایر دستگاههای اجتماعی جدا نیستند و مسئولان آن را نیز همین افراد اجتماع تشکیل می‌دهند و در صورتیکه خود آنها به اصول و مقرراتی بی‌اعتنا بوده و از نظر فکر و احساس اصلاح نشده باشند، چگونه می‌توانند دیگران را از نظر فکر و عقیده اصلاح نمایند؟ ولی این نقیصه در صورت اجرای روشهای دینی کاملاً مرتفع است و مذهب در درجه نخست با ایمان و اصلاح افکار و عقاید مردم و تهذیب اخلاق آنان سر و کار دارد؛ و با برانگیختن سفیران صالح و آزموگاران معصوم و پاکدامن، دگرگونیهای عمیقی در افکار و عقاید و اخلاق مردم به وجود می‌آورد. اینجاست که لزوم بعثت پیامبران از نظر قانونگذاری و رهبری جامعه انسانی به سوی کمالی که برای آن آفریده شده‌اند، روشن می‌گردد؛ زیرا این هدف جز در پرتو اصلاحات عمیق و همه جانبه که ما از آن به نام قانون تعبیر می‌آوریم امکان پذیر نیست، و از آنجا که هر قانونی هدف یاد شده را تأمین نمی‌کند، ناچار باید قانون شرایط سه گانه را که مورد بررسی قرار گرفت، دارا باشد و این شرایط جز در قوانین آسمانی، که اصلاح کننده عقاید و اخلاق و در عین حال مراقب اعمال و افعال می‌باشد، در جای دیگر وجود ندارد.

ضمانت اجرایی قوانین اسلامی چیست؟

پرسش

ضمانت اجرایی قوانین اسلامی چیست؟

پاسخ

هدف از جعل قانون، رفع نیازمندیهای جامعه است، هرگز این هدف از وجود ذهنی قانون و یا وجود کتبی و لفظی آن تأمین نمی‌گردد، قانون در صورتی می‌تواند نیازمندی‌های جامعه را برطرف کند، که در مورد خود اجرا گردد، و به اصطلاح «وجود عینی» پیدا کند، و در غیر این صورت موجی در هوا، و تصویری در ذهن و روی صفحه بیش نخواهد بود. قانون گذاران برای تأمین این هدف، به فکر ضمانت اجرائی قوانین افتاده تا از طریق ضمانت اجرائی، قوانین، درباره تمام طبقات اجراء گردد. ضمانت اجرائی

در نظامات کنونی بشر، از دو عامل ترکیب یافته است: ۱- نیروی بازدارنده از گناه یا قوای انتظامی ۲- مجازات متخلفان نیروهای بازدارنده گناه، خلاف را در نطفه خفه می‌کند و نمی‌گذارد خلاف در اجتماع پدید آید و از این جهت شایسته است نام چنین قدرتی را نیروی انتظامی بنامیم. مجازات و کیفر دادن متخلفان، مربوط به کسانی است که گناه را مرتکب شده، و اکنون باید قانون در حق آنان به وسیله قوه مجریه اجراء گردد. این دو نوع عامل هر چند تأثیر مشترکی دارند، زیرا اجراء قانون درباره گنهکاران خود نیز یک نوع عامل بازدارنده است نسبت به دیگران، ولی در عین حال، دو نوع تأثیر مختلف نیز دارند، اینک بحث فشرده پیرامون عامل نخست. ۱- عامل نخست: نیروی بازدارنده از گناه یا نیروی انتظامی وجود نیروی انتظامی در معابر و مراکز خود نیروی بازدارنده اجتماعی از ارتکاب گناه است. زیرا برخی از مردم در غیاب دیدگان پلیس، آماده قانون شکنی هستند، و با خود چنین میانداشند که در این فرصت می‌توانند به مقصد برسند و در چنگال قانون گرفتار نشوند و با وجود او حاضر به خلاف نمی‌باشند برای چنین گروه نیروهای انتظامی، بهترین عامل بازدارنده از گناه و خلاف است. هیچ حکومتی حتی حکومت اسلامی از چنین قوایی بی‌نیاز نیست، و اصولاً هیچ حکومتی در جهان نمی‌تواند بدون چنین نیروئی پایدار باشد. قوای انتظامی در حکومت اسلامی جزئی از گروه امر به معروف است که باید آن را نظارت خصوصی نام نهاد و قرآن آن را با جمله زیر بیان کرده است آنجا که می‌فرماید: «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ». آل عمران/۱۰۴. [باید از شما گروهی باشند که نیکی‌ها را در میان مردم اشاعه دهند، و از بدیها بازدارند.] بطور مسلم امر به معروف دارای مراتب مختلف و گوناگونی است و هر مرتبه‌ای برای خود، مأمور و مسئول مشخصی دارد، و مجریان تمام قوانین در تمام مراحل حتی مراقبان مواد غذایی جزو آمران به معروفند که ستونی از حکومت اسلامی را تشکیل می‌دهند. اسلام برای تأمین این هدف و بازداری مردم از گناه از دو راه دیگر نیز وارد شده است و با تأسیس نظارت عمومی و پرورش ایمان و اعتقاد به خدا و روز رستاخیز توانسته است قوانین خود را در سطوح مختلف اجرا سازد. اینک بیان این دو قسمت الف - نظارت عمومی: نظارت عمومی این است که تمام افراد می‌توانند بر اجراء قوانین نظارت کنند البته این نوع نظارت از حدود نصیحت و اندرز و آگاه ساختن مراجع صلاحیتدار از جرمها و مجرمها خارج نیست و یک چنین نظارت به عنوان یک وظیفه مهم مذهبی است که تخلف از آن گناه و مایه دوری از رحمت حق است. یک چنین نظارت عمومی که همه جامعه را نسبت به یکدیگر سراپا گوش و چشم، قرار می‌دهد، نقش مهم در اجراء قوانین دارد، چه بسا در پرتو نظارت عمومی، گناه و جرم در همین مراحل خنثی می‌گردد، و نوبت به مراحل دیگر نمی‌رسد، هدف آیاتی که همه افراد جامعه را موظف می‌سازد که باید امر به معروف کنند، نظارت عمومی است، و وظیفه این گروه از وظیفه قوه مجریه که ما آن را نظارت خصوصی می‌نامیم کاملاً جدا است. ب - ایمان به خدا و اعتقاد به سرای دیگر، این نوع ضامن اجراء در مناطقی می‌تواند فعالیت کند که از کنترل مأموران نظارت خصوصی و عمومی بیرون باشد، و اجراء قوانین برای آنان در آن مراحل ممکن نیست، تأثیر ایمان به خدا و کیفرهای الهی در بازداری انسان از گناه، آن چنان روشن است که ما خود را از هر نوع توضیحی بی‌نیاز می‌دانیم. ۲- عامل دوم: مجازات متخلفان مجازات و کیفرهای دنیوی دومین رکن تأمین کننده عدالت اجتماعی و اجراء قوانین است و در حقیقت نمی‌توان موضوع مجازات متخلفان را رکن جداگانه‌ای شمرد، بلکه مجازات به ضمیمه عامل پیشین، عامل واحدیست که می‌تواند اجراء قوانین را در سطوحی تضمین کند، ولی اسلام در مسأله مجازات و کیفرها راه خاصی دارد که می‌تواند مسأله اجراء قوانین را به صورت کامل‌تری درآورد. کیفرها اولاً - اسلام مخالفان و متمردان را تنها به کیفرهای دنیوی مانند قتل، و زندان و تبعید و تنبیه‌های بدنی تهدید نکرده است بلکه برای مجرم دو نوع کیفر قائل شده است. ۱- کیفرهای دنیوی که باید به وسیله قوه مجریه اجراء گردد از قبیل بریدن انگشتان دست دزد، قصاص قاتل و شلاق زدن. ۲- کیفرهای اخروی. امتیاز قوانین الهی در همین نقطه است که به کیفرهای دنیوی اکتفا نکرده و برای گناه کیفر اخروی که چاره و فراری از آن نیست قائل شده است، ممکن است مجرم به عناوینی بتواند از چنگال کیفرهای دنیوی خود را برهاند اما کیفرهای اخروی آن چنان در کمین گنهکار نشسته است که چاره‌ای از آن

نیست چه برخی از این کیفرها، لازم عمل، و صورت واقعی گناه است، به این معنی که گناه در روز رستاخیز به آتشی تبدیل می‌گردد. راستی اگر فردی به مفاد آیه زیر مؤمن باشد، ممکن نیست دور گناه بگردد: «هَذَا كِتَابُنَا يُنطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنْ كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ». جاثیه/۲۹. [این نوشته‌های ما است که به حق سخن می‌گوید. ما آنچه را عمل می‌کردید می‌نوشتیم]. «مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ» ق/۱۸. [سخن نمی‌گوید مگر این که مراقبی برای ضبط آن آماده است].

«پاداش» چه نقشی در ارتباط با قوانین اسلامی دارد؟

پرسش

«پاداش» چه نقشی در ارتباط با قوانین اسلامی دارد؟

پاسخ

اسلام علاوه بر تعدد کیفر، به موضوع پاداش توجه کرده و در پرتو آن به موضوع اجراء قوانین کمک شایان تقدیری نموده است، در قوانین امروز برای عامل به قانون، پاداشی در نظر گرفته نشده است، زیرا قانون‌گذار تصور می‌کند که عمل به قانون وظیفه‌ای انسانی و اجتماعی است برای تأمین عدالت اجتماعی که سود آن عائد عامل می‌گردد، و این مطلب منطقی است ولی آیا تمام افراد این منطقی را درک می‌کنند، آیا توده مردم که اکثر قوانین متوجه آنها است خلاف آن را انتظار ندارند. آنان با خود می‌گویند همان طور که تخلف کیفر دارد باید عامل به قانون نیز پاداشی داشته باشد. اسلام با تعیین پاداشتها، توانسته است این خلأ را در ذهن توده‌ها پر کند، تا آنان به طور خودکار از گناهان دوری جویند، و به اطاعت و پیروی از قوانین بگرایند. در مضمون آیه زیر دقت بفرمائید که چگونه در افراد روح آزادگی و گذشت از جان و مال را در برابر گسترش آئین خدا پرورش می‌دهد: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ» توبه/۱۱۱. خداوند جان و مال افراد با ایمان را در برابر بهشت خریداری نموده است، آنان در راه خدا جهاد می‌کنند، می‌کشند و کشته می‌شوند. انگیزه بسیاری از افراد با ایمان، برای رعایت قوانین اعم از فرائض و نوافل، همین پاداشها است که آنان را به سوی هدف اعزام می‌کند و هرگز نباید از یک چنین عامل مؤثر غفلت نمود. اسلام برای نفوذ قانون در دل اجتماع، هرگز کیفر متخلف را با پاداش مطیع یکسان نگرفته است، بلکه به خاطر رعایت عدالت، کیفر را معادل جرم قرار داده در حالی که پاداش بر عمل نیک را ده برابر معرفی کرده، چنانکه می‌فرماید: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا» انعام آیه ۱۶۰ [هر کس کار نیک انجام دهد ده برابر پاداش دارد و هر کس گناهی انجام دهد به مقدار تخلف، کیفر می‌بیند].

ویژگیهای قوانین اسلامی چیست ؟

پرسش

ویژگیهای قوانین اسلامی چیست ؟

پاسخ

مشخصات قوانین اسلام را می‌توان در شش جهت خلاصه کرد: ۱- قوانین اسلام با تمام چهره‌های تمدن انسانی سازگار می‌باشد و

این خود یکی از نقاط برجسته قوانین اسلام به شمار می‌رود. ۲- تمام دستورهای آن متکی به مقتضیات فطرت و نهاد انسانی است و قرآن در تمام قوانین خود خواسته‌های نهاد انسانی را از نظر دور نداشته است و این خواسته‌ها کوچکترین تضادی با سنن خلقت انسان ندارد و رمز مهم بقای قوانین اسلام همین است. ۳- انسان موجودی است مرکب از جسم و جان و روان، ماده و معنی، همان طور که وی به ماده و لذایذ جسمانی نیاز دارد، همچنین به امور روحی و معنوی نیز بسان غذا نیازمند است، از این جهت در تمام قوانین قرآن هر دو جانب رعایت شده و در پرتو رعایت قوانین آن، تعادلی میان ماده و معنی پدید آمده است و احیای ارزش‌های اخلاقی و سجایای انسانی و پاکسازی جامعه از کارهای زشت، او را از توجه به بهداشت جسمی و بهره‌گیری از لذایذ - به استثنای اعمال نامشروع که ویرانگر بنیادهای اخلاقی و ارزشهای معنوی و روحی است - باز نداشته است. ۴- قوانین اسلام با ژرف نگری خاصی وضع شده است و چیزی که با سعادت انسان ناسازگار باشد تحریم شده است و آنچه که به حال او مفید و سودمند است حلال معرفی گردیده است و هرگز در تحلیل و تحریم، از افکار ملت‌های پیروی نکرده است بلکه ملاک تشریح را مصالح و مفاسد واقعی امور قرار داده است. ۵- قوانین قرآن از ضمانت اجرایی کافی برخوردار است، علاوه بر قوای انتظامی و نظامات مادی، ضمانت اجرایی خاصی از قبیل اعتقاد به کیفرها و پاداشها دارد و یک چنین ضمانت اجرایی در دیگر قوانین جهانی به روشنی به چشم نمی‌خورد. ۶- قوانین اسلام از جامعیت و گسترش خاصی برخوردار است قوانین آن، چنان کلی و وسیع است که هیچ موضوعی در گذشته و امروزه از قلمرو آن خارج نمی‌باشد و از مجموع قوانین کلی آن می‌توان حکم هر موضوعی را استنباط نمود و هرگز نیاز ندارد که به قوانین دیگران دست دراز کند تا آنجا که بزرگترین فقیه قرن هشتم اسلامی مرحوم علامه حلی در کتاب «تحریر» ۴۰۰ حکم از مجموع آیات قرآن و احادیث پیامبر گرامی (ص) و جانشینان راستین او استخراج کرده و گردآورده است. بحث و گفتگو در این مشخصات به بحث‌های طولانی و گسترده‌ای نیاز دارد.

ضمانت اجرایی قوانین اسلامی چیست؟

پرسش

ضمانت اجرایی قوانین اسلامی چیست؟

پاسخ

هدف از جعل قانون، رفع نیازمندیهای جامعه است، هرگز این هدف از وجود ذهنی قانون و یا وجود کتبی و لفظی آن تأمین نمی‌گردد، قانون در صورتی می‌تواند نیازمندی‌های جامعه را برطرف کند، که در مورد خود اجرا گردد، و به اصطلاح «وجود عینی» پیدا کند، و در غیر این صورت موجی در هوا، و تصویری در ذهن و روی صفحه بیش نخواهد بود. قانون‌گذاران برای تأمین این هدف، به فکر ضمانت اجرائی قوانین افتاده تا از طریق ضمانت اجرائی، قوانین، درباره تمام طبقات اجراء گردد. ضمانت اجرائی در نظامات کنونی بشر، از دو عامل ترکیب یافته است: ۱- نیروی بازدارنده از گناه یا قوای انتظامی ۲- مجازات متخلفان نیروهای بازدارنده گناه، خلاف را در نطفه خفه می‌کند و نمی‌گذارد خلاف در اجتماع پدید آید و از این جهت شایسته است نام چنین قدرتی را نیروی انتظامی بنامیم. مجازات و کیفر دادن متخلفان، مربوط به کسانی است که گناه را مرتکب شده، و اکنون باید قانون در حق آنان به وسیله قوه مجریه اجراء گردد. این دو نوع عامل هر چند تأثیر مشترکی دارند، زیرا اجراء قانون درباره گنهکاران خود نیز یک نوع عامل بازدارنده است نسبت به دیگران، ولی در عین حال، دو نوع تأثیر مختلف نیز دارند، اینک بحث فشرده پیرامون عامل نخست. ۱- عامل نخست: نیروی بازدارنده از گناه یا نیروی انتظامی وجود نیروی انتظامی در معابر و مراکز خود نیروی بازدارند

اجتماعی از ارتکاب گناه است. زیرا برخی از مردم در غیاب دیدگان پلیس، آماده قانون شکنی هستند، و با خود چنین میانداشند که در این فرصت می‌توانند به مقصد برسند و در چنگال قانون گرفتار نشوند و با وجود او حاضر به خلاف نمی‌باشند برای چنین گروه نیروهای انتظامی، بهترین عامل بازدارنده از گناه و خلاف است. هیچ حکومتی حتی حکومت اسلامی از چنین قوایی بی‌نیاز نیست، و اصولاً هیچ حکومتی در جهان نمی‌تواند بدون چنین نیروئی پایدار باشد. قوای انتظامی در حکومت اسلامی جزئی از گروه امر به معروف است که باید آن را نظارت خصوصی نام نهاد و قرآن آن را با جمله زیر بیان کرده است آنجا که می‌فرماید: «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ». آل عمران/۱۰۴. [باید از شما گروهی باشند که نیکی‌ها را در میان مردم اشاعه دهند، و از بدیها بازدارند.] بطور مسلم امر به معروف دارای مراتب مختلف و گوناگونی است و هر مرتبه‌ای برای خود، مأمور و مسئول مشخصی دارد، و مجریان تمام قوانین در تمام مراحل حتی مراقبان مواد غذایی جزو آمران به معروفند که ستونی از حکومت اسلامی را تشکیل می‌دهند. اسلام برای تأمین این هدف و بازداری مردم از گناه از دو راه دیگر نیز وارد شده است و با تأسیس نظارت عمومی و پرورش ایمان و اعتقاد به خدا و روز رستاخیز توانسته است قوانین خود را در سطوح مختلف اجرا سازد. اینک بیان این دو قسمت الف - نظارت عمومی: نظارت عمومی این است که تمام افراد می‌توانند بر اجراء قوانین نظارت کنند البته این نوع نظارت از حدود نصیحت و اندرز و آگاه ساختن مراجع صلاحیتدار از جرمها و مجرمها خارج نیست و یک چنین نظارت به عنوان یک وظیفه مهم مذهبی است که تخلف از آن گناه و مایه دوری از رحمت حق است. یک چنین نظارت عمومی که همه جامعه را نسبت به یکدیگر سراپا گوش و چشم، قرار می‌دهد، نقش مهم در اجراء قوانین دارد، چه بسا در پرتو نظارت عمومی، گناه و جرم در همین مراحل خنثی می‌گردد، و نوبت به مراحل دیگر نمی‌رسد، هدف آیاتی که همه افراد جامعه را موظف می‌سازد که باید امر به معروف کنند، نظارت عمومی است، و وظیفه این گروه از وظیفه قوه مجریه که ما آن را نظارت خصوصی می‌نامیم کاملاً جدا است. ب - ایمان به خدا و اعتقاد به سرای دیگر، این نوع ضامن اجراء در مناطقی می‌تواند فعالیت کند که از کنترل مأموران نظارت خصوصی و عمومی بیرون باشد، و اجراء قوانین برای آنان در آن مراحل ممکن نیست، تأثیر ایمان به خدا و کيفرهای الهی در بازداری انسان از گناه، آن چنان روشن است که ما خود را از هر نوع توضیحی بی‌نیاز می‌دانیم. ۲- عامل دوم: مجازات متخلفان مجازات و کيفرهای دنیوی دومین رکن تأمین کننده عدالت اجتماعی و اجراء قوانین است و در حقیقت نمی‌توان موضوع مجازات متخلفان را رکن جداگانه‌ای شمرد، بلکه مجازات به ضمیمه عامل پیشین، عامل واحدیست که می‌تواند اجراء قوانین را در سطوحی تضمین کند، ولی اسلام در مسأله مجازات و کيفرها راه خاصی دارد که می‌تواند مسأله اجراء قوانین را به صورت کامل تری در آورد. کيفرها اولاً - اسلام مخالفان و متمدان را تنها به کيفرهای دنیوی مانند قتل، و زندان و تبعید و تنبیه‌های بدنی تهدید نکرده است بلکه برای مجرم دو نوع کيفر قائل شده است. ۱- کيفرهای دنیوی که باید به وسیله قوه مجریه اجراء گردد از قبیل بریدن انگشتان دست دزد، قصاص قاتل و شلاق زدن. ۲- کيفرهای اخروی. امتیاز قوانین الهی در همین نقطه است که به کيفرهای دنیوی اکتفا نکرده و برای گناه کيفر اخروی که چاره و فراری از آن نیست قائل شده است، ممکن است مجرم به عناوینی بتواند از چنگال کيفرهای دنیوی خود را برهاند اما کيفرهای اخروی آن چنان در کمین گنهکار نشسته است که چاره‌ای از آن نیست چه برخی از این کيفرها، لازم عمل، و صورت واقعی گناه است، به این معنی که گناه در روز رستاخیز به آتشی تبدیل می‌گردد. راستی اگر فردی به مفاد آیه زیر مؤمن باشد، ممکن نیست دور گناه بگردد: «هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ». جاثیه/۲۹. [این نوشته‌های ما است که به حق سخن می‌گوید. ما آنچه را عمل می‌کردید می‌نوشتیم]. «ما يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ» ق/۱۸. [سخن نمی‌گوید مگر این که مراقبی برای ضبط آن آماده است].

پرسش

ویژگیهای قوانین اسلامی چیست؟

پاسخ

مشخصات قوانین اسلام را می‌توان در شش جهت خلاصه کرد: ۱- قوانین اسلام با تمام چهره‌های تمدن انسانی سازگار می‌باشد و این خود یکی از نقاط برجسته قوانین اسلام به شمار می‌رود. ۲- تمام دستورهای آن متکی به مقتضیات فطرت و نهاد انسانی است و قرآن در تمام قوانین خود خواسته‌های نهاد انسانی را از نظر دور نداشته است و این خواسته‌ها کوچکترین تضادی با سنن خلقت انسان ندارد و رمز مهم بقای قوانین اسلام همین است. ۳- انسان موجودی است مرکب از جسم و جان و روان، ماده و معنی، همان طور که وی به ماده و لذایذ جسمانی نیاز دارد، همچنین به امور روحی و معنوی نیز بسان غذا نیازمند است، از این جهت در تمام قوانین قرآن هر دو جانب رعایت شده و در پرتو رعایت قوانین آن، تعادلی میان ماده و معنی پدید آمده است و احیای ارزش‌های اخلاقی و سجایای انسانی و پاکسازی جامعه از کارهای زشت، او را از توجه به بهداشت جسمی و بهره‌گیری از لذایذ - به استثنای اعمال نامشروع که ویرانگر بنیادهای اخلاقی و ارزشهای معنوی و روحی است - باز نداشته است. ۴- قوانین اسلام با ژرف نگری خاصی وضع شده است و چیزی که با سعادت انسان ناسازگار باشد تحریم شده است و آنچه که به حال او مفید و سودمند است حلال معرفی گردیده است و هرگز در تحلیل و تحریم، از افکار ملت‌های پیروی نکرده است بلکه ملاک تشریح را مصالح و مفاسد واقعی امور قرار داده است. ۵- قوانین قرآن از ضمانت اجرایی کافی برخوردار است، علاوه بر قوای انتظامی و نظامات مادی، ضمانت اجرایی خاصی از قبیل اعتقاد به کیفرها و پاداشها دارد و یک چنین ضمانت اجرایی در دیگر قوانین جهانی به روشنی به چشم نمی‌خورد. ۶- قوانین اسلام از جامعیت و گسترش خاصی برخوردار است قوانین آن، چنان کلی و وسیع است که هیچ موضوعی در گذشته و امروزه از قلمرو آن خارج نمی‌باشد و از مجموع قوانین کلی آن می‌توان حکم هر موضوعی را استنباط نمود و هرگز نیاز ندارد که به قوانین دیگران دست دراز کند تا آنجا که بزرگترین فقیه قرن هشتم اسلامی مرحوم علامه حلی در کتاب «تحریر» ۴۰۰ حکم از مجموع آیات قرآن و احادیث پیامبر گرامی (ص) و جانشینان راستین او استخراج کرده و گردآورده است. بحث و گفتگو در این مشخصات به بحث‌های طولانی و گسترده‌ای نیاز دارد.

ضمانت اجرایی قوانین اسلامی چیست؟

پرسش

ضمانت اجرایی قوانین اسلامی چیست؟

پاسخ

هدف از جعل قانون، رفع نیازمندیهای جامعه است، هرگز این هدف از وجود ذهنی قانون و یا وجود کتبی و لفظی آن تأمین نمی‌گردد، قانون در صورتی می‌تواند نیازمندی‌های جامعه را برطرف کند، که در مورد خود اجرا گردد، و به اصطلاح «وجود عینی» پیدا کند، و در غیر این صورت موجی در هوا، و تصویری در ذهن و روی صفحه بیش نخواهد بود. قانون‌گذاران برای تأمین این هدف، به فکر ضمانت اجرائی قوانین افتاده تا از طریق ضمانت اجرائی، قوانین، درباره تمام طبقات اجراء گردد. ضمانت اجرائی

در نظامات کنونی بشر، از دو عامل ترکیب یافته است: ۱- نیروی بازدارنده از گناه یا قوای انتظامی ۲- مجازات متخلفان نیروهای بازدارنده گناه، خلاف را در نطفه خفه می‌کند و نمی‌گذارد خلاف در اجتماع پدید آید و از این جهت شایسته است نام چنین قدرتی را نیروی انتظامی بنامیم. مجازات و کیفر دادن متخلفان، مربوط به کسانی است که گناه را مرتکب شده، و اکنون باید قانون در حق آنان به وسیله قوه مجریه اجراء گردد. این دو نوع عامل هر چند تأثیر مشترکی دارند، زیرا اجراء قانون درباره گنهکاران خود نیز یک نوع عامل بازدارنده است نسبت به دیگران، ولی در عین حال، دو نوع تأثیر مختلف نیز دارند، اینک بحث فشرده پیرامون عامل نخست. ۱- عامل نخست: نیروی بازدارنده از گناه یا نیروی انتظامی وجود نیروی انتظامی در معابر و مراکز خود نیروی بازدارنده اجتماعی از ارتکاب گناه است. زیرا برخی از مردم در غیاب دیدگان پلیس، آماده قانون شکنی هستند، و با خود چنین میانداشند که در این فرصت می‌توانند به مقصد برسند و در چنگال قانون گرفتار نشوند و با وجود او حاضر به خلاف نمی‌باشند برای چنین گروه نیروهای انتظامی، بهترین عامل بازدارنده از گناه و خلاف است. هیچ حکومتی حتی حکومت اسلامی از چنین قوایی بی‌نیاز نیست، و اصولاً هیچ حکومتی در جهان نمی‌تواند بدون چنین نیروئی پایدار باشد. قوای انتظامی در حکومت اسلامی جزئی از گروه امر به معروف است که باید آن را نظارت خصوصی نام نهاد و قرآن آن را با جمله زیر بیان کرده است آنجا که می‌فرماید: «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ». آل عمران/۱۰۴. [باید از شما گروهی باشند که نیکی‌ها را در میان مردم اشاعه دهند، و از بدیها بازدارند.] بطور مسلم امر به معروف دارای مراتب مختلف و گوناگونی است و هر مرتبه‌ای برای خود، مأمور و مسئول مشخصی دارد، و مجریان تمام قوانین در تمام مراحل حتی مراقبان مواد غذایی جزو آمران به معروفند که ستونی از حکومت اسلامی را تشکیل می‌دهند. اسلام برای تأمین این هدف و بازداری مردم از گناه از دو راه دیگر نیز وارد شده است و با تأسیس نظارت عمومی و پرورش ایمان و اعتقاد به خدا و روز رستاخیز توانسته است قوانین خود را در سطوح مختلف اجرا سازد. اینک بیان این دو قسمت الف - نظارت عمومی: نظارت عمومی این است که تمام افراد می‌توانند بر اجراء قوانین نظارت کنند البته این نوع نظارت از حدود نصیحت و اندرز و آگاه ساختن مراجع صلاحیتدار از جرمها و مجرمها خارج نیست و یک چنین نظارت به عنوان یک وظیفه مهم مذهبی است که تخلف از آن گناه و مایه دوری از رحمت حق است. یک چنین نظارت عمومی که همه جامعه را نسبت به یکدیگر سراپا گوش و چشم، قرار می‌دهد، نقش مهم در اجراء قوانین دارد، چه بسا در پرتو نظارت عمومی، گناه و جرم در همین مراحل خنثی می‌گردد، و نوبت به مراحل دیگر نمی‌رسد، هدف آیاتی که همه افراد جامعه را موظف می‌سازد که باید امر به معروف کنند، نظارت عمومی است، و وظیفه این گروه از وظیفه قوه مجریه که ما آن را نظارت خصوصی می‌نامیم کاملاً جدا است. ب - ایمان به خدا و اعتقاد به سرای دیگر، این نوع ضامن اجراء در مناطقی می‌تواند فعالیت کند که از کنترل مأموران نظارت خصوصی و عمومی بیرون باشد، و اجراء قوانین برای آنان در آن مراحل ممکن نیست، تأثیر ایمان به خدا و کیفرهای الهی در بازداری انسان از گناه، آن چنان روشن است که ما خود را از هر نوع توضیحی بی‌نیاز می‌دانیم. ۲- عامل دوم: مجازات متخلفان مجازات و کیفرهای دنیوی دومین رکن تأمین کننده عدالت اجتماعی و اجراء قوانین است و در حقیقت نمی‌توان موضوع مجازات متخلفان را رکن جداگانه‌ای شمرد، بلکه مجازات به ضمیمه عامل پیشین، عامل واحدیست که می‌تواند اجراء قوانین را در سطوحی تضمین کند، ولی اسلام در مسأله مجازات و کیفرها راه خاصی دارد که می‌تواند مسأله اجراء قوانین را به صورت کامل تری در آورد. کیفرها اولاً - اسلام مخالفان و متمردان را تنها به کیفرهای دنیوی مانند قتل، و زندان و تبعید و تنبیه‌های بدنی تهدید نکرده است بلکه برای مجرم دو نوع کیفر قائل شده است. ۱- کیفرهای دنیوی که باید به وسیله قوه مجریه اجراء گردد از قبیل بریدن انگشتان دست دزد، قصاص قاتل و شلاق زدن. ۲- کیفرهای اخروی. امتیاز قوانین الهی در همین نقطه است که به کیفرهای دنیوی اکتفا نکرده و برای گناه کیفر اخروی که چاره و فراری از آن نیست قائل شده است، ممکن است مجرم به عناوینی بتواند از چنگال کیفرهای دنیوی خود را برهاند اما کیفرهای اخروی آن چنان در کمین گنهکار نشسته است که چاره‌ای از آن

نیست چه برخی از این کیفرها، لازم عمل، و صورت واقعی گناه است، به این معنی که گناه در روز رستاخیز به آتشی تبدیل می‌گردد. راستی اگر فردی به مفاد آیه زیر مؤمن باشد، ممکن نیست دور گناه بگردد: «هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنْ كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ». جاثیه/۲۹. [این نوشته‌های ما است که به حق سخن می‌گوید. ما آنچه را عمل می‌کردید می‌نوشتیم]. «مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ» ق/۱۸. [سخن نمی‌گوید مگر این که مراقبی برای ضبط آن آماده است].

چه شخصی صلاحیت و شرایط قانونگذاری جامعه بشری را دارا می‌باشد؟

پرسش

چه شخصی صلاحیت و شرایط قانونگذاری جامعه بشری را دارا می‌باشد؟

پاسخ

اصولا باید دید هدف از قانونگذاری چیست و چه خلأی را می‌خواهد پر کند؟ تا در پرتو معین شدن هدف بتوان شرایط او را مشخص ساخت. به طور اجمال باید گفت: قانونگذار می‌خواهد با دستگاه آفرینش که همه انواع موجودات را به سوی سوی کمال می‌کشاند درباره خصوص انسان هماهنگی نموده جامعه بشری را با تنظیم برنامه‌ای به سوی کمال رهبری کند، و در پرتو تأمین حقوق تمام افراد، سعادت جسمی و روانی آنها را فراهم سازد. بنابر این چنین قانونگذاری باید واجد شرایط زیر باشد: ۱- از آنجا که هدف، تأمین نیازمندیهای جسمی و سعادت روانی بشر است، باید از همه رموز و اسرار جسمی و روحی وی، بطور دقیق مطلع و آگاه باشد، زیرا نسخه هر طبیعی هر چه هم دقیق و کامل تنظیم گردد، در صورتی مفید و سودمند واقع می‌شود که پزشک از اوضاع و احوال بیمار کاملا آگاه باشد و نسخه را مطابق وضع مزاج بیمار و شرایط روانی وی تنظیم کند، و در غیر این صورت چندان سودمند نخواهد بود. و به عبارت دیگر، قانونگذار باید انسان شناس و جامعه شناس کامل بوده، از غرایز و عواطف انسانها کاملا آگاه باشد، احساسات آنها را به طور دقیق تحدید و اندازه گیری کند تا در پرتو قانون، از هر گونه افراط و تفریط که از لوازم غریزه انسانی است جلوگیری نماید، و از کلیه اصولی که می‌تواند در طریق رهبری جامعه به سوی کمال، مورد استفاده قرار گیرد، اطلاعات دقیق و وسیعی داشته باشد، و مصالح و مفاسد فردی و اجتماعی را به خوبی درک کند، و از واکنش زندگی اجتماعی و عکس العمل روابط انسانها کاملا مطلع باشد. ۲- قانونگذار باید کوچکترین نفعی در تدوین قانون نداشته باشد، تا حس سودجویی و غریزه «حب ذات» حجاب ضخیمی در برابر دیدگان عقل وی به وجود نیآورد و او را از تشخیص منافع و مصالح هممنوع، ناتوان نسازد؛ زیرا در این صورت هر چه بخواهد طبق عدل و انصاف پیش برود، باز ناخود آگاه تحت تأثیر حس «سودجویی» و «حب ذات» واقع شده و از «صراط مستقیم» عدل، منحرف می‌گردد. ۳- اعمال و افعال هر بشری زاییده و مولود افکار و عقاید اوست. طرز تفکرها و نحوه اعتقادات در انتخاب نوع کار و فعالیت حتی در کیفیت داوری انسان اثر واضح و مستقیم دارد. گروهی که به خوبی یک عمل ایمان دارند، با شوق فراوان به دنبال آن می‌روند، و بر عکس گروه دیگری که آن را زشت و بد می‌دانند از آن ابراز تنفر نموده در طول زندگی از آن اجتناب می‌ورزند. جانبازی و فداکاری همه جانبه مولود ایمان به هدف است، چنانکه خودداری و روی گردانی، نشانه فقدان ایمان و اعتقاد راسخ می‌باشد. از این نظر اصلاحات پیگیر در یک اجتماع، گسترش عدالت در تمام سازمانهای ملی و دولتی، جلوگیری از مفاسد اخلاقی و انواع بدیها و زشتیها، و بالأخره رهبری جامعه انسانی، به سوی کمالی که برای آن آفریده شده است، در صورتی عملی می‌گردد که نظارت و مراقبت قانونگذار، از چهارچوب اعمال و افعال تعدی نموده مراقب افکار و اخلاق جامعه نیز باشد. و به عبارت دیگر: تنها به اصلاح ظاهر و برون و اعمال و افعال جامعه اکتفا نکند، بلکه در

اصلاح عقاید و افکار جامعه نیز، که سرچشمه هر نوع عملی شمرده می‌شوند، کوشش نماید. اکنون برگردیم و ببینیم که این شرایط در چه کسی و چه مقامی به طور کامل موجود است؟ اگر بنا است که شخص قانونگذار انسان شناس کامل باشد، انسان شناسی کاملتر از خدا سراغ نداریم؛ و هیچ کس به رموز مصنوعی، آگاه‌تر از سازنده خود آن نیست. خدایی که سازنده ذرات وجود، پدید آورنده سلولهای بی‌شمار، و ترکیب دهنده قطعات مختلف وجود انسان می‌باشد، به اسرار وجود و نیازمندیهای نهان و آشکار، و مصالح و مفاسد مصنوع خویشتن، بیش از دیگران واقف است و از نتایج روابط افراد، و واکنش هر گونه برخورد، اطلاع کامل و دقیق دارد، زیرا علم او بی‌پایان است و هیچ نوع حجاب و مانعی میان او و واقعیات وجود ندارد. درباره شرط دوم نیز باید خاطر نشان ساخت، تنها خداست که نفعی در اجتماع ما ندارد و از هر نوع غرایز و خصوصاً غریزه خود خواهی پیراسته است و به قول ژان ژاک روسو: «برای کشف بهترین قوانینی که به درد ملل بخورد، یک عقل کل لازم است که تمام شهوات انسانی را ببیند ولی خود هیچ حس نکند، با طبیعت رابطه‌ای نداشته باشد ولی کاملاً آن را بشناسد، سعادت او مربوط به ما نباشد ولی حاضر باشد که به سعادت ما کمک، و بالأخره به افتخاراتی اکتفا نماید که به مرور زمان علنی گردد، یعنی در یک قرن خدمت کند و در قرن دیگر نتیجه بگیرد. بنابراین، فقط پیامبران می‌توانند چنانکه شاید و باید برای مردم قانون بیاورند». همه افراد بشر کم و بیش از حس خود خواهی، که آفت قانونگذاری صحیح است، برخوردارند و هر چه سعی و کوشش کنند که خود را از چنگال این غریزه برهانند، باز کم و بیش گرفتار آن خواهند بود. اصولاً نیمی از شخصیت انسان را همان احساسات و غرایز تشکیل می‌دهد و اگر بنا باشد غرایز و احساسات خود را از دست بدهد باید نیمی از انسانیت خود را نابود سازد. در این صورت، عامل بروز اختلاف و تعدی (غرایز و شعور درونی و احساسات سرکش انسان که خواه ناخواه بر روی افکار وی اثر می‌گذارد) چگونه می‌تواند عامل اصلاح و رفع اختلافات و برقراری عدل و انصاف در اجتماع گردد و «در جهان آفرینش عاملی را نمی‌شناسیم که به امری دعوت کند که منجر به نابود شدن خود آن باشد». آری گاهی فرد یا افرادی در پرتو پرورش وجدان و تربیتهای صحیح مذهبی به مقامی می‌رسند که حس «عدالتخواهی» و انسان دوستی آنان به قدری قوی و نیرومند می‌گردد که بسیاری از غرایز سرکش را تحت تأثیر قرار می‌دهند و عدل و انصاف را برای خود آن، و اجتماع را برای خود اجتماع می‌خواهند، ولی آیا در حسابهای اجتماعی می‌توان روی یک اقلیت ناچیز تکیه کرد و آن را ملاک قضاوت و داوری قرار داد؟ تازه از کجا معلوم است که به یک چنین اقلیت، اجازه قانونگذاری بدهند؟ درباره مراقبت بر اعمال درونی و کنترل افکار و غرایز و ... که شرط سوم قانونگذاری بود، اجمال سخن این است که این منظور جز در پرتو قوانین آسمانی امکان پذیر نیست، زیرا قوانین بشری، فقط بر اعمال نظارت دارد، نه بر باطن و درون، و هرگز نقشی در اصلاح اندیشه و افکار ندارد و مردم در ماوراء قوانین یعنی درباره عقاید و اخلاق کاملاً آزاد بوده و اگر هم قانونی برای این قسمت وضع شود چون ضامن اجرا ندارد نمی‌توان به آن ارزش قانونی داد؛ در صورتیکه همه کارهای مردم زاییده افکار و احساسات درونی آنهاست و هر نوع اصلاحی منهای اصلاح باطن نقش بر آب است. آری از میان سازمانهای اجتماعی، مؤسسات تعلیم و تربیت می‌توانند بر روی افکار و عقاید مردم اثر بگذارند و دگرگونیهای در روحيات آنان بوجود آورند ولی تأثیر آن در موضوع اصلاح افکار و مراقبت بر باطن بسیار ناچیز است زیرا بازده یک چنین مؤسسات جز یک سلسله سخنرانیها و کنفرانسها و سمینارها که از حدود توصیه و سفارش بیرون نمی‌رود چیزی نیست، و وضع قانون برای امور روحی و افکار معنی ندارد و هرگز نمی‌توان درباره عقاید و روحيات قانون وضع نمود سپس به مردم تحمیل کرد که حتماً باید چنین فکر کنند و چنین معتقد شوند، و در صورت تخلف آنان را مجازات نمود و کیفر داد، زیرا یک چنین قانون ضامن اجرا نداشته، و شخص قانونگذار نمی‌تواند مراقب احساسات و افکار مردم باشد، و در صورت تخلف هیچ نوع راه اثباتی ندارد. گذشته از این، سازمانهای فرهنگی، از سایر دستگاههای اجتماعی جدا نیستند و مسئولان آن را نیز همین افراد اجتماع تشکیل می‌دهند و در صورتیکه خود آنها به اصول و مقرراتی بی‌اعتنا بوده و از نظر فکر و احساس اصلاح نشده باشند، چگونه می‌توانند دیگران را از نظر

فکر و عقیده اصلاح نمایند؟ ولی این نقیصه در صورت اجرای روشهای دینی کاملاً مرتفع است و مذهب در درجه نخست با ایمان و اصلاح افکار و عقاید مردم و تهذیب اخلاق آنان سر و کار دارد؛ و با برانگیختن سفیران صالح و آزموگاران معصوم و پاکدامن، دگرگونیهای عمیقی در افکار و عقاید و اخلاق مردم به وجود می‌آورد. اینجاست که لزوم بعثت پیامبران از نظر قانونگذاری و رهبری جامعه انسانی به سوی کمالی که برای آن آفریده شده‌اند، روشن می‌گردد؛ زیرا این هدف جز در پرتو اصلاحات عمیق و همه جانبه که ما از آن به نام قانون تعبیر می‌آوریم امکان پذیر نیست، و از آنجا که هر قانونی هدف یاد شده را تأمین نمی‌کند، ناچار باید قانون شرایط سه گانه را که مورد بررسی قرار گرفت، دارا باشد و این شرایط جز در قوانین آسمانی، که اصلاح کننده عقاید و اخلاق و در عین حال مراقب اعمال و افعال می‌باشد، در جای دیگر وجود ندارد.

شرایط قانون گذار از نظر اسلام چگونه است و از نظر قرآن این شرایط در چه کسی وجود دارد؟

پرسش

شرایط قانون گذار از نظر اسلام چگونه است و از نظر قرآن این شرایط در چه کسی وجود دارد؟

پاسخ

گسترش زندگی اجتماعی بشر در روی زمین، و برچیده شدن دوران زندگی فردی در جنگل‌ها و بیابانها، حاکی است که بشر، طبعاً خواهان زندگی است تا با همکاری، بر دشواریها فائق آید. از طرفی دیگر، انسان موجودی «خودخواه» است و «حب ذات» برای او یک امر غریزی. وی می‌خواهد همه چیز را در انحصار خویش درآورد و اگر هم روزی به مقررات سنگین اجتماعی تن در می‌دهد، به خاطر ضرورت و ناچاری است. اگر این ضرورت نبود، غالباً بشر از انحصارطلبی دست بر نمی‌داشت به گواه اینکه هرگاه فرصتی بدست آورد از تزییع حقوق دیگران خودداری نمی‌نماید. از این جهت، همه دانشمندان بر این مطلب اتفاق نظر دارند که برای تشکیل یک اجتماع صحیح انسانی، طرح اساسی، (قوانین صحیح) ضروری است، تا در پرتو آن، حقوق افراد و وظائف انسانها در زندگی اجتماعی روشن گردد. این طرح همان قوانین اجتماعی است که زیر بنای یک اجتماع انسانی را تشکیل می‌دهد. اکنون باید دید که این طرح عالی، به وسیله چه کسی باید ریخته شود؟ به طور اجمال باید گفت: قانون گذار می‌خواهد جامعه بشری را با تنظیم برنامه‌های فردی و اجتماعی خود به سوی کمال رهبری کند، و در پرتو تعیین وظایف افراد و تأمین حقوق آنان سعادت جسمی و روانی آنها را فراهم سازد. در این صورت باید قانون گذار، دو شرط یاد شده، در زیر را دارا باشد. ۱- قانون گذار باید انسان شناس باشد. اگر هدف از قانون گذاری، تأمین نیازمندیهای جسمی و روانی بشر است، پس باید قانون گذار از همه رموز و اسرار جسمی و روانی انسان به طور دقیق آگاه باشد. قانون گذار، بسان نسخه پزشک، در صورتی دقیق و کامل می‌شود، که وی از اوضاع و احوال بیمار کاملاً آگاه باشد و نسخه را مطابق وضع مزاجی بیمار و شرائط روحی او تنظیم کند. به عبارت دیگر، قانون گذار باید انسان شناسی و جامعه شناسی کاملی باشد. انسان شناسی باشد، تا از غرائز و عواطف انسانها آگاه باشد و احساسات و غرائز را بطور کامل اندازه گیری کند، و رهبری نماید. جامعه شناس باشد، تا از وظائف افراد در جامعه و مصالح و مفاسد اعمال آنان و واکنش زندگی اجتماعی و عکس العمل روابط انسانها، به خوبی مطلع باشد. ۲- از هر نوع سودجویی پیراسته باشد. برای واقع بینی و حفظ مصالح انسانها لازم است قانون گذار، از هر نوع «حب ذات» و «سودجویی» در تدوین قانون پیراسته باشد. غریزه «خودخواهی» حجاب ضخیمی در برابر دیدگان قانون گذار پدید می‌آورد. یک انسان، هر چند هم عادل، دادگر، واقع بین و منصف باشد، ناخود آگاه تحت تأثیر حس «سودجویی» و «حب ذات» قرار می‌گیرد. اکنون ببینیم که این دو شرط در کجا به طور کامل جمع است؟

شکی نیست که اگر بنا باشد شخص قانون‌گذار، انسان‌شناس کامل باشد، انسان‌شناسی کامل‌تر از خدای عزوجل وجود ندارد. و هیچ کس به رموز مصنوع خود، آگاه‌تر از سازنده آن نیست. اتفاقاً خود قرآن نیز، روی همین موضوع تکیه کرده و می‌فرماید: «أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» ملک/۱۴ [آیا او آفریده خود را به خوبی نمی‌شناسد؟ با این که از رموز و اسرار خلقت، کاملاً مطلع است]. خدائی که سازنده ذرات موجود و پدید آورنده سلول‌های بی‌شمار، و ترکیب دهنده قطعات مختلف وجود انسان است، قطعاً از نیازمندیهای نهان و آشکار و مصالح و مفاسد مصنوع خود، بیش از دیگران آگاه است. او بر اثر علم گسترده از روابط افراد، و واکنش این پیوندها و وظائفی که مایه انسجام اجتماع می‌گردد، و حقوقی که شایسته مقام هر انسانی است، آگاهی کامل دارد. شرط دوم، که پیراستگی از هر نوع سودجویی در وضع قانون باشد، جز خدا در هیچ مقامی موجود نیست. تنها خدا است که نفعی در اجتماع ما ندارد، و از هر نوع غرائز خصوصاً غریزه خودخواهی پیراسته است، در حالی که همه افراد بشر، کم و بیش از حس خودخواهی - که آفت قانون‌گذاری صحیح است - برخوردارند. و هر چند هم سعی و کوشش کنند که خود را از چنگال این غریزه برهانند، باز گرفتار می‌شوند. به قول «ژان ژاک روسو»: برای کشف بهترین قوانین که به درد ملل بخورد، یک عقل کل لازم است که تمام شهوات انسانی را ببیند، ولی خود هیچ حس نکند، با طبیعت رابطه‌ای نداشته باشد ولی کاملاً آن را بشناسد، سعادت او مربوط به ما نباشد ولی حاضر باشد که به سعادت ما کمک کند. بالاخره به افتخاراتی اکتفا نماید که به مرور زمان علنی گردد. یعنی در یک قرن خدمت کند و در قرن دیگر نتیجه بگیرد (قرار داد اجتماعی ترجمه زیرک‌زاده/۸۱) به دیگر سخن، قانون‌گذار باید کوچکترین نفعی در تدوین قانون نداشته باشد، تا حس سودجویی و غریزه «حب‌ذات»، حجاب ضخیمی در برابر دیدگان عقل وی به وجود نیآورد که او را از تشخیص منافع و مصالح نوع، ناتوان نسازد، زیرا که در این صورت هر چه هم بخواهد طبق عدل و انصاف پیش برود، باز ناخودآگاه تحت تأثیر حس «سودجویی» و «حب‌ذات» واقع شده و از «صراط مستقیم» عدل، منحرف می‌گردد. نحوه قانون‌گذاری در حکومت اسلامی. روی این جهات، از نظر قرآن، قوه مقننه‌ای به صورت فردی و یا به صورت دسته جمعی و قانون‌گذاری جز خدا و شارعی جز «الله» وجود ندارد، و افراد دیگر مانند فقیهان و مجتهدان، همگی قانون‌شناسانی هستند که با رجوع به منابع قوانین، احکام و قوانین الهی را بیان می‌کنند. از بررسی آیات قرآن به روشنی ثابت می‌گردد که تقنین و تشریح، فقط مربوط به خدا است. در نظام توحیدی، رأی و نظر هیچکس در حق کسی، حجت و نافذ نیست. و کسی حق ندارد رأی و نظر خود را بر فرد و جامعه تحمیل کند، و مردم را به زور و قهر به اجرای آن دعوت نماید. در چشم‌انداز «نظام توحیدی»، به حکم گفتار پیامبر گرامی «الناس كاسنان المشط سواسیه» (من لا يحضره الفقيه، ۴/۲۷۲، ط نجف)، افراد جامعه انسان بسان دندان‌های شانه هستند که هیچ کدام بر دیگری برتری ندارد. از این جهت علتی ندارد که فردی و یا شورائی به سود فرد یا به گروهی و یا ضرر فرد و یا گروه دیگر، قانونی را جعل کند و مردم را به پیروی از آن دعوت کند. در چشم‌انداز نظام توحیدی، عالی‌ترین مظهر تجلی مساوات این است که پیامبر گرامی (ص) فرمود: «الناس امام الحق سواء» [همه مردم در برابر حق و قانون مساوی و یکسانند]. قانون درباره تمام افراد، با الغای تمام امتیازات اجرا می‌گردد. اسلام با طبقه‌بندی‌های ظالمانه که گروهی خود را مافوق قانون بیندیشند، و گروهی در پوشش قانون قرار بگیرند، سرسختانه مبارزه کرده است.

«پاداش» چه نقشی در ارتباط با قوانین اسلامی دارد؟

پرسش

«پاداش» چه نقشی در ارتباط با قوانین اسلامی دارد؟

پاسخ

اسلام علاوه بر تعدد کیفر، به موضوع پاداش توجه کرده و در پرتو آن به موضوع اجراء قوانین کمک شایان تقدیری نموده است، در قوانین امروز برای عامل به قانون، پاداشی در نظر گرفته نشده است، زیرا قانون گذار تصور می کند که عمل به قانون وظیفه‌ای انسانی و اجتماعی است برای تأمین عدالت اجتماعی که سود آن عائد عامل می گردد، و این مطلب منطقی است ولی آیا تمام افراد این منطقی را درک می کنند، آیا توده مردم که اکثر قوانین متوجه آنها است خلاف آن را انتظار ندارند. آنان با خود می گویند همان طور که تخلف کیفر دارد باید عامل به قانون نیز پاداشی داشته باشد. اسلام با تعیین پاداشتها، توانسته است این خلأ را در ذهن توده‌ها پر کند، تا آنان به طور خودکار از گناهان دوری جویند، و به اطاعت و پیروی از قوانین بگرایند. در مضمون آیه زیر دقت بفرمائید که چگونه در افراد روح آزادگی و گذشت از جان و مال را در برابر گسترش آئین خدا پرورش می دهد: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ» توبه/۱۱۱. خداوند جان و مال افراد با ایمان را در برابر بهشت خریداری نموده است، آنان در راه خدا جهاد می کنند، می کشند و کشته می شوند. انگیزه بسیاری از افراد با ایمان، برای رعایت قوانین اعم از فرائض و نوافل، همین پاداشها است که آنان را به سوی هدف اعزام می کند و هرگز نباید از یک چنین عامل مؤثر غفلت نمود. اسلام برای نفوذ قانون در دل اجتماع، هرگز کیفر متخلف را با پاداش مطیع یکسان نگرفته است، بلکه به خاطر رعایت عدالت، کیفر را معادل جرم قرار داده در حالی که پاداش بر عمل نیک را ده برابر معرفی کرده، چنانکه می فرماید: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلُهَا» انعام آیه ۱۶۰ [هر کس کار نیک انجام دهد ده برابر پاداش دارد و هر کس گناهی انجام دهد به مقدار تخلف، کیفر می بیند.]

فرق اساسی مفاهیم ((حقوق)) و ((قانون)) چیست؟

پرسش

فرق اساسی مفاهیم ((حقوق)) و ((قانون)) چیست؟

پاسخ

۱- کلمه قانون معنای بسیار عامی دارد که شامل قوانین تشریحی و اعتباری و قوانین تکوینی و حقیقی هر دو می گردد، در صورتی که معنای کلمه حقوق کم دامنه تر است و فقط قوانین تشریحی و اعتباری را در بر می گیرد، مثلاً بر همه قوانین ریاضی، منطقی، فلسفی و تجربی اسم قانون اطلاق می شود اما به هیچ یک از آنها حقوق نمی گویند. البته در قلمرو تشریحات هر دو واژه به کار می روند. ۲- واژه حقوق هم شامل قوانین موضوعه می شود، یعنی قوانینی که واضح معین و معلوم _ مانند خدا یا همه مردم یا سلطان و ... دارد و هم شامل قوانین غیر موضوعه که در جامعه رعایت می شود ولی شخص معینی آن را وضع نکرده است مثل آداب و رسوم، اما کلمه قانون فقط در مورد قوانین موضوعه به کار می رود. بنا بر این مفهوم حقوق از این نظر، گسترده از مفهوم قانون است. عرف به معنای استمرار بنا عملی مردم بر انجام دادن یا انجام ندادن یک کار _ که یکی از منابع حقوق هر جامعه ای به شمار می رود _ بخشی از حقوق یک جامعه است ولی نمی توان گفت که قسمتی از قوانین یک اجتماع را تشکیل می دهد.

حق چیست آن را تعریف نمایید.

پرسش

حق چیست آن را تعریف نمایید.

پاسخ

حق امری است اعتباری که بر کسی (لّه) بر دیگری (علیه) وضع می‌شود. این حق ممکن است ریشه واقعی داشته باشد، یعنی در مفهوم آن _ به عنوان یک مفهوم اعتباری و حقوقی _ وجود یا عدم ریشه واقعی ملحوظ نیست. البته ما معتقدیم که همه احکام شرعی دارای مصالح و مفاسد واقعی هستند و بر اساس همان مصالح و مفاسد، اعتبار می‌شوند. در این تعریف به سه عنصر بر می‌خوریم: کسی که حق برای اوست (من له الحق). کسی که حق بر اوست (من علیه الحق). آنچه متعلق حق است. کسی که حق برای اوست گاهی یک تن است، چنانچه در حق شوهر نسبت به زن، صاحب حق یکی بیش نیست، و گاهی دو یا سه یا چند تن و حتی همه افراد یک جامعه است، مثل حقی که همه مسلمانان نسبت به اراضی مفتوح العنوه دارند و گاهی اساساً صاحب حق شخص حقیقی نیست، بلکه شخصیت حقوقی دارد مانند حقوقی که دولت دارد، درست است که عنوان اعتباری دولت قائم به کابینه و اعضای آن یعنی رییس دولت و هیات وزراست، لکن این عنوان به لحاظ شخص آنها نیست، بلکه به لحاظ مقام و منصبشان می‌باشد، اعضای یک کابینه تا زمانی که در مقامات خود و مناصب خود باقیند از حقوق خاص دولت استفاده می‌کنند و هنگامی که آن مقامات را - به هر علتی - از دست دادند، حق بهره برداری از آن حقوق خاص را از دست می‌دهند و آن را به اعضای جدید کابینه می‌سپارند. می‌بینیم که رفت و آمد اعضای کابینه حقوق دولت را دستخوش تغییر و زوال نمی‌سازد. تنها این حقوق از گروهی به گروه دیگر انتقال می‌یابد؛ این خود نشانه آن است که در ((حقوق دولت)) اشخاص حقوقی صاحب حقتند، نه اشخاص حقیقی. در این گونه موارد - که صاحب حق شخصیت حقوقی دارد - فقهای ما تعبیر ((جهت)) را به کار می‌برند و می‌گویند: ((این حق از آن جهت است)) گاهی نیز ذی حق اصلاً انسان نیست، مثلاً ممکن است که برای مسجدی حقی قابل شوند و بگویند: این مسجد حریمی دارد و تا فاصله چند متری اطرافش نباید کسی مزاحم آن شود. همین سخنان در باره ((کسی که حق بر اوست)) نیز صادق است.

حق چه لوازمی دارد؟

پرسش

حق چه لوازمی دارد؟

پاسخ

حق لوازمی نیز دارد که یکی از آشکارترین آنها بهره‌وری از کسی که نسبت به چیزی یا کسی حق دارد می‌تواند از متعلق حق خود بهره‌ور شود و نفعی ببرد. ((اختصاص)) و ((امتیاز)) نیز از لوازم حقتند، چون نفعی که صاحب حق از متعلق حق می‌برد مانع از آن می‌شود که دیگران آن بهره‌ور را ببرند. می‌توان گفت که نفع مذکور به ذی حق اختصاص دارد و چون دیگران از این بهره‌وری ممنوعند و حق به سود ذی حق بر آنان است، می‌توان گفت که حق نوعی امتیاز برای ذی حق ایجاد کرده است.

حق و تکلیف چه رابطه‌ای باهم دارند و این شامل تکلیف به معنای شرعی هم می‌شود یا خیر؟

پرسش

حق و تکلیف چه رابطه‌ای باهم دارند و این شامل تکلیف به معنای شرعی هم می‌شود یا خیر؟

پاسخ

حق و تکلیف متقابلاً جعل می‌شوند؛ یعنی هر جا حقی جعل می‌شود حتماً تکلیفی نیز جعل شده است و بالعکس. البته ممکن است جعل صریح به یکی از این دو تعلق بگیرد اما به هر حال لازمه اش جعل آن دیگری هم هست. باید توجه داشت که حق اختیاری است و تکلیف الزامی؛ کسی که در موردی حقی دارد می‌تواند از آن استفاده نکند یا نکند ولی دیگران تکلیف دارند که حق وی را محترم بشمارند و از این تکلیف گریز و گزیری ندارند. تکلیف - به اصطلاح فقهی - خیلی گسترده تر است و شامل وظایف آدمی در برابر خدا هم می‌شود و پیدا است که تکلیف بنده در مقابل خدا مستلزم هیچ حقی برای خدا نیست. حقی که خدا بر بندگان دارد مفهومی اخلاقی است نه حقوقی.

خاستگاه حق از دیدگاه اسلام چیست؟

پرسش

خاستگاه حق از دیدگاه اسلام چیست؟

پاسخ

حق به طور کلی، اگر چه مفهومی اعتباری است اما ریشه‌های حقیقی دارد و از ارتباط بین فعل و هدف آن انتزاع می‌شود. در توضیح آن می‌گوییم: هدف نهایی نظام حقوقی از دیدگاه اسلام در حکم وسیله‌ای برای هدف نهایی نظام اخلاقی است می‌گوییم: اگر هدف خدای متعال از خلقت جهان و جهانیان فقط استکمال یک نفر بود، وی حق داشت که از همه مواهب الهی استفاده کند تا به هدف منظور برسد؛ ولی هدف از آفرینش کمال یابی همه انسانهاست نه یک فرد، پس باید همگان حق استفاده از همه نعمتهای مادی و معنوی را داشته باشند. اما در مقام عمل و زمانی که همه بخواهند از نعمتهای خدادادی بهره‌برگیرند تراحم و کشمکش پدید می‌آید و برای از میان برداشتن تراحمها تعیین مرز و حد برای افراد و گروهها ضرورت می‌یابد تا هر فرد یا گروه به اندازه‌ای از مجموع نعمتهای الهی بهره‌برداری کند که بهترین نظام تحقق یابد. بنابراین خاستگاه حق - از دیدگاه اسلامی - یک سلسله امور حقیقی است؛ از سویی با ((مبدأ)) ارتباط دارد زیرا خداست که جهان و انسان را با هدفی معلوم آفرید و از سوی دیگر با ((معاد)) پیوسته است، چرا که آخرین منزل هستی انسان و غایت همه تلاشها و کوششهای اوست و سرانجام با ((حکمت الهی)) پیوند دارد از آن رو که به مقتضای حکمت بالغه الهی باید نظام احسن برقرار شود و انسانها به گونه‌ای رفتار کنند که برترین کمالات تحقق یابد.

حق چگونه انتزاع و از چه راههایی اثبات می‌شود؟

پرسش

حق چگونه انتزاع و از چه راههایی اثبات می‌شود؟

پاسخ

حق همیشه با در نظر گرفتن هدف و ارتباط فعل با هدف انتزاع می‌شود، منتها در موارد متعددی عقل - به تنهایی - ارتباط فعلی خاص با هدف را درک می‌کند و حکم به ثبوت حق می‌کند (مستقلات عقلیه) و در موارد دیگر از کشف ارتباط عاجز می‌ماند و وحی اثبات حق می‌کند.

ضرورت وجود حقوق و قواعد حقوقی در جامعه چیست؟

پرسش

ضرورت وجود حقوق و قواعد حقوقی در جامعه چیست؟

پاسخ

برای اثبات ضرورت وجود نظام حقوقی در هر جامعه، از دو مقدمه اساسی بهره می‌گیریم: الف) ضرورت عقلی زندگی اجتماعی برای بشر؛ در باب منشاء پیدایش جامعه و زندگی اجتماعی در میان فیلسوفان اجتماعی و فلاسفه حقوق و اندیشمندان دیگر اختلافات فراوانی بروز کرده و توافقی صورت نپذیرفته است. به اعتقاد ما، هم در پیدایش جامعه و هم در دوام و استمرار آن، عامل طبیعی و غریزی و عامل عقلانی با هم تأثیر داشته‌اند؛ زندگی اجتماعی آن ضرورتی را که برای موریانه‌ها یا زنبوران عسل دارد، برای انسانها ندارد؛ یعنی چنان نیست که انسان نتواند به تنهایی زندگی کند و زندگی اجتماعی یا مقتضای طبیعت او باشد یا به مرحله‌ای از ضرورت رسیده باشد که اجتناب از آن مقدور وی نباشد. آری عوامل طبیعی و غریزی در گرایش به زندگی اجتماعی و پیدایش جامعه انسانی تأثیر فراوان دارند اما این تأثیر به حدی نیست که جایی برای آزادی اراده و انتخاب انسان باقی نماند؛ چون انسان با اختیار خود زندگی جمعی را بر می‌گزیند و عامل عقلانی در گزینش وی دخالت دارد، انتخاب این نوع زندگی - به عنوان یک فعل اختیاری - در دایره ارزشهای اخلاقی جای می‌گیرد؛ وقتی عقل حکم می‌کند که زندگی اجتماعی بر زندگی انفرادی برتری دارد و بنا بر این خوب و ارزشمند است طبعاً باید غایتی را منظور کرده باشد، زیرا مفهوم بدی یا خوبی اخلاقی از ارتباط فعل با غایت انتزاع می‌شود. هدف انسانها از زندگی اجتماعی ((تأمین هر چه بهتر مصالح برای هر چه بیشتر افراد)) است. پس هم کمیت و هم کیفیت ملاحظه شده است. اگر انسان به تنهایی روزگار بگذراند، همه مصالحش حاصل نمی‌شود و اگر بعضی از افراد بتوانند بخشی از مصالح خویش را خودشان تحصیل کنند باز این کار برای همگان میسر نیست. پس برای این که انسان هر چه بیشتر به کمال خود برسد باید زندگی اجتماعی داشته باشد. ب) وجود اختلافات در زندگی اجتماعی؛ چنان که خواسته‌های درونی فرد، به هنگام ارضاء با هم تراحم می‌کنند و همین تراحم، خواستگاه پیدایش ارزشهای اخلاقی است، نظیر همین تراحم، در جامعه هم پدید می‌آید. چرا که خواسته‌های افراد - که برخاسته از امیال غریزی و فطری آنان است - در مقام ارضاء مزاحم همدیگر می‌شوند؛ تراحمی که در بهره‌گیری از امور مادی پیش می‌آید خواه نا خواه به اختلاف می‌انجامد، اختلاف در این که از فلای شیء چه کسی، چقدر و چگونه استفاده کند و برای رفع این اختلافات، اثبات حق و تعیین تکلیف می‌شود. آری اگر تراحمی نبود و هر کس هر چه می‌خواست می‌یافت، وجود حقوق و حق و تکلیف حقوقی ضرورت نداشت زیرا در آنجا که هر کس هر چه را بجوید بیابد نیازی

به اختصاص دادن چیزی به کسی - که لازمه آن محروم کردن دیگران از آن چیز است - نیست، ولی زمانی که تراحم هست و هر کس فقط با محروم ماندن کس یا کسان دیگر می‌تواند از شیئی بهره بگیرد باید مرزبندی‌هایی اعمال شود و هر چیزی به کس یا کسانی اختصاص یابد (حق) و از دیگران خواسته شود که آن اختصاص را بپذیرند و به لوازم آن ملتزم شوند (تکلیف).

حقوق دارای چند قسمند و موضوع هر کدام چیست؟

پرسش

حقوق دارای چند قسمند و موضوع هر کدام چیست؟

پاسخ

حقوق دارای شش بخش اساسی است که - به ترتیب عبارتند از: حقوق اساسی، حقوق مدنی، حقوق قضایی، حقوق جزایی، حقوق سیاسی و حقوق بین الملل. نخستین توقعی که جامعه از مرجع صلاحیت دار قانونگذاری - که بعد از تعیین حقوق اساسی شکل می‌گیرد - دارد این است که حق و تکلیف هر یک از افراد و گروهها را تعیین کند، مجموعه قواعد حقوقی که متکفل بیان حقوق و تکالیف اعضای جامعه اند ((حقوق مدنی)) نام دارد. قانونگذار قبل از هر چیز به وضع قوانین مدنی عنایت و اهتمام می‌ورزد؛ حقوق اقتصادی هم بخشی از حقوق مدنی به شمار می‌آید. پس از آن که قوانین مدنی وضع شد و حقوق و تکالیف افراد و گروهها - به عنوان واقع و نفس الامر - معین گشت، تطبیق قوانین مزبور به مصادیق و تعیین حقوق و تکالیف افراد - به عنوان رسمی و معتبر - شأن قوه قضائیه است ولی خود قوه قضائیه نیازمند احکام و مقرراتی است. بخش دیگری از حقوق که به این گونه مقررات اختصاص دارد ((حقوق قضایی)) نامیده می‌شود. موضوع حقوق قضایی، اختلافات مردم است، پس از آن که قاضی به اختلافات فیصله داد و حق و تکلیف هر یک از متخاصمین را معلوم داشت هیچ یک حق ندارند که از حکم قاضی سرپیچی کنند و اگر کسی چنین کرد، مستحق کیفر می‌گردد. بنا بر این باید قوانینی هم وضع شود که کم و کیف کیفر و مجازات رامعین کند، از این رو در حقوق بخش دیگری هست به نام ((حقوق کیفری)) یا ((حقوق جزایی)). بعد از تعیین مجازات - توسط قاضی - نوبت به اجرای آن می‌رسد که از وظایف دولت است. همچنین دولت باید قوانین مدنی را - تا آنجا که به قوه مجریه بستگی دارد - به موقع اجرا گذارد. کیفیت اجزاء نیز احکام و مقرراتی می‌طلبد که در ((حقوق سیاسی)) معلوم می‌شود، پس ((حقوق سیاسی)) بخشی از حقوق است که موضوع آن دولت و کارهای مربوط به آن است. سرانجام به یک سلسله مقررات دیگری نیاز داریم که ارتباطات بین جوامع مختلف را زیر پوشش قرار دهد؛ هر جامعه‌ای - در درون خود - یک نظام حقوقی را معتبر می‌شمارد که چه بسا با نظامها و احکام حقوقی معتبر در جامعه‌های دیگر تفاوت داشته باشد، حال اگر منافع و مصالح دو یا چند جامعه با یکدیگر اصطکاک و تصادم یافت برای حل مشکل، نیاز به مقرراتی هست که در ((حقوق بین الملل)) بازگو می‌شود.

مبانی حقوق یعنی چه و شامل چه احکامی می‌شود؟

پرسش

مبانی حقوق یعنی چه و شامل چه احکامی می‌شود؟

پاسخ

مبانی حقوق عبارتند از یک دسته احکام و قواعد کلی که درجه کلیت آنها از درجه کلیت هدف نظام حقوقی کمتر و از درجه کلیت هر حکم وقاعده حقوقی بیشتر است. هیچ یک از این احکام و قواعد رفتار خاصی را از جامعه نمی‌طلبند بلکه عمل به یک رشته از احکام و قواعد حقوقی، مفاد یکی از این مبانی را در جامعه محقق می‌سازد. از آن رو می‌توان گفت که هر دسته از احکام و قواعد حقوقی در حکم مقدمه‌ای است برای یکی از مبانی حقوق، به دیگر سخن؛ هر یک از مبانی حقوق، مصلحتی است که بر عمل به مقتضای یک دسته از احکام و قواعد حقوقی مترتب می‌شود. اگر به زبان اصولیون اسلامی سخن بگوئیم، می‌توان به جای ((مبانی حقوق)) تعبیر ((ملاکهای احکام حقوقی)) را به کار برد.

منشأ اعتبار قانون چیست انظار متفاوت در این بحث و نظر صحیح را بیان کنید.

پرسش

منشأ اعتبار قانون چیست انظار متفاوت در این بحث و نظر صحیح را بیان کنید.

پاسخ

فلاسفه حقوق در حلّ این مسأله که منشأ اعتبار قانون چیست، به دو گروه عمده تقسیم شدند؛ یک گروه، حقوق را دارای گونه‌ای واقعیت نفس‌الامری می‌دانند و گروه دیگر هیچ گونه واقعیتهایی را برای حقوق باور ندارد و قوام آن را به جعل و وضع و امر و نهی می‌پندارد. کدام یک از این دو گرایش را می‌توان پذیرفت؟ ظاهراً دو گرایش مذکور در دو طرف افراط و تفریط است و شایسته است به حد میانه‌ای بگراییم. سخن کسانی که قوام حقوق را به انشاء و اعتبار می‌دانند مردود است، زیرا همه قبول دارند و حتی خود اینان - نا آگاهانه - اعتراف دارند که قانونگذار باید مصلحت جامعه را در نظر بگیرد یا جانب عدالت را رعایت کند و حق را پاس دارد. با این که بر طبق مبانی این گروه، سخن از مصلحت و عدالت و حق نمی‌توان گفت - این قبیل تعبیرها همگی گویای این حقیقت‌اند که قوانینی که در یک جامعه محل اعتبار و مورد عمل است، تأثیرات واقعی و تکوینی در زندگی افراد دارد؛ به راستی آثار خوب یا بدی که بر عمل به قوانین اجتماعی مترتب می‌گردد قابل انکار نیست. اساساً همین که گفته می‌شود فلان قانون، به حال جامعه، زیان آور یا سودمند است، به روشنی گویای این است که اولاً اعتبار و اجرای قانون نتایج تکوینی و تحقیقی در زندگی اجتماعی انسانها دارد و ثانیاً هدف قانونگذار باید تأمین مصالح واقعی افراد جامعه باشد و این هدف با وضع هر قانونی به دست نمی‌آید. بعضی از قوانین هدف مذکور را به خوبی محقق می‌سازند که اینها نافع و سودمند قلمداد می‌شوند و برخی دیگر نمی‌توانند آن هدف را تحصیل کنند یا حتی سدّ راه تحقق آن می‌شوند، این قبیل قوانین، ضارّ و زیان آور به شمار می‌آیند. به دیگر سخن، نمی‌توان حقوق را یک قرار داد محض و بی پایه انگاشت قوانین حقوقی و اجتماعی باید بر اساس مفاسد و مصالح واقعی وضع شود. در این میان، یک دسته از قوانین با توجه تام به مفاسد و مصالح وضع شده‌اند، لذا درست و صحیح محسوب می‌شوند و دسته‌ای دیگر، بی اعتنا به مصالح و مفاسد تنظیم شده‌اند، بنا بر این نادرست و غلط به شمار می‌آیند. پس در میان قوانین نیز، درست و نادرست وجود دارد. کوتاه سخن این که انشاء و اعتبار، جعل و وضع و امر و نهی بخشی از کارهای انسان است که به واقعیات نفس‌الامری نظر دارد و اگر بر اساس واقعیات انجام نگیرد هدف حقوق، حاصل شدنی نخواهد بود. به عبارت روشن‌تر، احکام تابع هیچ فرد یا گروهی نیست. پس اگر قانون به صورت انشاء محض هم بیان شود، باز در زیر نقاب انشاء و وضع، یکسره به

واقعیات عینی نظر دارد. از این سخنان توهم نشود که ما عقاید طرفداران حقوق طبیعی یا عقلی یا الهی را درست پذیرفته ایم، یا عقاید مکاتب پزیتویستی و تاریخی را - از سر تا بن - باطل دانسته ایم. بی گمان، هر نظام حقوقی از یک رشته مفاهیم اعتباری فراهم می‌آید و هر جا درباره قانونی حقوقی گفتگوست سخن از اموری اعتباری در میان است که واضعی بشری یا فوق بشری وضع کرده است و تا مدتی - کم یا بیش - اعتبار دارد و و چه بسا به دست خویش نسخ و الغا گردد. احکام الهی نیز ممکن است در شریعت بعدی و حتی در همان شریعت نسخ شود. اما نکته مهم این است که در مرتبه ای قبل از اعتبار یافتن یک قانون، مصالح و مفسد واقعی ثبوت دارد و به تعبیر اصولیون متأخر اسلام، می‌توان گفت که مصالح و مفسد واقعی یا ملاکهای احکام (مبانی حقوق) حکم شأنی اند؛ یعنی قانونند که هنوز به مرحله واقعیت نرسیده اند و قانونیت فعلیشان از هنگامی آغاز می‌گردد که انشاء شوند و توسط پیام آوری ابلاغ گردد و به مردم برسد از آن هنگام حکم شأنی به حکم انشائی و سپس بر حکم فعلی و منجز بدل می‌شود. کوتاه سخن آن که، دیدگاهی که ما بر اساس مبانی عقیدتی اسلامی خود - در مسأله پشتوانه تکوینی داشتن یا نداشتن حقوق - اتخاذ می‌کنیم این است که قوانین حقوقی همه اعتباری است ولی ریشه در واقعیات نفس الامری دارد و آن واقعیات مبانی حقوقند، نه متن حقوق.

خاستگاه مشروعیت قانون در سه تلقی معروف چیست؟

پرسش

خاستگاه مشروعیت قانون در سه تلقی معروف چیست؟

پاسخ

کسانی که برای حقوق واقعیتی نفس الامری قائلند و قانونگذار را - در واقع - کاشف یک سلسله قوانین تکوینی و واقعی می‌دانند؛ یعنی طرفداران حقوق طبیعی یا عقلی چنین اظهار نظر می‌کنند که اعتبار قانون، ذاتی آن است و قابل جعل از سوی کسی نیست، چنان که قوانین هندسی - در هندسه اقلیدسی - اعتبار ذاتی دارد و از جانب کس یا کسانی حتی اقلیدس، اعتبار نیافته است. قوانین هندسه را هر کس دیگری غیر از اقلیدس هم اگر کشف می‌کرد باز اعتبار می‌داشت. در مقابل، طرفداران حقوق الهی هر گونه اعتبار ذاتی را از قوانین حقوقی را سلب کرده، می‌گویند: اعتبار قوانین حقوقی از خدا ناشی می‌شود. پس نظام حقوقی حاکم بر یک جامعه، فقط در صورتی اقرار دارد که به خدا منتهی گردد. فلاسفه حقوق تحقیقی و تاریخی هم مردم را به جای خدا می‌نهند و می‌گویند: اگر مردم قانونی را پذیرفتند، به سبب همان پذیرش معتبر می‌شود و اگر قانونی - با رعایت همه مصالح و مفسد - وضع شود ولی با خواسته مردم موافق نباشد، به کلی از درجه اعتبار ساقط است. به تعبیر روشن تر مشروعیت قانون، عین مقبولیت آن است.

از دیدگاه اسلامی حقوق بر چند قسم است و مرجع قانونگذاری در هر یک کجاست؟

پرسش

از دیدگاه اسلامی حقوق بر چند قسم است و مرجع قانونگذاری در هر یک کجاست؟

پاسخ

از دیدگاه اسلامی، قوانین بر دو قسم است؛ نخست قوانینی که در متن کتاب یاسنت معتبر آمده است، این گونه احکام تا ابد ثابت و تغییر ناپذیر خواهد بود و هیچ کس حق کوچکترین چون و چرا یا تصرف در آنها را ندارد. چنین احکامی از ضروریات دین اسلام است و انکار آنها موجب کفر و ارتداد می‌شود زیرا به انکار ربوبیت تشریحی الهی بر می‌گردد. این قوانین خود دو قسم اند: قسم اول مستقیماً از سوی خداوند متعال وضع شده است و قسم دیگر قوانینی است که بلاواسطه از سوی خدای متعال تشریح و تعیین نشده اند بلکه خداوند سبحان، حق وضع و تشریح آنها را به پیامبر گرامی اسلام (ص) و سایر معصومین (ع) اعطا فرموده است. قسم دوم قوانین جزئی و موقت است که به نامهای ((احکام سلطانیه))، ((احکام ولایتی)) و ((احکام حکومتی)) نامیده می‌شود؛ در فقه ما، حاکم شرعی - معصوم یا غیر معصوم - حق دارد مقرراتی محدود به زمانی خاص، وضع کند که در متن کتاب و سنت نیامده است. در متن اسلام همین اذن و اجازه ای است که به حاکم شرعی داده شده؛ اما اختیار این که چه قانونی و برای چه مدتی و در چه منطقه ای وضع شود همه به دست خود حاکم شرع است. البته درباره امام معصوم (ع) - بین فقهای ما - جای شک و تردید نیست ولی درباره امام غیر معصوم - یعنی ولی فقیه - همچنین حدود و موارد احکام سلطانی، اختلاف نظرهایی به چشم می‌خورد اما دیدگاه درست آن است که، دامنه گستره ولایت فقیه را بسیار گسترده و شامل همه امور اجتماعی بدانیم - به جز اموری که دخالت در آنها از ویژگیهای امام معصوم است - .

اساساً چه التزامی دارد که انسان قانونی را معتبر بشمارد و به آن عمل کند؟

پرسش

اساساً چه التزامی دارد که انسان قانونی را معتبر بشمارد و به آن عمل کند؟

پاسخ

دیدگاه ما در اینجا، دیدگاهی جداگانه است سخن ما، بر دو رکن اصلی تکیه دارد: رکن اول این است که انسان دارای دو عقل نظری و عملی نیست و بنا بر این، در کنار بدیهیات نظری یک رشته بدیهیات عملی وجود ندارد. احکام عملی عقل از احکام نظری آن جدا و مستقل نیست بلکه ریشه در آن دارد و احکام عملی عقل، همگی غیر بدیهی اند و همانند احکام نظری غیر بدیهی باید به سلسله ای از احکام نظری بدیهی منتهی شوند. رکن دوم این که میان شناخت و انگیزه فرق است. برای آن که انسان اموری را برگزیند که خیر، صلاح، سعادت و کمال او در آنها باشد مقدماتی لازم است که در اینجا بر دو مقدمه تأکید می‌ورزیم: نخست آن که، خیر، صلاح، سعادت و کمال خود را بشناسد و دوم آن که، برای عمل به این امور انگیزه ای داشته باشد. پس برای تحقق انتخاب و اختیار، غیر از علم و شناخت، رغبت و انگیزه هم ضرورت دارد؛ علم همانند چراغ اتومبیل و رغبت همانند موتور محرک آن است. بنا بر این صرف آگاهی و شناخت کافی از حکم عقل یا حکم خدا برای عمل کردن به آن کفایت نمی‌کند - در بسیاری از موارد حکم قانون یا عقل یا خدا به خوبی معلوم است ولی بدان عمل نمی‌شود - بلکه باید ((انگیزه)) به آگاهی و شناخت منضم گردد تا زمینه عمل فراهم آید. به هر حال درباره هر یک از شناخت و انگیزه باید جداگانه سخن گفت. در باره شناخت باید بگوییم، فقط شناختهایی در فعل اختیاری انسان تأثیر میکنند که در درون خودش پدید آمده باشند. شناختهای بی شماری که در بیرون وجود او و برای موجودات دیگری جز او حاصل آمده اند، هیچ تأثیری در کارهای اختیاری او ندارند. به دیگر سخن، هر گونه

شناختی-چه عملی و چه نظری-باید برای عقل انسان حاصل گردد و هر موجود دیگری جز او-و حتی خدا-اگر درباره ی امری شناختی داشته و آن را بیان کند، بیان او در فعل اختیاری انسان منشأ تأثیر نخواهد شد؛ فقط اگر عقل خودش به آن ادراک دست یابد، کارهای اختیاریش تحت تأثیر آن واقع خواهد شد. پس همان گونه که وجود خدا را عقل انسان درک میکند و خوب فرمانبری از او را نیز همان عقل در یابد. اما انگیزه؛ پس از آن که عقل انسان دریافت که یک عمل موافق مصلحت و در جهت آن است، باید انگیزه ای داشته باشد که به مقتضای ادراک و حکم عقل رفتار کند. این انگیزه نیز باید برای او و در درون خودش پدید آید؛ باید گرایشی فطری در باطن خویش به سوی خیر و صلاح خودش داشته باشد تا به آن کار اقدام کند. البته این میل، شاخه های گوناگون دارد و از شناختهای متغیر انسان اثر می پذیرد. کوتاه سخن آن که، آن چه انسان را به کاری اختیاری و می دارد در درون و باطن خودش ریشه دارد. حسن و قبح امور عملی باید توسط عقل خود انسان ادراک شود تا در رفتارش تأثیر کند و میلی فطری و گرایشی درونی به خیر و صلاح و سعادت داشته باشد تا به سوی آن برانگیخته شود و عمل کند؛ اگر هیچ میل و رغبتی نسبت به کاری اختیاری در شخص نباشد، هرگز به آن کار نمی پردازد، هر چند همه جهانیان به آن کار میل و رغبت داشته باشند. انگیزه رفتار شخص باید ذاتی و فطری باشد، نه خارجی و بیرونی. پس همه عواملی که به افعال اختیاری انسان شکل می دهند از دو منبع درون ذاتی خودش سرچشمه می گیرند: عقل و میل فطری. اما از سوی دیگر، این عقل و آن میل را خدای متعال در درون انسان نهاده است و همچنین ارزشها و کمالات نیز به خداوند متعال باز می گردند. بنا بر این، بدین لحاظ همه امور به خدا منتهی می شود، در نتیجه صفت ربوبیت خدا مقتضی و خوب طاعت وی بر همه انسانهاست.

آن نظامهای حقوقی که دارای پشتوانه حقیقی نیستند و سازندگان آنها بر این باورند که قوام احکام و مقررات حقوقی به قرار داد و اعتبار است حق دارند از مفاهیم اعتباری سود جویند ولی ما که در نظام حقوقی الهی خود همه احکام و مقررات حقوقی را مبتنی بر واقعیات می دانیم

پرسش

آن نظامهای حقوقی که دارای پشتوانه حقیقی نیستند و سازندگان آنها بر این باورند که قوام احکام و مقررات حقوقی به قرار داد و اعتبار است حق دارند از مفاهیم اعتباری سود جویند ولی ما که در نظام حقوقی الهی خود همه احکام و مقررات حقوقی را مبتنی بر واقعیات می دانیم چرا از مفاهیم اعتباری بهره برداری کنیم؟ آیا بهتر نیست احکام را به صورت قضایای حقیقی بیان کنیم؟

پاسخ

برای حل این شبهه باید توجه داشته باشیم که در حقوق، گاهی موضوعات قضایا مفاهیم اعتباری اند و گاهی محمولات آنها و گاهی خود قضایا به شکل امر یا نهی اند. مثلاً گاهی در باره مالکیت، زوجیت، ریاست، حکومت و یا هر مفهوم اعتباری دیگری سخن می گوئیم و این گونه مفاهیم را موضوعات قضایایی می سازیم و گاهی مفاهیمی مانند: واجب، حرام، جایز و ممنوع را بر موضوعاتی حمل می کنیم و گاهی امر و نهی می کنیم که: ((زکات بدهید)) و ((دزدی نکنید)) هر یک از این سه بخش پاسخی جداگانه دارد: انگیزه به کار بردن مفاهیم اعتباری- به عنوان موضوعات قضایا- سهولت تفاهم است. به عنوان نمونه، مفهوم ((مالکیت)) را مثال می زنیم که- در اصطلاح حقوقی- مفهومی اعتباری است و مانند همه مفاهیم اعتباری از الگویی حقیقی گرفته شده است. برای سهولت تفاهم به جای این که بگویند: ((این کتاب به علی اختصاص دارد و علی حق دارد در چار چوب قانون- هر گونه که خواهد- از آن بهره برداری کند و دیگران را از تصرف در آن باز دارد، مگر در صورت وجود موانع شرعی مانند

حکم افلاس)) می‌گویند: ((علی مالک این کتاب است)). ناگفته پیداست که جمله کوتاه اخیر، در عین حال که مفاد همان جمله بلند را دارد، تفهیم و تفاهم را نیز بسیار آسانتر می‌کند. و اما آن مفاهیم اعتباری که به عنوان محصولات قضایای حقوقی به کار می‌روند حاکی از ضرورت بالقیاس معلول نسبت به علت می‌باشند، مثلاً وقتی گفته می‌شود: ((بریدن دست دزد واجب است)) این حکم به این معناست که ((بریدن دست دزد از خیانت به اموال مردم و وقوع هرج و مرج پیشگیری می‌کند))؛ یعنی بین بریدن دست دزد و امنیت مالی افراد جامعه ارتباط علی و معلولی برقرار است؛ پس باید دست دزد را برید (علت) تا تأمین مالی افراد جامعه حاصل شود (معلول). گاهی یک قضیه حقوقی مجموعاً در قالب یک جمله انشایی به صورت امر و نهی صادر می‌شود. سؤال این است که چرا انسانها امر و نهی می‌کنند؟ اولاً؛ جامعه برای حدوث و بقای خود نیاز مبرم به قوانین اجتماعی و حقوقی دارد. ثانیاً؛ تعیین قوانین و احکامی که ضامن سعادت دنیوی و اخروی مردم باشد کار هر کسی نیست. ثالثاً؛ اگر کسانی هم موفق شوند که چنان قوانینی تعیین کنند، نمی‌تواند مطلوبیت و خوبی آن قوانین را به توده مردم نشان دهند تا با رضا و رغبت قوانین مزبور را به کار بندند. رابعاً؛ گاهی برای تأمین یک مصلحت راههای مختلفی هست که باید یکی از آنها معین شود و گرنه مصلحت به کلی از دست می‌رود بنا بر این، باید قوانین اجتماعی و حقوقی به شکل امر و نهی و تکلیف و الزام صادر شوند - نه در شکل جمله های خبری - تا هم جای چون و چرا نماند و هم از میان چند راه برابر، یکی معین گردد، و بدینسان هیچ یک از مصلحت ها از دست نرود.

از سویی در حقوق دینی حکم فقط از آن خداست و از سوی دیگر عقل هم یکی از منابع حقوق شمرده شده است. این دو چگونه قابل جمع اند؟

پرسش

از سویی در حقوق دینی حکم فقط از آن خداست و از سوی دیگر عقل هم یکی از منابع حقوق شمرده شده است. این دو چگونه قابل جمع اند؟

پاسخ

احکام شرعی ارشاد به حکم عقل است؛ یعنی چون عقل آدمی ناقص است و از ادراک بسیاری امور ناتوان می‌ماند خدای متعال لطف می‌کند و آنچه را انسان به کمک عقل نمی‌تواند در یابد، از راه وحی و ابلاغ احکام شرعی به او می‌فهماند و مصلح و مفاسد را به او نشان می‌دهد. از سوی دیگر، هر جا عقل مصلحت یا مفسده ای را به طور کامل، ادراک می‌کند یا وحی به کمک او می‌آید و مصلحت یا مفسده ای را نشان می‌دهد، در حقیقت ((اراده تشریعی الهی)) کشف شده است؛ یعنی عقل، مستقلاً یا با کمک گرفتن از وحی ما را به خواست و فرمان خداوند متعال رهنمون می‌شود. و این نکته از دیدگاه بینش اسلامی اهمیت فراوان دارد. به همین جهت، در نظام حقوقی اسلام، عقل کاشف قانون الهی محسوب می‌شود و اگر عقل را یکی از منابع حقوق و ادله فقه قلمداد می‌کنند به این معنا نیست که در حقوق و فقه اسلامی، دو دسته احکام وجود دارد؛ یکی از آن خدای متعال و دیگری از آن عقل، بلکه در نظام اسلامی فقط حکم خدا معتبر است. حکم عقل هم مستقلاً واجد ارزش نیست، بلکه تنها از آن رو اعتبار دارد که نشانگر حکم شرعی و فرمان خداوند متعال است.

چه لزومی بر وضع مقررات و احکام توسط مقامی برتر وجود دارد؟

پرسش

چه لزومی بر وضع مقررات و احکام توسط مقامی برتر وجود دارد؟

پاسخ

برای رسیدن افراد یک جامعه به کمالات معنوی و حقیقی خود، باید اولاً وجود جامعه حفظ شود و همبستگیهای اجتماعی کاملاً محفوظ بماند و ثانیاً رفتارهای اجتماعی افراد در جهت استکمال و پیشرفت معنوی باشد. برای تحقق این دو منظور، باید از همان آغاز پیدایش جامعه، احکام و مقرراتی وضع گردد تا مورد عمل واقع شود. نمی‌توان به انتظار نشست تا پس از گذشت ده ها، صدها و هزاران سال، همه افراد جامعه به رشد و بلوغ فکری و عقلی برسند و دریابند که چه کارهایی را باید بکنند و کدام را نباید انجام دهند. زیرا چنان زمانی نخواهد رسید که همه اعضای جامعه به بلوغ عقلی مطلوب برسند، مخصوصاً که بعضی افراد از استعداد عقلانی کمی برخوردارند. دیگران هم به سبب کارهای زندگی و امور معیشتی فرصت و مجالی نمی‌یابند که دانشهای مورد نیاز را کسب کنند و آنگاه درباره امور اجتماعی و حقوقی به تفکر و تأمل پردازد. گذشته از این، اگر از همان روز نخست تشکل یک جامعه، احکام و مقررات ضروری وجود نداشته باشد، جامعه رو به تباهی رفته و از هم خواهد پاشید. از سوی دیگر انسانها نه دانش و شناخت کافی نسبت به مصالح و مفاسد واقعی دنیوی و اخروی و شیوه های جلب مصلحت و دفع مفسده دارند و نه از خواهشهای نفسانی و حبّ و بغضهای نا بجا خالیند. بنا بر این، در تعیین راه و رسم زندگی و قوانین و مقررات اجتماعی و حقوقی هم دچار خطا و لغزش می‌شوند و هم چه بسا منافع شخصی خود را بر مصالح اجتماعی دیگران مقدم بدارند. همچنین قوانین و مقررات حقوقی نباید به شکل جمله های خبری که بیانگر ارتباطات علی و معلولی میان افعال اجتماعی و نتایج مترتب بر آنها هستند بازگو شوند، بلکه باید به صورت امر و نهی و الزام و تکلیف بیان گردند تا مردم به اطاعت و عمل سوق داده شوند و احساس کنند که چاره ای جز اطاعت و التزام ندارند. پس قانونگذار چاره ای جز امر و نهی و انشاء و اعتبار ندارند و چون چنین است به ناچار باید نوعی برتری و علوّ نسبت به سایر افراد جامعه داشته باشد تا دیگران فرمان او را گردن نهند، درست است که آمریت و امیر بودن یک امر اعتباری است، ولی همین امر اعتباری اگر هیچ پشتوانه حقیقی نداشته و متکی به هیچ گونه علوّ واقعی نباشد، کسی آن را نمی‌پذیرد. حال اگر راهی جز این نبود که یکی از افراد انسان، واضع قانون باشد و امیر دیگران گردد، باید دو امتیاز داشته باشد: نخست از علم بیشتری برخوردار باشد تا مصالح و مفاسد را بهتر بشناسد و شیوه های مطلوبتری برای جلب مصالح و دفع مفاسد پیشنهاد کند. دوم این که از قدرت بیشتری بهره‌مند باشد تا بهتر بتوان مردم را به عمل و اطاعت، الزام و اجبار کند و ضمانت اجرایی اوامر و نواهییش بیشتر باشد. اینک با توجه به همه این مطالب، می‌گوییم: خدای متعال که هم علم و قدرت بیکران دارد و هم بی نیاز مطلق است - در نتیجه سود شخصی برای او متصور نیست - و هم مالکیت و ربوبیت حقیقی نسبت به مخلوقات خود دارد و هم نسبت به بندگانش لطف و رحمت بی پایان دارد از هر موجود دیگری شایسته تر است که برای او آمریت و امیریت اعتبار شود. به تعبیر کوتاه تر، مجموعه ویژگیهایی که برای یک آمر و امیر ضرورت دارد به شکل کاملتر در خدای متعال هست، پس قانونگذاری هم تنها به او می‌برازد و بس.

قوانینی که در قرآن بیان شده دارای چه ویژگی ای هستند؟

پرسش

قوانینی که در قرآن بیان شده دارای چه ویژگی ای هستند؟

پاسخ

از میان احکام و قوانین الهی، آنچه که ناظر به امور ثابت و شئون تغییر ناپذیر زندگی انسانهاست مستقیماً و بلا واسطه و از طرف خدای متعال وضع می‌شوند. مانند احکام و قوانینی که در قرآن، کتاب مقدس دین اسلام آمده است؛ زیرا دین اسلام شریعت خاتم و جهانی است و طبعاً آنچه در آن بیاید برای همه انسانها- در هر جامعه و در هر زمان و مکانی- تشریح شده است، لذا باید مربوط به وجوه دائم و ابعاد دگرگون ناشدنی، حیات آدمیان باشد.

معصومین (ع) چند قسم قانونگذاری دارند؟

پرسش

معصومین (ع) چند قسم قانونگذاری دارند؟

پاسخ

معصومین (ع) دو قسم قانونگذاری دارند: یکی وضع قوانین متغیر و دیگری شرح و تفصیل کلیاتی که در قرآن کریم آمده است.

شرایط اساسی قانونگذار در عصر غیبت چیست؟

پرسش

شرایط اساسی قانونگذار در عصر غیبت چیست؟

پاسخ

می‌دانیم قانونگذاران در عصر غیبت هرگز در علم قابل مقایسه با معصومین (ع) نیستند اما به هر حال باید که احکام و مقررات متغیر نیز بیشترین نزدیکی را با قوانینی که خدای متعال و معصومین (ع) وضع و بیان کرده اند، داشته باشد. برای تحقق این هدف، قانونگذار باید واجد سه شرط اساسی باشد: الف) فقاها؛ باید کسی که در رأس قوه مقننه جامعه اسلامی جای دارد، بیش از هر کس دیگری با کتاب و سنت آشنایی داشته باشد. از دیدگاه اسلامی، قانون فقط زمانی قانونیت می‌یابد که به تصویب و امضای فقیه ترین فقیهان زمان برسد و هر راه دیگری طی شود بر خلاف مصالح جامعه اسلامی و مخالف با تعالیم دین مقدس اسلام خواهد بود. ب) آگاهی به اوضاع و احوال زمانه؛ پیداست که وضع قوانین متغیر تأمین کننده مصالح جامعه، تنها با شناخت کامل از کتاب و سنت امکان پذیر نیست، زیرا وضع چنین قوانین به دو امر بستگی دارد: یکی علم به اصول کلی موجود در کتاب و سنت، و دیگری فهم و تشخیص مسائل جزئی در هر حادثه و زمان خاص. پس زمامدار جامعه اسلامی علاوه بر فقاها و اطلاع از اصول و قواعد کلی شرعی، باید داناترین مردم به اوضاع و احوال موجود و مصالح جزئی افراد جامعه باشد و گرنه در برابر مسائل و مشکلات اجتماعی نمی‌تواند جامعه اسلامی را به سر منزل مقصود رهنمون گردد. ج) تقوا و پارسایی؛ رهبر جامعه باید با تقوا ترین و پارسا

ترین مردم باشد. در غیر این صورت، مردم از خواهشهای نفسانی و غرض ورزیها و سود جوییهای شخصی در امان نخواهند بود

به چه دلیلی وضع قانون فقط در انحصار خ... متعال باشد؟

پرسش

به چه دلیلی وضع قانون فقط در انحصار خدای متعال باشد؟

پاسخ

به موجب اتصاف خدای متعال به چندین صفت، باید وضع قانون تنها در اختیار او باشد: اولاً؛ همه اشیاء و ارتباطات میان اشیاء را او آفریده است، ما آدمیان ساخته دست اویم و عقلهایمان را نیز او به ما عطا فرموده است. پس منشاء احکام مستقل عقلی، مخلوقات الهی است؛ با رجوع به مخلوقات، مصالح و مفاسد را ادراک کرده، احکامی را انتزاع نموده و حکم به ضرورت بعضی از افعال اختیاری می‌کنیم. ثانیاً؛ اوست که علم بیکران دارد. گفتیم درست نیست که تمام ملاک احتیاج به قوانین الهی را قصور عقل از ادراک مصالح و مفاسد بدانیم و اضافه می‌کنیم که اگر فقط به علم الهی استناد شود، معنایش این خواهد بود که خدای متعال فقط کاشف مصالح و مفاسد است و علم او جانشین یا متمم و مکمل علم ما می‌شود و مصالح و مفاسد را به ما نشان می‌دهد. پیامد فاسد این سخن آن خواهد بود که همان گونه که عقل کاشف است نه قانونگذار خدای متعال هم فقط کشف کند نه وضع، و چنین چیزی پذیرفتنی نیست. ثالثاً؛ اوست که غنی مطلق و جواد علی الاطلاق است؛ سود نمی‌خواهد، فقط جود می‌کند. رابعاً و خامساً؛ اوست که حکمت بالغه دارد و مالک حقیقی همه جهان آفرینش است. سادساً؛ اوست که ربوبیت تشریحی و مولویت دارد. حتی اگر عقل بشر همه مصالح و مفاسد را - به خوبی و چنان که باید و شاید - ادراک می‌کرد، باز می‌بایست همه احکام عقلی را به او مستند سازیم تا هم اجازه تصرف در مخلوقاتش را به ما بدهد و هم اعمال مولویت کند تا بتوانیم کارهای خود را به عنوان اطاعت از او و عبادت او انجام بدهیم و بدین وسیله، راه استکمال بپوییم. پس ملاک احتیاج به قانونگذاری الهی، مجموع همه اوصاف قدرت، خلق، ربوبیت تکوینی، علم، غنا، جود و فیاضیت، حکمت، مالکیت حقیقی، حاکمیت و ولایت است، نه یکی یا چند تا از این همه.

در اسلام و ادیان آسمانی که حق قانونگذاری از آن خدای متعال است چگونه جایی برای قانونگذاری غیر باقی می‌ماند؟

پرسش

در اسلام و ادیان آسمانی که حق قانونگذاری از آن خدای متعال است چگونه جایی برای قانونگذاری غیر باقی می‌ماند؟

پاسخ

در پاسخ این شبهه به چند نکته باید توجه نمود: الف) معنای اختصاص قانونگذاری به خدای متعال این نیست که همه قوانین، مستقیماً و بی واسطه، به دست خداوند وضع و تعیین می‌شود بلکه ممکن است خداوند به کسانی مانند پیامبر اکرم و ائمه اطهار(ع) اجازه دهد تا پاره ای از قانون را وضع کنند و این با ربوبیت تشریحی الهی هیچ منافاتی ندارد - زیرا کسی که به امر خدای متعال، وضع بعضی از قوانین را بر عهده می‌گیرد، آن چه وضع کند قانون الهی خواهد بود. آن چه ما شدیداً نفی و انکار می‌کنیم

این است که کسانی بدون اذن خدا قانون بگذارند. چنانکه در تکوینات نیز، ما هیچ گاه تأثیرات علل متوسطه را انکار نمی‌کنیم. بلکه تأثیر آنها را به اذن خدا می‌دانیم حتی خلق و احیاء هم ممکن است توسط کسانی مانند حضرت عیسی (ع) با اذن خدا صورت بگیرد. ب) قوانین حاکم بر جامعه سه دسته اند: دسته اول؛ قوانینی که لا اقل از نظر قانونگذار کلی و ثابت است و دگرگونی آن موجب تغییر نظام خواهد شد، مانند قوانین اساسی کشورها. دسته دوم؛ قوانینی که از چنان کلیت و ثباتی بهره‌مند نبوده، اقتضای دگرگونی هم دارد، هر چند به زودی تغییر نمی‌پذیرد، مانند قوانین مصوب مجالس قانونگذاری. دسته سوم؛ قوانینی که تغییر پذیری فراوان دارد، مانند بخشنامه‌ها و آیین‌نامه‌های اجرایی. این دسته از مقررات به زودی ممکن است دگرگون شود و حتی در یک زمان در دو وزارتخانه آیین‌نامه‌ها یکسان نباشد. وضع این مقررات - در نظامهای کنونی جهان - از اختیارات قوه مجریه محسوب می‌شود نه قوه مقننه؛ هیئت دولت یا یک وزیر یا یک مدیر کل ممکن است برای حوزه مسئولیت خود، این مقررات را وضع و ابلاغ کند. در روزگاران گذشته نیز اگر چه تفکیک قوا به شکل رسمی و قانونی وجود نداشته است اما هر مسئولی در قلمرو مسئولیت خود چگونگی اجرای قانون را خودش تعیین می‌کرد. از این گذشته ارجاع این مقررات به قوه مقننه، موجب به هم ریختگی و عقب افتادن کارها می‌شود. سخن در باره دسته اول و دوم است. وقتی می‌گوییم: خدای متعال باید قوانین را وضع کند، منظور ما در درجه اول، قوانین کلی و ثابت است. شک نیست که برخی از امور و شئون انسانی از دوام و جاودانگی برخوردارند و هیچ عاملی - مانند زمان، مکان، رنگ پوست و نژاد - نمی‌تواند موجب تغییر این امور و شئون گردد، قوانینی که برای تأمین مصالح مربوط به این امور وضع می‌شود قوانینی همیشگی و جاودانی خواهد بود و باید توسط خدای متعال وضع گردد. اما بعضی دیگر از این شئون انسانی با تغییر زمان، مکان، نژاد و... متغیر می‌گردند، طبعاً مصالح و مفاسد وابسته به آنها نیز دستخوش تحوّل و تبدل می‌گردند، لذا قوانینی که برای تأمین چنین مصالح دگرگون شونده ای وضع می‌شوند باید جمود و سکون نداشته باشند؛ بسیاری از امور اجتماعی، ممکن است در یک اوضاع و احوال اجتماعی، موافق مصلحت همگان باشد و در اوضاع و احوال دیگر نباشند؛ چنین نیست که در یک مقطع زمانی، حکمی برای یک جامعه مصلحت داشت همان حکم برای همه زمانها و همه جامعه‌ها مصلحت داشته باشد. برای تأمین این مصالح متغیر به قانونی نیاز است که بر حسب اوضاع و احوال، دگرگون شود، مثلاً نمی‌توان همه ساکنین کره زمین را - با همه تفاوت‌های زیادی که در زبانها و لهجه‌ها دارند - الزام کرد که برای خرید و فروش از الفاظ و صیغه‌های عربی استفاده کنند، زیرا خرید و فروش از کارهایی است که بیشتر انسانها در هر روز چندین بار با آن سر و کار دارند، حال اگر به کار بردن الفاظ عربی به هنگام خرید و فروش، الزامی باشد موجب عسر و حرج خواهد شد، بر خلاف نکاح و زناشویی که چه بسا در طول عمر یک شخص بیش از یک بار روی ندهد. در اسلام، این دسته از قوانین متغیر به اذن خدای متعال توسط پیامبر اکرم و جانشینان معصوم او (ع) و در زمان غیبت آنان به دست نواب آنان وضع می‌گردد. به اصطلاح فقهی، در زمان غیبت، وضع این قوانین متغیر به عهده حاکم شرع و ولی فقیه است و او می‌تواند بخشی از اختیارات خود را به نهادی (مانند مجلس شورای اسلامی) واگذار نماید.

دیدگاههای مختلف در مورد حق را بیان کنید.

پرسش

دیدگاههای مختلف در مورد حق را بیان کنید.

پاسخ

به طور کلی، در این مسئله، چند نظر اصلی و متضاد وجود دارد: الف) نظریه حقوق طبیعی گروهی که در درون خود، دارای

اختلاف های جزئی هستند، معتقدند که طبیعت، حق هر موجودی را تعیین می کند. این نظریه، با عنوان ((نظریه حقوق طبیعی)) شهرت یافته است. انسان هم، مانند سایر حیوانات، نیازهای طبیعی دارد که اگر تأمین نشوند، زندگی او تهدید شده و نمی تواند دوم بیاورد. پس حق طبیعی انسان است که از هوا، غذا، نور، نباتات و حیوانات استفاده کند تا بتواند به حیات خود ادامه دهد. در یک جمله، استفاده یک موجود از آن چه نیازهای طبیعی او را تأمین می کند، حق طبیعی او است و کسی نمی تواند مانع این استفاده شود. ب) نظریه قرارداد اجتماعی طرفداران نظریه قرارداد اجتماعی بر این باورند که حق ها ریشه در قرارداد اجتماعی دارند و طبیعت، حقی را به کسی نمی دهد؛ اما از آنجا که انسان خود خواه است، پیوسته در اندیشه دست یابی به منافع خویش است و می خواهد بر همه موجودات تسلط پیدا کند تا آنجا که مایل است انسانهای دیگر را هم به خدمت گرفته از آنها بهره کشی کند و به طور غریزی تا آنجا که بتواند، این کار را خواهد کرد؛ ولی از آن جا که انسان، عاقل و هوشمند نیز هست، در می یابد که استخدام و تسلط بر دیگران، عواقب ناخوشایندی را در پی دارد؛ زیرا دیگران در برابر وی تسلیم نمی شوند و پیوسته جنگ، خونریزی، و فساد، دامگیر او و دیگران خواهد شد و در این صورت هیچ یک زندگی راحتی نخواهند داشت. از این رو، با هم توافق می کنند که خواسته هاشان را با هم هماهنگ و متعادل سازند؛ یعنی هر طرف، از مقداری از خواسته های خود، در برابر دیگران صرف نظر کند تا همه بتوانند زندگی سالم همراه با آرامش و آسایشی داشته باشند و در سایه آرامش و زندگی جمعی، هر یک به بیشترین خواسته خود برسند. بنا بر این مبنا حقوق، ریشه در قرارداد اجتماعی دارد و هیچگونه ریشه طبیعی و تکوینی ندارند. اساس زندگی جمعی انسان، قرارداد است و حقوق نیز، که لازمه زندگی جمعی است در همان قرارداد اجتماعی شکل می گیرد و پیش از آن، هیچ مبنای عقلانی ندارد. ج) نظریه حقوق الهی اندیشمندان الهی، به ویژه، متفکران اسلامی، خدا را منشاء و اساس حقوق انسان می دانند و در این که خداوند حق دارد حقوقی را برای مردم تعیین کند و یا اگر تعیین کرد، مردم مکلفند به آن پایبند باشند، آن را بپذیرند و به کار بندند، اختلافی بین آنان نیست. البته در تفسیر و بیان فلسفی حقوق الهی، اندیشمندان نامبرده نظریه های مختلفی را ابراز کرده اند.

دیدگاههای مختلف در مورد حق را بیان کنید.

پرسش

دیدگاههای مختلف در مورد حق را بیان کنید.

پاسخ

به طور کلی، در این مسئله، چند نظر اصلی و متضاد وجود دارد: الف) نظریه حقوق طبیعی گروهی که در درون خود، دارای اختلاف های جزئی هستند، معتقدند که طبیعت، حق هر موجودی را تعیین می کند. این نظریه، با عنوان ((نظریه حقوق طبیعی)) شهرت یافته است. انسان هم، مانند سایر حیوانات، نیازهای طبیعی دارد که اگر تأمین نشوند، زندگی او تهدید شده و نمی تواند دوم بیاورد. پس حق طبیعی انسان است که از هوا، غذا، نور، نباتات و حیوانات استفاده کند تا بتواند به حیات خود ادامه دهد. در یک جمله، استفاده یک موجود از آن چه نیازهای طبیعی او را تأمین می کند، حق طبیعی او است و کسی نمی تواند مانع این استفاده شود. ب) نظریه قرارداد اجتماعی طرفداران نظریه قرارداد اجتماعی بر این باورند که حق ها ریشه در قرارداد اجتماعی دارند و طبیعت، حقی را به کسی نمی دهد؛ اما از آنجا که انسان خود خواه است، پیوسته در اندیشه دست یابی به منافع خویش است و می خواهد بر همه موجودات تسلط پیدا کند تا آنجا که مایل است انسانهای دیگر را هم به خدمت گرفته از آنها بهره کشی کند و به

طور غریزی تا آنجا که بتواند، این کار را خواهد کرد؛ ولی از آن جا که انسان، عاقل و هوشمند نیز هست، در می یابد که استخدام و تسلط بر دیگران، عواقب ناخوشایندی را در پی دارد؛ زیرا دیگران در برابر وی تسلیم نمی شوند و پیوسته جنگ، خونریزی، و فساد، دامنگیر او و دیگران خواهد شد و در این صورت هیچ یک زندگی راحتی نخواهند داشت. از این رو، با هم توافق می کنند که خواسته هاشان را با هم هماهنگ و متعادل سازند؛ یعنی هر طرف، از مقداری از خواسته های خود، در برابر دیگران صرف نظر کند تا همه بتوانند زندگی سالم همراه با آرامش و آسایشی داشته باشند و در سایه آرامش و زندگی جمعی، هر یک به بیشترین خواسته خود برسند. بنا بر این مبنا حقوق، ریشه در قرار داد اجتماعی دارد و هیچگونه ریشه طبیعی و تکوینی ندارند. اساس زندگی جمعی انسان، قرارداد است و حقوق نیز، که لازمه زندگی جمعی است در همان قرارداد اجتماعی شکل می گیرد و پیش از آن، هیچ مبنای عقلانی ندارد. (ج) نظریه حقوق الهی اندیشمندان الهی، به ویژه، متفکران اسلامی، خدا را منشاء و اساس حقوق انسان می دانند و در این که خداوند حق دارد حقوقی را برای مردم تعیین کند و یا اگر تعیین کرد، مردم مکلفند به آن پایبند باشند، آن را بپذیرند و به کار بندند، اختلافی بین آنان نیست. البته در تفسیر و بیان فلسفی حقوق الهی، اندیشمندان نامبرده نظریه های مختلفی را ابراز کرده اند.

علت این که فساد سراسر کشورهای اسلامی را گرفته است چیست آیا علت این نیست که دین ضامن اجرایی ندارد؟

پرسش

علت این که فساد سراسر کشورهای اسلامی را گرفته است چیست آیا علت این نیست که دین ضامن اجرایی ندارد؟

پاسخ

۱. کسی که این اشکال را می کند باید نخست کشورهای غربی را در نظر بگیرد و بالا- بودن ارقام جنایات و جرایم و انحرافات گسترده که زندگی را در آن منطقه ها در ذائقه افراد تلخ نموده است مشاهده کند و با ممالک شرقی که نسبتاً تحت حکومت دین قرار دارند بسنجد تا معلوم شود تا چه اندازه ایمان و دین می تواند در برکناری انسانها از فساد و انحراف مؤثر باشد. ۲. بهترین و عالی ترین ضامن اجراء برای عمل به قانون عبارت از ایمان است و این حقیقتی است که با اندک تأمل قابل تصدیق می باشد زیرا اگر نفوذ ایمان و دین نباشد افراد تا آنجا که تحت سیطره قانون می باشند پیروی از قانون را تحمل می کنند ولی در مواردی که از قلمرو حکومت قانون خارج شدند مانند گوشه های مخفی که هیچ کس از آنها آگاهی ندارد از قانون تخلف می نمایند. اما ایمان و دین هر جا انسان باشد همراه انسان است و در اندیشه و فکر انسان را کنترل می کند و از تجاوز و ستم به طور کلی باز می دارد و علت وجود فساد و انحراف در کشورهای اسلامی عمل نکردن مسلمان به طور کامل به تعلیمات دینی است و این را باید به حساب تقصیر آنان گذارد نه به حساب نقص قوانین اسلام. اسلام به ذات خود ندارد عیبی هر عیب که هست از مسلمانی ما است. ۳. در تجربه حکومت اسلامی نشان داده شد که احکام اسلام، باید همراه قدرت نیز باشد و نظام برای کنترل اوضاع دخالت نماید. به همین دلیل است که امام ((رحمه الله)) فقه را فلسفه عملی حکومت می داند. ۲- یعنی دستورات دین در بستر حکومت به نتیجه می رسند. برای جلوگیری فساد باید هم جنبه ایجابی یعنی قدرت، تبلیغ و امکانات ارشادی و هم جنبه سلیمی باز دارندگی از حرکات مفسدانه انجام گیرد. ۴. در کشورهای اسلامی غیر از جمهوری اسلامی هم فقط نام اسلامی یدک کشیده می شود و گرنه نظامها و دولتها هرگز اسلامی نیستند. با این وجود مقایسه مفساد و گرفتاریهای غرب و آنجا که دین حضور حتی کمرنگ دارد قابل مقایسه نیست. (بخش پاسخ به سؤالات) -۳-

حق چه مفهومی دارد؟**پرسش**

حق چه مفهومی دارد؟

پاسخ

حق به معنای ثابت، هدفدار و تغییر ناپذیر است و باطل به مفهوم متزلزل، بی هدف و فساد پذیر است. از همین رو مطلبی که دروغ نیست و ثابت شده است، حق گفته می شود همین طور کاربرد کلمه حق در مفاهیم عدل، یقین، قطعی، نصیب و بهره با توجه به معنای مذکور است. (بخش پاسخ به سؤالات) -۹-

حق چه مفهومی دارد؟**پرسش**

حق چه مفهومی دارد؟

پاسخ

حق به معنای ثابت، هدفدار و تغییر ناپذیر است و باطل به مفهوم متزلزل، بی هدف و فساد پذیر است. از همین رو مطلبی که دروغ نیست و ثابت شده است، حق گفته می شود همین طور کاربرد کلمه حق در مفاهیم عدل، یقین، قطعی، نصیب و بهره با توجه به معنای مذکور است. (بخش پاسخ به سؤالات) -۱۸۰۶-

آیا علم فقه موجود قادر به جواب دادن به جمیع مسائل حقوقی جدید است؟**پرسش**

آیا علم فقه موجود قادر به جواب دادن به جمیع مسائل حقوقی جدید است؟

پاسخ

در سؤالات قبلی که پاسخ آن برای شما ارسال شد نیز تقریباً به این سؤال پاسخ داده شد، که خلاصه آن چنین است، در فقه فعلی دو عنصر دخالت عمده دارد: یکی منابع فقهی که همان قرآن و سنت معصومین (و عقل و اجماعی که به سنت بر می گردد است که ما ادعا داریم تمام نیازهای بشر در قرآن و روایات از لسان وحی مطرح شده، و پاسخ مناسب برای آن قرار داده شده است، دوم روش استنباط و اجتهاد است که این روش گرچه گاه در آن بین اصولین اختلافاتی دیده می شود که یک مورد را فردی حجت می داند و دیگری آن را شرعی نمی داند و لکن اصل این روش استنباط عمدتاً به روایات بازگشت دارد و ما چون قواعد و اصول کلیه‌ای در فقه در دست فقها داریم مسلماً در هیچ مسأله‌ای فقه ما نخواهد ماند، قواعد و اصول کلی که از خود روایات بدست آمده است، که

این قواعد و اصول جوابگوی تمام مسائل جدید خواهد بود، حتی در موردی که دلیل اجتهادی - به اصطلاح علم اصول - برای حکم پیدا نشود یعنی آیه و روایتی در آن موضوع خاص نرسیده باشد، فقیه با استناد به عمومات ادله و قواعد کلی مثل "اوفوا بالعقود"، "تجارة عن تراض"، "کل شی لک طاهر حتی تعلم انه قدر" "کل شی لک حلال حتی تعلم انه حرام" و... حکم آن مسأله جدید را خواهد داد و مسائل حقوقی در این جهت فرقی با مسائل دیگر نخواهد داشت.

حق چیست آیا می‌توان گفت خواسته‌های شرعی و قانونی مردم همان حق است یا حقی که در قرآن و نهج‌البلاغه آورده شده حق می‌باشد، پس اگر بگوییم حق بدون شناخت علی مفهومی ندارد، همانطور که خداشناسی بدون علی‌شناسی معنایی ندارد، درست هست و یا حق مقوله‌ای است

پرسش

حق چیست آیا می‌توان گفت خواسته‌های شرعی و قانونی مردم همان حق است یا حقی که در قرآن و نهج‌البلاغه آورده شده حق می‌باشد، پس اگر بگوییم حق بدون شناخت علی مفهومی ندارد، همانطور که خداشناسی بدون علی‌شناسی معنایی ندارد، درست هست و یا حق مقوله‌ای است که تعریف خاصی دارد و ما از درک آن عاجز هستیم البته هر کس از حق تعریف خاصی دارد که مربوط به متعلقات آن است می‌خواهیم بدانیم خود حق چیست همانطور که می‌گوییم خود زیبایی چیست

پاسخ

برادر ارجمند، حق تعریف دارد و به مقتضای طرح آن در مقوله‌های مختلف تعاریف خاص و متعددی می‌یابد. اصل معنای حق مطابقت و موافقت است در منطق قرآن این معنا به حسب متعلق خود، تعریف‌های متنوعی یافته است ۱. حق به معنای بوجود آورنده چیز براساس حکمت و به این معنا، بر خدا حق می‌گویند. ۲. حق به معنای هر چیزی که براساس حکمت به وجود آمده تمامی افعال خدا بر این اساس حق‌اند، الحق من ربک ۳. اعتقادی که مطابق با واقعیت باشد. (مفردات راغب واژه حق) علامه طباطبایی در ذیل آیه سه آل عمران می‌گوید: حق خبری است که ما به از آن خارجی دارد و اگر با واقعیت خارجی مطابقت داشته باشد آن را صادق می‌دانیم بر این اساس حق بر اعیان خارجی و امور واقعی گفته می‌شود لذا به خدا که حاق واقع است حق اطلاق می‌شود و بر حقایق خارجی نیز به خاطر ثبوت و تحقق و واقعیتی که دارند حق گفته می‌شود. به هر طریق حق امر ثابتی است که بطلان در آن راه ندارد. (تفسیر المیزان علامه طباطبایی ج ۳، ص ۸، دفتر انتشارات اسلامی) پس ملاک برخورداری از حقانیت در اعمال و اقوال و عقاید، مطابقت آن‌ها با واقع و نفس‌الامر است چگونه انسان می‌تواند از واقعیت‌های هستی آگاه گردد؟ سه راه کلی برای این آگاهی وجود دارد. ۱- قرآن (وحی ۲- عقل و برهان ۳- کشف و شهود، به شهادت تاریخ و خود ادله آن‌چه مصون از خطاست وحی است شناخت عقلانی به دلیل تهافتی که در آن وجود دارد از حقانیت محض برخوردار نیست و همین طور شناخت عرفانی بر این اساس است که می‌گوییم قرآن حق مطلق است و هیچ بطلانی در آن راه ندارد. "لَا يَأْتِيهِ الْبَطْلُ (فصلت ۴۲) چون سخن خدای سبحان است که ملاک حقانیت است و الحق من ربک هر چیزی به میزان بهره‌وری از رنگ الهی از حقانیت برخوردار است و هر چه از خدا، جدا شود از متن واقع جدا شده و به طرف بطلان حرکت می‌کند. "ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنْ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَطْلُ (لقمان ۳۰) این‌ها دلیل آن است که خدا خود حق است و غیر از او هر چه را که می‌خوانند باطل است. "لذا، این که می‌گوییم خدا و سخن خدا حق محض است نه به خاطر تعصب بلکه به این علت است که او متن واقع و هستی است و حق یعنی مطابقت با واقع حق یعنی مطابقت با خدا و سخن خدای حکیم کاملاً با خودش مطابقت دارد پس حق مطلق است و ائمه معصوم به

خاطر آن که در همه احوال و افعال و اقوال کاملاً، منطبق بر وحی و سخن خداست به همین لحاظ آن‌ها از حقانیت برخوردارند و چون هماهنگی آن‌ها با حق مطلق (خدا) از سوی خود خدای متعال تضمین شده و از هرگونه اعوجاج و رجس تطهیر شده‌اند، فرمان رسیده که کونوا مع الصادقین بخاطر صدقشان که همان انطباق با واقعیت است با آن‌ها باشید. خلاصه آن که حق تعریف روشنی دارد، و هر شخصی و سخنی به میزان هماهنگی و بهره‌وری با حق مطلق از حقانیت برخوردار می‌شود. خواسته مردم اگر مطابق با شرع و سخن معصومین بود خواسته حقی است و اگر منطبق بر هوا بود و منطبق بر خواسته خدا نبود غیر حق به حساب می‌آید. برای اطلاع بیشتر می‌توانید به کتاب حق و باطل شهید مرتضی مطهری مراجعه فرمائید.

الف - برخی قوانین اسلام مانند قصاص شلاق ارث در جهان امروز، دست‌آویزی برای مبارزه با اسلام قرار گرفتند، چگونه می‌توان برای افرادی که از دین مبین پر عطفوت اسلام چیزی نمی‌دانند توجیه مناسبی کرد؟ ب - آیا این قوانین قابل تغییرند؟

پرسش

الف - برخی قوانین اسلام مانند قصاص شلاق ارث در جهان امروز، دست‌آویزی برای مبارزه با اسلام قرار گرفتند، چگونه می‌توان برای افرادی که از دین مبین پر عطفوت اسلام چیزی نمی‌دانند توجیه مناسبی کرد؟ ب - آیا این قوانین قابل تغییرند؟

پاسخ

تفاوت دیدگاه غرب و اسلام اساساً به اجرای ظاهری احکام بر نمی‌گردد بلکه ریشه در دیدگاه‌ها و جهان‌بینی‌ها دارد. بدیهی است بر این اساس چنانچه امروز به خاطر خوشایند غرب از اجرای حکمی دست بکشیم فردا آن‌ها حکم دیگری را دست‌آویز قرار می‌دهند مگر این که از همه عقاید و آموزه‌های خود دست برداریم و به آن‌چه آنان می‌گویند معتقد گردیم هم چنان که قرآن کریم بیش از این تذکر را داده است "وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَعْنَ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعِيدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ" (بقره ۱۲۰) اسلام و غرب در وضع احکام و اجرای آن دو بینش متفاوت دارند که تشریح آن‌ها تا حدود زیادی پاسخ انتقادات را می‌دهد. ملاک وضع احکام و قوانین و اجرای آن‌ها از دیدگاه غرب و اسلام از منظر غرب - که در قرن‌های اخیر به اومانیسیم لیبرالیسم و فیمنیسیم روی آورده‌اند - در جهان‌بینی هنر، حقوق اخلاق و... انسان مدار و محور هر گونه تلاش است و خالق همه ارزش‌ها و ملاک تشخیص خیر و شر است در واقع در فرهنگ غرب همه ارزش‌ها - اعم از اخلاقی اجتماعی حقوقی و سیاسی - امور اعتباری هستند و ریشه عقلانی و واقعی ندارند از این رو است که می‌بینیم در احکام و قوانین و اجرای آن‌ها چرخش‌های صد درجه‌ای و گاه بیشتر می‌بینیم روزی به زن هیچ بهایی نمی‌دهند و روزی دیگر او را فراتر از زن می‌دانند. روزی مردم را به انواع مجازات‌ها، مجازات می‌کنند و روز دیگر شلاق اعدام و... را خشن می‌دانند. اما از دیدگاه اسلام مدار و محور همه احکام و قوانین خداوند و رسیدن انسان به سعادت و کمال است "إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ" (بقره ۱۵۶) از این رو آدمی که مقام خلیفه الهی دارد: "إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً" (بقره ۳۰) باید همه رفتارها و کردارهای فردی و اجتماعی بر اساس عروج و صعود به کمال باشد. بر اساس این دیدگاه مقدمات و ارزش‌های دینی به مراتب از جان مال و ناموس و بستگان عزیزتر است دینی که تنها در راه رسیدن انسان به سعادت و خوشبختی جاویدان است چیزی نیست که بتوان با تساهل و مدارا مورد هتک و تضعیف آن و احکامش برخورد کرد و به خاطر خوشایند دیگران از اصول و احکامش دست کشید. (ر.ک پاسخ استاد به جوانان پرسش‌گر، آیت الله مصباح یزدی ص ۲۲۸، مؤسسه پژوهشی امام خمینی / فصلنامه کتاب نقد، شماره ۱۷، ص ۱۵۵). با روشن شدن جهان‌بینی‌ها، تا حدود زیادی به انتقادات و شبهات پاسخ داده می‌شود. در ذیل با دو عنوان

پاسخ برخی شبهات به طور کلی می‌آید. بررسی تک تک موارد مجال دیگری می‌طلبد. خشن نمایی برخی قوانین به پندار برخی بعضی از قوانین اسلام مانند: قصاص شلاق سنگسار و... خشن هستند. منشأ چنین قضاوت‌هایی جهان‌بینی‌ها و برداشت‌هایی است که افراد از انسان دارند. متأسفانه قضاوت خشونت از سوی این عده در مورد احکام اسلام از بررسی اجمالی و بدون در نظر گرفتن همه جوانب آن صورت می‌گیرد، یعنی تمام شرایط حدود و تعزیرات اسلامی و طرق اثبات و راه‌های تخفیف و همچنین نتایج نهایی این جرم‌ها و اثرهای زیانبار آن‌ها در نظر گرفته نمی‌شود. برای مثال افرادی با مشاهده جوامع غربی نوشیدن شراب یا رواج فسادهای جنسی را دلیل کم اهمیت بودن این جنایات‌ها می‌دانند، در حالی که اگر اثرات زیانبار نوشیدن شراب و آمار طلاق و از هم پاشیدن خانواده‌ها، فرزندهای نامشروع که غالباً بر اساس تجربه دانشمندان افرادی تبه‌کار، بی‌رحم و جانی از آب در می‌آیند، کودکان بی‌سرپرست و انواع بیماری‌های جسمی و روحی که زاییده بی‌بند و باری‌های جنسی است ملاحظه شود، قبول خواهیم کرد که چنین جرم‌هایی به هیچ وجه مسأله ساده‌ای نیست که بتوان از آن به آسانی گذشت بلکه گاهی سرنوشت یک جامعه با آن گره می‌خورد و موجودیت آن به خطر می‌افتد. به همین جهت است که اسلام هر چند، به منطقی عاطفه و دلسوزی در حقوق فردی ترغیب می‌کند و افراد را به چشم‌پوشی از خطای دیگران سفارش می‌کند، اما در حقوق اجتماعی ترحم و عاطفه را جایز نمی‌داند، چرا که انسان دوستی برای مجرم و چشم‌پوشی از مجازات وی در حقیقت جنایت به جامعه است و رها کردن یک دزد و حفظ آبروی یک بزه‌کار، گرفتار ساختن میلیون‌ها افراد بی‌گناه است از این رو است که قرآن کریم به اجرای چنین مجازات‌هایی به شدت تأکید می‌کند: "الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةً وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيْشَهِدَ عَدَاِبَهُمَا طَآغُفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ" (نور، ۲) هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید و نباید رأفت [و محبت کاذب نسبت به آن دو شما را از اجرای حکم الهی مانع شود، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید و باید گروهی از مؤمنان مجازاتشان را مشاهده کنند]. ضمن آن که معروف است که حدود و تعزیرات اسلامی از قبیل سهل و ممتنع است از یک سو مجازات‌ها ممکن است سنگین به نظر رسد، ولی از سوی دیگر راه‌های اثبات آن را چنان محدود کرده که در عمل دامان افراد بسیار کمی را می‌گیرد در عین این که وحشت از آن به عنوان یک عامل بازدارنده روی افراد منحرف اثر خود را خواهد گذاشت (ر.ک مجله مکتب اسلام سال ۲۳، شماره ۳، ص ۱۱، پرسش و پاسخ علامه طباطبایی) دیگر این که در غرب هر چند اعدام شلاق شکنجه و... به ظاهر از قوانین رسمی حذف شده است اما در عمل این مجازات‌ها به انواع گوناگون اجرا می‌شود و کشوری مانند آمریکا که داعیه آزادی خواهی و دفاع از حقوق بشر را دارد، بزرگ‌ترین کشور صادر کننده ابزار پیشرفته شکنجه در جهان است احکام و تفاوت‌ها میان زن و مرد یکی از بحث‌های دامنه‌دار از گذشته تاکنون اشتراک و تفاوت‌های زنان و رسالت هر یک از آن دو در خانواده و جامعه است کشورهای غربی با نادیده انگاشتن تفاوت‌های جسمی روانی و هوشی زن و مرد خواهان برابری آن دو در همه زمینه‌ها شدند. ره‌آورد این ایده همان چیزی است که در حال حاضر در کشورهای غربی مشاهده می‌شود که نه تنها زن به حقوق واقعی خود نرسید، بلکه معمولاً جز بازیچه و کالایی برای تبلیغات و سوءاستفاده‌ها نشد. در مقابل اسلام از همان ابتدا با تضييع حقوق زن که در زمان جاهلیت رواج داشت و هیچ حقی به زن مانند ارث و تملک مال نمی‌دادند مخالفت کرد همچنین با استفاده ابزاری از زن و افراط در آزادی او به شدت مخالفت کرد. اسلام با در نظر گرفتن اشتراک‌ها و تفاوت‌های زن و مرد احکامی را وضع کرد و هر یک از آن دو را برای رسیدن به هدف از خلقت موظف کرد. در پاسخ پرسشی که ضمیمه می‌شود به این ملاک در وضع حکم ارث و دیه تا حدودی اشاره شده است ب- احکام و تغییر آن در بستر زمان یکی از امتیازهای اسلام و به ویژه مذهب شیعه پویایی اجتهاد، بر اساس زمان و مکان است احکام اسلام هر چند در ماهیت خود ثابت می‌باشند و هیچ‌گونه تغییری در طول زمان پیدا نمی‌کنند، "حرام خداوند همیشه حرام و حلال او نیز برای همیشه حلال است" منتها احکام دارای موضوعات و ملاک‌های خاصی می‌باشند که تنها به ملاحظه آن‌ها از طرف شارع مقدس تقریر و تشریح شده‌اند. و تا مادامی که در بستر زمان تغییر بیرونی و یا

درونی برای موضوعات و ملاک‌ها حاصل نشود احکام ثابت و تغییرناپذیر می‌مانند، اما چنانچه موضوع‌ها تغییر کرد حکم نیز اجرا نخواهد شد. انواع تغییر موضوع تغییر موضوع احکام به دو صورت ممکن است ۱. درونی مانند این که سگی در نمک‌زار نمک شود، یا آب نجس تبدیل به بخار و یا خون بدن انسان جزء بدن پشه شود یا شراب سرکه گردد که در این صورت حکم نیز تغییر می‌کند و جای بحث ندارد. ۲. بیرونی مانند آن‌جا که روابط اجتماعی و یا اقتصادی نسبت به موضوعی تغییر کرده باشد، به گونه‌ای که روابط اقتصادی و اجتماعی پیشین نسبت به موضوع حاکم نباشد. در این صورت نیز حکم پیشین برداشته شده و حکم جدیدی بر آن‌ها بار می‌شود. این حکم تغییرات و اجازه برداشت حکم جدید، مطابق موازین و معیارهایی است که خود اسلام معین کرده است منتها باید دقت کرد که تعیین موضوع و ملاک احکام به ویژه در تغییرات بیرونی بسیار سخت است از این رو نباید به صرف تغییر ظاهری شرایط و روابط اجتماعی حکم به تغییر داد چه بسا که این تنها ملاک حکم نباشد و ملاک‌های دیگری نیز وجود داشته باشد که ما از آن بی‌خبریم

رعایت حق الناس بهتر است یا انجام واجبات ؟

پرسش

رعایت حق الناس بهتر است یا انجام واجبات ؟

پاسخ

حق الناس در اسلام از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و باید خیلی در آن دقت شود؛ چه این که در روایات آمده که خداوند از حقوق خودش با توبه گذشت می‌کند؛ ولی حق الناس آن قدر مهم است که تا صاحب حق راضی نگردد، بخشیده نمی‌شود. بلی در مورد برخی افراد (مثل شهدا) گفته‌اند: اگر حق الناسی بر عهده آنها باشد و شهید شود؛ خداوند به نحوی صاحب حق را راضی می‌کند، اما برای دیگران چنین استثنایی در کار نیست. در اهمیت حق الناس، گفته شده که: اگر حق الناس با واجبی که وسعت دارد (مثل نماز) معارض شد، اول باید آن حق ادا گردد، سپس نماز خوانده شود و اگر با امر مستحبی یا مکروهی روبرو شد، باید حق الناس را مقدم داشت. در هر صورت در هیچ حالی نمی‌توان حق الناس را ترک کرد. آنچه گفته شد در جایی است که حق الناس جنبه مالی داشته باشد؛ اما اگر حق از قبیل غیبت، تهمت و ... باشد؛ در صورتی که ممکن است و مفسده مهم‌تری پیش نمی‌آید باید رضایت آن شخصی که از او غیبت شده، جلب گردد. اما اگر گفتن موجب مفسده مهم‌تری بشود (مثلاً باعث خونریزی یا زد و خورد و اختلاف شدید بشود) در این صورت لازم نیست به آن شخص گفته شود، بلکه هر وقت به یاد آن غیبت و تهمتی که به او زده شده می‌افتید، باید برای او طلب مغفرت کنید.

فلسفه برده داری در اسلام چیست ؟

پرسش

فلسفه برده داری در اسلام چیست ؟

پاسخ

نظام‌های اجتماعی در هر دوران تابعی از مجموعه شرایط اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و ... می‌باشد. همان گونه که امروزه نظام کارگری و کارفرمایی و ... در جهان حاکم است و شرایط اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی خاص آن را ایجاب نموده است. تا چند قرن پیش در تمامی جهان نظام برده‌داری روش مناسب برای اداره امور آن دوران بوده است؛ به گونه‌ای که هیچ نظامی در شرایط آن روز امکان جایگزینی آن را نداشته است. از این رو مناسب‌ترین شیوه در شرایط آن روز، شیوه برده‌داری بوده است. بررسی زمینه‌های این موضوع بسیار وسیع و گسترده و از مجال این پاسخ خارج است. اسلام نیز با توجه به اینکه تغییر اساسی در سیستم اجتماعی آن روز نه ضروری بوده و نه ممکن، به اصل این مسأله صحنه گذاشت، ولی با وضع قوانین در چند جهت حرکت کرده است: ۱- تأمین حقوق افراد با وضع قوانین در مورد کیفیت استرقاق (بنده گرفتن)، و تحریم آن جز در موارد خاص. ۲- وضع قوانین در جهت حمایت از حقوق بردگان و تنظیم روابط صحیح بین مالک و برده. ۳- ترغیب مردم به آزادسازی بردگان و وضع قوانینی برای حصول این مقصود (مانند کفارات و شرایط عتق). در مجموع اسلام شرایطی را برای بردگان فراهم ساخت که آنان به مقامات و درجات مهم علمی و سیاسی در جامعه اسلامی دست یافتند و حتی مدت‌ها حکومت «ممالیک» بر بسیاری از نقاط کشورهای اسلامی پدیدار شد. در حقیقت اسلام با فراهم آوردن شرایط انسانی و عاطفی برای زندگی بردگان، بردگان را از سراسر دنیا مشتاق به پیوستن به جامعه اسلامی نمود و آنان در بازگشت به موطن خود همراه با آزادی، مبلغ و مروج اسلام می‌شدند. اسلام همراه برده شدن افراد آزاد را مسدود کرد و از سوی دیگر راه آزادی بردگان را گشود و مسلماً یکی از عوامل دگرگونی نظام‌بردگی در جهان، نقش اسلام در این زمینه بوده است. کنیزها نیز در این بین مشمول همین قاعده و قانون بوده‌اند. آنان از کشورهای دیگر که در جنگ با مسلمانان اسیر می‌شدند، و یا به صورت تجاری وارد ممالک اسلامی می‌گشتند، با فرهنگ اسلامی و مزایای نجات بخش آن آشنا شده و بسیاری از آنان همانند دیگر مردم در جامعه اسلامی زندگی می‌کردند. بجاست بدانیم که مادر برخی از ائمه ما کنیز بوده‌اند، حتی مادر امام زمان (عج) نیز کنیزی رومی بوده است. سخن در این مقوله بسیار گسترده می‌باشد. برای مطالعه بیشتر ر. ک: اسلام و مسأله آزادی، بردگی موسوی زنجانی از بردگی روم قدیم تا مارکسیسم حجتی کرمانی فرآورده‌های دینی ناصر مکارم برده‌داری در روم باستان بیدار فکر حقوق بشر اسدالله مبشری نگاهی به بردگی محمد علی گرامی بردگی در اسلام صادق ایرجی

آیا عدم اجرای کامل احکام و حدود اسلامی به خاطر عکس العمل کشورهای غربی است؟

پرسش

آیا عدم اجرای کامل احکام و حدود اسلامی به خاطر عکس العمل کشورهای غربی است؟

پاسخ

در مورد این سؤال باید گفت: اولاً: یکی از اهداف تشکیل جمهوری اسلامی اجرای احکام الهی و ایجاد جامعه‌ای سالم به دور از مفاسدمی‌باشد، بر این اساس جمهوری اسلامی ایران از بدو تأسیس تاکنون شدیداً خود را به اجرای حدود و احکام الهی ملتزم نموده و در این راه هزینه‌های زیادی هم پرداخت نموده است و بهترین گواه بر آن، محکوم نمودن ایران توسط مجامع بین‌المللی مبنی بر نقض حقوق بشر به خاطر اجرای حدود الهی، به صورت مکرر می‌باشد و بسیاری از تحریم‌ها، قطع روابط و ... در این چارچوب قابل تحلیل می‌باشد (مانند ماجرای سلمان رشدی و ...). ثانیاً: براساس احکام اسلامی باید وقوع جرم آن هم با شرایط بسیار زیادی که وجود دارد، محرز و ثابت شود تا بعد مجازات اعمال شود مثلاً در مورد سرقت زمانی دست دزد بریده می‌شود که سرقت او همراه با

شانزده شرط باشد و یا ثبوت حد زنا در صورتی است که چهار شاهد عادل در مجلس نزد قاضی شهادت دهند آن هم بر وجهی خاص که بهندرت مواردی مانند قطع دست ثابت می‌شود، ولی با این همه هرگاه این شرایط در نزد قاضی مسلم بوده حکم اجرا شده است و موارد زیادی در جمهوری اسلامی ایران شاهد می‌باشیم. ولی از آنجا که معمولاً مجموعه شرایط برای اجرای حد سرقت و قطع دست دزد ثابت نمی‌شود دزدها به صورت‌های دیگری تنبیه می‌شوند. ثالثاً: اجرای برخی از حدود ممکن است در شرایط خاصی از نظر بازتاب در افکار عمومی چندان مطلوب و موافقمصلحت نظام اسلامی نباشد که بنا بر نظر حاکم اسلامی، رفتار می‌شود. رابعاً: افزایش مفسد اجتماعی مانند سرقت، جنایت و... گرچه تا حدودی با اجرای حدود ارتباط دارد ولی عامل اصلی آن را باید در دلایل دیگری از جمله مشکلات اقتصادی، فقر، بیکاری، تورم و مواد مخدر و اعتیاد و... دانست. بر این اساس وظیفه اولیه حکومت اسلامی تأمین نیازهای اساسی و اولیه تمام افراد جامعه می‌باشد، بعداً باید سراغ مجرمینی رفت که با توجه به امکان استفاده از راههای قانونی و مشروع دست به دزدی و... زده‌اند و به مجازات آنها پرداخت. البته از سوی دیگر نیز وجود مشکلات و نارسایی‌ها دلیل بر ارتکاب اعمال خلاف قانون نشده و بامجرمین به شدت رفتار می‌شود، بنابراین برای دستیابی به تحلیل جامع و دقیق باید تمام ابعاد و زوایای مسأله را در نظر گرفت و بعد به قضاوت درباره وجود مشکلات و علل آنها پرداخت. در پایان ضمن تقدیر از احساس مسؤولیت شما بهتر است برای اطلاع کامل در خصوص این مسائل با روابط عمومی قوه قضائیه تماس بگیرید.

سخنانی از پیامبر اکرم (ص) در مورد قضاوت بیان کنید.

پرسش

سخنانی از پیامبر اکرم (ص) در مورد قضاوت بیان کنید.

پاسخ

روایات و احادیث در این باره زیاد است. پیشنهاد می‌نمایم به «وسائل الشیعه، کتاب القضاء» و یا «میزان الحکمه، واژه القضاء» مراجعه نمایید. در عین حال سه روایت در اینجا بیان می‌گردد: ۱- «هر که کار قضاوت به او واگذار شود بدون کارد سر بریده شده است عرض شد: ای رسول خدا منظور از سربریدن چیست؟ فرمود: آتش دوزخ»، (ترجمه میزان الحکمه، ج ۱۰، ۴۹۵۲). ۲- «در روز قیامت قاضی دادگر را می‌آورند و چنان حساب سختی از او کشیده می‌شود که آرزو می‌کند کارش هرگز حتی درباره یک خرما میان دو نفر داوری نکرده بود»، (همان، ۴۹۵۴). ۳- «هر که جویای منصب قضاوت باشد و برای رسیدن به آن متوسل به این و آن شود، خداوند او را به خودشواگذارد و هر که مجبور به پذیرفتن آن شود خداوند فرشته‌ای بر او فرو فرستد که استوارش بدارد، (همان، ۴۹۵۴)».

جواب سؤال ۵ نامه قبلی ام (۹۸۹۹) مرا چندان قانع نکرد. نظر شخصی ام این است که یکی از امتیازات شیعه، همین اجتهاد و فقه پویاست که با توجه به مقتضیات زمان و مکان صورت می‌گیرد مگر نه این که همین چند وقت پیش قانون عدم تساوی دیه مسلمانان و غیرمسلمانان تغییر کرد.

پرسش

جواب سؤال ۵ نامه قبلی ام (۹۸۹۹) مرا چندان قانع نکرد. نظر شخصی ام این است که یکی از امتیازات شیعه، همین اجتهاد و فقه

پویاست که با توجه به مقتضیات زمان و مکان صورت می‌گیرد مگر نه این که همین چند وقت پیش قانون عدم تساوی دیه مسلمانان و غیرمسلمانان تغییر کرد. واقعا چه اشکالی دارد که با توجه به شرایط زمان، دیه مرد و زن برابر باشد یا دیه به صورت کاربردی، مشخص شود یا دیه بر حسب کالاهای روز حساب شود. چه اشکالی دارد که حکم سنگسار که متناسب شرایط صدها سال قبل بوده است تغییر صورت دهد (کما این که الان هم حکم سنگسار عملاً در جمهوری اسلامی اجرا نمی‌شود) البته در اینجا سؤالی ذهنم را مشغول کرده و آن این که احکام جزایی اسلام که به وضوح در قرآن آمده است (مثل صد ضربه شلاق برای زناکار مرد یا زن) آیا شامل مرور زمان نمی‌شود یا قابلیت تغییر آن وجود ندارد؟ آیا تغییر احکام جزایی اسلامی فقط در حوزه اختیارات ولی فقیه است؟

پاسخ

پاسخ این سؤال با ذکر چند مقدمه روشن می‌گردد: اول این که معنای اجتهاد و فقه پویا و مقتضیات و شرایط زمان و مکان و تأثیر آن در اجتهاد فهمیده شود. اجتهاد در فقه شیعه به دست آوردن و استنباط احکام موضوعات مختلف از کتاب و سنت و عقل و اجماع و اصول عملیه‌ی شرعی و عقلی است. در نتیجه اگر موضوعی مثل شراب، قمار، زنا، روزه‌خواری، قتل عمد، قتل خطا، غناء، موسیقی، مجسمه‌سازی و هر موضوع دیگری در منابع اجتهادی و دینی دارای حکم مشخصی باشند مجتهد وظیفه دارد طبق آیات قرآن و روایات اهل بیت همان حکم را بیان نماید و تصور نشود که این مقدار نیاز به اجتهاد ندارد و از افراد عادی هم برمی‌آید. زیرا مسئله چندان هم ساده نیست. چون برای برداشت حکم از ادله نیاز به مقدمات فراوانی می‌باشد. به عنوان مثال تسلط بر تمامی ادله برای آگاهی از وجود عدم دلیل مخالف و معارض با دلیل موجود و تسلط بر قواعد مختلف اصولی و فقهی در این مسئله دخالت دارد. در نتیجه هیچ گاه فقیه نمی‌تواند به مجرد این که حکمی به ذهنش زیبا آمد یا مطابق ذوق و سلیقه‌ی مردم بود، بدان فتوی دهد. به عبارت واضح‌تر او در صدد بیان حکم الله است، نه حکم شخص خود یا حکم سلیقه‌های مختلف و حجیت و دخالت عقل بشری در احکام شرعی در حدی است که منافات با حکم شرع نداشته باشد و مسئله‌ی پویای فقه و اجتهاد در تشیع به همین است که با حفظ اصول و مبانی و در نظر گرفتن متون دینی (کتاب و سنت) مجتهد اقدام به استنباط می‌نماید و الا در روایت آمده: «حلال محمد حلال الی یوم القیمه و حرام محمد حرام الی یوم القیمه» پس حکم خداوند هیچ گاه تغییر نمی‌کند. بلکه موضوع تغییر یابد، مانند حرمت شطرنج که برخی از فقیهان بزرگ قائلند که موضوع حرمت شطرنج نفس این وسیله نیست، بلکه موضوع حرمت، قمار است. در نتیجه اگر شطرنج از وسیله‌ی برد و باخت خارج گردد حکم حرمت وجود نخواهد داشت. (پس حکم حرمت قمار عوض نشده بلکه موضوع حرمت شطرنج قمار بود و در آن این موضوع منتفی است). پس زمان و مکان در تغییر موضوع مؤثر هستند، نه حکم الله و این معنای پویایی فقه است. بعد از روشن شدن معنای اجتهاد و پویای آن نوبت به مقدمه‌ی دوم می‌رسد که آیا علت و دلیل احکام الهی کاملاً برای ما روشن است؟ پاسخ این سؤال این است که احکام بر چند قسمند: ۱. احکامی که خود شارع علت تشریح آن‌ها را بیان نموده. ۲. احکامی که شارع علت تشریح آن را بیان ننموده، ولی با پیشرفت علم فهم و دسترسی به آن ممکن است، مثل غالب مستحبات و مکروهات. ۳. احکامی که نه شارع علت تشریح آن را بیان نموده و نه با پیشرفت علم می‌شود به علت حکم پی برد، مثل دو رکعت خواندن نماز صبح که صرفاً به جهت تعبد می‌باشد. در نتیجه در بسیاری از احکام ما نمی‌توانیم اعمال نظر کنیم. زیرا یا صرفاً تعبدی هستند و با پذیرش علم و حکمت خداوند از روی دلیل عقلی و تحقیقی دیگر سؤال از علت احکام وی غیرعقلایی می‌باشد یا علوم ما هنوز به حدی نرسیده‌اند که قدرت نیل به علت احکام را پیدا کنیم. مقدمه‌ی سوم این که ما در مقام پاسخ سؤال شما در شرایط عادی هستیم و الا بحث تغییر احکام اولیّه در اثر ضرورت یا عسر و حرج و حکم ولی فقیه و رهبری اسلامی جامعه حیطه‌ی دیگری است. با توجه به این سه نکته پاسخ شما این است که کاربردی کردن دیه به

طوری که دیه‌ی دست یک نقاش بیش از دیه‌ی دست یک شخص عادی باشد: اولاً برخلاف ادله‌ی شرعیه است. ثانیاً موردی کردن این گونه مسائل با قانونیت تنافی دارد و موجب اختلافات فراوانی در نظام قضاء اسلامی می‌گردد. ثالثاً از ادله فهمیده نمی‌شود که دیه فقط برای جبران نقص وارده باشد. چطور معقول است ارزش جان یک انسان صد شتر باشد؟ در نتیجه احتمال قوی دارد تشریح این حکم به جهت بازدارندگی آن از وقوع اصل جرم باشد یا حکمت‌ها و علت‌های دیگری که فعلاً برای ما ناشناخته است. مسأله‌ی سنگسار و دیه‌ی غیرمسلمانِ ذمی نیز از همین مقوله است و ما نمی‌توانیم احکام خداوند را با عقل ناقص بشری بسنجیم. مگر این که مجتهد در دلالت دلیل این حکم یا سند آن اشکال داشته باشد به عنوان مثال برخی از فقهاء قائلند که روایات و دیه‌ی غیرمسلمانِ ذمی بر این دلالت دارد که تعیین دیه‌ی آن‌ها به دست و اختیار حاکم اسلامی است و در زمان صدور حدیث بر هشتصد درهم تطبیق شده و حاکم دیگر می‌تواند بر مقدار دیگری تطبیق نماید و این حرف غیر از تغییر احکام است که گفته شود این جرم حکمش در صد سال قبل آن بوده و امروزه چیز دیگری است، بلکه معنای این گفتار این است که به نظر چنین مجتهدی از اول هم حکم دیه‌ی غیرمسلمان هشتصد درهم نبوده، بلکه به اختیار حاکم بوده کسانی هم که نظریه تساوی دیه‌ی زن و مرد دارند. همین مطلب را می‌گویند و به ادله‌ی شرعیه استناد می‌نمایند نه به شرایط زمان و مکان (گرچه اکثر فقهاء قائلند که ادله چنین دلالتی ندارد) اما مسئله مرور زمان که بعضی از احکام مشمول مرور زمان شوند و از بین بروند بحث مفصلی که در باب نسخ احکام مورد بررسی قرار می‌گیرد و خلاصه‌ی آن این است که اگر حکمی از اول دارای زمان محدودی باشد مشمول مرور زمان قرار می‌گیرد. مانند حرمت ازدواج مرد پاک‌دامن با زنی که قبلاً زنا داده و بالعکس (که زمانش محدود بوده و با سپری شدن زمان آن به جواز تبدیل شده) ولی اگر حکمی مطلق و دائمی باشد به جهت خوش آیند و بدآیند مردم و کشورهای مختلف حکم اولیه‌ی آن تغییر پیدا نمی‌کند. مگر با حاصل شدن شرایط خاص مثل ضرورت و عسر و حرج و... و همان‌طور که گفتیم این مرحله مربوط به احکام ثانویه است و مربوط به حیظه‌ی اختیارات حاکم اسلامی است.

آیا قوانینی که در جامعه ما پیاده می‌شود عادلانه است؟

پرسش

آیا قوانینی که در جامعه ما پیاده می‌شود عادلانه است؟

پاسخ

همه احکام و قوانین شرعی ما از آنجا که توسط شارع مقدس که آیین منزل مالک انسان و جهان است و از صفات عدالت و حکمت برخوردار است وضع شده، عادلانه است و از آنجا که مراحل قانون گذاری حکومت اسلامی را نیز طی نموده است قانون حکومتی به شمار آمده و حکومت ضامن اجرای آن است. قوانین اداری و کشوری نیز از آنجا که منطبق با موازین اسلامی است و منافاتی با آن ندارد و نیز مراحل قانون گذاری حکومت اسلامی را گذرانده عادلانه بوده و لازم به اجرا است و به طبع آن بخشنامه‌ها و آیین‌نامه نیز از این شمول برخوردار است. مراحل قانون گذاری در جمهوری اسلامی: تدوین قانون اساسی توسط «خبرگان قانون اساسی» صورت گرفته که از فقهاء بوده‌اند و مردم نیز به قانون اساسی رأی داده‌اند. تصویب قوانین عادی نیز بر عهده نمایندگان مردم در مجلس شورای اسلامی است. اصل ۵۸ قانون اساسی می‌گوید: «اعمال قوه مقننه از طریق مجلس شورای اسلامی است که از نمایندگان منتخب مردم تشکیل می‌شود...» {۱}. پس از تصویب قانون در مجلس شورای اسلامی، به شورای نگهبان فرستاده می‌شود تا در آنجا بررسی شود که منطبق با موازین اسلام و قانون اساسی باشد. اگر موافق و منطبق با موازین

اسلامی بوده تایید و الاً به مجلس ارجاع می‌شود تا در آن تجدید نظر گردد. اصل ۹۴ قانون اساسی می‌گوید: «کلیه مصوبات مجلس شورای اسلامی باید به شورای نگهبان فرستاده شود. شورای نگهبان موظف است آن را حداکثر ظرف ده روز از تاریخ وصول، از نظر انطباق بر موازین اسلام و قانون اساسی مورد بررسی قرار دهد و چنان چه آن را مغایر ببیند برای تجدید نظر به مجلس باز گرداند. در غیر این صورت مصوبه قابل اجرا است» {۲}. اگر در موردی بین مجلس و شورای نگهبان اختلاف شد و مجلس با در نظر گرفتن مصلحت نظام اسلامی، نظر شورای نگهبان را تأمین نکند مورد به مجمع تشخیص مصلحت ارجاع خواهد شد. اصل ۱۱۲ قانون اساسی می‌گوید: «مجمع تشخیص مصلحت نظام در مواردی که مصوبه مجلس شورای اسلامی را، شورای نگهبان خلاف موازین شرع و یا قانون اساسی بداند و مجلس با در نظر گرفتن مصلحت نظام، نظر شورای نگهبان را تأمین نکند و مشاوره در اموری که رهبری به آنان ارجاع می‌دهد و سایر وظایف که در این قانون ذکر شده است به دستور رهبری تشکیل می‌شود...» {۳}. قوانینی که این مراحل را می‌گذرانند صلاحیت دار و عادلانه‌اند و لازم الاجراء می‌باشند. البته در مواردی هر چند اندک در قوانین اداری و کشوری ضعف‌هایی دیده می‌شود که گاه ناشی از ضعف کارشناسی است. [۱]. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، انتشارات نهایندی، اصل ۵۸، ص ۴۳. [۲]. همان، ص ۵۷. [۳]. همان، ص ۶۷.

فرق قضاوت حقوقی و قضاوت علمی و فلسفی چیست ؟

پرسش

فرق قضاوت حقوقی و قضاوت علمی و فلسفی چیست ؟

پاسخ

کسی که در مسائل حقوقی داوری می‌کند، فقط باید ماهیت مساله مورد دعوی را بشناسد و ارتباط آنرا با قوانین جاریه بفهمد و سپس اقدام به قضاوت و داوری کند و مسائل حقوقی نوعاً قضایای جزئی (در مقابل کلی) و حسی هستند که هر کس در اطراف آنها آگاهی داشته باشد، بخوبی می‌تواند از عهده تصور و درک آن بر بیاید. او فقط نباید از حریم عدالت پافرا تر بگذارد و نیز نباید بین آنچه که می‌بیند و آنچه که قضاوت می‌کند فرقی بگذارد. و بالاخره هر چه باشد داوری او در یک مسئله اعتباری و قراردادی است که در جریان خارجی، قضاوتش پیروی می‌شود. اما کسی که در مساله علمی و خصوصاً فلسفی قضاوت می‌کند، کارش مشکلتر و گرفتارتر است زیرا از یک سو حواس و محسوسات او را به طرف امور جزئی می‌کشاند و در محدوده تشخیصات و تعینات او را زندانی می‌کند و در نتیجه به او مجال نمی‌دهد که به امور کلی و مسائل مجرد و بیرون از دایره طبیعت پردازد کلیاتی که دیگر معیارهای مادی و شواهد جزئی و طبیعی در آنها جریان ندارد و حتی لغات و کلمات هم که برای کشف مقاصد و نیات بکار می‌روند، از طرح و بیان آنها عاجز می‌مانند چون مگر نه اینست که همین الفاظ و کلمات زاده نیازهای بشری و نشان دهنده احتیاجات مادی انسان است؟ آری همین کلمات را موقعی می‌توانیم در فلسفه بکار ببریم که آنها را از حجابهای ماده و حدود مادی تجرید کنیم و از تعینات و تشخیصات عاری گردانیم. بدین ترتیب ملاحظه می‌کنید که هیچ جای پائی و یا گذرگاهی وجود ندارد مگر اینکه در آن، هلاکت و خطر، انسانرا تهدید مینماید. از سوی دیگر عواطف درونی انسان که او را به پیروی هوی و هوس می‌خواند و از رسیدن به حق باز می‌دارد، طبعاً او را از وصول به آرمان ایده آل مانع شده و نظر و فکر او را از هدف حق به جانب غرضهای مادی و پست و گذرا که نفس، آنها را برای انسان می‌آراید و جلوه گر می‌سازد، باز می‌گرداند. پس به چنین وادی خطرناک و میدان پر نشیب و فرازی نمی‌تواند قدم بگذارد مگر

آن یگانه فردی که سر از حجاب ماده و طبیعت بیرون آورده و از دام هوی و هوس و موانع مادی فریبا جسته باشد. به عبارت دیگر آنکه از کارهای بد و ناشایست دوری جسته و از رذائل صفات و حالات و ملکات نکوهیده وارسته باشد و در مقام الوهیت فانی شده و جز حق خالص و صریح چیزی برایش باقی نمانده باشد. چنین شخص مثل اعلای فلسفه الهی است و او جز مولانا الامام علی بن ابیطالب (علیه افضل السلام) نیست آری تنها او است نمونه بارز فلسفه الهی و جز او نیست برای تصدیق گفتار ما، خواننده محترم می تواند نظری به تاریخ زندگانی آن بزرگوار که مملو از فضیلت و افتخار و در عین حال آکنده از مصائب و بلاها در راه خدا است بیاندازد و بعد اگر قیاس جایز باشد، سخنانی را که از آن حضرت در زمینه مسائل الهی نقل شده، با آنچه که دیگر اصحاب پیغمبر و تابعین و دانشمندان مختلف راجع به مسائل الهی گفته اند مقایسه کند. سپس به تحقیق و تامل درباره آن کلمات دربار و گهروار به ارزیابی دقیق آنها، پردازد.

فرق قضاوت حقوقی و قضاوت علمی و فلسفی چیست؟

پرسش

فرق قضاوت حقوقی و قضاوت علمی و فلسفی چیست؟

پاسخ

کسی که در مسائل حقوقی داوری می کند، فقط باید ماهیت مساله مورد دعوی را بشناسد و ارتباط آنرا با قوانین جاریه بفهمد و سپس اقدام به قضاوت و داوری کند و مسائل حقوقی نوعاً قضایای جزئی (در مقابل کلی) و حسی هستند که هر کس در اطراف آنها آگاهی داشته باشد، بخوبی می تواند از عهده تصور و درک آن بر بیاید. او فقط نباید از حریم عدالت پا فراتر بگذارد و نیز نباید بین آنچه که می بیند و آنچه که قضاوت می کند فرقی بگذارد. و بالاخره هر چه باشد داوری او در یک مسئله اعتباری و قراردادی است که در جریان خارجی، قضاوتش پیروی می شود. اما کسی که در مساله علمی و خصوصاً فلسفی قضاوت می کند، کارش مشکلتر و گرفتارتر است زیرا از یک سو حواس و محسوسات او را به طرف امور جزئی می کشاند و در محدوده تشخیصات و تعینات او را زندانی می کند و در نتیجه به او مجال نمی دهد که به امور کلی و مسائل مجرد و بیرون از دایره طبیعت پردازد کلیاتی که دیگر معیارهای مادی و شواهد جزئی و طبیعی در آنها جریان ندارد و حتی لغات و کلمات هم که برای کشف مقاصد و نیات بکار می روند، از طرح و بیان آنها عاجز می مانند چون مگر نه اینست که همین الفاظ و کلمات زاده نیازهای بشری و نشان دهنده احتیاجات مادی انسان است؟ آری همین کلمات را موقعی می توانیم در فلسفه بکار ببریم که آنها را از حجابهای ماده و حدود مادی تجرید کنیم و از تعینات و تشخیصات عاری گردانیم. بدین ترتیب ملاحظه می کنید که هیچ جای پائی و یا گذرگاهی وجود ندارد مگر اینکه در آن، هلاکت و خطر، انسانرا تهدید مینماید. از سوی دیگر عواطف درونی انسان که او را به پیروی هوی و هوس می خواند و از رسیدن به حق باز می دارد، طبعاً او را از وصول به آرمان ایده آل مانع شده و نظر و فکر او را از هدف حق به جانب غرضهای مادی و پست و گذرا که نفس، آنها را برای انسان می آراید و جلوه گر می سازد، باز می گرداند. پس به چنین وادی خطرناک و میدان پر نشیب و فرازی نمی تواند قدم بگذارد مگر آن یگانه فردی که سر از حجاب ماده و طبیعت بیرون آورده و از دام هوی و هوس و موانع مادی فریبا جسته باشد. به عبارت دیگر آنکه از کارهای بد و ناشایست دوری جسته و از رذائل صفات و حالات و ملکات نکوهیده وارسته باشد و در مقام الوهیت فانی شده و جز حق خالص و صریح چیزی برایش باقی نمانده باشد. چنین شخص مثل اعلای فلسفه الهی است و او جز مولانا

الامام علی بن ابیطالب (علیه افضل السلام) نیست آری تنها او است نمونه بارز فلسفه الهی و جز او نیست برای تصدیق گفتار ما، خواننده محترم می تواند نظری به تاریخ زندگانی آن بزرگوار که مملو از فضیلت و افتخار و در عین حال آکنده از مصائب و بلاها در راه خدا است بیاندازد و بعد اگر قیاس جایز باشد، سخنانی را که از آن حضرت در زمینه مسائل الهی نقل شده، با آنچه که دیگر اصحاب پیغمبر و تابعین و دانشمندان مختلف راجع به مسائل الهی گفته اند مقایسه کند. سپس به تحقیق و تامل درباره آن کلمات دربار و گهروار به ارزیابی دقیق آنها، پردازد.

مقصود از بعد قانونی قسط و عدل چیست؟

پرسش

مقصود از بعد قانونی قسط و عدل چیست؟

پاسخ

مقصود این است که در قوانین، مصالح و منافع همگان، واقع و حقیقت، نیازمندیهای افراد جامعه و خواسته‌های حقیقی و فطری و غرائز بشر منظور شده باشد. و برای فرد و طبقه و صنف خاصی در شرایط مساوی امتیازی نباشد و بر قانون فطرت بشر تحمیل نباشد. نصیب هر کس را از نعمتها و مواهب به عدل و استحقاق تعیین کند و نقشه توزیع و تقسیم اشیاء و مواد طبیعت، در زندگی آزاد انسانها پیاده گردد و همه سهم واقعی خود را ببرند. مثلاً از نعمت هوا، انسان، حیوان و نبات، هر یک به مقدار نیازی که دارد بهره می‌برند. یا از نعمت آب و مواد غذایی، تمام اجزاء و اغصان و اوراق و شاخ و برگ یک درخت، بطور مساوی بهره می‌برند. یعنی هیچیک بیشتر از آنچه باید ببرند و کمتر از آن، نصیبشان نمی‌شود. نه اینکه همه مقدار واحد و به اندازه واحد می‌برند، بلکه هر کدام آنچه را که لازم دارند. فرضاً ماده‌ای که برگ از آن ساخته می‌شود، شکوفه و میوه مادی دیگری که لازم دارند، هر کدام سهم خود و آنچه را که لازم دارند و حقشان باشد می‌برند، مانند اعضای بدن که به هر کدام مواد لازم می‌رسد. نظیر این نقشه، در زندگی انسانها و معاش و تولید و توزیع نعمتها، وقتی پیاده شود عدل و نصیب به عدل، استحقاق و سهام صحیح و متعادل برقرار می‌گردد. ناموس عدل و قسط، چنانکه در عالم تکوین است، باید در عالم اختیار و محیط خداداد آزاد بشر نیز مقرر باشد و استفاده از مواهب و مواد لازم مادی و معنوی، به قدر استعداد و کفایت و اشباع غرائز، دز دسترس هر کس باشد که برای سالخوردگان و افتادگان، حتی دیوانگان و حیوانات هم در این تقسیم به قسط، سهم کافی مقرر باشد.

فرق میان قوانین بشری و قوانین الهی از نظر روح عمل، چیست؟

پرسش

فرق میان قوانین بشری و قوانین الهی از نظر روح عمل، چیست؟

پاسخ

یک تفاوت اصیل در میان قوانین الهی و قوانین بشری این است که قوانین الهی دو بعدی است و قوانین بشری یک بعدی. قوانین بشری به نظام روحی و تکامل معنوی فرد کاری ندارد. وقتی که یک دولت برای مصالح کشور، اقدام به وضع مالیات می‌کند،

هدفش فقط بدست آوردن پول و تأمین هزینه کشور است. دولت نظری ندارد که پرداخت کننده مالیات چه نیتی دارد؟ آیا با طیب خاطر و رضایت و از روی علاقمندی به دولت یا کشور مالیات می‌دهد یا از روی ترس؟ هدف دولت تنها پول گرفتن است، حتی اگر پرداخت کننده در دلش فحش هم بدهد باز هم منظور دولت عملی شده است. همچنین وقتی که برای دفاع از کشور، سربازانی را به زیر پرچم احضار می‌کند به نیت سربازان کاری ندارد؛ او می‌خواهد سرباز در میدان جنگ با دشمن نبرد کند؛ برای دولت تفاوتی ندارد که سرباز با رضا و میل بجنگد یا از روی ترس از مسلسلی که پشت سرش قرار دارد، نبردش خودنمایی باشد، به انگیزه حماسه‌ها و تعصبهای احمقانه باشد، یا از برای دفاع از حق و حقیقت؟ ولی در قوانین الهی چنین نیست؛ در این قوانین، مالیات و سربازی بطور مطلق خواسته نشده است، بلکه توأم با نیت خالص و قصد قربت خواسته شده است. اسلام عمل با روح می‌خواهد نه عمل بی‌روح. لهذا اگر مسلمانی زکات خود را بدهد ولی شائبه ریا در آن باشد پذیرفته نیست؛ اگر به جهاد برود ولی برای خودنمایی باشد، قبول نیست. قانون الهی می‌گوید سرباز اجباری به درد من نمی‌خورد، من سربازی می‌خواهم که روحاً سرباز باشد، سربازی می‌خواهم که ندای: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ» توبه/۱۱۱ را پذیرفته باشد و صمیمانه به آن لبیک بگوید.

فرق میان قوانین بشری و قوانین الهی از نظر روح عمل، چیست؟

پرسش

فرق میان قوانین بشری و قوانین الهی از نظر روح عمل، چیست؟

پاسخ

یک تفاوت اصیل در میان قوانین الهی و قوانین بشری این است که قوانین الهی دو بعدی است و قوانین بشری یک بعدی. قوانین بشری به نظام روحی و تکامل معنوی فرد کاری ندارد. وقتی که یک دولت برای مصالح کشور، اقدام به وضع مالیات می‌کند، هدفش فقط بدست آوردن پول و تأمین هزینه کشور است. دولت نظری ندارد که پرداخت کننده مالیات چه نیتی دارد؟ آیا با طیب خاطر و رضایت و از روی علاقمندی به دولت یا کشور مالیات می‌دهد یا از روی ترس؟ هدف دولت تنها پول گرفتن است، حتی اگر پرداخت کننده در دلش فحش هم بدهد باز هم منظور دولت عملی شده است. همچنین وقتی که برای دفاع از کشور، سربازانی را به زیر پرچم احضار می‌کند به نیت سربازان کاری ندارد؛ او می‌خواهد سرباز در میدان جنگ با دشمن نبرد کند؛ برای دولت تفاوتی ندارد که سرباز با رضا و میل بجنگد یا از روی ترس از مسلسلی که پشت سرش قرار دارد، نبردش خودنمایی باشد، به انگیزه حماسه‌ها و تعصبهای احمقانه باشد، یا از برای دفاع از حق و حقیقت؟ ولی در قوانین الهی چنین نیست؛ در این قوانین، مالیات و سربازی بطور مطلق خواسته نشده است، بلکه توأم با نیت خالص و قصد قربت خواسته شده است. اسلام عمل با روح می‌خواهد نه عمل بی‌روح. لهذا اگر مسلمانی زکات خود را بدهد ولی شائبه ریا در آن باشد پذیرفته نیست؛ اگر به جهاد برود ولی برای خودنمایی باشد، قبول نیست. قانون الهی می‌گوید سرباز اجباری به درد من نمی‌خورد، من سربازی می‌خواهم که روحاً سرباز باشد، سربازی می‌خواهم که ندای: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ» توبه/۱۱۱ را پذیرفته باشد و صمیمانه به آن لبیک بگوید.

در حکومت اسلامی وظیفه دستگاه قضائی چیست؟

پرسش

در حکومت اسلامی وظیفه دستگاه قضائی چیست؟

پاسخ

برای تعمیم عدالت اجتماعی و جلوگیری از ظلم و فساد و پایان دادن به کشمکشها و منازعات و اجرای صحیح قوانین و همچنین نظارت دقیق بر دستگاههای اجرائی و آشنا ساختن مسئولین رده‌های مختلف به وظایف خویش، یک نیروی مقتدر قضائی با پشتوانه کافی برای اجرای احکام آن لازم و ضروری است و به همین دلیل اسلام که به مضمون «یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَجِیْبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاکُمْ لِمَا یُحْیِیْکُمْ» انفال/۲۴ دین حیات و زندگی واقعی انسانهاست اهمیت فوق‌العاده‌ای برای این مسئله قائل شده، و برای اصل و ریشه و همچنین شاخ و برگ آن، دستورات و مقررات فراوانی وضع کرده است.

دیدگاه قرآن نسبت به نظام قضائی چیست؟

پرسش

دیدگاه قرآن نسبت به نظام قضائی چیست؟

پاسخ

قرآن در آیات متعددی به این موضوع اشاره کرده است؛ از جمله ۱- در یکجا پیامبر اکرم (ص) را مخاطب ساخته می‌فرماید «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَیْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَیْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِینَ خَصِیْمًا» نساء/۱۰۵ [ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم، تا به آنچه خداوند به تو آموخته است در میان مردم قضاوت کنی و از کسانی مباش که از خائنان حمایت نمایی]. ۲- در مورد دیگر، درباره داورى در میان غیر مسلمانها نیز همین دستور را به پیامبر (ص) می‌دهد و می‌گوید «وَأَن حَكَمْتَ فَأَحْكُم بَیْنَهُم بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ» مائده/۴۲ [و اگر در میان آنها داورى کنی با عدالت داورى کن که خدا عادلان را دوست دارد]. ۳- در جای دیگر، روی سخن را به همه مؤمنان کرده و همین دستور را به آنها می‌دهد، و می‌فرماید «إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُوَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَیْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا یُعْظَمُکُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ کَانَ سَمِیعًا بَصِیرًا» نساء/۵۸ [خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانتها را به صاحبانش بدهید و هنگامی که میان مردم داورى می‌کنید به عدالت داورى کنید، خداوند اندرزه‌های خوبی به شما می‌دهد، خداوند شنوا و بیناست]. ۴- از سوی دیگر به مؤمنان سفارش می‌کند که به داورى عادلانه پیامبر (ص) گردن نهند و کمترین ناراحتی، نه تنها در ظاهر، که در باطن هم نداشته باشند و حق و عدالت را هر چند تلخ باشد با جسم و جان پذیرا شوند، می‌فرماید «فَلَا وَرَبِّکَ لَا یُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ یَحْكُمُوکَ فِی مَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لَا یَجِدُوا مِنْ أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیْمًا» نساء/۶۵ [نه، به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن نخواهند بود مگر اینکه تو را در اختلافات خود به داورى طلبند و سپس از داورى تو در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند]. ۵- و نیز می‌فرماید «إِنَّمَا کَانَ قَوْلُ الْمُؤْمِنِینَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَیْنَهُمْ أَنْ یَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» نور/۵۱ [سخن مؤمنانی که به سوی خدا و رسولش دعوت می‌شوند تا میان آنان داورى کند تنها این است که می‌گویند شنیدیم و اطاعت کردیم و اینها همان رستگاران واقعی هستند]. ۶- قرآن مجید حتی در مسئله شهادت و گواهی دادن به حق که یکی از مقدمات مهم داورى به حق و عدالت است، تأکید فراوان نموده و همه مؤمنان را

مخاطب ساخته می‌فرماید «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَنْ لَا تَعْدِلُوا إِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» مائده/۸ [ای کسانی که ایمان آورده‌اید همواره برای خدا قیام کنید و از روی عدالت گواهی دهید، مبدا دشمنی با جمعیتی، شما را به گناه و ترک عدالت بکشاند، عدالت کنید که به پرهیزکاری نزدیکتر است و از معصیت خدا پرهیزید که خدا از آنچه انجام می‌دهید باخبر است.] بنابراین در محیط جامعه اسلامی هیچ چیز نمی‌تواند حق و عدالت را بر هم زند، شهادتها همه باید عادلانه باشد، چه در مورد دوست و چه در مورد دشمن، و داورها و قضاوتها نیز باید بر محور عدالت دور زند و نزدیکترین و دورترین افراد باید در آن یکسان باشند.

فلسفه حدود و تعزیرات در اسلام چیست؟ پرسش

پاسخ

شک نیست که تشریح احکام الهی به خاطر دعوت مردم، به قسط و عدل و هدایت جامعه به طرق امن و امان است، تا انسانها بتوانند به کسب فضایل و نفی رذائل و سیر الی الله و مقام قرب الهی که مقصد اعلای آفرینش است بپردازند. و از آنجا که احکام الهی به تنهایی در همه نفوس مؤثر نمی‌شود، لازم است در کنار آن بشارت و انذار قرار گیرد تا انگیزه حرکت مردم و انجام آنها شود. و از آنجا که بشارت و اندازهای اخروی برای بازداشتن گروهی از مردم از اعمال خلاف و وادار ساختن به انجام وظایف فردی و اجتماعی کافی نیست، لازم است مجازاتهای دنیوی برای کسانی که از حدود الهی تجاوز کنند و حق و عدالت را زیر پا بگذارند تعیین گردد، تا ضامن اجرای این احکام در میان کسانی شود که تربیت کافی دینی و تقوای الهی ندارند. شک نیست که نظام اسلامی با نظامهای مادی در این قسمت تفاوت دارد، چون در نظامهای مادی هیچ ضامن اجرائی جز همان مجازاتهای دنیوی و مادی وجود ندارد، به همین دلیل هر حکمی که فاقد عقوبت متخلف باشد، از نظر آنها حکم و قانون شمرده نمی‌شود، بلکه آن را یک توصیه اخلاقی می‌دانند. در حالی که در نظامهای دینی، اعتقادات قلبی و تعهدات معنوی و ایمان به دادگاه بزرگ الهی در قیامت، و توجه به مراقبت پروردگار در دنیا، یکی از انگیزه‌های مهم و ضامن اجرائی قوی است، ولی چون این انگیزه‌های الهی در همه نفوس به تنهایی مؤثر نیست باید در کنار آن ضامن اجراهای مادی و عقوبتهای دنیوی نیز قرار گیرد.

بهترین قانونها باید واجد چه شرایطی باشد؟ پرسش

پاسخ

از میان تمام قوانین، آن قانون شایسته‌تر است که بهتر بتواند آن نیاز اصلی را تأمین کند یعنی ۱. نیروهای پراکنده را در سایه یک عامل وحدت نیرومند جمع‌آوری نموده، در مسیر صحیحی به کار گمارد. ۲. وسایل پرورش استعدادها و نهفته افراد را فراهم سازد. ۳. آزادی را به معنی واقعی تأمین نماید تا در سایه آن بتوانند از آن وسائل استفاده کنند. ۴. حقوق افراد را بهتر حفظ کند، و از تضادمها و تجاوزها بهتر جلوگیری نماید. ۵. روح اعتماد و اطمینان را از طریق انتخاب یک سیستم ضمانت اجرائی صحیح گسترش دهد. بعکس آنچه بعضی تصور می‌کنند یک قانون خوب آن نیست که قوانین جزائی وسیع و گسترده، با یک دستگاه وسیع قضائی، و مأموران و زندانهای زیاد، با خود یدک بکشد، بلکه این کار نشانه ضعف و ناتوانی و نارسائی قوانین است و نشانه این است که اجتماع نتوانسته است آنها را هضم کند، اینگونه تشکیلات در حقیقت بسان دملهایی هستند که بر اثر تزریق داروهای غیرقابل جذب در زیر جلد بوجود می‌آیند! این دملها مسلماً «نشر» لازم دارد، ولی اگر دارو قابل جذب بود نیازی به نشر (جز در

موارد استثنائی) نخواهد داشت، زیرا اصولاً دملی وجود نداشت.

اگر قانونی وجود نداشت چه می‌شد؟ پرسش

پاسخ

قانون مانند خون در عروق اجتماع است و به این ترتیب باید با صراحت گفت اگر قانونی وجود نداشت اجتماعی هم نبود، زیرا تفسیر اجتماع به معنی لغوی، یعنی جمع شدن گرد هم، کاملاً نادرست است، اجتماع مفهوم بالاتری را دربردارد، و آن همکاری و همگامی و همفکری عده‌ای در پیش‌برد هدفهای مشترک انسانی است. روی این حساب اگر دو نفر گرد هم آیند و چنین همکاری را آغاز نمایند، اجتماعی را تشکیل داده‌اند، ولی اگر میلیونها نفر در یک محل جمع باشند، و همگامی و همکاری نداشته باشند، اجتماعی وجود نخواهد داشت. این از یک سو. از سوی دیگر برای ادامه همکاری دو یا چند نفر باید وظائف و تعهدات هریک مشخص باشد و سر باز زدن از آن وظائف و تعهدات یا تجاوز از آن مرزها باید با عکس‌العمل اجتماعی مواجه گردد تا ایجاد ضمانت اجرائی برای آنها کند. اصولاً همکاری بدون «تعهد» مفهومی ندارد و «تعهد» سرچشمه انواع قوانین است. این اشتباه است که ما وظیفه قانون را منحصر به جلوگیری از تصادمها، و تضاد منافع، و تجاوز بیکدیگر و کشمکشها بدانیم، اگرچه تشریح قسمتی از قوانین به همین منظور است. بلکه قوانین قبل از این موضوع، وظیفه‌دار استحکام روابط اجتماعی و ایجاد اعتماد متقابل در برابر تعهدات و تأمین آزادی لازم برای پرورش استعدادهای نهفته و متمرکز ساختن و بسیج نیروهای افراد در یک جهت معین، و بالاخره رسانیدن اجتماع به تکاملهای ممکن است.

بهترین قانونها باید واجد چه شرایطی باشد؟ پرسش

پاسخ

از میان تمام قوانین، آن قانون شایسته‌تر است که بهتر بتواند آن نیاز اصلی را تأمین کند یعنی ۱. نیروهای پراکنده را در سایه یک عامل وحدت نیرومند جمع‌آوری نموده، در مسیر صحیحی به کار گمارد. ۲. وسایل پرورش استعدادهای نهفته افراد را فراهم سازد. ۳. آزادی را به معنی واقعی تأمین نماید تا در سایه آن بتوانند از آن وسائل استفاده کنند. ۴. حقوق افراد را بهتر حفظ کند، و از تصادمها و تجاوزها بهتر جلوگیری نماید. ۵. روح اعتماد و اطمینان را از طریق انتخاب یک سیستم ضمانت اجرائی صحیح گسترش دهد. بعکس آنچه بعضی تصور می‌کنند یک قانون خوب آن نیست که قوانین جزائی وسیع و گسترده، با یک دستگاه وسیع قضائی، و مأموران و زندانهای زیاد، با خود یدک بکشد، بلکه این کار نشانه ضعف و ناتوانی و نارسائی قوانین است و نشانه این است که اجتماع نتوانسته است آنها را هضم کند، اینگونه تشکیلات در حقیقت بسان دملهای هستند که بر اثر تریق داروهای غیرقابل جذب در زیر جلد بوجود می‌آیند! این دملها مسلماً «نشتر» لازم دارد، ولی اگر دارو قابل جذب بود نیازی به نشتر (جز در موارد استثنائی) نخواهد داشت، زیرا اصولاً دملی وجود نداشت.

بهترین قانونها کدام قانون است؟

پرسش

بهترین قانونها کدام قانون است؟

پاسخ

پاسخ گفتن به این سؤال کار آسانی نیست، ولی اگر به فلسفه اصلی وضع قوانین در جوامع انسانی توجه کنیم راه روشن می شود. مسأله این است که انسان یک زندگی گروهی و دسته جمعی دارد، و تمام پیشرفتها و ترقیهایش مدیون همین زندگی اجتماعی است، همین زندگی دسته جمعی سبب می شود که افکار متفکران و علوم دانشمندان و ابتکارها و خلاقیتها در سراسر جامعه بشری دست به دست هم دهند و از نسلی به نسل دیگر منتقل شوند و هر روز شاهد و ناظر پیشرفتها و ترقیات مهمی در علوم و دانشهای انسانی و در زمینه تمدن بشری بوده باشیم. انگیزه استقبال از این زندگی دسته جمعی هر چه باشد موضوع بحث جداگانه ای است، ولی به یقین اگر زندگی انسانها مانند بسیاری از جانداران دیگر بطور پراکنده بود انسان امروز با انسانهای قبل از تاریخ، فرقی نداشت، نه علمی وجود داشت نه تمدنی، نه اختراع و اکتشافی، نه صنایع، نه هنرها، نه زبان و ادبیات و نه هیچ چیز دیگر. ولی این زندگی اجتماعی، مشکلات و عوارضی هم دارد که اگر بطور صحیحی از آن پرهیز نشود، نه تنها چرخهای تکامل و ترقی از کار باز می ایستد، بلکه ممکن است فجایعی به بار آورد که نسل انسان را به نابودی بکشاند. این ضایعات عمدتاً عبارت است از درگیریهای که از اصطکاک منافع و تراحم حقوق و برتری جویها، انحصار طلبی ها، خودکامگی و خودخواهیها به وجود می آید و عامل درگیری های و نزاعها و کشمکشهای دو یا چند نفری، و گاه سرچشمه جنگهای منطقه ای یا جهانی می گردد. به همین دلیل جوامع انسانی از همان آغاز کار، متوجه شدند که اگر مقرراتی برای تعیین حدود اختیارات و حقوق افراد و راه حل مناقشات و مشاجرات و درگیریها نباشد، زندگی اجتماعی بشر نتیجه معکوس خواهد داشت و فاجعه آفرین می شود. اکنون جواب دادن به سؤال فوق چندان مشکل نیست، بهترین قانون آن است که توانایی بیشتری برای تأمین امور زیر داشته باشد ۱- تمام نیروهای پراکنده جامعه انسانی را در سایه یک عامل وحدت نیرومند جمع آوری کند، و موانعی مانند اختلاف رنگها و نژادها و زبانها را در خود حل نماید. ۲- وسیله پرورش استعدادهای نهفته و خلاقیتها را فراهم سازد. ۳- آزادی به معنی واقعی را تأمین نماید، تا همه افراد در سایه آن بتوانند استعدادهای خود را شکوفا سازند. ۴- حق عادلانه هر کس و هر قشر را روشن کند، تا از تصادمها و تجاوزها جلوگیری نماید. ۵- روح اعتماد و اطمینان را از طریق انتخاب یک سیستم ضمانت اجرایی صحیح، گسترش دهد. ۶- به عکس آنچه بعضی تصور می کنند، یک قانون خوب آن نیست که قوانین وسیع و گسترده ای، با یک دستگاه وسیع قضایی و مأموران و زندانهای زیاد با خود یدک بکشد، بلکه این نشانه ضعف و درماندگی و عجز آن قانون و آن جامعه است. یک قانون خوب آن است که از طریق آموزشهای فرهنگی و مقررات صحیح به پیشگیری پردازد، تا نیازی به چنان مسائلی نباشد. دستگاههای قضایی و مجازاتها و زندانها، به منزله طب درمانی و یا صحیحتر به منزله جراحی کردن بیمار است، ولی قوانین صحیح و مقررات حساب شده، به منزله طب بهداشتی است که هم مطبوعتر و هم کم هزینه تر، و هم خالی از عوارض و ضایعات است.

دیدگاه قرآن درباره ضمانت اجرای قوانین چیست؟

پرسش

دیدگاه قرآن درباره ضمانت اجرای قوانین چیست؟

پاسخ

در قرآن سه نوع ضمانت اجرایی، در نظر گرفته شده است ۱- ضمانت اجرایی به وسیله حکومت اسلامی. ۲- ضمانت اجرایی به وسیله نظارت عمومی. ۳- ضمانت درون ذاتی یا به تعبیر دیگر، ایمان و اعتقاد به مبانی اسلام و مسائل اخلاقی و عاطفی. در مورد اول، حکومت اسلامی موظف است، با هر گونه تخلف از قانون قاطعانه برخورد کند. نخستین کاری که پیامبر اسلام (ص) بعد از هجرت به مدینه و برطرف شدن موانع به آن دست زد، تشکیل حکومت اسلامی و تبیین قوانین اسلام بود و هر گونه تخلف از آن را گناه و قابل تعقیب شمرد. قوانین قرآن را مرزهای الهی شمرد، و برای هر کس که از این مرزها بگذرد مجازاتی تعیین کرد. از یک طرف، متخلفین را ظالم شمرد، و فرمود «وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» [هر کس از مرزهای الهی تجاوز کند، ظالم و ستمگر است]. بقره/ ۲۲۹ و از سوی دیگر بر مبارزه با ظالمان تأکید کرد. هنگامی که قرآن می گوید انبیاء مجهز با بیّنات و دلایل روشن و کتاب آسمانی و قوانین عادلانه به سوی امتها فرستاد شدند، تا مردم عدالت را به پا دارند (حدید/ ۲۵) مفهومش این است که شخص پیغمبر اسلام (ص) که خاتم و بزرگ انبیاء است، بیش از همه کس این مسؤولیت را بر عهده دارد. اینها همه از یک سو و از سوی دیگر فرد امت اسلامی را موظف به نظارت بر اجرای قوانین الهی کرده، و طبق برنامه «امر به معروف و نهی از منکر» همه را مکلف ساخته که در برابر تخلف از قوانین الهی بی تفاوت نمانند. در یک جا می فرماید «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» [مردان و زنان با ایمان، هر یک ولی و یار و یاور دیگری است امر به معروف می کنند و نهی از منکر، نماز برپا می دارند، و زکات را می پردازند، و خدا و رسولش را اطاعت می کنند]. توبه/ ۷۱ اهمیت این دو وظیفه به قدری است که در آیه فوق، حتی بر نماز و زکات و اطاعت خدا و رسول، مقدم داشته شده، این به خاطر آن است که تا این نظارت عمومی بر اجرای قوانین نباشد پایه های نماز و زکات و اطاعت لرزان است. جالب توجه اینکه چون امر به معروف و نهی از منکر، مراحل مختلفی دارد از نصیحت و ارشاد و اندرزهای دوستانه شروع می شود و تا مرحله شدت عمل پیش می رود، آن را به دو بخش تقسیم کرده، بخش اول را در اختیار همگان گذارده، و بخش دوم را در اختیار یک گروه ویژه که زیر نظر حکومت الهی اقدام می کند و در اشاره به این تقسیم می فرماید «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» [و باید از میان شما گروهی باشند که دعوت به نیکی کنند، امر به معروف و نهی از منکر نمایند، آنها رستگارانند]. بدیهی است امتی که نظارت بر اجرای قوانین را یک وظیفه عمومی می شمارد و همه افراد جامعه، در این احساس مسؤولیت شریکند، قانون در میان آنها احترام خاصی خواهد داشت، و به موقع اجرا می شود. از مرحله نظارت عمومی که بگذریم سخن از نظارت درونی، روحی، اعتقادی و وجدانی افراد بر حسن اجرای قوانین به میان می آید که از یک نظر، قدرت و قوتش از همه بیشتر است. «ایمان به مبدا» همان خداوندی که در همه حال ناظر و حاضر نزد همه است، و از آنها به خود آنها نزدیکتر است «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» [ما به او از رگ گردن - یا از رگ قلبش - نزدیکتریم]. ق/ ۱۶. خدائی که [گردش چشم خیانتکار را می بیند و از اسرار درونی سینه ها آگاه است] (يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ) غافر/ ۱۹ خدائی که زمین و زمان و حتی اعضای تن انسان را مراقب او ساخته و شاهد و گواه او بوده است. زلزله/ ۴ و یس/ ۶۵ و نور/ ۲۴ و «ایمان به دادگاه بزرگ قیامت» که اگر به اندازه سنگینی ذره ای کار نیک یا بد در پرونده انسان باشد در برابرش حاضر می کنند و پاداش و کیفر آن را می بیند «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ - وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» زلزله/ ۷ و ۲۶

دیدگاه قرآن نسبت به نظام قضائی چیست؟

دیدگاه قرآن نسبت به نظام قضائی چیست؟

پاسخ

قرآن در آیات متعددی به این موضوع اشاره کرده است؛ از جمله ۱- در یکجا پیامبر اکرم (ص) را مخاطب ساخته می‌فرماید «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا» نساء/۱۰۵ [ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم، تا به آنچه خداوند به تو آموخته است در میان مردم قضاوت کنی و از کسانی مباش که از خائنان حمایت نمایی]. ۲- در مورد دیگر، درباره داوری در میان غیر مسلمانها نیز همین دستور را به پیامبر (ص) می‌دهد و می‌گوید «وَأَنْ حَكَمْتَ فَأَحْكُم بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» مائده/۴۲ [و اگر در میان آنها داوری کنی با عدالت داوری کن که خدا عادلان را دوست دارد]. ۳- در جای دیگر، روی سخن را به همه مؤمنان کرده و همین دستور را به آنها می‌دهد، و می‌فرماید «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا» نساء/۵۸ [خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانتها را به صاحبانش بدهید و هنگامی که میان مردم داوری می‌کنید به عدالت داوری کنید، خداوند اندر زهای خوبی به شما می‌دهد، خداوند شنوا و بیناست]. ۴- از سوی دیگر به مؤمنان سفارش می‌کند که به داوری عادلانه پیامبر (ص) گردن نهند و کمترین ناراحتی، نه تنها در ظاهر، که در باطن هم نداشته باشند و حق و عدالت را هر چند تلخ باشد با جسم و جان پذیرا شوند، می‌فرماید «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا مِنْ أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» نساء/۶۵ [نه، به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن نخواهند بود مگر اینکه تو را در اختلافات خود به داوری طلبند و سپس از داوری تو در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند]. ۵- و نیز می‌فرماید «إِنَّمَا كَانَ قَوْلُ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» نور/۵۱ [سخن مؤمنانی که به سوی خدا و رسولش دعوت می‌شوند تا میان آنان داوری کند تنها این است که می‌گویند شنیدیم و اطاعت کردیم و اینها همان رستگاران واقعی هستند]. ۶- قرآن مجید حتی در مسأله شهادت و گواهی دادن به حق که یکی از مقدمات مهم داوری به حق و عدالت است، تأکید فراوان نموده و همه مؤمنان را مخاطب ساخته می‌فرماید «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَنْ لَا تَعْدِلُوا إِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» مائده/۸ [ای کسانی که ایمان آورده‌اید همواره برای خدا قیام کنید و از روی عدالت گواهی دهید، مبدا دشمنی با جمعیتی، شما را به گناه و ترک عدالت بکشاند، عدالت کنید که به پرهیزکاری نزدیکتر است و از معصیت خدا پرهیزید که خدا از آنچه انجام می‌دهید باخبر است]. بنابراین در محیط جامعه اسلامی هیچ چیز نمی‌تواند حق و عدالت را بر هم زند، شهادتها ... آ...باید عادلانه باشد، چه در مورد دوست و چه در مورد دشمن، و داوریهها و قضاوتها نیز باید بر محور عدالت دور زند و نزدیکترین و دورترین افراد باید در آن یکسان باشند.

از دیدگاه اسلام چه کسی حق قضاوت دارد؟ پرسش

پاسخ

همان گونه که حکومت و حاکمیت بنا بر اصل مسلم «توحید افعالی» به خداوند باز می‌گردد، حق داوری نیز از آن کسانی است که او اجازه فرموده است. «توحید افعالی» می‌گوید همه کارها به سوی خدا باز می‌گردد، و توحید «خالقیت» می‌گوید همه چیز در این عالم از او نشأت می‌گیرد، و «توحید حاکمیت» که از شاخه‌های توحیدی خالقیت است می‌گوید حکومت مخصوص پروردگار است و همین امر سبب می‌شود که در قلمرو حکومت خدا داوری و قضاء نیز از آن او باشد و از آن کسانی که او داوری آنها را مجاز

شمرده است. از سوی دیگر «توحید اطاعت» می‌گوید تنها فرمان خدا، و فرمان کسانی که فرمانشان به فرمان خدا باز می‌گردد، مقبول و مطاع است، بنابراین در احکام قضائی نیز حکم و فرمانی قابل قبول است که به اذن پروردگار باشد. اگر از این دیدگاه به جامعه انسانی بنگریم، مبدأ حق داوری و قضاوت بسیار روشن خواهد بود و در تشخیص آن هرگز سرگردان نخواهیم شد، زیرا نگاه به نقطه‌ای می‌دوزیم که هستی از آن جا سرچشمه می‌گیرد و آفرینش ما از سوی او و فرمان در همه جا فرمان اوست؛ بنابراین باید همیشه بکوشیم که محاکم قضائی ما به فرمان او برگردد، مشروعیت خود را از ناحیه او کسب کند و رنگ الهی به خود بگیرد.

از دیدگاه قرآن، چه کسی حق قضاوت دارد؟ پرسش

پاسخ

از دیدگاه قرآن، فقط خدا حق قضاوت دارد؛ ۱- در آیه ۵۷ سوره انعام می‌خوانیم «انَّ الْحُكْمَ اِلَّا لِلّٰهِ يَفُصُّ الْحَقَّ وَ هُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِيْنَ» [داوری و فرمان تنها از آن خداست، او حق را از باطل جدا می‌کند و بهترین جدا کننده (حق از باطل) است.] همین تعبیر (ان الحكم الا-الله) بدون جمله ذیل آن در سوره یوسف آیه ۴۰ آمده است. البته آنچه در سوره یوسف آمده است ممکن است مفهوم گسترده‌تری داشته باشد که هم حکومت را شامل شود و هم قضاوت و داوری را، ولی آنچه در آیه بالا آمده به قرینه ذیل آن که اشاره به فصل خصومتها و پایان دادن به نزاعها دارد، بیشتر ناظر به مسأله داوری است. گروهی از مفسران مانند طبرسی در مجمع البیان و فخر رازی در تفسیر کبیر نیز بر این معنی انگشت گذارده‌اند. ۲- در آیات ۴۴ و ۴۵ و ۴۷ از سوره مائده به ترتیب می‌خوانیم «وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ... فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ... فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْفٰسِقُونَ» [کسانی که به آنچه خدا نازل کرده است، حکم نکنند، کافراند... ظالمانند... فاسقاند!] کافرند به خاطر اینکه از خط توحید (توحید حاکمیت) خارج شده‌اند، ظالمانند به خاطر اینکه به خود و به دیگران ستم می‌کنند، چرا که از مصالح قطعی احکام الهی محروم می‌مانند و به گرداب مفاسد احکام جاهلی فرو می‌غلطند، و فاسقند به خاطر اینکه از دایره اطاعت خارج شده‌اند و می‌دانیم فسق همان خروج از خط اطاعت است. البته این آیات مفهوم وسیعی دارد که هم مسأله فتوا در احکام الهی را شامل می‌شود، هم مسأله قضاوت و داوری و هم مسأله حاکمیت را که در هر سه بعد باید این امور، موافق و مطابق حکم خدا و ما انزل الله بوده باشد. ۳- در آیه ۶۰ نساء، قرآن مجید هر حکم غیر الهی را حکم طاغوت می‌شمرد و رفتن به سراغ آن را پیروی از خط شیطان می‌داند، می‌فرماید «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ اٰتِیَاتِ السَّيْطٰنِ هُمُ الْفٰسِقُونَ» [آنها کسانی هستند که از آنچه از کتابهای آسمانی (که) بر تو و بر پیشینیان نازل شده ایمان آورده‌اند، در حالی که می‌خواهند برای داوری نزد طاغوت و حکام باطل بروند؟ با اینکه به آنها دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند، اما شیطان می‌خواهد آنها را گمراه کند و به بیراهه‌های دور دستی بیفکند؟!]. ۴- قرآن، احکام و داوریهایی را که از غیر مبدأ الهی صادر می‌شود، حکم جاهلیت می‌شمرد و در برابر کسانی که خواهان احکام غیر الهی بودند (مانند گروهی از یهود که با یکدیگر منازعه داشتند و انتظار داشتند با مراجعه به پیامبر اسلام (ص) آن حضرت مطابق میل آنها حکم کند) می‌فرماید «اَفَحُكْمَ الْجٰهِلِيَّةِ يَبْتَغُونَ وَ مَنْ اَحْسَنُ مِنَ اللّٰهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ» [آیا آنها حکم جاهلیت را (از تو) می‌خواهند و چه کسانی برای افراد با ایمان بهتر از خدا حکم می‌کند]. ۵- در جای دیگر به پیامبر اسلام (ص) یاد می‌دهد که بگوید «اَفَعَيَّرَ حُكْمَ اللّٰهِ اَبْتَعِيَ حُكْمًا وَ هُوَ الَّذِي اَنْزَلَ اِلَيْكُمْ الْكِتٰبَ مُفَصَّلًا» انعام/۱۱۴ [آیا غیر خدا را به داوری بطلبیم، درحالی که اوست که این کتاب آسمانی را که همه چیز در آن است فرستاده است؟!]. ۶- در جایی دیگر با صراحت تمام دستور می‌دهد که همه اختلافات را با داوری خداوند حل کنند، می‌فرماید «وَ مَا اَخْتَلَفْتُمْ فِيْهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ اِلَى اللّٰهِ» شوری/۱۰ [در هر چیز اختلاف کنید داوریش با خداست.] از مجموع این آیات و آیات

دیگر، به روشنی این مطلب ثابت می‌شود که از دیدگاه قرآن، داور و قاضی و حاکم خداست و کسانی که از سوی او به داوری و قضا می‌نشینند و هر چه غیر آن است، حکم جاهلیت و داوری طاغوت و شیطان می‌باشد!

از دیدگاه روایات اسلامی، چه کسی حق نشستن بر مسند قضا را دارد؟ پرسش

پاسخ

هر چند در روایات اسلامی به ویژه در ابواب قضاء به این پرسش مشروحاً پاسخ داده شده است اما به عنوان نمونه به چند روایت اشاره می‌شود ۱- در حدیثی از امام صادق (ع) می‌خوانیم که فرمود «اتَّقُوا الْحُكُومَةَ فَإِنَّ الْحُكُومَةَ إِنَّمَا هِيَ لِلإِمَامِ الْعَالِمِ بِالْقَضَاءِ الْعَادِلِ فِي الْمُسْلِمِينَ، لِنَبِيِّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيِّ» (وسائل الشیعه ۱۸) [از قضاوت بپرهیزید، چرا که قضاوت و داوری، مخصوص امام آگاه به اصول قضا و عادل در میان مسلمانان است (آری) برای پیامبر (ص) یا وصی پیامبر (ص) است]. ۲- در حدیث معروفی از امام صادق (ع) آمده است که امیر مؤمنان علی (ع) به شریح قاضی فرمود «يَا شَرِيحُ قَدْ جَلَسْتَ مَجْلِسًا لَا يَجْلِسُهُ إِلَّا نَبِيٌّ، أَوْ وَصِيٌّ نَبِيٍّ أَوْ شَقِيٌّ!» (وسائل الشیعه ۱۸) [ای شریح! جایی نشسته‌ای که در آنجا کسی نمی‌نشیند جز پیامبر، یا وصی پیامبر، یا شقی دور از سعادت!] ۳- در حدیث دیگری از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود «وَالْحُكْمُ لَا يَصِحُّ إِلَّا بِإِذْنِ مِنَ اللَّهِ وَبُرْهَانِهِ» (مصباح الشریعه ۴۱) [حکم و داوری، صحیح نیست، مگر به اذن و اجازه و برهان الهی]

تفاوت کیفیت قضا، در اسلام و مکاتب مادی چیست؟ پرسش

پاسخ

در دنیای امروز، دستگاههای قضائی بسیار گسترده و پر زرق و برق است، ولی هر گاه محتوای آن را با آنچه در اسلام وجود دارد مقایسه کنیم، بسیار کم ارزش جلوه می‌کند، مخصوصاً تفاوت‌های زیر قابل دقت است ۱- در اسلام، قاضی باید در مسائل و احکام صاحب نظر باشد و تنها دانستن مواد قانون کافی نیست، بلکه باید ریشه‌ها و مبانی آن را به طور اجتهادی بداند و به تعبیر دیگر، اجتهاد در مسأله قضا شرط است، در حالی که در دنیای امروز تنها آگاهی بر مواد قانون کفایت می‌کند، و فرق میان این دو آشکار است. به تعبیر روشنتر، آگاهی بر احکامی که (مثلاً) در «تحریر الوسیله» آمده، گاه ممکن است از طریق تقلید باشد و گاه اجتهاد، گر چه وظیفه قاضی به هر حال تطبیق این احکام بر مسائل مورد دعوی و تشخیص صاحب حق از غیر صاحب حق است، ولی تفاوت می‌کند که آگاهی بر تحریر الوسیله از طریق تقلید بوده باشد، یا از طریق اجتهاد و پی گیری ریشه‌های آن از کتاب و سنت و اجماع و عقل اسلام دومی را توصیه می‌کند. ۲- در نظام قضائی امروز اعتماد به قاضی در محدوده قضا و داوری کافی است، ولی در اسلام این مقدار کافی نیست، بلکه قاضی باید از هر نظر پاک بوده باشد، زیرا عدالت به معنی پرهیز از هر گونه گناه است، خواه در دایره مسایل قضائی باشد یا غیر قضائی. روشن است میان کسی که در همه چیز و همه حال از گناه پرهیز می‌کند با کسی که در محدوده معینی پرهیز دارد تفاوت بسیار است. و احتمال لغزش نفر دوم از نفر اول بیشتر است. ۳- قاضی در نظام قضائی امروز، اگر به حق داوری کند هر چند ناآگاهانه باشد مسئول نیست، ولی همان گونه که در بالا اشاره شد چنین قاضی از نظر اسلام در پیشگاه خدا مسؤل است و رسیدن به حق به تنهایی کافی نمی‌باشد بلکه باید آگاهانه صورت گیرد! ۴- در نظام قضائی اسلامی، نه تنها رشوه گرفتن از بزرگترین گناهان است، بلکه طبق بعضی از روایات در سر حد کفر و شرک است، امام صادق (ع) فرمود «أَمَّا الرَّشَافِي الْحُكْمِ فَهُوَ الْكُفْرُ بِاللَّهِ». (وسائل الشیعه ۱۸/۱۶۳)

چه آیاتی از قرآن، قانون گذاری را ویژه خداوند می‌داند؟ پرسش

پاسخ

آیات مورد نظر، عبارتند از ۱- «ما لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا» کهف/ ۲۶ ۲- «وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمِهِ إِلَى اللَّهِ» شوری/ ۱۰ ۳- «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» مائده/ ۴۴ ۴- «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» مائده/ ۴۵ ۵- «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» مائده/ ۴۷ ۶- «وَأَنْ أَحْكَمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاتَّخِذْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ» مائده/ ۴۹ ۷- «أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ» مائده/ ۵۰ ۸- «إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» نور/ ۵۱ ۹- «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» انعام/ ۱۵۳ ۱۰- «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» مائده/ ۳ ترجمه ۱... [آنها هیچ ولی و سرپرستی جز او ندارند! و او هیچ کس را در حکم خود شرکت نمی‌دهد.] ۲- [در هر چیز اختلاف کنید، حکم آن با خداست!] ۳- ... [و آنها که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، کافرند.] ۴- ... [و هر کس به احکامی که خدا نازل کرده حکم نکند، ستمگر است.] ۵- ... [و کسانی که بر طبق آنچه خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، فاسقند.] ۶- [در میان آنها (اهل کتاب) طبق آنچه خداوند نازل کرده داوری کن! و از هوسهای آنان پیروی مکن! و از آنها بر حذر باش، مبدا تو را از بعضی احکامی که خدا بر تو نازل کرده منحرف سازند؟!] ۷- [آیا آنها حکم جاهلیت را (از تو) می‌خواهند؟! چه کسی بهتر از خدا، برای قومی که اهل یقین هستند، حکم می‌کند؟!] ۸- [هنگامی که مؤمنان به سوی خدا و رسولش دعوت شوند تا میان آنان داوری کند، سخنانشان تنها این است که می‌گویند «شنیدیم و اطاعت کردیم!» و اینها رستگاران واقعیند.] ۹- [این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید! و از راههای پراکنده (و انحرافی) پیروی نکنید که شما را از طریق حق دور می‌سازد! این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می‌کند، شاید پرهیزگاری پیشه کنید!] ۱۰- ... [امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم، و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم.] قابل توجه اینکه بسیاری از آیاتی که در بالا آمد و سخن از منحصر بودن حق قانونگذاری و تشریح به خداوند می‌گوید، در سوره مائده است و می‌دانیم سوره مائده بنا بر مشهور، آخرین سوره یا از آخرین سوره‌هایی است که بر پیامبر اکرم (ص) نازل شده است و بسیاری از مسائل مهم اسلامی و از جمله مسائل مربوط به حکومت که از ارکان مهم اسلام است در آن مطرح گردیده و در آیه‌های متعددی از این سوره تأکید شده است که «حکم» و «فرمان» و «تشریح قانون» منحصر به خداست، و این تأکیدهای مکرر در این سوره پر معنی است. در دهمین و آخرین آیه مورد بحث، گرچه مستقیماً سخنی از مسئله انحصار قانونگذاری به خداوند به میان نیامده، ولی تعبیری دارد که از آن به خوبی استفاده می‌شود موردی برای قانونگذاری غیر خدا وجود ندارد، می‌فرماید [امروز دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین (جاویدان) شما پذیرفتم] «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» می‌دانیم که «دین»، به معنی واقعی آن شامل تمام شئون زندگی بشر می‌شود و با توجه به اینکه اسلام خاتم ادیان است و تا پایان جهان برقرار خواهد بود، مفهوم آیه این است که تمام آنچه مورد نیاز انسانها از نظر قوانین تا پایان جهان است در اسلام پیش بینی شده، و بنابراین زمینه‌ای برای قانونگذاری دیگری باقی نمی‌ماند. البته بخشی از این قوانین، خاص و جزئی و بخشی عام و کلی است، وظیفه علمای دین و قانونگذاران اسلامی آن است که آن کلیات را بر مصادیق آن تطبیق کنند و مقررات مورد نیاز را از آنها استنباط و استخراج نمایند. در روایات اسلامی نیز کراراً بر این معنی تأکید شده است و علی (ع) در نکوهش کسانی که به خود اجازه قانونگذاری را در محیط اسلامی می‌دادند و آن را اجتهاد می‌نامیدند، سخنان آموزنده مشروحی دارد که بخشی از آن چنین است «أَمْ أَنْزَلَ اللَّهُ سُورَةَ دِينًا نَاقِصًا فَاسْتَبَعَنَ بِهِمْ عَلَيَّ

إِثْمَامِهِ أَمْ كَانُوا شُرَكَاءَ لَهُ فَالَهُمْ أَنْ يَقُولُوا وَ عَلَيْهِ أَنْ يَرْضَى» (نهج البلاغه، خطبه ۱۸) [آیا خداوند دین ناقصی نازل کرده و از آنها برای تکمیل آن کمک خواسته؟ یا آنها شریک خداوند که حق دارند بگویند (و قانونگذاری کنند) و بر خدا لازم است که رضایت دهد و بپذیرد؟] روایات متعددی که می‌گوید «آنچه مورد نیاز امت اسلامی تا روز قیامت بوده است، در قوانین اسلامی پیش بینی شده، حتی دیه وارد کردن یک خراش بر بدن دیگری و اینکه باید این احکام را از اهلش گرفت» نیز به خوبی نشان می‌دهد که در اسلام قانونگذاری مخصوص خداست و جایی برای قانونگذاری دیگران باقی نیست، بنابراین آنچه در مجالس قانونگذاری اسلامی انجام می‌شود، همان تطبیق اصول کلی قوانین اسلام بر مصادیق و موارد آن است. در حدیثی از امام باقر (ع) می‌خوانیم که فرمود «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَدْعُ شَيْئاً يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَّا أَنْزَلَهُ فِي كِتَابِهِ وَ بَيَّنَّهُ لِرَسُولِهِ» (اصول کافی ۱/۵۹) [خداوند متعال هیچ چیزی را که امت اسلامی به آن نیازمند بوده است رها نکرده، مگر اینکه در کتابش، حکم آن را نازل فرموده و برای رسولش تبیین کرده است]. در حدیث دیگری از امام صادق (ع) می‌خوانیم که فرمود « مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَ فِيهِ كِتَابٌ وَ سُنَّةٌ » (اصول کافی ۱/۵۹) [هیچ چیزی نیست، مگر اینکه کتاب یا سنتی درباره آن نازل شده است]

بهترین قانونها کدام قانون است؟

پرسش

بهترین قانونها کدام قانون است؟

پاسخ

پاسخ گفتن به این سؤال کار آسانی نیست، ولی اگر به فلسفه اصلی وضع قوانین در جوامع انسانی توجه کنیم راه روشن می‌شود. مسأله این است که انسان یک زندگی گروهی و دسته جمعی دارد، و تمام پیشرفت‌ها و ترقیهایش مدیون همین زندگی اجتماعی است، همین زندگی دسته جمعی سبب می‌شود که افکار متفکران و علوم دانشمندان و ابتکارها و خلاقیتها در سراسر جامعه بشری دست به دست هم دهند و از نسلی به نسل دیگر منتقل شوند و هر روز شاهد و ناظر پیشرفت‌ها و ترقیات مهمی در علوم و دانشهای انسانی و در زمینه تمدن بشری بوده باشیم. انگیزه استقبال از این زندگی دسته جمعی هر چه باشد موضوع بحث جداگانه ای است، ولی به یقین اگر زندگی انسانها مانند بسیاری از جانداران دیگر بطور پراکنده بود انسان امروز با انسانهای قبل از تاریخ، فرقی نداشت، نه علمی وجود داشت نه تمدنی، نه اختراع و اکتشافی، نه صنایع، نه هنرها، نه زبان و ادبیات و نه هیچ چیز دیگر. ولی این زندگی اجتماعی، مشکلات و عوارضی هم دارد که اگر بطور صحیحی از آن پرهیز نشود، نه تنها چرخهای تکامل و ترقی از کار باز می‌ایستد، بلکه ممکن است فجایعی به بار آورد که نسل انسان را به نابودی بکشاند. این ضایعات عمدتاً عبارت است از درگیریهایی که از اصطکاک منافع و تراحم حقوق و برتری جوییها، انحصار طلبی ها، خودکامگی و خودخواهیها به وجود می‌آید و عامل درگیری های و نزاعها و کشمکشهای دو یا چند نفری، و گاه سرچشمه جنگهای منطقه ای یا جهانی می‌گردد. به همین دلیل جوامع انسانی از همان آغاز کار، متوجه شدند که اگر مقرراتی برای تعیین حدود اختیارات و حقوق افراد و راه حل مناقشات و مشاجرات و درگیریها نباشد، زندگی اجتماعی بشر نتیجه معکوس خواهد داشت و فاجعه آفرین می‌شود. اکنون جواب دادن به سؤال فوق چندان مشکل نیست، بهترین قانون آن است که توانایی بیشتری برای تأمین امور زیر داشته باشد ۱- تمام نیروهای پراکنده جامعه انسانی را در سایه یک عامل وحدت نیرومند جمع آوری کند، و موانعی مانند اختلاف رنگها و نژادها و زبانها را در خود حل نماید. ۲- وسیله پرورش استعدادهای نهفته و خلاقیتها را فراهم سازد. ۳- آزادی به معنی واقعی را تأمین نماید، تا همه افراد در

سایه آن بتوانند استعدادهای خود را شکوفا سازند. ۴- حق عادلانه هر کس و هر کشر را روشن کند، تا از تصادمها و تجاوزها جلوگیری نماید. ۵- روح اعتماد و اطمینان را از طریق انتخاب یک سیستم ضمانت اجرایی صحیح، گسترش دهد. ۶- به عکس آنچه بعضی تصور می کنند، یک قانون خوب آن نیست که قوانین وسیع و گسترده ای، با یک دستگاه وسیع قضایی و مأموران و زندانهای زیاد با خود یدک بکشد، بلکه این نشانه ضعف و درماندگی و عجز آن قانون و آن جامعه است. یک قانون خوب آن است که از طریق آموزشهای فرهنگی و مقررات صحیح به پیشگیری پردازد، تا نیازی به چنان مسائلی نباشد. دستگاههای قضایی و مجازاتها و زندانها، به منزله طب درمانی و یا صحیحتر به منزله جراحی کردن بیمار است، ولی قوانین صحیح و مقررات حساب شده، به منزله طب بهداشتی است که هم مطبوعتر و هم کم هزینه تر، و هم خالی از عوارض و ضایعات است.

از دیدگاه قرآن، اصول لازم برای قانون گذاری چیست؟

پرسش

از دیدگاه قرآن، اصول لازم برای قانون گذاری چیست؟

پاسخ

بخشهایی از این اصول عبارتند از ۱- در مسائل اعتقادی قرآن بیش از همه چیز روی اصل توحید تکیه کرده و صدها بار در آیات قرآن، به این مسأله اشاره شده، و دقیقترین مفاهیم توحید را ترسیم نموده، تا آنجا که درباره خداوند می فرماید «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» [هیچ چیز مانند خداوند نیست]. شوری/ ۱۱ ۲- «عدالت اجتماعی» را یکی از مهمترین تعلیمات انبیاء می شمرد و می فرماید «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» [ما پیامبران خود را با دلایل آشکار فرستادیم و به همراه آنها کتاب آسمانی و قانون نازل کردیم تا مردم (جهان) عدالت را برپا دارند]. حدید/ ۲۵ و در تعقیب این هدف، همه افراد با ایمان را اعم از بزرگ و کوچک، پیر و جوان، از هر نژاد و هر زبان، دعوت به این امر کرده، می فرماید «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ» [ای کسانی که ایمان آورده اید! همواره قیام به عدالت کنید و برای خدا گواهی دهید، هر چند این گواهی به زیان خود شما یا پدر و مادر یا نزدیکانتان بوده باشد]. نساء/ ۱۳۵ ۳- در زمینه «روابط اجتماعی» و قراردادهای و هرگونه عهد و پیمان، همه را به پایبندی به این اصل دعوت کرده، می فرماید «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» [ای کسانی که ایمان آورده اید به قراردادهای خود وفادار باشید]. مائده/ ۱ و نیز می فرماید «وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا» [به پیمان خود عمل کنید که از پیمان سؤال می شود]. اسراء/ ۳۴- در زمینه «دفع هرگونه تجاوز» جبران هرگونه خسارت، در یک عبارت کوتاه و کاملاً حساب شده می فرماید «فَمَنْ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ» [هر کس به شما تجاوز کند، به مانند آن تجاوز کنید، و از خدا پرهیزید (و زیاده روی ننمایید) و بدانید خدا با پرهیزکاران است]. بقره/ ۱۹۴ ۵- در زمینه «مسائل دفاعی» یک اصل کلی متین را پیشنهاد کرده، می گوید «وَاعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ» [و در برابر آنها (دشمنان) آنچه توانایی دارید، از قدرت و قوت و نیرو آماده سازید و (همچنین) اسبهای ورزیده (برای میدان نبرد) تا به وسیله آن دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید و تجاوز و جنگی صورت نگیرد]. انفال/ ۶۰ ۶- اما در مناقشه ها و نزاعهایی که بین هم مسلکان و رقبای اجتماعی واقع می شود توصیه دیگری دارد و می گوید به جای مقابله به مثل، یا عداد قوا از مقابله به ضد استفاده کنید و بدی را به نیکی پاسخ دهید تا تخم نفاق و عداوت برچیده شود، می فرماید «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ - وَمَا يُلْقِيهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقِيهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ

عَظِيمٌ». فصلت / ۳۴ - ۳۵ [بدی را با نیکی دفع کن تا دشمنان سرسخت، همچون دوستان گرم و صمیمی شوند - اما به این مرحله (از ایثار و لطف و محبت) جز کسانی که دارای صبر و استقامتند نمی رسند، و جز کسانی که بهره عظیمی از ایمان و تقوا دارند به آن نائل نمی شوند]. ۷- درباره «سرنوشت انسان» با صراحت می گوید سرنوشت هر کس به دست او است در گرو تلاش و کوشش او می باشد «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيئَةً» [هر کس در گرو کاری است که انجام می دهد]. مدثر / ۳۸ - ۸ در مورد «آزادی عقیده» و اینکه جز از طریق استدلال و تبیین دین نمی توان در محیط فکری کسی نفوذ کرد، می فرماید «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» [در قبول دین هیچ اکراهی نیست، راه درست از راه منحرف، آشکار و تبیین شده]. بقره / ۲۵۶ و در مورد «آزادی انسانها» می گوید یکی از اهداف مهم بعثت پیامبر اسلام (ص) همان آزاد کردن انسانها از قید و بندهای اسارت بوده است «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» [پیامبری که زنجیرهایی را که بر آنها بود (از دست و پا و گردنشان) فرو می نهد]. اعراف / ۱۵۷ این زنجیرهای اسارت، مفهوم وسیعی دارد که هرگونه سلب آزادی انسانها را شامل می شود. ۹- در مورد «عدم دخالت در زندگی خصوصی دیگران» و احترام به شخصیت افراد و ترک هتک آنان می فرماید «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا» [ای کسانی که ایمان آوردید، از بسیاری از گمانها پرهیزید، چرا که بعضی از گمانها گناه است، هرگز (در کار دیگران) تجسس نکنید و هیچ از یک از شما از دیگری غیبت و عیبجویی نکنند]. حجرات / ۱۲ - ۱۰ «همزیستی مسالمت آمیز» با تمام کسانی که سر جنگ ندارند، و قابل تفاهم در اهداف مشترک محسوب می شوند یا لااقل راه بی طرفی را می پیمایند، از اصولی است که قرآن مجید بر آن تأکید کرده، می گوید «لَا يَنْهِيكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» [خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در امر دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نمودند نهی نمی کند، به یقین خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد].

دیدگاه قرآن درباره ضمانت اجرای قوانین چیست؟

پرسش

دیدگاه قرآن درباره ضمانت اجرای قوانین چیست؟

پاسخ

در قرآن سه نوع ضمانت اجرایی، در نظر گرفته شده است ۱- ضمانت اجرایی به وسیله حکومت اسلامی. ۲- ضمانت اجرایی به وسیله نظارت عمومی. ۳- ضمانت درون ذاتی یا به تعبیر دیگر، ایمان و اعتقاد به مبانی اسلام و مسائل اخلاقی و عاطفی. در مورد اول، حکومت اسلامی موظف است، با هر گونه تخلف از قانون قاطعانه برخورد کند. نخستین کاری که پیامبر اسلام (ص) بعد از هجرت به مدینه و برطرف شدن موانع به آن دست زد، تشکیل حکومت اسلامی و تبیین قوانین اسلام بود و هرگونه تخلف از آن را گناه و قابل تعقیب شمرد. قوانین قرآن را مرزهای الهی شمرد، و برای هر کس که از این مرزها بگذرد مجازاتی تعیین کرد. از یک طرف، متخلفین را ظالم شمرد، و فرمود «وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» [هر کس از مرزهای الهی تجاوز کند، ظالم و ستمگر است]. بقره / ۲۲۹ و از سوی دیگر بر مبارزه با ظالمان تأکید کرد. هنگامی که قرآن می گوید انبیاء مجهز با بینات و دلایل روشن و کتاب آسمانی و قوانین عادلانه به سوی امتها فرستاد شدند، تا مردم عدالت را به پا دارند (حدید / ۲۵) مفهومش این است که شخص پیغمبر اسلام (ص) که خاتم و بزرگ انبیاء است، بیش از همه کس این مسؤلیت را بر عهده دارد. اینها همه از یک سو و از سوی دیگر فرد امت اسلامی را موظف به نظارت بر اجرای قوانین الهی کرده، و طبق برنامه «امر به معروف و نهی از منکر»

همه را مکلف ساخته که در برابر تخلف از قوانین الهی بی تفاوت نمانند. در یک جا می فرماید «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» [مردان و زنان با ایمان، هر یک ولی و یار و یاور دیگری است امر به معروف می کنند و نهی از منکر، نماز برپا می دارند، و زکات را می پردازند، و خدا و رسولش را اطاعت می کنند.] توبه / ۷۱ اهمیت این دو وظیفه به قدری است که در آیه فوق، حتی بر نماز و زکات و اطاعت خدا و رسول، مقدم داشته شده، این به خاطر آن است که تا این نظارت عمومی بر اجرای قوانین نباشد پایه های نماز و زکات و اطاعت لرزان است. جالب توجه اینکه چون امر به معروف و نهی از منکر، مراحل مختلفی دارد از نصیحت و ارشاد و اندرزه های دوستانه شروع می شود و تا مرحله شدت عمل پیش می رود، آن را به دو بخش تقسیم کرده، بخش اول را در اختیار همگان گذارده، و بخش دوم را در اختیار یک گروه ویژه که زیر نظر حکومت الهی اقدام می کند و در اشاره به این تقسیم می فرماید «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» [و باید از میان شما گروهی باشند که دعوت به نیکی کنند، امر به معروف و نهی از منکر نمایند، آنها رستگارانند.] بدیهی است امتی که نظارت بر اجرای قوانین را یک وظیفه عمومی می شمارد و همه افراد جامعه، در این احساس مسئولیت شریکند، قانون در میان آنها احترام خاصی خواهد داشت، و به موقع اجرا می شود. از مرحله نظارت عمومی که بگذریم سخن از نظارت درونی، روحی، اعتقادی و وجدانی افراد بر حسن اجرای قوانین به میان می آید که از یک نظر، قدرت و قوتش از همه بیشتر است. «ایمان به مبدا» همان خداوندی که در همه حال ناظر و حاضر نزد همه است، و از آنها به خود آنها نزدیکتر است «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْأَرْدِ» [ما به او از رگ گردن - یا از رگ قلبش - نزدیکتریم.] ق / ۱۶. خدائی که [گردش چشم خیانتکار را می بیند و از اسرار درونی سینه ها آگاه است] (يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ) غافر / ۱۹ خدائی که زمین و زمان و حتی اعضای تن انسان را مراقب او ساخته و شاهد و گواه او بوده است. زلزله / ۴ و یس / ۶۵ و نور / ۲۴ و «ایمان به دادگاه بزرگ قیامت» که اگر به اندازه سنگینی ذره ای کار نیک یا بد در پرونده انسان باشد در برابرش حاضر می کنند و پاداش و کیفر آن را می بیند «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ - وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» زلزله / ۷ و ۲۶

اگر قانونی وجود نداشت چه می شد؟

پرسش

اگر قانونی وجود نداشت چه می شد؟

پاسخ

قانون مانند خون در عروق اجتماع است و به این ترتیب باید با صراحت گفت اگر قانونی وجود نداشت اجتماعی هم نبود، زیرا تفسیر اجتماع به معنی لغوی، یعنی جمع شدن گرد هم، کاملاً نادرست است، اجتماع مفهوم بالاتری را دربردارد، و آن همکاری و همگامی و همفکری عده‌ای در پیش برد هدفهای مشترک انسانی است. روی این حساب اگر دو نفر گرد هم آیند و چنین همکاری را آغاز نمایند، اجتماعی را تشکیل داده‌اند، ولی اگر میلیونها نفر در یک محل جمع باشند، و همگامی و همکاری نداشته باشند، اجتماعی وجود نخواهد داشت. این از یک سو. از سوی دیگر برای ادامه همکاری دو یا چند نفر باید وظائف و تعهدات هریک مشخص باشد و سر باز زدن از آن وظائف و تعهدات یا تجاوز از آن مرزها باید با عکس العمل اجتماعی مواجه گردد تا ایجاد ضمانت اجرائی برای آنها کند. اصولاً همکاری بدون «تعهد» مفهومی ندارد و «تعهد» سرچشمه انواع قوانین است. این اشتباه است

که ما وظیفه قانون را منحصر به جلوگیری از تصادمها، و تضاد منافع، و تجاوز بیکدیگر و کشمکشها بدانیم، اگرچه تشریح قسمتی از قوانین به همین منظور است. بلکه قوانین قبل از این موضوع، وظیفه‌دار استحکام روابط اجتماعی و ایجاد اعتماد متقابل در برابر تعهدات و تأمین آزادی لازم برای پرورش استعدادهای نهفته و متمرکز ساختن و بسیج نیروهای افراد در یک جهت معین، و بالاخره رسانیدن اجتماع به تکاملهای ممکن است.

بهترین قانونها باید واجد چه شرایطی باشد؟

پرسش

بهترین قانونها باید واجد چه شرایطی باشد؟

پاسخ

از میان تمام قوانین، آن قانون شایسته‌تر است که بهتر بتواند آن نیاز اصلی را تأمین کند یعنی ۱. نیروهای پراکنده را در سایه یک عامل وحدت نیرومند جمع‌آوری نموده، در مسیر صحیحی به کار گمارد. ۲. وسایل پرورش استعدادهای نهفته افراد را فراهم سازد. ۳. آزادی را به معنی واقعی تأمین نماید تا در سایه آن بتوانند از آن وسائل استفاده کنند. ۴. حقوق افراد را بهتر حفظ کند، و از تصادمها و تجاوزها بهتر جلوگیری نماید. ۵. روح اعتماد و اطمینان را از طریق انتخاب یک سیستم ضمانت اجرائی صحیح گسترش دهد. بعکس آنچه بعضی تصور می‌کنند یک قانون خوب آن نیست که قوانین جزائی وسیع و گسترده، با یک دستگاه وسیع قضائی، و مأموران و زندانهای زیاد، با خود یدک بکشد، بلکه این کار نشانه ضعف و ناتوانی و نارسائی قوانین است و نشانه این است که اجتماع نتوانسته است آنها را هضم کند، اینگونه تشکیلات در حقیقت بسان دملهایی هستند که بر اثر تزریق داروهای غیرقابل جذب در زیر جلد بوجود می‌آیند! این دملها مسلماً «نشتر» لازم دارد، ولی اگر دارو قابل جذب بود نیازی به نشتر (جز در موارد استثنائی) نخواهد داشت، زیرا اصولاً دملی وجود نداشت.

اگر قانونی وجود نداشت چه می‌شد؟ پرسش

پاسخ

قانون مانند خون در عروق اجتماع است و به این ترتیب باید با صراحت گفت اگر قانونی وجود نداشت اجتماعی هم نبود، زیرا تفسیر اجتماع به معنی لغوی، یعنی جمع شدن گرد هم، کاملاً نادرست است، اجتماع مفهوم بالاتری را دربردارد، و آن همکاری و همگامی و همفکری عده‌ای در پیش‌برد هدفهای مشترک انسانی است. روی این حساب اگر دو نفر گرد هم آیند و چنین همکاری را آغاز نمایند، اجتماعی را تشکیل داده‌اند، ولی اگر میلیونها نفر در یک محل جمع باشند، و همگامی و همکاری نداشته باشند، اجتماعی وجود نخواهد داشت. این از یک سو. از سوی دیگر برای ادامه همکاری دو یا چند نفر باید وظائف و تعهدات هریک مشخص باشد و سر باز زدن از آن وظائف و تعهدات یا تجاوز از آن مرزها باید با عکس‌العمل اجتماعی مواجه گردد تا ایجاد ضمانت اجرائی برای آنها کند. اصولاً همکاری بدون «تعهد» مفهومی ندارد و «تعهد» سرچشمه انواع قوانین است. این اشتباه است که ما وظیفه قانون را منحصر به جلوگیری از تصادمها، و تضاد منافع، و تجاوز بیکدیگر و کشمکشها بدانیم، اگرچه تشریح قسمتی از قوانین به همین منظور است. بلکه قوانین قبل از این موضوع، وظیفه‌دار استحکام روابط اجتماعی و ایجاد اعتماد متقابل در برابر

تعهدات و تأمین آزادی لازم برای پرورش استعدادهای نهفته و متمرکز ساختن و بسیج نیروهای افراد در یک جهت معین، و بالاخره رسانیدن اجتماع به تکاملهای ممکن است.

کلیات

از دیدگاه اسلام چه کسی حق قضاوت دارد؟

پرسش

از دیدگاه اسلام چه کسی حق قضاوت دارد؟

پاسخ

همان گونه که حکومت و حاکمیت بنا بر اصل مسلم «توحید افعالی» به خداوند باز می‌گردد، حق داوری نیز از آن کسانی است که او اجازه فرموده است. «توحید افعالی» می‌گوید همه کارها به سوی خدا باز می‌گردد، و توحید «خالقیت» می‌گوید همه چیز در این عالم از او نشأت می‌گیرد، و «توحید حاکمیت» که از شاخه‌های توحیدی خالقیت است می‌گوید حکومت مخصوص پروردگار است و همین امر سبب می‌شود که در قلمرو حکومت خدا داوری و قضاء نیز از آن او باشد و از آن کسانی که او داوری آنها را مجاز شمرده است. از سوی دیگر «توحید اطاعت» می‌گوید تنها فرمان خدا، و فرمان کسانی که فرمانشان به فرمان خدا باز می‌گردد، مقبول و مطاع است، بنابراین در احکام قضائی نیز حکم و فرمانی قابل قبول است که به اذن پروردگار باشد. اگر از این دیدگاه به جامعه انسانی بنگریم، مبدأ حق داوری و قضاوت بسیار روشن خواهد بود و در تشخیص آن هرگز سرگردان نخواهیم شد، زیرا نگاه به نقطه‌ای می‌دوزیم که هستی از آن جا سرچشمه می‌گیرد و آفرینش ما از سوی او و فرمان در همه جا فرمان اوست؛ بنابراین باید همیشه بکوشیم که محاکم قضائی ما به فرمان او برگردد، مشروعیت خود را از ناحیه او کسب کند و رنگ الهی به خود بگیرد.

از دیدگاه قرآن، چه کسی حق قضاوت دارد؟

پرسش

از دیدگاه قرآن، چه کسی حق قضاوت دارد؟

پاسخ

از دیدگاه قرآن، فقط خدا حق قضاوت دارد؛ ۱- در آیه ۵۷ سوره انعام می‌خوانیم «انَّ الْحُكْمَ اِلَّا لِلّٰهِ يَقُصُّ الْحَقَّ وَ هُوَ خَيْرُ الْفٰصِحِیْنَ» [داوری و فرمان تنها از آن خداست، او حق را از باطل جدا می‌کند و بهترین جدا کننده (حق از باطل) است.] همین تعبیر (ان الحكم الا لله) بدون جمله ذیل آن در سوره یوسف آیه ۴۰ آمده است. البته آنچه در سوره یوسف آمده است ممکن است مفهوم گسترده‌تری داشته باشد که هم حکومت را شامل شود و هم قضاوت و داوری را، ولی آنچه در آیه بالا آمده به قرینه ذیل آن که اشاره به فصل خصومتها و پایان دادن به نزاعها دارد، بیشتر ناظر به مسأله داوری است. گروهی از مفسران مانند طبرسی در مجمع البیان و فخر رازی در تفسیر کبیر نیز بر این معنی انگشت گذارده‌اند. ۲- در آیات ۴۴ و ۴۵ و ۴۷ از سوره مائده به ترتیب می‌خوانیم «و

مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ... فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ... فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» [کسانی که به آنچه خدا نازل کرده است، حکم نکنند، کافرانند... ظالمانند... فاسقانند!] کافرنند به خاطر اینکه از خطّ توحید (توحید حاکمیت) خارج شده‌اند، ظالمند به خاطر اینکه به خود و به دیگران ستم می‌کنند، چرا که از مصالح قطعی احکام الهی محروم می‌مانند و به گرداب مفسد احکام جاهلی فرو می‌غلطند، و فاسقند به خاطر اینکه از دایره اطاعت خارج شده‌اند و می‌دانیم فسق همان خروج از خط اطاعت است. البته این آیات مفهوم وسیعی دارد که هم مسأله فتوا در احکام الهی را شامل می‌شود، هم مسأله قضاوت و داوری و هم مسأله حاکمیت را که در هر سه بعد باید این امور، موافق و مطابق حکم خدا و ما انزل الله بوده باشد. ۳- در آیه ۶۰ نساء، قرآن مجید هر حکم غیر الهی را حکم طاغوت می‌شمرد و رفتن به سراغ آن را پیروی از خطّ شیطان می‌داند، می‌فرماید «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ مَا كَفَرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ قَبْلِكَ يَتَّبِعُونَ مَا كَفَرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا» [آیا ندیدی کسانی را که گمان می‌کنند به آنچه (از کتابهای آسمانی که) بر تو و بر پیشینیان نازل شده ایمان آورده‌اند، در حالی که می‌خواهند برای داوری نزد طاغوت و حکام باطل بروند؟ با اینکه به آنها دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند، اما شیطان می‌خواهد آنها را گمراه کند و به بیراهه‌های دور دستی بيفکند؟!] ۴- قرآن، احکام و داوریهایی را که از غیر مبداء الهی صادر می‌شود، حکم جاهلیت می‌شمرد و در برابر کسانی که خواهان احکام غیر الهی بودند (مانند گروهی از یهود که با یکدیگر منازعه داشتند و انتظار داشتند با مراجعه به پیامبر اسلام (ص) آن حضرت مطابق میل آنها حکم کند) می‌فرماید «أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ» مائده/۵ [آیا آنها حکم جاهلیت را (از تو) می‌خواهند و چه کسانی برای افراد با ایمان بهتر از خدا حکم می‌کند.] ۵- در جای دیگر به پیامبر اسلام (ص) یاد می‌دهد که بگوید «أَفَعَيِّرَ حُكْمَ اللَّهِ ابْتِغَاءَ حُكْمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا» انعام/۱۱۴ [آیا غیر خدا را به داوری بطلبم، در حالی که اوست که این کتاب آسمانی را که همه چیز در آن است فرستاده است؟!] ۶- در جایی دیگر با صراحت تمام دستور می‌دهد که همه اختلافات را با داوری خداوند حل کنند، می‌فرماید «وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكِّمُوهُ إِلَى اللَّهِ» شوری/۱۰ [در هر چیز اختلاف کنید داوریش با خداست.] از مجموع این آیات و آیات دیگر، به روشنی این مطلب ثابت می‌شود که از دیدگاه قرآن، داور و قاضی و حاکم خداست و کسانی که از سوی او به داوری و قضا می‌نشینند و هر چه غیر آن است، حکم جاهلیت و داوری طاغوت و شیطان می‌باشد!

از دیدگاه روایات اسلامی، چه کسی حق نشستن بر مسند قضا را دارد؟

پرسش

از دیدگاه روایات اسلامی، چه کسی حق نشستن بر مسند قضا را دارد؟

پاسخ

هر چند در روایات اسلامی به ویژه در ابواب قضاء به این پرسش مشروحاً پاسخ داده شده است اما به عنوان نمونه به چند روایت اشاره می‌شود ۱- در حدیثی از امام صادق (ع) می‌خوانیم که فرمود «اتَّقُوا الْحُكُومَةَ فَإِنَّ الْحُكُومَةَ إِنَّمَا هِيَ لِلْإِمَامِ الْعَالِمِ بِالْقَضَاءِ الْعَادِلِ فِي الْمُسْلِمِينَ، لِنَبِيِّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيِّ» (وسائل الشیعه/۱۸) [از قضاوت بپرهیزید، چرا که قضاوت و داوری، مخصوص امام آگاه به اصول قضا و عادل در میان مسلمانان است (آری) برای پیامبر (ص) یا وصی پیامبر (ص) است.] ۲- در حدیث معروفی از امام صادق (ع) آمده است که امیر مؤمنان علی (ع) به شریح قاضی فرمود «يَا شَرِيحُ قَدْ جَلَسْتَ مَجْلِسًا لَا يَجْلِسُهُ إِلَّا نَبِيٌّ، أَوْ وَصِيٌّ نَبِيٍّ أَوْ شَقِيٍّ!» (وسائل الشیعه/۱۸) [ای شریح! جایی نشسته‌ای که در آنجا کسی نمی‌نشیند جز پیامبر، یا وصی پیامبر، یا شقی دور از سعادت!] ۳- در حدیث

دیگری از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود «وَالْحُكْمُ لَا يَصِحُّ إِلَّا بِإِذْنِ مِنَ اللَّهِ وَبُرْهَانِهِ» (مصباح الشریعه/۴۱) [حکم و داوری، صحیح نیست، مگر به اذن و اجازه و برهان الهی]

از دیدگاه امام علی (ع) در عهدنامه مالک اشتر، قاضی باید دارای چه صفاتی باشد؟

پرسش

از دیدگاه امام علی (ع) در عهدنامه مالک اشتر، قاضی باید دارای چه صفاتی باشد؟

پاسخ

۱- افضلیت، نسبت به تمام مردم (یا تمام اهل شهر)، «ثُمَّ اخْتَرْتُ لِلْحُكْمِ بَيْنَ النَّاسِ أَفْضَلَ رَعِيَّتِكَ فِي نَفْسِكَ» ۲- بر حوصله بودن «مِمَّنْ لَا تَضِيقُ بِهِ الْأُمُورُ» ۳- سعه صدر «وَلَا تَمَحَّكُهُ الْحُصُومُ» ۴- عدم لجاجت «وَلَا يَتَمَادَى فِي الزَّلَّةِ» ۵- تسلیم در برابر حق بودن «وَلَا يَحْصِرُ مِنَ الْفَبِيِّ إِلَى الْحَقِّ إِذَا عَرَفَهُ» ۶- طمع نداشتن «وَلَا تُشْرِفُ نَفْسُهُ عَلَى طَمَعٍ» ۷- قناعت به بررسی سطحی، نکردن «وَلَا يَكْتَفِي بِإِذْنِي فَهَمُّ دُونَ أَقْصَاءِ» ۸- در شبهات از همه محتاطتر باشد «وَأَوْقَفَهُمْ فِي الشُّبُهَاتِ» ۹- در تمسک به دلیل پا فشاری کند «وَأَخَذَهُمْ بِالْحُجَجِ» ۱۰- از تکرار مراجعات شکایت کنندگان ملول و خسته نشود «وَأَقْلَهُمْ تَبَرُّمًا بِمُرَاجَعَةِ الْحَضَمِ» ۱۱- در کشف حقایق از همه شکیاتر باشد «وَأَصْبَرَ هُمْ عَلَى تَكْشِيفِ الْأُمُورِ» ۱۲- به هنگام آشکار شدن حق، قاطعیت به خرج دهد «وَأَصْرَمَهُمْ عِنْدَ اتِّضَاحِ الْحُكْمِ» ۱۳- ستایش متملقان او را فریب ندهد و تمجید مداحان او را مایل به مدح کننده نسازد «مِمَّنْ لَا يَزِدُّهُ إِطْرَاءٌ وَلَا يَسْتَمِيلُهُ إِغْرَاءٌ» ۱۴- قاضی باید مکفی المؤمنه از بیت المال باشد و آنقدر به او داده شود که نیاز به این و آن پیدا نکند و چشمش به دست مردم نباشد «وَأَفْسَحْ لَهُ فِي الْبُدْلِ مَا يُزِيلُ عِلَّتَهُ وَتَقِلُّ مَعَهُ حَاجَتُهُ إِلَى النَّاسِ»

آداب قضاوت از دیدگاه روایات و فقها چیست؟

پرسش

آداب قضاوت از دیدگاه روایات و فقها چیست؟

پاسخ

در پاسخ به این پرسش کافی است آنچه را مرحوم محقق در شرایع، بحث آداب القضاء آورده است و در واقع عصاره‌ای است از آنچه در روایات اسلامی و کلمات فقها آمده بیاوریم. او می‌گوید «مستحب است که قاضی این امور را رعایت کند ۱- درباره اهل منطقه‌ای که مأموریت برای آن منطقه دارد، تحقیق و تفحص کامل کند (فرهنگ آن مردم را بشناسد و به شرایط اخلاقی و اقتصادی آنجا آشنا گردد، علما و نیکان و پاکان و حتی قضات سابق را شناسایی کند، تا در کار خود بصیرت کافی داشته باشد، زیرا آگاهی به شرایط منطقه و محل و فرهنگ حاکم مردم، تأثیر زیادی در مسأله داوری عادلانه دارد). ۲- هنگامی که وارد محل مأموریت خود می‌شود، خانه (و مرکز قضاوت خود) را در وسط شهر قرار دهد تا همه شاکیان به طور مساوی دسترسی به او داشته باشند! ۳- هنگام ورود به شهر به وسیله منادیان ورود خود را اعلام دارد تا همه (ستمیدگان) با خبر شوند. ۴- جلسه قضا باید در محل باز و آشکاری باشد تا همه به آسانی به آن دسترسی پیدا کنند (نه پشت درهای بسته و در محاصره مأموران). ۵- به محض ورود در محل

باید تمام مدارک مردم و پرونده‌های موجود را از قاضی پیشین دریافت نماید و همچنین ودیعه‌ها و امانتها را نیز تحویل بگیرد (در آن زمان معمول بوده که بسیاری از مردم، اشیاء گرانقیمت را به عنوان ودیعه نزد حاکم می‌گذاشتند و همچنین اموالی که مورد نزاع بود). ۶- هرگاه محل قضاوت مسجد باشد، قاضی باید هنگام ورود به مسجد، نماز تحیت بخواند سپس پشت به قبله بنشیند تا مدعیان و شاکیان رو به قبله باشند (و احساس کنند در محضر الهی سخن می‌گویند). ۷- باید وضع زندانیان را دقیقاً بررسی کند و آنها را که دلیل کافی برای ماندنشان در زندان نمی‌بیند، آزاد سازد و آنجا که دلیل کافی وجود دارد، شاکی را بخواهد و جریان را دنبال کند و همچنین دربارهٔ قیّم‌های ایتم و امنای حاکم، و حافظین اموال یتیمان، دقت کند، اگر در میان آنها افراد نااهلی هستند، به زودی آنها را بر کنار سازد و افراد صالحی را جانشین آنها کند. ۸- در مجلس داوری، جمعی از دانشمندان و علما و آگاهان را دعوت کند تا مراقب حکم و داوری او باشند و اگر خطایی از او سرزند، او را به خطایش آشنا سازند. ۹- خودش برای خرید و فروش به بازار نرود (مبادا مردم برای جلب نظر او ارفاقهایی انجام دهند که آگاهانه یا ناآگاه تحت تأثیر آن واقع شود). ۱۰- در مجلس قضاوت نباید قیافهٔ خود را چنان درهم بکشد که مردم نتوانند با صراحت مطالب خود را بگویند، همچنین آن چنان نرم و ملایم نباشد که شاکیان جسور شوند و «مدعیانش گمان برند که حلواست»! ۱۱- در میان شاهدان تبعیض قائل نشود (و شاهدان آشنا و غیر آشنا، دور و نزدیک را در صورت داشتن شرایط شهادت یکسان بشمرد). ۱۲- پرونده‌های هر هفته را جمع‌آوری کرده و جداگانه بایگانی کند و همچنین پرونده‌های هر ماه و هر سال را با قید تاریخ، منظم سازد (یا دستور لازم دربارهٔ تنظیم آنها بدهد).

از دیدگاه مرحوم محقق در شرایع، قاضی چه وظایفی دارد؟

پرسش

از دیدگاه مرحوم محقق در شرایع، قاضی چه وظایفی دارد؟

پاسخ

این فقیه بزرگ در بحث وظایف قاضی و آنچه برای او لازم‌المرعات است چنین می‌گوید حاکم هفت وظیفه دارد ۱- واجب است مساوات را در میان طرف دعوا در «سلام» و «جلوس» و «نگاه کردن» و «سخن گفتن» و «گوش فرا دادن» و «عدالت در حکم» رعایت کند (به این معنی که اگر به یکی از آنها با احترام خاصی سلام میکند یا جواب سلام می‌گوید، عین آن را دربارهٔ دیگری رعایت کند و تفاوت موقعیت اجتماعی آنها هیچگونه تأثیری در این مسئله نداشته باشد و اگر به یکی از آنها لحظاتی نگاه می‌کند، به دیگری نیز همان مقدار نگاه کند، خلاصه اینکه مساوات کامل را در مجلس قضا و داوری در تمام جوانب، حتی تشریفات و احترامات جزئی رعایت نماید، تا جلوی انحرافات کلی به خوبی گرفته شود). ۲- قاضی نباید به یکی از دو طرف دعوا، مطلبی «تلقین» یا «تعلیم» کند که به زیان طرف دیگر باشد. ۳- هرگاه دو طرف دعوا سکوت کنند، نباید به یکی از آن دو اشاره کند که سخنت را بگو، بلکه بهتر است هر دو را مخاطب ساخته بگوید «حرفتان را بنزید» یا بگوید شخص مدعی سخنت را بگوید و شکایتش را طرح کند. ۴- هرگاه حکم مسأله مورد دعوا، روشن باشد، باید هر چه زودتر داوری کند، ولی مستحب است قبلاً آنها را ترغیب به صلح و سازش نماید، اگر حاضر نشدند حکم را صادر می‌کند. ۵- هرگاه شکایات، به ترتیب وارد شود، باید نوبت را رعایت کند، بدون هیچگونه تفاوت از نظر موقعیت اجتماعی ارباب دعوی، و اگر ترتیب روشن نباشد، قرعه می‌زند. ۶- هرگاه شخص مدعی علیه در ضمن دعوی، دعوی دیگری را مطرح کند، به سخنان او گوش نمی‌دهد تا دعوی اول پایان یابد. ۷- هرگاه یکی از طرفین دعوی اقدام به طرح دعوی قبل از دیگری کند، او را مقدم می‌شمرد.

تفاوت کیفیت قضا، در اسلام و مکاتب مادی چیست؟

پرسش

تفاوت کیفیت قضا، در اسلام و مکاتب مادی چیست؟

پاسخ

در دنیای امروز، دستگاههای قضائی بسیار گسترده و پر زرق و برق است، ولی هر گاه محتوای آن را با آنچه در اسلام وجود دارد مقایسه کنیم، بسیار کم ارزش جلوه می‌کند، مخصوصاً تفاوت‌های زیر قابل دقت است ۱- در اسلام، قاضی باید در مسائل و احکام صاحب نظر باشد و تنها دانستن مواد قانون کافی نیست، بلکه باید ریشه‌ها و مبانی آن را به طور اجتهادی بداند و به تعبیر دیگر، اجتهاد در مسأله قضا شرط است، در حالی که در دنیای امروز تنها آگاهی بر مواد قانون کفایت می‌کند، و فرق میان این دو آشکار است. به تعبیر روشنتر، آگاهی بر احکامی که (مثلاً) در «تحریر الوسيله» آمده، گاه ممکن است از طریق تقلید باشد و گاه اجتهاد، گر چه وظیفه قاضی به هر حال تطبیق این احکام بر مسائل مورد دعوی و تشخیص صاحب حق از غیر صاحب حق است، ولی بسیار تفاوت می‌کند که آگاهی بر تحریر الوسيله از طریق تقلید بوده باشد، یا از طریق اجتهاد و پی‌گیری ریشه‌های آن از کتاب و سنت و اجماع و عقل اسلام دومی را توصیه می‌کند. ۲- در نظام قضائی امروز اعتماد به قاضی در محدوده قضا و داوری کافی است، ولی در اسلام این مقدار کافی نیست، بلکه قاضی باید از هر نظر پاک بوده باشد، زیرا عدالت به معنی پرهیز از هر گونه گناه است، خواه در دایره مسایل قضائی باشد یا غیر قضائی. روشن است میان کسی که در همه چیز و همه حال از گناه پرهیز می‌کند با کسی که در محدوده معینی پرهیز دارد تفاوت بسیار است. و احتمال لغزش نفر دوم از نفر اول بیشتر است. ۳- قاضی در نظام قضائی امروز، اگر به حق داوری کند هر چند ناآگاهانه باشد مسئول نیست، ولی همان گونه که در بالا اشاره شد چنین قاضی از نظر اسلام در پیشگاه خدا مسؤل است و رسیدن به حق به تنهایی کافی نمی‌باشد بلکه باید آگاهانه صورت گیرد! ۴- در نظام قضائی اسلامی، نه تنها رشوه گرفتن از بزرگترین گناهان است، بلکه طبق بعضی از روایات در سر حد کفر و شرک است، امام صادق (ع) فرمود «أَمَّا الرَّشَافِي الْحُكْمُ فَهُوَ الْكُفْرُ بِاللَّهِ». (وسائل الشیعه ۱۸/۱۶۳)

سخنانی از پیامبر اکرم (ص) در مورد قضاوت بیان کنید.

پرسش

سخنانی از پیامبر اکرم (ص) در مورد قضاوت بیان کنید.

پاسخ

روایات و احادیث در این باره زیاد است. پیشنهاد می‌نمایم به ((وسائل الشیعه ، کتاب القضا)) و یا ((میزان الحکمه ، واژه القضا)) مراجعه نمایید. در عین حال سه روایت در اینجا بیان می‌گردد: ۱- ((هر که کار قضاوت به او واگذار شود بدون کارد سر بریده شده است عرض شد: ای رسول خدا منظور از سر بریدن چیست؟ فرمود: آتش دوزخ))، (ترجمه میزان الحکمه ، ج ۱۰ ، ۴۹۵۲) . ۲- ((در روز قیامت قاضی دادگر رامی آورند و چنان حساب سختی از او کشیده می‌شود که آرزو می‌کند کارش

هرگز حتی درباره یک خرما میان دو نفر داوری نکرده بود))، (همان، ۴۹۵۴). ۳- (هر که جویای منصب قضاوت باشد و برای رسیدن به آن متوسل به این و آن شود، خداوند او را به خودش واگذارد و هر که مجبور به پذیرفتن آن شود خداوند فرشته‌ای بر او فرو فرستد که استوارش بدارد، (همان، ۴۹۵۴).)

عدالت یکی از شرایط قاضی است. حال اگر کسی گناه کرده باشد و بعد توبه کند، آیا می‌تواند قاضی شود و حدود الهی را جاری کند؟ اگر گناهی که قاضی قبلاً انجام داده، دارای حدّ بوده، ولی توبه کرده است، آیامی‌تواند قاضی و مجری حدود باشد؟

پرسش

عدالت یکی از شرایط قاضی است. حال اگر کسی گناه کرده باشد و بعد توبه کند، آیا می‌تواند قاضی شود و حدود الهی را جاری کند؟ اگر گناهی که قاضی قبلاً انجام داده، دارای حدّ بوده، ولی توبه کرده است، آیامی‌تواند قاضی و مجری حدود باشد؟

پاسخ

همان طور که گفته‌اید و در کتب فقهی آمده است، یکی از شرایط قاضی این است که عادل باشد یعنی انسان پاک و با تقوایی باشد که گناهان کبیره و صغیره را عمداً انجام ندهد. اگر انجام داد، فوراً توبه و استغفار نماید. حال اگر شخصی گناهکار بوده یا گناهی که دارای حدی بود، انجام داده است ولی توبه کرده و حاکم از گناه او مطلع نشده است تا حدّ بر او جاری کند، توبه او پذیرفته می‌شود. باید واقعاً توبه کند و وقتی توبه کرد، می‌تواند قاضی بشود و حدود الهی را جاری کند. قاضی یا امام جماعت یا مرجع تقلید که شرطشان عدالت است، اگر احیاناً گناهی انجام دادند و فوراً توبه کردند، می‌توانند به کار خود ادامه دهند. قرآن درباره صفات متّقیان فرمود: خدا می‌افتند و برای گناهان خود طلب آمرزش می‌کنند و کیست جز خدا که گناهان را بیامرزد؟! و بر گناه، اصرار نمی‌ورزند. پاداش آنان آمرزش و مغفرت الهی است. < از رسول خدا نقل شده است: (۱) از امیرالمؤمنین نقل شده است: هر کس توبه کند، به درگاه خدا باز گردیده است. < در قرآن آمده است: انجام دهد، خداوند توبه او را می‌پذیرد و او بخشنده و مهربان است. < در مورد کسانی که می‌خواهند حدّ الهی را جاری کنند، روایاتی وارد شده که آنان که حد باید بخورند، مجری حدّ نشوند. فقها از این روایات کراهت شرکت شرکت کردن این گونه افراد را فهمیده‌اند، (۲) ولی شرکت کردن این گونه افراد در اجرای حدّ اشکالی ندارد. (پاورقی ۱. محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ج ۱ حدیث ۲۱۴۴) (پاورقی ۲. وسائل الشیعه، ج ۱۸ باب ۳۱ از ابواب مقدمات حدود، ص ۳۴۱)

چرا در بعضی از دادگاه‌ها افراد را قبل از اثبات جرم زندانی و محکوم می‌کنند؟

پرسش

چرا در بعضی از دادگاه‌ها افراد را قبل از اثبات جرم زندانی و محکوم می‌کنند؟

پاسخ

بر اساس موازین اسلامی اصل بر بیگناهی اشخاص است و شخص وقتی مجرم شناخته می‌شود که جرم او نزد محکمه واجد

صلاحیت اثبات شود. در این صورت شخص مجرم به تناسب جرمی که مرتکب شده طبق قانون مجازات می‌شود. در اصل سی و هفتم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده اصل برائت است و هیچ کس از نظر قانون مجرم شناخته نمی‌شود مگر این که جرم او در دادگاه صالح اثبات گردد. همچنین در اصل یکصد و شصت و ششم قانون اساسی آمده احکام دادگاه ما باید مستدل و مستند به مواد قانونی و اصولی باشد که بر اساس آن حکم صادر شده است ماده ۲ قانون مجازات اسلامی جرم را اینگونه تعریف کرده هر فعل و ترک فعل که مطابق قانون قابل مجازات یا مستلزم اقدامات تأمینی و تربیتی باشد، جرم محسوب است و هیچ امری را نمی‌توان جرم دانست مگر آن که به موجب قانون برای آن مجازات یا اقدام تأمین یا تربیتی تعیین شده باشد. قاضی در دادگاه اسلامی بر اساس موازین اسلام و به طور مستند و مستدل قضاوت می‌کند و حتی در صورت بازداشت شخصی موضوع اتهام باید با ذکر دلایل بلافاصله فاصله کتبی به او ابلاغ و تفهیم شود. با توجه به آنچه ذکر شد، دادگاه‌ها باید بر اساس قانون و به طور مستند به صدور حکم پردازند نباید و اشخاص را بدون دلیل زندانی و محکوم کنند. اگر قاضی عمداً مرتکب خلاف قانون شد و حکمی غیر قانونی صادر نمود، از طریق دادگاه انتظامی قضاوت قابل پیگرد قانونی است و شخصی که به طور غیر قانونی مجرم شناخته شده می‌تواند احقاق حق نماید و بر اساس اصل یکصد و هفتاد و یکم قانون اساسی جبران ضرر مادی و معنوی و اعاده حیثیت از خود را بخواهد.

آیا سیستم تعدد قاضی در صدور حکم؛ در نظام قضائی اسلام جایز است؟

پرسش

آیا سیستم تعدد قاضی در صدور حکم؛ در نظام قضائی اسلام جایز است؟

پاسخ

در نظام قضائی اسلام و نیز بر اساس سیستم قضائی جمهوری اسلامی ایران از حیث ورود به ماهیت دعوی جهت صدور حکم واحد است زیرا انشاء حکم به اتفاق نظر همه فقهای اسلام توسط یک قاضی با شرایط مندرج در بحث قضاوت صورت می‌گیرد. زیرا در غیر از این صورت قصد قاضی برای انشاء حکم متمشی نخواهد شد. اما آنچه در مورد تعدد قاضی در صدور حکم مطرح است از حیث شکلی است که طبق قوانین آئین دادرسی مدنی و کیفری سبک و روش رسیدگی به دعاوی را تقنین می‌نماید. لذا بحث تعدد قاضی در صدور حکم ماهیت طولی دارد. بدین معنا مجموعه اصول و مقرراتی وجود دارد که به رسیدگی دعاوی حقوقی و امور حسبی و امور کیفری در دادگاه‌های بدوی، تجدید نظر و دیوانعالی کشور و کلیه مراجعی که متصدی رسیدگی به پرونده دارند، می‌پردازند و با مطرح شدن مسئله صلاحیت دادگاه‌ها و صلاحیت قضات در امر رسیدگی سیستم تعدد قضات بصورت طولی و نیز از حیث شکلی اعمال و اجراء می‌گردد. زیرا شایستگی و اختیار قانونی برای رسیدگی محاکم و قضات متفاوت است بعنوان مثال در بحث صلاحیت نسبی که عبارتست از اختیار یک دادگاه نسبت به سایر دادگاههایی که از حیث نوع و صنف و درجه شبیه یکدیگرند چه از نظر ماهیت دعوا مثل دادگاه خانواده و چه از نظر مکان هر یک اعمال قضاوت و صدور حکم می‌نمایند. در نتیجه اینکه چند قاضی در مورد یک ماهیت دعوا اعمال نظر می‌کنند بصورت طولی است یعنی ابتدا دادگاه بدوی، سپس تجدید نظر و بعد دیوانعالی کشور که هر چند قضات متعدد هستند اما صدور و انشاء حکم واحد است.

بر فرض پذیرش سیستم تعدد قضات در محاکم، آیا همه آنها باید دارای صفات مورد نظر شارع جهت تصدی سمت قاضی باشند یا بعضی از آنها؟ لطفاً نظرات همه مراجع بزرگوار را قید فرمایید.

پرسش

بر فرض پذیرش سیستم تعدد قضاوت در محاکم، آیا همه آنها باید دارای صفات مورد نظر شارع جهت تصدی سمت قاضی باشند یا بعضی از آنها؟ لطفا نظرات همه مراجع بزرگوار را قید فرمایید.

پاسخ

بر اساس نظر اسلام و سایر مراجع عظام هر قاضی در هر سمتی و در هر مرتبه‌ای از قضاوت که باشد و یا در قسمتی از ساختار قضائی باشد همگی باید شرایط لازم را که اسلام در نظر گرفته، داشته باشند هر چند در بعضی از موارد که از مستشاران استفاده می‌شود لازم نیست آن صفات را داشته باشند زیرا آنها انشاء حکم نمی‌کنند و از اینجاست که اگر زن در مقام مستشار باشد بلامانع است اما در مقام صدور حکم باید قاضی مرد و عادل و دارای صفات مورد نظر اسلام باشد.

لطفا در مورد حدود اختیارات یک قاضی و رئیس قوه قضائیه توضیح بفرمایید.

پرسش

لطفا در مورد حدود اختیارات یک قاضی و رئیس قوه قضائیه توضیح بفرمایید.

پاسخ

الف) حدود اختیارات یک قاضی: رسیدگی و حل و فصل کلیه اختلافات و منازعاتی که در هر جای جامعه بروز می‌کند، باید در حدود صلاحیت دادگاه قرار گیرد، ولو این که طرف دعوی دولت یا سازمانی دولتی باشد. بر این اساس وظیفه اصلی و اساسی قاضی حل و فصل دعاوی و اختلافاتی است که به دادگاه‌ها کشیده می‌شود. وظایف و اختیارات قضاوت به صورت خیلی مختصر، عبارت است از: ۱- الزام به رسیدگی و صدور حکم، ۲- الزام به عدم اجرای آیین‌نامه‌ها و قوانین خلاف قانون و شرع. ر.ک: حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۲، ص ۵۵۱، دکتر سید محمد هاشمی. اما گرچه قاضی اختیار رسیدگی و حل و فصل کلیه اختلافات و منازعاتی را که در جامعه بروز می‌کند دارد اما بر ایناصول دو استثنا وارد می‌شود و اختیارات قاضی را محدود می‌نماید: ۱- حدود اختیارات قاضی در روابط بین‌الملل: در روابط سیاسی و اقتصاد بین‌المللی هیچ دولتی نمی‌تواند یکطرفه تصمیم بگیرد یا یک جانبه قضاوت کند و آن را به مورد اجرا گذارد. زندگانی مشترک کشورها مستلزم توافق‌ها و قراردادهایی است که اراده اجتماع دول آنها را پدید آورده، موجبات اطاعت دسته‌جمعی دول را از نظام عمومی فراهم ساخته است در تکوین این اراده هر یک از دول فقط سهمی دارند. ۲- حدود اختیارات قاضی در امور نظامی: در زمانی که جامعه دچار بی‌نظمی و عدم امنیت می‌شود، دولت از قوای نظامی استفاده کرده و مجازات متخلفین را دادگاه‌های نظامی به عهده می‌گیرند. مداخله دادگاه‌های نظامی در امور قضایی به منظور حفظ امنیت داخلی کشور مورد توجه و تحقیق صاحب‌نظران حقوق اساسی می‌باشد و دو مسأله مطرح می‌باشد. اول: صلاحیت دادگاه‌های نظامی در موارد ضرورت تا چه پایه ممکن است گسترش یابد؟ دوم: هرگاه شخص در دادگاه نظامی محکوم شود، لیکن به ادعای این که حکم دادگاه نظامی خلاف قانون صادر شده است، موضوع را در محاکم عمومی طرح و تقاضای رسیدگی کند، آیا دادگاه می‌تواند به چنین ادعایی ترتیب اثر دهد؟ که در این موارد نظرات مختلفی بیان شده‌است. ر.ک: حقوق اساسی، ص ۱۲۲، دکتر جعفر بوشهری. ب) وظایف و اختیارات رئیس قوه قضائیه: به طور کلی وظایف و اختیارات رئیس قوه قضائیه به دو

دسته تقسیم می‌شود: الف) وظایف در ارتباط با قوه قضائیه: ۱- تشکیلات قضایی: از آنجا که انجام مسؤلیت‌های قوه قضائیه نیاز به تشکیلات مناسب دارد، تصمیم‌گیری در مورد تعداد شعبه‌ها در هر شهرستان و این که چه بخش‌های اداری و اجرایی برای همکاری با مراجع قضایی لازم است، رئیس قوه قضائیه می‌باشد. این تصمیم‌گیری قطعی و نهایی در قلمرو قوه قضائیه کلیت دارد و همه مراجع قضایی و اداری و اجرایی را در برمی‌گیرد دادگاه و دادسرای نظامی، دادگاه و دادسرای انقلاب، دیوان عالی کشور، دیوان عدالت‌داری، سازمان بازرسی کل کشور... از حیث تشکیلاتی و اداری تابع تصمیمات قانونی رئیس قوه قضائیه هستند. البته این تبعیت به استقلال نظر قضایی تسری ندارد و قضات در هر مرجع، نظر قانونی خود را اعلام می‌دارند. ۲- تهیه لوایح قضایی متناسب با جمهوری اسلامی ایران. ۳- استخدام قضات واجد شرایط. ۴- پیشنهاد عفو یا تخفیف مجازات محکومین. ب) وظایف رئیس قوه قضائیه در غیر امور قضایی: وظایف مختلف و متنوعی قانون اساسی به عهده رئیس قوه قضائیه گذاشته که مستقیماً در ارتباط با امر قضا نیست ولی به وضع کل کشور و امنیت عمومی و سیاست‌گذاری مربوط می‌گردد که اهم آن: ۱- عضویت در شورای عالی امنیت ملی. ۲- عضویت در شورای بازنگری قانون اساسی. ۳- عضویت در مجمع تشخیص مصلحت نظام. ۴- عضویت در شورای موقت رهبری. ۵- تعیین نماینده در شورای نظارت بر صدا و سیما. ۶- رسیدگی به دارایی مقامات عالی کشور. ۷- نظارت بر حسن اجرای قوانین (تشکیل سازمان بازرسی کل کشور). ۸- پیشنهاد حقوق‌دان برای شورای نگهبان. ر.ک: حقوق اساسی نهادهای سیاسی جمهوری اسلامی ایران، مدنی، ص ۳۶۱.

آیا مجرمی که نزد قاضی بگوید توبه کردم، قاضی باید توبه او را قبول کند؟

پرسش

آیا مجرمی که نزد قاضی بگوید توبه کردم، قاضی باید توبه او را قبول کند؟

پاسخ

پرسش شما، چند صورت دارد که جداگانه به آنها اشاره می‌شود: ۱- اگر جرم با اقرار مجرم ثابت شود و مجرم توبه کرده باشد - چه در نزد قاضی و چه قبل از آن - قاضی مخیر است که او را عفو کند. (البته اگر نگوییم که اساساً "حد ساقط شده و قاضی حق اجرای حد را ندارد). همانطور که در روایت معتبر نیز آمده است: ((هرگاه دزد با اختیار خودش نزد قاضی برود و توبه کرده باشد، مال دزدی را به صاحبش برمی‌گردانند و دست دزد را قطع نمی‌کنند)). البته این روایت در مورد سرقت است و برخی سرایت حکم آن را به جرم‌های دیگر نمی‌پذیرند. اما روایت معتبر دیگری نیز وجود دارد که از آن استفاده می‌شود که مجرم اگر توبه کند، می‌توان از جرم او گذشت کرد. نسبت به شخص محارب گفته‌اند که اگر قبل از دستگیر شدن توبه کند، حد بر او جاری نمی‌شود. در این مورد به آیه قرآن نیز تمسک کرده‌اند: ((الذین تابوا من قبل ان تقدروا علیهم فاعلموا ان اللّٰه غفور رحیم)). ۲- اگر جرم با بی‌آنها (دو شاهد عادل) ثابت شود ولی قبل از ثبوت جرم توبه کرده و آثار توبه در او نمایان و خود را اصلاح کرده باشد و شواهدی نیز توبه او را تأیید کند، توبه اش اثر خواهد داشت و موجب سقوط حد و یا مخیر بودن قاضی در عفو کردن می‌گردد. در روایتی آمده است: ((اگر دزد یا کسی که شرب خمر کرده و یا کسی که مرتکب زنا شده باشد، قبل از دستگیر شدن توبه کند و خود را اصلاح نماید، حد بر او جاری نمی‌شود)). ۳- اگر جرم با بی‌آنها ثابت شود و پس از دستگیری نزد قاضی توبه کند، توبه او گرچه حقیقی و همراه با اصلاح رفتار وی باشد، اثری نداشته و حد بر او جاری می‌شود. خلاصه اگر جرم با اقرار ثابت شود، توبه مفید است (چه نزد قاضی و چه قبل از آن) اما اگر با بی‌آنها ثابت شود، توبه مجرم در صورتی مفید است که قبل از دستگیر شدن

و شهادت بینة باشد و گرنه بعد از دستگیر شدن و شهادت بی‌آنه، توبه او اثری ندارد. البته در مورد بی‌آنه توبه ئ او در صورتی قابل قبول است که همراه با شواهدی باشد؛ مثلاً "خود را اصلاح کرده و مرتکب خلاف نشود. اما در مورد اقرار - که خود اقرار و نزد قاضی رفتن شاهد قطعی بر توبه حقیقی او خواهد بود - موجب سقوط حد و یا مخیر بودن قاضی در عفو کردن می باشد. برای آگاهی بیشتر ر.ک: وسائل الشیعه، ج ۱۸، ب ۱۵ و ۱۶، ابواب مقدمات الحدود، مبنای تکمله المنهاج، (آیت الله خویی)، ج ۱، ص ۱۸۵ - ۱۸۷ و ۳۲۱ - ۳۲۲). موفق باشید

منابع و اطلاعاتی در مورد نظام حقوق فضایی و ماورای جو خواستم. لطفاً راهنمایی بفرمایید.

پرسش

منابع و اطلاعاتی در مورد نظام حقوق فضایی و ماورای جو خواستم. لطفاً راهنمایی بفرمایید.

پاسخ

دانشجوی گرامی! از مکاتبه جناب عالی با این واحد سپاسگزاریم. منابع و مدارک مستقلی در مورد حقوق فضا و ماورای جو پیدا نکرده ایم. اگر کتاب مستقلی تألیف شده باشد، اطلاعی نداریم. در این زمینه باید به کتاب های حقوق بین الملل عمومی ماهنامه ها و فصل نامه های تخصصی حقوق مثل فصل نامه و کالت و مجله های حقوقی دانشکده های حقوق تهران و شهید بهشتی و ... یا فصل نامه های کانون و کلاسی دادگستری، وزارت دادگستری و مجلات حقوقی و به پایان نامه ها و پایگاه های اینترنتی مراجعه کنید. از منابع موجود در سازمان مدارک علمی وزارت علوم و تحقیقات واقع در تقاطع انقلاب - فلسطین - ساختمان شماره ۲ و کتابخانه وزارت امور خارجه هم می توانید استفاده کنید. در صورت نیاز باز با ما مکاتبه کنید تا اگر منابعی یافتیم، اطلاع دهیم. موفقیت شما را از خداوند مسئلت داریم.

چرا هنگامی که یک فرد مسلمان از دین خود خارج شود و به دین دیگری گرایش پیدا کند، از نظر علمای دین اسلام مرتد می باشد؟

پرسش

چرا هنگامی که یک فرد مسلمان از دین خود خارج شود و به دین دیگری گرایش پیدا کند، از نظر علمای دین اسلام مرتد می باشد؟

پاسخ

پاسخ به این سؤال با توجه به معنای مرتد روشن می گردد. مرتد به کسی اطلاق می شود که بعد از پذیرش اسلام از آن روی گردان شود؛ یعنی اول اسلام را بپذیرد و قبولش کند و بعد آن را انکار و طرد نماید. (۱) با توجه به این معنا می گوئیم: حال اگر کسی به هر دلیلی اول اسلام را بپذیرد و بعد آن را انکار نماید، مشمول معنای مرتد می گردد. حال اگر پرسش دیگری است، مانند حکم ارتداد در اسلام می توانید در نامه بعدی به صورت شفاف بیان نمایید، ضمن این که به برخی از شبهات در این مورد در سؤال ششم پاسخ داده شده مطالعه نمایید. پی نوشتها: ۱ - حسن غریب، الرده فی الاسلام، ص ۴۹.

چرا در بحث شهادت شهود شهادت دو زن عادل به اندازه شهادت یک مرد عادل ارزش دارد؟ توضیح دهید.

پرسش

چرا در بحث شهادت شهود شهادت دو زن عادل به اندازه شهادت یک مرد عادل ارزش دارد؟ توضیح دهید.

پاسخ

در بسیاری از حقوق و جزایات مرد و زن با هم تفاوت دارند مثلاً اگر مردی مرتد شود با شرایطی حکم او قتل است ولی اگر زنی مرتد شود حکم او قتل نیست یا وظایفی که بر دوش مرد قرار داده شده بر زن نیست. مکانیسم خلقی زن و مرد با هم متفاوت است. روحیات و اخلاق زن و مرد با هم یک جور نیست. توقعی که خداوند از زن دارد با توقعی که از مرد دارد یکی نیست. خداوند زن را برای امری خلق کرده و مرد را برای هدف دیگری آفریده است. این دو گرچه از یک جنسند. اما هر چند که از یک جنس باشند، با هم مساوی نیستند. بحث شهادت و اطلاع رسانی به قاضی ربطی به ماهیت مرد و زن و خلقت آن دو ندارد. در بعضی موارد که شهادت مربوط به زنان باشد اصلاً شهادت مردان مورد قبول نیست چون مرد در آن موارد نمی تواند شاهد باشد. در وقایع و رخدادهای کوچک و بازار، مردان بیشتر از زنان دست اندر کار هستند. مردان به خاطر کار و تلاش و به دست آوردن زاد و توشه و گذران زندگی با رخدادها و وقایع اجتماعی بیشتر مانوس اند و اگر واقعه ای رخ داد، بیشتر و بهتر در معرض اطلاع اند. فرض کنیم در خیابان دو نفر با هم دعوا می کنند و با چوب و چاقو و سنگ به جان یکدیگر افتاده اند. پس از چند دقیقه مردان اطراف آنان را گرفته و آنان را از یکدیگر جدا می کنند. این جا اگر قتلی یا جراحی واقع شد مردان چون شاهد و ناظر بوده اند بهتر می توان از آنان شهادت را پذیرفت. در این جور وقایع یا اصلاً زنان حضور ندارند یا اگر حضور داشته باشند خود را کنار می کشند یا مردان آنان را به عقب می رانند. از این رو پذیرفتن شهادت مردان و نپذیرفتن شهادت یک زن مسئله طبیعی است و ربطی به نقص یکی و کمال دیگری ندارد. از طرفی بر اساس نظر روانشناسان زنان از روحیه لطیف تر برخوردارند و احساسی تر هستند بنابراین سریعتر مطالبی را قبول می کنند و زودتر تحت تاثیر قرار می گیرند. * و به تعبیر دیگر "شهادت" در قوانین قضایی اسلام در زمره حقوق قرار ندارد. شهادت حق نیست، بلکه تکلیف و مسئولیت است؛ یعنی انسان وظیفه دارد برای این که حقوق دیگران پایمال نگردد، شهادت بدهد. بدین جهت است که قرآن کتمان شهادت را حرام اعلام نموده است. (۱) اگر شهادت برخی در دادگاه پذیرفته نمی شود، یا کم تر پذیرفته می شود، گویای سهل تر بودن تکلیف و مسئولیت است، نه تزییع حقوق. اسلام در برخی امور مردان را از تکلیف شهادت معاف دانسته و آن را در انحصار زنان قرار داده است، اما در برخی امور زنان را از آن معاف دانسته و آن را در انحصار مردان در آورده و در برخی امور شهادت دو زن را برابر با یک مرد قرار داده است. همه این قوانین بر پایه حکمت و هماهنگی بین نظام تشریح با نظام تکوینی بنا نهاده شده است. توضیح: برای بشر دو نظام وجود دارد: نظام تکوین و تشریح. نظام تکوینی، یعنی قوانین، وظایف و مسئولیت هایی که از سوی خلقت بر آدمی فرمانروایی می کند و ربطی به حوزه اختیاری بشر ندارد. در این حوزه برای هر یک از دو جنس نرینه و مادینه وظیفه خاص و هماهنگ با امکاناتی که دارند، در نظر گرفته شده است، به گونه ای که انکار آن از هیچ فردی پذیرفتنی نیست. نظام تشریح، یعنی قوانینی که به حوزه فعالیت های اختیاری بشر مربوط است. این نظام اگر برگرفته، منطبق و هماهنگ با نظام تکوینی نباشد، فاقد ارزش است. ارزش و توانمندی نظام تشریح به میزان انطباق آن با ظرفیت های وجودی موجود در نظام تکوینی است. حال می گوئیم: در نظام تکوین بین زن و مرد از چند جهت تفاوت های زیادی وجود دارد، بدین شرح: ۱- از جهت اعضا و جوارح: دو جنس زن و مرد در تمامی اعضا و جوارح با یکدیگر

اختلاف دارند، چه اعضا و جوارحی که به عضو جنسی و تولید مثل مربوط است و چه غیر آن. رویش مو در بدن زن و مرد، چربی زیر پوست، بافت‌ها، ظرافت و ضخامت پوست، شکل و وزن حجمی استخوان‌ها، مقدار مواد آلی و کانی در استخوان‌ها، درشتی عضلات، زور بازو، شکل هندسی و حجم و وزن مغز، وزن قلب، ضربان نبض، فشار خون، حرارت بدن، میزان و تعداد تنفس در دقیقه، قد، وزن، ارتعاشات صوتی، ترشحات بدن، میزان گلبول‌های سفید و قرمز در خون، گنجایش و حجم ریه، و الگوی رشد جسمانی در آغاز از دو جنس نرینه و مادینه. خلاصه این که همه چیز در زن و مرد حتی در یک‌تار مو متفاوت است. (۲) ۲- از نظر احساسات، عواطف، تمایلات و اخلاق: طبق نظر روانشناسان، محبت، رفتار انفعالی، رفتار عاطفی و حمایت‌کننده، از ویژگی‌های زنانه است. در برابر این امور، پرخاشگری، استقلال، رقابت، سلطه و حاکمیت را از ویژگی‌های مردان بر شمرده‌اند. (۳) نیز گفته‌اند: داشتن دلی پر مهر و عاطفه و احساساتی آتشین، جلوه‌گری، دلربایی، آرایش‌گری، دوستدار پارچه و لباس و طلا و امور زینتی از خصائص زنان است. (۴) زن در تقلید، مدپرستی، تجمل‌پرستی، خنده و گریه از مرد پیش قدم است. (۵) زنان به جهت این که از نیروی احساس و عاطفه بیشتری بهره‌مندند، از صحنه‌های احساسی و عاطفی بیشتر متأثر می‌شوند و به هیجان می‌آیند. (۶) از تفاوت‌های موجود در نظام خلقت، تفاوت‌هایی در نظام تشریح پدید می‌آید، بدین جهت در برخی از تکالیف و مسئولیت‌ها بین زن و مرد تفاوت‌هایی وجود دارد که سؤال مذکور از جمله آن‌ها است. در ظرفیت وجودی زنان دو چیز بیش از مردان است: یکی بُعد عاطفی و دیگری شرم و حیا و عفت. به نظر روانشناسان فراموشی با میزان احساسات و هیجانات، نیز با میزان شرم و حیا و عفت رابطه مستقیم دارد. وقتی که در حوزه تکوینی این ویژگی‌ها وجود دارد، در حوزه تشریح برای محکم‌کاری (به ویژه در اموری که مربوط به حقّ النّیاس است) می‌بایست چاره‌ای اندیشیده شود، تا حقوق مردم در شهادت‌ها ضایع نگردد. در این جا سه صورت متصور است: ۱- به جهت غلبه عاطفه، عفت و هیجانات در زنان که زمینه ساز فراموشی در برخی امور هیجانی است و هم چنین به این جهت که گفته شده زنان زودتر به حالت اطمینان در یک مسئله دست می‌یابند و زود باورند و راحت‌تر تحت تأثیر قرار می‌گیرند، بگویم شهادت زنان فاقد ارزش است، تا حقوق از طریق شهادت زنان تضییع نگردد. این سخن ممکن است از جهت دیگر موجب تضییع حقوق دیگران شود و آن جایی است که شهادت در انحصار زنان باشد. ۲- بگویم شهادت زنان مانند شهادت مردان اعتبار دارد. این سخن موجب می‌شود که به جهت موارد مذکور از اعتبار قضا کاسته شود و به نوعی حقوق مردم تضییع گردد. ۳- راه حل معتدل: خداوندی که انسان‌ها را آفرید و به همه اسرار نهفته آگاه است، فرموده در اموری که مربوط به حقوق مردم است (حقّ النّیاس، نه حقّ اللّٰه) به شهادت زنان ارزش و اعتبار داده شود، لیکن به جهت محکم‌کاری دو شاهد زن در اموری که یک شاهد مرد لازم است، یا چهار شاهد زن در اموری که دو شاهد مرد لازم است، با شرایطی، ارزش و اعتبار دارد. این عین عدل و منطبق با نظام تکوینی است. * پی نوشت‌ها: ۱. بقره (۲) آیه ۲۸۳. ۲. دکتر سید رضا پاک نژاد، اولین دانشگاه و آخرین پیامبران، ج ۱۹، ص ۲۸۰ - ۲۹۳. ۳. روانشناسی رشد، ج اول، ص ۳۳۰، از انتشارات سمت. ۴. دکتر سید رضا پاک نژاد، همان، ص ۲۸۱. ۵. همان، ص ۲۹۵. ۶. کتاب نقد، ش ۱۲، ص ۵۹ سوال: چرا دیه زن و مرد برابر نیست؟ دیه، نمایان‌گر بها و ارزش انسان نیست، چون ارزش انسان بسیار بالا است و قابل مبادله مالی نبوده و با معیارهای مالی نمی‌توان سنجید. دیه مربوط به جبران خسارت جانی با توجه به بُعد اقتصادی آن است. توضیح این که: انسان‌ها ابعادی دارند، از جمله: ۱- بُعد انسانی و الهی: همه (چه زن و چه مرد) از روح ملکوتی الهیه بهره‌مندند و از این جهت بین زن و مرد هیچ تفاوتی نیست. زن به همان درجه و مرتبه از کمال انسانی می‌تواند دست یابد که مردان می‌توانند دست یابند. هیچ‌یک از قوانین و احکام اسلامی در این جهت بین زن و مرد تفاوتی قرار نداده است. ۲- بعد علمی و دانش‌طلبی: خداوند در هر دو ابزار شناخت قرار داده است و هر دو می‌توانند به معارف عالی دست پیدا کنند. در این بعد نیز بین زن و مرد تفاوتی نیست. ۳- بعد جسمانی و مادی: در این بعد بین زن و مرد تفاوت هست. این تفاوت باعث می‌شود که هر یک از دو جنس (مذکر و مونث) به مقتضای شرایط وجودی خویش مسئولیت‌هایی را پذیرا

باشند. اسلام با توجه به همین امر مسئولیت‌های اقتصادی خانواده را بر دوش مرد خانواده قرار داده و بر آنها تکلیف نموده است نه بر زنان و زنان نیز هیچ گاه نمی‌گویند که چرا این مسئولیت بر ما تکلیف نشده است. واقعیت این است که مردان در اقتصاد خانواده (با توجه به مسئولیت‌های تعیین شده در اسلام بر آن‌ها) بیشتر نقش دارند، از این رو با فوت آنان ضربه اقتصادی بیشتری به خانواده وارد می‌گردد. زنان با شرایط فیزیکی شان باردار می‌شوند و بچه شیر می‌دهند. این‌ها کارهای خوب و با ارزشی است اما این چیزها اقتصاد خانواده را تأمین نمی‌کند. بنابر این زن و مرد از جهت توان جسمی متفاوتند که این فرق موجب تفاوت در نقش آن دو در امور اقتصادی می‌شود و بر طبق آن مسئولیت‌هایی بر عهده آنها گذاشته و تکلیف می‌شوند. پس تفاوت‌ها بر اساس تناسب است، نه نقص و کمال. نتیجه: همان گونه که قرار دادن مسئولیت‌های اقتصادی همانند: نفقه، مهریه و دیه عاقله که در اسلام بر دوش مردان قرار داده شده است، طبعاً از دست رفتن مرد خانواده، ضربه اقتصادی به افراد خانواده (زن و فرزندان) وارد می‌شود. شریعت اسلام برای جبران این ضربه و کاهش آن، مسئله دو برابر بودن دیه مردان را مطرح کرده است. اگر با دقت در این حکم شرعی نگاه کنیم، متوجه می‌شویم که در این جا، اسلام مراعات حال زنان خانواده را نموده است؛ زیرا دو برابر بودن دیه مرد به این معنا است که مبلغ دو برابری نصیب دیگر افراد خانواده (زن و فرزندان) شود. در طرف دیگر نصف بودن دیه زن به این معنا خواهد بود که در صورت قصاص باید نصف دیه پرداخت شود تا زن و فرزندان مرد (که مورد قصاص قرار خواهد گرفت) از این درآمد بتوانند زندگی کنند؛ بنابراین از هر طرف نگاه کنیم، در این مسئله مراعات حال زن و فرزندان خانواده شده است، و اصولاً در برخی موارد مرد و زنی که دیه آن‌ها طرح می‌شود، وجود ندارند تا از آن بهره‌مند شوند؛ بنابراین مسئله دیه در قانون اسلامی، هماهنگ با شرایط مردان و زنان و مسئولیت‌های آن‌ها در خانواده تنظیم شده و کاملاً حکیمانه است.

فرق قضاوت حقوقی و قضاوت علمی و فلسفی چیست ؟

پرسش

فرق قضاوت حقوقی و قضاوت علمی و فلسفی چیست ؟

پاسخ

کسی که در مسائل حقوقی داوری می‌کند، فقط باید ماهیت مساله مورد دعوی را بشناسد و ارتباط آنرا با قوانین جاریه بفهمد و سپس اقدام به قضاوت و داوری کند و مسائل حقوقی نوعاً قضایای جزئی (در مقابل کلی) و حسی هستند که هر کس در اطراف آنها آگاهی داشته باشد، بخوبی می‌تواند از عهده تصور و درک آن بر بیاید. او فقط نباید از حریم عدالت پا فراتر بگذارد و نیز نباید بین آنچه که می‌بیند و آنچه که قضاوت می‌کند فرقی بگذارد. و بالاخره هر چه باشد داوری او در یک مسئله اعتباری و قراردادی است که در جریان خارجی، قضاوتش پیروی می‌شود. اما کسی که در مساله علمی و خصوصاً فلسفی قضاوت می‌کند، کارش مشکلتر و گرفتارتر است زیرا از یک سو حواس و محسوسات او را به طرف امور جزئی می‌کشاند و در محدوده تشخیصات و تعینات او را زندانی می‌کند و در نتیجه به او مجال نمی‌دهد که به امور کلی و مسائل مجرد و بیرون از دایره طبیعت پردازد کلیاتی که دیگر معیارهای مادی و شواهد جزئی و طبیعی در آنها جریان ندارد و حتی لغات و کلمات هم که برای کشف مقاصد و نیات بکار می‌روند، از طرح و بیان آنها عاجز می‌مانند چون مگر نه اینستکه همین الفاظ و کلمات زاده نیازهای بشری و نشان دهنده احتیاجات مادی انسان است؟ آری همین کلمات را موقعی می‌توانیم در فلسفه بکار ببریم که آنها را از حجابهای ماده و حدود مادی تجرید کنیم و از تعینات و تشخیصات عاری گردانیم. بدین ترتیب ملاحظه

می‌کنید که هیچ جای پائی و یا گذرگاهی وجود ندارد مگر اینکه در آن، هلاکت و خطر، انسانرا تهدید مینماید. از سوی دیگر عواطف درونی انسان که او را به پیروی هوی و هوس می‌خواند و از رسیدن به حق باز می‌دارد، طبعا او را از وصول به آرمان ایده آل مانع شده و نظر و فکر او را از هدف حق به جانب غرضهای مادی و پست و گذرا که نفس، آنها را برای انسان می‌آراید و جلوه گر می‌سازد، باز می‌گرداند. پس به چنین وادی خطرناک و میدان پر نشیب و فرازی نمی‌تواند قدم بگذارد مگر آن یگانه فردی که سر از حجاب ماده و طبیعت بیرون آورده و از دام هوی و هوس و موانع مادی فریبا جسته باشد. به عبارت دیگر آنکه از کارهای بد و ناشایست دوری جسته و از ردائل صفات و حالات و ملکات نکوهیده وارسته باشد و در مقام الوهیت فانی شده و جز حق خالص و صریح چیزی برایش باقی نمانده باشد. چنین شخص مثل اعلای فلسفه الهی است و او جز مولانا الامام علی بن ابیطالب (علیه افضل السلام) نیست آری تنها او است نمونه بارز فلسفه الهی و جز او نیست برای تصدیق گفتار ما، خواننده محترم می‌تواند نظری به تاریخ زندگانی آن بزرگوار که مملو از فضیلت و افتخار و در عین حال آکنده از مصائب و بلاها در راه خدا است بیاندازد و بعد اگر قیاس جایز باشد، سخنانی را که از آن حضرت در زمینه مسائل الهی نقل شده، با آنچه که دیگر اصحاب پیغمبر و تابعین و دانشمندان مختلف راجع به مسائل الهی گفته اند مقایسه کند. سپس به تحقیق و تامل درباره آن کلمات دربار و گهروار به ارزیابی دقیق آنها، پردازد.

فرق قضاوت حقوقی و قضاوت علمی و فلسفی چیست؟

پرسش

فرق قضاوت حقوقی و قضاوت علمی و فلسفی چیست؟

پاسخ

کسی که در مسائل حقوقی داوری می‌کند، فقط باید ماهیت مساله مورد دعوی را بشناسد و ارتباط آنرا با قوانین جاریه بفهمد و سپس اقدام به قضاوت و داوری کند و مسائل حقوقی نوعا قضایای جزئی (در مقابل کلی) و حسی هستند که هر کس در اطراف آنها آگاهی داشته باشد، بخوبی می‌تواند از عهده تصور و درک آن بر بیاید. او فقط نباید از حریم عدالت پا فراتر بگذارد و نیز نباید بین آنچه که می‌بیند و آنچه که قضاوت می‌کند فرقی بگذارد. و بالاخره هر چه باشد داوری او در یک مسئله اعتباری و قراردادی است که در جریان خارجی، قضاوتش پیروی می‌شود. اما کسی که در مساله علمی و خصوصا فلسفی قضاوت می‌کند، کارش مشکلتر و گرفتارتر است زیرا از یک سو حواس و محسوسات او را به طرف امور جزئی می‌کشاند و در محدوده تشخیصات و تعینات او را زندانی می‌کند و در نتیجه به او مجال نمی‌دهد که به امور کلی و مسائل مجرد و بیرون از دایره طبیعت پردازد کلیاتی که دیگر معیارهای مادی و شواهد جزئی و طبیعی در آنها جریان ندارد و حتی لغات و کلمات هم که برای کشف مقاصد و نیات بکار می‌روند، از طرح و بیان آنها عاجز می‌مانند چون مگر نه اینست که همین الفاظ و کلمات زاده نیازهای بشری و نشان دهنده احتیاجات مادی انسان است؟ آری همین کلمات را موقعی می‌توانیم در فلسفه بکار ببریم که آنها را از حجابهای ماده و حدود مادی تجرید کنیم و از تعینات و تشخیصات عاری گردانیم. بدین ترتیب ملاحظه می‌کنید که هیچ جای پائی و یا گذرگاهی وجود ندارد مگر اینکه در آن، هلاکت و خطر، انسانرا تهدید مینماید. از سوی دیگر عواطف درونی انسان که او را به پیروی هوی و هوس می‌خواند و از رسیدن به حق باز می‌دارد، طبعا او را از وصول به آرمان ایده آل مانع شده و نظر و فکر او را از هدف حق به جانب غرضهای مادی و پست و گذرا که نفس، آنها را برای انسان می‌

آرایید و جلوه گر می سازد، باز می گرداند. پس به چنین وادی خطرناک و میدان پر نشیب و فرازی نمی تواند قدم بگذارد مگر آن یگانه فردی که سر از حجاب ماده و طبیعت بیرون آورده و از دام هوی و هوس و موانع مادی فریبا جسته باشد. به عبارت دیگر آنکه از کارهای بد و ناشایست دوری جسته و از رذائل صفات و حالات و ملکات نکوهیده وارسته باشد و در مقام الوهیت فانی شده و جز حق خالص و صریح چیزی برایش باقی نمانده باشد. چنین شخص مثل اعلای فلسفه الهی است و او جز مولانا الامام علی بن ابیطالب (علیه افضل السلام) نیست آری تنها او است نمونه بارز فلسفه الهی و جز او نیست برای تصدیق گفتار ما، خواننده محترم می تواند نظری به تاریخ زندگانی آن بزرگوار که مملو از فضیلت و افتخار و در عین حال آکنده از مصائب و بلاها در راه خدا است بیاندازد و بعد اگر قیاس جایز باشد، سخنانی را که از آن حضرت در زمینه مسائل الهی نقل شده، با آنچه که دیگر اصحاب پیغمبر و تابعین و دانشمندان مختلف راجع به مسائل الهی گفته اند مقایسه کند. سپس به تحقیق و تامل درباره آن کلمات درر بار و گهروار به ارزیابی دقیق آنها، پردازد.

قرآن مجید از یک طرف مردم را دعوت به قصاص نموده و آن را مایه حیات و وسیله بقا در روی زمین می داند، آنجا که می گوید: و لکم فی القصاص حیوه یا اولی الالباب و برای شما در قصاص، حیات و زندگی است ای صاحبان خرد (۱) در مورد دیگر از عفو و اغماض ستایش عفو و اغماض ستایش

پرسش

قرآن مجید از یک طرف مردم را دعوت به قصاص نموده و آن را مایه حیات و وسیله بقا در روی زمین می داند، آنجا که می گوید: و لکم فی القصاص حیوه یا اولی الالباب و برای شما در قصاص، حیات و زندگی است ای صاحبان خرد (۱) در مورد دیگر از عفو و اغماض ستایش می کند و مردم را به عفو و گذشت دعوت می نماید، مثلاً می فرماید: و الکاظمین الغیظ و العاقین عن الناس؛ و خشم خود را فرو می برند و از خلافهای مردم در می گذرند. (۲) آیا این دو دستور با هم منافاتی ندارند؟

پاسخ

اولاً: نکته قابل توجه این است که تشریح بسیاری از قوانین اثر اجتماعی و روانی دارد اگر چه از قانون عملاً کمتر استفاده شود؛ مثلاً، همین اندازه که اسلام اجازه می دهد اولیای مقتول قاتل را قصاص کنند، کافی است افرادی که می خواهند دست خود را به خون دیگری آلوده کنند، در برابر چشم خود حق قصاص را - که به اولیاء مقتول داده شده است - مجسم سازند و خود را در خطر اعدام ببینند و دست از کار خود بردارند. بنابراین، قرار دادن حق قصاص به خودی خود چیزی است که می تواند اثر حیاتی برای اجتماع داشته باشد و جلو قتل و تجاوز را بگیرد هر چند عملاً از این حق بسیار کم استفاده شود. به عبارت دیگر، مایه بقای بشر و ضامن حیات او در برابر تجاوز تعدیات همان قدرت قانونی بر قصاص است نه اقدام به قصاص، زیرا چیزی که می تواند متجاوز را از هرگونه تجاوز و تعدی باز دارد، این است که با خود بیندیشد که اگر دست به تجاوز بزند و خون کسی را بریزد صاحبان خون ممکن است از قدرت قانونی خود استفاده نموده و از دادگاه بخواهند که او را قصاص کند. چنین اندیشه ای که مبدا روزی اولیای مقتول خواهان قصاص او باشند غالباً مانع از آن می گردد که افراد صالح به فکر جنایت بیفتند. بنابراین، تشریح قانون قصاص و این که افراد ستمدیده در صورت تمایل می توانند از طرف انتقام بگیرند، ضامن بقای حیات و سبب کاهش آمار جنایت است؛ ولی هرگز اسلام اولیای مقتول را مجبور نکرده است که حتماً از این قدرت قانونی استفاده کنند؛ بلکه به آنان اختیار داده است که در صورت تمایل، از این حق مشروع خود استفاده کنند و انتقام خود را از قاتل بگیرند و در عین حال آنان می

توانند به میل و رغبت از در عفو و گذشت وارد شوند و از سر تقصیر جانی درگذرند و یا دیه بپذیرند. اسلام با تشریح دو قانون (قانون قصاص و عفو) به دو هدف عالی خود رسیده است؛ از یک طرف به اولیای مقتول حق قصاص و قدرت بر انتقام داده و از این طریق از تکرار حوادث خونی شدیداً جلوگیری نموده است که اگر چنین حقی را به آنان نمی داد، بطور مسلم آمار جنایت بالا می رفت و خطرات مسلمی جامعه انسانی را تهدید می کرد. از طرف دیگر اولیای مقتول را مجبور به قصاص ننموده و دست آنان را در استفاده از حق قانونی خود آزاد گذارده است تا اگر روزی مصالح ایجاب کرد که از در عفو آیند و یا طبعاً مایل به انتقام نباشند، بر متجاوز منت گذارده و او را عفو کنند. نتیجه این که: اگر قصاص تشریح نمی شد امنیت و آرامش وجود نداشت و حیات انسانی در معرض خطر بود؛ و اگر به صاحب حق اختیار و آزادی داده نمی شد و در برابر حق قصاص، حق اغماض به او پیشنهاد نمی شد، قانون نخست ناقص بود. چه بسا مصالحی ایجاب می کند که صاحب حق، عفو و اغماض را بر انتقام ترجیح دهد..... در این صورت تشریح قانون عفو، مکمل حق قصاص است. ثانیاً: باید توجه نمود که قصاص موردی دارد و عفو موردی دیگر، در موردی که قصاص جانی به امنیت و بقای حیات دیگران کمک کند (بطوری که اگر از قصاص صرف نظر شود چه بسا اندیشه تجاوز در مغز او و دیگران بار دیگر زنده شود) در این صورت شایسته است که اولیای مقتول از این حق قانونی استفاده نمایند؛ ولی اگر جانی راندام و پشیمان ببینند و مصالحی ایجاب کند که از گناه او صرف نظر کرده او را ببخشند، در این صورت عفو و گذشت را بر قصاص و انتقام ترجیح دهند و تشخیص این دو مورد از یکدیگر چندان مشکل و پیچیده نیست.

فرق قضاوت حقوقی و قضاوت علمی و فلسفی چیست؟

پرسش

فرق قضاوت حقوقی و قضاوت علمی و فلسفی چیست؟

پاسخ

کسی که در مسائل حقوقی داوری می کند، فقط باید ماهیت مساله مورد دعوی را بشناسد و ارتباط آنرا با قوانین جاریه بفهمد و سپس اقدام به قضاوت و داوری کند و مسائل حقوقی نوعاً قضایای جزئی (در مقابل کلی) و حسی هستند که هر کس در اطراف آنها آگاهی داشته باشد، بخوبی می تواند از عهده تصور و درک آن بریاید. او فقط نباید از حریم عدالت پافرا تر بگذارد و نیز نباید بین آنچه که می بیند و آنچه که قضاوت می کند فرقی بگذارد. و بالاخره هر چه باشد داوری او در یک مسئله اعتباری و قراردادی است که در جریان خارجی، قضاوتش پیروی می شود. اما کسی که در مساله علمی و خصوصاً فلسفی قضاوت می کند، کارش مشکلتر و گرفتارتر است زیرا از یک سو حواس و محسوسات او را به طرف امور جزئی می کشاند و در محدوده تشخیصات و تعینات او را زندانی می کند و در نتیجه به او مجال نمی دهد که به امور کلی و مسائل مجرد و بیرون از دایره طبیعت پردازد کلیاتی که دیگر معیارهای مادی و شواهد جزئی و طبیعی در آنها جریان ندارد و حتی لغات و کلمات هم که برای کشف مقاصد و نیات بکار می روند، از طرح و بیان آنها عاجز می مانند چون مگر نه اینست که همین الفاظ و کلمات زاده نیازهای بشری و نشان دهنده احتیاجات مادی انسان است؟ آری همین کلمات را موقعی می توانیم در فلسفه بکار ببریم که آنها را از حجابهای ماده و حدود مادی تجرید کنیم و از تعینات و تشخیصات عاری گردانیم. بدین ترتیب ملاحظه می کنید که هیچ جای پائی و یا گذرگاهی وجود ندارد مگر اینکه در آن، هلاکت و خطر، انسانرا تهدید مینماید. از سوی دیگر عواطف درونی انسان که او را به پیروی هوی و هوس می خواند و از رسیدن به حق باز می دارد، طبعاً او را از وصول به

آرمان ایده آل مانع شده و نظر و فکر او را از هدف حق به جانب غرضهای مادی و پست و گذرا که نفس، آنها را برای انسان می‌آراید و جلوه گر می‌سازد، باز می‌گرداند. پس به چنین وادی خطرناک و میدان پر نشیب و فرازی نمی‌تواند قدم بگذارد مگر آن یگانه فردی که سر از حجاب ماده و طبیعت بیرون آورده و از دام هوی و هوس و موانع مادی فریبا جسته باشد. به عبارت دیگر آنکه از کارهای بد و ناشایست دوری جسته و از رذائل صفات و حالات و ملکات نکوهیده وارسته باشد و در مقام الوهیت فانی شده و جز حق خالص و صریح چیزی برایش باقی نمانده باشد. چنین شخص مثل اعلای فلسفه الهی است و او جز مولانا الامام علی بن ابیطالب (علیه افضل السلام) نیست آری تنها او است نمونه بارز فلسفه الهی و جز او نیست برای تصدیق گفتار ما، خواننده محترم می‌تواند نظری به تاریخ زندگانی آن بزرگوار که مملو از فضیلت و افتخار و در عین حال آکنده از مصائب و بلاها در راه خدا است بیاندازد و بعد اگر قیاس جایز باشد، سخنانی را که از آن حضرت در زمینه مسائل الهی نقل شده، با آنچه که دیگر اصحاب پیغمبر و تابعین و دانشمندان مختلف راجع به مسائل الهی گفته اند مقایسه کند. سپس به تحقیق و تامل درباره آن کلمات دربار و گهروار به ارزیابی دقیق آنها، پردازد.

از دیدگاه امام علی (ع) در عهدنامه مالک اشتر، قاضی باید دارای چه صفاتی باشد؟ پرسش

پاسخ

۱- افضلیت، نسبت به تمام مردم (یا تمام اهل شهر)، «ثُمَّ اخْتَرْتُ لِلْحُكْمِ بَيْنَ النَّاسِ اَفْضَلَ رَعِيَّتِكَ فِي نَفْسِكَ» ۲- بر حوصله بودن «مِمَّنْ لَا تَضِيْقُ بِهٖ الْاُمُوْر» ۳- سعه صدر «وَلَا تُمَحِّكُهُ الْخُصُوْمُ» ۴- عدم لجاجت «وَلَا يَتِمَادِي فِي الزَّلَّةِ» ۵- تسلیم در برابر حق بودن «وَلَا يَحْصِيْرُ مِنَ الْفَبِيِّ اِلَى الْحَقِّ اِذَا عَرَفَهُ» ۶- طمع نداشتن «وَلَا تُشْرِفُ نَفْسُهُ عَلٰی طَمَعٍ» ۷- قناعت به بررسی سطحی، نکردن «وَلَا يَكْتَفِيْ بِاَدْنٰى فِهْمٍ دُوْنَ اَقْصَا» ۸- در شبها از همه محتاطتر باشد «وَأَوْقَفَهُمْ فِي الشُّبُهَاتِ» ۹- در تمسک به دلیل پافشاری کند «وَأَخَذَهُمْ بِالْحُجَجِ» ۱۰- از تکرار مراجعات شکایت کنندگان ملول و خسته نشود «وَأَقْلَهُمْ تَبَرُّمًا بِمُرَاجَعَةِ الْخَصْمِ» ۱۱- در کشف حقایق از همه شکیباتر باشد «وَأَصْبَرَ هُمْ عَلٰی تَكْشِفِ الْاُمُوْر» ۱۲- به هنگام آشکار شدن حق، قاطعیت به خرج دهد «وَأَصْرَمَهُمْ عِنْدَ اِتِّضَاحِ الْحُكْمِ» ۱۳- ستایش متملقان او را فریب ندهد و تمجید مداحان او را مایل به مدح کننده نسازد «مِمَّنْ لَا يَزِدُّهٖ اِطْرَاءٌ وَلَا يَسْتَمِيْلُهُ اِغْرَاءٌ» ۱۴- قاضی باید مکفی المؤمنه از بیت المال باشد و آنقدر به او داده شود که نیاز به این و آن پیدا نکند و چشمش به دست مردم نباشد «وَأَفْسَحْ لَهُ فِي الْبَدْلِ مَا يُزِيلُ عِلَّتَهُ وَتَقِلُّ مَعَهُ حَاجَتُهُ اِلَى النَّاسِ»

آداب قضاوت از دیدگاه روایات و فقها چیست؟ پرسش

پاسخ

در پاسخ به این پرسش کافی است آنچه را مرحوم محقق در شرایع، بحث آداب القضاء آورده است و در واقع عصاره‌ای است از آنچه در روایات اسلامی و کلمات فقها آمده بیاوریم. او می‌گوید «مستحب است که قاضی این امور را رعایت کند ۱- درباره اهل منطقه‌ای که مأموریت برای آن منطقه دارد، تحقیق و تفحص کامل کند (فرهنگ آن مردم را بشناسد و به شرایط اخلاقی و اقتصادی آنجا آشنا گردد، علما و نیکان و پاکان و حتی قضات سابق را شناسایی کند، تا در کار خود بصیرت کافی داشته باشد، زیرا آگاهی به شرایط منطقه و محل و فرهنگ حاکم مردم، تأثیر زیادی در مسأله داوری عادلانه دارد). ۲- هنگامی که وارد محل مأموریت خود می‌شود، خانه (و مرکز قضاوت خود) را در وسط شهر قرار دهد تا همه شاکیان به طور مساوری دسترسی به او داشته باشند! ۳-

هنگام ورود به شهر به وسیلهٔ منادیان ورود خود را اعلام دارد تا همه (ستمیدگان) با خبر شوند. ۴- جلسهٔ قضا باید در محل باز و آشکاری باشد تا همه به آسانی به آن دسترسی پیدا کنند (نه پشت درهای بسته و در محاصرهٔ مأموران). ۵- به محض ورود در محل باید تمام مدارک مردم و پرونده‌های موجود را از قاضی پیشین دریافت نماید و همچنین ودیعه‌ها و امانتها را نیز تحویل بگیرد (در آن زمان معمول بوده که بسیاری از مردم، اشیاء گرانقیمت را به عنوان ودیعه نزد حاکم می‌گذاشتند و همچنین اموالی که مورد نزاع بود). ۶- هرگاه محل قضاوت مسجد باشد، قاضی باید هنگام ورود به مسجد، نماز تحیت بخواند سپس پشت به قبله بنشیند تا مدعیان و شاکیان رو به قبله باشند (و احساس کنند در محضر الهی سخن می‌گویند). ۷- باید وضع زندانیان را دقیقاً بررسی کند و آنها را که دلیل کافی برای ماندنشان در زندان نمی‌بیند، آزاد سازد و آنجا که دلیل کافی وجود دارد، شاکی را بخواهد و جریان را دنبال کند و همچنین دربارهٔ قیم‌های ایتام و امنای حاکم، و حافظین اموال یتیمان، دقت کند، اگر در میان آنها افراد ناهلی هستند، به زودی آنها را بر کنار سازد و افراد صالحی را جانشین آنها کند. ۸- در مجلس داوری، جمعی از دانشمندان و علما و آگاهان را دعوت کند تا مراقب حکم و داوری او باشند و اگر خطایی از او سرزند، او را به خطایش آشنا سازند. ۹- خودش برای خرید و فروش به بازار نرود (مبادا مردم برای جلب نظر او ارفاقهایی انجام دهند که آگاهانه یا ناآگاه تحت تأثیر آن واقع شود). ۱۰- در مجلس قضاوت نباید قیافهٔ خود را چنان درهم بکشد که مردم نتوانند با صراحت مطالب خود را بگویند، همچنین آن چنان نرم و ملایم نباشد که شاکیان جسور شوند و «مدعیانش گمان برند که حلواست»! ۱۱- در میان شاهدان تبعیض قائل نشود (و شاهدان آشنا و غیر آشنا، دور و نزدیک را در صورت داشتن شرایط شهادت یکسان بشمرد). ۱۲- پرونده‌های هر هفته را جمع‌آوری کرده و جداگانه بایگانی کند و همچنین پرونده‌های هر ماه و هر سال را با قید تاریخ، منظم سازد (یا دستور لازم دربارهٔ تنظیم آنها بدهد).

از دیدگاه مرحوم محقق در شرایع، قاضی چه وظایفی دارد؟ پرسش

پاسخ

این فقیه بزرگ در بحث وظایف قاضی و آنچه برای او لازم‌المراعات است چنین می‌گوید حاکم هفت وظیفه دارد ۱- واجب است مساوات را در میان طرف دعوا در «سلام» و «جلوس» و «نگاه کردن» و «سخن گفتن» و «گوش فرا دادن» و «عدالت در حکم» رعایت کند (به این معنی که اگر به یکی از آنها با احترام خاصی سلام میکند یا جواب سلام می‌گوید، عین آن را دربارهٔ دیگری رعایت کند و تفاوت موقعیت اجتماعی آنها هیچگونه تأثیری در این مسأله نداشته باشد و اگر به یکی از آنها لحظاتی نگاه می‌کند، به دیگری نیز همان مقدار نگاه کند، خلاصه اینکه مساوات کامل را در مجلس قضا و داوری در تمام جوانب، حتی تشریفات و احترامات جزئی رعایت نماید، تا جلوی انحرافات کلی به خوبی گرفته شود). ۲- قاضی نباید به یکی از دو طرف دعوا، مطلبی «تلقین» یا «تعلیم» کند که به زیان طرف دیگر باشد. ۳- هرگاه دو طرف دعوا سکوت کنند، نباید به یکی از آن دو اشاره کند که سخت را بگو، بلکه بهتر است هر دو را مخاطب ساخته بگوید «حرفتان را بزنید» یا بگوید شخص مدعی سخنش را بگوید و شکایتش را طرح کند. ۴- هرگاه حکم مسأله مورد دعوا، روشن باشد، باید هر چه زودتر داوری کند، ولی مستحب است قبلاً آنها را ترغیب به صلح و سازش نماید، اگر حاضر نشدند حکم را صادر می‌کند. ۵- هرگاه شکایات، به ترتیب وارد شود، باید نوبت را رعایت کند، بدون هیچگونه تفاوت از نظر موقعیت اجتماعی ارباب دعوی، و اگر ترتیب روشن نباشد، قرعه می‌زند. ۶- هرگاه شخص مدعی علیه در ضمن دعوی، دعوی دیگری را مطرح کند، به سخنان او گوش نمی‌دهد تا دعوی اول پایان یابد. ۷- هرگاه یکی از طرفین دعوی اقدام به طرح دعوی قبل از دیگری کند، او را مقدم می‌شمرد.

لطفا در مورد حدود اختیارات یک قاضی و ریس قوه قضاییه توضیح بفرمایید.

پرسش

لطفا در مورد حدود اختیارات یک قاضی و رییس قوه قضاییه توضیح بفرمایید.

پاسخ

(الف) حدود اختیارات یک قاضی : رسیدگی و حل و فصل کلیه اختلافات و منازعاتی که در هر جای جامعه بروز می کند، باید در حدود صلاحیت دادگاه قرار گیرد، ولو این که طرف دعوی دولت یا سازمانی دولتی باشد. بر این اساس وظیفه اصلی و اساسی قاضی حل و فصل دعاوی و اختلافاتی است که به دادگاه ها کشیده می شود. وظایف و اختیارات قضات به صورت خیلی مختصر، عبارت است از : ۱- الزام به رسیدگی و صدور حکم ، ۲- الزام به عدم اجرای آیین نامه ها و قوانین خلاف قانون و شرع . ر.ک : حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران ، ج ۲ ، ص ۵۵۱ ، دکتر سید محمد هاشمی . اما گرچه قاضی اختیار رسیدگی و حل و فصل کلیه اختلافات و منازعاتی را که در جامعه بروز می کند دارد اما بر این اصل دو استثنا وارد می شود و اختیارات قاضی را محدود می نماید : ۱- حدود اختیارات قاضی در روابط بین الملل : در روابط سیاسی و اقتصاد بین المللی هیچ دولتی نمی تواند یک طرفه تصمیم بگیرد یا یک جانبه قضاوت کند و آن را به مورد اجرا گذارد. زندگانی مشترک کشورها مستلزم توافق ها و قراردادهایی است که اراده اجتماع دول آنها را پدید آورده ، موجبات اطاعت دسته جمعی دول را از نظام عمومی فراهم ساخته است در تکوین این اراده هر یک از دول فقط سهمی دارند . ۲- حدود اختیارات قاضی در امور نظامی : در زمانی که جامعه دچار بی نظمی و عدم امنیت می شود، دولت از قوای نظامی استفاده کرده و مجازات متخلفین را دادگاه های نظامی به عهده می گیرند . مداخله دادگاه های نظامی در امور قضایی به منظور حفظ امنیت داخلی کشور مورد توجه و تحقیق صاحب نظران حقوق اساسی می باشد و دو مساله مطرح می باشد . اول : صلاحیت دادگاه های نظامی در موارد ضرورت تا چه پایه ممکن است گسترش یابد؟ دوم : هرگاه شخص در دادگاه نظامی محکوم شود، لیکن به ادعای این که حکم دادگاه نظامی خلاف قانون صادر شده است ، موضوع رادر محاکم عمومی طرح و تقاضای رسیدگی کند، آیا دادگاه می تواند به چنین ادعایی ترتیب اثر دهد؟ که در این موارد نظرات مختلفی بیان شده است . ر.ک : حقوق اساسی ، ص ۱۲۲ ، دکتر جعفر بوشهری . ب) وظایف و اختیارات رییس قوه قضاییه : به طور کلی وظایف و اختیارات رییس قوه قضاییه به دو دسته تقسیم می شود : الف) وظایف در ارتباط با قوه قضاییه : ۱- تشکیلات قضایی : از آنجا که انجام مسوولیت های قوه قضاییه نیاز به تشکیلات مناسب دارد، تصمیم گیری در مورد تعداد شعبه ها در هر شهرستان و این که چه بخش های اداری و اجرایی برای همکاری با مراجع قضایی لازم است با رییس قوه قضاییه می باشد . این تصمیم گیری قطعی ونهایی در قلمرو قوه قضاییه کلیت دارد و همه مراجع قضایی و اداری و اجرایی را در بر می گیرد دادگاه و دادرای نظامی ، دادگاه و دادرای انقلاب ، دیوان عالی کشور، دیوان عدالت اداری ، سازمان بازرسی کل کشور ... از حیث تشکیلاتی و اداری تابع تصمیمات قانونی رییس قوه قضاییه هستند . البته این تبعیت به استقلال نظر قضایی تسری ندارد و قضات در هر مرجع ، نظر قانونی خود را اعلام می دارند . ۲- تهیه لوایح قضایی متناسب با جمهوری اسلامی ایران . ۳- استخدام قضات واجدالشرايط . ۴- پیشنهاد عفو یا تخفیف مجازات محکومین . ب) وظایف رییس قوه قضاییه در غیر امور قضایی : وظایف مختلف و متنوعی قانون اساسی به عهده رییس قوه قضاییه گذاشته که مستقیما " در ارتباط با امر قضا نیست ولی به وضع کل کشور و امنیت عمومی و سیاست گذاری مربوط می گردد که اهم آن : ۱- عضویت در شورای عالی امنیت ملی . ۲- عضویت در شورای بازنگری قانون اساسی . ۳- عضویت در مجمع تشخیص مصلحت نظام . ۴- عضویت در شورای موقت رهبری . ۵- تعیین نماینده در شورای

نظارت بر صدا و سیما. ۶- رسیدگی به دارایی مقامات عالیه کشور. ۷- نظارت بر حسن اجرای قوانین (تشکیل سازمان بازرسی کل کشور). ۸- پیشنهاد حقوق دان برای شورای نگهبان. ر.ک: حقوق اساسی نهادهای سیاسی جمهوری اسلامی ایران، مدنی، ص ۳۶۱.

وظیفه قاضی چیست؟

پرسش

وظیفه قاضی چیست؟

پاسخ

قاضی وظیفه دارد براساس حق قضاوت کند و هیچ چیز او را از قضاوت به حق دور نسازد و برای روابط شخصی به نفع هیچ یک از دو طرف دعوا حکم نکند و معیار در نظرش حق باشد. (بخش پاسخ به سؤالات)

در شخص قاضی وجود چه شرطهایی لازم است؟

پرسش

در شخص قاضی وجود چه شرطهایی لازم است؟

پاسخ

قاضی در فقه اسلامی باید دارای شرطهایی باشد که از مهمترین آنها، عدالت و اجتهاد است. این که در چه هنگامی شخص غیرمجتهد می تواند قضاوت کند، در دانش فقه، مفصّل از آن بحث شده است و هم اینک به آنچه در فقه آمده است عمل می شود. (بخش پاسخ به سؤالات)

وظیفه قاضی چیست؟

پرسش

وظیفه قاضی چیست؟

پاسخ

قاضی وظیفه دارد براساس حق قضاوت کند و هیچ چیز او را از قضاوت به حق دور نسازد و برای روابط شخصی به نفع هیچ یک از دو طرف دعوا حکم نکند و معیار در نظرش حق باشد. (بخش پاسخ به سؤالات)

در شخص قاضی وجود چه شرطهایی لازم است؟

پرسش

در شخص قاضی وجود چه شرطهایی لازم است؟

پاسخ

قاضی در فقه اسلامی باید دارای شرطهایی باشد که از مهمترین آنها، عدالت و اجتهاد است. این که در چه هنگامی شخص غیرمجتهد می تواند قضاوت کند، در دانش فقه، مفصّل از آن بحث شده است و هم اینکه به آنچه در فقه آمده است عمل می شود. (بخش پاسخ به سؤالات)

در قرآن حدّ زناى غیرمحصن آمده حکم زناى محصن از کجا به دست می آید؟

پرسش

در قرآن حدّ زناى غیرمحصن آمده حکم زناى محصن از کجا به دست می آید؟

پاسخ

آیه دوّم، سوره نور حدّ زناى غیرمحصن را بیان کرده است و به قرینه روایاتی که اطلاق آیه کریمه را تفسیر می کند، منظور از آیه، زناى غیرمحصن است، و زناى محصن که حکمش سنگ سار است، از آن احادیث استفاده می شود. (بخش پاسخ به سؤالات)

احکام سیاسات حدود حدّ سرقت پرسش: چرا دست سارق قطع نمی شود؟ پاسخ: این صحیح است که در نظام اسلامی باید حدود الهی جاری شود و خوشبختانه دستگاه قضایی در کشور ما نسبت به سابق فعال تر شده و به تدریج روبه هر چه بیشتر اسلامی شدن پیش می رود و در بسیاری از موارد حدود الهی جاری می شود. در مورد قطع دست دزد که در آیه کریمه آمده است، شاید اینکه شنیده نمی شود که دست دزد را قطع کنند، به خاطر این باشد که قطع دست با خصوصیتاتی که در شرع وارد شده دارای شرایطی است و براساس مراعات آن شرایط قطع کمتر تحقق می یابد زیرا در بسیاری از موارد شرایط آن وجود ندارد. (بخش پاسخ به سؤالات)

پرسش: حدّ سرقت چیست؟ پاسخ: امام در رساله تحریرالوسیله درباره حد دزد فرموده اند: «حد دزد در نوبت اولی که دزدی می کند، قطع چهار انشت از دست راست وی است در صورت وجود شرایطی که در جای خود به تفصیل بیان شده است. چنانچه مرتبه دوّم دزدی کرد، پای چپ وی از زیر برآمدگی قطع می شود به گونه ای که نصف قدم و مقداری از محل مسح برایش باقی می ماند. اگر مرتبه سوّم دزدی کرد، کیفر او حبس ابد خواهد بود». «چنانچه فقیر باشد، از بیت المال اداره می شود و اگر به دزدی باز گردد و برای مرتبه چهارم - گرچه در زندان دزدی، کند - کشته می شود». (بخش پاسخ به سؤالات)

احکام سیاسات حدود حدّ قذف پرسش: آیا اجرای حد شرایط دارد؟ پاسخ: حدود الهی باید اجرا شود، ولی اجرای حدود هم دارای ضوابطی است که باید بدان پایبند بود مثلاً زناى یک فرد باید براساس معیارهای اسلامی ثابت شود و صرف اینکه گفته شود فلانی این عمل را انجام داده است، کافی نیست. حتّی اگر کسی بدون دلیل و مدرک، کافی، به زنی نسبت زنا دهد، حد قذف (تهمت) در مورد او اجرا می شود. (بخش پاسخ به سؤالات)

احکام فلسفه و آثار احکام

چرا انسان، نمیتواند از روی ظن و گمان، قضاوت نماید؟

پرسش

چرا انسان، نمیتواند از روی ظن و گمان، قضاوت نماید؟

پاسخ

برادر گرامی، قضاوت کردن و چیزی را به کسی نسبت دادن، یعنی ادعای این نکته که واقعیت چنین است و واقعیت هر چیزی، جزء از طریق علم و یقین، ثابت نمیشود اگر کسی، مطلبی را دانست و آگاهی او صد در صد بوده و هیچ احتمال خلافی نداد، این علم است و به احتمال و گمان، ظن اطلاق میشود. قرآن مجید میفرماید: "وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا" (نجم، ۲۸) هیچ دلیلی علمی بر گفته خود ندارند و جز گمان، دنبال نمیکند، در حالی که گمان، هرگز انسان را بنیاز از حق نمیکند حق، یعنی واقعیت و حقیقی، و واقعیت هر چیزی جز از طریق علم و اعتقاد صد در صد، کشف نمیشود و نمیتواند مبنای قضاوت قرار گیرد اگر ظن و احتمال خلاف آمد، دیگر در حقایق و در امور واقعی و نظری نمیتواند مدرک حکم و قضاوت، قرار بگیرد امام در احکام عملی و روابط اجتماعی که معمولاً تحصیل قطع و یقین میسر نیست راهی جز عمل به ظن نیست و از لحاظ شرعی، نیز ظن در امور عملی حجت قرار گرفته لذا در امور عملی انسان نه تنها نمیتواند از روی ظن قضاوت نماید که راه دیگری ندارد و تنها راه همین است. (با استفاده از تفسیرالمیزان، علامه طباطبائی، ج ۱۹، ص ۴۱، جامعه مدرسین). نکته دیگر آن که کلمه ظن در قرآن به معنای مختلفی استعمال شده است مثلاً هرگاه پیرامون مسائل معاد، استعمال شود به معنای یقین است. هم چنان که در برخی آیات نیز به معنای وهم و خیال استعمال شده است. "لذا، ظن و گمان" دو معنای متفاوت دارد. گاه به معنای گمانهای بیبایه است که طبق تعبیرات آیات هم ردیف هوای نفس و اوهام و خرافات است، منظور از این کلمه در آیه مورد بحث، همین معناست و معنای دیگر: گمانهای که معقول و موجه است و غالباً، مطابق واقع و مبنای کار عقلا در زندگی روزمره میباشد، مانند شهود در محکمه و... که بدون شک این قسم از ظن، داخل در آیات نیست. (تفسیر نمونه، آیت الله مکارم، ج ۲۲، ص ۵۳۰، دارالکتب الاسلامیه). نتیجه آن که: در امور عقلی و نظری انسان باید براساس علم و یقین عمل نماید اما در امور عملی و اجتماعی که معمولاً تحصیل یقین ممکن نیست، ظن مبنای قضاوت قرار میگیرد اما ظن معتبر و قابل قبول، نه صرف خیال و توهم که ظن معنای گمان و توهم در امور عرفی و عملی هم نمیتواند مبنای قضاوت ما قرار گیرد. اما در قضاوت به معنای خاص آن، قاضی موظف است بر طبق بینه و عین و دیگر طریق قانونی عمل نماید گرچه خلاف ظن خودش هم باشد. لذا تفکیک این حوزهها از هم، باعث میشود که بهتر بتوانیم در این مورد به نتیجه برسیم و کلی سخن نگوئیم.

چرا در اسلام شهادت دو زن برابر شهادت یک مرد است

پرسش

چرا در اسلام شهادت دو زن برابر شهادت یک مرد است

پاسخ

الف) اولاً- شهادت زن در مواردی منفرداش نیز پذیرفته است یعنی، حکم ((تساوی دو زن با یک مرد)) مطلق نیست. ب) در مواردی شهادت دو زن برابر یک مرد دانسته شده که نوعاش در مورد حدود و حقوق است. این حکم اسلام از زوایایی قابل بررسی

است. اولاش: زن موجودی است که احساسات و عواطفش جنبه غالب شخصیتی او را تشکیل می‌دهد. لازم به ذکر است که این موضوع هیچ نقصی برای زن نیست؛ بلکه اگر چنین نبود آن گاه نظام خلقت دچار اشکال بود، چرا که زن و مرد مکمل یکدیگرند و جنبه‌های شخصیتی یکدیگر را تکمیل می‌کنند. به دلیل همین ویژگی و واقعیت - گرچه برخی آن را نمی‌خواهند بپذیرند - زن بیشتر از مرد تحت تاثیر احساسات قرار می‌گیرد و لذا ممکن است تحت تاثیر احساسات و عواطف مختلف، شهادتی بدهد که تنها موافق احساسات او باشد. اجتماع دو زن برای شهادت بر چیزی، ضریب اطمینان را در شهادت بالا می‌برد. از سوی دیگر از آسیب پذیری یک زن نیز در جریان شهادت و خصومت‌ها و درگیری‌های پس از آن نیز تا حدودی می‌کاهد.

آیا اثبات جرم به غیر از دستورات شرع از طرق دیگر مثل نظریه پزشک قانونی امکان پذیر است؟ و آیا نظر پزشکی قانونی می‌تواند حکم مستند برای دادگاه باشد؟

پرسش

آیا اثبات جرم به غیر از دستورات شرع از طرق دیگر مثل نظریه پزشک قانونی امکان پذیر است؟ و آیا نظر پزشکی قانونی می‌تواند حکم مستند برای دادگاه باشد؟

پاسخ

نظریه پزشکی قانونی زمانی مستند قضایی می‌تواند باشد که مشخصاً تحقق جرم را ثابت نماید و بر قاضی علم به تحقق آن از مجرم خاص به دست آید. البته گاهی نظریه پزشکی قانونی به ضمیمه قراین دیگری برای قاضی موضوع اثبات می‌کند و مجموع آنها مستند حکم قرار می‌گیرد. }J

آیا اقرار و اعترافی که با زور گرفته می‌شود اعتبار قانونی دارد؟

پرسش

آیا اقرار و اعترافی که با زور گرفته می‌شود اعتبار قانونی دارد؟

پاسخ

از نظر قانونی اقرار و اعترافی که با اجبار و آزار گرفته شده، فاقد اعتبار است و کسی حق ندارد برای گرفتن اقرار و اعتراف، دیگری را آزار و شکنجه دهد. اگر مواردی وجود دارد که چنین موضوعی خارج از مقررات و ضوابط شرعی و قانونی صورت گرفته است، آن را به دفتر مقام معظم رهبری و نیز قوه قضاییه منعکس کنید تا پی‌گیری شود و افراد خاطی مجازات شوند. البته این را نیز نباید از نظر دور داشت که در مواردی (مانند این که امنیت کشور و سلامت جوانان از طرف سوداگرانمرگ در خطر بوده و ضروری است که باندهای خطرناک آنان کشف شود) می‌توان به نحوی از آنان کسب اطلاع کرد. البته این کار نیز باید تحت ضوابط و قانون صورت گیرد. این موارد گرچه برای همه ناراحت کننده است؛ ولی برای حفظ مصالح جامعه چاره‌ای نیست. در اجرای حدود نیز این موضوع وجود دارد؛ مثلاً از نظر فقهی حد دزدی در مرتبه اول (با ۱۶ شرط) قطع انگشتان دست راست است. حال آیا این قضیه برای کسی گوارا است؟ مسلماً چنین نیست؛ ولی آن گاه که امنیت جامعه به خطر بیفتد و هزاران انسان به دلیل خطر دزدان، هر شب

در کابوس به سر بیرند، قطع دست و بالا-تر از آن، منطقی و قابل‌درک است. بنابراین گرچه ما تأثر شما را از آنچه برای دوستان اتفاق افتاده درک می‌کنیم و به جا می‌دانیم؛ ولی هیچ گاه از حق به خاطر احساسات نباید گذشت؛ به ویژه در مورد قاچاقچی‌ها و کسانی که با مواد مخدر هستی جوان‌ها و خانواده‌های آنان را نابود می‌کنند و نه یک بار که هزاران بار و هر لحظه آنان را می‌کشند و شکنجه می‌دهند. حال آیامی توان ناراحتی یک پدر و مادر را به خاطر اعتیاد فرزند و متلاشی شدن خانواده با هیچ معیاری ارزیابی کرد. پس واقعین باشیم و حقیقت را بپذیریم. به امید آن روزی که خلاف کار نباشد تا مجازاتی در کار باشد. در پایان مقایسه بین حکومت اسلامی و حکومت طاغوت، امری ناروا است. در زمان طاغوت افراد متدین و مسلمان همانند شهید غفاری‌ها، سعیدی‌ها و... زیر بدترین شکنجه‌های قرون وسطائی قرار می‌گرفتند و به شهادت می‌رسیدند ولی در جمهوری اسلامی ایران، اگر هم کسی مورد آزاد قرار گیرد، عموماً متخلفین جامعه هستند.

میانجی‌گری بین مشاجرات مردم یا گروه‌های کوچک مذهبی اصلاح بین مردم است یا قضاوت؟ (با توجه به شرایط قضاوت)

پرسش

میانجی‌گری بین مشاجرات مردم یا گروه‌های کوچک مذهبی اصلاح بین مردم است یا قضاوت؟ (با توجه به شرایط قضاوت)

پاسخ

فیصله دادن به منازعات بدون حکم قضاوت نیست و اشکال ندارد لکن باید کسی این کار را انجام دهد که بر اثر جهل به حکم مسائل حق را باطل جلوه ندهد. }]

به نظر شما هنگام وقوع مسأله‌ای قضاوت کردن یک مرد با یک زن تفاوت دارد؟ (در زندگی روزمره با آن مواجه هستیم)

پرسش

به نظر شما هنگام وقوع مسأله‌ای قضاوت کردن یک مرد با یک زن تفاوت دارد؟ (در زندگی روزمره با آن مواجه هستیم)

پاسخ

قضاوت کردن یعنی حکم راندن و ترجیح جانب نفی یا اثبات در یک قضیه. معنای قضاوت در این دیدگاه بسیار گسترده است و هر گونه ابراز نظری را در بر می‌گیرد. از این رو لازم است تا قضاوت کردن یک زن را با در نظر گرفتن مصادیق و اصطلاحات آن، مورد بحث و نظر قرار دهیم. گاهی منظور از قضاوت، یعنی حکم کردن به یک مطلبی با توجه به دانش علمی و سابقه عملی فرد. مثل نظر دادن یک پزشک دانشمند و با تجربه زن، راجع به یک بیماری، که در تخصص وی است. در این گونه موارد تردیدی نیست که نظر زن محترم و لازم الاجرا است. قضاوت در اصطلاح شرعی، یکی از شئون فتوا و مرجعیت است که باید در عصر غیبت به نحو عام و کلی مصادیق خود را پیدا کند. شرع مقدس نیز با در نظر گرفتن مصالح عقلی، و روحیات و خواستگاه‌های فطری زن بار قضاوت را از دوش او برداشته است. از این رو در برخی از روایات آمده است که: «زن نمی‌تواند متولی قضاوت باشد» اما درباره مشکلات روزمره، قضاوت بیشتر به معنای نظرخواهی و مشورت است. در این گونه موارد برخی از زنان دارای تجربه و پختگی هستند و به دور از احساسات تصمیم می‌گیرند. و گاهی بهتر از برخی مردان نظر می‌دهند. در این صورت عمل به نظر

آنان اشکال ندارد و گاهی ترجیح دارد. چنان که در نامه ۵۳ نهج: ایباک و مشاوره النساء الا من جربت بکمال العقل؛ بپرهیز از مشورت با زنان مگر کسانی که کمال عقل آنان تجربه شده است. {M منابع و مآخذ ۱. لغت نامه دهخدا، علی اکبر دهخدا، انتشارات و چاپ دانشگاه تهران. ۲. محقق حلی (ره)، المختصر النافع فی الفقه الامامیه، ص ۷۱، نشر مؤسسه بعثت تهران، سال ۱۴۱۰ ه.ق. ۳. شیخ حر عاملی (ره)، تفصیل وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۵، نشر مؤسسه آل البیت، قم، چاپ دوم، سال ۱۴۱۴ ه.ق.

اخلاق و منش قضایی و کلیه مسائل مربوط به شغل قضا و مشخصه یک قاضی اسلامی را بیان کنید؟

پرسش

اخلاق و منش قضایی و کلیه مسائل مربوط به شغل قضا و مشخصه یک قاضی اسلامی را بیان کنید؟

پاسخ

قضاوت امر خطیری است و حضر تعالی باید آگاهانه و با توجه به شرایط قضا آن را انتخاب کنید. از طرفی هم اگر در خود صلاحیت‌های لازم را ولو به طور نسبی می‌بینید اگر بتوانید به این صورت به جامعه اسلامی خدمت کنید انتخاب مقدس و قابل تقدیری خواهد بود. در عین حال باید توجه داشته باشید که انسان همواره باید به جهاد و مبارزه با نفس پردازد. بنابراین راه نجات گریز از مسؤولیت نیست، زیرا در هر مسیری دام‌هایی فراروی انسان است و نفس آدمی را به خطرگاه‌های مهیبی می‌کشاند. بنابراین باید مسؤولیت‌پذیر بود ولی شرایط زیر را نیز رعایت کرد: ۱- توکل بر خدا و استعانت دائمی از او، ۲- اخلاص در عمل در آغاز و پایان، ۳- تقویت بنیه علمی و ایمانی، ۴- مبارزه دائمی با هواها و مهلکات نفسانی و شیطانی، ۵- انس و ارتباط دائمی با خدا و اولیای خدا، ۶- استغناء نفس، روایات و احادیث در این باره زیاد است. پیشنهاد می‌نمایم به «وسایل الشیعه، کتاب القضاء» و یا «میزان الحکمه، واژه القضاء» مراجعه نمایید. در عین حال سه روایت در اینجا بیان می‌گردد: ۱- «هر که کار قضاوت به او واگذار شود بدون کارد سر بریده شده است عرض شد: ای رسول خدا منظور از سر بریدن چیست؟ فرمود: آتش دوزخ»، (ترجمه میزان الحکمه، ج ۱۰، ۴۹۵۲). ۲- «در روز قیامت قاضی دادگر را می‌آورند و چنان حساب سختی از او کشیده می‌شود که آرزو می‌کند کارش هرگز حتی درباره یک خرما میان دو نفر داوری نکرده بود»، (همان، ۴۹۵۴). ۳- «هر که جویای منصب قضاوت باشد و برای رسیدن به آن متوسل به این و آن شود، خداوند او را به خودش واگذارد و هر که مجبور به پذیرفتن آن شود خداوند فرشته‌ای بر او فرو فرستد که استوارش بدارد، (همان، ۴۹۵۴).

مگر نه این که حضرت علی (ع) شخصا در مقابل آن یهودی که زره او را برده بود در دادگاه حاضر شد، پس چگونه است که در این نظام برای محاکمه‌هایی که یک طرف یا طرفین آن روحانی باشند، دادگاه ویژه ای داریم؟ آیا چنین چیزی با عدالت علوی سازگار است؟ در ضمن نظر به این که با

پرسش

مگر نه این که حضرت علی (ع) شخصا در مقابل آن یهودی که زره او را برده بود در دادگاه حاضر شد، پس چگونه است که در این نظام برای محاکمه‌هایی که یک طرف یا طرفین آن روحانی باشند، دادگاه ویژه ای داریم؟ آیا چنین چیزی با عدالت علوی سازگار است؟ در ضمن نظر به این که باید متناسب با ذهن پرسشگر دانشجویان پاسخ تهیه کنیم، خواهشمندیم صرفاً به گفته ای از

امام یا رهبر معظم انقلاب برای استدلال در این مورد اکتفا نشود. زیرا فرض بر اینست که طرف مقابل سخن هیچکدام از ایشان برای وی حجت نمی باشد ولی منابع اسلامی را قبول دارد.

پاسخ

پی بردن به اساس و فلسفه وجودی دادگاه ویژه روحانیت، نیازمند توجه به نکات ذیل می باشد: اولاً: در ساختار حقوقی همه کشورها وجود مراجع و محاکم قضائی خاص امری کاملاً طبیعی و مرسوم بوده و منظور از آن‌ها نهادهای قضایی است که صلاحیت آن‌ها به اعتبار ویژگی جرم یا موضوع دعوا یا ویژگی مجرمین یا طرفین دعوا مشخص می گردد: مثلاً: اهمیت رعایت و حفاظت مسائل امنیتی و نظامی و اسرار کشور؛ اقتضای ایجاد دادگاه‌های نظامی یا دادگاه‌های اختصاصی برای محاکمه و رسیدگی به تخلفات سران یا مسئولین مهم کشور را دارد. و همچنین به دلیل اهمیت و جنبه‌ی تخصصی داشتن رسیدگی به جرائم مطبوعاتی یا اختلافات خانوادگی زوحین، ایجاد دادگاه و دادسرای مطبوعات و خانواده از ضرورت خاصی برخوردار می باشد. ثانیاً: در حکومت اسلامی با دو دسته عناصر ثابت و متغیر مواجه می باشیم؛ رعایت عدالت، نفی ظلم به حقوق مردم و... از اصول ثابت و لایتغیر حکومت اسلامی است که در هیچ زمانی و تحت هیچ شرایطی قابل تغییر نمی باشد؛ اما عناصر متغیر بستگی به نیازها و مقتضیات زمان و مکان دارد. مثلاً: امروزه ایجاد تشکیلات وسیع اداری، دستگاه‌های قانونگذاری، اجرایی، امنیتی و... مورد نیاز جامعه است که وجود آن‌ها تا زمانی که با اصول و ارزش‌های ثابت الهی تضاد نداشته باشد، امری مطلوب و پسندیده است. از منظر اسلام و حکومت امام علی (ع) در مسأله قضا اصل، رعایت عدالت، برخورد با متخلف و احقاق حق مظلوم است، ولی شیوه و راهکار این مسأله و این که ساختار دادگاه عام باشد یا خاص؛ تابع شرایط و مقتضیات است و اسلام در این زمینه حکم خاصی ندارد. ثالثاً: دین اسلام، اصولاً بر پایه نفی هر گونه اختلاف طبقاتی و نژادی بنا نهاده شده است؛ یا ایهاالناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقکم (حجرات، آیه ۱۲). بر این اساس حقوق و تکالیف اسلامی، بی هیچ تمایزی خطاب به عموم می باشد. به این ترتیب، می توان گفت که امتیازات و انحصارات طبقاتی به اصل دین ارتباطی ندارد و اصولاً طبقه‌ی خاصی با ویژگی‌ها و امتیازات خاص، نظیر آنچه در میان پیروان بسیاری ادیان است، در اسلام مطرح نمی باشد (سید محمدبهشتی، مقاله‌ی «روحانیت در اسلام و در میان مسلمین»، مندرج در مجله «بخشی درباره‌ی مرجعیت و روحانیت، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۴۱، ص ۱۴۲). با وجود این، ضرورت‌های اجتماعی افراد را، با توجه به موقعیت‌ها و مناسبات مشترکی که با یکدیگر دارند، در گروه‌ها و اصناف متمایز از یکدیگر قرار می دهد که در این صورت تمایز صنفی و گروهی را باید از امتیازات طبقاتی جدا دانست (محمد رضا حکیمی، هویت صنفی روحانیت، نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۰). در کشور ایران، روحانیت نهاد خاصی است که در روابط اجتماعی و مبارزات سیاسی نوعاً و در اعمال عبادی خصوصاً، به آنان اقتدا می شود و رفتار آنان سرمشق دیگران قرار می گیرد. رابطه‌ی افراد مردم با علمای روحانی مبتنی بر اعتماد و ایمان می باشد. این اعتماد و ایمان صرفاً با مشاهده‌ی اعمال و رفتار نیک و بد و وقوف از زهد واقعی آنان قابل تضمین خواهد بود. در نظام جمهوری اسلامی، علاوه بر محوریت اصل ولایت فقیه و اجتهاد مستمر فقهای جامع‌الشرایط، مناصب قانونی و قضائی بر عهده‌ی فقهای روحانی قرار دارد (اصول، ۲، ۲، ۹۱، ۱۵۷، ۱۶۳ قانون اساسی). همچنین روحانیون، به عنوان افراد مورد اعتماد رهبری و مردم در اندام قوای سه گانه و دستگاه‌های حاکم رسماً و موظفاً مشغول به کار می باشند. از طرف دیگر، خارج از مسئولیت‌های مناصب حکومتی و دولتی، و در مقام امامت جماعت و جمعه و وعظ و خطابه و در شوراها و انجمن‌های مختلف، اشتغالات گوناگون دارند. بنابر این می توان اذعان نمود که، حیثیت و اعتبار نظام از یک طرف و توقعات اخلاقی و عقیدتی مردم از طرف دیگر، در احاطه‌ی عملکرد این قشر قرار دارد. فلذا، اعمال و رفتار نیک و بد آنان می تواند آثار سازنده و یا مخرب بر تمامیت جامعه (نظام سیاسی، زمامداری و مردم) داشته باشد. بر اساس این واقعیت‌ها است که افراد

روحانی، در صنف مشخص خود، همواره نمایان و مدنظر عموم می‌باشند، به ترتیبی که اعمال و رفتار سوء هر یک از آنان، مردم را وادار به قضاوت مضاعف (نسبت به فرد روحانی و صنف روحانی) می‌نماید در مقابل این قضاوت عمومی و برای حفظ منزلت جامعه‌ی روحانی، سعی فراوان مبذول می‌گردد، تا حساب روحانیون خطاکار از جمع صنفی روحانیت جدا نشان داده شود. بدین خاطر است که معمولاً به این گونه افراد عنوان «روحانی نما» اطلاق می‌شود، تا با این جداسازی، ضمن حفظ شوئن روحانیت، دامان این قشر مورد احترام همواره از آلودگی‌ها پاک بماند. اموری از قبیل؛ موقعیت حساس و کلیدی روحانیت در نظام اسلامی، و دسترسی برخی از آنان به اطلاعات و اسرار مهم نظام، و به جهت جلوگیری از سوء استفاده تبلیغاتی دشمنان و... تشکیل دادگاهی اختصاصی نظیر دادرسی نظامی و دادگاه ویژه مطبوعات، را می‌طلبد؛ بر این اساس حضرت امام(ره) با تأکید بر اهمیت و لزوم حفظ شئون روحانیت و حوزه‌های علمیه، حکم تشکیل «دادگاه ویژه روحانیت» را صادر نمودند، تا طبق موازین شرع مقدس به جرائم روحانی نمایان رسیدگی شود. «به منظور پیشگیری از نفوذ افراد منحرف و تبه‌کار در حوزه‌های علمیه، حفظ حیثیت روحانیت و به کیفر رسانیدن روحانیون متخلف، دادرسی‌ها و دادگاه ویژه روحانیت تحت نظارت مقام معظم رهبری... ایجاد می‌گردد» (آیین نامه دادگاه ویژه روحانیت، روزنامه رسمی، شماره ۱۳۲۸، ۱۵/۷/۱۳۶۹). نتیجه آن که: ۱. تشکیل دادگاه ویژه روحانیت به هیچ وجه امتیازی برای روحانیت نبوده، بلکه بر عکس برای کنترل و نظارت دقیق‌تر بر اعمال و رفتار آنان می‌باشد و این خود به دلیل حساسیت موقعیت و جایگاه روحانیت در نظام مقدس جمهوری اسلامی است. چنان‌که نظیر این امر را می‌توان در تشکیل سایر دادگاه‌های اختصاصی مانند دادرسی نظامی، دادگاه ویژه مطبوعات و... مشاهده نمود. ۲. دادگاه ویژه بسیاری از موارد رسیدگی به شکایات و دعاوی را که تشخیص می‌دهد از حساسیت و اهمیت چندانی برخوردار نمی‌باشد را به سایر دادگاه‌های عمومی ارجاع می‌دهد. ۳. مسلماً تمسک به سیره و منش امام علی(ع) در ابعاد مختلف زندگی، از جمله مسائل حکومتی یکی از اصول اساسی نظام مقدس جمهوری اسلامی بوده و مسئولین عالی‌رتبه نظام بر الگو قرار دادن و اقتدا به سیره‌ی حکومتی آن حضرت تأکید داشته و دارند. اما باید علاوه بر این موضوع مهم، مقتضیات زمان و مکان را نیز در نظر گرفت. چرا که امروزه به دلیل گستردگی و پیچیدگی مسائل، اداره‌ی جامعه نیازمند تشکیلات و سازمان‌های متعددی است که باید به تناسب و اقتضای موضوعات مختلف، وجود داشته باشد. در زمان امام علی(ع) با یک قاضی یا یک دارالحکومه و تشکیلات دیوانی ساده می‌شد جامعه را اداره نمود، ولی امروزه تنها برای رسیدگی به تخلفات نیازمند دادگاه‌ها و دادرسی‌های متعدد، نظامی، مطبوعات، خانواده، روحانیت و... می‌باشیم. بنابر این موضوع هیچ ربطی به تبعیض بین مردم عادی و حاکم اسلامی ندارد، بلکه باید با دیدی کلان به موضوعات نگریست و همه‌ی جوانب را در نظر گرفت. ۴. تشکیل دادگاه ویژه روحانیت هیچ مغایرتی با سیره امام علی(ع) ندارد زیرا آنچه در سیره آنحضرت است حضور در دادگاه و تساوی در برابر حکم و قانون است و این مسأله در مورد روحانیت نیز جاری است، اما اینکه در چه دادگاهی حاضر شود نافی اصل حضور در دادگاه و تبعیت از قانون نیست.

خداوند متعال، در آیه ۶۱ سوره احزاب میفرماید: "این مردم نفرین شده را هر کجا یافتید بکشید،" ...آیه قبلی نیز درباره مشخصات این افراد توضیحاتی داده است، ولی به نظر میرسد، کامل نباشد، آیا این مسئله، موجب هرج و مرج افراد نخواهد شد که هر کس به شکل منافق در اجتما

پرسش

خداوند متعال، در آیه ۶۱ سوره احزاب میفرماید: "این مردم نفرین شده را هر کجا یافتید بکشید،" ...آیه قبلی نیز درباره مشخصات این افراد توضیحاتی داده است، ولی به نظر میرسد، کامل نباشد، آیا این مسئله، موجب هرج و مرج افراد نخواهد شد که هر کس به شکل منافق در اجتماع ظاهر شود و مردم را گمراه کند، حکم قتل برای او اجرا شود؟ لطفاً درباره این حکم و چگونگی اجرای آن

توضیح دهید؟

پاسخ

هر چند آیه فوق، به طور اختصار به ویژگی منافقان اشاره فرموده، ولی آیاتی دیگری نیز وجود دارد که به صفات و ویژگی منافقان به طور مفصل پرداخته است: "بقره، ۸، ۱۳، ۱۴، ۱۱، ۹، توبه، ۶، ۷۷، نساء، ۱۴۲، ۱۴۱، و... الف - در شریعت اسلام، منافق حکم مسلمان را دارد و ناموس و خون او محترم است و هرگز پیامبر کسی را به جرم منافق بودن نکشت. ب - همان گونه که در آیه مشاهده میشود، حکم قتل منافق، به شرطی است که به توطئهای ضد اسلامی، برای براندازی اسلام تلاش نماید در چنین صورتی اگر به اعمال زشت و ننگین خود ادامه دهد، دستور حمله عمومی و یورش همگانی به آنها صادر خواهد شد. وانگهی، از لحن آیه چنین استفاده میشود که سه گروه در مدینه، مشغول خرابکاری بودند و هر کدام به نحوی، اغراض شوم خود را پیاده میکردند و این به صورت یک برنامه و جریان حساب شده درآمده بود، و دیگر جنبه شخصی و فردی به حساب نمیآمد؛ گروه اول، منافقین بودند؛ دوم ارازل و ابواش و گروه سوم کسانی بودند که با پخش شایعات در مدینه، به خصوص زمانی که پیامبر و ارتش اسلام به غزوات میرفتند، به تضعیف بازماندگان میپرداختند و خبرهای دروغین از شکست پیامبر و مؤمنین میدادند؛ به این ترتیب، قرآن کریم هر سه گروه را مورد تهدید قرار داده است. خداوند متعال، دستور آیات فوق را به پیامبر داده، تا برای در امان ماندن حکومت اسلامی از توطئهای آنان، مردم را برای در هم کوبیدن ریشههای فساد بسیج کند. قرآن کریم، برای آن که در جامعه هرج و مرج پیش نیاید، اجرای چنین احکامی را فقط به اذن ولی امر مسلمین و حکام شرع دانسته است. در نظام جمهوری اسلامی نیز، قوه قضائیه و ولی فقیه، مسئولیت شناسایی و اجرای حکم چنین افرادی را به عهده دارد. (ر.ک: تفسیر نمونه، آیت الله مکارم شیرازی و دیگران، ج ۱۷، ص ۴۳۴، دارالکتب الاسلامیه / تفسیر المیزان، علامه طباطبایی، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، ج ۱۶، ص ۵۳۲، نشر بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی.)

حقوق بین الملل

قرآن در مورد رعایت حقوق ملل و اقلیتها چه دیدگاهی دارد؟

پرسش

قرآن در مورد رعایت حقوق ملل و اقلیتها چه دیدگاهی دارد؟

پاسخ

قرآن مجید، باصراحت، سیاست کلی اسلامی را درباره مراعات حقوق ملل و مذاهب دیگر، چنین بیان می کند: «لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يَخْرُجُواكُم مِّنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ الْمُقْسِمِينَ» [ممتحنه/۸] خداوند شما را درباره کسانی که در مسئله مذهب با شما جنگ نمی کنند (جنگ مذهبی ندارند) و شما را از وطنتان اخراج نمی کنند باز نمی دارد که با آنان به عدالت و نیکی رفتار نمائید. خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد. یعنی اقلیت های مذهبی اگر با شما جنگ مذهبی اعلام نکردند به شما فشار نیاوردند و شما را از وطنتان خارج نکردند باید با آنها به عدالت و نیکی رفتار کنید بدین ترتیب اسلام اجازه می دهد اقلیت های مذهبی و مخالفان اسلام در جامعه اسلامی باشند و از حقوق انسانی برخوردار گردند، اما مشروط بر اینکه

مزاحم اسلام و مسلمانان نبوده و بر ضد آنها کاری صورت ندهند در آیه دیگر می‌فرماید: «إِنَّمَا يَنْهَاكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُواكُمْ فِي الدِّينِ وَ أَخْرَجُواكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَ ظَاهَرُوا عَلَى إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» [متحنه/۹] تنها کسانی را که با شما عناد می‌ورزند و می‌جنگند و شما را از وطنتان اخراج کرده‌اند و یا در این راه کمک کرده‌اند، نباید دوست بدارید و دوستداران آنان ستمگرانند]. سیاست کلی اسلام درباره اقلیت‌های مذهبی و مخالفان اسلام، از این دو آیه استفاده می‌شود، مادامی که اقلیتها به حقوق اکثریت تجاوز نکنند و بر ضد اسلام و مسلمانان توطئه ننمایند، در کشور اسلامی کاملاً آزاد هستند و مسلمانان وظیفه دارند با آنها به عدالت و نیکی رفتار نمایند. ولی اگر بر ضد اسلام و مسلمانان با کشورهای دیگر بند و بست داشته باشند، مسلمانان موظف هستند جلو فعالیت آنها را بگیرند و هرگز آنها را دوست خود ندانند. آری، آزادی و احترام اقلیت‌های مذهبی در اسلام به پایه‌ای است که اگر کسی از اهل ذمه کاری انجام دهد که در شرع آنها جایز است، ولی در شرع اسلام حرام می‌باشد مانند: شرابخواری، در حکومت اسلامی، کسی حق ندارد متعرض او بشود، مادامی که به آن عمل تظاهر نمایند. و اگر به آن تظاهر کنند، به عنوان نقض قانون «تحت‌الحمايگی» مورد بازخواست قرار می‌گیرند. اما اگر عملی انجام بدهند که در دین آنها هم عملی حرام است مانند: زنا و لواط و ... از نظر حقوق با مسلمان هیچ تفاوتی ندارند، و قاضی حق دارد حد جاری کند و می‌تواند او را به ملت خود تحویل بدهد تا طبق قوانین مذهبی خودشان مجازات کنند. در فقه اسلامی می‌خوانیم: اگر دو نفر از اهل ذمه، مرافعه خود را پیش قاضی مسلمان ببرند، قاضی مخیر است یا میان آنان، طبق حکم اسلام قضاوت نماید و یا اینکه، از او اعراض کند به موجب آیه شریفه: «فَإِنْ جَاؤُكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ» مائده/۴۲ اسلام به مسلمانان اصرار و تأکید می‌کند که پیمان‌های خود را در مورد حمایت از اهل ذمه محترم بشمارند و با آنان مدارا و خوش رفتاری کنند، چنانکه در قرآن مجید آمده است: «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْكُمْ» عنکبوت/۴۶ [با اهل کتاب جز به طریق نیکو مجادله نکنید، مگر کسانی که از آنان ستم کرده‌اند به آنها بگوئید به کتاب خویش و کتاب شما ایمان داریم، خدای ما و خدای شما یکی است و ما مطیع او هستیم ...] پیامبر گرامی درباره اهل کتاب، مسلمانان را به رفق و مدارا توصیه کرده است، در این باره از پیامبر گرامی (ص) حدیثی نقل شده که فرمود: «من ظلم معاهدا و کلفه فوق طاقته فانا حجیجه یوم القیامه» (فتوح البلدان/ ۱۶۷ ط مصر) [هر کس بر هم پیمان مسلمانان ستم کند یا به او بیش از طاقت، تکلیف نماید در روز قیامت، من شخصاً طرف حساب او هستم]. و در جای دیگر می‌فرماید: «من آذی ذمیا فانا خصمه و من کنت خصمه خصمته یوم القیامه» (روح الدین الاسلامی/ ۲۷۴) [هر کس به اهل ذمه اذیت کند، من دشمن او هستم در روز قیامت از او انتقام خواهیم گرفت].

دادگاه بلژیک به چه علت آقای هاشمی رفسنجانی را محکوم کرد؟

پرسش

دادگاه بلژیک به چه علت آقای هاشمی رفسنجانی را محکوم کرد؟

پاسخ

شخصی از تبعه بلژیک که در ایران بود، به دادگاه بلژیک از آقای هاشمی رفسنجانی شکایت کرد و مدعی شد مدتی که من در ایران بودم، به دستور آقای هاشمی مرا مورد ظلم و اذیت قرار دادند. دادگاه بلژیک ایشان را محکوم کرد و بعد که ایران سفیر بلژیک را به وزارت امور خارجه فرا خواند، دولت بلژیک نیز مسئله را خاتمه یافته اعلام و اظهار کرد: این رأی قاضی بوده و ربطی به دولت بلژیک ندارد و از ایران عذرخواهی کرد. البته این اتهامات یکی از وسایل تبلیغی علیه جمهوری اسلامی و برای مخدوش

کردن چهره‌ای ایران در صحنه بین‌المللی صورت گرفته بود.

حقوق بشر که در مجامع بین‌المللی مطرح می‌شود چیست؟

پرسش

حقوق بشر که در مجامع بین‌المللی مطرح می‌شود چیست؟

پاسخ

بشر به عنوان یک موجود صاحب حیات و زندگی در این کره خاکی صاحب حقوقی است حقوق به معنای بهره، منافع، ثروت و دارایی و استفاده‌هایی که برای شخص ثابت شده است. پس از جنگ جهانی دوم رساله‌ای تحت عنوان «حقوق بشر» تدوین شد که در ضمن مواد و تیره‌هایی حقوق بشر را بیان داشته است. لیکن متأسفانه کشورهای غربی در رأس کشورهایی هستند که حقوق بشر را نقض می‌کنند. و سیاست دروغین آنها اقتضاء می‌کند که کشورهای شرقی بخصوص کشورهای اسلامی را متهم به نقض حقوق بشر کنند تا از آب گل آلوده بهره بگیرند. در حالی که اسلام با بهره‌گیری از منبع وحی و علم الهی، که به ساخت انسان و جامعه انسانی و حقوق آنان احاطه دارد، منادی واقعی حقوق انسان‌هاست. (بخش پاسخ به سؤالات)

حقوق بشر که در مجامع بین‌المللی مطرح می‌شود چیست؟

پرسش

حقوق بشر که در مجامع بین‌المللی مطرح می‌شود چیست؟

پاسخ

بشر به عنوان یک موجود صاحب حیات و زندگی در این کره خاکی صاحب حقوقی است حقوق به معنای بهره، منافع، ثروت و دارایی و استفاده‌هایی که برای شخص ثابت شده است. پس از جنگ جهانی دوم رساله‌ای تحت عنوان «حقوق بشر» تدوین شد که در ضمن مواد و تیره‌هایی حقوق بشر را بیان داشته است. لیکن متأسفانه کشورهای غربی در رأس کشورهایی هستند که حقوق بشر را نقض می‌کنند. و سیاست دروغین آنها اقتضاء می‌کند که کشورهای شرقی بخصوص کشورهای اسلامی را متهم به نقض حقوق بشر کنند تا از آب گل آلوده بهره بگیرند. در حالی که اسلام با بهره‌گیری از منبع وحی و علم الهی، که به ساخت انسان و جامعه انسانی و حقوق آنان احاطه دارد، منادی واقعی حقوق انسان‌هاست. (بخش پاسخ به سؤالات)

حقوق بشر که در مجامع بین‌المللی مطرح می‌شود چیست؟

پرسش

حقوق بشر که در مجامع بین‌المللی مطرح می‌شود چیست؟

پاسخ

بشر به عنوان یک موجود صاحب حیات و زندگی در این کره خاکی صاحب حقوقی است حقوق به معنای بهره، منافع، ثروت و دارایی و استفاده هایی که برای شخص ثابت شده است. پس از جنگ جهانی دوم رساله ای تحت عنوان «حقوق بشر» تدوین شد که در ضمن مواد و تیره هایی حقوق بشر را بیان داشته است. لیکن متأسفانه کشورهای غربی در رأس کشورهایی هستند که حقوق بشر را نقض می کنند. و سیاست دروغین آنها اقتضاء می کند که کشورهای شرقی بخصوص کشورهای اسلامی را متهم به نقض حقوق بشر کنند تا از آب گل آلوده بهره بگیرند. در حالی که اسلام با بهره گیری از منبع وحی و علم الهی، که به ساخت انسان و جامعه انسانی و حقوق آنان احاطه دارد، منادی واقعی حقوق انسان هاست. (بخش پاسخ به سؤالات)

حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟**پرسش**

حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟

پاسخ

بشر به عنوان یک موجود صاحب حیات و زندگی در این کره خاکی صاحب حقوقی است حقوق به معنای بهره، منافع، ثروت و دارایی و استفاده هایی که برای شخص ثابت شده است. پس از جنگ جهانی دوم رساله ای تحت عنوان «حقوق بشر» تدوین شد که در ضمن مواد و تیره هایی حقوق بشر را بیان داشته است. لیکن متأسفانه کشورهای غربی در رأس کشورهایی هستند که حقوق بشر را نقض می کنند. و سیاست دروغین آنها اقتضاء می کند که کشورهای شرقی بخصوص کشورهای اسلامی را متهم به نقض حقوق بشر کنند تا از آب گل آلوده بهره بگیرند. در حالی که اسلام با بهره گیری از منبع وحی و علم الهی، که به ساخت انسان و جامعه انسانی و حقوق آنان احاطه دارد، منادی واقعی حقوق انسان هاست. (بخش پاسخ به سؤالات)

حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟**پرسش**

حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟

پاسخ

بشر به عنوان یک موجود صاحب حیات و زندگی در این کره خاکی صاحب حقوقی است حقوق به معنای بهره، منافع، ثروت و دارایی و استفاده هایی که برای شخص ثابت شده است. پس از جنگ جهانی دوم رساله ای تحت عنوان «حقوق بشر» تدوین شد که در ضمن مواد و تیره هایی حقوق بشر را بیان داشته است. لیکن متأسفانه کشورهای غربی در رأس کشورهایی هستند که حقوق بشر را نقض می کنند. و سیاست دروغین آنها اقتضاء می کند که کشورهای شرقی بخصوص کشورهای اسلامی را متهم به نقض حقوق بشر کنند تا از آب گل آلوده بهره بگیرند. در حالی که اسلام با بهره گیری از منبع وحی و علم الهی، که به ساخت انسان و

جامعه انسانی و حقوق آنان احاطه دارد، منادی واقعی حقوق انسان هاست. (بخش پاسخ به سؤالات)

حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟

پرسش

حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟

پاسخ

بشر به عنوان یک موجود صاحب حیات و زندگی در این کره خاکی صاحب حقوقی است حقوق به معنای بهره، منافع، ثروت و دارایی و استفاده هایی که برای شخص ثابت شده است. پس از جنگ جهانی دوم رساله ای تحت عنوان «حقوق بشر» تدوین شد که در ضمن مواد و تیره هایی حقوق بشر را بیان داشته است. لیکن متأسفانه کشورهای غربی در رأس کشورهایی هستند که حقوق بشر را نقض می کنند. و سیاست دروغین آنها اقتضاء می کند که کشورهای شرقی بخصوص کشورهای اسلامی را متهم به نقض حقوق بشر کنند تا از آب گل آلوده بهره بگیرند. در حالی که اسلام با بهره گیری از منبع وحی و علم الهی، که به ساخت انسان و جامعه انسانی و حقوق آنان احاطه دارد، منادی واقعی حقوق انسان هاست. (بخش پاسخ به سؤالات)

حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟

پرسش

حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟

پاسخ

بشر به عنوان یک موجود صاحب حیات و زندگی در این کره خاکی صاحب حقوقی است حقوق به معنای بهره، منافع، ثروت و دارایی و استفاده هایی که برای شخص ثابت شده است. پس از جنگ جهانی دوم رساله ای تحت عنوان «حقوق بشر» تدوین شد که در ضمن مواد و تیره هایی حقوق بشر را بیان داشته است. لیکن متأسفانه کشورهای غربی در رأس کشورهایی هستند که حقوق بشر را نقض می کنند. و سیاست دروغین آنها اقتضاء می کند که کشورهای شرقی بخصوص کشورهای اسلامی را متهم به نقض حقوق بشر کنند تا از آب گل آلوده بهره بگیرند. در حالی که اسلام با بهره گیری از منبع وحی و علم الهی، که به ساخت انسان و جامعه انسانی و حقوق آنان احاطه دارد، منادی واقعی حقوق انسان هاست. (بخش پاسخ به سؤالات)

چه فرقی بین سفیر، کاردار، رایزن و سفیر اکرودیته وجود دارد؟

پرسش

چه فرقی بین سفیر، کاردار، رایزن و سفیر اکرودیته وجود دارد؟

پاسخ

الف) سفیر (آمباسادور): شخصی که به نمایندگی از جانب یک دولت در پایتخت دولت دیگر اقامت دارد و بالاترین درجه و مقام دیپلماتیک است. ب) کاردار (شارژدافر): مأمور سیاسی که در سفارتخانه پس از سفیر یا وزیر مختار کارهای سفارتخانه را اداره کند و سومین مقام دیپلماتیک است. (ر. ک: حقوق دیپلماتیک و کنسولی). ج) رایزن (کانسولر): مشاور مستشار (هر کشوری در کشورهای دیگر ممکن است رایزنی‌های نظامی فرهنگی و ... دارا باشد). (ر. ک: همان ص ۵۲) د) سفیر اکرودیته: سفیری که علاوه بر نمایندگی سیاسی دولت متبوع خود در کشوری که مقیم است در کشور مجاور آن نیز به عنوان سفیر اکرودیته فعالیت می‌کند و از نظر حقوق کنسولی مانند سفیر مقیم است. (ر. ک: حقوق بین الملل عمومی ص ۲۴۲). {J}

آیا فروش یا کرایه شرکت یا سازمانی به غیر مسلمان بخصوص غیر ایرانی اشکالی دارد؟ آیا این قاعده نفی سیل نیست؟**پرسش**

آیا فروش یا کرایه شرکت یا سازمانی به غیر مسلمان بخصوص غیر ایرانی اشکالی دارد؟ آیا این قاعده نفی سیل نیست؟

پاسخ

مسئله واگذاری سازمان یا شرکتی به غیر مسلمانان بستگی به ماهیت آن سازمان و کیفیت قرارداد دارد. در صورتی که هاین واگذاری موجب سلطه و سیطره غیر مسلمانان داخل یا خارجی بر مسلمین گردد خلاف آیه شریفه است و جایز نیست، اما در صورتی که ماهیت سازمان واگذار شده یا کیفیت قرارداد به گونه‌ای باشد که چنین سلطه‌ای را موجب نشود بدون اشکال است. {J}

چرا دولت جمهوری اسلامی برای اجرای حکم سلمان رشدی اقدام نمی‌کند؟**پرسش**

چرا دولت جمهوری اسلامی برای اجرای حکم سلمان رشدی اقدام نمی‌کند؟

پاسخ

سلمان رشدی نه داخل ایران است، تا دولت در مورد او اقدام کند و نه طبق قراردادهای بین‌المللی می‌تواند او را توسط پلیس بین الملل دستگیر و به ایران آورد. فتوای حضرت امام حکمی شرعی و الزامی برای هر فرد مسلمان است و در این زمینه اقدام دولتی ممکن نیست. به عبارت دیگر مقامات بلند پایه سیاسی کشور نیز هر اقدامی در این زمینه انجام دهند، از جهت تکلیف شرعی فردی است نه اقدام دولتی.

مقاومه نامه؟ حضانت فرزند؟**پرسش**

مقاله نامه؟ حضانت فرزند؟

پاسخ

مقاله نامه «Convention» نوعی از معاهدات بین‌المللی است که معمولاً برای اسنادی که جنبه رسمی و چند جانبه دارند به کار می‌رود، همچنین معاهدات چند جانبه که توسط ارکان سازمان‌های بین‌المللی مانند کنفرانس سازمان بین‌المللی کار و مجمع سازمان هواپیمایی کشوری بین‌المللی به تصویب می‌رسد مقاله نامه می‌گویند. معاهدات چند جانبه معروف به قانونی «Law-making» نیز عنوان مقاله نامه دارند. مانند مقاله نامه‌های مصوب کنفرانس‌های اول و دوم لاهه (۱۹۰۷-۱۸۹۹)، مقاله نامه‌های دین درباره حقوق معاهدات (۱۹۶۹) و حقوق کنسولی و حقوق دیپلماتیک (۱۹۶۳-۱۹۶۱) و مقاله نامه حقوق دریاها مورخ ۱۹۸۲. حضانت نهایی؟؟؟؟ سرپرستی و نگهداری اطفال است که بر پدر و مادر هم حق و هم تکلیف می‌باشد. و حضانت از نظر حقوقی برابر مواد ۱۱۶۸ تا ۱۱۷۸ قانون مدنی بشرح ذیل می‌باشد. (ماده ۱۱۶۹) برای نگاهداری طفل مادر تا دو سال از تاریخ ولادت و اولویت خواهد داشت. پس از انقضای این مدت حضانت با پدر است مگر نسبت به اطفال اناث «دختر» که تا سال هفتم حضانت آنها با مادر خواهد بود. که طبق قانون اگر مادر در مدتی که حضانت طفل با اوست، مبتلا به جنون شود یا بدیگری شوهر کند حق حضانت با پدر خواهد بود و نیز با فوت یکی از ابویین حضانت طفل با آنکه زنده است خواهد بود. و طبق ماده ۱۱۷۲ قانون مدنی هیچیک از ابویین حق ندارند در مدتی که حضانت طفل بعهده آنهاست از نگهداری او امتناع کنند در صورت امتناع یکی از ابویین حاکم باید بتقاضای دیگری یا تقاضای قیم یا یکی از اقربا و یا به تقاضای مدعی العموم «که دادستانها و یا رئیس دادگستری هر شهر» باشند، نگهداری و حضانت طفل را به هر یک از ابویین که حضانت بعهده اوست الزام می‌کند. در صورتیکه الزام ممکن یا مؤثر نباشد حضانت با خرج پدر و هرگاه پدر فوت شده باشد بخرج مادر تأمین می‌شود. برابر قوانین حقوقی هرگاه در اثر عدم مواظبت یا انحطاط اخلاقی پدر یا مادری که طفل تحت حضانت اوست، صحت جسمانی و یا تربیت اخلاقی طفل در معرض خطر باشد، محکمه می‌تواند به تقاضای اقربای طفل یا به تقاضای قیم او یا به تقاضای رئیس حوزه قضائی هر تصمیمی را که برای حضانت طفل مقتضی بداند، اتخاذ کند. لذا موارد ذیل از مصادیق عدم مواظبت و یا انحطاط اخلاقی هر یک از والدین است. ۱. اعتیاد زیان‌آور به الکل، مواد مخدر و قمار ۲. اشتها به فساد اخلاقی و فحشا ۳. ابتلا به بیماریهای روانی با تشخیص پزشکی قانونی ۴. سوء استفاده از طفل یا اجبار او به ورود در مشاغل ضد اخلاقی مانند فساد و فحشاء، تکدی‌گری و قاچاق، تکرار ضرب و جرح خارج از حد متعارف. و از نظر شرعی نیز بنا بر نظر اکثریت فقهاء، حضانت و سرپرستی طفل در مدت شیرخوارگی یعنی تا دو سال با مادر است چه او را شیر بدهد یا نه و چه دختر باشد یا پسر و پدر در این مدت حق گرفتن او را ندارد. اما پس از دو سال اگر طفل پسر باشد پدر برای حضانت احق و سزاوارتر است و اگر دختر باشد تا هفت سالگی مادر احق به حضانت اوست، حتی اگر زن را طلاق داده باشند تا شوهر نکرده حق سرپرستی او محفوظ است، (جامع‌المسائل آیت‌الله فاضل، ج ۲، ص ۴۳۸ - تحریرالوسیله امام خمینی، ج ۳، ص ۵۵۶). حضانت و نگهداری پسر بچه تا دو سال و دختر بچه تا هفت سال با مادر است و بعد آنها را باید به پدر تحویل دهد، (مجمع‌المسائل آیت‌الله گلپایگانی، ج ۳، ص ۱۰۴۵). تا دو سال پسر یا دختر تمام نشده پدر نمی‌تواند او را از مادرش جدا کند زیرا نگهداری بچه (در این مدت) حق مشترک پدر و مادر است و احوط و اولی آن است که بچه را تا هفت سال از مادرش جدا نکند، (توضیح‌المسائل آیت‌الله سیستانی، ص ۲۴۱۷). حق سرپرستی طفل پسر باشد یا دختر، بنا بر اظهر تا دو سال برای مادر است اما بعد از دو سال تا هفت سال پدر هم حق سرپرستی دارد و در این پنج سال احوط آن است که حق سرپرستی پسر با پدر و دختر با مادر است ولی بعد از هفت سال حق سرپرستی، فقط از آن پدر است، (توضیح‌المسائل آیت‌الله بهجت، مسأله ۱۹۸۴).

فرم های حقوقی

دادخواستهای حقوقی

دادخواست الزام به تنظیم سند رسمی انتقال پلاک ثبتی ملک

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست الزام به تنظیم سند رسمی انتقال و مطالبه وجه التزام

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست الزام به تنظیم سند رسمی انتقال حقوق اعیانی

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

به تنظیم سند رسمی انتقال و تسلیم مبیع و بدوا صدور قرار دستور موقت

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست الزام به تنظیم سند رسمی انتقال با کسر بهای پارکینگ

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست الزام به تنظیم سند رسمی ۵/۱ دانگ مشاع از ۶ دانگ

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست الزام به حضور در دفتر خانه و تنظیم سند رسمی انتقال (از سوی وکیل)

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست الزام به تنظیم سند رسمی انتقال (موقعی که در مبیعه نامه تعهد فروشنده به تنظیم سند رسمی درج نشده باشد)

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست الزام به فک رهن

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست الزام به اجرای تعهد و بدوا صدور دستور موقت بر منع تصرف و استفاده

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست الزام به ایفای تعهد و اجرای مفاد قرارداد و بدوا صدور قرار تامین خواسته

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست صدور قرار تامین خواسته و توقیف عین پلاک ثبتی

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست الزام به پرداخت میزان بدهی بانک مرتبط به مورد معامله و فک رهن

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست الزام به اخذ پایان کار، تفکیک و الزام به تنظیم سند رسمی انتقال

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست الزام به تفکیک مورد معامله

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست تسلیم مورد معامله و الزام به حضور در دفترخانه و انتقال پلاک ثبتی و بدوا صدور قرار دستور موقت

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست تحویل مورد معامله و بدوا صدور قرار دستور موقت

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست الزام به انجام تعهد و پرداخت بدهی مالیات مشاغل

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست الزام به تنظیم سند رسمی انتقال، اخذ پایان کار و تفکیک و تسلیم مورد معامله و بدوا صدور دستور موقت بر منع نقل و انتقال (از سوی وکیل)

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست توقیف عملیات اجرایی، ابطال مزایده، دستور موقت و الزام به تنظیم سند رسمی انتقال

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست صدور و اجرای قرار تامین دلیل (در خصوص مبیعه نامه)

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

نمونه فرم مبیعه نامه پلاک ثبتی

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست تسلیم مورد معامله و صدور دستور موقت بر منع نقل و انتقال و جلوگیری از تخریب و احداث بنا

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست صدور قرار تامین دلیل و اجرای آن جهت ضبط حضور یا عدم حضور طرفین در دفتر خانه

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست صدور دستور موقت بر منع نقل و انتقال پلاک ثبتی

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست صدور دستور موقت بر جلوگیری و منع ادامه عملیات ساختمانی

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست فسخ قولنامه از سوی خریدار به لحاظ در تصرف زمین شهری بودن ملک

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست تقاضای ابطال رای کمیسیون ماده ۱۲ و صدور حکم بر دایر بودن ملک

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست خلع ید و قلع و قمع بنا، اجرت المثل دوران تصرف و بدوا صدور قرار تامین خواسته

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست فسخ قولنامه از سوی فروشنده به لحاظ تاخیر خریدار در مراجعه به دفتر خانه

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست تایید فسخ قرارداد، خلع ید، پرداخت اجرت المثل و بدوا صدور قرار تامین خواسته

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست اجازه انجام معامله نسبت به سهم مشمول خدمت وظیفه عمومی

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

نمونه برگ (صفحه) اول سند مالکیت (ملک)

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست مطالبه اجرت المثل مورد معامله و بدوا صدور قرار تامین خواسته

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست تخلیه و تحویل عین مستاجر به لحاظ انقضا مدت اجاره

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست تخلیه آپارتمان به لحاظ انقضای مدت اجاره

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست تخلیه و تحویل اماکن مسکونی به لحاظ انقضای مدت اجاره

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست تخلیه و تحویل عین مستاجر به لحاظ انقضاء مدت اجاره و الزام خوانده به پرداخت اجور معوقه

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست تخلیه مورد اجاره به لحاظ امتناع مستاجر از تنظیم سند رسمی اجاره

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست تخلیه اماکن تجاری به لحاظ احتیاج شخصی

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست تخلیه مورد اجاره به دلیل نیاز شخصی جهت اشتغال به شغل

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست تخلیه به علت نیاز شخصی مالک یا بستگانش به محل برای سکنی

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست تخلیه به لحاظ نیاز شخصی موجر یا مالک به محل کسب

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست تخلیه به منظور نوسازی ملک مورد اجاره

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

نمونه پروانه ساختمان (جهت تخلیه ملک مورد اجاره)

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

نمونه فرم (برگ) مفاصاحساب نوسازی

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

نمونه برگ گواهی ساختمان (پایان کار)

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست تخلیه مورد اجاره به لحاظ تجدد بنا

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست تخلیه اماکن تجاری به لحاظ احداث ساختمان جدید

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست تخلیه به علت انتقال به غیر بدون مجوز (مورد اجاره)

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست تخلیه مورد اجاره به لحاظ انتقال به غیر و صدور قرار تامین دلیل

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست تخلیه و تحویل مورد اجاره در موارد انتقال به غیر

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست تخلیه به علت تغییر نحوه استفاده از عین مستاجر

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست تخلیه مورد اجاره به لحاظ تغییر شغل

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست تخلیه و تحویل مورد اجاره به لحاظ تغییر شغل

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست صدور قرار تامین دلیل و تخلیه مورد اجاره به لحاظ تغییر شغل

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست تخلیه و تحویل مورد اجاره در موارد ایجاد مرکز فساد

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست تخلیه به علت تاخیر در پرداخت اجاره بها

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست تخلیه به علت تعدی و تقریط (مستاجر)

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست تخلیه مورد اجاره به لحاظ تعددی یا تقریط و صدور قرار تامین دلیل (از سوی وکیل)

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دلایل و منضمات دادخواست های تخلیه ید (در رابطه استیجاری)

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست صدور و اجرای قرار تامین دلیل در موارد تعدی و تقریط مستاجر

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست تعدیل اجاره بهای اماکن اداری, تجاری

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست تعدیل اجاره بهای اماکن تجاری

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست تعدیل اجازه بها و الزام به پرداخت ما به التفاوت

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست تعیین اجازه بها و الزام به تنظیم سند رسمی اجازه

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست الزام به تنظیم اجازه نامه رسمی

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست الزام به حضور در دفتر خانه و تنظیم سند رسمی اجازه

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست الزام خوانده به پرداخت اجور معوقه

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست فسخ اجازه و تخلیه و تحویل در موارد انتقال قطعی

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست فسخ اجازه و تخلیه و تحویل عین مستاجر (در موارد اجازه نامه رسمی)

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست فسخ اجازه و تخلیه و تحویل عین مستاجر (در موارد اجازه نامه عادی)

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست فسخ اجازه و تخلیه و تحویل عین مستاجر و الزام خوانده به پرداخت اجور معوقه

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست مطالبه اجرت المثل

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست الزام به تادیه اجور معوقه و تخلیه مورد اجازه به علت عدم پرداخت اجازه بها

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست تخلیه مورد اجاره به لحاظ تاخیر در پرداخت اجاره بها (اجاره نامه عادی)

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست عسر و حرج موجر

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست صدور قرار تامین دلیل با کارشناس

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست تامین دلیل در مورد رابطه استیجاری

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست صدور قرار تامین خواسته

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

نمونه برگ دادخواست به دادگاه عمومی نخستین

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست الزام به تنظیم سند رسمی اجاره (از سوی مستاجر)

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست الزام به تنظیم سند رسمی اجاره (از سوی مستاجر جدید)

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست الزام به تنظیم سند انتقال سر قفلی

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست الزام به تنظیم سند رسمی حقوق سر قفلی مغازه

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست تعیین اجاره بها و الزام به تنظیم سند اجاره رسمی (در موارد وجود اجاره نامه عادی)

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست تعیین اجاره بها و الزام به تنظیم سند اجاره رسمی (در موارد توافق شفاهی)

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست الزام به تعمیرات اساسی (در مورد اجاره)

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید. شما به سایت

<http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست الزام به تجویز انتقال منافع و حق کسب و پیشه و تجارت

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست تجویز انتقال منافع مورد اجاره به ثالث (از سوی وکیل)

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست اخذ مهلت به دلیل عسر و حرج مستاجر

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست تأمین دلیل تخلیه و تحویل ملک مورد اجاره به علت انقضای مدت اجاره

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست تأمین دلیل تخلیه و تحویل ملک مورد اجاره به علت فسخ بقیه اجاره

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست الزام اداره ثبت اختراعات و ابتکارات به ثبت اختراع

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست اجازه فروش ملک (مشاع) غیر قابل افراز

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست خلع ید از زمین کشاورزی

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست مطالبه وجه چک از صادر کننده و ظهرنویس (به نحو تضامن)

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

نمونه ای از برگه چک (کامل)

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست صدور قرار تأمین خواسته و مطالبه وجه چک بلامحل و خسارت تادیه

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست مطالبه وجه چک حقوقی متعلق به شرکت

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

مدارک لازم برای تهیه و تنظیم دادخواست حقوقی چک بلامحل

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

نمونه چک و شرایط صوری آن

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

نمونه فرم گواهی نامه عدم پرداخت چک

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید. شما به سایت

<http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

نمونه فرم گواهی نامه کسر موجودی حساب (چک)

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست مطالبه وجه سفته و اخذ شده از متعهد و صدور قرار تأمین خواسته

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

نمونه فرم مخصوص و اخذ نامه سفته

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید. شما به سایت

<http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمائید.

نمونه دیگر برگ واخواست نامه

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمائید.

نمونه سفته

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمائید.

دادخواست مطالبه وجه سفته واخواست شده و صدور قرار تأمین خواسته

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمائید.

دادخواست مطالبه وجه سفته از متعهد و ظهرنویس (به نحو تضامن)

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمائید.

دادخواست مطالبه وجه برات واخواست شده

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمائید.

دادخواست مطالبه وجه کارکرد قرارداد پیمانکاری

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمائید.

دادخواست مطالبه هزینه های انجام شده از شرکت

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمائید.

دادخواست مطالبه وجه با توجه به رسید عادی (کتبی)

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمائید.

دادخواست الزام کانون وکلای دادگستری به اعطای پروانه وکالت

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمائید.

دادخواست برای صدور قرار تأمین خواسته

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمائید.

نمونه برگ دادخواست تجدید نظر

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست تجدید نظر به دادگاه تجدید نظر استان

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست تجدید نظر به دیوان عالی کشور

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست اعاده دادرسی و تاخیر اجرای حکم

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

نمونه برگ دادخواست تجدید نظر (واخواهی)

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

صفحه دوم دادخواست تجدید نظر (واخواهی)

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست واخواهی (اعتراض به رای غیابی)

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست ورود ثالث

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست جلب ثالث

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست اعتراض ثالث نسبت به حکم

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید. شما به سایت

<http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

شرایط دعاوی ورود ، جلب و اعتراض ثالث

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست ابطال شناسنامه و صدور شناسنامه جدید

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست اصلاح شناسنامه از لحاظ تاریخ تولد

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

آیا می‌توان سن مندرج در شناسنامه را تغییر داد؟

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست تغییر نام کوچک

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست تغییر نام کوچک فرزند توسط ولی قهری

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست صدور گواهی حصر وراثت

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

نمونه دیگر دادخواست صدور گواهی انحصار وراثت

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست صدور گواهی حصر وراثت (شهید)

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

مدارک لازم برای اخذ گواهی انحصار وراثت

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

نمونه برگ استشهادیه برای اخذ گواهی انحصار وراثت

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

صفحه دوم استشهادیه

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

نمونه دیگر برگ استشهادیه برای اخذ گواهی انحصار وراثت

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمائید. شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمائید. شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمائید.

صفحه دوم استشهادیه

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمائید.

نمونه رونوشت آگهی حصر وراثت

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمائید.

دادخواست اثبات صحت و اصالت وصیت نامه

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمائید.

دادخواست تقاضای اثبات صحت و اصالت وصیت نامه عادی

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمائید.

دادخواست تنفیذ وصیت نامه عادی

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمائید.

دادخواست صدور قرار مهر و موم و تحریر ترکه متوفی

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمائید.

دادخواست تقسیم ماترک متوفی

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمائید.

مدارک لازم برای درخواست تقسیم ترکه

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمائید.

دادخواستهای خانوادگی**دادخواست صدور گواهی عدم سازش (طلاق توافقی)**

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست طلاق به لحاظ سوء رفتار و یا سوء معاشرت زن

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست گواهی عدم امکان سازش به لحاظ عدم رعایت دستور دادگاه در مورد اشتغال به کار یا حرفه

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست فسخ نکاح به لحاظ بروز عیب در طرف

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست فسخ نکاح باتوجه به عیوب مذکور در ماده ۱۱۲۳ قانون مدنی

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست فسخ نکاح به جهت بیماری برص (پیسی) زوجه

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست فسخ نکاح به لحاظ جنون ادواری زوجه

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست فسخ نکاح به لحاظ بیماری صرع زوجه

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست فسخ نکاح به جهت تدلیس

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست الزام به تمکین زوجه

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست الزام به تمکین (خاص و عام)

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست تقاضای صدور حکم تمکین (خاص)

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست استرداد هدایای داده شده در دوران نامزدی

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست مطالبه خسارات ناشی از برهم زدن نامزدی

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست ملاقات فرزند از سوی زوج

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست الزام به ملاقات فرزند مشترک

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست صدور حکم حضانت فرزند برای پدر

شما به سایت <http://www.samalaw.com/html/law-forms.html> مراجعه نمایید.

دادخواست صدور مجوز ازدواج مجدد برای زوج

سایت های مرتبط

۱- پایگاه علائم و نامهای تجاری ایران

<http://www.brandok.com>

۲- انجمن طرحهای صنعتی استان اصفهان

<http://www.irantsi.com>

۳- روزنامه رسمی ایران

<http://www.dastour.ir/rooznamehrasmi.ir>

۴- ثبت اسناد کشور

<http://www.ssaa.ir>

۵- خبرگزاری ایران<http://www.irna.ir>**۶- پایگاه اطلاع رسانی قوه قضائیه**<http://www.dadiran.ir>**۷- مجلس شورای اسلامی**<http://www.majlis.ir>**۸- پایگاه تخصصی شناسه ملی اشخاص حقوقی کشور**<http://www.ilenc.ir>**۹- وزارت دادگستری**<http://www.justice.ir/portal/home>**۱۰- کاداستر ایران**<http://www.irancadastre.ir>**۱۱- کانون سردفتران و دفتریاران**<http://www.notary.ir>**۱۲- کانون وکلای دادگستری مرکز**<http://www.icbar.ir>**۱۳- سامانه پرداخت الکترونیکی وجوه دفاتر اسناد رسمی**<http://www.sabt.sep.ir>**۱۴- سامانه مدیریت اطلاعات و مستند سازی املاک دولتی (ماد)**<http://maad-ssaa.ir>**۱۵- سازمان امور مالیاتی کشور**<http://www.intamedia.ir>

۱۶- سامانه ملی رسیدگی به شکایات و اعلامات

<http://www.shekayat.bazresi.ir>

۱۷- سایت حقوق فناوری اطلاعات

<http://www.ilaw.ir>

۱۸- فهرست اسامی دفاتر اسناد رسمی کشور

<http://www.ssaa.ir/Default.aspx?tabid=۸۱۳>

۱۹- پرتال دفاتر پیشخوان خدمات دولت و بخش عمومی و غیر دولتی کشور

<http://www.ictb.ir>

۲۰- پایگاه اطلاع رسانی اصناف کشور

<http://www.asnaf.ir>

۲۱- بزرگترین بانک اطلاعات حقوق ایران

<http://www.vekalatdirectory.com>

۲۲- اولین خدمات ترجمه از طریق نمابر و پست الکترونیک در ایران

<http://www.tarjomeh.com>

۲۳- ستاد مردمی رسیدگی به امور دیه و کمک به زندانیان نیازمند

<http://www.ipro.ir>

۲۴- مرکز ارتباطات مردمی قوه قضائیه

<http://www.moshaver۱۲۹.ir>

۲۵- اداره کل اجتماعی و فرهنگی قوه قضائیه

<http://www.aafaagh.ir>

۲۶- روزنامه حمایت

<http://www.hemayat.ir>

۲۷- ماوی (نشریه داخلی قوه قضائیه)

<http://www.maavanews.ir>

۲۸- ستاد مرکزی مبارزه با قاچاق کالا و ارز

<http://www.eqtesadepenhan.com>

۲۹- سازمان تعزیرات حکومتی

<http://www.tazirat.gov.ir>

۳۰- مرکز شوراهای حل اختلاف

<http://www.shoradad.ir>

۳۱- دیوان عالی کشور

<http://www.divanealee.gov.ir>

۳۲- دادستانی کل کشور

<http://www.dadsetani.ir>

۳۳- دیوان عدالت اداری

<http://www.divan-edalat.ir>

۳۴- سازمان زندانها و اقدامات تامینی و تربیتی کشور

<http://www.prisons.ir>

۳۵- شوراهای حل اختلاف کشور

<http://www.shoradad.ir/Default.aspx?tabid=۱۳۵۴>

۳۶- سازمان قضایی نیروهای مسلح

<http://www.imj.ir>

۳۷- سازمان ثبت اسناد و املاک کشور

<http://www.ssa.ir>

۳۸- سازمان پزشکی قانونی کل کشور

<http://www.lmo.ir>

۳۹- سازمان بازرسی کل کشور

<http://www.gio.ir>

۴۰- نشانی دادگستری های کشور

آذربایجان شرقی

<http://www.dadgostari-as.ir>

آذربایجان غربی

<http://www.dadgostary-ag.ir>

اردبیل

<http://www.dadgostari-ard.ir>

البرز

<http://www.dadgostarialborz.ir>

اصفهان

<http://www.dadesfahan.ir>

ایلام

www.dadilam.ir

بوشهر

<http://www.dadbus.ir>

تهران

<http://www.tehranjudiciary.ir>

چهارمحال و بختیاری

www.dadgostary-chb.ir

خراسان جنوبی

<http://www.dadjk.ir>

خراسان رضوی

<http://www.dadgostarikhr.ir>

خراسان شمالی

<http://www.dadjks.ir>

خوزستان

<http://www.dadgostari-khz.ir>

زنجان

<http://www.mizanzanjan.com>

سمنان

<http://www.dadsemnan.ir>

سیستان و بلوچستان

<http://www.dadgostari-sb.ir>

فارس

<http://www.dadfars.ir>

قزوین

<http://www.dadgostariqazvin.ir>

[/http://www.dadgostariqom.ir](http://www.dadgostariqom.ir)

کردستان

<http://www.dadgostari-kurdistan.ir>

کرمان

<http://www.kermandadgostari.ir>

کرمانشاه

<http://www.dadgostari-ksh.ir>

کهگیلویه و بویراحمد

www.dadgostari-kb.ir

گلستان

<http://www.dadgostary-golestan.ir>

گیلان

[/http://www.dadgil.ir](http://www.dadgil.ir)

لورستان

[/http://www.dadgostari-lorestan.ir](http://www.dadgostari-lorestan.ir)

مازندران

<http://www.mazandjudiciary.ir>

مرکزی

<http://www.dadgostarimarkazi.ir>

هرمزگان

<http://www.dadhor.ir>

همدان

<http://www.dadhm.ir>

یزد

<http://www.dadgostariyazd.com>

۴۱- پایگاه های اطلاع رسانی استانی اداره کل ثبت اسناد و املاک

۱- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان آذربایجان شرقی

<http://www.as.ssaa.ir>

۲- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان اردبیل

<http://www.ar.ssaa.ir>

۳- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان اصفهان

<http://www.es.ssaa.ir>

۴- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان ایلام

<http://www.il.ssaa.ir>

۵- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان چهارمحال و بختیاری

<http://www.cb.ssaa.ir>

۶- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان خراسان رضوی

<http://www.kh.ssaa.ir>

۷- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان خراسان شمالی

<http://www.kl.ssaa.ir>

۸- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان خوزستان

<http://www.kz.ssaa.ir>

۹- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان تهران

<http://www.th.ssa.ir>

۱۰- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان زنجان

<http://www.zn.ssa.ir>

۱۱- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان سمنان

<http://www.sm.ssa.ir>

۱۲- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان سیستان و بلوچستان

<http://www.sb.ssa.ir>

۱۳- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان فارس

<http://www.fr.ssa.ir>

۱۴- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان کرمان

<http://www.kr.ssa.ir>

۱۵- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان گلستان

<http://gs.ssa.ir>

۱۶- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان گیلان

<http://www.gl.ssa.ir>

۱۷- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان هرمزگان

<http://www.hr.ssa.ir>

۱۸- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان همدان

<http://www.hm.ssa.ir>

۱۹- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان مازندران

<http://www.mz.ssa.ir>

۲۰- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان مرکزی

<http://www.mr.ssaa.ir>

۲۱- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان آذربایجان غربی

<http://www.ag.ssaa.ir>

۲۲- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان قزوین

<http://www.qz.ssaa.ir>

۲۳- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان قم

<http://www.qm.ssaa.ir>

۲۴- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان لرستان

<http://www.lr.ssaa.ir>

۲۵- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان کردستان

<http://www.kd.ssaa.ir>

۲۶- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان البرز

<http://www.al.ssaa.ir>

۲۷- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان یزد

<http://www.yz.ssaa.ir>

۲۸- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان خراسان جنوبی

<http://www.kj.ssaa.ir>

۲۹- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان کرمانشاه

<http://www.ks.ssaa.ir>

آزمون های حقوقی

۱- آغاز ثبت نام کارشناسان رسمی دادگستری ۸۹؛ - ۱۳۸۹

ثبت نام آزمون کارشناسان رسمی دادگستری سال ۸۹ آغاز شد. **karshenas** به گزارش خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)، این آزمون در اجرای مفاد بند (الف) ماده (۷) قانون کانون کارشناسان رسمی دادگستری مصوب جلسه مورخ ۱۸ فروردین ماه سال ۸۱ به منظور جذب و تامین کارشناسان مورد نیاز کانون‌های کارشناسان رسمی دادگستری استان‌ها در نقاط مختلف کشور برگزار می‌شود. ثبت نام این آزمون تا ۲۶ اسفندماه سال جاری ادامه خواهد داشت و اطلاعیه جدید شورای عالی مبنی بر خاتمه یا تمدید احتمالی مهلت ثبت نام ضمن اعلام در پایگاه اطلاع‌رسانی شورای عالی به نشانی www.scioe.org و در صورت لزوم در جراید کثیرالانتشار روز چهارشنبه ۲۵ اسفندماه نیز منتشر خواهد شد. آزمون کارشناسان رسمی دادگستری سال جاری در قالب ۳۵ رشته و به صورت دو مرحله‌ای (شفاهی و کتبی) تابستان سال آینده برگزار خواهد شد. متقاضیان جهت کسب اطلاعات بیشتر می‌توانند به نشانی اینترنتی مذکور مراجعه کنند. نقل از ایسنا

۲- دانشکده علوم قضایی آزمون جامع علمی حقوق برگزار می‌کند - ۱۳۸۹

دانشکده علوم قضایی، آزمون جامع علمی حقوق را در اردیبهشت‌ماه سال ۹۰ برگزار می‌کند. **isna** به گزارش خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)، عناوین رشته‌های مورد آزمون، حقوق خصوصی، حقوق جزا، حقوق بین‌الملل و حقوق عمومی است و دانشجویان رشته حقوق در سراسر کشور می‌توانند در این آزمون شرکت کنند. بر اساس این گزارش از نفرات برتر در هر رشته تقدیر به عمل خواهد آمد. نقل از ایسنا

۳- مدیرکل آموزش قضات خبر داد: آزمون تصدی امر قضا ۹ مهر برگزار می‌شود - ۱۳۸۹

مدیرکل آموزش قضات خبر داد: آزمون داوطلبان تصدی امر قضا به روز جمعه مورخ ۹/۷/۸۹ موکول شد. آزمون حسن افشار در گفت‌وگو با خبرنگار حقوقی ایسنا، گفت: به لحاظ تقاضای مناطق چهارگانه مجری برگزاری آزمون در تبریز، مشهد، اهواز و کرمان آزمون داوطلبان تصدی امر قضا از تاریخ ۲۶/۶/۸۹ به روز جمعه مورخ ۹/۷/۸۹ موکول شد. داوطلبان می‌توانند جزئیات اطلاعات این آزمون را با مراجعه به سایت معاونت آموزش قوه قضاییه به نشانی www.lawtraining.ir دریافت کنند. منبع: ایسنا

۴- اختصار شهریور ۱۳۷۸ کانون وکلا - آئین دادرسی کیفری - ۱۳۸۸

سئوالات اختصار آئین دادرسی کیفری کارآموزان وکالت دادگستری مورخ ۲/۷/۱۳۷۸ به سئوالات زیر مستدلاً پاسخ دهید ۱ - آقای منصور دادخواستی به خواسته مبلغ بیست و یک میلیون ریال بطرفیت آقای ابراهیم تقدیم دادگاه عمومی نموده که بشعبه ۴ ارجاع ، و در ضمن دادخواست توضیح داده که مبلغ خواسته بابت خسارتی است که در اثر اقدامات بدون مجوز خوانده به دیوارخانه متعلق به وی وارد شده است خواهان در جریان رسیدگی به دعوی حقوقی فوق شکایت کیفری نیز با عنوان تخریب علیه آقای ابراهیم تقدیم دفتر دادگاههای عمومی نموده که جهت رسیدگی به شعبه ۷ دادگاه ارجاع و ضمن آن توضیح داده که متقاضی صدور حکم محکومیت کیفری آقای ابراهیم باتهام تخریب میباشد . شعبه ۷ دادگاه عمومی به موضوع شکوائیه رسیدگی و سرانجام باستناد اینکه آقای منصور ابتدا "دادگاه حقوق را مرجع دعوی خصوصی خود قرار داده (با تقدیم دادخواست حقوقی) باستناد ماده ۱۵ قانون آئین وی را می پذیرید یا خیر؟ در صورت مثبت بودن جهات و موجبات تجدیدنظر خواهی را با استناد به مواد قانونی مشروحاً بیان نمائید و در صورتی که دفاع از حقوق آقای منصور را بعهدہ نمی گیرید دلایل عدم قبول وکالت را با توجه به قوانین کیفری مشروحاً بیان نمائید . بارم هشت نمره ۲ - یکی از مامورین دولتی باتهام اینکه برخلاف قانون آزادی فردی از افراد جامعه را

سلب نموده تحت تعقیب قرار می‌گیرد. دادگاه به موضوع رسیدگی مستنداً به ماده ۵۷۰/ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) وی را به شش ماه زندان محکوم مینماید. متهم از رای صادره تجدیدنظرخواهی نموده، دادگاه تجدید نظر استان به موضوع رسیدگی، ضمن تایید حکم صادره بدوی وی را به استناد همان ماده قانونی به مدت پنجسال محرومیت از مشاغل دولتی نیز محکوم نموده است. محکوم علیه به شما مراجعه و اظهار میدارد که بااستناد تبصره ۲ ماده ۲۲ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب دادگاه تجدیدنظر حق تشدید مجازات را ندارد و از شما راهنمایی و نظرخواهی حقوقی مینماید. حالیه با توجه به استدلال محکوم علیه نظر شما در این مورد چیست؟ الف - آیا موافق تشدید مجازات هستید یا خیر؟ در صورت نظر مستدل خود را بیان کنید. ب - آیا عمل دادگاه تجدید نظر تشدید مجازات است یا اجرای قانون؟ ج - در قبال نص صریح قانونی تبصره ۲ ماده ۲۲ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب بعنوان وکیل دادگستری چه اقدامی برای وی انجام می دهید؟ نظریات خود را مشروحاً بیان نمائید. بارم هفت نمره ۳ - یکی از دادگاههای طمی اخطاریه ای به کفیل اخطار کرده است که مکفول خود را طرف مدت بیست روز به دادگاه معرفی کند و در متن اخطاریه توضیح داده شده (در غیراینصورت وجه الکفاله که مبلغ بیست میلیون ریال است از روی مطالبه خواهد شد). این اخطاریه در اقامتگاه کفیل به همسر او ابلاغ میشود ولی کفیل در مهلت مقرر (بیست روز) قادر به معرفی مکفول خود به دادگاه نمی شود دادگاه پس از انتضاء مدت دستور وصول وجه الکفاله را از کفیل به مبلغ بیست میلیون ریال صادر می نماید. کفیل به شما مراجعه و از شما بعنوان وکیل مدافع استمداد می طلبد. در این خصوص الف - چه اقدامی برای او انجام می دهید تا از پرداخت وجه الکفاله بری شود؟ ب - دادگاه صلاحیت دار برای مراجعه و اقدام کدام دادگاه است؟ ج - عنوان حقوقی و قانون درخواستی که از دادگاه مینمائید را ذکر نمائید. و اگر به مواد از قانون استناد مینمائید آن مواد را نیز ذکر نمائید. بارم ۵ نمره

۵ - دروس گرایشهای مختلف حقوق - ۱۳۸۸

* داوطلبان باید بر اساس گرایش انتخابی خود به دروس ذکر شده بر اساس هر گرایش که در ذیل آمده است پاسخ دهند. گرایش حقوق خصوصی و حقوق اقتصادی: ۱- متون حقوقی ۲- متون فقه ۳- حقوق مدنی ۴- حقوق تجارت ۵- آئین دادرسی مدنی گرایش حقوق محیط زیست: ۱- متون حقوقی ۲- حقوق جزای اختصاصی ۳- حقوق بین الملل عمومی ۴- حقوق اداری گرایش حقوق مالکیت فکری: ۱- متون حقوقی ۲- متون فقه ۳- حقوق مدنی ۴- حقوق تجارت گرایش حقوق تجارت بین الملل: ۱- متون حقوقی ۲- حقوق مدنی ۳- حقوق تجارت ۴- حقوق بین الملل خصوصی ۵- حقوق بین الملل عمومی گرایش جرم شناسی: ۱- متون حقوقی ۲- متون فقه ۳- حقوق جزای عمومی ۴- حقوق جزای اختصاصی ۵- آئین دادرسی کیفری گرایش حقوق بین الملل: ۱- متون حقوقی ۲- حقوق بین الملل خصوصی ۳- حقوق تعهدات ۴- حقوق بین الملل عمومی ۵- حقوق اساسی گرایش حقوق عمومی: ۱- متون حقوقی ۲- متون فقه ۳- حقوق بین الملل عمومی ۴- حقوق اساسی ۵- حقوق اداری گرایش حقوق بشر: ۱- متون حقوقی ۲- حقوق تعهدات ۳- حقوق بین الملل عمومی ۴- حقوق اساسی ۵- سازمان های بین المللی ۶- حقوق جزا (بشر)

۶ - سؤالات کیفری اختیار کار آموزان وکالت کانون وکلای دادگستری منطقه فارس ۱۸/۸/۸۶ - ۱۳۸۶

سؤال (۱): اسفندیار به شما مراجعه و اظهار میدارد: سند خانه مسکونی خود را جهت مرخصی یک از بستگانش از زندان به وثیقه گذاشته است. زندانی پس از اتمام مرخصی به زندان مراجعت ننموده، اخطاریه ای از اجرا احکام کیفری دادگستری مبنی بر معرفی زندانی ظرف مدت ۲۰ روز به نشانی اسفندیار به عنوان وثیقه گذار ارسال که به همسر وی ابلاغ شده و به اسفندیار تعهد

ابلاغ نموده است ولی اسفندیار ظرف مدت مقرر نتوانسته زندانی را معرفی و تحویل دهد. داستان دستور ضبط وثیقه را صادر نموده است و حالا اسفندیار می خواهد در موعد قانونی موضوع ماده ۱۴۳ قانون آئین دادرسی در امور کیفری نسبت به دستور ضبط وثیقه اعتراض نماید. حال با توجه به شرح سؤال: ۱- آیا مقررات آئین دادرسی کیفری در باب آثار قرار تامین نسبت به محکوم علیه احکام قطعی کیفری نیز قابل اعمال است یا خیر؟ مستند به مقررات و رویه قضائی توضیح دهید؟ ۲- به عنوان وکیل اسفندیار اعتراض خود را به چه مرجعی تقدیم می نمایید و چه دفاعی بعمل می آورید؟ مستدل و مستند به مواد قانونی و رویه قضایی توضیح دهید؟ سؤال (۲) ایرج شکایتی مبنی بر ایراد ضرب و جرح عمدی علیه مازیار مطرح و اعلام نموده بر اثر ایراد ضرب با چوب، دست راست او شکسته و مبلغ بیست میلیون ریال هزینه درمان دست خود نموده است. در دادسرا قرار وثیقه به مبلغ یکصد میلیون ریال برای مازیار صادر و با تقاضای ایرج، قرار تامین خواسته مبنی بر توقیف اموال مازیار بمبلغ بیست میلیون ریال صادر و یک دستگاه اتومبیل او توقیف شده است. مازیار با معرفی شهودی که بر صحت ادعای وی گواهی داده اند اعلام داشته ایرج با چاقو به وی حمله و چاقو را به سمت وی نشانه گرفته و او برای دفاع از خود چوب به دست ایرج زده تا نتواند با چاقو اورا بزند و چاقوی ایرج نیز در صحنه کشف شده است. مستنداً و مستدلاً پاسخ دهید: ۱- آیا عمل مازیار قابل مجازات است؟ ۲- آیا مازیار مسئولیتی در پرداخت دیه و ضرر و زیان ناشی از جرم دارد؟ ۳- آیا بازپرس تکلیف به اخذ خسارت احتمالی از شاکی در زمان صدور قرار تامین خواسته داشته و آیا اصولاً بازپرس حق صدور قرار تامین خواسته داشته است؟ ۴- آیا قرار وثیقه که قبل از بررسی دفاعیات متهم صادر شده در زمان صدور متناسب با جرم انتسابی است؟ سؤال (۳): اکبر متوجه می شود تقی با خواهر او رابطه نامشروع داشته، لذا با مراجعه به وی، او را تهدید به شکایت و پیگیری قانونی می نماید. تقی جهت جلوگیری از ورود ضرر حیثیتی و مجازات قانونی، حاضر می شود یک فقره چک بمبلغ یکصد میلیون ریال از حساب شخصی خود در وجه اکبر صادر و به وی تسلیم نماید. اما تقی روز بعد به بانک مراجعه، دستور عدم پرداخت می دهد اکبر با مراجعه به بانک، گواهی عدم پرداخت به علت کسر موجودی و دستور عدم پرداخت اخذ نموده ولی شکایتی مطرح نکرده است. تقی به شما مراجعه و ضمن شرح ماجرا اظهار می دارد دستور عدم پرداخت چک را سه روز پیش به بانک داده و هیچگونه معامله ای با اکبر نداشته تا او بتواند ادعا کند چک بابت بدهی بوده و دوفتر شاهد در زمان صدور چک حضور داشته اند و حاضر به گواهی هستند. مستدلاً و مستنداً به مواد قانونی پاسخ دهید: ۱- وکالت تقی را می پذیرید؟ چه اقداماتی انجام می دهید؟ ۲- آیا عمل اکبر جرم محسوب می شود؟ (در صورت اثبات نوع جرم و مجازات آن چیست؟ ۳- اگر اکبر شکایت کیفری چک بی محل نماید چه دفاعی از تقی بعمل می آورید؟ سؤال (۴): زهرا شکایتی در خصوص یک دستگاه اتومبیل پراید علیه رضا مطرح و در دادسرا توضیح داده اتومبیل پراید خود را در شیراز بر اساس اعتماد جهت رفتن به مسافرت دو روزه به جهرم به رضا امانت داده ولی رضا آن را در کازرون به حسن فروخته است. شکایت در دادسرای کازرون مطرح و دستور توقیف اتومبیل صادر و پس از ابلاغ دستور به حسن در اجرای آن اتومبیل در پارکینگ در کازرون توقیف شده است - سپس حسن به پارکینگ مراجعه و پخش صوت اتومبیل را باز و لاستیکهای آن را با لاستیک مستعمل تعویض نموده است. مستدلاً و مستنداً توضیح دهید: ۱- کدام دادسرا و دادگاه صالح به رسیدگی است؟ ۲- رضا مرتکب چه جرمی شده است؟ اگر نظریاتی وجود دارد مستدلاً توضیح دهید. ۳- آیا حسن نیز مرتکب جرم شده است؟ مستنداً و مستدلاً توضیح دهید؟ سؤال (۵): مسعود بدفتر وکالت شما مراجعه نموده اظهار می دارد، مادرش بنام زهرا در سال گذشته فوت نموده است برادر مسعود به (بهنام) از غیبت وی که در خارج از کشور بسر می برده استفاده کرده و با مراجعه به دادگاه حقوقی شیراز و ارائه مدارک و اسناد لازمه بدون ذکر نام مسعود بعنوان ورثه مرحومه زهرا، گواهی انحصار وراثت خود و دیگر وراثت با استثناء مسعود را گرفته و براساس گواهی مذکور اموالی را از مورث به اشخاص ثالث فروخته است. اکنون مسعود از شما می خواهد وکالت وی را پذیرفته از حقوق وی دفاع نمائید. ۱- آیا بهنام مرتکب جرمی شده است؟ ۲- در صورت قبول وکالت دلائل و

مستندات، طرف شکایت مراجع رسیدگی و.... همراه با ذکر دلایل و مستندات قانونی مرقوم دارید. سؤال (۶): بهرام چکی در وجه بهزاد صادر می نماید. بهزاد قبل از حلول اجل ششماهه از تاریخ تحریر چک فوت می نماید. سیاوش که بازمانده منحصر وی بوده، چک را با شبیه سازی امضای پدر و جهت وصول ظهر نویسی و به بانک واگذار تا وجه چک پس از وصول به حساب پدرش واریز گردد. چک به علت کسر موجودی، منجر به صدور گواهی عدم پرداخت میگردد. سیاوش در موعد قانونی بهرام را تحت تعقیب قرار میدهد ولی بهرام در قبال دعوی کیفری مطروحه علیه خود با اتهام صدور چک بلامحل، مبادرت به تقدیم شکوائیه کیفری تحت عنوان جعل و استفاده از سند مجعول (به علت ظهر نویسی علیه سیاوش می نماید. آیا وکالت سیاوش را میپذیرید یا خیر؟ در صورت مثبت بودن پاسخ چه دفاعی در قبال ادعای جعل و استفاده از سند مجعول به عمل می آورید؟ اگر پاسخ شما منفی است، دلایل عدم پذیرش رایان کنید. سؤال (۷): ورثه مرحوم محمد، علیه جعفر به ارتکاب قتل عمدی مورث خود شکایت کرده اند. اوراق پرونده حاکی است محمد که میهمان جعفر بوده، پس از مصدومیت به بیمارستان انتقال یافته، لیکن معالجات موثر واقع نشده و پس از چند روز که در حال اغماء بوده فوت شده است. جعفر اظهار داشته به اتفاق مرحوم محمد و دیگری بنام احمد که باغبان وی می باشد، پشت بام منزل استراحت می کرده اند که حدود ساعت ۲ بعد از نیمه شب صدائی شنیده، از خواب برخاسته، متوجه شده محمد در رختخواب خود نیست و صدای ناله وی پای دیوار در حیاط منزل به گوش میرسد. توضیحات احمد نیز بهمین نحو است. اطرافیان جعفر و چند نفر از همسایگان وی شهادت داده اند که در حدود ساعت ۲ بعد از نیمه شب محمد را که سروصورتش خون آلود بوده و فقط ناله می کرده، پای دیوار خانه (خانه جعفر) مشاهده کرده اند. گواهی پزشکی قانونی حاکی است محمد بر اثر ضربه مغزی بعلت برخورد سرش با جسم سخت فوت شده است. قرار مجرمیت مبنی بر انتساب قتل عمدی به جعفر از باب لوث بجهت حضورش در محل واقعه صادر، پرونده با صدور کیفرخواست به دادگاه کیفری استان ارسال شده است. با استناد به قانون به موارد زیر به ترتیب و به تفکیک پاسخ دهید. الف - آیا مورد را از موارد لوث میدانید؟ چرا؟ ب - چنانچه دادگاه مورد را از موارد لوث بداند، ۱- چنانچه اولیاء دم (پدر، مادر و همسر و فرزند متوفی تعداد ده نفر واجد شرایط برای قسم در دادگاه حاضر کنند، آیا آنها با همین تعداد حالفین می توانند اجرای قسامه نمایند؟ ۲- چنانچه اولیاء دم از متهم مطالبه قسامه نمایند و متهم خودداری کند، حکم دادگاه چه خواهد بود. ۳- در صورتیکه متهم صحیحاً به قسامه عمل نماید، حکم صادره در مورد او چه خواهد بود؟ ۴- آیا پدر همسر مرحوم محمد می تواند یکی از حالفین اولیاء دم باشد؟ سؤال (۸) احمد صندوقدار بانک ملی و محسن به فعالیت در امور تجاری مشغول است. احمد به محسن پیشنهاد می کند، با دریافت مبلغ پانصد هزار تومان اقداماتی انجام می دهد تا چک صادره توسط محسن بمبلغ سی میلیون تومان که در دست دیگری است، علیرغم فقدان وجه در حساب وی پاس شود. محسن پیشنهاد احمد را میپذیرد، مبلغ پانصد هزار تومان را به او میپردازد. احمد وجه یک فقره چک تضمینی سی میلیون تومانی یکی از مراجعین بانک که به حساب دارنده چک واریز میکرده به حساب محسن واریز نموده و به این ترتیب چک صادره توسط محسن پاس می شود. محسن مطابق قرار قبلی فیما بین پس از ۱۵ روز مبلغ سی میلیون تومان را تهیه کرده و به احمد میدهد و احمد وجه مذکور را به حساب دارنده چک تضمینی مورد بحث واریز می نماید. بانک پس از آگاهی از این موضوع، از احمد در مرجع قضائی شکایت می کند. پس از آن، احمد خسارات مورد نظر بانک از حیث سود پانزده روزه مبلغ سی میلیون تومان و جریمه متعلقه را به بانک می پردازد و به اتفاق محسن مراتب فوق را در مرجع قضائی تأیید می کنند. با ذکر مستندات قانونی پاسخ دهید: ۱- چه جرم یا جرائمی رامتوجه احمد (صندوقدار بانک) میدانید؟ ۲- چه جرم یا جرائمی رامتوجه محسن میدانید؟ ۳- اگر محسن ادعا کند، برای جلوگیری از صدور گواهینامه عدم پرداخت چک صادره توسط وی و تعقیب و مجازات خود، ناچار به پرداخت مبلغ پانصد هزار تومان به احمد بوده است دفاع وی را قابل بررسی میدانید؟ ۴- تکلیف پانصد هزار تومان وجه دریافتی توسط احمد چه میشود؟ ۵- قرار تأمین کیفری مناسب در مورد احمد پس از تفهیم

اتهام به وی چه خواهد بود؟

۷- سوالات اختبار کتبی دوره دوم سال- ۱۳۸۶

به نام خدا سوالات اختبار کتبی دوره دوم سال ۱۳۸۶ درس حقوق تجارت -تاریخ ۲۳/۹/۸۶ در عدالت گشایش است و آن که عدالت را برنتابد، ستم را سخت تر یابد. (از سخنان مولای متقیان علی بن ابیطالب ع) به دو سوال زیر پاسخ دهید: سوال اول: آقای (الف) دادخواستی به خواسته الزام به تنظیم سند رسمی یکدستگاه آپارتمان به طرفیت شرکت X سهامی خاص تقدیم دادگاه عمومی نموده و اعلام داشته آپارتمان مزبور را از مدیرعامل وقت شرکت به موجب یک برگ مبایعه نامه عادی خریداری کرده است. وکیل شرکت X در جلسه دادرسی حاضر و ضمن ایراد عدم توجه دعوی به دلایل ذیل تقاضای رد دعوی خواهان را نموده است: الف) وکیل شرکت اعلام داشته آقای (د) مدیرعامل سابق شرکت، مبایعه نامه را شخصاً و به نام خود تنظیم نموده و بیع نامه قائم به شخص ایشان است. ذکر عبارت (مدیرعامل) در داخل پرانتز و ذیل امضاء نشانگر شغل ایشان بوده و شرکت طرف معامله نمی باشد. ب) مبایعه نامه فاقد مهر شرکت است. ج) چک ثمن معامله توسط خود مدیرعامل وصول و به حساب شرکت واریز نشده و در دفاتر قانونی شرکت عمل نشده است. د) آپارتمان متنازع فیه جزء آورده غیر نقدی شرکاء و دارایی شرکت می باشد. لذا فروش آن از مصادیق کاهش و تغییر سرمایه شرکت است که برابر اساسنامه و قانون تجارت در صلاحیت مجمع عمومی فوق العاده می باشد. بنابراین به فرض که مدیرعامل به نام شرکت هم عمل کرده باشد در این خصوص صالح نبوده، نهایتاً معامله مرقوم فضولی است. اگر شما وکیل خواهان باشید چه دفاعی در رد اظهارات وکیل خواننده به عمل خواهید آورد؟ سوال دوم: احمد دلال کاغذ در شهر تهران می باشد. آقای (الف) یک محموله کاغذ وارداتی را در اختیار وی قرار می دهد تا از روی نمونه برای آنها خریدار پیدا کند. با وساطت احمد، آقای (ب) که اقامتگاه وی در شهر تهران است کاغذها را خریداری و به عنوان ثمن معامله یک قطعه چک به تاریخ ۱۵/۸/۸۵ عهده حساب جاری خود در بانک تجارت تبریز به احمد می دهد. احمد چک مزبور را ظهرنویسی کرده و به (الف) ((مالک کالا)) تحویل می دهد. (الف) چک مزبور را در تاریخ ۱۵/۱۰/۸۵ به بانک ارائه می دهد ولی به علت فقدان موجودی، چک برگشت می خورد. (الف) به شما مراجعه نموده و از شما می خواهد به عنوان وکیل وی برای احقاق حقوق او اقدام قضایی نمایید. شما به عنوان وکیل، دعوی را به طرفیت چه شخصی و تحت چه عنوانی و در کدام مرجع قضایی (تهران یا تبریز) اقامه می نمایید. موفق باشید به نام خدا وقت یک ساعت و نیم اختبار کتبی آئین دادرسی کیفری کارآموزان وکالت کانون وکلای مرکز ۲۲/۹/۸۶ به دو سؤال زیر مستنداً به مواد قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب (اصلاحی ۱۳۸۱) و قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب (در امور کیفری) مصوب ۱۳۷۸ پاسخ دهید: سؤال ۱- مدیر مسئول روزنامه الف در شهرستان رفسنجان (واقع در استان کرمان) به اتهام برهم زدن امنیت کشور و نشر اکاذیب در روزنامه خود علیه مقامات کشور تحت تعقیب کیفری قرار می گیرد و دادستان شهرستان مذکور رأساً تحقیقات مقدماتی نسبت به اتهامات فوق الذکر را عهده دار می شود پس از اصدار کیفرخواست پرونده به دادگاه عمومی جزایی رفسنجان جهت رسیدگی و صدور حکم ارسال می گردد. نهایتاً مدیر مسئول مذکور، از طرف دادگاه مورد بحث به دو سال حبس در مورد اتهام برهم زدن امنیت کشور و به شش ماه حبس نسبت به اتهام نشر اکاذیب محکوم می شود. پس از ابلاغ حکم محکوم علیه در فرجه قانونی از حکم صادره تقاضای تجدید نظر می نماید. مستنداً به مواد قانونی ذیل- پاسخ دهید: الف- آیا موازین قانونی در ارتباط با تحقیقات مقدماتی انجام شده توسط دادستان رعایت گردیده است یا خیر؟ ب- چنانچه احکام صادره را قابل تجدید نظر می دانید مرجع تجدید نظر آن کدام است؟ ج- در صورت تایید و یا نقض حکم صادره از سوی مرجع تجدید نظر، جهات تایید و یا نقض حکم صادره را توضیح دهید. د- متعاقباً چه اقدامی (پس از تایید یا نقض) باید از طرف مرجع مذکور به عمل آید. سؤال ۲- شخصی به اتهام صدور چک بلا محل و شرب

خمر تحت تعقیب کیفری قرار گرفته است ولی در هیچ یک از جلسات رسیدگی شرکت ننموده و وکیل نفرستاده است و لایحه دفاعیه نیز ارسال نداشته است پاسخ دهید: ۱- آیا دادگاه جزایی مجاز است نسبت به اتهامات فوق الذکر رسیدگی و مبادرت به صدور رای نماید؟ ۲- در صورت صدور رای آیا آرای صادره از قابلیت اجرا برخوردار است؟ ۳- آیا آرای مذکور قابل اعتراض و رسیدگی مجدد است؟ ۴- اگر پاسخ مثبت است، رسیدگی مجدد تحت چه عنوانی مطرح می گردد و چه شخص یا اشخاصی می توانند تقاضای رسیدگی مجدد نمایند؟ توجه: لطفاً از نوشتن مطالبی که مستقیماً با سؤال ارتباطی ندارد جدا اجتناب نمایید. موفق باشید. به نام خدا وقت یک ساعت و نیم (۹۰ دقیقه) سئوالات حقوق مدنی- اختبار کارآموزان و کالت کانون وکلای دادگستری مرکز آذر ماه سال ۱۳۸۶ به پرسش های ذیل پاسخ دهید: استفاده از قانون بدون شرح و حاشیه نویسی آزاد است. ۱- A به موجب قولنامه ای تعهد می کند که ملک خود را به مبلغ معین سه ماه دیگر به B بفروشد، و قسمتی از ثمن را نیز دریافت می کند. قبل فرار رسیدن مدت، آن را طبق سند رسمی به بیع قطعی به "C" می فروشد. معامله دوم از لحاظ حقوقی چه وصفی دارد، B برای احقان حقوق خود چه اقدام قانونی می تواند انجام دهد، نظرات مختلف را توضیح دهید. ۲- در ضمن یک بیع قطعی شرط می شود که خریدار مادام العمر پدر فروشنده ماهیانه مبلغ یک میلیون ریال به او بپردازد؛ شرط و عقد از لحاظ حقوقی چه وضعی دارد، در فرض صحت، اگر مشروط علیه پس از مدتی از پرداخت اقساط خودداری کند، چه اقدام قانونی و از طرف چه شخص یا اشخاصی علیه وی میسر است؛ فروض مختلف را بررسی و نظرات گوناگون را توضیح دهید. استفاده از قانون بدون شرح و حاشیه نویسی آزاد است به نام خدا ۱- ماده ۸۷ ق. آ.د.م. اشعار می دارد: ایرادات و اعتراضات باید تا پایان اولین جلسه دادرسی به عمل آید... الف) اگر ایراد بعد از اولین جلسه دادرسی مطرح گردد چه اثر و نتیجه ای را به دنبال خواهد داشت؟ (مشخصاً اعلام نمایید تکلیف دادرس در برخورد با ایراد مطروحه بعد از جلسه اول چیست؟). ب) اگر اساساً ایرادی از طرف خواننده مطرح نگردد و دادرس راساً به وجود یکی از ایرادات مندرج در ماده ۸۴ واقف گردد تکلیف چیست؟ ۲- اگر در دعوی بین دو نفر گزارش اصلاحی صادر شده و شخص دیگری بعد از اصلاح از صدور گزارش اصلاحی مدعی حقی در موضوع گزارش اصلاحی باشد چگونه می تواند استیفای حق کند؟ ۳- اگر در مقام ادعای طلب و بعد از صدور قرار تامین خواسته باغ خواننده دعوی که ارزش تقریبی آن برابر طلب خواهان است توقیف گردیده و بعد از آن توسط خواهان دیگر و در پرونده ای دیگر همان باغ خواننده دعوی که ارزش تقریبی آن برابر طلب توقیف گردد و در هر دو پرونده حکم قطعی بر علیه خواننده صادر گردد عملیات اجرایی باغ توقیف شده به نفع کدام یک از محکوم لهما ادامه خواهد یافت؟ ۴- خواهان، دعوایی را مستنداً به قرارداد و به خواسته الزام به انجام تعهد بر علیه خواننده که مجسمه ساز معروف و صاحب سبک خاصی است مطرح می نماید. موضوع تعهد و خواسته دعوا مکلف نمودن خواننده به ساختن مجسمه موضوع قرار داد است. بعد از صدور حکم به نفع خواهان و علی الرغم قطعیت حکم، محکوم علیه از اجرای آن و ساختن مجسمه استنکاف می نماید. به عنوان وکیل محکوم له و برای اجرای حکم چه اقدامی خواهید کرد؟ موفق باشید-ع. آ به نام خدا سؤال اختبار حقوق جزای کانون وکلای دادگستری مرکز چهارشنبه ۲۱/۹/۸۶ کارآموزان محترم به ۲ سؤال ذیل پاسخ دهید: سؤال ۱- «الف» منشی مدیرکل یکی از وزارت خانه ها می باشد. «ب» که دوست اوست در یکی از روزها به دیدن وی می رود. چون مدیر مربوطه آن روز در مرخصی بسر می برده است. «الف» دوست خود را برای نشان دادن دکوراسیون به اطاق مدیر کل می برد. «ب» ضمن بازدید متوجه اوراق سفید امضاء مهر اداره کل و فرمهای مخصوص مجوز ورود ماشین آلات می گردد. مشارالیه مهر اداره را برداشته و ذیل فرمهای مخصوص مجوز زده و یک ورقه سفید امضاء نیز بر می دارد. «ب» تا این مرحله «الف» را در جریان این اقدامات قرار می دهد و توافق می کنند با هم فکری این دو فرم را تکمیل و به عنوان مجوز مورد استفاده قرار دهند. اما بعداً این شخص بدون اطلاع «الف» و بعد از پیدا کردن یک مشتری، «ج» دو فرم سفید مهر را با درج مشخصات ماشین آلات مورد تقاضای مشتری و با یک امضای ساختگی به نام وی تکمیل و در قبال پول زیادی به او می فروشد و شخص «ج» بعد از

مدتی برای استفاده از مجوزهای مذکور آنها را ارایه که دستگیر می شود. با توجه به داده های فوق به نظر شما: ۱- اقدام «ب» در برداشتن مخفیانه مهر، ورقه سفید امضاء و فرم های مربوط به مجوز جرم است یا خیر، چرا؟ ۲- اقدام «ب» در زدن مهر ذیل دو برگ فرم دارای عناوین کیفری است یا خیر؟ ۳- عمل «ب» در تکمیل فرم های مجوز که بدون اجازه برداشته و مورد استفاده قرار داده و بعد از تکمیل کردن و با امضای ساختگی مجهول و ناشناخته به شخص «ج» (مشتري) می فروشد تحت کدام عنوان کیفری قابل تعقیب است. چرا؟ ۴- آیا به نظر شما «الف» و «ج» قابل تعقیب هستند چرا، در صورت مثبت بودن پاسخ عناوین جزایی را نام ببرید؟ سوال ۲- «الف» باتفاق همسر خود در پارک در حال قدم زدن هستند که دو جوان مدتی آنها را تعقیب و سپس نسبت به آنها متلک پراکنی می نمایند. «الف» در مقام پاسخگویی برآمده که در نتیجه کار به خشونت کلامی و بعد به نزاع می کشد. دو جوان به «الف» حمله می کنند. «الف» که مربی ورزش رزمی است دفع حمله می کند. یکی از دو جوان ناگهان چاقویی از جیب در آورده به «الف» حمله ور می شود؛ که این بار نیز با فنون ورزشی چاقو از دست جوان خارج می گردد. «الف» که بشدت از توهین و مزاحمت های دو جوان عصبانی شده بود جوان مذکور را شدیداً مورد ضرب و جرح قرار می دهد. جوان دیگر که دچار ترس گردیده تصور می کند که دوست وی در خطر آنی است. تحت تأثیر این شرایط و برای خلاصی دوست خود سنگی را برداشته و به طرف «الف» پرتاب که تصادفاً به سر وی اصابت و وی را مجروح که بعد از انتقال به بیمارستان به علت شدت جراحات فوت می نماید. با توجه به متن سوال پاسخ دهید: ۱- چه جرایمی در این ماجرا اتفاق افتاده است، چرا؟ ۲- مرتکبین جرایم را معرفی و مجازات آنها را تعیین نمایید؟ ۳- در این حادثه می توان اقدامات جوان ضارب را در قالب دفاع مشروع توجیه نمود یا خیر، چرا؟ پاسخ باید مستدل و مستند به قانون و مختصر و خوانا باشد. موفق باشید دکتر علی نجفی توانا به نام خدا (اختبار حقوق ثبت و امور حسبی نوبت دوم سال ۸۶) مدت پاسخگویی: یک ساعت و نیم * - استفاده از قانون مجاز میباشد. الف- حقوق ثبت (۱)- از نظر مقررات و ضوابط قانونی، تشخیص و تمیز سند مالکیت معارض از غیر آن چه مبنائی دارد؟ (۵/۲ نمره). ۲- عملیات مقدماتی ثبت ملک را تا ثبت در دفتر املاک به ترتیب نام ببرید. (۵/۲ نمره) ۳- عدم تبعیت از حدود ثبت شده مجاورین که معلول بی توجهی مامور مربوط یا تغییرات تعاریف جغرافیایی (به علت فاصله زمانی طولانی بین دو تحدید حدود) می باشد منشاء حدوث کدام مشکل ثبتی است؟ مساله را بطور مستدل تحلیل و توجیه نمایید. (۵ نمره) ب- امور حسبی ۱- بالحاظ اصل ۱۳ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، افراد غیر مسلمان، غیر زرتشتی، غیر کلیمی و غیر مسیحی بعنوان اقلیت های مذهبی ساکن کشور از جهت احوال شخصیه قانوناً تابع چه ضوابطی خواهند بود؟ موضوع را بر پایه اصول حقوقی تحلیل نمایید. (۵ نمره) ۲- در فرض وجود یک وارث مسلمان بین ورثه متوفی غیر مسلمان (فی المثل مسیحی) امر ترکه و تصفیه و تقسیم آن چه صورتی خواهد داشت؟ مبنای حقوقی و فقهی قضیه را توضیح دهید. (۵ نمره) به نام خدا سوالات اختبار کتبی دوره دوم سال ۱۳۸۶ درس حقوق تجارت - تاریخ ۲۳/۹/۸۶ در عدالت گشایش است و آن که عدالت را برنتابد، ستم را سخت تر یابد. (از سخنان مولای متقیان علی بن ابیطالب ع) به دو سوال زیر پاسخ دهید: سوال اول: آقای (الف) دادخواستی به خواسته الزام به تنظیم سند رسمی یکدستگاه آپارتمان به طرفیت شرکت X سهامی خاص تقدیم دادگاه عمومی نموده و اعلام داشته آپارتمان مزبور را از مدیرعامل وقت شرکت به موجب یک برگ مبایعه نامه عادی خریداری کرده است. وکیل شرکت X در جلسه دادرسی حاضر و ضمن ایراد عدم توجه دعوی به دلایل ذیل تقاضای رد دعوی خواهان را نموده است: الف) وکیل شرکت اعلام داشته آقای (د) مدیرعامل سابق شرکت، مبایعه نامه را شخصاً و به نام خود تنظیم نموده و ببع نامه قائم به شخص ایشان است. ذکر عبارت (مدیرعامل) در داخل پرائتر و ذیل امضاء نشانگر شغل ایشان بوده و شرکت طرف معامله نمی باشد. ب) مبایعه نامه فاقد مهر شرکت است. ج) چک ثمن معامله توسط خود مدیرعامل وصول و به حساب شرکت واریز نشده و در دفاتر قانونی شرکت عمل نشده است. د) آپارتمان متنازع فیه جزء آورده غیر نقدی شرکاء و دارایی شرکت می باشد. لذا فروش آن از مصادیق کاهش و تغییر سرمایه شرکت است که برابر اساسنامه و قانون تجارت

در صلاحیت مجمع عمومی فوق العاده می باشد. بنابراین به فرض که مدیرعامل به نام شرکت هم عمل کرده باشد در این خصوص صالح نبوده، نهایتاً معامله مرقوم فضولی است. اگر شما وکیل خواهان باشید چه دفاعی در رد اظهارات وکیل خواننده به عمل خواهید آورد؟ سوال دوم: احمد دلال کاغذ در شهر تهران می باشد. آقای (الف) یک محموله کاغذ وارداتی را در اختیار وی قرار می دهد تا از روی نمونه برای آنها خریدار پیدا کند. با وساطت احمد، آقای (ب) که اقامتگاه وی در شهر تهران است کاغذها را خریداری و به عنوان ثمن معامله یک قطعه چک به تاریخ ۱۵/۸/۸۵ عهده حساب جاری خود در بانک تجارت تبریز به احمد می دهد. احمد چک مزبور را ظهرنویسی کرده و به (الف) ((مالک کالا)) تحویل می دهد. (الف) چک مزبور را در تاریخ ۱۵/۱۰/۸۵ به بانک ارائه می دهد ولی به علت فقدان موجودی، چک برگشت می خورد. (الف) به شما مراجعه نموده و از شما می خواهد به عنوان وکیل وی برای احقاق حقوق او اقدام قضایی نمایید. شما به عنوان وکیل، دعوی را به طرفیت چه شخصی و تحت چه عنوانی و در کدام مرجع قضایی (تهران یا تبریز) اقامه می نمایید. موفق باشید به نام خدا وقت یک ساعت و نیم اختبار کتبی آئین دادرسی کیفری کارآموزان وکالت کانون وکلای مرکز ۲۲/۹/۸۶ به دو سؤال زیر مستنداً به مواد قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب (اصلاحی ۱۳۸۱) و قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب (در امور کیفری) مصوب ۱۳۷۸ پاسخ دهید: سوال ۱- مدیر مسئول روزنامه الف در شهرستان رفسنجان (واقع در استان کرمان) به اتهام برهم زدن امنیت کشور و نشر اکاذیب در روزنامه خود علیه مقامات کشور تحت تعقیب کیفری قرار می گیرد و دادستان شهرستان مذکور رأساً تحقیقات مقدماتی نسبت به اتهامات فوق الذکر را عهده دار می شود پس از اصدار کیفرخواست پرونده به دادگاه عمومی جزایی رفسنجان جهت رسیدگی و صدور حکم ارسال می گردد. نهایتاً مدیر مسئول مذکور، از طرف دادگاه مورد بحث به دو سال حبس در مورد اتهام برهم زدن امنیت کشور و به شش ماه حبس نسبت به اتهام نشر اکاذیب محکوم می شود. پس از ابلاغ حکم محکوم علیه در فرجه قانونی از حکم صادره تقاضای تجدید نظر می نماید. مستنداً به مواد قانونی ذیلا پاسخ دهید: الف- آیا موازین قانونی در ارتباط با تحقیقات مقدماتی انجام شده توسط دادستان رعایت گردیده است یا خیر؟ ب- چنانچه احکام صادره را قابل تجدید نظر می دانید مرجع تجدید نظر آن کدام است؟ ج- در صورت تایید و یا نقض حکم صادره از سوی مرجع تجدید نظر، جهات تایید و یا نقض حکم صادره را توضیح دهید. د- متعاقباً چه اقدامی (پس از تایید یا نقض) باید از طرف مرجع مذکور به عمل آید. سؤال ۲- شخصی به اتهام صدور چک بلا محل و شرب خمر تحت تعقیب کیفری قرار گرفته است ولی در هیچ یک از جلسات رسیدگی شرکت ننموده و وکیل نفرستاده است و لایحه دفاعیه نیز ارسال نداشته است پاسخ دهید: ۱- آیا دادگاه جزایی مجاز است نسبت به اتهامات فوق الذکر رسیدگی و مبادرت به صدور رای نماید؟ ۲- در صورت صدور رای آیا آرای صادره از قابلیت اجرا برخوردار است؟ ۳- آیا آرای مذکور قابل اعتراض و رسیدگی مجدد است؟ ۴- اگر پاسخ مثبت است، رسیدگی مجدد تحت چه عنوانی مطرح می گردد و چه شخص یا اشخاصی می توانند تقاضای رسیدگی مجدد نمایند؟ توجه: لطفاً از نوشتن مطالبی که مستقیماً با سؤال ارتباطی ندارد جدا اجتناب نمایید. موفق باشید. به نام خدا وقت یک ساعت و نیم (۹۰ دقیقه) سئوالات حقوق مدنی - اختبار کارآموزان وکالت کانون وکلای دادگستری مرکز آذر ماه سال ۱۳۸۶ به پرسش های ذیل پاسخ دهید: استفاده از قانون بدون شرح و حاشیه نویسی آزاد است. ۱- A به موجب قولنامه ای تعهد می کند که ملک خود را به مبلغ معین سه ماه دیگر به B بفروشد، و قسمتی از ثمن را نیز دریافت می کند. قبل فرار رسیدن مدت، آن را طبق سند رسمی به بیع قطعی به " C" می فروشد. معامله دوم از لحاظ حقوقی چه وضعی دارد، B برای احقاق حقوق خود چه اقدام قانونی می تواند انجام دهد، نظرات مختلف را توضیح دهید. ۲- در ضمن یک بیع قطعی شرط می شود که خریدار مادام العمر پدر فروشنده ماهیانه مبلغ یک میلیون ریال به او بپردازد؛ شرط و عقد از لحاظ حقوقی چه وضعی دارد، در فرض صحت، اگر مشروط علیه پس از مدتی از پرداخت اقساط خودداری کند، چه اقدام قانونی و از طرف چه شخص یا اشخاصی علیه وی میسر است؛ فروض مختلف را بررسی و نظرات گوناگون را توضیح دهید.

استفاده از قانون بدون شرح و حاشیه نویسی آزاد است به نام خدا ۱- ماده ۸۷ ق.آ.د.م. اشعار می دارد: ایرادات و اعتراضات باید تا پایان اولین جلسه دادرسی به عمل آید... الف) اگر ایراد بعد از اولین جلسه دادرسی مطرح گردد چه اثر و نتیجه ای را به دنبال خواهد داشت؟ (مشخصاً اعلام نمایید تکلیف دادرس در برخورد با ایراد مطروحه بعد از جلسه اول چیست؟). ب) اگر اساساً ایرادی از طرف خواننده مطرح نگردد و دادرس راساً به وجود یکی از ایرادات مندرج در ماده ۸۴ واقف گردد تکلیف چیست؟ ۲- اگر در دعوی بین دو نفر گزارش اصلاحی صادر شده و شخص دیگری بعد از اصلاع از صدور گزارش اصلاحی مدعی حقی در موضوع گزارش اصلاحی باشد چگونه می تواند استیفای حق کند؟ ۳- اگر در مقام ادعای طلب و بعد از صدور قرار تامین خواسته باغ خواننده دعوی که ارزش تقریبی آن برابر طلب خواهان است توقیف گردیده و بعد از آن توسط خواهان دیگر و در پرونده ای دیگر همان باغ به عنوان عین معین موضوع دعوی توقیف گردد و در هر دو پرونده حکم قطعی بر علیه خواننده صادر گردد عملیات اجرایی باغ توقیف شده به نفع کدام یک از محکوم لهما ادامه خواهد یافت؟ ۴- خواهان، دعوایی را مستنداً به قرارداد و به خواسته الزام به انجام تعهد بر علیه خواننده که مجسمه ساز معروف و صاحب سبک خاصی است مطرح می نماید. موضوع تعهد و خواسته دعوا مکلف نمودن خواننده به ساختن مجسمه موضوع قرار داد است. بعد از صدور حکم به نفع خواهان و علی الرغم قطعیت حکم، محکوم علیه از اجرای آن و ساختن مجسمه استنکاف می نماید. به عنوان وکیل محکوم له و برای اجرای حکم چه اقدامی خواهید کرد؟ موفق باشید-ع.آ به نام خدا سؤال اختبار حقوق جزای کانون وکلای دادگستری مرکز چهارشنبه ۲۱/۹/۸۶ کارآموزان محترم به ۲ سوال ذیل پاسخ دهید: سوال ۱- «الف» منشی مدیرکل یکی از وزارت خانه ها می باشد. «ب» که دوست اوست در یکی از روزها به دیدن وی می رود. چون مدیر مربوطه آن روز در مرخصی بسر می برده است. «الف» دوست خود را برای نشان دادن دکوراسیون به اطاق مدیر کل می برد. «ب» ضمن بازدید متوجه اوراق سفید امضاء مهر اداره کل و فرمهای مخصوص مجوز ورود ماشین آلات می گردد. مشارالیه مهر اداره را برداشته و ذیل فرمهای مخصوص مجوز زده و یک ورقه سفید امضاء نیز بر می دارد. «ب» تا این مرحله «الف» را در جریان این اقدامات قرار می دهد و توافق می کنند با هم فکری این دو فرم را تکمیل و به عنوان مجوز مورد استفاده قرار دهند. اما بعداً این شخص بدون اطلاع «الف» و بعد از پیدا کردن یک مشتری، «ج» دو فرم سفید مهر را با درج مشخصات ماشین آلات مورد تقاضای مشتری و با یک امضای ساختگی به نام وی تکمیل و در قبال پول زیادی به او می فروشد و شخص «ج» بعد از مدتی برای استفاده از مجوزهای مذکور آنها را ارایه که دستگیر می شود. با توجه به داده های فوق به نظر شما: ۱- اقدام «ب» در برداشتن مخفیانه مهر، ورقه سفید امضاء و فرم های مربوط به مجوز جرم است یا خیر، چرا؟ ۲- اقدام «ب» در زدن مهر ذیل دو برگ فرم دارای عناوین کیفری است یا خیر؟ ۳- عمل «ب» در تکمیل فرم های مجوز که بدون اجازه برداشته و مورد استفاده قرار داده و بعد از تکمیل کردن و با امضای ساختگی مجهول و ناشناخته به شخص «ج» (مشتری) می فروشد تحت کدام عنوان کیفری قابل تعقیب است. چرا؟ ۴- آیا به نظر شما «الف» و «ج» قابل تعقیب هستند چرا، در صورت مثبت بودن پاسخ عناوین جزایی را نام ببرید؟ سوال ۲- «الف» باتفاق همسر خود در پارک در حال قدم زدن هستند که دو جوان مدتی آنها را تعقیب و سپس نسبت به آنها متلک پراکنی می نمایند. «الف» در مقام پاسخگویی برآمده که در نتیجه کار به خشونت کلامی و بعد به نزاع می کشد. دو جوان به «الف» حمله می کنند. «الف» که مربی ورزش رزمی است دفع حمله می کند. یکی از دو جوان ناگهان چاقویی از جیب در آورده به «الف» حمله ور می شود؛ که این بار نیز با فنون ورزشی چاقو از دست جوان خارج می گردد. «الف» که بشدت از توهین و مزاحمت های دو جوان عصبانی شده بود جوان مذکور را شدیداً مورد ضرب و جرح قرار می دهد. جوان دیگر که دچار ترس گردیده تصور می کند که دوست وی در خطر آنی است. تحت تأثیر این شرایط و برای خلاصی دوست خود سنگی را برداشته و به طرف «الف» پرتاب که تصادفاً به سر وی اصابت و وی را مجروح که بعد از انتقال به بیمارستان به علت شدت جراحات فوت می نماید. با توجه به متن سوال پاسخ دهید: ۱- چه جرایمی در این ماجرا اتفاق

افتاده است، چرا؟ ۲- مرتکبین جرایم را معرفی و مجازات آنها را تعیین نمایند؟ ۳- در این حادثه می توان اقدامات جوان ضارب را در قالب دفاع مشروع توجیه نمود یا خیر، چرا؟ پاسخ باید مستدل و مستند به قانون و مختصر و خوانا باشد. موفق باشید دکتر علی نجفی توانا به نام خدا (اختبار حقوق ثبت و امور حسبی نوبت دوم سال ۸۶) مدت پاسخگویی: یک ساعت و نیم* - استفاده از قانون مجاز میباشد. الف- حقوق ثبت ۱)- از نظر مقررات و ضوابط قانونی، تشخیص و تمیز سند مالکیت معارض از غیر آن چه مبنائی دارد؟ (۵/۲ نمره). ۲)- عملیات مقدماتی ثبت ملک را تا ثبت در دفتر املاک به ترتیب نام ببرید. (۵/۲ نمره) ۳)- عدم تبعیت از حدود ثبت شده مجاورین که معلول بی توجهی مامور مربوط یا تغییرات تعاریف جغرافیایی (به علت فاصله زمانی طولانی بین دو تحدید حدود) می باشد منشاء حدوث کدام مشکل ثبتی است؟ مساله را بطور مستدل تحلیل و توجیه نمائید. (۵ نمره) ب- امور حسبی ۱)- بالحاظ اصل ۱۳ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، افراد غیر مسلمان، غیر زرتشتی، غیر کلیمی و غیر مسیحی بعنوان اقلیت های مذهبی ساکن کشور از جهت احوال شخصیه قانوناً تابع چه ضوابطی خواهند بود؟ موضوع را بر پایه اصول حقوقی تحلیل نمائید. (۵ نمره) ۲)- در فرض وجود یک وارث مسلمان بین ورثه متوفی غیر مسلمان (فی المثل مسیحی) امر ترکه و تصفیه و تقسیم آن چه صورتی خواهد داشت؟ مبانی حقوقی و فقهی قضیه را توضیح دهید. (۵ نمره)

۸- آزمون اختبار کتبی حقوقی اسفند ۱۳۸۶ - کانون فارس - ۱۳۸۶

سوال یک - امیر یکباب خانه مسکونی را به قیمت یکصد میلیون تومان از مهدی خریداری نموده و جهت پرداخت ثمن طی نامه ای مهدی را به محمود معرفی کرده است تا محمود مبلغ یکصد میلیون تومان به مهدی بپردازد. محمود با قبول این درخواست با مهدی توافق میکند که پنجاه میلیون تومان از این وجه را نقداً و به جای پنجاه میلیون تومان باقیمانده یک دستگاه اتومبیل سواری متعلق به خود را به مهدی بدهد. محمود علیرغم این توافق به تعهدات خود عمل نمیکند. در نتیجه مهدی دادخواستی به طرفیت امیر و محمود به خواسته مطالبه پنجاه میلیون تومان و تسلیم اتومبیل به دادگاه تقدیم مینماید. حال با توجه به شرح سوال الف: نوع و وضعیت معاملات و توافقات انجام شده را با ذکر عناوین حقوقی مستدلایان نمایید؟ ب: اگر وکیل امیر باشید چه دفاعی از او بعمل میاورید؟ ج: تصمیم دادگاه در مورد هر یک از خواندگان چه خواهد بود؟ د: بر فرض محکومیت محمود و اجرای حکم؛ محمود چه اقدامی جهت احقاق حق خود میتواند انجام دهد؟ ه: بر فرض که محمود مدیون امیر بود و بر این مبنا دستور پرداخت را قبول کرده و پس از حکم دادگاه مطالبات مهدی را داده باشد؛ اگر کشف شود که بیع خانه مسکونی مذکور باطل بوده دعوی استرداد ثمن علیه مهدی را چه کسی میتواند اقامه نماید؟ مستدلاً توضیح دهید سوال دوم - حسن وفق قرارداد باغبان باغی است که متعلق به علی میباشد. مدت قرارداد تمام شده و علی طی اظهارنامه ای از حسن درخواست تسلیم و تحویل باغ خود را مینماید؛ حسن پس از ابلاغ و رویت اظهارنامه بدون اذن و اطلاع علی باغ را برای مدت سه سال به حسین اجاره داده و باغ را تحویل نامبرده میدهد. چند ماه پس از تصرفات حسین در باغ به علت خودداری حسین از آبیاری درختان تعداددی از درختان خشک میشوند حال مستند و مستدل به موارد ذیل پاسخ دهید: الف: به عنوان وکیل علی (مالک باغ) برای احقاق حقوق نامبرده چه دعوایی تحت چه عنوان یا عناوینی؛ به طرفیت چه شخص یا اشخاصی و به چه مرجعی تقدیم مینمایید؟ ب: در رابطه بین حسن و حسین مسئولیت نهائی جبران خسارت به عهده چه کسی است؟ توضیح دهید. سوال سوم: سینا که مقیم شیراز است سیمین را که ساکن جهرم است به موجب نکاحنامه رسمی تنظیمی در دفتر ازدواج شماره... جهرم با صداق یکصد سکه طلای تمام بهار ازادی به عقد خود در میاورد؛ یک هفته پس از عقد؛ سیمین جهت ابراز علاقه خود به همسرش؛ به اتفاق سینا در یکی از دفاتر اسناد رسمی شیراز حاضر و تمام مهریه را به سینا هبه میکند. یک ماه بعد از تنظیم این هبه نامه؛ زوجه متوجه رفتار نامتعارف همسر خود شده و به موجب اظهارنامه ای به سینا اعلام و ابلاغ میکند که از هبه رجوع کرده است. سپس دعوی مطالبه مهریه در دادگاه مطرح مینماید. سینا نیز متقابلاً

دعوی طلاق اقامه مینماید. در شرایطی که هنوز رابطه زناشویی فیمابین زوجین برقرار نشده؛ و با توجه به شرح و فرض سوال به پرسشهای ذیل مشروح و مستدل پاسخ دهید: الف: هزینه دادرسی دعوی اصلی و متقابل چگونه تعیین میشود؟ ب: در فرض سوال زوجه استحقاق مطالبه مهریه را دارد یا خیر؟ توضیح دهید. ج: بر فرض بطلان هبه و وقوع طلاق قبل از نزدیکی تکلیف صدق سیمین چیست؟ د: بر فرض بطلان هبه و عدم تقاضای طلاق؛ تکلیف مهریه زوجه چیست؟ ه: مرجع ذیصلاح جهت رسیدگی به دعاوی مذکور چه دادگاهی است؟ سوال چهارم: مرجان به شما مراجعه و اظهار میدارد: اخیراً دو نفر به نامهای جمشید و فرشید دعویایی در دادگاه در خصوص مالکیت پلاک دو فرعی از هشت اصلی بخش سه شیراز مطرح نموده اند که دادگاه پس از رسیدگی حکم به مالکیت جمشید نسبت به پلاک موصوف صادر نموده است در حالیکه طبق سند رسمی موجود ملک مذکور متعلق به من (مرجان) است. دادنامه ده روز قبل به محکوم علیه ابلاغ شده و تا امروز نسبت به حکم تجدید نظر خواهی نموده است. حالا از شما میخواهد وکالت وی را بپذیرید و از حقوق او دفاع کنید. با توجه به شرح سوال در صورت قبول وکالت مرجان چه اقدامی؛ در چه زمانی و نزد چه مرجعی (حسب مورد) به عمل میاورید؟ سوال پنجم: محمد به دفتر وکالت شما مراجعه و اظهار میدارد: پدرش شش ماه پیش فوت نموده و وراثت حین الفوت وی با احتساب خود او عبارتند از (مادر و چهار فرزند پسر و دو دختر؛ و زوجه) حالاً قصد تحصیل گواهی حصر وراثت دارد تا با استفاده از آن خانه مسکونی را که به نام پدرش ثبت شده به وراثت منتقل و ثبت نماید. اما به استثنای مادرش سایر وراثت از ارایه مدارک سجلی خودداری مینمایند؛ و از شما میخواهد با قبول وکالت وی اقدامات لازم را انجام دهید. حال با توجه به شرح سوال به موارد ذیل پاسخ دهید: الف: چه مدارکی جهت اخذ گواهی حصر وراثت لازم است؟ ب: با توجه به عدم همکاری سایر وراثت چه اقدامی جهت تهیه مدارک مورد نیاز میسر است؟ ج: مرجع تسلیم دادخواست چه دادگاهی است؟ د: سهم الارث هر یک از وراثت از خانه مسکونی مقرر در سوال چقدر است و چگونه به نام آنها ثبت میشود؟ ه: نوع دعوی به اعتبار تقسیم دعاوی به (ترافعی و غیر ترافعی) چیست و دعاوی ترافعی چه مفهومی دارد؟ سوال ششم: احمد به شما مراجعه و اظهار میدارد: در تاریخ بیستم مرداد هشتاد و پنج یک دستگاه خودرو سواری پژو از محسن خریداری نموده و بابت ثمن معامله تعداد دو فقره چک هر یک به مبلغ پنجاه میلیون ریال به تاریخ بیستم مهر ماه همان سال صادر و تحویل فروشنده داده است و قبل از سرسید چکها با مراجعه به محسن مبلغ مذکور را طی چند فقره چک مسافرتی که شماره ها و برگ خرید آنها موجود است؛ به وی پرداخت نموده و رسید دریافت کرده اما لاشه دو فقره چک یاد شده چون در آن روز همراه محسن نبوده به احمد مسترد نشده است. اخیراً محسن با مراجعه به اجرای ثبت نسبت به دو فقره چک مورد بحث اجراییه صادر و نتیجتاً کارگاه نجاری وی را توقیف نموده است. اکنون با ملاحظه مدارک احمد و صدق گفتار وی چه اقداماتی برای حفظ حقوق وی بعمل میاورید مستدل و مستند به مواد قانونی شرح دهید؟ سوال هفتم: وجوه تشابه و تفاوت اعتراض ثالث به احکام و اعتراض ثالث اجرایی را از کلیه جهات بیان نمایید. سوال هشتم: فرزند که به خرید و فروش اتومبیل اشتغال دارد از تیر ماه هشتاد و پنج به علت صدور چکهای بلامحل متعدد دچار بحران مالی شده و به علت عدم پرداخت اقساط وام دریافتی از بانک تجارت؛ طبق شرایط مقرر در سند رهنی کلیه دیون و تعهدات وی از مهر ماه هشتاد و چهار حال گردیده است. بر همین اساس اجراییه ای به تقاضای بانک از دفترخانه تنظیم کننده سند رهنی به مبلغ دو بیست و پنجاه میلیون تومان بابت اصل وام (که مبلغ یکصد و هشتاد میلیون تومان بوده) و مابقی به عنوان سود و خسارات تاخیر تادیه محاسبه و صادر و به فرزند ابلاغ گردیده است. از سوی دیگر همسر فرزند نیز مبادرت به طرح دعاوی حقوقی جهت مطالبه مبلغ یکصد و پنجاه میلیون تومان بابت مهریه اش را نموده است. تنها مایملک و دارایی فرزند یک باب خانه مسکونیست که حدود پانصد میلیون تومان ارزش دارد که آن هم به ازای وام مذکور در رهن بانک بوده و مازاد آن نیز در اجرای قرار تامین خواسته مورد تقاضای همسر فرزند از ناحیه اجرای احکام حقوقی توقیف گردیده است. حال فرزند به شما مراجعه و میخواهد وکالت وی را بپذیرید و در حدود قانون و مقررات از حقوق وی دفاع نمایید.

اینک با توجه به شرح سوال ؛ الف : در قبال اقدامات بانک و همسر فرزند که تنها دو تن از دیان وی بوده اند و از این طریق قادر به تصاحب بخش عمده ای از اموال وی هستند چه اقداماتی برای حفظ حقوق قانونی فرزند به عمل میاورید ؟ با ذکر نوع و عنوان تقاضا و مراجع ذیصلاح ؛ مشروح و مستدل و مستند پاسخ دهید/ ب : اقدام بانک در تقاضای صدور اجراییه جهت وصول مطالبات مورد ادعای بانک اعم از اصل وام و سود و خساسرات تاخیر تادیه را موجه و قانونی میدانید یا خیر ؟ مستدل و مستند پاسخ دهید سوال نهم : بهمن یک فقره چک از حساب جاری خود در بانک به مبلغ پانصد میلیون ریال در وجه بهرام صادر نموده ؛ بهرام با ظهرنویسی چک را به پرویز انتقال داده پرویز نیز ضمن ظهر نویسی با ضمانت خسرو ان را به بردیا انتقال داده و نهایتا چک مذکور از سوی بردیا به دارا واگذار شده که نامبرده در موعد قانونی به بانک مراجعه و به علت کسر موجودی گواهی عدم پرداخت اخذ نموده است سپس به پرویز مراجعه و چون او وجه چک را نپرداخته با مراجعه به خسرو وجه چک را از خسرو وصول نموده است. اکنون خسرو به شما مراجعه و میخواهد با قبول وکالت وی احقاق حق نماید. حال با توجه به شرح سوال الف : به وکالت از خسرو علیه چه اقدامی و علیه چه شخص یا اشخاصی به عمل میاورید مستدل و مستند توضیح دهید. ب : بر فرض اینکه افراد مسئول در چند شهر اقامت داشته باشند ؛ در چه دادگاهی اقامه دعوا مینمایید ؟ سوال دهم : کاوه که مالک یک قطعه زمین مسکونیست با کامران که پیمانکار ساختمانست قراردادی مینماید که به موجب آن یکمجمع آپارتمانی چهار طبقه و در هر طبقه دو واحد بسازد و تحویل کاوه دهد . کامران با استفاده از مصالح بسیار ضعیف و بر خلاف این نامه ۲۸۰۰ باخذ تاییدیه مهندس ناظر و پایان کار از شهرداری ؛ آپارتمانها را ساخته و تحویل کاوه میدهد . کاوه چهار واحد از آپارتمانها را به چهار نفر فروخته و سه واحد را به خریداران تحویل میدهد اما بهای هر چهار واحد را دریافت مینماید . سپس در اثر زلزله خفیفی که رخ میدهد و نوعا تاثیری بر ساختمانهایی که بر اساس اصول فنی و این نامه ۲۸۰۰ ساخته شدهاند ندارد ؛ مجمع آپارتمانی کلا- تخریب میشود . اینک خریداران با مراجعه به شما قصد استیفای حقوق قانونی خود را دارند حال با توجه به شرح سوال به موارد ذیل مستدل و مستند پاسخ دهید. الف : در خصوص معاملات خریداران با کاوه چه اقداماتی میسر است ؟ ب : چه کسانی را میتوان به عنوان مسئول جبران خسارات ناشی از این حادثه طرف دعوی قرار داد ؟ ج : بر فرض که دادگاه کاوه و کامران را محکوم به پرداخت خسارت نماید مبنای حقوقی چنین حکمی چیست ؟ د : اگر در اثر ریزش آپارتمانها رهگذری آسیب دیده باشد و قصد طرح دعوی علیه مالک و پیمانکار را داشته باشد مبنای حقوقی چنین دعوی چیست ؟ سوال یازدهم : احمد وصیت نموده پس از فوتش فلان ملک از املاک وی به عنوان ثلث باقی منظور و تحت تصدی و تولیت محمود ؛ یک عشر از منافع آن همه ساله صرف خیرات برای احمد شود و مابقی به مصرف دانش آموزان مستمند برسد . پس از فوت احمد ؛ وصی و ورثه با عمل به وصیت ؛ سند ثلثیه تنظیم نموده اند . پس از چند سال نسل دوم اولاد احمد با طرح دعوی در دادگاه به طرفیت محمود و اداره اوقاف به این دلیل که ملک مورد بحث زاید بر میزان ثلث اموال حین الفوت احمد بوده و از طرفی اختصاص عشر درآمد و منافع ملک به خیرات برای احمد از مصادیق وقف بر نفس است ؛ تقاضای ابطال سند ثلثیه و اعلام بطلان ثلث باقی را نموده اند. دادگاه با احراز موارد و قبول دلایل خواهانها حکم به نفع آنها صادر نموده که همزمان به محکوم علیهما ابلاغ شده ؛ اکنون با گذشت مدت ده روز از انقضای مهلت تجدیدنظر خواهی ؛ محمود به شما مراجعه و میخواهد با قبول وکالت وی احقاق حق نماید . در صورت قبول وکالت محمود چه اقدامی به عمل میاورید و در رد دلایل خواهانها و مستندات دادنامه چه دفاعیاتی خواهید داشت ؟ مستدل و مستند به مواد قانونی شرح دهید //// سوال دوازدهم : ماندانا به موجب قرارداد عادی اجاره تیر ماه هفتاد و شش یک باب مغازه ملکی خود و فرزندان صغیر تحت قیمومتش به نام های (پوریا و پوران) را به منظور شغل لوازم خرازی به امیر اجاره داده است . امیر اخیرا تغییر شغل داده و مغازه را به میوه فروشی تبدیل نموده است . ماندانا که مترصد فرصتی برای تخلیه ملک بوده ؛ دادخواستی به طرفیت امیر تحت عنوان تخلیه ملک مورد اجاره به علت تغییر شغل به دادگاه عمومی تقدیم و امیر نیز قبل از جلسه اول دادرسی دعوی تقابل تحت عنوان الزام به

تنظیم سند رسمی اجاره مطرح نموده و قصد وی از این کار این بوده که موقعیت شغلی جدید را از این طریق در سند رسمی اجاره تثبیت نماید. حال ماندانا با مراجعه به شما میخواهد و کالت وی و فرزندانش را در دعاوی مطروحه بپذیرید. با توجه به شرح سوال؛ مستدل و مستند به مواد قانونی به موارد ذیل پاسخ دهید. الف: دعاوی مطروحه مالی است یا غیر مالی؟ ب: در صورتی که دعاوی ماندانا و فرزندانش مورد قبول دادگاه واقع شود؛ حکم دادگاه چیست و چه آثاری خواهد داشت؟ ج: در پاسخ به دعوی امیر چه دفاعیاتی به عمل می‌آورید؟ د: بر فرض که دادگاه با رد دعوی تخلیه ماندانا حکم به تنظیم سند رسمی اجاره بر اساس شرایط اجاره نامه عادی سابق صادر نماید و با قطعی شدن حکم؛ و گذشت مواعد قانونی امیر از اجرای آن صرف نظر نماید؛ در چنین شرایطی چه اقدام قانونی برای حصول خواسته مورد نظر مالکین میسر است؟ ه: و کالتنامه پیوست را متناسب با شرح سوال و اختیارات مورد نیاز تنظیم نمایید. موفق باشید بالا فهرست اصلی * آزمون اختبار کیفری اسفند ماه یک هزار و سیصد و هشتاد و شش کانون وکلای دادگستری فارس سوال یک: بر اساس نظریه پزشکی قانونی و کارشناس اسلحه؛ خسرو با اسلحه ای که متعلق به فرهاد است از فاصله سه متری به قتل رسیده است. فرهاد پس از شکایت اولیاء دم در دفاع اعلام داشته هنگام شلیک تیر؛ اسلحه در دست او بوده اما بدون اینکه قصد شلیک داشته باشد سهوا دست او روی ماشه رفته و تیر شلیک شده و قصد قتل یا تیراندازی به مقتول را نداشته است و انگیزه یا خصومتی نیز در بین نبوده ضمن اینکه پس از حادثه شخصا به نیروی انتظامی خبر داده است. اولیاء دم شکایت قتل عمدی نموده اند داسرا نیز با توجه به قتاله بودن الت قتل و اقرار فرهاد به مالکیت اسلحه و شلیک تیر توسط وی و نظریات پزشکی قانونی و کارشناس اسلحه و تقاضای اولیاء دم مستند به مواد قانونی مربوط به قتل عمد طی کیفرخواستی تقاضای قصاص فرهاد را نموده است. حال با توجه به شرح مذکور مستدلا و مستندا پاسخ دهید الف: آیا و کالت فرهاد را می‌پذیرید؟ در صورت پذیرش یا عدم پذیرش دلایل و دفاعیات خود را بیان نمایید ب: آیا دادگاه میتواند برای اثبات نوع قتل مورد را از موارد لوث تشخیص و قسامه را اجرا نماید؟ ج: در صورتیکه اولیاء دم قبل از صدور کیفرخواست از شکایت خود صرف نظر نموده باشند مرجع رسیدگی به جنبه عمومی جرم چه دادگاهی است؟ مستندا بیان نمایید. سوال دوم: رامین که مدیر عامل یک شرکت خصوصی سهامی خاص است از حساب شخصی خود چکی در وجه بابک صادر و بابک با مراجعه به بانک و اخذ گواهی عدم پرداخت به علت کسر موجودی شکایت کیفری چک بلا-محل تنظیم و به داسرا مراجعه نموده است. از شعبه بازپرسی داسرا احضاریه ای مقید به مهلت سه روزه صادر گردیده؛ بابک در معیت مامور ابلاغ به منظور رساندن احضاریه به رویت مخاطب به دفتر شرکت مراجعه نموده اما منشی شرکت اعلام داشته مدیر عامل در شرکت حضور ندارد. بابک علیرغم اظهار و ممانعت منشی وارد اتاق مدیر عامل شده و رامین را پشت میز کارش مشاهده مینماید. یا وقوع مشاجره لفظی بین رامین و بابک؛ مامور ابلاغ متوجه حضور رامین میشود و مفاد احضاریه را شفاها به وی اعلام مینماید. رامین از گرفتن احضاریه خودداری میکند و در وقت مقرر در شعبه بازپرسی نیز حاضر نمیشود بعد علیه بابک به عنوان ورود به عنف طرح شکایت مینماید. اینک با توجه به شرح سوال مستدل و مستند پاسخ دهید: الف: آیا دفاع از بابک را در قبال اتهام ورود به عنف می‌پذیرید یا خیر؟ در صورت پذیرش چه دفاعی از وی به عمل می‌آورید؟ ب: در خصوص کیفیت ابلاغ احضاریه در فرض سوال و تکلیف مامور ابلاغ توضیح دهید. ج: در صورت گزارش ابلاغ احضاریه توسط مامور و عدم حضور رامین در شعبه بازپرسی؛ چه اقدام یا اقداماتی از ناحیه بازپرس متصور است؟ سوال سوم: در یک تصادف رانندگی؛ فرشید که راننده موتورسیکلت بوده با خانم مهشید که عابر پیاده بوده تصادف نموده است. فرشید فاقد گواهینامه رانندگی موتورسیکلت است اما دارای گواهینامه پایه دو شخصی است. کارشناس تصادفات علت تامه تصادف را بی احتیاطی (عدم توجه کافی به جلو) از سوی فرشید دانسته است. پزشکی قانونی صدمات وارده به مهشید را شکستگی ساق پای راست / شکستگی بینی / پارگی مینسکهای زانو ی راست / و یک فقره حارصه در ناحیه گردن اعلام و در نظریه نهایی اظهار نموده است شکستگیها بدون عیب درمان گردیده اما پارگی مینسک باعث محدودیت دائمی در حرکات پا شده.

همچنین در نظریه مذکور آمده است: بابت پارگی مینسک پنج درصد و بابت محدودیت در حرکات پای راست پانزده درصد دیه کامل (دیه یک مرد مسلمان) به عنوان ارش و در سایر موارد دیه مقدر باید پرداخت شود. با وصفی که متهم به نظریه کارشناس تصادفات و پزشکی قانونی تسلیم بوده؛ در دادنامه صادره توسط دادگاه بدوی؛ صرفنظر از درست یا نادرست بودن مستندات قانونی؛ حکم به محکومیت متهم به پرداخت (بهای هشت شتر بابت شکستگی استخوان پای راست / بهای هشت شتر بابت شکستگی استخوان بینی / بهای یک شتر بابت حارصه گردن / پانزده درصد دیه کامل بابت نقص در حرکات پای راست به عنوان ارش / پنج درصد دیه کامل بابت ارش پارگی مینسک و همچنین چهار ماه حبس بدون استناد به کیفیات مخففه به علت ایراد ضرب و جرح غیر عمدی ناشی از بی احتیاطی در امر رانندگی و نیز مبلغ پانصد هزار ریال جزای نقدی بابت رانندگی بدون پروانه با قید فوریت پرداخت ارش و مهلت دو ساله پرداخت دیه (از تاریخ تصادف) صادر گردیده است. حال با توجه به شرح سوال حد اقل پنج مورد ایراد و اشکال اساسی وارد بر رای را با استناد به مواد قانونی بیان نمایید سوال چهارم: حامد که کارمند اداره ... استان بوشهر است مأموریت داشته به شیراز عزیمت و از محل تنخواه گردانی که نزد وی بوده مقدار چهارصد متر کابل برق فشار قوی خریداری و تحویل بگیرد و در بوشهر تحویل اداره دهد. لذا نامبرده به فروشگاه لوازم تاسیسات برقی محسن در شیراز مراجعه و چهارصد متر کابل مورد نظر را به بهای بیست میلیون ریال خریداری مینماید؛ بنا به تقاضای حامد؛ محسن فاکتوری به مبلغ بیست و دو میلیون ریال صادر مینماید. حامد هنگام مراجعت به بوشهر بیمار میشود و به توصیه پزشک معالج در بیمارستان بستری میگردد. ناچار کابلهای خریداری شده را به یکی از آشنایانش به نام غلام میدهد که به بوشهر برده و تحویل اداره نماید. غلام در مسیر خود در برازجان توقف مینماید و کابلها را به فرید میفروشد و با دریافت وجه آن به شیراز برمیگردد و ضمن عیادت از حامد ماجرا را شرح میدهد و نصف وجوه دریافتی را به حامد میدهد و قرار میگذارند با هم به بوشهر رفته و ادعای سرقت کابلها را بنمایند. به همین منوال نیز عمل مینمایند مدتی بعد جریان فاش میشود و حامد و محسن و غلام و فرید دستگیر میشوند. حال با توجه به شرح سوال در صورتیکه فعل ارتكابی نامبردگان مذکور دارای وصف جزایی باشد مجرمانه باشد نوع بزه انتسابی به هریک از آنها چیست و چه مرجع یا مراجعی صلاحیت رسیدگی به اتهامات نامبردگان را دارند؟ سوال پنجم: امیر به شما مراجعه و اظهار میدارد در قبال فروش یک دستگاه اتومبیل و به عنوان ثمن معامله یک فقره چک از فیروز دریافت داشته که به علت کسر موجودی از بانک برگشت خورده است. امیر به قصد مطالبه طلبش به فیروز مراجعه نموده اما فیروز در حین بحث و مشاجره ناگهان چک و گواهی عدم پرداخت آنرا از دست امیر میکشد و پاره و معدوم مینماید و بعد هم منکر بدهی خود میشود. امیر نیز شکایتی علیه وی در دادسرا مطرح که با احراز موضوع منتهی به صدور کیفرخواست میگردد. فیروز در دادگاه با اقرار به خرید اتومبیل اظهار مینماید و دلیلی که حکایت از پرداخت ثمن داشته باشد نیز ارایه مینماید. دادگاه با این استدلال که برگ چک و گواهی عدم پرداخت آن مالیت ندارد و صرفاً وسیله پرداخت تلقی میشود حکم به برائت فیروز صادر و امیر را به طرح دعوی در دادگاه حقوقی هدایت مینماید. اکنون امیر جهت تجدیدنظر خواهی از دادنامه به شما مراجعه نموده است. در صورتیکه و کالت وی را در مرحله تجدید نظر پذیرید در اعتراض به دادنامه چه دلایل و دفاعیاتی عنوان مینمایید؟ با استناد به مواد قانونی توضیح دهید سوال ششم: مهرزاد مالک رسمی و ثبتی قطعه زمینی در مرودشت بوده که آن را با مبیعه نامه عادی تنظیمی در یکی از بنگاههای معاملاتی شیراز در تیر ماه هشتاد و پنج به سعید فروخته و معادل دو سوم بهای آن را دریافت نموده و مقرر گردیده مابقی را چهار ماه بعد در دفترخانه همزمان با انتقال سند دریافت نماید به علت افزایش ناگهانی بهای ملک مهرزاد تصمیم میگیرد به نوعی معامله را بهم بزند لذا در مهر ماه هشتاد و پنج همراه با پدر همسرش (محمود) به یکی از دوستانش به نام مسعود مراجعه و از او میخواهند مبیعه نامه ای عادی به تاریخ اردیبهشت هشتاد و پنج بین محمود و مهرزاد تنظیم نماید. مسعود به خواسته آنها عمل مینماید. سپس محمود مستند به مبیعه نامه مذکور علیه مهرزاد دعوی الزام به تنظیم سند رسمی مطرح مینماید که دادگاه نیز بر اساس مبیعه نامه و اقرار خواننده به

وقوع بیع و دریافت ثمن حکم به الزام محمود به انتقال سند صادر مینماید حکم به علت عدم تجدید نظر خواهی قطعی و با صدور اجراییه؛ دایره اجرا سند ملک را به محمود منتقل مینماید. سعید از موضوع با خبر شده و با مراجعه به شما و ارائه دلایل کافی مبنی بر صوری بودن معامله مهرزاد و پدر همسرش قصد احقاق حق و تعقیب کیفری مرتکبین را دارد. عناوین جزایی اقدامات عوامل دخیل در شرح سوال و مجازاتهای آنها و مرجع ذیصلاح را مستند به مواد قانونی ذکر نمایید/ سوال هفتم: مسعود که تاجر فرش و دارای دیون متعددی است؛ توسط یکی از طلبکارانش در دادسرا به اتهام ورشکستگی به تقصیر تحت تعقیب قرار گرفته؛ باز پرس پس از تکمیل تحقیقات با احراز این امر که مسعود وام کلانی با بهره بالا تحصیل نموده و بخش عمده‌ای از آن را به یکی از طلبکارانش داده قرار مجرمیت صادر و پرونده با صدور کیفرخواست به دادگاه جزائی ارسال و به اتهام ورشکستگی به تقصیر مستند به مواد... و... قانون مجازات اسلامی تقاضای مجازات شده است. اینک مسعود به شما مراجعه و ضمن تکذیب ادعاهای شاکی مبنی بر ورشکستگی و... می‌خواهد با قبول و کالت وی در دادگاه از او دفاع نمائید در صورت قبول و کالت مسعود چه ایراداتی به کیفرخواست وارد مینمایید و چگونه از او در قبال اتهام متناسبه دفاع میکنید؟ سوال هشتم: ناصر یک قطعه باغ واقع در گویم را به موجب سند عادی به منصور فروخته و منصور با پرداخت نصف ثمن معامله ضرورتاً به سفر خارج از کشور رفته است. محمود در غیاب منصور به برادر وی (ناصر) مراجعه و پیشنهاد داده در صورتیکه بقیه ثمن به وی پرداخت شود حاضر به انتقال سند در دفتر اسناد رسمی به خریدار (منصور) خواهد بود. ناصر پیشنهاد او را پذیرفته و هر دو به دفترخانه ای در سپیدان مراجعه نموده اند. پس از تنظیم متن سند؛ ناصر با ارایه شناسنامه منصور و معرفی خود به جای منصور (با توجه به شباهت نزدیک چهره دو برادر) امضاء وی را شبیه سازی و سند انتقال را به جای او امضاء میکند. البته سابقاً منصور و کالتنامه ای به نام ناصر تنظیم و به او اختیار و کالت در تنظیم سند را داده بوده؛ اما این و کالتنامه هنگام انتقال سند مورد استفاده قرار نگرفته است. حال با توجه به شرح سوال: الف: اگر اقدامات ناصر و محمود دارای وصف مجرمانه است چه توصیفی برای آن قائل میشوید؟ ب: اقدام سر دفتر چه عنوانی دارد و ضمانت اجرای عمل وی چیست؟ ج: چه مرجعی صلاحیت رسیدگی به بزه های ارتكابی را دارد؟ مستدل و مستند توضیح دهید

۹- سوالات اختبار دوره اول سال - ۱۳۸۶

بنام خدا وقت یکساعت و نیم اختبار کتبی آئین دادرسی کیفری کارآموزان و کالت کانون وکلای مرکز ۱۲/۵/۸۶ به دو سؤال زیر با استناد به مواد قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب (در امور کیفری) مصوب ۱۳۷۸ و قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ و اصلاحات بعدی آن (اصلاحی ۱۳۸۱ و ۱۳۸۵) پاسخ دهید: سؤال اول- حسن ۱۴ ساله به اتهام نگهداری و حمل مشروبات الکلی در سال ۱۳۷۹ تحت تعقیب قرار می‌گیرد. مشارالیه در بازجویی اظهار می‌دارد که این اعمال را با مشارکت پدر خود انجام داده است. پدر حسن نیز در بازجویی اتهامات مذکور را پذیرفته و پس از صدور قرار کفالت به علت عجز از معرفی کفیل به زندان اعزام و چند روز بعد اقدام به فرار می‌نماید. وی در سال ۱۳۸۶ به اتهام یک فقره کلاهبرداری در تهران دستگیر و در بازجویی ضمن اقرار به جرم اخیر و جرائم قبلی (کلاهبرداری، فرار، نگهداری و حمل مشروبات الکلی) به یک فقره زنای محصنه و یک فقره قتل غیر عمد در حین رانندگی در دو سال قبل از دستگیری اعتراف می‌نماید. با عنایت به مراتب فوق پاسخ دهید: الف- مرجع انجام تحقیقات مقدماتی و صدور قرار تأمین نسبت به اتهام حسن و اتهامات پدر او کدام است؟ ب- کدام دادگاه صالح به رسیدگی جهت صدور حکم نسبت به اتهامات متهمین فوق الذکر می‌باشد؟ ج- آیا جهت رسیدگی به اتهامات متهمین فوق الذکر به منظور صدور حکم، حضور و کیل مدافع در جلسه رسیدگی دادگاه الزامی است یا خیر؟ د- چنانچه پدر حسن بابت هر یک از اتهامات فوق الذکر در دادگاه بدوی محکوم گردیده باشد؛ اگر شما بعنوان وکیل مدافع وی احکام صادره را خلاف قانون و شرع بدانید، جهت حفظ حقوق موکل خود چه اقدامی و در چه مرجعی خواهید نمود؟ (۱۶ نمره) سؤال

دوم- با توجه به اینکه به موجب قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب اصلاحی ۱۳۸۱ تعقیب جرائم توسط دادسرا به عمل می آید، در چه مواردی دادگاههای کیفری مجاز به انجام تحقیقات مقدماتی و صدور رای می باشند؟ (۴ نمره)

توجه- لطفاً از نوشتن مطالبی که مستقیماً ارتباط به سؤال ندارد اجتناب شود. موفق باشید. به نام آنکه جان را فکرت آموخت در عدالت گشایش و آنکه عدالت را برنتابد ستم را سخت تر یابد. از سخنان علی بن ابی طالب (ع) اختبار کتبی حقوق تجارت مدت: ۹۰ دقیقه به هر دو سوال زیر به طور خلاصه پاسخ دهید و از بیان توضیحات اضافی و غیر مرتبط خودداری فرمایید. الف- در زمان قرارداد بیع، شرکت متوقف بوده و قرارداد مزبور به ضرر طلبکاران تنظیم گردیده است. ب- در زمان تنظیم قرارداد مدت ماموریت مدیران شرکت خاتمه یافته بوده و مدیران بدون توجه به انقضاء مدت مدیریت آنان قرارداد را با احمد امضا کرده اند و بدین علت مدیران در آن زمان فاقد سمت بوده اند. ج- ملک مورد معامله به ثمن بخش فروخته شده و شرکت از این حیث مغبون گردیده است. د- برابر مفاد اساس نامه شرکت، فروش اموال غیر منقول می بایست به تایید هیئت مدیره شرکت می رسید که این اقدام نیز صورت نگرفته است. بنابراین قرارداد باطل می باشد. احمد به شما مراجعه کرده و از شما می خواهد از وی دفاع کرده، در صورت قبول وکالت او به چه کیفیت دفاع خواهید نمود؟ "موفق باشید" به نام خدا اختبار حقوق ثبت و امور حسبی نوبت اول سال ۸۶ کارآموزان وکالت کانون وکلای دادگستری مرکز مدت پاسخگویی ۲ ساعت- استفاده از قانون مجاز است ورقه اختبار جهت تحقیق و بررسی بیشتر نزد کارآموز باقی می ماند. سوال حقوق ثبت در مورد اعتبار سند مالکیتی که به نام افراد نسبت به اراضی مستحدث ساحلی (۱) علیرغم مالکیت دولت و ممنوعیت درخواست ثبت افراد صادر شده است و اعتراضی هم در مهلت. مقرر قانونی بدرخواست ثبت صورت پذیرفته نظر خود را با لحاظ جمیع مقررات قانونی بیان نمایید؟ سوال امور حسبی دعوای به خواسته مطالبه خسارت ناشی از تقصیر قیم سابق در عدم اقدام به اعتراض ثبت ملک موروثی کشاورزی خواهان، علیه قیم سابق مطرح رسیدگی است. دفاع خواننده اینستکه عدم اعتراض به درخواست ثبت معلول سازش سایر ورثه با متقاضی ثبت بوده و چنانچه خواهان مدعی حقی است می باید به ورثه مراجعه نماید و خواستار رد دعوی می شود. در صورت داشتن اختیار، وکالت کدامیک از طرفین دعوی را می پذیرید. مراتب را مستدلاً توجیه نمایید؟ (۱) قانون اراضی مستحدث ساحلی مصوب تیر ماه ۱۳۵۴

سئوالات اختبار حقوق مدنی کارآموزان وکالت کانون وکلای دادگستری مرکز- مرداد ۸۶ وقت ۶۰ دقیقه شخصی ملکی را که در رهن بوده با مبیعه نامه عادی به دیگری فروخته است و تعهد نموده که ظرف دو ماه در دفتر اسناد رسمی حاضر شده و سند رسمی معامله را تنظیم و امضاء کند. چنین معامله ای با توجه به قوانین موضوعه و رویه قضایی چه وضعی دارد؟ اگر وکیل خریدار باشید چه اقدامی در جهت حفظ حقوق موکل خود به عمل می آورید؟ استفاده از قانون بدون توضیح و حاشیه نویسی آزاد است. بسمه تعالی سئوالات اختبار کتبی آ. د. م، کانون وکلای تهران - مرداد ۱۳۸۶ لطفاً به کلیه سئوالات با استدلال و اختصار توضیح داده شود. استفاده از مجموعه قوانین معمولی (غیر محشی) مجاز است- وقت ۵/۱ ساعت. الف) آیا دادگاه صلاحیت رسیدگی به این دعوی را دارد یا خیر چرا؟ ب) آیا هیچ یک از ایرادات قانونی در این مرحله قابل طرح میباشد یا خیر اگر جواب مثبت است کدام ایراد؟ ج) اگر خواننده ایرادی مطرح ننموده و اعتراضی نداشته باشد دادگاه مجاز به رسیدگی است یا نه؟ دادرسی با بررسی مستندات مطروحه ایراد را وارد نمی داند. اگر شما دادرسی این پرونده باشید بعد از رد ایراد و برای رسیدگی به ماهیت دعوی مکلف به تجدید وقت رسیدگی و دعوت مجدد از اصحاب دعوی هستید و یا اینکه مجازید با توجه به متن دادخواست و منضمات (بر فرض تکمیل) و بدون تجدید وقت رسیدگی حسب مورد اتخاذ تصمیم نمائید. چرا؟ اولاً) تقاضای تصحیح رای مستلزم رعایت شرایط شکلی دادخواست میباشد یا خیر؟ ثانیاً) اگر دادرسی صادر کننده رای درخواست تصحیح را نپذیرد آیا میتواند با دستور قضایی تقاضا را رد، و یا اینکه مکلف به صدور قرار میباشد؟ ثالثاً) دستور یا رای دادگاه مبنی بر رد تقاضای تصحیح قطعی است یا قابل اعتراض یا تجدید نظر؟ موفق باشید اختبار کتبی درس حقوق جزا کانون وکلای دادگستری مرکز- ساعت ۹ صبح روز جمعه

مورخ ۱۲/۵/۸۶ فقط استفاده از قانون مجازات اسلامی آزاد است. لطفاً به هر دو سوال با استدلال کافی پاسخ دهید: سوال اول: "الف" و "ب" مامورین دولت متهمند به اخذ مال زیاده از مقررات قانونی موضوع ماده ششصد (۶۰۰)* قانون مجازات اسلامی و "ج" متهم است اولاً- به معاونت با "الف" و "ب" در جرم یاد شده و ثانیاً توهین موضوع ماده ششصد و هشت (۶۰۸)* ** همان قانون. بعد از تحقیقات کیفر خواست در مورد هر سه نفر صادر و پرونده در تاریخ ۲۰/۴/۸۵ با حضور متهمین و وکلای آنها در دادگاه مطرح می‌گردد. در دادگاه یکی از مدعیان خصوصی گذشت خود را نسبت به "الف" اعلام می‌دارد. پس از استماع مدافعات متهمین و وکلای ایشان دادگاه "الف" را به شش ماه، "ب" را به نه ماه و "ج" را با توجه به ارتکاب جرایم متعدد به سه ماه حبس در مورد معاونت و ۵۰۰ هزار ریال جزای نقدی در مورد توهین محکوم می‌نماید لیکن محکومیت "ج" را به مدت دو سال از تاریخ ۲۰/۱۰/۸۵ معلق می‌کند. "الف" و "ب" بعد از قطعیت حکم در ۲۰/۸/۱۳۸۵ برای اجرای مجازات به زندان معرفی می‌شوند. "ج" در تاریخ ۲۰/۱۰/۱۳۸۵ مرتکب یک فقره جرم عمدی مستوجب تعزیر می‌گردد که دادگاه در ۲۹/۱۱/۱۳۸۵ به جرم اخیر وی و با حضور وکیل او رسیدگی می‌کند. در این دادگاه وکیل "ج" درخواست تعلیق مجدد اجرای مجازات موکل خود در صورت محکومیت را می‌نماید. وکلای "الف" و "ب" نیز پس از اجرای نیمی از مدت محکومیت موکلین خود (سه ماه در مورد "الف" و چهار ماه و نیم در مورد "ب") تقاضای صدور حکم به آزادی مشروط موکلین خود را می‌نمایند. اما دادگاه با آزادی مشروط "ب" به این دلیل که رضایت مدعیان خصوصی را کسب نکرده موافقت نمی‌کند. اینک با توجه به این مساله به سوالات زیر به اختصار پاسخ دهید: سوال دوم: با مطالعه ماده ششصد و چهل و هشت (۶۴۸)* ** قانون مجازات اسلامی این ماده را حداکثر در هشت سطر از جهات گوناگون تجزیه و تحلیل نمائید. * ماده ۶۰۰- هر یک از مسئولین دولتی ... برخلاف قانون یا زیاده بر مقررات قانونی اقدام و وجه یا مالی اخذ یا امر به اخذ آن نماید به حبس از دو ماه تا یکسال محکوم خواهد شد. * ماده ۶۰۸- توهین به افراد از قبیل و استعمال الفاظ رکیک چنانچه موجب حد قذف نباشد به مجازات تا (۷۴) ضربه و یا پنجاه هزار تا یک میلیون ریال جزای نقدی خواهد بود. * ** ماده ۶۴۸- اطباء و جراحان و ماماها و داروفروشان و کلیه کسانی که به مناسب شغلی یا حرفه خود محرم اسرار می‌شوند هر گاه در غیر از موارد قانونی، اسرار مردم را افشا کنند به سه ماه و یک روز تا یک سال حبس و یا به یک میلیون و پانصد هزار تا شش میلیون ریال جزای نقدی محکوم می‌شوند. ۱- احمد، ملکی را از شرکت سهامی خاص X با مدیریت آقای رضا خریداری می‌نماید. بعد از تنظیم مبیعه نامه عادی و قبل از تنظیم سند رسمی، شرکت مزبور ورشکسته می‌شود. احمد دادخواستی بخواسته الزام تنظیم سند به طرفیت مدیر تصفیه تقدیم دادگاه می‌نماید. مدیر تصفیه نیز متقابلاً دادخواستی بخواسته ابطال مبیعه نامه تقدیم و اعلام می‌دارد: ۲- رضا بابت خرید جواهرات، یک برگ سفته به مبلغ پانصد میلیون ریال صادر و با ظهر نویسی علی به جعفر تسلیم می‌دارد. جعفر بعلت عدم دریافت وجه سفته در سر رسید و واخواست آن در مهلت مقرر (علی) را به عنوان ضامن طرف دعوا قرارداد داده بدواً تقاضای صدور قرار. تامین خواسته به مبلغ پانصد میلیون ریال و متعاقباً صدور حکم محکومیت علی را به پرداخت اصل وجه سفته و خسارات درخواست می‌نماید. علی در پاسخ مدعی می‌شود که چون واخواست نامه فقط به متعهد (رضا) ابلاغ شده و به ظهر نویس ابلاغ نگردیده، دعوی علیه او قابل پذیرش نیست. جعفر به شما مراجعه و اظهار می‌دارد که از ابتدا با توجه به اعتبار علی سفته را دریافت داشته و در خواست می‌نماید وکالت نامبرده را پذیرا شده و اقدامات لازم جهت دریافت قرار تامین خواسته و صدور حکم محکومیت علی و نهایتاً وصول وجه سفته از نامبرده معمول دارید. در وضعیت موجود چنانچه ادعای علی را درست می‌دانید و وکالت جعفر را پذیرا نمی‌شوید دلایل خود را برای عدم قبول وکالت با استناد به ماده یا مواد قانونی بیان و در صورتی که وکالت جعفر را پذیرا می‌شوید اقدامات و دلایل خود را مشروحاً و مستنداً به ماده یا مواد قانونی بیان نمایید. ۲- خواننده متعاقب دعوایی که خواهان به طرفیت وی مطرح می‌کند، در اولین جلسه با تقدیم لایحه (و بدون حضور در جلسه) صرفاً نسبت به طرح ایراد عدم توجه دعوی به خواننده اقدام و هیچگونه دفاعی در ماهیت

نمی‌کند. ۳- دعوی مطروحه با ایراد ذینفع نبودن خواهان منجر به صدور قرار رد دعوی می‌گردد، به نظر شما در مرحله تجدید نظر خواهی از این قرار طرفین می‌توانند با یکدیگر سازش نموده و در خواست گزارش اصلاحی نمایند. ۵- اگر در مقام اجرای قرار تامین خواسته، یک دستگاه وسیله نقلیه مورد نیاز و متناسب با شأن خوانده توقیف گردد، در حالیکه همین اتومبیل در ماهیت دعوی نیز به عنوان عین مال، مورد مطالبه خواهان قرار گرفته و منجر به صدور حکم قطعی به نفع خواهان شده است آیا در مقام اجرای حکم، اتومبیل توقیف شده به محکوم له منتقل می‌گردد. یا خیر چرا؟ ۱- تصمیم دادگاه در زمینه محکومیت و مجازات متهمان صحیح است یا خیر؟ ۲- تصمیم دادگاه در زمینه تعلیق اجرای مجازات "ج" درست است یا نه؟ ۳- در خواست وکیل "ج" برای تعلیق مجدد محکومیت موکل وی منطبق با قانون است یا خیر؟ ۴- عدم موافقت دادگاه با پذیرش آزادی مشروط "ب" مبنای قانونی دارد یا نه؟ A که وکالت در فروش اموال B را داشته است منزل موکل را عالماً عامداً به قیمتی کمتر از نرخ روز فروخته است، چنین معامله‌ای چه وضعیتی دارد؟ علم یا جهل خریدار به قیمت روز چه تاثیری در معامله دارد، فروض مختلف را بررسی و توضیح دهید. ۱- دعوایی به خواسته مطالبه وجه علیه بدهکاری در دادگاه صالح مطرح می‌گردد، چنانچه تاریخ سررسید دین ۳۱/۱/۸۶ باشد و تاریخ ثبت دادخواست در دفتر مجتمع قضایی یا دادگستری ۳۰/۱/۸۶ و تاریخ ثبت پرونده در شعبه رسیدگی کننده ۱/۲/۸۶ و امروز ۱۰/۵/۸۶ نیز وقت رسیدگی به پرونده باشد. ۴- بعد از صدور رای دادگاه بدوی، محکوم له پرونده تقاضای تصحیح رای را می‌نماید.

۱۰ - سوالات آزمون ورودی کانون وکلای دادگستری سال - ۱۳۸۶

جمهوری اسلامی ایران سازمان سنجش آموزش کشور عنوان مواد امتحانی، تعداد و شماره سؤالات ردیف مواد امتحانی تعداد سؤال از شماره تا شماره ۱ حقوق مدنی ۱۲۰ ۲۲۰ آیین دادرسی مدنی ۲۱۲۰ ۳۴۰ حقوق جزا ۴۱۲۰ ۴۶۰ آیین دادرسی کیفری ۶۱۲۰ ۵۸۰ حقوق تجارت ۸۱۲۰ ۶۱۰۰ اصول استنباط حقوق اسلامی ۱۰۱۲۰ ۱۲۰ توجه: ۱- هر سؤال منحصراً یک پاسخ صحیح دارد. ۲- به پاسخ‌های غلط، نمره منفی تعلق می‌گیرد. ۳- پاسخ‌ها را فقط در برگ پاسخنامه و با مداد مشکی نرم و پررنگ مشخص نمایید. ۴- دفترچه آزمون و پاسخنامه را پس از اتمام وقت، به طور جداگانه به مراقبین تحویل دهید. حقوق مدنی صفحه ۱۱-۱ اگر کسی نسبت به مالی معامله به عنوان فضولی کند و بعد معلوم شود که آن مال ملک معامله کننده بوده است، وضع این معامله چگونه است؟ (۱) معامله باطل است. (۲) معامله موکول به اجازه معامل است. (۳) معامله صحیح و نافذ است. (۴) معامله برای مالک قابل فسخ است. ۲- اگر مورد اجاره عین کلی باشد و فردی که موجر داده معیوب درآید، مستأجر چه می‌تواند بکند؟ (۱) مستأجر می‌تواند ابطال اجاره را بخواهد. (۲) مستأجر حق فسخ اجاره را دارد. (۳) مستأجر فقط حق مطالبه تبدیل عین داده شده را دارد. (۴) مستأجر حق فسخ ندارد و می‌تواند موجر را مجبور به تبدیل آن نماید و اگر تبدیل آن ممکن نباشد حق فسخ خواهد داشت. ۳- در مورد که ثالثی پیش از قبض عین مستأجره مانع انتفاع از آن شود، مستأجر چه می‌تواند بکند؟ (۱) مستأجر می‌تواند به مزاحم رجوع کند و رفع مزاحمت بخواهد. (۲) مستأجر می‌تواند به مزاحم رجوع کند و اجرت المثل بگیرد. (۳) مستأجر تنها حق فسخ اجاره را دارد. (۴) مستأجر می‌تواند اجاره را فسخ کند یا به مزاحم رجوع کند و رفع مزاحمت بخواهد و اجرت المثل بگیرد. ۴- مالی که حق انتفاع از آن به دیگری تعلق دارد از طرف مالک فروخته می‌شود، این انتقال چه اثری دارد؟ (۱) انتقال غیر نافذ و موکول به اجازه صاحب حق انتفاع است. (۲) انتقال باطل است. (۳) انتقال درست و در همه حال لازم است. (۴) انتقال درست است، ولی اگر انتقال گیرنده جاهل به وجود حق انتفاع باشد اختیار فسخ معامله را دارد. ۵- مالی فروخته می‌شود، بدون اینکه محل تسلیم مبیع در آن تصریح شود یا عرف اقتضای تسلیم در محلی را داشته باشد، مبیع در کجا باید تسلیم شود؟ (۱) در محل وقوع عقد بیع (۲) در محل وقوع مال (۳) در محل اقامت فروشنده (۴) در محل اقامت خریدار ۶- چه اموالی در حکم غیر منقول است؟ (۱) بنایی که بر روی زمین احداث می‌شود.

۲) معدنی که در زمین حفر می شود. ۳) حیوانات و اشیائی که مالک آن را برای عمل زراعت اختصاص داده است، از نظر صلاحیت محاکم و توقیف اموال. ۴) مطلق اشجار و شاخه های آن، مادام که بریده یا کنده نشده. ۷- دارنده اتومبیلی آن را به دوست خود را برای سفری کوتاه به امانت می دهد. دوست او در اثر سرعت زیاد با اتومبیل دیگری تصادم می کند و به آن خسارت می زند. صاحب اتومبیل زیان دیده خسارت خود را از چه کسی می تواند بگیرد؟ ۱) از دارنده اتومبیل و از راننده مقصر، از هر کدام که بخواهد. ۲) از راننده مقصر به تنهایی ۳) از دارنده به تنهایی ۴) از راننده مقصر نصف و از دارنده نصف دیگر ۸- هر گاه بعد از تقسیم ما ترک بین ورثه معلوم شود که متوفی مدیون به اشخاص ثالث بوده است: ۱) تقسیم باطل می شود. ۲) تقسیم معتبر و صحیح بوده، لکن طلبکاران حق فسخ تقسیم را دارند. ۳) تقسیم معتبر بوده و طلبکاران می توانند به هر یک از وراثت به نسبت سهم او رجوع کنند. ۴) تقسیم معتبر و صحیح بوده، لکن ورثه تا قبل از اداء دیون متوفی، مجاز به فروش و یا اعمال تصرف مالکانه نسبت به مقسومه خود نمی باشند. ۹- تصرف کدام یک از اشخاص زیر امانی نیست؟ ۱) قرض گیرنده ۲) عاریه گیرنده ۳) ودیعه گیرنده ۴) مستأجر ۱۰- در تبدیل تعهد تضمینات دین سابق: ۱) به دین جدید تعلق می گیرد. ۲) به دین جدید تعلق می گیرد مگر اینکه شرط خلاف شده باشد. ۳) به دین جدید تعلق نمی گیرد مگر اینکه شرط خلاف شده باشد. ۴) هیچ کدام ۱۱- ورثه متوفی عبارتند از پدر و مادر و وارث دیگری ندارد سهم الارث هر یک عبارتند از: ۱) سهم الارث هر کدام ۱/۶ از ماترک است به فرض و مابقی ترکه که به قرابت بین آنها تنصیف می شود. ۲) به طول کلی سهم الارث مادر ۱/۳ و پدر ۲/۳ از ماترک است. ۳) هر کدام ۱/۳ از ماترک را به فرض ارث می برند و مابقی به قرابت بین آنها به طور مساوی تقسیم می شود. ۴) سهم الارث مادر و پدر هر کدام ۱/۶ است به فرض و مابقی به قرابت به پدر می رسد. ۱۲- صلحی که در مورد تنازع یا مبنی بر تسامح باشد قاطع بین طرفین است اما ۱) به وسیله کلیه خیارات می توان آن را فسخ کرد. ۲) فقط به وسیله خیار غبن می توان آن را فسخ کرد. ۳) فقط به وسیله خیار تدلیس می توان آن را فسخ کرد. ۴) فقط به وسیله خیار شرط و خیار تخلف از شرط و خیار تدلیس می توان آن را فسخ کرد. ۱۳- چنانچه قاب عکسی به عنوان طلا فروخته شود و بعد از معامله معلوم شود که نقره بوده و روی آن آب طلا داده شده است: ۱) برای خریدار حق فسخ ایجاد می شود. ۲) خریدار می تواند معامله را فسخ کند یا اینکه مطالبه ارش نماید. ۳) معامله باطل است. ۴) معامله غیر نافذ است. ۱۴- در نکاح دائم در صورت فوت زوج قبل از واقعه، هر گاه مهر معین شده باشد: ۱) هیچ مهري به زوجه تعلق نمی گیرد. ۲) نصف مهر المسمی به زوجه تعلق می گیرد. ۳) تمام مهریه به زوجه تعلق می گیرد. ۴) مهر المتعه به زوجه تعلق می گیرد. ۱۵- در صورتی که کسی خانه ای را به مبلغ معین بفروشد و قرار بگذارند که مشتری ثمن را پس از فوت پدرش به بائع بپردازد شرط و عقد چه حکمی دارند؟ ۱) شرط و عقد هر دو صحیح هستند. ۲) شرط مزبور باطل و فروشنده حق فسخ دارد. ۳) فقط شرط باطل است. ۴) شرط باطل است و موجب بطلان عقد می شود. ۱۶- کدام عبارت در مورد «عقد ضمان» صحیح است؟ ۱) تعلیق در ضمان صحیح ولی التزام به تأدیه معلق باطل است. ۲) تعلیق در ضمان باطل و التزام به تأدیه معلق صحیح است. ۳) تعلیق در ضمان و التزام به تأدیه باطل است. ۴) تعلیق در ضمان و التزام به تأدیه صحیح است. ۱۷- در صورتی که دیوار مشترک خراب شود و یکی از دو شریک از تجدید بنا و اجازه تصرف در مبنای مشترک امتناع نماید شریک دیگر می تواند: ۱) در مبنای مشترک تجدید بنای دیوار نماید و نصف هزینه های انجام شده را از شریک ممتنع مطالبه کند. ۲) در مبنای مشترک تجدید بنای دیوار نماید لکن حق مطالبه هزینه های مصرف شده را از شریک ممتنع نخواهد داشت. ۳) در حصه خاص خود تجدید بنای دیوار نماید. ۴) در مبنای مشترک تجدید بنای دیوار نماید و تمامی هزینه های انجام شده را از شریک ممتنع مطالبه کند. ۱۸- کدام یک از خیارات زیر فوری نیست؟ ۱) خیار تأخیر ثمن ۲) خیار عیب ۳) خیار غبن ۴) خیار تدلیس ۱۹- هر گاه یکی از دو شریک مال مشاع غیر منقول، سهم مشاع خود را با موافقت قبلی شریک خود به ثالث بفروشد: ۱) برای شریک حق شفعه ایجاد نمی شود. ۲) برای شریک حق شفعه ایجاد می شود. ۳) با وجود سایر شرایط حق شفعه برای شریک ایجاد می شود. ۴) حق شفعه با پرداخت نیمی از ثمن مأخوذه

ایجاد می شود. ۲۰- از نظر قانون مدنی ایران دعوی نفی ولد: ۱) هرگز مسموع نیست. ۲) قبل از انقضاء دو ماه از تاریخ اطلاع یافتن شوهر از تولد طفل مسموع است. ۳) قبل از انقضاء پنج ماه از تاریخ اطلاع یافتن شوهر از تولد طفل مسموع است. ۴) همیشه مسموع است. آئین دادرسی مدنی صفحه ۲۱۳- آیا وکیل دادگستری می تواند بدون داشتن عذر موجه در دادگاه حاضر نشود؟ ۱) نمی تواند ۲) اگر عدم حضورش به تجدید وقت دادگاه منجر نشود می تواند ۳) در صورتی که موکلش در دادگاه حاضر شود می تواند ۴) در همه حال می تواند ۲۲- دعوی اعتراض ثالث: ۱) باید ظرف بیست روز از تاریخ قطعی شدن رأی مورد اعتراض اقامه شود. ۲) باید ظرف یک ماه از تاریخ اطلاع از صدور رأی مورد اعتراض اقامه شود. ۳) باید ظرف سه ماه از قطعی شدن رأی مورد اعتراض اقامه شود. ۴) اقامه این دعوی مقید به مهلت معین نیست. ۲۳- در صورتی یکی از طرفین دعوی دو نفر وکیل داشته باشند: ۱) هر یک از دو نفر وکیل مکلف به ابطال تمبر کامل مالیاتی هستند. ۲) با ابطال تمبر کامل مالیاتی از ناحیه هر یک تکلیف از دیگری ساقط می شود. ۳) هر یک از دو نفر وکیل مجاز در اقدام انفرادی مکلف به ابطال تمبر مالیاتی خود هستند. ۴) برای هر دو نفر وکیل بدون دارا بودن اختیار اقدام فردی یک فقره تمبر کامل مالیاتی کافی است. ۲۴- در صورت حدوث اختلاف در صلاحیت بین دو دادگاه عمومی حقوقی در سطح یک استان: ۱) حل آن با دادگاه تجدید نظر مرکز استان است و دادگاه مرجوع الیه مکلف به رسیدگی است. ۲) حل آن با دادگاه تجدید نظر مرکز استان است و دادگاه مرجوع الیه مکلف به رسیدگی نبوده پرونده را برای حل اختلاف به دیوان عالی کشور می فرستد. ۳) حل آن با رئیس کل دادگستری مرکز استان است. ۴) حل آن با دیوان عالی کشور است. ۲۵- در دعاوی که برای اقامه آنها مدت معینی در قوانین پیش بینی شده است از قبیل دعاوی اعتراض بر ثبت یا تحدید حدود، اشخاص ثالث: ۱) می توانند به عنوان ثالث در دعوی بین معترض و متقاضی ثبت مطروحه در مراجع قضایی وارد شوند ولی نمی توانند به رأی قطعی بین آنان اعتراض کنند. ۲) می توانند به عنوان ثالث در دعاوی مطروحه بین آنان وارد شوند و یا برای قطعی بین آنان اعتراض کنند. ۳) نمی توانند وارد ثالث شوند، لکن می توانند بر حکم یا قرار قطعی بین آنان در این نوع دعاوی اعتراض کنند. ۴) نمی توانند به عنوان ثالث در دعاوی مطروحه بین آنان وارد شوند یا بر حکم یا قرار قطعی بین آنان در این نوع دعاوی اعتراض نمایند. ۲۶- اخذ تأمین یا خواستن ضامن از محکوم له حکم غیابی: ۱) اصولاً لازم نیست. ۲) در مرحله صدور دستور ضامن اجرائیه لازم است. ۳) در مرحله اجرای حکم لازم است. ۴) هم زمان با ابلاغ دادنامه ی غیابی به محکوم له لازم است. ۲۷- کدام یک از دعاوی زیر قابل ارجاع به داوری نیست؟ ۱) دعوی ورشکستگی و نسب ۲) دعاوی راجع به اموال غیر منقول ثبت شده ۳) دعاوی مربوط به مهریه و نفقه ۴) دعاوی که یک طرف آن دولت باشد. ۲۸- صدور اجرائیه با کدام دادگاه است؟ ۱) با دادگاه نخستین ۲) با دادگاه صادر کننده حکم قطعی ۳) با دادگاه تجدید نظر ۴) اگر دادگاه تجدید نظر حکم بدوی را تأیید کرده باشد با دادگاه بدوی و اگر نقص کرده باشد با دادگاه تجدید نظر ۲۹- کدام یک از موارد زیر از دعاوی طاری محسوب نمی شود؟ ۱) ورود ثالث ۲) جلب ثالث ۳) اعتراض شخص ثالث ۴) دعوی متقابل ۳۰- رأی دادگاه در چه مواردی غیابی است؟ ۱) در مواردی که وقت رسیدگی ابلاغ واقعی نشده و خواننده و نماینده ی او در هیچ جلسه دادگاه حاضر نشده و کتباً هم دفاع نکرده باشد. ۲) در مواردی که خواننده در دادگاه حاضر نشده باشد. ۳) در مواردی که خواننده یا نماینده قانونی او در دادگاه حاضر نشده باشد. ۴) در مواردی که اخطاریه وقت رسیدگی ابلاغ واقعی نشده باشد. ۳۱- تحقیقات محلی جزء کدام یک از ادله محسوب می شود؟ ۱) اماره ی قضایی ۲) اسناد کتبی ۳) شهادت ۴) اماره قانونی آئین دادرسی مدنی صفحه ۳۲۴- دعوی اضافی، یعنی افزایش خواسته یا تغییر نحوه دعوی یا خواسته، که از ناحیه ی خواهان اقامه می شود باید: ۱) پس از تقدیم دادخواست و قبل از جلسه ی اول رسیدگی مطرح شود. ۲) تا جلسه اول رسیدگی و در این جلسه اقامه شود. ۳) تا قبل از ختم مذاکرات اصحاب دعوی مطرح گردد. ۴) پس از ختم مذاکرات اصحاب دعوی و قبل از صدور حکم عنوان شود. ۳۳- کدام یک از تصمیمات قضایی ذیل از اعتبار امر مختومه برخوردار نمی باشد؟ ۱) گزارش اصلاحی ۲) حکم قطعی دادگاه بدوی ۳) حکم قطعی دادگاه تجدید نظر ۴) قرار سقوط دعوی

۳۴- کدام یک از گزینه های ذیل دعوی متقابل محسوب می شود؟ (۱) دعوی تهاتر (۲) دعوی صلح (۳) دعوی فسخ (۴) هیچ کدام

۳۵- در احتساب مواعد: (۱) چنانچه از مواعد قانونی باشد روز ابلاغ و روز اقدام جزء مدت محسوب نمی شود. (۲) چنانچه از مواعد قضایی باشد روز ابلاغ و روز اقدام جزء مدت محسوب نمی شود. (۳) هم در مواعد قانونی و هم در مواعد قضایی روز ابلاغ و روز اقدام جزء مدت محسوب نمی شود. (۴) در مواعد قانونی روز ابلاغ و روز اقدام جزء مدت محسوب نمی شود و در قضایی می شود.

۳۶- احکام مستند به اقرار در دادگاه..... (۱) قابل فرجام است. (۲) قابل تجدید نظر و فرجام نیست. (۳) قابل تجدید نظر است. (۴) قابل تجدید نظر و فرجام است. ۳۷- هرگاه مدعی پس از ختم مذاکرات اصحاب دعوی، دعوی خود را مسترد کند و خوانده هم راضی باشد دادگاه کدام یک از تصمیمات ذیل را اتخاذ خواهد کرد؟ (۱) قرار رد دعوی (۲) قرار ابطال دادخواست (۳) قرار عدم استماع دعوی (۴) قرار سقوط دعوی ۳۸- آرای صادر شده از شوراهای حل اختلاف: (۱) در کلیه موارد قابل تجدید نظر در دادگاه عمومی هستند. (۲) در همه ی موارد چنانچه اعضای شورا با تجدید نظر موافق باشند در دادگاه عمومی قابل تجدید نظر است. (۳) در بعضی از موارد چنانچه اعضای شورا با تجدید نظر موافق باشند در دادگاه تجدید نظر قابل تجدید نظر هستند. (۴) در هیچ موردی قابل تجدید نظر نیستند. ۳۹- به موجب دادنامه ای غیر قطعی «الف» که مقیم خارج از کشور است و «ب» که مقیم داخل کشور است به انجام تعهدی محکومیت یافته اند و حکم صادره قابل تجدید نظر می باشد مهلت تجدید نظر خواهی از حکم مزبور: (۱) برای هر دو نفر دو ماه است. (۲) برای هر کدام از آن دو بیست روز است. (۳) برای محکوم علیه مقیم ایران ۲۰ روز و برای مقیم خارج از کشور دو ماه است. (۴) برای «الف» دو ماه و بیست روز و برای «ب» ۲۰ روز است. ۴۰- حکم نهایی در کدام یک از عبارت های ذیل تعریف شده است؟ (۱) حکمی که به صورت قطعی از دادگاه بدوی صادر شده باشد. (۲) حکمی که از مرجع تجدید نظر به صورت قطعی صادر شده باشد. (۳) حکمی که به جهت عدم تجدید نظر خواهی قطعیت یافته است. (۴) حکمی که به واسطه ی طی مراحل قانونی و یا به واسطه انقضای مدت اعتراض، تجدید نظر خواهی و فرجام خواهی دعوایی، که حکم در آن موضوع صادر شده از دعوی مختومه محسوب شود. حقوق جزا صفحه ۵ ۴۱- ماده ۱۱ قانون مجازات اسلامی گوید: «در مقررات و نظامات دولتی، مجازات و اقدامات تأمینی و تربیتی باید به موجب قانونی باشد که قبل از وقوع جرم مقرر شده باشد و هیچ قعل یا ترک فعلی را نمی توان به عنوان جرم به موجب قانون متأخر مجازات نمود...» منظور قانون گذار از «مقررات و نظامات دولتی» چیست؟ (۱) قوانین مربوط به تخلفات اداری (۲) قوانین مربوط به تعزیرات حکومتی (۳) مجازات های بازدارنده (۴) کلیه قوانین کیفری غیر از مقررات مربوط به حدود و قصاص دیات ۴۲- دادگاه اجرای مجازات محکوم علیه را تعلیق کرده است. متعاقباً معلوم می شود که محکوم علیه قبلاً یک فقره محکومیت قطعی به لحاظ ارتکاب جرم سرقت داشته است. تکلیف مجازات تعلیق شده اخیر چیست؟ (۱) مجازات تشدید می شود. (۲) مجازات قبلی با مجازات اخیر جمع می شود و قرار تعلیق باقی می ماند. (۳) دادگاه پس از احراز وجود سابقه، قرار تعلیق را الغاء خواهد کرد. (۴) اجرای مجازات قبلی هم معلق می شود. ۴۳- دفاع مشروع در ردیف کدام یک از عناوین ذیل قرار می گیرد؟ (۱) معاذیر معاف کننده از مجازات (۲) عوامل رافع مسئولیت کیفری (۳) عوامل موجهه ی جرم (۴) کیفیات مخففه ۴۴- در صورت استفاده زوجه از حق حبس بابت مهریه، امتناع زوج از پرداخت نفقه زوجه: (۱) جرم است. (۲) حتی با وجود تمکن مالی جرم نیست. (۳) در صورتی جرم است که زوجه قسمتی از مهریه اش را دریافت کرده باشد. (۴) در صورتی ترک انفاق جرم است که زوج با وجود تمکن مالی مهریه ی زوجه را نپردازد. ۴۵- اگر مباشر جرم بنا به معاذیر قانونی و جهات شخصی قابل تعقیب و مجازات نباشد: (۱) معاون جرم قابل تعقیب است. (۲) معاون جرم قابل تعقیب نیست. (۳) معاون جرم قابل تعقیب نیست مگر آن که اقوی از مباشر باشد. (۴) معاون جرم قابل تعقیب نیست مگر آن که قرار موقوفی تعقیب فاعلی اصلی صادر شده باشد. ۴۶- کدام یک از قوانین زیر همواره عطف به ما سبق می شود؟ (۱) قانون تفسیری (۲) قانون مصوب مجمع تشخیص مصلحت نظام (۳) قانون مربوط به امنیت ملی (۴) قانون شکلی مربوط به هزینه دادرسی ۴۷- نشر اکاذیب: (۱) برای شروع تعقیب نیازمند شاکی خصوصی نیست، ولی

برای بقاء تعقیب نیازمند شاکی خصوصی است. ۲) نه برای شروع و نه برای بقاء تعقیب به شاکی خصوصی نیاز ندارد. ۳) هم برای شروع تعقیب و هم برای بقای تعقیب نیازمند شاکی خصوصی است. ۴) برای شروع تعقیب نیازمند شاکی خصوصی است. ۴۸- هرگاه کسی که مرتکب قتل موجب قصاص شده است بمیرد: ۱) قصاص ساقط می شود و دیه مستقر می گردد و بر عهده وراثت جانی است. ۲) قصاص ساقط می شود و پرداخت دیه بر عهده عاقله است. ۳) قصاص و دیه هر دو ساقط می شود. ۴) قصاص ساقط می شود اما پرداخت دیه منوط به تقاضای اولیاء دم است. ۴۹- کدام گزینه در مورد قسامه قتل عمد نادرست است؟ ۱) قسم خوردن گان به شرط رعایت نصاب قانونی باید از خویشان و بستگان مدعی باشند. ۲) قسم خوردن گان باید مرد باشند مگر آن که مدعی زن باشد. ۳) قسم خوردن گان باید از روی علم به ارتکاب قتل سوگند بخورند. ۴) اگر تعداد قسم خوردندگان مدعی کمتر از پنجاه نفر باشد تکرار قسم تا کامل شدن حد نصاب امکان پذیر نیست. حقوق جزا صفحه ۵۰۶- فردی خود را افسر نیروی انتظامی معرفی می کند در حالی که وی افسر نیروی انتظامی نیست، اقدام وی: ۱) غضب عنوان است. ۲) گزارش خلاف واقع است. ۳) جعل عنوان است. ۴) عنوان کیفری ندارد. ۵۱- مجازات شروع به آدم ربایی..... است. ۱) یک تا سه سال حبس ۲) سه تا پنج سال حبس ۳) شش ماه تا دو سال حبس ۴) شش ماه تا یک سال حبس ۵۲- مجازات صدور چک بلا محل از حساب مسدود که رقم آن یکصد میلیون ریال است: ۱) به نظر قاضی صادر کننده حکم است. ۲) حداکثر یک سال حبس است. ۳) حداکثر دو سال حبس است که قابل تعلیق نمی باشد. ۴) حداکثر شش ماه حبس است. ۵۳- مجازات معاونت در جرمهای تعزیری و بازدارنده که دارای حداقل و اکثر است چگونه تعیین می شود؟ ۱) در اختیار قاضی دادگاه است. ۲) حداقل مجازات مقرر در قانون برای همان جرم است. ۳) مجازات معاون نصف مباشر است. ۴) فرقی بین معاون و مباشر نیست و در نتیجه به همان مجازات مباشر محکوم می شود. ۵۴- زنی که در عده ی بائن قرار دارد خود را به عقد دیگری در می آورد: ۱) اقدام وی عنوان مجرمانه ندارد. ۲) عمل ارتكابی جرم محسوب و به حبس یا جزای نقدی محکوم می شود. ۳) فقط به جزای نقدی محکوم می شود. ۴) فقط به تحمل شلاق تعزیری محکومیت پیدا می کند. ۵۵- در صورتی که جاعل از سند مجعول استفاده کند مجازات او چیست؟ ۱) مجازات او نسبت به جعل تا دو برابر افزایش می یابد. ۲) به اشد مجازات جعل محکوم می شود. ۳) به مجازات جعل و استفاده از سند مجعول محکوم می شود. ۴) قاضی مجازات او را در مورد جعل تشدید می کند. ۵۶- زنای مرد غیر مسلمان با زن مسلمان موجب: ۱) فقط قتل زانی است و زانیه حسب مورد مجازات می شود. ۲) موجب قتل هر دو است. ۳) موجب جلد هر دو است. ۴) موجب رجم هر دو است. ۵۷- مطابق قانونی تعزیرات اخفای جاسوس در صورتی جرم و قابل مجازات است که: ۱) به قصد برهم زدن امنیت ملی و کمک به دشمن باشد. ۲) به قصد برهم زدن امنیت ملی یا کمک به دشمن باشد. ۳) به قصد کمک به دشمن باشد. ۴) به قصد برهم زدن امنیت ملی باشد. ۵۸- زن و مردی با هم ازدواج می کنند ولی واقعه ازدواج را به ثبت نمی رسانند در این حالت کدام یک از گزینه های زیر صحیح است؟ ۱) زن و مرد هر دو به عنوان مباشر در عدم ثبت واقعه نکاح قابل تعقیب هستند. ۲) فقط مرد مرتکب جرم شده است. ۳) مرد به عنوان مباشر و زن به عنوان معاون قابل تعقیب هستند. ۴) زن به عنوان مباشر (چون ایجاب از ناحیه او است) و مرد به عنوان معاون قابل تعقیب هستند. ۵۹- شخصی به اتهام قبول خدمت در قمارخانه ای تحت تعقیب قرار گرفته است، با توجه به مقررات موضوعه فعلی شخص مذکور: ۱) مباشر مستقل در جرم محسوب می شود. ۲) معاون در جرم محسوب می شود که همان مجازات مباشر جرم را خواهد داشت. ۳) عمل وی جرم محسوب نمی شود. ۴) شریک جرم به شمار می آید. ۶۰- شخصی با علم و آگاهی از اینکه وکیل دادگستری از طریق دادگاه انتظامی کانون وکلای متبوع خود در حالت تعلیق به سر می برد به نامبرده وکالت می دهد تا براساس آن طرح دعوی نماید و بر این اساس وکیل طرح دعوی کرده و در جلسه دادگاه شرکت کرده و دفاع می کند کدام گزینه صحیح است؟ ۱) فقط عمل وکیل جرم محسوب و قابل تعقیب است. ۲) هر دو به عنوان شرکای جرم قابل تعقیب هستند. ۳) هیچ جرمی تحقق نیافته است. ۴) وکیل تحت عنوان مباشرت و موکل به عنوان معاون قابل تعقیب هستند. آئین دادرسی کیفری صفحه ۶۱-۷ برای

متهمی قرار تأمین وثیقه صادر شده است در مورد ضبط وثیقه کدام گزینه صحیح است؟ (۱) به محض خروج متهم از حوزه قضایی وثیقه ضبط می شود. (۲) ضبط وثیقه منوط به احضار متهم و عدم حضور او و پس از اخطار به وثیقه گذار و سپری شدن مهلت مقرر، است. (۳) چنانچه از محدوده استانی که حوزه قضایی در آن قرار دارد خارج شود ضبط می شود. (۴) اگر از کشور خارج شود وثیقه ضبط می شود. ۶۲- وجود نسبت به خویشاوندی بین شاهد و کسی که به شهادت او استناد کرده است: (۱) مطلقاً از موارد رد و جرح است. (۲) اگر خویشاوندی نسبی باشد از جهات جرح و رد است. (۳) چنانچه خویشاوندی سببی باشد از جهات رد و جرح است. (۴) از جهات رد و جرح شاهد نیست. ۶۳- قرار بازداشت موقت صادر شده از طرف دادگاه کیفری استان: (۱) قابل اعتراض در دادگاه تجدید نظر استان است. (۲) قابل اعتراض نیست. (۳) قابل اعتراض در دیوانعالی کشور است. (۴) قابل اعتراض در شعبه دیگر دادگاه کیفری استان است. ۶۴- دادگاه انقلاب حکم اعدام فردی را به اتهام محاربه و افساد فی الارض صادر کرده است، مرجع تجدید نظر از این حکم: (۱) دیوانعالی کشور است. (۲) رئیس دیوانعالی کشور یا دادستان کل کشور است. (۳) دادگاه تجدید نظر استان است. (۴) اگر محکوم علیه روحانی باشد دادگاه ویژه روحانیت و در غیر این صورت دیوانعالی کشور است. ۶۵- با تشکیل دادگاه کیفری استان و با توجه به مقررات جاریه: (۱) جرایمی که دارای مجازات اعدام با حبس ابد باشد و در صلاحیت دادگاه انقلاب بوده، در دادگاه کیفری استان مورد رسیدگی قرار می گیرد. (۲) رسیدگی به جرائم مواد مخدر در صلاحیت دادگاه انقلاب و رسیدگی به سایر جرائم، که دارای مجازات اعدام یا حبس ابد باشد، در صلاحیت دادگاه کیفری استان می باشد. (۳) جرائمی که در صلاحیت دادگاه انقلاب بوده، کماکان در دادگاه انقلاب رسیدگی می شود. (۴) جرائمی که دارای مجازات اعدام باشد در دادسرا مطرح و سپس برای صدور حکم به دادگاه کیفری استان ارجاع می گردد. ۶۶- در مواردی که مجازات قانونی جرم، حبس و جزای نقدی و شلاق باشد، ملاک احتساب مرور زمان کدام است؟ (۱) جزای نقدی (۲) حبس (۳) شلاق (۴) در این موارد مجازات مشمول مرور زمان نمی شود. ۶۷- در صورتی که جرائم ارتكابی متهم که از حیث مجازات یکسان هستند در حوزه های مختلف قضایی واقع شده باشد و متهم نیز دستگیر نشده است، کدام یک از گزینه های ذیل صحیح خواهد بود؟ (۱) دادگاهی که ابتدائاً شروع به تعقیب موضوع کرده صلاحیت رسیدگی به کلیه جرائم مذکور را دارد. (۲) دادگاهی که اولین جرم در حوزه آن انجام یافته صلاحیت رسیدگی خواهد داشت. (۳) دادگاهی که آخرین جرم در حوزه آن واقع شده صلاحیت رسیدگی دارد. (۴) دادگاهی که احتمال می رود متهم در حوزه آن دستگیر شود صلاحیت رسیدگی دارد. ۶۸- از نظر قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری، کلیه جرائم داری جنبه..... است. (۱) تریبی (۲) تعزیری (۳) تریلی (۴) الهی ۶۹- کنترل تلفن افراد در کدام یک از موارد ذیل جایز است؟ (۱) در جرائم منافی عفت (۲) فقط در مواردی که به امنیت کشور مربوط است. (۳) در مواردی که به امنیت کشور مربوط و یا برای حفظ حقوق اشخاص به نظر قاضی لازم باشد. (۴) مطلقاً ممنوع است. ۷۰- در محاکمه کیفری اطفال بزهکار کدام یک از گزینه های زیر صحیح است؟ (۱) چنانچه مصلحت طفل اقتضا کند، قسمتی از مراحل رسیدگی در غیاب متهم انجام و رأی صادره غیابی خواهد بود. (۲) در صورت اقتضای مصلحت طفل، رسیدگی در قسمتی از مراحل دادرسی در غیاب متهم انجام و رأی صادره در هر حال حضوری محسوب است. (۳) حضور طفل در هر حال ضروری است. (۴) رسیدگی در غیاب طفل در صورت موافقت ولی یا سرپرست قانونی و دادستان مجاز است. آئین دادرسی کیفری صفحه ۸ ۷۱- گزینه صحیح کدام است؟ (۱) تجدید نظر خواهی محکوم علیه نسبت به محکومیت خود و ضرر و زیان ناشی از جرم مستلزم پرداخت هزینه دادرسی نسبت به امر حقوقی نمی باشد. (۲) تجدید نظر خواه در مورد مذکور ملزم به پرداخت هزینه دادرسی نسبت به امر حقوقی است. (۳) تجدید نظر خواه با موافقت دادستان از پرداخت هزینه دادرسی معاف است. (۴) تجدید نظر خواه فقط نصف هزینه دادرسی را پرداخت می کند. ۷۲- کدام یک از اشخاص ذیل حق درخواست اعاده دادرسی ندارند؟ (۱) ورثه محکوم علیه در صورت فوت وی (۲) ورثه محکوم در صورت غیبت وی (۳) همسر محکوم علیه در صورت فوت و غیبت وی (۴) شاکی خصوصی در صورت برائت متهم ۷۳- بازپرس قرار منع تعقیب

متهم را صادر کرده و به موافقت دادستان نیز رسیده است. در این صورت: (۱) شاکی خصوصی می تواند نسبت به آن اعتراض کند، تصمیم مرجع صالح رسیدگی به اعتراض هر چه باشد قطعی است. (۲) در صورتی که تصمیم دادگاه صالح بر تأیید قرار مذکور باشد، این تصمیم از ناحیه شاکی قابل تجدید نظر است. (۳) در صورتی که تصمیم دادگاه بر نقض قرار باشد از ناحیه متهم قابل تجدید نظر است. (۴) قرار منع تعقیب قابل اعتراض نیست. ۷۴- در صورتی که درخواست اعاده دادرسی پذیرفته شود، رسیدگی مجدد: (۱) در دادگاه صادر کننده حکم قطعی به عمل می آید: (۲) در دیوانعالی کشور به عمل می آید. (۳) در دادگاه هم عرض دادگاه صادر کننده حکم قطعی به عمل می آید. (۴) در دادگاه بدوی به عمل می آید. ۷۵- شخصی ۱۷ ساله به اتفاق فردی که ۲۰ ساله است متهمند به شرکت در حمل یک کیلو تریاک، کدام گزینه صحیح است؟ (۱) به اتهام شخص ۱۷ ساله در دادگاه عمومی (غیر اطفال) و ۲۰ ساله در دادگاه انقلاب رسیدگی می شود. (۲) به اتهام شخص ۱۷ ساله در دادگاه اطفال و ۲۰ ساله در دادگاه انقلاب رسیدگی می شود. (۳) به اتهام هر دو نفر در دادگاه انقلاب رسیدگی می شود. (۴) به اتهام هر دو نفر در دادگاه اطفال رسیدگی می شود. ۷۶- در مورد صلاحیت ذاتی در امر کیفری کدام گزینه صحیح است؟ (۱) بنا به تقاضای طرفین دعوی کیفری می توان از صلاحیت ذاتی عدول کرد. (۲) با موافقت دادستان کل کشور می توان از صلاحیت ذاتی عدول کرد. (۳) با موافقت رئیس قوه قضائیه می توان از صلاحیت ذاتی عدول کرد. (۴) عدول از صلاحیت ذاتی ممکن نیست. ۷۷- آرای وحدت رویه هیأت عمومی دیوانعالی کشور منحصرأ در مواردی صادر می شود که: (۱) در شعب دیوانعالی کشور نسبت به موارد مشابه با استنباط متفاوت از قوانین آراء مختلفی صادر شود. (۲) در شعب دیوانعالی کشور و یا هر یک از محاکم تالی، نسبت به موارد مشابه، با استنباط متفاوت از قوانین آراء مختلفی صادر شود. (۳) در محاکم تالی، نسبت به موارد مشابه با استنباط متفاوت از قوانین آراء مختلفی صادر شود. (۴) دادگاه های تالی رای اصراری صادر نمایند. ۷۸- در صورتی که رأی محکومیت کیفری از دادگاه فاقد صلاحیت محلی صادر شده باشد و از آن تجدید نظر خواهی به عمل آید: (۱) مرجع تجدید نظر در صورت ایراد هر یک از طرفین در تجدید نظر خواهی، رأی معترض عنه را نقض و پرونده را به مرجع صالحه ارسال می دارد. (۲) مرجع تجدید نظر در هر حال آن را نقض و پرونده را به مرجع صالحه ارسال می نماید. (۳) مرجع تجدید نظر، فقط در صورت ایراد هر دو طرف دعوی جزایی در تجدید نظر خواهی خود، رأی را نقض و پرونده را به مرجع صالحه ارسال می نماید. (۴) مرجع تجدید نظر در هر حال به ایراد عدم صلاحیت محلی ترتیب اثر نمی دهد. ۷۹- به عنوان یکی از ادله اثباتی قتل شبه عمد یا خطاء محض کدام یک از گزینه های زیر صحیح است؟ (۱) قسم مدعی (۲) گواهی دو زن عادل (۳) گواهی یک مرد عادل (۴) گواهی یک مرد عادل و یک زن عادل ۸۰- مدت کلیه حبس ها از روزی شروع می شود که: (۱) متهم دستگیر شده باشد. (۲) محکوم علیه به موجب حکم قطعی قابل اجرا محبوس شده باشد. آئین دادرسی کیفری صفحه ۳۹ حکم محکومیت به محکوم علیه در خارج از زندان ابلاغ شده باشد. (۴) محکوم علیه خود را به اجرای احکام معرفی کرده باشد. حقوق تجارت صفحه ۱۰ ۸۱- مدیران شرکت سهامی در مقابل شرکت و اشخاص ثالث نسبت به تخلف از مقررات قانونی و اساسنامه شرکت و یا مصوبات مجمع عمومی (۱) مسئولیت تضامنی دارد. (۲) مسئولیت نسبی دارند. (۳) مشترکاً و به طور مساوی مسئول جبران خسارات وارده هستند. (۴) حسب مورد منفرداً یا مشترکاً مسئول می باشند و دادگاه مسئولیت هر یک را مشخص می کند. ۸۲- اگر تاجری به قصد به تأخیر انداختن ورشکستگی خود از طرق مختلف به وسائلی که دور از صرفه است تحصیل وجهی نماید: (۱) دادگاه می تواند او را ورشکسته به تقلب اعلام کند. (۲) دادگاه می تواند او را ورشکسته به تقصیر اعلام کند. (۳) دادگاه مکلف است او را ورشکسته به تقصیر اعلام می کند. (۴) دادگاه باید او را ورشکسته به تقلب اعلام نماید. ۸۳- کدام یک از موارد ذیل در صلاحیت مجمع عمومی فوق العاده شرکت سهامی نیست؟ (۱) تصویب اساسنامه (۲) تغییر در مواد اساسنامه (۳) افزایش سرمایه شرکت (۴) اغلال شرکت ۸۴- در مجمع عمومی موسس شرکت سهامی: (۱) حضور دارندگان حداقل نصف صاحبان سهامی که حق رای دارند ضروری است. (۲) حضور دارندگان حداقل بیش از نصف صاحبان سهامی که حق رای دارند ضروری است.

دارند ضروری است. ۳) حضور دارندگان حداقل ۳/۱ صاحبان سهامی که حق رای دارند ضروری است. ۴) حضور دارندگان حداقل ۳/۲ صاحبان سهامی که حق رای دارند ضروری است. ۸۵- نداشتن دفاتر تجارتي برای بازرگانان: ۱) جرم محسوب و مرتکب به شش ماه تا دو سال حبس محکوم می شود. ۲) جرم محسوب و مرتکب به جزای نقدی دویست تا ده هزار ریال محکوم می شود. ۳) جرم محسوب و مرتکب به جزای نقدی دویست تا ده هزار ریال محکوم می شود و ممکن است مالیات را از وی به صورت علی الراس اخذ کنند و در صورت ورشکستگی ورشکسته به تقصیر محسوب خواهد شد. ۴) جرم محسوب نمی شود. ۸۶- در شرکت تضامنی انتقال سهم شرکت: ۱) با رضایت اکثریت شرکاء امکان پذیر است. ۲) با رضایت بیش از نصف شرکاء امکان پذیر است. ۳) با رضایت ۲ از شرکاء امکان پذیر است. ۴) با رضایت تمام شرکاء امکان پذیر است. ۸۷- صلح محاباتی و هبه تاجر بعد از توقف: ۱) صحیح است. ۲) باطل است. ۳) غیر نافذ است. ۴) موکول به تشخیص دادگاه است. ۸۸- اگر چک در همان مکانی که صادر شده باید تأدیه شود و دارنده چک ظرف ۱۵ روز از تاریخ صدور وجه آن را مطالبه نکند: ۱) دعوی دارنده بر علیه صادر کننده و دیگر مسئولین بعد از آن تاریخ مسموع نخواهد بود. ۲) دعوی دارنده بر علیه ظهرنویس مسموع نخواهد بود. ۳) اگر صادر کننده وجه چک را به محال علیه رسانده باشد و محال علیه بعد از ۱۵ روز ورشکسته شده باشد و وجه چک قابل پرداخت نباشد، دعوی بر علیه صادر کننده مسموع نیست. ۴) گزینه ۲ و ۳ صحیح است. ۸۹- کدام یک از گزینه های زیر صحیح نیست؟ ۱) ماشینی که به قصد اجاره معاوضه می شود، عمل تجاری است. ۲) خرید چرم جهت تبدیل به کفش به قصد فروش تجاری نیست. ۳) هر گاه کسی قالی بخرد برای منزل خود و بعد از مدتی آن را بفروشد عمل تجاری است. ۴) خرید کتاب به قصد فروش آن عمل تجاری است. ۹۰- خرید سهام شرکت سهامی عام و خاص توسط خود آن شرکت: ۱) ممنوع است. حقوق تجارت صفحه ۱۱ (۲) ممنوع نیست. ۳) در شرکت های سهامی عام ممنوع است ولی در شرکت های سهامی خاص ممنوع نیست. ۴) هیچکدام از گزینه ها درست نیست. ۹۱- طبق قانون تجارت ایران دلال: ۱) ضامن اجرای معاملاتی نیست که توسط او انجام می گیرد. ۲) ضامن اجرای معاملاتی است که توسط او انجام می گیرد. ۳) ضامن اجرای معاملاتی است که توسط او انجام می شود حتی اگر شرط خلاف شده باشد. ۴) هنگامی ضامن اجرای معاملات است که طرف شخص حقوقی باشد. ۹۲- شرکت سهامی، بازرگانی محسوب می شود به شرط آنکه: ۱) عملیات آن امور بازرگانی باشد. ۲) مطلقاً شرکت بازرگانی محسوب می شود. ۳) قسمتی از عملیات آن بازرگانی بوده باشد. ۴) هرگز به عملیات بازرگانی اشتغال نداشته باشد. ۹۳- آیا وجه چک قبل از تاریخ مندرج در آن قابل وصول است؟ ۱) بلی ۲) خیر ۳) خیر مگر این که در متن چک شرطی برای پرداخت ذکر شده و آن شرط تحقق یافته باشد. ۴) بله در صورتی که ثابت شود چک بدون تاریخ صادر شده است. ۹۴- اگر مدیر عامل شرکت سهامی به نمایندگی از آن چکی صادر کند مسئولیت پرداخت آن بر عهده کیست؟ ۱) مدیر عامل ۲) شرکت ۳) مدیر عامل و شرکت (متضامناً) ۴) شرکت و مدیر عامل هر دو مگر آن که مدیر عامل ثابت کند عدم پرداخت مستند به عمل او نبوده که در این حالت تنها شرکت مسئول است. ۹۵- در حقوق تجارت اصل «ضمان» ۱) نقل ذمه به ذمه است. ۲) ضم ذمه به ذمه است. ۳) نقل ذمه به ذمه است مگر این که قانون یا قرارداد خصوصی برخلاف آن باشد. ۴) ضمه ذمه به ذمه است مگر این که قانون یا قرارداد خصوصی برخلاف آن باشد. ۹۶- حکم ورشکستگی به طور موقت اجرا می شود به این معنی است که: ۱) حکم ورشکستگی باید ظرف یک سال به اجرا در آید. ۲) حکم ورشکستگی قبل از قطعیت اجرا می شود. ۳) حکم ورشکستگی قابل تجدید نظر خواهی نیست. ۴) حکم ورشکستگی با اعاده اعتبار بلا اثر است. ۹۷- معاملات برواتی: ۱) ذاتاً تجاری است. ۲) مطلقاً تجاری است. ۳) وقتی بین تجار باشد تجاری است. ۴) گزینه ۱ و ۲ صحیح است. ۹۸- شرکت های دولتی علی الاصول: ۱) تابع قانون تجارت هستند. ۲) تابع اساسنامه و قوانین تأسیس خود هستند. ۳) تابع اساسنامه و قوانین تأسیس و در صورت سکوت این دو تابع لایحه اصلاح قسمتی از قانون تجارت هستند. ۴) تابع اساسنامه و قوانین تأسیس و در صورت سکوت این دو تابع قانون تجارت هستند. ۹۹- مسئولیت شرکاء در شرکت نسبی: ۱) محدود به سرمایه آنها

است. ۲) نسبی و نامحدود است. ۳) نسبی و محدود است. ۴) تضامنی است. ۱۰۰-مدیر عامل شرکت سهامی: ۱) می‌تواند رئیس هیأت مدیره نیز باشد. ۲) می‌تواند مدیر عامل شرکت سهامی دیگری نیز باشد. ۳) می‌تواند با تصویب اکثریت حاضر در مجمع رئیس هیأت مدیره نیز باشد. اصول استنباط حقوق اسلامی (صفحه ۱۲۴) فقط با تصویب ۴/۳ آراء حاضر در مجمع می‌تواند رئیس هیأت مدیره نیز باشد. ۱۰۱- اگر مخصص، مفهوماً و مصداقاً مجمل باشد، آیا موجب اجمال عام نیز می‌گردد؟ ۱) این گونه مخصص، در صورتی که متصل به عام باشد، موجب اجمال آن می‌شود. ۲) این گونه مخصص، به دلیل اجمال و ابهام، از قابلیت استناد، خارج بوده و عام را مجمل نمی‌کند. ۳) این گونه مخصص، عام را نیز از هر جهت مجمل و از قابلیت استناد می‌اندازد. ۴) این گونه مخصص، تنها نسبت به قدر متیقن از آن، موجب اجمال عام می‌گردد. ۱۰۲- اگر از متوفا، دو وصیت نامه متعارض، ابراز گردد که یکی دارای تاریخ و دیگری مجهول التاریخ باشد، تکلیف چیست؟ ۱) طبق اصل تأخر حادث، باید وصیت نامه بدون تاریخ را حاوی آخرین اراده موصی دانسته و به آن عمل کرد. ۲) وصیت نامه بدون تاریخ، ناقص بوده و نمی‌توان آن را آخرین اراده موصی شناخت. ۳) از نظر شرعی، نداشتن تاریخ، وصیت نامه را از اعتبار نمی‌اندازد و باید به هر دو وصیت عمل کرد. ۴) تنها موادی از دو وصیت نامه که مشترک است، لازم الاجراء می‌باشد. ۱۰۳- آیا مفهوم، می‌تواند مخصص عام گردد؟ ۱) مفهوم موافق، می‌تواند عام را تخصیص دهد اما مفهوم مخالف از جهت ضعف دلالت، مخصص عام نیست. ۲) هیچ یک از انواع مفاهیم، چه موافق و چه مخالف، نمی‌تواند با منطوق عام، معارضه کند. ۳) از میان مفاهیم مختلف، تنها «مفهوم موافق اولویت»، توان تخصیص عام را دارد. ۴) هر یک از انواع مفهوم که حجت شناخته شده باشد، می‌تواند مخصص عام واقع شود. ۱۰۴- هرگاه طلبکار، مبلغی بیش از آنچه مورد قبول بدهکار است، مطالبه کند. مسأله از لحاظ جریان اصول چه می‌شود؟ ۱) اصول، در این مسأله، متعارض بوده و مشکل باید با مصالحه طرفین، حل و فصل گردد. ۲) بدهکار، مکلف به پرداخت قدر متیقن دین بوده و نسبت به زائد، اصل براءت حاکم است. ۳) بر طبق اصل اشتغال، بدهکار باید کاری کند که اشتغال ذمه یقینی او به براءت ذمه مبدل گردد. ۴) در صورتی که ادعای طلبکار از مقوله شبهه محصوره باشد، باید مبلغ زائد پرداخت شود. ۱۰۵- در صورت علم اجمالی به وجوب و یا حرمت عملی، تکلیف چیست؟ ۱) اصل، عدم وجوب و حرمت آن عمل است و حکم ظاهری مورد، پذیرش براءت است. ۲) در مسأله، هیچ اصلی عقلاً قابل اجرا نبوده و مکلف، تکویناً مخیر در انتخاب یکی از دو احتمال است. ۳) با وجود علم اجمالی، اصل عدم در هیچ یک از دو احتمال، قابل اجرا نیست. ۴) در تعارض میان احتمال وجوب و احتمال حرمت، احتمال حرمت، عقلاً مرجح و لازم الرعایه است. ۱۰۶- قیاس منصوص العله چیست؟ ۱) تسری حکم مقیس علیه بر مقیس به دلیل وجود علت منصوص حکم مقیس علیه در مقیس. ۲) مقایسه حکم مقیس و مقیس علیه، برای کشف علت حکم قانون. ۳) مقایسه حکم مقیس و مقیس علیه، به دلیل اشتراک آن دو در علت حکم. ۴) مقایسه حکم مقیس و مقیس علیه با لحاظ نصی که در آن مورد، وارد شده است. ۱۰۷- دو شرطی که در استعمال مجازی الفاظ، باید رعایت شوند، کدامند؟ ۱) قرینه لفظی و نیز وجود شباهت میان معنی حقیقی و مجازی لفظ. ۲) قرینه معینه و نیز وجود نسبت قابل قبول ذوق ها میان معنی حقیقی و مجازی لفظ. ۳) قرینه معینه لفظی یا معنوی و تشابه میان معنی حقیقی و مجازی لفظ. ۴) قرینه صارفه و وجود نسبت ذوق پسند میان معنی حقیقی و مجازی لفظ. ۱۰۸- هرگاه مشتری مدعی شود که مبیع، زمینی یا متراژ دویست متر مربع بوده و بایع ادعا کند که زمین مورد معامله، یکصد متر مربع می‌باشد، مسأله از لحاظ جریان اصول عملیه چه می‌شود؟ ۱) اصالة العدم، ادعای هر دو طرف را نفی می‌کند. ۲) اصالة الاشتغال (اشتغال ذمه یقینی براءت یقینی می‌طلبد) بایع را به دادن حداکثر الزام می‌کند. ۳) با وجود قدر متیقن در مبیع، اصل، براءت ذمه بایع از دادن مابه التفاوت به مشتری است. ۴) مسأله از مصادیق تداعی است و هر یک، هم مدعی و هم منکر است. اصول استنباط حقوق اسلامی صفحه ۱۳ ۱۰۹- آیا بحث مقدمه واجب با بحث «اذن در شیئی، اذن در لوازم آن است» بحث واحدی است؟ ۱) مصادیق هر دو بحث، یکی بوده و بر هم منطبق اند. ۲) بحث اذن در شیئی... اعم از بحث مقدمه واجب است. ۳) این دو بحث در پاره ای موارد، بریکدیگر، منطبق می‌باشند.

۴) بحث اذن در شیئی... در ارتباط با لوازم ناشی از ماذون بوده و بحث مقدمه، مربوط به اموری است که شرعاً یا عقلاً، مقدم بر واجب است. ۱۱۰- آیا فرا رسیدن زمان عمل به قانون مقدم، شرط امکان نسخ و یا شرط امکان تخصیص آن قانون است؟ (۱) فرا رسیدن زمان عمل به قانون مقدم، شرط امکان تخصیص آن قانون وسیله قانون مؤخر است. (۲) تنها امکان نسخ قانون مقدم، مشروط به فرار رسیدن زمان عمل به قانون مقدم است. (۳) امکان نسخ و تخصیص قانون مقدم، هر دو مشروط به فرار رسیدن زمان عمل به قانون مقدم است. (۴) امکان نسخ و تخصیص قانون مقدم، هیچ یک مشروط به فرار رسیدن زمان عمل به قانون مقدم نیست. ۱۱۱- در مورد دلیل متعارض، تکلیف چیست؟ (۱) طبق اصل اشتغال، باید احتیاط کرده و به هر دو دلیل عمل شود. (۲) طبق اصل تخییر، مکلف، مخیر در عمل به یکی از دو دلیل متعارض است. (۳) تکلیف مکلف، شرعاً، انتخاب یکی از دو دلیل بوده اما عقلاً قانوناً هر دو دلیل از اعتبار ساقطند. (۴) در صورت وجود مرجح، باید به دلیل راجح عمل کرد. ۱۱۲- در چه مواردی اصل را «مثبت» می گویند؟ (۱) هر گاه اصل، آثار و لوازم غیر شرعی مجرای خود را اثبات نماید. (۲) هر گاه اصل، کلیه آثار مجرای خود را اعم از عقلی و شرعی اثبات کند. (۳) هر گاه اصل، مفهوم مخالف مورد خود را اثبات کند. (۴) هر گاه اصل، اثبات کننده واقعت مجرای خود باشد. ۱۱۳- اجمال در مفهوم مخصص، در چه مواردی، موجب اجمال در عام نمی شود؟ (۱) در صورتی که مخصص، منفصل از عام و دوران امر بین اقل و اکثر باشد. (۲) در صورتی که مخصص، مقدم یا هم زمان عام به تصویب رسیده باشد. (۳) در صورتی که مخصص، متأخر از عام، تصویب شده باشد. (۴) در صورتی که مخصص، متصل به عام باشد. ۱۱۴- هر گاه در صحت عقدی تردید شود، از طرفی استصحاب حالت قبل از عقد به معنی بطلان و عدم تأثیر آن عقد است و از طرفی اصل صحت در مورد، به معنی صحت و اعتبار عقد است. در این تعارض حکم چیست؟ (۱) استصحاب بقاء حالت سابق، اصل مثبت بوده و معتبر نیست. (۲) اصل صحت بر استصحاب حالت سابق مقدم است. (۳) استصحاب بقاء حالت سابق بر عقد جاری و مقدم است. (۴) تعارض دو قاعده، موجب تساقط و عدم اعتبار هر دو می باشد. ۱۱۵- حقیقت قانونی چیست؟ (۱) هر گاه قانونگذار با اقدام خود، لفظی را از معانی عادی آن جدا کرده و در معنی منظور خود تثبیت کند به طوری که بدون قرینه همان معنی از آن لفظ استفاده شود. (۲) هر گاه قانونگذار به کمک قرینه، لفظی را در یکی از معانی حقیقی مشترک آن بکار برده باشد. (۳) هر گاه قانونگذار معنی حقیقی لفظی را از معانی مجازی آن مشخص ساخته باشد. (۴) هر گاه قانونگذار لفظی را در یک متن قانونی در معنی حقیقی آن بکار برده باشد. ۱۱۶- وضع تعینی یا تخصیصی چیست؟ (۱) هر گاه واضح، لفظی را به کمک قرینه در یک معنی خاص، معین کند. (۲) هر گاه واضح، لفظی را به کمک قرینه در یکی از معانی متعدد آن تخصیص دهد. (۳) هر گاه واضح، لفظی را بدون استفاده از قرینه به یک معنی خاص، تخصیص دهد. (۴) هر گاه لفظی در اثر کثرت استعمال در معنایی به غیر از معانی وضعی آن تثبیت شود. ۱۱۷- صحت سلب، از علائم حقیقت است یا مجاز؟ (۱) از علائم معنی حقیقی وضعی است. (۲) از علائم معنی عرفی لفظ است. (۳) از علائم معنی مجازی لفظ است. (۴) علامت هیچ یک از معنای حقیقی یا مجازی نیست. اصول استنباط حقوق اسلامی صفحه ۱۴ ۱۱۸- بیع مشروط، چیست؟ (۱) بیعی است که مشروط به تنفیذ و تأیید مالک باشد. (۲) بیعی است که در آن یکی از شروط ضمن عقد (شرط صفت، فعل و نتیجه) آمده باشد. (۳) بیعی است که شروط صحت عقد در آن رعایت شده باشد. (۴) بیعی است که انعقاد آن، متوقف بر تحقق امر دیگری است. ۱۱۹- اصل تأخر حادث، با چه اصولی توجیه می شود؟ (۱) با اصاله الظهور (۲) با اصاله البراهه (۳) با اصل عدم و با استصحاب توجیه می شود. (۴) اصل مستقلی است در عداد و سایر اصول ۱۲۰- هر گاه یکی از زوجین، مدعی می شود که عقد نکاح او دائم بوده و دیگری مدعی نکاح موقت و انقضاء مدت باشد، مسأله، از لحاظ اصول عملیه چگونه است؟ (۱) با اجراء اصل عدم، هر دو قسم نکاح منتفی شناخته می شود. (۲) با اجراء اصل برائت، آثار عقد دائم از جمله نفقه وارث، منتفی و نکاح موقت، اثبات می گردد. (۳) با وجود علم اجمالی به یکی از دو قسم نکاح، هیچ اصلی قابل اجراء نیست. (۴) با اجراء اصل استصحاب بقاء زوجیت، لوازم و ملزومات شرعی آن از جمله دائم بودن نکاح قابل اثبات است

۱۱ - سؤالات حقوقی اختبار کارآموزان وکالت کانون وکلای دادگستری منطقه فارس ۱۳۸۶ - ۱۷/۸/۸۶

سؤال (۱): حسن بدفتر وکالت شما مراجعه نموده اظهار میدارد، یکسال قبل حسین با جعل یک فقره قولنامه عادی به امضاء وی - (حسن -) علیه ایشان در دادگاه حقوقی شیراز اقامه دعوی نموده و مدعی شده است مواری ده هکتار زمین از پلاک ۸ بخش ۳ شیراز را از حسن خریداری نموده است. دادگاه حقوقی عمومی شیراز به موضوع رسیدگی کرده حسن ایراد جعل نموده و دادگاه ضمن رد ایراد جعل، حکم به الزام حسن به تنظیم سند رسمی ملک موصوف به نفع حسین صادر و در پی تجدیدنظر خواهی حسن پرونده به مرجع تجدیدنظر ارسال و دادگاه اخیرالذکر رای صادره بدوی را عیناً تایید نموده است. حسن از شما میخواهد وکالت وی را قبول نموده از طرق قانونی از حق وی دفاع کنید. آیا وکالت وی را میپذیرید در صورت پذیرش یا عدم پذیرش وکالت حسن پاسخ خود و اقدامات لازم را مستدلاً و با استناد به مواد قانونی مرقوم فرمائید. سؤال (۲): علی به دفتر شما مراجعه و اظهار میدارد بعنوان وکیل پدر خود (محمد) و حسب اختیارات وکالتنامه بموجب یک فقره مبایعه نامه عادی مورخه ۱۲/۱۱/۱۳۸۵ سهم زراعی پدرش در پلاک ۱۴۶۲ بخش ۴ شیراز را به مبلغ سی میلیون تومان به آقایان حسن و حسین که خود مالکین مشاعی پلاک مذکور بوده فروخته و ثمن معامله را نقداً طی چند فقره چک دریافت نموده و در مبایعه نامه اسقاط کافه خیارات بعمل آمده است. پس از گذشت چند ماه از انجام معامله خریداران دادخواستی به خواسته مطالبه مبلغ سی میلیون تومان بابت استرداد ثمن معامله مذکور و خسارات به طرفیت علی مطرح و عنوان نموده اند که چون زمین مذکور در طرح فضای سبز قرار داشته، بنابراین خواهانها استحقاق مطالبه و دریافت ثمن را دارند - شعبه دادگاه عمومی شیراز با این استدلال که حسب پاسخ شهرداری شیراز زمین مورد نظر در طرح فضای سبز قرار داشته حکم به محکومیت علی به پرداخت ثمن از اموال پدرش صادره نموده است. حال از شما میخواهد که در موعد قانونی نسبت به دادنامه تقاضای تجدید نظر خواهی نمایید. با توجه به شرح سؤال: ایرادات شکلی و ماهیتی وارد بر نحوه طرح دعوی و دادرسی و دادنامه صادره را با ذکر استدلال و مستندات قانونی توضیح دهید. سؤال (۳): در تاریخ ۱۳/۳/۸۴ طی سند رسمی، خسرو شش دانگ یک باب منزل مسکونی به پلاک ثبتی ۱۷۶ بخش یک شیراز را به مبلغ دومیلیارد ریال به پرویز می فروشد. مبلغ یک میلیارد ریال از ثمن معامله نقداً طی یک فقره چک تضمینی پرداخت و مقرر می گردد که مبلغ یک میلیارد ریال مابقی ثمن در تاریخ ۱۳/۳/۸۵ پرداخت گردد، مورد معامله به تصرف خریدار داده میشود. هوشنگ شش دانگ یک دستگاه آپارتمان به پلاک ثبتی ۱۲/۱۹۲۵ بخش چهار شیراز را وثیقه مابقی ثمن (یک میلیارد ریال) قرار میدهد. بعد از انجام معامله و رهن مذکور، خسرو و پرویز طی یک سند رسمی جداگانه توافق می نمایند که یک میلیارد ریال مابقی ثمن معامله به عنوان قرض بر عهده پرویز باشد و پرویز متعهد می گردد که در تاریخ ۱/۱۱/۸۵ مبلغ یک میلیارد ریال را بپردازد. با حلول اجل، پرویز از ادای دین خود خودداری میکند. خسرو جهت استیفاء طلب خود اقدام به صدور اجرائیه نسبت به سند رهنی نموده و اجرای ثبت شیراز بعد از جری تشریفات قانونی و مضمی مدت مقرر اقدام به صدور آگهی مزایده و تاریخ انجام مزایده را ۱۵/۷/۸۶ اعلام نموده است. هوشنگ در تاریخ ۱۱/۷/۸۶ به شما مراجعه و از شما می خواهد که وکالت او را بپذیرید و در جهت حفظ حقوق او اقدام نمایید. آیا وکالت او را میپذیرید و چنانچه جواب مثبت است چه اقدامات و از طریق چه مرجع و یا مراجعی به عمل می آورید، مستنداً و مستدلاً توضیح دهید. سؤال (۴): فریدون و فرامرز بالسویه در پلاک ثبتی ۱۷۴۵ فرعی از ۱۲ اصلی بخش یک کازرون مشاعاً شریک بوده اند. فریدون سهم خود را از ملک مشترک به فربرز فروخته. سه روز بعد فرامرز فوت کرده و وراثت منحصر حین الفوت وی فریده و فرید هستند، فریده با اطلاع از موضوع فوراً ثمن معامله را به تنهایی در صندوق تودیع و مراتب راطی اظهار نامه ای به فریدون اعلام و اخذ به شفعه نموده است. سپس فریدون معامله را اقاله نموده و با قرارداد دیگری مورد معامله را به فرهاد صلح کرده است. بعداً فریده نیز اصالتاً و با اخذ وکالت رسمی از برادرش (فرید) شش دانگ پلاک موصوف را طی مبایعه نامه

عادی به پرویز منتقل نموده است. حال با توجه به شرح سؤال: الف - عقود و قراردادهای مورد اشاره در سؤال از حیث صحت - بطلان - قابلیت و یا عدم قابلیت استناد، چه وضعیتی دارند. مستنداً به مواد قانونی توضیح دهید؟ ب - در صورتی که پرویز به شما مراجعه و بخواهد وکالت وی را جهت تحویل ملک و انتقال سند رسمی آن بپذیرید چه اقداماتی برای استیفاء حقوق پرویز باید بعمل آید؟ به تفکیک و به ترتیب با ذکر عنوان دعوی، مرجع رسیدگی و اشخاصی که میبایست طرف دعوی قرار گیرند توضیح دهید سؤال (۵): آقای خسرو کمالی به موجب قرارداد عادی مورخه ی ۲۰/۱۰/۸۵ یک دستگاه کامیون را به بیع نقد به مبلغ ۰۰۰/۰۰۰/۹۵۰/ ریال (نود و پنج میلیون تومان به آقای حسن عباسی فروخته و مبلغ ۰۰۰/۰۰۰/۳۵۰/ (سی و پنج میلیون تومان از ثمن را از خریدار دریافت نموده و نسبت به مابقی، برادر خریدار از او ضمانت کرده است. با این وجود با گذشت بیش از یک ماه از تاریخ معامله نه مشتری و نه ضامن مابقی ثمن را پرداخت نکرده اند و با بیع (خسرو کمالی) هم کامیون را تحویل نداده است. فروشنده به دفتر وکالت شما مراجعه و ضمن توضیح ماجرای فوق اعلام می نماید که دعوی فسخ اقامه کرده است و از شما می خواهد که با قبول وکالت او اقدام قانونی نمائید. در صورت پذیرش وکالت او چه اقداماتی به عمل می آورید؟ بطور مستدل و مستند پاسخ دهید. سؤال (۶): احسان که مردی ایرانی و شیعه بوده در سال ۱۳۸۵ در شیراز فوت نموده و بازماندگان او عبارتند از دو دختر، یک همسر دائمی و یک برادر و مادر. اموال متوفی عبارت است از یک باب منزل مسکونی که عرصه آن ۰۰۰/۰۰۰/۲۰۰ ریال و اعیانی آن ۰۰۰/۰۰۰/۲۲۰ ریال جمعاً ۰۰۰/۰۰۰/۴۲۰ ریال ارزیابی شده و سرقفلی یک باب مغازه به ارزش ۰۰۰/۰۰۰/۱۴۰ ریال و مقداری وجه نقد و اموال منقول جمعاً معادل ۰۰۰/۰۰۰/۱۲۰ ریال. با استناد به مواد قانونی ضمن ذکر عنوان و جهت تعلق ارث به هریک از بازماندگان از نظر اینکه به فرض است یا قرابت یا به رد، نسبت سهم الارث هر یک از بازماندگان را تعیین و مبلغ ارثیه هر کدام را به ریال اعلام نمائید. سؤال (۷): بهمن در مقام خریدار ملکی را با قیمت مناسب از جمشید خریداری نموده و جمشید نیز با اعتماد به حسن شهرت مالی بهمن، پرداخت ثمن را بطور موجد پذیرفته است. مبیع تسلیم شده و با فرارسیدن اجل تادیه ثمن، به علت استنکاف خریدار از پرداخت ثمن، فروشنده، دعوی به خواسته مطالبه ثمن بطرفیت بهمن تقدیم دادگاه نموده است. بهمن در جلسه دادرسی مدعی می شود که معامله را به نمایندگی از برادرش بهرام انجام داده و با ارائه یک فقره وکالتنامه که با اختیارات کافی و لازم چند روز قبل از انعقاد بیع توسط بهرام به بهمن تفویض و موضوع خرید ملک موصوف در آن تصریح گردیده است، استدلال می نماید که به استناد ماده ۱۹۶ قانون مدنی چون معامله برای خودش نبوده و او به عنوان نماینده عمل کرده نتیجتاً تعهدی به پرداخت ثمن ندارد. بعنوان وکیل جمشید در مقابل اظهارات خواننده چه دفاعیاتی بعمل می آورید؟ سؤال (۸): تاجری به دفتر وکالت شما مراجعه و اظهار می دارد: به حکایت قرار داد و بارنامه های موجود در تاریخ پنجم دی ماه هشتاد و پنج به شرکت باربری (سفیر ساحل در بوشهر مراجعه و حمل یک محموله بزرگ شکر را از گمرک آن شهر به مقصد انبار کالای او در تهران به آن باربری محول نموده است لیکن باربری فوق، حمل بخشی از محموله یادشده را به علت در اختیار نداشتن وسایل نقلیه کافی به یک بنگاه حمل و نقل در شیراز تحت نام (دراک) واگذار کرده و متأسفانه پس از تخلیه محموله ارسالی، مشخص گردیده که دوتن از محموله یکی از کامیونهای تحت اجاره باربری دراک کمتر از میزان تحویل و بارگیری در گمرک بوشهر است. مالک کالا تصمیم به پیگیری موضوع جهت احقاق حقوق خود داشته و از شما تقاضای قبول وکالت می نماید، اولاً - اگر کسری کالای موضوع دعوی بواسطه آن باشد که محموله به علت بارش ناگهانی باران تضييع شده باشد در اینصورت در رابطه با مسئولیت متصدیان حمل و نقل زمینی بطرفیت چه شخص یا اشخاصی و با استناد به چه مقرراتی طرح دعوی می نمایید؟ مستدل و مستند پاسخ دهید. ثانیاً - اگر کسری کالای موضوع ترافع ناشی از حیف و میل راننده کامیون باشد در اینصورت دعوی را به طرفیت چه شخصی و مستند به چه قانونی مطرح می کنید؟ ثالثاً - شرکت سفیر ساحل یک فقره چک از مالک کالا بابت کرایه حمل اخذ و با ظهر نویسی آن در وجه بنگاه دراک، وکالت در وصول چک و برداشت قسمتی از وجه آن بابت کرایه را به آن بنگاه واگذار

نموده و مقرر بوده است که مابقی وجه چک مسترد گردد لیکن شخص یادشده (بنگاه دراک دچار توقف و حکم ورشکستگی آن صادر گردیده است . برای ایصال حقوق شرکت سفیر بابت باقیمانده وجوه چک فوق چه اقدامی به عمل می آورید ؟ سؤال (۹): آقای بهرامی منزل مسکونی خود را در تاریخ ۱۸/۲/۱۳۸۵ در قبال مبلغ سی میلیون تومان بموجب سند رسمی به آقای محمودی صلح نموده است . ضمن عقد شرط می شود که آقای بهرامی می تواند ظرف مدت شش ماه از تاریخ عقد ، وجه المصلحه را به آقای محمودی رد کرده و عقد را فسخ کند . در همان سند ، عقد اجاره ای بین آنها تنظیم و مقرر میشود که آقای بهرامی در خانه به ازاء ماهی چهار صد هزار تومان برای مدت شش ماه سکونت کند . در تاریخ ۱۸/۷/۱۳۸۵ آقای بهرامی فوت میکند . ورثه وی عبارتند از (رضا و جواد) . جواد در تاریخ ۲۵/۱۰/۱۳۸۵ به دفتر خانه تنظیم کننده سند مراجعه و با واریز پانزده میلیون تومان (۱۵/۰۰۰/۰۰۰) در صندوق ثبت ، تقاضای آزاد کردن سه دانگ از منزل را که در حصه او بعنوان ارث قرار می گیرد می نماید . دفترخانه به این دلیل که کل وجه المصلحه باید پرداخت شود تا کل ملک آزاد شود درخواست جواد را نمیپذیرد . جواد نیز بناچار و بدون اطلاع برادرش کل سی میلیون تومان را پرداخت می کند . دفترخانه نیز از طریق اداره ثبت شش دانگ سند ملک را آزاد می نماید . آقای محمودی با این استدلال که اقدام جواد به پرداخت مال الصلح خارج از مهلت شش ماهه مقرر در سند رسمی بوده تقاضای رفع اثر از اقدام دفترخانه و تثبیت مالکیت خود را نموده است . ضمناً آقای بهرام و فرزندان اجاره بها منزل را نیز پرداخت نکرده اند . حال با توجه به شرح سؤال مستنداً و مستدلاً پاسخ دهید : الف - آیا استدلال دفترخانه مبنی بر ضرورت پرداخت کل وجه المصلحه صحیح است ؟ ب- آیا استدلال آقای محمودی صحیح است ؟ ج- آیا استدلال دیگری بنفع آقای محمودی می توانید مطرح کنید ؟ د- بر فرض اینکه آزاد ساختن سند از سوی ادار ثبت و دفترخانه صحیح باشد آیا جواد برای استرداد وجهی که بابت سهم رضا پرداخته می تواند به رضا مراجعه کند ؟ ه- آیا جواد می تواند به صرف همین پرداخت و بدون مراجعه به دادگاه مدعی حقی بر حصه رضا از منزل مذکور باشد ؟ سؤال (۱۰): رامین با در دست داشتن یک فقره سند رسمی اصلاحات ارضی بدفتر وکالت شما مراجعه نموده اظهار میدارد : زمین موضوع سند مذکور را طی مبیعه نامه عادی در سال ۱۳۵۶ از شاهین خریداری نموده است . و در طی سالیان گذشته اقدام به احداث بنا و غرس اشجار کرده است . اکنون اداره اوقاف زمین مذکور را بعلت نداشتن مجوز شرعی تبدیل به احسن ، وقف اعلام و سند مالکیت وی را باطل نموده است . رامین به شاهین مراجعه نموده و از وی خواسته نزد مراجع ذیصلاح حاضر و پاسخگو در این خصوص (- وقفیت -) باشد لیکن شاهین به ادعای اینکه مال وقف قابل خرید و فروش نیست حاضر به اقرار به حق رامین نیست . رامین از شما میخواهد وکالت وی را قبول نموده و از حقوق او دفاع نماید . آیا حقی برای رامین متصور است ؟ در صورت قبول وکالت اقدامات خود را مشروحاً و مستند به قوانین و مقررات مرقوم نمایید . سؤال (۱۱) : محمد با در دست داشتن یک جلد سند رسمی مالکیت پلاک ۶ فرعی از ۸ اصلی شیراز بدفتر وکالت شما مراجعه نموده اظهار میدارد : زمین موضوع سند مذکور را که بیست هکتار میباشد ده سال قبل از داریوش خریداری نموده است . هشت ماه پیش اداره منابع طبیعی شیراز ضمن اعلام ملی بودن زمین موصوف مراتب را در همان زمان در روزنامه خبر جنوب آگهی کرده است . محمد از شما می خواهد وکالت وی را پذیرفته از حقوق قانونی او دفاع کنید . مشروح اقدامات خود را در مراحل مختلف با تعیین طرف دعوی ، مرجع رسیدگی کننده ، خواسته دعوی ومدارک و مستندات با استناد به قوانین و مقررات مرقوم فرمائید . سؤال (۱۲): بهزاد و فرهاد بالسویه مالک مشاع شش دانگ ملکی با کاربری تجاری بوده اند - بهزاد در سال ۱۳۶۷ سه دانگ سهم خود را با قرار داد عادی برای مدت یکسال به فرهاد اجاره داده و قرار داد در خصوص تمدید و انتقال ساکت است . فرهاد با اخذ پروانه کسب و اقدام به تاسیس کارگاه تعمیر لوازم الکترونیکی تا سال ۱۳۸۵ در آن محل مشغول به کار بوده است . فرهاد اخیراً فوت نموده و وراثت وی مشتمل بر همسر - پدر و مادر و دوفرنزد دختر ۸ ساله و ۱۴ ساله وی قصد فروش و انتقال حقوق ملک و کارگاه مذکور را به طور کلی دارند اما بهزاد حاضر به همکاری نیست . اکنون وراثت فرهاد با مراجعه به شما می خواهند

وکالت آنها را بپذیرید و از طرق مقتضی کلیه حقوق قانونی فرهاد و ورثه وی را استیفاء نمایید حال با توجه به مراتب فوق: الف: چه اقداماتی برای احقاق حقوق قانونی وراثت فرهاد ضرورت دارد؟ با ذکر مراجع ذیصلاح نحوه رسیدگی و مدارک و مستندات مورد نیاز را مشروحاً توضیح دهید و مستندات قانونی اقدامات خود را ذکر نمایید. ب: وکالتنامه پیوست را با انتخاب نامهای فرضی برای وراثت فرهاد حسب موضوع وکالت و اختیارات مورد نیاز بطور کامل تنظیم و تکمیل نمایید؟

۱۲ - سوالات آزمون وکالت - آبان ماه سال ۱۳۸۴ - اصول فقه - ۱۳۸۴

۱۰۱ - تفاوت مهم وضع تعینی با وضع تعینی در چیست (۱) در آثار آن است (۲) در واضع آن است (۳) در تفاوت ماهوی آن است (۴) در کثرت استعمال آن است ۱۰۲ - وجوب تعینی در مقابل چیست (۱) وجوب عینی (۲) وجوب کفائی (۳) وجوب تخییری (۴) وجوب تعبدی ۱۰۳ - کدام گزینه صحیح است (۱) مفهوم وصف حجت است ولی مفهوم شرط حجت نیست (۲) مفهوم وصف حجت نیست ولی مفهوم شرط حجت است (۳) هر دو مفهوم وصف و شرط حجت هستند. (۴) هیچکدام از مفهوم وصف و شرط حجت نیستند. ۱۰۴ - در تعارض قاعده ید با اصل استصحاب (۱) قاعده ید مقدم است (۲) هر دو ساقط می‌شوند. (۳) اصل تخییر جاری می‌شود. (۴) اصل استصحاب مقدم است ۱۰۵ - در تعارض اصل استصحاب با اصل برائت (۱) اصل برائت حاکم است (۲) اصل استصحاب حاکم است (۳) اصل تخییر جاری می‌شود. (۴) هر دو اصل ساقط می‌شوند. ۱۰۶ - اگر کسی اقرار به دین نماید ولی ادعا کند آن را پرداخته است (۱) ادعای او به استناد اصل حجت پذیرفته می‌شود. (۲) با توجه به اصل عدم نباید او را بدهکار دانست (۳) با توجه به اصل اشتغال بایستی حکم بر بدهکار بودن وی نمود. (۴) عدالت حکم می‌کند ادعای وی نیز همانند اقرار وی پذیرفته شود. ۱۰۷ - در بحث تعارضها، اصطلاح ورود به چه معناست (۱) به شمول عام بر کلیه مصادیق آن ورود گفته می‌شود. (۲) به شمول مطلق بر افراد و مصادیق آن ورود گفته می‌شود. (۳) تأخر تاریخ صدور یکی از قوانین متعارض بر دیگری ورود نامیده می‌شود. (۴) به این معنی است که قانون موضوعی را که خارج از عام است در آن وارد یا موضوعی را که داخل در عام است از آن خارج نماید. ۱۰۸ - اگر در بقاء اعتبار قانونی تردید شود تکلیف چیست (۱) اصل عدم اعتبار فعلی آن قانون است (۲) بقاء اعتبار قانون استصحاب می‌شود. (۳) در صورت احتمال نسخ نمی‌توان آن قانون را معتبر دانست (۴) اگر از قوانین جزائی باشد با توجه به اصل برائت باید آن را نسخ شده بدانیم ۱۰۹ - آیا اصل مثبت شرعاً حجت و معتبر؟ (۱) حجت و معتبر نیست (۲) حجت و معتبر است (۳) تنها در احکام شرعی حجت و معتبر است (۴) تنها در مورد آثار عقلی حجت و معتبر است ۱۱۰ - طبق نص قانون کشت خشخاش مطلقاً و کشت شاهدانه به منظور تولید مواد مخدر ممنوع است به دولت طبق قانون اجازه داده شده است برای مصارف داروئی تریاک تولید نماید و تنها راه تولید تریاک کشت خشخاش است در این صورت (۱) طبق قاعده «اذن در شیء اذن در لوازم آن است دولت مجاز به کشت خشخاش برای تولید تریاک جهت مصارف داروئی می‌باشد. (۲) با توجه به تعارض دو قانون اصل احتیاط جاری است و کشت خشخاش برای دولت نیز ممنوع است (۳) با توجه به اطلاق ممنوعیت کشت خشخاش دولت نمی‌تواند اقدام به کشت خشخاش برای تولید تریاک جهت مصارف داروئی نماید. (۴) مقنن در زمان وضع ماده قانونی مربوط به کشت خشخاش در مقام بیان نبوده است لذا نمی‌توان به اطلاق این قانون استناد کرد. ۱۱۱ - وجه اشتراک امر و نهی در چیست (۱) هر دو جمله انشائی هستند نه اخباری (۲) هیچکدام در مژه یا تکرار دلالت ندارند. (۳) هیچکدام بر فوریت یا تراخی دلالت ندارند. (۴) هر سه مورد صحیح است ۱۱۲ - طبق نظر مشهور اصولیین (۱) مقدمه واجب همیشه واجب است (۲) مقدمه واجب هیچگاه واجب نیست (۳) اگر به صورت شرط شرعی باشد واجب و در غیر این صورت واجب نیست (۴) اگر به صورت سبب باشد واجب نیست ولی اگر به صورت غیر سبب باشد واجب است ۱۱۳ - ادله استنباط احکام در فقه شیعه عبارت است از: (۱) قرآن - سنت - عرف - عقل (۲) قرآن - سنت - اجماع - قیاس (۳) قرآن - سنت - اجماع - عقل (۴) قرآن - سنت - قانون - رویه قضائی ۱۱۴ - اقسام خبر واحد عبارت است از: (۱) متواتر - موثق - قوی -

ضعیف (۲) متواتر - حسن - موثق - ضعیف (۳) متواتر - حسن - قوی - موثق (۴) صحیح - حسن - موثق - ضعیف ۱۱۵ - انواع اجماع عبارتند از: (۱) متواتر و واحد (۲) قطعی و غیر قطعی (۳) منقول و محصل (۴) هیچکدام ۱۱۶ - اقسام قرینه عبارتند از: (۱) لغوی و عرفی (۲) تعبیدی و توضیحی (۳) تعیینی و تخصیصی (۴) صارفه و معینه ۱۱۷ - آیا نهی شارع موجب فساد معامله است (۱) مطلقاً بله (۲) مطلقاً خیر. (۳) در معاملات یک جانبه موجب فساد است ولی در معاملات دو جانبه موجب فساد نمی‌شود. (۴) ضابطه خاصی وجود ندارد و در هر مورد بایستی به حکم خاص شارع مراجعه شود. ۱۱۸ - وحدت ملاک معادل کدام یک از اصطلاحات ذیل است (۱) تحقیق مناط (۲) تخریح مناط (۳) تنقیح مناط (۴) قیاس مع الفارق ۱۱۹ - در نظام حقوقی ایران کدام گزینه صحیح است (۱) هیچگونه قیاسی حجیت ندارد. (۲) فقط قیاس مستنبط العله حجیت دارد. (۳) فقط قیاس منصوص العله حجیت دارد. (۴) قیاس اعم از منصوص العله و مستنبط العله حجیت دارد. ۱۲۰ - کدام یک از موارد ذیل از مقدمات حکمت محسوب نمی‌شود؟ (۱) انصراف بدوی (۲) نبودن قرینه تقیید (۳) امکان اطلاق و تقیید (۴) نبودن قدر متیقن در مقام مخاطب

----- پاسخنامه: « ۱۰۱ - گزینه ۲ صحیح است ۱۰۲ - گزینه ۳ صحیح است ۱۰۳ - گزینه ۲ صحیح است ۱۰۴ - گزینه ۱ صحیح است ۱۰۵ - گزینه ۲ صحیح است ۱۰۶ - گزینه ۳ صحیح است ۱۰۷ - گزینه ۴ صحیح است ۱۰۸ - گزینه ۲ صحیح است ۱۰۹ - گزینه ۱ صحیح است ۱۱۰ - گزینه ۱ صحیح است ۱۱۱ - گزینه ۴ صحیح است ۱۱۲ - گزینه ۱ صحیح است ۱۱۳ - گزینه ۳ صحیح است ۱۱۴ - گزینه ۴ صحیح است ۱۱۵ - گزینه ۳ صحیح است ۱۱۶ - گزینه ۴ صحیح است ۱۱۷ - گزینه ۴ صحیح است ۱۱۸ - گزینه ۳ صحیح است ۱۱۹ - گزینه ۳ صحیح است ۱۲۰ - گزینه ۱ صحیح است

۱۳ - سؤالات آزمون وکالت - آبان ماه سال ۱۳۸۴ - حقوق تجارت - ۱۳۸۴

۸۱- تاجر باید تا چند سال دفاتر تجارته خود را نگهداری کند؟ (۱) ۵ سال (۲) ۱۰ سال (۳) ۱۵ سال (۴) ۲۰ سال ۸۲- برای تأسیس کدام یک از شرکت‌های ذیل وجود دو شریک کافی است (۱) شرکت سهامی عام (۲) شرکت سهامی خاص (۳) شرکت با مسئولیت محدود (۴) هیچکدام ۸۳- چنانچه شرکت تجارته مال غیر منقولی را بخرد آیا این معامله عمل تجارته محسوب می‌شود؟ (۱) در هر صورت عمل تجارته محسوب می‌شود. (۲) در هیچ صورتی عمل تجارته محسوب نمی‌شود. (۳) بله مشروط بر اینکه برای سکونت مدیر عامل خریداری شده باشد. (۴) بله مشروط بر اینکه برای دفتر مرکزی شرکت خریداری شده باشد. ۸۴- در کدام یک از شرکت‌های ذیل انتقال سهام یا سهم‌الشرکه را نمی‌توان موقوف به موافقت مدیران یا مجامع عمومی شرکت نمود؟ (۱) شرکت تضامنی (۲) شرکت سهامی خاص (۳) شرکت سهامی عام (۴) شرکت با مسئولیت محدود ۸۵- اگر شخصیت حقوقی که سهام‌دار شرکت دیگری است بعنوان عضو هیأت مدیره آن شرکت انتخاب شود چه کسی مسئول انجام وظایف مربوطه خواهد بود؟ (۱) مدیر عامل (۲) رئیس هیأت مدیره (۳) اصولاً انتخاب شخص حقوقی بعنوان عضو هیأت مدیره شرکت‌های دیگر امکان‌پذیر نیست (۴) یک نفر شخص حقیقی که بعنوان نماینده دائم شخص حقوقی مذکور به شرکت معرفی می‌شود. ۸۶- ترکیب هیأت رئیسه مجمع عمومی در شرکت سهامی چگونه است (۱) یک رئیس و یک ناظر (۲) یک رئیس دو ناظر و دو منشی (۳) یک رئیس دو ناظر و یک منشی (۴) یک رئیس یک ناظر و یک منشی ۸۷- کدام مورد نمی‌تواند طبق اساسنامه در صلاحیت هیأت مدیره قرار گیرد؟ (۱) افزایش سرمایه (۲) تغییر محل قانونی شرکت (۳) تهیه و تصویب بودجه شرکت (۴) تعیین حقوق و مزایای اعضای موظف هیأت مدیره ۸۸- معامله اعضای هیأت مدیره شرکت با همان شرکت (۱) باطل است (۲) فقط بایستی به تصویب هیأت مدیره برسد. (۳) بایستی به تأیید هیأت مدیره و بازرس شرکت برسد. (۴) علاوه بر تصویب هیأت مدیره بایستی به تصویب مجمع عمومی شرکت نیز برسد. ۸۹- طبق آئین‌نامه داخلی شرکت الف کلیه کارکنان شرکت می‌توانند وام ضروری دریافت نمایند، در این صورت (۱) مدیرعامل و اعضای

موظف هیأت مدیره حق استفاده از این وام را ندارند. ۲) مدیرعامل می‌تواند از این وام استفاده کند ولی اعضای موظف هیأت مدیره حق استفاده از آن را ندارند. ۳) مدیرعامل نمی‌تواند از این وام استفاده کند ولی اعضای موظف هیأت مدیره حق استفاده از آن را دارند. ۴) اعضای موظف هیأت مدیره و مدیرعامل شرکت که کارکنان شرکت محسوب می‌شوند نیز حق استفاده از این وام را دارند. ۹۰- کاهش سرمایه شرکت سهامی به چه نحو امکان‌پذیر نیست (۱) کاهش اختیاری از طریق کاهش تعداد سهام (۲) کاهش اجباری از طریق کاهش تعداد سهام (۳) کاهش اجباری از طریق کاهش مبلغ اسمی سهم (۴) کاهش اختیاری از طریق کاهش مبلغ اسمی سهم ۹۱- چنانچه تا اعلام ختم تصفیه شرکت سهامی برخی سهام‌داران یا بستانکاران برای استیفاء حقوق به شرکت مراجعه نمایند وظیفه مدیر تصفیه چیست (۱) کلیه وجوه باقیمانده را بین سهام‌داران حاضر تقسیم نماید. (۲) وجوه باقیمانده را به نام صاحبان آنها نزد بانک تودیع نماید. (۳) وجوه متعلق به سهام‌داران را نزد بانک تودیع و وجوه مربوط به بستانکاران را بین سهام‌داران تقسیم نماید. (۴) وجوه متعلق به بستانکاران را نزد بانک تودیع و وجوه متعلق به سهام‌داران را بین سهام‌داران تقسیم نماید. ۹۲- انتخاب کدام یک از موارد ذیل از میان اشخاص خارج از سهام‌داران شرکت سهامی امکان‌پذیر است (۱) مدیرعامل (۲) رئیس هیأت مدیره (۳) نائب رئیس هیأت مدیره (۴) هیچکدام ۹۳- چه افرادی را نمی‌توان به سمت بازرسی شرکت سهامی انتخاب نمود؟ (۱) مدیران و مدیر عامل شرکت (۲) اقربای نسبی و سببی مدیران و مدیرعامل تا درجه سوم از طبقات اول و دوم (۳) هر کس که خود یا همسرش از مدیران و مدیرعامل شرکت موظفاً حقوق دریافت نماید. (۴) هر سه مورد. ۹۴- انتقال سهم شرکت با مسئولیت محدود ممکن نیست مگر با حصول اکثریت ذیل (۱) اکثریت عددی صاحبان سهم شرکت (۲) دارندگان بیش از نیمی از سرمایه شرکت (۳) اکثریت عددی شرکاء که دارای بیش از سه ربع از سرمایه شرکت هم باشند. (۴) اکثریت عددی شرکاء که دارای بیش از نیمی از سرمایه شرکت هم باشند. ۹۵- مدیر عامل و مدیر مالی یک شرکت دولتی یک فقره چک به مبلغ بیست میلیارد ریال بابت پرداخت بدهی حال شده شرکت صادر نموده و به طلبکار داده‌اند ولی چک مذکور طبق گواهی بانک غیر قابل پرداخت اعلام شده است چه اشخاصی برای پرداخت چک مسئولیت حقوقی دارند؟ (۱) فقط شرکت بعنوان شخص حقوقی (۲) مدیرعامل شرکت بعنوان شخص حقیقی متضامناً با شرکت بعنوان شخص حقیقی متضامناً با شرکت بعنوان شخص حقوقی (۳) مدیر مالی شرکت بعنوان شخص حقیقی متضامناً با شرکت بعنوان شخص حقوقی (۴) مدیر مالی و مدیر عامل شرکت بعنوان اشخاص حقیقی متضامناً با شرکت بعنوان شخص حقوقی ۹۶- حکم ورشکستگی یک تاجر به درخواست افراد ذیل اعلام می‌شود: (۱) دادستان (۲) شخص تاجر (۳) یک یا چند نفر از طلبکاران (۴) هر سه مورد ۹۷- با کدام یک از تجار ذیل نمی‌توان قرارداد ارفاقی منعقد کرد؟ (۱) تاجر که حکم ورشکستگی قطعی او صادر شده باشد. (۲) تاجر ورشکسته به تقلب که حکم قطعی او صادر شده باشد. (۳) تاجر ورشکسته به تقصیر که حکم قطعی او صادر شده باشد. (۴) موارد ۲ و ۳ ۹۸- قرارداد ارفاقی در صورت انعقاد با چه اکثریتی واجد اثر حقوقی است (۱) کلیه طلبکاران (۲) نصف به علاوه یک طلبکاران (۳) هر تعداد از طلبکاران که دارای سه ربع مطالبات تشخیص و تصدیق شده باشند. (۴) نصف به علاوه یک طلبکاران به شرط داشتن سه ربع مطالبات تشخیص و تصدیق شده ۹۹- اگر متصدی حمل و نقل (الف) حمل و نقل کننده دیگری (ب) را مأمور حمل و نقل کالایی نماید و در حین حمل و نقل خسارت به مال التجاره وارد شود: (۱) الف و ب برای جبران خسارت مسئولیت تضامنی دارند. (۲) الف در مقابل صاحب مال التجاره مسئول است ولی حق رجوع به ب را دارد. (۳) الف در مقابل صاحب مال التجاره مسئول است و حق رجوع به ب را ندارد. (۴) الف در مقابل صاحب التجاره مسئولیتی ندارد و صاحب مال التجاره بایستی به ب مراجعه نماید. ۱۰۰- دعوی مطالبه وجه چک از ظهرنویس به شرطی مسموع است که (۱) فاصله بین تاریخ صدور چک تا صدور گواهی عدم پرداخت بیش از ۶ ماه نباشد. (۲) فاصله بین تاریخ صدور گواهی عدم پرداخت تا زمان تقدیم دادخواست بیش از ۶ ماه نباشد. (۳) موارد ۱ و ۲ صحیح است (۴) اگر چک از یک نقطه به نقطه دیگر ایران صادر شده باشد فاصله بین تاریخ صدور چک تا صدور گواهی عدم پرداخت بیش از ۴۵ و اگر چک در همان مکانی که صادر شده است باید تأدیه گردد بیش از ۱۵ روز نباشد. -----

پاسخنامه : ۸۱ - گزینه ۲ صحیح
 است مطابق ماده ۱۳ ق. ت. ۸۲ - گزینه ۳ صحیح است مطابق ماده ۹۴ ق. ت. ۸۳ - گزینه ۲ صحیح است مطابق ماده ۴ ق. ت. ۸۴ -
 گزینه ۳ صحیح است مطابق ماده ۴۱ لایحه اصلاحی ق. ت. ۸۵ - گزینه ۴ صحیح است مطابق ماده ۱۱۰ لایحه اصلاحی ق. ت. ۸۶ -
 گزینه ۳ صحیح است مطابق ماده ۱۰۱ لایحه اصلاحی ق. ت. ۸۷ - گزینه ۱ صحیح است مطابق ماده ۱۶۴ لایحه اصلاحی ق. ت. ۸۸ -
 گزینه ۴ صحیح است مطابق ماده ۱۲۹ و ۱۳۱ لایحه اصلاحی ق. ت. ۸۹ - گزینه ۱ صحیح است مطابق ماده ۱۳۲ لایحه اصلاحی
 ق. ت. ۹۰ - گزینه ۱ صحیح است مطابق تبصره ماده ۱۸۹ لایحه اصلاحی ق. ت. ۹۱ - گزینه ۲ صحیح است مطابق ماده ۲۲۸ لایحه
 اصلاحی ق. ت. ۹۲ - گزینه ۱ صحیح است مطابق ماده ۱۲۴ لایحه اصلاحی ق. ت. ۹۳ - گزینه ۴ صحیح است مطابق ماده ۱۴۷
 لایحه اصلاحی ق. ت. ۹۴ - گزینه ۳ صحیح است مطابق ماده ۱۰۲ ق. ت. ۹۵ - گزینه ۴ صحیح است مطابق ماده ۱۹ قانون صدور
 چک ۹۶ - گزینه ۴ صحیح است مطابق ماده ۴۱۵ ق. ت. ۹۷ - گزینه ۲ صحیح است مطابق ماده ۴۸۳ ق. ت. ۹۸ - گزینه ۴ صحیح
 است مطابق ماده ۴۸۰ ق. ت. ۹۹ - گزینه ۲ صحیح است مطابق ماده ۳۸۸ ق. ت. ۱۰۰ - گزینه ۴ صحیح است مطابق ماده ۳۱۵ ق. ت.

۱۴ - سوالات آزمون وکالت - آبان ماه سال ۱۳۸۴ - آیین دادرسی کیفری - ۱۳۸۴

۶۱- در کدام یک از موارد ذیل قرار موقوفی تعقیب صادر می‌شود؟ (۱) مرور زمان (۲) جرم نبودن عمل ارتكابی (۳) عدم کفایت ادله
 قانونی اثبات اتهام (۴) هیچکدام ۶۲- در کدام یک از موارد ذیل جرم مشهود نیست (۱) متهم ولگرد باشد. (۲) متهم در حال فرار از
 صحنه جرم دستگیر شود. (۳) تعلق اسباب و دلایل جرم به متهم محرز باشد. (۴) مجنی علیه یک روز پس از وقوع جرم شخص معینی
 را مرتکب جرم معرفی نماید. ۶۳- در کدام مورد صدور قرار بازداشت موقت علیرغم وجود ادله کافی بر توجه اتهام الزامی نیست
 (۱) قتل عمد (۲) آدم ربایی (۳) زنا غیر محصنه (۴) اختلاس مبلغ یکصد و بیست هزار ریال ۶۴- تحقیق در چه جرائم ممنوع است
 (۱) جرائم قابل گذشت (۲) جرائم منافی عفت مشهود که شاکی خصوصی دارد. (۳) جرائم منافی عفت غیرمشهود که شاکی
 خصوصی ندارد. (۴) هر سه مورد ۶۵- حل اختلاف در صلاحیت در امور کیفری (۱) همواره در صلاحیت دیوان عالی کشور است
 (۲) همواره در صلاحیت دادگاه کیفری استان است (۳) طبق قواعد مذکور در آیین دادرسی مدنی است (۴) هیچکدام ۶۶- شاکی
 خصوصی برای توقیف اموال متهم جهت تأمین ضرر و زیان خود بایستی (۱) صرف تقاضای شفاهی کافی است (۲) اصولاً شاکی
 خصوصی چنین حقی ندارد. (۳) دادخواست خود را به مرجع رسیدگی تقدیم نماید. (۴) درخواست خود را به مرجع رسیدگی تقدیم
 نماید. ۶۷- گذشت شاکی یا مدعی خصوصی بعد از صدور حکم قطعی در جرائم غیر قابل گذشت (۱) از موجبات اعاده دادرسی و
 منحصراً در صلاحیت دیوان عالی کشور است (۲) از موجبات اعاده دادرسی و رسیدگی به موضوع در صلاحیت دادگاه کیفری
 استان است (۳) از موجبات تخفیف مجازات به تشخیص دادگاه صادر کننده رأی قطعی به تقاضای محکوم علیه است (۴) از موجبات
 اعاده دادرسی و رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه همعرض صادر کننده حکم قطعی به تشخیص دیوان عالی کشور است ۶۸-
 در پرونده‌های کیفری از حوزه قضایی یک استان به حوزه قضایی استان دیگر: (۱) به درخواست دیوان عالی کشور صورت
 می‌گیرد. (۲) به درخواست رئیس حوزه قضایی استان مبدا و موافقت دیوان عالی کشور صورت می‌گیرد. (۳) به درخواست رئیس
 حوزه قضایی استان مقصد و موافقت رئیس دیوان عالی کشور صورت می‌گیرد. (۴) به درخواست رئیس حوزه قضایی استان مبدا و
 قبول رئیس حوزه قضایی استان مقصد امکان‌پذیر است ۶۹- فاصله بین ابلاغ احضاریه و موعد احضار در محاکمات کیفری (۱)
 حداقل پنج روز است (۲) حداقل یک هفته است (۳) هیچ‌گاه نباید کمتر از سه روز باشد. (۴) حداقل سه روز است مگر اینکه موضوع
 فوریت داشته باشد. ۷۰- تعیین وکیل تسخیری در چه مواردی لازم است (۱) کلیه جرائم مستوجب حبس ابد. (۲) کلیه احکام کیفری
 قابل تجدید نظرخواهی (۳) کلیه جرائم مستوجب بیش از ۲۰ سال زندان (۴) کلیه جرائمی که رسیدگی به آنها ابتدأ در صلاحیت

دادگاه کیفری استان است ۷۱ - کدام گزینه صحیح نیست (۱) به جرم طفلی که مرتکب قاچاق مواد مخدر شود در دادگاه اطفال رسیدگی می‌شود. (۲) احضار طفل برای انجام تحقیقات مقدماتی از طریق ولی یا سرپرست او بعمل می‌آید. (۳) به کلیه جرائم افرادی که به سن ۱۸ سال تمام نرسیده‌اند در دادگاه اطفال رسیدگی می‌شود. (۴) دادگاه اطفال صلاحیت رسیدگی به جرائم علیه امنیت کشور که توسط اطفال انجام شود را ندارد. ۷۲ - آراء دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری (۱) در کلیه موارد قابل تجدیدنظر است (۲) قابل تجدیدنظر است مگر آنکه قانون آن را قطعی دانسته باشد. (۳) قطعی است مگر در مواردی که قانون آن را قابل تجدیدنظر دانسته باشد. (۴) چنانچه حضوری باشد قطعی و چنانچه غیابی باشد قابل تجدیدنظر است ۷۳ - تجدیدنظرخواهی نسبت به جنبه کیفری رأی صادره از دادگاه (۱) به موجب درخواست و با ابطال تمبر صورت می‌گیرد. (۲) به موجب دادخواست و با ابطال تمبر صورت می‌گیرد. (۳) به موجب درخواست و بدون ابطال تمبر صورت می‌گیرد. (۴) به موجب دادخواست و بدون ابطال تمبر صورت می‌گیرد. ۷۴ - چنانچه به علت اشتباه قاضی در حکم قطعی کیفر مورد حکم متناسب با جرم نباشد: (۱) حکم صادره قابل اعاده دادرسی است (۲) هیچ اقدام قانونی امکان‌پذیر نیست (۳) حکم صادره قابل تجدیدنظرخواهی است (۴) فقط رئیس قوه قضائیه می‌تواند حکم صادره را نقض نماید. ۷۵ - رسیدگی به کدام دسته از جرائم ابتدا در صلاحیت دادگاه کیفری استان نیست (۱) جرائم قضاوت (۲) جرائم مطبوعاتی (۳) جرائم مستوجب قصاص عضو (۴) کلیه جرائم مستوجب بیش از ۱۰ سال حبس ۷۶ - دادستان تقاضای بازداشت متهم را کرده است لیکن بازپرس با آن موافق نیست (۱) عقیده بازپرس متبع است (۲) عقیده دادستان متبع است (۳) حل اختلاف با رئیس حوزه قضایی می‌باشد. (۴) حل اختلاف حسب مورد با دادگاه عمومی یا انقلاب محل خواهد بود. ۷۷ - شعب تشخیص (۱) مرکب از ۳ قاضی است و در دیوان عالی کشور تشکیل می‌شود. (۲) مرکب از ۵ قاضی است و در دیوان عالی کشور تشکیل می‌شود. (۳) مرکب از ۳ قاضی است و در دادگاه تجدیدنظر استان تشکیل می‌شود. (۴) مرکب از ۵ قاضی است و در دادگاه تجدیدنظر استان تشکیل می‌شود. ۷۸ - در صورت فوت متهم چنانچه پرونده در دادگاه و آماده صدور حکم باشد: (۱) حکم برائت صادر می‌شود. (۲) قرار موقوفی تعقیب صادر می‌شود. (۳) تا معرفی وراثت قرار منع تعقیب صادر می‌شود. (۴) پرونده بدون صدور هیچ‌گونه رأیی مختومه می‌شود. ۷۹ - در حوزه قضایی بخش وظیفه دادستان برعهده (۱) رئیس حوزه قضایی بخش است (۲) دادستان شهرستان متبوع است (۳) مدیر دفتر دادگاه رسیدگی کننده است (۴) دادرس علی‌البدل حوزه قضایی همان بخش است ۸۰ - چنانچه شهود و مطلعین تحقیق برای بار اول که توسط دادگاه احضار شده‌اند در موعد مقرر حاضر نشوند: (۱) جلب می‌شوند. (۲) برای بار دوم احضار می‌شوند. (۳) دادگاه تکلیفی در خصوص آنان ندارد. (۴) از ضابطین قضایی خواسته می‌شود شهادت آنان را استماع و برای دادگاه ارسال نمایند.

----- پاسخنامه : ۶۱ - گزینه ۱ صحیح است مطابق ماده ۶ ق. آ.د.ک ۶۲ - گزینه ۴ صحیح است مطابق ماده ۱۸ ق. آ.د.ک ۶۳ - گزینه ۳ صحیح است مطابق ماده ۳۵ ق. آ.د.ک ۶۴ - گزینه ۳ صحیح است مطابق ماده ۴۳ ق. آ.د.ک ۶۵ - گزینه ۳ صحیح است مطابق ماده ۵۸ ق. آ.د.ک ۶۶ - گزینه ۴ صحیح است ۶۷ - گزینه ۳ صحیح است مطابق ماده ۲۷۷ ق. آ.د.ک ۶۸ - گزینه ۲ صحیح است مطابق ماده ۶۲ ق. آ.د.ک ۶۹ - گزینه ۴ صحیح است مطابق تبصره ۲ ماده ۱۷۷ ق. آ.د.ک ۷۰ - گزینه ۱ صحیح است مطابق ماده ۱۸۶ ق. آ.د.ک ۷۱ - گزینه ۴ صحیح است ۷۲ - گزینه ۳ صحیح است مطابق ماده ۲۳۲ ق. آ.د.ک ۷۳ - گزینه ۱ صحیح است مطابق ماده ۲ ق. آ.د.ک ۷۴ - گزینه ۱ صحیح است مطابق ماده ۲۷۲ ق. آ.د.ک ۷۵ - گزینه ۴ صحیح است ۷۶ - گزینه ۴ صحیح است مطابق بند (ح) ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب ۱۳۸۱. ۷۷ - گزینه ۲ صحیح است مطابق ماده ۱۸ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب ۱۳۸۱. ۷۸ - گزینه ۲ صحیح است مطابق ماده ۶ ق. آ.د.ک ۷۹ - گزینه ۴ صحیح است ۸۰ - گزینه ۲ صحیح است مطابق ماده ۱۵۹ ق. آ.د.ک

۴۱- شخصی مرتکب قتل عمد شده و سپس فرار کرده و مرده است در این صورت (۱) دیه بایستی از ماترک قاتل برداشته شود و اگر قاتل مالی نداشته است دیه لاوصول می‌ماند. (۲) هیچ مسئولیتی برای پرداخت دیه متوجه ورثه قاتل برای پرداخت دیه از ماترک قاتل یا سایر بازماندگان وی نیست (۳) قصاص تبدیل به دیه شده و بازماندگان قاتل بایستی دیه را پرداخت نمایند، در صورتی که بازماندگان فاقد تکمین مالی باشند از پرداخت دیه معاف می‌شوند و دیه لاوصول می‌ماند. (۴) دیه بایستی از ماترک قاتل پرداخت گردد و اگر قاتل مالی نداشته باشد از اموال بستگان نزدیک وی پرداخت می‌شود ولی هر گاه قاتل بستگانی نداشته باشد یا بستگان قاتل فاقد تمکن مالی باشند دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود. ۴۲- در صورتی که تعقیب مباشر جرم بنا بر دلایل قانونی موقوف گردد: (۱) تأثیری در حق معاون جرم ندارد. (۲) معاون جرم اگر اقوی از مباشر باشد قابل تعقیب است (۳) برای معاون جرم نیز قرار موقوفی تعقیب صادر می‌گردد. (۴) هیچکدام ۴۳- اجرای کدام یک از احکام جزایی ذیل قابل تعلیق است (۱) جعل اسکناس (۲) فروش مواد مخدر (۳) صدور چک از حساب مسدود (۴) سرقت مسلحانه که مستوجب حد نباشد. ۴۴- ماههای حرام که باعث تغلیظ دیه می‌شود کدامند؟ (۱) رمضان - رجب - محرم - ذیحجه (۲) رجب - محرم - ذیقعدہ - ذیحجه (۳) صفر - رجب - رمضان - ذیحجه (۴) رمضان - محرم - ذیحجه - ذیقعدہ ۴۵- اگر «الف و به قصد شوخی» ب را با علم به اینکه او شنا بلد نیست به داخل استخر عمیق بیفکند و «ب غرق شود: (۱) مرتکب قتل عمد شده است (۲) مرتکب قتل شبه عمد شده است (۳) این قتل در حکم شبه عمد است (۴) مرتکب قتل خطای محض شده است ۴۶- در تصادف اتومبیل با عابر پیاده در چه صورت راننده ضامن دیه نیست (۱) سرعت راننده مجاز باشد. (۲) وسیله نقلیه فاقد نقص فنی باشد. (۳) محل تصادف برای عبور عابر پیاده ممنوع باشد. (۴) در صورت اجتماع هر سه شرط ۱ و ۲ و ۳- هرگاه به امر غیر قانونی یکی از مقامات رسمی جرمی واقع شود، مأموری که امر را بعلت اشتباه قابل قبول و به تصور اینکه قانونی است اجرا کرده باشد: (۱) مانند آمر مجازات می‌شود. (۲) مجازات وی تخفیف داده می‌شود. (۳) فقط به دیه یا ضمان مالی محکوم می‌شود. (۴) علاوه بر مجازات به ضمان مالی هم محکوم می‌شود. ۴۸- کدام گزینه صحیح نیست (۱) جرم ربا بین شوهر و زن محقق نمی‌شود. (۲) هرگاه رباگیرنده مضطر باشد از مجازات معاف است (۳) هرگاه ربا دهنده مضطر باشد از مجازات معاف است (۴) هر نوع ربا اعم از قرضی و معاملی جرم و قابل مجازات است ۴۹- تفاوت اصلی اختلاس با خیانت در امانت کدام است (۱) اختلاس غیر قابل گذشت ولی خیانت در امانت قابل گذشت است (۲) اختلاس اختصاص به وجه نقد دارد ولی خیانت در امانت در مورد سایر اموال نیز صدق می‌کند. (۳) اختلاس فقط قابل انتساب به کارکنان دولت است ولی خیانت در امانت قابل انتساب به دیگران نیز هست (۴) هیچکدام ۵۰- کارگری حین انجام کار در کارگاه به دلیل موجود نبودن تجهیزات ایمنی در کارگاه دچار حادثه شده و فوت می‌کند، این واقعه (۱) قتل خطای محض است (۲) در حکم قتل شبه عمد است (۳) فاقد وصف کیفری است (۴) قتل عمد محسوب می‌شود. ۵۱- انجام فعل حرام که مستقلاً برای آن در قانون مجازات تعیین نشده است در چه موردی قابل مجازات است (۱) چنانچه علنی باشد قابل مجازات است (۲) فقط در صورت اجتماع شرایط ۱ و ۳ قابل مجازات است (۳) چنانچه عفت عمومی را جریحه دار نماید قابل مجازات است (۴) تا طبق قانون مستقلاً برای آن مجازات تعیین نشده باشد به هیچ وجه قابل مجازات نیست ۵۲- در صورت عدم ثبت رسمی ازدواج (۱) چنانچه عقد دائم باشد فقط مرد مجازات می‌شود. (۲) چه عقد دائم چه موقت فقط مرد مجازات می‌شود. (۳) چنانچه عقد دائم باشد هر دو طرف مجازات می‌شوند. (۴) چه عقد دائم باشد چه موقت هر دو طرف مجازات می‌شوند. ۵۳- کدام یک از جرائم ذیل قابل گذشت نیست (۱) نشر اکاذیب (۲) تخریب اموال (۳) مزاحمت تلفنی (۴) توهین به اشخاص ۵۴- شروع به جرم در کدام مورد قابل مجازات است (۱) راهزنی (۲) سرقت شبانه (۳) سرقت مسلحانه (۴) هر سه مورد ۵۵- چنانچه صادر کننده یک چک بلامحل دو نفر باشند: (۱) پرداخت جزای نقدی مقرر در قانون متضامناً برعهده هر دو نفر است (۲) هر کدام بایستی به پرداخت نصف جزای نقدی مندرج در قانون محکوم شوند. (۳) هر کدام بایستی مستقلاً به پرداخت

جزای نقدی مندرج در قانون محکوم شوند. ۴) هیچکدام ۵۶ - چنانچه ولی دم در قتل عمدی به سن بلوغ رسیده ولی کمتر از ۱۸ سال سن داشته و رشد وی ثابت نشده باشد: ۱) بایستی صدور حکم تا زمان احراز رشد وی به تأخیر افتد. ۲) با توجه به لزوم رعایت مصلحت احتمالی وی قصاص تبدیل به دیه می‌شود. ۳) نظر شخص بالغ در خصوص تقاضا یا اسقاط قصاص معتبر است هر چند رشد وی احراز نشده باشد. ۴) هیچکدام ۵۷ - در صورت وجود چند کیفیت مخففه دادگاه پس از تبدیل مجازات ۱) بایستی آن را تخفیف بدهد. ۲) نمی‌تواند آن را تخفیف بدهد. ۳) مخیر است آن را تخفیف بدهد یا ندهد. ۴) در برخی موارد ملزم به تخفیف و در برخی موارد مجاز به تخفیف است ۵۸ - چنانچه شخصی برخلاف واقع خود را شفاهاً سرهنگ نیروی انتظامی معرفی نماید بدون آنکه هیچ اقدام دیگری در این راستا دهد: ۱) مرتکب هیچ جرمی نشده است ۲) تعقیب و مجازات او منوط به شکایت شاکی خصوصی است ۳) تعقیب و مجازات او منوط به شکایت نیروی انتظامی است ۴) بدون نیاز به شکایت شاکی یا نیروی انتظامی قابل تعقیب و مجازات است ۵۹ - شخصی مرتکب صدور سه فقره چک بلا محل یک فقره کلاهبرداری و یک فقره سرقت شده است مجازات او عبارت از: ۱) فقط به مجازات جرم کلاهبرداری و مجازات جرم سرقت محکوم می‌شود. ۲) مجازات صدور سه فقره چک بلا محل با یکدیگر جمع و علاوه بر این به مجازات کلاهبرداری و مجازات سرقت نیز محکوم می‌شود. ۳) به مجازات جرم کلاهبرداری به اضافه مجازات جرم سرقت به اضافه مجازات جرم صدور چک بلا محل محکوم می‌گردد که می‌تواند از حد اکثر مجازات قانونی جرم صدور چک بلا محل بیشتر باشد. ۴) علاوه بر مجازات کلاهبرداری و سرقت به مجازات صدور چک بلا محل نیز محکوم می‌گردد ولی مجازات اخیر نمی‌تواند مجازات قانونی تعیین شده برای این جرم بیشتر باشد. ۶۰ - آیا تعدد جرم مانع رعایت جهات مخففه توسط دادگاه است ۱) اصولاً تعدد جرم مانع رعایت جهات مخففه توسط دادگاه نیست ۲) تعدد جرم فقط در جرائم غیر قابل گذشت مانع رعایت جهات مخففه است ۳) تعدد جرم فقط در جرائم مستوجب بیش از ۶ ماه حبس مانع رعایت جهات مخففه است ۴) چون تعدد جرم می‌تواند از اسباب تشدید مجازات باشد بنابراین با وجود تعدد، امکان تخفیف مجازات وجود ندارد.

— پاسخنامه : ۴۱ - گزینه ۴ صحیح است مطابق ماده ۲۶۰ ق. م. ا. ۴۲ - گزینه ۱ صحیح است مطابق ماده ۴۴ ق. م. ا. ۴۳ - جرایم مندرج در گزینه‌های ۱ و ۲ و ۴ مطابق ماده ۳۰ ق. م. ا. غیر قابل تعلیق بوده و صدور چک از حساب مسدود نیز مطابق ماده ۱۰ قانون صدور چک غیر قابل تعلیق می‌باشد، لذا هیچکدام از گزینه‌ها صحیح نمی‌باشد. ۴۴ - گزینه ۲ صحیح است مطابق ماده ۲۹۹ ق. م. ا. ۴۵ - گزینه ۱ صحیح است مطابق ماده ۲۰۶ ق. م. ا. ۴۶ - گزینه ۴ صحیح است مطابق ماده ۳۳۳ ق. م. ا. ۴۷ - گزینه ۳ صحیح است مطابق ماده ۵۷ ق. م. ا. ۴۸ - گزینه ۲ صحیح است مطابق ماده ۵۹۵ ق. م. ا. ۴۹ - گزینه ۳ صحیح است مطابق ماده ۶۷۴ ق. م. ا. ۵۰ - گزینه ۲ صحیح است مطابق تبصره ۳ ماده ۲۹۵ ق. م. ا. ۵۱ - گزینه ۲ صحیح است مطابق ماده ۶۳۸ ق. م. ا. ۵۲ - گزینه ۱ صحیح است مطابق ماده ۶۴۵ ق. م. ا. ۵۳ - گزینه ۳ صحیح است مطابق ماده ۷۲۷ ق. م. ا. ۵۴ - گزینه ۴ صحیح است مطابق ماده ۶۵۵ ق. م. ا. ۵۵ - گزینه ۴ صحیح است مطابق ماده ۷ ق. م. ا. ۵۶ - گزینه ۳ صحیح است مطابق ماده ۲۲۷ ق. م. ا. ۵۷ - گزینه ۲ صحیح است مطابق ماده ۲۲ ق. م. ا. ۵۸ - گزینه ۴ صحیح است مطابق ماده ۵۵۵ ق. م. ا. ۵۹ - گزینه ۴ صحیح است ۶۰ - گزینه ۱ صحیح است مطابق تبصره یک ماده ۲۰ ق. م. ا.

۱۶ - سوالات آزمون وکالت - آبان ماه سال ۱۳۸۴ - آیین دادرسی مدنی - ۱۳۸۴

۲۱ - اگر در ارتباط با دعوی مطروحه حکم قانونی موجود نباشد، قاضی رسیدگی کننده چه تکلیفی دارد؟ ۱) از نظر قانونی تکلیفی ندارد و می‌تواند دعوی را رد کند. ۲) بایستی با استناد منابع معتبر اسلامی و یا عرف حکم قضیه را صادر نماید. ۳) بایستی با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر و اصول حقوقی حکم قضیه را صادر نماید. ۴) بایستی با استناد به منابع معتبر اسلامی و فتاوی

معتبر یا عرف مسلم حکم قضیه را صادر نماید. ۲۲- اگر مشخصات و آدرس خواننده در دادخواست قید نشده باشد: (۱) دفتر دادگاه قرار رد دادخواست صادر و این قرار قطعی است (۲) دفتر دادگاه بدون صدور اخطار رفع نقص قرار رد دادخواست را صادر می‌کند و این قرار ظرف ۱۰ روز قابل اعتراض است (۳) دفتر دادگاه بدو اخطار رفع نقص صادر می‌کند و در صورت عدم تکمیل دادخواست قرار رد دادخواست صادر و این قرار ظرف ۱۰ روز قابل اعتراض است (۴) دفتر دادگاه بدو اخطار رفع نقص صادر می‌کند و در صورت عدم تکمیل دادخواست توسط خواهان قرار رد دادخواست صادر می‌کند و این قرار قطعی است ۲۳- کدام گزینه صحیح است (۱) سازش فقط در دادگاه به موجب صورتجلسه رسمی صحیح است (۲) سازش رسمی یا غیر رسمی در خارج از دادگاه در هر حال اعتبار ندارد. (۳) سازش بین طرفین فقط در صورتی معتبر است که مستند به سند رسمی باشد. (۴) سازش غیر رسمی خارج از دادگاه در صورتی معتبر است که طرفین در دادگاه حاضر شده و به صحت آن اقرار نمایند. ۲۴- در دعوی غیر منقول (۱) تقویم خواسته الزامی و در تعیین هزینه موثر است به شرط آنکه خواننده به تقویم خواهان اعتراض ننماید. (۲) تقویم خواسته توسط خواهان الزامی و از جهت تعیین هزینه دادرسی و امکان تجدید نظر خواهی مؤثر است (۳) اساساً خواهان الزامی به تقویم خواسته ندارد چون هزینه دادرسی براساس ارزش معاملاتی املاک توسط دادگاه تعیین می‌شود. (۴) تقویم خواسته الزامی و از جهت امکان تجدید نظر خواهی و تعیین مرجع تجدیدنظر یا فرجام موثر است ولی تاثیری در تعیین میزان هزینه دادرسی ندارد. ۲۵- اگر دعوی مطروحه بر فرض اثبات فاقد اثر قانونی باشد: (۱) دادگاه راساً قرار ابطال دادخواست صادر می‌کند. (۲) خواننده می‌تواند ضمن پاسخ نسبت به دعوی ایراد نماید و دادگاه بر فرض پذیرش قرار سقوط دعوی صادر می‌کند. (۳) خواننده می‌تواند ضمن پاسخ نسبت به دعوی ایراد نماید و دادگاه بر فرض پذیرش ایراد، قرار رد دعوی صادر می‌کند. (۴) خواننده می‌تواند صرفاً ایراد نموده و اگر دادگاه ایراد را نپذیرد، بایستی به خواننده ابلاغ نماید تا جهت دفاع در ماهیت در جلسه دادرسی شرکت کند. ۲۶- چنانچه در اجرای قرار تامین خواسته عین معین موضوع دعوی توقیف و خواننده ورشکسته گردد: (۱) علاوه بر اینکه تامین کننده دارای حق تقدم است مورد تامین مشمول مستثنیات دین نمی‌گردد. (۲) عین معین توقیف شده صرفاً جزء مستثنیات دین محسوب نمی‌گردد. تامین کننده مال نسبت به سایر طلبکاران صرفاً دارای حق تقدم است (۳) تامین کننده مال نسبت به سایر طلبکاران صرفاً دارای حق تقدم است (۴) تامین کننده مال به دلیل ورشکستگی خواننده دارای اولییتی نیست ۲۷- دادگاه بعد از توافق و سازش طرفین (۱) صرفاً گزارش اصلاح تنظیم می‌نماید و مفاد آن بدون صدور حکم یا قرار قابل اجراست (۲) براساس مفاد سازش طرفین حکم صادر می‌نماید و این حکم قطعی است (۳) قرار سقوط دعوی صادر می‌کند. (۴) قرار دعوی ساقط می‌کند. ۲۸- اگر خواهان ضمن خواسته اصلی تقاضای صدور حکم به اعسار از هزینه دادرسی را نیز نماید: (۱) دادگاه بدون ابلاغ دادخواست بدو به ادعای اعسار رسیدگی نموده و در صورت پذیرش اعسار، دادخواست به خواننده ابلاغ می‌شود. (۲) دادگاه بعد از ابلاغ دادخواست به دادستان نسبت به اعسار رسیدگی نموده و در صورت پذیرش اعسار، دادخواست به خواننده ابلاغ می‌گردد. (۳) در صورتی که خواننده در هیچیک از جلسات دادرسی شرکت نکرده و لایحه نداده و وکیل نیز معرفی نکرده و ابلاغ نیز واقعی نباشد حکم دادگاه نسبت به خواسته اصلی غیابی است (۴) در صورتی که خواننده در هیچیک از جلسات دادرسی شرکت نکرده و لایحه نداده و وکیل نیز معرفی نکرده و ابلاغ نیز واقعی نباشد حکم دادگاه نسبت به خواسته اصلی غیابی و نسبت به حکم اعسار حضوری است ۲۹- اقرار و کیل علیه موکل خود: (۱) فقط دراموری که قاطع دعوی نیست پذیرفته می‌شود چه در دادگاه بعمل آمده باشد چه خارج از آن (۲) فقط دراموری که قاطع دعوی است پذیرفته می‌شود چه در دادگاه بعمل آمده باشد چه در خارج آن (۳) اگر در دادگاه بعمل آمده باشد مطلقاً پذیرفته می‌شود. (۴) مطلقاً پذیرفته نمی‌شود. ۳۰- نحوه دادخواهی شخصی که از اصحاب دعوی نبوده و رای به زیان او صادر و بواسطه انقضای مهلت تجدیدنظر خواهی قطعی شده است (۱) دعوی ورود ثالث است (۲) دعوی اعتراض ثالث است (۳) فرجام خواهی نسبت به رای صادره است (۴) شکایت به شعبه تشخیص دیوان عالی کشور است ۳۱- دعوی توأم راجع به اموال منقول و غیر منقول در کدام دادگاه قابل

طرح است (۱) دادگاه محل مال منقول (۲) دادگاه محل وقوع مال غیر منقول (۳) دادگاه محل اقامت خوانده (۴) دادگاه محل مال منقول یا غیر منقول به اختیار خواهان ۳۲- تشخیص صلاحیت دادگاه برای شروع به رسیدگی با کدام مرجع است (۱) خواهان دعوی (۲) دیوان عالی کشور (۳) رئیس حوزه قضایی (۴) دادگاه رسیدگی کننده به دعوا ۳۳- به دعوی حقوقی علیه روحانیون در کدام دادگاه و به چه ترتیب رسیدگی می‌شود: (۱) در دادگاه عمومی طبق آیین دادرسی مدنی دادگاههای عمومی (۲) در دادگاه عمومی طبق آیین نامه مربوط به دادگاه ویژه روحانیت (۳) در دادگاه ویژه روحانیت طبق آیین نامه مربوط به دادگاه مذکور (۴) در دادگاه ویژه روحانیت طبق آیین دادرسی مدنی دادگاههای عمومی ۳۴- چنانچه دلایل و مدافعات طرفین برای اقناع قاضی جهت صدور رای کافی نباشد ولی کشف حقیقت با اقدامات و تحقیقاتی که دادگاه می‌تواند مستقیماً انجام دهد امکانپذیر باشد: (۱) دادگاه بایستی قرار توقیف دادرسی تا ارائه ادله جدید توسط خواهان صادر نماید. (۲) دادگاه بایستی هرگونه اقدام یا تحقیقی را که لازم بداند برای کشف حقیقت انجام دهد. (۳) چون تحصیل دلیل بر امور حقوقی برای دادگاه ممنوع است لذا بایستی دعوی خواهان را رد نماید. (۴) هیچکدام ۳۵- چنانچه نظریه کارشناس منتخب دادگاه با اوضاع و احوال محقق و معلوم مورد کارشناسی مطابقت نداشته باشد: (۱) دادگاه می‌تواند بدون توجه به نظر کارشناس برخلاف آن رای صادر نماید. (۲) بایستی دادگاه کارشناس را ملزم نماید تا نظر خود را اصلاح کند. (۳) دادگاه بایستی کارشناس دیگری انتخاب نماید. (۴) دادگاه بایستی از نظر کارشناس متابعت نماید. ۳۶- کدام گزینه صحیح نیست (۱) در مرحله تجدید نظر هر دو مورد ۳ و ۴ پذیرفته می‌شود. (۲) در مرحله تجدید نظر هیچیک از موارد ۳ و ۴ پذیرفته نمی‌شود. (۳) در مرحله تجدید نظر تغییر عنوان خواسته از اجرةالمثل به اجرةالمسمی پذیرفته می‌شود. (۴) در مرحله تجدید نظر تغییر عنوان خواسته از اجرةالمسمی به اجرةالمثل پذیرفته می‌شود. ۳۷- آیا از تاجر دادخواست اعسار از هزینه دادرسی پذیرفته می‌شود؟ (۱) بله تاجر در این خصوص فرقی با غیر تاجر ندارد. (۲) بله مشروط بر اینکه دفاتر قانونی خود را ارائه نماید. (۳) خیر، تاجر مدعی اعسار بایستی دادخواست ورشکستگی بدهد. (۴) بله ولی پذیرش آن منوط به موافقت اداره امور دارایی اقامتگاه تاجر است ۳۸- کدام گزینه صحیح است (۱) هر دو خسارت ناشی از عدم النفع و تاخیر تادیه قابل مطالبه است (۲) هیچیک از دو خسارت ناشی از عدم النفع یا تاخیر تادیه قابل مطالبه نیست (۳) خسارت ناشی از عدم النفع قابل مطالبه نیست ولی خسارت تاخیر تادیه قابل مطالبه است (۴) خسارت ناشی از عدم النفع قابل مطالبه است ولی خسارت تاخیر تادیه قابل مطالبه نیست ۳۹- کدام مورد جزء خسارت دادرسی نیست (۱) حق الوکاله وکیل (۲) حق الزحمه کارشناس (۳) هزینه تحقیقات محلی (۴) هزینه رفت و آمد خواهان از شهرستان محل اقامت خود تا شهرستان محل دادگاه ۴۰- تجدید نظر خواهی از حکم قطعی به دلیل اینکه خلاف بین قانون یا شرع می‌باشد: (۱) به دلیل قطعیت حکم به هیچ وجه امکانپذیر نیست (۲) فقط یکبار از طریق شعب تشخیص امکانپذیر است (۳) فقط یکبار با دستور رئیس قوه قضائیه امکانپذیر است (۴) یکبار از طریق شعب تشخیص و بعد از آن هم با دستور قوه قضائیه امکانپذیر است

--- پاسخنامه : ۲۱- گزینه ۳ صحیح است مطابق ماده ۳ ق.آ.د.م ۲۲- گزینه ۳ صحیح است مطابق ماده ۵۴ ق.آ.د.م ۲۳- گزینه ۴ صحیح است مطابق ماده ۱۸۳ ق.آ.د.م ۲۴- گزینه ۴ صحیح است با استناد به بند ۱۴ ماده ۳ قانون وصول برخی از درآمدهای دولت ۲۵- گزینه ۳ صحیح است مطابق ماده ۸۹ ق.آ.د.م ۲۶- گزینه ۱ صحیح است مطابق ماده ۱۲۸ ق.آ.د.م ۲۷- گزینه ۱ صحیح است مطابق ماده ۱۸۴ ق.آ.د.م ۲۸- گزینه ۴ صحیح است مطابق مواد ۳۰۳ و ۵۰۷ ق.آ.د.م ۲۹- گزینه ۱ صحیح است مطابق ماده ۲۰۵ ق.آ.د.م ۳۰- گزینه ۲ صحیح است مطابق ماده ۴۱۷ ق.آ.د.م ۳۱- گزینه ۲ صحیح است ۳۲- گزینه ۴ صحیح است ۳۳- گزینه ۱ صحیح است ۳۴- گزینه ۲ صحیح است مطابق ماده ۱۹۹ ق.آ.د.م ۳۵- گزینه ۱ صحیح است مطابق ماده ۲۶۵ ق.آ.د.م ۳۶- گزینه ۲ صحیح است مطابق بند ۳ ماده ۳۶۲ ق.آ.د.م ۳۷- گزینه ۳ صحیح است مطابق ماده ۵۱۲ ق.آ.د.م ۳۸- گزینه ۳ صحیح است مطابق ماده ۵۱۵ ق.آ.د.م ۳۹- گزینه ۴ صحیح است مطابق ماده ۵۱۹ ق.آ.د.م ۴۰- گزینه ۴ صحیح است

۱۷ - سوالات آزمون وکالت - آبان ماه سال ۱۳۸۴ - حقوق مدنی - ۱۳۸۴

۱- اگر در عقد اجاره مدت ذکر نشود و اجاره بها ماهیانه تعیین شود و مستاجر با رضایت مالک یک سال به تصرف خود ادامه دهد، تعهد او به پرداخت اجاره بر چه مبنایی تعیین می‌شود؟ (۱) عقد اجاره به دلیل نامعلوم بودن مدت باطل است و مستاجر باید اجرت المثل تصرف یک سال را بپردازد. (۲) اجاره برای یک ماه درست است و هر ماه تمدید می‌شود و در نتیجه مستاجر باید اجاره بهای تمام مدت را بدهد. (۳) عقد اجاره نسبت به یک ماه با اجاره بهای معین درست است و اجرا می‌شود و نسبت به بقیه مدت هم اجرت المثل به اندازه اجاره بها است (۴) عقد اجاره نسبت به یک ماه درست و نسبت به بقیه مدت باطل است و مستاجر باید یک ماه اجاره بها بپردازد و بقیه مدت را اجرت المثل بر طبق نظر کارشناس بپردازد. ۲- اگر در مدت اجاره بعضی از عین مستاجر تلف شود، این حادثه چه اثری در رابطه موجر و مستاجر دارد؟ (۱) اجاره باطل می‌شود و مستاجر تعهدی به پرداخت اجاره ندارد. (۲) اجاره نسبت به بعضی باقی مانده نافذ است ولی مستاجر حق فسخ آن را دارد. (۳) اجاره از زمان تلف بعضی منفسخ می‌شود و مستاجر باید اجاره گذشته را بپردازد. (۴) اجاره از زمان تلف نسبت به بعضی تلف شده منفسخ می‌شود و مستاجر حق دارد اجاره را نسبت به بقیه فسخ کند یا تقلیل نسبی مال الاجاره را بخواهد. ۳- در صورتی که در یک عقد چند چیز فروخته شود، بدون اینکه قیمت هر یک معین شده باشد، و بعضی از آنها معیوب در آید، مشتری چه حقی پیدا می‌کند؟ (۱) مشتری می‌تواند ارزش بگیرد. (۲) مشتری می‌تواند تمام بیع را فسخ کند. (۳) مشتری می‌تواند بیع مال معیوب را فسخ کند. (۴) اجاره از زمان تلف نسبت به بعضی تلف شده منفسخ می‌شود و مستاجر حق دارد اجاره را نسبت به بقیه فسخ کند یا تقلیل نسبی مال الاجاره را بخواهد. ۴- در صورت تصادم بین دو اتومبیل در صورتی که هر دو مقصر باشند، مسئولیت جبران خسارت به عهده کدام طرف است (۱) هر دو مسئول هستند. (۲) هیچ کدام مسئولیت ندارد. (۳) طرفی که تقصیر سنگین تر را مرتکب شده است (۴) طرفی که نخستین سبب تصادم را فراهم کرده است. ۵- هرگاه کسی سبب تلف مالی را ایجاد کند و دیگری مباشر تلف آن مال شود، مسئولیت به عهده کیست مباشر یا مسبب (۱) مسبب مسئول است (۲) هر دو مسئولیت دارند. (۳) مباشر همیشه مسئول است (۴) مباشر مسئول است مگر اینکه سبب اقوی باشد. ۶- اگر کسی مال مغضوب را از غاصب بخرد، بدون اینکه از غصب آگاه باشد، مالک برای استرداد عین یا خسارت تلف به کدام یک حق رجوع دارد؟ (۱) مالک تنها می‌تواند به غاصب رجوع کند. (۲) مالک تنها می‌تواند به خریدار (آخرین غاصب رجوع کند. (۳) مالک می‌تواند به غاصب و خریدار برای مطالبه عین یا خسارت تلف رجوع کند. (۴) مالک برای استرداد عین به خریدار رجوع می‌کند، ولی خسارت تلف را از هر دو می‌تواند بگیرد. ۷- در صورتی که معامله پس از مدتی اقاله شود و در این مدت نمآت و منافع در مورد معامله ایجاد شود، نمآت و منافع از آن کسی است که موجب عقد مالک شده است یا به شخصی که به موجب اقاله مالک می‌شود؟ (۱) نمآت و منافع به کسی تعلق دارد که موجب اقاله مالک می‌شود. (۲) نمآت و منافع به کسی تعلق دارد که موجب عقد مالک شده است (۳) نمآت و منافع منفرجه مال کسی است که به موجب عقد مالک شده و منافع متصله از آن کسی است که در اثر اقاله مالک می‌شود. (۴) نمآت و منافع متصله مال کسی است که به موجب عقد مالک شده و منافع منفرجه به کسی تعلق دارد که در اثر اقاله مالک شده است. ۸- اگر موضوع تعهد کلی باشد، متعهد چه مصداقی از آن کلی را می‌تواند در مقام وفای به عهد انتخاب کند؟ (۱) انتخاب مصداق کلی با متعهد له است (۲) متعهد باید از فرد اعلا وفای به عهد کند. (۳) متعهد حق دارد هر مصداقی را که بخواهد انتخاب کند. (۴) متعهد مجبور نیست از فرد اعلا بدهد، ولی از فردی هم که معیب است نمی‌تواند وفای به عهد کند. ۹- هرگاه در معامله‌ای یکی از دو طرف به تعهد خود وفا نکند، طرف مقابل چه اختیاری پیدا می‌کند؟ (۱) می‌تواند معامله را فسخ کند. (۲) می‌تواند الزام متعهد را از دادگاه بخواهد. (۳) می‌تواند الزام متعهد یا فسخ عقد را به میل خود انتخاب کند. (۴) می‌تواند الزام متعهد را بخواهد و هرگاه اجبار ممکن نباشد معامله را فسخ کند. ۱۰- شرطی که ضمن انتقال مالی از سوی ولی قهری بر صغیر

تحت ولایت او می‌شود و ولی را تا سن کبر از فروش منع می‌کند درست است یا نادرست (۱) شرط صحیح و الزام آور است (۲) شرطی که مالک را از متصرف منع کند نامشروع و باطل است (۳) شرط درست است اما ولی قهری را از انتقال منع نمی‌کند. (۴) شرط خلاف مقتضای عقد (تملیک است و عقد و شرط هر دو باطل است ۱۱ - اشتباه در شخص طرف معامله چه اثری در عقد دارد؟ (۱) اشتباه در شخص طرف به صحت معامله خللی وارد نمی‌آورد، مگر در مواردی که شخصیت طرف علت عمده عقد بوده باشد. (۲) اشتباه در شخص طرف تنها در معاملات رایگان موثر است (۳) اشتباه در شخص طرف معامله سبب بطلان عقد است (۴) اشتباه در شخص طرف معامله اثری در عقد ندارد. ۱۲ - وقف با قبول چه شخصی واقع می‌شود؟ (۱) قبول طبقه اول از موقوف علیهم و قائم مقام آنها و در وقف بر غیر محصور و مصالح عامه حاکم قبول می‌کند. (۲) قبول تمام موقوف علیهم (۳) قبول متولی (۴) قبول حاکم ۱۳ - اگر مالی که حق انتفاع از آن به دیگری تعلق دارد از طرف مالک فروخته شود، این انتقال چه اثر دارد؟ (۱) انتقال عین از طرف مالک موجب بطلان حق انتفاع نمی‌شود، ولی اگر انتقال گیرنده جاهل باشد، اختیار فسخ معامله را دارد. (۲) انتقال غیر نافذ و موکول به اجازه صاحب حق انتفاع است (۳) انتقال صحیح و در همه حال لازم است (۴) انتقال باطل است ۱۴ - هرگاه مدت مزارعه منقضی شود و اتفاقاً زرع نرسیده باشد، درباره بقاء یا ازاله زرع چه باید کرد؟ (۱) اختیار ازاله یا بقاء زرع با عامل است (۲) مزارع حق دارد زراعت را ازاله کند یا آن را با اخذ اجرت المثل ابقاء نماید. (۳) زرع به درخواست مزارع ازاله می‌شود، ولی او باید به عامل خسارت قلع زرع را بدهد. (۴) زراعت به حکم قانون تا رسیدن کامل در زمین باقی می‌ماند و عامل اجرت المثل می‌پردازد. ۱۵ - هرگاه وصیتی برای فقرا شود، قبول آن چگونه است (۱) قبول وصیت با حاکم است (۲) قبول شرط نیست (۳) قبول وصیت با تمام فقرا است (۴) قبول وصیت با فقرای شهر محل وقوع وصیت است ۱۶ - حمل با چه شرایطی وارث محسوب می‌شود؟ (۱) در صورتی ارث می‌برد که زنده متولد شود. (۲) در صورتی ارث می‌برد که زنده متولد شود و به زندگی ادامه دهد. (۳) در صورتی حمل ارث می‌برد که نطفه او هنگام مرگ منعقد شده باشد. (۴) در صورتی ارث می‌برد که نطفه او هنگام مرگ مورث منعقد شده باشد و زنده هم متولد شود، اگرچه فوراً پس از تولد بمیرد. ۱۷ - در صورتی که متوفی دارای پدر و مادر و دو برادر ابوینی باشد سهم مادر از ترکه چه اندازه است (۱) سهم مادر دو سوم از ترکه است (۲) سهم مادر یک دوم از ترکه است (۳) مادر یک ششم از ترکه را می‌برد. (۴) مادر یک سوم از ترکه را به ارث می‌برد. ۱۸ - اگر در عقد نکاح شرط شود که در صورت عدم تادیه مهر در مدت معین نکاح باطل خواهد بود، شرط چه اثری دارد؟ (۱) نکاح و مهر و شرط نافذ است (۲) نکاح و مهر صحیح و شرط باطل است (۳) نکاح صحیح و مهر و شرط باطل است (۴) نکاح و مهر صحیح و مشروط له حق فسخ دارد. ۱۹ - اگر در نکاح دائم مهر ذکر نشده باشد و شوهر پیش از نزدیکی و تعیین مهر بمیرد، زن مستحق چه مهری است (۱) زن مستحق مهر المثل است (۲) زن مستحق هیچ مهری نیست (۳) زن مستحق مهرالمتعه است (۴) زن مستحق نصف مهرالمثل است ۲۰ - آیا نفقه زنی که در عده فسخ نکاح است به عهده شوهر است (۱) زن در عده فسخ نکاح نفقه ندارد. (۲) نفقه زن در عده فسخ نکاح بر عهده شوهر است (۳) زن حق نفقه ندارد، مگر در صورت حمل از شوهر خود که در این صورت تا زمان وضع حمل حق نفقه دارد. (۴) زن حق نفقه ندارد، مگر در صورت حمل از شوهر که تا پایان عده نفقه او بر عهده شوهر است

پاسخنامه ۱ - گزینه ۳ صحیح است مطابق ماده ۵۰۱ ق. م. ۲ - گزینه ۴ صحیح است مطابق ماده ۴۸۳ ق. م. ۳ - گزینه ۴ صحیح است مطابق ماده ۴۳۱ ق. م. ۴ - گزینه ۱ صحیح است مطابق ماده ۳۳۵ ق. م. ۵ - گزینه ۴ صحیح است مطابق ماده ۳۳۲ ق. م. ۶ - گزینه ۳ صحیح است مطابق ماده ۳۲۳ ق. م. ۷ - گزینه ۳ صحیح است مطابق ماده ۲۸۷ ق. م. ۸ - گزینه ۴ صحیح است مطابق ماده ۲۷۹ ق. م. ۹ - گزینه ۴ صحیح است به استناد مواد ۲۳۷ الی ۲۳۹ ق. م. ۱۰ - گزینه ۱ صحیح است مطابق زیرنویس شماره ۶ ماده ۲۳۳ از کتاب قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی دکتر ناصر کاتوزیان ۱۱ - گزینه ۱ صحیح است مطابق ماده ۲۰۱ ق. م. ۱۲ - گزینه ۱ صحیح است مطابق ماده ۵۶ ق. م. ۱۳ - گزینه ۱ صحیح است مطابق ماده ۵۳ ق. م. ۱۴ -

گزینه ۲ صحیح است مطابق ماده ۵۴۰ ق. م. ۱۵ - گزینه ۲ صحیح است مطابق ماده ۸۲۸ ق. م. ۱۶ - گزینه ۴ صحیح است مطابق ماده ۸۷۵ ق. م. ۱۷ - گزینه ۳ صحیح است مطابق ماده ۸۹۲ ق. م. ۱۸ - گزینه ۲ صحیح است مطابق ماده ۱۰۸۱ ق. م. ۱۹ - گزینه ۲ صحیح است مطابق ماده ۱۰۸۸ ق. م. ۲۰ - گزینه ۳ صحیح است مطابق ماده ۱۱۰۹ ق. م.

۱۸ - سوالات اختبار سال ۱۳۸۴ کانون وکلای دادگستری استان قزوین و زنجان - آئین دادرسی مدنی - ۱۳۸۴

به پنج سوال زیر به صورت مستدل پاسخ دهید : سوال اول : الف- آیین دادرسی مدنی را تعریف نموده و سپس توجیه نمایید. ب- قواعد آیین دادرسی مدنی در ارتباط با چه کسانی است. ج- خصوصیات آیین دادرسی مدنی چیست در مورد هر یک مختصرا توضیح دهید. سوال دوم : الف- صلاحیت دادگاه را تعریف نموده سپس اقسام صلاحیت دادگاه را که عبارتست از : ۱- صلاحیت ذاتی ۲- صلاحیت نسبی هر کدام را جداگانه تعریف و جهات افتراق آنها را بطور خلاصه بیان نمایید. ب- با توجه به تعریف صلاحیت و اقسام آن ذتوضیح دهید صلاحیت محلی در زمره کدام از صلاحیت ها است در سیستم قضائی کشور ما فعلا صلاحیت نسبی چه جایگاهی دارد. سوال سوم : در مورد اقامه دعوی اعتراض ثالث به حکم توضیح دهید : ۱- این دعوی ناظر به کیست. ۲- نحوه اقامه این دعوی به طرفیت چه کسانی و با چه خواسته ای طرح می گردد و زمان اقامه آن چه موقعی است. ۳- جهات افتراق دعوی اعتراض ثالث به حکم و ورود ثالث را ذکر نمایید. سوال چهارم : ۱- خسارت دادرسی مقید در ستون خواسته شامل چه مواردی است. ۲- مستثنیات دین تا چه زمانی جاری است. ۳- اگر مورد لحوق حکم بر استرداد عین باشد نحوه اعمال مقررات مستثنیات دین چگونه است. سوال پنجم : ۱- کدام دعاوی قابل ارجاع به داوری نمی باشند نام ببرید. ۲- در صورتیکه دعوا در مرحله فرجامی باشد طرفین با توافق تقاضای داوری می نمایند دیوان عالی کشور داوری را متقاضی بدانند چگونه عمل می نماید. ۳- تصحیح رای تا چه موقعی قانونا قابل درخواست می باشد و در چه موقعیتی از اعتبار می افتد. قسمت دوم- مسئله شخص الف به دفتر وکالت شما مراجعه می نماید اظهار می دارد پدرم در زمان حیات خود یک باب مغازه ملکی خود را که دارای شرایط تجاری بوده برای شغل خواروبار فروشی با شرایط سلب حق انتقال به غیر و تغییر شغل مگر با اجازه مالک با سند رسمی به شخص ب به اجاره واگذار می نماید پس از فوت مورث مستاجر بدون اذن موجرین مغازه را به غیر انتقال داد و تغییر شغل هم به شغل غیر مشابه صورت گرفته ضمنا علاوه بر نامبرده وراث متوفی دو فرزند صغیر و یکنفر محجور که حجر آن متصل به زمان صغر است که فاقد ولی قهری است می باشند تقاضای تخلیه ا می نماید توضیح دهید. اولاً : چگونه ارشاد می نمائید و برای تنظیم دادخواست و اقمه دعوا چه مدارکی نیاز دارید. ثانياً : قبل از تنظیم دادخواست تخلیه چه اقداماتی برای معد شدن تنظیم دادخواست ضرورت دارد. ثالثاً : خواسته شما در طرح این دعوی تخلیه به چه عنوانی است و چرا مختصر ا توضیح نحوه نگارش را در چند سطر بنویسید و این دعوی مالی است یا غیر مالی. رابعا : در صورتیکه نظر قضایی و استنباطی شما اگر بر تحصیل حکم به نفع موکلین

۱۹ - سوالات اختبار سال ۱۳۸۴ کانون وکلای دادگستری استان قزوین و زنجان - حقوق جزای عمومی - ۱۳۸۴

به مسئله و ۸ سوال زیر بصورت مستدل پاسخ دهید : قسمت الف- مسئله فرمانده کلانتری به یکی از ماموران کلانتری دستور می دهد تا نسبت به دستگیری سیروس به اتهام سرقت اقدام نماید و تاکید می کند در صورت انجام ندادن این دستور مامور را بازداشت می نماید. به هنگام بازداشت ، سیروس چون متوجه غیر قانونی بودن اقدام مامور کلانتری می شود با مامور کلانتری دگیر شده و یکی از اطفال محل بنام حبیب به یاری مامور شتافته و با مجروح کردن سیروس در صدد کمک به دستگیری وی بر آمده است که سیروس ضرباتی به حبیب وارد نموده و نهایتا سیروس دستگیر و به مرجع قضایی معرفی شده است. از سوی دیگر سیروس علیه فرمانده و مامور کلانتری بعنوان بازداشت غیر قانونی و دستور به انجام آن اعلان شکایت کرده است. با توجه به مراتب فوق پاسخ

دهید : ۱- مامور کلانتری در دفاع از اتهام بازداشت غیر قانونی سیروس به امر قانونی و اگر استناد کرده آیا این دفاع قابل پذیرش است یا خیر به چه دلیل ؟ نتایج پذیرش یا نپذیرفتن دفاع مذکور را بنویسید ؟ ۲- سیروس به اتهام تمرد در برابر مامور دولت و ایراد ضرب نسبت به حبیب مورد تعقیب قرار گرفته است شما بعنوان وکیل سیروس چگونه و با چه استدلالی از وی دفاع می‌نمائید ؟ قسمت ب- سئوالات تشریحی ۱- بر اساس ماده ۹ قانون مجازات اسلامی : « مجرم باید مالی را که در اثر ارتکاب جرم تحصیل کرده است اگر موجود باشد عینا و اگر موجود نباشد مثل یا قیمت آنرا به صاحبش رد کند و از عهده خسارات وارده نیز بر آید.» منظور از عهده خسارات وارده بر آید ، چیست ؟ و برای وصول این خسارات چه اقداماتی باید از سوی متضرر از جرم یا وکیل وی صورت گیرد ؟ ۲- اگر مجازات جرمی بموجب قانون لاحق تخفیف یابد شما بعنوان وکیل محکوم علیه چه اقدامی انجام می‌دهید و تقاضای خود را به کدام دادگاه (بدوی - تجدید نظر یا دیوانعالی کشور) تقدیم می‌نمائید ؟ ۳- آیا محروم کردن (نه محروم شدن) افراد از حقوق اجتماعی در جرائم مشمول قصاص بعنوان مجازات تنمیمی یا تکمیلی جایز است یا خیر به چه دلیل ؟ ۴- فردی در اثر حرکات و الفاظ تحریک آمیز دیگری را به فحاشی و درگیر شدن با خود وادار نموده است ، در مقابل دفاع چه اقدامی بنفع شخص تحریک شده می‌توان انجام داد ؟ ۵- فرد غیر رشیدی نسبت به تخریب مال منقول خود (جرم قابل گذشت) اعلان رضایت نموده است . آیا این رضایت برای تخفیف مجازات یا صدور قرار موقوفی تعقیب قابل پذیرش است ؟ به چه دلیل ؟ ۶- در نظام کیفری ایران آیا شروع به جرم ، جرم محسوب می‌شود یا خیر ؟ ۷- در ماده ۵۱ قانون مجازات اسلامی آمده است : «جنون در حال ارتکاب جرم به هر درجه که باشد رافع مسئولیت کیفری است.» منظور از قید (هر درجه) برای جنون چیست ؟ ۸- پزشکی برای انجام عملیات جراحی از مریض فقط رضایت گرفته است ، پس از عمل جراحی دو پای وی فلج شده است ، شما بعنوان وکیل مریض معلول شده در اثر عمل جراحی چه اقدام قانونی بنفع وی را قابل اعمال می‌دانید ؟

۲۰- سئوالات اختبار سال ۱۳۸۴ کانون وکلای دادگستری استان قزوین و زنجان - حقوق تجارت - ۱۳۸۴

به کلیه سئوالات زیر پاسخ دهید : «پاسخ هر سؤال از سه سطر تجاوز نکند» ۱- آیا سهامک شرکت‌های تجاری را می‌توان در قبال بدهی شرکت توقیف کرد ؟ نفیا یا اثباتا دلیل جواب را ارائه کنید . ۲- آیا شرکت می‌تواند سهام شرکای خود را به عنوان حقوقی خریداری کند؟ نفیا یا اثباتا دلیل جواب را ذکر کنید . ۳- در چه شرکت‌هایی آورده غیر نقدی می‌بایستی توسط کارشناس رسمی دادگستری تقویم گردد و چرا ؟ ۴- تفاوت‌های شرکت تجاری را با شرکت مدنی بیان کنید . ۵- تفاوت مجمع عمومی فوق العاده با مجمع عمومی عادی به طور فوق العاده چیست ؟ ۶- ذکر عبارت بازگشت بدون مخارج در برات چه نتیجه ای دارد ، ضمنا آیا برات در حکم اسناد لازم الاجرا می‌باشد یا خیر ؟ ۷- اینکه گفته می‌شود حکم ورشکستگی حکمی تاسیسی است به چه معنا است و چه آثاری دارد ؟ ۸- دعوای استرداد به چه معنا است و در چه مواقع باید اقامه شود و خوانده این دعوا چه کسی است ؟ مسئله : شخص الف بر علیه شرکت سهامی عام ج اقامه دعوی می‌کند ، با توجه به محتویات پرونده ، دادگاه سوگند را متوجه مدیر شرکت کرده و مدیر هم سوگند می‌خورد ، اگر شخص الف به استناد تبصره ۲ ماده ۳۵ قانون آیین دادرسی مدنی که بیان می‌دارد «سوگند ... قابل توکیل نمی‌باشد ...» اظهار نماید سوگند مدیر شرکت اعتبار ندارد چون مدیر در حکم وکیل شرکت است . شما به عنوان وکیل مدافع شرکت چه دفاعی خواهید داشت ؟ ؟ اجرای احکام کیفری یا مدنی ؟

۲۱- سئوالات اختبار سال ۱۳۸۴ کانون وکلای دادگستری استان قزوین و زنجان - آیین دادرسی کیفری - ۱۳۸۴

به سئوالات زیر به صورت مستند و مستدل پاسخ دهید : ۱- با توجه به مقررات حاکم آیا تقاضای استرداد کیفر خواست از سوی دادستان در دادگاه قابلیت استماع دارد یا خیر ؟ ۲- آیا دادسرا مجاز است قرار تعلیق تعقیب متهم را صادر کند ؟ از منظر ضوابط

موجود و قابل اعمال بررسی کنید؟ ۳- تفاوت بین شعب تشخیص و دیوان عالی کشور چیست؟ ۴- مرجع رسیدگی به جرائم معاونین جرم مشمول حد زنا و لواط کدام است؟ ۵- اجرای احکام دادگاه اطفال کدام است؟ - ترتیب اجرای احکام ضرر و زیان ناشی از جرم چگونه و با کدام مرجع است؟ ۷- دستور ضبط وثیقه یا وجه الکفاله یا وجه التزام با کدام مرجع است دادستان یا رئیس حوزه قضایی؟ از دیدگاه قانونی توضیح دهید؟ ۸- وظیفه دادسرا در پرونده های قتل غیر عمدی که متهم آن متواری و غیر قابل شناسایی است چیست؟ ۹- آیا تحقق اختلاف بین دادگاه عمومی جزائی و دادگاه کیفری استان قابل تصور است؟ مرجع حل چنین اختلافی کجاست؟ ۱۰- ماهیت رد مال در جرائمی مانند کلاهبرداری و سرقت چیست؟ اجرای مفاد چنین احکامی با کدام مرجع است سوالات درس حقوق تجارت اختبا کانون و کلای دادگستری استانهای قزوین و زنجان

۲۲- سوالات اختبار سال ۱۳۸۴ کانون وکلای دادگستری استان قزوین و زنجان - حقوق جزای اختصاصی - ۱۳۸۴

ضمن آرزوی توفیق برای شما آزمون شامل دو قسمت الف و ب است. قسمت الف- سئوالهای انشائی: به هشت سوال زیر به اختصار و با خط خوار و مستدل و مستند به قانون پاسخ دهید. شمارک هر سوال (۲) است. سوال ۱- اگر " احمد " به قصد قتل و با تبانی قبلی " بهروز " را به روی " جواد " پرتاب کند و در نتیجه " جواد " کشته شود، چه اتهامی متوجه " احمد " و " بهروز " است؟ سوال ۲- قتل ناشی از تخلف در امر رانندگی، ماهیتا چه نوع قتلی است؟ سوال ۳- آیا اقام زرگری که به قصد ساختن بند گردنبند مقداری طلا از مسکوکات ایرانی یا خارجی بر می دارد جرم است یا خیر؟ سوال ۴- در معاملات مربوط به مال غیر منقول، چه معامله مجرمانه ای " معامله معارض " است؟ سوال ۵- آیا اقدام کارمندی که به علت اهمال موجبات تضییع یک مال دولتی سپرده شده و به وی را فراهم می کند، مشمول عنوان مجرمانه ای است یا خیر؟. سوال ۶- در طلاق بائن، زن یا مرد از احصان خار می شود یا خیر؟ سوال ۷- اگر کسی با حضور و معرفی خو به جای دیگری، دفاتر اسناد رسمی را به عنوان فروشنده امضاء و مبادرت به دریافت ثمن معامله کند، چه جرائمی را مرتکب شده است؟ سوال ۸- ربودن مال دیگری و با استفاده از سلاح تقلبی و تهدید مالباخته، اگر سرقت مستوجب حد نباشد مشمول چه عنوان مجرمانه ای است؟ قسمت ب- مسئله: آنرا به دقت بخوانید و به سوال آن مستند به قانون و به اختصار پاسخ دهید: موسسه پژوهشی الف، که دولتی است، در راستای تحقق اهداف و برنامه های علمی و تحقیقاتی خود بعد از طی تشریفات قانونی در تاریخ ۲۰/۱۱/۱۳۸۲ با انعقاد قرارداد با شرکت سهامی خاص ب چندین عدد رایانه خریداری می کند: ۴/۳ ثمن معامله پرداخت و رایانه ها تحویل مسئولین موسسه الف می شود در قرارداد تصریح می شود که شرکت ب موظف است در زمانی که رئیس موسسه الف اعلام می کند کارشناسان لازم را برای نصب و راه اندازی و افتتاح سالن رایانه اعزام و سپس مابقی ثمن را تحویل گیرد. در تاریخ ۱۶/۳/۱۳۸۳ با اعلام رئیس موسسه پژوهشی الف، کارشناسان شرکت ب به محل اعزام می شوند. اما هنگام نصب و راه اندازی رایانه های server مشخص می شود که قطعات processor board و mother board مربوط به پنج عدد از رایانه های server در محل خود نیست و رایانه های مزبور ناقص است. وکیل موسسه الف علیه مدیران شرکت ب اقامه دعوی می کند ولی با انجام تحقیقات و به اتکای مدارک و اسناد، مشخص می شود که رایانه های server به طور کامل تحویل شده است و processor board و mother board پنج عدد از رایانه های مزبور توسط یکی از کارمندان شاغل در موسسه بنام جواد به سوء نیت برداشته شده و وی آنها را به داریوش که می دانسته قطعات مزبور متعلق به موسسه پژوهشی الف است می دهد تا آنها را به فروش رسانده و وجوه حاصل از فروش قطعات را به نسبت مساوی بین خود تقسیم کنند. داریوش نیز آنها را به یک فروشنده رایانه به نام کریم می فروشد.... اکنون با عنایت به مفروضات فوق و مستند به قانون و به تفکیک استدلال کنید چه اتهام یا اتهاماتی متوجه آقایان جواد - داریوش و کریم می کنید و به چه دلیل؟

۲۲- سوالات اختبار سال ۱۳۸۴ کانون وکلای دادگستری استان قزوین و زنجان - حقوق ثبت و امور حسبی - ۱۳۸۴

به مسائل و سوالات زیر بصورت مستدل پاسخ دهید: .. قسمت الف-مسائل مسئله اول: در زمین دارای چند طبقه آپارتمان که در مالکیت مشاعی چند نفر قرارداد برای تحصیل سند مالکیت تفکیکی (با فرض قابلیت افراز و تفکیک آن) چنانچه یک یا بعضی شرکاء همکاری و موافقت نداشته و یا در دسترس نباشند، سایر مالکین مشاع از نظر قانونی چه باید بکنند، مراحل آنرا از ابتدا تا زمان تحصیل سند و مشخص شدن سهم افرازی هر مالک بطور مشخص توضیح دهید. (۲ نمره) مسئله دوم: شخصی در سند شرطی وجه بدهکاری خود را به صندوق ثبت تودیع نموده و قبض آن را به دفتر خانه ارائه کرده و سر دفتر سند شرطی را فسخ نمود اما بعداً در اثر تسامح سر دفتر و عدم اعلام فسخ به وثیقه گیرنده نامبرده مبادرت به صدور اجرائیه، و ملک مذکور به مزایده فروخته شده و سند انتقال به برنده مزایده داده شده توضیح دهید که چگونه با پرداخت بدهی، ملک مذکور مورد مزایده و انتقال سند به شخص ثالث گردیده است در وضعیت حاضر و ظهور اسناد معارض به چه صورت قابل حل می باشد. (۲ نمره) قسمت دوم- سوالات ۱- اگر سند انتقال رسمی مال غیر منقولی که سابقه ثبت در دفتر املاک را دارد در دفتر خانه ای بدون استعلام وضعیت ثبتی آن تنظیم شود و بعد از انتقال معلوم گردد، ملک در رهن بانک بوده است، راجع به معامله انجام شده از جهات زیر توضیح داده شود: الف- معامله باطل است یا غیر نافذ (توجیه شود) ب- در فرض غیر نافذ بودن سند تنظیمی، اعتبار سند رسمی را دارد یا عادی است؟ ۲- سه مورد از مواردی که با حکم دادگاه ممکن است سند مالکیت ابطال شود را مختصراً توضیح دهید؟ ۳- در بعضی اسناد مالکیت مشاهده می شود که حدود ملک مذکور به علائم طبیعی (از قبیل کوه یا تپه و غیره) محدود گردیده که حدود اربعه با مساحت زمین نیز هماهنگی ندارد و نتیجتاً موجب اشکالاتی در اعتبار و بهره برداری از آن گردیده است که اقدامات قانونی دیگر را طلب می نماید. اجمالاً توضیح دهید که مشکل کار چه بوده و از چه طریق و چه مرجع و به چه صورت باید انجام پذیرد. (منظور از سوال توجیه عملکرد قانونی برای معتبر گردیدن سند رسمی مالکیت است.) ۴- نحوه اقامه دعوی برای وصول بدهیهای مالی متوفی در حالتی زیر به تفکیک توضیح داده شود: الف- فقدان ورثه ب- مجهول بودن ورثه ج- رد ترکه توسط کل ورثه د- رد ترکه توسط بعض ورثه ۵- اگر پدری که ولایت فرزند صغیر پنج ساله خود را منحصرأ به عهده دارد محجور شود و بعد از دو سال از او رفع حجر گردد. توضیح دهید در زمان حجر پدر و پس از رفع حجر او، اداره امور صغیر به عهده چه کسی خواهد بود. ۶- جهت تصدیق انحصار وراثت چه مدارکی باید تهیه شود و کدام دادگاه صالح است و چنانچه تصدیقی در موضوع وراثت صادر شود قابل تجدید نظر در مرجع تجدید نظر هست یا خیر؟ ۷- ترکیب هیات نظارت و شورای عالی ثبت را بنویسید و صلاحیت شورای عالی ثبت را توضیح دهید؟ ۸- سه اصطلاح ثبتی تفکیک، افراز و تقسیم را توضیح دهید؟ به مسائل و سوالات زیر بصورت مستدل پاسخ دهید: .. قسمت الف-مسائل مسئله اول: در زمین دارای چند طبقه آپارتمان که در مالکیت مشاعی چند نفر قرارداد برای تحصیل سند مالکیت تفکیکی (با فرض قابلیت افراز و تفکیک آن) چنانچه یک یا بعضی شرکاء همکاری و موافقت نداشته و یا در دسترس نباشند، سایر مالکین مشاع از نظر قانونی چه باید بکنند، مراحل آنرا از ابتدا تا زمان تحصیل سند و مشخص شدن سهم افرازی هر مالک بطور مشخص توضیح دهید. (۲ نمره) مسئله دوم: شخصی در سند شرطی وجه بدهکاری خود را به صندوق ثبت تودیع نموده و قبض آن را به دفتر خانه ارائه کرده و سر دفتر سند شرطی را فسخ نمود اما بعداً در اثر تسامح سر دفتر و عدم اعلام فسخ به وثیقه گیرنده نامبرده مبادرت به صدور اجرائیه، و ملک مذکور به مزایده فروخته شده و سند انتقال به برنده مزایده داده شده توضیح دهید که چگونه با پرداخت بدهی، ملک مذکور مورد مزایده و انتقال سند به شخص ثالث گردیده است در وضعیت حاضر و ظهور اسناد معارض به چه صورت قابل حل می باشد. (۲ نمره) قسمت دوم - سوالات ۱- اگر سند انتقال رسمی مال غیر منقولی که سابقه ثبت در دفتر املاک را دارد در دفتر خانه ای بدون استعلام وضعیت ثبتی آن تنظیم شود و بعد از انتقال معلوم گردد، ملک در رهن بانک بوده است، راجع به معامله انجام شده از جهات زیر توضیح داده شود: الف-معامله

باطل است یا غیر نافذ (توجیه شود) ب- در فرض غیر نافذ بودن سند تنظیمی ، اعتبار سند رسمی را دارد یا عادی است ؟ ۲- سه مورد از مواردی که با حکم دادگاه ممکن است سند مالکیت ابطال شود را مختصراً توضیح دهید ؟ ۳- در بعضی اسناد مالکیت مشاهده می شود که حدود ملک مذکور به علائم طبیعی (از قبیل کوه یا تپه و غیره) محدود گردیده که حدود اربعه با مساحت زمین نیز هماهنگی ندارد و نتیجتاً موجب اشکالاتی در اعتبار و بهره برداری از آن گردیده است که اقدامات قانونی دیگر را طلب می نماید . اجمالاً توضیح دهید که مشکل کار چه بوده و از چه طریق و چه مرجع و به چه صورت باید انجام پذیرد . (منظور از سوال توجیه عملکرد قانونی برای معتبر گردیدن سند رسمی مالکیت است .) ۴- نحوه اقامه دعوی برای وصول بدهیهای مالی متوفی در حالتی زیر به تفکیک توضیح داده شود : الف - فقدان ورثه ب- مجهول بودن ورثه ج- رد ترکه توسط کل ورثه د- رد ترکه توسط بعض ورثه ۵- اگر پدری که ولایت فرزند صغیر پنج ساله خود را منحصرأ به عهده دارد محجور شود و بعد از دو سال از او رفع حجر گردد. توضیح دهید در زمان حجر پدر و پس از رفع حجر او ، اداره امور صغیر به عهده چه کسی خواهد بود . ۶- جهت تصدیق انحصار وراثت چه مدارکی باید تهیه شود و کدام دادگاه صالح است و چنانچه تصدیقی در موضوع وراثت صادر شود قابل تجدید نظر در مرجع تجدید نظر هست یا خیر ؟ ۷- ترکیب هیات نظارت و شورای عالی ثبت را بنویسید و صلاحیت شورای عالی ثبت را توضیح دهید ؟ ۸- سه اصطلاح ثبتی تفکیک ، افراز و تقسیم را توضیح دهید ؟

۲۴- سوالات اختبار سال ۱۳۸۴ کانون وکلای دادگستری استان قزوین و زنجان - حقوق مدنی - ۱۳۸۴

الف - به مسئله ذیل پاسخ مستدل دهید : (چهار نمره) شخصی ملک خویش را به مدت پنج سال در برابر مبلغ معین به دیگری اجاره می دهد و شرط می شود موجد به مدت سه سال حق فسخ داشته باشد ، پس از دو سال از زمان سپری شدن اجاره ، مالک عین مستاجر را به دیگری می فروشد پاسخ دهید : ۱- آیا اجاره در هر حال به قوت خود باقی می ماند ؟ ۲- آیا موجد مکلف به فسخ قرارداد اجاره می گردد ؟ ۳- مشتری چه حق یا حقوقی دارد ؟ ۴- پس از بیع ، اجاره بها به چه شخصی تعلق می گیرد ؟ ب- به تمام سئوالات ذیل پاسخ مشروح دهید : (هر یک دو نمره) یک - بیع کالی به کالی را با ذکر مثال تعریف کنید ، آیا بیع مزبور صحیح است ؟ دو - منفعت در اجاره اشیاء چگونه معلوم و معین می گردد ؟ سه - در چه عقود تسلیم مورد معامله شرط صحت است ؟ در بیع سلف و سلم چگونه ؟ چهار - ماده ۷۶۵ قانون مدنی که می گوید : « صلح دعوی مبتنی بر معامله باطله باطل است ولی صاحب ناشی از بطلان معامله صحیح است » با ذکر مثال تفسیر کنید . پنج - اگر معامله ای منفسخ گردد آیا شرط ضمن آن قابل استناد است ؟ شش - حداقل دو مورد از موارد کاربرد اصل تاخر حادث در قانون مدنی ، (یا حقوق مدنی) را بیان کنید . هفت - اگر قبل از اطلاع از مرگ موکل ، وکیل بعد از فوت او ، تصرفات اعتباری در اموال موکل خود در حدود وکالت ، انجام دهد آیا تصرفات مزبور نافذ است ؟ هشت - موارد زوال ولایت قهری را بیان کنید . آیا ولی قهری از طریق دادگاه قابل عزل می باشد ؟

۲۵- اختبار تیرماه ۱۳۸۳ کانون وکلا - آئین دادرسی مدنی - ۱۳۸۳

مدت دو ساعت - استفاده از کتاب قانون ممنوع است سؤال اول - سعید آپارتمانی را از یک شرکت ساختمانی با سند مالکیت خریداری نموده و پدر و مادر خود را در آن آپارتمان اسکان داده و خود عازم خارج از کشور میگردد . بعد از گذشت حدود یکسال یک روز مامور اجرا باتفاق مامور انتظامی و یک نفر که خود را مالک آپارتمان معرفی مینماید به محل مراجعه و آپارتمان را تخلیه مینماید . سعید با اطلاع از ما وقع به تهران آمده و با تعقیب قضیه متوجه میشود که شخصی باسناد یک مبایعه نامه بتاریخ مقدم از معامله وی با شرکت فروشنده با طرح دعوی بطرفیت سعید و شرکت فروشنده با تقلب در ابلاغ اخطارها و ابلاغ واقعی متقلبانه با تحصیل حکم حضور و قطعی حکم تخلیه را اجرا نموده است . سعید به شما که وکیل دادگستری میباشید مراجعه و

تفویض و کالت مینماید و شما اقدام به درخواست اعاده دادرسی مینمائید. سئوالات بشرح زیر است: الف - شما درخواست اعاده دادرسی را در کدام دادگاه مطرح میکنید؟ دادگاه بدوی صادر کننده حکم یا دادگاه تجدید نظر تایید کننده حکم؟ ب - با توجه باینکه مهلت درخواست اعاده دادرسی برای اشخاص مقیم ایران بیست روز و برای اشخاص مقیم خارج از کشور دو ماه است در مسئله مفروض ابتدای مهلت از چه تاریخی شروع میگردد؟ ج - با فرض اینکه بنظر شما دادگاه تجدید نظر صالح به رسیدگی باشد با توجه به اینکه طبق مفاد آئین دادرسی مدنی دادگاه تجدید نظر استان رسیدگی ماهیتی میکند ترتیب رسیدگی به چه صورتی خواهد بود؟ آیا ابتدا به موضوع جعل سند و احراز آن رسیدگی و سپس بعد از قبول اعاده دادرسی را ادامه میدهد و حکم مقتضی را صادر مینماید؟ د - حکم صادره در رابطه با اعاده دادرسی اعم از اینکه دادگاه بدوی صالح باشد یا تجدید نظر مفاد حکم دادگاه متضمن چه دستور و نتایجی خواهد بود؟ پاسخ خود را در چند سطر محدود و مختصر باستناد قانون مرقوم فرمائید. (بارم سؤال ۸) سئوال دوم - شخصی در دادگاه بدوی و تجدید نظر محکوم به پرداخت مبلغ پانصد میلیون ریال گردیده محکوم علیه به شما مراجعه و تفویض و کالت نموده و شما با توجه به اصلاح قانون دادگاههای عمومی و انقلاب با قبول و کالت به هیات تشخیص شکایت مینمائید. (البته با فرض اینکه شما صلاحیت شکایت به هیات تشخیص را دارا میباشید) سئوالات اینستکه: الف - در چه مهلتی باید اقدام به طرح شکایت نمائید؟ آیا قانونگذار مهلتی پیش بینی نموده است یا هر زمانی میتوانید مبادرت به شکایت نمائید؟ ب - آیا هیات تشخیص میتواند اجرای حکم حقوقی (مدنی) را تا رسیدگی قطعی متوقف نماید؟ نفیا " یا اثباتا " پاسخ خود را با استناد به قانون مرقوم فرمائید. ج - هیات تشخیص پس از رسیدگی حکم به رد شکایت شما میدهد آیا این حکم قطعی است یا مجددا قابل طرح میباشد. در صورتی که قابل شکایت مجدد باشد مرجع شکایت و رسیدگی بعدی و جهت قبول شکایت را شرح دهید. بارم سؤال ۶ سئوال سوم - در دعوی که از طرف دادگاه با توجه به قرارداد طرفین داورى به یک نفر داور ارجاع گردیده و داور در مدت تعیین شده از طرف دادگاه رای خود را صادر و ثبت دفتر دادگاه نموده است چنانچه داور پس از ثبت رای خود را دفتر دادگاه متوجه اشتباهی در رای خود گردد آیا میتوانید رای خود را اصلاح نماید؟ پاسخ خود را نفیا یا اثباتا با استناد قانونی مرقوم فرمائید. بارم سؤال ۳ سئوال چهارم - شخصی در دعوی مطالبه دین قطعا محکوم به پرداخت شده و اجرائیه نیز صادر گردیده محکوم له تقاضای بازداشت اموال محکوم علیه را نموده است و اجرا با معرفی محکوم له یک آپارتمان شصت متری و یک خودرو پیکان محکوم علیه را بازداشت مینماید بر اثر اعتراض محکوم علیه دادگاه اموال بازداشتی را جز مستثنیات دین تشخیص و حکم به رفع بازداشت میدهد. پس از صدور این حکم محکوم علیه فوت نموده و محکوم له مجددا توقیف همان اموال را خواستار میشود. وراثت علیه متوفی با استناد به رای دادگاه مدعی مستثنی بودن آن اموال در بازداشت مجدد شده اند آیا اجرا با توجه به اعتراض وراثت باستناد حکم صادره داور بر مستثنی بودن اموال بازداشتی باید از توقیف همان اموال امتناع نماید یا میتواند همان اموال را که قبلا جز مستثنیات دین بوده بازداشت نماید؟ پاسخ را مستندا به قانون مرقوم فرمائید. بارم سؤال ۳

۲۶ - اخبار تیرماه ۱۳۸۳ کانون وکلا - حقوق تجارت - ۱۳۸۳

سؤال یکم: بازرگانی به شما مراجعه میکند و اظهار میدارد که دادگاه بدوی در یک دعوی به ضرر او رای داده است و اکنون میخواهد تجدید نظر خواهی کند با توجه به اینکه تمبر دادخواست در مرحله تجدید نظر خواهی زیاد است و او قادر به پرداخت این هزینه نیست درخواست تقدیم دادخواست اعسار برای معافیت از پرداخت هزینه دادرسی را دارد. ۱۰ - آیا دادخواست اعسار می دهید؟ ۲ - اثباتا یا نفیا بطور مستدل نظرات خود را بیان نمائید. ۲۰ نمره سؤال دوم - یک شرکت سهامی عام در یک نوبت آگهی در روزنامه کثیرالانتشاری اعلام میکند سهامدارانی که دارای سهام بی نام هستند ظرف سه ماه به شرکت مراجعه و سهام بی نام خود را تبدیل به سهام با نام کنند در غیر اینصورت سهام آنها باطل میگردد. یکی از سهامداران چهار ماه بعد از انتشار آگهی به

شرکت مراجعه میکند و متوجه میشود که شرکت سهام وی را باطل اعلام کرده و برابر آن سهام با نام صادر و به یکی از سهامداران شرکت فروخته اند از لحاظ حقوقی استدلال کنید: ۱- آیا عمل شرکت قانونی است یا نه؟ ۲- به عنوان وکیل سهامدار مارالذکر برای وی چه می‌توانید بکنید؟ مثبت یا منفی آنرا استدلال کنید و راه حل قانونی و قضائی آنرا بنویسید. ۵- نمره سؤال سوم - یک شرکت ساختمانی (سهامی خاص) به نام الف ساخت هزار دستگاه آپارتمان به مردم را پیش فروش کرده و با خریداران قرارداد منعقد میکند برای تامین درها و پنجره‌های آپارتمان‌های مزبور شرکت با مسئولیت محدود به نام ب تاسیس میشود. مدیرعامل شرکت الف به عنوان یکی از اعضای هیات مدیره شرکت ب مشغول به کار میشود. آیا عمل مدیرعامل شرکت الف قانونی است؟ مثبت یا منفی آنرا به طور کامل با توجه به قانون تجارت به ویژه قانون شرکتهای سهامی استدلال کنید. ۵- نمره سؤال چهارم: شرکت سهامی خاص X به حکم دادگاه ورشکسته میشود در بین طلبکاران و مدعیان حق آن شرکت که به اداره تصفیه امور ورشکستگی مراجعه میکنند شخصی وجود دارد بنام A که با ارائه یک فقره چک به مبلغ پنجاه میلیون تومان تقاضا دارد در عداد طلبکاران قرار داده شود. چک مزبور را الف و ب دو نفر از اعضای هیات مدیره شرکت که امضای آنان به بانک محال علیه معرفی شده صادر کرده اند. علاوه بر مراجعه به اداره تصفیه دعوائی نیز به طرفیت دو مدیر امضا کننده در محکمه حقوق طرح نموده و با این ادعا که مسئولیت مدیران مزبور نیز تضامنی است صدور حکم بر محکومیت آنان را به پرداخت وجه چک بنحو تضامن تقاضا نموده است مدیران در پاسخ این ادعا دفاع کرده اند که چک موضوع دعوی بابت قسمتی از ثمن معامله ای در وجه دارنده آن صادر شده و مشخصات چک در مبایعه نامه ذکر گردیده و تاریخ مبایعه نامه به ماه قبل از تاریخ چک می باشد و قرار بوده که اقدام به صدور سفته به نفع طرف معامله بشود لیکن به علت قابل ملاحظه بودن قیمت تبر مالیاتی مربوط به سفته پنجاه میلیون تومانی چک صادر شده است و نتیجه گرفته اند که چک به حساب شرکت صادر شده و آنان نباید مسئول پرداخت آن باشند اداره تصفیه تقاضای A را در خصوص قرار گرفتن وی در شمار غرما رد کرده با این استدلال که مطابق اساسنامه شرکت مدیران حق انجام معامله ای که برای آن چک صادر شده نداشته اند و شرکت مسئولیتی در مورد پرداخت آن ندارد. با عنایت به مقررات موضوعه و اصول و قواعد مسلم حقوق تجارت مستدلا بطور مشروح پاسخ دهید تصمیم اداره تصفیه در مورد مردود دانستن ادعای A درست است یا نه؟ دادگاه مورد مراجعه A در باب دعاوی باید چگونه مبادرت به صدور رای نماید. ۸- نمره موفق باشید

۲۷- اخبار تیرماه ۱۳۸۳ کانون وکلا - حقوق مدنی - ۱۳۸۳

مدت ۲ ساعت سؤال اول - در پرونده کیفری بین طرفین به شرح سندی عادی توافق میشود که متهم با حضور در دفترخانه رسماً به شاکی وکالت بلاعزل تفویض نماید تا شاکی با بهره از وکالت مزبور ملک متهم را برای وصول ضرر و زیان ناشی از جرم بفروشد. شاکی نیز متعهد میشود به محض تنظیم و کالتنامه رضایت و انصراف خود را از تعقیب کیفری متهم به دادگاه اعلام کند ولی تعهد شاکی در متن و کالتنامه رسمی ذکر نمیشود شاکی از اعلام رضایت به دادگاه میفری امتناع مینماید و در نتیجه به مجازات و پرداخت ضرر و زیان در حق شاکی محکوم میگردد در حالی که شاکی نیز تاکنون از اختیار خود مندرج در کالتنامه استفاده نکرده است متهم با توضیح مراتب فوق دادخواستی به دادگاه حقوقی تقدیم ابطال و فسخ و کالتنامه را درخواست میکند. دادگاه ابتدا به خواهان ابلاغ میکند تا تصریح نماید. ابطال و کالتنامه را تقاضا دارد یا فسخ آنرا تا بر مبنای درخواست او دعوی رسیدگی شود. توضیح دهید تکلیف دادگاه به خواهان صحیح بوده یا خیر و استدلال شما چیست؟ خواهان در مقام توضیح خواسته خود اعلام بطلان و کالتنامه را تقاضا میکند بنظر شما دادگاه با فرض اینکه خواسته اعلام بطلان و کالتنامه است چه رایی باید صادر کند و با چه استدلالی؟ بارم ۱۰ سؤال دوم - در مبایعه نامه ای مقرر شده هرگاه خریدار چکهای مربوط به ثمن معامله را در سررسید معین نپردازد معامله فسخ است از پنج فقره چکهای مزبور سه فقره در سررسید توسط فروشنده وصول شده است چک چهارم توسط

بانک محال علیه بلامحل اعلام و پس از آن چک پنجم نیز فاقد موجودی بوده و ابرگشت شده است فروشنده به منظور وصول دو فقره چک اخیر از طریق اجرای اداره ثبت اقدام نموده ولی اموالی از خریدار جهت فروش و وصول و ایصال وجه چکها بدست نیامید. فروشنده ضمن اعلام آمادگی برای استرداد وجه سه فقره چکهای وصولی بشرح دادخواست تقدیمی اعلام انفساخ مبیعه نامه را از دادگاه حقوقی تقاضا میکند نظر مستدل خود را در مورد قبول یا رد دعوی فوق بیان نماید. بارم ۵ سؤال سوم - مردی ملکی را که طبق مبیعه نامه عادی خریداری کرده با این عبارت در ظهر مبیعه نامه به همسر خود انتقال میدهد " کلیه حقوق خود نسبت به مورد معامله را واگذار کردم به همسر خود خانم ۰۰ " مشارالیه نیز حقوق خود را باهمان عبارت به پدر خویش منتقل مینماید ملک مزبور آپارتمانی است که هنوز از طرف فروشنده به خریدار تحویل نشده است. با اوصاف فوق زوج به شما مراجعه و از شما درخواست میکند با طرح دعوائی مناسب ملک را به او بازگردانید نظر شما چیست اگر زوج را محق بدانید دادخواستی حداکثر در ۱۵ سطر برای زوج تنظیم نمائید و اگر زوج را محق تشخیص نمیدهید توضیح مستدل خود را بیان نمائید بارم ۵ طراح - دکتر غلامرضا طیرانیان. فقط استفاده از متن قوانین (بدون هرگونه توضیح و زیرنویس) مجاز است

۲۸ - اخبار تیرماه ۱۳۸۳ کانون وکلا - حقوق ثبت و امور حسبی - ۱۳۸۳

سئوالات آزمون حقوق ثبت و امور حسبی تیرماه ۱۳۸۳ قوانین مورد نیاز: ثبت - امور حسبی - مدنی - آئین دادرسی مدنی - مجازات اسلامی و قانون اصلاح قانون جلوگیری از تصرف عدوانی مصوب سال ۱۳۵۲ مدت آزمون ۲ ساعت است ذکر عین مواد قانونی ضرورت ندارد فقط به دو سؤال پاسخ داده شود. سؤال اول - در مناطقی از کشور که در اجرای مقررات ثبت عمومی املاک میباید به ثبت برسد توضیح دهید که آیا دعوی خلع ید و نیز رفع تصرف عدوانی (اعم از حقیقی و کیفری) از مالکین که املاک آنها مجهول المالک شناخته شده قابلیت استماع دارد یا خیر؟ سؤال دوم - اثر تاریخ را در اسناد رسمی و عادی توضیح داده و مشخص نماید سندی که فاقد تاریخ بوده و یا تاریخ آن مخدوش است از لحاظ احراز اهلیت و نیز اعتبار سند چه وضعی دارد. سؤال سوم - در امور ثبتی در کدام مورد ارائه گواهی انحصار وراثت ضرورت دارد و اساساً مقررات موضوعه امکان تحصیل گواهی انحصار وراثت را به غیر وراثت میدهد؟ سؤال چهارم - حدود اختیارات قانونی قیم را با ولی قهری در امور مالی و غیرمالی مقایسه کرده و ضرورت نظارت دادستان را در هر مورد مشخص نماید.

۲۹ - سوالات آزمون ورودی اعضای هیات علمی - مهر ۸۲ - اصول استنباط - ۱۳۸۲

به سه سوال از چهار سوال زیر پاسخ دهید: سوال اول: مشهور اصولین، اصاله الصحه را اصل می دانند یا اماره و بچه دلیل؟ سوال دوم: ماهیت اصل تاخر حادث چیست و در چه مواردی قابل اجرا است؟ در ضمن مثال توضیح دهید. سوال سوم: وجه تقدیم امارات بر اصول و هم چنین دلیل تقدیم استصحاب بر سایر اصول چیست؟ سوال چهارم: سه اصطلاح شک در مقتضی، شک در وجود رافع و شک در رافعت موجود را با ذکر مثال برای هر یک توضیح دهید (سه اصطلاح یاد شده در زمینه انواع مختلف استصحاب مطرح شده است)

۳۰ - سوالات آزمون ورودی اعضای هیات علمی - مورخ ۸۲/۷/۲۵ - حقوق جزا - ۱۳۸۲

سوال اول: الف " و " ب " به عنوان شرکت در جرم موضوع ماده (۵۲۹) قانون تعزیرات تحت تعقیب میگیرند و " ج " نیز به عنوان معاونت در همین جرم تعقیب می شود در بررسی سوابق آنها مشخص میگردد که " الف " قبلاً یک بار به اتهام همین جرم محکوم به مجازات حبس تعزیری شده و با تحمل دوران محکومیت آزاد گردیده است " ب " فاقد سابقه کیفری است و " ج " نیز

قبلاً به جزای نقدی در جرمی مستوجب کیفر تعزیری محکوم شده که محکومیت او قطعی ولی تا تاریخ ارتکاب جرم اخیر موضوع ماده (۵۲۹) اجرا نشده است در دادگاه وکیل مدافع الف درخواست تخفیف و تعلیق مجازات موکل خود را می نماید و وکلای مدافع " ب " و " ج " نیز درخواست تخفیف و تبدیل مجازات موکل خود را می کنند در عین حال وکیل ج نیز تعلیق مجازات موکل خود را تقاضا می نماید . با توجه به سوال بالا : اولاً : حدود مجازات متهمان را با توجه به شرایط آنها و با تاکید بر اینکه کلیه آنان دارای مسئولیت جزایی هستند مشخص کنید . ثانیاً : آیا دادگاه می تواند درخواست وکلای متهمان موافقت کند یا خیر ؟ ثالثاً : چنانچه هر سه نفر متهمان به حبس محکوم شوند کدام یک از آنان می توانند بعد از انقضا نیمی از مدت مجازات درخواست آزادی مشروط نمایند ؟ سوال دوم : ماده (۵۰۸) قانون مجازات اسلامی را حداکثر در ده سطر تجزیه و تحلیل کنید و انتقاد یا انتقادات وارد بر آن را عنوان نمائید .

۳۱- اخبار آذرماه ۱۳۸۲ کانون وکلا - ثبت و امور حسبی - ۱۳۸۲

حقوق ثبت و امور حسبی - آذرماه ۱۳۸۲ وقت دو ساعت به چهار سؤال زیر پاسخ دهید . الف - حقوق ثبت ۱ - ازدید گاه حقوقی دو معامله در چه صورتی معارض محسوب میشود ؟ برای احتراز از وقوع تعارض یا تقلیل آن چه تمهید قانونی وجود دارد ؟ ۲ - در هنگام تحدید حدود ملکی متقاضی ثبت حضور نداشته است و ملک با حدود اظهار شده از طرف مجاورین تحدید شده است ۱۰ (۲ -) آیا متقاضی ثبت حق اعتراض به تحدید حدود دارد یا نه ؟ (۲ - ۲) در صورتیکه حق اعتراض داشته باشد مدت اعتراض و زمان شروع آن را بنویسید (۳ - ۲) مرجع و نحوه اعتراض و چگونگی رسیدگی به آنرا بنویسید . ب - امور حسبی ۱ - مالکیت ورثه نسبت به ماترک متوفی با وجود طلبکاران از نظر حقوقی چه وضعی دارد ؟ برای اینکه ورثه در مقابل اشخاص ثالث (مازاد بر ترکه) عملاً مسئولیتی نداشته باشند در قانون چه تمهیداتی پیش بینی شده است ؟ ۲ - پدری به ولایت از فرزند صغیر خود آپارتمان متعلق به او را میفروشد فرزند مزبور پس از رسیدن به سن رشد متوجه میشود که آپارتمان متعلق به او را با قیمتی کمتر از قیمت واقعی فروخته شده است . آیا میتواند اقدامی بنماید ؟ چگونه و به چه نحو ؟ استفاده از قانون آزاد است

۳۲- اخبار آذرماه ۱۳۸۲ کانون وکلا - آئین دادرسی مدنی - ۱۳۸۲

آئین دادرسی مدنی آذر ماه ۱۳۸۲ وقت دو ساعت به سئوالات زیر پاسخ دهید : ۱ - اگر خواهان محل اقامت خوانده را زندان تعیین کرده باشد و خوانده پس از ابلاغ دادخواست و ضمائم از زندان آزاد شود تکلیف ابلاغ اوراق قضائی برای جلسات بعد چیست ؟ ۲ - موکل وکیل خود را در تاریخ ۱۵/۶/۸۲ از وکالت عزل کرده و در همان روز مراتب را به دادگاه اطلاع داده است و با ارسال اظهار نامه برای وکیل عزل را به وی اعلام نموده که اظهارنامه در تاریخ ۲۵/۶/۸۲ به وکیل ابلاغ شده است . وکیل با اختیار صلح و سازش که در وکالتنامه داشته در تاریخ ۲۰/۶/۸۲ با طرف دعوا صلح نموده و در دفتر اسناد رسمی سازش نامه تنظیم و به دادگاه ارسال و درخواست ختم دعوا را به سازش نموده است . با توجه به قوانین موضوعه و اصول و قواعد حقوقی دادگاه در این مورد باید چه تصمیمی اتخاذ نماید ؟ ۳ - راننده کامیونی که محل اقامت او شهر سمنان است در شهر کرج به علت بی احتیاطی در رانندگی و عدم کنترل کامیون با دیوار باغی برخورد و خساراتی به آن وارد میکند . با استدلال و استناد به قوانین و مقررات مشخص نمائید ، کدام دادگاه برای رسیدگی به مطالبه خسارت صالح است ؟ ۴ - منظور از وحدت منشا و ارتباط کامل بین دو دعوا چیست ؟ با ذکر مثال توضیح دهید ؟

۳۳- اخبار آذرماه ۱۳۸۲ کانون وکلا - آئین دادرسی کیفری - ۱۳۸۲

سؤال اول - در پرونده ای کیفری آقای حسن ۰۰۰۰ و غیره به اتهام تجاوز به اراضی ملی شده، تحت تعقیب قرار گرفته اند. دادگاه عمومی محل پس از اعمال رسیدگی های مقدماتی در مورخه ۳/۲/۷۹ ضمن صدور قرار اظهار نظر نموده است که: در خصوص شکایت اداره کشاورزی علیه آقای حسن ۰۰۰ و غیره نظر باینکه از تاریخ تقدیم شکایت (تاریخ تقدیم شکات ظاهرا مورخه ۱۰/۷/۶۴ بوده است) تاکنون پرونده منجر به صدور حکم نشده و موضوع مشمول مرور زمان گردیده است. لذا مستندا به ماده ۱۷۳ و ۶ قانون آئین دادرسی کیفری قرار موقوفی تعقیب صادر اعلام میگردد. با تجدید نظر خواهی شاکی پرونده در دادگاه تجدید نظر استان مطرح و قرار موقوفی تعقیب صادره، باستناد مرور زمان عینا تایید گردیده است. در پرونده کیفری دیگری آقای نعمت ۰۰۰۰۰۰ به اتهام تصرف عدوانی اراضی دولتی تحت تعقیب قرار می گیرد. دادگاه عمومی در سال ۱۳۷۹ با استدلال اینکه: چون از تاریخ طرح اولین شکایت قریب شش سال سپری شده است (شکایت اولیه در سال ۱۳۷۳ مطرح شده است) و پرونده بهر دلیل منجر به صدور رای نشده است با عنایت به نوع جرم و مجازات مقرر در قانون حاکم در زمان وقوع بزه باستناد ماده ۱۷۳ ق - آ - د - ک قرار موقوفی تعقیب صادر و اعلام داشته است پرونده بر اثر تجدید نظر خواهی شاکی در مرجع تجدید نظر استان مطرح گشته و دادگاه تجدید نظر با استدلال اینکه: بزه تصرف عدوانی دارای مجازات بازدارنده نیست و اینکه کیفر باز دارنده کیفری عمومی است ۰۰۰۰۰ و کیفری که جعل شارع باشد یا آنرا امضا کند تعزیری است اما آنرا که حکومت جعل کند باز دارنده است ۰۰۰ علیهذا بزه تصرف عدوانی (دارای) مجازات تعزیری است نه باز دارنده، مستندا به بند ۲ ماده ۲۵۷ ق - آ - د - ک - قرار موقوفی تعقیب صادره را فسخ نموده است. با بررسی صورت مسئله فوق اینکه مجازات تجاوز با اراضی ملی شده و تصرف عدوانی دولتی واحد است (حبس از یک ماه تا یکسال مضموع را از دیدگاه شمول مرور زمان (بحث آئین دادرسی کیفری) و اینکه در جرائمی که مجازات قانونی آن از نوع تعزیرات است مرور زمان جاری است یا خیر، همراه با مستندات قانونی مورد تجزیه و تحلیل قرار دهید و نظر صحیح تر را انتخاب فرمائید. سؤال دوم: در مورد متهمی که بار تکاب به زنای محصنه کمتر از چهار بار در دادگاه اقرار نموده و سپس آنرا انکار کرده، دادگاه بلحاظ فقد ادله شرعیه در مورد زنای محصنه حکم برائت صادر نموده ولی چون متهم دارای اقرار کمتر از چهار بار بوده مستندا بماده ۶۸ قانون مجازات اسلامی وی را به تحمل حبس تعزیری که بیش از ده سال نبوده محکوم نموده است. محکوم علیه در حکم محکومیت تجدید نظر خواهی نموده و پرونده به دیوان عالی کشور ارسال شده است. در این مورد دو رویه از طرف دو شعبه دیوان عالی کشور اتخاذ گردیده است. یکی از شعبه دیوان عالی کشور خود را صالح به رسیدگی و اظهار نظر تشخیص داده و رای صادره را کلا تایید نموده است، اما شعبه دیگر با تایید رای برائت در مورد زنای محصنه در مورد رسیدگی به تقاضای تجدید نظر خواه در خصوص محکومیت اش به حبس تعزیری کمتر از ده سال موضوع را در صلاحیت دادگاه تجدید نظر استان دانسته است (ماده ۲۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب) بنظر شما رای کدامیک از شعبه ها از لحاظ بحث صلاحیت صحیح تر است. پاسخ را با ذکر مبانی قانونی نظریه خود مرقوم فرمائید. بنظر شما در شرایط حکومت قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب حکم مسئله به چه کیفیت خواهد بود. سؤال سوم - در قوانین مربوط به آئین دادرسی کیفری به مسئله خلاف بین شرع و قانون بودن احکام دادگاههای کیفری اشاره گردیده است. با توجه به قوانین معتبر موجود: اولاً - خلاف بین شرع و قانون بودن احکام را تعریف بفرمائید. ثانیاً - در مواردیکه احکام قطعی دادگاهها بنظر شما خلاف بین شرع و قانون است کیفیت عملکرد در خصوص اعتراض با احکام دادگاهها چیست؟ ثالثاً: تصمیمات شعب تشخیص دیوان عالی کشور در مورد تشخیص خلاف بین شرع و قانون بودن احکام یا رد درخواست مربوطه قابل شکایت و اعتراض مجدد است یا خیر؟ و آیا در مورد حکمی میتوان بدفعات و بطور مکرر بعنوان خلاف بین شرع و قانون بودن درخواست تجدید نظر نمود. سؤال چهارم: قرار تامین هائی که مقام محترم قضائی میتواند در مورد جرائم اطفال صادر نماید کدام ها هستند؟ سؤال پنجم: اگر به علت عدم کفایت دلیل قرار منع تعقیب متهمی صادر شود آیا با همان اتهام میتوان او را تحت تعقیب مجدد قرار داد؟

سؤال ششم: آیا بازپرس میتواند در مورد پرونده هائی که موضوع آنها جرائم مشمول حد زنا یا لواط است تحقیقات را بدون ارجاع دادستان (یا معاون ایشان) شروع نماید؟ سؤال هفتم: دادگاه کیفری استان که در قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب (مصوب سال ۸۱) تاسیس آن پیش بینی شده است چه نوع دادگاهی است؟ و صلاحیت رسیدگی به چه جرائمی را دارد؟ و از چند قاضی تشکیل میشود. توضیح: وقت جمعا دوساعت است پاسخ به همه سئوالات اجباری است مراجعه به مجموعه قوانین آزاد است.

۳۴- اختبار آذرماه ۱۳۸۲ کانون وکلا - حقوق جزا - ۱۳۸۲

حقوق جزا (ستفاده از قانون مجازات آزاد است) لطفاً به هر دو سؤال زیر با استدلال کافی و در حد خواسته شده پاسخ دهید.

سؤال اول (- حداکثر پاسخ دوازده سطر) الف - متهم است به سرقت عادی موضوع ماده ۶۶۱ (X) قانون مجازات اسلامی و ب متهم است به معاونت در سرقت مذکور در بررسی سوابق آنها مشخص میشود که: ۱ - «الف» قبلاً به اتهام ارتکاب دو فقره جرائم مستوجب مجازات تعزیری با رعایت تعدد جرم به یک سال و نیم حبس تعزیری به علاوه یک میلیون ریال جزای نقدی محکوم شده که یک و نیم حبس تعزیری را بطور کامل متحمل و آزاد شده اما به دلیل قصور مأمورین اجرا مجازات نقدی در مورد وی اجرا نگردیده است. ۲ - «ب» دارای یک فقره ساقه محکومیت کیفری به مدت یک سال حبس تعزیری و پنجاه ضربه شلاق به دلیل ارتکاب جرم سرقت عادی است که با تحمل شلاق و همچنین نیمی از مدت مجازات حبس خور با درخواست آزادی مشروط آزاد شده و به ارتکاب جرم اخیر (معاونت در سرقت) در طول مدت آزادی مشروط وی بوده است. پرونده با حضور متهمان و وکلای مدافع آنان در دادگاه مورد بررسی قرار می‌گیرد وکیل مدافع الف در دفاع از موکل خود اولاً با توجه به وضع خاص جوانی او درخواست تخفیف مجازات را می‌نماید و ثانیاً اعلام می‌دارد که اگر چه مجازات جزای نقدی موکل او اجر نشده است اما این به دلیل قصور مأمورین اجرا بوده و در هر حال نباید دادگاه حکم به جمع مجازاتها در مورد موکل وی صادر نماید، زیرا نمیتوان عمل او را تعدد دانست. وکیل مدافع ب نیز درخواست تخفیف و آنگاه تبدیل و تعلیق مجازات موکل خود را مینماید و علاوه بر آن اعلام میدارد که چون موکل او در آزادی مشروط مرتب جرم معاونت در سرقت شده و مجازات قبلی او نیز سرقت بوده لذا با توجه به عدم اختلاف دو جرم (سرقت قبلی و معاونت در سرقت فعلی) دادگاه باید قاعده تعدد را از این حیث رعایت و فقط مجازات احتمالی را طبق ماده ۴۷ ق.م.ا تشدید کند و نباید از قاعده جمع مجازاتها استفاده نماید. با توجه به مساله بالا: اولاً حدود محکومیت متهمان با توجه به شرایط و مقتضیات هر یک چقدر است؟ ثانیاً: آیا دفاعیات وکلای مدافع متهمان صحیح و منطبق با قانون است؟ سؤال دوم (- حداکثر پاسخ هشت سطر) الف - مدیرعامل یک ساختمان دولتی از ب کارگر ساختمانی که در جوار سازمان دولتی قرار دارد، با وعده دادن انعام قابل توجهی می‌خواهد که سنگ خاک و نخاله‌های ناشی از عملیات ساختمانی کارگاه را که در حاشیه یکی از دیوارهای سازمان دولتی انباشته شده، جمع آوری و زیر دیوار را پاکسازی نماید. ب بدون اطلاع امر به مسئول و همچنین مهندس ناظر کارگاه که هنگام حادثه در قسمت دیگر کارگاه حضور دارند، با بیل و کلنگ به پاکسازی زیر دیوار می‌پردازد، که در اثنا کار به دلیل تخلیه بیش از حد زیر دیوار جهت پاکسازی، قسمتی از دیوار فرو می‌ریزد و به دلیل این فرو ریزی ب زیر دیوار مصدوم و مجروح میگردد. با استمداد وی مهندس ناظر و مسئول کارگاه که در نقطه ای دور از حادثه قرار داشتند، به کمک ب می‌شتابند و او را از زیر دیوار خارج و سریعاً به بیمارستان منتقل میکنند که متأسفانه ب در بیمارستان فوت می‌کند. پاسخ دهید که مبنای مسئولیت هر یک در حادثه اتقاق افتاده (مقصود مسئولیت مدیر سازمان دولتی شخص ب مسئول کارگاه و مهندس ناظر میباشد) چیست و توجیه ارتباط علی بین وقوع حادثه و عمل مقصر یا مقصرین چگونه است. (X) ماده ۶۶۱ ق.م.ا. در سایر موارد که سرقت مقرون به شرایط مذکور در موارد فوق نمیشد، مجازات مرتکب،

حبس از سه ماه و یک روز تا دو سال و تا ۷۴ ضربه شلاق خواهد بود . موفق باشید .

۳۵- اختبار آذرماه ۱۳۸۲ کانون وکلا - حقوق مدنی - ۱۳۸۲

وقت یکساعت و نیم - به دو پرسش زیر پاسخ دهید یکم - شخصی فوت کرده و ورثه او پیش از پرداخت بدهی های مورث خود اقدام به تقسیم ترکه میان خود کرده اند . بستانکاران از دادگاه درخواست ابطال این تقسیم را کرده اند در این زمینه دادگاه چه حکمی باید صادر کند ؟ با استدلال حقوقی و ذکر مواد قانونی مربوطی پاسخ دهید . دوم - آپارتمانی با مساحت ۱۵۰ متر مربع و با سند انتقال رسمی مورد معامله قرار گرفته بعد از مدتی معلوم شده ۱۵ متر اضافه مساحت دارد . با توجه به قوانین موجود برای هریک از فروشنده و خریدار در این مورد چه حقی وجود دارد و چه اقدام قانونی برای وی متصور است ؟

۳۶- اختبار آذرماه ۱۳۸۲ کانون وکلا - حقوق تجارت - ۱۳۸۲

آذر ماه ۱۳۸۲ - استفاده از قانون تجارت مجاز است اداره تصفیه امور ورشکستگی که امر تصفیه شرکت سهامی X ورشکسته را عهده دار گردیده با موضوعات زیر مواجه شده است . الف - بانک ۵ ، Y فقره سفته به اداره ارائه کرده که Z آنها را صادر کرده بوده و X پشت آنها را امضاء نموده و Z با دادن سفته ها به بانک Y از تسهیلاتی بر خوردار گردیده است . سفته ها عندالمطالبه و در وجه حامل بوده و بانک ۱۸ ماه پس از تاریخ صدور اقدام به واخواست سفته ها کرده خواسته Y این است که وجه سفته ها به آن پرداخت شود . ب - X قبل از ورشکستگی براتی بعهد ب و در وجه ج صادر کرده که مورد قبول قرار گرفته ولی قبل از سررسید X ورشکسته شده است آیا اداره تصفیه می تواند از ب بخواهد که طلب X را که باعتبار آن برات صادر کرده به اداره تصفیه بپردازد که مورد استفاده همه طلبکاران قرار گیرد . ج - X ظهنویس چکی است که دارنده آن A میباشد . ۱۴ A روز بعد از تاریخ مندرج در چک به بانک محال علیه مراجعه کرده ، ولی بعلت عدم موجودی پرداخت صورت نگرفته است . A بتصور آنکه میتواند وجه چک را از صادر کننده دریافت کند تقاضای صدور گواهی عدم پرداخت نکرده ، اما از مراجعه به صادر کننده نتیجه ای نگرفته و ۲۰ روز بعد از تاریخ مندرج در چک مجدداً به بانک محال علیه رجوع کرده و بتقاضای او گواهی عدم پرداخت صادر شده است آیا این گواهی در مهلت مقرر صادر شده است ؟ د - طبق مصوبه هیات مدیره شرکت X صدور اسناد تعهد آور شرکت با امضای مدیرعامل و ریاست هیات مدیره دارای اعتبار است الف چکی در اختیار دارد که فقط دارای امضای مدیرعامل است و بانک محال علیه از پرداخت آن خودداری کرده است . آیا این چک علیه شرکت قابل استفاده است ؟ با توجه به مقررات موضوعه و اصول مسلم پذیرفته شده در حقوق تجارت مستدلاً تشریح کنید اداره تصفیه در مورد موضوعات فوق الذکر چگونه باید اتخاذ تصمیم نماید ؟

۳۷- سوالات آزمون ورودی اعضای هیات علمی - مهر ۸۲ - حقوق مدنی - ۱۳۸۲

حقوق مدنی _ وقت : یکساعت و نیم شخصی که به موجب سند و کالت رسمی ، نمایندگی فروش خانه موکل خود را دارد اقدام به فروش خانه موکل می کند . در دو صورت زیر ، حکم قانونی معامله انجام شده از سوی وکیل چه می باشد الف : چنانچه معامله پس از هر تاریخ عزل وکیل و پیش از آگاهی وکیل از عزل خود واقع شده باشد ب : چنانچه معامله پس از فوت موکل و پیش از آگاهی وکیل از فوت موکل واقع شده باشد پاسخ پرسش های مزبور را با استدلال حقوقی و ذکر مستند بیان کنید

۳۸- سوالات آزمون ورودی اعضای هیات علمی - مهر ۸۲ - حقوق تجارت - ۱۳۸۲

استفاده از کتاب قانون تجارت آزاد است. شرکت سهامی خاص الف، حسب تقاضای یکی از طلبکارانش به حکم دادگاه ذیصلاح ورشکسته شده، این شرکت با پرداخت ۵۰٪ از سرمایه‌های تشکیل گردیده و مدیران آن با وجود نیاز مبرم شرکت از مطالبه سرمایه تادیه نشده خود داری نمودهاوند. در اساسنامه شرکت انتقال سهام موکول به موافقت مدیران شرکت گردیده است. آقای ب که دارنده ۵۰ سهم از کل سهام شرکت بوده با ارسال اظهارنامه‌های خطاب به شرکت اعلام داشته که تصمیم گرفته سهام خود را از قرار هر سهم به مبلغی که تعیین نموده است به ج ب بفروشد و خواسته است که شرکت ظرف مدت یک ماه با این انتقال موافقت نماید. به این تقاضا ترتیب اثر داده نشده و ب ۴ ماه پس از تاریخ ثبت اظهارنامه، بدون موافقت شرکت سهام خود را با ظهر نویسی در پشت اوراق سهام به ج واکار کرده است. اداره تصفیه که امر تصفیه شرکت الف را بعهده گرفته با اشخاص زیر مواجه شده است: شرکت ایتالیایی د که به تولید موکت اشتغال دارد و در تمام دوران فعالیت تجاری شرکت الف، با آن شرکت همکاری داشته و به محض اعلام شرکت مذکور کالاهایی را که سفارش میداده، بدون آن که نیازی به گشایش اعتبار اسنادی باشد ارسال میداشته است، با فرستادن آخرین سفارش، اطلاع پیدا کرده است که شرکت الف ورشکسته شده است، بلافاصله به اداره تصفیه مراجعه و تقاضا کرده که چون عین کالاها موجود میباشد به آن شرکت مسترد گردد. کالاها به بندر عباس رسیده و تشریفات گمرکی آن به تقاضای حق العمل کاری که از طرف صاحب کالا مامور بوده انجام شده و کالاها به وی تسلیم شده و او هم به یک متصدی حمل تحویل داده که به تهران حمل نماید، ولی هنوز اقدامی صورت نگرفته است. D که با ارائه یک فقره برات مدعی است دارنده آن برات میباشد و A آن را در وجه B صادر کرده و B به نفع C ظهر نویسی نموده و C فقط مبادرت به امضاء در ظهر برات نموده و بدین ترتیب برات به مالکیت وی در آمده است، علاوه بر امضای B و C در ظهر برات، امضای شرکت الف نیز در پشت این سند ملاحظه میشود. نام شرکت الف به عنوان براتگیر در متن برات قید شده ولی امضای او در روی برات وجود ندارد. D ادعا میکند که شرکت الف به عنوان برات گیر پشت برات را امضاء کرده، در حالیکه مدیران شرکت ورشکسته الف ادعا دارند که برات از طریق ظهر نویسی به آن شرکت انتقال داده شده و آن شرکت نیز با ظهر نویسی برات در اختیار D قرار داده است. سر رسید برات به رویت بوده و ۱۵ ماده پس از تاریخ صدور اقدام به وخواست عدم تادیه رسیده است. تقاضای D از اداره تصفیه این است که چون شرکت الف بعنوان براتگیر برات را قبول کرده است در عداد غرماء قرار گیرد. ی با ابراز یک فقره چک اظهار میدارد که شرکت الف ظهر آن چک را بدون قید هیچ عبارتی امضاء کرده است. صادر کننده چک شرکت با مسئولیت محدود ق میباشد و چک در وجه ل صادره شده است. ل یک ماه پس از تاریخ چک به بانک محال علیه مراجعه کرده و به علت نداشتن موجودی، گواهی عدم پرداخت صادر شده است. ل به اداره تصفیه رجوع کرده و تقاضا نموده در شمار غرماء قرار گیرد. با در نظر گرفتن مقررات موضوعه و اصول و قواعده حقوق تجارت مستدلا و مشروحا توضیح دهید اداره تصفیه: اولاً: برای وصول بقیه ارزش اسمی شرکت الف که بدون پرداخت باقی مانده باید به ب مراجعه نماید یا ج و اساساً آیا انتقال سهام قانوناً صورت گرفته است یا نه؟ ثانیاً: با شرکت ایتالیایی د چگونه باید برخورد کند، آیا دعوی استرداد آن شرکت قابل پذیرش است یا نه؟ ثالثاً: آیا باید به تقاضای D ترتیب اثر دهد و یا نه و چنانکه دعوی به طرفیت امضاء کنندگان این سند طرح شود، دادگاه مامور رسیدگی به چه نحو باید مبادرت به صدور رای نماید؟ رابعاً: نسبت به تقاضای ی چگونه باید عکس العمل نشان دهد، آیا باید وی را به عنوان طلبکار شرکت بشناسد یا نه و در صورتیکه پاسخ مثبت باشد تحت چه عنوان؟

۳۹- سوالات آزمون ورودی اعضای هیات علمی - مهر ۸۲ - آئین دادرسی کیفری - ۱۳۸۲

به دو پرسش از چهار پرسش زیر پاسخ دهید: ۱- جایگاه بازپرس و حدود اختیارات و وظایف او را با عنایت به مقررات قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب (اصلاحی ۲۸/۷/۸۱) توضیح دهید: ۲- نظام ادله قانونی و امتناع وجدانی

قاضی (دلایل معنوی) را شرح دهید: در قوانین موضوعه جمهوری اسلامی ایران از کدامیک از دو نظام فوق الذکر معثیت شده است؟ ۳- اصل برائت (فرض برائت) و جایگاه آنرا در قوانین موضوعه ایران بیان کنید: آثار اصل برائت را فقط نام ببرید و راجع به یکی از آثار آن به انتخاب خود توضیح دهید. ۴- مصونیت اماکن و منازل ماموران سیاسی به چه معناست؟ این مصونیت بر مبنای کدام کنوانسیون استوار و قابل استناد است؟ توجه: استفاده از مجموعه قوانین آئین دادرسی کیفری و قانون دادگاههای عمومی و انقلاب و اصلاحیه آن در جلسه امتحان بلامانع است.

۴۰- سوالات آزمون ورودی اعضای هیات علمی - مورخ ۸۲/۷/۲۵ - قانون تجارت - ۱۳۸۲

قانون تجارت شرکت سهامی X که موضوع فعالیت ثبت شده آن صادرات و واردات است هیات مدیره ای دارد مرکب از ۳ نفر از ۶ سهامداران مدت زمانی پس از تشکیل ۲ نفر از ۳ نفر اعضای هیات مدیره صورتجلسه ای تنظیم کردند و طی آن تصمیم گرفتند که به علت بروز مشکلاتی در صادرات و واردات، سرمایه شرکت را در ساخت و ساز واحدهای مسکونی بکار اندازند و این تصمیم را به مرحله اجرا در آوردند و معاملات متعددی به نام شرکت انجام دادند و لز حسابهای جاری شرکت چک های زیادی صادر کردند که تعدادی از آنها باعدم پرداخت روبرو شد. طلبکاران به شرکت مراجعه کردند و با هیات مدیره جدیدی مواجه شدند هیات مدیره اخیزالذکر اظهار داشتند که تعهدات مدیران قبلی به زیان شرکت قابل استناد نیست و نمی توانند آن تعهدات را ایفاء کنند طلبکاران چون به مدیران قبلی دسترسی نداشتند، برای احقاق حق و کوتاه کردن دست مدیران جدید از دخالت در دارایی های شرکت به موجب دادخواستی صدور حکم ورشکستگی شرکت را تقاضا کردند. هیات مدیره جدید در دفاع از دعوی و رد درخواست ورشکستگی مطالبی را در دادگاه مطرح کردند. با توجه به مقررات موضوعه و اصول مسلم پذیرفته شده در حقوق تجارت تشریح کنید دادگاه در خصوص این دعوی چه حکمی باید صادر کند؟

۴۱- اخبار خرداد ۱۳۸۱ کانون وکلا - حقوق ثبت - ۱۳۸۱

۱) در زمین دارای چند طبقه آپارتمان که در مالکیت مشاعی چند نفر قرار دارد برای تحصیل سند مالکیت تفکیکی (بافرض قابلیت افزاز و تفکیک آن) چنانچه یک یا بعضی شرکا همکاری و موافقت نداشته یا در دسترس نباشند، سایر مالکین مشاع از نظر قانونی چه باید بکنند. مراحل آنرا از ابتدا تا زمان تحصیل سند و مشخص شدن سهم افزازی هر مالک بطور مشخص توضیح دهید. ۲) اگر سند انتقال رسمی مال غیر منقولی که سابقه ثبت در دفتر املاک را دارد در دفترخانه‌های بدون استعمال وضعیت ثبتی آن تنظیم شود و بعد از انتقال معلوم گردد، ملک در رهن بانک بوده است، راجع به معامله انجام شده از جهات زیر توضیح داده شود: الف - معامله باطل است یا غیر نافذ (توجیه شود). ب - در فرض غیر نافذ بودن سند تنظیمی، اعتبار سند رسمی را دارد یا عادی است؟ سه مورد از مواردی که باحکم دادگاه ممکن اسن سند مالکیت ابطال شود (۳) سه مورد از مواردی که با حکم دادگاه ممکن است سند مالکیت ابطال شود مختصراً توضیح دهید.

۴۲- اخبار اسفند ۱۳۸۱ کانون وکلا - آئین دادرسی مدنی - ۱۳۸۱

چگونه ممکن است حکم دادگاه تجدید نظر غیابی باشد؟ وجوه اشتراک و تفاوت اعتراض ثالث و اعاده دادرسی کدام است؟ توضیح دهید؟ پیمانکار دعوائی به طرفیت کارفرما به خواسته صدور دستور موقت به جلوگیری از پرداخت ضمانت نامه بانکی مطرح نموده است و دادگاه نیز صدور دستور موقت را موکول به تودیع معادل ۲۵٪ از مبلغ ضمانت نامه بانکی کرده است. اولاً - شما به عنوان وکیل پیمانکار (مدعی) می توانید از دادگاه درخواست نمائید به جای وجه نقد مال (منقول یا غیر منقول) را بابت

خسارات احتمالی خواننده قبول نماید چرا؟ ثانياً - بعد از تودیع خسارات احتمالی و صدور حکم نهائی به بی حقی خواهان، اگر شما وکیل کارفرما (خواننده) باشید برای مطالبه خسارات وارده به موکل خود با چه شرایطی تقاضای خود را مطرح می‌نمائید (آیا با درخواست و یا با تقدیم دادخواست و پرداخت هزینه دادرسی و طی تشریفات) (الف) - که در تهران سکونت دارد از (ب) که تاجر و مقیم اصفهان است مقداری کالا به ارزش یکصد و بست میلیون ریال می‌خرد و بابت ثمن معامله یک فقره سفته به مبلغ مذکور در وجه او صادر می‌کند. در این ارتباط قراردادی بین طرفین تنظیم و انجام معامله در اصفهان و مشخصات سفته مورد اشاره در آن درج می‌شود آیا وجه سفته در سررسید پرداخت نمی‌شود و (ب) پس از واخواست سفته، به استناد تصاویر مصدق قرارداد تنظیمی و سفته مذکور و واخواست نامه، در دادگاه عمومی اصفهان دادخواست می‌دهد و ضمن درخواست صدور قرار تامین خواسته، تقاضای محکومیت (الف) را به پرداخت وجه سفته می‌نماید. دادگاه در وقت فوق العاده قرار تامین خواسته صادر و با تعیین وقت طرفین را برای رسیدگی دعوت می‌کند. خواننده لایحه ای به دادگاه تقدیم و به قرار تامین خواسته اعتراض و از این نظر که مقیم تهران می‌باشد به صلاحیت دادگاه ایراد می‌کند و در ماهیت دعوا اظهار می‌دارد که چون (ب) کالای مورد معامله را تحویل نداده است او قرار دارد منعقد را فسخ و مراتب را به نامبرده اعلام کرده است و بر این اساس تقاضای رد دعوی خواهان را می‌کند. با توجه به مراتب فوق به سوالات زیر با استدلال و استناد و به قانون پاسخ دهید: ایراد خواننده به صلاحیت دادگاه وارد است یا خیر؟ چنانچه دادگاه ایراد خواننده را در مورد صلاحیت بپذیرد و به اعتبار صلاحیت دادگاه عمومی تهران قرار عدم صلاحیت صادر نماید، قرار صادره از طرف چه شخصی و در چه مرجعی قابل اعتراض است؟ چنانچه دادگاه ایراد به صلاحیت را بپذیرد، آیا خواننده می‌تواند به تصمیم دادگاه اعتراض نماید یا خیر؟ آیا اظهارات خواننده در مورد فسخ قرارداد، بدون اینکه از جانب وی دادخواستی تقدیم شود قابل رسیدگی می‌باشد یا خیر؟ (الف) که ساکن کرج است، برای وصول مبلغ پنجاه میلیون ریال وجه دو فقره چک که عهده بانک ملی شعبه تهران صادر شده است، علیه (ب) که او نیز در کرج سکونت دارد، از طریق اداره اجرای ثبت تهران به صدور اجرائیه مبادرت کرده است. (ب) به شما مراجعه می‌کند و اظهار می‌دارد که وجوه چکهای موضوع اجرائیه را در حضور چند نفر شاهد به (الف) پرداخته است ولی (الف) به ادعای مفقود شدن چکها از استرداد آنها به او خودداری نموده است و به شما وکالت می‌دهد که در ارتباط با اجرائیه صدره در دادگاه صالح اقامه دعوا کنید و برای جلوگیری از عملیات اجرائی اداره اجرای ثبت و ممانعت از توقیف اموال او توسط آن اداره، اقدامات قانونی لازم را به عمل آورید. با توجه به مطالب فوق با استدلال و استناد به قانون پاسخ دهید: اولاً: دادخواست خود را در کدام دادگاه و به طرفیت چه شخصی و با چه خواسته ای و به استناد چه مدرکی مطرح می‌کنید؟ ثانياً: بابت هزینه دادرسی چه مبلغ تمبر ابطال می‌کنید؟

۴۳- اختیارات خرداد ۱۳۸۱ کانون وکلا - امور حسبی - ۱۳۸۱

۱) نحوه اقامه دعوی برای وصل بدهیهای مالی متوفی در حالتهای زیر به تفکیک توضیح داده شود: الف - فقدان ورثه ب - مجهول بودن ورثه ج - رد ترکه توسط کل ورثه د - رد ترکه توسط بعضی ورثه ۲ - اگر پدری که ولایت فرزند صغیر پنج ساله خود را منحصر به عهده دارد محجور شود و بعد از دو سال از او رفع حجر گردد. توضیح دهید در زمان حجر پدر و پس از رفع حجر او، اداره امور صغیر به عهده چه کسی خواهد بود.

۴۴- اختیارات اسفند ۱۳۸۱ کانون وکلا - ثبت و امور حسبی - ۱۳۸۱

ثبت در زمین دارای چند طبقه آپارتمان که در مالکیت مشاعی چند نفر قرار دارد برای تحصیل سند مالکیت تفکیکی (با فرض قابلیت افراز و تفکیک آن) چنانچه یک یا بعضی شرکا همکاری و موافقت نداشته یا در دسترس نباشند سایر مالکین مشاع از نظر قانونی

چه باید بکنند. مراحل آنرا از ابتدا تا زمان تحصیل سند و مشخص شدن سهم افزای هر مالک بطور مشخص توضیح دهید. اگر سند انتقال رسمی مال غیر منقولی که سابقه ثبت در دفتر املاک را دارد در دفترخانه ای بدون استعلام وضعیت ثبتی آن تنظیم شود و بعد از انتقال معلوم گردد، ملک در رهن بانک بوده است راجع به معامله انجام شده از جهات زیر توضیح داده شود: الف - معامله باطل است یا غیر نافذ (توجه شود). ب - در فرض غیر نافذ بودن سند تنظیمی اعتبار سند رسمی را دارد یا عادی است؟ سه مورد از مواردی که با حکم دادگاه ممکن است سند مالکیت ابطال شود مختصراً توضیح دهید. امورحسبی نحوه اقامه دعوی برای وصل بدهیهای مالی متوفی در حالتی که زیر به تفکیک توضیح داده شود: الف - فقدان ورثه ب - مجهول بودن ورثه ج - رد ترکه توسط کل ورثه د - رد ترکه توسط بعضی ورثه ۲ - اگر پدری که ولایت فرزند صغیر پنج ساله خود را منحصرأ به عهده دارد محجور شود و بعد از دو سال از او رفع حجر گردد. توضیح دهید در زمان حجر پدر و پس از رفع حجر او، اداره امور صغیر به عهده چه کسی خواهد بود.

۴۵ - اخبار اسفند ۱۳۸۱ کانون وکلا - آئین دادرسی کیفری - ۱۳۸۱

لطفاً - چهار سوال ذیل پاسخ تشریحی و استدلالی دهید مراجعه به مجموعه قوانین مجاز است - مدت زمان جهت ادای پاسخ جمعا دو ساعت تمام می باشد. سوال اول: در پرونده ای ل ی حسین با اتهام تعلیف غیر مجاز ۶۰ راس گوسفند در مرتع ملی شده تحت تعقیب قرار می گیردمتهم مرتباً به چرای غیر مجاز گوسفندان خود در مرتع ملی اقرار مینماید. صورت مجلس تنظیمی با مامورنی اداره منابع طبیعی جنگلداری نیز دلالت آشکار بر ارتکاب بزه توسط متهم دارد. ضمن رسیدگی و قانونی دادخواست مطالبه ضرر و زیان از طرف اداره ذینفع تقدیم دادگاه میشود. دادگاه در مورد اتهام متهم به استناد ماده ۴۴ مکرر قانون جنگلها و بلحاظ جرم نمودن عمل حکم بر براءت صادر اعلام مینماید. در مورد دادخواست مطالبه ضرر و زیان مستنداً باقرار متهم حکم محکومیت متهم پرداخت وجه مورد ادعای اداره جنگلداری صادر مینماید با تجدید نظر خواهی محکوم علیه مرجع تجدید نظر با دین استدلال که: مستتب از مفهوم ماده ۱۲ قانون آئین دادرسی کیفری دادگاههای عمومی و انقلاب این است که دادگاه در صورت محکومیت کیفری متهم میتواند درباره زیان وی نیز او را محکوم نماید رای بر درخواست اداره خواهان صادر مینماید. با تهیه معوقه فوق تشریح صورت مسئله فرضی در پاسخ مرقوم فرمائید. آیا رای دادگاه تجدید نظر استان بنظر شما صحیح است یا خیر؟ پاسخ خود را اعم در اینکه مثبت یا منفی باشد با توجه قانونی ارائه استدلال توأم فرمائید. سوال دوم: در پرونده ای متهمی با اتهام حفاری غیر مجاز تحت تعقیب قرار می گیرد و با حکم قطعی مرجع قضائی به تحمل ۹۱ روز حبس تعزیری محکوم میشود. اخطار دایره اجرای احکام دادگاه محکوم علیه جهت اجرای حکم حاضر میشود مراتب نوشته که در اخطار و ابلاغ میشود که چون وی نیز در مهلت قانونی محکوم علیه را مغرفی نمی نماید دستور ضبط وثیقه صادر و دادگاه نیز دستور ضبط وثیقه را تایید مینماید. حکم صادره دادگاه نیز (مبنی بر تحمل ۹۱ روز حبس، بموقع اجرا در می آید. اینک با توجه بماده ۱۴۰ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و در امور کیفری در پاسخ مرقوم فرمائید: آیا با وجود اجرای دادنامه قطعی صادره صدور دستور ضبط وثیقه، قانونی صحیح است یا خیر مافی قانونی و توجیهی نظر خود را همراه با استدلال مرقوم دارید. سوال سوم در پرونده ای ل ی حمیدرضا - ب و علیرضا - د با اتهام سرقت مهمات نظامی تحت تعقیب دادرسی ناظمی قرار می گیرند پس در طی مراحل مقدماتی تحقیق و تعقیب پرونده با صدور کیفرخواست و مستنداً بمواد ۶۷ و ۶۳ قانون مجازات نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران به دادگاه ارسال می گردد. دادگاه نظامی مستنداً بماده ۱۷۳ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری و با استدلال اینکه: از زمان وقوع جرم بیش از ده سال تمام سپری شده است باعتبار حضور مرور زمان تعقیق قرار موقوفی تعقیب صادر و اعلام یمدارد. در پاسخ مرقوم دارید آیا نظر رای دادگاه نظامی صحیح است یا خیر؟ دلایل و مافی قانونی و توجیهی نظر خود را نیز منعکس فرمائید. سوال

چهارم در پرونده‌ی ای ل ی عبدالرضا - د باتهام شرب خمر و ایراد جرح عمدی با چاقو منتهی نبوت ل ی حسن - ف - تحت تعقیب قرار می‌گیرد پزشک قانونی با معاینه حسب مقتول علت مرگ را پارگی قلب و خونریزی وسیع بعلت ورود جسم تیز و برنده اعلام کرده است. پس از تکمیل تحقیقات و صدور کیفرخواست (حادثه در زمانیکه دادسراها فعالیت قانونی داشته از اتفاق افتاده است، موضوع در دادگاه کیفری یک ذیصلاح مطرح گردیده و دادگاه با توجه به نوع اتهام و اظهار عجز متهم از انتخاب و معرفی وکیل در اجرای ماده ۹ قانون تشکیل محاکم جنائی به تعیین وکیل تسخیری برای وی مساعدت نموده است پس از مداخله وکیل تسخیری و اعلام ختم رسیدگی از بزهکاری متهم، مرتکب را باستناد صریح وی شرب خمر و جرح عمدی، با چاقو و نظریه پزشک قانونی در مورد علت اصلی فوت به تحمل حد شرب خمر و قصاص نفس محکوم نموده است. وکیل تسخیری حکم صادره اعتراض نموده از پرونده وی تجدید نظر به شعبه دیوانعالی کشور ارجاع گردیده و شعبه مزبور به کیفیت زیر اتخاذ تصمیم نموده است. « نظر به اینکه وکیل تسخیری فقط برای دفاع از موکل خود در دادگاه و کالت دارد پس از ختم رسیدگی و کالت » « خاتمه یافته و ستمی در پرونده ندارد. لذا اراض ایشان قابل طرح نبوده و با رد تقاضای تجدید نظر خواه پرونده » « اعاده میشود » باعنایت به فوق اولاً مرقوم فرمائید: به نظر شما رای شعبه دیوان عالی کشور صحیح است یا خیر ثانیاً: نظریه خود را در ارتباط با مواد ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۸۷ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مرقوم دارید - مافی قانونی و توجیهی نظریات خود را در هر دو مرود منعکس فرمائید.

۴۶- اخبار خرداد ۱۳۸۱ کانون وکلا - آئین دادرسی مدنی - ۱۳۸۱

۱ - چگونه ممکن است حکم دادگاه تجدید نظر غیابی باشد؟ ۲ - وجوه اشتراک و تفاوت اعتراض ثالث و اعاده دادرسی کدام است؟ توضیح دهید؟ ۳ - پیمانکار دعوائی به طرفیت کارفرما به خواسته صدور دستور موقت به جلوگیری از پرداخت ضمانت نامه بانکی مطرح نموده است و دادگاه نیز صدور دستور موقت را موکول به تودیع معادل ۲۵٪ از مبلغ ضمانت نامه بانکی کرده است. اولاً - شما به عنوان وکیل پیمانکار (مدعی) می‌توانید از دادگاه درخواست نمائید به جای وجه نقد مال (منقول یا غیر منقول) را بابت خسارات احتمالی خواننده قبول نماید چرا؟ ثانیاً - بعد از تودیع خسارات احتمالی و صدور حکم نهائی به بی حقی خواهان، اگر شما وکیل کارفرما (خواننده) باشید برای مطالبه خسارات وارده به موکل خود با چه شرایطی تقاضای خود را مطرح می‌نمائید (آیا با درخواست و یا با تقدیم دادخواست و پرداخت هزینه دادرسی و طی تشریفات) ۴ - (الف) - که در تهران سکونت دارد از (ب) که تاجر و مقیم اصفهان است مقداری کالا به ارزش یکصد و بست میلیون ریال می‌خرد و بابت ثمن معامله یک فقره سفته به مبلغ مذکور در وجه او صادر می‌کند. در این ارتباط قراردادی بین طرفین تنظیم و انجام معامله در اصفهان و مشخصات سفته مورد اشاره در آن درج می‌شود. اما وجه سفته در سررسید پرداخت نمی‌شود و (ب) پس از واخواست سفته، به استناد تصاویر مصدق قرارداد تنظیمی و سفته مذکور و واخواست نامه، در دادگاه عمومی اصفهان دادخواست می‌دهد و ضمن درخواست صدور قرار تامین خواسته، تقاضای محکومیت (الف) را به پرداخت وجه سفته می‌نماید. دادگاه در وقت فوق العاده قرار تامین خواسته صادر و با تعیین وقت طرفین را برای رسیدگی دعوت می‌کند. خواننده لایحه ای به دادگاه تقدیم و به قرار تامین خواسته اعتراض و از این نظر که مقیم تهران می‌باشد به صلاحیت دادگاه ایراد می‌کند و در ماهیت دعوا اظهار می‌دارد که چون (ب) کالای مورد معامله را تحویل نداده است او قرار دارد منعقد را فسخ و مراتب را به نامبرده اعلام کرده است و بر این اساس تقاضای رد دعوی خواهان را میکند. با توجه به مراتب فوق به سوالات زیر با استدلال و استناد و به قانون پاسخ دهید: ۱) ایراد خواننده به صلاحیت دادگاه وارد است یا خیر؟ ۲) چنانچه دادگاه ایراد خواننده را در مورد صلاحیت بپذیرد و به اعتبار صلاحیت دادگاه عمومی تهران قرار عدم صلاحیت صادر نماید، قرار صادره از طرف چه شخصی و در چه مرجعی قابل اعتراض است؟ ۳) چنانچه دادگاه ایراد به

صلاحیت را بپذیرد، آیا خوانده می تواند به تصمیم دادگاه اعتراض نمایند یا خیر؟ (۴) آیا اظهارات خوانده در مورد فسخ قرارداد، بدون اینکه از جانب وی دادخواستی تقدیم شود قابل رسیدگی می باشد یا خیر؟ (۵) - الف) که ساکن کرج است، برای وصول مبلغ پنجاه میلیون ریال وجه دو فقره چک که عهده بانک ملی شعبه تهران صادر شده است، علیه (ب) که او نیز در کرج سکونت دارد، از طریق اداره اجرای ثبت تهران به صدور اجرائیه مبادرت کرده است. (ب) به شما مراجعه می کند و اظهار می دارد که وجوه چکهای موضوع اجرائیه را در حضور چند نفر شاهد به (الف) پرداخته است ولی (الف) به ادعای مفقود شدن چکها از استرداد آنها به او خودداری نموده است و به شما وکالت می دهد که در ارتباط با اجرائیه صادره در دادگاه صالح اقامه دعوا کنید و برای جلوگیری از عملیات اجرائی اداره اجرای ثبت و ممانعت از توقیف اموال او توسط آن اداره، اقدامات قانونی لازم را به عمل آورید. با توجه به مطالب فوق با استدلال و استناد به قانون پاسخ دهید: اولاً: دادخواست خود را در کدام دادگاه و به طرفیت چه شخصی و با چه خواسته ای و به استناد چه مدرکی مطرح می کنید؟ ثانیاً: بابت هزینه دادرسی چه مبلغ تمبر ابطال می کنید؟

۴۷- اخبار خرداد ۱۳۸۱ قانون وکلا - حقوق جزا - ۱۳۸۱

لطفاً به سوالات زیر با استدلال و در حد خواسته شده پاسخ دهید. سوال اول - «الف» و «ب» متهمند به شرکت در جرم «سوء استفاده از سفید مهر» موضوع ماده ۶۷۳ قانون مجازات اسلامی و «ج» متهم است به معاونت در جرم فوق با «الف» و «ب» محل وقوع جرم تهران و تاریخ آن مهرماه ۱۳۸۰ بوده است. در بررسی سوابق متهمان در دادگاه مشخص میشود که «الف» و «ب» هر دو قبلاً به همین اتهام در سال ۱۳۷۶ تحت تعقیب قرار گرفته اند که دادگاه در اردیبهشت ماه ۱۳۷۶ «الف» را به ۱۸ ماه و «ب» را به ۱۲ ماه حبس تعزیری محکوم کرده است که «الف» پس از تحمل ۱۰ ماه از حبس خود درخواست آزادی مشروط کرده که با این آزادی به مدت دو سال موافقت شده و در بهمن ۷۶ آزاد و در بهمن ۱۳۷۸ آزادی اول قطعی گردیده است. اما «ج» قبلاً و در آبان ۱۳۷۷ به عنوان «ورشکسته به تقلب» موضوع ماده ۶۷۰ قانون مجازات اسلامی به مجازات حبس به مدت ۱۸ ماه محکوم شده که محکومیت در همان تاریخ قطعی اما تا اجرای جرم اخیر (معاون با الف و ب در جرم سوء استفاده از سفید مهر) به دلیل عدم دسترسی قبلی به او اجرا نشده است. در دادگاه که در آبانماه ۱۳۸۰ تشکیل شده وکلای «الف» و «ب» درخواست تعلیق اجرای مجازات موکلین خود را از دادگاه می نمایند و وکیل «ب» نظر دادگاه را مبنی بر اینکه «ب» مرتکب تکرار جرم گردیده رد می کند. وکیل «ج» نیز با استناد به مرور زمان درخواست موقوفی تعقیب اجرای مجازات قبلی و تخفیف کیفر جرم اخیر در صورت محکومیت و تبدیل آن را به جزای نقدی می نماید. با توجه به مساله بالا پاسخ دهید: سوال اول: اولاً - استدلال وکلای مدافع در مورد تکرار جرم و مرور زمان صحیح است یا خیر و درخواست آنها از دادگاه مبنی بر تعلیق، تخفیف و تبدیل مجازات مورد قبول قرار میگیرد یا نه؟ (حداکثر پاسخ دوازده سطر) ثانیاً - حداکثر در هشت سطر ماده ۶۷۳ مجازات اسلامی را تجزیه و تحلیل کنید. سوال دوم - آقای حسن... به شما مراجعه و اعلامی میکند که کتابی در زمینه پرورش گیاهان گلخانه‌ای تالیف و منتشر کرده است که ظرف ۳ سال از انتشار نایاب شده است. حال آقای تقی این کتاب را بدون اذن و اجازه وی چاپ افست کرده و منتشر نموده است. لطفاً به سوالات ذیل پاسخ دهید و مستند قانونی پاسخ را هم بیان فرمایید: ۱ - آیا آقای حسن حق قابل دفاع و حمایتی دارد؟ ۲ - آیا عمل آقای تقی جرم است؟ اگر هست مجازاتش چیست؟ ۳ - اگر این کتاب را شرکت نشر ج با مدیریت آقای تقی چاپ کرده باشد تکلیف چیست؟ ۴ - تکلیف خسارت وارده به آقای حسن در فرضی که مرتکب شخص تقی باشد و در حالتی که کتاب را شرکت ج با مدیریت تقی چاپ کرده باشد چیست؟ ۵ - آیا برای جلوگیری از بخش این کتابها کاری میتوان کرد؟ توجه فرمایید که پاسخ هریک از شقوق سوال دوم بیش از حداکثر ۲ سطر نیست. ماده ۶۷۳ - هر کس از سفید مهر یا سفید امضایی که به او سپرده شده است یا به هر طریق بدست آورده سوء استفاده نماید به یک تا سه سال حبس محکوم خواهد شد. ماده ۶۷۰ -

کسانی که به عنوان ورشکستگی به تقلب محکوم میشوند به مجازات حبس از یک تا پنج سال محکوم خواهند شد .

۴۸- اختیارات خرداد ۱۳۸۱ کانون وکلا - حقوق مدنی - ۱۳۸۱

به دو پرسش زیر پاسخ دهید : یکم : شخصی در برابر وامی که از بانک دریافت می کند سهم خود را که سه دانگ از شش دانگ یک قطعه زمین مشاع می باشد در رهن بانک می گزارد . چنانچه مالکان این ملک مشاع در خواست افراز آن را بنمایند ، آیا نیازی به جلب موافقت مرتهن (بانک) وجود دارد یا نه ؟ با استدلال حقوقی و ذکر مستندات قانونی پاسخ دهید : دوم : « الف » به موجب حکم قطعی به پرداخت دو میلیون تومان در حق « ب » محکوم شده است . مامور اجرا در مقام اجرای حکم ، دو تخته قالی منزل محکوم علیه را توقیف کرده است . « ج » با ارائه فاکتور خرید این قالی ها که دلالت بر آن دارد یکسال قبل آنها را از شرکت سهامی فرش ایران که شرکت دولتی است خریداری کرده ، به عنوان شخص ثالث به این توقیف اعتراض نموده است . با استدلال حقوقی و ذکر مستند قانونی پاسخ دهید دادگاه در برابر این اعتراض چه تصمیمی باید بگیرد .

۴۹- اختیارات خرداد ۱۳۸۱ کانون وکلا - حقوق تجارت - ۱۳۸۱

شرکت باسئولیت محدود X به حکم دادگاه ورشکسته شده و اداره تصفیه امور ورشکستگی ، امر تصفیه آن را عهده دار گردیده و با اشخاص زیر مواجه شده است : (۱) الف سفته ای در اختیار دارد که یکی از سه نفر عضو هیات مدیره شرکت ، آن را به نام شرکت صادر کرده و در سررسید پرداخت نشده و نسبت به وخواست هم صورت نگرفته است . تقاضای الف این است که اداره تصفیه وجه سفته را به او بپردازد . (۲) ب دارنده چکی است که در وجه حامل صادر شده و امضای دو تن از اعضای هیات مدیره و مهر شرکت در ظهر آن دیده میشود و ۲۰ روز بعد از تاریخ مندرج در چک ، به بانک محال علیه ارائه شده که به علت عدم موجودی پرداخت نشده است . درخواست ب این است که در شمار غرماء قرار گیرد . (۳) ج چکی دارد که شرکت X صادر کرده است و در تاریخ سررسید موجودی نداشته ، لیکن ج در مسافرت بوده و نتوانسته در آن تاریخ به بانک مراجعه کند و بعدا که X ورشکسته شده پرداخت صورت نگرفته است . ادعای ج این است که وجه آن چک که هنوز در بانک موجود می باشد متعلق به اوست و باید به او داده شود و وی نباید در غرماء وارد شود . (۴) د یکی از کارکنان اخراج شده شرکت X است که به حکم قطعی صادره به نفع او باید غرامت ناشی از اخراج به او داده شود . ادعای او این است که طبق قانون کار باید به عنوان طلبکار ممتاز شناخته شود . با توجه به قوانین موضوعه و اصول مسلم پذیرفته شده در حقوق تجارت ، مستدلا تشریح کنید اداره تصفیه در مورد تقاضاهای فوق الذکر چگونه باید اتخاذ تصمیم نماید ؟

۵۰- اختیارات خرداد ۱۳۸۱ کانون وکلا - آئین دادرسی کیفری - ۱۳۸۱

لطفا چهار سوال ذیل پاسخ تشریحی و استدلالی دهید مراجعه به مجموعه قوانین مجاز است . مدت زمان جهت ادای پاسخ جمعا دو ساعت تمام می باشد . سوال اول : در پرونده ای آقای حسین الف - باتهام تعلیف غیر مجاز ۶۰ راس گوسفند در مرتع ملی شده تحت تعقیب قرار می گیرد متهم مرتبا به چرای غیر مجاز گوسفندان خود در مرتع ملی اقرار مینماید . صورت مجلس تنظیمی ماموران اداره منابع طبیعی جنگلداری نیز دلالت آشکار بر ارتکاب بزه توسط متهم دارد . ضمن رسیدگی و در فرجه قانونی دادخواست مطالبه ضرر و زیان از طرف اداره ذینفع تقدیم دادگاه میشود . دادگاه در مورد اتهام متهم به استناد ماده ۴۴ مکرر قانون جنگلها و بلحاظ جرم نبودن عمل ، حکم بر براءة صادر اعلام مینماید . در مورد دادخواست مطالبه ضرر و زیان مستندا باقرار متهم حکم محکومیت متهم پرداخت وجه مورد ادعای اداره جنگلداری صادر مینماید با تجدید نظر خواهی محکوم علیه مرجع تجدید

نظر با این استدلال که: مستبطل از مفهوم ماده ۱۲ قانون آئین داری کیفری دادگاههای عمومی و انقلاب این است که دادگاه در صورت محکومیت کیفری متهم میتواند درباره زیان مادی وی نیز او را محکوم نماید رای بر درخواست اداره خواهان صادر مینماید. با تهیه مقدمه فوق تشریح صورت مسئله فرضی در پاسخ مرقوم فرمائید. آیا رای دادگاه تجدید نظر استان بنظر شما صحیح است یا خیر؟ پاسخ خود را اعم از اینکه مثبت یا منفی باشد با توجه به مبانی قانونی ارائه استدلال توأم فرمائید. سوال دوم: در پرونده ای متهمی باتهام حفاری غیر مجاز تحت تعقیب قرار می گیرد و با حکم قطعی مرجع قضائی به تحمل ۹۱ روز حبس تعزیری محکوم میشود. با اخطار دایره اجرای احکام دادگاه، محکوم علیه جهت اجرای حکم حاضر نمیشود. مراتب (به) وثیقه گذار اخطار و ابلاغ میشود که چون وی نیز در مهلت قانونی محکوم علیه را معرفی نمینماید دستور ضبط وثیقه صادر و دادگاه نیز دستور ضبط وثیقه را تایید مینماید. حکم صادره دادگاه نیز (مبنی بر تحمل ۹۱ روز حبس) بموقع اجرا در می آید. اینک با توجه بماده ۱۴۰ قانون آئین داری دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری در پاسخ مرقوم فرمائید: آیا با وجود اجرای دادنامه قطعی صادره، صدور دستور ضبط وثیقه، قانونی صحیح است یا خیر؟ مبانی قانونی و توجیهی نظر خود را همراه با استدلال مرقوم دارید. سوال سوم در پروندهای آقای حمیدرضا - ب و علیرضا - د باتهام سرقت مهمات نظامی تحت تعقیب دادرسی نظامی قرار میگیرند. سپس در طی مراحل مقدماتی تحقیق و تعقیب پروندهها با صدور کیفرخواست و مستندا بمواد ۶۷ و ۶۳ قانون مجازات نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران به دادگاه ارسال می گردد. دادگاه نظامی مستندا بماده ۱۷۳ قانون آئین داری دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری و باستدلال اینکه: از زمان وقوع جرم بیش از ده سال تمام سپری شده است باعتبار حصول مرور زمان تعقیب قرار موقوفی تعقیب صادر و اعلام میدارد. در پاسخ مرقوم دارید آیا نظر رای دادگاه نظامی صحیح است یا خیر؟ دلایل و مبانی قانونی و توجیهی نظر خود را نیز منعکس فرمائید.

۵۱- اخبار تیر ۱۳۸۰ کانون وکلا - آئین داری مدنی - ۱۳۸۰

سئوالات آئین داری مدنی اخبار نوبت اول سال ۱۳۸۰ به سئوالات زیر مستدلاً پاسخ دهید سوال اول - مدیر عامل یکم شرکت تجارتي به دفتر شما مراجعه کرده و با ارائه یک فقره سند عادی مدعی است که مبلغ یکصد میلیون تومان از شرکت ساختمانی طلبکار است و از شما میخواهد وکالت شرکت را برای طرح دعوی علیه بدهکار بعهده بگیرید پس از تفویض وکالت دادخواست مطالبه وجه مذکور به دادگاه تقدیم میگردد موکل بشما اعلام میدارد که خوانده بابت صورت وضعیت و کسور حسن انجام کار و ضمانت نامه های بانکی مبالغی از شرکت طرف قرارداد طلبکار است با این ترتیب شما در اجرای قرار تامین خواسته چه اقداماتی میتوانید انجام دهید مشروحاً بیان کنید. بارم ۵ نمره سئوال دوم - در یک دعوی حکمی بزبان موکل شما صادر شده است و با قطعیت حکم مذکور محکوم له تقاضای صدور اجرائیه نموده و پس از صدور اجرائیه طبق قانون وحدت رویه قضائی رائی از هیئت عمومی دیوانعالی کشور صادر شده است که بر عدم صحت حکم فوق دلالت دارد آیا بنظر شما با صدور رای هیئت عمومی اجرای احکام باید از اجرای حکم موصوف خودداری نماید یا خیر؟ مبانی استدلال خود را از هر دو جنبه بیان کنید. بارم ۵ نمره سئوال سوم - آقای الف با درجه نظامی در یکی از سازمانهای ارتش جمهوری اسلامی ایران بکار اشتغال داشته در حین کار به اموال سازمان محل کار خود خساراتی وارد میکند قبل از آنکه خسارات وارده به اموال را جبران نماید بعلت بیماری فوت مینماید شما که بعنوان مشاور حقوقی سازمان مذکور فعالیت دارید توضیح دهید آیا متوفی از نظر جبران خسارت بری الذمه میشود یا نه؟ در صورت عدم برائت ذمه آیا میتوان بطرفیت وراث او اقامه دعوی نمود و آیا میتوان از مطالبات حقوقی متوفی میزان خسارت را برداشت کرد؟ مشروح نظریه خود را مستدلاً بیان فرمائید. بارم ۵ نمره سئوال چهارم - در تاریخ ۸/۱۰/۷۵ آقای جعفر ششاندنگ منزل مسکونی خود را به موجب سند عادی به آقای منصور می فروشد آنگاه در تاریخ ۱/۸/۷۷ عمان خانه را به موجب سند عادی

دیگر به رضا می‌فروشد. منصور دادخواستی به خواسته الزام جعفر به حضور در دفتر اسناد رسمی جهت انتقال رسمی به دادگاه های عمومی تهران تقدیم که جهت رسیدگی به شعبه ۱۲ دادگاه عمومی تهران ارجاع می‌گردد. سرانجام حکم دادگاه براساس دادخواست صادر می‌شود که منجر به صدور اجرائیه علیه جعفر می‌گردد. رضا نیز جداگانه دادخواست مشابهی علیه جعفر به دادگاه عمومی تهران تقدیم می‌نماید که به شعبه ۲۵ ارجاع می‌شود. نتیجه این رسیدگی نیز صدور دادنامه و سپس اجرائیه علیه جعفر است. اکنون رضا و منصور در برابر دو رای دادگاه و دو اجرائیه قرار دارند. شما حق را به جانب منصور می‌دانید یا رضا و چه اقدام یا اقداماتی در جهت منافع آن انجام می‌دهید؟ اگر نیازی به دادخواست می‌دانید دادخواست آنرا بنویسید و اعلام نمائید این دادخواست را به کدام دادگاه می‌دهید و خواندگان شما چه فرد یا افرادی هستند. خواسته شما چیست و به کدام ماده یا مواد استناد می‌نمائید؟ بارم ۵ نمره

۵۲- اخبار آبان ۱۳۸۰ کانون وکلا - ثبت و امور حسبی - ۱۳۸۰

سوالات ثبت و امور حسبی اختبار دوم سال ۱۳۸۰ پاسخ سوالات زیر را بطور خلاصه و مستدل در چهارچوب خود سوال بیان دارید : سوال اول - ملکی با مساحت مشخص از طرف دو شریک بالمناصفه تقاضای ثبت شده، یکی از شرکاء در حین انجام تشریفات مقدماتی ثبت سهام مالکانه خود را بدون استعلام از ثبت بشریک دیگر فروخت ولی خلاصه معامله به اداره ثبت، تسلیم نشد و اداره ثبت دو فقره سند (هر یک سه دانگ) برای مالکین مشاعی صادر کرد و سپس شریک فروشنده، همان سهام مالکیت فروخته شده را با سند عادی تصدیق امضاء شده از خریدار (شریک خود) اجاره ۴ ساله می‌نماید و بعداً در اثر فوت خریدار، از طرف ورثه او (شریک خریدار) ادعای مالکیت کل زمین میگردد حال شما بگوئید اولاً طبق ماده ۲۴ قانون ثبت بعد از صدور سند مالکیت هیچگونه اعتراضی پذیرفته نمی‌شود آیا امکان احقاق حق برای خریدار نسبت به کل زمین وجود دارد یا نه و اگر پاسخ شما مثبت است با چه استدلال و در کدام مرجع احقاق حق می‌نمائید. ثانیاً: تنظیم اجاره نامه و تصدیق امضاء آن از طرف سردفتر تخلف انتظامی سردفتر محسوب میشود یا خیر؟ (بارم ۸ نمره) سوال دوم - بستانکاری علیه احمد اجرائیه ای دائر به مطالبات رسمی خود صادر کرده که منجر به توقیف و بازداشت سرقفلی یکی از مغازه های بدهکار گردیده و بعداً بمرحله مزایده و صورتجلسه اتمام مزایده بشفاعت بستانکار گردیده است که در اثر اعتراض بدهکار عملیات اجرائی ابطال شده است در صورتیکه ابطال عملیات اجرائی را قابل توجه می‌دانید مرجع صالح به رسیدگی و علت ابطال عملیات اجرائی را تعیین و بیان دارید. (بارم ۶ نمره) سوال سوم - پدری برای فرزند مجنون خود که جنون او متصل به صغر می‌باشد وصی تعیین نموده و بعد از آن فوت نموده و وصی نیز محجور می‌گردد با توجه به اینکه قانون مدنی برای چنین موردی ساکت و تعیین تکلیف صریح ننموده است چه اقدام قانونی برای امور صغیر مجنون قابل اجرا می‌باشد و استدلال شما با کدام مبانی حقوقی قابل توجیه بوده و از کدام قاعده اصول استنباط استفاده می‌نمائید. (بارم ۶ نمره)

۵۳- اخبار آبان ۱۳۸۰ کانون وکلا - آئین دادرسی مدنی - ۱۳۸۰

بسوالات زیر مستدلاً پاسخ دهید: سوال ۱ - در اختلافی که بین فروشنده و خریدار یک قطعه زمین حادث گردیده، موضوع در دادگاه حقوقی مطرح و پس از چندین جلسه رسیدگی منتهی به نظم سازمان در کلانتری محمل شده، که با ارائه شناسنامه تنظیمی دادگاه، رای به سقط دعوا صادر گردیده است: فروشنده از این تصمیم دادگاه تجدید نظر خواهی کرده و انگیزه تجدید نظر خواهی خود را عدم ایفاء تعهد خریدار به پرداخت وجه مورد توافق ذکر نموده است. و برای اثبات دعوی خود به آمیان کرده که تجدید نظر با توجه به سازشنامه و قبول ضمنی آن در ظرف فروشنده (خواهان) رای بون تایید نموده است حال شما بگوئید دادگاه

تجدیدنظر چگونه و با چه استدلالی رای صادره را تایید و استدلال شما در مورد تایید دادگاه بر کدام مبانی قانونی استوار است و در صورت عدم قبول رای تجدیدنظر دلائل مخالف خود را بیان دارید. (بارم ۸ نمره) سوال ۲ - چنانچه در دعوائی که بنا بدرخواست طرفین آن در دادگاه ، ارجاع امر بدآوری داور مرخصی الطرفین گردیده ، و طرفین حق اعتراض خود را نسبت به رای داور ساقط کرده اند ، داور انتخابی طرفین در مهلت قانونی رای مورد صادره و بدادگاه تسلیم داشته است . که تامین مذکور مورد قبول یکی از طرفین دعوا قرار ننگرفته است . با توجه باینکه طرفین حق اعتراض خود را ساقط کرده اند . بنظر شما طرف معترض می تواند قانوناً اعتراض خود را مطرح نماید یا خیر و در چه صورت مثبت بودن به کدام مرجع باید اعتراض خود را تسلیم نموده و شما چیست . در صورت منفی بودن پاسخ ، دلائل خود را مستدلاً بیان دارید و نهایتاً اعلام دارید آیا رجایست ماده ۳۲۶ قانون آئین دادرسی مدنی و تبصره آن قابلیت اجرا دارد یا نه ؟ (بارم ۶ نمره) سوال ۳ - در دعوی اختلاف مالکیت یک نفر و تعدادی از اهالی یک منطقه که نامبرده ۵۰ مقصر می باشند ، خواهان با استناد به ماده ۷۳ قانون آئین دادرسی مدنی که تعرز خواندگان را از طریق ابلاغ در درخواست معمولی و الباقی را از طریق روزنامه دعوت برسیدگی کرده است . در جلسه رسیدگی و کیل احراز خواندگان ایراد نموده ، با توجه باینکه اغلب خواندگان دارای سوابق و پرونده قبلی و نشانی و اقامتگاه معلوم بودند : خواهان می بایست بقیه خواندگان را از طریق استخراج اقامتگاه آنان از پرونده های دستی دعوت می نمود . چون این عمل انجام ننگرفته است قانوناً جلسه رسیدگی موجه نبوده و نهایتاً تقاضای صدور قرار ابطال دادخواست را کرده با توجه به مفاد ماده ۷۴ قانون مذکور و ایراد و کیل احراز خواندگان در مورد عدم قبول ابلاغ اغلب خواندگان از طریق درج آگهی در روزنامه ، مستدلاً بیان دارید که او شما ایراد و کیل احراز خواندگان موجه می باشد یا خیر و دادگاه در مورد این ایراد چه تصمیم مقبول باید اتخاذ نماید . (بارم ۶ نمره)

۵۴- اخبار آبان ۱۳۸۰ کانون وکلا - حقوق مدنی - ۱۳۸۰

اختبار حقوق مدنی نوبت دوم سال ۱۳۸۰ کانون وکلای دادگستری مرکز سؤال اول « قیمت واقعی اتومبیلی در بازار مبلغ یکصد و چهل میلیون ریال است . مالک بدون اطلاع از این قیمت ، اتومبیل خود را بمبلغ یکصد میلیون ریال بیکی از بنگاههای معاملات اتومبیل به بیع قطعی فروخته و تمام ثمن را دریافت و اتومبیل را نیز تسلیم خریدار کرده است . خریدار روز بعد اتومبیل را به قیمت واقعی یعنی بمبلغ یکصد و چهل میلیون ریال به دیگری میفروشد و اتومبیل را به خریدار جدید ضمن صورتجلسه ای تحویل میدهد . مالک اولیه بمحض اطلاع از معامله اخیر به غبن فاحش خود در معامله واقف شده و فوراً بشما مراجعه تا بعنوان وکیل او بطرح دعوی پرداخته و از مقام قضائی بخواهید ، ضمن ممانعت از نقل و انتقال بعدی اتومبیل حکم محکومیت خریدار دوم را به رد اتومبیل که در اختیار او موجود است صادر نماید . چنانچه درخواست مالک اتومبیل (فروشنده اول) را موجه و قانونی میدانید چه اقداماتی را انجام میدهید ؟ دلایل خود را ذکر کنید ، در غیراینصورت استدلال شما چیست ؟ بارم ۶ نمره سوال دوم « صاحب یک باشگاه سوارکاری بشرح دادخواستی که به دادگاه عمومی تقدیم نموده توضیح داده است « خواننده که یکی از سوارکاران ماهر باشگاه است با استفاده از یکی از بهترین اسبان تیزرو متعلق به باشگاه مخفیانه و بدون اطلاع باشگاه در مسابقه اسب دوانی شرکت کرده و موفق به دریافت مبلغ پنجاه میلیون ریال جایزه اول این مسابقه شده است . خواهان (مالک اسب) مدعی است این جایزه تماماً متعلق اوست و از دادگاه صدور حکم بر محکومیت سوارکار را بپرداخت مبلغ پنجاه میلیون ریال را بنفع خود درخواست نموده است . شما صدور چه حکمی را در این دعوی قانونی میدانید و استدلال شما در توجیه آن حکم چیست ؟ بارم ۶ نمره سؤال سوم « مبایعه نامه ای بشما از جانب خریدار بمنظور تقدیم دادخواست بخواسته الزام فروشنده به تنظیم سند رسمی انتقال مورد معامله ارائه میشود که منحصرراً شامل این عبارات است « فروشنده - الف - خریدار - ب - مورد معامله ششدانگ یک باب خانه پیلاک

ثبتی شماره ۱۸۱۰/۳۵۱ که برویت خریدار رسیده است. قیمت - مبلغ دویست میلیون ریال که مبلغ شصت میلیون ریال آن بعنوان بیعانه به فروشنده پرداخت و مقرر شد که بقیه ثمن مورد معامله در تاریخ ۱/۵/۸۰ همزمان با تنظیم سند انتقال قطعی در دفترخانه شماره ۳۲ اسناد رسمی بفروشنده پرداخت و خانه مورد معامله نیز در همان تاریخ تخلیه و تحویل خریدار شود. بسئالات زیر با دقت پاسخ دهید " ۱ - بمنظور اینکه در آینده در پیشبرد دعوی با هیچ مانع قانونی مواجه نشوید چه اموری را باید پیش بینی کنید و چه نوع اطلاعاتی را از خریدار کسب نمائید و نیز هو اقدامی را که قبل از طرح دعوی لازم است بیان کنید؟ بارم ۴ نمره ۲ - موکل از شما انتظار دارد دعوی را چنان با دقت و بنحوی اقامه کنید که در آینده بطرح دعوی دیگری نیاز نداشته باشد در اینصورت خواسته یا خواسته های شما چه اموری خواهد بود؟ بارم ۴ نمره

۵۵- اخبار آبان ۱۳۸۰ کانون وکلا - آئین دادرسی کیفری - ۱۳۸۰

اختبار آئین دادرسی کیفری نوبت دوم سال ۱۳۸۰ کانون وکلای دادگستری مرکز به سئالات زیر مستدلاً پاسخ دهید ۱ - بر اثر اعلام جرم وزارت راه و ترابری، حسن باتهم تصرف غیرقانونی در اموال دولتی تحت تعقیب مقامات قضائی واقع و در مورد وی قرار وثیقه بمبلغ پانصد میلیون ریال صادر میگردد. پس از صدور فرار، جعفر با رعایت تشریفات قانونی خانه خود را بمبلغ قرار، بوثیقه میگذارد. چون حسن با وجود احضار، نزد مقام قضائی حاضر نمیگردد دادگاه به جعفر (وثیقه گذار) اخطار مینماید ظرف بیست روز متهم را تسلیم نماید و الا طبق مقررات نسبت به اخذ وثیقه اقدام خواهد شد. پس از ابلاغ قانونی اخطاریه، همسر جعفر با تقدیم گواهی فوت و گواهی انحصار وراثت اعلام میدارد که جعفر مدتها قبل از ابلاغ اخطاریه فوت کرده. متعاقباً دادگاه به وراثت متوفی اخطار مینماید چنانچه نسبت به معرفی متهم ظرف بیست روز اقدام ننمایند وثیقه ضبط خواهد شد. در این وضعیت وراثت متوفی قبل از انقضای مهلت بیست روز بشمار مراجعه و بعلت عجز از معرفی حسن درخواست مینمایند و کالت نامبرگان را پذیرا شده و اقدامات لازم قانونی جهت فک وثیقه معمول دارید. حالیکه چنانچه شما و کالت وراثت را می پذیرید اقدامات خود را مشروحاً و مستدلاً به قانون بیان، و در صورت عدم قبول و کالت دلایل خود را در تایید نظر دادگاه مستدلاً و با ذکر مواد قانونی بیان نمائید. بارم ۶ نمره سئوال دوم "یک فرد نظام با درجه سرلشگری که فرماندهی یکی از سازمانهای نظامی را در آبادان بعهده دارد در ایام تعطیلات نوروزی بعلت تخلف از مقررات راهنمایی و رانندگی با یک نفر عابر پیاده مقیم اصفهان که برای استفاده از تعطیلات به آبادان سفر کرده بود تصادف و منجر به مصدومیت و مجروحیت شدید او میشود. مجروح در بیمارستان آبادان بستری، پس از مداوای اولیه بعلت شدت جراحات و صدمات جهت ادامه مداوا به تهران منتقل میگردد. مصدوم که پس از مدتی دچار نقص عضو گردیده از شما درخواست مینماید با قبول و کالت از نامبرده نسبت به اعلام شکایت کیفری بر علیه فرد نظامی یاد شده اقدام نمائید. حالیه شما بعنوان وکیل برای طرح دعوی اولاً به کدام مرجع قضائی (نظامی یا عمومی) ثانیاً در کدام شهرستان (تهران، اصفهان، آبادان) اقامه دعوی مینماید؟ دلایل خود را مستدلاً و مستنداً به مواد قانونی بیان فرمائید. بارم ۷ نمره سوال سوم - متهمی بعلت ارتکاب قتل غیر عمدی ناشی از رانندگی با وسیله نقلیه به مجازات حبس و پرداخت دیه مقرر محکوم و حکم قطعی شده و به دایره احکام ارسال گردیده است. محکوم علیه شخصاً با مراجعه به قاضی اجرای احکام و پرداخت دیه مندرج در حکم بمنظور پرداخت به اولیاء دم، در مورد اجرای حکم حبس با ارائه دلائل قانع کننده بعلت لزوم شرکت در مراسم عقد ازدواج خود که مقدمات و تاریخ آن قبل از قطعیت حکم فراهم گردیده بمدت ۱۰ روز درخواست مهلت مینماید. قاضی اجرای احکام درخواست محکوم علیه را بدادگاه صادر کننده جهت کسب تکلیف ارسال میدارد. دادگاه با توجه باینکه محکوم علیه در مراحل رسیدگی برای آزادی خود وثیقه کافی سپرده است، درخواست او را پذیرفته و بمدت یک هفته به او مهلت میدهد تا قاضی اجرای احکام با اخذ تعهد از محکوم علیه مبنی بر اینکه در پایان مهلت شخصاً برای تحمل مجازات خود را به نیروی انتظامی معرفی کند او

را آزاد نماید. بنظر شما قاضی اجرای احکام و دادگاه در تصمیم خود و اعطای مهلت به محکوم علیه مرتکب تخلف قضائی شده اند یا خیر؟ نظر خود را مستدلا بیان نمایید. بارم ۷ نمره

۵۶- اخبار بهمن ۱۳۸۰ کانون وکلا - حقوق جزا - ۱۳۸۰

حقوق جزای عمومی و اختصاصی بهمن ۱۳۸۰ - وقت ۲ ساعت ۱ - سوال مشترک حقوق جزای عمومی، اختصاصی و بین الملل در تاریخ ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ میلادی برابر با بیستم شهریور ماه سال جاری دو هواپیمای آمریکایی ساختمانهای مرکز تجاری و وزارت جنگ آمریکا را مورد حمله قرار داده و باعث ویرانی و انهدام کامل آنها شدند. در این رهگذر عده ای جان خود را از دست دادند. در پی این واقعه شورای امنیت سازمان ملل متحد قطع نامه ای صادر کرد و به دولت ایالات متحده آمریکا اجازه داد در جهت سرکوبی عاملان (که آنها را تروریست خواند) وارد عمل شود. بوش رئیس جمهور آمریکا با همدستی دولت انگلستان فرمان حمله به خاک افغانستان را صادر کرد. (باین بهانه که همدستان مهاجمان احتمالاً در افغانستان هستند) و با هواپیماهای جنگی، این کشور را آماج حملات بی امان خود قرار داد سرانجام حکومت وقت افغانستان از پای درآمد و آمریکا در درون آن کشور جای گرفت. دلایل اتهام تاکنون در معرض افکار عمومی جهان قرار نگرفته و بدلیل کشته شدن خلبانهای هواپیماهای مهاجم اطلاع دقیق از قصد و نیت آنها در دست نیست با این مقدمه به پرسشهای زیر پاسخ دهید: - از نظر حقوق جزای بین المللی عمل دولت آمریکا و انگلیس با کدام از موازین حقوقی قابل توجیه است؟ (۲ نمره) ۲- مسئول کشتار مردم افغانستان و نقص عضو و تخریب منزل های مسکونی آنها چه کسی است؟ (۲ نمره) ۳- اصل شخصی بودن مجازتها که در حقوق جزای ایران نیز پذیرفته شده است در امر فوق چگونه است؟ (۲ نمره) ۴- حق دفاع مشروع که در حقوق جزای دنیا از جمله ایران شناخته شده و دولت آمریکا به توصیه شورای امنیت آن را بکار بسته است تا چه حد می تواند موجب معافیت متهم یا حمله به کشور افغانستان گردد؟ (۲ نمره) ۵- عنوانهای مباشرت - شرکت - معاونت و آمریت در مورد متهم یا متهمان حمله به افغانستان را شرح دهید و استدلال نمایید که هر کدام از متهم یا متهمین در معرض چه نوع اتهاماتی هستند و اگر اعتقادی به این عناوین در مورد سوال ندارید نیز پاسخ دهید. (۲ نمره) ۲- سوال حقوق جزای عمومی ماده ۳۸ قانون مجازات اسلامی در باره آزادی مشروط زندانیان است. ماده مذکور میگوید: «هر کس برای بار اول به علت ارتکاب جرمی به مجازات حبس محکوم شده باشد...» این ماده ذکری از محکومیتهای زندان مشمول حد یا قصاص نکرده بلکه مطلق «مجازات حبس» را پیش بینی کرده است. اینک با مطالعه ماده ۳۸ قانون مجازات عمومی اعلام فرمائید که آیا محکومین زندان مشمول حد یا قصاص می توانند از مقررات آزادی مشروط استفاده نمایند یا خیر؟ هر گاه نظر موافق نسبت به این موضوع دارید دلایل آن را بیان نمائید و اگر اعتقاد دارید که محکومین زندان مشمول قصاص یا حدود حق استفاده از آزادی مشروط را ندارند و ماده مذکور هیچگونه دلالتی به این موضوع ندارد دلایل آن را نیز بیان نمائید. و هر گاه برای یافتن راه حل به ماده یا مادی از قانون مجازات عمومی استناد می نمائید آن ماده یا مواد را نیز ذکر کنید. (۵ نمره) ۳- سوال حقوق جزای اختصاصی آقای جعفر دارنده و مالک علامت ثبت شده تجاری است. وی این علامت را جهت کالاهای مواد خوراکی به ثبت رسانیده است آقای جعفر به شما مراجعه می کند و می گوید حسین عین علامت ثبت شده وی را بدون کوچکترین تغییری بر روی کالاهای مواد خوراکی محصول خود نهاده و در معرض فروش گذاشته است آقای جعفر از شما می خواهد حسین را تحت پیگرد کیفری قرار دهید. پاسخ دهید و کالت وی را می پذیرید یا نه؟ در صورتیکه و کالت وی را می پذیرید مبنای شکایت خود را بر چه ماده یا مادی از قانون قرار می دهید. و به عبارت دیگر ماده یا مواد استنادی شما در این باره چیست؟ و در صورتی که و کالت را نمی پذیرید، دلیل عدم پذیرش چیست؟ و در باره آن به طور اختصار توضیح دهید. (۵ نمره)

۵۷- اخبار بهمن ۱۳۸۰ کانون وکلا - حقوق تجارت - ۱۳۸۰

هر که خود رای گردید به شوکت رسید و هر که با مردمان مشورت نمود خود را در شریک ساخت. «علی علیه السلام» وقت «یکساعت و نیم» سئوالات اختبار کتبی کارآموزان وکالت بهمن ماه ۱۳۸۰ به سئوالات زیر مستدلاً پاسخ دهید ۱- آقای «الف» دارنده یک فقره سفته ۰۰۰/۰۰۰/۶۴۰ ریالی که آنرا از طریق ظهنویسی بدست آورده است، در قبال دریافت ۰۰۰/۸۰ دلار ظهنویسی کرده و به آقای «ب» واگذار مینماید بلحاظ امتناع متعهد از پرداخت وجه سفته در سررسید آقای «ب» ظرف مهلت قانونی نسبت به وخواست سفته و اقامه دعوی علیه متعهد و ظهنویسان سفته به خواسته ۰۰۰/۸۰ دلار وجه پرداختی اقدام مینماید. با توجه به توضیحات فوق نظر خود را در خصوص دعوی مطروحه اعلام نمائید. بنظر شما اقامه دعوی به کیفیت مزبور صحیح است یا خیر؟ (بارم ۷ نمره) ۲- احد از شرکای شرکت الف با مسئولیت محدود تصمیم به انتقال سهم الشریکه خود می گیرد اما دیگر شرکاء با این انتقال موافقت نمی کنند و تلاش او برای بدست آوردن شرایط مندرج در قانون تجارت به نتیجه نمی رسد. شریک مزبور جهت مشاوره به شما مراجعه می کند و موضوع را برای شما توضیح می دهد حال شما بعنوان وکیل و مشاور حقوقی چه راهکاری را جهت حل مشکل وی پیشنهاد می کنید و اگر وکالت او را پذیرفتید برای انتقال سهم الشریکه او چه اقداماتی را بعمل می آورید؟ (بارم ۵ نمره) ۳- تاجری در فاصله بین تاریخ توقف و تاریخ صدور حکم ورشکستگی با یکی از طرفهای معامله خود، در مورد بدهی او و طلبی که از وی داشته تنهاتر نموده است. اداره تصفیه یا مدیر تصفیه با چنین اقدامی چگونه برخورد می کند؟ استلال خود را بیان کنید؟ (بارم ۴ نمره) آقای الف یکباب مغازه را به آقای ب اجاره داده است آقای ب مغازه مذکور را به یک شرکت تجاری که بیشترین سهام به وی تعلق داشته و مدیر عامل شرکت مزبور نیز میباشد واگذار میکند. موجر علیه آقای ب دعوی تخلیه بعلت انتقال بغیر در دادگاه مطرح مینماید. شما بعنوان وکیل آقای ب چگونه از دعوی مذکور دفاع میکنید؟ (بارم ۴ نمره)

۵۸- اخبار بهمن ۱۳۸۰ کانون وکلا - آئین دادرسی مدنی - ۱۳۸۰

لطفاً به سئوالات ذیل پاسخ دهید: سوال اول - دعوی ابطال نظریه کمیسیون موضوع ماده ۱۲ قانون زمین شهری به شعبه ای از دادگاههای عمومی تهران ارجاع شده است رئیس دادگاه قبلاً عضو کمیسیون مذکور بوده که در موضوع دعوی مطروحه در کمیسیون اظهار نظر نموده است آیا بنظر شما قاضی مذکور صلاحیت رسیدگی به موضوع را دارد یا خیر نظر خود را مستدلاً بیان کنید. سوال دوم - شما به عنوان وکیل دادخواستی به خواسته مطالبه مبلغ یکصد میلیون تومان به دبیرخانه مجتمع قضائی تقدیم نموده اید و بیکی از شعب دادگاه ارجاع شده است قبل از آنکه دادخواست ثبت دفتر دادگاه شود از تقدیم دادخواست و تعقیب آن منصرف می شوید در پرونده دیگری مبلغ اضافی بابت هزینه دادرسی پرداخت نموده اید آیا شما میتوانید تمامی هزینه دادرسی و اضافه پرداختی را مطالبه کنید؟ سوال سوم - دادخواست تقدیمی به دادگاه در زندان به خواننده ابلاغ میشود بعد از مدتی زندانی آزاد و بخارج از کشور عزیمت می نماید و موکل شما از نشانی وی اطلاعی ندارد بنظر شما آیا ابلاغ سایر اخطاریه ها به نشانی زندان طبق ماده ۷۹ قانون آئین دادرسی مدنی صحیح و قانونی می باشد یا خیر؟ سوال چهارم - یک باب ویلا متعلق به فردی است که فوت می نماید وراثت حین الفوت عبارتند از دختر - پسر و همسر، همسر متوفی سپس فوت مینماید دختر متوفی سهم الارث خود را به استثنای سهم ثمن اعیان به برادر خود منتقل می نماید پس از مدتی بین خواهر و برادر اختلاف می شود برادر برای تعیین تکلیف ثمن اعیان به شما مراجعه می نماید. شما به عنوان وکیل وی انتخاب میشوید اقدامات خود را اعم از اینکه بنظر شما اداری یا قضائی باشد بطور مشروح از بدو الی الختم مرقوم فرمائید.

۵۹- اختبار بهمن ۱۳۸۰ کانون وکلا - آئین دادرسی کیفری - ۱۳۸۰

کارآموزان وکالت کانون وکلای دادگستری مرکز ۱۹/۱۱/۱۳۸۰ به سئوالات زیر مستدلاً پاسخ دهید ۱- بین آقایان جعفری بعنوان فروشنده و حسینی بعنوان خریدار معامله یک دستگاه اتومبیل انجام گردیده خریدار بابت وجه مورد معامله چکی بمبلغ دو بیست میلیون ریال به فروشنده تسلیم مینماید بر اثر بروز اختلاف بین طرفین خریدار دادخواستی بخواسته صدور دستور موقت مبنی بر منع پرداخت وجه چک به فروشنده، تقدیم دادگاه عمومی تهران مینماید. دادگاه با ملاحظه مستندات خریدار قرار دستور موقت مبنی بر منع پرداخت وجه چک به فروشنده صادر میکند. خواهان قرار را به بانک محال علیه ارائه و تسلیم مینماید. به موازات این اقدام فروشنده به بانک محال علیه جهت دریافت وجه چک مراجعه ولی بانک از پرداخت وجه چک خودداری و دلیل عدم پرداخت را ابلاغ دستور موقت صادره از دادگاه اعلام مینماید. متعاقباً فروشنده، خریدار را بعنوان صدور چک بلامحل تعقیب، نتیجتاً دادگاه برای خریدار قرار وجه الضمان نقدی به میزان وجه چک صادر میکند. خریدار (صادرکننده چک) رونوشت دستور موقت را به دادگاه تقدیم درخواست رفع اثر از وجه الضمان موقت میکند. دادگاه دستور موقت را نادیده گرفته و از قرار رفع اثر نمی نماید. اینک با توجه به وضعیت فوق پاسخ دهید. آیا به نظر شما تصمیم دادگاه دایر بر عدم رفع اثر از قرار وجه الضمان صحیح است یا خیر؟ الف "در صورتی که نظر دادگاه را صحیح میدانید استدلال خود را در باب درستی آن مستدلاً و مستنداً اعلام دارید. ب- در صورتی که نظر دادگاه را درست نمی دانید استدلال خود را در باب عدم صحت آن مستدلاً و مستنداً بیان کنید. بارم (۶) نمره ۲- شخصی به اتهام قتل عمدی تحت تعقیب قرار گرفته است دادگاه کیفری به موضوع طرح دعوی "اولاً" به کدام مرجع قضائی (نظامی یا عمومی) ثانیاً در کدام شهرستان (تهران، اصفهان، آبادان) اقامه دعوی مینمائید؟ دلایل خود را مستدلاً و مستنداً به مواد قانونی بیان فرمائید. بارم ۷ نمره سئوال سوم - متهمی بعلت ارتکاب قتل غیرعمدی ناشی از رانندگی با وسیله نقلیه به مجازات حبس و پرداخت دیه مقرر محکوم و حکم قطعی شده و به دایره اجرای احکام ارسال گردیده است. محکوم علیه شخصاً با مراجعه به قاضی اجرای احکام و پرداخت دیه مندرج در حکم بمنظور پرداخت به اولیاء دم، در مورد اجرای حکم حبس با ارائه دلائل قانع کننده، بعلت لزوم شرکت در مراسم عقد ازدواج خود که مقدمات و تاریخ آن قبل از قطعیت حکم فراهم گردیده، بعلت ۱۰ روز درخواست مهلت مینماید. قاضی اجرای احکام درخواست محکوم علیه را بدادگاه صادرکننده حکم جهت کسب تکلیف ارسال میدارد. دادگاه با توجه باینکه محکوم علیه در مراحل رسیدگی برای آزادی خود وثیقه کافی سپرده است، درخواست او را پذیرفته و بمدت یک هفته به او مهلت میدهد تا قاضی اجرای احکام با اخذ تعهد از محکوم علیه مبنی بر اینکه در پایان مهلت شخصاً برای تحمل مجازات خود را به نیروی انتظامی معرفی کند او را آزاد نماید. بنظر شما قاضی اجرای احکام و دادگاه در تصمیم خود و اعطای مهلت به محکوم علیه مرتکب تخلف قضائی شده اند یا خیر؟ نظر خود را مستدلاً بیان نمائید. بارم ۷ نمره

۶۰- اختبار بهمن ۱۳۸۰ کانون وکلا - ثبت و امور حسبی - ۱۳۸۰

سئوالات اختبار سوم بهمن ماه سال ۱۳۸۰ ثبت و امور حسبی کارآموزان وکالت کانون وکلای دادگستری مرکز سئوالات زیر را دقیقاً بررسی و پاسخ صحیح و دقیق آنرا با استدلال کوتاه و پرهیز از زیاده نویسی را بدهید: سوال اول - در یکی از شهرستانهای کشور که آگهی ثبت عمومی اعلام گردیده بود آقای فرامرز نسبت به یک قطعه زمین بی سند خود تقاضای ثبت نموده و نام وی در دفتر توزیع اظهارنامه ثبت گردید و بعد از چندی فوت نمود و تنها فرزندش ادامه اقدامات ثبتی را بنام خود ادامه داد. در زمان بررسی تصرفات متقاضی ثبت معلوم گردید، شخص بنام جمشید، در ملک مذکور خانه ساخته و مدعی است که زمین را از فرامرز با سند عادی خریداری کرده است، ولی سند در اختیار او نیست و استشهادیه ای که او دارد وقوع معامله و تصرفات فعلی او را ثابت می

کند. فرزند آقای فرامرز شهادت شهود و معامله را تکذیب نمود، اکنون شما بعنوان وکیل فرزند فرامرز در این مرحله چه اقدامات ثبتی و حقوقی در جهت حفظ حقوق او می‌توانید ارائه دهید و بنظر شما اقدامات شما با چه استدلالی در چه مرجعی قابل رسیدگی و اتخاذ تصمیم می‌باشد؟ (بارم: ۷ نمره) سوال دوم - طلبکاری برای وصول طلب خود در سند رسمی بمبلغ ۵ میلیون تومان با احتساب خسارات مبادرت به صدور اجرائیه نمود که با ارسال اجرائیه بداره اجرای ثبت و قبل از ابلاغ اجرائیه، مدیون اعلام کرد که تغییر اقامتگاه داده و در جیرفت زندگی میکند و در جیرفت شناخته نشد و مجدداً نشانی دیگری معرفی کرد که شناخته نشد و سرانجام بعد از اعاده آن به اجرا، دستور ابلاغ اجرائیه طبق مفاد سند رسمی مقررات قانونی در تهران صادر شد که با ابلاغ اجرائیه در تهران، یکباب خانه مالک که در اجاره ثالث بود توقیف گردید و آگهی مزایده برای وصول طلب صورت گرفته که بدهکار به عملیات اجرائی اعتراض کرد و در اعتراضنامه خود نوشت که اولاً: اجرای ثبت با قبول محل اقامتگاه او در جیرفت و دیگر شهرها موافقت نموده که باید در آن محل ابلاغ می‌گردید و ثانیاً: توقیف خانه بازداشتی و وجود مستاجر در آن در آگهی مزایده قید نگردیده است که اداره ثبت اعتراض را وارد دانست و بعد از اعتراض طلبکار به نظریه اداره ثبت، هیات نظارت نظریه اداره ثبت را قانونی ندانست و با نقض نظریه و قبول عملیات ثبتی، با اعتراض بدهکار، پرونده به شورایی عالی ثبت ارسال گردید. اگر شما مورد مشورت و یا وکیل بدهکار باشید آیا وکالت بدهکار را قبول می‌نمائید یا نه، استدلال شما چه خواهد بود. (بارم: ۷ نمره) سوال سوم - صدیقه خانم با در دست داشتن یک برگ قرارداد رسمی که در آن نوشته شده است: (بعلت اینکه در زندگی مشترکمان فرزندی و وارث دیگری نداریم اینجانبان با یکدیگر قرار بسته ایم که هر یک از ما زودتر فوت نمائیم کلیه اموال منقول و غیرمنقول از متوفی متعلق به دیگری خواهد بود) بعد از یکسال از تنظیم سند رسمی زوج فوت نموده و صدیقه خانم با سند رسمی نزد شما آمده تا اموال منقول و غیرمنقول او را تملک و باو تسلیم نمائید در این وضعیت اقدامات قانونی و کالتی شما چه خواهد بود؟ و حقوق زوجه چیست؟ (بارم: ۶ نمره)

۶۱- اختبار تیر ۱۳۸۰ کانون وکلا - حقوق تجارت - ۱۳۸۰

هر کس یک کلمه به من بیاموزد تا ابد مرا بنده خویش ساخته است. از سخنان مولای متقیان علی (ع) سئوالات امتحان حقوق تجارت اختبار سال ۱۳۸۰ نوبت اول تاریخ: ۱/۱/۱۳۸۰ به چهار سؤال زیر پاسخ دهید: سوال اول: شرکت نسبی X ورشکسته می‌شود و اداره تصفیه امور ورشکستگی آن را به عهده می‌گیرد. در میان مراجعه کنندگان به آن اداره افراد زیر وجود دارند، A-۱ یکی از شرکای X و با مدارکی که ارائه میدهد ثابت می‌کند که شرکت X مدتی قبل از ورشکستگی، مبلغ بیست میلیون تومان از او وام گرفته است. با توجه به مسلم بودن طلب او در شمار عزماء قرار می‌گیرد و سهم عزمائی او ۷۰٪ طلبش را تشکیل میدهد که به او داده می‌شود. پس از خاتمه یافتن تصفیه امور شرکت عده ای از طلبکاران آن شرکت که ۳۰٪ مطالباتشان پرداخت نشده است به A مراجعه می‌کنند و از او می‌خواهند که بقیه طلب آنان را که اداره تصفیه پرداخت نکرده است تادیه کند. A در پاسخ اظهار میدارد که ۳۰٪ طلب خود او پرداخت نشده است و اگر مسئولیتی در قبال طلبکاران شرکت ورشکسته دارد و چیزی بابت بدهیهای آن شرکت باید بپردازد خود او در اولویت قرار دارد و نباید در قبال دیگران جوابگو باشد. آیا استدلال A در قبال طلبکاران شرکت X از نظر حقوقی قابل توجیه است؟ B-۲ که با اسناد لازم اثبات می‌کند که شرکت X در فاصله بین تاریخ توقف و تاریخ صدور حکم ورشکستگی اش یک کامیون از او خریداری کرده به مبلغ ۳۰ میلیون تومان که ده میلیون آنرا تادیه و بقیه مبلغ هنوز پرداخت نشده است و تقاضا دارد در ازای دریافت ده میلیون تومان، کامیون به او مسترد شود و اضافه می‌نماید که معامله مذکور با توجه به زمان و نوع آن باطل می‌باشد. مستدلاً توضیح دهید که آیا اداره تصفیه تقاضای B را می‌پذیرد و در هر حال با او چگونه باید برخورد کند؟ بارم: ۸ نمره سوال دوم: یک شرکت ساختمانی از نوع سهامی خاص بنام A تشکیل می‌شود

تا در زمینی به وسعت پنجاه هزار مترمربع به ساختن چند برج مسکونی بپردازد. هیئت مدیره شرکت A دو شرکت دیگر یکی از نوع سهامی خاص بنام B و یکی از نوع با مسئولیت محدود بنام C تشکیل می دهند شرکت B مسئول تامین بتون و شرکت C مسئول تامین تاسیسات برج ها می باشند. دو تن از اعضاء هیئت مدیره شرکت A در شرکت B و C عضویت هیئت مدیره را بعهده می گیرند و با شرکت A وارد معامله می شوند. شرکت B و C ادغام می شوند و شرکت مختلط سهامی E را تشکیل می دهند تا طرف معامله شرکت F قرار گیرند. حال توضیح دهید: اولاً آیا معاملات شرکت های A و B و C قانونی است؟ اگر جواب مثبت و یا منفی است به چه دلیل و اگر منفی است طبق چه موادی از قانون تجارت غیر قانونی است؟ ثانیاً آیا معاملات شرکت E و F قانونی است یا نه به چه دلیل و مسئولیت معاملات شرکت E با کدام گروه است؟ ثالثاً مسئولیت هیئت مدیره و وضعیت حقوقی شرکت های فوق را با استناد به مواد قانون تجارت شرح دهید. بارم ۸ نمره سوال سوم طبق ماده ۵۹۰ قانون تجارت اقامتگاه شخص حقوقی محلی است که اداره شخخت حقوقی در آنجا است و طبق قسمت اخیر ماده ۱۰۰۲ قانون مدنی که پس از قانون تجارت تصویب شده است اقامتگاه اشخاص حقوقی مرکز عملیات آنها می باشد. حال: با توجه به تعارض فیما بین قانون تجارت و قانون مدنی و موخر التصویب بودن قانون مدنی در اینخصوص نظر خود را پیرامون اقامتگاه شرکتهای تجارتهای که در چهارچوب اشخاص حقوقی فعالیت می کنند با استدلال بیان کنید: بارم ۴ نمره

۶۲- اخبار تیر ۱۳۸۰ قانون وکلا - حقوق مدنی - ۱۳۸۰

“سئوالات حقوق مدنی” اختبار خردادماه ۱۳۸۰ به سئوالات زیر مستدلاً پاسخ دهید وقت یکساعت و نیم سؤال اول - یکی از دادگاههای عمومی رای زیر را صادر نموده است در خصوص دعوای خانم ... بطرفیت آقای ... بخواسته خلع ید و قلع و قمع بنای احدائی توسط خواننده در قطعه ای از پلاک ثبتی شماره ۱۲۷ فرعی از ۲۹ اصلی مقوم بمبلغ ... ریال، از آنجا که طبق پاسخ واصله از اداره ثبت پلاک مزبور بنام اعیانی باغ در دفتر املاک بنام خواهان ثبت و سند مالکیت صادر و به او تسلیم شده است، لذا در صورت وجود چنین اعیانی مالکیت خواهان محسوس و موثر در مقام و مبنای خلع ید خواهد بود و در ما نحن فیه که حسب اقرار خواهان بنای موجود توسط خواننده احداث گردیده، در نتیجه ادعای خلع ید در این موقعیت قابل تصور نیست و مالک اعیانی بطور کلی مالک فضای محاذی عرصه نمیباشد تا هر اقدامی در فضای مزبور را در قلمرو مالکیت خود بشمار آورد. بنابراین حکم بر بی حقی خواهان در دعوای خلع ید صادر و اعلام میشود و از آنجا که قلع و قمع نزع بر مالکیت عرصه است که در این مقام نیز دلیلی از طرف خواهان ارائه نشده که مثبت این امر باشد از این حیث نیز دعوای معنونه غیر ثابت تشخیص میگردد. رای صادره ظرف ۲۰ روز پس از ابلاغ قابل تجدیدنظر در دادگاه استان تهران میباشد. با توجه به رای مزبور هر یک از طرفین را که در مرحله تجدیدنظر ذیحق میدانید و کالت او را پذیرفته در رد حکم یا تایید آن لایحه ای مستدل و مبتنی بر مبانی حقوقی تنظیم کنید. بارم ۷ نمره سؤال دوم - شخصی ششدانگ اراضی مزروعی خود را وقف بر اولاد ذکور خود نموده که نسل بعد نسل از آن بنفع خود بهره برداری نمایند. در وقف نامه تصریح شده موقوف علیهم مکلفند یک ششم عواید حاصله از مال مورد وقف را هر سال صرف تعمیر و نگهداری از مسجد قریبه و برگزاری تعزیه حضرت سیدالشهدا (ع) نمایند، اداره اوقاف محل این وقف را نسبت به یکدانگ ملک فوق، وقف عام تلقی و به نسبت آن امین برای مداخله در جمع آوری محصول تعیین نموده است، ولی موقوف علیهم با توجه به صراحت وقفنامه که ششدانگ ملک بر اولاد ذکور مالک وقف شده، وقف را بطور مطلق وقف خاص دانسته، مانع مداخله امین منصوب از طرف اداره اوقاف میشوند. به نظر شما حق با کدامیک از طرفین (موقوف علیهم یا اداره اوقاف) است و استدلال شما چیست؟ بارم ۷ نمره سؤال سوم - در اجاره نامه محل کسب واقع در خارج از محدوده قانون روابط موجر و مستاجر مصوب ۱۳۵۶ که در سال ۱۳۶۰ تنظیم شده طرفین شرط کرده اند که رابطه استیجاری آنان تابع قانون مزبور باشد و نیز

تصریح گردیده که مستاجر مبلغ ریال بابت سرقفلی به مالک پرداخته است . مدت اجاره از تاریخ تحریر اجاره نامه یکسال شمسی است و طرفین توافق نموده اند هر سه سال یکبار باید بیست درصد به اجرت المسمی اضافه شود . موجر با توجه به انقضای مدت اجاره طبق ماده ۴۹۴ قانون مدنی تخلیه محل را تقاضا نموده است حسب پاسخ واصله به دادگاه مزبور محل مورد اجاره همچنان خارج از محدوده قانون روابط موجر و مستاجر مصوب ۱۳۵۶ می‌باشد . پیش بینی شما راجع به رای دادگاه چیست و برای اثبات پیش بینی خود چگونه استدلال میکنید ؟ بارم ۶ نمره

۶۳- اختصار تیر ۱۳۸۰ کانون وکلا - آئین دادرسی کیفری - ۱۳۸۰

سوالات آئین دادرسی کیفری به سوالات زیر مستدلاً پاسخ دهید : ۱- موکل شما در مرحله بدوی از اتهام انتسابی برائت حاصل نموده ، شاکی خصوصی از رای صادره تجدیدنظر خواهی نموده ، در نتیجه پرونده به دادگاه تجدیدنظر استان ارسال گردیده ، شما با مراجعه به پرونده احراز مینمائید که تجدیدنظر خواهی خارج از مهلت مقرر قانونی تقدیم گردیده است . بهمین جهت مراتب را بموجب لایحه ای به دادگاه تجدیدنظر اعلام می دارید . دادگاه در قبال اعلام شما ، عنوان میکند اگر چه تجدیدنظر خواهی خارج از مهلت است ولی دادگاه حق دارد بعلت اشتباه قاضی به درخواست شاکی رسیدگی کند . و بهمین علت از موکل شما تحقیق بعمل آمده و در صدد صدور قرار تأمین برای موکل شما است . در این وضعیت چنانچه شما اقدامات دادگاه را صحیح میدانید دلایل و مستندات و استدلال خود را مشروحاً بیان و اگر عمل دادگاه را منطبق با قانون نمی دانید اقداماتی را که برای حفظ حقوق موکل خود معمول میدارید مشروحاً و مستدلاً بیان و مستندات قانونی را خود را نیز ذکر نمائید . بارم هشت نمره ۲- آقای رحیمی کارمند راه آهن به اتهام اختلاس اموال عمومی تحت تعقیب قرار گرفته و با قرار قانونی آزاد می گردد . به لحاظ شناخته نشدن در آدرس معینه نامبرده جهت انجام دادرسی بوسیله درج آگهی در مطبوعات احضار در سال ۱۳۷۳ محاکمه انجام و غیباً به یک سال زندان و پنج ماه انفصال از خدمات دولتی و چهارصد میلیون ریال جزای نقدی محکوم میگردد . اکنون وراث نامبرده به شما مراجعه و با ارائه گواهی فوت و گواهی انحصار وراثت اظهار می دارند آقای رحیمی در سال ۷۲ به رحمت ایزدی پیوسته و در تاریخ محاکمه در قید حیات نبوده و تقاضا دارند بعنوان وکیل آنان اقدامات قانونی در جهت الغاء حکم دادگاه معمول دارید چنانچه شما وکالت نامبردگان را نمی پذیرید دلیل توجیهی خود را بیان ، و در صورت قبول وکالت وراث ، اقدامات خود را مشروحاً بیان و دلایل خود را توضیح و مرجع یا مراجع مورد مراجعه را ذکر نمائید . بارم هفت نمره ۳- آقای رحمت گودرزی در دادگاه عمومی تهران تعقیب قرار گرفته و براساس نظریه کارشناس به پرداخت مبلغ چهل میلیون ریال به عنوان ارش در حق مصدوم محکوم گردیده ، دادنامه به متهم ابلاغ نامبرده قبل از انقضای مهلت تجدیدنظر خواهی به شما مراجعه و تقاضا می کند به وکالت از جانب او اقدام به تجدیدنظر خواهی نمائید . نظر خود را پیرامون اینکه رای صادره قابل تجدیدنظر می باشد یا خیر ، مستدلاً بیان نمائید . بارم پنج نمره

۶۴- اختصار تیر ۱۳۸۰ کانون وکلا - ثبت و امور حسبی - ۱۳۸۰

اولین امتحان حقوق ثبت سال ۱۳۸۰ وقت : یکساعت و نیم سوالات زیر را بدقت مطالعه و پاسخ هر سوال را بطور خلاصه و مربوط به سوال بنویسید سوال اول - شخصی که بموجب سند مالکیت مالک یک قطعه زمین ۳۰۰۰ متری بوده ، زمین مذکور را به چند قطعه تفکیک نموده و یکی از قطعات تفکیکی را با مبیاعه نامه عادی به آقای حسن فروخته و وجه آنرا دریافت کرده است . بعد از مدتی که برای انتقال قطعه خریداری به دفترخانه اسناد رسمی مراجعه می نمایند تا قطعه مذکور بنام آقای حسن انتقال رسمی یابد ، متوجه می گردند که اداره ثبت اسناد در پاسخ استعمال دفترخانه اعلام کرده که کل پلاک از جمله قطعه فروخته شده در بازداشت

شخصی که طلبکار مالک کل زمین بوده در آمده و امکان نقل و انتقال نمی باشد. در چنین وضعی بیان دارید که چگونه قطعه ایکه به دیگری با سند عادی فروخته شده و ایجاد اعیانی گردیده و در آن ساکن می باشد و از ردیف سایر قطعات با مبیعه نامه خارج گردیده در بازداشت شخص طلبکار مالک اصلی می باشد در حالیکه در زمن معامله، قطعه مذکور قابل نقل و انتقال به خریدار بوده است و در حال حاضر راه حل قانونی انتقال قطعه مذکور به خریدار کدامست؟ (بارم: ۶: نمره) سوال دوم - مالک قطعه زمین پلاک ۹۰ در اجرای مقررات و تشریفات ثبت عمومی تقاضای ثبت قطعه مذکور را نموده است. م بعد از تقاضای ثبت زمین پلاک مرقوم، شهرداری محل بانگیزه اینکه طبق طرحی که باید اجرا گردد درصدد تعریض خیابانی است که حد خیابان به زمین مالک منتهی می گردد و نتیجتاً بمیزان و مساحت ۳۰۰ متر از زمین خود را کسر ولی با احداث حصار و دیوارکشی آنرا در تصرف خود نگهداری می نمود تا بموقع عقب نشینی نماید که متعاقب آن شهرداری تقاضای ثبت ۳۰۰ متر را تحت پلاک دیگر، از اداره ثبت نمود و مدتها از اجرای طرح طفره نمود تا اینکه قطع دیوار کشی شده در زمره متروکات شهرداری در آمده اما در اختیار مالک آن باقی مانده است. از یکطرف مالک نسبت به بقیه زمین خود سند مالکیت دریافت نمود و از طرف دیگر مساحت ۳۰۰ متر مربع آن با درخواست ثبت شهرداری مواجه می باشد. شما بیان دارید وجود عدم اقدام عملی و تقاضای ثبت شهرداری نسبت بمساحت ۳۰۰ متر چه اقدامی متصور است تا مالک از حقوق قانونی خود برخوردار و استیفاء حق نماید؟ (بارم: ۷: نمره) سوال سوم - ملکی که در رهن بانک قرار گرفته و اصل سند مالکیت مفقود گردیده و با انقضاء مدت رهن و عدم پرداخت اقساط در مورد ملک مذکور اجرائیه صادر و تشریفات مزایده آن انجام پذیرفته و در شرف تملک به بانک می باشد چنانچه خریداری با ارائه مبیعه نامه عادی موخر بر عقد رهن منضم به و کالتنامه محضری جهت انتقال ملک مذکور به بانک مراجعه و درخواست پرداخت وجه رهن و آزادی ملک را بنماید تا ملک مذکور را بدون وجود سند مالکیت بخود انتقال دهد چه پیشنهاداتی در مورد موانع و مشکلات موجود در راه انتقال ملک به خریدار ارائه میدهید و در صورت عدم موجبات انتقال قطعی، اصولاً چه موانعی پیش روی خرید قرار دارد؟ بعبارت دیگر امکان انتقال قطعی بخریدار وجود دارد یا خیر؟ (بارم: ۷: نمره)

۶۵- اختیار آبان ۱۳۸۰ کانون وکلا - حقوق تجارت - ۱۳۸۰

اختیار حقوق تجارت نوبت دوم سال ۱۳۸۰ کانون وکلای دادگستری مرکز کجاست صوفی دجال فعل ملحد شکل بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید به سئوالات زیر پاسخ دهید: سؤال ۱ - بانک "الف" بابت تسهیلات بانکی اعطائی (وام) به شرکت "ب" به لحاظ امتناع شرکت از بازپرداخت بدهی، اقدام به صدور اجرائیه از طریق اجرای ثبت اسناد و املاک نموده و در نتیجه عملیات اجرائی، به لحاظ نبودن خریدار، اموال مورد وثیقه به تملک بانک در آمده است. متعاقباً بر اثر اقامه دعوی از سوی اشخاص ذینفع مبنی بر توقف و ورشکستگی شرکت "ب" دادگاه مرجع رسیدگی، حکم ورشکستگی شرکت را صادر و در متن رای صادره، تاریخ توقف را یک سال قبل از تاریخ پایان عملیات اجرائی مذکور در فوق تعیین نموده است. با توجه به مقررات ماده ۵۸ قانون اداره تصفیه امور ورشکستگی مصوب سال ۱۳۱۸ "بستانکارانی که دارای وثیقه اند نسبت به حاصل فروش مال مورد وثیقه مقدم بر سایر بستانکاران قرار داده می شوند باقیمانده طلب هایی که دارای وثیقه بوده و تمام آن از فروش وثیقه پرداخت نشده به ترتیب طبقات مندرج در این ماده بر یکدیگر مقدمند" و ماده ۳۴ قانون ثبت اسناد و املاک مصوب ۱۳۲۰ "در مورد معاملات مذکور در ماده ۳۳ و کلیه معاملات شرطی و رهنی راجعه به اموال منقول و غیرمنقول چنانچه بدهکار در مدت مقرر از حق خود استفاده نکند بستانکار می تواند با درخواست صدور اجرائیه طلب خود را درخواست کند. هر گاه بدهکار از تاریخ ابلاغ اجرائیه اصل وجه مورد معامله را با اجور معوقه و زیان دیر کرد نسبت به اصل از تاریخ انقضاء مدت استرداد نپردازد، آنگهی مزایده مال مورد معامله از همان مبلغی که در سند تعیین شده بعلاوه اجور معوقه و یا زیان دیر کرد نسبت به اصل وجه از تاریخ انقضاء

مدت معامله تا روز مزایده و . . . منتشر میشود و . . . و چنانچه مال مزبور ، خریدار نداشته باشد پس از دریافت حقوق و عوارض دولتی به خود بستانکار به همان مبلغ آگهی شده واگذار میگردد" و ماده ۴۱۹ قانون تجارت مصوب سال ۱۳۱۱ از تاریخ حکم ورشکستگی هر کس نسبت به تاجر ورشکسته دعوی . . . داشته باشد باید بر مدیر تصفیه و یا به طرفیت او تعقیب کند ، کلیه اقدامات اجرائی نیز مشمول همین دستور خواهد بود . نظر خود را در خصوص موارد زیر مستدلا بیان نمائید . ۱ - اثر حکم ورشکستگی در عملیات اجرائی . ۲ - میزان خسارت تاخیر تادیه استحقاقی یانک . ۳ - مرجع صالح برای اقدامات اجرائی بارم ۸ نمره سوال ۲ - شرکت A تبعه خارجی در ایران شرکتی تاسیس میکند که ۹۰٪ سهام معتلق به او شد و ده درصد متعلق به یکی از بانکهای ایرانی . با پیروزی انقلاب اسلامی شرکت A ایران را ترک کرده و شرکت B در کنار شرکت A شرکت C را تاسیس کردند تا ضمن تامین قطعات و لوازم شرکت A با آن به معامله پردازند . شرکت A پس از پانزده سال به ایران برگشته و از طریق وکیل خود رای هیئت پنج نفره در دادگاه های انقلاب اسلامی را به نفع خود دریافت کرد . طبق رای هیئت پنج نفره شرکت A می بایست به سهامدارن خارجی عودت داده شود . مدیران شرکت B از طریق دیوان عدالت اداری دستور موقت مبنی بر توقف اجرائیه شرکت A را دریافت کردند . سوال ۱ - آیا تاسیس شرکت C توسط مدیران شرکت B قانونی است ؟ ۲ - آیا دیوان عدالت اداری حق صدور دستور موقت علیه دادگاه انقلاب اسلامی را دارد ؟ ۳ - شما بعنوان وکیل شرکت A چگونه از حقوق موکل خود (این شرکت) دفاع می کنید و یا به عنوان وکیل شرکت C چه دفاعی در مقابل شرکت A خواهید داشت ؟ بارم ۸ نمره سوال ۳ - کیفیت استفاده از دفاتر تجاری تاجر بر له یا علیه او را به اختصار شرح دهید ؟ بارم ۴ نمره

۶۶ - اخبار آبان ۱۳۸۰ کانون وکلا - حقوق جزا - ۱۳۸۰

اختبار درس حقوق جزای عمومی و اختصاصی کانون مرکز ، آبان ۱۳۸۰ ۱ - سوال حقوق جزای عمومی بخش اول ماده ۴۸ قانون مجازات اسلامی که در باره تکرار جرم است می گوید : « چنانچه بعد از اجرای حکم مجددا مرتکب جرم قابل تعزیر گردد . . . » تبصره ماده مذکور می گوید : « هر گاه حین صدور حکم محکومیت های سابق مجرم معلوم نباشد و بعدا معلوم شود . . . » ظاهرا بین ماده و تبصره آن تعارض وجود دارد . ماده شرط تحقق (تکرار جرم) را اجرای حکم محکومیت اول می داند در حالی که تبصره در مقام بیان حکم محکومیت سابق است و کاری به اجرای آن ندارد . نظر شما در این باره چیست ؟ آیا بین ماده و تبصره تعارض وجود دارد یا خیر ؟ اگر وجود ندارد دلیل یا دلایل توجیهی آن را بیان کنید و اگر قائل به تعارض هستید راه حل رفع تعارض را بیان نمائید . نمره ۵ - سوال حقوق جزای اختصاصی رضا بدون داشتن پروانه و کالت دادگستری خود را وکیل دادگستری معرفی کرده و با تنظیم وکالتنامه از آقای محسنی در دادگاه عمومی تهران حاضر شده و به دفاع از حقوق محسنی پرداخته و مبلغ ده میلیون ریال حق الوکاله دریافت داشته است . کانون وکلای دادگستری در مقام شکایت از آقای رضا بر آمده و وی را تحت تعقیب قرار داده است . دادگاه عمومی تهران به موضوع رسیدگی کرده و با توجه به دلایل موجود از جمله اقرار متهم آقای رضا را به استناد ماده ۵۵ قانون وکالت وی را به ۶ ماه حبس تعزیری محکوم کرده و مقرر داشته که مبلغ ده میلیون ریال به صندوق دولت واریز نماید . شما این رای را به نقد حقوقی در آورید و در فرض اثبات دلایل جرم اعلام دارید رای دادگاه در مورد محکومیت رضا به پرداخت مبلغ ده میلیون ریال به خزانه عمومی درست است یا نه ؟ در صورت درستی رای دلایل درستی آن را بیان کنید و در صورتیکه رای دادگاه را نادرست می دانید دلایل نادرستی آن را بیان کنید . نمره ۵ - سوال مشترک حقوق جزای عمومی و اختصاصی سه نفر از متهمین که دو نفر از آنها وکیل دادگستری هستند به اتهام شرکت در افترا و نشر اکاذیب موضوع مواد ۶۹۷ و ۶۹۸ قانون مجازات اسلامی تحت تعقیب قرار گرفته اند دادگاه به موضوع رسیدگی و سرانجام حکم محکومیت هر سه نفر را صادر کرده است . رای دادگاه با حذف اسامی متهمین به شرح ذیل است : (. . . و با توجه و عنایت دقیق به اظهارات و دفاعیات و اقرار

و اعترافات صریح و ضمنی مهمان در تمامی مراحل تحقیقات مقدماتی و دادرسی و اظهارات و لوایح و کلای محترم شکات و متهمان و غیر موجه دانستن دفاعیات متهمان و وکلای محترم آنها بزه های انتسابی شرکت در ایراد افترا و نشر اکاذیب و با رعایت مواد ۴۶ و ۴۸ قانون مذکور آقای ... با توجه به سابقه محکومیت قطعی قبلی به تحمل ۲ سال حبس تعزیری با احتساب ایام بازداشت قبلی در زندان یزد و به صورت تبعید (به استناد ماده ۱۹ قانون مجازات اسلامی) و دو نفر دیگر (که وکیل دادگستری هستند) را هر یک به تحمل ۱۵ ماه حبس تعزیری با احتساب ایام بازداشت قبلی محکوم و ممنوعیت دو نفر وکیل دادگستری را به مدت ۵ سال از شغل وکالت صادر و اعلام می نماید . دادگاه با توجه به ملاحظه وضع اجتماعی و سوابق زندگی و اوضاع و احوالی که دو نفر متهم مرتکب شده اند و با حصول شرایط مندرج در قسمت الف ماده ۲۵ قانون مجازات اسلامی و به استناد و رعایت مواد ۲۵ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۲ قانون مجازات اسلامی قرار تعلیق مجازات (حبس تعزیری) دو نفر اخیر (وکلای دادگستری) به مدت ۴ سال صادر و اعلام می نماید تا چنانچه متهمان مذکور در طول مدت ۴ سال مرتکب جرائم مزبور و یا جرائم مستوجب محکومیت مذکور در ماده ۲۵ قانون مجازات اسلامی نشوند ، محکومیت فوق الذکر بلااثر گردد . رای ظرف مدت ۲۰ روز بعد از ابلاغ قابل تجدید نظر خواهی است .) اینک شما رای دادگاه را به نقد حقوقی در آورید و اعلام دارید آیا رای دادگاه با توجه به مواد استنادی درست صادر شده است یا خیر ؟ در صورتیکه درستی رای دادگاه به نظر شما محرز است دلائل درستی آن را بیان دارید و در صورتیکه رای دادگاه به نظر شما نادرست است موارد نادرستی آن را بیان نماید . نمره ۱۰

۶۷- اخبار تیر ۱۳۸۰ کانون وکلا - حقوق جزا - ۱۳۸۰

اختبار کتبی درس حقوق جزای عمومی و اختصاصی کانون وکلای دادگستری مرکز تیرماه ۱۳۸۰ مدت ۲ ساعت و نیم ۱ - سؤال حقوق جزای اختصاصی قطار مسافربری تهران - تبریز به رانندگی آقای رمضان بیگی با خانم "مدینه" تصادف مینماید که منجر به مرگ وی میگردد موضوع از طرف بازماندگان خانم "مدینه" پیگیری میشود برای تعیین علت واقعی این برخورد موضوع هیئتی از کارشناسان رسمی ارجاع میگردد . هیئت کارشناسان به موضوع رسیدگی و اعلام میدارند در این موضوع پنجاه درصد عابر متوفی و پنجاه درصد راننده مقصرند . سرانجام دادگاه به موضوع رسیدگی و رای دادگاه بشرح زیر صادر می شود . رای دادگاه : در این پرونده آقای رضمان بیگی آزاد به لحاظ معرفی کفیل متهم است به یک فقره قتل غیر عمدی به میزان پنجاه درصد مرحومه خانم مدینه که در اثر برخورد قطار مسافربری در گذشته است با وجه به جمیع جهات و نظر هیئت کارشناسان رسمی دادگستری که صراحتاً اعلام نموده اند بی احتیاطی و عدم رعایت نظامات دولتی از سوی راننده قطار به میزان پنجاه درصد بوده است در اثر شکایت اولیای دم و دفاع غیر موثر متهم و سایر قرائن و امارات موجود بزهدکاری وی محرز و مسلم است و عملش منطبق است با مواد بند یک از ماده ۲۹۷ و بند ب ماده ۳۰۲ قانون مجازات اسلامی . دادگاه متهم را به پرداخت میزان ۵۰ نفر شتر سالم و بدون عیب به اولیای دم محکوم مینماید . رای صادره حضوری و ظرف مدت ۲۰ روز قابل تجدیدنظر است . اینک شما رای دادگاه را به نقد حقوقی در آورید و درباره درستی یا نادرستی آنها اظهار نظر نمائید . توجه داشته باشید که فرض مسئله بر توجه اتهام دور میزند و اتهام از هر نظر محرز و مسلم است . (نمره ۴) ۲ - سؤال حقوق جزای عمومی آقایان : ۱ - مجید ۲ - حسین به اتهام سرقت اموال از نیروگاه شهید رجائی تحت تعقیب کیفری قرار گرفته اند . موضوع از این طریق پاسگاه انتظامی پیگیری شده و دادگاه نیز موضوع را تعقیب نموده است . سرانجام با تشکیل دادگاه دفاع متهمان دادگاه عمومی قزوین به شرح زیر مبادرت به صدور رای بدون هیچ تغییری به شرح زیر است . رای دادگاه "آقایان مجید و حسین متهمند به سرقت اموال از نیروگاه شهید رجائی با عنایت به شکایت اولیه و کشف اموال مسروقه از متهمین و گزارش نیروی انتظامی و اعترافات متهمین و سایر محتویات پرونده اتهام انتسابی به متهمین از نظر دادگاه محرز و عمل ارتكابی منطبق با ماده ۶۶۱ قانون مجازات اسلامی میباشد . علیهذا مستنداً به ماده مرقوم و

رعایت بندهای ۱ و ۵ و ۶ ماده ۲۲ از قانون مرقوم حکم به محکومیت هر یک از متهمین به تحمل ۶ ماه حبس و تحمل ۱۵ ضربه شلاق صادر و اعلام مینماید. رای صادره حضوری ظرف ۲۰ روز قابل تجدیدنظر در دادگاه استان قزوین است. این رای را مورد بررسی و نقد حقوقی قرار دهید. ۳- سؤال مشترک حقوق جزای عمومی و اختصاصی آقای سعید در یکی از مجتمع های قضائی تهران به اتهام قتل غیرعمدی خانم پروین و ایراد صدمه بدنی غیرعمدی به ایمان یگانه نژاد تحت تعقیب قرار میگیرد مندرجات پرونده حاکی است که متهم ارتکاب قتل غیرعمدی و ایراد صدمه بدنی غیرعمدی را مورد پذیرش قرار داده و قبول دارد که گواهی نامه رانندگی ندارد. پزشک قانونی میزان نقص عضو ایمان یگانه نژاد را ده درصد تعیین کرده که از آن ۵ درصد دیه کامله است کارشناس دادگستری علت اصلی حادثه را: بی‌مبالا-تی راننده سواری به علت تخلف از نظامات دولتی - تخطی از سرعت مطمئنه و عدم توجه به جلو و رانندگی بدون پروانه دانسته است. دادگاه به موضوع رسیدگی و مبادرت به صدور رای کرده است. رای دادگاه وسیله یکی از کارآموزان وکالت جهت گزارش به کمیسیون کارآموزی ارائه گردیده که به شرح زیر است: رای دادگاه - در خصوص اتهام آقای سعید هجده ساله فرزند اکبر دایر بر قتل غیرعمدی ناشی از تصادف رانندگی منجر به فوت مرحومه پروین و رانندگی بدون گواهی نامه و ایراد صدمه بدنی غیرعمدی به ایمان نژاد و توجه به شکایت اولیای دم مقتول و همچنین شکایت مصدوم به شرح منعکس در پرونده و اقرار صریح متهم و گزارش پزشکی قانونی در خصوص علت مرگ و کارشناسی فنی تصادفات درباره علت تصادف و گزارش مرجع انتظامی مبنی بر انجام تحقیقات و شهادت گواهان حادثه و وقوع جرم از سوی متهم به نظر این دادگاه محرز و مسلم است لذا دادگاه متهم را در مورد قتل غیرعمدی مقتول "پرونی" مستنداً به مواد ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۳۰۰ و ۳۰۲ و ۳۰۴ از قانون مجازات اسلامی به پرداخت نصف دیه کامله در حق اولیای دم مقتول ظرف دو سال از تاریخ وقوع قتل غیرعمدی و به استناد مواد ۷۱۴ و ۷۱۵ و ۷۱۶ و ۷۱۸ و ۷۱۹ و ۷۲۳ از قانون مذکور به جهت عدم رعایت نظامات دولتی و بی احتیاطی و فرار از صحنه تصادف و رانندگی بدون گواهی نامه به ۲۵ ماه حبس تعزیری با احتساب ایام بازداشت قبلی و پرداخت پانصد هزار ریال جزای نقدی در حق صندوق دولت و در مورد ایراد صدمه بدنی به "ایمان یگانه نژاد" از ناحیه ران چپ به پرداخت خمس دیه یک پا و پنج درصد از دیه کامله به عنوان ارش در حق مصدوم محکوم مینماید. رای صادره ظرف بیست روز پس از ابلاغ قابل تجدیدنظر در محاکم تجدیدنظر استان تهران است. اینک شما رای دادگاه را به نقد حقوقی در آورید و نظرات خود را درباره آن اعلام دارید. به نظر شما رای دادگاه ایرادی دارد یا نه؟ اگر ایرادی ندارد دلیل یا دلایل درستی آن را بیان دارید. اگر ایرادی دارد دلایل نادرستی را بنویسید. فرض مسئله بر این پایه استوار است که دلایل اتهام مورد پذیرش است. (نمره ۸) لطفاً به نکات ذیل توجه داشته باشید: ۱- خوش خط و خوانا بنویسید ۲- جواب هر سوال را حداکثر در یک صفحه جای دهید

۶۸- اختبار فروردین ۱۳۷۹ کانون وکلا - ثبت و امور حسبی - ۱۳۷۹

سوالات امتحانی (ثبت و امور حسبی کارآموزان وکالت در ۲۹/۱/۷۹) تذکر قابل توجه: از پاسخ سوالات طولانی و غیرمربوط بپرهیزید و سوال را فقط در ابعاد خود و خلاصه و مستدل بنویسید. سوال اول - شخصی قطعه زمینی را مالک آن خریداری نموده و نصف مبلغ مورد معامله را بفروشنده داده و توافق کردند بعبوض باقیمانده مبلغ معامله خریدار ساختمانی را در محل دیگر در ظرف ۶ ماه برای فروشنده بسازد و چنانچه در مدت مذکور ساختمان با تمام نرسیده و با نقضی در آن وجود داشته باشد. فروشنده مختار است. با تامین دلیلی که با کارشناس ایجاد خواهد داد معامله را فسخ نماید. خریدار در مدت مذکور قادر به انجام و اتمام ساختمان نگردد. و فروشنده با تنظیم صورتجلسه نامش دلیل دادگاه که حاکی از ناتمام ماندن ساختمان بود بدفترخانه مراجعه و با تسلیم صورتجلسه تامین دلیل بدفترخانه تقاضای فسخ معامله را نموده که سردفتر اسناد رسمی نیز با انعکاس آن در دفتر املاک

، معامله را فسخ و بخیردار ابلاغ کرد و اینک خریدار با ارائه مدارک و دلایل از شما مشورت خواهی می کند . در صورت موفقیت در کا و تفویض و کالت بشما چه اقدامات قانونی و راه حل حقوقی انتخاب می نمایند ؟ (بارم : ۶ نمره) سوال دوم - شخصی که ازدواج با همسر مورد علاقه خود یکدستگاه آپارتمان و ۲۰۰ سکه آزادی مهر به او قرارداد و بعد یکسال دیگر ، آپارتمان را در رهن بانک گذارد ، و مبالغه دریافت نمود ، که ماهیانه پرداخت کند در اثر عجز از پرداخت بدهی ، بانک مبادرت بصدور اجرائیه کرد و آپارتمان در مرحله مزایده درآمد که زوجه از جریان مزایده مطلع شد و با مراجعه به دفترخانه ازدواج تنظیم کننده عقد ازدواج تقاضای صدور اجرائیه مهریه خود را نمود سر دفتر با صدور اجرائیه مهریه زوجه مراتب را باجرائی ثبت محل اعلام نمود و از طرفی زوجه با تقاضای توام نمودن اجرائیه قبلی و اجرائیه مهریه خود تقاضای تعطیل عملیات اجرا را که بنفع بانک در جریان بوده کرد که بهمنیت ترتیب عمل مزایده متوقف گردیده است معلوم نمائید چرا و چگونه آپارتمانی که مهریه زوجه بوده در رهن بانک قرار گرفته و چگونه مهریه زوجه بمرحله اجرا درآمده و تکلیف قانونی اجرائیه و مزایده بانک از یکطرف و اجرائیه مهریه زوجه از طرف دیگر با چه مبانی حقوقی و قانونی قابل توجیه می باشد و نهایتاً چه اقدامات حقوقی برای زوجه یا بانک خواهد بود . (بارم : ۷ نمره) سوال سوم - خانمی دادخواستی بدادگاه صالح تقدیم میکند و در توجیه خواسته خود اظهار می دارد : که همسر او چندی است که فوت نموده و وصیت نامه ای رسمی از خود بجا گذاشته که در آن چنین مذکور است (. . . همسر با توافق قبلی از مهریه و سهم الارث خود گذشت می نماید و در مقابل یک سوم از ماترک باو تعلق میگیرد . . .) که در اثر اختلاف با سایر ورثه در سهم الارث خود گذشت می نماید و در مقابل یک سوم از ماترک باو تعلق میگیرد . . .) که در اثر اختلاف با سایر ورثه در سهم الارث ، زوجه دادخواستی بخواسته (تنفیذ وصیت نامه نسبت به ثلث مورد وصیت و ابطال قسمت دیگر وصیت بمضمون) انصراف از مهریه و سهم الارث او از ماترک (بدادگاه تقدیم نمود ، که سرانجام در قسمتی از خواسته منتهی بصدور رای بنفع زوجه گردیده است ، شما بعنوان حقوقدان و تحلیلگر مسئله حقوقی و قانونی و با نگرش به استنباط و استنتاج از مقررات شرعی و قانونی بیان کنید که رای صادره در کدامیک از مطالب وصیت نامه بنفع زوجه بوده و استدلال قاضی صادرکننده رای بر چه اصولی استوار می باشد و اصولاً چنین وصیت دارای چه ابعاد قابل قبول یا غیرقابل قبول می تواند باشد ؟ (بارم : ۷ نمره)

۶۹- اخبار بهمن ۱۳۷۹ کانون وکلا - ثبت و امور حسبی - ۱۳۷۹

امتحان ثبت هفتم بهمن ماه ۱۳۷۹ "سوالات زیر را دقیقاً مطالعه و پاسخ آنها را خلاصه و مربوط بخود سوال بنویسید و از جوابهای حاشیه ای پرهیز نمائید" سوال ۱ - بستانکاری علیه بدهکاری در دفترخانه اسناد رسمی اجرائیه ای بمبلغ ده میلیون ریال صادر نمود که به بدهکار ابلاغ گردید ، بعد از ۵ روز از تاریخ ابلاغ اجرائیه مذکور ، بدهکار با تقدیم دادخواستی بخواسته ابطال اجرائیه مستند به رسید عادی مقدم بر صدور اجرائیه تقاضای صدور حکم نموده که دادگاه با رسیدگی و صدور حکم به ابطال اجرائیه و برائت ذمه بدهکار و قطعیت آن پرونده را به اجرای ثبت اعاده نمود که بدهکار مواجه با مطالبه نیم عشر اجرائی از طرف اداره اجرا گردید . شما بعنوان وکیل بدهکار توضیح دهید که مطالبه اداره اجرای ثبت برای نیم عشر اجرائی منطبق با چه اصول است و چرا اداره اجرا بر وصول نیم عشر پافشاری می نماید . (بارم : ۵ نمره) سوال ۲ - با اعلام ثبت عمومی در شهرستان . . . آقای رضا تقاضای ثبت ملک خود را نموده در حین اجرای تشریفات قانونی ، خریدارانی به آقای رضا مراجعه و قطعاتی از آن را با سند عادی خریداری نمودند در حالیکه مراحل قانونی ثبت سند با تمام نرسیده بود . در حال حاضر شما بگوئید : اولاً : اتمام تقاضای ثبت قطعات فروش رفته با چه کسی است . ثانیاً : این معاملات با اسناد عادی در مورد ملکی که هنوز سند مالکیت آن صادر نگردیده دارای چه اعتبار و قانونی است . ثالثاً : تفاوت اساسی اینگونه معاملات عادی در مراحل اولیه ثبت با معاملات با سند مالکیتی که تشریفات قانونی آن انجام و صادر گردیده در چیست ؟ (بارم : ۵ نمره) سوال ۳ - برای جلوگیری از بروز اختلافات آتی در زمان تنظیم سند رسمی در

دفترخانه که بین دو نفر تنظیم و امضاء میشود شخصی را بعنوان داور مرضی الطرفین با اسقاط اعتراض به رای داور تعیین نموده اند تا رفع اختلاف نمایند بعد از چندی که اختلاف حادث گردید، رای دآوری برفع اختلاف صادر و بطرفین ابلاغ شد رای مذکور جهت اجرا بدفترخانه تسلیم گردید تا براساس رای مذکور، اجرائیه صادر گردد بنظر حقوقی شما رای داور قابلیت صدور اجرائیه از دفترخانه را دارد یا خیر؟ و استدلال شما چیست. (بارم: ۵: نمره) سوال ۴ - شخصی که قیمت صغیری را عهده دار بوده، بواسطه فعل و انفعالات غیرمتعارف باتهام خیانت در اموال صغیر تحت تعقیب قرار گرفت و از طرف بعضی از افراد ذینفع تقاضای عزل قیم گردید که نهایتاً حکم بعزل قیم صادر و باو ابلاغ شد. از این حکم تجدیدنظرخواهی نمود و برای جلوگیری از حکم عزل خود، یکدستگاه آپارتمان خود را با سند عادی به صغیر هبه نمود و یک قطعه از زمین صغیر را نیز به قیمت ارزنده ای برای صغیر بفروش رسانید تا احتمالاً جبران خیانت او گردد که هیچیک از این اقدامات موردنظر قرار ننگرفت و حکم عزل قیمت قطعی شد. قیم معزول در مهلت قانونی از حکم عزل خود تقاضای اعاده دادرسی و استرداد آپارتمان مورد هبه را از صغیر کرد. اگر شما قصد وکالت قیم معزول را داشته باشید چه ایرادات و موارد قانونی را در جهت پیشرفت یا عدم پیشرفت کار خود به قیمت معزول ارائه میدهید. (بارم: ۵: نمره)

۷۰ - اخبار بهمن ۱۳۷۹ کانون وکلا - آئین دادرسی مدنی - ۱۳۷۹

سئوالات اختباری درس آئین دادرسی مدنی کارآموزان وکالت دادگستری - جمعه ۱۴/۱۱/۱۳۷۹ به چهار سئوال زیر مستدلاً پاسخ دهید. سئوال اول: در دعوی جلب ثالث آیا خواهان این دعوی می تواند درخواست تامین خواسته از اموال مجلوب را بنماید یا خیر؟ نظریه خود را مستدلاً و مشروحاً بیان نمائید. (بارم: ۵: نمره) سئوال دوم: شخصی علیه دیگری در دادگاه اقامه دعوی نموده، پس از رسیدگی و صدور حکم و قطعیت آن، خواهان تقاضای صدور اجرائیه کرده و اجرائیه نیز صادر شده و به محکوم علیه ابلاغ گردیده است. در مقام مطالبه عشریه دولتی محکوم علیه با ارسال رونوشت شناسنامه خود ادعا نموده که سن وی از هجده سال کمتر است. اصل شناسنامه مورد ملاحظه واقع و صحت ادعای محکوم علیه تایید گردیده است. اکنون با توجه به مراتب مذکور آیا می توان عشریه را از مشارالیه مطالبه نمود؟ نظر خود را با استدلال بیان کنید. (بارم: ۵: نمره) سئوال سوم: نسبت به حکمی که از دادگاه صادر گردیده و در مرحله اجرائی است از طرف محکوم علیه که در جلسه دادرسی نیز حاضر بوده دادخواست توقیف عملیات اجرائی تقدیم گردیده و محکوم علیه با ارائه یک برگ رسید عادی که در جریان دادرسی ارائه نگردیده مدعی پرداخت محکوم به، به محکوم له شده است. آیا می توان به چنین دادخواستی ترتیب اثر داد؟ نظر خود را مستدلاً و مشروحاً بیان نمائید. (بارم: ۵: نمره) سئوال چهارم: ماترک متوفی عبارت از حق کسب و پیشه و سرقفلی یک باب مغازه است. به علت عدم توافق وراث در فروش و تقسیم آن احراز ورثه به شما مراجعه و می خواهد وکالت وی را برای دریافت سهم الارث او بپذیرید. نحوه اقدامات خود را بصورت دادخواست کامل توصیف و تشریح نمائید. (بارم: ۵: نمره)

۷۱ - اخبار بهمن ۱۳۷۹ کانون وکلا - حقوق مدنی - ۱۳۷۹

اختبار دیماه ۱۳۷۹ سئوالات حقوقی مدنی مدت (۲ ساعت) سئوال اول: راننده ای اتومبیلی سواری با پلاک شخصی را که دارای مجوز ورود به طرح ترافیک تهران میباشد و شماره سمت راست آن عدد فرد است، بمدت ۳۰ روز منحصراً برای استفاده و جابجائی مسافری در داخل طرح اجاره نموده و اجاره بهای تمام این مدت را یکجا به مالک اتومبیل در زمان عقد پرداخته است. پس از چند روز استفاده متوالی از اتومبیل، براساس مصوبه ای قانونی حرکت اتومبیلهای دارای شماره فرد در داخل طرح ترافیک در روزهای زوج هفته ممنوع اعلام میشود. مستاجر معتقد است مالک باید اجاره بهای روزهایی را که استفاده از اتومبیل ممنوع

بوده به او مسترد کند، ولی موجر ادعای مستاجر را غیرقانونی میداند. بنظر شما حق با کدامیک از طرفین استدلال خود را بیان کنید. بارم (۶) نمره سؤال دوم: مالکی (فروشنده اول) خانه خود را که دارای سند مالکیت ثبتی است بشرح مبیعه نامه عادی مورخه ۴/۵/۱۳۷۲ به دیگری (خریدار اول) می فروشد. سپس فروشنده به خریدار وکالت رسمی بلاعزل با سلب حق انتقال از خود تفویض میکند تا با اختیارات تام مورد معامله را به هر کس و به هر مبلغ و به هر شرطی که مایل است حتی به شخص خود بفروشد. وکیل مالک (خریدار اول) با استفاده از وکالت با حضور در دفترخانه مورد معامله را با سند قطعی و رسمی شماره به شخص دیگری (خریدار دوم) منتقل و مبیع را نیز به او تسلیم میکند. پس از مدتی برای خریدار اول با ارائه مبیعه نامه ای عادی با تاریخ ۸/۱۰/۷۲ تنظیمی بین خود و بردار (خریدار اول) که در آن قید شده ثمن فی المجلس و نقداً پرداخت شده و نکته قابل استناد دیگری در آن مشاهده نمی شود و وسیله دیگری نیز برای اثبات تاریخ مبیعه نامه مزبور وجود ندارد، دادخواستی علیه طرفین سند رسمی فوق تقدیم میکند به خواسته ۱- ابطال سند رسمی مزبور ۲- الزام فروشنده اول به تنظیم سند انتقال مورد معامله بنام خود، در این دعوی حق را با کدامیک از طرفین میدانید در زمینه نظر خود لایحه ای کامل و مستدل برای جلسه اول دادلاری تنظیم نمائید. بارم (۷) سؤال سوم: شخصی از یک مجتمع مسکونی نیمه تمام که منحصرأ دارای ده واحد آپارتمنی مسکونی میباشد طبق مبیعه نامه عادی یک واحد واقع در طبقه دوم را خریداری کرده است. فروشنده پس از این معامله در قسمت همکف که طبق نقشه مصوب شهرداری جزء مشاعیات مجتمع میباشد، بدون اخذ پروانه یک واحد مسکونی دیگر می سازد، سپس با مراجعه به شهرداری و پرداخت جریمه طبق رای کمیسیون ماده ۱۰۰ قانون شهرداریها برای ۱۱ واحد آپارتمان مسکونی پایان کار اخذ و براساس آن ملک خود را از طریق اداره ثبت تفکیک مینماید. مالک ابتدا واحد احدی در طبقه همکف را با سند رسمی قطعی به فروش میرساند. خریدار آپارتمان واقع در طبقه دوم باری ارائه راه حل قانونی به شما مراجعه میکند. چنانچه عقیده دارد بنفع نامبرده اقدام موثر و قانونی نمیتوان انجام داد دلایل خود را بگوئید و هر گاه خریدار را در اعتراض به اقدام مالک ذیحق میدانید اقداماتی را که میتوان بنفع او انجام داد با استدلال بیان کنید. بارم (۷) نمره

۷۲- اخبار بهمن ۱۳۷۹ قانون وکلا - آئین دادرسی کیفری - ۱۳۷۹

سؤالات اختبار درس آیین دادرسی کیفری کارآموزان وکالت دادگستری ۳۰/۱۰/۱۳۷۹ به ۴ سوال زیر مستدلاً پاسخ دهید سؤال یک "با شکایت آقای حسن رضائی در یکی از شعب دادگاه عمومی تهران آقای محمود جعفری باتهام صدور چک بلامحل تحت تعقیب کیفری قرار میگردد. شاکی پرونده در موقع مقرر دادخواست ضرر و زیان نیز تقدیم دادگاه مینماید. با تعیین وقت رسیدگی، دادگاه به موضوع رسیدگی و سرانجام حکم برائت آقای محمود جعفری را صادر نموده و بعلت صدور حکم برائت مبادرت به رد دادخواست ضرر و زیان مدعی خصوصی مینماید. آقای حسن رضائی به شما مراجعه از شما میخواهد که در مقام تجدیدنظر خواهی از رد دادخواست ضرر و زیان وکالت وی را پذیرا شده و اقدامات قانونی را معمول دارید. حالیه پاسخ دهید شما بعنوان وکیل وکالت نامبرده را می پذیرید یا خیر؟ اگر می پذیرید مدافعات خود را برای دادگاه تجدیدنظر مستدلاً بنویسید و اگر حکم دادگاه را درست میدانید دلایل درستی رای را بیان نمائید. در هر حال مستند قانونی استدلال خود را نیز بنویسید. بارم ۵ نمره سؤال دوم در فروردین ماه سال جاری شخصی باتهام رابطه نامشروع موضوع ماده ۶۳۷ قانون مجازات اسلامی در شعبه ۱۵ دادگاه عمومی تهران و در اردیبهشت ماه باتهام خیانت در امانت موضوع ماده ۶۷۴ قانون مجازات اسلامی در دادگاه عمومی شهرستان ساوه و باتهام شرکت در آزمون ورودی بجای داوطلب اصلی موضوع ماده ۵۴۱ همین قانون در تیرماه و در شهرستان شیراز تحت تعقیب قرار گرفته است و در کلیه موارد دادگاهها از متهم تحقیقات اولیه را بعمل آورده و با صدور قرارهای مناسب تامین مقتضی را اخذ کرده اند. شکایت پرونده ها وجود پرونده های دیگر را به دادگاه محل شکایت خود اعلام داشته اند. اکنون با توجه به

توضیحات فوق پاسخ دهید الف آیا هر یک از دادگاهها باید رسیدگی به پرونده متشکله را ادامه داده و حکم مقتضی را صادر نمایند؟ ب - در صورتی که به همه پرونده ها باید در یک دادگاه رسیدگی شود در اینصورت دادگاه صالح، دادگاه کدام شهرستان خواهد بود؟ (تهران - ساوه - شیراز) در هر مورد دلایل خود را مستدلاً و مشروحاً بیان نمائید و مستند قانونی استدلال خود را بنویسید؟ بارم (۵) نمره سؤال سوم هواپیمای متعلق به شرکت هواپیمائی سوئیس ایر از کشور پاکستان به مقصد کشور ترکیه در حال پرواز بوده دو نفر از اتباع کشور هند که مسافر هواپیما هستند بر فراز خاک ایران مبادرت به هواپیما ربائی نموده و خلبان را مجبور مینمایند هواپیما را به مقصد کشور مورد نظر بغیر از ترکیه هدایت نماید. بعلت نقص فنی هواپیما مجبور به فرود اضطراری در فرودگاه شیراز میشود هواپیما ربایان با تهدید موفق به فرار از هواپیما شده ولی بعد از چندی یکی از هواپیما ربایان که نقش معاون را داشت در بندرعباس و چند روز بعد نفر دوم بعنوان عامل اصلی در اهواز دستگیر میگردد. اکنون پاسخ دهید رسیدگی به اتهامات هواپیماربایان در کدام دادگاه باید انجام گیرد؟ دادگاههای کشور "پاکستان - هند - ترکیه - سوئیس یا شیراز - بندرعباس - اهواز - تهران - هر دادگاه را صالح به رسیدگی میدانید دلایل خود را مستدلاً و مشروحاً با ذکر مستند قانونی بیان نمائید؟ بارم (۵) نمره سؤال چهارم آقای همایون در تاریخ ۱/۵/۱۳۷۱ به اتهام جعل مهر شهرداری تهران و استفاده از آن موضوع ماده ۲۲ قانون تعزیرات سابق (موضوع ماده ۵۲۸ قانون مجازات اسلامی تعزیرات مصوب ۱۳۷۵) مورد تعقیب قرار می گیرد شهرداری تهران دلایل توجه اتهام را در اختیار مرجع قضائی قرار میدهد به دلیل متواری بودن متهم دستگیری و تحقیق از وی میسر نمیشود تا اینکه در تاریخ ۱/۵/۱۳۷۸ متهم وسیله مامورین انتظامی شناسائی و دستگیر میگردد. آقای همایون به شما مراجعه تقاضا میکند دفاع از وی را در دادگاه بعهدہ بگیرید. شما وکالت وی را می پذیرید یا نه؟ در صورت پذیرش وکالت خلاصه اقدامات و دفاعیاتی را که بعمل می آورید با ذکر مواد قانونی بیان دارید. در صورتیکه وکالت وی مورد پذیرش شما قرار نمیگیرد دلایل خود را بیان کنید. فرض قضیه بر این پایه قرار دارد که دلایل توجه اتهام از جمله اقرار متهم وجود دارد. بارم ۵ نمره

۷۳ - اختیارات بهمن ۱۳۷۹ قانون وکلا - حقوق جزا - ۱۳۷۹

سؤال حقوق جزای اختصاصی آقای منصور چکی بمبلغ ده میلیون ریال در وجه آقای منوچهر صادر می نماید. منوچهر قبل از سپری شدن ۶ ماه مقرر در قانون چک می میرد. آقای مرتضی که بازمانده منحصر بفرد وی بوده پشت چک را پشت نویسی کرده و با امضای شبیه امضای پدر خود (منوچهر) تقاضا می کند وجه چک مزبور بحساب منوچهر واریز شود. چک بعلت کافی نبودن موجودی از طرف بانک برگشت می شود و گواهی عدم پرداخت چک صادر می گردد. آقای مرتضی در مهلت قانونی قای منصور را تحت تعقیب قرار می دهد موضوع در یکی از دادگاههای عمومی تهران مطرح میشود. آقای منصور (صادرکننده چک) در قبال دعوی کیفری مدعی جعل و استفاده از سند مجحول پشت نویسی چک میگردد اکنون آقای مرتضی به شما مراجعه کرده و تقاضا دارد وکالت وی را بپذیرید پاسخ دهید: ۱ - آیا وکالت آقای مرتضی را می پذیرید یا خیر در صورت پذیرش وکالت در قبال ادعای جعل و استفاده از سند مجحول پشت چک چه مدافعاتی بعمل می آورید. ۲ - اگر وکالت آقای مرتضی را نمی پذیرید دلایل عدم پذیرش آنرا بیان کنید. نمره ۶ سؤال حقوق جزای عمومی آقای انصاری در کشور فرانسه بعلت ارتکاب جعل سند مجحول سند عادی تحت تعقیب قرار گرفته و به یکسال زندان محکوم گردیده است. این حکم بمرحله قطعیت و اجرا رسیده است. بعد از پایان مدت محکومیت آقای انصاری به ایران می آید شاکی خصوصی به محض ورود به ایران وی را تحت تعقیب قرار می دهد پرونده هم اکنون در یکی از دادگاههای عمومی تهران تحت رسیدگی است و برای روز ۱۵/۱۱/۷۹ وقت رسیدگی تعیین گردیده است آقای انصاری به شما مراجعه کرده تقاضا می نماید وکالت وی را بپذیرید. در فرض صحت دلایل توجه اتهام پاسخ دهید. ۱ - آیا دفاع وی را در دادگاه عمومی تهران می پذیرید یا خیر در صورت پذیرش وکالت مدافعاتی که بعمل می آورید

ضمن لایحه ای بیان دارید . ۲- در صورتیکه وکالت وی را نمی پذیرید دلایل عدم پذیرش را بیان کنید . نمره ۶ سوال مشترک حقوق جزای عمومی و اختصاصی آقایان علی کرم مرادی و احمد مرادی و علیرضا فرجی منفرد و علی اکبر فرجی منفرد به اتهام شرکت در نزاع جمعی منتهی به جرح و اخلال در نظم عمومی تحت تعقیب قرار گرفته اند . پرونده جهت رسیدگی به یکی از دادگاههای عمومی قم ارجاع شده است . دادگاه عمومی قم پس از رسیدگی به موضوع و تحقیق از متهمین به شرح زیر مبادرت به صدور رای است یکی از آقایان کارآموزان وکالت قم آن را بعنوان یکی از گزارش ها به کمیسیون کارآموزی ارائه داده است . رای دادگاه بدون هیچ تغییری به این شرح است : رای دادگاه با توجه به محتویان پرونده و گزارش ضابطان دادگستری و تحقیقات و بررسی های بعمل آمده و اظهارات طرفین پرونده و اقرار و اعتراف صریح متهمان در محضر دادگاه محترم و سایر قرائن و اوضاع و احوال پرونده اتهام آقایان اکبر فرجی منفرد فرزند اسدالله دائر به شرکت در نزاع جمعی منتهی به جرح و اخلال در نظم عمومی بنظر دادگاه ثابت و محرز و مسلم است به استناد دو ماده ۶۱۵ بند سه و ۶۱۸ (قانون مجازات اسلامی - تعزیرات) و یا رعایت ماده ۳ بند ۲ قانون وصول برخی از درآمدهای دولت آقای اکبر فرجی منفرد به تحمل ۶ ماه زندان تعزیری باضافه ۶ ماه زندان تعزیری جمعاً یکسال زندان تعزیری و نواختن ۵۰ ضربه شلاق و آقای علی اکبر مرادی به تحمل ۶ ماه زندان تعزیری باضافه ۶ ماه زندان تعزیری جمعاً یکسال زندان تعزیری و نواختن ۵۰ ضربه شلاق تعزیری محکوم می نماید . ضمناً آقای علیرضا فرجی منفرد فرزند اکبر بعلت اینکه اخلال در نظم عمومی و شرکت در نزاع جمعی ثابت نیست حکم برائت وی صادر میشود پرونده نسبت به اتهام احمد مرادی مفتوح است . اینکه با مطالعه رای دادگاه و در فرض دلایل اثبات جرم رای دادگاه را به نقد علمی درآوردید و نظرات خود را پیرامون آن بیان دارید . اگر رای دادگاه را موافق قانون می دانید دلایل آن را بیان دارید و اگر بنظر شما رای دادگاه مخالف قانون است دلایل مخالف بودن آنرا بیان دارید . نمره ۸

۷۴- اخبار مرداد ۱۳۷۹ قانون وکلا- ثبت و امور حسبی - ۱۳۷۹

امتحان ثبت و امور حسبی سوالات زیر را دقیقاً مورد بررسی قرار دهید و پاسخ هر سوال را قالب خود سوال و بطور اجمال بیان دارید از مطالب اضافی و غیرمربوط پرهیز کنید سوال اول - شخصی آشنا به تاجری که بحکم دادگاه ورشکسته و محجور گردیده مراجعه از او تقاضا نموده که به شخصی بدهکار است و از او تقاضا نموده که برای جلوگیری از اقدامات قانونی او ، یکباب خانه متعلق به فرزند صغیر و کبیر خود را برهن طلبکار قرار دهد و لذا تاجر ورشکسته ولایتاً از فرزند صغیر و وکالتاً از فرزند کبیر خود خانه ایندو فرزند را برهن طلبکار دوست خود گذارد ، که در اثر پرداختن دیون او منجر بصدور اجرائیه شده است شما بعنوان مشاور حقوقی بیان دارید : اولاً : اقدام تاجر ورشکسته به رهینه گذاری ملک و ارزش اجرائیه صادره بر چه اعتباری استوار می باشد و استیفاء حقوق طلبکار اجرائی از اجرائیه مذکور قابل توجیه صحیح قانونی می باشد یا خیر ؟ (بارم : ۲ نمره) سوال دوم - سازمان کل ثبت اسناد و املاک فرم انتشار آگهی تقاضای ثبت را در منطقه ای اعلام نموده (ماده ۹) و متقاضیان مبادرت به تقاضای ثبت املاک خود می کنند از آنجائیکه یکی از عناصر مهم تقاضای ثبت (تصرف مالکانه) می باشد و این تصرف گاهی با ایرادات و موانع دیگر مواجه است تعیین و مشخص فرمائید که موانع و عوارض چنین (تصرف مالکانه) چیست چند مورد از عوارض تصرف را بیان دارید . (بارم : ۲ نمره) سوال سوم - دفترخانه اسناد رسمی برای چک سند بدهکاری شخصی از اداره اجرای ثبت استعمال بدهی و خسارات و هزینه های دیگر را نموده که در پاسخ استعمال اشتبهاً مبلغ بدهکاری بدهکار کمتر از مبلغ واقعی محاسبه و نتیجتاً دفترخانه سند را فسخ می نماید که بعد از چندی این اشتباه آشکار و مراتب مورد تعقیب و بررسی قرار میگیرد . حال شما بگوئید ثبت فسخ سند بدهکاری از جمله چه نوع اسنادی است و رفع این اشتباه به چه صورت و در کدام مرجع قابل رسیدگی و حل می باشد . (بارم : ۶ نمره)

۷۵ - اخبار مرداد ۱۳۷۹ کانون وکلا - حقوق تجارت - ۱۳۷۹

«سئوالات حقوق تجارت اختبار مرداد ماه سال ۷۹» سؤال اول: شرکت تعاونی یکی از وزارتخانه‌ها در اجرای قانون شرکتهای تعاونی به یکی از کارمندان خود نمایندگی تفویض نموده تا در جلسات دادگاه شرکت کرده و مدافعات خود را از طرف شرکت بیان نماید. شما که به عنوان وکیل خوانده انتخاب شده اید در اولین جلسه دادگاه در این خصوص آیا ایراد قانونی نسبت به سمت نماینده مذکور دارید یا خیر؟ اساس و مبانی استدلال خود را بیان کنید. سؤال دوم - دو نفر از مدیران شرکت سهامی خاص یک فقره چک در وجه شخصی صادر و به وی تسلیم می نمایند. در خلال این مدت مدیران شرکت مزبور استعفاء می دهند و مدیران جدید به ادعای آن که مدیران سابق اختیاری در صدور چک مزبور نداشته اند دستور عدم پرداخت وجه چک را به بانک محال علیه صادر می نمایند. دارنده چک به بانک محال علیه مراجعه می کند و به علت موصوف چک مذکور برگشت داده می شود. با عنایت به مراتب فوق، وضع حقوقی دارنده چک، امضاء کنندگان آن و مدیران جدید که دستور عدم پرداخت داده اند را مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار دهید. سؤال سوم - هیئت موسس شرکت در شرف تاسیس «الف» (سهامی عام) اظهارنامه موضوع ماده لایحه اصلاح قانون تجارت مصوب اسفند ماه ۱۳۴۷ را در تاریخ ۱/۲/۱۳۷۵ تنظیم و همراه مدارک و مستندات لازم جهت انجام تشریفات بعدی به اداره ثبت شرکتهای تسلیم می نمایند (تاریخ ثبت اظهارنامه در دفتر ثبت شرکتهای ۱/۲/۱۳۷۵ می باشد) با توجه به اطلاع تشریفات پذیره نویسی یک نفر از موسسین و تعدادی از پذیره نویسان در تاریخ ۱/۸/۱۳۷۵ با مراجعه به اداره ثبت شرکتهای درخواست صدور گواهی موضوع ماده ... را به منظور استرداد وجوه نقد و غیرنقد واریز به حساب شرکت در شرف تاسیس «الف» را می نمایند که گواهی در این رابطه صادر و تسلیم می گردد. در تاریخ ۱/۹/۷۵ مجمع عمومی موسس شرکت یاد شده تشکیل می شود و طبق مقررات ضمن تأیید تخصیص سهام، اساس نامه شرکت را تصویب و مدیران ... را تعیین می نماید. چگونگی وضعیت حقوقی شرکت و روابط اشخاص ذینفع در حالات مختلف با توجه به توضیحات فوق، مسائل مطروحه و احتمالی را بررسی و مستلاً بیان نمائید. سؤال چهارم - محدودیت شریک در شرکت تضامنی را براساس قانون تجارت به تفصیل شرح دهید. «موفق باشید»

۷۶ - اخبار مرداد ۱۳۷۹ کانون وکلا - آئین دادرسی مدنی - ۱۳۷۹

«سئوالات آئین دادرسی مدنی اختبار مرداد ماه سال ۷۹» وقت: یکساعت و نیم سؤال اول - آقای حسین آزاد یکدستگاه آپارتمان ملکی خود را با مبیعه نامه عادی به آقای اکبر رازی منتقل می نماید، آقای اکبر رازی طبق سند عادی مورد معامله را به علی خوش گفتار واگذار می کند شخص اخیر به شما مراجعه اظهار میدارد قصد دارد وکالت تنظیم سند رسمی انتقال آنرا به شما تفویض نماید حال پاسخ دهید که دعوی الزام به تنظیم سند رسمی انتقال آنرا به شما تفویض نماید حال پاسخ دهید که دعوی الزام به تنظیم سند رسمی انتقال آپارتمان موصوف را علیه چه کسی باید طرح کنید؟ آیا علیه طرف قرارداد؟ علیه مالک یعنی فروشنده اولیه - یا علیه هر دو نفر آنها؟ (۵ نمره) سؤال دوم - آقای حسن اکبری بموجب سند عادی یک باب مغازه ای را از آقای رضا فرازی برای خواربارفروشی اجاره مینماید مستاجر اقدام به طرح دعوی الزام موجد به حضور در دفتر اسناد رسمی و تنظیم سند رسمی اجاره را در دادگاه مطرح مینماید دادگاه پس از رسیدگی حکم محکومیت خوانده را به تنظیم سند رسمی اجاره صادر و این حکم بمرحله قطعیت میرسد. متعاقباً موجد تقاضای تخلیه عین مستاجر را مطرح مینماید حالیه رسیدگی به دعوی تخلیه عین مستاجر را از ناحیه موجد چه قبل از درخواست صدور اجرائیه نسبت به دادنامه تنظیم سند رسمی اجاره و چه بعد از آن را مشروحاً در صورت مسئله بیان کنید. (۵ نمره) سؤال سوم - مالک یکدستگاه آپارتمان در دادگاه علیه مستاجر خود دعوی تخلیه مطرح می کند پس

از صدور رای غیابی محکوم علیه از این رای تقاضای تجدیدنظر در دادگاه استان می نماید دادگاه تجدیدنظر استان درخواست مذکور را واخواهی تلقی و به دادگاه عمومی بدوی اعاده می نماید در صورت اخیر تکلیف دادگاه عمومی چیست؟ آیا دادگاه مذکور مکلف به تبعیت از نظر دادگاه تجدیدنظر استان است یا خیر؟ نظر خود را مستدلاً بیان کنید. (۵ نمره) سوال چهارم - شخصی دو دستگاه آپارتمان را از مالک آن یکی بمنظور سکونت خود و دیگری برای محل کسب کار اجاره مینماید در غیاب مستاجر دو نفر آپارتمان های مذکور را متصرف میشوند بنظر شما بمستاجر میتواند علیه متصرفین مذکور دعوی خلع ید غاصبانه مطرح کند یا خیر نظرات خود را مستدلاً و مشروحاً بیان کنید. (۵ نمره)

۷۷- اخبار مرداد ۱۳۷۹ کانون وکلا - حقوق جزا - ۱۳۷۹

اختیار حقوق جزای خصوصی و اختصاصی مرداد ماه ۱۳۷۹ کانون وکلای دادگستری وقت : ۲ ساعت سؤال یک - حقوق جزای عمومی فردی به اتهام دایر کردن مرکز فساد تحت پیگرد قرار گرفته است . دادگاه عمومی تهران به موضوع رسیدگی و یا توجه به اقرار و اعتراف متهم و سایر داخل اقامه شده اتهام وی را منطبق با بند الف ماده ۶۳۹ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) می داند . لکن از آنجا که متهم جوان و فاقد سوء پیشینه کیفری است به استناد ماده ۲۲ قانون مجازات اسلامی وی را مستحق ارفاق دانسته و به ۱۱ ماه زندان محکوم می نماید . افزون بر این به استناد ماده ۱۹ قانون مجازات اسلامی بعنوان تنمیه حکم تعزیری وی را به مدت سه ماه اقامت اجباری در یکی از شهرستان ها محکوم می نماید . این حکم به محکوم علیه ابلاغ می شود . وی در مدت مقرر قانونی به شما مراجعه گردد و تقاضا می کند با قبول وکالت وی در مقام تجدیدنظر خواهی برآید . اکنون با مطالعه دادنامه و در فرض توجه اتهام لایحه تجدیدنظر خواهی خود را پیرامون رای محکومیت موکل خود تنظیم نمائید . نمره (۵) سؤال دوم - حقوق جزای عمومی آقای حسین به اتهام جیب بری در دادگاه عمومی قم تحت تعقیب قرار می گیرد اقدامات اولیه به عمل میاید و سرانجام شعبه ۲۵ دادگاه عمومی رای خود را به شرح زیر صادر می نماید که یکی از آقایان کارآموز وکالت متن رای را در گزارش خود آورده است متن رای دادگاه به شرح زیر است : در خصوص اتهام آقای حسین به اتهام یک فقره جیب بری با توجه به گزارش پاسگاه انتظامی شماره ۹ قم و شکایت شاکی و اقرار متهم به استناد ماده ۶۵۷ قانون مجازات اسلامی و با رعایت ماده ۲۲ قانون فوق به لحاظ ندامت وی به ۳ ماه حبس تعزیری با احتساب ایام بازداشت و ۳۰ ضربه شلاق محکوم می نماید اینک متهم پرونده به شما مراجعه کرده و از شما تقاضا می کند که در فرصت قانونی نسبت به درخواست تجدیدنظر وی اقدام نمایند در فرض صحت دلایل دادگاه پاسخ دهید . آیا وکالت وی را در مرحله تجدیدنظر می پذیرید یا نه ؟ در صورتی که جواب مثبت است لایحه تجدیدنظر می پذیرند یا نه ؟ در صورتی که جواب مثبت است لایحه تجدیدنظر خواهی خود را تنظیم نمائید و در صورتی که وکالت وی را بنا به دلایلی نمی پذیرید دلایل عدم پذیرش وکالت را بیان نمائید . نمره (۵) سؤال مشترک حقوق جزای عمومی و اختصاصی آقای حسن وسیله آقای محسن مورد سوء قصد (ترور) قرار می گیرد . این عمل با اسلحه گرم صورت می پذیرد مبنی علیه مدتی بحال اغما بسر برده سرانجام بهبود می یابد . در این ارتباط آقای محسن به عنوان مباشرت در ترور به اتفاق دو نفر دیگر زیر عنوان معاونت در ترور تحت تعقیب قرار می گیرند . دادگاه انقلاب اسلامی مرکز به موضوع رسیدگی کرده و سرانجام مبادرت به اصدار رای می نماید . خلاصه رای محکومیت و نوع اتهام سه نفر به شرح زیر است : ۱ - متهم به ردیف اول به اتهام اقدام علیه امنیت کشور از طریق مباشرت به ترور به ۱۵ سال حبس در زندان اصفهان محکومیت می یابد . ۲ - متهمان ردیف دوم و سوم به اتهام اقدام علیه امنیت کشور از طریق معاونت در ترور به ترتیب به ۱۰ سال حبس در زندان شیراز و ۷ سال زندان در زندان کرمانشاه محکومیت یافته اند . مواد استنادی برای سه نفر مواد ۱۸۳ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۳ قانون مجازات اسلامی می باشند . افزون بر این دادرس دادگاه به میزان تاثیر اقدام هر کدام از آن سه نفر در حصول جرم و با عنایت به اینکه آزادی آنان در مرادده با

دیگران موجب مفسده است به استناد فتوای فقهای عظام در این مورد و استنباط از مفهوم ماده ۱۹۳ قانون مجازات اسلامی حبس بدل از تبعید تعیین شده است. اینک با ملاحظه رای دادگاه و در فرض اثبات دلایل وقوع جرم به پرسش های زیر پاسخ دهید: (۱) محکومیت ۱۵ و ۱۰ و ۷ سال زندان از کدام یک از مواد استنادی دادگاه استنباط می شود؟ (۲) اتهام متهمین ردیف دوم و سوم معاونت در ترور قید شده ولی به ماده معاونت در رای دادگاه اشاره نشده است نظر شما در این باره چیست در فرض معاونت باید به کدام یک از مواد قانونی استناد نمود؟ (۳) اتهام متهمان در متن رای اقدام علیه امنیت ذکر شده ولی به مواد محاربه و افساد فی الارض استناد شده است نظر شما در این بار چیست؟ (۴) حبس بدل از تبعید چه تعوانی در قانون مجازات اسلامی دارد. بنظر شما بکار بردن چنین عنوانی درست است یا نه؟ هر نظری که در این باره دارید بیان نمائید. نمره (۱۰)

۷۸- اخبار مرداد ۱۳۷۹ کانون وکلا - حقوق مدنی - ۱۳۷۹

سوالات حقوق مدنی اختبار مرداد ماه ۷۹ کارآموزان وکالت دادگستری مرکز سوال اول - شخصی در تاریخ ۲۱/۷/۷۸ اتومبیل خود را با سند عادی بمبلغ ۱۰ میلیون تومان فروخته است. خریدار بابت قسمتی از ثمن معامله دو فقره چک به سررسیدهای ۲۱/۹/۷۸ و ۲۱/۱۰/۷۸ هر یک بمبلغ ۲۵ میلیون تومان برای وصول به فروشنده تسلیم و تعهد کرده بقیه ثمن را همزمان با تنظیم سند قطعی انتقال در دفترخانه اسناد رسمی بفروشنده پردازد. در ضمن این مبیعه طرفین شرط کرده اند عدم پرداخت وجه هر یک از چکهای مزبور در سر رسید مقرر بخودی خود موجب فسخ معامله و اعاده مالکیت فروشنده نسبت به اتومبیل می باشد. اولین چک طبق گواهی بانک محال علیه قابل پرداخت نبوده است. فروشنده برای دریافت وجه چک دوم نیز بانک مراجعه و گواهی عدم پرداخت آن نیز صادر گردیده است. فروشنده از طریق دایره اجرای ثبت برای وصول وجه چکهای فوق اقدام نموده و که در جریان ادامه عملیات اجرائی است. خریدار خواهان الزام فروشنده به تنظیم سند رسمی انتقال اتومبیل و حاضر پرداخت تمام ثمن می باشد. فروشنده حاضر به انتقال اتومبیل نیست و معامله را منفسخ میداند. دعوای هر یک را که قابل پیشرفت و قانونی میدانید بپذیرید و دادخواستی کامل و توأم با استدلال در حفظ حق موکل خود تنظیم نمائید. بارم ۷ سوال دوم - مالک خانه ای بدون اینکه خانه خود را فروخته باشد طبق سند رسمی به دیگری وکالت میدهد که خانه او را بفروشد. در سند وکالت تصریح میشود که موکل ضمن عقد خارج لازم حق عزل وکیل و ضم امین و وکیل دیگر را از خود سلب نموده است. از آنجا که مالک سپس خانه خود را با تنظیم مبیعه نامه عادی فروخته است و بیم آن دارد که وکیل او با استفاده از وکالتنامه خانه را بفروشد از شما میخواهد با طرح دعوای متناسب موجبات قانونی فسخ وکالتنامه را فراهم آورید. بمنظور اجابت خواسته نامبرده دادخواستی کامل و مستدل بنویسید. بارم ۶ سوال سوم - دو نفر هر یک سه دانگ مشاع ساختمانی را برای آزمایشگاه تشخیص طبی طبق قانون روابط موجر و مستاجر مصوب ۱۳۵۶ با سلب حق انتقال عین مستاجر به غیر اجاره کرده اند. پس از انقضای مدت اجاره یکی از مستاجران بدون موافقت مالک سهم خود را به مستاجر دیگر واگذار میکند. مستاجری که اینک شش دانگ ساختمانی در تصرف اوست تغییراتی به شرح زیر در آن ایجاد میکند: ۱- تبدیل دو اتاق از اتاقهای ساختمانی به سالن ۲- احداث ظرفشویی در داخل اتاقهای دیگر و در نتیجه تغییر مسیر لوله کشی و ایجاد فاضلاب برای ظرفشوییها و گرفتن انشعاب آب سرد از محل واقع در داخل تاسیسات ساختمانی غیر از محل اول ۳- اضافه کردن یک سرویس اضافی برای مشتریان خود که همه این اقدامات بدون موافقت مالک صورت گرفته است. هر گاه شما وکالت مالک را برای تخلیه مورد اجاره می پذیرید استدلال شما در طرح دعوی چیست و اگر دعوای مالک را قابل پیشرفت نمیدانید برای انصراف او از طرح دعوی چگونه استدلال می نمائید. بارم ۵ سوال چهارم - دوشیزه ای بدفتر کار شما مراجعه اظهارنامه ای را ارائه میکند که در متن آن از زوج خود که تاکنون با او همبستر نشده و هنوز دوشیزه است. اولاً- پرداخت تمام مهریه خود را که طبق سند رسمی ازدواج عندالمطالبه است از زوج تقاضا کرده است و توضیح داده تا زمانی که مهریه او پرداخت

نشده حاضر به تمکین از زوج خود نیست. ثانیاً با وجود عدم تمکین، نفقه ایام گذشته را نیز از او مطالبه کرده است. زوج در ستون مقابل پاسخ داده است تا تمکین زوجه ش حاضر پرداخت مهریه و نفقه به او نیست. کدامیک از زوجین را ذیحق میدانید و چرا؟ بارم ۲

۷۹- اختبار فروردین ۱۳۷۹ کانون وکلا - حقوق تجارت - ۱۳۷۹

حقوق تجارت ۲۹/۱/۱۳۷۹ به سئوالات زیر پاسخ دهید: سؤال ۱ - عده ای از طلبکاران ورشکسته علیه مدیر تصفیه اقامه دعوی نموده اند. در نتیجه حکم بر محکومیت مدیر تصفیه بر پرداخت اصل خواسته و خسارات صدور یافته، اجرائیه نیز صادر گردیده است در این صورت آیا: قبل از تصفیه کامل امور ورشکستگی بوسیله مدیر تصفیه اجرای دادگستری میتواند و جوهی را که ورشکسته در صندوق دادگستری دارد بابت عشریه اجرائی برداشت نموده به حساب درآمد عمومی واریز نماید و آیا اجرای دادگستری میتواند در ازاء طلب چند نفر از طلبکاران که حکم دادگاه را در دست دارند قبل از تصفیه، اموال ورشکسته را بفروش رسانده طلب چند نفر طلبکار مذکور در فوق را بدهد و آیا صدور قرار تامین خواسته و اجرای آن به نفع چند نفر طلبکار صحیح است؟ سؤال ۲ - امضاء شخص ثالث در ظهر سفته بدون درج مطلبی چه نوع تعهدی برای امضاء کننده در قبال دارنده سفته ایجاد میکند ذینفع تحت چه عنوان میتواند شخص مزبور را طرف دعوی قرار دهد و آیا لازمه دعوی علیه نامبرده ترک دعوی علیه امضاء کننده سفته است یا خیر؟ سؤال ۳ - مدیرعامل شرکت سهامی خاص به دفتر شما مراجعه و امر تبدیل شرکت سهامی خاص را به شرکت سهامی عام به شما واگذار می نماید شرایط و گردش کار را بطور مشروح بنویسید. سؤال ۴ - آیا طلبکار از شرکت تضامنی می تواند ضمن درخواست صدور حکم ورشکستگی شرکت، حکم ورشکستگی شخصی شرکاء را نیز از دادگاه درخواست نماید یا خیر؟

۸۰- اختبار فروردین ۱۳۷۹ کانون وکلا - آئین دادرسی کیفری - ۱۳۷۹

«سئوالات اختبار کتبی آئین دادرسی کیفری کارآموزان وکالت دادگستری» «مورخ ۲۳ فروردین ماه ۱۳۷۹» به سئوالات زیر مستنداً پاسخ دهید سؤال اول - در اسفند ماه سال هفتاد و هشت شخصی باتهام جعل و استفاده از سند مجعول در دادگاه عمومی تهران تحت تعقیب قرار میگردد، متهم پنج نفر از وکلای دادگستری را برای دفاع از خود انتخاب و به دادگاه معرفی مینماید. رئیس دادگاه به متهم اعلام داشته از بین پنج وکیل معرفی شده فقط سه نفر را به انتخاب متهم می پذیرد و دو وکیل دیگر حق دفاع ندارند. در این وضعیت شما بعنوان احد از وکلای متهم چه عکس العملی نشان میدهید؟ آیا اظهار نظر ریاست دادگاه را می پذیرید یا خیر؟ در هر صورت دلیل خود را با ذکر مستند قانونی مشروحاً بیان نمائید؟ بارم ۲ نمره سؤال دوم - یکی از شعب دادگاه عمومی تهران شخصی را باتهام بزه صدور چک بلامحل به شش ماه زندان محکوم مینماید. محکوم علیه چهارده روز پس از ابلاغ واقعی حکم رضایت شاکی را جلب و با ارائه رضایت نامه کتبی شاکی از شما تقاضا مینماید وکالت وی را قبول و اقدامات لازمه قانونی را معمول دارید. حالیه شما بعنوان وکیل محکوم علیه به سئوالات زیر مشروحا پاسخ دهید. الف - به کدامیک از مراجع زیر مراجعه میکنید و به چه دلیل؟ ۱ - دادگاه بدوی ۲ - دادگاه تجدید نظر ۳ - اجرای احکام ب - چه اقدام قانونی انجام داده و چه درخواست یا تقاضائی مینمایید؟ و تصمیم دادگاه چه خواهد بود؟ بارم ۵ نمره سؤال سوم - شخصی باتهام سرقت تعزیری در شعبه ۲۰۰ دادگاه عمومی تهران تحت تعقیب قرار گرفته، دادگاه به موضوع رسیدگی و حکم به محکومیت وی را صادر مینماید. از آنجا که محکوم علیه با خودروی مسروقه متعلق به غیر اقدام به سرقت کرده بود ضمن همان دادنامه دستور ضبط خودرو را نیز صادر نموده است، دادنامه به محکوم علیه ابلاغ و مهلت تجدیدنظر خواهی وی نیز سپری گردیده است. بعد از مدتی مالک خودرو

پیدا شده و باستناد سند مالکیت رسمی خواهان استرداد خورد ضبط شده میگردد و از شما تقاضا دارد در مقام احقاق حق وی وکالت ایشان را پذیرا شده و اقدامات قانونی را معمول دارید. در این وضعیت پاسخ دهید؟ الف - عنوان تقاضای شما چه خواهد بود؟ ب - مرجع صالح برای مراجعه و تقدیم درخواست کدام دادگاه است و ماده یا مواد استنادی شما چیست؟ بارم ۳ سوال چهارم - شخص مسافری از کشور ایتالیا پرواز نموده در هواپیما و در حین عبور از فضای ایران بوسیله ضربه چاقوی یکی از اتباع کشور آلمان مجروح میشود. مجروح پس از ورود هواپیما در فرودگاه کشور پاکستان به بیمارستان منتقل و در آن بیمارستان فوت مینماید. متهم از کشور پاکستان فرار و وارد مرز ایران شده که بلافاصله دستگیر میگردد. دولت آلمان تقاضای استرداد متهم را از ایران مینماید. حالیه پاسخ دهید مرجع قضائی کدامیک از کشورهای (ایتالیا - آلمان - پاکستان - ایران) حق تعقیب و محاکمه متهم را دارند؟ دلایل خود را مشروحا بیان و ماده یا مواد قانونی استنادی خود را نیز اعلام دارید؟ بارم ۴ نمره سوال پنجم - شخصی باتهام صادر کردن چک بلامحل به مبلغ پنجاه میلیون ریال تحت تعقیب قرار گرفته شاکی دادخواست ضرر و زیان نیز بموقع تقدیم نموده است. دادگاه عمومی تهران به موضوع رسیدگی و متهم را به شش ماه حبس تعزیری و مبلغی هم بابت جزای نقدی و پنجاه میلیون ریال بابت ضرر و زیان ناشی از جرم با احتساب خسارات قانونی محکوم نموده است. محکوم علیه در دادگاه حضور داشته و از خود دفاع کرده، حکم محکومیت به محکوم علیه ابلاغ نامبرده در مهلت مقرر به شما مراجعه و از شما درخواست دارد نسبت به تجدید نظر خواهی وی از نظر حقوقی و کیفری اقدام نمائید. حالیه شما پاسخ دهید، الف - مرجع تجدیدنظر خواهی شما کجاست؟ مستند و ماده قانونی استنادی شما چیست؟ ب - تکلیف هزینه دادرسی چه میشود و موکل شما بر چه اساس و میزان باید هزینه دادرسی را پرداخت کند؟ بارم ۵ نمره

۸۱ - اختبار فروردین ۱۳۷۹ کانون وکلا - حقوق جزا - ۱۳۷۹

سئوالات اختبار کتبی حقوق جزای عمومی و اختصاصی کارآموزان وکالت دادگستری مورخ ۲۳/۱/۱۳۷۹ به سئوالات زیر مستدلاً پاسخ دهید سئوال حقوق جزای عمومی ۱ - آقای عبدالله به اتهام عمل منافی عفت غیر از زنا تحت تعقیب قرار میگردد دادگاه عمومی تهران به موضوع رسیدگی و عمل متهم را منطبق با ماده ۶۳۷ قانون مجازات (تعزیرات) دانسته است لکن با رعایت ماده ۲۲ قانون مجازات اسلامی مجازات شلاق مندرج در ماده مذکور را به چهار ماه زندان تبدیل نموده است. آقای عبدالله در مهلت مقرر قانونی بعلت عدم رضایت از این تبدیل به شما مراجعه کرده تقاضا مینماید به وکالت از طرف وی در مقام تجدیدنظر خواهی برآیند پاسخ دهید وکالت وی را می پذیرید یا خیر؟ در صورتیکه وکالت وی را می پذیرید لایحه تجدیدنظر خواهی را تنظیم نمائید و در صورتیکه وکالت وی را نمی پذیرید دلایل عدم پذیرش وکالت را اعلام دارید. فرض مسئله بر این پایه استوار است که دلائل توجه اتهام محرز است. سئوال حقوق جزای اختصاصی ۲ - آقای هوشنگ، یک برگ چک متعلق به محمد را در اختیار داشته و با امضای ذیل چک و نوشتن مبلغی در آن چک مزبور را ثمن معامله به آقای پرویز میدهد. آقای پرویز چک مزبور را جهت وصول به بانک ارائه میدهد که منجر به صدور گواهی عدم پرداخت چک به علت عدم تطبیق امضای چک با امضای صاحب حساب میگردد. آقای پرویز به شما مراجعه کرده و به عنوان مشاور حقوقی خود از شما می پرسد که عمل مذکور بر کدام عنوانهای جزائی قابل انطباق است شما با مطالعه موضوع جواب آقای پرویز را بدهید و اگر به موادی از قانون اشاره مینمائید آن را نیز ذکر کنید. ۳ - سئوال مهترک حقوق جزای عمومی و اختصاصی شخصی در حین رانندگی مرتکب بزه نقص عضو غیر عمدی دیگری گردیده است. شاکی پرونده متهم را تعقیب کرده و موضوع در دادگاه عمومی شیراز تحت رسیدگی قرار گرفته است. متهم پرونده ارتکاب نقص عضو غیر عمدی شاکی را قبول دارد لکن مدعی است که وی شاکی (مصدوم) را به بیمارستان رسانده و به مداوای وی اقدام نموده است. وی دلایل پرداخت هزینه های انجام شده را نیز به پیوست پرونده کرده است. متهم از دادگاه

تقاضا کرده که در صورت محکومیت وی به پرداخت دیه مبالغی که صرف درمان شاکی شده از دیه کسر نماید، دادگاه این تقاضا را مورد پذیرش قرار نداده و وی را به پرداخت یک دیه کامل محکوم کرده است. پاسخ دهید عمل دادگاه طبق قانون بوده است یا خیر؟ نظرات خود را پیرامون موضوع نفیاً "یا اثباتاً بیان دارید. سؤال مشترک حقوق جزای عمومی و اختصاصی شخصی باتهام سرقت موتور سیکلت در شعبه دوم دادگاه عمومی شهرستان قم تحت پیگرد قرار گرفته، دادگاه مذکور به موضوع رسیدگی و سرانجام متهم را محکوم کرده، عین رای دادگاه با حذف نام متهم و شاکی که وسیله یکی از کارآموزان و کالت تهیه و گزارش شده است بشرح زیر است. رای دادگاه - در خصوص اتهام آقای ... فرزند ... مبنی بر یک فقره سرقت موتور سیکلت موضوع شکایت شاکی خصوص آقای ... با توجه به محتویات پرونده و گزارش مامورین و نحوه دستگیری متهم و شکایت اولیه شاکی و کشف موتور سیکلت مسروقه از متهم و اقرار صریح متهم بر کلیه مراحل تحقیق و در محضر دادگاه همراه با مدافعات غیرموجه و بلااثر وی و سایر قرائن و امارات موجود بزهکاری متهم محرز و مسلم است بنابراین دادگاه از جهت جنبه خصوصی با عنایت به اعلام گذشت شاکی بااستناد تبصره ۱ ذیل ماده ۸ قانون آئین دادرسی کیفری رای بر موقوفی تعقیب متهم صادر و اعلام میگردد موضوع ماده ۶۶۷ قانون مجازات اسلامی منتفی است و از جنبه عمومی بزه با انطباق عمل متهم به مواد ۱۹۷ و ۶۶۱ و با رعایت تبصره ذیل ماده ۱۸ همگی از قانون مجازات اسلامی منتفی است و از جنبه عمومی بزه با انطباق عمل متهم به مواد ۱۹۷ و ۶۶۱ و با رعایت بند اول ماده ۲۲ قانون مجازات اسلامی و با احتساب ایام بازداشت قبلی تخفیفاً بعلاوه به تحمل ۳۰ ضربه شلاق تعزیری در محیط زندان محکوم مینماید. شما با ملاحظه رای دادگاه ان را به نقد علمی و حقوقی در آورید و پیرامون آن هر نظری دارید اعلام نمائید. از آنجا که در متن رای به تبصره ۲ ذیل ماده ۸ قانون آئین دادرسی کیفری و ۴۸۷ همان قانون اشاره شده عین مواد مرقوم جهت سهولت مراجعه نوشته میشود. تبصره ۲ ماده ۸ "در مورد جرم های مذکور در ماده ۲۷۷ قانون کیفر عمومی و سایر جرائم قابل گذشت و جرم های زیر تعقیب جزائی جز با شکایت شاکی خصوصی شروع نمیشود و در صورت گذشت و تعقیب یا اجرای حکم موقوف میگردد. ماده ۴۸۷ "مدتی که محکوم علیه قبل از اجرای حکم زندانی بوده باید جز مدت محکومیت او احتساب شود.

۸۲- اخبار فروردین ۱۳۷۹ کانون وکلا - حقوق مدنی - ۱۳۷۹

حقوق مدنی ۱۳۷۹/۱/۱۹ به سئوالات زیر مستدلاً پاسخ دهید سؤال اول "خریدار مبیعه نامه ای که متن آن بشرح زیر است "... فروشنده ... خریدار ... مورد معامله پنج هزار مترمربع از یک قطعه زمین مزروعی به مساحت بیست و پنج هزار متر مربع بشماره تفکیکی ۷۵۳ از پلاک ثبتی شماره واقع در قریه که سند مالکیت آن بنام فروشنده صادر شده است و قطعه فوق به رویت خریدار رسیده و از اوصاف آن مطلع است. طرفین توافق نمودند که مهندسی مرضی الطرفین انتخاب تا کروکی ۵۰۰۰/ مترمربع مورد معامله را در محل مشخص، سپس به تصرف خریدار داده شود. ... " دادخواستی به خواسته الزام فروشنده به تنظیم سند رسمی انتقال مورد معامله بنام خود تقدیم نموده و فروشنده نیز متقابلاً و با توجه به اینکه از انتخاب مهندس مرضی الطرفین امتناع کرده و مبیعه را باطل میداند دادخواستی بخواسته اعلام بطلان مبیعه نامه مزبور تقدیم نموده است. دادگاه پس از رسیدگی ضمن رد دعوی تقابل حکم بر الزام فروشنده به تنظیم سند رسمی انتقال مورد معامله به نفع خریدار صادر نموده است حکم صادره بعلت اعتراض فروشنده در مرجع تجدیدنظر مطرح سات. شما وکالت کدامیک از طرفین را بعهده میگیرید؟ استدلال خود را در توجیه حقانیت موکل خویش بیان نمائید. حداکثر بیست سطر بارم ۷ نمره سؤال دوم "زنی چهار ماه پس از عقد ازدواج وضع حمل میکند و طفل را متعلق به شوهر خود میداند و مدعی است قبل از نکاح نیز با او همبستر بوده ولی زوج انتساب طفل را به خود انکار و ثابت میکند که زوجه قبل از ازدواج با مرد دیگری نیز بطور نامشروع همبستر شده است. مرکز پزشکی قانونی با وجود چندین بار آزمایش خون، در مورد تعلق طفل به یکی از آنها اظهار نظر قطعی نکرده است، دادگاه با توجه به امتناع زوج از نفی ولد در مهلت مقرر قانونی،

بموجب حکم صادره طفل را ملحق به زوج اعلام میکند. در مورد مطابقت حکم مزبور با قانون و یا عدم صحت رای صادره نظر خود را مستنداً بیان کنید. حداکثر ۱۵ سطر بارم ۱ نمره سؤال سوم "شخصی که ورثه منحصر بفرّد او عبارتند از سه پسر، در وصیت نامه معتبری که از خود باقی گذارده، سه خانه ای را که منحصرأً ماترک اوست بین فرزندان خود تقسیم و هر خانه را به یکی از آنان اختصاص و در زمان حیات خود به تصرف ایشان نیز داده است بدون اینکه قبل از فوت خانه ها را به آنان تملیک کند. بعلت وقوع زلزله همزمان پدر فوت و یکی از خانه ها خراب میشود. فرزندی که خانه اختصاصی او ویران شده، تقسیم مذکور در وصیتنامه را قبول نمیکند و تقاضا دارد که با توجه به خراب شدن یکی از خانه ها و نقصان قیمت آن، هر ۳ خانه به تساوی بین او و برادرانش از طریق مقام قضائی تقسیم گردد. با فرض اینکه هر سه خانه قبل از وقوع زلزله از حیث قیمت کاملاً یکسان بوده، بنظر شما خواسته او قانونی است یا خیر؟ هر پاسخی که دارید در جهت اثبات عقیده خود استلال نمائید حداکثر ۲۰ سطر بارم ۷ نمره

۸۳- اختیاری بهمن ۱۳۷۹ کانون وکلا - حقوق تجارت - ۱۳۷۹

اختیار درس حقوق تجارت جمعه ۱۴/۱۱/۱۳۷۹ به چهار سوال زیر مستنداً پاسخ دهید. وقت یک و نیم ساعت سوال اول: شرکت سهامی خاص الف با رای مجمع عمومی فوق العاده شرکت، منحل می شود و مدیران شرکت امر تصفیه را به عهده می گیرند. عده ای از طلبکاران شرکت با مراجعه به مدیران تصفیه موفق نمی شوند مطالبات خود را وصول کنند، تنها چاره را در این می بینند که دادخواستی علیه آنان به دادگاه صلاحیتدار تقدیم نمایند و تقاضا کنند که حکم ورشکستگی شرکت صادر گردد. مستنداً توضیح دهید دادگاه چه حکمی در خصوص این دعوی صادر خواهد کرد. (بارم: ۵ نمره) سوال دوم: هر گاه تاجر در دعوی مطروحه به دفتر تاجر دیگر برای اثبات موضوعی از قبیل پرداخت و یا اقرار به دریافت استناد کند، تاجر اخیر ملزم به ابراز دفتر استنادی در دادگاه می باشد. اما اگر خوانده منکر مدیونیت خود گردد آیا می تواند به دفاتر بازرگانی تاجر خواهان استناد کند؟ و آیا دادگاه مکلف است خواهان را ملزم به ارائه دفاتر بازرگانی مزبور نماید یا خیر؟ پاسخ خود را مشروحاً و مستنداً بیان نمائید. (بارم: ۵ نمره) سوال سوم: یک شرکت سهامی خاص به دلیل عدم توانائی در پرداخت بدهی خود اعلام توقف نمود. هیات بردین از مدیرعامل به عنوان خیانت در امانت به دادگاههای عمومی شکایت کرد که نامبرده طبق صورتجلسه هیات مدیره فقط تا سقف معینی حق هزینه کردن داشته است اما او بیش از این مقدار معامله کرده و خود نیز در این معاملات بطور غیرمستقیم سهام بوده است. در نتیجه این معاملات شرکت متضرر و در نتیجه ورشکسته اعلام شده است. بنابراین عمل مدیرعامل خیانت در امانت و ورشکستگی به ثقل می باشد. مدیرعامل دفاع می کند که هیات مدیره کلیه معاملات او را تصویب کرده است. نظر حقوقی شما به عنوان وکیل شرکت در خصوص تقصیر مدیرعامل یا مدیران شرکت چیست؟ این قضیه چه راه حل حقوقی دارد و مشمول چه ماده از قانون تجارت و همچنین قانون مجازات اسلامی است؟ (بارم: ۵ نمره) سوال چهارم: آقای الف مدیرعامل و عضو هیات مدیره شرکت "ب" (سهامی عام) به استناد تصمیم هیات مدیره شرکت مبنی بر "تهیه و تامین دوازده قلم کالای موردنیاز شرکت طبق ضوابط مربوطه" اقدام به تنظیم قرارداد با موسسه "ج" نماینده انحصاری تولیدکنندگان کالای مزبور می نماید. بهای هر قلم کالا- یک میلیارد ریال در متن قرارداد، مورد توافق طرفین قرار گرفته است. بموجب آئین نامه مالی و معاملاتی شرکت، معاملات زائد برده میلیارد ریال بایستی پس از اخذ مجوز از مجمع عمومی انجام شود. در نتیجه نقل و انتقال سهام شرکت و تغییر مدیران، مدیرعامل جدید شرکت به ادعای تخلف مدیریت سابق، از ایفای تعهدات موضوع قرارداد امتناع و شرکت را برای الزمه اعلام می نماید. با توجه به فروض فوق و مقررات حاکم بر شرکتهای سهامی در رابطه با موارد زیر بطور مستدل پاسخ دهید. ۱- آیا قرار تنظیمی معتبر است؟ ۲- حقوق و مسئولیت قراردادی موسسه "ج". ۳- حقوق و مسئولیت قراردادی شرکت "ب"، مدیرعامل سابق و هیات مدیره شرکت. (بارم: ۵ نمره)

۸۴ - اخبار فروردین ۱۳۷۹ کانون وکلا - آئین دادرسی مدنی - ۱۳۷۹

سئوالات اختبار کتبی آئین دادرسی مدنی کارآموزان وکالت مورخ ۱۹/۱/۱۳۷۹ به سئوالات زیر مستنداً پاسخ دهید سؤال اول - آقای جعفری دادخواستی بخواسته مبلغ ده میلیون ریال باستناد یکبرگ سفته که متعهد آن آقای رضوانی است به دادگاه عمومی تهران تقدیم مینماید. دادگاه به موضوع رسیدگی و آقای رضوانی را به پرداخت مبلغ خواسته با خسارات قانونی محکوم مینماید. در اثر تجدید نظر خواهی آقای رضوانی شعبه پنج دادگاه تجدید نظر استان مرکز رای دادگاه بدوی را مورد تایید قرار میدهد. آقای رضوانی بعداً متوجه میشود که سفته مذکور مجعول بوده و بی جهت محکوم گردیده، وی به دادگاه عمومی تهران مراجعه با ادعای جعل امضاء سفته تقاضای تعقیب آقای جعفری را مینماید. دادگاه به موضوع جعل رسیدگی و سرانجام آقای جعفری را باتهام جعل سند عادی محکوم به زندان مینماید. این رای در اثر تجدید نظر خواهی آقای جعفری در شعبه دهم دادگاه تجدید نظر استان مرکز مورد تایید قرار میگیرد، آقای رضوانی با در دست داشتن حکم قطعی محکومیت آقای جعفری بشما مراجعه تقاضای احقاق حق خود را که در اثر محکومیت حقوقی حاصل شده مینماید. در این وضعیت شما وکالت وی را می پذیرید یا خیر؟ در صورت عدم قبول وکالت، دلایل عدم پذیرش را با ذکر مواد و مستندات قانونی بیان، در صورتی که وکالت وی را می پذیرید پاسخ دهید چه اقدامی در جهت احقاق حق وی انجام داده و به کدام مرجع قضائی مراجعه نموده و چه تقاضائی مینمائید و مستند اقدام خود را چه ماده یا مواد قانونی قرار میدهید؟ بارم ۶ نمره سؤال دوم - خواننده دعوائی در جلسه دادگاه نسبت به سند دویست میلیون ریالی ابراز شده منتسب به مورث خود تردید مینماید دادگاه به تقاضای خواهان به موضوع رسیدگی و در نتیجه اصالت آن سند محرز میشود. دادگاه ضمن صدور حکم در اصل دعوی خواننده را به تادیه جریمه ای معادل یک دهم اصل محکوم به سند مورد ادعای تردید بابت جریمه تکذیب محکوم مینماید، محکوم علیه بلافاصله پس از ابلاغ حکم به شما مراجعه و محکومیت خود به پرداخت جریمه تکذیب را صحیح نمی داند و تقاضا دارد اقدامات قانونی لازم جهت براءت او از پرداخت جریمه تکذیب را معمول دارید. حالیه چنانچه شما حکم دادگاه را صحیح می دانید دلایل خود را مستنداً اعلام و در غیر آن یعنی چنانچه حکم را در قسمت جریمه صحیح نمی دانید استدلال خود را مشروحاً بیان نمائید. بارم ۵ نمره سؤال سوم - خواننده دعوائی در جلسه اول دادرسی نسبت به امضاء سند رسمی ابرازی خواهان ادعای جعلیت نموده و اصل سند نیز جهت کارشناس به تقاضای خواننده ضبط شده است دادگاه به خواهان اخطار کرده ظرف یک هفته نسبت به پرداخت دستمزد کارشناس رسمی و ارائه اسناد مسلم الصدور متعلق به خواننده اقدام نماید. بنظر شما صدور چنین اخطاری با توجه به مواد قانون آئین دادرسی مدنی درست است یا خیر؟ در صورتی که آنرا صحیح میدانید مستندات قانونی آنرا بیان نمائید و در صورتی که صدور چنین اخطاری را برخلاف قانون میدانید دلایل خود را شرح دهید؟ بارم ۴ نمره سؤال چهارم - پس از صدور حکم قطعی و لازم الاجرا چون اجرای حکم به زیان شخص ثالث است شخص ثالث دادخواستی مبنی بر اعتراض به رای صادره تقدیم و به منظور تاخیر در اجرای حکم تقاضای دادرسی فوری و صدور دستور موقت مینماید. دادگاه صادر کننده حکم با اخذ خسارت احتمالی اجرای حکم را متوقف، و پس از رسیدگی به دعوی ثالث، اعتراض او را مردود اعلام میدارد و به مرحله قطعیت میرسد. محکوم له که اجرای حکم به زیان او متوقف گردیده قصد دارد خسارات خود را بعلت تاخیر در اجرای حکم مطالبه کند بشما مراجعه مینماید. حالیه به سئوالات زیر پاسخ و استدلال خود را نیز بیان نمائید الف - از چه طریقی برای نیل موکل به مقصود اقدام مینمائید؟ ب - در صورتیکه خسارات وارده بموکل شما کمتر یا بیشتر از مبلغ خسارت احتمالی باشد تکلیف چیست؟ ج - آیا خسارت برای محکوم له (موکل) مفروض است یا باید از عهده اثبات ورود خسارت برآید؟ بارم ۵ نمره

۸۵ - اخبار مرداد ۱۳۷۹ کانون وکلا - آئین دادرسی کیفری - ۱۳۷۹

سوالات اختبار کتبی آئین دادرسی کیفری کارآموزان و کالت دادگستری (۲۱/۵/۱۳۷۹) به سه سوال زیر مستدلاً پاسخ دهید : ۱ - آقای حسن بداد گاههای عمومی تهران مراجعه و محمود را باتهام خیانت در امانت تحت تعقیب قرار داده ، دادگاه عمومی به موضوع رسیدگی و حکم برائت آقای محمود را صادر کرده است . این دادنامه در دادگاه تجدیدنظر استان تهران نیز مورد تایید قرار میگیرد . حسن که از این شکایت به مقصود خود نرسیده شکایت دیگری به استناد همان اسناد و مدارک قبلی تحت عنوان سرقت مطرح مینماید . این بار دادگاه پس از رسیدگی بموضوع آقای محمود را باستناد ماده ۶۶۱ قانون تعزیرات به چهارماه زندان و ۳۰ ضربه شلاق محکوم مینماید . محمود (محکوم علیه ؟) بشما مراجعه و تقاضا دارد در مقام تجدیدنظرخواهی در مهلت قانونی و کالت وی را بپذیرید . در صورتیکه شما و کالت وی را میپذیرید لایحه تجدیدنظرخواهی خود را تنظیم نمائید ، در صورتی که و کالت وی را نمی پذیرید جهات و دلایل آنرا بیان دارید . در هر یک از دو مورد چنانچه به موادی از قانون آئین دادرسی کیفری استناد مینمائید آن مواد را ذکر نمائید : « بارم ۷ نمره ۲ - شخصی باتهام صدور چک بلامحل تحت تعقیب قرار میگیرد . دادگاه عمومی تهران بموضوع رسیدگی و متهم را غیابا به زندان و جزای نقدی محکوم مینماید . در مرحله غیابی شاکی پرونده دادخواست ضرر و زیان تقدیم دادگاه نمی نماید . متهم بعد از صدور حکم غیابی در مهلت قانونی مبادرت به واخواهی مینماید . دادگاه جهت رسیدگی به واخواهی جلسه رسیدگی تعیین مینماید . شاکی پرونده قبل از جلسه رسیدگی ، دادخواست ضرر و زیان تقدیم دادگاه مینماید . دادگاه به موضوع رسیدگی ، ضمن تایید دادنامه قبلی از نظر زندان و جزای نقدی دادخواست ضرر و زیان را رد میکند در این وضعیت چنانچه شما رای دادگاه را صحیح میدانید چه توجیحی برای اثبات صحت رای دادگاه ارائه مینمائید و در صورتیکه رای دادگاه بنظر شما قانونی نیست در توضیح عدم صحت رای دادگاه استدلال نمائید . « بارم ۷ نمره ۳ - آقای جعفری باتهام صدور یک برگ چک بلامحل مورد تعقیب قرار گرفته و در شعبه ۲۴ دادگاه عمومی تهران به ۶ ماه زندان و پرداخت مبلغ چهارصد هزار ریال جزای نقدی محکوم گردیده است . از آنجائیکه در مقام تجدیدنظرخواهی برنیامده حکم دادگاه قطعی شده و دوران محکومیت خود را میگذرانند . در جریان اجرای حکم معلوم میگردد که نامبرده قبل از محکومیت فوق ، محکومیت های دیگری بشرح زیر داشته که تاکنون اجرا نشده است : الف - محکومیت به حدقذف (شلاق) که از شعبه ۲۵ دادگاه عمومی تهران صادر و در شعبه ۱۱ دادگاه تجدیدنظر استان مرکز قطعیت یافته است . ب - محکومیت به ۹ ماه زندان که از شعبه ۲۴ دادگاه عمومی تهران باتهام تخریب صادر شده و در شعبه ۱۲ دادگاه تجدیدنظر استان مورد تایید قرار گرفته است . با توجه به اطلاعات فوق ، پاسخ دهید اجرای احکام در قبال محکومیتهای مشروحه فوق چه تکلیفی دارد و چگونه باید در مقام اجرای مجازاتها برآید . هر پاسخی که بنظر شما میرسد با استناد به مواد قانونی مستدلاً بیان نمائید . « بارم ۶ نمره »

۸۶ - اخبار آذر ۱۳۷۸ کانون وکلا - حقوق تجارت - ۱۳۷۸

حقوق تجارت به سئوالات ذیل پاسخ دهید وقت : یکساعت و نیم سئوال اول : در صورتیکه تاجر ورشکسته بعد از صدور حکم ورشکستگی و در زمانی که قانوناً در حال توقف است در بازار داد و ستد کند و چک و سفته رد و بدل نماید و بر اثر این اقدامات دارای طلب و بدهی گردد : اولاً : آیا اداره تصفیه مکلف است نسبت به وصول مطالبات حاصله بعد از زمان توقف با توجه به ماده ۴۱۸ قانون تجارت اقدام نماید ؟ ثانیاً : اداره تصفیه در قبال این قبیل بدهی ها چه تکلیفی دارد ، ضمناً هر گاه راجع به دیون حاصل بعد از ورشکستگی حکم محکومیت و سپس اجرائیه صادر گردد آیا بازداشت وی در قبال بدهی بعد از صدور حکم توقف مجاز است یا خیر ؟ (بارم : ۵ نمره) سئوال دوم : اگر دارنده چکی که از طرف بانک صادر شده است ادعا نماید که چک را مفقود کرده است تکلیف پرداخت وجه آن چیست و در صورت مراجعه به دادگاه خسارت دادرسی قابل مطالبه می باشد یا نه ؟ (بارم : ۵ نمره) سئوال سوم : آیا تاجر میتواند در فاصله بین تقدیم دادخواست توقف و صدور حکم ورشکستگی در کمیسیون های مالیاتی

شرکت نموده و از حقوق مالی خود دفاع نماید؟ (بارم: ۵ نمره) سؤال چهارم: آیا شرکت تعاونی قابل تبدیل به شرکت سهامی خاص میباشد در صورت امکان توجیه و طرز تطبیق آن با مقررات قانون و نحوه تشکیل چگونه می باشد؟ (بارم: ۵ نمره)

۸۷- اخبار آذر ۱۳۷۸ کانون وکلا - حقوق جزا - ۱۳۷۸

سؤال حقوق جزای عمومی اختبار کتبی آذرماه ۷۸ کانون وکلای دادگستری شخصی به اتهام ۱ - جعل سند عادی ۲ - استفاده از سند مجعول تحت تعقیب قرار می گیرد. دادگاه عمومی تهران به موضوع رسیدگی با احراز وقوع هر دو بزه به استناد مواد ۵۳۶ و ۴۷ قانون مجازات اسلامی وی را به ۵ ماه حبس تعزیری محکوم می نماید و اجرای مجازات زندان را به استناد ماده ۲۵ همان قانون برای مدت دو سال معلق می نماید. شاکی پرونده که از این حکم ناراضی بنظر می رسد به شما مراجعه کرده و درخواست کمک می نماید. پاسخ دهید که آیا وکالت شاکی را می پذیرید یا نه. اگر وکالت وی را می پذیرید لایحه تجدیدنظر خواهی خود را تنظیم نموده و دلایل نادرستی رای را بیان دارید. در صورتیکه رای دادگاه را درست می دانید و نیازی به تجدیدنظر خواهی نمی بینید دلایل درستی آنرا بیان کنید. سؤال حقوق جزای اختصاصی اختبار آذرماه ۷۸ کانون وکلای دادگستری شخصی مبادرت به تهیه صندوق «خیرات و صدقات» نموده و آنرا در چهار راه ولی عصر تهران نصب می کند. عابران در حین عبور و مشاهده صندوق مبالغی وجه را در داخل صندوق می اندازند و صاحب صندوق پول های موجود را به نفع خود برداشت می نماید. این کار را مرتباً تکرار می کند مل این شخص سوء ظن یکی از عابران را جلب نموده و درصدد شکایت بر می آید در یکی از روزها ماموران انتظامی در حین باز کردن صندوق و دریافت پول وی را دستگیر می نمایند متهم در تحقیقات مقدماتی اظهار می دارد که مرتکب جرمی نشده بلکه عابران به میل و دلخواه خود درصدد پرداخت وجه برآمده اند در این رهگذر هیچ فشاری بر آنها تحمیل نشده است. با مطالعه موضوع فوق بیان کنید. ۱ - آیا بنظر شما جرمی به وقوع پیوسته است یا نه. ۲ - در صورتی که اعتقاد به وقوع جرم ندارید دلایل این ادعای خود را بیان کنید در صورتی که عمل آن شخص را جرم و قابل مجازات می دانید عنوان کیفری آنرا بیان کنید. ۳ - در صورتی که وقوع جرم را محرز می دانید برای استرداد پول های پرداخت شده چه راههایی پیشنهاد می نمایید. به عبارت دیگر شاکیان پرونده چگونه می توانند به پول های پرداخت شده دست یابند.

۸۸- اخبار آذر ۱۳۷۸ کانون وکلا - حقوق مدنی - ۱۳۷۸

«سؤالات اختبار حقوق مدنی کارآموزان وکالت دادگستری» «مورخ ۱۹/۹/۱۳۷۸» به هر سه سؤال مستدلاً پاسخ دهید ۱ - دو برادر هر یک طبق سند مالکیت ثبتی مالک سه دانگ مشاع از شش دانگ خانه محل سکونت خود میباشند. یکی از آنان پس از مدتی زندگی مشترک در محل مزبور آن را ترک و از آن تاریخ سه سال میگذرد. برادری که واحد مورد بحث را ترک نموده دعوائی علیه شریک خود مطرح میسازد با خواسته افراز خانه مشترک و مطالبه اجرت المثل سه ساله که برادر او بطور مستقل از مسکن فوق استفاده کرده است خواننده در برابر دعوی مطروحه تسلیم نمی باشد و خواهان را درخواست خود ذیحق نمی داند. شما بعنوان وکیل دادگستری کدامیک از طرفین را ذیحق میدانید وکالت هر یک را که می پذیرید در دفاع از موکل خود چگونه استدلال می کنید؟ «پاسخ حداکثر ۲۰ سطر» بارم ۷ نمره ۲ - ملکی دارای اشجار و ساختمان است مالک آن فوت و ورثه او منحصرراً عبارتند از دو فرزند و زوجه متوفی با وجودیکه فرزندان میت حاضرند سهم همسر او را از بهای اشجار و ساختمان بپردازند ولی مشارالیها از دریافت آن خودداری میکند. فرزندان متوفی که درصدد اخذ سند مالکیت جداگانه هر یک به نسبت سهم خود از اداره ثبت محل میباشند شما وکالت داده اند تا قبل از صدور سند مالکیت حقوق زوجه متوفی را پرداخت و اسناد مالکیت مورد نظر ایشان بدون ذکر حقوق زوجه نسبت به اعیانی صادر شود. چه اقدامات قانونی بمنظور تحقق هدف موکلان خود انجام میدهید

جهت و استدلال خود را بیان کنید؟ « پاسخ حداکثر ۱۵ سطر » بارم ۶ نمره ۳ - در مبیعه نامه ای که بین خواهان و خوانده تنظیم شده مورد معامله عبارتست از ششدانگ یکباب خانه و یک رشته تلفن . متعاملین در زمان مقرر با حضور در دفتر اسناد رسمی نسبت به انتقال سند قطعی انتقال خانه اقدام ولی در مورد واگذاری تلفن سند رسمی انتقال تنظیم نمیشود بعبارت دیگر بدون هیچ نوع توافق جدیدی انتقال تلفن مسکوت میماند . خریدار الزام فروشنده را به تنظیم سند واگذاری تلفن از دادگاه تقاضا کرده است ، فروشنده (خوانده) مدعی است با تنظیم سند رسمی قطعی انتقال خانه موضوع واگذاری تلفن منتفی است هر یک از طرفین را که در این دعوی موفق میدانید و کالت او را بعهده بگیرید در دفاع از موکل خود لایحه ای مستدل بنویسید . پاسخ حداکثر ۲۰ سطر بارم ۷ نمره

۸۹ - اختیارات آذر ۱۳۷۸ کانون وکلا - ثبت و امور حسبی - ۱۳۷۸

سوال امتحانی ثبت و امور حسبی کارآموزان وکالت (آذرماه ۷۸) پاسخ سوالات زیر را در قالب دقیق سوال جواب دهید و از مطالب غیرمربوط امتناع نمایید . سوال ۱ - شخصی در سند شرطی وجه بدهکاری خود را بصندوق ثبت تودیع نموده و قبض آنرا به دفترخانه ارائه کرده و سردفتر سند شرطی را فسخ نمود اما بعداً در اثر تسامح سردفتر و عدم اعلام فسخ بوثیقه گیرنده نامبرده مبادرت به صدور اجرائیه ، و ملک مذکور به مزایده فروخته شد و سند انتقال به برنده مزایده داده شد توضیح دهید که چگونه با پرداخت بدهی ، ملک مذکور مورد مزایده و انتقال سند به شخص ثالث گردیده است در وضعیت حاضر و ظهور اسناد معارض به چه صورت قابل حل می باشد . (بارم : ۷ نمره) سوال ۲ - در بعضی از اسناد مالکیت مشاهده میشود که حدود ملک مذکور به علائم طبیعی (از قبیل کوه یا تپه و غیره) محدود گردیده که حدود اربعه با مساحت زمین نیز هم آهنگی ندارد و نتیجتاً موجب اشکالاتی در اعتبار و بهره‌برداری از آن گردیده است که اقدامات قانونی دیگر را طلب می نماید - اجمالاً توضیح دهید که مشکل کار چه بوده و از چه طریق و چه مرجع و بچه صورت باید انجام پذیرد (منظور از سوال توجیه عملکرد قانونی برای معتبر گردیدن سند رسمی مالکیت است) (بارم : ۷ نمره) سوال ۳ - شخصی فرزند جدیدالولاده نامعلومی که والدین او مشخص نگردیده تحت سرپرستی خود درآورد و برای او شناسنامه دریافت نمود و بعد از چندی فوت نموده و اموالی از او بجا مانده است در حالیکه فرزند دارای پدر واقعی بوده ، در چنین وضعیتی تکلیف دادگاه نسبت به سرپرستی طفل چیست و ادعای سرپرستی شخص مدعی ابوت واقعی او چه آثار قانونی دارد ؟ (بارم : ۶ نمره)

۹۰ - اختیارات آذر ۱۳۷۸ کانون وکلا - آئین دادرسی کیفری - ۱۳۷۸

سوالات اختیارات کتبی آئین دادرسی کیفری کارآموزان وکالت دادگستری ۲۶/۹/۱۳۷۸ به سوالات زیر مستدلاً پاسخ دهید ۱ - یکی از کارمندان دولت باتهام اخذ رشوه تحت تعقیب قرار گرفته و در دادگاه عمومی تهران به مجازات زندان و جزای نقدی معادل قیمت مال یا وجه ماخوذه و . . . محکوم گردیده است . این دادنامه با تجدیدنظرخواهی محکوم علیه در دادگاه تجدیدنظر تان نیز مورد رسیدگی واقع و عیناً تایید شده است . شکات پرونده سه نفر بوده اند یکی از آنان پس از صدور حکم قطعی با مراجعه به دادگاه و با اعلام کتبی از شکایت خود صرفنظر مینماید . در این حالت محکوم علیه شما را بعنوان وکیل خود معرفی و تقاضا دارد در جهت حفظ منافع وی اقدام لازم قانونی بعمل آورید . با توجه به توضیحات فوق به موارد زیر پاسخ دهید . الف - چه اقدامی برای موکل خود انجام داده و کار خود را مستنداً به چه ماده ای از مواد قانونی انجام می دهید ؟ ب - به کدام دادگاه مراجعه مینمائید (بدوی یا تجدیدنظر) به چه دلیل و چه تقاضائی از دادگاه مینمائید ؟ ج - عکس العمل دادگاه در قبال تقاضای شما چه خواهد بود و به نظر شما دادگاه چه تصمیمی اتخاذ مینماید ؟ د - به نظر شما رضایت و گذشت احداً شکات تا چه حد در تصمیم

دادگاه موثر است اگر موثر نیست دلیل خود را مستنداً بیان کنید؟ ه - در صورتی که دادگاه تقاضای شما را رد نماید مرجعی برای اعتراض و شکایت به تصمیم دادگاه اخیر باقی است یا خیر؟ بارم ۸ نمره ۲ - شخصی با تهاجم جعل سند رسمی در دادگاه عمومی تهران تحت تعقیب واقع و به دو سال زندان محکوم میگردد. دادگاه تجدیدنظر استان پس از رسیدگی به اعتراضات تجدیدنظر خواهی محکوم علیه رای بدوی را عیناً تایید مینماید و حکم به مرحله اجرا در می آید. در جریان اجرای حکم قانونگذار مجازات جعل سند رسمی را تخفیف میدهد. محکوم علیه برای اجرای قانون اخف به شما مراجعه و درخواست مینماید که وکالت وی را قبول و اقدام قانونی بعمل آورد. در اینصورت شما بعنوان وکیل محکوم علیه چه اقداماتی بعمل می آورید و به کدام مرجع قانونی مراجعه مینمائید؟ اقدامات خود را مستنداً به مواد قانونی توضیح دهید؟ بارم ۸ نمره ۳ - وثیقه گذاری به قاضی محکمه مراجعه و با تحویل متهمی که برای او وثیقه گذارده، تقاضا دارد از ملک مورد وثیقه رفع بازداشت شود. قاضی از پذیرفتن درخواست وی امتناع مینماید. بنظر شما قاضی برای امتناع خود چه دلیلی دارد؟ در صورتی که شما نیز این تصمیم را صحیح میدانید استدلال خود را بیان کنید. در صورتی که تصمیم قاضی را درست و قانونی نمی دانید دلایل آنرا با توجه به مواد قانونی بیان دارید؟ بارم ۴ نمره

۹۱ - اخبار شهریور ۱۳۷۸ کانون وکلا - آئین دادرسی مدنی - ۱۳۷۸

سئوالات اختبار آئین دادرسی مدنی کارآموزان وکالت دادگستری مورخ ۲۶/۶/۱۳۷۸ به سئوالات زیر مستنداً پاسخ دهید: ۱ - مالک آپارتمانی از یک مجتمع مسکونی به ادعای اینکه از قسمت اشتراکی مجتمع به سهل انگاری در شستشوی آن به ملک اختصاصی او رطوبت سرایت نموده تنها به طرفیت یکی از مالکین یا متصرفین به خواسته الزام به رفع رطوبت اقامه دعوی نموده است. مسائل: مطروحه عبارتند از: الف - آیا دعوی می بایست به طرفیت متصرف اقامه شود یا مالک؟ ب - آیا با توجه به اینکه محل سرایت رطوبت مکان اشتراکی است لزوماً همه مالکین یا همه متصرفین مجتمع بایا طرف دعوی واقع شوند یا تنها کسی که سرایت رطوبت از فعل او ناشی شده است؟ ج - آیا چنانچه مجتمع دارای مدیر یا هیئت مدیره باشد لزوماً دعوی مایه آنها باید طرح شود یا خیر؟ د - در صورت فقدان مدیر یا هیئت مدیره تکلیف چیست و شما بعنوان وکیل مالک برای جبران خسارت وارده به موکل چه اقداماتی را معمول میدارید؟ (بارم ۷ نمره ۲) - در پرونده ای قرار معاینه محل و تحقیق محلی صادر شد خواهان دعوی که مکلف به تهیه وسیله اجرای قرار بوده است حسب اعلام خواننده و فرزندان خواهان مفقود الاثر گردیده است. اولاً در اینصورت آیا میتوان ماده ۲۹۰ قانون آئین دادرسی مدنی را نسبت به غایب مفقود الاثر تسری داد و دادرسی را توقیف کرد یا نه؟ ثانیاً مادام که حکم بر مفقود الاثر بودن یک شخص صادر نشده وقت دادرسی چگونه و به چه کسی باید ابلاغ شود؟ (بارم ۶ نمره ۳) - با توجه به ماده ۶۵۶ قانون آ. د. م که در آن تصریح گردیده در صورت تراضی کتبی طرفین یا فوت یا حجریکی از آنان داوری از بین میرود و اینکه در آن ماده اشاره نشده که رای دادگاه مبنی بر بطلان رای داور نیز از زمره اموری است که باعث از میان رفتن داوری میشود در صورتیکه به رای داور اعتراض و حکم مبنی بر بطلان رای مزبور صادر گردد تکلیف دعوی مطروحه چه میشود؟ آیا قرار ارجاع امر به داوری کماکان باقی است و دادگاه باید به انتخاب داور مجدد مبادرت کند یا با بطلان رای داور قرار ارجاع امر به داوری نیز منتفی است و دادگاه باید به دعوی مطروحه رسیدگی و حکم صادر کند؟ (بارم ۷ نمره)

۹۲ - اخبار شهریور ۱۳۷۸ کانون وکلا - حقوق جزا - ۱۳۷۸

سئوالات اختیار کتبی کارآموزان وکالت دادگستری شهریورماه ۱۳۷۸ - سوال حقوقی جزای عمومی آقای ابراهیمی بعلت اصدار چک بلامحل در شعبه اول دادگاه عمومی شاهرود تحت تعقیب قرار گرفته و به شش ماه زندان تعزیری و دو میلیون ریال جزای نقدی محکوم گردیده است. این حکم به علت گذشتن ۲۰ روز از تاریخ ابلاغ قطعی گردیده است. هم اکنون وی دوران

محکومیت خود را در زندان میگذرانند. در جریان اجرای حکم معلوم می شود که وی قبل از این محکومیت، محکومیت قطعی دیگری به ۹ ماه زندان و دو میلیون ریال جزای نقدی در همان دادگاه بعثت اصدار چک بلامحل داشته که آن مجازات نیز بعثت عدم تجدیدنظر خواهی قطعی گردیده است. آقای ابراهیمی در مرحله اجرای حکم به شما مراجعه کرده و تقاضای کمک مینماید پاسخ دهید: ۱- موضوع سوال فوق با کدام یک از عنوان های حقوق جزای عمومی قابل انطباق است و ماده استنادی آن چیست؟ ۲- آیا هر دو مجازات باید اجرا شود یا یکی از آن ها در این رهگذر آیا شوق دیگری نیز وجود دارد یا نه؟ مبنای تقاضای شما از دادگاه یا اجرای احکام کیفری بر چه اصلی استوار است. به عبارت دیگر چه تقاضائی از دادگاه یا دایره اجرای احکام کیفری می نمائید و خلاصه آنرا بیان کنید. ۲- سوال حقوقی جزای اختصاصی: خانمی به دادگاه عمومی تهران مراجعه کرده و براساس شکوائیه ای از شوهر سابق خود شکایت می نماید. شاکی در شکوائیه خود بیان می دارد که از شوهر سابقم تقاضا نمودم جهیزیه ای را که در موقع ازدواج به خانه او آورده ام به من مسترد نماید. از آنجا که از استرداد آن خودداری مینماید. تقاضای تعقیب و مجازات وی را بعنوان خیانت در امانت دارم. شاکی جهت تقویت ادعای خود به اظهارنامه ای که در همین زمینه برای شوهر سابق خود فرستاده است استناد می نماید و برگ رسید جهیزیه که به خانه شوهر آورده و به امضای شوهر است نیز ضمیمه می کند. دادگاه به موضوع رسیدگی و متهم (شوهر) را بعنوان خیانت در امانت محکوم مینماید. این دادنامه به شوهر ابلاغ می شود. در مهلت تجدیدنظر خواهی شوهر به شما مراجعه می کند و از شما می خواهد که وکالت وی را در مرحله تجدیدنظر خواهی قبول نمائید در چنین وضعیتی: ۱- آیا وکالت وی را می پذیرید یا نه و در صورتی که می پذیرید دفاعیات خود را بر چه پایه ای استوار می سازید؟ ۲- در صورتی که وکالت وی را نمی پذیرید جهات درستی رای دادگاه را بیان دارید. ۳- سوال مشترک حقوق جزای عمومی و اختصاصی: مدیر روزنامه ای به اتهام انتشار سند خیلی محرمانه دولتی به استناد بند ۶ ماده ۶ قانون مطبوعات و ذیل ماده ۲ قانون مجازات انتشار و افشای اسناد محرمانه و سری دولتی تحت تعقیب قرار گرفته است و این شکایت از طرف شاکی که یکی از وزارت خانه های دولتی است بعمل آمده در جریان رسیدگی شاکی از شکایت خود صرف نظر می نماید دادگاه صرف نظر کردن شاکی را مورد توجه قرار نداده و به شرح زیر مبادرت به صدور رای می کند. « مجرمیت متهم در خصوص انتشار سند خیلی محرمانه دولتی به استناد بند ۶ ماده ۶ قانون مطبوعات و ذیل ماده ۲ قانون مجازات انتشار و افشاء اسناد محرمانه و سری دولتی محرز تشخیص داده شد و تقاضای متهم مبنی بر صدور قرار موقوفی تعقیب به دلیل پس گرفتن شکایت شاکی قابل قبول نیست زیرا قانونگذار تعقیب کیفری را به تقاضای شاکی مربوطه موکول نموده است که در این مورد شاکی تقاضای رسیدگی نموده است. ادامه پی گیری قضائی منوط به شکایت شاکی نبوده که قابل استرداد باشد. لذا به استناد مواد مذکور به سه سال حبس محکوم می گردد و به لحاظ وضع خاص متهم با رعایت ماده ۲۲ قانون مجازات اسلامی، مجازات مزبور را به تعطیل روزنامه ای که متهم مدیریت آنرا به عهده دارد به مدت پنج سال تبدیل می نماید. » اینک با مطالعه دادنامه نظر خود را پیرامون آن اعلام دارید. آیا به نظر شما رای دادگاه در خصوص توجه نکردن به استرداد شکایت شاکی و تبدیل مجازات زندان به تعطیل روزنامه ای که مدیریت آنرا متهم بعهده داشته برابر قانون است یا خیر؟ در این خصوص هر نظری که دارید اعلام نمائید. اگر به مواد قانونی نیز استناد می نمائید آن مواد را ذکر کنید. درستی یا نادرستی دلائل اتهام مورد نظر نیست و فرض بر اینست که اتهام متوجه متهم هست.

۹۳- اخبار شهریور ۱۳۷۸ قانون وکلا - ثبت و امور حسبی - ۱۳۷۸

حقوق ثبت و امور حسبی ولادت دخت گرامی حضرت رسول اکرم «ص» و یکصدمین سال تولد حضرت امام خمینی (ره) مبارک باد: به سوالات ذیل مستدلا پاسخ دهید: از چهار سوال به سه سوال پاسخ دهید. وقت یکساعت و نیم سوال ۱- مالک چند قطعه زمین متصل بهم فوت نموده و تعدادی ورثه از خود بجا گذارده است که این افراد اصرار به احداث ساختمان در قطعات مذکور را

دارند. با مراجعه به شهرداری معلوم گردید قطعات یاد شده فاقد نصاب قانونی مساحت و عدم تناسب اضلاع برای دریافت پروانه میباشند، در وضعیت حاضر و برای خروج از موانع قانونی و دستیابی به مقررات و نتیجتاً پروانه ساختمانی چه اقداماتی لازم است تا ورثه قادر به کسب پروانه از شهرداری و احداث بنا گردند؟ در صورت موافقت شهرداری بصدور پروانه ساختمانی و عدم توافق ورثه به احداث ساختمان چه عملیات و اقداماتی باید انجام پذیرد تا هر یک به حقوق ارثی خود نائل گردند. (بارم: ۷ نمره)

سوال ۲- با انتشار آگهی نوبتی ثبت عمومی شخصی در اجرای آگهی ماده ۱۰ و ۱۱ قانون ثبت، تقاضای ثبت ملکی را که در تصرف خود داشته نموده است. از طرف ثالثی به تقاضای ثبت نامبرده اعتراض شده، مقتضی است مشخص نمائید که اعتراض شخص معترض در چه مدت و به چه ترتیب و تشریفات قانونی و با چه فورم قانونی و در چه مرجعی باید صورت پذیرد و در صورتیکه اعتراض شخص معترض در مرحله ابتدائی (و قبل از رسیدی ماحصل اعتراض) مردود شناخته شود چه ارفاق قانونی برای ادامه اعتراض شخص معترض ملحوظ نظر واقع گردیده و چنانچه اظهار نظر حقوقی از طرف اداره حقوقی وزارت دادگستری یا شورای عالی ثبت در این مورد بخصوص صادر شده باشد مفاد اظهار نظر چیست؟ (بارم: ۷ نمره) سوال ۳- شخصی مالک یک دستگاه آپارتمان در مجموعه ساختمانی الوند با ده دستگاه آپارتمان میباشد که با وجود استفاده از خدمات عمومی ساختمان از قبیل (سرایدار، هزینه موتورخانه، برق و غیره) مستکف از پرداخت ماهیانه این خدمات میباشد و با این عمل خود ساکنین مجموعه را ناراحت نموده، برای اینکه شخص مستکف از پرداخت هزینه های عمومی سهمی او را از طریق غیر مراجعه به دستگاه قضائی و ادار به پرداخت نمائیم چه اقدامات قانونی میتوانیم انجام دهیم؟ و بطور کل آئین طرح و تعقیب و پیگیری قانونی آن در آن مرجع غیرقضائی از چه طریق شروع و به کجا چه نقطه ای ختم می شود. (بارم: ۶ نمره) سوال ۴- ملک مشاعی دارای چندین مالک می باشد که بعضی از مالکین به نسبت سهام خود تقاضای ثبت سهام خود را نموده اند و مورد تمدید حدود واقع گردیده است و سایر مالکین مشاعی در صورت تمایل برای ثبت سهام و تحدید حدود سهم خود چه مراحلی را باید سپری نمایند و امتیازاتی که سهامداران (مالکین) قبلی در تقاضای ثبت سهام ملکی خود بدست آورده اند برای سایر مالکین در تشریفات ثبتی لازم الرعایه می باشد و اصولاً اسناد مالکیت صادره مالکین مشاعی متضمن چه مفاد مفهومی می باشد. (بارم: ۷ نمره)

۹۴- اختبار آذر ۱۳۷۸ کانون وکلا - آئین دادرسی مدنی - ۱۳۷۸

«سئوالات اختبار کتبی آئین دادرسی مدنی کارآموزان و مقامات دادگستری» «مورخ ۲۳/۹/۱۳۷۸» به سئوالات زیر مستدلاً پاسخ دهید ۱- حسن دادخواستی بخواسته تخلیه و تحویل مورد اجاره به طرفیت دیم دادگاه عمومی تهران نموده، دادگاه پس از رسیدگی به موضوع حکم محکومیت رضا را به تخلیه و تحویل مورد اجاره صادر کرده است. محکوم علیه (رضا) از این رای تجدید نظرخواهی نموده و شعبه دادگاه تجدیدنظر استان دادنامه بدوی را عیناً تایید، و خواهان تقاضای صدور اجرائیه بعمل آورده، در این موقع محمود که مدعی است مورد اجاره در تصرف وی بوده و با توجه به اینکه حق انتقال بغیر در سند از رضا سلب نشده، از او اجاره کرده است بشما مراجعه و تقاضای کمک مینماید و اظهار میدارد که در صورت اجرای حکم خسارت غیرقابل جبرانی بودی وارد میشود. حالیه شما به عنوان وکیل محمود به پرسش های زیر پاسخ دهید. ۱- خواسته محمود در قالب کدام یک از عناوین حقوقی قابل طرح است. ۲- خواسته شما از دادگاه چیست و چه تقاضائی مینمائید. (عنوان خواسته) ۳- چه کسانی را طرف دعوی موکل خود قرار میدهید؟ ۴- برای احقاق حق موکل خود به کدام دادگاه مراجعه می کنید؟ بدوی یا تجدیدنظر؟ با ذکر مثال؟ ۵- برای جلوگیری از اجرای حکم تخلیه تا صدور رای دادگاه چه اقداماتی به عمل می آورید؟ بارم ۸ نمره ۲- خانم و آقای در تهران به عقد دائم با یکدیگر ازدواج نموده و متعاقباً در اصفهان ساکن میشوند. مهریه خانم در سند ازدواج مبلغ پنججاه میلیون ریال تعیین گردیده. از این مبلغ شوهر مبلغ سی میلیون ریال را به زوجه پرداخته و رسید دریافت داشته است زوجه این رسید

را نادیده گرفته و از طریق اجرای ثبت محل وقوع عقد ازدواج (تهران) در مقام صدور اجرائیه به مبلغ پنجاه میلیون ریال برآمده، بعد از صدور و ابلاغ اجرائیه متعهد (زوج) بشما مراجعه و تقاضا مینماید نسبت به مبلغ سی میلیون ریال پرداختی اقدام قانونی جهت براءت ذمه وی بعمل آورید. شما بعنوان و ذیل زوج به سئوالات عنوانین زیر پاسخ دهید. الف - برای رسیدگی به تقاضای شما کدام دادگاه صالح برسیدگی است (تهران یا اصفهان) ب - متن دادخواستی را که به دادگاه تقدیم مینمائید باور خواننده نوشته و خواسته خود را نیز منجزاً «و دقیقاً» ذکر نمائید. ج - برای جلوگیری از ادامه عملیات اجرائی چه تقاضائی از دادگاه خواهید کرد و در اجرای ثبت چه اقدامی انجام می دهید؟ د - قانون و موادی از آن که ناظر به این موضوع بوده و شما برای اقدامات خود به آن استناد مینمائید را ذکر کنید. بارم ۶ نمره ۳ - مدعی علیه پرونده ای متعدد هستند در جلسه دادگاه بجز یک نفر بقیه خواندگان حاضر میشوند مدعی درخواست رسیدگی مینماید دادگاه نسبت به حاضرین به دعوی رسیدگی، این صدور حکم را به تاخیر انداخته دستور میدهد مدعی علیه غایب مجدداً احضار و در احضاریه او تصریح شود که در صورت عدم حضور در جلسه دادرسی حکم دادگاه حضوری خواهد بود. با این وصف باز هم مدعی علیه غایب در جلسه بعد حاضر نمیشود. دادگاه رسیدگی را تکمیل و نسبت به تمام مدعی علیه حکم میدهد و در دادنامه صادره قید مینماید که حکم دادگاه حضوری است. بنظر شما مستند دادگاه در اخذ چنین تصمیم و اقدام چیست آنرا ذکر نمائید و در صورتی که عمل دادگاه را صحیح میدانید دلایل خود را بیان نمائید. بارم ۶ نمره

۹۵ - اختبار شهریور ۱۳۷۸ کانون وکلا - حقوق مدنی - ۱۳۷۸

سئوالات اختبار حقوقی مدنی کارآموزان وکالت دادگستری مورخ ۲۱/۶/۱۳۷۸ سئوال اول شخصی با ارائه سند مالکیت ثبتی و هبه نامه عادی مورخه ۱/۲/۱۳۶۴ و درخواست معاینه و تحقیق محلی بخواسته خلع ید خواننده و مطالبه اجرت المثل از او ضمن دادخواست تقدیمی خود توضیح داده خواننده از سال ۱۳۶۰ ملک مورد دعوی را که مالک ثبتی به او خبه کرده، غاصبانه تصرف نموده است. خواننده شما را به عنوان وکیل خود انتخاب و اجاره نامه ای ارائه می نماید حاکی از اجاره ملک مورد بحث از مالک (واهب) در سال ۱۳۶۰ بمدت دو سال و اظهار میدارد طبق رسیدهائی که در دست دارد تا تاریخ ۱/۲/۱۳۶۴ مال الاجاره مقرر را به ماجر پرداخت کرده ولی مالک از تاریخ مزبور از دریافت اجاره بها امتناع کرده است. چگونه از موکل خود دفاع میکنید؟ نمره پاسخ کامل ۷ نمره پاسخ از ۱۵ سطر بیشتر نباشد سئوال دوم فروشنده قطعه زمینی ضمن عقد بیع تعهد کرده برای خریدار در زمین مزبور در مدتی مقرر خانه ای با مشخصات مورد موافقت طرفین بسازد و در قبال مبلغی معین به خریدار تسلیم کند. طرفین کلیه اختیارات را از خود ساقط کرده اند. خریدار با سکونت در خانه ساخته شده سطر فروشنده بتدریج پی میرد خانه دارای عیوب و نواقصی است که رفع آن طبق نظر کارشناس در اجرای قرار تامین دلیل مستلزم هزینه سنگینی است. اگر وکالت خریدار را بعهده پذیرفتند برای احقاق حق موکل خود چه نوع دادخواست و با چه متن قانونی تنظیم می نمائید؟ نمره پاسخ کامل ۶ نمره پاسخ از ۱۵ سطر بیشتر نباشد سئوال سوم شخصی بنام (الف) بدون اختیار از طرف مالک، دو قطعه زمین او را به شخص دیگری بنام (ب) می فروشد (الف) پس از مدتی با سند رسمی شخصاً همان دو قطعه را از مالک خریداری میکند. خریدار یعنی (ب) دادخواستی بطرفیت (الف) تقدیم نموده به خواسته الزام خواننده به تنظیم سند رسمی انتقال قطعات مزبور. (الف) متقابلاً بابت مطالبه باقیمانده بهای یکی از قطعات اقامه دعوی بطرفیت (ب) می نماید. دادگاه پس از رسیدگی شخص (الف) را به تنظیم سند رسمی نسبت به هر دو قطعه بنفع (ب) محکوم و حکم محکومیت (ب) را نیز بپرداخت بقیه ۸ ثمن قطعه موردنظر (الف) صادر می نماید. شخص (الف) که نسبت به حکم محکومیت خود به تنظیم سند رسمی قطعه ای که بهای آنرا مطالبه نکرده معترض است، وکالت تجدیدنظرخواهی نسبت بحکم را بشما محول میکند برای نقص حکم دادگاه بدوی چگونه استدلال مینمائید؟ نمره

پاسخ کامل ۷ نمره ۱۵ سطر بیشتر نباشد .

۹۶- اختبار شهریور ۱۳۷۸ کانون وکلا - حقوق تجارت - ۱۳۷۸

حقوق تجارت ولادت دخت گرامی حضرت رسول اکرم «ص» و یکصدمین سال تولد حضرت امام خمینی (ره) مبارک باد: به سوالات ذیل مستدلاً پاسخ دهید: وقت یکساعت و نیم به سوالات ذیل مستدلاً پاسخ دهید سوال ۱ - آقای الف به استناد یک فقره چک علیه آقای ب که صادرکننده آنست اقامه دعوی مینماید آقای ب در مقام دفاع اعلام میدارد که بحکم دادگاه ورشکسته بوده و چون خواهان در موعد مقرر به مدیر تصفیه مراجعه ننموده و علیه وی طرح دعوی نکرده است لذا دیگر حقی برای مطالبه ندارد. شما به عنوان وکیل خواهان پاسخ دهید که آیا عدم مراجعه طلبکار در موعد مقرر مذکور در قانون تجارت به مدیر تصفیه موجب سقوط حق طلبکار از ورشکسته خواهد بود یا خیر و اصولاً اقامه دعوی در مدت ورشکستگی و یا پس از آن چگونه است؟ سوال ۲ - حکم ورشکستگی آقای الف صادر شده مدیر تصفیه با ناظر تبانی کرده و پس از وصول مطالبات قسمتی از آنرا به طلبکاران داده و بقیه را حیف و میل کرده اند طلبکاران با اعلام رضایت از ورشکسته تقاضای صدور حکم به رفع ورشکستگی را دارند با توجه به مراتب مذکور بنظر شما: ۱ - آیا دادگاه باید حکم رفع ورشکستگی صادر نماید. ۲ - تکلیف اموال ورشکسته که در توقیف است چه میشود؟ ۳ - چه وقت باید به ثبت اسناد نوشته شود که از اموال ورشکسته رفع بازداشت نماید؟ ۴ - آیا پس از صدور حکم رفع ورشکستگی، ورشکسته سابق میتواند در اموال خود دخل و تصرف نماید. سوال ۳ - با توجه به بند ۲ ماده ۴۷ قانون ثبت، که ثبت شرکت نامه را الزامی دانسته آیا بنظر شما این امر منحصر به شرکت های تجاری است و یا شامل قراردادهای مدنی که بر مبنای مضاربه و یا به نحو دیگر تنظیم شده باشد نیز می گردد مثلاً چند نفر پیشه ور که صاحب پیشه واحدی هستند شرکت نامه عادی تنظیم و مشغول به کاری شدند آیا این شرکت نامه در صورت حدوث اختلاف قابل استناد در محاکم میباشد یا خیر؟ سوال ۴ - چنانچه وخواستنامه برای ابلاغ به متعهد سفته به محل اقامت او فرستاده شود و مامور گزارش کند که متعهد سفته فوت شده آیا بنظر شما میتوان وخواستنامه را ابلاغ شده تلقی کرد؟

۹۷- اختبار بهمن ۱۳۷۷ کانون وکلا - حقوق تجارت - ۱۳۷۷

سوالات حقوق تجارت کارآموزان محترم، با پرهیز جدی از جواب هر چهار مساله، لطفاً فقط به سه مساله از چهار مساله زیر پاسخ دهید مساله اول در یک معامله تجارتي بين دو تاجر، "الف" که خریدار است پرداخت قیمت کالا را از طریق امضای سفته ای در تاریخ ۱۰/۱۱/۷۴ و به سررسید ۲/۳/۷۵ در وجه "ب" که فروشنده سات تعهد مینماید ضمناً برای تامین اطمینان خاطر فروشنده، "ج" که شخص ثالث است پرداخت وجه سفته توسط الف را در ظهر آن ضمانت میکند. "ب" همین سفته را در معامله ای که با "د" داشته است ظهنویسی کرده و به "د" منتقل مینماید "د" سفته را جهت وصول، بانک می سپارد ولی "الف" بعلت ادعایش اثر بر عدم تحویل کالای موضوع معامله، اقدامی در پرداخت وجه سفته نمیکند و لذا سفته در تاریخ ۱۱/۳/۷۵ وخواست میشود. مذاکرات اصلاحی بین افراد فوق الذکر مدتی بدرازا میکشد و در نهایت "د" با حصول یاس از مذاکرات، در تاریخ ۴/۴/۷۶ بدفتر کار شما مراجعه و تقاضای قبول وکالت و طرح دعوی جهت وصل وجه سفته مینماید. حال وضعیت حقوقی موجود بین "د" و "الف" - ب - ج" را تحلیل کرده و پس از بیان استنباط حقوقی و استدلالها و استنادات خود، هر گونه اقدامی را که در جهت حفظ حقوق موکل ضروری و قابل عمل تشخیص میدهید مستند به مواد قانونی بنویسید. مساله دوم شخصی که به کار تولیدی مشغول است بمنظور مشخص و متمایز کردن کالای تولیدی خود از دیگر تولیدات مشابه، درصدد ثبت حروف A . B . C بعنوان علامت تجارتي است و برای نیل بمقصود خود، شخصاً اظهار نامه ثبت علامت برای طبقه موردنظر را تهیه و به اداره ثبت علائم و مالکیت صنعتی تسلیم

نموده است. اداره مالکیت های تجارتي، با ارسال يك اظهار اداری، با ثبت حروف مورد تقاضا بعنوان علامت تجارتي بعلمت اينكه علامت مورد درخواست، لاتین میباشد باستناد بخشنامه ای از هیات محترم دولت مخالفت کرده و تقاضای او را مردود اعلام نموده است. متقاضی ثبت علامت، به شما مراجعه و درخواست قبول و کالت برای ثبت علامت مزبور دارد هر گونه اقدامی را که بنظر تان مقدور و قانونی میرسد با ذکر استدلالها و مواد و فصول قانونی، مرقوم فرمائید. مساله سوم شرکای شرکتي با مسئولیت محدود، که اساسنامه آن دقیقاً طبق مقررات قانون تجارت تنظیم شده است، مراجعه و اظهار میدارند که بدلائلی، تصمیم گرفته اند به جای شرکت با مسئولیت محدود شرکتي از نوع سهامی خاص داشته باشند و اساسنامه از پیش تهیه شده سهامی خاص را که مطابق قانون تهیه شده است را نیز به شما تسلیم مینمایند با چنین فرضی با انتخاب کوتاهترین راه، هر گونه نوشته و اقدامی که جهت نیل به مقصود موکل ضروری و لازم میدانید تهیه فرمائید. مساله چهارم دو نفر به شما مراجعه و با ارائه دادنامه ای که از یکی از محاکم عمومی صادر گردیده است از شما تقاضای قبول و کالت برای تجدیدنظر خواهی از دادنامه مزبور دارند دادنامه صادره، حکایت از آن دارد که دو نفر یاد شده، خریدار و فروشنده ملکی بمبلغ ۵۰۰۰۰۰۰ ریال بوده اند که مبیعه نامه آن در یکی از آژانس های معاملات ملکی بین آنان تنظیم شده و علیرغم اینکه سند رسمی معامله متعاقباً در یکی از دفاتر اسناد رسمی تنظیم شده ولی بعلمت مطرح شدن پاره ای اختلاف نظرها، حق دلالی آژانس فوق الذکر پرداخت نگردیده و دلایل نگزیر برای وصول حق دلالی مندرج در مبیعه نامه که عبارت از یک درصد از قیمت مورد معامله از هر یک از طرفین میباشد بدادگاه مراجعه و دادگاه بدلیل اینکه طرفین ایرادی از جهت مبلغ معامله و تنظیم شدن مبیعه نامه در آژانس متعلق به دلایل و پیش بینی ۱٪ از قیمت معامله بعنوان حق دلالی هر یک از طرفین بعمل نیاورده اند رای به محکومیت خریدار و فروشنده متناصفاً به پرداخت معادل دو درصد از قیمت معامله را در حق خواهان نموده است. با توجه به مراتب فوق لطفاً با فرض قبول و کالت از ناحیه فروشنده و خریدار فوق الذکر، نسبت به تهیه لایحه تجدیدنظر خواهی اقدام نمایید.

۹۸- اختصار بهمن ۱۳۷۷ کانون وکلا - حقوق مدنی - ۱۳۷۷

سوالات حقوق مدنی - امتحان کارآموزی کانون وکلای دادگستری مرکز به هر سه سوال پاسخ دهید. وقت: ۲ ساعت ۱ - در قولنامه ای تعهد به فروش ملکی می شود، ولی فروشنده پیش از حضور در دفتر اسناد رسمی و انتقال ملک، آن را با سند رسمی به دیگری می فروشد و بدین وسیله موضوع تعهد مندرج در قولنامه را از بین می برد. در این فرض، آیا ابطال معامله دوم و الزام فروشنده قولنامه به انتقال ملک به خریدار قولنامه ممکن است؟ یا با فروش ملک موضوع تعهد از بین رفته است؟ مبنای هر یک از این دو نظر چیست و شما بر پایه قوانین موضوعه و تحلیل مفاد تراضی کدامیک را ترجیح می دهید؟ و رویه قضایی به کدام سو تمایل دارد؟ ۲ - پدر صغیری ملک مولی علیه را برای مدت ده سال به اجاره می دهد، و پس از پنج سال صغیر بالغ و رشید می شود. در این فرض، آیا اجاره نسبت به مدت بعد از رشد نافذ است یا غیرنافذ؟ پاسخ را با استدلال بنویسید. ۳ - هنگام خاک برداری از ملک همسایه خانه مدعی آسیب می بیند. دعوی جبران خسارت مدتی به درازا می کشد و ظرف این مدت هزینه تعمیر و مصالح ساختمانی بالا می رود. دادگاه ضمن تعلیم خود به کارشناس برای تعیین خسارت، باید هزینه زمان تلف و آسیب را از او بخواهد یا هزینه روز را و چرا؟

۹۹- اختصار بهمن ۱۳۷۷ کانون وکلا - حقوق جزا - ۱۳۷۷

سوالات حقوق جزای عمومی و اختصاصی - امتحان کارآموزی کانون وکلای دادگستری مرکز سوالات حقوق جزای عمومی وقت: ۲ ساعت و نیم ۱. شخصی به اتهام جعل ریز نمرات تحصیلی دانشکده حقوق تحت تعقیب قرار می گیرد وی در دادگاه به

جرم خود اقرار و اعتراف می نماید لکن متذکر می گردد که در این کار سوء نیتی نداشته و در اثر آن عمل نیز ضرری متوجه هیچ کس نشده است. دادگاه عمومی تهران دفاعیات متهم را مورد پذیرش قرار نمی دهد و ارتکاب جرم جعل را محرز می داند. ولی از آن جا که متهم جوان و بدون پیشینه کیفری است وی را مستحق تخفیف مجازات می داند. سرانجا با انطباق مورد با ماده ۵۲۷ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) و رعایت ماده ۲۲ همان قانون وی را به دو سال زندان محکوم می نماید محکوم جهت تجدیدنظر خواهی در مهلت مقرر قانونی به شما مراجعه می کند. در اینصورت: ۱) اگر وکالت وی را نمی پذیرید جهات و دلائل آنرا بیان نمائید. ۲) هر گاه وکالت وی را در مرحله تجدیدنظر می پذیرید دفاعیات خود را بر چه پایه ای قرار می دهید؟ ۲. شخصی به اتهام بزه شرب خمر و زنا غیر محصن تحت تعقیب قرار گرفته و به مجازات شلاق مستوجب حد محکوم گردیده و هر دو حکم نیز اجرا شده است. سپس متهم مذکور به عنوان جعل اسناد دولتی و کلاهبرداری و ایراد جرح عمدی تحت تعقیب قرار می گیرد. در فرض اینکه دلائل کافی برای توجه اتهام وجود دارد آیا می توان حکم تعدد و تکرار را در مورد جرائم ارتكابی اخیرالذکر جاری ساخت؟ پاسخ مثبت یا منفی خود را به استناد دلائل و مواد قانونی بیان نمائید. سئوالات حقوق جزای اختصاصی:

۱. آقای منوچهری به موجب وکالتنامه رسمی به آقای مرتضوی وکالت می دهد که خانه مسکونی وی را به هر شخص و به هر شرط و به هر مبلغ بفروشد. آقای مرتضوی به استناد وکالتنامه مذکور مورد معامله را به مبلغ یکصد میلیون ریال به شخصی می فروشد و وجه آن را دریافت داشته لکن به موکل خود (آقای منوچهری) مسترد می نماید. آقای منوچهری وسیله اظهارنامه رسمی وجه مورد معامله را از وکیل خود مطالبه می کند ولی آقای مرتضوی با وجود ابلاغ اظهارنامه از تحویل و استرداد وجه مذکور خودداری می نماید. آقای منوچهری شکوائیه ای تحت عنوان خیانت در امانت به مرجع قضائی تقدیم و تعقیب کیفری نامبرده را درخواست می نماید. دادگاه به موضوع رسیدگی و سرانجام متهم را به دلیل عدم تحقق بزه خیانت در امانت تبرئه می کند. اکنون آقای منوچهری به شما مراجعه و تقاضا دارد که در مقام تجدیدنظر خواهی برآئید. آیا به نظر شما صدور حکم برائت متهم از جانب دادگاه صادر کننده حکم موجه و قانونی است یا خیر و اگر به نظر شما صحیح به نظر می رسد دلائل خود را توضیح دهید و چنانچه نادرست است دلیل آنرا بنویسید. ۲. آقای محمودی به علت بزه قتل غیرعمدی در اثر رانندگی تحت تعقیب قرار می گیرد. دادگاه عمومی تهران به موضوع رسیدگی و وی را به پرداخت دیه در حق وراثت مقتول محکوم می نماید. حکم دادگاه در اثر تجدیدنظر خواهی مورد تایید قرار می گیرد و در اثر اجرای حکم مبلغ دیه از آقای محمودی وصول می شود. از آن جا که وسیله نقلیه آقای محمودی نزد شرکت بیمه ایران بیمه "دیه" بوده وی دادخواستی به طرفیت شرکت بیمه ایران به خواسته مطالبه وجه پرداختی به دادگاه تقدیم می دارد. شرکت بیمه ایران در قبال ادعای آقای محمودی (راننده) متذکر می گردد که به قرار اطلاع آقای محمودی رانندگی وسیله نقلیه مورد بحث را به عهده نداشته بلکه فرزندش راننده وسیله نقلیه بوده و به علت اینکه گواهی نامه رانندگی نداشته پدر بجای پسر راننده معرفی شده تا بتواند دیه پرداختی را از بیمه دریافت دارد. به این ترتیب شرکت بیمه رای قطعی محکومیت کیفری آقای محمودی را زیر سؤال برده است. اکنون آقای محمودی به شما مراجعه می نماید. آیا وکالت وی را می پذیرید یا خیر در صورتی که وکالت وی را نمی پذیرید موجبات عدم پذیرش وکالت را مشروحاً بیان دارید؟ و اگر به موادی از قانون اشاره می نمائید مفاد آن مواد را به طور اجمال بیان دارید.

۱۰۰- اختبار بهمن ۱۳۷۷ کانون وکلا - آئین دادرسی مدنی - ۱۳۷۷

آئین دادرسی مدنی به سوالات زیر پاسخ دهید. سوال اول: در تاریخ ۱۴/۲/۷۷ آقای (الف) کارمند یکی از ادارات دولتی اصفهان در شهر مذکور فوت می کند. بر اثر وی یک پسر ۱۹ ساله بنام (ب) و یک همسر بنام (ج) و یک دختر بنام (د) هستند. آقای (ب) در تهران و بانوان (ج) و (د) در تبریز سکونت دارند و بین ایشان اختلاف وجود دارد. متوفی در هنگام فوت فقط

چهار میلیون ریال در حساب خود در یکی از بانکهای اصفهان و یک قطعه زمین مزروعی به بهای سه میلیون ریال در شهرستان رشت داشته است. آقای (ب) با مراجعه به دفتر شما درخواست می کند به سوالات زیر پاسخ دهید: ۱- جهت تحصیل تصدیق انحصار وراثت آقای (الف) چه مدارکی باید تهیه شود و کدام دادگاه صالح است. ۲- درخواست نامه تصدیق انحصار وراثت مرحوم (الف) چند نوبت باید آگهی شود و هزینه آگهی چه مبلغی است. ۳- چنانچه تصدیقی در موضوع وراثت صادر شود قابل تجدیدنظر در مرجع تجدیدنظر هست یا خیر. ۴- با فرض تکمیل بودن مدارک، درخواست نامه تصدیق انحصار وراثت را تنظیم و به اینجانب تسلیم نمایید. با استناد به مقررات و مستنداً به سوالات فوق پاسخ داده و درخواست نامه مذکور را بنویسید. سوال دوم: آقای بهمن که در تهران اقامت دارد بموجب قرارداد مورخ ۲۵/۵/۷۷ یک دستگاه آپارتمان واقع در تهران را به آقای محمد می فروشد و با دریافت کل ثمن معامله تعهد میکند در تاریخ ۲۸/۶/۷۷ جهت تنظیم سند رسمی انتقال در دفتر اسناد رسمی حاضر شود و در قرارداد ذکر میشود: هر گونه اختلافی تحت هر عنوانی در ارتباط با این قرارداد بین طرفین بوجود بیاید از طریق داوری حل و فصل خواهد شد. "آقای بهمن در موعد مقرر در دفترخانه حاضر نمی شود و بین طرفین اختلاف بوجود می آید و آقای محمد بوسیله اظهارنامه رسمی وکیل خود آقای (ج) را به عنوان داور خود معین و به طرف مقابل معرفی و درخواست می کند که وی نیز داور خود را در مهلت قانونی معین و معرفی کند. آقای بهمن با وجود ابلاغ اظهارنامه و انقضای مهلت قانونی داور خود را معرفی نمی نماید. آقای محمد با طرح دعوی علیه آقای بهمن و بیان موارد اختلاف و معرفی آقای (ج) بعنوان داور اختصاصی خود و با استناد به قرارداد و اظهارنامه و ارائه تصاویر مصدق آنها از دادگاه عمومی تهران تقاضای تعیین داور و سرداور جهت رسیدگی به اختلافات را می کند. با توجه به تکمیل بودن پرونده وقت رسیدگی تعیین و در زمان تعیین شده جلسه دادرسی با حضور خواهان و در غیاب خواننده تشکیل میشود و خواهان خواسته خود را مطرح میکند. اکنون به سوالات ذیل با استناد به مقررات و مستنداً پاسخ دهید: الف- آیا آقای محمد در طرح دعوی خود رعایت کلیه موازین قانونی را کرده است یا خیر؟ ب- بنظر شما دادگاه چه تصمیمی باید اتخاذ نماید که مطابق با موازین قانونی باشد؟ سؤال سوم: آقای رضا بموجب دادخواستی که بشماره ۳۹۴ و بتاریخ ۱۶/۷/۷۷ در دفترکل مجتمع قضائی مرکزی تهران ثبت شده است دعوائی به خواسته مطالبه مبلغ بیست میلیون ریال وجه یک فقره سفته علیه آقای حسن در تهران اقامتگاه وی طرح نموده که رسیدگی به آن یکی از شعب دادگاههای عمومی ارجاع و وقت رسیدگی تعیین شده است. در زمان تعیین شده جلسه رسیدگی با حضور خواهان تشکیل می شود و رئیس دادگاه به خواهان اظهار می دارد که مامور ابلاغ ضمن اعاده دادخواست و پیوستهای آن اعلام کرده است: به نشانی خواننده، مراجعه شد، ساکنین محل اظهار داشتند آقای حسن در تاریخ ۱۴/۷/۷۷ فوت کرده است. خواهان کلیه مطالب عنوان شده از جانب مامور ابلاغ را تأیید و جهت معرفی ورثه مرحوم حسن تقاضای مهلت می کند و مراتب مذکور در صورتجلسه دادگاه درج می شود. با استناد به مقررات و مستنداً بنویسید دادگاه چه تصمیمی باید اتخاذ نماید که مطابق با موازین قانونی باشد.

۱۰۱- اخبار بهمن ۱۳۷۷ کانون وکلا - آئین دادرسی کیفری - ۱۳۷۷

آئین دادرسی کیفری تاریخ ۲۳/۱۱/۷۷ به سوالات ذیل پاسخ دهید، وقت ۲ ساعت سؤال اول: "الف" که بموجب مبایعه نامه عادی آپارتمانی را در سال ۷۳ از مالک "ب" خریداری نموده است بعداً متوجه میشود ملک مذکور با سند رسمی به "ج" منتقل گردیده است لذا در همان سال در دادسرای تهران علیه "ب" به اتهام کلاهبرداری و فروش مال غیرشکایت مینماید. "ب" در بازپرسی میگوید چون "الف" بقیه شمس معامله را بموقع پرداخته محق به انتقال ملک خود به "ج" بوده است. بازپرس پس از تحقیقات قرار اناطه صادر مینماید با اعتراض الف به این قرار دادگاه کیفری ۲ موضوع را از موارد اناطه ندانسته و پرونده را به بازپرسی اعاده مینماید. "ب" به رای دادگاه کیفری ۲ اعتراض می نماید در این زمان در اجرای قانون تشکیل دادگاههای عمومی و

انقلاب دادسرا منحل و دادگاه عمومی تشکیل میگردد. به سئوالات زیر مستدلا پاسخ دهید: ۱ - علت صدور قرار اناطه در این مسئله چیست. آیا صدور قرار صحیح میباشد؟ چرا؟ ۲ - آیا رای دادگاه کیفری دو قابل تجدیدنظر است یا نه؟ ۳ - با فرض قابل اعتراض بودن رای مرجع رسیدگی به اعتراض کدام دادگاه است؟ ۴ - رسیدگی ماهوی (در صورت لزوم) در کدام دادگاه ادامه خواهد یافت سؤال دوم: آقای الف از آقای ب تحت عناوین ایراد ضرب، تظاهر بوکالت دادگستری فحاشی و صدور چک بلامحل بمبلغ سی میلیون ریال شکایت کرده است. در مورد چک بلامحل علاوه بر شکایت دادخواست ضرر و زیان نیز طرح و مبلغ چک را بانضمام خسارات قانونی مطالبه کرده است. پرونده در یکی از شعب دادگاه عمومی مورد رسیدگی قرار گرفته و دادگاه پس از رسیدگی و استماع مدافعات متهم وی را مجرم تشخیص داده و در مورد ایراد ضرب به پرداخت دیه کامل در مورد تظاهر بوکالت دادگستری به سه ماه حبس و در مورد فحاشی به ۲۰ ضربه شلاق و در مورد چک بلامحل به دو سال حبس و ۷ میلیون و پانصد هزار ریال جزای نقدی محکوم کرده است. هم چنین متهم را به تادیه مبلغ سی میلیون ریال خسارات قانونی محکوم کرده است. به سئوالات زیر پاسخ دهید: ۱ - آیا رای صادره قابل تجدیدنظر است یا خیر؟ ۲ - مرجع تجدیدنظر را ذکر کنید؟ ۳ - محکوم علیه تقاضای خود را به کدام مرجع باید تسلیم نماید و چه مبلغی را باید بابت هزینه دادرسی تا دیه نماید؟

۱۰۲ - اختصار بهمن ۱۳۷۷ کانون وکلا - حقوق ثبت و امور حسبی - ۱۳۷۷

به کلیه سئوالات زیر پاسخ دهید: ۱) ترکیب هیات نظارت و شورای عالی ثبت را بنوسید و صلاحیت شورای عالی ثبت را توضیح دهید. ۲) شخصی که زمین او در مجاورت ملکی که نسبت به آن درخواست ثبت شده است قرار ندارد نسبت به حدود ملک مذکور و حق عبور خود در آن ملک، که متقاضی در درخواست ثبت خود به آن اشاره نکرده است، اعتراض دارد در چه زمانی باید اعتراض نماید و در چه مرجعی رسیدگی میشود؟ ۳) سه اطلاع ثبتی تفکیک، افراز و تقسیم را توضیح دهید؟ ۴) برای اجرای اجرائیه سندی ذمه ای با معرفی بستانکار چند دستگاه یخچال موجود در پارکینگ ساختمان محل مسکونی بدهکار توقیف میشود. مستاجر طبقه دیگر ساختمان مزبور به شما مراجعه و با ارائه مدارکی خود را مالک بخچالهای مزبور معرفی مینماید. در صورتیکه صحت اظهارات او را احراز و مدارک او را کافی دانستید برای رفع توقیف چه اقدامی انجام میدهید و چه مراحل ممکن است شکایت شما طی نماید؟ ۵) بر اساس سند ذمه ای اجرائیه ای علیه شخصی صادر میشود، میون سند ذمه ای شما را بعنوان وکیل تعیین و با ارائه اسنادی مدعی میشود که دین خود را پرداخته است در صورتیکه مدارک او کافی باشد چه اقدامی انجام خواهید داد. موکل از شما میخواهد که نسبت به توقف عملیات اجرائی اقدام کنید. در این مورد چگونه عمل میشود؟ استفاده از کتاب قانون و هر نوشته ای ممنوع است.

۱۰۳ - اختصار خرداد ۱۳۷۵ کانون وکلا - حقوق تجارت - ۱۳۷۵

لطفاً به هر دو سوال ذیل پاسخ دهید: استفاده از کتاب قانون آزاد است. الف که یکی از شرکای شرکت با مسئولیت محدود ب میباشد، در تادیه بدهیهایش دچار وقفه شده و طلبکاران وی با همه تلاشی که معمول داشتهاند موفق نگردیده‌اند مطالبات خود را بحیثه وصول در آورند و مالی هم از او بدست نیآورده‌اند تا با معرفی آن بتوانند استیفای طلب نمایند. تنها دارائی شناخته شده او سهم الشرکهای است که نامبرده در شرکت با مسئولیت محدود ب دارد. چگونه ممکن است که آن سهم الشرکه آزاد و در اختیار طلبکاران قرار گیرد و آیا طلبکاران برای تحقق این منظور باید همگی عمل کنند و یا اقدام یکی از آنان هم کافی است و آیا اگر وجهی از این بابت بدست آید به نسبت بین طلبکاران تقسیم میشود و یا ترتیب دیگری اخذ میگردد؟ الف سفتهای در وجه ب صادر کرده و ب سفته مذکور را بنفع د و آقای د نیز در وجه ج ظهر نویسی کرده است. همچنین امضای ک بعنوان ضامن بدون

تعیین مضمون عنه او در پشت سفته دیده میشود. الف در سررسید از پرداخت وجه سند خود داری نموده و ج ظرف مهلت مقرر نسبت به واخواست آن اقدام کرده است و متعاقبا دادخواستی به طرفیت الف، ب، د و ک تقدیم کرده و حکم هم بر محکومیت خواندگان بنحو تضامن صادر شده است. قبل از صدور حکم محکومیت مذکور، قرار تامین خواسته نیز بنفع ج و علیه همه امضاء کنندگان صادره شده و ج از هر یک از امضاء کنندگان اموالی را به اجرای دادگاه معرفی کرده و آن اموال بازداشت شده است. در مقام اجرای حکم صادر شده کلیه اموال توقیف شده موافق موازین قانون بفروش رفته و حاصل فروش ۴۰٪ بیش از مبلغ سفته است. تکلیف اجرای با مبلغ اضافی از چه قرار است و آن مبلغ به چه کسی باید داده شود؟

۱۰۴- اخبار خرداد ۱۳۷۵ قانون وکلا - آئین دادرسی کیفری - ۱۳۷۵

دو مسئله زیر را بدقت بخوانید و هر دو را پاسخ دهید. استفاده از کتاب قانون آزاد است. مسئله اول:، دادگاه کیفری یک تهران در رسیدگی به جرمی از جرائم تعزیری که پرونده آن طبق مقررات قانون تشکیل دادگاههای کیفری یک و دو مصوب ۱۳۶۸ مستقیماً در دادگاه طرح شده و مدعی خصوصی نیز مبادرت به تقدیم دادخواست ضرر و زیان نموده است بدواً به تقاضای مدعی خصوصی قرار تامین خواسته صادر میکند. سپس وقت دادرسی تعیین و طرفین احضار میشوند. روز جلسه وکیل متهم بدون موکل حضور میابد. دادگاه حضور وکیل بدون موکل (متهم) را نپذیرفته و جلسه را تجدید مینماید. جلسه بعد متهم در معین وکیل خود حضور پیدا میکند. دادگاه قرار وثیقه‌های علیه متهم صادر مینماید متهم به قرار وثیقه اعتراض میکند لیکن دادگاه پس از رسیدگی بالاخره متهم را محکوم به مجازات قانونی نموده اجرای مجازات را نیز با احراز شرایط ماده ۳۵ قانون مجازات اسلامی معلق مینماید. بعلاوه متهم را به ضرروزیانی کمتر از میزان مدعی خصوصی محکوم میکند. مدعی خصوصی بعد از صدور حکم و قبل از انقضای مهلت تجدیدنظر خواهی کتباً حق اعتراض و تجدیدنظر خواهی را از خود سلب نموده است، معذاً همزمان با تجدیدنظر خواهی محکوم علیه، در مهلت قانونی، مدعی خصوصی نیز نسبت به حکم ضرر و زیان تقاضای تجدیدنظر مینماید. در مرحله تجدیدنظر خواهی، دیوان کشور، دادگاه کیفری یک را در دعوی مطروحه اساساً دارای صلاحیت ذاتی و محلی نداسته و پس از نقض حکم آنرا به مرجع صلاحیتدار ارسال میدارد. اینک با توجه به قضیه مطروحه و با استفاده از قانون و یا آراء دیوان کشور و نظریه مستدلاً و مستنداً پاسخ خواسته‌های زیر را بنویسید. در رسیدگی کیفری مذکور در صورتیکه توضیحات خاصی از متهم ضرورت نداشته باشد، اصولاً حضور متهم همراه وکیل در دادگاه الزامی است یا خیر. تصمیم دادگاه در غیر قابل تجدیدنظر خواهی نسبت به قرار وثیقه درست بوده است یا خیر. با وجود صدور حکم محکومیت و تعلیق اجرای مجازات در باره متهم طرفین دعوی کیفری اعم از دادستان یا محکوم علیه یا مدعی خصوصی و یا هر مقام قضائی حق تجدیدنظر خواهی دارند یا خیر؟ آیا در دعوی کیفری طرفین میتوانند حق تجدیدنظر خواهی را از خود سلب کنند و در این قضیه که مدعی خصوصی حق خود را ساقط کرده میتواند قبل از انقضای مدت بیست روز مبادرت به تجدیدنظر خواهی کند. با نقض حکم در دیوان کشور بعلت عدم صلاحیت ذاتی و محلی و ارجاع پرونده به مرجع صلاحیتدار قرار تامین خواسته و وثیقه صادره علیه متهم در پرونده به قوت خود باقی میماند یا لغو و منتفی گشته و دادگاه صلاحیتدار تصمیم جدید مقتضی اتخاذ خواهد نمود. آیا پس از نقض حکم دائر به عدم صلاحیت محلی دادگاه توسط دیوان عالی کشور، دادگاه مرجوع الیه حق اصرار دارد یا خیر؟ مسئله دوم:، یک نفر نظامی در محوطه محل خدمت ضمن تخلف از مقررات رانندگی موجب مرگ نظامی دیگر میشود. بازپرس نظامی قرار وثیقه‌های معادل دیه مقتول علیه متهم صادر میکند که پس از تودیع آزاد میگردد. متهم علاوه بر بزه مذکور بعلت حمل و نگهداری مواد مخدر که مجازات آن به فرض شدیدتر از جرم اولی است تحت تعقیب دادسرای انقلاب بوده. اینک دادسرای انقلاب با توجه به مقررات قانون بعلت اینکه مجازات جرم دوم مهمتر است خود را صالح بر رسیدگی به هر دو جرم متهم میداند. پس از حل اختلاف بین دو

دادسرا توسط مرجع صلاحیدار، بازپرس نظامی قرار وثیقه متهم را به قررا بازداشت تشدید و ذیل قرار صادره متهم را در زندان از ملاقات ممنوع میکند. وکیل متهم طی لایحهای دادسرا و دادگاه عمومی را صالح برای رسیدگی به جرم قتل غیر عمد دانسته و ممنوع الملاقات کردن متهم را غیر قانونی و بر خلاف حقوق زندانی تلقی مینماید. اینک با توجه به مسئله بالا و قانون و آراء دیوان کشور و نظریهها مستدلا و مستندا پاسخ خواستههای ذیل را بنویسید. با توجه به اینکه جرم حمل و نگهداری مواد مخدر مهمتر از جرم دیگر متهم بوده، رسیدگی به هر دو بزه انتسابی در صلاحیت دادسرا و دادگاه انقلاب که صلاحیت رسیدگی بجرم مهمتر را دارد میباشد یا خیر. در این قضیه مرجع حل اختلاف بین دو دادسرا کدام بوده است. آیا ادعای وکیل متهم در مورد صلاحیت دادسرا و دادگاه عمومی و نیز ممنوع الملاقات کردن متهم درست است یا خیر؟ تامین کیفری وثیقه که توسط بازپرس نظامی معادل دیه مقتول اخذ شده متناسب با جرم ارتكابی بوده یا خیر.

۱۰۵ - اختیاب خرداد ۱۳۷۵ قانون وکلا - آئین دادرسی مدنی - ۱۳۷۵

به سوالات ذیل پاسخ دهید: بموجب سندی رسمی که در دفتر اسناد رسمی شماره ۸۰۰ تهران تنظیم شده، خانه الف که در تهران واقع است به ج منتقل میشود و این انتقال در دفتر املاک به ثبت میرسد. الف از دادگاه عمومی تهران تقاضای صدور حکم بر بی اعتباری سند مذکور را میکند اما دادگاه حکم بر بیحقی وی صادر مینماید. مشارالیه از حکم تجدیدنظر میخواهد و دادگاه تجدیدنظر حکم نخستین را نقض و حکم بر بی اعتباری سند انتقال صادر میکند. محکوم له جهت اجرای حکم به شما مراجعه میکند اقداماتی را که انجام میدهید با استناد به مقررات و مستدلا بنویسید. در خرداد ۱۳۶۶ الف بموجب سند رسمی اجاره آپارتمان خود واقع در تهران را که ۲ اتاق دارد و یکی از اتاقهای آن مشرف بخیابان است برای مدت یکسال جهت سکونت به د، اجاره میدهد و در ۱۶/۱/۶۷ الف بموجب سند عادی موافقت میکند که د از مورد اجاره جهت کسب و تجارت استفاده نماید. و اتاق مشرف بخیابان را نیز به ج انتقال دهد. در ۲۲/۱۰/۷۳ د با تنظیم قرارداد و دریافت یکصد میلیون رسال سرقفلی، کل مورد اجاره را به ج انتقال داده و بتصرف وی میدهد و بخارج از کشور عزیمت میکند. الف با استناد به سند رسمی اجاره علیه د دعوی تخلیه طرح میکند و شعبه ۵۵۵ دادگاه عمومی تهران دادنامه شماره ۲۰ - ۸/۸/۷۴ غیابی را دائر بر تخلیه صادر میکند. پس از صدور اجرائیه و ابلاغ آن، ج که کلیه اصول اسناد و دادنامه و اجرائیه را در اختیار دارد به شما مراجعه میکند و ضمن اعلام اینکه هیچگونه دسترسی به د ندارد از شما میخواهد که وکالت وی را قبول نمائید. با استناد به مقررات و مستدلا بنویسید چه اقداماتی برای ج میتوان انجام داد. افشین، که کارمند یکی از ادارات دولتی در شهر اصفهان بوده و یک قطعه زمین مزروعی در شیراز و یکصد میلیون ریال در حساب بانکی خود در تبریز داشته، در اصفهان فوت میکند. در سال ۱۳۷۵ رضا با تقدیم دادخواست به دادگاه عمومی تهران و ارائه تصاویر مصدق تصدیق انحصار وراثت افشین و وصیت عادی که بموجب آن اموال افشین به رضا تملیک شده است، دعوی بخواسته تنفیذ وصیت نامه علیه آقایان احمد مقیم تهران، جواد مقیم مشهد و علی مقیم همدان که همگی وراثت افشین هستند و ترکه را تقسیم نکردهاند طرح میکند. در آغاز اولین جلسه رسیدگی که در غیاب علی تشکیل میشود، خواهان دعوی خود علیه احمد را مسترد میکند و جواد نسبت به وصیت نامه دعوی جعل نموده و دلائل جعلیت را اقامه میکند و دادگاه از رضا که در استفاده از سند باقی است تقاضای تسلیم اصل وصیت نامه را مینماید. رضا اظهار میدارد که فعلا قادر به تسلیم آن نیست، دادگاه ختم رسیدگی را اعلام و در ارتباط با احمد قرار سقوط دعوی و به علت خروج سند وصیت نامه از اعداد دلائل و عدم وجود دلیل دیگر قرار رد دعوی خواهان را صادر میکند. اکنون با استناد بمقررات و مستدلا بسئولات زیر پاسخ دهید: اولاً: با توجه به مطالب عنوان شده آیا دادگاه صلاحیت رسیدگی بدعوی را داشته است یا خیر؟ ثانیاً: آیا تصمیمات دادگاه مطابق با موازین قانونی هست یا خیر؟

۱۰۶ - اختبار خرداد ۱۳۷۵ کانون وکلا - حقوق ثبت و امور حسبی - ۱۳۷۵

به کلیه سوالات زیر مستدلا پاسخ دهید. استفاده از قانون مجاز است. سوال اول: پس از صدور اجرائیه چک، مازاد ملک مدیون که در وثیقه بانک بوده به نفع دارنده چک بازداشت میشود. دارنده چک طلب بانک را پرداخت و درخواست مزایده ملک را میکند و بمرحله صدور آگهی میرسد. زوجه بدهکارسند نکاح خود را که در دفتر ازدواج تنظیم شده ارائه میدهد که بموجب آن ملک مورد بحث صدق اوست و در نتیجه به عملیات اجرائی اعتراض میکند. مرجع رسیدگی را مشخص نمایید. بنظر شما چه تصمیمی باید اتخاذ شود. سوال دوم: بموجب سند رسمی منافع ۲۰ ساله ملکی به دیگری منتقل گردید. بعد از انتقال منافع سند مالکیت ملک بنام مالک صادر میشود در حالیکه حقوق منتقل الیه منافع در آن درج نشده است. شخص اخیر الذکر برای حفظ حقوق خود به شما مراجعه میکند چه اقدامی معمول خواهید داشت؟ سوال سوم: شخصی ملک خود را بدیگری با سند رسمی میفروشد. خریدار در همان روز به فروشنده وکالت رسمی میدهد که بعد از گذشتن ده سال حق دارد با پرداخت ثمن معامله ملک را بخود منتقل نماید بعد از دو سال وکیل (فروشنده) به شما مراجعه میکند که موکل (خریدار) بموجب اظهار نامهای او را از وکالت عزل کرده است. چگونه او را راهنمایی میکنید؟ سوال چهارم: حدود اختیارات ولی و موارد سقوط ولایت قهری را شرح دهید. سوال پنجم: اداره اموال جنین بعهده کیست؟

۱۰۷ - اختبار خرداد ۱۳۷۵ کانون وکلا - حقوق مدنی - ۱۳۷۵

به سوالات ذیل با استدلال پاسخ دهید. استفاده از قانون مدنی آزاد است. سوال اول: در قراردادی که بین نماینده تام الاختیار یک شرکت تولید پارچه و یک بازرگان بسته میشود، بازرگان متعهد میگردد ظرف دو سال پنبه لازم برای شرکت را در هر ماه با تقاضای نماینده شرکت به قیمت روز به شرکت بفروشد و آن را تسلیم کند: الف - این قرارداد چه وضعیتی دارد؟ ب - بر فرض اعتبار، اگر شرکت از پرداخت قیمت یک قسمت از پنبه تسلیم شده خود دداری کند: آیا بازرگان حق فسخ قرارداد را دارد؟ اگر بازرگان در اثر این خودداری شرکت، نتواند بموقع بهای کالای خریداری شده خود را که سی درصد نسبت به زمان خرید افزایش یافته است، پردازد و در نتیجه فروشنده با استفاده از حق فسخی که در اینصورت برای او منظور شده است کالا را پس بگیرد، آیا شرکت مسئول پرداخت میزان افزایش قیمت آن کالا- به بازرگان خواهد بود؟ اگر پس از فروش و تسلیم چند قسمت از پنبهها قرارداد مزبور بین طرفین اقاله شود، آیا شرکت موظف به رد آن پنبهها یا بدل آنها به بازرگان خواهد بود؟ خرداد ۷۵ - شهیدی

۱۰۸ - اختبار خرداد ۱۳۷۵ کانون وکلا - حقوق جزا - ۱۳۷۵

لطفاً به هر سه سوال ذیل پاسخ دهید: استفاده از کتاب قانون آزاد است. سوال اول: الف " و " ب " متهمند که با شرکت یکدیگر بدون رعایت ترتیبات مقرر در قانون به خروج اشیاء عتیقه از کشور مبادرت کردهاند. در بررسی سوابق آن دو مشخص میشود که هر قبلاً به اتهام جعل مهر شهرداری تهران تحت تعقیب قرار گرفته ولی چون برای کشف جرم و دستگیری همدستان خود با مامورین انتظامی همکاری کردهاند از مجازات معاف شدهاند. همچنین الف به اتهام معاونت در خروج غیر قانونی اشیاء عتیقه از کشور با رعایت کیفیات مخففه قبلاً- به چهار ماه حبس محکوم شده که محکومیت او قطعی ولی تا زمان وقوع جرم اخیر یعنی شرکت در خروج اشیاء عتیقه حکم محکومیت در مورد وی اجرا نگردیده است. در دادگاه وکیل مدافع ب عنوان میکند که ب در حال شروع به جرم خروج اشیاء عتیقه دستگیر شده و لذا دادگاه باید با توجه به مقررات شروع به جرم در مورد او تصمیمگیری کند. وکیل مدافع الف نیز تقاضا میکند که چون موکل او قبلاً به چهار ماه حبس محکوم شده است ولی محکومیت اجرا نگردیده برای

رعایت حال وی دادگاه باید با توجه به تعدد جرم در مورد موکل وی تصمیم بگیرد. هر دو وکیل در عین حال تقاضای تخفیف مجازات موکلین خود در صورت محکومیت و همچنین تعلیق اجرای مجازات آنها را مینمایند. با توجه به سوال بالا: اولاً - دفاع وکلای الف و ب در مورد شروع به جرم و رعایت قاعده تعدد متضمن نفی برای موکلین آنهاست یا خیر؟ ثانیاً - آیا دادگاه در صورت محکومیت متهمان میتواند مجازات آنها را تخفیف داده و معلق کند یا نه؟ ثالثاً - چنانچه دادگاه متهمان را محکوم کند و علاوه بر مجازات اصلی کیفری تتمیمی نیز برای ایشان در نظر بگیرد اما مدت مجازات تتمیمی را با این استدلال که در تعزیرات نوع و مقدار و مدت مجازات به نظر حاکم است معین نکند این نظر دادگاه صحیح است یا خیر؟ سوال دوم: وجوه اشتراک و افتراق تشدید مجازات را در کیفرهای مستوجب حدود و مجازاتهای تعزیراتی در تکرار جرم مشخص کنید. حداکثر پنج سطر سوال سوم: اگر فردی بواسطه استعمال مواد مخدر مسلوب الاراده شود و مرتکب جرمی گردد به عقیده شما میتوان در دفاع از او ماده ۵۳ قانون مجازات اسلامی استفاده کرد و مسلوب الاراده شدن بر اثر شرب خمر را با مسلوب الاراده شدن بواسطه مواد مخدر یکی دانست؟ در حال به چه دلیل؟ حداکثر ۵ سطر

۱۰۹ - اختبار خرداد ۱۳۷۳ قانون وکلا - حقوق جزا - ۱۳۷۳

لطفاً به هر دو سوال ذیل پاسخ دهید: استفاده از قانون مجازات اسلامی و تعزیرات آزاد است. سوال اول: شخصی به موجب اتهامات زیر در دی ماه ۱۳۷۲ تحت تعقیب دادرسی عمومی تهران قرار میگیرد. تصرف ملک الف به قهر و عدوان موضوع ماده ۱۳۸ قانون تعزیرات ورود به منزل الف با تهدید موضوع ماده ۱۳۷ قانون تعزیرات معاونت با ج در دو فقره سرقت ساده موجب تعزیر. در سابقه فرد متهم مشخص میشود که قبلاً در سال ۱۳۷۱ به عنوان تصرف ملک دیگری به یک سال حبس محکوم شده و دادگاه مجازات او را تبدیل به یک میلیون ریال جزای نقدی کرده که از دادگاه تقاضای تقسیط آنرا نموده دادگاه نیز با این تقاضا موافقت کرده که مقداری از جزای نقدی را پرداخت و هنگام وقوع جرائم اخیر مقداری از اقساط هنوز پرداخت نشده است. کیفر خواست صادر و با توجه به مواد ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۰۸ قانون تعزیرات و ۴۸ و ۴۳ و ۴۷ قانون مجازات اسلامی تقاضای مجازات او شده است. با توجه به سوال بالا: اولاً: چنانچه شما وکیل مدافع متهم باشید چه دفاعی از او میتوانید بکنید که موثر در تخفیف مجازات وی باشد. ثانیاً: آیا میتوانید در خواست تعلیق اجرای مجازات موکل خود را بنمائید یا خیر؟ سوال دوم: الف مامور ناحیه انتظامی تهران بیآنکه حکمی از مقامات صلاحیتدار داشته باشد دستور توقیف ب را به ج کارمند زیر دست خود میدهد. ج برای توقیف به خانه ب مراجعه میکند امان همسایگان اطلاع میدهند که ب مدتی است از ایران خارج شده و مقیم یکی از کشورهای خارج است. با توجه به صورت مسئله بالا: اولاً: آیا دستور الف میتواند شروع به جرم موضوع ماده ۷۱ قانون تعزیرات باشد یا خیر؟ ثانیاً: آیا عمل ج عنوان مجرمانه دارد یا خیر؟ در صورت مثبت یا منفی به چه دلیل؟

۱۱۰ - اختبار اسفند ۱۳۸۱ قانون وکلا - حقوق جزا - ۱۳۷۳

لطفاً به سوالات زیر با استدلال و در حد خواسته شده پاسخ دهید. سوال اول - «الف» و «ب» متهمند به شرکت در جرم سوء استفاده از سفید مهر موضوع ماده ۶۷۳ قانون مجازات اسلامی و «ج» متهم است به معاونت در جرم فوق با «الف» و «ب» محل وقوع جرم تهران و تاریخ آن مهرماه ۱۳۸۰ بوده است. در بررسی سوابق متهمان در دادگاه مشخص میشود که «الف» و «ب» هر دو قبلاً به همین اتهام در سال ۱۳۷۶ تحت تعقیب قرار گرفته اند که دادگاه در اردیبهشت ماه ۱۳۷۶ «الف» را به ۱۸ ماه و «ب» را به ۱۲ ماه حبس تعزیری محکوم کرده است که «الف» پس از تحمل ۱۰ ماه از حبس خود درخواست آزادی مشروط کرده که با این آزادی به مدت دو سال موافقت شده و در بهمن ۷۶ آزاد و در بهمن ۱۳۷۸ آزادی اول قطعی گردیده است. در دادگاه که در

آبانماه ۱۳۸۰ تشکیل شده و کلاهی « الف » و « ب » درخواست تعلیق اجرای مجازات موکلین خود را از دادگاه می نمایند و وکیل « ب » نظر دادگاه را مبنی بر اینکه « ب » مرتکب تکرار جرم گردیده رد می کند . وکیل « ج » نیز با استناد به مرور زمان درخواست موقوفی تعقیب اجرای مجازات قبلی و تخفیف کیفر جرم اخیر در صورت محکومیت و تبدیل آن را به جزای نقدی می نماید . با توجه به مساله بالا پاسخ دهید : اولاً - استدلال و کلاهی مدافع در مورد تکرار جرم و مرور زمان صحیح است یا خیر و درخواست آنها از دادگاه مبنی بر تعلیق ، تخفیف و تبدیل مجازات مورد قبول قرار میگیرد یا نه ؟ (حداکثر پاسخ دوازده سطر) ثانیاً - حداکثر در هشت سطر ماده ۶۷۳ مجازات اسلامی را تجزیه و تحلیل کنید . سوال دوم - آقای حسن به شما مراجعه و اعلامی میکند که کتابی در زمینه پرورش گیاهان گلخانه ای تالیف و منتشر کرده است که ظرف ۳ سال از انتشار نایاب شده است . حال آقای تقی این کتاب را بدون اذن و اجازه وی چاپ افست کرده و منتشر نموده است . لطفاً به سوالات ذیل پاسخ دهید و مستند قانونی پاسخ را هم بیان فرمایید : آیا آقای حسن حق قابل دفاع و حمایتی دارد ؟ آیا عمل آقای تقی جرم است ؟ اگر هست مجازاتش چیست ؟ اگر این کتاب را شرکت نشر ج با مدیریت آقای تقی چاپ کرده باشد تکلیف چیست ؟ تکلیف خسارت وارده به آقای حسن در فرضی که مرتکب شخص تقی باشد و در حالتی که کتاب را شرکت ج با مدیریت تقی چاپ کرده باشد چیست ؟ آیا برای جلوگیری از بخش این کتابها کاری میتوان کرد ؟ توجه فرمایید که پاسخ هریک از شقوق سوال دوم بیش از حداکثر ۲ سطر نیست .

۱۱۱ - سوالات حقوق مالیاتی قسمت ارزیابی اموال - ۱۳۷۳

(کدامیک از موارد زیر اساس اقدامات در ارزیابی اموال می باشد؟ ۱- برداشتهای شخص ارزیاب ۲- نصوص صریح قانونی ۳- اطلاعات حاصل از مطلعین محلی ۴- هیچکدام ۲) مطابق اصل ۵۱ قانون اساسی هیچ نوع مالیات وضع نمی شود مگر: ۱- بموجب قانون مالیاتهای مستقیم ۲- بموجب قانون ۳- بموجب دستورالعمل های سازمان امور مالیاتی ۴- بموجب نظر ماموران تشخیص مالیاتی و ادارات امور مالیاتی ۳) کدام گزینه تعریف درستی از مامور تشخیص مالیاتی می باشد؟ ۱- افرادی که برابر قانون اقدام به وصول مالیات می نمایند ۲- افرادی که برابر قانون اقدام به تشخیص درآمد مشمول مالیات و تعیین مالیات می نمایند ۳- افرادی که مامور سازمان امور مالیاتی می باشند ۴- هیچکدام ۴) برگ تشخیص مالیات باید براساس: ۱- ماخذ صحیح تنظیم گردد ۲- متکی به دلایل و اطلاعات کامل باشد ۳- برای مودی روشن باشد ۴- همه موارد ۵) کدام گزینه زیر درست است؟ ۱- در صورت استعلام مودی از نحوه تشخیص مالیات جزئیات گزارش رسیدگی باید به اطلاع وی برسد ۲- مودی هیچگونه حقی مبنی بر آگاهی از نحوه رسیدگی مالیات خود ندارد ۳- مامور تشخیص مالیات هرگز نمی تواند به مودی مالیاتی در مورد نحوه گزارش رسیدگی اطلاع دهد ۴- مودی مالیاتی تنها در محضر دادگاه صالحه می توان در جریان رسیدگی به مالیات متعلق خود قرار گیرد. ۶) کدام عبارت زیر درست است؟ ۱- هر شخص حقیقی و حقوقی که بموجب مقررات مکلف به کسر و ایصال مالیات مودیان دیگر باشند در صورت تخلف از انجام وظایف با مودی مسئولیت تضامنی در پرداخت مالیات خواهند داشت ۲- در صورتی که شخص حقیقی یا حقوقی در کسر و ایصال مالیات تکلیفی کوتاهی نمایند مودیان مشمول ۲۰٪ جریمه ای به مبلغ مالیات پرداخت مالیات پرداخت نشده می باشند. ۳- هر شخص حقیقی و حقوقی که بموجب مقررات از پرداخت مالیات تکلیفی سرباز زند مشمول جریمه ای معادل ۲۰٪ مالیات پرداخت نشده خواهد بود ۴- موارد ۱ و ۳) در هر مورد که بموجب مقررات تکلیف یا وظیفه ای برای دفاتر اسناد رسمی مقرر گردیده است در صورت تخلف: ۱- سردفتر با مودی در پرداخت مالیاتی مسئولیت تضامنی دارد ۲- سردفتر مشمول جریمه ای معادل ۲۰٪ مالیات می گردد ۳- سردفتر با مامور تشخیص مالیات در مورد پرداخت مالیات مسئولیت تضامنی دارد ۴- موارد ۱ و ۲) در مورد ممنوع الخروج بودن مودیان مالیاتی کدام گزینه درست است؟ ۱- وزارت امور اقتصادی و دارایی یا سازمان امور مالیاتی کشور در صورتی که میزان بدهی مودی از ۱۰.۰۰۰.۰۰۰ ریال بیشتر باشد از خروج و از کشور جلوگیری می نماید ۲- فقط وزارت

امور اقتصادی و دارایی مجاز به جلوگیری از خروج مودی که بیش از ۱۰.۰۰۰.۰۰۰ ریال بدهی مالیاتی دارد می‌باشد ۳- اداره گذرنامه مجاز به جلوگیری از خروج مودی که بیش از ۱۰.۰۰۰.۰۰۰ ریال بدهی مالیاتی دارد می‌باشد ۴- سازمان ایرانگردی و جهانگردی مجاز به جلوگیری از مسافرت مودیانی که بیش از ۱۰.۰۰۰.۰۰۰ ریال بدهی مالیاتی دارند می‌باشد ۹) کدام گزینه زیر در مورد اطلاعات مربوط به مودیان مالیاتی درست می‌باشد؟ ۱- هرگز ماموران مالیاتی نباید در پی کسب هر گونه اطلاعات از مودی مالیاتی باشند ۲- هرگز ماموران مالیاتی مجاز به افشای اطلاعات مودی مالیاتی مگر در امر تشخیص درآمد مالیات نزد مراجع ذیربط در حد نیاز نمی‌باشد ۳- ماموران مالیاتی به هر صورتی که لازم باشد می‌توانند از مودی مالیات اطلاعات کسب کنند ۴- حتی کوچکترین اطلاعاتی را باید از مراجعه اطلاعاتی کسب نمود. ۱۰) در صورتیکه اداره امور مالیاتی ضمن رسیدگی‌ها خود به تخلفات مالیاتی مودی برخورد نمودند: ۱- حتماً باید آن را به قوه قضاییه اطلاع بدهند ۲- راساً مجزا به انجام هر گونه اقدام پیشگیرانه و یا اعمال مجازات لازم می‌باشند ۳- مراتب را برای تعقیب به دادستان انتظامی مالیاتی گزارش دهند ۴- مراتب را به کلانتری محل گزارش دهند ۱۱) ماخذ ارزیابی املاک در باره مالیات ارث کدام گزینه می‌باشد؟ ۱- ارزش معاملات ملکی در زمان فوت ۲- ارزش معاملات ملکی در زمان پرداخت مالیات ۳- ارزش ابرازی قیمت ملکی توسط وراث ۴- ارزش ملکی به قیمتی که متوفی در وصیت نامه خود قید نموده باشد ۱۲) کدام یک از موارد زیر جز ماترک متوفی محسوب نخواهد بود؟ ۱- موجودی های نقدی متوفی در نزد بانکها ۲- یک اتومبیل و یک آپارتمان در اختیار ورثه قرار گیرد ۳- اثاث البیت محل سکونت متوفی ۴- آن قسمت از ماترکی در تعیین درآمد مشمول مالیات برارث ارثیه همسر متوفی تشخیص داده شود ۱۳) کدام گزینه زیر در مورد محاسبه و دریافت مالیاتی بر ارث در زمانی جز ماترک متوفی وجوه نقد نباشد درست است؟ ۱- ورثه حتماً باید نسبت به فروش اموال منقول یا غیر منقول در مهلت تعیین شده اقدام و بدهی مالیاتی را نقداً بپردازد ۲- سازمان امور مالیاتی می‌تواند به تقاضای کتبی وراث معادل مالیاتی متعلق قسمتی از ماترک را با توافق وراث انتخاب و به قیمتی که مبنای محاسبه بر اثر قرار گیرد به جای مالیات قبول کند ۳- سازمان امور مالیاتی به هر طریقی که تشخیص دهد نسبت به محاسبه مالیات متعلقه می‌تواند عمل کند ۴- قوه قضائیه مسئول نقد کردن اموال مربوط به متوفی بوده پس از آن مسئول پرداخت مالیات متوفی می‌باشند ۱۴) در مورد املاکی که ارزش معاملاتی آنها تعیین نشده است کدام گزینه درست است؟ ۱- ارزش معاملاتی نزدیکترین محل مشابه مناط اعتبار می‌باشد ۲- اظهار فروشنده در مورد مبلغ پرداختی بابت قیمت ملکی مناط اعتبار است ۳- اظهار خریدار در مورد قیمت فروش مناط اعتبار است ۴- ممیز مالیاتی باید پس از مطابقت اظهارات خریدار و فروشنده به بالاترین ارزش استفاده کند. ۱۵) کدام گزینه زیر در مورد درآمد مشمول مالیات مودیان بخش مشاغل درست تر است؟ ۱- درآمد حاصل از فروش کالا و خدمات ۲- درآمدهای حاصل از کل فروش کالا و خدمات به اضافه درآمدها پس از کسر هزینه‌ها و استهلاکات ۳- درآمد حاصل از فروش کالا پس از کسر هزینه‌ها و استهلاکات ۴- درآمدهای حاصل از فروش کالا و خدمات پس از کسر هرگونه هزینه و استهلاکات بنا به اظهار مودی ۱۶) درآمد مشمول مالیات در مورد موسسات بیمه ایرانی کدام گزینه می‌باشد؟ ۱- حق بیمه دریافتی در معاملات بیمه مستقیم پس از کسر برگشتی‌ها و تخفیفها ۲- بهره سپرده‌های بیمه گرا تکایی نزد بیمه گرواگذار کننده ۳- حق بیمه بیمه‌های اتکای وصولی پس از کسر برگشتی‌ها ۴- همه موارد ۱۷) ک مالیات موسسات کشتیرانی و هواپیما یا خارجی بابت کرایه مسافر و حمل کالا- از ایران بطور مقطوع عبارتست از؟ ۱- ۱۰٪ کلیه وجوهی که از این بابت عاید آنها می‌شود ۲- ۵٪ کلیه وجوهی که از این بابت عاید آنها می‌شود ۳- ۱۵٪ کلیه وجوهی که از این بابت عاید آنها می‌شود ۴- بین ۵ تا ۱۰٪ کلیه وجوهی که از این بابت عاید آنها می‌شود ۱۸) درآمد نقدی یا غیر نقدی که شخص حقیقی یا حقوقی: ۱- بصورت بلاعوض یا از طریق معاملات محاسباتی و یا بعنوان جایزه کسب می‌نماید مشمول مالیات اتفاقی به نرخ مقطوع ۵۰٪ خواهد بود ۲- بصورت بلاعوض یا از طریق معاملات محاسباتی و با بعنوان جایزه کسب می‌نماید مشمول مالیات اتفاقی مقرر در ماده ۱۳۱ می‌گردد ۳-

بصورت بلاعوض یا از طریق معاملات محاسباتی و با عنوان جایزه کسب می نماید پس از کسر معافیت مشمول مالیات اتفاقی به نرخ ماده ۱۳۱ می گردد ۴- هیچکدام ۱۹) کدامیک از گزینه های زیر درست است؟ ۱- هیچ مالی از از تصرف صاحب آن نمی توان بیرون کرد مگر به حکم قانون ۲- تصرف بعنوان مالکیت دلیل مالکیت است مگر اینکه خلاف آن ثابت شود ۳- مالکیت زمین مستلزم مالکیت فضای محاذی آن است مگر آنچه قانون استثناء کرده باشد ۴- همه موارد ۲۰) پاسخ درست در مورد تفاوت عمری و رقبی کدام است؟ ۱- عمری عقدی است از طرف مالک برای شخص به مدت عمر خود یا عمر منتفع حال آنکه رقبی حق انتفاعی است برای مدت معین ۲- عمری عقدی است از طرف مالک برای مدت معین حال آنکه رقبی حق انتفاعی است برای تمام عمر ۳- عمری و رقبی بودن هیچ رابطه ای با عمر مالک و یا شخص ثالث ندارد ۴- عمری و رقبی بودن فقط در ارتباط با عمر مالک است ۲۱) کدام گزینه زیر در مورد شرایط اساسی صحت معاملات درست نمی باشد؟ ۱- قصد طرفین و رضای آنها ۲- اهلیت طرفین ۳- زمان انجام معامله ۴- مشروعیت جهت معامله ۲۲) کدام گزینه زیر در مورد وراثت طبقه اول صحیح می باشد؟ ۱- پدر و مادر و اولاد و برادر و خواهر ۲- پدر و مادر و اولاد و اولاد اولاد ۳- اجداد و برادر و خواهر اولاد ۴- پدر و مادرو اجداد و اولاد ۲۳) کدام گزینه صحیح است؟ ۱- حکم دادگاه دادگستری توسط هیچ مقام رسمی و هیچ اداره دولتی قابل تغییر نمی باشد ۲- حکم دادگاه دادگستری چنانچه برخلاف منافع ادارات دولتی باشد قابل تغییر می باشد ۳- حکم دادگاه دادگستری در زمانیکه در دعاوی مابین بخش خصوصی و بخش دولتی به نفع بخش خصوصی باشد به نفع بخش دولتی قابل تغییر است ۴- هیچکدام ایز موارد فوق درست نمی باشد ۲۴) ارزش کالای ورودی در گمرک در همه موارد عبارتست از: ۱- بهای سیف (بهای خرید کالا در مبدأ به اضافه هزینه بیمه و حمل و نقل و باربندی) ۲- کلیه هزینه های مربوط به افتتاح اعتبار ۳- حق استفاده از امتیاز نقشه مدل و علامت بازرگانی ۴- همه موارد ۲۵) جوایز صادراتی و یا بازپرداختهای مالیاتی و گمرکی که به صادرکنندگان محلی اعطاء می گردد در چه مواردی قابل قبول است؟ ۱- وقتی مورد قبول خواهد بود که از طرف نمایندگی های بازرگانی کشورهای خارج رسماً اعلام گردد ۲- وقتی مورد قبول خواهد بود که از طرف نمایندگی های ایران در خارج مورد تایید قرار گیرد ۳- موارد ۱ و ۲ ۴- هیچکدام ۲۶) قیمت ساختمان را چگونه تعیین می نمایند؟ ۱- با توجه به نوع مصالح ۲- با توجه به قدمت و تراکم ۳- با توجه طریقه استفاده از آن و نوع مالکیت از نظر عرصه و اعیان ۴- همه موارد ۲۷) کدامیک جز فهرست قرائن مالیاتی نمی باشد؟ ۱- خرید و فروش سالانه ۲- درآمد ناویژه ۳- میزان تورم ۴- ارزش حق واگذاری محل ۲۸) در صورتی که مستاجر محل کسب بموجب اجاره نامه حق انتقال به غیر داشته باشد می تواند؟ ۱- برای هر نوع شغلی به دیگری انتقال دهد ۲- برای همان شغل بایست به آن منافع مورد اجاره را باسند رسمی به دیگری انتقال دهد ۳- تنها با اذن مراجع قضایی به دیگران انتقال دهد ۴- هیچکدام از موارد ۲۹) حق کسب یا پیشه: ۱- به مستاجر همان محل اختصاص دارد ۲- قابل اختصاص به مستاجر نمی باشد ۳- قابل اختصاص به مستاجر در هر محلی غیر از همان می باشد ۴- همه موارد بالا ۳۰) منابع حقوق عبارتند از: ۱- عرف و عادت ۲- قانون ۳- رویه قضایی و رویه حقوق ۴- همه موارد ۳۱) کدام گزینه زیر در مورد دعوت نامه ارائه اسناد و مدارک از مودی درست می باشد: ۱- ذکر هویت کامل و صحیح مودی و اقامت گاه قانونی وی ۲- اسناد و مدارک و دفاتر و صورتحسابهای مورد لزوم بایستی جزء به جزء و قلم به قلم در دعوت نامه درج شود ۳- مواعد ارائه اسناد و مدارک می بایست در دعوتنامه قید شود ۴- همه مدارک ۳۲) استعلام از اشخاص ثالث در چه زمانی لازم است؟ ۱- زمانی که مودی از ارائه اسناد و مدارک بعضاً یا کلاً خودداری نماید ۲- به منظور کنترل و تکمیل سوابق موجود ۳- موارد ۱ و ۲ ۴- استعلام از اشخاص ثالث در هر صورت لازم است ۳۳) در استعلام از بانک در مورد پرونده های مالیات بر ارث کدام مورد زیر ضروری است؟ ۱- موجودی حساب متوفی در تاریخ حین الفوت ۲- سود حساب متوفی به تفکیک تا تاریخ فوت ۳- استعلام در مورد سفته یا چک یا براتی نزد بانک به نام متوفی ۴- همه موارد ۳۴) اقدامات مورد نیاز برای بازدید از محل مودی مالیاتی کدام است؟ ۱- توصیه می شود اول به صورت عادی بدون آنکه جلب توجه شود تحقیقاتی را از محل با توجه به سوابق

ذهنی حاصل از پرونده مالیاتی به وجود آورد ۲- دفعه بعد با تعیین وقت قبلی بازدید با اطلاع خود مودی انجام گیرد ۳- بازدید از محل کسب و کار مودی مالیات در هر صورت باید بصورت غیر منتظره و بدون اطلاع وی صورت گیرد ۴- موارد ۱ و ۲ صحیح است (۳۵) در صورت برداری از صندوق امانات بانکی مودی مالیاتی رعایت کدام مورد زیر الزامی است؟ ۱- صورت برداری باید در حضور مودی مالیاتی یا نماینده تام الاختیار و مسئول بانک مربوط و کلید دار امانات صورت یابد ۲- موضوع صورت برداری از صندوق امانات بانکی باید صورتحلسه گردد و توسط حاضرین امضا گردد ۳- کارشناس ارزیاب مالیاتی باید کلید صندوق امانات را پس از صورت برداری با خود به اداره امور مالیاتی مربوطه ببرد ۴- موارد ۱ و ۲ صحیح است (۳۶) گزینه صحیح کدام است؟ ۱- هرگاه وراثت ظرف یکماه از تاریخ اخطار کتبی اداره امور مالیاتی از ارائه اموال به منظور ارزیابی خودداری نمایند اداره امور مالیاتی نسبت به تعیین بهای اموال راساً اقدام خواهد نمود ۲- هرگاه وراثت ظرف یکماه از تاریخ فوت متوفی از ارائه اموال به منظور ارزیابی به اداره امور مالیاتی خودداری نمایند اداره مذکور راساً اقدام خواهد نمود ۳- هرگاه وراثت ظرف یک ماه از تاریخ اخطار کتبی اداره امور مالیاتی از ارائه اموال له منظور ارزیابی به کارشناس دادگستری خودداری نمایند مرجع قضایی مربوطه راساً اقدام خواهد نمود. ۴- موارد ۱ و ۲ صحیح است (۳۷) منظور از تسعیر ارز کدام گزینه است؟ ۱- ارزیابی ارز و برابری آن با ریال ۲- افزایش قیمت آن نسبت به پول رایج کشور ۳- ناتوانی آن در بازار داخلی ۴- موارد ۲ و ۳ صحیح است (۳۸) نرخ رسمی ارز: ۱- رقمی است که توسط دلالان داد و ستد میشود ۲- رقمی است که توسط بانک مرکزی تعیین و اعلام می گردد ۳- رقمی است که در کشور مربوطه تعیین میشود ۴- موارد ۱ و ۲ (۳۹) در صورتی که بموجب رای هیات حل اختلاف مالیاتی مطالبات متوفی غیر قابل وصول تشخیص داده شود؟ ۱- مطالبات مذکور جز ماترک محسوب نمی شود ۲- معادل مطالبات مذکور وراثت نسبت به پرداخت مالیات مسئولیت تضامنی دارند ۳- اداره امور مالیاتی عهده دار وصول مطالبات بوده و پس از کسر مالیات متعلقه مابقی را به وراثت عودت خواهد داد ۴- در هر صورت مطالبات متوفی مشمول مالیات نمی گردد (۴۰) اولین قدم در ارزیابی کالا: ۱- مسئله موجودی گیری می باشد ۲- مسئله تعیین ارزش پولی آن است ۳- مسئله تشخیص نوع کالا است ۴- مسئله تعیین سازمان استفاده از آن می باشد (۴۱) شکل صحیح فرمول محاسبه مبلغ فروش از مبلغ خرید کدام است؟ ۱- $100 + \text{مبلغ خرید} = \text{مبلغ فروش عددضریبفروش} - 100 \times 100$ ۲- $\text{مبلغ خرید} = \text{مبلغ فروش عددضریبفروش} - 100 \times 100$ ۳- $120 \times \text{مبلغ خرید} = \text{مبلغ فروش عددضریبفروش} - 100 \times 100$ ۴- $\text{مبلغ خرید} = \text{مبلغ فروش عددضریبفروش} - 100 \times 100$ ۵- $\text{مبلغ فروش عددضریبفروش} - 100 \times 120 = \text{مبلغ خرید}$ ۶- $\text{مبلغ فروش عددضریبفروش} - 100 \times 120 = \text{مبلغ خرید}$ (۴۲) تعیین ارزش معاملاتی املاک به عهده: ۱- سازمان مسکن و شهرسازی می باشد ۲- شهرداری هر منطقه میباشد ۳- کمیسیون تقویم املاک می باشد ۴- بعهده خریدار و فروشنده می باشد (۴۳) منظور از عبارت وضعیت حقوقی در مورد تعیین قیمت اراضی شهری توسط کمیسیون تقویم املاک چیست؟ ۱- مشاع بودن ۲- نوع مالکیت ۳- استیجاری بودن ۴- همه موارد (۴۴) در ارزش گذاری ساختمان توسط کمیسیون تقویم املاک رعایت کدام یک از موارد زیر لازم است؟ ۱- نوع مصالح (اسکلت فلزی یا بتون آرمه یا اسکلت بتونی و ...) ۲- نوع مالکیت از نظر عرصه و اعیان ۳- تعداد مالکین ۴- موارد ۱ و ۲ صحیح است (۴۵) برجبه کدام است؟ ۱- آن قسمت از زمین یک پلاک ثبتی مفروز و مجزی شده چسبیده و مشرف به معبر که عمق آن توسط دفتر چه های ارزشی معاملاتی تعیین گردیده بر جبهه نام دارد ۲- آن قسمت از اعیانی یک پلاک ثبت که چسبیده و مشرف به معبر باشد بر جبهه نام دارد ۳- آن قسمت از زمین یک پلاک ثبتی که چسبیده به پلاک ثبتی شخص دیگر باشد بر جبهه نام دارد ۴- هیچکدام (۴۶) عمق جبهه برای عرصه املاک چند متر می باشد؟ ۱- ۱۵ متر ۲- ۳۵ متر ۳- ۲۵ متر ۴- ۱۲.۵ متر (۴۷) عمق جبهه برای مغازه ها و پاساژها و سرای تیمچه چند متر می باشد؟ ۱- ۱۰ متر ۲- ۱۰ متر ۳- ۲۵ متر ۴- ۲۵ متر مربع (۴۹) منظور از عوامل افزایشنده در زمینه ارزیابی املاک کدام است؟ ۱- عواملی هستند که منجر به افزایش قیمت ملک بیش از قیمت مشخص در دفتر چه ارزش معاملاتی می گردد ۲- عواملی هستند که چنانچه ملک از آن موقعیت برخوردار باشند بر ارزش آن افزوده می گردد ۳- موارد ۱ و ۲ (۵۰) منظور از عوامل کاهشنده در زمینه ارزیابی املاک کدام است؟ ۱- عواملی است که ۲- چنانچه ملک

مشمول آن وضعیت باشد تخفیفاتی به آن تعلق می‌گیرد ۳- چنانچه ملکی فاقد معبر باشد مشمول موضوع عوامل کاهنده می‌گردد

۴- در مورد املاکی که مشاع هستند یعنی بیش از یک مالک دارند مشمول تخفیف می‌گردند ۵- همه موارد فوق (۵۱) کدام دسته از املاک زیر مشمول عوامل کاهنده می‌گردد؟ ۱- زمین های مزروعی و سبزیکاری ۲- املاکی که درید تصرف مستاجر است ۳- املاکی که مشاع هستند ۴- همه موارد (۵۲) ارزش عرصه املا- کی که دارای دوبر یا بیشتر باشند چگونه محاسبه می‌گردد؟ ۱- اول ارزش جبهه ارزانتر محاسبه می‌گردد ۲- اول ارزش جبهه گرانتر محاسبه و سپس ارزش جبهه ارزانتر محاسبه می‌گردد ۳- ارزش جبهه گرانتر و ارزانتر هر یک زمان بطور همزمان محاسبه می‌گردد ۴- هیچکدام (۵۳) در مورد املاکی که دارای راه عبور مستقلى نباشند و حق عبور از ملک مجاور دارند: ۱- ارزش عرصه آنها برابر ارزش بر جبهه ملک مجاور محاسبه می‌گردد ۲- ارزش عرصه آنها نصف ارزش بر جبهه ملک مجاور است ۳- ارزش عرصه آنها کلا- برابر ارزش پشت جبهه ملک مجاور محاسبه می‌گردد ۴- اصلاً برای چنین ملکی ارزش عرصه تعیین نمی‌گردد (۵۴) کدام گزینه زیر درست می‌باشد؟ ۱- ساختمانهایی که در مرحله نازک کاری می‌باشند براساس ۹۰٪ ارزش اعیانی‌های تعیین شده محاسبه می‌گردد ۲- ساختمانهایی که در مرحله نماکاری می‌باشند برابر ۱۰۰٪ ارزش اعیانی‌های تعیین شده محاسبه می‌گردد ۳- در مرحله پس ازفونداسیون ۳۰٪ ارزش اعیانی‌های تعیین شده محاسبه می‌گردد ۴- همه موارد صحیح است (۵۵) در کدام یک از موارد زیر حق سرقفلی ایجاد می‌شود؟ ۱- در نتیجه حسن عمل و فعالیت تاجر ایجاد می‌شود ۲- در نتیجه مهارت و ذوق او در کار حاصل می‌شود ۳- در نتیجه خوبی موقعیت محل کسب و ساختمان ایجاد می‌شود ۴- همه موارد (۵۶) برای اینکه در ارزیابی حق واگذاری محل حدوداً به واقعیت امر رسید کدام اقدام زیر درست تر است؟ ۱- در وضعیت خریدار به تحقیقات پرداخت ۲- در وضعیت فروشنده موضوع را پیگیری نمود ۳- در وضعیت خریدار و فروشنده موضوع تحقیق و نتایج حاصله با هم مقایسه شود ۴- در وضعیت مامور اداره امور مالیاتی به تحقیقات پرداخت (۵۷) در ارزیابی حق سرقفلی کدامیک از گزینه‌های زیر جز مشخصه های آن می‌باشد؟ ۱- اندازه ابعاد و مساحت مورد ارزیابی ۲- چنانچه مغازه باشد ارتفاع مغازه و نیز بالکن احداث شده در آن ۳- اندازه های انبار یا زیر زمین موجود در مغازه ها ۴- همه موارد (۵۸) کدام مورد زیر جز مشخصه های کیفی محل سرقفلی در ارزیابی آن در نظر گرفته می‌شود؟ ۱- نوع ساختمان و مصالح بکار رفته در آن و قدمت آن ۲- جواز کسب محل و نیز موضوع داشتن سند رسمی ۳- تشریح معروفیت مورد تجاری ۴- همه موارد (۵۹) کدام مورد جز انواع گزارشات کتبی است؟ ۱- گزارش بر دادن اطلاع است ۲- برای دادن اطلاع و ذکر مشکلات و مسایل ۳- برای دادن اطلاع و ذکر مشکلات و مسایل و توصیه راه حل ۴- همه موارد (۶۰) کدامیک جز موارد ضروری در نوشتن گزارش است؟ ۱- ساده نویسی ۲- پرهیز از ابهام و مبالغه ۳- پس از تایید صحت ارقام و حقایق به ذکر آن پرداخته شود ۴- همه موارد (۶۱) کدام گزینه زیر درست است؟ ۱- حق تکثیر یا تجدید چاپ و بهره برداری ترجمه ای یا مترجم یا وراث قانونی او است ۲- فقط حق بهره برداری از هر ترجمه ای با مترجم است ۳- حق تکثیر یا تجدید چاپ در اختیار ناشر می‌باشد ۴- هیچکدام (۶۲) وظایف و مسئولیت های ماموران مالیاتی: ۱- منحصراً در اداره کل امور مالیاتی است که در آن به خدمت گرفته می‌شوند ۲- منحصراً در اداره امور مالیاتی است که در آن به خدمت گرفته می‌شوند ۳- در سازمان امور مالیاتی است و در سراسر کشور می‌باشد ۴- هیچکدام (۶۳) ماموران مالیاتی: ۱- فقط می‌تواند شناسایی مالیات را عهده دار باشند ۲- شناسایی و مطالبه و وصول مالیاتهای موضوع قانون را عهده دار باشند ۳- مطالبه مالیات در زمره وظایف ماموران مالیاتی نمی‌باشند ۴- شناسایی مالیات در زمره وظایف ماموران مالیاتی نمی‌باشد (۶۴) کدام گزینه زیر در مور انتصاب ماموران مالیاتی درست است؟ ۱- در شرایط مساوی اولیت با دارندگان سوابق بالاتر است ۲- در شرایط مساوی الویت با دارندگان مدرک تحصیلی بالاتر است ۳- در شرایط مساوی الویت با کارکنان مرد است ۴- هیچکدام (۶۵) مرجع رسیدگی به شکایات مودیان ناشی از اقدامات اجرایی در وصول مالیات و عوارض: ۱- هیئت عالی انتظامی می‌باشد ۲- هیئت حل اختلاف مالیاتی می‌باشد ۳- شورای عالی مالیاتی می‌باشد ۴- دادستانی انتظامی مالیاتی می‌باشد (۶۶) مبداء

احتساب جریمه موضوع قانون: ۱- تاریخ انقضای سررسید پرداخت وجوه می باشد ۲- ۳۰ روز پس از ابلاغ برک تشخیص می باشد ۳- ۱۰ روز پس از ابلاغ برک قطعی می باشد ۴- ۳۰ روز پس از ثبت گزارش رسیدگی می باشد ۶۷) تاریخ تعلق مالیاتی و عوارض موضوع قانون درمورد تولید کالا و ارائه خدمات: ۱- تاریخ تولید می باشد ۲- تاریخ فروش یا ارائه خدمات می باشد ۳- تاریخ ثبت سند فروش می باشد ۴- هیچ موعد خاصی ندارد ۶۸) اضافه پرداختی تولید کنندگان کالا و ارائه کنندگان خدمات بابت مالیات و عوارض: ۱- از محل خزانه پرداخت می شود ۲- از محل ماده ۲۱۷ پرداخت می شود ۳- از محل وصولی های جاری مربوط توسط سازمان امور مالیاتی پرداخت می شود ۴- قابل استرداد نمی باشد ۶۹) اولین انتقال خودرو از کارخانه های سازنده و یا مونتاژ کننده دافع و یا وارد کننده به خریداران: ۱- مشمول ۳۰٪ پرداخت مالیاتی نقل و انتقالات می گردد ۲- مشمول ۱۰٪ پرداخت مالیات و نقل و انتقال می گردد ۳- مشمول پرداخت مالیات نقل و انتقال نخواهد بود ۴- بسته به مورد از ۱۰ تا ۳۰ مشمول پرداخت مالیات نقل و انتقالات می گردد ۷۰) فسخ و اقاله اسناد خودرو: ۱- تا یکسال بعد از معامله مشمول مالیات نقل و انتقال مجدد نخواهد شد ۲- تا شش ماه بعد از معامله مشمول مالیات نقل و انتقال مجدد نخواهد شد ۳- تا سه ماه بعد از معامله مشمول مالیات نقل و انتقال مجدد نخواهد شد ۴- بلافاصله پس از معامله مشمول مالیات نقل و انتقال مجدد خواهد شد ۷۱) تولید کنندگان: ۱- اشخاص حقیقی و حقوقی سازنده و مونتاژ کننده کالای های موضوع قانون می باشند ۲- اشخاص حقیقی و حقوقی ارائه کننده خدمات می باشند ۳- فقط اشخاص حقیقی تولید کننده می باشند ۴- هیچکدام ۷۲) واگذاری خطوط تلفن همراه معادل: ۱- ۲۰٪ قیمت واگذاری مشمول مالیات می شود ۲- ۱۵٪ قیمت واگذاری مشمول مالیات می شود ۳- نرخ مقطوع ۱۰٪ قیمت واگذاری مشمول مالیات می شود ۴- ۵٪ قیمت واگذاری مشمول مالیات می شود ۷۳) سیگار تولید داخل مشمول: ۱- ۱۵٪ مالیات ۲- ۳٪ عوارض ۳- ۱۲٪ مالیات ۴- ۲ و ۳ صحیح است ۷۴) انواع نوشابه های گازدار ساخت داخل که با وسایل ماشینی تهیه می شوند: ۱- ۱۲٪ مالیات ۲- ۱۵٪ عوارض ۳- ۳٪ عوارض ۴- ۲ و ۳ صحیح است ۷۵) حمل و نقل برون شهری مسافر در داخل کشور با وسایل زمینی ریلی دریایی و هوایی: ۱- ۷٪ عوارض از بهای بلیط ۲- ۵٪ عوارض از بهای بلیط ۳- ۱۰٪ مالیات از بهای بلیط ۴- ۵٪ مالیات از بهای بلیط

۱۱۲- اختیارات خرداد ۱۳۷۳ قانون وکلا - آئین دادرسی کیفری - ۱۳۷۳

دو مسئله زیر را بدقت بخوانید و هر دو را پاسخ دهید. استفاده از کتاب قانون آزاد است. مسئله اول: ، دادگاه کیفری یک تهران در رسیدگی به جرمی از جرائم تعزیری که پرونده آن طبق مقررات قانون تشکیل دادگاههای کیفری یک و دو مصوب ۱۳۶۸ مستقیماً در دادگاه طرح شده و مدعی خصوصی نیز مبادرت به تقدیم دادخواست ضرر و زیان نموده است بدواً به تقاضای مدعی خصوصی قرار تامین خواسته صادر میکند. سپس وقت دادرسی تعیین و طرفین احضار میشوند. روز جلسه وکیل متهم بدون موکل حضور میابد. دادگاه حضور وکیل بدون موکل (متهم) را نپذیرفته و جلسه را تجدید مینماید. جلسه بعد متهم در معین وکیل خود حضور پیدا میکند. دادگاه قرار وثیقه‌های علیه متهم صادر مینماید متهم به قرار وثیقه اعتراض میکند لیکن دادگاه پس از رسیدگی بالاخره متهم را محکوم به مجازات قانونی نموده اجرای مجازات را نیز با احراز شرایط ماده ۳۵ قانون مجازات اسلامی معلق مینماید. بعلاوه متهم را به ضرر روزیانی کمتر از میزان مدعی خصوصی محکوم میکند. مدعی خصوصی بعد از صدور حکم و قبل از انقضای مهلت تجدیدنظر خواهی کتباً حق اعتراض و تجدیدنظر خواهی را از خود سلب نموده است، معذاً همزمان با تجدیدنظر خواهی محکوم علیه، در مهلت قانونی، مدعی خصوصی نیز نسبت به حکم ضرر و زیان تقاضای تجدیدنظر مینماید. در مرحله تجدیدنظر خواهی، دیوان کشور، دادگاه کیفری یک را در دعوی مطروحه اساساً دارای صلاحیت ذاتی و محلی نداسته و پس از نقض حکم آنرا به مرجع صلاحیتدار ارسال میدارد. اینک با توجه به قضیه مطروحه و با استفاده از قانون و یا آراء دیوان کشور و نظریه مستدلاً و مستنداً پاسخ خواسته های زیر را بنویسید. در رسیدگی کیفری مذکور در صورتیکه توضیحات خاصی از متهم

ضرورت نداشته باشد، اصولاً حضور متهم همراه وکیل در دادگاه در غیر قابل تجدیدنظر خواهی نسبت به قرار وثیقه درست بوده است یا خیر. با وجود صدور حکم محکومیت و تعلیق اجرای مجازات در باره متهم طرفین دعوی کیفری اعم از دادستان یا محکوم علیه یا مدعی خصوصی و یا هر مقام قضائی حق تجدیدنظر خواهی دارند یا خیر؟ آیا در دعوی کیفری طرفین میتوانند حق تجدیدنظر خواهی را از خود سلب کنند و در این قضیه که مدعی خصوصی حق خود را ساقط کرده میتواند قبل از انقضاء مدت بیست روز مبادرت به تجدیدنظر خواهی کند. با نقض حکم در دیوان کشور بعثت عدم صلاحیت ذاتی و محلی و ارجاع پرونده به مرجع صلاحیتدار قرار تامین خواسته و وثیقه صادره علیه متهم در پرونده به قوت خود باقی میماند یا لغو و منتفی گشته و دادگاه صلاحیتدار تصمیم جدید مقتضی اتخاذ خواهد نمود. آیا پس از نقض حکم دایره به عدم صلاحیت محلی دادگاه توسط دیوان عالی کشور، دادگاه مرجوع الیه حق اصرار دارد یا خیر؟ مسئله دوم:، یک نفر نظامی در محوطه محل خدمت ضمن تخلف از مقررات رانندگی موجب مرگ نظامی دیگر میشود. باز پرس نظامی قرار وثیقه‌های معادل دیه مقتول علیه متهم صادر میکند که پس از تودیع آزاد میگردد. متهم علاوه بر بزه مذکور بعثت حمل و نگهداری مواد مخدر که مجازات آن به فرض شدیدتر از جرم اولی است تحت تعقیب دادرسی انقلاب بوده. اینک دادرسی انقلاب با توجه به مقررات قانون بعثت اینکه مجازات جرم دوم مهمتر است خود را صالح بر رسیدگی به هر دو جرم متهم میداند. پس از حل اختلاف بین دو دادرسی توسط مرجع صلاحیتدار، باز پرس نظامی قرار وثیقه متهم را به قرار بازداشت تشدید و ذیل قرار صادره متهم را در زندان از ملاقات ممنوع میکند. وکیل متهم طی لایحهای دادرسی و دادگاه عمومی را صالح برای رسیدگی به جرم قتل غیر عمد دانسته و ممنوع الملاقات کردن متهم را غیر قانونی و بر خلاف حقوق زندانی تلقی مینماید. اینک با توجه به مسئله بالا- و قانون و آراء دیوان کشور و نظریه‌ها مستدلاً و مستنداً پاسخ خواسته‌های ذیل را بنویسید. با توجه به اینکه جرم حمل و نگهداری مواد مخدر مهمتر از جرم دیگر متهم بوده، رسیدگی به هر دو بزه انتسابی در صلاحیت دادرسی و دادگاه انقلاب که صلاحیت رسیدگی بجرم مهمتر را دارد میباشد یا خیر. در این قضیه مرجع حل اختلاف بین دو دادرسی کدام بوده است. آیا ادعای وکیل متهم در مورد صلاحیت دادرسی و دادگاه عمومی و نیز ممنوع الملاقات کردن متهم درست است یا خیر؟ تامین کیفری وثیقه که توسط باز پرس نظامی معادل دیه مقتول اخذ شده متناسب با جرم ارتكابی بوده یا خیر.

۱۱۳ - اخبار خرداد ۱۳۷۳ قانون وکلا - آئین دادرسی مدنی - ۱۳۷۳

به سوالات ذیل پاسخ دهید: سوال ۱ یک موسسه دولتی به موجب حکمی که از دادگاه بدوی صادر و در مرجع تجدیدنظر تایید شده به پرداخت مبلغ دویست میلیون ریال محکوم گردیده است. از مشاور حقوقی موسسه سوال شده است در صورت صدور اجرائیه و ابلاغ آن آیا موسسه از پرداخت هزینه‌های اجرائی معاف است یا خیر؟ به سوال مستدلاً و با استناد به قانون پاسخ دهید. سوال ۲ آقای الف به موجب یک برگ سفته به شماره ۱۹۵ تعهد میکند که در تاریخ ۱۵ مهر سال ۱۳۷۴ مبلغ پنجاه میلیون ریال بابت بدهی خود به آقای ب بپردازد. اما آقای الف که کارمند رسمی یک موسسه دولتی در شیراز بوده در آبان ماه ۱۳۷۲ در شهر مذکور فوت میکند و آقای ب در سال ۱۳۷۳ به استناد سفته مذکور و گواهی حصر و وراثت دعوائی در دادگاه حقوقی یک تهران به خواسته مطالبه مبلغ پنجاه میلیون ریال علیه آقای ج وراثت منحصر بفرد متوفی که در تهران اقامت دارد طرح مینماید و محکومیت وی را به پرداخت وجه مذکور از ترکه درخواست میکند. در جلسه دادرسی که با حضور طرفین تشکیل میشود آقای ج میگوید: اولاً: دادگاه فاقد صلاحیت است. ثانیاً: امضای ذیل سفته به هیچ وجه تعلق به مورث ندارد. آقای ب با بقاء در استفاده از مستند، بر اساس مقررات قانون آئین دادرسی مدنی تقاضای رسیدگی به اعتبار و اصالت آنرا مینماید. دادگاه با رد ایراد خواننده و اعلام صلاحیت خود در رسیدگی به دعوی، به اصالت سند رسیدگی و با احراز صحت امضای مورث خواننده به صدور رای مبادرت

میکنند. خلاصه رای دادگاه چنین است. اولاً آقای ج به پرداخت مبلغ سفته و هزینه دادرسی به آقای ب محکوم میشود. ثانياً آقای ج از جهت اینکه امضای منتسب به آقای الف را در سفته مستند دعوی نپذیرفته و با رسیدگی صحت سند محرز گردیده است به تادیه مبلغ یکصد هزار ریال جریمه محکوم میگردد. آیا به نظر شما تصمیمات دادگاه در جریان رسیدگی و نیز رای صادره مطابق با موازین قانونی هست یا خیر؟ نظر خود را مستدلاً و با استناد به مقررات بنویسید. سوال ۳ آقای بهمن به موجب سند انتقال رسمی تنظیمی در دفتر اسناد رسمی شماره یک ش دانگ یک باب خانه را به آقای علی میفروشد و در سند مذکور تعهد میکند که در ۱/۳/۷۲ مورد معامله را تخلیه و به موجب یک برگ قبض رسمی به خریدار تحویل دهد. چون آقای بهمن به تعهد خود عمل نمیکند، اجرائیه شماره ۲۵۸ دانه بر تخلیه مورد معامله صادر و به وی ابلاغ میشود. پس از ابلاغ اجرائیه بر اساس درخواست آقای بهمن دانه بر اینکه بر اثر کبر سن و بیماری قادر به اداره امور خود نیست دادگاه صالح بانو مینا دختر آقای بهمن را به استناد ماده ۱۰۴ قانون امور حسبی به عنوان امین برای اداره اموال آقای بهمن تعیین میکند و بانوی مشارالیها در موعد قانونی قبول سمت امانت را به دادگاه اطلاع میدهد. سپس بانو مینا دعوائی به طرفیت آقای علی و اداره ثبت اسناد و املاک و سر دفتر، دفتر اسناد رسمی شماره یک در دادگاه صالح طرح و ضمن آن اعلام میکند: اینجانب به عنوان امین اموال آقای بهمن نسبت به اجرائیه صادره اعتراض دارم زیرا پدرم نابینا و کر و بیسواد است و قادر نبوده که سند انتقال را تنظیم و امضاء کند و اهالی محل هم اطلاع دارند که وی قادر به تکلم و حرکت نیست و آقای علی با سوء استفاده از وضعیت پدرم و تبانی با سردفتر به تنظیم سند مبادرت کرده است. لذا اکنون با توجه به نابینائی و ناشنوائی و بیسوادی پدرم و ناتوانی وی در تنظیم سند انتقال درخواست توقیف عملیات اجرائی و ابطال اجرائیه شماره ۲۵۸ را که برخلاف قانون صادر شده است مینمایم. ضمناً جهت معاینه پدرم و تشخیص وضعیت وی ارجاع امر به کارشناس و تحقیق محلی مورد تقاضاست. (مشارالیها کلیه مدارک لازم را ارائه و به پرونده اجرائی شماره ۲۵۸ استناد نموده و تقاضای مطالبه و ملاحظه آنرا کرده است). دادگاه قرار توقیف عملیات اجرائی را صادر میکند و جهت رسیدگی به پرونده تعیین وقت میشود. به سوالات ذیل مستدلاً و با استناد به مواد قانون پاسخ دهید: اولاً: به نظر شما دعوی مطروحه مطابق با موازین قانونی هست یا خیر؟ ثانياً: به نظر شما بانو مینا چه اقدامی باید انجام بدهد؟ ثالثاً چه مطالبی ضرورت دارد سر دفتر دفتر اسناد رسمی به دادگاه اعلام نماید. سوال ۴ آقای سهراب به موجب مبیعه نامه مورخ ۲۵/۲/۷۲ یک دستگاه اتومبیل را به مبلغ سه میلیون تومان به آقای محمد میفروشد و ضمن دریافت ثمن معامله تعهد میکند در تاریخ ۲۸/۴/۷۲ جهت تنظیم سند رسمی انتقال در دفتر اسناد رسمی حاضر شود و در مبیعه نامه توافق میشود چنانچه راجع به اختلاف بین طرفین اختلافی بوجود بیاید آن اختلاف از طریق داوری حل و فصل شود. آقای سهراب در موعد مقرر در دفتر اسناد رسمی حاضر نمیشود و آقای محمد در مرداد همان سال فوت میکند. بانو مریم وارث منحصر بفرق آقای محمد به استناد تصویر مصدق گواهی حصر وراثت و سایر مدارک در دادگاه صالح دعوائی به خواسته الزام آقای سهراب به حضور در دفتر اسناد رسمی و تنظیم سند رسمی انتقال طرح میکند و بهای خواسته در دادخواست سه میلیون تومان قید میشود. دادخواست به خواننده ابلاغ و جلسه دادرسی با حضور طرفین تشکیل میشود و دادگاه پس از رسیدگی چنین رای میدهد: «نظر باینکه بشرح مندرجات مبیعه نامه مورخ ۲۵/۲/۷۲ طرفین توافق کردهاند که اختلاف آنان از طریق داوری حل و فصل گردد، لذا دعوی بکیفیت مطروحه قابلیت استماع ندارد و به استناد ماده ۱۰ قانون مدنی قرار رد آن صادر و اعلام میشود.» بانو مریم در مهلت قانونی دادخواست تجدیدنظر به دادگاه صالح تسلیم و تقاضای نقض رای صادره را میکند و چون دادخواست ناقص بوده مدیر دفتر دادگاه کتبا به مشارالیها اطلاع میدهد تا ظرف ۵ روز پس از ابلاغ نسبت به پرداخت مبلغ دو بیست و بیست و نه هزار و سیصد و هشتاد و پنج تومان هزینه دادرسی و تسلیم لایحه تجدیدنظر خواهی در دو نسخه اقدام کند و در غیر اینصورت قرار رد دادخواست صادر خواهد شد. در ۱۹/۴/۱۳۷۳ اخطاریه به بانو مریم ابلاغ میشود و نامبرده در روز پنجشنبه ۲۳/۴/۷۳ به دفتر شما مراجعه میکند و از شما میخواهد که وکالت او را بپذیرید. اکنون با توجه به مطالب فوق مستدلاً و با استناد به

مقررات به سوالات ذیل پاسخ دهید: به نظر شما دعوی تجدیدنظر مطروحه پیشرفت دارد یا خیر؟ چنانچه وکالت بانو مریم را بپذیرید در قبال اخطاریه رفع نقص چه اقداماتی را انجام خواهید داد و مطالبی را که ضروری است به دادگاه اعلام شود، بنویسید. چنانچه پرونده را تکمیل کنید ولی تجدیدنظر خوانده از محل و نشانی تعیین شده در دادخواست تجدیدنظر خواهی نقل مکان کرده باشد و دادخواست به او ابلاغ نشود و دفتر دادگاه از این جهت اخطار رفع نقص نماید و بانو مریم نشانی دیگری از تجدیدنظر خوانده نداشته باشد، شما چه اقدامی میکنید. چنانچه پرونده از هر حیث تکمیل شود و در مرجع تجدیدنظر مطرح گردد مرجع مذکور چه تصمیمی باید اتخاذ نماید که منطبق با موازین قانونی باشد.

۱۱۴- اختتام خرداد ۱۳۷۳ کانون وکلا - حقوق ثبت و امور حسبی - ۱۳۷۳

به کلیه سوالات زیر مستدلا پاسخ دهید. استفاده از قانون مدنی مجاز است. ماده ۴۸ قانون ثبت را شرح دهید. ماده ۴۸ قانون ثبت «سندی که مطابق مواد فوق به ثبت برسد و به ثبت نرسیده در هیچ یک از ادارات و محاکم پذیرفته نخواهد شد.» برای تشکیل و ثبت انجمنهای علمی چه تشریفات لازم است؟ در چه مواردی ابطال اسناد مالکیت احتیاج به حکم دادگاه ندارد؟ در چه مواردی به ولی قهری ضم امین میشود. ماده ۱۲۳۸ قانون مدنی را توضیح دهید. ماده ۱۲۳۸ قانون مدنی «قیمی که تقصیر در حفظ مال مولی علیه بنماید مسئول ضرر و خسارتی است که از نقصان یا تلف آن مال حاصل شده اگر چه نقصان یا تلف مستند به تفریط یا تعدی قیم نباشد.»

۱۱۵- اختتام خرداد ۱۳۷۳ کانون وکلا - حقوق مدنی - ۱۳۷۳

به سوالات ذیل با استدلال پاسخ دهید. استفاده از قانون مدنی آزاد است. سوال اول: شخصی به دستور کارفرما وکیلی برای او به منظور اداره امور احداث یک ساختمان انتخاب میکند. پس از انتخاب وکیل، در قراردادی که بین وکیل کارفرما و مقاطعه کار ساختمان منعقد میشود، احداث ساختمان طبق نقشه معین در برابر دستمزد معلوم بر عهده پیمانکار قرار میگیرد که ظرف یک سال آنرا تحویل دهد، مشروط بر اینکه در هر ماه مبلغ معینی از دستمزد به مقاطعه کار پرداخت شود. اگر دستورگیرنده پس از انتخاب وکیل و پیش از عقد قرارداد مقاطعه کاری فوت کند، قرارداد مزبور چه وضعیتی خواهد داشت. اگر وکیل مزبور، با وجود در اختیار داشتن پول کارفرما، در پرداخت اقساط دستمزد مقاطعه کاری تاخیر کند و شخص اخیر به دلیل این تاخیرات احداث ساختمان را مدتی به تاخیر اندازد، شما به عنوان وکیل کارفرما ترجیح میدهید برای مطالبه خسارت علیه کدامیک از وکیل و مقاطعه کار طرح دعوی کنید؟ سوال اول: وصی بر ثلث مشاع از ترکه، پس از فوت موصی و بدون اذن ورثه، باغی را که جزء ترکه متوفی بوده است، به عنوان ثلث انتخاب و آن را اجاره داده و تسلیم مستاجر میکند. شما به عنوان وکیل ورثه: آیا دعوی خلع ید باغ را تجویز میکنید یا خیر؟ بر فرض مثبت بودن پاسخ سوال بالا، علیه چه شخصی طرح دعوی میکنید، مستاجر یا وصی، یا هر دو.

۱۱۶- سوالات حقوق تجارت - ۱۳۷۳

۱) به طور کلی از نظر حقوقی شخص به چند دسته تقسیم می‌شود؟ ۱- به سه دسته: شخص حقیقی، شخص حقوقی و شخص طبیعی
 ۲- به دودسته شخص حقیقی یا طبیعی و شخص حقوقی ۳- به دودسته شخص حقیقی و شخص طبیعی ۴- به سه دسته شخص حقوقی، شخص حقیقی و شخص ثالث ۲) کدام گزینه زیر درست است؟ ۱- شخص حقیقی همان افراد از نوع بشر صرف نظر از ویژگیهای اختصاصی آنها است ۲- شخص حقوقی امر اعتباری غیر قابل لمس و رویت می‌باشد ۳- شخص حقیقی یا شخص

طبیعی موجود قابل لمس و رویت می باشد ۴- همه موارد فوق ۳) اشخاص از نظر نتیجه و حاصل فعالیت به چند گروه تقسیم می شوند؟ ۱- اشخاص حقوقی خصوصی ۲- اشخاص حقوقی عمومی ۳- اشخاص حقوقی خصوصی و اشخاص حقوقی عمومی ۴- هیچکدام ۴) در موارد سکوت، نقص و یا اجمال حقوق تجارت کدام گزینه درست است؟ ۱- بایستی به قواعد حقوق مدنی مراجعه نمود ۲- باید به تصمیمات خبرگان تجاری مراجعه نمود ۳- در آن مورد خاص هیچ نوع عملی نمی توان انجام داد ۴- آن عمل تجاری را باید کان لم یکن تلقی نمود ۵) در رابطه با شمول حقوق تجارت کدام گزینه زیر درست نمی باشد؟ ۱- اصولاً حقوق تجارت فعالیت‌های مربوط به گردش ثروت را تنظیم می کند ۲- اصولاً حقوق تجارت فعالیت‌های مربوط به گردش ثروت و تولیدات کشاورزی را تنظیم می کند ۳- اصولاً حقوق تجارت فعالیت‌های مربوط به گردش ثروت و استخراج و نظایر آن را تنظیم می کند ۴- گزینه های ۲ و ۳) کدامیک جز منابع حقوق نمی باشد؟ ۱- قانون ۲- رویه قضایی ۳- تشکیلات قضایی ۴- عرف و عادت حقوقی ۷) منظور از عرف و عادت در حقوق تجارت کدام است؟ ۱- قواعد و اصول معمول به تجار و بازرگانان در روابط تجاری ۲- قواعد و اصول مربوط به تجارت خارجی است ۳- آداب و رسوم جامعه است ۴- اصول اولیه زندگی اجتماعی است ۸) رسوم حقوقی تجارت به چه معنی می باشد؟ ۱- اصولی که در عمل به وجود آمده و فقط یکی از طرفین معامله بطور ضمنی خود را مشمول و ملزم به آن بدانند ۲- اصولی که در عمل به وجود آمده و فقط یکی از طرفین معامله بطور مکتوب خود را مشمول و ملزم به آن بدانند ۳- اصولی که در عمل به وجود آمده و طرفین معامله بطور مکتوب و باصراحت خود را مشمول و ملزم به آن بدانند ۹) تفاوت عرف و عادت حقیقی با قانون در چیست؟ ۱- در این است که در مورد عرف و عادت حقوقی احتمال تردید وجود دارد ۲- عرف و عادت حقوقی همان قانون است ۳- در این است که عرف و عادت حقوقی فاقد ضمانت اجراست ۴- موارد ۱ و ۳) منظور از رویه قضایی کدام گزینه است؟ ۱- استنباط قضات دادگاهها از قوانین و مقررات است ۲- استنباط قضات دادگاهها از ادله ارائه شده توسط افراد در دادگاههاست ۳- استنباط مردم از قوانین و مقررات است ۴- استنباط عامه مردم و قضات دادگاهها از قوانین و مقررات است ۱۱) کدام مورد زیر در مورد انواع معاملات تجاری درست نمی باشد؟ ۱- خرید یا تحصیل هر نوع مال منتقول به تقصد فروش یا اجاره و تصدی به حمل و نقل به هر نحوی که باشد ۲- هر قسم عملیات دلایلی یا حق العملکاری و تصدی به عملیات حراجی ۳- تاسیس و بکار انداختن هر قسم کارخانه که برای رفع حوائج شخصی باشد و معاملات تجاری که صرفاً بین تاجر باشد ۴- عملیات بیمه و هر قسم عملیات صرافی و بانکی ۱۲) کدام مورد راجع به دسته بندی معاملات تجاری درست است؟ ۱- معاملات تجاری به سه دسته ذاتی، تشبیهی و تبعی تقسیم می شوند ۲- معاملات تجاری به سه دسته ذاتی، مطلق و تشبیهی تقسیم می شوند ۳- معاملات تجاری به سه دسته اصلی، تشبیهی و تبعی تقسیم می شوند ۴- هیچیک از موارد فوق ۱۳) به موجب قانون کدام گزینه معنی درست بیع است؟ ۱- تملیک عین ۲- تملیک عین به عوض معلوم ۳- تملیک عین به عوض نامشخص ۴- موارد ۲ و ۳) شرایط صحت معامله یا عقد کدام است؟ ۱- قصد و رضای طرفین، بلوغ، رشد، مورد معامله که بایستی مال معین و قابل تسلیم باشد ۲- قصد و رضای طرفین، بلوغ، مورد معامله که بایستی مال معین و مشروعیت جهت معامله ۳- قصد و رضای طرفین، مشروعیت، عقل و بلوغ ۴- اراده طرفین به ایجاد رابطه حقوقی، بلوغ، عقل و مشروعیت ۱۵) مال منقول عبارتست از: ۱- به نقل از گفتار شخصی به فرد تعلق گیرد ۲- مالی که قابلیت جابجایی دارد ۳- مال منقول مصداق حقوقی ندارد ۴- تلف شدن یا نقص و عیب خود مال در حین جابجایی مشکلی را ایجاد نمی نماید. ۱۶) کدام گزینه زیر درست تر است؟ ۱- قصد فروش در مورد معاملات تجاری کفایت می نماید ۲- تحقق سود در مورد تجاری تلقی شدن معامله ضرورت دارد ۳- قصد فروش در مورد تجاری تلقی شدن معامله تجاری کفایت می نماید و ضرورتی ندارد که سودی تحقق یابد ۴- مورد ۲ و ۱) درست است ۱۷) کدامیک از معاملات زیر تجاری محسوب می شوند؟ ۱- هرگاه شخصی قصد فروش و کسب سود مادی داشته باشد لکن در عمل مال وی تلف و یا فاسد شود ۲- هرگاه شخصی قصد فروش و

کسب سود مادی داشته باشد لکن به دلیل تبلیغ یا رقابت اقدام به توزیع رایگان نماید ۳- مواردی که به قصد مصرف در امور خیریه و یا کمک به دیگران انجام می شود ۴- موارد ۱ و ۲ (۱۸) کدام مورد درباره عملیات دلالی صحت دارد؟ ۱- دلال مسئول هر گونه تقصیر خود فقط برای یکی از طرفین معامله است ۲- دلال هیچگونه مسئولیتی در قبال طرفین معامله ندارد ۳- دلال مسئول هر گونه تقصیر خود در مقابل هر یک از طرفین باشد ۴- دلال می توان پاسخگو با شد یا نباشد (۱۹) کدام گزینه زیر درست است؟ ۱- در هر صورتیکه فسخ معامله صورت گیرد دلال از مطالبه اجرت ساقط نمی شود ۲- در صورت اقلاله تفاسخ حق دلال برای مطالبه اجرت ساقط می شود ۳- در صورتیکه فسخ معامله مستند به دلال باشد حق دلال برای مطالبه اجرت ساقط می شود ۴- موارد ۱ و ۳ (۲۰) کدام یک از نهادهای زیر مرجع تشخیص عملیات بانکی در ایران تعیین شده اند؟ ۱- شورای اقتصاد ۲- شورای عالی اداری ۳- شورای پول و اعتبار ۴- شورای نگهبان (۲۱) چنانچه یک تولید کننده محصولات کشاورزی به منظور عرضه تولید خود کارگاه یا واحد بسته بندی ایجاد نماید بر اساس بند ۱۴ از ماده ۱۲ ق.ت؟ ۱- اقدام وی یک معامله تجارتي محسوب می گردد ۲- اقدام وی یک معامله تجارتي محسوب نمی گردد ۳- وی مرتکب یک عمل تولیدی شده است ۴- وی مرتکب یک عمل خدماتی شده است (۲۲) تصدی به محل و نقل در چه صورتی تجاری محسوب می شود؟ ۱- تحت هر شرایطی تجاری است ۲- فقط زمانی که به حمل و نقل کالا ماسفر در مقابل دریافت وجه مبادرت نماید تجاری است ۳- حتی در صورتیکه فقط برای حمل و نقل کارمندان خود نیز باشد تجاری محسوب می شود ۴- موارد ۲ و ۳ (۲۳) کدام گزینه زیر درست است؟ ۱- متصدی نمایشگاههای ترویجی و تبلیغی در راستای انتفاع مادی تجاری محسوب نمی شود ۲- متصدی حراج با در اختیار قراردادن محل حراج واسطه گردش کالا می باشد ۳- متصدی نمایشگاههای ترویجی و تبلیغی در راستای عدم انتفاع مادی تجاری محسوب می شود ۴- راننده تاکسی که از تاکسی برای حمل و نقل مسافر استفاده می کند متصدی حمل و نقل محسوب می شود. (۲۴) هرگاه یک فرد هنرمند مبادرت به اجرای نمایشگاهی به منظور عرصه آثار هنری خود می نماید عمل وی: ۱- یک عمل تاجر تجاری تلقی می گردد ۲- عمل تاجر تجاری تلقی نمی گردد ۳- چنانچه تعدادی از هنرمندان به این عمل مبادرت ورزند تجاری محسوب می شود ۴- موارد ۲ و ۳ درست است (۲۵) کدام مورد در رابطه با معاملات تشبیهی صحیح است؟ ۱- چون در گردش ثروت دخالتی ندارد رد زمره اعمال تجارتي شمرده نمی شود ۲- به مصالحی از جمله فایده عملی، آنها را در فهرست معاملات تجارتي منظور نموده اند ۳- تصدی به هر نوع تاسیساتی که برای انجام بعضی از امور ایجاد می شود معاملات تشبیهی تلقی می گردند ۴- همه موارد (۲۶) کدام گزینه زیر در رابطه با معاملات تبعی یا نسبی درست است؟ ۱- این گزینه معاملات به اعتبار اینکه توسط تاجر یا به ضمیمه عمل تجارتي انجام می شود معامله تجارتي به شمار می آیند ۲- کلاهی معاملاتی که اجزا یا خدمه تاجر برای امور تجارتي ارباب خود مینمایند جز معاملات تبعی هستند ۳- کلیه معاملات بین تاجر و کسبه و صرافان و بانکها که در آن طرفین تاجر باشند ۴- همه موارد (۲۷) به موجب حکم مقرر در ماده ۱ قانون تجارت تاجر: ۱- کسی است که شغل رسمی خود را معاملات تجارتي قرار دهد ۲- کسی است که شغل معمولی خود را معاملات تجارتي قرار دهد ۳- آن دسته اشخاص حقوقی هستند که شغل معمولی خود را معاملات تجارتي قرار دهد ۴- آن دسته از اشخاص حقیقی هستند که شغل معمولی خود را معاملات تجارتي قرار دهد (۲۸) کدام گزینه زیر در رابطه با تعریف شغل درست است؟ ۱- شغل عبارتست از فعالیت موقت یا غیر موقت که برای شاغل منشا درآمد و یا فایده مادی باشد و یا فعالیت برای رسیدن به چنین فایدهای ۲- شغل فعالیت است که در نتیجه آن، طی مراحل مختلف چرخه اقتصاد، کالا- تولید و یا خدمت ارائه می شود نیاز مادی و یا غیر مادی یا اشخاص در جامعه مرتفع گردد (۲۹) کدامیک شرط وجود اهلیت تمتع برای شخص می باشد؟ ۱- بلوغ ۲- عقل ۳- زنده بودن ۴- موارد ۱ و ۳ (۳۰) کدام گزینه زیر درباره اهلیت درست نمی باشد؟ ۱- منظور از اهلیت توانایی بهر مند شدن است ۲- منظور از اهلیت، اهل یک کشور بودن است ۳- منظور از اهلیت، توانایی اعمال- و اجرای حق است ۴- منظور از اهلیت، دارا شدن حق است (۳۱) کدام گزینه زیر در مورد اشتغال درست است؟ ۱- اصل بر آزادی اشتغال است ۲- در برخی موارد طبق ضوابط برای

اشتغال به امری شرط یا محدودیت و یا ممنوعیت صریح وجود دارد ۳- برخی از مشاغل مانع الجمع با شغل دیگری می‌باشند (مانند قضاوت) ۴- همه موارد ۳۲) نام دیگر دفاتر تجاری: ۱- دفاتر عملکردی ۲- دفاتر قانونی ۳- دفاتر بازرگانی ۴- دفاتر حقوقی ۳۳) کدامیک جز دفاتر تجاری نمی‌باشد؟ ۱- دفتر روزنامه ۲- دفتر کل ۳- دفتر کپی ۴- دفتر اندیکاتور ۳۴) کدام گزینه در مورد دفتر روزنامه درست است؟ ۱- تاجر بایستی همه روزه مطالبات و دیون و داد و ستد تجاری خود را در آن دفتر ثبت نماید ۲- مندرجات دفتر روزنامه بایستی متضمن جزئیات حقوق و تعهدات صاحب آن باشد ۳- دفتر روزنامه نشان دهنده عملکرد روزانه تاجر است ۴- همه موارد ۳۵) در مواردی که اشخاص از سیستم‌های مکانیکی یا الکترونیکی حسابداری استفاده می‌کنند بایستی خلاصه اسناد را حداقل: ۱- ماهی یکبار در دفتر روزنامه ثبت کنند ۲- به طور هفتگی در دفتر روزنامه ثبت کنند ۳- هر ۶ ماه یکبار ۴- لزومی به ثبت کردن در دفتر روزنامه نمی‌باشد ۳۶) کدام گزینه در مورد دفتر کل درست است؟ ۱- تاجر باید کلیه معاملات خود را حداقل هفته ای یک مرتبه در دفتر روزنامه جدا کرده و انواع مختلف آن را جدا کرده و در آن دفتر به طور خلاصه ثبت کند ۲- اشخاصی که از این نوع دفاتر استفاده می‌کنند مکلفند برای ثبت کلیه داد و ستدهای خود دفتر کل جداگانه نیز نگاهداری کنند ۳- دفتر کل نشان دهنده عملکرد روزانه تاجر است ۴- موارد ۱ و ۲ و ۳) دفتر دارایی: ۱- دفتری است که تاجر باید هر ۶ ماه صورت جامعی از کلیه دارایی منقول و غیر منقول و دیون و مطالبات خود را در آن ثبت و امضا نماید ۲- دفتری است که تاجر باید هر سال صورت جامعی از کلیه دارایی منقول و دیون و مطالبات سال گذشته خود را به ریز در آن ثبت و امضاء نماید ۳- دفتری است که تاجر باید هر سال صورت جامعی از کلیه دارایی منقول و غیر منقول و مطالبات سال گذشته خود را در آن ثبت نماید ۴- دفتری است که تاجر باید هر سال صورت جامعی از کلیه دارایی منقول و غیر منقول و دیون و مطالبات سال گذشته خود را در آن ثبت نماید ۳۸) ثبت معاملات قبل از پلمپ در دفاتر تجاری طبق قانون چه حکمی دارد؟ ۱- می‌تواند با نظر مدیر موسسه انجام گیرد ۲- لزومی به پلمپ شدن این قبیل دفاتر وجود ندارد ۳- فقط شماره گذاری آنها کفایت می‌نماید ۴- ممنوع است ۳۹) کدام گزینه زیر در مورد ثبت تجاری درست است؟ ۱- ثبت تجاری مستلزم تنظیم اظهارنامه مخصوص می‌باشد ۲- هر تاجری که مکلف به ثبت تجاری باشد بایستی در کلیه اسناد و صورتحسابها و نشریات خود در ایران شماره و ثبت مربوطه را درج نماید ۳- ثبت تجاری در مورد تاجر را می‌توان مشابه ثبت احوال در مورد اشخاص حقیقی تلقی نمود ۴- همه موارد ۴۰) اسم تجاری: ۱- معرف موسسه بازرگانی است ۲- جز حقوق کسبه و پیشه محسوب می‌شود ۳- انتخاب آن اجباری است ۴- ۱ و ۲ صحیح است ۴۱) کدام دسته جزء انواع شخص حقوقی نمی‌باشد؟ ۱- شرکتهای تجاری ۲- موسسات غیر انتفاعی ۳- شهرداریها ۴- دانشگاهها و مراکز فرهنگی ۴۲) کدام گزینه جز عناصر ضروری برای تحقق شرکت می‌باشد؟ ۱- تعدد شرکاء ۲- آورده مشترک ۳- مشاع و مشترک بودن مالکیت اشخاص ۴- همه موارد ۴۳) براساس ماده ۱ قانون ثبت شرکتها شرکت ایرانی چگونه شرکتی است؟ ۱- هر شرکتی که در ایران تشکیل و مرکز تشکیل آن در ایران باشد ۲- هر شرکتی که توسط شخص ایرانی در هر کجای دنیا تشکیل گردد ۳- موارد ۱ و ۲ ۴- هیچکدام ۴۴) کدام گروه از شرکتهای زیر در برابر اشخاص ثالث تا میزان آورده خود مسئولیت دارند؟ ۱- شرکتهای سهامی عام ۲- شرکت تضامنی ۳- شرکتهای با مسئولیت محدود ۴- ۱ و ۳ و ۴) کدام دسته از شرکتهای زیر در برابر اشخاص ثالث بدون توجه به میزان آورده خود مسئولیت دارند؟ ۱- شرکتهای سهام عام ۲- شرکتهای نسبی ۳- شرکتای تضامنی ۴- موارد ۲ و ۳ ۴۶) در کدام دسته از شرکتهای زیر یک شریک ضامن و یک یا چند شریک غیر ضامن معینی با مسئولیت محدود وجود دارد؟ ۱- شرکتهای مختلط سهامی ۲- شرکتهای نسبی ۳- شرکتهای مختلط غیر سهامی ۴- ۱ و ۲ و ۳) کدام گزینه در رابطه با شرکت سهامی درست است؟ ۱- شرکتی است که سرمایه آن به سهام متساوی القیمه تقسیم شده ۲- شرکتی است که مسئولیت هر یک از صاحبان سهام در رابطه با فعالیت شرکت محدود به مبلغ اسمی سهام آنهاست ۳- شرکت سهامی می‌تواند برای انجام امور غیر تجاری نیز تشکیل شود ۴- همه موارد ۴۸) کدام تعریف درست شرکت سهامی عام است؟ ۱- شرکتی است که موسسین آن همه سرمایه

شرکت را راساً تامین کنند ۲- شرکتی است که موسسین آن قسمتی از سرمایه شرکت را راساً و بقیه را از طریق عرضه سهام به عموم تامین کنند ۳- شرکتی است که موسسین آن همه سرمایه شرکت را از طریق عرضه سهام به عموم تامین کنند ۴- هیچکدام (۴۹) حداقل سرمایه لازم برای تاسیس یا ادامه شرکت سهامی عام چه مبلغ است؟ ۱- ۱۰.۰۰۰.۰۰۰ ریال ۲- ۵۰.۰۰۰.۰۰۰ ریال ۳- ۵.۰۰۰.۰۰۰ ریال ۴- ۱.۰۰۰.۰۰۰ ریال (۵۰) برای تشکیل شرکت سهامی عام حداقل نیاز به چند سهامدار می‌باشد؟ ۱- حداقل ۳ نفر ۲- حداقل ۵ نفر ۳- حداقل ۷ نفر ۴- نامحدود (۵۱) چنانچه عبارت شرکت سهامی عام همراه با نام شرکت سهامی عام نیاید چه مسئله‌ای اتفاق می‌افتد؟ ۱- تشکیل شرکت مورد ندارد ۲- منظور شرکت سهامی خاص می‌باشد ۳- احکام راجع به شرکت‌های تضامنی در مورد شرکاء اعمال می‌شود ۴- موارد ۲ و ۳ (۵۲) کدام گزینه در مورد سهام موجود در شرکت سهامی عام درست است؟ ۱- ارزش اسمی هر سهم ۱۰.۰۰۰ ریال است ۲- هر سهم نشان دهنده میزان مشارکت، تعهدات و حقوق دارنده آن در شرکت سهامی است ۳- ارزش اسمی هر سهم ۱.۰۰۰ ریال ۴- موارد ۱ و ۲ (۵۳) سهام ممتاز دارای چه خصوصیتی هستند؟ ۱- داشتن تعداد آرای بیشتر از سهامداران عادی ۲- تخصیص درصدی از سود قابل تقسیم به سهامداران ممتاز ۳- حق تعیین یک یا چند عضو هیات مدیره ۴- همه موارد (۵۴) ارکان مورد نیاز شرکت‌های سهامی کدامند؟ ۱- مجمع عمومی صاحبان سهام ۲- هیئت مدیره ۳- بازرس ۴- همه موارد فوق (۵۵) کدام موارد از شرایط انحلال شرکت‌های سهامی عام هستند؟ ۱- انقضای مدت شرکت ۲- ورشکستگی شرکت ۳- تعیین مجمع عمومی فوق العاده ۴- همه موارد (۵۶) انحلال قانون در کدام مورد زیر صورت می‌گیرد؟ ۱- زمانی که اشخاص ذینفع به دلایل مشخص از دادگاه ذیصلاح درخواست انحلال شرکت را بنمایند ۲- مواردی که دادگاه پس از احراز این امر که استمرار شخصیت حقوقی شرکت موجب ورود زیان به حقوق اشخاص ثالث باشد ۳- مواردی که دادگاه پس از احراز این امر که استمرار شخصیت حقوقی شرکت موجب ورود زیان به حقوق اشخاص ثالث باشد ۴- موارد ۲ و ۳ (۵۷) کدام مورد درباره انحلال شرکت سهامی درست است؟ ۱- در مرحله تصفیه مدیران شرکت عنوان ((مدیران تصفیه)) را خواهند داشت ۲- شرکت به مجرد تصمیم به انحلال شرکت در حال تصفیه محسوب می‌شود ۳- تا خاتمه امر تصفیه شخصیت حقوقی شرکت باقی خواهد ماند ۴- همه موارد (۵۸) حداقل سرمایه برای شرکت سهامی خاص کدام رقم پیش بینی می‌شود؟ ۱- ۵.۰۰۰.۰۰۰ ریال ۲- ۱۰.۰۰۰.۰۰۰ ریال ۳- ۱.۰۰۰.۰۰۰ ریال ۴- هیچ مبلغ خاصی نمی‌باشد (۵۹) تعداد شرکای شرکت سهامی خاص چند تعداد است؟ ۱- همواره ۳ نفر شخص حقیقی یا حقوقی ۲- نباید از سه نفر شخص حقیقی و یا حقوقی کمتر باشد ۳- نباید از سه نفر شخص حقیقی بیشتر باشد ۴- نباید از سه نفر شخص حقوقی بیشتر باشد (۶۰) برای تبدیل شرکت سهامی خاص به شرکت سهامی عام رعایت کدامیک از ضوابط زیر ضروری است؟ ۱- حداقل تعداد شرکاء ۲- هیچ شرطی لازم نیست ۳- حداقل سرمایه ۴- موارد ۱ و ۳ (۶۱) برای تشکیل شرکت تعاونی چه تعدادی لازم است؟ ۱- حداقل ۳ نفر از ارباب حرف ۲- حداقل ۵ نفر از ارباب حرف ۳- حداقل ۷ نفر از ارباب حرف ۴- هیچ محدودیت موجود نمی‌باشد (۶۲) کدام دسته از شرکت‌های ذیل از مقرراتی جدا از قانون تجارت متابعت نموده و از لحاظ تعداد شرکا محدود نمی‌باشد؟ ۱- شرکت سهامی عام ۲- شرکت تعاونی ۳- شرکت سهامی خاص ۴- شرکت تضامنی (۶۳) یکی از فرق‌های شرکت با مسئولیت محدود و شرکت سهامی کدام است؟ ۱- دوشرکت با مسئولیت محدود سرمایه همان شرکت سهامی به سهام متساوی القیمه تقسیم می‌شود ۲- دوشرکت با مسئولیت محدود سرمایه همان شرکت سهامی به سهام متساوی القیمه تقسیم و تجزیه نمی‌شود ۳- اصلاً موضوع سرمایه مطرح نمی‌باشد ۴- هیچکدام (۶۴) کدام مورد در مورد شرکت تضامنی مصداق دارد؟ ۱- شرکاء در برابر اشخاص ثالث بیش از میزان آورده مسئولیت دارند ۲- ورشکستگی شرکت ملازمه قانونی با ورشکستگی شرکاء ندارد ۳- مسئولیت تضامنی زمانی می‌تواند از سوی اشخاص ثالث ادعا شود که شرکت حسب مورد و براساس ضوابط منحل شود ۴- همه موارد (۶۵) ارکان یک شرکت تعاونی کدام است؟ ۱- مجمع عمومی ۲- هیئت مدیره ۳- بازرس یا بازرسان ۴- تمامی موارد (۶۶) کدام دسته جزء خصوصیات اسناد تجاری می‌باشد؟ ۱- قابلیت نقل و انتقال معامله ۲- وسیله انتقال طلب یا دین ۳- وسیله پرداخت و

تحصیل اعتبار ۴- تمامی موارد ۶۷) اسناد تجارتي نوعاً در زمره کدام دسته اسناد هستند؟ ۱- اسناد رسمي ۲- اسناد عادي ۳- اسناد رسمي وعادي ۴- هیچکدام ۶۸) منظور از اسناد تجارتي خاص کدام است؟ ۱- برات ۲- سفته ۳- چک ۴- همه موارد ۶۹) برات سندی است که: ۱- براتکش به شخص دیگر دستور می‌دهد تا مبلغ معین در متن ورقه برات را در موعد معین در وجه یا به حواله کرد شخص ثالث بپردازد ۲- براتکش به شخص دیگر دستور می‌دهد تا هر مبلغی را در متن ورقه برات به حواله کرد شخص ثالث بپردازد ۳- براتکش به شخص ثالث دستور می‌دهد تا مبلغ معین در متن ورقه برات را در موعد مقرر در وجه یا به حواله کرد اشخاص بپردازد ۴- هیچکدام ۷۰) کدامیک جزء شرایط برات هستند: ۵- تعیین مبلغ برات ۶- تاریخ تحریر که همان تاریخ صدور به روز و ماه و سال است ۷- تاریخ تادیه وجه برات (سررسید) ۸- همه موارد ۷۱) کدام مورد درباره برات درست است؟ ۱- برای فراهم شدن امکان مطالبه مبلغ برات دارنده برات بایستی برات را به رویت برات گیر برساند ۲- قبول کننده برات حق نکول ندارد و مکلف است وجه برات را در وعده تأدیه کند ۳- انتقال برات بوسیله ظهر نویسی به عمل می‌آید ۴- همه موارد ۷۲) منظور از برات رجوعی چیست؟ ۱- منظور همان واخواست تام است ۲- دارنده برات می‌تواند پس از اعتراض برای دریافت وجه آن به صدور برات بر عهده برات دهنده یا یکی از ظهر نویس ها اقدام نماید ۳- امتناع از تادیه وجه برات است ۴- همه موارد ۷۳) اعتراض برات در چه مواردی به عمل می‌آید؟ ۱- در مورد نکول ۲- امتناع از قبول ۳- امتناع از نکول و عدم تأدیه نکول ۴- همه موارد ۷۴) صورت چک با توجه به قانون تجارت چگونه است؟ ۱- چک وسیله‌ای جهانی برای پرداخت است ۲- چک را بر روی هر ورقه‌ای می‌توان صادر کرد ۳- چک نوشته‌ای است که به موجب آن صادرکننده وجوهی را که در نزد محال علیه دارد کلاً یا بعضاً مسترد یا به دیگری واگذار می‌نماید ۴- چک وسیله‌ای برای انجام معاملات به حساب می‌آید ۷۵) شرایط صادرکننده چک کدام است؟ ۱- صادر کننده فقط روی محال علیه می‌تواند مبادرت به صدور چک کند ۲- نظریه اینکه صدور چک یک عمل حقوقی است صادرکننده برای انجام دادن آن بایدها لیت داشته باشد ۳- موارد ۱ و ۲ درست است ۴- هیچکدام ۷۶) صادرکننده چک در چه مواردی قابل تعقیب جزایی است؟ ۱- صدور چک بلامحل و برداشت وجه چک از حساب ۲- دستور عدم پرداخت وجه چک ۳- تنظیم غیر صحیح چک ۴- همه موارد فوق ۷۷) در صورت برگشت چک دارنده چگونه می‌تواند حق خود را وصول کند؟ ۱- هم از طریق صدور اجرائیه و هم از طریق مراجعه دادگاه ۲- فقط از طریق صدور اجرائیه ۳- فقط از طریق مراجعه به دادگاه ۴- هیچکدام ۷۸) در کدامیک از موارد زیر تاجر ورشکسته به تقصیر محسوب می‌شود؟ ۱- در صورتیکه محقق شود در ایام عادی مخارج شخصی وی از درآمد وی فزونی گیرد ۲- در صورتیکه تحقق سود در معاملاتی مانند شرط بندی منوط به اتفاق محض باشد ۳- در صورتیکه یکی از طلبکارها را پس از توقف بر سایرین ترجیح داده و طلب او را پرداخته باشد ۴- همه موارد ۷۹) کدامیک جزء اهداف ظهر نویسی چک است؟ ۱- ظهر نویسی چک برای انتقال مالکیت است ۲- ظهر نویسی چک برای وصول است ۳- ظهر نویسی چک به عنوان وثیقه است ۴- همه موارد ۸۰) کدام گزینه در مورد پرداخت وجه چک درست است؟ ۱- چک وسیله اعطای اعتبار نیست و به این علت پرداخت آن فوری است ۲- هرگاه در متن چک شرطی برای پرداخت ذکر شده باشد بانک به آن شرط ترتیب اثر نخواهد داد ۳- هرگاه چکی که دارای تاریخ موخر است به بانک ارائه شود بانک بدون توجه به این تاریخ چک را در همان تاریخ ارائه پرداخت کند ۴- همه موارد ۸۱) صادرکننده چک نمی‌تواند پرداخت آن را ممنوع نماید مگر در موارد قانونی زیر: ۱- گم شدن چک ۲- به سرقت رفتن چک ۳- جعل چک و کلاهبرداری یا خیانت در امانت ۴- همه موارد ۸۲) پرداخت فوری چک: ۱- به این معنی است که دارنده مکلف است آن را در همان روز صدور به بانک ارائه کند ۲- به این معنی نیست که دارنده مکلف است آن را در همان روز صدور به بانک ارائه کند ۳- هرگاه چک بعد از تاریخهای سررسید به بانک ارائه شود نیز در صورت وجود محل قابل پرداخت خواهد بود ۴- موارد ۳ و ۲ و ۱) در کدام یک از موارد زیر دارنده چک حق شکایت کیفری ندارد؟ ۱- هرگاه ظرف مدت ۶ ماه از تاریخ صدور به بانک مراجعه نکرده باشد ۲- هرگاه تا ۶ ماه پس از صدور گواهینامه عدم پرداخت به دادگاه مراجعه

نکند ۳- موارد ۲ و ۴- برای شکایت کیفری در هر مهلتی می توان اقدام نمود. (۸۴) در کدامیک از موارد زیر تاجر ورشکسته به تقلب تلقی می گردد؟ ۱- تاجر دفاتر خود را مفقود نموده باشد ۲- تاجر قسمتی از دارایی خود را مخفی کرده باشد ۳- موارد ۲ و ۴- هیچکدام (۸۵) منظور از چک سفیدامضا چیست؟ ۱- چکی که امضاء نداشته باشد ۲- چکی که مبلغ در آن قید نشده باشد ۳- چکی که فاقد تاریخ باشد ۴- همه موارد (۸۶) در کدامیک از موارد زیر چک قابل ظهر نویسی است؟ ۱- به صورت حواله کرد صادر شود ۲- چک در وجه حامل صادر شود ۳- چک در وجه شخص معین یا به حواله کرد او صادر شده باشد ۴- همه موارد (۸۷) پرداخت چک موجب کدامیک از موارد زیر می شود؟ ۱- به سقوط تعهد صادر کننده کمکی نمی کند ۲- می تواند به حیات چک پایان دهد و موجب سقوط تعهد صادر کننده است. ۳- هیچکدام ۴- هر دو مورد (۸۸) رسیدگی به امر توقف و ورشکستگی تاجر در کدامیک از موارد زیر آغاز خواهد شد؟ ۱- اظهار تاجر از طریق تقدیم دادخواست به مرجع قضایی ۲- تقاضای بستانکار و یا بستانکاران تاجر ۳- مدعی العموم ۴- همه موارد (۸۹) کدام گزینه درست است؟ ۱- تاجر ورشکسته از تاریخ صدور حکم از مداخله در بخشی از اموال خود ممنوع است ۲- تاجر ورشکسته از تاریخ صدور حکم از مداخله در همه اموال خود حتی آنچه در مدت ورشکستگی عاید او می شود ممنوع است ۳- تاجر ورشکسته حق مداخله در اموالی که در مدت ورشکستگی عاید او شده است را دارد ۴- ورشکستگی تاجر هیچ ارتباطی به مداخله یا عدم مداخله در اموال وی ندارد (۹۰) کدام دسته از معاملات زیر توسط تاجر بعد از توقف باطل و بلا اثر است؟ ۱- هر صلح محاباتی یا هبه ۲- تأدیه هر نوع بدهی اعم از حال و یا موجد ۳- هر معامله که مالی اعم از منقول و یا غیر منقول متعلق به تاجر متوقف را مقید نماید و به ضرر بستانکاران تمام شود ۴- همه موارد فوق (۹۱) د ر آگهی های منتشره راجع به تاجر ورشکسته بایستی به اشخاص که از تاجر ورشکسته، مالی در اختیار دارند اخطار شود تا ظرف: ۱- ۲ ماه اموال مزبور را در اختیار تاجر ورشکسته قرار دهند ۲- ۲ ماه اموال مزبور را در اختیار اداره تصفیه قرار دهند ۳- ۲ سال اموال مزبور را در اختیار اداره تصفیه قرار دهند ۴- ۲ سال اموال مزبور را در اختیار تاجر ورشکسته قرار دهند (۹۲) کدام گزینه درست نمی باشد؟ ۱- در مورد تاجر ورشکسته به تقلب قرارداد ارفاقی منعقد می شود ۲- در مورد تاجر ورشکسته به تقصیر تنظیم قرارداد ارفاقی میسر است ۳- قرارداد ارفاقی ظرف مهلت معین قابل اعتراض است ۴- همه موارد (۹۳) مستثنیات دین معاف از مهر و موم در مورد تاجر ورشکسته کدام است؟ ۱- البسه و اشیایی که برای حوائج ضروری او و خانواده او لازم است ۲- اشیایی که ممکن است قریباً ضایع شود ۳- اشیایی که برای بکار انداختن سرمایه تاجر ورشکسته لازم است ۴- همه موارد (۹۴) کدامیک معنی درست احتکار می باشد؟ ۱- جمع آوری کالاهای بازرگانی به قصد نیایی و کمیابی ۲- کم فروشی ۳- فروش کالا غیر از آنچه قبلاً مشخص شده است ۴- هیچکدام (۹۵) معنی درست اقاله کدام است؟ ۱- سخن گفتن ۲- بهم زدن عقد لازم به تراضی یکدیگر ۳- همان تفاسخ و تقابل می باشد ۴- موارد ۲ و ۳ (۹۶) معنی کلمه بستانکار کدام است؟ ۱- کسی که در ذمه او تعهدی به نفع غیر وجود دارد ۲- کسی که به نفع او تعهدی بر ذمه دیگری وجود دارد ۳- هر دو مورد صحیح است ۴- هیچکدام (۹۷) معنی واژه ((تدلیس)) کدام است؟ ۱- دلالت ۲- اعمالی که موجب فریب طرف معامله شود ۳- افلاس ۴- همه موارد (۹۸) کدامیک معنی ((ترکه)) می باشد؟ ۱- دارایی زمان فوت متوفی قبل از اخراج واجبات مالی و دیون و ثلث ۲- دارایی زمان فوت متوفی بعد از اخراج واجبات مالی و دیون و ثلث ۳- دارایی بعد از فوت متوفی که در اختیار ورثه می باشد ۴- دارایی قبل از فوت متوفی قبل از اخراج واجبات مالی و دیون و ثلث (۹۹) معنی واژه تسعیر کدام است؟ ۱- سرعت در انجام معامله ۲- عجله در انجام عقد لازم ۳- تعیین ارزش پول یک کشور با پول کشور دیگر ۴- هیچکدام (۱۰۰) تعرفه به چه معنایی است؟ ۱- معرفی کالا ۲- معرفی مبادی خروجی و رودی کالا ۳- صورت قیمت ارقام کالا ۴- همه موارد (۱۰۲) معنی تغلیب کدام است؟ ۱- غلبه دادن یک جنس بر جنس دیگر به طور مجاز ۲- غلبه دادن یک جنس بر جنس دیگر به طور غیر مجاز ۳- غلبه طرف معامله بر طرف دیگر ۴- مغلوب شدن طرفین معامله (۱۰۲) معنی کلمه ((توقف)) در حقوق تجارت کدام است؟ ۱- ورشکستگی ۲- عدم انجام معاملات تجارتنی ۳- جلوگیری از فعالیت تجارتنی تجار به هر دلیل

۴- هر سه مورد صحیح است (۱۰۳) کدام گزینه زیر در رابطه با تهاتر درست است؟ ۱- از اسباب سقوط تعهدات است ۲- به موجب آن دو تعهد متقابل که وجه نقد یا شیئی مثلی و همجنس است به تعداد مساوی با یکدیگر ساقط میشوند ۳- موارد ۱ و ۲ ۴- هیچکدام (۱۰۴) حق ارتفاق حقی است برای شخص: ۱- در ملک خودش ۲- در ملک دیگری بواسطه مالکیت در ملک معین ۳- هر دو مورد ۴- هیچکدام (۱۰۵) دارایی به چه معناست؟ ۱- به مجموع اموال و مطالبات پس از کسر دیون گفته می‌شود ۲- به مجموع دیون و مطالبات پس از کسر اموال گفته می‌شود ۳- به مجموع مطالبات و اموال و دیون گفته می‌شود ۴- همه موارد (۱۰۶) معنی رقبه کدام است؟ ۱- رقابت ۲- املاک غیر منقول ۳- املاک منقول ۴- اموال غیر منقول (۱۰۷) سلف از نظر حقوق به چه معناست؟ ۱- بیعی که ثمن آن مویع آن حال است ۲- بیعی که ثمن آن حال و مویع آن مویع آن حال است ۳- بیعی که هم ثمن و هم مویع آن حال است ۴- بیعی که هم ثمن و هم مویع آن مستقل ۳- اشیا مادی مستقل و یا غیر مستقل ۴- هیچکدام (۱۰۹) غش به چه معنی است؟ ۱- بی حالی طرفین معامله ۲- تقلب در کسب ۳- اغتشاش در حین معامله ۴- معاملات کم اثر (۱۱۰) مأجور به چه معنی است؟ ۱- عین مستاجر ۲- موجر ۳- مال الاجاره ۴- هیچکدام (۱۱۱) معنی مستغل کدام است؟ ۱- اموال منقول ۲- اموال غیر منقول که مورد بهره برداری است ۳- اموالی که مستقلاً در اختیار مالک باشد ۴- ملک مسکونی (۱۱۲) هبه به چه معنی است؟ ۱- تملیک عین بدون عوض ۲- تملیک عین با عوض ۳- همان ارثیه است ۴- هیچکدام

دانشکده های حقوق کشور

۱- دانشکده حقوق دانشگاه تهران

۶۱۱۱۱-۰۲۱ تهران- میدان انقلاب- خیابان دانشگاه- درب شرقی ساختمان

۲- دانشکده حقوق شهیدبهشتی

۲۹۹۰۱-۰۲۱ تهران - بزرگراه شهیدچمران-خیابان اوین- بلوار دانشجو

۳- دانشکده حقوق تربیت مدرس

۷۷۰۰۸۴۹۹-۰۲۱ تقاطع بزرگراههای جلال آل احمد و دکتر چمران- زیر پل گیشا ۸۸۰۱۱۰۰۱-۰۲۱ کدپستی ۱۴۱۱۷۱۳۱۱۶

۴- دانشکده حقوق علامه طباطبایی

۴۴۷۳۷۵۱۰-۰۲۱ تهران - دهکده المپیک - بلوار دهکده

۵- دانشکده حقوق امام صادق

۸۸۰۸۲۴۱۴-۰۲۱ تهران - بزرگراه شهید چمران - پل مدیریت ۸۸۹۴۰۰۱ - ۰۲۱ ۲۲۰۷۴۵۷۲ - ۰۲۱

۶- دانشکده علوم قضائی و خدمات اداری وابسته به قوه قضائیه

۶۶۷۰۷۰۲۳-۰۲۱ تهران - خیابان انقلاب - بعد از تقاطع ولی عصر- خیابان خارک ۶۶۷۰۸۰۷۵ - ۰۲۱ ۶۶۷۴۳۳۵۳ - ۰۲۱

۷- دانشکده علوم انسانی تبریز

۰۴۱۱-۳۳۴۴۲۸۶-تبریز- بلوار ۲۹ بهمن ۸۹-۰۸۱-۳۳۴۰۰۴۱۱

۸- دانشکده حقوق فردوسی

۰۵۱۱-۸۸۱۳۰۹۰-مشهد- بلوار وکیل آباد- روبروی پارک ملت ۸۷۸۸۹۹۰-۰۵۱۱ کدپستی ۹۱۷۷۹۴۸۹۵۱

۹- دانشکده حقوق امام خمینی قزوین

۰۲۸۱-۳۳۴۱۲۰۳-۷-۰۲۸۱ کدپستی ۶۸۱۸-۳۴۱۴۹-۵-۳۷۸۰۰۲۱-۰۲۸۱

۱۰- دانشکده حقوق مفید قم

۰۲۵۱-۲۹۲۷۳۹۵-۶-۰۲۵۱-۴۵-متری صدوق- میدان مفید ۶۳-۲۹۲۵۷۶۱-۰۲۵۱ کدپستی ۳۶۱۱-۳۷۱۸۵

۱۱- دانشکده حقوق دانشگاه شیراز

۰۷۱۱-۶۲۸۷۳۱۲-۱۵-۰۷۱۱-شیراز- پردیس ارم ۹-۲۳۵۱۰۰۱-۰۷۱۱ کد پستی ۷۱۹۴۵

۱۲- دانشکده حقوق دانشگاه مازندران

۰۴۴۶۰۸-۱۱۲۵۲-ساری- بابلسر-خیابان شهید بهشتی - پردیس دانشگاه

۱۳- دانشکده حقوق آزاداسلامی جنوب تهران

۰۲۱-۷۷۵۰۶۰۱۶-تهران - میدان امام حسین - خیابان مازندران- خیابان برادران کفائی امانی/زرین نرسابق ۷۷۵۰۶۱۲۹-۰۲۱-۸۰۲۱-۸۸۸۳۴۲۹۶-۰۲۱-۸۸۸۳۰۸۲۶-۹۰۲۱

۱۴- دانشکده علوم انسانی آزاداسلامی شمال تهران

۰۲۱-۸۸۰۸۹۴۴۴-تهران - میدان شهرک غرب - بلوار دریا-خیابان شفق-دانشکده علوم انسانی ۸۸۷۷۳۱۲-۴-۰۲۱-۴-۰۲۱-۲۲۹۴۸۴۲۳

۱۵- دانشکده حقوق آزاداسلامی مرکزی تهران

۰۲۱-۶۶۴۶۱۱۷۳-۰۲۱-۴-۶۶۴۳۶۶۸۰

۱۶- دانشکده حقوق آزاداسلامی اراک

۰۸۶۱-۳۶۶۳۰۴۱-۹-۰۸۶۱-اراک- میدان امام خمینی - کیلومتر ۳ جاده خمین - شهرک دانشگاهی ۹-۳۶۶۳۰۴۱-۰۸۶۱

۱۷- دانشکده حقوق آزاد اسلامی اسلامشهر

۰۲۲۸-۲۳۵۸۱۰۵

۱۸- دانشکده علوم انسانی آزاد اسلامی اردبیل

۰۴۵۱-۳۳۳۵۰۷۰- اردبیل- میدان بسیج - دانشگاه آزاد- دانشکده علوم انسانی کدپستی ۵۶۱۵۷۳۱۵۶۷ صندوق پستی ۴۶۷
۰۴۵۱-۷۷۲۸۰۲۰

۱۹- دانشکده حقوق آزاد اسلامی ارومیه

۰۴۴۱-۳۴۴۰۰۹۴-۶-۵-۰۴۴۱-۳۴۴۰۰۵۴-۳۴۴۱-۰۴۴۱

۲۰- دانشکده حقوق آزاد اسلامی اهر

۰۴۲۶۶۲-۲۸۲۱۱

۲۱- دانشکده حقوق آزاد اسلامی اهواز

۴-۴۴۳۵۲۸۲-۰۶۱۱-۰۶۱۱-۲۲-۳۳۴۸۳۲۰

۲۲- دانشکده حقوق آزاد اسلامی بندرانزلی

۰۱۸۱-۳۲۳۴۵۹۰- بندرانزلی- جنب بازار گیلار ۴۲۴۹۰۷۱-۰۱۸۱

۲۳- دانشکده حقوق آزاد اسلامی بندرعباس

۰۷۶۱-۶۶۶۵۵۰۰-۴-۰۷۶۱-۶۶۶۵۵۰۴-۰۷۶۱-۶۶۶۵۵۰۱-۰۷۶۱

۲۴- دانشکده حقوق آزاد اسلامی بوشهر

۰۷۷۱-۲۵۲۸۸۵۸-۲-۰۷۷۱-۵۵۵۲۵۰۱-۰۷۷۱

۲۵- دانشکده حقوق آزاد اسلامی بیرجند

۰۵۶۱-۴۴۳۰۰۰۲

۲۶- دانشکده حقوق آزاد اسلامی تبریز

۰۴۱۱-۴۷۸۱۴۹۸- تبریز- خیابان آزادی - چهارراه ابوریحان- بطرف آبادانی ومسکن - جنب سالن ورزشی کوثر ۸۵-۳۳۱۸۶۸۱-
۰۴۱۱

۲۷- دانشکده حقوق آزاداسلامی خوراسگان اصفهان

۵۲۱۱۲۶۶-۰۳۱۱-۵۳۵۴۰۰۱-۰۳۱۱-۹-۰۳۱۱

۲۸- دانشکده حقوق آزاداسلامی نراق

۷۰۷۱۱-۰۸۶۶۴۴۶-۲

۲۹- دانشکده حقوق آزاداسلامی نوشهرچالوس

۴-۲۲۲۶۶۰۱-۱۹۱-چالوس- خیابان ۱۷ شهریور- روبروی مسجد امام حسین(ع)

۳۰- دانشکده حقوق آزاداسلامی ورامین

۰۲۹۲-۰۴۱-۴۲۲۰۰۴۱-ورامین- دانشگاه پیشوا- شهرک نقش جهان ۱۴-۲۲۲۵۰۱۱-۰۲۹۱

۳۱- دانشکده حقوق آزاداسلامی همدان

۰۸۱۱-۸۲۱۰۷۵-۰۸۱۱-۴۴۹۴۰۰۱-۷-۰۸۱۱

۳۲- دانشکده حقوق آزاداسلامی خرم آباد

۰۶۶۱-۳۱۶۹۲

۳۳- دانشکده حقوق آزاداسلامی بهبهان

۰۶۷۱-۳۳۳۱۹۹۰

۳۴- دانشکده حقوق آزاداسلامی مراغه (آذربایجان شرقی)

۰۴۲۱-۳۲۵۴۵۰۶-آذربایجان شرقی- شهرستان مراغه- بلوار شهید درخشی- صندوق پستی ۳۴۵ ۲۱۳ ۳۲۵-۰۴۲۱

۳۵- دانشکده حقوق آزاداسلامی لارستان (فارس)

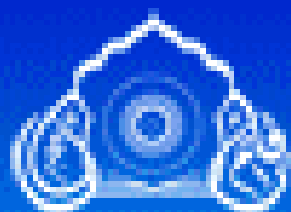
۰۷۸۱-۲۲۲۸۱۶۸-شیراز- شهرستان لارستان- شهر جدید- فلکه قبله - دانشگاه آزاد- ساختمان حقوق ۲-۲۲۴۹۲۳۰-۰۷۸۱

۳۶- دانشکده حقوق دانشگاه شهیدشرفی اصفهانی

۰۳۱۱-۴-۶۵۰۲۸۲۰

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزارهای علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیتهای گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزارهای تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خود کار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

